



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



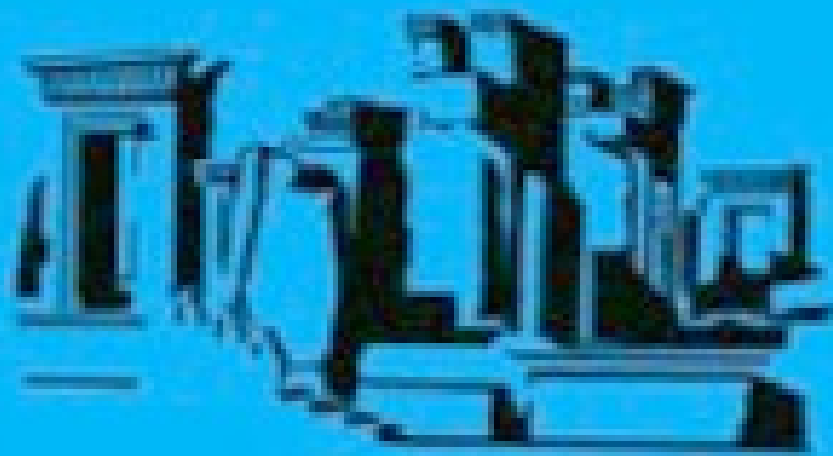
عمر الکرمانی  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# فارسنامه ماصری

تألیف  
علی میرزا حسن ماصری

جلد اول



تصحیح و  
مقدمه  
دکتر سید حسن حسینی  
مقدمه  
دکتر سید حسن حسینی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فارسنامه ناصری

نویسنده:

حسن بن حسن فسائی

ناشر چاپی:

امیر کبیر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۷	فارسنامه ناصری جلد ۱
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	[جلد اول]
۱۷	اشاره
۱۷	فهرست مطالب جلد اول و دوم فارسنامه ناصری
۲۲	فهرست عکسها و تصویرها و نمودارهای کتاب فارسنامه ناصری و منابع آنها
۲۷	مقدمه‌ای بر چاپ دوم
۲۷	مقدمه [مصحح]
۳۰	زندگی و آثار میرزا حسن حسینی فسائی
۳۰	خاندان:
۳۰	نیاکان میرزا حسن:
۳۱	پدر میرزا حسن:
۳۱	مادر میرزا حسن:
۳۲	حاج میرزا حسن حسینی فسائی:
۳۲	استادان میرزا حسن:
۳۲	شاگردان میرزا حسن:
۳۳	برادران حاج میرزا حسن:
۳۴	همسران حاج میرزا حسن:
۳۴	فرزندان حاج میرزا حسن:
۳۵	بنی اعمام حاج میرزا حسن:
۳۷	بزرگان خاندان سادات دشتکی:
۴۰	املاک میرزا حسن:

- ۴۱ ..... مبارزه حاج میرزا حسن برای استرداد املاک وقفی مدرسه منصوریه:
- ۴۲ ..... سفرهای حاج میرزا حسن فسائی:
- ۴۴ ..... دوستان و معاشران میرزا حسن:
- ۴۵ ..... شاعری حاج میرزا حسن:
- ۴۷ ..... مرگ میرزا حسن:
- ۴۹ ..... آثار میرزا حسن فسائی:
- ۴۹ ..... اشاره
- ۴۹ ..... الف- تفسیر حسن:
- ۴۹ ..... ب- تحفه احتشامی «۲»:
- ۴۹ ..... ج- نقشه مملکت فارس «۳»:
- ۵۰ ..... د- فارسنامه ناصری:
- ۵۰ ..... اشاره
- ۵۳ ..... چاپهای فارسنامه ناصری:
- ۵۴ ..... منابع فارسنامه ناصری:
- ۵۷ ..... فهرست کلی منابع فارسنامه ناصری
- ۶۲ ..... نثر فارسنامه ناصری
- ۶۲ ..... اشاره
- ۶۲ ..... الف- نمونه نثر ساده کتاب:
- ۶۷ ..... ب- نثر مصنوع کتاب:
- ۸۳ ..... دیوانهای شعر و شاعران مورد علاقه میرزا حسن
- ۸۵ ..... خصوصیات واژگانی فارسنامه ناصری
- ۸۵ ..... اشاره
- ۸۶ ..... ۱. در مورد املاء واژگان فارسی و گاهی عربی کلمات در فارسنامه:
- ۸۶ ..... ۲. معانی خاص لغات:

۸۷	۳- معنی کردن واژه‌های دور از ذهن:
۹۰	خصوصیات صرفی و نحوی فارسنامه ناصری
۹۰	اشاره
۹۰	۱- استعمال ضمیر «او» به جای «آن»:
۹۰	۲- استعمال یاء استمراری:
۹۱	۳- فاصله بین اجزاء فعل مرکب:
۹۱	۴- بکاربردن وجه وصفی:
۹۱	۵- حذف اجزاء جمله چون فاعل، مسند الیه، مفعول، مسند، متمم فعل، حروف اضافه، نشانه و ربط:
۹۱	۶- تقدم و تأخر اجزاء جمله:
۹۲	۷- جملات طولانی:
۹۲	افکار اجتماعی و اندیشه‌های میرزا حسن
۹۳	تحلیلی از بخشهای فارسنامه ناصری
۹۴	تحلیلی از گفتار اول فارسنامه ناصری
۱۱۱	تحلیلی از گفتار دوم فارسنامه
۱۱۱	اشاره
۱۱۶	کدخدایان:
۱۱۶	خطاطان:
۱۱۷	تجار و کسبه:
۱۱۷	زارعان:
۱۱۷	واعظان و مذکران و نقیبان:
۱۱۸	طیبیان:
۱۱۸	قضاوت:
۱۱۸	کارگزاران دیوانی:
۱۱۸	کارمندان دیوانی:

۱۱۸	مستوفیان:
۱۱۹	کارپردازان و کارگزاران داخلی و خارجی:
۱۱۹	سرهنگان:
۱۲۰	کودکان و نوجوانان:
۱۲۰	میرابها:
۱۲۰	وکالت:
۱۲۰	میرآخور:
۱۲۱	خوانسالار:
۱۲۱	ضابطی:
۱۲۱	پهلوانان:
۱۲۱	پهلوانان:
۱۲۱	معلمان:
۱۲۱	آبله کوب:
۱۲۲	منشی‌باشی:
۱۲۲	کامروایان:
۱۲۲	نامرادان:
۱۲۲	دیوانگان:
۱۲۳	دعانویسان:
۱۲۳	زبان‌آموزی:
۱۲۳	نوآموزی:
۱۲۳	انگلیسی‌دانی:
۱۲۳	فرانسه‌دانی:
۱۲۴	عربی‌دانی:
۱۲۴	حسابدانی و تحریر و سیاق:



- ۱۲۴ ..... خطنویسی:
- ۱۲۴ ..... رسوم رسمیه:
- ۱۲۴ ..... فقه و تفسیر:
- ۱۲۴ ..... خط و ربط:
- ۱۲۴ ..... خط نسخ‌نویسی:
- ۱۲۴ ..... امور محاسبات و دفترداری:
- ۱۲۴ ..... منشی‌گری:
- ۱۲۵ ..... طب و نجوم:
- ۱۲۵ ..... ریاضی و فقه:
- ۱۲۵ ..... علوم دینیه:
- ۱۲۵ ..... تاریخ‌دانی:
- ۱۲۵ ..... مهمان‌نوازی و حسن سلوک:
- ۱۲۵ ..... سازندگان بناهای عام المنفعه:
- ۱۲۶ ..... فارسنامه‌ها و منابع تاریخی و جغرافیائی درباره فارس و شیراز پیش از فارسنامه ناصری
- ۱۲۶ ..... اشاره
- ۱۲۶ ..... الف- کتب مستقل درباره تاریخ و جغرافیای فارس و شهرهای آن:
- ۱۲۶ ..... اشاره
- ۱۲۶ ..... ۱. فارسنامه ابن بلخی:
- ۱۲۷ ..... ۲. شیرازنامه
- ۱۲۷ ..... ۳. مزارات شیراز
- ۱۲۷ ..... ۴. شد الازار فی حط الاوزار عن زوار اهل المزار:
- ۱۲۸ ..... (۵) آثار جعفری:
- ۱۲۸ ..... (۶) حقایق الاخبار
- ۱۲۸ ..... (۷) روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس:

- ۱۲۸ ..... (۸) تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه: .....
- ۱۲۹ ..... ب- کتب جغرافیائی عمومی که فصولی درباره فارس دارند: .....
- ۱۲۹ ..... اشاره .....
- ۱۲۹ ..... ۱. حدود العالم من المشرق الى المغرب: .....
- ۱۲۹ ..... ۲. مختصر البلدان: .....
- ۱۳۰ ..... ۳. البلدان: .....
- ۱۳۰ ..... ۴. المسالك الممالک: .....
- ۱۳۰ ..... ۵. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم: .....
- ۱۳۰ ..... ۶. صورة الارض: .....
- ۱۳۰ ..... ۷. مسالك و الممالک ابن خردادبه: .....
- ۱۳۰ ..... ۸. معجم البلدان: .....
- ۱۳۰ ..... ۹. تقویم البلدان: .....
- ۱۳۱ ..... ۱۰. نزهة القلوب: .....
- ۱۳۱ ..... ۱۱. آثار البلاد قزوینی: .....
- ۱۳۱ ..... ۱۲. جغرافیای حافظ ابرو: .....
- ۱۳۱ ..... ۱۳. مرآت البلدان: .....
- ۱۳۱ ..... ۱۴. ریاض السیاحه، حدائق السیاحه، بستان السیاحه شیروانی: .....
- ۱۳۱ ..... کتابهایی درباره فارس و شهرستانهای آن از قاجاریه به بعد .....
- ۱۳۱ ..... اشاره .....
- ۱۳۱ ..... ۱. آثار العجم: .....
- ۱۳۲ ..... ۲. حقایق الاخبار خورموجی: .....
- ۱۳۲ ..... ۳. رساله دلگشا: .....
- ۱۳۶ ..... ترجمه فارسنامه ناصری .....
- ۱۳۹ ..... پارس و شهرستانهای آن در شاهنامه .....

- تاریخ فارسنامه ناصری ..... ۱۶۳
- گفتار اول ..... ۱۶۳
- [مقدمه مؤلف] ..... ۱۶۳
- [وقایع رحلت حضرت رسول (ص)] ..... ۱۶۷
- [وقایع فارس در روزگار خلافت ابو بکر] ..... ۱۶۹
- [وقایع فارس در روزگار خلافت عمر] ..... ۱۶۹
- [وقایع فارس در روزگار خلافت عثمان] ..... ۱۷۶
- [وقایع فارس در روزگار خلافت علی بن ابیطالب (ع)] ..... ۱۷۸
- [وقایع فارس در روزگار حضرت امام حسن (ع) و معاویه ابن ابی سفیان و یزید] ..... ۱۷۹
- [وقایع فارس در روزگار مروان بن حکم و عبد الملک بن مروان] ..... ۱۸۲
- [وقایع فارس در روزگار ولید پسر عبد الملک و سلیمان بن عبد الملک] ..... ۱۸۹
- [وقایع فارس در روزگار عمر بن عبد العزیز] ..... ۱۹۰
- [وقایع فارس در روزگار یزید بن عبد الملک و هشام بن عبد الملک و ولید بن زید] ..... ۱۹۲
- [وقایع فارس در روزگار یزید بن ولید بن عبد الملک و ابراهیم بن ولید، مروان بن محمد بن مروان] ..... ۱۹۳
- [وقایع فارس در روزگار حکومت عباس] ..... ۱۹۵
- [وقایع فارس در روزگار عبد الله سفاح] ..... ۱۹۶
- [وقایع فارس در روزگار ابو جعفر منصور] ..... ۱۹۷
- [وقایع فارس در روزگار مهدی محمد بن منصور و مهدی و موسی هادی بن مهدی] ..... ۱۹۸
- [وقایع فارس در روزگار هارون الرشید] ..... ۲۰۰
- [وقایع فارس در روزگار مأمون] ..... ۲۰۱
- [وقایع فارس در روزگار المعتصم بالله] ..... ۲۰۳
- [وقایع فارس در روزگار جعفر بن محمد معتصم (المتوکل علی الله) و منتصر] ..... ۲۰۳
- [وقایع فارس در روزگار المستعین بالله] ..... ۲۰۶
- [وقایع فارس در روزگار المعتز بالله] ..... ۲۰۶

- ۲۰۸ ..... [وقایع فارس در روزگار مهتدی بالله]
- ۲۰۹ ..... [وقایع فارس در روزگار المعتمد علی الله]
- ۲۱۱ ..... [وقایع فارس در روزگار المعتضد بالله]
- ۲۱۲ ..... [وقایع فارس در روزگار المكتفی بالله]
- ۲۱۲ ..... [وقایع فارس در روزگار صفاریان]
- ۲۱۴ ..... [وقایع فارس در روزگار آل بویه: عماد الدوله]
- ۲۱۷ ..... [وقایع فارس در روزگار رکن الله]
- ۲۱۷ ..... [وقایع فارس در روزگار عضد الدوله]
- ۲۲۲ ..... [وقایع فارس در روزگار شرف الدوله]
- ۲۲۳ ..... [وقایع فارس در روزگار ابو علی بن شرف الدوله]
- ۲۲۴ ..... [وقایع فارس در روزگار صمصام الدوله]
- ۲۲۵ ..... [وقایع فارس در روزگار بهاء الدوله]
- ۲۲۶ ..... [وقایع فارس در روزگار ابو شجاع سلطان الدوله]
- ۲۲۷ ..... [وقایع فارس در روزگار ابو الفوارس]
- ۲۲۸ ..... [وقایع فارس در روزگار ابو کالنجان]
- ۲۳۰ ..... [وقایع فارس در روزگار ابو منصور فولادستون]
- ۲۳۱ ..... [وقایع فارس در روزگار سلاجقه]
- ۲۳۱ ..... [وقایع فارس در روزگار طغرل]
- ۲۳۲ ..... [وقایع فارس در روزگار الب ارسلان]
- ۲۳۴ ..... [وقایع فارس در روزگار ملکشاه و برکیارق]
- ۲۳۶ ..... [وقایع فارس در روزگار سلطان محمد]
- ۲۴۱ ..... [وقایع فارس در روزگار سلطان محمود]
- ۲۴۲ ..... [وقایع فارس در روزگار سنجر]
- ۲۴۲ ..... [وقایع فارس در روزگار سلطان محمد، ملکشاه بن محمود]

- ۲۴۷ ..... [اتابک ایلدگز و اتابک مظفر]
- ۲۴۸ ..... [وقایع فارس در روزگار اتابک شمله]
- ۲۴۸ ..... [وقایع فارس در روزگار مظفر الدین تگله]
- ۲۵۱ ..... [وقایع فارس در روزگار سعد بن اتابک زنگی]
- ۲۵۴ ..... [وقایع فارس در روزگار مظفر الدین قتلغ خان ابو بکر]
- ۲۶۲ ..... [وقایع فارس در روزگار اتابک سعد بن ابو بکر]
- ۲۶۲ ..... [وقایع فارس در روزگار ترکان خاتون]
- ۲۶۵ ..... [وقایع فارس در دوره مغول و تیموری، اتابکان و ترکمانان]
- ۲۶۶ ..... [وقایع فارس در روزگار هلاکو]
- ۲۶۶ ..... [وقایع فارس در روزگار اباق‌آن]
- ۲۷۲ ..... [وقایع فارس در روزگار نکودار]
- ۲۷۴ ..... [وقایع فارس در روزگار ارغون]
- ۲۷۸ ..... [وقایع فارس در روزگار کیاخاتون]
- ۲۷۹ ..... [وقایع فارس در روزگار بایدو خان]
- ۲۸۱ ..... [وقایع فارس در روزگار غازان خان]
- ۲۸۶ ..... [وقایع فارس در روزگار سلطان محمد خدابنده]
- ۲۸۷ ..... [وقایع فارس در روزگار سلطان ابو سعید بهادر خان]
- ۲۸۸ ..... [وقایع فارس در روزگار مظفریان]
- ۲۸۹ ..... [وقایع فارس در روزگار اریا خان]
- ۲۹۱ ..... [وقایع فارس در روزگار موسی خان]
- ۲۹۱ ..... [وقایع فارس در روزگار سلطان محمد خان]
- ۲۹۳ ..... [وقایع فارس در روزگار جلال الدین مسعود شاه]
- ۲۹۳ ..... [وقایع فارس در روزگار ساتی بیگ]
- ۲۹۳ ..... [وقایع فارس در روزگار سلیمان خان]

- ۲۹۴ ..... [وقایع فارس در روزگار امیر شیخ حسن کوچک]
- ۲۹۶ ..... [وقایع فارس در روزگار شاه شیخ ابو اسحق]
- ۳۰۵ ..... [وقایع فارس در روزگار شاه شجاع]
- ۳۱۶ ..... [وقایع فارس در روزگار سلطان زین العابدین]
- ۳۱۷ ..... [وقایع فارس در روزگار تیمور گورکان]
- ۳۱۸ ..... [وقایع فارس در روزگار شاه منصور]
- ۳۲۱ ..... [وقایع فارس در روزگار تا پایان کار آل مظفر]
- ۳۲۱ ..... [وقایع فارس در روزگار امیرزاده پیر محمد]
- ۳۲۶ ..... [وقایع فارس در روزگار شاهرخ]
- ۳۳۷ ..... [وقایع فارس در روزگار سلطان محمد]
- ۳۳۸ ..... [وقایع فارس در روزگار بابر]
- ۳۴۲ ..... [وقایع فارس در روزگار میرزا عبد الله شیرازی]
- ۳۴۵ ..... [وقایع فارس در روزگار میرزا سلطان ابو سعید]
- ۳۴۶ ..... [وقایع فارس در روزگار یعقوب بهادر]
- ۳۴۸ ..... [وقایع فارس در روزگار میرزا بایسنقر]
- ۳۵۵ ..... [وقایع فارس در روزگار صفویه]
- ۳۵۵ ..... اشاره
- ۳۷۹ ..... رباعی
- ۳۸۰ ..... [وقایع فارس در روزگار شاه طهماسب]
- ۳۸۰ ..... اشاره
- ۳۸۵ ..... بیت
- ۳۹۷ ..... نظم:
- ۳۹۷ ..... نظم:
- ۳۹۹ ..... قطعه:

۴۰۱ ..... شعر:

۴۰۴ ..... نظم:

۴۰۴ ..... نظم:

۴۰۴ ..... شعر:

۴۰۶ ..... نظم:

۴۰۶ ..... [وقایع فارس در روزگار اسماعیل ثانی]

۴۰۶ ..... اشاره

۴۰۷ ..... بیت:

۴۰۸ ..... نظم:

۴۰۸ ..... غزل:

۴۱۰ ..... نظم:

۴۱۰ ..... [وقایع فارس در روزگار فخر النساء]

۴۱۲ ..... [وقایع فارس در روزگار شاه عباس]

۴۱۲ ..... اشاره

۴۱۴ ..... بیت:

۴۱۹ ..... بیت:

۴۲۰ ..... قطعه:

۴۲۲ ..... بیت:

۴۲۴ ..... قطعه:

۴۲۸ ..... قطعه:

۴۳۰ ..... رباعی:

۴۳۷ ..... بیت:

۴۴۳ ..... (نظم):

۴۶۱ ..... [وقایع فارس در روزگار شاه صفی]

- ۴۶۷ ..... [وقایع فارس در روزگار شاه عباس ثانی]
- ۴۷۶ ..... [وقایع فارس در روزگار شاه سلیمان]
- ۴۸۱ ..... [وقایع فارس در روزگار شاه سلطان حسین]
- ۴۹۰ ..... [وقایع فارس در روزگار طهماسب ثانی]
- ۴۹۳ ..... [وقایع فارس در روزگار اشرف افغان]
- ۴۹۹ ..... [وقایع فارس در روزگار افشاریه]
- ۵۷۴ ..... [وقایع فارس در روزگار زندیه کریم خان زند]
- ۶۰۳ ..... [وقایع فارس در روزگار زکی خان]
- ۶۰۴ ..... [وقایع فارس در روزگار ابو الفتح خان]
- ۶۰۸ ..... [وقایع فارس در روزگار علیمراد خان]
- ۶۲۳ ..... [وقایع فارس در روزگار لطف علی خان]
- ۶۵۱ ..... [وقایع فارس در روزگار فتح علی شاه]
- ۷۳۷ ..... [وقایع فارس در روزگار محمد شاه]
- ۷۳۷ ..... اشاره
- ۷۷۸ ..... صورت قرارنامه حکومت صید سعید خان امام مسقط در بندرعباس «۱»
- ۷۸۰ ..... صورت تعهدنامه شیخ سعید مسقطی حاکم بندرعباس «۲»
- ۸۳۴ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



## فارسنامه ناصری جلد ۱

## مشخصات کتاب

سرشناسه: فسائی، حسن بن حسن، ۱۲۳۷-۱۳۱۶ق.

عنوان و نام پدیدآور: فارسنامه ناصری / از میرزا حسن حسینی فسائی؛ تصحیح و تحشیه از منصور رستگارفسائی.

مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.: مصور، جدول، عکس.

شابک: ۷۸۰۰ ریال (دوره دو جلدی)؛ ۲۵۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ چهارم)؛ ۷۳۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۶۴-۰۰-۰۴۴۲-۱؛ ۱۱۰۰۰۰

ریال: ج. ۱: ۹۶۴-۰۰-۰۴۴۳-X؛ ج. ۱، چاپ چهارم: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۰۴۴۳-۲؛ ۱۱۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۲: ۹۶۴-۰۰-۰۴۴۵-۶؛

۷۳۰۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ دوم)

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ دوم: ۱۳۷۸).

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۲).

یادداشت: ج. ۱ و ۲ (چاپ چهارم: ۱۳۸۸).

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: فارس -- تاریخ

موضوع: فارس -- اوضاع اجتماعی

موضوع: فارس -- اوضاع اقتصادی

شناسه افزوده: رستگار فسائی، منصور، ۱۳۱۷ -، مصحح

رده بندی کنگره: DSR۲۰۴۳ / الف ۴۵ ف ۵ ۱۳۶۷

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۶۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۷-۱۴۷۸

## [جلد اول]

## اشاره

شادروان حاج میرزا حسن فسائی مؤلف فارسنامه ناصری.

فارسنامه ناصری، فهرست ج ۱، ص: ۲

## فهرست مطالب جلد اول و دوم فارسنامه ناصری

عکسها و تصویرها و نمودارهای کتاب ۱

مقدمه‌ای بر چاپ دوم ۷

مقدمه مصحح ۹

زندگی و آثار میرزا حسن فسائی خاندان: ۱۳، نیاکان: ۱۴، پدر میرزا حسن: ۱۴، مادر میرزا حسن: ۱۵، حاج میرزا حسن حسینی

فسائی: ۱۵، استادان میرزا حسن: ۱۶، شاگردان میرزا حسن: ۱۶، برادران حاج میرزا حسن: ۱۷، همسران حاج میرزا حسن: ۱۷، فرزندان حاج میرزا حسن: ۱۷، بنی اعمام حاج میرزا حسن: ۱۹، بزرگان خاندان سادات دشتکی: ۲۱، املاک میرزا حسن: ۲۴، مبارزه میرزا حسن برای استرداد املاک وقفی: ۲۵، سفرهای حاج میرزا حسن: ۲۶، دوستان و معاشران میرزا حسن: ۲۸، شاعری حاج میرزا حسن: ۲۹، مرگ میرزا حسن: ۳۲، آثار میرزا حسن: ۳۴، چاپهای فارسنامه ناصری: ۳۸، منابع فارسنامه ناصری: ۳۹، فهرست کلی منابع فارسنامه ناصری: ۴۳، نثر فارسنامه ناصری: ۵۰، نمونه نثر ساده کتاب: ۵۱، نمونه نثر مصنوع کتاب: ۵۶، دیوانهای شعر و شاعران مورد علاقه میرزا حسن: ۷۷، خصوصیات و اثرگانی فارسنامه ناصری: ۸۰، خصوصیات صرفی و نحوی فارسنامه ناصری: ۸۵، افکار اجتماعی و اندیشه‌های میرزا حسن: ۸۷، تحلیلی از بخشهای فارسنامه ناصری: ۸۹، تحلیلی از گفتار اول فارسنامه ناصری: ۹۱، از گفتار دوم فارسنامه: ۱۱۱

فارسنامه ناصری و منابع تاریخی و جغرافیایی فارس و شیراز پیش از فارسنامه ناصری ۱۲۴

کتابهایی درباره فارس و شهرستانهای آن از قاجاریه به بعد ۱۲۹

ترجمه فارسنامه ناصری ۱۳۶

فارسنامه ناصری، فهرست ج ۱، ص: ۳

پارس و شهرستانهای آن در شاهنامه فردوسی ۱۳۹

تاریخ فارسنامه ناصری: گفتار اول ۱- مقدمه مؤلف ۱۶۷

۱-۲- وقایع رحلت حضرت رسول (ص) ۱۷۱

۲-۲- وقایع فارس در روزگار خلافت ابو بکر ۱۷۲

۳-۲- وقایع فارس در روزگار خلافت عمر ۱۷۲

۴-۲- وقایع فارس در روزگار خلافت عثمان ۱۷۹

۵-۲- وقایع فارس در روزگار خلافت علی بن ابیطالب (ع) ۱۸۱

۸ و ۷-۲-۶- وقایع فارس در روزگار حضرت امام حسن (ع) و معاویه ابن ابی سفیان و یزید ۱۸۲

۱۰ و ۹-۲- وقایع فارس در روزگار مروان بن حکم و عبد الملک بن مروان ۱۸۵

۱۲ و ۱۱-۲- وقایع فارس در روزگار ولید پسر عبد الملک و سلیمان بن عبد الملک ۱۹۱

۱۳-۲- وقایع فارس در روزگار عمر بن عبد العزیز ۱۹۲

۱۶ و ۱۵-۲-۱۴- وقایع فارس در روزگار یزید بن عبد الملک و هشام بن عبد الملک و ولید بن زید ۱۹۴

۱۹ و ۱۸-۲-۱۷- وقایع فارس در روزگار یزید بن ولید بن عبد الملک و ابراهیم بن ولید، مروان بن محمد بن مروان ۱۹۵

۳- وقایع فارس در روزگار حکومت عباس ۱۹۷

۱-۳- وقایع فارس در روزگار عبد الله سفاح ۱۹۸

۲-۳- وقایع فارس در روزگار ابو جعفر منصور ۱۹۹

۵ و ۴ و ۳-۳- وقایع فارس در روزگار مهدی محمد بن منصور و مهدی و موسی هادی بن مهدی ۲۰۰

۶-۳- وقایع فارس در روزگار هارون الرشید ۲۰۱

۷-۳- وقایع فارس در روزگار مأمون ۲۰۲

۸-۳- وقایع فارس در روزگار المعتصم بالله ۲۰۴

۹-۳- وقایع فارس در روزگار جعفر بن محمد معتصم (المتوکل علی الله) و

فارسنامه ناصری، فهرست ج ۱، ص: ۴

منتصر ۲۰۵

۱۰-۳- وقایع فارس در روزگار المستعین بالله ۲۰۷

۱۱-۳- وقایع فارس در روزگار المعتر بالله ۲۰۸

۱۲-۳- وقایع فارس در روزگار مهتدی بالله ۲۰۹

۱۳-۳- وقایع فارس در روزگار المعتمد علی الله ۲۱۰

۱۴-۳- وقایع فارس در روزگار المعتمد بالله ۲۱۲

۱۵-۳- وقایع فارس در روزگار المکتفی بالله ۲۱۳

۴- وقایع فارس در روزگار صفاریان ۲۱۳

۵- وقایع فارس در روزگار آل بویه: عماد الدوله ۲۱۵

۱-۵- وقایع فارس در روزگار رکن الله ۲۱۸

۲-۵- وقایع فارس در روزگار عضد الدوله ۲۱۸

۳-۵- وقایع فارس در روزگار شرف الدوله ۲۲۳

۴-۵- وقایع فارس در روزگار ابو علی بن شرف الدوله ۲۲۴

۵-۵- وقایع فارس در روزگار صمصام الدوله ۲۲۵

۶-۵- وقایع فارس در روزگار بهاء الدوله ۲۲۶

۷-۵- وقایع فارس در روزگار ابو شجاع سلطان الدوله ۲۲۷

۸-۵- وقایع فارس در روزگار ابو الفوارس ۲۲۸

۹-۵- وقایع فارس در روزگار ابو کالنجار ۲۲۹

۱۰-۵- وقایع فارس در روزگار ابو منصور فولادستون ۲۳۱

۶- وقایع فارس در روزگار سلاجقه ۲۳۲

۱-۶- وقایع فارس در روزگار طغرل ۲۳۲

۲-۶- وقایع فارس در روزگار الب ارسلان ۲۳۳

۴ و ۳- وقایع فارس در روزگار ملکشاه و برکیارق ۲۳۵

۵-۶- وقایع فارس در روزگار سلطان محمد ۲۳۶

۶-۶- وقایع فارس در روزگار سلطان محمود ۲۴۲

۷-۶- وقایع فارس در روزگار سنجر ۲۴۳

۸-۶- وقایع فارس در روزگار سلطان محمد، ملکشاه بن محمود ۲۴۳

فارسنامه ناصری، فهرست ج ۱، ص: ۵

۷- اتابکان ۲۴۳

۱-۷- اتابک ایلدگز و اتابک مظفر ۲۴۸

۲-۷- اتابک شمله ۲۴۹

۳-۷- مظفر الدین تکلّه ۲۴۹

سعد بن اتابک زنگی: ۲۵۲، مظفر الدین قتلغ خان ابو بکر: ۲۵۵، اتابک سعد بن ابو بکر: ۲۶۳، ترکان خاتون: ۲۶۳

۸- وقایع فارس در دوره مغول و تیموری، اتابکان و ترکمانان ۲۶۶

هلاکو: ۲۶۷، اباقآن: ۲۶۷، نکودار: ۲۷۳، ارغون: ۲۷۵، کیاخاتون: ۲۷۹، بایدو خان: ۲۸۱، غازان خان: ۲۸۲، سلطان محمد خداپنده: ۲۸۸، سلطان ابو سعید بهادر خان: ۲۸۹، مظفریان: ۲۹۰، ارپا خان: ۲۹۱، موسی خان: ۲۹۳، سلطان محمد خان: ۲۹۳، جلال الدین مسعود شاه: ۲۹۵، ساتی بیگ:

۲۹۵، سلیمان خان: ۲۹۵، امیر شیخ حسن کوچک: ۲۹۶، شاه شیخ ابو اسحق: ۲۹۸، امیر مبارز الدین:

۲۹۸، شاه شجاع: ۳۰۷، سلطان زین العابدین: ۳۱۸، تیمور گورکان: ۳۲۰، شاه منصور: ۳۲۱، تیمور:

۳۲۲، تا پایان کار آل مظفر: ۳۲۴، امیرزاده پیر محمد: ۳۲۴، شاهرخ: ۳۲۹، سلطان محمد: ۳۴۱، بابر: ۳۴۱، الغ بیگ: ۳۴۳، میرزا عبد الله شیرازی: ۳۴۶، میرزا ابو سعید: ۳۴۶، قرایوسف ترکمان:

۳۴۶، پیر بداق: ۳۴۶، میرزا سلطان ابو سعید: ۳۴۹، یعقوب بهادر: ۳۵۰، میرزا بایسنقر: ۳۵۴، امیر ابیه سلطان: ۳۵۷.

۹- وقایع فارس در روزگار صفویه ۳۶۱

شاه اسماعیل: ۳۶۱، شاه طهماسب: ۳۸۶، اسماعیل ثانی: ۴۱۳، فخر النساء: ۴۱۷، حمزه میرزا:

۴۱۷، شاه عباس: ۴۱۹، شاه صفی: ۴۷۱، شاه عباس ثانی: ۴۷۷، شاه سلیمان: ۴۸۶، شاه سلطان حسین: ۴۹۱، طهماسب ثانی: ۵۰۱.

۱۰- افغانه ۴۹۶

محمود افغان: ۴۹۶، اشرف افغان: ۵۰۴.

۱۱- افشاریه ۵۱۰

نادر: ۵۱۰، شاهرخ: ۵۱۱.

۱۲- زندیه ۵۸۸

کریم خان زند: ۵۸۸، زکی خان: ۶۱۹، ابو الفتح خان: ۶۲۰، صادق خان: ۶۲۰، علیمراد خان: ۶۲۴، جعفر خان: ۶۳۰، صید مردان خان: ۶۴۰، لطف علی خان: ۶۴۱.

فارسنامه ناصری، فهرست ج ۱، ص: ۶

۱۳- قاجاریه ۶۱۰

آقا محمد خان: ۶۱۰، فتح علی شاه: ۶۷۰، محمد شاه: ۷۶۱، ناصر الدین شاه: ۷۸۷.

تاریخ فارسنامه ناصری: گفتار دوم ۱- فارس

مقدمه: ۸۷۱، هوای فارس: ۸۷۲، زمین فارس: ۸۷۳، زراعت و انواع جانوران فارس: ۸۷۴، طول و عرض قبله مسلمانان: ۸۷۱، عرض و طول بلد: ۸۸۳، معرفت سمت قبله: ۸۸۷، بیان اقالیم: ۸۸۹، عرض و طول فارس: ۸۹۹، بهرهای مملکت فارس: ۸۹۹.

۲- شیراز ۹۰۰

پایتخت مملکت فارس: ۹۰۰، بنای شهر شیراز: ۹۰۱، باروی شهر شیراز: ۹۰۲، هوای شیراز: ۹۰۳، آبهای شیراز: ۹۰۳، صحرای شیراز: ۹۰۴، عرض و طول شیراز: ۹۰۶، یازده محله شیراز: ۹۰۸، محله اسحق بیگ: ۹۱۱، محله بازار مرغ: ۹۲۱، محله بالا کفت: ۹۵۹، محله درب شاهزاده: ۹۷۲، محله درب مسجد نو: ۹۸۱، محله سرباغ: ۹۸۵، محله سردزک: ۱۰۳۵، محله سنگ سیاه: ۱۰۶۹، محله لب آب: ۱۰۸۰، محله میدان شاه: ۱۰۹۱، محله یهود: ۱۱۸۳، بقاع و تکایای شیراز: ۱۱۸۶، مساجد مسلمانان شیراز: ۱۲۰۵، مدرسه‌های شیراز: ۱۲۲۰، کاروانسراهای شیراز: ۱۲۲۵، باغها و بساتین خارج و داخل شیراز: ۱۲۲۷.

۳- بلوکات فارس

بلوک اقلید: ۱۲۳۸، بلوک آباد طشک: ۱۲۴۲، بلوک ابرج: ۱۲۴۳، بلوک ابرقوه: ۱۲۴۴، بلوک اربعه: ۱۲۴۶، بلوک اردکان فارس: ۱۲۴۸، بلوک ارسنجان: ۱۲۵۰، بلوک اسیر: ۱۲۵۳، بلوک اصطهبانات: ۱۲۵۵، بلوک افزر: ۱۲۶۱، جزیره بحرین: ۱۲۶۳، بلوک بشاگرد: ۱۲۶۵، بلوک بوانات: ۱۲۶۶، بلوک بیدشهر و جویم: ۱۲۶۸، بلوک بیضا: ۱۲۷۰، خشت: ۱۲۹۶، خفر:

۱۲۹۸، خنج: ۱۳۰۲، خواجه: ۱۳۰۵، داراب: ۱۳۰۶، دزکرد: ۱۳۱۸، دشتستان: ۱۳۱۹، (انگالی): ۱۳۲۳، اهرم: ۱۳۲۴، خاویز: ۱۳۲۴، برازجان: ۱۳۲۴، تنگستان: ۱۳۲۶، حیاط داود:

۱۳۲۷، خورموج: ۱۳۲۸، دالکی: ۱۳۲۸، رود حله: ۱۳۲۹، زنگنه: ۱۳۲۹، زیراه: ۱۳۳۰، شبانکاره: ۱۳۳۰، گناوه: ۱۳۳۲، مضافات بوشهر: ۱۳۳۳، ریشهر: ۱۳۳۴، بلوک دشتی: ۱۳۳۵، بردستان دشتی: ۱۳۳۸، ناحیه بلوک: ۱۳۳۹، سناوشنبه: ۱۳۴۰، طسوج: ۱۳۴۱، ماندستان:

۱۳۴۱، بلوک رامجرد: ۱۳۴۳، رامهرمز: ۱۳۴۶، رودان و احمدی: ۱۳۴۸، بلوک سبعه (بیونج):

فارسنامه ناصری، فهرست ج ۱، ص: ۷

۱۳۵۱، خشن آباد: ۱۳۵۱، طارم: ۱۳۵۱، فارغان: ۱۳۵۲، فرگ: ۱۳۵۳، فین و گهره: ۱۳۵۳، گله گاه: ۱۳۵۵، سرچاهان: ۱۳۵۵، سرحد چاردانگه: ۱۳۵۶، سرحد شش ناحیه: ۱۳۵۸، سروستان:

۱۳۶۰، بلوک سیاخ: ۱۳۷۰، شبانکاره: ۱۳۷۳، صیمکان: ۱۳۷۴، عباسی: ۱۳۷۶، علامرو دشت:

۱۳۸۲، فامور: ۱۳۸۳، فراشبند: ۱۳۸۵، فسا: ۱۳۸۶، فلاحی: ۱۴۱۳، فیروزآباد: ۱۴۱۶، قونقری: ۱۴۲۴، کمین: ۱۴۶۱، کنگان: ۱۴۶۲، کوار: ۱۴۶۴، کوه گیلویه: ۱۴۶۶، (باشت):

۱۴۷۱، بلاد شاپور: ۱۴۷۱، تل خسروی: ۱۴۷۲، حومه ارجان: ۱۴۷۳، رون: ۱۴۷۳، زیدون، کوه مره، لیراوی: ۱۴۷۴، باوی: ۱۴۸۰، بویراحمد: ۱۴۸۱، چرام: ۱۴۸۵، دشمن زیاری: ۱۴۸۷، ده دشت: ۱۴۸۷، نوئی: ۱۴۸۹، طیبی: ۱۴۹۱، لیراوی دشت و ایل یوسفی: ۱۴۹۲، حومه بهبهان:

۱۴۹۳، زیدون: ۱۴۹۵، لیراوی: ۱۴۹۶، کوه مره دشت: ۱۴۹۹، بلوک لارستان: ۱۵۱۹، فومستان: ۱۵۲۱، ناحیه کورستان: ۱۵۲۱، مائین: ۱۵۲۵، مالکی: ۱۵۲۵، ماهور میلانی: ۱۵۲۷، مرو دشت: ۱۵۵۷، مشهد ام النبی یا مشهد مادر سلیمان یا مشهد مرغاب: ۱۵۵۸، ممسنی: ۱۵۶۰، میمند: ۱۵۶۵، نیریز: ۱۵۶۶.

شعر مؤلف درباره فارس ۱۵۷۲

۴- ایلات مملکت فارس ۱۵۷۳

۵- جزیره‌های دریای فارس ۱۵۸۶

۶- چشمه‌های مشهور مملکت فارس ۱۵۹۱

۷- رودخانه‌های مملکت فارس ۱۶۰۰

۸- رودخانه‌های مملکت فارس ۱۶۰۲

۹- صحراهای مملکت فارس ۱۶۱۴

۱۰- طوایف متفرقه مملکت فارس ۱۶۱۶

۱۱- قلعه‌های کوهی مملکت فارس ۱۶۲۰

۱۲- کوه‌های مشهور مملکت فارس ۱۶۳۳

۱۳- معدنهای مملکت فارس ۱۶۳۷

۱۴- فهرست نام بلوکات و نواحی و دهات مملکت فارس ۱۶۴۰

- ۱۵- حکم دیوانخانه عدلیه ۱۶۷۴
- ۱۶- مثنوی پایان فارسنامه ۱۶۷۵
- ۱۷- نقشه بافت قدیمی شیراز ۱۶۷۷
- فارسنامه ناصری، فهرست ج ۱، ص: ۸
- ۱۸- نقشه راهنمای استان فارس ۱۶۷۸
- ۱۹- فهرست نام کسان در متن کتاب ۱۶۷۹
- ۲۰- فهرست نام کسان در مقدمه کتاب ۱۹۳۳
- ۲۱- فهرست نام جایها ۱۹۷۱
- ۲۲- فهرست اشعار ۲۰۶۳
- ۲۳- فهرست نام کتابها ۲۱۳۳
- تعلیقات (۱) ۲۱۶۳
- تعلیقات (۲) ۲۱۷۵
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱

### فهرست عکسها و تصویرها و نمودارهای کتاب فارسنامه ناصری و منابع آنها

- ۱- عکس صفحه ۷ (از کتاب اقلیم پارس): حاج میرزا حسن حسینی فسائی.
- ۲- عکسهای صفحه ۳۳ از دکتر منصور رستگار فسائی: آرامگاه حاج میرزا حسن حسینی فسائی و گچ‌بری سقف آرامگاه.
- ۳- عکس صفحه ۴۹: صفحه‌ای از قرآن حسن، تفسیر حاج میرزا حسن حسینی فسائی.
- ۴- عکس صفحه ۷۶: حاج میرزا سید علی (اصل عکس در بقعه مدرسه منصوریه).
- ۵- عکس صفحه ۹۰: اولاد حاج میرزا حسن حسینی فسائی (اصل عکس در بقعه مدرسه منصوریه).
- ۶- عکس صفحات ۳۵۲ و ۳۵۴: فرمان معافی موقوفه مدرسه منصوریه (از متن فارسنامه ناصری).
- ۷- فرمان صفحه ۸۶۷ در مورد شکایتهای مؤلف فارسنامه (از متن فارسنامه ناصری).
- ۸- نمودارهای صفحه ۸۷۸ (از متن فارسنامه ناصری).
- ۹- نمودار صفحه ۸۸۰ (از متن فارسنامه ناصری).
- ۱۰- صفحه ۸۸۸: دایره هندیه (بازسازی شده بر اساس متن فارسنامه ناصری).
- ۱۱- نمودارهای صفحه ۸۹۰ (بازسازی شده بر اساس متن فارسنامه ناصری).
- ۱۲- صفحه ۸۹۲: درجات و دقایق در خط استوا (از متن فارسنامه ناصری).
- ۱۳- نمودار صفحه ۸۹۴ (بازسازی شده بر اساس متن فارسنامه ناصری).
- ۱۴- صفحه ۸۹۵: نقشه مملکت فارس (از متن فارسنامه ناصری).
- ۱۵- صفحات ۸۹۶ و ۸۹۷: نقشه مملکت فارس (از متن فارسنامه ناصری).
- ۱۶- صفحه ۹۰۷: نقشه هوایی شهر شیراز (از کتاب بافت قدیم شیراز).
- ۱۷- صفحه ۹۰۹: نقشه بافت قدیمی شیراز (از کتاب بافت قدیمی شیراز).
- ۱۸- صفحه ۹۱۲: عکس حاجی آقا سید علی اکبر فال اسیری (از وقایع اتفاقیه).

- ۱۹- صفحه ۹۱۳: آرامگاه حافظ (از وقایع اتفاقیه).
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲
- ۲۰- صفحه ۹۵۳: میرزا محمد علی خان شیرازی (از حقوق‌بگیران انگلیس در ایران).
- ۲۱- صفحه عکس صفحه ۹۹۱: وصال شیرازی (از کتاب گلشن وصال).
- ۲۲- صفحه ۹۹۲: نمونه خط وصال (از کتاب گلشن وصال).
- ۲۳- صفحه ۹۹۴: نمونه خط وصال (از کتاب گلشن وصال).
- ۲۴- صفحه ۹۹۶: وصال و فرزندانش (از کتاب گلشن وصال).
- ۲۵- صفحه ۹۹۷: تمثال وقار شیرازی (از کتاب گلشن وصال).
- ۲۶- صفحه ۹۹۸: نمونه خط وقار (از کتاب گلشن وصال).
- ۲۷- صفحه ۹۹۹: نمونه خط وقار (از کتاب گلشن وصال).
- ۲۸- صفحه ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳: (از کتاب گلشن وصال).
- ۲۹- صفحه ۱۰۰۵: تمثال حکیم شیرازی (از کتاب گلشن وصال).
- ۳۰- صفحه ۱۰۰۶: نمونه خط حکیم (از کتاب گلشن وصال).
- ۳۱- صفحه ۱۰۰۸: تمثال داوری (از کتاب گلشن وصال).
- ۳۲- صفحه ۱۰۰۹: نمونه خط داوری (از کتاب گلشن وصال).
- ۳۳- صفحه ۱۰۱۱: تمثال فرهنگ شیرازی (از کتاب گلشن وصال).
- ۳۴- صفحه ۱۰۱۲: نمونه خط فرهنگ (از کتاب گلشن وصال).
- ۳۵- صفحه ۱۰۱۴: تمثال توحید (از کتاب گلشن وصال).
- ۳۶- صفحه ۱۰۱۵: نمونه خط توحید (از کتاب گلشن وصال).
- ۳۷- صفحه ۱۰۱۷: تمثال یزدانی (از کتاب گلشن وصال).
- ۳۸- صفحه ۱۰۱۸: نمونه خط و نقاشی یزدانی (از کتاب گلشن وصال).
- ۳۹- صفحه ۱۰۱۹: تمثال همت شیرازی (از کتاب گلشن وصال).
- ۴۰- صفحه ۱۰۲۰: تمثال عشرت شیرازی (از کتاب گلشن وصال).
- ۴۱- صفحه ۱۰۲۱: تمثال رحمت شیرازی (از کتاب گلشن وصال).
- ۴۲- صفحه ۱۰۲۲: روحانی شیرازی (از کتاب گلشن وصال).
- ۴۳- صفحه ۱۰۲۳: نمونه خط و نقاشی روحانی (از کتاب گلشن وصال).
- ۴۴- صفحه ۱۰۵۰: چند تن از فرزندان حاج میرزا حسن فسائی (اصل عکس، در بقعه مدرسه منصوریه است).
- ۴۵- صفحه ۱۰۹۲: پسران فرمانفرما (عکس از کتاب حقوق‌بگیران انگلیس).
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳
- ۴۶- صفحه ۱۱۲۸: عکس قآنی یا یغمای جندقی (از کتاب: از صبا تا نیما).
- ۴۷- صفحه ۱۱۶۷: شیخ روزبهان (از کتاب آتشکده).
- ۴۸- صفحه ۱۱۶۸: پیشانی سنگ قبر شیخ روزبهان اول (از اقلیم پارس).
- ۴۹- صفحه ۱۱۷۲: شوریده، فصیح الملک (از غزلیات شوریده شیرازی).

- ۵۰- صفحه ۱۱۸۷: داخل حرم و ضریح حضرت شاه چراغ (از شیراز در گذشته و حال).
- ۵۱- صفحه ۱۱۸۸: دیوان و گنبد حضرت سید میر محمد (از شیراز در گذشته و حال).
- ۵۲- صفحه ۱۱۸۹: بقعه سید علاء الدین حسین (از شیراز در گذشته و حال).
- ۵۳- صفحه ۱۱۹۰: نقاشی بقعه حضرت سید علاء الدین حسین (از آثار عجم).
- ۵۴- صفحه ۱۱۹۱: بقعه حضرت شاه میر علی حمزه (از آثار عجم).
- ۵۵- صفحه ۱۱۹۳: بقعه ابش خاتون (از اقلیم پارس).
- ۵۶- صفحه ۱۱۹۶: قبر شیخ ابو زرعه.
- ۵۷- صفحه ۱۱۹۷: عکس یکی از لوحهای موجود در بقعه شیخ ابو زرعه.
- ۵۸- صفحه ۱۱۹۸: آرامگاه باباکوهی.
- ۵۹- صفحه ۱۱۹۹: ایوان بزرگ و عمارت هفت تن (از شیراز در گذشته و حال).
- ۶۰- صفحه ۱۲۰۱: آرامگاه سعدی از جنوب غربی (از شیراز در گذشته و حال).
- ۶۱- صفحه ۱۲۰۲: سنگهای قبر چهل تنان (از شیراز در گذشته و حال).
- ۶۲- صفحه ۱۲۰۴: آرامگاه شیخ روزبهان فسائی (از شیراز در گذشته و حال).
- ۶۳- صفحه ۱۲۰۵: یکی از سنگابهای مسجد جامع عتیق در موزه پاریس (ساختمان و شرح آثار مسجد جامع عتیق).
- ۶۴- صفحه ۱۲۰۶: محراب مسجد جامع عتیق (ساختمان و شرح آثار مسجد جامع عتیق).
- ۶۵- صفحه ۱۲۰۷: درب شمالی مسجد جامع عتیق شیراز (ساختمان و شرح آثار مسجد جامع عتیق).
- ۶۶- صفحه ۱۲۰۷: کاشیکاری سردرب دوازده امام و طاق مروارید (ساختمان و شرح آثار مسجد جامع عتیق).
- ۶۷- صفحه ۱۲۰۸: کاشیکاری سقف مروارید (ساختمان و شرح آثار مسجد جامع عتیق).
- ۶۸- صفحه ۱۲۱۰: ضلع شرقی خدایخانه و منظره خدایخانه (ساختمان و شرح آثار مسجد جامع عتیق).
- ۶۹- ۱۲۱۱: کتیبه معرق ثلث سردر ورودی غربی مسجد جامع (ساختمان و شرح آثار مسجد جامع عتیق).
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴
- عتیق).
- ۷۰- صفحه ۱۲۱۲: جبهه شمالی مسجد نو.
- ۷۱- صفحه ۱۲۱۳: مسجد نو.
- ۷۲- صفحه ۱۲۱۴: شبستان بزرگ مسجد وکیل (از تاریخچه مسجد جامع سلطانی وکیل).
- ۷۳- صفحه ۱۲۱۵: چهل و هشت ستون مسجد وکیل (از تاریخچه مسجد جامع سلطانی وکیل).
- ۷۴- صفحه ۱۲۱۶: منبر چهارده پله و سردر ورودی شبستان مسجد وکیل (از تاریخچه مسجد جامع سلطانی وکیل).
- ۷۵- صفحه ۱۲۱۷: طاق مروارید (از تاریخچه مسجد جامع سلطان وکیل).
- ۷۶- صفحه ۱۲۲۱: کاشیکاری معرق سقف دهلیز ورودی مدرسه خان.
- ۷۷- صفحه ۱۲۲۲: سردر مدرسه خان.
- ۷۸- مدرسه حکیم.
- ۷۹- صفحه ۱۲۲۸: سرو ناز در باغ ارم شیراز.
- ۸۰- صفحه ۱۲۲۹: عمارت قدیم باغ تخت- باغ تخت در اوائل قاجار (از بافت قدیمی شیراز).



- ۸۱- صفحه ۱۲۳۰: بقایای باغ تخت (از بافت قدیمی شیراز).
- ۸۲- صفحه ۱۲۳۲: باغ دلگشا و کوشک آن.
- ۸۳- صفحه ۱۲۵۲: خط نسخ محمد حسین ارسنجان‌ی و مرحوم محمد علی اشرف الکتاب.
- ۸۴- صفحه ۱۲۹۰: بیشه برم دلک و تماثیل برم دلک (از متن فارسنامه ناصری).
- ۸۵- صفحه ۱۲۹۱: تماثیل قصر ابو نصر- صورت عمارت خرابه کیانی (از متن فارسنامه ناصری).
- ۸۶- صفحه ۱۳۰۸: صورت مسجد سنگی داراب و صورتهای کیانی نقش رستم (از متن فارسنامه ناصری).
- ۸۷- صفحه ۱۳۰۹: نقشه مسجد جامع داراب (از اقلیم پارس).
- ۸۸- صفحه ۱۳۱۰: دهانه شمال غربی ایوان مسجد جامع داراب (از اقلیم پارس).
- ۸۹- صفحه ۱۳۱۱: تصاویر جنوب غربی و مناره جنوبی مسجد جامع داراب (از اقلیم پارس).
- ۹۰- صفحه ۱۳۱۲: نقاشی مسجد جامع داراب (از آثار عجم).
- ۹۱- صفحه ۱۳۱۳: نقش شاپور داراب (از آثار عجم).
- ۹۲- صفحه ۱۳۶۱: کاخ سروستان در زمان بهرام گور- چهارطاق سروستان (از فرهنگ مردم سروستان).
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵
- ۹۳- صفحه ۱۳۶۲: کاخ ایوان کرخه (از فرهنگ مردم سروستان).
- ۹۴- صفحه ۱۳۶۳: داخل کاخ بهرام گور در سروستان (از فرهنگ مردم سروستان).
- ۹۵- صفحه ۱۳۶۴: داخل کاخ بهرام گور در سروستان (از فرهنگ مردم سروستان).
- ۹۶- صفحه ۱۳۶۶: مقبره شیخ یوسف (از فرهنگ مردم سروستان).
- ۹۷- صفحه ۱۳۶۷: سه در شیخ یوسف (از فرهنگ مردم سروستان).
- ۹۸- صفحه ۱۳۷۱: نقشه سیراف (از آثار شهرهای باستانی خلیج فارس).
- ۹۹- صفحه ۱۳۷۲: نقشه محل خرابه‌های سیراف در بندر طاهری (آثار شهرهای باستانی خلیج فارس).
- ۱۰۰- صفحه ۱۳۷۸: نقشه جغرافیایی گمرون و سورو (از آثار شهرهای باستانی خلیج فارس).
- ۱۰۱- صفحه ۱۳۸۶: منظره‌ای از باغ ملی شهرستان فسا (از کتاب آتشکده).
- ۱۰۲- صفحه ۱۳۸۷: نقشه شهرستان فسا (ترسیم آقای علی اکبر حکمت).
- ۱۰۳- صفحه ۱۳۸۹: امامزاده حسن فسا (از کتاب آتشکده).
- ۱۰۴- صفحه ۱۳۹۰: سرو دریمی (از کتاب آتشکده).
- ۱۰۵- صفحه ۱۳۹۶: نمونه شعر و خط نعمت فسائی.
- ۱۰۶- صفحه ۱۴۰۲: میرزا محمود خان نعمت فسائی.
- ۱۰۷- صفحه ۱۴۰۴: نمونه خط مرحوم میرزا سید علی فسائی.
- ۱۰۸- صفحه ۱۴۱۷: صورتهای اول تنگ فیروزآباد و میان تنگ فیروزآباد (از متن فارسنامه ناصری).
- ۱۰۹- صفحه ۱۴۲۱: عمارات آتشکده فیروزآباد فارس (از متن فارسنامه ناصری).
- ۱۱۰- صفحه ۱۴۲۲: آتشکده فیروزآباد (از آثار عجم).
- ۱۱۱- صفحه ۱۴۳۱: شکار گنجشک (از متن فارسنامه ناصری).
- ۱۱۲- صفحه ۱۴۳۲: پیروزی شاپور اول بر والرین (از اقلیم پارس).

- ۱۱۳- صفحه ۱۴۳۳: نقش پیروزی شاپور اول بر والرین در تنگ چوگان (از اقلیم پارس).
- ۱۱۴- صفحه ۱۴۳۴: نقش پیروزی شاپور بر والرین در تنگ چوگان (از اقلیم پارس).
- ۱۱۵- صفحه ۱۴۳۵: مجسمه بزرگ شاپور در شکفت شاپور (از اقلیم پارس).
- ۱۱۶- صفحه ۱۴۵۵: منظره شرقی بند امیر (از اقلیم پارس).
- ۱۱۷- صفحه ۱۴۶۸: صورتهای کیانی کوه گیلویه در تنگ سروک (از متن فارسنامه ناصری).
- ۱۱۸- صفحه ۱۵۳۲: نقوش برجسته نمایندگان گیلیکیه (از اقلیم پارس).
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶
- ۱۱۹- صفحه ۱۵۳۳: نقوش برجسته نمایندگان گیلیکیه (از اقلیم پارس).
- ۱۲۰- صفحه ۱۵۳۴: نقوش برجسته نمایندگان فنیقیه (از کتاب تخت جمشید اشمیت).
- ۱۲۱- صفحه ۱۵۳۵: نقوش برجسته نمایندگان یونان و سارد و هند (از کتاب تخت جمشید اشمیت).
- ۱۲۲- صفحه ۱۵۳۶: دورنمای تخت جمشید (از اقلیم پارس).
- ۱۲۳- صفحه ۱۵۳۷: جبهه خارج آرامگاه داریوش اول (از اقلیم پارس).
- ۱۲۴- صفحه ۱۵۳۸: نقش برجسته نرسی (از اقلیم پارس).
- ۱۲۵- صفحه ۱۵۳۹: صورت عمارات تخت جمشید (از متن فارسنامه ناصری).
- ۱۲۶- صفحه ۱۵۴۱: کتیبه داریوش (از فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی).
- ۱۲۷- صفحه ۱۵۴۲: کتیبه داریوش (از فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی).
- ۱۲۸- صفحه ۱۵۴۴: کتیبه داریوش (از فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی).
- ۱۲۹- صفحه ۱۵۴۶: کتیبه داریوش (از فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی).
- ۱۳۰- صفحه ۱۵۴۸: کتیبه داریوش (از فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی).
- ۱۳۱- صفحه ۱۵۵۰: نقوش نمایندگان داریوش (از فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی).
- ۱۳۲- صفحه ۱۵۵۹: مشهد ام النبی.
- ۱۳۳- صفحه ۱۵۵۹: مشهد ام النبی (از فرصت شیرازی در آثار عجم).
- ۱۳۴- صفحه ۱۵۷۴ و ۱۵۷۵: نقشه پراکندگی ایلات و عشایر ایران (از کتاب ایرانشهر).
- ۱۳۵- صفحه ۱۵۹۳: چشمه جوشک (از بافت قدیمی شیراز).
- ۱۳۶- صفحه ۱۵۹۷: خناب آتشکده فسا (فرصت الدوله، آثار عجم).
- ۱۳۷- صفحه ۱۶۲۴: قلعه اشکنوان (فرصت الدوله، آثار عجم).
- ۱۳۸- صفحه ۱۶۲۴: قلعه تبر (فرصت الدوله، آثار عجم).
- ۱۳۹- صفحه ۱۶۲۶: قلعه دختر اصطهبانات (از اقلیم پارس).
- ۱۴۰- صفحه ۱۶۲۷: بند امیر (فرصت الدوله، آثار عجم).
- ۱۴۱- صفحه ۱۶۷۴: حکم دیوانخانه عدلیه (از متن فارسنامه ناصری).
- ۱۴۲- صفحه ۱۶۷۷: بافت قدیمی شیراز (از بافت قدیمی شیراز).
- ۱۴۳- صفحه ۱۶۷۸: نقشه راهنمای استان فارس (از گیتاشناسی).
- ۱۴۴- نقشه سیاحتی استان فارس از انتشارات فارس شناسی.

۱۴۵- نقشه فارس، ترسیم میرزا حسن فسائی.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷

## مقدمه‌ای بر چاپ دوم

یزدان پاک را سپاس می‌گزارم که چاپ اول فارسنامه ناصری را- به تصحیح و تحشیه اینجانب- با اقبال اهل ادب و فرهنگ‌دوستان ایرانی روبه‌رو ساخت و در نتیجه این کتاب، در زمره کتب برگزیده سال ۱۳۶۷ جمهوری اسلامی ایران در رشته تاریخ درآمد و نسخ آن بزودی نیاب گردید.

در چاپ دوم بر آن شدم تا ضمن رفع نقایص و کاستی‌های چاپ اول، مطالب تازه‌ای همچون فهرست مطالب، فهرست عکسها و تصاویر را بر کتاب بیفزایم.

وظیفه خود می‌دانم تا از همکار ارجمند آقای دکتر محمود طاووسی، استاد محترم دانشگاه شیراز، که اینجانب را به رفع برخی از نقایص چاپ اول راهنمایی فرمودند و جناب آقای دکتر محمد رضا محزّری، استاد دانشگاه علوم پزشکی شیراز، که خطّ روی جلد چاپ دوم را مرقوم فرمودند و داوران دانشمندی که این کتاب را به عنوان کتاب سال ۱۳۶۷ جمهوری اسلامی برگزیدند و مسؤولان و کارکنان محترم انتشارات امیرکبیر که زحمات مربوط به تجدید چاپ کتاب را بر عهده گرفتند و آقای چمن‌خواه که نامنامه تازه‌ای برای کتاب فراهم آوردند، صمیمانه سپاس‌گزاری کنم و از خدای بزرگ، توفیق همگی آنان را آرزو نمایم.

دکتر منصور رستگار فسائی استاد دانشگاه شیراز شیراز، فروردین ۱۳۶۹

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۹

بنام خداوند جان و خرد

## مقدمه [مصحح]

فارسنامه ناصری تألیف مرحوم میرزا حسن حسینی فسائی، به قول استاد مرحوم، محمد تقی بهار، ملک الشعراء: «کتابی است در غایت نفاست، مشحون به تاریخ و جغرافیا و رجال و مزارات و کیفیت مملکت فارس، در کمال سلاست و روانی و غایت اتقان و نهایت صحت و اعتبار.» (۱)

فارسنامه ناصری آئینه تمام‌نمای تاریخ و جغرافیای فارس در دوره طولانی بعد از اسلام تا اوائل قرن چهاردهم هجری است و دقیق‌ترین و نادرترین اطلاعات را درباره «مملکت فارس» با بیانی ساده و لطیف و گوش‌نواز که از ترکیب طبیعی نثر و نظم فصیح و بلیغ نشأت می‌گیرد به خوانندگان ارائه می‌کند و از کلیترین و بااهمیت‌ترین وقایع تا جزئیترین و بظاهر بی‌اهمیت‌ترین اتفاقات مربوط به این قسمت از سرزمین ایران را با دقت و حوصله و وسواس عجیبی، منعکس می‌سازد و از آنجا که مسائل فارس را بصورتی انتزاعی مطرح نمی‌کند، به تاریخ عمومی ایران نیز عنایتی کامل دارد و در نتیجه حوادث فارس، نمایانگر تحولات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران می‌شود و مؤلف این اثر گرانقدر، با دیدی علمی و محققانه به ارائه وسیع اطلاعات و اخباری می‌پردازد که اگرچه ظاهراً در «مملکت فارس» رخ داده است، اما در حقیقت «مشتی از خروار» حوادث و مسائل ایران‌زمین در یک دوره تاریخی طولانی است.

«مملکت فارس» در فارسنامه ناصری حدودی بسیار وسیعتر از فارس کنونی دارد و بخشهایی از سواحل و بنادر خلیج فارس، خوزستان و حتی کرمان امروزی را، دربرمی‌گیرد و به همین جهت در فارسنامه ناصری با «فارس بزرگ» در بطن «ایران بزرگ» سروکار داریم.

فارسنامه ناصری از بدو انتشار مورد توجه کامل دستداران علم و ادب قرار گرفت و چند بار تجدید طبع شد اما بتدریج به دلیل نوع خط و چاپ، نداشتن فهرستها و توضیحات لازم، مهجور می‌ماند و لازم بود که چاپی جدید و امروزی از این کتاب ارائه شود که نقائص گفته شده را، فاقد باشد و بتواند جوانان علاقه‌مند را جلب کند و ارباب تحقیق را مفیدتر افتد. بنابراین من بنده، منصور رستگار فسائی که با میرزا حسن فسائی همشهری است و از دیرباز به فارسنامه ناصری

(۱). بهار، محمد تقی (ملک الشعراء)، سبک‌شناسی، جلد سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷، ص ۳۶۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۰

علاقه‌ای یدرک و لا- یوصف داشته است، کمر همت بریست و با بضاعتی مزجاء، چند سالی از عمر خویش را صرف تصحیح و تنظیم فارسنامه ناصری نمود و کتاب را بصورتی که خوانندگان ارجمند، اینک در پیش رو دارند، به ارباب علم و ادب، تقدیم کرد تا که قبول افتد و چه در نظر آید.

آنچه درباره این چاپ جدید از فارسنامه ناصری گفتنی است بشرح زیر است:

۱- اساس کار ما در چاپ جدید، چاپ اول فارسنامه ناصری است که در زمان حیات مؤلف و زیر نظر وی، صورت گرفته است و از روی نسخه‌ای است که گفتار اول آن به خط میرزا محمد خان منشی در سال ۱۳۱۲ و گفتار دوم آن به خط عبد الرحیم بن محمد علی فیروزکوهی در سال ۱۳۱۳ به تحریر درآمده و در چاپ افست رشدیه به زیور طبع آراسته شده است. اما با کمال تأسف، میرزا حسن فسائی در این زمان به ضعف بینائی دچار شده بود و قادر به اصلاح کار خطاطان نبود و در نتیجه چاپ نخستین کتاب، با اغلاط فراوان همراه شد و در چاپهای بعدی نیز، غلطنامه‌ای بر کتاب افزوده نشد. ما این اغلاط را حتی المقدور رفع کردیم و صورت اصلی را در پاورقی، نشان دادیم.

۲- املاء بعضی از کلمات را که در روزگار مؤلف غلط پنداشته نمی‌شد، اما امروزه به تحقیق جزو اغلاط املائی است اصلاح کردیم، منتهی در این مورد اکثرا سعی کردیم نظر به وضوح مطلب فقط یک بار به این امر در حاشیه اشاره کنیم.

۳- حتی الامکان منابع تاریخی و جغرافیائی و مآخذ اشارات علمی و ادبی کتاب را با توجه به اشارات مؤلف یا به قرینه، مشخص کردیم و در حاشیه‌های کتاب نشان دادیم و در این مورد بعضی اطلاعات اضافی و توضیحی را در حواشی کتاب افزودیم و به همین جهت از بعضی اطلاعات معاصرین سود بردیم و تنها به آثار قدما، اکتفا نکردیم.

۴- بعضی از لغات و جملات و اشعار عربی را توضیح دادیم و سراینده‌گان اشعار یا مآخذ ضرب المثلها و اقوال را، حتی الامکان معرفی کردیم.

۵- بعضی از اشتباهات لفظی یا تاریخی و جغرافیائی کتاب را در متن اصلاح کردیم و در حاشیه صورت اصلی را مشخص ساختیم.

۶- آیات قرآنی مندرج در متن را با ذکر شماره سوره و آیه در حاشیه مشخص کردیم و ترجمه آن را بر حسب ترجمه‌های معتبر ضبط کردیم.

۷- تفاوت‌های متن را با متون تاریخی یا ادبی، در حاشیه مشخص ساختیم.

۸- بعضی مطالب را که خطاطان در ضمن تحریر کتاب از قلم انداخته و سپس در حاشیه ضبط کرده بودند وارد متن کردیم.

۹- جای بعضی مطالب را خود مؤلف خالی گذاشته بود که ما برای حفظ اصالت متن، آن را به همان صورت در متن جدید آوردیم اما گاهی نیز در حاشیه توضیحاتی برای این موارد ارائه کردیم.

۱۰- بعضی از جملات ناقص را که با فعلی تمام یا ربطی معنی کامل می‌یافت، با گذاشتن آن کلمات در داخل قلاب: [] کامل کردیم.

۱۱- در گفتار اول کتاب، سعی شد تا سالها به سر سطر منتقل شود و در عین حفظ اصالت

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۱

متن، استقلال مطالب، در بخشهای مجزا، نموده شود و در مواردی معدود که حفظ استقلال مطلب در یک سال معین امکان پذیر نبود، جمله را با ویرگول پایان دادیم یا فعلی را در داخل قلاب بر آخر آن جمله افزودیم.

۱۲- در گفتار دوم کتاب کوشش شد تا بلوک، شهرها، بخشها و روستاها، به طرزی مستقل ولی بدون هیچگونه تغییری در متن، به خوانندگان ارائه شود تا امکان استفاده بیشتر از کتاب فراهم آمده باشد. در این مورد شماره‌ای را در قلاب در کنار نام بلوک افزودیم و از آنجا که مؤلف نامهای مختلف بلوک را در جایهای مختلف، آورده است، شماره‌های داخل قلاب در این چاپ، با آنچه مؤلف در تقسیمات فارس نوشته است: (۶۳) متفاوت است.

۱۳- در مواردی که سالها، حرفی نوشته شده بود، حتی الامکان به سالهای عددی تبدیل شد.

۱۴- در مواردی که نویسنده جای تاریخی را خالی گذاشته یا عدد طول و عرضی را ارائه نکرده است، در صورتیکه در متون مشابه، تاریخ صحیح و مورد اتفاق، وجود داشت آن سال را در داخل قلاب: [] نشان دادیم.

۱۵- در مواردی که مؤلف، از سالی به «همین سال» تعبیر کرده است، برای سهولت کار خواننده و دریافت دقیق مطلب، آن سال را در داخل قلاب: [] نشان دادیم.

۱۶- در ترتیب الفبائی بعضی از مطالب کتاب، «ب» و «پ»، «ج» و «چ»، «ک» و «گ» همانند گرفته شده و در یک جا ضبط شده است که ناگزیر آن را به همان صورت ضبط کردیم.

۱۷- اگرچه صورت بکار برده شده کلماتی چون «حویزه» در متن صحیح است، اما به صورت امروزی آن «هویزه» نیز اشاره کردیم.

۱۸- کاتب سالهای کتاب را به حروف نوشته است، ما برای سهولت استفاده خوانندگان، این سالها را به عدد نگاشتیم.

۱۹- اگرچه تاریخهای متن، سال هجری قمری است که گهگاه با سالهای ترکی مطابقت داده شده است اما مخصوصا در دوره قاجار به دلیل اهمیت حوادث، معادل مسیحی سالهای مذکور را با توجه به ترجمه انگلیسی دوره قاجار فارسنامه ناصری، در حاشیه ارائه کردیم.

۲۰- نقشه‌ها و تصاویری را در ارتباط با مطالب، بر متن افزودیم.

۲۱- فهرستهای از قبیل نام کسان، جایها و کتب بر آخر کتاب افزودیم تا استفاده از کتاب آسانتر باشد.

۲۲- مقدمه‌ای را بر کتاب نگاشتیم و زندگی و احوال و آثار و شیوه نویسندگی مؤلف را نشان دادیم.

در پایان ضمن درود بر روان مؤلف بزرگ و بی‌همتای کتاب، مرحوم مغفور میرزا حسن فسائی و ستایش عظمت کار وی، به ناچیزی کار و قصور خود در تصحیح و توضیح این اثر عظیم اعتراف می‌کنیم و امیدواریم که این چاپ فارسنامه ناصری که به همت و سعی مشکور مسؤولان و کارمندان صدیق مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر، به طبع رسیده است، مورد قبول اصحاب

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۲

علم و ادب قرار گیرد و خدای بزرگ به ما توفیق بخشد که خطاهای احتمالی این چاپ را در آینده مرتفع سازیم. ضمنا وظیفه خود می‌داند از دوستان دانشمند و گرانمایه: جناب آقای دکتر حسن خوب‌نظر و جناب آقای دکتر غلامرضا افراسیابی که مشوق اینجانب در انجام این کار بودند و جناب آقای دکتر جعفر مؤید شیرازی که در حل بسیاری از دشواریهای کتاب یاریم دادند، سپاسگزاری کند.

دکتر منصور رستگار فسائی

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۳

## زندگی و آثار میرزا حسن حسینی فسائی

### خاندان:

میرزا حسن حسینی فسائی، مؤلف فارسنامه ناصری، از خاندان کهن سادات دشتکی است و «دشتک» نام یکی از محلات قدیمی شیراز است که تا عهد کریم خان زند یکی از محلات مستقل شیراز بود اما در این دوران چون حصار شیراز را کوچک کردند این محله را با محله سردزک و بازار مرغ به هم پیوستند و بخشی از آن را جزء محله لب آب قرار دادند.

از خاندان سادات دشتکی رجال ناموری برخاسته‌اند و در نواحی مختلف به علم و ادب و سیاست و تقوا شهرت یافته‌اند و نامداران این خاندان را بر حسب محل اقامت، می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد:

۱- گروهی در مکه می‌زیستند همانند میرزا محمد معصوم دشتکی شیرازی.

۲- جماعتی چون نظام الدین احمد که به حیدرآباد دکن رفتند و هنوز بازماندگان آنها در آنجا اقامت دارند. (ر ک: مقالات الشعراء، چاپ هند).

۳- گروهی در شیراز متوطن بودند که یا اصالتاً در این شهر اقامت داشتند و یا چون سید علی خان پس از حدود ۴۸ سال اقامت در مکه و هند به شیراز بازآمدند و به تدریس در مدرسه منصوریه پرداختند و میرزا حسن حسینی فسائی از این گروه تحت عنوان سلسله میرزایان فسائی در محله بازار مرغ و سردزک سخن رانده است. سید علی خان می‌نویسد: اول کسی که از خاندان من در شیراز اقامت گزید، علی ابو سعید نصیبی است. (گفتار دوم- اعیان محله سردزک شیراز)

۴- جماعتی از افراد این خاندان که اکثر از اولاد سید علی خان بودند به فسا رفتند و در دهکده رونیز علیا و زاهدان و ... سکونت گزیدند و در شهر فسا مقامات اداری و سیاسی و در روستاهای آن، علائق ملکی پیدا کردند. از این دسته است پدر میرزا حسن حسینی فسائی که او نیز میرزا حسن نام داشت و در شیراز رشد کرد و به رونیز علیا رفت و در همانجا به سال ۱۲۳۷ در گذشت.

مؤلف فارسنامه از این گروه نیز، در بلوک فسا سخن رانده است. رجال خاندان سادات

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۴

دشتکی، علاوه بر آنکه در پهنه علم و ادب تألیفات و تصنیفات فراوان دارند (که بزودی به آثار بعضی از آنها اشاره خواهد شد) در پهنه سیاست فارس و ایران نیز، در ادوار مختلف، صاحب اثر بوده‌اند و مهمترین رجال سیاسی این خاندان امیر غیاث الدین منصور دشتکی (۸۶۶-۹۴۹ه) است که در زمان شاه طهماسب صفوی به صدارت عظمی ملقب شد و میرزا جانی فسائی که مدتی فرمانروائی فسا را در عهد کریم خان زند بر عهده داشت و مدتی کوتاه در دوره جعفر خان زند، بر اصفهان حکومت می‌کرد و پس از دوره زندیه از رجال مهم دوره قاجار شد و از سیاست‌سازان اوایل این عصر، و راتق و فاتق امور این بخش از کشور بشمار می‌آمد و پس از کشته شدن او، یکی از فرزندانش: میرزا ابراهیم از رجال مورد توجه فتحعلی شاه قاجار بود و پادشاه مذکور چون به شیراز می‌آمد به خانه وی می‌رفت و فرزند دیگر وی میرزا هادی بود که فتحعلی شاه او را «رفیق شاه» می‌خواند و فرزند وی محمد حسین خان، مدت‌ها وکیل مملکت فارس بود و پسر دیگرش ابو الحسن خان، داماد نواب حسین علی میرزا فرمانفرما بود که فتحعلی شاه او را به لقب «فرزند مقامی» ملقب کرده بود و خود میرزا حسن حسینی فسائی مؤلف فارسنامه ناصری نیز که برادرزاده میرزا جانی بود علاوه بر مقام ممتاز علمی و ادبی، از محارم معتمد الدوله فرهاد میرزا و احتشام الدوله بود و فرزندان و فرزندزادگان وی با نامهای مهذب و حکمت و منصوری در سالهای بعد، صاحب مقامات سیاسی و اجتماعی در فارس و ایران بودند.

### نیاکان میرزا حسن:

میرزا حسن، خود شجره‌نامه خانوادگی خود را که به ۳۷ واسطه به حضرت علی بن ابیطالب - علیه السلام می‌رسد به شرح زیر به تحریر درآورده است: «... میرزا حسن فرزند میرزا حسن، ابن میرزا مجد الدین محمد صدر الدین، ابن سید علی خان صدر الدین، ابن احمد نظام الدین، ابن محمد معصوم، ابن احمد نظام الدین، ابن ابراهیم، ابن سلام الله، ابن مسعود عماد الدین، ابن محمد صدر الدین، ابن منصور غیاث الدین، ابن محمد صدر الدین، ابن ابراهیم شرف المله، ابن محمد صدر الدین ابن اسحق عز الدین ابن علی ضیاء الدین ابن عربشاه فخر الدین ابن امیر انبه عز الدین ابی المکارم، ابن امیر خطیر الدین، ابن الحسن شرف الدین ابی علی، ابی الحسین ابی جعفر العزیزی، ابن علی ابی سعید النصیبی، ابن زید الاعثم ابی ابراهیم، ابن علی ابی شجاع الزاهد، ابن محمد ابی جعفر، ابن علی ابی الحسن، ابن جعفر ابی عبد الله، ابن احمد نصیر الدین السکین النقیب، ابن جعفر ابی عبد الله - الشاعر، ابن محمد ابی جعفر، ابن محمد، ابن زید الشهید، ابن علی زین العابدین (ع) ابن الحسین - ابی عبد الله سید الشهداء (ع) ابن علی ابی الحسن امیر المؤمنین ابی طالب علیهم السلام.» (۱)

میرزا حسن به خاندان خود عشق و احترامی بی‌مانند می‌ورزد و به همین جهت در جای جای فارسنامه ناصری به اجمال یا تفصیل درباره بزرگان خاندان خویش داد سخن می‌دهد.

### پدر میرزا حسن:

گفتیم که پدر میرزا حسن حسینی فسائی، «میرزا حسن»، نام داشت که آخرین فرزند میرزا مجد الدین محمد بود که پدرش در سال ۱۱۰۵ در حیدرآباد متولد شده و در سال ۱۱۱۱ به شیراز آمده بود و از سال ۱۱۳۶ در قریه رونیز فسا رحل اقامت افکنده و در آنجا آبادیها

(۱). رجوع شود به شرح احوال سید علی خان در گفتار دوم همین کتاب در ذکر اعیان محله سردزک شیراز.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۵

کرد و در سال ۱۱۸۱ در همانجا جهان فانی را بدرود نمود. میرزا مجد الدین محمد ۷ پسر داشت که میرزا حسن یکی از آنها بود که در سال ۱۱۸۰ متولد شد و در یک سالگی پدر خود را از دست داد و در حمایت برادر بزرگتر خود، میرزا جانی فسائی، تربیت شد و کمالات لایقه را آموخت و خط نسخ تعلیق را خوش می‌نوشت و از درآمد املاک موروثی خود زندگانی آسوده‌ای داشت و همه عمر را در محال بلوک فسا به سر رسانید و در سال ۱۲۰۷ مدتی به عنوان گروگان از طرف برادرش میرزا جانی، در طهران توقف داشت (۱) و به سال ۱۲۳۷ هجری درگذشت و در مقبره والد خود، در بقعه میرزا، واقع در رونیز علیای فسا، مدفون گشت.

(۲)

### مادر میرزا حسن:

دختر حاجی محمد تقی تاجر شیرازی مشهور به آتشی است که شرح حال وی در ذکر اعیان محله بازار مرغ، در فارسنامه ناصری آمده است (۳). میرزا حسن حسینی فسائی درباره مادر خود می‌نویسد: «... چون حاجی مشار الیه آثار فوز و صلاح را در این دختر بدید، کتب ادعیه و رسائل شرعیه‌اش بیاموخت و این زن از برادر خود آقا کاظم مجتهد، در خانه، نحو و صرف و فقه آموخت و پدر، او را به خطاطان سپرد و این زن در خط نسخ و ثلث از خوشنویسان شد و چندین قرآن و زاد المعاد نوشت که هدیه هر یک از صد تومان می‌گذشت.» (۴)

جد امی میرزا حسن نیز آقا عبد الحسین تاجر شیرازی است که شیخ حسین حدائق کتاب تحفه التجار را به خواهش وی نگاشته

است. مادر میرزا حسن در دوران خردسالی فرزند خود در گذشت و به قول میرزا حسن حسینی فسائی؛  
چو مادر مرا مهر در دل نشاند برفت از برم، مادرش بازماند  
توجه نمود او مرا مو به مو چو ده سال بگذشت، هم رفت او «۵»

### حاج میرزا حسن حسینی فسائی:

میرزا حسن حسینی فسائی بنابر آنچه خود در فارسنامه ناصری نگاشته است سومین فرزند ذکور خانواده خویش بود که در سال ۱۲۳۷ در شهر فسا متولد شد اما سه ماه پیش از تولدش، پدر خود را از دست داده بود و مادر برای زنده نگهداشتن نام و یاد شوهر خویش، این آخرین فرزند خود را نیز «حسن» نامید ولی خود مادر نیز دیری نپائید و میرزا حسن تا ده سالگی در تحت سرپرستی مادر بزرگ و سپس برادر ارشد خویش بالید و کسب علم و ادب کرد تا آنجا که به قول مرحوم فرصت «... در فنون عربیه و حکمت الهی و ریاضی و طبیعی گوی سبقت از امثال و اقران، ربود ...» «۶»

- (۱). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، اعیان محله سردزک.
- (۲). ر ک وقایع سال ۱۲۰۷ در گفتار اول همین کتاب.
- (۳). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، اعیان محله بازار مرغ.
- (۴). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، اعیان محله سردزک.
- (۵). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، اعیان محله سردزک.
- (۶). آثار العجم، ص ۸۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۶

### استادان میرزا حسن:

میرزا حسن ابتدا در محضر ابو الحسن خان مجتهد مشهور به فسائی، مقدمات علوم را فرا گرفت «۱» و شرح هدایه میبیدی و شرح تجرید و معالم الاصول و مطول را در نزد وی خواند، سپس از میرزا محمد علی، مشهور به واحد العین کتاب مفاتیح را فرا گرفت و برای تکمیل معلومات خود، سفری به اصفهان کرد و به شیراز بازگشت و از محضر مرحوم حاج شیخ مهدی مجتهد کجوری مازندرانی، فایده‌ها برد و علوم شرعیه و مقاصد کتابهای ریاضیه مانند: فارسی هیئت و شرح چقمینی و شرح بیست باب اسطرلاب ملا عبد العلی بیرجندی خراسانی و کتاب تحریر اقلیدس را از او آموخت. «۲»

میرزا حسن، در خدمت میرزا سید علی نیاز، علم طب را فرا گرفت و شرح نفیس و شرح اسباب و شرح تشریح قرشی را بر تشریح قانون و کلیات و جزئیات و معالجات کتاب قانون شیخ ابو علی سینا را در نزد وی خواند و مدت‌ها در محضر حاجی میرزا بابا حکیم‌باشی اصفهانی، طرز معالجات امراض جزئیه و شخصییه را فرا گرفت و در سال ۱۲۷۹ سفری به تهران و یزد کرد و چون به شیراز باز آمد از سال ۱۲۸۰ هجری به معالجه بیماران پرداخت و شهرتی کسب کرد چنانکه احتشام-الدوله پسر معتمد الدوله فرهاد میرزا، او را برای معالجه مرض نقرس خود به بوشهر احضار کرد «۳» و میرزا حسن بیماری او را درمان کرد و طبیب مخصوص وی گشت.

### شاگردان میرزا حسن:



میرزا حسن، در طول عمر پربار خویش، شاگردانی را تربیت کرد که خود گهگاه در این باره اشاراتی دارد، فی المثل می‌نویسد: «... پس محکمه طبایتم در شیراز رواج گرفت و محسود امثال شدم و در عصر هر روزه دانسته‌های خود را خاطر نشان طلاب علوم می‌نمودم...» (۴)

و در شرح احوال حاجی میرزا جعفر طیب می‌نویسد: «تحصیل کمالات علمیه طب و عملیه آن را در منزل مؤلف این فارسنامه ناصری نمود.» (۵) و در احوال میرزا جلال الدین محمد ذهبی می‌گوید: «... قدری لایق از مسائل علوم ریاضی را از این مؤلف فارسنامه ناصری اخذ نمود» (۶) و درباره میرزا احمد طیب اشارتی چنین دارد که: «... از اول سن شباب، مقدمات علمیه و ادبیه و علم هیئت و نجوم و کلیات و جزئیات علمیه و عملیه فنون طب و تشریح را از نگارنده این فارسنامه ناصری، بیاموخت و چندین تجربیات و امتحانات خود را بر آنچه آموخته بود، بیندوخت و تاکنون هر روزه مجلس درسش غاص به طلاب علم طب و تشریح است.» (۷)

و در جایی دیگر در شرح حال حاجی میرزا سید علی طیب می‌گوید: «... تحصیل کمالات

- (۱). رک شرح حال حاجی سید عباس مجتهد کازرونی طباطبائی در گفتار دوم همین کتاب، در ذیل کازرون.
- (۲). رجوع شود به شرح حال میرزا حسن به قلم خود وی در گفتار دوم همین کتاب، در ذیل اعیان محله سردزک.
- (۳). رک گفتار دوم همین کتاب، اعیان محله سردزک شیراز.
- (۴). رک گفتار دوم همین کتاب، در ذکر اعیان محله اسحق بیگ شیراز.
- (۵). گفتار دوم همین کتاب، در ذکر اعیان محله اسحق بیگ شیراز.
- (۶). گفتار دوم همین کتاب، در ذکر اعیان محله بازار مرغ شیراز.
- (۷). گفتار دوم همین کتاب، در ذکر اعیان محله درب مسجد نو شیراز.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۷

علمیه و عملیه علم طب نمود و کتاب شرح اسباب را از مؤلف این فارسنامه ناصری شنید و کنون به معالجه مرضی اشتغال دارد...» (۱)

اما جالب‌ترین حکایت از فارسنامه ناصری که مبین دانش‌پروری و استادی میرزا حسن و در عین حال حاضر جوابی و تیزهوشی اوست چنین است که حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه، حیلتي برمی‌انگیزد و مجلسی ترتیب می‌دهد تا میرزا حسن را از تولیت موقوفات منصوبیه برکنار سازد و برای این منظور باید میرزا حسن را فاقد عدالت جلوه دهد بنابراین از میرزا حسن چند مسأله نماز می‌پرسد اما میرزا جواب می‌دهد که: «... در فروع دین تقلید از جناب آقا سید حسین مجتهد نمایم و هر روزه رساله آن جناب را برای اهل خانه خود درس می‌گویم و کنیزکی هوشمند دارم که تمام مسائل نماز را آموخته است، اگر اهل مجلس اذن دهند، او را حاضر کنم تا با شما جواب و سؤال علمی نماید و معلوم گردد که علم دین کنیز من از شما بیشتر است، اهل مجلس خندیده، مجلس را بر هم زده، بیرون آمدم...» (۲)

### برادران حاج میرزا حسن:

حاج میرزا حسن حسینی فسائی، دو برادر داشت که هر دو از او بزرگتر بودند: نخستین محمد نام داشت که برادر اعیانی وی بود که در سال ۱۲۳۰ هجری متولد شده و پس از کسب علوم عقلیه و نقلیه، در همه فنون علمیه بویژه، عقلیات سرآمد اقران گشته بود و مدتها در شهر رشت اقامت گزیده به تدریس طلاب علوم سرگرم بود و به اندک معیشتی گذران می‌نمود و پیوسته به افاده علوم و

تدریس کتب، سرگرم بود و در سال ۱۲۸۹ هجری در دار الخلافه طهران به رحمت ایزدی پیوست. «۳»  
دومین برادر وی، حاجی میرزا باقر نام داشت که در سال ۱۲۳۲ هجری در قریه رونیز علیای فسا، متولد شد و به قول میرزا حسن حسینی فسائی: «به وفور کرم و سخاوت معروف و به مهمانداری و حسن معاشرت، موصوف بود ...» «۴»

### همسران حاج میرزا حسن:

حاج میرزا حسن حسینی فسائی، دو همسر اختیار کرد که نخستین آنها دختر مرحوم میرزا سید علی نیاز بود و دومین آنها که «مریم» نام داشت صبیبه مرحوم حاجی ملا- آقا بابا تاجر شیرازی و خواهر مرحوم مهدی نوائی منشی‌باشی بود و حاج میرزا حسن با اجازه همسر اول خود که فلج شده بود با وی ازدواج کرد. «۵»

### فرزندان حاج میرزا حسن:

حاج میرزا حسن فسائی، از همسر اول خود دو پسر داشت به نامهای سید علی و میرزا جواد.

(۱). گفتار دوم همین کتاب، در ذکر اعیان محله سرباغ شیراز.

(۲). گفتار دوم همین کتاب، در ذکر اعیان محله سردزک شیراز.

(۳). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، در ذیل بزرگان محله سردزک شیراز.

(۴). همانجا.

(۵). مقاله آقای منصور منصوری تحت عنوان (مهدی نوائی) آینده، شماره ۸ و ۹، آبان و آذر ۶۳، ص ۵۷۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۸

سید علی در سال ۱۲۷۰ هجری در شیراز متولد شد و در سال ۱۲۹۴ به بهبهان رفت و از محضر علامه میرزا محمد علی اصفهانی، هندسه و هیئت و نجوم آموخت و به کمالات فراوان آراسته گشت و در سال ۱۲۹۶ به مکه معظمه مشرف شد و در سال ۱۲۹۷ هجری به شیراز بازگشت و از او دختری بازماند که همسر مرحوم رضا حکمت بود و هنوز در قید حیات است. «۱»  
میرزا جواد نیز، در سال ۱۲۷۳ هجری ولادت یافت و در مدرسه منصوریه شیراز به کسب کمالات پرداخت و از او دو پسر و یک دختر باقی ماند.

مرحوم حاج حسن حسینی فسائی، از همسر دوم خود نیز صاحب هشت فرزند شد که چهار تن پسر و چهار تن دختر بودند:

دختر بزرگ میرزا حسن، همسر مرحوم شیخ عبد العزیز مؤید الشریعه شد و چهار دختر از او به وجود آمد.

دختر دوم او همسر مرحوم احمد علی خان معظم الدوله گردید که از این ازدواج چهار پسر و سه دختر به وجود آمد، از چهار پسر وی، مرحوم علی اصغر خان حکمت و ابو الحسن حکمت فوت کرده‌اند و دو پسر دیگر یعنی آقای حسن علی حکمت نویسنده و شاعر معاصر و محمد علی حکمت در قید حیاتند.

دختر سوم او، همسر عبد الحسین ناپلئونی گردید و از او دو پسر به وجود آمد که هر دو فوت کرده‌اند.

دختر چهارم او، به جای خواهر بزرگش که فوت کرده بود، به همسری مرحوم مؤید- الشریعه درآمد و از این ازدواج سه پسر و سه دختر به وجود آمد که یک پسر به نام آقای حسام مؤیدی و دو دختر هنوز در قید حیاتند.

پسران مرحوم میرزا حسن، از همسر دوم وی، عبارتند از:

سید محمد مهذب الدوله که در ۲۴ ماه ربیع الثانی ۱۲۹۶ هجری متولد شده بود و یک دوره نماینده مجلس شد و ۴ دختر از او باقی

ماند.

سید احمد مهذب که در جمادی اول سال ۱۳۰۱ هجری ولادت یافت و او نیز یک دوره به نمایندگی مجلس برگزیده شد و از وی ۵ پسر به وجود آمد که اینک سه تن از آنان زنده‌اند و به مقامات بالای علمی و اجتماعی رسیده‌اند.

مرحوم سید احمد مهذب تاریخی در ادامه گفتار اول فارسنامه ناصری نگاشت که وقایع اتفاقیه سال ۱۳۰۴ قمری ببعده را در رابطه با اوضاع فارس و ایران با مدارک و اسناد و عکسهای لازم در آن به رشته تحریر کشیده بود و آن را در اختیار خواهرزاده خود مرحوم علی اصغر حکمت قرار داده بود که هنوز به چاپ نرسیده است بعلاوه او تألیفاتی دیگر نیز دارد به اسامی امروز مسلمین، زن جدید، زن و آزادی، عالم نو اسلام.

مرحوم سید احمد مهذب در ذی الحجه سال ۱۳۷۶ هجری برابر با تیرماه ۱۳۳۶ درگذشت.

سومین پسر مرحوم حاج حسن فسائی، مرحوم ابو القاسم منصوری است که نام وی در فارسنامه ناصری نیامده است زیرا او در سال ۱۳۰۵ متولد شد که فارسنامه ناصری به تحریر درآمده بود، مرحوم ابو القاسم منصوری در سال ۱۳۴۲ خورشیدی درگذشت و در جوار تربت

(۱). همانجا.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۹

پدرش در بقعه شبستان مدرسه منصوریه شیراز مدفون گشت و فرزندش آقای منصور منصوری است.

چهارمین پسر مرحوم میرزا حسن فسائی که نام او نیز در فارسنامه ناصری نیامده است (زیرا در ۱۳۰۷ متولد شده بود) میرزا محمود نام داشت که در عنفوان جوانی در محال فسا بیمار شد و مرد و بلاعقب بود (۱).

### بنی اعمام حاج میرزا حسن:

حاج میرزا حسن در ضمن وقایع و معرفی رجال محلات مختلف شیراز و شهرهای فارس، گهگاه از عمو و عموزادگان خویش یاد می‌کند که ما ذیلا به معرفی این دسته از بستگان او می‌پردازیم:

میرزا جانی فسائی: از رجال نامور دوره زندیه و قاجاریه است که عم حقیقی میرزا حسن و خلف الصدق میرزا مجد الدین محمد فسائی و نواده سید علی خان علامه بود. او از همراهان میرزا محمد کلانتر فارس بود و در روزنامه میرزا محمد کلانتر مکرر ذکر وی آمده است (۲)، میرزا حسن در ضمن وقایع سال ۱۲۰۱ در گفتار اول فارسنامه می‌نویسد که جعفر خان زند در این سال «ایالت اصفهان را به جناب میرزا جانی مشهور به فسائی واگذار فرمود و میرزای معزی الیه، عم حقیقی نگارنده فارسنامه ناصری است» (۳) و در ضمن وقایع سال ۱۲۰۹ می‌گوید که میرزا جانی که راتق و فاتق بیشتر امور دیوانی فارس و از اجله اعیان فارس بود از جانب آقا محمد خان قاجار به سمت مشاورت نواب جهانبانی، فتحعلی خان نایب السلطنه برقرار گردید. (۴) اما این میرزا جانی در ذیل تاریخ گیتی‌گشای از محمد رضای شیرازی چنین توصیف شده است: «میرزا جانی فسائی که از کبر سن، الف قامتش دال گشته و در السنه و افواه مشهور به فسادی و کنکاش فساد و فتنه را مبادی بود نقش تزویر را بر لوح ضمیر تقریر نمود ...» (۵) سرانجامی خوش نداشت و در ضمن وقایع سال ۱۲۱۳ فارسنامه می‌خوانیم که: «حسین قلی خان برادر فتحعلی شاه که حاکم فارس بود ابتدا میرزا جانی را در ارگ و کیلی، در حبس و قید انداخت و سپس آتش زهرآلود به جبر و عنف به او خوراند و او را به درجه شهادت رسانید و چون جنازه‌اش را از ارگ و کیلی بیرون آوردند که به آستانه مبارکه حضرت شاهچراغ رسانند، اهل و عیال او از خانه خود که در میانه راه بود، برای تشییع جنازه درآمدند و بعد از ورود به آستانه مبارکه، رحل اقامت انداختند و نواب حسین قلی خان

جماعتی را گماشت که آب و نان را از آن دودمان پیغمبر آخر زمان قطع کنند و روز و شبی گذشت که جناب سیادت انتساب شیخ محمد مفید امام جمعه و جماعت فارس آمد و ذراری رسول خدا (ص) را از آستانه مبارکه، به خانه خود برد و تکفل فرمود...» (۶). حسین قلی خان، آقا معصوم خفری را حاکم فسا کرد و دستور داد که تمام املاک

(۱). همانجا.

(۲). روزنامه کلاتر، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، ص ۶۲، ۹۰، ۱۰۳ و ۱۱۷.

(۳). فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۱۲۰۱.

(۴). فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۱۲۰۹.

(۵). محمد رضا شیرازی، ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۴.

(۶). فارسنامه، گفتار اول، وقایع سال ۱۲۱۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۰

میرزا جانی را خراب کند و او قنوت فسا را انباشت. «۱» فرزندان میرزا جانی نیز از نظر مؤلف فارسنامه فراموش نشده‌اند و میرزا حسن اشاراتی به شرح زیر به آنها دارد:

۱- میرزا ابراهیم: سید المجتهدین حاجی میرزا ابراهیم پسر میرزا جانی بود که فتحعلی شاه چون به شیراز می‌آمد به خانه او می‌رفت. «۲» او مدتی در تهران در گروگان بود «۳» و کتاب بحر الحقایق و حاشیه بر شرح لمعه و معالم الاصول فقه را نگاشت و در ربیع الاول سال ۱۲۵۵ در شیراز وفات یافت. «۴»

۲- میرزا اسماعیل: پسر میرزا جانی فسانی بود که مدتی از طرف پدر به عنوان گروگان به نزد آقا محمد خان قاجار در تهران گسیل شد و در اصفهان درگذشت. «۵»

۳- میرزا هادی: پسر دیگر میرزا جانی است که از رجال مورد توجه فتحعلی شاه بود بطوریکه فتحعلی شاه او را «رفیق شاه» می‌خواند و به قول فارسنامه ناصری: «بر حسب فرمان شاهی، میرزا هادی احضار به دار الخلافه طهران گردید و بعد از ورود جراحتهای مصائب او به مراهم الطاف خاقان زمان، التیام یافت و مناصب والدش، از حکومت بلوکات فارس مانند حومه شیراز و کوه مره و سیاخ و کوار و خواجه و فیروزآباد و صیمکان و خفر و جویم و بیدشهر و فسا و داراب و نیریز و اصطهبانات و وظائف و مواجب سلسله او را بیشتر از پیشتر برقرار فرمود و بلوک کمین، کماکان در تیول او و برادرانش به جای خود باقی ماند و به خلعتهای فاخره، سرافراز گردید و چون در ایام جهانبانی بودن شهریار تاجدار، در فارس، بیشتر اوقات با میرزا هادی مانوس بود و او را به عبارت «رفیق» می‌خواند در این زمان، باز، در سلام عام او را «رفیق شاه» خطاب می‌فرمود و بعد از چهار ماه توقف در دار الخلافه طهران، عود به شیراز نمود.» «۶»

۴- میرزا تقی: خلف الصدق میرزا جانی بود که مدتی حکومت بلوک فسا را بر عهده داشت «۷» و به سال ۱۲۳۱ هجری درگذشت. از نوادگان میرزا جانی نیز که فرزند میرزا هادی بودند، در فارسنامه ناصری به شرح زیر سخن رفته است:

۱- میرزا محمد حسین: که در روزگار فتحعلی شاه، وکیل الرعایای مملکت فارس بود و حدود چهل سال به لقب «وکیل» ملقب بود و در سال ۱۲۷۳ هجری درگذشت. «۸»

۲- میرزا محمد که مدتی حاکم دارابجرد بود. «۹»

۳- میرزا ابو الحسن خان: که داماد نواب حسین علی میرزا فرمانفرما بود «۱۰» و به علت صحت نسب سیادت و بزرگواری ابا و اجداد، از طرف فتحعلی شاه قاجار به خطاب «فرزند مقامی» مورد لطف قرار گرفت و در ارقام و فرمانها، او را «فرزند مقامی، نواب

میرزا ابو الحسن خان» می‌نگاشتند. «۱۱»

- (۱). همانجا و ص ۲۰۶، جلد دوم، مجمع الفصحا.
  - (۲). فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۱۲۴۵ هجری.
  - (۳) و (۴). فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۱۲۰۷ و ۱۲۵۵.
  - (۵). همانجا، گفتار اول، وقایع سال ۱۲۰۷.
  - (۶). همانجا، گفتار اول، وقایع سال ۱۲۱۳.
  - (۷). همانجا، گفتار دوم، بزرگان فسا.
- ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱. گفتار اول، فارسنامه ناصری، وقایع سال ۱۲۴۵ و گفتار دوم در ذکر بزرگان و اعیان فسا. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۱

میرزا حسن، از اعمام و بنی اعمام دیگر خود نیز به شرح زیر سخن رانده است:

- ۱- میرزا حسن طیب: «... ملقب به رئیس الاطباء، خلف الصدق مرحمت پناه حاجی میرزا عبد الله فسائی، خلف الصدق مرحمت پناه، میرزا جواد فسائی، پسر عم حقیقی نگارنده این فارسنامه ناصری، در سال ۱۲۶۰ متولد شده در قریه زاهدان فسا که ملک اربابی پدر و جد اوست، نشو و نما نمود و بعد از وفات والدش به شیراز آمده، تحصیل مقدمات علمیه نموده، در خدمت جناب مستطاب احمد طیب، کسب مراتب علم طب نمود و گوی سبقت از همگنان ربود و در مقام عملیات این علم آمده، شهرتی بی‌اندازه یافته، از طبای مشهور شیراز، گشته است. «۱»
- ۲- میرزا کاظم: برادر میرزا جانی که پس از مرگ برادرش، حکومت بلوک فسا و پس از آن حکومت بلوک داراب را بر عهده داشت. «۲»
- ۳- میرزا عبد الله سرهنگ: سرهنگ فوج شیراز، برادر میرزا محمد حسین و کیل که مدتی حاکم فسا بود. «۳»
- ۴- میرزا علی اکبر خان و کیل الملک: فرزند میرزا محمد، حاکم فسا. «۴»
- ۵- میرزا سید حسن: از بنی اعمام مؤلف فارسنامه ناصری که در سال ۱۲۹۸ هجری قناتی در شمال فسا احداث کرد.

### بزرگان خاندان سادات دشتکی:

اگرچه در سلسله نسب میرزا حسن حسینی فسائی، بزرگان ارجمند و افاضل والامقام کم نیست اما چند تن از این بزرگان بیشتر از دیگران مورد توجه مؤلف فارسنامه قرار گرفته‌اند و در ذکر بزرگان و اعیان محله بازار مرغ و سردزک شیراز از آنها به تفصیل سخن رانده است. این افراد عبارتند از:

۱- امیر غیاث الدین منصور: از شخصیت‌های محبوب میرزا حسن است که سوانح عمر وی را به مناسبت‌های گوناگون در جابجای فارسنامه ناصری به تفصیل یا اختصار باز نموده است.

امیر غیاث الدین منصور بن صدر الدین محمد بن ابراهیم بن محمد بن اسحق بن علی بن عربشاه حسینی حسینی دشتکی فارسی، دانشمند و فیلسوف ایرانی است که جامع معقول و منقول و دانای فروع و اصول بود و در کلام و فقه دست داشت، در سال ۸۶۶ هجری در شیراز متولد شد و در ۱۴ سالگی داعیه جدل و مناظره با علامه دوانی در مطالب علمی داشت و در ۲۰ سالگی از تحصیل علوم فراغت یافت و در سال ۹۳۶ هجری، در عهد سلطنت شاه طهماسب صفوی به صدارت نائل آمد و «صدر صدور ممالک» لقب یافت و عاقبت در نتیجه بعض مباحثات علمی (که تفصیل آن در ضمن حوادث سال ۹۳۸ در گفتار اول فارسنامه ناصری آمده

است.) در محضر سلطان با شیخ علی محقق کرکی، از صدارت استعفا داد و به شیراز رفت و در آنجا اقامت گزید و مدرسه منصوریه را تأسیس کرد. «۵» او را از نظر جامعیت در علوم، ثالث معلمین

- (۱). همانجا، گفتار دوم، اعیان محله لب آب شیراز و آثار العجم، ص ۵۳۲.
- (۲). همانجا، گفتار دوم، بزرگان فسا.
- (۳) و (۴). همانجا، گفتار دوم، بزرگان فسا.
- (۵). ریحانة الادب، جلد ۳، ص ۱۶۶ و ۱۶۷، تذکره نصرآبادی، ص ۹۹، روضة الصفا، جلد ۸، ص ۵۳ و ۵۴، احسن - فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۲
- می گفتند و آثار او به شرح زیر است:
- ۱- اثبات الواجب تعالی
- ۲- اخلاق منصوریه
- ۳- الاساس در هندسه
- ۴- الاشارات و التلویحات در حکمت الهی و طبیعی
- ۵- اشراق هیاکل النور عن ظلمات شواکل الغرور، شرح هیاکل النور سهروردی
- ۶- التجرید در حکمت
- ۷- تحفه شاهی
- ۸- التصوف و الاخلاق
- ۹- تعدیل المیزان در منطق
- ۱۰- تفسیر سوره «هل اتی»
- ۱۱- «جام جهان‌نما» به پارسی در حکمت
- ۱۲- الجهات
- ۱۳- حجة الکلام لا یضاح محجة الاسلام، در رد حجة الاسلام غزالی
- ۱۴- خلاصة التخلیص در معانی و بیان
- ۱۵- ریاض الرضوان
- ۱۶- شافیه در تلخیص معالم الشفاء
- ۱۷- شرح الطوالع الانوار فی کلام قاضی بیضاوی
- ۱۸- قانون السلطنة
- ۱۹- اللوامع و المعارج در هیئت
- ۲۰- المحاکمات بین حواشی دوانی و حواشی میر صدر الدین (پدر غیاث الدین) بر شرح مختصر الاصول عضدی
- ۲۱- المحاکمات بین حواشی دوانی و حواشی میر صدر الدین بر شرح تجرید
- ۲۲- المحاکمات بین حواشی دوانی و حواشی میر صدر الدین بر شرح مطالع
- ۲۳- معالم الشفاء، در طب
- ۲۴- معرفة القبلة

۲۵- معیار الافکار، مختصر تعدیل المیزان

۲۶- مقالات العارفین ...

(میرزا حسن به برخی دیگر از آثار او نیز در ضمن وقایع سال ۹۴۹ هجری در گفتار اول فارسنامه اشاراتی دارد) امیر غیاث الدین منصور در سال ۹۲۷ برای اتمام رصدخانه مراغه بدانجا رفت و در سال ۹۴۸ یا ۹۴۹ هجری در شیراز در گذشت «۱» و در جوار مزار پدر خود در

التواریخ روملو، ص ۴۹۰، و وقایع سال ۹۳۶، ۹۳۸، ۹۴۹ جلد اول فارسنامه و بزرگان محله سردزک شیراز در گفتار دوم فارسنامه ناصری.

(۱). فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۹۴۹ و گفتار دوم، در ذکر اعیان محله سردزک که وفات او را ۹۴۸ نوشته است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۳

صفه شمالی مسجد شبستانه مدرسه منصوریه مدفون گشت.

۲- امیر صدر الدین محمد دشتکی: پدر امیر غیاث الدین منصور است که علامه زمان و استاد ارباب الحکم بود و به قول مجالس المؤمنین کنیت وی «ابو المعالی» و لقب او «صدر العلما و صدر الحقیقه» بود. او اول کسی است که از مطالعه کتب احادیث مشحونه از موضوعه و ضعیفه اجتناب کرد و متوجه علوم کلامیه و حکمیه گشته به مرتبه اعظام حکما و متکلمین رسید وی در سال ۸۲۸ ولادت یافت و در رمضان سال ۹۰۳ هجری بدست ترکمانان بایندری شهید شد و در صفه شمالی مدرسه منصوریه شیراز مدفون گشت از مآثر او، عمارت منصوریه شیراز است که در سال ۸۹۳ به انجام رسانیده است و چندین ملک بر آن وقف کرده است. «۱»

۳- امیر غیاث الدین منصور ثانی: نواده غیاث الدین منصور بن صدر الدین، شاعر و ادیب قرن دهم هجری که از سوی مادر خواهرزاده علامه میرزا محمد زمان مشهدی بود. «۲»

۴- میرزا نظام الدین احمد علامه: از افاضل علما و بزرگان عجم است که به لقب سلطان-الحکما و سید العلما ملقب بود و چندین کتاب تألیف کرد که از آنجمله است: اثبات واجب الوجود که آن را سه نسخه کرده است: «کبیر» و «وسیط» و «صغیر» و در سال ۱۰۱۵ وفات یافت.

۵- میرزا محمد معصوم دشتکی شیرازی: فرزند نظام الدین احمد علامه از اعظام فضلا و علما بود که در مکه معظمه می زیست و چندین سال در مسجد الحرام کتابهای فقه پنج مذهب مسلمانی را علاوه بر کتب تفسیر و کلام درس می گفت و طلاب علوم را از علم خود بهره مند می ساخت و در میانه اهل سنت و جماعت حجاز و اهل مذهب جعفری صلاح و وفاق انداخت و طریقه خصومت و مشاجرت را برداشت و در سال ۱۰۳۲ در گذشت.

۶- میرزا نظام الدین احمد مکی شیرازی «۳»: فرزند میرزا محمد معصوم بود که در سال ۱۰۲۷ در طائف متولد شد و در مکه نشو و نما کرد و در سال ۱۰۵۵ بنا به دعوت سلطان عبد الله قطب شاه فرمانروای دکن به حیدرآباد رفت و چون آن پادشاه را پسری نبود، دختر خویش را به وی داد و او را رتبه فرزندى خویش بخشید و احکام مملکتی را در کف کفایت او نهاد، میرزا نظام الدین خط نسخ را بسیار نیک می نوشت و به شاعری آراسته بود و دیوانی عربی داشت و در سال ۱۰۸۵ در حیدرآباد دکن در گذشت.

۷- میرزا سید علی خان حسینی مدنی مکی: فرزند میرزا نظام الدین است که از اکابر علمای عصر خویش بود. در سال ۱۰۵۲ در مدینه طیبه متولد شد و مدت ۱۴ سال در مکه معظمه نشو و نما کرد و آنچه را لایق بود تحصیل کرد و در سال ۱۰۶۶ به حیدرآباد دکن رفت و در خدمت پدر و جماعتی از علما و مجتهدین و محدثین و حکما و ریاضی دانان و شعرا و لغویان از هر دانشی توشه‌ای فراهم آورد و به اندک زمانی سرآمد فضلالی عصر خود شد و پس از حدود ۴۸ سال توقف در هند در سال ۱۱۱۳ به

مکه بازگشت و در سال ۱۱۱۶ بر حسب خواهش شاه سلطان حسین صفوی به اصفهان و سپس به مشهد رفت و به اصفهان بازگشت و پس از مدتی به شیراز آمد و در محله بازار مرغ، خانه‌ای خرید و در آن سکونت کرد که در ذی الحججه

(۱). گفتار دوم، فارسنامه ناصری، اعیان محله سردزک.

(۲). معین، فرهنگ، جلد ششم.

(۳). فارسنامه، حوادث سال ۱۰۸۵ در گفتار اول.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۴

سال ۱۱۱۸ درگذشت و در بقعه حضرت شاهچراغ مدفون گشت. از آثار اوست:

۱- شرح صحیفه سجادیه مشهور به ریاض السالکین

۲- طراز اللغه

۳- شرح صمدیه در علم نحو

۴ و ۵ و ۶- صغیر و وسیط و کبیر

۷- شرح ارشاد

۸- درجات رفیعہ در طبقات شیعه

۹- انوار الربیع

۱۰- سلافه العصر در محاسن اهل عصر

۱۱- زهره در علم نحو

۱۲- تذکره و دیوان شعر عربی

۱۳- کافیه (منظوم)

۱۴- احوال صحابه و تابعین

۱۵- کتاب بر اغالیط صاحب قاموس

۱۶- حکم الطیب مشتمل بر ادعیه وارده از حضرت ختمی مرتبت

۱۷- سلوه الغریب

۱۸- رسائل متفرقه

۱۹- غنیة الاغانی «۱»

### املاک میرزا حسن:

میرزا حسن علاوه بر تولیت املاک وقفی موقوفه مدرسه منصوریه شیراز که شرح آن جداگانه خواهد آمد، به ارث یا به کسب،

املاکی داشت که خود در فارسنامه به آنها اشاره کرده است و ما ذیلا به آنچه در فارسنامه یافته‌ایم اشاره می‌کنیم:

۱- علی آباد ده‌شیب، سه فرسخ میانه جنوب و مشرق شهر فسا، در سال ۱۲۹۶ احداث گردید و میرزا حسن آن را به میرزا سید علی و

میرزا جواد پسران خویش هبه کرد. «۲»

۲- ده‌مدخون، از دهات بلوک صیمکان، که ملک زرخرید او بود. «۳»

۳- «یازده جفت گاو از ۸۰ جفت گاو از آب چشمه نهر حسن جلیان» که باز به سید علی و میرزا جواد فرزندان خود بخشید. «۴»



۴- معتمد الدوله، فرهاد میرزا، پس از آنکه فغانی احداث کرد و آنرا به ۱۴ بخش نمود، ۱۰ بخش از آن را مجاناً در میان ده تن از بزرگان فارس منجمله میرزا حسن تقسیم کرد. «۵» و

(۱). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، در ذکر اعیان محله سردزک شیراز.

(۲). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، در ذکر بلوک فسا.

(۳). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، در ذکر بلوک صیمکان.

(۴). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، چشمه‌های مملکت فارس.

(۵). فارسنامه ناصری، گفتار اول، وقایع سال ۱۲۹۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۵

۴ قسمت را وقف نمود.

۵- معزآباد: دهی که فرسخی جنوبی شیراز است و ملک زرخیر میرزا حسن بود و به فرزندان خود میرزا احمد و سید محمد بخشید.

۶- میرزا حسن ابتدا دو طرف خانه در محله میدان شاه شیراز داشت اما آنرا فروخت و در عوض دو طرف خانه در محله دشتک که در زمان خود وی جزء محله سردزک شد به مبلغ ۱۷۰۰ تومان به نام فرزندان خود حاجی میرزا سید علی و میرزا جواد خرید و به آنها بخشید.

### مبارزه حاج میرزا حسن برای استرداد املاک وقفی مدرسه منصوریه:

داستان مبارزه حاج میرزا حسن فسائی برای استرداد موقوفات مدرسه منصوریه شیراز که به تصرف غاصبان درآمده بود، به تفصیل و در موارد متعدد، در فارسنامه ناصری مندرج است و اصولاً همین مبارزه او برای بازگرداندن موقوفات مدرسه منصوریه یکی از انگیزه‌های حاج میرزا حسن فسائی در نگارش فارسنامه ناصری است. حاج میرزا حسن فسائی پس از مرگ آقا میرزا علی، متولی موقوفه منصوریه در سال ۱۲۸۹ به استحقاق متولی این موقوفه شد و خود در شروع گفتار اول فارسنامه ناصری در این باره اشاره می‌کند که پس از آنکه با سفرهای فراوان به نقاط مختلف فارس، نقشه فارس را کشید و در سال ۱۲۸۹ به سلطان مسعود میرزا قاجار، ارائه کرد، مورد تشویق قرار گرفت و از وی خواسته شد که آن نقشه پراکنده را جمع کند و حاج میرزا حسن چنین کرد و مورد تحسین و تمجید واقع گردید، در سال ۱۲۹۳ به فرمان معتمد الدوله، فرهاد میرزا، بر درازا و پهنای آن نقشه افزود و به ناصر الدین شاه قاجار تقدیم کرد و در کناره دیگر آن نقشه، عریضه‌ای نوشت مبنی بر آنکه قریه سهل آباد، مشهور به وقفی، واقع در بلوک رامجرد فارس، از موقوفات اجدادی او را حاجی میرزا هادی معدل الملک و حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه عرب، به عنوان مجهول المالکی به شهادت خود و ناظم الشریعه، از مجتهدی به یک واسطه خریده، تصرف کرده‌اند ... این عریضه و نقشه فارس، مورد توجه ناصر الدین شاه قرار گرفت و فرمانی صادر گردید و ناظم الشریعه در سال ۱۲۹۵ سهل آباد را به تصرف میرزا حسن فسائی داد اما مدتی نگذشت که ناظم الشریعه حیلتی برانگیخت و نصف سهل آباد را به وجه اشتلم، از تصرف میرزا حسن، بازگرفت و تا سال ۱۳۰۴ این موقوفه همچنان در تصرف وارث او بود.

در سال ۱۲۹۶ ناصر الدین شاه از معتمد الدوله خواست تا حاج میرزا حسن، بلوکات و دهات و کوهها و چشمه‌ها و رودخانه‌های فارس را به وضعی که در نقشه فارس نگاشته است، در کتابی فراهم آورد و میرزا حسن، فارسنامه ناصری را متعاقب این درخواست، تدوین کرد.

از موقوفات دیگر مدرسه منصوریه، مزرعه سختان یا سختویه «۱» است که به وسیله متولی قبلی یعنی مرحوم آقا میرزا علی به حاجی میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک، وزیر سی ساله فارس داده شده بود حاج میرزا حسن، مدت‌ها به احترام مشیر الملک، نتوانست سخنی از سختان بگوید تا آنکه مشیر الملک در گذشت و حاج میرزا حسن، این مزرعه را متصرف گردید. مزرعه سختان یا سختویه

(۱). امروزه بخشی از اراضی این موقوفه در کوی زهرا (فرح سابق) در کنار بلوار فرودگاه شیراز، آبادان شده و ساختمانهایی در آن احداث گردیده است و عرصه آن هنوز از موقوفات مدرسه منصوریه شیراز است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۶

در بیرون، درب فسای شیراز واقع است که ۱۳ قطعه بوده و بسط کل آن ۱۹۷ و ۹ قفیز از جمله ۲۳۹ پیمان و ۲ قفیز و ۴ دانگ قفیز است. «۱»

میرزا حسن سرپرستی املاک وقفی دیگر موقوفه منصوریه را که بوسیله امیر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی وقف شده بود منجمله قریه قصر کرم (کوشک قاضی) فسا را بر عهده گرفت و نظم و نسقی شایسته به موقوفات مذکور داد. «۲»

میرزا حسن علاوه بر حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه و مشیر الملک با ملا محمد نیریزی و میرزا علی (رک اعیان محله بازار مرغ در گفتار دوم همین کتاب) نیز بر سر موقوفات مدرسه منصوریه اقامه دعوی می‌کند و بالاخره کار به صدور حکم دیوانخانه عدلیه منتهی می‌شود (در ماه صفر ۱۳۱۴) که متن آن حکم در پایان گفتار دوم فارسنامه ناصری مندرج است و به موجب آن:

اولا تمام قریه سهل آباد را مجرد به عنوان وقفیت و تولیت به تصرف میرزا حسن درمی‌آید،

ثانیا وجه اجاره نصف سهل آباد از سنه سیچقان‌نیل ۱۲۹۳ الی سنه نیلان‌نیل ۱۳۱۱ از ترکه مرحوم معدل دوم دریافت و به میرزا حسن، پرداخت می‌شود. همچنین بر حسب فرمانها و احکام دیوان عدلیه، قراء سهل آباد و قصر کرم و سختویه رسماً از موقوفات مدرسه منصوریه شیراز محسوب می‌گردد و تولیت آن بر عهده حاج میرزا حسن فسائی قرار می‌گیرد. در کتاب وقایع اتفاقیه گزارش جالبی مندرج است از اعتراض طلاب مدرسه منصوریه شیراز به میرزا حسن در مورد مشاخره طلاب «۳». مظلومیت میرزا حسن و مبارزات پیروزمندانه وی در استرداد املاک وقفی سبب می‌شود که فارسنامه ناصری جهتی ضد ستم داشته باشد و پیوسته از ضعف و مظلومان و محرومان حمایت کند و همه‌جا با باجگیرها، مالیاتهای ناحق، بیعدالتی و سهل‌انگاریهای اجتماعی شدیداً مخالفت ورزد. (رک اندیشه‌های اجتماعی میرزا حسن در همین مقدمه)

### سفرهای حاج میرزا حسن فسائی:

حاج میرزا حسن فسائی، یکی از پرسفرترین نویسندگان ایران است. او صرفنظر از مسافرت‌هایی که برای کسب علم، زیارت، مداوا و تفریح انجام داده است به سفرهای خستگی‌آور و طولانی به اقصاد نقاط فارس پرداخته و حاصل این مسافرت‌ها را در نقشه فارس و فارسنامه ناصری منعکس ساخته است. اهم سفرهای او که در فارسنامه ناصری بدانها اشاره رفته است به شرح زیر می‌باشد: فارسنامه ناصری ج ۱ ص ۲۶ سفرهای حاج میرزا حسن فسائی: ..... ص: ۲۶

سال ۱۲۷۵، به همراه عبد الباقی میرزا والی لارستان به بندر نابد رفت و در آنجا ناظر فروش صدف به انگلیسیان و حمل صدف به اروپا بود.

در سال ۱۲۷۷، در بوشهر بود و از وصفی که درباره مهمان‌نوازی حاجی عبد النبی تاجر بوشهری (متوفی به سال ۱۲۹۹) دارد معلوم می‌شود که مهمان وی بوده است.

مدتی در اصفهان بود و معلومات خود را کاملتر می‌کرد.

- (۱). ص ۲۴۴، ثبت وقفنامه‌های فارس.
- (۲). فارسنامه ناصری، گفتار اول، محله سردزک و بلوک فسا، از گفتار دوم همین کتاب.
- (۳). وقایع اتفاقیه، به اهتمام سعیدی سیرجانی، ص ۵۳۲.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۷
- در سال ۱۲۷۹، به تهران رفت و سالی توقف کرد.
- در سال ۱۲۸۰، به زیارت آستانه رضوی شتافت و از طریق یزد به شیراز بازگشت.
- در سال ۱۲۸۲، در زمان ایالت سلطان اویس میرزا به بهبهان رفت و کتاب مدارک فقه را در آنجا خواند.
- در سال ۱۲۸۳، در بهبهان بود و از ملا علی اصغر خوشنویس خواهش کرد تا کلام الله مجید را برایش تحریر کند. و در همین سال در بهبهان کتاب مسالک و مدارک فقه را مطالعه می کرد.
- در سال ۱۲۸۴، به همراه احتشام الدوله سفری به قلعه گل و گلاب کوه گیلویه کرد.
- در سال ۱۲۸۵، به همراه احتشام الدوله به قلعه گل بلادزیدون رفت.
- در سال ۱۲۸۶، از طریق بهبهان و شوشتر و کرمانشاه به عتبات عالیات رفت و از طریق کرمانشاه و اصفهان به شیراز بازآمد.
- در سال ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸، از طریق کازرون به بوشهر رفت و در کشتی آتشی سوار شد و به مسقط رفت و از آنجا به عدن شتافت و در روز سوم ذی الحجه همان سال به جدّه رسید و شش ساعت از شب هشتم گذشته وارد مکه گردید و بعد از انجام فرائض حج در ۲۸ همین ماه به مدینه رفت و سپس از جدّه بوسیله کشتی آتشی به بندر حدیده و مسقط سفر کرد و در روز هفتم ربیع الاول به بوشهر رسید و در روز ۲۵ همین ماه به شیراز درآمد.
- در سال ۱۲۹۲، به همراه احتشام الدوله به بندر دیلم رفت و در آنجا به تجربه و قیاس مطالب جغرافیائی پرداخت.
- در جوزای ۱۲۹۳، به مصاحبت احتشام الدوله، سلطان اویس میرزا قاجار، به رامهرمز سفر کرد و دوازده روز در کنار قریه «ده اوریا» توقف نمود و مکرر به زیارت قبر «اوریا» شتافت.
- در همین سال به همراه احتشام الدوله به سمت صحرای «مال میر» بختیاری که آنرا «ایذج» هم نوشته‌اند رفت و از دامنه کوه سروک از محاذات قریه امامزاده بابا احمد تا هفت هشت فرسخ، از میانه دو دیوار سنگی که در دو جانب راه بود، گذشت.
- میرزا حسن در تنگ سروک بهبهان، نقوش و خطوط کیانی را دید و سواد آن خطها و صورتها را که احتشام الدوله در معیت او ثبت کرده بود، در فارسنامه نگاشت.
- در همین سال، از چشمه معدن قیر رامهرمز دیدن کرد.
- در سال ۱۲۹۴، در تمام مدتی که احتشام الدوله سرگرم آرام کردن مناطق دشتی و دشتستان بود، میرزا حسن در خدمت او بود و باتفاق وی به شیراز برگشت.
- در سال ۱۲۹۵، به گناوه رفت و با قونسول ولندیزهولند در آنجا ملاقات کرد. در این سفر نیز همانند بسیاری از سفرهای قبلی در التزام احتشام الدوله سلطان اویس میرزا قاجار بود.
- در همین سال با معتمد الدوله سلطان اویس میرزا به شهر ماهرویان (: ماهرویان) رفت و از آثار آنجا دیدن کرد.
- در سال ۱۲۹۷، به همراه احتشام الدوله به بندر بوشهر و بهبهان رفت و از لیراوی و گناوه گذشت و با کشتی بخار به جزیره خارک رفت و اندازه دقیق جزیره مذکور را تعیین کرد.
- بعلاوه میرزا حسن بدون ذکر تاریخ از سفرهای دیگری نیز یاد می کند مانند سفر به ممسنی و

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۸

«سراب بهرام» که می‌نویسد: «اگرچه نگارنده این فارسنامه ناصری نقش بهرام را دیده‌ام، ولی باز شرح آن را از جام‌جم نقل نمودم.» همچنین از سفر خود به صحرای چخونه در دامنه کوه نور کوه گیلویه و دیدن مار عجیبی در آنجا یاد می‌کند. در ماه محرم سال ۱۳۱۰، (لوی‌نیل) به مصاحبت سلطان اویس میرزا به لار رفت و افسانه مربوط به شهر لاری و لار فارس را در آنجا به نظم کشید.

در کتاب خاطرات سدید السلطنه در ذکر خاطرات روز دوشنبه دوم شوال ۱۳۱۴ هجری آمده است که: «امروز جناب میرزا حسن فسائی دیدن آمده ... در سال ۱۳۰۹ به طهران مسافرت کرده و حال باز در خیال رجعت به فارس افتاده» هم در آنجا در ذکر خاطرات روز جمعه ۱۵ شوال می‌خوانیم که: «منزل جناب نظام السلطنه رفتم، ناهار منزل جناب میرزا حسن فسائی بودم.» (۱) میرزا حسن به دلیل علاقه ملکی و اصالت فسائیش، اغلب اوقات آزاد خود را در این شهر به‌سر می‌برد و در اشارات متعدد او حتی استنباط می‌شود که مدتها در فسا می‌زیسته است و گفتار دوم فارسنامه را «به تاریخ پنجشنبه دهم ماه شعبان معظم سنه هزار و سیصد و چهار سال تنگوزئیل خیریت دلیل در قریه قصر کرم (: کوشک قاضی) بلوک فسا ... به دست مؤلف ذلیل آرزومند رحمت از فضل رب جلیل ...» تألیف کرده و به پایان رسانیده است. (۲)

### دوستان و معاشران میرزا حسن:

میرزا حسن از دوستان و معاشران خود نیز گهگاه در فارسنامه سخن می‌گوید، آنچه از نوشته‌های وی قابل درک است آن است که او مردی مردمدار و دوست‌نواز، خوش‌صحبت و صمیمی بوده است و همگان دوستی او را غنیمت می‌شمردند. او با حکام فارس مخصوصاً معتمد الدوله فرهاد میرزا و فرزندش احتشام الدوله سلطان اویس روابط صمیمانه‌ای داشته است و از فرهاد میرزا در جابجای فارسنامه به نیکی یاد می‌کند و با سلطان اویس نیز بحدی نزدیک بود که در سفر و حضر با وی بود و بنابر آنچه در وقایع اتفاقیه در ذکر شب یکشنبه دویم شهر جمادی الثانی آمده است: «یک نفر غلام سیاه مست در کوچه با کارد برهنه ایستاده بود، حاجی میرزا حسن حکیم‌باشی سر کار والا احتشام الدوله می‌خواست عبور کند، با کارد فانوس مشار الیه را پاره می‌کند، می‌خواسته زخمی به او بزند، فرار می‌کند ...» (۳) طیب مخصوص احتشام الدوله و از رجال سرشناس عهد خود بود.

از معاشران دیگر میرزا حسن، حاج سید عباس مجتهد کازرونی طباطبائی است که درباره او می‌نویسد: «سالها با این مؤلف فارسنامه محب رفیق و همدرس شفیق بود و در خدمت غفران‌مآب میرزا ابو الحسن خان مجتهد مشهور به فسائی کتاب مطول را با هم آموختیم ...» (۴)

از دوستان سی ساله میرزا حسن، شیخ یحیی امام جمعه و جماعت شیراز بود که درباره او

(۱). این نکته اخیر را، دانشمند گرامی، آقای جمشید صداقت کیش در اختیار اینجانب نهادند. رک: سفرنامه سدید- السلطنه مینابی بندرعباسی: (التدقیق فی سیر الطریق)، به تصحیح و تحشیه احمد اقتداری، تهران، انتشارات بهنشر، ۱۳۶۲، ص ۱۶۹ و ۱۷۳.

(۲). فارسنامه ناصری، پایان گفتار دوم.

(۳). وقایع اتفاقیه، به اهتمام سعیدی سیرجانی، انتشارات نوین، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۲۹.

(۴). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوک کازرون، سادات طباطبائی.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۹

می‌نویسد: «... روزهای دوشنبه هر هفته از ماه و سال در باغهای موروئی و مکتسی خود رفته، با دوستان شفیق و رفیقان صدیق بعد

از تفاکه و تفکه، به مکالمات علمیه و مطایبات ادبیه، رفع انقباض از خاطر خود و حضار فرماید و نزدیک به سی سال است که با نگارنده این فارسنامه ناصری به طریق مواسات و شفقت، رفاقت و صداقت و مسامرت شبانه و مصاحبت روزانه، سلوک فرموده است  
«...» (۱)

از معاشران دیگر میرزا حسن، مرحوم حاجی میرزا عبد الرحیم عشرت تخلص بود که از علما و شاعران نامدار فسائی است و سالها به ریاضات شرعیه مرتاض بود و حالات غریبه را از خود بدید «وقتی با نگارنده این فارسنامه صحبتی از ریاضت و صفای نفس در میان بود، بفرمود زمانی چهل روزه پرهیزی داشتم...» (۲)

شوریده شیرازی: شاعر نابینای فارسی نیز از ارادتمندان میرزا حسن بود و در قطعه‌ای که در پاسخ ذکر خیر میرزا حسن از او در مجلس معتمد الدوله به سال ۱۳۰۶ هجری سروده است میرزا حسن را چنین ستوده است: (۳)

حسن خصال، حسن نام ای حکیم علیم که عقل معترف آید برت به نادانی

مجردی تو، عیان در شمایل بشری فرشته‌ای تو، نهان در لباس انسانی

به پاک آینه ماند وجود انور تو که ظاهر است ز شخصت صفای پنهانی

به بزم معتمد الدوله ام ستودی توریسید پایگه بندهات به سلطانی

زهی ستوده حکیمی که بو علی سینابه دانشی که توئی، نیست مر ترا ثانی

جهان به پاکی شخص تو دارد ایدون فخرچنانکه جسم به پاکی نفس روحانی

منم که کشت امید من از تو سرسبز است بدان مثابه که بستان ز ابر نیسانی

اگرچه پیشه شوریده خودستائی نیست ولی رواست کنون ویژه در سخن رانی

منم که فارس بنازد به نام من امروزچنانکه شروان نازد به نام خاقانی

به دانش این تن عریان من گواه من است که تیغ را شناسند جز به عربانی

مرا به سایه تیمار لطف خویش بداروگر نه ملک دلم رو نهد به ویرانی میرزا حسن نیز به شوریده علاقه فراوان داشت و در ذکر بزرگان محله سنگ‌سیاه درباره او می‌نویسد: «طینتتش از صدق و صفا سرشته و در مزرع خاطرش جز تخم وفا نکشته، با کمی عمر به بسیاری هوش معروف و با نداشتن بصر به نور بصیرت موصوف، اگر چشمش از جهانیان بسته است فکرتش از نه سپهر جسته، تا پای در دایره شاعری گذاشته، روح حکیم رودکی و شیخ ابو العالی معری را شاد داشته، در انشاء قطعات و قصائد، طرحی خوش انداخته است...» (۴)

### شاعری حاج میرزا حسن:

حاج میرزا حسن فسائی، در خاندانی اهل ذوق متولد شد، جد دومش سید علی خان

(۱). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، اعیان محله سرباغ شیراز.

(۲). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوک فسا.

(۳). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، شعرای شیراز.

(۴). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، اعیان محله سنگ‌سیاه.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۰

منظومه‌ای داشت به نام غنیة الاغانی و پدر سید علی خان نیز که میرزا نظام الدین احمد مکی شیرازی باشد به حلیه شاعری متحلی

بود و دیوانی به عربی داشت و امیر شرف الدین ابراهیم بن - صدر الدین نیز که از اجداد اوست ذوق شاعرانه داشت و حاج میرزا حسن در فارسنامه ناصری اشعاری را از آنها نقل کرده است خود میرزا حسن نیز ذوق شاعرانه داشت و علاوه بر آنکه کتابی در اندرز و نصایح به نام تحفه احتشامی به نظم در آورد «۱»، در چند جای فارسنامه ناصری نیز اشعار خود را مندرج ساخته است، این اشعار مثنوی است و اگرچه از آثار طراز اول محسوب نمی‌شود اما لطافتی و احساسی دارد و با توجه به همین ذوق شاعرانه اوست که می‌توان حدس زد که بسیاری از اشعار مندرج در فارسنامه ناصری که سراینده آنها معلوم نیست و بسیار بجا و به مورد در متن کلام جا گرفته است، سروده خود میرزا حسن باشد. از جمله اشعار میرزا حسن، قطعه‌ای است در قالب مثنوی در وصف شیراز:

فارس را، شیراز چون شیرازه است وصف او بی حد و بی اندازه است

وصف او را من نتانم آورم هرچه آرم، باز، گویم: قاصرم

در تموزش، دمبدم باد شمال می‌وزد، گرما شود ز او پایمال

در زمستانش سراسر چون بهاریخ نبندد جز سه روزی یا چهار

برف اگر بارد، نماند هیچگاه فر خورشیدی کند آن را تباه

چون در او سرما و گرما پا نهشت گشت مرداد و دیش، اردی بهشت

درد و رنج مبرمی در او مبین پس بگو او را «بهشت دویمین»

سرخ‌رو یا زردرو از درد و رنج گر کسی باشد، بود نار و ترنج

باشد از کس داغ بر دل، لاله است و کسی لب را گرد، تبخاله است

نیست کس گریان، مگر ابر بهارور کسی افغان کند باشد هزار

گر بجوشد کس، بود خم شراب‌ور خروشد کس بود چنگ و رباب حاج میرزا حسن فسائی در گفتار دوم فارسنامه ناصری، شرح حالی منظوم از خود سروده است که اییاتی را از آن ذیلا ذکر می‌کنیم. ناگفته نماند که او را به فردوسی علاقه‌ای فراوان است و اغلب مثنویات خود را در بحر متقارب (هموزن شاهنامه فردوسی) سروده است:

ز هجرت هزار و دو صد، رفته بود پس از هفت و سی، کامدم در وجود

خجسته شبی گشت میلاد من که فرمود مادر به من ای حسن

برفت از برم آنکه بودت پدر به جایی که واپس نیاید دگر

سه ماه است بابت شد اندر بهشت غم داد و بی غمگسارم بهشت

ترا چون حسن بود نام پدر به یادش حسن گفتمت ای پسر

حسن نام بود و پسندیده کار به نامش بمانی از او یادگار

چو مادر مرا مهر در دل نشان برفت از برم، مادرش باز ماند

توجه نمود او مرا موبه موچو ده سال بگذشت، هم رفت او ...

ز دانشوران، دانش آموختم به خاطر همه دانش اندوختم

به شصت و سه، عمرم کنون در رسید طبیعت ز تدبیر دم در کشید

(۱). سفرنامه سدید السلطنه (التدقیق فی سیر الطریق)، به تصحیح احمد اقتداری، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۶۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۱ ز اندام من گردش هور و ماه نمودند نیروی اعضا، تباه

نه نوشیدنی، نوش جانم شونده از خوردنیها، توانم شود ...

دو چشم از بلور است و دندان ز سنگ مرا درد نقرس نموده است لنگ

نفس سرد و اندام گشته چو یخ‌نشینم پس زانوان چون ملخ

پس از آنچه دوران ز من برده است یک انبان پر استخوان مانده است

چه سود ار کنم بر جوانی فسوس که شد روز عاجم شب آبنوس ... «۱» گاهی نیز داستانی را باز در بحر متقارب به نظم درآورده

است نظیر افسانه لاری و لار فارس که بخشی از آن را ذیلا نقل می‌کنیم:

بدیدیم لاری بسی باشکوه چه از پشته و گو، چه از دشت و کوه

همه دشت و کوه و وهاد و تلال چو یک پاره فیروزه، اندر خیال

به هر گوشه‌ای چشمه و جوی بودمگو چشمه و جو بگو آب رود

ز هر پشته و دشت رودی روان همه رودها، رود مازندران

هوا آنچنان خوش که در فرودین به شیراز و کابل نباشد چنین ... «۲» در گفتار دوم فارسنامه در پایان شهرها و بلوکات فارس نیز چند

بیت بر وزن شاهنامه دارد:

همان مردمی را که گفتم به نام در اوراق این فارسنامه تمام

نکوکار بودند و نیکو خصال نکوئی نبیند به گیتی زوال

اگر زنده‌اند و اگر مرده‌اند در این نامه جاوید، پاینده‌اند

بود مرده آنکس که نامش بمردنکونام را زنده باید شمرد

بجز نام نیکو نماند ز کس در اندرز ناصح همین است و بس

در این نامه من مردگان را تمام همه زنده کردم و لیکن به نام که یادآور استفاده‌ای است که میرزا حسن از این ابیات شاهنامه

فردوسی برده است:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

چو عیسی من این مردگان را تمام سراسر همه زنده کردم به نام و در پایان گفتار دوم نیز یک مثنوی در بحر رمل دارد:

شکر یزدان را که از فضل و کرم وز عنایت کرد یاری دمبدم

تا که بردم رنج در هر بام و شام فارسنامه ناصری کردم تمام

فارس را در دفتری بنگاشتم فارسنامه نام او بگذاشتم

فارسنامه فارس را دربر گرفت زین سخن عاقل نیاید در شگفت ...

کوه و صحرا، چشمه و رود و جهات طول و عرض و فرسخ و شهر و دهات

سربسر در فارسنامه گفتمی آنچه باید، در معنی سفتمی

فارسنامه تار و پود از فارس شد تار و پود از ریسمان کرباس شد

شاه ما در فارس نامد هیچگاه فارس را آورده‌ام در پیشگاه ...

(۱). صورت کامل این شعر را در گفتار دوم فارسنامه ناصری در ذکر بزرگان محله سردزک بخوانید.

(۲). صورت کامل این شعر را در گفتار دوم فارسنامه ناصری در ذکر بلوک لار بخوانید.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۲

میرزا حسن بنابر آنچه خود در شرح احوالش نوشته است در سال ۱۳۰۰ شصت و سه سال داشت و از بیماری نقرس رنج می‌برد و با افیون و معجون خود را سر حال نگاه می‌داشت و به انبانی استخوان بدل شده بود:

به شصت و سه عمرم کنون در رسید طبیعت ز تدبیر دم در کشید  
 ز اندام من گردش هور و ماه نمودند نیروی اعضا، تباه  
 نه نوشیدنی نوش جانم شونده از خوردنیها توانم شود  
 اگر خوردنی گرم و تر باشدم ز اورام نقرس حذر بایدم  
 به روزار بود گرم و خشکم غذابه حمای غب شب شوم مبتلا  
 دو روزم غذا گر بود سرد و ترز لیثرغس و فالجم در خطر  
 اگر سرد و خشک آورم بر زبان شقاق و جرب آیدم ناگهان  
 شفتن چو از گوش و هوشم بشد طنین و دوی میخ گوشم بشد  
 دو چشم از بلور است و دندان ز سنگ مرا درد نقرس نموده است لنگ  
 برومندی سینه ز افیون بودنشاط دل و جان ز معجون بود  
 بود زور زانو مرا از عصانهوض کمر شد ز برش عشا  
 دامایل من چون بو اسیر شد بو اسیر خواهد نواصیر شد  
 دو کف و مفاصل ز سر تا به پی بلرزد چو عریان به شبهای دی  
 چو بیخ گیاهی برآرم ز جابه قوز و به قیله شوم مبتلا

پس از آنچه دوران ز من برده است یک انبان پر استخوان مانده است با همه این اوصافی که درباره خود ذکر کرده است، میرزا حسن شانزده سال دیگر نیز زیست اما بتدریج تاب و توان خویش را از دست داد، آنچنانکه در پایان گفتار اول کتاب فارسنامه از ضعف بینائی می‌نالد و می‌نویسد: «نگاشتن جزوهای فارسنامه ناصری به مرکب طبع برای انطباع به سال ۱۳۰۰ رسید جزوهای باقی مانده از اصل مسوده تا سال ۱۳۱۲ مفقود الخیر و معدوم الاثر گردید و بعد از تفتیش بلیغ هیچ بدست نیامد و چشم مؤلف فارسنامه را وضعی عارض گشته که قوه تألیف و تدارک جزوهای مفقوده را نداشت، لهذا این سال ۱۳۰۰ را آخر تألیف جزو تاریخی فارسنامه قرار داد.» و بالاخره روز یکشنبه دوازدهم رجب ۱۳۱۶ قمری در شیراز در سن هفتاد و نه سالگی در گذشت و در جوار قبر جد بزرگوارش بانی و واقف مدرسه منصوریه، در همین مدرسه مدفون گشت و به اشاره مرحوم میرزا علی اصغر خان حکمت دخترزاده آن مرحوم لوحه‌ای جدید به سال ۱۳۵۴ قمری برابر با ۱۳۱۴ شمسی بر قبر وی نهاده شد و اینک چون به مدرسه منصوریه وارد شویم در سمت راست ما شبستانی است که در انتها الیه سمت راست آن، سه قبر به موازات هم موجود است که اولین قبر سمت راست متعلق به میرزا حسن فسائی است، قبر وسط متعلق به غیاث الدین منصور است و قبر سمت چپ متعلق به امیر صدر الدین محمد دشتکی است و بر صدر این سه قبر، قبر دیگری است که متعلق به حاج سید ابو القاسم منصوری است که سومین پسر از ازدواج دوم میرزا حسن بود.

مرحوم نعمت فسائی شاعر معاصر او ماده تاریخ فوت میرزا حسن را در مصراع

«حسن با فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۳ پیمبر دگر حشر دارد»

: (۱۳۱۶) در قطعه‌ای چنین آورده است:

بزرگ قبیله، حسن، شد ز دنیا که باران رحمت به گورش بیارد



چو آن پاک فرزند با علم و دانش کجا مادر دهر دیگر بیارد  
کنون «نعمت» از بهر تاریخ گفتا: «حسن با پیمبر دگر حشر دارد.»: (۱۳۱۶)  
گچ‌بری سقف آرامگاه حاج میرزا حسن حسینی فسائی مؤلف فارسنامه، در مدرسه منصوریه شیراز.  
آرامگاه حاج میرزا حسن حسینی فسائی مؤلف فارسنامه، در مدرسه منصوریه شیراز.  
فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۴

## آثار میرزا حسن فسائی

### اشاره

میرزا حسن فسائی علاوه بر فارسنامه دارای سه اثر دیگر است:

### الف - تفسیر حسن:

قرانی است محشی که از تفاسیر اربعه ترتیب داده شده است. و خود درباره این تفسیر می‌نویسد: «در ماه شعبان ۱۲۸۳ در بلده بهبهان از ملا علی اصغر خوشنویس، خواهش نوشتن کلام الله مجید نموده، شروع در نوشتن فرمود، پس کتاب تفسیر مجمع البیان و تفسیر بیضاوی و تفسیر صافی و تفسیر وجیز که معروفترین تفاسیرند، حاضر داشت، عبارات آنها را مختصر کرده، با یکدیگر الفت داده، در غره رمضان این سال، متعلقات تفسیریه سوره مبارکه الحمد را در حاشیه صفحه آن نگاشتم و تفصیل آن مؤلفات بر این وجه است که مشکلات اعرابی و صرفی و اشتقاقی و اختلاف قراءات و سند اختلاف میان هفت نفر قاری که هر یک مرضی خاطر عموم مسلمانانند مانند ابن کثیر مکی، نافع مدنی، عاصم کوفی و حمزه کوفی و کسائی کوفی و ابو عمر بصری و ابن عامر شامی و بعد از اختلاف قراءت، بیان صنایع معانی و بیانی و بدیعی، بعد حل مشکلات کلامیه ردا علی الاشاعره و المعتزله و بعد نزول آیات در شأن اهل بیت طاهرین (ع) به اجماع مسلمانان. و چنانکه نگاشتم در روز غره رمضان، شروع در نوشتن حواشی بر کلام الله مجید شده و در روز هشتم ربیع دوم سنه ۱۲۸۴ به توفیق ایزد متعال به انجام رسانیدم و هیچ روزی را در سفر و حضر تعطیل ناکرده، اگرچه دو سه سطر نوشته شد...» (۱) این قرآن در سال ۱۳۱۲ به چاپ رسیده است.

### ب - تحفه احتشامی «۲»:

کتابی است در اندرز و نصایح به نظم که برای احتشام الدوله سلطان اویس میرزا، پسر معتمد الدوله فرهاد میرزا سروده شده است.

### ج - نقشه مملکت فارس «۳»:

میرزا حسن مملکت فارس را به دقت تمام سیاحت کرده، نقشه آنرا پراکنده نگاشت و در سال ۱۲۸۹ به تشویق فرمانروای فارس سلطان مسعود میرزا ظل السلطان

(۱). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، اعیان محله سردزک.

(۲). محمد علی خان سدید السلطنه، سفرنامه سدید السلطنه (التدقیق فی سیر الطریق)، به تصحیح احمد اقتداری، تهران، انتشارات بهنشر، ۱۳۶۲، ص ۱۶۹.

(۳). فارسنامه ناصری، گفتار اول، مقدمه.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۵

قاجار آن نقشه پراکنده را جمع نمود و به نظر او رسانید و مورد تحسین قرار گرفت حدود سه سال بعد در سال ۱۲۹۳ به فرمان معتمد الدوله فرهاد میرزا بر درازا و پهنای آن نقشه افزوده، نزدیک به دو ذرع شاه (حدود ۱۹۰ سانتی‌متر) درازا و یک ذرع و چارک پهنای (حدود ۹۵ سانتی‌متر) رسید و نام تمام دهات و جزایر و چشمه‌های بزرگ و رودخانه‌ها و کوههای نامی مملکت فارس، هر یک را به جای خود در جدول عرض و طول آن نگاشت و بلوکات را به خطهای رنگین راست و کج جدا نمود و مقیاس میل و فرسخ میانه آنها را در کناره نقشه نوشت و به ناصر الدین شاه قاجار تقدیم کرد. مینورسکی به چاپ مستقل این نقشه، اشاره دارد. (حدود العالم، صفحه ۳۷۶) و در گفتار دوم نیز نقشه‌ای از فارس موجود است.

میرزا حسن تاریخ جمع‌آوری نقشه فارس را در سال ۱۲۹۵ می‌نویسد و می‌افزاید «تمام علمای جغرافی فرنگی و ایرانی تصدیق بر صحت خطوط طولیه و عرضیه، درجات و دقائق و سایر اجزا نموده مورد تحسین ملوکانه گشتم و اکنون که سال ۱۳۰۴ است از اشتغال آنچه را دانسته بودم رنجیده، مدت‌هاست گنج قناعت، در کنج خانه دیده، آسایشی دارم.» (۱)

## د- فارسنامه ناصری:

### اشاره

چون میرزا حسن فسائی نقشه فارس را به ناصر الدین شاه تقدیم کرد، در ماه ذی الحجه ۱۲۹۶ دستخطی از ناصر الدین شاه به عنوان حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا صادر شد که در آن خواسته شده بود که «مؤلف نقشه بزرگ مملکت فارس، ترتیب بلوکات و دهات و کوهها و چشمه‌ها و رودخانه‌های فارس را به وصفی که در نقشه تألیفی خود نگاشته، در کتابی نوشته، وقایع اتفاقیه هرجائی را به مناسبت بنگارد.» و میرزا حسن به قول خود بر آن شد که کتابی بهتر و بیشتر از آنچه فرمایش رفته بود برنگارد و چون این کتاب را به فرمان ناصر الدین شاه قاجار می‌نوشت، آن را فارسنامه ناصری خواند و فارسنامه کتابی است مشتمل بر تاریخ، جغرافیا و جغرافیای تاریخی فارس. میرزا حسن فارسنامه را به دو گفتار تقسیم کرد، در گفتار نخست، احوال پادشاهان و فرمانروایان و اعیان مملکت فارس را از زمان صدر اسلام تا سال ۱۳۱۱ فراهم آورد که متأسفانه در هنگام چاپ آنچه مربوط به فاصله سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۱ بود مفقود شد و جستجوی نویسنده برای یافتن مسوده‌ها به جایی نرسید و چون چشم وی را ضعفی شدید حاصل شده بود و نیروی تألیف و تدارک جزوه‌های مفقوده را نداشت، لهذا سال ۱۳۰۰ را آخر تألیف بخش اول کتاب خود قرار داد.

گفتار دوم فارسنامه را به بیان صفحه زمین فارس و آنچه را خدای تعالی بر آن آفریده یا مردم در آن ساخته‌اند، اختصاص داد و به ترتیب ضمن بیان مقدمات علمیه به ذکر تقسیم فارس در دوره پیش از دولت اسلام، خصائص شیراز و محلات شیراز، علما، شعرا، وزراء، بقاع، مساجد، مدارس، بساتین شیراز پرداخت و سپس به ترتیب الفبائی به شرح بلوکات فارس آب و هوا و محصولات و مشاهیر و آثار آنها پرداخت و در پایان از ایلات مملکت فارس، به ترتیب الفبائی، جزائر خلیج فارس، چشمه‌ها و دریاها و دریاچه‌های فارس، رودخانه‌ها، صحراها و طوایف متفرقه، قلعه‌های کوهی، کوهها و معدنهای فارس سخن راند و فهرست دهات بلوکات فارس را ضمیمه آن ساخت.

(۱). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، اعیان محله سردزک شیراز.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۶

جلد اول فارسنامه در ذی القعدة قوی‌ئیل سنه ۱۳۱۲ به خط محمد صادق بن مقرب الخاقان میرزا محمد علی خان منشی علی آبادی مازندرانی به اتمام رسید و جلد دوم که به تاریخ پنجشنبه دهم ماه شعبان معظم سنه ۱۳۰۴ تنگوزئیل در قریه قصر کرم (: کوشک قاضی) بلوک فسا، از تألیف آن فراغت یافته بود، در روز یکشنبه دوازدهم ماه ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۱۳ به خط عبد الرحیم بن محمد علی فیروز کوهی تحریر یافت. بعضی از نقاشی‌های کتاب نیز عمل «مسعود» نامی است. اما در حقیقت سال ۱۳۰۴، سال اتمام کامل فارسنامه ناصری نیست و مؤلف قسمتهائی از کتاب را پس از این سال تنظیم کرده و بر کتاب خویش افزوده است و در نتیجه همانطور که در پایان بخش اول کتاب اشاره کرده است، مطالبی تا سال ۱۳۱۱ در گفتار اول فارسنامه وجود داشت که از میان رفت و مؤلف بدلیل ضعف بینائی امکان بازنویسی آنها را نیافت.

همچنین در گفتار دوم، در شرح بلوک سرحد چهاردانگه می‌خوانیم که: «ضابط این بلوک حاجی نصر الله خان سر تیب قشقائی است که از سال ۱۳۰۹ به لقب و منصب جلیل ایلخانی سرافراز است» (۱). از اشارات مؤلف برمی‌آید که وی وقایع سال ۱۲۹۱ را در سال ۱۳۰۰ هجری و وقایع سال ۱۲۹۲ را در مورد تعمیر مسجد جامع، در سال ۱۳۰۱ به رشته تحریر کشیده است و وقایع سال ۱۲۶۶ را در سال ۱۳۰۳ هجری و اطلاعات مربوط به محله سردزک شیراز و وقایع سال ۱۱۷۶ هجری را در سال ۱۳۰۴ تنظیم می‌کرده است و مقالات مربوط به اوضاع شهر شیراز و اهالی و بقاع و تکایا و مساجد و مدارس و بساتین شیراز را در ۲۶ جمادی الاولی سال ۱۳۰۴ به اتمام رسانیده است و در روز دوشنبه غره ماه شعبان ۱۳۰۴ شروع به نوشتن قسمت ایلات مملکت فارس کرده و بخش ایلات فارس، چشمه‌ها و رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و جزائر و کوهها و معدنهای فارس را در فاصله غره شعبان تا دهم شعبان ۱۳۰۴ نگاشته است و وقایع سال ۱۲۹۸ هجری را به سال ۱۳۰۵ به تحریر درآورده است (۲). اگرچه در کیفیت فراهم آوردن مطالب گفتار اول فارسنامه، در ذکر منابع کتاب سخن خواهیم گفت اما ضرورتا باید به این نکته اشاره کنیم که حاج میرزا حسن فسائی در تنظیم مطالب گفتار دوم متحمل رنج و زحمات فراوان گشته است زیرا جغرافیانویسان دیگر اغلب معلومات خود را از طریق کتب، بدست آورده یا با سفرهائی به نواحی مختلف، کلیات مسائل جغرافیائی و تاریخی مراکز یا شهرهای مهم را به رشته تحریر می‌کشیدند اما میرزا حسن با سفرهای مکرر و خسته‌کننده به نواحی مختلف فارس جزئیات احوال و اوضاع سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی روستاها و قراء دوردست را نیز با وسواس و دقتی محققانه مورد توجه قرار داده است، مثلا در بخش دوم در ذکر بلوک و شهرها، صرفنظر از اینکه حدود و موقعیت محلی نواحی مورد بحث و تغییرات تاریخی این نقاط را به دقت نشان می‌دهد، طول و عرض جغرافیائی، فاصله تا مرکز شهر یا بلوک، انحراف قبله (که متأسفانه در بسیاری موارد در این موضوع اطلاعات کافی علمی در اختیار نداشته و جای مطلب را خالی گذاشته است)، وجه تسمیه، محصولات، شکار، آثار قدیمی و تاریخی، رجال گذشته و حال، خصوصیات روحی و اجتماعی و رسوم مردم آن ناحیه را یادداشت کرده، در اختیار خوانندگان

(۱). فارسنامه ناصری، پایان گفتار اول و پایان گفتار دوم.

(۲). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، قسمت آخر بساتین فارس و آغاز بخش ایلات مملکت فارس.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۷

قرار داده است و در طی سفرهای عدیده خود به روستاهای دور و نزدیک، با پیران و آگاهان به وضع منطقه مصاحبه کرده و از دانسته‌های آنها سود جسته است و در عین حال به آنچه در کتابهای تاریخی و جغرافیائی درباره این آبادیها آمده است توجه کرده است.

امتیاز اساسی بخش دوم فارسنامه ناصری، صرفنظر از اطلاعات متنوع ذیقیمت جغرافیائی و تاریخی و اجتماعی در آن است که برای نخستین بار، نویسنده‌ای در کتاب خویش به مردم و اشخاص درجه ۲ و ۳ جامعه نیز به عنوان اعیان یک محل اشاره کرده است و

آنان را به جاودانگی تاریخ سپرده است و فارسنامه ناصری در این میان، امتیازی دیگر نیز دارد که از مقام و تمول افراد صرف نظر می‌کند و به علمای طراز اول و دوم و حتی درس‌خواندگان و باسوادانی که در ناحیه کوچکی با اندک فضیلتی در شهر و روستائی زندگی می‌کرده‌اند، بذل توجه می‌نماید.

از آنجا که اساس کار میرزا حسن در تنظیم گفتار دوم فارسنامه، بر مشهودات و اسناد و منقولات مطلعان است، اگر گاهی اطلاعات کافی و مقننی بدست نیاورد آن را به صراحت خاطر نشان می‌سازد، مثلاً- در ذکر بلوک سرحد شش دانگه می‌خوانیم: «تمیز و تشخیص هر یک از این نواحی از دیگری به دست نیامد که نگاشته گردد...» (۱)

هنر دیگر میرزا حسن، جمع‌آوری اطلاعات آماری است که در آثار تاریخی پیش از وی بندرت دیده می‌شود بعنوان مثال در ذکر محلات شیراز می‌خوانیم که: «خانه‌های یازده محله شیراز که در سال ۱۳۰۱ به شماره درآمد ۶۳۲۷ بود و شماره مردمان یازده محله ۲۵۲۸۴ نفر مرد و پسر و ۲۸۳۲۳ نفر زن و دختر بود، عموم خانه‌های محلات شیراز را از آجر و گل ساخته و به چوب پوشیده، به گل اندوده‌اند و در سال ۱۲۹۹ جناب میرزا علی محمد قوام الملک شیرازی بر پشت بام ۵ منزل خود مانند فرنگستان تخته آهن، انداخته است و جناب میرزا احمد خان مؤید الملک شیرازی بر پشت بام یک منزل و مقرب الخاقان حاجی میرزا آقا خان و کیل الملک شیرازی بر پشت بام یک منزل خود نیز تخته آهن انداخته‌اند و امید که ... به اندک زمان پشت بام عموم خانه‌های شیراز، تخته آهن، اندود گردد.» (۲)

در جائی دیگر در ذکر محله اسحق بیگ شیراز می‌خوانیم: «محدود است به محله درب شاهزاده و محله بالا کفت و محله لب آب و محله بازار مرغ و شماره خانه‌های آن در سال ۱۳۰۱، ششصد و هشتاد و هفت درب بود و مردمان آن ۲۷۲۰ نفر مرد و پسر و ۲۷۱۰ نفر زن و دختر و کدخدای این محله آقا ... ست و چون به درجه رشد نرسیده است مشهدی حسین را نایب او قرار داده‌اند.» (۳)

و در ذکر بازار مرغ آمده است: «در اصل دو محله بود، یکی محله شاه‌چراغ و دیگری بازار مرغ و اکنون هر دو را بازار مرغ گویند، محدود است به محله اسحق بیگ و محله لب آب و محله درب شاهزاده و محله میدان شاه و محله درب مسجد و محله سردزک و شماره خانه‌های آن در سال ۱۳۰۱، سیصد و هیجده خانه و مردمان آن ۱۵۰۰ ذکور و ۱۶۳۸ نفر اناث بود.» (۴)

(۱). فارسنامه، گفتار دوم، بلوک سرحد شش دانگه.

(۲). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، مقدمه محلات شیراز.

(۳). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، مقدمه محلات شیراز.

(۴). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، محله بازار مرغ.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۸

بعلاوه میرزا حسن، در گفتار دوم فارسنامه، سلسله نسب بسیاری از خاندانهای فارس را از نابودی رهایی بخشیده و در ضمن نقل رجال نام فرزندان و فرزندانگان آنها را در جوار سلسله نسب گذشته آنها ثبت کرده است.

پیش از میرزا حسن، در هیچیک از کتب فارسی وجوه مختلف اجتماعی و ادبی و تاریخی استانی بدین جامعیت نوشته نشده بود و حتی مطالبی که در فارسنامه ابن بلخی و شیرازنامه زرکوب و کتب مشابه آنها آمده است در برابر وسعت مطالب و اطلاعات فارسنامه ناصری، بسیار حقیر گونه می‌نماید.

جامعیت فارسنامه ناصری، مخصوصاً در معرفی تاریخی و جغرافیائی فارس از زمان تألیف کتاب، مورد توجه بوده است و خود میرزا حسن نیز در شعری که در پایان گفتار دوم فارسنامه آورده است به این نکته به شرح زیر اشارت دارد:

«فارسنامه، فارس را دربر گرفت زین سخن عاقل نیاید در شگفت

کوه و صحرا، چشمه و رود و جهات طول و عرض و فرسخ و شهر و دهات

سر بسر در فارسنامه گفتمی آنچه باید، در معنی سفتمی

فارسنامه تار و پود از فارس شدتار و پود از ریسمان، کرباس شد

تار و پود فارس چون درهم دوید، فارسنامه ناصری آمد پدید

فارسنامه گر بخوانی سر بسر فارس را بینی تو بی رنج سفر

شاه ما در فارس نامد هیچگاه فارس را آورده‌ام در پیشگاه» (۱) و از این شعر میرزا حسن این داستان مشهور پدید آمده است که وقتی فارسنامه را به حضور ناصر الدین شاه بردند، او را گفتند که چون شما نتوانستید به فارس بروید ما فارس را به نزد شما آوردیم.

### چاپهای فارسنامه ناصری:

بنابر آنچه در پایان فارسنامه ناصری آمده است، گفتار اول و دوم فارسنامه ناصری به تحریر دو تن از کاتبان در ذی القعدة ۱۳۱۲ و ذی القعدة ۱۳۱۳ به اتمام رسید و در جمادی - الاول سال ۱۳۱۳ در دار الخلافه طهران در کارخانه آقا سید مرتضی به اهتمام آقا میرزا حسن مباشر چاپخانه انجام پذیرفت اما مسلماً کار چاپ فارسنامه ناصری بعد از صفر سال ۱۳۱۴ به صورت کامل به انتها رسید زیرا در پایان گفتار دوم کتاب، متن حکم دیوانخانه عدلیه، در استرداد سهل آباد وقفی مندرج است که در صفر سال ۱۳۱۴ صادر شده است، پس از آن، کتابخانه سنائی دو نوبت مبادرت به چاپ افست این کتاب کرده است اما در این دو چاپ، عنوان چاپ اول که به شرح زیر است، حذف شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ جهان که قصه خرد و کلان درج است در او ز شهریاران و یلان

بر هر ورقش نوشته؛ «فی عام کذا قد جاء فلان و فلان و فلان»

بقا بقاء خدایست و ملک ملک خدای

(۱). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، آخر فهرست دهات فارس.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۹

در خجسته روزگار فرخنده آثار آفتاب فلک اقتدار و سایه عاطفت حضرت آفریدگار، قره باصره شهریاری، غره ناصیه جهاننداری، خورشید روشن‌رای، جمشید ممالک‌آرای، اعلیحضرت قدر قدرت، دارای سکندر صولت، دارنده بخت و بهروزی، دارای فتح و فیروزی، داور کشور - گشای، پادشه راستین، سایه لطف خدای، السلطان بن السلاطین و الخاقان بن الخواقین، صاحبقران معدلت آثار، السلطان ناصر الدین شاه قاجار ادام الله رایات دولته منصوره و اعداء حضرته مقهوره و زمان امنیت توأمان صدارت عظمی و وزارت کبری، حضرت اشرف اکرم افخم، ملجاء اکابر امم، مظهر انوار نامداری، مصدر آثار کامکاری، وزیر آصف‌جاه، آصف رعیت‌پناه: امین السلطان میرزا علی اصغر خان صدر اعظم، دستور معظم آن فریدون‌جاه آصف‌رای، کز روی صفارای ملک‌آرای او آئینه اسکندر است ادام الله تعالی ایام صدارته و ابقاه الله تعالی قائما علی وزارت، این گفتار اول فارسنامه ناصری که جامع اخبار السلاطین و فرمانروایان مملکت فارس است، تألیف احقر عباد حاجی میرزا حسن حسینی خلف غفران‌مآب میرزا حسن شیرازی مشهور به فسائی در سال ۱۳۱۳ در دار الخلافه طهران المحروسه عن آفات الزمان به اعانت جناب جلال‌مآب؛ اجل اکرم افخم وزیر علوم علی قلی خان مخبر الدوله دام اقباله العالی در کارخانه آقا سید مرتضی به اهتمام آقا میرزا حسن مباشر چاپخانه در ماه جمادی الاول سال ۱۳۱۳ به انجام رسید.

همانند همین مطالب در مقدمه گفتار دوم نیز آمده بود که از چاپهای بعدی حذف شده و در پایان آن آمده است که: «در جمادی الاول سال ۱۳۱۳ در دار الخلافه طهران در کارخانه سید مرتضی به ید آقا میرزا حسن به حلیه طبع درآمد.»

### منابع فارسنامه ناصری:

حاج میرزا حسن فسائی، برای تنظیم فارسنامه ناصری، از منابع فراوان و گسترده‌ای سود برده است که یا به این منابع مستقیماً اشاره کرده یا مطلبی را از آنها گرفته و به شیوه اغلب مورخان به ذکر نام منبع مورد استفاده خود پرداخته است و ما اغلب در حواشی کتاب به این موارد اشاره کرده‌ایم اگرچه به علت عظمت و حجم کتاب تعیین تمام مآخذ آن ممکن نیست اما بطور کلی باید گفت که منابع فارسنامه ناصری یا شفاهی است یا کتبی:

منابع شفاهی فارسنامه عبارتست از: آنچه از ثقات کهنسالان یا مردم مطلع و خبیر شنیده و نقل کرده است بدون اینکه نام و مشخصات این افراد را ذکر نماید: «آنچه از ارباب وقوف اهل شیراز، شنیده شده، همیشه اجداد این سلسله در زمره بزرگان و مالداران شیراز بوده‌اند ...» (۱) بدین ترتیب، این قبیل منابع شفاهی مربوط به عصر حاج میرزا حسن فسائی را نمی‌توان بدرستی و دقت شناخت اما مسلماً این افراد کسانی هستند که محققى چون مؤلف فارسنامه اعتبار کلام و بیان آنها را می‌شناسد و به آن اعتماد می‌کند.

مؤلف گاهی مشخصات کسی را که از وی نقل قول کرده است ذکر می‌نماید فی المثل «... میرزا باقر مکتب‌دار شیرازی که مردی ۹۰ ساله بود، در چهل و پنج سال پیش از این می‌فرمود که هر ساله، سه چهار روز پیش از تیرماه جلالی، کسبه شیراز در این صحرا، بازاری از

(۱). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، محله بالاگفت، سلسله هاشمیه.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۰

چوب ساخته، هر گونه متاعی می‌آوردند ...» (۱) «... از غرایب اتفاقات که نواب احتشام الدوله ... فرموده است آن است که ...» (۲)

منابع کتبی فارسنامه ناصری را نیز می‌توان به دو بخش منابع مذکور و منابع غیرمذکور تقسیم کرد: منابع مذکور آن دسته از کتب و رسالاتی هستند که نویسنده به دلیل اعتباری که برای آنها قائل است، جابجا از آنها نام می‌برد مثلاً «... در کتاب شیرازنامه ... نوشته است که اثری از آن شهر باقی نمانده است ...»، «در کتاب تاریخ وصاف فرموده است ... در دولت غازان خان، اهالی شیراز التماس باروئی کردند ... شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده است ...» (۳) منابع کتبی غیر مذکور، کتبی است که از آنها بدون ذکر نام و مشخصات و بطور کلی سخن می‌رود: «... در کتابهای تاریخ، برای بسیاری مرقد امامزادگان و مدفن اولیای حق ...

شیراز را برج الاولیاء گفته‌اند ...» یا «... در بعضی نوشته‌ها، گفته‌اند نام قدیمی این بلوک نسایک بوده ...» (۴) یا «... در نوشتجات قدیم دشتستان که به ملاحظه نگارنده فارسنامه ناصری رسید ... نوشته‌اند ...» (۵) یا «... چنانکه نگاشته گردید این رودخانه زیراه را در نوشتجات قدیم رودخانه بنی تمیم نوشته‌اند ...» (۶)

گاهی نیز مؤلف فارسنامه از افراد درخواست نوشتن مطلبی را کرده و به مشخصات این افراد اشاره می‌کند: «ترجمه خطوط میخی را علی قلی خان مخبر الدوله، وزیر علوم ترجمه کرده، برای مؤلف فارسنامه فرستاد ...» (۷) یا در وصف شوریده شیرازی می‌نگارد: «صورت تنقلات به آن عبارت برای نگارنده فارسنامه، نگاشته، فرستاد ...» (۸) و در ذکر خاندان وصال می‌گوید: «... چون مؤلف فارسنامه ناصری به اینجا رسید و خواست القاب و کمالات این سلسله را نگارد به حقیقت از عهده نیامده، زحمت آن را به جناب

مستطاب صاحب عنان فصاحت ... میرزا ابو القاسم فرهنگ واگذاشت و آنچه را آن جناب به قلم مشکین رقم نوشت، همان را در این جای نگاشت ...» (۹) طبیعی است که در این قسمت نیز مؤلف فارسنامه با روشن بینی خاص خود، عند اللزوم ویرایشهائی را در این نوشته‌ها اعمال می کرده است.

در مورد اهم منابع گفتار اول فارسنامه ناصری باید گفت که اگرچه تعیین دقیق مآخذ گسترده کتاب بویژه منابع غیر مذکور دشوار است اما در ذیل هر واقعه کوشیده‌ایم تا منبع آن را معرفی کنیم و در این مورد به منابع احتمالا-اصیل تر و دست اول تر نیز اشاره کرده‌ایم فی المثل چون ابن اثیر مسلما از تاریخ طبری استفاده کرده است ما ضمن اشاره به آنچه در تاریخ ابن اثیر

(۱). همانجا، بساتین شیراز، گفتار دوم.

(۲). همانجا، وقایع سال ۱۲۸۷، گفتار اول.

(۳). همانجا، گفتار دوم، خصایص شیراز.

(۴). همانجا، وقایع سال ۱۰۱۰، گفتار اول.

(۵). همانجا، گفتار دوم، رودخانه‌های فارس.

(۶). همانجا، گفتار دوم، رودخانه‌های فارس.

(۷). فارسنامه، گفتار دوم، عمارات تخت جمشید.

(۸). فارسنامه، گفتار دوم، اعیان محله سنگ سیاه.

(۹). فارسنامه، گفتار دوم، اعیان محله سرباغ شیراز.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۱

آمده است، منبع حادثه را در طبری نیز نشان داده‌ایم و یا اگر در تاریخ زندیه و قاجاریه، کتابهای معتبر دیگری جز آنچه مؤلف بدانها اشاره کرده است موجود باشد که احتمالا- مؤلف آنها را ندیده است به آنها نیز اشاره کرده‌ایم تا خواننده علاقه‌مند بتواند اطلاعات بیشتری را از آنها بدست آورد.

در رابطه با ادوار تاریخی مورد توجه در گفتار اول فارسنامه ناصری، باید گفت که اگرچه ما در ذیل اکثر حوادث، منابع مربوط را بازگو کرده‌ایم اما بطور کلی منابع اساسی زیر مستقیما یا غیر مستقیم در ادوار مختلف مورد استفاده مؤلف فارسنامه ناصری قرار گرفته است:

از ابتدا تا وقایع سال ۶۲۳، مهمترین مآخذ کتاب، کامل التواریخ، سلجوقنامه، تجارب-السلف، شیرازنامه، جامع التواریخ و روضه الصفا می باشد. مثلا خود در ذیل وقایع سال ۵۲۷ هجری می نویسد: «وزارت قراچه و حکومت شاه سلجوق از تاریخ کامل برداشته شد و در شیرازنامه به وصفی دیگر نوشته است ...» (۱) اما بیشترین سهم را در میان منابع این دوره، کامل التواریخ و روضه الصفا بر عهده دارند.

وقایع سال ۶۲۴ تا مرگ شاه عباس را بیشتر از کرده حبیب السیر، روضه الصفا، و صاف، شیرازنامه، عالم آرای عباسی برداشته است. وقایع دوره افشاریه و زندیه و قاجاریه را از جهانگشای نادری، عالم آرای عباسی، ناسخ التواریخ، روضه الصفا، گیتی گشای، روزنامه کلانتر، تاریخ ذو القرنین و حقایق الاخبار خورموجی بر گرفته است.

میرزا حسن در نقل مطالب از منابع بسیار امین است: «نگارنده این فارسنامه ناصری، عبارت روزنامه را بی کم و بیش نگاشتم تا موجب عبرت خوانندگان و حیرت شنوندگان گردد عبارت روزنامه این است: ...» (وقایع سال ۱۱۵۶- گفتار اول).

میرزا حسن، در استفاده از منابع مختلف، همانند نقادی به گزین عمل می کند، مثلا بدلیل آنکه در روضه الصفا تاریخ عصر نادری

بسیار مختصر است مؤلف با استفاده از جهانگشای نادری این نقص را مرتفع می‌سازد و در میانه به قضاوت می‌نشیند و گاهی اصلاحات و تصرفاتی در عبارات و جمله‌بندیها انجام می‌دهد، مثلاً در جهانگشای نادری آمده است: «... اصحاب این اعتقاد از اهل اسلام و قتل و نهب و اسر طرفین که مسلمان و امت محمدیه و برادر دینیه‌اند، بر یکدیگر حرام است...» (ص ۳۹۴) ولی همین عبارت در فارسنامه ناصری چنین آمده است: «و اصحاب این اعتقاد از اهل اسلام می‌باشند و نهب و اسر فریقین که مسلمان و امت محمدیه و برادر دینی‌اند بر یکدیگر حرام است...»

در ضمن گفتار اول و دوم فارسنامه ناصری به نمونه‌هایی متعدد از این روش ناقدانه میرزا حسن برخورد می‌کنیم فی المثل می‌نویسد: «... اگرچه نگاشتن این واقعه از روش فارسنامه خارج است... اما آنچه در تواریخ صحیح یافتیم، آن را نگاشتم...» (وقایع سال ۱۲۱۶) و در جایی دیگر می‌خوانیم: «... قاضی بیضاوی... شروع در نوشتن تفسیری که اکنون به تفسیر قاضی بیضاوی مشهور است نمود و این تفسیر را از تفسیر کشاف علامه زمخشری اخذ فرموده، در هر جا خللی یافت اصلاح نمود و هر جا اطنابی دید، ایجاز نمود، صاحب کشاف در ذیل آیه

(۱). فارسنامه، گفتار اول، وقایع سال ۵۲۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۲

شریفه وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي در سوره و الضحی، نوشته است: «بمال التجاره او الغنائم» و قاضی در کتاب خود لفظ غنائم را، انداخته است، برای آنکه این سوره مکی است و قبل از وصول غنائم است...»

یکی دیگر از منابع فارسنامه ناصری، سفرنامه‌ها و آثار نویسندگانی است که وقایع روزانه دربارها را می‌نگاشته‌اند: «... در سه کتاب تاریخ قاجاریه که نگارندگان آنها، معاصر فتحعلی شاه بودند و وقایع روز به روز را نگاشته‌اند یکی تاریخ ذو القرنین... دویم روضه الصفای ناصری... و دیگری ناسخ التواریخ سپهر... مسطور است که...» (وقایع سال ۱۲۳۰)

«... در سفرنامه شاهنشاهی به عتبات عالیات که به قلم سعادت رقم مبارک است، چنین مرقوم است...» (وقایع سال ۱۲۸۷- گفتار اول)

در مورد منابع گفتار دوم فارسنامه ناصری باید گفت که میرزا حسن در این بخش از کتابهای جام‌جم معتمد الدوله فرهاد میرزا، نقشه الکسندر جونز، مستخرجات قبله حکیم دانشور میرزا عبد الغفار اصفهانی، معلم و استاد علوم ریاضیه مدرسه دار الفنون، کتب هیئت و حساب، مزارات شیراز، شیرازنامه زرکوب، شرح لمعه دمشقی، طیف الخیال، قانون ابن سینا، سلم السموات، سلافة العصر، سلوة الغریب، شرح صحیفه سجادیه، روضات الجنان، ریاض العلماء، شرح چغمینی، رساله الابرار فی اخبار الاخیار و تحریر اقلیدس سود برده است اما در واقع هیچیک از این کتابها نمی‌تواند جای نقش اصلی و سازنده مشاهدات و سفرها و یادداشتهای خود میرزا حسن را پر کند و با زحمات شخصی و مساعی مبذوله مؤلف در گردآوری اطلاعات و مواد کتاب همسنگ باشد زیرا در بخش دوم کتاب حتی ۱/۵۰ مطالب از کتب و منابع کتبی نیست و بقیه فقط با تفحص و تجسس شخصی و عینی مؤلف و با صرف وقت و سفرها و مصاحبه‌ها و... حاصل شده است به این جمله‌ها از وی در وصف یک ناحیه دورافتاده فارس که در هیچ کتابی نیز نیامده است بنگرید تا دقت و مطالعه عینی او را در ترسیم مشهوداتش دریابید: «ناحیه فین و کهره: میانه جنوب و مشرق فرگ، درازی آن از قریه لاور تا قریه آب‌ماه، یازده فرسخ، پهنای آن، از قریه فین تا رودر، ده فرسخ، محدود است از جانب مشرق به ناحیه رودان و احمدی و از سمت شمال به ناحیه فارغان و از طرف مغرب به نواحی لارستان و از جانب جنوب به نواحی عباسی، هوای این ناحیه بعد از نواحی عباسی از همه گرمسیرات فارس گرمتر است، آبش از چشمه‌های شیرین گواراست، معیشت این ناحیه از چوب و شاخه و برگ نخل است، در همه فین، ۲۰ خانه بهم پیوسته نباشد بلکه سه چهار خانه در نخلستانها پراکنده است و خانه‌ها را



حصاری نیست و در این ناحیه، به علاوه نخل، نارنج و لیمو و ترنج و درخت انبه و چلقوزه، به خرمی و تنومندی، فراوان است...» (گفتار دوم- بلوک سبعة).

مؤلف فارسنامه در عین حال گاهی به ضعف اطلاعات خود در زمینه‌ای معین اشاره می‌کند مثلاً در بلوک سرحد شش دانگه (در گفتار دوم) می‌نویسد: «تمیز و تشخیص هر یک از این نواحی از دیگری بدست نیامد که نگاشته گردد...»

تمام منابع فارسنامه جنبه تاریخی و جغرافیائی ندارد و بعضی شامل مقدمات علمی، اطلاعات ادبی، لغت، تفسیر و ... می‌باشد. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۳

### فهرست کلی منابع فارسنامه ناصری

۱- آتشکده آذر: از لطف علی بیگ آذر بیگدلی که به سال ۱۱۷۴ تألیف شده است:

«... در کتاب آتشکده نوشته است نام شریفش شیخ ابو القاسم ... خلف شیخ ابو حامد کازرونی است...» (گفتار دوم- بلوک کازرون).

۲- آثار جعفری: از میرزا جعفر وقایع‌نگار خورموجی که بعداً صورتی کاملتر از آن به نام حقایق الاخبار تدوین گشت (رک حقایق الاخبار در همین فهرست) این کتاب برای اولین بار در سال ۱۲۷۶ هجری قمری با چاپ سنگی منتشر گردید.

۳- برهان قاطع: از محمد حسین بن خلف تبریزی: «در برهان قاطع نوشته است در قدیم «لاد» نام «لار» بود...» (گفتار دوم- بلوک لارستان)

۴- پریشان: از قآنی شیرازی: «چنانکه قآنی فرموده ... سرحلقه خاموشان و مقصد خرقة پوشان...» (گفتار دوم- علمای شیراز)

۵- تاریخ حزین: از شیخ محمد حزین.

۶- تاریخ ذو القرنین: از میرزا فضل الله خاوری که: «... وقایع روزبروز را نگاشته...» (وقایع ۱۲۳۰- گفتار اول) «... مرحوم میرزا فضل الله خاوری در تاریخ ذو القرنین نگاشته است» (وقایع سال ۱۲۱۳- گفتار اول)

۷- تاریخ سرجان ملکم: «... در تاریخ سرجان ملکم نوشته است که ما مجبوریم به احترام- کردن چنین علو همتی که از نادر شاه، ظاهر گردید...» (وقایع سال ۱۱۵۱- گفتار اول).

۸- تاریخ گزیده: از حمد الله مستوفی: «... صاحب تاریخ گزیده، او را از مریدان شیخ عبد الله خفیف شیرازی، دانسته...» (گفتار دوم- شعرای شیراز)

۹- تاریخ وصاف: از ادیب شرف الدین عبد الله کاتب شیرازی. از کتابهای بسیار مورد توجه و علاقه و استفاده مؤلف فارسنامه ناصری است که مخصوصاً وقایع سال ۶۵۶ به بعد و بعضی از خصایص فارس را از آن برگرفته است: «... در کتاب تاریخ وصاف

فرموده است: در دولت غازانی اهالی شیراز التماس باروئی کردند...» (گفتار دوم- خصائص شیراز)

۱۰- تحریر اقلیدس: در شرح اصول اقلیدس از خواجه نصیر الدین طوسی: «... در شکل

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۴

عروس کتاب تحریر اقلیدس ثابت شده است که مربع وتر زاویه قائمه برابر است با مجموع دو مربع...» (گفتار دوم- مقدمات علمیه)

۱۱- تفسیر مجمع البیان: از شیخ ابو علی فضل بن حسن طبرسی (متوفی به سال ۵۴۸)، «... در تفسیر مجمع البیان در ذیل سوره مبارکه یس نوشته است...» (وقایع سال ۱۲۱۸- گفتار اول)

۱۲- جام‌جم: از فرهاد میرزا، معتمد الدوله. میرزا حسن هم از نظر علمی و هم از نظر شخصی به معتمد الدوله علاقه‌مند است و مرتب از وی و کتابش جام‌جم نقل قول می‌کند و از آثار دیگر معتمد الدوله چون قمقام، سفرنامه مدینه السلام و کنز الحساب یاد

- می‌نماید: «... طول شیراز در کتاب جام جم ۵۲ درجه است ...» (گفتار دوم - شیراز): «اگرچه نگارنده این فارسنامه، نقش بهرام را دیده‌ام باز شرح آنرا از کتاب جام جم که به احسن عبارات بیان گشته، نقل نمودم ...» (گفتار دوم - بلوک ممسنی)
- ۱۳- جهانگشای نادری: از میرزا مهدی خان منشی استرآبادی: «... در کتاب جهانگشا نوشته است: چرخ سفله جو را، شاه اندازی به خاطر رسید، مرکب تازی نژاد، در زیر پای آن حضرت، سکندری یافت ...» (وقایع سال ۱۱۴۶ - گفتار دوم).
- ۱۴- حاشیه بر شرح چغمینی: از ملا عبد العلی بیرجندی خراسانی (ر ک گفتار دوم - مقدمات علمیه)
- ۱۵- حبیب السیر: از غیاث الدین بن همام الدین مشهور به خواندمیر. تاریخ عمومی از ابتدای بشر تا وفات شاه اسماعیل صفوی یعنی سال ۹۳۰ این کتاب کرارا مورد استفاده مؤلف فارسنامه ناصری قرار گرفته است.
- ۱۶- حقایق الاخبار: از میرزا جعفر حقایق‌نگار خورموجی است که ابتدا به نام آثار جعفری در حالات مملکت فارس نگاشته شد و سپس خود مؤلف آن را مفصل تر کرده، حقایق - الاخبار، نامید.
- ۱۷- خلاصه التواریخ: از میرزا قاضی احمد قمی: «... در جلد پنجم از کتاب خلاصه - التواریخ [آمده است] که مؤلف فقیر حدیثی از حضرت بهاء الدین عاملی شنیدم ...» (وقایع سال ۹۰۸ - گفتار اول)
- ۱۸- رساله الابرار فی اخبار الاخیار: «... در کتاب رساله الابرار فی اخبار الاخیار آمده که وی معلم و استاد جمیع فضلای آن زمان بود ...» (گفتار دوم - شعرای شیراز، زکی شیرازی)
- ۱۹- رساله دلگشا: تألیف حاجی اکبر نواب شیرازی: «... حاوی معقول و منقول حاجی اکبر نواب شیرازی، در کتاب دلگشا که از مؤلفات اوست ... نگاشته است: میرزا جانی اسم شریفش میرزا محمد حسین بود ...» (گفتار دوم - اعیان محله بازار مرغ)
- ۲۰- روزنامه میرزا محمد کلانتر: از میرزا محمد کلانتر شیرازی که کرارا مورد استفاده مؤلف فارسنامه قرار گرفته است: «... میرزا محمد کلانتر در روزنامه خود نوشته است که بعد از ورود من به شیراز، جماعتی که در حسد من بودند، خدمت خاقان وکیل عرض نمودند ...» (وقایع سال ۱۱۷۴ - گفتار اول)
- ۲۱- روضات الجنان: از کتابهایی است که کرارا مورد استفاده مؤلف فارسنامه ناصری فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۵
- قرار گرفته است: «در کتاب روضات الجنان نوشته است: سید شریف الدین ... صاحب فهم عمیق و نظر دقیق ... بود ...» (گفتار دوم - علمای شیراز) (در مراجعه تطبیقی بنظر رسید که احتمالاً میرزا حسن از روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات استفاده کرده است و بهمین دلیل، در این موارد به روضات الجنات رجوع داده‌ایم).
- ۲۲- روضه الصفای ناصری: از رضا قلی خان هدایت. مجلدات اول تا ششم روضه الصفای ناصری را می‌خواند به نام امیر علیشیر نوائی تألیف کرد و جلد هفتم را احتمالاً خواندمیر نوشته است و بعدها رضا قلی خان هدایت در زمان قاجاریه جلد هشتم و نهم و دهم را تألیف کرده و به سایر مجلدات افزوده است و آن را روضه الصفای ناصری نامیده است و همین سه جلد است که کرارا مورد استفاده مؤلف فارسنامه ناصری قرار گرفته است: «... در تاریخ روضه الصفای ناصری تألیف امیر کبیر رضا قلی خان هدایت مازندرانی، مسطور است که امیر ابو دلف از امرای خلیفه عباسی ...» (وقایع سال ۱۲۳۰ - گفتار اول)
- ۲۳- روضه الصفیه: از میرزا بیگ منشی جنابدی: «... میرزا بیگ منشی جنابدی در کتاب تاریخ روضه الصفیه نگاشته است که سبب شیوع ناخوشی در اردوی شاهی آن بود که سپاه موافق و مخالف در کنار یک نهر، منزل داشتند ...» (وقایع سال ۱۰۱۰ - گفتار اول).
- ۲۴- ریاض العارفین: از رضا قلی خان هدایت. تذکره‌ای است که در سال ۱۲۶۰ هجری تألیف شده و دارای شش گلبن و دو روضه و یک فردوس و یک خلد است: «... در کتاب ریاض العارفین مرقوم است و این رباعی از اوست ...» (شعرا شیراز - گفتار دوم)
- ۲۵- ریاض العلما: «... و صاحب کتاب ریاض العلما در ذیل ترجمه حضرت سید علی خان شارح صحیفه سجادیه به تقریب نسبت

آن حضرت به جناب احمد نصیر الدین ... عبارتی فرموده است ...» (اعیان محله سردزک - گفتار دوم)

۲۶- سفرنامه مدینه السلام: از معتمد الدوله، فرهاد میرزا.

۲۷- سفرنامه ناصر الدین شاه به عتبات: «در سفرنامه شاهنشاهی به عتبات عالیات، چنین مرقوم است ...» (وقایع سال ۱۲۸۷ گفتار اول). همچنین از گزارش سفر همین پادشاه به فرنگستان نیز استفاده شده است.

۲۸- سفرنامه و دیوان ناصر خسرو قبادیانی: «در سفرنامه حکیم ناصر خسرو علوی، نوشته است، در سال ۴۴۳ از بصره به شهر ماه‌رویان آمدم ...» (گفتار دوم و بلوک کوه گیلویه).

۲۹- سلافة العصر: از سید علی خان جد دوم مؤلف فارسنامه ناصری که مکررا در فارسنامه ناصری مورد استفاده قرار گرفته است: «مرحوم سید علی خان در کتاب سلافة العصر، نوشته است:

میرزا احمد نظام را سلطان الحکما می گفتند ...» (وقایع سال ۹۷۱ - گفتار اول)

۳۰- سلم السموات: از شیخ ابو القاسم بن شیخ ابو حامد ابی نصر کازرونی که در ذکر احوال جمعی از حکما و شعراست بر سبیل اختصار: «... شیخ ابو القاسم بن نصر البیان کازرونی در کتاب سلم السموات نوشته است: چون حضرت میر سید شریف را ...» (گفتار دوم - علمای شیراز)

۳۱- سلوة الغریب: «... جناب علامی میرزا سید علی خان در کتاب سلوة الغریب، نوشته است: اول کسی که از اجداد من به شیراز آمده علی ابو سعید نصیبی است ...» (گفتار دوم، اعیان

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۶

محله سردزک شیراز)

۳۲- شاهنامه فردوسی: «چنانکه حکیم فردوسی فرموده است:

چو دیوار شهر اندر آورد گردورا نام کردند داراب گرد» (بلوک داراب - گفتار دوم)

و در جایی دیگر می نویسد: «... و این بیت را به فردوسی نسبت دهند:

صفاهان به گودرز کشواد دادبه گرگین میلاد هم، لاد، داد» (بلوک لارستان - گفتار دوم)

۳۳- شرح صحیفه سجادیه: از سید علی خان: «... میرزا سید علی خان در کتاب شرح صحیفه سجادیه و سلوة الغریب، نسب خود را چنین بیان فرموده ...» (گفتار دوم - اعیان محله سردزک شیراز).

۳۴- شرح لمعه دمشقی: شرحی است که شهید ثانی بر لمعه دمشقیه شهید اول نوشته و آن از کتب درسی طلاب است. (فرهنگ معین): «... در کتاب شرح لمعه دمشقی، فرسخ شرعی را سه میل و هر میل را چهار هزار ذراع و هر ذراعی را ۲۴ انگشت فرموده ...» (گفتار دوم - مقدمات علمیه).

۳۵- شیرازنامه زرکوب: از فخر الدین ابو العباس احمد زرکوب شیرازی است در باب شیراز که به سال ۷۴۴ تألیف شده، مؤلف در تدوین کتاب چندان زحمتی به خود نداده و غالب مطالب آن را از کتب دیگران با عین عبارت برداشته و آنها را به نام خود تلفیق کرده و قسمت عمده وقایع آن، مقتبس از تاریخ و صاف است غالبا با عین عبارات و صاف و در آخر کتاب او فصلی است در ذکر طبقات ائمه و مشایخ شیراز (فرهنگ معین).

بهر حال این کتاب مورد استفاده مکرر مؤلف فارسنامه قرار گرفته است: «در کتاب شیرازنامه که در سال هفتصد و چهل و اند تألیف شده، نوشته است که اثری از آن شهر باقی نمانده ...» (گفتار دوم - خصایص شیراز)

۳۶- طیف الخیال: از مولانا محمد مؤمن شیرازی مؤلف به سال ۱۱۱۶: «... مولانا محمد مؤمن شیرازی صاحب کتاب طیف الخیال در ذکر اساتید شیرازی خود نوشته است: فرا گرفتم علم صرف و نحو و معانی و بیان و فقه را از شیخ علی تمامی» (اعیان محله اسحق

بیگ - گفتار دوم).

۳۷- عالم آرای صفوی: از مؤلفی ناشناخته (تألیف شده به سال ۱۰۸۶).

۳۸- عالم آرای عباسی: تألیف اسکندر بیگ ترکمان. کتابی است در شرح حال و سلطنت شاه عباس اول و اجداد او تا جلوس شاه صفی که به سال ۱۰۳۸ تألیف شده است. «... اگرچه تعریف قلعه تفلیس از تکلیف نگارنده کتاب فارسنامه که بیان فارس می‌نماید بیرون است لیکن بیانی از او نگاشت که صاحب تاریخ عالم آرای عباسی، نوشته است...» (گفتار اول- وقایع سال ۱۰۱۵)

۳۹- عمده المطالب: «... در کتاب عمده المطالب نوشته است که در سال ۲۰۲ از هجرت به امر مأمون خلیفه عباسی محمد بن محمد زید را سم خورانیده مسمومش نمود...» (گفتار دوم- اعیان محله سردزک).

۴۰- قاموس فیروزآبادی: از مجد الدین محمد بن یعقوب شیرازی فیروزآبادی مکنی

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۷

به ابو طاهر، ادیب و لغت‌شناس زبان عربی (متولد سال ۷۲۹ هجری) که کتاب او در لغت به القاموس المحيط موسوم است: «... در کتاب قاموس... ذراع از طرف مرفق تا سرانگشت میانی را فرموده...» (گفتار دوم- مقدمات علمیه).

۴۱- قانون طب ابن سینا: «... چنانکه شیخ رئیس ابو علی سینا در کتاب قانون طب در عنوان ریحان سلیمان فرموده است...» (گفتار دوم- مقدمات علمیه).

۴۲- مقام زخار: از معتمد الدوله فرهاد میرزا که اغلب فقط به نام آن اشاره دارد.

۴۳- کامل التواریخ: از ابو الحسن علی بن محمد معروف به ابن اثیر، مورخ بزرگ اسلامی که در سال ۶۳۰ در بغداد در گذشت. کامل التواریخ، کتابی است در ۱۲ مجلد که بر حسب سنوات تنظیم یافته و حوادث را تا سال ۶۲۹ هجری دربردارد. این کتاب از اهم کتبی است که در گفتار اول فارسنامه مورد استفاده قرار گرفته‌اند: «... در کتاب کامل ابن اثیر نوشته است که در ماه رمضان سال ۱۷۹ رشید در مکه معظمه عمره را به جای آورد...» (وقایع سال ۱۷۹- گفتار اول)، «... در کتاب تاریخ کامل ابن اثیر از حسن بصری نقل کرده که حسن می‌گفت از حضرت امیر المؤمنین علی، شنیدم...» (گفتار اول- وقایع سال ۹۵).

۴۴- کتب لغت؟: «... در کتاب لغة نوشته‌اند چون شهر استخر را پارس پسر سام پسر نوح بساخت، تمام این مملکت را پارس گویند...» (گفتار دوم- مقدمات علمیه).

۴۵- کشکول بحرینی: از شیخ یوسف بحرینی آل عصفور: «... جناب محدث کامل و فقیه فاضل، شیخ یوسف بحرینی در کتاب کشکول خود، تاریخ وفات مرحوم سید علی خان را «سر مقرر شیراز» نگاهشته است...» (گفتار دوم- اعیان محله بازار مرغ شیراز).

۴۶- کنز الحساب: از معتمد الدوله فرهاد میرزا.

۴۷- گلستان: از سعدی شیرازی: «... این فرمایش اشاره بود به حکایتی که شیخ سعدی در کتاب گلستان فرموده است: که قاضی همدان را حکایت کنند که با نعلبند پسری، سرخوش بود...» (گفتار اول- وقایع سال ۱۲۸۷)

۴۸- گیتی گشای: از محمد صادق نامی اصفهانی در تاریخ خاندان زند. نامی، از نویسندگان معروف نیمه دوم قرن دوازدهم است که تاریخ زندیه از آغاز تا حوادث بیست و یکم محرم سال ۱۲۰۰ هجری را به رشته تحریر کشیده است و این کتاب مخصوصاً در بخش زندیه مورد استفاده مکرر مؤلف فارسنامه ناصری واقع شده است. «... میرزا صادق نامی تخلص، صاحب تاریخ زندیه، نوشته است: فتحعلی خان افشار با ابراهیم بغایری که در اردوی اعلی توقف داشت،...» (گفتار اول- وقایع سال ۱۱۷۵)

۴۹- لؤلؤئین: از شیخ یوسف آل عصفور: «... جناب معزی الیه در کتاب لؤلؤئین می‌نویسد...» (گفتار دوم- بلوک فسا).

۵۰- مجالس المؤمنین: از قاضی نور الله بن سید شریف الدین (متولد به سال ۹۵۶ در شوشتر مقتول به سال ۱۰۱۹) کتابی است در شرح حال و آثار علما و فقها و پادشاهان و صوفیان که آن را به سال ۹۹۳ شروع کرده و به سال ۱۰۱۰ به اتمام رسانیده است این

کتاب در ۱۲ مجلس است و بر مبنای نشر دعوت شیعه است. «... جناب قاضی نور الله شوشتری شرح حال او را در جلد شانزدهم از کتاب مجالس المؤمنین نگاشته است...» (گفتار دوم- اعیان محله درب

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۸

شاهزاده شیراز)

۵۱- مرآت البلدان ناصری: از میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه که شامل فرهنگ جغرافیائی است به سبک معجم البلدان. «... در کتاب مرآت البلدان ناصری که کتابی چون او برآستی کم نوشته شده، نگاشته است...» (گفتار دوم- بلوک مرودشت).

۵۲- مزارات شیراز: از ابو معین جنید شیرازی که مکرر مورد استفاده مؤلف قرار گرفته است «... در کتاب مزارات شیراز نوشته است... امیر عز الدین از اجله سادات کبار و عباد شیراز است...» (گفتار دوم- اعیان محله سردزک).

۵۳- مشکوٰۃ الانوار: از محمد بن محمد بن احمد طوسی مکنی به ابو حامد و ملقب به حجه- الاسلام (متولد در ۴۵۰ هجری، متوفی به سال ۵۰۵ در طابران طوس) کتابی است در تصوف و عرفان: «... و ابو حامد غزالی در کتاب مشکوٰۃ الانوار، فصل طویلی در حال او نوشته و الفاظی را که او گفته و گوش مسلمانان از شنیدن آن انکار داشته، تأویل نموده...» (گفتار دوم- بلوک بیضا).

۵۴- ناسخ التواریخ: از منابع عمده فارسنامه ناصری است. ناسخ التواریخ معروفترین کتاب تاریخ عمومی دوره قاجاریه که قریب ۱۵ جلد بزرگ است. مؤلف آن میرزا محمد تقی متخلص به سپهر (لسان الملک) او تألیف خود را در زمان محمد شاه قاجار آغاز کرد و در زمان ناصر الدین شاه ادامه داد و چون در گذشت پسرش عباس قلی خان سپهر کار او را دنبال کرد ولی ناتمام ماند. (معین) «... در ناسخ التواریخ تألیف میرزا محمد تقی سپهر تخلص مستوفی- کاشانی مسطور است...» (گفتار اول- وقایع ۱۲۳۰).

۵۵- نامه خسروان: از جلال الدین میرزای قاجار: «... نواب جلال الدین میرزا قاجار در نامه خسروان نوشته است پدرم یعنی شاهنشاه ایران، فتحعلی شاه، برای فرزندان خود، داستان نمود که...» (گفتار اول- وقایع ۱۱۹۳).

۵۶- نزهة القلوب: اثر حمد الله مستوفی قزوینی. کتابی مهم در جغرافیا و هیئت و شرح بلاد و راههای ایران که به سال ۷۴۰ تألیف شده است و دارای یک مقدمه و سه مقاله و یک خاتمه است.

۵۷- نظام التواریخ: تألیف قاضی ناصر الدین عبد الله بن عمر بیضاوی است مؤلف به سال ۶۷۴ «... در نظام التواریخ نوشته است...» (گفتار دوم- مسجد جامع عتیق).

۵۸- نقشه الکسندر جونز: «... باید دانست که مقدار طول و عرض بلاد فارس که در این کتاب فارسنامه ناصری نوشته می شود از کتاب نقشه حکیم الکسندر کیت جونز انگلیس برداشته شد...» (گفتار دوم- مقدمات علمیه).

۵۹- وفيات الاعیان: از شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان که اسم کامل کتاب وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان است که به سال ۶۵۴ کار تألیف آن آغاز و در سال ۶۷۲ به پایان رسیده است و در آن شرح حال ۸۴۶ تن از بزرگان، امرا، وزراء و دانشمندان آمده است. این کتاب کرارا مورد استفاده مؤلف فارسنامه ناصری قرار گرفته است: «... در کتاب ابن خلکان نوشته است: حسین بن منصور حلاج از اهل بیضای فارس است...» (گفتار دوم- بلوک بیضا).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۹

۶۰- [کتب] هیئت: «... در کتابهای هیئت هر ذراعی مقدار دو شبر و هر شبری را اندازه ۱۲ انگشت که در پهنا به هم پیوندد...» (گفتار دوم- مقدمات علمیه).

۶۱- کتب هیئت و جغرافیا: «... در کتابهای هیئت و جغرافیا نوشته‌اند: فرسخ و میلی...» (گفتار دوم- مقدمات علمیه).

نمونه‌هایی از قرآن حسن تألیف میرزا حسن حسینی فسائی مؤلف فارسنامه ناصری.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۰

## نثر فارسنامه ناصری

## اشاره

گفتیم که فارسنامه ناصری به قول مرحوم ملک الشعراء بهار: «کتابی است در غایت نفاست، مشحون به تاریخ و جغرافیا و رجال و مزارات و کیفیت مملکت فارس و در کمال سلاست و روانی ... «۱» و اساس این کتاب سلیس و روان بر ساده گوئی و پرهیز از صنعتگریها و پیچیدگی‌های لفظی نهاده شده است بطوری که نثری قابل فهم عموم مردم دارد و اصول ساده- نویسی دوره قاجار در آن رعایت شده است اما نویسنده گاهی در فواتح کتاب، در بیان القاب و عناوین افراد، در ارائه نقل قولها با توجه به منابع و مآخذ کتاب این روش را رها می‌کند و در این مواقع کتاب جنبه ادبی بخود می‌گیرد و در نتیجه بعضی از مباحث و بخشهای کتاب به نثر مصنوع و آراسته نزدیک می‌شود. در این موارد نویسنده از کلمات عربی فراوان، آیات قرآنی و احادیث نبوی و جملات و اشعار عربی بسیار، سود می‌گیرد، از کلام شاعران پارسی گو بهره می‌برد و در استفاده از تمثیلات و حکایات و قصص دریغ نمی‌ورزد و مخصوصا در معرفی بزرگان رجال و سلاطین و علما و فقها و حتی بعضی مردم عادی از سجع و موازنه و مترادفات و القاب آراسته، استفاده می‌نماید و در نتیجه جملات کوتاه و بی‌پیرایه نثر معمول و مقبول کتاب، در این مواقع به جمله‌هایی دراز تبدیل می‌شود و جای کلمات همه‌فهم و ساده همیشگی را کلمات و اصطلاحات و ترکیبات مهجور و غریب اشغال می‌کند. اما صرفنظر از این موارد نویسنده می‌کوشد تا کلماتی را در استخدام داشته باشد که در عصر خود وی رایج است بنابراین در شناخت معانی دقیق لغات و مفاهیم خاص آنها، بسیار دقیق است و گاهی برای روشن تر شدن مطلب به معنی کردن آن دسته از لغات می‌پردازد که جنبه محلی دارد یا از اصطلاحات کشاورزی و فنی است و یا به اوزان و نقود مربوط می‌شود. گاهی نیز لغات مهجور عربی، ترکی و حتی فارسی را معنی می‌کند و گهگاه برای لغات و کلماتی از قبیل نام شهرها و دهات به توجیحات عوامانه و مصطلح که از نوع وجه تسمیه- سازی عامیانه است می‌پردازد. اغلب در استفاده از منابع ناهمگون با نثر کتاب، کوشش می‌کند تا نثر آنها را با شیوه

(۱). بهار، محمد تقی، (ملک الشعراء)، سبک‌شناسی، جلد سوم، ص ۳۶۵، چاپ ۱۳۳۷، امیرکبیر، تهران.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۱

عمومی و ساده کتاب منطبق سازد و آنها را قابل فهم و استفاده عموم بسازد و در این مواقع مطالب منقول را مختصر و ساده بیان می‌دارد و اغلاط موجود در آنها را رفع می‌سازد. مؤلف در حذف حروف اضافه و علامت «را» در آخر مفعول بیواسطه، گشاده‌دست است و به حذف افعال و اجزاء جمله علاقه نشان می‌دهد و درصد کاربرد لغات عربی در کتاب بیش از واژه‌های فارسی است ولی همچنانکه گفتیم این امر سبب غموض و ابهام مطالب کتاب نمی‌شود.

## الف- نمونه نثر ساده کتاب:

«در سال بیست و هشتم هجری، اهل استخر، سر از اطاعت مسلمانان کشیدند و عثمان بن ابی العاص ثقفی شهر استخر را به قهر و غلبه مسخر داشت و متمردین را به سیاست رسانید ...»

«... در سال بیست و نهم هجری خلیفه سیم عبد الله بن عامر را حاکم بصره و اهواز و فارس نمود و عبد الله بعد از ورود به بصره عبید الله بن معمر را والی فارس کرده، روانه‌اش داشت و چون مدتی گذشت شاه یزدجرد پادشاه ایران از سپاه عرب شکست یافته به فارس آمد و قبیله شبانکاره ... با هر بزد والی فارس موافقت کرده، در اطاعت یزدجرد درآمدند و اهالی فارس به هواخواهی یزدجرد

سر از اطاعت عیید الله درکشیدند و عیید الله با اهالی فارس جنگ نمود و آنها را تا دروازه استخر رسانید و خود در خارج دروازه کشته گشت و کار یزدجرد بالا گرفت و مدار سلطنت را به دست هربرد داماد خود ... وا گذاشت و چون این اخبار به عبد الله بن عامر رسید از بصره به فارس آمد و چند بار جنگ نمود و در هر مصافی ظفر و فیروزی یافت و شهر استخر را به قهر و غلبه بگرفت و اهلس را آرام نمود و شاه یزدجرد و اسمعیل شبانکاره با قبیله خود به دارابجرد رفتند ...»

«... در سال پانصد و بیست هفت شاه طغرل و شاه مسعود پسران سلطان محمد چندین مرتبه جنگ کرده، از همدان به اصفهان آمدند، شاه طغرل مقاومت نکرده، قاصد شیراز گردید و شاه مسعود او را تعاقب نموده در صحرای بیضا تلاقی گشته، جماعتی از لشکریان او به شاه مسعود پناه بردند و شاه طغرل از صحرای بیضا، قاصد ری گشت و به جناح تعجیل از فارس گذشت ...»  
 «... در سال هزار و سی ... پادشاه کامگار در شهر قندهار به عیش و عشرت گذرانید و حکومت آن خطه را به گنج علی خان والی کرمان شفقت فرمود و چون آغاز گرمی هوا شد موکب همایون به صوب هرات نهضت فرمود و هم در این سال ... امام قلی خان والی فارس را برای تسخیر جزیره هرموز مأمور فرمود ...»

«... طایفه بیات، اصل آنها از دشت قبچاق ترکستان است که در زمان قدیم با ایل قشقائی به فارس آمده‌اند، دو قبیله گشته، یکی با ایل قشقائی موافقت نموده، صحرانشین شده‌اند و دیگری در شهر شیراز توطن نموده‌اند ...»  
 «... بلوک فسا، آخر سردسیرات و اول گرمسیرات فارس است، میانه جنوب و مشرق شیراز، هوای زمستانش از زمستان شیراز و اصفهان گرمتر و تابستانش از تابستان این دو شهر خنک‌تر ... هر حاصلی در هر جای فارس خوب شود در این بلوک بهتر گردد، آبش از کاریزهای شیرین گوارا ... ست»

اگرچه میزان استعمال لغات و ترکیبات و جملات و اشعار عربی در فارسنامه ناصری به دلیل فضل وافر و کثرت منابع ادیبانه کتاب و احاطه مسلم مؤلف بر ادبیات عرب به نسبت فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۲

از لغات فارسی بیشتر است اما میرزا حسن این امر را وسیله‌ای برای ایجاد صعوبت و اشکال در دریافت مطالب نمی‌سازد و نشر قابل فهم و روانی را ارائه می‌نماید که معلول رعایت جهات لفظی و معنوی زیر است:  
 ۱- استفاده از زبان معمول و اصطلاحات رایج برای بیان حوادث:

«... از شاه ویردی خان نقل شده که چون سواران فارس به جانب من آمدند، چون خواستم آنها را به تفنگ بزنم هرچه سعی نمودم، آتش فتیله روشن نشد و چون روشن می‌شد، نزدیک به کاسه تفنگ که می‌رسید، خاموش می‌شد، ناچار تفنگ را انداختم و چون دست به کمان و تیر بردم، زه کمان گسیخت، دانستم بخت خوابیده و نکبت برخاسته است فریاد کردم که کسی جنگ نکند و خود از برج قلعه بیرون آمده، خدمت الله ویردی رسیدم ...» (گفتار اول- حوادث سال ۱۰۰۵).

«... در همین سال بنا بر نذر و عهدی که میانه خود و خدای تعالی بسته بود، پیاده راه دراز را از دار السلطنه اصفهان تا شهر مشهد مقدس پیمود، بر احدی تکلیف پیاده‌روی نفرمود جز محمد زمان سلطان بایندری ترکمان و مهتر سلمان دنبلی رکابدارباشی و میرزا هدایت الله اصفهانی، نواده نجم ثانی که موافقت کرده، اعلیحضرت شاهنشاهی را، پیاده، همراهی نمودند و مقرر داشتند که این سه نفر طنابی را که درازای آن پنجاه ذرع شرعی باشد، با خود داشته، از دروازه شهر اصفهان تا دروازه مشهد مقدس را پیموده، مولانا جلال الدین منجم‌باشی یزدی، شماره آنرا ثبت نماید و ... مولانا جلال الدین را بعد از رجوع به دفتر، شماره طناب پنجاه ذرعی معلوم شد که از اصفهان تا مشهد مقدس یکصد و نود و نه فرسخ شرعی است ...» (گفتار اول- وقایع سال ۱۰۰۹).

۲- استفاده از جملات کوتاه و قابل فهم به استثناء ذکر القاب و اوصاف و تعارفات:  
 «... نادر شاه می‌دانست که سگ سیر به شکار و لشکر مالدار به کارزار نمی‌رود ...» (گفتار اول- وقایع سال ۱۱۵۲).

«... میرزا قوام الدین برای امام قلی خان پیغام فرستاد که در سال پیش، شاه محمود آمد و به فضل خدای کاری نکرد، شما چه می‌گوئید...»

«... طبعش از تحصیل علم رمید و چندی در پی کارهای دیوانی دوید و از کسب علم بازماند و به عمل دیوانیان نرسید و اکنون به تحیر شبی را به روز می‌رساند...» (بلوک سروستان- گفتار دوم).

۳- اشمال کتاب بر اساسی‌ترین وقایع تاریخی و جغرافیائی فارس و گهگاه ایران و توجه به زندگی و احوال ساکنان محلات و قراء و قصبات فارس که در هیچ کتابی دیگر تا عهد مؤلف بدین حد و با ذکر تمام جزئیات سابقه طرح و بررسی ندارد. بدینمعنی که مؤلف به قراء و قصبات فارس با همان اهمیتی می‌نگرد که به شهرها و مراکز بزرگتر توجه می‌نماید و زندگی رجال معمولی را در شهرها و قراء و قصبات به همان حد ارج می‌نهد که زندگی امرا و وزراء و رجال علم و ادب را معتبر می‌شمارد.

۴- در آمیختگی بسیار طبیعی نثر و نظم و امثال و حکم فارسی و اصطلاحات عوامانه و همه‌فهم:

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۳

«... در عرض راه به عرض نادر شاه رسانیدند که چندین دانه جواهر شاهی را لشکریان پنهان کرده‌اند، حکم فرمود تا اسباب تمام سپاه را جستجو کرده، دربار هر کسی جواهری را یافتند جزء خزانه نمودند و لشکریان جز اطاعت چاره نداشتند... و بزرگان ایران این معامله را حمل بر تدبیر نادر شاه کرده گفتند که نادر شاه می‌دانست سگ سیر به شکار و لشکر مالدار به کارزار نمی‌رود...» (وقایع ۱۱۵۲- گفتار اول).

«... بعد از تسخیر شیراز و حصول این مصائب وبای شدید روی داد که در شیراز موازی چهارده هزار نفر رهسپر سفر آخرت شدند و به مثل مشهور آنچه از دزد ماند به فالگیر رسید:

این شرح بی‌نهایت کز حسن یار گفتم حرفی است کز هزاران اندر عبارت آمد...» (وقایع سال ۱۱۵۷- گفتار اول).

«... از نادانی سه نفر متقلب، سی هزار نفر بلکه بیشتر از اهل شیراز به قتل و اسیری رسیدند، سبحان الله تعالی نمی‌دانم چه نویسم و چه گویم که از این مصیبت چه دیدم و چه کشیدم تا کسی ندیده، نداند که استیلای بخت النصر و چنگیز خان در پیش این واقعه که مختص شیراز بود، نمودی ندارد:

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان گر شما را نه بس این سود و زیان، ما را بس (وقایع سال ۱۱۵۶- گفتار اول).

«... محمد حسین خان حرامزاده، خائف گشته بنای فرار گذاشت و... قشون روز به روز به محمد حسین خان حرامزاده ملحق می‌گردید...» (همانجا)

«... قیاقلی آقا... که از سگان در جهنم بود، والی مملکت فارس گردید و... عبد الرضا نائینی که هر یک در حرامزادگی نادره روزگار بود به وکالت و حکومت مأمور...» (وقایع سال ۱۱۵۸- گفتار اول).

«... لطف علی خان از خیال محمد علی خان مطلع شد... از راه غرور بلکه بخت‌برگشتگی، اعتنائی ننمود، جماعت سیستانی، اطراف منزل او را گرفتند که دست به بند دهد، به زبان حال گفت:

نبندد مرا دست، چرخ بلند...» (وقایع سال ۱۲۰۹- گفتار اول).

«... شاه محمود آمد و به فضل خدای کاری نکرد شما چه گوئید که گفته‌اند متن چو مغلوط گشت چیست حواشی...» (وقایع سال ۱۱۳۷- گفتار اول).

«... اشرف را برخلاف رضای شاه محمود ولیعهد نمودند، محمود می‌گفت چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم...» (وقایع سال ۱۱۳۷- گفتار اول).

«... در خلال این احوال به عرض وکیل رسانیدند که شیخ علی خان به مهر خود بی‌اطلاع کار گزاران، وجوه دیوانی ممالک



متصرفی و کیل را حواله می‌دهد و محصلان شداد می‌گمارد، بعلاوه بر حکمی از نواب و کیل در قبض و بسط امور صادر می‌شد غالباً برخلاف آن حکم می‌نمود چنانکه به ضرب المثل می‌گفتند شاه می‌بخشد و شیخ علی خان نمی‌بخشد و این معنی باعث گردید که هر دو چشم او را میل کشیده، کور نمودند...» (وقایع سال ۱۱۷۵)

«... چندین گلوله بر سپاه ایرانی زدند که گفته‌اند: تیغ غازی دزد را آلت شود...» (وقایع

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۴

۱۱۳۲).

۵- بیان بی‌تکلفانه عادات و اعتقادات مذهبی- ملی و بومی و عوامانه و به اصطلاح فولکوریک حتی نحوه کشاورزی و تهیه غذاهای محلی و رسوم شکار و دفع آفات:

«... گفت چون شب جمعه است کشتن آنها را به روز شنبه انداختم...» (وقایع سال ۱۲۰۹).

«در زمان عبور از تکیه خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، کتاب دیوان او را خواست و چون بازش داشت این دو بیت در عنوان صفحه اول بنظر درآمد:

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمدحالتی رفت که محراب به فریاد آمد

ای عروس ظفر از بخت شکایت منماید حمله حسن بیارای که داماد آمد پس همت از روح خواجه خواسته بجانب تهران شتافت...» (وقایع سال ۱۲۰۹).

«... پس از استماع این قصه پرغصه کلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون را مکرر نمود...» (همانجا)

«... به صوب شکی شتافت که در آن نواحی شکار اسب وحشی نماید و حسن بیگ والی آن سامان، پیشکش بیشمار به دربار معدلت شعار آورده گذرانید و به عرض رسانید که بر حسب تجربه در شکار اسب میمنت و شگون نخواهد بود و بر سلاطین نامبارکتر است، خاطر اشرف از این عرض کلال یافته، قبول نفرمود و متوجه شکار اسب گردید و چندین اسب وحشی را گرفتند و بعد از گرفتاری آنقدر لرزیدند که تمامت آنها بمرند... و در آن منزل مزاج آن اعلیحضرت از استقامت منحرف گشته حکمای مسیحادم و اطبای حذاقت شیم از معالجه عاجز شدند و ... روح همایونش به حظیره قدس شتافت...» (وقایع ۹۳۰).

«برای تماشای چشمه ملخ تشریف فرما شد... در کتابها نوشته و بر زبانها افتاده که چون جنود نامعدود ملخ دریائی در مملکتی یا ناحیه یا مزرعه‌ای آید، مردی از جنابت پاک کوزه طاهری را از آب آن چشمه پر کرده به نیت بردن آن آب را به همان مملکت یا همان ناحیه یا همان مزرعه کوزه را برداشته، بگوید مرغ سار ملخ خوار را برای فلان جا می‌خواهم و کوزه را در هیچ موقعی بر زمین نگذارد و باید سه پایه چوبی با او باشد که در وقت خستگی و خواب آن کوزه را بر آن سه پایه آویخته، استراحت کند و چون از منزل اول حرکت کند مرغان سار هجوم آورده شروع در کشتن ملخ نمایند که هر یکی در روزی چندین هزار ملخ را دو نیمه کند تا تمامت ملخها را تباہ کنند سبحان الذی یفعل فی ملکه ما یشاء...» (وقایع ۱۰۶۰).

«... نگارنده این فارسنامه ناصری به شهادت نواب اشرف والا- احتشام الدوله ... بکرات از عموم اهالی این محال: (تل خسروی) شنیده است که اگر سگی بر کبکهای کوهستان صالحان و بلوط کاران و فیروزآباد که سه قریه متجاورند حمله کند، کبکها از زمین بر درخت نشینند و به آشفستگی و تحیر به جانب آن سگ نگاه کنند و تا سگ ایستاده است از صدای تفنگ رم نکنند و باشد که چهار پنج کبک به گلوله تفنگ از درخت بیفتد و باقی همچنان نشسته باشند... سبحان من تحیر فی حلقه العقول» (گفتار دوم- ناحیه تل خسروی- صالحان).

«... در نزدیکی شهر ابرقوه تل خاکستری است که به اعتقاد اهالی آن سامان، خاکستر آتش نمرود است که برای سوختن حضرت خلیل افروخت و به عقیده مجوس خاکستر آتش

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۵

کیکاوس است که برای برائت ذمه سیاوش در تهمت سودابه افروخت ...» (بلوک ابرقوه).

«... درخت گز آزاد که شاه گز گویند چون تربیت کنند با آنکه جز آب باران را نبیند مانند درخت سفید دار بلند و چون چنار چوبش سخت و جوهردار و پوشش خانه‌های بزرگان لار و درب خانه و پنجره از چوب شاه گز است و چون درخت آن را ببرند و ستاره پروین فوق الارض باشد، خواه زمستان و خواه تابستان، چون چوب آنرا پوشش خانه کنند در همان سال اول جانوری که آن را رشمیز و موریانه و در عربی ارضه گویند چوب را خورده، تمام کند و اگر تحت-الارض باشد آن چوب سالها سالم بماند و گویند چون شاخه گز را از جانب کلفتی که متعارف است در زمین کنند درخت شاه گز بلندقامت شود و اگر از جانب باریکی شاخه در زمین کنند یعنی منکوسا درختی پهن پرشاخه مانند درخت زردآلو گشته، ثمری دهد گرانبها که آن را گزباز گویند ...» (بلوک لارستان).

«... نان خورش اهالی خطه لار از درویش و مالدار، نیازمند و بی‌نیاز ماهی‌آبه است که مساکین در هر شب و روز آن را خالص نان خورش کنند و دولت‌مندان روغن گرم کرده و آب لیمو مخلوط کرده، صرف نمایند و اگر چندین قسم پختنی و طعام دیگر در سفره باشد جزء اعظم آن سفره ماهی‌آبه باید شود و آن را در کتاب طب صحنا گویند و برای آن منافی نویسد و طریق ساختن آن چنین است که یک من ماهی متواز سر و دم پاک کرده، کوبیده با یک من و نیم آب و نیم من نمک آمیخته یکماه یا بیشتر یا کمتر بر آفتاب گذارند، پس آنرا بدست مالیده با پارچه صاف کرده، نیم من خردل بریان کرده کوبیده و هفتاد مثقال ریشه جوز و به این اندازه زردچوبه و اگر بخواهند ادویه خوشبو مانند زیره و رازیانه و سیاه‌دانه و میخک از هر یک هفتاد مثقال بر آنها افزوده، چند روز دیگر بر آفتاب گذارند پس به اندازه خواهش نان خورش کنند ...» (بلوک لارستان).

«... در تواریخ نوشته‌اند وقتی که گرگین به ایالت لارستان برقرار گردید از منجم لاری ساعت سعدی بخواست آن منجم بعد از ملاحظه گفت چون هفت سال بگذرد، ساعتی آید که اگر در آن ساعت وارد شهر لار شوی چند هزار سال ایالت لار در دودمان تو بماند و گرگین مدت هفت سال در خارج شهر لار توقف نمود و در آن ساعت وارد شهر لار گردید و اکنون از آثار ملوک گرگینی در شهر لار، مسجد جامع و چاربازار ... است» (بلوک لارستان).

«... نگارنده از جماعتی مردمان کهنه سال‌خورده از اهالی فیروزآباد شنیدم که در حدود سال ۱۲۱۵ جناب حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری در قصبه فیروزآباد توقف داشت ... که ملخ مصری محصول بیشتر از بلوکات فارس را خورد پس به بلوک فیروزآباد هجوم آورد و زیان بسیار رسانید اهل فیروزآباد از جناب میرزا درخواست دعائی برای دفع و رفع ملخ نمودند آن جناب کلماتی بر پاره کاغذی نگاشت و فرمود این کاغذ را در میان صحرای فیروزآباد بر چوب بلندی بسته بر تلی که تمامت صحرا دیده شود نصب کنند و به آواز بلند بگویند محمد نیشابوری گفته است الان بروید و چون چنین کردند تمامت ملخها دفعه برخاستند چنانکه مانند ابری از آفتاب سایه انداختند و رفتند و دیگر نیامدند ...» (وقایع سال ۱۲۱۹).

«... او را (میرزا محمد اخباری) نگریستم که رشته‌ای از پس پشت خود گذرانیده و بر دو جانب آن صورت که بر دیوار زاویه رسم کرده بود بسته و هر دو چشم بر چهره آن تمثال برگماشته

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۶

بر آن‌سان که دو پیاله خون مینمود و پیوسته کلماتی چند بر زبان داشت و چنان مستغرق آن خیال بود که از درون شدن و بیرون رفتن من از زاویه هیچ آگاه نگشت القصه این کار همی کرد تا روزی که وقت رسید، کاردی بر گرفت و بر سینه آن نقش دیوار زد و باز آمد و گفت در این وقت ایشپخدر را کشتند ...» (وقایع ۱۲۲۰).

«... به تجربه معلوم داشته‌اند که هر کس سوگند دروغ در این بقعه یاد کند عمرش در آن سال تمام شود ...» (بقاع شیراز).

«... در شیراز از قدیم تاکنون مشهور است که در میانه محراب و منبر مسجد جمعه دعا مستجاب شود و هم مشهور است که این مسجد هرگز از اولیا خالی نباشد از جناب حاجی شیخ صالح پیشنماز این مسجد پرسیدند این مسأله حقیقت دارد یا نه به مطایبه فرمود تا ما در مسجد باشیم چنین است...» (مساجد شیراز).

«... از خصایص کازرون شکار گنجشک است به این وضع که دامی مشبک که چون او را پر از کاه یا چیز دیگر کنند به شکل صنوبری شود که دهان آن فراخ و بتدریج تنگ شود و در پهلوی درخت کناری گسترده شود و دو ریسمان بر دو جانب دام ببندند و دو نفر سر این دو ریسمان را گرفته به اندازه پانزده ذرع تا بیست ذرع هر یکی در جانبی بنشینند و هر یک چندین سنگ سفید یا گچینه در پیش خود گذاشته منتظر آمدن گنجشکها شوند و چندین نی به اندازه سه ذرع به شکل مثلث که زاویه آن بیخ شبکه باشد به این وضع نصب کنند که دو شاخه نی نزدیک به سی چهل ذرع دور از شبکه در دو جانب نصب کنند و دو شاخه نی دیگر به دوری شصت هفتاد ذرع از دو شاخه نی اول و نزدیک به صد ذرع از یکدیگر و همچنین تا به مسافت یک میدان اسب رسد پس چندین شاخه نی سه ذرعی بر سر هر شاخه لباس کهنه به درازای نیم ذرع بسته هر یکی را به دست کودکی دهند و این کودکان آنها را حرکت داده، تمام گنجشکها در میانه‌نهای اول شده به جانب شبکه روند و چون نزدیک شوند یکی از آن دو مرد که سر ریسمان دام را داشت، برخاسته، گچینه را به هوا انداخته، آواز باشه دهد و تمام گنجشکها داخل دام شوند» (بلوک کازرون).

#### ب- نثر مصنوع کتاب:

گفتیم که نثر فارسنامه اصولاً مبتنی بر ساده‌نویسی است اما گهگاه به دلایل مختلف، از ساده‌گوئی دور می‌شود که این موارد را به شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:

الف: سجع و موازنه که اغلب در ذکر عناوین و القاب پادشاهان و بزرگان و علما مخصوصاً در گفتار دوم کتاب مورد توجه قرار می‌گیرد نه در داخل متن و اگر هم در داخل متن سجعی مشاهده شود معمولاً از کتب دیگر منقول است نظیر آنچه ذیلاً می‌خوانیم که از وصاف نقل شده است:

«در کتاب تاریخ وصاف رقم فرموده است... قری الاعالی شیراز که مصب نهر اعظم بود و عرصه آن نواحی از زلال کوثر مثال غیرت باغ ارم، در تقسیم مقاسم و ضبط مجاری و مشارب تأکید بلیغ رفت و در این باب زلال میاه در مذاق ارباب استحقاق منغص گشت... وجه مداوا به هیچ نتوان جست و دست از حیا باید شست... چراغ در آفتاب و خضاب در شباب و تواضع با مستان و اسرار گفتن با زنان و تأسیس بدنامی در امور سلطان...» (خصایص شهر شیراز).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۷

یا آنچه که ذیلاً از رساله دلگشا منقول است در شرح حال حاجی اکبر نواب است:

«... زمانی زبان به منطق گشودم و روزی چند گوی معانی بدیع را از میدان بیان ربودم، در فنون ریاضی ریاضات کشیدم و گل‌های بی‌خار از ریاض دفاتر استادان چیدم، از حکیمان قواعد عقلی و براهینی شنیدم... با گوشه‌نشینان صوف پوش و دیوانگان عالم هوش گاهی نشستم و در خلوت استفاده را بر روی دل بستم... گاهی از تعلیم و تعلم فارغ نبودم و در تمام عمر جز طریق هنر نپیمودم همیشه مجالستم با ارباب حال و صاحبان کمال بود و خاطر من را از تزیین عمر گرامی ملال...» (اعیان بازار مرغ).

و یا آنچه از تاریخ ذو القرنین خاوری ذکر شده است:

«... تفصیل آن چنانکه در تاریخ ذو القرنین نگاشته است: جناب معتمد الدوله را از راه مشغولی به کمالات روحانی توجهی به عالم جسمانی نبود...» (وقایع سال ۱۲۲۸).

«برای زیارت قبر حضرت مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری...» (وقایع ۹۹۱).

ب: میرزا حسن خود نیز در ذکر بعضی از القاب و اسامی و ذکر بعضی از وقایع دست به سجع‌سازی و موازنه‌پردازی می‌زند که باید گفت در جلد اول کمتر و در بخش رجال گفتار دوم بسیار زیاده‌تر: نمونه‌هایی از گفتار اول: «... استاد بشر و عقل حادی عشر...» (وقایع ۹۳۸).

«... با لشکری رزم‌آزمای قلعه‌گشای در شمار مور و نیروی شیر با نشاط جوان و تدبیر پیر حرکت خواهم نمود...» (وقایع ۱۱۴۴). «... سخطش جهانی را سوخت و مروتش طریقه انصاف را به جهانیان آموخت... شیعه اثنی عشری در کمال ذلت و نهایت قلت بودند به ضرب شمشیر وجودت تدبیر مروج مذهب جعفری و مشید مبانی طریقه اثنی عشری گردید...» (وقایع ۹۳۰). «... دشمن مغرور است و جمعیتش پرزور و در برابر ما نشسته و به دو جانب... پیوسته اگر فتوری در عزم و رزم ما شود راه نجات از همه‌جا بسته شود.» (وقایع ۱۱۴۸).

«... از جنگهای کوچک و بزرگ شکست نیافت و روی را از دشمن برنتافت... حصار از عرابه و زنجیر بستند و به گلوله تفنگ و توپ لشکر ایران را شکستند...» (همانجا).

«... اعلم علمای زمان و افضل حکمای دوران، استاد بشر و عقل حادی عشر امیر غیاث الدین منصور...» (وقایع ۹۳۶). در گفتار دوم فارسنامه مخصوصا همه‌جا القاب متناسب طبقات مختلف مردم نه تنها اغلب مسجع است که گاهی به نوعی لفاظی بی‌محتوا بدل می‌شود و نثر را از سادگی و شفافیت بدور می‌سازد و این امر از معایب بخش دوم فارسنامه و نتیجه تعارف با همزمانان مؤلف است:

«... از اجله علمای این محله است: مولای انام، متبوع اهل اسلام، ناصب مناصب علما و ناهج مناهج فضلا...» (اعیان محله اسحق بیگ).

«... قدوه فضلا و اخیار، اسوه اهل علم و ابرار...» (همانجا).

«... جناب کمالات اکتساب، ادیب اریب، جامع اسالیب ادبیه، ناهج مناهج عربیه فاضل ممتحن میرزا ابو الحسن...» (همانجا).

«قدوه عظمای زمان، اسوه ارباب دیوان، ملاذ طوایف، مظهر آثار عواطف، ممهد قواعد

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۸

رای و تدبیر به عقل کامل مشید مبانی تقریر و تحریر به فضل شامل... مقرب الخاقان میرزا سلیمانخان...» (همانجا).

«... شیخ مشایخ زمان، قاضی قضات اوان، صاحب حسب ظاهر وارث نسب ماهر شیخ محمد باقر...» (محله بازار مرغ).

«... صحیفه کرم، قدوه صنایع امم، صاحب حسب ظاهر و نسب طاهر شیخ محمد باقر...» (همانجا).

«... مقدم ابنای زمان، مالک زمام بیان، ناظم امور، مرتب مصالح جمهور...» (همانجا).

«... جناب مستطاب مجمع کمالات حسنه و مستجمع فضایل مستحسنه، جامع منقول و معقول، حاوی فروع و اصول، زبده علما و نخبه فضلا خواجه نصیر الدین زمان حاجی اکبر نواب فضیلت توأمان...» (همانجا).

«... جناب امارت و حکومت دستگاه، داعی رعیت پناه، امیر کامگار میرزا محمد حسین شریفی صاحب اختیار...» (همانجا).

«... جلیل الاصل جمیل الوصف نور حدقه نجابت و نور حدیقه اصالت، عارف دقایق جذب و سلوک، مزیل اوهام و شکوک...» (همانجا).

«... افسح بلغای عصر در انشاء اشعار و ابلغ فصحای دهر در افشای اسرار، نادره اهالی ناظم درر و لآلی...» (همانجا).

«و از اعظام و اعیان و اشراف و علماء این محله بلکه شیراز جنت طراز بلکه مملکت فارس بلکه ممالک محروسه ایران بلکه اعظم علما و اشراف و اعیان قاطبه مسلمانان عام و خاصه قاطنین کره زمین است: حضرت ستوده خصلت، ملک اعظام سادات، متحلی به اقسام سعادات، زین عترت مصطفویه، جمال زمره مرتضویه، خلف اعظام اسلاف، شرف اخلاف عبد مناف، ناصب رایات ملت

بیضا، ناصر آیات شریعت غرا، مکمل علوم اولین و آخرین، متمم مقاصد متقدمین و متأخرین، مروج دین متین، مقوی شرع مبین. کاشف حقایق امور مصلح مصالح جمهور. مطاع سلاطین متبوع خواقین، ظهیر الاسلام مجیر الانام وارث مناصب اولیاء...» (اعیان محله درب شاهزاده) (همانجا).

«... جامع اشتات امور، عارف مراتب جمهور، ادیب اریب، حاجی میرزا احمد نقیب...».

«عالی جاه، خلاصه‌الاشباه، کمالات اکتناه آقا محمد خان کدخدا...» (همانجا).

«... امیر عالی رای و وزیر عالم آرای، وارث سریر وزارت از روی استحقاق، خلاصه وزرای آفاق، جناب جلالت مآب اجل اکرم، مرکز دایره علا میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان اعلی...» (محله بالاگفت).

«... عالی جناب، کمالات اکتساب، کشف مشکلات امراض و حلال مشکلات اسقام، جالینوس زمان، محمد بن زکریای دوران...» (محله سرباغ).

«... ملک اعظم تجار، زبده نتایج اخیار، قدوه اعیان و اسوه اقران...» (همانجا).

«... جناب مستطاب، مجمع آداب، مقبول قلوب اولی الالباب، عارف اسالیب ادبیه، واقف قوانین عربیه، زینت ارباب فضل و حکمت، غایص بحار معانی به علو همت، فاضل امجد، حاجی شیخ احمد...» (همانجا).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۹

میرزا حسن به دلیل علاقه مفرطی که به بزرگان خانواده خود دارد این القاب را درباره آنها بسیار مفصل تر بکار می برد که ذیلا به نمونه‌ای اشاره می شود:

«... ملک اعظم سادات، متجلی به اقسام سعادات، زبده اعظم، قدوه افاحم، ناصر آیات شریعت غرا، ناصر آیات ملت بیضا، صدر صدور زمان سید علی خان الحسینی الحسنی المدنی موطن الدکنی الهندی، مسکنا الشیرازی اصلا دویمین جد نگارنده...» (بازار مرغ).

و موارد بسیار دیگر که ذکر آن از حوصله این گفتار خارج است.

ج: استفاده از آیات قرآنی و احادیث نبوی و اشعار و امثله و دعاها و جمله‌های معترضه عربی به صورت استشهاد و تمثیل و یا در ادامه کلام، هم در گفتار اول و هم در گفتار دوم، مورد کمال استفاده قرار می گیرد و در این موارد به نثر فارسنامه ناصری حالت نثری فنی و مصنوع می بخشد:

۱. آیات قرآنی: «... از سخط اعلی حضرت ظل الهی ادام الله شوکته و دولته نمود رَبَّنَا افْتِخ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» (مقدمه گفتار اول).

«... بر سر منابر مسلمانان نام حضرت ولایت مآب امام المتقین به ناسزائی گفته می گفته چون عمر ابن عبد العزیز لوای سروری افراشت... فرمان.. فرستاد که بجای آن سخنان ناسزا در حق پیشوای اولیاء، آیه کریمه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ را تلاوت کنند...» (وقایع سال ۹۵).

«... روزی قرآن را باز کرده آیه کریمه وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ...» (وقایع ۱۲۶).

«... به عقوبت آن گرفتار شود حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ...» (وقایع سال ۲۶۱).

«... و آخر کلمه‌ای که بر زبان او جاری شد آیه کریمه مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهِ هَلَكْتُ عَنِّي سُلْطَانِيهِ...» (وقایع سال ۳۷۲).

«... بعد از او نامی از دیلمیان برده نشد قال الله تعالی تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ...» (وقایع سال ۴۴۸).

«... و بلده ابرقوه را قاعا صفصفا نمودند...» (وقایع سال ۷۴۴).

«... دست تسلط و استیلای شاهزادگان گورکانی از مملکت فارس کوتاه گردید و مفاد آیه کریمه إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ

عباده...» (وقایع سال ۸۵۷).

«... بر مهر سلطنتی خود نگاشت إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» (وقایع سال ۸۸۳).

«... اسیران را که شماره آنها از سی هزار نفر می گذشت گنجایش داد ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ\*...» (وقایع ۹۰۸).

«در آخر سال هشتصد و سی و سه، ندای اَرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً را شنیده...» (همانجا) ...

۲. احادیث نبوی و ادعیه: «شاه اسماعیل حدیث فی التأخیر آفات را خوانده بر داعیه خود افزود...» (وقایع سال ۹۰۵).

«... چون مدتی بگذشت به حدیث حب الوطن من الایمان قاصد بلده اردبیل گردید...» (وقایع سال ۹۰۸).

«... این حدیث را که به نوعی از پدر خود شنیدم این است: ان لنا باردییل کنز وای کنز فلیس بذهب و لا فضه و لکنه رجل من

اولادی یدخل تبریز مع اثنی عشر الفا راکبا...»

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۰

(وقایع سال ۹۰۸).

«... يقول سمعت رسول الله (ص) يقول نحن بنو عبد المطلب ما عادانا بيت و قد خرب و لا عادانا كلب الا و قد جرب، من لم يصدق

فلیجرت...» (علماء شیراز).

«شادی کنان و کف زنان الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا الغفور شکور می خواندند» (وقایع سال ۱۱۶۰).

۳. اشعار عربی: بکار بردن اشعار و مصراعهای عربی از شاعران نامدار یا گمنام در فارسنامه ناصری، اغلب نه تنها نثر را آراسته

می سازد، درک معنی و مفهوم آن را برای طبقات کثیری از خوانندگان مشکل می سازد این اشعار نیز گاهی در ادامه کلام و بعنوان

جزئی از روایات نقل می شود و گاهی صرفاً برای آراستگی و بعنوان استشهاد بکار گرفته می شود:

«... چندین تیر بر قران زده، این دو شعر را از خود بگفت: (ولید بن یزید بن عبد الملک)

تهددنی بجبار عنیدها انا ذاک جبار عنید

اذا، جئت ربک یوم الحشرفقل یا رب مزقنی الولید» (وقایع سال ۱۲۶).

«عضد الدوله شعر عربی را نیکو گفتمی و آخر قصیده ای که گفته است این است:

لیس شرب الراح الا فی المطر و غناء من جوار فی السحر

غانیات سالبات للهنی ناعمات فی تضاعیف الوتر...» (وقایع سال ۳۶۶).

«... چون ابو جعفر هاشمی با مقتدی بیعت نمود به آواز بلند بگفت:

اذا مات مناسید قام سید

و مقتدی فوراً گفت:

قؤول بما قال الکرام فعول...»

(وقایع سال ۴۶۷).

«... و قصیده حبسیه خواجه عمید الدین این است:

من یبلغن حمامات ببطحاء ممتعات بسلسال و خضراء» (وقایع سال ۶۲۴).

«قلم تعرض و مطالبه منخسم داشتندی:

فیا طیب آمال نأت لیتهادنت فیدنوا من العیش المهنی بعیده» (وقایع سال ۶۲۴).

«... دست از نعمت حیات باید شست:

یداوی بماء من یغص بلقمه و کیف اداوی ادشوقت بماء» (وقایع سال ۶۲۴).

«... از جمله شمس الدین یهودی را حاکم بر تمامت مملکت فارس نمود.

یهود هذا الزمان قد بلغوا مرتبة لا ينالها ملك

یا معشر الناس قد نصحت لكم تهودوا قد تهود الفلک» ۴. آیات قرآنی بصورت حل و درج: کم یا بیش در خلال بسیاری از عبارات گفتار اول و دوم فارسنامه ناصری بکار رفته، بسیار طبیعی و گوش نواز در خلال کلام جای گزین شده‌اند:

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۱

«... اگر به اوصاف متشرعین اهل علمش نگارم متحمل الکذب رأس کل خطیئه شوم ...

مردمان بیدین بخط و مهرش اموال مسلمانان را به ستم و اشتلم بردند و همه را به نواهی اهل مملکتی نگاشتم که لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم» (محلله اسحق بیگ).

«... در مذاق ارباب استحقاق و لکل اناس مشربهم منغص گشت» (وقایع سال ۶۲۴).

۵. ضرب المثلها و حکم عربی: نیز در جابجای فارسنامه مشاهده می‌شود:

«... این جمله در ماه رجب همین سال واقع گشت که گفته‌اند عش رجاتر عجا ...»

(وقایع سال ۶۶۲).

«... خیمه و خرگاه سلطنت خود را بجا گذاشته الفرار مما لا یطاق را ورد خود نمود ...» (وقایع سال ۱۲۰۱).

«... حتی المقدور در احقاق حقش کوشیدی تا به دیگران چه رسد رحم الله معشر الماضین ...» (اعیان محلله بالا کفت).

«به مصداق من طلب شیئا و جد وجد و من قرع بابا و لج ولج ...» (اعیان محلله سرباغ).

«... زحمت آن را ... به ... میرزا ابو القاسم فرهنگ واگذاشت که صاحب البیت اداری بما فی البیت ...» (اعیان محلله سرباغ).

«... پس به فرموده بزرگان اذا انتهى الامر الی الکمال صار الی الزوال ...» (سنگ سیاه شیراز).

«... به قاعده کل شیء یرجع الی اصله در زمان سلطنت کریم خان طاب ثراه باز به منصب میرابی شیراز سرافراز گردید ...» (محلله سرباغ شیراز).

«بر گردن او دین چنین بسیار است و الدال علی الشیء کفاعله ...» (محلله سنگ سیاه).

«... قضایای غیرواقعه را درباره نواب نایب الایاله که دامنش آلوده نبود گفته، پذیرفته گردید و گفته‌اند:

صم اذا سمعوا خیرا ذکرت به و ان سمعوا شرا فکلهم اذن» (وقایع سال ۱۲۵۸).

«... به قاعده الانسان حریص علی ما منع سودمند نگشته ...» (بازار مرغ شیراز).

۶. جمالیات دعائیه عربی: که به کرات در جابجای کتاب برای طبقات مختلف اجتماع بکار می‌رود و ما فقط به چند مورد زیر اکتفا می‌کنیم:

«... صاحب شرح الصحیفه السجادیه علی صاحبها الف السلام و التحیه» (مقدمه گفتار اول)

«... سلطان مسعود میرزا قاجار، ادام الله تعالی عمره و عزه و سلطانه ...» (مقدمه گفتار اول)

«... ناصر الدین شاه قاجار ادام الله تعالی عمره و ملکه و دولته و عزه و شوکته ...» (مقدمه گفتار اول).

«... علمای شیراز کثر الله امثالهم ...» (مقدمه گفتار اول).

«... حاجی معتمد الدوله، طول الله عمره و عزه ...» (مقدمه گفتار اول).

«... به موجب فرمان اعلی حضرت ظل اللهی روحانفاده ...» (مقدمه گفتار اول).

«... شاهنشاه معدلت اکتناه، خلد الله ملکه ...» (مقدمه گفتار اول).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۲

«... سهل آباد را به تصرف این بنده داد جزاه الله خیرا...» (مقدمه گفتار اول).

«... دستخط مطاع لازم الاتباع اعلیحضرت شهریاری طول الله عمره به افتخار حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا، دام مجده شرف صدور یافت...» (مقدمه گفتار اول).

«... در سال دهم از هجرت حضرت خیر الانام محمد بن عبد الله علیه و آله الصلوٰه و السلام...» (وقایع سال ۱۰).

«... یک نفر از صحابه حضرت خیر البشر علیه و آله صلوات الاکبر...» (وقایع سال ۲۳).

«... در همین ماه از همین سال خلافت ظاهری به مولای متقیان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب هاشمی قرشی کرم الله وجهه قرار گرفت...» (وقایع سال ۳۵).

«... شیخ علی بن محمد تمامی لازال کاسمه علیا و ذکره فی الناس جلیا...» (محلله اسحق بیگ).

۷. جملات عربی جایگزین جملات فارسی که نویسنده می‌توانسته است از آنها صرفنظر کند و جملاتی فارسی را به طریق ترجمه بجای آنها بکار برد اما سبک و سیاق جملات عربی را ترجیح داده است:

«... سید علی خان صدر الدین الحسینی الحسنی المدني مولدا المکی موطن الدکنی الهندی مسکنا، الشیرازی اصلا...» (اعیان محلله بازار مرغ).

«... و از اعیان این محلله است مقرب الحضرت الوالا حاجی علی اکبر شیرازی» (محلله بازار مرغ).

«... فاضل کامل، متمسک بحبل الله القوی، شیخ عبد النبی» (محلله سرباغ شیراز).

«... شیخ مشایخ زمان متمسک به حبل الله المتین، حاجی شیخ زین العابدین...» (محلله سرباغ شیراز).

«... در کتاب شرح صحیفه سجاده نسب خود را چنین بیان فرموده است: انا علی صدر- الدین ابن احمد نظام الدین ... اولئک آبائی فجئتی بمثلهم او اجتمعنا یا جریر المجامع...» (محلله سردزک).

اما درست چند سطر بعد از این ذکر متن اصلی به زبان عربی درباره: «احمد نصیر الدین السکین النقیب ابن جعفر بن محمد بن محمد ابن زید الشهید عبارتی فرموده است که ترجمه‌اش چنین است بدان که احمد سکین از مقربان نزدیک حضرت امام رضاست...» (سردزک).

«... استاد ارباب الحکم و المعارف فی الاوان، الموفق عند الله الصمد، ... ابد الله تعالی ظلال سیادته و شیدت قوانین افاضته و سنادته...» (همانجا).

«بعد از وفات او ورثه آن مرحوم بالطوع و الرغبة آن مزرعه را بتصرف ... بدادند شکر الله مساعیهم...» (همانجا).

«... موعظه پدران مؤثر افتاده سبب حصول توبه ... گردید به اندازه‌ای که لم یعهد من احد من الآحاد توبه الی الله تعالی بمثل توبه هذا المؤید من عند رب العباد و لا اثر من قبول التوبه بالنسبه الی احد من التائبین...» (علمای شیراز).

«... حضرت سید علی خان ... فرموده است: و من مناقبه الفاخره الشاهد بفضلہ فی الدنیا و الاخره انه کان قد اصابته فی صغره...» (همانجا).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۳

۸. بکار بردن ترکیبات و جملات عربی: «در تحصیل خط ... به اقصی غایه کوشیده» (اعیان محلله اسحق بیگ).

«علم کلام و حکمت را کما ینبغی آموخته...» (اعیان محلله بازار مرغ).

«... مالیات دیوانی را ... موقوف المطالبه می‌داشت.» (اعیان محلله درب شاهزاده).

۹. بکار بردن فراوان لغات، اوصاف و ترکیبات عربی مخصوصا کلمات جمع و تطبیق صفت و موصوف و ... و بویژه در قسمت رجال گفتار دوم و بعضی از بخشهای گفتار اول مضایقتی ندارد:



«در تحریر قبالات شرعیه عدیل و نظیر ندارد...» (محلّه سرباغ شیراز).

«... از املاک موروثه و مکتسبه خود محسود امثال و اقران بود...» (محلّه سرباغ شیراز).

«... عمر شریفش را در وظایف طاعات و لوازم عبادات بسر رسانید...» (همانجا).

«... تحصیل کمالات لایقه نموده علوم عربیه و ادبیه را به وجهی نیکو آموخته» (همانجا).

«... شغل خود را تحصیل مقاصد علمیه و نظم املاک موروثه قرار داده است...» (همانجا).

«... اول کسی است که از این سلسله علیه از مطالعه کتب احادیث مشحونه از موضوعه و ضعیفه اجتناب فرمود و متوجه علوم کلامیه و حکمیه گشته به مرتبه اعظم حکما و متکلمین رسید...» (همانجا).

«... مدرس مدرسه رفیعه منصوریه گشته هرروزه طلاب علوم را از افکار ابکار خود بهره‌مند دارد...» (محلّه سردزک).

«ضبط قبوضات و توجیه بروات و محاسبات دیوانی فارس در کف کفایت اوست...» (محلّه سنگ سیاه).

«... در تحصیل خط نسخ تعلیق و شکسته به اقصی غایه کوشیده...» (محلّه اسحق بیگ).

«... فنون ریاضی و علم کلام و حکمت را کما ینبغی آموخته...» (محلّه بازار مرغ).

«... از جانب سنی الجوانب امنای دولت علیه ایران مأمور به سفارت هندوستان گردید...» (درب مسجد نو).

۱۰. اشاره فراوان به کتب عربی: از متون تاریخی و تفسیری گرفته تا متنهای درسی پزشکی و صرفی و نحوی ...

«... از مصنفات جلیله سلطان الحکما کتاب اثبات واجب الوجود است و آن را سه نسخه فرمود: کبیر و وسیط و صغیر...» (اعیان محلّه سردزک).

«... به حلیه شاعری محلی بود و صاحب دیوان عربی است و چند قصیده و قطعه و تغزل و دوبیتی او را، میرزا سید علی خان در کتاب سلافة العصر و سلوة الغریب نقل فرموده است...» (همانجا).

«... شاهد این مقال کتب مصنفه و مؤلفه آن جناب است: شرح صحیفه سجادیه مشهور به ریاض السالکین و کتاب طراز اللغه و کتاب شرح صمدیه در علم نحو، صغیر و وسیط و کبیر و کتاب شرح ارشاد و کتاب درجات رفیعه در طبقات شیعه و کتاب انوار الربیع و کتاب سلافة العصر

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۴

فی محاسن اهل عصر و کتاب زهره در علم نحو و کتاب تذکره و دیوان شعر عربی...» (همانجا).

«... علاوه بر کمالات علمیه او را دیوان شعری است که جمع نموده در آن اشعار فارسی و عربی خود را و این چند بیت [عربی] از آن دیوان نوشته شد...» (علمای شیراز).

«... حاشیه والد ماجد خود را به شرح کتاب متوسط که ناتمام بود، به انجام رسانید...» (همانجا).

«... از مآثر آن جناب... کتاب حاشیه قدیم و جدید بر شرح تجرید ملا علی قوشچی و دیگر حاشیه قدیم و جدید بر شرح مطالع و حواشی شریفه شریفیه و آن دو حاشیه مقدم است بر حاشیه قدیم مولانا جلال الدین دوانی و دیگر حاشیه بر شرح شمسیه منطق و دیگر حاشیه بر شرح مختصر اصول ابن حاجب، دیگر حاشیه بر کتاب کشاف و دیگر رساله‌ای در مبحث فیاض شرح مطالع، دیگر رساله فارسی!! در بیان کیفیت حدوث قوس قزح که به فارسی کمان رستم...» (همانجا).

«... از جمله آنها کتاب اسفار است و شرح هدایه و حاشیه بر الهیات کتاب شفای شیخ الرئیس و شرح کتاب حکمة الاشراق... و کتاب واردات قلبیه و رساله در حدوث عالم و کتاب مسائل قدسیه و قواعد ملکوتیه و رساله در تحقیق تشخص و رساله در تحقیق اتصاف ماهیت به وجود و رساله در جواب مسائلی که از حضرت محقق خواجه نصیر الدین طوسی سؤال شده و کتاب اسرار الآیات، تفسیر سوره مبارکه جمعه، تفسیر سوره الطارق، تفسیر سوره الواقعة، تفسیر آیه نور، تفسیر آیه الکرسی و کتاب حکمة عرشیه و

کتاب مشاعر و رساله اکسیر العارفين في معرفة الحق و اليقين و رساله كسر اصنام جاهليه و رساله اتحاد عاقل و معقول و كتاب شرح اصول كافي ...» (همانجا).

۱۱. سجعهها: «... از جمله تخت طاووس بود که گنجهای کاووس و اندوخته‌های دقیانوس شایسته رونمای آن بود...» (وقایع سال ۱۱۵۱).

«... بنه را گذاشت و علی قلی خان را بر آن گماشت و چندین هزار سواره پیاده برداشت...» (وقایع سال ۱۲۰۳).

«... از پرتو عنایت نادری پنج شقه علم می‌افراشت و دوازده چاوش در جلو اسب خود داشت» (وقایع سال ۱۱۵۶).

«... سرحلقه خاموشان و مقصد خرقه‌پوشان ... برخی بر آن بودند که در یمن ایمان جمال سهیل دارد و در ضمن ایقان کمال کمیل. بهرحال پیری پارسی و میری پارسا که فکر جهانی در پایه قدرش نارسا و همواره زبانش از گفتن خاموش و از یاد خویشتن فراموش با اینهمه خاموشی زبان همه و با آن همه فراموشی شبان رمه ...» (به نقل از پریشان قآنی - علمای شیراز).

۱۲. تشبیهات، کنایات، استعارات: «به ناخن فتنه‌جوئی روی دولتخواهی را نخراندند...» (وقایع سال ۱۲۰۹).

«از ارتکاب به آن هوش زدای پیر و جوان برای آنکه مراتب عیش و نشاط را به کمال رساند ... اجازه داد و به فتوای مفتی عقل ابواب شادمانی بر چهره‌عالی و ادانی برگشاد و کار زاهدان ریاکار از خفا به ظهور رسید...» (وقایع سال ۱۲۱۷).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۵

«... شربت هلاکت چشید و ... از دار غرور به منزل سرور رفت...» (وقایع سال ۶۵۵ و ۶۵۹).

«... به یک ضرب ملک ایگ را از مرکب زندگانی پیاده نمود ... ملک ... دولت را چون سپاه خویش برگشته دید سلجوق شاه از مقاومت با دریا از پا افتاده ناچار سپاه به بارگاه سلطان ...

برد ... در پایان قلعه سفید روزش را سیاه و عمرش را تباه نمودند...» (وقایع سال ۶۶۲).

«... چندین سال رشته مودت با قیصر روم را استوار بداشت...» (وقایع سال ۶۶۹).

«... عرصه آن نواحی از زلازل کوثر مثال، غیرت باغ ارم ...» (خصائص شیراز).

«... تمامت این طایفه سر در چنبر اطاعت درآوردند...» (وقایع سال ۹۰۵).

۱۳. استشهادها، تمثیلهها و ... میرزا حسن علاوه بر آنکه خود ذوق شاعرانه دارد، اشعار و حکایات و ضرب‌المثلهای فارسی و عربی فراوانی را نیز بخاطر سپرده است که جابجا به مناسبت در فارسنامه ناصری از آنها استفاده می‌کند:

«... لشکر افغان از عقب آنها تاخته، توپخانه را تصرف نمودند که گفته‌اند: تیغ غازی دزد را آلت شود.» (وقایع سال ۱۱۳۴ - گفتار اول).

«... در سال پیش شاه محمود آمد و به فضل خدا، کاری نکرد شما چه می‌گوئید که گفته‌اند: متن چو مغلوط گشت چیست حواشی...» (وقایع سال ۱۱۳۷ گفتار اول).

«شاه سلطان حسین در جواب گفت:

به پیران کهن غم سازگار است تو شاهی کن مرا انده به کار است» (وقایع سال ۱۱۳۷ - گفتار اول)

«نصف سهل آباد را از تصرف این بنده باز گرفته نه اعتنائی بدین مسلمانی و اندیشه‌ای از سخط اعلیحضرت، ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین.

کسی کاین را شنید و نیست باورمنش خصم و خدایش باد داور

اگر طعنی زند بر من خسیسی بجز وحشت مباد او را انیسی

به لعنت باد تا باشد زمانه تبارش تیر لعنت را نشانه» (مقدمه - گفتار اول)

«... ملک سلطان را به قتل آوردند و آفتاب دولت بنی قیصر مختفی و شعله اقبالشان منتفی.

تو قصر قیصرش انگار و دار دارا گیر چه سود چون نکند هیچ اقتضای بقا» (وقایع سال ۶۲۶ گفتار اول)

«... اتابک قتلغ خان ... از دار غرور به منزل سرور برفت.

نه خود سریر سلیمان به باد رفتی و بس به هر کجا که سریری است می‌رود بر باد» (وقایع سال ۶۵۹- گفتار اول)

«خزائن سی ساله اتابک ابو بکر را بر ارباب استحقاق انفاق نمود.

[آن] یکی رنج برد و گنج انباشت دیگری گنج داد و مردی کاشت» (وقایع سال ۶۵۹- گفتار اول)

«... از علمای ترک روایت کرده که گفته‌اند: ینبغی للقاء العظیم الخضر، ان یکون فیه

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۶

من اخلاق البهائم و الطیور عشر خصال، قلب الاسد و حمله الخنزیر و غارت الذئب و صبر الکل علی الجراحه و کیاست الثعلب و

سکون الهره و حراسه الکرکی و حذر الغراب و شجاعه الدیك و تحن الدجاجه ...» (وقایع سال ۶۸۰- گفتار اول).

«... این واقعه در بیست و سیم ماه شوال همین سال (۶۸۳) اتفاق افتاد؛

جهان را همین یک جوانمرد بود فلک چون حسد برد نگذاشتش و یکی از شعرا، این دو بیت را گفته به حضرت اتابک فرستاد:

شاهارخت از نشاط چون لعلی بادتخت تو فراز گنبد اعلی باد

هر سر که نه بر مراد و رای تو بود بی تن چو سر عماد یوبعلی باد» (وقایع سال ۶۸۳- گفتار اول).

«... کیخاتو خان، اجازه نوبت سه گانه زدن بیافت و سروش غیبی در پرده می گفت:

آن را که چار گوشه عزلت میسر است گو پنج نوبه زن که شه هفت کشوری» (وقایع سال ۶۹۲- گفتار اول).

«... کیخاتون را گرفته به زه کمان هلاکش نمودند؛

ای فلک تا کی از جفاهایت چند از این گردش غم افزایت

هیچکس را به جان امان ندهد روز و شبهای عمر فرسایت

همه امروز تو ز دی بتر است تا چه بینم خود ز فردایت» (وقایع سال ۶۹۴- گفتار اول).

«... اگر ملک فخر الدین بخواهد مرا تلف کند، به قدر وسع خودداری کنم.

سر در خطر است نیست بازی کاری در جان سخن است نیست کوچک سخنی» (وقایع سال ۶۹۵- گفتار اول).

«... ملک شمس الدین، محمد شاه را بیگناه بکشت و خبر من عان ظالما فقد سلطه الله علیه را استوار نمود.»

(وقایع سال ۷۴۰- گفتار اول).

«... خواجه نظام الدین وزیر را گرفته، در خانه سید عماد الدین محبوسش داشتند چه خوب گفته‌اند:

اگر بد کنی کيفرش بد بری نه چشم زمانه به خواب اندر است

بر ایوانها نقش بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است

ز روزگار توقع مکن دوام و ثبات که گاه گنج نعیم است و گاه رنج، عذاب» (وقایع سال ۶۷۸- گفتار اول)

«... چندین غزل در عشق بغداد خاتون اختراع نمود از جمله آنهاست؛

بیا به مصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است» (وقایع سال ۷۳۶- گفتار اول)

«... بر اردوی ملک اشرف تاخته، جمعیت آنها را متفرق ساختند:

نادمیده صباح دولتشان به شبانگه رسیده ذلتشان

زود مدت چو مدت ژاله تنگ دولت چو دولت لاله

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۷ همچنان با هزار وحشت و بیم‌دهلی می‌زند زیر گلیم» (وقایع سال ۷۴۳ گفتار اول)

«... جنگ در چندین کرت با مبارز الدین بواسطه ملاحظه اوضاع ملکی بود و این ابیات را می‌فرمود:

نیک و بد از ستاره چون زاید که خود از نیک و بد زبون آید

گر ستاره سعادت دادی کیقباد از منجمی زادی

کیست از مردم ستاره‌شناس‌ره به گنجینه‌ای برد به قیاس» «... دیگر آنکه حاجی قوام الدین ... وفات یافت. خواجه شمس الدین محمد حافظ فرموده است:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال‌هستند غرق نعمت حاجی قوام ما» (وقایع سال ۷۵۳- گفتار اول)

«... شنیدم خوب می‌نویسی. سطری بنویس، آن شاهزاده این بیت را نوشت:

سعادت به بخشایش داور است نه در چنگ و بازوی زور آور است» «سلطان جلال الدین شاه شجاع این رباعی را فرمود:

در مجلس دهر ساز مستی بسته است نی چنگ به قانون و نه دف در دست است

رندان همه ترک می‌پرستی کردند جز محتسب شهر که بی‌می مست است و خواجه حافظ علیه‌الرحمه فرمود:

اگرچه باده فرحبخش و باد گلپز است به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است» (وقایع سال ۷۵۴- گفتار اول)

گاهی آن چنان شعر در تار و پود کلام میرزا حسن جای می‌گیرد که تاریخش را رنگ نمونه‌ای از نثرهای ادبی می‌بخشد:

«... شاه مجروح گشت و از مداوا فایده ندید تا روز پانزدهم ماه صفر همین سال که کلمه «پانزدهم شهر صفر» ماده تاریخ است به روضه رضوان خرامید،

دریغ آن شهنشاہ صاحبقران جم تاج‌بخش ممالک‌ستان

دریغ آنکه دیگر نبیند سپهر نظیرش در آئینه ماه و مهر

دریغ آن شهنشاہ پاک‌اعتقاد صلاح و پناه بلاد و عباد چون حکیم ابو‌النصر صدر الشریعه گیلانی مشغول معالجه مرض آن حضرت بود او را یا به اتهام یا به حقیقت بدنام نمودند ... و چون به حرم سرا پناه برده بود، او را گرفته به قتل رسانیدند،

زین شش در بی‌ثبات فانی‌رو آر به ملک جاودانی

بر طارم آسمان علم زن در وادی لامکان قدم زن

در مملکت قدم قدم نه‌کان پرده‌سرا، ترا حرم به زمان زندگانی آن پادشاه حمیده‌خصال شصت و چهار سال و یکماه ... بود.

اگر صد سال مانی، در یکی روزباید رفت از این کاخ دلفروز» (وقایع سال ۹۸۴- گفتار اول)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۸

«... پادشاه بیهمال در شب سیزدهم ماه مبارک رمضان سال ۹۸۵ از خوردن معجون زیاده از اندازه درگذشت و تخت سلطنت را برای شاهزاده محمد میرزا واگذاشت:

اگرچه یقین است از این خانه رحلت و لیکن نبود این کسی را گمانی ایام عمر شاه اسماعیل ثانی چهل و نه سال و مدت سلطنت او یکسال و نیم ... بود و این پادشاه در مراتب علمیه و مباحث نظریه و شعر و خط نسخ تعلیق و صنعت نقاشی بر همگان فائق بود و این چند شعر از آن پادشاه است:

تا به فروین آدمم آسایش جانم نماند دردمند غم شدم امید درمانم نماند

بسکه بر یاد رخ هم صحبتان بگریستم اشک خونین قطره‌ای در چشم گریانم نماند

از ضعیفی همچو تاری شد تنم در پیرهن غیر دست محنت و غم در گریبانم نماند» (وقایع سال ۹۸۵- گفتار اول)

«... به گمان خود در یک هفته شهر هرات را مسخر داشته تمامت ممالک محروسه را در کف اقتدار خود می‌آورد و غافل از آن که:

فلک تا که را کارسازی کندزمانه به خون که بازی کند» (وقایع سال ۹۹۱- گفتار اول)  
«... الله ویردی بیگ و سایرین کار او را ساختند؛

نکوخواه مردم شود بختیاربداندیش را بد بود روزگار» (وقایع سال ۹۹۶)

«... با آنکه آفتاب در برج دلو بود، سردی هوا از حد گذشته چنانکه گفته‌اند:

مرغ آبی می کند از سوز دل خود را کباب هر کجا همچون سمندر بوی آتش می برد

از دم باد خنک لبه‌های خوبان شد کبودآه ازین سرما که رنگ از روی آتش می برد» (گفتار اول- وقایع سال ۹۹۸)

«... بعد از مشاورت صلاح ندانست که یورش به جانب مشهد مقدس که آستانه مبارک رضویه است، انداز و بی حرمتی واقع گردد به مضمون این مقال:

کردند معاملان افلاک هر کار به وقت خویش مرهون

تعجیل در آن مکن، نیاردتا وعده سر از دریچه بیرون

چون وعده رهن منقضی گشت آن کار شود به صدق مرهون» (وقایع سال ۱۰۰۰- گفتار اول)

«... خواجه محمد رضای قزوینی که از اولاد عبید زاکان بود ... جواهر نظم را به الماس طبع سفته، اشعار آبدارش را زینت مجلس می نمود و این رباعی از اوست:

از گرد رخت بنفشه را لب، تر شدبر چهره چلیپای خطت، زیور شد

گویند که مهر تیره گردد ز کسوف خورشید من از کسوف روشن تر شد» (وقایع سال ۱۰۰۲- گفتار اول)

«این تاج ... را از طلا ساخته به در و یاقوت مرصع داشته به تاج کیخسروی شهرت داشت و لار در اصل لاد بوده چنانکه این شعر به حکیم فردوسی نسبت دهند:

صفاهان به گودرز کشواد دادبه گرگین میلاد هم لاد داد» (وقایع سال ۱۰۱۰- گفتار اول)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۹

«... بزم نشاط آراسته، معرکه رزم را به مجلس بزم ختم نمودند و اقداح راح را راحت جان‌خستگان فرمودند و مغنیان بدین ترانه سرودند؛

که شاها فلک تابع رای تست سر سرکشان و مهان جای تست

جهان یک سر از عدلت آباد باددل خلق از دولتت شاد باد

به ملک سعادت بقای تو بادسر دشمنان زیر پای تو باد» (وقایع سال ۱۰۱۳- گفتار اول)

«... حضرت ولیعهد را شاه صفی گفته بر سریر دولت نشانند که گفته‌اند:

یکی چون رود دیگر آید به جای جهان را ندارند بی کدخدای» (وقایع سال ۱۰۳۸- گفتار اول)

«... آب دجله طغیان نموده حصار شهر بغداد و چندین هزار خانه، خراب کرد چنانکه گفته‌اند:

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بودپای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود» (وقایع سال ۱۰۴۴- گفتار اول)

«... در هیچ زمان و هیچ طایفه نگاشته نگاشته است که گفته‌اند:

رحم الله معشر الماضین که به مردی قدم فشردندی» (وقایع سال ۱۱۳۷- گفتار اول)

«... میرزا محمد حسین شریفی شیرازی خدمت [نادر] رسید و گفت استدعا دارم که رقم تولیت و تصرف املاک موقوفه را به من عنایت فرمایند طهماسب قلی خان [نادر] صدور این رقم را به فال نیکو گرفت لیکن در جواب گفت مگر نشنیده‌ای که گفته‌اند:

چنین گفت با او خداوند رخس به دشت آهوی ناگرفته مبخش» (وقایع سال ۱۱۴۲- گفتار اول)

«... روزی طهماسب قلی خان در تکیه خواجه حافظ از دیوان بلاغت نشانش تفأل نموده، این غزل در بدایت صفحه آمد:

سزد که از همه دلبران ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج

ز چشم مست تو پررفته جمله ترکستان به چین زلف تو ماچین و هند داده خراج» (وقایع سال ۱۱۴۲- گفتار دوم)

«... سپهسالار ... تدارک تسخیر تبریز نموده از دیوان حافظ تفأل خواست و این غزل را در صفحه تفأل خواندند:

عراق و فارس گرفتی به شعر خود حافظییا که نوبت بغداد و وقت تبریز است» (وقایع سال ۱۱۴۲- گفتار اول)

«... سران سپاه در مقام مشاورت شده، فرمودند که این شکست امری بود مقدر و سر از تقدیر نشاید پیچید، همه در جواب گفتند:

اشارت ز تو، کین گذاری ز مابشارت ز تو، جان سپاری ز ما» (وقایع سال ۱۱۴۶- گفتار اول)

«... عبد الله پاشا به تجاهل کاری پرداخته از حرکت اعراض می نمود که؛ فارسنامه ناصری ج ۱، ۷۰ ب - نثر مصنوع کتاب: ..... ص :

۵۶

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۰ گر کنی گوش ور بری دنبم که من از جای خود نمی جنبم (وقایع سال ۱۱۴۷- گفتار دوم)

«... نه کف پا را از آن دردی نه پشت پا را از آن گردی است و عمارتی ظریف در میان باغ به وضعی خوب و طرحی تازه و

مرغوب بنا نموده حوض قدیمی باغ را در صحن این عمارت انداخته است:

یکی قصر محکم در این باغ دلکش یکی حوض دلکش در آن قصر محکم

به زینت چو گردون به رفعت چو کیوان به صافی چو کوثر به پاکی چو زمزم

هست باغی نه باغ بلکه بهشت نه ز باغ ارم به طبع و سرشت

روضه گاهی چو صد نگار در اوسرو و شمشاد بی شمار در او

میوه دارانش از برومندی کرده با خاک سجده پیوندی

سیب چون لعل جامهای رحیق نار بر شکل درجهای عقیق

به، چه گوئی پراکنیده به مشک بسته با خنده‌ای تر از لب خشک

شهد انجیر و مغز بادامش صحن پالوده کرده در کامش

تاك انگور کج نهاده کلاه دیده در حکم خود سفید و سیاه

سرو کز سایه بادبانه زده جعد شمشاد را به شانه زده» «... و چون در آن صحرا، گنبد سیاه از هفت گنبدان شاه بهرام بود که هر یک

بمناسبت ستاره رنگی داشت تمامی آن دشت را به مناسبت سورمه گفتند و شیخ نظامی فرموده است:

چونکه بهرام کی قباد، کلاه تاج کیخسروی رساند به ماه

بی ستونی ز باد کلک انگیخت کانچه فرهاد کرد از او بگریخت

در چنان بی ستون هفت ستون هفت گنبد کشید بر گردون

رنگ هر گنبدی ستاره شناس بر مزاج ستاره کرده قیاس

گنبدی کو ز قسم کیوان بود در سیاهی چو مشک پنهان بود و از فرموده شیخ نظامی برمی آید که هفت گنبد در یک دشت بود ...»

(آباد، اقلید)

«... آب بساتین و زراعت قصبه اصطهبانات از چشمه قهری و پازهری است:

گشاده چشمه‌ای از قله کوه گل سنبل به گرد چشمه انبوه

زمینش در نقاب گل نهفته گل و سبزه است کاندرا هم شکفته» (اصطهبانات)

و بسیاری از این نمونه‌ها ...

گاهی اشعار فارسنامه تکمیلی ادیبانه و نکته‌سنجانه بر اوصاف طبیعت و مناظر و بناهاست مثلاً در ذکر بساتین شیراز می‌خوانیم:  
«باغ تخت قاجاریه: مبذر این (باغ) هزار من گندم است انواع درختها را در آن کاشته‌اند و اکنون بیشتر آنها خشکیده، قطع شده و در  
جای آن زراعت کنند:

بخفت قمری و ناله نمی‌کند به سحربرفت بلبل و دستان نمی‌زند به صفیر  
همان درخت که بودی چو قبه میناهمان زمین که نمودی چو سبز رنگ حریر  
نمانده هیچ از آن وصفها ز بیش و ز کم نمانده هیچ از آن حله‌ها قلیل و کثیر»  
فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۱

«و در باغ دلگشا ... آب قنات فهندز ... جاری است:

میان سبزه سیراب، آب جوی پنداری ز رود نیل گذشته است موسی عمران» «و در کناره داخلی مشرقی این باغ (دلگشا) حمامی  
ساخته که گوئیا جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی این لغز را برای او فرموده است:

چه گوئی چیست آن شکل مدور که دارد خیمه با گردون برابر  
چو ایوانی کشیده بر سر آب چو خرگاهی زده بر روی آذر  
چو عقل عاقلان هم پاک و هم خوش چو طبع زندگان هم گرم و هم تر  
ز آتش رشک برده آب حیوان ز حوضش شرم کرده حوض کوثر ...» «... انواع ریاحین و گل‌های رنگین از بلاد بعیده آورده، در  
صحن این باغ (: دلگشا) بکاشتند گویا حضرت نظامی این باغ را دیده و این ابیات را فرموده است:

سوسن از بهر تاج نرگس مست شوشه زر نهاده بر کف دست  
کاتب الوحی گل به آب حیات بر شقایق به خون نوشته برات  
داده خیری به شرط هم‌جهدی یاسمن را خط ولیعهدی  
سرخ‌گی گل به سبزه میدان پنج نوبت زنان به سلطانی

بلبل آواز بر کشیده چو کوس همه شب تا به وقت بانگ خروس «... در باغ عقیف آباد ... در دو جانب آبشارها، ریشه مرغ و چمن  
کاشته سر بهم داده، «... و لار در اصل لاد بود چنانکه این شعر به حکیم فردوسی نسبت دهند:  
صفاهان به گودرز کشاور دادبه گرگین میلاد هم لاد داد و چون نام پسر گرگین هم لار بود، دال را تبدیل به را کرده آن را شهر  
لار گفتند ...»

(وقایع سال ۱۰۱۰)

گاهی نیز اشعاری را از تواریخ یا دیوانهای شعرا می‌آورد که فقط به نام شاعر اشاره دارد:  
«... جناب فتحعلی خان صبا تخلص، در تاریخ جلوس او فرموده است:

رسم عدالت چو کرد زنده به تاریخ او گفت صبا او بود ثانی نوشیروان» (وقایع سال ۱۲۰۳)

«... چندین مزرعه را از وجوه حلال خریده وقف بر آن خانقاه فرمود که منافع آن در خوردنی و پوشیدنی اهل خانقاه صرف نمایند،  
شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده است:

طریقت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست» (گفتار اول- وقایع سال ۱۰۶۸)

و گاهی اشعاری از امیران و وزراء دارد:

«... نواب میرزا طاهر قزوینی بر مسند وزارت نشست و او را به لقب اعتماد الدوله سرافراز داشتند ... و این رباعی از اوست:

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۲ از مهر علی طینت هر کس که سرشت هر چند بود همیشه در دیر و کنشت

در دوزخ اگر در آورندش به مثل جا گرم نکرده می‌برندش به بهشت» (گفتار اول- وقایع سال ۱۰۹۹)

و در بعضی از موارد اشعار متضمن اشارتی تاریخی است:

«... برحسب خواهش حضرت قیصر روم شاهزاده سلطان بایزید و چهار نفر پسران او را به ایلیچیان سپردند و فرستادگان قیصر بر حسب فرمان قیصری شاهزاده و چهار نفر پسران او را خبه کرده و در پنج تابوت که با خود آورده بودند گذاشتند و روانه اسلامبول شدند ... و مصالحه به انجام رسید و کلمه الصلح خیر تاریخ این مصالحه گردید، چنانکه گفته‌اند:

پادشه روم و شه کامگار صلح چو کردند بهم اختیار

منهی اقبال درین کهنه دیر غلغله افکند که الصلح خیر» (وقایع سال ۹۶۹- گفتار اول)

و گاهی شعر به منظور معنی لغوی است:

«تمغا: به معنی باجی است که از مترددین در بلاد می‌گرفته‌اند و نیز به معنی داغی است که بر ران اسب و دیگر مواشی نهند:

نشان نماند ز تمغا بغیر آن داغی که در درونه تمغاجی از غم تمغاست (وقایع سال ۹۷۲- گفتار اول)

و نظائر بسیار از این دست ...

۱۴. حکایت گوئیها و نکته‌دانیهای میرزا حسن: در ضمن حوادث مذکور در فارسنامه ناصری که اغلب به تاریخ و جغرافیای فارس مربوط است گاهی به بیان حکایت‌های غریب و اتفاقات مستقلى که خواه‌ناخواه مبین گوشه‌ای از روحیات اجتماعی و حقایق تاریخی است می‌پردازد که در واقع آئینه‌های عبرت تاریخ است:

«... از غرایب اتفاقات که نواب اشرف والا، احتشام الدوله سلطان اویس میرزا حکمران همدان فرمودند آن است که پیش از ورود [ناصرالدین شاه به همدان] مرد تاجر شوشتری در همدان وفات یافت و به تقریبی قاضی همدان اموال او را تصاحب نمود و وارث او را محروم بداشت و چون از جانب حکومت مطالبه ایصال مالیه به وراثت شد، جناب قاضی به عذرهای غیرموجه متعذر گردید و چون موکب اعلی، تشریف‌فرمای همدان شدند و دو سه روزی گذشت روز پانزدهم این ماه، علما و اشراف همدان شرفیاب حضور مبارک گشتند و چون نوبت معرفی از جناب قاضی رسید اعلیحضرت فرمودند: قاضی همدان ایشانند و این فرمایش اشاره بود به حکایتی که شیخ سعدی (ع) در کتاب گلستان فرموده است که قاضی همدان را حکایت کنند که با نعلبند پسری سرخوش بود و نعل دلش در آتش، روزگاری متلهف و پویان و مترصد و جویان و برحسب واقعه گویان:

از یاد تو غافل نتوان کرد به هیچم سرکوفته مارم، نتوانم که نیچم چون این معامله به سمعش رسید زائد الوصف رنجیده، دشنام بی‌تحاشی دادن گرفته و سقط گفتن ... چون شب شد جناب قاضی به پای خود به منزل من آمد و از فرمایش اعلی حضرت سؤال نمود به او گفتم گویا کیفیت معامله شما با مالیه تاجر شوشتری به عرض همایونی رسیده

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۳

باشد و اراده انتقام دارند، قاضی از این سؤال و جواب سخت ترسید و روز دیگر اموال تاجر را به وارث او بداد ...» (گفتار اول- وقایع سال ۱۲۸۷)

«از شاه اسماعیل ثانی حکم صادر شد که تمامت اشیاء نفیسه را از خانه او (سلطان ابراهیم میرزا) به دولتخانه شاهی برند چون حلیله جلیله که خواهر شاه اسماعیل بود ازین حکم مطلع گردید در حضور مقربان شاهی کتابها و قطعات را در حوض آب انداخت و جواهرات را در هاون سنگی ریخته، تمامی آنها را ریزه ریزه فرموده داغ آنها را در دل پادشاه گذاشت و چون سلطان ابراهیم میرزا دانست که زمان رحلت نزدیک است عریضه خدمت شاه اسماعیل نوشت:

به خون ای برادر میالای دست که بالای دست تو هم دست هست

کسی را فلک افسر زر نکرد که در آخرش خاک بر سر نکرد نهایت آنکه چند ماهی قبر ما از قبر شما کهنه‌تر نماید و بسبب این



اعمال زشت، بهره‌ای از عمر و دولت نخواهی برد، مخدوما: در مدت هشت ماه که پادشاه شده‌ای ۴۴۲۲۰ نفر، بی‌گناه ملتی و دولتی به فرمان پادشاه عادل!! کشته شدند که از آن جمله ۳۲۰ نفر ذریه رسول خدا بودند و هیچیک به درجه بلوغ نرسیده، معصوم از گناه بودند، در روزی که خدای هر دو جهان قاضی باشد چه جواب خواهی گفت مثل شما مثل بقالی است که دکان نزدیک به غروب آفتاب باز کند و معلوم است که درجه معامله او به چه اندازه شود و لذت و خوبی جوانی شما گذشته است که چهل و هشت سال گذرانیده‌اید خدای غیب‌دان می‌داند که در جنگهای با کفار گرجستان همیشه طلب شهادت را داشتیم و اکنون امیدوارم که به شهدا ملحق گردم: انا لله و انا الیه راجعون

بنیاد کرده‌ای که کنی خان و مان مای خان و مان خراب چه بنیاد کرده‌ای پس در میانه حوض رفته، غسل کرده، کفن پوشیده روی به قبله نشست، پس آن شاهزاده عدیم المثل را کشتند و این واقعه در آخر روز یکشنبه پنجم ماه ذی الحجه ۹۸۴ در دار السلطنه قزوین اتفاق افتاد.

به چشم خویش دیدم در گذرگاه که زد بر جان موری مرغکی راه هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغی دیگر آمد کار او ساخت

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات» (وقایع سال ۹۸۴- گفتار اول)

«... در تواریخ نوشته‌اند ایالت خراسان مدتی با فضل پسر یحیی بود و هر ساله علاوه بر وجوه مالیات پیشکشی به اندازه به درگاه خلیفه می‌فرستاد و در اوایل زمان کراحت خاطر هارون از آل برمک ... ایالت خراسان را به علی بن عیسی بداد و سالی نگذشته، زاید بر مالیات پیشکشی در حمل هزار شتر که چندین صد برابر پیشکش معمول فضل بود، انفاذ بغداد نمود و هارون برای نمایش کار کرده خود فرمود در میدان بزرگ آنها را عرضه دارند و بعد از حضور و ملاحظه روی به جانب یحیی نموده فرمود ای پدر اینهمه زر و سیم و متاع خراسان و خوارزم و ترکستان که علی فرستاده است، در وقت ایالت فضل در کجا بود، یحیی بلامهلت گفت در پیش صاحبان اموال ...» (وقایع سال ۱۹۳- گفتار اول)

تازه جوانی ز عرب هوشمندگفت به عبد الملک از روی پند

زیر همین قبه و این بارگاه روی همین مسند و این تکیه‌گاه

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۴ بر سپری چون سپر آسمان غیرت خورشید، سری خون‌چکان

سر که هزارش سرو افسر فداساحب دستار رسول خدا

بودم و دیدم که ز ابن زیادرفت و چها رفت که چشمم مباد

باز یچندی سر آن خیره‌سربد بر مختار به روی سپر

باز چو مصعب سرو سردار شد دسترس او، سر مختار شد

شد سر مصعب به مجازات کارتا چه کند با سر تو روزگار (وقایع سال ۷۱- گفتار اول)

«بعد از استیلای بر مملکت جز لهو و لعب و مستی و طرب تمامت لوازم ملکداری بر طاق نسیان و فراموشی گذاشت و سر از چنبر ترکان خاتون کشید و در این حال برادر بزرگترش سلجوقشاه که در قلعه استخر محبوس بود، شفاعت‌نامه‌ای [به] خدمت برادر نوشت و این رباعی را مندرج ساخت:

درد و غم و بند من درازی داردعیش و طرب تو سرفرازی دارد

بر هر دو مکن تکیه که دوران فلک در پرده هزار گونه بازی دارد» (وقایع سال ۶۶۰- گفتار اول)

«غلام سیاه، بی‌درنگ داخل حرمسرای شاهی شده، ترکان خاتون را بکشت و سر او را جدا کرده در طشتی گذاشته، خدمت سلجوقشاه آورد و گفته‌اند:

دار در این طشت زبان را نگاه تا سرت از طشت نگوید که آه» (وقایع سال ۶۶۲- گفتار اول)

«این ملک شمس الدین همان است که املح شعرا و ابلغ فصحا، شیخ سعدی علیه الرحمه، برای رفع طرح خرما از برادر خود قطعه‌ای فرموده به خواجه ملک شمس الدین فرستاده است:

ز احوال برادرم به تحقیق دانم که ترا خبر نباشد  
خرمای به طرح می دهندش بخت بد از این بتر نباشد  
اطفال پرند و مرد، درویش خرما بخورند و زر نباشد  
از غایت فقر دائم او راشلوار به پای در نباشد  
و آنکه تو محصلی فرستی ترکی که از او بتر نباشد

چندان بزندش ای خداوند کز خانه رهش به در نباشد» (وقایع سال ۶۷۶)

۱۵. ماده تاریخ و اشعار تاریخی: به دلیل ذوق ادبی، بسیاری از ماده تاریخها را در رابطه با وقایع تاریخی ذکر می کند که ذیلا نمونه‌هایی از آن را می خوانید:

در جلوس شاه اسماعیل ثانی می نویسد:

«... مولانا محتشم کاشی سی و دو بیت برشته نظم کشیده که هر مصرعی تاریخ جلوس اوست:

به که درین گفته معجز بیان درج بود نام خدای جهان  
شکر که قیوم کریم احدجان ده پوزش طلب جانستان

پایه ده عقده ز گیتی گشای پادشه ملک بحارس رسان» (وقایع سال ۹۸۴- گفتار اول)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۵

«... نواب سلطان محمد میرزا در همین ماه ذی الحجه بر اورنگ شاهی قرار گرفت و برای جلوس آن پادشاه، گفته‌اند:

منت ایزد را که بنشست از ره عز و شرف بر فراز مسند شاهی، شه انجم سپاه

سال تاریخ جلوسش از خرد جستند گفت «کاش می بود از ازل سلطان محمد پادشاه» (وقایع سال ۹۸۵- گفتار اول)

«... تاریخ جلوس پادشاه جم‌جاه، شاه عباس را کلمه «ظل الله» یافتند و به فکر دیگری «مروج مذهب» رسید و بعضی گفتند:

سال تاریخ دل طلب می کردهاتفی بانگ زد که «ظل الله» و دیگری گفته:

کرد بر مسند شهنشاهی چون جلوس آن شه همایون گاه

بود چون سایه خدای جهان سایه انداخت بر عباد الله و دیگری گفته:

بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران تاریخ جلوسش شد «عباس بهادر خان» (وقایع سال ۹۹۶)

در تاریخ این سفر گفته‌اند:

«گفتا پیاده کردم هفتاد حج اکبر»

(وقایع سال ۱۰۰۹)

«... در تاریخ فتح «قلعه گنجه» گفته‌اند:

تاریخ فتح گنجه «کلید شماخی» است (گفتار اول- وقایع سال ۱۰۱۵)

«خواجه محمد یوسف قزوینی در تاریخ این واقعه فرموده است:

چونکه سردار لشکر رومی داخل ملک ایروان گردید

در سه مه گرد قلعه چون بنشست مهره‌ها بر بساط عربده چید

ماه شوال چون زیست گذشت دهه آخرین به نصف رسید

دولت شاه دین مساعد شد لشکر روم منهزم گردید

پی تاریخ آن خرد گفتا «آمد امروز شیعیان را عید» (وقایع سال ۱۰۲۵)

«... شاه عباس اول ... در شب پنجشنبه بیست و چهارم ماه جمادی اول این سال (۱۰۳۸) وقت سحر، داعی حق را لبیک اجابت

گفته، جان را به جان آفرین سپرد؛

بود ظل الله تاریخ جلوس ظل حق تاریخ سال رحلتش» (وقایع سال ۱۰۳۷ - گفتار اول)

«... در این سال نهی عمیق و وسیع از حوالی حله کنده از نزدیکی مسجد کوفه گذرانیده به دریای نجف رسانیدند و در تاریخ این

خیرات جاریه، گفته‌اند:

شاه اقبال قرین خسرو دین شاه صفی آنکه خاک قدمش زیور افسر آمد

یافت توفیق که آرد به نجف آب فرات آن بشارت به شه از حیدر صفدر آمد

سال تاریخ چو پرسیدم از ایشان گفتند «آب ما از مدد ساقی کوثر آمد» (وقایع سال ۱۰۴۲)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۶

«... حسین علی خان زنگنه با آنکه مرد صحراگرد ایلاتی بود از علوم رسمیه خصوصاً علم فقه بهره کامل داشت و برای رواج علم و

کنار در کنار رودخانه خیرآباد بهبهان مدرسه‌ای در کمال وسعت و امتیاز ساخت و تاریخ بنای مدرسه را:

«منزل علم و دانش است و ادب»

نگاشته‌اند ...» (وقایع سال ۱۰۸۹ - گفتار اول)

«... نواب امام ویردی بیگ مسجد جامع عتیق شیراز را تعمیری لایق فرمود و تاریخ این تعمیر را بر سنگی نقش کرده در کناره

محراب و منبر چهل ستون این مسجد نصب نمودند:

... دلم چو غنچه نهان خواست سال تعمیرش چو گل به خنده خرد گفت با نشاط و سرور

بگو به یاری توفیق ذو الجلال و دوداساس کعبه دین شد به سعی او معمور (وقایع سال ۱۰۹۲)

«... در سال ۶۶۳ ایلخان هلاکو خان ... بدرود زندگانی نمود چنانکه خواجه نصیر الحق و المله و الدین طوسی رحمه الله علیه، در

تاریخ آن فرموده است:

چون هلاکو ز مراغه به زمستانگه شد کرد تقدیر اجل نوبت عمرش آخر

سال بر ششصد و شصت و سه یکشنبه گذشت که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر» (وقایع سال ۶۶۳ - گفتار اول)

«ابا خان که از انصاف و عدلش جهان بد چون بهشت عدن، خرم

ز هجرت ششصد و هشتاد و عشرون به ذی حجه نه افزون بود و نه کم» (وقایع سال ۶۸۰ - گفتار اول)

مرحوم حاج میرزا سید علی، فرزند مرحوم حاج میرزا حسن حسینی فسائی، اصل عکس در بقعه مدرسه منصوریه.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۷

### دیوانهای شعر و شاعران مورد علاقه میرزا حسن

مؤلف فارسنامه چه در گفتار اول و چه در گفتار دوم، علاوه بر ذکر بعضی از اشعار خود یا ماده تاریخها، از شعر بسیاری از شاعران

ایرانی و عرب سود برده است با این تفاوت که اشعار مذکور در بخش اول بیشتر جنبه تمثیلی یا وقایع نگاری و استشهاد دارد ولی در

بخش دوم صرفنظر از اینکه بخشهایی بعنوان شاعران شیراز وجود دارد یا در ذکر اعیان و بزرگان هر شهر و محل از شاعران نیز یادی

می‌شود و اشعاری از آنها ذکر می‌گردد در ضمن کلام نیز اشعاری از شاعران نامدار چون فردوسی، انوری، نظامی، صبا و سلمان ساوجی ... ذکر می‌شود که بیشتر جنبه تکمیلی یا توضیحی دارد، البته بعضی از اشعار نیز بدون ذکر نام شاعران مورد استفاده قرار گرفته است که ما حتی الامکان، کوشیده‌ایم تا در حواشی کتاب سرایندگان آنها را معرفی نمائیم.

بطور کلی میرزا حسن از شاعران ایرانی زیر بطور روشن و صریح نام می‌برد و از اشعار آنان سود می‌جوید: منوچهری، فردوسی، سعدی، حافظ، عبید زاکانی، سنائی، نظامی کمال الدین اصفهانی، ابراهیم خان لاری، قآنی، محمد یوسف قزوینی، صباحی، قائم مقام، سروش و معتمد الدوله فرهاد میرزا.

سعدی: از شاعرانی است که کلام او جایجا چه به نام و چه بی نام مورد توجه میرزا حسن فسائی است:

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکوئی نبرند (وقایع سال ۳۷۲)

ز احوال برادرم به تحقیق دانم که ترا خبر نباشد ...

(وقایع سال ۶۷۶)

و گاهی از اشعار سعدی بدون ذکر نام گوینده استفاده می‌کند: «چنانکه گفته‌اند:

جهان ای برادر نماند به کس دل اندر جهان آفرین بند و بس

مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت که او چون تو بسیار پرورد و کشت (وقایع سال ۱۱۶۰)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۸

فردوسی: از مورد علاقه ترین شاعران برای نویسنده فارسنامه است و اغلب او را با القاب «حضرت فردوسی»، «جناب فردوسی» و

«حکیم فردوسی». خطاب می‌کند:

به سه گنبدان و صطخر گزین نشستگه شاه ایران زمین» (وقایع سال ۶۱۴)

«... چنانکه این شعر به «حکیم فردوسی» نسبت دهند:

صفاهان به گودرز کشواد دادبه گرگین میلاد هم لاد داد» (وقایع سال ۱۰۱۰)

«... حضرت فردوسی فرموده است:

جهاندار کیخسرو داد گرنشست از بر تخت با تاج زر

به بیژن بفرمود تا با کلاه بیاورد لهراسب را نزد شاه

چو دیدش جهاندار برپای جست بر او آفرین کرد و بگشاد دست

فرود آمد آن شاه از تخت عاجز سر بر گرفت آن دلفروز تاج» (بلوک کوه گیلویه)

و این بیت را به حضرت فردوسی نسبت دهند:

«به جایتم برم کت نباشد نشان به میمون دژ و قلعه دیده بان» (قلعه‌های کوهی فارس)

حافظ: میرزا حسن به حافظ نیز علاقه فراوان دارد و صرف نظر از اشعاری که از وی ذکر می‌کند، در ضمن وقایع تاریخی نیز در

مواردی تفألاتی را از دیوان حافظ مطرح می‌سازد:

حافظ علیه الرحمه فرمود:

اگرچه باده فرح بخش و باد گلپز است به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است (وقایع سال ۷۵۴)

راستی خاتم فیروزه بو اسحق خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود (وقایع سال ۷۵۷)

در عهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد ...

(همانجا)

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد (وقایع سال ۷۸۶)  
خوش کرد یآوری فلکت روز داوری تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری ...  
(همانجا)

بیا که رایت منصور پادشاه رسیدنوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید ...  
(۷۸۹)

جوza سحر نهاد حمایل برابر یعنی ملازم شاهم و سوگند می خورم ...  
(همانجا)

«... طهماسب قلی خان در تکیه خواجه حافظ از دیوان بلاغت نشانش تفأل گرفت این غزل در بدایت صفحه آمد:

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۹ سزد که از همه دلبران ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج» (وقایع سال ۱۱۴۲)  
«... از دیوان خواجه حافظ تفأل خواست و این غزل را در صفحه تفأل خواندند:

عراق و فارس گرفتی به شعر خود حافظیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است» (وقایع سال ۱۱۴۲)

بعلاوه در بسیاری از موارد اشعاری از حافظ را بدون ذکر نام وی زینت بخش کلام خویش می سازد:

«... در این چند سال، بلاد و اسرای ایران را از دست روم و روس و افغان گرفتیم:

حالیا مصلحت وقت در آن می بینم که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم» و حاجی معصوم شیرازی ... به عرض رسانید که:

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بودسر ما خاک در پیر مغان خواهد بود» «... اگر آن حضرت ... دیده را از ما خاکساران برگیرد  
ما دیده را از خاک در گاهش برنگیریم:

از آستان شاه مغان سر چرا کشیم دولت در آن سرا و گشایش در آن در است ...» (وقایع سال ۱۱۴۸)

«... صاحب تاریخ جهانگشا نگاشته است هر روزه بزم سپهر بسطت را به تجرع اقداح راح ارواح ریحانی پرداخت،

در سرای مغان رفته بود و آب زده نشسته پیر و صلائی به شیخ و شاب زده

شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده عذار مغیجگان راه آفتاب زده ...» (وقایع سال ۱۱۴۸)

«... استیلای چنگیز و بخت النصر ... در پیش این واقعه که مختص شیراز بود نمودی ندارد.

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان گر شما را نه بس، این سود و زیان، ما را بس ...» زمان عبور از تکیه خواجه شمس الدین حافظ

کتاب دیوان او را خواست چون بازش داشت این دو بیت در عنوان صفحه اول بنظر در آمد.

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمدحالتی رفت که محراب به فریاد آمد

ای عروس ظفر از بخت شکایت نمای حجله حسن بیارای که داماد آمد (وقایع سال ۱۲۰۹)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۰

## خصوصیات واژگانی فارسنامه ناصری

### اشاره

گفتیم که میزان واژه‌های عربی فارسنامه ناصری بیش از واژگان فارسی آن است اما این گروه از لغات بندرت دور از ذهن و غریب جلوه می کند زیرا به طرز طبیعی در بافت کلام گنجانیده شده و از هر گونه تعقید و ابهامی بدور است و ما ذیلا خصوصیات واژگانی فارسنامه را بازمی نمائیم:

## ۱. در مورد املاء واژگان فارسی و گاهی عربی کلمات در فارسنامه:

باید گفت که مؤلف یا خطاطان، املاء بعضی از واژه‌ها را بصورتی غلط یا متفاوت با امروز نگاشته‌اند که ما ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم و یادآور می‌شویم که در چاپ حاضر ضمن آنکه این کلمات را در متن اصلاح کرده‌ایم در حاشیه صورت اصلی آنها را باز نموده‌ایم:

برخواستن به جای برخاستن (در مورد مشتقات این واژه نیز به همین گونه عمل شده است).

پزیرفتن به جای پذیرفتن

پزیرفته به جای پذیرفته

تورا به جای ترا

جایزه‌ها به جای جایزه‌ها

خانها به جای خانه‌ها

خواموش به جای خاموش

خدمتگذاری به جای خدمتگزاری

خوردسالی به جای خردسالی

سورها به جای سوره‌ها

شاهزاده گان به جای شاهزادگان (در مورد هاء غیر ملفوظ در آخر کلمات در اتصال به «ان» جمع و «ی» مصدری همه‌جا این شیوه معمول شده است).

شوریده گی به جای شوریدگی

قلعه گیان به جای قلعه‌گیان

کارگذاران به جای کار گزاران

کین به جای کاین

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۱

گماشته گان به جای گماشتگان

لم یذرع به جای لم یزرع

مؤاثر به جای مؤثر

مهابا به جای محابا

مذبور به جای مزبور

نه بود به جای نبود

هنگامها به جای هنگامه‌ها

همچنین جمع بستن بعضی از کلمات فارسی بصورت عربی چون پیغامات و فرامین

## ۲. معانی خاص لغات:

در فارسنامه ناصری بعضی از لغات در معانی خاص و بدور از کاربرد معمولی آنها بکار برده شده است مانند:

الف- آمیختگی به معنی هرج و مرج و آشفتگی و درهم ریختگی: «... چون خبر آمیختگی سپاه حسن خان به اکبر خان رسید ...»

(وقایع سال ۱۱۵۶- گفتار اول)

مراتب آمیختگی مملکت فارس را معروض داشت ...» (وقایع سال ۱۱۵۶- گفتار اول)

ب- آرمانیدن: آرام کردن: «... شوریدگیهای آن سامان را به حسن کفایت آرمانید ...»

(وقایع گفتار دوم- میدان شاه شیراز)

ج- کاوش: ستیز و دشمنی: «... با اعیان لارستان بنای کاوش را گذاشت ...»

(وقایع سال ۱۱۶۰)

د- اهالی: حاکمان و متصدیان امور: «... و سایر بلوک را به اهالی آنها سپردند ...»

(وقایع سال ۱۲۹۳- گفتار اول)

«... حکومت بلوکات فارس را به اهالی آنها و حکومت بندرعباس را به احمد شاه داد ...»

(وقایع سال ۱۲۹۳- گفتار اول)

ه- شوریدگی: هرج و مرج و آشوب: «به اندک زمانی شوریدگیها را به جمعیت بازگشت فرمودند ...» (وقایع سال ۱۲۹۳- گفتار اول)

(اول)

و- لجاره: رجاله، مردم فتنه‌جو: «... با پنجاه هزار لشکر و لجاره وارد شیراز گشت ...»

(وقایع سال ۱۱۵۷- گفتار اول)

ز- واسوخته ... دلزده، روی برتافته «... از مطالعه کتب حدیث عامه واسوخته، متوجه علوم رسمیه گردید ...» (علمای شیراز- گفتار دوم)

(دوم)

ح- خودداری: درنگ، توقف «... آنها را شکست فاحش داده که تا شهر ساری خودداری نکرده به شیخ ویس خان پیوستند ...»

(وقایع سال ۱۱۹۹- گفتار اول)

### ۳. معنی کردن واژه‌های دور از ذهن:

الف- بکاربردن لغات ترکی چون اسامی ماهها از قبیل تنگوزئیل، لویئیل، ایتئیل و معنی کردن واژه‌های ترکی:

قزل‌ایاغ: «... قزل‌ایاغ در ترکی به معنی پای طلاست ...»

(وقایع سال ۱۰۲۹- جلد اول)

قوللر آقاسی: «... قوللر در ترکی به معنی غلامهاست و «لر» نشانه جماعت و بزرگ،

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۲

قوللر آقاسی یعنی سرکرده غلامان شاهی ...» (وقایع سال ۱۰۳۸- جلد اول)

شاهیسون: «... فوجی ترتیب داد و نام آن را شاهیسون نهاد یعنی شاه‌دوست ...»

(وقایع سال ۱۰۳۸- گفتار اول)

دوداق: «... او را به علت کلفتی لب دوداق می‌گفتند ...» (وقایع سال ۱۲۱۹)

انجو: «... آن املاک را انجو گفتند یعنی خالصه دیوان ...»

(گفتار دوم- محله بازار مرغ)

ینگچری: «... ایشان را ینگچری گفتند و «ینگک» به معنی تازه است و «چری» مخفف چریک است یعنی لشکر تازه ...» (وقایع سال

۱۰۳۸- گفتار اول)

تمغا: «... تمغا به معنی باجی است که از مترددین در بلاد می گرفته‌اند...»

(وقایع سال ۹۷۲)

چرکس: «... نام ایلی از آذربایجان است و گویا اهل این قریه را از ایل چرکس آورده‌اند.» (گفتار دوم- بلوک دشتستان) یوخاری‌باش: «... آنها را یوخاری‌باش گفتند یعنی بالای سر و طایفه‌ای را «اشاق- باش» یعنی پائین سر، گوسفند که به ترکی «قوین» است و شتر که «دوه» است ...

(وقایع سال ۱۲۰۰- گفتار اول)

ب- معنی کردن لغات عربی:

طباطبا: در کتاب ابن خلکان نوشته است طباطبا به فتح دو طاء بی نقطه و دو باء یک نقطه و دو الف، لقب ابراهیم بن اسمعیل حسنی است و او را برای آن طباطبا می گفتند که روزی از غلام خود جامه خواست و غلام گفت دراعه بیاورم ابراهیم که زبانش لکتی داشت و قاف را، طاء می گفت فرمود طباطبا بیاور یعنی قبا، قبا، و طبای دوم تأکید طبای اول است ...

(گفتار دوم- بلوک کازرون)

قوس قزح: «... قوس قزح که به فارسی کمان رستم گویند...» (گفتار دوم- علمای شیراز)

دقاق: «... یعنی مردمانی که ابره‌های قبا را کوبیده و صاف و راست کنند و «دق» به معنی کوبیدن است...» (کاروانسراهای شیراز- گفتار دوم)

اقلید: «... در لغت عرب به معنی کلید است...» (بلوک اقلید- گفتار دوم)

ودع: «... صدفی دریائی که آن را به عربی «ودع» و در فارسی گوش ماهی گویند...»

(بلوک دشتستان- گفتار دوم)

ج- ذکر معنی واژه‌هایی که کاربرد کشاورزی دارند یا در یک محل معین، مصطلح می‌باشند و ارائه اطلاعات کشاورزی:

سواره بستن: «... و در هر جا دره‌ای بود به اصطلاح اهل فارس سواره بست یعنی طاق زده، جدول را از روی طاق گذرانید و هر جا بلندی بود، سوراخ کرده، جدول را عبور بداد...»

(بلوک فسا- گفتار دوم)

خسک دانه: «... رو نیاس و گل رنگ که تخم آن را خسک دانه گویند...»

(بلوک ابرقوه- گفتار دوم)

چلغوزه: «... بادام زنگی، نام میوه‌ای است به اندازه شفتالو و مغز هسته او را به غلط

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۳

«چلغوزه» گویند برای آنکه چلغوزه را در کتاب طب حب الصنوبر نویسند و صنوبر درخت کاج را گویند...» (بلوک بحرین- گفتار دوم)

نخل شاهانی: «... عموم نخلهای بلده جهرم، شاهانی است که لطافت و شیرینی آن، بهتر از همه خرماهای روی زمین باشد و چنان روشن است که هسته آن از میانش نمایان است...» (بلوک جهرم- گفتار دوم).

عمل: «... و گفته‌اند عمل داراب برخلاف همه فارس است که در سال تر محصولش از نمناکی زمین ضایع شود و در خشک‌سالی بخوبی پروراند...» (بلوک داراب- گفتار دوم)

آسیاب گردان: «... در قدیم دو آسیاب بر روی یکدیگر که جدول و تنوره و خانه هر یک را از سنگ در آورده‌اند ... جدول اولی دو آسیاب را گردانیده و اراضی دامنه و حوالی مسجد را زراعت نماید...» (بلوک داراب- گفتار دوم)



دیمی و فاریابی: «... عموم نخلستان دشتستان دیمی است که به آب باران زمستانه قناعت کند و چندین نخلستان هم از آب رودخانه دالکی و خشت، فاریابی در کناره این رودخانه باشد...» (بلوک دشتستان - گفتار دوم)

چم: «... چم ... کناره رودخانه را گویند...» (بلوک دالکی - گفتار دوم)

گاوچاه: «... بیشتر کشت و زرع این بلوک دیمی است و ... بیشتر آن را از آب گاوچاه به عمل آورند...» (بلوک گله‌دار - گفتار دوم)

پیمان: «... باغ تخت شیراز مبذر ۱۲۵۰ من گندم به وزن ۷۲۰ مثقال صیرفی است که به اصطلاح اهل شیراز صد پیمان است...» (وقایع سال ۱۲۱۳ - گفتار اول)

د- معنی کردن نام پرنده‌گان و جانوران:

«... کبوتر دوشم که به ترکی بلد رچین گویند...» (جانوران فارس - گفتار دوم)

«... جغد و بوم که آن را «بوف» گویند...» (جانوران فارس - گفتار دوم)

«... راسو که آن را موش خرما گویند...» (جانوران فارس - گفتار دوم)

«... خارپشت بزرگ را در فارس چوله و در جای دیگر سیخول گویند...»

(جانوران فارس - گفتار دوم)

«... سنگ‌پشت که آن را لاک‌پشت نیز گویند...» (جانوران فارس - گفتار دوم)

«... باشه یعنی قرخی...» (جانوران فارس - گفتار دوم)

«... مرغ سنگ‌خوار که آن را به ترکی قریقره گویند...» (جانوران فارس - گفتار دوم)

«... کبک انجیر... این مرغ را جیرفتی نیز گویند...» (جانوران فارس - گفتار دوم)

ه- توضیح لغات و اصطلاحات علمی بنابر تعریفات علمی زمان میرزا حسن: در این مورد واژه‌هائی چون نقطه، سطح، جسم، دایره، قطر، قوس، قطعه، درجه، زاویه، مثلث، مربع، مستطیل، مخروط، سهم مخروط، دایره عظیمه، قطب و ... توضیح داده شده است

(ر ک مقدمات علمیه - گفتار دوم)

و- توضیح واژه‌های مربوط به مسافت چون میل، ذراع، ذرع شاه، بهر، فرسخ، فرسخ کاروانی.

ز- توضیح واژه‌های مربوط به اوزان و مقیاسات از قبیل چارک، نیم من، من، خروار،

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۴

من کرمانشاه، من تبریز، من شاه، مثقال، پیمان ...

ح- توضیح لغات و اصطلاحات جغرافیایی از قبیل: طول و عرض جغرافیائی، معدل - النهار، خط استوا، نصف النهار، مغرب اعتدال و دایره اول السموات، دایره عرضیه، اقالیم هفتگانه ...

«مبادی طول بلاد فارس در این کتاب فارسنامه ناصری همان گری نیچ رصدخانه را ...

قرار داد» (مقدمات علمیه) که میرزا حسن اغلب با توجه به کتاب جام‌جم این طول و عرض بلاد را بدست داده است «معرفت سمت قبله مسلمانان یعنی نقطه‌ای از دایره افق که اگر نماز گزار روی خود را به آن نقطه بدارد روی او به سمت مکه باشد و علما اتمام این عمل را به دایره هندیه کنند...» (همانجا)

(میرزا حسن در فارسنامه موفق به ارائه تمام درجات انحراف قبله نشده و اغلب جای آن را خالی گذاشته است).

ط- به کار بردن واژه‌های فرنگی در نثر و نظم و معنی کردن برخی از آنها:

«در انگلند اهل ریاضی گرفته‌اند با میل یک درج را اندر حساب سط» (مقدمه علمیه)

«... جماعت پرتگال از فرنگستان آمده والی هرموز را فریفته در جزیره ... لوای اقتدار افراتند ...» (وقایع سال ۱۰۱۰)

«... به سفارت استنبیل ... به مصاحبت انجلو چاوش سفیر دولت روم ...»

(وقایع سال ۱۰۲۱)

«... به بندر جرون که او را بندر گامبرون نیز می گفتند رفته ... جماعت پورتکال را از جزیره هرموز بیرون کرده، بندر جرون یا

گامبرون را ... بندر عباس گفتند ...» (وقایع سال ۱۰۳۰)

«... این جزیره ... در دست فرنگیان ولندیزی بود و چون جماعت ولندیزی از خیال میرمهنا مطلع گشتند ... کپیتان جهازات ولندیزی

با کشتیهای خود در برابر آنها آمده جنگی سخت نمودند ...» (وقایع ۱۱۸۰)

«... برای انجام این خیال سیسیانوف را که اهالی آذربایجان به ظرافت او را ایشپخدر گفتند مأمور به صوب تفلیس فرمود ...» (وقایع

سال ۱۲۱۸)

«... در عنوان جواب ناپلیون ایمپراطور ... فرانسه ...» (وقایع سال ۱۲۲۱)

از اشعار خود میرزا حسن درباره لاری و لار فارس:

در آن شب که مرا دمه در رسید سه پله به یخ ترمومتر آرمید

سه پله به یخ مانده ای ذووداد بگفتم به تقسیم سانتی گراد

سپس چون سه شب ترمومتر آرمید به پنج و شش و هفت پله رسید ...

(بلوک لارستان)

«... ایلچی دولت نمسه ...» (وقایع سال ۱۱۴۶)

و در گزارش سفرنامه ناصر الدین شاه بفرنگ با بسیاری از این نامها و اصطلاحات روبرو می شویم. ر ک: وقایع سال ۱۲۹۰ ببعده

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۵

## خصوصیات صرفی و نحوی فارسنامه ناصری

### اشاره

#### ۱- استعمال ضمیر «او» به جای «آن»:

«... و اصفهان و اعمال او را مسجد مسلمانی کنم ...» (گفتار اول- وقایع سال ۳۶۹)

«... تو به مملکت فارس رفته و پادشاه او را دیده‌ای ...» (وقایع سال ۳۶۹- گفتار اول)

#### ۲- استعمال یاء استمراری:

«... شاگردان فقیر را با ابناء ملوک فرق نهادی و فرزندان خویش را بر دوستان درویش ترجیح ندادی ... هر جامه که دوختندی،

پوشیدی ... و هرچه از خزانه غیب رسیدی صرف فرمودی و چون تمام گشتی وام نمودی ...»

(گفتار دوم- محله سرباغ شیراز)

«... خط نسخ تعلیق و شکسته را خوش نوشتی که به خط استادان این دو خط مشتبه شدی و گاهی در تقاضای ضبط ناحیه و بلوکی

نشدی ...» (محله سرباغ شیراز- گفتار دوم)

**۳- فاصله بین اجزاء فعل مرکب:**

«... ناچار پناه به بارگاه سلطان اولیا شیخ مرشد ابو اسحق برده، درها را بستند...» (وقایع سال ۶۶۲- گفتار اول)  
 «... پس عود به ری نمود...» (وقایع سال ۳۶۵- گفتار اول)

**۴- بکاربردن وجه وصفی:**

به کرات به عنوان یکی از خصوصیات عمده نثر دوره قاجار:

«... پس عرضه داشت که چون این غلام از راه دور آمده و به کاری بزرگ مأمور گشته ... هم سپاه را سان دیده و هم ارادت کیشی سپاه خراسان را فهمیده، مزید قوت و اجرای خدمت خواهد بود...» (وقایع سال ۱۱۴۵- گفتار اول)  
 «... دشمن مغرور است و جمعیتش پرزور، در برابر ما نشسته و ... به قلعه ایروان و زنگی پیوسته اگر فتوری در عزم و رزم ما شود از همه جا بسته، پس توکل به قوت ایزدی باید نمود...»  
 «... علی مراد خان گرفتار گشته به حضور همایونی رسیده است و پایش را بریده، چشمهای او را کنده، وفات یافت...» (وقایع سال ۱۱۴۹- گفتار اول)

**۵- حذف اجزاء جمله چون فاعل، مسند الیه، مفعول، مسند، متمم فعل، حروف اضافه، نشانه و ربط:**

«... پس تمامت گرفتاران رومی را مرخص فرموده، خرجی راه داده، بدرقه همراه نموده، فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۶  
 روانه اوطان خود نمود...» (وقایع سال ۱۱۴۸- گفتار اول)  
 «... پانزده هزار نفر از سپاه کینه‌خواه برداشته، به قصد استقبال سر عسکر نهضت نمود...» (همانجا)  
 «... مقصود ما از احضار شما این است که بگویم شاه طهماسب معزول و شاه عباس منصوب، هر دو پادشاه و پدر بر پدر پادشاه و شاهزاده‌اند...» (وقایع سال ۱۱۴۷)  
 «... اگر اهالی ایران به سلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند...» (وقایع سال ۱۱۴۸)  
 «... شجاع الملک و سران، سکونت را بر حرکت ترجیح می‌دادند که دشمن بیاید او را بهتر دفع کنیم...» (وقایع سال ۱۲۷۳)  
 «... جمعی را به شفاعت خدمت رکن الدوله فرستاد...» (وقایع سال ۳۶۵)  
 «... آنها را روانه فارس داشته، محبوس شدند...»  
 «... تاجر عود به فارس و قصه صندوق که از عضد الدوله همراه برده بود به عرض رسانید...» (وقایع سال ۳۶۹)  
 «... از عمرش هفتاد سال گذشته بود و چهل و چهار سال لوای امارت افراشت.»

**۶- تقدم و تأخر اجزاء جمله:**

«... عبد الله پاشا، از انصراف موكب نایب السلطنه از ظاهر قارص حمل بر سپاه یا سانحه در بلاد ایران نموده، جمعیت متفرقه خود را جمع داشته که موافق ثبت دفتر رومیه و تقریر محمد آقا ذخیره‌چی که در جنگ اسیر گشت معادل ۷۰ هزار نفر سوار و ۵۰ هزار پیاده بود، عازم ایران گردید...»

## ۷- جملات طولانی:

«مدت سفر میمنت اثر هندوستان از تاریخ غره ماه صفر ۱۱۵۰ که روز حرکت از نادرآباد است تا روز ورود به آن مکان دو سال و هفت روز و مدت حرکت از شاه جهان‌آباد تا ورود به نادرآباد یکسال تمام اتفاق افتاد...» (وقایع سال ۱۱۵۳)

«... بر حسب فرمان و کیلی، تفنگچی و چریک سواحل دریای فارس از حد حصار خفار و نواحی که مسکن طایفه بنی کعب بود و بنادرات در کشتیهای دیوانی که از زمان حضرت نادر شاه باقی بود و کشتیهای تجار سوار شده به عزم تسخیر مسقط حرکت نمایند

«...»

(وقایع سال ۱۱۸۰)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۷

## افکار اجتماعی و اندیشه‌های میرزا حسن

مورخی بزرگ چون میرزا حسن، وقتی قلم بدست می‌گیرد تا به نگارش وقایع کوچک و بزرگ تاریخی پردازد، صرفاً وقایع‌نگاری نمی‌کند و علی‌رغم بسیاری از حادثه‌نویسان فقط به جلوس و مرگ پادشاهان، جنگها و آشتی‌ها، تشکیل و زوال ظاهری حکومتها اکتفا نمی‌نماید بلکه با دیدی عمیق و همه‌جانبه، نه تنها انگیزه‌های حوادث را درمی‌یابد، نتایج و عوارض و عواقب مسائل را نیز می‌شناسد و با خوانندگان در میان می‌نهد.

به شهادت سطور فارسنامه ناصری، میرزا حسن در همان حال که قدرت اراده و تصمیم و موقع‌شناسی افراد بزرگ را فراموش نمی‌کند و نقش شخصیتها را در ساختار حوادث تاریخی منکر نمی‌شود، شجاعت‌ها و دلآوری‌های افراد را در کنار هدفها و عملکرد آنها به تحلیلی بیرحمانه می‌کشد، نقاط قوت و ضعف سیاسی و اجتماعی آنها را می‌نماید، دانائی و تقوا، فضیلت و کمالات فردی را از دانش آموزها، جنگ‌آورها، سازمان‌دهیها، مقاومتها، داد‌گریها، رقابتها، شکست‌ها و پیروزیهای آنان را به جای خود مطرح می‌کند ولی در عین حال اشتباهات ناشی از خودپسندی‌ها، گمراهی‌ها، مال‌اندوزی‌ها، قساوتها و ستمگری‌ها و جهالتها را از یاد نمی‌برد.

نظری به آنچه او درباره شاه اسماعیل صفوی، شاه طهماسب، نادر، کریم خان زند، آقا محمد خان قاجار و لطف علی خان زند، فتحعلی شاه قاجار و بسیاری دیگر از سلاطین قبل و بعد از آنها نگاشته است، باز نماینده این روحیه تاریخ‌نگاری است، یکی بسیار خوب سازمان می‌دهد، از هیچ، همه‌چیز می‌سازد اما قسی القلب و بیرحم است، دیگری تقوا و پرهیز می‌نماید ولی در عمل دروغگو و ریاکار و بی‌تقواست و سومی پس از فتوحات فراوان به جنون قدرت دچار می‌شود و وحشیگریهایی می‌نماید که روی چنگیز و تیمور را سپید می‌سازد و چهارمی اگرچه وکیل-الرعایاست، از کله منار ساختن نیز دریغ نمی‌ورزد و نزدیکترین محارم و دوستان خویش را خودبینانه کور می‌کند و می‌کشد و آقا محمد خان پس از آنکه به بهترین وجهی وحدت ملی و سازمان‌دهی سیاسی و اجتماعی و بدر کردن رقیبان را انجام می‌دهد، زشت‌ترین رفتارها را با رقیب شکست‌خورده و درمانده خویش، انجام می‌دهد که ذکر آن مایه شرم تاریخ‌نویسان است، کله‌منار می‌سازد و مال می‌اندوزد و از هر گونه قساوت حیوانی دریغ نمی‌کند. اما مرگ عبرت- انگیز هر یک از اینها که بی‌هرگونه شکوه و همراه با شادی قلوب صورت می‌گیرد، نشان می‌دهد

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۸

که هیچیک از این قدرتها بر مبنای آنچه واقعا تاریخ را می‌سازد، یعنی قلوب مردم، استوار نیست و میرزا حسن با این ترتیب و علی‌رغم بعضی تعارفات متداول عصر، نه تنها مطلق‌سازی نمی‌کند بلکه قدرت‌ها و ضعفها را در کنار هم می‌نشانند و آئینه عبرتی

می‌سازد که نگرندگان به تاریخ را راضی و خشنود می‌سازد و درسها می‌آموزد.

دید اجتماعی میرزا حسن بسیار منطقی و بلندنظرانه است، او انسان را محترم، باارزش، باتقوا و فضیلت، شجاع، فداکار و میهن پرست می‌شناسد و هرچه را که به این ارزشها خلل وارد می‌سازد، مطرود و غیرانسانی می‌داند، او ریاکاری، استعمار و تحمیق توده‌ها را نفی می‌کند، فشارهای اقتصادی، مالیات‌گیریهای بیرحمانه، ستمگریهای عوامل قدرت را برای کسب مال اول برای خود و بعد برای حکومت، بر نمی‌تابد و جابجا با ذکر شواهد و امثله فراوان نظام مبتنی بر قساوت و بیرحمی و بی‌رمق کردن اقتصادی جامعه را محکوم می‌سازد. برای او فارس مشتی نمونه خروار است و آنچه را از خون و آتش و قحطسالی و بی‌غذائی و بیماریها در فارس مطرح می‌کند، در واقع صرفاً متعلق به این بخش از ایران بزرگ نیست، نمودار وضع موجود یک جامعه بزرگ، در سرزمینی بزرگ است در یک عصر مشخص. و آنچه از کمالات نیز مطرح می‌کند چون فضیلت‌جوئی، علم، ریاضی‌دانی، صرف و نحو‌دانی، تجارت، علم‌آموزی و علم‌اندوزی، فقاقت و اجتهاد، لشکرآرائی و هنرمندی که، شعر و خط و نویسندگی، منحصر به فارس نیست. او از دانشمندانی از دیگر نواحی ایران نیز نام می‌برد و ایشان را می‌ستاید تا بفهماند که اگرچه ضرورتاً از فارس سخن می‌گوید همه‌جای ایران را سرای خویش می‌داند و رفاه و سعادت و نیکروزی را برای همه مردم ایران می‌خواهد.

این اندیشه‌های دقیق و انسانی حساب شده، سبب می‌شود که در فارسنامه ناصری برای اولین بار، انسانهای معمولی با کارها، هنرها، قوتها و ضعفهایشان در یک کتاب تاریخی معتبر در گفتار دوم فارسنامه مجالی برای ظهور و نمود بیابند و بهترین دستمایه محققان اجتماعی برای دریافت اوضاع اجتماعی توده‌های فراموش شده در تواریخ رسمی و اشرافی و فرمایشی باشند آنهم در دورانی که از حساس‌ترین ادوار سیاسی ایران عزیز و سرفراز است، دوران نفوذ استعمار، دورانی که فقط معدودی از رجال بزرگ فاجعه خزنده استعمار را درک می‌کنند، دوره‌ای که حقوق‌بگیران و کارگزاران بیگانه همانند صاحبان مشاغل اجتماعی دیگر در کنار طبقات مختلف جامعه ظاهراً آبرومندانه زندگی می‌کنند و جامعه ماهیت کارگزاری انگلیس و هلند و پرتغال را درک نمی‌کند و میرزا حسن در ضبط این مشاغل و مناصب، رابطه توطئه قدرتهای استعماری را در هرات با ماجراهای اشغال بوشهر مربوط می‌کند و خزش استعمار و فریبها و نیرنگهای آن را خوب می‌شناسد و دقیقاً ضمن شرح حوادث تاریخی، رندانه روزهای تلخ آینده جامعه استعمارزده را پیش‌بینی می‌کند که از بحرین و هرموز و هرات و آذربایجان و سواحل خلیج فارس و دریای خزر آغاز می‌شود و روزی به تقسیم ایران در شهریور ۱۳۲۰ می‌انجامد

ما در مباحث بعدی با تشریح کمالات اجتماعی، زنان و مردان درجه اول و دوم و سوم، مشاغل، شکنجه‌ها و عذابهای ارباب قدرت، فشار مأموران مالیاتی و امثال آنها به خوبی می‌توانیم تفاوت تاریخ‌نگاری میرزا حسن را با دیگر تاریخ‌نویسان دریابیم:

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۹

### تحلیلی از بخشهای فارسنامه ناصری

بطور کلی فارسنامه ناصری از دو بخش مجزا از یکدیگر تشکیل شده است که نویسنده بر آنها، نام گفتار اول و گفتار دوم را نهاده است.

در گفتار اول وقایع تاریخی فارس و گاهی ایران از صدر اسلام تا سال ۱۳۰۰ هجری به ترتیب گاهشماری هجری ارائه می‌شود اگرچه میرزا حسن این وقایع را تا سال ۱۳۱۲ نوشته بود ولی دوازده سال از این وقایع مفقود شد و بعلت ضعف چشم آنرا تجدید نکرد. در این قسمت به وجود آمدن حکومت اسلامی در ایران، تغییر قدرت از حکام عرب به فرمانروایان ایرانی، روی کار آمدن سلسله‌های مختلف پادشاهی در ایران و رابطه این فرمانروایها با وضع فارس به دقت و وسواس و با استفاده از منابع فراوان مطرح می‌شود و برخلاف کتب تاریخی دیگر که اولاً وقایع بسیار مهم مربوط به سلاطین و جنگها و صلحهای آنان را مطرح می‌سازند و

ثانیا به جزئیات وقایع و امور که گاهی زیربنای حوادث اساسی و بزرگ هستند توجه نمی‌کنند، میرزا حسن از هر دوی این نقائص اجتناب می‌جوید و علاوه بر اثر اوضاع سیاسی و اجتماعی حکومت‌های غالب، بر اوضاع و احوال فارس، جریان‌ات اجتماعی و اقتصادی و اوضاع و احوال مردم را از ابعاد مختلف مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و با نکته‌سنجی‌های خردمندانه و دید روشن‌گرانه خویش عمق حوادث را نشان می‌دهد و تأثیرات مثبت و منفی آن را بر مردم فارس می‌نمایاند و صرف‌نظر از مواردی که به خاندان خودش یا به رجال محبوب صاحب قدرت روزگارش مربوط است در بقیه موارد، محاسن و معایب را بازمی‌گوید.

او مطالب این بخش از کتاب خود را از خلال دهها کتاب تاریخی و به استناد دیده‌ها و شنیده‌ها و استنباطات شخصی خویش فراهم می‌آورد و به همین جهت بخش اول کتاب او صرف‌نظر از اینکه تاریخ اجتماعی و سیاسی است، به ظهور و افول بسیاری از علما و شعرا و بزرگان، حوادث ارضی و سماوی، قحطسال‌ها و سالهای فراوانی، نبردهای عقیدتی و دشمنی‌های قومی، آداب و رسوم محلی، ویرانیها و آبادانیهای شهرها، ایجاد و نابودی مراکز علمی و ادبی و مذهبی و انگیزه‌های شخصی یا اجتماعی این حوادث اشاراتی مشبع و آموزنده دارد و اگرچه در تحت تأثیر منابع گاهی القاب و اوصافی را برای رجال و بزرگان مورد بحث

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۹۰

بکار می‌برد که بسیار احترام‌انگیز و حتی تملق‌آمیز است اما در ذکر وقایع، کارش روشن‌گری است، خواننده را فریب نمی‌دهد و بر حقیقتی سرپوش نمی‌نهد و گفتنی‌ها را می‌گوید و اخلاق نیک و بد مردم را آنچنان که بوده است بازمی‌نماید و بهمین جهت گاهی حتی کلامش به مرز خرافات گوئی و زودباوریهای ساده‌لوحانه نزدیک می‌شود.

گفتار دوم کتاب نیز، ویژگیهای خاص و استثنائی خود را دارد که ما قبلا به اجمال از آنها سخن رانده‌ایم و اینک در دو مبحث تحلیلی از گفتار اول و دوم فارسنامه ناصری، به تفصیل درباره این دو گفتار، گفتگو خواهیم کرد:

چند تن از فرزندان حاج میرزا حسن:

از چپ به راست: ۱- آقای میرزا سید محمود خان (فرزند حاج میرزا حسن) ۲- آقای حاج میرزا سید محمد (مهدب الدوله) (فرزند حاج میرزا حسن) ۳- آقای میرزا سید احمد (مهدب الدوله) (فرزند حاج میرزا حسن) ۴- آقای ملا غلامحسین مدرس نجوی ۵- حاج میرزا ابو القاسم منصوری (فرزند حاج میرزا حسن)

اصل عکس در بقعه مدرسه منصوریه شیراز که در سال ۱۳۱۹ قمری گرفته شده.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۹۱

### تحلیلی از گفتار اول فارسنامه ناصری

فارسنامه ناصری، شاید از معدود کتابهایی باشد که در گفتار اول خود دقیقا اوضاع و احوال اجتماعی و حوادث و وقایعی را که دیگر تاریخ‌نویسان متذکر آن نشده یا از آنها به تسامح گذشته‌اند، مشروحا و دقیقا مطرح نظر قرار می‌دهد:

در این گفتار نظام حاکم بر جامعه با نظامی منطقی و بهم پیوسته با تمام ابعاد زشت و زیبای آن نشان داده می‌شود، به همان اندازه که از سلاطین و بزرگان، وزراء و امراء و حکام و ضابطین و فراشان سخن می‌رود، از علما و دانشمندان و فقها و شعرا و نویسندگان سخن رانده می‌شود و به همان حد که وقایع مهم از قبیل جنگها و تغییر فرمانروایان و قساوتهای ارباب قدرت مطرح می‌شود به زندگی طبقات متوسط و فرودین جامعه نیز توجه می‌شود و حسادتها و رقابتهای و توطئه‌ها، نیک‌نفسی‌ها، خیراندیشی‌ها، بخشش‌ها، در جوار شکنجه‌ها و عذابهای قساوت‌آمیز، مطرح می‌گردد.

از راهزنان، سرهنگان، شاهزادگان، فقها، والیان فارس و رجال درجه دوم و سوم در شهرهای کوچک و بزرگ این بخش از کشور سخن می‌رود و از حرصها و مال‌اندوزیهای که رمق جامعه را می‌گیرد، از باج‌خواهیها و باج‌دهیهای که معلول جامعه‌ای استبدادزده

و مرعوب است و از روابط سیاسی عصری که استعمار کم‌کم جای پای خود را به صورت‌های مختلف در نواحی مختلف ایران منجمله فارس استوار می‌سازد و توطئه‌ها و فریبها می‌آفریند همه و همه در این کتاب با موشکافی سخن می‌رود. اخلاق اجتماعی، روابط همجنس‌بازانه، قدر نازل زنان، نظربازی‌ها، فحشاء و منکرات به همان اندازه به دید می‌آید که شکنجه‌ها، کله‌منار ساختن‌ها و چشم‌کندن‌ها و قتل‌عامها و غارتها و اسیر گرفتن‌ها. نویسنده فراموش نمی‌کند که آنان که از قدرت نیز فاصله دارند چون شعرا و نویسندگان و تجار و مردم عادی محلات حیدری و نعمتی چه مسائلی دارند و چگونه اعمال آنها گاهی در سطح جامعه به فاجعه‌های شوم و دردانگیز می‌انجامد و همین گروه نیز تا مجالی می‌یابند چگونه بر هم می‌تازند و کار یکدیگر را می‌سازند. روابط مال‌اندوزانه اجتماعی، قاضی که مال یتیمان را می‌برد، عالمی که به شهادت ناروا املاک موقوفه‌ای را به دیگری می‌بخشد، برادری که به منظور تصاحب مال برادر، او را می‌کشد، و رجاله‌ها و ولگرد‌هائی

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۹۲

که بر سر مردم می‌تازند و بر مال و ناموس آنها چیرگی می‌یابند، همه و همه، سطور گفتار اول فارسنامه را به آئینه عبرت تاریخ بدل می‌کنند.

مؤلف فارسنامه مردی است نکته‌سنج و علت‌یاب و تحلیل‌گر، با زبانی مهربانانه و نرم و لطیف، همچنانکه در گفتار اول فارسنامه در ذکر رجال طراز اول از قبیل امراء و وزراء و حکما به بیان القاب مسجع و موزون فراوان مبادرت می‌ورزد، در گفتار دوم نیز از بذل این تعارفات و القاب برای افراد و رجال درجه دوم و حتی کودکان دریغ نمی‌ورزد:

اما بی‌آنکه به ذکر القاب رائج در فارسنامه پردازیم باید رجال فارسنامه را ارزیابی کنیم. در گفتار اول فارسنامه، نظر به کیفیت تاریخ‌نگاری کتاب، شخصیتها اصولاً مردند و از زنان جز معدودی مطرح نمی‌شوند اینان عبارتند از:

۱- پادشاهان و فرزندان ذکور و خاندان ایشان با توجه به نتایج تاریخی اعمال و افعالشان و ظلم و دادگری و مهر و کین آنان در فارس.

۲- علما و شاعران و زندگی آنها در رابطه با دربارها و صاحبان قدرت، تولد و مرگ این دسته از رجال و بوجود آوردن شاهکارهای علمی و ادبی بوسیله آنها.

۳- وزراء و سرداران و حکام و کارگزاران و مأمورین دولتی و جنبه‌های مثبت و منفی کارهای ایشان در فارس.

در این بخش ما با بسیاری از توطئه‌های کلی یا جزئی که فی‌المثل به مرگ پادشاهانی چون نادر و آقا محمد خان می‌انجامد تا کشته شدن فلاں ضابط در توطئه ارادل و اوباش محل سر و کار داریم. این قسمت از فارسنامه به تحقیق، یکی از تحلیلی‌ترین و عبرت‌آموزترین بخشهای کتاب است و میرزا حسن با نکته‌سنجی فراوان به موقع انگیزه‌های مخاطرات و دشمنی‌ها، دوستیها و زد و بندهای ارباب قدرت و نتایج مثبت و منفی این اعمال را به تحلیل می‌گیرد و اغلب با نتیجه‌گیریهای خاص، خواننده را با جریان شکل‌گیری قدرتها و زوال آنها و انگیزه حوادث و رویدادها، آشنا می‌سازد و بدین ترتیب کتاب خود را از بیرونی و بی‌رونقی و وقایع‌نگاری محض بعضی از مورخان، بدور می‌دارد، به این نمونه‌ها بنگرید:

در ذکر کشته شدن نادرشاه می‌نویسد: «... نادر بجهت رجحانی که به مذهب اهل - تسنن داده بود دل مردم ایران را از خود برگردانید و به کسانی که معتقد به مذهب شیعه بودند، اعتمادی نداشت بلکه از جمیع اهالی ایران، ایمن نبود و اعتمادش را بر افغانان و ترکمانانی که با او بودند گماشت و امرای این دو طایفه در نزد وی کمال احترام را داشتند و هر یک از امرای ایران را که در نظر مردم رتبه‌ای داشت از پای درآورد و مزاج اهالی ایران را از خود متنفر نمود و در این سفر اراده داشت که تمام ایرانیانی که در اردوی او بودند به قتل رساند و شکی نیست که این‌گونه خیالات ناشی از دیوانگی است، لهذا بعضی از امرای معتبر ایرانی که همیشه با او بودند، دانستند که نام ایشان در فهرست دفتر کسانی است که نادر عزم قتل آنها را نموده، استخلاص خود را در

استهلاک او دیدند از جمله: محمد صالح خان قرقلوی افشار ایبوردی، سرتیپ فوج خاصه و محمد خان قاجار ایرانی و ... به اشاره علی قلی خان مذکور و تمهید محمد صالح خان و جمعی از هم‌کشیکان که پاسبان سرپرده دولت بودند، در نیم شب به بهانه کار واجب به خیمه شاهنشاهی رفتند و چون مردمان معتمد بودند، قراولان مانع نگشته

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۹۳

به درون خیمه شدند و نادر شاه از خواب برخاسته خون دو نفر از آنها را بریخت و محمد صالح خان شمشیری بر تارک نادری زده او را بینداخت و دیگران مدد کرده، سر او را بریده از سرپرده درآمدند و این واقعه در شب یازدهم جمادی دویم در منزل فتح‌آباد دو فرسخی خوبشان اتفاق افتاد.

جهان ای برادر نماند به کس دل اندر جهان آفرین بند و بس

مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت که او چون تو بسیار پرورد و کشت ...

(وقایع سال ۱۱۶۰ - گفتار اول)

و درباره کشته شدن آقا محمد خان قاجار می‌نویسد: «... حضرت گیتی‌ستان داخل شوش شد و چون سه روز بگذشت میانه صادق نام گرجی پیشخدمت و خداداد فراش خلوت اصفهانی نزاع شد و آواز آنها چنان بلند گردید که حضرت شاهنشاهی را به غضب درآورد و حکم فرمود که هر دو نفر را به قتل رسانند و صادق خان شقاقی که از امرای معتبر بود در حق آنها شفاعت نمود، به درجه قبول نرسید لکن فرمود چون شب جمعه است کشتن آنها را به روز شنبه انداختم و آن دو نفر را بی‌کند و زنجیر در سرپرده به خدمت سابقه خود باقی گذاشت و از روی تجربت دانسته بودند که آنچه را وعده کند به‌جا آورد، پس قطع امید موجب جسارت آنها گشت و چون پادشاه جمجاه در خواب شد، عباس فراش خلوت مازندرانی که با آنها معاهده داشت، در رسید و هر سه نفر پای جلادت را در سرپرده شاهی گذاشتند و با دشنه و خنجر زندگانی حضرت شاهنشاهی را تباه نمودند.

جهانا چه بد مهر و بد خو جهانی‌چو آشفته بازار بازرگانی

بهر کار کردم ترا آزمایش سراسر فریبی سراسر زیبایی

وگر آزمایش صد بار دیگرهمانی همانی همانی همانی ...

(وقایع سال ۱۲۰۹)

و در مورد کشته شدن رجال درجه دوم به داستان زیر که ماجرای قتل ضابط کازرون را بازمی‌گوید بنگرید: «... خواجه حسین علی افشار، ضابطی این بلوک را تصاحب نمود و بعد از او پسرش حسام الدین به حکومت کازرون برقرار گردید اما حسام الدین خواجه حسین قلی را نایب خود و ضابط کازرون نمود و به اصفهان رفت ... اشرار محله بازار کازرون او را به ضیافت عروسی بخواستند و چون وارد خانه داماد گردید ملاحظه نمود از مردمان با کار و بیکار حلقه بسته گشته و جماعتی در میان حلقه چنان که رسم الوار است با شمشیرهای برهنه مشغول شمشیربازیند، چون حلقه مردم را برای عبور خواجه شکستند و خواجه داخل حلقه گردید، جماعت شمشیرباز او را به شمشیر پاره نمودند چون این خبر به اصفهان رسید خواجه حسام الدین با چندین سوار دیوانی بیامدند و آنچه توانستند به اهالی محله بازار نمودند یعنی للنهب ما جمعوا للقتل ما ولدوا، للحرق ما زرعو ...»

(گفتار دوم - بلوک کازرون)

۴- در گفتار اول فارسنامه علاوه بر حوادث تاریخی به مسائل طبیعی از قبیل اثر باد و باران، خشکسالی و فراوانی نیز توجه می‌شود و به آبادانی و ویرانی شهرها، دهات، ساختن حصارها و دروازه‌ها، پلها، قنوات، مساجد و مدارس و بقاع و تجدید و تعمیر عمارات سلطانی و

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۹۴



مذهبی و تهیه ضریح و چلچراغها و هدیه‌های گرانقدر به بقاع متبرکه نیز در ضمن حوادث سالهای مختلف گفتار اول اشاره می‌گردد و نقش مردم آبادگر و دسیگر را مطرح می‌نماید.

«... از مآثر عمرولیت صفار مسجد جامع عتیق شیراز است که ذکر آن در بقاع شیراز بیاید.» (وقایع سال ۲۸۷)

«از مآثر رکن الدوله که ایام توقف در شیراز احداث نمود قنات رکن آباد است که منبع آن نزدیک به دو فرسخ میانه شمال و مشرق شیراز و مصب آن صحرای مصلاهی شیراز است...» (وقایع سال ۳۵۱)

«... ابن خلکان گفته است عضد الدوله اول کسی است که مرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله علیه را ظاهر ساخت و عمارت و قبه برای او ساخت...»

(وقایع سال ۳۷۲)

«... بعد از ورود به بغداد خرابیهائی که در چندین سال بر بغداد وارد آمده، تعمیر نمود و بقاع خیر احداث نمود...» (وقایع سال ۳۸۷)

«و از مآثر امیر عضد الدوله در فارس بند امیر است بر رودخانه کربال و تالاب استخر که به مثل گفته‌اند کوهی را در دریا و دریائی را بر کوه گذاشت...» (وقایع سال ۳۷۲)

«... ابو سعید با سیرتی زشت، شهر شاپور را چنان خراب کرده که مسکن دد و دام گشته بود...» (وقایع سال ۵۰۲)

«جلال الدین چاولی عمارتی در فارس ساخته است که بند قصار بلوک کربال است که بر رودخانه کربال فارس ساخته و چندین قریه را معمور داشته است و بند رودخانه رامجرد است که در قدیم بندی داشت و سالها شکسته بلوک رامجرد از کار افتاده بود...»

اتابک آنرا آباد و معمور داشت و بلوک رامجرد را چراغ بلوکات فارس نمود...» (وقایع سال ۵۱۰)

«... ابو نصر لالا... در جوار مزار مقدسه ام کلثوم مدرسه وسیع رفیعی بنا نهاده به انجام رسانید و در نزدیکی دروازه استخر مدرسه دیگری ساخت و در راه عراق رباطی به انجام رسانید که آنرا رباط لالا گویند» (وقایع سال ۵۳۰)

«... حصار شهر را تجدید کرد پس مسجد جامع جدید را که به مسجد نو شهرت یافته، وسیع و مانند همت عالی خود رفیع احداث فرمود و درازی این مسجد... و چهار طاق مرتفع... و طاق کوچک و چندین شبستان در این ساخته‌اند...» (وقایع سال ۶۱۴)

«در زمستان این سال قطره بارانی از ابر نبارید و امید زراعتکاران از منفعت زمین بر باد رفته آتش پریشانی در دلها زبانه کشید، آب از کاریزها برنیامد و چشمه‌ها خشکید، شتوی فاسد شد، صیفی باطل گردید و مردم در پی نان به جان رسیدند... تا چهل روز قرص نانی از دکه خباز درنیامد و چون تابستان رسید وبائی عظیم در عقب این بلاهی قحطی بروز نمود و چندین هزار نفر از قحط و وبا در

دار الملک شیراز چهره را در خاک تیره کشیدند...»

(وقایع سال ۶۹۸)

«... چون برج و باروی شیراز نزدیک به انهدام شده بود فرمان صادر گردید باروی رفیع و خندقی عمیق بر گرد شهر شیراز احداث کنند...» (وقایع سال ۷۰۱)

«... چندین قندیل طلا و نقره و سایر مایحتاج به آن آستانه مبارکه برده در رواج و رونق

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۹۵

آن کوشید و قرآنی که به خط خود در طفولیت کتابت کرده بود، بر روی ضریح مبارک گذاشت...» (وقایع سال ۹۱۴)

«... فرمان داد تا نجاران هنرمند و مهندسان خاتم‌بند از اطراف بلاد در بغداد جمع شده شش صندوق منقش در کمال تکلف و زیبایی ترتیب دهند و صندوقهای کهنه قدیمی را از آن مرقدهای مبارک برداشته، صندوقهای نو را به جای آنها گذارند...»

(وقایع سال ۹۱۴)

«... عمارتی لایق مشتمل بر گنبد و رواق و کریاس و مسجد و چندین حجره فوقانی و تحتانی بر مزار کثیر الانوار امامزاده سید علاء الدین حسین در محله باغ نو شیراز احداث نمود...» (وقایع ۹۲۳)

«... طهماسب قلی خان پس از فتح شیراز ... مبلغ یکهزار و پانصد تومان برای تعمیر بقعه مبارکه و مقدار ۷۲۰ مثقال طلای خالص را قندیلی ساخته به زنجیر نقره در حرم محترم شاه چراغ آویختند و آن قندیل تا سال ۱۲۳۹ که تمام عمارات آن بقعه از زلزله خراب شد باقی بود و همان قندیل شکسته را فروخته قیمت آن را به مصارف تعمیر خرج نمودند روزی نواب طهماسب قلی خان در تکیه خواجه حافظ از دیوان بلاغت نشانش تفأل نموده این غزل در بدایت صفحه آمد:

«سزد که از همه دلبران ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج بشکرانه این بشارت، تکیه خواجه را تعمیری لایق نمود...»  
(وقایع سال ۱۱۴۲ - گفتار اول)

«... از اتفاقات آنکه چندین بار بارانهای هفت شبانه‌روزی بیارید و آنچه خانه از دست افغان بدر رفته بود، از باران و برف خراب گردید» (وقایع همان سال)

«... بر حسب حکم نواب طهماسب قلی خان، محصلان ساعی بر ملاک و باغبانان دیوانی و اربابی گماشته، طوعا او کرها به غرس اشجار و آبادی باغات که در زمان افغان حتی درختی در آنها نگذاشته بودند پرداختند و تا سه سال اهتمام نمودند و باغات اربابی و دیوانی مانند باغ فردوس و خلد برین و ... تکایای جانب جعفر آباد و مصلی و دلگشا ... به حلیه آبادی رسید ... و آبادی این باغها به جائی رسید که خالی از اغراق نزدیک به سی هزار سرو و کاج و چنار داشت بغیر از درختان ثمری و باغستان قصر الدشت...»  
(همانجا)

«... چون از عهده احمد خان بر نیامد بلوک فسا و خفر و کوار را خراب کرده عود به شیراز نمود و باغاتی که در فتنه تقی خان خراب نگشته بود، تمامی درختان آنها را بختیاران بریدند و به جای هیزم فروختند و صرف نمودند...» (وقایع سال ۱۱۶۵)

«... از بامداد تا شش ساعت ۵ هزار نفر را کشتند و ضریح مبارک را درهم شکستند و قندیلهای زر و سیم و جواهر رنگینی که سالهای دراز از هر کشوری بدانجا حمل داده، خزانه نموده بودند به غارت بردند...» (وقایع سال ۱۲۱۶)

۵- بیرحمیها و قساوت‌های صاحبان قدرت، یک لحظه از نظر تیزبین میرزا حسن نهان نمانده است، از شکنجه‌ها گرفته تا کشتارهای دستجمعی و یا اعمال ضد اخلاقی و ضد انسانی داعیه‌داران حکومت و ریاست. به نمونه‌های زیر بنگرید:

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۹۶

«... در زمان شاه عباس کبیر ... شیخ احمد آقا امیر الامراء میر غضبان که کسی را به ناحق کشته بود به قصاص رسید و تفصیل حال او بر این وجه است که یکی از اواسط الناس طایفه استاجلو بود و در آغاز سلطنت شاه عباس به خدمت شبانه‌روزی درگاه معلی سرافراز بود و چون کاردانی او در نظر مبارک جلوه نمود به داروغگی شهر قزوین برقرار شد و در آن کار از قساوت قلب دکان سیاست را گشوده دست بیداد را دراز کرده، سیصد نفر از امثال او در اطاعتش درآمدند و چون واجب القتل به دست آنها می‌افتاد او را زنده بر سیخ زده در آتش افروخته کبابش می‌نمودند و چون آوازه بیرحمی شیخ احمد آقا به مسامع عز و جلال رسید، او را به منصب میر غضب‌باشی افتخار داد!! و پانصد نفر سنگدل بر او جمع گشته فوجی معتبر شده، در سفر و حضر ملازم موبک همایون بودند و اگر فرمان قتل عام شهری یا طایفه‌ای صادر می‌شد جماعت میر غضبان یورش برده، خرد و بزرگ آنها را می‌کشتند و شیخ احمد آقا، لباس مخصوص برای خود و اتباع خود اختراع نمود که عمامه‌های سرخ بسیار بزرگ بر تاجهای سرخ سبتر به درازای ذرعی بسته به پر عقاب آراسته بر سر گذاشته، لباسهای سرخ دربر داشتند.

و ملک بیگ اصفهانی که در زمره میر غضبان بود دکانی در برابر شیخ احمد آقا باز کرد و جماعتی را تابع خود نموده و تاج سرخ سبتر از ذرعی درازتر به پر بوم آراسته بی‌عمامه بر سر خود و اتباع خود گذاشت و نام خود و اتباع را گوشت خام‌خوار نهاده، چون

گناهکاری بدست آنها می‌افتاد گوش و بینی او را به دندان کنده از دهان فرو می‌بردند و گوشت او را زنده، خام‌خام می‌خوردند و آن گروه مردمانی قوی‌هیکل و کربه‌منظر [بودند] که ریشها را تراشیده و سبلتها را گذاشته بودند...» (وقایع سال ۱۰۱۳-۱ گفتر اول) «... علیمراد خان بختیاری با عیال گرفتار گشته به حضور همایونی رسیده، دست و پایش را بریده، چشمهای او را کنده، وفات یافت...» (وقایع سال ۱۱۴۹)

«... محصلان وصول آن وجه ... بنای جور گذاشته برای هر ده هزار رویه که به خزانه نادری رسانند، چهل پنجاه هزار رویه برای خود می‌گرفتند و به این سبب مردمان را در شکنجه و آزار انداختند که جماعتی به هلاکت رسیدند و بسیاری از اعیان طایفه هندو ... خود را کشتند و از آزار و شکنجه رستند و عادت بزرگان هندوان است که هلاک خود را بر رسوائی ترجیح دهند ... بعد از ورود موبک والا ... جماعتی از سرکردگان را روانه محلات نمودند که هر کس برخلاف نظم حرکتی کنند گوش و بینی او ببرند...» (وقایع سال ۱۱۵۰)

«... جماعتی از ایرانیان ... اجازه کشتن آنها را به مردمان شهری داده نفری را باقی نگذاشتند ... فرمان قتل عام شهر را فرمود و چون دست لشکریان به شمشیر رفت دست مردمان شهری از کار افتاد و از طلوع آفتاب تا نیمه روز هر که را دیدند کشتند و هرچه را یافتند بردند و در بین آتش در یکی از محلات افتاد و بر عموم شهر سرایت نمود و کسی را یارای شفاعت نبود ... در تواریخ شماره مقتولین در این فتنه را از صد و بیست هزار نفر تا سی هزار نفر نگاشته‌اند...» (وقایع همان سال) «... چون چند نفر رجاله اردو به خودسری بنای تاراج گذاشته بودند سی نفر از آنها را در درب کشیک خانه گردن زدند...» (وقایع سال ۱۱۵۳)

«... از متمردين لکزیه هر که را دیدند کشتند و هرچه را یافتند بردند...»

(وقایع سال ۱۱۵۵)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۹۷

«... از نادانی برای سه نفر متقلب سی هزار نفر بلکه بیشتر از اهل شیراز به قتل و اسیری رسیدند...» (وقایع سال ۱۱۵۶)

«... در سال ۱۱۵۷ ... فورا سرکردگان نادری و پنجاه هزار نفر لشکری و لجاره وارد شیراز گشته، در مدت چهار پنج ساعت شهر را غارت و خانه‌ها را خراب و زنان و کودکان را اسیر کرده مردمان را کشته دو کله‌مناره بزرگ از سر مردم شیراز برپا کردند و از بقاع متبرکه و مساجد چشم‌نپوشیدند و اسباب و قندیل‌های طلا و نقره و ظروف و فرشها را بردند و به مثل مشهور آمدند و کشتند و بردند و رفتند...» (وقایع سال ۱۱۵۷)

«نادر ... فرمود بهتر آن است که به نفس نفیس خود به شیراز رفته، مردمانش را کشته، زن و بچه آنها را به ترکمان و افغان داده، شهر را خراب کرده بجای آن زراعت کنند...» (وقایع سال ۱۱۵۸)

«نادر فرمود ... هفتاد و سه نفر فارس که به قلم ما درآمده برداشته به حضور ما آورد و باقی را چشم‌کنده ... پس تمام کورهای فارسی و نه نفر مستوفی و شصت و سه نفر کلانتران و عمال بلوکات به ضمیمه یکصد و شانزده نفر از اهالی کرمان برحسب حکم پادشاه عدالت پناه!! کشتند و جنازه آنها را در میدان انداختند و از سرهای آنها که به شمار ۱۷۹۰ نفر بود، دو کله‌منار ساختند...» (وقایع ۱۱۶۰)

«... چندین نفر از شصت و سه نفر کلانترهای کور فارس به بینائی کسان خود گریخته، در اردو پراکنده بودند و نسقچیان از علینقی بیگ لر عوض می‌خواستند که عدد کشته فارسین از شصت و سه نفر کمتر نشود، که کله‌مناره ناقص شده مورد مؤاخذه شویم.» (همانجا)

«... نادر شاه فرمان داد اگر از نوکران دیوان و اهل فارس برخلاف حساب و بی‌رضای تو حرکتی کنند بی‌سؤال و جواب تا پنجاه نفر

را مرخص هستی گردن بزنی و از گوش بریدن و کور کردن و دست بریدن در صورت خلاف کوتاهی مکن...» (وقایع سال ۱۱۶۰)

«... و عمال ممالک را ... بدون آنکه از جانب احدی ادعا و شکایتی واقع شود، آن جماعت را که در ولایات دستی بلکه ناخنی نداشته که سر خود را خارد از پا بر فلک کشیده و از ناخن بدر می کردند تا آن بیگناهان بی دست و پا گشته، هر کدام ده الف و بیست الف نادری که هر یک الفی پنجهزار تومان باشد از دست چوب با قلمهای شکسته به پای خود می نوشتند، این دفعه ضرب و تعذیب را بر آنها شدیدتر می کردند تا دستیاران خود را به قلم دهند و آن بیچارگان آنچه از خویش و بیگانه و هم شهری و هم خانه به خیال می گذرانیدند به قلم می دادند تا کار حواله بجائی رسید که اگر برگ درختان زر می شد با عشر عشیر از آنچه می خواستند برابر نمی گشت و مبلغها اسم نویسی می نمودند اگر کسی در مقام انکار درآمده از قبول آن گردن می پیچید، فی الفور طناب به گردنش می پیچیدند و اگر برای استشهاد دم می زد، دردم به شهادتگاه عدمش می فرستادند، باید از خوف جان درصدد تسلیم و رضاء معترف به گناهان مامضی شود پس از آنکه تقصیرات آنها در دار الضرب تعذیب سکه به زر می شد علی الحساب گوش و بینی یشان را بریده، چشمهایشان را کنده باز محصلان برای خلاصی خود ناچار شده بهر کسی

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۹۸

دچار گشته با او درآویخته، مطالبه زر می نمودند و اکثر بیگناهان نقد جان را به علاوه مال تسلیم می کردند ... و پس از آنکه لاوصولی این وجوه معلوم می شد، با پاهای مجروح و چشم‌های نابینا به زجر و عقوبت رهسپار راه عدم می نمودند ... چند نفر هندو ارمنی و مسلمان را در میدان نقش جهان اصفهان آتش افروخته بسوختند و در محرم سال ۱۱۶۰ که از اصفهان به جانب خراسان می رفت بهر مملکت که وارد می گشت کله مناری از رؤس رؤسا و ضعفای بی گناه ترتیب می داد...» (وقایع سال ۱۱۶۰)

«... حاجی ابراهیم خان را در پیشگاه سلطنت بازداشتند ... تا هر دو چشم جهان بینش را کنند و زبانش را قطع نمودند...» (وقایع سال ۱۲۱۴)

«... بعد از صدور احکام شرعیه ... سلیمان خان را شمع آجین نمودند یعنی گوشت بدن او را سوراخها کرده در هر سوراخی شمعی فرو برده روشن نموده در شهر و بازار بگردانیدند تا سوزش شمعها به آخر رسید...» (وقایع سال ۱۲۶۸)

علاوه بر نمونه‌های مذکور مواردی دیگر از قبیل کور کردن، گوشت کندن، گوشتخواری انسانها، مایع مذاب بر خمیری که بر سر انسانها نهاده می شد ریختن و دو نیمه کردن، کله منار ساختن‌ها و قساوت‌های ارباب قدرت را برای چند روزی بیشتر بر مسند قدرت ماندن را در جایجای فارسنامه ناصری مشاهده می کنیم:

«لشکریان (کریم خان زند) در همه جا بر آنها تاخته، جماعتی از آنها را کشتند و اموالشان را بردند و بسیاری را اسیر نمودند و ... و اسرای لیراوی را به حضور (کریم خان) رسانیدند، حکم قتل آنها صادر گشت و از سرهای آنها کله مناری را برپا نمودند...» (وقایع سال ۱۱۷۸)

«... از اتفاقات آنکه در این روز حضرت صاحبقران (فتحعلی شاه) غذا میل نفرمود و به شربت اکتفا کرده و تمامت طعام نهار را ملازمان رکاب صرف نمودند و معادل پنجاه نفر زیاده از آن حاضر خوردند و به مرض قی گرفتار گشته، چندان قی نمودند که بیهوش شدند ...

میرزا محمد حسین حکیم‌باشی اصفهانی دریافت که سمی قاتل در دیگهای مطبخ ریخته‌اند ... و به شهادت جمعی ثابت شد که در نزدیکی سراب بهرام چشمه‌ای است که هر کس آب از آن چشمه بنوشد گرفتار قی گردد و در شب گذشته شاگردان مطبخی از آب آن چشمه، طعام نهار را پخته‌اند، مؤلف این فارسنامه گوید بعد از تفحص معلوم این بنده گردید که در آن نواحی از چنین چشمه‌ای نه اسمی شنیده شده و نه رسمی دیده گشته بلکه مردمان سالخورده گویند کار گزاران شاهنشاهی غدیری کردند و چون به

هدف نیامد امر را به شهادت دروغ مشتبه نمودند و العلم عند الله...»

(وقایع سال ۱۲۴۵)

«... چون مردمان باقر خان خود را غریق دریای گرفتاری دیدند، آنچه زن جوان بود دو نفر دو نفر از خوف اسیری و ننگ بی‌سیرتی، گیسوها را بر یکدیگر زده از فراز کوه قلعه گل که اقلا پانصد ذرع بلندی داشت خود را به زیر انداختند...» (وقایع سال

۱۲۵۲)

«... در خارج دروازه باغشاه برجی ساختند و معادل هفتاد هشتاد نفر از قبیله ولی خان و اهالی شول را زنده در ثخن آن برج گذاشته سرهای آنها را از سوراخ‌های برج بیرون کرده

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۹۹

مردمان شهری آب و نان به آنها می‌دادند تا چند روزی زنده بمانند...» (همانجا)

«... جماعتی را مانند احمد سلطان که رئیس اشرار محله اسحق بیک بود و غلام او را بکشت و هر یکی را دو نیمه کرده بر طاقهای میدان بیاویخت» (وقایع سال ۱۲۶۰)

«... فرمان لازم الاذعان صادر شد که باید هر کس از اهل اردو، یک سر از اهل اصفهان را تحویل دهد، بعضی از اهل علم و تقوی که ملازم حضرت صاحبقران بودند، سر از اهل اردو می‌خریدند و تحویل تحویلداران می‌نمودند در اول روز، سری به پنجاه دینار می‌خریدند و در آخر روز به یک دینار می‌فروختند.

در روزگار شاه طهماسب: «در خاطر امیر معز الدین محمد صدر خطور کرد که وصلتی به سلسله علویه صفویه نماید... چون این سخن به عرض همایون رسید فرمان بر سوختن آن بیچاره صادر شد و او را سوزانیدند...» (وقایع سال ۹۴۳)

«... القاس میرزا سرخاب را واسطه نمود که خدمت حضرت شاهی عرضه دارد که اگر از کرم شاهانه عصیان القاس میرزا را عفو می‌فرماید و از کشتن او می‌گذرد، القاس میرزا را تسلیم او کنم پس بفرمان پادشاه جمعی به قلعه مریوان رفته القاس میرزا را از غصه بیرون آوردند، چون به نزدیکی اردوی اعلی رسید، بهرام میرزا بنا بر مصلحت دست و پای القاس میرزا را به غل و زنجیر مقید داشت که همچنان به نظر سیاست اثر پادشاه برد و چون پادشاه خبر یافت، زنجیر و غل را از او برداشتند و او را بر الاغی نشانیده، کلاه بلندی یکذرعی که دوره او را به پر خروس و بوم و دم روباه آراسته، بر سر او گذاشتند و قبای خود رنگی از کرباس که میانه آستر و رویه آنرا از پشم و پنبه بیشتر از آنچه فقرا دوزند، پر کرده بر وی پوشانید و مسخرگان و بازاریان و اهل محلات در رکاب و پس و پیش او به زدن تنبک و دهل و سرنا و صنج مشغول شده، دستک زنان و پای کوبان او را به همان هیئت وارد مجلس همایون نمودند و بعد از دو سه ساعت لباسهای سخریه را از او درآوردند و... فرمود تا القاس میرزا را به قلعه قهقهه برده محبوس کردند و بعد از پنج شش ماه دو نفر از مستحفظین قلعه آن شاهزاده عالمیان را از قلعه به زیر انداخته، وفات یافت...» (وقایع سال ۹۵۶- گفتار اول)

«در مدت هشت ماه که پادشاه شده‌ای، چهل هزار و دویست و بیست نفر بیگناه ملتی و دولتی بفرمان پادشاه عادل!! کشته شدند که از آن جمله سیصد و بیست نفر ذریه رسول خدا بودند و هیچیک به درجه بلوغ نرسیده و معصوم از گناه بودند...» (وقایع سال ۹۸۴)

«تمامت امرا و اعیان مملکت از مهد علیا حرم محترم پادشاه... رنجیده متفق الکلمه بر در عمارات شاهی مجتمع شده بی‌محبا داخل حرم سرا رفته سیده جلیله مهد علیا و والده او را به قتل رسانیده و این معامله زشت را در خدمت پادشاه به خیرخواهی جلوه دادند...» (وقایع سال ۹۸۷)

«... اعتماد الدوله در مدرسه مزبوره نشسته با هر کس غدیری داشت به تهمت آنکه در روز جنگ مسامحه نموده آن بیچاره را حاضر

می ساختند و به قتل او اشاره می فرمود و چنان در کشتن آن بیگناهان ساعی بود که آنی مهلت نمی داد و در میان مدرسه سر و دست مقتولین به زمین افتاده و زمین را از خون آنها رنگین نمودند...» (وقایع سال ۹۹۱)

«... عثمان پاشا مکافات این عمل را بر اهل تبریز انداخت و حکم قتل عام و غارت فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۰۰

شهر فرمود و هر کس را دیدند کشتند و نزدیک به هفت هزار نفر از اهل شهر به درجه شهادت رسیدند و هفت هشت هزار نفر دختر و پسر و زنان ماه پیکر را اسیر نمودند و در میان خود خرید و فروخت می داشتند...» (وقایع سال ۹۹۳)

«... از امیر جلال الدین شاه شجاع روایت کرده که از جناب مبارزی پرسیدم که شما هزار نفر را به دست خود کشته‌اید در جواب فرمود به هشتصد نفر رسیده است...»

(وقایع سال ۷۵۹)

«... مدت ۲۰ روز لشکر قزلباش در ولایت کاخک به قتل و غارت مشغول بودند و شماره کشته‌ها از بیست هزار در گذشت و اسیران گرجی از ۳۰ هزار بیشتر به شماره درآمد...»

(گفتار اول- وقایع سال ۱۰۲۴)

«شاه عباس یکی از محرمان خود را به قتل صفی میرزا مأمور داشت و بهبود خان نامی به این امر شنیع مأمور گردید و صفی میرزا را بکشت. شاه عباس بعد از کشتن صفی میرزا پشیمان گشت و بهبود خان را به بدترین عقوبتی گرفتار فرمود که حکم کرد سر پسر خود را بریده به حضور رساند بعد از آن که سر پسر خود را به حضور آورد شاه عباس از او پرسید خود را چگونه می بینی گفت در بدترین حالتی، پس فرمود باید خوش باشی که با پادشاه در یک مصیبت شریک هستی...» (همانجا وقایع سال ۱۰۳۸)

«شاه عباس بعد از قتل صفی میرزا دو نفر پسر دیگر خود نواب طهماسب میرزا و رضا میرزا را به واهمه‌ای که از آنها داشت از حلیه بصر عاری نمود» (همانجا)

«... اشرف به جانب اصفهان تاخته، بعد از ورود سه هزار نفر از علما و بزرگان و رعایای شهر اصفهان را بکشت... دو سه روزی نگذشته که فتحنامه مهمان دوست و شکست اشرف به بخت برگشتگان شیرازی رسید و اهل شیراز... و مردمان یاهو باف و هرزه گوی پیش افتاده در هر کوچه افغانی را یافتند کشتند و دقیقه‌ای از خلف عهد فرو نگذاشتند و افغانان صبح زود... یورش به جانب شهر شیراز انداخته به سه چهار ساعت شهر را مسخر داشته قتل و غارت نموده، زنها را به اسیری بردند و خانه‌ها را سوختند، بعضی دست و پائی زده عیال خود را به بقاع متبرکه و خانقاه برده، نیم جانی در انداخت... در این سال بارانش نمونه طوفان نوح و چندین مرتبه برف آمد که هر کس از چنگ افغان رست از شدت سرما رخت به آخرت بر بست، بعلاوه قحط و غلا، فوق العاده گردید، هیمه و زغال نایاب بود و بالای همه دردها، مرض وبا شایع گردید و آنچه به حساب درآمد بعد از قتل عام نزدیک به سی هزار نفر از سرما و وبا در سلک خاموشان وادی فنا منتظم شدند... طهماسب قلی خان بر اشرف سلطان حمله برده او را شکست داده نزدیک به چهار هزار نفر از سپاه افغان و جماعتی از لشکر رومی کشته گشت... و افغانانی که از افغانستان به ایران آمدند هیچ بازگشت نکردند یا در جنگها کشته شدند یا در بیابانها از تشنگی و گرسنگی بمردند و یا اسیر شده به غلامی به فروش رسیدند، جماعتی بر کشتی نشسته به جانب بحرین و لحسا رفتند. هنوز پیاده نگشته به حکم شیخ بنی خالد کشته شدند...

شیخ محمد حزین نوشته است در مسقط به خداداد خان افغان والی سابق لارستان رسیدم که به شغل سقائی معیشت می نمود و این مکافات مصائبی بود که بر مردم ایران وارد آوردند و در مدت هفت سال سلطنت نزدیک به چهار کرور خلق را کشتند و بهترین ممالک آن را خراب

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۰۱

داشتند و نیکوترین عمارات را ویرانه ساختند ...»

(وقایع سال ۱۱۴۲)

«... نواب سپهسالار به ایلغار به آنها رسیده سه چهار هزار نفر از آنها را بکشت و دو هزار نفر را اسیر نمود ... و اسیران رومی را مأور ارا به کشی نمود ...» (وقایع سال ۱۱۴۲)

«... طهماسب قلی خان ... قلعه و بلده خنج را که اهلش برای اتحاد مذهبی دم از موالات محمد خان بلوچ می زدند، مسخر داشته، اهلش را بکشت ...» (وقایع سال ۱۱۴۷)

«... یکی از بروج را به آتش باروت نقب بزیر زمین زدند، هفتصد نفر از رومیان تلف شدند ...»

«... خزانه بسیار و چندین توپ و فیل و نفایس و غنایم به دست افتاد و ۲۰ هزار متجاوز از دشمن، به خاک هلاک افتاد و بیشتر در قید اسارت.» (وقایع سال ۱۱۵۰)

«روز دیگر آقا محمد خان قاجار نائره غضبش زبانه کشید چنانکه خرمن اهالی کرمان را بسوخت و نزدیک به ۸ هزار نفر زن و بچه آن بلد را مانند کنیز و غلام به سپاه خود بخشید و تمامت مردان آن را کشت یا کور نمود.» (وقایع سال ۱۲۰۹)

«... آقا محمد خان از غایت خشم و غضب، غلامان ترکمان را فرمود تا با آن نادره زمان (: لطف علی خان) معامله قوم لوط نمودند پس او را از حلیه بینائی عاری ساخته به جانب طهران فرستادند و برحسب حکم او را بعد از ورود به طهران کشتند ...» (وقایع سال ۱۲۰۹)

«... در همین اوقات بفرموده پادشاه قاجار قبر نادر شاه را شکافتند و استخوانهای او را در کریاس خلوت کریم خانی طهران قرین استخوانهای کریم خان وکیل نمودند ...»

(وقایع سال ۱۲۱۰)

«... آقا محمد خان ... می دانست که چندین قطعه از جواهرات نادری در نزد شاهرخ است و چون از وی مطالبه فرمود به قسمهای غلیظ انکار نمود، بفرموده حضرت شهریار او را شکنجه کرده چندین قطعه بعد از عقوبت بروز داد و هر یکی را از بن دیواری یا از قعر چاهی بیرون می آوردند تا آنکه حلقه‌ای از خمیر بر سرش گذاشتند و روغن داغ در آن حلقه ریختند که یاقوت بزرگی را بروز داد ...»

«... تمامی اهالی فارس کمر اطاعت علیمراد خان را بستند جز بیچاره مردم شیراز که بیرون و اندرون شهر گرفتار قتل و کوری و دست و پا بریدن بودند ...» (وقایع سال ۱۱۹۵)

و این حادثه که عناد و دشمنی فراشان و توپچی‌ها، تحریک سیاسی مردم را سبب می‌شود:

«... روزی مردی توپچی در میدان ارگ شیراز با زنی مطایبه نمود و کار را از مطایبه گذرانید که آن زن به فریاد آمد اهل بازار وکیل به حمایت آن زن درآمدند و جماعت توپچی و فراش آذربایجانی بجانبداری مرد توپچی برخاستند و کار به جنگ رسید و از دو جانب ازدحام نمودند و جماعتی زخم‌دار شدند و اهل شیراز متفق الکلمه فریاد بر آوردند که اگر نواب فرمانفرما میرزا احمد را می‌خواهد ما را نخواهد و روز دیگر در مساجد و خانه علما رفته کلمه عزل احمد خان را مکرر نمودند و بیشتر مردم سلاح جنگ پوشیدند و میرزا جعفر سوادکوهی وزیر فارس سرا و جهرا در اعلائی این حادثه می‌کوشید و مردم را در معاندت میرزا احمد خان متفق

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۰۲

می‌نمود و کار جنگ بازاریان شیراز و توپچی و فراش آذربایجانی را استوار می‌داشت چون نواب فرمانفرما از اطاعت اهالی شیراز مأیوس گردید، حکم نمود تا بر فراز بامهای عمارات دیوانی سنگر بستند و سرباز و غلام دیوانی در پشت سنگرها نشستند و دو ارا به

توپ در میدان نقاره‌خانه در برابر درب مسجد و کیل گذاشتند ... پس مردم بر پشت مدرسه خان سنگر بستند و مدتی میانه شیرازیان و سرباز و توپچی آذربایجانی کار بر مخاصمت می گذشت و توپچیان چندین گلوله توپ بر در مسجد و کیل زدند ... و امتداد آن مخاصمه به درازا کشید و چون حاجی میرزا آقاسی محبتی وافر به فرمانفرما داشت، نمی گذاشت این وقایع به مسماع شاهنشاه برسد ...»

(وقایع سال ۱۲۵۵ - گفتار اول)

بعلاوه میرزا حسن در این بخش بدون ذره‌ای اغماض از فجایع و جنایات اصحاب قدرت از ظالمترین تا عادلترین!! آنها، سخن می گوید هرچند این اشارات گهگاه به وقایع فارس نیز ارتباطی ندارد.

«... شاه اسماعیل ... برای تسخیر قلعه گلخندان فیروزکوه از ری گذشته، قلعه را مفتوح داشت اهلش را به قتل رسانید ...» (وقایع سال ۹۰۹ - گفتار اول)

«... در دویم ماه شعبان سال مذکور غازیان نصرت توأمان شهر طبس را مسخر داشته معادل هفت هشت هزار نفر از اهل آن شهر را کشتند و بعد از این قتل عام آتش غضب حضرت خاقان: (شاه اسماعیل) فرونشست ...» (وقایع سال ۹۱۰)

«رئیس را در قفس کرده به شیراز برده به قتل رسانیدند ...» (همانجا)

«... فرمان صادر کرد تا تمامت مردم پرناک را به قتل رسانیدند ...»

(وقایع سال ۹۱۴)

«محمد خان شیبانی خود را به چهار دیوار خرابی رسانیده که راه بیرون شدن نداشت و جماعتی از سپاه قزلباش آن چهاردیواری را محاصره نمودند و تمامی همراهان او را کشتند و کشته خودش را در زیر دست و پای کشتگان یافتند سر او را قزلباشان بریده به حضور خاقان گیتی‌ستان رسانیدند و آن حضرت (شاه اسماعیل) فرمان داد تا پوست آن سر را کنده از گاه انباشته برای سلطان بایزید قیصر روم فرستاد و استخوان آن سر را در طلا گرفته، پیاله ساخته، در مجلس عشرت در گردش می آوردند ... وقتی خاقان سکندر شأن، سر شیبیک خان را در دست گرفته خطاب به خواجه محمود فرمود که میدانی این چیست، خواجه در جواب گفت ... هنوز در این سر دولتی است که در دست همچو تو پادشاهی است ...» (وقایع سال ۹۱۶)

«... نوشته‌اند که در آن روز، هفتاد هزار کس در اصفهان کشته شد.»

(وقایع سال ۷۸۹)

«... سلیمان خان و دوازده نفر بابی را گرفتند و باقی بایبه فرار کردند و هر یک بعد از دیگری گرفتار شده به سزای نیت خود رسیدند و آن جماعت بایبه را بعد از صدور احکام شرعیه بر وجوب قتل آنها، اولاً سلیمان خان را شمع آجین نمودند یعنی گوشت بدن او را سوراخها کرده، در هر سوراخی شمعی فروبرده، روشن نموده در شهر و بازار بگردانیدند تا سوزش شمعه‌ها به آخر رسید پس هر یک نفر بابی را به جماعتی از بزرگان و اصناف نوکر و کسبه بازار سپرده، به کشتن آنها اقدام نمودند مثلاً ملا شیخ علی که بزرگ دینی طایفه بایبه بود به علما و طلاب

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۰۳

علوم دینی داده، او را بکشتند ...» (وقایع سال ۱۲۶۸)

«قبیله مکری» بواسطه مخالفت مذهبی مورد غضب گشته عموم آنها را به قتل رسانیدند ...» (وقایع سال ۱۰۱۸)

۶- رجال درجه سوم و حتی اوباش و ارادل نواحی نیز در فارسنامه فراموش نمی شوند:

«... چون هر جمعی را بزرگی که در اطاعت او شوند، لازم است آقا محمد خان کدخدای محله سنگ سیاه شیراز، به ریاست اهالی پنج محله نعمتی خانه شیراز و میرزا علی تراب خان و آقا محمد حسین کمال خان و علی محمد خان فیلی سنگ سیاهی و اکبر و



باقر پسران حسین پسر مؤمن خان سردزکی و باقر سلطان که هر یک در رتبه خود بزرگ جماعتی بودند در تحت امر و نهی آقا محمد حسن درآمدند و مردمان پنج محله حیدری خانه شیراز، احمد سلطان پسر حاجی عبدالحسین یاور فوج سرباز شیرازی را رئیس خود قرار دادند و حاجی اسد شمشیرگر و محمد رحیم رنگریز و اسماعیل بیگ پسر غلام حسین بالاگفتی و کریم پسر حسن خان درب شاهزاده و مراد میدان شاهی و رضای تفنگ‌ساز و کاظم بازار مرغی سر در اطاعت احمد سلطان در آوردند پس بر طاقهای بلند مسجد و کیل ... سنگر بستند و چندین نفر تفنگچی شیرازی دیگر به ریاست حاجی اسد شمشیرگر و محمد رحیم رنگریز بر پشت مسجد مدرسه خان رفته در پس سنگرها نشستند و محمد رحیم رنگریز و نه نفر شمشالچی بر فراز دو مناره مدرسه خان قرار گرفتند ... و بیشتر روزها اهالی محلات شیراز با نوکرهای دیوانی به انواع مختلف جنگ داشتند و در هر چند روزی دو سه نفر از طرفین هدف گلوله بلا می‌شدند ...» (وقایع سال ۱۲۵۵)

۷- زندگی علما و شاعران و اولیاء فارسی نیز در رابطه با دربارها و صاحبان قدرت و یا صرفاً بدلیل شأن علمی و ادبی و تقوایی ایشان مورد نظر میرزا حسن فسنائی قرار می‌گیرد و خلاقیت‌های علمی و ادبی این گروه توأم با احترامات و مدارج اجتماعی آنها، مورد بحث قرار می‌گیرد و سال تولد و مرگ و زادگاه و مدفن ایشان مورد توجه واقع می‌شود:

«در سال ۱۹۵ سیویه نحوی استاد نحویین در شیراز وفات یافت و نامش عمرو بن - عثمان بن قنبر است و چهل سال از عمرش گذشته بود ...» (وقایع سال ۱۹۵)

«در سال ۳۹۴ بهاء الدوله، نقیب شریف ابو احمد حسین موسوی والد شریفین مرتضی و رضی، رضی الله عنهم را نقیب سلسله علویین فرمود و قضاء قضاوت و امارت حجاج و مظالم را به او رجوع نمود و او را به الطاهر ذو المناقب ملقب ساخت و در این باب عهدنامه نوشته از شیراز به بغداد فرستاد ...» (وقایع سال ۳۹۴)

«در سال ۳۹۶ بهاء الدوله، نقابت سلسله علمیه طالبین عراق را به شریف محمد بن ابی احمد حسین طاهر ذی المناقب تفویض داشت و او را ملقب به رضی ذی الحسین نمود و علی برادر او را ملقب به مرتضی ذی المجدین گردانید ...» (وقایع سال ۳۹۶)

«... شریف سید رضی ... به روضه رضوان خرامید ...» (وقایع سال ۴۰۶)

«... و این ملک شمس الدین همان است که املح شعرا و ابلغ فصحا سعدی علیه الرحمه برای رفع طرح خرما از برادر خود قطعه‌ای فرموده به خواجه ملک شمس الدین فرستاده است:

ز احوال برادرم به تحقیق دانم که ترا خبر نباشد ...» (وقایع سال ۶۷۶)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۰۴

«در سال ۶۹۱ ... قطب فلک فضائل، محور کره محاسن و شمایل فخر الحکما و افتخار - الشعراء شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی به رحمت ایزدی پیوست و در حجره‌ای از خانقاه خود مدفون گردید و در تاریخ وفات او گفته‌اند:

شب آدینه بود و ماه شوال ز تاریخ عرب خاص آمد آن سال

همای روح پاک شیخ سعدی سوی جنت برآوردی پر و بال (وقایع سال ۶۹۱)

«... شاه شجاع را نسبت به خواجه عماد الدین فقیه کرمانی اعتقادی عظیم بوده و خواجه را گربه‌ای بود که در نماز با او موافقت می‌نمود و شاه شجاع این معنی را حمل بر کرامت خواجه عماد الدین می‌نمود و شمس الدین محمد حافظ این غزل را در آن مقام فرموده است:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد ...

ای کبک خوشخرام کجا می‌روی بایست‌غره مشو که گربه عابد نماز کرد و شاه شجاع را با جناب خواجه صفائی نبود و چون بیت گر مسلمانی از این است که حافظ داردوای اگر از پس امروز بود فردائی از خواجه به عرض شاه شجاع رسید، گفت: از مضمون

این بیت دانسته می‌شود که جناب خواجه را اعتقاد به قیامت نیست و پاره‌ای از فقها نوشتند که شک در وقوع قیامت کفر است و خواجه حافظ مضطرب گشته خدمت مولانا زین الدین ابو بکر ... قصه بداندیشان را بیان نمود و مولانا فرمود که مناسب آن است که بیت دیگری پیش از این بگوئی که فلان چنین گفت تا به مقتضای آنکه نقل کلمه کفر، کفر نیست خلاصی یابی خواجه این فرد را فرموده در پیش از آن مقطع مندرج ساخت:

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می‌گفت بر در میکده‌ای با دف و نی ترسائی ...» (وقایع سال ۷۸۶)  
 «... شاه منصور رایت اقتدار در مملکت فارس برافراشت و خواجه حافظ این غزل را انشاد فرمود:

بیا که رایت منصور پادشاه رسیدنوبد فتح و بشارت به مهر و ماه رسید» (وقایع سال ۷۸۸)

«... جناب میر سید شریف شیرازی که از ابناء دختری استاد علما میر سید شریف جرجانی بود در رکاب آن پادشاه مسافرت نمود ...» (وقایع سال ۹۰۹)

«... در همین سال جناب اعلم علمای زمان و افضل حکمای دوران استاد بشر و عقل حادی عشر امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی برحسب خواهش پادشاه دین‌پناه از شیراز تشریف‌فرمای تبریز شده منصب و لقب صدارت عظمی را زینت داده، ملقب به صدر صدور ممالک گردید و معنی صدارت در آن زمان قاضی القضاتی بود که ترویج اوامر دینیه و نهی از مناهای شرعیه و اطلاع بر تعمیر بقاع خیرات و توقیر زروع و ربوع ...» (وقایع سال ۹۳۶)

«در سال ۹۸۱ مولانا مصلح الدین لاری که سرآمد شاگردان استاد بشر و عقل حادی عشر جناب میر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی بود، وفات یافت ...» (وقایع سال ۹۸۱)

۸- زنان در فارسنامه: فارسنامه ناصری از نظر شناخت موقعیت زن ایرانی در ادوار تاریخ

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۰۵

شواهد بسیاری دارد، اصولاً میرزا حسن در فارسنامه به ندرت از زنان سخن می‌گوید، زیرا ذکر کار و نام و نشان زنان در رسم زمان وی پسندیده نبوده است و او طبعاً به کار زنان کاری ندارد. کتاب او کتاب رجال فارس در ایران است. و اگر به ضرورت هم ذکر از مادر یا همسر یا دختر یکی از بزرگان لازم شود اغلب نام آنها را نمی‌برد اما گهگاه و بندرت نام بعضی از شاهزادگان را که به لحاظ حوادث تاریخی اهمیت دارند و در اغلب کتب تاریخی هم از آنها سخن رفته یا زنانی که به شاعری مشتهرند ذکر می‌کند و اگرچه در گفتار دوم فارسنامه در ذکر محالیت شیراز تعداد زنان و دختران محل را یاد می‌آورد از کمالات و سرگرمی‌ها و اشتغالات این زنان جز در چند مورد سخن نمی‌گوید که این موارد نیز به هر حال نمودار وضع اجتماعی و تاریخی زن ایرانی در ادوار گذشته است: فی المثل در گفتار اول:

همسر جلال الدین: در حوادث ۶۱۴: «... ملکه خاتون دختر نیک‌اختر خود را در عقد ازدواج سلطان جلال الدین مینک‌برنی ... درآورد» (گفتار اول)

ترکان خاتون: در حوادث ۶۵۰: «... اتابک محمد طفلی چند ساله بود ... و مادرش ترکان خاتون خواهر علاء الدوله که زنی عاقله و رائی پسندیده داشت مدبر امور ملکی گردید و سپاه و رعیت را از توجه خاطر خود در مهد آسایش بداشت و خزائن سی ساله اتابک ابو بکر را بر ارباب استحقاق انفاق نمود ... و ترکان خاتون به حزم و احتیاط خواجه نظام الدین ابو بکر وزیر را با تحف و هدایا به اردوی هلاکو خان فرستاد و هلاکو منشور ایالت ... روانه شیراز داشت ... مردمان شیراز ترکان خاتون را به مراد به شمس الدین میاق که از غلامان خاصه بود و روئی مهوش و روئی دلکش داشت بدنام داشتند ...» (همانجا)

در حوادث ۶۵۰: «... ترکان خاتون ... محمد شاه را که داماد [او] بود شایسته تاج و تخت دانست اما او سر از چنبر ترکان خاتون کشید ...» (همانجا)

حوادث ۶۶۲: «... سلجوق شاه ترکان خاتون را در عقد ازدواج خود در آورد شبی در مستی به خیال بدنامی ترکان خاتون به شمس الدین میاق افتاده، غلام سیاهی را خواسته، سر ترکان خاتون را از او بخواست و غلام سیاه بی‌درنگ داخل حرمسرا شده ترکان خاتون را بکشت و سر او را جدا کرده در طشتی گذاشته خدمت سلجوق شاه آورد...» (همانجا)

همخواهگان جاودانی: «چون هلا-کو خان بدرود زندگانی نمود... چند دختر فروزان چون اختر با حلی و حلل و اکیلی و کلل همخواه او نمودند تا از وحشت و دلتنگی جا، و سختی عذاب محفوظ ماند...» (وقایع سال ۶۶۳)

آبش خاتون: «... پس از کشتن سلجوق شاه وارث مردانه از دودمان سلغری باقی نماند کار به زنانه کشید، حکومت مملکت فارس به اتابک آبش خاتون دختر اتابک سعد که مادرش ترکان خاتون بود رسید برای آنکه در حباله نکاح منکو تیمور بود... و نام سلطنت بر اتابک آبش خاتون مسلم داشت» (وقایع سال ۶۶۲ تا ۶۷۲)

«زمانی که اتابک آبش خاتون در ازدواج منکو تیمور درمی آمد مهر و کابین و شیربهای او چهار دانگ بستان فیروزی و نوروزی و چندین بازار و هشتاد هزار دینار از سدس املاک دار الملک شیراز به حکم شاهی هر ساله معین داشتند...» (وقایع سال ۶۷۲)

«اتابک آبش خاتون... در تبریز ناخوش گردید و در سال ۶۸۵ بگذشت...»

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۰۶

«در سال ۷۱۹... کلیه امور فارس به خداوندزاده گردوچین دختر اتابک آبش خاتون دختر گردوچین دختر شاهزاده منکو تیمور... که مادرش آبش خاتون دختر اتابک سعد بن زنگی است و گردوچین با این علو نسب به پاکی سیرت و خوبی صورت و حسن اعتقاد و فور عدل و کثرت عبادت معروف بود عنایت گردید...» (گفتار اول)

در سال ۷۲۰: «بعد از او سلطان خاتون خواهرزاده کردوچین با شوهر خود قرامحمد در شیراز متصدی حکومت گردید» (همانجا)

«... امیر چوپان را دختری بود بغداد خاتون نام، به غایت صاحب جمال و دارای کمال و در سال ۷۲۳ او را در ازدواج امیر شیخ حسن... در آورد و سلطان ابو سعید بهادر خان... خاطرش در خیال بغداد خاتون قرار گرفت و روز بروز آتش محبتش در اشتداد بود تا صبر از دل سلطان فرار نمود و طاقتش به نهایت رسید و چندین غزل در عشق بغداد خاتون اختراع نمود از جمله آنها:

بیا به مصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است پس سلطان ابو سعید برای امیر چوپان پیغام فرستاد که طلاق بغداد خاتون را بگیر تا در ازدواج سلطان در آید امیر از پیغام سلطان برآشفست برای تسلیت خاطر سلطان عرض نمود که زمستان نزدیک است و زمستان بغداد مانند بهار بهشت است... میان عاشق و معشوق آتش عشق زبانه کشید و حاصل شکیبائی را سوخت و ریشه دشمنی امیر چوپان در دل سلطان جای گرفت و امیر چوپان صلاح خود را در کناره کشی از سلطان دید... امیر چوپان فرار کرده به ملک غیاث الدین کرت حاکم هرات پناه برد و غیاث الدین غدر کرده، او را بکشت... پس آتش عشق سلطان ابو سعید بیشتر از پیشتر مشتعل گردید و قاضی مبارک شاه را نزد امیر شیخ حسن بزرگ شوهر بغداد خاتون فرستاد و تقاضای طلاق بغداد خاتون را نمود و شیخ حسن طوعا و کرها او را طلاق داد، پس از انقضای زمان عده، بغداد خاتون با جلالت تمام وارد حرمسرای سلطانی گردید و کم کم کار چوپانیان رونق گرفت...» (وقایع سال ۷۳۶) (بغداد خاتون بعدا سلطان را مسموم کرد و خودش را نیز به قصاص کشتند. تاریخ مغول ص ۳۳۵)

«... امیر شیخ حسن کوچک شاهزاده ساتی بیک دختر اولجایتو را به پادشاهی برداشته نام او را در خطبه و سکه مندرج ساخت... امیر شیخ حسن ملا-حظه نمود که مملکتی را نامرد زنی کردن امری ناشایست است طوعا و کرها شاهزاده ساتی بیک را در ازدواج سلیمان خان در آورد و او را به پادشاهی برگزید...» (وقایع سال ۷۳۹)

«... امیر شیخ حسن کوچک شرم را از خود برداشته و آزر را کنار گذاشته مادر خود را به قراجری فرستاده همسر و هم‌بسترش نمود.» (وقایع سال ۷۳۸)

«... در بین خبر قتل امیر شیخ حسن کوچک ... منتشر گردید و اصل آن قضیه بر آن وجه است که در ماه رجب همین سال شیخ حسن، پسر امیر چوپان را به جهتی حبس کرد و عزت ملک خاتون زوجه امیر شیخ حسن کوچک با امیر یعقوب شاه، تعلق خاطری داشت و با او تعشق می‌ورزید و چون عزت ملک خاتون این خبر را شنید یقین کرد که کار او برملا شده و امیر شیخ حسن مطلع گشته، آن زن پیشدستی نموده و دو سه نفر زن را با خود یار فرموده، چون امیر شیخ حسن وارد خانه شد، زنها خایه او را گرفتند و چندان فشرده که بدرود زندگانی نمود:

ز هجرت نبوی رفت هفتصد و چل و چاردر آخر رجب افتاد اتفاق حسن

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۰۷ زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان به زور بازوی خود خصیتین شیخ حسن گرفت محکم و می‌داشت تا بمرد و برفت زهی خجسته زنی خایه‌دار و مردافکن (شعر از سلمان ساوجی) (گفتار اول- وقایع سال ۷۴۴)

در تاریخ عصر حافظ آمده است که: «عزت ملک خاتون زن امیر شیخ حسن چوپانی که اصلا رومی بود و واقعه کشته شدن امیر شیخ حسن چوپانی، دو شبانه روز پنهان ماند یعنی از ترس امیر شیخ حسن هیچ کس به اندرون رفت و آمد نداشت، روز سوم امرا و درباریان آگاه شدند و عزت ملک خاتون را دستگیر نموده بزاری و خواری تمام کشتند و اجزای بدن او را به سر کارد می‌بریدند و می‌خوردند ...» ص ۵۸ و ۵۹.

«در تاریخ عصر حافظ آمده است که شاه شجاع با زن پدر خود روابط نامشروع داشت و سلمان ساوجی نیز به این امر اشاره دارد:

نخوانده‌ایم فراوان در این محقر عمر کتاب نظم و تواریخ نثر از استاد

نخوانده و نشنیده ندیده‌ام ز شهان کسی که چشم پدر کور کرد و مادر گاد» (ص ۲۱۰)

«در زمان غیبت شاه محمود در شیراز، خان سلطان زوجه او دختر ملک کیخسرو شاه پسر شاه محمود اینجو، چنان محافظت برج و باروی شیراز را نمود که برتری بر او ممکن نبود» (وقایع سال ۷۶۵)

«... خان سلطان خاتون زوجه شاه محمود باز به انفاذ رسل و رسائل، شاه شجاع را برای تسخیر اصفهان تحریض نمود ... شاه محمود دانست که مهیج این فتنه خان سلطان خاتون منکوحه خود اوست و با آنکه جمالی مرغوب و کمالی مطلوب داشت شاه محمود او را بکشت و برای برادر پیغام فرستاد که ماده فساد دفع گردید ...» (وقایع سال ۷۶۹)

«شاه یحیی مادر و خواهر خود را که مادر و خواهر شاه منصور بود به شفاعت روانه خدمت برادر داشت و ... بعد از ورود او باز مادر و خواهر شاه یحیی خدمت شاه شجاع آمده در مقام تضرع و زاری، شفاعت آنها مقبول گشت ...» (وقایع سال ۷۷۷)

«... و دختر ملک عز الدین والی آن مملکت را در عقد ازدواج خود درآورد» (وقایع سال ۷۸۵)

«... چون حلیمه خاتون والده آنها خواهر اعیانی میرزا مقصود بیگ است خلاف مروت است که بی سببی عمه بیگانه را در حبس گذارم ...» (وقایع سال ۸۹۸)

«... دختر ستوده سیر خود را در سلک ازدواج جناب سلطان حیدر درآورد، در بعضی از تواریخ نام آن مخدره را عالم شاه بیگم گفته‌اند و در کتاب تاریخ ملکم نوشته است نام او را پارسا نوشته است و مادرش عیسوی مذهب، دختر پادشاه طرابوزن است» (وقایع سال ۹۰۸)

«... ملا رکن حکیم کازرونی به مسامع عز و جلال رسانید که در خاطر امیر معز الدین محمد صدر اصفهانی خطور کرده که وصلتی به سلسله علویه صفویه نموده شاهزاده سلطانم را می‌خواهد که در حباله نکاح درآورد ... خاطر شهریار (: شاه طهماسب) تیره گشت و ... فرمان بر سوختن آن بیچاره صادر شده او را سوزاندند» (وقایع سال ۹۴۳)

«... هم در این سال خاطر همایونی از خواهر والاگهر خود تاجلو بیگم رنجیده، آن مخدره

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۰۸

را از حرمسرا بیرون فرستاد و مقرر فرمود که او را روانه شیراز داشته بقیه عمر را در شیراز بسر رساند پس آن عصمت پناه را بر کجاوه نشانده بر شتری بسته به شیراز رسانیدند و بعد از ورود به اندک زمانی وفات یافت!! و او را در بقعه متبرکه بی بی دختران مدفون ساختند ...»

(وقایع سال ۹۴۷)

«... دختر خجسته اختر نواب سلطان ابراهیم ... در عقد ازدواج میرزا ابراهیم دشتکی شیرازی درآوردند ...» (وقایع سال ۹۷۱)

«... شاهزاده پریخان خانم، شاهزاده سلطان حیدر میرزا را از میان زنان بیرون آورده، او را خبه نمودند و سر آن بی گناه را برای امرای استاجلو فرستادند و فتنه را خوابانیدند ...»

(وقایع سال ۹۸۴)

«... چون حلیله جلیله شاهزاده که خواهر محترمه حضرت شاه اسماعیل بود از این حکم مطلع گردید در حضور مقربان شاهی کتابها و قطعات را در حوض آب انداخت و جواهرات را در هاون سنگی ریخته تمامی آنها را ریزه ریزه فرموده داغ آنها را بر دل پادشاه گذاشت ...»

(همانجا)

«... زمام اختیار امورات کلیه و جزئیه دولتی در قبضه اقتدار بلقیس زمان مهد علیا فخر النساء بیگم حرم محترم اعلیحضرت شاه سلطان محمد والده شاهزادگان سلطان حمزه میرزا و سلطان عباس قرار گرفت و جمیع امرا و اعیان ... به زیارت آستانه آن ملکه جهان سرافراز می شدند و میر قوام الدین به وزارت مهد علیا سرافراز گردید ... و شاهزاده پریخان خانم همشیره مکرمه چون به شهادت تمامت اعیان و امرا باعث قتل شاهزاده سلطان حیدر میرزا شده بود فرمان قضا جریان صادر کرده که خلیل خان افشار حاکم کوه گیلویه آن مهدعلیا را به قتل رساند و خلیل خان اطاعت کرده آن مستوره را روانه سفر آخرت نمود ... و تمامت امورات در قبضه اقتدار مهدعلیا فخر النساء بیگم قرار گرفت و بطوری شوکت آن علیا جاه ارتقاء پذیرفت که هر روزه امرای بزرگ و خوانین سترگ بنده وار، به درگاه او شتافته به لوازم بندگی قیام می نمودند ...» (وقایع سال ۹۸۵)

«... تمامت امرا و اعیان مملکت از مهدعلیا حرم محترم پادشاه که به اقتدار و بی مشاورت و مشارکت متصدی امور سلطنت بود رنجیده متفق الکلمه در استیصال آن مخدره گشته عوام و خواص بر در عمارات شاهی مجتمع شده بی محابا داخل حرمسرا رفته سیده جلیله مهدعلیا فخر النساء بیگم و والده او را ... به قتل رسانیدند و این معامله زشت را در خدمت پادشاه به خیر - خواهی جلوه دادند و پادشاه صبور عذر آنها را پذیرفت» (وقایع سال ۹۸۷)

«روز دیگر شش نفر از امرا را که در قتل مهدعلیا فخر النساء بیگم متهم بودند به فرمان نواب کامیاب عباس میرزا به قتل رسانیدند ...» (وقایع سال ۹۸۵)

«... یعقوب خان بکتاش خان را کشته سر او را روانه اصفهان داشت و اموال بکتاش خان و زوجه او دختر میر میران یزدی را برداشته عود به شیراز نمود ...» (وقایع سال ۹۹۸)

«چون مادر یعقوب کنیزی بود که پادشاه مغفور شاه طهماسب به ابراهیم خان ذو القدر بخشیده بود یعقوب خان به خیال مالیخولیائی می گفت وقتی مادرم را به پدرم بخشیدند و از حرمسرا درآمد مرا از حضرت پادشاه در حمل داشت و مملکت فارس به ارث و استحقاق ملک موروث من است ...» (وقایع سال ۹۹۸)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۰۹

«... شاه صفی ... عمه محترمه خود را که بانوی حرمسرای پادشاه مغفور بود از حرمسرا اخراج فرمود ...» (وقایع سال ۱۰۴۱)

«گرگین خان دختر میرویس را بر سیبل تحکم و بهانه‌جویی خواستگاری نموده که به حرمسرای گرگین روانه دارد پس میرویس بظاهر چنان خدمتگزار گرگین خان گردید که او را در خواب غفلت انداخت و دختری نیکومنظر که در خانه بخدمتگزاری داشت به نام دختر خود برای گرگین خان روانه داشت و گرگین خان را از خود راضی داشت روزی میرویس داماد دروغی خود را در باغ به ضیافت خواست و اتباع او و گرگین خان و کسان او را به قتل رسانید» (همانجا)

«... در همین روزها مادر شاه محمود (افغان) از قندهار وارد اصفهان شد به گمان مردم که باید مانند حرمسرایان سلطنتی و مهدعلیا او را پذیرائی نمایند که دیدند پیرزنی بر شتری نشسته از بازار اصفهان گذشت و افغانان می‌گفتند این شترسوار مهدعلیا مادر شاه محمود است»

(وقایع سال ۱۰۳۶)

«... اشرف افغان نسبت به جماعتی از افغانان که تعلق خاطر به شاه محمود داشتند اطمینانی نداشت همه را بکشت و جنازه آنها را در میدان نقش جهان اصفهان انداخت و حکم نمود مادر شاه محمود را در یک شب هم‌آغوش کشتگان نمودند...» (وقایع سال ۱۰۳۷)

«... شاه طهماسب ... در اصفهان ... داخل حرمسرا گردید، زنی که در لباس خدمتگاران بود حضرت شاه طهماسب را دربر کشید و مانند مرده بر زمین افتاد چون شاه طهماسب به دقت ملاحظه نمود، مادر او بود که در مدت غلبه افغان از حرمسرا بدر نرفته در زمره خدمتکاران افغانان برقرار مانده بود...» (وقایع سال ۱۱۴۲)

«پس از قتل عام هند بوسیله نادر ... «... مخدره سراپرده گورکانه را برای نواب شاهزاده نصر الله میرزا خطبه نموده، در تهیه اسباب عروسی شده هفته‌ای را به عیش و عشرت گذرانیدند...»

(وقایع سال ۱۱۵۰)

«روزی از قمر الدین خان وزیر محمد شاه پرسید چند نفر زن در خانه داری در جواب گفت ۸۵۰ نفر، نادر شاه روی به امرای ایرانی کرده فرمود ۱۵۰ نفر زن دیگر از اسرا به خانه وزیر بفرستید تا منصب مین‌باشی داشته باشد...» (وقایع سال ۱۱۵۲)

«... شیخ عبد النبی را دختر جمیله‌ای بود و جماعتی اوصاف حمیده او را خدمت [زکی] خان عرض کرده، خان را فریفته جمال نادیده او نمودند و زکیخان از مفارقت دختر در سوز و گداز افتاد و آرام نداشت و ناچار گشته به توسط بعضی راز خود را به شیخ اظهار داشته خواهش مواصلت کرد شیخ بظاهر قبول نمود و زکی خان را به هرموز دعوت نمود و عشق دختر چنان زکی خان را آشفته نمود که از آداب سرداری غافل گشته با چند نفر از نزدیکان به هرمز شتافته، شیخ همان روز ورود زکیخان را محبوس نمود...» (وقایع سال ۱۱۸۰ واند)

«... والده ماجده او (آقا محمد خان قاجار) دختر اسکندر خان قاجار قیونلو خواهر محمد خان عمه امیرکبیر سلیمان خان در خانه جناب سید مفید توقف داشت و ولادت این مولود را مخفی می‌داشت...» (وقایع سال ۱۱۵)

«آقا محمد خان ... از تمامت بزرگان فارس مطالبه زن و فرزند به رسم گروگان فرمود و جناب حاجی ابراهیم خان فرزند خود اسد الله خان که طفلی نه ساله بود و مادر او که زنی از اعیان دشتستان

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۱۰

است به گروگان سپرده روانه قزوین گردید...» (وقایع سال ۱۲۰۷)

«... چون اخبار قتل و نهب و اسراهای گرجستان به ملکه روس خورشید کلاه مشهور به کاترین رسید...» (وقایع سال ۱۲۱۰)

«نواب مهدعلیا و سترکبری والده ماجده شاهنشاه (فتحعلی شاه) شرف نزول ارزانی داشت و معلوم گردید که خبر مخالفت حسین قلی خان به عرض مهدعلیا رسیده، به موجبات اصلاح میانه دو فرزند زبان گشود...» (وقایع سال ۱۲۱۳)

«چون مهدعلیا بدرود زندگانی نمود نواب حسین قلی خان را از هر دو دیده نابینا نمودند و در سال دیگر ره‌سپر سفر آخرت گردید

«...»

«... زنان را از حلی و حلال عاری داشتند و ننگ ناموسی را بر احدی نگذاشتند»

(وقایع سال ۱۲۱۶)

«چون مردان خود را غریق دریای گرفتاری دیدند آنچه زن جوان بود دو نفر دو نفر از خوف اسیری و ننگ بی سیرتی گیسوها را بر یکدیگر گره زده از فراز کوه قلعه گل که اقلا پانصد ذرع بلندی داشت خود را بزیر انداختند...» (وقایع سال ۱۲۵۲)

در گفتار دوم فارسنامه نیز از زنانی سخن می‌رود اما بسیار کمتر از گفتار اول، چه در این بخش اگرچه میرزا حسن از آمار زنان و دختران محلات شیراز یاد می‌کند ولی فقط از مردان آن محل سخن می‌راند و بندرت از زنان سخنی می‌گوید جز در چند مورد که نمونه‌هایی از آن را ذیلا می‌خوانید. مثلا درباره مادر خود میرزا حسن:

«... والده ماجده‌ام صفوه مسلمات زمان و زبده عابدات اوان، صبیبه مرضیه سلمان عهد و ابو ذر عصر حاجی محمد تقی تاجر شیرازی مشهور به آتشی [است] و چون حاجی مشار الیه آثار فوز در این دختر بدید کتب ادعیه و رسائل شرعیه‌اش بیاموخت و برادر ماجد آن دختر که طلبه علوم بود آنچه را از نحو و صرف و فقه از استاد می‌آموخت در خانه به خواهر القا می‌نمود... و چون حاجی معزی الیه میل آن دختر را علاوه بر تحصیل علوم به خطنویسی دانست اسباب چیز- نویسی برای او فراهم آورده تا در مدت زمانی در زمره خوش‌نویسان خط نسخ و ثلث محسوب آمد و چندین کلام الله و زاد المعاد بنوشت که هدیه هر یکی از صد تومان می‌گذشت...»

(اعیان محله سردزک - گفتار دوم)

چو مادر مرا مهر بر دل نشان‌درفت از برم مادرش بازماند

توجه نمود او مرا مو به مو چو ده سال بگذشت هم رفت او (همانجا)

«... هر روزه رساله آن جناب را برای اهل خانه خود درس می‌گویم و کنیزکی هوشمند دارم که تمام مسائل نماز را آموخته است، اگر اهل مجلس اذن دهید، او را حاضر کنم تا با شما جواب و سؤال علمی نماید و معلوم گردد که علم دین کنیز من از شما بیشتر است...»

(همانجا)

عفت شیرازی: نام او سکینه بیگم نسابه متخلص به عفت در سال ۱۱۹۰ در شیراز متولد گشته، تحصیل کمالات لایقه را نموده، عذرا آمده باکره رفته است به ذهن وقاد و طبع نقاد شعاری بلندپایه فرموده است و در سال ۱۲۵۰ و اند وفات یافت...» (اعیان محله سردزک)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۱۱

## تحلیلی از گفتار دوم فارسنامه

### اشاره

فارسنامه ناصری ج ۱ ۱۱۱ تحلیلی از گفتار دوم فارسنامه ..... ص: ۱۱۱

گفتار دوم فارسنامه، میرزا حسن به تبیین و توضیح اوضاع و احوال جغرافیائی و اقلیمی فارس و شهرهای آن می‌پردازد و پس از بیان مقدمات علمی، از شیراز و خصائص و بناها و بقاع و بساتین و علما و شعراء و وزراء آن سخن می‌راند و چون به شهرها و بلوکات فارس می‌رسد، کاری را انجام می‌دهد که هنوز پس از بیش از صد سال که از تألیف این کتاب می‌گذرد، مشابهی نیافته است.

او همانند محققى خردمند و جستجوگر به گردآوری اطلاعات درباره فارس پرداخته است و سالها رنجی توانفرسا بر خویشتن هموار کرده، ده‌های دور و نزدیک و شهرهای کوچک و بزرگ فارس را در چهارچوبه محدوده فارس شناخته‌شده آن روزگار، مورد توجه قرار داده است و در این کار نیز نظم و ترتیب و منطق علمی حاکم بر کل کتاب را معمول می‌دارد.

آنچه در گفتار دوم کتاب بوضوح بچشم می‌آید آن است که میرزا حسن می‌کوشد تا بلوک، شهرها و روستاها را به طوری جامع معرفی نماید و به قول خودش گفتار دوم را، «در بیان صفحه زمین فارس و آنچه را خدای تعالی بر آن آفریده یا مردمان ساخته‌اند، نمودم مانند شهر شیراز و محلات آن و اعیان هر محله و بقاع و بساتین و بلوکات فارس و قصبات و عرض و طول و سمت قبله مسلمانان آنها و دهات و جهت و نسبت قصبات به شهر شیراز و جهت و نسبت دهات به قصبات پس ایلات فارس و تیره‌های ایلات و جزائر و چشمه‌های مشهور و دریاچه و رودخانه‌ها و قلعه‌های خداآفرین که بر فراز کوهها آفریده ... پس نام کوههای مشهور فارس، پس معدنهای فارس را به وصفی که در نقشه مملکت فارس به اختراع این بنده مرتسم گشته است به ترتیب حروف ایرانی با ملاحظه حرف دوم و سیم بلکه چهارم و پنجم، تا جستن نام هر بلوکی و قصبه و قریه‌ای و همچنین در سایر چیزها آسان گردد مثلا اگر بخواهیم بدانیم که نام بلوک کازرون و قریه نودان کازرون در کجای این فارسنامه است اولاً رجوع به فهرست دهات بلوکات در آخر این کتاب نموده نودان را در ترتیب نون و واو و دال و الف و نون بخوانیم که از توابع کازرون است پس ملاحظه عنوان کاف و الف و زای و راء یعنی کازرون نموده در عنوان بلوکات جستجو کرده کازرون را بیابیم پس در ذیل کازرون در عنوان نون و واو و دال و الف و نون،

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۱۲

نودان را خواهیم یافت. و جهت و نسبت کازرون را نسبت به شیراز و جهت و نسبت نودان را به کازرون معلوم داریم ...» (مقدمه گفتار دوم)

آنچه در توضیح و تکمیل مطالب بالا باید افزوده شود آن است که میرزا حسن تمام موارد فوق را به اضافه مقدمات علمیه و بجز تعیین انحراف قبله که اغلب جای آنرا خالی گذاشته است به کمال انجام داده است اما جز آنچه گفته است موارد دیگری را نیز در کتاب عظیم خود به انجام رسانیده است که نمودار دقت و همه‌جانگی نگرش میرزا حسن در ارائه اوضاع کامل از شهرها و روستاهاست:

۱. آب و هوا و محصولات: میرزا حسن در بیان اوضاع و احوال جغرافیائی بلوک فارس، نقش آب و هوای این نواحی را که در ایجاد انواع محصولات و یا سکونت جوامع تأثیری اساسی دارد هرگز فراموش نمی‌کند:

«... هوای چهار فصلش: (شیراز) معتدل و نسیم صبا و شمالش راحت‌دل، آب تابستانه را به برف کوه دراک سرد کنند، آب چاهش شیرین و ناگوار، درختان سردسیری و گرمسیری و شلیل و گیلاس و انار و انجیر و نخل و نارنج در خانه‌های شیراز بخوبی پرورش کند و زبانی از سرمای زمستان و گرمی تابستان نبیند و بازار شیراز در همه وقت پر از میوه‌های گوناگون است، درویش و مال‌دار در تناول میوه‌جاتش یکسانند، درخت کاج و چنار و سرو و بید و گردو و سفیدارش تنومند شوند و مانند خرپوزه قصر خلیل و حومه و سهل آباد ... دیده نگشته است، از روز اول برج سرطان تا نیمه جدی هر روزه انگور را از درخت چیده، بر پشت بارگیر گذاشته در کوچه و بازار به عجز و انکسار فروشند و نزدیک به پنجاه سال است در دامنه کوههای شمالی و مغربی از ربع فرسخ تا فرسخ و نیمی از شیراز درخت انگور دیمی به عمل آمده ثمری فراوان دهد ...» (خصایص شیراز)

«... آبهای صحرای شیراز همه از قنات است جز آب چشمه جوشک که شرح آن در عنوان چشمه‌ها بیاید و گواراترین آنها آب قنات زنگی است و رکنی چنانکه خواجه حافظ فرموده است:

ز رکن آباد ما صد لوحش الله که عمر خضر می‌بخشد زلالش و قنات زنگی ... به اصطلاح رعیتی یک بیل بیشتر آب ندارد و قنات



رکنی ... صحرای مصلی و باغ جهان‌نما و باغ نو و تکیه هفت‌تان و چهل‌تان و تکیه خواجه حافظ را آب دهد و پرآب‌ترین قنوات شیراز قنات فهندز است (که) باغ دلگشا را آب داده صحرای جبل زایجان را شرب کند ... و آب این قنات در اواخر پائیز و تمام زمستان چنان گرم است که ... از آن آب بخار بلند گردد و در تابستان خنک ...» (همانجا)

بلوک اردکان: «... از سردسیرات فارس است هوای تابستانش چون ماه ثور شیراز باشد ... برف کوهستانش محتاج به محافظت نباشد اهلیش در تابستان از ایوان بیرون نخسبند، آبش از رودخانه شش‌پیر و رودخانه اردکان است زراعتش گندم و جو و نخود و عدس و لویای قرمز و ذرت مکه است ...» (بلوکات فارس الف)

«... ارسنجان ... هوای آن بلوک از سردی مایل به اعتدال، باغستان خوبی دارد و کوهستان و صحرائی مرغوب، جویش پر از صنوبر و کوهش پر از سمن، راغش پر از بنفشه، باغش پر از بهار، انار و انجیر را نیکو پروراند ... زراعت آن گندم و جو و پنبه و شلتوک و کنجد

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۱۳

و خشخاش است ...» (همانجا)

«... اصطهبانات: ... آب بساتین و زراعت قصبه اصطهبانات از چشمه قهری و پازهری است در بهار نزدیک به ده سنگ آسیاگردان آب دهد و در سالهای خشک گاهی آبش چنان کم شود که به اندازه معاش اهل بلد نباشد ...» (همانجا)

«بیضا: ... هوای آن از سردی مایل به اعتدال است ... و عموم کشت آن گندم و جو و شلتوک و پنبه و کنجد و کرچک. در بعضی از دهات آن زراعت خشخاش دارند، آبش از چشمه و بعضی از قنات ...» (بلوک بیضا)

«... تنگستان: ... چون در گودی واقع شده، هوای بسیار گرمی دارد، نخلستان بسیار دارد.» (بلوکات - تاء)

«... بلوک جره ... این بلوک از گرمسیرات فارس ... است هوایش نخل و نارنج و سایر مرکبات را نیکو پروراند، محصولش، گندم و جو و پنبه و کنجد و شلتوک است، آبش از رودخانه جره و چشمه است.» (بلوکات - ج)

«... جهرم: از گرمسیرات فارس است ... زراعتش گندم و جو دیمی و فاریابی و خشخاش و پنبه و کنجد و تنباکو است، آب این بلوک از چشمه و قنات است هوای آن از گرمی مایل به اعتدال است انواع میوه‌های سردسیری و گرمسیری در بساتین آن فراوان، نخل آن بلوک از عموم نخلهای گرمسیرات فارس و بصره و بغداد ... تنومندتر و بارآورتر است ...» (بلوکات فارس - ج)

«... در این سال بارانش نمونه‌ای از طوفان نوح و چندین مرتبه برف آمد که هر کس از چنگک افغان رست از شدت سرما رخت به آخرت بریست بعلاوه قحط و غلا فوق العاده گردید هیمه و زغال نایاب بود و بالای همه دردها و مرض وبا شایع گردید ...» (وقایع سال ۱۱۴۲ - گفتار اول)

۲. داستان شهرها و بنای آنها و تعبیرات بیش و کم عامیانه در وجه تسمیه این شهرها نیز از امتیازات فارسنامه است. در این بخش میرزا حسن فسائی اولاً از بعضی کتب لغت مثل برهان قاطع ثانیاً از بعضی کتب تواریخ چون نزهة القلوب و ثالثاً از بعضی شنیده‌ها و اقوال عامیانه و رابعاً از بعضی استنباطات شخصی سود برده است:

«... اقلید در لغت به معنی کلید است که آنرا مفتاح گویند یعنی آن بلوک، کلید گشودن مملکت فارس است هر که آنرا فتح نمود، گویا فارس را فتح نموده است ...» (بلوک اقلید)

«... ابرج در اصل «بره» به فتح اول و ثانی بود پس الف کمالی را به قاعده زبان دری بر او افزوده، ابره، گردید پس تصرف عربی در او شده، ابرج گفتند مانند فیروزه و فیروزج و بنفشه و بنفسج و بره در لغت فارسی هر چیز خوب و نیک و آراسته را گویند و برای خوبی آب و هوا و میوه‌های گوناگون او را به این نام گفتند ...» (بلوک ابرج)

«... ابرقوه در اصل «بر کوه» بود یعنی سینه کوه، الفی بر آن افزودند، «ابر کوه» گردید، پس تصرف عربی در او نمودند، «ابر قوه» گفتند...». (بلوک ابرقوه)

«بلوک افزر وجه تسمیه آن است که افزر مخفف افزار است که آلات پیشه‌وران باشد ...

شاید فراز آنها را در این بلوک می‌ساخته‌اند...» (بلوک افزر)

«... اردکان در لغت نوعی از جداول و اشکال نجومی باشد و چون قصبه آن در میان دو

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۱۴

کوه نزدیک بهم که گویا با قصبه‌ای که به درازا افتاده، سه جدول نجومی است، یا آنکه ارد به معنی قهر و غضب است و کان

معدن را گویند چون اهالی آن فتنه‌دوست و جنگجو بودند چنانکه اکنون چنین‌اند...» (بلوک اردکان)

«... ارسنجان برای خوشی آب و هوا آنرا ارسن کان گفتند یعنی شایسته و سزاوار محفل برای آنکه ارسن، محفل و مجلس است و

کان یعنی سزاوار و بعد از تصرف عربی ارسنجان گفتند...» (بلوک ارسنجان)

«اصطهبانات ... در اصل استهبانات است. استه انگور است و بان نگاهدارنده.»

(بلوک اصطهبانات)

«... بوانات در اصل «بونات» است یعنی بهره‌ها برای آنکه بون بهره و حصه باشد و «آت» نشانه جمع است...» (بلوک بوانات)

«... بیدشهر، «بید» در لغت موش و کرمکی که جامه پشمین را بخورد و درختی باشد معروف و بیدشهر معنی «شهر موش» یا «شهر

آن کرمک» یا «شهر آن درخت»...»

(بلوک بیدشهر)

«بیضا ... را برای این بیضا گویند که لشکر عرب چون سپاه عجم را شکست داد بر کوهی که مشرف به این بلوک بود برفتند و قلعه

و دهات آن را سفید بدیدند برای آنکه خاک این صحرا مایل به سفیدی است آنرا بیضا گفتند...» (بلوک بیضا)

«توج به فتح تاء و تشدید واو و فتحه ... و این شهر را «توز» به ضم تا و سکون واو، نیز گفته‌اند و جامه لطیف خوش‌رنگ ریسمانی

را در این شهر می‌بافند و آنرا «توزی» گویند...»

(بلوک توج)

«... جره در اصل گره بوده چنانکه گفته‌اند:

برو از خطه شیراز و گشایش مطلبز آنکه از زیر «گره» دارد و از بالا «بند» مراد از «گره زیر»، جره است که در جانب شیب شیراز

است و مراد از «بند بالا» بند امیر است...» (بلوک جره)

«... خشت ... در لغت قسمی از حلوا باشد که آنرا در ظرفی ریخته تا یک‌پارچه و قرص شود و چون خرما را این بلوک را که

شیرین‌تر از حلواست در جلد کرده یک‌پارچه شده حمل اطراف کنند این بلوک را خشت گفته‌اند» (حاشیه بلوک خشت)

«... خفر در اصل خبر به باء ابجد است یعنی محکم و استوار و پیچیده...» (بلوک خفر)

«خنج ... در اصل «خنک» به ضم خا و سکون نون و کاف فارسی بوده یعنی گوشه بیغوله و بعد از تصرف عربی کاف مبدل به جیم

گشته آنرا «خنج» گویند...» (بلوک خنج)

«... داراب ... کلمه دار در لغت عجم به معنی پرورنده است پس داراب یعنی پرورنده آب و این بلوک را به این نام گفته‌اند برای

فراوانی چشمه‌های آب گوارا و رودخانه‌های بسیار و این بلوک را «داراب‌جرد» که در اصل «داراب‌گرد» است نیز گویند برای آنکه

در شاهنامه فرموده است این شهر را داراب کیانی پسر بهمن ... بساخت و گرد به معنی شهر باشد و «جرد» معرب آن است و چون

همای دختر بهمن داراب را بزاد در صندوقش گذاشت بر روی آب فرات روانه‌اش داشت و به این جهت او را داراب گفتند...»

(بلوک داراب)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۱۵

«... رامجرد ... در اصل رام گرد است یعنی شهر شاد و خرم یا شهر خدای بزرگ یا شهر فرشته برای آنکه «رام» به معنی شاد و خرم و خدای بزرگ و نام فرشته نیز باشد و «گرد» به معنی شهر است ...» (بلوک رامجرد)

«... رامهرمز: معنی رام در عنوان رامجرد گفته شد و هرمز به ضم ها و سکون را و ضم میم نام روز اول از هر ماه فارسیان است و نام فرشته‌ای که مصالح آن روز در دست اوست و نام ستاره مشتری و نام پسر انوشیروان و نام رب الارباب نیز می‌باشد و معنی رامهرمز «شاد و خرم باد هرمز» (بلوک رامهرمز)

«... بلوک صیمکان ... در اصل سی مکان بود و «سین» را بدل به صاد نموده‌اند ...»

(بلوک صیمکان)

«... موغستان ... موغ در لغت آتش پرست و ستان به معنی جای بسیاری و انبوهی چیزها باشد مانند گلستان و سروستان و هندوستان و این ناحیه در قدیم جای آتش پرستان بود ...»

(ناحیه موغستان)

«... بلوک فامور ... فامور به بای فارسی است برای کوچکی این بلوک آنرا فامور گفتند ...»

(بلوک فامور)

«... نام فسا در اصل بسا به باء یک نقطه بود و بعد از تصرف عربی باء را به فاء تبدیل نمودند و بسا در لغت به معنی بس است یعنی کفایت کرد یا به معنی بسیار است و وجه تسمیه شاید وقتی که این ناحیه را آباد کردند بعد از ملاحظه گفتند این آبادی برای اینجا بس است و یا آنکه این آبادی بسیار شد در کتاب نزهة القلوب نوشته است بنای قصبه فسا از طهمورث کیانی است پس گشتاسب پسر لهراسب تجدید عمارتش فرمود پس بهمن پسر اسفندیار به تمامیش پرداخت ...» (بلوک فسا)

«... گور ... گور به معنی دشت باشد و اعراب گور را جور گفتند ...» (بلوک فیروزآباد)

«... در تواریخ نوشته‌اند که طهمورث، شهر شاپور را بساخت و ... آنها را کوره یا خوره شاپور بگفت ...» (بلوک کازرون)

«... بلوک کنگان ... در قدیم این بلوک را سیراف می‌گفتند و قصبه آن را نیز سیراف و آن بلد خراب گشته و محله‌ای از آن باقی مانده است و آن را بندر طاهری گویند و سالهاست قصبه این بلوک را کنگان قرار داده‌اند ...» (بلوک کنگان)

«... کوار، سبیدی را گویند که میوه‌ها در او کرده، بار نموده، از جائی به جائی برند و برای بسیار فواکه و حمل آنها از این بلوک او را کوار گفتند ...» (بلوک کوار)

«... بلوک کوه گیلویه این اسم را بر این بلوک برای آن گذاشته‌اند که اگر کوهستان آنرا نسبت به صحرای آن دهند از نیمه ده یک بلکه چار یک، ده یک باز کمتر باشد و «گیلو» به کسر کاف تازی و سکون یاء دو نقطه و ضم لام و سکون واو، نام میوه‌ای است در کوهستان که در فارسی آنرا کیالک و در اصفهان کویج و در طهران زالزالک گویند و درخت کیالک در کوهستان این بلوک بیشتر از همه‌جای مملکت فارس باشد و اگر آخر کلمه واو ساکن باشد لفظ «یه» را بر او بیفزایند مانند عسلو و مزرعه طغو و قریه دهو و فضلو شبانکاره که آنها را عسلویه و طغویه و دهویه و فضلویه گویند ...» (بلوک کوه گیلویه)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۱۶

«... بهبهان ... اهل کوه گیلویه، چادر سیاه را «بهان» گویند و در زمستان از باران و تابستان از آفتاب آزار کشیدند. در این جای چند خانه از خشت و گل ساخته خود را آسوده داشتند و جمعی دیگر که هنوز در چادرها توقف داشتند از خانه‌های خشتی جو یا شدند، در جواب گفتند: «به از بهان» است، پس به «بهبهان» شهرت یافت ...» (بلوک کوه گیلویه)

«... یکی را چار بنیچه و دیگری را لیراوی گویند و بنیچه جمعی را گویند که بر املاک و مردمان پیشه کار بندند...» (بلوک کوه گیلویه)

«... در کتاب برهان قاطع نوشته است: در قدیم «لاد» نام شهر لار بود که در این زمان دال به راء تبدیل گردیده، لار گویند و این بیت را نسبت به فردوسی دهند:

صفاهان به گودرز کشواد دادبه گرگین میلاد هم «لاد» داد (بلوک لارستان)

«... جواسم ... اهالی بندر لنگه در اصل اعراب جواسم‌اند ... که از طایفه بنی جاشم است که جمع آن را جواشم گویند و عوام الناس «جواسم» گفتند...» (ناحیه لنگه از نواحی لارستان)

«... شهر استخر که آن را اصطخر نیز گویند و در نقشه‌های قدیم و جدید فرنگی، پرس پلیس نگارند، پایتخت پادشاهان کیان بود، در این بلوک است و استخر تالاب بزرگ و آبگیر بزرگ را گویند چون در این شهر کوهی است که آن را دز استخر و قلعه استخر گویند و بر سر آن کوه، تالاب بزرگی است این شهر را به نام آن تالاب، استخر گفتند...» (بلوک مرو دشت)

«... مروست ... در اصل «مرو» بود پس برای تمیز از مرو خراسان آن را «مروشاذان» گفتند چنانکه مرو خراسان را «مروشاهیجان»...» (بلوک مروست)

«... مشهد ام النبی ... مشهد محل شهادت و قبر انبیا و اولیا و بزرگان دین را گویند و چون قبر مادر جمشید در این بلوک است و به اعتقاد قدیمی عجم، جمشید پیغمبر بود بعد از استیلای عرب بر عجم این بلوک را مشهد ام النبی گفتند و چون عجم حضرت سلیمان و جمشید را یک نفر دانسته‌اند آن را مشهد مادر سلیمان نیز گفتند...» (بلوک مشهد ام النبی)

«... در قدیم محله بازار را محله سهادخانه می گفتند و اهل نیریز سهاد را به معنی فولاد دانند برای آنکه در کنار این محله کارخانه فولادسازی بود...» (بلوک نیریز)

۳. اگرچه میرزا حسن فسائی در گفتار دوم به بیان «اعیان هر محله» البته فقط مردان و اولاد ذکور اشاره می کند اما در واقع در این بخش صرفاً به بیان «اعیان» نمی پردازد چه در این بخش او علاوه بر اینکه به ذکر حتی مکرر علما و عرفا، حکام و سرداران، مالکان و امثال آنها می پردازد، اشاراتی به طبقات اجتماعی خاص، دارد که از آنجمله‌اند کدخدایان، کسبه و تاجران، خطاطان، هنرمندان، کارگزاران بیگانگان، کارمندان تلگرافخانه، یاوران و سرهنگان، اطباء و حتی کسانی که بخت یارشان نبوده است و سواد و کمالی نیافته‌اند، چه دوستش باشند و چه دشمن، همچنین سلسله نسب خانواده‌ها را با همه پیچیدگیهای گنج کننده آنها و حتی بچه‌ها و فرزندان خردسال آنها بازمی گوید. به این مثالها توجه فرمائید:

### کدخدایان:

«... کدخدای این محله آقا ... است و چون به درجه رشد نرسیده است مشهدی حسین را نایب او قرار داده‌اند...» (اعیان محله اسحق بیگ شیراز)

«... کدخدای این محله، عالی جاه آقا عبدالحسین است که به سبب حوادث سن او،

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۱۷

آقا محمد حسن را که مردی کامل است نایب از کدخدا قرار داده‌اند...» (اعیان محله بازار مرغ)

«... کدخدای آن، عالیجاه آقا محمد است...» (اعیان محله بالا کفت).

### خطاطان:

«... ملا علی عسکر ارسنجانی از این قصبه برخاسته است و ... کتابت کلام الله مجید و هدایت عباد الله را شعار خود فرمود و خط نسخش خط نسخی بر خطوط استادان نسخ‌نویس برکشید...» (بلوک ارسنجان)

«... ملا- شفیع صدر سروسستانی، خط شکسته را از شکسته‌نویسان درست‌تر نویسد و در این فن شهرت یافته است...» (بلوک سروستان) ...

«... حاجی میرزا سید حسین خان ... پایه خط شکسته را بالا- برده و در زمره خوش‌نویسان محسوب گردید و در فنون سواری و شکاراندازی گوی سبقت را از بزرگان این شغل ربود...» (بلوک فسا)

### تجار و کسبه:

«... حاجی میرزا بابا ... عمل تجارت و معامله را به نهایت آورد» (اصطهبانات)

«... حاجی میرزا صادق حسینی، صاحب ضیاع و عقار و مال التجاره گشت» (همانجا)

«... حاجی محمد علی بیک جهرمی، جامع ریاست و تجارت و زراعت نواحی جهرم بود» (جهرم)

«... حاجی میرزا ابراهیم تاجر وکیل رعایای جهرم است» (همانجا)

«... حاجی محمد علی از درستکاری و راستگویی و امانداری در تجارت عربستان و ایران و هندوستان مشهور آفاق گشته سالها در بندر مخا و حدیده و جدو و بمبای رایت تجارت افراشته تا اقصی بلاد چین و فرنگستان معاملات کلی می نمود...» (بلوک دشتستان)

«حاجی عبدالمحمد ملک التجار است ... و سرمایه تجارت را افزوده مال التجار تش به اقصی بلاد رسیده...» (همانجا)

### زارعان:

«... مادام عمر مشغول زراعت املاک خود بود...» (بلوک اصطهبانات)

«... معیشتی از چند درخت لیمو و انار و گندم و جو دیمی که به دست خود کشتی ... [داشت]...» (بلوک داراب)

«... و از مآثر او مزرعه فرد بالا شهر ششده است که اکنون به اکبرآباد شهرت یافته است ...»

و چهل جفت گاو از این آب و زمین زراعت نمود...» (بلوک فسا)

«... در ناحیه شیب کوه فسا چندین قنات و مزرعه احداث نمود» (همانجا)

### واعظان و مذکران و نقیان:

«حاجی ملا امین واعظ آوازه آوازش بر منابر گوشزد خاص و عام گردیده هزاران مستمع در گرد منبر و عرش مجتمع می شدند چند سال است به مرض بحه الصوت مبتلا گشته...» (بلوک اصطهبانات)

حاجی سید فضل الله سالهاست در شیراز به نشر احادیث و ذکر مصیبت اهل بیت رسالت (مشغول است). (بلوک سروستان)

«... حاجی میرزا احمد نقیب حکم و مواعظ را در لباس افسانه و نصایح را در سخنان پراکنده (گفته است). (اعیان محله بازار مرغ)

«منزل خود را تعزیه‌خانه جناب سید الشهداء کرده شبهای جمعه مشغول تعزیه‌داری بود...»

(اعیان محله سرباغ)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۱۸

### طیبان:

«حاجی میرزا باقر طیب حسینی در فنون علمیه و عملیه مقاصد علم طب سرآمد اهل زمان خود بود و معالجات غریبه از او بروز نمود ...» (اعیان محله سرباغ شیراز)

«... حاجی میرزا ابو القاسم طیب: سالها در شیراز مشغول معالجه مرضی بود ...» (همانجا)

«... میرزا غیاث طیب: مشغول به عمل طبابت است ...» (همانجا)

«... حاجی میرزا سید علی طیب قدوه اطبا و اسوه حکما، جالینوس ثانی ...» (همانجا) ...

### قضاوت:

«... قاضی حسین بعد از پدر خود به قضاوت و حکم شرعی در میانه مردم برقرار بود ...»

(بلوک اصطهبانات)

«... مولانا مجد الدین اسماعیل فالی نزدیک به چهل سال در مملکت فارس قاضی القضاة و نافذ الاحکام بود ...» (بلوک گله‌دار)

«... امام عمر بن علی بیضاوی، سالها قاضی قضاوت مملکت فارس بود و خلف الصدقش ... مشهور به قاضی بیضاوی است ... و برای تحصیل منصب قاضی قضاتی از شیراز به شهر تبریز رفت ...»

(بلوک بیضا)

«شیخ محمد امین شیخ الاسلام به جای برادر خود بر مسند قضاوت و احکام نشست»

(اعیان بازار مرغ شیراز)

### کارگزاران دیوانی:

#### کارمندان دیوانی:

«... شیخ عبد الرسول خان، راتق و فاتق امور دیوانی شهر بود ...»

(بلوک دشتستان)

«... چندی در پی کارهای دیوانی دوید ...» (بلوک سروستان)

### مستوفیان:

«... سالها به ریاست دفترخانه مملکت فارس برقرار بود ...» (بلوک فامور)

«... مدتی در دفترخانه دیوانی در زمره مستوفیان فارس برقرار بود ...» (بلوک فامور)

«... سالهاست به منصب استیفای دیوانی برقرار است ...» (محله بالاگفت شیراز)

«... آقا هادی دفترداری و مباشری را ضمیمه منصب میرایی نمود» (محله سرباغ شیراز)

«... در سال ۳۰۱ به کارگزاری مملکت فارس و وزارت وظائف و مستمریات برقرار گردید ...» (اعیان بازار مرغ)

«... بعد از تحصیل کمالات لایقه به هندوستان رفته، سالها به عاملی و حکومت بعضی از بلاد هندوستان اشتغال داشته، اموال لایقی جمع نموده، قدری را به عنوان قرض به دولت بهیه انگلیس سپرد...» (اعیان محله سرباغ)

### کارپردازان و کارگزاران داخلی و خارجی:

«... بعد از وفات پدر به وکالت دولت بهیه انگلیس در شیراز برقرار شد» (همانجا)

«... حاجی میرزا عبد الله کارگزار سواحل دریای فارس ... مدتی در بندر بمبای توقف کرد و به شیراز آمد و امنای دولت علیه او را کارگزار مسقط و بر عمان فرمودند ... و کارگزاری عموم بنادر فارس را قبول کرد...» (اعیان محله بازار مرغ)

«... محمد نبی خان ... سفیر هندوستان گشته به مصاحبت بالیوز بصره و صاحب منصبان انگلیس ... روانه بمبای گردید و حکمران بمبای هر روزه بطرزی تازه عیشی مهنا برای او آماده می داشت و مدت پنج ماه در بمبای به عشرت گذرانید پس به ولایت بنگاله و شهر کلکته برفت و نزدیک سالی به عزت، عشرت و کام دل را حاصل نموده عود به بندر بمبای و از هندوستان عود

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۱۹

به شیراز کرده روانه دار الخلافه طهران گردید و جناب محمد نبی خان سفیر کبیر را وزیر نمودند»

(اعیان درب مسجد نو شیراز)

«در سفارتخانه دولت بهیه انگلیس منشی رسائل و دفتردار گشته است» (محله سرباغ)

«... به منصب کارپردازی امور خارجه مملکت فارس برقرار گردید...» (محله سنگ سیاه)

«... پس به منصب کارگزاری امور خارجه گیلان مأمور و برقرار آمد...» (همانجا)

«... اولاد او به ایالت صوبه هند سرافراز شدند و چون صوبه در تصرف دولت بهیه انگلیس در آمد، نام ایالت و حکومت را در اولاد

نواب محمد رضا خان باقی گذاشتند و مبلغی وجه نقد هر ماهی برای حاکم و بنی اعمامش برقرار بداشتند...» (اعیان میدان شاه)

«... و هر ماهه سیصد و شصت تومان به وجه مشاھرہ از دولت بهیه انگلیس دریافت می نمود.» (همانجا)

«میرزا محمد علی خان نواب هندی ... از پانصد تومان مواجب ایرانی و ماهانه انگلیس معیشت نمود.» (همانجا)

«حسن خان مدتی در شیراز به وکالت دولت بهیه انگلیس برقرار بود ... و در دستگاه مختار دولت بهیه انگلیس، منشی اول

سفارتخانه گردید.» (همانجا)

«... جعفر قلی خان نواب هندی چند سال به وکالت دولت علیه انگلیس در شیراز سرافراز بود...» (همانجا)

«... میرزا علی اکبر بعد از وفات پدر به وکالت دولت بهیه انگلیس در شیراز برقرار شد...»

(محله سرباغ شیراز)

«مادام زندگانی به لوازم شغل استیفا کوشیده سرآمد اقران گشت» (محله سردزک شیراز)

«به منصب جلیل استیفای دیوانی سرافراز گردید...» (محله سرباغ شیراز)

### سرهنگان:

«میرزا عبد الله خان، سرهنگ فوج سربازی شیرازی [بود ...]» (بلوک فسا)

«میرزا عبد الله خان سرهنگ چند سال به سرهنگی فوج سرباز شیراز برقرار بود»

(اعیان بازار مرغ)

«... از شیراز به آذربایجان رفته به منصب لشکر نویس باشی آن مملکت سرافراز آمد...»

(اعیان محله بالاگفت)

«... در فوج تفنگچیان شیرازی به منصب یاوری برقرار بود...» (سردزک شیراز)

«به منصب سرکردگی تفنگچیان شیرازی، سرافراز گردید...» (محلّه بالاگفت)

«فتح الله خان، مباشر عمل سرهنگی بود...» (اعیان محله سرباغ)

«به منصب سرتیپی فوج سرباز قشقائی برقرار گردید...» (اعیان میدان شاه)

### کودکان و نوجوانان:

«خلفان صدقش عالی جنابان فضائل اکتسابان ... میرزا فضل الله و میرزا حبیب به احترام تمام در زمره اهل علم مشغول تحصیل

کمالات علمیه می‌باشند...»

(اعیان محله سرباغ)

«میرزا آقامیر و حاجی میرزا علی اکبر هر دو در عنفوان جوانی به فراغت بال زندگانی نمایند»

(همانجا).

«... میرزا مصطفی در عنفوان جوانی است...» (همانجا)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۲۰

«... در اول سن رشد و تمیز است...» (همانجا)

«میرزا آقا در اول سن تمیز و رشد است...» (همانجا)

«میرزا حیدر خان در اول سن شباب است...» (سردزک شیراز)

«در سن طفولیت به آموختن هنرهای کودکان پرداخته‌اند...» (اعیان محله بازار مرغ)

### میرابها:

«... حاجی محمد تقی میراب منصب میرابی را تصاحب نمود...»

(محلّه سرباغ شیراز)

«... حاجی میرزا محمد میراب جز منصب میرابی تقاضای شغلی دیگر نمود» (همانجا)

«... «میرزا فضل الله میراب به منصب میرابی برقرار است...» (همانجا)

«... در اوائل حال صاحب منصب میرابی که موروثی پدر و اجدادش بود گردید پس ترقی نموده به منصب استیفای دیوانی رسید»

(اعیان سرباغ شیراز)

### وکالت:

«بعد از وفات پدر به شغل وکالت برقرار شد و در لوازم آن شغل مسامحه و مساهله نموده از شغل وکالت منعزل گردید...» (اعیان

محلّه سرباغ شیراز)

### میر آخور:

«حاجی نصر الله خان ... چون به شیراز آمد به منصب میر آخوری حضرت فرمانفرما مفتخر گردید...» (محلّه بالاگفت)



**خوانسالار:**

«محمد اسماعیل خان ... سالها در خدمت نواب محمد تقی میرزا به منصب خوانسالاری برقرار بود ...» (محلّه بالا کفت)

**ضابطی:**

«اباعن جد به ضابطی بلکه مالکی آن بلوک سرافراز بود ...» (همانجا)  
 «... سالها به ضابطی بلوک صیمکان می پرداخت» (سردزک شیراز)  
 «... در عنفوان جوانی به ضابطی بلوک صیمکان برقرار است» (همانجا)

**پهلوانان:**

«... در سواری و تیراندازی و دلاوری و هیئت بشره و تنومندی و خوبی اندام یگانه اهل زمان خود بود ...» (محلّه میدان شاه)  
 «... چون دلاوری و زور آزمائی از او بروز نمود او را تهمتن گفتند ...»  
 (محلّه میدان شاه شیراز)

**پهلوانان:**

«... آقا نصیر سردزکی در بزرگی جثه و تناسب اعضا و جمال صورت و قوت بازو و زور سرپنجه و دلاوری و زور آزمائی عدیل نداشته و در هنگام جنگ حیدری و نعمتی شیراز یک نفر او را برابر صد نفر شمرده‌اند. شنیده‌ام اندام او با خوبی چهره و تناسب اعضا به اندازه یک نفر و نیم مرد میانه اندام بود و با این بنیه و زور خوئی خوش و طبعی شکسته داشت»  
 (سردزک شیراز)  
 سندنویسان:

«... در تحریر قباله‌جات شرعیه عدیل و نظیر ندارد ...»

(اعیان محلّه سرباغ شیراز)

«مرحوم کریم خان ... مهر سلطنتی را به او سپرده، ثبت فرامین و احکام را به او وا گذاشته بود ...» (سنگ سیاه شیراز)

**معلمان:**

«محمد صادق زندگانی خود را در تعلم و تعلیم علوم دینیه (مشغول بود).»  
 (اعیان محلّه سرباغ)

**آبله کوب:**

«میرزا علی نقی، در عمل آبله کوبی اطفال مهارتی تمام دارد و در هر سالی

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۲۱

چند صد نفر اطفال شهری را از مرض کوری و آبله‌روئی برهاند» (بازار مرغ شیراز)

**منشی‌باشی:**

«به جوهر ذاتی لوازم علم انشاء را آموخته به منصب منشی‌باشی رسیده...»

(درب مسجد نو)

عده‌ای از رجال در گفتار دوم فارسنامه ناصری، صرفاً به دلیل وضع آسوده و مرفه زندگیشان توصیف می‌شوند اما برعکس فقر فقیران را به صورتی مطرح می‌کند که ناکامروائی آنان را با احترام بازمی‌گوید:

**کامروایان:**

«... میرزا ابو تراب خان بیضائی، بیشتر اوقات زندگانی خود را به آسایش گذرانیده از املاک موروثه خود معیشتی می‌نمود...»

(اعیان محله سرباغ)

«در عنفوان جوانی معیشتی به وسعت دارد...» (سرباغ شیراز)

«... شیخ محمد علی مادام حیات با عزتی تمام معیشت نمود...» (سرباغ شیراز)

«... میرزا نصر الله در طلب مناصب دیوانی نبود به منفعت املاک موروثی قناعت کرده گذرانی داشت...» (سرباغ شیراز)

**نامرادان:**

«... در اوان جوانی منتظر فرج آسمانی است...» (اعیان محله سردزک)

«... مادام حیات در ظل حمایت برادران معیشتی نمود...» (اعیان محله لب آب)

«... در عنفوان جوانی به قلیل موجب دیوانی معیشتی دارد ولی هنوز مساعدت بخت را نیافته...» (میدان شاه شیراز)

«... طبعش از تحصیل علم رمید، از کسب علم بازماند و اکنون در تحیر شبی را بروز می‌رساند...» (سروستان)

«... طبعش از امامت و نماز رمیده، در پی امور دیوانی افتاده، هرگز سودی نبرده است بلکه گاهی مردم را گرفتار کند و گاهی

گرفتار مردم شود...» (اعیان اصطهبانات)

«... عمر خود را در بیهوده کاری می‌گذرانند...» (بازار مرغ شیراز)

«... میرزا محمد علی همه چیز را دانسته است و اقبال را نشناخته است»

(محله لب آب شیراز)

«... تحصیل کمالات لایقه شاهزادگان را نموده، تاکنون بختش مساعدت نکرده است...» (همانجا)

**دیوانگان:**

«میرزا اسمعیل از اوایل عمر به مرض مالیخولیا مبتلا شده سالها بماند و از غرایب اعمال او اینکه پیرزنی که در طفولیت او را

پرستاری نمود، شاید برای تربیت، او را آزاری کرده بود، دشمنی این زن را در دل داشت و بعد از چهار سال از دیوانگی که او را

در حبس و قید داشتند، صبح زودی برخاسته به پرستاران خود بگفت در شب گذشته جماعتی از اولیای حق در این منزل فرود آمده

دست رحمتی بر سر و تن من کشیده همه دیوانگی را از من بیرون نمودند و لله الحمد دیگر باکی ندارم پس رخت حمام خود را

خواست به حمام برفت، پس خدمت اقوام و عشایر خود رسید و مطلب را به همان منوال بگفت و جز کلمات عاقلانه نگفت و تفتیش

از مال و ملک خود نموده در مقام محاسبه آنها برآمد و در چند روز به مهمانی برفت و هم مهمانی نمود پس خواهش کرد که مادر

سید محمد را یعنی همان پیره‌زنی که در اوایل حال مربی او بود بیاورید تا از آن آب گوشت‌هائی که در زمان طفولیت من، می‌ساخت بسازد و چون این خبر فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۲۲

بمادر سید محمد رسید در کمال اضطراب گفت من از چشمهای میرزا اسماعیل می‌ترسم که مرا بکشد و چند روز دیگر بگذشت تا آنکه عاقلی میرزا اسماعیل به درجه شهرت رسید، مادر سید محمد به منزل میرزا اسماعیل آمده، آب گوشت را آماده کرده بزودی عود به منزل خود نمود و چون چندبار آمد و شد کرد و نشان دیوانگی از او ندید شبی توقف نمود صبح آن روز هر کس آمد درب خانه میرزا اسماعیل را بسته دید پس همسایگان از بام به زیر آمده مادر سید محمد را کشته، به چوبی آویخته دیدند و میرزا اسماعیل کف‌زنان و رقص کنان مکشوف العوره می‌گوید چند روز زحمت کشیدم و خود را به دیوانگی زدم تا آنکه قصاص زمان طفولیت خود را از این پیره‌زن بدبخت گرفتم...» (اعیان محله بازار مرغ)

### دعائویسان:

«جماعتی از بزرگان دست ارادت به دامنش زدند و در استشفای مرضی ادعیه مأثوره را می‌نوشت و خلقی را به شفا می‌رساند...» (اعیان محله بازار مرغ)

«... حاجی مهدی مدرس ... استشفای مرضی را به ادعیه مأثوره می‌نمود...» (همانجا)

۴- میرزا حسن در معرفی رجال، اوصاف و تخصص‌ها و مهارتهائی را برای آنها ذکر می‌کند که می‌تواند اعتقادات رائج به کمالات و ارزشهای معتبر را در دوران او، بازگو نماید و ماذیلا نمونه‌هائی را از این کمالات رائج و مورد توجه، ذکر می‌کنیم. که این موارد غیر از بحثهای کلی درباره امرا، علما، شعرا، سرداران و سلاطین و وزراء و دیگر مراتب حکومتی است.

### زبان آموزی:

«به شهر لندن رفت و خط و زبان انگلیسی را آموخت»

(اعیان محله میدان شاه)

### نوآموزی:

«هر سه نفر در دبستان آموزگاری برقرارند...» (بالاکفت شیراز)

### انگلیسی‌دانی:

«کمالات ایرانی و زبان انگلیسی را آموخته، محسود امثال گشته است...» (سرباغ شیراز)

«برای تحصیل زبان‌دانی و خط انگلیسی از شیراز به بمبئی رفت» (اعیان محله میدان شاه)

### فرانسه‌دانی:

«در تحصیل کمالات و زبان فرانسه کمال کوشش را بجا می‌آورد»

(بالاکفت شیراز)

**عربی‌دانی:**

«... علوم عربیه و ادبیه را به وجهی نیکو آموخته در تکمیل فقه و اصول کوشیده» (اعیان محله سرباغ شیراز)  
 «... به میراث از علوم عربیه بهره برده و از لغت فرانسه اندکی آموخته»  
 (اعیان محله بالاگفت)

**حسابدانی و تحریر و سیاق:**

«در مبادی عمر کمالات لایقه و محاسبات دفتری و خط تحریر و سیاق را بیاموخت» (بالاگفت شیراز)

**خطنویسی:**

«... تحصیل کمالات را نموده، خط شکسته را خوب نوشت ...»  
 (اعیان محله بالاگفت)

**رسوم رسمیه:**

«در مکتب‌خانه ادبیه نشسته، آداب و رسوم رسمیه را بیاموخت پس مشغول تحصیل مقدمات علمیه گشته ...» (همانجا)

**فقه و تفسیر:**

«کسب کمالات لایقه نموده از علوم عربیه و فقه و تفسیر بهره یافت»  
 (اعیان سرباغ شیراز)  
 فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۲۳

**خط و ربط:**

«... در تحصیل مراتب خط و ربط چند سالی سر کرده ...»  
 (اعیان بالاگفت شیراز)

**خط نسخ‌نویسی:**

«... انواع کمالات را آموخته خط نسخ تعلیق را به اعلی درجه خوش نوشت ...» (همانجا)

**امور محاسبات و دفترداری:**

«کمالات لایقه را نموده محاسبات دفتری را به وجه احسن بیاموخت ...» (همانجا)  
 «... در زمره خوشنویسان محسوب است ... و ضبط قبوضات و توجیه بروات و محاسبات دیوانی فارسی با اوست» (اعیان محله سنگ  
 سیاه)

**منشی‌گری:**

«کسب کمالات خط و ربط نموده به جوهر ذاتی لوازم علم انشاء را آموخته به منصب منشی‌باشی رسیده.» (درب مسجد نو)  
 «... در فنون انشاء و تحریر رسائل، فرید دهر و وحید عصر بود...»  
 (سردزک شیراز)

### طب و نجوم:

«مقدمات علمیه و ادبیه و علم هیئت و نجوم و کلیات و جزئیات علمیه و عملیه و فنون طب و تشریح را از نگارنده بیاموخت...»  
 (درب مسجد نو شیراز)

### ریاضی و فقه:

«... در اوائل حال تحصیل مقدمات علمیه را نموده. در فنون ریاضی و علم فقه گوی سبقت را از همگنان خود ربودند...» (سرباغ شیراز)  
 «... کسب کمالات علمیه نمود از علوم ریاضی بهره وافر یافت و در اشعار فارسی و عربی و تواریخ تسلطی تمام داشت» (فسا)

### علوم دینیه:

«... زندگانی خود را در تعلم و تعلیم علوم دینیه و امامت جماعت مسلمانان بسر برد...» (محلله سرباغ شیراز)  
 «... شغل مشاغل آنها تحصیل مراتب علمیه و مقاصد یقینیه و انتظام املاک موروثه است...» (محلله سرباغ شیراز)

### تاریخ‌دانی:

«میرزا علی خان در علم تاریخ سرآمد اقران است...»  
 (محلله سرباغ شیراز)

### مهمان‌نوازی و حسن سلوک:

«در حسن سلوک و کوچک‌دلی و مهمان‌نوازی سرآمد قران است.» (محلله سردزک)

### سازندگان بناهای عام المنفعه:

«حاجی سلیمان ... چندین عمارت خیریه در جهرم بساخت...»  
 (جهرم)  
 «از مآثر میرزا مهدی مزرعه فرد بالا شهر شده است...» (فسا)  
 «مسجد حاجی مشیر الملک از بناهای میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک است»  
 (مساجد شیراز)  
 «مسجد حاجی باقر تاجر شیرازی ... در محلله سردزک» (مساجد شیراز)  
 «مسجد حاجی میرزا محمد تاجر شیرازی در محلله سرباغ» (مساجد شیراز)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۲۴

## فارسنامه‌ها و منابع تاریخی و جغرافیائی درباره فارس و شیراز پیش از فارسنامه ناصری

### اشاره

پیش از فارسنامه ناصری کتب متعددی درباره فارس و شهرستانهای آن تألیف شده است، از این کتب بعضی صرفاً نام «فارسنامه» را بر خود دارند مانند فارسنامه ابن بلخی و بعضی چون شیرازنامه یا مزارات شیراز مستقلاً به بررسی تاریخ یا جنبه‌ای از شهرهای فارس پرداخته‌اند و گاهی، کتبی چون حدود العالم و نزهة القلوب و امثال آنها نیز به تفصیل به فارس و شهرها و رجال و آب و هوای آن، در کنار بررسی سایر شهرها و استانهای ایرانی اشاره داشته‌اند که ما ذیلاً به معرفی آنها می‌پردازیم:

### الف - کتب مستقل درباره تاریخ و جغرافیای فارس و شهرهای آن:

### اشاره

#### ۱. فارسنامه ابن بلخی:

اولین کتابی است که نام فارسنامه را بر خود دارد اما بنظر نمی‌رسد که میرزا حسن فسائی این کتاب را در اختیار داشته یا دیده باشد، زیرا مطلقاً در فارسنامه ناصری بدان اشاره‌ای ندارد و مسلم است که میرزا حسن اگر این کتاب را دیده بود همانند موارد دیگر از آن سخن می‌راند و در مقام بیان حوادث یا قراء و قصبات به آن اشاره می‌نمود.

فارسنامه ابن بلخی در زمان ابو شجاع محمد بن ملک‌شاه نوشته شده است و نویسنده که به قول خودش «بنده را تربیت پارس بوده است اگرچه بلخی نژاد است» (۱) به فرمان پادشاه کوشیده است که پارس را که «طرفی بزرگ است از ممالک محروسه و همواره دارالملک و سریرگاه ملوک فارس بوده است روشن گردانیده آید و نهاد و شکل آن و سیر ملوک پیشینگان و عادات حشم و رعیت و چگونگی آب و هوا و شمار هر بقعتی از آن معلوم کند و عبرت آن معاملات بر قانون قدیم و قانون که اکنون معتبر است معین شود تا علم اشرف سلطانی بدان احاطت یابد...» (۲) بنابراین، ابن بلخی با هدفی محدود و بقول خودش با بیانی مختصر در اواخر قرن پنجم هجری به کار تألیف این کتاب دست زده و از کتابهای معتبر فارسی و از منابع تاریخی و جغرافیائی پیش از اسلام سود برده است و گهگاه از سنی ملوک الارض و تاریخ طبری و بعضی کتب عربی و فارسی بهره برده است و کتاب خود را با این عنوان در وصف فارس شروع می‌کند که: «ولایت

(۱). فارسنامه ابن بلخی، ص ۳، چاپ لسترانج و نیکلسن.

(۲). همانجا، ص ۳

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۲۵

پارس منسوب است به پارس و این پارس منسوب است به پهلو و پهلو بدین پهلو و پارس ولایتی است سخت نیکو چنانکه هم سهل است و هم جبل و هم بر و هم بحر و باز هرچه در سردسیرها و گرمسیرها باشد جمله در پارس یابند...» (۱) نویسنده آنگاه به وصف پارس و احوال و مردم آن می‌پردازد و سپس به شرح چهار دسته از پادشاهان پیشدادی و کیانی و اشکانی و ساسانی می‌پردازد و پس از این بخش که در واقع تاریخ فارس پیش از اسلام است به تاریخ فارس پس از اسلام می‌پردازد و تاریخ گشودن

فارس و مقاومت فارسین را نشان می‌دهد و آنگاه به بسط پارس و اعمال آن، شکل پارس و کوره‌ها و شهرهای آن به تفکیک می‌پردازد و در ضمن بیان کوره‌ها و شهرها و دهات خصوصیات جغرافیائی و تاریخی آنها را نیز بطور کلی بازمی‌گوید. معتبرترین چاپ فارسنامه ابن بلخی در سال ۱۳۳۹ هجری قمری برابر با ۱۹۲۱ میلادی در کمبریج انگلستان بوسیله گای لسترانج و رینولد نیکلسن انجام گرفته و چاپی به سال ۱۳۱۳ در تهران به کوشش سید جلال تهرانی و چاپی نیز در شیراز به سال ۱۳۴۳ شمسی به کوشش مرحوم علینقی بهروزی فراهم آمده است و چاپی دیگر نیز در سال ۱۳۴۵ بوسیله آقای وحید دامغانی از آن انجام گرفته است.

## ۲. شیرازنامه

شیخ فخر الدین ابو العباس احمد بن ابی الخیر زرکوب تألیف ۷۳۴ هجری قمری که آن را بنام حاج قوام الدوله وزیر تألیف کرده است. این کتاب دارای یک مقدمه و چند فصل است در جغرافیای شیراز و تاریخ پادشاهان و امیران فارس و مشایخ و فاضلان و صوفیان شیراز، منابع این کتاب فارسنامه ابن بلخی، تاریخ حمزه اصفهانی است و از بعضی کتب دیگر از قبیل وصاف و عتبی هم استفاده می‌کند. شیرازنامه نثری ساده و روان دارد و مؤلف به ذکر اشعار علاقه دارد و سنوات وقایع را نیز گاهی با شعر ذکر می‌کند. از شیرازنامه چند چاپ در ایران انجام گرفته است که چاپ نخست آن بوسیله آقای بهمن کریمی در سال ۱۳۱۰ و ۱۳۵۰ در تهران و چاپ دیگر بوسیله آقای دکتر اسماعیل واعظ جوادی است که در سال ۱۳۵۰ بوسیله بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است. شیرازنامه مشتمل بر مقدمه و چند فصل است که فصل اول: مشتمل بر ذکر مزیت اقلیم فارس بر اقلیم دیگر، حدود فارس، کوره اصطخر، کوره دارابجرد، کوره فیروزآباد، کوره شاپور و کوره قباد است و در فصل دوم به ذکر شهر شیراز و خصوصیات و مزایای آن می‌پردازد و تاریخ فارس از دوره آل بویه تا نزول امیر مبارز الدین را بازمی‌گوید و در فصل آخر به ذکر علما و مشایخ فارس بخصوص شیراز می‌پردازد و ما در بخش منابع فارسنامه نیز از این کتاب که مکرراً مورد استفاده میرزا حسن قرار گرفته است، یاد کرده‌ایم.

## ۳. مزارات شیراز

یا هزار مزار از معین الدین ابو القاسم جنید بن محمود بن محمد شیرازی ترجمه عیسی بن جنید چاپ جهان‌نما شیراز- ۱۳۲۰ این کتاب ترجمه شد الازار فی حط الاوزار عن زوار اهل المزار می‌باشد که به زبان عربی است (ر ک: شد الازار...) میرزا حسن از این کتاب تحت عنوان مزارات شیراز مفصلاً استفاده کرده و ما در بخش

(۱). همانجا، ص ۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۲۶

منابع فارسنامه نیز از این کتاب سخن رانده‌ایم.

## ۴. شد الازار فی حط الاوزار عن زوار اهل المزار:

از معین الدین ابو القاسم جنید بن محمود است که در سال ۷۹۱ تألیف شده و موضوع آن مزارات شیراز و شرح حال گروهی از علما و عرفا و فقها و محدثانی است که در شیراز و گورستانها و بقاع مختلف این شهر مدفونند. این کتاب بکوشش مرحوم قزوینی و

عباس اقبال در سال ۱۳۲۸ در ۶۲۲ صفحه به چاپ رسیده است در همین کتاب است که از کتابهای زیر درباره فارس و شیراز نشان می‌یابیم:

۱. تاریخ شیراز: ابو القاسم هبة الدین عبد الوارث بن علی بن احمد شیرازی.
۲. تاریخ فارس: محمد بن عبد العزیز شیرازی.
۳. تاریخ مشایخ فارس: صائن الدین حسین بن محمد سلیمان.
۴. مشیخه فارس: از ابو الحسن علی بن محمد دیلمی.
۵. طبقات اهل شیراز: ابو عبد الله قصار.

### (۵) آثار جعفری:

از میرزا جعفر حقایق نگار خورموجی در حالات مملکت فارس که بعدا در سال ۱۲۹۶ آن را مفصل تر کرده و حقایق الاخبار نامیده است.

### (۶) حقایق الاخبار

ر ک: به آثار جعفری.

### (۷) روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس:

«... این کتاب که در حقیقت روزنامه زندگی میرزا محمد کلانتر است مشتمل بر وقایع سالهای ۱۱۴۲ تا ۱۲۰۰ هجری است و این دوره مقارن است با تمام مدت سلطنت افشاریه و قسمت اعظم سلطنت زندیه و چون در قسمتی از این سنوات خال بزرگ مؤلف، میرزا محمد حسین شریفی و پس از وی خود او کلانتر فارس بوده‌اند وقایعی که در این ایام در فارس اتفاق افتاده است و مؤلف به رأی العین دیده یا از معاصرین شنیده، در روزنامه خود ثبت کرده است، همین نکته، اعتماد خواننده را به صحت آنها بیشتر می‌کند و بر اهمیت کتاب می‌افزاید مطالبی را که مؤلف در روزنامه خود آورده، غالباً بکر است و در هیچ کتاب دیگری نمی‌توان یافت مخصوصاً آنچه به زندیه و کشمکش‌های خانه- برانداز ایشان راجع است بکلی تازگی دارد و در همین دوره‌هاست که خود مؤلف به علت داشتن سمت کلانتری فارس مرکز مهم امرای زند و مشاغل دیگر در دستگاه ایشان از رجال مهم دولت زندیه محسوب می‌شده و کم و بیش خود او نیز در بعضی از جریانات کار ایشان دخیل بوده است» (۱) چاپ اول و دوم این کتاب در تهران به کوشش استاد فقید عباس اقبال آشتیانی به انجام رسیده است.

### (۸) تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه:

این تاریخ بدان جهت که تمام وقایع آن کم و بیش از فارس نشأت می‌گیرد یا در فارس جریان می‌یابد با فارس ارتباطی استوار دارد مرحوم سعید نفیسی درباره این کتاب می‌نویسد «۲»: تاریخ گیتی‌گشا تألیف میرزا محمد صادق نامی دبیر و نویسنده معروف و توانای نیمه دوم قرن دوازدهم است و از آغاز تاریخ تا حوادث بیست و یکم محرم ۱۲۰۰ را دربرمی‌گیرد و از آنجا که عمر نویسنده به اتمام آن وفا نمی‌کند دو ذیل بر آن نوشته می‌شود:

نخست: ذیل میرزا عبد الکریم بن علی رضا الشریف شیرازی که تا حوادث اواسط پادشاهی



(۱). عباس اقبال آشتیانی، روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱.

(۲). تاریخ گیتی گشا، میرزا محمد صادق موسوی نامی، به اهتمام سعید نفیسی، و تحریر و تحشیه دکتر بیات، ص ۱۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۲۷

لطف علی خان زند را در برمی گیرد.

دوم: ذیل میرزا محمد رضای شیرازی شامل خاتمه تاریخ لطف علی خان تا انقراض این سلسله به دست قاجارها و از این قرار این سه کتاب رویهمرفته شامل یک دوره کامل و دقیق از تاریخ سلسله زندیه است. در تاریخ سلسله زند چند کتاب به زبان فارسی نوشته شده که علاوه بر آنچه در فوق آمد می توان از کتابهای زیر نام برد:

۱. تاریخ گلشن مراد: تألیف میرزا ابو الحسن غفاری کاشانی است که در سال ۱۲۱۰ آن را به اتمام رسانیده است.

۲. تاریخ زندیه: تألیف علی رضا بن عبد الکریم شیرازی که در لیدن توسط ارنست بیر مستشرق آلمانی در سال ۱۸۸۸ میلادی چاپ شد و شامل وقایع جانشینان کریم خان است.

۳. منظومه دره التاج: در احوال علی مراد خان زند که در سال ۱۱۹۴ میرزا عبد الله خان شهاب ترشیزی شاعر معروف قرن دوازدهم متوفی به سال ۱۲۱۵ به نظم درآمده است.

در فارسنامه ناصری از گیتی گشا و ذیل آن استفاده شده و مکررا به آن اشاره گردیده است.

## ب- کتب جغرافیائی عمومی که فصولی درباره فارس دارند:

### اشاره

#### ۱. حدود العالم من المشرق الی المغرب:

قدیم ترین کتاب جغرافیائی عمومی به زبان فارسی است که در سال ۳۷۲ تألیف شده و فصلی از آن در ذکر ناحیه پارس است. در این کتاب پس از ذکر حدود پارس می خوانیم: «... و اندر وی شهرهای بسیار است و مردمانی بسیارند و ناحیتی است آبادان و توانگر با نعمتهای گوناگون و جای بازرگانان و اندر وی کوهها و رودهاست و مستقر خسروان بوده است و مردمان این ناحیت مردمانی اند سخن دان و خردمند و اندر کوههای وی معدنهای زرست و از وی جامه های گوناگون خیزد از کتان و پشم و پنبه و آب گل و بنفشه و آب طلع و بساطها و فرشها و زیلویها و گلیمهای باقیمت خیزد و از وی هرچه به دریا نزدیک است گرمسیر است و هرچه به بیابان نزدیک است سردسیر است ... و اندر وی آتشکده های گران است و آثار قدیمیان را بزرگ دارند و زیارت کنند و بیشترین شهرهای پارس را کوه است به نزدیکی وی ...».

آنگاه به وصف شهرهای شیراز، اصطخر، دزپسر عماره، سیراف، جم، گور، بحیرکان، نجیرم، صعاده، کنافه، توز، کازرون، سینیز، ریشهر، ماهی روبان، ارغان، بزرگ، نویندگان، بیشاور، وایکان، جویم، گویم، بیضا، زرقان، بسا، تمستان، داراگرد، رم، کارزین، کاریان، سمیران، کیش، جهرم، خیر، ایج، اصطهبانات، آواده، ابرقوه، ... سخن می رود.

این کتاب یکبار در سال ۱۳۱۴ بوسیله آقای سید جلال طهرانی و سپس بوسیله آقای دکتر منوچهر ستوده در سال ۱۳۴۰ به چاپ رسیده است.

#### ۲. مختصر البلدان:

تألیف ابو بکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی: ابن فقیه، که در حدود ۲۹۰ هجری تألیف شده و فصلی درباره فارس دارد. رک ترجمه فارسی، ص ۸ تا ۱۸، چاپ بنیاد فرهنگ ترجمه، ح. مسعود.

### ۳. البلدان:

یعقوبی مؤلف به سال ۲۷۹-۲۷۸.

### ۴. المسالك الممالک:

از اصطخری کتابی جغرافیائی عمومی که در قرن چهارم به زبان عربی تألیف شده و فصلی مشع در جغرافیای فارس دارد. این کتاب در لیدن و تهران به چاپ فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۲۸ رسیده است. و معول است به صور الاقالیم ابو زید بلخی.

### ۵. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم:

از شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد مقدسی معروف به بشاری از جغرافیانویسان قرن چهارم مؤلف به سال ۲۷۵.

### ۶. صورة الارض:

از ابن حوقل که در قرن چهارم به زبان عربی تألیف شده و ترجمه فارسی آن نیز منتشر شده است و بخش مفصلی از آن به جغرافیای فارس و شهرهای آن اختصاص دارد و مسالک و الممالک از همین نویسنده که از معتبرترین کتابهای جغرافیائی است که معول به المسالک الممالک ابن خردادبه و الخراج قدامه بن جعفر است.

### ۷. مسالک و الممالک ابن خردادبه:

کتابی در جغرافیا این کتاب در حدود ۲۳۲ تألیف شده و مؤلف در بیان حدود زمین و مسالک و الممالک آن بر کتاب بطلمیوس اعتماد کرده است.

### ۸. معجم البلدان:

تألیف یاقوت بن عبد الله الحموی الرومی البغدادی مشهور به یاقوت حموی متوفی به سال ۶۲۶ هجری قمری مخصوصا جلد چهارم آن، چاپ بیروت ۱۹۵۵.

### ۹. تقویم البلدان:

از عماد الدین اسماعیل معروف به ابن ابی الفدا.

**۱۰. نزهة القلوب:**

حمد الله مستوفی تألیف شده به سال ۷۴۰ هجری، کتاب مهمی در علوم جغرافیا و هیئت و شرح بلاد و راههای ایران که مشتمل است بر یک مقدمه و ۳ مقاله که در مقاله سوم آن که به صورت مستقل بوسیله گای لسترانج در ۱۹۱۵ در لیدن منتشر شده است و فصل مشبعی درباره فارس و شهرهای آن دارد (رک: ص ۱۱۲ تا ۱۴۲).

**۱۱. آثار البلاد قزوینی.****۱۲. جغرافیای حافظ ابرو:**

مؤلف به سال ۸۱۷.

**۱۳. مرآت البلدان:**

محمد حسن خان اعتماد السلطنه مؤلف به سال ۱۲۹۴.

**۱۴. ریاض السیاحه، حدائق السیاحه، بستان السیاحه شیروانی.**

بعلاوه در کتابهای تاریخی از طبری و سنی ملوک الارض، البدء و التاریخ، تاریخ مسعودی و وصاف گرفته تا تاریخ گزیده و جهانگشای نادری و جام جم ... کم و بیش وقایعی از فارس را در خود دارند.  
فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۲۹

**کتابهای درباره فارس و شهرستانهای آن از قاجاریه به بعد****اشاره**

در دوره ناصری به نگارش تاریخ و جغرافیای ایران توجهی خاص مبذول می‌شود و علاوه بر فارسنامه ناصری کتابهای دیگری نیز درباره فارس تدوین می‌شود که از اهم آنهاست:

**۱. آثار العجم:**

مرحوم میرزا محمد نصیر فرصت شیرازی آنرا تألیف و در سال ۱۳۵۳ هجری در بمبئی به چاپ رسیده است و چند چاپ بعدی نیز از آن صورت گرفته است. مرحوم فرصت می‌نویسد: «در چند مدت قبل یکی از صاحبان دولت انگلیس ... دستور العملی نوشته فرستاد که فقیر بعضی از آثار قدیم فارس را نقشه برداشته و پاره‌ای از مرتفعات را مهندسی نموده و برخی از اراضی را مساحت کرده بجهت مشار الیه بفرستم لهذا چندی پی سپردشت و بیابان شده، این خدمت مرجوعه را به انجام رسانیدم پس از فرستادن نقشه‌های جامع کتابچه‌ای در تفصیل آنها نوشته بودم ... همواره در این خیال بودم که نقشه‌های مذکوره را از روی اصل آنها تجدید نمایم و تفصیل آنها را دو مرتبه بنگارم و به طبع رسانم تا کتابی شود و از فیضش خاص و عام را بهره کامل حاصل شود در این اوان که عبارت است از سنه ۱۳۱۰ هجری ... آقای حسین قلی خان نظام السلطنه حکمران فارس ... حکم به احضار این بنده فرمود و پس از

ملاحظه بعضی از صنایع و نقشه‌هایی که از کلک هنر سلکم سر زده بود ... فرمودند امکان بسیار نیز در فارس هست که هنوز قدمی در آنها نگذاشته و نقشه‌ای برداشته‌ای باید آنها را هم همتی گماشته، رفته، نقشه برداشته بنیاد تلفیق کتابی نمائی ... همتی گماشتم و قدمی برداشتم ...

مطالبی را که در عرض راه سفر روز بروز هنگام برداشتن نقشه آثار قدیمه می‌نوشتیم و بهر مکانی که می‌رسیدم در اوراق متفرقه یادداشت می‌نمودم آنها را به عینه در این دفتر جمع‌آوری کرده، مجموعه‌ای ساختم و آن را موسوم نمودم به آثار عجم». (۱)

آثار العجم دارای دو جلد است که در آن فهرست بعض بلوکات و قصبه‌جات فارس و بعضی منازل، جبال و قلاع فارس، دریا و دریاچه‌ها، پل‌ها و رودخانه‌ها و قنوت و چشمه‌ها و ابنیه و امکان و آثار قدیمه و نقوش و اشکال آنها، شیراز و متعلقات آن، بعضی از سلاطین قدیمه و متأخر، حوادث فارس و اصحاب و عرفای متقدمین و متأخرین و علما و فصحا و مجتهدین و حکما

(۱). آثار العجم، چاپ ۱۳۵۴، بمبئی، ص ۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۳۰

و شعرای فارس و شیرازی به‌مراه اشعاری از خود مؤلف ذکر شده است.

## ۲. حقایق الاخبار خورموجی:

از حاجی میرزا جعفر خان حقایق‌نگار خورموجی است که ابتدا آنرا به نام آثار جعفری در حالات مملکت فارس نوشت و بعد در سال ۱۲۹۶ آنرا مفصلتر کرده به نزهة الاخبار موصوف گردانید در فارسنامه شرح حال حاجی میرزا جعفر حقایق‌نگار در ذیل بزرگان محله سرباغ شیراز چنین آمده است:

«... اصل او از ناحیه خورموج دشتستان است ابا عن جد به ضابطی آن ناحیه برقرار بوده‌اند ... حاجی میرزا جعفر در مبادی عمر به ضابطی ناحیه خورموج برقرار گردید و در سال ۱۲۵۸ حاجی خان حاکم نواحی دشتی به قهر و غلبه قلعه خورموج را تصرف نمود و حاجی میرزا جعفر خان فرار کرده مدتی در تنگستان بماند، پس به شیراز آمده توقف نمود و با بزرگان مراوده کرد و در زمره آنها محسوب گردید و در سال ۶۲ به امارت دیوانخانه عدلیه شیراز سرافراز آمد و با اهل کمال مجالست نموده از کمالات رسمیه بهره وافر دید و در کتب سیر و تواریخ ممارست کرده اطلاعی کامل بیافت و تاریخ آثار جعفری را نگاشته به نظر اولیای دولت رسانیده به لقب حقایق‌نگاری مفتخر گردید پس تاریخی مفصل نوشته نامش را نزهة الاخبار گذاشت و در سال ۱۳۰۱ در عراق عرب به رحمت ایزدی پیوست ...» (اعیان محله سرباغ)

## ۳. رساله دلگشا:

از حاجی اکبر نواب شیرازی در ذکر بقاع و مساجد و ... شعرای شیراز.

در سال ۱۲۳۷ تا ۱۲۴۰ هـ (۱)

- در دوره معاصر نیز تاریخ، جغرافیا، تمدن، فرهنگ، آداب و رسوم و مشاهیر فارس، مورد توجه محققان بسیار قرار گرفته و آثار فراوانی در این زمینه‌ها، چاپ و منتشر شده است که ذیلا به اهم آنها، اشاره می‌شود:

۱. پرکارترین محقق معاصر درباره فارس و تمدن این سرزمین، استاد علی سامی است که صرف‌نظر از مقالات و تألیفاتی که در گزارش کاوشهای باستانی پاسارگاد، تخت جمشید، آثار تاریخی مروشدت، تمدنهای هخامنشی و ساسانی و تمدنهای پیش از هخامنشی دارند آثاری نیز در تاریخ پارس و شیراز تألیف کرده‌اند که ذیلا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. پاسارگاد یا قدیم‌ترین پایتخت ایران: چاپ شیراز، ۱۳۳۰.
۲. شرح آثار تاریخی جلگه مرودشت: چاپ شیراز، ۱۳۳۱.
۳. تاریخ پارس در عهد باستانی: چاپ شیراز، ۱۳۳۲.
۴. شرح آثار تاریخی شیراز: (به انگلیسی) چاپ شیراز، ۱۳۳۵.
۵. تاریخچه شیراز و شرح آثار باستانی شیراز: (بزبان فارسی)، ۱۳۳۷.
۶. شیراز: ۱۳۴۷.
۷. پارسه، شیراز: ۱۳۵۱.
۸. شیراز دیار سعدی و حافظ: ۱۳۴۷، شیراز، در ۶۴۶ صفحه.
۹. شیراز شهر سعدی و حافظ: ۱۳۳۷، در ۲۲۸ صفحه.
۲. مرحوم علی نقی بهروزی (متوفی ۱۳۶۳ / ۱ / ۱۶) نیز علاوه بر چاپ فارسنامه ابن بلخی، تألیفاتی درباره فارس و شیراز دارد که اهم آنها عبارتند از:
  ۱. بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز: از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر فارس، آبان ۱۳۴۹، در ۳۰۰ صفحه.

(۱). نویسنده این مقاله این کتاب را تصحیح و آماده چاپ ساخته است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۳۱

۲. تاریخچه شهر شیراز و اماکن تاریخی و بناهای باستانی در شهر شیراز: اداره کل موزه‌ها و حفظ بناهای تاریخی، در ۳۳ صفحه.
  ۳. تاریخچه ساختمان و شرح آثار تاریخی و هنری مسجد جامع عتیق شیراز.
  ۴. تاریخچه مسجد جامع سلطانی و کیل: انتشارات کل فرهنگ و هنر استان فارس، آبانماه ۱۳۵۰، ۶۰ صفحه.
  ۵. واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی: انتشارات کل فرهنگ و هنر استان فارس، ۱۳۴۸، ۶۵۶ صفحه.
  ۶. حافظ را بشناسید: کتابفروشی معرفت، ۱۳۵۵، در ۸۲ صفحه.
  ۷. سعدی را بشناسید: کتابفروشی معرفت، ۱۳۵۵، ۷۰ صفحه.
  ۸. شهر شیراز یا خال رخ هفت کشور: ۱۳۳۴، ۲۲۴ صفحه.
  ۹. فهرست کتب خطی کتابخانه آستان حضرت احمد بن موسی: جلد اول، شیراز، ۱۳۶۰، ۳۳۷ صفحه.
  ۱۰. فهرست کتب خطی کتابخانه آستان حضرت احمد بن موسی: شیراز، ۱۳۶۰، ۶۴۸ صفحه.
  ۱۱. فهرست کتب خطی کتابخانه ملی فارس: ۲ جلد با همکاری محمد صادق فقیری، ۱۳۵۱، مجموعاً ۸۱۶ صفحه.
- و از دیگر نویسندگان معاصر نیز این آثار را درباره فارس و شیراز خوانده‌ایم:
۱. تاریخ بافت قدیمی شیراز: کرامت الله افسر، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۳، ۳۲۰ صفحه.
  ۲. اقلیم پارس: سید محمد تقی مصطفوی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۳، ۶۷۹ صفحه.
  ۳. تخت جمشید: (با همکاری علی سامی)، شیراز، ۱۳۳۴.
  ۴. تخت جمشید: تهران، ۱۳۳۰.
  ۵. دارالعلم شیراز: صدر الدین محلاتی. کانون دانش پارس، شیراز، ۱۳۳۳، ۱۰۸ صفحه.
  ۶. شیراز در گذشته و حال: اتحادیه مطبوعاتی فارس، شیراز، ۱۳۳۹، ۶۲۰ صفحه از حسن امداد.
  ۷. راهنمای آثار تاریخی فارس: شیراز، ۱۳۳۹، ۱۴۴ صفحه، از حسن امداد.

۸. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس: محمد حسین رکن‌زاده آدمیت، در چهار جلد از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۰.
۹. فارس و جنگ بین الملل اول: محمد حسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۹، ۵۲۴ صفحه.
۱۰. بازیهای محلی فارس: ابو القاسم فقیری، اداره کل فرهنگ و هنر فارس، ۱۳۵۳، ۱۴۲ صفحه.
۱۱. قصه‌های مردم فارس: ابو القاسم فقیری، تهران، ۱۳۴۹ در ۱۲۸ صفحه.
۱۲. گوشه‌هایی از فرهنگ مردم فارس: ابو القاسم فقیری، شیراز، ۱۳۵۷ در ۱۶۲ صفحه.
۱۳. نهضت آزادی‌خواهی مردم فارس در انقلاب مشروطیت ایران: جهانگیر قائمقامی، فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۳۲
- ۱۳۵۹، ۴۹۶ صفحه.
۱۴. ولایات فارس در زمان خلفا: صدر الدین محلاتی، ۱۳۳۴، ۶۰ صفحه. «۱»
۱۵. گوشه‌ای از حوادث فارس: مرتضی مدرسی چهاردهی، (در مجله بررسیهای تاریخی ۱۳۵۵).
۱۶. پزشکان نامی فارس: دکتر محمد تقی، دانشگاه شیراز، شیراز، ۲۴۸ صفحه.
۱۷. تاریخچه حزب دمکرات فارس: علی مراد فراشبندی، تهران، ۱۳۵۹، ۲۶۴ صفحه.
۱۸. راهنمای فارس: بهمن کریمی، تهران، ۱۳۴۷، ۱۴۸ صفحه.
۱۹. پارس و شهرستانهای آن در شاهنامه فردوسی (مقاله) دکتر منصور رستگار فسائی، آینده، شماره ۵، سال هفتم، مرداد ۱۳۶۰، ص ۳۴۴ تا ۳۵۰.
۲۰. بزرگان شیراز: رحمت الله مهراز، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸، ۵۳۰ صفحه.
۲۱. پژوهشی درباره امور نظامی و غیرنظامی فارس: (مقاله) بررسیهای تاریخی شماره ۱ و ۶، سال ۴.
۲۲. نوید دیدار: سه گفتار بزبان محلی شیراز، محمد جعفر واجد، ۱۳۵۳، شیراز، ۴۹۴ صفحه.
۲۳. حسینه مشیر: صادق همایونی، تهران، ۱۳۵۵، ۵۲ صفحه.
۲۴. گوشه‌هایی از آداب و رسوم مردم شیراز: صادق همایونی، شیراز، ۱۳۵۳، ۲۰۸ صفحه.
۲۵. آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس: از انتشارات انجمن آثار ملی، از احمد اقتداری.
- درباره شهرستانهای مهم فارس جز شیراز نیز در دوره معاصر کتبی منتشر شده است که ذیلا به برخی از آنها اشاره می‌شود:
- الف- آباده: ۱. بازیهای محلی آباده: جمشید صداقت کیش، ۱۳۶۰، ۱۳۲ صفحه.
۲. تاریخ و جغرافیای آباده: عبد الرحیم شریف، ۱۳۴۵، ۱۹۲ صفحه.
۳. جغرافیای محلی شهرستان آباده، علیرضا رضانیا، ۱۳۵۵، ۴۰ صفحه.
۴. سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان آباده: سازمان برنامه، ۱۳۴۶، ۱۴۵ صفحه.
۵. فرهنگ جغرافیائی شهرستان آباده، جمشید صداقت کیش، ۱۳۶۲، ۱۰۰ صفحه.
- ب- اصطهبانات: ۱. سرشماری نفوس و مسکن آبانماه شهرستان استهبان: (۱۳۵۵)، تهران، ۱۳۵۹، ۱۰۷ صفحه.
- ج- اقلید: سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبانماه ۱۳۵۵ شهرستان اقلید: تهران ۱۳۵۹، ۱۰۷ صفحه.

(۱). ر ک: سرزمینهای خلافت شرقی از لسترانج، بخش فارس.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۳۳

د- اوز: تاریخ دلگشای اوز: حاج محمد هادی کرامتی، تهران ۱۳۳۳، ۱۳۰ صفحه.

- ۵- برازجان و تنگستان: ۱. خاندان تنگستانی: علی مراد فراشبندی، تهران، ۱۳۵۵، ۱۷۴ صفحه.
۲. گوشه‌هایی از تاریخ انقلاب مسلحانه مردم مبارز تنگستان و دشتی و دشتستان: ۱۳۶۲، ۲۵۴ صفحه.
۳. دلیران تنگستانی: محمد حسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، ۱۳۱۰، ۱۲۸ صفحه.
- و- جهرم: ۱. بزرگان جهرم: محمد کریم اشراق، تهران ۱۳۵۱، ۴۰۶ صفحه.
۲. جهرم: اداره آموزش و پرورش، ۱۳۵۰.
۳. جهرم: جمشید احمدی‌فر، شیراز، ۱۳۵۴، ۲۲ صفحه.
۴. سرشماری عمومی نفوس و مسکن جهرم: سازمان برنامه، تهران، ۱۳۴۶، ص ۷۸.
۵. سرشماری نفوس و مسکن جهرم: (۱۳۵۵) سازمان برنامه، تهران، ۱۳۵۸، ۱۰۸ صفحه.
۶. شهرستان جهرم: جلال طوفان، ۱۳۵۱، ۳۶۸ صفحه.
۷. کاشت خرما در جهرم: هما خاکسار، دانشگاه شیراز، ۱۳۵۸.
- ز- داراب: ۱. تصویری از خصوصیات اجتماعی، اقتصادی شهرستان داراب: دفتر برنامه‌ریزی، شیراز، ۱۳۵۸، ۱۰۲ صفحه.
۲. سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبانماه شهرستان داراب: (۱۳۵۵)، ۱۳۵۹، ۱۰۸ صفحه.
۳. سرشماری عمومی نفوس و مسکن داراب: تهران، ۱۳۴۶، ۹۲ صفحه.
- ح- زرقان.
۱. فرهنگ مردم زرقان: محمد جعفر ملک‌زاده، ۱۳۵۸، ۱۲۰ صفحه.
- ط- سروستان: ۱. فرهنگ مردم سروستان: صادق همایونی، ۱۳۴۹، ۵۵۵ صفحه.
- ی- فسا: ۱. آتشکده: نشریه دبیرستان حکمت فسا، به سرپرستی منصور رستگار، شیراز، ۱۳۴۳، ۱۶۰ صفحه.
۲. ویژگی‌های جمعیتی فسا بر اساس سرشماری: (۱۳۴۵) محمد کریم منصوریان، دانشگاه شیراز، ۱۳۵۴.
۳. سالنامه فرهنگ فسا: غلامحسین ندیمی، شیراز، ۱۳۲۸، ۷۶ صفحه.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۳۴
۴. سرشماری از کارگاههای کشور، مشخصات پایه‌ای فسا: سازمان برنامه، ۱۳۵۴، ۳۶ صفحه.
۵. سرشماری عمومی نفوس و مسکن فسا: سازمان برنامه، تهران ۱۳۴۶، ۹۴ صفحه.
۶. سرشماری نفوس و مسکن فسا: سازمان برنامه، ۱۳۵۸، ۱۳۰ صفحه.
۷. روزبهران یا شطاح فارس: غلامحسین ندیمی، شیراز، ۱۳۴۵، ۱۲۸ صفحه.
۸. روزبهران‌نامه: محمد تقی دانش‌پژوه، انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۷، ۴۹۰ صفحه.
۹. اثبات واجب میرزا مسیحای فسائی: (مقاله) آرام‌نامه، تهران، ۱۳۶۱ ص ۱۱۳ تا ۱۵۵.
۱۰. نشریه محمدی در پیرامون تاریخ و جغرافیای فسا: محمد محمدی، ۱۳۲۹، ۲۰۰ صفحه.
۱۱. ابن درستویه: (مقاله) محمد مهدی پورگل، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، شماره ۱۱، تابستان ۱۳۵۳، ص ۱۰۲ تا ۱۰۷.
- ک- فیروزآباد: ۱. رجال فیروزآباد: ابو الحسن فیاضی، شیراز، ۱۳۲۶، ۶۲ صفحه.
۲. سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان فیروزآباد؛ آبانماه (۱۳۵۵)، سازمان برنامه، تهران، ۱۳۵۹، ۱۶۸ صفحه.
۳. سرشماری عمومی نفوس و مسکن فیروزآباد: سازمان برنامه، ۱۳۴۶، ۷۶ صفحه.
۴. فیروزآباد فارس: اداره آموزش و پرورش فارس.

۱- کازرون: ۱. دو عارف از کازرون: منوچهر مظفریان، ۱۳۰ صفحه.

۲. راههای آثار تاریخی کازرون: شیراز، ۱۳۴۹، ۴۰ صفحه.

۳. راههای شاپور کازرون: وزارت فرهنگ و هنر، ۲۲ صفحه.

۴. سرشماری عمومی نفوس و مسکن کازرون: آبانماه (۱۳۵۵) سازمان برنامه، ۱۳۵۹، ۷۷ صفحه.

۵. سرشماری نفوس و مسکن کازرون: (۱۳۵۵)، ۱۳۵۸، ۱۰۷ صفحه.

۶. شهر سبز، کازرون: محمد جواد بهروزی، شیراز، ۱۳۴۶، ۲۹۴ صفحه.

م- لار، لارستان: ۱. بازار قیصریه لار: الله قلی اسلامی، اداره کل فرهنگ و هنر فارس، شیراز.

۲. سرشماری عمومی نفوس و مسکن لار: سازمان برنامه، ۱۳۴۶، ۷۶ صفحه

۳. سرشماری نفوس و مسکن لار: (۱۳۵۵)، تهران، ۱۳۵۹، ۱۹۰ صفحه.

۴. لارستان: اداره آموزش و پرورش، ۱۳۵۰.

۵. لارستان کهن: احمد اقتداری، تهران، ۱۳۳۴، ۲۲۲ صفحه.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۳۵

ن- مرودشت: ۱. آثار باستانی جلگه مرودشت: علی سامی، ۱۳۳۳، ۲۰۸ صفحه.

۲. سرشماری نفوس و مسکن مرودشت: (۱۳۵۵)، ۱۳۵۹، ۱۶۸ صفحه.

س- ممسنی ۱. شهرستان ممسنی: آقاجانیان، دانا، دانشگاه شیراز، ۱۳۵۴.

۲. پژوهشی در خصوصیات اقتصادی و اجتماعی و جمعیتی ممسنی: دانشگاه شیراز، ۱۳۵۴، ۱۰۶ صفحه.

۳. خوزستان و کوهکیلویه و ممسنی: احمد اقتداری، تهران، ۱۳۵۹، ۱۰۴۶ صفحه.

۴. سرشماری عمومی نفوس و مسکن ممسنی: سازمان برنامه، تهران، ۱۳۴۶، ۷۶ صفحه.

۵. سرشماری نفوس و مسکن ممسنی: (۱۳۵۵) سازمان برنامه، تهران، ۱۳۵۹، ۱۰۸ صفحه.

۶. سفرنامه ممسنی: میرزا فتح گرمرودی، ۱۹۰ صفحه.

۷. گزارش اجمالی در مورد ممسنی: تقی طاهری، عظیم رهین، تهران، ۱۳۵۴.

ع- نی ریز: ۱. سرشماری عمومی نفوس و مسکن شهرستان نی ریز: (آبانماه ۱۳۵۵): سازمان برنامه، ۱۳۵۹، ۱۰۸ صفحه.

۲. سرشماری عمومی نفوس و مسکن نی ریز: سازمان برنامه، ۱۳۴۶، ۷۶ صفحه.

۳. تذکره سازگار وضع جغرافیائی و بیوگرافی فضلا و شعرا و خطاطان نی ریز: خلیل سازگار، ۲۴۴ صفحه.

- برای اطلاع بیشتر از آثار گوناگون درباره فارس رجوع شود به اثر بسیار مفید کتاب- شناختی فارس از عزیز دیهیمی که در آن به

معرفی ۱۰۶۰ مقاله، کتاب، پایان نامه، گزارش ...

درباره فارس اشاره شده است و در سال ۱۳۶۳ بوسیله انتشارات نوید شیراز به چاپ رسیده است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۳۶

### ترجمه فارسنامه ناصری

اگرچه در کتب محققان و مورخین اروپائی که از قرن چهاردهم هجری به بعد تألیف شده، از فارسنامه ناصری مکررا استفاده و بدان رجوع شده است «۱» اما تنها کوشش ممتاز و بسیار ارزنده که در آشنا ساختن بیگانگان با این کتاب صورت گرفته است،

ترجمه انگلیسی بخش قاجار، از گفتار اول فارسنامه ناصری است تحت عنوان:



## History of Persia under Qajar Rule

که بوسیله پروفیسور Herbert Busse صورت پذیرفته و در سال ۱۹۷۲ در سلسله انتشارات میراث ایران: (Persian Heritage) وابسته به سازمان علمی و فرهنگی یونسکو، در چاپخانه دانشگاه امریکائی کلمبیا، چاپ و در نیویورک و لندن منتشر گردید، این کتاب دارای مقدمه و پیش‌گفتاری است در ۳۹ صفحه و متنی در ۴۹۴ صفحه که مشتمل بر ذیل، کتابشناسی و فهرست راهنما می‌باشد.

همچنانکه از نام کتاب برمی‌آید، مترجم، تاریخ ایران را در دوره قاجار بر اساس بخشی از گفتار اول فارسنامه ناصری ترجمه کرده و وقایع سالهای ۱۱۹۴ هجری قمری (برابر با ۱۷۸۰ میلادی) تا ۱۳۰۰ هجری قمری را (برابر با ۱۸۸۲ میلادی) به اختصار و با همان نظم موجود در فارسنامه ناصری از نظر تداوم سالهای حوادث؛ در آن مندرج ساخته است: سالهایی که سلسله قاجار به عنوان یکی از پرحادثه‌ترین ادوار تاریخی ایران، به روی کار آمده و سلاطین آن مخصوصاً آقا محمد خان، فتحعلی شاه، محمد شاه و ناصرالدین شاه مورد توجه میرزا حسن فسائی در فارسنامه ناصری قرار داشته‌اند.

اما ناگفته نباید گذاشت که این ترجمه اولاً بخشی است از فارسنامه ناصری مربوط به دوره قاجار تا عصر مؤلف. ثانیاً: فارسنامه شامل همه دوره قاجار نیست، زیرا سلسله قاجار تا سال ۱۳۴۴ هجری قمری ادامه یافت در حالیکه فارسنامه ناصری وقایع فارس و ایران را تا سال ۱۳۰۰ هجری دربر دارد.

(۱).

Minorsky, V. Hudud al- Alam: The Region of The world, London, ۱۹۳۷, p. ۳۷۶. فارسنامه ناصری، ج ۱،

ص: ۱۳۷

ثالثاً: فارسنامه ناصری اگرچه به کلیاتی از وقایع می‌پردازد و در نتیجه تاریخ عمومی ایران را نیز دربرمی‌گیرد اما در واقع هدف اصلی از آن، نگارش تاریخ فارس در متن تاریخ ایران است.

در ترجمه انگلیسی کتاب پیش‌گفتاری از آقای دکتر احسان یارشاطر دبیر انتشارات میراث ایران وجود دارد که در آن به مقام ارجمند میرزا حسن فسائی در تاریخ‌نگاری اشاره شده، او را یکی از هوشمندترین محققان و مورخان دانسته‌اند که با دسترسی به اسناد و منابع دست اول و رجال نامدار و شاهدان عینی توانائی آن را یافته‌اند که به تحریر مطالبی معتبر پردازند که در جایی دیگر نمی‌توان بدان دسترسی یافت.

مترجم کتاب آقای

Busse

نیز در مقدمه و گفتاری درباره میرزا حسن فسائی و فارسنامه ناصری، پس از ارائه بحثی درباره خاندان مؤلف و احوال شخصیه او، در نقدی نه‌چندان مفصل، میرزا حسن و کار وی را به خواننده می‌شناساند و کیفیت تاریخ‌نگاری و اوضاع و احوال اجتماعی عصر مؤلف را بازمی‌نماید و بر ارزشهای والای کار مؤلف تأکید می‌کند و نکته - سنجانه بر بعضی از نقاط ضعف کتاب، انگشت می‌نهد. مترجم، بدون آنکه به توالی سالها در متن اصلی، آسیبی برساند، معادل تاریخی سنوات را به سال مسیحی در حواشی کتاب ارائه می‌کند. (که این بخش از حواشی، مورد استفاده فراوان ما در تطبیق سالهای فرنگی با سالهای هجری در دوره مورد بحث در حاشیه‌های چاپ حاضر قرار گرفته است.) بعلاوه عناوینی را برای فصول چهارگانه کتاب انتخاب کرده است که، به شرح زیر است: ۱. فصل اول تحت عنوان: «آقا محمد شاه» است و عناوین اصلی آن عبارت است از: ابتداء کار (ص ۵) سرنگونی خاندان زند (ص ۳۳) کوشش برای احیاء خاندان صفوی و سلطنت آقا محمد خان (ص ۶۵). فارسنامه ناصری ج ۱ ۱۳۷ ترجمه فارسنامه ناصری .....

ص: ۱۳۶

فصل دوم؛ عنوان «فتحعلی شاه» را بر خود دارد و عنوانهای بخش‌های اصلی آن عبارت است از: تحکیم قدرت (ص ۷۷) فتح خراسان (ص ۸۹) به سوی صلح، عهدنامه گلستان (ص ۱۰۷) دوره مذاکره با بیگانگان (ص ۱۴۴) آخرین کوشش برای استرداد ارمنستان و آذربایجان (ص ۱۷۴) تمرکز سیاست داخلی (ص ۱۸۵) در دسرها در فارس (ص ۲۰۱) و آخرین اقدامات (ص ۲۲۷).

۳. فصل سوم مربوط است به سلطنت «محمد شاه» که در بخشهای زیر مورد بحث قرار گرفته است: منازعه بر سر جانشینی (ص ۲۳۱) کوشش برای کسب تفوق در افغانستان (ص ۲۵۰) سیاست در جنوب ایران (ص ۲۶۱).

۴. فصل چهارم «ناصر الدین شاه» در بخشهای: مشکلات داخلی (ص ۲۸۲) جدال با امام مسقط بر سر تصرف بندرعباس (ص ۳۰۳) کوشش تازه برای کسب تفوق بر افغانستان و مداخله انگلیسیان در خلیج فارس (ص ۳۱۹) فارس در ناامنی (ص ۳۵۵) آخرین توافق بر سر مسأله بندرعباس (ص ۳۵۸) همزیستی با ترکان عثمانی (ص ۳۶۸) گامی به سوی اصلاحات و تجدد (ص ۳۷۴) و فرمانروائی کارآمد و روشنفکر در فارس (ص ۳۸۶).

بعلاوه در ذیل هر یک از این فصول و عناوین اصلی، عنوانهای فرعی دیگری نیز انتخاب

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۳۸

شده است و در پایان ترجمه متن ذیلی روشنگرانه و مفید در تکمیل اطلاعات داده شده در متن (ص ۴۲۱) و کتابشناسی (ص ۴۳۳) و فهرست راهنما (ص ۴۴۱) بر کتاب افزوده شده است که استفاده از آن را بسیار ساده می‌سازد. (مترجم همچنین در ترجمه هر صفحه از متن، شماره آن صفحه را ذکر می‌کند).

مترجم در ترجمه این بخش از فارسنامه ناصری تنها رئوس مطالب را به انگلیسی برگردانده است و از ترجمه اشعار و ضرب المثلهای و وقایع جزئی و احیانا نامربوط خودداری کرده است اما با کوششی مجدانه در حواشی کتاب، اطلاعات بسیار مفیدی را از قبیل برابر روز و ماه و سال مسیحی با روز و ماه و سال هجری، اصطلاحات و لغات خاص، نام شهرها و رجال ... در اختیار خواننده قرار می‌دهد و بدین ترتیب در فصل اول کتاب ۲۸۴ حاشیه، در فصل دوم ۵۰۵ حاشیه و در فصل سوم ۱۷۶ حاشیه و بالاخره در فصل چهارم ۵۲۰ حاشیه، در توضیح و تبیین مطالب، بر کتاب افزوده شده است. در ترجمه گاهی لغزشهای جزئی دیده می‌شود مانند اشتباهات چاپی در تاریخ‌گذاری از قبیل اینکه تاریخ تولد میرزا حسن فسائی را به جای ۱۲۳۷، (۱۳۲۷) یا تاریخ ۲۷ ربیع الاول را (۷ ربیع الاول) یا تاریخ کشته شدن آقا محمد خان را به جای ۱۲۱۳، (۱۳۱۳) ضبط کرده‌اند. یا بجای ۱۳ ذی‌حجه ۱۲۵۰ (۱۱ ذی‌حجه) آمده است (ص ۲۳۹) یا آنکه بیستم رمضان ۱۲۱۱ را (بیست و سوم رمضان) آورده است یا آنکه «پس از سلخ ربیع الاول ۱۲۹۵»، (پنجم رجب) ترجمه شده (ص ۳۹۴) یا آنکه دهم صفر ۱۲۴۲ را، (دوم صفر) ترجمه کرده است (ص ۱۷۷ ح ۳۱۵).

عیب دیگر مربوط به تواریخ کتاب در ترجمه آن است که اغلب واژه‌هائی از قبیل اوائل، اواسط، اواخر را در متن به تاریخ دقیق اول، وسط و آخر ماه ترجمه می‌کند. (ر ک: ص ۱۵۰ حاشیه ۱۹۹)

گاهی نیز در نقل اعداد متن و ترجمه تفاوت دیده می‌شود مانند آنکه ۷۲ پوند را در متن به ۸۲ پوند تغییر داده است (ص ۲۵۹ ترجمه و ۲۹۵ متن) همچنین کلماتی مهم نیز از متن حذف شده مانند آنکه در متن «ابو الحسن خان را مأمور به رفتن به روم و فرانسه و نمسه و انگلستان کرد» آمده است و در ترجمه واژه «نمسه» فراموش شده است (ص ۱۵۵) و گاهی کلماتی را متفاوت از متن نوشته است چون «نوئی» در متن که در ترجمه «جوئی Javi» آمده است یا کلمه کمیز را که در متن به ضم اول نوشته شده ولی مترجم آن را به فتح اول ضبط کرده است (ص ۳۰۷)

بعضی از وقایع نیز در ترجمه حذف شده است مانند رفتن فتحعلی شاه به قم و کاشان در سال ۱۲۳۴. مترجم گاهی در تقدم و تأخر مطالب در متن دخالت کرده است مانند آنچه در ص ۱۵۰ از ترجمه آمده است.

در حواشی نیز گاهی جستجویی دقیق ارائه نشده است مانند آنکه تاریخ فتح هرات را در ناسخ التواریخ و دیگر منابع، در روز ۲۵ صفر ۱۲۷۳ نوشته‌اند ولی در فارسنامه ناصری «صفر ۱۲۷۳» است که مترجم محترم متذکر آن نشده است. صرفنظر از این نقایص بسیار جزئی، سعی مترجم عالیقدر مشکور و زحمات وی بسیار ارزنده است. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۳۹

### پارس و شهرستانهای آن در شاهنامه

پارس که در کتیبه‌های هخامنشی به صورت Parsa) آمده است «۱» در اصل نام یکی از اقوام جنوبی ایران است که مقر ایشان نیز «پارس» نام داشته است.

از این قوم دو خاندان بزرگ هخامنشی و ساسانی به پادشاهی ایران رسیدند و یونانیان، Persai را از نام این قوم گرفتند و به تمام ایران اطلاق کردند و ازین رو Persia یا Perse که معرب آن «فارس» است، در زبانهای اروپائی به همه ایران اطلاق گردید. «۲» در کتیبه مزار داریوش در نقش رستم می‌خوانیم که داریوش خود را از حیث نسب پسر ویشتاسپ و از لحاظ دودمان، هخامنشی و از جهت طایفه پارسی و از حیث ملت آریائی می‌نامد. «۳» در آنجا آمده است:

«من داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای شامل همه‌گونه مردم، شاه در این زمین دورودراز پسر ویشتاسپ هخامنشی، پارسی، پسر پارسی، آریائی، دارای نژاد آریائی. «۴» و در جائی دیگر در همین کتیبه آورده است که او و سپاهیانش پارسی بوده‌اند: «... اگر فکر کنی که چند بود آن کشورهای که داریوش شاه داشت پیکرها را بین که تخت را می‌برند آنگاه خواهی دانست ... که نیزه مرد پارسی دور رفته ... آنگاه به تو معلوم می‌شود که مرد پارسی خیلی دور از پارس جنگ کرده است.» «۵»

در باب وجه تسمیه پارس، ابن فقیه همدانی مورخ نامدار قرن سوم می‌نویسد «فارس را به نام فارس بن طهمورث نام کرده‌اند و پارسیان بدو منسوبند چه ایشان از فرزندان اویند «۶» اما ابن بلخی در فارسنامه می‌نویسد: «ولایت پارس منسوب است به پارس و این پارس منسوب است به پهلو و پهلوئی بدین پهلو، و پارس ولایتی است سخت نیکو چنانکه هم سهل است و

(۱). شارپ، ولف نارمن، فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۴۸، شیراز، خرداد ۱۳۴۳.

(۲). معین، دکتر محمد (مصحح) برهان قاطع، حاشیه ۸، ص ۳۴۹، برهان قاطع، جلد اول، تهران ۱۳۳۰.

(۳). کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۲۹، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۵.

(۴). شارپ، ولف نارمن، فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷۹، شیراز، خرداد ۱۳۴۳.

(۵). شارپ، ولف نارمن، فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۸۱، شیراز، خرداد ۱۳۴۳.

(۶). ابن فقیه، البلدان، ترجمه مسعود، ص ۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۴۰

هم جبل و هم بر و هم بحر و باز هرچه در سردسیرها و گرمسیرها باشد جمله در پارس یابند. «۱»

بنابر ضبط ولف، در شاهنامه فردوسی ۵۱ بار «پارس» به معنی سرزمین و پهلو پارس به کار رفته است «۲»:

هم از پهلو پارس و کوچ و بلوچز گیلان جنگی و دشت سروچ

سوی پهلو پارس بنهاد روی جوان بود و بیدار و دیهیم جوی و در یک مورد «پارس» به صورت نام یکی از قهرمانان عهد یزدگرد به کار برده شده است، در شاهنامه نخستین بار با نام «پارس» در عهد پادشاهی «نوذر» مواجه می‌شویم که در آنجا «پارس» بخشی از ایران است و معنای عام ایران را ندارد در غرر ثعالبی از پارس در عهد فریدون نشان می‌یابیم. در آنجا آمده است که «فریدون ایران

را که شامل خراسان و عراق و ایلات فارس و کرمان و اهواز و جرجان و طبرستان تا حد شام بود، به ایرج بخشید.» (۳) «نوذر» شاه ایران، در نبرد با افراسیاب شکست خورد و فرزندان خود طوس و گستههم را فراخواند و آنان را به رفتن به پارس فرمان داد:

شما را سوی پارس باید شدن شبستان بیاوردن و آمدن ... «۴» و افراسیاب چون از عزیمت خاندان شاهی به پارس آگاه شد، یکی نامور ترک را کرد یاد سپهد کرو خان و یسه نژاد

سوی «پارس» فرمود تا برکشیده راه بیابان سر اندر کشید «۵» و قارن فرمانده سپاه ایران و دیگر ایرانیان نیز برای پاسداری از نام خویش و حفاظت خاندان شاهی بر آن شدند:

که ما را سوی «پارس» باید کشیدنباید برین جایگاه آرمید

چو پوشیده‌رویان ایران سپاه‌اسیران شوند از بد کینه‌خواه

که گیرد بدین دشت نیزه بدست کرا باشد آرام و جای نشست «۶» این داستان که در غرر نیز با اندک تفاوتی آمده است، چنین ادامه می‌یابد که سرداران ایرانی نیمه‌شبان به «پارس» رو نهادند و نوذر شهریار که خود نیز بدنبال این گروه شتافته بود گرفتار شد و یسه نیز به فرمان افراسیاب رهسپار پارس گشت تا کرو خان را یاری کند و با قارن درآویزد:

ز درد پسر و یسه جنگجوی سوی «پارس» چون باد بنهاد روی «۷»

(۱). ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش لسترانج و نیکلسن، ص ۴، چاپ کمبریج، ۱۹۲۱.

(۲). ولف، فرهنگ شاهنامه: Glossar Zu Firdosis Scahname، ص ۱۷۷.

(۳). ثعالبی، غرر، ترجمه فارسی: شاهنامه ثعالبی، مترجم هدایت، ص ۱۹، و رک: آفرینش و تاریخ، ترجمه شفیع کدکنی، ص ۱۲۵.

(۴). فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو، جلد دوم، ص ۲۱، بیت ۲۴۰.

(۵). فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو، جلد دوم، ص ۲۴، بیت ۲۷۵.

(۶). فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو، جلد دوم، ص ۲۵، بیت ۲۹۴.

(۷). ثعالبی، شاهنامه ثعالبی، ترجمه هدایت، ص ۱۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۴۱ چو از «پارس» قارن به هامون کشیدز دست چپش لشکر آمد پدید «۱» قارن، کرو خان را کشت، و یسه را به سختی شکست داد و از این پس بنظر می‌رسد که «پارس» قرارگاه شاهی ایران شده باشد و بهمین جهت هم «پارس» اغلب به معنی ایران بکار برده می‌شود: زال زر پس از آگاهی از کشته شدن اغریث بدست افراسیاب، لشکر آراست و از زابلستان به «پارس» شده و در خوار ری با افراسیاب روبرو گردید. «۲»

سپهد سوی «پارس» بنهاد روی همی رفت پرخشم و دل کینه‌جوی «۳» و چون «زو» و «افراسیاب» جهان را در میان خود تقسیم کردند «زو» به پارس و «زال» به زابلستان بازگشتند:

سوی «پارس» لشکر برون راند زوکهن بود لیکن جهان کرد نو

سوی «زابلستان» بشد زال زرجهانی گرفتند هر یک به بر «۴» در اخبار الطول آمده است که «زاب» (: زو) در سرزمین فارس ظهور کرد و افراسیاب را خلع کرد و خود را پادشاه خواند «۵» پس از زو تا عهد کیکاوس، «پارس» همچنان مقر حکومت بود و کیقباد پس از پیروزی بر افراسیاب و آشتی با وی؛

از آنجا سوی «پارس» اندر کشید که در «پارس» بد گنجها را کلید

نشستگاه آنکه به استخر بودکیان را بدان جایگه فخر بود و کیکاوس پس از بازگشت از مازندران به پارس و ایران آمد:

سپرد آن زمان تخت شاهی بدویوز آنجا سوی «پارس» بنهاد روی

چو کاوس در شهر ایران رسیدز گرد سپه شد هوا ناپدید «۶» و چون از زندان هاماوران نیز رها گشت:

بیامد سوی «پارس» کاوس کی جهانی بشادی نو افگند پی «۷» در غرر «۸» هم از آمدن کیکاوس به پارس سخن رفته و آمده است که

چون کیکاوس به سیراف رسید «سران سپاه و خویشانش از فارس و عراق بدو پیوسته با خود به بابل منتقلش نمودند». «۹»

کیخسرو نیز پس از نبردهائی که در چین و ماچین انجام داد به «پارس» نزد کیکاوس

(۱). فردوسی، شاهنامه، جلد دوم، ص ۲۸، بیت ۳۳۴.

(۲). فردوسی، شاهنامه، جلد دوم، ص ۲۴، بیت ۵۳۸.

(۳). فردوسی، شاهنامه، جلد دوم، ص ۴۵، بیت ۳۷.

(۴). دینوری، ابو حنیفه، اخبار الطوال، ص ۱۱.

(۵). فردوسی، شاهنامه، جلد دوم، ص ۷۳، بیت ۱۷۵.

(۶). فردوسی، شاهنامه، جلد دوم، ص ۱۲۴، بیت ۸۸۰.

(۷). فردوسی، شاهنامه، جلد دوم، ص ۱۵۰، بیت ۳۵۰.

(۸). ثعالبی، غرر، ترجمه فارسی: شاهنامه ثعالبی، مترجم هدایت، ص ۷۳.

(۹). ثعالبی، غرر، ترجمه فارسی: شاهنامه ثعالبی، مترجم هدایت، ص ۷۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۴۲

آمد. «۱» و جانشین وی لهراسب نیز در «پارس» بزم آراست. «۲»

داراب شاه ایران نیز از روم به پارس رو نهاد «۳» و دارای داراب از همین پارس آهنگ نبرد با رومیان کرد و به پیکار با اسکندر

شافت «۴» اما پس از دوبار جنگ، از اسکندر شکست یافت و ناامیدانه نگران پارس و مردم آن بود: «۵»

چو دارا بر آن کرسی زر نشست برفتند گردان خسروپرست

چنین گفت کامروز مردن به نام به از زنده دشمن بر او شاد کام

همه پادشاهی سکندر گرفت جهاندار شد تخت و افسر گرفت

چنین هم نماند بیاید کنون همه «پارس» گردد چو دریای خون

زن و کودک و مرد گردند اسیرنماند برین بوم برنا و پیر

مرا گر شوید اندرین یارمند بگردانم این رنج و درد و گزند «۶» در دوره شاهان اشکانی، پارس دیگر مرکز حکومت نبود و اردوان

اشکانی پس از مرگ بابک پسر خود بهمن را فرمانروای پارس ساخت:

گرفتند هر مهتری یاد «پارس» سپهد به مهتر پسر داد «پارس» «۷» و «پارس» در همین هنگام مرکز به پا خاستن و ظهور فرمانروائی تازه

بنام اردشیر بابکان بود:

«چون ملک از اسکندر چهارصد سال و بقول ترسایان پانصد و بیست سال و بقول مغان دویست و شصت سال بگذشت اردشیر

بابک بیرون آمد بزمین فارس به شهر اصطخر». «۸»

فردوسی داستان گریختن اردشیر را از درگاه اردوان آنچنان بازمی گوید که گوئی پارس را همان ایران می داند بدین معنی که چون

اردشیر با گلنار کنیز اردوان سخن از گریز می گوید می خواهد که از ری به ایران برود و در عمل نیز به پارس می رود:

دل مرد برنا (اردشیر) شد از ماه تیزاز آن پس همی جست راه گریز  
بدو گفت گر من به «ایران» شوم ز ری سوی «شهر دلیران» شوم  
تو با من سگالی که آئی براه گر ایدر بیاشی به نزدیک شاه  
چنین داد پاسخ که من بنده‌ام نباشم جدا از تو تا زنده‌ام

(۱). فردوسی، شاهنامه، جلد پنجم، چاپ مسکو، ص ۳۶۱، بیت ۲۱۴۷ و ص ۳۷۷، بیت ۲۳۹۰.

سر هفته را کرد آهنگ ری سوی پارس نزدیک کاوس کی

بزرگان سوی پارس کردند روی برآسوده از رزم و از گفتگوی

(۲). فردوسی، شاهنامه، جلد ششم، چاپ مسکو، ص ۱۰، بیت ۳۰:

چنان بد که در (پارس) یکروز تخت نهادند زیر گل افشان درخت

بفرمود لهراسب تا مهتران برفتند چندی ز لشکر سران

(۳). فردوسی، شاهنامه، جلد ششم، چاپ مسکو، ص ۳۷۸، بیت ۹۳.

(۴). فردوسی، شاهنامه، جلد ششم، چاپ مسکو، ص ۳۸۵، بیت ۶۷، و رک بلعمی، به کوشش مشکور، ص ۷۱.

(۵). فردوسی، شاهنامه، جلد ششم، چاپ مسکو، ص ۳۹۳، بیت ۲۰۳.

(۶). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، چاپ مسکو، ص ۱۲۴، بیت ۲۱۶.

(۷). درباره شاهان پارس، رجوع شود به ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

(۸). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به کوشش دکتر مشکور، ص ۸۱، تهران، ۱۳۲۷، خیام.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۴۳ بیوشید خفتان و خود برنشست یکی تیغ زهر آب داده بدست

همان ماه رخ بر دگر بارگی نشستند و رفتند یکبارگی

از ایوان سوی «پارس» بنهاد روی همی رفت شادان دل و راهجوی «۱» در کارنامه اردشیر بابکان نیز چنین آمده است که:

«کنیزک ... هنگامی که به نزدیک اردشیر آمد پیش اردشیر»

«باز گفت، اردشیر چون آن سخن شنود»

«منش به گریختن از آنجا نهاد و به»

«کنیزک گفت که اگر منش با من راست و یگانه»

«هست ... بشویم»

«اگر یزدان فره ایرانشهر به یاری ما رسد ... «۲»»

«اردشیر اسب ... زین کرد یکی خود برنشست»

«و یکی کنیزک برنشست و راه پارس»

«گرفت و به شتاب همی رفت «۳»»

اردشیر به پارس آمد و در آنجا نبرد در گرفت و بر بهمن چیرگی یافت:

مر او را فراوان نمودند گنج کجا بهمن آگنده بود آن به رنج

درمهای آگنده را برفشاند بنیرو شد از پارس، لشکر براند «۴» و به ری شتافت و اردوان را کشت و پس از این پیروزی،

سوی پارس آمد ز ری نامجوی برآسوده از رزم و از گفت و گوی «۵» چون شاپور ذو الاکتاف به پادشاهی نشست پارس را مورد

توجه خود قرار داد:

عربی ذو الاکتاف کردش لقب‌چو از مهره بگشاد کفت عرب

وز آنجایگه شد سوی «پارس» باز جهانی همه برد پیشش نماز «۶» و اعراب را که از راه بحرین به «پارس» تجاوز کرده بودند گوشمالی سخت داد. فردوسی تنها تجاوز اعراب به طیسفون را موجب خشم شاپور می‌داند، اما در تاریخ بلعمی آمده است: «جمعی بسیار از عرب گرد آمدند و از حدود دریا به پارس آمدند و خواستهای مردم بستند و چهارپایان براندند و شهرها بگرفتند و کس ایشان را باز نداشت و سالی چند بماندند که ملک کودکی بود و کس هیبت نداشت ... تا شاپور بزرگ شد «۷» و خطبه کرد که از همه دشمنان ما،

(۱). فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو، جلد هفتم، ص ۱۲۶، بیت ۲۶۱.

(۲). فره‌وشی، (مصحح)، کارنامه اردشیر بابکان، ص ۲۹، تهران، ۱۳۵۴، دانشگاه تهران.

(۳). فره‌وشی، (مصحح)، کارنامه اردشیر بابکان، ص ۳۱، تهران ۱۳۵۴، دانشگاه تهران.

(۴). فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو، جلد هفتم، ص ۱۳۳، بیت ۳۹۳.

(۵). فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو، جلد هفتم، ص ۱۳۶، بیت ۴۳۸، بعقیده زاره احتمال می‌رود که اردشیر در سال ۲۲۶ میلادی در مسقط الراس خود پارس تاجگذاری کرده باشد یا در معبد اناهیتا در شهر استخر یا در تنگه نقش رجب نزدیک استخر، زیرا که اردشیر و شاپور در این نقطه نقش جلوس خود را در سنگ حجاری کرده‌اند.

گریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۱۰.

(۶). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۲۲۶، بیت ۱۱۹، مسکو، ۱۹۶۸.

(۷). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به تصحیح محمد جواد مشکور، ص ۱۰۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۴۴

عرب بترند ایشان آمدند و در پادشاهی «پارس» فساد کردند و مردمان را کشتند و من آهنگ ایشان خواهم کردن «۱» ... پس برفت و بکار پادشاهی «پارس» شد و بر آن عرب تاخت کرد که آنجا آمده بودند از بحرین سوی دریا و آن شهرهای پارس گرفته بودند ایشان را همه بکشت و کس را زنده نگذاشت ... «۲» پس به سواد عراق آمد و به پارس آمد و شهری آنجا بنا کرد و آن را بشاپور نام کرد. «۳»

در روزگار یزدگرد گناهکار نیز دلاوران ایرانی که داوطلب پرورش بهرام گور بودند در پارس گرد آمدند:

بزرگان چو در پارس گرد آمدند بر تاجور یزدگرد آمدند «۴»

ز رومی و هندی و از پارسی‌نجومی و گر مردم هندسی «۵» و چون یزدگرد درگذشت او را در دخمه‌ای در پارس به خاک سپردند «۶» و بار دیگر بزرگان برای تعیین جانشین یزدگرد در پارس انجمنی آراستند. ثعالبی این محل را مدائن نوشته است (ص ۲۶ شاهنامه ثعالبی):

جهانی پر آشوب شد سربسرجو از تخت گم شد سر تاجور

به ایران رد و موبد و پهلوان هر آنکس که بودند روشن روان

بدین کار در پارس گرد آمدند بسی زین نشان داستانها زدند

که این تاج شاهی سزاوار کیست ببینید تا از در کار کیست «۷» بلعمی همانند ثعالبی که پایتخت یزدگرد را «مدائن» می‌داند «۸» در ذکر پادشاهی وی آورده است که: «یزدگرد از مدائن به پارس رفت و از پارس به جرجان و قصد خراسان کرد و بهر شهری که

برسید ستم می‌افزود.» «۹» در مجمل التواریخ آمده است که «به طوس خوراسان اسبی خنگ پیدا شد لگدی زدش و بکشت» «۱۰» اما ثعالبی محل مرگ یزدگرد را جرجان می‌داند «۱۱» چون بهرام گور به پادشاهی نشست از پارس به پیکار با خاقان ترک به آذربایجان رونهاد:

چو از پارس لشکر فراوان ببرد چنین بود رای بزرگان و خرد «۱۲» در دوره پیروز از پارس سوفزا (: سوخرا، سوفرا) برخاست که پیروز او را به دستوری.

بلاش برگزید:

(۱). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به تصحیح محمد جواد مشکور، ص ۱۰۱.

(۲). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به تصحیح محمد جواد مشکور، ص ۱۰۲.

(۳). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به تصحیح محمد جواد مشکور، ص ۱۰۳.

(۴). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۲۶۷، بیت ۶۶، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.

(۵). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۲۶۸، بیت ۷۰، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.

(۶). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۲۸۵، بیت ۳۷۵، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.

(۷). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۲۸۶، بیت ۳۹۶، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.

(۸). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به اهتمام دکتر مشکور، ص ۱۱۶ و ۱۰۹.

(۹). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به اهتمام دکتر مشکور، ص ۱۰۹.

(۱۰).؟، مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، ص ۶۸ و ۶۹، تهران، ۱۳۱۸.

(۱۱). ثعالبی، غرر، ترجمه فارسی: شاهنامه ثعالبی، ص ۲۶۱.

(۱۲). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۳۸۸، بیت ۱۴۵۶، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۴۵ یکی پارسی بود بس نامدارورا سوفزا خواندی شهریار «۱» (از سوفزا در هنگام بحث درباره شیراز سخن خواهیم گفت) مردم پارس سوفزا را بی‌نهایت دوست می‌داشتند:

همه پارس او را شده چون رهی همی بود با تاج شاهنشهی «۲»

همه پارس چون بنده او شدند بزرگان پرستنده او شدند «۳» انوشیروان چون مملکت را به چهار استان تقسیم کرد، پارس یکی از این چهار استان ایران بود که با اهواز و مرز خزر سومین استان کشور به حساب می‌آمد:

جهانرا ببخشید بر چار بهروز او نامزد کرد آباد شهر

نخستین خراسان از او یاد کرددل نامداران بدو شاد کرد

دگر بهره زان بدقم و اصفهان نهاد بزرگان و جای مهان

وزین بهره بود آذربادگان که بخشش نهادند آزادگان

وز ارمینیه تا در اردبیل بپیمود بینا دل و بوم گیل

سیوم پارس و اهواز و مرز خزرز خاور ورا بود تا باختر

چهارم عراق آمد و بوم روم چنین پادشاهی و آبادبوم «۴» ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس نیز به این چهار بخش کشور اشاره کرده و نوشته است: «انوشیروان کشور را به چهار منطقه تقسیم کرد: قسمت اول شامل خراسان و مضافات آن می‌شد که عبارت از طخارستان و زابلستان و سیستان بود. قسمت دوم شامل مدی که عبارت از ری و همدان و نهاوند و دینور و کرمانشان (: قرمیسین) و



اصفهان و قم و کاشان و ابهر و زنجان و ارمستان و آذربایجان و جرجان و طبرستان بود. قسمت سوم عبارت بود از فارس و اهواز و قسمت چهارم عراق تا یمن و حدود شام و سرحدات روم». «۵»  
در روزگار هرمز در پارس گنجهای سلیح فراوان وجود داشت که هرمز آنها را برای نبرد با ساوه شاه در اختیار بهرام چوبین قرار داد:

چو آگاهی آمد بر شهریار که داننده بهرام چون ساخت کار  
ز گفتار و کردار او گشت شاد در گنج بگشاد و روزی بداد  
همه گنجهای سلیح نبرده پارس و به اهواز در باز کرد «۶» در مناظره بهرام گور با فغفور چین: ساوه شاه، بار دیگر فردوسی یکی  
بودن پارس و ایران را با یکی دانستن پارسی و ایرانی چنین عنوان می‌کند:  
سپهدار (بهرام چوبین) آمد ز پرده سرای درفش درفشان به سر بر به پای  
چو فغفور چینی بدیدش بتاخت سمند جهانرا به خوی در نشاخت

(۱). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۱۲، بیت ۹۰، چاپ مسکو، ۱۹۷۰.

(۲). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۱، بیت ۳۱، چاپ مسکو، ۱۹۷۰.

(۳). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۱، بیت ۴۱، چاپ مسکو، ۱۹۷۰.

(۴). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۵۶، بیت ۶۳، چاپ مسکو، ۱۹۷۰.

(۵). ثعالبی، غرر، ترجمه فارسی: شاهنامه ثعالبی، مترجم هدایت، ص ۲۹۳، تهران، ۱۳۲۸.

(۶). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۴۲، بیت ۴۶۹، مسکو، ۱۹۷۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۴۶ پیرسید و گفت از کجا رانده‌ای کنون ایستاده چرا مانده‌ای «۱»

شنیدم که از پارس بگریختی که آزرده گشتی و خون ریختی

چنین گفت بهرام کاین خود مباد که با شاه ایران کنم کینه یاد

چنین گفت پس با پسر ساوه شاه که این بدگمان مرد چون یافت راه

بدو گفت رو پارسی را بگوی که ایدر بخیره مریز آب روی

چو بشنید بهرام گفتار اوی بخندید ز آن تیز بازار اوی

چنین داد پاسخ که شاه جهان اگر مرگ من جوید اندر نهان

چو خشنود باشد ز من شایدم اگر خاک بالا پیمایم

فرستاده آمد بر ساوه شاه بگفت آنچه بشنید ز آن رزمخواه

بدو گفت رو پارسی را بگوی که چندین چرا بایدت گفتگوی «۲» ولی چون همین بهرام چوبین بر خسرو پرویز شورید بر آن بود تا

قدرت را از «پارس» به «ری» که زادگاه وی بود منتقل سازد:

بدو گفت بهرام کای بد کنش نزید همی بر تو جز سرزنش

همه دوستان بر تو بر دشمنند به گفتار با تو، بدل با منند

بزرگی من از پارس آرم به ری نمانم کزین پس بود نام کی

برافرازم اندر جهان داد را کنم تازه آئین میلاد را «۳» اما خزروان خسرو، بهرام را پند می‌داد که:

ز کار گذشته به پوزش گرای سوی تخت گستاخ مگذار پای

وگر بیم داری ز خسرو به دل پی از پارس وز طیسفون برگسل «۴» آنچه در اینجا در ارتباط با پارس از تذکر آن ناگزیریم دریای پارس یا خلیج فارس است که دریای عجم نیز نامیده می‌شد. در شاهنامه آمده است:

به شهر کجاران به دریای پارس چو گوید ز بالا و پهنای پارس «۵» درباره این دریا در حدود العالم آمده است که «هرجائی را ازین دریای اعظم بدان شهر و ناحیت بازخوانند که بدو پیوسته است چونانکه دریای پارس و دریای عمان» «۶» و مسعودی در مروج الذهب آورده است که «از همین دریا خلیج دیگری منشعب می‌شود که دریای پارس است و به دیار ابله و خشبات و ... بصره می‌رسد» «۷» و ابن بلخی از این دریا بصورت بحر و دریای پارس یاد کرده است: «بحر پارس، این دریاء پارس طیلسانی است از دریای بزرگ کی آنرا بحر اخضر خوانند و نیز بحر محیط گویند هر طیلسانی که ازین دریا در زمین ولایتی آمده

(۱). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۵۲، بیت ۶۳۸، مسکو، ۱۹۷۰.

(۲). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۵۳، بیت ۶۴۷، مسکو، ۱۹۷۰.

(۳). فردوسی، شاهنامه، جلد نهم، ص ۳۲، بیت ۳۶۵، مسکو، ۱۹۷۱.

(۴). فردوسی، شاهنامه، جلد نهم، ص ۵۹، بیت ۸۲۷، مسکو، ۱۹۷۱.

(۵). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۳۹، بیت ۵۰۰، مسکو، ۱۹۶۸.

(۶). حدود العالم، به تصحیح منوچهر ستوده، ص ۱۲، تهران ۱۳۴۰.

(۷). مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابو القاسم پاینده، ص ۱۰۷، تهران ۱۳۴۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۴۷

است آنرا بدان ولایت بازخوانند چون دریای پارس و دریای عمان و دریای بصره و مانند این و ازین جهت، این طیلسانی را دریای پارس می‌گویند.» «۱»

اما از شهرستانهای پارس نیز در شاهنامه نشان می‌یابیم البته بدون آنکه بخواهیم شهرستانهای پارس بزرگ گذشته را در اینجا مطرح سازیم تنها به چند شهر که امروزه نیز در فارس قرار دارند به ترتیب الفبائی اشاره می‌کنیم:

۱- استخر در نسخه‌های مختلف شاهنامه بصورت‌های: اسطخر «۲»، اصطخر «۳»، سطر «۴»، صطر «۵»، صطرخ «۶» ضبط شده است. در حدود العالم آمده است که «اصطخر شهری بزرگ است و قدیم و مستقر خسروان بوده است و اندر وی بناها و نقشها و صورت‌های قدیم است و او را نواحی بسیار است و اندر وی بناهاست عجب که آنرا مزگت سلیمان خوانند ...» «۷» در دوره کیانیان، استخر پایتخت ایران بود و در اوستائی لقب **Staxra** بمعنی استوار، قوی و محکم است و گویا شهر استخر را بمناسبت استحکامات ظاهرا بدین نام خوانده‌اند یعنی مستحکم. «۸»

نشستگاه آن‌که به اصطخر بود کیان را بدان جایگه فخر بود «۹» کقباد در اصطخر می‌نشست و پس از آنکه مدت‌ها، بلخ پایتخت ایران بود بار دیگر در زمان داراب، اصطخر پایتخت ایران گشت و داراب از همین شهر به نبرد با اسکندر رو نهاد و اسکندر نیز در همین شهر داراب را شکست داد.

سکندر پیامد به اصطخر پارس که دیهیم شاهان بدو فخر پارس «۱۰» در روزگار اردوان بزرگ فرمانروای اصطخر بابک بود:

به اصطخر بد بابک از دست اوی که تنین خروشان بد از شست اوی «۱۱» اردشیر بابکان از مردم استخر، یاریهای فراوان دید و با بهمن اردوان که فرمانروائی استخر را یافته بود در آویخت و بهمن را از استخر گریزند و خود به فرمانروائی استخر رسید و آنگاه؛ سپاهی ز اصطخر بی‌مر ببرد بشد ساخته تا کند رزم کرد «۱۲» بلعمی در مورد فرمانروائی بابک و اردشیر در اصطخر داستانهای مفصل دارد «۱۳» و در

(۱). ابن بلخی، فارسنامه، به تصحیح لسترانج، نیکلسن، ص ۱۵۳، کمبریج، ۱۹۲۱.

(۲). ولف، فرهنگ شاهنامه، ص ۶۰، چاپ دوم، ۱۹۶۵، آلمان، و ر ک: حاشیه شماره ۶ همین صفحه.

(۳). ولف، فرهنگ شاهنامه، ص ۶۴، چاپ دوم، ۱۹۶۵، آلمان.

(۴). ولف، فرهنگ شاهنامه، ص ۵۲۳، چاپ دوم، ۱۹۶۵، آلمان.

(۵). ولف، فرهنگ شاهنامه، ص ۵۹۰، چاپ دوم، ۱۹۶۵، آلمان.

(۶).

گزیده سواری ز شهر صطخر که آن مهتر آن را بدو بود فخر ۲۸ ر ۳۰۲ ر ۹.

چو بر کام او گشت گردنده چرخ بیخشید دارابگرد و صطرخ ۲۱۴۶ ر ۱۳۶ ر ۹.

(۷). حدود العالم، به تصحیح منوچهر ستوده، ص ۱۳۱، تهران، ۱۳۴۰.

(۸). معین، حاشیه ۴، برهان قاطع، جلد اول، ص ۱۲۴.

(۹). فردوسی، شاهنامه، جلد دوم، ص ۷۳، بیت ۱۷۶.

(۱۰). فردوسی، شاهنامه، جلد ششم، ص ۳۹۴، بیت ۲۲۶، مسکو، ۱۹۶۷.

(۱۱). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۱۶، بیت ۶۳، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.

(۱۲). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۳۶، بیت ۴۴۹، چاپ مسکو.

(۱۳). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، ص ۸۱ و ۸۲ و ۸۷، به تصحیح دکتر مشکور، تهران ۱۳۳۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۴۸

مجموعه التواریخ نیز داستان همانند بلعمی است «۱» ابو حنیفه دینوری داستان بابک و اردشیر را به اختصار چنین آورده است: «پس از

گذشتن ۲۶۶ سال از دوره شهریاری ملوک الطوائف اردشیر پسر بابک ظهور کرد ... اردشیر در شهر اصطخر فارس برخاست». «۲»

و بقول ابن بلخی «اردشیر به پارس خروج کرد و اصطخر بدست گرفت و لشکرها را نواخت کرد و بر تخت نشست و تاج بر سر

نهاد». «۳»

چون شاپور ذو الاکتاف به پارس آمد در اصطخر قرار گرفت؛

همی رفت شادان به اصطخر پارس که اصطخر بد بر زمین فخر پارس «۴» پایتخت یزدگرد بزه کار در اصطخر بود و بهرام گور برای

دیدار پدر از یمن به اصطخر آمد. «۵» و پس از رسیدن به پادشاهی؛

درم داد و آمد به شهر صطخر بسر بر نهاد آن کیان تاج فخر «۶» گروهی از خاندان بهرام در اصطخر می‌زیستند و قباد از اصطخر

پایتخت خود را به طیسفون کشید:

سوی طیسفون شد ز شهر صطخر که آزادگان را بدو بود فخر «۷» و انوشیروان مهرآذر پارسی را از اصطخر به درگاه فراخواند تا با

مزدک به مباحثه پردازد.

هرمز ساسانی نیز در سال دو ماه در اصطخر که هوایی خوش و معتدل و شبهائی کوتاه داشت بسر می‌برد. «۸»

ابن فقیه مورخ قرن سوم درباره استخر می‌نویسد که حوزه استخر شامل روستاهای بیضا و بهران اسلان و ایرج ... کورد، ابرقویه ...

بود. «۹»

پسا: در حدود العالم آمده است که پسا شهری است خرم، بزرگ، و او را قهندز است و ربض است و جای بازرگان است و با

خواسته فراوان. «۱۰»

درباره نام این شهر پروفیسور Baily تصور کرده است که Pa - Saya ممکن است در فارسی قدیم Pasa بوده باشد و این - Pa Saya در لغت به معنی جای سکونت یا اردوگاه باشد. «۱۱»  
 درباره بنای فسا افسانه‌هایی وجود دارد: ابن بلخی بنای آنرا به بهمن نسبت می‌دهد و می‌نویسد: «پسا، بهمن پدر دارا بنا کردست و شهری است بزرگ چنانکه بسط آن چند اصفهان باشد». «۱۲»

(۱). مجمل التواریخ و الفصص، ص ۳۲ و ۳۳، به تصحیح مرحوم بهار.

(۲). دینوری، ابو حنیفه، اخبار الطوال، ترجمه نشات، ص ۴۵، تهران، ۱۳۴۶.

(۳). ابن بلخی، فارسنامه، به تصحیح نیکلسن و لسترانج، ص ۶۰، کمبریج، ۱۹۲۱.

(۴). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۲۴۸، بیت ۵۳۱، مسکو، ۱۹۶۸.

(۵). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۲۷۷، بیت ۲۳۴، مسکو، ۱۹۶۸.

(۶). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۳۷۵، بیت ۱۲۳۷، مسکو، ۱۹۶۸.

(۷). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۲۹، بیت ۲، مسکو ۱۹۶۸.

(۸). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۲۸، بیت ۲۲۶، مسکو، ۱۹۶۸.

(۹). ابن فقیه، البلدان، به تصحیح مسعود، تهران، ۱۳۴۹.

(۱۰). حدود العالم، به تصحیح منوچهر ستوده، ص ۱۳۴، تهران، ۱۳۴۰.

(۱۱). Acta Iranica, III - ۱۹۷۵, P. P. ۳۰۹.

(۱۲). ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۳۰، به تصحیح لسترانج و نیکلسن، ۱۲۹۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۴۹

اما طبری بنای فسا را به گشتاسپ نسبت داده است «۱» و ثعالبی و حمد الله مستوفی همین نکته را احتمالاً از طبری گرفته و نوشته‌اند «گشتاسپ شهر فسا را در فارس بنا نهاد «۲» اما ابن فقیه بنای شهر فسا را به پسا پسر طهمورث منسوب می‌داند و می‌نویسد «طهمورث را ده فرزند بود، جم و شیراز و استخر و فسا (: پسا) ... به هر یک اینان شهری را داد که به نام و نسبت هموست «۳» در البلدان ابن فقیه آمده است که: از فسا تا شهر دارابگرد هژده فرسنگ است روستاهای آن چنین است ... کرمان، جهرم و نی‌ریز و فستجان ... «۴»

در شاهنامه نام فسا در بیت زیر آمده است:

به دربر یکی مرد بد از نساپرستنده و کاردار پسا «۵» که مربوط به روزگار پادشاهی بهرام گور و کمین کردن وی به خاقان ترک است.

ولف نیز در فرهنگ خود موارد استعمال این نام را در نسخه‌های مختلف شاهنامه در ذیل «پسا» ذکر کرده است. «۶»

جهرم: این شهر یکی از شهرهای کهن فارس است. بنابر حدود العالم «جهرم شهری است خرم و از وی زیلو و مصلی نماز نیکو خیزد» «۷» این نام اگرچه در متن بعضی از نسخه‌های پهلوی کارنامه اردشیر بابکان نیامده است «۸» اما در آخرین چاپ این کتاب بصورت «زرهم» آمده است «۹» فارسنامه ابن بلخی بنای جهرم را به بهمن نسبت داده و نوشته است که «شهر فسا و بستکان و جهرم و آن اعمال بهمن بنا کرد». «۱۰»

فردوسی حادثه‌های تاریخی را که در این شهر گذشته است از روزگار دارای داراب آغاز می‌کند که داراب شکست خورده و گریزان از ساحل فرات به جهرم و از آنجا به اصطخر شتافت:

جهاندار دارا به «جهرم» رسید که آنجا بدی گنجها را کلید همه مهتران پیش بازآمدند پیر از درد و گرم و گداز آمدند خروشان پسر چون پدر را ندید پدر همچین چون پسر را ندید همه شهر ایران پر از ناله بود به چشم اندرون آب چون ژاله بود ز جهرم بیامد به شهر صطخر که آزادگان را بر آن بود فخر «۱۱» در روزگاری که اردشیر بابکان در کرمان سرگرم نبرد با هفتواد و لشکر وی بود در این

- (۱). طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ص ۴۰۵ و ۴۰۶، به نقل از حاشیه ۵ تاریخ بلعمی، به تصحیح دکتر مشکور، تهران.
  - (۲). ثعالبی، شاهنامه ثعالبی، ترجمه هدایت، ص ۱۱۸، تهران ۱۳۲۸، و تاریخ گزیده، به تصحیح دکتر نوائی، ص ۹۳، تهران، ۱۳۳۹.
  - (۳). ابن فقیه، البلدان، ترجمه ح. مسعود، ص ۸، تهران، ۱۳۴۹.
  - (۴). ابن فقیه، البلدان، ترجمه ح. مسعود، ص ۱۶، تهران، ۱۳۴۹.
  - (۵). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۳۹۱، بیت ۱۵۱۳، و حاشیه ۱۱ همان صفحه.
  - (۶). ولف، فرهنگ شاهنامه، ص ۱۴۳.
  - (۷). حدود العالم، به تصحیح منوچهر ستوده، ص ۱۳۵، چاپ تهران، ۱۳۴۰.
  - (۸). فرهوشی، بهرام، کارنامه اردشیر بابکان، ص ۶۳، حاشیه ۳، چاپ تهران، ۱۳۵۴.
  - (۹). فرهوشی، بهرام، کارنامه اردشیر بابکان، ص ۶۳، چاپ تهران، ۱۳۵۴.
  - (۱۰). ابن بلخی، فارسنامه، به تصحیح نیکلسن و لسترانج، ص ۵۴، کمبریج، ۱۹۲۱.
  - (۱۱). فردوسی، شاهنامه، جلد ششم، ص ۳۹۲، بیت ۱۹۱، چاپ مسکو، ۱۹۶۷.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۵۰

شهر حادثه‌ای اتفاق افتاد که باعث شد اردشیر نبرد با هفتواد را از یاد ببرد و به کار دشمن خانگی خویش پردازد، این دشمن خانگی که آرامش اردشیر را بهم زده بود «مهرک نوش‌زاد» بود که از جهرم به استخر آمده و گنج شاه را به تاراج داده بود: به «جهرم» یکی مرد بد بدتر از کجا نام او مهرک نوش‌زاد چو آگه شد از رفتن اردشیر و زان ماندن او بر آن آبگیر ز جهرم بیامد به ایوان شاه هر سو بیاورد بی مر سپاه همه گنج او را به تاراج داد به لشکر بسی بدره و تاج داد «۱» اردشیر به پیشنهاد رای زنان خویش؛ سپه برگرفت از لب آبگیر سوی پارس آمد دمان اردشیر «۲» همی رفت روشن دل و یادگیر سرافراز تا خوره اردشیر «۳» بر آسود یک چند و روزی بداد بیامد بر مهرک نوش‌زاد به جهرم چو نزدیک شد پادشاهان گشت ز او مهرک بی‌وفا دل پادشا پر ز پیکار شده می بود تا او گرفتار شد به شمشیر هندی بزد گردنش به آتش درانداخت بی‌سر تنش «۴» آنگاه اردشیر بی‌رحمانه و خشمناک، پس از آنکه دشمن خویش را سر بریده و تنش را در آتش سوخته بود؛ هر آنکس کز آن تخمه آمد به مشت به خنجر هم‌اندر زمانش بکشت

مگر دختری کان نهان گشت از او همه شهر از او گشت برجستجوی «۵» اردشیر چون پیشگویی کید هندی را درباره این دختر و ازدواج او با پسرش شاپور شنید، خشمناک شد و افسرده و نگران گشت که:

بفرمایم اکنون که جویند باز روم و ز چین و ز هند و طراز  
بر آتش چو یابمش بریان کنم بر او خاک را زار و گریان کنم  
به جهرم فرستاد چندی سواریکی مرد جوینده و کینه‌دار  
چو آگاه شد دخت مهرک بجست سوی خان مهتر به کنجی نشست  
چو بنشست آن دخت مهرک به ده‌مر او را گرامی همی کرد مه  
ببالید بر سان سرو سهی خردمند با زیب و با فرهی  
مر او را در آن بوم همتا نبوده کشور چنو سرو بالا نبود «۶»

اما سرنوشت کار خود را کرد و شاپور دختر مهرک را دید و بدو دل بست و با وی

- (۱). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۴۶، بیت ۶۲۰، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.
- (۲). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۴۷، بیت ۶۴۴، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.
- (۳). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۴۹، بیت ۶۸۵، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.
- (۴). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۴۹، بیت ۶۹۱، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.
- (۵). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۴۹، بیت ۶۹۳، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.
- (۶). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۶۶، بیت ۲۰۱، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۵۱

پیوند زناشوئی بست و اورمزد از این پیوند زاده شد. شاپور رازی کشنده سوفرای شیرازی نیز از خاندان مهرک بود «۱» در کارنامه اردشیر بابکان نیز آمده است که:

اردشیر از آنجا باز به اردشیر خره آمد و کار با «مهرک نوش‌زادان» کرد و مهرک کشت و شهر و جای و هیرو خواسته همگی به خویش کرد «۲»

اما در همین اوان در جهرم سباک «۳» می‌زیست:

یکی نامور بود نامش سباک‌با آلت و لشکر و رای‌پاک

که در شهر جهرم بد او پادشاهان دیده با داد و فرمان روا

مر او را خجسته پسر بود هفت‌چو آگه شد از پیش بهمن برفت

ز جهرم بیامد سوی اردشیر با لشکر و کوس و با دارو گیر

فراوان جهانجوی بنواختش بزود آمدن ارج بشناختش

مر او را بجای پدر داشتی بران نامدارانش سر داشتی «۳» سباک که در نسخه‌های مختلف شاهنامه بصورت تباک و بواک آمده است، درست نیست و صورت صحیح آن در کارنامه اردشیر به صورت بناک **Bunak** ضبط شده است که به معنی ریشه و بن‌دار و اصل است «۴» بعلاوه داستان شاهنامه در مورد اینکه بناک از جهرم برخاست با کارنامه اردشیر متفاوت است زیرا در آنجا می‌خوانیم که چون اردشیر به رامش اردشیر رسید، مردی بزرگ‌منش بناک‌نام بود و از سپاهان که از دست اردوان گریخته بود آنجا بنه داشت خود با شش فرزند و بس سپاه و گند به نزدیک اردشیر آمد و سوگند خورد ... که تا زنده باشم خود با فرزندان

فرمان بردار تو باشم اردشیر خرم بود و آنجا روستائی که رامش اردشیر خوانند فرمود کردن بناك با سواران آنجا هشت «۵» چون یزدگرد بزه کار درگذشت، بهرام گور به یاری منذر برای تصاحب تخت شاهی از یمن رو به ایران نهاد و به جهرم که دشتی بی آب بود رسید:

چو منذر به نزدیک جهرم رسید بر آن دشت بی آب لشکر کشید

(۱). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۶۹، بیت ۲۴۷ و ۲۵۱، چاپ مسکو، ۱۹۶۸، و جلد هشتم شاهنامه، ص ۳۲، بیت ۵۷.

(۲). فره‌وشی (مصحح)، کارنامه اردشیر بابکان، ص ۷۷، تهران ۱۳۵۴.

(۳). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۳۲، بیت ۳۷۴، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.

(۴). فره‌وشی، (مصحح)، کارنامه اردشیر بابکان، ص ۴۵، حاشیه ۳، تهران ۱۳۵۴.

(۵). فره‌وشی، (مصحح)، کارنامه اردشیر بابکان، ص ۴۷، حاشیه ۳، تهران ۱۳۵۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۵۲ سراپرده زد راد بهرامشاه بگرد اندر آمد ز هر سو سپاه

به منذر چنین گفت کای رای زن به جهرم رسیدی ز شهر یمن «۱» و در همین جا بود که ایرانیان برای گزینش بهرام به شاهی به رای زنی پرداختند و چون بهرام به پادشاهی رسید و اموال براهام جهود را مصادره کرد برای حمل اموال این جهود از جهرم هزار شتر خواست. «۲»

پس از مرگ آزرمدخت ایرانیان فرخزاد را که در جهرم بود فراخواندند و به پادشاهی نشانند. «۳» ...

خوره (: خره) اردشیر: مجمل التواریخ این شهر را همان پیروزآباد (: فیروزآباد) می‌داند و می‌نویسد «اردشیر همت به عمارت عالم آورد ... یکی اردشیر خوره خواند و آن پیروزآباد است از پارس و پیش از آن گور خواندندی و گور و گار دو نام است از گو (: پشته و گودال) و کنده نه چنان گور که مردمان را کنند که در آن وقت پارسیان را نوس بود گور، خود ندانستندی.» «۴»

که تقریباً ترجمه‌ای است از سخن حمزه اصفهانی که او نیز همین یگانگی را بازمی‌گوید و می‌نویسد:

«و اما اردشیر خره فهی مدینه فیروزآباد من ارض فارس و کانت تسمی کور و کوراسمان للوهده و الحفره لا للقبر و اللحد و الفرس لم تعرف القبور و انما کانت تغیب الموتی فی الدهمات و النوایس ثم نقل علی بن بویه اسمها الی فیروزآباد.» «۵»  
اما ابن بلخی «خوره اردشیر» را جدا از فیروزآباد می‌داند و می‌نویسد: «اردشیر به پارس یک کوره ساخته است آنرا اردشیر خوره گویند و فیروزآباد از جمله آن است.» «۶»

فردوسی بنای این شهر را به اردشیر بابکان نسبت می‌دهد و می‌گوید که اردشیر «خوره اردشیر» را پس از پیروزی بر اردوان بنا کرد و سپس آنرا «گور» نامید:

سوی پارس آمد ز ری نامجوی برآسوده از رزم وز گفتگوی

یکی شارستان کرد پر کاخ و باغ بدو اندرون چشمه و دشت و راغ

که اکنون گرنامه‌ی دهقان پیرهمی خواندش «خوره اردشیر»

یکی چشمه بیکران اندر اوای فراوان از اورود بگشاد و جوی

برآورد ز آن چشمه آتشکده بدو تازه شد مهر و جشن سده

به گرد اندرش باغ و میدان و کاخ برآورده شد جایگاه فراخ

چو شد شاه با دانش و فر و زورهمی خواندش مرزبان شهر گور

بگرد اندرش روستاها بساخت چو آباد کردش کس اندر نشاخت «۷»

- (۱). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۲۹۲، بیت ۴۹۸، مسکو ۱۹۶۸.
- (۲). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۳۱۸، بیت ۲۳۸، مسکو ۱۹۶۸.
- (۳). فردوسی، شاهنامه، جلد نهم، ص ۳۰۹، بیت ۱، مسکو ۱۹۷۱.
- (۴).؟، مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح مرحوم بهار، ص ۶۱.
- (۵). حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا، ص ۳۳، چاپ کاویانی، برلین.
- (۶). ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش لسترانج و نیکلسن، ص ۶۰، چاپ کمبریج.
- (۷). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۳۶، بیت ۴۴۵، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۵۳

اردشیر چون از نبرد با پاسداران کرم هفتواد توفیقی نیافت به خوره اردشیر شتافت «۱» و پس از پیروزی بر هفتواد و یارانش: ز پرمایه چیزی که بد دلپذیر همی تاخت تا «خره اردشیر» «۲» در زند و هومن یسن نیز چنین می خوانیم که: «اردشیر ... به پارس آمد و شهرستانی که اردشیر خوره خوانند برپا کرد و در آن نزدیکی ور (: دریاچه) بزرگی کند و آب چهار جوی ازش برآورد و آتش بهور در نشاست و کوه ستبری را کنده و رود راوک (: در بندهشن کوهی به نام راوک نامیده شده) ازش روان کرد ...» «۳» فرمانروای این شهر به قول بلعمی «مهرک» بود: «و هم در پادشاهی وی شهری بود و در وی ملکی بود نام وی مهرک، اردشیر خوره نام شهر و آن ملک به وی نامه کرد و او را به طاعت خویش خواند پس اردشیر تاختن کرد و او را نیز بگرفت و بکشت» «۴» هر مزد پیر دادگر در روزگار قباد ساسانی در خره اردشیر می زیست انوشیروان او را به مباحثه با مزدک فراخواند؛ کس آمد سوی «خره (: خوره) اردشیر» که آنجا بد از داد هر مزد پیر «۵» و مهران ستاد سردار بزرگ و مدبر ایرانی در روزگار خسرو پرویز نیز از این شهر بود:

یکی مرد بازارگان مایه دار بیامد همانگه بر شهریار  
بدو گفت شاه از کجائی بگویی کجا رفت خواهی چنین پوی پوی  
بدو گفت کز خره اردشیریکی مرد بازارگانم دبیر  
بدو گفت نامت چه کرد آنکه زادچنین داد پاسخ که مهران ستاد «۶»  
از آن پس به بازارگان گفت شاه که اکنون سپه را کدام است راه

نشست تو در «خره اردشیر» کجا باشد ای مرد مهمان پذیر «۷» و گراز سردار خسرو پرویز با ۱۲ هزار سپاهی در این شهر پایگاه داشت: سپه رفت تا «خره اردشیر» هر آنکس که بودند برنا و پیر «۸» داراب گرد: این شهر نیز از شهرهای قدیمی فارس است که در حدود العالم به صورت «داراگرد» آمده و چنین توصیف شده است: «داراگرد شهری است خرم و آبادان و بسیار خواسته و هوائی بد و از وی مومیائی خیزد کی (به همه) جهان جائی دیگر نبود و اندر نواحی وی کوههاست از نمک سپید و سرخ و زرد و هر رنگی و از او خوانها کنند نیکو ...» «۹»

بنابر شاهنامه، این شهر را «داراب» ساخته است و فردوسی داستان آنرا چنین بیان می کند

- (۱). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۴۹، بیت ۶۸۵، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.
- (۲). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۵۴، بیت ۶۹۸، چاپ مسکو، ۱۹۶۸.
- (۳) ... زند و هومن یسن، به تصحیح صادق هدایت، ص ۱۸۴، امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۲.



- (۴). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به کوشش مشکور، ص ۸۴، تهران، ۱۳۳۷.
- (۵). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۴۷، بیت ۳۰۲، چاپ مسکو، ۱۹۷۰.
- (۶). فردوسی، شاهنامه، جلد نهم، ص ۷۰، بیت ۱۰۲۵، چاپ مسکو، ۱۹۷۱.
- (۷). فردوسی، شاهنامه، جلد نهم، ص ۷۱، بیت ۱۰۳۸، چاپ مسکو، ۱۹۷۱.
- (۸). فردوسی، شاهنامه، جلد نهم، ص ۲۴۲، بیت ۳۸۸۷، چاپ مسکو، ۱۹۷۱.
- (۹). حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده، ص ۱۳۴، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰، تهران.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۵۴

که چون داراب پسر همای چهرزاد بر تخت پادشاهی نشست مردم را به داد خود مژده داد و از هرسو مردم با هدیه‌ها به نزد وی آمدند،

چنان بد که روزی ز بهر گله‌بیامد که اسپان ببیند یله  
 ز پستی برآمد به کوهی رسیدیکی بی کران ژرف دریا بدید  
 بفرمود کز روم و از هندوان بیارند کارآزموده گوان  
 بجویند ز آن آب دریا دری‌رسانند رودی بهر کشوری  
 چو بگشاد داننده از آب‌بندیکی شهر فرمود بس سودمند  
 چو دیوار شهر اندر آورد گردورا نام کردند داراب‌گرد

یکی آتش افروخت از تیغ کوه‌پرستنده آذر آمد گروه «۱» در بلعمی و غر اخبار ملوک الفرس و مجمل التواریخ نیز بنای این شهر به داراب منسوب است: «و داراب‌گرد شهری است در فارس که داراب آنرا بنا کرد». «۲»  
 و اردشیر بابکان در آنجا بوسیله «بیری» ملک داراب‌گرد تربیت شد و «چون بیری بمرد اردشیر شهر داراب‌گرد بگرفت و میان مردمان داد کرد و تواضع و رعیت او را دوست گرفتند و اردشیر مولود خود منجمان را بنمود همه گفتند ملک زمین بیشتر بتو رسد.» «۳»

و داراب نخستین پایگاه پیشرفت و جنگاوریهای اردشیر بابکان بود. «۴»

در غر اخبار ملوک الفرس نیز آمده است که «دارا به ایجاد ابنیه و عمارات رغبت بسیار داشت شهری بنام دارابجرد در ایالت فارس بنا کرد و اسیران یونانی را در آن مستقر و آتشکده بسیار در آن ایجاد نمود.» «۵»

و مجمل التواریخ می‌نویسد: «داراب از عمارت به پارس اندر، داراب کرد بنا کرد و ناحیت اکنون بدان بازخوانند و پیش از آن اسبان فرکان (: حمزه: استان فرکان، (ص ۲۹)) اما ابن بلخی در کیفیت گشایش آب دریا و ساختن رودها در داراب سخنی دیگر دارد. او می‌نویسد داراب «دارابگرد (: دارابگرد) از پارس بکرد و خندقی گرد بر گرد آن ساخته است که آب آن می‌زاید و قصر آن پدید نیست» «۶» همو درباره داراب می‌نویسد: «شهری است مدور چنانکه به پرگار کرده‌اند و حصار محکم در میان شهر و خندقی که به آب معین برده‌اند و چهار دروازه بدین حصار است ... و مومیائی از آنجا خیزد و کانی است که از هفت رنگ نمک از آنجا خیزد.» «۷»

مرحوم بهار عقیده دارد که دارابگرد مخفف دارآباد کرد است بهار می‌نویسد: «شهرت دارابجرد (: دارابگرد) که تصور شده است از لفظ «دارآب» و «گرد» مشتق است و هر تصویری ناصواب است چه آن نام در اصل «دارآبادگرد» است. که بعدها «دارابگرد» و «دارابجرد» شده

- (۱). فردوسی، شاهنامه، جلد ششم، ص ۳۷۴، بیت ۲۳، چاپ مسکو، ۱۹۶۷.
  - (۲). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به کوشش مشکور، ص ۸۲، چاپ تهران، ۱۳۳۷.
  - (۳). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به کوشش مشکور، ص ۸۳، چاپ تهران، ۱۳۳۷.
  - (۴). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به کوشش مشکور، ص ۸۴، چاپ تهران، ۱۳۳۷.
  - (۵). ثعالبی، غر اخبار ملوک الفرس، ترجمه فارسی: شاهنامه ثعالبی، ترجمه هدایت، ص ۸۴، تهران، ۱۳۲۸.
  - (۶). ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش لسترانج و نیکلسن، ص ۵۵، چاپ کمبریج، ۱۹۲۱.
  - (۷). ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش لسترانج و نیکلسن، ص ۱۲۹، چاپ کمبریج، ۱۹۲۱.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۵۵

است و قریه دارابه هم در خراسان نظیر آن است.» «۱» بنابر شاهنامه چون خسرو پرویز به پادشاهی نشست، فرمانروائی دارابگرد را به شاپور داد. «۲»

رام اردشیر: فردوسی گوید که اردشیر بابکان ۶ شهر بنا کرد: یکی خواندم خوره اردشیر که گردد ز بادش جوان، مرد پیر کز او تازه شد کشور خوزیان پر از مردم و آب و سود و زیان دگر شارستان گندشاپور نام که موبد از آن شهر شد شاد کام دگر بوم میسان و رود فرات پر از چشمه و چارپای و نبات دگر شارستان بر که اردشیر پر از باغ و پر گلشن و آب گیر چو رام اردشیر است شهری دگر کز او بر سوی پارس کردم گذر دگر شارستان اورمزد اردشیر هوا مشکبوی و به جوی آب شیر «۳» که اگر چه در بعضی نسخه‌های شاهنامه بجای «رام اردشیر» «خور آوردشهر» «۴» آمده است اما در اکثر نسخ «رام اردشیر» است که بقول فردوسی بر سر راه فارس قرار داشته است و در کارنامه اردشیر بابکان این کلمه «رامش اردشیر» آمده است:

«چون به جائی که رامش اردشیر (: رام اردشیر) خوانند رسید مردی بزرگ منش بناک نام که از سپاهان از دست اردوان گریخته بود بدانجا بنه داشت ... اردشیر خرم گشت و آنجا روستائی که رامش اردشیر (: رام اردشیر) خوانند آباد فرمود.» «۵»

یاقوت به نقل از حمزه اصفهانی «رام اردشیر» را شهر توج بین اصفهان و خوزستان در جبال آورده است «۶».

حمزه نام دیگر این شهر را «ریشهر» ضبط کرده و گفته است: «و اما رام اردشیر فلا اعراف موقعها و اما «رام اردشیر» فالسمی بلغه اهل الزمان ریشهر.» «۷» اما ابن بلخی بدون اینکه از «رام اردشیر» نام ببرد در وصف ریشهر می گوید: «پس ... به زمین پارس روی نهادند و اعمال کی بر ساحل دریا بود بگشادند و به توج آمدند و بگرفتند و آنجا مقام کردند و این توج از کوره اردشیر خوره است ...» «۸» و همو در جائی دیگر می گوید که این شهر بر کنار دریا قرار دارد. «۹»

شیراز: مقدسی، شیراز را شهری از «اردشیر خوره» می داند که اردشیر خوره و اصطرخ و شاپور و دارابجرد چهار کوره فارس را تشکیل می دادند «۱۰» در حدود العالم آمده است که «شیراز

- (۱). بهار، ملک الشعراء، بهار و ادب فارسی، به کوشش محمد گلین، ص ۲۲۴ جلد دوم، تهران، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۵۱.
- (۲). فردوسی، شاهنامه، جلد نهم، ص ۱۳۶، بیت ۲۱۴۶ به بعد، مسکو، ۱۹۷۱.
- (۳). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۹۲، بیت ۶۴۷، مسکو، ۱۹۶۸.

(۴). ر ک، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۹۲، حاشیه ۳۸، مسکو، ۱۹۶۸.

(۵). کارنامه اردشیر بابکان، به کوشش کسروی، تهران، بهمن ماه ۱۳۴۳، ص ۲۵.

(۶). فره‌وشی، کارنامه اردشیر بابکان، ص ۴۵.

(۷). حمزه اصفهانی، سنی ملوک الارض و الانبیاء، ص ۳۳، چاپ کاپویانی، برلین، ۱۸۴۴.

(۸). ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش لسترانج و نیکلسن، ص ۱۱۴، چاپ کمبریج، ۱۹۳۱.

(۹). ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش لسترانج و نیکلسن، ص ۱۴۹، چاپ کمبریج، ۱۹۳۱.

(۱۰). مقدسی، آفرینش و تاریخ، ترجمه شفیع کدکنی، ص ۶۳، چاپ تهران، ۱۳۵۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۵۶

قصبه پارس است شهری بزرگ و خرم و با خواسته و مردمان بسیار و دارالملک است و این شهر را به روزگار اسلام کرده‌اند و اندر وی یکی قهندزست قدیم سخت استوار...» (۱) اما فردوسی نخستین بار در ذکر در دوره کیانیان و روزگار کیخسرو و از شیراز سخن می‌گوید و بدین ترتیب بر دیرینه سالی شیراز تأکید می‌کند:

سر هفته را کرد آهنگ ری همه ره به آرامش و رود وی

دو هفته درین شهر بخشید مرد سوم هفته آهنگ شیراز کرد

هیونان فرستاد چندی زری سوی پارس نزدیک کاوس کی (۲) قدمت شیراز اگرچه بدلیل متون مختلف تاریخی و مدارک باستانشناسی نیازی به توضیح و تفسیر ندارد اما باید گفت که: نام شیراز ظاهراً در الواح عیلامی مکشوف در تخت جمشید به صورت‌های (Shir - Si - is) شیرازی ایش (۳) آمده است و نشان می‌دهد که در عهد هخامنشی این شهر دایره و در آنجا کارگران و صنعتگران مشغول کار و احداث بنائی بوده و دستمزد از خزانه دریافت می‌کرده‌اند و تدسکو Tedesco در مجله انجمن شرقی امریکائی حدسی زده است و نام این شهر را از دو کلمه (Sher: خوب) + (raz: هم‌ریشه رز: مو) گرفته، استاد بنویست این وجه اشتقاق را پسندیده‌اند ولی استاد هنینگ این وجه را رد کرده اظهار داشته‌اند که «شر بمعنی خوب در لهجه‌های شرقی ایران و همچنین در یک لغت پارتی و در لهجه‌های جنوبی و غربی سابقه ندارد...» (۴)

در دوره اشکانی، بهرام که او را «اردوان بزرگ» می‌خواندند فرمانروای شیراز تا اصفهان بود:

ورا بود شیراز تا اصفهان که داند خواندش مرز مهان (۵) اما شیراز در دوره ساسانی قهرمان‌ساز است و این قهرمان دلاور «سوفرا» ست که این نام در نسخه‌های مختلف شاهنامه به صورت‌های «سوفرا» «شوخان» «سرخوان» «سرخاب» «سغرا» هم ضبط شده است (۶) اگرچه ولف جز «سوفرا» و «سوفرای» را در فرهنگ خود نیاورده است (۷) ولی یوستی صورت «سوخرا» را برای این نام برگزیده (۸) و «سرخوان» را نیز صورتی دیگر از این نام دانسته است (۹) ابو حنیفه دینوری این نام را «شوخر» ضبط کرده است. (۱۰) و نظر می‌رسد شکل پهلوی آن سوخرگ Sokhragh باشد یا Sokhrai. - کریستن سن نیز

(۱). حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده، ص ۱۳۰، چاپ تهران، ۱۳۴۰.

(۲). فردوسی، شاهنامه، ص ۳۶۱، جلد پنجم، چاپ مسکو، ۱۹۶۷.

(۳). سامی، علی، واژه شیراز در شاهنامه فردوسی، هنر و مردم، دوره جدید، شماره ۱۲۱ (۱۳۵۱)، ۴۹-۵۲.

(۴). معین، (مصحح)، برهان قاطع، ص ۱۳۲۲، حاشیه ۲، تهران، ۱۳۳۱.

(۵). فردوسی، شاهنامه، جلد هفتم، ص ۱۱۶، بیت ۶۲، مسکو، ۱۹۶۸.

(۶). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۱۲، بیت ۹۰، مسکو، ۱۹۷۰.

(۷). ولف، فرهنگ لغات شاهنامه، ص ۵۳۳، ۱۹۶۵.

(۸). یوستی، نامنامه، ص ۳۰۵، ۱۹۶۰.

(۹). یوستی، نامنامه، ص ۲۸۹، ۱۹۶۳.

(۱۰). دینوری، ابو حنیفه، احمد بن داود، اخبار الطول، ترجمه صادق نشات، ص ۶۳، تهران، ۱۳۴۶.

(۱۱).؟، مطالعات ایرانی، جلد اول، گزارش شعبه ادبی آکادمی امپراطوری وین، وین، ۱۸۸۸، و ص ۳۱۷ ایران در زمان ساسانیان،

حاشیه ۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۵۷

صحیح کلمه را **Sohhra** می‌داند و می‌نویسد که او «از تخمه کارن و مسقط الرأسش بلوک اردشیر خوره واقع در پارس بوده

است» (طبری، ص ۸۷۳ و ۸۷۷ نلد که ص ۱۲۱ و ۱۳۶) «۱»

کریستن سن می‌افزاید: «در عهد پیروز ساسانی مقتدرترین نجبای ایران دو تن بودند یکی زرمهر یا سوخرا از خانواده بزرگ قارن

» «۲» که اصلاً شیرازی و حکمران سکستان بود و لقب «هزارفت» داشت فردوسی درباره سوفرا می‌گوید که او پارسی دلاوری بود از

شیراز که پدرش قارن نام داشت، پیروز ساسانی چون به نبرد با ترکان شتافت بلاش را به نیابت پادشاهی منصوب کرد و سوفرا را نیز

به دستوری بلاش برگزید؛

که باشد نگهبان تخت و کلاه بلاش جوان را بود نیکخواه

بدان کار شایسته بدسوفزای یکی نامور بود پاکیزه‌رای

جهان‌دیده از شهر شیراز بود سپهد دل و گردن‌افراز بود

هم او مرزبان بد زابلستان به بست و بغزین و کابلستان «۳» اما پیروز در نبرد با هیتالیان کشته شد و سوفرا در عین تردید به توانائی

بلاش در گرفتن انتقام، به گردآوری سپاه پرداخت:

چو آگاهی آمد سوی سوفزای ز پیروز بی‌رای و بی‌راهنمای

ز مژگان سرشکش به رخ برچکیده همه جامه پهلوی بردید

ز سر بر گرفتند گردان کلاه به ماتم نشستند با سوگ شاه

همی گفت بر کینه شهریار بلاش جوان چون بود خواستار

بدانست کان کار بی‌سود شد سر تاج شاهی پر از دود شد

سپاه پراکنده را گرد کرد بزد کوس وز دشت برخاست گرد

فراز آمدش تیغ‌زن صد هزار همه جنگجوی از در کارزار ... «۴» سوفرا از زابلستان به مرو شتافت و به خوشنواز فرمانروای هیتالی نامه

نوشت و او را به نبرد فراخواند و خود از مرو به کشمیهن رو نهاد و با سپاه خوشنواز روبرو گشت و سوفرا خوشنواز را تیغی زد ولی

خوشنواز جان بدر برد و به سوفرا پیشنهاد آشتی داد و سوفرا بخاطر رهائی گرفتاران ایرانی این درخواست را پذیرفت و خوشنواز قباد

و دیگر امیران ایرانی را آزاد کرد. «۵»

فردوسی احساس و اندیشه‌های سوفرا را در پذیرش آشتی چنین توصیف می‌کند:

چنین گفت با سرکشان سوفزای که امروز ما را جزین نیست رای

کریشان از این پس نجوئیم جنگ به ایران بریم این سپه بی‌درنگ

که در دست ایشان بود کیقباد چو فرزند پیروز خسرو نژاد

همان موبد موبدان اردشیر ز لشکر بزرگان برنا و پیر

(۱). کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۵.

(۲). بنظر می‌آید که سوخرا نام خانوادگی شاخه‌ای از دوده کارن بود که زرمهر نیز بدان منسوب بود. ر ک ص ۳۱۷ ایران در زمان ساسانیان، ح ۶.

(۳). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۱۹، بیت ۲۱۰، چاپ مسکو، ۱۹۷۰.

(۴). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۱۹، بیت ۲۱۷، چاپ مسکو، ۱۹۷۰.

(۵). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۲۳ تا ۲۵، چاپ مسکو، ۱۹۷۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۵۸ اگر جنگ سازیم با خوشنواز شود کار بی سود بر ما دراز

کشد آنکه دارد ز ایران اسیر قباد جهانجوی چون اردشیر

اگر نیستی در میانه قبادز موبد نکردی دل و مغز یاد

گر او را ز ترکان بد آید به روی نماند به ایران جز از گفتگوی

یکی ننگ باشد که تا رستخیز بماند میان دلیران ستیز «۱» اما کریستن سن منکر رویارویی سوفرا با هیتالیان شده و نوشته است: «مور خان ایران برای حفظ آبروی قوم خود قصه‌ای ساخته‌اند که زرمهر (: سوفرا) از پادشاه هفتالیان (: هیتالیان) انتقام کشید و عاقبت با آن طایفه صلحی شرافتمندانه کرد زیرا پادشاه هفتالیان مجبور شد که تمام غنائمی را که در جنگ اخیر از پیروز گرفته بود پس بدهد و دختر او را نیز مسترد دارد اما در حقیقت این دختر مسترد نشد و پادشاه هفتالیان از او دختری پیدا کرد که بعد زوجه کواذ (:

قباد) اول پادشاه ساسانی گردید.» «۲» کریستن سن می‌افزاید که منابع آن عصر از این جنگ و انتقام هیچ ذکری نکرده‌اند. «۳»

ابو حنیفه دینوری نیز درگیری نبرد میان سوفرا و خوشنواز را ذکر نکرده و گفته است که چون فیروز به نبرد با اخشوان خاقان (: خوشنواز) رو نهاد «شوخر (: سوفرا) نام یکی از وزرای بزرگ کشور را که مقام و پایه فارنی داشت به اداره مملکت گماشت.» «۴» و چون خود در نبرد کشته شد «فراریان ماجرا را به اطلاع «شوخر» رسانیدند پس شوخر مردم را به جنگ و پیکار با ترکان ترغیب و تشجیع کرد قاطبه مردم ایران از کشوری و لشکری با او همراه گشتند و برای جبران آن شکست عظیم رو به سرزمین ترکان نهادند اخشوان خاقان ترک از شوخر و سپاه انبوهی که همراه داشت مرعوب گردید کس نزد شوخر فرستاد و گفت در صورتی که از پیشرفت خودداری کنی موبد و فیروز دخت و تمامی اسیران و اموال و خزاین و ابزاری را که به تصرف در آورده‌ام مسترد دارم شوخر تقاضای او را پذیرفت و به ایران باز گردید.» «۵» ثعالبی نیز سخنی از نبرد سوفرا با خوشنواز نگفته است. «۶»

فردوسی می‌گوید که پس از این آشتی سوفرا با قباد و دیگر اسیران رها شده به ایران آمد و مردم ایران از سوفرا قهرمانی فاتح ساختند و بقول بلعمی خواستند که پادشاهی بدو دهند ولی نپذیرفت و پیروز کار و تدبیر ملک بدو سپرد «۷» فردوسی نیز در شاهنامه آورده است که:

همه چامه گر سوفرا را ستود به بریط همی رزم ترکان سرود

مهانرا همه چشم بر سوفرای از او گشته شاد و بدو داده رای

همه شهر ایران بدو گشت باز کسی را که بدکینه خوشنواز

(۱). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۲۵، بیت ۳۲۴، چاپ مسکو، ۱۹۷۰.

(۲). کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۳۱۹، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۵.

(۳). کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۳۱۹، حاشیه ۲، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۵.

(۴). دینوری، ابو حنیفه، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشات، ص ۶۳، تهران، ۱۳۴۶.

(۵). دینوری، ابو حنیفه، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشات، ص ۶۴، تهران، ۱۳۴۶.

(۶). ثعالبی، شاهنامه ثعالبی، ترجمه هدایت، ص ۲۷۸، تهران، ۱۳۲۸.

(۷). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به کوشش مشکور، ص ۱۴۰، تهران، ۱۳۳۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۵۹ بدان پهلوان دل همه شاد کرد روان را ز اندیشه آزاد کرد

بید سو فرای از جهان بی همال همی رفت زین گونه تا چارسال

نبودی جز آن چیز کو خواستی جهان را به رای خود آراستی

چو فرمان او گشت در شهر فاش به خوبی پرداخت گاه از بلاش

بدو گفت شاهی نرانی همی بدانرا ز نیکان ندانی همی

همی پادشاهی بیازی کنی ز پری وز بی نیازی کنی

قباد از تو در کار دانانترست بدین پادشاهی توانانترست

به ایوان خویش اندر آمد بلاش نیارست گفتن که ایدر مباش «۱» ثعالبی می گوید بلاش او را سپهبد عراق و فارس نامید و سو فر

همیشه از مراحم این پادشاه برخوردار بود. «۲»

اما در این باره دینوری می نویسد که «بلاش پس از چهار سال شهریاری در گذشت و شوخر کشور را بعد از وی به برادرش قباد پسر

فیروز سپرد» «۳» اما ثعالبی از رقابت بلاش و قباد پس از مرگ پدر سخن می گوید و نتیجه می گیرد که «عاقبت بلاش غالب آمد و

حکومت در دست گرفت و قباد فرار کرد و به خاقان پادشاه ترک پناهنده شد که بکمک او بر برادر خود بتازد و اعیان و وجوه

مردم ایران بر بلاش گرد آمدند و با او عهد عبودیت و تبعیت بسته با اطاعت کامل تاج بر تارکش نهادند ... و تقاضا نمودند که

سپهبد سو فر را در ازای شجاعتها که به منصفه ظهور رسانیده پادشاه خیر دهد بلاش مسؤولشان را اجابت کرد ... خاقان با سی هزار

سوار، قباد را (به ایران) اعزام داشت ولی همینکه قباد به نیشابور رسید خبر مرگ بلاش را به او دادند و کارش خود بخود رونق و

اعتبار یافت» «۴» اما کریستن سن معتقد است که بلاش ظاهرا مردی نیک نهاد و خوش نیت بود که قصد داشت ملت را خوشبخت

کند: «... با وجود این بلاش مردی نبود که کشور ایران در آن وقت به وجود او احتیاج وافر داشت ناخوردسندی بزرگان تعمیم یافت

و پس از چهار سال سلطنت بلاش را خلع و کور کردند و قباد پسر پیروز را بر تخت سلطنت نشاندند بلاشک محرک اصلی این

انقلاب زرمهر (: سوخرا) بوده است (ر ک: دینوری و فردوسی) که ظاهرا مصالح سیاسی را در نظر داشته زیرا قباد چندین سال پس

از شکست پیروز نزد پادشاه هفتالیان بعنوان گروگان بسر برده بود و روابط نیکوئی با آن طایفه داشت، ایرانیان امید داشتند که

انتخاب او از فشار هفتالیان بکاهد ظاهرا پس از نصب قباد با وجود اینکه کما فی السابق هفتالیان از ایران خراج می گرفتند در روابط

آنها سهولتی ایجاد شد» «۵».

فردوسی می گوید که سو فر قباد را که شانزده ساله بود از استخر به طیسفون آورد «۶» و بر تخت نشاند.

ولی هفت سال در واقع خود حکمران ایران بود؛

(۱). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۲۸، بیت ۳۷۲، چاپ مسکو، ۱۹۷۰.

(۲). ثعالبی، شاهنامه ثعالبی، ترجمه هدایت، ص ۲۷۸، تهران، ۱۳۲۸.

(۳). دینوری، ابو حنیفه، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشات، ص ۶۴۶، تهران، ۱۳۴۶.

(۴). ثعالبی، شاهنامه ثعالبی، ترجمه هدایت، ص ۲۸۱، تهران، ۱۳۲۸.

(۵). کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۲۰، ترجمه رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۴۵.

(۶). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۲۹، بیت ۲، مسکو، ۱۹۷۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۶۰ جوان بود سالش سه پنج و یکی ز شاهی ورا بهره بود اندکی

همی راند کار جهان سو فرای قباد اندر ایران نبذ کدخدای

همه کار او پهلوان راندی کسی را بر شاه نشانندی

نه موبد بد او را نه فرمان‌روای جهان بد بدستوری سو فرای «۱» و چون قباد به ۲۳ سالگی رسید سو فرای به نزد او رفت و اجازه خواست تا به شیراز باز گردد؛

بیامد بر تاجور سو فرابدستوری باز گشتن به جای

سپهد خود و لشکرش ساز کردبزد کوس و آهنگ شیراز کرد

همی رفت شادان سوی شهر خویش ز هر کام برداشته بهر خویش

همه پارس او را شده چون رهی همی بود با تاج شاهنشهی

بدان بد که من شاه بنشاندم به شاهی بر او آفرین خواندم

گراز من کسی زشت گوید بدوی ورا سرد گوید، براند ز روی

همی باژ جستی ز هر کشوری ز هر نامداری و هر مهتری «۲» اما تعالی رفتن سو فرای را به فارس نتیجه توطئه قباد می‌داند و

می‌نویسد: «قباد به منظور دور کردن سو فرای از دربار او را به حکومت فارس برقرار و بدان ایالت اعزام داشت» «۳» ولی بلعمی از دور

شدن سو فرای از درگاه سخنی نمی‌گوید و می‌نویسد: «قباد سو فرای را خلیفه کرد و گفت ترا حق بر من واجب است که پدرم ترا

استوار داشت و ملک به تو سپرد و دیگر آنکه خون فیروز را طلب کردی و آن خواستها همه باز ستدی ... سو فرای کار همی راند و

شهرها بنا کرد و هیچ ملک چنان بنا نکرد از شهرها به حدود فارس و اهواز که وی کرد نام او «ایکان» (ارجان: طبری) و هم در

پارس شهری بنا کرد نام آن شهر کازرون و حلوان دیزاو بنا کرد و شهری دیگر بنا کرد به حدود خیلان قباد آباد نام کرد و امروز

قوادیان خوانند و ترمذ نیز او بنا کرد و شهری است در تسمیه البلدان او بنا کرد و آن را «ورم» خوانند و نیز آن قبادیان خوانند بر لب

جیحون پس چون از ملک قباد پنجسال بگذشت سو فرای همان کار همی داشت مردمان و سپاه بر وی گرد آمده بودند و هیچ کار

آن مملکت بدست قباد نمانده و سو فرای خود هیچ کار بدو دست باز نداشته بود قباد آن ذل بر نتوانست داشتن و او را بند

نمی‌توانست کردن که همه سپاه سو فرای داشت. «۴» فردوسی در کیفیت دلگیری قباد از سو فرای آورده است که چون سو فرای در

پارس خود را «شاه نشان» می‌خواند و از قباد فرمان نمی‌برد و از مردمان باژ می‌گرفت و پاریسیان مطیع او شده بودند در نتیجه سعایت

رازداران، قباد در اندیشه نابودی او افتاد تا بتواند قدرت پادشاهی خود را اعمال کند؛

چو آگاهی آمد به سوی قبادز شیراز وز کار بیداد و داد

همی گفت هر کس که جز نام شاه‌نارد ز ایران و گنج و سپاه

(۱). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۰، بیت ۲۵، مسکو، ۱۹۷۰.

(۲). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۱، بیت ۳۴، مسکو، ۱۹۷۰.

(۳). ثعالی، شاهنامه ثعالی، ترجمه هدایت، ص ۲۸۲، تهران، ۱۳۲۹.

(۴). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به کوشش مشکور، ص ۱۴۲، تهران ۱۳۳۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۶۱ نه فرمانش باشد به چیزی نه رای جهان شد همه بنده سو فرای

هر آنکس که بدر از دار قباد بر او بر سخنها همی کرد یاد  
که از پادشاهی به نامی پسند چرا کردی ای شهریار بلند  
ز گنج تو آکنده تر گنج او بیاید گسست از جهان رنج او  
همه پارس چون بنده او شدند بزرگان پرستنده او شدند

ز گفتار بد شد دل کیقبادز رنجش بدل بر نکرد ایچ یاد «۱» فردوسی در ادامه داستان چنین می گوید که قباد برای نابودی سوفرای به  
رای زنی پرداخت و سرانجام بر آن شد تا شاپور رازی را که از خاندان مهرک و با سوفرا دشمن بود از ری فراخواند و نامه‌ای درشت  
بوسیله او به سوفرا نوشت و با شاپور و سپاهی به شیراز فرستاد، اما سوفرا چنان بزرگوار و جوانمردانه با او روبرو شد که از قهرمانی  
بزرگ چون وی شایسته بود و همین امر سبب شد که ساده به دام دشمن درافتد:

چو آگاه شد ز آن سخن سوفرای همانگه بیاورد لشکر ز جای  
پذیره شدش با سپاهی گران گزیده سواران و جوشن وران  
رسیدند پس یک به دیگر فراز فرود آمدند آن دو گردن فراز  
چو بنشست شاپور با سوفرای فراوان زدند از بد و نیک رای  
بدو داد پس نامه شهریار سخن رفت هرگونه دشوار و خوار  
چو برخواند آن نامه را پهلوان پژمرد و شد کند و تیره روان  
چو آن نامه برخواند شاپور گفت که اکنون سخن را نباید نهفت  
ترا بند فرمود شاه جهان فراوان بنالید پیش مهان

چنین داد پاسخ بدو پهلوان که داند مرا شهریار جهان  
بدان رنج و سختی که بردم ز شاه بر فتم ز زابلستان با سپاه  
بمردی رهانیدم او را ز بندنماندم که آید به رویش گزند  
مرا داستان بود نزدیک شاه همان نزد گردان ایران سپاه  
گر ایدونکه بند است پاداش من ترا چنگک دادن به برخاش من  
نخواهم زمان از تو پایم به بندبدارد مرا بند او سودمند  
ز یزدان وز لشکر من نیست شرم که من چند پالوده‌ام خون گرم  
بدانگه کجا شاه در بند بوده یزدان مرا سخت سوگند بود  
که دستم نبیند مگر دست تیغ به چنگ آفتاب اندر آرم به میغ  
مگر سر دهم گر سر خوشنواز بمردی ز تخت اندر آرم به گاز  
کنونم که فرمود بندم سزاست سخنهای ناسودمندم سزاست

ز فرمان او هیچ گونه مگر دجو پیرایه‌دان بند بر پای مرد «۲» شاپور پای سوفرای را بیست و با وی به درگاه شاه رو نهاد؛  
بیاوردش از پارس پیش قباد قباد از گذشته نکرد ایچ یاد

(۱). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۱، بیت ۴۲، تهران، ۱۹۷۰.

(۲). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۵، بیت ۹۸، مسکو، ۱۹۷۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۶۲ بفرمود کو را به زندان بر ندبه نزدیک ناهوشمندان برند



به شیراز فرمود تا هرچه بودز مردان و گنج و ز کشت و درود

بیاورد یکسر سوی طیسفون سپردش به گنجور او رهنمون «۱» دینوری، در اخبار الطوال نحوه دستگیری و کشتن سوفرا را به نحوی دیگر بیان می‌کند و می‌نویسد که چون قباد کمر به قتل سوفرا بست شاپور رازی را که از فرزندان مهران بزرگ و عامل او بر بابل و خطرناک بود به درگاه فراخواند و راز خویش را با وی در میان نهاد و او را مأمور کشتن سوفرا کرد: «روز بعد شاپور نزد قباد آمد دید شوخر (: سوفرا) در خدمتش نشسته است، شاپور از طرفیکه شوخر نشسته بود سوی قباد رفت، شوخر اعتنائی به شاپور نمود، شاپور طنابی را که در دست داشت به گردن شوخر انداخت و آن را به گردنش پیچید و روی زمین کشانید تا از مجلس بیرون برد و با قیدی آهنین مقید نمود و به زندانش افکند و قباد به قتلش فرمان داد و به قتل رسید.» «۲»

ثعالبی، همانند فردوسی سعایت اطرافیان قباد را دلیل کشته شدن سوفرا می‌داند و نحوه مرگ و دستگیری او را نظیر شاهنامه ذکر می‌کند و می‌نویسد: «همینکه سوفرا از دربار دور شد معاندین و حسودان زبان به ذم او گشوده به قصد خرابی کار و سقوط او از مقامی که داشت تهمت‌ها به او بستند و برخلاف حقیقت کارها به او نسبت دادند و شاه را به مخاصمت با او واداشته به خلع و بندش تحریض کردند» «۳» بلعمی داستان دستگیری سوفرا را مفصل‌تر بیان می‌کند و پس از بیان مقدمات می‌نویسد: «چون روز بود سوفرای پیش قباد بایستاده بود سپهد در آمد و ایستاد و حدیث می‌کرد سپهد (: شاپور) با سوفرای حدیث درشت کرد سوفرای جواب باز داد سپهد خشم گرفت و او را دشنام داد سوفرای با وی جنگ کرد و قباد خاموش شده بود، سپهد کمر بگشاد و بگردن سوفرای افکند و از پیش قباد او را بیرون برد و بزندان کرد و سوفرای مردی پیر بود و سپهد جوان و سوفرای با وی برنیامد و دیگر روز او را بکشت و قباد از سوفرای برست و کار ملک بخود گرفت» «۴» فردوسی می‌گوید چون زندانی کردن و مصادره اموال سوفرا شاه را خشنود نمی‌ساخت، و سرانجام از بیم شورش یاران سوفرا کمر به کشتن وی بست؛

بفرمود پس تاش بیجان کنند بر او بر دل و دیده بیجان کنند

بکردند پس پهلوان را تباه شد آن گرد فرزانه و نیکخواه «۵» اما ایرانیان چون از کشته شدن ناجوانمردانه سوفرا آگاهی یافتند به قیامی بزرگ دست یازیدند:

خروشی برآمد ز ایران بدردزن و مرد و کودک همی مویه کرد

برآشفت ایران و برخاست گردهمی هر کسی کرد ساز نبرد

همی گفت هر کس که تخت قباداگر سوفرا شد به ایران مباد

(۱). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۵، بیت ۱۰۳، مسکو، ۱۹۷۰.

(۲). دینوری، اخبار الطوال، ترجمه نشات، ص ۶۹، تهران، ۱۳۴۶.

(۳). ثعالبی، شاهنامه ثعالبی، ترجمه هدایت، ص ۲۸۲، تهران، ۱۳۲۸.

(۴). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، مشکور، ص ۱۴۳.

(۵). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۵، بیت ۱۱۱، مسکو، ۱۹۷۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۶۳ سپاهی و شهری همه شد یکی نبردند نام قباد اندکی

برفتند یکسر به ایوان شاهز بدگوی پردرد و فریادخواه

کسی را که بر شاه بدگوی بودبداندیش او و بلاجوی بود

بکشتند و بردند ز ایوان کشانز جاماسب جستند چندی نشان

ورا برگزیدند و بنشانندبه شاهی بر او آفرین خواندند

به آهن بیستند پای قبادز فر و نژادش نکردند یاد «۱» ثعالبی نیز به انتقام‌جوئی یاران و دوستداران سوفرا از قباد اشاره دارد و می‌نویسد: «اعیان افسران از کشتن سوفرا و بیگناهی او و عملیات برجسته‌ای که کرده بود قباد را تقبیح کردند و بر مسبب قتل او تاخته و همه را کشتند و چون از قباد و عملیات زشتش ترس و وحشت داشتند او را خلع کرده دستش را از سلطنت کوتاه و برادرش جاماسب را به پادشاهی اختیار کردند.» (۲)

بنابر شاهنامه و غرر ثعالبی و اخبار الطوال و تاریخ بلعمی پس از دستگیری قباد او را به دست پسر سوفرا که «زرمهر» نام داشت سپردند تا هرسا که خواهد با وی رفتار کند. (۳)

اگرچه در بعضی متون «زرمهر» و «سوفرا» را یکی دانسته و «زرمهر» را نام «سوفرا» نوشته‌اند (۴) و کسانی چون ثعالبی از او سخن نگفته‌اند اما فردوسی «زرمهر» را پسر سوفرا می‌خواند و این قول هماهنگ است با آنچه دینوری در اخبار الطوال و بلعمی در تاریخ خود نوشته‌اند. (۵) فردوسی داستان این پارسی‌زاده بزرگوار را چنین بازمی‌گوید:

یکی پور بد سوفرا را گزین خردمند و پاکیزه و بآفرین

جوانی بی‌آزار و زرمهر نام که از مهر او بد پدر شاد کام

سپردند بسته بدو شاه را بدان گونه بدرای بدخواه را

که آن مهربان کینه سوفرای بخواید به درد جهان کدخدای

بی‌آزار زرمهر یزدان پرست نسودی بید با جهاندار دست

پرستش همی کرد پیش قبادوز آن بد نکرد ایچ بر شاه یاد

جهاندار زو ماند اندر شگفت ز کردار او مردمی بر گرفت (۶) بنابر شاهنامه «زرمهر» با «قباد» به مهربانی و نیکی رفتار کرد و با او پیمان بست و سوگند خورد و قباد او را به رازداری خود برگزید و تاج و تخت خود را مدیون او دانست،

چو بشنید زرمهر پاکیزه‌رای سبک بند را برگشادش ز پای (۷) و با پنج تن از یاران قباد؛

شب تیره از شهر بیرون شدند ز دیدار دشمن به هامون شدند

(۱). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۶، بیت ۱۲۱، مسکو، ۱۹۷۰.

(۲). ثعالبی، شاهنامه ثعالبی، ترجمه هدایت، ص ۲۸۳، تهران، ۱۳۲۸.

(۳). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۶، بیت ۱۲۵، چاپ مسکو، ۱۹۷۰.

(۴). کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۳۱۷، تهران، ۱۳۴۵، چاپ سوم.

(۵). دینوری، ابو حنیفه، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشات، ص ۶۹، چاپ تهران، ۱۳۴۶ و تاریخ بلعمی، ص ۱۴۰، چاپ مسکو.

(۶). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۶، بیت ۱۳۰، مسکو، ۱۹۷۰.

(۷). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۸، بیت ۱۴۲، مسکو، ۱۹۷۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۶۴ سوی شاه هیتال کردند روی ز اندیشگان خسته و راه‌جوی «۱» و «زرمهر» تا رسیدن «قباد» به پادشاهی با او بود. اگرچه فردوسی دیگر جز از بزرگواری وی در سلطنت هرمز سخن نرانده است «۲» و لیکن دلیل رهانیدن «قباد» را سزاوار نبودن دیگر برادرانش برای شاهی می‌داند:

نگه کرد زرمهر هر کس را ندید که با تاج بر تخت شاهی سزید

چو بر شاه افگند زرمهر مهربر او آفرین خواند گردان سپهر

از او بند برداشت تا کار خویش بجوید کند تیز بازار خویش (۳) دینوری «زرمهر» را یکی از پنج معتمدان قباد می‌شناسد که

همچنانکه در شاهنامه نیز آمده است دختر دهقانی را در اهواز برای قباد خواستگاری می‌کند «۴» اما بلعمی به نکته‌ای اشاره می‌کند که ناشی از بدبینی شدید ایرانیان نسبت به قباد است او می‌نویسد:

«گویند (قباد) زرمهر را نیز بکشت و لیکن نه درست است» «۵»

در دوره پادشاهی هرمز پسر انوشیروان نیز دلاوری دیگر از شیراز برخاست بنام «سام اسفندیار» که از فارس سپاه بر گرفت و به یاری خسرو پرویز به آذربایجان رفت. «۶» بنداری، سام بن - اسفندیار را فرمانروای شیراز می‌داند. «۷»

گور: همچنانکه قبلا اشاره شد همان خوره اردشیر است و ما تنها بذکر نکته‌ای که بلعمی درباره این شهر آورده است اکتفا می‌کنیم: «و این جور شهری است که در فارس خرم‌تر از آن نیست با اسپرغمها و میوه و درختها و آبهای روان و این گلاب پارسی از جور آوردند و اردشیر را مراد بود که نشست خویش به جور کند و گروهی گویند که آنجا شهر نبود و این شهر جور را اردشیر بنا کرد و خویشتن را کوشکی و حصار و آتشکده‌ای بساخت.» «۸»

اما در ترجمه کارنامه اردشیر بابکان در توضیح این نکته که «اردشیر ... خواسته و زر و سیم ... به گوار گسیل کرد ...» «۹» آمده است که: «فردوسی بجای «گوار»، خره اردشیر - اردشیر خوره آورده است و گوار **Guwar** یا کوار بنا بر فارسنامه ابن بلخی شهرکی است از کوره اردشیر» «۱۰»

منصور رستگار فسائی

(۱). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۳۸، بیت ۱۴۵، مسکو، ۱۹۷۰.

(۲). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۴۱۴، بیت ۱۶۳۸، مسکو، ۱۹۷۰.

(۳). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۴۱۴، بیت ۱۶۴۰، مسکو، ۱۹۷۰.

(۴). دینوری، ابو حنیفه، اخبار الطوال، ص ۶۹ و ۷۰، به تصحیح نشات، تهران، ۱۳۴۶، و رک شاهنامه جلد هشتم، ص ۳۸.

(۵). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به کوشش مشکور، ص ۱۴۳، تهران.

(۶). فردوسی، شاهنامه، جلد هشتم، ص ۴۲۲، بیت ۱۷۴۳، چاپ مسکو، ۱۹۷۰.

(۷). بنداری، الشاهنامه، جلد دوم، ص ۱۹۵، تهران، ۱۹۷۰، چاپ اسدی.

(۸). بلعمی، ترجمه تاریخ طبری، به اهتمام دکتر مشکور، ص ۸۴.

(۹). فره‌وشی (مصحح)، کارنامه اردشیر بابکان، ص ۸۷ و حاشیه ۲ همان صفحه، تهران، ۱۳۵۴، انتشارات دانشگاه تهران.

(۱۰). ابن بلخی، فارسنامه، به کوشش لسترانج و نیکلسن، ص ۱۳۴، کمبریج، ۱۹۲۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۶۵

## تاریخ فارسنامه ناصری

### گفتار اول

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۶۷

### [مقدمه مؤلف]

بسم الله الرحمن الرحيم ستایش پیغمبران و نیایش رهبران که «درود کردگارشان باد»، سزاوار درگاه ایزدی است که خرد را به

آدمی داد تا خوب را از بد شناخت و شناخته‌ها را نگاشت و به یادگار گذاشت تا خردمندان آینده، بی‌سختی آزمایش زشت را گذاشته، نیک را فرا گرفته، خود و مردمان فرومایه را از درستکاری به آسایش رسانند. و چون روزگار آزموده‌ها را نویسد «۱» آن را تاریخ گویند یعنی ماه و روز، آنها را نگاشت.

و این بنده گنجهکار، نیازمند آمرزش از درگاه کردگار بخشنده آمرزگار حاجی میرزا حسن - شیرازی مشهور به فسائی «۲» ابن غفران مآب «۳» میرزا حسن بن مغفور میرزا محمد مجد الدین «۴» ابن مغفور السید علی صدر الدین المعروف به السید علیخان الحسینی الحسنی المدنی مولدا الملکی موطن الشیرازی اصلا (طاب ثراه) «۵»، صاحب شرح الصحیفه السجادیه «۶» (علی صاحبها الف السلام و التحیه «۷») مملکت فارس را بدقت تمام سیاحت نموده، نقشه آنرا پراکنده نگاشت و در سال هزار و دویست و هشتاد و نه به تشویق (حضرت اسعد ارفع امجد والا «۸»، شاهنشاهزاده اعظم، ظل -

(۱). در متن: (نویسند) به قیاس تصحیح شد.

(۲). میرزا حسن فسائی در سال ۱۲۳۷ هجری در فسا متولد شد و در نزد ابو الحسین خان پسر عم خود به تحصیل علوم و ادبیات پرداخت و سپس برای تکمیل تحصیل به اصفهان رفت و پس از دو سال به شیراز بازگشت و نزد حاج شیخ - مهدی کجوری ریاضیات و طب را نزد سید علی نیاز آموخت. در سال ۱۲۸۳ در بهبهان به نوشتن تفسیر قرآن مشهور به تفسیر حسن پرداخت و سپس به مکه و مدینه مشرف گردید و در سال ۱۳۱۶ هجری قمری در شیراز درگذشت و مدفن وی در مدرسه منصوریه شیراز است. (ر ک مقدمه همین کتاب)

(۳). غفران مآب: عنوانی که پیش از نام درگذشتگان آورند. آنکه در بازگشت به حق مورد بخشایش است. مرحوم.

(۴). درباره نیاکان میرزا حسن رجوع شود به متن و مقدمه همین کتاب.

(۵). طاب ثراه: جمله‌ای دعائی به معنی: (پاک و پاکیزه باد خاک او).

(۶). درباره شرح حال سید علیخان رجوع شود به همین کتاب در ذیل محله سردزک شیراز و علمای فارس.

(۷). جمله‌ای دعائی به معنی: (بر صاحب آن هزار درود و سلام باد).

(۸). (بهر روز تر، بلند پایه تر، و بزرگوار تر).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۶۸

السلطان)، سلطان مسعود میرزا قاجار «۱» (ادام الله تعالی عمره و عزه و شوکته «۲») آن نقشه پراکنده را جمع نمودم و به نظر حضرت خجسته اخترش رسانیده مورد تحسین شدم و در سال ۱۲۹۳ به فرمایش حضرت اشرف ارفع امجد والا حاجی معتمد الدوله «۳»، فرهاد میرزا قاجار (ادام الله تعالی عمره) بر درازا و پهنای آن نقشه افزوده، نزدیک به دو ذرع شاه «۴»، درازا، و یک ذرع و چارک «۵»، پهنای رسید و نام تمام دهات و جزائر و چشمه‌های بزرگ و رودخانه‌ها و کوههای نامی مملکت فارس، هر یک را به جای خود در جدول عرض و طول آن نگاشتم و بلوکات «۶» را به خطهای رنگین راست و کج، جدا نمودم و مقیاس میل و فرسخ میانه آنها را در کنار نقشه نوشته، تقدیم (حضور مبارک اعلیحضرت قوی شوکت، صاحبقران «۷»، نصرت توأمان، شاهنشاه جم‌جاه، پادشاه اسلامیان پناه، خدیو معدلت شعار)، ناصر الدین شاه قاجار (ادام الله تعالی عمره و ملکه و دولته و عزه و شوکته) «۸» داشتم و در کنار دیگر آن نقشه، عریضه به خاک پای مبارک همایونی نمودم «۹» که: قریه سهل آباد مشهور به وقفی «۱۰»، واقعه در بلوک رامجرد از موقوفات اجدادی این بنده دعاگو را حاجی میرزا هادی معدل الملک و حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه عرب «۱۱» بعنوان مجهول المالکی به شهادت خود ناظم -

(۱). ظل السلطان ...: مسعود میرزا پسر ناصر الدین شاه قاجار که در سال ۱۲۶۶ هجری متولد شد و در سال ۱۲۷۷ به یمین الدوله ملقب گشت و در سال ۱۲۷۸ به حکومت مازندران و در سال ۱۲۸۶ با لقب ظل السلطان به فرمانروائی فارس رسید و جمعا سه بار حاکم فارس شد و بعدا به حکومت اصفهان رسید. ظل السلطان مقتدرترین شاهزاد قاجار در عهد خود بود. او اغلب آثار هنری صفویه را در اصفهان محو نمود و تا سال ۱۳۰۵ بر اصفهان و نواحی جنوب و غرب ایران حکومت داشت و در زمان مظفر الدین شاه مجددا به حکومت اصفهان و یزد منصوب شد و پس از چند سال انزوا در «باغ نو» اصفهان به سال ۱۳۳۶ هجری قمری در گذشت و جنازه اش را از اصفهان به مشهد بردند. او بسیار قسی القلب بود. تاریخ مسعودی از اوست.

(۲). جمله دعائی به معنی: (خداوند آفریننده عمر و عزت و شوکت او را پایدار بدارد).

(۳). فرهاد میرزا معتمد الدوله پسر عباس میرزا بود که به سال ۱۲۳۳ هجری متولد گشت و از سال ۱۲۵۰ تا ۱۲۵۲ حکمران خوزستان و لرستان و تا سال ۱۲۵۵ در غیاب محمد شاه نایب السلطنه بود. در سال ۱۲۵۷ حکمران فارس شد و چون ناصر الدین شاه عازم سفر فرنگ گردید فرهاد میرزا را به نیابت سلطنت گماشت و وی با طرح توطئه ای شاه را به عزل سپهسالار برانگیخت ولی خود متهم شد که با انگلیسیان رابطه دارد و به همین جهت ناصر الدین شاه او را مورد بی مهری قرار داد. پس از چندی به سفر مکه رفت و کتاب (هدایه السبیل) را نگاشت و در بازگشت به حکومت فارس رسید تا آنکه در سال ۱۳۰۵ در گذشت. قبر او در قسمت شرقی مزار کاظمین معروف به باب فرهادی است از آثار او علاوه بر هدایه السبیل، نصاب انگلیسی، کنز الحساب، جام جم، زنبیل، قمقام زخار، و فیات الاعیان و مجمع الامثال را می توان نام برد.

(۴). ذرع شاه: مقیاس طول معادل ۱/۱۲ متر.

(۵). چارک: یک چهارم.

(۶). بلوکات: جمع بلوک به سیاق عربی به معنی: ناحیه ای شامل چند قریه و ده و دهستان.

(۷). صاحبقران: پادشاه عظیم الشان عادل که دولتش دوام داشته باشد. این تعبیر را از احکام نجوم گرفته اند زیرا اثر بعضی قرانات کواکب همچون قران زحل و مشتری در بیت طالع دلیل است بر اینکه مولود پادشاهی عادل و جهانگیر و ملکش پایدار است. (همائی، التفهیم مقدمه ص یو).

(۸). خدیو معدلت شعار: پادشاه داد گر.

(۹). به خاک پای ... عریضه نمودم: به شاه عرضحال کردم.

(۱۰). درباره قریه سهل آباد رجوع شود به همین کتاب در بخش بلوکات: بلوک رامجرد.

(۱۱). مرحوم میرزا حسن فسائی در همین کتاب شرح مختصری از احوال حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه عرب را در ذکر بزرگان و اعیان محله اسحق بیگ شیراز آورده است. بدانجا رجوع شود.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۶۹

الشریعه از مجتهدی به یک واسطه خرید، تصرف نموده اند و این بنده خدمت علمای شیراز و دار الخلافه طهران و عتبات عالیات، عارض گشته، کتابچه استشهادنامه و وقفنامه قدیم و احکام جماعتی از علما که هر یک در زمان خود، حجه الاسلام مسلمانان بودند مانند:

غفران مآبان شیخ محمد حسن حجه الاسلام نجفی «۱»، استاد فقها و حاجی سید اسد الله، حجه الاسلام اصفهانی و حاجی شیخ عبد الرحیم بروجردی و حاجی محمد جعفر آاده ای را به حضور آنها فرستادم و بعد از ملاحظه نوشته جات هر یک از مجتهدین (دامت برکاتهم) «۲»، مانند جنابان مستطابان حجه الاسلام آقای حاجی ملا علی طهرانی و حجه الاسلام آقای حاجی سید علی بحر العلوم نجفی و آقا سید صادق مجتهد طهرانی و حاجی شیخ زین العابدین مجتهد مازندرانی و آخوند ملا محمد مجتهد ابروانی و آخوند

ملا حسین فاضل اردکانی یزدی و جناب آقا میرزا محمد حسن مجتهد آشتیانی و جناب سلطان العلماء حاجی شیخ یحیی امام جمعه «۳» و جماعت مملکت فارس و تمام علمای شیراز (کثر الله امثالهم «۴») هر یک حکم بر وقفیت آن و حقیت تولیت «۵» این بنده دعاگو فرمودند [و] به مهر و خط خود نگاشتند و بعد از گذشتن اسناد و احکام شرعی و نقشه فارس و عریضه این بنده از لحاظ مبارک شاهنشاهی (خلد الله ملکه «۶»)، فرمان مهر لمعان «۷» قضاشیم «۸» قدر توأمان «۹»، در استرداد سهل آباد وقفی، شرف صدور یافت و بعد از وصول فرمان مبارک به شیراز، حضرت اشرف امجد والا، حاجی معتمد الدوله (طول الله عمره و عزه «۱۰») مجلسی را مشحون از علما و ارکان دولت و تجار شیراز بیاراست و عالیجناب، حاجی شیخ حسین ناظم الشریعه را حاضر داشت و احکام وقفیه سهل آباد و فرمان مهر لمعان مبارک را، کلمه به کلمه به زبان شریف خود بر اهل مجلس برخواند و خطوط و امهار «۱۱» آنها را به یک‌یک حاضرین نمایاند، پس به ناظم الشریعه فرمود تاکنون اگر اعتنائی به احکام شرعیه وقفیه سهل آباد، نشده، مکافات و جزای آن به عالم آخرت افتاده اما به موجب فرمان اعلیحضرت ظل الهی، (روحنا فداه «۱۲») که از قدیم گفته‌اند چه فرمان یزدان چه فرمان شاه، یا سهل آباد را باید واگذاشت یا جواب پسندیده باید داشت، ناظم الشریعه سکوت نمود و حضار مجلس گفتند: «باید سهل آباد را به تصرف وقف دهید».

(۱). رجوع شود به علمای شیراز در همین کتاب.

(۲). جمله‌ای دعائی به معنی: بر دوام و پیوسته باد برکتهای ایشان.

(۳). شیخ یحیی فرزند شیخ ابو تراب امام جمعه شیراز است که در همین کتاب در ذکر سلسله جلیله امام جمعه (از اعیان محله سرباغ شیراز) احوال وی آمده است.

(۴). جمله دعائی به معنی: (خداوند مانندهای ایشان را افزون کند) است.

(۵). حق تولیت: حق عهده‌داری و سرپرستی امور موقوفات و مزارات.

(۶). جمله دعائی به معنی: (خداوند پادشاهی او را جاوید بدارد).

(۷). به درخشندگی خورشید.

(۸). شیم جمع شیمه به معنی: خلقها- طبیعتها- عاداتها.

(۹). فرمان مهر لمعان، قضاشیم، قدر توأمان: فرمانی که به درخشندگی خورشید است و هم طبیعت قضا و همزاد قدر است.

(یعنی نفوذ آن چون قضا و قدر قطعی و بیدرنگ است).

(۱۰). جمله دعائی به معنی: (خداوند عمر و عزت او را طولانی کند).

(۱۱). جمع مهر (به ضم اول).

(۱۲). جمله دعائی به معنی: (روان ما برخی او باد).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۷۰

پس به فرموده حضرت معزی الیه «۱» صورت گفتگوی مجلس را بر رقمی نگاشته به مهر شریف مزین داشت و احیای مراسم مسلمانی و اظهار عدالت اعلیحضرت شاهنشاه معدلت اکتناه «۲»، (خلد الله ملکه) فرمود و در ماه شعبان از سال ۱۲۹۵ سهل آباد را به تصرف این بنده داد که (جزاه الله خیرا «۳») و حاجی میرزا هادی معدل الملک خدای تعالی را حاضر و ناظر دانسته، اطاعت احکام شرع نموده، نیمه سهل آباد را از این بنده اجاره نمود و ناظم الشریعه در سال ۱۲۹۹ حیلتی تازه برانگیخت و نصف سهل آباد را به وجه اشتلم «۴» از تصرف این بنده باز گرفته نه اعتنائی به دین مسلمانی و نه اندیشه از سخط اعلیحضرت ظل الهی (ادام الله شوکته و دولته) نمود. رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ. «۵»

کسی کاین را شنید و نیست باورمنش خصم و خدایش باد داور

اگر طعنی زند بر من خسیسی بجز وحشت مباد او را انیسی

به لعنت باد تا باشد زمانه تبارش تیر لعنت را نشانه در ماه ذی الحجه سال ۱۲۹۶ دستخط مطاع لازم الاتباع «۶» اعلیحضرت شهریار (طول الله عمره) به افتخار حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا (دام مجده «۷») شرف صدور یافت که باید مؤلف نقشه بزرگ مملکت فارس، ترتیب بلوکات و دهات و کوهها و چشمه‌ها و رودخانه‌های فارس را به وضعی که در نقشه تألیفی خود نگاشته در کتابی نوشته وقایع اتفاقیه هر جائی را به مناسبت بنگارد و این احقر عباد «۸» به خواسته ایزد متعال کتابی را بهتر و بیشتر از آنچه فرمایش رفته است برنگارم و چون نگارش این کتاب به فرمایش شاهنشاه مالک رقاب «۹»، سپهر قدر، قمر رکاب، قطب فلک بختیاری، مرکز دایره جهاننداری، پادشاه معدلت شعار، ناصر الدین شاه قاجار «۱۰»، (ادام الله عمره و دولته) می‌باشد آنرا فارسنامه ناصری گفتم مشتمل بر دو گفتار:

گفتار اول در احوال پادشاهان و فرمان‌روایان و اعیان مملکت فارس از زمان صدر دولت علیه اسلام «۱۱» (دامت شوکتها) تا سال ثیلان «۱۲» ثیل ۱۳۱۱.

(۱). مشار الیه، کسی که چیزی به او نسبت داده شده.

(۲). کسی که با عدالت به کینه امور می‌رسد و به ماهیت آنها پی‌می‌برد.

(۳). جمله دعائی به معنی: خداوند او را به نیکی پاداش دهد.

(۴). گرفتن چیزی به زور، تندی، خشونت، تعدی.

(۵). آیه ۸۹ از سوره الاعراف: پروردگارا بگشا میان ما و میان قوم ما براستی و تو بهترین گشاینده گانی.

(۶). دستخط و فرمانی که پیروی از آن لازم است.

(۷). جمله دعائی به معنی: (پیوسته باد بزرگواری او).

(۸). حقیرتر بندگان.

(۹). مالک رقبه‌ها، خداوند گردنان، مهتر اشخاص.

(۱۰). پسر محمد شاه قاجار است که چهارمین پادشاه سلسله قاجار می‌باشد. او در ششم صفر سال ۱۲۴۷ متولد شد و در سال ۱۲۶۴

بعد از وفات محمد شاه در تبریز به جای پدر نشست، حدود پنجاه سال سلطنت کرد و در ۶۶ سالگی به سال ۱۳۱۳ در حضرت عبد

العظیم بدست میرزا رضا کرمانی به ضرب طپانچه کشته شد و در همانجا به خاک سپرده گشت.

(۱۱). از آغاز حکومت بلندپایه اسلام.

(۱۲). ثیلان‌ثیل: سال مار. به حساب منجمان ترک ششمین سال از دوره اثنی عشری ترکان.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۷۱

گفتار دوم در بیان صفحه فارس از شهر شیراز و اعیان و بقاع «۱» و بساتین «۲» آن شهر و بلوکات و ایلات و کوهها و چشمه‌ها و رودخانه‌های مملکت فارس.

### [وقایع رحلت حضرت رسول (ص)]

بباید دانست که اول ناحیه از نواحی فارس که در تحت اقتدار مسلمانان درآمد جزیره بحرین «۳» است که در دریای فارس «۴»

افتاده، در سال دهم از هجرت (حضرت خیر الانام «۵» محمد بن - عبد الله «۶» علیه و آله الصلوٰة و السلام «۷») از مکه معظمه به -

مدینه طیبه) جارود بن عمرو عبد القیس «۸» نصرانی با قبیله عبد القیس از جزیره بحرین به مدینه طیبه رفته به دست بوسی جناب خاتم الانبیاء (ص) مشرف گشته به شرف اسلام رسید و علم دین مسلمانی را بیاموخت و حضرت ختمی مرتبت (ص) علاء بن حضرمی «۹» را که از زمره صحابه بود مأمور فرموده، با جارود بن عمرو روانه بحرین گردید و بعد از ورود آنها سایر قبیله‌های بحرین مانند قبیله بکر بن وائل و قبیله ذریعه مسلمان شدند.

در اواخر ماه صفر یا اوائل ماه ربیع الاول سال ۱۱ هجری خاتم الانبیا محمد بن - عبد الله صلوات الله علیه و آله کالبد عنصری مبارک را به جا گذاشته اعلیٰ علین را مشرف داشت و

(۱). بقاع جمع بقعه به معنی: خانه‌ها و سرای‌ها.

(۲). بساتین جمع بستان است به معنی: باغها و بوستانها.

(۳). ناحیتی است با مردم بسیار و شهرها و دهها و جایهای آبادان. (حدود العالم، ص ۱۶۹، چاپ ستوده).

(۴). چهارم خلیج پارس خوانند از حد پارس برگیر با پهناء اندک تا به حدود سند ...). (حدود العالم، ص ۱۲، چاپ ستوده).

(۵). لقب حضرت پیغمبر به معنی: بهترین مردم.

(۶). محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف مکنی به ابو القاسم. ولادت در ۵۷۱ میلادی. نام مادر آن حضرت آمنه و پدر او عبد الله بود و روز تولد آن حضرت را دوازدهم و به روایتی هفدهم ربیع الاول گفته‌اند. پدر آن حضرت پیش از ولادت وی و مادرش در شش سالگی او در گذشتند و سرپرستی محمد (ص) را ابتدا جد وی عبد المطلب و سپس عمویش ابو طالب عهده‌دار گشتند. حضرت محمد (ص) در ۲۵ سالگی با خدیجه ازدواج کردند و در چهل - سالگی در هنگامی که حضرت محمد (ص) در غار حراء نزدیکی مکه به عبادت مشغول بودند به پیغمبری برگزیده شدند و آن حضرت ابتدا خویشان خود را به مسلمانی فراخواندند و سپس آشکارا به دعوت پرداختند و چون مشرکان قریش به آزار ایشان برخاستند در سال ۱۳ بعثت خود از مکه به مدینه مهاجرت فرمودند و در طول اقامت در مدینه با قبایل عرب جنگیدند و به سال یازدهم هجرت در گذشتند.

(۷). جمله دعائی به معنی: (بر او و خاندانش درود و سلام باد).

(۸). جارود بن عمرو بن عبد القیس که ابن اثیر او را جارود بن معلی عبدی می‌خواند از یاران حضرت پیغمبر بود که تا هنگام وفات رسول الله در نزد ایشان بود و از ثابت‌قدمان اسلام به‌شمار می‌آمد و در حمله به پارس کشته شد.

(کامل التواریخ، ج ۱، ص ۷۷ و ۳۷۰).

(۹). بنا به قول حمد الله مستوفی، علاء ابن عبد الله حضرمی از حضرموت و مردی شجاع بود که فتوح بسیار کرد. (تاریخ - گزیده، ص ۲۳۹)، و یکی از هشت نفر فرستادگان رسول خدا به نواحی مختلف بود. او به نزد منذر در بحرین فرستاده شد. (مجمل التواریخ، ص ۲۴۹) ابو بکر او را به امیری بحرین منصوب کرد (کامل التواریخ، ص ۴۳)، و او اتباع منذر را از محاصره نجات داد (کامل التواریخ، ص ۷۷)، در زمان عمر از امارت بحرین عزل گردید (همان کتاب، ص ۳۶۹)، و قدامه بن مظعون بجای او منصوب شد ولی بعدا بار دیگر به امارت بحرین مستقر گردید و به جنگ با مرتدین پرداخت و پیروز شد و سپس به ایران تاخت و لشکریان خود را به چند دسته تقسیم نمود و گروهی را به سرداری جارود بن معلی و گروه دیگری را به فرماندهی خلیل بن منذر با کشتی به سوی ایران فرستاد و این سپاه تا استخر پیش رفتند ولی هر دو کشته شدند. خود علاء در دوره خلافت عمر درگذشت به مرز ساس از زمین بنی تمیم. (کامل، ص ۲۳۹).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۷۲

از عمر شریفش شصت و سه سال گذشته بود.



**[وقایع فارس در روزگار خلافت ابو بکر]**

در همین ماه از همین سال [۱۱] جماعتی ابو بکر عبد الله بن ابی قحافه تیمی «۱» قرشی را به خلافت برداشته با او بیعت نمودند و چون خبر ارتحال سید کائنات «۲» به بحرین رسید بیشتر قبائل آن از دین مسلمانی برگشتند و قبیله عبد القیس و جارود، بزرگ آنها بر اسلام خود باقی بماندند «۳» و علاء بن حضرمی از بحرین به مدینه بازگشت و ابو بکر بعد از اطلاع بر واقعه، لشکری را به امارت علاء بن حضرمی روانه بحرین داشت و بعد از ورود سپاه، قبیله عبد القیس به لشکر مسلمانان پیوسته با سایر قبائل، جنگی سخت نموده، قبایل را شکسته، به دین مسلمانی برگردانیدند.

**[وقایع فارس در روزگار خلافت عمر]**

در ماه جمادی دوم سال ۱۳ هجری خلیفه اول، ابو بکر عبد الله وفات یافت و شصت و سه سال از عمرش گذشته بود و نزدیک به دو سال و نیم، زمان خلافت داشت «۴» و به نص وصیت او، ابو حفص عمر بن خطاب عدی قرشی «۵» به جای او نشست و ارباب حل و عقد با او بیعت به خلافت نموده او را امیر المؤمنین گفتند.

در سال ۱۴ هجری علاء بن حضرمی را از ایالت بحرین معزول داشته عثمان بن ابی العاص ثقفی را والی بحرین نموده روانه‌اش داشت. «۶»

در سال ۱۵ هجری قدامه بن مظعون «۷» به ایالت بحرین برقرار گردید.

در سال ۱۶ هجری باز حکومت بحرین به علاء بن حضرمی عود نمود و چون خبر استیلای سعد بن ابی وقاص «۸» بر عراق عجم به بحرین رسید علاء بن حضرمی، بی‌اجازه از مصدر خلافت «۹»، از سران سپاه بحرین و عمان که در تحت اقتدار او بودند یورش به جانب فارس را

(۱). مسعودی نام و نسب ابو بکر را چنین آورده است: (عبد الله بن عثمان ابو قحافه بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب، و روی مره نسب او با رسول الله می‌پیوندد و لقب او عتیق بود زیرا رسول الله او را بشارت داده بود که آزاد شده خدا از آتش جهنم است و گویند از آنرو عتیق نامیده شد که همه مادرانش آزاد بوده‌اند. هنگامی که به خلافت رسید پدرش هنوز زنده بود. (مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۵۵).

(۲). خبر درگذشت حضرت محمد (ص) ...

(۳). رجوع شود به (بیان مرتد شدن اهل بحرین) در کامل التواریخ، جلد دوم، صفحات ۷۷ تا ۸۲.

(۴). مسعودی مدت خلافت ابو بکر را (دو سال و سه ماه و ده روز) می‌داند. (رک: مروج الذهب، جلد اول، ص ۶۵۴)، کامل التواریخ نیز همین مدت را ذکر کرده است ج ۲، ص ۱۶۴.

(۵). وی عمر بن خطاب بن عبد العزی بن قرط بن رباح بن عبد الله بن زراح بن عدی بن کعب بود و در کعب نسب او با نسب پیغمبر (ص) به هم می‌پیوندد، مادرش خنتمه دختر هشام بن مغیره بود ... وی را فاروق گفتند از اینجهت که میان حق و باطل را امتیاز می‌داد. کنیه او ابو حفص بود و اول کسی بود که امیر المؤمنین نامیده شد و عدی بن حاتم او را بدین نام خواند ... و اول کسی که بدین عنوان بر منبر او را دعا کرد ابو موسی اشعری بود ... (مروج الذهب ج ۱ ص ۶۶۲).

(۶). در باب (عثمان بن ابی العاص) رجوع شود به فارسنامه ابن بلخی، صفحات ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵ و ۱۱۶، چاپ نیکلسن.

(۷). مسعودی در مروج الذهب او را از جمله کسانی می‌داند که تمایلات عثمانی داشتند و در سال ۳۸ هجری از بیعت با حضرت

علی (ع) دریغ کردند (ر ک: جلد اول، ص ۷۰۹)، و رجوع شود به کامل التواریخ، جلد دوم، ص ۳۶۹.

(۸). برای آگاهی از شرح حال سعد و فتوحات او رجوع شود به کامل التواریخ، ترجمه عباس خلیلی، جلد دوم، ص ۲۱۴ تا ۲۸۰.

(۹). رقابت علاء بن حضرمی با سعد وقاص باعث شد که علاء، علی رغم آنکه (عمر او را از دریانوردی و تجاوز از حد خود منع

کرده بود) بر آن شود که در ایران کاری نمایان انجام دهد. (ر ک: کامل التواریخ، جلد دوم، ص ۳۶۹ و ۳۷۰).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۷۳

درخواست نموده و تمامی امراء لشکر رأی علاء را پسندیده، چندین کشتی بزرگ و کوچک را فراهم آوردند.

در سال ۱۷ هجری علاء حضرمی لشکری از شجاعان عرب را انتخاب فرموده و جارود بن معلی را بر جماعتی و سوار بن همام را بر

جمعی دیگر و خلیل بن منذر «۱» را بر فوجی امیر نمود و امارت همه را بر خلیل بن منذر گذاشت و لشکر عرب را بر کشتی‌ها،

نشانیدند [و] از دریا به سواحل فارس رسانید [ند]. پس خلیل با سران سپاه مشاوره نمود که والی فارس تا ورود ما را ندانسته، باید به

جانب شهر استخر که پایتخت مملکت فارس است هجوم آورده، شهرهای میانه راه را مسخر نموده، شهر استخر را محاصره نمائیم و

به نیروی اسلام شهر را در تصرف آوریم و به این عزم از ساحل دریا حرکت نمودند «۲» و هر بدنام، داماد شاه یزدجرد سپهسالار

فارس از آمدن سپاه عرب و قصد شهر استخر مطلع گردید با سپاه آماده که در یکی از شهرهای کناره دریای فارس داشت، از دنبال

سپاه عرب شتافته، حایل میانه عرب و ساحل دریا گردید، پس خلیل، سردار عرب به سپاه خود بفرمود: «عجم شما را نخواست بلکه

شما برای جنگ و غنیمت آمدید و کشتی‌های ما و مملکت فارس برای کسی است که پای مردانگی را فشرده، فیروزی عاید او

گردد.» پس با سپاه عجم جنگ نمودند و سوار بن همام و جارود بن معلی کشته شدند «۳» و خلیل مردانگی‌ها نمود و بسیاری از

بزرگان عجم را بکشتند و چندین جنگ دیگر نموده، گاهی فیروزی، گاهی شکست یافته و فسخ عزیمت شهر استخر را نموده،

همه‌جا در جنگ و گریز، از نواحی فارس، قصد بصره نمود «۴» سپاه عجم از پس و پیش آنها دور نمی‌شدند و زمان این جنگ و

گریز به درازا کشید و خبر گرفتاری سپاه عرب در فارس به مدینه طیبه رسید.

خلیفه ثانی عمر بن خطاب (رضی الله عنه) بفرمود که عتبۀ بن غزوان «۵» والی بصره، لشکر بحرین و عمان را که در فارس گرفتار

جنگ و گریز بودند اعانت کرده، مدد رساند و عتبه دوازده هزار نفر مرد جنگی را به سرداری احنف بن قیس «۶» روانه فارس

بداشت و چون سپاه بصره، در فارس به لشکر بحرین رسید، خلیل بن منذر با سپاه نو و کهنه با لشکر عجم جنگ کرده، اندکی

(۱). در کامل التواریخ (خلیل بن منذر بن ساوی) است. (جلد دوم، ص ۳۷۰).

(۲). مؤلف این قسمت را از کامل التواریخ ابن اثیر گرفته است. ر ک: کامل التواریخ، ج ۲، ص ۳۶۹.

(۳). ابن اثیر محل جنگ و کشته شدن این دو تن را (طاوس) می‌داند. (ر ک: کامل التواریخ، جلد دوم، ص ۳۷۰).

(۴). ابن اثیر دلیل عزیمت این سپاه را به بصره چنین نوشته است که: (خواستند راه بصره را طی کنند زیرا راه دریا را ایرانیان بسته

بودند). کامل التواریخ، جلد دوم، ص ۳۷۰.

(۵). یکی از سرداران عرب که عمر او را به سال چهاردهم هجری به محل بصره فرستاد تا شهری بسازد و بعضی گفته‌اند که در بهار

سال شانزدهم بصره پی‌افکنده شد و چون عتبه به محل بصره رفت آنجا را سرزمین هند می‌گفتند ... (مروج-الذهب، جلد اول، ص

۶۷۶)، عتبه پس از ۳ سال از تاریخی که لشکر اسلام را نجات داد در گذشت (ر ک: ج ۲، ص ۳۷۲، کامل). و بیان امارت عتبه بن

غزوان در بصره (جلد ۲، ص ۲۸۱ کامل).

(۶). ابن اثیر، احنف بن قیس را یکی از سرداران این سپاه می‌داند که به همراه عاصم بن عمرو، عرفجۀ بن هرثمه رهسپار ایران شد.

(کامل التواریخ، جلد دوم، ص ۳۷۱)، فرماندهی لشکر ایران را در این نبرد (شهرک) بر عهده داشت.

(همان صفحه). درباره احنف بن قیس رجوع شود به صفحات ۳۰، ۳۱، ۴۱، ۸۸ و ۳۳۵، مروج الذهب، جلد دوم.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۷۴

فیروزی یافته، فارس را به جا گذاشته، از طریق ارجان «۱» و رامهرمز «۲» و جراحی «۳» به جانب بصره شتافت و چون این اخبار به مدینه طیبه رسید از جانب خلافت فرمان صادر گردید که تمامی لشکر عرب از نواحی بصره و بحرین و عمان بر تمامی فارس هجوم نمایند و لوائی برای مجاشع بن - مسعود «۴» فرستاده او را مأمور به فتح کوره اردشیر یعنی نواحی فیروزآباد و کوره شاپور یعنی نواحی کازرون فرمود و لوائی دیگر برای عثمان بن ابی العاص ثقفی فرستاد «۵» و او را مأمور به تسخیر کوره استخر یعنی نواحی مرودشت نمود و لوائی دیگر برای ساریه بن زینم کنانی «۶» روانه داشت و او را مأمور به فتح کوره دارابجرد یعنی نواحی داراب و فسا و جهرم فرمود و این سردارها، تهیه «۷» و تدارک سفر فارس نموده در سال هیجدهم هجری با سپاه آماده از بصره حرکت نموده و به نواحی دورق «۸» و جراحی که همسایه رامهرمز است رسیدند و سپاه فارس به فرموده هرید سپهسالار لشکر و شهرک والی فارس در شهر توج که آن را توز نیز گفته‌اند و بیان آن در گفتار دوم این فارسنامه در عنوان بلوکات بیاید مجتمع شدند و سرداران عرب به فرموده خلیفه ثانی هر یک به جانب آن ناحیه تاخت نمودند و چون بزرگان فارس تفرق عرب را در نواحی دانستند مردم خود را برای برابری با عرب از شهر توج روانه داشتند «۹» پس مجاشع بن مسعود اولاً قصد کوره شاپور چنانکه مأمور بود نمود و در نزدیکی شهر توج که از توابع کوره شاپور «۱۰» است با سپاه عجم تلاقی کرده، جنگ نموده، فتح از جانب عرب گردید. پس شهر توج را محاصره کرده در اندک مدتی شهر را به قهر و غلبه گرفته، مردمش را کشتند و اموالش را بردند و بازماندگان را به دادن

- (۱). از شهرهای فارس، (شهری است بزرگ و خرم و با خواسته بسیار و نعمت فراخ و هوائی درست ...) (حدود العالم، ص ۱۳۳).
- (۲). رام اورمزد شهری است بزرگ و خرم و آبادان و با نعمت بسیار و جای بازرگانان بر حد میان پارس و خوزستان (حدود العالم، ص ۱۳۸).
- (۳). از دهستانهای شادگان از شهرستان خرمشهر کنونی.
- (۴). درباره مجاشع بن مسعود رجوع شود به جلد دوم کامل ابن اثیر، ص ۳۹۵- ابن اثیر او را مجاشع بن مسعود سلمی می‌داند. ابن بلخی، ابن ابی العاص را گشاینده قسمتی از کوره شاپور خوره می‌داند. (ر ک: فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۱۵)
- (۵). (و ابن عثمان برادرش حکم بن ابی العاص را با لشکری از عبد قیس و ازد و تمیم و غیر ایشان بفرستاد و جزائر بنی کاوان (که عرب آنرا عبد قیس نام نهاد) بستند ... و روی به زمین پارس نهادند ...). (فارسنامه ابن بلخی، چاپ نیکلسن، ص ۱۱۴).
- (۶). در متن: (کتانی)، تصحیح شد. ابن بلخی می‌نویسد: (سال بیستم ... عثمان بن ابی العاص قصد کوره دارابجرد کرد و پسا و جهرم و فستجان (را گرفت) و قرار داد که از آن کوره جمله دو هزار هزار درم خدمت بیت المال کنند ... و در سال بیست و سوم از هجرت باز گشتند). (فارسنامه، ص ۱۱۵)، اما ابن اثیر می‌گوید عمر پرچم فسا و دارابجرد را به ساریه بن زینم کنانی ... فرستاد. (ص ۳۹۵، کامل، جلد دوم)، و ر ک: طبری (ساریه بن زینم کنانی الدنلی) (ص ۲۵۶۹ ر ۵).
- (۷). در متن: تحیه.
- (۸). ر ک: کامل، ابن اثیر، جلد دوم، ص ۳۸۱.
- (۹). ر ک: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۴، ابن بلخی می‌نویسد: والی پارس از قبل یزدجرد شهرک مرزبان بود که بدست سوار بن همام کشته شد.
- (۱۰). ابن بلخی می‌نویسد: (این توج از کوره اردشیر خوره است). (ص ۱۱۴)، (به قدیم شهرکی بزرگ بوده است مقام عرب را شاید که گرمسیر عظیم است و در بیابان افتاده است ... پس عضد الدوله قومی از عرب شام بیاورد و آنجا بنشانند). (ص ۱۳۵، همان

کتاب).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۷۵

جزیه و سرشماری امان دادند.

عثمان بن ابی العاص به مأموریت خود قصد کوره استخر نمود و اهالی آن به استقبال درآمده، در صحرای فراشبند یا جره «۱» که نزدیک شهر جور «۲» یعنی فیروزآباد است با عرب جنگ کرده، شکست یافته، به جانب شهر استخر گریختند و عثمان بن ابی العاص به صحرای فیروزآباد درآمده شهر جور را به قهر و غلبه بگرفت و بر اهالی آن جزیه مقرر داشت، پس بجانب شهر استخر شتافت و بلوک خواجه و میمند و کوار «۳» و کربال «۴» را قتل و غارت نمود و هر بزد والی استخر و داماد شاه یزدجرد قبول جزیه نموده اهل استخر را آسوده بداشت. پس عثمان بن ابی العاص اهالی بلوک رامجرد «۵» و بیضا «۶» و کوه مره «۷» را به دادن جزیه و سرشماری واگذاشت. پس از صحرای شیراز و دشت ارجن «۸» گذشت، قصبه کازرون را که سه فرسخ بیشتر از شهر شاپور است تصرف نمود و به مال المسالمة قناعت فرمود و چون فتح شهر شاپور میسر نگشت به جانب شهر نوبندگان «۹» که قصبه بلوک شولستان «۱۰» و هشت فرسخ شمالی شهر شاپور است تاخته، شهر نوبندگان را مانند کازرون تصرف نمود و از اهالی آن مال المسالمة گرفته به قصد تسخیر شهر ارجان که

(۱). (پس عثمان بن ابی العاص در کوره شاپورخوره رفت و اصل این کوره بشاپور است و دیگر شهرها چون کازرون و جره و نوبندگان و ... از اعمال آن است و جنگهای عظیم رفت پس به صلح بستند بعد ما که مردم ولایت نعمتی بسیار بدادند و جزیه بخود گرفتند سال شانزدهم ...). (فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۵).

(۲). (شهری است خرم، اردشیر بابکان کرده است و مستقر او بودی و از گرد او باره محکم است و از وی گلاب جوری خیزد که به همه جهان بیرند ...). (حدود العالم، ص ۱۳۱ و ۱۳۲)، ابن بلخی می نویسد: (فیروزآباد را به قدیم جور گفتندی و به روزگار کیانیان این شهری بزرگ بود و حصاری عظیم داشت ...). (فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۳۷).

(۳). (شهرکی است سخت خوش و خرم، و نواحی بسیار دارد ... بیشترین حوائج شیراز و آن حدود از آنجا آورند و غله بسیار خیزد ...). (فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۳۴).

(۴). (نواحی کربال پیش از این بند (فخرستان: بند رامجرد) صحرا بود بی آب و عضد الدوله تقدیر کرد که چون این بند می بساخت آب رود کر بر آن صحرا عظیم می گرفت پس صانعان بیاورد و مالها بسیار بذل کرد تا مصرفاء آب بساختند ...). (فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۵۱).

(۵). (رامجرد ناحیتی است بر کنار رود کر و بندی بر آب کرده بودند از قدیم ... آنرا فخرستان نام نهادند). (فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۲۸).

(۶). (شهرکی است کوچک اما نیکو و آش و طور از حدود و نواحی بیضاست). (فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۲۹).

(۷). ر ک: فارسنامه ناصری (: همین کتاب)، بلوکات فارس، ناحیه زیدون، کوه مره و لیراوی.

(۸). ر ک: حدود العالم، ص ۱۶، و فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۵۴.

(۹). (شهری است خرم و بانعمت و خواسته بسیار). (حدود العالم، ص ۱۳۳)، از شهرهای کوره شاپورخوره (فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۵)، نوبندگان (: نوبنجان)، پیش از این شهری بود بزرگ و نیکو و در ایام فترت ابو سعد کازرونی به نوبتها آنرا بغارتید و بکند و بسوخت چنانکه تا مسجد جامع بسوخت و سالها چنان شد که ماوی شیر و گرگ و دد و دام بود و مردم در جهان آواره شدند و خلایقی از ایشان در غربت بمردند ... هوای آنجا گرمسیر است معتدل و آب روان بسیار دارد و شعب بان از نواحی

نوبندگان است ...). (فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۴۶ و ۱۴۷).

(۱۰). (بلوکی از توابع شاپور کازرون که طایفه ممسنی از ایل‌های فارس در آنجا ساکنند). (فرهنگ معین، جلد پنجم، ص ۹۳۳).

فارسنامه ناصری ج ۱ ۱۷۶ وقایع فارس در روزگار خلافت عمر ..... ص : ۱۷۲

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۷۶

قصبه کوره قباد «۱» است از بلوک شولستان و قریه باشت «۲» و صحرای لیشر «۳» گذشته شهر ارجان را تسخیر نموده، به دادن مال المسالمة، اهالی آن را امان داد.

پس با لشکر عرب از بلوک زیدون «۴» و ناحیه لیراوی «۵» که در ساحل دریای فارس است به قصد شهر جنبه یعنی گناوه «۶» و شهر ریشهر «۷» که در این زمان هر دو از بلوک دشتستان فارس است گذشته، شهر گناوه که بندر معموری بود محاصره نمود و به اندک وقتی مسخر داشت و چندین هزار اوقیه «۸» طلا- و نقره به مال المسالمة از اهل گناوه بازیافت نمود و به قصد تسخیر شهر ریشهر روانه گردید.

در بعضی از تواریخ نوشته‌اند چون عثمان بن ابی العاص شهر توج را بگشود شهرک نام مرزبان فارس به جانب شهر ریشهر گریخت و سپاه انبوهی در گرد خود حاضر داشت و عثمان برادر خود «حکم» را برای تسخیر شهر ریشهر روانه داشت پس جنگ سختی میانه عرب و عجم در افتاد و عجم شکست یافت و شهرک مرزبان کشته گشت و شهر ریشهر را مسخر داشتند «۹» و در این وقت لشکر لارستان و فال و قیر و کارزین «۱۰» و فومستان در شهر جهرم اجتماع داشتند و عثمان بن ابی العاص ثقفی به قصد شکست لشکر عجم و تسخیر جهرم از بلوک دشتستان و دشتی و درگاه گذشته قصبه خنج و قصبه افزر «۱۱» و شهر کارزین را مسخر داشت و مال- المسالمة گرفت و لشکر عجم از جهرم به جانب کارزین سپاه عرب را استقبال نموده، شکست

(۱). کوره قبادخوره، ارجان: در ابتدا قبادین فیروز پدر کسری انوشیروان بنا کرد و شهری بود بزرگ با نواحی بسیار اما به روزگار فتور و استیلاء ملحدان اباد هم الله خراب گشت ... جلاجان و نیو و دیر از اعمال ارجان است و هوا و آب و احوال آن همچنان است که ارجان). (فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۴۸).

(۲). ر ک: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۶۰ و ص ۱۵۳- آثار شهرهای باستانی خلیج ... ر ک: همین کتاب فارسنامه- ناصری، بلوکات فارس از ناحیه باوی کوه گیلویه.

(۳). (لیشر: شهرکی است با هوای درست و بسیار کشت و از وی فندق خیزد (و از شهرهای ناحیه جبال است).

(حدود العالم، ص ۱۴۱)، و ر ک: همین کتاب، بلوکات فارس از ناحیه باوی کوه گیلویه.

(۴). ر ک: فارسنامه ناصری، ناحیه زیدون کهگیلویه: بلوکات فارس، ناحیه زیدون- کوه مره و لیراوی.

(۵). در متن: (لیرادی). یکی از طوایف کوه گیلویه فارس. لیراوی به دو دسته: لیراوی کوه و لیراوی دشت تقسیم می‌شود.

(فرهنگ معین، جلد ۶، ص ۱۸۵۱)، و ر ک: همین کتاب بلوکات فارس- ناحیه زیدون- لیراوی.

(۶). (شهرکی است بر کنار دریا و آنرا به پارسی گنغه (گناوه- جنابا) خوانند یعنی آب گنده و شهری که نامش آب گنده باشد صفت ناخوشی و گندگی هست و آب آن به شرح محتاج نشود و هیچ نخیزد از آنجا که باز توان گفت). (فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۴۹).

(۷). شهرکی است بر کنار دریا نزدیک قلعه امیر فرامرز بن هداد هوای آن گرمسیری است بغایت ... سرحد است میان ارجان و خوزستان ... (فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۴۹). و (ر ک: ص ۱۳۷ تا ۲۰۳ آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس، اقتداری).

(۸). مقیاسی است برای وزن و آن برابر با ۱/۱۲ رطل، ۵ ر ۷ مثقال، ۴۰ درم خالص، ج: اواقی.

(۹). ر ک: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۴.

(۱۰). ر ک: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۶۴.

(۱۱). از بلوک قیر و کارزین. ر ک: بلوکات فارس در همین کتاب. در آثار العجم آمده است: (قلعه شهریاری در گرمسیر است مابین بلوک خنج و بلوک افزر). (ص ۴۱۵، چاپ دوم، ۱۳۵۴، بمبئی)، و (اقلیم پارس، مصطفوی، ص ۳۵۸) ر ک: فارسنامه ناصری، بلوک افزر بخش بلوکات فارس.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۷۷

فاحش یافته، پراکنده شدند و لشکر عرب شهر جهرم را محاصره نمود و در اندک وقتی مسخر داشت و ساریه بن زینم کنانی «۱» که از جانب خلافت مأمور تسخیر کوره داراب جرد «۲» بود از ناحیه فیروزآباد و صیمکان «۳» و خفر «۴» گذشته وارد جلگه سروستان گردید و لشکر عجم از فسا «۵» و داراب و فرگ «۶» و قیس «۷» و بندر جرون «۸» که اکنون بندر عباس است و شیل «۹» و میناب «۱۰» تا نهایت

(۱). طبری او را (ساریه زینم الکنانی الدلی) خوانده است اما در متن (کنانی) آمده است که تصحیح شد. (ر ک: طبری، جلد ۵، ص ۲۵۶۹، چاپ بریل، ۱۹۶۴)، در کامل التواریخ هم (کنانی) است. (ر ک: ج ۲، ص ۳۹۵)، و ر ک: تاریخ گزیده ص ۱۸۲، حمد الله مستوفی می نویسد نبرد ایرانیان به سرداری شهرک با اعراب در ولایت فسا و دارابگرد دو ماه به طول انجامید.

(۲). ر ک: حدود العالم، ص ۱۳۴، و فارسنامه، ابن بلخی، ص ۵۵، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۵۹، ۱۶۲ و ۱۶۵، و آثار-العجم، ص ۹۳.

(۳). ابن بلخی این نام را (صمکان) ضبط کرده و این شهر را از عجایب دنیا می داند. (از بهر آنک در میان این شهر رود می رود و پلی بر آن رود است یک نیمه شهر که از این جانب رود است بر کوه نهاده است و سردسیر است ... و دیگر نیمه که آن جانب رود است گرمسیر است ...). (ص ۱۳۹) صیمکان: (در پنج منزلی شیراز است) فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۶۳.

(۴). ابن بلخی آنرا (خبرک) ضبط کرده است (ر ک: فارسنامه، ص ۱۲۳) ر ک: آثار العجم، ص ۱۷، در ذکر بلوک خفر و ر ک: اقلیم پارس، ص ۸۶.

(۵). ر ک: حدود العالم، ص ۳۱، ۱۳۴ و ۱۳۵، فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۶۲. آثار العجم، ص ۸۳.

(۶). لسترنج می نویسد: (شرقی ترین راهی که به ساحل دریا می رفت راهی بود که به بندر مقابل جزیره هرمز می رفت و از آنجا در امتداد ساحل به شهر هرموز منتهی می شد و ... از شیراز به سروستان و فسا می رسید و از آنجا به دارابگرد و فرگ و طارم می رفت و از آنجا به شهر سور و ... نزدیک بندرعباس می رسید). (سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۱۷)، در مسالک و الممالک استخری این نام به صورت (فرج) آمده است. ر ک: (ص ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۱۷)، حمد الله مستوفی این کلمه را (برک) می نویسد و می گوید: (برک و طارم دو شهر کند و برک بزرگتر است و قلعه‌ای محکم دارد و به سرحد کرمان است). (نزهة القلوب، چاپ لیدن، ص ۱۳۸)، و ر ک: فارسنامه ناصری، بلوک سبعة: فرگ.

(۷). این کلمه در متن (فین) است ولی با توجه به جغرافیای محل حادثه باید (قیس) باشد که همان جزیره کیش است، تصحیح شد. (ر ک: فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۱۴، ۱۳۶ و ۱۴۱، و آثار باستانی شهرهای خلیج فارس، ص ۵۷۱ و ۵۷۳ و ۸۴۲)، و ر ک: فارسنامه ناصری در ذکر جزائر خلیج فارس: جزیره قیس.

(۸). این نام در متون مختلف به صورتهای جرون، گرون، گمبرون- گمیرون- کامرون، کارون- گامرون، گمبر و گمر و زرون ضبط شده است. اعتماد السلطنه می‌نویسد: (جرون تعریب (گرون) است). (رک: بندرعباس و خلیج فارس، تهران، ۱۳۴۲، ص ۶۱ و ۶۲)، این شهر (در زمان نفوذ و اقتدار پرتغالیها بندر گامبرون خوانده می‌شد و پس از آنکه شاه عباس به تقویت انگلیسی‌ها در سال ۱۶۲۲ میلادی آن را از تصرف آنها خارج کرد اسم خود را بر آن گذاشت و به بندرعباس موسوم شد). (آثار باستانی خلیج فارس، ص ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۷۵).

(۹). شیل یا شیلاو همان سیراف است. (رک: طبری، جلد سوم، ص ۱۹۸۹). اصطخری می‌نویسد: بعد از شیراز آبادترین شهر فارس است و به وسعت شیراز (مسالک و الممالک، ص ۳۱، ۳۶، ۹۶، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۴). و در حدود العالم می‌خوانیم که (شهری بزرگ است و گرمسیر است و هوایی درست دارد و جای بازرگانان است و بارگاه پارس است. (ص ۱۳۱) و یاقوت حموی می‌نویسد: (از شیراز تا سیراف شصت فرسخ است). (معجم البلدان، چاپ لایپزیک، ص ۲۱۱ و ۲۱۲)، و (رک: آثار باستانی شهرهای خلیج فارس، ص ۳۳۰، ۴۲۴، ۴۲۶ و ۸۱۴)، و (رک: فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۳۶) و (غلامرضا معصومی، سیراف، ص ۵)، بلاذری می‌گوید که: در این محل یک ماه در میان ایرانیان با اعراب جنگ بود. (فتوح البلدان، ص ۲۶۳، ترجمه فارسی).

(۱۰). این شهر بر خرابه‌های هرمز کهنه بنا شده و مینا و میناب خوانده می‌شود. شرف الدین علی یزدی در قرن هشتم-

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۷۸

ناحیه موغستان «۱» که در نواحی بلوک فسا مجتمع بودند به استقبال سپاه عرب تا ناحیه مموتی «۲» شتافته و بعد از جنگ شکست یافتند و چون سپاه عرب به صحرای تنگ کرم «۳» سه فرسخی شهر فسا رسید، لشکر عجم تدارکی دیده به استقبال آمده در صحرای سردشت فسا، فرسخی بیشتر شمالی شهر فسا، ساز جنگ نمودند و شکست یافتند و بعضی در شهر فسا متحصن گشته و جماعتی در دم دشت فسا که در دامنه کوه بنارجان، فرسخی کمتر جنوبی فسا، توقف نمودند و روز دیگر لشکر عرب در دم دشت با سپاه عجم جنگ نمودند و چنان شد که لشکر عرب در میانه سپاه عجم و کوه بنارجان محصور گردید و چون سستی در عرب و نیروئی در عجم پیدا گردید، ساریه بن زینم خود و لشکر عرب را به کوه بنارجان رسانید و شبی در فراز آن کوه بماند و روز دیگر سپاه عجم به قصد تدمیر «۴» عرب از دامنه کوه، بالا رفتند و چون بلندی در دست عرب بود عجم را شکستند و چندین هزار نفر را کشتند و شهر فسا و شهر داراب تا موغستان عباسی «۵» که نهایت خاک فارس است از کناره دریا در تصرف ساریه بن زینم کنانی درآمد. تاریخ‌نویسان «۶» اهل سنت در کتابهای خود نوشته‌اند و استاد اطباء حاذق قرشی «۷» در کتاب شرح قانون طب در مبحث کیفیت ابصار نگاشته است که: یکنفر از صحابه حضرت خیر البشر علیه و آله صلوات الله الاکبر که در روز جنگ ساریه بن زینم با سپاه عجم در دامنه این کوه در مدینه طیبه توقف داشت به نور بصیرت و گوش هوش، چون زاری ساریه و سران سپاه

از قلعه مینا و هرموز کهنه نام برده است. میناب در چهارده فرسنگی بندرعباس واقع است. (شهرهای باستانی خلیج فارس، ص ۵۷۵).

(۱). موغستان که در کناره دریا معادل جزیره هرمز است، تیاب و میناب حالیه‌اند. موغستان به معنی نخلستان است.

(شهرهای باستانی خلیج فارس، ص ۵۸۱)، اما خود نویسنده فارسنامه ناصری آنرا به معنی جای آتش پرستان می‌داند (رک: بلوکات فارس - موغستان).

(۲). در فارسنامه ناصری از دو ناحیه به نام مموتی سخن رفته است یکی در ناحیه رامهرمز و یکی در ناحیه فسا- رک:

فارسنامه ناصری، بلوک رامهرمز و فهرست بلوکات.

(۳). آبادی در حدود سه فرسنگی شمال شرقی فسا که ابن بلخی از آن بعنوان شهرکی نزدیک فسا نام برده است.

(فارسنامه، ص ۱۳۰)، و می‌نویسد: (هوای آن معتدل است و آب روان و جامع و منبر باشد و غله و میوه و بعهد اتابکی چون حادثه

پرگ افتاد مگر ایشان بی ادبی کردند پس به غارت داد و خراب شد. و (ر ک: آثار العجم، ص ۸۵ و ۸۶).

(۴). به معنی نیست کردن، هلاک کردن، تباہ گردانیدن.

(۵). ر ک: همین کتاب، بلوکات فارس، ناحیه موغستان.

(۶). ر ک: طبری، جلد ۵، ص ۲۷۰۰ و ۲۷۰۱. طبری عین همین داستان را آورده و آن صحابی را که فوقاً بدان اشاره شده است عمر

بن خطاب می‌داند. حمد الله مستوفی نیز همین حکایت را تکرار کرده است (ر ک: تاریخ گزیده، ص ۱۸۲)، اما می‌افزاید (بعضی

گویند این معنی در کوه نهاوند بوده است و در کوه نهاوند غاری است، این آواز از آن غار به گوش ساریه رسیده ...). در مجمل

التواریخ این داستان چنین آورده شده است: (عمر روز آدینه بر منبر بود و خطبه همی کرد و گفت من دوش در خواب دیدم که

ساریه با کافران حرب کردی و شک نیست که ساریه را کافران ستوه همی کنند ... اگر پشت به کوه بازدهد بهتر باشد پس بانگ

کرد و گفت یا ساریه الجبل الجبل بفرمان خدای تعالی بشنیدند و همه سپاه گفتند آواز عمر است و همچنان کوه پناه گرفتند و بعد

از آن چون آمدند همان روز درست آمد که عمر خطاب گفته بود بر منبر و این سخنی معروف است). (مجمل التواریخ، ص ۲۷۸).

(۷). درباره حاذق قرشی اطلاعاتی بدست نیامد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۷۹

عرب را بدید و بشنید به آواز بلند، فریاد زد: «الجبل یا ساریه» یعنی ای ساریه پناه به کوه ببر [و] خود و سپاه عرب را از شر دشمن

آسوده بدار، اهل مدینه از این فریاد بیجا تعجب نمودند و ساریه و تمام سپاه عرب که در دم دشت فسا گرفتار بودند این آواز را

شنیدند و بزرگان سپاه، صاحب آواز را شناخته، پناه به کوه بردند و رستگار شدند و تمامی این ظفر و فیروزی عرب در مملکت

فارس تا سال بیست و سیم از هجرت بود. «۱»

### [وقایع فارس در روزگار خلافت عثمان]

در تاریخ کامل ابن اثیر نوشته است: روزی در بازار مدینه طیبه ابو لؤلؤ، غلام مغیره بن - شعبه «۲» خدمت امیر المؤمنین عمر خلیفه

دویم رسید و بگفت: آقای من خراجی از اندازه گذشته بر من گذاشته است عمر پرسید چه مبلغ است؟ گفت: روزی دو دینار، عمر

پرسید چه حرفه‌ای داری؟ گفت نجارم و نقاش و حداد. عمر گفت با این کارها دو دینار، باک نیست. باز پرسید شنیده‌ام گفته‌ای

می‌توانم آسیائی را بسازم که از باد بگردد و باید چنین آسیائی را از برای من بسازی «۳». ابو لؤلؤ بگفت آسیائی برای تو بسازم که

شهرتش از مغرب و مشرق بگذرد. پس خلیفه روی به اصحاب خود نمود که این عجم مرا به کشتن تهدید نمود پس در صبحی که

عمر مشغول به نماز جماعت بود ابو لؤلؤ از صفوف نماز گذشته با خنجر چندین زخم به عمر بزد، آن زخمی که در زیر نافش بود

باعث مردنش گردید «۴» و در شب ۲۷ ماه ذی الحجه آن سال وفات یافت «۵» و مدت عمرش شصت و سه سال بود و ده سال و

شش ماه «۶» خلافت نمود. پس بنا به وصیت او، حضرت مولای متقیان علی بن ابیطالب و عثمان بن عفان و طلحه و زبیر و سعد بن -

ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم در مشورتخانه نشستند «۷» و آخر کار خلافت به عثمان بن عفان اموی قرشی

(رضی الله عنه) قرار گرفت «۸» و در این سال حکومت نواحی فارس با امرای سپاه عرب که هر یکی ناحیه‌ای را متصرف بودند

برقرار بماند.

در سال ۲۸ هجری اهل شهر استخر سر از اطاعت مسلمانان کشیدند و عثمان بن - عفان (رضی الله عنه)، عبد الله بن عامر پسر خالوی

خود را حاکم بصره و اهواز و فارس نمود و

(۱). این سال مصادف است با کشته شدن عمر بدست ابو لؤلؤ، (فیروز ایرانی). ر ک: مجمل التواریخ، ص ۲۸۰.



- (۲). از سرداران اسلام بود که تا هنگام خلافت حضرت علی (ع) حیات داشت و از بیعت با آن حضرت دریغ کرد (سال ۳۸ هجری)، و سپس به حکومت کوفه رسید و در همین سمت درگذشت. (مروج الذهب، جلد دوم، ص ۲۹).
- (۳). این داستان را طبری نیز عینا آورده است. (ر ک: تاریخ طبری، جلد پنجم، ص ۲۷۲۲ و ۲۷۲۳)، و مسعودی (جلد اول، ص ۶۷۷) و مجمل التواریخ (ص ۲۸۰) و تواریخ دیگر نیز ذکر کرده‌اند.
- (۴). ر ک: طبری، ج ۵، ص ۲۷۲۳، مسعودی می‌نویسد: (عمر سحرگاه می‌رفت و مردم را برای نماز بیدار می‌کرد چون بر ابو لؤلؤ گذشت برجست و سه ضربه به عمر زد که یکی زیر شکم او خورد و همان بود که سبب مرگش شد و دوازده تن از اهل مسجد را ضربت زد که شش تن از آنها بمردند و شش تن بماندند خویشتن را نیز خنجر بزد که بمرد). (مروج الذهب، جلد اول، ص ۶۷۷) و ر ک: کامل التواریخ، جلد چهارم ص ۸۲ بیعد، که می‌نویسد ابو لؤلؤ مسیحی بود و عمر را شش ضربت زد.
- (۵). مسعودی می‌نویسد: (روز چهارشنبه چهار روز از ذی حجه مانده سال ۲۳ هجری)، (مروج الذهب جلد اول، ص ۶۶۱).
- (۶). مسعودی مدت خلافت او را ده سال و شش ماه و چهار روز می‌داند. (ر ک: مروج الذهب، جلد اول، ص ۶۶۱).
- (۷). ر ک: طبری، جلد پنجم، ص ۲۷۲۴، و مسعودی، مروج الذهب، جلد اول، ص ۶۶۱.
- (۸). (وی عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس عبد مناف بود و ابو عبد الله و ابو عمرو کنیه داشت ولی ابو عبد الله معروف تر است). (مسعودی، مروج الذهب، جلد اول، ص ۶۸۸)، و ر ک: تاریخ گزیده، ص ۱۸۶.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۸۰

عبد الله بن عامر «۱» بعد از ورود به بصره عبید الله بن معمر «۲» را والی فارس کرده روانه‌اش داشت و چون مدتی گذشت شاه یزدجرد پادشاه ایران از سپاه عرب شکست یافته به فارس آمد «۳» و قبیله شبانکاره که چندین هزار خانه‌وار بودند و شرح حال آنها در ذیل گفتار دویم این فارسنامه در عنوان شبانکاره بیاید با «هربذ» والی فارس موافقت کرده در اطاعت یزدجرد درآمدند و اهالی فارس به هواخواهی یزدجرد سر از اطاعت عبید الله بن معمر در کشیدند و عبید الله با اهالی فارس جنگ نمود و آنها را تا دروازه شهر استخر رسانید و خود در خارج دروازه کشته گشت «۴» و کار یزدجرد بالا گرفت و مدار سلطنت را به دست «هربذ» داماد خود و اسماعیل رئیس قبیله شبانکاره وا گذاشت و چون این اخبار به عبید الله بن عامر رسید از بصره به فارس آمد و چندین بار جنگ نمود و در هر مصافی ظفر و فیروزی یافت «۵» و شهر استخر را به قهر و غلبه بگرفت و اهلس را آرام نمود و شاه یزدجرد و اسماعیل شبانکاره، با قبیله خود به دارابجرد رفتند و عبد الله بن عامر با «هربذ» داماد شاه یزدجرد مصالحه فرمود و کلیه امور فارس را به دست او وا گذاشت و مجاشع- ابن مسعود را از دنبال شاه یزدجرد و قبیله شبانکاره فرستاد و شاه یزدجرد در داراب توقف نکرده، به کرمان رفته، قاصد سجستان گردید «۶» و عبد الله بن عامر نیز به دارابجرد برفت و با حشم شبانکاره، مصالحه نمود و اسماعیل بزرگ آنها را، نایب کارهای «هربذ» قرار داد و نواحی دارابجرد را منتظم نمود که خبر شورش اهل شهر استخر و شهر فیروزآباد را رسانیدند و عبد الله بن عامر از داراب به فیروزآباد بیامد و شهر را محاصره نمود و زمان محاصره به درازا کشید و از اتفاقات آنکه شبی سگی به چادر یکنفر از لشکر عرب آمده، سفره نانی را ربود و صاحب سفره از دنبال آن سگ برفت و دید که سگ از رخنه باروی شهر داخل گردید و مرد عرب از عقبش درآمد و مردم شهر را از این رخنه بیخبر دیده، عود به اردو نموده و واقعه را بگفت و با جماعتی از آن رخنه داخل شهر گشته، آواز به تکبیر برداشتند و یک دروازه شهر را گشوده اهل اردو وارد شهر شدند «۷» و از قتل

(۱). طبری او را (عبد الله بن عامر بن کریم) می‌داند که در سال ۲۹ هجری به حکومت رسید. (جلد ۵، ص ۲۸۲۸).

یعقوبی نیز می‌نویسد (عثمان ... در سال ۲۹، ابو موسی اشعری را از کار برکنار کرد و بجای او عبد الله بن عامر بن- کریم را که در

آن روز ۲۵ ساله بود قرار داد (...)، (تاریخ یعقوبی، جلد دوم، ص ۵۹)، کامل التواریخ نیز این حادثه را مربوط به سال ۲۹ هجری می‌داند (ر ک: جلد سوم، ص ۱۶۳) و ر ک: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۶، شهرستانی انتصاب او را به حکومت بصره از اشتباهات عثمان می‌داند ر ک: ملل و نحل، ص ۴۲.

(۲). طبری او را (عبید الله بن معمر التیمی) می‌داند که به همراه شبل بن معبد البجلی به فارس رفت (ج ۱۴، ص ۳۶۹)، ولی یعقوبی او را (عبید الله بن معمر تمیمی) می‌خواند (ر ک: تاریخ یعقوبی جلد دوم، ص ۵۹).

(۳). رجوع شود به اخبار الطوال، ص ۱۵۳، ترجمه فارسی و کامل التواریخ جلد ۳ ص ۱۹۸.

(۴). ر ک: طبری، جلد ۵، ص ۲۸۳۰ و کامل التواریخ، جلد ۳، ص ۱۶۳، و یعقوبی، جلد ۲، ص ۵۹، و فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۶، و ر ک: مجمل التواریخ ص ۲۸۳.

(۵). (عبد الله عامر ... سوگند خورد که چندان بکشد از مردم اصطخر که خون براند، به اصطخر آمد و به جنگ بستد و خون همگان مباح گردانید و چندانکه می‌کشتند خون نمی‌رفت تا آب گرم بر خون می‌ریختند ... عدد کشتگان که نامبردار بودند چهل هزار کشته بود بیرون از مجهولان ...). فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۶.

(۶). (در این هنگام مردم استخر سر از اطاعت پیچیدند و یزدگرد با گروهی از فارسیان بدانجا رفت ... و پیروزی از آن مسلمانان شد و یزدگرد به خراسان گریخت پس به مرو رفت ...) اخبار الطوال، ص ۱۵۳، ترجمه فارسی و رجوع شود به کامل التواریخ، جلد سوم، ص ۱۹۸.

(۷). ابن اثیر همین داستان را عینا نقل کرده و آنرا مربوط به محاصره شهر (جور) می‌داند. (ر ک: کامل، جلد سوم، ص ۱۶۴).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۸۱

و غارت تقصیر نکردند و عبد الله بن عامر بعد از این فتح به استخر آمده به قهر و غلبه آن شهر را پایمال حوادث نمود و ایالت و شهر استخر را به شریک بن اعور «۱» واگذاشت و شریک در سال اول از ایالت خود مسجد جامعی در شهر استخر ساخت. در سال ۳۱ هجری، خلیفه سیم عثمان بن عفان (رضی الله عنهم) ایالت مملکت فارس را به مصقله بن هبیره شیبانی «۲» عنایت نمود. «۳»

در سال ۳۵ هجری جماعتی از اعیان مسلمانان از سوء سلوک کار گزاران خلیفه سیم شکایت را به آستانه خلافت بردند و باعث را مروان بن حکم «۴»، پسر عموی خلیفه سیم، شمرند و از جانب خلافت اعتنائی به سخن دادخواهان نشد «۵» بلکه مروان از جانب عثمان تهدید به قتل پیغام فرستاد و شعله این فتنه روز بروز بالا گرفت تا در ماه ذی الحجه این سال خلیفه سیم: عثمان بن عفان را در مدینه طیبه در خانه او، او را بکشتند و مدت هشتاد و دو سال از عمرش گذشته بود «۶»، دوازده سال خلافت نمود.

### [وقایع فارس در روزگار خلافت علی بن ابیطالب (ع)]

و در همین ماه، از همین سال [۳۵] خلافت ظاهری به مولای متقیان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب هاشمی قرشی «۷» (کرم الله وجهه «۸») قرار گرفت و آن جناب ایالت کلیه بصره و اهواز و فارس را به عبد الله بن عباس پسر عم خود عنایت فرمود.

در سال ۳۷ هجری عبد الله بن عباس «۹»، مصقله بن هبیره شیبانی را از فارس برداشت و سهل بن حنیف «۱۰» را والی و امیر آن مملکت فرمود.

در سال ۳۹ هجری اهل فارس سر از چنبر اطاعت سهل بن حنیف درکشیدند و چون این خبر به مصدر خلافت رسید، بعد از مشاورت با ارباب حل و عقد به عبد الله بن عباس «۱۱» فرمود

(۱). طبری او را (شریک بن الاعور الحارثی) می‌داند (رک: جلد ۵ ص ۲۸۸۵)، ابن اثیر می‌نویسد: پس از آنکه عبد الله بن - عامر پارس را کاملاً تصرف کرد ۵ حاکم بر فارس گماشت (کامل، ص ۱۶۴ جلد ۳). در مجمل التواریخ و القصص نیز می‌خوانیم که: (عبد الله بن عامر نامه فرستاد به عثمان که اینجا امیران بسیاریند و ولایت فراخ، عثمان پنج امیر دیگر بر آن نواحی نصب کرد). (ص ۲۸۳)، و رجوع شود به کامل التواریخ، جلد سوم، ص ۲۰۶، درباره شریک بن - اعور.

(۲). درباره مصقله رجوع شود به طبری، ص ۳۴۳۵ - ۳۴۳۹ و ۳۴۴۲.

(۳). در همین سال، (یزدجرد شهریار کشته شد به مرو اندر، بر دست آسیابانی بعد از غدر کردن ماهوی ...) (مجمل - التواریخ، ص ۲۸۴).

(۴). درباره مروان حکم رجوع شود به طبری، جلد ۱۴، ص ۵۴۲.

(۵). رک: طبری جلد ششم، حوادث سال ۳۵ و کامل ابن اثیر، جلد ۳، ص ۲۵۲، و مروج الذهب، جلد ۲، ص ۶۹۵، و تاریخ یعقوبی، جلد ۲، ص ۷۱ و تاریخ گزیده، ص ۱۹۰.

(۶). رک: مشروح قتل عثمان در کامل التواریخ، جلد ۳، ص ۲۸۰ تا ۲۹۸، ابن اثیر می‌نویسد: تاریخ قتل او ۱۸ ذیحجه سال ۳۵ و روز جمعه بود.

(۷). رک: طبری، جلد ۱۴، ص ۳۹۷.

(۸). جمله فعلی دعائی به معنی: خداوند ذات (: روی) او را گرامی دارد.

(۹). رک: طبری، جلد ۱۴، ص ۳۲۷.

(۱۰). طبری او را (سهل بن حنیف بن واهب انصاری) می‌خواند (جلد ۱۴، ص ۲۵۷).

(۱۱). (امیر المؤمنین علی (ع) ... ولایت عراق و پارس جمله به عبد الله بن عباس سپرد ... مردم اصطخر دیگر باره سربر آوردند و غدر کردند عبد الله بن عباس لشکر آنجا کشید و اصطخر به قهر بگشاد و خلایقی بی‌اندازه بکشت ...) فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۸۲

که زیاد بن ابیه طائفی «۱» را والی فارس و کرمان نموده، روانه مقصودش دارد و زیاد بن ابیه بعد از ورود به فارس، نظمی بسزا داد [و] به جانب کرمان برفت و به اندک وقتی بر تمام آن نواحی استیلا یافت، عود به فارس نمود و شهر استخر را مقر حکومت قرار داد و در نزدیکی استخر قلعه‌ای بساخت و آنرا «قلعه زیاد» بگفت و بعد از مدتها «منصور یشکری» «۲» در آن قلعه متحصن گردید و آن قلعه را بعد از آن «قلعه منصور» گفتند و مؤلف فارسنامه ناصری گوید که شاید قریه زیاد آباد بلوک بیضا، در این زمان همان «قلعه زیاد» باشد و قریه منصور آباد بلوک رامجرد همان قلعه «منصور یشکری» باشد برای آنکه این دو قریه به مسافت نه فرسخ و شش فرسخ از تخت جمشید که در یک جانب شهر استخر بوده، دور افتاده‌اند «۳».

### وقایع فارس در روزگار حضرت امام حسن (ع) و معاویه ابن ابی سفیان و یزید]

در ۲۱ ماه رمضان سال ۴۰ هجری حضرت امام المتقین، علی بن ابیطالب، خلیفه رسول الله (ص) در محراب مسجد کوفه به شمشیر عبد الرحمن بن ملجم مرادی، به مرتبه جلیله جمیله شهادت فائز گشته «۴» سرای فانی را گذاشته، به اعلی علین خرامید. زمان زندگانی آن حضرت شصت و سه سال بود و مدت خلافت ظاهریش نزدیک به پنج سال رسید و بر حسب وصیت آنجناب تمامی اهالی کوفه و بیشتر عراق عرب با ولد ارجمندش حضرت امام حسن (ع) بیعت به خلافت نمودند «۵» و چون آن حضرت شقاق و نفاق اهل کوفه و عراق را بدید، خیر امت را خواست و کرها، سلطنت را به معاویه بن ابی سفیان اموی قرشی واگذاشت و این واقعه

در سال ۴۱ هجری اتفاق افتاد.

پس معاویه بن ابی سفیان، خود را امیر المؤمنین خواند و نامه‌ای به زیاد بن ابیه طائفی «۶»، والی مملکت فارس نوشت که اموالی از فارس نزد تو جمع گشته باید تمامت آنها را، روانه داری و زیاد در جواب معاویه نگاشت آنچه را جمع نمودم، در وجوه مملکت داری، خرج نمودم و آنچه باقی مانده است، برای صرف در نزول حوادث گذاشته‌ام و معاویه امارت بصره و فارس را به بسر بن - اطرط «۷» عنایت نمود و بسر بعد از ورود به بصره عبد الرحمن و عبید الله و عباد، پسران زیاد را در بصره گرفته، حبس نمود و نامه‌ای به زیاد نوشت که اگر از آمدن نزد من و بیعت با معاویه تهاون کنی، تمامی اولاد تو را خواهم کشت، چون نامه بسر به زیاد رسید در جواب نوشت که من از جای خود نخواهم شد تا خدای تعالی میان من و معاویه، حکم کند و اگر پسران مرا

(۱). زیاد بن ابی سفیان، ر ک: طبری، ص ۳۴۴۸، و کامل التواریخ، ج ۴، ص ۳۵۳.

(۲). ر ک: طبری (منصور الیشکری) ج ۶ ص ۳۴۵۰، مؤلف فارسنامه این قسمت را از کامل ابن اثیر گرفته است. ر ک:

کامل التواریخ، ج ۴، ص ۲۰۸.

(۳). ر ک: در همین کتاب بلوکات فارس، بلوک رامجرد و بلوک بیضا.

(۴). ر ک: طبری، جلد ششم، ص ۳۴۵۷، مسعودی می نویسد: (خلافت وی تا وقتی به شهادت رسید چهار سال و نه ماه و هشت روز و بقولی چهار سال و نه ماه و یک روز کم بود ... وقتی به شهادت رسید شصت و سه سال داشت ...) مروج الذهب، جلد دوم، ص ۷۰۶.

(۵). ر ک: طبری، جلد هفتم، ص ۱ تا ۱۴، مسعودی، مروج الذهب، جلد دوم، ص ۱ تا ۶، تاریخ یعقوبی، جلد دوم، ص ۱۴۱ و

۱۴۲، تاریخ گزیده، ص ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰، و کامل التواریخ، جلد ۴ ص ۲۴۴.

(۶). ر ک: کامل التواریخ، ابن اثیر، جلد چهارم، ص ۲۶۴.

(۷). ر ک: طبری، جلد ششم، ص ۳۴۵۲، و جلد هفتم، ص ۱۴، و ر ک: کامل التواریخ، جلد چهارم، ص ۲۶۳. مسعودی پسران زیاد

را (عبید الله و سالم) می داند. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۸۳

کشتی، رجوع آنها با خدای آنهاست و در آخرت حسابی در کار خواهد بود، بعد از رسیدن نامه زیاد به بصره، بسر در کشتن پسران زیاد یک جهت گردید و ابو بکره، برادر مادری زیاد از بسر بن - اطرط مهلتی در قتل آنها بخواست، پس به کوفه آمد و از خدمت معاویه، نامه خلاصی پسران زیاد را گرفته، عود به بصره نمود و بسر آنها را رها فرمود و در آخر این سال معاویه، عبد الله بن - عامر «۱»، والی سابق فارس، پسر خالوی عثمان بن عفان، خلیفه سیم را والی بصره و فارس نموده روانه اش داشت.

در سال چهل و دوم، زیاد بن ابیه به معاویه بن ابی سفیان، ملحق گردید «۲» و سبب آن بود که زیاد اموالی را از فارس در بصره نزد برادرزاده مادری خود عبد الرحمن بن ابی بکره «۳» به امانت داشت و خبر به معاویه رسید مغیره بن شعبه را برای اخذ آن اموال روانه بصره داشت و مغیره بعد از ورود به بصره، در گرفتن اموال از عبد الرحمن مسامحه نمود و به جانب معاویه بازگشت و خبر امانت اموال زیاد را در نزد عبد الرحمن بدروغ نسبت داد و معاویه در کار زیاد با مغیره مشورت نمود و گفت می ترسم که زیاد با یکنفر از اهل بیت نبوت بیعت کند و با این مکت و استیلا، باز جنگ خلافت را از سر گیریم پس مغیره به معاویه گفت می توانم زیاد را نزد تو آورم و رشته برادری او را به تو پیوندم بشرطی که مسالمنامه‌ای به او فرستی، معاویه قبول نمود، پس مغیره مسالمنامه معاویه را با نامه خود به جانب زیاد فرستاد و بعد از رسیدن این دو نامه به فارس، زیاد بن ابیه و جماعتی از اعیان فارس از شهر استخر بیرون آمده و از شهر شاپور کازرون و شهر نوبندگان شولستان و شهر ارجان بهبهان و رامهرمز و خوزستان و اهواز

گذشته، خدمت معاویه رسید و بچندین مصلحت پر از فضیحت معاویه، زیاد را پسر ابو سفیان گفته، او را به برادری خود «۴» اختیار نمود و او را به ایالت و امارت عراق عرب و فارس و کرمان و یزد و خراسان و سیستان، مفتخر فرموده.  
و در ماه ربیع الاول سال ۴۵ زیاد بن ابیه که معاویه، او را پسر ابو سفیان گفته، برادر خود نموده بود، وارد بصره گردید و به اندک وقتی تمام آن نواحی را منتظم بداشت. «۵»  
در اواخر ماه صفر سال ۴۹ هجری امام حسن بن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) از دار فنا به روضه رضوان بقا، خرامید و چهل و هفت سال از عمر مبارکش گذشته بود «۶» و مدت خلافتش

(۱). ر ک: کامل التواریخ، جلد چهارم، ص ۲۶۶، و طبری، جلد هفتم، ص ۱۵.

(۲). ر ک: طبری جلد هفتم، ص ۲۲، و کامل التواریخ، جلد چهارم، ص ۲۷۶.

(۳). ر ک: طبری، جلد چهارده، ص ۳۴۵، مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۹۵، و کامل التواریخ، ابن اثیر، جلد چهارم، ص ۲۷۶ و ۲۷۷.

(۴). (و این به سال چهل و چهارم بود). مروج الذهب، جلد دوم، ص ۱۰، در کامل التواریخ آمده است که: در سال چهل و چهار معاویه، زیاد بن سمیه را به خود منتسب کرد (: برادر دانست)، برای اطلاع از مشروح این ماجرا، ر ک: کامل التواریخ، جلد چهارم، ص ۳۰۶ تا ۳۱۲.

(۵). ر ک: کامل التواریخ، جلد چهارم، ص ۳۱۶، و ر ک: طبری، جلد ۷، ص ۶۹.

(۶). (... وفات امام حسن (ع) در سن پنجاه و پنج سالگی به سبب مسمومیت بود و در بقیع با مادرش فاطمه دختر پیغمبر - خدا (ص) دفن شد). (مروج الذهب، جلد دوم، ص ۱). (... به زهر کشته شد که زنش داد بفرمان معاویه که مال پذیرفتش و آنک او را از بهر پسرش بخواهد و حسن را چهل و سه سال عمر بود و پنجاه و پنج نیز روایت است - و مروان بن الحکم امیر مدینه بود بر وی نماز کرد بفرمان برادرش حسین ...)، (مجمل التواریخ، ص ۲۹۴)، ابن اثیر -

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۸۴

از شش ماه نگذشت. «۱»

چون سال ۵۳ هجری در رسید زیاد نامه‌ای به معاویه نوشت که عراق عرب و اهواز و خوزستان و فارس و کرمان و یزد و خراسان و سیستان را به دست چپ خود نگاهداشته‌ام و دست راست، بیکار گذاشته‌ام که از جانب تو حجاز را که مولد و منشاء من و پدران من است، مضبوط بدارم، معاویه خواهش زیاد را که برادر ساختگی او بود قبول نمود، در همین سال ورمی در دست زیاد بروز نمود که به آن ورم پیش از وصول به حجاز وفات یافت و پنجاه و سه سال زندگانی نمود و چون خبر وفات زیاد به معاویه رسید، تمامی بلادی را که در تصرف زیاد بود به اولاد او وا گذاشت. «۲»

در سال شصتم هجری معاویه بن ابی سفیان در شهر دمشق زندگانی را بدرود نمود و هفتاد و پنج سال از عمرش گذشته بود و نوزده سال بر سریر سلطنت، بی‌مخاصمت دشمنی، نشست «۳»، پس بر حسب وصیت او، جماعتی از اعیان دمشق و بنی امیه با یزید «۴» پسر او به خلافت بیعت نمودند و او را بر سریر مملکت نشانیدند و یزید هیچ تغییر و تبدیلی در امر والیان ممالک روا نداشت و فارس در دست پسران زیاد باقی گذاشت.

در روز عاشورا [ی] محرم سال ۶۱ هجری، حضرت سید الشهداء، امام مظلوم، حسین بن - امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) بعد از پنجاه و هشت سال زندگانی به عز شهادت فائز گردید. «۵»

در ماه ربیع الاول سال ۶۴ هجری یزید بن معاویه بعد از سی و هشت سال زندگانی وفات یافت «۶» و معاویه بن یزید به جای پدر

نشست و بعد از سه ماه وفات یافت و بیست و سه سال از

می نویسد: (جعه دختر اشعث بن قیس کندی همسرش به او سم داد و او را کشت ... سعید بن عاص هم بر نعش او نماز خواند).  
(کامل، جلد چهارم، ص ۳۴۱)، و ر ک: تاریخ گزیده، ص ۱۹۸ تا ۲۰۱.

(۱). ر ک: مروج الذهب، جلد دوم، ص ۱ و ۲ و ۳- ر ک: تاریخ گزیده، ص ۲۰۰- حمد الله مستوفی می نویسد: (مدت عمرش چهل و پنج سال و چهار ماه و نوزده روز و مدت خلافتش شش ماه بعد از پدر هشت سال و چهار ماه و پانزده روز امام بود بیست و پنج حج کرد بیشتر به پیاده).

(۲). مسعودی همین داستان را آورده است. (ر ک: مروج الذهب، جلد دوم، ص ۲۹)، و می نویسد: (وقتی مردم مدینه از حکومت وی خبردار شدند ... بخداوند استغاثه کردند و سه روز به قبر پیغمبر (ص) پناهنده شدند زیرا از ظلم وی خبر داشتند).

(۳). ر ک: طبری، جلد هفتم، ص ۱۹۸: طبری می نویسد: (در ماه رجب سال ۶۰ در دمشق در گذشت به روز پنجشنبه) اما مسعودی می نویسد که (او در رجب سال شصت و یک در هشتاد سالگی در گذشت و در دمشق نزدیک باب- الصغیر به خاک رفت). (مروج الذهب، جلد دوم، ص ۷)، اما دیگران همان سال ۶۰ را نوشته اند. ر ک: تاریخ- گزیده، ص ۲۶۲، تاریخ یعقوبی، جلد دوم، ص ۱۷۴، اما مستوفی مدت عمر او را هشتاد و یک سال می داند و مدت خلافتش را نوزده سال و سه ماه، (تاریخ گزیده، ص ۲۶۳)، و یعقوبی می نویسد: که (او هفتاد و هفت یا بقولی هشتاد سال عمر کرد و حکومتش نوزده سال و هشت ماه بود)، (ص ۱۷۴).

(۴). ر ک: طبری، جلد هفتم، ص ۲۱۶. طبری می نویسد: با یزید در رجب سال ۶۰ بیعت شد. مسعودی می گوید: دوران وی سه سال و هشت ماه و هشت روز کم بود. (مروج الذهب، جلد دوم، ص ۵۷).

(۵). ر ک: طبری، جلد هفتم، ص ۲۹۵ بیعد، ر ک: مروج الذهب جلد اول، ص ۵۸ بیعد.

(۶). طبری می نویسد: در قریه ای از قراء حمص که حوارین خوانده می شد در سرزمین شام در ربیع الاول سال ۶۴ در سی و سه سالگی در گذشت (جلد هفتم، ص ۴۲۸)، اما مسعودی می نویسد: در هفدهم صفر سال ۶۴ در گذشت، (ر ک: مروج الذهب، جلد دوم، ص ۵۷).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۸۵

عمرش گذشته بود «۱».

### [وقایع فارس در روزگار مروان بن حکم و عبد الملک بن مروان]

در همین سال [۶۴] مروان بن حکم اموی قرشی به جای معاویه بن یزید بن معاویه بن- ابی سفیان بنشست و بر نواحی شام مسلط گردید «۲».

در همین سال [۶۴] عبد الله بن زبیر قرشی «۳» در مکه معظمه دعوی خلافت نمود و جماعتی با او بیعت نمودند و اهالی حجاز و عراق عرب و فارس و خراسان به خلافت او راضی شدند.

در ماه رمضان سال ۶۵ هجری مادر خالد بن یزید بن معاویه که بعد از یزید در ازدواج مروان بن حکم اموی در آمده بود بالشی بر دهان مروان گذاشت و تا نمرد بر نداشت «۴» و بعد از وفات او، عبد الملک بن مروان به جای پدر نشست «۵». پس امر خلافت میانه عبد الله بن زبیر و عبد الملک بن مروان متزلزل بود و جماعت خوارج برای تصرف بصره جمعیتی نمودند و اهل بصره مهلب بن ابی صفره ازدی «۶» را برای دفع خوارج اختیار کرده، با جماعتی از دلیران بصره حمله بر خوارج نموده، آنها را شکست بدادند و از اهواز و فارس دور نموده تا نواحی کرمان رسانیدند «۷» پس مهلب بن ابی صفره به اقتداری تمام به حکمرانی مملکت فارس متمکن

گردید. «۸»

در سال ۶۸ هجری چون ایالت و امارت عراق و بصره به مصعب بن زبیر قرار گرفت مهلب بن - ابی صفره را از فارس بخواست و او را والی موصل و ارمنیه نمود و عمر بن عبید الله بن معمر را که پدرش مدتی به ایالت فارس سرافراز بود والی فارس فرمود «۹».

جماعت خوارج بعد از عزل مهلب از فارس، ازدحام نموده در استخر قرار گرفتند «۱۰» و

(۱). ر ک: طبری، جلد هفتم، ص ۴۲۹.

(۲). ر ک: مروج الذهب، جلد دوم، ص ۷۷.

(۳). ر ک: کامل التواریخ، جلد ششم، ص ۳۵۶. ابن اثیر می‌نویسد: در سال شصت و چهار خوارجی که عبد الله زبیر را یاری می‌دادند از او جدا شدند زیرا عبد الله از طرفداران عثمان بود که خوارج با او بشدت مخالف بودند، (ر ک: کامل، ج ۶، ص ۶ و ۷).

(۴). ر ک: طبری، جلد هفتم، ص ۵۷۷، بقول طبری این زن دختر (ابی هشام بن عتبه) بود. ابن اثیر او را دختر (ابو هاشم - بن عتبه) می‌نویسد اگر چه متن خود را کاملاً از طبری ترجمه کرده است. (ر ک: کامل التواریخ، جلد ششم، ص ۳۷).

محل وفات مروان بن حکم را در دمشق به سن ۶۳ سالگی نوشته‌اند و مدت خلافتش را نه یا ده ماه.

(۵). بیعت با عبد الملک در روز وفات مروان بود. (کامل، جلد ۶، ص ۴۰)، (ر ک: مروج الذهب، جلد دوم، ص ۹۴).

(۶). ر ک: طبری، ج ۷، ص ۵۸۳، طبری او را در آن زمان فرمانروای خراسان می‌داند و ابن اثیر می‌نویسد: مهلب از پذیرفتن درخواست مردم بصره خودداری کرد و امارت خراسان را پیش کشید اما مردم بصره نامه‌ای از طرف ابن زبیر جعل کردند و به او دادند و مهلب از میان مردم بصره دوازده هزار تن را انتخاب کرد و قصد خوارج نمود. (ر ک: کامل، جلد ششم، ص ۴۴ و ۴۵).

(۷). مهلب خوارج را در کنار نهر (تیری) شکست داد و بهزیمت کرد و خوارج به اهواز رفتند و از آنجا به (منادر) پس - نشستند ولی مهلب را شکست دادند و او را به عقب نشینی به (عاقول) واداشتند و برادر مهلب را نیز کشتند، (کامل، ج ۶، ص ۴۷)، اما مهلب دوباره با خوارج نبرد کرد و فرمانده آنها (عبد الله بن ماحوز) را کشت و خوارج به کرمان و اصفهان گریختند. (کامل، ج ۶، ص ۴۹).

(۸). ر ک: طبری، ج ۸، ص ۷۱۹، و کامل، ج ۶، ص ۱۳۸.

(۹). در طبری: (عمر بن عبید الله بن معمر التیمی که بوسیله مصعب بر فارس فرمانروا گردید.) (ج ۸، ص ۷۵۳)، و ازارقه (: خوارج) با انتصاب او به فارس بازگشتند.

(۱۰). ر ک: کامل، ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۶۰، که می‌نویسد: فرماندهی خوارج را در استخر (زبیر بن ماحوز) داشت. (و ر ک: طبری، ج ۸، ص ۷۵۴).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۸۶

عمر بن عبید الله، وارد دار الاماره استخر گردید و عبید الله پسر خود را به جنگ خوارج فرستاد و عبید الله کشته گشته «۱» پس عمر با جماعت خود بر خوارج حمله کرده، آنها را شکستند و تا ناحیه شاپور کازرون و در مرتبه دیگر باز خوارج را شکست داد و آنها را به اصفهان دوانید «۲».

بعد از چند ماهی خوارج از نواحی اصفهان، از کوهستان کوه گیلویه و ده‌دشت، به ارجان بهبهان آمده، توفقی نکرده، از رام‌هرمز و اهواز گذشتند و چون خبر رجوع از اصفهان و عبور از فارس و اهمال «۳» عمر بن عبید الله، به مصعب بن زبیر رسید، بفرمود که اگر

عمر از خوارج شکست یافته بود بهتر از این است که در کار آنها مداهنه نمود، عمر بعد از شنیدن این مقاله مصعب، لشکری را به تعجیل از دنبال خوارج برده، تا آنها را به دجیل «۴» بغداد رسانید، لیکن مصعب او را سرزنش نموده از ایالت فارس معزولش داشت «۵» و مهلب بن ابی صفره ازدی را که بصیرتی تمام در کار فارس و دفع خوارج داشت، از موصل و ارمنیه بخواست و به ایالت فارس و دفع خوارج مأمورش داشت و این وقایع در سال ۶۹ اتفاق افتاد.

در سال ۷۱ عبد الملک بن مروان بن حکم اموی از شام به عراق عرب بیامد و با مصعب- بن زبیر جنگ کرده، فتح نموده و مصعب را کشتند «۶» و سر او را در دار الاماره کوفه به حضور عبد الملک بیاوردند.

تازه جوانی ز عرب هوشمند گفت به عبد الملک از روی پند «۷»

زیر همین قبه و این بارگاه روی همین مسند و این تکیه گاه

بر سپری چون سپر آسمان غیرت خورشید، سری خون چکان

سر که هزارش سر و افسر فداساحب دستار رسول خدا

بودم و دیدم که ز این زیادرفت و چها رفت که چشم مباد

(۱). ر ک: کامل، ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۶۱، و طبری، ج ۸، ص ۷۵۴. طبری می نویسد: در پل طمستان نبرد شدیدی در گرفت که بکشته شدن عید الله انجامید.

(۲). طبری می نویسد: عمر بن عید الله در پل طمستان بر خوارج پیروز شد آنها پل طمستان را خراب کرده به اصفهان و کرمان رفتند و پس از آمادگیهای لازم قصد فارس کردند و به شاپور و ارجان رفتند. (طبری، ج ۸، ص ۷۵۴)، و ر ک: کامل، ج ۶، ص ۱۶۱).

(۳). ابن اثیر، اهمال عمر بن عید الله را بدان دلیل می داند که در فارس با خوارج که تجدید قوا کرده بودند و از فارس و از محلی که عمر انتظار آنها را نداشت گذشته و به شاپور و ارجان و اهواز رفته بودند جنگ نکرد و مصعب به او نامه ای نوشت که: (تو مالیات را دریافت و استیفا می کنی و از مقابله دشمن می پرهیزی)، (کامل، ج ۶، ص ۱۶۱).

(۴). (دجیل ولایت معتبر است و از دجله آب می خورد و بدین سبب دجیل می خوانند). (نزهة القلوب، ص ۴۱).

(۵). طبری این داستان را در ضمن وقایع سال ۷۱ هجری آورده است. (ر ک: ج ۸، ص ۸۰۷).

(۶). طبری این حادثه را مربوط به سال ۷۱ هجری می داند ولی می نویسد که بعضی آنرا مربوط به سال ۷۲ می دانند. (ر ک:

طبری، ج ۸، ص ۸۱۳)، مسعودی نیز این واقعه را مربوط به سال ۷۲ می داند و می نویسد: (اسب مصعب را پی کردند و پیاده ماند، عید الله زیاد سوی وی رفت و دو ضربت بهم زدند، مصعب زودتر ضربتی بسر عید الله زد، ...

عید الله نیز ضربتی بزد و او را کشت و سرش ببرید و نزد عبد الملک آورد ...) (مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۱۱)، و در مجمل التواریخ می خوانیم: (اندر آخر سال هفتاد عبد الملک به کوفه آمد و مصعب بن الزبیر را بکشت)، (ص ۳۰۳)، (قتل مصعب در دیر جاثلیق نزدیک نهر دجیل رخ داد)، (کامل، ج ۶، ص ۲۲۷)، (و سی و شش سال داشت)، کامل، ج ۶، ص ۲۳۲. مسعودی می نویسد: قتل مصعب روز سه شنبه ۱۳ جمادی الاول سال ۷۲ اتفاق افتاد. (مروج- الذهب، ج ۲، ص ۱۱۲).

(۷). این شعر از صادق تفرشی متخلص به هجری است (یادداشت آقای سید حسین عباس پور).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۸۷ باز بچندی سر آن خیره سربد بر مختار به روی سپر

باز چو مصعب سر و سردار شد دسترس او، سر مختار شد

شد سر مصعب به مجازات کارتا چه کند با سر تو روزگار «۱» و عبد الملک بعد از شنیدن این وقایع، بفرمود تا آن قصر و عمارت را



خراب کردند» (۲).

در سال ۷۲ عبد الملک، خالد بن عبد الله (۳) را والی بصره و فارس فرمود و خالد، مهلب بن ابی صفره را از ایالت فارس و جنگ با خوارج بازداشته، عامل خراج اهوازش نمود و عبد العزیز (۴)، برادر خود را مأمور به جنگ خوارج نمود و او را روانه فارس فرمود و چون جماعت خوارج، خبر از عزل مهلب یافتند، از نواحی کرمان به داراب آمده (۵)، دست تعدی را گشودند و عبد العزیز، سپاه فارس را ضمیمه لشکر عرب نموده، در داراب با خوارج، جنگ کرد و شکستی فاحش یافت و بیشتر لشکرش کشته گشت و خود با سی نفر سوار فرار کرده، از داراب تا رامهرمز عنانرا باز نکشید (۶).

مهلب بن ابی صفره چون خبر از عبد العزیز گرفت، دانست که از خوارج گریخته است مهلب، خالد بن عبد الله والی بصره و فارس را در بصره خبر از واقعه بداد و خالد صورت حال را به عبد الملک فرستاد و عبد الملک، خالد را سرزنش نمود که مهلب را از فارس برداشتی و عامل خراج اهوازش داشتی و نوشته‌ای به بشر بن مروان، برادر خود، نوشت و به کوفه فرستاد که خالد و مهلب را، اعانت کند و در این زمان، خوارج تمامی فارس را تا رامهرمز در تحت اقتدار داشتند و مهلب و خالد و لشکر کوفه و بصره، در رامهرمز بر خوارج تاختند و آنها را شکست داده (۷)، دست از آنها بازداشتند تا تمامی اسبهای خوارج سقط گشته، پیاده به اهواز گریختند (۸).

در سال ۷۳ حجاج بن یوسف ثقفی با سپاه شام از مدینه طیبه گذشته به مکه معظمه که مقرر

(۱). مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد که: (مروان بن معاویه فزاری برای من نقل کرد که سر امام حسین (ع) را دیدم که آوردند و در قصر حکومت کوفه پیش روی عبید الله بن زیاد نهادند پس از آن سر عبید الله را دیدم که آوردند همانجا و پیش روی مختار نهادند پس از آن سر مختار را دیدم که آوردند و پیش روی مصعب بن زبیر نهادند، پس از آن سر مصعب بن زبیر را دیدم که بیاوردند و در همانجا پیش عبد الملک نهادند. (مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۱۳).

(۲). (عبد الملک برخاست و بگفت تا طاق آن محل را خراب کردند...). (مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۱۳).

(۳). مسعودی او را (خالد بن عبد الله بن خالد بن اسید) می‌نویسد: (ر ک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۱۳)، ر ک: طبری، ج ۸، ص ۸۲۲.

(۴). (عبد العزیز بن عبد الله بن خالد بن اسید)، (ر ک: طبری، ج ۸، ص ۸۲۲).

(۵). ر ک: طبری، ج ۸، ص ۸۲۲ و کامل التواریخ، ج ۶، ص ۲۴۶: ابن اثیر می‌نویسد: (عبد العزیز با سپاه خود آهسته راه پیمائی می‌کرد و لشکرش بدون احتیاط و انضباط بودند چون روبرو شدند سپاهیان گریختند عبد العزیز هم زن خود دختر منذر بن جارود را از دست داد و جان خود را برداشت و گریخت و آن زن را به مزایده گذاشتند و قیمت وی بالغ بر صد هزار درهم گردید ... اما یکی از خوارج گردنش را زد).

(۶). ر ک: طبری، ج ۸، ص ۸۲۳ و کامل التواریخ، ج ۶، ص ۲۴۶.

(۷). ر ک: طبری، ج ۸، ص ۸۲۴ و کامل التواریخ، ج ۶، ص ۲۴۹.

(۸). ابن اثیر می‌نویسد: (بشر، عتاب بن ورقاء را با چهار هزار سوار (به تعقیب خوارج فرستاد) و خوارج را دنبال کردند تا اسبهای آنها یکباره هلاک و نابود شد و خود آنها دچار خستگی و گرسنگی و هر دو لشکر پیاده به اهواز پناه بردند و خوارج آسوده شدند). (کامل، ص ۲۴۹، جلد ۶).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۸۸

خلافت عبد الله بن زبیر بود پیامد و شهر مکه را بر عبد الله محاصره نمود (۱) و زمان محاصره به هفت ماه رسید و در جمادی این

سال، حجاج، مکه را بگشود و عبد الله بن زبیر بعد از جد و جهد بسیار، چندین زخم برداشت تا او را بکشتند و حجاج سر او را برای عبد الملک فرستاد و جنازه‌اش را بر دار زدند و حجاج قدغن نمود که تا «اسماء ذات النطاقین» دختر ابو بکر خلیفه اول (رض) مادر عبد الله ابن زبیر شفاعت نکند، جنازه او را از دار فرو نیاورند و با آنکه این جنازه و دار، در معبر آن زن بود و هر روزه از پای آن دار می‌گذشت، هیچ نگفت و مدتی بگذشت تا آنکه روزی اسماء در کناره دار ایستاده، بگفت هنوز وقت آن نیامده که این سوار پیاده شود، چون این خبر به حجاج رسید، گفت این سخن از اسماء، شفاعت است و جنازه عبد الله را از دار فرود آورده، دفن نمودند «۲» و زندگانی عبد الله به هفتاد و دو سال رسید «۳». در بعضی از تواریخ نوشته‌اند: چون محمد بن - یوسف ثقفی برادر حجاج والی کوره استخر گردید و شهر استخر از جنگها و محاصره‌های پی‌درپی رو بخرابی گذاشت. در سال ۷۴ هجری در جلگای شیراز به طالع سنبله دایره‌ای برکشید و بنای شهر شیراز را گذاشت «۴».

در سال ۷۵ هجری حجاج بن یوسف از جانب عبد الملک بن مروان والی کوفه و بصره و عراق عجم و اهواز و خوزستان و فارس و کرمان، جزو خراسان و سیستان گردید و بعد از ورود و انتظام امور رعیتی برای دفع طایفه خوارج و اعانت بر مهلب بن ابی صفره ازدی، که مدتها در برابر خوارج فارس مکث داشت، از بصره نهضت نموده در رستاق آباد «۵» که تا لشکرگاه مهلب هیجده فرسخ بود، توقف نمود و در میانه لشکر حجاج مخالفت افتاد «۶» و هر کس برخلاف

(۱). (محاصره ابن زبیر بوسیله حجاج در مکه اول ذی قعدة سال هفتاد و دوم آغاز شد ... و مدت محاصره پنجاه روز بود)، (مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۱۶). طبری می‌نویسد: مدت جنگ بین عبد الله و حجاج شش ماه و هفده شب بود و نوشته‌اند که ابن زبیر در اول ذی القعدة سال ۷۲ آغاز شد و در ۱۷ جمادی الاول سال ۷۳ عبد الله کشته شد و مدت محاصره او هشت ماه و هفده شب بود - در مورد (اسماء ذات النطاقین) رجوع شود به تاریخ گزیده، ص ۲۷۳ و اما ذات النطاقین لقب اسماء است. (ابو عمر گوید: این لقب، رسول خدا (ص) به وی داد چه او در آن وقت که پیامبر هجرت فرمود سفره‌ای تهیه کرد و چیزی بایست تا سفره در وی بندد وی خمار (چادر- مقنعه) خویش به دو نیم کرد و به نیمی سفره را استوار کرد و نیمه دیگر را میان بند ساخت ... پیغمبر (ص) بدو فرمود: ترا به بهشت به جای این میان‌بند دو میان‌بند دهم از این رو به او (ذات النطاقین) یعنی صاحب دو کمر بند گفتند.) (ر ک: حبیب السیر جزء دوم از جلد ثانی، ص ۲۵۰، فهرست عقد الفرید و الاعلام زرکلی، ج ۱، ص ۱۰۱، لغت‌نامه دهخدا، ذ. (۲). ر ک: تاریخ بیهقی، ص ۱۹۰ تا ۱۹۲، چاپ دکتر غنی، فیاض.

(۳). حمد الله مستوفی این داستان را در تاریخ گزیده آورده است. ر ک: ص ۲۷۳-۲۷۶، تاریخ گزیده.

(۴). (... حجاج بن یوسف مدبر کار او بود و برادر خویش محمد بن یوسف را به نیابت خویش به پارس فرستاد و او را والی آن ولایت گردانید و محمد بن یوسف بناء شیراز او گند ...) (فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۳۲) (به زمان اسلام محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج بن یوسف ساخت و تجدید عمارتش کرد و به روایتی عمزاده‌اش محمد بن قاسم بن - ابی عقیل تجدید کرد تاریخ تجدید عمارتش سنه اربع و سبعین هجری طالع برج سنبله ...) (نزّه القلوب، ص ۱۱۴).

(۵). ر ک: کامل التواریخ، ج ۶، ص ۲۹۶، و ر ک: طبری جلد هشتم، ص ۸۷۳ و ۸۷۴، طبری این نام را (رستقباد) ضبط کرده است و می‌نویسد: (نزل رستقباد قریبا من دستوی فی آخر شعبان)، (ج ۸، ص ۸۷۴).

(۶). ابن اثیر می‌نویسد: حجاج اضافه جیره‌ای را که ابن زبیر برای سپاه برقرار کرده بود باطل ساخت عبد الله و ابن جارود و -

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۸۹

رأی حجاج بود به سیاست رسید، پس حجاج، مهلب را بر قتل خوارج تحریض نمود و مهلب به استظهار حجاج بر خوارج بتاخت و آنها را از رام‌هرمز تا قصبه کازرون دوانید و بر گرد لشکر خود خندقی کند و در برابر خوارج که در قصبه کازرون بودند بنشست و

تا سالی در میانه کازرون و شهر شاپور که سه فرسخ میانه مغرب و شمال کازرون است سپاه مهلب و خوارج جنگ داشتند «۱». و چون نواحی کرمان در تصرف جماعتی از خوارج بود و مال و منال آن نواحی زیادی بر مخارج آنها نداشت، و مهلب کار معیشت را بر خوارج کازرون تنگ نمود و این خوارج از تنگی معاش عازم کرمان شدند و مهلب سر راه بر آنها بگرفت و با لشکر خود بر خوارج حمله بردند و از دو جانب از کشته، پشته گردید و بازماندگان خوارج راه کرمان را گرفته، از سروستان «۲» و رونیز «۳» و نیریز «۴» و سیرجان گذشته، وارد کرمان شدند و مهلب از پی آنها بتاخت و آنها را تا چهار فرسخی شهر جیرفت که در آن زمان پایتخت نواحی کرمان و مأمون خوارج بود تاخت که در جیرفت «۵»، میانه خوارج مخالفت افتاده یکدیگر را کشته، بازماندگان به جانب طبرستان رفتند و مهلب به فیروزی از کرمان و فارس به عراق آمد و حجاج او را تبجیل «۶» و تعظیم داشت. این جمله تا سال ۷۷ بود.

در سال ۸۰ هجری، حجاج، عبد الرحمن بن محمد بن اشعث «۷» بن قیس را سردار لشکر کرده برای استیصال رتبیل، پادشاه کابل «۸» که سالی گذشته و در اداء جزیه مسامحه داشت، مأمور داشت و عبد الرحمن با سپاه فراوان از بصره حرکت کرده، از اهواز و فارس و کرمان و

همراهانش با حجاج به مخالفت برخاستند و مردم هم در خفا بدانان یاری دادند و عبد الله در سال ۷۶ ترمذ خود را آشکار کرد و بر لشکر حجاج حمله برد و خیمه حجاج را غارت کردند و با حجاج به پیکار پرداختند اما ابن جارود ناگهان تیری خورد و کشته شد و سر او را بر نیزه کردند ... (کامل، جلد ششم، ص ۲۹۵ تا ۳۰۴)، و ر ک: طبری، جلد هشتم، ص ۸۷۴

(۱). ر ک: طبری، ج ۸، ص ۸۷۵، طبری می نویسد که: مهلب به اتفاق ابن محنف به رامهرمز رفت و چنین است در کامل - التواریخ (ر ک: ج ۶، ص ۳۰۵)، و ابن محنف در همین نبرد کشته شد.

(۲). (ولایتی گرمسیر و آب و هوایش مخالف بود درخت خرما بسیار دارد ... از شیراز تا سروستان دوازده فرسنگ و از او تا فسا هشت فرسخ) (نزهة القلوب، ص ۱۱۷ و ۱۸۷)، و ر ک: بلوک سروستان در همین کتاب فارسنامه ناصری.

(۳). (شهرکی است در راه فسا هوایش معتدل است به گرمی مایل و آب روان دارد). (نزهة القلوب، ص ۱۳۹). و رجوع شود به همین کتاب، بلوکات فسا.

(۴). (نیریز و خیره دو شهر کند و قلعه نیز دارند و آنجا کشمش بسیار بود و هوایش بگرمی مایل است). (حمد الله - مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۳۸)، و ر ک: همین کتاب بلوکات فارس بلوک نیریز.

(۵). (شهری است نیم فرسنگ اندر نیم فرسنگ و جایی آبادان است و بسیار نعمت ایشانرا رودی است که شست آسیابگردانند و اندر جویهای آن خاک زر یابند (حدود العالم، ص ۱۲۶)، (مجاشع بن مسعود جیرفت را فتح کرد). فتوح البلدان، ص ۲۶۴.

(۶). تبجیل: به معنی بزرگ داشتن و احترام کردن.

(۷). ر ک: طبری، جلد ۸، ص ۱۰۴۲. طبری و مسعودی او را عبد الرحمن بن محمد بن اشعث گفته‌اند. (ر ک: مسعودی ص ۱۳۴، و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۰). مسعودی می نویسد: (حجاج حکومت سیستان و بست و رخج را به عبد الرحمن - بن محمد بن اشعث داده بود و وی با طوایف ترک و غور و خلیج و ... رتبیل بجنگید). (مروج الذهب ج ۲، ص ۱۳۴، ر ک: درباره خانواده اشعث به حواشی مرحوم قزوینی بر چهار مقاله، ص ۲۰۴، چاپ لیدن، ۱۳۲۷ هجری.

(۸). طبری او را فرمانروای ترکستان می‌داند. ر ک: تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۰۴۲، در مجمل التواریخ و القصص این نام را (زنبیل) آورده می‌نویسد: (عبد الله بن ابی بکره به سجستان رفت و با زنبیل حرب کرد و سجستان گشوده شد). (ص ۳۰۴).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۹۰

سجستان گذشته به کابلستان رسید. رتبیل بی‌جنگ و جدال، بلاد خود را گذاشته به هندوستان شد و عبد الرحمن غنیمت بشمار بدست آورده به حجاج نوشت که جنگ با اهل کابلستان را تا سالی واگذارم تا از راهها و کوهستان آنها باخبر شوم، حجاج رأی او را ناصواب دانسته، او را توییح و سرزنش کرده، نوشت: اگر در جنگ مسامحه کنی، دیگری را بر تو امیر کنم». بعد از رسیدن این نامه عبد الرحمن، سران سپاه را جمع کرده در مخالفت با حجاج انباز داشته، اولاً، بر مخالفت حجاج و موافقت با خود، از آنها بیعت گرفت «۱» و بعد از مدتی بر عزل عبد الملک از خلافت. پس ممالک سجستان و کرمان و فارس و اهواز را حق خود دانسته، عطف عنان به جانب حجاج نمود و با سپاه بیکران نزدیک به عراق رسید حجاج بعد از اطلاع بر واقعه به شوستر بیامد و جماعتی را به استقبال عبد الرحمن فرستاد. بعد از تلاقی، شکست بر سپاه حجاج آمده، عود به شوستر نمودند و به حجاج ملحق گشته روانه عراق شدند.

در ذی حجه سال ۸۱، عبد الرحمن به امارت حکومت وارد بصره گردید و کارش بالا رفته، چندین مرتبه با حجاج جنگ کرد، گاهی غالب و گاهی مغلوب آمد.

در سال ۸۳ [عبد الرحمن] از حجاج شکست یافت و از عراق، قاصد سجستان گشته، از اهواز و فارس و کرمان گذشته، چون نزدیک به سجستان شد «۲»، عیاض شیبانی «۳» که از جانب خود عبد الرحمن حاکم آن نواحی بود، عبد الرحمن را به قلعه‌ای آورده، برای رضا جوئی از حجاج غدر کرده، عبد الرحمن را مقید داشت. رتبیل، پادشاه کابل «۴» به عیاض فرستاد که یا عبد الرحمن را مرخص کن یا منتظر جنگ باش، عیاض، طوعاً و کرها عبد الرحمن را از قید مرخص داشت [و] عبد الرحمن به پادشاه کابل ملحق گردید و فارس و کرمان و سجستان، به حجاج عود

(۱). دینوری در اخبار الطوال می‌نویسد: (علت خروج او این بود که ... حجاج گفت: هر وقت چشمم بر این مرد می‌افتد فکر می‌کنم گردن او را بزنم ... و عبد الرحمن گفت بخدا قسم که از کوشش باز نایستم تا رنگ گردن او را قطع کنم).

(ص ۳۳۶)، (پس روزی برای خروج بر حجاج تعیین کرد همگی بدون کم و کاست در همان روز خروج کردند و مردم هم از آنان پیروی کردند و برفتند تا به اهواز رسیدند). (ص ۳۳۷)، مسعودی می‌نویسد: (ابن اشعث سوی کرمان رفت و عبد الملک را خلع کرد مردم بصره و ناحیه جبال مجاور کوفه و بصره نیز اطاعت او کردند حجاج سوی بصره رفت و ابن اشعث به مقابله او شتافت و جنگهای بزرگ در میانه رفت. ابن اشعث به کوفه آمد و در محل معروف به دیر الجماجم مقابل شدند و هشتاد و چند جنگ در میانه رفت و به سال هشتاد و دوم بود نتیجه به ضرر ابن اشعث بود و او سوی ملوک هند رفت). (مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۳۵) دینوری می‌نویسد: عبد الملک ده هزار سوار به پیکار ابن - اشعث فرستاد (اخبار الطوال، ص ۳۳۹).

(۲). مسعودی این واقعه را مربوط به سال ۸۲ می‌داند. (رک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۳۵). دینوری محل جنگ را سرزمین اهواز می‌داند. (اخبار الطوال، ص ۳۳۹).

(۳). تاریخ طبری به این نام اشارتی ندارد ولی ابن اشعث بن عیاض بن همیان شیبانی و حاکم بست می‌داند. (رک: کامل، ج ۷، ص ۶۷).

(۴). دینوری می‌نویسد: (عبد الرحمن به پادشاه ترکان پناه برد و نزد او بماند عبد الملک به پادشاه ترکان نامه‌ای نوشت و او را از سرکشی و تمرد و خروج عبد الرحمن آگاه ساخت و از پادشاه ترکان خواست تا او را برگرداند (و او) عبد الرحمن را با صد تن از معتمدان خود گسیل داشت چون او را در قریه‌ای میان راه، در قصری منزل دادند عبد الرحمن از بام قصر برآمد و خود را بر زمین افکند و بمرد. (اخبار الطوال، ص ۳۴۰)، و (رک: طبری، ج ۸، ص ۱۰۸۶) و (طبری، ج ۸، ص ۱۱۲۳).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۹۱

نمود «۱».

در سال ۸۵ هجری قمری به پادشاه کابل فرستاد [و] او را تهدید نمود که اگر عبد الرحمن را به من نرسانی، تمامت مملکت «۲» را خراب کنم، پادشاه از آن نامه متنبه گشت [ه] سر عبد الرحمن را برای حجاج فرستاد.

در سال ۸۶ عبد الملک زندگانی را بدرود نمود و شصت سال عمر و بیست و سه سال سلطنت داشت «۳» و عبد الحمید پسر یحیی فارسی وزیر او بود و این عبد الحمید، افضل فضلالی عصر خود و مخترع علم سیاق دفتری [و] دیوانی است. اختراع منها و من ذلک و فذلکه و حشو و بارز حساب از اوست.

### [وقایع فارس در روزگار ولید پسر عبد الملک و سلیمان بن عبد الملک]

در همین سال [۸۶] ولید پسر عبد الملک «۴» به جای پدر نشست و حجاج را بر نواحی باقی گذاشت.

در سال ۹۴ حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین، سلام الله علیهما، به روضه رضوان خرامید و سن مبارکش پنجاه و هفت سال بود.

در سال ۹۵ زمان سلطنت ولید بن عبد الملک، رشته زندگانی حجاج گسیخته، اهالی نواحی از شر او رسته، آسوده گشتند «۵». از سال هفتاد و پنج تا نود و پنج حکومت مملکت فارس بی مداخله غیر، با حجاج بود. خود در بصره و کوفه و پیشکاران و نایبانش در فارس، لوای سروری می افراشتند. اگر امارت سپاه فارس با کسی بود، عمل جمع خراج را به دیگری می داشت و به اتفاق با یکنفر می گذاشت. چنانکه گاهی به مهلب بن ابی صفره ازدی [و] گاهی به محمد بن - یوسف برادر حجاج و وقتی با قاسم بن ابی عقیل پسر عم حجاج بود.

در کتاب تاریخ کامل ابن اثیر «۶»، از حسن بصری نقل کرده که حسن می گفت از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که بر منبر می فرمود: «از اهل عراق ایمنی جستم، خیانت کردند. نصیحت نمودم، بد پنداشتند. خداوند مسلط کن بر آنها کسی را که به این اوصاف باشد.» و یک یک از اوصاف را بشمرد و بعد از چندین سال تمامت آنها را در

(۱). (پس به سال هشتاد و سه به شهر مرو، مهلب بن ابی صفره بمرد). (مجمل التواریخ، ص ۳۰۴).

(۲). در متن (مملکت).

(۳). (عبد الملک مروان به روز شنبه چهاردهم شوال هشتاد و ششم بمرد پس از عبد الله بن زبیر سیزده سال و چهار ماه و هفت - روز کم حکومت کرد ... وقتی بمرد شصت و شش سال داشت و بیشتر از این هم گفته اند). (مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۵).  
مستوفی مدت فرمانروائی او را چه در زمان عبد الله زبیر و چه پس از او بیست و یکسال و یک ماه می داند. (رک: تاریخ گزیده، ص ۲۷۷).

(۴). (در همان روز که عبد الملک وفات یافت در دمشق با ولید بن عبد الملک بیعت کردند ولید نیز در نیمه جمادی الاخر سال نود و ششم در دمشق وفات یافت دوران حکومتش نه سال و هشت ماه و دو روز بود و در هنگام مرگ چهل و سه سال داشت و کنیه اش ابو العباس بود). (مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۵۹).

(۵). (مرگ حجاج در ماه شوال سنه نود و پنج بود. امارت و ایالت او در عراق بیست سال بود هنگام مرگ وصیت کرد که فرزندش عبد الله بن حجاج پیشنماز و امیر جنگ کوفه و بصره، زید بن ابی کبشه و مستوفی خراج یزید بن ابی مسلم باشد ولید هم ... هیچیک از امراء حجاج را تغییر نداد). (کامل، ج ۷، ص ۱۹۰) مجمل محل مرگ حجاج را (واسط) می داند که آن شهر را خود

حجاج بنا کرده بود. (ص ۳۰۵)

(۶). ر ک: کامل التواریخ، جلد هفتم، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۹۲

حجاج یافتم و یقین داشتم همان است که فرمود «۱».

حجاج پنجاه و چهار سال زندگانی نمود و حجاج در وقت مرض، امارت تمام سپاه نواحی را به زید بن ابی کبشه داد و عمل خراج را بتمامها به زید ابن ابی مسلم وا گذاشت. بعد از وفات حجاج، ولید بن عبد الملک تمامت آنها را مسلم داشت «۲». در سال ۹۶ ولید بن عبد الملک بعد از چهل و پنج سال زندگانی وفات یافت «۳» و تمامت سپاه و رعیت و اهل حل و عقد، با سلیمان بن عبد الملک «۴» به عقد خلافت بیعت کردند و سلیمان در همین سال، زید بن ابی مسلم را که عامل خراج عراق و فارس و ماوالاه بود معزول داشته کارهای عراق را به زید بن مهلب بن صفره وا گذاشت «۵».

### [وقایع فارس در روزگار عمر بن عبد العزیز]

در سال ۹۹: سلیمان بن عبد الملک وفات یافت «۶» و تمامت وجوه سپاه و رعیت، با عمر بن - عبد العزیز بن مروان بن حکم اموی به خلافت بیعت کردند «۷» و از زمان سلطنت معاویه بن ابی سفیان تا سال وفات سلیمان بن عبد الملک، خطبه خوانان بر سر منابر بلاد مسلمانان، نام حضرت ولایت مآب، امام المتقین، علی بن ابیطالب سلام الله علیه را به ناسزائی می گفتند [متن: می گفته] چون عمر عبد العزیز لوای سروری افراشت این بدنامی و ننگ بزرگ را از بلاد مسلمانان برداشت و فرمان و احکام برای والیان بلاد فرستاد که بر سر منابر به جای آن سخنان ناسزا، در حق آن پیشوای اولیاء، آیه کریمه **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ** را تلاوت کنند «۸» و زید بن مهلب را از کارهای عراق معزول داشت و امارت و عمل خراج بصره و توابع آن که مملکت فارس و اهواز و کرمان بود به عدی بن ارمات فزاری وا گذاشت «۹».

(۱). حسن بصری گوید: حضرت علی (ع) او را چنین وصف کرده بود: (او زباله کش است، او رودها را جاری می کند ولی خود حاصل آنها را می برد و سبزه را می خورد و بهره را می رباید و پوستین را می پوشد). کامل التواریخ، ج ۷، ص ۱۹۳.

(۲). ر ک: کامل التواریخ، ج ۷، ص ۱۹۰. و مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۵۹. و طبری، ج ۸، ص ۱۲۶۸.

(۳). ر ک: حوادث سال ۸۶ و حواشی مربوط به همین کتاب.

(۴). (روز شنبه نیمه جمادی الاخر سال ۹۶ در دمشق با سلیمان بن عبد الملک بیعت کردند او در روز جمعه ده روز از صفر مانده سال نود و نهم در مرج و دابق وفات کرد مدت حکومتش دو سال و هشت ماه و پنج روز بود و هنگام مرگ سی و نه - سال داشت). مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۷۶. در کامل التواریخ مدت حکومت او نه سال و هفت ماه ذکر شده است.

ر ک: کامل، ج ۷، ص ۲۰۳.

(۵). ر ک: کامل التواریخ، ج ۷، ص ۲۰۶، ر ک: طبری، ج ۹، ص ۱۳۱۲، ماوالاه: آنچه بر آن حکمرانی داشت.

(۶). (او بسیار خواره بود درد شکمش گرفت و بمرد و دیگر روایت گویند به شام بمرد بدابق) مجمل التواریخ، ص ۳۰۷.

(۷). (روز جمعه ده روز مانده از صفر سال نود و نهم به خلافت رسید و به روز جمعه پنج روز مانده از رجب سال صد و یکم در گذشت خلافتش دو سال و پنج ماه و پنج روز بود و هنگام مرگ سی و نه ساله بود قبر وی در دیر سمعان است). مروج - الذهب، ج ۲، ص ۱۸۵.

الذهب، ج ۲، ص ۱۸۵. و ر ک: کامل ج ۷، ص ۲۳۵. ر ک: طبری، ج ۹، ص ۱۳۴.

(۸). ر ک: مروج الذهب، جلد دوم، ص ۱۸۷: مسعودی می نویسد: عمر بجای ناسزا به علی (ع) این آیه را گذاشت: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا، رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (و بقولی این آیه را بجای آن نهاد: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ...)) بقولی هر دو آیه را نهاد و مردم تاکنون این دو آیه را در خطبه می خوانند. (مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۷). و ر ک: کامل التواریخ، ج ۷، ص ۲۴۲.

(۹). ر ک: کامل التواریخ، ج ۷، ص ۲۴۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۹۳

در سال ۱۰۰: محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب، جماعتی از مردمان کاردان برای دعوت خلافت خود «۱»، به اطراف خراسان و عراق فرستاد و سبب آن بود که جمعی از شیعه اهل بیت نبوت (ص) بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام، محمد بن علی بن - ایطالب مشهور به محمد حنفیه را، خلیفه و جانشین آن حضرت دانستند و بعد از وفات محمد، عبد الله پسر او را و بعد از عبد الله، پسر او: ابو هاشم را.

و ابو هاشم «۲» در مرض موت خود به محمد بن علی گفت که این امر یعنی خلافت و سلطنت خاصه پسر تو خواهد بود و این سخن به شیعه عراق و خراسان از پیش هم گفته بود، بعد از وفات ابو هاشم، تمامت شیعه او با محمد بن علی بیعت نمودند. عمر بن عبد العزیز در ماه رجب سال ۱۰۱ وفات یافت «۳»، با آنکه زمان سلطنت او از بیست و نه نگذشت، نام نیکش، تا سالیان دراز مانده و بماناد.

در همین سال [۱۰۰]: مردم با یزید بن عبد الملک «۴» به خلافت بیعت کردند.

در همین سال [۱۰۰]: یزید بن مهلب بر بصره فائق گشته یزید بن عبد الملک [را] از خلافت بصره و توابع آن معزول داشته از جانب خود جماعتی را مأمور به حکومت فارس و کرمان و خراسان داشت «۵».

چون سال هجرت به ۱۰۲ رسید یزید بن مهلب بعد از جنگهای بسیار با سپاه شامی، مغلوب گشته، سر او را برای یزید بن عبد الملک بردند «۶» و حکومت عراق و فارس و ماوالاه به مسلمة بن عبد الملک قرار یافت «۷» و مسلمة بصره و توابع آن را به عبد الملک بن بشر بن مروان واگذاشت «۸».

چون سال هجرت به ۱۰۵ رسید در ماه شعبان یزید بن عبد الملک وفات یافت و از عمر او چهل سال گذشته بود.

در همین سال [۱۰۵]: هشام بن عبد الملک «۹» بر سریر سلطنت به جای یزید نشست و

(۱). ر ک: تاریخ طبری، جلد نهم، ص ۱۳۵۸، طبری می نویسد: محمد در سرزمین شراه می زیست. ر ک: کامل التواریخ، ج ۷، ص ۲۵۴، بقول طبری، این کاردانان عبارت بودند از میسره که به عراق فرستاده شد، محمد بن خسیس که با عکرمه سراج و ابو محمد الصادق و حیان عطار به خراسان رفت.

(۲). ابو هاشم عبید الله بن محمد در سال ۹۹ وفات یافت که هنگام مراجعت از بلاد شام به او زهر داده بودند. (کامل، ج ۷، ص ۲۴۴).

(۳). ر ک: حوادث سال ۹۹، و حاشیه مربوط در همین کتاب.

(۴). (روز جمعه پنج روز مانده از رجب سال یکصد و یک به قدرت رسید کنیه اش ابو خالد مادرش عاتکه دختر یزید بن معاویه بود او در روز جمعه پنج روز مانده از شعبان صد و پنج در بلقا از توابع دمشق در سی و هفت سالگی درگذشت و چهار سال و یکماه و دو روز حکومت کرد.) مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۹۸. مؤلف فارسنامه ناصری در ذکر حوادث سال ۱۰۵ عمر او را چهل سال می داند.

- (۵). رک: طبری، ج ۹، ص ۱۳۷۹.
- (۶). در ماه صفر سال ۱۰۲، طبری، ج ۹، ص ۱۳۹۵.
- (۷). رک: طبری، ج ۹، ص ۱۴۱۶ بیعد.
- (۸). رک: طبری، ج ۹، ص ۱۴۱۷.
- (۹). رک: طبری، ج ۹، ص ۱۴۶۶. مسعودی می‌نویسد: هشام روز جمعه پنج روز مانده از شوال سال ۱۰۵ به حکومت - فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۹۴
- امارت عراق و فارس و کرمان و خراسان که با عمر بن هبیره فزاری «۱» بود، هشام او را معزول داشته، ایالت آن نواحی را به خالد بن عبد الله قسری بجللی «۲»، واگذاشت و خالد، ابان بن ولید «۳» را به حکمرانی فارس داشت.
- در کتاب ابن خلکان نوشته [شده است] در سال ۱۱۳ به ماه ربیع الاول، ابو جعفر محمد - الباقر بن زین العابدین، علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب سلام الله عليهم بعد از پنجاه و هفت سال زندگانی به روضه رضوان خرامید «۴».
- در تاریخ کامل ارتحال آن حضرت را در سال ۱۱۴ دانسته و روز شهادت «۵» جد بزرگوارش حضرت امام حسین بن علی سلام الله عليهم، سه سال از زندگانی آن حضرت گذشته بود یعنی ولادت آن جناب در ماه صفر سال پنجاه و هفت بود.

### وقایع فارس در روزگار یزید بن عبد الملک و هشام بن عبد الملک و ولید بن زید

- در سال ۱۲۰: هشام بن عبد الملک، خالد بن عبد الله قسری بجللی «۶» را از حکمرانی عراقین و فارس و ماوالاه معزول داشته، تمام کارهای خالد را به یوسف بن عمر ثقفی «۷» واگذاشت و یوسف امارت بصره و توابع را به کثیر بن عبد الله سلمی داد «۸».
- در سال ۱۲۵: هشام بن عبد الملک زندگانی را بدرود نموده به اشباه خود پیوست. و پنجاه و پنج سال از عمرش گذشته بود.
- در همین سال [۱۲۵]: بزرگان بنی امیه و سران سپاه با ولید بن یزید بن عبد الملک «۹»، به عقد خلافت بیعت کردند و چون اهل اسلام او را متجاهر به فسق بلکه به سخنان کفرآمیز دیدند از او رمیدند.
- در سال ۱۲۶: او را کشتند.

رسید و در ششم ربیع الاخر ۱۲۵ و در ۵۳ سالگی در گذشت و مدت حکومتش نه سال و هفت ماه و یازده روز بود).

مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۰۷.

(۱). طبری او را (عمر بن هبیره الفزاری المثنی) می‌داند. (رک: ج ۹، ص ۱۳۴۹).

(۲). طبری او را (خالد بن عبد الله القسری ابو المیشم بن النصرانیه) می‌داند. (ج ۹، ص ۱۳۸۲).

(۳). رک: طبری، ج ۳، ص ۱۴.

(۴). رک: وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، جلد سوم، ص ۳۱۴، چاپ قاهره، ۱۹۴۸، ابن خلکان می‌نویسد: تولد آن حضرت روز سه‌شنبه سوم صفر سال ۵۷ هجری بود و در ربیع الاول سال ۱۱۳ در گذشت بنا بر بعضی روایات در ۲۳ رجب سال ۱۱۴ یا ۱۱۷ یا ۱۱۸ در گذشت. حمد الله مستوفی تولد آن حضرت را روز آدینه ششم صفر سال ۶۵ هجری و وفات آن حضرت را روز دوشنبه پانزدهم رجب ۱۱۷ می‌داند. (رک: ص ۲۰۳، تاریخ گزیده)، و مدت عمرش را ۵۲ سال و ۵ ماه و دوازده روز و مدت امامتش را ۲۲ سال و هفت ماه و هشت روز می‌داند.

(۵). رک: کامل، جلد چهارم ص ۲۱۷ و ح ۲ همان صفحه در حوادث سال ۱۱۴، ابن اثیر تاریخ رحلت آن حضرت را بقولی ۱۱۵ دانسته است. (چاپ بیروت، دار الکتب العربیه).



(۶). ابن اثیر عزل خالد بن عبد الله القسری را به تفصیل آورده است. ر ک: کامل التواریخ، جلد چهارم، ص ۲۳۵، چاپ بیروت. و ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۶۴۱. کامل، کشته شدن او را به سال ۱۲۶ می‌داند. ر ک: جلد چهارم، ص ۲۶۲. و طبری، جلد نهم، ص ۱۸۱۲.

(۷). ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۶۴۷ و کامل، جلد چهارم، ص ۲۳۶، چاپ بیروت، و کامل جلد چهارم، ص ۲۵۶.

(۸). ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۶۶۶، طبری او را کثیر بن عبد الله السلمی، ابو العاج خوانده است.

(۹). ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۷۴۰، طبری داستان او را در ص ۱۷۴۰، جلد نهم نوشته است. و ر ک: کامل، جلد چهارم، ص ۲۶۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۹۵

روزی قرآن را باز کرد و آیه کریمه: «وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» «۱» را دیده قرآن مبارک را بینداخت و چندین تیر بر قرآن زده این دو شعر را از خود بگفت:

تهددنی بجبار عنیدفها انا ذاک جبار عنید

اذا ما جئت ربک یوم حشرفقل یا رب مزقنی الولید «۲»

### [وقایع فارس در روزگار یزید بن ولید بن عبد الملک و ابراهیم بن ولید، مروان بن محمد بن مروان]

بعد از کشتن ولید، وجوه معارف با، یزید بن ولید بن عبد الملک «۳» بیعت خلافت کردند و یزید بعد از تمکن، یوسف بن عمر را از عراق و فارس معزول داشته، منصور بن جمهور «۴» را بجای او فرستاد و زمانی نگذشت که منصور را معزول داشته، تمامت نواحی را به عبد الله بن عمر بن - عبد العزیز داد.

در همین سال [۱۲۶]: به ماه ذی الحجه، یزید بن ولید بن عبد الملک وفات یافت «۵» و او را یزید ناقص می‌گفتند که از ارزاق سپاه و ارباب استحقاق کم کرده بود و شش ماه زمان خلافت او بود.

بعد از مردن یزید، جمعی با ابراهیم بن ولید بن عبد الملک «۶» بیعت کردند لیکن امرش نظمی نگرفت و مروان بن محمد او را از خلافت خلع بداشت.

در سال ۱۲۷: مروان بن محمد بن مروان که او را مروان حمار گویند به شام آمد و برای خود بیعت خلافت از وجوه معارف بگرفت «۷» و عراق و بصره و توابع آن از فارس و اهواز و کرمان به عبد الله بن عمر بن عبد العزیز باقی گذاشت «۸».

در همین سال [۱۲۷]: عبد الله بن معاویة بن عبد الله بن جعفر طیار بن ابیطالب رضی الله - تعالی عنهم، مردمان عراق را برای خلافت خود، دعوت نمود «۹»، جماعتی با او بیعت کرده

(۱). آیه ۱۵، سوره ابراهیم (: ۱۴).

(۲).

گردن کش ستیزه‌جو را تهدید می‌کنی؟ اینک من گردنکش ستیزه‌جویم

وقتی روز محشر پیش پروردگار خویش رفتی بگو ای پروردگار، ولید مرا پاره کرد (ترجمه پاینده، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۱۹) ابن اثیر می‌نویسد: پس از آن مدتی برنیامد که کشته شد. (الکامل فی التاریخ، جلد چهارم، ص ۲۶۹، چاپ بیروت، ۱۹۶۷).

(۳). ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۷۷۵ بعد. و همچنین، ر ک: کامل، ص ۲۶۹، چاپ بیروت.

(۴). ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۸۳۶ و کامل، جلد چهارم، ص ۲۷۱ و طبری، جلد نهم، ص ۱۸۵۴.

(۵). ابن اثیر می‌نویسد: در ده روز مانده از ذی الحجه سال ۱۲۶ پس از ۶ ماه و دو شب یا دوازده شب خلافت، در دمشق مرد. نام مادرش را (شاه‌آفرید) یا (شاه‌فرزند) دختر فیروز بن یزدگرد نوشته‌اند. (ر ک: کامل، جلد چهارم، ص ۲۷۸، چاپ بیروت). و ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۸۷۳ در همین جا طبری روایاتی را نقل می‌کند مبنی بر اینکه مدت خلافت او پنج ماه و چند شب بود.

(۶). ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۸۷۵.

(۷). طبری می‌نویسد: در این سال در دمشق با مروان بن محمد بیعت شد. ج ۹، ص ۱۸۹۰.

(۸). ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۸۵۴.

(۹). عبد الله در کوفه مردم را به خلافت خود دعوت کرد و عبد الله بن عمر بن عبد العزيز با وی جنگید و او را به هزیمت واداشت. (ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۸۷۹). این اتفاق در محرم سال ۱۲۷ اتفاق افتاد. و ر ک: ص ۲۸۴، جلد چهارم، کامل، چاپ بیروت.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۹۶

مردمان بسیاری بر او جمع گشته و در نواحی عراق، جنگها نمود، گاهی غالب و گاهی مغلوب آمده، به مدائن «۱» برفت و بسیاری از مردم عراق به او پیوسته، بر کرمانشاهان و همدان و ری و اصفهان سلطنت یافت.

در سال ۱۲۹: محارب بن «۲» موسی یشکری که در مملکت فارس قدری بلند و رتبه‌ای ارجمند داشت به دار الاماره استخر آمده، عامل عبد الله بن عمر بن عبد العزيز را از استخر براند و طوعا و کرها بیعت خلافت را برای عبد الله بن معاویه از تمامت مردم استخر گرفته، پس به کرمان برفت و آن سامان را متصرف گشته، جماعتی از سران سپاه شام به او پیوستند و عود به فارس نموده، به شیراز آمد و مسلم بن مسیب «۳» را که در شیراز عامل عبد الله بن عمر بود بکشت.

پس محارب بن موسی به اصفهان رفته، خدمت عبد الله بن معاویه رسید و او را با اساسه خلافت و رایات سلطنت به فارس آورده از دار الاماره استخر با فریدونی بر اورنگ جمشیدی قرار گرفت و بزرگان بنی هاشم و بنی امیه که از مروان روی گردان بودند به او پیوستند مانند:

ابو جعفر منصور بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس «۴» و عبد الله و عیسی اولاد علی بن عبد الله «۵»- ابن عباس و سلیمان بن هشام بن عبد الملک «۶» و منصور بن جمهور «۷» و شیبان بن عبد العزيز خارجی «۸».

هم در این سال [۱۲۹]: محارب بن موسی یشکری «۹» سر از چنبر اطاعت عبد الله بن معاویه برکشید و برای تصرف شهر شاپور برفت و یزید برادر عبد الله بن معاویه با محارب جنگ کرده، محارب را شکسته، او را به نواحی کرمان رسانید و محارب در کرمان توقف نمود.

بعد از ورود محمد بن اشعث، محارب احترامی بیافت و بعد از زمانی میانه تنافر شده محمد محارب را با بیست و چهار نفر از پسران او را بکشت «۱۰» و عبد الله بن معاویه در دار الاماره استخر تمکن داشت تا آنکه در همین سال عامر بن ضباره «۱۱» و داود بن یزید بن عمر بن هبیره «۱۲»- فزاری که پدرش سپهسالار سپاه عراق بود برای دفع عبد الله روانه فارس شدند و یزید بن-

(۱). طبری می‌نویسد: او به مدینه رفت و بر حلوان و جبال چیرگی یافت و ... بر ماهین و همدان و قومس و اصفهان و ری مسلط گشت. ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۸۸۰، و ص ۱۹۷۶ همان کتاب.

(۲). در متن مجارین موسی یشکری، (تصحیح شد). طبری او را (محارب بن موسی مولی بنی یشکر) نامیده است. (ر ک:

جلد نهم، ص ۱۹۷۶). و چنین است در کامل، (ر ک: جلد چهارم، ص ۳۰۶، چاپ بیروت).

(۳). ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۹۷۷. و کامل، جلد چهارم، ص ۳۰۶، چاپ بیروت، و کامل که سال مرگ مسلم بن- مسیب را ۱۲۸ هجری می‌دانند.

- (۴). ر ک: کامل، جلد چهارم، ص ۳۰۶، چاپ بیروت. و طبری، جلد نهم، ص ۱۹۷۷.
- (۵). ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۹۷۷. کامل، جلد چهارم، ص ۳۰۶، چاپ بیروت.
- (۶). ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۹۷۷. کامل، جلد چهارم، ص ۳۰۶، چاپ بیروت.
- (۷). ر ک: طبری، ص ۱۹۷۷. و کامل، جلد چهارم، ص ۳۰۶، چاپ بیروت.
- (۸). ر ک: طبری، ص ۱۹۷۷، که او را (شیبان بن الحلس بن عبد العزیز الشیبانی الخارجی) می‌داند. و چنین است در کامل.  
ر ک: جلد چهارم، ص ۳۰۶، چاپ بیروت.
- (۹). ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۹۷۸، و کامل، جلد چهارم، ص ۳۰۶، چاپ بیروت.
- (۱۰). ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۹۷۸، و کامل، جلد چهارم، ص ۳۰۶، چاپ بیروت.
- (۱۱). در متن (عامر بن ضیاره) تصحیح شد. طبری او را عامر بن ضبارة المری می‌داند. (ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۸۸۵ و ۱۹۸۰.
- (۱۲). ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۹۷۸.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۹۷

عمر بن هبیره فزاری، معن بن زائده «۱» را که در شجاعت و سخا، ثانی حاتم طائی است، از جانب دیگری روانه فارس داشت، پس معن با سپاه عبد الله بن معاویه در مرو شاذان «۲» که اکنون او را مروست گویند، جنگ نمود و شکست فاحش بر سپاه عبد الله افتاد و یکنفر از اولاد ابو لهب در آن جنگ کشته شد و فرموده اهل بیت طهارت که «یکنفر از بنی هاشم در مرو شاذان مدفون شود «۳»،» به صحت پیوست پس معن بن زائده دانست که عبد الله بن معاویه در شیراز است با سپاه خود شیراز را محاصره داشته، عبد الله از شیراز گریخته از طریق کرمان به جانب خراسان تاخت، او را در شهر هرات کشتند و تاکنون قبرش زیارتگاه است و مقبره‌اش به قبرستان سادات شهرت یافته «۴» و معن بن زائده چندی به امارت در مملکت فارس گذرانید «۵».

### [وقایع فارس در روزگار حکومت عباس]

در سال ۱۳۲ در ماه ربیع الاول: کوب دولت بنی عباس طالع گشت و شرح آن بر این وجه است که:  
در ذیل سال صدم از هجرت گفته شد که جماعتی از شیعه بعد از شهادت حضرت امام حسین سلام الله علیه، محمد بن علی بن ابیطالب، رضوان الله علیهم را خلیفه بحق دانسته و بعد از او عبد الله بن محمد و بعد از او ابو هاشم بن عبد الله و گفته‌اند ابو هاشم در مرض موت خود این امر را به محمد بن علی بن عبد الله بن عباس تفویض نمود. چون محمد بن علی در سال ۱۲۶ وفات یافت [و] ولایت عهد را به پسر خود ابراهیم داد «۶». چون شیعه خراسان با او بیعت کردند ابو مسلم «۷» خراسانی را بر آن جماعت امیر نمود و او را امام گفتند و مروان حمار، ابراهیم امام را در همین سال گرفته او را بکشت «۸».

- (۱). ر ک: طبری، جلد نهم، ص ۱۹۷۸.
- (۲). اصطخری این نام را (مروسف) ضبط کرده می‌نویسد: (مروسف منبر ندارد)، (ص ۹۸، مسالک و ممالک، و حمد الله - مستوفی می‌نویسد: (مروست دیهی بزرگ است) (نزهة القلوب، ص ۱۲۲، چاپ لیدن). و ر ک: همین کتاب که می‌نویسد: (از سردسیرات فارس است و در اصل مرو بود پس برای تمیز از مرو خراسان آنرا مرو شاذان گفتند چنانچه مرو خراسان را مرو شاهجهان ...)، (ر ک: بخش بلوکات فارس، بلوک مروست). و ر ک: فارسنامه، ابن بلخی ص ۱۲۵. و ر ک: کامل، ابن اثیر، جلد چهارم، ص ۳۰۶.
- (۳). (یقتل رجل من بنی هاشم بمرو الشاذان) (کامل، جلد چهارم، ص ۳۰۶).
- (۴). ابن اثیر نیز می‌نویسد که: قبر او در هرات زیارتگاه است. (ر ک: کامل، جلد چهارم، ص ۳۰۷). مسعودی می‌نویسد:

چون عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر که دیار اصطخر را در تصرف داشت به خراسان رفت ابو مسلم او را بگرفت ... (مروج الذهب، جلد دوم، ص ۲۴۷)، ماجرا از این قرار بود که پس از آنکه عبد الله بن معاویه در کوفه با عبد الله بن - عمر بن عبد العزیز جنگ کرد ولی امان گرفت و به مدائن رفت و از آنجا به اصفهان و فارس تاخت و آنجا را گرفت و از آنجا به خراسان افتاد و به طمع ابو مسلم صاحب الدعوه که در مرو بود به هرات شتافت اما در راه اسیر شد و چون به ابو مسلم خبر دادند ابو مسلم نوشت که او را بکشند و قتل او بر دست مالک بن المیثم و به امر ابو مسلم بود.

ر ک: مجمل التواریخ و القصص، ج ۲، ص ۳۱۳.

(۵). در مجمل التواریخ آمده است که: (... اصل معن از یمن بود مردی با نسب و دلیر و معروف به مبارزات و در سخاوت وجود آیتی بود در آن عصر ... و به سجستان ببرد.) (ص ۳۳۴-۳۳۳)، اما مرحوم بهار در حاشیه ۴، ص ۳۳۴ همین کتاب می‌نویسد: (معن بن زائده را در سیستان به شهر بست خوارج بکشتند).

(۶). ر ک: مروج الذهب، جلد دوم، ص ۲۴۱ ببعده.

(۷). در متن (ابو مسلح) تصحیح شد. درباره ابو مسلم، ر ک: مروج الذهب، جلد دوم، ص ۲۴۳.

(۸). ر ک: مروج الذهب، جلد دوم، ص ۲۴۷ تا ۲۴۹. مسعودی می‌نویسد: (سر ابراهیم را در کیسه‌ای کردند که آهک نرم در آن بود ساعتی بلرزید و بیحرکت شد). (ص ۲۴۸).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۹۸

### [وقایع فارس در روزگار عبد الله سفاح]

در همین سال [۱۳۲]: تمامت شیعه ابراهیم امام، در عراق با ابو العباس عبد الله سفاح «۱» برادر کهتر ابراهیم امام بیعت کردند و ابو مسلم مروزی در نواحی خراسان دعوت بیعت برای ابراهیم امام طوعا و کرها از تمامت اهل خراسان گرفت و همه را در چنبر اطاعت آورده بود ابو العباس سفاح بعد از انتظام امر بیعت «۲»، سپاهی از عراق فراهم آورد و عم خود عبد الله بن - علی بن عبد الله بن عباس «۳» را امیر لشکر کرده، برای استیصال مروان حمار روانه داشت و در هر مصافی، فیروزی با عبد الله بود تا در بوسیر از توابع مصر در آخر ذی حجه ۱۳۲ کشته گشته سر او را برای ابو العباس سفاح بردند و دولت اموی به مروان حمار سپری گردید «۴».

بودند از سران امیه چهارده‌بگرفته‌اند جمله آفاق سربسر

اول معاویه پسر هند بیوفاز بعد او یزید جفاکار بد گهر

آنکه معاویه بد و مروان و بعد از آن عبد الملک ولید و سلیمان و پس عمر

آنکه یزید و باز هشام است و پس ولیدوز بعد او یزید و ابراهیم بر اثر

مروان بن محمد، آن کش لقب حماربد آخرین و نیست جز این چاره دگر مروان را برای آن حمار «۵» گفتند که عرب سر هر صد ساله را حمار گوید و اول سلطنت معاویه را از سال ۲۸ هجری شمرده‌اند که والیان بلاد اعتنائی به احکام خلیفه سوم نداشتند، خصوصا معاویه که به مقتضای وقت و صلاح خود، امر سلطنت را می‌گذرانید و اول سلطنت مروان در سال ۱۲۷ بود.

در همین سال ۱۳۲: ابو مسلم مروزی، محمد بن اشعث را والی مملکت فارس نمود «۶»، از خراسان به فارس آمد و ابو العباس سفاح، عیسی بن علی، عم خود را روانه فارس داشت و عیسی طوعا و کرها در اطاعت محمد بن اشعث شد.

محمد تا سال ۱۳۴: لوای اقتدارش افراشته بود، پس یحیی بن محمد، عم دیگر سفاح

(۱). ر ک: مروج الذهب، جلد دوم، ص ۲۵۵ ببعده.

(۲). مردم با ابو العباس سفاح عبد الله بن محمد بن عباس بن عبد المطلب در شب جمعه سیزدهم ربیع الآخر سال صد و سی و دو و بقولی در چهارشنبه یازدهم ربیع الآخر و بقولی در نیمه جمادی الآخر همانسال بیعت کردند مدت خلافت او پنج سال و نه ماه و بیست روز بود و در روز یکشنبه دوازدهم ذی الحجه سال صد و سی و شش در سی و سه سالگی و بقولی در بیست و نه سالگی در شهر انبار که خود بنا کرده بود مرد. (ر ک: مروج الذهب، جلد دوم، ص ۲۵۵).

(۳). ر ک: مروج الذهب، مسعودی، جلد دوم، ص ۲۶۰ و کامل، ابن اثیر، جلد چهارم، ص ۳۲۷، چاپ بیروت.

(۴). ر ک: کامل، جلد چهارم، ص ۳۳۰، چاپ بیروت. ابن اثیر تاریخ قتل مروان را بیست و هفتم ذی الحجه می‌داند. مسعودی قتل او را در اوائل سال ۱۳۲ می‌داند و اقوالی را دال بر اینکه در محرم و بقولی در صفر همانسال بود ذکر می‌نماید. بوصیر را مسعودی از دهکده‌های فیوم واقع در مصر علیا می‌داند.

(۵). مسعودی لقب او را (جعدی) می‌داند (ر ک: مروج الذهب، جلد دوم، ص ۲۳۶). و ر ک: تاریخ گزیده، ص ۲۸۷، که قول مؤلف ماخوذ از آن است. مرحوم بهروز معتقد بود که کلمه (حمار) در اصل (هومر) یعنی شماره خوب و مقدس است و آن به سالهای بشارتی اطلاق می‌شده چنانکه در گفتار امام محمد بن علی نیز بدان تصریح شده است.

مرحوم نوائی نیز این قول را پسندیده. و نوشته است (من این توجیه را بهتر از سایر توجیها که دور از ذهن و خنک هستند می‌دانم بخصوص که در یعقوبی، جلد سوم، ص ۴۱، به سنه حمار اشاره شده است). ر ک: تاریخ گزیده، ص ۲۸۷.

(۶). ر ک: کامل، ابن اثیر، جلد چهارم، ص ۳۴۰، چاپ بیروت.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۱۹۹

امارت مملکت فارس را یافته با جلالت تمام وارد گردید،

و در سال ۱۳۵: هم در فارس وفات یافته به اشباه خود پیوست «۱».

### [وقایع فارس در روزگار ابو جعفر منصور]

در ذی الحجه سال ۱۳۶: ابو العباس سفاح بدرود زندگانی نمود «۲»، سی و سه سال از عمرش گذشته بود، چون قبل از موسم حج، ابو مسلم مروزی از ابو العباس سفاح، تقاضای امارت حج را نمود، ابو العباس گفت برادر مکرم ابو جعفر منصور این تقاضا را کرده به او واگذاشته‌ام، ابو مسلم به متابعت ابو جعفر به مکه معظمه مشرف شد. [ند: متن] «۳» بعد از خبر وفات ابو العباس، ابو مسلم با ابو جعفر بیعت نمود و تمامت اهل حل و عقد، بیعت ابو جعفر را قبول نمودند «۴».

در سال ۱۳۷: ابو جعفر منصور، ابو مسلم مروزی را بکشت «۵».

در سال ۱۴۵: ابو جعفر منصور عباسی بنای شهر بغداد را گذاشت و در تاریخ کامل ابن- اثیر نوشته است پهنای باروی شهر بغداد را از جانب زیر پنجاه ذراع قرار داد و بالای او بیست ذراع «۶».

در سال ۱۴۸: و به ماه شوال امام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصادق (ع) بعد از شصت و سه سال زندگانی به روضه رضوان خرامید و در قبری که پدر بزرگوار و جد نامدار و عم عالی مقدرارش حضرت امام حسن سلام الله علیهما مستور بودند مدفون گردید «۷».

در سال ۱۵۰: ابو حنیفه نعمان بن ثابت (رض) امام اعظم اهل سنت و جماعت بدرود زندگانی را نمود [۱] و در سال هشتاد از هجرت متولد شده بود و در تواریخ نوشته‌اند، روز وفات ابو حنیفه، روز ولادت امام شافعی است «۸».

(۱). ر ک: کامل، ابن اثیر، جلد چهارم، ص ۳۴۵، چاپ بیروت.

(۲). ر ک: حاشیه حوادث سال ۱۳۲، در همین کتاب.

(۳). ر ک: تاریخ گزیده، ص ۲۹۲-۲۹۳، چاپ دکتر نوائی.

(۴). بیعت با ابو جعفر منصور، عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله عباس بن عبد المطلب وقتی انجام شد که وی در راه مکه بود عیسی بن علی عمویش برای او بیعت گرفت و این در روز یکشنبه دوازدهم ذی الحجه سال صد و سی و شش بود.

منصور در آن وقت چهل و یکساله بود وفاتش نیز در اثنای سفر مکه در بستان بنی عامر بود و در آنهنگام شصت و سه- سال داشت. بعضی محل فوت او را در بطحاء نزدیک بئر میمون گفته‌اند. (ر ک: مسعودی، جلد دوم، ص ۲۸۴، مروج الذهب).

(۵). ر ک: طبری، جلد دهم، ص ۸۴ تا ۸۷ و ص ۹۹ تا ۱۱۶ و ص ۲۹۲ تا ۲۹۸. مروج الذهب و تاریخ گزیده، جلد دوم، ص ۲۹۳ ببعده.

(۶). بلاذری می‌نویسد: (چون ابو جعفر منصور به خلافت رسید ... منزل به بغداد برد و شهر آن را آبادان گردانید و بناهای آن استوار ساخت و آن را مدینه السلام نامید و حصار کهن آنرا که از دجله تا صراط کشیده شده بود مرمت کرد). فتوح البلدان، ص ۹۲.

(۷). مستوفی می‌نویسد: (سی و یک سال و هشت روز امام بود در روز دوشنبه نهم ربیع الاول سنه ثلاث و ثمانین هجری به مدینه متولد شد. شصت و پنجسال و چهار ماه و نیم عمر یافت از ائمه معصوم هیچکس چندین عمر نیافت و بغیر از علی مرتضی (ع) هیچ امام از او عالمتر نبود. در اول پسر مهتر اسماعیل را ولی عهد کرده بود و بسبب شرب خمر او را خلع کرد و به موسی کاظم داد و اسماعیل پیش از امام صادق درگذشت ... امام جعفر صادق روز دوشنبه بیست و سوم رجب سنه ثمان و اربعین مائه: (۱۴۸) درگذشت و به بقیع مدفون شد ...) تاریخ گزیده، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

(۸). خاقانی سروده است:

اول شب بو حنیفه درگذشت شافعی آخر شب از مادر بزاد. (دیوان، چاپ سجادی، ص ۸۵۹).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۰۰

شافعی مذهبان گویند چون ابو حنیفه، ولادت شافعی را دانست، علم و فضلش را بیشتر از خود سنجید، به سرای آخرت برفت و حنفی مذهبان گویند تا ابو حنیفه از سرای فانی بیرون نرفت، شافعی نیامد.

در سال ۱۵۶: فرمانروائی مملکت فارس و اهواز، بر عماره بن حمزه قرار گرفت «۱».

در اوائل سال ۱۵۸: به فرمان منصور حکمرانی فارس به نصر بن حرب بن عبد الله «۲» رسید.

هم در این سال [۱۵۸]: ابو جعفر منصور خلیفه عباسی در ششم ذی الحجه در سن شصت و سه سال [گی] در منزل بئر میمونه نزدیکی مکه معظمه بدرود زندگانی را نمود و خبر وفات او در نیمه ذی الحجه به بغداد آمده، تمامت اهل بغداد، با مهدی محمد بن منصور «۳» عقد بیعت را استوار نمودند.

در سال ۱۵۹: حکومت فارس و اهواز به عماره بن حمزه «۴» بازگشت.

در سال ۱۶۰: حکمرانی فارس و اهواز و بحرین و عمان به محمد بن سلیمان «۵» واگذار گردید.

در سال ۱۶۵: فرمانروائی اهواز و فارس و کرمان و عمان و بحرین بر نعمان «۶» غلام خاصه مهدی خلیفه، قرار گرفت.

در سال ۱۶۶: تمامت آن نواحی را از نعمان گرفته به معلی «۷»، غلام دیگر خلیفه دادند.

در سال ۱۶۷: فرمانفرمائی فارس و ماوالاه بر یحیی بن خالد بن برمک «۸» قرار گرفت.

**[وقایع فارس در روزگار مهدی محمد بن منصور و مهدی و موسی هادی بن مهدی]**

در سال ۱۶۹: در ماه محرم، مهدی محمد بن منصور بعد از چهل و سه سال زندگانی وفات یافت «۹» و بیعت خلافت را در همان روز وفات مهدی، برای پسرش موسی هادی «۱۰» گرفتند، با آنکه

(۱). ر ک: طبری، جلد دهم، ص ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹.

(۲). طبری او را نصر بن حرب التیمی می خواند. ر ک: جلد دهم، ص ۳۸۴.

(۳). (کنیه او ابو عبد الله بود و مادرش ام موسی ... به روز شنبه ششم ذی الحجه سال صد و پنجاه و هشت برای او بیعت گرفتند. تولد او بسال صد و بیست و هفت بود و در شب پنجشنبه پنج روز مانده از محرم سال ۱۶۹ درگذشت مدت خلافتش ده سال و یکماه و پانزده روز بود و هنگام مرگ چهل و سه سال داشت و هارون الرشید بر او نماز کرد). مروج-الذهب، ج ۲، ص ۳۱۳.

(۴). ر ک: طبری، ج ۱۰، ص ۴۵۹، که می نویسد: در این سال عماره بن حمزه به سرپرستی دیوان خراج بصره و سرزمین آن منصوب شد. و همچنین ص ۴۷۰، که می نویسد: عماره بن حمزه در سال ۱۵۹ به حکمرانی کوره های دجله و اهواز و فارس منصوب شد. و ر ک: کامل، ج ۵، ص ۵۴، چاپ بیروت.

(۵). ر ک: کامل، ج ۵، ص ۵۸، چاپ بیروت، که می نویسد: محمد بن سلیمان والی بصره و کوره های دجله و بحرین و عمان و اهواز شد.

(۶). در کامل آمده است که حکمرانی این نواحی به (المعلی) غلام مهدی برقرار شد اگرچه در نسخه ها (النعمان) است که تحریف آن نام است. (ر ک: ص ۶۶، ج ۵، و حاشیه ۱ همان صفحه). طبری نیز این نام را (معلی) آورده است (ر ک: طبری، ج ۱۰، ص ۵۱۴).

(۷). معلی خود در سال ۱۶۶ همچنان حاکم نواحی اهواز و فارس و کرمان و عمان بود و تغییر سمت یادشده ناشی از تحریف نام به نعمان است. ر ک: طبری، ج ۱۰، ص ۵۱۸. و کامل، ج ۵، ص ۶۸، چاپ بیروت.

(۸). طبری می گوید که: در سال ۱۶۷ معلی همچنان فرمانروای فارس و نواحی مجاور آن بود. ر ک: ج ۱۰، ص ۵۲۱.

(۹). روز مرگش پنجشنبه دو روز مانده از محرم سال ۱۶۹ و مدت خلافتش ده سال و یکماه و نیم و بقولی ده سال و چهل و نه روز بود و در قریه ماسبذان درگذشت. ر ک: طبری، ج ۱۰، ص ۵۲۶.

(۱۰). هادی در گرگان سرگرم نبرد با مردم طبرستان بود. ر ک: طبری، ج ۵، ص ۵۴۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۰۱

هادی در نواحی جرجان بود.

و در ماه ربیع الاول سال ۱۷۰: موسی هادی بن مهدی محمد بن منصور، خلیفه عباسی بعد از بیست و شش سال زندگانی وفات نمود «۱».

در همان روز تمامت صنایع عرب و عجم با هارون الرشید بن مهدی «۲» برادر کهنتر موسی - هادی، به خلافت بیعت کردند. در آن روز بیست و دو سال از عمرش گذشته بود و در این سال حکمرانی فارس و بحرین و یمامه و عمان و اهواز، با محمد بن سلیمان بن علی بود «۳».

در سال ۱۷۳: محمد بن سلیمان بن علی در بصره وفات یافت و تمامیت اموالش را، رشید از برای خود ضبط نمود «۴».

در سال ۱۷۹: مالک بن انس بن مالک (رض) که رکنی از چهار ارکان مذهب اهل - سنت و جماعت است، در ماه ربیع الاول این سنه، وفات یافت «۵».

در ۲۵ شهر رجب سال ۱۸۳: حضرت امام موسی کاظم «۶» (ع) به روضه رضوان خرامید و از عمر مبارکش پنجاه و پنج سال گذشته

بود و نزدیک به چهار سال به ظلم رشید در خانه سندی بن - شاهک که از خواص رشید است، محبوس بود. در کتاب تاریخ کامل ابن اثیر نوشته است که در ماه رمضان سال ۱۷۹: رشید در مکه - معظمه عمره را به جای آورده، به مدینه طیبه آمده، بر سر قبر منور حضرت رسالت پناهی (ص) آمده، برای افتخار عرض نمود: السلام علیک یا رسول الله یابن عم، پس حضرت کاظم (ع) نزدیک آمده، عرض کرد: السلام علیک یا ابی، رخساره هارون الرشید تغییر کرده و کرها گفت: فخر این است که تو گفتی، پس آن حضرت را با خود از مدینه به بغداد آورده، محبوسش داشت تا به درجه شهادت فائز گردید (۷).

### [وقایع فارس در روزگار هارون الرشید]

هارون الرشید در سال ۱۹۳ در اوایل ماه جمادی دوم «۸» در شهر طوس خراسان وفات یافت و از سخنان سخت تر از سنگ که یحیی بن خالد برمکی «۹» وزیر بزرگ در جواب هارون -

(۱). وفات او را در شب جمعه نیمه ربیع الاول سال ۱۷۰ نوشته‌اند و محل وفاتش در عیساباد و چهارده ماه خلافت کرد. (ر ک: طبری، ج ۵، ص ۵۷۹).

(۲). او، (الرشید هارون بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس) است که در شب جمعه همزمان با مرگ موسی هادی به خلافت برگزیده شد او در سال ۱۴۵ در ری و در زمان خلافت منصور متولد شد و مادرش خیزران نام داشت. (ر ک: طبری، ج ۵، ص ۵۹۹).

(۳). ر ک: کامل، ج ۵، ص ۸۳، چاپ بیروت، و طبری، ج ۱۰، ص ۶۰۵.

(۴). ر ک: کامل، ج ۵، ص ۸۶، چاپ بیروت. ابن اثیر می‌نویسد هارون شصت هزار هزار قلم اموال محمد بن سلیمان را به تفتین برادر خود او، جعفر بن سلیمان تصرف کرد زیرا وی را مدعی خلافت می‌دانست. و ر ک: طبری، ج ۱۰ ص ۶۰۷.

(۵). ر ک: کامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۰۱، چاپ بیروت. ابن اثیر او را مالک بن انس الاصبیحی می‌نامد.

(۶). در کامل، ابن اثیر آمده است که آن حضرت را به این دلیل کاظم می‌گفتند که (به کسی که او را آزار می‌داد نیکی می‌کرد ...). ر ک: کامل، ج ۵، ص ۱۰۸.

(۷). ر ک: کامل التواریخ، ج ۵، ص ۱۰۸، چاپ بیروت.

(۸). ابن اثیر می‌نویسد: (در سیم ماه جمادی الاخر بسبب مرض در گذشت). کامل، ج ۵، ص ۱۲۹، چاپ بیروت.

(۹). بنا بقول ابن اثیر، فضل بن یحیی بن خالد نیز در همین سال در زندان رقه در گذشت. کامل، ج ۵، ص ۱۲۹، چاپ بیروت.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۰۲

الرشید بگفت و هارون شفته، طوعا و کرها «۱» متلقى «۲» به قبول فرمود آن است که در تواریخ نوشته‌اند «۳»: ایالت خراسان مدتی با فضل پسر یحیی بود و هر ساله علاوه بر وجوه مالیات پیشکشی به اندازه، به درگاه خلیفه می‌فرستاد و در اوائل زمان کراهت خاطر هارون از آل برمک، بی‌مشورت از یحیی، ایالت خراسان را به علی بن عیسی بداد و سالی نگذشته، زائد بر مالیات پیشکشی در هزار حمل شتر که چندین صد برابر پیشکش معمولی فضل بود انفاذ بغداد نمود و هارون برای نمایش کار کرده خود فرمود باید در میدان بزرگ آنها را عرضه دارند و بعد از حضور و ملاحظه روی به جانب یحیی نموده، فرمود: ای پدر اینهمه زر و سیم و متاع خراسان و خوازرم «۴» و ترکستان که علی فرستاده است در وقت ایالت فضل در کجا بود؟ یحیی بلامهلت گفت در پیش صاحبان اموال و به اندک زمانی آشفته‌گیها در خراسان از سخت کاری علی بن عیسی روی بداد تا مأمون به زحمت خراسان را منتظم بداشت.



## [وقایع فارس در روزگار مأمون]

در همین سال [۱۹۳]: بر حسب وصیت رشید، خلافت میانه محمد امین و عبد الله مأمون قرار گرفت «۵» از آنجا که دو سلطان بر ملکی ننگند، هر یک از آن دو برادر، الملک عقیم، خوانده، برخلاف رضای دیگری سلوک نمودند.

در سال ۱۹۵: سیبویه نحوی استاد نحویین در شیراز وفات یافت و نامش عمرو بن- عثمان بن قنبر است و چهل سال از عمرش گذشته بود «۶».

در سال ۱۹۸: مخالفت در میانه امین و مأمون بالا گرفته، امین از خلافت معزل شده، او را بکشتند و خلافت به تمامها بر مأمون قرار گرفت «۷».

در سال ۲۰۱: عبد الله مأمون، خلیفه، خواست بزرگی دنیا و آخرت را جمع کرده، خلافت عظمی را به کسی که لایق و سزاوار است واگذار، از همه عالمیان، حضرت علی بن موسی بن- جعفر صادق سلام الله علیهم را که در خلق و خلق و علم و ورع و زهد و تقوی و نسب و حسب بر تمامت اهل روی زمین برتری داشت اختیار کرده او را ولیعهد خود در حیا و خلیفه بحق در مماتش نمود و در دویم ماه رمضان این سال این مهم بزرگ را مجری ساخته، آن حضرت را

(۱). طوعا و کرها: خواه ناخواه، به میل یا اجبار.

(۲). متلقى: پذیرنده، درک کننده.

(۳). مشروح این داستان را بیهقی در تاریخ خود آورده است. ر ک: تاریخ بیهقی، ص ۴۱۴ تا ۴۱۸، چاپ فیاض و غنی، تهران ۱۳۲۴.

(۴). در متن (خارزم).

(۵). هارون مأمون را ولایتعهد دوم کرده و اموال و سپاه را به او وا گذاشته بود و امین را ولیعهد اول خود ساخته بود، بدینمعنی که در سال ۱۸۶ رشید در مکه عهدنامه ولایتعهد را نوشت و بگواهی حاضران رسانید که امین به مأمون وفادار باشد و مأمون نسبت به امین و اینکه مأمون پس از امین خلیفه شود. (ر ک: کامل، وقایع سال ۱۸۶ تا ۱۹۳، ج ۵، صفحات ۱۱۰ تا ۱۳۵).

(۶). ابو بشر عمر بن عثمان بن قنبر فارسی بیضاوی و سپس عراقی مصری ملقب به سیبویه در ۱۴۸ هجری برابر با ۷۶۵ میلادی متولد شد و در تاریخ ۱۸۰ هجری برابر با ۷۹۶ میلادی درگذشت (پانزده سال پیش از گفته فارسنامه ناصری)، او اعلم مردم در نحو عربی بود و او را پیشوای مذهب بصریان در نحو دانند. کتاب مشهور او (الکتاب) است در نحو و مقبره وی در محله سنگ سیاه شیراز است. (ر ک: فرهنگ معین، جلد پنجم).

(۷). اشاره به تسلط طاهر است بر بغداد. (ر ک: حوادث سال ۱۹۸، در کامل، ج ۵، ص ۱۴۸).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۰۳

به لقب رضا خواندند «۱» یعنی رضا از آل محمد صلوات الله علیهم.

در سال ۲۰۲: عبد الله مأمون، ام حبیب دختر خود را در عقد ازدواج حضرت رضا- سلام الله علیه و ام الفضل دختر دیگر خود را در زوجیت حضرت جواد محمد تقی بن رضا سلام الله- علیهما در آورد «۲».

در اواخر ماه صفر سال ۲۰۳: از شهر طوس [علی بن موسی الرضا (ع)] به روضه رضوان خرامید «۳». این، تاریخ رحلت آن حضرت در کامل ابن اثیر است و در کتاب ابن خلکان نوشته است: ابو الحسن علی الرضا (ع) در سال ۱۵۳ در مدینه متولد شده و در اوائل صفر سال ۲۰۲ رحلت فرموده است و شیخ میثم بحرینی عمر آن حضرت را پنجاه و پنج گفته است. الله اعلم.

در سال ۲۰۵ «۴»: محمد بن ادریس شافعی (رض) که رکنی از مذهب اهل سنت و جماعت است وفات یافت و عمرش پنجاه و پنج سال بود.

در اواخر رجب سال ۲۱۸: عبد الله مأمون خلیفه عباسی وفات یافت [۱] و در سال ۱۷۰ متولد شده بود و در بیشتر اوقات با علما و حکماء و فقهاء و اهل تفسیر و علوم ریاضی، مصاحبت داشتی و در اواخر زندگانی بر بیشتر از اهل علم فائق بودی و رغبتی تمام در حکمت و کلام و علوم ریاضی داشت و در ایام او بسیاری از کتب یونانی به عربی نقل شد و خود ممارست در آنها داشت چنانکه شکل پنجم از مقاله اول کتاب اقلیدس به نام او شهرت یافته، شکل مأمونیش گویند «۵».

در کتاب تفسیر مجمع البیان در ذیل سوره مبارکه یس در آیه وَ لَآ اللَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ «۶» نوشته است که حضرت رضا سلام الله علیه در شهر مرو در مجلس مأمون فرمودند در مدینه طیه

(۱). ر ک: کامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۸۳، چاپ بیروت. لقب آن حضرت (الرضا من آل محمد) بود. در متن «ملقب رضا»  
 (۲). مامون در همین سال خود با بوران دختر حسن بن سهل ازدواج کرد و عروسی پرشکوهی برگزار کرد. (ر ک: تاریخ گزیده، ص ۳۱۳). و یک دختر خود ام حبیب را به زوجیت علی بن موسی الرضا و دختر دیگرش ام الفضل را به همسری محمد بن علی بن موسی الرضا داد و بدین ترتیب پدر و پسر دو دختر مامون را به زنی داشتند. ر ک: کامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۹۳، چاپ بیروت. مستوفی نام همسر حضرت رضا و دختر مامون را (زینب) می نویسد. ر ک: تاریخ گزیده، ص ۳۱۲.  
 (۳). کامل، سبب وفات آن حضرت را افراط در خوردن انگور می داند که منجر به مرگ مفاجا شد. (ر ک: کامل، ج ۵، ص ۱۹۳). اما حمد الله مستوفی می نویسد (شیعه گویند به فرمان مامون در انگور زهرش دادند و بدان درگذشت) مستوفی تاریخ وفات آن حضرت را روز شنبه هفتم شوال سال ۲۰۳ می نویسد. (ر ک: تاریخ گزیده، ص ۲۰۵) همو درباره تاریخ تولد آن حضرت می نویسد که: در روز سه شنبه یازدهم ذی قعدة سال ۱۵۱ در مدینه متولد شد. اما مؤلف فارسنامه، تاریخ فوت آن حضرت را از کامل ابن اثیر گرفته است. (ر ک: ج ۵، ص ۱۹۳).

(۴). سال دویست و پنج غلط و سال ۲۰۴ درست است. (ر ک: کامل، ج ۵، ص ۱۹۶). ابن اثیر سال تولد او را ۱۵۰ می نویسد.  
 (۵). ابن اثیر می نویسد: که مامون در دوازده شب مانده از ماه رجب درگذشت و مدت خلافت او بیست سال و پنج ماه و بیست و سه روز بود. (کامل، ج ۵، ص ۲۲۷) اما مستوفی مدت خلافت او را بیست سال و هفت ماه می داند. (تاریخ - گزیده، ص ۳۱۵) و سبب مرگ او را آنکه: انجیر تازه آرزو کرده بود ... بسیار بخورد و رنجور گشت و درگذشت.

و به روایتی گویند برادرش معتصم او را مسموم کرد.  
 (۶). لَمَّا الشَّمْسُ يَتَّبِعِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَمَّا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ: آیه ۴۰، سوره یس، معنی آیه چنین است: (نه) از گردش منظم عالم) خورشید را شاید که به ماه فرا رسد و نه شب به روز سبقت گیرد و هر یک بر مدار معینی شناورند).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۰۴

مردی از بنی اسرائیل پرسید، شب پیش از روز خلقت شده یا روز پیش بوده، فضل بن سهل «۱» عرض کرد شما چه فرمودید آن حضرت به گفتار گوهربار، فرمودند، اما از کلام الله مجید وَ لَمَّا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ اما از علم حساب برای آنکه طالع دنیا سرطان است و کواکب در مواضع شرف خود، پس آفتاب بر دایره نصف النهار در برج حمل که موضع شرف اوست بود که برج دهم از سرطان است به توالی بروج. پس مأمون و حضار اظهار خرمی از اطلاع آن حضرت نمودند و شاعر گفته:

نه کار کج جهان را، تو راست تانی کرد چگونگی راست کنی چون کج است کار جهان

ز رفتن سرطان جز کجی ندیده کسی حکیم طالع عالم نیافت بر سرطان در روز خلافت مأمون اهل حل و عقد، بیعت خلافت را با ابو

اسحق محمد بن هارون الرشید، برادر کهنتر مأمون استوار داشته، او را المعتصم بالله گفتند «۲».

در روز پنجم ذیحجه سال ۲۲۰: حضرت امام محمد تقی جواد، ابن امام علی الرضا سلام الله - علیهما در بغداد به رحمت ایزدی واصل آمد و بیست و پنج سال از عمر مبارکش گذشته بود «۳».

### وقایع فارس در روزگار المعتصم بالله

در همین سال به فرمان معتصم شهر سرمن‌رآی را بساختند و معنی آن: مسرور شد کسی که او را دید «۴».

در سال ۲۲۷: معتصم، محمد بن هارون الرشید، زندگانی را به ماه ربیع الاول گذارد و از عمرش چهل و هفت سال گذشته بود «۵» و از اتفاقات غریبه است که معتصم هشتمین از خلفای عباسی است و هشتمین از نسل عباس بن عبدالمطلب است و او را هشت پسر بود و هشت دختر و هشت سال و هشت ماه سلطنت بنمود.

در همین سال [۲۲۷]: عقد خلافت را برای هارون بن محمد معتصم خلیفه عباسی بستند و او را الواثق بالله گفتند «۶».

(۱). فضل بن سهل ذو الریاستین که وزیر مأمون بود از مشوقان مأمون در گزینش حضرت رضا به ولیعهدی بود ... او را در حمام کشتند به سال ۲۰۲ هجری. (رک: کامل، ج ۵، ص ۱۹۱). و رک: تاریخ گزیده، ص ۳۱۱ و ۳۱۲، درباره فضل بن سهل.

(۲). (هشتم است از عباس و هشتم خلیفه و هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت کرد و چهل و هشت سال عمر داشت و هشت پسر و هشت دختر و هشت هزار غلام داشت و هشت فتح بزرگ کرد و هشت بار هزار دینار میراث گذاشت بدین اعتبار او را خلیفه مثنی خوانند). (تاریخ گزیده، ص ۳۱۶).

(۳). (او را در کنار جدش موسی بن جعفر (ع) دفن کردند). (کامل، ج ۵، ص ۲۳۷) (شانزده سال و هشت ماه و بیست و شش روز امام بود و بیست و چهار سال و نه ماه و هیجده روز عمر یافت و روز شنبه سوم رجب سال ۲۲۰ درگذشت ... و در محله کرخ بغداد دفن شد. گویند بفرمان معتصم مسموم شد). (تاریخ گزیده، ص ۲۰۶).

(۴). (شهر سامره را در اول سرمن‌رای می‌گفتند. معتصم آن را دارالملک ساخت). (تاریخ گزیده، ص ۳۱۸)، ضمنا در سال ۲۲۴ مازیار بن قارن در طبرستان خروج کرد و طریقه خرم‌دینان را بنیاد نهاد و پس از جنگ با سپاه معتصم بدار آویخته شد. (تاریخ گزیده، ص ۳۱۸).

(۵). رک: کامل، ج ۵، ص ۲۶۵. (به سامره مدفون است)، (تاریخ گزیده، ص ۳۱۹).

(۶). (در فضل و بلاغت درجه عالی داشت و او را بدین سبب، مأمون الاصرغ خوانند، اشعار نیکو دارد)، (تاریخ گزیده، ص ۳۱۹).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۰۵

در سال ۲۳۲: سلطنت را گذاشته، بدرود زندگانی نمود و از عمرش سی و دو سال گذشته بود و سبب وفاتش را نوشته‌اند بناخوشی استسقای لحمی مبتلا شد، او را برای معالجه در تنور گرمی گذاشته، خفتی در ناخوشی خود دید بار دیگر تنور را گرم‌تر از اول کرده بیشتر از اول در او نشست و بعد از بیرون آمدن چند ساعتی بیش زنده نماند «۱».

### وقایع فارس در روزگار جعفر بن محمد معتصم (المتوکل علی الله) و منتصر

در همین سال [۲۳۲]: اهل مشورت لوای خلافت و سلطنت را برای جعفر بن محمد - معتصم، افرشته او را المتوکل علی الله گفتند «۲».

بعد از استقلال متوکل در همین سال [۲۳۲]: محمد بن ابراهیم بن مصعب را والی مملکت فارس نمود [و او] با ابهت و جلال وارد

فارس گردید. «۳»

در سال ۲۳۵: از متوکل، احکام به اطراف بلاد مسلمانی بردند که تمامت اهل ذمه از یهود و نصارا و مجوس کمر بند زنبور بسته، طلیسان عسلی بیوشند «۴» و شاعر این دو چیز را در شعر آورده که:

اینک عسلی «۵» دوخته دارد مگس نحل پیش لب شیرین تو زنبور میان را «۶» در سال ۲۳۶: جعفر متوکل، محمد بن اسحق بن ابراهیم بن مصعب «۷» پسر برادر محمد بن - ابراهیم، والی فارس را صاحب اختیار در امر فارس نمود و محمد بن اسحق، عم خود را از حکمرانی فارس معزول داشت و پسر عم دیگر خود حسین بن اسماعیل بن ابراهیم بن مصعب را فرمانفرمای فارس نمود و حسین بعد از ورود به فارس در روز عید نوروز چندین هدیه برای عم خود محمد بن ابراهیم فرستاد از جمله حلوی بسیار لذیذی بود، محمد از آن حلوا بیشتر از عادت بخورد پس به فرمان برادرزاده خود مجوس گشته، موکلان او چندان تشنه اش داشتند که بعد از دو روز از تشنگی هلاک گردید.

و هم در آن سال [۲۳۶]: متوکل خانه‌های مجاورین قبر جناب سید الشهداء حسین بن -

(۱). یعقوبی می‌نویسد: (معتصم روز پنجشنبه یازده شب مانده از ماه ربیع الاول سال ۲۲۷ بدرود زندگانی گفت و در قصر خود (جوسق) دفن شد، سن او چهل و نه سال و حکومتش ۸ سال بود (تاریخ یعقوبی، جلد دوم، ص ۵۰۵) اما در کامل، ابن اثیر سن او را بقولی چهل و هفت سال و دو ماه و هیجده روز و بقولی دیگر چهل و هفت سال و هفت ماه نوشته است. (ج ۵، ص ۲۶۵).

(۲). او (ابو الفضل جعفر بن معتصم) است، (او با شیعه تعصب داشتی و در سنه ثلاث و ستین و ماتین گور حسین بن - علی (ع) ... خراب کرد چنانکه زمین را شخم کردند و مردم را از زیارت کردن و مجاور شدن منع نمود و آب در صحرا افکند تا گور بکلی باطل گردد چندانکه گور بود آب حیرت آورد و به آنجا نرسید بدین سبب آن را مشهد حائری خوانند). (تاریخ گزیده، ص ۳۲۲). و (چهارده سال و نه ماه و نه روز خلافت کرد و در منتصف شوال سنه سیع و اربعین - و ماتین به ارشاد پسرش بر دست غلامان کشته شد و ... عمرش چهل و دو سال ... بود). تاریخ گزیده، ص ۳۲۵.

(۳). ر ک: کامل، ج ۵، ص ۲۷۹.

(۴). (به فرمان متوکل مردم ادیان دیگر را غیار بدوختند). تاریخ گزیده، ص ۳۲۴.

(۵). پارچه زردرنگی که اهل ذمه جهت امتیاز بر دوش جامه می‌دوختند. سعدی راست:

این حلاوت که تو داری نه عجب کز دست عسلی دوزد و ز نار ببندد زنبور کاتب در متن (نحل) را از آخر مصراع اول به اول مصراع دوم برده است.

(۶). بیت از سعدی است در غزلی به مطلع:

ساقی بده آن کوزه یاقوت روان رایاقوت چه ارزد بده آن قوت روان را

(۷). ر ک: کامل، ج ۵، ص ۲۸۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۰۶

علی سلام الله علیهما [را] خراب کرده بجای آنها زراعت کردند «۱» و هر کس به زیارت قبر آن حضرت می‌رفت از جان و مال ایمن نبود. «۲»

در سال ۲۴۱: احمد بن حنبل شیانی رکن چهارم مذهب اهل سنت و جماعت وفات یافت و از عمرش هفتاد و هفت سال گذشته بود. «۳»

در سال ۲۴۷: غلامان ترک، متوکل را به رضا و امضاء محمد منتصر بن جعفر متوکل بکشند «۴» و سبب کشتن او، سخت گیری در

موجب و سیورسات سپاه و ظلم و تعدی بر رعیت و سخنان زشت به ولیعهد خود منتصر که گاهی او را منتظر و گاهی مستعجل می گفت «۵» و بسیاری ولع و مداومت او به شرب خمر «۶» و اظهار کینه و عداوت نسبت به سادات علویه و سخنان ناهنجار در حق حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان علی بن ابیطالب سلام الله علیه که مقلدان در مجلس شرب خمر متوکل ناگفتنیها و ناکردنیها می گفتند «۷» و می نمودند. از جمله وقتی در مجلس متوکل عبادۀ مخنث که از ندمای متوکل بود که سری کچل داشت بالشی بر شکم خود بسته و سر را برهنه نموده، در مجلس متوکل رقص می نمود و مطربان آواز در آواز انداخته به جای کلمه طیبه مبارکه، «الانزع» «۸» البطین «۹» الاصلع «۱۰» البطین «۱۱» خلیفه المسلمین می خواندند و محمد بن متوکل اشاره به منع نمود، متوکل اشاره را دانسته محمد منتصر روی به پدر کرده که ای امیر المؤمنین آن کسی که نامش را این سگ بزشتی می برد، پسر عم تو و سرور طایفه تو و افتخار تست. متوکل اعتنا نکرده به مغنیها گفت با هم بخوانند «۱۲»

(۱). ر ک: کامل، ج ۵، ح ۲، صفحه قبل و ص ۲۸۷.

(۲). مؤلف به حوادث سال ۲۳۷ هجری در ضمن وقایع سال ۲۵۴ همین کتاب نیز اشاره کرده است. بدانجا رجوع شود.

(۳). ابن اثیر می نویسد که او در ربیع الاول این سال وفات یافت. ر ک: کامل، ج ۵، ص ۲۹۷.

(۴). (روز سه شنبه سوم شوال ۲۴۷ جماعتی از ترکان از جمله (بغای) صغیر، او تماش، باغر ... بر متوکل که در مجلسی خلوت کرده بود، درآمدند و او را با شمشیرهای خود کشتند و فتح بن خاقان (وزیر او را) نیز با وی به قتل رسانیدند).

تاریخ یعقوبی، جلد دوم، ص ۵۲۲.

(۵). (متوکل پسر خود منتصر را ولیعهد کردی و مسخرگان بر او گماشتی چنانکه روزی به مادرش دشنام دادند، روزی شخصی او را منتصر خواند متوکل گفت او را منتصر مخوان، منتظر خوان که منتظر مرگ من است). تاریخ گزیده، ص ۳۲۲.

(۶). در تاریخ بناکتی، آمده است که (مدمن الخمر بود) (تاریخ بناکتی، ص ۱۷۰). و ر ک: طبری، جلد یازده، ص - ۱۴۵۶.

(۷). در متن (ناگردنی).

(۸). مردی که مو از هر سوی پیشانی او رفته باشد.

(۹). آنکه شکمش بزرگ باشد. بزرگ شکم، شکم آور.

(۱۰). کسی که موهای جلو سر وی ریخته باشد. داغ سر.

(۱۱). در حاشیه تاریخ گزیده آمده است: عبادۀ مخنث، بالشی در زیر لباس روی شکم خود می بست و سر خود را که طاس بود برهنه می کرد و در برابر متوکل می رقصید و حاضران آوازخوانان می گفتند که: (قد اقبل الاصلع البطین خلیفه المسلمین) و اشاره ایشان به شاه مردان علی بن ابی طالب (ع) بود که نوشته اند اصلع و ابطن بوده است. منتصر پدر را ملامت نمود و عبادۀ مخنث را منع و تهدید نمود و گفت ای خلیفه آیا این مرد، پسر عم و شیخ اهل بیت تو و مایه فخر ترا مسخره نمی کند؟ تو اگر چیزی خواهی درباره او بگویی اما بدین سگها اجازه تجاوز مده ...). (تاریخ - گزیده، ص ۳۲۲ و ۳۲۳، ح ۴. و کامل، ج ۵، ص ۲۸۷.

(۱۲). در متن (بخور بخوانید).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۰۷ غار الفتی فی ابن عمه رأس الفتی فی حرامه «۱» محمد منتصر بر کشتن پدر یک جهت گشته تا او را بدست باغر ترکی بکشت «۲» و روز بعد از کشتن متوکل مردمان با منتصر به عقد خلافت بیعت کردند.

در سال ۲۴۸: محمد منتصر بن جعفر متوکل خلیفه عباسی بدرود زندگانی نمود و از عمرش بیست و پنج سال گذشته بود و زمان خلافتش «۳» از چهارم ماه شوال سال ۲۴۷ تا پنجم ربیع دویم چهل و هشت بود و از شش ماه نگذشت که مانند شیرویه پسر خسرو پرویز، زمان زندگانش سپری گردید «۴». در تاریخ کامل نوشته است: منتصر اعمال قبیحه متوکل را برای فقها گفته، فتوی

قتل او را دادند «۵» و او را بحق، ناحق کشتند و به مکافات دهری که گفته‌اند:

«پدرکش پادشاهی را نشاید اگر شاید بجز شش مه نباشد» «۶» گرفتار گردید و منتصر برخلاف طریق پدر، در عدل و احسان را باز کرد و با علویین به وجه احسن معاشرت نمود و فدک را به اولاد حسنین سلام الله علیهما رد فرمود و مردم را به زیارت حضرت امیر المؤمنین و حضرت سید الشهداء امام حسین سلام الله علیهما ترغیب و تحریض نمود «۷» و از کلمات منتصر است که: و الله ما عز ذو باطل و لو طلع القمر من جبینة و لا ذل ذو حق و لو اتفق - العالم علیه «۸».

### [وقایع فارس در روزگار المستعین بالله]

در این سال [۲۴۸]: اهل حل و عقد، رشته خلافت را برای ابو العباس احمد بن - محمد معتصم بن هرون الرشید، استوار داشته، او را المستعین بالله گفتند و اولاد متوکل را برای آنکه:

مبادا که بهمن شود تاجدار به یاد آورد خون اسفندیار «۹» از سلطنت محروم نمودند.

چون حسین بن اسمعیل بن ابراهیم بن مصعب از فارس بیرون برفت، حکمرانی را به پسر عم خود عبد الله بن اسحق بن ابراهیم بن مصعب وا گذاشت. «۱۰»

در سال ۲۵۰: سپاه نامور فارس بر عبد الله بن اسحق شوریده، منزلش را غارت کردند و

(۱). در کامل، مصراع اول (غار الفتی لابن عمه) است. ر ک: ج ۵، ص ۲۸۷. غار به معنی دهن و دهانه و فرج و شکم و حر به کسر اول به معنی فرج زن است.

(۲). درباره (باغر) رجوع شود به تاریخ گزیده، ص ۳۲۵.

(۳). در متن: (خلافت اش).

(۴). عبارات ماخوذ از تاریخ گزیده است. ر ک: تاریخ گزیده، ص ۳۲۵، ابن اثیر نیز با اشاره به پدرکشی شیرویه و منتصر اشاره دارد. (ر ک: کامل، ج ۵، ص ۳۱۰).

(۵). ر ک: کامل، جلد پنجم، ص ۳۱۰.

(۶). بیت بر وزن خسروشیرین نظامی است ولی آنرا در این کتاب نیافتم. کلمه «نباشد» منطقا باید «نپاید» باشد.

(۷). ر ک: کامل، ج ۵، ص ۳۱۱. در متن بجای (تحریض) (تحریص) است.

(۸). سوگند به خداوند که عزیز نمی شود کسی که بر حق نیست اگر چه ماه از پیشانی وی بتابد و خوار نمی شود صاحب حق اگر چه عالمیان بر ضد او متفق شوند.

(۹). بیت بر وزن شاهنامه است ولی از فردوسی نیست.

(۱۰). ر ک: طبری، ج ۳، ص ۱۶۳۶ - ۱۵۳۴. و ر ک: تاریخ یعقوبی، جلد دوم، ص ۵۳۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۰۸

محمد بن حسن بن قاری را که رتبه پیشکاری او را داشت کشتند «۱».

در سال ۲۵۱: بیشتر مردم از مستعین خلیفه رنجیده، جماعتی از بیعت او اعراض نموده، در بیعت محمد بن جعفر متوکل عباسی درآمدند و او را المعتر بالله گفتند و جماعتی در بیعت احمد مستعین بن معتصم باقی بودند و با جماعت دیگر جدال کردند.

تا در سال ۲۵۲: مستعین خود را از خلافت معزول داشته به خلافت المعتر بالله راضی گشت.

### [وقایع فارس در روزگار المعتر بالله]

در همین سال [۲۵۲]: معتر خلیفه، مستعین معزول را روانه سفر آخرت فرمود «۲».

هم در این سال [۲۵۲]: حکمرانی مملکت فارس به علی بن حسین بن شبل ارزانی گردید «۳».

در سال ۲۵۴: در بیست و پنجم ماه جمادی دویم، حضرت امام علی النقی بن امام محمد- الجواد التقی ابن امام علی الرضا سلام الله علیهم به جوار رحمت الهی رسید و ولادت آن حضرت سیزدهم ماه رجب سال ۲۱۲ «۴» بود و شیخ میثم بحرینی عمر آن جناب را چهل و یک سال و نه ماه گفته است «۵».

و در سال ۲۳۷ «۶»: صالح بن نصر کنانی بر سیستان غلبه کرد و یعقوب بن لیث صفار که به معنی رویگر است و گذران این پدر و پسر در سیستان از رویگری بود با صالح موافقت داشت و طاهر بن عبد الله بن طاهر والی خراسان، سیستان را از دست صالح بگرفت، پس درهم بن حسین بر سیستان فائق آمد و یعقوب را سپهسالار سپاه خود نمود و چون درهم از ضبط بلاد و نظم سپاه عاجز آمد، یعقوب به حسن «۷» تدبیر اختیار را از درهم گرفته در رتق و فتق ملکی، تصرفی

(۱). (ابن قریش به ناحیه اصطخر رفت و با سپاه مکاتبه کرد و به آنان اعلام کرد که می‌خواهد بر عبد الله بن اسحاق بتازد (سپاه) به یاری وی برخاستند ... و علی بن حسین بازگشت و بر عبد الله حمله برد و او را از خانه‌اش بیرون کرد و اموال و اثاثش را غارت نمود و ... عبد الله به بغداد بازگشت و علی بن حسین را بر خود امارت دادند). تاریخ یعقوبی، جلد دوم، ص ۵۳۰.

(۲). مستعین سه سال و نه ماه و دو روز خلافت و بیست و هفت سال عمر کرد در مدت خلافت از سست‌رانی شش وزیر نشاند. سعید حاجب او را خفه کرد. (ر ک: تاریخ گزیده، ص ۳۲۷-۳۲۶). ر ک: کامل، ج ۵، ص ۳۳۱. در- مورد استعفاء مستعین ر ک: تاریخ یعقوبی، جلد دوم، ص ۵۳۱.

(۳). ر ک: طبری، جلد سوم، ص ۱۶۹۸، ۱۷۰۵، ۱۷۴۱. و کامل، ج ۵، ص ۳۴۰.

(۴). حمد الله مستوفی می‌نویسد که (روز شنبه منتصف رجب ۲۱۴ در مدینه متولد شد). (تاریخ گزیده، ص ۲۰۶)، در تاریخ گزیده آمده است که عمر آن حضرت (سی و نه سال و یازده ماه و هیجده روز) بود. (ص ۲۰۶).

(۵). ابن میثم: علی بن میثم بحرینی یا بحرانی ملقب به کمال الدین و مفید الدین و عالم ربانی از اکابر علمای امامیه قرن هفتم هجری است (بعد از سال ۶۸۱ هجری) که فقیه، محدث، فاضل، ادیب کامل، حکیم متاله و فیلسوف و متکلم بود. (ر ک: ریحانه الادب، جلد ششم، ص ۱۷۴، چاپ دوم، تهران ۱۳۳۵) در الاعلام زرکلی آثار او چنین است:

القواعد، استصقاء النظر فی امامة الائمه الاثني عشر، آداب البحث و تجرید البلاغه (جلد هشتم، ص ۲۹۳ و ۲۹۴ چاپ سوم). او استاد علامه حلی است و شرح نهج البلاغه را به نام عظاملک جوینی حکمران بغداد و عراق، تالیف و در سال ۶۷۹ فوت کرده است. (تاریخ مغول، ص ۵۰۳ و ۵۰۴).

(۶). مؤلف این واقعه را که بر حسب تقدم تاریخی می‌باید بعد از وقایع سال ۲۳۶ ضبط می‌کرد در اینجا آورده است تا تمهید مقدمه‌ای باشد برای حوادث سال ۲۵۵ و روی کار آمدن یعقوب لیث.

(۷). در متن (به حس).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۰۹

تمام نموده مالک سیستان گردید و روز بروز شوکتش افزود و از همه جا لشکر بر گرد او جمع شده، آواز سلطنتش منتشر گردید «۱». در سال ۲۵۵: یعقوب بن لیث از سیستان، لشکری به کرمان بیاورد و علی بن حسین بن- شبل که فرمانفرمای مملکت فارس بود، طوق بن مغلّس را سردار سپاه فارس کرده به مبارزات یعقوب، به کرمان فرستاد، بعد از تلاقی شکست بر سپاه فارس افتاده، طوق را

اسیر کردند «۲» و چون یعقوب، لباسهای پاک قیمتی در بر طوق بدید، چکمه خود را در آورد که قدری نان خشک در او بود، به طوق گفت دو ماه بیشتر است که چکمه از پای بیرون نیاورده و به نان خشک که در چکمه می گذاردم، گذران کرده‌ام و شما را با این لباس می بینم، پس یعقوب، طوق بن مغلّس و سران سپاه او را زنجیر کرده، روانه مملکت فارس گردید و علی بن حسین «۳» والی فارس با سپاهی انبوه، به استقبال یعقوب آمد، در جنگ اول شکست دیده، خودش اسیر و لشکرش پراکنده گردید، یعقوب با شکوه تمام وارد شهر شیراز گشت «۴»، آنچه از اموال علی بن حسین ملکی را دید، ضبط کرده، عود به سیستان نمود.

### [وقایع فارس در روزگار مهتدی بالله]

در همین سال [۲۵۵]: اتراک که سران سپاه بغداد بودند، مطالبه جیره و مواجب از دستگاه خلافت نموده، المعتر بالله از عهده نیامده، او را گرفته، معذب داشته معزولش نموده «۵» محبوسش داشتند و سه روز آب و نانش نداده وفات یافت و بیست و چهار سال از عمرش گذشته بود «۶».

در همین سال [۲۵۵]: با محمد بن هرون الواثق بالله به خلافت بیعت نموده، او را مهتدی بالله گفتند.

در سال ۲۵۶: باز لشکریان بر مهتدی شوریده، مطالبه حقوق خود را می نمودند، مهتدی از عهده نیامده، جمعی با او موافقت کرده، با لشکریان جدال نموده و شکست بر اتباع مهتدی افتاده، او را گرفته، معذب داشتند تا جان از قالبش بدرود نمود و از عمرش سی و هشت سال گذشته بود و رفتار مهتدی با رعیت و لشکری و در تقوی و عبادت و زهد مانند عمر عبد العزیز بود و مکرر می گفت: خجالت دارم که چرا در بنی عباس مانند عمر عبد العزیزی در بنی امیه نباشد «۷».

(۱). ر ک: کامل، ج ۵، ص ۳۳۷. در ضمن وقایع سال ۲۵۳.

(۲). ر ک: کامل، ج ۵، ص ۳۴۰، و ر ک: تاریخ گزیده، ص ۳۲۸.

(۳). هو: (علی بن الحسین بن شبل) ر ک: کامل، ج ۵، ص ۳۴۰. در طبری، علی بن الحسین بن قریش بن شبل (ج ۳، صفحات ۱۶۹۸، ۱۷۰۵، ۱۷۴۱).

(۴). در کامل آمده است که چون یعقوب وارد شیراز شد مردم را امان داد و علی را به انواع عذابها معذب داشت و به خلیفه نامه‌ای نوشت و از او فرمانبرداری نمود و هدیه‌های گرانقدری برای وی فرستاد و پس از چندی به سیستان بازگشت و علی را نیز با خود برد. (ج ۵، ص ۳۴۱).

(۵). در متن: نمود. فارسنامه ناصری ج ۱ ۲۰۹ وقایع فارس در روزگار مهتدی بالله ..... ص: ۲۰۹

(۶). در تاریخ گزیده آمده است: (معتر برادر خود مؤید را ... در زیر برف کرد تا بسرما بمرد و در لحاف سمور بمردم نمود و گفت به مرگ طبیعی مرده است لا-جرم او نیز از خلافت برنخورد. ترکان جامگی خواستند، در خزانه مال نبود ... ماجری دراز شد ترکان شمشیر کشیدند ... بر در او آمدند ... غلامان در رفتند و او را بیرون کشیدند و در آفتاب بداشتند و الزام کردند تا خود را خلع کرد و به مطالبات زجر نمودند تا هرچه داشت بداد و در حمامی گرم بردند و آب و یخ زهرآلود دادند بدان در گذشت و بروایتی در حبس از گرسنگی بمرد). (ص ۳۲۹).

(۷). ر ک: کامل، ج ۵، ص ۳۵۵. تاریخ گزیده، ص ۳۲۹. تاریخ یعقوبی، جلد دوم، ص ۵۳۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۱۰

در همین سال [۲۵۶]: ابو العباس احمد بن جعفر متوکل عباسی را به زیور خلافت و سلطنت آراستند و او را المعتمد علی الله گفتند و فرمانروائی فارس را با حرث بن سیما «۱» گذاشته و در این سال محمد بن واصل بن ابراهیم تمیمی فارسی و احمد بن لیث کرد



فارسی با حرث بن سیما جنگ کرده، حرث را بکشتند و محمد بن واصل، لوای اقتدار را در مملکت فارس برافراشت. در سال ۲۶۰: حضرت امام حسن عسکری «۲» (ع) قرین رحمت الهی آمده به روضه رضوان خرامید، ولادت باسعادت آن حضرت در سال ۲۳۱ بوده و در تاریخ کامل در سال [دویست و] سی و دو نوشته است و شیخ میثم بحرینی «۳» عمر آن حضرت را سی و دو سال گفته است و آنحضرت را عسکری برای آن گویند که چون معتصم، خلیفه عباسی شهر سمرن‌رای را بساخت و عسکر خود را یعنی لشکر خود را در آن شهر منزل بداد، آن شهر را عسکر گفتند و چون آن جناب در آن شهر توقف داشت و مدفون گردید، او را عسکری گفتند و شیخ میثم بحرینی اعمار حضرت- رسول و ائمه اثنی عشر فرقه اثنی عشری سلام الله علیهم را چنین فرموده است:

حسن مز و حسین، نحل و ابنه زن و کذاک الباقر  
جعفر سه و لموسی نه له مثله سنا علی الطاهر  
و جواد که له و ابن له مب و ربع العام منه قاصر  
حسن لب و ابو الکل له مثل سن المصطفی سج ظاهر

### [وقایع فارس در روزگار المعتمد علی الله]

در سال ۲۶۱: معتمد فرمانروائی فارس را به موسی بن بغا وا گذاشت و موسی عبد الرحمن بن- مفلح را که جوانی بیست و یک ساله بود، والی اهواز و فارس کرده، روانه داشت و چون محمد بن- واصل که در فارس رایت خودسری افراشته بود، از آمدن عبد الرحمن باخبر گردید از مملکت فارس، لشکری برداشته به استقبال عبد الرحمن آمده در رامهرمز تلاقی فریقین گشته و محمد بن- واصل فائق آمده، عبد الرحمن را اسیر کرد و معتمد خلیفه عباسی، خلاصی عبد الرحمن را از محمد بن واصل خواسته، اجابت ناکرده، عبد الرحمن را بکشت و اظهار داشت که وفات یافت.

چون خبر استیلائی محمد بن واصل بر مملکت فارس و غلبه بر عبد الرحمن و اخذ اموال او، به یعقوب بن لیث رسید، دیگک طمع را به جوش آورده، از سیستان به جانب فارس تاخته، سرآورده سلطنت خود را در بلوک بیضای فارس که مرغزاری وسیع دارد برپا نمود و محمد بن واصل، ابو بلال مرداسی «۴» خالوی خود را از رامهرمز به شفاعت خدمت یعقوب فرستاد و یعقوب مسالمه- نامه با چند نفر از نزدیکان خود را نزد محمد بن واصل فرستاد و محمد در خیال غدر افتاد [و] فرستاده‌ها را حبس کرده که بی‌خبر بغتاً بر سپاه یعقوب یورش آورده او را تباہ کند و چون از شولستان گذشت و نزدیک بیضا شد، در روز گرمی از کوهستان سخت گذشت، در وقت ظهر

(۱). ر ک: کامل، ج ۵، ص ۳۶۰.

(۲). ر ک: کامل، ج ۵، ص ۳۷۳. در تاریخ گزیده آمده است که: (حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی (ع) در روز- دوشنبه دهم ربیع الاخر سنه ۲۳۲ در سامره به وجود آمد و بیست و هفت سال و ده ماه و بیست و هشت روز بزیست ...) (ص ۲۰۶).

(۳). ر ک: حاشیه حوادث سال ۲۵۴ در همین کتاب.

(۴). در کامل: ابو بلال مرداس (ج ۶، ص ۲). طبری او را (ابو بلال مرداس بن ادیه) می‌نامد. (ر ک: طبری، ج ۱۴، ص ۷۹).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۱۱

پیاده شده که استراحت کند و جمعی از همراهان او در کوهستان از تشنگی و گرسنگی بمردند و این خبر به یعقوب رسید، سران سپاه خود را جمع کرده و قصه را بگفت و ابو بلال مرداسی را خواسته که محمد بن واصل چون غدر نمود، البته به عقوبت آن

گرفتار شود، حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ - الْوَكِيلُ «۱»، فوراً با سواران شیردل روی به جانب محمد بیاورد و بعد از تلافی، بی‌درنگ، شکست بر سپاه محمد بن واصل افتاد و فیروزی با یعقوب شده، تمامت اموال محمد که از عبد الرحمن بن - مفلح گرفته بود عاید لشکر یعقوب گردید و محمد بن واصل فرار نمود «۲».

در سال ۲۶۲: یعقوب با سپاه خود «۳» به جانب اهواز برفت و با لشکر معتمد خلیفه جنگها کرده گاهی غالب و بیشتر مغلوب گردید و محمد بن واصل باز در مملکت فارس لوای اقتدار افراشت و معتمد فرمان حکمرانی فارس برای محمد بن واصل فرستاد و یعقوب در اواخر این سال از اهواز عود به فارس نمود.

در سال ۲۶۳: به خیال تصرف اهواز افتاد چون به شهر نوبندگان «۴» که در آن زمان در کمال آبادی قصبه شولستان «۵» بود رسید، چندی توقف کرد، عمال خلیفه از اهواز و شوشتر بیرون رفتند و نواحی «۶» در تصرف یعقوب درآمد «۷».

در سال ۲۶۵: یعقوب در اهواز به مرض قولنج «۸» مبتلا گردید و در همین مرض رسولی از جانب معتمد خلیفه نزد یعقوب آمده، نامه فرمانروائی مملکت فارس برای او آورد، یعقوب رسول خلیفه را خواست و شمشیری و گرده نان خشکی حاضر کرد و به رسول گفت: اگر از این مرض، مردم، من از خلیفه و خلیفه از من آسوده است و اگر شفا یافتم، این شمشیر میانه من و خلیفه حکم است و روز دیگر بدرود زندگانی نمود «۹» و عمرو بن لیث برادر یعقوب به جای برادر نشست، تمامت متصرفی او را کفایت نمود و عریضه ضراعت آمیز، خدمت خلیفه فرستاد و عذر خواست و خلیفه فرمان حکمرانی فارس و سیستان و سند و کرمان و اصفهان را برای عمرو بن لیث انفاذ داشت «۱۰».

در سال ۲۶۸: محمد بن لیث که عامل خراج فارس بود در ادای مال دیوان مسامحه نمود و عمرو بن لیث به فارس آمد با محمد بن لیث جنگ کرد، غالب گردید و محمد را اسیر کرده

(۱). قسمتی از آیه ۱۷۳ سوره آل عمران به معنی: (خداوند ما را کفایت است و نیکو یاری خواهد بود).

(۲). ر ک: کامل، ج ۳، ص ۶.

(۳). در متن: (سپاهخود).

(۴) و (۵). ر ک: حواشی و مقدمه همین کتاب. امروز بجای شولستان، ممسنی بکار می‌رود.

(۶). در متن (و نوانواحی).

(۷). ر ک: کامل، ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۴.

(۸). ر ک: کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۱، گردیزی در زین الاخبار علت مرگ یعقوب را چنین نوشته است: (لشکر یعقوب بیشتر هلاک شدند و او هزیمت شد و از آن ننگ او را زحیر گرفت و چون به جندی شاپور رسید از آن علت زحیر ببرد). ص ۱۴، چاپ برلین.

(۹). کامل، تاریخ وفات یعقوب را نهم شوال ۲۶۵ می‌داند (ج ۶، ص ۲۱). ولی در تاریخ گزیده آمده است که یعقوب مدت ده سال پادشاهی کرد و ... در رابع عشر شوال ۲۶۵ درگذشت. (ص ۳۷۲).

(۱۰). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۲۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۱۲

و شهر استخر را غارت کرد و به شیراز آمد [ه] اقامت نمود «۱».

در سال ۲۷۱: معتمد خلیفه، عمرو بن لیث صفار [ر] از آنچه به او داده بود معزول داشت «۲» و خالد بن مخلد «۳» را برای جنگ با عمرو، با سپاهی فراوان، روانه فارس داشت. بعد از ورود لشکر خلیفه، روز دهم ربیع الاول از اول روز تا ظهر جنگ بهم پیوست،

پس شکست عاید عمرو گشت و از معرکه بیرون رفت، باز تدارک کار خود را کرده، استیلا یافت.

در سال ۲۷۲: طلحه ابو احمد موفق برادر ابو العباس احمد، معتمد خلیفه «۴»، با لشکری فراوان، برای استیصال عمرو لیث به فارس آمد، عمرو جماعتی از سپاه خود را به نواحی سیراف که ساحل دریای فارس است فرستاد و پسر خود، محمد بن عمرو را در ناحیه ارجان گذارد و خود را مرد برابر موفق ندید، به کرمان رفته از بیابان لوط به سیستان رسید و موفق، عامل بر مملکت فارس گماشته عود به دار الخلافه نمود «۵».

### [وقایع فارس در روزگار المعتضد بالله]

در سال ۲۷۹: ابو العباس احمد المعتضد علی الله، خلیفه عباسی، زندگانی را گذاشته رهسپر آخرت گردید و پنجاه سال و شش ماه از عمرش گذشته بود و بعد از وفات معتمد عقد خلافت و سلطنت را برای ابو العباس احمد بن ابی احمد طلحه الموفق بن جعفر المتوکل استوار داشته و او را، المعتضد بالله گفتند «۶».

در سال ۲۸۷: عمرو بن لیث با اسماعیل بن احمد سامانی در نواحی بلخ جنگ کرده شکست خورده، اسیر گردید و اسماعیل او را روانه بغداد بداشت و معتضد او را بعد از حبس بکشت «۷» و از مآثر یعقوب ابن لیث صفار، قصر یعقوب بلوک قونقری «۸» فارس است و از مآثر

(۱). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۳۹.

(۲). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۵۸. بقول ابن اثیر خلیفه عمرو را عزل و لعن کرد و فرمان داد تا او را بر منابر لعن کنند. ر ک:

طبری، وقایع سال ۲۷۱

(۳). این نام در کامل، (صاعد بن مخلد) آمده است. (ج ۶، ص ۵۸). و طبری هم (صاعد بن مخلد) آورده است. ر ک:

طبری، ج ۱۴، ص ۲۷۹. بنابراین آنچه در متن آمده است غلط است. صاعد بن مخلد بعدها از فارس فراخوانده شد و مورد غضب موفق قرار گرفت و اموال او و خاندانش مصادره شد. (ر ک: کامل، ج ۶، ص ۶۰).

(۴). موفق که اسمش طلحه باشد برادر خلیفه پانزدهم عباسی المعتضد علی الله بود که این دو و المعتز و المستنصر پسران جعفر متوکل بودند. الموفق با اینکه به خلافت نرسید در ایام برادرش معتمد دارای هرگونه قدرت و اختیار بود و بقول صاحب تاریخ الفخری، در خلافت با وی شریک بود. ح ۱ ص ۲۹، تاریخ مختصر ایران، هرن.

(۵). خلیفه پس از مدتی تمام حقوق و امتیازات عمرو را به او بخشید ولی بقول هرن فرط کشورگیری و حرص و تصرف اراضی که او داشت باعث تزلزل وی گشت عمرو در سال ۲۸۵ ماوراء النهر را از معتضد برادر معتمد خواست و بگرفت و این عمل و ارسال منشور و هدایا برای خلیفه خرج فراوان داشت. ر ک: زین الاخبار گردیزی، ص ۱۷، چاپ برلین. و تاریخ مختصر ایران، هرن، ص ۲۹ و ۳۰.

(۶). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۷۳: معتمد در یازده روز مانده از رجب در بغداد در نتیجه افراط در شرابخواری درگذشت و در سامره دفن شد.

(۷). در تاریخ گزیده آمده است: (عمرو دو سال محبوس بود به وقت وفات معتضد به روایتی خادمی را فرستاد تا او را بکشت و به روایتی او را فراموش کردند و خوردنی ندادند تا بمرد). (ص ۳۷۵) و ر ک: کامل، ج ۶، ص ۹۵ و ۱۰۱.

(۸). (ناحیه‌ای میان شمال و مشرق شیراز، از سردسیرات فارس ... رودخانه‌ای به همین نام دارد و اهالی این بلوک طایفه خلیج است که در اصل ترک هستند. ر ک: بلوکات فارس، در همین کتاب.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۱۳

عمرو بن لیث صفار، مسجد جامع عتیق شیراز است که ذکر آن در بقاع شیراز بیاید «۱».

در سال ۲۸۸: به ماه صفر، طاهر بن محمد بن عمرو بن لیث صفار لشکری از سیستان کشیده به فارس آورد، عامل خلیفه را از نواحی فارس رانده، لوای اقتدار برافراشت و معتضد خلیفه بعد از اطلاع، غلام خاصه خود، بدر را با سپاهی انبوه، روانه فارس داشت و طاهر پیش از جنگ، سپاه خود را از نواحی فارس برداشته به سیستان رسانید.

در ماه ربیع دوم از سال ۲۸۹: ابو العباس احمد المعتضد بالله، وفات یافت و ولادتش در سال ۲۴۲ بود «۲» و بعد از وفات معتضد، لوای سلطنت و خلافت برای علی بن احمد معتضد افرشته و او را المکتفی بالله گفتند.

در همین سال [۲۸۹]: بدر غلام معتضد از فارس معزول گشته روانه بغداد گردید و در نزدیکی بغداد به سعایت قاسم وزیر مکتفی او را بکشند «۳».

در سال ۲۹۲: حکمرانی مملکت فارس به طاهر بن محمد عود نمود.

### [وقایع فارس در روزگار المکتفی بالله]

در سال ۲۹۵: المکتفی بالله علی بن المعتضد بالله، وفات یافت و از عمرش سی و سه «۴» گذشته بود «۵».

در همین سال [۲۹۶]: جعفر بن معتضد عباسی را بر خلافت منصوب داشتند و او را المقتدر بالله گفتند «۶».

### [وقایع فارس در روزگار صفاریان]

در سال ۲۹۶: سبکری غلام عمرو بن لیث صفار بر مولازادگان خود شوریده، طاهر بن - محمد بن عمرو بن لیث و برادرش یعقوب بن محمد بن عمرو را در جنگ گرفته، اسیر نمود و آنها را به صحابت وزیر خود، عبد الرحمن بن جعفر شیرازی روانه بغداد داشت بعد از ورود به فرمان مقتدر آنها را حبس کردند و چون سبکری بی اجازه خلافت، متصدی امور فارس شده بود، عبد الرحمن بن جعفر شیرازی وجوه مال و منال خراج فارس را در بغداد برای سبکری قرار داد «۷».

در سال ۲۹۷: لیث بن علی بن لیث از سیستان به فارس آمده، لوای سروری را برافراشت و سبکری گریخته به ارجان برفت و قضیه را به مقتدر خلیفه فرستاد و از دار الخلافه، مونس خادم با سپاهی انبوه برای اعانت سبکری به ارجان بیامد و لیث، برادر خود را با جماعتی، برای محافظت شیراز روانه داشت و خود به جانب ارجان می‌شتافت که خبر رسید حسین بن - حمدان از قم برای اعانت سبکری و مونس آمده، وارد بیضا گردید، پس لیث عطف عنان را

(۱). ر ک: تاریخچه مسجد جامع عتیق شیراز، مرحوم علی نقی بهروزی از انتشارات فرهنگ و هنر فارس ۱۳۴۹، ص ۱.

(۲). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۱۰۰. مسعودی تاریخ وفات او را شش روز مانده از ربیع الاول سال ۲۹۸ می‌داند و سن او را چهل و هفت سال می‌نویسد. (التنبیه و الاشراف، ترجمه ابو القاسم پاینده، ص ۳۵۷).

(۳). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۱۰۲.

(۴). در متن به حروف: (سی و دو) ولی در خط خوردگی: (سی و سه) شده است.

(۵). (مکتفی شش سال و هفت ماه و بیست روز خلافت کرد و در سیزدهم ذی الحجه سال ۲۹۵ درگذشت) تاریخ گزیده، ص ۳۳۷.

(۶). مقتدر در سیزده سالگی به خلافت رسید و چون یازده سال از ملکش گذشت در سال ۳۰۶ درگذشت. (تاریخ گزیده، ص

(۳۳۸).

(۷). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۱۳۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۱۴

به جانب حسین نمود و مردی را برای راهنمایی با خود داشت، مرد راهنما، لیث و همراهانش را از بیراه به کوهستان آورد و بیشتر اسبان آنها سقط گردید و چون از کوهستان درآمدند، اردوی مونس سبکری را دیده، گمان برادر نموده، داخل گردید، پس قتالی سخت نمود و لیث شکست یافته، اسیر گردید و سبکری بعد از این فتح وارد شیراز شد و مونس، عود به بغداد نمود و عبد الرحمن بن جعفر شیرازی، وزیر سبکری بر امور فارس مسلط گشته، جماعتی بر او حسد بردند و او را به خیانت «۱» نسبت دادند و سبکری او را حبس نمود و اسماعیل بن ابراهیم را به جای او، وزیر فارس نمود و عبد الرحمن وزیر، در وقت حبس ماجرا را به ابن فرات وزیر بغداد نوشت، ابن فرات محمد بن جعفر فریابی را، روانه فارس داشته، بعد از ورود در دروازه شیراز با سبکری جنگ کرده و سبکری شکست خورده به جانب خراسان گریخت و اموالش نصیب محمد بن جعفر گردید و محمد لوای حکومت را در فارس برافراشت «۲» و قنبح «۳» خادم را عامل مملکت فارس نمود.

در سال ۲۹۸: محمد بن جعفر فریابی و قنبح امیر و عامل فارس هر دو وفات یافتند «۴» و بجای «۵» آنها عبد الله بن ابراهیم مسمعی را فرمانروای فارس داشتند و کرمان را اضافه بر فارس قرار دادند.

در سال ۳۰۰: عبد الله بن ابراهیم از حکومت فارس و کرمان معزول گشته، بدر ابن - عبد الله حمای [را] که والی اصفهان بود والی مملکت فارس کردند «۶».

در سال ۳۰۴: از مصدر خلافت، حکم صادر شد که بدر ابن عبد الله حمای والی فارس، لشکری «۷» را برداشته به جانب سیستان رفته، نواحی را نظمی داده، عود کند. بدر اطاعت کرده، رفته، عود به فارس نمود «۸».

در تاریخ کامل نوشته است که در سال ۳۰۵: ابو جعفر بن محمد بن عثمان عسکری «۹» معروف به سمان «۱۰» رئیس طایفه امامیه که او را باب امام منتظر می دانستند، وفات یافت و وصیت را به سوی ابو القاسم بن حسین بن روح داشت.

در سال ۳۱۱: بدر، در فارس وفات یافت [و] امارت مملکت فارس «۱۱» را به پسرش محمد بن - بدر دادند «۱۲».

(۱). در متن (به خیانه).

(۲). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۱۳۶.

(۳). در کامل: (قنبح) خادم افشین است. (کامل، ج ۶، ص ۱۳۶).

(۴). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۱۳۸.

(۵). در متن: (و بیرای)، لا یقرء است.

(۶). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۱۴۳.

(۷). در متن: (لشگر).

(۸). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۱۵۶، در همین سال بدر، ابو یزید خالد بن محمد مادرانی را که با خلیفه مخالفت می کرد و به فارس روی آورده بود کشت و سرش را به بغداد فرستاد. ر ک: ج ۶، ص ۱۵۷، و ح ۲ همان صفحه.

(۹). در متن: (عسگری).

(۱۰). در کامل: (معروف به العمری)، (ج ۶، ص ۱۵۹).

(۱۱). متن: (بر).

(۱۲). در کامل: (بدر المعتمدی) در فارس در گذشت. (ج ۶، ص ۱۷۵).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۱۵

در سال ۳۱۲: امارت فارس به ابراهیم مسمعی قرار گرفت، لشکری برداشته به گرمسیرات کرمان رفته، فتح کرده، عود نمود (۱).

در سال ۳۱۵: ابراهیم مسمعی در شهر نوبندگان وفات یافت و مقتدر خلیفه، یاقوت را که از دولتخواهان او بود فرمانروای مملکت فارس نمود (۲).

در سال ۳۲۰: جماعتی از لشکریان، بر مقتدر خلیفه شوریده، او را کشتند و از عمرش سی و هشت سال گذشته بود (۳).

در همین سال [۳۲۰]: لوای خلافت، برای محمد بن معتضد خلیفه، افزاشته، او را القاهر بالله گفتند (۴).

### [وقایع فارس در روزگار آل بویه: عماد الدوله]

در سال ۳۲۱: عماد الدوله علی بن بویه دیلمی، اول ملوک آل بویه که آنها را دیالمه گویند، از اصفهان به ارجان آمده، استیلا یافت. در تاریخ کامل نوشته است «۵»: نسب آل بویه به بهرام گور پادشاه عجم منتهی می‌شود و نام چندین نفر از پدر [ان] و اجداد آنها را به ترتیب نوشته است و آنها را دیالمه گویند که مدتی در بلاد دیلم توطن داشتند و دیلم نام شهری است از گیلان مازندران و بویه به ضم باء و فتح واو و سکون یا و هاء در کتاب قاموس است:

بویه: گزیر و بار گفته است. به سکون واو و فتح یاء: پدر ملوک عجم است و بویه پدر عماد الدوله مردی از اواسط ناس بود. وقتی در خواب دید که شعله آتشی از ذکر او بیرون آمده نزدیک به آسمان رسید «۶»، پس سه شاخه گشته و هر شاخه چندین شاخه دیگر شد و دنیا از این شاخه‌های آتش، روشن گشت. این واقعه را به منجم و معبری، نقل نمود. در تعبیرش گفتند:

سه نفر پسر تو از پادشاهان نامدار شوند و از هر یک چندین نفر از پادشاهان برخاسته «۷» که از روشنی اقتدار آنها، روی زمین روشن گردد، چون عماد الدوله در ارجان قوت یافت، از اطراف مملکت فارس مراسلات به او برای «۸» او نوشتند: از جمله ابو طالب زید بن علی نوبندگان «۹» بود که استدعای رفتن به نوبندگان [و] پس به جانب شیراز و فصلی از سستی کار «۱۰» یاقوت والی فارس نگاشت و علی ابن بویه از جنگ با یاقوت ترسیده، در جواب ابو طالب، معذرت خواست، باز

(۱). در کامل، فتح کرمان بوسیله ابراهیم مسمعی در ذکر حوادث سال ۳۱۳ آمده است. (ر ک: ج ۶، ص ۱۸۲).

(۲). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۱۹۰.

(۳). مستوفی در تاریخ گزیده سبب قتل مقتدر را چنین نوشته است: (مقتدر برادر خود قاهر را مجبوس کرده بود ... مردی بربری چابک سوار خدمت قاهر کردی ... روزی مقتدر مردم را سلاحشوری می‌فرمود این بربری درآمد و در تاخت و حربه چنان بر سینه مقتدر زد که از پشتش بیرون رفت و اسب بجھانید و آهنگ زندان کرد تا قاهر را خلاص دهد ...

اسبش بر مید، قلابی از دکان قصابی بر حلق بربری افتاد اسبش از زیر جست و بربری آونگ شد چون کسان مقتدر برسیدند او را در آن حال بدیدند خار در زیرش بسوختند). (ص ۳۴۱-۳۴۰)، و ر ک: کامل، ج ۶، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

(۴). (در دو شب مانده از شوال سال ۲۲۰ با القاهر بیعت شد). (کامل، ج ۶، ص ۲۲۲).

(۵). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

(۶). ر ک: تجارب السلف، چاپ عباس اقبال، ص ۲۱۵-۲۱۴.

(۷). در متن: (برخواست).

(۸). کذا فی المتن.

(۹). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۲۳۲.

(۱۰). در متن: (گار).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۱۶

ابو طالب او را ترغیب نمود تا آنکه علی بن بویه را از ارجان به شهر نوبندگان شولستان بیاورد و پیش از ورود علی به نوبندگان سپاهی از یاقوت به نوبندگان آمده، روز ورود علی، آنها را شکسته، پراکنده شدند و عماد الدوله علی بن بویه برادر خود را، رکن الدوله: حسن بن بویه را به جانب کازرون و سایر بلاد فرستاد «۱» و اموالی وافر تحصیل کرد و یاقوت والی فارس، لشکری «۲» به کازرون فرستاد و رکن الدوله حسن آنها را شکست داده به سلامتی در نوبندگان خدمت برادر رسید و در بین خبر دادند که لشکر خراسان به لشکر یاقوت ملحق گردید و عماد الدوله علی طریق حزم را گرفته از نوبندگان به بیضا و از بیضا به استخر برفت و در همه جا یاقوت «۳» در پی او بود و می خواست از قنطره ای که بر رودخانه کربال است «۴»، عبور کرده به جانب کرمان رود که یاقوت پیشدستی نموده، او را از عبور بازداشت و عماد الدوله، ناچار در جنگ شد «۵» و فیروزی با او گشت «۶» و یاقوت را از جا کنده، از ناحیه شیراز گذشت و عماد الدوله به سلامتی وارد شهر شیراز گردید و چون روزی گذشت، لشکریان مطالبه جیره و مواجب نمودند و عماد الدوله از جواب عاجز آمد، در دیوان دار الاماره شیراز در حیرت بماند که ماری در سقف از سوراخی به سوراخی برفت، جمعی را مأمور داشت که مار را از سوراخ درآوردند «۷»، چون سوراخ را خراب کردند، دریچه ای پیدا شد، چون داخل شدند، ده صندوق دیدند و بیاوردند و قیمت آنچه در آنها بود، به پانصد هزار دینار رسید «۸».

روز دیگر خیاطی را برای دوختن لباسی، خدمت عماد الدوله آوردند که گوشش کر بود، عماد الدوله با او از خیاطی سخنی گفت و خیاط را به گمان، مطالبه و مؤاخذه افتاد [ه] گفت:

جز هشت صندوق چیز دیگر، نزد من نیست، صندوقها را حاضر کردند، قیمت «۹» آنچه در آنها بود به سیصد هزار دینار رسید، از این غنیمت لشکر را سیر و خزانه را پر نمود «۱۰».

در سال ۳۲۲: از جانب خلافت درخواست نمود «۱۱» که آنچه را از بلاد در تصرف دارد به اجازه خلیفه باشد و در سالی هزار هزار درهم بدهد «۱۲»، خلیفه قبول کرده فرمان و خلعت برای او فرستاد و عماد الدوله، از شیراز بیرون آمد و استقبال کرده، خلعت را پوشید و در دار الاماره

(۱). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۲۳۳.

(۲). در متن: (لشگری).

(۳). در متن: (با یاقوت).

(۴). در کامل: (و انتهی الی قنطره علی طریق کرمان). (ج ۶، ص ۲۳۳).

(۵). (و ذلک فی آخر سنه احدی و عشرين). (کامل، ج ۶، ص ۲۳۳).

(۶). در متن: (کشت).

(۷). در متن: (درآوردند).

(۸). ابن اثیر همین داستان را ذکر کرده است، (کامل، ج ۶، ص ۲۳۵). منتها در ذکر وقایع سال ۳۲۲ و ر ک: تجارب- الامم، چاپ قاهره، ص ۲۹۹.

(۹). در متن: (قیمه).

(۱۰). ر ک: کامل، همین داستان (ج ۶، ص ۲۳۵، در ذکر وقایع سال ۳۲۲).

(۱۱). در متن (درخواست نموده).

(۱۲). در تجارب السلف آمده است که: (نامه نوشت پیش راضی خلیفه که ولایت فارس را به هشت هزار دینار به او مقاطعه کند با خلعت سلطنت راضی ملتمس او را مبذول داشت). ص ۲۱۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۱۷

شیراز قرار گرفت «۱».

در همین سال ۳۲۲: اهل حل [و] عقد، القاهر بالله را از خلافت معزول داشته «۲»، ابو العباس محمد بن مقتدر را به خلافت منصوب نموده، او را، الراضی بالله، گفتند و قاهر را از حلیه بصر عاری نمودند و مدتها در بغداد به سختی در معیشت گذران داشت، بعضی نوشته‌اند که در مساجد برای قرص نانی از مردمان بازاری سؤال می‌نمود و در تاریخ کامل نوشته است «۳».

در سال ۳۲۸: ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی را که از ائمه مذهب امامیه است، کشته او را به درجه شهادت رسانیدند «۴» و در کتاب قاموس نوشته است که کلین بر وزن امیر، دهی است از توابع ری «۵» و محمد بن یعقوب کلینی که از فقهاء شیعه است از آنجا برخاسته «۶» است.

در سال ۳۲۹: راضی خلیفه عباسی وفات یافت و سی و دو سال از عمرش گذشته بود و در همین سال عقد خلافت برای ابراهیم بن مقتدر، خلیفه عباسی، بستند و او را المتقی لله گفتند «۷».

در سال ۳۳۰: ابراهیم متقی خلیفه را معزول داشتند «۸» و لوای خلافت را برای عبد الله - بن علی مکتفی خلیفه عباسی افراشتند و او را المستکفی بالله گفتند «۹».

در سال ۳۳۴: احمد بن بویه که کوچکترین اولاد بویه بود با فر جمشیدی و شکوه اسکندری وارد بغداد شد و بعد از ملاقات با ابراهیم متقی خلیفه، کمال مودت فیما بین شده و امنای خلافت، علی بن بویه را که بزرگترین اولاد بویه بود ملقب به عماد الدوله نمودند و حسن بن بویه که پسر میانی بویه بود رکن الدوله و احمد را معز الدوله لقب دادند و امر نمودند که نامهای آنها را بر صفحه دراهم و دنانیر نقش کنند و چند روزی معز الدوله در بغداد بماند «۱۰»، پس حکم کرد تا مستکفی خلیفه را از تخت انداخته، او را مقید داشت و نام خلافت را بر فضل بن جعفر مقتدر عباسی گذاشتند و برای او بیعت گرفتند و او را المطیع لله گفتند، پس مستکفی خلیفه معزول را به مطیع منصوب دادند و او را کور کرده، محبوسش داشت «۱۱».

(۱). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۲۳۵. و تجارب الامم، ص ۲۸۲ بیعد، مخصوصا ص ۲۹۸، چاپ مصر.

(۲). (سبب آن بود که وزیر او ابن مقله از بیم او پنهان شد و امراء لشکر و لشکریان را به او متغیر کرد ... ناگاه در دار الخلافه رفتند و او را بگرفتند و میل کشیدند و در دار السلطنه حبس کردند). (تجارب السلف، ص ۲۱۴)

(۳). (روزی دیدند که در جامع منصور صدقه می‌خواست نه از درویشی بلکه مرادش تشیع بود بر مستکفی خلیفه) تجارب السلف، ص ۲۱۴. و ر ک: کامل، ج ۶، ص ۲۳۶ و ۲۳۷.

(۴). مؤلف کتاب مشهور (الکافی فی علم الدین) به عربی که یکی از کتب اربعه شیعه است.

(۵). (کلین، (بر وزن حسین) قریه‌ای است در ۳۸ کیلومتری جنوب غربی شهر ری کنونی). مقدمه ترجمه اصول کافی، چاپ دفتر نشر فرهنگ، ص ۶.

(۶). متن (برخواسته).

(۷). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۲۷۶. و تجارب السلف، ص ۲۱۷. ابن اثیر، و ر ک: تجارب الامم، ص ۴۱۶.

(۸). (غلامان ... گرد او درآمدند و او را در خیمه بردند و میل کشیدند و با مستکفی بیعت کردند). تجارب السلف، ص ۲۱۹.



(۹). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۳۰۱ و ۳۱۵.

(۱۰). ر ک: کامل، ج ۶، ص ۳۱۵. و تجارب السلف، ص ۲۲۱

(۱۱). (دو کس از اکابر دیلم ... پیش مستکفی آمدند و دستش بگرفتند و از تختش فرود کشیدند و دستارش در گردن انداختند و کشان کشان می‌بردند ... و به خانه معز الدوله برنهاده میل کشیدند و در سرای معز الدوله در بند بود تا وفات یافت در سنه ۳۲۸). تجارب السلف، ص ۲۲۱. و کامل، ج ۶، ص ۳۱۶

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۱۸

در سال ۳۳۸: [مستکفی] وفات نمود و معز الدوله تمامت مناصب و اعمال را از کارگزاران مطیع خلیفه گرفته، جز قوت لا یموت به دستگاه خلافت نمی‌رسانید و معز الدوله و اتباعش در ترویج مذهب شیعه اثنی عشری، ولعی تمام داشت [ند] و معز الدوله حکم نمود که هر ساله از روز اول محرم کارهای دیوانی و رعیتی را تا روز عاشورا، عاطل گذارده «۱»، زن و مرد به تعزیت‌داری جناب سید الشهدا حسین بن علی و اصحابش سلام الله علیهم پردازند و آن قرار و رسم تاکنون در بلاد شیعه برقرار مانده است.

### [وقایع فارس در روزگار رکن الله]

در سال ۳۳۸: علی بن بویه، عماد الدوله دیلمی در شیراز به مرض قرحه کلیه و وجع آن مبتلا- گردید و چون از زندگانی مایوس گشت و او را پسری نبود «۲» از برادر خود حسن ابن بویه، رکن الدوله خواهش نمود که فناخسرو عضد الدوله، پسر خود را روانه شیراز داشته تا بجای خود گذارم و او را بر آنچه دارم مالک سازم فناخسرو به شیراز آمده زمام مهام را بگرفت و در شهر جمادی دوم این سال عماد الدوله در شهر شیراز به رحمت ایزدی پیوست «۳» و او را خارج دروازه استخر شیراز، نزدیک مزار پرانوار امامزاده علی بن حمزه، سلام الله علیه به خاک سپردند.

بعد از وفات عماد الدوله، رکن الدوله به شیراز آمده، نه ماه توقف داشته، عود به ری نمود و از مآثر رکن الدوله که ایام توقف در شیراز احداث نمود، قنات رکن آباد است که منبع آن نزدیک به دو فرسخ میانه شمال و مشرق شیراز و مصب آن، صحرای مصلاهی شیراز است.

خواجه حافظ، علیه الرحمه فرموده است:

ز رکن آباد ما صد لوحش الله که عمر خضر می‌بخشد زلالش «۴»

### [وقایع فارس در روزگار عضد الدوله]

در سال ۳۵۱: المطیع لله، خلیفه فناخسرو بن رکن الدوله را به لقب عضد الدوله ملقب داشت «۵» و معز الدوله امر کرد که بر پیشانی دربهای مساجد بغداد نوشتند: لعن الله معاویه بن- ابی سفیان و لعن من غضب فاطمه رضی الله عنها فدکا و من منع ان یدفن الحسن عند قبر جده- علیه السلام و من نفی ابا ذر الغفاری و من اخرج العباس من الشوری «۶» و بعد چندی آن کلمات را محو کرده به جای آنها نوشتند: لعن الله الظالمین لآل رسول الله صلی الله علیه و سلم «۷».

در سال ۳۵۲: احمد معز الدوله در بغداد امر نمود که روز هیجدهم ماه ذی الحجه شهر بغداد را زینت داده مردمان با لباسهای فاخر شوند و اظهار شعف و سرور کنند «۸» و در شب چراغها و مشعلها افروزند و نام آن روز را عید غدیر گویند چرا که حضرت نبوت پناهی (ص) در روز هیجدهم ماه ذی الحجه سال حجه الوداع در منزلی میانه مکه معظمه و مدینه طیبه که آنرا

(۱). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۷.

- (۲). در متن (نه بود).
- (۳). ر ک کامل ج ۶ ص ۳۳۲ قبر او در حجره کوچکی مقابل بقعه علی بن حمزه قرار داشت.
- (۴). در متن: (ذلال).
- (۵). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۵.
- (۶). (لعنت خدا بر معاویه پسر ابو سفیان و آنکه فدک را از حضرت فاطمه (که خداوند از او خشنود باد) غصب کرد و بر آنکه از دفن حضرت امام حسن در جوار قبر جدش (که بر او سلام باد) جلوگیری کرد و بر آنکه ابو ذر غفاری را تبعید کرد و بر کسی که عباس را از شورا اخراج کرد).
- (۷). (لعنت خداوند بر کسانی باد که به خاندان رسول الله (که درود خدا بر او باد) ستم کردند).
- (۸). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۷.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۱۹
- غدیر خم گویند از پالان شتران منبری بساخت و بر منبر کلماتی فرموده که مشعر بر خلافت بلافصل مولای متقیان سلام الله علیه است.
- در سال ۳۵۴: شریف ابو احمد حسین بن موسی والد شریف سید مرتضی و سید رضی، رضی الله عنهم، نقیب تمام سلسله علیه علویه گردید و به امارت حجاج بیت الله الحرام منصوب گشت «۱».
- در سال ۳۵۶: احمد بن بویه، معز الدوله دیلمی در شهر بغداد وفات یافت و بختیار پسر خود را ولی عهد خود نمود و سفارش کرد از صوابدید رکن الدوله عم خود و عضد الدوله پسر عم خود بیرون نرود «۲».
- در سال ۳۵۷: فناخسرو عضد الدوله حکمرانی نواحی کرمان را ضمیمه مملکت فارس نمود «۳».
- در همین سال [۳۵۷]: ابراهیم المتقی بالله خلیفه عباسی وفات یافت و مدتها بعد از عزل زندگانی داشت «۴».
- در سال ۳۶۰: اهل گرمسیرات کرمان سر از چنبر اطاعت عضد الدوله کشیده و عامل او را منصرف داشتند و عضد الدوله با لشکری انبوه به سیرجان رفته، جماعتی از اهل حزم را روانه نواحی آنها داشتند و تمام گرمسیرات کرمان را در اطاعت آورده، عود نمودند «۵».
- در سال ۳۶۳: المطیع لله خلیفه عباسی به مرض فالج مبتلا گشته زبانش از کار افتاده، خود را از خلافت منزل داشته، رجوع خلافت را به عبد الکریم ابن مطیع الله پسر خود کرد و مردمان با عبد الکریم بیعت نمودند و او را الطابع لله گفتند و زمان خلافت مطیع [به] بیست و نه سال رسید. «۶»
- در همین سال [۳۶۳]: عضد الدوله لشکری از جانب دریا به عمان فرستاد و تمام نواحی عمان را در اطاعت آورد «۷».
- هم در این سال [۳۶۳]: در خارج دروازه درب سلم «۸» شیراز در جانب قبله قبرستان بزرگ شهری بنا نهاده آنرا به مناسبت نام خود «خسروگرد» «۹» فرمود برای آنکه گرد «۱۰» بمعنی شهر

(۱). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۱۵.

(۲). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۲۱.

(۳). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۲۷.

- (۴). در تجارب السلف، تاریخ فوت او ۳۳۵ نوشته شده است (ص ۲۱۹)، اما مسعودی در تنبیه و الاشراف می نویسد که وی در سال ۳۳۳ خلع شد و چشمانش را میل کشیدند و تا سال ۳۴۵ هنوز زنده بود. (ص ۳۸۳، ترجمه ابو القاسم پاینده، چاپ بنگاه ترجمه و

نشر کتاب).

(۵). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۴۱.

(۶). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۵۳، در تجارب السلف آمده است که: (سبکتگین حاجب معز الدوله پیش مطیع رفت و با او گفت تا خود را خلع کند و ولایت عهد به پسرش طایع دهد مطیع نخست ابا نمود و باز قبول کرد). (ص ۲۲۲) و ر ک: روضه الصفا، ج ۳، ص ۵۲۰ و تاریخ گزیده، ص ۳۴۸.

(۷). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۵۷.

(۸). بدلیل وجود قبر (شیخ سلم) در قبرستانی بهمین نام این دروازه نیز بدان اسم خوانده شد. ر ک: آثار العجم، ص ۴۶۳.

(۹). (عضد الدوله بیرون از شهر جایی ساخت و آنرا (گرد فناخسرو) نام نهاد). فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۳۲.

(۱۰). این کلمه که به کسر اول می‌باشد در پهلوی به صورت Kart است که به معنی ساخته و کرده و معرب آن (جرد) است که در آخر اسماء امکانه آید و معنی شهر ساخته ... دهد مثل داراب گرد که به معنی ساخته داراب است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۲۰

است و سالها به آبادی بماند و قرن‌هاست اثری از آن شهر باقی نمانده است.

در سال ۳۶۴: لشکر عراق بر بختیار بن معز الدوله شورید و عضد الدوله با سپاه فارس به جانب بغداد رفته، فتنه را خوابانید و چون بر تمامت عراق مستولی گشت طمع در تملک آن انداخت [بنابراین] بختیار را گرفته حبس نمود «۱» و چون خبر به رکن الدوله رسید بر عمل عضد الدوله انکار کرده، خود را از تخت به زیر انداخته فرغ نمود [و] به عضد الدوله نوشت:

اگر بختیار پسر مرا بجای خودش متمکن نداری، چشم پدری را از من مخواه و منتظر باش که با سپاه انبوه بیایم و آنچه بایست، کنم. بعد از رسیدن نوشته رکن الدوله، عضد الدوله، بختیار را مرخص داشته بر کار خودش مسلط نموده، عود به فارس فرمود «۲».

در سال ۳۶۵: عضد الدوله از غضب پدر ترسیده، جمعی را به شفاعت خدمت رکن الدوله فرستاده اذن ملاقات او را بخواست، پس رکن الدوله از ری و عضد الدوله از شیراز به اصفهان رفته، رکن الدوله تجدید عهد برای عضد الدوله نمود و بزرگان را بر آن شاهد داشت و متصرفی خود را بر اولاد خود قسمت کرد و سفارش آنها را به عضد الدوله نمود و همدان و توابع را برای فخر الدوله علی گذاشت و اصفهان و اعمال او را به مؤید الدوله واگذاشت، پس عود به ری نمود.

در سال ۳۶۶: [رکن الدوله] از حسن سیرت و سریرت جمع دنیا و آخرت کرده به رحمت- ایزدی پیوست و از عمرش هفتاد سال بیشتر گذشته بود و چهل و چهار سال لوای امارت افراشت و عماد الدوله علی ابن بویه اول کسی است که او را به لقب امیر الامرا ملقب داشتند «۳».

در همین سال [۳۶۶]: عضد الدوله لشکری از فارس به جانب بغداد برده بر بختیار بن- معز الدوله غالب گشت «۴».

در سال ۳۶۷: عضد الدوله وارد بغداد گردید و پیغام برای بختیار فرستاد که از عمل بغداد و عراق مأیوس باش لیکن اگر در طاعت من شوی هر جا بخواهی به تو خواهم داد، بختیار حکومت شام را اختیار نمود و عضد الدوله نامه حکومت و خلعت برای بختیار فرستاده روانه شام گردید «۵» و از عضد الدوله سفارشی آمد که در حق ابی تغلب ابن حمدان خیال غدر نکند و متعرض موصل نشود که ابو تغلب با عضد الدوله مراسله و مکاتبه داشته عقد مودت را استوار می‌داشت «۶»، چون بختیار به تکریت رسید رسل و رسائل از ابی تغلب ابن حمدان برای بختیار آمد که اگر حمدان برادر مرا گرفته به من سپاری با بیست هزار مرد جنگی ترا «۷» حمایت کنم «۸» و

(۱). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۵۹. ولی ذکر واقعه عباراتها از روضه الصفاست، جلد چهارم، ص ۱۵۶.

(۲). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۶۲.

(۳). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۸۰. در تاریخ بناکتی، سال مرگ رکن الدوله ۳۵۸ و مدت پادشاهی او ۲۸ سال آمده است (ص ۲۲۰)، در حالیکه کامل همچنانکه در فارسنامه آمده است، این مدت را ۴۴ سال نوشته است.

(۴). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۸۱.

(۵). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۹۰.

(۶). در متن: (و چون).

(۷). در متن: (تورا).

(۸). در متن: (گنم).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۲۱

عضد الدوله را از بغداد به فارس برگردانم و ترا بر سریر سلطنت بغداد نشانم، بختیار حمدان را گرفته برای ابی تغلب فرستاد و ابو تغلب وفای به عهد نموده و چون خبر به عضد الدوله رسید از بغداد حرکت کرده در ناحیه‌ای نواحی با ابی تغلب و بختیار ملاقات نموده، جنگی بزرگ با آنها کرده شکست بر بختیار و ابی تغلب افتاد و بختیار اسیر گردید و چون به خدمت عضد الدوله خواست رسید، اذن نیافت و حکم به قتلش فرمود «۱» و ولایت متصرفی معز الدوله، احمد بن بویه و بختیار بن معز الدوله ضمیمه بلاد متصرفی عضد الدوله گشت، پس عضد الدوله به موصل آمد «۲» و لوای اقتدار در نواحی برافراشت و تمامت دیار بکر و دیار مضر «۳» در اطاعتش در آمد و به فتح و فیروزی وارد بغداد گردید.

و در این سفر با شریف ابو احمد نقیب والد شریفین: سید مرتضی و سید رضی مصاحب بود و بعد از ورود به بغداد خرابیهائی که در چند سال بر بغداد وارد آمده بود تعمیر نمود و بقاع خیر احداث کرد و وظائف بر فقها و متکلمین و مفسرین و نحویین و شعرا و نسابین و اطبا و اهل حساب و مهندسین مقرر داشت «۴».

در سال ۳۶۹ دختر نیک اختر خود را به عقد ازدواج الطایع لله خلیفه عباسی در آورد و صدق را صد دینار مقرر داشت.

و در این سنه [۳۶۹]: عامه مسلمانان شیراز بر طایفه مجوس شوریده، جماعتی از آنها را کشتند و خانه‌های آنها را غارت کردند و چون خبر به عضد الدوله رسید جماعتی را برای تنبیه و تعزیر «۵» فتنه کاران، از بغداد روانه شیراز بداشت و بعد از ورود لوازم مؤاخذه را به عمل آوردند.

و در این سال [۳۶۹]: عضد الدوله در بغداد نقیب اشراف، ابو احمد حسین موسوی والد شریفین مرتضی و رضی، رضی الله عنهم و ابو عبد الله برادر ابو احمد قاضی قضات را گرفته آنها را روانه فارس داشته محبوس شدند.

در سال ۳۷۲: عضد الدوله فناخسرو ابن رکن الدوله حسن بن بویه چشم از تمامت ممالک محروسه خود بپوشید و دنیای فانی را گذاشته، زندگانی را بدرود کرده به رحمت ایزدی پیوست «۶»، جنازه او را به نجف اشرف نقل کردند و در تاریخ کامل نوشته است که علی بن احمد احذب مزور، خطوط شبیه به خط مردم را چنان می نوشت که اگر با اصل آن خطوط موازنه می نمودند هیچ کس اصل و شبیه را فرق نمی گذاشت و اگر عضد الدوله می خواست فتنه [ای] در میان دو نفر اندازد علی احذب نوشته [ای] شبیه به خط یکی از آن دو نفر را می نوشت و عضد الدوله از برای دیگری می فرستاد و به این فتنه، دو نفر را به خصومت می انداخت و دست احذب را در کیسه کرده مهر می نمودند و احذب کسی را گویند که استخوان پشتش برآمده، استخوان

(۱). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۹۲. و ح ۲ همان صفحه (بختیار سی و شش سال زیست) و ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۱۵۶.

(۲). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۹۳.

(۳). ابن اثیر واقعه فتح مصر را که تحت حکومت بنی تغلب بود در وقایع سال ۳۶۸ ذکر کرده است. ر ک: کامل، ج ۷، ص ۹۶.  
 (۴). از آثار عضدی ... دار الشفاء بغداد و باروی مدینه رسول ... و سرائی در بغداد که به سرای سلطان منسوب بود و پیش از او کس به آن سرای نساخت و بر دار الشفای بغداد چندان وقف کرد که صد هزار دینار عامل حاصل داشت (... تاریخ گزیده، ص ۴۱۵. و ر ک: کامل، ج ۷، ص ۱۰۰.

(۵). در متن: (تعذیر).

(۶). علت مرگ او را (صرع) نوشته‌اند ر ک: کامل، ج ۷، ص ۱۱۳. تاریخ گزیده، ص ۴۱۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۲۲

سینه‌اش فرورفته باشد و در شیراز آنرا «فوزی» گویند و از جمله خیالات غریبه عضد الدوله آن است که تاجری «۱» را بخواست و مال فراوانی به او داده، روانه مملکت رومش داشت و بعد از ورود، خدمت امنای دولت قیصر رسیده، تحفه و هدیه برای هر یک بفرستاد و خود را تاجر نصرانی بگفت و به این وسیله با تمامت اعیان مراوده و دوستی کرده از مقربان درگاه قیصر گردید و بعد از مدتی اظهار نمود که بعد از تفحص در ملت مسلمانی، میلی تمام به مسلمانان یافته‌ام، می‌خواهم خرابه [ای] که در نزدیکی منزل من است او را مسجد مسلمانی کنم او را اذن دادند و بعد از حفر زمین برای شالده عمارت، صندوقی ظاهر شد که آثار کهنگی داشت و قفلی بر او بود، صندوق را به مجلس قیصر بردند و قفل آنرا شکسته، طوماری در صندوق دیدند، همه گفتند گنج‌نامه‌ای است که خداوند به قیصر داده، چون طومار را باز کردند در او نوشته بود که در سال ۳۳۸ پادشاهی در مملکت فارس بر سریر سلطنت نشیند و چندین نشانه را از او نوشته بود و آن پادشاه، شاهنشاه روی زمین شود و تمامی سرکشان در چنبر اطاعتش در آیند، قیصر از تاجر پرسید تو به مملکت فارس رفته و پادشاه او را دیده [ای] تاجر گفت مدت‌ها در فارس بودم و با پادشاه معامله داشتم و فلان نشان و فلان نشان با او بود و با من کمال مهربانی «۲» را می‌فرمود. چون مقالات تاجر را با نوشته طومار موافق یافتند، قیصر تاجر را خواسته، تحفه و هدیه مناسب برای عضد الدوله روانه داشت و خود را از مقربان عضد الدوله قرار داد، تاجر عود به فارس [نمود] و قصه صندوق که از عضد الدوله همراه برده بود به عرض رسانید و چندین سال رشته مودت با قیصر را استوار بداشت.

در کتاب روضه الصفا نوشته است «۳» که کنیزی از حرم‌سرای عضد الدوله با مرد لشکری بر سر کاری بودند، روزی این مرد برای شکار به صحرا رفت، روباهی به سوراخی درآمد، سوراخ روباه را شکافته داخل شد، نردبانی را دید از او بزیر رفته چندین خم پر از زر خالص بیافت و قدری را برداشته سوراخ را منهدم نمود [و] از آنچه برداشته بود در بازار هدیه و تحفه برای کنیزک خریده، شب به او رسانید، کنیزک از استطاعت لشکری پرسید در جوابش گفت ناگفتنی است، شب دیگر تحفه و هدیه بیشتر و بهتر برای او آورد، شب دیگر در حال مستی از لشکری پرسید، ماجرا را نقل کرد، کنیزک قضیه را به عضد الدوله گفت دستمالی پر از خرده «۴» کاغذ به کنیزک داد که با مرد لشکری بر سر آن گنج رود و در شب دیگر آن کنیزک از لشکری درخواست کرد «۵» او را بر سر گنج برد و در راه از آن پاره کاغذها بریخت چون صبح شد، عضد الدوله بر اثر کاغذ بر سر گنج رفت یک خم از آنها را به لشکری بخشید و کنیزک را به عقد ازدواجش در آورده به خانه‌اش فرستاد.

عضد الدوله سی و چهار سال پادشاهی کرد و چهل و هشت سال زندگانی نمود. مادام

(۱). مشروح این داستان را که حيله‌گری عضد الدوله را می‌نماید و جعلی افرادی همانند علی احذب را در روضه الصفا، ج ۴، ص ۱۵۲، بخوانید.

(۲). متن: (مهر مهربانی).

(۳). ر ک: مشروح این داستان در روضه الصفا، جلد چهارم، ص ۱۵۱.

(۴). در متن: (خورده).

(۵). در متن: (کرده).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۲۳

حیات «۱» برای آسایش عباد مساعی جمیله مبذول داشت چنانکه تاکنون نامش را جز به نیکوئی نبرند شیخ سعدی فرموده است: سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکوئی نبرند ابن خلکان، گفته است؛ عضد الدوله اول کسی است که مرقد حضرت امیر المؤمنین علی بن - ایطالاب سلام الله علیه را ظاهر ساخت و عمارت و قبه برای او ساخت و آخر کلمه‌ای که از زبان او جاری شد آیه کریمه: ما أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيهِ، هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ «۲» بود و عضد الدوله شعر عربی را نیکو گفتی و آخر قصیده که گفته است این است: لیس شرب الراح «۳» الا فی المطرو غناء من جوار فی السحر غانیات سالبات للنهی ناعمات فی تضاعیف الوتر مبرزات الکأس من مطلعها ساقیات الراح من فاق البشر عضد الدوله و ابن رکنهاملک الاملاک غلاب القدر و از مآثر امیر عضد الدوله در فارس، «بند امیر» است «۴» بر رودخانه کربال و «تالاب استخر» «۵» که به مثل گفته‌اند کوهی را در دریا و دریائی را بر کوه گذاشت.

### [وقایع فارس در روزگار شرف الدوله]

بعد از وفات عضد الدوله، خلف الصدقش ابو الفوارس شیردل، «۶» شرف الدوله که از جانب پدر حکمران نواحی کرمان بود به تعجیل از کرمان وارد شیراز گردید و نصر بن هارون نصرانی «۷» را که وزیر عضد الدوله و مباشر امور دیوانی مملکت فارس بود گرفته بدون مهلت او را از زیور زندگانی عاری نمود و نقیب شریف ابو احمد حسین موسوی والد شریفین رضی و مرتضی را که عضد الدوله حبس نموده بود خلاص کرد «۸» و خود را ملقب به تاج الدوله نمود و رسولی در نزد

(۱). در متن: (حیوات).

(۲). آیات ۲۸ و ۲۹ سوره حاقه، به معنی: وای که ثروت و مال من امروز بفریاد من نرسید و همه قدرت و حشمتم نابود گردید. و ر ک: روضه الصفا، جلد چهارم، ص ۱۵۷.

(۳). در کامل: (شرب الکاس) است. (ر ک: ج ۷، ص ۱۱۴).

(۴). (بند عضدی هم آن است که در جهان مانند آن نیست ... نواحی کربال پیش از این بند صحرا بود بی آب و عضد الدوله تقدیر کرد که چون این بند می‌ساخت آب رود کر بر آن صحرا عظیم می‌گرفت پس مقدران را و صانعان را بیاورد تا مصرفاء آب بساختند ... نواحی سربند چندان است که دو سوار بر آن رود). فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۵۲.

(۵). (عضد الدوله حوضی ساخته است آنجا حوض عضدی گویند و چنان است که دره بودست بزرگ که راه سیل آب قلعه بر آن دره بودی پس عضد الدوله بریخته گری روی آن دره برآورد مانند سدی عظیم ... و این حوضی است بسط آن یک قفیز و عمق آن هفده پایه است که چون یک سال هزار مرد از آن آب خورند یک پایه کم شود ...) فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۵۶.

(۶). در کامل، (شیرزیل) (ج ۷، ص ۱۱۵). در تاریخ روضه الصفا (شیرزیل) ج ۴، ص ۱۶۱ و در تاریخ گزیده، (شیر ذیل) (ص ۴۲۲). این نام در شاهنامه هم آمده است:

چو بادان پیروز و چون شیر ذیل که با داد بودند و با زور پیل جلد هشتم، ص ۴۲۲، بیت ۱۷۴۰ چاپ مسکو

و معنی آنرا نیز شیردل گفته‌اند. (ر ک: یوستی، ص ۱۱۱ و ۲۹۸ فرهنگ نامهای ایرانی).

(۷). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۱۱۵ حاشیه ۴. و تجارب السلف، ص ۲۴۲.

(۸). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۱۱۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۲۴

کسی فرستاد بعد از رجعت از او پرسید بر تو چه گذشت «۱» [و چه پرسید] گفت سؤال از پادشاه کرد گفتم در کمال قوت و حسن تدبیر است باز پرسید چرا در یکسال سه نفر وزیر را نصب و عزل کرده است. شرف الدوله از آن زمان تغییر وزیر نداد و ابو منصور بن صالحان را وزیر خود نمود.

در سال ۳۷۵: پادشاه ممالک روسیه دختر ارمانوس پادشاه قسطنطنیه را در عقد ازدواج خود درآورد و دختر ارمانوس برای اختلاف دین با پادشاه روسیه تمکین شوهر نکرد، پادشاه روسیه مذهب نصاری را اختیار نمود پس رعیت و لشکری روسیه نصاری گردیدند «۲».

### [وقایع فارس در روزگار ابو علی بن شرف الدوله]

در این سال [۳۷۵]: ابو الفوارس شرف الدوله از فارس لشکر کشیده از رامهرمز گذشته تمامت اهواز را در تصرف آورد و بصره و توابع آنرا مالک گردید «۳».

در سال ۳۷۶: شرف الدوله از اهواز و بصره تجاوز کرده به جانب بغداد شد و ابو کالنجار «۴» مرزبان صمصام الدوله بن عضد الدوله چون صلاح خود را در جنگ با برادر خود ندید لابد گشته با جماعتی از خواص خود به استقبال شرف الدوله آمد و بعد از ملاقات اظهار محبت نسبت به صمصام الدوله نمود چون از مجلس بیرون رفت شرف الدوله حکم به حبس صمصام الدوله نمود و او را با خود وارد بغداد کرده لوای اقتدارش را در تمامت کرمان و فارس و بصره و بغداد و عراق برافراشت پس خدمت طایع خلیفه رسیده زمین را ببوسید پس صمصام الدوله را از بغداد روانه فارس داشت [و] او را در قلعه پهن دژ شیراز «۵» محبوس نمودند و شرف الدوله املاک شریف ابو احمد حسین موسوی نقیب والد شریفین رضی و مرتضی رضی الله عنهم را که امیر عضد الدوله ضبط کرده بود به شریف رد نمود.

و در سال ۳۷۹ شرف الدوله ابو الفوارس شیردل بن عضد الدوله به مرض استسقا بدرود زندگانی نمود «۶» از عمرش ۲۸ سال گذشته بود و در وقت مرض پسر خود ابو علی را با خزاین و اموال نفیسه روانه شیراز داشت و ابو نصر بهاء الدوله بن امیر عضد الدوله بعد از وفات شرف الدوله در بغداد به جای او نشست و تعزیه او را بگرفت و در کارها تصرف تمام نمود و پیش از وصول ابو علی بن شرف الدوله به فارس مستحفظین قلعه «۷» به حکم وزیر شیراز، صمصام-

(۱). در عبارات فوق که از روضه الصفا نقل شده حذفی مخمل روی داده است. در روضه الصفا اصل داستان چنین است:

(در این اثنا شرف الدین رسولی پیش قرامطه فرستاد چون رسول بازگشت به عرض شرف الدوله رسانید که قرامطه از اخلاق پادشاه پرسیدند و من چنین و چنان گفتم ایشان گفتند از اینها چه حاصل که او در یکسال ۳ وزیر عزل کرده و سه کس دیگر بوزارت منصوب ساخت، (ج ۴، ص ۱۶۴).

(۲). دلیل ذکر این روایت و مناسبت آنرا با (فارسنامه) درنیافتیم. ر ک: کامل، ج ۷، ص ۱۲۷.

(۳). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۱۲۷.

(۴). این کلمه در کامل کالنجار است ولی در تاریخ گزیده (ص ۴۲۲) و روضه الصفا (ج ۴، ص ۱۶۲) کالنجار است.

(۵). در کامل، نام این قلعه برده نشده (ر.ک: ج ۷، ص ۱۳۱) اما در فارسنامه، ابن بلخی از (پهن‌دژ) نام می‌برد و می‌نویسد: (چون ملک دیلم صاحب را بکشت فضلوویه خروج کرد و او را بگرفت و به قلعه پهن‌دژ محبوس کرد).

(ص ۱۶۶). اما در شیرازنامه، زرکوب آمده است که (قلعه فهندز در قدیم الایام از معظمت قلاع فارس بود ... نقل است که: فهندز برادر شاپور ذو الاکتاف پیش برادر بگریخت و فهندز آن قلعه را معمور گردانید و لذا آن قلعه به (فهندز) اشتها یافت) قیاس شود با (فهندز) که معرب کهن‌دژ است و نام عده‌ای از قلعه‌هاست.

(۶). ر.ک: کامل، ج ۷، ص ۱۳۸. اما در تاریخ گزیده او به (فجاه) درمی‌گذرد (ص ۴۲۲).

(۷). مستوفی نام این قلعه را (کیوسان) نوشته است. (تاریخ گزیده، ص ۴۲۲).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۲۵

الدوله را از حيله بصر عاری کردند و ابو علی از بغداد به بصره آمده بر کشتی نشسته در هفت- فرسخی شهر ارجان از کشتی بیرون آمده وارد شهر ارجان گردید و از ارجان عازم شیراز گردید و مستحفظین قلعه پهن‌دژ، صمصام الدوله را از حبس نجات داده بودند [و او] به سیراف رفته توقف نمود.

### وقایع فارس در روزگار صمصام الدوله

بعد از ورود ابو علی به شیراز، میانه لشکریان جنگ شد و خواستند ابو علی را گرفته به صمصام الدوله سپارند، دوستان ابو علی فائق آمده، ابو علی با اتباعش از شیراز به قصبه فسا برفت و آنچه توانست از مال رعیت برگرفت و به ارجان بازگشت و بهاء الدوله از بغداد به استمالت ابو علی نامه‌ها نوشت تا آنکه ابو علی از ارجان قاصد عراق گشت و در شهر واسط خدمت بهاء الدوله رسید بعد از سه چهار روز ابو علی را گرفته به قتلش فرمان داد و صمصام الدوله [را] در فارس متمکن کردند و بهاء الدوله از بغداد قصد تسخیر فارس کرده از اهواز بگذشت و به شهر ارجان رسید. آنچه توانست از اموال اهلیش برگرفت و سپاهی فراوان روانه شیراز داشت و چون به شهر نوبندگان رسیدند جماعتی از لشکریان صمصام الدوله که در نوبندگان توقف داشتند با آنها جنگ کرده، فتح از جانب صمصام الدوله بود و جماعت بهاء الدوله از نوبندگان عود به ارجان نمودند و صمصام الدوله از بهاء الدوله طلب التیام کرده قرار دادند که از ارجان روی به مشرق با صمصام الدوله باشد و از اهواز تا عراق ملک بهاء الدوله و بر این قرار سوگند یاد نمودند «۱».

و در سال ۳۸۱: بهاء الدوله از طایع لله خلیفه برگشت و او را گرفته حبس نمود و بجای او ابو العباس احمد بن اسحق بن مقتدر بالله را بر اریکه خلافت نشاندند و او را القادر بالله گفتند «۲».

و در سال ۳۸۵: صمصام الدوله حکم کرد تا آنچه ترک در فارس است همه را کشتند و باقی ماندگان از طرف کرمان به جانب سند گریختند «۳».

و در سال ۳۸۸: جماعتی از لشکریان که از صمصام الدوله وحشت داشتند «۴» ابو القاسم و ابو نصر پسران عز الدوله بختیار که در قلعه پهن‌دژ محبوس بودند از قلعه به زیر آوردند «۵»، پس صمصام الدوله از جماعت گریخته به قریه دودمان «۶» حومه شیراز رسید و ابو نصر بن بختیار وارد شیراز گشت پس رئیس طاهر «۷» دودمانی، صمصام الدوله را گرفته به ابی نصر سپرد [و] ابو نصر او را بکشت و صمصام الدوله نه سال امارت فارس را داشت «۸» و از عمرش سی و پنج سال گذشته بود و

(۱). ر.ک: روضه الصفاء، جلد چهارم، ص ۱۶۳. و کامل، ج ۷، ص ۱۳۹.

(۲). ر.ک: کامل، ج ۷، ص ۱۴۷. در تاریخ گزیده آمده است که: (خلیفه القادر بالله او را شهنشاه قوام الدین) لقب داد.



(ص ۴۲۳) و رک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۱۶۴.

(۳). رک: کامل، ج ۷، ص ۱۷۰.

(۴). در متن: (داشت‌اند).

(۵). رک: کامل، ج ۷، ص ۱۹۲. در روضه الصفا آمده است که صمصام الدوله دو تن از اولاد بختیار را کشت و چهار تن را محبوس ساخت. (ج ۴، ص ۱۶۳)

(۶). (دودمان ... از آبادیهای شاپورخوره است رک: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۴۳. رک: کامل، ج ۷، ص ۱۹۳. در روضه الصفا آمده است که دودمان در دو فرسنگی شیراز است. (رک: ج ۴، ص ۱۶۴).

(۷). در متن (ظاهر) ولی با توجه به کامل، ج ۷، ص ۱۹۳، و روضه الصفا، ج ۴، ص ۱۶۴، تصحیح شد.

(۸). در روضه الصفا آمده است که: مدت حکومت او در فارس نه سال و هشت ماه بود. (ج ۴، ص ۱۶۴).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۲۶

ابو القاسم و ابو نصر بر مملکت فارس مستولی شدند.

و در سال ۳۸۹: بهاء الدوله ابو نصر بن عضد الدوله از بغداد به خونخواهی برادر خود ابو کالنجار مرزبان صمصام الدوله قصد فارس نمود چون به ارجان رسید و دست تملک بر خوزستان نهاد ابو علی ابن اسماعیل را سالار لشکر کرده به جانب شیراز فرستاد، بعد از ورود ابو علی در بیرون دروازه شیراز با ابو القاسم و ابو نصر پسران عز الدوله بختیار بن معز الدوله احمد بن بویه- دیلمی جنگ کرده، بیشتر از کسان پسران بختیار به لشکر ابو علی ملحق شدند، جمعی خبر فتح ابو علی را در شهر شیراز آوردند و نقیب شریف ابو احمد موسوی در شیراز توقف داشت که از بغداد به رسالت از جانب بهاء الدوله نزد صمصام الدوله آمده بود بعد از رسیدن خبر فتح ابو علی، جناب نقابت پناهی به مسجد جامع شیراز تشریف آورده بر منبر رفته، خطبه را به نام ابو نصر بهاء الدوله ابن- عضد الدوله خواندند «۱» و در وقت عصر، پسران بختیار به سلامتی وارد شیراز گشتند، جناب ابو احمد نقیب وحشت نموده پنهان گردید، روز دیگر پسران بختیار از شیراز فرار کرده هر یکی بجائی شتافتند چون خبر فتح شیراز به ارجان رسید بهاء الدوله به قصد شیراز از ارجان بیرون آمده از شهر نوبندگان گذشته به فیروزی وارد شیراز گردید و جنازه صمصام الدوله برادر خود را از قبر در آورده، کفن تازه بر او پوشانیده، در قبرستان آل بویه، بیرون دروازه استخر شیراز، در جوار قبر مطهر امامزاده شاه امیر علی ابن حمزه ابن امام موسی کاظم، سلام الله علیه، مدفون نمود «۲». پس رئیس طاهر دودمانی و قبیله رئیس طاهر و تمام اهل قریه دودمان را بکشت و خانه‌های دودما [نیا] ن را آتش زده و دیوارها را خراب کرده، با خاک یکسان نمود. پس لشکر به جانب کرمان فرستاد و تمامت مملکت کرمان را مالک گردید «۳».

و سال ۳۹۰: در سیستان معدن زر سرخ پیدا شد که زمین را می شکافتند و زر خالص تمام عیار بیرون می آوردند «۴».

### [وقایع فارس در روزگار بهاء الدوله]

در سال ۳۹۴: بهاء الدوله نقیب شریف ابو احمد حسین موسوی والد شریفین مرتضی و رضی، رضی الله عنهم را نقیب سلسله علیه علویین فرمود و قضاء قضاوت و امارت حجاج و مظالم را به او رجوع نموده و او را به «الطاهر ذو المناقب» ملقب ساخت و در این باب عهدنامه نوشته از شیراز به بغداد فرستاد «۵».

و در سال ۳۹۶: بهاء الدوله نقابت سلسله علیه «۶» طالبین عراق را به شریف محمد بن- ابی احمد حسین طاهر ذیمناقب تفویض داشت و او را ملقب به رضی ذی الحسین نمود و علی برادر او را ملقب به مرتضی ذی المجدین گردانید «۷».

و در سال ۳۹۸: در بغداد و کوفه و واسط تا عبادان (: آبادان) برف آمده به اندازه ذراعی

- (۱). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۱۹۸.
- (۲). جنازه صمصام الدوله و مادرش را در دو گنجه که بر در سرای امارت بود خاک کرده بودند (ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۱۶۴).
- (۳). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۱۹۸.
- (۴). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۲۰۷.
- (۵). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۲۲۴.
- (۶). در متن: (علمیه).
- (۷). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۲۲۹.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۲۷
- رسید [و] تا مدت بیست روز در طرق و شوارع باقی بود «۱».

### وقایع فارس در روزگار ابو شجاع سلطان الدوله

در سال ۴۰۳: ابو نصر بهاء الدوله بن ابی شجاع «۲» فناخسرو در شهر ارجان به رحمت-ایزدی پیوست و جنازه او را از ارجان به نجف اشرف برده، در جوار قبر والدش مدفون گردید و از عمرش چهل و دو سال گذشته بود و خلف الصدقش ابو شجاع، سلطان الدوله بجای پدر نشسته از ارجان به شیراز آمد و ابو طاهر جلال الدوله برادر خود را به حکومت بصره و برادر دیگر خود «۳» ابو الفوارس را به حکومت کرمان روانه داشت. «۴»

و در سال ۴۰۶: شریف سید رضی محمد ذی الحسین بن طاهر ذی المناقب موسوی به روضه رضوان خرامید. «۵»

و در سال ۴۰۷: ابو الفوارس، لشکری از کرمان برداشته به جانب شیراز آمده، بغته بی-اطلاع سلطان الدوله وارد گردید و سلطان الدوله او را شکست داد [و] تا کرمان در پی او برفت [و] از کرمان گذشته، پناه به سلطان محمود غزنوی برده سلطان محمود لوازم احترام را به او مبدول داشت «۶» و لشکری با او روانه کرمان فرمود، چون سلطان الدوله بعد از عود از کرمان در شیراز توقفی نکرده، بیغداد رفته بود ابو الفوارس با لشکر غزنین، نواحی کرمان را تملک نمود و بجانب فارس روانه گشت و بی جلال وارد دار الملک شیراز گردید و بعد از اطلاع سلطان الدوله از بغداد بسرعت تمام وارد فارس گشته، ابو الفوارس و لشکر غزنین را شکست داد و ابو الفوارس طمع را از فارس و کرمان برید و قاصد همدان شده، پناه به شمس الدوله بن-فخر الدوله برد و مدتی به پریشانی گذرانید تا جماعتی را شفیع کرده، سلطان الدوله ایالت کرمان را ثانیاً بلکه ثالثاً به او واگذاشت. «۷»

و در سال ۴۰۸: سلطان الدوله به بغداد رفته، قرار داد که در وقت پنج نماز فریضه پنج نوبت طبل بزنند و تا آن زمان جاری نگشته بود مگر آنکه عضد الدوله سه نوبت طبل برای نماز قرار داده بود. «۸»

در سال ۴۰۹: سلطان الدوله حسن بن منصور سیرافی «۹» را وزیر خود کرده او را به لقب «۱۰» ذو السعادتین گفتند و در کتاب تاریخ کامل نوشته است.

در سال ۴۱۱: در افریقیه ابری برآمد و رعد و برق بسیاری داشت و سنگریزه‌های بزرگ از آن ابر بریخت [که] بر هر کس وارد آمد او را بکشت «۱۱».

- (۱). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۲۳۹.

(۲). در متن: (شجاع) - از متنی است:

ابا شجاع بفارس عضد الدوله فناخسرو شهنشاهای دیوان، عثمان مختاری، ص ۵۵۱

(۳). در متن: (خود را).

(۴). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۲۶۸. و ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۱۶۹.

(۵). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۲۸۰.

(۶). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۲۹۴. و ر ک: تاریخ گزیده، ص ۴۲۳.

(۷). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۲۹۴، روضه الصفا، ج ۴، ص ۱۷۲.

(۸). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۲۹۹.

(۹). او (ابا غالب الحسن بن منصور سیرافی) بود. ر ک: کامل، ج ۷، ص ۳۰۲.

(۱۰). متن: (ملقب).

(۱۱). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۳۰۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۲۸

### [وقایع فارس در روزگار ابو الفوارس]

در سال ۴۱۵: ابو شجاع سلطان الدوله بن ابی نصر بهاء الدوله در شیراز به رحمت ایزدی پیوست «۱» و خلف الصدقش ابو کالنجار در اهواز توقف داشت و ابو الفوارس برادر سلطان الدوله حکمران کرمان سبقت جسته زودتر از ابی کالنجار وارد شیراز گشت و بر اریکه سلطنت نشست «۲».

پس ابو کالنجار لشکری را فراهم آورده از اهواز قاصد شیراز شد و ابو الفوارس ابو منصور حسن بن علی فسوی وزیر خود را امیر سپاه کرده به استقبال ابو کالنجار روانه داشت و بعد از تلاقی فیروزی و نصرت عاید ابو کالنجار گشته، ابو منصور وزیر شکست یافت و چون خیر شکست به ابو الفوارس رسید، شیراز را گذاشته به تعجیل به جانب کرمان شتافت و ابو کالنجار وارد شیراز گشته، بر سریر سلطنت نشست و بعد از تمکن در مملکت فارس جماعتی از اهل حل و عقد و اعیان لشکر دیالمه از ابو کالنجار رنجیده، نوشته به جماعتی از دیالمه که در بلده فسا توقف داشتند و خود را از هواخواهان ابو کالنجار می دانستند نوشتند و آنها را از سوء سلوک ابو کالنجار مطلع نمودند و اظهار دولت خواهی ابو الفوارس داشتند پس برای علوفه و مواجب بر ابو کالنجار شوریده، ابو کالنجار مقاومت نکرده از شیراز به شهر نوبندگان رفت، اقامت نمود و گرمی هوای نوبندگان ناسازگار شده، ابو کالنجار و همراهانش مریض شده، نقل مکان در شعب بوان که یکی از چهار بهشت دنیاست و به مسافت کمی از نوبندگان دور است نموده «۳»، بعد از حرکت ابو کالنجار از شیراز دیالمه شیرازی و دیالمه فسوی، نوشته‌ها به ابو الفوارس نوشتند و او را از کرمان به فارس آورده، پادشاه مملکتش نمودند، پس به توسط رسل و رسائل مملکت فارس به ابو الفوارس و خوزستان به ابو کالنجار قرار گرفت و ابو الفوارس شیراز را مقر سلطنت نمود و ابو کالنجار شهر ارجان را. چند ماهی نگذشت که نقض عهد از هر دو جانب شده، هر یک لشکری فراهم آورده، بعد از تلاقی، ابو الفوارس شکست یافت و به جانب داراب برفت «۴» و ابو کالنجار در شیراز متمکن گردید، پس ابو الفوارس تهیه‌ای دید و جماعتی را فراهم آورد که به شماره ده هزار نفر بودند میانه بلوک بیضا و استخر با ابو کالنجار جنگ کرده باز شکست از جانب ابو الفوارس شده، فرار نمود و به جانب کرمان رفت و ابو کالنجار در مملکت فارس بحکمرانی مشغول گردید و اهل شیراز از ابو کالنجار کراهت خاطر داشتند «۵».

و در همین سال از شدت سرما، دجله بغداد و نهرهای بزرگ پر از یخ شد و آب نهرهای کوچک بتمامه یخ گردید.

در سال ۴۱۸: ابو کالنجار با جماعتی از شجاعان دیلم و فارس و ترک به جانب کرمان شتافت و کرمان را متصرف گردید پس به صوابدید خیرخواهان عقد مصالحه فیما بین واقع گردید که کرمان با ابو الفوارس باشد و فارس و خوزستان با ابو کالنجار که در سالی بیست هزار دینار به ابو الفوارس بدهد «۶».

در این سال [۴۱۸]: در تمامت عراق عرب تگرگ بارید که وزن یک دانه به دو رطل

(۱). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۳۱۷. در تاریخ گزیده، تاریخ مرگ ابو شجاع در شعبان ۴۱۶ است (ص ۴۲۳).

(۲). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۳۱۷.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۱۷۲. و کامل، ج ۷، ص ۳۱۸.

(۴). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۳۱۸. روضه الصفا، ج ۴، ص ۱۷۳.

(۵). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۳۱۸.

(۶). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۳۲۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۲۹

عراقی می‌رسید و دانه کوچک آن به اندازه تخم مرغی بود «۱».

### وقایع فارس در روزگار ابو کالنجار

در سال ۴۱۹: ابو الفوارس بن بهاء الدوله در کرمان وفات نمود. و ابو کالنجار بی‌جنگ و جدال به کرمان رفته، تمامت نواحی را متصرف گردید «۲».

و در سال ۴۲۲: القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحق بن مقتدر خلیفه عباسی بدرود زندگانی نمود و هشتاد و شش سال زندگانی نمود و چهل و یک سال خلافت داشت «۳» و در روز وفات القادر بالله عقد بیعت خلافت برای ابو جعفر عبد الله بن القادر بالله بستند و او را القائم بامر الله گفتند.

و در سال ۴۳۱: امیر ابو کالنجار لشکری به بصره برده، فتح کرده، تمامت آن نواحی را متصرف گردید و چند روز توقف کرده، عود به شیراز نمود «۴».

در سال ۴۳۶: بر منابر بغداد و بصره و واسط و ماوالاه در خطبه بعد از نام القادر بالله امیر ابو کالنجار را نام بردند و از جانب خلیفه و امنای بلد و سران سپاه چندین رسل و رسایل خدمت ابو کالنجار رفته او را از شیراز به بغداد بردند و تمامت امور ملکی را بنفسه منتظم نمود و او را ملقب به محی الدین نمودند و شهر بغداد را برای او زینت دادند «۵».

در این سال [۴۳۶]: ابو کالنجار محی الدین امر فرمود که باروئی بر گرد شهر شیراز کشیدند که دور آن بارو، دوازده هزار ذراع و پهنای آن هشت ذراع بود و یازده دروازه برای او گذاشتند و شهر استخر که از حیلۀ آبادی افتاده بود، خراب کرده، اهلس را [به] شیراز آوردند «۶».

در سال ۴۴۰: ابو کالنجار از بغداد به شیراز آمده خرابی کرمان و بی‌اعتدالی عمال آن را شنید [و] با سپاهی فراوان روانه کرمان گردید و میانه راه ناخوش گشته در قصبه «جناب» کرمان به رحمت ایزدی پیوست «۷» و چهل سال از عمرش گذشته بود و ولد الصدقش ابو منصور- فولادستون «۸» از نواحی کرمان به شیراز آمده بر تخت امارت فارس قرار گرفت و چون خبر وفات ابو کالنجار به بغداد رسید و ملک رحیم پسر دیگر ابو کالنجار در بغداد توقف داشت، از خلیفه خواهش نمود که او را «الملک الرحیم» لقب دهند، خلیفه قبول نکرد که این لقب مخصوص ذات حضرت احدیت است و ملک الرحیم، لشکری از بغداد به شیراز فرستاد و

بعد از جنگ و فتح، ابو منصور فولادستون اسیر لشکر ملک رحیم گشت و او را در قلعه استخر محبوس داشتند «۹».

و در محرم سال ۴۴۱: ملک رحیم از بغداد به فارس آمده در خارج دروازه شیراز میانه لشکر بغداد و لشکر فارس که هر دو طایفه در اطاعت ملک رحیم بودند جدال شد و این دو طایفه از هم گذشته هر یکی به جانبی میل نمود «۱۰»، ملک رحیم ناچار با لشکر بغداد موافقت نمود

(۱). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۳۳۰.

(۲). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۳۳۳.

(۳). ر ک: کامل، ج ۷، ص ۳۵۴.

(۴). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۱۹.

(۵). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۴۰.

(۶). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۴۰.

(۷). (در چهارم جمادی الاول سال ۴۴۰). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۴۸.

(۸). ر ک: تاریخ گزیده، ص ۴۲۵ که می‌نویسد: به حکم وصیت پدر امارت بغداد به او تعلق گرفت و هفت سال حکمرانی بغداد را داشت تا طغرل به بغداد آمد و او را دستگیر و به قلعه طبرگ فرستاد. و ر ک: کامل، ج ۸، ص ۴۸.

(۹). ر ک: روضه الصفیاء، ج ۴، ص ۱۸۰.

(۱۰). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۵۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۳۰

و مصلحت خود را در توقف در فارس ندید [و] عود به اهواز نمود و ابو منصور فولادستون، از قلعه استخر نجات یافته، لشکر فارس به او پیوسته قصد اهواز نمود و ملک رحیم از اهواز قصد فارس نمود [و] در رامهرمز تلاقی دو سپاه شده، شکست بر ملک رحیم افتاد، جایی مکث ناکرده تا به واسط رسید و ابو منصور فولادستون به اهواز آمده، نواحی را متصرف شد، پس در لشکر فولادستون مخالفت افتاد، جمعی نوشته‌ای به ملک رحیم فرستاده، اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ملک رحیم لشکر بغداد را خواسته روی به اهواز نهاد و بعد از ورود توقف نمود «۱».

در جمادی اول سال ۴۴۲: الب ارسلان پسر داود «۲»، برادر طغرل بیک از شهر مرو خراسان، با شجاعان از سپاه ترک و مرو، قصد بلاد فارس نمود و به تعجیل از بیابان لوط و کرمان گذشته داخل فارس گردید و چون به شهر فسا رسید تمامت شهر را متصرف گشته، نزدیک به هزار نفر از دیالمه و مردم بسیار از شهر فسا را بکشت و سه هزار نفر را اسیر نمود و معادل هزار هزار دینار از آن شهر به غارت گرفته بشتاب عود به خراسان نمود.

در سال ۴۴۳: ابو نصر بن خسرو، کوتوال قلعه استخر از امیر منصور رنجیده، نوشته‌ای به ملک رحیم فرستاده لشکر او را بخواست که بی‌زحمت در اطاعت او درآمده، مملکت فارس را برای او تصرف نماید، ملک رحیم برادر خود ابو سعید را با سپاه بسیار روانه داشت، چون به قریه «دولت‌آباد» رسیدند، جماعتی از لشکریان دیلم و ترک و فارس به لشکر ابو سعید ملحق گشتند «۳» [و] در اطاعت ملک رحیم درآمدند، پس ابو سعید به قلعه استخر رفته، ابو نصر بن خسرو بیرون آمده ابو سعید را بالای قلعه استخر برده، انواع تحفه و هدایا به حضور ابو سعید آورده و چندین دست خلعت نفیس برای سران سپاه آورده با خاطری جمع، وارد شیراز شدند و قلعه پهن - دژ را محاصره نمودند و از اطراف فارس، نوشته اطاعت برای ابو سعید آوردند و عامل داراب تحفه و هدایا برای ابو سعید فرستاد و ابو سعید از جانب ملک رحیم لوای اقتدار برافراشت و ابو منصور بعد از اطلاع بر واقعات، از اهواز به فارس آمده با

ابو سعید جنگ کرده، ابو منصور شکست یافت و پناه به قلعه پهن‌دژ که در دست کوتوال خود بود برده، متحصن گردید و ابو سعید در تمام مملکت فارس مستولی شد «۴».

در سال ۴۴۵: ابو نصر بن خسرو، صاحب قلعه استخر، از ابو سعید رنجیده، نوشته‌ها به ابو منصور فولادستون فرستاد و ابو منصور بعد از اطمینان از جماعت فارس به شیراز آمده، متمکن گردید «۵» و ابو سعید به اهواز بازگشت و ابو منصور قرار داد که در خطبه اولاً نام پادشاه طغرل بیک-

(۱). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۵۳. و ر ک: کامل، ج ۸، ص ۵۴.

(۲). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۵۵.

(۳). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۵۸.

(۴). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۵۸.

(۵). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۶۶. متاسفانه مؤلف فارسنامه در ذکر حوادث سال ۴۴۵ مهمترین واقعه‌ای را که اتفاق افتاد و پهرمان آن یک فارسی بنام ارسلان بساسیری، بود فراموش کرده است. ارسلان که از شیعیان فسائی بود خلیفه بغداد را گرفت و بر بغداد چیرگی یافت و فرمان داد تا اشهدان علیا ولی الله و حی علی الفلاح را بر اذان افزودند. او سرانجام به وسیله طغرل دستگیر و کشته شد. ر ک: مقاله ارسلان بساسیری، از دکتر منصور رستگار، مجله یغما شماره ۵، ص ۲۸۱، مرداد ۱۳۵۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۳۱

سلجوقی گفته، بعد نام خود را «۱».

در سال ۴۴۷: فولادنام کوتوال قلعه استخر با جمعی آمد و شهر شیراز را تصرف کرد «۲» و امیر ابو منصور فولادستون، مقاومت نیاورده، به فیروزآباد شتافت و در بین، میانه ابو منصور و ملک رحیم موافقت شده، ابو سعید برادر ملک رحیم از اهواز و خوزستان و ابو منصور از فیروزآباد آمده، به موافقت شهر شیراز را محاصره کردند و زمان محاصره به طول انجامید که چندین نفر از گرسنگی تلف شدند و فولاد با اتباعش از شیراز فرار کرده در قلعه استخر توقف کردند و ابو منصور فولادستون و ابو سعید برادرانه وارد شیراز گشتند.

و در همین سال [۴۴۷]: طغرل بیک پادشاه سلجوقی به بغداد آمده، مستولی گردید و ملک رحیم را گرفته، او را روانه قلعه «سیروان» نمود و تا زندگانی داشت «۳» او را از قلعه‌ای در قلعه دیگر حبس داشته تا وفات یافت و چون امیر ابو علی کیخسرو بن ابو کالنجار مرزبان در اطاعت طغرل بیک درآمده بود، او را حاکم «۴» کرمانشاه داشت پس شهر نوبندگان فارس را بعنوان تیول به او واگذاشت.

در سال ۴۴۸: خدیجه خاتون دختر داود چغر بیک «۵»، برادر الب ارسلان به عقد ازدواج القائم بالله خلیفه عباسی در آمد «۶». هم در این سال [۴۴۸]: موافقت ابو سعید و ابو منصور پسران ابو کالنجار به مخالفت رسیده، ابو سعید را به غدر بکشند و مملکت فارس بر ابو منصور فولادستون قرار گرفت «۷». پس ابو منصور فولادستون به اغوای مادر خود، صاحب عادل ابو منصور بهرام شیرازی را که وزیر خیرخواه و بی گناه بود بکشت و فضلوویه رئیس شبانکاره که با صاحب عادل دوست یکجهدت بود به خونخواهی صاحب، با اعیان فارس هم عهد گشته، ابو منصور فولادستون را گرفته، در قلعه محبوسش داشتند تا وفات یافت.

### [وقایع فارس در روزگار ابو منصور فولادستون]

بعد از ابو منصور چشم طمع آل بویه دیلمی از امارت و سلطنت پوشید و ابو علی کیخسرو مدت چهل سال بعد از این وقایع

زندگانی نموده در اطاعت سلجوقیان عمری را به پایان رسانید.

بعد از او نامی از دیلمیان برده نشد قال الله تعالی: «تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» «۸» و بعد از انقراض سلسله آل بویه مملکت فارس در تحت اقتدار سلاطین سلجوقی درآمد. جد اعلای این

(۱). مقصود آن است که نخست در خطبه نام طغرل گفته شود و سپس نام ابو منصور.

(۲). رک: کامل، ج ۸، ص ۶۹.

(۳). رک: کامل، ج ۸، ص ۷۱.

(۴). در متن: (عالم).

(۵). در متن: (چقر) یا (چغری بک یا جغری بک: ابو سلیمان داود بن میکائیل بن سلجوق بن دقاق) است. رک: سلجوقنامه، ص ۱۴.

(۶). رک: کامل، ج ۸، ص ۷۴. در مقابل خلیفه عباسی نیز دختر خود را (سیده خاتون) به عقد طغرل درآورد ولی ناکام ماند و طغرل در گذشت و دختر خلیفه با مهر خود به بغداد رفت. (تاریخ گزیده، ص ۴۳۰).

(۷). رک: روضه الصفا، جلد چهارم، ص ۱۸۰.

(۸). قسمتی از آیه ۱۴۰ از سوره آل عمران: (این روزگار را به اختلاف میان خلائق می گردانیم)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۳۲

سلسله، سلجوق «۱» است که ابا عن جد، رایت سروری در نواحی ترکستان افراشته بودند و سلجوق، از خان ترکستان رنجیده، با اهل خود از ترکستان به نواحی سمرقند آمده به شرف اسلام مشرف گشتند. و بعد از مدتی تا نواحی بخارا را در تحت اقتدار خود درآوردند و میکائیل «۲» پسر سلجوق بر تمامت نواحی مستولی شده در یکی از جنگها کشته گشت و سلجوق امارت و ریاست را به پسر-زادگان خود [داد و «۳»] چغری بیگ «۴» و طغرل بیگ پسران میکائیل بداد و بعد از صد سال زندگانی بمرد و روز بروز بر شوکت و قوت پسرزادگان او بیفزود تا تمامت خراسان «۵» و ری و اصفهان را متصرف شدند و طغرل بیگ، بغداد و ماوالاه را در حیطه تصرف درآورد و دولت آل بویه را سپری نمود.

### [وقایع فارس در روزگار سلاجقه]

چون قاورد برادرزاده طغرل بیگ در کرمان لوای سروری را افراشت «۶»، خبر استیلای فضلویه شبانکاره «۷» را در فارس بشنیده، قصد مملکت فارس نمود [و] با سپاهی انبوه به جانب فارس آمده، فضلویه شکست یافته به انواع تحفه و هدیه در خدمت الب ارسلان برادر قاورد توسل جسته، تمامت فارس را مقاطعه نمود «۸» و دست قاورد را از فارس کوتاه بداشت و بر هر ناحیتی از مملکت فارس، امیری از شبانکاره برگماشت و طرق و شوارع را منتظم ساخت و بلادی که در اواخر دولت دیالمه، از جنگهای پی در پی در فارس خراب شده بود به آبادی رسانید و مقر امارت و حکومت خود را گاهی شیراز و گاهی داراب قرار داد و شکستگیهای مملکت را اصلاح نموده، چندین سال لوای اقتدار بر همگنان افراشت.

### [وقایع فارس در روزگار طغرل]

در سال ۴۵۵: سلطان طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق زندگانی را بدرود نمود و از عمرش هفتاد سال گذشته بود، «۹» چون پسری نداشت محمد الب ارسلان بن داود چغری بیگ بن- میکائیل ابن سلجوق را ولی عهد خود نمود.

(۱). (سلجوق بن لقمان از نژاد طوقشورمیش (: حمله کننده) بود پسر گو گجو خواجه که خرگاه تراش پادشاهان ترک بود از اوروق (: ایل) و استخوان قیق (قویوق): و ایشان دودمانی بزرگ ... از زمین ترکستان (بودند) که به حکم غلبه و تنگی چراخور به ولایت ماوراء النهر تحویل نموده زمستانگاه ایشان (نور بخارا) بود و تابستانگاه سغد سمرقند).

سلجوقنامه، ص ۱۰.

(۲). (سلجوق ... پنج پسر داشت، اسرائیل، میکائیل، موسی بیغور، یونس، یوسف). سلجوقنامه، ص ۱۰.

(۳). (داد و) زائد است.

(۴). در سلجوقنامه: (چغریک) است. (ص ۱۴) که در سال ۴۵۳ مرد (تاریخ گزیده، ص ۴۳۰).

(۵). طغرل در رمضان سال ۴۲۹ به نیشابور آمد و به شادیاخ بر تخت ملک مسعود متمکن شد. (سلجوقنامه، ص ۱۵) و ر ک: تجارب السلف، ص ۲۵۴.

(۶). (از مقدمان هر یک طرفی نامزد شدند چغریک، خراسان و موسی بیغو، خاور و بست و هرات ... قاورد (تلفظ صحیح این کلمه قورد به معنی گرگ است) را ولایت کرمان و نواحی طبس و طغرل عراق و ابراهیم ینال و قتلش مصاحب و ملازم او بودند). سلجوقنامه، ص ۱۸.

(۷). و هو: (فضل بن حسن که سپهسالار بوئیان بود و در میان ارباب تواریخ به فضلویه شهرت دارد). روضه الصفا، ج ۴، ص ۱۸۰.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۱۸۰. و تاریخ گزیده، ص ۴۳۳.

(۹). طغرل چون عزم ری کرد تا زفاف خود را با دختر خلیفه در آنجا برگزار کند در راه (هوا گرم بود ... رعاف بر او مستولی شد و به هیچ امساک نپذیرفت و در هشتم رمضان سال ۴۵۵ درگذشت) تاریخ گزیده، ص ۴۳۰. در سلجوقنامه آمده است که (اسهالی سخت ظاهر شد و از افراط خون ساقط شد و در آن رنج بمرد). (سلجوقنامه، ص ۲۱).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۳۳

### [وقایع فارس در روزگار الب ارسلان]

در سال ۴۵۹: سلطان الب ارسلان به کرمان آمده قرا ارسلان حاکم کرمان را که سر از چنبر اطاعت الب ارسلان کشیده بود در انقیاد و اطاعت درآورد «۱» و از کرمان به استخر آمد و بیشتر قلعه‌های فارس را متصرف گشت «۲» و کوتوال قلعه استخر قدحی از فیروزه پر از مشک که بر کنار آن قدح نام جمشید پادشاه را نوشته بودند به حضور الب ارسلان رسانید و اهل قلعه پهن دژ شیراز تمرد جسته خدمت نمودند، خواجه نظام الملک وزیر با جمعی از لشکر در نزدیکی پهن دژ رفته، هر کسی تیری را به مقصود میرسانید و نیازی می‌گرفت و هر کسی سنگی را جامه‌ای و بعد از شانزده روز قلعه پهن دژ را مفتوح داشته عود نمود و فضلویه شبانکاره را بر امارت فارس باقی گذاشت «۳».

و در سال ۴۶۴: فضلویه «۴» شبانکاره، از انفاذ وجوهات دیوانی و خراجات سلطانی تقاعد نمود، خواجه نظام الملک طوسی وزیر سلطان الب ارسلان به فارس آمد چون فضلویه از عهده مقاومت او برنیامد، پناه به قلعه تبر «۵» جهرم که شرح آن در عنوان قلعه‌های فارس بیاید برده، متحصن گشت، خواجه نظام الملک در نزدیک قلعه نشست و بعد از ملاحظه مأیوس از فتح قلعه گشت، متحیر بماند، مدتی گذشت که اهل طبقه اول «۶» آن قلعه که کوهی بسیار بلند است طلب امان از خواجه نظام الملک نمودند، از روی تعجب سبب را پرسید، معلوم شد که آب آنها تمام شده، خواجه آنها را امان داد و فضلویه بعد از اطلاع از طبقه دویم «۷» آن قلعه که کوهی بلندتر از اول است و جز راهی از چاهی ندارد به زیر آمد و اتباع خاصه خود را بجا گذاشت، می‌خواست اهل قلعه را به



استمالت و طمع در آب قلعه دویم چند روزی نگاه دارد که جماعتی از اردوی خواجه به قلعه اول رسیده، اهلش را اطمینان داده، در بین، فضلوویه را دیده، شناختند او را به حضور خواجه آوردند، در کتاب تاریخ کامل نوشته است که چون خواجه نظام-الملک فضلوویه را به درگاه سلطان الب ارسلان رسانید، سلطان از گناهان او درگذشت «۸».

و در سال ۴۶۵: سلطان محمد الب ارسلان، با دویمست هزار نفر سوار قصد ماوراء النهر نمود، کوتوال قلعه آن نواحی را که نامش یوسف خوارزمی «۹» بود [به] خدمت الب ارسلان «۱۰» آوردند، حکم نمود او را به چهارمیخ بسته، بکشند «۱۱»، یوسف به سلطان تعرض کرد که مثل من را نباید

(۱). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۱۰۵.

(۲). (الب ارسلان ... نخست فارس بگرفت و از آنجا به شبانکاره تاخت و از ایشان خلقی بیعدد بکشت و باز گشت ...) سلجوقنامه، ص ۲۴.

(۳). ر ک: مشروح واقعه: کامل، ج ۸، ص ۱۰۵.

(۴). در کامل: (فضلون) ر ک: ج ۸، ص ۱۱۲. شرفنامه بدلیسی منقول از تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۵۰۵.

(۵). در هشت فرسخی مشرق قصبه جهرم در کوهی است برج مانند، که سر این کوه را رگ اول گویند. ر ک: فارسنامه ناصری، قلعه‌های کوهی فارس.

(۶). در فارسنامه ناصری (ر گ اول)، ر ک: قلعه‌های کوهی مملکت فارس در همین کتاب، جلد دوم.

(۷). در فارسنامه ناصری (ر گ دویم)، ر ک: قلعه‌های کوهی مملکت فارس در همین کتاب، جلد دوم.

(۸). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۱۱۱.

(۹). در سلجوقنامه، (یوسف برزمی) (ص ۲۸) ولی در کامل (یوسف خوارزمی) است ج ۸، ص ۱۱۲.

(۱۰). در متن: (ارسلان).

(۱۱). در متن: (بکشند).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۳۴

چنین کشند، سلطان به غلامان گفت که او را رها کنید تا او را به تیر بزنم «۱» و گاهی تیر سلطان خطا نمی نمود و چون یوسف را رها نمودند روی به جانب سلطان برفت و تیر سلطان از یوسف خطا کرده، یوسف نزدیکتر آمد، تیر دویم هم خطا نمود و یوسف کاردی که با خود داشت بر پهلوی سلطان الب ارسلان یزد «۲» که به همان زخم کارد، وفات یافت و از عمرش چهل سال «۳» گذشته بود:

به موری بمالی سر نره شیرکنی پشه بر پیل جنگی دلیر «۴» در همین سال [۴۶۵]: خلف الصدقش، سلطان جلال الدین ملکشاه، ابن سلطان الب ارسلان محمد بن داود چغری بیک بن میکائیل بن سلجوق بجای پدر بر اریکه سلطنت متمکن گردید و چون خبر وفات سلطان الب ارسلان در کرمان به قاورد بیک برادر الب ارسلان رسید به طمع سلطنت، تهیه لشکر دیده برای جنگ با ملکشاه، قاصد ری گردید و بعد از ورود و تلاقی با لشکر سلطان ملکشاه، شکست بر لشکر کرمان افتاد و قاورد فرار کرده رشته زندگانی او گسیخته گشت «۵» و سلطان ملکشاه به اقتضای مروت و جوانمردی، حکومت کرمان را به اولاد قاورد وا گذاشت و مدتها به حکمرانی باقی بودند.

و در همین سال [۴۶۵]: رکن الدوله خمارتگین سلجوقی، والی مملکت فارس شده به فرمان ملکشاه، وارد گردید. در کتاب شیرازنامه، نوشته است «۶»: خمارتگین دو نوبت از شیراز، لشکر به سیراف که شهری در کنار دریای فارس است و مدتها در تصرف

ملوک بنی قیس بود، برده، کارش از پیش نرفت و رشوتی گرفته عود می نمود و بواسطه ضعف رأی و قصور تدبیر از عهده لوازم حکومت برنیامده اعمال فارس خراب گردید.

در سال ۴۶۷: سلطان ملکشاه، جلال الدین، به استصواب جماعتی از منجمان حکم فرمود که ابتدای سال را در تقویم دفتر کواکب از زمان رسیدن آفتاب به اول برج حمل ثبت کنند و آنرا تاریخ جلالی گویند و تاکنون آن قرار، برقرار مانده است و پیش از آن مبدأ سال از نیمه برج حوت می نوشتند «۷».

و در همین سال [۴۶۷]: ابو جعفر عبد الله القائم بامر الله، خلیفه عباسی بدرود زندگانی نمود «۸»

(۱). ر ک: مشروح واقعه در سلجوقنامه، ص ۲۸. ولی روایت مؤلف ماخوذ است از: کامل، ج ۸، ص ۱۱۲.

(۲). یوسف در همان مجلس بدست (جامع نیشابوری) که مهتر فراشان بود با میخکوبی کشته شد. (ر ک: سلجوقنامه، ص ۲۸).

(۳). در سلجوقنامه مدت عمر او (سی و چهار سال) گفته شده است. (ص ۲۹).

(۴). شعر از فردوسی است:

ستایش کنم ایزد پاک را که گویا و بینا کند خاک را

به موری دهد مالش نره شیر کند پشه بر پیل جنگی دلیر شاهنامه، دبیر سیاقی، ج ۲، ص ۲۳۷، بیت ۹۲۸.

(۵). ر ک: سلجوقنامه، ص ۳۰، که می نویسد: (چون سپاه موجب و نان پاره افزون می خواستند لفظی بر زبان راندند که اگر اقطاع و موجب ما زیاده نخواهد بود سعادت قاورد را باد ... سلطان بفرمود تا قاورد را شربت زهر چشانیدند و هر دو چشم پسرش را میل کشیدند). نام قاورد در کامل، (قاوردت) است. ر ک: ج ۸، ص ۱۱۴.

(۶). ر ک: شیرازنامه، زرکوب، ص ۶۲.

(۷). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۱۲۱.

(۸). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۱۲۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۳۵

و از عمرش هفتاد و شش سال گذشته بود و چهل و چهار سال زمان خلافتش طول کشید و بعد از او عقد خلافت بدست ارباب حل و عقد به نام نبیره او، ابو القاسم عبد الله بن محمد بن القائم بالله بسته او را المقتدی بامر الله گفتند و چون ابو جعفر هاشمی با مقتدی بیعت نمود به آواز بلند بگفت:

«اذا مات منا سید قام سید» «۱» و مقتدی فوراً گفت:

«قوول بما قال الکرام فعول»

### [وقایع فارس در روزگار ملکشاه و برکیارق]

در سال ۴۷۰ واند: سلطان ملکشاه پسر عم خود را توران شاه پسر قاورد، برادر الب ارسلان والی مملکت فارس نمود [و او] بعد از ورود به فارس باز مدار امور را به بزرگان شبانکاره وا گذاشت، هر یکی را در بلوکی به عاملی گذاشت و مدتها گذشت.

و در سال ۴۸۵: سلطان ملکشاه، جلال الدین پسر سلطان محمد الب ارسلان در بغداد وفات یافت بیست سال سلطنت کرد و سی و هشت سال از عمرش گذشته بود. در تاریخ کامل ابن اثیر نوشته است «۲» وسعت مملکت متصرفی ملکشاه، از حدود ممالک چین تا اقصی بلاد شام و از مبادی بلاد اسلام از جانب شمال تا اقصی بلاد یمن بود.

در تاریخ روضه الصفا نوشته است که خواجه نظام الملک طوسی وزیر سلطان ملکشاه، برات موجب ملاحان جیحون را به حواله

انطاکیه شام نوشت و ملاحان استغاثه به بارگاه ملکشاه کردند، ملکشاه از وزیر پرسید که حکمت در این چیست وزیر جواب داد که تا بعد از ما، به سالیان دراز وسعت و فسحت مملکت سلطان باز گویند (۳).

بعد از وفات ملکشاه سلطان بر کیارق پسر سلطان ملکشاه، بعد از زحمات و جنگهای بی‌پایان پی‌درپی بجای پدر نشست (۴).

در سال ۴۸۷: ابو القاسم عبد الله المقتدی بامر الله، وفات یافت نزدیک به بیست سال زمان خلافت داشت و سی و هشت سال از عمرش گذشته بود (۵).

و در همین سال [۴۸۷]: ابو العباس احمد بن عبد الله مقتدی را به خلافت برداشته، با او بیعت کردند و او را «المستظهر بالله» گفتند (۶).

و در همین سال [۴۸۷]: که ترکان خاتون زوجه سلطان ملکشاه، در اصفهان لوای سلطنت را برای پسر صغیر خود محمود بن سلطان ملکشاه، می‌افراشت، امیر انزو (۷) سلجوقی که از امرای ملکشاه بود، برای تسخیر مملکت فارس در جمادی دوم با سپاهی فراوان از اصفهان روانه داشت و بعد از اطلاع توران شاه حاکم فارس پسر قاورد لشکری برداشته به استقبال امیر انزو آمد، بدستگیری امیران شبانکاره انزو را شکست دادند لیکن تیری به توران شاه رسید که بعد از ماهی

(۱). در کامل، این مصراع چنین است: (اذا سید منا مزی قام سید). (ج ۸، ص ۱۲۱).

(۲). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۱۶۳.

(۳). پیش از روضه الصفا، این حکایت در سلجوقنامه (ص ۳۱) و تجارب السلف (ص ۲۶۷) آمده است. ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۲۸۰.

(۴). ر ک: سلجوقنامه، ص ۳۵.

(۵). کامل، ج ۸، ص ۱۷۰. و تجارب السلف: (وفات او در محرم سال ۴۸۷ بود). ص ۲۸۳.

(۶). در تجارب السلف آمده است که در سال ۴۹۹ با او بیعت کردند. ر ک: ص ۲۸۸. ولی ابن اثیر سال بیعت با او را سال ۴۸۷ می‌داند. ر ک: کامل، ج ۸، ص ۱۷۰.

(۷). در متن: (انز) تصحیح شد. صورت صحیح در کامل، (ج ۸، ص ۱۷۳) و تاریخ گزیده (ص ۴۴۰) (انزو) است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۳۶

وفات یافت.

و در سال ۴۸۹: شش ستاره سیاره یعنی ماه و عطارد و زهره و آفتاب و مریخ و مشتری در برج حوت مجتمع شدند تمامت منجمان گفتند اگر زحل با آنها موافقت داشت طوفانی دیگر مانند طوفان نوح (ع) روی زمین را فرا می‌گرفت (۱).

و در سال ۴۹۰: سلطان بر کیارق، امارت خراسان و خوارزم را به امیر داد حبشی بن - تونتاغ واگذاشت و امیر حبشی امارت خوارزم را به امیر محمد بن انوشکین داد [و] او را خوارزمشاه بگفت (۲).

و انوشکین غلام زر خرید یکی از امراء سلجوقی بود و بعد از استیلاء سلطان سنجر بن - سلطان ملکشاه امیر محمد خوارزمشاه بجای خود برقرار مانده، آثار عدل و انصاف به ظهور می‌رسانید.

در سال ۴۹۲: سلطان بر کیارق بن سلطان ملکشاه به جانب خراسان رفت و امیر انزو را والی تمامت مملکت فارس قرار داد و چون در سال ۴۸۷ این امیر انزو به فارس رفت و از توران شاه شکست یافت، عود به اصفهان کرد (۳) و توران شاه در فارس وفات نمود، بزرگان شبانکاره، هر یکی بر بلوکی مستولی گشته برقرار بودند که امیر انزو سلجوقی در این سال، با سپاهی فراوان قصد فارس نمود که تدارک سفر سابق را از امراء شبانکاره نماید، بعد از اطلاع شبانکاره‌ها، تدارک کرده، دست توسل (۴) را به دامن ایران شاه

بن قاورد برادر الب ارسلان زده، ایران شاه با لشکر از کرمان به فارس بیامد و بعد از جنگ با امیر انزو شکست به لشکر امیر انزو افتاد تمامی مأمور و امیر گریخته تا اصفهان مکث نکردند و استیلاي جماعت شبانکاره بر نواحی فارس بیفزود و بسبب گرفتاری سلطان بر کیارق، در جنگهای پیوسته با برادران خود سلطان محمد و سلطان سنجر پسران سلطان ملکشاه سلجوقی دست تطاول شبانکاره در مملکت فارس بلکه بیشتر دراز بود «۵».

### [وقایع فارس در روزگار سلطان محمد]

و در سال ۴۹۸: سلطان برکیارق ممالک محروسه خود را بدرود داشته، زندگانی را وداع نمود. در تاریخ کامل ابن اثیر عمرش را بیست و پنج سال و سلطنت او را دوازده سال نوشته است «۶». و در کتاب روضة الصفا، سلطنت او را سیزده سال گفته است «۷» و بعد از وفات سلطان - برکیارق بن ملکشاه، تاج و تخت ممالک محروسه بی مدعی بر سلطان محمد برادر برکیارق قرار گرفت و امرای دولت برکیارق، بعضی دست توسل بر دامن وزرای سلطان محمد رسانیده به منصب و رتبه خود باقی بماندند و بعضی طریق عصیان را گرفتند از جمله اتابک جلال الدین - چاولی خوانسالار بود که از شهری به شهری با سپاه و لشکری که فراهم آورده بود عبور می نمود و لشکر سلطان محمد بن ملکشاه در پی او همه جا می رفت و در هر مصافی شکست می یافت، تا

(۱). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۱۸۱.

(۲). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۱۸۲.

(۳). در متن: (گرد).

(۴). در متن: (توصل).

(۵). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۱۸۸.

(۶). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۲۲۲.

(۷). ر ک: روضة الصفا، جلد چهارم، ص ۳۰۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۳۷

آنکه تمامی همراهان او یا فرار کرده یا کشته گشت و مفری برای خود جز درگاه شاهی ندید، لابد به اصفهان آمد و بعضی از ارکان دولت را دیده صورت واقعه را بگفت و به صوابدید آنها کفنی را برداشته به حضور سلطان محمد رسید و سلطان از تمامت گناهان «۱» او درگذشت.

در سال ۵۰۲: سلطان محمد پسر کوچک دو ساله خود را که او را چغری می گفتند به چاولی خوانسالار سپرده، او را به لقب اتابک جلال الدین چاولی ملقب «۲» داشته چغری را فرمانروا و چاولی را والی و وزیر فارس قرار داد و اتابک مرد آموزنده را گویند که در عربی به معنی مؤدب است «۳» و گفته اند اصل اتابک در ترکی اتابیک است یعنی پدر بزرگ، چه آتا، پدر است و بیک بزرگ. چون شاهزاده چغری و اتابک جلال الدین چاولی خوانسالار با لشکر مأمور از اصفهان بیرون آمدند هر روزه اتابک جلال الدین کلمه «او را بگیرید» تعلیم شاهزاده دو ساله می نمود، چون به اول شهر فارس که بلوک آباده اقلید است رسیدند امیر بلدچی را که حاکم بر کلیل و سرمه «۴» که در آن زمان دو شهر بوده، بخواستند و او را روانه حضور داشتند و شاهزاده دو ساله بر عادت هر روز بگفت: «او را بگیرید» بلدچی را گرفته و کشته و اموال او را به غارت بردند و قلعه استخر مرو دشت که بهترین قلعه های کوهی فارس است، کوتوال امیر بلدچی در تصرف داشت و این کوتوال از اهل جهرم، بعد از اطلاع بر واقعه قلعه را بیشتر از پیشتر محافظت نمود و کلیل و سرمه را در این زمان اقلید و سورمق گویند و از توابع آباده اقلید است و بعد از مدتی از ورود اتابک به شیراز، کوتوال

جهرمی قلعه استخر را به ملازمان اتابک سپرد و مدتها بگذشت که بلوکات فارس در تصرف جماعت شبانکاره‌ها بود و چون اتابک آنها را برای ملاقات شاهزاده چغری بخواست، در جواب گفتند ما از پروردگان دولت پادشاهیم باید در بلوکات خدمات دیوانی را انجام دهیم و تمام آنها را از آمدن معذور بداشتند و جماعت آنها از بسیاری به شماره نمی‌آمد و بزرگ آنها، حسن بن مبارز بود که او را به زبان شبانکاره «حسنویه» (۵) می‌گفتند و اتابک جلال الدین بعد از یأس از آمدن حسنویه در میان خلق شهرت انداخت که از حکومت فارس گذشته، عود به اصفهان می‌نمایم و این خبر در تمامت فارس منتشر گشت، پس با جماعتی از شجاعان به عزم اصفهان از شیراز حرکت کرد و در حقیقت به قصد فسا و داراب که مسکن حسنویه شبانکاره بود بتاخت، سه چهار ساعت قبل از رسیدن اتابک جلال الدین بر سر حسنویه «۶»، فضلویه «۷» برادر حسنویه از آمدن اتابک باخبر گردید و به بالین حسنویه آمد و چنان از شراب دوشینه مست بود که اعتنا به چنین خبری نکرد و باز سر را بر بالین استراحت گذاشت، فضلویه ناچار شده

(۱). در متن: (کناه).

(۲). در متن: (به عقب).

(۳). (اتا در ترکی به معنی پدر و بک و بگ و بیگ به معنی بزرگ است بنابراین به معنی پدر بزرگ، لالا، مؤدب، مربی کودک (مخصوصا مربی شاهزادگان) وزیر بزرگ ... ر ک: فرهنگ معین- و ر ک: ج ۸، ص ۲۷۴، کامل، که می‌نویسد: چغری در این هنگام دو سال داشت.

(۴). در فارسنامه، ابن بلخی: (اقلید و سورمق). (ر ک: ص ۱۶۰ و ۱۶۱).

(۵). ر ک: شیرازنامه، ص ۶۱ و ۶۳.

(۶). در متن: (حسنویه که).

(۷). در تاریخ و صاف: (فضلون) ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۳۸

آن قدر آب سرد بر سر و تن حسنویه بریخت که از مستی رسته، هشیار گشته، همه چیز را بجا گذاشته، با چند نفر از خواص خود فرار نمود و تا قلعه ایج آرام نگرفت و اتابک، اموال حسنویه را غارت نمود و کسان او را بکشت «۱»، پس با جماعتی از لشکریان که از دنبال او آمدند، شهر فسا و قصبه جهرم و بسیاری از توابع فارس را غارت کرده، مردان آنها را بکشت. پس به صحرای ایج که اکنون از توابع اصطهبانات است بیامد و قلعه ایج را بر حسنویه محاصره نمود و چون از گشودن آن مأیوس گردید، کار حسنویه به مال المصلحه گذرانید و برای نظم باقی فارس از ایج به شیراز آمد و لوای فیروزی برافراشت پس قصد کازرون نمود «۲» که در دست ابو سعید محمد بن بابای شبانکاره بود و با سیرتی زشت با اهل آن نواحی سلوک داشته، شهر شاپور را چنان خراب کرده که مسکن دد و دام گشته بود و چون ابو سعید از قصد اتابک جلال الدین خبر یافت، احوال و ائقال خود را به قلعه‌ای که داشت، کشید و اتابک آمده، قلعه را محاصره فرمود و دو سال زمان محاصره طول کشید و هرچه اتابک در صلح را کوبید، ابو سعید راضی نگشت تا آنکه مردم از قحط به ستوه آمده، ابو سعید از اتابک امان بخواست و از قلعه بیرون آمد و اتابک وفای به عهد نکرده، ابو سعید را حبس نمود، پس از حبس گریخت و بعد از چند روز او را گرفته به حکم اتابک از زیور زندگانی عاری گردید.

و در سال ۵۰۶: اتابک جلال الدین از شیراز لشکری برداشته به جانب داراب برای تنبیه شبانکاره‌ها برفت و چون امیر ابراهیم عامل داراب، مطلع شد اهل و اسباب و اموال خود را [برداشت] و آنها را در تنگ رنبه «۳» برده محفوظ داشت. و تنگ رنبه دره کوه و تنگنائی است از سه فرسخ بیشتر شرقی داراب، نزدیک به قریه ده‌خیر که دو کوه بلند رو به هم آمده و دره به مسافت چندین صد ذرع در میان آن کوه افتاده، بعد از آن دره تنگنائی وسیع مانند دایره، کمر کوه بسیار بلندی است که جز مرغ پیرواز از فراز آن کوه

به نشیب نتواند رسید و چندین چشمه دارد و اهل داراب وقت فرار از دشمن با عیال و اموال پناه به تنگ رنیه برده از آسیب دشمنان آسوده شوند و در جانب شمالی این تنگ رنیه پارچه کوه کوچکی است که آن را به تعمیر قلعه ساخته‌اند و امیر ابراهیم دارابی که سمت دامادی به پادشاه کرمان، ارسلان شاه بن کرمان شاه بن ارسلان- بیک بن قاورد بیک برادر سلطان الب ارسلان داشت، بعد از گذاشتن مستحفظ و لوازم معیشت، از داراب به کرمان رفته از خدمت ارسلان شاه اعانت و حمایت و لشکر خواست و چون اتابک جلال الدین چاولی استحکام تنگ را دید که از هیچ جانب راهی نتوان یافت به غلط عطف عنان را به سمت کرمان انداخت و چند منزل رفته، اهل داراب آسوده شدند، پس شهرت انداخت که لشکر ارسلان شاه به حمایت ابراهیم این دو روزه وارد داراب می‌شوند و اتابک بغتۀ نزدیکی آن تنگ رسیده، اهل داراب آنها را لشکر کرمان دانسته بی‌غائله آنها را داخل تنگ نمودند،

(۱). ر ک: کامل، در ذکر وقایع سال ۵۱۰، ج ۸، ص ۲۷۴.

(۲). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۲۷۴.

(۳). ر ک: فارسنامه ناصری، قلعه‌های کوهی مملکت فارس. در فارسنامه ابن بلخی آمده است: (در تنگ رنیه است و قلعه‌ای است سخت استوار و بزرگوار و حکم دارا بجزد آنکس را باشد که آن قلعه دارد و هوای آن خوش است و آب چشمه و مصنعه کرمانیان دارند). (فارسنامه، ابن بلخی، چاپ نیکلسن، ص ۱۵۹). و ر ک: کامل، در ذکر وقایع سال ۵۱۰، ج ۸، ص ۲۷۵. ابن اثیر این مکان را (رتیل رنیه) خوانده است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۳۹

بعد از دخول بیشتر اهل داراب را کشته، اموال آنها را غارت نموده و امرای شبانکاره به سمت کرمان رفته به ارسلان شاه پناه بردند. در سال ۵۰۸: اتابک برای حسنویه شبانکاره که در قلعه ایج «۱» متوقف بود، پیغام فرستاد که من برای استرداد جماعت شبانکاره‌ها، قصد کرمان را دارم باید موافقت کنی، حسنویه طوعاً کرهاً قبول کرده از قلعه خدمت اتابک آمد و قاصد کرمان شدند و قاضی ابو طاهر عبد الله، قاضی شیراز، به رسالت خدمت ارسلان شاه فرستاد که جماعت شبانکاره، رعیت و لشکر پادشاه سلطان محمد است، اگر آنها را روانه فارس داشتی عزیمت جانب کرمان را فسخ «۲» می‌نمایم و اگر نه مستعد ورود سپاه سلطانی باش. ارسلان شاه جواب رساله قاضی را فرستاد که جماعت شبانکاره از شما خائف گشته به کرمان که باز ملک سلطان است، آمده‌اند و مرا شفیع داشته‌اند امید چنان است که مقبول خاطر اتابکی افتد و در این باب رسولی مخصوص با بعضی از هدایا خدمت اتابک فرستاد و اتابک رسول ارسلان شاه را فریفته، درهم و دینار بیشمار به او داد و رسول را جاسوس خود نموده، روانه‌اش داشت و پیش از این گفت و شنیدها ارسلان شاه معادل پنج شش هزار نفر سوار و پیاده کرمانی را در سیرجان کرمان که همسایه سرزمین فارس است گذاشته بود، چون رسول از فارس به سیرجان رسید، خدمت وزیر ارسلان شاه که سپهسالار لشکر بود رسیده خدمت وزیر بگفت که اتابک جز رضای ارسلان را نخواهد و از توقف این لشکر در سیرجان که در حقیقت بلوکی از فارس است، می‌اندیشد که اهل بلوکات دیگر گمان دشمنی فیما بین می‌نمایند، بهتر آن است که آنها را روانه بلاد خود دارید، وزیر ارسلان شاه، مقالات رسول را که جاسوسی از اتابک بود، قبول کرد و لشکر را پراکنده نمود و بعد از اطلاع، اتابک، بی‌مهلت لشکر را از داراب به قصبه فرگ «۳» که اکنون یکی از هفت ناحیه بلوک سبعة است برده، فرگ را محاصره نمود و در آن زمان دست توسل امیر موسی حاکم فرگ به دامن ارسلان شاه بود، بواسطه آنکه توابع شمالی فرگ به بلوک سیرجان پیوسته است. چون خبر محاصره فرگ به وزیر ارسلان شاه رسید رسول را خواسته، مؤاخذه داشت و برداشتن لشکر سیرجان را خیانت رسول شمرده و رسول منکر خیانت خود گردید و چون وقت مفارقت رسول از خدمت اتابک، فراشی از اتابک را با خود آورده [بود] که هر روز خبر را به کسان اتابک رساند، ارسلان شاه از حال فراش مطلع گشته او را آزار کرد و واقعه را نقل نمود، پس ارسلان شاه رسول خود و فراش اتابک را به سزای

خبرگیری و جاسوسی بکشت و بزودی تدارک لشکر نموده جمعیتی فراهم آورده، روانه داشت و موسی فرگی از کوهستان خود را به لشکر کرمان رسانید و اتابک بعد از اطلاع امیری را با جمعی از لشکر خود به استقبال سپاه کرمان فرستاد لیکن ملاقات ناکرده عود نمود و با اتابک بگفت چون از جمعیت شما مطلع شدند پراکنده گشتند و موسی فرگی لشکر

(۱). ابن بلخی از قلعه اصطهبانان سخن می گوید که: (قلعه عظیم است و حسویه (: حسویه) را است و چون اتابک چاولی به جنگ حسویه رفت و پس صلح کردند این قلعه را خراب کرد، اکنون آباد است). (فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۵۷). (ایح) نیز که در فارسنامه، ابن بلخی به صورت (ایگ) هم آمده است چنین معرفی شده است: (این ایگ به روزگار متقدم دیهی بود و حسویه آن را به شهری کرده است هوای آن معتدل است اما آب ناگوارا دارد و میوه بسیار باشد خاصه انگور و جامع و منبر دارد). (ص ۱۳۱).

(۲). در متن: (فتح).

(۳). ر ک: مقدمات همین کتاب، حاشیه مربوط به حمله ساریه بن زینم. ناحیه دارابجرد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۴۰

کرمان را از راه کوهستان غیر متعارف آورده در نیمه شبی وارد صحرای فرگ نمود «۱» و سپاه اتابک با اطمینان خاطر، آسوده، در خواب بودند «۲» و اتابک از باده دوشین مست افتاده بود که کسی خبر ورود لشکر کرمان را به او داد، فوراً حکم به قطع زبان آن بیچاره نمود، دیگری آمده خبر داد، ناچار سوار شده، فرار نمود و بسیاری از لشکر اتابک، کشته و اسیر گردید و چون حسویه و پسر ابو سعید شبانکاره، در محاصره فرگ در ظل عاطفت اتابک جلال الدین بودند در وقت فرار هم موافقت داشتند، چون مسافتی رفتند و روز روشن شد اتابک نگاهی در قفای خود کرده جز حسنو [ی] و پسر ابو سعید سعید شبانکاره را که پدرش را در جنگ کازرون کشته بودند [ندید] پریشان خاطر شد، حسویه و پسر ابو سعید به اتابک گفتند از ما غدیری به تو نخواهد رسید، خاطر را جمع دار. با هم آمده تا وارد شهر فسا شدند و جماعت شکست یافته یک یک و دو دو در گرداگرد اتابک مجتمع گشتند.

در همین سال [۵۰۸]: شاهزاده چغری، فرمانروای فارس که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود وفات یافت «۳».

در سال ۵۱۰: امیر اتابک چاولی وفات یافت «۴» و جماعتی را از خوف آسوده داشت. در کتاب شیرازنامه نوشته است از عماراتی که جلال الدین چاولی در فارس ساخته است: بند قصار بلوک کربال است که بر رودخانه کربال فارس ساخته «۵» و چندین قریه را معمور داشته است و بند رودخانه رامجرد است که در قدیم بندی داشت و سالها شکسته [و] بلوک رامجرد از کار افتاده بود و گذران اهلش از کشت دیمی می شد و اتابک جلال الدین آنرا آباد و معمور داشت و بلوک رامجرد را چراغ بلوکات فارس نمود.

باید دانست که آنچه در انقلابات مملکت فارس و حالات طایفه شبانکاره از اول دولت سلاطین دیالمه تا زمان وفات امیر اتابک جلال الدین چاولی مرقوم گردید از کتاب تاریخ کامل ابن اثیر برداشته، نگاشته گردید و کتاب تاریخ و صاف در این باب با تاریخ کامل موافق نگشته و حضرت و صاف، طاب ثراه به عبارتی مرقوم داشته که مضمونش بر سیل ایجاز و اختصار بر این وجه است «۶» که پیش از استیلا دولت اسلام، اجداد طایفه شبانکاره از سپهبدان مملکت فارس بوده، ستوران پادشاه را پرستاری داشتند و ستوران را از صحرای رون رحله الشتا داشته بعد از انصرام عهد فاروق که یزدجرد به استخر آمد اهل فارس سر از چنبر امثال کشیدند عثمان (رض) خلیفه دوم، عبد الله بن عامر بن کریر را روانه داشت و بعد از ورود به فارس در سال بیست و نه از هجرت، تمامت فارس را بگشاد و یزدجرد به داراب رفت و بزرگان شبانکاره با او موافقت داشتند و چون استخر گشوده شد، عبد الله عامر با «هربد» داماد یزدجرد که حاکم

(۱). در متن: (نموده).

(۲). ر ک: کامل، در ذکر وقایع سال ۵۱۰، ج ۸، ص ۲۷۵.

(۳). ر ک: شیرازنامه، ابی العباس زرکوب، ص ۶۰ و کامل، ج ۸، ص ۲۷۶. ابن اثیر سن او را پنج سال می‌داند و وفات او را در ذی الحجه سال ۵۰۹ می‌داند. بنابراین قول فارسنامه یعنی ۵۰۸ صحیح نیست زیرا ماخذ مؤلف، کامل ابن اثیر است.

(۴). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۲۷۴.

(۵). شیرازنامه ابو لعباس زرکوب شیرازی، ص ۶۴.

(۶). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۵۱ و ۲۵۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۴۱

استخر بود طریق مسالمت را رعایت داشت و خود عازم شهر «جور» فیروزآباد گردید و مجاشع بن- مسعود سلمی را از عقب یزدجرد روانه داراب نمود و یزدجرد از مجاشع شکست خورده به کرمان گریخته، قصد سجستان نمود و چون طریق مسالمت میانه طایفه شبانکاره و اهل داراب با عبد الله عامر در میان بود، شبانکاره‌ها در داراب و رون بنای رحله الشتاء و الصیف گذاشتند و اسماعیل جد اعلای فضلویه مدار امور «هریذ» که از جانب عبد الله عامر لوای حکومت فارس [را] می‌افراشت، گردید و به مرور دهور بر خدم و حشم اسماعیل می‌افزود تا زمان الب ارسلان که نوبت سرداری شبانکاره‌ها به فضل بن حسن که او را به زبان شبانکاره فضلویه حسنویه می‌گفتند رسید.

حسنویه در عنفوان جوانی، سپهسالار صاحب کافی اسماعیل بن عباد «۱» طالقانی وزیر [مؤید الدوله] دیلمی بود و چون مخالفت میانه شبانکاره و عز الملوک ابو کالنجار جهت اموال و متصرفات افتاد، چنانکه در تواریخ مسطور است، در شهر صفر سال ۴۳۰، تاش‌فراش که از غلامان عضد الدوله بود و در عهد او والی اصفهان با لشکری به فارس آمده، میانه مقاتله در پیوست با اهالی و جنود از مقام رون «۲» عزم داراب نموده، در داراب ساکن گشتند و بر این حال ماه و سال بگذشت تا در سال ۴۴۸ «۳»، فضلویه، بر نواحی فارس استیلا یافت بر هر ناحیتی امیری را از شبانکاره فرستاد مثل: امیر ابو سعید محمد ماما «۴» و امیرویه مسعودی «۵» پس «۶» قاورد بیک پسر چغر بیک، برادر سلطان الب ارسلان که سلطنت کرمان را داشت با شبانکاره مجادله کرده، خرابی تمام به نواحی فارس راه یافت، فضلویه ناچار شد به خدمت الب ارسلان رفته، تمامت فارس را مقاطعه کرده «۷»، عود به فارس نمود و در شیراز نواب گماشت و خود در داراب رحل اقامت انداخت [و] چون سلطان به مشاغل مهمه دیگر اشتغال داشت، اعتنائی به مال مقاطعه فضلویه نداشت، فضلویه در خدمات تقاعد می‌نمود تا بر عصیان مجاهر گشت و به قلعه که مزید اعتماد بدان داشت، متحصن شد، خواجه نظام الملک وزیر او را محاصره کرده به زیر آورده، در قلعه استخر محبوسش داشت، پس کوتوال قلعه به اشاره وزیر او را به شهرستان عدم فرستاد «۸» و اتابک جلال الدین چاولی، خوانسالار که رکنی بود از ارکان دولت سلطانی برای استیصال دوحه و اغصان فضلویه با لشکر صف‌شکن متوجه شیراز گردید و با نیربه او نظام الدین محمود بن- یحیی بن حسنویه که او را محمودیه «۹» گویند در مهارلوی «۱۰» سروستان محاربه کرده او را منهزم

(۱). ر ک: تاریخ گزیده، ص ۴۱۷، و ص ۲۵۱، تحریر تاریخ و صاف.

(۲). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۵۱.

(۳). در تحریر تاریخ و صاف، سال تسلط فضلویه بر فارس ۴۴۷ است.

(۴). در تحریر تاریخ و صاف، (مما)، ص ۲۵۲، و در شیرازنامه، ابو العباس زرکوب، (محمد ممانی) ص ۶۱.

(۵). تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۵۲.

(۶). در متن: (پسر).



(۷). مبلغ این مقاطعه (بیست و هفت هزار هزار درهم بود به شرط آنکه خود عهده‌دار پرداخت مخارج کشور باشد) ر ک:

تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۵۲.

(۸). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۵۲

(۹). ر ک: در تحریر تاریخ و صاف: (مهدیه)، ص ۲۵۲.

(۱۰). ر ک: در تحریر تاریخ و صاف: (ماهلویه)، ص ۲۵۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۴۲

ساخت، از پی او رفته تا به مشکانات نیریز «۱» رسیدند و مجادله را از سر گرفتند

از بانگ نای تارک افلاک پرفغان و از گرد جنگ دیده خورشید پرغبار که در بین رعافی برای اتابک چاولی پیدا شده که از ضعف قوه توقف نداشت به ضرورت مراجعت کرده ودیعت روح را به اجل موعود سپرد «۲» و نظام الدین محمودیه «۳» جانی را طلب داشته که خود و اتباعش را پناهنده شود، در کوه ایج قلعه ساخته نامش را دار الامان گذاشت، بعد از ملاحظه اختلاف میانه مضمون این دو کتاب که مانند آنها دیده نشود منوط به انصاف اهل خبره و تمیز است.

و در همین سال [۵۱۰]: سلطان محمد پسر دیگر خود «۴»، سلطان سلجوق [را] حاکم فارس نمود [و] خطیر محمد بن حسین میبیدی «۵» را به وزارت او برقرار داشت.

### [وقایع فارس در روزگار سلطان محمود]

و در سال ۵۱۱: سلطان محمد بن سلطان ملک‌شاه ابن سلطان الب ارسلان بدرود زندگانی نمود و در روز نزدیک به وفات خود، سلطان محمود، پسر خود را خواسته به او گفت باید امروز بر تخت سلطنت و سریر مملکت بنشیننی که اعیان و بزرگان در اطاعت تو شوند، محمود در جواب گفت: امروز نحس است سلطان محمد گفت بر تو مبارک است و برای پدرت نحس و از عمر سلطان محمد سی و هفت سال گذشته بود و دوازده سال به کام دل سلطنت نمود و این چند شعر را در مرض موت گفته است:

به زخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای جهان مسخر من شد چو تن مسخر رای

بسی بلاد گرفتم به یک اشارت دست بسی قلاع گشودم به یک فشردن پای

چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نداشت بقابقای خدای است و ملک ملک خدای «۶» و در سال ۵۱۲: المستظهر بالله، ابو العباس احمد بن المقتدی بامر الله، از حلیه زندگانی عاری گردید و چهل و یکسال از عمرش گذشته بود و بعد از وفات او، خلف الصدقش، ابو منصور فضل بن - ابو العباس المستظهر بالله خلیفه عباسی، به جای پدر نشست و تمامت اعیان و ارکان دولت و خلافت با او بیعت کرده او را المسترشد بالله گفتند «۷».

و در سال ۵۱۳: عقد مصالحه میانه سلطان سنجر بن ملک‌شاه و سلطان محمود بن سلطان محمد بن - ملک‌شاه، بعد از چندین جنگ و مصاف بسته شد. «۸»

(۱). در متن: (تبریز) در تاریخ و صاف (شهد اپشکانات) و مسلما انتخاب میرزا حسن اصلح واضح است. و ر ک:

شیرازنامه، ابو العباس زرکوب، ص ۲۶. و ر ک: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۵۶.

(۲). ناگاه در اثر شدت جنگ اتابک چاولی را خون از بینی بگشاد چنانکه مجبور شد بازگردد، در راه از دنیا برفت) (تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۵۳).

(۳). در تحریر تاریخ و صاف، (مهویه)، (ص ۲۵۳)، در این کوه بنا به نوشته و صاف این بیت را یافتند.

اتابک چاولی امروز بگذشت نظام دین و دولت را بقا باد

(۴). در متن: (خود را).

(۵). محمد بن الحسین خطیر الملک ابو منصور المیبدی وزیر خود سلطان محمد بود. ر ک: تاریخ راوندی، ص ۱۵۲، و ح ۴، تاریخ سلسله سلجوقی، ص ۱۱۷.

(۶). ر ک: تاریخ گزیده، ص ۴۴۷.

(۷). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۲۸۱.

(۸). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۲۸۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۴۳

و در سال ۵۱۵: خطیر محمد بن حسین میبدی وزیر سلطان سلجوق «۱»، حاکم فارس و خوزستان، برادر سلطان محمود، در فارس وفات یافت و به جای او اتابک قراچه‌ساقی، برقرار گردید.

### [وقایع فارس در روزگار سنجر]

و در سال ۵۲۲: سلطان سنجر بن ملک‌شاه، از خراسان به ری آمد «۲» و سلطان محمود بن - سلطان محمد بن ملک‌شاه از بغداد به همدان برفت و بعد از چند روزی در شهر ری خدمت عم ماجد خود رسید و تجدید عهد و موثیق کرده، از ری عود به بغداد نمود.

### [وقایع فارس در روزگار سلطان محمد، ملک‌شاه بن محمود]

و در سال ۵۲۵: سلطان محمود بن سلطان محمد ملک‌شاه، در شهر همدان، وفات یافت و بیست و هفت سال از عمرش گذشته بود و دوازده سال سلطنت بلاد عراق عرب و آذربایجان و فارس و اصفهان و کرمان را متکفل بود «۳».

و در سال ۵۲۶: امیر اتابک قراچه‌ساقی «۴» لشکری از فارس و خوزستان فراهم آورد، به شاه سلجوق بگفت بعد از سلطان محمود جز تو کسی لایق سلطنت نیست و به این سپاه تمامت بلاد ملک‌شاه را برای تو مسلم می‌دارم. پس شاه سلجوق و اتابک قراچه از فارس به بغداد رفته توقف نمود [ند] و سلطان سنجر از ری قصد بغداد نمود، پس سپاه شاه سلجوق و اتابک قراچه با لشکر بغداد و فارس به قصد سلطان سنجر از بغداد بیرون آمدند و چون سلطان سنجر به اسدآباد همدان رسید، شاه سلجوق از کرمانشاه گذشته در حوالی کنکور خبر آوردند که صد هزار سوار در تحت رایت سلطان سنجر است، شاه سلجوق با سپاه خود از راه منحرف شدند، سلطان سنجر از عقب آنها آمده در دینور تلاقی دو سپاه گشته، شکست بر لشکر شاه سلجوق افتاد و اتابک قراچه بعد از کوشش بسیار اسیر گشت، او را [به] خدمت سلطان سنجر بردند و بعد از گفت و شنود با سلطان فرمان کشتن قراچه صادر شده او را بکشتند کشتی تو و کشتند ترا آنکه ترا کشته هم کشته شد از گردش ایام سرانجام

بردی تو و بردند ز تو و آنکه ز تو بردبرند ازو حاصل ایام به ناکام از مآثر اتابک قراچه در فارس، مدرسه قراچه در شیراز است که در کتب تواریخ مسطور است و اکنون رسمی از آن باقی نمانده است و عمارت تخت قراچه است در جانب شمالی شیراز به مسافت یک میل که اکنون به تخت قاجار مشهور گشته، برای آنکه بعد از انهدام آن در سال ۱۲۰۸ به فرمان خاقان معدلت شعار آقا محمد شاه قاجار طاب‌ثراه، احداث عمارت نمودند و از مآثر قراچه، قنات قراچه در شهر کازرون است. «۵»

وزارت قراچه و حکومت شاه سلجوق از تاریخ کامل برداشته شد «۶» و در شیرازنامه به وضعی دیگر نوشته است.

و در سال ۵۲۷: شاه طغرل و شاه مسعود پسران سلطان محمد، چندین مرتبه جنگ کرده، از همدان به اصفهان آمدند. شاه طغرل

مقاومت نکرده، قاصد شیراز گردید و شاه مسعود او را تعاقب نموده، در صحرای بیضا تلاقی گشته، جماعتی از لشکریان او به شاه مسعود پناه بردند و شاه طغرل

(۱). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۳۰۴.

(۲). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۳۲۷.

(۳). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۳۳۳.

(۴). شیرازنامه، ابو العباس زرکوب، ص ۶۴.

(۵). ر ک: شیرازنامه، ص ۶۴-۶۵.

(۶). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۳۳۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۴۴

از صحرای بیضا، قاصد ری گشت و به جناح تعجیل از فارس گذشت. «۱»

و در ماه محرم سال ۵۲۹: در شهر همدان ماه جاهش در محاق افتاده وفات یافت؛

چرخ از دهنش نواله بر خاک انداخت دولت قدحش پیش لب آورد و بریخت و از عمرش بیست و شش سال گذشته بود. پس شاه مسعود به کامرانی رسید.

و هم در این سال [۵۲۹]: ابو منصور فضل المسترشد بالله بن المستظهر بالله خلیفه عباسی از بغداد لشکری برداشته برای مجادله و مخاصمه با سلطان مسعود قاصد آذربایجان گردید و بعد از تلاقی با سپاه مسعود در نزدیکی مراغه سپاه بغداد منهزم گشته، خلیفه عباسی اسیر گردید «۲» و به حکم سلطان او را در خیمه‌ای در کناره اردو نگاه داشتند و جماعتی از ملاحده در خیمه آمده، خلیفه را بکشتند و چهل و سه سال از عمرش گذشته بود و هفده سال خلافت نموده. «۳»

و در همین سال [۵۲۹]: در بغداد ارباب حل و عقد با ابو جعفر منصور پسر المسترشد بالله، بیعت کرده، او را «الراشد بالله» گفتند. «۴»

و در همین سال [۵۲۹]: مسعود، الراشد بالله را از خلافت معزول فرمود.

در سال ۵۳۰: ابو عبد الله محمد بن المستظهر بالله، خلیفه عباسی را به خلافت منصوب داشت و او را «المقتفی لامر الله» گفتند. در کتاب شیرازنامه نوشته است «۵»: چون اتابک قراچه کشته شد، فرمانروائی مملکت فارس را به اتابک منکوبرس دادند و ابو نصر لالا که از شجاعان عصر خود بود «۶» در خدمتش روانه داشتند، مدت سیزده سال در شیراز لوای اقتدار برافراشت و در جوار مزار مقدسه ام کلثوم علیها السلام، مدرسه وسیع رفیعی بنا نهاده به انجام رسانید. و ابو نصر لالا در نزدیکی دروازه استخر مدرسه‌ای دیگر «۷» ساخت [که] به مدرسه لالا مشتهر گشت و در راه عراق رباطی به انجام رسانیده که آنرا رباط لالا گویند و در تاریخ کامل ابن اثیر نوشته است.

و در سال ۵۳۲: امیر منکوبرس، والی فارس و امیر بوزابه «۸» که در خوزستان از جانب منکوبرس عامل بود، لشکری از فارس برداشته، برای اعانت و یاری سلطان داود پسر سلطان محمود که به طمع سلطنت با عم خود، سلطان مسعود مجادله داشت به جماعتی از امرا که آنها هم قصد یاری سلطان داود داشتند پیوست و چون تلاقی دو لشکر شد، شکست بر لشکر فارس و سلطان داود افتاده و امیر منکوبرس اسیر گشت و چون به حضور سلطان مسعود رسید، حکم به قتلش فرموده او را بکشتند و لشکر سلطان مسعود در عقب لشکر فارس و دیگران افتاد و امیر بوزابه، فرصت دیده چون جز چند نفر از امیران در خدمت سلطان مسعود نبود، امیر بوزابه حمله برده، سلطان مسعود فرار کرد و چندین نفر امیر، اسیر چنگ بوزابه شدند از جمله پسر قراستقر والی آذربایجان

- (۱). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۳۴۰.
- (۲). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۳۴۵. و ر ک: تاریخ گزیده، ص ۴۶۳ به بعد.
- (۳). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۳۴۸. فارسنامه ناصری ج ۱ ۲۴۴ وقایع فارس در روزگار سلطان محمد، ملک‌شاه بن محمود ..... ص : ۲۴۳
- (۴). ر ک: کامل، ج ۸، ص ۳۴۸.
- (۵). ر ک: شیرازنامه، ص ۶۵.
- (۶). ر ک: شیرازنامه، ص ۶۵، (او را از ممالیک سلطان غیاث الدین ابو شجاع می‌داند).
- (۷). در متن: (ویگر).
- (۸). ر ک در شیرازنامه، (بزابه)، ص ۶۶، و در تحریر تاریخ و صاف، (بزابه). ص ۸۶
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۴۵
- بود. چون خبر کشتن امیر منکوبرس به امیر بوزابه رسید، تمامت اسیران را بکشت و قصد مملکت فارس نمود و بعد از ورود به فارس لوای اقتدار در فارس و خوزستان برافراشت «۱».
- در سال ۵۳۳: قراسنقر «۲» والی آذربایجان به قصد خونخواهی پسر خود که در سال قبل به دست امیر بوزابه کشته شده [بود] قاصد فارس گردید و سلطان مسعود برادر خود سلجوق شاه را حکمران مملکت فارس و خوزستان فرموده با اتابک قراسنقر روانه فارس شدند، چون امیر بوزابه مقاومت را در خود ندید، در قلعه سفید شولستان متحصن گردید و اتابک قراسنقر شهرهای فارس را گشته، مردمش را آرام داد و تمامت را تسلیم سلجوقشاه نموده، خود به آذربایجان عود فرمود و بعد از رفتن اتابک قراسنقر از فارس، امیر بوزابه از قلعه سفید به زیر آمده بر سلجوقشاه یورش آورده، او را اسیر کرده در قلعه سفید محبوسش داشت «۳».
- و در سال ۵۴۰: امیر بوزابه لشکری از فارس و خوزستان برداشت و سلطان محمد پسر سلطان محمود سلجوقی را دست‌آویز نموده، اصفهان و کاشان را در تحت تصرف درآورد و سلطان مسعود از بغداد قصد جنگ امیر بوزابه نمود و به جانب عراق عجم شتافت و بعد از نزدیکی دو لشکر به توسط جماعتی خیراندیش کارها را به صلاح گذرانیدند و هر کسی از پی کار خود برفت. «۴»
- و در سال ۵۴۲: امیر بوزابه، با لشکر فارس و خوزستان به قصد تملک بلاد از شیراز حرکت کرده، اصفهان را بعد از محاصره در تصرف آورد و لشکری به جانب همدان فرستاد و خود به قصد سلطان مسعود روانه گشت و در عراق عجم نزدیک به یکدیگر شدند و سلطان مسعود طالب مصالحه گردید و امیر بوزابه راضی نگشته «۵» جنگ درانداخت و جانب سلطان را بشکست و در بین تیری به امیر بوزابه رسیده از اسب افتاد، امیر بوزابه را اسیر کرده خدمت سلطان مسعود بردند، فرمان به قتلش فرمود.
- در کتاب تاریخ و صاف مرقوم است که ملک‌شاه پسر سلطان محمود سلجوقی، امیر بوزابه را بکشت و یکسال حکمرانی مملکت فارس به ملک‌شاه قرار گرفت «۶».
- و در سال ۵۴۳: سنقر بن مودود سلغری بر ملک‌شاه خروج کرده، کوبک طالعش به ذروه شرف رسید و مملکت شیراز را مصفی داشت.
- در کتاب روضه الصفا نوشته است «۷»: سلغر، امیری از تراکمه است که در اوائل استیلا سلجوقیان از ترکستان به ایران آمده، مشغول خدمتگزاری «۸» سلجوقیان گردید و فرزندان سلغر به نواحی فارس و کوه کیلویه و خوزستان، خیام اقامت را افراشتند و مودود بن سنقر سلغری دم از

- (۱). ر ک: شیرازنامه، ص ۶۶ و ۶۷ و ۶۸.
- (۲). در متن: (فراسنقر) ر ک: تاریخ سلسله سلجوقی، ص ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷ تا ۲۲۶.
- (۳). کامل، ج ۸، ص ۳۶۵.
- (۴). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۱۰.
- (۵). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۱۶.
- (۶). تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۶. و ر ک: کامل، ج ۹، ص ۱۶. و ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۰۶. و تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۲۶۲.
- (۷). روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۰۶.
- (۸). در متن: (خدمتگذاری).
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۴۶
- اطاعت سلجوقیان می‌زد [و اولاد خود را به نوبت «۱»] به خدمت آنها می‌فرستاد و چون امیر بوزابه والی فارس کشته گشت و ملک‌شاه سلجوقی بر سر مملکت فارس قرار گرفت، سنقر بن مودود سلغری بر ملک‌شاه خروج کرده، کوبک طالعهش به ذروه شرف رسید «۲» و ملک‌شاه از او شکست یافت. پس تاج و تخت فارس را مالک گردید و او را اتابک مظفر الدین سنقر گفتند و چندین بار یعقوب بن-ارسلان ترکمانی که او را اتابک شمله «۳» می‌گفتند از خوزستان لشکر به فارس کشیده در همه وقت شکست یافت. در کتاب و صاف نوشته است: اتابک مظفر الدین سنقر بن مودود چهارده سال مالک ملک مجازی و سالک مسلک نصفت و رأفت پردازی بود. «۴»
- و در سال ۵۴۷: سلطان مسعود بن سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی، برادرزاده ملک‌شاه بن سلطان محمود را به جای خود قرار داد و در همدان به عالم باقی شتافت و از عمرش چهل و پنج سال گذشته بود.
- و در همین سال [۵۴۷]: خاص بیگ بن پالنگری «۵» که مدار امور سلطنت گشته بود، ملک‌شاه را گرفته «۶»، رسولی به خوزستان خدمت سلطان محمد برادر ملک‌شاه فرستاده، او را به وعده سلطنت به همدان خواست چون سلطان محمد وارد شد او را بر تخت شاهی نشانیده، خطبه و سکه را به نام او نمود و مقصود خاص بیگ، آنکه سلطان محمد را مانند ملک‌شاه گرفته، هر دو را به قتل رساند و تاج و تخت سلطنت را برای خود استوار دارد و سلطان محمد، مطلب را دانسته، پیشدستی کرده، خاص بیگ پسر پالنگری را گرفته، بی سؤال و جواب او را بکشت «۷» و خود را از خیال او آسوده داشت و اتابک شمله که از خوزستان در خدمت سلطان محمد آمده بود خائف گشته به جانب خوزستان گریخت. «۸»
- در سال ۵۵۲: شاهنشاه، سلطان سنجر بن ملک‌شاه بن الب ارسلان سلجوقی که تمامی طبقات سلاطین سلجوقیه معاصر با او در اطاعت و تحت اقتدار او بودند، وفات یافت «۹» و هفتاد و سه سال زندگانی نمود و شصت سال پادشاهی داشت که چهل سال بر بیشتر ممالک مسلمانی خطبه را با القاب او می‌خواندند و سکه را به نام او می‌زدند.
- و در سال ۵۵۳: سلطان ملک‌شاه پسر سلطان محمود سلجوقی به خوزستان آمده «۱۰»، دست تطاول

(۱). در متن: (واده) از روی متن روضه الصفا اصلاح شد.

(۲). روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۰۷.

(۳). در روضه الصفا: (شومله) ر ک: ج ۴، ص ۶۰۷. در سلجوقنامه و راحه الصدور نیز (شومله) است. ر ک: ص ۲۶۰.

و ر ک: سلجوقنامه، ص ۶۷ و ۶۸.

(۴). بنا بر روضه‌الصفاء، مدت سیزده سال حکومت کرده است و در شهر شیراز خانقاهی و مسجدی و مناره‌ای رفیع ساخته است. ر ک: ج ۴، ص ۶۰۷.

(۵). در راحة الصدور راوندی: (خاصبک بک ارسلان بن بلنکری) وزیر سلطان مسعود بن محمد بن ملک‌شاه، ر ک: ص ۲۳۳.

(۶). ر ک: راحة الصدور، ص ۲۵۴.

(۷). ر ک: داستان کشتن خاصبک در راحة الصدور، ص ۲۶۰. و تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۲۷۶. و روضه‌الصفاء، ج ۴، ص ۳۳۳.

(۸). ر ک: راحة الصدور، ص ۲۶۰.

(۹). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۵۵.

(۱۰). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۶۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۴۷

اتابک شمله، ترکمان، را از آن بلاد کوتاه داشت و او را در قلعه دندرزین «۱» متحصن داشت [و] فصد فارس نمود و با فر کیانی وارد فارس گردید.

و در سال ۵۵۴: سلطان محمد بن سلطان محمود بن سلطان محمد بن ملک‌شاه اول، در بغداد وفات یافت و از عمرش سی و دو سال گذشته بود و امراء و اعیان مملکت به صوابدید یکدیگر اتفاق جسته سلیمان شاه بن سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی را برای تاج و تخت اختیار کرده، به رسل و رسائل او را از موصل که جای استقرار او بود به همدان دعوت نمودند و سلیمان شاه بر جناح تعجیل وارد همدان گردیده بر اورنگ شاهی قرار گرفت. «۲»

و در همین سال [۵۵۴]: ملک‌شاه بن سلطان محمود چون از وفات برادر مطلع گردید با لشکر فارس به سرداری امیر تکلّه بن زنگی سلغری که در کتاب کامل ابن اثیر او را دکلاء سلغری «۳» نوشته و لشکر خوزستان به سرداری یعقوب بن ارسلان ترکمانی مشهور به اتابک شمله از فارس و خوزستان به اصفهان آمده، لوای اقتدار برافراشت و نواحی اصفهان را ضمیمه فارس و خوزستان نمود.

در سال ۵۵۵: ابو عبد الله محمد المقتفی لامر الله بن المستظهر بالله، خلیفه عباسی وفات یافت «۴» و از عمرش شصت و شش سال گذشته بود و بیست و چهار سال او را خلیفه می‌دانستند، پس اعیان ملک و ملت عقد بیعت را برای خلف الصدقش یوسف بسته، با او بیعت کردند و او را المستنجد بالله گفتند.

در همین سال ۵۵۵: سلطان ملک‌شاه بن سلطان محمود شاه، در اصفهان مسموم شده وفات یافت «۵» و خطبه و سکه اصفهان را به نام سلیمان شاه بن سلطان محمد بن ملک‌شاه اول قرار دادند و امیر تکلّه سلغری و اتابک شمله ترکمانی عود به فارس و خوزستان نمودند.

در سال ۵۵۶: سلیمان شاه بن سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی بعد از استیلای بر ممالک در تمامی شب و روز هشیاری را گذاشته، مستی دائمی را برداشت و روزها با مسخرگان «۶» سخریه نموده، شبها در آغوش شاهان آرمیده، روزی گرد بازوی وزیر که مردی تمام و آراسته بود «۷» و مدار سلطنت را به دست داشت، خدمت سلیمان شاه آمد، مرد مسخره، به اجازه شاهی، با وزیر سخریه کرده تا آنکه آلت مردی را به وزیر حواله داد «۸»، خاطر وزیر برنجید و بعد از بیرون

(۱). در کامل: (دندرزین) ر ک: ج ۹، ص ۶۱. و ر ک: سلجوقنامه، ص ۶۶ که می‌نویسد: او را در همدان در برجی محبوس کردند.

(۲). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۴، ص ۳۲۴.

(۳). ر ک: کامل، در ذکر وقایع سال ۵۵۴ ج ۹، ص ۶۷. در کامل در این محل و موارد دیگر بجای تکلّه (دکلاء) آمده است. در

بوستان سعدی در حکایتی به مطلع:

در اخبار شاهیان پیشینه هست که چون تکه بر تخت زنگی نشست ستوده شده است. ر ک: بوستان، چاپ علی اف ص ۳۴.

(۴). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۶۸.

(۵). مشروح این واقعه را در کامل، ج ۹، ص ۷۱، بخوانید.

(۶). در متن: (مسخره گان).

(۷). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۷۲.

(۸). در متن: (داده).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۴۸

آمدن، اعیان دولت را خواسته و بعد از مشاوره، اولاً مسخره را بکشند، پس سلیمان شاه را گرفته، در قلعه همدان حبس «۱» کرده، شبانه او را بکشند، پس رسولی خدمت اتابک ایلدگز والی آذربایجان فرستاده، اظهار انقیاد و اطاعت داشته، خطبه و سکه را به نام

ارسلان شاه بن - طغرل شاه بن سلطان محمد بن ملکشاه که مادر او در تحت ازدواج اتابک ایلدگز بود قرار دادند. «۲»

در کتاب روضة الصفا نوشته است «۳»، در زمان سلطان مسعود سلجوقی، برده فروشی چهل نفر غلام آورده وزیر پادشاه، نایب خود را فرستاد «۴» و سی و نه نفر آنها را خرید و یک نفر دیگر برای حقارت جثه او، رد فرمود، چون خواستند او را به برده فروش رد کنند رو را به نایب وزیر کرد «۵» که سی و نه نفر را برای وزیر خریدید مرا برای خدا بخردید، سخنش مؤثر شده او را خریده تربیتش نمودند، در هر مرتبه‌ای بود، گوی سبقت از همگان می‌ربود تا آنکه کارش به مداخله امور دولتی رسید و به احسن وجوه از عهده لوازمش برآمد، پس سلطان مسعود برادرزاده خود ارسلان شاه را به او سپرد و او را اتابک قرار داده، روانه آذربایجان داشت و او را اتابک ایلدگز گفتند، پس والده ارسلان شاه را در عقد ازدواج خود در آورد و دو نفر پسر از آن زن متولد گردید: یکی را پهلوان محمد و دیگری را قزل ارسلان گفتند.

### [اتابک ایلدگز و اتابک مظفر]

و در همین سال [۵۵۶]: جماعتی شاهزاده محمود پسر ملکشاه دویم را از اصفهان به طمع فارس برداشته، قصد شیراز کردند. اتابک

زنگی بن مودود سلغری آنها را استقبال کرده، شکست داد و شاهزاده محمود را از آنها گرفته در قلعه استخر محبوس داشت. «۶»

و در همین سال [۵۵۶]: اتابک ایلدگز، رسولی به جانب فارس روانه فرمود و از اتابک زنگی طلب اطاعت و انقیاد نمود، اتابک زنگی، شاهزاده محمود را از حبس در آورده، بر اریکه سلطنت نشاند و پنج نوبت را در سرای او زدند و اتابک زنگی سلغری برای اتابک ایلدگز پیغام داد که حضرت المستنجد بالله، بلاد فارس را به مقاطعه به من وا گذاشته و سلطنت را به شاهزاده محمود داده است، پس اتابک ایلدگز با چهل هزار سوار به قصد فارس به اصفهان آمد چون خواست به جانب فارس شود خبر مخالفت جماعتی را که در تحت اقتدار او بودند شنید و از اصفهان فسخ عزیمت فارس را نمود.

در سال ۵۵۷: اتابک مظفر الدین سنقر بن مودود بن سنقر سلغری، خاتم ملک را در انگشت اعقاب خود کرده از شرفه سریر به غرفه سرور قرار گرفت و مدت چهارده سال لوای اقتدار در مملکت فارس برافراشت و چون در گذشت، اتابک مظفر الدین زنگی بن مودود سلغری به جای برادر «۷» نشست، دولتیاری روشن‌روان با رأی پیر و بخت جوان بود، در وقت وفات برادر حاضر

(۱). (سلطان سلیمان را به قلعه همدان منتقل کردند و پیاله‌ای مسموم وی را بخوراندند مرگی بد و دردناک به ملاقاتش فرستادند).

تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۳۵۶. و راحة الصدور، ص ۲۷۹.

(۲). ر ک: تاریخ دولت آل سلجوق، ص ۳۵۶.

(۳). و همچنین ر ک: سلجوقنامه ظهیری، ص ۷۵، درباره اتابک، که می‌نویسد: (بنده خاص کمال الدین سمیری بود وزیر سلطان مسعود سمیری را در بغداد بکشتمند. ایلدگز به خدمت مسعود افتاد).

(۴). در متن: (فرستاده).

(۵). در متن: (کرده).

(۶). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۷۴.

(۷). در شیرازنامه، زنگی بن مودود (برادرزاده اتابک سنقر) دانسته شده است. ر ک: شیرازنامه، ص ۷۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۴۹

نمود، سابق «۱» نام شوهر خواهرش و الب ارسلان سلغری طمع در افسر و سریر کردند «۲»، بعد از ورود، اتابک زنگی آنها را منهزم ساخته بر اریکه اقتدار قرار گرفت.

در سال ۵۶۴: لشکر و رعیت مملکت از سوء سلوک اتابک زنگی بن مودود سلغری شاکی گشته، پیغام برای اتابک شمله یعقوب بن ارسلان، والی خوزستان فرستادند «۳» و سپاه در اطاعت و انقیاد او شدند و اتابک زنگی فرار نمود و در داراب، پناه به جماعت شبانکاره برده، او را محافظت داشتند و اتابک شمله ترکمانی، بنای ظلم و بی‌اعتدالی را گذاشته «۴» شکایت مردم از او بیشتر از اتابک زنگی گردید و اهل مملکت، اتابک زنگی را آورده، سر در چنبر اطاعتش درآوردند و اتابک شمله را از فارس خارج نمودند.

در سال ۵۶۶: المستنجد بالله، یوسف بن المستظهر بالله، خلیفه عباسی، وفات یافت و از عمرش پنجاه و شش سال گذشته بود، پس به صلاح اعیان، والد الصدقش ابو محمد حسن بجای پدر قرار گرفت «۴» و او را المستضی «۵» بنور الله گفتند.

در سال ۵۶۸: اتابک ایلدگز در همدان وفات یافت «۶»، پس خلف الصدقش، اتابک پهلوان محمد به جای پدر نشست و ارسلان شاه بن طغرل بن سلطان محمد بن ملکشاه که برادر مادری پهلوان بود همچون زمان اتابک ایلدگز، به خطبه و سکه قناعت کرده، در زاویه اختفا بسر [می‌برد] «۷».

در سال ۵۶۹: در بغداد و ماوالاه، تگرگ بارید «۸» که کوچکهای آن به اندازه نارنجی بود و چندین نفر مردم و حیوانات را بکشت.

### [وقایع فارس در روزگار اتابک شمله]

در سال ۵۷۰: اتابک شمله یعقوب بن ارسلان ترکمانی، به قصد تنبیه جماعت ترکمانان از خوزستان به جانب آنها برفت و آن جماعت پناه به والی عراق عجم بردند و اتابک شمله با لشکر خوزستان به عراق رفته، جنگ در پیوست و در میانه تیری به اتابک شمله رسیده از اسب افتاده، اسیر تقدیر گردید و بعد از دو روز وفات یافت و اصلش از ترکمان آقشری بود «۹».

### [وقایع فارس در روزگار مظفر الدین تکلّه]

در سال ۵۷۱: اتابک مظفر الدین زنگی، ابن مودود بن سنقر سلغری تاج و تخت را بدرود نمود. «۱۰»

دریغ سلطنت و تاج و تخت و نگین که بازماند به ناکام از طغان و تگین

گرفته روی زمین تیغشان به مدت‌هاولی چه سود پس از مرگ رفت زیر زمین مدت چهارده سال، سلطنت فارس را داشت و در همین سال خلف الصدقش تکلّه بن اتابک



(۱). ر ک: شیرازنامه، ص ۷۳.

(۲). در متن: (گردید).

(۳). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۱۰۴.

(۴). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۱۰۸.

(۵). در متن: (المستظی).

(۶). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۱۱۹.

(۷). در متن: (برده).

(۸). در متن: (باریده).

(۹). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۱۳۴.

(۱۰). شیرازنامه، ص ۷۵. و تاریخ گزیده، ص ۵۰۴ که وفات او را در سال ۵۷۰ می‌داند.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۵۰

زنگی، به جای پدر نشسته او را اتابک مظفر الدین تکه گفتند و وارث تاج و تخت پدر گردید و در ضبط ممالک و حفظ مسالک در طریقه آباء خود پوئید (۱) و خواجه امین الدین محمد کازرونی (۲) را که حاتم عهد خود بود به وزارت اختیار نمود. در سال ۵۷۳: ارسلان شاه بن طغرل بن سلطان محمد بن سلطان ملک‌شاه سلجوقی در همدان وفات یافت (۳) و بعد از او خطبه و سکه را به نام خلف الصدقش طغرل بن ارسلان شاه قرار دادند و او را طغرل شاه سیم گفتند و مانند والد ماجدش زائد از خطبه و سکه نخواستند، در تحت اقتدار اتابک پهلوان محمد، تمکن یافت. (۴)

در سال ۵۷۵: اتابک پهلوان محمد بن اتابک ایلدگز در غیبت اتابک تکه فرصت یافته به دار الملک شیراز آمد و اهلش را قتل و اموالش را غارت کرده، عود نمود، پس (۵) اتابک تکه پسر اتابک زنگی سلغری به شیراز آمد و جراحات این حادثه را به مرهم مرحمت و داروی مکرمت تدارک فرمود و باروی شیراز را که از حوادث خراب شده بود، دوباره احداث فرمود. (۶)

در همین سال [۵۷۵]: المستضی بنور الله، ابو محمد حسن بن المستنجد بالله، وفات یافت و از عمرش سی و شش سال گذشته بود و نه سال خلافت نمود، پس، ارباب حل و عقد با خلف - الصدقش، ابو العباس احمد بیعت خلافت نموده، او را الناصر لدین الله گفتند. (۷)

در سال ۵۷۷: اتابک مظفر الدین طغرل بن اتابک سنقر سلغری، چندین بار، لشکر از عراق به فارس کشید و در هر مرتبه فیروزی با تکه بود و در جنگ آخر اسیر گشته به فرمان اتابک تکه، چشم او را میل کشیده، او را کشتند. (۸)

در سال ۵۸۲: اتابک پهلوان محمد بن اتابک ایلدگز وفات یافت و برادرش اتابک قزل ارسلان که نامش عثمان بود به جای او قرار گرفت و لوای سروری بر ممالک آذربایجان و ری و عراق عجم و اصفهان برافراشت. (۹)

در همین سال [۵۸۲]: طغرل شاه سلجوقی که در خدمت پهلوان محمد به خطبه و سکه شاهی قناعت داشت از همدان گریخته، جماعتی از امراء به او پیوستند و با قزل ارسلان، چندین مرتبه جنگ کرد.

در همین سال [۵۸۲]: پنج ستاره سیاره در برج میزان که از برجهای هوائی است جمع شد و تمامت منجمین حکم نمودند که بادها بیاید و درختان بزرگ را بیندازد و خانه‌ها را خراب کند، از اتفاق در آن وقت دانه خرمنها از گاه جدا نگشت (۱۰)، چنانکه گفته‌اند:

(۱). در متن: (بود پوئید).

- (۲). ر ک: شیرازنامه، ص ۷۴.
- (۳). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۱۴۳.
- (۴). ر ک: راحة الصدور، ص ۲۸۱ تا ۳۳۰.
- (۵). در متن: (پش).
- (۶). ر ک: شیرازنامه، ص ۷۴.
- (۷). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۱۴۸. و ر ک: تجارب السلف، ص ۳۱۴ و ۳۱۶ و ۳۱۹.
- (۸). ر ک: شیرازنامه، ص ۷۴.
- (۹). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۱۷۴.
- (۱۰). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۱۷۵. و روضة الصفا، ج ۴، ص ۳۴۳.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۵۱ گفت انوری «۱» که از اثر بادهای سخت «۲» ویران شود سراچه و کاخ سکندری در روز حکم او نوزیده است هیچ بادیا مرسل الريح، تو دانی و انوری در سال ۵۸۳: از اتفاقات نادره، روز شنبه اول محرم، عید نوروز جلالی و چهاردهم آذرماه رومی سال ۱۴۸۹ اسکندریه ماه و آفتاب در اول برج حمل بودند «۳» که اول سال عرب و اول سال فرسی و اول سال روم در یکروز بود.
- و در همین سال [۵۸۳]: طغرل شاه سلجوقی بیشتر از عراق عجم را تصرف نموده و بر قزل ارسلان بتاخت پس هر یک رسولی به خدمت خلیفه فرستادند و مطالبه لقب شاهی را کردند و خلیفه رسول طغرل را مایوس داشت و رسول قزل ارسلان را با نیل مقصود روانه نموده، او را به لقب شاهی سرافراز فرمود «۴» و در آخر کار پیغام فرستاد الملک بعد ابی لیلی لمن غلبا پس قزل ارسلان شاه بر طغرل شاه فائق آمده او را گرفته محبوسش نمود، پس ممالک آذربایجان و ری و عراق عجم و اصفهان او را مسلم گردیده و اتابک تکلّه بن اتابک زنگی سلغری پادشاه فارس در انقیاد و اطاعت اتابک قزل ارسلان درآمد. «۵»
- و در سال ۵۸۷: در اصفهان، اتابک، قزل ارسلان بن اتابک ایلدگر را در جامه خواب کشتند و قاتل او معلوم نگشت و خلف الصدقش قتلق اینانج به جای پدر نشست. «۶»
- و در سال ۵۸۸: طغرل شاه بن ارسلان شاه، از حبس قزل ارسلان، نجات یافت و جماعتی در نزد او آمده او را به پادشاهی برداشتند. «۷»
- و در سال ۵۸۹: با قتلغ اینانج مصاف داده، اینانج شکست یافت «۸» و به جانب ری شتافت و از علاء الدین تکش خوارزمشاه، حمایت و اعانت جسته، خوارزمشاه قاصد ری گردید و چون وارد شد خبر طغیان برادر خود را شنید، بر جناح استعجال عود به خوارزم نمود. پس رایت اقتدار طغرل شاه افراشته گشت. «۹»
- و در سال ۵۹۰: باز خوارزمشاه به استدعای قتلغ اینانج، عود به جانب ری نمود و طغرل شاه، پیش از اجتماع لشکر خود با خواص اصحاب، به ری آمده با سپاه خوارزم که چندین برابر او بود مصاف داد و در بین از اسب افتاده، به دست خوارزمیان کشته گشت. «۱۰»
- در کتاب روضة الصفا نوشته است «۱۱»: بعد از طغرل شاه بن ارسلان شاه سلجوقی، آفتاب دولت

(۱). این شعر را دولتشاه سمرقندی به فرید کاتب شاعر معاصر انوری نسبت داده است. ر ک: تاریخ ادبیات صفا، جلد دوم، ص ۶۶۳.

(۲). در متن: (بادپای سخت).

- (۳). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۱۷۵.
- (۴). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۱۸۹.
- (۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۳۴۶.
- (۶). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۲۱۸. در شیرازنامه، ص ۷۹: قتلغ خان. و ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۳۴۸: قتلغ.
- (۷). در متن: (برداشته) - ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۳۴۸.
- (۸). روضه الصفا، ج ۴، ص ۳۴۸ و ۳۴۹.
- (۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۳۴۹.
- (۱۰). ر ک: سلجوقنامه، ص ۹۱ و روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۰۵.
- (۱۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۳۵۱.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۵۲

سلجوقی، به مغرب فنا متواری گردید و ماه حشمت خوارزمشاهیان، لامع گشت، توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و مدت سلطنت سلجوقیان از سال ۴۳۲ که زمان جلوس طغرل اول است تا سال ۵۹۰ که سال وفات طغرل سیم است ۱۵۸ سال در ممالک ایران پادشاهی داشته‌اند.

### وقایع فارس در روزگار سعد بن اتابک زنگی]

در سال ۵۹۱: اتابک مظفر الدین تکلّه بن اتابک زنگی سلغری زندگانی را بدرود نمود «۱» و مدت بیست سال پادشاهی فارس را داشت و بعد از وفات او برادر ارجمندش اتابک مظفر الدین ابو شجاع سعد بن اتابک زنگی نعم الخلف آمده به جای برادر نشست و مالک تاج و تخت مملکت فارس گردید و در اوائل حال وزارت مملکت را به رکن الدین صلاح کرمانی وا گذاشت و پس از او، امورات ملکی و دولتی را به اعلم و افضل زمان، خواجه عمید الدین ابو نصر اسعد افزری که در تمام فنون علمیه بذروه کمال رسیده بود راجع فرمود. صاحب کتاب وصاف فرموده است «۲»، چون عمید الدین «۳» به رسالت به حضرت سلطان محمد خوارزمشاه برفت، او را اعزاز فرموده، بر کرسی زرین نشانید و در بین محاورت، سخنی از صنعت مطابقه آمد، حضرت خوارزمشاه فرمود:

در رزم چو آهنیم و در بزم چو موم بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم و بر سبیل امتحان، خواجه عمید الدین را به اتمام آن اشارت نمود و خواجه بدیهه گفت:

از حضرت ما برند انصاف به چین وز هیبت ما برند زنار به روم حضرت خوارزم شاه به زبان خود، خواجه را ستایش فرمود.

در نزدیکی سال ۵۹۳: نواحی کرمان در تحت اقتدار اتابک مظفر الدین سعد بن زنگی درآمد و برادرزاده خود محمد بن زیدون «۴» را والی کرمان نمود و چون مداخل دیوانی کرمان به مخارج لشکری کفایت نداشت عشری بر خراج افزوده آنرا فدیة الملک نام نهاد «۵» و بعد از سالی رعیت به تظلم آمده به عدل و انصاف اتابکی فدیة الملک را برداشته و مالیات مقرر را برقرار داشت «۶».

در سال ۶۰۰: اتابک اوزبک بن اتابک پهلوان محمد بن اتابک ایلدگز، در غیبت اتابک مظفر الدین سعد بن زنگی از عراق عجم لشکر کشیده، دار الملک شیراز را مسخر نموده در تحت اقتدار خود آورد و از قتل و غارت فرو گذاری نکرده بزودی عود نمود. «۷» در سال ۶۰۲: سلطان غیاث الدین شاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه، با لشکری چون مور و مار، وارد فارس گردید و دار الملک شیراز را مسخر داشت [و] اهالی آنرا به انواع شکنجه و عقوبات مصادره و مطالبه عنیف فرمود، هرچه را یافتند، برداشتند، عالی شیراز را سافلها نمودند و قبل از وقت سلطان غیاث الدین لشکر خود را منع از قتل نموده بود و از این رهگذر آسیبی

- (۱). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۷.
- (۲). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۷. این روایت با آنچه در تاریخ گزیده آمده است اندکی تفاوت دارد. ر ک: تاریخ-گزیده، ص ۴۹۹. و روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۰۸.
- (۳). در تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۷: (عمید الدین ابو نصر اسعد ابزاری) است.
- (۴). در تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۸: (محمد بن زیدان) است.
- (۵). در تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۸: (فدیة الملائک) است.
- (۶). (کرمان تا سال ۶۰۷ در تصرف اتابک بماند). تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۸.
- (۷). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۹.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۵۳
- نرسانیدند و سلطان غیاث الدین با لشکر خوارزم به جانب خوزستان شتافت «۱».
- در سال ۶۰۷: محمد بن زیدون والی کرمان، برادرزاده اتابک مظفر الدین سعد بن زنگی با عم کامگار خود عصیان نموده، نواحی کرمان را از تحت اقتدار عم خود بیرون کرده، در تصرف دیوان سلطان محمد خوارزمشاه قرار داد. «۲»
- در همین سال [۶۰۷]: سنجر «۳» نام، غلام خلیفه الناصر لدین الله که به حکومت خوزستان برقرار بود از احکام الناصر لدین الله، تقاعد نمود و مؤید الدین نایب الوزاره، با لشکر بغداد به خوزستان آمد و چون سنجر مقاومت نداشت به شیراز آمده، پناه به اتابک مظفر الدین سعد بن- زنگی «۴» جست و اتابک او را مکرم داشت و مؤید الدین به ارجان آمده، رسولی خدمت اتابک فرستاده، سنجر را بخواست و بعد از عهد و میثاق برای سنجر او را روانه ارجان داشت.
- در سال ۶۱۴: اتابک مظفر الدین سعد بن زنگی، با لشکر فارس به اصفهان رفته، بی منازعه، اهلش «۵» در انقیاد و اطاعت اتابک درآمدند «۶» پس از اصفهان با هفتصد نفر سوار کارزار، قاصد ری گردید و در نزدیکی ری با لشکر خوارزمشاه که از عده مور و حدت مار گذشته بود ملاقات کرده، جنگ در انداخت و چندین صف از خوارزمیان را برداشت و چون سلطان محمد خوارزمشاه پسر سلطان تکش خوارزمشاه، کشش و کوشش اتابکی را بدید به سرداران سپاه خود سپرد که اتابک را بی زیان و آسیب باید به سوی من آورید پس تمامی لشکر بر گرد او جمع گشته از هر جانب مرد و مرکب را می انداخت و مردانگی خود را جلوه می داد و در بین اسبش به رو درآمد و از زمین افتاد و او را گرفته، خدمت خوارزمشاه بردند و حضرت خوارزمشاه او را معاتب داشت که با این سپاه کم چرا با لشکر انبوه در آمیختی، در جواب گفت آنها را لشکر دشمن پنداشتم نه سپاه خداوندگار «۷»، پس خوارزمشاه محاورت او را چون محاربتش پسندیده او را محترم داشت، در خیمه احترام او را به تنهایی ممارست داشتند و در وقت فراغت او را ندیم مجلس می داشت، پس بنای تسالم و مصالح شد «۸» که هر ساله ثبت خراج مملکت فارس را به درگاه سلطانی رساند و سه قلعه واقعه در جلگه «۹» مرو دشت و ابرج «۱۰» که حضرت فردوسی فرموده است:
- به سه گنبدان ستخر گزین نشستنگه شاه ایران زمین «۱۱»

(۱). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۹.

(۲). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۸۸ در آنجا آمده است که رضی الدین، محمد را وادار کرد تا راه عصیان در پیش گرفت و کرمان را به بهای اندک بفروخت.

(۳). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۳۰۲.

(۴). در کامل، ج ۹، ص ۳۰۳: اتابک عزالدین سعد بن دکلا (: تکله) است.

(۵). در متن: (اهلش را).

(۶). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۳۱۴.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۰۹.

(۸). در متن: (شد).

(۹). در متن: (جلگاه).

(۱۰). در متن: (ایرج) ولی در فارسنامه ابن بلخی (ص ۱۲۵ و ۱۵۷) (برج) است.

(۱۱). روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۰. و ر ک: فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۵۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۵۴

اول آنها را که قلعه اشکنوان گویند، در ناحیه بلوک ابرج است و دویم و سیم و سیام را قلعه استخر و قلعه شکسته که بر جلگه «۱» مرودشت است به کوتوالان شاه خوارزم سپارد و پسر خود زنگی را در آستانه شاهی گذارد، ملکه خاتون دختر نیک اختر خود را در عقد ازدواج سلطان جلال الدین منیکبرنی پسر حضرت خوارزمشاه در آورد، پس اتابک سعد همه گزارشات «۲» را قبول کرده، خلعتهای سلطانی را پوشیده، با هزار سوار خوارزمی، روانه فارس گردید. پس ابو بکر پسر اتابک سعد از قراردادهای پدر چون باخبر گشت همه را انکار داشته بر مخالفت پدر یکجهت گردید و با جمعی از اتباع خود به استقبال پدر آمد و جماعتی را برکنار راه قریه مائین «۳» که جای عبور بود گذاشت و هر کس از خوارزمیان از آن راه می آمد او را می کشتند تا صد نفر سوار خوارزمی را کشتند و بازماندگان خوارزمی پنداشتند که اتابک سعد، نقض عهد کرده است، خود را بر کناره کشیدند. پس ابو بکر بر تمامت همراهان پدر حمله نمود و جماعتی را شکست داد و چون به نزدیک پدر رسید تیغ بی شرمی را بر روی پدر کشید، اتابک سعد گفت فرزند من پدر توأم ابو بکر گفت دانسته‌ام و بر پدر حمله برد اتابک سعد او را به یک گرز آهنین بر زمین انداخت و او را در قلعه استخر محبوس داشت «۴»، پس به جانب خوارزمیان رفته، عذرخواه گردید و چون وارد شیراز گردید، حصار شهر را تجدید کرد، پس مسجد جامع جدید «۵» را که به مسجد نو شهرت یافته چون عرصه مکرمت خود وسیع و مانند همت عالی خود رفیع، احداث فرمود، درازی این مسجد میانه مشرق و جنوب و مغرب و شمال «۶» ... ذرع شاه و پهنای آن ... ذرع شاه و چهار طاق مرتفع و ... طاق کوچک و چندین شبستان در این ساخته‌اند و تاکنون که سال به ۱۳۰۱ رسیده باقی است اگرچه چندین بار تعمیر شده و تعمیر آخرین آن بعد از خرابی از زلزله سال ۱۲۶۹ از مرحمت پناه حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی «۷» طب‌نراه است که چندین هزار تومان وجه نقد در عمارت آن صرف نمود و از آثار اتابک سعد در شیراز بازار بزرگ است که نامش تا این

(۱). در متن (جلگاه).

(۲). در متن: (گذارشات).

(۳). ر ک: فارسنامه ابن بلخی، ص ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۶۰.

(۴). در شیرازنامه، آمده است که: (اتابک ... حکم فرمود و او را در قلعه سفید نوبنجان محصور و مقید گردانیدند و بند نهادند). ص ۷۶.

(۵). در شیرازنامه، آمده است که: (مسجد جامع شیراز که به مسجد نو اشتهار دارد نه در شیراز که در اکناف فارس و بغداد و عراق و اغلب و اکثر اقالیم بزرگ، با فسحت تر و عالی تر از آن مسجد نساخته‌اند و نشان نداده‌اند و گویند امیر المؤمنین علی (ع) در شهر کوفه مسجدی بنا فرموده مشهور است که در بلاد عرب بزرگتر از آن مسجد نساخته‌اند، احتیاط کرده‌اند و مسجد نو که اتابک سعد

در شیراز بنا فرموده به چند قدم از آن بزرگتر است ... دیگر رباط شهر الله که به رباط کرکک اشتها دارد ... دیگر اشارت فرمود تا پیرامن شهر شیراز سوری از نو بنیاد نهادند و تمام کردند). (ص ۷۸).

(۶). مؤلف این اعداد را ذکر نکرده و جای آن در متن خالی است اما در کتاب بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، آمده است که: (صحن این مسجد به طول تقریبی ۱۷۰ متر و به عرض تقریبی ۹۰ متر است و در چهار سمت آن چهار طاقنمای بزرگ ساخته‌اند ... در دو طرف جنوبی آن دو شبستان بسیار وسیع ساخته‌اند که یکی بشکل سردابه در زیر بالائی است طرفین این شبستانها دو حیاط بوده ... دور تا دور صحن باریکه‌ای به عرض ۷ متر ساخته شده که جلو آنها طاقهائی زده‌اند). (ص ۲۰۶).

(۷). رک: مساجد شیراز در همین کتاب، گفتار دوم.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۵۵

زمان باقی است.

در سال ۶۲۱: بعد از آمدن سپاه تاتار به صفحات عراق عجم و ری و خرابی و برگشتن آنها، چنانکه متون تواریخ از آن قصه مشحون است، سلطان غیاث الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه پسر سلطان تکش خوارزمشاه، ممالک ری و عراق عجم و اصفهان را متصرف گردید «۱» و در این سال بغته «۲» به فارس یورش آورد و اتابک مظفر الدین سعد مقاومت نیاورده در قلعه استخر «۳» متحصن گردید و سلطان غیاث الدین بی‌کلفت و مشقت، دارالملک شیراز را مسخر فرموده بر اریکه اقتدار قرار گرفت پس به صلاحدید، فارس را قسمت نموده، بهره‌ای را برای اتابک گذاشت و باقی را در تحت اختیار سلطان غیاث الدین قرار دادند و غیاث الدین در شهر شیراز متمکن گردید.

در سال ۶۲۲: سلطان جلال الدین منیکبرنی پسر دیگر سلطان محمد خوارزمشاه، در سالهای پیش، از سپاه تاتار چنگیز خان شکست یافته به هندوستان گریخت، پس از هندوستان به قصد ممالک مروی خود از مکران به کرمان آمده پس به فارس رسید و اتابک سعد به او ملتجی شد و آنچه را از مملکت فارس در تصرف سلطان غیاث الدین برادرش بود به عقد صلح گرفت [و] به اتابک رد فرمود پس غیاث الدین به اصفهان و جلال الدین به خوزستان رفتند «۴».

در همین سال [۶۲۲]: الناصر لدین الله ابو العباس احمد بن ابو محمد حسن المستضی بامر الله وفات یافت «۵» و هفتاد سال از عمرش گذشته بود و چهل و شش سال زمان خلافت داشت پس خلف الصدقش ابو نصر محمد بن الناصر لدین الله به جای پدر نشسته اعیان بغداد با او بیعت کرده او را الظاهر بامر الله گفتند «۶».

### [وقایع فارس در روزگار مظفر الدین قتلخ خان ابو بکر]

و در سال ۶۲۳: ابو نصر محمد الظاهر بامر الله ابن الناصر لدین الله، خلیفه عباسی وفات یافت «۷» و نه ماه خلافت داشت پس به مشاورت اهل بغداد، خلف الصدقش ابو جعفر منصور به جای پدر نشست و با او بیعت خلافت کردند و او را المستنصر بالله گفتند. و در همین سال [۶۲۳]: اتابک مظفر الدین سعد بن زنگی سلغری از تخت شاهی برخاست «۸» و تخته خاک را بستر خود ساخت و بیست و نه سال پادشاهی داشت.

جهان را نمایش چو کردار نیست بدو دل سپردن سزاوار نیست «۹» و خواجه عمید الدین اسعد افزری به وزارت اتابک سعد باقی بود و بعد از ادای لوازم تعزیت در وفات اتابک سعد بن زنگی ولد الصدقش اتابک مظفر الدین قتلخ خان ابو بکر، نعم الخلف

(۱). رک: کامل، ج ۹، ص ۳۵۳.

(۲). در متن: (بعثته).

(۳). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۰. و نزهة القلوب، ص ۱۳۲.

(۴). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۳۵۵.

(۵). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۳۶۰.

(۶). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۳۶۱.

(۷). ر ک: کامل، ج ۹، ص ۳۶۸.

(۸). در متن: (برخواست) - ر ک: شیرازنامه، ص ۸۱.

(۹). شعر از فردوسی است. ر ک: شاهنامه، جلد سوم، ص ۱۰۳۱، بیت ۸۲۹، چاپ دبیر سیاقی.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۵۶

آمده به حکم ارث و استحقاق به جای پدر بر اریکه سلطنت قرار گرفت «۱» و خرابیهای «۲» مملکت فارس را که چندین بار لشکر دشمن یورش آورده و بر احدی ابقا نکرده بود، به حسن معدلت و یمن دولت اتابک ابو بکر به آبادی مبدل گشت. پادشاهی مبارک ذات و خوش اعتقاد بود و در تقویت دین محمدی (ص) نهایت بذل جهد داشت بحدی که در زمان او کسی مباحثه علوم حکمت و جدلیه و منطق نتوانستی نمود «۳» و ارباب غرض در خیال اتابک جلوه دادند که علمای حکمت و کلام برخلاف سنت و جماعت اند و باعث ضلالت و گمراهی عوام شیراز می باشند و از جمله مولانا صدر الدین «۴» و مولانا عز الدین و امام شهاب الدین «۵» را که هریک در الهیات و طبیعیات و هندسه و حساب فرید عصر و وحید دهر خود بودند به حکم اتابکی اخراج از بلاد فارس نمودند.

و اتابک ابو بکر در سال ۶۲۴: خواجه عمید الدین اسعد افزری وزیر چندین ساله پدر خود را گرفته در قلعه اشکنوان ابرج «۶» محبوسش داشت و باعثش آن که در ایامی که اتابک سعد بن - زنگی اتابک ابو بکر را در صحرای مائین به یک ضربت گرز از اسب انداخت و در قلعه استخر محبوس داشت خواجه عمید الدین یا شفاعت پسر را خدمت پدر نکرد یا شفاعت کرد و مقبول نیفتاد و با تمامت خوارزمشاهیان مکاتبه داشت و این جمله برخلاف رأی اتابک ابو بکر بود و چون خواجه را در حبس بردند این رباعی را به وجه ضراعت «۷» به حضرت اتابک فرستاد و فایده نداد:

ای وارث تاج و ملکت و افسر سعدبخشای خدای را به جان و سر سعد

بر من که چون نام خویشتن تا هستم همچون الف ایستاده ام بر سر سعد و قصیده حبسیه خواجه عمید الدین که به انواع صناعات شعریه زینت یافته در کتابهای ادبیه مندرج است و مطلع آن قصیده این است:

من یبلغن حمایمات ببطحاء ممتعات بسلسال و خضراء «۸» تا آخر قصیده، در محبس اشکنوان بگفت و چون قلم و دواتی نبود آنچه را خواجه املاء می فرمود پسرش خواجه تاج الدین محمد بر دیوارها ثبت کرده، در خاطر خود نگاه می داشت.

در همین سال [۶۲۴]: به فرمان اتابک ابو بکر او را روانه بهشت جاودان داشتند «۹» و وزارت مملکت فارس در وقت سلطنت اتابک ابو بکر بن سعد به امیر اعظم سعید مقرب الدین

(۱). ر ک: شیرازنامه، ص ۷۹ و تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۱.

(۲). در متن: (خرابیهای).

(۳). در تحریر تاریخ و صاف (ص ۹۱) آمده است که: (آنچنان پای بند دین محمدی بود که در زمان او کس را جرات تحصیل حکمت و منطق نبود). این موضوع در شیرازنامه (ص ۸۲) هم آمده است.

(۴). در شیرازنامه، (ص ۸۲ و ۹۳): (مولانا صدر الدین اشنه‌ی که استحضار و استبصار او به کلیات علوم عقلی و نقلی چون بیاض

نهار و ریاض بهار ... و در علوم الهیات و طبیعیات و هیئت و هندسه و ادبیات و جدلیات سعی فرمود).

(۵). در شیرازنامه، (ص ۸۲ و ۹۴): (امام شهاب الدین توره‌بشتی).

(۶). ر ک: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۵۶ و تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۱.

(۷). به معنی: فروتنی، رام شدن.

(۸). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۱.

(۹). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۵۷

ابوالمفاخر مسعود و امیر فخر الدین ابو بکر، مفوض و راجع بود «۱» و امیر اعظم مقرب الدین، اعتماد و وثوقی تمام به مشایخ و صلحا داشت و فخر الدین ابو بکر، اصل رفیعی نداشت و نام پدرش ابو نصر حوائجی بود که حوائج را به مطبخ سلطانی می‌رسانید اتفاقاً روزی نظر اتابک بر وی افتاده از ناصیه او تفرس بزرگی فرموده، او را در شماره غلامان خود قرار داد و روز بروز در کار خود ترقی نموده به پایه خزانهداری رسید و به اندک زمانی رتبه امارت بلکه مشارکت در کارهای سلطنت را بیافت «۲» و در اشاعه خیرات و افاضه میرات و بنای ابواب خیر چنان سعی و جاهد بود که سالها به نیکنامی شهرت داشت و اتابک ابو بکر بن سعد بن زنگی در کار مملکت - داری به اندازه‌ای بیدار بود که «۳» به محاسبات کلی و جزئی و اطلاع بر حال رعیت بومی و غریب باید خود واریسی کند و اگر دیناری اجحاف بر دولت و رعیت بود، نهایت مؤاخذه را می‌نمود و از پیش‌بینی‌های او در مملکت یکی آنکه بعد از استیلای لشکر مغول بر اکناف عالم، برادرزاده خود، تهمتن «۴» نام را به درگاه او کتای قاآن فرستاده پیشکشهای لایق گذرانیده و قرار داد که در هر سالی سی هزار دینار زر سرخ به رسم انقیاد کارسازی خزانه عامره‌خانی [نماید و] «۵» به این وسیله مملکت فارس را از ستم سپاه مغول محروس و محفوظ داشت و از جانب او کتای قاآن به لقب جلیل قتلغ خانی «۶» سرافراز گردید و در فرمان او را اتابک مظفر الدین قتلغ خان ابو بکر بن اتابک - سعد بن زنگی سلغری می‌نگاشتند.

در کتاب تاریخ و صاف مرقوم شده که در عهد اتابک سعید، سعد بن زنگی خطاب سدس و عشر و مساحت و خرص «۷»، با املاک ملاک معهود نبود و وجوه مواشی معین نشد [ه] «۸» و بیشتر آب زمینهای دیوانی اگر بذر «۹» و تقاوی از خاصه دیوان مقرر شدی مقاسمت آنرا به مناصف موسوم بودی والا اصلا قلم تعرض و مطالبه منخسم «۱۰» داشتندی «۱۱».

فیاطیب آمال نأت لیتها دنت‌فیدنوا من العیش المهنی بعیده «۱۲» اتابک ابو بکر با خواص دولت و امنای مملکت مشورت کرد که طمع امرای مغول و توقعات خواتین و اخراجات ایشان زیاده از آن است که در حوصله محصول این ملک گنجد و مصالح خزانه و مواجب لشکر و دیگر لوازم سلطنت که امری مهم و لابد است بدان مضاف می‌کرد و رأی همگنان در این مصلحت چه اندیشه دارد و بر این اندیشه چه مصلحت می‌بینند،

(۱). ر ک: تاریخ گزیده، ص ۵۰۵.

(۲). در متن: (نیافت).

(۳). در متن: (بی محاسبات).

(۴). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۱.

(۵). در متن: (داده).

(۶). در متن: (خان).

(۷). خرص به معنی: تخمین کردن میوه.



(۸). در متن: (نشد و).

(۹). در متن: (بزر).

(۱۰). منخسم به معنی: بریده، بریده‌شونده.

(۱۱). ر ک: مشروح این امر در تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۵.

(۱۲). تاریخ و صاف، ص ۱۶۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۵۸

عماد الدین میراثی که منصب انشاء داشت «۱» و مولد او از عراق بود، تقریر کرد که شرع انور، اولو الامر را رخصت فرموده که برای حفظ حوزه اسلام و مصالح جمهور و غبطه ملک و ملت، از اغنیا و ارباب ثروت بهر وجه استمداد کردن لطفا و عنفا، طوعا و روعا، شاید «۲» و رأی میراثی پسندیده خاطر اتابکی گردید، پس در دار الملک شیراز اعمالی وضع نموده و قوانین بر دخول اصناف و عشور «۳» بر خیول «۴» و جمال «۵» و اغنام «۶» و حمیر «۷» و بقور «۸» معین گردانید و اراضی و ضیاع که در تمامت ولایات، مشارب آن از سیل اودیه بود به نصف مقاسمه فرمود و املاک اربابی را از قنوت و طواحین «۹» و دوالیب «۱۰» و بساتین نسبت به اشخاص و مواضع ربع و خمس و سدس و عشر بالیسر و العسر «۱۱» آغاز نهاد و استخراج حقوق دیوانی از مزارعات و اشجار مثمرات بر مساحت و تقدیر و خرص و تقریر مبنی ساخت و در قری الاعالی شیراز چون مصب نهر اعظم بود تأکید در تقسیم مقاسم و ضبط افراد و اجزاء و ادوار و اجراء مشارب تأکید زیادت رفت و جرعه آب قراح «۱۲» در مذاق ارباب استحقاق کُلُّ أَناسٍ مَشْرَبُهُمْ «۱۳» منغص گشت در مثل است که اگر کسی را لقمه در مجرای حلقوم بگیرد معالجت آنرا به تجرع آب معاجله واجب دانند، اگر آب در رهگذر گلو گرفته شود وجه تداوی بهیچ چیز نتوان جست و دست از نعمت حیات «۱۴» باید شست:

یدای بماء من یغص بلقمه و کیف ادای اذ شرت بماء و مثال اعلی به وضع امثال این مقدمات، نفاذ و امتثال یافت و به نقیر و قطمیر «۱۵» بر صفحات دساتیر و قوانین نامه ملک این رسوم ارتسام و اموال عالم به خزانه اتابک عاید شد. اما عماد الدین میراثی، میراث بدنامی را برد «۱۶». خردمندان گفته‌اند: پنج چیز در پنج موضع، ضایع افتد و وخامت آن شایع؛ چراغ در آفتاب، خضاب در شباب، تواضع با مستان، گفتن اسرار با زنان و شفقت بر کار سلطان.

(۱). ر ک: شیرازنامه، ص ۷۸-۸۲.

(۲). در تحریر تاریخ و صاف (ص ۹۵)، آمده است: (شرع انور به اولو الامر اجازه داده است برای حفظ و حراست حوزه اسلام و

مسلمانان از توانگران به هر وجه که ممکن باشد به لطف یا به قهر می‌توان استمداد کرد). ر ک و صاف، ص ۱۶۲.

(۳). ده یک‌ها جمع عشر.

(۴). گروه اسبان، جمع خیل.

(۵). بکسر اول به معنی شتران، جمع جمل.

(۶). گوسفندان و بزها، جمع غنم.

(۷). الاغها، خران، جمع حمار.

(۸). گاوان، جمع بقر.

(۹). آسیاها، جمع طاحونه.

(۱۰). چرخهای چاه، جمع دولاب.

(۱۱). آسودگی و سختی.

(۱۲). به فتح اول: آب صافی پاکیزه بی آمیختگی.

(۱۳). ماخوذ از آیه ۶۰، سوره بقره است و معنی آن: (برای هر مردمی آبشخورشان است).

(۱۴). در متن: (حیوات).

(۱۵). اندک و بیش.

(۱۶). شرح این واقعه، در تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۴ و ۹۵، آمده است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۵۹

چون اتابک ابو بکر برخست مشیران حضرت از کئوس منال «۱» رعایا تجرع بل تکرع «۲» کرد و در شب «۳» غفلت از قبول نصیحت تمنع «۴» نمود، علی التدریج نفائس املاک و نواحی ضیاع و عقار اکابر سادات و مشاهیر قضات و جماهیر اعیان و کفات با جور «۵» دیوان می گرفت و صباحت را در معرض احتجاج دیوانی و بارخواست سلطان می آورد و قاضی عضد الدین علوی را که خاندان ایشان دوحه «۶» سیادت و قاضی القضاتی بود از اعتناق «۷» شغل قضا معزول گردانید و تمامت املاک موروث و مکتسب ایشانرا در دارالملک و اعمال با قبضه تصرف گرفت، پس وکالت حضرت سلطنت در تفحص املاک ممالک و دعاوی آن به قاضی القضاة مجد الدین - اسماعیل فالی «۸» تفویض فرمود و فرمان داد که حجج ملاک را مطالعه و احتیاط نمایند «۹» هر تاریخ انتقال که مدت آن پنجاه سال باشد از محکمه شریعت بر صحت آن مکتوب مسجل و معلم به نشان وکیل دیوان وکالت دهند «۹» [تا ظهر آن به توقیع دیوان اعلی موشح گردد «۱۰»] والا حجت انتقالی تاریخ آن از این مدت کمتر باشد اعتبار نکنند و ملک از تصرف صاحب انتزاع رود و ثقات نقات «۱۱» چنین اثبات کرده‌اند که روزی متظلمی وثیقه به بارگاه سلطنت آورد و در خدمت اتابکی شمس الدین عمر منجم که از جمله اکابر حکما و علمای نامدار بود حضور داشت به وی اشاره فرمود تا وثیقه را احتیاط کند، مطالعه کرده، عرضه داشت که به یکسال دیگر ملکیت صاحب تصرف ثابت می شود، اتابک تعجب نمود، شمس الدین عمر «۱۲» در جواب گفت حکم پادشاه بر آن است که انتقال پنجاه ساله معتبر باشد و تاریخ این حجت چهل و نه سال است اتابک خاموش «۱۳» و متفکر گردیده ابطال این قاعده را فرمود و چون اکثر نواحی گرمسیرات در فارس از عهد پدرش به علت اقطاع به امرای آن اطراف واگذار بود چیزی به دیوان اتابکی نمی رسید تمامت آن املاک را مسخر گردانیده به صولت قهر پادشاهانه از دست آنها بیرون کرد و اگر کسی به استظهار اعوان، طریق ترمز می ورزید و در چند روزی از چنبر اوامر گردن مطاوعت می کشید، شجره بنیاد او را مستأصل می کرد و ثمره امانی «۱۴» خود را مستحصل و نظر به آنکه

(۱). کئوس: کاسه‌ها، پیاله‌ها- منال: در آمد املاک و اراضی و شغل و منصب.

(۲). تجرع: جرعه جرعه نوشیدن- تکرع: وضو کردن و دست پای شستن.

(۳). در متن: (دشب).

(۴). در متن: (تمنع).

(۵). در متن: (حوز).

(۶). در متن: (دوجه)- دوحه به معنی: درخت تناور است.

(۷). اعتناق: بگردن گرفتن کار.

(۸). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۶.

(۹). فرمان داد تا قباله‌های املاک را مطالعه کنند و هر تاریخ انتقالی که مدت آن پنجاه سال باشد از محکمه شریعت مکتوب

مسجل و معلم به نشان وکیل دیوان وکالت حاکی از صحت آن به صاحب آن دهند. تحریر تاریخ و صاف ص ۹۶.

- (۱۰). در متن: باز ظهر آن ... امثال دیوان اعلی موشح به تویق ارزانی داشته آید. جمله داخل قلاب از تحریر و صاف ص ۹۶ است.
- (۱۱). نقات: برگزیدگان.
- (۱۲). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۹۶.
- (۱۳). در متن: (خواموش).
- (۱۴). امانی جمع امنیه: آرزوها، مرادها.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۶۰
- اقارب را بر نعمت خویش مکت تصرف دادن چنان باشد که گرگ را در گله سر دهند. هیچ وزیر و نایب و امیر و حاجب و مشیر و کاتب را زیادت از اندک روزگاری به ملابست «۱» اشتغال منصوب نمی فرمود که عنقریب در پای اضلال مصادره مخفوض «۲» نمی کرد.
- در سال ۶۲۵: اتابک مظفر الدین قتلغ خان ابو بکر بن اتابک مظفر الدین سعد، ارباب حل و عقد و رجال دولت خود را خواسته، مشاوره فرمود که جزائر فارس حق صرف و ملک طلق پادشاه فارس است «۳» و در دست سلاطین بنی قیصر در عنوان غصب و جور است اگرچه آباء و اجداد من قلم نسیان و فراموشی بر آنها کشیده و به قلیل وجهی به رسم خراج از آنها قناعت نمودند «۴».
- در کتاب و صاف مرقوم داشته «۵» که ملوک بنی قیصر که جزیره قیس که او را جزیره کیش نیز گویند پایتخت آنها بود، بخزاین و حشم مستظهر بودند و خواجه سعد الدین ارشد تاریخ ملوک بنی قیصر را ساخته و القاب و انساب هر یک را به ترتیب ثبت کرده و ذکر مناصب و مناقب آنها را در تحت کتاب آورده که ملوک عرب و عجم و سند و هند، تحف و هدایا پیش آنها فرستاده و داستانهای لطیف علی التخصیص از ملک جمشید «۶» روایت کرده، که قلم بطلان بر نام ملوک کبار کشیده است تا نوبت تملک به ملک سلطان بن ملک قوام الدین بن - ملک تاج الدین بن ملک شاه بن ملک جمشید رسید «۷» روزگار بخشیده خود را بازخواست و به تقدیر ازلی واسطه زوال مملکت ایشان آن بود که چون اتابک ابو بکر بر تخت سلطنت نشست ملک سلطان نخوت و غرور به دماغ راه داده و در استمالت جانب چنان پادشاهی را تغافل سپرد و در سوائف اعوام بعضی از اولاد بنی قیصر تحف و هدایای فراوان ترتیب داده به مصحوب رسولی باذکاء و فطنت و ملاحت نطق و لهجت به حضرت فارس می فرستاد و فرضهای سواحل فارس را التماس کرده، نیمه مبذول می داشتند چندی که فرضها در قید تصرف آوردند از حد مایه و مقدار پایه خود متجاوز شدند و در مفاوضات حضرت فارس، التزام طریق ادب را مهمل گذاشته و ملک سلطان تغافل را بیشتر داشت، همت اتابکی خواست به تازیانه تأدیب او را به اندازه و مقدار قرار دهد و چون انفاذ لشکر بی ترتیب جهاز تعذری داشت و اکتساب اسباب آن در بحر فکر از قوت به فعل نیامده و نیرنگ آن اندیشه بر لوح متفکره به تمیم و تصویر نیبوست و صاحب جزیره هرمز «۸» سیف الدین ابو نصر علی بن کیقباد «۹» از سوء عنایت اتابکی با ملک جزیره کیش خبر یافت رسول فرستاد و اظهار انقیاد کرده، عرضه داشت که در عرصه کیش لشکری معین نیست و ملک آنجا در غرور و غفلت است اگر به الطاف اتابکی مستظهر شوم خلاصی

(۱). ملابست: به عهده گرفتن.

(۲). فرود آمده، پست شده.

(۳). ر ک: شیرازنامه، ص ۸۰.

(۴). در شیرازنامه، (ص ۸۰)، نام این نواحی: (بحرین و قطیف و قیش) است.

(۵). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۰.

(۶). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۳ و ۱۱۰.

(۷). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۳.

(۸). در متن: (هرموز).

(۹). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۶۱

کیش سهولتی تمام دارد و عمده استمداد آن است که مثال فرماید تا بزرگان گرمسیرات به ملک سلطان مدد ندهند و مرد نفرستند که اینک من از مقام خود جهازات را به مردان پیکار که چون ماهی در آب شوند و مانند مرغابی شناوری کنند مشحون گردانیده تا قاصد کیش شوم و بعد از استخلاص چهاردانگ کیش مضاف مملکت فارس شود و شریک در مقابل این خدمت باشد و چون محافظت آن طرف نایبی معتمد خواهد، بنده را ارزانی فرماید، اتابک ابتهاج فرموده از دلائل اقبال شمرده، رسول را خلعت داد و سیف الدین را دلجوئی به جا آورد و بر آن شرایط مکتوب نمود و تویعات به سواحل دریای فارس فرستاد و اهلش را از اعانت به ملک سلطان ترسانید و سیف الدین ابو نصر بر حسب معاهده جهازات را مرتب کرده، عازم کیش شده بغتہ بر ساحل کیش لنگر انداختند.

و روز دوازدهم جمادی دویم سال ۶۲۶: وارد جزیره شده دست تطاول را گشوده، پای مردی را فشرده، اهلش را کشته و اموالش را به غارت بردند و ملک سلطان را به قتل آوردند «۱» و آفتاب دولت بنی قیصر مختفی و شعله اقبالشان منطفی.

تو قصر قیصرش انگار و دار دارا گیرچه سود چون نکند هیچ اقتضای بقا چون آن فتح نامدار بر دست سیف الدین هرمزی «۲» بی کلفت و مشقت آماده گشت و خزاین را پر از جواهر دید، شیطان غرور، او را وسوسه کرد و غوغای *إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ أَلْفُ* *اَشْتَعْنَى* «۳» در دماغش افتاده خواست باستبداد مالک کیش و مراد خویش شود از تسلیم چهار- دانگ کیش امتناع کرد و چون اتابک ابو بکر از نفاق ابو نصر سیف الدین مطلع گشت اولاً فرضهای سواحل را مضبوط داشت و چون مدت یک سال بگذشت، جماعتی از ناخدایان کیش که در عهد ملک سلطان، متاع ایران را به هندوستان برده بودند [و] کشتیها را پر از قماش هندی کرده مراجعت کرده، دیدند ملک کیش سپری شده و ملکش را دیگری برده، چون سیف الدین ابو نصر مطلع گشت فرمود که مال تجارت را بهر جا مناسب دانید به مصرف رسانید ناخدایان کشتیها را به مدینه السلام بغداد برده، متاع را فروخته و در بین مراجعت در خاطر آورده که کشتیها را در حضرت اتابک فارس وسیله قربت خود ساخته آنها را پیشکش کنیم و کشتیها را درخور سیف بر ساحل گذاشته و پیشکشی که لایق در گاه اتابک باشد برداشته، وارد دار الملک شیراز شدند اتابک ابو بکر پیشکش را قبول نکرده و جهازات را به سیبیل تحفه قبول فرمود و لشکری از الوار «۴» و اکراد «۵» و شول «۶» آراسته در زیر رایت صلاح الدین محمود لر «۷» که از اعیان در گاه بود قرار داد و ناخدایان را با آن لشکر بفرستاد، چون دولت در کار و اقبال یار و دیده بخت بیدار بود به آسانی جزیره کیش را فتح کرده و سیف الدین ابو نصر در عوض ملک کیش

(۱). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۴.

(۲). در متن: (هرموزی).

(۳). قسمتی از آیه ۶، سوره علق.

(۴). لرها.

(۵). کردان.

(۶). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۵.

(۷). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۵ و شیرازنامه، ص ۱۰۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۶۲

به‌سزا رسید و این قضیه در سال ۶۲۸ اتفاق افتاد «۱» و باین فتح نامدار رونق بازار عظمت و اقتدار اتابکی یکی بر هزار شد و خزاین بیشمار عاید گردید و کیش «۲» را دولت‌خانه نام نهاد و بعد از این طغرای منشور اتابکی را بعد از کلمه مبارک بسم الله الرحمن الرحیم می‌نوشتند: وارث ملک سلیمان، عادل جهان، سلطان البر و البحر مظفر الدین و الدنیا، ابو بکر بن سعد ناصر عباد الله - المؤمنین و تویعش «الحکم لله العلی القادر» بود «۳». پس همت بر استملاک دیگر جزائر بحر فارس گماشته به دستیاری دولت و اقبال و توفیق ملک متعال جزیره اوال که او را بحرین گویند «۴» در سال ۶۳۳ در تحت اقتدار اتابک ابو بکر درآمد. در سال ۶۴۰: ابو جعفر منصور «۵» خلیفه عباسی وفات یافت.

در همین سال [۶۴۰]: خلف الصدقش ابو احمد عبد الله به جای پدر نشست و او را المستعصم بالله گفتند و آخرین خلفای عباسی بود.

در سال ۶۴۱: لشکر اتابکی از بحرین به قطیف آمده، اولاً قلعه طاروت را که سنگی است افتاده در حد ناف قطیف و استحکامی تمام دارد بگشادند [و] ابو عاصم بن سرحان بن محمد بن - عمرو بن شبان «۶» را که از وجوه عرب بود به قتل آوردند و قطیف را مصفی داشتند و چون از غلبه قبائل عرب که فروتر از مار و مور است اقامه لشکر میسر نبود، رأی اتابکی مصلحت دانست که با اعراب به طریق مدارا درآید پس با مشایخ قبایل عرب مواضعه داشت که در سالی دوازده هزار دینار مصری به امرا و مشایخ آنها رساند «۷» و زیاده مطالبه ندارند و اعراب راضی گشته دست تعرض کوتاه کردند.

در سال ۶۵۴: حکومت آنجا را به عصفور بن راشد بن عمیر و مانع بن علی بن ماجد بن عمیر مقرر داشت و سالها متوجهات آن به خزانه عامره فارس می‌رسید «۸».

در سال ۶۵۵: ابو احمد عبد الله المستعصم بالله خلیفه عباسی به حکم هلاکو خان بن - تولی خان بن چنگیز خان در خارج شهر بغداد شربت هلاکت چشید و شانزده سال زمان خلافت داشت و از عمرش چهل و شش سال گذشته بود و از اول خلافت ابو العباس سفاح که طلوع دولت عباسیان است از ربیع الاول سال ۱۳۲ تا ماه صفر ۶۵۵، ۵۲۲ سال قمری گردید «۹».

در سال ۶۵۹: اتابک قتلغ خان ابو المظفر ابو بکر بن اتابک سعد بن زنگی سلغری از دار غرور به منزل سرور برفت «۱۰».

(۱). در متن: ۳۲۸.

(۲). در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۰۲) آمده است: (نسبت این جزیره به قیس است اما ایرانیان آنرا کیش خوانند. زیرا از فراز که به آن می‌نگرند چون (کیش ترکی) مخروط شکل است و این معنی هم غریب نیست).

(۳). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۵.

(۴). ر ک: همان کتاب، ص ۱۰۵.

(۵). منظور المستعصم بالله است.

(۶). در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۰۵): (... عمرو بن سنان) است.

(۷). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۰۶.

(۸). همان ماخذ، ص ۱۰۶.

(۹). ر ک: تجارب السلف، ص ۳۵۶، که سال مرگ معصم را ۶۵۶ می‌داند.

(۱۰). در شیرازنامه، (ص ۸۵)، آمده است که: (در جمادی الاولى سنه ثمان و خمسين و ستمائه (: ۶۵۸) منشور سلطنتش -

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۶۳ نه خود سریر سلیمان به باد رفتی و بس به هر کجا که سریری است می‌رود بر باد «۱» زمان سلطنت

او سی و شش سال بود و هفتاد سال زندگانی نمود.

پس ولد الصدقش اتابک سعد بن اتابک ابو بکر که از خدمت هلاکو خان قاصد شیراز بود در میانه راه به مرضی صعب گرفتار گشت، هنوز بهبودی حاصل نشده [بود] که خبر وفات پدر و بشارت سلطنت به او رسید برای پدر چندان ناله و زاری نمود که بر مرضش افزود و وفاتش بعد از دوازده روز از وفات پدرش اتفاق افتاد و جنازه او را به شیراز آورده دفن نمودند «۲».

### وقایع فارس در روزگار اتابک سعد بن ابو بکر

چون اتابک سعد بن اتابک ابو بکر، هنوز چشم در سلطنت نگشوده به دست اجل دیده اعتبارش پوشید، خلف الصدقش اتابک محمد بن سعد بن ابو بکر که طفلی چند ساله بود بر تخت مملکت فارس نشاندند و خطبه و سکه را به نام او کردند و مادرش ترکان خاتون «۳»، خواهر علاء الدوله اتابک یزد که زنی عاقله [بود] و رائی پسندیده داشت مدبر امور ملکی گردید و سپاه و رعیت را از توجه خاطر خود در مهد آسایش بداشت و خزاین سی ساله اتابک ابو بکر را بر ارباب استحقاق انفاق نمود «۴».

[آن] یکی رنج برد و گنج انباشت دیگری گنج داد و «۵» مردی کاشت و ترکان خاتون به حزم و احتیاط، خواجه نظام الدین ابو بکر وزیر خود را با تحف و هدایا به اردوی هلاکو خان فرستاد و هلاکو خان منشور ایالت اتابک محمد را به دست ایلیچیان روانه شیراز داشت و امیر فخر الدین ابو بکر پسر ابو نصر حوایجی «۶» که سالها وزیر اتابک ابو بکر بود بعد از وفات اتابک، به اختیار خود خدمت ترکان خاتون آمده نوازش یافت لیکن در پنهانی او را بکشتند، نوشته‌اند که چون دل بر هلاک نهاد از بازوبند خود کاغذی به دندان ریزه‌ریزه‌اش کرد و بجائید، گفته‌اند، گنجامه بوده است. «بس گنج که در کنج زمین پنهان است» و مردمان شیراز ترکان خاتون را به مرآوده با شمس الدین میاق که از غلامان خاصه اتابک محمد بود و روئی مهوش و موئی دلکش داشت، بدنام داشتند «۷».

### وقایع فارس در روزگار ترکان خاتون

در سال ۶۶۰: اتابک محمد که هنوز چشمش به روی دولت نگشوده [بود] از بام قصر به زیر افتاد و روحش از کالبد، جدائی نمود «۸» و بعد از مراسم عزاداری، ترکان خاتون با امنای

به دست منشی قهر طی شد. و ر ک: شیرازنامه، ص ۲۲۲. درباره وفات اتابک ابو بکر بن سعد در روضه الصفا، قول شیرازنامه، عباراتها نقل شده ج ۴، ص ۶۱۳.

(۱). بیت از سعدی است در مرثیه اتابک ابو بکر بن سعد زنگی (کلیات سعدی، ص ۷۵۱، چاپ مظاهر مصفا). در بوستان نیز سعدی بیتی قریب به همین مضمون دارد:

نه بر باد رفتی سحر گاه و شام سریر سلیمان علیه السلام (ص ۱۸۲، همان چاپ)

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۴. و شیرازنامه، ص ۸۶، که مدت پادشاهی او را ۱۸ روز می‌داند.

(۳). در متن: (خواتون).

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۴.

(۵). در متن: (تخم مردی).

(۶). ر ک: شیرازنامه، ص ۸۴.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۴.

(۸). ر ک: شیرازنامه، ص ۸۷. و روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۶۴

خود در باب سلطنت مشاوره نمود و بعد از اتفاق آراء، محمد شاه پسر سلغر شاه پسر اتابک سعد پسر اتابک زنگی پسر مودود سلگری را که داماد ترکان خاتون بود، شایسته تاج و تخت دانستند [و او] بر سریر مملکت قرار گرفت و در واقعه بغداد ملازم بندگی هلاکو خان بود و آثار شجاعت و مردانگی را جلوه داده بود (۱).

بعد از استیلای بر مملکت، جز لهو و لعب و مستی و طرب، تمامت لوازم ملک‌داری [را] بر طاق نسیان و فراموشی گذاشت و سر از چنبر فرمان ترکان خاتون کشید (۲). در این حال برادر بزرگترش سلجوقشاه که در قلعه استخر محبوس بود، شفاعت‌نامه‌ای [به] خدمت برادر نوشت و این رباعی را مندرج ساخت:

درد و غم و بند من درازی داردعیش و طرب تو سرفرازی دارد

بر هر دو مکن تکیه که دوران فلک در پرده هزار گونه بازی دارد (۳).

و محمد شاه در جواب برادر خود، کلمات واهی نگاشت (۴).

در سال ۶۶۱: محمد شاه به خودرانی چند نفر را بی گناه بکشت و اعتنائی به ترکان خاتون و دختر او که زوجه محمد شاه بود نداشت و تمامت ارکان از او رنجید (۵) [ند] ترکان خاتون با امر مشورت کرد و چون محمد شاه به حرمسرا رفت چند نفر از کمین درآمده او را گرفته به مصاحبت امنای خود روانه حضرت هلاکو خانش داشته عرضه نمود [ند] که محمد بر شیوه ملک‌داری قیام نکرد و در کشتن بیگناهان برخلاف سیرت شاهان، بی‌مبالاتی پیش گرفت (۶) و بعد از وصول این خبر به حضرت هلاکو خان، ترکان خاتون را به شرف قبول مقابل گردانید، پس شهر شیراز را آئین بسته، می‌گفتند که پادشاه سلجوقشاه است. پس سلجوقشاه بن سلغر شاه بن - اتابک سعد بن اتابک زنگی بن مودود را از قلعه استخر آورده بر اریکه پادشاهی قرار گرفت (۷)، در ابتدای جلوس جماعتی را که خار راه خود می‌داشت از میان برداشت و ترکان خاتون را در عقد ازدواج خود درآورد و خزائن در تحت تصرفش درآمد.

در سال ۶۶۲: شبی (۸) در مستی، به خیال بدنامی ترکان خاتون به شمس الدین میاق افتاده، غلام سیاهی را خواسته، سر ترکان خاتون را از او بخواست و غلام سیاه بی‌درنگ داخل حرمسرای شاهی شده، ترکان خاتون را بکشت و سر او را جدا کرده، در طشتی گذاشته، خدمت سلجوقشاه آورد (۹) و گفته‌اند:

دار در این طشت زبان را نگاه تا سرت از طشت نگوید که آه و دو دانه در شاهوار که در گوش ترکان خاتون بود، سلجوقشاه به دست خود کنده، پیش

(۱). ر ک: شیرازنامه، ص ۸۷. و روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۵.

(۲). در متن: (کشیده).

(۳). ر ک: شیرازنامه، ص ۸۸. و روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۵.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۶.

(۵). در متن: (رنجیده).

(۶). ر ک: شیرازنامه، ص ۸۸. و روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۶.

(۷). ر ک: همان ماخذ و همان صفحات.

(۸). در شیرازنامه، ص ۸۸: (روزی). روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۷: (شبی).

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۷. و شیرازنامه، ص ۸۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۶۵

مطرب انداخت، چون روز شد و خبر فاش گشت، غلامان هلاکو خان که برای نظم ولایت در شیراز بودند، ترسیده، آهنگ اردوی ایلخان نمودند و بعد از اطلاع، سلجوقشاه از عقب آنها تاخته به «اغل بیگ» (۱) که بزرگ آنها بود رسید و او را بکشت، پس با غلامان خاصه خود و اوباش شیراز به منازل آنها آمده، اهل و عیال آنها را کشته، خانه‌ها را آتش زده، خراب نمودند و شمس الدین میاق که جای تهمت ترکان خاتون بود، از شیراز گریخته به اردوی هلاکو رفته ماجرا را به زشت‌ترین روئی عرضه داشت (۲) و هلاکو خان را بر غضب آورده، «التاجو» (۳) و «تمو» (۴) را با لشکر مغول برای قتل و غارت و خرابی شیراز و انهدام بنیان سلجوقشاه مأمور فرمود. پس محمد شاه برادر سلجوقشاه را که ترکان خاتون او را روانه خدمت هلاکو خان داشته بود، آورده او را بکشتند و چون «التاجو» و سپاه مغول به اصفهان رسید، رسولی نزد سلجوقشاه فرستاد که از جانب پادشاه روی زمین، حضرت ایلخان هلاکو خان آمده‌ام اگر اقرار به گناه که نوعی از توبه و استغفار است داری تا خلعت عفو از حضرت ایلخان التماس کنم و اگر از راه غوایت (۵) بر جاده ضلالت باقی هستی تا دانسته باشیم. (۶)

سلجوقشاه، جوابی ناصواب فرستاد. پس به فرمان ایلخان، لشکر کرمان به سرداری سلطان کرمان و سپاه یزد در خدمت علاء الدوله اتابک یزد (۷) و چریک شبانکاره به امارت ملک نظام الدین حسنویه ایگی، در حرکت آمده، بعد از آوازه وصول لشکر، سلجوقشاه با لشکر خود خزانه را برداشته به جانب خورشیف (۸) که در ساحل دریای فارس است برفت و جماعتی را که برخلاف خود دانست بکشت و مقصودش آن بود که اگر کارش به عجز رسد به توسط جهازات بر آب نشسته، فرار کند و چون «التاجو» با لشکر مغول نزدیک شیراز رسید، امیر مقرب الدین - مسعود (۹) و علما و سادات و بزرگان و اعیان شیراز با قرآنها به وجه ضراعت و انکسار به استقبال التاجو رفته لوازم پذیرائی را معمول داشتند و «التاجو» آنها را استمالت نمود و لشکر مغول را که برای قتل و غارت آمده بودند، از تعرض منع فرمود و چون خبر به سلجوقشاه رسید از خورشیف (۱۰) روی به جانب شیراز کرد و لشکر مغول از شیراز قاصد خورشیف گشت (۱۱)، در کازرون تلاقی کرده، ملک نظام الدین حسنویه ایگی به سلجوقشاه رسید و هر یک حمله بر دیگری برد (۱۲)، سلجوقشاه پیشدستی کرده به یکضرب شمشیر ملک ایگ را از مرکب زندگانی پیاده نمود.

(۱). در متن: (اغل بک). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۷.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۸.

(۳). در شیرازنامه، (ص ۸۹): (التاقجو).

(۴). در روضه الصفا، (ج ۴، ص ۶۱۸): (تیمور). در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۱۰): (دمر).

(۵). غوایت: گمراهی.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۸.

(۷). او برادر ترکان خاتون بود. (ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۸).

(۸). در شیرازنامه (ص ۸۹): به جانب کازرون. در روضه الصفا (ج ۴، ص ۶۱۸): به جانب سواحل بحر عمان.

(۹). ر ک: روضه الصفا، جلد ۴، ص ۶۱۸.

(۱۰). در متن: (خورسیف).

(۱۱). در متن: (کشت).

(۱۲). در متن: (برده).



فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۶۶

**وقایع فارس در دوره مغول و تیموری، اتابکان و ترکمانان**

پس لشکر مغول چون دریا به موج آمده لشکر شول و لر را متفرق کردند [و] سلجوقشاه روی دولت را چون سپاه خود برگشته دید اگرچه «بیگ لیک» که از غلامان خاصه او بود مردانگی را از رستم و اسفندیار گذرانید.

پس سلجوقشاه و منگلی بیگ «۲» از مقاومت با دریا از پا افتاده، ناچار پناه به بارگاه سلطان اولیا شیخ مرشد ابو اسحق برده، درها را بستند و از درون و بیرون تیر چون تگرگ ریزان شد، در بین، بیگ لیک به سلجوقشاه گفت خلاصی جز در فرار ممکن نشود، نقود جواهر را برداشته از میانه درشویم، سلجوقشاه فرار را عار دانست و جنگ کرد تا حصار شیخ ابو اسحق را گشودند «۳» و جماعتی از اهل کازرون را کشتند و سلجوقشاه را به جانب نوبندگان بردند و در پای «۴» قلعه سفید روز روشن «۵» را سیاه و عمرش را تباہ نمودند پس تیمور نوکر التاجو به التاجو بگفت مصلحت بر این است که با این لشکر بر شهر شیراز یورش آورده اهلیش را کشته، اموالش را بر سپاه مسلم داریم «۶»، التاجو به فطرت اصلی خود سخن تیمور را ناصواب پنداشت و او را به معاذیر دل‌پسند مجاب داشت و چون بعد از کشتن سلجوقشاه وارث مردانه از دودمان سلغری باقی نماند کار برنامه حکومت مملکت فارس به اتابک آبخ خاتون «۷» دختر اتابک سعد بن اتابک ابو بکر سلغری که مادرش ترکان خاتون بود، رسید برای آنکه ابش در حباله نکاح منکوتیمور اغل پسر هلاکو بود و «التاجو» بزرگان و وزراء و امرا و اعیان مملکت فارس را برداشته به حضرت هلاکو رفته قرین اعزاز گردید.

در سال ۶۶۲: قاضی قضات شرف الدین، امیر سید ابراهیم «۸» که از سادات عظام و اشراف عظام کرام فارس بود و به کمال زهد و طاعت و وفور کرم و عبادت مشهور، چندی غربت اختیار نموده، و در خراسان رحل اقامت بینداخت و سجاده عبادت را گسترده، خود را به ریاضتهای شاقه، مشغول داشت و هزار به هزار از مردم، در قید ارادت او درآمد [ند] و کرامات و مقامات گوناگون از او در اکناف شهرت یافت و در بین حدیث حب الوطن من الایمان را خوانده، از خراسان قاصد شیراز گردید و در میانه راه بهرجا می‌رسید جماعتی به آوازه کرامات به او ملحق شدند و چون به قصبه نیریز رسید، شجاعان ملک شبانکاره به قاضی قضات امیر سید ابراهیم پیوسته او را مهدی آخر الزمان گفتند و شهرت انداختند که امیر سید مردم را از آنچه در خیال آورند و آنچه در خانه ذخیره گذارند خبر دهد و در وقت جنگ با دشمن، چندین هزار سوار غیبی به او

(۱). در متن: (بیک لمبیک) ولی در روضه الصفا منگلی بیگ آمده است (ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۹). مؤلف این نام را از وصاف گرفته. ر ک: تحریر تاریخ وصاف، ص ۱۰۹.

(۲). در متن: (بیک لمبیک).

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۱۹. در شیرازنامه (ص ۸۹)، فقط آمده است که: (سلجوقشاه به جانب کازرون روی نهاد). و ر ک: تحریر تاریخ وصاف، ص ۱۰۹.

(۴). در متن: (پایان) با توجه به شیرازنامه (ص ۸۹) تصحیح شد. و ر ک: تحریر تاریخ وصاف، ص ۱۱۰.

(۵). در متن: (روزش) با توجه به عبارت که عینا ماخوذ از روضه الصفاست، تصحیح شد. (ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۲۰) قلعه سفید در جنوب قلعه دار الامان است. ر ک: تحریر تاریخ وصاف، ص ۲۵۵.

(۶). ر ک روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۲۰.

(۷). ر ک: یادداشتهای قزوینی، ج ۱، ص ۱۰ تا ۱۶.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۲۱. و شیرازنامه، ص ۸۹. و تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۶۷

ملحق گردد و هر کسی تیری به جانب او اندازد، همان تیر برگشته بر سینه آن کس فرو رود و هر که خواهد شمشیری به او یازد، دستش فالج شود پس از نیریز به رونیز و سروستان رسید و «باسطو» (۱) که باسقاق یعنی شحنه شیراز بود و کلچه (۲) نایب دیوان اتابک ابش خاتون با اعیان ملک مشاورت کرده، بعد از اتفاق آراء برج و باروی شهر را محکم داشتند و به مردان کار دیده سپردند، پس لشکر مغول و سپاه مسلمانان از شیراز آمده، در نزدیکی پل کوار (۳) که اکنون به پل فسا شهرت یافته، با لشکر امیر سید تلاقی کردند (۴) مدتی کسی را یارای انداختن تیر و یازیدن به شمشیر نبود پس یکنفر از مغول تیری روانه داشت ضرری ندیده بیشتر انداخت و دیگری با شمشیر آخته، تاخته، دستش از کار نگشت، پس لشکر شیراز و مغول بر سپاه شبانکاره و امیر سید یورش آورده، جماعت او را متفرق داشتند و خون امیر سید را ریختند. این جمله در ماه رجب همین سال (۶۶۲) واقع گشته (۵) که گفته‌اند: عش رجا تری عجا (۶) چون خبر این قضیه به حضرت هلاکو خان رسید که ساحت شیرازیان از دعوت امیر سید شرف الدین ابراهیم پاک بوده و دامن آنها به غبار این فتنه نیالوده، حکم به عود سپاه، جاری گردید. (۷)

### [وقایع فارس در روزگار هلاکو]

در سال ۶۶۳: ایلخان هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان بدرود زندگانی نمود چنانکه خواجه نصیر الحق و المله و الدین طوسی رحمه الله علیه در تاریخ آن فرموده است:

چون هلاکو ز مراغه به زمستانگه شد کرد تقدیر اجل نوبت عمرش آخر

سال بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه که شب نوزدهم بد ز ربيع الآخر (۸) در کتاب تاریخ و صاف فرموده است: بر آئین مغول دخمه ساختند و زر و جواهر وافر در آنجا ریختند و چند دختر فروزان چون اختر باحلی و حلل و اکلیل و کلل همخوابه او نمودند تا از وحشت ظلمت و دهشت وحدت، دلتنگی جا و سختی عذاب محفوظ ماند (۹) و زمان عمرش چهل و هشت سال و سلطنتش نه سال امتداد داشت چون مدت عزا گذشت و ولد الصدقش اباقا خان که بر حسب وصیت، ولیعهدش بود بجای پدر بر تخت شاهی نشست و مردمان کاردان در اطراف ممالک گماشت، نام سلطنت مملکت فارس را بر اتابک ابش خاتون مسلم داشت.

### [وقایع فارس در روزگار اباقاآن]

در سال ۶۶۵: شادی بیتکچی یعنی نویسنده و تیمور جهت خراج و ضبط خزانه به حکم اباقا خان به شیراز آمدند و به حکومت مشغول گشتند و استقلالی نداشتند (۱۰).

در سال ۶۶۷: امیر انکیانو به امارت و حکومت کلی نواحی فارس منصوب گشت (۱۱) و

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۲۰ و ۶۲۱. و ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۱.

(۲). در شیرازنامه، (ص ۹۰): (کلچه). و در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۱۱): (کلجه) است.

(۳). در شیرازنامه (ص ۹۰): (کواد).

(۴). در متن: (کرده).

(۵). در روضه الصفا (ج ۴، ص ۶۲۱): این واقعه در رجب سال ۶۷۳ اتفاق می‌افتد. و همچنین ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۲.

(۶). تا رجب باش و شگفتی را ببین. ر ک: امثال و حکم دهخدا ص ۱۱۰۱.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۶۲۲.

(۸). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۳۰.

(۹). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۳۰.

(۱۰). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۲. بیتکچی به معنی منشی جمع و خرج است. ر ک: تاریخ مغول، ص ۲۸۶.

(۱۱). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۶۸

مردی بزرگ، مال اندوز و ستم سوز بود و مالی «۱» استوار داشت و بعد از اطلاع بر امورات کلیه و جزئیه مملکت فارس، کلچه را که نایب دیوان اتابک ابش خاتون بود گرفته، حبس نموده «۲»، غلامان اتابک و مردمان شهری برای خلاصی کلچه بر گرد خانه انکیانو «۳» ازدحام کرده، کلچه را مطالبه می نمودند و امیر انکیانو، خوابیدن این فتنه را در انداختن سر کلچه دانست، سر او را بریده، از پشت بام در میان ازدحام انداخته و مردم را متفرق داشت «۴» و اتابک ابش خاتون که خود را به ارث و استحقاق مالک زمام فارس می دانست، از امیر انکیانو مؤاخذه نمود، انکیانو فرمان شاهی را به مهر ایلخان اباقا خان در کشتن کلچه اظهار داشت، اتابک آبش خاتون ساکت و ساکن گشت «۵». پس خاطر جمعی از اعیان فارس، از سخت گیری انکیانو، رنجیده، شکایت او را به حضرت ایلخان اباقا خان بردند و از مصدر سلطنت فرمان احضار امیر انکیانو صادر شده، انکیانو در پایتخت حاضر گردید و فارسیان او را ملزم داشته، معزولش نمودند پس امیر سوغونجاق نوین برای نسق ممالک فارس و تأکید قواعد رعیت پروری در سال ۶۷۰ با فر جمشید و شوکت کیقباد وارد دار الملک شیراز گردید «۶» و مراسم رعیت داری و لشکر کشی را احیا نمود و بلوکات فارس را بر عمال کاردان به مقاطعه سپرد و سید عماد الدین ابو یعلی «۷» که در شجاعت پیرو حیدر کرار و در شیوه کرم حاتم روزگار بود چندین بلوک را متقبل گردید و باسقاقی «۸» دار الملک شیراز را به محمد بیک داد «۹».

در سال ۶۷۱: محمود نام «۱۰» از جزیره هرمز لشکری بر جهازات نشانید و بغته بر جزیره کیش حمله آورده [آنرا] مسخر نمود و امیر سوغونجاق احکام به بحرین و خورسیف و تمامت سواحل دریای فارس فرستاد و کشتیهای آنها را خواسته که همه در بندر خورسیف آماده باشند، پس لشکر فارس و سپاه مغول از بندر خورسیف بر کشتیها سوار شده، روانه کیش شدند و محمود هرمزی «۱۱» با کشتیهای جنگی خود آنها را استقبال کرده، جنگ در پیوست و در بین چند جهاز از لشکر فارس با شادی بیتکچی یعنی نویسنده و شمس الدین محمد بن علی لر که نایب خاص اتابک ابش خاتون بود غرق دریای فنا شدند «۱۲» و چون سوغونجاق از ساحل دریا، این قضیه هایل را دید بر تل بلندی رفت و کلاه را از سر انداخت و تضرع نمود و از ایزد پاینده،

(۱). در متن: (مانی).

(۲). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۳.

(۳). در متن: (انکیانو).

(۴). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۳.

(۵). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۳.

(۶). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۳.

(۷). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۴.

(۸). شحنگی.

(۹). و صاف می نویسد: شحنگی دار الملک بر محمد بیک و تونیاق و بولوغان قرار گرفت. (ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۴).

(۱۰). و صاف می‌نویسد: محمود پیشوای قلہات (جزیره‌ای است) بود. (ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۴).

(۱۱). محمود هرمزی همان محمود پیشوای قلہات است.

(۱۲). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۶۹

فیروزی خواست و در بین، جهاز محمود هرمزی از تیرباران «۱» لشکر فارس، شکست یافت و لشکر فارس بر جزیره کیش که از عهد اتابک ابو بکر او را دولتخانه گفته بودند «۲» وارد گشته، سوغونجاق جماعتی را برای محافظت در کیش گذاشته و به فیروزی قصد عود نمود و با عزت و ناز وارد دار الملک شیراز گردید.

در سال ۶۷۲: امیر سوغونجاق، در خدمت مهد علیا اتابک ابش خاتون دختر اتابک سعد بن - اتابک ابو بکر سلغری محاسبات دو ساله مملکت فارس را برداشته به حضرت اباقا خان شدند و زمانی که اتابک ابش خاتون که در ازدواج منکوتیمور پسر ایلخان هلا-کو خان درمی‌آمد، مهر و کابین و شیربهای او را چهار دانگ بستان فیروزی و نوروزی و چندین بازار و هشتاد هزار دینار از سدس املاک ملاک دار الملک شیراز به حکم فرمان شاهی هر ساله معین داشتند و از اصول املاک فارس جدا کرده بودند تمام آنها را اباقا خان فرمان امضاء فرمود «۳». و حکام فارس طریق مخالفت را با هم گرفته هر یکی مدعی بر دیگری گشتند تا آنکه خراج حسابی و توقعات بیحساب به جانی رسانیدند که دسترس کسی نباشد از آن جمله ملک شمس الدین محمد بن مالک که صاحب مال و مالک املاک و حرفه تجارت که از حد چین تا اقصای ممالک فرنگستان مال التجاره اش «۴» پهن و صیت بزرگیش عالمگیر بود و در خدمت سلاطین جاهی رفیع و منزلتی وسیع داشت.

در سال ۶۷۶: (ملک شمس الدین) مملکت فارس را به انفراد و استبداد به مقاطعه گرفت «۵» و فرمان حکومت مطلق برای او صادر گردید و بعد از ورود به فارس با ارباب بلوکات گاهی به غفلت و گاهی به مداهنه و سازگاری گذران نمود و در مدت ده سال تمام زیر بار حوادث رفته پایمال جور و اجحاف گردید و تمام اندوخته‌ها را پراکنده داشت و در آخر کارش برای گذران روزانه و شبانه «۶» از بنده زادگان خود مسئلت نمودی و این ملک شمس الدین همان است که املح شعرا و ابلغ فصحا شیخ سعدی علیه الرحمه برای رفع طرح خرما از برادر خود قطعه‌ای فرموده به خواجه ملک شمس الدین فرستاده است:

ز احوال برادرم به تحقیق دانم که ترا خبر نباشد «۷»

خرمای به طرح میدهندش بخت بد از این بتر نباشد

اطفال پرند و مرد درویش خرما بخورند و زر نباشد

از غایت فقر دائم او راشلوار به پای در نباشد

و آنکه تو محصلی فرستی ترکی که از او بتر نباشد

چندان بزندش ای خداوند کز خانه رهش به در نباشد

(۱). در متن: (تیر بازار).

(۲). در متن: (گفتند).

(۳). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۵.

(۴). در متن: مال تجارت.

(۵). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۵.

(۶). در متن: (شبه).

(۷). مطلع این قطعه چنین است:

هر چیز کز آن بتر نباشد از مصلحتی بدر نباشد (ر ک: کلیات سعدی، مصفا، ص ۸۷۲).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۷۰

در سال ۶۷۷: از کرمان خبر آوردند که سپاه نکودار که قبیله‌ای از مغول است مانند سیل بنیان کن از ناحیه سیستان بر قصد کرمان و فارس متحد «۱» شده‌اند و ارباب کرمان در قلعه‌جات متحصن گشته‌اند، پس اعیان شیراز در تدارک اسباب جنگ و استحکام قلعه‌جات و تعمیر برج و باروی شیراز شده، جماعتی از جوانان نوآموز شیراز را با سپاه مغول و شول و ترکمان و لر به جانب کرمان روانه داشتند «۲» و چون قصد تاختن تا شهر کرمان را داشتند هر امیری چندین برابر رتبه خود تدارک سفر را دیده با اسبان تازی و زین و لگام و ترکش زراندود و شمشیر هندی و نیزه خطی و لباسهای فاخر که در نظر اهل کرمان جلوه نماید، از شیراز بیرون آمده و چنان گمان داشتند که این خبر را حقیقتی نیست، چون به کربال رسیدند قراولان لشکر بازگشته، خبر آوردند که سپاه نکودار نزدیک است، جماعتی از اعیان سپاه فارس پیش افتاده، پانصد سوار نکودار را ملاقات کرده «۳» چون خصم را کم و خود را زیاد پنداشت بی تأمل بر نکوداران تاخت غافل از آنکه این پانصد نفر، مثنی از خروار و سنگی از کھسار و شتری از گله و نفری از رمه‌اند، هنوز کمائی به تیر و دستی به شمشیر نبرده که چندین هزار سوار نکودار از کمین، درآمدند و تمامت سپاه فارس و مغول و ترکمان را درهم پیچیده، به اندک زمانی هر که را خواستند کشتند و آنچه را توانستند برداشتند. محمد بیگ و تونیاق «۴» که [شحنگان] «۵» شیراز بودند، در شهر «۶» کربال غرق دریای فنا شدند و بولوغان «۷» با سیصد نفر سوار مغول از کربال گریخته تا اصفهان بتاخت.

در کتاب تاریخ و صاف مرقوم است که روز عرض لشکر فارس چون ترکان جوزاکمر حورامنظر و غلامان ماهروی با کلاه مکمل و قبای زراندوز و مراکب اکدش «۸» نژاد اتابکی در طرف میدان جولان می نمودند، ظرفای اهل و ارباب فضل می گفتند: اینان ربات حجانند نه ارباب مقابله رجال، لایق شب زفافند نه موافق روز مصاف، پس از تفرقه سپاه فارس جماعتی از نکوداران به جانب شیراز تاخته در حوالی مسجد بردی و دینکان که فرسخی میانه شمال و مغرب شیراز است، رسیده، رمه اسبهای بزرگان مغول و اعیان فارس را که به سه هزار سر می رسید، گرفتند و اسبهای لاغر خود را که لایق کفتار و کرکس بود، برجا گذاشتند و چون ملاحظه استحکام و استواری برج و باروی شیراز را نمودند قوه محاصره شهر را در خود ندیده، عود به کربال کرده، آنچه را توانستند از کربال و بلوکات نزدیک گرفته، اهلش را به اسیری

(۱). متحد: فرودآینده- در شیرازنامه (ص ۹۱) این کلمه (منحدر) است که به معنی جائی که آنجا فرود آیند.

(۲). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۶ و شیرازنامه، ص ۹۱- لرستان در دوره مغول به دو قسمت تقسیم می شد لر بزرگ، و لر کوچک و بین مساکن لر بزرگ و شیراز ناحیه لرنشین ثالثی نیز وجود داشت که آنرا شولستان می گفتند. بجای شولستان، امروز ممسنی، بجای لر بزرگ کوه کیلویه و بختیاری، و لر کوچک، لرستان فعلی یعنی نواحی اطراف خرم آباد و پشت کوه است. تاریخ مغول، ص ۴۴۲.

(۳). در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۱۷) آمده است که محل ملاقات دو سپاه (تنگ شکم) بود.

(۴). در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۱۷): (تونیاق). در شیرازنامه (ص ۹۰): (تونیاق).

(۵). جای این کلمه در متن خالی است با توجه به تاریخ و صاف افزوده شد. (ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۷).

(۶). در متن: (شهر) با توجه به تاریخ و صاف تصحیح شد. (ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۷).

(۷). در متن: (بولغان)، در شیرازنامه (ص ۹۱): (بولغان)، در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۱۷): (بولوغان).

(۸). اکدش: انسان یا جانوری که از دو نژاد باشد، دورگه.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۷۱

برداشته، روانه سیستان شدند و آنچه از کشتگان در مصاف کربال به شماره در آمد هفتصد تن از جوانان ماهروی مشکین موی بودند (۱).

در سال ۶۷۸: به فرمان اباقا خان، سوغونجاق نوئین برای تحقیق محاسبات دار الملک شیراز و بر و بحر مملکت به فارس آمد، مژده رأفت و امان برسانید و استمالت شکسته دلان و داد مظلومان را از ظالمان خواسته، بساط عدل و انصاف را بگسترده و بنفسه از روی دقت نظر سؤال و جواب می نمود.

روزی دو نفر خدمت او آمد [ند] یکی گفت در گذری کیسه‌ای یافتیم (۲)، پس منادی ندا کرد هر که سی و سه دینار زر جسته، شش دینار حلال از آن او و باقی را به صاحب مال رساند چون ندا را شنیدیم کیسه را اظهار داشتیم، صاحب کیسه زر بعد از تأمل مدعی شد که پارچه لعلی در این کیسه برداشته [ای] و برای نکول از قرار خود، این تهمت را بر من بست، امیر سوغونجاق تأملی کرده به صاحب کیسه گفت قسم یاد کن که پارچه لعل در کیسه بود، مدعی قسم را یاد نمود، پس به یابنده کیسه فرمود، سوگند ادا کن که لعل نبوده، یابنده سوگند را یاد نمود، پس سوغونجاق گفت: مدعی و مدعی علیه هر دو را راستگو دانستم، این زر رزقی است که از عالم غیب نصیب یابنده گشته و کیسه زر و لعل مفقود گشته تاکنون بروزی نکرده است و حکم همین است پس به توسط مصلحت خیراندیشی سی و سه دینار زر را میانه آن دو نفر نیمه نمودند (۳).

چون از جوانب و نواحی بلوکات از حال عمال و رعایا پرسش نمود، جماعتی که سالها سنگ زیرین آسیای ظلم و ستم بودند از اطراف جمع شده بر عمال خود مدعی گشته، دعوی خود را مسجل می داشتند و امیر سوغونجاق بی جانب گیری از ظالم، داد مظلوم را می گرفت و جماعتی از عمال، رضاجوئی از جمعی خود می کردند که کارها پیش از رسیدن به حکومت صاف گشته مورد تحسین گردد و امیر سوغونجاق از جماعتی در خشم شده، بقایای دیوانی و تعدیات بر رعایا را به محصلان غلاظ (۴) و شداد وا گذاشت و چون خواجه نظام الدین از فرط کیاست، مال دیوان را کمتر گرفته و به قاعده رسانیده بود، از مال خود، تتمه را داده مورد عنایت گردید و او را به وزارت مملکت فارس، سرافراز داشت و برای ترویج احکام شریعت مقدسه و حفظ و ضبط تواریخ قبالهجات و صورت معاملات و قضاوت و فتاوی، قاضی القضاة ناصر الملة و الدین، مولانا عبد الله (۵) و قاضی قضاة رکن الدین مولانا ابو محمد یحیی (۶)، که هر یک در افاده علوم عقلی و نقلی، یگانه زمان و فرزانه اوان بودند، اختیار نمود (۷) و بعد از اتمام امور

(۱). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۸.

(۲). در تحریر تاریخ و صاف (ص ۱۱۹): (کهنه پاره‌ای).

(۳). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۱۸.

(۴). در متن: (غلاذ).

(۵). (... که در علوم عقلی و نقلی یگانه روزگار و صاحب تألیفاتی گرانها در تفسیر و شرح احادیث و فقه و اصولین و حکمت) بود. ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۰.

(۶). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۰.

(۷). (... پس متفق شدند که هر دو در قضا شریک باشند اما تقدم رکن الملة و الدین را بود). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۷۲

ملکی و ملتی، عازم حضرت اباقا خان گردید و عمال و ارباب مقاطعات را برای استخلاص بقایا، مصاحب خود نمود و سید عماد الدین ابو یعلی «۱» که عمده عمال بود و با خواجه نظام الدین وزیر مخالفتی داشت و او را نایب سوغونجاق می‌دانست از میانه راه تخلف کرده، عود به شیراز نمود، پس به حکم سوغونجاق جماعتی به شیراز آمده، سید عماد الدین را گرفته در خانه خواجه نظام الدین وزیر که از هر آسیبی بالاتر بود، محبوس داشتند.

گفته‌اند جماعتی به عیادت ابو عیبه جراح رفتند و پرسیدند چه می‌خواهی؟ گفت چشم رقیب و زبان سخن چین و جگر دشمن و در بین، سید عماد الدین ابو یعلی با ملک شمس الدین - محمد بن مالک که تمامت فارس در مقاطعه او بود موافقت کرده از قید حبس خانه خواجه نظام الدین رسته، رهسپر حضرت اباقا خان شدند و بعد از ورود نزدیک بوقا، که خزانه‌دار بود رفتند و رشوتی داده، به توسط بوقا مورد عاطفت ایلخان شدند و نوشته سپردند که بعد از ورود به شیراز دویست تومان «۲» مغولی زر بی‌مداخله در مال مقرر، به وجه توفیر «۳» معامله به خزانه عامره، رسانند «۴» پس حکم شد که طغاجارنوئین به مصاحبت ملک شمس الدین بن مالک و سید عماد الدین ابو یعلی به شیراز آمده، ماجرا را وصول دارد. پس بغدادی ایلچی را از پیش روانه داشتند «۵» و چون به شیراز رسید، خواجه نظام الدین وزیر را گرفته در خانه سید عماد الدین محبوسش داشت چه خوب گفته‌اند:

اگر بد کنی کيفرش بد بری نه چشم زمانه بخواب اندر است

بر ایوانها نقش بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است «۶»

ز روزگار توقع مکن دوام و ثبات که گاه گنج نعیم است و گاه رنج عذاب پس طغاجارنوئین و ملک شمس الدین محمد و سید عماد الدین وارد شیراز گشتند و بنای محاسبات چند ساله را گذاشتند و خواجه نظام الدین وزیر را برای حساب بر همه مقدم داشتند و بر سایر عمال و حکام به مداهنه و سهل‌انگاری می‌گذرانیدند و از آنچه نوشته سپرده بودند چندان عاید نشد و محصلان بسختی مطالبه داشتند و انجام این خدمت را در معرض امتناع می‌شمردند و چاره او را در اتفاقیات غیبیه می‌پنداشتند.

در روز بیستم ماه ذی الحجه سال ۶۸۰: در همدان طوطی روح آباقا خان از قفس تن پرواز کرد.

اباقا خان که از انصاف و عدلش جهان بد چون بهشت عدن، خرم

(۱). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۰.

(۲). یعنی دو هزار هزار دینار.

(۳). به معنی اضافه و ذخیره و پس‌اندازی که در نتیجه وصول حد اعلائی مالیات حاصل گردیده است ... ر ک: کشاورزی و مناسبات ارضی در دوره مغول، ج ۲، ص ۲۶۴.

(۴). (... پادشاه به دست خود برای ایشان شراب ریخت و هر دو را پایزه و فرمان داد و مورد محبت قرار داد ...). (ر ک:

تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۱).

(۵). (... طغاجار ... همراه صاحب اعظم صدر الدین احمد الخالدی به شیراز وارد شد ...). ر ک: (تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۱).

(۶). بیت منسوب به فردوسی است. ر ک: حماسه‌سرائی در ایران، ص ۱۶۱، حاشیه ۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۷۳ ز هجرت ششصد و هشتاد و عشرون به ذی حجه نه افزون بود و نه کم «۱» و زمان سلطنت ایلخان اباقا خان هفده سال بود «۲».

نهادند زیر اندرش تخت زربه دیبای زربفت [و] زرین کمر بعد از لوازم عزاداری به رسم مغول بزرگان و اعیان دولت، بعد از مشاوره، سلطنت را بر نکودار پسر هلاکو خان قرار دادند و چون نکودار مقلد ملت مسلمانی بود، او را ایلخان سلطان احمد گفتند

[و] بر اریکه سلطنت نشاندند «۳».

چون خبر وفات اباقا خان به دارالملک شیراز رسید، امیر بولوغان با لشکر مغول پیرامن خانه ملک شمس الدین محمد را فراگرفته و خواجه نظام الدین را از حبس درآوردند و طغاجارنوئین، دفع این غائله را نتوانست نمود، هرچه از وجه [ملتمزی] سید عماد الدین و ملک شمس الدین حاضر بود برگرفت و ملک شمس الدین و سید عماد الدین را از شیراز برداشته، عازم اردو گردید و از پی آنها، خواجه شمس الدین حسین و خواجه نظام الدین ابو بکر نیز به جانب اردو شتافتند «۴» و بعد از ورود، انواع تهمتها را بر یکدیگر بستند و ابواب دشمنی را بازداشتند و خسارتهای بارآوردند، بعد از قروض بی‌شمار که هر یک در راه دشمنی دیگری بخرج داده بود، نوع مصالحتی به اضطرار گرفته، این چهار تن ملک فارس را قبول کرده وزارت را بر سید عماد الدین مقرر داشتند و بولوغان که حکومت مملکت فارس را داشت و در وقت خبر وفات اباقا خان برخلاف رضای طغاجارنوئین خانه ملک شمس الدین را محاصره کرده بود از کرده خود پشیمان شده ناچار عریضه خدمت شاهزاده ارغون فرستاد و افتتاح فارس را به وجه آسانی برای شاهزاده موجه داشت و فرستادگان «۵» سلطان احمد را تا یک سال تمکین نکرد.

### [وقایع فارس در روزگار نکودار]

در همین سال [۶۸۰]: باز طایفه نکودار از سیستان به فارس آمده اطراف گرمسیرات را تا دشتستان «۶» غارت کردند و زن و فرزند مسلمانان را اسیر نموده، گله و رمه ایلات را گرفته، عود به سیستان نمودند و تا آخر عهد ارغون خان هر یک چندی در فصل زمستان به جانب فارس آمده، دستبندی کرده، عود می نمودند.

در کتاب وصاف نوشته است: «اگر پردلان روزگار سلف که بعد از چندین هزار سال نظم و نثر، ذکر مردانگی آنها شده باز به این جهان آیند، باید آداب جنگ و سواری را از آحاد سپاه مغول بیاموزند و نصر بن سیار از علمای ترک روایت کرده که گفته‌اند: ینبغی للقائد العظیم الخطر، ان یکون فیه من اخلاق البهائم و الطیور عشر خصال: قلب الاسد و حملۃ الخنزیر و غارت الذئب و صبر الکلب علی الجراحه و کیاست الثعلب و سکون الهرة و حراسه الکرکی و حذر

(۱). شعر در تاریخ وصاف آمده است. (ر ک: تحریر تاریخ وصاف ص ۶۵).

(۲). در تحریر تاریخ وصاف (ص ۶۴) آمده است که: (... در همدان بیمار شد روزی بر صندلی نشسته بود کلاغی را دید که در مقابل او نشسته، آواز می کرد آن را به فال بد گرفت و فرمود تا آنرا برانند چون کلاغ پرواز کرد حالت غشی بر او عارض شد و بمرد).

(۳). ر ک: تحریر تاریخ وصاف، ص ۶۶.

(۴). ر ک: تحریر تاریخ وصاف، ص ۱۲۱.

(۵). در متن: (فرستاده‌گان).

(۶). در متن: (دشت استان).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۷۴

الغراب و شجاعه الدیك و تحنن الدجاجه «۱».

چون امیر بولوغان دست تمسک به دامن ترحم شاهزاده ارغون در خراسان زده بود و شاهزاده نه او را می‌دوید و نه امیدوار می‌داشت و هر روز ایلچیان از مصدر سلطنت سلطان احمد، پی‌درپی به شیراز می‌آمدند و امیر بولوغان آنها را به لیت و لعل می‌گذرانید از سده «۲» سینه سلطان احمد فرمان صادر گشت که امرای احشام مملکت فارس بدانند که فتنه بولوغان بالا گرفته و از گناهی که



کرده و اموالی که (۳) برده می‌خواهد فارس را خراب کند و زن و فرزند مسلمانان را به دست مغولان دهد و ایلچیان از ملوک کرمان و شبانکاره و امرای لر بزرگ و کوچک متواتر رسیده است و اجازه تاختن بر شیراز از ما خواسته‌اند، چون حضرت باری تعالی ضمیر ما را به نور توحید منور فرموده و اقرار به نبوت محمد مختار (ص) در ظاهر و باطن نموده‌ایم، نخواستیم که پیش از تفحص حکمی که موجب ضرری شود از حضرت ما حادث گردد و چون پیغمبر آخر الزمان اول نصیحت می‌فرمود، ما هم پیروی کرده، جمال الدین را فرستادیم تا به اتفاق نظام الدین مقرب، این فرمان را بشنوند و آنها را به راه راست بخواند فرمان ما در سال گوسفند، آخر ذی الحجه سال ۶۸۱ نوشته شد (۴).

در این سال [۶۸۱]: جلال الدین طیب شاه ملک شبانکاره را به فرمان سلطان احمد بکشتند (۵) پس برادر او بهاء الدین اسماعیل، ملک شبانکاره گردید.

چون بولوغان حاکم معزول فارس تمرد را از حد گذرانید، فرمان صادر شد که امیر طاشمنکو فرمانروای کلی شیراز و توابع آن باشد و بولوغان را از فارس دوانیده، ممالک و اموال را محفوظ دارد (۶) و طاشمنکو از اصفهان حسام الدین پسر محمد علی لر را از پیش روانه داشت و بولوغان بعد از اطلاع بر عزم سفر خراسان از شیراز بیرون شد و جمعی از عوام الناس را به محاصره خانه حسام الدین فرستاد و حسام الدین بعد از کوشش و مردانگی گرفتار گشت، او را پیش بولوغان بردند، به تیغ اشاره به کشتنش نمود (۷) و عود به شهر کرده، خیال توقفش قوت گرفت و چون آن واقعه به طاشمنکو رسید، اتابک یوسف شاه لر را احضار فرمود و اتابک با سپاه کوه کیلویه در منزل کوشک زر (۸) به او پیوست و در بین بولوغان از دروازه شیراز برای تفرج درآمده بود، چون خواست داخل شهر شود، دروازه‌ها و برجها را پر از دشمنان خود بدید و دل از مملکت داری کنده، خزانه و دینه را به جا گذاشت [و] به جانب خراسان شتافت و طاشمنکو وارد شیراز گشته، ساحت اهل آنرا از لوٹ خباثت مبرا داشت [و] مشغول حکمرانی گردید و

(۱). رواست که در پیشوای بزرگوار ده خوی از خوی ددان و پرندگان باشد: دل شیر، حمله خوک، دستبرد گرگ، بردباری سگ بر ریش، زیرکی روباه، آرامش گربه، مراقبت کلنگ و پرهیز کلاغ و دلاوری خروس و مهربانی مایگان.

(۲). سده: به ضم اول و تشدید ثانی مفتوح: در خانه و درگاه و ساحت خانه.

(۳). در متن: (اموالی را که).

(۴). ر ک: تحریر تاریخ وصاف، ص ۱۲۲.

(۵). جلال الدین در سال ۶۶۴ بر تخت نشست و هفده سال حکومت کرد و در دهم جمادی الاول سال ۶۸۱ به فرمان سلطان احمد به قتل رسید. (ر ک: تحریر تاریخ وصاف، ص ۲۵۵).

(۶). ر ک: تحریر تاریخ وصاف، ص ۱۲۳.

(۷). ر ک: تحریر تاریخ وصاف، ص ۱۲۳.

(۸). در تحریر تاریخ وصاف (ص ۱۲۳): (قصر زرد).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۷۵

بر سر مکتوبات «احمد آقا» می‌نوشت و تا سالی بر سریر حکومت مملکت فارس برقرار بود (۱).

در سال ۶۸۲: به فرمان ایلخان، سلطان احمد، حکومت تمام مملکت فارس به مهدعلیا، اتابک آبخش خاتون دختر اتابک سعد، پسر اتابک ابو بکر پسر سعد پسر زنگی پسر مودود سلغری قرار گرفت و مهد علیا از حضرت ایلخان قاصد مملکت موروثی خود گردید و چون طاشمنکو از شیراز بیرون رفت، مهد علیا وارد گشت و بر تخت سلطنت و اریکه مملکت نشست و چندین روز و شب شهر شیراز را آذین «۲» بستند، پس مهد علیا اتابک ابش خاتون حکم دیوان اعلی را بر خداوندزاده جلال الدین ارقان بن ملک خان بن

محمد بن زیدون بن زنگی بن مودود سلغری مقرر فرمود و وزارت دیوان اعلی را به ملاحظه حقوق سابقه به خواجه نظام الدین ابو بکر تفویض کرد و به استقلال تمام در تمامت املاک فارس مداخله نمود و چون مردم فارس را از سیاه و سفید، کنیز و عبید زر خرید می‌پنداشت و مملکت را ملک موروثی می‌انگاشت و همت بلند و طبع ارجمندش به اندازه‌ای بود که اگر محصول صحرا و مدخول دریای فارس را در یک روز می‌بخشید [۴] در پیش چشمش حقیر می‌نمود، به این سبب وجوهات دیوانی فارس به خزانه ایلخان نرسید و سید عماد الدین، عنایت اتابکی را درباره خواجه نظام الدین که دشمن واقعی او بود به کمال یافت، پس اندیشه را در کنار گذاشته، بی‌اذن اتابک مهد علیا، عازم اردوی ایلخان سلطان احمد گشت [۳] و چون سلطان احمد از کیش بت پرستی که ملت اجدادی و تمام قبیله مغول رمید و دست توسل را بدامن حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله انداخت و مسلمانی پاک اعتقاد گردید، امرا و اعیان مغول رأی او را ناصواب شمرده، در تدارک اسباب خرابی سلطنت او افتادند و شاهزاده ارغون شاه پسر اباقا خان پسر هلاکو را که برادر کهنترش بود به خانی برداشته، بختش مساعد گشته، سلطان احمد خان مغلوب گردید [۴].

### وقایع فارس در روزگار ارغون

در سال ۶۸۳: شاهزاده ارغون خان، سلطان احمد نکودار ایلخان را بگشت [۵] و بر سریر سلطنت و جهانداری قرار گرفت و سید عماد الدین شیرازی که برای دادخواهی از شیراز به اردوی سلطان احمد آمده و کاری از پیش نبرده بود، بعد از تبدیل پادشاهی به امیر بوقا که رشته سلطنت ارغون خان [را] در دست داشت متوسل گردید و قبیح اعمال عمال مهد علیا اتابک ابش خاتون [را] ذکر نمود و خدمت ایلخان ارغون خان رسید و ایلخان از حسن منظر و بلاغت و تحریرش خوش آمده حکومت تمامت دریا و صحرای مملکت فارس را به سید عماد الدین واگذاشت [۶] و فرمان صادر گردید که بعد از اطلاع اتابک ابش خاتون بر حکومت سید عماد الدین، باید بی‌عذر

- (۱). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۳، که آمده است: (طاشمنکو از روی آزمندی وابستگان بولوغان و موافقان او را به انواع مصادرات و مطالبات مبتلی کرد و ودایع ایشان را نزد هر کس بود بگرفت و برای خود مالی فراوان بدست آورد).
- (۲). در متن: (آزین).
- (۳). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۴.
- (۴). ر ک: همان ماخذ، ص ۱۲۴.
- (۵). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، (ص ۱۲۴). و ر ک: جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۸۳: (تکودار).
- (۶). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۵: (... و او را به پایزه سر شیر و گربه) بناخت. (پایزه یا پائیزه: حکمی که پادشاهان مغول به افرادی که بدانان لطف داشتند می‌دادند که در قلمرو حکومت مغولان دارنده آن فرمانی مطاع داشت. پایزه انواعی داشت که مهمترین آن به نقش سر شیر مزین بود). (تاریخ مغول، ص ۹۳).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۷۶

و بهانه روانه اردوی حضرت ایلخان گردد و سید عماد الدین چون نزدیکی شیراز رسید عمال و اعیان به استقبال او شتافته، در ماه رمضان این سال «۱» وارد میدان مصلی شیراز گردید و بارگاه ملوکانه برافراشت و جلالتی که لایق پادشاهان است از او مشاهده افتاد و کسانی که در سال پیش دعوی همسری و تقابل با او داشتند، بر جای حاجب در درگاه او ایستادند و در وقت سواری، رکاب او را گرفتند و سید عماد الدین هر روزه به وجه عنف پیغام به اتابک ابش خاتون می‌فرستاد که برحسب فرمان ایلخان باید به اردوی شاهی روانه شوی و چون عید رمضان رسید، منبری برکناره میدان نهاد و نماز عید را گذاشت و ابش خاتون و اعیان شیراز برحسب

اعتیاد، در مصلی برای نماز حاضر شدند «۲» پس سید عماد الدین به اتفاق ایلچیان مغول به دار الملک شیراز درآمد و به خانه خود نزول نمود و «چریک» را در نزدیکی خود جای داد و توقع ابش خاتون آن بود که سید عماد الدین پیش از خانه خود به سرای او شود و تخت سلطنت را حرمت کند، چون آن توقع باطل گردید، اسباب رنجش ابش خاتون بیشتر گشت و آتش غضب خاتون مشتعل شده، بی اختیار، آب از چشمش روان گردیده، اهل حسد فرصت یافته، قتل سید- عماد الدین را در نظر خاتون، سهل کاری شمردند و در بین، خبری منتشر گردید که سپاه نکودار مغول از سیستان به قصد تاراج فارس بیرون آمده‌اند «۳»، سید عماد الدین، پیغام برای اتابک ابش خاتون فرستاد که باید برای دفع نکودار، سپاهی فراهم آورم و با اعیان امرا به استقبال آنها روم که پیش از وقوع حادثه آنها را برگردانم و مصلحت چنین است که حضرت مهدعلیا به قلعه استخر تشریف برده تا از نکایت «۴» آنها ایمن شود، بعد از بردن پیغام، ابش خاتون گمان کرد که مقصود سید عماد الدین، حبس اوست «۵» و آن خیال مزید بر خیالات سابقه اتابکی گردید و در بین، روزی که سید عماد الدین از بازار عبور می کرد، چند نفر از غلامان ابش خاتون به او رسیده، گفتند باید به فرمان مهدعلیا به سرای سلطنت در آئی، سید عماد الدین تحاشی «۶» کرد، او را از اسب کشیدند و مردمانش گریختند، پس سر سید عماد الدین را بریده، خدمت ابش خاتون بردند «۷» و این واقعه در بیست و سیم ماه شوال همین سال [۶۸۳]: اتفاق افتاد؛ جهان را همین یک جوانمرد بودملک چون حسد برد نگذاشتش «۸» و یکی از شعرا، این دو بیت را گفته به حضرت اتابک فرستاد «۹»:

(۱). (در بیست و دوم ماه رمضان سال ۶۸۳ در میدان نزول کرد). (ر ک: تحریر تاریخ و صاف ص ۱۲۵).

(۲). (... در آن روز اتابک و اعوان او به نماز عید حاضر نشدند). (ر ک: تحریر تاریخ و صاف ص ۱۲۵).

(۳). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۶.

(۴). نکایت: بدسگالی.

(۵). (... ولی به ظاهر قبول کرد و پیغام داد که به تهیه وسائل مشغول است). (ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۶).

(۶). تحاشی کردن: پرهیز کردن، تن زدن، دوری جستن.

(۷). (... سراج الدین فضلی لر ... که از سید اکرامها دیده بود ضربتی بر آن مرد زد ... و سر از تن سید جدا کردند).

(ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۶).

(۸). در شیرازنامه (ص ۹۵) این بیت قبل از بیت مذکور در فوق آمده است:

از آن کافتاب سخا بود چرخز روی زمین سایه برداشتش

(۹). (... یکی از اهل فضل ... پس از قتل سید این رباعی انشاء کرد و در پایه تخت اتابک ابش بخواند ...). (ر ک:

تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۶).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۷۷ شاه رخت از نشاط چون لعلی بادتخت تو فراز گنبد اعلی باد

هر سر که نه بر مراد و رأی تو بودی تن چو سر عماد بویعلی باد چون این خبر به حضرت ایلخان: ارغون خان رسید، ایلچیان به فارس فرستاد و اتابک ابش خاتون و جماعتی را که در قتل سید عماد الدین شریک بودند، احضار به تبریز فرمود و بعد از ورود ایلچیان، باز، خاتون در رفتن مسامحه کرده به عذری متمسک شد و محضری به مهر جماعتی ساخته، روانه داشتند و بعد از رسیدن محضر بر غضب ایلخان بیفزود و حسام الدین- قزوینی «۱» را با چند نفر از امرای مغول، برای تفتیش از حال سید عماد الدین روانه شیراز داشت و بعد از ورود طوعا و کرها ابش خاتون و جلال الدین ارقان و جمعی دیگر را روانه تبریز نمود «۲» و هر کس را که مداخلتی در قتل سید عماد الدین داشت گرفته به انواع عذابها، آنچه را مالک بودند به رشوه دادند و اتابک ابش خاتون و جلال

الدین ارقان چون به تبریز رسیدند، جلال الدین را در عوض خون سید عماد الدین بکشند و چون ابش خاتون، عروس هلاکو خان بود از او اغماض نمودند و حکم شد که پنجاه تومان مغولی «۳» از اتابک ابش خاتون و عمال او گرفته به اولاد سید عماد الدین رسانند و به این وسیله تمام دشمنان سید عماد الدین در شکنجه و عذاب مبتلا گشتند و معامله خسر دنیا و آخره را دیدند و اتابک ابش خاتون، مهدعلیا دختر اتابک سعد پسر اتابک ابو بکر پسر اتابک سعد پسر زنگی پسر مودود سلغری در تبریز ناخوش گردید و در سال ۶۸۵، «بگذشت» «۴» چنانکه بگذرد باد به دشت. او را در تبریز در قبرستان سلاطین مغول به آئین مغول دفن نمودند و ظروف زر و نقره پر از شراب ریحانی کرده در قبرش گذاشتند اگرچه مسلمان و مؤمنه و پاک اعتقاد بود و بعد از رسیدن خیر وفات او به شیراز، بزرگان لباس ماتم پوشیدند و علما و مشایخ در مساجد و محافل سه روز ختمات قرآن مجید بجا آورده، اطعام نمودند و ثوابش را به روح اتابک ابش خاتون فرستادند و مدت بیست و دو سال گاهی به اسم گاهی به رسم ایالت فارس را متکفل بود و چون حکام شیراز مدتی در اردو بماندند و قروض بیشمار اندوختند، دست توسل را به دامن، طوخان قهستانی که راتق و فاتق امور سلطنت گشته بود، زدند که اگر حکومت بر و بحر فارس را به ما دهند، پانصد تومان مغولی «۵» از بواقی اموال چندین ساله و توفیرات به خزانه رسانیم و بعد از التزامنامه، فرمان بر ملتسمات آنها، صادر گردید و جمعی از امرای مغول و امیر فخر الدین مبارک شاه را برای وصول و ایصال وجوهات با شیرازیان روانه داشتند و چون نزدیکی فارس رسیدند، خواجه قوام الدین که تقدم بر فارسیان داشت از حکومت گذشته به جهان باقی انتقال نمود.

(۱). ایلخان ... فرمان داد تا طولادای که سمت بازپرسی داشت و جیور غوتای و حسام الدین قزوینی برای تحقیق در سبب قتل سید و استخراج اموال خزانه و آوردن اتابک، به شیراز روند. (ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۸) و (ر ک: شیرازنامه، ص ۹۶).

(۲). (... ناگاه قنان اقتاچی از نزد ایلخان برسد با فرمانی پر از بیم و هراس حکم شده بود که مرکوب ابش را چیلبور گرفته از شیراز بیرون آورد و او از اسب فرود نیامد تا سرپرده اتابک را به جهادآباد نقل کردند ... به تبریز درآمدند ...) (ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۲۹).

(۳). یعنی: پانصد هزار دینار.

(۴). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۳۰.

(۵). یعنی: پنجهزار هزار دینار.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۷۸ دستور خراسان شده گیر و شده گیر با کسری و ساسان شده گیر و شده گیر و خواجه مجد الدین اسعد رومی و خواجه شمس الدین حسین و خواجه سیف الدین یوسف و خواجه نظام الدین ابو بکر در خدمت امیر فخر الدین و امرای مغول به شیراز آمده، در خیال محال وصول پانصد تومان مغولی افتاده، در گرداب حیرت غرق بودند، آنچه از هر جهت عاید گشت، به مصحوب مغولان انفاذ داشتند و فخر الدین مبارک شاه را برای اتمام عمل بگذاشتند.

در سال ۶۸۷: اختیار تمام امور ممالک ایلخان ارغون، از آمویه تا نهایت نواحی مصر که از هزار فرسخ بیشتر است به سعد الدوله یهودی «۱» مفوض گردید و عمال یهود از حضرت ایلخان بر بلاد گماشت، از جمله شمس الدوله یهودی را حاکم بر تمام مملکت فارس نمود.

یهود هذا الزمان قد بلغوا مرتبة لا ینالها ملک

یا معشر الناس قد نصحت لکم تهودوا قد تهود الفلک «۲» و امیر جوشی و عز الدین مظفر را به مصاحبت شمس الدوله روانه داشت و خواجهگان «۳» شیراز تا اصفهان به استقبال شتافتند و بعد از ورود به شیراز امیر جوشی به علت تأخیر و جوه دیوانی ملتزمی شمس الدین حسین و خواجه فخر الدین مبارک شاه و پسر خواجه شمس الدین حسین و خواجه مجد الدین اسعد رومی را بکشت «۴» و

خواجه مجد الدین اسعد رومی عمده حکام و خواجهگان شیراز بود و ذکر جمیل او مدت‌ها باقی بماند و در شیراز رباطی و مسجد جامعی نزدیک دروازه استخر که اکنون دروازه اصفهان است، بساخت و در محله سراجان که اکنون لب آب است مدرسه‌ای بنا نهاد و پل فسا را تعمیر کرد «۵» و امیر جوشی بعد از کشتن آنها، خواجه سیف الدین و خواجه نظام الدین ابو بکر «۶» را برای رفاه خود نگاه داشت پس تمامت عمال و ارباب‌دارانرا در شکنجه عذاب انداختند و فهرستی پرداختند مشتمل بر مقاسمه ممالک از عهد اتابک ابو بکر بن اتابک - سعد بن اتابک زنگی و به این وسیله مردم را به انواع عذاب و بلا، مبتلا نمودند واحدی را یارای سؤال و جواب نبود.

گفته‌اند بدترین پادشاهان کسی است که بیگناهان از او بترسند و بدترین بلاد، جایی است که گرانی و شوریدگی باشد، آنچه توانستند از هر چیز، از هر کس، از هر قدر گرفتند و چون امیر جوشی از اخذ اموال خارج گردید به اطراف مملکت فارس گماشتگان فرستاد که آنچه رقبات و مزارع فاریاب «۷» و دیم خاصه دیوان اعلی است و آنچه از ارباب‌داران نخیلات و اشجار باثمر و بی‌ثمر دریافت کنند، فهرست کنند تا بر ایلخان ظاهر شود که بر جزئیات ممالک تا به این

(۱). (... او پسر صفی الدین ابهری است نخست در بغداد ساکن بود و سپس در زمره طبیبان ایلخان درآمد ... مردی با کفایت و کیاست بود زبان ترکی و مغولی را آموخته بود ...) (ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۴۳). درباره او رجوع شود به صفحات ۱۴۱ و ۱۴۸ تحریر تاریخ و صاف.

(۲). یهودیان این زمان به مرتبه‌ای رسیده‌اند که فرشتگان بدان نرسیده‌اند!! ای مردم پند می‌دهم شما را که یهودی شوید آنچنانکه فلک یهودی شده است.

(۳). در متن: (خواجه گان).

(۴). ر ک: شیرازنامه، ص ۹۷.

(۵). ر ک: شیرازنامه، ص ۹۸.

(۶). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۳۲.

(۷). فاریاب: زمینی را گویند که با آب رودخانه و کاریز مزروع شود - پارباب، پارباو، باراب، فاریاو، فاراب. (برهان).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۷۹

اندازه وقوف یافته است و بعد از فراغت از این کارها روزی به عزم تفرج به جانب مسجد بردی که فرسخی از شیراز دور است در صحبت خواجه سیف الدین «۱» یوسف و خواجه نظام الدین ابو بکر وزیر رفته «۲»، این دو نفر را بکشت و سرهای آنها را آورده از کنگره دروازه شیراز آویختند.

در سال ۶۸۸: ملک بهاء الدین اسماعیل شبانکاره وفات یافت «۳» و بعد از او ملک غیاث الدین و ملک نظام الدین فرزندان جلال الدین طیب شاه و بهاء الدین اسماعیل شاه به اشتراک فرمانروای ملک شبانکاره شدند.

در اواخر سال ۶۸۹: ارغون خان ایلخان به مرض مبتلا گشته، امتدادی یافت و امرا و بزرگان مغول کینه سعد الدوله یهودی وزیر در دل گرفته منتظر فرصت و وقت بودند و چون اواخر ماه صفر سال ۶۹۰ مرض ارغون خان شدت نمود که امید زندگانی در او نبود، امرای مغول و مسلمان، سعد الدوله را گرفته به قتل رسانیدند «۴» و در تمامت بلاد اقوام و عشیره او را که لوای اقتدار حکومت افزاشته بودند، کشتند مگر شمس الدوله حاکم شیراز را که زمان حکومتش سلوکی جمیل و معاملتی جزیل با اهل فارس داشت و فقیر و غنی و بزرگ و کوچک را از خود راضی نمود و در نزد علما و متشرعین به مسلمانی اقرار کرده، ادای شهادتین را می‌نمود «۵».

در همین سال [۶۹۰]: ارغون خان زندگانی را بدرود نمود و زمان سلطنت او هفت سال بود «۶».

### [وقایع فارس در روزگار کیاخاتون]

در همین سال [۶۹۰]: کیاخاتون خان بن خاقان بن هلاکو خان بر تخت سلطنت جلوس نمود «۷».

در سال ۶۹۱: خواجه شمس الدوله «۸» والی فارس به رضای خاطر اهالی آن مملکت به حکومت و ایالت باقی بماند «۹».

در همین سال [۶۹۱]: قطب فلک فضائل، محور کره محاسن و شمایل، فخر الحکما و افتخار الشعرا: شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی به رحمت ایزدی پیوست و در حجره‌ای از خانقاه خود مدفون گردید و در تاریخ وفات او گفته‌اند: شب آدینه بود و ماه شوال ز تاریخ عرب خا، صاد «۱۰» آن سال

(۱). و صاف الحضرة در سوک سیف الدین رباعی زیر را سروده است: (ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۳۳).

وفات صاحب منعم سیف دین یوسف که لفظ و کلکش دستور ملکت و دین بود

دوشنبه‌ی ز ربیع الاخیر تاسع عشر به سال ستمائه تسعه و ثمانین بود (۱۹ ربیع الاخر ۶۸۹).

(۲). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۳۲.

(۳). (در سال ۶۸۸ به مرض دماغی بمرد). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۵۵.

(۴). (سر او را از تن جدا کردند). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۴۷.

(۵). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۴۸.

(۶). (او را در دخمه‌ای در کوه شجاس که به لغت ایشان اوبر گویند دفن کردند ...). (تحریر تاریخ و صاف ص ۱۴۷).

(۷). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۵۷ - حیب السیر (ج ۳، ص ۱۳۵): (روز یکشنبه ۲۴ رجب).

(۸). در متن: (شمس الدین). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۱۳۲.

(۹). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۴۸.

(۱۰). در متن: (خاص آمد) (خ) و (ص) برابر است با سال ۶۹۱ هجری.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۸۰ همای روح پاک شیخ سعدی سوی جنت برآوردی پر و بال «۱» در سال ۶۹۲: حکمرانی مملکت فارس و املاک خالصه شاهی در صحرا و دریا بر شیخ الاسلام، جمال المله و الدین، ابراهیم بن شیخ محمد طیبی عرب که در ورع و تقوی و رفعت - شأن و کثرت ضیاع و عقار و مزید جاه و تقرب سلاطین، ماندی نداشت، قرار گرفت و او را به «ملک الاسلام» ملقب داشتند «۲» و از جانب ایلیخان کیاخاتون خان اجازه نوبت سه گانه زدن بیافت و سرورش غیبی در پرده می گفت:

آنرا که چارگوشه عزلت میسر است گو پنج نوبه زن که شه هفت کشوری و در امارت «ملک الاسلام» اهل مملکت فارس در کنف آسایش غنودند و از جور و ستم مغول و ترکمانان رهیذند. فارسنامه ناصری ج ۱ ۲۸۰ وقایع فارس در روزگار کیاخاتون ..... ص:

۲۷۹

سال ۶۹۳: بنای کاغذ چاو در ممالک ایلیخان که از حد آب آمویه تا نهایت بلاد مصر بود، گذاشته شد و خواستند به این وسیله رسم معامله درهم و دینار را برداشته، معاملات دیوانی و تجارتی را به چاو قرار دهند و صورت چاو «۳» بر این منوال بود که کاغذی را مربع - مستطیل ساخته، چند کلمه به خط خطائی بر آن نوشتند و بر بالای آن از دو جانب لا اله الا الله، محمد رسول الله و بر فروتر از آن ایرنجین «۴» توری نگاشتند و در میانه دایره کشیدند و از نیم دینار تا ده دینار در آن دایره نوشتند و کلمه پادشاه جهان کیاخاتو خان در آن گنجانیده بودند «۵» و این چاو را در ممالک روانه داشتند و حکم دادند که تغییر و تبدیل کننده را با زن و فرزند

او کشته، مال او خاصه دیوان اعلی باشد.

در سال ۶۹۴: چون ایلخان کیخاتو ممارستی در شرب خمر و دست تطاولی بر دختران اعیان داشت و طبع عموم بزرگان و امرا از او رنجیده بود، تمامت اهل حل و عقد، متفق الکلمه و متحد الرأی در عزل او بلکه در افشای او یک‌جهت گشتند و شاهزاده «بایدواغول» را از بغداد طلب داشتند و جماعتی از سپاه کیخاتو برای دفع لشکر خصم از آذربایجان به همدان آمد و بعد از تلاقی شکست یافتند، چون خبر به کیخاتو رسید با بیست نفر سوار عازم اردوی بزرگ گردید و در بین راه به چند خانه‌وار، رسید، برای استراحت توقیفی کرد که جمعی از امرا [که] از قید کیخاتو، گریخته [بودند] در این منزل رسیدند و کیخاتو خان را گرفته به زه کمان هلاکش نمودند «۶».

ای فلک تا کی از جفاهایت چند از این گردش غم‌افزایت  
هیچکس را به جان امان ندهد «۷» روز و شبهای عمر فرسایت

(۱). این قول روایت مذکور در تاریخ شیخ اویس است. ر ک: تاریخ ادبیات ایران، صفا، جلد سوم، حاشیه ۲، ص ۵۹۹.

(۲). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۶۰.

(۳). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۶۶.

(۴). در متن: (ایرینچین).

(۵). (بر روی آن (چاو) این عبارت مسطور بود: (پادشاه جهان در تاریخ سنه ۶۹۳ این چاو مبارک را در ممالک روانه گردانید و

تغییر و تبدیل کننده، را با زن و فرزند به یاسا رسانیده مال او را جهت دیوان بردارند). (ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۶۶).

(۶). (این واقعه در روز جمعه هفتم جمادی الاولی به سال ۶۹۴ اتفاق افتاد). (ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۷۰).

(۷). در متن: (ندهی).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۸۱ همه امروز تو ز دی بتر است تا چه بینیم خود ز فردایت و مدت ملکش چهار سال بود.

### [وقایع فارس در روزگار بایدو خان]

در همین سال [۶۹۴]: به صوابدید امرای مغول و اعیان ممالک ایران، بایدو خان پسر طرقای پسر هلاکو خان در همدان، بر تخت سلطنت نشانیده، ایلخان گردید و قبجق‌بال را بر شیراز و شبانکاره فارس والی و حکمران قرار داد «۱» و چون «ملک الاسلام» شیخ جمال الدین - ابراهیم بن شیخ محمد طیبی که در عهد کیخاتو خان، صحرا و دریای فارس را مقاطعه نموده در این زمان به اردوی بایدو خان آمده بود امنای دولت همان مقاطعه را مضمی داشتند و بر «ملک الاسلام» مقرر نمود [و] فرمان صادر گردید و حکم شد که معاندان او را که زبان سعایت در حق شیخ دراز کرده، در اموال مقاطعه، تصرف نموده‌اند، گرفته به او سپارند و شیخ جمال الدین - ملک الاسلام به فیروزی و کامرانی عازم شیراز گردید «۲».

در همین سال [۶۹۴]: رکن الدین مسعود هرمزی، از خدمت سلطان جلال الدین، حاکم کرمان، لشکری آورد و بهاء الدین ایاز را از هرمز «۳» بیرون نمود. تفصیل بر این وجه است که محمود هرمزی در سال ۶۷۱ فرصت یافته، چندین کشتی مشحون از سپاه به جزیره کیش که اتابک ابو بکر سلغری، او را جای خزانه خود قرار داد و دولت‌خانه‌اش «۴» گفت رسانید و جزیره را تصرف نمود و آنچه از نقد و جنس یافت، خاصه خود داشت و در هرمز سالها رایت اقتدار افراشت «۵» و چون وفات یافت، پسرش نصرت‌نام به جای او نشست [و] لشکر و خزانه را متصرف گشت. پسر دیگرش رکن الدین مسعود به حسد، نصرت را بکشت و جزیره هرمز را مالک گردید و بهاء الدین ایاز که از پروردگان نعمت محمود بود، در اطاعت رکن الدین مسعود نیامده، لشکری فراهم آورد و بر مسعود

تاخته، فائق گردید «۶» و مسعود فرار کرده به کرمان برفت و از جلال الدین اعانت خواسته، با لشکر کرمان بیامد و هرمز را تصرف نمود و بهاء الدین ایاز فرار کرده به جزیره کیش برفت و در جوار مرحمت ملک الاسلام شیخ جمال الدین توسل جست و ملک الاسلام وجود او را مغتنم دانسته او را در کیش جای داد و هر سالی دوازده هزار دینار زر- سرخ برای اخراجات او و لشکر او برقرار گذاشت، پس بهاء الدین به مظاهرت ملک الاسلام لشکر کشید و رکن الدین مسعود را شکست داده، مسعود به جزیره لارک که قرب جوار به هرمز دارد پناه برد، پس به بندر جرون که اکنون بندرعباس در جوار او معمور گشته، برفت «۷» و چون دانست جزیره کیش خالی از لشکر است غفلت با لشکر خود به کیش رفت و بی‌منازه آن جزیره را غارت کرد و اموال ملک الاسلام و تجار را تصرف نموده، با اموال فراوان عود به بندر جرون فرمود و بعد از انتشار این خبر ملک الاسلام و فخر الدین احمد طیبی از جانبی و بهاء الدین ایاز

(۱). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۷۲.

(۲). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۷۲.

(۳). در متن: (هرموزی).

(۴). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۸۳.

(۵). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۸۲.

(۶). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۸۳.

(۷). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۸۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۸۲

از جانبی آمده، او را پراکنده داشته و به فرمان بهاء الدین ایاز خطبه و سکه هرمز را به نام ملک فخر الدین احمد طیبی کردند «۱».

در همین سال [۶۹۴]: امیر نوروز بیک «۲» پسر ارغون که این پسر و پدر از بزرگان قبیله مغول، مادام عمر به حکمرانی بلاد خراسان و ماوراء النهر اشتغال داشته، لوای سروری را افزاشته‌اند و چون نوروزبیک کار پادشاهی مملکت را شوریده و بی‌ثبات دانست، پیغام برای شاهزاده جهان، غازان خان پسر ارغون خان پسر اباقا خان پسر هلاکو خان پسر تولی خان پسر چنگیز خان، فرستاد که لایق تاج و تخت جز تو کسی نیست و بعد از فضل حضرت متعال احدیت تا، رمقی در خود بینم به خانه خود مستقیم ننشینم تا ترا بر سریر سروری برنشانم «۳» یا خونم به شمشیر دشمن در رکاب تو روی زمین را رنگین کند لیکن به شرط آنکه از ضلالت کفر خارج شده، دل خود را به نور منیر مسلمانی روشن گردانی و بعد از رسیدن پیغام، شاهزاده شرط مسلمانی خود را قبول نمود مکتوب عهد و میثاق را برای نوروز بیک فرستاد و چون خبر هلاکت کیخاتو خان به اجازه باید و خان منتشر گردید، امیر نوروز خدمت شاهزاده غازان خان آمد که زمان فراق گذشت و وقت وصال رسید باید پای در میدان گذاشت یا سر دهیم یا افسر بریم و نوشته برای دستاویز «۴» خدمت بایدو خان نوشتند که جماعتی برخلاف یاسای چنگیزی جگر گوشه او را کیخاتون به ظلم بکشتند باید آنها را به قصاص رسانی یا پیش فرستی تا تحقیق کار بشود، دیگر آنکه املاک خالصه دیوان فارس به حکم ارث و استحقاق حق ماست باید مداخل آنها عاید ما گردد، بایدو خان در فرستادن کشته‌های «۵» کیخاتو عذر آورد و فرمانی برای شیخ الاسلام شیخ ابراهیم جمال الدین محمد طیبی ملک الاسلام که حاکم بر مالیات اربابی و خالصه دیوانی کل مملکت فارس بود فرستاد که وجوه خالصه را به کارگزاران «۶» شاهزاده- غازان خان رساند و چون ایلچی شاهزاده به شیراز آمد و مطالبه «۷» وجوه از ملک الاسلام نمود [او] فرمانی ناسخ آن ابراز داد که دیناری در وجه ایلچی غازان خان ندهید.

در ماه ذیقعد این سال [۶۹۴]: نوروز بیک با لشکری خونخوار از جانب خراسان به آذربایجان آمده، بایدو خان فرار کرده در



نخجوان اسیر لشکر نوروز بیک گردید و او را به تبریز آورده به قصاص کیخاتو خان بکشند و مدت سلطنت شش ماهه باید و خان بسر رسید (۸).

### [وقایع فارس در روزگار غازان خان]

پس در ماه ذی الحجه همین سال [۶۹۴]: شاهزاده جهان غازان خان با خلوص نیت از کیش آبا و اجداد خود که اولیای صنم بودند اعراض کرده، مسلمان پاک اعتقاد گردید «۹» و معادل دویست هزار نفر از قبیله مغول بت پرستی را گذاشته در طریقه حقه مسلمانی درآمدند و در روز

(۱). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۸۲.

(۲). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۹۰.

(۳). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

(۴). در متن: (دست آویز).

(۵). مقصود (کشندگان) است.

(۶). در متن: (کار گزاران).

(۷). در متن: (مطالب).

(۸). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۹۷.

(۹). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۹۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۸۳

عید نوروز که روزی مبارک و خاتمه سال و فاتحه دور سلطنت و جلال بود، شاهزاده بر اورنگ سلطنت و سریر مملکت قرار گرفت و او را به مبارکی و میمنت، پادشاه اسلام، غازان خان سلطان- محمود شاه گفتند و درهم و دنانیر که در شکل مربع بود «۱» تغییر داده، مدور ساختند و در میان سکه، لا اله الا الله، محمد رسول الله نقش بستند.

در سال ۶۹۵: ملک الاسلام، شیخ ابراهیم، جمال الدین شیخ الاسلام طیبی «۲»، برای احتیاط مصالح، از شیراز به جانب سواحل فارس، روانه گردید و از اتفاق در همین سال، دوستی ملک فخر الدین «۳» احمد طیبی و بهاء الدین ایاز هرمزی، بار عداوت آورده، خدمت ملک الاسلام، پیغام فرستاد که حقوق ولی نعمت را فراموش نمی کنم و اگر ملک فخر الدین بخواهد مرا تلف کند بقدر وسع خودداری کنم،

سر در خطر است نیست بازی کاری در جان سخن است نیست کوچک سخنی و ملک فخر الدین احمد را مصلحت نیست که با لشکر جاشو با مثل من محاربت کند که آنها برخلاف من نفس نکشند تا چه رسد که تیغ کشند و آن نصیحت فایده نداد، چون لشکر ملک- فخر الدین در برابر بهاء الدین ایاز رسیدند، جاشوها تیغ بر لشکر ملک فخر الدین گذاشته، جماعتی را کشتند و باقی، راه فرار گرفتند و با وجود این قدرت از بهاء الدین ایاز «۴» باز در انقیاد ملک الاسلام آمده، سر مطاوعت را پیش داشت و رعایت حق او را مبذول نمود و چون در سال پیش که ایلچی شاهزاده غازان خان برای اخذ وجوه خالصه جات دیوانی از ملک الاسلام به شیراز آمده، مأیوس گشته بازرفت.

در این سنه [۶۹۵]: اهل غرض در خدمت غازان خان سلطان محمود ملک الاسلام را برخلاف گفتند «۵» و از پای تخت سلطنت امیر هرقداق «۶» مأمور گشته، به شیراز آمد که با ملک الاسلام بر طریقه نامرضی سلوک کند، چون ملک الاسلام در دولت خانه کیش

برای جنگ با بهاء الدین ایاز توقف داشت «۷»، بعد از اطلاع بر امیر هرقداق به وسیله رسل و رسائل، ساحت خود را از جانب خلاف در حضرت ایلخان منزه داشت پس فرمان استمالت و تشریف خاص به مصاحبت محمد جوشی رسید و در احضار ملک الاسلام به صوب سریر سلطنت مبالغت رفته بود و ملک الاسلام از دولت‌خانه کیش با خزانه و استعداد لایق به شیراز آمد و ایلچیان را خدمات پسندیده نمود، متوجه بندگی حضرت ایلخان گردید و بوسیله وزراء و امراء در جوار اردوی

(۱). این کار به پیشنهاد امیر نوروز وزیر غازان صورت گرفت. ر ک: جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۱۸. و ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۹۸.

(۲). ر ک: شیرازنامه، ص ۹۹.

(۳). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۱.

(۴). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۰۲.

(۵). سخن چین (عز الدین مظفر) بود. ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۰۲. (بعدا او را سر بریدند. ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۰۵). و ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۰.

(۶). در متن: (امیر پریداق) است ولی در تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲: (هرقداق) است که مطابق آن تصحیح شد. در جامع التواریخ، (ج ۲، ص ۹۲۵) نیز: (هورقوداق) آمده است. و ر ک: تاریخ مغول، ص ۲۶۲ و ۲۶۳: (هرقداق). این اشتباه از روضه الصفا، (ج ۵، ص ۲۰)، به فارسنامه راه یافته است.

(۷). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۰۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۸۴

شاهی، بارگاهی و شادروانی، برپا کرده و به اندازه سوغات و ره آورد به درگاه پادشاه و بارگاه وزراء و خرگاه امرا رسانید که از ملوک و سلاطین شنیده نشده بود و به شرف جلوس و احترام در حضرت ایلخان مخصوص گردید.

در کتاب و صاف نوشته است: بعد از تشریفات، ممالک عراق عرب با بصره و واسط در مدت سه سال به سیل مقاطعه، تالی این مکرمت فرمود و ملک شبانکاره و شیراز و لار «۱» و املاک خالصه دیوان در بر و بحر در درجه الثالث بالخیر، دو ساله «۲»، به مقاطعه برداشت و از نظر عنایت ایلخانی در مدت دو ماه، نوبت سه گانه، در چهارسوی مملکت بغداد و شیراز و دولتخانه کیش و بحرین تا حدود هندوستان چون فرائض خمس، بر درگاه دولت پناه ملک الاسلام جمال الدین - ابراهیم بن محمد طیبی موظف شد و رفعتش در شش جهات عراض «۳» سبع چون هشت بهشت مشتهر گشت و از اردو به جانب مقصود برفت.

در سال ۶۹۷: ملک الاسلام را احضار به اردوی معلی داشتند و به موجب فرموده، به حضرت ایلخان شتافت و امر را برخلاف رأی خود دید، چون حکم به رجوع محاسبات ملک - الاسلام صادر گردید، بیشتر از مخارج حسابی را در قلم نیاوردند [و] به این وسیله مبلغی باقی بر فرد حساب او نگاشتند و وجوهات فاضل او را انگار انگاشتند «۴». از مقر سلطنت حکم جاری شد که تمامت وجوه باقی را از او بستانند و دست و زبان به وی نرسانند، مبلغی از موجود و مستقرض بر حسب حواله ادا نمود «۵». باز از حضرت ایلخان بروز عاطفت شد که شیخ الاسلام جمال الدین ابراهیم ملک الاسلام به دستور سالهای پیش متصدی حکومت و مقاطعه ممالک و بلوکات شود، شیخ از قبول حکومت و مقاطعه سال، تبری و امتناع نمود هر چند از ایلخان به مبالغه حکم صادر شد و امرا و وزراء ترغیب نمودند، درجه استعفا و امتناع زیاده می شد، پس به فرمان ایلخان، ممالک دریا و صحرای فارس را بر شانزده بلوک قسمت کرده «۶» در مدت سه سال ابتدای آن،

سال ۶۹۸: به مبلغ هزار تومان مغولی «۷» زر سرخ به شانزده نفر به مقاطعه دادند و برای مواجب چریک و عملجات، هشتاد هزار

دینار از مال مقاطعه قرار دادند و به حکم و فرمان مقرر شد که سه هزار جفت گاو زراعت «۸» با تخم و تقاوی «۹» رعیت مرتب داشته به مباشر امور خالصه‌جات بسپارند و در سالی هر یک گاو شصت و یک دینار و چهار دانگ به دیوان خالصه

(۱). (لار) در اینجا درست نیست در متن و صاف آمده است: (که شبانکاره و شیراز را از دلای و اینجوه و بر و بحر بمدت دو سال مقاطعه کرد ...) و (دلای) به معنی املاک شخصی سلطان است. (ر ک: مناسبات ارضی در عهد مغول، ج ۲، ص ۲۰) که معادل اینجو است. در شیرازنامه از این کلمه بصورت (دله) یاد شده. ر ک: ص ۱۰۱، سطر آخر.

(۲). در متن: (ده ساله) با توجه به تحریر تاریخ و صاف (ص ۲۰۶) تصحیح شد.

(۳). در متن: (عراض) تصحیح شد. عراض جمع عرصه است و عراض سبع: هفت سیاره است.

(۴). از آن صرفنظر کردند.

(۵). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۱۱.

(۶). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۱۱.

(۷). معادل ده هزار هزار دینار.

(۸). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۱۱.

(۹). تقاوی: به معنی مساعده دادن به کارگر و زراع است. همچنین پیش پرداخت و مساعده.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۸۵

سپارند و بعد از گذشتن زمان مقاطعه، گاوهای کار و آلات زراعت، بی نقصان تسلیم دیوان خالصه نمایند و مال مقاطعه را بی تعلل به خزانه رسانند و هر مثقالی طلا، مساوی چهار دینار رایج و هر مثقالی نقره، موازی دیناری و تعیین ضرب این نقود در سایر ممالک ایلخان رواج یافت «۱».

پس امارت مملکت فارس بر ساداق «۲» ترخان مقرر کرده و حکومت بر شرف الدین مخلص - الملک سمنانی قرار گرفت تا نگذارد از مقاطعه کاران، ستمی بر رعایا شود.

در ماه رجب این سال [۶۹۸]: مقارنه زحل و مریخ در برج سرطان اتفاق افتاد و بر حسب احکام نجومی گمان رفت که دو ثلث از تمامت مخلوق ره سپر سفر عدم گردند «۳».

در زمستان این سال [۶۹۸]: قطره بارانی از ابر نبارید و امید زراعتکاران از منفعت زمین بر باد رفته، آتش پریشانی در دلها زبانه کشید، آب از کاریزها برنیامد و چشمه‌ها خشکید، شتوی فاسد شد، صیفی باطل گردید، مردمان در پی نان به جان رسیدند و حدیث تسعیر با خداست را فراموش کرده، بر حکام نفرین کرده، مطالبه ارزانی داشتند و از این مطالبه نان بی نام‌تر و تسعیر بالاتر می گرفت تا چهل روز قرص نانی از دکه خباز درنیامد و چون تابستان رسید، وبائی عظیم در عقب این بلای قحط بروز نمود و چندین هزار نفر از قحط و وبا در دار الملک شیراز چهره را در خاک تیره کشیدند «۴».

در ۶۹۹: بارانهای بموقع پی در پی آمد و ریع غله، از اندازه تجاوز نمود و بازار ارباب زراعت کساد گشت و محصلان دیوان مطالبه مال مقاطعه را از مقاطعه کاران نموده و مردم را در شکنجه و آزار داشتند «۵».

در همین سال [۶۹۹]: ده هزار سوار تو «۶»، که در تحت اقتدار قتلغ خواجه پسر تو از نسل جغتای بودند چون خبر رفتن پادشاه اسلام، سلطان محمود غازان خان ایلخان به جانب ممالک شام را شنیدند فرصت یافته از سیستان قاصد فارس شدند و بعد از ورود سه هزار سوار برای غارت گرمسیرات از گویم لار که او را جویم ابو احمد گویند، گذشتند و باقی در ماه جمادی - دویم این سال شهر شیراز را محاصره کردند و امیر بزرگ ساداق بیک پای مردانگی فشرده در محافظت برج و بارو کوشش فرمود و سپاه تو، از

ظاهر شیراز کوچ کرده، در مسجد بردی که فرسخی از شیرازست منزل نمودند و بعد از یأس از فتح شیراز راه کازرون را گرفتند و بعد از عبور از دشت ارجن چند نفر پیاده از قریه عبدوئی، راه را بر آنها بسته، چندین سوار را بکشتند و باقی آنها که از شش هزار سوار بیشتر بود به کازرون رسیدند، اهل کازرون، محلات را به مردانگی محافظت کرده و بعد از یأس از غارت بلده کازرون، گله و رمه صحرای کازرون را گرفته از فامور و جره گذشته در گرمسیرات پراکنده شدند و تا دشتستان و خورشیف و ناحیه لیراوی و ناحیه

(۱). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۱۲.

(۲). در متن (ساودق) با توجه به تحریر تاریخ و صاف (ص ۲۱۲)، تصحیح شد.

(۳). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۱۵.

(۴) و (۵). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۱۵.

(۶). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۱۸ تا ۲۲۰: دوا

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۸۶

زیدون از توابع کهکیلویه و نواحی شوشتر رفته، آنچه را یافتند برگرفتند و خرابی بسیار رسانیدند و زمان ورود آنها به فارس تا بیرون رفتن آنها، دو ماه بود و در مراجعت خواستند دستبردی به نواحی جزیره هرمز رسانند، بهاء الدین ایاز هرمزی «۱» با آنها جنگ کرده، چندین سوار آنها را بکشت و باقی را شکست داده، روانه سیستان شدند.

در سال ۷۰۱: به فرمان ایلخان، سلطان محمود غازان خان، وزنه‌های مختلف بلاد را یکسان قرار دادند و سنگهای آهن ساخته، مهر کرده، به نواحی ممالک فرستادند و آنچه مشهور است این معامله به صوابدید خواجه رشید الدین وزیر پرداخته گردید «۲» و چون ابتدای این قرار در شهر تبریز گذاشته شد آن وزن را تبریزی گفتند و هر یک من آن وزن ششصد و چهل مثقال صیرفی است و نصف یک من را نیم من تبریز گویند و ربع را چارک و نصف چارک را پنج سیر و هر سیری را شانزده مثقال که تا به یک مثقال برسد، قبول تصصیف کند و در این زمان این وزن را هشت عباسی نیز گویند و هشتاد مثقال «۳» را در برابر یک عباسی دانند و عباسی را دویست دینار که خمس هزار دینار است می‌شمارند و در اصفهان و ماوالاه این تبریزی را دو برابر کرده، سنگ شاه گویند و یک من شیراز هفتصد و بیست مثقال و آنرا نه عباسی گویند.

در همین سال [۷۰۱]: فرمان و احکام به اطراف بلاد فرستادند که هیچ نوکر دیوانی در خانه هیچکس بدون رضا فرود نیاید «۴» و تا آن زمان در گاه خانه‌ها به اندازه‌ای کوتاه بود که اسب را مجال دخول نبود و بعد از آن حکم تاکنون بعضی از خانه‌ها به اندازه‌ای بلند کرده‌اند که شتر و فیل به استراحت داخل شود.

در کتاب و صاف نوشته است «۵»: از جمله مخترعات ضمیر غیب‌دان حضرت سلطان محمود- غازان خان ایلخان در این سال، طاس عدل بود که تا طشت نگون فلک دوران می‌کند، این استنباط لطیف از هیچ سلطان عادل، نشان نداده‌اند و صورت چنان بود که چون در هر دیار به واسطه تنازع شرعی و فصل، حکومت متخاصمین و و کیلان متداعیین در دار القضاها طریق ناانصافی می‌سپردند و بسبب گواهان سر تراشیده و و کیلان ناتراشیده و عدول، فارغ از لایم عدول، ارباب طمع از راستی عدول می‌کردند و به تزویرات دعاوی باطله مولع بودند و مثلی مشهور است که القاضی محکوم للشاهدین، لاجرم حقوق مستحقان ضایع می‌ماند و املاک بینوایان مطعون می‌گشت، مثلاً شخصی ملکی را فروخته بود و به تاریخ ماقبل تملیک غیر کرده یا رهانتی و اجاره‌ای داده یا وقف نموده و بر خواهش خود نوشته گذاشته بود و بعد از مدتی او یا فرزندان او کاغذ مزور را آورده و دعوی بطلان معامله بعد از مدتی می‌کردند و این داوری به مرور ایام استحکام می‌گرفت، پادشاه انصاف‌پرور، فرمانها به اطراف فرستاد به مضمون اینکه در هر محکمه شرع در

هر شهری طاس عدلی نهند تا اگر کسی ملکی فروشد، قبالات خریده که در دست بایع باشد در آن طاس بشویند و مبیعه‌نامه تازه نویسند و مسجل کرده

(۱). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۲۱.

(۲). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۳۳. و حبیب السیر، ج ۳، ص ۱۷۵. و جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۵۷.

(۳). ر ک: تاریخ مغول، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

(۴). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۱۷۲.

(۵). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۳۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۸۷

به مشتری دهند و مشرفی را در هر دار القضائی نصب کنند تا شرح و بسط آن بیع و شرا را در روزنامه حال ثبت کند و بعد از آن اگر نوشته‌ای برخلاف این قاعده، کسی ابراز دهد حکام- شرع و ملوک آن کس را بر گاوی نشانیده بر گرد شهرش بگردانند و اجرت تحریر قبالات و صکوک و حق السعی و کلا را به نسبتی مقرر دارند «۱».

در همین سال [۷۰۱]: فرمان رسید که صدقات دولت روزافزون را که پیش از این حکام بلاد برای طمع خود بر مواضع متعسر الوصول حواله می‌دادند «۲» یا جنس در عوض نقد عطا می‌کردند و این وسیله زیان اهل صدقات بود، بعد از این، تمامت خیرات را کم ناکرده نقد دهند و چون برج و باروی شیراز نزدیک به انهدام شده بود و به مسامع ایلخان رسید، فرمان صادر گردید که باروئی رفیع و خندقی عمیق بر گرد شهر شیراز احداث کنند و چون فصل پائیز بود بنای آنرا در سال ۷۰۲ گذاشتند و به انجام رسانیدند.

چون دولت‌خانه جزیره کیش از اول سال ۶۹۸ تا انقضای ۷۰۱ از دیوان ایلخان در جمع ملک الاسلام شیخ جمال الدین ابراهیم، شیخ الاسلام طیبی بود، از قرار سالی مبلغ هفتاد تومان مغولی زر سرخ و حساب آن هنوز نگذشته بود، در آن سال محمد قوشچی بحث آن مبلغ را در میان آورد و شیخ الاسلام تقریر نمود: در اینمدت به سیل امانت کار دریا را مباشر بودم نه بر مقاطعه و حاصل آن از این مبلغ کمتر است و نور الدین ابن صیاد مدعی گشت که مدخول کیش در یکسال صد و سی تومان است، پس قرار شد که نور الدین جزیره کیش را تصاحب کند، آنچه عاید شود شیخ الاسلام از عهده برآید بشرطی که جهازات نواب شیخ الاسلام و برادران و فرزندان و پیوستگان او بر عادت معهود در فرضه کیش عشور کنند «۳».

در یازدهم ماه شوال سال ۷۰۳: پادشاه گیتی ستان، معدلت بنیان، سلطان محمود- «۴» غازان خان ایلخان پسر ارغون خان پسر اباقا خان پسر هلا- کو خان پسر تولی خان پسر چنگیز خان در قزوین از تخت سلطنت برخاست «۵» و بر تخته تابوت نشست و زمان سلطنتش هشت سال و نه ماه بود و بر حسب وصیت او، برادر کامکارش الجایتو، سلطان محمد خدابنده پسر ارغون خان، جالس سریر شاهی گردید و رایت ملک‌داری و رعیت‌پروری را برافراشت و ممالک متصرفی برادر را از رود جیحون تا سواحل دریای مصر در ربقه ملکیت در آورد.

در روز چهاردهم ذیقعه همین سال [۷۰۳]: خبر قضیه هایله وفات غازان «۶» و جلوس برادرش، الجایتو «۷»، سلطان محمد خدابنده «۸» به شیراز رسید و بعد از مراسم عزاداری خطبه و سکه

(۱). ر ک: جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۰۵. متن فرمان و تاریخ مغول، ص ۳۰۰ و ۳۰۱.

(۲). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۳۴.

(۳). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۴۴. فرضه: جای درآمدن به کشتی از لب دریا

(۴). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۷۰.

(۵). در متن: (برخواست).

(۶). غازان در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ۷۰۳ در گذشت. (ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۱۵۸) و جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۶۳.

(۷). در اصل (Olcaytu : الچایتو).

(۸). در تلفظ و وجه تسمیه این نام اختلاف است. بعضی آنرا (خربنده) می‌دانند که در مغولی به صورت قوربندا است و - فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۸۸

را به نام پادشاه اسلامیان، سلطان محمد خدا بنده قرار دادند.

در کتاب و صاف نوشته است: چون عقیده پادشاه دیندار بر محبت اهل بیت منظوی بود و از مشرب «تسکین قلبی الواله، حب النبی و آله» پرتوی بر صفحه رخسار دنانیر کلمه طیبه توحید و اثبات رسالت محمد عربی علیه صلوات الله الملك الولی و علی ولی الله سلام الله علیه در سه سطر متوازی ابعاض متکافی اجزاء نقش کردند و اسامی سامیات حضرت پیغمبر و ائمه اثنی عشر؛ باربعه اسماء کل محمد و اربعه اسماء کلهم علی

و بالחסنین السیدین و جعفر و موسی، اجزنی اننی لهم و فی و بر ترتیب «۱» واقع پیرامن دایره مخمس اضلاع مرقوم گردانیدند «۲» و حکومت و عاملی ممالک صحرا و دریای فارس در سال ۷۰۴ و سال ۷۰۵ و سال ۷۰۶ در کف کفایت شیخ الاسلام - شیخ جمال الدین ابراهیم ملک الاسلام ابن محمد طیبی کما فی السابق باقی بود «۳».

تا در همین سال [۷۰۶]: در شیراز وفات یافت «۴» و در بقعه و قبه‌ای که برای مدفن خود ساخته بودند مدفون گردید.

### وقایع فارس در روزگار سلطان محمد خدا بنده]

در همین سال [۷۰۶]: پادشاه اسلام الجایتو، سلطان محمد خدا بنده، تمامت عمل و شغل ملک الاسلام، شیخ الاسلام جمال الدین را به ولد الصدقش ملک شیخ عز الدین عبد العزیز واگذاشت «۵» که مدتها در زمان حیات والد ماجدش در ملازمت سده سنیه سلطان محمد خدا بنده تقرب داشت و بعد از صدور فرمان حکومت به نام ملک شیخ عز الدین و ورود او به فارس با برادر نامدار خود ملک شمس الدین محمد موافقت کرده، در تمامت ممالک دریا و صحرای فارس، عامل گماشتند و در رتق و فتق مهمات کلیه و جزئیه متفق شدند و برادران دیگر آنها مانند ملک شیخ جمال الدین عبد الکریم که قریه عبد الکریمی کربال از مستحدثات او شاید باشد و ملک شیخ قوام الدین عبد الله و ملک شیخ بدر الدین فضل الله و ملک شیخ رکن الدین محمود که هر یک نهالی بار آور از بوستان ملک الاسلام شیخ جمال الدین ابراهیم شیخ الاسلام بن شیخ - محمد طیبی بودند، در ممالک فارس بالاستقلال والی و متصرف رکنی از ارکان دریا و صحرای فارس گشتند «۶».

از ابتدای حکومت عز الدین عبد العزیز تا سال ۷۱۲ امیر ساروق «۷» از جانب سلطان محمد

به معنی سومی می‌باشد بنابراین تلفظ این نام باید به ضم اول به صورت Xorbanda باشد. او در روز دوشنبه ۱۵ ذی الحجه سال ۷۰۳ بر تخت نشست. (ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۷۵).

(۱). در متن: (ترمینیت).

(۲). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۷۶. و (حیب السیر، ج ۳، ص ۱۹۱).

(۳). ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۸۳ و ۲۸۵. و شیرازنامه، ص ۹۹.

(۴). تاریخ وفات او: شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الاول سال ۷۰۶ بود. (ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۸۵).

(۵). ر ک: شیرازنامه، ص ۹۹ و ۱۰۰.

(۶). ر ک: شیرازنامه، ص ۹۹ و ۱۰۱.

(۷). در شیرازنامه، (ص ۹۹): (امیر صادق).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۸۹

خدابنده، باسقاق یعنی شحنة شیراز بود.

در همین سال [۷۱۲]: امیر اشتو «۱» به جای امیر ساروق «۲» شحنة شیراز گردید و بعد از مدتی بنای ناسازگاری را با ملک عز الدین گذاشت و ملک او را معزول داشته، روانه‌اش نمود و امیر اشتو بعد از ورود او به اردوی شاهی به تقبلات بیش از اندازه، حکم عزل ملک عز الدین را صادر نمود «۳».

در سال ۷۱۳: به تعجیل بیگمان وارد دروازه شیراز شد و ملک عز الدین و ملک شمس الدین محمد، برادر او، از دروازه دیگر شیراز بیرون رفته قاصد اردوی شاهی شدند.

در سال ۷۱۴: خواجه عز الدین فریومدی برای اصلاح مفاسد ملکی و اجرای قانون عدالت به شیراز آمده، مدتی توقف داشت «۴».

#### وقایع فارس در روزگار سلطان ابو سعید بهادر خان

در سال ۷۱۶: پادشاه اسلام، الجایتو، سلطان محمد خدابنده، ابن ارغون خان ابن - اباقا خان بن هلاکو خان ابن تولی خان ابن چنگیز خان بدرود تاج و تخت کرده، به روضه رضوان خرامید «۵» و سی و شش سال زندگانی نمود و برحسب وصیت او، خلف الصدقش، سلطان ابو سعید بهادر خان، بر مسند کامرانی و سریر جهاننداری نشست «۶».

در همین سال [۷۱۶]: ملک عز الدین عبد العزیز مورد عنایت شاهی شده، والی مملکت فارس گشته، به جلالت و استقلال وارد شیراز گردید و هر یک از برادران خود را بر نواحی فارس فرمانروا نمود «۷».

در شیرازنامه نوشته است:

در سال ۷۱۹: کلیه امور فارس به خداوندزاده گردوچین «۸» دختر اتابک ابش دختر گردوچین، دختر شاهزاده منکوتیمور اغلی بن هلاکو خان ابن تولی خان بن چنگیز خان که مادرش ابش خاتون، دختر اتابک سعد بن اتابک ابو بکر بن اتابک سعد بن زنگی است و گردوچین با این علو نسب به پاکی سیرت و خوبی صورت و حسن اعتقاد و وفور عدل و کثرت عبادت معروف بود عنایت گردید.

در سال ۷۲۰: کارها به ملک طغای مفوظ گردید و ملک طغای در خارج دروازه بیضا که اکنون دروازه باغ شاه است، باغی بساخت که تاکنون اراضی او را باغ طغای می گویند و بعد از او

(۱). در شیرازنامه، (ص ۹۹): (آشتو).

(۲). در شیرازنامه، ص ۹۹: (امیر صادق).

(۳). ر ک: شیرازنامه، ص ۹۹ و ۱۰۰.

(۴). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۱.

(۵). (وفات اولجایتو در بلده سلطانیه در شب اول از ماه شوال به سال ۷۱۶ اتفاق افتاد). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص - ۱۹۲.

(۶). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۱۹۸.

(۷). در شیرازنامه، (ص ۱۰۰)، آمده است که: در سال ۷۱۶ ملک عز الدین با ورود امیر آشتو از شیراز گریخت ولی باز به شیراز برگشت.

(۸). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۳. و تحریر تاریخ و صاف، ص ۴۰۹- کوردوچین: کوردوچین. و ر ک: تحریر تاریخ و صاف، ص ۳۵۹. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۹۰

سلطان خاتون «۱» خواهرزاده گردوچین خاتون با شوهر خود قرامحمد «۲» در شیراز متصدی حکومت گردید. در سال ۷۲۲: باز حکومت کلیه مملکت فارس به ملک عز الدین عبد العزیز پسر ملک الاسلام مرجوع شد.

### [وقایع فارس در روزگار مظفریان]

در سال ۷۲۴: امیر مظفر الدین سلغر شاه ترکمان با ملک عز الدین جنگ کرده، شکست بر سلغر شاه افتاده، فرار نمود. در اواخر این سال [۷۲۴]: ملک عز الدین به تبریز رفت.

در سال ۷۲۵: به سعایت و فساد امیر دمشق خواجه پسر امیر چوپان نوئین به فرمان سلطان ابو سعید بهادر خان، ملک عز الدین را کشتند «۳» و جنازه او را به شیراز آورده، در جوار قبر پدرش، ملک الاسلام دفن نمودند و ملک شمس الدین برادر ملک عز الدین در تبریز وفات یافت «۴» و ایالت و دولت ملک الاسلام شیخ جمال الدین ابراهیم بن شیخ محمد طیبی عرب در ملک فارس، سپری گردید. تأمل الی من مات قبلک و اعتبر فلم یبق مملوک و لم یبق مالک «۵».

در همین سال [۷۲۵]: حکومت مملکت فارس و اصفهان و کرمان به امیر تالش پسر امیر حسن پسر امیر چوپان سلدوز عنایت گردید و امیر تالش، ملک شرف الدین شاه محمود را والی ممالک فارس نمود اگرچه در زمان حکومت اولاد ملک الاسلام شیخ جمال الدین ابراهیم، شیخ الاسلام، بعضی از نواحی فارس را در کف کفایت ملک شرف الدین شاه محمود، مشهور به اینجوی بوده، اینجوی به معنی عامل خالصه‌جات دیوانی است.

در کتاب شیرازنامه نوشته است «۶»: ملک اعظم سعید شرف الدوله و الدین، شاه محمود بن- محمد بن فضل الله که ارومه «۷» طیه‌اش به مقرب درگاه باری، شیخ عبد الله انصاری متصل است،

در سال ۷۲۵: در کل ممالک فارس نافذ الحکم گردید و بلوکات اینجو و غیر اینجو متحد گردید و دست ظلمه را کوتاه نمود و پسران نامدار او، ملک جلال الدین مسعود شاه و ملک غیاث الدین کیخسرو و امیر شمس الدین محمد و امیر جمال الدین شاه ابو اسحق در نواحی فارس لوای اقتدار افراشتند.

در همین سال [۷۲۵]: به فرمان ملک شاه محمود اینجو، تجدید باروی «۸» شهر شیراز را نمودند.

در همین سال [۷۲۵]: وزارت کلیه ممالک سلطان ابو سعید بهادر خان به خواجه رکن الدین- صاین که از اهل بلده فسا فارس بود مرجوع گشت «۹» و او را نصرت الدین عادل گفتند و جد او

(۱). در متن: (خواتون).

(۲). در شیرازنامه، (ص ۱۰۳): (قره محمد).

(۳). در شیرازنامه، (ص ۱۰۰)، آمده است که: (ملک عز الدین به تاریخ آخر ذیقعه سنه ۷۲۵ ... به سعایت و مشق خواجه بن چوپان به قتل آمد).

(۴). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۱.

(۵). بیندیش به آنکه پیش از تو مرد و عبرت گیر که باقی نماند نه مملوک و نه مالک.



(۶). رک: شیرازنامه، ص ۱۰۱.

(۷). اصل، ریشه، آل.

(۸). در متن: (بازوی).

(۹). مرحوم اقبال او را نصره‌الدین عادل نسوی که لقب صاین وزیر را داشت خوانده است. تاریخ مغول، ص ۳۳۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۹۱

خواجه ضیاء الملک «۱»، امیر سپاه سلطان جلال الدین پسر سلطان محمد خوارزم شاه بود که بعد از شکست از چنگیز خان، به مصاحبت سلطان جلال الدین به هندوستان رفته عود به ایران نمود و خواجه رکن الدین «۲» با آنکه دیده و شنیده بود که در زمان سلطنت اولاد چنگیز خان در ممالک ایران، از وزراء، جز دو نفر، بر بستر استراحت نمردند و همه را از تیغ بیدریغ گذرانیدند، با هزار گونه شعف، خلعت وزارت را پوشیده، بر مسند وزارت متمکن گشت.

در سال ۷۲۷: امیر چوپان نوین، در خراسان، خواجه رکن الدین صاین، وزیر فسائی را بکشت و او را به همگنانش رسانید.

در سال ۷۳۴: به فرمان سلطان ابو سعید، ملک شرف الدین، شاه محمود اینجو، فرمانروای مملکت فارس، از شیراز به اردوی شاهی برفت.

در سال ۷۳۵: حکومت مملکت فارس بر امیر مسافر ایناق «۳»، مسلم گردید و چون سالها، ملک شرف الدین شاه محمود اینجو، به حمایت و نیابت از امیر تالش، پسر امیر چوپان سلدوز نوین در تمامت فارس حاکم بود، و چندان املاک بهم رسانید که در سالی چندین هزار تومان از منافع آنها دریافت می نمود و حکومت امیر مسافر ایناق بر وی دشوار آمد «۴»، امیر محمد بک و امیر محمد پیلتن را با خود یار کرده به قصد کشتن امیر مسافر به خانه او رفتند و مسافر از جانبی گریخته پناه به قصر سلطان ابو سعید برد و شاه محمود اینجو با یاران خود اطراف قصر را محاصره کرده، امیر مسافر را مطالبه می نمودند که خواجه لؤلؤ و جماعتی از امرا بر شاه محمود و اتباعش یورش آوردند [و] آنها را دستگیر نموده، خدمت سلطان ابو سعید بردند و خواجه لؤلؤ آنها را شفاعت نمود، پس حکم به حبس آنها صادر گردید و شاه محمود اینجو را در قلعه تبرک اصفهان مقید ساختند و امیر مسافر ایناق از اردوی شاهی قاصد فارس گردید و در همین سال با فریادونی وارد شیراز گشت، لیکن ملک غیاث الدین کیخسرو، پسر شاه محمود اینجو اعتنائی به او نکرده، مدتی او را عاطل بداشت «۵».

تا در شهر ربیع الثانی سال ۷۳۶: خبر وفات پادشاه اسلام، سلطان ابو سعید بن اولجایتو، سلطان محمد خدابنده در شیراز منتشر گردید «۶» و ملک غیاث الدین کیخسرو، به شیراز آمد و امیر مسافر ایناق را گرفته چند روزی نگاه داشت و او را روانه آذربایجان نمود و مدت سی و دو سال از عمر سلطان ابو سعید گذشته بود.

### [وقایع فارس در روزگار اریا خان]

در همین سال [۷۳۶]: ارباب حل و عقد امور سلطنت اریا خان «۷» را که از نژاد تولی خان پسر چنگیز خان بود برحسب وصیت سلطان ابو سعید که منسوبی از او نزدیکتر نداشت، بر تخت

(۱). ضیاء الملک محمد بن مودود عارض سپاه سلطان محمد خوارزمشاه بود. رک: تاریخ مغول، ص ۳۳۴.

(۲). در متن: (تا).

(۳). رک: شیرازنامه، ص ۱۰۳.

(۴). در متن: (آمده).

(۵). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۴.

(۶). وفات ابو سعید در ۱۳ ربیع الآخر سال ۷۳۶ در حدود شروان اتفاق افتاد و جسد او را به سلطانیه آوردند و در گنبدی که در حوالی آن شهر ساخته بود دفن کردند. ر ک: تاریخ مغول، ص ۳۴۵.

(۷). در واقع نام او (ارپاگاؤن) بود. ر ک: تاریخ مغول، ص ۳۴۹. او در سال ۷۳۶ در سجاس زنجان کشته شد. ر ک: تاریخ مغول، ص ۳۵۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۹۲

سلطنت نشانیدند و چون متمکن گردید، جماعتی را که مخل سلطنت خود می‌دانستند، به دست- آورده، به قتل رسانیدند و از جمله ملک سعید شرف الدین شاه محمود اینجو که قارون زمان و اشرف ملوک جهان بود، در شهر تبریز او را کشتند و جنازه‌اش را به شیراز آورده، دفن نمودند و پسران شاه محمود، از تبریز گریخته، امیر مسعود شاه به روم نزد امیر شیخ حسن و امیر شیخ ابو اسحق شاه به دیار بکر نزد امیر علی شاه رفتند و چون پسران امیر چوپان سلدوز نوئین و نبیره‌های «۱» او مدتها در مملکت فارس آمد و شد کرده‌اند لازم آمد که شرحی از او در این موقع گفته شود و آن بر این وجه است که:

امیر چوپان سلدوز «۲» از امرای بزرگ دولت اولجایتو سلطان محمد خدا بنده بود و بعد از وفات او تمامت امورات کلیه و جزئیه دولت سلطان ابو سعید بهادر خان در کف کفایت او قرار گرفت و امیر چوپان را دختری بود بغداد خاتون «۳» نام، بغایت صاحب جمال و دارای کمال و در سال ۷۲۳ او را در ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین گوزگان پسر امیر آق بوقا که او را شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن ایلکانی گویند در آورد و سلطان ابو سعید بهادر خان در سال ۷۲۵ که عمر شریفش به بیست سال رسید، خاطرش در خیال بغداد خاتون قرار گرفت و روز بروز آتش محبتش در اشتداد بود تا صبر از دل سلطان فرار نمود و طاقتش به نهایت رسید و چندین غزل در عشق بغداد خاتون اختراع نمود از جمله آنها:

بیا به مصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است «۴» پس سلطان ابو سعید برای امیر چوپان پیغام فرستاد که طلاق بغداد خاتون را بگیر تا در ازدواج سلطان در آید، امیر از پیغام سلطان برآشفته برای تسلیت خاطر سلطان عرض نمود که زمستان نزدیک است و زمستان بغداد مانند بهار بهشت است پس سلطان را از اوجان آذربایجان به بغداد برد و بغداد خاتون و شیخ حسن را به قرا باغ روانه داشت و از آن مباحثت، میانه عاشق و معشوق، آتش عشق زبانه کشید و حاصل شکیبائی را سوخت و ریشه دشمنی امیر چوپان در دل سلطان جای گرفت و امیر چوپان صلاح خود را در کناره‌کشی از سلطان دیده به بهانه‌ای به جانب خراسان شتافت پس سلطان ابو سعید در سال ۷۲۷ امیر دمشق خواجه، پسر امیر چوپان را در شهر سلطانیه بکشت و چون خبر در خراسان به امیر چوپان رسید بی‌سؤال و جواب، خواجه رکن الدین صابین فسائی وزیر سلطان ابو سعید را که برای معاونت خود به خراسان آورده بود بکشت و هفتاد هزار سوار فراهم آورده، به جانب عراق دفع و رفع سلطان روانه گردید و اردوی شاهی از قزوین به جانب خراسان روانه گردید و چون هر دو سپاه به هم نزدیک شدند، در مرتبه اول سی هزار سوار از اردوی امیر چوپان جدا شده به اردوی سلطان پیوستند و بار دوم تمامت لشکر او آمده در سپاه سلطان به آسایش قرار گرفتند و امیر چوپان فرار کرده به ملک غیاث الدین کرت حاکم هرات پناه برد و غیاث الدین غدر کرده، او را بکشت و این واقعه در سال ۷۲۸ اتفاق افتاد، پس آتش عشق سلطان ابو سعید بیشتر از پیشتر، مشتعل گردید و قاضی

(۱). در متن: (نبیره‌های).

(۲). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۲۰۹.

(۳). ر ک: تاریخ مغول، ص ۳۳۸ بعد.

(۴). رک: حبيب السیر، ج ۳، ص ۲۰۹. و تاریخ مغول ص ۳۳۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۹۳

مبارک شاه را نزد امیر شیخ حسن بزرگ، شوهر بغداد خاتون فرستاد و تقاضای طلاق بغداد خاتون را نمود و شیخ حسن، طوعا و کرها او را طلاق داد [و] پس از انقضای عده بغداد خاتون با جلالت تمام وارد حرم‌سرای سلطانی گردید «۱» و کم‌کم دوباره کار چوپانیان رونق گرفت و امیر چوپان سلدوز نوین را چند پسر بود بزرگتر از همه امیر حسن است و پسر او امیر تالش است که سالها امیر شرف الدین شاه محمود اینجو، به نیابت از او، حکمرانی مملکت فارس را نمود و پسر دیگر امیر چوپان سلدوز امیر تیمور تاش است، [که] بعد از قضیه پدر به جانب مصر رفت و ملک ناصر والی مصر او را بکشت و سر او را برای سلطان ابو سعید فرستاد و پسران تیمورتاش، امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف و ملک اشتر است و پسر دیگر «۲» امیر چوپان دمشق خواجه «۳» است که سلطان ابو سعید او را بکشت و پسر دیگر «۴» امیر چوپان امیر شیخ محمود است و پسر او امیر پیر حسین است و پسر دیگر امیر چوپان یاغی باستی «۵» است و چنانکه از پیش گفته شد، بعد از وفات سلطان ابو سعید بهادر خان نوبت سلطنت بر حسب وصیت او به اریا خان که شاهزاده‌ای از نسل تولی خان پسر چنگیز خان بود رسید «۶».

و در ماه ربیع دویم سال ۷۳۶: اریا خان بر اورنگ شاهی قرار گرفت و هنوز چشم نگشوده که جماعتی از امراء از او رنجیده، موسی خان پسر علی خان پسر بایدو خان پسر طراقای پسر هلاکو خان را که در سال ۶۹۴ بایدو خان بعد از ارغون خان ایلخان بر تخت سلطنت نشست، آورده زمام مملکت ایران را مالک گردید.

#### [وقایع فارس در روزگار موسی خان]

موسی خان در ماه شوال همین سال [۷۳۶]: اریا خان را گرفته به دست ملک جلال الدین - مسعود شاه پسر شاه محمود اینجو داده، او را به قصاص پدر خود بکشت و کما تدرین تدان «۷» را مجری بداشت.

ماه ذی الحجه همین سال [۷۳۶]: سلطان محمد خان پسر امیر قتلغ خان نواده هلاکو خان، به اعانت امیر شیخ حسن بزرگ مشهور به ایلکانی «۸» پسر امیر حسین گورکان پسر امیر آق‌بوقا بر موسی خان خروج کرده، فایق گردید، در اوجان آذربایجان بر تخت سلطنت، جلوس نمود و موسی خان به جانب خراسان شتافت «۹».

#### [وقایع فارس در روزگار سلطان محمد خان]

در همین سال [۷۳۶]: سلطان محمد خان به استصواب امیر شیخ حسن بزرگ وزارت عظمی را به امیر جلال الدین مسعود شاه پسر ملک شرف الدین شاه محمود اینجو تفویض فرمود.

در سال ۷۳۷: سلطان موسی خان به امرای خراسان پیوسته با لشکر انبوهی متوجه آذربایجان شد و چون خبر به سلطان محمد خان و امیر شیخ حسن بزرگ رسید با جمعیت موجوده

(۱). رک: حبيب السیر، ج ۳، ص ۲۱۵.

(۲). در متن: (پسر دیگرش).

(۳). رک: شیرازنامه، ص ۱۰۰. و تحریر تاریخ و صاف، ص ۳۶۷ و ۳۶۸.

(۴). در متن: (پسر دیگرش).

(۵). رک: تاریخ مغول، ص ۳۶۲ و ۳۶۳ - ۴۱۲ و ۴۱۷: او هشتمین پسر امیر چوپان است.

(۶). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۲۲۱.

(۷). همانطور که با دیگران رفتار می‌کنی با تو رفتار می‌کنند.

(۸). در متن: (الکافی).

(۹). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۲۲۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۹۴

در مراغه با موسی خان جنگ کرده، لشکر خراسانی را شکستند و موسی خان را اسیر نمودند و در روز عید اضحی او را بکشند «۱».

در سابق نگاشته شد که امیر تیمورتاش، پسر امیر چوپان سلدوز نوین بعد از وفات پدر به جانب مصر رفت و ملک ناصر والی مصر او را معزز داشت و چون توجه امرا و اعیان مملکت مصر را با او بیش از خود دید، غدر کرده او را بکشت و سر او را برای سلطان ابو سعید فرستاد.

در سال ۷۳۸: امیر شیخ حسن کوچک پسر امیر تیمورتاش داعیه سلطنت را در خود دید لیکن جماعتی از بنی اعمام و امرا در این داعیه از او برتری داشتند و در اطاعت او نمی‌آمدند پس حیلتی غریب و تدبیری عجیب اندیشید و قراچری نام را که غلام کوسجی از حاجی حمزه نام بود و این قراچری در تمامت شکل و شمایل با امیر تیمورتاش والد شیخ حسن کوچک مشابهت تامه داشت که گویا طینت آنها را به هم آمیخته در یک قالب ریخته بودند، آورده، لباسهای فاخر پوشانیده، در یورت خود شهرت انداخت که والی مصر تیمورتاش را نکشت و سر دیگری را برای سلطان ابو سعید بجای او فرستاد «۲» و تیمورتاش زنده است و چندین بار پیاده حج کرده و سالها سیاحت نموده و این دو روزه وارد یورت ما می‌شود، پس امیر شیخ حسن کوچک با جماعتی از خواص خود از یورت بعنوان استقبال بیرون آمده چون امیر تیمورتاش دروغی را دید پیاده گشت و رکاب ناپدری خود را بوسید و مسافتی پیاده در رکاب او آمده، وارد یورت گردید و در منزل مخصوص جا گرفت و امیر شیخ حسن کوچک شرم را از خود برداشته و آزر را کنار گذاشت و مادر خود را به قراچری فرستاده، هم‌سر و هم‌بسترش نمود و بعد از اشتها این قضیه کاذبه امرا و اعیان که از امیر شیخ حسن بزرگ رنجش خاطر «۳» داشتند از یورتهای خود در یورت امیر شیخ حسن کوچک آمده، در اطاعت امیر تیمورتاش دروغی در آمدند و سپاهی فراهم آورده، قاصد تاج و تخت سلطان محمد خان گردید و به آذربایجان آمد و با محمد خان و امیر شیخ حسن - بزرگ جنگ کرده، در میانه جنگ امیر پیر حسین پسر امیر شیخ محمود پسر امیر چوپان که سردار بیشتر لشکر سلطان محمد خان و امیر شیخ حسن بزرگ بود از سپاه سلطان جدا شده با تمامت تابعین خود به سپاه عم دروغی خود و امیر تیمورتاش و امیر شیخ حسن کوچک ملحق گردید «۴» و بعد از جنگ شکست بر لشکر سلطان محمد خان و امیر شیخ حسن بزرگ افتاد و سلطان محمد خان به دست امیر شیخ حسن کوچک آمده، رخت هستی او را به باد فنا داد و بعد از این فتح، قراچری که امیر تیمورتاش دروغی بود با خود اندیشید که چون امیر شیخ حسن کوچک بر دشمنان فائق آید، مرا از لباس هستی، عاری خواهد نمود و گفته‌اند، دست پیش را، زوالی نیست و در وقت فرصت شمشیری بر امیر شیخ حسن کوچک بزد و کارگر نگشت و امیر شیخ حسن لابد گشته به جانب گرجستان شتافت. پس امیر تیمورتاش دروغی با لشکر خود قاصد تبریز شد و امیر - شیخ حسن بزرگ به مقابله او آمده امیر تیمورتاش دروغی را شکست داده، روانه بغدادش داشت «۵».

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۲۲۷.

(۲). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۲۲۷.

(۳). در متن: (خواطر).

(۴). ر ک: تاریخ مغول، ص ۳۵۴.

(۵). ر ک: تاریخ مغول، ص ۳۵۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۹۵

### وقایع فارس در روزگار جلال الدین مسعود شاه]

در همین سال [۷۳۸]: بعد از کشته شدن سلطان محمد خان، ملک جلال الدین مسعود شاه «۱» پسر امیر شرف الدین شاه محمود اینجو که مالک زمام وزارت عظمی بود از آذربایجان قاصد مملکت فارس که ملک موروث او بود گردید و بعد از ورود به شیراز، ملک غیاث الدین کیخسرو، پسر شاه محمود اینجو، به قاعده الملک عقیم، مانع از مداخله برادر خود در امور دولتی گردید.

در ماه شعبان همین سال [۷۳۸]: امیر فخر الدین وزیر ملک جلال الدین مسعود شاه را بکشت و غبار ملالت بر خاطر برادر خود نشانید و میانه دو برادر جنگ در پیوست و کیخسرو شکست یافت و اسیر گردید و بعد از زمانی وفات یافت، پس ملک جلال الدین از برادر دیگر خود ملک شمس الدین محمد، متوهم گشته او را در قلعه سفید شولستان محبوس بداشت و خاطر خود را آرمید «۲».

### وقایع فارس در روزگار ساتی بیگ]

در سال ۷۳۹: امیر شیخ حسن کوچک، شاهزاده ساتی بیگ دختر اولجایتو سلطان محمد- خدابنده را به پادشاهی برداشته، نام او را در خطبه و سکه مندرج بساخت و به عزم استیصال امیر شیخ حسن بزرگ حرکت نمود و آذربایجان را متصرف گردید و شهر سلطانیه و عراق عجم را به مصالحه به امیر شیخ حسن بزرگ وا گذاشت و چون امیر شیخ حسن کوچک، ملاحظه نمود که مملکتی را نامزد زنی کردن امری ناشایست است، طوعا او کرها، شاهزاده ساتی بیگ را در ازدواج سلیمان خان که شاهزاده‌ای از نژاد هلاکو خان بود، درآورد و او را به پادشاهی برگزید و سلطنت او را رواجی داد «۳».

### وقایع فارس در روزگار سلیمان خان]

در سال ۷۴۰: امیر شیخ حسن کوچک که مرجع تمامت امور ملکی و دولتی سلطان- سلیمان خان بود، برادر خود امیر اشرف را والی عراق عجم نموده، پسر عم خود امیر پیر حسین پسر امیر شیخ محمود پسر امیر چوپان سلدوز را حکمران مملکت فارس فرمود و چون به نزدیکی فارس آمد، ملک شمس الدین محمد شاه که در قلعه سفید محبوس بود، از قلعه فرار کرده «۴» به امیر پیر حسین پیوسته، جلوکش سپاه او گردید و چون از بلوک کمین راه را گردانید از ارسنجان و کربال به سروستان رسیدند ملک جلال الدین مسعود شاه با لشکر خود در سروستان به آنها رسید و بعد از جنگ، لشکر مسعود شاه، شکست یافت و مسعود شاه فرار نمود و امیر پیر حسین به شهر شیراز در آمد و نزدیک به ماهی که متمکن گشت، ملک شمس الدین محمد شاه را بیگناه بکشت «۵» و خبر من اعان ظالما فقد سلطه الله علیه «۶» را استوار نمود و شیرازیان بعد از اطلاع بر قضیه، بر پیر حسین شوریده، لشکرش را شکسته، از شهر گریزانیدند و اموالش را به غارت بردند و ملک جلال الدین- مسعود شاه، بعد از دو سه روز با فر گریزی وارد شیراز گردید «۷».

در سال ۷۴۱: امیر پیر حسین، لشکری فراهم آورده، در نزدیکی شیراز، با ملک جلال الدین مسعود شاه جنگ کرد و مسعود شاه را شکست فاحش داد و مسعود شاه به جانب لرستان گریخته

(۱) و (۲). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۵.

(۳). ر ک: تاریخ مغول، ص ۳۵۶.

(۴). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۵.

(۵). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۵.

(۶). کسی که ستمگری را یاری دهد خداوند همو را بر خود وی چیره می‌سازد.

(۷). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۹۶

و امیر پیر حسین، پنجاه روز شیراز را محاصره داشت و هر روزه جنگ پیوسته، داشتند تا آنکه کارها بر مصالحه قرار گرفت و امیر پیر حسین وارد شیراز گردید و صاحب سعید ظهیر الدین ابراهیم و مولانا سعید شمس الدین صابین قاضی سمنانی «۱» در امور مملکت فارس به وزارت مداخلت نمودند.

### [وقایع فارس در روزگار امیر شیخ حسن کوچک]

در ماه ذی الحجه سال ۷۴۲: در شیراز شهرت افتاد که ملک اشرف پسر امیر تیمورتاش پسر امیر چوپان و ملک جمال الدین ابو اسحق، پسر ملک شرف الدین شاه محمود اینجو به قصد مملکت فارس با سپاهی انبوه، وارد اصفهان شدند «۲».

در ماه محرم سال ۷۴۳: امیر پیر حسین با بیست هزار نفر، از شیراز حرکت کرده، به استقبال ملک اشرف پسر عم خود و ملک جمال الدین شاه، شیخ ابو اسحق اینجو شتافت و در، دو منزلی اصفهان، تلافی کرده، بیشتر از سپاه پیر حسین به جماعت ملک شیخ ابو اسحق، بی‌جدال، پیوستند و پیر حسین وحشت کرده، فرار نمود «۳» و ملک اشرف و ملک جمال الدین شیخ ابو اسحق، با خاطری شاد و دلی از غم آزاد، منزل به منزل به جانب شیراز می‌آمدند، در میانه، به تقاضای جبلت، ملک اشرف غدر کرده، در شبی که ملک شیخ ابو اسحق به اطمینان خاطر خود و لشکرش در مهد آسایش غنوده بودند که لشکر ملک اشرف بر آنها تاخته، جمعی را کشتند و اردوی او را غارت کرده، جماعتی را بر سر پرده ملک شیخ ابو اسحق گماشت «۴».

در ماه ربیع دوم این سال [۷۴۳]: ملک اشرف در صحرای جعفرآباد «۵» شمالی شیراز، بیرون دروازه استخر که اکنون دروازه اصفهان شده، نزول اجلال فرموده، خیمه و بارگاه برافراشت و در همان شب اول نزول او، شیرازیان با تیغهای آخته، از دروازه بیرون آمده، بر اردوی ملک اشرف تاخته، جمعیت آنها را متفرق ساختند «۶»،

نادمیده صباح دولتشان «۷» به شبانگه رسیده ذلثشان

زود مدت چو مدت «۸» ژاله‌تنگ دولت چو دولت لاله

همچنان با هزار وحشت «۹» و بیم‌دهلی میزدند زیر گلیم ملک اشرف، با هزاران حسرت، بقیه السیف لشکر خود را برداشته، روانه اصفهان گردید «۱۰» و ملک شیخ ابو اسحق وارد شیراز گردید و از زمانی که ملک جلال الدین مسعود شاه، از امیر پیر حسین شکست یافت در لرستان قرار گرفت و به رسل و رسایل، با امیر یاغی باستی پسر امیر چوپان سلدوز-نوئین طریق مؤالفت و موافقت پیموده، به عهد و سوگند، استوار می‌داشتند و چون خبر شکست ملک اشرف، شهرت یافت، ملک جلال الدین مسعود شاه، امیر یاغی باستی را خواسته به مرافقت و

(۱). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۶.

(۲). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

(۳). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۷.

(۴). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

(۵). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۹.

(۶). در متن: (ساخته).

(۷). در شیرازنامه، ص ۱۱۰: (صولتشان).

(۸). در شیرازنامه، ص ۱۱۰: (دولت).

(۹). در شیرازنامه، ص ۱۱۰: (محنت).

(۱۰). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۱۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۹۷

موافقت، قاصد شیراز گشتند و بعد از ورود در صحرای جعفرآباد، خارج دروازه اصفهان، منزل کرده، روز دیگر مسعود شاه وارد شیراز گردید «۱» و امیر یاغی باستی «۲» در جعفرآباد توقف داشت و مدتی به مرافقت گذرانیدند که امیر یاغی باستی به هوای نفس اماره، نقض عهد و میثاق کرده، در خیال سلطنت خاصه خود، افتاد.

در ماه رمضان همین سال [۷۴۳]: روزی، ملک جلال الدین مسعود شاه و امیر یاغی باستی برادرانه از میدان می گذشتند، یاغی باستی، فرصت یافت [و] بر ملک جلال الدین مسعود شاه، تاخته به ضرب شمشیر او را بکشت «۳». در همین روز، ملک شاه شیخ ابو اسحق، برادر کهنتر مسعود شاه به خونخواهی برادر تیغ بیدریغ را آخته، با جماعتی از شیرازیان، بر امیر یاغی باستی بتاخت و جماعتی دیگر از شیرازیان به حمایت یاغی باستی برخاستند و مدت بیست روز در شهر شیراز، دو لشکر درهم آمیخته و هر یک بدیگری در آویخت تا در ماه شوال آن سال، یاغی باستی و اعوانش شکست یافته از شیراز فرار نموده به جانب بلوک فسا برفت «۴» و باز تدارک لشکر کرده به سروستان آمد و ملک شاه شیخ ابو اسحق، از شیراز، طریق کربال و خرامه گذشته، از رونیز و تنگ کرم به سروستان آمد و با امیر یاغی باستی، جنگ درانداخت و فتح و فیروزی را دریافت و امیر یاغی باستی، فرار کرده «۵»، در اصفهان به برادرزاده خود، ملک اشرف ملحق گردید.

در ماه رجب سال ۷۴۴: باز تهیه لشکری دیده، با ملک اشرف «۶» از طریق ابرقوه، قاصد شیراز شدند، چون به ابرقوه رسیدند، اهل ابرقوه، جلادت کرده، دروازه‌ها را بستند [و] با سپاه ملک اشرف و یاغی باستی جنگ کردند و بعد از سه روز ابرقوه را گشودند «۷» و بر مال و جان و عیال احدی، ابقا نکردند و بلده ابرقوه را قاعاً صَفْصَفَاً «۸» نمودند.

در بین، خبر قتل امیر شیخ حسن کوچک که شمس قلاده سلطنت و اقتدار امیر چوپان- سلدوز نوئین بود، در میانه اردو منتشر گردید و رشته جمعیت آنها گسیخت [و] هر یکی به طرفی شتافتند و اصل آن قضیه بر آن وجه است که:

در ماه رجب همین سال [۷۴۴]: امیر شیخ حسن کوچک پسر امیر تیمور تاش پسر امیر چوپان سلدوز، امیر یعقوب شاه را به جهتی حبس کرد و عزت ملک خاتون زوجه امیر شیخ حسن- کوچک، با امیر یعقوب شاه، تعلق خاطری داشت و با او تعشق می‌ورزید و چون عزت- ملک خاتون، این خبر را شنید، یقین کرد که کار او برملا شده و امیر شیخ حسن مطلع گشته، آن زن پیشدستی نموده و دو سه نفر زن را با خود یار فرمود «۹» [و] چون امیر شیخ حسن وارد خانه شد زنها، خایه او را گرفتند [و] چندان فشرده که بدرود زندگانی نمود.

(۱). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۱۱.

(۲). در شیرازنامه، ص ۱۱۳: (بستی)، ولی در متون دیگر (باستی) است. ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۲۳۳.

(۳). این واقعه در روز نوزدهم شعبان سال ۷۴۳ اتفاق افتاد. ر ک: شیرازنامه، ص ۱۱۳.

(۴). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۱۵.

(۵). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۱۷.

(۶). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۱۸.

(۷). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۱۹.

(۸). ماخوذ از آیه ۱۰۶، سوره طه، به معنی: هامونی سخت راست و هموار.

(۹). در متن: (فرموده).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۹۸ ز هجرت نبوی رفت هفتصد و چل و چاردر آخر رجب افتاد اتفاق حسن

زنی، چگونه زنی خیر خیرات حسان به زور بازوی خود خصیتین شیخ حسن

گرفت محکم و می‌داشت تا بمرد و برفت زهی خجسته زنی خایه‌دار و مردافکن «۱» و بعد از رجعت ملک اشرف و امیر یاغی باستی به عراق عجم و آذربایجان، ملک شاه شیخ ابو اسحق مدتی در مهد آسایش غنوده به ترتیب اسباب شاهی، چون تاج و تخت فرمان داد و عرصه مملکت فارس را در خم چوگان خود آورد و خطبه و سکه را به نام خود نمود «۲».

در سال ۷۴۵: مولانا شمس الدین صاین و قاضی سمنانی و سید غیاث الدین علی یزدی، از جانب امیر مبارز الدین که شرح حالش در این نزدیکی بیاید، برای استحکام رشته مودت میان شاه شیخ ابو اسحق و مبارز الدین به شیراز آمدند و بعد از ادای رسالت، رحل اقامت انداختند و به اشتراک وزارت فارس را مباشر شدند.

در همین سال [۷۴۵]: ملک اشرف با عم خود یاغی باستی، غدر کرده، او را هلاک نمود و نوشروان نامی را به خانی برداشته، بر تخت سلطنت نشانید و او را شاه انوشیروان عادل گفت «۳».

### [وقایع فارس در روزگار شاه شیخ ابو اسحق]

در سال [۷۴۸]: ملک شاه شیخ ابو اسحق، سپاهی فراهم آورده، قصد مملکت کرمان نمود و چون به سیرجان آمد، شهر را غارت کرد، پس چون به بهرامجرد که سه منزلی شهر کرمان است، رسید «۴»، خبر توجه به امیر مبارز الدین محمد، صاحب کرمان و یزد را آوردند و ملک شاه شیخ- ابو اسحق «تقدم رجلا و تأخر اخی» را می‌خواند که امیر ابراهیم، ظهیر الدین «۵»، از جانب امیر مبارز الدین آمد و بنای مصالحه را گذاشت و ملک شاه شیخ ابو اسحق از بهرامجرد کلمه «العود احمد» را مکرر گفته، عود به شیراز نمود، پس از چند روز امیر ظهیر الدین ابراهیم در عقب ملک‌شاه شیخ ابو اسحق، به شیراز آمده و بعد از عزل مولانا شمس الدین صاین «۶» و قاضی سمنانی و سید غیاث الدین، مباشر امور کلیه وزارت مملکت گردید و امیر ظهیر الدین نه از کفایت و کاردانی بلکه از جهل و نادانی، تمامت منافع و مداخل دولتی را از اعیان امرا و مباشران مسدود نمود و در بین، مرد ناقابلی کاردی به او زده، هلاکش نمود و باز وزارت به مولانا شمس الدین صاین- قاضی «۷» و سید غیاث الدین علی یزدی «۸» قرار گرفت و بعد از مدتی مولانا شمس الدین صاین قاضی وزیر برای نظم گرمسیرات از شیراز حرکت نمود و چون به بندر جرون که اکنون بندر عباس شده، رسید بر سپاه خود افزود و قاصد تسخیر مملکت کرمان گردید و با هزار سوار نوکر و دو هزار نفر چریک داخل نواحی کرمان شد و امیر مبارز الدین بر او حمله آورده، سپاه مولانا-

(۱). ر ک: حیب السیر، ص ۲۳۱: بقول همین کتاب بامدادان این زن به حمام رفت ... ولی امرا او و دستیارانش را بدست آوردند و به خواری هرچه تمامتر همه را هلاک ساخته گوشت ایشان را طعمه کلاب کردند).

(۲). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۱۷.



(۳). ر ک: تاریخ مغول، ص ۳۶۳: حکومت او از سال ۷۴۴ تا ۷۵۶ بود ولی عاقبت او معلوم نیست.

(۴). ر ک: تاریخ مغول، ص ۴۱۷.

(۵). درباره امیر ظهیر الدین رجوع شود به تاریخ عصر حافظ، ص ۸۷.

(۶). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۲۸۱.

(۷). ر ک: شیرازنامه، ص ۱۰۶ و حبیب السیر، ج ۳، ص ۲۸۱ و تاریخ عصر حافظ، ص ۸۸.

(۸). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۲۸۲ و ۲۸۳ و تاریخ عصر حافظ، ص ۸۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۲۹۹

شمس الدین صاین قاضی را شکسته، او را گرفته، به قتل رسانید و سر او را به عراق عجم فرستاد.

چون آن خبر به ملک شاه، شیخ ابو اسحق رسید، با سپاه گران به جانب کرمان تاخت و امیر- مبارز الدین در شهر کرمان به قلعه‌داری پرداخت و کاری از پیش شاه شیخ ابو اسحق نرفت. [پس] از کرمان به یزد رفته، خرابی به نواحی یزد رسانیده، عود به شیراز نمود.

در سال ۷۵۱: ملک شاه، شیخ ابو اسحق، لشکری به جانب یزد برده، شهر را محاصره نمود و چون از عهده گشودن برنیامد عود به شیراز فرمود (۱).

در سال ۷۵۲: ملک شاه شیخ ابو اسحق، سپاهی آراسته، برادرزاده خود امیر کیقباد (۲) پسر امیر کیخسرو پسر ملک شرف الدین شاه محمود اینجو را بر آنها سپهسالار فرموده، برای تسخیر کرمان روانه داشت و در صحرای پنج‌انگشت (۳) از نواحی کرمان با لشکر امیر مبارز الدین محمد جنگ کرده، شکست بر سپاه فارس افتاده عود به شیراز نمودند و امیر مبارز الدین محمد بعد از این فتح در تدارک و تهیه تسخیر مملکت فارس کوشید.

در سال ۷۵۳: سپاهی از اندازه گذشته فراهم آورد و چون ملک‌شاه شیخ ابو اسحق مطلع گردید، بعد از استشاره و استخاره، مولانا قاضی عضد الدین عبد الرحمن ایچی (۴) را که شرح مختصر اصول ابن حاجب و متن کتاب مواقف بر کمالات و فضائل او دو شاهد عدلند، برای تسکین فتنه و تأکید بنیان مصالحه، نزد امیر مبارز الدین محمد فرستاد و جناب مولانا در آرزو دشت بر (۵) که از گرمسیرات کرمان است به موکب مبارزی رسیده، مقدم او را گرامی داشتند و شاه شجاع پسر امیر مبارز الدین محمد، صحبت مولانا را غنیمت شمرده کتاب شرح مفصل را در خدمت او قرائت نمود و جناب مولانا در خدمت امیر مبارز الدین هر چه سخن از مصالح و فسخ عزیمت گفت، فایده نبخشید و مولانا قاضی عضد الدین بعد از یأس به موطن اصلی خود آمده، توقف نمود و امیر مبارز الدین محمد آیات نصرت آیات را از آرزو دشت بر، از راه طارم و فرگ در حرکت آورد، چون به شهر ایچ که پایتخت ملوک شبانکاره بود، رسید در خانه مولانا قاضی عضد الدین- ایچی نزول فرمود (۶) و جناب مولوی در ترتیب مهمانداری برای چنین مهمانی، به نوعی قیام نمود که در نظر مبارزی جلوه نمود و بعد از سه روز از شهر ایچ به جانب شیراز روانه شدند و ملک‌شاه- شیخ ابو اسحق، لشکری فراهم آورده، در نزدیکی شیراز اقامت نمودند و چون سپاه مبارزی در رسید، شیرازیان بی جنگ فرار کرده، در شهر شیراز متحصن شدند و اردوی مبارزی، شهر شیراز را محاصره نمود و هر روزه جماعتی از دروازه بیرون آمده، جنگی انداخته با فتح یا شکست عود به شیراز می نمودند.

(۱). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۲۸۶. روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۴.

(۲). ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۹۴.

(۳). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۲۸۶. روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۴.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۴. و حبیب السیر، ج ۳، ص ۲۸۶. و ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۹۹ و ۱۰۰. و ذیل تاریخ گزیده، ص ۶۵۵.

(۵). در حبیب السیر، ج ۳، ص ۲۸۶: (صحرای دشت). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۴: (صحرای ارزویه).

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۰۰

در اثنای محاصره، مجد الدین بندامیری «۱» که از امرای سپاه شاه شیخ ابو اسحق بود و خانه او بر بند امیر عضد الدوله دیلمی بر رودخانه کربال، از شیراز بیرون آمده، خدمت امیر مبارز الدین رسیده و حکومت خفرک و مرودشت را ضمیمه حکومت کربال نمود و بعد از ورود به قلعه بندامیر «۲» نقض عهد نمود و جناب مبارزی با فوجی به جانب او شتافت و مجد الدین گریخت و عود به شیراز نمود و اهل قلعه بندامیر در اطاعت آمده، هر کسی نسبتی به مجد الدین داشت، طعمه شمشیر گردید و پسر هفت ساله او بدست امیر مبارز الدین کشته شد «۳».

پس جناب مبارزی عود به شیراز کرده «۴»، مشغول به محاصره گردید و در بین، شاه شرف الدین - مظفر ولد ارجمند امیر مبارز الدین محمد وفات یافت «۵» و جنازه او را به قصبه میبد یزد برده دفن کردند و شاه مظفر را چهار نفر پسر بود: شاه یحیی و شاه منصور و شاه حسین و شاه علی. و زمان محاصره شیراز از شش ماه گذشت و فتوری در عزم جنگ از هر دو جانب نشد، لیکن برای نکبت ملکشاه شیخ ابو اسحق چندین کار اتفاق افتاد که هر یکی به تنهایی موجب استیصال او می شد از جمله وثوق و اعتماد او بر علم احکام نجومی خود بود که بعد از گرفتاری می فرمود چه ضایع روزگاری که در تحصیل علوم نجوم صرف شود و من در تبریز استادی داشتم که با خواجه نصیر طوسی، دم از مساوات می زد و چون ملالت مرا می دید تحریض و ترغیب در احراز قواعد آن علم می فرمود تا بر حقایق و دقائق آن علم مطلع گشتم و در اوقات پادشاهی اگر امری حادث می گشت با خود اندیشه می نمودم که فلان نحسی، طالع ناظر است و فلان سعد از عاشر ساقط «۶» و مصالحه و جنگ در چندین کرت با مبارز الدین، بواسطه ملاحظه اوضاع فلکی بود «۷» و این ابیات را می فرمود:

نیک و بد از ستاره چون زاید که خود از نیک و بد زبون آید

گر ستاره، سعادت دادی کیقباد از منجمی زادی

کیست از مردم ستاره شناسره به گنجینه‌ای برد به قیاس ... «۸» و از جمله اسباب نکبت او آنکه بی‌موجبی، سیادت پناه امیر حاجی را که از اجله سادات محله درب مسجد نو بود بکشت و به قتل حاجی شمس الدین قاسم که پیشوای محله باغ نو بود فرمان داد «۹» و اهل شیراز از این دو واقعه آزرده شدند و دیگر آنکه حاجی قوام الدین حسن که در

(۱). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۷: (مجد الدین سربندی). در آنجا می خوانیم: (حکومت ولایت خفرک علاوه بر کوتوالی قلعه سربند). و ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۱۰۱.

(۲). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۷: قلعه سربند. (قلعه سربند از غرائب ابنیه جهان است بر قلعه کوهی که از آن دیار ... به اقطار منطقه البروج دست در کمر زده ...).

(۳). (جناب مبارزی کودک هفت ساله او را ... از غایت قساوت قلب به دست خویش بکشت). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۷.

(۴). در متن: (که).

(۵). در جمادی الاخر سنه ۷۵۴. ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۷.

(۶). (فلان نحس به طالع ناظر است و فلان سعد از عاشر ساقط). روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۸.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۸.

(۸). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۹. سه بیت دیگر اضافه دارد.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۰۱

فارس و عراق به جود و احسان نظیر نداشت وفات یافت «۱». خواجه شمس الدین محمد حافظ علیه-الرحمه فرموده است:

دریای اخضر «۲» فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما «۳» و دیگر آنکه از بزرگان و امرا بدگمان شده با خواص خود معاهده کرد که رئیس ناصر الدین کلوعمر که بزرگ کلویان شیراز بود چون به نزد من آید و فلان اشاره کنم سر او را از تن جدا کنید و چون کلوعمر وارد مجلس گردید مطلب را دانسته بزودی خود را بیرون انداخت «۴». و کلو با ضم کاف و لام کلانتر بازار و ریش سفید محله را گویند پس کلوعمر برای امیر مبارز الدین محمد پیغام فرستاد که چون اهل محله موردستان به فرمان و اطاعت من هستند روزی که جنگ دراندازند، چون به دروازه بیضا که محافظت آن با اهل محله موردستان است درآید دروازه را بی کلفت خاطر می گشائیم.

و از جمله اسباب نکبت او که در چنین محاصره، پیوسته «۵» بساط نشاط گسترده «۶» تا روزی که سپاه مبارزی یورش به شهر برد و کلوعمر دروازه را گشود و امیر مبارز الدین به شهر درآمد و آوازه طبل و نقاره او شهر را فرو گرفته، شاه شیخ ابو اسحق در غلوی مستی پرسید این چه آشوب است گفتند صدای کوس مبارز الدین است، فرمود که این مردک گرانجان، سخت روی، نرفته، هنوز اینجاست «۷»؟!

در روز سیم ماه شوال سال ۷۵۴: عساکر مبارز الدین به یکبار در حرکت آمده، از جوانب جنگ انداختند و کلوعمر به وعده وفا کرده، دروازه بیضا را گشوده، چندین فوج داخل محله موردستان شدند و دروازه بیضا را در آن زمان، دروازه باغ شاه گویند و چون ملک‌شاه شیخ ابو اسحق از مقاومت مأیوس گردید با خواص خود از شیراز به جانب شولستان تاخت و در قلعه سفید آسوده، آرمید «۸» و امیر علی سهل که پسر ده ساله او بود، اسیر گردید «۹» و چون او را خدمت امیر مبارز الدین محمد بردند، از او پرسید شنیده‌ام خوب می نویسی، سطری بنویس، آن شاهزاده این بیت را نوشت:

سعادت به بخشایش داور است نه در چنگ و بازوی زور آور است «۱۰» و شاهزاده امیر علی سهل را به شاه شجاع پسر امیر مبارز الدین سپردند و بعد از مدتی در

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۷.

(۲). در متن: (اخرسو).

(۳). حاجی قوام الدین حسن تمغاجی، در عهد خاندان اینجو در فارس سمت ماموریت و محصلی مالیات دیوانی داشت و او عایدات فارس را روزی ده هزار درهم در ضمان خود گرفته بود. (ر ک: تاریخ مغول، ص ۴۲۳، حاشیه ۱).

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۹.

(۵). در متن: (پیوستند).

(۶). در متن: (گسترده). ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۱۰۳.

(۷). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۸۹: (این مردک گرانجان ستیزه روی هنوز اثر فتنه اینجاست).

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۹۰.

(۹). او در خانه سید تاج الدین واعظ پنهان شده بود، مفسدان شیراز گفتند که آن کودک کجاست. ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص

۴۹۱.

(۱۰). بیت از سعدی است در مقدمه باب پنجم بوستان.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۰۲

سیرجان آن طفل بیگناه را شهید نمود (۱) و ملک‌شاه شیخ ابو اسحق با آنکه در ایام دولت خود با امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی دشمنی می‌نمود، چون شراب‌زده که مداوای خمار به خمر کند از او استمداد جست، امیر شیخ حسن بزرگ به دو هزار سوار بغدادی بسرداری امیر آق‌بوقا، نواده خود، شاه شیخ ابو اسحق را امداد فرمود و بعد از رسیدن لشکر بغداد، شاه شیخ ابو اسحق قاصد شیراز شد و چون با سپاه مبارزی مقابل گردید، بغدادیان متفرق شدند و ملک‌شاه شیخ ابو اسحق به جانب اصفهان شتافت (۲).

پس امیر مبارز الدین بر اریکه سلطنت متمکن گشت و بساط رأفت و عدالت گسترد و با دولت‌خواهان ملک‌شاه شیخ ابو اسحق، طریق اغماض مسلوک فرمود و در امر به معروف و نهی از منکر و دفع فسق و فجور به اندازه‌ای جد و جهد داشت که اولاد امجدش و ظرفاء شیراز او را «محتسب بزرگ» می‌گفتند و سلطان جلال الدین شاه شجاع ولد ارجمند او این رباعی را فرمود:

در مجلس دهر ساز مستی بسته استنی چنگک به قانون و نه دف در دست است

رندان همه ترک می پرستی کردند جز محتسب شهر که بی می مست است و خواجه حافظ علیه الرحمه فرمود:

اگرچه باده فرجبخش و باد گللیز است به بانگ چنگ مخور می که «محتسب» تیز است در همین سال [۷۵۴]: امیر مبارز الدین ایالت مملکت کرمان را به ولد ارجمندش، امیر- جلال الدین شاه شجاع داده، او را روانه فرمود.

در سال ۷۵۵: ایالت مملکت فارس را به خواهرزاده خود، شاه سلطان وا گذاشت و خود در عقب ملک‌شاه شیخ ابو اسحق قاصد اصفهان گردید و شاه شجاع با سپاه اوغان و جرما و احشام اعراب از کرمان قاصد اصفهان شد. در منزل شهر بابک بیشتر از همراهانش فرار نمودند و خود با معدودی در کوشک زرد خدمت پدر بزرگوار رسید که از شیراز خبر آوردند امیر تیمور (۳) که از امرای ملک‌شاه شیخ ابو اسحق است و در پهلوانی و شجاعت معروف، به شولستان رفته و با امیر- غیاث الدین منصور داماد ملک‌شاه شیخ ابو اسحق که حاکم نواحی شولستان است اتفاق کرده و داعیه تسخیر شیراز را دارند، بنابراین شاه شجاع با لشکر خود به جانب شولستان تاخت (۴) و چون وارد گشت، معلوم داشت که آنها و بسیاری از ارکان دولت شاه شیخ ابو اسحق در قصبه کازرون قاصد شیراز شده‌اند و چون به شیراز رسیدند، اهل محله دروازه کازرون (۵) که از هواداران ملک‌شاه شیخ ابو اسحق بودند بی‌منزعه دروازه را گشودند [و] داخل شیراز شدند و سلطان شاه ناچار گشته، قاصد اردوی شاه شجاع گردید و بی‌جنگ و جدال، مملکتی در تصرف امرای ملک‌شاه- شیخ ابو اسحق برآمد و رئیس ناصر الدین کلوعمر که از دوستان حضرت مبارزی بود در بیغوله‌ای پنهان گشت و بعد از دو سه روز شاه شجاع و شاه سلطان وارد خارج شیراز شده، متوکلا-

(۱). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۹۲، آمده است که: (در رودان رفسنجان آن کودک را بنا بر فرمان امیر محمد شهید کرده گفتند به مرض طبیعی نماند و مقبره‌اش محل زیارت صادر و وارد و آینده و رونده گشت).

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۹۱.

(۳). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۹۲ و ۴۹۳: این نام (تیمور) است. در تاریخ عصر حافظ، ص ۱۰۶: (آی تیمور) است.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۹۲ و ۴۹۳.

(۵). ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۱۰۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۰۳

علی الله از دروازه داخل شهر گشت و سپاه او در شهر ریخته، تیغ انتقام را کشیدند و در بین امیر تیمور کشته گشت و لشکر

شولستانی با امیر غیاث الدین منصور در پی کار خود رفتند «۱» و خواجه عماد الدین کرمانی «۲» که از ملازمان ملک‌شاه شیخ ابو اسحق بود، خواست دوباره کار ملک را رونقی دهد با امیر سلغر شاه ترکمان، خواهرزاده ملک‌شاه شیخ ابو اسحق در نواحی داراب لشکری فراهم آورده، عازم شیراز شدند و شاه شجاع از شیراز بیرون آمده بعد از تلاقی شکست بر دارابیان افتاده، فرار نمودند و چون قلعه پهن‌دژ در نیم فرسخی کمتر مشرقی شیراز بر سر کوه بلندی افتاده و حصار آنرا از گچ و سنگ استوار داشته‌اند و سلاطین شیراز خزانه خود را در آن قلعه قرار می‌دادند چنانکه خزانه و دینیه ملک‌شاه شیخ ابو اسحق در آن قلعه بود و مجد الدین کوتوال قلعه مدتی در محافظت آن کوشید و چون زمان محاصره امتدادی یافت و از دولت ملک‌شاه شیخ ابو اسحق مأیوس گردید، واسطه‌ای انگیزته و شاه شجاع از تقصیر او درگذشت، کلید قلعه را به امانت سپرد و تمامت اموال مخزونه را نقل به شیراز کردند «۳».

و چون امیر مبارز الدین محمد به اصفهان رسید، ملک‌شاه شیخ ابو اسحق به امیر جلال الدین - میرمیران «۴» که کلانتر شهر اصفهان بود توسل جسته، دروازه‌ها را بستند و در پس حصار نشستند و در میانه و کیل خلیفه عباسی «۵» المعتضد بالله ابو بکر که در ممالک مصر دعوی خلافت داشت، خدمت امیر مبارز الدین رسید، بیان مدعی کرده، امیر دعوت او را قبول فرموده با او بیعت به خلافت نمود و در این مباحث، علمای فارس و کرمان موافقت نمودند و وجوه دنانیر و رئوس منابر به اسم و لقب المعتضد بالله ابو بکر مستعصمی زینت یافت «۶» و چون زمان محاصره اصفهان به امتداد کشید، حضرت مبارزی عود به شیراز نمود و ملک‌شاه شیخ ابو اسحق به جانب لرستان شتافت اگرچه جمعیتی فراهم آورد لیکن کاری نکرده به جانب شوشتر برفت.

چون زمستان گذشت و سال ۷۵۶ رسید، شاه شجاع، شهر اصفهان را محاصره نمود و امیر جلال الدین میرمیران از در مسکنت درآمده، مبلغی سیم و زر به رسم نعل‌بها خدمت شاه شجاع سپرد و آسوده گردید و شاه شجاع عود به شیراز نمود «۷».

در همین سال [۷۵۶]: امیر مبارز الدین فرزند دل‌بند خود شاه محمود را مأمور به تسخیر ملک شبانکاره فرمود، بعد از ورود، شهر ایج را گرفته، قلعه دارالامان را که بر بلندی کوهی در جانب ایج [است] به قهر و غلبه مسخر نمود و ملک اردشیر که سالها اباعن جد ملوک شبانکاره بوده‌اند، از راه آبی از قلعه دارالامان گریخت و سپاه شاه محمود هر کس را دیدند کشتند و هرچه را

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۳، ص ۴۹۳.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۳، ص ۴۹۴: این مرد از ممدوحان حافظ است که حافظ درباره او عزل دارد که در آن گفته است: بخواه جام صبوحی به یاد آصف عهدوزیر ملک سلیمان عماد دین محمود درباره او: ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۱۰.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۳، ص ۴۹۴.

(۴). ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۱۱۲-۱۱۴ و ۱۱۵.

(۵). صورت درست نام: ابو بکر المعتضد بالله معتصمی است که در مصر خود را جانشین خلفای عباسی می‌دانست. این اشتباه از روضه الصفاست: (ر ک: ج ۴، ص ۴۹۵).

(۶). ر ک: تاریخ مغول، ص ۴۲۵. و ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۱۱۳ و ۱۱۷.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۹۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۰۴

یافتند بردند «۱».

در سال ۷۵۷: ملک‌شاه شیخ ابو اسحق، بار دیگر به اصفهان آمده، متحصن گردید و حضرت مبارزی با سپاه فراوان از شیراز به اصفهان آمده، شهر را محاصره فرمود و چون مدتی متمادی شد و زمستان آمد، امر محاصره را به سلطان شاه، خواهرزاده خود

واگذاشت و خود قاصد لرستان گردید و چون زمستان گذشت و طاقت اهل اصفهان تمام شد، میرمیران فرار کرده به کاشان رسید و شهر اصفهان مسخر گردید و ملکشاه، شیخ ابو اسحق در خانه شیخ الاسلام پنهان گشت و بعد از دو روزی او را اسیر کرده، آورده با صد نفر سوار، روانه شیرازش داشتند «۲» و سلطان شاه رایت اقتدار در اصفهان افراشت و در روزی که امیر مبارز الدین محمد در تخت گاهی که در ظاهر دروازه سعادت آباد شیراز، ملکشاه شیخ ابو اسحق ساخته بود با علما و اعیان شیراز تشریف داشت، سواران اصفهان شیخ ابو اسحق را آورده به حضور مبارزی رسانیدند، جناب مبارزی روی به ملکشاه - شیخ ابو اسحق آورد که امیر حاجی را تو کشتی در جواب گفت به موجب فرموده ما او را کشتند و جناب مبارزی حکم به قصاص فرمود و او را به اولاد امیر حاجی سپردند و پسر بزرگ امیر حاجی گفت، ملکشاه شیخ ابو اسحق پادشاه ما بود، نشاید دست به خون او آلود، پسر کوچک امیر حاجی سر آن سرور را از تن جدا نمود این واقعه در ماه جمادی اول سال ۷۵۸ اتفاق افتاد «۳».

نوشته‌اند وقتی که ملکشاه شیخ ابو اسحق از زندگانی مایوس گردید این دو رباعی را فرمود:

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند امید به هیچ خویش و بیگانه نماند

دردا و دریغا که در این مدت عمر از هر چه بگفتم جز افسانه نماند

با چرخ ستیزه کار مستیز و بروبا گردش دهر در میاویز و برو

یک کاسه زهر است که مرگش گویند «۴» خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو و خواجه شمس الدین محمد حافظ علیه الرحمه فرموده است:

راستی خاتم فیروزه بو اسحق خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود «۵» و نیز در مدح او و ارکان دولتش فرموده است:

به عهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش که جان خویش پیرورد و داد عیش بداد

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۹۶.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۹۸. و ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۱۱۷: درباره چگونگی گرفتاری شیخ ابو اسحق.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۹۷ تا ۵۰۱. و ر ک: مجمل فصیحی وقایع سال ۷۵۸ دلایل تاریخی، تاریخ صحیح فوت او را سال ۷۵۷ می‌داند. ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۱۲۰.

(۴). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۰۰: (خوانند) مصراع اول را بعضی به صورت: (این جام جهان‌نما که نامش مرگ است) آورده‌اند. ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۱۱۶- در مورد واقعه قتل او حافظ را قطعه‌ای است که به موجب آن تاریخ مرگ او سال ۷۵۷ است: بلبل و سرو و سمن یاسمن و لاله و گل هست تاریخ وفات شه مشکین کاکل جمعه بیست و دوم ماه جمادی الاول در پسین بود که پیوسته شد از جزو به کل بلبل - ۶۴ سرو - ۲۶۶ سمن - ۱۵۰ یاسمن - ۱۶۱ لاله - ۶۶ و گل - ۵۰. جمع ۷۵۷.

(۵). ر ک: دیوان حافظ، ص ۱۴۱، چاپ قزوینی.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۰۵ دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین «۱» که قاضی به از او «۲» آسمان ندارد یاد

دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین به یمن همت او کارهای بسته گشاد

دگر شهنشاه دانش عضد که در تصنیف بنای کار مواقف «۳» به نام شاه نهاد

دگر قویم «۴» چو حاجی قوام دریادل که نام نیک ببرد از جهان ز «۵» بخشش و داد

نظیر خویش بنگذاشتند «۶» و بگذشتند خدای عز و جل جمله را بیامرزاد و باید دانست که بعد از استیلای امیر مبارز الدین محمد بر

سلطنت فارس و اصفهان و یزد و کرمان، سلسله او را، آل مظفر گفتند که مظفر الدین پدر امیر مبارز الدین است و اول کسی که از این سلسله داخل امور دیوانی گردید، غیاث الدین حاجی خراسانی «۷» است که مردی زورآور و تنومند بود و شمشیری بسی بلند و سنگین داشت، چون سپاه مغول به خراسان رسید، حاجی - خراسانی با پسران خود به یزد آمدند و چون کفشی خواست به اندازه پای خویش نیافت، کفشی مخصوصا برای او ساختند و یکی از پسرانش «۸» منصور بود و پسر منصور امیر مظفر است که پهلوانی دولتیار و نیک‌اعتقاد خوش‌پندار بود در خدمت اتابکان یزد به رتبه امارت رسید وقتی در خواب دید آفتاب از خانه «۹» اتابک علاء الدین برآمد و نزدیک به پنجاه پاره گشته به گریبان او فرو رفت، بزرگی در تعبیر او فرمود: دولت از اتابک به دودمان تو آید و به شماره هر پاره سالی بماند «۱۰»، پس روزبروز بر رونق کار امیر مظفر افزود تا آنکه از اتابک یزد رنجیده، خدمت ایلخان - ارغون خان رسید و حضرت ایلخان شمایل او را پسندید و به منصب یساولی «۱۱» سرافراز گردید و بعد از ارغون خان، گیخاتو خان رعایتش فرمود و بعد از گیخاتو خان خدمت غازان خان رسید و به امارت هزاره و طبل و علم و شمشیر و چماق «۱۲» که نشانه امارت است مفتخر گردید و بعد از غازان خان اولجایتو سلطان بر تربیتش افزود و حکومت ابرقوه و هرات و مروست و اردستان را به او واگذاشت «۱۳» و زمانی که ملوک شبانکاره سر از اطاعت سلطانی کشیده بودند، با لشکر فارسی متوجه شبانکاره گردید و آنها را مغلوب داشت و در بین ناخوش شد و شفا یافت و یکی از دشمنان

(۱). مقصود قاضی مجد الدین اسماعیل بن محمد بن خداداد قاضی شیراز است که مدرسه‌ای در شیراز بنا کرده است به نام مسجد مجدیه. وفات او در سال ۷۵۶ اتفاق افتاد. (ر.ک: تاریخ مغول، ص ۴۲۳).

(۲). در متن: (آن).

(۳). اشاره است به کتاب مواقف در علم کلام تالیف قاضی عضد الدین ایچی متولد سال ۷۰۱، متوفی در حبس به سال ۷۵۶.

(۴). در چاپ قزوینی: (کریم).

(۵). در چاپ قزوینی: (به).

(۶). در متن: (نه‌بگذاشتند).

(۷). او را غیاث الدین حاجی خوافی هم نوشته‌اند. ر.ک: تاریخ آل مظفر، تالیف حسین قلی ستوده، ج ۲، ص ۱، در روضه - الصفا، ج ۴، ص ۴۴۷، آمده است که: از سجاوند خواف است.

(۸). غیاث الدین را سه پسر بود ابو بکر و محمد و منصور. ر.ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۴۷.

(۹). در متن: (خوانه).

(۱۰). ر.ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۴۸.

(۱۱). چوبداری را گویند که برای نظم صفوف و طرد و منع بیگانه در دربار ارباب دولت باشد، حاشیه‌نشین، ملازم، نوکر.

(۱۲). (امارت هزاره و طبل و علم و پایزه و شمشیر و چماق). ر.ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۴۹.

(۱۳). (علاوه بر منصب سابق و ایالت میبد). ر.ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۴۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۰۶

او سقمونیا در آب گوشت «۱» کرده به او دادند مرض او عود کرده وفات یافت، جنازه او را از شهر ایچ به میبد یزد برده دفن نمودند و امیر مظفر را یک نفر پسر بود و آن امیر مبارز الدین محمد است [که] در سال هفتصد متولد شده «۲» و یکنفر دختر [که] «۳» او را به برادرزاده خود ابو بکر داده بود و از آنها شاه سلطان متولد گشت و بعد از وفات امیر مظفر امیر مبارز الدین به اردوی اولجایتو سلطان ابو سعید رفته، نوازش یافته، به حکومت میبد یزد که خانه اجدادی او بود سرافراز گردید و چهار سال ملازمت نمود، چون

اولجایتو وفات یافت، به میبد آمد و به حکومت آن و محافظت طرق و شوارع اقدام نمود و ملازمت علما و فضلا را بر هر چیز مقدم می‌داشت، پس به اردوی سلطان- ابو سعید بهادر خان رفته، مورد عنایت گشته، به حکومت یزد سرافراز گردید. نوشته‌اند زور بازوی او به اندازه‌ای بود که جوال کاه را با نوک نیزه از زمین برمی‌داشت و چون به عرض سلطان رسید برای آزمایش جوالی پر از کاه آورده چون امیر مبارز الدین محمد نیزه را با جوال حرکت داد، نیزه شکست چون معلوم گردید که سندان در جوال بود «۴».

از سال ۷۴۵ که ملک اشرف پسر امیر تیمورتاش بر مسند حکمرانی آذربایجان و عراق متمکن گشت و نوشیروان نامی را به خانی برداشته بر تخت سلطنت نشانید و او را انوشیروان عادل گفت و ملک اشرف به فراغت بال به افروختن آتش ظلم و بیداد و به انگیختن غبار فتنه و فساد مشغول گشت که دوست و دشمن از او هراسان و خویش و بیگانه در نزد او یکسان بود، همه عهدش سست و پیمانش نادرست، عم کامکار خود امیر یاغی باستی را بکشت و مدت سیزده- سال دست ظلمش دراز بود، چون خبر ظلم او به جانی بگ خان «۵» پادشاه اوزبک رسید، در همین سال [۷۵۸]: قاصد آذربایجان گردید و بعد از ورود ملک اشرف را گرفته، اموالش را برده، او را هلاک نمود:

دیدى که چه کرد اشرف خراو مظلّمه برد و جانی بک زر «۶»

ظالم برفت و قاعده ظلم او بماند عادل برفت و نام نکو یادگار کرد در سال ۷۵۹: امیر مبارز الدین محمد از شیراز به اصفهان رفت و شاه سلطان خواهرزاده او و اعیان اصفهان او را پذیرا شده، لوازم خدمتگزاری «۷» را به جای آورده و چشم داشت که در برابر زحمات زمستان گذشته در محاصره اصفهان و بدست آوردن ملک‌شاه شیخ ابو اسحق، مورد عنایت حضرت مبارزی گشته، بین الامثال، او را مفتخر دارد، لیکن جناب مبارزی، اعتنائی به او نفرمود، بلکه به کلمات خشونت آمیز فتنه‌انگیز خاطر او را بیازرد و شاه سلطان برای تدارک حفظ رتبه

(۱). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۵۰: (نخود آب).

(۲). در روضه الصفا، (ج ۴، ص ۵۱۰)، تولد او در اواسط جمادی الاخر سال ۷۰۶ نوشته است. و مرحوم اقبال تولد او را در سال ۷۱۸ می‌داند. ر ک: تاریخ مغول، ص ۴۱۴.

(۳). در متن: (و).

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۴۵۴.

(۵). ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۱۵۲.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۰۴- (جانی بیگ بعد از کشتن ملک اشرف و دست یافتن بر اموال و خزائن بسیار آن بدکردار، پسرش تیمورتاش ثانی و دخترش سلطان‌بخت را با خود برداشته به سرای برگشت). ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۱۵۲.

(۷). در متن: (خدمتگذاری).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۰۷

خود، دعوت مهمانی را از حضرت مبارزی نمود و چون به خانه او آمد و اسباب ضیافت را بیش از اندازه دید، حسد مبارزی، مشتعل گشته، با شاه سلطان آغاز اهانت فرمود تا آنچه در خانه او بود به تاراج بردند و کلمات وحشت‌انگیز به شاه سلطان فرموده، از منزل او بیرون رفت و آن حرکت ناخوش مزید دشمنی آمد که گفته‌اند:

ز خوی بد آید همه بدتری نگر تا سوی خوی بد ننگری «۱»

مهین دوست هست از جهان خوی خوش بود خوی بد دشمن کینه کش



مدارا، خرد را برادر بودسبک سر همیشه بر آذر بود «۲» چنانکه در کلام مجید است لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ «۳» و امیر- مبارز الدین اگرچه در تعظیم سادات و تربیت علما، حتی الغایت، می کوشید اما در شرارت طبع و خشونت خلق و قساوت قلب، عدیل نداشت «۴».

از مولانا لطف الله پسر مولانا صدر الدین عراقی «۵» که در سفر و حضر ملازم جناب مبارزی بود، رسیده است که بسیار وقت، جناب مبارزی را ملاحظه کردند که در زمان تلاوت قرآن، تقصیر- کاری را خدمت او آوردند، قرآن را گذاشته به دست خود مقصر را کشته، عود به قرائت قرآن می نمود.

### [وقایع فارس در روزگار شاه شجاع]

در کتاب روضه الصفا از امیر جلال الدین شاه شجاع روایت کرده «۶» که از جناب مبارزی پرسیدم که شما هزار نفر را بدست خود کشته‌اید در جواب فرمود به هشتصد نفر رسیده است و امیر مبارز الدین، پیوسته فرزندان و نزدیکان خود را به سخنان زشت و حرکات ناشایست رنجانیدی «۷» و امیر جلال الدین شاه شجاع که صورتی خوب و سیرتی مرغوب و کمالاتی لایق داشت، چون به حضور آمدی، جناب مبارزی او را به کراهت منظر و سوء خلق و حماقت نسبت دادی، پس شاه سلطان به شاه شجاع و شاه محمود گفت، پدر شما خیال دارد شما را کور کرده، امیر بایزید را ولیعهد خود کند و شاه شجاع و شاه محمود سخن شاه سلطان را باور داشته، این سه نفر معاهده نموده، سوگند یاد کردند که جناب مبارزی را گرفته مقید دارند و در نیم شبی شاه سلطان، خدمت شاه شجاع آمده گفت الان در جناح فرار هستم زیرا جناب مبارزی از میثاق ما مطلع گشته، مرا می کشد و شما را کور می نماید، بهتر فرار است، شاه شجاع او را آرام کرده و صبح زود شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان به در خانه مبارزی رفته، دیدند که در بالاخانه به تلاوت قرآن مشغول است و بغیر از مولانا رکن الدین هراتی، کسی در نزد او نیست «۸». شاه محمود با نوکران خود بر در سرا نشست و شاه شجاع و شاه سلطان با خواص خود در میان سرا قرار گرفتند و هفت نفر به بالاخانه فرستاد، چون جناب مبارزی آن هفت نفر را بی موقع یافت، پرسید چه قضیه است گفتند

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۰۲- و ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۱۵۳.

(۲). در متن: (آزر).

(۳). قسمتی از آیه ۱۵۹، سوره آل عمران: (اگر تندخو و سخت دل بودی مردم از گرد تو متفرق می شدند).

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۰۳.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۰۳.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۰۳.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۰۵.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۰۶ تا ۵۰۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۰۸

شاه شجاع خرجی می خواهد، امیر مبارز الدین محمد در غضب شده، دست برای شمشیر خود برد که یکی از آنها بر امیر مبارز الدین افتاد، جناب مبارزی از زیر در آمد و با هفت نفر به مشت و لگد به ستیز و آویز آمد، کسی پای او را کشید و بروی در افتاد، پس او را بستند و در گنبدی مقید داشتند «۱» و مولانا رکن الدین از وحشت و دهشت چون بر شاه شجاع گذشت ناشناخته دشنام به شاه شجاع می گفت و شاه شجاع شمشیری بر شکم مولانا زد که احشای او بیرون آمد «۲» [و چون شاه شجاع را شناخت، معذرت

خواست و شاه ترحم فرموده در معالجه او اهتمام نموده، بزودی التیام یافت و در شب دیگر شاه سلطان بفرموده شاه شجاع و شاه محمود هر دو چشم امیر مبارز الدین را میل کشیده، جهان را بر او تاریک نمودند:

یک چند شکوه همتش پیل کشیدیک چند سپه ز هند تا نیل کشید

پیمانہ دولتش چو شد مالامال هم روشنی چشم خودش میل کشید «۳» نوشته‌اند: سلطان جلال الدین شاه شجاع ارشد اولاد مبارزی و چشم چراغ دودمان مظفری بود و به وفور کیاست و فراست و حلیه عقل و حلم از بیشتر پادشاهان برتری داشت و از این عمل ناشایست خود را بدنام نمود.

این قضیه در سال ۷۶۰: در شهر اصفهان اتفاق افتاد. پس شاه شجاع مملکت اصفهان و ابرقوه را به برادر خود شاه محمود و کرمان را به سلطان احمد برادر دیگر خود وا گذاشت و برادرزاده خود شاه یحیی را در قلعه پهن دژ شیراز محبوس داشت و وزارت کلیه را به خواجه قوام الدین - محمد وا گذاشت و خود در خدمت پدر مکفوف البصر، قاصد شیراز گردید و از میانه راه جناب - مبارزی را به قلعه سفید شولستان فرستاد [و] محبوس گردید و بعد از دو ماه با خواص خود اتفاق کرده، کوتوال قلعه را گرفت و طبل مخالفت را کوبیده، متحصن گشت و چون فرزندان او از کردار خود شرمنده بودند، در استرضای خاطر او کوشید [ه] به توسط رسل و رسائل مصالحت نمودند که جناب مبارزی به دار الملک شیراز آمده، ملازمان خاصه او کما فی السابق او را ملازمت نمایند و سکه و خطبه را به نام او کنند، پس جناب مبارزی به شیراز آمد و شاه شجاع بی صلاح پدر کاری فیصل نمی‌داد و فرمایشات او را اطاعت داشت «۴»؛

کمال کار جهان نقص دان از آنکه جهان‌نه بر کس افسر زر داد و چشم نابینا و بعد از مدتی، جماعتی با جناب مبارزی، موافقت نمودند که چون فرصت شود، شاه شجاع را هلاک کنند، یکنفر از موافقت، منافقت کرده، شاه شجاع را مطلع ساخت، پس شاه شجاع آنها را بکشت و پدر بزرگوار را به قلعه شهریاری افزر فرستاد و چون مدتی گذشت از گرمی هوا و شوری آب، مزاج جناب مبارزی ناخوش گشته، او را به قلعه بم کرمان بردند و در سال ۷۶۵ وفات یافت «۵»، جنازه او را به قصبه میبد یزد برده، دفن نمودند و او را چهار نفر پسر بود «۶»: اول آنها

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۰۸.

(۲). در متن: (آمده).

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۰۸. و حافظ را قطعه‌ای است که در آن بیتی است شبیه به همین مضمون:

آنکه روشن بد جهان‌بینش بدومیل در چشم جهان‌بینش کشید

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۰۹.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۰۹.

(۶). در جامع التواریخ حسنی آمده است که: (او را پنج پسر و سه دختر بود: شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد و -

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۰۹

شاه شجاع و دویم شاه محمود، سیم سلطان احمد، چهارم سلطان بایزید و مدتی میانه برادران رشته اخوت استوار بود تا آنکه گماشتگان «۱» شاه شجاع مداخلت در امور دیوانی ابرقوه که تعلق به شاه محمود داشت نمودند و شاه محمود را آزرده‌خاطر «۲» کردند و شاه محمود در مقام نزاع برآمد، پس به توسط مولانا معین الدین یزدی که مؤلف تاریخ آل مظفر «۳» است کارها به مصالحه انجامید و عهدنامه تازه نوشتند و به خطوط و امهار اعیان ممالک مزین داشتند لیکن این وثیقه‌نامه چون عهد خوبان دوامی نکرد، شاه محمود از اصفهان لشکری به یزد برده در عوض قصبه ابرقوه، شهر یزد را مالک گردید و در ولایات خود نام شاه شجاع

را از خطبه و سکه برداشت و شاه شجاع از شیراز با لشکر فارسی، قاصد اصفهان گردید و شاه محمود او را استقبال کرده، دو سه روزی جنگ نمودند و شکست یافته در شهر اصفهان متحصن گردید.

روزی شاه سلطان و سپاه فارسی با لشکر شاه محمود جنگ کرده، شکست یافته، اسیر گردید، چون او را خدمت شاه محمود بردند هر دو چشمش را میل کشیدند و به سزای معامله‌ای که با خالوی خود، امیر مبارز الدین محمد کرده بود رسید، پس میانه دو برادر مصالحتی شده «۴».

و در سال ۷۶۴: شاه شجاع عود به شیراز نمود.

در همین سال [۷۶۴]: شاه یحیی که در قلعه پهن دژ «۵» شیراز محبوس بود با کوتوال قلعه ساخته، رایت مخالفت را برافراشت و شاه شجاع او را گرفت و بعد از چند روزی از گناه او گذشته، او را والی یزد نمود و خواجه قوام الدین محمد وزیر در امور ملکی و دولتی چندان اقتدار داشت که کسی را یارای مخالفت با او نبود و اعیان دولت را خوار و ذلیل می‌داشت، پس جماعتی از ارکان و خواص در خدمت شاه شجاع، خیانت و نفاق او را ثابت نمودند و شاه شجاع حکم به قتل او فرموده، او را چند پاره کرده، هر پاره‌ای را به ولایتی فرستاد و به جای او امیر جمال الدین رشیدی را به وزارت کلیه سرافراز و برقرار داشت.

در سال ۷۶۵: شاه محمود بانفاز رسائل برای مخالفت با شاه شجاع به سلطان اویس ایلکانی، پسر امیر شیخ حسن بزرگ، مشهور بایلکانی پادشاه بغداد و کردستان و آذربایجان توسل جست و سلطان او را به سپاه بغداد و تبریز مستظهر نمود و از امراء خاصه خود اچقه‌باشی و مبارکشاه «۶» و از ارکان دولت ملکشاه شیخ ابو اسحق اینجوی، امیر غیاث الدین منصور شول و سلغر شاه - ترکمان را در صحبت امیر شیخ علی ایناق روانه اصفهان داشت [این گروه] به شاه محمود پیوستند و متوجه شیراز گشتند و شاه یحیی والی یزد به طمع ناحیه ابرقوه با عم ماجد خود شاه شجاع

یک دختر از خان قتلق مخدومشاه بودند و شاه مظفر و خانزا خان از زنی دیگر و خانزا سلطان و سلطان بایزید از خانزاده بدیع الجمال). ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۱۶۱.

(۱). در متن: (گماشته گان).

(۲). در متن: (خواطر).

(۳). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۱۲: (تاریخ اصل آل مظفر). مقصود مواهب الهی است. که در سال ۷۶۷ تالیف شده است. و دارای انشائی متکلفانه و مصنوع است.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۱۲.

(۵). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۱۳: (قهندز). و ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۱۹۶.

(۶). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۱۷: مبارکشاه دولی.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۱۰

مخالفت کرده با سپاه یزد در کوشک زرد فارس، به اردوی شاه محمود و امرای بغداد و تبریز پیوست و شاه شجاع با سپاه خود از طریق بیضا و پل نو گذشته «۱»، به استقبال او شتافت و چون سپاه خصم را بیش از سپاه خود دید، عطف عنان به جانب شیراز نموده، متحصن گردید و شاه محمود دار الملک شیراز را محاصره نمود و مدت یازده ماه محاصره شد و جماعتی از علما و اشراف و اعیان از شیراز خدمت شاه محمود رسیده، سخن از مصالحه گفتند و شاه محمود در جواب گفت به سبب امرای بغداد و تبریز معذور از مصالحه شده‌ام، روز دیگر شاه شجاع رقععه به برادر فرستاد و این بیت را در او مندرج نمود:

اگرچه دل به کسی داد یار ماست هنوز به جان او که دلم بر سر وفاست هنوز «۲» و شاه محمود جواب نگاشته، این بیت در او نوشت:

جنایت از طرف آن شکسته پیمان است و گرنه از طرف ما همان صفاست هنوز «۳» و این قطعه را شاه شجاع به شاه محمود نوشته فرستاد «۴»:

ابو الفوارس دوران منم شجاع زمان که نعل مرکب من تاج قیصر است و قباد  
منم که نوبت آوازه صلابت من چو صیت همت من در بسیط خاک افتاد  
چه مهر تیغ گذار و چه صبح عالم گیر چه عقل راه‌نمای و چه شرح نیک‌نهاد  
گمان صولتم از حيله کسان ایمن‌های همتم از منت خسان آزاد  
نبرده عجز به درگاه هیچ مخلوقی که بر بنای توکل نهاده‌ام بنیاد  
به هیچ کار جهان روی دل نیاوردم که آسمان در دولت بروی من بگشاد  
[تو رسم و خوی پدر گیر ای برادر من که شوهریت نیاید ز دختر دلشاد] «۵»

مکن مکن که پیشیمان شوی «۶» در آخر کارز مکر رو به بی‌زور لشکر بغداد چون خبر این قطعه به بغداد رسید، پادشاه بغداد در جواب نوشت:

ایاشهی که به اوصاف عقل موصوفی شهنشهی چو تو از مادر زمانه نژاد «۷»  
بغیر تو ز بزرگان و فاضلان جهان کسی به مدح بزرگی خود زبان نگشاد  
بخوانده‌ایم فراوان در این محقر عمر کتاب نظم و تواریخ نثر از استاد

نخوانده و نشنیده، ندیده‌ام ز شهان کسی که چشم پدر کور کرد و مادر گاد و روز دیگر در پای قلعه پهن‌دژ میانه دو برادر ملاقات شده، قرار دادند که شاه شجاع به جانب ابرقوه رود و عروس مملکت فارس را مطلقه داند «۸».

(۱). در متن: (گذشتند).

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۲۲.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۲۲.

(۴). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۱۸: تقدم و تاخري در این اشعار است فی المثل قطعه مورد بحث قبل از دو بیت فوق است.

(۵). این بیت در فارسنامه حذف شده ولی در روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۱۸، هست.

(۶). در روضه الصفا: (به آخر کار).

(۷). این قطعه در روضه الصفا و حیب السیر نیست اما در جامع التواریخ حسنی آمده است که: (چو این قطعه به شاه-محمود و لشکر سلطان رسید سلمان ساوجی شاعر همراه امراء به تبریز و بغداد بود بگفتند که از زبان سلطان اویس آن قطعه را جواب گفته) و همین قطعه را ذکر کرده است. ر ک: تاریخ عصر حافظ، ج ۱، ص ۲۱۰.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۲۱. و ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۲۰۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۱۱

پس از رفتن شاه شجاع، شاه محمود با صد گونه عز و ناز وارد شیراز جنت‌طراز گردید و شاه شجاع قاصد کرمان شده، بعد از ورود و تمکن از جوانب و نواحی کرمان، سپاه بی‌اندازه جمع فرمود و کلو حسن از شیراز به کرمان آمده به عرض پادشاه رسانید که مردمان فارس از تعدی و اجحاف تبریزیان به ستوه آمده، استدعای تشریف‌فرمایی شما را دارند و شاه شجاع بر جناح تعجیل به شهر بابک آمده، شاه محمود از شیراز به سرچاهان رسید و جماعتی از سپاه این دو پادشاه در میانه سرچاهان و شهر بابک جنگ کرده و فتح و فیروزی عاید سپاه شاه شجاع گردید و به عزم شیراز حرکت نمود و شاه منصور پسر شاه مظفر از یزد آمده، خدمت عم خود

شاه شجاع رسید و شاه محمود از طرف دیگر به سمت شیراز حرکت کرد و هر یک در جانبی از شهر شیراز نزول اجلال فرمودند و در زمان غیبت شاه محمود در شیراز خان سلطان زوجه او دختر ملک کیخسرو شاه پسر شاه محمود اینجو، چنان محافظت برج و باروی شیراز را نمود که برتری بر او ممکن نبود و هر روزه و شبه بر تمامت مستحفظین عبور فرموده، نوازش می نمود و شاه محمود از محافظت شهر آسوده بود.

در ماه ذی قعدة سال ۷۶۷: سپاه دو پادشاه بهم آمیخته به گریبان یکدیگر آویخته، شکست بر لشکر شاه محمود افتاده در شهر شیراز متحصن شدند و شاه شجاع حکم به محاصره شیراز فرمود، پس از چند روز کلویان شیراز و سرداران سپاه فارس خدمت شاه شجاع، پیغام اطاعت و انقیاد فرستادند و چون شاه محمود از قضیه مطلع گردید در طلب سلامتی به جانب اصفهان شتافت و شاه شجاع سریر مملکت و دولت را به وجود همایون خود زینت داد و در اقامه نماز «۱» جمعه و جماعت و امر به معروف و نهی از منکر و زجر فساق و منع فجار و استحکام قواعد شرع و تعمیر مساجد و بقاع سعی بلیغ فرمود و مجالست علماء و فضلاء را اختیار نمود و در خدمت مولانا- قوام الدین عبد الله فقیه شرح «۲» مختصر ابن حاجب که از مصنفات قاضی عضد الدین ایجی است، استفاده فرموده و منصب قضاوت و اجرای احکام شرع مقدس را به جناب مولانا بهاء الدین عثمان- کوه کیلویی «۳» تفویض فرمود و وزارت مملکت را بر خواجه قطب الدین سلیمان شاه «۴» پسر خواجه- محمود مسلم داشت،

و هم در این سال [۷۶۷]: شاه شجاع باروی شیراز را تعمیری لایق فرمود.

و در همین سال [۷۶۷]: با وکیل القاهر بالله محمد بن ابی بکر عباسی به عقد خلافت بیعت نمود «۵».

در سال ۷۶۸: شاه شجاع برای تسخیر اصفهان، از شیراز «۶» به کوشک زرد رسید و شاه محمود

(۱). در متن: (به نماز).

(۲). در متن: (شرع).

(۳). او از بزرگان علمای شافعی است که حافظ تاریخ وفات او را در قطعه‌ای چنین گفته است:

بهاء الحق و الدین طاب مئواه امام سنت و شیخ جماعت

به طاعت قرب ایزد می توان یافت قدم در نه گرت هست استطاعت

بدین دستور تاریخ وفاتش برون آر از حروف (قرب طاعت) - ۷۸۲.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۳۱ و ۵۳۲ و حیب السیر، ج ۳، ص ۳۰۲.

(۵). (در سال ۷۷۰ با القاهر شرط مباحثه بجای آورد) ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۳۰۲.

(۶). او در اواخر ذی الحجه سال ۷۶۷ به صوب اصفهان حرکت کرد. ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۳۰۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۱۲

عریضه عجز و انکسار خود را خدمت شاه شجاع فرستاده ملتمس او قرین اجابت آمد و از کوشک زرد تشریف فرمای یزد گردید و شاه یحیی را متمکن داشته عود به شیراز نمود و خان سلطان خاتون، زوجه شاه محمود خدمت شاه شجاع پیغام فرستاد که اگر رای عالی قرار گیرد و به اصفهان آید شاه محمود را به او سپارم و مقصود خاتون آن بود که همیشه رشته عداوت در میانه آل مظفر باقی باشد تا تلافی ظلمی که بر عم او ملکشاه شیخ ابو اسحق اینجو دادند، کند «۱».

شاه شجاع در همین سال [۷۶۸]: از شیراز قاصد اصفهان گردید و شاه محمود به عجز و انکسار عریضه نوشت که اگر رأی برادر مکرم قرار گیرد، اصفهان خراب را به من واگذارد و اگر بخواهند در سلک ملازمان عالی شوم تا احرام خدمت بندم، شاه شجاع بر ضعف برادر رحم کرده او را به اردوی خود طلبید و بعد از ملاقات عهدی تازه و میثاق به اندازه با هم بسته، شاه شجاع عود به شیراز

فرمود «۲» و خواجه قطب الدین سلیمان شاه وزیر را مؤاخذه فرمود [و] محبوسش داشت و پسر او غیاث الدین محمود را میل کشید و از حيله بينائى عارى شده روانه کرمانش نمود و منصب وزارت را به شاه رکن الدین حسن «۳» که شرف حسب را با علو نسب جمع داشت وا گذاشت و خواجه قطب الدین سلیمان شاه از حبس گریخته به اصفهان رفت و شاه محمود او را بر مسند وزارت نشانید.

در سال ۷۶۹: خان سلطان خاتون زوجه شاه محمود باز به انفاذ رسل و رسائل شاه شجاع را برای تسخیر اصفهان تحریض نمود و شاه شجاع به بهانه جوئی برای شاه محمود پیغام فرستاد که تکلیفات ما زیاد گشته و مداخل، وفا به مخارج ندارد، بهتر آن است که از مالیات اصفهان چیزی برای ما روانه داری، شاه محمود جواب داد که سلطنت ممالک فارس و کرمان و یزد و بیشتر از عراق عجم تعلق به سرکار برادر دارد و من به اصفهان خراب قناعت کرده، از عهده دیگر بر نمی آیم، شاه شجاع فرمود شاه محمود در عهد و میثاق خود تعهد نمود که خلاف فرموده ما روا ندارد، اینک که از فرستادن قلیلی از مالیات اصفهان تقاعد دارد، عهد و میثاق را شکسته، مستحق تنبیه است و با سپاه روانه اصفهان گردید و شاه محمود دانست که مهیج این فتنه خان-سلطان خاتون منکوحه خود اوست با آنکه جمالی مرغوب و کمالی مطلوب داشت، شاه محمود او را بکشت و برای برادر پیغام فرستاد که ماده فساد دفع گردید و هرچه باشد تو شاهی و من بنده، شاه شجاع پوزش برادر را پذیرفت و عود به شیراز نمود «۴».

در سال ۷۷۰: شاه محمود برای استحکام کار خود، دختر سلطان اویس ایلکانی را خواستگاری نمود «۵» و سلطان او را اجابت فرموده دختر نیک اختر خود را با سپاه آذربایجان به اصفهان فرستاد و

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۳۲. و حیب السیر، ج ۳، ص ۳۰۲.

(۲). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۳۰۲.

(۳). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۳۰۳- او شاه رکن الدین حسن بن سید معین الدین اشرف یزدی است که بعدا شاه شجاع او را شکنجه داد و از او اعتراف گرفت که به جعل رقعهای مبنی بر اطاعت توران شاه از شاه محمود دست زده است.

شاه شجاع پس از این اعتراف امر کرد شاه حسن وزیر را با زه کمان خفه کردند و اموالش را ضبط نمودند و پدر شاه حسن به نماز جنازه اش حاضر نشد و گفت او با این عمل، خود را از پسری من خارج کرد. (تاریخ عصر حافظ، ص - ۲۶۵ و ۲۶۶). و حیب السیر، ج ۳، ص ۳۰۴.

(۴). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۳۰۳ و روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۳۲.

(۵). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۳۰۳. و روضه الصفا، ج ۳، ص ۵۳۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۱۳

شاه محمود قصد تسخیر مملکت فارس را نموده بر سبیل تعجیل روانه گردید و سلطان جلال الدین- شاه شجاع با لشکر خود به استقبال شاه محمود شتافت و راه مائین را بر او گرفت و خواجه- شمس الدین زیادآبادی بیضائی، سپاه شاه محمود را از راه دیگر برد «۱» چون شاه مطلع گردید سر آن راه را گرفت و در صحرای دهچاشت مرودشت تلاقی فریقین شده از بسیاری کشش و کوشش هر دو سپاه گمان شکست در خود دیدند و شاه شجاع و سپاهش به جانب شیراز شتافتند و بیشتر از سپاه شاه محمود راه اصفهان را گرفتند و شاه شجاع بعد از ورود به شیراز و اطلاع بر فرار سپاه اصفهان و تبریز، از آمدن به شیراز پشیمان گردید و فایده نداشت، روز دیگر شاه منصور که سردار سپاه شاه شجاع بود، غنیمت بسیار از سپاه شاه محمود گرفته وارد شیراز گردید و شاه رکن الدین- حسن نوشته از خواجه توران شاه و خواجه هماد الدین محمود که در امور ملکی با شاه حسن برابری داشتند و در هر موقعی ایرادی بر او گرفته رشته عداوت را استوار می داشتند، به عرض شاه شجاع رسانید «۲» که این دو کس به شاه محمود نوشته اند که اگر رایت نصرت شعار پادشاه کامکار نزدیک به شهر شیراز رسد ما بندگان، دروازه را گشاده شهر را تسلیم کنیم و در آن نوشته استدعا کرده

بودند که جواب رقعہ بر ظہر آن نوشته شود و شاه محمود بر ظہر آن نوشته بود شما ہم به عاطفت ما امیدوار باشید.

شاه شجاع، خواجه توران شاه و خواجه ہمام الدین را خواستہ در موقف عتاب «۳» و خطاب بازداشت و آنها سوگند یاد کردند کہ ما را خبری از این مکتوب نیست، شاه شجاع پرسید کہ این رقعہ خط شماست؟ جواب دادند بہ اندازہ‌ای مانند خط ماست کہ روی انکار نداریم و لیکن خدای غیب‌دان شاہد است کہ ما را بر او، اطلاعی نیست و خاطر بر قتل خود گماشتہ‌ایم اما امیدواریم کہ پادشاہ معدلت پناہ بہ غور این قضیہ برسد و شاہ حسن در آن روز دارو خوردہ در منزل خود ماندہ بود «۴»، شاہ شجاع کسی را نزد او فرستادہ پرسید، این رقعہ از کجا بدست تو افتاد؟ پیغام داد دو ہزار دینار بہ دوات‌دار توران شاہ دادم و رقعہ را گرفتم، پس دوات‌دار را حاضر کردہ بہ چوب و شکنجہ انداختہ، اقرار نکرد شاہ شجاع برای شاہ حسن پیغام داد کہ انواع آزارها را بہ دوات‌دار کردہ، اقرار نمود، شاہ حسن جواب فرستاد کہ باید خواجگان را شکنجہ کنند تا مقرر گردند «۵»، شاہ شجاع فرمود باید حیلتی در این واقعہ باشد چرا کہ کسی چنین رقعہ را در کیسہ دوات‌دار نگاہ ندارد و امیر حسن قورچی را مأمور فرمود کہ بہ خانہ شاہ حسن رفتہ بہ زجر و آزار او، استفسار کند کہ رقعہ را از کجا آوردہ امیر حسن بر شاہ حسن تشدد کردہ شاہ حسن مضطر شدہ گفت خواجه توران شاہ و ہمام الدین پیوستہ با من معاندت داشتند و از آنها خائف بودم محمود حاجی عمر منشی «۶» را بر آن داشتم تا خط این رقعہ را مانند خط آنها نوشت چون این خبر بہ شاہ شجاع رسید بہ مضمون من حفر بئرا لایحیہ قد وقع فیہ «۷»، حکم فرمود، خانہ او را غارت کردہ و

(۱). در متن: (برده).

(۲). ر ک: حاشیہ حوادث سال ۷۶۸.

(۳). در متن: (عطاب).

(۴). (شاه حسن جهت عارضہ پای، در خانہ ماندہ مسہل خوردہ بود).!! ر ک: روضۃ الصفا، ج ۴، ص ۵۳۷.

(۵). در متن: (کردند).

(۶). (... او خطساز و جعال بود). ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۲۶۶.

(۷). کسی کہ چاہی برای برادرش می کند خود در آن می افتد. (ضرب المثل عربی است).

فارسنامہ ناصری، ج ۱، ص: ۳۱۴

خودش را بہ زہ کمان کشتند چون واقعہ را خدمت امیر معین الدین اشرف، پدر شاہ حسن رسانیدند بر جنازہ او حاضر نگشت و فرمود این پسر نصیحت پدر را نشنید و از فرمایش جد خود و حضرت رسالت پناہ تجاوز نمود [و] بسزای سیئات اعمال خود رسید «۱».

پس شاہ شجاع وزارت را بہ خواجه جلال الدین توران شاہ تفویض فرمود «۲».

در ماہ شوال سال ۷۷۶: خبر آوردند کہ شاہ محمود در اصفهان وفات یافت و سلطان- اویس پسر شاہ شجاع را ولیعهد خود کردہ، جماعتی از اصفہانیان، طالب سلطنت، سلطان اویس می‌باشند و جمعی روی توجہ را بہ جانب شاہ شجاع دارند.

شاہ شجاع در شیراز بہ مراسم تعزیت داری برادر خود شاہ محمود قیام نمود و این رباعی را فرمود:

محمود برادرم شہ شیر کمین می‌کرد خصومت از پی تاج و نگین

کردیم دو بخش تا برآساید خلق او زیر زمین گرفت و من روی زمین «۳» و چون سلطان اویس برخلاف رضای پدر نامدار خود شاہ شجاع، در خدمت عم خود شاہ محمود توقف داشت و بعد از وفات او بہ حکم وصایت، مالک زمام سلطنت اصفهان گردید و عریضہ خدمت شاہ شجاع نفرستاد، شاہ شجاع قاصد اصفهان گشت و در ہر منزلی جوقی از اعیان اصفهان بہ ملازمت رکاب

می‌شتافتند (۴) و سلطان اویس در کار خود جز انقیاد چاره ندید، عریضه مسکنت و ضراعت خدمت والد ماجد فرستاد و به عز قبول، مقبول شده، روز دیگر وارد اردوی شاه شجاع گشته، مورد عنایت گردید و شاه شجاع با فرکیانی وارد اصفهان شده بر تخت و اریکه سلطنت قرار گرفت.

از اتفاقات آنکه در ماه رمضان همین سال [۷۷۶]: سلطان اویس پسر امیر شیخ حسن - ایلکانی در تبریز وفات یافت و بغداد و کردستان و آذربایجان را بجای گذاشت [و] پس از ورود شاه شجاع به اصفهان نوشته‌جات، از اعیان و ارکان آذربایجان رسید که بی‌منازعت و مخاصمه، چشم به راه موکب فیروزی کوکب حضرت شاه شجاع هستیم (۵).

در سال ۷۷۷: شاه شجاع به جانب آذربایجان شتافت و در شهر تبریز بر اریکه سلطنت نشست و بعد از چهار ماه از شیراز خبر رسید که شاه یحیی والی یزد، لوای مخالفت را افزاشته، در هوس تسخیر مملکت فارس افتاده است و سلطان حسین پسر سلطان اویس ایلکانی برای استرداد ملک موروثی با سپاه بغداد قاصد آذربایجان است. بعد از اطلاع، شاه شجاع چون قوت مدافعه را در خود ندید، تخت سلطنت آذربایجان را گذاشته عازم شیراز گردید و بعد از ورود به شیراز لشکری برای محاصره یزد که در تصرف شاه یحیی پسر شاه مظفر بود روانه فرمود (۶) و

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۳۷ و ۵۳۸.

(۲). حافظ را قصیده‌ای است که بنظر می‌رسد در همین اوان به وزارت رسیدن تورانشاه سروده باشد و مطلع آن چنین است:

خیر مقدم، مرحبا، ای طایر فرخنده دم شادمان کردی مرا، نازم ترا سر تا قدم

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۴۸. و حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۰۹.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۴۹ و ۵۵۰، که می‌نویسد: (راقم حروف در بعضی تواریخ دیده که در همان نزدیکی به موجب فرمان شربت زهر آمیز به خورد سلطان اویس دادند تا از این مرحله پرغور به سرای سرور انتقال نمود).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۵۰.

(۶). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۱۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۱۵

این چند شعر را برای او فرستاد:

ای دشمنی که هست خداوند خصم تو با گوهر پلید، بزرگیت آرزوست (۱)

پیوسته ظلم و فتنه و تزویر می‌کنی بدبخت، این چه سیرت ناپاک و این چه خوست

صد ره شکسته عهد و به یکسو نهاده شرم‌هیئات چشمهای تو از سنگ و رو، ز روست و شاه منصور برادر شاه یحیی را سرکرده آن سپاه نمود، چون به ظاهر یزد رسیدند، شاه یحیی مادر و خواهر خود را که مادر و خواهر شاه منصور بود به شفاعت روانه خدمت برادر داشت و آنها به ملامت و سرزنش میانه را صلح دادند که در مخالفت شاه شجاع موافق باشند و چون اعیان سپاه از این قرارداد مطلع شدند، بی‌رخصت، به جانب شیراز شتافتند و شاه منصور چون خواست داخل یزد شود (۲)، شاه یحیی، پیغام فرستاد که یزد مجال شما را ندارد. شاه منصور از غدر برادر در گرداب حیرت افتاد و به جانب استراباد رفت و چون خبر به شاه شجاع رسید، خود عازم یزد گردید و بعد از ورود او، باز مادر و خواهر شاه یحیی، خدمت شاه شجاع آمده در مقام تضرع و زاری، شفاعت آنها مقبول گشته، از گناه شاه یحیی درگذشت.

در کتاب روضه الصفا نوشته است: چون شاه شجاع در مراجعت از یزد به کوشک زرد (۳) رسید، جناب سیادت و افادت انتساب، امیر سید شریف جرجانی، جامه‌ای مانند لباس سپاهیان پوشیده، خدمت مولانا سعد الدین رسید که مردی تیراندازم، می‌خواهم چند



چوبه تیر در حضور پادشاه بیندازم و پیاده در رکاب مولانا سعد الدین تا در بارگاه رسید مولانا به جناب میر گفت تو در اینجا توقف کن تا اذن دخول ترا حاصل کنم و مولانا داخل شده شاه را در کمال انبساط یافت و استیذان جوان تیرانداز را نموده، رخصت یافت و جناب سیادت انتساب وارد مجلس شاه گردید و چون سخن تیراندازی در میان آمد، امیر سید شریف، جزوه‌ای «۴» که از نتایج طبع او مشتمل بر اعتراضات ارباب تصانیف در صنوف علوم بود، از بغل بیرون آورده به دست شاه شجاع داد و پادشاه بعد از مطالعه آن چون دانست که امیر سید شریف است، مراسم تعظیم و تکریم او را به تقدیم رسانیده آن جناب را به صلاة کرامند از جامه و نقد و استر و اسب سواری مخصوص گردانید و امیر سید را مصحوب خویش به شیراز آورده، منصب تدریس مدرسه دار الشفاء که از مستحدثات خاص خود [او] بود به او ارزانی داشت «۵».

در سال ۷۸۱: شاه شجاع برای نظم نواحی عراق جانب سلطانیه رفت و نظمی لایق داده، مراجعت فرموده امیر پیر علی را حاکم شوشتر نمود و امیر پیر علی نواحی شوشتر را منتظم داشته «۶» با پنجهزار سوار قاصد بغداد شده بر تمامت عراق عرب مستولی گردید و منابر مسلمانان و وجوه دراهم و دنانیر را به نام شاه شجاع موشح و مزین داشت و بعد از چندی، بغداد را وا گذاشت و عود به شوشتر نمود «۷».

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۵۴.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۵۵.

(۳). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۵۵: (قصر زرد).

(۴). در متن: (جزوی).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۵۶.

(۶). در متن: (داشتند).

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۵۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۱۶

در سال ۷۸۴: سلطان احمد پسر سلطان اویس پسر امیر شیخ حسن ایلکانی، برادر خود سلطان حسین را بکشت و ممالک آذربایجان و کردستان و بغداد را متصرف گردید و برادر کهتر او سلطان بایزید بر او شورید و برخلاف رضای او عراق عجم را متصرف گشت و در شهر سلطانیه بر تخت سلطنت قرار گرفت و سلطان احمد، ایلچی، خدمت شاه شجاع فرستاد و پیغام نمود که خیرخواهان سلطان بایزید، پیوسته فتنه جوئی و فساد را شعار خود کرده در مملکت افساد می نمایند، چون آن حضرت بجای پدر است این فرزند توقع می دارد که همت بر دفع این حادثه مصروف فرماید تا در میان برادران موافقتی پیدا گردد و شاه شجاع مسؤول او را قبول فرمود «۱».

در سال ۷۸۵: شاه شجاع برای اصلاح سلطنت اولاد اویس ایلکانی تهیه سپاه دیده قاصد عراق عجم گردید و از شیراز حرکت فرمود و چون ملازمان شاهزاده سلطان شبلی پسر شاه شجاع او را از سخط و غضب پدر بزرگوارش می ترسانیدند «۲» و برای منفعت خود اموری را که باعث هلاک او بود در نظر او جلوه می دادند و جماعتی دیگر اطوار شاهزاده را به اقبیح وجهی تمام در خدمت شاه شجاع بیان می نمودند تا در میان پدر و پسر وحشت انداختند و شاه شجاع اندیشه نمود که مبادا آنچه من با پدر خود کردم، سلطان شبلی همان معامله را با من کند و در وقتی که خیام ظفر الترام در جلگه «۳» مرو دشت «۴» افراسنه بودند، شاه شجاع فرزند ارجمند خود را مقید ساخته به قلعه اقلید «۵» آواده روانه نمود و بعد از دو روز در غلویای مستی، رمضان اختاچی «۶» را مأمور فرمود و سلطان شبلی را از حلیه بینائی عاری ساخت و به جانب سلطانیه روانه گردید و چون به سلطانیه رسید، سلطان بایزید به عزیمت شرفیابی خدمت شاه شجاع از شهر بیرون آمده و در کمال عظمت و جلال وارد مجلس شاه شجاع شده به انواع ملاطفت و احترام پیوست و

حضرت شاه شجاع به اندرز و نصیحت مخالفت او را با برادرش سلطان احمد به موافقت و اتحاد تبدیل فرموده، ایلچی خدمت سلطان احمد فرستاد و بنای موافقت را به سوگند و عهد استوار فرمود و از طریق بروجرد وارد قصبه خرم‌آباد که پایتخت مملکت لرستان فیلی است «۷» گردید و دختر ملک- عز الدین «۸» والی آن مملکت را در عقد ازدواج خود در آورده، قاصد دزفول و شوستر گردید و چون شاه منصور بعد از فرار از یزد به جانب استرآباد رفت و کاری ندیده، پناه و التجا به درگاه سلطان احمد پسر سلطان اویس ایلکانی برد او را به حکومت همدان مسرور داشت و بعد از چندی به حکومت شوستر سرافراز گردید، شاه منصور چون از آمدن شاه شجاع مطلع گشت جز اطاعت و انقیاد چاره ندید، بعد از رسول و پیغام و بنای مصالحه، روزی با هفتصد نفر سوار در

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۵۸.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۶۰.

(۳). در متن: (جلگا).

(۴). در روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۶۰: (چون از شیراز، دو منزل قطع کردند).

(۵). در سال ۷۸۵ (او را به قلعه سفید فارس رسانید) ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۶۰. ولی در همین صفحه به قلعه اقلید و سرمق هم اشاره دارد.

(۶). (امیر رمضان احتاجی). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۶۰.

(۷). ناحیه فیلی اطراف خرم‌آباد و اراضی پشت کوه بوده است. ر ک: تاریخ مغول، ص ۴۴۲.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۶۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۱۷

جانب رودخانه شوستر که او را شط کارون «۱» گویند و نمونه‌ای از دجله بغداد است بیامد و چون شاه شجاع در جانب دیگر شط توقف داشت، از دور اظهار بندگی نمود و بعد از چند روز دیگر شاه شجاع از شوستر از طریق کوه کیلویه عازم شیراز شد و چون به شولستان رسید چند روز به عیش و عشرت مشغول گردید و در بین، مزاجش از سلامتی منحرف گردید و بعد از صحت وارد دار الملک شیراز شد و شاه شجاع چنان رغبتی در شرب خمر داشت که آنی خود را هشیار نداشت و از طعام می‌کاهید و بر شراب می‌افزود تا میل به غذا از او ساقط گشت و عقل متضاده بر او استیلا یافت و دست تدبیر اطبا کوتاه گردید «۲»:

لاله چون بشنید کو خواهد شد از گیتی برون‌رخ به خون شست از غم او در میان لاله‌زار

گل چو آگه شد که آن گلرخ سفر خواهد گزیدجامه بر تن کرد چاک و بستر از غم کرد خار «۳» این چند بیت از حضرت شاه شجاع است:

گر پرسدت کسی که علی را نظیر هست با او بگو که آب به بوی گلاب نیست

در حضرت خدا بجز از ختم انبیاء کس را مقام و منزلت بو تراب نیست

افعال بدم ز خلق پنهان میکن دشوار جهان بر دلم آسان میکن

امروز خوشم بدار و فردا با من آنچه «۴» از کرم تو می‌سزد آن میکن چون شاه شجاع از زندگانی عاریتی مأیوس گردید، وصیت‌نامه‌ای نوشت و در طی عریضه مندرج ساخت «۵» و به حضرت آسمان رفعت صاحبقران، امیر تیمور گورکان فرستاد و سفارش از فرزند دل‌بند خود سلطان زین العابدین داشت و در آخر آن نگاهشت «۶» مخلص‌ترین دولت‌خواهان وفادار امیدوار شاه شجاع. و نامه‌ای دیگر به سلطان احمد پسر سلطان اویس ایلکانی فرستاد «۷» و بعد از نوشتن این دو سفارش‌نامه، استادان نجار در حضور او صندوق آرامگاه او را ساختند و عالم متقی را برای غسل تعیین نمودند و اختیار «۸» الدین حسن «۹» را از کرمان طلب

داشت که جنازه او را به مدینه طیبه رساند.

در ماه شعبان سال ۷۸۶: از جای غرور به دار سرور انتقال یافت «۱۰» و کلمه «حیف از شاه شجاع» تاریخ سال وفات اوست و پنجاه و سه سال زندگانی نمود و بیست و پنج سال پادشاهی کرد و در دامنه کوه چهل مقام که به صفا ضرابیان شهرت یافته، میانه شمال و مشرق شیراز به مسافت ربع فرسخی قبری است که حضرت کریم خان زند، سنگی بزرگ بر او انداخته است و

(۱). در متن: (کاران).

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۶۲.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۶۲.

(۴). در متن: (آنچه).

(۵). متن این نامه را در روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۶۴ تا ۵۶۷، بخوانید.

(۶). در متن: (انگاشت).

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۶۷.

(۸). در متن: (اختیار).

(۹). (اختیار الدین حسن قورچی). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۶۷.

(۱۰). (در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان) ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۶۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۱۸

میانه اهل شیراز به قبر شاه شجاع معروف گشته است «۱» و شاه شجاع قوه حافظه‌ای داشته که هفت هشت شعر عربی را به یک شنیدن بر خاطر می‌گماشت و از مراتب فنون علمیه عقلیه و نقلیه مهارتی تمام داشت و شعر فارسی و عربی بسیار گفته است «۲» و این رباعی از او معروف است:

جان در طلب وصل تو شیدائی شد دل در خم گیسوی تو سودائی شد

اندر طلب وصال تو گرد جهان بیچاره دلم بگشت و هر جائی شد در حبیب السیر نوشته است «۳»: شاه شجاع را نسبت به خواجه عماد الدین فقیه کرمانی، اعتقادی عظیم بوده و خواجه را گریه‌ای بود که در نماز با او موافقت می‌نمود و شاه شجاع این معنی را حمل بر کرامت خواجه عماد الدین می‌نمود و خواجه شمس الدین محمد حافظ، علیه الرحمه این غزل را در آن مقام فرموده است:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه‌زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

ساقی بیا که شاهد رعنا صوفیان آمد دگر به جلوه و آهنگ ناز کرد

ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم از آنچه آستین کوتاه و دست دراز کرد

ای کبک خوشخرام کجا می‌روی بایست‌غره مشو که گریه عابد نماز کرد

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدیدش‌منده رهروی که عمل بر مجاز کرد

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ما را خدا ز زهد و ریا بی‌نیاز کرد و شاه شجاع را با جناب خواجه صفائی نبود و چون بیت:

گر مسلمانی از این است که حافظ داردوای اگر از پس امروز بود فردائی «۴» از خواجه به عرض شاه شجاع رسید، گفت: از مضمون این بیت دانسته می‌شود که جناب خواجه را اعتقاد به روز قیامت نیست و پاره‌ای از فقها نوشتند که شک در وقوع قیامت کفر است و خواجه حافظ مضطرب «۵» گشته خدمت مولانا زین الدین ابو بکر [تایب‌ادی] «۶» که برای سفر حج در شیراز توقف داشت، رسیده،

کیفیت قصه بدانندیشان را بیان نمود، مولانا فرمود که مناسب آن است بیت دیگری پیش از این بگوئی که فلان چنین می گفت تا به مقتضای آنکه نقل کلمه کفر، کفر نیست، خلاصی یابی. خواجه علیه الرحمه این فرد را فرموده و پیش از آن مقطع مندرج ساخت:

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه می گفت [بر] در میکده‌ای با دف و نی ترسائی

### [وقایع فارس در روزگار سلطان زین العابدین]

و برحسب وصیت شاه شجاع، خلف الصدقش سلطان زین العابدین بر اریکه سلطنت قرار گرفت و اهل اصفهان به پادشاهی شاه یحیی برادرزاده شاه شجاع راضی گشته، او را از یزد خواستند و چون وارد اصفهان شد، اعیان و امرا او را بر تخت مملکت نشاندند و چند ماهی

(۱). از طرف انجمن آثار ملی در سالهای اخیر گنبدی با کاشیهای معرق بر این آرامگاه ساخته شد.

(۲). درباره شعر و شاعری شاه شجاع رجوع شود به تاریخ ادبیات ایران، صفا، جلد سوم، بخش دوم، ص ۱۰۸۹.

(۳). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۱۵.

(۴). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۱۵.

(۵). در متن: (مضرب).

(۶). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۱۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۱۹

به عیش و عشرت گذرانیده، در هوس تسخیر مملکت فارس افتاد و با لشکر یزد و اصفهان قاصد شیراز گردید، سلطان زین العابدین با سپاه فارس او را استقبال نمود و در نزدیکی پل نورامجد تلاقی کرده مصلحان خیراندیش پیش از جدال، بنای مصالحه را گذاشته، هر یک به مقر سلطنت خود عود نمودند و چون شاه منصور که در اواخر حیات «۱» شاه شجاع والی شوشتر بود، اخبار سلطان زین العابدین و شاه یحیی را شنید در طمع مملکت فارس افتاده از بهمان و شولستان تا حدود کازرون را تاخته، خرابی بسیار نمود و سلطان زین العابدین برای اطفای نایره ظلم او پیش از ورود به شیراز به جانب کازرون رفت و شاه منصور گریخته قاصد لرستان گردید «۲» و سلطان- زین العابدین وارد شیراز شده به عیش و طرب مشغول گشت و خواجه حافظ این چند بیت را فرموده به حضرت سلطان فرستاد:

خوش کرد یآوری فلکت روز داوری تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است ای نوردیده صلح، به از جنگ و داوری

حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی کاین خاک بهتر از عمل کیمیاگری و سلطان زین العابدین وزارت را کماکان بر خواجه توران شاه باقی گذاشت «۳».

در سال ۷۸۷: خالوی ماجد خود امیر مجد الدین مظفر را که نهال بوستان سیادت علویه بود و بر اقوان خود مرتبه سروری داشت بر تمامت امور دولتی متمکن و برقرار فرمود «۴» و امیر- غیاث الدین منصور شول که رتبه خود را بالاتر می دانست رنجیده، از شولستان «۵» به اصفهان رفت و شاه یحیی را بر نقض عهد و میثاق تحریض نمود و شاه یحیی با سپاه خود عازم شیراز گردید و سلطان زین العابدین به استقبال او رفت و سلطان هر منزلی پیش می رفت، شاه یحیی همان قدر به جانب اصفهان برمی گشت تا هر دو سپاه در خارج شهر اصفهان قرار گرفتند و چندین بار جنگ کردند و چون هوا مایل به سردی گشت و شاه یحیی در شهر اصفهان محصور شد به توسط خیر- خواهان، سلطان زین العابدین از اصفهان عود به شیراز نمود و اصفهانیان از بخل و امساک شاه یحیی متنفر گشته

جماعتی خانه او را محاصره کرد، پیغام فرستادند که باید بی‌سؤال و جواب، اصفهان را گذاشته، از پی کار خود روی. شاه یحیی در نیمه شب با عیال و متعلقان خود، از اصفهان به جانب یزد شتافت پس امیر علی میرمیران را از اصفهان به شیراز فرستاده، اظهار اطاعت و انقیاد نمودند «۶».

در سال ۷۸۸: سلطان زین العابدین بی‌منازعت و جدال وارد شهر اصفهان شد و بر تخت سلطنت نشست پس حکومت اصفهان را به امیر مجد الدین مظفر خالوی خود داده عود به شیراز

(۱). در متن: (حیوات).

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۷۴. حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۱۷.

(۳). حافظ از خواجه توران شاه که از رجال متین و عاقل و خیر عصر حافظ بوده و مدت وزارت و هم‌عهدی او با خواجه- حافظ نیز طولانی بوده، با اوصافی از قبیل: (آصف عهد)، (آصف دوران)، (آصف ثانی)، (خواجه)، (وزیر)، و (خواجه- جهان) یاد کرده است. (ر ک: تاریخ عصر حافظ، ص ۲۶۸). تورانشاه از سال ۷۶۶ تا ۷۸۶ وزارت شاه شجاع و چند ماهی وزیر سلطان زین العابدین بود و در سال ۷۸۷ وفات یافت.

(۴). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۱۷.

(۵). در حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۱۷: (سربستان).

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۸۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۲۰

نمود «۱». فارسنامه ناصری ج ۱ ۳۲۰ وقایع فارس در روزگار تیمور گورکان ..... ص: ۳۲۰

### [وقایع فارس در روزگار تیمور گورکان]

در همین سال [۷۸۸]: سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان، ایلچی به شیراز فرستاد و به سلطان زین العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو با ما در مقام دولتخواهی و اتحاد بود و در وقت وفات، سفارش ترا به ما نگاشت «۲» می‌باید به درگاه عالم پناه آمده تا ترا منظور نظر تربیت گردانیم و در کمال دولت و اقبال به حکومت‌پردازی، سلطان زین العابدین به خیالات باطله افتاده، اندیشه فاسد نمود [ه] به اهمال گذرانید و ایلچی را رخصت انصراف نداد، چون حضرت صاحبقرانی از قضیه مطلع شد؛

در سال ۷۸۹: از شهر ری عازم اصفهان و شیراز گردید و بعد از ورود به اصفهان وجهی حواله فرموده، محصلان گماشت و مغولان بی‌باک برای استرداد وجه ملتزمی «۳» با رعایا «۴»، تشدد آغاز کرده، متعرض اهل و عیال اصفهانیان شدند و آنها را بی‌طاقت نمودند، پس اهل اصفهان اتفاق نموده «۵»، دست تعرض به آنها دراز کرده، جماعتی را بکشتند و چون خبر این فتنه به حضرت صاحبقران رسید، فرمان یورش داده، سپاه بی‌اندازه بر شهر تاختند و فرمان لازم‌الاذعان صادر شد که باید هر کس از اهل اردو، یک‌سر از اهل اصفهان را تحویل دهد «۶»، بعضی از اهل علم و تقوی که ملازم حضرت صاحبقران بودند، سر از اهل اردو می‌خریدند و تحویل تحویلداران می‌نمودند در اول روز سری به پنجاه دینار می‌خریدند و در آخر روز به یک دینار می‌فروختند.

نوشته‌اند که در آنروز هفتاد هزار کس در اصفهان کشته شد «۷» و روز دیگر حضرت- صاحبقران عازم شیراز گشت و سلطان زین العابدین از شیراز عازم شوستر [شد و] فرار نمود و چون نزدیک رسید، شاه منصور همراهان او را به وعده دروغ فریفته آنها را به شوستر آورد و جمعی را فرستاد تا سلطان زین العابدین را گرفته در قلعه سلاسل شوستر محبوس داشت و چون حضرت گیتی‌ستان، سلطان صاحبقران وارد شیراز گردید و شاه یحیی برادرزاده شاه شجاع و سلطان- احمد والی کرمان برادر شاه شجاع و سایر طبقات

آل مظفر به آستان حضرت صاحبقران رسیده، مورد عنایت شاهانه گشتند.

در اثناء از ماوراء النهر خبر رسید که توغتمش خان «۸»، پادشاه دشت قبیچاق لشکر به حدود سمرقند و بخارا کشید و آتش نهب و غارت را در آن بلاد مشتعل داشته، بعد از این خبر حضرت صاحبقران حکومت یزد و فارس را به شاه نصرت الدین یحیی «۹» و کرمان را کماکان به سلطان احمد پسر امیر مبارز الدین محمد، ارزانی داشت و از شیراز به جانب ماوراء النهر شتافت و

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۸۱.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۸۲.

(۳). در متن: (ملزومی).

(۴). در متن: (رعایای).

(۵). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۱۹.

(۶). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۰.

(۷). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۰.

(۸). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۰.

(۹). در حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۰: (شاه نصیر الدین).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۲۱

### وقایع فارس در روزگار شاه منصور

شاه منصور پسر شاه مظفر پسر امیر مبارز الدین محمد از شوستر قاصد شیراز گردید بعد از ورود به فارس، شاه یحیی، تاب مقاومت با برادر کهتر را در خود ندید، بی‌منازعت شیراز را گذاشت و شاه منصور رایت اقتدار در مملکت فارس برافراشت و خواجه حافظ [رحمه الله علیه] این غزل را انشاء فرمود:

بیا که رایت منصور پادشاه رسیدنوبد فتح و بشارت به مهر و ماه رسید

جمال بخت ز روی ظفر نقاب گرفت کمال عدل به فریاد دادخواه رسید و یکی از پیشکاران شاه منصور برای خوش آمد گوئی، وظیفه ارباب علم و کمال را تخفیف داد، بعد از اطلاع، شاه منصور، مؤاخذه فرمود که آنچه را آبا و اجداد من داده‌اند، شایسته نقصان نیست، مبلغی بر وظائف افزود «۱» و خواجه حافظ این غزل را فرمود:

جوزا سحر نهاد حمایل برابر معنی غلام شام و سوگند می‌خورم

ساقی بیا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم، ز خدا شد میسر بعد از چند روز از شوستر خبر رسید که سلطان زین العابدین، از قلعه سلاسل خلاص گشته و باعث آن شد که کوتوال قلعه و جماعت مستحفظین، مروت کرده، گفتند که پادشاهی با جلالت، پناه به پسر عم خود آورد و به نامردی او را گرفته، حبس نمود و خود را بدنام داشت، به سلطان زین العابدین گفتند هر جا خواهی بروی، مانعی نیست پس سلطان به جانب عراق روانه شد و در اثنای راه، خالوی خود را امیر مجد الدین مظفر کاشی را که از اردوی صاحبقران گریخته، قاصد بغداد بود، ملاقات فرمود «۲» و بعد از مشاوره، عازم اصفهان شده، خالو و خواهرزاده به اصفهان رسید [ند و] «۳» بی‌کلفت خاطر، رایت اقتدار را افراشتند.

در سال ۷۹۱: شاه منصور با سپاه فارس به اصفهان رفت و سلطان زین العابدین مقاومت نیاورده، در شهر متحصن گردید و شاه منصور اطراف عراق را خراب کرده عود به شیراز نمود «۴».

در سال ۷۹۲: شاه یحیی والی یزد پیغام برای سلطان زین العابدین فرستاد که باید با عم کامکار سلطان احمد والی کرمان موافقت کرده، فارس را که ملک موروث شماسست از شاه منصور بازیافت کنید و سلطان زین العابدین، خدمت سلطان احمد، ایلچی فرستاد، بعد از استیذان، سلطان- زین العابدین از اصفهان به سیرجان آمد و سلطان احمد نیز وارد گشت و به اتفاق از طریق نیریز به خرامه «۵» که دو منزلی شیراز است وارد شدند و در انتظار شاه یحیی، سه روز توقف نمودند و شاه منصور که از جانب داراب و فرگ قاصد کرمان شده بود، تعجیل کرده خود را به شیراز رسانیده و تدارک و تهیه نموده به جانب آنها شتافت و بعد از ملاقات، جنگ در گرفته، شاه منصور نصرت یافت [و] سلطان زین العابدین و سلطان احمد از معرکه گریخته به قطروی نیریز رسیدند و سلطان زین العابدین از قطرو عازم اصفهان گردید و شاه منصور از شیراز به اصفهان رفت و سلطان- زین العابدین از اصفهان گریخته قاصد خراسان شد چون به شهر ری رسید برای آسایش دو سه روز

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۱.

(۲). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۱.

(۳). در متن: (رسیده).

(۴). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۲.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۸۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۲۲

توقف نمود، موسی جوکار غدار «۱» بر سر او آمده، او را گرفته در همین سال خدمت شاه منصور فرستاد، بعد از ورود بی مهلت چشمهای او را میل کشیده و او را نابینا کرده روانه قلعه سفید نمود و لشکر به یزد برده، اطراف یزد را غارت نمود و از یزد قاصد کرمان گشت و ایلچی خدمت عم خود، سلطان احمد فرستاد که باید آن عم کامکار و سایر آل مظفر با من موافقت کرده لشکر به ماوراء النهر برم و اسباب و اساس «۲» سلطنت امیر تیمور را بر هم زنم [و] از حد خطا، مصر را متصرف شوم سلطان احمد در جواب نوشت «۳» این خیالات ناشی از خبط دماغ و قلت عقل است زیرا که حضرت صاحبقران چندین هزار نوکر از من و شما بهتر دارد، پس شاه منصور اطراف کرمان را غارت کرده، عود به شیراز نمود و چون حضرت صاحبقران امیر گورکان، خاطر از مهمات ممالک ماوراء النهر آسوده ساخت، نوبت دوم، توجه به جانب عراق عجم فرمود و اعیان مملکت در سلک خدام آن حضرت قرار گرفتند. در سال ۷۹۵: حضرت صاحبقران، برای استخلاص مملکت فارس، از لرستان عبور فرموده، به شوشتر رسید، کوتوال قلعه سلاسل و حاکم شوشتر که از جانب شاه منصور بودند فرار کرده به شیراز رفتند و حضرت صاحبقران از طریق بهبهان وارد شولستان گردید و دامنه قلعه سفید را جای اردو قرار داد و مهتر سعادت فراش «۴» کوتوال به استحکام قلعه مغرور شده، طریق نافرمانی را پیمود و قلعه سفید چنانکه گفته آمد؛

دری هست با آسمان هم نبرد نبرده کسی نام او در نبرد و حضرت صاحبقران، فرمان داد تا تمامت سپاه از صبح تا شام، جنگ انداختند و تا سه روز بر این وجه گذشت، پس سپاه نامعدود از کوهی که عبور از او ممتنع می دانستند، عبور کرده، قلعه را گشودند و تمام قلعه‌گیان را کشتند و سلطان زین العابدین را از حبس نجات داده به پایه سریر اعلا رسانیدند و مورد عنایت گردید «۵»، پس عنان دولت را به شیراز منعطف ساخت و در صحرای جویم که در اصل گویم است «۶» در پنج فرسخی شیراز، نزول اجلال فرمود و شاه منصور از شیراز فرار نموده، چون نزدیک پل فسا رسید، جمعی از شیرازیان به او رسیدند، پرسید اهل شیراز بعد از ما چه می گفتند؟ معروض داشتند در وقت بیرون آمدن شنیدیم که می گفتند: آنهایی که ترکش هفده من و چماق ده من داشتند چون بز از گرگ گریختند و عیال ما را به دشمن سپردند شاه منصور «۷» از این سخن به هیجان آمده و تن به مرگ در داده، عود به شیراز

نموده، اسباب کارزار را مهیا کرده، با سه هزار نفر از جان گذشته قاصد اردوی صاحبقران گردید و چون نزدیک شد «۸»، سوارها را سه قسمت کرده، از سه جانب بر اردوی بیش از مار و مور تاخت و بعد از دو سه حمله، دو هزار

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۲. و روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۸۷.

(۲). در متن: (اساسه).

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۸۷.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۹۰. و حیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۳.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۹۰. و حیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۳.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۹۱.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۹۱. و حیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۳.

(۸). این واقعه در روز جمعه در سه فرسخی شیراز اتفاق افتاد. ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۹۲. و حیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۲۳

سوار از همراهان شاه منصور، از جانب چپ و راست اردو، شکست یافته، فرار نمودند و شاه منصور با هزار سوار دیگر فدائی‌وار، چندین بار، بر قلب سپاه تاخته، چندین صف را شکافته، مردمش را پراکنده ساخت و جز پنج نفر که میان شاه منصور و حضرت صاحبقران حائل بودند، باقی نگذاشت و حضرت صاحبقران، چون کوه راسخ از جای نرفت و به حمله دیگر شاه منصور چهار نفر از پنج نفر را دور انداخت و یک نفر دیگر از جان گذشته سپر بر روی حضرت صاحبقران کشید، پس شاه منصور، روی به جانب دیگر آورد «۱» و چندین صف را شکست و باز خود را به قلب سپاه زده مانند شیر گرسنه قاصد حضرت صاحبقران شد که امیرزاده، شاهرخ، از عقب شاه منصور درآمده، چندین نفر از همراهان او را بکشت و جز ده نفر سوار از او باقی نگذاشت و آن ده نفر را از شاه منصور دور انداخت و تیری بر شانه و تبری بر گردن شاه منصور آمده، او را از کارزار بازداشت «۲» و روی به جانب شیراز گذاشت و ملازمان امیرزاده شاهرخ به او رسیده، گریانش را گرفته او را از اسب انداختند و سرش را از تن جدا کرده، آورده، در پای اسب صاحبقران انداختند.

شهریار عصر منصور آنکه اودر زمین ملک تخم داد کشت

ملک هشت از دار دنیا چون برفت لاجرم تاریخ او شد «ملک هشت «۳»» و روز دیگر حضرت صاحبقران گیتی‌ستان، در ظاهر شهر شیراز نزول اجلال فرموده، تمامی اعیان آل مظفر مانند سلطان احمد، عماد الدین و سلطان مهدی پسر شاه شجاع از کرمان و نصرت الدین شاه یحیی و فرزندان او معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان ابو اسحق پسر سلطان او بیس پسر شاه شجاع از سیرجان، عازم اردوی کیوان شکوه گشت، بعد از ورود قرین اعزاز شدند و حضرت صاحبقران، بعد از مشاوره برای مصالح ملکی تمامی آل مظفر را گرفته، مقید داشت و مملکت فارس را به ولد ارجمند خود امیرزاده عمر شیخ «۴» سیورغال «۵» فرمود و پسران شاه شجاع، سلطان زین العابدین و سلطان شبلی که آن یک از جور و ظلم شاه منصور و این یک به حکم پدر نابینا گشته بودند، از شیراز روانه شهر سمرقند فرمود «۶» و در میانه راه سلطان معتصم پسر سلطان زین العابدین گریخته تا به جانب شام رفت و بعد از ورود سلطان زین العابدین و سلطان شبلی به سمرقند سیورغال و مرسوم برای آنها قرار داده رحل اقامت را انداخته تا آخر عمر به آسایش زندگانی نمودند. پس حضرت صاحبقران از شیراز به جانب اصفهان حرکت فرمود.

در شب دهم ماه رجب همین سال [۷۹۵]: در قصبه قمشه یا قریه مهیار اصفهان حکم به قتل تمامت آل مظفر از صغیر و کبیر فرموده آنها را کشتند «۷»:



به عبرت نظر کن به آل مظفرشهرانی که گوی از سلاطین ربودند

(۱). در متن: (اوراد).

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۹۲. و حیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۴.

(۳). این ابیات در روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۹۳، از قول امیر علی الدین عنیاق در تاریخ واقعه شاه منصور، گفته شده است.

اما حیب السیر، (ج ۳، ص ۳۲۴) گوینده ابیات را: (امیر علاء الدین) گفته است.

(۴). (به امیرزاده عمر شیخ بهادر سورغال فرمود). (ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۹۳).

(۵). سیورغال عبارت است از زمینی که پادشاه جهت معیشت به ارباب استحقات بخشید: تیول، عواید زمین که بجای حقوق یا مستمری به اشخاص بخشند.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۹۳. و حیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۵.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۴، ص ۵۹۳. و حیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۲۴ که در هفتصد و پنج و تسعین ز هجرت دهم شب ز ماه رجب چون غنودند

چو خرمابنان در زمانها برستند چو تره به اندک زمانی درودند «۱»

### وقایع فارس در روزگار ناپایان کار آل مظفر

و سلطنت آل مظفر به انقراض رسید و زمان پادشاهی آنان از سال ۷۲۳ «۲» تا ۷۹۵ به هفتاد و دو سال رسید و هفت نفر از آنها پادشاهی کردند «۳»: امیر مبارز الدین، شاه شجاع، شاه محمود، شاه زین العابدین، شاه منصور، شاه سلطان احمد، شاه یحیی. «۴»

### وقایع فارس در روزگار امیرزاده پیر محمد

امیرزاده عمر شیخ به آسانی نواحی فارس را منتظم داشت و قلاع را متصرف گشت و خراسان را آبادان داشت و فرزندان او را جز امیرزاده بایقرا، از ماوراء النهر به شیراز آوردند.

در سال ۷۹۶: که حضرت صاحبقران از فتح بغداد فارغ گشت و قاصد دیار بکر گردید، ایلچی به فارس فرستاده، امیرزاده، عمر شیخ را احضار داشت که با سپاه فارس و عراق از راه کوه کیلویه در حرکت آمده به اردوی شهریار آفاق ملحق شود و چون امیرزاده در سیرجان کرمان به محاصره قلعه آن مشغول بود، بعد از اطلاع، جماعتی را برای محاصره گذاشته به شیراز آمده تدارک یورش را مهیا کرده امیر سونجاک، به ضبط ممالک فارس مأمور نمود و تعمیر قلعه پهن دژ را که شاه شجاع آنرا خراب کرده بود، بر عهده کفایت او قرار داد و فرزند خود امیرزاده اسکندر را در شیراز نایب خود فرمود و پسر دیگر خود امیرزاده پیر محمد را مصحوب خویش نمود و با سپاه خونخوار از شولستان و کوه کیلویه گذشته «۵»، متوجه دیار بکر گردید و چون از کردستان عبور نمود به قلعه مختصری که او را خرمان یو «۶» گویند رسید، چون مطالبه غله و علوفه از اهل قلعه نمودند، آنها ترمز کرده، امیرزاده عمر شیخ، بر تل بلندی ایستاد که حکم به یورش دهد ناگاه تیری از جانب قلعه بر شریان «۷» امیرزاده رسیده در زمان مرغ روحش، قفس تن را بدرود نمود و لشکریان آن قلعه را به قهر و غلبه گرفته، اهلش را کشتند.

پیوسته به قصد ما از این دشت بگشاده کمان کش قضا شست

کس جان ز جفای او نبرده است تیرش همه بر نشانه خورده است «۸» چون سپاه فارس و عراق از سپهسالار خود مأیوس گشتند توکل بهادر را روانه اردوی صاحبقران داشتند و بعد از ورود او و اطلاع امرا بر واقعه، کسی را یارای رسانیدن آن قضیه را به حضرت

صاحبقران نبود، نه زبان گفتن داشتند و نه روی نهفتن،

مشکل همه آن است که ما مشکل خود را گفتن نتوانیم و نهفتن نتوانیم عاقبت بعد از اتحاد آراء این واقعه هائله را به عرض رسانیدند و صاحبقران به اصطباء خالی از

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۳۲۵.

(۲). در متن: (۷۴۳) با توجه به هفتاد و دو سال از تاریخ مغول، ص ۴۴۲، تصحیح شد.

(۳). در متن: (کرده).

(۴). مرحوم اقبال سالهای سلطنت این هفت تن را چنین نوشته است: امیر مبارز الدین (۷۲۳ تا ۷۶۰)، شاه محمود (۷۶۰ تا ۷۷۷)،

سلطان احمد (۷۶۰ تا ۷۹۵)، شاه یحیی (۷۶۰ تا ۷۹۵)، شاه شجاع (۷۶۰ تا ۷۸۶)، سلطان زین العابدین (۷۸۶ تا ۷۹۰)، شاه منصور

(۷۹۰ تا ۷۹۵). ر ک: تاریخ مغول، ص ۴۴۲.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۲۲۸.

(۶). در متن: (خرمان پو) بر طبق روضه الصفا، ج ۶، ص ۲۲۸، ضبط شد. در حیب السیر، ج ۳، ص ۴۵۹، (خرماتو).

(۷). در متن: (شیریان).

(۸). ر ک: حیب السیر، ج ۴، ص ۴۵۹. و روضه الصفا، ج ۶، ص ۲۲۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۲۵

اضطراب آیه کریمه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «۱» را مکرر تلاوت نمود و حکمرانی مملکت فارس را به فرزند ارجمند او امیرزاده پیر محمد مفوض داشت و حکم فرمود که امیرزاده، جنازه پدر را از قلعه خرمان یو، برداشته به شیراز برد و از شیراز به شهر کش رسانیده در بقعه‌ای که از مستحذات حضرت - صاحبقران است در جوار مزار فیض الانوار شیخ شمس الدین، مدفون سازند و منشور این احکام را، قراهدار، از اردوی صاحبقران در قلعه خرمان یو، به شاهزاده پیر محمد رسانید «۲» و شاهزاده به موجب فرموده، عمل نموده، وارد شیراز گردید، پس جنازه امیرزاده عمر شیخ را به شهر کش رسانیده مدفون گردید.

در سال ۷۹۷: امیرزاده پیر محمد والی مملکت فارس، با امیر حسین و امیر سونجک و علی بیگ، برحسب اشاره حضرت صاحبقران با لشکر فارس و عراق در نزدیکی رودخانه کر آذربایجان به اردوی کیوان شکوه پیوستند و بزودی عود نمودند «۳».

در سال ۷۹۸: سلطان محمد پسر ابو سعید طبسی خراسانی «۴» در یزد، آغاز خودرانی کرده، تصرف در اموال دیوانی نموده، داروغگان شهر یزد را اخراج فرمود و چون در شهر همدان این خبر به حضرت صاحبقران رسید، فرمان صادر گردید که امیرزاده پیر محمد و امیر تیمور خواجه و امیر آقبوق «۵»، از شیراز با لشکر فارس حرکت کرده، یزد را مسخر نمایند و چون در نواحی شهر یزد علفزاری نیست، تمامی اسب و استر اهل لشکر را در چمن کوشک زرد فارس گذاشته همه کس پیاده به جانب یزد حرکت کنند. امیرزاده پیر محمد به فرموده عمل نمود و شهر یزد را محاصره فرمود و چون کار بر سلطان محمد پسر ابو سعید سخت گردید، خود و اتباعش، شهر را گذاشته، فرار نمودند و در بروجرد «۶» دستگیر شده به قتل رسیدند و بعد از فتح یزد، لشکریان را رخصت انصراف داده، به اوطان خود رفتند و برحسب فرمان، امیرزاده پیر محمد از راه خراسان متوجه قندز و کابل و غزنین و قندهار «۷» گردید و امیرزاده محمد سلطان و امیر جلال الدین حمید و امیر شاه ملک و امیر - ارغون شاه برای نظم مملکت فارس و خوزستان مأمور گشتند و در همین سال وارد شیراز گردید و امیرزاده محمد سلطان بعد از ضبط فارس و خوزستان.

در سال ۷۹۹: چون خواست برای نظم شبانکاره و سواحل دریای فارس و هرمز روانه شود، بعد از مشاوره، راهها را، قسمت نموده خود از جانب فسا و دارابجرد در حرکت آمد «۸» و امیر حاجی سیف الدین بواسطه مرضی که داشت در کربال بازایستاد و امیر

جهان‌شاه در ملازمت رکاب ظفر انتساب روانه شدند و امیرزاده رستم، پسر امیرزاده عمر شیخ به اتفاق امیر شاه ملک راه کازرون را پیش گرفتند و امیر جلال‌الدین حمید و ارغون شاه و امیر ایکجکک به راه جهرم و لار عزیمت دریابار نمودند و سایر امراء از راههای دیگر روانه گشتند و در میانه راهها هر کس به قدم

(۱). قسمتی از آیه ۱۵۶ سوره بقره: (۲).

(۲). در متن: (رسانیدند).

(۳). رک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۲۲۸، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۲.

(۴). رک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۲۵۹.

(۵). در روضه الصفا، ج ۶، ص ۳۳۲: (آقبوقا).

(۶). در متن: (یزدجرد) با توجه به روضه الصفا، ج ۶، ص ۲۶۱، ضبط شد.

(۷). در روضه الصفا، ج ۶، ص ۲۶۱: (متوجه قندز و بقلان شد).

(۸). رک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۲۶۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۲۶

اطاعت پیش می‌آمد، مورد عنایت می‌گشت و هر کس از باج و خراج روی می‌تابید پایمال حوادث می‌شد و جماعتی که به حصار قلعه مستظهر بودند، بعد از گشوده شدن مورد سیاست می‌شدند مانند [قلعه تنگ زندان و گوشکل و شامل و مینا و ترک و منوجان و تازیان] «۱» و بهمنی و تنگ‌رنه «۲». و محمد شاه حاکم هرمز از عبور لشکر امیرزاده محمد سلطان هراسیده، از بندر جرون یعنی بندر عباس حرکت کرده، پناه به جزیره هرمز برد و به توسط رسل و رسائل اظهار عجز و بیچارگی «۳» نموده، تحف و هدایای دریائی و صحرائی را که از اندازه گذشته بود، فرستاد و مالیات چهار ساله را داده، مورد عنایت گردید و امیرزاده محمد سلطان امراء مقضی المرام عود به شیراز کرده، فارس را به امیرزاده پیر محمد واگذاشته، قاصد ماوراء النهر شدند «۴».

در همین سال [۷۹۹]: در شهر کش خدمت صاحبقران رسیده مورد عنایت ملوکانه گردیدند.

در سال ۸۰۲: از منزل جام خراسان، خسرو کشورستان، امیرزاده رستم را با ده هزار نفر سوار، روانه فارس نمود که به اتفاق برادر بزرگ خود امیرزاده پیر محمد متوجه بغداد شوند، امیر سونجکک را در رکاب امیرزاده رستم قرار داد و بعد از ورود آنها به شیراز، از امیرزاده پیر محمد، امیر سعید- برلاس و علی بیک را به ضبط مملکت فارس گذاشته، به رفاقت امیرزاده رستم و امیر سونجکک قاصد بغداد شدند «۵» و چون به بلده نوبندگان شولستان رسیدند، امیرزاده پیر محمد، تمارض کرده، عود به شیراز نمود «۶» و امیرزاده رستم، الوار کوه کیلویه را غارت کرده از طریق بهبهان و شوشتر به جانب بغداد برفت و امیرزاده پیر محمد به اغوای مردم نادان که ملازم او بودند، تصورات باطله و خیالات فاسد نموده به ترتیب سمومات قاتل و تدبیرات باطل مشغول گشت و جماعتی از خیرخواهان، کیفیت واقعه و اندیشه‌های باطل امیرزاده را به امیر سعید برلاس گفتند و بعد از تحقیق و تفتیش، امیر سعید برلاس، امیرزاده پیر محمد را در قلعه پهن‌دژ شیراز محبوس داشت و به جهت احتیاط خود نیز در قلعه توقف نمود و علی بیک عیسی را بر محافظت شهر شیراز گماشت و عرضه داشتی مشتمل بر وقوع این قضیه به اردوی اعلا که در قره‌باغ آذربایجان بود، فرستاد بعد از اطلاع حضرت- صاحبقران بر واقعه امیر الله داد را مأمور به شیراز فرمود و منشور ایالت فارس را به نام امیرزاده رستم قرار داد و بعد از ورود امیر الله داد به شیراز، مفسدان بدآموز را به قتل رسانیده، فرمان حکومت فارس را در عراق عرب به امیرزاده رستم فرستاد و امیرزاده رستم بر جناح استعجال از عراق عرب به شیراز آمد و امیرزاده پیر محمد را روانه اردوی اعلا نمود «۷».

در سال ۸۰۳: امیرزاده رستم، با سپاه فارس و لشکر خوزستان از شیراز حرکت کرده، در

(۱). نام قلاع برحسب روضه الصفا، ج ۶، ص ۲۶۳، تنظیم شده متن چندان رسا و منظم نیست. (رک: فارسنامه، ص ۶۸، چاپ سنائی) که چنین است: (مانند قلعه ترک و مشکو و کبیر و شمیل و میناب و بهمن و تنگ‌رنه و تازیان) که با توجه به استفاده کامل مؤلف از روضه الصفا می‌باید متن روضه الصفا را ترجیح داد.

(۲). در حدود چهار فرسخی شرقی داراب.

(۳). در متن: (بیچاره گی).

(۴). رک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۲۶۳.

(۵). رک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۳۳۲.

(۶). رک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۳۴۰.

(۷). رک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۳۴۰ و ۳۴۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۲۷

حوالی حلب به اردوی اعلای صاحبقرانی پیوست و در همه فتوح بلاد، از حلب و شام و بغداد با اردوی کیوان شکوه موافقت داشته، مردانگی و شجاعت خود را ابراز داد و چون حضرت - صاحبقران از عراق عرب عازم آذربایجان گردید.

در اوائل سال ۸۰۴: امیرزاده رستم به اشاره علیه، قاصد مملکت فارس گشته، بر جناح تعجیل، وارد دار الملک شیراز گردید.

در سال ۸۰۵: حضرت صاحبقران، نظر مرحمت و پرتو محبت، بر امیرزاده پیر محمد پسر امیرزاده عمر شیخ انداخته، مورد عنایتش ساخته، به تجدید فرمانفرمائی مملکت فارس سرافراز گردید و امیر لطف الله بیان تیمور و امیر چلیان شاه پرلاس را به ملازمت او معین فرمود و شاهزاده روانه مملکت فارس گردید و به فرموده صاحبقران امیرزاده رستم که از شیراز مأمور به رفتن به اردوی اعلی بود، در منزل خوانسار با برادر بزرگ خود امیرزاده پیر محمد ملاقات کرده، یکدیگر را در آغوش محبت کشیده، هر یک روی توجه به مقصود خود نهادند، پس در بین راه فرمان ایالت و حکمرانی اصفهان برای امیرزاده رستم رسیده، عازم اصفهان گردید.

در سال ۸۰۶: مولانا قطب الدین صدر «۱» که در سال پیش برای تفریح محاسبات دیوانی به شیراز آمده بود مبلغ سیصد هزار دینار کپکی «۲» از رعایای فارس و محترفه شیراز به بهانه نثار و پیشکش گرفته بود و در این سال مولانا صاعد «۳» به اردوی اعلی آمده، قضیه را به سمع حضرت - صاحبقران رسانیده، شحنة عدالت نشان شهریار زمان، فرمان داد که شیخ درویش الهی، مولانا را با دو شاخه و زولانه «۴» به شیراز برد (و دو شاخه چوبی را گویند که دو شاخ داشته باشد، بر گردن گنهکاران گذارند و زولانه بفتح زاء بر وزن جودانه آهنی باشد که بر پای ستم‌پیشگان زنند و آنرا به ترکی پخاد گویند) و نوکر مولانا که نامش ارغون «۵» بود و آن حرکت ناپسند از او صادر گردیده بود، از حلق بیاویزند و تلافی و تدارک ظلمی که بر رعایا و مظلومین شده، [ب] نمایند و از جانب سنی الجوانب صاحبقران فرمان صادر گردید که مولانا صاعد و نویسندگان فارس که از فارس آمده‌اند، صورت ظلم مولانا صاعد را به مسامع علیه رسانیده به شیراز روند و خاطر نشان اهل فارس نمایند که آنچه را مولانا قطب الدین گرفته، بر رضا و امضای حضرت گیتی ستان نبود و آن حضرت خواجه ملک‌شاه سمنانی را «۶» برای ضبط مالیات با آنها، مصاحب فرموده آنها را روانه شیراز بساخت و چون این جماعت با فرمان ویرلیغ وارد شیراز گشتند، اولاً ارغون را از حلق برکشیدند و روز جمعه که تمامت مردمان شهری و روستائی در مسجد جامع عتیق شیراز جمع گشته، صحن و بام مسجد پر از خلق شده بود، مولانا قطب الدین صدر را در پای منبر سنگی با دو شاخه و

(۱). در روضه الصفا، ج ۶، ص ۴۵۷، مولانا قطب الدین قمی. در حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۲۰: (مولانا قطب الدین قرومی - صدر).

(۲). (به فتح اول و کسر ثانی)، نوعی دینار و تومان که در عهد مغول و تیموریان و صفویان متداول بود.

(۳). در حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۸۷: خواجه احمد صاعدی. و ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۸۷.

(۴). ر ک: آندراج: (دو شاخه چوپ و پیکان و نیزه دو شاخ و آلتی است که بر گردن مجرمان نهند و محبوس کنند و آنچه بر پای نهند، کنده گویند) - زولانه بر وزن جودانه همان زولانه است که بندی است از آهن که بر پای ستور و مردم دیوانه نهند.

(۵). در روضه الصفا، ج ۶، ص ۴۵۸: (ارغنون). در حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۲۰: (ارغون).

(۶). در روضه الصفا، ج ۶، ص ۴۵۸: (خواجه ملک سمنانی).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۲۸

زولانه حاضر ساخته مولانا صاعد بر منبر رفته، سخنان شهریار آفاق را به مردمان بازگفت و این بیت «۱» را بخواند:

اگر خراب شد آن مملکت ز شاه مدان که نزد مردم دانا گناه مولاناست و از در و بام مردم به غوغا درآمده، ثنا و شکر پادشاه عدالت پناه را به گوش ساکنان عالم علوی رسانیدند و در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را که از اردوی اعلی به همراه خود آورده بودند، در حضور علما و سادات و بزرگان، بی کم و کاست به صاحبان مال تسلیم کردند و در این باب خطوط نوشته به اسامی حضار مجلس مزین داشتند و بعد از انجام این مهم امیرزاده پیر محمد دو شاخه و زولانه را از مولانا قطب الدین صدر برداشته روانه سمرقندش داشت «۲» و چون حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان از نظم ممالک مصر و شام و تمامی بلاد روم و گرجستان و ایران و هندوستان و ترکستان کوچک و بزرگ فراغت یافت، به دار السلطنه خود سمرقند رفته، برای تدارک جرائم و کفارات مظالم که از اول طلوع دولت و اقبال سلطنت برای مصلحت ملکی یا خودرانی متحمل گشته بود به عزم و حزم جزم ملوکانه به نیت جهاد فی سبیل الله قاصد ممالک ختا و چین گردید «۳» و فرمان لازم الاذعان شرف صدور یافت که امرا و نوئیان هر یک با سپاهی انبوه، حاضر شوند و در اندک زمانی، لشکر بیش از مار و مور در اکناف سمرقند مجتمع شدند.

در کتاب روضه الصفا نوشته است «۴» که: از امیرزاده سلطان احمد پسر امیرزاده سیدی - احمد پسر امیرزاده میرانشاه شنیدم که می فرمود دفتر سان سپاه صاحبقران در نزد من است و در آن نوشته است که در سفر ختا «۵»، ملازمان خاصه حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان، سیصد و هشتاد و دو هزار و ششصد و دوازده نفر بوده اند و مجموع لشکر ظفر اثر در آن سفر، به هشتصد هزار سوار و پیاده می رسید و حضرت صاحبقران با این شماره سپاه،

در ماه جمادی الاولی سال ۸۰۷: در اوائل قوس، از سمرقند، نهضت به جانب ختا فرمود.

نبد بر زمین ذره «۶» را جایگاهانه اندر هوا باد را مانده راه و چندین هزار خروار غله مقرر داشت که بر ارابه‌ها بار کردند «۷» که در عرض راه زراعت نموده تا در وقت مراجعت سیورسات سپاه آماده باشد و چندین هزار شتر آبستن در اردو داشت که در وقت احتیاج، شیر شتر قوت مردمان شود و چون چند منزل شتافتند آفتاب عالمتاب به نیمه برج جدی رسید و از شدت سرما رود سیحون چون یکپارچه نقره خام، یخ گردید «۸» و قله کوه و صفحه صحرا از بسیاری برف یکسان گشت و حضرت صاحبقران برای خلاصی اردو بر جناح استعجال

(۱). (این بیت خواجه عماد فقیه را تغییر کرده و بدین نهج بر زبان گذرانید) ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۴۵۸.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۴۵۸.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۴۸۴.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۴۸۰ و ۴۸۱.

(۵). در متن: (خطا).

(۶). بیت از شاهنامه است منتهی بجای (ذره) در آنجا (پشه) می‌باشد. ر ک: شاهنامه دبیر سیاقی، ج ۵، ص ۲۰۲۶، بیت ۵۰۳.

(۷). در متن: (کرده).

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۴۸۳ و حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۳۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۲۹

حرکت می‌فرمود و دست و پای چندین هزار نفر از سرما، سیاه گشته، شقاقلوس گردید و آن حضرت برای دفع سرما، از تجرع باده سرخ و زرد فایده ندیده، خاطر خود را در آشامیدن عرق خرما و کشمش آسوده داشت و دو سه شبانه روز اکتفا به عرق نموده از خوردن بازماند و مزاجش متبدل گشته «۱»، پرستارانش حمل بر خمار نموده کمایتداوی شارب الخمر بالخمیر دو سه جام دیگر به آن حضرت پیمانند و تب پیدا گشته آنافانا اشتداد یافت و دست اطباء حاذق از علاج کوتاه گردید و چون اصل مرض دماغی نبود حواس خمسه باطنی‌اش بجا مانده، مرگ را در خود مشاهده نمود، قطع رشته امید زندگانی فرمود و با اعتقادی درست و نیتی راست توبه نصوص از جمیع منهیات شرعیه فرمود و آلات مناہی را درهم شکست «۲» و ولایتعهد سلطنت و فرمانروائی سمرقند را به نبیره خود امیرزاده پیر محمد پسر امیرزاده جهانگیر، برحسب وصیت وا گذاشت و او را از غزنین که مقرر حکومتش بود، طلب داشت، پس قاریان را «۳» حاضر ساخته به تلاوت کلام الله- مجید مشغول گشتند و خود کلمه طیبه شهادتین را مکرر می‌نمود تا در میانه نماز شام و خفتن شب هفدهم ماه شعبان همین سال داعی حق را لیک اجابت گفته از دار غرور به منزل سرور انتقال نمود.

دریغ آن خداوند دیهیم و تاج که او بود آئین و دین را، رواج

دریغ آن جهاندار «۴» با اعتقادصلاح و پناه بلاد و عباد «۵» و برای تاریخ وفاتش گفتند:

شهنشاهی که مأوایش بهشت جاودان آمدوداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد «۶» پس جنازه او را از خطه «انزار» همه‌جا از روی یخ گذرانیده به شب بیست و دویم ماه شوال همین سال وارد دار الملک سمرقند گردید و در گنبدی که برای مدفن خود ساخته و پرداخته بود، دفن نمودند «۷».

سران ملک پیراهن دریدنددم و یال ستوران را بریدند «۸»

### [وقایع فارس در روزگار شاهرخ]

مدت زندگانش هفتاد و یک سال و زمان جهانگیری و سلطنتش به استقلال سی و شش سال و سی و شش نفر اولاد و نبیره به یادگار بگذاشت «۹» که هیچکس بر وصیت او عمل ننمود بلکه هر یک برای خود لوای سلطنتی افراشت و امیرزاده شاهرخ پسر صاحبقران امیر تیمور گورکان در شهر هرات در ماه مبارک رمضان همین سال، بعد از مراسم تعزیت و سوگواری در ساعتی سعد

(۱). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۳۴.

(۲). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۳۴ و روضه الصفا، ج ۶، ص ۴۸۵.

(۳). اشارت علیه صدور یافت که مولانا هیبت الله ... بدرون خرگاه درآید و به تلاوت قرآن مجید ... مواظبت نماید). ر ک:

حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۳۴.

(۴). در حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۳۴: (پاک‌اعتقاد).

(۵). (این واقعه در شب چهارشنبه هفدهم شعبان ۸۰۷ در وقتی که آفتاب در هشتم درجه حوت بود روی نمود). ر ک:

حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۳۵.

(۶). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۳۵. اما روضه الصفا، (ج ۶، ص ۴۸۶)، این بیت را از مولانا بهاء الدین جامی می‌داند.

(۷). ر ک: حبيب السیر، ج ۳، ص ۵۳۶. و روضه الصفا، ج ۶، ص ۴۸۹.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۴۸۷.

(۹). ر ک: حبيب السیر، ج ۳، ص ۵۴۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۳۰

بر اریکه سلطنت قرار گرفت و خطبه و سکه را به نام خود مزین داشت «۱» و ایلچیان برای رسانیدن خبر جلوس میمنت مأنوس، به اطراف خراسان و مازندران و بلاد ایران روانه ساخت و چون خبر وفات حضرت صاحبقران به شیراز رسید، امیرزاده پیر محمد پسر امیرزاده عمر شیخ که فرمانفرمای مملکت فارس بود، امیر لطف الله بیان تیمور چلبان شاه پرلاس «۲» و دیگر اعیان مملکت را خواسته، در مقام مشاورت برآمده هر یک رایی زدند و امیرزاده برخلاف آنها گفت: صلاح مملکت فارس و اصفهان و همدان که در تحت اقتدار من و دو نفر برادران من: امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر است چنین می‌دانم که حضرت خاقان سعید، شاهرخ که به‌علاوه آنکه عم اکرم ماست بعد از وفات والد ماجد ما، به فرمان صاحبقران والده ماجده ما، در ازدواج آن خاقان درآمد و سمت پدری در حق ما بهم رسانید و همیشه ما را ملحوظ عنایت خود داشت، بهتر آن است که خطبه و سکه این سه مملکت را به نام نامی او زینت دهیم و در ظل عطوفت او در مهد آسایش به استراحت زندگانی کنیم. تمامت اهل مشاورت رأی او را پسندیده، امر را مقرر داشتند و ایلچی به دربار معدلت مدار، روانه ساختند و در طی عریضه، معروض داشتند:

همه بندگانیم شهرخ‌پرست من و رستم، اسکندر و هر که هست «۳» و بعد از ورود ایلچی شیراز به خراسان، حضرت خاقان شاهرخ او را نوازش فرموده با نیل مقصود، روانه‌اش داشت و بعد از رسیدن ایلچی از خراسان به شیراز، امیرزاده پیرمحمد به استظهار تمام به مهمات ملکی پرداخت و امیر تمور ملک را با خلعت خاص روانه یزد نموده، داروغه یزد را طلب داشت و دیگری را به جانب ابرقوه فرستاده، سلطان محمود داروغه را بخواست و هر دو نفر داروغه، امتثال فرمان کردند و با پیشکش‌های لایق وارد شیراز گردیده، مورد عنایت شده، در سلک امراء انتظام یافتند و حکم فرمود که تمامت سپاه فارس و عراق عجم در دار الملک شیراز، ملازم درگاه باشند، پس مردمان پراکنده در شهر شیراز جمع گشته، نام هر یک در دفتر لشکر-نویس، ثبت کردند و در بین امیرزاده اسکندر از همدان فرار کرده وارد شیراز گردید و از امیرزاده عمر پسر امیرزاده میرانشاه پسر حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان شکست یافته بود و امیرزاده پیر محمد با او به عطوفت و مهربانی سلوک نموده، و ایلچی روانه کرمان داشته امیر ایداگو «۴» را طلبید و امیر سر در اطاعت نیاورده، ایلچی را مأیوس نموده، روانه‌اش داشت، پس امیرزاده- پیر محمد با لشکر آماده، قاصد کرمان گردید و امیرزاده اسکندر والی یزد به او پیوست و در بین راه خبر رسید که جماعتی در کمینگاه به خیال غدر نشسته‌اند. امیرزاده اسکندر بر آنها تاخته، جمعی را کشته، فوجی را اسیر داشت. باقی، فرار کرده به شهر کرمان رسیدند امیر ایداگو در پس حصار شهر کرمان نشست و سپاه فارس شهر را محاصره نمود، بعد از چند روز عالیجناب سیادت‌مآب، سرور اهل فقر و کسوه درویشی، شاه نعمت الله [ولی] از شهر کرمان درآمده، برای مصالحه مبالغه نمود و امر صلح را مقرر فرمود و امیر ایداگو پیشکش‌های لایق از شهر به اردو فرستاد و روز دیگر امیرزاده پیر محمد قاصد شیراز گردید و امیرزاده اسکندر عازم یزد شده هر یک به مقرر حکومت خویش

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۰۰.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۲۰.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۲۱.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۲۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۳۱

رسیدند «۱».

در سال ۸۰۹: جماعتی از بدخواهان که در لباس نیکخواهی ملازم امیرزاده پیر محمد و امیرزاده اسکندر بودند، بنای فساد را گذاشته، یگانگی آنها را به بیگانگی رسانیدند «۲» و امیرزاده- پیر محمد، امیرزاده اسکندر را گرفته، مقید داشت و حکومت یزد را به معتمدی سپرد و خزانه او را از یزد به شیراز فرستاد و خود با سپاه فراوان از یزد به جانب اصفهان رفت و امیرزاده رستم به محاصره شهر پرداخته، قدم بیرون نگذاشت و امیرزاده پیر محمد از اصفهان با صد عز و ناز وارد شیراز گردید و امیرزاده اسکندر را با قید روانه خراسان داشت و امیرزاده اسکندر در طبرس قید را شکسته، از جانب بیابان به اصفهان آمد و امیرزاده رستم وجود او را مغتنم دانسته به استقبالش شتافت و او را به احترام تمام به شهر آورد و امیرزاده پیر محمد از اتفاق دو برادر اندیشیده، نوکران امیرزاده اسکندر که در شیراز بودند گرفته محبوس نمود «۳» پس امیرزاده اسکندر و امیرزاده رستم لشکر فراهم آورده، قاصد شیراز شدند و امیرزاده پیر محمد حکم فرمود که جماعتی بر سر بند امیر و سایر گذارگاه (های) رودخانه کربال و مرودشت و رامجرد، برای منع عبور سپاه اصفهان توقف کنند «۴» و تیمور خواجه را در دهنه تنگ فاروق و تنگ سیوند گماشت که امیرزاده اسکندر وارد مشهد مادر سلیمان گردید، روز دیگر بر سپاه تیمور خواجه حمله نموده، آنها را پراکنده ساخت و تیمور خواجه به امیرزاده پیر محمد پیوست و امیرزاده اسکندر و امیرزاده رستم تا کنار رودخانه مرودشت و کربال تاخته، گذارها را مضبوط دیده، متحیر گشتند، پس جمعی در برابر بند امیر گذاشته، بنای نقاره زدن را نمودند و باقی سپاه را از جایهای مناسب رودخانه گذرانیدند و مستحفظین، بعد از اطلاع فرار نمودند و امیرزاده پیر محمد عود به شیراز نموده برج و بارو را محافظت نمود و سپاه اصفهان، با دو نفر امیرزاده وارد جلگه شیراز گشته و در بیرون درب سلم «۵» که به دروازه شاه داعی مشهور شده نزول اجلال نمودند و باران به اندازه‌ای بارید که مجال توقف نکرده، اردو را برداشته در دامنه کوه صبوی شیراز منزل نمودند و تا چهل روز به امر محاصره مشغول شدند چون از فتح شیراز مایوس شدند، عطف عنان به جانب گرمسیرات فارس نموده، بیشتر از قرار غارت کرده، عود به اصفهان نمودند و امیرزاده پیر محمد خودسازی کرده، در فکر انتقام افتاد «۶» و با استعداد تمام، عازم اصفهان گردید و امیرزاده رستم از وبای اصفهان گریخته در کندهان «۷» توقف داشت، چون سپاه فارس با سپاه اصفهان مقابل شد و جنگ در پیوست، اصفهانیان شکست- یافته، پراکنده شدند و امیرزاده رستم فرار کرده صلاح خود را در توقف ندیده به کاشان رفته، چند روزی استراحت نمود و امیرزاده اسکندر به او پیوسته، به اتفاق روانه خراسان شدند و امیرزاده پیر محمد با فر جمشیدی وارد اصفهان گردید و مردمانش را استمالت نمود و بساط عدل و انصاف بگسترده و فرمود که دفترهای پیشین را شستند و دفتری را به اعتدال نوشتند و ایالت اصفهان را

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۲۲.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۶۶.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۶۶.

(۴). (از سربند عضد الدوله دیلمی تا پیش قلعه ماران کنار رودخانه را که محل گذار است مضبوط دارند). ر ک: روضه- الصفا، ج ۶، ص ۵۶۶.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۶۷.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۶۷.

(۷). در روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۶۷: (گندمان).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۳۲

به ولد ارجمند خود امیرزاده عمر شیخ وا گذاشت «۱» و تمامت بلاد عراق را مسخر نمود و برای هر یک حاکمی معین فرموده عود



به شیراز نمود.

در سال ۸۱۰: برای تسخیر خوزستان از شیراز حرکت کرده، چون وارد رامهرمز گردید جمعی را با عهدنامه نزد امیر خواند پرلاس و امیر شیخزاده توکلی که والی آن سامان بودند فرستادند و امرا با تحف و هدایا در شهر شوشتر وارد اردوی کیوان شکوه شده، مورد عنایت گشتند و امیرزاده پیر محمد از شهر شوشتر به شهر دزفول رفته، نظمی لایق بداد، پس تشریف‌فرمای هویزه گردید «۲»، ایل و احشام آن ناحیه، سر در اطاعت آورده، پیشکشهای لایق گذرانیدند و تمامت نواحی خوزستان تا سرحد بغداد مسخر گردید و برای هر ناحیه حاکمی قرار داده عود به شیراز نمود و امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر چون به خراسان رسیدند، امیرزاده رستم خدمت خاقان سعید، شاهرخ رسیده، مورد عنایت گردید و امیرزاده اسکندر به جانب بلخ شتافت و مدتی به مشقت گذرانید تا آنکه حضرت خاقان سعید، پرتو عنایت بر او انداخته، سفارش نامه او را به امیرزاده پیر محمد نوشته برای او فرستاد، چون توفیق حضرت خاقانی به امیرزاده اسکندر رسید مطمئن گشته به استظهار مهر برادری روی به جانب شیراز آورد «۳» و در ۲۶ رمضان در وقت نماز شام سال ۸۱۱: با پای پیاده، از تنگ الله اکبر گذشته وارد شیراز گردید «۴» و در خانه خواجه حسین طیب شرف نزول ارزانی داشت، همان ساعت خبر به امیرزاده پیر محمد رسید، دست از طعام خوردن کشیده، او را به احترام لایق وارد مجلس ساختند و انواع دلجوئی و مهربانی با او بجای آورده، اسباب پادشاهی برای او آماده داشت و در محله موردستان شیراز خانه مهیا فرموده، او را منزل دادند.

در سال ۸۱۲: امیرزاده پیر محمد برای تسخیر کرمان، سپاهی فراهم آورده و امیرزاده-اسکندر را مصاحب خود ساخته قاصد کرمان گردید «۵» و چون به منزل دوچاهه «۶» رسیدند خواجه-حسین شربت‌دار که امیرزاده پیر محمد او را از رتبه طبیبی به مرتبه امارت و ریاست رسانیده بود با طایفه‌ای از اوباش موافقت کرده، در نیم‌شب به خرگاه شاهزاده پیر محمد درآمده او را شربت شهادت چشانیدند و در همان وقت خبر به امیرزاده اسکندر آوردند بی تأمل سوار شده دو روزه به شیراز رسید و با تیمور خواجه که نائب مناب امیرزاده پیر محمد بود، واقعه را در میان آورد، اعیان شیراز را گمان افتاد که این قضیه با «۷» اطلاع امیرزاده اسکندر بوده و چون مردمان اردو پی‌درپی رسیدند و بیگناهی امیرزاده اسکندر معین گردید و تمامت اعیان و بزرگان شیراز با او موافقت کرده بر اریکه ایالت مملکت فارس قرار گرفت که خواجه حسین شربت‌دار در تمنای سلطنت، امرای اردو را با خود موافق کرده با جلالت تمام قاصد شیراز گردیده، منزل به منزل آمده، شهر شیراز را محاصره نمود و خواجه حسین شربت‌دار که خود را شاه حسین پنداشته، به دروازه

(۱). در متن: (واگذاشتند). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۶۸.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۶۹.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۶۹.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۷۰.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۷۱.

(۶). در متن: (دوچاه‌یر).

(۷). در متن: (به).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۳۳

موردستان آمده با کلو علاء الدین محمد موردستانی سخنان گفته، جوابهای سخت شنیده، عود به خرگاه سلطنت خود نمود «۱».

در روز دیگر سپاه خواجه حسین برای تسخیر شهر یورش آوردند و مردمان شهری پای ثبات فشرده، کاری نکرده عود نمودند و در

عصر همان روز یکی از امرای سپاه خواجه حسین از اردو کوچ کرده وارد شیراز گردید و خواجه حسین از این واقعه پریشان گشته از اردو بیرون رفت و روز دیگر تمام امراء و لشکریان از دروازه موردستان وارد شیراز گشته به عنایت امیرزاده اسکندر سرافراز گردیدند و خواجه حسین به جانب کرمان شتافت و چند نفر از امراء که در خدمت امیرزاده پیر محمد به کرمان می‌رفتند که قضیه شهادت امیرزاده اتفاق افتاد، از خواجه حسین فرار کرده بودند، عود به شیراز می‌نمودند، از جمله امیر صدیق در راه کرمان خواجه حسین را دیده و شناخته، او را گرفته، گوش او را بریده برای نشانه از پیش روانه شیراز داشت «۲» و روز دیگر خواجه حسین را به تکیه حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه رسانیدند و ریش او را تراشیده، بر گاوی نشانیده وارد شیرازش داشتند و امیرزاده اسکندر از او پرسید چرا مرتکب این کار شنیع شدی در جواب گفت برای او بد شد و برای شما خوب، امیرزاده با گزلهک به دست خود یک چشم او را درآورد «۳» پس فرمود با چماق او را کشتند و سرش را به اصفهان فرستاده، جنازه‌اش را سه روز آویخته، او را سوزانیدند و چنانکه در سابق نگاشته گشت سلطان معتصم پسر سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع پسر امیر مبارز الدین آل مظفر در وقتی که سلطان زین العابدین را به حکم سلطان صاحبقران امیر تیمور - گورکان به سمرقند می‌بردند از راه فرار کرده به جانب شام برفت و در این اوان از شام به آذربایجان آمده، امیر قرا یوسف ترکمان مقدم او را مبارک دانسته، لشکری به او داده، روانه اصفهان داشت که ملک موروثی خود را تصاحب کند «۴»، بعد از ورود او به حوالی اصفهان، امیرزاده عمر شیخ پسر امیرزاده پیر محمد مقاومت نیاورده به جانب یزد فرار نمود و امیرزاده اسکندر بعد از اطلاع با سپاه فارس قاصد اصفهان گردید و چون نزدیک شد با سپاه سلطان معتصم جنگ کرده، فتح عاید امیرزاده اسکندر گردید و سلطان معتصم از جنگ برگشته، خواست اسب خود را از جدولی بجهاند که از اسب افتاد و کسی از سپاه امیرزاده اسکندر رسیده او را شناخته سرش را بریده «۵»، خدمت امیرزاده [اسکندر] آورد و امیرزاده صورت فتح را با چاپار روانه خراسان داشت و از عم کامکار حضرت خاقان شاهرخ استدعا نمود که یکی از برادران او را روانه فارس نماید «۶» و خاقان سعید شاهرخ میرزا بایقرا را که برادر کهنتر امیرزاده اسکندر بود روانه فارس داشت و در این اثنا امیرزاده رستم، پسر امیرزاده عمر شیخ به رخصت و اجازه خاقان سعید، قاصد اصفهان گشته بر جناح تعجیل وارد گردید «۷» و اعیان اصفهان به ورود او خاطر را آسوده داشتند و امیرزاده اسکندر عود به شیراز نمود و چون از انتظام مهام فارس فارغ گردید، اندیشه بر تسخیر اصفهان

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۷۱.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۷۲.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۷۲ .. گزلهک یا گزلیک لفظی ترکی است به معنی کارد کوچک دسته دراز.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۷۲.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۷۳.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۷۳.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۷۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۳۴

و عراق عجم گماشت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را از پیش روانه داشت و آنها به ورزنه رفته قلعه او را مضبوط داشتند و چون خبر به امیرزاده رستم رسید، از اصفهان آمده، قلعه ورزنه را محاصره نمود و امیرزاده اسکندر فوجی را به مدد امیر عبد الصمد و امیر صدیق روانه نمود و امیرزاده رستم به استقبال آنها شتافت، چون سپاه فارس مقاومت با امیرزاده رستم را نداشتند پناه به قلعه «۱» بردند و امیرزاده رستم آنها را محاصره نمود و امیرزاده اسکندر با سپاه خاصه خود وارد آتشگاه گردید، و در بین میرزا خلیل سلطان

«۲» که به فرموده خاقان سعید شاهرخ برای نظم به عراق عجم آمده بود، اطلاع بهم رسانیده، برای مصالحه امیرزادگان به اصفهان آمد و هرچه توانست در امر صلح کوشید، فایده نبخشید و در شهر اصفهان قحط و غلا روی نمود «۳»، امیرزاده اسکندر دست از محاصره کشیده، عود به شیراز نمود و امیرزاده رستم لاعلاج شده از شهر بیرون آمده، به جانب آذربایجان رفته پناه به امیر قرا یوسف ترکمان برده، او را به احترامی لایق پذیرائی نمود و سپاهی از ترکمان به او سپرده روانه اصفهان گشت و در نزدیکی اصفهان ترکمانان بی اجازه برگشتند و امیرزاده رستم با خواص خود به نزدیکی اصفهان رسید، خواجه احمد صاعدی که در آن وقت حکمران اصفهان بود به استقبال امیرزاده شتافته او را به احترام وارد ساخت و نزدیک به دو ماه گذشت و چون خواجه «۴» بی اجازه امیرزاده مداخلت در کارها می نمود او را گرفته به قتل رسانید و اصفهانیان بر امیرزاده رستم شوریده، او را از اصفهان بیرون نمودند و لاعلاج به جانب خراسان روانه گردید و بعد از این واقعه امیرزاده اسکندر در فارس و عراق لوای اقتدار افراشت.

در سال ۸۱۴: امیرزاده اسکندر به اصفهان رفته پایتخت سلطان ملکشاه سلجوقی را مقرر حکمرانی خود قرار داد و چون خبر استیلای امیر قرا یوسف ترکمان بر آذربایجان و عراق عرب به سمع خاقان سعید شاهرخ رسید، به عزم استرداد آن نواحی از دار السلطنه هرات عازم آذربایجان گردید و منشوری به امیرزاده اسکندر فرستاد که باید با سپاه فارس و عراق به اردوی اعلی پیوندد و چون امیرزاده از عنوان فرمان مطلع گشت جواب را به مساهله و مسامحه گذرانید و بعد از چند روز نام سامی حضرت خاقانی را از خطبه و سکه در قلمرو خود بینداخت «۵» و طغرای احکام خود را چنین نوشت: «القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین، السلطان اسکندر». چون مخالفت امیرزاده اسکندر ظاهر گردید حضرت خاقان عزم آذربایجان را منفسخ داشته، عطف عنان به جانب اصفهان فرمود.

در سال ۸۱۷: اردوی خاقانی در نزدیکی شهر اصفهان به دو فرسخی نزول نمود و امیرزاده اسکندر دل بر جنگ نهاده با سپاه خود از شهر اصفهان بیرون آمده، جنگ کرده، شکست یافته، عود به شهر نموده متحصن گردید و چون این خبر به شیراز رسید، اعیان و بزرگان انجمنی کرده، بعد از مشاوره، صلاح حال خود و عباد را در اطاعت حضرت خاقان شاهرخ دانسته، خطبه و سکه را به نام او کرده، پسر امیرزاده اسکندر و شیخ یساول و جماعتی از انصار آنها را

(۱). در روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۷۴: (قلعه دستجرد).

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۷۵.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۵۷۵.

(۴). در متن: (به).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۱۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۳۵

گرفته «۱» محبوس داشته واقعه را به عرض همایونی رسانیدند و حضرت خاقان لطف الله بیان تیمور را برای ضبط اموال و حکومت روانه شیراز فرمود و حسن صوفی ترخان و چلیپان شاه پرلاس را برای آوردن پسر امیرزاده اسکندر از شیراز به اصفهان مصاحب امیر لطف الله داشت و بعد از ورود این جماعت به شیراز امیر لطف الله، امیر چلیپان شاه پرلاس را برای آنکه مبادا مخالفت کند به قتل رسانید «۲» و بعد از رسیدن این خیر به اصفهان، حضرت خاقان سعید، امیر لطف الله را معزول نمود و امیر سید علی ترخان را بجای او روانه شیراز فرمود و چون زمان محاصره اصفهان از پنجاه روز گذشت و خاقان سعید چندین مرتبه برای صلح راه، تقاضای مصالحه نمود و امیرزاده اسکندر به خشونت پیغام می فرستاد تا آنکه خاقان سعید شاهرخ حکم به جنگ سلطانی فرموده، تمامی سپاه یورش آورده، اصفهان را مسخر داشتند و امیرزاده اسکندر فرار کرده بعد از روزی دستگیر گشته به حضور عم کامکارش آورده،

برحسب فرمان او را به امیرزاده رستم سپردند و امیرزاده پاس برادری را نکرده با میل آتش او را از هر دو چشم نابینا نمود (۳) و حضرت خاقان بعد از انتظام ممالک عراق عجم و اصفهان به جانب شیراز جنت طراز شتافت، بعد از ورود، ایالت مملکت فارس را به امیر مضراب بهادر مفوض فرمود و امیر مضراب در همان دو روزه مریض شده برحمت ایزدی پیوست و پس فرمانفرمائی فارس را به ولد ارجمند خود امیرزاده ابراهیم سلطان (۴) ارزانی داشت و نصایح ملوکانه در رعایت رعیت و سپاه به او فرمود و چون خاطر اشرف از نظم فارس فارغ گردید، عنان عزیمت را به جانب خراسان منعطف ساخت و از راه یزد و بیابان طبس گذشته در ماه رجب همین سال وارد دار السلطنه هرات گردید.

در سال ۸۱۸: امیرزاده بایقرا پسر امیرزاده عمر شیخ که از جانب خاقان سعید، شاهرخ، فرمانروای همدان و نهاوند و بروجرد بود و امیرزاده اسکندر نابینا را به او سپرده بودند (۵) در خیال تسخیر مملکت اصفهان و فارس افتاده، به تحریک امیرزاده اسکندر، سه هزار نفر سوار فراهم آورده، روانه مقصد گردید و امیرزاده رستم، والی اصفهان، جماعتی از سپاه خود را به سر راه برادران فرستاد، بعد از تلاقی، جنگ کرده، امیرزاده اسکندر اسیر سپاه اصفهان گردیده، او را به درگاه امیرزاده رستم بردند و امیرزاده بایقرا بدین سبب فتوری در عزیمتش شده، چون به کندهمان (۶) رسید چند روز توقف نموده و این اخبار به شیراز آمد و امیرزاده ابراهیم سلطان، جماعتی را از نوکران امیرزاده اسکندر که در شیراز عاقل و باطل مانده بودند، گرفته، مقید ساخته، روانه خراسان فرمود و چون به منزل خان خره رسیدند، گرفتارها، کند را شکسته و بند را گسسته، مستحفظین را کشته، در کندهمان خدمت امیرزاده بایقرا رسیدند و امیرزاده را در توقف ملامت نموده، محرک گشته، لوای امیرزاده را برای تسخیر شیراز برافراشته از کندهمان کوچ به کوچ نموده، وارد صحرای بلوک بیضا شدند و امیرزاده ابراهیم سلطان با لشکر خود از شیراز به بیضا رفته، بعد از تلاقی جنگ در انداخت و چون

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۱۷.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۱۸.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۲۰.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۲۲.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۳۲.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۳۲. و حبیب السیر، جزء سوم، از ج ۳، ص ۵۹۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۳۶

تنور حرب گرم شد، مسعود شاه شول که حاکم شولستان بود، روی خاطر را از امیرزاده ابراهیم - سلطان برداشته و جمعی را با خود موافق کرده، به جانب امیرزاده بایقرا رفته، در اطاعت او درآمدند و امیرزاده ابراهیم سلطان عطف عنان به جانب شیراز کرده، به سرعت باد، وارد گردیده، والده ماجده خود، طوطی آغا (۱) را با آنچه توانست از خزانه برداشته، بر جناح تعجیل تاخته وارد بلده ابرقوه گردید و صباح روز جمعه آخر ربیع اول همین سال، امیرزاده بایقرا، از بیضا، وارد خارج دروازه استخر که اکنون به دروازه اصفهان شهرت یافته گردید (۲) و تا نزدیک ظهر، سواره ایستاده سادات عالی درجات و مشایخ و قضات و علما و اعیان شیراز (۳)، بنا بر ضرورت، برای استقبال از شیراز، بیرون آمده، شاهزاده را با اعزاز وارد شیراز جنت طراز نمودند و چون خبر ورود امیرزاده بایقرا به اصفهان رسید، امیرزاده رستم، خاک در چشم بیمروئی ریخته، برادر والاگهر خود امیرزاده - اسکندر را بکشت (۴) و خاطر خود را، آسوده داشت.

چون خبر استیلای امیرزاده بایقرا، گوشزد حضرت خاقان سعید، شاهرخ شاه گردید سپاه ظفر اکتناه را تدارک و تهیه فرمود [و] در ماه جمادی اخیری از دار السلطنه هرات، قاصد شیراز گردید (۵) و سپاه دیگر بلاد را مأمور فرمود که به جانب شیراز روانه شوند و

تمامی لشکر هر یک از منزل خود به جانب شیراز تاخته در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان، بدین گونه رفتند تا قصر زردز گرد سپه شد هوا، لاجورد «۶» امیرزاده ابراهیم سلطان، از کوشک زرد عازم شیراز گردید و امیرزاده بایقرا بعد از اطلاع در لجه «۷» تحیر افتاد، گاهی خود را تسلی داد «۸» که حضرت خاقان سعید خود را از نواحی خراسان دور نخواهند فرمود و امیرزاده ابراهیم سلطان از تنگ الله اکبر شیراز بیرون آمد و امیرزاده بایقرا دیوار و باروی شهر را حصار خود کرده، در پس زانوی حیرت نشست و حضرت خاقان سعید از ری و قم و کاشان، گذشته، وارد اصفهان گردید که چاپار امیرزاده، ابراهیم سلطان وارد گشته، خبر آورد که امیرزاده بایقرا در شهر شیراز متحصن شده، قلعه‌داری می‌نماید و حضرت خاقان سعید، از اصفهان به مهیار «۹» آمده، بر سیل تعجیل، روی خاطر را جانب شیراز داشته، خرگاه گردون اکتناه را در میدان سعادت آباد بیرون دروازه سعادت آباد شیراز برپا نمودند و بعد از اطلاع امیرزاده- بایقرا، آتش حیرت، از دماغش شعله زده، ناچار گشته، برای پسر عم کامگار خود امیرزاده- غیاث الدین بایسنقر پسر حضرت خاقان سعید شاهرخ پیغام فرستاده او را شفیع خود نمود و امیر- غیاث الدین، خدمت والد ماجد خود از گناه و تقصیر امیرزاده بایقرا طلب عفو و اغماض نموده،

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۳۳.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۳۳.

(۳). در روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۳۳: (سادات و قضات و دستاربندان و کلویان شهر).

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۳۳.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۳۳ و حیب السیر، جزء سوم، ج ۳، ص ۵۹۵.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۳۴.

(۷). در متن: (بجه).

(۸). در متن: (داده).

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۳۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۳۷

به هدف اجابت رسید «۱»، پس امیرزاده بایقرا با قرآن و شمشیر با خواص خود از شیراز بیرون آمده، مورد عنایت گردید و چند نفر از خواص او که منشأ فساد بودند به فرمان حضرت خاقان به یاسا رسانیدند و امیرزاده بایقرا را به صحابت چندین نفر معتمد روانه قندهار «۲» داشت و موبک فیروزی- کوبک وارد شهر شیراز گردید و در اثناء حکام و اعیان شولستان و لرستان به شیراز آمده مورد مرحمت گردیدند و ملک گرگین که از نژاد گرگین میلاد بود «۳» و والی لارستان به تحف و هدایائی لایقه از لار به شیراز آمده، منظور نظر عاطفت گردید و تتمه ماه مبارک رمضان همین سال را در شیراز تمام داشته، روز عید فطر با علما و سادات و بزرگان و امراء از شهر بیرون آمده در مصلی که،

خوشا نسیم مصلی و آب رکن آبادغریب را وطن خویش می‌برد از یاد «۴» نزول فرمود نماز عید را با جماعت بجا آورد و چون از نظم مملکت فراغت حاصل نمود به قصد زیارت قطب السالکین، شیخ ابو اسحق «۵» از شهر شیراز به بلده کازرون رفته بر سر قبر آن بزرگوار فاتحه خوانده، استمداد همت کرده، عود به شیراز نمود و ایالت مملکت فارس را کما فی السابق به ولد ارجمند خود امیرزاده ابراهیم سلطان وا گذاشت و از طریق کرمان قاصد خراسان گردید «۶».

در سال ۸۳۰: در مسجد جامع هرات، حضرت خاقان سعید شاهرخ، از نماز نافله و واجب فارغ گشته، عازم منزل گردید که شخص نمدپوشی که او را احمد لر «۷» می‌گفتند به صورت داد- خواهان نزدیک آمده کاغذی در دست داشته بی‌اندیشه پیش آمده

کاردی بر شکم خاقان زده لیکن به واسطه لباس، کاری نگشت، احمد لر را گرفته، پاره پاره‌اش نمودند و فاضلی در این واقعه فرموده است:

سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه پس از ادای صلوات

بلعجب «۸» حالتی پدید آمد در خراسان ولی به شهر هرات

کجروی در بساط فرزین شدخواست تا شهرخی زند «۹»، شدمات در سال ۸۳۲: که حضرت خاقان سعید از دار السلطنه هرات برای تسخیر مملکت آذربایجان حرکت فرمود [و] فرمان لازم الاذعان شرف صدور یافت که امیرزاده ابراهیم سلطان با سپاه فارس

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۳۵.

(۲). (به جانب گرمسیر و قندهار فرستاد) ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۳۵. و جزء سوم حبيب السیر، ج ۳، ص ۵۹۵.

(۳). در روضه الصفا، این نسب نیامده است.

(۴). بیت از عبید زاکانی است. ر ک: دیوان عبید، ص ۱۱۱. و حافظ نیز غزلی به همین ردیف دارد. (ر ک: ص ۹۴، حافظ، چاپ انجوی).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۳۶: شیخ ابو اسحق ابراهیم بن شهریار بن زادن فرخ معروف به شیخ مرشد، عارف قرن- پنجم، (متوفی سال ۴۲۶ هجری).

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۳۶. و حبيب السیر، جزء سوم، ج ۳، ص ۵۹۵.

(۷). او از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی بود که در همان مجلس بدست علی سلطان قوچین و همراهانش او را کشتند و پس از آن مولانا خطاط را متهم شناختند و خواجه عضد الدین دخترزاده فضل الله استرآبادی را با جمعی دیگر که متهم بودند به قتل رسانیدند و جسم‌های آنها را سوخته به باد دادند و امیر قاسم انوار مظنون و تبعید شد. ر ک:

روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۹۳. و حبيب السیر، جزء سوم، ج ۳، ص ۶۱۷.

(۸). در متن: (بو العجب).

(۹). در روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۹۲: (شهرخی کند).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۳۸

در عراق عجم به اردوی کیوان شکوه پیوندد و امیرزاده امتثال نموده از شیراز بر جناح تعجیل شتافته در عرصه مملکت ری به اردوی اعلی ملحق گردید و در حدود سلماس با سپاه ترکمان مخالف جنگها کرده، در همه وقت فتح نموده مورد عنایت می گردید «۱». در سال ۸۳۳: بعد از انتظام بلاد آذربایجان، امیرزاده ابراهیم سلطان با سپاه فارس رخصت انصراف یافته، عود به منازل خود نمودند. در سال ۸۳۶: حق سبحانه و تعالی، امیرزاده ابراهیم سلطان را پسری کرامت فرموده، نامش را میرزاده عبد الله گذاشتند و به میرزا عبد الله شیرازی مشتهر گردید.

در سال ۸۳۸: امیرزاده ابراهیم سلطان در شیراز مریض گشته، اطبا از علاج آن عاجز شدند و در چهارم ماه شوال، این سال، مرغ روحش از قفس تن پریده، به عالم دیگری شتافت «۲» و چهل و دو سال از عمرش گذشته بود و حضرت خاقان سعید در آن زمان در قشلاق ری توقف داشت، بعد از استماع این قضیه، منشور ایالت و فرمانفرمائی مملکت فارس را به نام ولد ارجمند، امیرزاده مرحوم میرزا عبد الله شیرازی نگاهشتند و اختیار تمامت آن مملکت را در کف کفایت امیر شیخ محب الدین «۳» ابو الخیر نهادند.

در سال ۸۴۱: اعیان فارس شکایت نامه از شیراز به پایه سریر سلطنت فرستاده، که تمامت رعایا از ستم شیخ ابو الخیر به جان آمده، آه و ناله را به عیوق رسانیده‌اند و احدی را مداخلت در کاری نداده است، بعد از اطلاع حضرت خاقان بر مضمون نوشته، فرمان عزل

شیخ ابو الخیر از حکومت فارس صادر شد «۴» و امیر صیدی را که از بزرگان امرا بود و برای ضبط و سیاست بر اکثری برتری داشت به حکومت فارس روانه فرمود و امیر صیدی بعد از ورود چندان ظلم و ستم بر مردم غریب و بومی نمود که تمامی خلق یاد خیر از اعمال امیر شیخ محب الدین ابو الخیر نموده، به دل و جان طالب او گشتند که در اثناء، تیر دعای بیچارگان به هدف اجابت آمد «۵».

در سال ۸۴۳: گریبان امیر صیدی «۶» در چنگک اجل موعود افتاده، مرغ روحش را از قفس تن بیرون کشید و جنازه او را به مشهد مقدس بردند و حضرت خاقان سعید، بعد از اطلاع بر واقعه خواجه معز الدین «۷» سمنانی را لایق دانسته، صاحب اختیار مملکت فارس داشته، روانه اش فرمود و چون خواجه معز الدین از دار السلطنه هرات وارد شیراز گردید، امیر شیخ محب الدین - ابو الخیر را از جمیع کارها رجوع نمود و شیخ چاره کار خود را در انفاذ تحفه و هدیه، از نقد و جنس به دار السلطنه هرات، برای ارباب حل و عقد امور دولتی دانسته، آن قدر، روانه داشت که خاطرها را شاد بداشت. پس استدعا نموده او را به پایه سریر اعلی طلب داشتند و بعد از

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۶۹۶. و حیب السیر، جزء ۳، ج ۳، ص ۶۱۹.

(۲). (ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۱۰) این واقعه را در سال ۸۳۹ می‌داند. ولی مؤلف این نکته را از حیب السیر گرفته است. ر ک: ج ۳، جزء ۳، ص ۶۲۴. در احسن التواریخ (ص ۲۱۸) نیز سال ۸۳۸ است.

(۳). در روضه الصفا، (ج ۶، ص ۷۱۰): (نجیب الدین) ولی در حیب السیر: (محب الدین) است. ر ک: جزء سوم، ج ۳، ص ۶۲۵.

(۴). روضه الصفا، (ج ۶، ص ۷۱۸)، این واقعه را در ضمن حوادث سال ۸۴۵ آورده است.

(۵). در متن: (آمده).

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۱۸.

(۷). در متن (معر الدین). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۱۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۳۹

ورود به دار السلطنه هرات به شاهزادگان و پیشکاران، پیشکشها داد و رشوتها فرستاد و همه را از خود راضی داشته، ارکان دولت متفق الکلمه به عرض همایونی رسانیدند که وجود شیخ در مملکت فارس چون نمک در طعام است و مهمات مملکت فارس و خوزستان تا نواحی بغداد، بی تدبیر او تمشیت پذیر نگردد «۱»، حضرت خاقان سعید، شیخ محب الدین ابو الخیر را به خلعتهای فاخره، سرافراز فرموده، اختیار مملکت فارس را در کف کفایت او گذاشت «۲» و رخصت انصراف یافت «۳».

در سال ۸۴۴: از دار السلطنه هرات روانه شده با احترام و اعزاز وارد دار الملک شیراز جنت طراز گردید و بساط حکومت را چنان گسترانیده که مزیدی بر آن متصور نبود «۴» و خواجه - معز الدین سمنانی را در زمره امراء عظام قرار داده، دیوان میرزا عبد الله را مهر می نمود «۵».

در اواخر سال ۸۴۹: امیرزاده سلطان محمد پسر امیرزاده بایسنقر پسر حضرت خاقان سعید - شاهرخ که سالها به فرمانفرمائی عراق عجم اشتغال می نمود و رتبه برتری بر تمامت امیرزادگان داشت، جماعتی از فتنه جویان به عرض او رسانیدند که حضرت خاقان به سبب ضعف پیری و وسعت مملکت، از فکر اصفهان و فارس بیرون رفته، باید فرصت را غنیمت شمرد و این دو مملکت را در تحت تصرف آورد و امیرزاده، سخن ارباب غرض را شنیده با سپاهی انبوه به اصفهان آمد و بی مخمصه در تصرف اردو روی خاطر را به جانب فارس بداشت و چون خبر توجه او به میرزا عبد الله - شیرازی رسید خود را مرد میدان کارزار او ندیده، در شهر شیراز متحصن گردید «۶» و چپاری را بر سیل استعجال به خراسان فرستاده، حضرت خاقان را از واقعه مطلع ساخت و امیرزاده محمد وارد

گشته، شیراز را محاصره نموده، خاطر را بر جنگ قرار داد و حضرت خاقان سعید شاهرخ شاه، با سپاهی بیش از مور از دار السلطنه هرات حرکت فرموده «۷» طی مسافت کرده، در اوائل سال ۸۵۰: وارد صحرای کندمان «۸» گردید و امیرزاده سلطان محمد دست از محاصره شیراز کشیده، سپاه خود را متفرق داشته از طریق شولستان و کوه کیلویه روانه عراق عجم گردید و حضرت خاقان سعید بعد از اطلاع بر فرار نبیره خود از کندمان عطف عنان به صوب اصفهان داشت، بعد از ورود جناب حقایق مآب مولانا شرف الدین یزدی صاحب تاریخ ظفرنامه را که از خواص اصحاب امیرزاده سلطان محمد بود خواسته به او فرمودند: مولانا شما به امیرزاده فرموده‌اید: پیر است چرخ و اختر بخت تو نوجوان آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد «۹» پس جناب مولوی را به امیرزاده عبد اللطیف «۱۰» سپرده، روانه هراتش داشتند و آن حضرت

(۱). در متن: (نکرده).

(۲). نقل به عبارات از روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۱۹.

(۳). در متن: (یافته).

(۴). در متن: (نه بود).

(۵). در متن: (می نموده) - ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۱۹.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۳۰. و حبیب السیر، ج ۳، جزء ۳، ص ۶۳۴.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۳۱. و حبیب السیر، ج ۳، جزء ۳، ص ۶۳۵.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۳۱. کندمان. و حبیب السیر (ج ۳، جزء ۳، ص ۶۳۵): کندمان.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۳۲. و حبیب السیر، ج ۳، جزء ۳، ص ۶۳۵.

(۱۰). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۳۲ و احسن التواریخ، ص ۲۶۱. و حبیب السیر، ج ۳، جزء ۳، ص ۶۳۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۴۰

از اصفهان روانه ری گردید بعد از ورود روز پنجشنبه پنجم ماه ذی الحجّه،

در سال ۸۵۱: طایر روح قدس او به عالم علوی طیران کرده به رحمت ایزدی پیوست «۱» و جنازه آن پادشاه را به دار السلطنه هرات برده، در مدرسه گوهرشاد دفن نمودند و زمان حیاتش هفتاد و دو سال بود و هفت سال، از جانب صاحبقران امیر تیمور گورکان والی مملکت خراسان بود و مدت چهل سال در بیشتر از بلاد اسلام سلطنت و پادشاهی نمود:

شعر

در این ره خواه سلطان خواه درویش به آخر عقبه مرگ آیدش پیش

در این صحرا که بوی خرمی نیست گیاهی بی بقاتر ز آدمی نیست «۲» و چون خبر این واقعه هایله به امیرزاده سلطان محمد پسر میرزا بایسنقر پسر پادشاه مغفور خاقان سعید شاهرخ رسید از بلده خرم آباد لرستان به عزم تسخیر فارس و اصفهان با سپاه گران «۳» حرکت کرده در کندمان «۴» نزول نمود و بعد از چند روز به جانب اصفهان تاخته بی ممانعت شهر را تصرف فرمود، پس به قصد تسخیر مملکت فارس رایت جلادت افراشته، عازم شیراز گردید و امیر شیخ محب الدین ابو الخیر، امیرزاده را به صوب شیراز ترغیب نمود و میرزا عبد الله شیرازی با سپاه فارس به استقبال پسر عم خود درآمده، چند روزی در برابر هم نشستند که در اثناء والی کرمان با لشکر خود وارد گشته، در لشکرگاه امیرزاده سلطان محمد نزول نمود، میرزا عبد الله تاب مقاومت را در خود ندید و به جانب قلعه استخر شتافت و چند روز به ناکامی بسر برده و لشکر عراق اردوی او را غارت کرده، پراکنده نمودند و امیرزاده سلطان محمد با فر



جمشیدی وارد شهر شیراز گردید و جناب سیادت و سعادت انتساب، سید احمد نظام الدین را که از اجله سادات شیراز بود، برای استمالت شاهزاده میرزا عبد الله شیرازی، روانه قلعه استخر داشته، میرزا عبد الله را استمالت داده، او را به شیراز آورده، امیرزاده سلطان محمد را ملاقات کرده، او را مخیر داشت که به هر جا خواهد مسافرت نماید، میرزا عبد الله خراسان را اختیار نموده و امیرزاده اسباب سفر او را به وجه لایق فراهم آورده، او را روانه خراسان داشت و خود به فراغ بال به عیش و عشرت مشغول گردید و سلطنت مملکت فارس و اصفهان و عراق عجم تا شهر سلطانیه را به استقلال در تحت اقتدار در آورده، پیوسته در خیال تسخیر خراسان که ملک موروث خود می دانست بود «۵».

در سال ۸۵۳: سپاه فارس و عراق را فراهم آورده، قاصد خراسان گردید و در آن وقت میرزا بابر «۶» برادر کهنتر امیرزاده سلطان محمد به ایالت خراسان می پرداخت و چون امیرزاده سلطان محمد به بسطام رسید، ایلچی خدمت برادر کوچک خود روانه داشت که باید در اطاعت در آمده سر افتخار خود را به کیوان رسانی، میرزا بابر جواب ناصواب فرستاده با لشکر خراسان به استقبال

(۱). روضه الصفا، می نویسد: (درد معده چنان استیلا یافت که به غیر از ادای شهادت مجال دم زدن نداشت). ج ۶، ص ۷۳۳. و احسن التواریخ می نویسد: (گاهی از درد معده شکایت می نمود ... درد صعب بر معده مستولی گشته ...

به جوار رحمت ایزدی پیوست ...) ص ۲۶۲ و ۲۶۳.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۳۳.

(۳). در متن: (کران).

(۴). در روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۶۵: (گندمان).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۶۵.

(۶). بابر (به کسر سوم).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۴۱

برادر آمده، در نواحی جام، سپاه خراسان از سپاه فارس شکست یافته «۱»، میرزا بابر از معرکه بیرون رفت و امیرزاده سلطان محمد بر جناح تعجیل به دار السلطنه هرات آمده، بر تختگاه جد خود خاقان- سعید شاهرخ شاه جلوس نموده به عیش و عشرت اشتغال نمود و امرا و پیشکاران او بنای ظلم و ستم را در نواحی شهر و بلوکات گذاشتند، مردم را از خود رنجاندند و از هرات و خراسان هر روزه، فوج فوج به جانب میرزا بابر می رفت و لشکر پراکنده خراسانی با آنها موافقت کرده، قاصد هرات گردیدند و امیرزاده سلطان محمد بار دیگر سپاه فارس و عراق را به استقبال میرزا بابر روانه داشت و در نزدیکی مشهد مقدس، دو سپاه به یکدیگر رسیده، جنگ کرده، لشکر فارس و عراق شکست یافت و چون خبر به امیرزاده سلطان محمد رسید با سپاه فراوان قاصد جنگ میرزا بابر شد و چون میرزا بابر خبر آمدن امیرزاده سلطان محمد را شنید با آنکه فتح از جانب او شده بود، روی تافته برکناره کشید «۲» و چون همراهان امیرزاده سلطان محمد خبر شکست سپاه فارس و عراق را شنیدند، متفرق گشتند، جز قلیلی در اردوی امیرزاده سلطان محمد باقی نماند، امیرزاده سلطان محمد ناچار، از خراسان به جانب عراق شتافته، بعد از ورود، عراق و اصفهان را تمشیت داده، وارد شیراز گردید.

### [وقایع فارس در روزگار سلطان محمد]

در سال ۸۵۴: باز برای تسخیر خراسان در تدارک و تهیه سپاه افتاده، از جوانب ممالک چریک و سپاه خواسته، با ابهت تمام قاصد خراسان گردید و چون میرزا بابر خبر آمدن برادر را شنید، لشکری فراهم آورده در استقبال تعجیل نمود و چون به منزل بسطام

رسید «۳»، جناب شیخ-الاسلام خواجه مولانا «۴» را به رسم سفارت خدمت امیرزاده سلطان محمد فرستاد و تقاضای مصالحه نمود و جناب شیخ الاسلام به اردوی امیرزاده آمد و بعد از ادای پیغام و بیان نصایح مشفقانه قرار مصالحه را بر این وجه داد که ولایت مختصری از خراسان ضمیمه ممالک محروسه فارس و عراق کنند و خطبه و سکه را بنام امیرزاده سلطان محمد نموده «۴»، امیرزاده عود به مقر سلطنت خود نماید و بعد از قطع این امور هر یک از دو اردوی شاهزادگان به عقب نشستند و امیرزاده سلطان محمد نقض عهد کرده پیمان را شکست «۵».

### [وقایع فارس در روزگار بابر]

در سال ۸۵۵: باز قاصد خراسان گردید و میرزا بابر بعد از اطلاع، با سپاه خراسان برادر را استقبال کرد و چون دو سپاه نزدیک شدند و آتش جنگ مشتعل گردید، نسیم فتح و فیروزی بر موکب میرزا بابر وزیده، امیرزاده سلطان محمد دستگیر و اسیر شد «۶»، چون او را خدمت میرزا بابر، بردند، پرسید: چرا نقض عهد و میثاق روا داشتی، امیرزاده در جواب گفت: برای جهانگیری این گونه اتفاق می‌افتد، پس میرزا بابر به کشتن برادر بزرگتر اشارت فرمود و از بدنامی دنیا و جزای آخرت نیندیشید «۷»، او را در کناری برده سرش را از بدن جدا کردند و جنازه‌اش را

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۶۵ و ۷۶۶.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۶۶.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۶۶.

(۴). ر ک: احسن التواریخ، ص ۳۰۵.

(۵). در متن: (شکسته).

(۶). ر ک: احسن التواریخ، ص ۳۰۵ و روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۶۹ و ۷۷۰.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۸۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۴۲

به دار السلطنه هرات برده، دفن نمودند و مدت زندگانی او سی و چهار سال بود و دو سال از جانب خاقان سعید شاهرخ فرمانروای مملکت عراق عجم بود و چهار سال «۱» به استقلال در ممالک عراق و اصفهان و ری و فارس و یزد و کرمان رایت سلطنت افراشت و میرزا بابر بعد از کشتن برادر خود، در خیال تسخیر ممالک عراق و اصفهان و فارس و یزد افتاد. نخست قاصد شیراز از طریق یزد گردید.

در سال ۸۵۶: از شهر هرات حرکت نموده از تون و طیس گذشته، از راه بیابان به یزد آمد و اعیان و اکابر دار العباد یزد، لوازم خدمتگزاری «۲» را معمول داشته، قرین عاطفت شدند و از یزد به دار الملک شیراز آمد و اعیان و امرا و اشراف و علما به استقبالش شتافته در بارگاه سلطنت نزول فرمود، مدت چهار ماه به عیش و عشرت گذرانید که از اطراف خبر آمد که امیر-جهانشاه پسر قرایوسف پسر قرامحمد قراقوینلوی ترکمان پای از گلیم خود درازتر کرده، بیشتر شهرهای عراق را مسخر داشته، امرائی که میرزا بابر بر آن بلاد گماشته بود بعضی فرار نموده و جماعتی در قلعه‌جات متحصن شده‌اند «۳» و بعد از تحقق این وقایع، میرزا بابر، ایالت مملکت فارس را به میرزا معز الدین سنجر «۴» پسر عم خود، نبیره حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان وا گذاشت و خود برای اطفای نایره سپاه ترکمان از شیراز حرکت فرمود. در اثناء راه ایلچی از خراسان رسیده، خبر آورد که تمامت ممالک خراسان و ماوراء النهر بر هم خورده، شوریده گشته و از انتظام افتاده است. میرزا بابر اصلاح کار خراسان را اهم دانسته به جانب یزد رفته،

قاصد خراسان گردید و خبر رجعت میرزا بابر به امیر جهان‌شاه پسر قرايوسف ترکمان رسید، عنان مرکب همت را بر تسخیر نواحی عراق و فارس تافت و تمامی والیان میرزا بابر از ایالت دست کشیده، فرار به جانب خراسان نمودند و میرزا معز‌الدین که از فرار گماشتگان میرزا بابر مطلع گردید از راه یزد و بیابان طبس روانه خراسان شد.

در سال ۸۵۷: تمامت ممالک عراق عرب و عراق عجم و اصفهان و فارس در تحت اقتدار امیر جهان‌شاه ترکمان درآمد «۵» و دست تسلط و استیلای شاهزادگان گورکانی از مملکت فارس کوتاه گردید و به مفاد آیه کریمه إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ واقع شد «۶».

در همین سال [۸۵۷]: امیر جهان‌شاه فرمانفرمائی مملکت فارس را به ولد ارشد خود میرزا پیربداد وا گذاشته، او را با چند نفر از امراء ترکمان روانه شیراز داشته، بی جنگ و جدال

(۱). (دو سال به بیعت خاقان سعید حکومت کرد و پنج سال به استقلال سلطنت کرد ... و نعلش او را ... در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا مدفون کردند). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۸۱. و ر ک: احسن التواریخ، ص ۳۰۷. بابر علاوه بر سلطان محمد، برادر دیگر خود میرزا علاء الدوله را میل کشید و با برادران دیگر خود نیز رحم نکرد. (ر ک:

روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۸۲).

(۲). در متن: (خدمتگذاری).

(۳). ر ک: دیار بکر، ج ۲، ص ۳۲۶. و روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۸۳.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۸۴. در دیار بکر، نام او سنجر میرزاست (ص ۳۲۷) و همچنین است در احسن التواریخ ص ۳۲۴.

(۵). ر ک: دیار بکر، ص ۳۲۸.

(۶). قسمتی از آیه ۱۲۸ از سوره اعراف: زمین ملک خداست و او به هر کس از بندگان خواهد وا گذارد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۴۳

وارد گشته، بر سریر دار الملک شیراز قرار گرفته «۱»، به عیش و عشرت مشغول شدند و پادشاه ذی جاه میرزا بابر، بعد از ورود به خراسان چندین مرتبه با شاهزادگان بنی اعمام خود جنگ کرده، همیشه فتح یافت.

در سال ۸۶۰: پادشاه مغفور میرزا بابر، در مشهد مقدس بدرود زندگانی نمود «۲» و اگرچه بیان تنقلات ده‌ریه حضرت سلطان افاضل میرزا الغ بیگ بن خاقان سعید شاه‌رخ گورکانی که مداخلتی در فارس نکرده از روش و طرز این کتاب فارسنامه بیرون است، لیکن چون از غرایب امور روزگار بود ناچار بر سبیل اختصار نگاشته آمد که آن بزرگوار پادشاهی بود به بسیاری دانش و هنر از تمامی اولاد و نیره‌های حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بلکه سلاطین جهان ممتاز و به وفور کیاست و دادگستری از اقران، منفرد، دانش افلاطون و ارسطو را با فر دارا و اسکندر جمع کرده در علوم عقلیه و نقلیه سرآمد فضلالی عصر بود و علوم ریاضیه را به اعلی درجه آموخته، کتاب ذیح الغ بیگ در فضائل او کافی است، در سال ۷۹۶ «۳» در بلده سلطانیه عراق متولد شده و در سال ۸۱۴ هجری از جانب والد ماجد خود فرمانفرمای ماوراء النهر گردید و در سال [۸۲۴] «۴» در خارج شهر سمرقند رصدخانه‌ای بنیاد نهاد و بطلمیوس ثانی مولانا غیاث الدین - جمشید کاشی «۵» و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین «۶» کاشی و حاوی فضائل، مولانا صلاح الدین مشهور به قاضی زاده رومی «۷» و اعلم علماء زمان مولانا علاء الدین علی قوشچی «۸» در ترتیب آن بناء و آلات و اسباب «۹» رصد، نهایت سعی و اهتمام را به عمل آوردند و از نتایج آن زیجی مرتب گشت که به زیج جدید گورکانی شهرت یافته است.

و جناب علامی مولانا علاء الدین علی قوشچی به اندازه‌ای منظور نظر حضرت الغ بیگی بود

(۱). ر ک: احسن التواریخ، ص ۳۲۸، و دیار بکر، ص ۳۳۵.

(۲). مزاج پادشاه به واسطه شرب مدام از اعتدال انحراف جست ... و اهل مجلس با هم گفتند که خمار شهریار قوی شده است و ندانستند که از دست ساقی اجل شراب گران ... خواهد نوشید ... ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۸۰۱-۸۰۴. احسن التواریخ، تاریخ وفات او را در ۲۵ ربیع الاخر سال ۸۶۱ می‌داند، ص ۳۶۵. او ده سال سلطنت کرد و حکم جهانمطاع او هفت سال در تمام خراسان و سیستان و مازندران به نفاذ پیوست. (ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۸۰۵). در جنب روضه رضویه مدفون شد و اطبا احساس سمی از سموم کردند. (ر ک: احسن التواریخ، ص ۳۶۶).

(۳). (در روز یکشنبه ۱۹ جمادی الاولی در قلعه سلطانیه که موضع اقامت حرم‌سرای امیر تیمور بود متولد شد و او را محمد-طراغانی نام و الغ بیک لقب نهادند ...) ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۴۶۰.

(۴). عدد حذف شده. عدد متن ماخوذ از حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۲۱.

(۵). در حبیب السیر که عبارات فوق ماخوذ از آن است لغت (کاشی) نیامده است ر ک: ج ۳، جزء سوم، ص ۲۱. ولی او کاشی بود و شجره نسب او چنین است: جمشید بن مسعود بن محمود بن محمد کاشانی که در حدود سال ۷۹۰ هجری متولد و در سال ۸۳۲ در سمرقند وفات یافت. او از ریاضی‌دانان ممتاز است که زیج خاقانی را در سال ۸۱۶ نوشت و در سال ۸۱۸ آلت رصدخانه تازه‌ای بنام طبق المناطق اختراع کرد و شرح آنرا کتاب جام‌جم نامید. (به سال ۸۲۹) و زیج الغ بیگی در سال ۸۲۳ شروع بکار کرد و رصد تازه در سال ۸۳۰ آغاز شد و در همین اوان غیاث الدین در گذشت و آثار متعددی از او باقی است. (فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۲۷۹).

(۶). خواهرزاده غیاث الدین جمشید است.

(۷). ر ک: فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۴۳۱.

(۸). ر ک: فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۴۸۱.

(۹). در متن: (و رصد).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۴۴

که او را فرزندی خطاب می‌فرمود و از فرط محبت گاهی در شکارگاه، قوش خاصه را به دست مولانا می‌داد و به این سبب ظرفا او را به مولانا علی قوشچی مشتهر ساختند و حضرت میرزا- الغ بیک بعد از وفات والد ماجد لوای سلطنت در ممالک ماوراء النهر برافراشت. در کتاب حبیب السیر نوشته است «۱» که بعضی از استادان علم نجوم در زایجه طالع میرزا الغ بیک و خلف ناخلفش میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که زیان این پدر ازین پسر خواهد بود و خود میرزا الغ بیک که در علم احکام نجوم کمال اطلاع داشت نیز چنین دانسته بود و خضر خان والی هندوستان این کیفیت را از جماعت جوکیان معلوم کرده، رقعہ در این باب خدمت میرزا- الغ بیک فرستاد و مولانا محمد اردستانی که در علم نجوم و رمل مهارتی تمام داشت و پیوسته از اخبار مغیبه، پادشاه را مطلع می‌داشت، روزی میرزا الغ بیک در مجلس مفاخرت فرمود که به این نزدیکی تمامت ممالک متصرفی حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان را در تحت تصرف خود در آورم، جناب مولانا فرمود اگر ولد الصدق شما میرزا عبد اللطیف بگذارد و به این اسباب غبار نقار از پسر بر خاطر پدر نشسته، همیشه او را از خاطر خود دور می‌داشت که شاید تدبیر مانع از تقدیر گردد و میرزا عبد اللطیف در همه کار برخلاف رضای پدر سلوک می‌نمود تا رشته محبت را گسیخته بنای سرکشی و دعوی سلطنت نمود و میرزا الغ بیک با هزار گونه خوف و هراس در تدارک افتاد که خبر حرکت میرزا عبد اللطیف از بلخ به قصد پدر بزرگوار در سمرقند متواتر گشت و

میرزا الغ بیگ پسر کوچک خود میرزا عبد العزیز را در سمرقند گذاشته با سپاه فراوان تا کنار رود جیحون شتافت و میرزا عبد اللطیف با سپاه بلخ رسیده، در آن جانب جیحون فرود آمد و پدر و پسر در برابر یکدیگر نشستند از بالای جیحون و پایان جیحون لشکریان میرزا عبد اللطیف گذشته، چندین بار جنگ کرده در بیشتر فتح از جانب میرزا عبد اللطیف بود «۲». روزی میرزا عبد الله- شیرازی نواده حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان که سردار سپاه میرزا الغ بیگ بود در جنگ با سپاه بلخ اسیر گشته او را خدمت میرزا عبد اللطیف برده، او را بجان امان داده، متنی بر او گذاشت «۳» و در بین، خبر از سمرقند رسید که میرزا عبد العزیز حکمران ماوراء النهر در شهر سمرقند دست تطاول به مال و عیال مردم از اعیان و رعایا دراز کرده، رحم در حق احدی ندارد و میرزا الغ بیگ چندین نصیحت نامه برای او فرستاد، مفید نیفتاد و نزدیک شد که امراء سمرقندی دست میرزا الغ بیگ را بسته به میرزا عبد اللطیف سپارند که خبر از سمرقند رسید که میرزا سلطان- ابو سعید نواده حضرت امیر تیمور، برای تسخیر سمرقند، سپاهی آورده، میرزا عبد العزیز را محصور داشته است و میرزا الغ بیگ دفع میرزا ابو سعید را اهم دانسته از برابر سپاه میرزا عبد اللطیف برخاسته «۴» به جانب سمرقند شتافت و میرزا ابو سعید مقاومت نیاورده فرار نمود و میرزا عبد اللطیف از عقب پدر بر سبیل تعجیل تا نزدیکی سمرقند آمد و میرزا الغ بیگ با او جنگ کرده، شکست یافته «۵»، فرار نمود چون به دروازه سمرقند رسید کوتوال «۶» دروازه او را راه نداد و لا علاج به جانب

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۳۲.

(۲). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۳۲.

(۳). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۳۲.

(۴). در متن: (برخواست).

(۵). مقصود آن است که الغ بیگ شکست خورد. ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۳۳.

(۶). کوتوال میرانشاه قوچین گماشته الغ بیگ بود. (ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۳۳).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۴۵

قلعه شاهرخیه شتافت، کوتوال قلعه «۱» بیشرمی کرده، دروازه را نگشود و میرزا الغ بیگ و میرزا- عبد العزیز ناچار شده به حکم تقدیر مانند صیدی که در کمند صیاد آید وارد شهر سمرقند که در تصرف میرزا عبد اللطیف درآمده بر تخت سلطنتش نشسته بود، گردیده در منزل میرزا عبد اللطیف فرود آمد پدر و پسر یکدیگر را ملاقات نمودند و میرزا عبد اللطیف بیشرمی کرده بر سبیل سخریه و استهزاء سخنان نالایق نسبت به پدر بزرگوار در حضور و غیبت می فرمود و میرزا الغ بیگ همه را متحمل گشته، می گذرانید «۲» و آن ناجوانمرد ترک بدبختی را از نسل چنگیز خان آورده او را خان گفته بر سریر سلطنت نشانید و عباس نامی که پدرش را میرزا الغ بیگ کشته بود، حاضر ساخته به پایه سریر سلطنت آورده، زانو زده، خدمت خان دروغی عرض کرده که میرزا الغ بیگ پدرم را کشت، به عدالت خان آمده‌ام، توقع قصاص را می نمایم و خان دروغی حکم به قصاص فرمود، پس میرزا عبد اللطیف پدر بزرگوار را به امیر حاجی محمد سپرد «۳» که او را به مکه- معظمه رساند چون از شهر سمرقند بیرون آمدند از عقب شخصی دیگر رسید که میرزا عبد اللطیف فرموده است پادشاه را توقف دهم تا لوازم این سفر را بفرستم، پادشاه ذی جاه میرزا الغ بیگ از این خبر پریشان خاطر گشته آیه کریمه **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** «۴» را مکرر قرائت نموده، در قریه‌ای که در نزدیکی بود فرود آمده، آتش افروختند و چون هوا سرد بود میرزا الغ بیگ نزدیک آتش نشسته، شراره آتش بر جبه او افتاد و قدری را سوزانید و این کلمه را بگفت سنده بیلدینگ «۵» یعنی توهم واقعه را دانسته‌ای و در اثناء عباس نام، با شخصی دیگر وارد آن خانه «۶» گردید چون چشم آن حضرت به عباس افتاد بیخود گشته از جای جسته مشتی بر سینه عباس زد و آن شخص که با عباس بود

پوستین را از دوش پادشاه کشید و عباس از خانه بیرون رفت، میرزا الغ بیگ برهنه گشته، غسل نمود و مستعد مرگ گردید که عباس در آمده میرزا الغ بیگ پادشاه ماوراء النهر را نزدیک مشعل برده، نشانید [و] به شمشیر رشته زندگانش را قطع نمود و میرزا عبد اللطیف برادر ناکام خود میرزا عبد العزیز را در شهر سمرقند به قتل رسانید و بعد از این واقعه مکرر می خواند:

پدرکش پادشاهی را نشاید اگر شاید بجز شش مه نپاید و چنانکه گفته بود بعد از ۶ ماه از این واقعه نوکران میرزا الغ بیگ و میرزا عبد العزیز در کمینگاه غدر نشسته، وقتی که میرزا عبد اللطیف از باغ «۷» به جانب شهر سمرقند می آمد تیر به جانب

(۱). کوتوال شاهرخیه ابراهیم پولاد مملوک الغ بیگ بود. (رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۳۳).

(۲). رک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۳.

(۳). زیرا قاضی با قصاص موافقت نکرد اگرچه همه فقهای سمرقند فتوی نوشته بودند که او را قصاص کنند. (حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۳۳).

(۴). قسمتی از آیه ۱۵۶، سوره بقره: ما به فرمان خدا آمده و به سوی او رجوع خواهیم کرد.

(۵). در روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۶۱: (سن هم بونیک). و در حبیب السیر: (سن هم بیلدینگ) ج ۳، جزء سوم، ص ۳۴.

(۶). در متن: (لا یقرء) است با توجه به ص ۳۴، جزء سوم از مجلد سوم، حبیب السیر، که خانه است تصحیح شد- رک:

روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۶۲: در تاریخ واقعه گفته اند:

چو عباس کشتش به تیغ جفا بود سال تاریخ: (عباس کشت)

(۷). (جمعی با نوکران میرزا عبد العزیز قرار دادند که بوقت فرصت او را از میان بردارند ... و در وقتی که از باغ چنار به شهر می آمد بابا حسین و ... تیری به جانب او انداختند ... کارگر آمد ... و آن گروه سرش را از تن جدا کردند ...).

رک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۷۲. و این واقعه در سال ۸۵۴ و در شب جمعه ۲۶ ربیع الاول اتفاق افتاد. مدت پادشاهی او ۶ ماه بود و تاریخ قتل او در (بابا حسین کشت) آمده است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۴۶

او انداخته بر هدف مراد رسیده، دست بر یال اسب زده، فریاد نمود همراهانش فرار کرده، دشمنان او رسیده، سرش را از تن جدا کرده، به شهر آورده از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیگ آویختند و آنچه با پدر و برادر کرده بود به مکافات دنیوی او رسید و بعد از کشتن میرزا عبد اللطیف، اعیان سمرقند، میرزا عبد الله شیرازی را که نبیره صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور- گورکان و داماد میرزا الغ بیگ بود، بر تخت سلطنت و کامرانی نشانیده، سر در اطاعت او آوردند «۱» و در سال ۸۵۵ که میرزا ابو سعید نواده حضرت صاحبقران و ابو الخیر خان اوزبک برای تسخیر ماوراء النهر آمدند و میرزا عبد الله شیرازی پادشاه ماوراء النهر با سپاه گران به استقبال آنها شتافت و جنگ در پیوست، چهارپای اسب میرزا عبد الله در گل فرورفت و چند نفر از سپاه اوزبک رسیده، او را گرفته، چون او را به نزد میرزا ابو سعید بردند بی تأمل حکم به قتل آن پادشاه ذی جاه که مانندش در شجاعت و رعیت داری کسی نشنیده بود، فرمود، او را کشتند «۲» و این واقعه در ماه جمادی دوم «۳» همین سال اتفاق افتاد و جناب ملا حسین کاشفی «۴» کتاب روضه الشهداء را به نام میرزا عبد الله شیرازی تألیف نموده است.

### [وقایع فارس در روزگار میرزا عبد الله شیرازی]

در سال ۸۶۲: امیر جهان شاه، پسر امیر قرایوسف ترکمان، از نظم ممالک محروسه بغداد و عراق عرب و عجم و اصفهان و فارس و مازندران فراغت یافته، در تهیه تسخیر مملکت خراسان افتاده، لشکرها ترتیب داده، به جانب خراسان شتافت و با شاهزادگان

گورکانی در همه جا جنگ کرده، فتح و فیروزی یافته، در دار السلطنه هرات رایت اقتدار برافراشت «۵» و چاپار، روانه فارس داشته، ولد ارشد خود میرزا پیر بداق با لشکر فارس از شیراز احضار فرمود و میرزا پیر بداق با لشکر فارس «۶» و وزیر خود سید عاشور در مدت هفده روز از دار الملک شیراز به دار السلطنه هرات رسیده، خاطر والد ماجد خود را شاد داشت و در بین خبر شوریدگی «۷» آذربایجان به امیر-جهانشاه رسیده، توقف خود را در خراسان صلاح ندیده، سید عاشور «۸» که از عقلای روزگار بود، خدمت میرزا سلطان ابو سعید گورکانی پادشاه خراسان فرستاده تقاضای مصالحه نموده، عقد مودت را استوار داشته، امیر جهانشاه از هرات قاصد آذربایجان گردید و فرزند ارجمند خود میرزا پیر بداق را رخصت انصراف به فارس داده از طریق طیس و یزد با لشکر فارس در سال ۸۶۳ وارد دار الملک شیراز گردیده تمامت نواحی فارس را از دریا و صحرا منتظم ساخت.

(۱). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۴۳. و روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۷۳.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۶، ص ۷۷۳. و حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۵۰.

(۳). (و ... در شب دوشنبه ۲۲ جمادی الاولی سنه ۸۵۵ جام شهادت سرکشید). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۵۰.

(۴). حسین بن علی بیهقی سبزواری واعظ، ملقب به کمال الدین دانشمند و واعظ مشهور قرن نهم که در حدود سال ۹۰۶ تا ۹۱۰ وفات یافت و از تالیفات اوست آئینه اسکندری، اخلاق محسنی، الاربعون، انوار سهیلی، بدایع الافکار، مطلع الانوار و روضه الشهداء

...

(۵). دیار بکر، ص ۳۵۱.

(۶). دیار بکر، ص ۳۵۴.

(۷). در متن: (شوریده گی).

(۸). امیر سید نظام الدین عاشور از اکابر آذربایجان و بر حاشیه وزارت و امارت (جهانشاه) بود. ر ک: دیار بکر، ص ۲۵۴ و ۳۵۴. و روضه الصفا، ج ۶، ص ۸۳۵. و حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۷۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۴۷

و در سال ۸۶۴: نواحی خوزستان و شوشتر تا حدود بغداد را در تحت اقتدار خود، در آورد و نخوت و غروری پیدا کرد که سر از چنبر اطاعت والد خود کشیده، اعتنائی به احکام او نداشت و در خیالات بیفایده افتاده، خاطر پدر را از خود رنجانید تا آنکه امیر جهانشاه، قلع و قمع پسر خود را بر اجنبی مقدم دانست، سپاه بی اندازه فراهم آورده قاصد شیراز گردید «۱».

در این سال [۸۶۴]: به فرمان امیر پیر بداق بارو و برج شیراز را تجدید نمودند.

در سال ۸۶۷: چون به نزدیکی شیراز رسید و نمی خواست چراغ افروخته خود را خاموش کرده، نهال دولت خود را برکند، ناچار گشته، حرم محترم خود والده میرزا پیر بداق را روانه شیراز داشت بعد از ورود قرار میانه پدر و پسر بر آن گذاشت که میرزا پیر بداق با اتباع و اولاد و اموال و ذخائر به جانب دار السلام بغداد رفته، رایت ایالت و سروری افراخته، بر سریر حکومت عراق عرب قرار گیرد.

در همین سال [۸۶۷]: میرزا پیر بداق، از شولستان و بهبهان و شوشتر گذشته، وارد دار السلام بغداد گردید و امیر جهانشاه، فرمانروائی مملکت فارس و خوزستان تا حدود دزفول را به فرزند دیگر خود امیر یوسف ارزانی داشته او را متمکن نموده، از شیراز، عود به مقر سلطنت خود فرمود و میرزا پیر بداق نواحی بغداد را مزروع و معمور بداشت «۲» و خیال شیراز را از سر نگذاشت و پیوسته متعرض ممالک پدر می گردید و آنچه برخلاف رضای او بود، بعمل می آورد تا آنکه رشته مهربانی پدری و پسری گسیخت و روز بروز بر فتنه انگیزی و خونریزی می افزود تا آنکه امیر جهانشاه به تنگ آمد «۳».

و در سال ۸۷۰: به ازدحام تمام، عازم دارالسلام بغداد گردید و فرزند ارجمند خود امیر یوسف را از شیراز خواسته، ایالت فارس را به امیر سید علی که از امراء پیر بداق بود، وا گذاشت و چون میرزا پیر بداق بر قصد «۴» پدر خود مطلع گردید، خاطر را بر تحصن قرار داد و امیر جهانشاه با لشکری بی‌اندازه، رسیده شهر بغداد را محاصره نمود و تا نزدیک به یک سال نائره قتال میانه پدر پسر مشتعل بود و میرزا پیر بداق هرچه خواست به توسط رسل و رسائل سخنی از مصالحه گوید، امیر جهانشاه قبول نفرمود و قحط و غلا در بغداد به مرتبه‌ای شد که از گوشت سگ و گربه گذشته، مردمش از پوست و چرم جوشانیده معیشت می‌نمودند «۵». چون کار محاصره به طول انجامید، اهل شهر دروازه‌ها را گشوده، سپاه ترکمان وارد بغداد شدند و بر حسب فرمان امیر جهانشاه هیچ لشکری آسیبی به هیچ شهری نرسانید و میرزا پیر بداق در منزل خود نشست و گمان نداشت که زبانی از جانب پدر به او رسد که امیر محمدی برادر او با چند نفر وارد گشته، امیر محمدی شمشیر خود را به دیوار زد و همراهان او میرزا پیر بداق را بکشتند و این واقعه در سال ۸۷۱ اتفاق افتاد و چون امیر جهانشاه از انتظام بغداد فراغت یافت و ممالک عراق عرب را ضمیمه ولایات خود ساخت و وسعت مملکت او به مرتبه‌ای رسید که زبان از تقریرش عاجز بود، و اعیان و بزرگان و سرداران

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۸۵. و روضه الصفا، ج ۶، ص ۸۵۲. و دیار بکر، ص ۳۶۲ و ۳۶۳.

(۲). ر ک: تاریخ دیار بکر، ص ۳۶۶. روضه الصفا، ج ۶، ص ۸۵۴.

(۳). در متن: (آمده).

(۴). در متن: (قصه).

(۵). ر ک: تاریخ دیار بکر، ص ۳۷۱ به بعد. حیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۸۶. و احسن التواریخ، ص ۴۴۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۴۸

ممالک آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس و کرمان و سواحل دریای عمان و ارمنستان سر بر خط فرمان او داشتند مگر امیر حسن بیگ پسر امیر علی بیگ پسر امیر قرا عثمان بایندری آق‌قویونلو- ترکمان، که قلاع دیاربکر را مضبوط داشته، سر در اطاعت امیر جهانشاه در نمی‌آورد «۱» و پیوسته صورت لوای اقتدار بر ضمیر می‌نگاشت و این معنی بر خاطر امیر جهانشاه، گران بوده، همیشه استیصال او را وجهه خاطر خود می‌داشت و بایندر نام جد اوست و «آق» در ترکی: سفید و «قوی» و «قوین»: گوسفند و «لو» صاحب را گویند چون دو طایفه از ترکمان یکی صورت گوسفند سیاه را بر پرده علم کشیده و دیگری گوسفند سفید را. اول را قرا قویونلو و دویم را آق قویونلو گفتند و امیر حسن بیگ آق قویونلو را اوزن حسن و حسن طویل [می‌گفتند] چون قامتی بلند داشت.

در سال ۸۷۲: امیر جهانشاه همت را بر خرابی قلاع دیاربکر گماشت و متوجه دفع امیر حسن بیگ گشته، رایت عزیمت را به جانب دیاربکر برافراشت و امیر حسن بیگ چون از قصد دشمن مطلع گردید خود را مرد مقابل او ندیده، بر کوه کوچکی که بغایت مستحکم بود پناه برده، متحصن گشت و امیر جهانشاه در نزدیکی او منزل نمود و امیر حسن بیگ از غایت زیرکی و کیاست، چندین نفر از مردمان کاردان خود را به رسالت نزد پادشاه ممالک فرستاده، سخنان عجزآمیز پیغام داد و امیر جهانشاه این پیغام را حمل بر عجز او نمود تمامی تابستان را در همان مقام توقف نمود، چون پائیز و اوائل زمستان رسید، سپاه جهانشاهی از توقف در آن صحرا امتناع نموده، رخصت انصراف خواسته، آنها را مرخص فرمود و با خواص و مقربان خود چند روز دیگر به عیش و عشرت مشغول گردید و امیر حسن بیگ از غفلت جهانشاه و پراکندگی سپاه، مطلع گشته با دو هزار نفر سوار آزموده به ناگهانی بر اردوی او بتاخت و امیر محمدی و امیر یوسف پسران امیر جهانشاه به استقبال او شتافته، تاب یک حمله نیاورده، عود نمودند و امیر جهانشاه سوار شده روی بر فرار نهاد و امیر حسن بیگ به اردوی او درآمد و امیر محمدی و امیر قرا یوسف را اسیر نمودند و جمعی را از تیغ گذرانیدند و وقتی امیر جهانشاه از اردو گریخت به جانب دره شتافت که اسکندر نام از ترکمانان امیر حسن بیگ به او رسیده، او را



کشته، لباسش را پوشیده و جنازه‌اش را ناساخته گذاشت و امیر حسن بیگ بعد از فتح و ظفر، تفحص بلیغ از امیر جهان‌شاه می‌نمود که سر قورمیش را آورده گفتند سر امیر جهان‌شاه است امیر حسن بیگ آن سر را نزد قرایوسف و امیر محمدی فرستاد، گفتند این سر قورمیش است که شباهت تمام به امیر جهان‌شاه داشت، باز امیر حسن بیگ تفتیش نمود که امیر جهان‌شاه به کدام جانب رفت، کسی گفت اسکندرنامی، لباس شاهانه پوشیده است چون او را عاجز ساختند گفت شخصی را برای طمع در اسب و جامه‌اش در فلان دره کشتم و اسب و جامه‌اش را گرفته، جنازه‌اش را گذاشتم، چون جماعتی به آن دره رفتند سر امیر جهان‌شاه را بریده، حاضر داشتند (۲).

چنین است آئین گردون سپهرگهی کینه ورزد به کس گاه مهر و چون خاطر امیر کشورستان امیر حسن بیگ ترکمان از جانب دشمن آسوده گشت امیر محمدی را بکشت و امیر یوسف را از حلیه بینائی عاری ساخت. چو دولت از آن خاندان در گذشت یکی کشته شد دیگری کور گشت

(۱). ر ک: دیار بکریه، ص ۴۰۶ به بعد. حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۸۶. احسن التواریخ، ص ۴۵۲ و ۷۶۶.

(۲). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۸۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۴۹

### [وقایع فارس در روزگار میرزا سلطان ابو سعید]

و این حادثه عجیب و واقعه غریب در اواخر همین سال اتفاق افتاد، چون این اخبار به خراسان رسید، خسرو آفاق میرزا سلطان ابو سعید پسر امیرزاده سلطان محمد پسر امیرزاده میرانشاه پسر حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان در سال ۸۷۳ قاصد تسخیر ممالک عراق و آذربایجان و فارس گردید چون به چمن کالبوش (۱) رسید، ایلچیان از تمامی ممالک ایران رسید و عریضه انقیاد و اطاعت از بزرگان و اعیان نواحی رسانیدند و خسرو کامکار، ایالت مملکت فارس را به امیر - نظام الدین احمد پسر امیر غیاث الدین علی پرلاس (۲) عنایت فرموده روانه فارسش داشت و چون به کتل مائین (۳) که در این زمان به کتل امامزاده مشهور گشته، رسید امیر سید علی که از جانب امیر جهان‌شاه ترکمان والی مملکت فارس بود و بعد از انهدام سلطنت جهانشاهی به استبداد خود، داعیه سلطنت فارس را داشت با دو هزار سوار، امیر نظام الدین احمد را استقبال کرده، در گریوه مائین بر سپاه او بتاخت و امیر نظام الدین احمد شکست یافته به جانب ابرقوه روانه گردید و بعد از رسیدن این خبر به حضرت میرزا ابو سعید، جناب افادت انتساب مولانا شمس الدین علی - فارسی (۴) را که اعلم فضلالی زمان بود و در این سفر به مصاحبت پادشاه میرزا سلطان ابو سعید حرکت فرموده بود، به رسالت روانه فارسش داشت و چون نسب جناب مولانا به مؤلف کتاب کشف کشف منتهی می‌شد آنجناب را صاحب کشف می‌گفتند و چون صاحب کشف وارد شیراز گردید و پیغام خسرو آفاق را رسانید، امیر سید علی در جواب گفت چون موکب همایون به این صوب رسید مملکت شیراز را تسلیم گماشتگان (۵) آن حضرت کنم و خسرو عالی‌همت برای تسخیر آذربایجان و تدمیر امیر حسن بیگ ترکمان عازم گردید و بعد از ورود، از ناسازی روزگار غدار، آن پادشاه عالی‌مقدار اسیر امیر حسن بیگ شده، رشته حیات او را در ماه رجب (۶) همین سال منقطع ساخت.

کدام سرو سهی را سپهر آبی داد که باز خشک نکردش ز آتش بیداد

کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر که بند حادثه بر دست و پای او نهاد و ابو المظفر امیر حسن بیگ پادشاه، حکومت مملکت فارس را در همین سال به عمر بیگ موصول، ارزانی داشت (۷).

در سال ۸۷۴: ولد ارجمند خود سلطان خلیل را که اکبر اولاد او بود به فرمانفرمائی مملکت فارس روانه شیرازش داشت و تا سال

وفات ابوالمظفر امیر حسن بیگ بر مسند فرمانروائی مملکت فارس باقی و برقرار بود «۸»،

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۴۳۰. سلطان خلیل در واقعه مرند به قتل رسید. ر ک: همان کتاب، ص ۴۳۱.

(۲). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۸۵. جانی در میان گرگان و جاجرم و نردین. (فرهنگ ناصری).

(۳). همان ماخذ و همان صفحه. و ر ک: مطلع السعدین، ج ۲، ص ۱۳۲۶.

(۴). مقصود عقبه مائین است.

(۵). مشهور به صاحب کشف که سالها در هرات به تدریس مشغول بود و سرانجام بعد از مرگ سلطان سعید به میرزا-سلطان

محمود در حصار شادمان پناهد و در همانجا درگذشت. ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۱۰۶.

(۶). در متن: (گماشته گان).

(۷). (امیر حسن بیگ نمی خواست که به جان او آسیبی رساند اما بعد از قیل و قال فراوان به اغوای قاضی شروان و استصواب جمعی

از امراء ترکان ... در بیست و دوم رجب ... او را شربت شهادت نوشانیدند). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۹۳. تاریخ قتل

او را (مقتل سلطان ابو سعید) نوشته‌اند. احسن التواریخ، ص ۴۸۹. روضه الصفا، ج ۶، ص ۸۶۸.

(۸). احسن التواریخ، ص ۵۰۸: امیر بیگ موصلو یعنی امیر عمر بیگ موصلو. ر ک: تاریخ دیار بکر، ص ۲۶۵ و ۵۶۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۵۰

در سال ۸۸۲: که امیر حسن بیگ، تاج و تخت سلطنت را بدرود نمود، سلطان خلیل شاه از شیراز به آذربایجان رفته، بر اریکه

سلطنت موروثی خود قرار گرفت «۲» و بواسطه بخل و امساک و سوء تدبیر، از عهده لوازم سلطنت برنیامده، رعیت و لشکری از او

رنجیده، سلطان یعقوب برادر کهنتر او را که والی دیار بکر بود طلبیده با سپاه دیاربکر قاصد آذربایجان گردید و سلطان خلیل با چند

نفر از سپاه خود به استقبال برادر شتافته، بعد از جنگ به چنگک اجل افتاده، به دست یکی از لشکریان دیار بکر کشته شد و سلطنت

شش ماهه اول او به انتها رسید «۳».

در ماه ربیع دوم سال ۸۸۳: تمامی اعیان و امراء ممالک عراق عرب و عجم و آذربایجان و اصفهان و فارس و یزد و کرمان و ری تا

حدود خراسان بر سلطنت شاه سلطان یعقوب بهادر اتفاق کرده، سر در چنبر اطاعتش درآوردند و در شهر تبریز بر تخت دارائی

نشسته، تاج جمشیدی را بر سر گذاشت «۴» و آنچه باید و شاید به دلجوئی و نوازش مردمان پرداخت و در رسوم رعیت پروری و

ملکداری و تقویت شریعت غرا کوشیده، برای سادات عالی درجات و علما و قضاوت، سیورغال «۵» و تیولالت «۶» مقرر فرمود و

قاضی مسیح الدین عیسی ساوجی «۷» پسر خواجه شکر الله وزیر که در مراحل علم و فضل یگانه آفاق بود به منصب صدارت و

حکومت شرعیات منصوب گردانید، بلکه او را در تمشیت امور ملک و مال مختار داشت و جناب قاضی عیسی در اجرای کلمات

حقه به مفاد لا تأخذه لومه لائم «۸»، مسامحه را جایز نداشتی و پادشاه و امرا را به معروف امر فرمودی و از منکر نهی کردی، روزی

که ایلیچیان مصری و رومی وارد تبریز شدند و سلطان یعقوب برای ملاقات آنها مجلس ملوکانه ترتیب داده، لباس زردوز ابریشمی

پوشیده بود، جناب قاضی عیسی وارد آن مجلس گشته به پادشاه سلطان یعقوب گفت، پوشیدن این لباس بر مرد حرام است «۹»،

حضرت سلطانی بی دغدغه خاطر، جامه زردوز را از دوش انداخته، جبه پشمینه را پوشید و در مبادی جلوس بر اورنگ شاهی بر مهر

سلطنتی خود نگاشت: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ «۱۰»، العبد یعقوب بن حسن بن علی بن عثمان.

### [وقایع فارس در روزگار یعقوب بهادر]

در سال ۸۸۰ و اند «۱۱»: امیر سلطان یعقوب بهادر، حکمرانی مملکت فارس را به امیر منصور بیگ پرناک تفویض فرموده، با

جماعتی از امراء ترکمان بایندریه روانه شیرازش داشت و بعد از ورود به حکومتی قرین عدل و انصاف مشغول گردید.

(۲). ر ک: احسن التواریخ، ص ۵۶۸. حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۰.

(۳). همان ماخذ، ص ۴۳۱.

(۴). همان ماخذ، ص ۴۳۱.

(۵). سیورغال ملکی که منافع آنرا مدۀ العمر به کسی واگذار کرده باشند، اقطاع، تیول.

(۶). تیول: بلوک یا منطقه‌ای که برای مدد معاش از طرف سلاطین به افراد واگذار می‌شد.

(۷). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۱.

(۸). اشاره به مفاد آیه کریمه: لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ. (آیه ۵۴ از مائده).

(۹). (... آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن دکله را کتف از یعقوب میرزا برگرفته فرجی آفت خود رنگ در او

پوشانید و پادشاه طریقه اطاعت مرعی داشته اصلا از احتساب بی محل قاضی متغیر نگشت ...). ر ک: حبیب- السیر، ج ۳، جزء

چهارم، ص ۴۳۲.

(۱۰). آیه ۹۰، از سوره نحل.

(۱۱). (در سال ۸۹۲ ... یعقوب ... خلیل را از امارت شیراز معزول نموده ... منصور بیگ پرناک در آن ولایت رایت حکومت-

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۵۱

در سال ۸۹۳: پادشاه سکندر جاه سلطنت پناه جهانگیر عالم آرای خصم بند قلعه گشای امیر سلطان یعقوب پادشاه، فرمان معافی و مسلمی از وجوه دیوانی املاک موقوف مدرسه منصوریه «۱» شیراز را طلبا لمرضات الله برای بانی و واقف آنها حضرت مرتضی ممالک اسلام، ملک اعظم سادات عظام، خلف اشراف و شرف اخلاف آل عبد مناف، امام اقدم، مربی افاضل امم، ناصب رایات ملت بیضا، ناصر آیات شریعت غرا، استاد حکماء اسلامی و ملاذ فلاسفه الهیه، امیر سید صدر المله- و الدین محمد دشتکی شیرازی نور الله مضجعه که در مرتبه نهم از اجداد نگارنده این فارسنامه- ناصری است انفاذ داشت. چون فرمان مزبور بر کاغذ خانباغی به خط تعلیق منشی خوشنویسی نوشته آخر دامنه آنرا به خاتم شاهی مزین داشته است و پشت فرمان به امهار عیسی بن شکر الله و علی بن شکر الله و چندین نفر دیگر از وزراء و مستوفیان رسیده است و تاکنون که ۴۱۰ سال تمام از آن گذشته است به آبادی باقی مانده است و عبارات آنرا در این فارسنامه نگاهشتم تا عبرت خوانندگان و تنبیه شنوندگان گردد:

سواد فرمان سلطان یعقوب بهادر الحکم لله- امیر ابو المظفر یعقوب بهادر سور و حکام و وزراء و دیوانیان و کتاب و مستوفیان و عمال و مباشران و متصدیان امور اشغال سلطانی و اموال دیوانی مملکت فارس عموما و بلده و حومه دار الملک شیراز و شبانکاره و کربال و فسا خصوصا، بدانند که چون به تبجیل و اعظام و اجلال و اکرام سادات عظام و نقباء کرام، نور حدقه لولاک و نور حدیقه و ما ارسلناک اند، سیما جماعتی که علو نسب ایشان به شرف حسب مزین داشته باشند و در اعلاء اعلام علم و دانشوری و ارتقاء مدارج حکمت و فضل گستری رایت درایت افرشته باشند و معهدا در تأسیس قوانین خیرات و ترصیص قواعد مبرات و انشاء مبانی ابواب الخیر و انفاق ارباب استحقاق، مساعی جمیله به تقدیم رسانیده و موفق گردند بر ذمت همت خسروان دیندار و ربقه نهمت پادشاهان عدالت آثار، از لوازم متحتمات است و مرتضی ممالک اسلام، مقتدی علماء اعلام، افتخار السادات و العلماء و النقباء فی الایام، اعتضاد الائمة المتبحرین فی الافاق، قدوة الحکما المتألّهین بالاستحقاق، علامه علماء الزمان، استاد ارباب الحکم و المعارف فی الاوان، الموفق من عند الله الصمد، سید صدر المله و الافاده و السیاده و الافاضه و الدین محمد، ابد الله تعالی ظلال سیادته و شیدت قوانین افاضه و سیادته، در زمان دولت روزافزون و عهد خلافت همایون، مدرسه رفیعه و بقعه منیعه، موشح بالقباب و مشحون

به اسم سامی ما در دار الملک شیراز انشاء و بنا نمود و رقبات مذکوره فی الذیل را، جهت ثنوبات دولت ابد پیوند به مقتضی وقفیه شرعیه بر آن بقعه وقف نموده که بموجبی که در وقف‌نامه مشروعه مشروحه مسطور است به مصرف وجوب و مصاب استحقاق رساند و جمع رقبات مذکوره در پیچین نیل از قرار تصدیق دیوانیان شیراز بدین موجب است.

دویست و چهل و دو هزار و هفتصد و هشتاد و سه دینار و نیم رایج تبریزی

افراشت (... احسن التواریخ، ص ۶۱۵- ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۵. مرحوم فرصت در آثار العجم (پرناک) را به ضم اول ضبط کرده است، ص ۵۸۲. همو سال فرمانروائی امیر منصور را در سالهای ۸۸۲ و ۹۰۰ می‌داند، ر ک: همانجا، ص ۵۸۲. (۱). (از بناهای امیر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی است، در سال ۸۸۳ ساخته و به اسم ولد خود میر غیاث الدین منصورش خوانده تولیت آن به ارشد اولاد است ...) آثار العجم، ص ۴۹۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۵۳

بنابراین مقرر فرمودیم که رقبات و جهات مذکوره فی الصدر از ابتدای پیچین نیل و خراج و مواشی و مراعی و وجوه العین و جهات و پیشکش جمعی و غیر جمعی و دوشلک حکمی و استصوابی و خارجیات جمعی و سهامی و خارج سالیانه و رسوم داروغگی و چریک و شیلان‌بها و حق التقریر و وجوه علمداری و رسم الحمایه و ساوری و سایر تکالیف دیوانی بهر اسم و رسم که باشد و تفاوت و بازدید و حرز و مساحت و شماره و تعدیل و طرح و پیکار و غیر ذلک مزاحم و متعرض متولی و گماشتگان و رعایا و مزارعان مدرسه رفیعه و بقعه علیه و موقوفات مذکوره نشوند و تعرض نرسانند و مطالبه نمایند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و به جمع درنیاورند و از جمع مملکت مفروز و مستثنی دانند و مطلقا داخل نسخه نمایند و بعلت حرز و مساحت و تفاوت پیرامون نگرند و این عارف؟ را در این مدرسه رفیعه مذکوره انعام مؤبد بر دوام و احسان مخلصد مالاکلام شمرند و بقرار هوجاری معاف و مسلم و مرفوع القلم دانند و چون رقبات مذکوره به رقبه بر مدرسه رفیعه مزبوره معاف و مسلم فرموده‌ایم مقرر شد که جهات مذکوره که همه ساله به خرج رقبات مسطوره مجری می‌شد، مجری بدارند بر این موجب: و نصف مزرعه لاهیجی کربال که از بایرات قدیم بود و مولانا مرتضی مومی‌الیه، به سعی خود با رحال عمارت و زراعت آورده و به دیوان داده و جمیع آن در سنه مذکوره از قرار تصدیق دیوانیان شیراز و خط

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۵۴

معمار بلوک کربال پنجاه و چهار هزار دینار تبریزی جنسی می‌شود مقرر فرمودیم از ابتداء سنه مذکوره به مبلغ مذکور، از مرتضی ممالک اسلام مومی‌الیه بازستانند و جهت دیوان ضبط نمایند و بعلت سود و زیان آن مزاحم سیادت مآبی و متولی مدرسه مذکوره نشوند و می‌باید که حسب- المسطور مقرر دانسته از مضمون یرلیغ عالم مطاع، عدول و انحراف نجویند و از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس شمرند و همه ساله درین باب نشان مجدد طلب ندارند و اعتماد به توقیع اشرف اعلی نمایند و شکر و شکایت عظیم مؤثر دانند [و] در این باب تقصیر نمایند و در عهده دانند. به دار السلطنه تبریز تحریرا فی سابع ذی القعدة الحرام سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه (۸۹۳)

### [وقایع فارس در روزگار میرزا بایستقر]

در سال ۸۹۴: امیر سلطان یعقوب بهادر پادشاه، بنابر توهمی که از سلسله صوفیه و پیروان مذهب اثنی عشریه که حلقه بندگی اولاد شیخ صفی الدین اسحق موسوی را در گوش داشتند، می‌داشت، سلطان علی و سلطان اسمعیل و سلطان ابراهیم اخلاف صدق سلطان حیدر صفوی را با والده آنها حلیمه بیگی آغا که خواهر خود سلطان یعقوب پادشاه بود، روانه فارس داشت «۱» و امیر منصور بیگ

والی شیراز، آنها را در قلعه استخر مرودشت به احترام تمام محبوس نمود.

در سال ۸۹۶: امیر سلطان یعقوب پادشاه، در قراباغ آذربایجان طرح قشلاق انداخته با اردو و عیال توقف نمود که پسر ارجمندش یوسف میرزا به چنگ گرگ اجل افتاده، جامه عمرش را درید و مادر یوسف میرزا هنوز از سوگواری پسر فارغ نگشته که بدرود زندگانی را نمود «۲» و در همان هفته سلطان یعقوب بهادر پهلو بر بستر ناتوانی گذاشته، باد فنا، طناب بارگاه زندگانیش را گسیخت «۳» چنانکه گفته‌اند:

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری عزیزان یوسف ار گم شد چه شد یعقوب را باری و این چند بیت را نسبت به شاه سلطان یعقوب ترکمان داده‌اند:

دنیا که در او ثبات کم می‌بینم در هر فرحش هزار غم می‌بینم

چون کهنه رباطی است که از هر طرفش راهی به بیابان عدم می‌بینم «۴» پس صوفی خلیل و امراء موصول و پرناک، میرزا بایسنقر پسر سلطان یعقوب را به پادشاهی اختیار نمودند و بزرگان بایندری بر سلطنت مسیح میرزا پسر امیر حسن بیک اتفاق کرده، رایت خلاف برافراشتند و در قراباغ، کار آن دو طایفه به مقابله و مقاتله کشید و فتح و ظفر از جانب خواهندگان میرزا بایسنقر گردید و مسیح میرزا و امرای بایندری به قتل رسیدند و میرزا بایسنقر با

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۵.

(۲). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۶- امیر یعقوب ممدوح اهلی شاعر (متوفی ۹۴۲ هجری) است و اهلی را سه قصیده در مدح اوست و مثنوی شمع و پروانه را به نام او کرده است.

(۳). تحفه سامی، ص ۱۸، یعقوب از امراء شعر دوست بود و جامی، مثنوی سلمان و ابدال را به نام او پرداخته و قصیده‌ای در مدح وی دارد.

(۴). در کیفیت مرگ او که به همراه پسر و همسرش اتفاق افتاد، نوشته‌اند: (روزی که مدتی مدید در حمام مانده بود زنش شربتی مسموم به دست او داد، یعقوب ظنین شد و به او امر کرد که از آن شربت بخورد زن بالاچار خورد و بالنتیجه یعقوب و پسر خردسالش نیز خوردند و هر سه مردند). ر ک: اسناد و مکاتبات تاریخی، ص ۳۸۱. در احسن التواریخ آمده است که: (مادرش سلجوق شاه بیگم، اراده نمود که مسیح میرزا بن حسن پادشاه را مسموم گرداند به این داعیه در ظرفی که قیسی در آب کرده بود سم داخل کرد، یعقوب به اتفاق برادرش تناول نمودند سلجوق شاه خانم نیز آنرا تناول نمود و هر سه فوت شدند. (ص ۸۱۲ و ۸۹۶).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۵۵

کمال جلال وارد تبریز گشته بر تخت سلطنت نشست و رتق و فتق امور ممالک را در کف کفایت صوفی خلیل گذاشته تمامی کارگزاران «۱» سلطان یعقوب را گرفته به انواع جور و ستم مبتلا داشت و جناب قاضی عیسی را که سلطان یعقوب بی‌مشاورت او کاری را فیصل ندادی شربت شهادت چشانید و چون این گونه اخبار به سلیمان بیک که والی دیار بکر بود رسید سپاهی فراهم آورده، قاصد آذربایجان گردید «۲» و میرزا بایسنقر و صوفی خلیل او را استقبال کرده، چون نزدیک شدند، امرای آذربایجان که از سوء سلوک صوفی خلیل به تنگ آمده بودند، طوعا و کرها عنان میرزا بایسنقر را گرفته، او را به اردوی سلیمان بیک ملحق داشتند و امیر سلیمان بیک او را احترام تمام نموده، به پادشاهی قبولش داشت و صوفی خلیل، دستگیر شده، رهسپر آخرت گردید «۳» و امیر سلیمان به ملازمت میرزا بایسنقر به تبریز آمده، سر در چنبر اطاعت درآورد.

در سال ۸۹۷: امیر ابیه «۴» سلطان نوئین، معتمدی را نزد قرق سیدی علی که کوتوال قلعه النجق بود فرستاد و پیغام داد که مناسب آن است که میرزا رستم بیک پسر میرزا مقصود بیک پسر امیر حسن بیک را که در پیش تو در قلعه النجق به فرمان میرزا بایسنقر

محبوس است، به پادشاهی برداریم و سپاهی فراهم آورده، ممالک را از تصرف بایسنقر و امیر سلیمان بیک گرفته به نام میرزا رستم، نموده، رایت اقتدار برافزایم و قرق سید علی، این بشارت را به میرزا رستم رسانیده، او را از حبس در آورده به ابیه سلطان پیوسته، قاصد تبریز شدند «۵» و میرزا بایسنقر و امیر سلیمان بیک، هر فوجی را به استقبال آنها می‌فرستاد، طریق بیوفائی را پیموده، در اطاعت میرزا رستم درمی‌آمدند و میرزا بایسنقر ناچار گشته به جانب شیروان شتافت و در شیروان رحل اقامت انداخته «۶»، در تدارک بازگشت ممالک موروثه خود افتاد، میرزا رستم بیک، بی‌کلفت خاطر وارد تبریز شده، بر تخت جهانبانی قرار گرفت و همت بر تدارک اختلالی که در ممالک بود گماشته، بی‌نظمی‌ها را منتظم ساخته داشت و والیان ممالک عراقین و فارس و کرمان و لرستان و خوزستان به توسط عرایض و هدایا مورد عنایت شدند.

در سال ۸۹۸: شیروانشاه، سپاهی فراهم آورده، به میرزا بایسنقر داماد خود داده، برای استرداد ممالک موروثه او، روانه داشت و چون این اخبار به میرزا رستم بیک رسید، در تدارک مدافعه برآمده، از هر جهت اسباب استحکام سلطنت خود را فراهم آورد «۷» و از جمله آنکه چنانکه نگارش یافت در سال ۸۹۴ سلطان یعقوب پادشاه، پسران سلطان حیدر صفوی که خواهرزادگان او بودند با والده آنها از اردبیل، روانه فارس داشته در قلعه استخر محبوس نمود و امیر منصور بیک والی شیراز، نهایت محافظت و احترام را به آنها مراعات می‌داشت تا در این سال بخاطر میرزا رستم بیک

(۱). در متن: (گذاران).

(۲). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۶.

(۳). همان ماخذ، ص ۴۳۷.

(۴). در روضه الصفا، ج ۸، ص ۹: (امیه سلطان). و در احسن التواریخ، ص ۶۳۳: (آبیه سلطان).

(۵). همان ماخذ، ص ۴۳۸.

(۶). ر ک: احسن التواریخ، ص ۶۳۳: (... بایسنقر دختر فرخ‌یسار پادشاه شروان را بزنی داشت).

(۷). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۵۶

رسید که آنها را از فارس آورد به ظاهر که چون حلیمه خاتون «۱» والده آنها خواهر اعیانی میرزا- مقصود بیک پدر میرزا رستم بیک است و خلاف مروت است که بی‌سببی ذریه رسول خدا و عمه بیگناه را در حبس گذارم و باعث ویرانی دودمان سلطان یعقوب؟ را نسبت به این عمل شنیع می‌داد و در باطن می‌خواست که شکست شیروانشاه و میرزا بایسنقر بدست طایفه صوفیه و اولاد سلطان حیدر- صفوی شود برای آنکه سلطان حیدر در جنگ با شیروانشاه شهید گردید و جماعت صوفیه که ارادت کیشان اولاد سلطان حیدر بودند، مال و جان خود را در راه خونخواهی سلطان حیدر و خدمت اولاد او مضایقه نداشتند و همیشه منتظر خلاصی آنها از حبس بودند پس به این ملاحظه میرزا- رستم بیک، سلطان علی و سلطان اسماعیل و سلطان ابراهیم پسران سلطان حیدر و والده آنها را از فارس بخواست «۲» و چون وارد تبریز شدند، خلعت‌های فاخره بر آنها پوشانیده و کیسه‌های پر از زر مسکوک برای آنها فرستاد و التماس سفر شیروان از آنها نموده، به اظهار اخلاص و اعتقاد زبان گشود و چون این خبر به اطراف منتشر گردید، جماعتی فراوان از مریدان خاندان صفوی از ظل رایت سلطان علی که برادر مهتر آنها بود درآمدند و میرزا رستم بیک، ابیه سلطان را در خدمت سلطان علی به مقابله و مدافعه شیروانشاه و میرزا بایسنقر روانه داشت و چون سلطان علی و سپاه صوفیان در کنار رود کر رسیدند و سیاهی سپاه شیروان را دیدند نه صوفیان از آب گذشتند و نه شیروانیان از رود کر تجاوز کردند، بعد از مدتی، بی‌جنگ و جدال هر یک عود به نواحی خود نمودند «۳».

در سال ۸۹۹: کوسه حاجی بایندر «۴» که والی اصفهان بود سر از اطاعت و فرمان میرزا رستم بیگ پیچیده، خطبه و سکه اصفهان را به نام میرزا بایسنقر قرار داد و میرزا بایسنقر، باز از شیروان لشکری کشیده، قاصد تبریز گردید و میرزا رستم بیگ ایبه سلطان، سپاه آذربایجان را ضمیمه صوفیان صافی عقیده کرده، در خدمت سلطان علی به استقبال میرزا بایسنقر فرستاد و امیر قراپیری توچی را با چند فوج سپاه کینه‌خواه روانه اصفهان نمود و حضرت سلطان علی و ایبه سلطان بر سپاه شیروان غالب گشته، در همین سال میرزا بایسنقر را به قتل رسانیدند «۵» و قراپیری توچی در نواحی درگزین همدان با کوسه حاجی مقابله کرده به قوت رستمی، سپاه اصفهان را شکست و کوسه حاجی را به قتل رسانید و این دو خبر میمنت اثر در یکشب به تبریز رسیده، میرزا رستم بیگ را قرین ابتهاج داشت و گلزار ممالک عراق و عجم و آذربایجان و فارس و کرمان از خار تعرض معاندان پیراسته گردید پس با خاطری جمع بر بستر استراحت غنود و سلطان علی و سلطان اسمعیل و سلطان ابراهیم صفوی را از روی تعظیم و اجلال، شرف رخصت ارزانی داشته، روانه اردبیل گردیدند و حضرت سلطان علی در اردبیل به طریقه آباء و اجداد کرام خود بر سجاده دین پروری نشسته به ارشاد طایفه صافیه صوفیه پرداخت و در اندک مدتی سالکان طریق ارادت در خطه اردبیل مجتمع گشته، دست اخلاص

- (۱). در متن: (خواتون). نام حلیمه خاتون در اصل حلیمه بیگی آغا و ملقب به علم شاه بیگم بود که اصلاً رومی بود و نامش مارتا بامارت بود. (حواشی احسن التواریخ، ص ۷۴۵).
- (۲). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۹. و ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۸.
- (۳). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۹ و روضه الصفا، ج ۸، ص ۹.
- (۴). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۰.
- (۵). همان ماخذ، ص ۴۴۰. در احسن التواریخ، ص ۶۳۵، آمده است که: بعد از چند روز سید علی پرناک وی (میرزا- بایسنقر ...) را گرفته در یوم الخمیس سابع شعبان این سال (: ۸۹۷) این قضیه دست داد و در سادس عشر شهر مذکور او را به تبریز آوردند و در جبل سهند در شب شنبه هفدهم شهر رمضان المبارک کشته شد.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۵۷

به دامن مخدومزادگان خود زدند و چون اخبار ازدحام و اجتماع خواص و عوام در اردبیل به حضرت میرزا رستم بیگ رسید «۱»، عاقبت اندیشی کرده، حضرات عالی درجات سلطان علی و سلطان اسمعیل و سلطان ابراهیم را از اردبیل به اردو آورده جماعتی را به نگاهبانی آنها معین داشت و در باطن قصد کشتن آنها را نمود و چون سلطان علی تفرس مقصود او را فرمود دو «۲» نفر برادر والا گهر خود را در نیمه شبی برداشته از اردوی میرزا رستم بیگ تا شهر اردبیل توقفی ننمود و بعد از ورود جماعت صوفیه را خواسته و در حضور آنها تاج و دستار خود را بر سر برادر کهنتر خود سلطان اسمعیل گذاشت و قضیه جهانگیری او را خاطر نشان صوفیان صافی عقیده داشته، از شهادت خود در روز دیگر آنها را مطلع بساخت و چون میرزا رستم بیگ از فرار سلطان علی و برادران او مطلع گردید ایبه «۳» سلطان را با لشکر از عقب آنها روانه داشت و چون طلیعه سپاه نزدیک به اردبیل رسید، سلطان علی جوشن جنگ را پوشیده، با هر یک از مخلصین خود وداع کرده، با جماعتی روی به جانب سپاه ایبه سلطان آورده، با آنها مردانه قتال فرموده تا جام شهادت را چشید و از اسب بر زمین افتاد «۴» و این واقعه در این سال ۸۹۹ اتفاق افتاد «۵» و حضرت سلطان اسمعیل و سلطان ابراهیم بعد از این قضیه، توقف خود را در اردبیل صلاح ندانسته با جماعتی از صوفیه «۶» قاصد گیلان شدند و بعد از ورود به گیلان، کارکیا میرزا علی «۷» والی لاهیجان که به عظم شأن و قدم دودمان مشهور بود حضرت سلطان اسمعیل را استقبال کرده، برای مسکن او و همراهانش منازل بهشت آئین تعیین فرمود و سر در اطاعت و بندگیش فرود آورد و بعد از چند ماه سلطان ابراهیم که برادر بزرگ سلطان اسمعیل بود، هوای وطن را نموده، تاج دوازده ترک حیدری را که کسوت منتسبان خاندان صفوی بود از

سر برداشته، طاقیه که شعار ترکمانان آق‌قویونلو بود بر سر گذاشته «۸» رایت توجه به خطه اردبیل برافراشت و بعد از مدتی در دار الارشاد اردبیل به اجل موعود درگذشت و حضرت سلطان اسمعیل که در آن سال از سن شریفش شش سال گذشته بود در لاهیجان رحل اقامت افکند و تا اول دعوی سلطنتش که در سال ۹۰۵ است، متوقف لاهیجان بود. در سال ۹۰۰: امیر سلطان رستم ایالت مملکت فارس را به قاسم بیک پرناک «۹» ارزانی داشت.

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۰.

(۲). در متن: (ده).

(۳). در بعضی متون: آیه.

(۴). ماخوذ از روضه الصفا، ج ۸، ص ۹ و ۱۰. ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۱. و ر ک: عالم‌آرای عباسی، از اسکندر بیک ترکمان ج ۱، ص ۲۳ و ۲۴ و عالم‌آرای صفوی، ص ۳۴.

(۵). (... تاریخ این واقعه را در سال ۹۰۰ ذکر کرده‌اند، حسین بیک الله شاملو خلیفه الخلفاء دده بیک نعلش او را به اردبیل نقل کردند)، روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۰. عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۴.

(۶). (... با حسین الله خادم و خادم بیک و دده و غیره هم از امراء صوفیه ... و همگنان ... سفر گیلان متصوب شمردند).

ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۱ و عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۵.

(۷). (از دودمان سعادت و سیاست) روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۰. (امیر کیا از مریدان شیخ صفی بود) عالم‌آرای صفوی، ص ۳۵.

(۸). (به دستور تراکمه آق‌قویونلو طاقیه بر تارک مبارک نهاد) حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۲، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۵.

(۹). از امرای معتبر آق‌قویونلو که تا حدود سال ۹۰۸ حاکم فارس بود و پس از آنکه مدتی در زندان استخر بود او را-

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۵۸

در سال ۹۰۲: احمد پادشاه پسر اغورلو محمد پسر ابو المظفر امیر حسن بیک آق‌قویونلو که مدتی پیش از مملکت ایران فرار کرده، پناه به قیصر روم برده بود و دختر نیک‌اختر قیصر را در حباله نکاح خود درآورده، مورد عنایات ملوکانه قیصری بود، لشکری فراوان از ممالک روم برداشته به قصد تسخیر دیار بکر و آذربایجان روانه گردید و چون این خبر به میر سلطان رستم پادشاه رسید، سپاه خود را فراهم آورده، به استقبال پسر عم خود شتافت و بعد از حصول قرب جوار، امرای رستمی بیوفائی نموده، پیش از جنگ با دشمن، پادشاه خود را گرفته، خدمت احمد پادشاه بردند و در ماه ذی القعدة همین سال به فرمان احمد پادشاه، آن عالیجاه را به زه کمان خفه نمودند و و احمد پادشاه «۱»، بی کلفت و زحمت وارد تبریز گشته، بر تخت دارائی قرار گرفت و فرامین به اکناف بلاد، انفاذ داشت که مالیات و متوجهات و عوارض املاک دیوانی و اربابی ممالک محروسه را به هر اسم و رسم، زیاده از قانون شریعت غرای محمدی، علی واضعه الصلوة و السلام، حواله ندهند و خلاف کننده در مورد سخط و سیاست باشد و رقم ابطال بر وظائف ارباب سیورغال کشید و نشان معافی و مسلمی اهل عمام را مجری نداشت و این قرارداد را سخت محکم داشت و حل و عقد امور سلطنت را در کف کفایت امیر حسین پسر علی خان گذاشت و امیر حسین بنابر کینه دیرینه که از مظفر بیک پرناک داشت او را گرفته الفرصه تمرمر السحاب «۲» را گفته به قتلش رسانید و چون این خبر به قاسم بیک پرناک، حاکم مملکت فارس که برادر مظفر بیک بود، رسید، خاطر قرار داد که در زمان فرصت، رایت مخالفت افرازد که احمد پادشاه حکومت کرمان را به امیر ابیه سلطان واگذاشت و ابیه سلطان از آذربایجان حرکت کرده به توسط رسل و رسائل قاسم بیک پرناک را بر خونخواهی برادر تحریض «۳» نمود و قاسم بیک پرناک با سپاهی بی‌باک از فارس حرکت کرده، در نواحی اصفهان به ابیه سلطان پیوسته، به صلاح



یکدیگر، رایت مخالفت احمد پادشاه را افراشتند و چون این خبر گوشزد ملازمان شاهی شد، احمد پادشاه با سپاه آذربایجان، قاصد اصفهان گردید، چون تلاقی فریقین شد، فتح و ظفر نصیب قاسم بیگ پرناک و ایبه سلطان گردید و احمد پادشاه، بعد از شش ماه از سلطنت، در این جنگ در جمادی الاولی، در سال ۹۰۳ به قتل رسید «۴» و قاسم بیگ پرناک والی مملکت فارس به صوابدید ایبه سلطان، خطبه و سکه را به نام میرزا سلطان- مراد پسر امیر سلطان یعقوب پادشاه که بعد از قتل برادر خود میرزا بایسنقر در پناه شیروانشاه، توقف داشت، قرار دادند و قاصدی روانه شیروان نمودند و او را به نوید سلطنت و دارائی ممالک محروسه ایران طلب داشتند.

در کتاب حبیب السیر مرقوم است که «۵» امیر ایبه سلطان زمستان این سال را روی توجه

به اصفهان بردند و کشتند، اهلی سه قصیده در مدح وی دارد ر ک: دیوان اهلی، ص ۳۴، انتشارات سنائی. و ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۱۱.

(۱). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۲. و احسن التواریخ روملو، ص ۱۳.

(۲). فرصت همانند گذر ابرها از دست می‌رود.

(۳). متن: (تحریص).

(۴). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۳: (... ایبه سلطان خود را بر پادشاه رسانید و ... سرش را از بدن جدا کرده بر سر نیزه کرده فرمود نقاره بشارت کوفتند). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۱۷.

(۵). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۳ و ۴۴۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۵۹

به قشلاق قم آورد و در موضعی مناسب، بارگاهی به تکلف نصب نمودند و مسندی در پیشگاه بارگاه نهاد و دستاری بر زبر مسند گذاشته هر صباح به دستوری که امراء سلاطین را ملازمت کنند بدانجا می‌رفت و به سرانجام مهمم پرداخته، شیلان «۱» می‌کشید و حال را بر این منوال داشت تا وقتی که سلطان مراد، به وی پیوست و افسر شاهی را از مسند برداشته بر سر گذاشت. در همین سال [۹۰۳] «۲»: میانه مردم شیراز و قاسم بیگ پرناک ترکمان بایندری، کدورتی شده به مخاصمت رسید و اهل فتنه و فساد، منشاء این مخاصمت را به جناب مصطفوی حسب مرتضوی نسب، قدوه دودمان اهل بیت رسالت، امیر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی، نسبت دادند «۳».

روز دوازدهم ماه رمضان همین سال [۹۰۳]: قاسم بیگ پرناک جماعتی از فسقه فجره طایفه ترکمان بایندریه را مأمور داشته بگتتا بر منزل جناب سیادت و سعادت انتسابی ریخته آن حضرت را شربت شهادت چشانیدند و ولادت آن جناب را خلف الصدقش حضرت غوث الحکما امیر- غیاث الدین منصور در شرحی که بر رساله اثبات واجب آن صدر عالی مقدار نوشته است، صبح سه‌شنبه دویم ماه شعبان سال ۸۲۸ مرقوم داشته است و چون امیر ایبه سلطان، زمستان این سال را در قشلاق قم بسر رسانید، عنان عزیمت را به جانب تبریز انداخت و میرزا محمدی با سپاه یزد و کرمان حرکت کرده تمامت عراق عجم را بی کلفت خاطر در تحت تصرف در آورده، در ملک ری رحل اقامت انداخت و ایبه سلطان با سپاه آذربایجان به جانب ری شتافت و میرزا محمدی، بی‌جنگ و جدال فرار نمود و ایبه سلطان مراجعت به قم کرده مانند سال گذشته طرح قشلاق را انداخت «۴»، لیکن در میان زمستان خبر رسید که میرزا محمدی عود به ری کرده، لوای اقتدار افراشته است و ایبه سلطان خود را در این مرتبه، مرد میدان میرزا محمدی ندیده، از قم به جانب آذربایجان شتافت و در بین راه موبک میرزا سلطان مراد از جانب شیروان آمده به ایبه سلطان پیوست و میرزا محمدی در مملکت ری مقتدر گشته، بیشتر از امراء و اعیان عراق به قدم اخلاص خدمت او رسیدند و میرزا محمدی با سپاه فراوان از ری قاصد

جنگ ایبه سلطان و سلطان مراد گردید و چون دو سپاه مقابل یکدیگر شدند و جنگ در پیوست فتح و ظفر نصیب میرزا محمدی شده، ایبه سلطان کشته گشت «۵» و میرزا سلطان مراد فرار کرده، عطف عنان به جانب شیراز نمود و بعد از ورود به شیراز قاسم بیگ پرناک والی مملکت فارس و امیر مقصود بیگ امیر سپاه مأمور فارس، وجود او را مغتنم شمرده سر در چنبر اطاعت او در آوردند. و این واقعه در سال ۹۰۰ و «۶» ... اتفاق افتاد و میرزا محمدی بعد از فتح و ظفر بر جناح تعجیل

(۱). شیلان یا شایلان سفره طعام و طعام مطبوخ که به لشکریان دهند و طعامی که به عامه مردم دهند. عبارت عینا منقول از احسن التواریخ، روملو، ص ۱۷.

(۲). در متن: (۹۰۰۳).

(۳). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۲۰.

(۴). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۴.

(۵). همان کتاب همان صفحه - احسن التواریخ، روملو، ص ۲۱.

(۶). در حبیب السیر، نیز تاریخی برای این واقعه ذکر نشده است ولی در احسن التواریخ، روملو، (ص ۲۱) جزء وقایع سال ۹۰۴ می‌باشد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۶۰

وارد شهر تبریز گشته بر اریکه سلطنت نشست و تاج جمشیدی بر سر گذاشت و میرزا الوند برادر میرزا محمدی که بعد از قتل احمد پادشاه، فرار کرده به دیار بکر رفته بود و قاسم بیگ والی دیار بکر نام سلطنت را بر او گذاشت و خود امور سلطنتی را مباشر گردید و بعد از مدتی میرزا الوند از اعمال قاسم بیگ نفرت نموده با بیشتر از امراء و سپاه موافقت کرده از اردوی قاسم بیگ بیرون آمده، قاصد آذربایجان گردید و میرزا محمدی چون از توجه برادر خود میرزا الوند و سپاه دیار بکر مطلع گردید خود را مرد مصاف ندیده، از تبریز گریخته، به شهر سلطانیه رسید و میرزا الوند بی کلفت خاطر بر مملکت آذربایجان مسلط گشته، لوای اقتدار را برافراشت و میرزا محمدی مصلحت خود را در توقف سلطانیه، ندیده به جانب اصفهان شتافت و میرزا سلطان مراد در شیراز از این قضایا مطلع گشته، سپاه فارس را برداشته، قاصد اصفهان گردید و میرزا محمدی با لشکر خود از اصفهان بیرون آمده، بعد از چند منزل دو سپاه کینه‌خواه، صف آراسته، به یکدیگر ریخته، میرزا سلطان مراد، سعادت یافته فیروزی جسته، میرزا محمدی اسیر کمند دشمن گشته، سپاهش شکست خورده، بساط جمعیت او را متفرق ساختند «۱» و میرزا محمدی را مقید داشته، در خدمت میرزا سلطان مراد، وارد شهر سلطانیه نمودند و میرزا سلطان مراد، در ممالک عراق و اصفهان و فارس، رایت اقتدار به اوج کیوان رسانیده، قاصد تسخیر مملکت آذربایجان گردید و میرزا الوند با سپاه آذربایجان به استقبال پسر عم خود، در جناح استعجال از تبریز حرکت فرموده، در نواحی صاین قلعه توقف نمود و میرزا سلطان مراد در چهار فرسخی اردوی میرزا الوند، آرام گرفت و در میانه درویشی به صفت زهد و صلاح و فوز و فلاح که او را بابا خیر الله می‌گفتند آن پادشاه را ملاقات کرده، سخن از مصالحه دو جانب بگفت «۲» و قرار داد که آب قزل اوزن، سامان دو مملکت دو پادشاه شود که دیار بکر و اران و آذربایجان در تحت اختیار میرزا الوند باشد و ممالک عراق و اصفهان و فارس و کرمان از میرزا سلطان مراد باشد «۳» و بر این قرارداد رقمی نگاشته به مهر سران سپاه و اعیان مزین گردید و میرزا الوند عود به تبریز کرده، بر سریر سلطنت قرار گرفت و میرزا سلطان مراد به قزوین آمده، متمکن گردید. در سال ۹۰۷: از شیراز خبر رسید که قاسم بیگ پرناک، رایت خلاف را افراشته، احکام پادشاهی را مهمل گذاشته است. سلطان مراد پادشاه، از قزوین برای تنبیه قاسم بیگ حرکت نمود از قصد پادشاه مطلع گردید خود را مرد مقابل او ندانست و در مقام معذرت آمده، با بزرگان شیراز به عزم استقبال بیرون آمد و در منزل قصر زرد فارس که اکنون به کوشک زر معروف گشته،

خدمت سلطان مراد پادشاه رسیدند و چون معذرت آنها را قبول نکرد تمامت آنها را گرفته، روانه قلعه استخر داشت و محبوس شدند و حکم فرمود که اردوی قاسم بیک پرناک را غارت نمودند «۴» و به مصلحت وقت عزم آمدن شیراز را منفسخ داشت و از طریق کوه کیلویه و شولستان به کازرون آمده، زمستان را توقف نمود.

و حکومت مملکت فارس را در سال ۹۰۸: به امیر یعقوب بیک بایندری، برادر امیر ابیه سلطان تفویض داشت.

(۱). رک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۵.

(۲). همان کتاب، صفحه ۴۴۶.

(۳). احسن التواریخ، روملو، ص ۲۵.

(۴). رک: احسن التواریخ، روملو، ص ۶۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۶۱

### [وقایع فارس در روزگار صفویه]

#### اشاره

در همین سال [۹۰۸]: حضرت خاقان گیتی ستان، شاه اسمعیل صفوی: بهادر خان بر مملکت آذربایجان استیلا یافته، مالک تاج و سریر گردید و اگرچه ذکر نسب و انقلابات ده‌ریه آن قدوه سلاطین زمان از لوازم این فارسنامه ناصری نیست اما چون آن حضرت و اولاد امجادش، سالها بر ممالک ایران و فارس، پادشاهی فرموده‌اند لازم آمد که برخی از نسب و انقلابات ده‌ریه او را شمرده تا مایه زینت این کتاب گردد:

بباید دانست که نگارندگان اخبار سلاطین و نویسندگان انساب اولاد حضرت سید المرسلین (ص) نسب سلاطین صفویه را، انار الله برهانهم بر این وجه نگاشته‌اند که نسب شریف حضرت هدایت مرتبت شیخ صفی الدین «۱» اسحق اردبیلی، قدس سره، بر این وجه است: شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن شیخ صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ الکلام الله تعالی ابن عوض الخواص بن سید فیروز شاه زرین کلاه بن سید محمد بن سید شرف شاه بن سید محمد بن سید حسن بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل بن سید محمد بن احمد اعرابی ابن ابو محمد قاسم بن ابو القاسم اعرابی، ابن حمزه بن الامام المعصوم ابو ابراهیم موسی الکاظم «۲» علیه الصلوٰة و السلام.

و جناب شیخ صفی الدین اسحق، معاصر پادشاه غازان خان و سلطان محمد خدابنده بود «۳»، سفرها کرده، خدمت بزرگان دین و اولیاء رسیده، تا دست ارادت به شیخ زاهد گیلانی داد «۴»، پس سالها در خانقاه او توقف کرده و ریاضتها نموده و علوم ظاهری را به کمالات معنوی آراسته، دختر شیخ زاهد را که فاطمه نام داشت در عقد ازدواج خود درآورد «۵»، پس به دار الارشاد اردبیل مراجعت فرموده و به ارشاد و هدایت بندگان خدای تعالی مشغول گردید و طالبان حق از اکناف بلاد روی به اردبیل آورده، قرین سعادت می‌شدند و امرا و سلاطین چون به خانقاه آن جناب می‌رفتند با فقراء مسلمانان در یک درجه می‌نشستند.

در سال ۷۳۵: ولایتعهد و ارشاد عباد را به ولد ارجمند خود شیخ صدر الدین موسی که نبیره دختر شیخ زاهد گیلانی بود، تفویض فرمود و در همان سال به روضه رضوان خرامید «۶» و در موضعی از شهر اردبیل که تاکنون زیارتگاه مسلمانان است مدفون گردید و قبه رفیع و بقعه وسیع بر آن بنا کردند و جناب شیخ صدر الدین موسی بعد از ارتحال والد ماجدش، بر مسند ارشاد و

(۱). کسروی در مقاله شیخ صفی و تبارش می‌نویسد که از شیخ صفی تا شاه اسماعیل در دو بیست سال سه دگرگونی در خانواده صفوی رخ داده است: نخست اینکه شیخ سید نبوده و نبیرگان او سید شده‌اند، دوم اینکه شیخ سنی بوده و نبیره او شاه اسماعیل، شیعی سنی کش شده است و سوم آنکه شیخ فارسی زبان بوده ولی بازماندگانش ترکی را پذیرفته‌اند. (ص ۴) - ر ک: حبيب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۰۹.

(۲). این شجره نخست در تاریخ ابن بزاز آمده منتها در آنجا لقب سید وجود ندارد و به ۲۰ واسطه به حضرت امام موسی - کاظم (ع) می‌پیوندد و فیروز شاه هفتمین پدر شیخ صفی است.

(۳). کسروی سال مرگ او را همزمان با سال مرگ سلطان ابو سعید آخرین پادشاه مغول می‌داند و مرحوم اقبال تولد او را در سال ۶۵۰ و وفات او را در سال ۷۳۵ می‌داند او را از عرفای عهد اولجایتو و ابو سعید می‌داند که مورد احترام رشید - الدین فضل الله بود. ر ک: تاریخ مفصل ایران، ص ۵۰۸.

(۴). ر ک: حبيب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۱۵.

(۵). ر ک: همان ماخذ، همان صفحه.

(۶). (... در روز شنبه ۱۲ محرم) ر ک: حبيب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۱۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۶۲

هدایت نشست و طالبان طریقه حقه، هزاران هزار، از نواحی دور و نزدیک به آستانه مبارکه‌اش می‌آمدند [و] هر کس به اندازه سزاواری خود مستفیض گشته، عود به اوطان خود می‌نمودند.

در بعضی از تواریخ نوشته‌اند: زمانی حضرت صاحبقران گیتی‌ستان، امیر تیمور گورکان به خانقاه شیخ صدر الدین موسی درآمد و در میانه صحبت به جناب شیخ فرمود: امر مهمی را از من بخواه، جناب شیخ فرمود اسرای رومی را مرخص فرما، امیر فرمود اندازه‌ای بگذارید که شماره آنها بسیار است، شیخ فرمود چند نفری که بتواند در این خانه محقر فراهم شوند و وسعت خانقاه در نظرها، گنجایش پانصد تن را بیشتر نداشت، پس امیر فرمود، اسرای رومی را داخل خانقاه نمایند، پس هر فوجی را داخل خانقاه نمودند جای فوجی دیگر بازماند تا آنکه فضای تمامت اسیران را که شماره آنها از سی هزار نفر می‌گذشت، گنجایش داد ذلک فضل الله یؤتیته من یشاء «۱» من عباد و حضرت صاحبقران دست ارادت و نوسل به دامن شیخ بزرگوار زده، همه اسیران رومی را مرخص و مطلق العنان گردانید و هر یک بعد از اطلاع بر واقعه سر خط بندگی آنجناب را نسلا بعد نسل سپرده، به قدر استعداد مستفیض گشته، چند روزی از رنج سفر و خواری گرفتاری آرمیده، با خاطری شاد به جانب اوطان خود شتافتند و قبیله و عشیره خود را در سلک مریدان آن جناب، در آوردند و از آن زمان، طوایف صوفیه در ممالک روم و سایر ممالک مسلمانان از نژاد آن اسیرانند.

در بعضی از تواریخ دیگر این واقعه را نسبت به ولد ارجمندش شیخ خواجه علی داده‌اند و چون زمان ارتحال جناب هدایت انتسابی نزدیک شد و لایتنهد و ارشاد طایفه را به فرزند ارجمند خود شیخ خواجه علی واگذاشت «۲» و خود به روضه رضوان شتافت و جناب شیخ خواجه علی بر - حسب نص وصیت بر و ساده ارشاد قرار گرفت و طریقه حقه اثنی عشریه را به پیروان هدایت بیاموخت و خانقاهش مرجع امرا و سلاطین گردید و چون در خود استطاعت حج را یافت و ساده - ارشاد را به ولد الصدق خود جناب شیخ ابراهیم «۳» سپرده، او را جانشین خود، کرده، در سال ۸۳۰ با جماعتی از موافقان طریقت، به عزم مکه معظمه و مدینه طیبه به جانب مقصود شتافت و چند روزی نگذشته که فراق آن مرشد آفاق، بر شیخ ابراهیم سخت گشته، از پی پدر والا گهر خود شتافت، در اثنای راه، خدمت والد ماجد رسیده به جانب مقصود شتافتند و بعد از ادای مناسک حج به مدینه طیبه رفته به زیارت قبر خیر الانام مشرف گشته به قصد وطن مألوف بیرون آمدند و در زمان طی مسافت، مرض مهلک عارض جناب شیخ خواجه علی شد و چون به بیت المقدس رسیدند در ربیع الاخر سال ۸۳۳ ندای از جعی إلى ربک راضیه مؤرضیه «۴» را شنیده به جوار رحمت ایزدی پیوست و

مزار کثیر الانوارش در بیت المقدس به مزار شیخ العجم مشتهر گردید و جناب شیخ ابراهیم «۵» به حکم وصیت و ولایت عهد، به منصب ارشاد اهل سداد فایز گردید و از بیت المقدس به دار الارشاد اردبیل آمده به دستور آباء کرام خود بر سجاده ارشاد و هدایت متمکن آمد و نزدیک زمان ارتحال از این سرای پرملال، پسر نیکوسیر خود سلطان جنید «۶» را به ولایت عهد وصیت فرمود

(۱). آیه ۲۱، سوره الحديد.

(۲). ر ک: حبيب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۴۲۳.

(۳). ر ک: حبيب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۲۴.

(۴). آیه ۲۸، سوره الفجر.

(۵). ر ک: حبيب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۲۴.

(۶). ر ک: همان ماخذ، همان صفحه.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۶۳

و سده سنیه «۱» سلطانی، در اندک زمانی مرجع خواص و عوام گردید و صیت زهد و تقوی را به اقصی بلاد رسانید و فوج فوج از سلسله صافیه صوفیه، همه روزه برای طواف حضرتش از دور و نزدیک آمده، مستفیض می گشتند و روز بروز آوازه ارشاد و هدایتش، از ممالک روم و محروسه ایران مشتهر می شد و شماره صوفیان صافی عقیده از حد و شماره افزون گردید که امیر جهانشاه قراقوینلوی ترکمان، فرمان، روانه داشته که به مصلحت ملکی، صلاح در توقف جناب سلطان جنید نیست [و] باید از اردبیل بهر کجا که خواهد رود و سلطان جنید بعد از اطلاع با جماعتی از سالکان ارادت- اندیش، به جانب حلب مسافرت فرمود و از حلب به دیار بکر تشریف برده، امیر ابو المظفر حسن بیگ- ترکمان آق قوینلو والی دیار بکر که سر در اطاعت امیر جهانشاه نداشت، مسرور گشته ورود آنجناب را شگون دانسته، باعث اقبال خود و نکبت امیر جهانشاه قرار داد و خواهر خجسته سیر خود را که خدیجه بیگم نام داشت در حباله نکاح آن باعث فلاح در آورد «۲» و چون مدتی بگذشت به حدیث حب الوطن من الایمان قاصد بلده اردبیل گردیده، از دیار بکر حرکت فرمود و چون به دار الارشاد اردبیل رسید و جماعت ارادت کیشان در آستانه آن جناب مجتمع گشتند، امیر جهانشاه از مراجعت آن جناب و وصلت با امیر حسن بیگ آگاه گشته، گاهی قصد کشتن آن جناب را می نمود و وقتی در خیال اخراج بلدش می افتاد و چون آن جناب از این خیالات امیر جهانشاه مطلع گردید، با خواص اصحاب خود مشاورت کرد که بر احکام جهانشاهی واقعی نگذاشته بلکه ممالک متصرفی او را در تحت اقتدار خود در آورد و ظلم ظلمه را از مظلومین بردارد و بعد از مشاورت با اصحاب، مردمان تیزهوش تندرو را به اطراف روانه فرموده به احضار ارباب ارادت فرمان فرستاد و به اندک وقتی ده هزار نفر مرد جوشن پوش نیزه گزار از دوستان سلسله صفویه، در ظل رایت سلطان جنید مجتمع شدند «۳» و سلطان جنید با سپاه خود، اولاً به قصد جهاد فی سبیل الله به عزم رزم با کفار به جانب طرابوزان «۴» و چرکس حرکت کرده بعد از مقابله و مقاتله، فتح و ظفر را یافته، عطف عنان را به جانب شیروان انداخت و امیر خلیل الله که شیروان شاه بود چون از توجه آن جناب مطلع گردید، در مقام دفع و چاره برآمده، با لشکر خود حرکت نموده و چون کار به مقابله و مقاتله کشید، سلطان جنید در میانه جنگ اسیر مخالف گشته، به حکم شیروانشاه شربت شهادت چشید و این واقعه در سالهای پیشتر از ۸۶۰ اتفاق افتاد «۵» و خلف الصدقش جناب سلطان حیدر به جای پدر نشسته، مسند ارشاد را زینت داده، در گاه سعادت پناهش، مرجع پاک اعتقادان گردید «۶».

جناب سلطان حیدر، خواهرزاده امیر ابو المظفر حسن بیگ است و ارشد اولاد سلطان جنید و از این دو رهگذر پیوسته همت والانهمت خود را بر جنگ و جهاد با دشمنان دین می گماشت و به اطراف مساکن کفار، نهضت نموده، لوای مقاتله را می افراخت و به عنایت الهیه، نصرت

(۱). سده (به ضم اول) به معنی آنچه بر آن نشینند چون منبر و سینه (به فتح اول) به معنی رفیع و بلند پایه است.

(۲). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۲۵. و ر ک: احسن التواریخ، ص ۴۰۷.

(۳). ر ک: همان ماخذ، همان صفحه.

(۴). در متن: (طراپزن). در احسن التواریخ سلطان حیدر بعد از کشته شدن جنید به چرکس می‌رود. (ص ۶۱۱ و ۶۱۴).

(۵). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۲۶- احسن التواریخ می‌نویسد که او در ضمن نبرد تیر خورد و کشته شد (ص ۴۰۹) و سال درگذشت او را در ۸۶۴ می‌نویسد.

(۶). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۲۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۶۴

می‌یافت و امیر ابو المظفر حسن بیک پادشاه، بعد از استیلا و غلبه بر امیر جهان‌شاه میرزا سلطان ابو سعید نبیره خاقان گیتی‌ستان امیر تیمور گورکان، تمامی ممالک عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان، در تحت اقتدار و سلطنت او درآمد و برای میمنت و مفاخرت، دختر ستوده‌سیر خود را در سلک ازدواج جناب سلطان حیدر درآورد.

در بعضی از تواریخ نام آن مخدره را عالم شاه بیگم گفته‌اند و در کتاب تاریخ ملکم نوشته است که یکی از محرران فرنگستان که در آن اوقات در آنجا بود نام او را «پارسا» نوشته است و مادرش عیسوی مذهب دختر پادشاه طرابوزان «۱» است و جناب سلطان حیدر را از آن عصمت دثار، سه نفر «۲» پسر نیک‌اختر به وجود آمد: سلطان علی و سلطان ابراهیم و سلطان اسمعیل و چون علی به سن رشد رسید، جناب سلطان حیدر به قصد جهاد با زمره کفار به جانب دربند شیروان با غازیان شیرشکار صوفیه صافیه در حرکت آمد و چون این خبر به شیروان شاه فرخ یسار پسر امیر- خلیل الله رسید، متوهم گردید مبادا جناب سلطان حیدر به تقاضای خون پدر، ضرری به او رساند، پس قاصدی نزد امیر یعقوب پادشاه آق‌قویونلو فرستاد که سلطان حیدر، رایات «۳» کشورستانی افراخته، با لشکر قزلباش متوجه شیروان است اگر او را فتحی شود، البته در پی فتح سایر بلاد خواهد بود، مناسب آنکه، آن پادشاه، جمعی را به اعانت این دولت‌خواه روانه فرماید، سلطان- یعقوب بعد از اطلاع بر واقعه، سلیمان بیک را با چهار هزار نفر به امداد فرخ یسار فرستاد و جناب سلطان حیدر، از کناره شیروان گذشته قلعه دمورقاپی «۴» را که مأمن مخالفین دین بود محاصره نمود [و] چون چند روز بگذشت خبر رسید که سلطان یعقوب چندین هزار نفر لشکر و سلیمان بیک بیجن اوغلی «۵» را به امداد شیروانشاه فرستاده و اینک به اتفاق برای رزم شما می‌رسند و جناب سلطان حیدر دست از محاصره کشیده به استقبال سپاه مخالف حرکت فرمود و چون سپاه موافق و مخالف نزدیک شدند، جنگ در پیوست و سلیمان بیک بیجن در برابر سلطان حیدر آمد [و] به بیک طعن نیزه بر زمین افتاد و سلطان حیدر او را به جان امان داد و فرمود که من در این روز باید شربت شهادت را چشیده، داعی حق را لبیک اجابت گویم، که ناگاه تیری بر مقتلش رسیده، به روضه رضوان خرامید و این واقعه در سال ۸۹۳ اتفاق افتاد «۶» چنانکه نگارش یافت.

امیر سلطان یعقوب پادشاه در سال ۸۹۴، سلطان علی و سلطان ابراهیم و سلطان اسمعیل اخلاف صدق سلطان حیدر صفوی را در قلعه استخر فارس محبوس داشت و از سن شریف سلطان- اسمعیل دو سال گذشته بود و در سال ۸۹۸ به فرمان امیر رستم پادشاه آن نوباوگان چمن رسالت و ولایت را به احترام تمام از حبس نجات داده به تبریز آورده روانه اردبیل فرمود و سلطان علی در اردبیل در سال ۸۹۹ شهید گردید و سلطان اسمعیل تشریف‌فرمای لاهیجان شد و مدت شش سال مشغول سواری و تیراندازی و شکارافکنی بودند و چون سال عمر آن جناب از یازده سال گذشت در

(۱). طرابوزان شهری است در شمال شبه جزیره اناطولی و کنار دریای سیاه (یادداشت‌های قزوینی، ج ۳، ص ۱۳۴) این کلمه به معنی

ذوذنقه است که ظاهراً شکل شهر را نشان می‌داده است.

(۲). ر ک: حواشی سال ۸۹۸ در همین کتاب.

(۳). در متن: (آیات).

(۴). ر ک: احسن التواریخ، ص ۶۱۷- در متن: (قابی).

(۵). ر ک: همان ماخذ، همان صفحه.

(۶). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۲۶ و ۴۲۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۶۵

خیال ترویج مذهب اثنی عشریه و جهانگیری افتاد از صوفیان صافی عقیده مشاورت کرده، کار کیا- میرزا علی، والی لاهیجان به ملاحظه بسیاری سپاه دشمن و صغر سن و کمی انصار آن جناب را در تأخیر دید و جناب سلطان اسمعیل حدیث فی التأخیر آفات را خوانده، بر داعیه خود افزوده در نیمه محرم سال پیچین نیل «۱» ۹۰۵ که از سن شریفش دوازده سال تمام گذشته بود «۲»، از لاهیجان حرکت کرده، زمستان را گذرانیده در بهار تخاقوی نیل «۳» وارد دار الارشاد اردبیل گردید «۴» و بعد از ادای زیارت قبور اجداد کرام خود، دوستان خیرخواه خود را مانند خلفا بیک طالش و عبدی بیک شاملو تواچی و حسین بیک لله «۵»، از اطراف و جوانب خواسته، همگی وارد اردبیل شدند و بعد از مشاورت، قرار دادند که رایت جهانگیری را در این سفر، نخستین به جانب بلاد کفار گرجستان افراشته، دشمنان دین را تباه کنند، پس جماعتی را به اطراف عراق و آذربایجان روانه داشته و صورت خیال خود را برای طایفه صوفیه صافیه مرقوم فرمود «۶» و خود با سیصد نفر از اخلاص کیشان طایفه استاجلو روی به جانب ایل و الوس استاجلو آورده بعد از ورود تمام آن طایفه، سر در چنبر اطاعت در آوردند و چون سایر ایلات مراتب را دانستند، فوج فوج، از اهل اخلاص و وداد به اردوی معلی، ملحق می‌شدند و جماعتی فراوان از بلاد روم و دیار بکر و شام و ذو القدر، به درگاه عالم‌پناه، مجتمع گشته و بعد از اجتماع سپاه به جانب قره‌باغ آذربایجان حرکت فرمود «۷» و چون مترصدان طلوع کوب اقبال دودمان صفوی، از خروج سلطان اسمعیل مطلع گشته، توفیق را یار کرده به اردوی کیوان شکوه ملحق می‌شدند تا آنکه از طایفه صوفیان، هفت هزار نفر مرد شمشیرزن جوشن‌پوش نیزه‌گزار از استاجلو و شاملو و روملو و ذو القدر و افشار و قاجار و صوفیه قراچه‌داغ، به درگاه پادشاه سیادت پناه مجتمع شدند، پس به حکم استخاره، آیات نصرت آیات را به جانب شیروان افراختند [و] چون [به] کناره رود کر که نمونه سیحون و جیحون است رسیدند «۸»، تمام مردمان عرض کردند که بی‌واسطه کشتی و زورق عبور میسر نگردد که حضرت شاهی، توکل بر الطاف الهی کرده، چند گامی از کناره آن دجله حرکت نمود و عنان را منعطف ساخته مانند کشتی از آن نهر عظیم گذشت و تمام سپاه اقتداء به آن پادشاه کرده، بسلامتی از آب گذشته، بار اقامت گشودند «۹» و روز دیگر خبر رسید که فرخ یسار شیروانشاه گفته اگر سلطان اسمعیل از آب کر به سلامت بگذرد مانند پدر خود سلطان حیدر، از چنگ مردان شیروان به سلامت جان نبرد و شیروانشاه بعد از اطلاع عبور آن برگزیده ناس از آب کر «۱۰»، سپاه

(۱). پیچی نیل یا پیچین نیل: سال میمون به حساب منجمان ترکستان که نهمین سال از دوره اثنا عشری ترکان است.

(ر ک: فرهنگ معین).

(۲). تولد شاه اسمعیل را در روز سه‌شنبه بیست و پنجم رجب سال ۸۹۲ (۱۷ ژوئیه ۱۴۸۷ میلادی) نوشته‌اند. (تاریخ سلاطین صفویه،

میرزا معصوم، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱، ص ۸).

(۳). سال دهم از دوره دوازده ساله ترکان به معنی سال مرغ.

(۴). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۷، ۴۴۸.

(۵). ر ک: همانجا، ص ۴۴۸ و ۴۵۱.

(۶). ر ک: همانجا، ص ۴۴۹.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۰.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۰ و ۱۱.

(۹). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۵۵.

(۱۰). ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۵۷، ۵۸: (کنار رود کر از معبر قوین اولمی).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۶۶

خود را فراهم آورده به استقبال بیرون آمد و در نزدیکی قلعه گلستان، اردوی خود را بر فراز پشته کشیده و دوره آن را به سنگ و شاخه درخت استوار داشت [و] چندی توقف نمود و در سال ۹۰۶ حضرت سلطان اسمعیل با هفت هزار نفر سپاه کینه‌خواه، از شماخی گذشته، عازم جنگ شیروانشاه گردید و شیروانشاه با بیست هزار نفر سوار و پنجهزار نفر پیاده تیرانداز به استقبال شاه دین‌پناه حرکت نمود و بعد از ملاقات، جنگ در پیوست و فتح و نصرت از جانب صوفیان صافی عقیده شده، شیروانشاه و بسیاری از سپاه او هدف تیر فنا و اسیر تقدیر خدا گشتند «۱» و چندین مناره از سر مخالفان برپا کردند «۲» و چند روز در آن نواحی توقف نمودند که خبر رسید شیخ ابراهیم پسر شیروان شاه از جنگ اجل به سلامت گذشته و در شهر نو در کناره دریا در تهیه [و] تدارک و فراهم آوردن سپاه مخالف است که به خونخواهی پدر خود برخاسته «۳» در برابر سپاه نصرت اکتناه آمده، تلافی کند و حضرت گیتی‌ستان، خلفا بیک طالبش را با جماعتی از مردان کارزار مأمور فرمود و چون خلفا بیک به نزدیک شهر نو رسید، شیخ ابراهیم که خود را شیخ شاه خوانده بود، بی‌توقف بر کشتی سوار شده، فرار نمود و چون خلفا بیک به شهر نو رسید مردم آن شهر به قدم اطاعت، استقبال کرده، مورد عنایت شدند و روز دیگر رایت نصرت آیت شاه عالم‌پناه به شهر نو «۴» رسیده، اعیان و بزرگان آن شهر پیشانی اخلاص و بندگی را بر خاک گذاشتند و به انعام خلعت بلندپایه گردیدند و حکومت شهر نو را به خلفا بیک ارزانی داشت «۵» و امیر زکریا که سالهای دراز وزارت سلاطین ترکمان کرده بود به شرف پای‌بوسی خسرو آفاق رسیده، او را کلیددار آذربایجان گفتند. و در بین خبر رسید که جمعی در قلعه باکو ذخیره بسیار فراهم آورده، کوس مخالفت را می‌کوبند، حضرت شاهی جماعتی «۶» را برای فتح قلعه باکو، مأمور فرمود و چون مأمورین در نزدیکی حصار آن قلعه فرود آمدند ملاحظه کردند که سه جانب آنرا دریا فرا گرفته و جانب دیگر را خندقی عمیق کشیده‌اند و مدتی در امر محاصره کوشیده، فایده نبخشید که حضرت گیتی‌ستانی با اردوی معلی وارد گشته، عنان خودداری از قلعه گیان رفته، بی‌دغدغه خاطری آن قلعه مفتوح گردید «۷».

در این سال شعار مذهب اثنی‌عشری «۸» [را] بر منابر بلاد مفتوحه بر علانیه گفتند و کلمه مذهبک الحق یا مذهبنا حق «۹» را تاریخ فتوح قرار دادند و بعد از فتح قلعه باکو، عنان عزیمت

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۵۸. و خلاصه التواریخ، ص ۶۱.

(۲). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۵۹. و خلاصه التواریخ، ص ۶۱.

(۳). در متن: (برخواست).  
 (۴). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۵۹: (در شهر نو که در کنار دریاست لنگر انداخته).

(۵). ر ک: همان کتاب، ص ۴۶۰.

(۶). (... امراء عظام استاجلو، محمد و الیاس ایغور و اغلی با فوجی از سالکان مسلک یکدلی ...) ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۶۰.



(۷). رک: همانجا، ص ۴۶۰ و ۴۶۱.

(۸). (بر فراز منابر خطبه به نام ائمه اثنی عشریه خوانند و در سکه لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله، نقش نمایند و پس از آن نام شاه بیاورند). روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۲.

(۹). (بایزید ثانی تاریخ سلطنت آن حضرت (شاه اسمعیل) را مذهب ناحق (۹۰۶) یافته، نوشته، فرستاد. (شاه) را کدورت دست داد در آن اثنا شیخ علی عبد العال به خدمت پادشاه رسید (شاه اسمعیل) گفت که این تاریخ مرا بسیار مکدر دارد ... شیخ گفت این تاریخ بغایت خوب است و از واردات غیب ... آنرا عربی کرده گفت مذهبنا حق، یعنی مذهب ما حق است. پادشاه از این معنی خوشوقت گشت). تاریخ سلاطین صفویه، ص ۸ و ۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۶۷

به جانب قلعه گلستان منعطف داشت و بعد از محاصره، شخصی در خواب دید که یکی از اهل گلستان به او می گوید به پادشاه دین پناه بگو چون خواستی از آب کر «۱» عبور کنی با خود گفتمی اگر شیروان در تصرف من آید، اهل گلستان را از آسیب معاف دارم و اکنون همان وقت است و چون این خواب را به عرض رسانیدند، پادشاه جم‌جاه فرمود راست گفته من چنین نذری کردم و به احدی نگفتم و ازین قلعه بی تعرض بگذرم. پس قلعه گلستان را گذاشته، بلاد شیروان را نظمی لایق داده و رایت اقتدار را از ماه و مهر گذرانید و قاضی احمد پسر شرف الدین حسین حسینی مشهور به میر منشی قمی در جلد پنجم از کتاب خلاصه التواریخ «۲» نوشته است که بعد از شکست سپاه شیروان و کشته شدن شیروانشاه و امرای شیروانی در همین سال ۹۰۶ پادشاه اسلام پناه بر مسند ابهت و جلالت قرار گرفت «۳» و مردمانی را که شجاعت و فرزاندگی در آن معرکه به ظهور رسانیده بودند، هر یک را به قدر مرتبه نوازش خسروانه نموده، به عموم سپاهیان فرمود که چون اهل شیروان دشمن اهل بیت حضرت رسالت پناهی اند، اموال آنها نجس است، باید تمامی اموال آنها را که به غارت گرفته‌اید، در آب رودخانه اندازید، تمام لشکریان اطاعت فرمایش مرشد کامل خود را کرده، تمامت اموال را در آب انداختند حتی شتر و اسب و استر را. جلودار محمد یوزباشی «۴» روملو گفته است که چندین «۵» کیسه که دو جای آنرا مهر زده بودند، از خزانه شیروان شاه به دست من آمد و یقین کردم که پر از جواهر نفیسه است، به خاطر گذرانیدم که جواهر را در آب غرق کردن شاید باز به قوه عاقله نتوانستم خلاف امر مرشد را کرده، دین خود را تباه کنم، ناچار کیسه‌ها را باز نکرده، لعنت به شیطان و دشمنان اهل بیت رسالت کرده، تمامت را در رودخانه انداختم و همچنین نوشته است که در آن روز جنگ هر یک از غازیان که اسبابی از خود داشتند در پای درختی بر روی یکدیگر ریختند و بعد از فتح جنگ هر یک آمده، اسباب خود را بی‌زیاده و تبدیل برداشت که سوزنی از کسی حیف و میل نگشت «۶».

در سال ۹۰۷: میرزا الوند پادشاه «۷» پسر امیر یوسف بیگ پسر امیر ابو المظفر حسن بیگ - آق‌قویونلو چون اخبار فتح شیروان را به دست پادشاه گیتی‌ستان شنید، با خود اندیشید که پیش از توجه آن حضرت باید دست اقتدارش را کوتاه کنم و غافل از آنکه؛ چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد چندین هزار نفر سپاه سواره و پیاده فراهم آورده، اردو را در نخجوان متوقف داشت «۸» و چون

(۱). رود کر یا کورا یا کور رودی که در قفقازیه جاری است و در شمال دشت مغان به رودخانه ارس می‌پیوندد و به بحر خزر می‌ریزد.

(۲). بخشی از این کتاب در سال ۱۹۶۴ بوسیله فرهنگستان مایسن فرانسه و به کوشش هانس مولر در ویسبادن به چاپ رسیده است و چاپ جلد اول آن مشتمل بر مجلد ۵ خلاصه التواریخ در دانشگاه تهران به سال ۱۳۵۹ به انجام رسید.

(۳). خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۶۱.

(۴). خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۶۲.

(۵). در خلاصه‌التواریخ: (کیسه جواهری).

(۶). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۰. و حبیب‌السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۶۱. و خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۶۲.

(۷). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۸، و روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۱۳، و حبیب‌السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۶۳ و ۴۶۸-۴۶۹،

و خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۶۹.

(۸). ر ک: خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۷۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۶۸

پادشاه دین‌پناه از حرکت میرزا الوند مطلع گشت بواسطه جسر از آب گذشته، امیر پیری بیک قاجار «۱» را مقدمه لشکر نصرت اثر کرده روانه فرمود و میرزا الوند نیز عثمان نامی را در برابر امیر پیری بیک قاجار روانه داشت و عثمان اسیر و دستگیر امیر پیری بیک گشته او را نزد پادشاه دین‌پناه فرستاد و آن حضرت به قتلش فرمان داد «۲» و چون عثمان به میرزا الوند رسید، خوفی در دل او افتاد که عنان تماسک از دست داد و از جانی که توقف داشت کوچ کرده و سی هزار نفر فراهم آورده، مشغول تدارک مقابله گردید و حضرت خاقان شاه اسمعیل گیتی‌ستان تعجیل فرموده، در برابر دشمن آمده روز دیگر توکل بر قادر متعال کرده، روی به معرکه کارزار آورد و شمشیر خونریز را آخته به نفس نفیس بر صف دشمنان تاخته، چندین نفر را بر خاک هلاک انداخت و غازیان شیر-شکار با شمشیرهای آتشبار، جانب چپ و راست سپاه مخالف را شکسته، میرزا الوند با چند نفر از آن مهلکه گریخت [و] خود را به ارزجان رسانید و معادل هشت هزار نفر سواره و پیاده از لشکر او به خاک هلاک افتاد و مابقی اسیر و دستگیر گردیدند و اموال بیشمار عاید روزگار غازیان شیرشکار گردیده به عدل و انصاف در میانه خود قسمت کردند و این فتح بزرگ در این سال [۹۰۷] اتفاق افتاد و چون میرزا الوند فرار نمود «۳»، پادشاه جم‌جاه رایت عزیمت به جانب دار السلطنه تبریز افراخت «۴» و چون به نزدیکی این شهر رسید علما و سادات و اعیان مملکت آگاهی یافتند، به استقبال شتافته، مورد عنایت شاهانه شدند و مراسم اطاعت را به تقدیم رسانیدند و خسرو گیتی‌ستان به دار السلطنه تبریز نزول اجلال فرموده، حکم نمود که روز جمعه خطیب شهر بر منابر خطبه را به نام مبارک ائمه اثنی عشر بخواند «۵» و بعد از خطبه، لعن اهل بدعت و بنی امیه و بنی عباس را بگوید و مؤذن مساجد کلمه اشهد ان علیا ولی الله و جمله حی علی خیر العمل را بر اذان بیفزاید و فرمان شرف صدور یافت که در ممالک محروسه بر این نهج عمل کنند و هر کس برخلاف باشد او را به قتل رسانند و علما و فقها، مسائل و فتاوی را بر مذهب ائمه اثنی عشری بیان نموده، کتابهای فقه امامیه را رواج دهند و عنوان فرامین را الحکم لله، امیر ابو المظفر اسمعیل - بهادر سیور نگاشتند و بر تاج مهر شاهی یا الله و در دایره خالی آن، غلام شاه مردان، اسمعیل بن - حیدر و در کناره آن دایره:

چرخ بر دوش کشد غاشیه شاهی ماگر کند بدرقه لطف تو همراهی ما نقش نمودند و چون پادشاه صاحبقران جشن نوروزی سنه تنگوزیل «۶» را که روز یکشنبه سیزدهم رمضان سال ۹۰۸ در شهر تبریز اتفاق افتاد گذرانید «۷»، خبر رسید که میرزا الوند از تبریز حرکت فرمود و چون میرزا الوند از بسیاری سپاه کینه‌خواه حضرت پادشاه دین‌پناه مطلع گردید، در هیچ مصافی مقابل نگشته، همه رو به گریز داشته تا [از] مملکت آذربایجان بیرون رفته روی به جانب بغداد گذاشت و آفتاب اقبال ترکمانان آق‌قویونلو به غروب کشید و سپاه شاهی در همه‌جا، باروبنه

(۱). ر ک: حبیب‌السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۶۳.

(۲). ر ک: همانجا، ص ۴۶۴.

(۳). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۱۳، و خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۷۲.

(۴). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۷۲.

(۵). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۶۷، متن ماخوذ است از خلاصه التواریخ، ص ۷۳.

(۶). سال خوک، نام سال دوازدهم از دوره دوازده ساله ترکی.

(۷). ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۷۳. فارسنامه ناصری ج ۱ ۳۶۹ وقایع فارس در روزگار صفویه ..... ص: ۳۶۱

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۶۹

مخالف را گرفته، عود به تبریز نمودند «۱».

هم در این سال [۹۰۸]: برای گوشمال علاء الدوله ذو القدر «۲»، حضرت گیتی ستانی، به جانب ارزنجان نهضت فرمود و چون زمستان بود، کاری از پیش نبرده، عود به تبریز فرمود و قاضی احمد پسر شرف الدین حسین حسینی «۳» در جلد پنجم از کتاب خلاصه التواریخ نوشته است که مؤلف فقیر حدیثی از حضرت شیخ طایفه بهاء المله و الدین العاملی شنیدم «۴» که دلالت بر ظهور شاه صاحبقران شاه اسمعیل گیتی ستان می نمود آن حضرت چنین فرمودند: که این حدیث را به نوعی که از مرحوم پدر خود شیخ حسین بن عبد الصمد العاملی شنیدم این است که: ان لنا باردیبل کنزا و ای کنز فلیس بذهب و لا فضه و لکنه رجل من اولادی یدخل تبریز مع اثنی عشر الفا راکبا بغله شهباء و علی رأسه عصابة حمرا «۵»، سید کبیر مرحوم سید حسن بن سید جعفر عاملی کرکی «۶»، استاد پدر فقیر، به پدر حقیر گفت که: در اوائل سلطنت پادشاه مرحوم شاه اسمعیل طاب ثراه که به زیارت مشهد مقدس می رفتم به تبریز رسیدم و شاه در شکار بودند، روزی که از شکار معاودت می فرمود آنروز بر استر سفیدی سوار بودند و بواسطه کوفت چشم دستمال سرخی بر سر بسته داشت و لشکری که همراه بودند به دوازده هزار سوار می رسید در آن وقت این حدیث که به چند سال قبل به نظر رسیده بود به خاطر آوردم.

و چون در همین سال [۹۰۸]: صیت جهانگیری شاه جم جاه، به میرزا سلطان مراد پسر میرزا سلطان یعقوب آق قوینلوی ترکمان که پادشاه عراق عرب و عراق عجم و فارس و یزد و کرمان بود، رسید و چنانکه سابقا نگارش یافت، قاسم بیک پرناک هم سر از اطاعت سلطان مراد پادشاه، برتافته بود، از قزوین برای تنبیه قاسم بیک و در باطن فرار از پادشاه جم جاه، شاه اسمعیل، قاصد شیراز گردیده، چندی در کازرون توقف نمود [و] سپاهی فراهم آورده، عود به عراق نمود «۷».

در همین سال [۹۰۸]: جماعتی لوای اقتدار برافراشته، هر یک «انا و لا غیر» می گفت و میرزا سلطان مراد «۸» در فارس و عراق عجم و مراد بیک بایندر در شهر یزد و رئیس محمد در شهر ابرقوه و امیر ابو الفتح بیک بایندر در کرمان، و میرزا سلطان مراد در مملکت عراق، سپاهی از نواحی

(۱). ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۷۵.

(۲). (... حاکم بلاد مرغش و البستان ...) عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۳، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۷۵.

(۳). قاضی احمد قمی فرزند میر شرف الدین حسین مشهور به میر منشی از مورخان قرن دهم و اوائل قرن یازدهم که در سحرگاهان روز پنجشنبه ۱۷ ربیع الاول سال ۹۵۳ متولد و پس از محرم سال ۱۰۱۵ درگذشت و کتابهای خلاصه - التواریخ و گلستان هنر از اوست (ر ک: بررسی های تاریخی، شماره ۲، سال ۱۰، مقاله حسین مدرسی طباطبائی).

یکی از نواده های او نیز بنام صفی الدین محمد بن هاشم حسینی قمی نیز کتاب خلاصه البلدان را نوشته است (چاپ حکمت قم، سال ۱۳۹۶ به اهتمام حسین مدرسی طباطبائی).

(۴). خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۷۵.

(۵). همانا که در اردبیل برای ما گنجی است و چگونه گنجی که نیست از طلا و نقره، اما مردی است از اولاد من که با دوازده هزار

سوار به تبریز وارد می‌شود و سربندی سرخ بر سر دارد.

(۶). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۷۵.

(۷). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۷۵.

(۸). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۱، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۴، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۷۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۷۰

جمع کرد [ه] و بقایای طایفه آق‌قویونلو [که] در هرجا پراکنده بودند، مجتمع شده نزدیک به هفتاد هزار نفر سپاه جوشن‌پوش بودند، پس رایت عزیمت به جانب همدان برافراشت و سلطان صاحبقران بعد از اطلاع بر خیال میرزا سلطان مراد پادشاه، با دوازده هزار نفر سوار و پیاده از تبریز قاصد همدان گردید و چون به نزدیک اردوی سلطان مراد شدند، روز دیگر لشکر موافق سپاه و مخالف در برابر یکدیگر صف بسته، چرخ‌چیان، از دو جانب رزم می‌نمودند که خاقان سکندرشان با هزار نفر سوار فدائی‌وار، از قلب لشکر حرکت کرده، تیپ سلطان مراد را از جای کنده، شکست بر سپاه مخالف انداخت و سلطان مراد، نامراد شده، فرار بر جانب شیراز کرده، جان خود را به سلامت دربرد و سپاه ظفرپناه، رایت فتح و ظفر را افراشته، اموال هفتاد هزار نفر سپاه ترکمان را به غنیمت بردند و ده هزار نفر از آنها را کشتند و میرزا سلطان مراد را بعد ازین شکست فاحش، سلطان نامراد گفتند «۱» و حضرت صاحبقران، شاه اسمعیل گیتی‌ستان، از همدان تشریف‌فرمای بلده قم گردید «۲» و اهالی آن نواحی را که از شیعیان اثنی عشری بودند و مدتها در دست اهل سنت ذلیل و خوار و گرفتار، به انواع شفقت و مهربانی مورد عنایت شاهانه گشتند و چون خبر رسید که سلطان نامراد در شیراز رحل اقامت انداخته و فوجی از بقایای ترکمانان بر او جمع گشته‌اند، پادشاه جم‌جاه، رایت عزیمت برای تسخیر مملکت فارس برافراشت و چون سلطان نامراد از توجه آن حضرت مطلع گردید، بی‌توقف از شیراز به خوزستان و رامهرمز رفته، قاصد بغداد گردید و خاقان گیتی‌ستان مملکت فارس را بی‌کلفت و زحمت، ضمیمه ممالک محروسه داشت.

روز دویم ربیع الثانی سال ۹۰۹: نزول اجلال در شیراز فرمود و خطیبان کازرونی که در مذهب اهل سنت تعصبی داشتند، به فرمان شاهی به قتل رسیدند و ایالت کازرون را به الیاس بیک مشهور به کچل بیک ذو القدر، تفویض فرمود و سالها این ایالت در دودمان او بماند و سپاه ذو القدر و ایالت فارس را به الیاس بیک ذو القدر سپرده، برای نظم مملکت فارس مأمور نموده، حکم به توقف فرمود و رجوع محاسبات دیوانی و وزارت فارس، به میرزا شاه جابر پسر میرزا مسعود جابری اصفهانی ارزانی گردید «۳».

در همین سال [۹۰۹]: پادشاه جم‌جاه، در شیراز فرمان معافی و مسلمی املاک موقوفه مدرسه منصوریه مطابق فرمان شاه سلطان یعقوب، که نگاشته گردید «۴» (و در آن زمان نوبت تولیت آن با خلاصه اولاد رسول و نقاوه احفاد بتول، سید سادات، مجمع سعادات، امام امم، مظهر علو همم، ناصر امت، ناصب رایات ملت، حلال مشکلات، کشاف معضلات، خاتم حکما، غیاث علما، استاد بشر، عقل حادی عشر، امیر غیاث الدین منصور، خلف الصدق صدر الحکماء المدققین و بدر- العلماء المحققین امیر صدر الدین محمد حسینی حسنی دشتکی شیرازی تغمد هما الله بغفرانه «۵»، جد اعلای نگارنده این فارسنامه ناصری بود) عنایت فرمود.

در غره جمادی الاولی همین سال [۹۰۹]: از شیراز جنت طراز نهضت فرمود و جناب

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۲، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۴، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۵، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۷۸.

(۲). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۵، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۵، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۷۸.

(۳). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۷۳، و ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۸۰.

(۴). ر ک: وقایع سال ۸۸۳، در همین کتاب.

(۵). جمله دعائی به معنی: خدای ایشان را در غفران و بخشایش خود بیوشاند.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۷۱

میر سید شریف شیرازی که از ابنای دختری استاد علما، امیر سید شریف جرجانی بود، در رکاب آن پادشاه، مسافرت نمود و پادشاه عالم‌پناه، وارد بلده قم گردیده، قشلاق فرمود «۱».

در روز ۲۹ شعبان همین سال [۹۰۹]: قاضی حسین میبدی به غضب صاحبقرانی گرفتار شده، دفتر حیاتش پیچیده گردید و از مؤلفات آن جناب شرح هدایه میبدی و شرح دیوان حضرت- امیر المؤمنین است.

در ماه رمضان همین سال [۹۰۹]: که آفتاب در برج حوت بود، از بلده قم برای تسخیر قلعه گلخندان فیروزکوه «۲» از ری گذشته، قلعه را مفتوح داشته، اهلش را به قتل رسانید و بعد از آن نزول اجلال در حوالی حصار قلعه فیروزکوه فرمود و بعد از کوشش بسیار، علی کیا والی آن دیار، امان خواسته، قلعه را به تصرف غازیان داد [و] جان سلامت برد «۳».

در همین سال [۹۰۹]: شاهزاده محمد حسین میرزا پسر پادشاه خراسان سلطان حسین میرزای- تیموری از پدر خود رنجیده، التجا به درگاه پادشاه دین‌پناه آورده، قرین اعزاز و اکرام و احترام گردید «۴».

در ماه رجب سال ۹۱۰: که فصل تموز بود، برای تنبیه محمد کره که در حصار شهر یزد، علم طغیان افراشته بود، نهضت فرموده «۵»، بعد از ورود «۶» شهر یزد را مسخر داشت و محمد کره را گرفته در قفس آهنین کردند «۷».

هم در این سال [۹۱۰]: امیر کمال الدین صدر «۸»، از جانب سلطان حسین میرزای بایقرا- تیموری، از خراسان آمده به شرف حضور مشرف گردید و چون مکتوبی که از سلطان حسین میرزا، آورده بود، نامناسب نگاشته بودند، جناب امیر کمال الدین صدر، منظور نظر حضرت خاقانی نگشت و خیال یورش خراسان به خاطر آن خسرو سلیمان مکان رسید و از راه بیابان به جانب طبس تاخته بعد از ورود در دویم ماه شعبان سال مذکور غازیان نصرت توأمان، شهر طبس را مسخر داشته، معادل هفت هشت هزار نفر از اهل آن شهر را کشتند و بعد از این قتل‌عام، آتش غضب حضرت خاقان فرونشست و متعرض سایر بلاد خراسان نگشته، عود به یزد فرموده، روانه اصفهان گردید «۹».

هم در این سال [۹۱۰]: شهر ابرقوه که در تصرف رئیس عیسی پسر عم محمد کره بود به دست غازیان ذو القدر مفتوح گشته، رئیس را در قفس کرده به شیراز برده، به قتل رسانیدند «۱۰».

(۱). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۸۱.

(۲). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۵، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۸۱.

(۳). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۶، اما حسین کیا حاکم فیروزکوه بود و به جنگ ادامه داد. ر ک:

روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۶، و حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۶.

(۴). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۸.

(۵). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۸.

(۶). در متن: (ورد).

(۷). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۸۴: (و نیز غسل بر بدنش مالیدند تا از نیش زنبوران الم فراوان بدان جاهل نادان رسد تا وقتی که او را سوزانیدند). و ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۸۶.

(۸). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۸۰، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۸۶.

(۹). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۸۶.

(۱۰). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۸۰ و ۴۸۱، و احسن التواریخ، روملو، ص ۸۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۷۲

در همین سال [۹۱۰]: الیاس بیک ذو القدر «۱» مورد غضب حضرت صاحبقران گشته، به قتل رسید و ایالت مملکت فارس را به منصور بیک افشار رجوع فرمود.

در همین سال [۹۱۰]: ایلچی از جانب قیصر روم ایلدرم بایزید آمده، تحفه و هدیه لایقی آورده نامه مودت ختامه حضرت قیصر را از حضور پادشاه گیتی پناه گذرانیده مورد عنایت گردید.

در سال ۹۱۱: امارت سپاه ذو القدر مأمور فارس به امت بیک ساروشیخلو، تفویض شد «۲» و بعد از چند ماهی، ایالت مملکت فارس را ضمیمه ایالت قشون نموده او را خلیل سلطانش «۳» گفتند و وزارت فارس به قدوه سادات میرزا شرف الدین محمد مشهور به شاه میر حسنی حسینی شیرازی برقرار گردید و سالها در خانواده «۴» او باقی بماند.

هم در این سال [۹۱۱]: پادشاه جم‌جاه در خطه رشت نزول اجلال نمود و به وسیله شیخ نجم رشتی «۵» از جریمه اهل رشت درگذشت «۶».

در سال ۹۱۲: روز جمعه بیست و هشتم ماه شوال، عید سعید نوروز توشقان‌نیل «۷» واقع گردید و پادشاه صاحبقران اردوی همایون را به چمن سلطانیه آورده، رایت جلال را به آذربایجان رسانیده، در شهر خوی، قشلاق فرمود و جماعتی را برای تنبیه اکراد روانه کرده، مخالفین، پناه به کوهستان برده، جماعتی هدف تیر بلا گردیدند و سه چهار نفر از امراء نامدار شاهی، کشته گشتند «۸» و امیر- خلفا بیک طالش و پیرام بیک قرمانلو به سلامتی وارد اردو گردیدند.

در سال ۹۱۳: که عید نوروز، شنبه نهم ذی القعدة، اتفاق افتاد، به عرض حضرت صاحبقران گیتی‌ستان رسید که امیر علاء الدوله «۹» پسر ناصر الدین سردار اویماق ذو القدر، نسبت به اولیای دولت، از جاده متابعت منحرف گشته «۱۰» و به امیرزاده سلطان مراد نامراد وصلت کرده، دختر خود را به او داده، داعیه آن دارد که به ممالک محروسه، تعرض رساند و حضرت خاقان، عساکر منصوره را از جوانب، احضار فرموده، در اوائل تابستان رایت عزیمت به جانب البستان افراخت و از قیصریه که الکاء «۱۱» حضرت سلطان بایزید قیصر روم بود، چنان عبور فرمود که تعرض به ساکنان آن دیار نرسید و چون خبر یورش پادشاه قهار به علاء الدوله رسید، خود را مرد مقابل ندیده،

(۱). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۸۷.

(۲). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۸۸.

(۳). او بعد از سرداران شاه اسماعیل شد که به نبردهای متعددی با دشمنان اسمعیل پرداخت. ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۸۸.

(۴). در متن: (خانه‌واده).

(۵). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۰ و ۴۹۱، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۸.

(۶). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۸۷.

(۷). سال خرگوش، سال چهارم از دوره دوازده ساله ترکی.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۸، و حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۸۴، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۸۸.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۰. و حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۸۵.

(۱۰). متن ماخوذ از خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۸۹ است.

(۱۱). الکا، اولکه، الکه، به معنی سرزمین و کشور است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۷۳

قلعه البستان «۱» را گذاشته، پناه به کوه وزنا برده در قلعه‌های آن کوه متواری گردید «۲».

در همین سال [۹۱۳]: در نزدیکی قلعه البستان امیر خان پسر گلابی بیک پسر امیر بیک - موصولو که از جانب سلاطین آق‌قویونلو، سالها حکومت دیاربکر را نموده، با اقوام و ایل و الوس خود و علم و نقاره به پایه سریر خلافت مصیر رسیده، مورد عنایت گشته، به منصب مهرداری سرافراز گردید «۳» و از جمله هدایای او لعلی مشهور بود که از سلاطین سلف دست به دست به خزانه‌ها رفته و از پادشاهان آق‌قویونلو به دست او افتاده بود. خاقان سکندرشان فرمودند نمی‌خواهم که این لعل بار دیگر به دیگران انتقال کند و فرمود تا او را سه بخش کردند «۴» و حکومت دیاربکر را به خان محمد پسر میرزا بیک استاجلو که اباعن جد، امیر آن طایفه‌اند، شفقت فرمود و اردوی شاهی عازم آذربایجان گردید و در خوی قشلاق فرمود.

در سال ۹۱۴: که عید نوروز سنه ایلان‌ئیل «۵»، در یکشنبه نوزدهم ذی القعدة اتفاق افتاد، حضرت صاحبقران گیتی‌ستان در الکاء علی شکر به عیش و کامرانی، لوازم عید را به‌جا آورده به رأی باریک‌بین خود عزیمت بغداد فرموده، خلیل آقای یساول را به سمت بغداد مأمور داشت «۶» و تاج دوازده ترک سرخ قزلباشی و خلعت‌های فاخره برای امیر باریک پرناک «۷» که والی بغداد بود فرستاده او را به ملازمت طلب فرمود و چون خلیل آقا به بغداد رسید، امیر باریک پرناک او را تعظیم و تکریم نموده، تاج و خلعت را پوشید «۸» و تمام لشکریان خود را تاج قزلباشی بر سر گذاشته، اطاعت نمود و پیشکش‌های لایق به جهت حضرت صاحبقران مرتب گردانیده، مصحوب ابو اسحق شیرچی خود، به صحابت خلیل آقا به درگاه عالم‌پناه روانه داشت «۹» و چون ابو اسحق شرفیاب حضور گردید و اظهار انقیاد امیر باریک را نمود، خاقان صاحبقران فرمودند او را وقتی دوست و خیرخواه می‌دانم که بی‌اندیشه به ملازمت ما بیاید و ابو اسحق عود به بغداد کرده ماجرا را بگفت [و] باریک سر از اطاعت پیچیده، اولاً تاج قزلباشی را انداخت و به خیال حصار - داری بغداد افتاد و سید محمد کمونه که از اکابر سادات و نقباء آن دیار «۱۰» بود و حضرت شیخ الطائفه شیخ زین الدین علی «۱۱» را در چاهی محبوس داشت و آذوقه فراوان در قلعه بغداد فراهم آورد و

(۱). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۸۷، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۸۹.

(۲). پس از این نبرد سلطان مراد در معرکه‌ای کشته شد و اجه سلطان سر و انگشتری او را به نزد شاه اسماعیل فرستاد و میش سلطان

لقب یافت و دولت آق‌قویونلو منقرض شد. ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۳.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۰.

(۴). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۹۰.

(۵). سال مار، ششمین سال از دوره دوازده ساله ترکان.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۱، و عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴.

(۷). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۱۰۳.

(۸). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۹۳.

(۹). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۲، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۱، و عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴، و احسن

التواریخ، روملو، ص ۹۲.

(۱۰). (که اباعن جد در سلک اعظم نقباء نجف) حبیب السیر، ص ۴۹۲ همان جلد: (او را در چاهی که بسان حوصله بخلا تنگ

بود ... حبس نمود.)

(۱۱). در حبیب السیر و روضه الصفا و عالم آرای عباسی از او سخن نرفته است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۷۴

خاقان سکندرشأن به عزیمت بغداد نهضت فرمود، چون امیر باریک مطلع گردید و می‌دانست که بیشتر اهل بغداد، شیعه اثنی عشری اند و در مخالفت با او موافق نشوند، بغداد را گذاشته به جانب حلب رفت «۱».

در ۲۵ ماه جمادی الاخری از همین سال [۹۱۴]: حضرت خاقان بی‌همال وارد بغداد شده در چهارباغ میرزا پیر بداق بیک «۲»، نزول اجلال فرمود و فرمان صادر گردید تا تمامت مردم پرناک را به قتل رسانیدند و جناب سید محمد کمونه و حضرت شیخ علی را از حبس درآوردند و حضرت صاحبقران از دجله بغداد گذشته، آستانه مبارکه امامین همامین، معصومین، ابو ابراهیم - موسی و ابو جعفر محمد جواد سلام الله علیهما را زیارت نموده، لوازم عبادت خالق متعال را به جای آورد، پس معماران و مهندسان را طلب داشته، بر مرقد منور آن بزرگواران، عمارت عالی و مساجد و مدارس در آن حوالی بنا نمودند. پس به قصد زیارت مشهدین مقدسین، از بغداد حرکت فرموده، نخست به زیارت آستانه عرش منزلت پادشاه تخت امامت و مالک ملک ولایت، غالب کل غالب، علی ابن ابیطالب سلام الله علیه مشرف گردید «۳» و چندین قندیل طلا و نقره و سایر مایحتاج به آن آستانه مبارکه برده، در رواج و رونق آن کوشید و قرانی که به خط خود در طفولیت در لاهیجان گیلان کتابت کرده بود بر روی ضریح مبارک گذاشت و چون آن آستانه مبارکه از آب دور بود امر فرمود تا نهری را که در قدیم عطاء الملک اسفراینی برادر خواجه شمس الدین محمد صاحب‌دیوان احداث کرده [و] در این زمان ویران شده بود، آنرا تعمیری لایق کرده، آب را به حوالی مشهد مقدس علوی آوردند و سرکار او را به قاضی جهان حسینی، شفقت فرمود و نزدیک به دو هزار تومان به حساب رواج آن زمان به خرج آن شهر رفته او را نهر شریف گفتند و تولیت آن عتبه علیه و حکومت حله و طبل و علم به جناب سید محمد کمونه تفویض فرمود «۴» و از نجف اشرف متوجه زیارت آستانه مبارکه سید الشهدا ابو عبد الله الحسین سلام الله علیه شده بر زبان مبارک گذرانید:

آنرا که به کربلا گذار است با آتش دوزخش چه کار است بعد از زیارت آن آستانه رفیع و رواج و رونق آن بقعه وسیعه، متوجه زیارت آستانه مبارکه حضرت عسکریین در سرمن رای «۵» گشته، لوازم زیارت و رواج و رونق را به عمل آورد.

در کتاب حبیب السیر، نگاشته است: ایالت بغداد را به خلفا بیک مفوض گردانید و آن امیر عدالت‌نشان در شهر بغداد، در ساعتی سعادت اقتباس به جای خلفای بنی عباس بر مسند حکومت نشست و در تاریخ خلاصه التواریخ تألیف احمد پسر شرف الدین حسین حسینی مرقوم گشته که ایالت بغداد و توابع را به خادم بیگ طالش امیر دیوان، شفقت شده، او را خلیفه الخلفا،

(۱). (و باریک در دل شب از دجله گذشت و به حلب رفت). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۱، و حبیب السیر، ج ۳، ص ۴۹۳.

(۲). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۳، روضه الصفا، ج ۱، ص ۳۱: تاریخ رفتن شاه را بیستم جمادی الاخر می‌داند. در

عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴ نیز چنین است. و ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۱۰۲.

(۳). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۵، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۲.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۲، و احسن التواریخ، روملو، ص ۱۰۳.

(۵). سامره است که به صورتهای سامره، سامراء، سامرا و سرمن رای نیز نامیده شده است، شهری است در سه فرسنگی بالای بغداد آستانه عسکریین: آستانه حضرت امام علی النقی و امام حسن العسکری در سامره قرار دارد. ر ک:

حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۵، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۷۵

لقب دادند «۱»، پس نواب خلفا بیک طالش که به لقب خادم بیگی سرافراز بود به لقب جلیل خلیفه - الخلفا ممتاز گردید و پادشاه



جم‌جاه از سرمن‌رای، عود به بغداد فرمود [و] بعد از دو سه روزی به عزم تماشای طاق کسری که از عجایب دنیاست «۲» توجه فرمود و بعد از تماشا به قصد شکار به جانب جنگلی که مسکن شیران بود روانه گردید که ناگاه شیر [ی] قوی جثه فریادکنان به قصد آن شهریار زمان، در جنبش آمد و آن خسرو کامگار به یک چوبه تیر مرگ تأثیر، آن شیر دلیر را به خاک هلاک انداخت «۳» و شاه ظفرپناه، عود به بغداد فرمود و بار دیگر بر رواج و رونق عتبات ائمه معصومین سلام الله علیهم پرداخت و برای هر یک از آن شش عتبه، راتبه مقرر داشت و فرمود که نجاران هنرمند و مهندسان خاتم‌بند، از اطراف بلاد در بغداد جمع شده، شش صندوق منقش در کمال تکلف و زیبایی ترتیب دهند و صندوقهای کهنه قدیمی را از آن مرقدهای مبارک برداشته، صندوقهای نو را به جای آنها گذارند «۴». آنگاه، خلیفه الخلفا را که تا آن زمان خادم بیگ لقب داشت مکنی به ابو المنصور «۵» فرموده و به تجدید حکومت عراق عرب و تمشیت مهمام مزارات ائمه هدی سلام الله علیهم برقرار گردید و او را به تاج زردوزی و خلعت خاص و اسب تازی با زین زرین و کمر شمشیربند و صراحی و طبقچه و پیاله که همه از طلای خالص بود، سرافراز فرمود و چون به عرض حضرت خاقان گیتی‌ستان رسانیدند که جماعتی از اهل هویزه «۶» خود را به لقب مشعشع خوانده، سر از احکام شریعت غرا پیچیده به خدائی سید فیاض نامی پسر سید- محسن مشعشعی قائل و معتقد گشته‌اند و پاره‌ای از اعمال زشت را بدعت کرده «۷»، رواج داده‌اند و سید محسن، «۸» نیره سید محمد بن سید فلاح موسوی واسطی است که از واسط در میان این قوم آمده، مدتی به احترام گذرانید و بعد از حصول استعداد به دعوی سلطنت، تمامت مملکت خوزستان و هویزه و جزایر و بسیاری از عراق عرب در تصرف خود درآورد و مذهب شیعه را در سال هشتصد و اند هجری رواجی کامل داد و اخلاف سید محمد از تشیع گذشته، غالی گشته به خدائی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه، معتقد شدند و خود را مشعشع گفتند یعنی شعاع مذهب حق بر آنها تابیده است و نوادگان «۹» و نیره‌های سید محمد از مذهب غالی تجاوز کرده، خود را بنده مقهور مخلوق نوادگان سید محمد دانسته‌اند و پادشاه دین‌پناه برای تنبیه آنها از بغداد به جانب هویزه، نهضت فرمود و سید فیاض با سپاهی که خود را آفریده او

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۶، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۱.

(۲). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۵.

(۳). ر ک: همانجا، ص ۴۹۶.

(۴). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۶.

(۵). در متن: (ابو النصر) بر حسب حیب السیر که عین عبارت ماخوذ از آن است، تصحیح شد. (ر ک: ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۶).

(۶). در متن: (حویزه)، از سال ۱۳۱۴ به موجب تصویب هیئت وزیران، املاء و نام حویزه به هویزه تبدیل گردید.

(۷). (... ایشان را کیفیتی طاری می‌شود که در آن حالت مطلقاً تیغ و تیر بر بدن ایشان تأثیر نمی‌کند چنانکه قبضه شمشیر در زمین فرو برده و شکم بر نوکش نهاده قوت می‌کنند و لفظ علی الله بر زبان می‌رانند تا شمشیر مانند کمان خم می‌شود یا می‌شکند...) ر

ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۶ و ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۲.

(۸). در حیب السیر، (سلطان محسن)، همانجا.

(۹). در متن: (نواده‌گان).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۷۶

می‌دانستند، لشکر شاهی را استقبال کرده، از طلوع آفتاب تا وقت غروب، دو سپاه کینه‌خواه، بهم آمیخته، فتح و ظفر نصیب لشکر پادشاه دین‌پناه گردید که گفته‌اند:

روبه نبود حریف سرپنجه شیرنخجیر چسان زید به میدان پلنگ روز دیگر حکومت آن ملک را به امیری عدالت‌اندیش، تفویض

فرموده، قاصد دزفول گردید «۱» و بعد از ورود، حاکم دزفول سر اطاعت و انقیاد پیش آورده، مورد عنایت و نوازش گردید و موبک همایون از دزفول به شهر شوشتر وارد گشته، والی آن ناحیه با پیشکش‌های لایق شرفیاب حضور مبارک شده، به تاج قزلباشی و کمر و شمشیر سرافراز گردید و حکومت آن ناحیه را به امیری معدلت تأثیر، تفویض فرمود و جماعتی را برای نظم لرستان و تنبیه ملک رستم والی آن سامان مأمور فرمود و موبک فیروزی کوکب، از کوه گیلویه گذشته وارد شیراز جنت طراز گردید «۲» و بعد از آسایش از زحمت سفر، برای تفریح خاطر،

در اوائل زمستان سال ۹۱۵: ناحیه دارابجرد «۳» را که نمونه‌ای از بهشت برین بود، مضراب خیام سپاه ظفر اکتناه فرمود و چون به عرض خسرو گیتی‌ستان رسید که هر بز و پازنی را که از کوهستان شبانکاره که ناحیه داراب جزء آن است شکار کنند پادزهر حیوانی کوچک یا بزرگ به اندازه هسته خرما تا اندازه خیار بالنگ از شکم آن درآورند «۴»، پادشاه جم‌جاه، عزم شکار فرموده، سپاه ظفرپناه اطراف کوهستان و پشته‌ها را فرا گرفته، چند شبانه روز، جانوران را از جوانب رانده در جایی جمع آوردند و آنگاه پادشاه عالی‌جاه در میان آنها تاخته به زخم شمشیر و تیر آنچه را خواست از بز و پازن و گرگ و پلنگ، بر خاک هلاک انداخت، پس امرا و سرداران نزدیک رفته، هر کسی به اندازه‌ای که خواست شکار انداخته، مابقی جانوران را آزاد ساختند و در خلال این حال رسول «۵» والی جزیره هرمز و بندر جرون و فرستاده امیر علاء الملک حاکم لرستان، با عریضه و پیشکش وارد گشته، مورد عنایت شدند و پادشاه دوست‌نواز، از ناحیه داراب عود به شیراز فرمود و امیر یاراحمد اصفهانی که در سلک اشراف انتظام داشت، منظور نظر پادشاهی گشته، به منصب جلیل وزارت سرافراز گردید.

هم در این ایام [۹۱۵]: منصب صدارت «۶» به امیر سید شریف شیرازی «۷» مفوض گردید و خواجه میر محمد منشی قمی در تاریخ آن گفته است:

تاریخ صدارتش چو پرسند بگوباقی به جهان صدر مبارک مقدم- (۹۱۵) و این میر سید شریف شیرازی، پسر میر تاج الدین علی پسر میر مرتضی پسر میر تاج الدین علی

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۸، و احسن التواریخ، روملو، ص ۱۰۴، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۹۴.

(۲). همانجا، همان صفحه، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۹۷.

(۳). در متن چاپی حیب السیر: (دارالجرد) ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۹.

(۴). تفصیل متن در حیب السیر نیست فقط در آنجا آمده است: (بز کوهی که فادزهر حیوانی از او حاصل می‌شود بسیار است). ص ۴۹۹.

(۵). (... اخی بیک ...). حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۹.

(۶). در متن: (صدارت را).

(۷). امیر سید شریف شیرازی فرزند تاج الدین است که در سال ۹۲۰ در چالدران کشته شد او ممدوح اهلی شاعر مشهور قرن دهم است و اهلی را چهار قصیده در مدح اوست ر ک: دیوان اهلی، ص ۳۰- ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۰۰، احسن التواریخ، روملو، ص ۱۱۰، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۷۷

استرآبادی است که منشأ و مولد او دار الملک شیراز بود و چون نوروز سال لوی‌ئیل «۱» که در روز دوشنبه سلخ ذی القعدة همین سال [۹۱۵]: اتفاق افتاد، آن خسرو کامکار از شیراز به جانب اصفهان نهضت نمود و بعد از ورود و ملاحظه، میدان اصفهان را که چون کاسه لئیمان تنگ بود به فرمان پادشاه ذی‌جاه چون عرصه خیال فراخ و گشاد نمودند و خاقان گیتی‌ستان از اصفهان به

همدان رفته، تابستان را گذرانید و اوائل پائیز، موبک همایون وارد دارالملک تبریز گردید و اعیان آن بلده، قرین سرور و ابتهاج شدند.

در اوائل زمستان سال [۹۱۶]: خبر رسید که شیخ شاه «۲» پسر شیروان شاه رایت اقتدار را در شیروان افراخته به دعوی خودسری پرداخته است با آنکه سردی هوای زمستان مملکت آذربایجان در کمال اشتداد بود، موبک فیروزی کوبک، برای نظم شیروان نهضت فرمود و کسانی که پا را از گلیم خود درازتر کرده بودند به سیاست رسانید و جنازه والد ماجد خود سلطان حیدر صفوی را که در دیار شیروان مدفون بود، به شهر اردبیل آورده، در بقعه جد بزرگوار خود حضرت شیخ صفی الدین، مدفون ساختند «۳».

هم در این سال [۹۱۶]: نامه‌ای از محمد خان شییبانی مشهور به شاه بیگ خان یا به شییک خان پسر بداق سلطان پسر ابو الخیر اوزبک، پادشاه ترکستان و خراسان به پایه سریر اعلی رسید و این بیت در آن نامه مندرج و نگاشته بود «۴»؛

ما را طمع به ملک خراب عراق نیست تا مکه و مدینه نگیرم حساب نیست در طی آن نوشته بود چون عزم گزاردن «۵» حج اسلام در خاطر دارم عنقریب به جانب عراق و آذربایجان نهضت خواهیم نمود، باید اعلام فرمایند که منزل ملاقات کجا خواهد بود و حضرت خاقان گیتی‌ستان در جواب او نوشتند که ما نیز عزم جزم کرده‌ایم که برای زیارت روضه مبارکه رضویه، سلام الله علی صاحبها، بدان صوب توجه فرمائیم «۶»، لایق آنکه در استقبال موبک دولت و اقبال استعجال نموده، تا مراسم دوست‌نوازی و لوازم دشمن‌گذاری را بر ایشان بنمائیم و محمد خان، از این جواب در اضطراب افتاد.

در شهر رجب همین سال [۹۱۶]: فرمان به والیان فارس و عراق عرب و عجم و دیاربکر و آذربایجان و شیروان و کردستان و کرمان و لرستان مرقوم شد که با سپاه موجود به اردوی اعلی مجتمع شوند تا مملکت خراسان که بی‌جهت به دست محمد خان شییبانی افتاده و اعظم بلاد ایران است در تحت اقتدار دولت علویه صفویه در آوریم و چون فرمان لازم الاذعان به والیان بلاد رسید، در جواب معروض داشتند:

ترا ای جهاندار جم اقتدار همه بندگانیم و طاعت گزار «۷»

(۱). سال نهنگ، پنجمین سال از سالهای دوازده گانه ترکی.

(۲). ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۰۱-عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۵، روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۴.

(۳). ر ک: همان ماخذ، همان صفحه.

(۴). ر ک: همان ماخذ، ص ۵۰۴، روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۵، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۷.

(۵). در متن: (گذاردن).

(۶). خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۲.

(۷). در متن: (گذار).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۷۸ بغیر از توای شاه فیروز «۱» بخت کسی نیست شایسته تاج و تخت «۲» و در اندک زمانی، سپاه بلاد محروسه ایران، وارد اردوی کیوان شکوه گشتند و برای انهزام محمد خان شییبانی حرکت نمودند و چون خاقان صاحبقران از ری گذشته، به دامغان نزول اجلال فرمود، احمد سلطان حاکم دامغان، داماد محمد خان گریخت «۳» و خواجه احمد والی استرآباد نیز فرار نمود و اعیان دامغان و استرآباد با پیشکش‌های لایق شرف حضور یافته، مورد عنایت شدند و محمد خان مشهور به شییک خان، چون از ورود حضرت صاحبقران مطلع گردید از هرات بیرون آمده به جانب مرو شتافته، متحصن گردید و در طلب سپاه اوزبک، ایلیچیان به ماوراء النهر و ترکستان فرستاد و چون این اخبار به پادشاه کامگار رسید داروغگان برای ضبط ولایات خراسان تعیین فرموده، به نفس نفیس همایون متوجه مشهد مقدس گردید «۴» و بعد از ورود به آن مقام از سر اخلاص، به لوازم زیارت آستانه

مبارکه رضویه علی صاحبها الف ثنا و تحیه، پرداخته، استمداد همت جسته، سادات عالی درجات و خدام آن آستان ملک پاسبان را به انواع انعامات سرفراز گردانید و تمامت اهل مشهد مقدس، شعار مذهب اثنی عشری را اظهار داشته، خطبه و سکه را مانند سایر بلاد محروسه ایران قرار دادند و پادشاه دین پناه از مشهد مقدس به صوب سرخس توجه فرموده، دانه محمد بیک «۵» را مقدمه سپاه فرموده به جانب مرو شاه‌یجان فرستاد و به زبان گذرانید که دانه محمد را دیگر نخواهیم دید «۶» و محمد خان شیبانی، چون از قرب وصول دانه محمد بیک و قوف یافت، جان وفا میرزا «۷» [را] که نایب سلطنت خراسان بود به استقبال او فرستاد و در نزدیکی طاهرآباد ملاقات اتفاق افتاد و در میانه جنگ، تیری از سپاه اوزبک به دانه محمد بیک رسید، شربت شهادت را چشیده و بازماندگان سپاه قزلباشی، پای مردانگی را فشرده، لشکر اوزبک را شکسته، تا پشت حصار شهر مرو تاختند و مقارن آن حال آیات ظفر آیات پادشاه مرتضوی نسب ظاهر گشته، شهر مرو را محاصره فرمود و به اسباب قلعه گیری پرداختند و محمد خان اوزبک شیبانی دروازه و بروج شهر را، مضبوط داشته، مشغول مدافعه گردید و در بیشتر از روزها، فوجی از سپاه قزوین تا نزدیکی دروازه رفته، جمعی از شهر درآمده، جنگی کرده، هر یک عود به منزل خود می نمودند و رای عالم آرای حضرت صاحبقران بر آن قرار گرفت که اردو را یک دو کوچ داده، بازپس نشاند، تا محمد خان مغرور گشته، حمل بر فرار نماید و از حصار شهر درآمده، پای در میدان صحرا نهد «۸».

در آخر ماه شعبان «۹» همین سال [۹۱۵]: موبک همایون از ظاهر شهر حرکت کرده تا نهر قریه محمودی «۱۰» که سه فرسخ مسافت است آمده، نزول اجلال فرمود و عموم سرداران که از

(۱). در متن: (فیروزه).

(۲). از ابیات مثنوی مندرج در حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۰۵.

(۳). رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۰۶.

(۴). رک: همانجا، همان صفحه.

(۵). رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۰۸.

(۶). رک: همانجا، همان صفحه.

(۷). در روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۵: (جالوفا میرزا).

(۸). رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۱۰.

(۹). (در چهارشنبه ۲۷ شعبان) حبیب السیر، همان جلد، همان صفحه.

(۱۰). رک: همانجا، همان صفحه.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۷۹

رای صواب‌نمای شاهی اطلاع نداشتند، در تحیر افتاده، ملامتها می نمودند و نمی دانستند که:

آنکه دلش مهبط نور خداست کی رود آن ره که مآلش خطاست «۱» و بعد از دو شب و روزی توقف، نامه به محمد خان مرقوم فرمود که شما سابقا به ما نوشتید که عزم گزاردن «۲» حج را دارم و متوجه عراق و آذربایجان هستم و ما در جواب نوشتیم ما هم عزم زیارت آستانه مبارکه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه را داریم، چون شما به وعده خود وفا نکردید، ما وفای بعهد خود کرده به زیارت آستانه مبارکه، شرفیاب شدیم،

غبار کوی او را می شنیدم کحل بینائی بحمد الله نردم تا به چشم خویشتن دیدم و مقصود از نگارش، آنکه مناسب چنان بود که آن جناب چون از موبک همایون ما و قوف یابد، به قدم استقبال پیش آیند و شرائط مهمانداری را به تقدیم رسانند، چون این معنی از

قوه به فعل نیامد، ما برای ملاقات شما تا ظاهر بلده مرو که مسکن شماست تشریف حضور ارزانی داشتیم و در این مقام نیز از آن جناب، لوازم انسانیت ظاهر نگشت، ناچار عطف عنان فرمودیم و این نامه را به محمد خان رسانیدند و روز دیگر پادشاه کامگار، امیر بیک موصولو را با سیصد نفر سوار، بر سر پل نهر محمودی بازداشت «۳» و نفس نفیس همایون با سپاه ظفر اکتناه به صوب قریه تلختان «۴» نهضت نمودند و مقرر فرمود که امیر بیک چون سیاهی سپاه محمد خان را ببیند، فرار کرده، به موکب والا ملحق شود «۵» تا اوزبکان دلیر گشته، از حصار شهر دور شوند و چون محمد خان معلوم داشت که پادشاه دین پناه، کوچ کرده و یقین نمود که تا عراق توقف نخواهند نمود، روز دیگر با سپاه اوزبک، از شهر درآمد و به غرور موفور، از عقب پادشاه مظفر منصور، نهضت کرده، چون به قریه محمودی رسید، امیر بیک فرار کرد و محمد خان در حرکت شتاب نموده، از سیاه آب «۶» گذشت و امیر بیک به موکب والا- رسید و حضرت صاحبقران گیتی ستان، با چهار هزار نفر سوار به استقبال محمد خان شتافته، در نواحی محمودی ملاقات شد و چندین نفر سوار از دو جانب به خاک هلاک افتادند و نسیم فتح و ظفر بر رایات سپاه قزلباش وزیده، لشکر اوزبک پراکنده گشته، در آب سیاه آب ریخته، مرد و مرکب روی هم انباشتند که با زمین مساوی گردید و محمد خان شیانی خود را به چهار دیوار خرابی رسانید «۷» که راه بیرون شدن نداشت «۸» و جماعتی از سپاه قزلباش، آن چهار دیوار [ی] را محاصره نمودند و تمامی همراهان او را کشتند و کشته خودش را در زیر دست و پای کشتگان یافتند «۹». سر او را بریده به حضور حضرت خاقان گیتی ستان رسانیدند و آن حضرت فرمان داد تا پوست آن سر را کنده، از گاه انباشته، برای سلطان بایزید قیصر روم فرستاد و استخوان آن سر را در طلا گرفته، پیاله ساخته، در مجلس عشرت در گردش

(۱). نقل از حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۱۰.

(۲). در متن: (گذاردن).

(۳). رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۱۱.

(۴). همانجا.

(۵). در متن: (شوند).

(۶). (... بی دغدغه از سیاه آبی که در آن راه است بگذرند). حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۱۱.

(۷). در متن: (رسانیده).

(۸). رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۱۱.

(۹). رک: همانجا.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۸۰

می آوردند و در آن واقعه ده هزار مرد نامی از اوزبکان کشته گشت «۱» و خواجه محمود وزیر محمد خان شیبیک، کلید مرو و خزائن را آورده، تسلیم کار گزاران حضرت صاحبقران نموده، قرین افتخار شد و در مجلس خلد آئین، راه یافته، محرم گردید، وقتی خاقان سکندر شآن، پیاله سر شیبیک خان را در دست گرفته، خطاب به خواجه محمود فرمود که می دانی این چیست؟ خواجه در جواب گفت که پادشاه فرمایش دهد، آن حضرت فرمود کاسه سر خان است، خواجه عرض نمود هنوز در این سر دولتی است که در دست همچو تو پادشاهی است، حضرت خاقان از این سخن خرسند گشته او را قرین عنایت فرمود و شاه گیتی پناه وارد شهر مرو گشته، خزائن چند ساله محمد خان را با امرا و سرکردگان قسمت فرمود و فتحنامه‌ها به اطراف فرستادند «۲».

در تواریخ نگاشته‌اند که آقا رستم والی مازندران، پیشتر از فتح خراسان گفته بود که دست من به دامان شیبیک خان است و حضرت صاحبقران فرمود که یکدست محمد خان مشهور به شیبیک خان را بریدند و به درویش محمد آقای یساول داده، به مازندران برده،

در دامن آقا رستم انداخت و گفت چون دست تو به دامان او نرسید، دست او را به دامان تو انداختم و آقا رستم از بیم و هراس «۳» رنجور شده در اندک زمانی وفات یافت و تاریخ آن فتح را چنین گفته‌اند:

شاهی که جهان همچو سلیمان بگرفت هر جا که قدم نهاد، آسان بگرفت

در نهصد و شش گرفت او ملک عراق در نهصد و شانزده، خراسان بگرفت و سلطان ظفر قران، از مرو شاه‌یجان، تشریف‌فرمای دار السلطنه هرات گردید و شیخ سیف‌الدین احمد بن یحیی بن سعد تفتازانی «۴» که در بیشتر علوم فرید عصر خود بود و مدت سی سال در زمان پادشاه مغفور، سلطان حسین میرزا بایقرا در مملکت خراسان منصب شیخ الاسلامی داشت در ماه مبارک رمضان همین سال به سبب تعصب در مذهب اهل سنت به قتل رسید.

چون پادشاه دین‌پناه نوروز سلطانی سال ۹۱۷: را در شهر هرات به عیش و کامرانی گذرانید «۵»، عازم تسخیر بلاد ماوراء النهر گردید و چون به میهنه «۶» و فاریاب رسید، ایلچیان از جانب سلطان بایزید و قیصر روم و سلطان قابنیاد پادشاه مصر آمده، ادای تهنیت فتح خراسان را نموده، مورد عنایت شدند و ایلچیان از نزد سلاطین آن سامان با پیشکش و عریضه به اردوی کیوان وقار رسید و چون عریض سلاطین مقرون به اطاعت و انقیاد بود، حضرت صاحبقران، فسخ عزیمت فرموده، متوجه عراق گردید. و در این سال [۹۱۷]: قشلاق را در خطه قم فرمود.

در سال ۹۱۸: پادشاه ذی‌جاه، عید نوروز سلطانی را در بلده قم گذرانیده در اصفهان توقف

(۱). (و از سرهای کشتگان مناره‌ها افراشت). همانجا، ص ۵۱۳. در روضه‌الصفاء آمده است که: (هر عضوی از اعضای محمد خان را به ولایتی فرستادند و کاسه سر او را پوست کنده، به گاه آکنده به سلطان بایزید فرستادند و بقول بعضی کاسه سر او را به سکه زر گرفته و در بزم حریفان می‌گسار می‌گردانیدند ...) ص ۲۷، ج ۸.

(۲). رک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۲۸.

(۳). در متن: (حراس).

(۴). و عده‌ای دیگر از علما و بزرگان (در حضور اکابر به قتل رسیدند). رک: حبیب‌السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۱۴.

(۵). در متن: (گذرانیده).

(۶). در متن به تقلید از حبیب‌السیر، (ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۱۷)، و روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۲۸، و خلاصه‌التواریخ ص ۱۱۵، میمنه است ولی بنابر حدود العالم (ص ۹۰) و بقیه کتب جغرافیائی، میهنه است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۸۱

فرمود.

و در سال ۹۱۹: عید نوروز سنه تخاقوی‌ئیل «۱»، در سیم ماه محرم اتفاق افتاد و خاقان صاحبقران برای نظم خراسان حرکت فرمود و چون اردوی اعلی‌وارد النک رادکان «۲» شد، امیر خلیل سلطان ذو‌القدر حاکم شیراز با سپاه فارس «۳»، مقدمه لشکر ظفر اثر گشته به صوب مشهد مقدس روانه گردید و هم در النک رادکان، خاطر همایون شاهنشاهی بر تربیت امرا و بزرگان قرار گرفت، بعضی را به لقب خانی و جمعی [را] به اسم سلطانی ملقب و موسوم گردانید، پس، آن پادشاه دین‌پناه به عزم زیارت عتبه علیه رضویه به صوب مشهد مقدس نهضت فرمود و بعد از ورود به آستانه مبارکه، به اخلاص و نیاز، لوازم زیارت را بجای آورد و چون مهمات مملکت خراسان برحسب اراده خاقان صاحبقران پرداخته گشت، رایت ظفر آیت را به جانب اصفهان افراخت و در آن بلده طیبه، قشلاق فرمود.

در اواخر ماه ذی‌الحجه همین سال [۹۱۹]: در قریه شه‌آباد اصفهان، ولادت باسعادت شاهزاده آزاده سلطان طهماسب میرزا اتفاق

افتاد (۴):

ز برج خلافت شاهی رخ نمود که کردند او را خلائق سجود امرای نامدار و وزیرای عالی‌مقدار زر و گوهر بشمار ایثار کرده، چند روزی به عیش و سرور گذرانیدند و حضرت صاحبقران ولایت‌عهد را به نام نامی وی رقم فرمود.

سلطان سلیمان نشان، عید نوروز سنه ایت‌ئیل «۵» مطابق چهاردهم محرم سال ۹۲۰ [را] در اصفهان گذرانید.

هم در این سال [۹۲۰]: سلطان سلیم خان قیصر روم برخلاف رویه پدر که با شاهنشاه هفت کشور شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه به موافقت و اتحاد سلوک می‌نمود، بنای مخالفت و کاوش «۶» را گذاشته، سپاه ممالک روم را مجتمع ساخت و ایلچی مخصوص به درگاه عالم پناه فرستاده، کیفیت توجه خود را به عزم رزم اعلام داشت و ایلچی رومی در همدان به اردوی اعلی رسید و نامه خود را رسانید «۷» و خاقان گیتی‌ستان در جواب مرقوم فرمود که ما هم به تأیید خالق متعال رایت توجه را افزاخته، مقاتله و مقابله سپاه روم را پیشنهاد همت والای خود ساخته، آماده و مهیا، در هر منزل که ملاقات اتفاق افتد، آنچه مقدر گشته به ظهور خواهد رسید و خطاب با صواب با ایلچی فرمود:

به پیش عدو بازگرد و بگوی که ای گشته با سروران رزمجوی

من اینک رسیدم به میدان جنگ به نیروی شیر و به خشم پلنگ «۸»

(۱). سال مرغ، دهمین سال از دوره دوازده ساله ترکان.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۱، حیب السیر، ج ۳، ص ۵۳۸.

(۳). ر ک: همانجا و احسن التواریخ روملو، ص ۱۳۸.

(۴). (... ولادت باسعادتش در روز چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه سال ۹۱۹ بود). تاریخ سلاطین صفویه، ص ۱۲ و حیب-السیر، ج ۳، ص ۵۳۱.

(۵). سال سگ یازدهمین سال از دوره دوازده ساله ترکان- ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۵.

(۶). کاوش که به معنی جستجو است در این جا به معنی ستیز و دشمنی آمده است.

(۷). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۵۴۴.

(۸). منقول از حیب السیر، ج ۳، ص ۵۴۴، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۸۲

پس ایلچی رومی را به خلعت زربفت سرافراز و خشنود کرده، روانه داشت و فرمان احضار سپاه فیروزی اکتناه، شرف صدور یافته، ایلچیان به اطراف بلاد محروسه روانه فرمود و آیه مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ «۱» را تلاوت کرده، عازم میدان قتال گشته، وارد شهر تبریز گردیده به وضوح رسید که سلطان سلیم خان قیصر روم منزل به منزل، بی توقف و درنگ متوجه آذربایجان است و پادشاه جم‌جاه ظفرپناه، پیش از آنکه سپاه منصور مجتمع شوند با دوازده هزار نفر سوار حاضر رکاب، عطف عنان به جانب دشمن داشته در اوائل رجب همین سال [۹۲۰]: در منزل چالدران که در بیست فرسخی تبریز است، لشکر موافق در مقابل سپاه مخالف، صف کشید و راست و چپ و دل سپاه را به امیران کاردان سپرد و خلیل سلطان ذو القدر حاکم مملکت فارس با جماعتی از مردان رزم‌دیده و در سایه رایت ظفر آیت، توقف نمودند و حضرت صاحبقران در یک جانب، ایستاده تا هر طرف محتاج به مدد شود اعانت فرماید و حضرت سلطان سلیم خان قیصر روم بر فراز پشته برآمده، بر گرد سپاه خود از عرابه دیواری نمود و عرابه‌ها را به زنجیر بر یکدیگر پیوسته، در آن قلعه زنجیر، توقف نمود «۲» و دوازده هزار نفر تفنگ‌انداز را مقرر داشت که در پیش صف ایستاده به کار خود پردازند و چندین هزار نفر سواره و پیاده به میدان جنگ فرستاده که اگر فرار کنند داخل حصار زنجیر شوند «۳»، پس

دلیران ایران و روم در یکدیگر ریخته، بهم آمیختند و جماعتی از دو جانب بر خاک هلاک افتادند و چون سپاه رومی نسبت به لشکر ایرانی از اندازه بیرون بود و تفنگچی و توپچیان روم در هر مرتبه پنج شش هزار توپ و تفنگ انداخته، صدای مرگ در میدان جنگ بلند می‌گشت و از دود تفنگ و توپ فضای آن صحرا تاریک شده، دوست از دشمن، شناخته نبود و جماعتی از امراء و اعیان ایرانی مانند امیر الامراء امیر عبد الباقی یزدی و امیر سید شریف صدر شیرازی و سید محمد کمونه و امیر کبیر خلیفه الخلفا ابو النصر خلفا بیک و امیر حسین بیک لله و پاره‌ای مردم دیگر از دار فنا رخت به سرای بقا کشیدند «۴» و خلیل سلطان ذو القدر حاکم مملکت فارس از میدان جنگ فرار کرده، باعث شکست ایران گشته، مایه هلاکت جماعتی گردید و آتش غضب پادشاه جم‌جاه، حضرت شاه اسمعیل انار الله برهانه زبانه کشیده و شمشیر ذو الفقار مانند را، آخته، بی‌مدد دوستان بر صف دشمنان تاخته، جماعتی از دلیران دشمن در خاک مذلت انداخت.

در همه تواریخ نوشته‌اند که مالمقوج اوغلی «۵» رومی چون با تیغ کشیده در برابر آمد، پادشاه دین‌پناه شمشیری بر سر او زد که تا سینه او شکافت و چون جسد مالمقوج اوغلی را نزد حضرت سلطان سلیم خان قیصر بردند، فرمود: هیچ آفریده بجز فرزند مظهر العجایب، غالب کل

(۱). آیه ۳ از سوره طلاق.

(۲). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۵۴۶، و روضه الصفا ج ۸، ص ۳۵، و عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۳، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۹.

(۳). برای اطلاع دقیق از چگونگی این نبرد مهم و نقشه‌های نبرد رجوع شود به تاریخ نظامی ایران، دوره صفویه، ص ۱۹۳ تا ۲۳۰- از دکتر خانابا بیانی.

(۴). ر ک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۴۷، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۴، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۳، و احسن التواریخ روملو، ص ۱۴۹، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۱.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۵، و حیب السیر: ملقوج، ج ۳، ص ۵۴۷، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۸۳

غالب، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب، چنین شمشیری نتواند زد و سپاه روم از میدان جنگ روی تافته در حصار زنجیر و ارابه‌های توپ گریختند و حضرت صاحبقران با شمشیر آخته تا حصار رومیان بتاخت و چند زنجیر حصار را با تیغ تیز، گسیخته، داخل حصار گردید و چندین نفر از توپچیان را کشته، عود فرمود و رومیان که چندین برابر سپاه شاهی بودند، در آن حصار زنجیر، متحصن گشته، خزیدند و امراء خیرخواه عنان شاهنشاهی را گرفته، از آن معرکه بیرون بردند «۱» [و] حکم فرمود تا کره‌نای نواختند و سپاه متفرقه، جمع گشتند و به جانب درگزين نهضت فرمود و بعد از دو روز حضرت سلطان سلیم خان قیصر، از چالدران به تبریز آمد و جمعی از اعیان او را استقبال نمودند و چون داخل شهر گردید به مسجد نصریه که از بناهای ابو النصر امیر حسن بیک ترکمان بود، تشریف برده، نماز گزارد «۲» و خطیب بر منبر رفت که خطبه را به نام سلطان سلیم خان بخواند و چون خطبه را تمام کرد «۳»، به دستور سابق، السلطان ابو المظفر شاه اسمعیل بهادر خان بر زبانش جاری گردید، چون رومیان خواستند خطیب را بکشند، حضرت قیصر مانع گردیده، جان به سلامت برد «۴» و بعد از هشت روز توقف، شهر تبریز را گذاشته عود به ممالک روم فرمود.

در ماه شعبان همین سال [۹۲۰]: شاه اسمعیل صاحبقران از درگزين نهضت نموده، وارد شهر تبریز گردیده قشلاق فرمود.

در همین سال [۹۲۰]: وزارت مملکت فارس «۵» به میرزا نظام الملک علی خلف الصدق میرزا شاه جابر وزیر سابق فارس، پسر میرزا مسعود جابری اصفهانی برقرار گردید «۶».



در سنه تنگوزیل «۷» سال ۹۲۱: سلطنت و پادشاهی مملکت خراسان از سر حد سمنان تا آب آمویه به شاهزاده آزاده سلطان طهماسب میرزا که سالی از عمر مبارکش گذشته بود، عنایت فرمود و امیر خان موصلو را لله قرار داده، روانه خراسان گردیدند «۸».

در سال ۹۲۲: که عید نوروز سلطانی در هفتم ماه صفر سنه سیچقان‌نیل «۹» اتفاق افتاد، حضرت صاحبقران در تبریز به لوازم نوروزی پرداخت.

و سال ۹۲۳: پادشاه جم‌جاه در تبریز و نخجوان به عشرت گذرانید و شیخ شاه «۱۰» پادشاه شیروان که مدتی پریشان گشته، دست از ملک موروثی خود کشیده بود، به توسط امنای دولت شرفیاب حضور شده، مورد عنایت گشته، باز به پادشاهی شیروان سرافراز گردید.

در این سال [۹۲۳]: ایالت و امارت پناه، خلیل سلطان ذو‌القدر والی فارس، عمارتی لایق، مشتمل بر گنبد و رواق و کریاس و مسجد و چندین حجره فوقانی و تحتانی بر مزار کثیر الانوار

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۵۴۷.

(۲). در متن: (گذارد) - ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۲.

(۳). در متن: (گردید).

(۴). ر ک: احسن التواریخ روملو، ص ۱۴۹.

(۵). در متن: (فارس را).

(۶). ر ک: حیب السیر، ج ۴، ص ۵۵۰.

(۷). سال خوک، سال دوازدهم از دوره دوازده ساله تقویم ترکان.

(۸). ر ک: حیب السیر، ج ۴، ص ۵۵۳، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۷، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۴.

(۹). سال موش نخستین سال از دوره دوازده ساله تقویم ترکان.

(۱۰). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۴، و حیب السیر، ج ۳، ص ۵۵۷، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۸۴

امامزاده سید علاء‌الدین حسین، در محله باغ‌نو شیراز، در گذار باغ‌قتلغ، احداث نمود و این محله را در این زمان محله لب آب گویند و تاریخ آن را گفته‌اند:

این بنا در دولت سلطان خلیل آمد تمام سال تاریخش بجو از «خیرباقی» و السلام ماه مبارک رمضان سال ۹۲۴: سلطان صاحبقران در بلده قم توقف فرموده، به ادای فرایض پرداخت.

و سال ۹۲۵: والی رشت، شرفیاب حضور پادشاه معدلت دستور گشته، منظور نظر کیمیا اثر شده، به «مظفر سلطان» ملقب گردید و سلطان صاحبقران یکی از دختران خود را که «خانوش» نام داشت در عقد ازدواج او در آورده، سر افتخار او را به کیهان رسانید:

در سال ۹۲۶: حضرت صاحبقران، تشریف‌فرمای اصفهان شد و چون خلیل سلطان ذو‌القدر حاکم مملکت فارس در جنگ چالدران، تقصیری کرده بود «۱»، حضرت خاقان گیتی‌ستان، کورسلیمان قورچی را به قتل او مأمور فرمود «۲» و چون در شیراز وارد مجلس امیر خلیل سلطان گردید و مجلس را مناسب ندید، سر بر گوش او گذاشته که برای تقصیر تو در چالدران باید دوازده چوب طریقه «۳» بر تو زخم، بهتر آن است که حرمت ترا داشته، در خانه خلوتی در آئیم و به موجب فرمان عمل نمائیم و خلیل سلطان با خاطری شاد، برخاسته «۴»، در خانه خالی از اغیار رفته، بر دو زانوی ادب نشست و چون فرمان [را] ملاحظه نمود، گردن تسلیم را کج کرده، «چه کند بنده که گردن نهد فرمان را» بگفت و کورسلیمان با شمشیر سر او را جدا کرده، از خلوتخانه به مجلس عمومی

در آمد و فرمان را بر اهل مجلس اظهار داشت و تاریخ این واقعه [را] «حیف از سلطان خلیل» یافتند و مدت حکومت او در مملکت فارس از سال ۹۱۱ تا این سال [۹۲۶] از پانزده سال بیشتر گردید.

پس ایالت مملکت فارس را به علی سلطان «۵» چنچک لوتواچی «۶» که نام اصلی او زین الدین بود، مفوض و مرجوع گشته در همین سال [۹۲۶] وارد شیراز گردید.

هم در این سال [۹۲۶]: مولانا علاء الدین احمد «۷» پسر مولانا صدر الدین علی طیب شیرازی که در فن حکمت یگانه بود و در خدمت خاقان جهان تقرب تمام داشت، وفات یافت.

در سال ۹۲۷: حضرت افادت منزلت، استاد بشر و عقل حادی عشر، امیر غیاث الدین منصور-

(۱). (خلیل سلطان ذو القدر ... در صحرای چالدران بود ناگاه نظر پادشاه بر وی افتاد که با قشونی آراسته از لشکر فارس در یک جانب معرکه ایستاده نه جهت اقدام بر جنگ دست به تیر و کمان و سیف و سنان می برد نه اندیشه تلاش نام و ننگ یکی از قورچیان را فرمود که به خلیل بگوی ... روی به محاربه نهد ... موافق مدعا جواب نشنود ... و حاکم شیراز رو به فرار نهاد ... ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۵۵۱.

(۲). ر ک: همانجا.

(۳). در حیب السیر، ج ۳، ص ۵۵۱: (... باید که ترا به ضرب ۱۲ چوب تادیب نموده مراجعت نمایم). و خلاصه التواریخ ج ۱، ص ۱۴۶. طریقه: خرمابن دراز.

(۴). در متن: (برخواست).  
 (۵). روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۸: (علی سلطان)، و حیب السیر، ج ۳، ص ۵۵۱: (ضبط شیراز را در عهده یکی از ملازمان خلیل سلطان کرد ...). در خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۶: (چیچلکو).

(۶). در اصل: (طوغاچی، توغاچی) به معنی نقیب، جلودار، فرمانده، حاکم، شهنه، بازرس سپاه.

(۷). در حیب السیر، ج ۳، ص ۵۶۱: (علاء الدین محمد)، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۸۵

دشتکی شیرازی، خلف الصدق حضرت مغفرت مآب، امیر صدر الدین محمد حسنی حسینی شیرازی «۱» در بیلاق سهند آذربایجان برای اتمام رصدخانه و زیج خانی که از حضرت خواجه نصیر الدین طوسی در مراغه ناتمام مانده بود به فر مجالست مجلس بهشت آئین خاقان ملک تمکین، مشرف شد «۲».

در ماه ذی القعدة سال ۹۲۹: خاقان صاحبقران، علی سلطان چنچک لو را از حکومت مملکت فارس معزول فرموده، حکمرانی و فرمانروائی آن مملکت را به نواب اوغلی سلطان «۳» مرحمت فرمود و وزارت فارس را به سیادت پناه، میر قاضی جهان قزوینی، شفقت نمود و میر قاضی جهان در ماه ذی الحجه همین سال [۹۲۹] وارد شیراز گردید.

در ماه جمادی الاخره همین سال [۹۲۹]: باز، فرمانروائی مملکت فارس به علی سلطان بازگشت و کلانتری آن مملکت را به قدوه سادات میرزا اسمعیل، خلف الصدق غفران مآب میر سید شریف حسنی حسینی شیرازی صدر سابق دولت علیه، عنایت گردید و وزارت مملکت فارس، باز، به میرزا نظام الملک جابری اصفهانی، وزیر سابق برقرار گردید و خاقان گیتی ستان، جشن نوروزی سنه پیچین ثیل «۴» را که در پنجم جمادی الاولی سال ۹۳۰ اتفاق افتاد، گذرانیده به جانب نخجوان نهضت فرمود «۵»، پس به صوب شکی «۶» شتافت که در آن نواحی، شکار اسب وحشی نماید و حسن بیک والی آن سامان پیشکش بیشمار به دربار معدلت شعار آورده، گذرانید و به عرض رسانید که بر حسب تجربه، در شکار اسب میمنت و شگون نخواهد بود و بر سلاطین نامبارک تر است،

خاطر اشرف از این عرض کلال یافته، قبول نفرمود و متوجه شکار اسب گردید و چندین اسب وحشی را گرفتند و بعد از گرفتاری آن قدر لرزیدند که تمامت آنها بمرند و معلوم نشده که در چه تاریخ این اسبها را در آن صحرا و کوهستان سر داده، وحشی گشته‌اند، پس حضرت خاقان، متوجه صوب اردبیل گردید و بعد از ورود، زیارت قبور آثار اجداد خود را کرده، به قصد عیش و شکار، عازم سراب گردید و چون وارد آن منزل شد، مزاج آن اعلیحضرت، از استقامت، منحرف گشته «۷»، حکمای مسیحادم و طبای حذاقت شیم، از معالجه عاجز شدند.

در شب «۸» نوزدهم شهر رجب همین سال [۹۳۰]: روح همایونش به حظیره قدس شتافت و جنازه او را به اردبیل، برده، در جوار مزار آباء و اجداد خود مدفون گردید و تاریخ سال وفاتش را کلمه «ظل» یافتند چنانکه گفته‌اند:  
شاه انجم سپاه «۹»، اسمعیل آنکه چون مهر در نقاب شده  
از جهان رفت و «ظل» شدش تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده مدت عمر آن سلطان صاحبقران، سی و هشت سال بود و زمان سلطنتش بیست و چهار سال و

(۱). ر ک: حیب السیر، ج ۳، ص ۶۰۳.

(۲). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۳۰۳، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۲۹۶.

(۳). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۳.

(۴). پیچی نیل یا پیچین نیل: سال میمون، نهمین سال از دوره اثنی عشری ترکان.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱، و احسن التواریخ روملو، ص ۱۸۰.

(۶). ناحیتی است از ارمنیه آبادان و بانعمت) حدود العالم، ص ۱۶۲.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱، و احسن التواریخ، ص ۱۸۰، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۳.

(۸). (... در روز دوشنبه ...) روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۲.

(۹). در عالم آرای عباسی، (ج ۱، ص ۴۴)، و روضه الصفا، (ج ۸، ص ۴۳): (گردون پناه).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۸۶

ممالک محروسه‌اش از دیاربکر تا کنار شط جیحون و از باب الابواب در بند تا سواحل دریای عمان و شجاعت و مردانگی آن پادشاه دین‌پناه، میراثی بود که از جد بزرگوار خود حضرت ولایت-مدار، حیدر کرار، به او رسید و خراج مملکتی برای بخشش یک روزه‌اش وفا نکردی، پیشکش‌ها و بارخانهای بزرگ از نقد و جنس که به درگاهش حاضر ساختند به غارت و تالان «۱» سپاهیان دادی، گاهی خزانه نیندوخت و در هر سالی پیش از سه چهار دست جامه ساده نندوخت، در میدان جنگ پیش از همه رفت و دشمن را بیش از همه شکست، در سن چهارده ساله، که همگنانش جز گردبازی نگشتند با چند نفر از درویشان گمنام به رأی صواب‌نمای خود، پای در رکاب جهانگیری کرده، چندین پادشاه بزرگ را برانداخت، گاهی چنان مهیب نمودی که کوه را شکستی و جانی چنان مدارا کردی که بیخبران عاجزش گفتندی، سخش جهانی را سوخت و مروتش، طریقه انصاف را به جهانیان آموخت چنانکه حضرت خوارزمشاه فرموده است:

#### رباعی

در رزم چو آهنیم و در بزم چو موم بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم  
از حضرت ما برند انصاف به چین و از هیبت ما برند زنار به روم

## [وقایع فارس در روزگار شاه طهماسب]

## اشاره

و عجب آن است که در بدایت طلوع دولت حضرت شاه اسمعیل، عموم اهالی ممالک ایران، در طریقه اهل سنت و جماعت، عقیدتی راسخ داشتند و پیشوایان خود را چون پیغمبران می دانستند و مردمان شیعه اثنی عشری در کمال ذلت و نهایت قلت بودند، به ضرب شمشیر وجودت تدبیر، مروج مذهب جعفری و مشید مبانی طریقه اثنی عشری گردید و تاجهای دوازده ترک سقرلاتی سرخ را به جای کلاه بر سر تمامت سپاه خود گذاشت و تاکنون اهالی ایران را به آن مناسبت قزلباش نامند و در ترکی رنگ سرخ را «قزل» و سر را «باش» گویند و سقرلات «۲»: جامه پشمی است که در فرنگستان بافند که گویا همین ماهوت معروف باشد و حضرت شاه اسمعیل انار الله برهانه در هیچ مصافی از جنگهای کوچک و بزرگ شکست نیافت و روی از دشمن برتافت جز در جنگ چالدران که سپاه روم حصار از عرابه و زنجیر بستند و به گلوله تفنگ و توپ لشکر ایران را شکستند و علمای شیعه آن حضرت را مؤید من عند الله دانند و عموم عرفا او را مرشد کامل خوانند، علما و بزرگان دین و ارباب کمال و شعرا را دوست داشتی و خود گاهی به نظم شعر ترکی پرداختی و تخلص خود را «خطائی» فرمودی «۳» و آن حضرت را چهار نفر پسر بود، طهماسب میرزا، سام میرزا، بهرام میرزا، القاص میرزا و در چاشتگاه روزی که در شبش قضیه هایله پادشاه جم‌جاه واقع شد، کپک سلطان «۴» استاجلو و دیو سلطان روملو که دو امیر سالخورده بودند به اتفاق میر قاضی جهان قزوینی حسینی «۵» که در سال بیست و نه وزیر شاهزاده طهماسب میرزا گشته،

(۱). تالان: غارت، چپاول، تاراج همراه با ویرانی و سوختن عمارت و خانه و امثال آن.

(۲). سقرلات یا سقرلاط، سقرلات، سقلطون، سقلاطین و سقلاطون نوعی پارچه ابریشمی زردوزی شده که آنرا در بغداد می یافتند و معمولاً رنگ سرخ یا کبود داشت. (ر ک: معین، ص ۱۸۹۴).

(۳). ر ک: تحفه سامی، ص ۹، و مولانا امیدی گفته است:

قضا در کارگاه کبریائی کشیده نقش اسلیمی خطائی ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۲ و ۴۳، و ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۱۸۳.

(۴). نام او در روضه الصفا: (مصطفی سلطان) است. ج ۸، ص ۴۴ و ۴۵.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۴، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۶۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۸۷

وزیر فارس گردید و در این روزها از فارس رسیده بود، دست حق پرست شاهزاده خورشید طلعت، حضرت طهماسب میرزای ولیعهد را که ده سال و شش ماه «۱» از عمر شریفش گذشته بود، از حرمسرا در آورده، بر سریر پادشاهی نشاند و در تاریخ جلوس او گفته اند:

بیت

تاریخ جلوس آن شه شیر کمین از خسرو دین طلب که شد خسرو دین پس امرای ممالک مدار و سرداران کثیر الاقتدار، زمین اطاعت را از سر اخلاص بوسیده، حلقه خدمتگزاری «۲» را در گوش انقیاد کشیدند.

در سال ۹۳۱: که عید نوروز سنه تخاقوی ئیل «۳»، در روز شانزدهم ماه جمادی الاولی اتفاق افتاد، پادشاه جم‌جاه شاه طهماسب در

شهر تبریز به عیش و عشرت مشغول گردید و نقش مهر مبارکش را «بنده شاه ولایت طهماسب» که شماره حسابی حروف آن، مطابق با این سال است، در دایره کوچک از دایره بزرگ عقیقی حک نمود، در خارج آن دایره کوچک نگاشته است: محمد (ص) المصطفی، علی المرتضی، حسن الرضا، حسین الشهدی، علی زین العابدین، محمد الباقر، جعفر الصادق، موسی الکاظم، علی بن موسی الرضا، محمد تقی، علی النقی، حسن العسکری، محمد المهدی.

در همین سال [۹۳۱]: علی سلطان «۴» چنچک‌لوی ذو القدر که به ایالت و دارائی مملکت فارس برقرار بود، وفات یافت و جای او را به برادرزاده‌اش؛ مراد سلطان داده، فرمانروای آن مملکت گردید و بعد از مدتی او را معزول داشته، حکمرانی فارس را به حمزه بیک جامشروی ذو القدر تفویض فرمود و حمزه بیک با فراسکندری وارد گشته، با انصافی تمام و عدالتی مالاکلام و سیاستی به اندازه، مردم را شاد و خرابیها را آباد فرمود و وزارت فارس را به میرزا قوام الدین حسین پسر میرزا شرف الدین محمد حسینی شیرازی، وزیر سابق فارس ارزانی داشت و چون امرای مملکت مدار و وزرای نامدار، ملاحظه خردسالی «۵» پادشاه را کرده، هر کسی در هوس ریاست و بزرگی افتاد، سر از انقیاد دیگری تافته، خاطر پادشاه را به جانب خود می‌خواست و به این سبب امیر سپاه عاقل و شیرازه مملکت، باطل گردید و این اخبار چون به ماوراء النهر رسید، پادشاهان ترکستان برای تسخیر خراسان، سپاه فراهم آورده، عبید الله خان اوزبک، بیشتر شهرهای خراسان را متصرف گردید و امرای قزلباش چندین نوبت با یکدیگر جنگ کرده، جماعتی از دو جانب کشته گشت، گاهی فتح و ظفر با امرای استاجلو بود و گاهی با سرداران تکلو و پادشاه دیوانه سپاه «۶» به قزوین رفته، زمستان را قشلاق فرمود و این اول قشلاقی است که در قزوین قرار گرفت و پادشاه ایران اخبار شوریدگی خراسان را می‌شنید و از نفاق امرای قزلباش چاره کار را نمی‌دانست تا آنکه جسارت طایفه استاجلو و تکلو از حد گذشت و خاطر شاهی از این دو طایفه رنجیده حسین خان شاملو را امیر الامراء قزلباش فرمود و آن دو طایفه بعضی در سر خدمتگزاری شدند و جماعتی فرار نمودند و پاره‌ای به سیاست رسیده، کشته گشتند.

(۱). ولادت او در روز چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه سال ۹۱۹ (: ۱۱ فوریه ۱۵۱۴)، و عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۵، و تاریخ سلاطین صفویه، ص ۱۲، و احسن التواریخ روملو، ص ۱۸۴.

(۲). در متن: (خدمتگذار).  
(۳). سال مرغ: دهمین سال از دوره دوازده ساله ترکان- ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۷.

(۴). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۴، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۱.

(۵). در متن: (خوردسالی).

(۶). ر ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۸۸

در این سال [۹۳۱]: حکومت و ایالت مملکت فارس به نواب شجاع الدین غازی خان ذو القدر توأچی، شفقت گردید و حمزه سلطان با سپاه فارس احضار شده وارد قزوین گشته به اردوی اعلی پیوستند.

در سال ۹۳۵: که عید نوروز در سلخ جمادی الآخره این سال بود، حضرت شاه طهماسب از شهر قزوین با سپاه آماده خود به جانب خراسان نهضت فرمود و جماعتی از امراء را مأمور داشت که پیش از سپاه نصرت پناه به صوب خراسان رفته، جماعت اوزبکان را عذر خواسته یا اسیر و مقتول داشته باشند و چوه «۱» سلطان و محمد خان ذو القدر اوغلی به جانب دامغان رفتند و زیش «۲» بهادر را که از جانب عبید الله خان اوزبک والی آن بلده بود کشته، حصار شهر را تصرف نمودند.

در ماه مبارک رمضان همین سال [۹۳۵]: پادشاه بی‌همال وارد مشهد مقدس شده، احرام زیارت و طواف مرقد حضرت امام هشتم

علی بن موسی الرضا را بسته به آن سعادت فائز گردید و چون عیب‌الله خان خود را مرد میدان سپاه قزلباش ندانست، از شهر هرات فرار کرده، به جانب بخارا شتافت و خدمت کوچم خان، پادشاه ترکستان رفت و چنان جلوه داد که سپاه قزلباش به عزم یورش ترکستان و ماوراء النهر از مشهد مقدس حرکت نموده‌اند «۳» و در تمام ترکستان این اخبار را منتشر ساخت و پادشاهان چنگیزی نژاد را با هم موافق نموده، با سپاه بیش از مور، از ممالک ماوراء النهر و فرغانه و ترکستان و اندگان «۴» و اترار و کاشمر و خوارزم و قلماق و قزاق و قراختا «۵» و ترکمانان دشت قبچاق و هشتاد نفر پادشاه ممالک توران و چین، از آب آمویه گذشتند.

در کتب تواریخ شماره آن سپاه را دویست و پنجاه هزار نفر نوشته‌اند و چون این خبر به گوش هوش تیغ‌بندان پادشاهی رسید، اظهار سرور نموده به جانب دشمن نهضت نموده، مترصد قرب جوار بودند تا آنکه در نواحی جام تلاقی دوست و دشمن شده، هر دو گروه کوه شکوه، مستعد قتال شدند و پادشاه دین‌پناه جبین اخلاص بر خاک نیاز سوده، عرض مسئلت را به درگاه کریم چاره‌ساز نمود و میمنه سپاه را به جوهه سلطان تکلو و حسین خان شاملو و احمد سلطان استاجلو ترتیب داد و میسره لشکر ظفر اثر را به حمزه سلطان ذو القدر «۶» سردار سپاه مملکت فارس و محمد خان- ذو القدر اوغلی «۷» سپرد و یعقوب سلطان قاجار را باشلیخ «۸» ساخت و ذات مرتضوی صفات پادشاهی در قلب سپاه نصرت‌پناه، لوای اقبال افراخت و پادشاهان ترکستان هر یکی با سپاه خود در

(۱). در عالم آرای عباسی، (ج ۱، ص ۴۷)، (جوهه سلطان). ولی در روضه الصفا، (ج ۸، ص ۴۷): (چومه سلطان) است.

و در احسن التواریخ روملو، ص ۱۹۸: (چوهه) است.

(۲). در متن: (زینیش)، ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۷۸، و احسن التواریخ روملو، ص ۲۱۲ و روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷، و در عالم آرا ج ۱، ص ۵۲: (بزمش بهادر)، و در ج ۱، ص ۵۳: (زمش بهادر).

(۳). ر ک: همانجا، همان صفحه.

(۴). در متن: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸: (اندجان) و چنین است در عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۵۳ و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۰، بجای اترار در خلاصه التواریخ: (طراز) است.

(۵). در متن: (قراختا).

(۶). در عالم آرای عباسی ج ۱، ص ۵۴: (حمزه سلطان خامسلوی ذو القدر).

(۷). ر ک: همانجا، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۰.

(۸). باشلیخ یا باشلیق: فرمانده کل، سرفرمانده، سردار، سالار.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۸۹

موقعی مناسب ایستادند و کوچم خان پادشاه ترکستان که بر همه رتبه برتری می‌داشت در قلب لشکر قرار گرفت، پس جوانان جنگجوی از دو جانب به میدان کارزار آمده، هر یک مردانگی خود را جلوه داده، یا رایت ظفر می‌افراخت یا نرد هلاکت می‌باخت، پس سپاه دست راست ایرانی بر لشکر دست چپ تورانی، تاخته، تورانیان بر ایرانیان غالب گردیدند که محمد خان ذو القدر اوغلی به مدد ایرانیان رسیده، سپاه تورانی را واپس نشانید، لیکن امیر جوهه سلطان در کرت «۱» اول راه فرار پیش گرفت پس فتح و شکست نصیب هر دو جانب گردید که به فرمان پادشاه جم‌جاه، توپچیان و تفنگ‌چیان، توپ و تفنگ آتش داده، خرمن عمر تورانیان را بسوخت و دود توپ و تفنگ هوا را چنان تیره داشت که کسی دوست را از دشمن نشناخت، پس سپاه نصرت‌اثر بر سنگر دشمن، یورش آورده نزدیک به بیست و پنجهزار نفر را کشتند و تورانیان [را] چنان شکستند که از نواحی جام تا مرو شاه‌یجان درنگ نکردند و این واقعه عجیب و فتح غریب که به اقبال پادشاه گیتی‌پناه بود؛

در یازدهم ماه محرم سال ۹۳۶: به قول قاضی احمد میر منشی قمی «۲» واقع گردید، پس پادشاه ظفرپناه، رایت نصرت افراخته، از

خراسان به جانب عراق نهضت فرمود و عید نوروز سنه بارس‌ئیل «۳» این سال روز دهم ماه رجب اتفاق افتاد «۴».

در بهار همین سال [۹۳۶]: رایت عز و جلال را از گلپایگان عبور داده، برای انتقام از ذو الفقار بیک ترکمان، حاکم طایفه کلهر و کرمانشاه که در سال پیش از نادانی و جهالت با جماعتی از مردمان بی‌دولت، در منزل ماهی‌دشت کرمانشاه، بر سر عم حقیقی خود ابراهیم خان ترکمان والی عراق عرب که از گرمی هوای بغداد گریخته با معدودی از ملازمان خاصه، ماهی‌دشت را بیلاق نموده بود، ریخته، آن امیر نامدار را کشته، حکومت بغداد را ضمیمه ولایت کرمانشاهان نمود «۵»؛

در ماه مبارک رمضان این سال [۹۳۶]: پادشاه انجم سپاه، که آفتاب در برج جوزا بود، به ظاهر بغداد نزول فرمود و ذو الفقار بی‌اعتبار، داعیه نمود که با سپاه ظفرپناه در آویزد، خیر- خواهان او را منع کرده، در حصار بغداد متحصن گردید.

در اوائل شهر شوال همین سال [۹۳۶]: دو سه نفر از ملازمان خاصه «۶» او، در وقت فرصت او را کشتند و حصار بغداد را گشادند و پادشاه ظفرپناه، وارد دار الخلافه بغداد گشته، احرام زیارت مشهد مقدس کاظمیه، علی صاحبها الف ثناء و تحیه، را بست و بعد از فراغت از لوازم زیارت آن حضرت، به صوب عراق عجم نهضت فرمود.

در همین سال [۹۳۶]: جناب اعلم علمای زمان و افضل حکمای دوران، استاد بشر و

(۱). در متن: (کره).

(۲). مؤلف خلاصه التواریخ، ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۱.

(۳). (بارس‌ئیل) یا (پارس‌ئیل): سال پلنگ سومین سال از تقویم دوازده ساله ترکان.

(۴). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۵۶.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۲.

(۶). (علی بیک نبیره صوفی خلیل و احمد برادرش ... ذو الفقار را کشته سرش را به درگاه پادشاه فرستادند). ر ک: روضه- الصفا، ج ۸، ص ۵۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۹۰

عقل حادی عشر، امیر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی، جد اعلای مؤلف این فارسنامه ناصری، برحسب خواهش پادشاه دین‌پناه، از شیراز، تشریف‌فرمای تبریز شده، منصب و لقب صدارت عظمی را زینت داده ملقب به صدر صدور ممالک گردید و معنی صدارت در آن زمان قاضی القضااتی بود که ترویج اوامر دینیه و نهی از مناهای شرعیه و اطلاع بر تعمیر بقاع خیرات و توقیر زروع و ربوع محال موقوفات [باشد] «۱».

هم در این سال [۹۳۶]: عبید الله خان اوزبک با پادشاهان ترکستان و ماوراء النهر و دویست هزار نفر سوار به مرو شاه‌یجان آمده، ایلچی و نامه خدمت پادشاه ستاره سپاه فرستادند که هر جا را میدان رزم کنی، اعلام فرمائید، پادشاه دین‌پناه در جواب مرقوم فرمود که در نواحی جام، منتظر مقدم شریف شما هستم، پس معادل یک‌صد و بیست هزار سوار نامدار، از ممالک محروسه، فراهم آورده که از جمله آنها سه هزار نفر سوار از الکاء کوه کیلویه و شولستان فارس بود، در ظل رایت الوند سلطان والی کوه کیلویه به اردوی معلی پیوستند و چون اردوی کیوان شکوه به حوالی خراسان رسید، پادشاهان اوزبک و ترکستان صلاح خود را در جنگ و توقف ندیده، از مرو شاه‌یجان کوچ کرده، هر یک به مقر سلطنت خود رفتند و حضرت پادشاه ظفرپناه، تشریف‌فرمای هرات گردید «۲».

و در ماه ربیع الاول سال ۹۳۷: از هرات نهضت فرموده، از راه طبس و رباط پشت بادام، نزول اجلال را به شهر یزد نموده، چند روزی توقف کرده، به دار السلطنه اصفهان رفته، قشلاق نمود «۳».

عید نوروز سنه توشقان‌ئیل «۴» همین سال [۹۳۷]: از اصفهان به بیلاق کندمان فارس، نهضت فرمود و میانه امرای طوایف استاجلو و

تکلو و ذو القدر و افشار و سایر قبائل، مخالفت شده، کار آنها به مجادله کشید و جمعی مقتول و مجروح شدند و پادشاه دین پناه به مصلحت وقت عمل فرموده، بعضی را مورد سخط داشته، به سیاست رسانید و جماعتی را عنایت فرمود «۵».

و در سال ۹۳۸: که جناب خاتم المجتهدین شیخ علی بن عبد العالی کرکی «۶» جبل عاملی، از عراق عرب وارد تبریز گردید و از جانب حضرت شاه طهماسب، نهایت احترام [را] دید [و] با جناب خاتم الحکما میر غیاث الدین منصور شیرازی صدر الصدور «۷»، طریقه محبت مسلوک نمود و آن دو بزرگوار با هم قرار دادند که دو هفته جناب شیخ، کتاب شرح تجرید را از خدمت میر استفاده کند و در هفته دیگر جناب میر کتاب قواعد فقه را از جناب شیخ استفاده نماید و مدتی بر این

(۱). مؤلف روضه الصفا، ادامه می‌دهد (... و میر غیاث الدین منصور از سادات مشهور دشتکی در این سال از وزارت معزول شد و به جانب شیراز رفت و میر معز الدین محمد اصفهانی به این منصب، منصوب آمد). ج ۸، ص ۵۴، و خلاصه التواریخ ج ۱، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۲.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۶.

(۴). سال خرگوش سال چهارم از دوره دوازده ساله ترکان.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳، و احسن التواریخ، ص ۲۵۳، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۳.

(۶). ر ک: احسن التواریخ روملو، ص ۲۵۳.

(۷). بنابر روضه الصفا، (ج ۸، ص ۵۴): او در این سال دیگر صدر الصدور و در تبریز نبود. احسن التواریخ روملو، ص ۲۴۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۹۱

منوال گذشت که جماعت شیاطین آدمی صورت، در میانه آن بزرگواران سخن چینی کرده، به کدورت رسانیدند. روزی در مجلس سامی شاهی میانه آن دو عالم متبحر، مباحثه علمی شده، سخنان خشونت، در میان آمد و حضرت پادشاه دین پناه، جانب شیخ را منظور داشت و جناب میر، رنجیده- خاطر گردید و چون جناب شیخ علی تغییر قبله مساجد عراق عجم را، از خدمت پادشاه خواهش نموده، مقبول گشته بود، جناب میر فرموده بودند که تغییر قبله مساجد بر وجه صحت، بی‌رسم دائره هندسیه و دانستن بعضی از مسائل هیأت و هندسه، صورت نبندد و جناب شیخ را اطلاعی بر آن مسائل نیست، چون خبر چنان این کلمات را از جناب میر به جناب شیخ رسانیدند و آنچه توانستند بر متن و حواشی آن افزودند، جناب شیخ، مکتوبی خدمت جناب میر فرستادند و آیه کریمه:

«سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا، قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» «۱» را در آن نگاشتند. چون آن مکتوب به جناب میر رسید در جواب شیخ آیه شریفه: «لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبَلَتِكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبَلَتِهِمْ بَعْضٌ وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ» «۲» را نوشتند و در همان اوقات جناب استاد بشر و عقل حادی عشر، امیر غیاث الدین- منصور از منصب صدارت استعفا فرموده، عود به شیراز نمود «۳».

و در سال ۹۳۹: پادشاه ستاره سپاه با یکصد و بیست هزار نفر سوار برای عید الله خان اوزبک که بار دیگر به خراسان آمده، شهر هرات را محاصره نموده بود به جانب آن سامان نهضت فرمود و عید الله خان به محض استماع حرکت پادشاه دین پناه، هرات را گذاشته به جانب مرو شاه‌یجان گریخت و پادشاه جم‌جاه، در ماه جمادی الاولی همین سال وارد شهر هرات گردید و بعد از چند روز به صوب مشهد مقدس نهضت فرمود و بعد از ورود، آستانه مبارک که رضویه علی صاحبها الف سلام و تحیه را بوسیده، لوازم



زیارت را به عمل آورد و از جمیع مناهای شرعی توبه فرموده به قسم و سوگند مؤکد نمود و جمیع مقربان در گاه عالم پناه به آن حضرت اقتدا کرده به این سعادت فایز شدند:

### بیت

چنان منع می‌شد که در روزه حورفراموش کرد از شراب طهور «۴» و این دو بیت را پادشاه دین پناه به رشته نظم کشید:  
 یک چند پی زمرد سوده شدیم یک چند به یاقوت تر آلوده شدیم  
 آلودگیی «۵» بود به هر رنگ که بودشستیم به آب توبه آسوده شدیم (و این دو بیت را به علامه شیرازی نیز نسبت داده‌اند) و چه خوب فرموده است آنکه گفته [است]:  
 نکند عاقل مستی، نخورد دانا می‌نهد مردم هشیار سوی مستی پی  
 گر کنی بخشش گویند که می‌کرد نه اوور کنی عربده گویند که او کرد نه می «۶»

(۱). آیه ۱۴۲ از سوره بقره.

(۲). آیه ۱۴۵ بقره.

(۳). ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۲۲۵.

(۴). احسن التواریخ روملو، ص ۳۰۴ و ر ک: فرهنگ معین، جلد ششم، ص ۱۲۸۳.

(۵). در متن: (آسودگیی).

(۶). شعر از سنائی است و قطعه‌ای است در سه بیت، ر ک: دیوان سنائی، مدرس رضوی، ص ۱۰۹۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۹۲

حکم قضا، نفاذ یافت که در ممالک محروسه کسی مرتکب نامشروعات نشود «۱» و مبلغ دوازده هزار تومان که به علت شرابخانه و معجون‌خانه و قمارخانه از ممالک محروسه بازیافت می‌شد، از دفاتر اخراج کرده، ابواب آنها را مسدود دارند «۲» و حضرت پادشاه دین پناه عود به شهر هرات نمود و عزم یورش بلخ فرمود و این چند بیت از خود فرموده، به عید الله خان فرستادند:

چو رفتم سپاهی برانگیختی چو باز آمدم، زود بگریختی

ز آمد شد ما خراسان، خراب همه بندگان خدا، در عذاب

اگر پادشاهی به میدان در آی ز ما هر که را ملک بخشد خدای و پادشاه دین پناه، عید نوروز سنه یونت‌ئیل «۳» را که در بیست و پنجم ماه شعبان سال ۹۴۰:

اتفاق افتاد، در شهر هرات گذرانید و چون خبر حرکت لشکر روم به جانب عراق عرب و آذربایجان به مسامع عز و جلال رسید، به عزم دفع رومیان به بیست و یک کوچ «۴»، از هرات خراسان به کبود گنبد ری تشریف فرما گردید و سپاه رومیان بیشتر از بلاد آذربایجان را متصرف شدند و حضرت سلطان سلیمان قیصر روم، در شهر تبریز نزول اجلال فرمود و بعد از چند روز توقف به عزم تسخیر عراق عجم نهضت نمود و نامه خدمت حضرت سلطان‌نشا طهماسب فرستاد به مضمون آنکه پدر تو با پدر من در چالدران جنگ کرد تو نیز دعوی شجاعت داری، بیا جنگ کنیم، حضرت شاه طهماسب که در سفر خراسان عموم اسب و استر سپاه ظفر پناهش سقط گشته، مردمانش علیل و خسته شده بودند در جواب مرقوم داشت که حضرت رب العزت به مفاد «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» «۵» فرموده است: در جهاد با کفار خود را در مهلکه میندازید، جایی که از تهلکه با کفار منع فرموده باشد من چگونه با مسلمانان جنگ کرده، خود را در مهلکه اندازم و پدر بزرگوار آن پادشاه که با پدر نامدار ما جنگ کرد بدو واقع شد که

امرای سپاه ایرانی در جنگ چالدران مست بودند و شب تا صبح شراب خوردند و جنگ مستانه نمودند و حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده: یک مسلمان از دو کافر، فرار نکند، در جنگ با مسلمانان نفرموده است که لشکر شما ده برابر سپاه ماست و تمامت مردمانی که در آن وقت در ظل رایت حضرت شاه طهماسب حاضر بودند به هفت هزار نفر می‌رسید «۶» و سه هزار اسب که به کار می‌آمد داشتند و جماعتی بسیار از امرا و سپاهی به واسطه مخالفت با یکدیگر به سپاه رومی ملحق شده، لوای مخالفت را افرشته بودند و حضرت پادشاه دین‌پناه با هزار گونه غصه و آه این ابیات را بر سیل مناجات می‌خواند:

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده  
ما همه فانی و بقا، بس تراست ملک تعالی و تقدس تراست  
چاره ما ساز که بیچاره‌ایم گر تو برانی به که روی آوریم

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۸.

(۲). خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۶.

(۳). سال اسب: هفتمین سال از دوره دوازده ساله تقویم ترکان.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۸، احسن التواریخ روملو، ص ۲۴۷، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۷.

(۵). قسمتی از آیه ۱۹۵، سوره بقره.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۹۳ قافله شد، واپسی ما بین‌ای کس ما، بی کسی ما بین «۱» و چون حضرت سلیمان خان «۲»، قیصر روم به بلده سلطانیه عراق رسید، لشکر سرما جلوگیر سپاه روم گردید و در پنجم «۳» عقرب، برفی بارید که بیشتر رومیان و چهارپایان را تلف نمود و بقیه سپاه، راه فرار گرفتند و به جانب بغداد شتافتند و حضرت پادشاه دین‌پناه به جانب دزفول برفت و الوند سلطان افشار، حاکم کوه کیلویه فارس، با هزار نفر سوار به اردوی شاهی ملحق گردید و حضرت شاه طهماسب به جانب تبریز، نهضت فرمود «۴» و قشلاق این سال را در آذربایجان گذرانید و حضرت سلطان سلیمان قیصر روم، قشلاق را در بغداد نمود.

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل «۵» روز هفتم ماه مبارک سال ۹۴۱ اتفاق افتاد و حضرت قیصر «۶» در بهار همین سال، به قصد تسخیر آذربایجان از بغداد به درگزين هم‌دان آمد و حضرت پادشاه ظفرپناه از آذربایجان به سلطانیه عراق رسید و حضرت قیصر به مصلحت بینی، فسخ عزیمت را نمود [و] قاصد ممالک محروسه خود گردیده العود احمد را گفته، از درگزين نهضت فرمود «۷» و حضرت شاه طهماسب در این سنه، قشلاق را در دار السلطنه تبریز قرار داد و چون تمرد و عصیان الوند سلطان افشار، بر ضمیر خورشید نظیر پادشاهی جلوه نموده بود، فرمان قتل او صادر شده، او را کشته «۸» و حکومت الکاء کوه کیلویه فارس را به محمدی بیگ پسر حسن سلطان افشار تفویض فرمودند.

عید نوروز سنه پیچین‌ئیل در ماه مبارک رمضان سال ۹۴۲ اتفاق افتاد و پادشاه جم‌جاه، صحرای اوگان را بیلاق فرمود و شهر تبریز را قشلاق قرار داد «۹».

در این سال [۹۴۲]: مولانا اهلی، شاعر شیرازی وفات یافت «۱۰» و در جوار مزار خواجه - حافظ علیه الرحمه مدفون گردید.

در آخر روز شنبه هشتم ماه محرم سال ۹۴۳: ملا- رکن الدین حکیم کازرونی که اعلم اطبای زمان خود بود «۱۱» به مسامع عز و جلال رسانید که در خاطر امیر معز الدین محمد صدر اصفهانی خطور کرده که وصلتی به سلسله علویه صفویه نموده، شاهزاده سلطا [ن خا] نم را می‌خواهد که در حباله نکاح درآورد چون این سخن از ملا رکن الدین به عرض همایون رسید، خاطر شهریار

(۱). اشعار از نظامی است در مقدمه مخزن الاسرار و منقول است از خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۴.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۹.

(۳). (... در سیزدهم عقب هوا انقلاب یافت و از تواتر برف، آن سپاه شگرف ... متلاشی شدند). روضه الصفا، ج ۸، ص ۶۰.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۶۰.

(۵). سال گوسفند: سال هشتم از دوره دوازده ساله تقویم ترکان.

(۶). ر ک: احسن التواریخ روملو، ص ۲۵۶ و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۴۲.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۶۱ و احسن التواریخ روملو، ص ۲۵۷.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۶۲.

(۹). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۴ و روضه الصفا، ج ۸، ص ۶۲ و احسن التواریخ روملو، ص ۲۷۲.

(۱۰). ماده تاریخ فوت اهلی چنین است: سال فوتش ز خرد جستم گفت: (پادشاه شعرا بود اهلی): ۹۴۲- اهلی در هنگام وفات ۸۴

سال داشت. ر ک: مقدمه دیوان اهلی، ص ۲ و ۳.

(۱۱). ر ک: تحفه سامی، ص ۵۱، پزشکان نامی فارس، ص ۱۵۲، وفات او را در سال ۹۴۶ نوشته‌اند و این بیت از اوست:

گل نورسته من آنچنان نازک بود رویش که می ترسم شود آزرده چون چشم افکنم سویش و ر ک: احسن التواریخ روملو، ص ۲۷۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۹۴

آفاق تیره گشت، امیر معز الدین را معزول فرمود و ملا رکن الدین را مغضوب داشته، فرمان بر سوختن آن بیچاره صادر شده، او را سوزانیدند «۱».

هم در این سال [۹۴۳]: خبرهای پی‌درپی از خراسان رسید که عیید الله خان بر شهر هرات مسلط گشته بر اریکه سلطنت مملکت خراسان، نشسته است «۲»، پادشاه ستاره سپاه در اوائل ماه ربیع الثانی همین سال [۹۴۳] نزول اجلال را در ری فرموده، سپاه منصور را از اطراف بلاد، خواسته، برحسب فرموده، غازی خان ذو القدر حاکم مملکت فارس با سپاه ذو القدر از شیراز و شاهقلی خان و سپاه افشار از کرمان و طوائف دیگر، از دیگر ممالک محروسه در نواحی ری مجتمع شده، در سرمای زمستان در نواحی مرو شاهبجان، اردوی کیوان شکوه، رسید.

چون خبر ورود حضرت شاه طهماسب در شهر هرات به عیید الله خان اوزبک رسانیدند بی‌توقف، شهر را گذاشته از آب آمویه گذشته، به صوب بخارا شتافت «۳» و شاه جم‌جاه بعد از نظم ممالک خراسان تشریف‌فرمای هرات که دار الملک خراسان است، گردید، بعد از آسایش از رنج سفر، تهیه یورش نواحی قندهار دیده، با عزمی راسخ، اردوی اعلی را حرکت داد و بعد از ورود به آن نواحی، مردمان قندهار سر در چنبر اطاعت آورده، به دادن باج و پوشیدن تاج سرافراز گردیده، خطبه و سکه را به نام ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر، زینت دادند، پس سلطان گیتی‌ستان، حکومت آن سامان را به بداق خان قاجار مفوض فرمود «۴» و موکب همایون عود به دار السلطنه هرات نموده، سلطنت ممالک خراسان را به شاهزاده کیوان و ساده سلطان محمد میرزا ولد الصدق خود ارزانی داشت «۵».

در روز نهم ماه ربیع الثانی سال ۹۴۵: رایت اقتدار از شهر هرات افراخته و در اوائل جمادی الآخره همین سال، موکب همایون وارد طهران گردید «۶» و از طهران حرکت فرموده و در ماه شعبان همین سال در شهر تبریز نزول اجلال فرموده، زمستان را به پایان رسانید و عید نوروز سنه تنگوزئیل «۷» روز چهارشنبه بیست و یکم ماه شوال این سال اتفاق افتاد.

و در اوائل سال ۹۴۶: خبر به شاه دین‌پناه رسید که اعیان شیروان، از اطاعت حاکم خود شاهرخ پسر سلطان فرخ شیروانشاه، بیرون

رفته و امراء آن سامان پرده ناموس مردم را می‌درند و رسوم شرعیه مختل و بقاع خیریه، بی‌رونق گشته و نظام کارها گسسته است. پادشاه جم‌جاه، جماعتی «۸» را برای نظم و اصلاح نواحی روانه داشت و موکب همایون از عقب آنها به جانب شیروان نهضت فرمود و بعد از ورود یاغیان را بکشت و خدمتگزاران را نوازش فرموده، به دار السلطنه تبریز نزول اجلال نموده، قشلاق را در آن شهر به انجام رسانید.

در این سال [۹۴۶]: مهری تاجدار ساخته، بر تاج آن الله، محمد، علی، نگاشته، پس

(۱). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۶۳.

(۲). ر ک: همانجا، ج ۱، ص ۲۶۳.

(۳). در متن: (رسید، شتافت).

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۶۶.

(۵). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۶۵ و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۶۵.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۶۷.

(۷). سال خوک: نام سال دوازدهم از دوره دوازده ساله ترکان.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۶۹ و ۷۰، در ذکر وقایع سال ۹۴۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۹۵

دایره در دایره بر آن مهر انداخته، در دایره داخلی آن: «بنده شاه ولایت طهماسب» و در خارج از دایره داخلی:

«چرخ بر دوش کشد غاشیه شاهی ماگر کند بدرقه لطف تو همراهی ما» نگاشتند.

عید نوروز سنه سیچقان‌ئیل در روز پنجشنبه دویم ماه ذی القعدة سال ۹۴۷ اتفاق افتاد.

در اوائل همین سال [۹۴۷]: به مسامع عز و جلال رسانیدند که حسن سلطان ریشهری «۱» که او و برادرش شاه علی بیگ و پدرش میر ابو اسحق، از پرتو دولت روزافزون، به مرتبه بلند و منصب ارجمند ایالت نواحی دشتی و دشتستان فارس رسیده بودند، کفران نعمت نموده، سر از چنبر اطاعت و فرمانبری پیچیده، قلعه ریشهر را که در ساحل دریای فارس، خندقی عمیق بر گرد آن کنده، آب دریا را در آن انداخته، به ذخیره بسیار و اسباب جنگ، مشحون ساخته، رخت ادبار را به آن حصار کشید [ه] و رعایای دشتی و دشتستان [را] به مصادرات بیحساب، رنجه داشته و جماعتی از اعراب را جمع آورده به استحکام قلعه و فراوانی غله مغرور گشته است، از مصدر جلال، فرمان قضا جریان، صادر شد که امرای فارس و اهواز و کرمان، تهیه تسخیر قلعه ریشهر را دیده، روانه صوب مقصود شوند و چون فرمان جهان مطاع به ولایات رسید، تمامت امرا به تهیه اسباب یورش پرداختند و بعد از اجتماع سپاه غازی خان ذو القدر والی مملکت فارس و شاهرخ خان افشار حاکم کوه کیلویه و سایر امرای مأمور با بیست هزار نفر سوار متوجه قلعه ریشهر و استیصال حسن سلطان گردیدند «۲»، بعد از ورود، آن قلعه را محاصره داشته، حسن سلطان و برادرش شاه علی بیگ بروج و حصار قلعه ریشهر را به مردان کاردان سپرده، متحصن گشتند و زمان محاصره به چند ماه کشید و امرا دانستند که فتح قلعه ریشهر بزودی میسر نگردد، تدبیر تسخیر را به وجهی دیگر نموده، جناب میر سید شریف شیرازی که از بزرگان سادات عالی درجات بود به رسم رسالت و نصیحت روانه قلعه داشتند و حسن سلطان به مواعظ مشفقانه میر سید شریف «۳»، سر در چنبر اطاعت پادشاه دین‌پناه آورده از قلعه درآمده، در خدمت غازی خان و شاهرخ خان به شیراز آمد و بعد از چند روز توقف غازی خان و حسن سلطان روانه آذربایجان گردیدند، چون نزدیک به تبریز شدند، غازی خان والی فارس مریض گشته، قبل از ورود، زندگانی را بدرود نمود و حسن سلطان ریشهری وارد شهر تبریز گردید و چون ترمز «۴» و عصیانش از اندازه عفو و اغماض گذشته بود به فرمان همایون او را

کشند «۵» که گفته‌اند:

رخنه گر ملک سرافکنده به لشکر بدعهد پراکنده به و رعایای دشتی و دشتستان را از آزار او آسوده داشتند و حضرت شاه طهماسب از وفات غازی خان «۶» متأثر گردید و ایالت مملکت فارس [را] به ابراهیم بیگک توچی باشی پسر کچل بیگک-

(۱). ر ک: احسن التواریخ روملو، ص ۲۹۹، در خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۳، در ضمن وقایع سال ۹۴۶.

(۲). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۸۹.

(۳). ر ک: احسن التواریخ روملو، ص ۲۹۹.

(۴). در متن: (مرد).

(۵). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۸۹.

(۶). ر ک: احسن التواریخ روملو، ص ۳۰۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۹۶

حاجیلو ذو القدر، تفویض فرموده او را به لقب جلیل خانی سرافراز داشته او را ابراهیم خان والی فارس گفتند.

هم در این سال [۹۴۷]: خاطر همایونی از خواهر والاگهر خود تاجلو بیگم رنجیده، آن مخدره را از حرمسرا بیرون فرستاده، مقرر فرمود که او را روانه شیراز داشته، بقیه عمر را در شیراز به سر رساند، پس آن عصمت پناه را بر کجاوه نشانیده، بر شتری بسته، به شیراز رسانیدند، بعد از ورود به اندک زمانی وفات یافت و او را در بقعه متبرکه بی بی دختران در محله میدان شاه شیراز مدفون ساختند.

در سال ۹۴۹: امیر علاء الدوله عباسی والی دزفول، سر از کمند اطاعت کشیده، بنای آزار همسایگان را گذاشته بود، پادشاه عدالت اکتناه، رایت جلال را به صوب خوزستان برافراخت و ابراهیم خان والی شیراز را با سپاه فارس، احضار فرمود، ابراهیم خان «۱» از راه شولستان و بهبهان به اردوی اعلی ملحق گردید و علاء الدوله عباسی به جانب بغداد فرار نمود و ابراهیم خان برای تاخت و تاراج اعراب آن نواحی مأمور گردیده آنها را گوشمالی لایق داده، عود نمود «۲».

در همین سال [۹۴۹]: استاد بشر، عقل حادی عشر، امیر غیاث الدین «۳» منصور خلف الصدق مرحوم سید المدققین و استاد علمای محققین، حضرت میر صدر الدین محمد حسینی دشتکی «۴» شیرازی در شیراز وفات یافت «۵» و در بقعه متبرکه والد ماجدش در گنبد مدرسه منصوریه، مدفون گشت و تاکنون مزار این پدر و پسر زیارتگاه مسلمانان شیراز است. و سال ولادت آن مغفرت مآب در سال ۸۶۶ در شیراز اتفاق افتاد و در خدمت والد ماجدش، تحصیل کمالات علمیه نمود. در کتاب خلاصه التواریخ تألیف میر قاضی احمد قمی حسینی نگاشته است که جناب میر غیاث الدین را از روی جامعیت علوم، ثالث معلمین «۶» می نوشتند و کمالات و تبحر حضرت میر، در علوم زیادت از آن بود که در این مختصرات بیان توان نمود، در فضیلت آن جناب همین کافی است که در زمان خاقان صاحبقران، پادشاه جلیل، حضرت شاه اسمعیل انار الله برهانه، آن جناب را برای اتمام و تعمیر رصدی که سلطان العلماء المحققین، خواجه نصیر المله و الدین محمد طوسی قدس سره در مراغه آذربایجان بسته بود و به کلی خراب گشته، از شیراز به آذربایجان طلبیدند و بعضی از موانع و سوانح دولتی که اتفاق افتاد، موجب تأخیر و عدم تعمیر گردید «۷» و از جمله مصنفات آن زبده اولاد رسول الله؛ حاشیه بر شرح کلمه العین و حاشیه بر اشارات جناب شیخ رئیس و رساله اثبات واجب و کتاب اخلاق منصوری و کفایت منصوری در علم حساب و تفسیر سوره مبارکه هل اتی و مرآت حقایق در هیأت و کتاب ایمان در علم کلام و دلیل هدی و جز این جمله که در کتب علمیه مندرج است «۸».

- (۱). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۵.
- (۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۷۴.
- (۳). ر ک: احسن التواریخ روملو، ص ۳۰۳، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۶، که متن ماخوذ از آن است.
- (۴). در متن: (دشتی).
- (۵). وفات او را در سال ۹۴۰ و ۹۴۸ و ۸۴۹ نیز نوشته‌اند. ر ک: فرهنگ معین، جلد ۶، ص ۱۲۸۳.
- (۶). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۶.
- (۷). ر ک: احسن التواریخ روملو، ص ۳۰۳ و ۳۰۴، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۶.
- (۸). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۲۹۷.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۹۷

در سال ۹۵۰: حضرت همایون پادشاه، پسر حضرت ظهیر الدین محمد بابر «۱» پادشاه، پسر میرزا عمر شیخ، پسر میرزا سلطان ابو سعید، پسر میرزا سلطان محمد، پسر میرزا میرانشاه، پسر سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان «۲»، بعد از والد ماجد خود بر تخت ممالک هندوستان از کابل تا بنگاله نشست و ابواب عدل و انصاف را گشود و بعد از چند سال، شیر خان افغان، قلعه‌ای از بلاد هندوستان را مضبوط ساخت و همایون پادشاه اعتنائی به او نداشت تا آنکه به مرور زمان بسیاری از مردم افغان را با خود آورده بر مخالفت همایون پادشاه، رایت افراشت [و] در مقام مجادله آمده، همایون پادشاه را شکست داد و پادشاه توقف خود را بعد از این شکست و نفاق برادران در هندوستان ندیده، با سی چهل نفر از خواص خود از راه غیر متعارف به سیستان آمده «۳» و احمد سلطان - شاملو، حاکم آن سامان بعد از اطلاع به استقبال آن پادشاه شتافت و او را در منزلی لایق فرود آورد و خدمتی که سزاوار پادشاهان باشد، معمول داشت و قاصدی روانه دار السلطنه هرات داشته، محمد خان وزیر شاهزاده والا نژاد، سلطان محمد میرزا حاکم خراسان را از واقعه مطلع ساخت و اعلام نمود که آن پادشاه عالم پناه با سی چهل نفر مردم ضعیف بی‌یراق بیشتر نیستند، چون قاصد به هرات رسید پس از تعجب بسیار و عبرت از روزگار به مضمون: «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ» «۴» مصلحت دانستند که احمد سلطان از آن پادشاه استدعا کند که از راه هرات تشریف - فرمای عراق و آذربایجان شوند، چون نامه محمد خان وزیر هرات به سیستان رسید و حضرت همایون پادشاه از مضمون آن مطلع گردید، ملتمس محمد خان قرین اجابت شده با احمد سلطان از سیستان روانه هرات گردیدند و چون به سه چهار فرسخی شهر رسیدند، جماعتی از امرا و اعیان با پیشکش‌های لایق به استقبال آن پادشاه عالی جاه رفته، قرین مباحثات شدند و چون به دو فرسخی رسیدند محمد خان وزیر با سرکردگان و بزرگان هرات به استقبال رسیده، پیشکش‌های لایق گذرانیدند، چون نزدیک به حصار شهر رسید شاهزاده آزاده، سلطان محمد میرزا با مقربان درگاه خود از باغ زاغان که خارج دروازه هرات است، برای استقبال پادشاه عالم پناه، بیرون آمده، بعد از ملاقات، وارد شهر شدند و آنچه لازمه خدمتگزاری «۵» که سزاوار و شایسته بود بعمل آمد و حضرت همایون پادشاه نامه‌ای خدمت اعلیحضرت پادشاه ایران فرستاد و این دو بیت [را در او] «۶» درج فرمود:

پادشاه خسرو «۷» عنقای عالی همت‌قله قاف قناعت را نشیمن کرده است

دشمنم شیر است و عمری پشت بر من کرده بود حالیا از روی خصمی روی بر من کرده است و بعد از آسودگی «۸» از رنج سفر، از طریق مشهد مقدس، به عزم استمداد از حضرت کیوان - منزلت شاه طهماسب، روانه عراق و آذربایجان گردید و بر حسب فرمایش شاهی، در هر منزلی

(۱). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۰۱.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۷۶.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۷۷.

(۴). آیه ۲، از سوره حشر.

(۵). در متن: (خدمتگذاری).

(۶). در متن: (آورد).

(۷). در روضه الصفا: (خسروا عمریست تا عنقای ...) در روضه الصفا چهار بیت از او منقول است. خلاصه التواریخ ج ۱، ص ۳۰۸.

(۸). در متن: (آسوده گی).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۹۸

آنچه شاید و باید از پیشکش نقدی و جنسی و اسب و استر و اشتر، کارگزاران دولت ایران معمول می‌داشتند «۱».

در فصل بهار سال ۹۵۱: حضرت همایون پادشاه، چون به نزدیک اردوی اعلی که در بیلاق ابهر توقف داشت، گردید، حسب فرمان تمامی اعیان دولت ایران، او را استقبال نمودند و چون قریب به اردو شد، برادران اعلیحضرت شاهی: شاهزاده سام میرزا «۲» و شاهزاده بهرام میرزا به استقبال شتافتند و چون نزدیک به بارگاه سلطانی رسید، اعلیحضرت شاه پهماسب از تخت سلطنت برخاسته «۳»، پادشاه تیموری نسب را استقبال کرده، دست به دست او داده با هم بر تخت سلطنت جلوس نمودند و حضرت همایون پادشاه، این رباعی را که از نتایج طبع خود [ش] بود به جای دعا و ثنا برخواند:

ای شاه جهان چو آسمان سایه تست این دست ولایت است که سرمایه تست

شاهان جهان، جمله هما، می‌طلبند بنگر که هما، چگونه در سایه تست «۴» و از جمله تحفه‌های «۵» آن پادشاه یک قطعه الماس به وزن چهار مثقال و چهار دانگ بود «۶» و اعلیحضرت شاه پهماسب، دقیقه‌ای از دقایق ضیافت و مهربانی را فرونگذاشت و آن قدر وجه نقد و اسباب سفر و اثاثه «۷» سلطنت به او ارزانی داشت که از قوه وهم محاسب افزون بود. پس حضرت همایون پادشاه برای ملاحظه بلاد عراق و آذربایجان، اولاً، به بلده دار الارشاد اردبیل رفت پس باقی شهر را تماشا نموده، عود به اردوی اعلی فرمود، پس فرمان مطاع شاهی، شرف صدور یافت که بداق خان قاجار «۸» و شاهقلی سلطان حاکم کرمان و احمد سلطان شاملو حاکم سیستان و حیدر سلطان والی نیشابور و پاره‌ای از خویشان محمد خان شرف الدین اوغلی با سپاه بسیار از پیاده و سوار به امداد حضرت همایون شاه، نخست به ولایت قندهار و زمین داور، رفته، بعد از تسخیر آنرا ضمیمه ممالک محروسه نموده، به جانب کابل و غزنین روند و پس از فتح، جماعتی را که نسبت به حضرت همایون پادشاه، بر طریقه خلاف بوده‌اند به جزای اعمال خود رسانند، پس سایر بلاد هندوستان را گرفته، به حضرت همایون پادشاه سپرده، عود به جای خود کنند و حضرت همایون پادشاه با اعلیحضرت شاهی وداع برادرانه کرده، روانه مقصد و مقصد گردید، چون به ظاهر شهر قندهار رسیدند، فتح آن بلده به آسانی روی نمود و بداق خان قاجار شهر را تصرف کرد، روز دیگر تمامت سپاه قزلباش از امیر و مأمور، بی‌رخصت حضرت همایون پادشاه، از ظاهر قندهار کوچ کرده، هر یک به مقر حکومت و منزل خویش شتافتند و حضرت همایون پادشاه با سیصد نفر از ملازمان خود در بیرون شهر باقی ماند و بداق خان با جماعت قاجار

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۷۸.

(۲). در متن: (ساد میرزا)، ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۹۸.

(۳). در متن: (برخواست).

(۴). ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۳۰۸.

(۵). در متن: (تحفه‌های).

(۶). (حسن بیک مورخ روملو ... و قاضی احمد غفاری صاحب تاریخ جهان آرا وزن الماس مزبور را چهار مثقال و چهار دانگ نوشته‌اند). عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۹۹.

(۷). در متن: (اساسه).

(۸). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۹۹، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۰۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۳۹۹

حصار شهر را مضبوط داشتند و راه آمد و شد ملازمان همایونی را بستند، روز دیگر همایون پادشاه، توکل بر خداوند کرده با این جماعت کم داخل شهر گشته، چند نفر از مستحفظین دروازه را بکشت و بداق خان پناه به ارگ برد و روز دیگر از ارگ درآمده به جانب خراسان شتافت و حضرت همایون پادشاه استعدادی از مردم قندهار یافته، بر سبیل توکل به جانب کابل و غزنین نهضت فرموده، به اندک زمانی ممالک از دست رفته را باز بدست آورد. «۱»

و عید نوروز سنه یونت ئیل «۲» سال ۹۵۳: در روز هشتم ماه محرم اتفاق افتاد.

و عید نوروز سنه تخاقوی ئیل «۳» سال ۹۵۵: سلخ ماه محرم اتفاق افتاد.

در این سال [۹۵۵]: حضرت سلطان سلیمان خان «۴»، قیصر روم با شوکت و سپاه بی قیاس، از ممالک روم و حلب و شام و مصر و حجاز و یمن و دیاربکر و عراق عرب با یراق تمام و توپخانه و تفنگ و عرابه‌ها، متوجه آذربایجان گردید و چون شاه جم‌جاه واقف شد در ماه جمادی الآخره این سال از شهر تبریز کوچ کرده، در شنب «۵» غازان مدت یک ماه برای اجتماع عساکر توقف فرموده، حکم مطاع غرا، اصدار «۶» یافت که راه رومیان را، آتش زده چنانکه گیاه و غله نماند و کاریزها را انباشتند که آب برای آشامیدن نباشد «۷» و پادشاه جم‌جاه جماعتی را به مرند فرستاد و خود تشریف‌فرمای دره انا خاتون «۸» شدند و حضرت قیصر به جانب تبریز نهضت فرمود، و شاهزاده القاص «۹» میرزا با چهل هزار سوار، بر سر سپاه مرند روانه داشت و امرای مرند چون نسبت به سپاه رومی اندکی بودند، از جای خود بیرون رفتند و پادشاه جم‌جاه، مکرر حساب میفرمود که سپاه روم بر حسب تخمین، سیصد هزار سوار جنگی، سوای قلقچی «۱۰» است و اگر هر کدام یک قلقچی با خود داشته باشد، ششصد هزار آدم شوند و در سپاه رومی جز، ینگچری «۱۱» پیاده نباشد و اگر هر یک اسبی داشته باشد ششصد هزار شود و اگر هر اسبی را یک من جو و یک من کاه دهند، دوازده هزار خروار صد منی گردد و اگر هر نفری از سپاه را نیم من آذوقه دهند، سه هزار خروار صد منی باشد، چنانکه در هر شبی پانزده هزار خروار صد منی اجناس را صرف کنند،

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۷۸، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۰۰، و احسن التواریخ، روملو، ص ۳۰۸، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۱۲.

(۲). سال اسب: هفتمین سال از دوره دوازده ساله تقویم ترکان.

(۳). سال مرغ: دهمین سال از دوره دوازده ساله تقویم ترکان.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۸۳، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۰۱، احسن التواریخ، روملو، ص ۳۲۷.

(۵). در متن: (شعب غازان) ولی با توجه به روضه الصفا، (ج ۸، ص ۸۳): (شعب غازان)، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۲۴، تصحیح شد.

(۶). در متن: (صدار).

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۸۳.



(۸). در متن: (خواتون).

(۹). در متن: (القاس).

(۱۰). (ترکی) نوکر، خدمتکار.

(۱۱). (ترکی): ینی چری: به معنی چریک، (... ینی چری‌ها در حقیقت اساس و هسته ارتش پیاده‌نظام (عثمانی) بودند که سپاهی نو بود و کلاه سفید نم‌دین داشتند و از این کلاه دستار سپیدی نیز آویخته بود که تا روی شانه‌ها فرود می‌آمد و ینی چری‌ها این دستار سپید را با سنجاق مسین زران‌دودی که بشکل قاشق کوچکی بود بر کلاه خود می‌آویختند). تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه، ص ۱۹۹ و ۲۰۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۰۰

پس پادشاه عاقبت‌اندیش کدخدایان و رعایای هر محل را خواسته، امر فرمود، غله و کاه شما را اگر دواب و سپاه نصرت‌پناه ایرانی خورد بهتر است که الاغ و لشکر رومی بخورد، آنچه باشد به سیورسات «۱» دهید اگر زاید بود، آتش زیند و در عوض سه ساله از مال و منال «۲» و عوارض دیوانی معاف باشید و به خاطر پادشاه جم‌جاه گذشته بود که در سرکار «۳» قیصر یکصد و پنجاه هزار خروار صدمنی، علوفه ده روزه سپاه می‌باید و این یکصد و پنجاه هزار خروار، سیصد هزار نفر شتر باید که بار نماید، سواى شتری که یراق و اسباب توپخانه و جنگ برمی‌دارد و اگر بیست منزل را آتش زینم، سرکار قیصر را ششصد هزار شتر باید، پس سپاه رومی [را] جز عود به منازل خود چاره‌ای نباشد که گفته‌اند:

گر همه زر جعفری باشد مرد بی‌توشه برنگیرد کام

در بیابان غریب گرسنه راشلغم پخته به که نقره‌فام «۴» و پادشاه جم‌جاه صلاح خود را با حضرت قیصر، در جنگ روبرو، ندید، در همه‌جا کنار رفته از پیش و پس، سپاه رومی را تاخت می‌فرمود و حضرت قیصر روم در بیستم ماه جمادی-الآخری این سال وارد تبریز گردید «۵»، علیق اسبها را از پوست درختان نمودند [و] در مدت چهار روز پنجهزار اسب و استر آنها سقط گردید و لشکر رومی شروع در غارت و یغما کرده، تبریزیان مانند کشتی شکستگان قلمز و عمان که دل از جان کنده، فریاد و فغان به آسمان می‌رسانیدند، چون این اخبار به سلیمان خان قیصر روم رسید، فی الفور لشکریان را منع فرمود و احدی متعرض کسی نگردید.

در روز بیست و چهارم همین ماه، سپاه رومی و قیصر، شهر را گذاشته به جانب دیاربکر روانه شدند «۶» و امرای مملکت فارس مانند الله قلی سلطان حاکم داراب با پانصد نفر سوار و چرن‌داب سلطان شاملو حاکم ایج و نیریز و فسا با پانصد نفر سوار و ابراهیم خان حاکم کازرون با سیصد نفر سوار و محمود خان والی بهبهان و کوه گیلویه با هزار و پانصد نفر سوار با جماعتی از امرای دیگر بلاد که تمامت آنها نزدیک به پنجهزار نفر می‌رسید در پنج فرسخی شهر تبریز توقف کرده، هر روزه از کنار اردوی رومی، جماعتی را کشته، اسیر می‌نمودند «۷» و این عمل سرآمد قحط و غلای سپاه رومی گردید و ابراهیم خان حاکم شیراز، با سواران فارس در منزل اهر به اردوی اعلای شاهی پیوستند و پادشاه ظفرپناه با سپاه نصرت اکتناه داخل ولایات روم گشته، در همه‌جا از قتل و نهب اغماض نفرمود و حضرت سلیمان خان قیصر که این اخبار را بشنید، شاهزاده ایرانیان القاص «۸» میرزا برادر حضرت شاه طهماسب که از حضرت شاهی روی گردان بود با پنج شش هزار نفر

(۱). (ترکی): مازاد علفی که از روستای سر راه برای عبور لشکر یا موکب سلطان گرد آورند و مطلق به معنای خوردنی مورد احتیاج است.

(۲). درآمد املاک و اراضی و شغل و منصب.

(۳). در دوره صفویه به معنی دستگاه اداری، حساب و مبلغ است.

(۴). از سعدی است در گلستان. متن از خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۲۵ و ۳۲۶. اخذ شده است.

(۵). ر ک: خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۲۷.

(۶). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۸۵ و ۸۶، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۷۱، خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۲۷.

(۷). ر ک: خلاصه‌التواریخ، ص ۳۲۸.

(۸). در متن: (القاس).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۰۱

سوار از دیاربکر به جانب عراق عجم روانه داشت، شاهزاده به همدان رسید «۱»، پس وارد شهر قم گردید جماعتی را برای تاخت و تاراج روانه ری نمود و آن جماعت در این زمستان سرد، ری را غارت کرده، عود به قم نمودند و القاص میرزا مدتی از زمستان را در بلده قم اقامت نمود «۲» و اهل بلده را به مطالبات بی‌معنی، آزرده‌خاطر داشت و آنچه توانست از مردم گرفت پس به خیال تسخیر کاشان افتاده، بعد از ورود شهر را تصرف نمود که خبر رسید، سپاه پادشاهی نزدیک است، القاص میرزا کاشان را گذاشته، روانه اصفهان گردید «۳». بعد از ورود شهر را محاصره کرد و اعیان اصفهان پای‌مردی را فشرده، او را جواب یأس گفتند، بعد از چند روز خبر رسید که ابراهیم خان ذو‌القدر والی شیراز و امرای فارس با سپاه به نزدیکی رسیده‌اند، القاص میرزا به عزم تسخیر شیراز، اصفهان را گذاشته، روانه گردید «۴»، چون بر سر بند امیر کربال رسید معلوم شد که پل را کشیده‌اند ناچار گشت، از صحرای مرو دشت و بیضا گذشته از راه قریه اُنبو به قریه علی «۵» از توابع اردکان آمده به خیال تصرف قلعه سفید شولستان روانه گردید، چون به پای قلعه رسید معلوم شد که جنید بیک برادر ابراهیم خان حاکم کازرون با خانه کوچ ذو‌القدران «۶» در قلعه سفید توقف دارند، القاص میرزا پنج روز در زیر قلعه توقف کرده که قایدان شولستان و ممسنی برای جنید بیک پیغام دادند که باید جنگ کنیم. جنید بیک جواب فرستاد که امروز را تأمل کرده، فردا با جماعتی از قلعه به زیر آمده، آنها را شکست می‌دهیم قایدان، ناصبوری کرده از جلو و عقب سپاه رومی را تاخت می‌نمودند و جماعتی در صحرای شاه حسنی با رومیان مقابل «۷» گشته، شکست یافتند و القاص میرزا چون این واقعه را دانست با هفتصد نفر سوار آمده، قایدان شولستان و ممسنی را شکست داده، چهل نفر آنها را بکشت و در عقب جماعتی که اردوی او را تالان «۸» کرده، استر و شتر و خیمه و خرگاه [را] برده بودند، رفته، اموال را پس گرفت و چند نفر را بکشت و چون این اخبار به بهبهان رسید، مردم آن بلده، شهر را گذاشته در ماهور و کوهستان متفرق شدند چون القاص میرزا، وارد بهبهان گردید «۹» و کسی را ندید، تمامت خانه و بازار را آتش زده، روانه شوستر گردیده، کاری ندیده به دزفول رسید، پس، از تسخیر آن مایوس گشته به جانب بغداد شتافت «۱۰».

عید نوروز سنه ایت‌ئیل «۱۱» در یازدهم صفر سال ۹۵۶ اتفاق افتاد.

در ماه ربیع الثانی این سال [۹۵۶]: پادشاه بی‌همال به حدود کردستان تشریف بردند و

(۱). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۸۸.

(۲). ر ک: خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۳.

(۳). ر ک: همانجا.

(۴). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۸۹.

(۵). در عالم‌آرای عباسی آمده است: (از ده علی اردکان عبور نموده به پای قلعه سفید رفت). ج ۱، ص ۷۴.

(۶). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۷۴، در روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۸۹: (جنید بیک ... و خانه کوچ طایفه ذو‌القدران در آن قلعه ... بودند). خلاصه‌التواریخ، ص ۳۳۴.

(۷). در متن: (مقابله).

(۸). (ترکی): غارت و چپاول همراه با ویرانی و سوختن.

(۹). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۵.

(۱۰). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۸۹ و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۷۴.

(۱۱). (ترکی): سال سگ یازدهمین سال از دوره دوازده ساله ترکان.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۰۲

جماعتی خدمت حضرت قیصر روم وانمودند که القاص میرزا بر سریر مخالفت است، باید او را از ممالک محروسه دور داشت، القاص میرزا بعد از اطلاع، از بغداد برای قرب جوار اردوی اعلی به نواحی کردستان آمده، در قلعه مریوان که حاکم آن سرخاب «۱» نام بود پناه برد و سرخاب را واسطه نمود که خدمت حضرت شاهی عرضه دارد که اگر از کرم شاهانه عصیان القاص را عفو می‌فرماید و از کشتن او می‌گذرد، جناب سیادت انتساب، شاه نعمت‌الله «۲» یزدی را که شوهر مهدعلیا خانم خواهر اعیانی پادشاه «۳» بود، روانه دارند که بیاید و بر مراتب، قسم یاد کند، القاص میرزا را تسلیم او کنم، پس به فرمان پادشاه خطاپوش، جمعی از امراء در خدمت شاهزاده بهرام میرزا برادر اعیانی شاهزاده القاص میرزا به قلعه مریوان رفته، القاص میرزا را از غصه بیرون آوردند و چون به نزدیکی اردوی اعلی رسیدند، بهرام میرزا بنا بر مصلحت دست و پای القاص میرزا را به غل و زنجیر مقید داشت که همچنان به نظر سیاست اثر پادشاه برد، چون پادشاه خبر یافت زنجیر و غل را از او برداشتند و او را بر الاغی برهنه نشانیده، کلاه بلندی یکذرعی که دوره او را به پر خروس و بوم و دم روباه آراسته، بر سر او گذاشتند و قبای خودرنگی از کرباس که میانه آستر و رویه آنرا از پشم و پنبه، بیشتر از آنچه فقرا دوزند، پر کرده، بر وی، پوشانیدند و مسخرگان «۴» و بازاریان و اهل محلات در رکاب و پس و پیش او به زدن تنبک و دهل و سرنا و سنج «۵» مشغول شده، دستک زنان و پای کوبان او را به همان هیئت وارد مجلس همایون نمودند، بعد از دو سه ساعت لباسهای سخریه را از او درآوردند و قامت او را به لباسهای زردوز شاهانه آراستند، پس اذن جلوس یافت و حضرت پادشاهی به او خطاب فرمود که دیدی آقای من حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ترا چون پیش من آورد؟ چه بدی نسبت به تو کردم که به قیصر پناه بردی «۶» و مردمان گفتند پسر شاه اسمعیل شیعه به قیصر سنی التجا کرد و سپاه کشید و صد هزار نفر شیعه را بکشت و تو تا با من بودی، شراب نخوردی، فسق نکردی، بعد از دوری از من شراب‌خوار و فاسق گشتی، پس آن پادشاه حکم فرمود تا القاص میرزا را به قلعه قهقهه برده، محبوس کردند و بعد از پنج شش ماه دو نفر از مستحفظین قلعه که القاص میرزا، پدر و برادر آنها را کشته بود، به قصاص خون آنها، شاهزاده عالمیان را از قلعه به زیر انداخته وفات یافت «۷».

و عید نوروز سنه سیچقان‌ئیل سال ۹۵۸: در روز چهارم ماه ربیع الاول، اتفاق افتاد و پادشاه دین‌پناه در این سال به جانب شیروان و گرجستان نهضت فرموده، نظمی لایق داده، متمرذین را به سیاست رسانیده، زمستان را در قره‌باغ قشلاق فرمود. «۸»

(۱). (سرخاب والی اردلان) روضه الصفا، ج ۸، ص ۹۰، و احسن التواریخ، روملو، ص ۳۴۰ و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۸: (سرخاب برادر بگه).

(۲). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۸.

(۳). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۶.

(۴). در متن: (مسخره‌گان).

(۵). در متن: (سنج).

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۹۰، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۷۴، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۹.

(۷). ر ک: همان ماخذ، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۴۰.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۹۱، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۸۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۰۳

در این سال [۹۵۸]: وزارت مملکت فارس به میرزا تاج الدین جعفر پسر میرزا قوام الدین - حسین حسنی شیرازی، وزیر سابق فارس قرار گرفت.

در همین سال [۹۵۸]: ایلچیان دولت پرتگال از فرنگستان به جزیره هرموز فارس آمده، بعد از اذن، به پایه سریر اعلی رسیده، تحف و هدایای بی‌شمار از درگاه خسرو کامگار گذرانیده، اجازه برای تجارت و معامله با دولت علیه ایران خواسته، با نیل مقصود باز شدند. «۱»

عید نوروز سنه اودئیل «۲» در روز پانزدهم ماه ربیع الاول سال ۹۵۹: اتفاق افتاد و پادشاه دین‌پناه، در این سال [۹۵۹] برای جزای اعمال رومیان فرمان همایون، صادر فرمود که سپاه منصور از نواحی ممالک محروسه، در سایه ریایات فتح آیات حاضر شوند بعد از حضور عساکر منصوره از اطراف ولایات حکم فرمود که چهار قسم شده، هر فوچی از جانبی داخل بلاد روم گشته، قلعه‌ها را خراب و شهرها را متصرف کردند و در همه‌جا سپاه قزلباش بر عساکر رومی غالب شدند «۳».

در ماه ربیع الثانی سال ۹۶۰: سنه پارس‌نیل «۴»، پادشاه جم‌جاه، در بلده نخجوان، نزول اجلال فرمود «۵» و شاهزاده عالمیان، سلیمان میرزا، در همین سال [۹۶۰] در نخجوان متولد شد و او را فرمانروای مملکت فارس فرموده به ابراهیم خان، ذو القدر سپرده، روانه فارسش داشت.

در سال ۹۶۱: خبر رسید که حضرت سلطان سلیمان خان، برای تلافی خرابی بلاد روم که در سال گذشته از سپاه قزلباش رسیده بود، با لشکری بیش از مور عازم آذربایجان است و حضرت - سلطان سلیمان قیصر روم با سپاه بی‌اندازه و عرابه به قاعده مقرر رومیان از حلب نهضت فرموده کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان گردید و پادشاه عالم‌پناه از هشتم ماه رجب همین سال از نخجوان حرکت فرموده، بعد از چند منزل اردوی اعلی را متوقف داشت، سرپرده جلال را برپا نمودند و جماعتی را برای دستبرد و شبیخون روانه، اردوی قیصری فرمود و حضرت قیصر با سپاه، وارد نخجوان گردیده دو روز توقف کرده، شهر را آتش زده، به جانب ارزنة الروم، نهضت فرمود و پادشاه ظفرپناه، با سپاه قزلباش، به سعادت و اقبال، به جانب بلاد روم نهضت فرمود. «۶»

به خیل و سپاه قیامت شکوه‌عنان تاب شد جانب ملک روم «۷» چون این اخبار به امنای دولت روم رسید، ارباب حل و عقد امور ملکی خدمت سلطان - سلیمان خان قیصر معروض داشتند که از این آمد و شد دو پادشاه در ممالک یکدیگر جز خرابی بلاد و پراکندگی «۸» عباد و اندوه دوستان و شادی دشمنان ثمری ندارد و لله الحمد این دو سلطان عدالت‌نشان مروج ملت حضرت خیر الانام علیه و آله الصلوٰة و السلام می‌باشند و عموم اهالی روم و ایران مسلمان و نماز پنجگانه و روزه رمضان و احترام قرآن و حج و زکوة را فرض و

(۱). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۳۵۵، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۲.

(۲). (ترکی): سال گاو، سال دوم از دوره دوازده ساله ترکی.

(۳). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۳۵۷، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۳.

(۴). (ترکی): سال پلنگ، سال سوم از دوره دوازده ساله ترکی.

(۵). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۲.

- (۶). رک: روضه الصفاء، ج ۸، ص ۹۹ و ۱۰۰، و احسن التواریخ، روملو، ص ۳۷۷.
- (۷). شعر از احسن التواریخ، ص ۳۷۸، یا خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۸، نقل شده است.
- (۸). در متن: (پراکنده گی).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۰۴

کعبه معظمه را قبله دانند [و] از قدیم گفته‌اند:

### نظم:

چو سلطان گشاید در رستخیز دهد عالمی را به باد ستیز  
 خصومت، بود در جهان آن سحاب که سیلش کند عالمی را خراب  
 چو شاهان دم از صلح و یاری زنده‌دم از یاری و دوستداری زنده «۱»  
 جهانی شود، فارغ از انقلاب عمارت پذیرد جهان خراب و شاهقلی بیک قورچی قاجار «۲»، از جانب پادشاه عالی‌مقدار، خدمت  
 سلطان سلیمان خان، قیصر روم رفته، غبار کدورت را به صفا تبدیل کرده، معامله عهد را به پیمان مؤکد گردانید، پس سپاه پراکنده  
 قزلباش از ممالک روم و لشکر پراکنده روم از ممالک ایران عود به منازل خود نمودند.

در همین سال [۹۶۱]: به مسامع عز و جلال رسید که گرجیان عیسوی مذهب سر از گریبان تمرد در آورده، تعرض بی‌اندازه به بلاد  
 مسلمانان می‌نمایند، نواب مالک رقاب به عزم جهاد و تخریب آن بلاد، رایت فتح و ظفر را افراخت و داخل بلاد گرجستان گشته،  
 متمرّدین را سیاست فرموده نزدیک به سی هزار نفر از پسران ماه رخسار و دختران گل‌عذار گرجیان را اسیر کرده «۳»، قلعه‌های آنها  
 را ویران ساخت و زمستان را در بلاد گرجستان بسر برد.

در ماه صفر سال ۹۶۲: که آفتاب در برج حوت بود، کوچ بر کوچ، متوجه قراباغ گشته در غره ربیع الاول این سال موکب همایون  
 وارد شهر گنجه گردید و چند روز توقف فرموده به جانب بردع نهضت فرمود و شیخ نظامی گنجوی علیه الرحمه در وصف آن  
 سرزمین فرموده است: «۴»

### نظم:

خوشا ملک بردع که اقصای وی نه «۵» اردی بهشت است بی گل نه دی «۶»  
 تموزش گل کوهساری دهد زمستان نسیم بهاری دهد  
 زمینش ز بس سبزه و مشک و بیدچو باغ ارم خاصه باغ سفید  
 علفزار مرغان این کشور اوست اگر شیر مرغت بباید، در اوست  
 زمینش به آب زر آغشته است تو گوئی در او زعفران کشته است

خرامنده بر سبزه آن زمی خیالی نیابد بجز خرمی عید نوروز سنه توشقان‌نیل «۷» این سال [۹۶۲]: را در بردع به عیش و کامرانی  
 گذرانید و چندی در آن نواحی توقف فرموده، نزول اجلال به شهر تبریز فرمود. «۸»

در همین سال [۹۶۲]: ابراهیم خان ذو القدر حاکم فارس، چون بی‌سبب، بلکه به هوای نفس، چشمهای میر شهریار جهرمی که از  
 اعیان بلده جهرم بود، بکند و آن بیچاره را از حلیه

(۱). شعر از احسن التواریخ، روملو، نقل شده است، (ص ۳۷۹).

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۰۰.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۰۲، و احسن التواریخ، روملو، ص ۳۷۹، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۰.

(۴). شعر از نظامی است در شرفنامه، ص ۲۷۶، چاپ وحید.

(۵). در متن: (چو) بر حسب متن شرفنامه تصحیح شد.

(۶). به نقل از خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۵.

(۷). (ترکی): سال خرگوش، چهارمین سال از دوره دوازده ساله ترکان.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۰۲، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۰۵

بینائی، عاری گردانید و در چهاردهم ماه ربیع الاول همین سال مغضوب پادشاه گردید و حکومت فارس و اتابکی شاهزاده عالمیان

سلیمان میرزا والی شیراز به علی سلطان تاتی اوغلی ذو القدر، مفوض گشته، علی سلطان روانه فارس گردید. «۱»

در همین سال [۹۶۲]: پادشاه بی‌همال شهر قزوین را که در وسط ممالک محروسه است دار السلطنه قرار فرمود و اثاثه «۲» سلطنت را

از شهر تبریز به شهر قزوین رسانیدند و در ماه ذی الحجه این سال، تشریف‌فرمای خطه قزوین شدند. «۳»

و عید نوروز سنه لوی‌ئیل سال ۹۶۳: بیست و هشتم ماه ربیع الثانی را در شهر قزوین به عشرت گذرانید و پادشاه حمیده‌خصال، حکم

فرمود که تمامت امرا و اعیان ممالک محروسه از جمیع مناهای شرعی، توبه کرده، مؤکد به قسم نمایند و احکام مطاعه به تمامی بلاد

فرستادند «۴» چنانکه گفته‌اند:

سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل سوگند داد و توبه خیل سپاه دین را

تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحاسر الهی است این منکر مباش این را «۵» و چون شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا در سال گذشته، به

فرمانروائی مملکت خراسان سرافراز گردید «۶»، بعد از ورود به شهر هرات، بعضی از مردم نادان، آن شاهزاده را به خیال باطل

انداختند که وقت آن است [که] حضرت جم‌جاهی در گوشه‌ای نشسته، به عبادت ایزد متعال مشغول گردد و دنیا را گذاشته، در

تحصیل آخرت باشد چون این اخبار از روزنامه‌نویسان خراسان به مسامع عز و جلال رسید، شاهزاده اسمعیل میرزا را از هرات

احضار فرموده، در قلعه قهقهه آذربایجان محبوس گردید «۷» و شاهزاد عالمیان، سلطان محمد میرزا به حکمرانی خراسان سرافراز

آمد.

در همین سال [۹۶۳]: شاهزاده سلطان سلیمان میرزا که بعد از تولد در نخجوان به ابراهیم خان ذو القدر سپرده، به شیراز برده بود و

بعد از عزل ابراهیم خان به علی سلطان- تاتی اوغلی ذو القدر سپرده بودند بعد از چهار سال توقف در شیراز به درگاه معلی آورده

به لقب خادم‌باشی روضه مقدسه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه سرافراز گشته «۸» به مصاحبت چرنداب سلطان شاملو، روانه

مشهد مقدس گردید که سلطان ابراهیم میرزا پسر شاهزاده بهرام میرزا، والی مشهد مقدس او را محافظت و تربیت نماید.

و ابراهیم خان ذو القدر که مدتی مغضوب در گاه جم‌جاهی بود، در سنه یونت‌ئیل «۹» سال

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۰۲، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۷.

(۲). در متن: (اساسه).

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۰۲، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۸.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۰۳، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۶.

(۵). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۲۲.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۰۲.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۰۵، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۸.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۰۳، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۹۱.

(۹). (ترکی): سال اسب.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۰۶

۹۶۵ مورد عنایت شاهانه شده، حکومت استرآباد به او شفقت گردید. «۱»

و در اواخر همین سال [۹۶۵]: در جنگ با ترکمانان اوخال «۲» کشته گشته به روضه رضوان خرامید و سابقا نگاشته شد که حضرت همایون پادشاه هندوستان در زمان توقف در ایران وعده داده بود که مملکت قندهار را ضمیمه ممالک ایران نماید و این وعده به وقوع نرسید که همایون پادشاه وفات یافت «۳» و حضرت جلال الدین پادشاه به جای او نشست بنابر وعده همایونی،

در سال ۹۶۶: حکم مطاع صادر شد که علی سلطان تاتی اوغلی ذو القدر فرمانفرمای مملکت فارس «۴»، با سپاه ذو القدر و فارس از راه کرمان به سیستان رفته در خدمت شاهزاده سلطان- حسین میرزا پسر نواب شاهزاده بهرام میرزا حاکم سیستان با سپاه سیستانی رفته، نواحی قندهار را مسخر نمایند امتثالا للامر، اطاعت کرده، از شیراز تا قندهار بشتافت و چون قلعه قندهار را محاصره نمودند گلوله تفنگی به علی سلطان تاتی اوغلی حاکم فارس رسیده، زندگانی را بدرود نمود، پسر بزرگ او شاه ولی سلطان، پای مردانگی را فشرده، قلعه قندهار، را گشود پس سپاه پدر را برداشته به مشهد مقدس آمد و چون این اخبار به مسامع جلال رسید، قندهار را ضمیمه مملکت سیستان فرموده، به شاهزاده سلطان حسین میرزا واگذار فرمود که نواب بدیع الزمان میرزا برادر کوچک او در سیستان توقف کند و سلطان حسین میرزا در قندهار، رایت اقتدار افرازد.

بعد از سنه یونتیل این سال [۹۶۶]: پادشاه جم‌جاه جز در خطه قزوین قشلاق نفرمود و بر آبادی شهر و بازار و کاروان‌سرا و حمام و مساجد و عمارات شاهی و بساتین دیوانی افزود «۵» و قاضی محمد رازی در آن اوان قطعه‌ای در برابر قطعه کمال الدین اصفهانی گفته، به عرض رسانیده، مورد عنایت گردید و قطعه کمالی این است:

### قطعه:

چار شهراند عراق از پی تخمین گفتم طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود  
اصفهان نصف جهان است و در این نیست شکی که در اقلیم چنان شهر معظم نبود  
همدان جای شهان از قبل آب و هواست که در آفاق چنان بقعه خرم نبود  
قم به نسبت کم از آنهاست و لیکن گفتم نیک نیک ارچه نباشد بد بد هم نبود  
معدن مردمی و کان سخا، شاه بلادری بود ری که چو وی در همه عالم نبود و قطعه قاضی محمد این است:  
چار بودند در اطراف عراق ای شه دین شهرهائی که نشستگه شاهان بودند  
اصفهان آنکه ورا نصف جهان می گفتند عدل عمال شه او را ز جهان افزودند  
همدان آنکه علی شکر و یارانش در اوبه زر و سیم بهین چتر و وثاق اندودند  
قم که جز شیعه حیدر نبود ساکن اوسبب آن است که خاک فرجش فرمودند  
شاه افزود «۶» بر این چار بلد قزوین را کاهل تاریخ چنین نعت دگر نشوند

- (۱). نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۶۴، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۹۳.
- (۲). در احسن التواریخ، روملو، ص ۴۰۴، در جنگ با (ابای ترکمان) کشته می‌شود. و در عالم آرای عباسی، ص ۱۰۹: (ایای اوخلو)، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۹۴: (ترکمان اوخلو).
- (۳). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۳۹۳ در ذکر وقایع سال ۹۶۳.
- (۴). ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۷۸۱ a، ۶۷۱ b، به نقل از حاشیه ۲۴۵، نظام ایالات در دوره صفویه.
- (۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۱۰، در خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۹۹، در ذکر وقایع سال ۹۶۵.
- (۶). در متن: (افزور)، متن ماخوذ از خلاصه التواریخ است، ج ۱، ص ۳۹۹.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۰۷

و نوروز سنه قوی‌ئیل سال ۹۶۶: در غره ماه جمادی الاولی اتفاق افتاد.

در این سال [۹۶۶]: شاهزاده سلطان بایزید پسر سلطان سلیمان خان قیصر روم بر برادر خود شاهزاده سلطان سلیم حسد برده، سپاه بر سر او کشید و حضرت قیصر سلطان سلیم را مدد فرمود و سلطان بایزید شکست خورد و ناچار، سر سه نفر از مخصوصان بیگانه خود را بریده، برای قیصر فرستاد که به فریب اینان سر از چنبر اطاعت ولی نعمت پیچیدم «۱» و امید بخشش را دارم، حضرت قیصر خدیعه او را پسند نداشته او را تعاقب نمودند، لاعلاج در همین سال وارد بلده ایروان گشته، والی آن نواحی، کماهی را عرضه داشت خدمت آسمان بسطت نمود و سلطان بایزید، شاهزاده رومی هم، نامه‌ای نگاشت «۲» [و] با رسول والی ارسال داشت، مضمون آنکه: این آواره را در پناه خود جای دهند «۳»، چون حضرت جم‌جاهی، از واقعه مطلع گردید، حسن بیک یوزباشی استاجلو را با یراق و اسباب و خیمه و خرگاه و اقمشه و زر مسکوک و اسب و استر بی‌شمار به استقبال آن شاهزاده، روانه داشت، بعد از ورود حسن بیک، سلطان بایزید به جانب قزوین، نهضت نمود و در هر منزلی، لوازم احترام را یافته در اوائل سنه پیچین‌ئیل سال ۹۶۷ وارد دار السلطنه قزوین گردیده، از شاهزادگان و امرا و اهل شهر، کمال پذیرایی شاهانه را بدید و پادشاه جم‌جاه تا وسط میدان او را استقبال فرمود و سلطان بایزید از اسب پیاده شده، دست حضرت جم‌جاهی را بوسید و آن حضرت روی او را به روی خود چسبانید «۴» و در منزلی که سزاوار شاهان بود، نزول نمود و ده هزار نفر سوار رومی که در رکاب سلطان بایزید بودند، برحسب حکم، صد نفر، صد نفر آنها را به بلاد محروسه روانه فرمود، مثل آنکه صد نفر به مشهد مقدس و صد نفر [را] روانه قندهار داشتند و چون پیش از ورود سلطان بایزید، ایلچی از جانب حضرت- قیصریه به قزوین آمده، درخواست بردن سلطان بایزید را کرده بود، شاه ستاره سپاه، نامه‌ای در عذرخواهی تقصیرات سلطان بایزید، خدمت قیصر نوشت [و] روانه داشت و سلطان بایزید بعد از چند ماه توقف، از راه غدر در خیال محال افتاد که در وقت فرصت چشم‌زخمی به وجود همایونی رساند، جماعتی از مخصوصان او که پرورده نعمت شاهی شده بودند، مواضعه شاهزاده را به مسامع جلال رسانیدند «۵»، چون شاهزاده از بروز خیال وهمی خود مطلع شد، آن دو سه نفر بیگانهان [را] که واقعه را به عرض رسانیده بودند، بکشت و چون حضرت جم‌جاه، مطلع از قول آن بیگانهان گردید، جماعتی را به منزل سلطان بایزید فرستاد [و] او را و چهار نفر پسر او را که با خود آورده بود، گرفته، محبوس داشتند «۶».

و در شهر ذی القعدة سال ۹۶۹: سنه ایت‌ئیل «۷» که مکرر ایلچیان رومی از جانب قیصر به درگاه عالم‌پناه آمده، مطالبه بردن سلطان بایزید را داشتند، پادشاه جم‌جاه، برحسب خواهش

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۱۱، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۰۱.

(۲). ر ک: متن نامه‌های سران عثمانی درباره بایزید ه ص ۳۹۸ و ۴۰۱ و ۴۰۶ و نامه شاه طهماسب به شاهزاده سلیم ص ۴۰۳ در کتاب شاه طهماسب صفوی، عبدالحسین نوائی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.



(۳). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۰۳.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۱۲.

(۵). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۱۲، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۰۸.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۱۴، و احسن التواریخ، روملو، ص ۴۱۲، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۰۹.

(۷). (ترکی) سال سگ.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۰۸

قیصر روم، شاهزاده سلطان بایزید و چهار نفر پسران او را به ایلچیان سپردند و فرستادگان قیصر، برحسب فرمان قیصری، شاهزاده و چهار نفر پسران او را خبه کرده «۱»، در پنج تابوت که با خود آورده بودند، گذاشته، در مخمل سیاه پیچیده بر پنج شتر بار بسته، روانه اسلامبول شدند «۳» و چون چند سال بود که میانه دولت علیه ایران و دولت عالیه روم به توسط رسل و رسائل مبانی دشمنی را برداشته، بنای دوستی را گذاشته [بودند] برای شرائط مصالحه و تعیین حدود و سامان ممالک نوشته از دو جانب نگاشته به خطوط و امهار ارکان دین و دولت مزین داشته بودند، در این سال به انجام رسید «۲» و کلمه: «الصلح خیر» تاریخ این مصالحه گردید، چنانکه گفته‌اند «۳»:

### شعر:

پادشه روم و شه کامگار صلح چو کردند به هم اختیار

منهی اقبال در این کهنه دیر غلغله افکند که «الصلح خیر» و عید نوروز سنه تنگوزئیل در شانزدهم رجب سال ۹۷۰ اتفاق افتاد.

در این سال [۹۷۰]: کلانتری مملکت فارس به میر شاه حیدر پسر نقاوه سادات میر اسمعیل - حسنی حسینی شیرازی کلانتر سابق

فارس برقرار گردید. فارسنامه ناصری ج ۱ ۴۰۸ شعر: ..... ص: ۴۰۸

سنه سیچقانئیل سال ۹۷۱: دختر خجسته اختر نواب کامیاب، شاهزاده سلطان ابراهیم - میرزا ولد غفران مآب شاهزاده بهرام میرزا، خلف حضرت خاقان گیتی ستان غفران توأمان شاه اسمعیل - طاب ثراه که هم دخترزاده پادشاه اسلامیان پناه، شاه طهماسب بود، در عقد ازدواج علامه زمان، سلاله سادات اصالت توأمان، میرزا ابراهیم دشتکی شیرازی «۴»، نواده غفران مآب استاد بشر، عقل حادی عشر، امیر غیاث الدین منصور شیرازی در آوردند و بعد از سالی نواب میرزا احمد نظام الدین و بعد از سه سال برادر کهرت او میرزا نصیر الدین حسین، از آن شاهزاده متولد شدند و مرحوم سید علی خان علامه، جد دویم مؤلف این فارسنامه ناصری است، در کتاب سلافة العصر نوشته است: میرزا احمد نظام الدین علامه، جد دویم من را، سلطان الحکما و سید العلما می گفتند و در سال هزار و پانزده وفات یافت.

و در سال ۹۷۲: پادشاه بی‌همال، وجه تمغای «۵» کل ممالک محروسه را که وجهی معتنی به بود ببخشید و در این باب فرامین به نواحی ممالک فرستاده، تأکید فرمود که مضمون فرمان مبارک را در هر شهری بر سنگ نقش کرده، در پیشانی درگاه مساجد عالیه نصب نمایند و تمغا به معنی باجی است که از مترددین در بلاد می گرفته‌اند و نیز به معنی داغی است که بر ران اسب و دیگر مواشی نهند:

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۱۴، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۰۴، احسن التواریخ، روملو، ص ۴۱۶، تاریخ سلاطین

صفویه، ص ۴۰، و متن نامه قیصر در خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۳۳.

(۲). ر ک: نامه‌های شاه طهماسب، نامه شاه سلطان سلیم ثانی، ص ۴۵۲ و جواب آن ص ۴۶۰ و ۴۷۲.

(۳). شعر از مرحوم قاضی عطاء الله ورامینی است و متن آن در خلاصه التواریخ ج ۱، ص ۴۳۳ آمده ولی بیت اول در فارسنامه تحریف شده است.

(۴). در عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۳۶، از پیوند دختر ابراهیم میرزا که (اکتساب علوم دینیّه نموده، فاضله و متورعه بود) و از شیراز به بیت الله الحرام رفته بود با امیر نصیر الدین حسین شیرازی که از سادات دشتکی و از افاضل نامدار و متورعین بود سخن رفته است.

(۵). (ترکی) - باج، عوارض گمرکی، رسوم، حق العبور، مهر، نشان که بر ران اسب می زدند.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۰۹ نشان نماند ز تمغا بغیر از آن داغی که در درونه تمغاجی «۱» از غم تمغاست و همچنین صوادر و عوارض قدیم دیوانی که از قدیم از توابع مال و خراج قرار داده داخل ابواب مال دیوان می نمودند و عجزه و مساکین بر این جهت پایمال ظلم عمال بودند، تصدق فرموده، مؤکد به لعنت نامه، بخشیدند «۲».

در سلخ ماه جمادی الاولی سال ۹۷۳: تیری به خواجه میرزا بیگ «۳» وزیر شاه ولی بیگ - تاتی اوغلی ذو القدر حاکم مملکت فارس زدند و در دهم این ماه وفات یافت و معلوم شد که به فرموده آقایان ذو القدر، بود، پس خانه او را مهر زده، محمد مقیم برادر او را احضار به قزوین فرمودند از ترس گریخت و به عتبات عالیات رفت.

در اواخر همین سال [۹۷۳]: شاه ولی سلطان تاتی اوغلی را از حکومت فارس معزول داشته «۴»، مبلغی وجه نقد، به علت آنکه موجب و مرسوم سپاه مأمور فارس را به قاعده نرسانیده بود، از او گرفته، به افراد سپاه رسانیدند و حکومت مملکت فارس را به محمد خان بیگ ذو القدر ارزانی داشتند.

و در سال ۹۷۴: پادشاه جمجاه، فرزند ارجمند خود، سلطان محمد میرزا را والی مملکت خراسان فرمود «۵» و شاه قلی سلطان استاجلو را اتابک قرار داده، از قزوین روانه هرات نمود، چون این خبر به جماعت اوزبکان که از آب آمویه، داخل خراسان گشته، مشغول خرابی بلاد بودند، رسید، عبد الله خان و عبید الله خان پسران اسکندر خان اوزبک، پادشاه بخارا، با دوازده هزار سوار از اوزبکان به استقبال شاهزاده عالمیان شتافتند و در نزدیکی قلعه تربت خراسان، شاهزاده سلطان - محمد از استقبال اوزبکان مطلع گشته، با ملازمین رکاب در قلعه تربت متحصن شدند «۶». پس سپاه اوزبک، قلعه را محاصره نمود و این خبر یازده روزه، در شهر قزوین به مسامع عز و جلال رسید. پادشاه جمجاه، انجمنی ساخت و اهل مشورت را بخواست که دوازده هزار دشمن، قلعه کوچک تربت را که جز چند نفر ملازم در او ننگجد، محاصره نمودند و البته مسخر دارند، پس تمام ملازمان را کشته، سلطان محمد میرزا و عیال او را اسیر کرده، به ماوراء النهر برند و این ننگ را بر دودمان صفویه چون کلافی بر ماه باقی گذارند و رأی صواب آنکه نامه نویسیم و شاه قلی سلطان را مأمور سازیم که چند ساعت پیش از گرفتاری و فتح قلعه، شاهزاده و تمامت عیال او را کشته، ننگ اسیری را نگذارد و لیکن کسی که این فرمان را رساند کیست؟ از میانه هیجده نفر جوان «۷» از صوفیان صافی عقیده که پادشاه جمجاه را مرشد کامل و اطاعت او را چون فرمان امام زمان می دانستند، انجام این خدمت را تحمل نموده، روانه مقصود شدند و بعد از نزدیکی به قلعه تربت معلوم داشتند که سواران اوزبک، هفت رویه، هشت رویه صف بسته،

(۱). (ترکی) محصل باج و خراج و کسی که از اجناس باج گرفته، مهر بر آنها زند. رک عالم آرای عباسی ص ۱۲۳ و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۴۹ و ۴۵۰.

(۲). رک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۵۰.

(۳). در خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۵۵: (مشهور به تنبکوز یا اییکدوز).

(۴). نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۶۴.

(۵). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۳۰، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۵۷.

(۶). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۵۷.

(۷). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۵۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۱۰

قلعه را محاصره دارند، تمامت این هیجده نفر تاجهای دوازده ترک سرخ قزلباشی را بر سر گذاشته تیغهای هندی را کشیده، سمندروار، خود را به صفهای آتش زده، هشتاد نفر را کشته، هشت نفر کشته گشته، ده نفر وارد «۱» قلعه تربت شدند و فرمان را به انجام رسانیدند و شاهقلی سلطان بعد از ملاحظه، چون بید بر خود بلرزید که: «بردن فرمان غلط، نابردن فرمان غلط» اگر شاهزاده و زنان بیگانه را بکشم، جواب خدای تعالی را چه گویم؟ و اگر اطاعت فرمان نکنم، حکم مرشد کامل را مهمل داشته‌ام و جماعت اوزبک چون آن جسارت را از جوانان قزلباشی دیدند، با خود گفتند، البته سپاه قزلباش دست از جان شسته، در این نزدیکی خواهند رسید «۲»، پس رأی آنها، متفق گشته، اردوی خود را برداشته، از پی کار خود رفتند.

و در سال ۹۷۵: وزارت مملکت فارس به میرزا قوام الدین حسین، ولد میرزا تاج الدین - جعفر حسنی حسینی شیرازی وزیر سابق فارس برقرار گردیده به انصاف گذرانید.

و در سنه یونتئیل سال ۹۷۷: به مسامع جلال رسید که والیان بندر جرون و جزیره هرمز و شمیل و میناب «۳» فارس، ظلم و تعدی با رعایا چندان نموده‌اند که مردمان آن سامان پراکنده گشته‌اند، بنابر آن فرمان مطاع، به مفاخرت یعقوب بیگ والی کرمان صادر شد، پس به آن سامان رفته، والیان را تنبیه و سیاست نموده، عود به کرمان فرمود.

و در شب شنبه «۴» غره ماه مبارک رمضان سال ۹۷۸: ولادت باسعادت ابو النصر، سلطان - عباس میرزا، ولد ارجمند شاهزاده عالمیان، سلطان محمد میرزا والی مملکت خراسان به طالع سنبله در دار السلطنه هرات اتفاق افتاد. در این سال [۹۷۸]: ایالت تمامت مملکت فارس به ولی سلطان قلخانچی «۵» ذو القدر، عنایت گردید.

و در سنه قویئیل ۹۷۹: خاطر شاهقلی سلطان یکان استاجلو وزیر خراسان از شاهزاده عالمیان، سلطان محمد میرزا والی مملکت خراسان، رنجیده، عریضه به پایه سریر اعلی فرستاد و از جانب سنی الجوانب پادشاه جم‌جاه، فرمان صادر گردید که ایالت خراسان را به نام نامی شاهزاده عالمیان عباس میرزا قرار دهند و شاهقلی سلطان به اتابکی، وزیر خراسان باشد و ایالت مملکت فارس را به نواب شاهزاده سلطان محمد میرزا واگذاشتند «۶» و میرزا سلیمان شیرازی نواده میرزا نظام الملک جابری اصفهانی، وزیر سابق فارس به وزارت شاهزاده سرافراز آمد و ولی سلطان - قلخانچی اوغلی ذو القدر که به حکومت فارس سرافراز بود، بعلاوه حکومت، لله و اتابک شاهزاده سلطان محمد میرزا گردید «۷»، پس شاهزاده سلطان محمد میرزا پسر بزرگ خود سلطان حمزه میرزا را برداشته، از راه کرمان وارد شیراز جنت‌طراز گردید و رحل اقامت را چنان انداخت که تا سالی

(۱). در متن: (وارده).

(۲). ر ک: روضه الصفاء، ج ۸، ص ۱۲۷ تا ۱۳۱.

(۳). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۴۳، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۵۶۳.

(۴). عالم آرای عباسی، ص ۱۲۷، تولد او را در شب دوشنبه غره شهر رمضان المبارک اواخر یونتئیل ترکی می‌داند.

(۵). این نام در عالم آرای عباسی به صورت قلمانچی و قلخانچی آمده است، ص ۱۲۶. ولی در نظام ایالات در دوره صفویه از رهبرن به صورت (قلهانچی) آمده است. ص ۶۴، ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۵۶۷.

(۶). ر ک: عالم آرای عباسی، ص ۱۲۶.

(۷). همانجا، همان صفحه.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۱۱

که بر تخت سلطنت نشست از اریکه حکمرانی مملکت فارس برنخواست (۱).

در سال ۹۸۱: مولانا مصلح الدین لاری (۲) که سرآمد شاگردان استاد بشر و عقل حادی عشر، جناب میر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی بود، وفات یافت و جناب مولانا بعد از فراغت از تحصیل علوم به بلاد هندوستان رفته، در خدمت حضرت همایون پادشاه، ملقب به «صدر» گردید، پس به حرمین شریفین مشرف شده، به اسلامبول رفته، سلطان سلیمان خان قیصر روم او را رعایت فرمود و مدت‌ها در بلاد روم مشغول تدریس بود، پس به بغداد آمده با اسکندر پاشا بیگلربیگی عراق عرب، مصاحبت نموده و تاریخی به جهت آل عثمان، نگاشته است، چندین کتاب دیگر تألیف داشته است مانند حاشیه بر حاشیه قدیم ملا جلال الدین دوانی و حاشیه بر شرح جامی و شرح فارسی هیأت ملا علی قوشچی و حاشیه بر انوار شافعی و دیگر کتابها.

هم در این سال [۹۸۱]: مولانا عبد الله یزدی، شارح تهذیب منطق که کتابش مشهور به حاشیه ملا عبد الله است در عربستان وفات یافت (۳).

در سال ۹۸۴: پادشاه جم‌جاه به عارضه مرض گرفتار گردید و مدتی در بستر ناتوانی غنود و موی سر آن حضرت به اندازه‌ای رسید که هر روزه شانه می‌فرمود، پس برای تراشیدن سر و پاکیزگی (۴) تن، تشریف‌فرمای حمام گردید و به استعمال نوره، اسافل اعضای آن بزرگوار مجروح گشت و از مداوا فایده ندید تا روز پانزدهم ماه صفر همین سال که کلمه «پانزدهم شهر صفر» ماده تاریخ است به روضه رضوان خرامید:

#### نظم:

دریغ آن شهنشاه صاحبقران جم تاج‌بخش ممالک‌ستان

دریغ آنکه دیگر نبیند سپهر نظیرش در آئینه ماه و مهر

دریغ آن شهنشاه پاک‌اعتقادصلاح و پناه بلاد و عباد چون حکیم ابو النصر پسر صدر الشریعه گیلانی مشغول معالجه مرض آن حضرت بود او را یا به اتهام یا به حقیقت بدنام نمودند که سمی قاتل در نوره، تعیبه کرده، باعث هلاکت پادشاه جم‌جاه گردید، چون پناه به حرمسرا برده بود، او را گرفته به قتل رسانیدند (۵):

#### نظم:

زین شش در بی‌ثبات فانی‌رو آر به ملک جاودانی

بر طارم آسمان علم زن‌در وادی لامکان قدم زن

در مملکت قدم، قدم نه‌کان پرده‌سرا، ترا حرم به زمان زندگانی آن پادشاه حمیده‌خصال ۶۴ سال و یکماه و نوزده روز بود (۶) و مدت سلطنت و پادشاهی او ۵۳ سال و بیست و هشت روز:

#### شعر:

اگر صد سال مانی ور یکی روزباید رفت از این کاخ دل‌افروز (۷)

(۱). در متن: (برنخواست).

(۲). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۵۴.

(۳). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۵۸، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۵۸۷.

(۴). در متن: (پاکیزه گی).

(۵). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۶۴، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۵۹۲.

(۶). در احسن التواریخ، روملو، ص ۴۶۴: (۶۴ سال و یکماه و ۲۵ روز).

(۷). منقول از احسن التواریخ، روملو، ص ۴۶۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۱۲

از پادشاهان ملت اسلام، جز مستنصر بالله علوی، کسی به این زمان سلطنت نفرمود.

قاضی احمد قمی صاحب کتاب تاریخ «۱»، خلاصه التواریخ که معاصر آن پادشاه دین پناه بود، نگاشته است «۲» که شاه جم‌جاه رضوان جایگاه، پادشاهی قاهر و در ملکداری و سپاه کشی ماهر بود، عدلی تمام و سیاستی مالا کلام داشت، حقوق دیوانی را بر قانون شریعت گرفت، و از تمغاوات و مال بازارها و مواشی و مراعی و جولا هه کاران گذشتی. توجهات و مطالبات حکام [را] از رعایا بطوری مسدود فرمود که کسی دیناری برخلاف حساب نتوانست گرفت، رعایا در عهد او در مهد آسایش غنودند و طرق و شوارع به اندازه‌ای امن و امان بود که مردمان بی‌رفیق و تجار و کاروان بی‌مستحفظ، در اطراف ممالک بی‌دغدغه خاطر بسلامتی تردد می‌نمودند. خمس و زکوة را از سرکار خاصه شریفه در هر بلدی از ممالک محروسه مقرر فرموده و مشایخ و علما بر ارباب استحقاق قسمت می‌نمودند. و امر به معروف و نهی از منکر به واسطه زهد و صلاح آن پادشاه به مثابه‌ای بود که هیچکس مرتکب نامشروعی نمی‌گشت و افعال قبیحه و کذب و افترا و دعوی باطل [را] از میان مردم برداشت، چندین هزار هزار نفر از گرجستان و چرکس به شرف اسلام سرافراز گردیدند و دویست هزار کس از طوایف ایلات قزلباش، موجب خوار بودند.

مدت هشت سال، خراج نخواست که زمان بیکاری است و جنگی در کار نیست، خدای تعالی او را بیامرزاد و حضرت جم‌جاه، نه نفر پسر را به یادگار گذاشت «۳»، نواب سلطان محمد میرزا فرمانفرمای مملکت فارس، اسمعیل میرزا، سلطان حیدر میرزا، سلطان سلیمان میرزا، سلطان مصطفی میرزا، سلطان- محمود میرزا، سلطان علی میرزا، سلطان احمد میرزا [و] امام قلی میرزا.

قلعه مشهد مقدس و حصار شهر طهران، از بناهای آن پادشاه عالمیان است «۴». روز بعد از وفات آن پادشاه، امرا و اعیان دولت بر دو قسم شدند: جماعتی گفتند: سزاوار سلطنت جز شاهزاده اسمعیل میرزا، دیگری نیست، پاره‌ای گفتند: چون اسمعیل میرزا به غضب پادشاهی در قلعه قهقهه محبوس است و تا خبر به او رسانند و وی به قزوین برسد، شیرازه کار گسیخته گردد، بهتر آن است که شاهزاده سلطان حیدر میرزا که از تمام برادران در نزد پدر، محترم [تر] بود، بر تخت شاهی نشانیده، تغییری در قراردادهای حضرت پادشاه مغفور راه نیابد و چون شاهزاده سلطان محمد میرزا که اکبر اولاد آن مغفور بود به سبب ضعفی که در باصره داشت «۵»، هیچیک از ارباب حل و عقد، نامی از او نبرد و چون محافظت دولتخانه شاهی در آن روزها با قراولان امرائی که خواهان اسمعیل میرزا بودند، بود، سلطان حیدر میرزا را نگذاشتند از حرمسرای بیرون آید و امرائی که خواهان او بودند، چون خواستند به دولتخانه و حرمسرا، رفته، او را آورده، بر تخت سلطنت نشانند، قراولان مانع گشتند که به نزدیک دولتخانه روند و میل خاطر شاهزاده پری خان خانم «۶»، دختر بزرگ پادشاه مغفور به جانب اسمعیل میرزا، بود و در بین خبر آوردند که امرای استاجلو، متوجه دولتخانه شده که به عنف و غلبه، شاهزاده سلطان حیدر میرزا را در آورده،

(۱). قاضی احمد شرف الدین حسین مشهور به میر منشی.

- (۲). ر ک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۵۹۶-۵۹۸.
- (۳). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۲۵.
- (۴). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۸۹.
- (۵). ر ک: روضه الصفاء، ج ۸، ص ۱۴۹، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۲۶: (نقص تمام در باصره پدید آمد).
- (۶). ر ک: روضه الصفاء، ج ۸، ص ۱۵۰.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۱۳

بر تخت سلطنت نشاند و در بیرون دولتخانه، کار امرا به جنگ رسید، بلکه طلبکاران سلطان- حیدر میرزا، پیغام فرستادند که اگر سلطان حیدر میرزا را روانه نساوند، به بی‌احترامی به حرمسرا آمده، او را خواهیم برد و اطراف دولتخانه را محاصره کرده، چندین نفر را کشتند و امرای اسمعیلی به صوابدید شاهزاده پری خان خانم، شاهزاده سلطان حیدر میرزا را از میان زنان بیرون آورده، او را خبه نمودند «۱» و بیست سال از عمرش رفته بود و سر آن بیگناه را برای امرای استاجلو فرستادند و فتنه را خوابانیدند و جماعت استاجلو، پریشان و پراکنده گردیدند و امرائی که خواهان اسمعیل میرزا بودند، ایلچی روانه قلعه قهقهه داشته، بشارت سلطنت را به شاهزاده اسمعیل میرزا رسانیدند [و او] با فراسکندری از قلعه به زیر آمده، متوجه مقصود گردید «۲».

روز ۲۷ ماه جمادی الاولی همین سال [۹۸۴]: در شهر قزوین بر تخت سلطنت قرار گرفت «۳» و مولانا محتشم کاشی سی و دو بیت به رشته نظم کشیده که هر مصرعی تاریخ جلوس اوست:

### نظم:

به که در این گفته معجزیان درج بود نام خدای جهان  
شکر که قیوم کریم احدجانده پوزش طلب جانستان  
پایه‌ده عقده ز گیتی گشای پادشه ملک به حارس رسان و امراء و اعیان از اطراف ممالک به پایه سریر اعلی می‌رسیدند و ولی سلطان قلخانچی- اوغلی، حاکم شیراز با سپاه خود، از شیراز آمده، مورد عنایت گردید «۴».

در روز هفتم شعبان همین سال [۹۸۴]: شاهزادگان عالمیان: سلطان سلیمان میرزا و سلطان مصطفی میرزا را در سن بیست و سه و نوزده سال به فرمان شاهی کشتند «۵».

در همین سال [۹۸۴]: ایلچیان از خطه لار «۶» از جانب ابراهیم خان والی لارستان آمده، نقود و جواهر و اسبان عربی با افسارهای زرنگار که از اختراع زرگران لاری بود، آورده، از حضور شاهی گذرانیده، مورد عنایت گردیدند.

### وقایع فارس در روزگار اسماعیل ثانی

### اشاره

در ماه ذی الحجه همین سال [۹۸۴] «۷»: شاهزادگان بیگناه، سلطان محمود میرزا و سلطان- احمد میرزا و امامقلی میرزا را به فرمان حضرت شاه اسمعیل عدالت پناه!! به قتل رسانیدند، در سن هیجده سال و چهارده سال و دوازده سال بودند «۸». قاضی احمد حسینی در کتاب خلاصه التواریخ نوشته است که شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا پسر شاهزاده بهرام میرزا پسر حضرت سلطان صاحبقران شاه اسمعیل جنت مکان از تمام شاهزادگان صفوی نژاد به حسب خلق و خلق در رزم و بزم و فضائل علمیه و رسوم ادبیه و حسن خط، رتبه برتر می‌داشت، به علاوه داماد پادشاه مغفور شاه طهماسب بود و از بدایت سلطنت شاه اسمعیل ثانی خدمات جمیله نمود و از هر

## حسن خدمتی

- (۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۵۲، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۳۳، ۱۹۲، ۱۹۵، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۶۰۵.
- (۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۵۴، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۹۶، احسن التواریخ، روملو، ص ۴۷۶.
- (۳). در روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الاول سال ۹۸۴ (: ۲۲ اوت ۱۵۷۶ میلادی).
- (۴). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۸۳.
- (۵). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۰۶.
- (۶). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۸۴.
- (۷). در روضه الصفا: (در سال ۹۸۵).
- (۸). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۰۹، روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۶۴، احسن التواریخ، روملو، ص ۴۹۰.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۱۴

که جلوه می‌داد کینه در دل پادشاه می‌گذاشت تا آنکه محاسن خدمتش به انتها رسید و کینه شاه اسمعیل از حد گذشت سلطان ابراهیم میرزا، از وجنات شاه اسمعیل، احساس بی‌شفقتی نموده، روزی به در خانه دولتی نیامد، شاه اسمعیل جماعتی از مقربان خود را مأمور داشت تا او را در خانه خودش محافظت نمودند و سلطان ابراهیم میرزا، دانست که مقصود پادشاه جز کشتن او چیزی نیست، آن شاهزاده بر حسب عادت خود، سجاده عبادت را گسترده، به تلاوت قرآن مجید و اعمال واجبه و مستحبه، مشغول گردید و کفن و کافور آماده کرده، در پیش روی خود گذاشت و به انتظار میرغضب نشست و چون این شاهزاده، مادام عمر در تحصیل کتب نفیسه و قطعات مرغوبه خط استادان و جواهرات گرانبها کوشید و بهره کامل یافته بود از مصدر جلال، حکم صادر شد که تمامت اشیاء نفیسه را از خانه او به دولخانه شاهی برند، چون حلیله جلیله شاهزاده که خواهر محترمه حضرت شاه اسمعیل بود، از این حکم مطلع گردید [و] در حضور مقربان شاهی، کتابها و قطعات را در حوض آب انداخت و جواهرات را در هاون سنگی ریخته، تمامی آنها را ریزه ریزه فرموده، داغ آنها را در دل پادشاه گذاشت و چون سلطان ابراهیم میرزا دانست که زمان رحلت نزدیک است، عریضه خدمت شاه اسمعیل نوشت:

به خون ای برادر میالای دست که بالای دست تو هم دست هست

کسی را فلک افسر از زر نکرد که در آخرش خاک بر سر نکرد «۱» نهایت آنکه، چند ماهی قبر ما، از قبر شما کهنه‌تر نماید و بسبب این اعمال زشت بهره‌ای از عمر و دولت نخواهی برد، مخدوما، در مدت هشت ماه که پادشاه شده‌ای، چهل و چهار هزار و - دو بیست و بیست نفر بیگناه ملتی و دولتی به فرمان پادشاه عادل کشته شدند که از آن جمله سیصد و بیست نفر ذریه رسول خدا بودند و هیچیک به درجه بلوغ نرسیده، معصوم از گناه بودند و در روزی که خدای هر دو جهان قاضی باشد، چه جواب خواهی گفت، مثل شما مثل بقالی است که دکان نزدیک به غروب آفتاب باز کند و معلوم است که درجه معامله او به چه اندازه شود، لذت و خوبی جوانی شما گذشته است که چهل و هشت سال گذرانیده‌اید خدای غیب‌دان می‌داند که در جنگهای با کفار گرجستان، همیشه طلب شهادت را داشتم و اکنون امیدوارم که به شهدا ملحق گردم، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ،

## بیت:

بنیاد کرده‌ای که کنی خان و مان مای خان و مان خراب، چه بنیاد کرده‌ای پس در میانه حوض رفته، غسل کرده و کفن پوشیده، روی به قبله نشست، پس آن شاهزاده عظیم المثال را کشتند و این واقعه در آخر روز یکشنبه پنجم ماه ذی الحجه سال ۹۸۴ در دار

السلطنه قزوین اتفاق افتاد. «۲»

**نظم:**

به چشم خویش دیدم در گذرگاه که زد بر جان موری، مرغکی راه  
هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغی دیگر آمد کار او ساخت

(۱). ابراهیم میرزا (... اکثر اوقات به شعراء و ارباب نظم و بلاغت صحبت می‌داشت، و خود (جاهی) تخلص می‌کرد).

رک: عالم آرای عباسی ج ۱، ص ۲۰۹.

(۲). (طناب در حلقش انداختند و او را خفه کردند). رک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۰۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۱۵ چو بد کردی مشو ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات سن شریف سلطان ابراهیم میرزا  
چهل و چهار سال بود و در هر فنی از فنون علمیه و خط- نویسی و سپاه‌کشی و شاعری، گوی سبقت را از اهل زمان ربوده، چنانکه  
گفته‌اند:

شاهنشاه افاضل و فرمانده ملوک‌افراسیاب حکمت و نوشیروان علم

ای عالمان دهر، بنالید زار زار در ماتم خدیو جهان قهرمان علم در شاعری، «جاهی» تخلص می‌فرمود و در خط خدمت استاد میر علی  
هراتی تحصیل کرده، به مرتبه‌ای رسانید که مکرر با خط استاد مشته می‌فرمود و از جمله اشعار آن شاهزاده این است:

**غزل:**

در کنج هجر تا کی هر شب ز آتش دل بر یاد عارض او سوزم چو شمع محفل  
نه همدمی که پرسد یک ره ز محنت من نه محرمی که گویم یکدم به او غم دل  
دور از نهال قدش هر دم چو ناامیدان از غصه دست بر سر از گریه پای در گل  
با آنکه سیل اشکم بگرفت عالمی را از دیده نقش خالش یکدم نگشت زایل  
او خورده جام عشرت با غیر در برابر من خورده ساغر خون از دیده در مقابل  
حاجی رود به کعبه، عاشق به کوی جانان هر کس کند ز جایی مقصود خویش حاصل  
روی من و جناب آن سروری که باشد صد چاکرش چو قیصر صد بنده‌اش چو طغرل  
یعنی علی موسی، سلطان ملک دانش یعنی امام هشتم شاه رفیع منزل بیشتر از اوقات زندگانی را در حکومت مشهد مقدس گذرانید.  
در روز پانزدهم همین ماه ذی‌الحجه، شاه علی خلیفه ذو‌القدر، حاکم ناحیه شبانکاره که یک قسمت از چهار قسمت مملکت فارس  
است و خلیل خان افشار حاکم ناحیه کوه‌کیلویه فارس، به شرف بساط بوسی، مشرف گشته، پیشکش‌های لایق از نقد و جنس  
گذرانیده، مورد عنایت شدند.

و عید نوروز سنه اودئیل سال ۹۸۵: در اواخر ماه ذی‌الحجه سال ۹۸۴ اتفاق افتاد و نوروز اول از سلطنت شاه اسمعیل ثانی بود،  
پادشاه نو، جشنی تازه و بخششی بی‌اندازه فرمود، بعضی از نامقیدان نفاق پیشه که مزاج حضرت شاهی را دانسته بودند، به عرض  
رسانیدند که جماعتی از شاهزادگان عظام در بلاد به حکمرانی باقی‌اند و دفع آنها بعد از کشتن برادران و بنی‌اعمام از لوازم سلطنت  
است، لهذا، حکم اشرف صادر گردید که شاهزاده بدیع الزمان میرزا پسر شاهزاده مرحوم بهرام میرزا حاکم سیستان و پسر هفت



ساله او را در سیستان کشتند (۱).

در ماه رجب این سال [۹۸۵]: شاه عالمیان پناه را پسری شد، او را شاه شجاع نامیده، اتابک و الله او را ولی سلطان قلخانچی اوغلی ذو القدر، حاکم شیراز قرار دادند (۲) و حکومت دار السلطنه هرات و اتابکی شاهزاده عالمیان عباس میرزا، والی مملکت خراسان را به علی قلی خان شاملو تفویض فرمود و معاهده داشت که روز ورود آن شاهزاده عدیم المثال به سایر شاهزادگان در سفر آخرت ملحق سازد و بعد از ورود او چون شب جمعه بود، این عمل ناشایست را حواله به وقت دیگری داشت، هنوز آن وقت نرسیده که خیر وفات شاه اسمعیل را به هرات رسانیدند و همچنین فرمان صادر گشت که غازی بیک ذو القدر قورچی، به شیراز رفته که شاهزاده عالمیان سلطان- محمد میرزا والی مملکت فارس را با اولاد ذکوری که با اوست، رهسپر سفر آخرت نماید و

(۱). ر ک: روضه الصفاء، ج ۸، ص ۱۶۴.

(۲). ر ک: روضه الصفاء، ج ۸، ص ۱۶۷، احسن التواریخ، روملو، ص ۴۹۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۱۶

غازی بیک قورچی بعد از ورود به شیراز، درب آمد و شد را بر شاهزادگان بیست تا روز دیگر آنها را به قتل رساند که از جانب مسبب اسباب، خیر نجات شاهزادگان رسید و قضیه بر این وجه است که چون شاه اسمعیل ثانی، خاطر را از جانب شاهزادگان بیگانه، فارغ داشت، همت را بر تسخیر معموره جهان انداخت، در مقام خلوتی، میرزا مخدوم شریفی شیرازی (۱) را که به منصب جلیل وزارت سرافراز بود و از اوائل عمر این پادشاه در خدمت میرزا مخدوم تحصیل مراتب علمیه نموده، عقاید دینیه را از آن جناب آموخته بود و بی مشاورت او، امری را فیصل نمی داد تا آنکه در اوائل سلطنت شغل وزارت را که بالا-ترین مناصب است به وی ارزانی داشت و چون میرزای معزی الیه در مذهب اهل سنت و جماعت قدمی راسخ داشت، حضرت جلیل شاه اسمعیل را مایل به تسنن نمود، القصد با جناب میرزا تقریر فرمود که اسکندر رومی به معاضدت رأی صایب حکیم معلم اول ارسطو، هفت اقلیم را در زمان کم مسخر فرمود و امیر تیمور گورکان را اقبال رهبر گشته، تدابیرش موافق تقدیر افتاده، به مراد خود رسید، الحال آنچه اسکندر و امیر تیمور معمول داشتند اگر مساعدت روزگار شود از صدمه تیغ جهانگشای مبارزان قزلباش و اقبال دودمان صفویه از قوه به فعل خواهد آمد، اما اتمام این عمل بی واسطه اندیشه پاک ارسطو فطنتی متمشی نگردد، چه در هر باب، نخست فکر صائب باید و آنچه تعلق به اندیشه و تدبیر است، در عهده رأی صواب‌نمای حضرت استادی است و آنچه موقوف بر عمل باشد در عهده دلاوران قزلباش است و ملاطفت و احسان و بذل اموال در عهده پادشاه است جناب میرزا مخدوم این خیالات را بر عارضه مالیخولیا حمل نمود و بعد از اصرار پادشاه، جناب میرزا مخدوم معروض داشت که در زمان امیر تیمور در میان عالم، مخالفت مذهبی نبود و امروز جز مخالفت نیست، چون مذهب جمهور بر تسنن است و می دانید که اهل سنت جان می دهند و تغییر مذهب نمی دهند و چون پادشاه به عزم جهانگیری نهضت کند تمامت مردم اجتهاد او را حمل بر ترویج مذهب شیعه می دانند و ذکور و اناث تا جان در بدن دارند در مقام دشمنی برمی آیند و جریان این خیال به اختیار دو مطلب است: یا قتل عالمیان یا تغییر مذهب شیعه، هر کدام مختار پادشاه باشد، مقرون به صواب است و شاه اسمعیل سر در فکر برده، فرمود: قتل عالمیان ممکن نشود، لیکن مذهب امری است قلبی می شاید مذهب را مخفی داشت و به اعلان شعار مذهب اهل سنت و جماعت امر فرمود و آن اندیشه باطل موافق مزاج پادشاه افتاد که گفته‌اند:

این فسون دیو در دل‌های کج می‌رود چون کفش کج در پای کج خاطر را بر این قرار داد [و] روز دیگر اعیان مملکت را احضار فرموده، مکنون خاطر را اظهار داشت، آن جماعت به کلمه لا و نعم تکلم بکردند و در همانروز فرمان صادر گردید که بعد ازین هر کس لعن بر معاویه و دوستان او کند، سرش را از تن جدا کنند و بر این موجب فرامین به نواحی ممالک محروسه فرستادند و اهل

تمامت مملکت، قرین غم شدند و جناب قدوه- سادات، میر مرتضی طباطبائی با جناب میر مخدوم شریفی در مسئله امامت مناظره کرده، کار به مباحله رسید و بعد از چند روز مزاج پادشاهی از میر مخدوم منحرف شده، او را معزول داشته، حکم به حبس او فرمود و پادشاه بی‌همال در شب سیزدهم ماه مبارک رمضان همین سال از

(۱). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۱۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۱۷

خوردن معجون فلونیا «۱» زیاد از اندازه درگذشت و تخت سلطنت را برای شاهزاده سلطان محمد میرزا وا گذاشت. اگرچه یقین است از این خانه رحلت و لیکن نبود این کسی را گمانی ایام عمر شاه اسمعیل ثانی چهل و نه سال است و مدت سلطنت او یکسال و نیم و بیست روز بود و آن پادشاه، در مراتب علمیه و مباحث نظریه و شعر و خط نسخ تعلیق و صنعت نقاشی بر همگان فائق بود و این چند شعر از آن پادشاه است:

### نظم:

تا به قزوین آمدم آسایش جانم نماند دردمند غم شدم امید درمانم نماند  
بسکه بر یاد رخ هم صحبتان بگریستم اشک خونین قطره‌ای در چشم گریانم نماند  
از ضعیفی همچو تاری شد تنم در پیرهن غیر دست محنت و غم در گریانم نماند

### [وقایع فارس در روزگار فخر النساء]

روز بعد از وفات آن پادشاه، قرعه سلطنت را به نام شاهزاده سلطان محمد میرزا زده، او را بسطنت اختیار کردند «۲» و بعضی بواسطه ضعیفی که در چشم داشت منکر گشته، امرای بزرگ به وجود شاهزاده سلطان حمزه میرزا پانزده ساله و عباس میرزا، نه ساله پسران سلطان محمد میرزا، منکرین را موافق ساختند و علی بیگ ذوالقدر پسر محمد خان آقا و اسکندر بیگ قورچی شاملو، متوجه شیراز شدند و اسکندر بیگ زودتر وارد شیراز شده، بشارت سلطنت را رسانید و به «خوش-خبر خان» «۳» موسوم گردید و به رتبه امارت رسید و علی بیگ ذوالقدر، بعد از شرفیابی حضور مبارک، به ایالت و فرمانروائی مملکت فارس سرافراز آمده، مرتبه جلیل‌خانی را دریافت نموده «۴»، او را علیخان توآچی باشی فارس گفتند و حضرت سلیمان محمد بر جناح تعجیل از شیراز به اصفهان آمده، نظمی لایق داده، به جانب دار السلطنه قزوین نهضت فرمود و زمام اختیار امورات کلیه و جزئیه دولتی، در قبضه اقتدار بلقیس زمان مهد علیا فخر النساء بیگم «۵»، حرم محترم اعلیحضرت شاه سلطان محمد: والده شاهزادگان سلطان حمزه میرزا و سلطان عباس میرزا قرار گرفت و جمیع امرا و اعیان بعد از شرفیابی از حضور مبارک پادشاه، به پای‌بوسی نواب، سلطان حمزه میرزا مشرف شده به زیارت آستانه آن ملکه جهان سرافراز می‌شدند و میر قوام الدین حسین شیرازی که سابقاً وزیر ولی سلطان حاکم شیراز بود به وزارت مهد علیا سرافراز گردید و میرزا سلمان جابری اصفهانی که در سال ۹۷۹ در شیراز وزیر مخصوص حضرت سلطان محمد میرزا بود و در زمان سلطنت شاه اسمعیل ثانی، آصف دورانی شده بود بعد از وفات شاه اسمعیل به چشم داشت خدمات سابقه از قزوین به شیراز آمده «۶» و به منصب جلیل وزارت سرافراز گردیده در رکاب ظفر انتساب به نظم امورات دیوانی مشغول بود.

چون پادشاه کامکار در اوائل ماه ذی‌الحجه همین سال [۹۸۵]: به منزل شرف‌آباد رسید شاهزاده پری خان خانم همشیره مکرمه شاهی به استقبال برادر مبادرت نمود و چون به شهادت

- (۱). ر ک: روضه الصفاء، ج ۸، ص ۱۷۰، احسن التواریخ، روملو، ص ۴۹۵، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.
- (۲). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۰.
- (۳). ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۹۹، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۲.
- (۴). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۳.
- (۵). ر ک: همانجا.

(۶). چنین است در متن، ولی قاعدتا باید از شیراز به قزوین باشد. ر ک: احوال میرزا سلمان جابری در نقاوه الاثار، ص ۱۴۴.  
فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۱۸

تمامت اعیان و امراء، باعث قتل شاهزاده سلطان حیدر میرزا و استقلال شاه اسمعیل شده بود، فرمان قضا جریان، صادر کرده که خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه آن مهد علیا را به قتل رساند و خلیل خان اطاعت کرده، آن مستوره را، روانه سفر آخرت نمود «۱».

نواب سلطان محمد میرزا در همین ماه ذی الحجه بر اورنگ شاهی قرار گرفت و برای جلوس آن پادشاه نو با میمنت «۲» گفته‌اند: منت ایزد را که بنشست از ره عز و شرف بر فراز مسند شاهی، شه انجم سپاه

سال تاریخ جلوسش از خرد جستند، گفت کاش می‌بود از ازل سلطان محمد پادشاه و بعد از تمکن پادشاه بر تخت سلطنت، تمامت امورات در قبضه اختیار مهد علیا فخر النساء بیگم قرار گرفت [و] بطوری شوکت آن علیجاه، سمت ارتقاء پذیرفت که هر روزه امرای بزرگ و خوانین سترگ، بنده‌وار به درگاه او شتافته، به لوازم بندگی، قیام می‌نمودند و میرزا سلطان آصف زمان «۳» در منصب وزارت، مطلق العنان بود و وکالت دیوان اعلی به شاهزاده سلطان حمزه میرزا مفوض شد و اصفهان به تیول آن شاهزاده کامران مقرر گردید و منصب قضای لشکر به نواب شاه مظفر الدین علی انجو که از اعظام سادات و اعیان شیراز بود، شفقت فرمود [و] بواسطه آنکه زمان توقف حضرت شاه سلطان محمد در شیراز، شاه مظفر الدین، خدمات لایقه نموده، به مصاحبت و مجالست آن پادشاه برقرار بود و ولی سلطان قلخانچی اوغلی ذو القدر که در شیراز به حکومت اتابکی آن پادشاه سرافراز بود، شکایت آن حضرت را به شاه اسمعیل نموده بود، به کیفر و انتقام این عمل او را به امرای ذو القدر که دشمنان او بودند سپرده، کار او را ساختند و اسباب او را متصرف شدند و حکومت دارابجرد و ایج را به شاه علی خلیفه ذو القدر به قاعده‌ای که بود برقرار فرمودند و منصب قورچی‌باشی گری را به قلی سلطان افشار داده، او را رکن السلطنه گفتند و الکای ابرقوه و بوانات فارس را به تیول او مقرر داشتند.

عید نوروز سنه پارس‌نیل، روز دوازدهم محرم سال ۹۸۶: اتفاق افتاد و پادشاه کامگار به عیش و عشرت گذرانید.

عید نوروز سنه توشقان‌نیل، روز دوازدهم محرم سال ۹۸۷: اتفاق افتاد.

در ماه جمادی الاولی این سال: [۹۸۷]: تمامت امرا و اعیان مملکت از مهد علیا، حرم محترم پادشاه که به اقتدار، بی مشاورت و مشارکت، متصدی امور سلطنت بود، رنجیده، متفق-الکلمه در استیصال آن مخدره گشته، عوام و خواص بر در عمارات شاهی مجتمع شده، بی‌محابا «۴» داخل حرمسرا رفته، سیده جلیله مهد علیا، فخر النساء بیگم و والده او را در روز یکشنبه غره جمادی الاخره همین سال به قتل رسانیدند «۵» و این معامله زشت را در خدمت پادشاه، به خیرخواهی جلوه دادند و پادشاه صبور عذر آنها را پذیرفت و وعده مکافات را به دیگر وقت حوالت فرمود.

(۱). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۶.

(۲). در متن: (میمنت بانو).

(۳). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۳۳، ۲۳۴.

(۴). در متن: (مهابا).

(۵). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۵۰، روضه الصفا، ج ۸، ص ۱۹۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۱۹

هم در این سال [۹۸۷]: موبک همایون از دار السلطنه قزوین به دار السلطنه تبریز، نزول اجلال فرمود «۱» و خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه را امیر اردو قرار دادند.

در این سال [۹۸۷]: جماعتی از امرای عراق، از ترکمان و تکلو هواخواه شاهزاده حمزه میرزا شدند که او را به سلطنت برداشته، در سایه لوای او زندگی کنند و امرای خراسان، از استاجلو و شاملو، قرار سلطنت را برای شاهزاده عباس میرزا دادند و به این واسطه نفاقی در میانه امرای قزلباش افتاد «۲».

### [وقایع فارس در روزگار شاه عباس]

#### اشاره

هم در این سال [۹۸۷]: علی قلی خان شاملو، شاهزاده عالمیان، عباس میرزا را به سلطنت برداشت و مرشد قلی سلطان استاجلو با علی قلی خان موافقت کرده، او را بر اریکه دارائی نشانیدند.

و عید نوروز سنه ۹۸۷ در روز پنجم ماه صفر سال ۹۸۹: اتفاق افتاد و پادشاه ممجد، شاه سلطان محمد در موضع میدان جنگ آذربایجان به عیش و عشرت گذرانیده «۳»، به جانب گرجستان، نهضت فرمود و در قراباغ توقف نمود.

هم در این سال [۹۸۹]: فرمان شرف صدور یافت که علی خان ذو القدر والی مملکت فارس و سپاه ذو القدر و بلوکات فارس در گنجه و قراباغ حاضر شوند و علی خان امتثال نموده، با لشکر بسیار و جمعیت بی‌شمار از شیراز به قصد سفر گرجستان بیرون آمده، وارد دار المؤمنین قم گردید و بیشتر آقایان ذو القدر که حاکم بلوکات فارس بودند از او کناره کرده، در بلده کاشان توقف نمودند و با این وضع با سه چهار هزار سوار مکمل همراه او بودند و علی خان برای رسیدن آقایان ذو القدر، در قم توقف چند روزه فرمود، بعد از ورود آنها قرعه مشاورت انداختند و با یکدیگر عهد و پیمان نمودند و قرار بر مراجعت دادند و اردوی علی خان و آقایان ذو القدر از بلده قم حرکت کرده، العود احمد گفته به ایلغار تمام رجوع به فارس نمودند و امت بیگ سارو- شیخ ذو القدر یوزباشی که منتظر ایالت مملکت فارس و لقب جلیل خانی بود، مقدمه نیامدن علی خان ذو القدر والی فارس را به عنوان یاغیگری و سرکشی خاطر نشان نمود و بواسطه سفر خیالات او در عهده تعویق باقی بماند تا آنکه در ماه ذی الحجه همین سال [۹۸۹] موبک همایون وارد دار السلطنه قزوین گردید و امت بیگ پیشکش و تقبل «۴» بی‌اندازه خدمت اعتماد- الدوله میرزا سلمان جابری اصفهانی وزیر ممالک محروسه سپرد و تمنای ایالت فارس را نمود، چون بازگشت علی خان والی فارس از بلده قم محمول بر تکبر و بی‌اعتنائی او به احکام شاهی کرده بودند، به اندک توجهی از جانب اعتماد الدوله، امت بیگ به ایالت مملکت فارس و لقب خانی سرافراز گردیده او را امت خان سارو شیخ ذو القدر والی فارس گفتند و محمد باقر دواتدار اعتماد الدوله را وزیر او قرار دادند و میر شاه میر مستوفی بقایا مأمور شد که به شیراز رفته، بقایا را از محل و مدعیان حکومت بلوکات دریافت کند و علی خان ذو القدر را معزول نموده، رجوع محاسبات او و آقایان ذو القدر را به میر شاه میر، داشتند.

و عید نوروز سنه یونتیل در روز شانزدهم ماه صفر ۹۹۰: اتفاق افتاد و پادشاه با عدل-

(۱). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۵۵.

(۲). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۷۶، روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۲۸.

(۳). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۵۸.

(۴). در متن: (نقبل).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۲۰

و داد، در دار السلطنه قزوین به سرور و شادمانی گذرانید.

در ماه ربیع الاول این سال [۹۹۰]: اعتماد الدوله میرزا سلمان جابری اصفهانی که زمام مهمات امور ملکی را در دست اختیار خود داشت، دختر نیک‌اختر خود که ده سال از عمرش گذشته بود، برای استحکام و دوام اقتدار در عقد ازدواج شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا ولیعهد حضرت شاه سلطان محمد در آورده، جشنی شاهانه نمودند «۱».

و هم در این سال [۹۹۰]: به تحقیق پیوست که علی قلی خان، والی هرات، شاهزاده عباس میرزا را بر تخت شاهی نشانیده و به خاطر خواه خود، به اعمال خراسان سلوکی می‌نماید و اعتماد السلطنه این اخبار را با امنای «۲» دولت در میان آورد که مقصود علی قلی خان آن است که چند صباحی سلطنت را به نام عباس میرزا قرار دهد و بعد از استیلا و غلبه بر ممالک محروسه، سکه و خطبه را به نام خود کرده، صاحبقران زمان شود، پس بهتر آن است که موکب همایون به جانب خراسان نهضت کند و فتنه علی قلی خان را بنشانند. پس از اتحاد آراء، در ماه رجب همین سال پادشاه بی‌همال به جانب خراسان نهضت فرمود «۳» و علی قلی خان والی هرات و مرشد قلی سلطان استاجلو «۴» از هرات تا حدود سبزوآر آمده، صلاح خود را در جنگ ندیده، علی قلی خان عود به هرات نمود و مرشد قلی سلطان در قلعه تربت متحصن گردید و موکب والا وارد خراسان گشت و قلعه تربت را محاصره فرمود و زمستان را در محاصره کوشید و هفتاد هشتاد هزار نفر سپاه عراق و خراسان در دور قلعه تربت، رحل اقامت انداختند و کار سیورسات مشکل گشت که جوال گاهی به مبلغی گزاف می‌گرفتند و رأی عالم‌آرا بر آن قرار گرفت که توپ دو هزار و هشتصد منی ریخته، قلعه را منهدم سازند، پس چهار هزار من مس فراهم آورده، استاد مراد بیگ - توپچی باشی تبریزی که مشهور آفاق بود، توپیی که به اندک زمان حصار افلاک را از هم می‌گسیخت ریخته، چندین مرتبه گلوله توپ بر حصار قلعه زدند و اهل قلعه بزودی جوالهای پر از گل و خاک و گل را در جای خرابی حصار استوار می‌داشتند، چون از توپ هم کاری از پیش نرفت، اعتماد السلطنه به مواعظه داخل قلعه تربت رفت و مرشد قلی سلطان را ملاقات کرده قرار دادند که موکب همایون از تربت به جانب مشهد مقدس نهضت نماید و مرشد قلی به هرات رفته، عباس میرزا و علی قلی خان را به حضور مبارک رساند. «۵»

عید نوروز سنه قوی‌ئیل در بیست و ششم صفر سال ۹۹۱: اتفاق افتاد و پادشاه جم‌جاه در تربت حیدریه به لوازم عید گذرانید.

و در اواخر برج حمل: به نواحی جام نزول اجلال فرمود که جماعتی از اعیان هرات که از جانب علی قلی خان والی هرات، نثار خاطری داشتند، وارد اردو شده، معروض داشتند که تمامت لشکر علی قلی خان بیشتر از هفت هشت هزار نفر نیست. چون اعتماد الدوله میرزا سلمان این خبر را شنید، بر جناح استعجال موکب والا را حرکت داده، چون به نزدیک اردوی شاهزاده

(۱). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۲۱۷.

(۲). در متن: (اومنا).

(۳). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۸۱، ۲۸۲.

(۴). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۸۲.

(۵). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۸۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۲۱

عباس میرزا و علی قلی خان رسیدند، شروع در جنگ کردند، پاره‌ای از امراء قزلباش که با اعتماد الدوله صفائی نداشتند، راه فرار را

پیش گرفتند و شکست بر اردوی شاهی افتاد، لیکن اعتماد الدوله با جماعت مخصوص خود، پای مردانگی را فشرد و هراتیان را از میان برداشت و شاهزاده عباس میرزا و علی قلی خان والی به شهر هرات رفته، متحصن شدند و موکب همایون، وارد گشته، شهر را محاصره نمودند و حضرت شاه سلطان محمد، در مدرسه سلطان حسین بایقرا، نزول اجلال فرمود «۱» و اعتماد الدوله، فتح نامه‌ها به ممالک محروسه نوشت به مضمون آنکه، اعتماد- الدوله میرزا سلیمان، خود با لشکری که همراه داشت چنین فتحی نمود و نامی از پادشاه جم‌جاه و شاهزاده سلطان حمزه میرزا و امرای عالی‌مقدار که در معرکه کارزار جان‌فشانی نموده بودند، در آن فتحنامه‌ها، مرقوم نداشت و به گمان خود، در یک هفته، شهر هرات را مسخر داشته تمامت ممالک محروسه را بی‌مداخلت احدی در کف اقتدار خود می‌آورد و غافل از آنکه؛

### بیت:

فلک تا که را کارسازی کندزمانه به خون که بازی کند و روز دیگر، اعتماد الدوله در مدرسه مزبوره نشسته، با هر کسی غدیری در خاطر داشت، به تهمت آنکه در روز جنگ، مسامحه نموده، آن بیچاره را حاضر می‌ساختند و به قتل او اشاره می‌فرمود و چنان در کشتن آن بیگناهان ساعی بود که آنی مهلت نمی‌داد و در میان مدرسه، سر و دست مقتولین افتاده، زمین را از خون آنها، رنگین نمودند و نخوت اعتماد الدوله به جانی رسید که اعتنا به شاه و امرا نمی‌فرمود، بلکه بیشتر آنها را به قتل تهدید می‌نمود و در باب دفع امرا برملا می‌کوشید و مقصود بیک قورچی‌باشی با تمامی امرا، اتفاق نموده، در کشتن اعتماد الدوله، یک‌جهت شدند و چند نفر اجلاف او باش را معین داشتند که در وقت فرصت کار او را به شمشیر تیز حواله دهند.

در روز هفدهم ماه ربیع الثانی: جناب اعتماد الدوله میرزا سلمان جابری اصفهانی، از منزل خود، برای زیارت قبر حضرت مقرب‌باری، خواجه عبد الله انصاری (ره) که در گازرگاه هرات است بیرون آمد و چون به نیمه راه رسید «۲»، معلوم داشت که جماعتی برای قتل او در کمینگاه نشسته‌اند، به تعجیل خود را به مدرسه رسانیده، در منزل شاهزاده سلطان حمزه میرزا نشست و آن روز و شب را گذرانید و صبح روز دیگر، امرای قزلباش مجتمع شده، عریضه خدمت پادشاه جم‌جاه فرستادند که یا از ماها بگذرید یا اعتماد الدوله را به ما سپارید و الا همان معامله مغفرت‌پناه مهد علیا در میان خواهد بود و اگر او را به ما سپارید بر سلطنت پادشاه و ولایت عهد، نواب سلطان حمزه میرزا، یکدل و یک‌جهت ایستاده، در دو سه روزه شهر هرات را گرفته، شاهزاده عالمیان، عباس میرزا و علی قلی خان والی هرات را به حضور مبارک رسانیم و آنچه از مصدر جلال حکم صادر شود اطاعت کنیم و چون حضرت شاه سلطان محمد ملاحظه عواقب امور نمود، جز تسلیم اعتماد الدوله چاره‌ای ندیده، او را تسلیم امرای قزلباش فرمود و چون او را به منزل خود بردند، بعد از روزی که صورت املاک و اموال او را گرفته، به قتلش رسانیدند «۳» و سرش را برای علی قلی خان والی

(۱). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۸۶.

(۲). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۸۷.

(۳). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۸۸. در نقاوة الآثار مدتی که میرزا جابر وزیر بود یکسال و نیم است. (ص ۱۴۵) در آنجا می‌خوانیم که او (صاحب خیل و حشم و ناصب و واصل گردیده عدد ملازمان خاصه‌اش پنجهزار سوار و پیاده به قلم آمده). (ص ۱۴۶).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۲۲

هرات فرستادند «۱» و علی قلی خان سر او را در بازار و محلات گردانیده، واپس فرستاد و دو نفر پسران اعتماد الدوله: میرزا عبد الله و میرزا نظام الملک که از مقربان درگاه حضرت ولیعهد بودند، از کشتن نجات یافتند «۲» و املاک ارثی و اجدادی و اکتسابی میرزا

سلمان اعتماد الدوله که در فارس بود، به آنها واگذار شده، به جانب شیراز که منشاء و مولد پدر و اجداد آنها بود، شتافتند و چون امرای قزلباش از اعتماد الدوله فارغ شدند وزرای اربعه برقرار داشتند، سرآمد آنها میرزا محمد اصفهانی وزیر محال خاصه بود و بعد از او میرزا هدایت الله مستوفی دیوان اعلی و بعد از او میرزا لطف الله شیرازی که وزیر شاهرخ خان ذو القدر بود و دیگری میرزا محمد نام که از مستوفیان معتبر بود و چون امورات دولتی منتظم گردید، امرای قزلباش بنای مصالحه با علی قلی خان شاملو والی هرات را گذاشتند، لیکن حضرت شاه سلطان محمد راضی نگشته، پیغام فرستاد که تا فرزند دلبنده خود عباس میرزا را از علی قلی خان نگیرم، از مدرسه سلطان حسین بایقرا بیرون نخواهم رفت، لیکن امرای قزلباش چون با علی قلی خان یکدل و یکجهت بودند، در باب یورش به شهر هرات، امروزه را به فردا می‌انداختند تا آنکه محصول جو و گندم رسید، انگور و میوه‌های «۳» تابستانه باغستان هرات به خرج او تمام شد و باد پائیز برخاست «۴» پادشاه ناچار شد فرمانروائی خراسان را به فرزند ارجمند خود شاهزاده عباس میرزا و علی قلی خان را والی هرات و اتابک شاهزاده عباس میرزا فرموده، از ظاهر شهر هرات نهضت نموده، در اوائل ماه مبارک رمضان همین سال [۹۹۱] وارد شهر مشهد مقدس گردید «۵».

و روز چهارم ماه شوال همین سال [۹۹۱]: از شهر مشهد مقدس رایت اقتدار به صوب عراق برافراخت چون به شهر سبزوار رسید «۶»، حسین سلطان «۷» حاکم آن بلده دروازه‌ها را بسته به هواخواهی علی قلی خان و مرشد قلی سلطان، سپر مخالفت را بر سر کشید و ملازمان شهریاری، شهر را محاصره کرده به اندک وقتی مسخر نموده، از قتل و غارت اهل شهر دریغ نداشتند «۸» بعد

(۱). در نقاوه الآثار (ص ۱۴۸) آمده است که: (قورچی‌باشی ... سر او را از بدن جدا کرده در سبیدی نهاد و به رسم میوه نوبر به خانه معاندان او فرستاد و هر یک از اعداء زرها و خلعت‌ها به موصل آن تحفه رسانیده جمعی به این وسیله غنی شدند).

(۲). در تاریخ عالم آرای عباسی، (ج ۱، ص ۲۸۹) آمده است که: امرا سلطان محمد را واداشتند که دختر اعتماد الدوله را که به همسری خود درآورده بود طلاق دهد!!

(۳). در متن: (میوه‌های).

(۴). در متن: (برخواست).

(۵). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۹۰.

(۶). نقاوه الآثار، ص ۱۵۰.

(۷). در نقاوه الآثار: (حسین بیگ) ص ۱۵۰.

(۸). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۹۱- در نقاوه الآثار، ص ۱۵۱، آمده است که: (زبان قهر (سلطان) بر اوج زبان کشیده امرا را به تخریب شهر مامور گردانید و مدت دو شبانه روز به لوازم قتل و غارت قیام نموده هرچه خواستند کردند و دقیقه‌ای از دقایق خرابی و بی‌ناموسی فرو گذاشت نکردند، عورات را بی‌چادر بلکه برهنه پا و سر قلقچیان بر پشت سوار کرده به منزل می‌بردند و آنچه مسلمانان به قوم گرجی و کفار حربی کنند، قزلباشان به شیعیان فطری آن بلده کردند و آنچه لشکر مغول ... نکردند سپاه مسلمانان به مردم سبزوار به عمل آورد و بعد از قتل و تاراج آتش در بازار زده بعضی از خانه‌ها ... توده خاکستر گردید). و (مردمش بطریقی پریشان شدند که با هیچکس ستر عورت نماند). (ص ۱۵۱).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۲۳

از آن موکب همایون از سبزوار کوچ بر کوچ کرده روز چهارم ماه ذی الحجه همین سال نزول اجلال به دار السلطنه قزوین فرمود «۱» بعد از حرکت موکب والا، از مشهد مقدس، مرشد قلی - سلطان استاجلو، از قلعه تربت به مشهد مقدس آمده، شهر را تصرف نمود و سکه و خطبه را به نام نامی حضرت ظل الله شاه عباس قرار داد و حقیقت حال را به دار السلطنه هرات معروض داشته و

حضرت شاه عباس فرمان حکومت آن نواحی را با خلعت فاخر و لقب خانی برای او فرستاده او را مرشد قلی خان گفتند و تمامی الکای خراسان از حد دامغان تا سیستان و هرات در تصرف اولیای دولت شاه عباس درآمد (۲).

حضرت شاه سلطان محمد، عید نوروز سنه پینچین نیل سال ۹۹۲ که در روز هشتم ماه ربیع - الاول بود در دار السلطنه قزوین گذرانید. در ماه شوال همین سال [۹۹۲]: موکب والا، وارد شهر تبریز گردید و زمستان این سال را در دار السلطنه تبریز قشلاق فرمود (۳).

عید نوروز سنه تخاقوی نیل در روز نوزدهم ماه ربیع الاول سال ۹۹۳: اتفاق افتاد و حضرت شاه سلطان محمد در شهر تبریز به عیش و شادمانی گذرانید.

و در ماه رجب همین سال [۹۹۳]: اردوی کیوان پوی، از شهر تبریز به بیلاق اشکنبر، نهضت فرمود بعد از یکماه توقف موکب والا، در کنار رود ارس فرود آمد و بعد از سه روز توقف، کوچ کرده در منزل ساغری بلاغی که از این تاریخ، به حمزه بلاغی مشهور شد، نزول اجلال کرده، که خبر اردوی رومی به مسامع جلال رسانیدند که معادل صد و پنجاه هزار سپاه، از ممالک اناتولی و شام و حلب و دیاربکر، به سرداری عثمان پاشا (۴)، از، ارزنه الروم برای تسخیر آذربایجان حرکت کرده‌اند و موکب والا - عزیمت نخجوان فرمود و خبر رسید که عثمان پاشا در مرند نزول نمود و بسرعت قاصد دار السلطنه تبریز است و نواب شاهزاده سلطان حمزه میرزا با جماعتی از جوانان قزلباش، به استقبال سپاه رومی، شتافتند و کاری از پیش نبردند و سپاه روم و عثمان پاشا، به دار السلطنه تبریز رسیده، شهر را بعد از پنج شش روز محاصره، مسخر نمودند، مساجد و عمارات عالیه را خراب کرده و اموال اهل شهر را به غارت بردند (۵) و بعد از سه روز، مردمان تبریز را، امان دادند، پس در خیال ساختن قلعه مستحکم برای خود افتاده، تمامت شتر و استر و الاغ اردو (۶) به نوبت بنای سنگ و آجر آوردن و آنچه از لوازم قلعه ساختن است گذاشتند و سنگهای مزار قبرستان سرخاب و چرنداب که هر یک به قیمتی اعلی، ترتیب یافته بود، برای دیوار قلعه آوردند و روزی ده پانزده هزار نفر عمله و بنا مشغول ساختن قلعه بودند و در مدت چهارده روز حصار آن قلعه را به انجام رسانیده، آنرا «ینگی قلعه» (۷) گفتند و موکب شاه سلطان محمد در سهند که

(۱). ر ک: نقاوه الآثار، ص ۱۵۲، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۹۲.

(۲). ر ک: نقاوه الآثار، ص ۱۵۳، همانجا، ج ۱، ص ۲۹۵.

(۳). ر ک: همانجا، ج ۱، ص ۲۹۶.

(۴). ر ک: همانجا، ج ۱، ص ۳۰۵.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۲۲، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۱۰، نقاوه الآثار، ص ۱۷۰.

(۶). در متن: (اردو را).

(۷). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۱۰. در روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۲۴: (ینکی قلعه).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۲۴

چهار فرسخی تبریز است نزول اجلال فرمود و روز دیگر جماعتی را برای دستبرد از اردوی رومی، روانه فرمودند و چغال اوغلی که سرکرده سپاه رومی بود، دوازده هزار نفر سوار برداشته، به استقبال جماعت قزلباش از شهر تبریز بیرون آمد، بعد از ملاقات فتح و ظفر نصیب جماعت قزلباش شده، چغال اوغلی فرار کرده، خود را به اردو رسانید و چندین نفر از امرای رومی اسیر گشته و سرهای کشتگان و اسیران رومی و علم چغال اوغلی را به اردوی اعلی رسانیدند و جماعتی دیگر از قزلباش که از جانب دیگر اردوی رومی رفته [بودند] معادل ششصد، هفتصد سر اسب و شتر و استر از رومیان گرفته، چهل پنجاه نفر که در محافظت آنها بودند، کشتند [و] سر آنها را به اردوی شاهی رسانیدند و عثمان پاشا، مکافات این عمل را بر اهل شهر تبریز انداخت و حکم [به] قتل عام و غارت شهر



فرمود و جماعت ینگچیریان به شهر آمده، هر کس را دیدند، کشتند و هرچه را یافتند به یغما بردند [و] نزدیک به هفت هزار نفر از اهل شهر، به درجه شهادت رسیدند و هفت هشت هزار نفر، دختر و پسر و زنان ماه‌پیکر را اسیر نمودند و در میان خود، خرید و فروخت می‌داشتند و انتقام این عمل شنیع به عثمان پاشا رسیده، دو سه روز بعد از این واقعه هایل، به مرض ناگهانی وفات یافت «۱»، چون خبر این قضیه به اردوی اعلی رسید، شاهزاده سلطان حمزه میرزا، با جماعتی از دلاوران قزلباش به جانب رومیان شتافتند و سپاه روم، عرابه‌های توپ از پیش خود گذاشته، در پس عرابه‌ها نشستند و توپچیان، توپها را آتش زدند و جماعت قزلباش از هر جانب یورش می‌نمودند و از آتش توپ و تفنگ رومیان اندیشه نداشتند و چغال اوغلی که سردار سپاه رومیان بود، روی به هزیمت نهاد و محمد پاشا، امیر الامراء دیاربکر با پانصد نفر از رومی [ان] به قتل رسیدند و عثمان پاشا در وقت هزیمت سپاه، چون به مرض خناق مبتلا بود، وفات یافت و هفت هزار نفر مرد جنگی در قلعه‌ای که در تبریز ساخته بودند با سیورسات فراوان گذاشتند و مابقی راه دیار روم را گرفته، از پی کار خود رفتند و امرای قزلباش چون وارد شهر تبریز شدند، آبادی [را] جز قلعه جدید رومیان «۲» نیافتند. چند روزی قلعه را محاصره نموده، کاری نکرده، در خانه‌های تبریز منزل نمودند و اهل قلعه جدید به پشت گرمی سیورسات فراوان و توپ و تفنگ، در قلعه‌داری استوار شدند و چغال اوغلی پاشا با سپاه روم راه خود را گرفتند.

در همین سال [۹۹۳]: امت خان «۳» ذو القدر والی مملکت فارس که در سنه بیچین‌ئیل گذشته، مأمور بود که با چهار هزار نفر سوار از مملکت فارس در نواحی آذربایجان به اردوی کیوان شکوه، ملحق گردد و یکسال از وعده گذشته بود، با سیصد چهارصد نفر از ملازمان خاصه خود به کاشان رسید «۴» و چون در تبریز میانه امرای قزلباش، مخالفت و معاندت اتفاق افتاده بود، جماعت ترکمان و تکلو، با قلی سلطان قورچی‌باشی افشار یک‌جهت شده، بر مخالفت علی قلی خان فتح اوغلی استاجلو، ایستاده بودند و امت خان والی فارس، صلاح خود را در موافقت با ترکمانان و تکلو که

(۱). (به مرض خناق): عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۱۰ و ۳۱۴.

(۲). در متن: (رومیان را).

(۳). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۲۲۶، نقاوه‌الآثار، ص ۱۸۰.

(۴). در موضع درگزین با (محمد خان) ملاقات کرد و اگرچه در ابتدا از این مقدمه سرباز زده به کلمات نصیحت‌آمیز زبان مقال گشود ولی سرانجام زبان نافرمانی در کام سکوت کشید... نقاوه‌الآثار، ص ۱۸۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۲۵

مخالف رضای حضرت ولیعهد بود، دیده با جماعت ترکمانان که از عراق به صوب تبریز می‌رفتند، مرافقت نمود و چون به حوالی زنجان رسیدند، فرمان مطاع شاه سلطان محمد و حضرت ولیعهد به مهدی قلی بیگ پسر شادی بیگ ذو القدر که وکیل شیراز بود، رسید که اگر بتوانی، امت بیگ را کشته، والی فارس گشته، به لقب جلیل‌خانی سرافراز خواهی شد و چون امت بیگ از این احکام مطلع گردید، حامل آن فرمان را بکشت و با امرای ترکمان و تکلو روانه تبریز گردید و در نزدیکی شهر تبریز، توقف نمودند و امرای ترکمان که در شهر تبریز بودند بالله و اتابک شاهزاده طهماسب میرزا برادر کوچک حضرت ولیعهد مواضعه نموده، در نیمه‌شب شاهزاده را برداشته، به اردوی امت خان ذو القدر والی فارس و امرای ترکمان و تکلو، رسانیدند و از این انقلابات، معامله تسخیر قلعه جدید رومیان برطرف شد و هر کسی در خیال خود افتاد و تمامی ترکمان و تکلو که در شهر تبریز در ملازمت شاه و شاهزاده بودند «۱» از شهر بیرون آمده، به اردوی ترکمانان و تکلو و امت خان ذو القدر رسیدند و تمامت امرای در رکاب شاهزاده طهماسب میرزا، از آذربایجان به جانب دار السلطنه قزوین، شتافتند و از جانب سنی الجوانب شاه سلطان محمد، ایالت و بیگریگی مملکت فارس به علی خان توأچی‌باشی «۲» ذو القدر و کلانتری آن مملکت به قدوه سادات، میر سلطان ابراهیم پسر میر شاه حیدر

حسینی حسینی شیرازی، کلانتر سابق ارزانی گردید و امت خان ذو القدر و امرای ترکمان و تکلو وارد دار السلطنه قزوین شدند. و در ۹۲ ماه ربیع الاول سنه ایت‌ئیل سال ۹۹۴: شاهزاده طهماسب میرزا را بر تخت سلطنت نشاندند «۳»، لیکن به احترام حضرت شاه سلطان محمد، سکه و خطبه را تغییر ندادند و طهماسب میرزا را وکیل و صاحب‌اختیار ممالک محروسه گفتند و چون این اخبار به دار السلطنه تبریز رسید، شاهزاده سلطان حمزه میرزای جهانبانی با سپاه استاجلو و دیگر قبائل، برای رفع فتنه امرای قزلباش، عازم قزوین گردید و چون به شهر سلطانیه رسید، امت خان و امرای ترکمانان و تکلو و شاهزاده طهماسب میرزا، از قزوین به استقبال شاهزاده شتافتند و در نزدیکی صاین قلعه «۴»، ملاقات اتفاق افتاده، شکست بر اردوی ترکمانان شده، فتح و ظفر نصیب شاهزاده سلطان- حمزه میرزا گردید و شاهزاده طهماسب میرزا، خدمت برادر بزرگ خود رسیده، مورد عنایت گردید «۵» و امت خان ذو القدر، پیاده، بی‌اسب و ملازم فرار نمود و در نواحی اصفهان به دست جماعت افشار کشته شد «۶» و سر او را به شهر قزوین بردند و علاء الملک لاری «۷»، والی لارستان برای تاریخ آن گفته است:

تا هست خدای جان‌ستان و جان‌ده اینطور نبوده کیدئی فرمانده

تاریخ سفر سوی سقر رفتن اوست لامت کافر زن از کون کان ده

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۲۷، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۳۰، نقاوه الاثار، ص ۱۸۳، ۱۸۱.

(۲). در عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۲: (علی خان شادی تکلو ذو القدر).

(۳). ر ک: نقاوه الاثار، ص ۱۸۴.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۲۷، نقاوه الاثار، ص ۱۸۵.

(۵). ر ک: نقاوه الاثار، ص ۱۸۸: ولی وزیرش امیر قوام الدین حسین اصفهانی کشته شد.

(۶). ر ک: نقاوه الاثار، ص ۳۷۱.

(۷). در تحفه سامی، (ص ۲۰) از شاه عادل حاکم لار سخن رفته است، و در همین کتاب بخش دوم علاء الملک مشهور به شاه ابراهیم خان پسر نور الدهر خان لاری است. (ر ک: بخش دوم، لار).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۲۶

و مهدی قلی بیگ پسر شادی بیگ ذو القدر، وکیل شیراز که در همه‌جا با امت خان بود، در این جنگ اسیر سپاه شاهزاده جهانبانی شد. چون او را به حضور رسانیدند، مورد عنایت گردید و کما فی السابق او را به وکالت و ریش‌سفیدی فارس، مقرر داشته روانه شیراز گردید «۱» و ایالت مملکت فارس، چنانکه چند ماهی قبل به علی خان ذو القدر شفقت شده بود، برقرار داشتند و حکومت ناحیه دارابجرد را به محمد سلطان ذو القدر یساول‌باشی عنایت گردید و شاهزاده سلطان- حمزه میرزا، در ماه رجب همین سال که خاطر از جانب فارس و کرمان و عراق فارغ داشت، از قزوین به تبریز رفته، خدمت والد ماجد خود رسید و سپاهی بی‌اندازه از عراق و آذربایجان برای تسخیر «ینگگی قلعه» رومیان به تبریز رسانید و چندین مرتبه یورش، به جانب قلعه برده، کاری را نساختند که خبر رسید فرهاد پاشا با سپاه رومی عازم تبریز است، پس حضرت شاه سلطان محمد و تمامت سپاه قزلباش، از شهر تبریز نهضت فرمود و بعد از دو سه روز فرهاد پاشا وارد تبریز گردید و سیورسات و لوازم قلعه‌داری را به مستحفظین ینگگی قلعه داده، مراجعت نمود و موکب والا برای نظم شیروان و گرجستان، تشریف‌فرمای قراباغ و گنجه «۲» شد.

و در ماه ذی القعدة همین سال [۹۹۴]: آقایان ذو القدر که هر یک در ناحیه‌ای از مملکت فارس رایت اقتدار و حکومت افراخته بودند، از علی خان حاکم فارس یاغی شدند و علی خان با صد و پنجاه نفر از ملازمان خاصه خود از شیراز به دار السلطنه قزوین آمده، توقف نمود و پادشاه جم‌جاه و نواب جهانبانی خاطر را از رهگذر نظم شیروان، آسوده داشته، از گنجه به قصد انتظام عراق و

فارس، کوچ بر کوچ روانه شدند، در یکی از منازل شاهزاده سلطان حمزه میرزا، از شرابی که تازه از گرجستان آورده بودند، در منزل علی قلی خان فتح اوغلی بیشتر از عادت صرف فرمود و مستی بر او زیادتی نمود، از منزل علی قلی خان به سراپرده خود آمد، چون شب کوچ بود در الاچقی فرود آمده به خواب رفت و خداویردی «۳» نام دلاک که اصلش از آرامنه خوی بود و قدی کوتاه و قوزی در پشت داشت و در خلوت بر همه خلوتیان برتری می‌نمود، خنجر از کمر شاهزاده کشیده، به سه چهار زخم، کار او را بساخت و شاهزاده را در خون غلطانیده، قصد فرار نمود و الله ویردی بیگ زر گرباشی که منظور نظر آن شاهزاده بود چون اضطراب در خداویردی دید به دغدغه افتاده در آلاچقی آمد، چراغ را خاموش دید و آواز خرخره شنید چون چراغ را آورده، شاهزاده را در خون خود غلثیده دید و الله ویردی بیگ و ملازمین خاصه، جنازه شاهزاده را برداشته، به سراپرده شاهی بردند و ناله و افغان به آسمان رسانیدند و باعث این عمل شنیع، گفته‌اند که: خداویردی «۴» دلاک نسبت به رضا قلی بیگ که از اجله امرا و خواص شاهزاده بود و روئی زیبا و طلعتی دلگشا داشت و سنین عمرش از هیجده نگذشته بود، اظهار عشقی می‌نمود و نواب شاهزاده [را] هم با او میلی تمام بود و جماعتی از امراء خداویردی «۵» را ریشخند کرده که تا شاهزاده در قید زندگی است، از خرمن وصال رضا قلی بیگ، بهره نخواهی برد و آن کافر نعمت، به غیرت‌بری، اقدام در کشتن چنان رقیبی نمود و این واقعه در بیست و هشتم «۶» ماه ذی الحجه همین سال: [۹۹۴] اتفاق افتاد.

(۱). ر ک: نقاوه الاثار، ص ۲۸۶.

(۲). در متن: (جه). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۲۸.

(۳). در متن: (خودی). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۲۸، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۶، نقاوه الاثار، ص ۲۱۵.

(۴). در متن: (خودی).

(۵). در متن: (خودی).

(۶). در روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۲۸: (۲۸ ذی الحجه). اما در عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۶: (۲۲ ذی الحجه) است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۲۷

### بیت:

دریغا که پژمرده شد ناگهانی گل باغ دولت به روز جوانی و بعد از دو سه روز خداویردی را گرفته «۱»، آورده، حضرت شاه سلطان محمد به دست خود خنجری بر او زده، او را روانه جهنم نمود «۲» و زمان زندگانی آن شاهزاده جنت‌مکان، هیجده سال بود، پس، امرای قزلباش به مصلحت‌اندیشی که زمام امور سلطنت از کف آنها بیرون نرود، به ولایت‌عهد، برای نواب شاهزاده عباس میرزا که بر مملکت خراسان مقتدر بود، راضی نشده، ولایت‌عهد را به نام شاهزاده ابو طالب میرزا که برادر کوچک عباس میرزا بود قرار دادند «۳».

و موکب والا- و حضرت ولیعهد ابو طالب میرزا در ماه ربیع الاول سال ۹۹۵ وارد دار السلطنه قزوین گردید. و امرا و والیان بلاد، ولایت‌عهد را جز برای شاهزاده عباس میرزا نخواستند و هر کس به هوای نفس حرکتی می‌نمود مانند آنکه یوسف سلطان افشار، ابرقوه و بوانات فارس را به خودسر، متصرف گشت و مهدی قلی بیگ، پسر شادی بیگ ذو القدر که وکیل حاکم شیراز بود خود را، خان دانسته، آقایان ذو القدر را طوعا و کرها در اطاعت خود آورد.

و عید نوروز سنه تنگوزیل در دهم ماه ربیع الثانی همین سال [۹۹۵]: اتفاق افتاد و علی خان ذو القدر حاکم شیراز که مدتی بود از شیراز آمده، در قزوین توقف داشت باز خلعت پوشیده به فرمانروائی مملکت فارس سرافراز گشته، روانه فارس گردید و چون به

ناحیه کوشک زرد رسید، آقاییان ذو القدر، به عنوان استقبال رفته، او را گرفته به شیراز آوردند «۴» و امت بیک برادر او را کشتند و بعد از چند روز علی خان را از حبس در آورده، به قتل رسانیدند و حکومت فارس بر مهدی قلی خان پسر شادی بیک سارو شیخ ذو القدر قرار گرفت و وزارت فارس را به میرزا- نظام الملک ثانی پسر میرزا سلمان اعتماد الدوله شیرازی نواده میرزا نظام الملک جابری اصفهانی وزیر سابق فارس مسلم و مقرر گردید و چون اخبار شوریدگی «۵» اصفهان و فارس به مسامع عز و جلال حضرت شاه سلطان محمد رسید، موکب والا از دار السلطنه قزوین وارد اصفهان گردید و شوریدگیها را فرو نشانید و مهدی قلی خان حاکم فارس، عریضه‌ای مشعر بر اطاعت و فرمانبری و عذر از تقصیرات خود و پیشکشهای لایق روانه اصفهان داشت و چون خبر بی‌رونقی امور سلطنت به مسامع شاهزاده عالمیان، عباس میرزا فرمانفرمای خراسان رسید؛

در اوائل ماه رمضان همین سال [۹۹۵]: از مشهد مقدس به پیشکاری مرشد قلی خان- استاجلو «۶» و سپاه خراسان به جانب عراق عجم نهضت فرمود و حضرت عباس میرزا، کوچ بر کوچ از سمنان و طهران گذشته، در همه جا نظمی لایق داده، چون به نزدیک دار السلطنه قزوین شدند، تمامت اعیان و علما به استقبال شتافته، مورد عنایت گردیدند و به مبارکی وارد شهر گشته بر

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۲۹.

(۲). ر ک: نقاوه الاثار، ص ۲۱۷، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۸ و ۳۴۹. ولی در روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۲۹، اشاره‌ای که خود محمد شاه او را کشته است نیست.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۲۹، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۵۰، نقاوه الاثار، ص ۲۲۱، خلاصه التواریخ، چاپ مانیس، ص ۱۰ ببعده.

(۴). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۵۵.

(۵). در متن: (شوریده گی).

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۳۲، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۶۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۲۸

تخت سلطنت جلوس فرمود «۱».

### قطعه:

آرام یافت در حرم امن، وحش و طیر آسوده گشت در کنف عدل انس و جان گردون فروگشاد کمر از میان تیغ‌ایام بر گرفت زه از گردن کمان و امرای قزلباش که در رکاب شاه سلطان محمد بودند، اردوی شاهی را به جانب قزوین، نهضت دادند و در میانه راه، یک‌یک و دودو، در خفیه و پنهانی از یکدیگر و از اردو جدا شده، به جانب قزوین می‌شتافتند، بلکه زودتر به عز بساط بوسی شاهزاده عالمیان عباس میرزا، فائز گردند و چون به نزدیک دار السلطنه قزوین رسیدند، در خدمت حضرت شاه سلطان محمد جز شاهزادگان «۲» و هفت هشت نفر از امراء و معدودی از ملازمان باقی نبود.

و در روز ششم ماه ذی الحجه همین سال [۹۹۵]: وارد دار السلطنه قزوین شدند، پادشاه و شاهزادگان به دولتخانه نزد نواب کامیاب مالک رقاب رفتند و دیگران به منازل مناسبه فرود آمده، روز دیگر شش نفر از امرا را که در قتل مهد علیا، فخر النساء بیگم متهم بودند، به فرمان نواب کامیاب عباس میرزا به قتل رسانیدند.

و در همین روز: حضرت شاه سلطان محمد، تاج سلطنت را به دست خود بر سر فرزند ارجمند خود عباس میرزا گذاشت و او را به شاه عباس خطاب فرمود. «۳»

در روز چهاردهم ماه ذی الحجه همین سال [۹۹۵]: مهدی قلی خان ذو القدر «۴» والی مملکت فارس و یوسف خان افشار «۴» حاکم ابرقوه و بوانات و میرزا عبد الله «۴» و میرزا نظام الملک پسران میرزا سلمان اعتماد الدوله که مولد و منشاء آنها شیراز بود و سایر امرای فارس به پایبوسی نواب اشرف، مشرف گشته، مورد عنایت شدند و مرشد قلی خان «۵» که زمام امور سلطنت در دست اقتدار او بود به مصلحت اندیشی روز پانزدهم ماه محرم سال ۹۹۶ پادشاه بزرگ، شاه سلطان محمد و شاهزادگان: ابو طالب میرزا و اسمعیل میرزا و سلطان حیدر میرزا پسران سلطان حمزه میرزا را به قلعه الموت فرستادند «۶» و تاریخ جلوس پادشاه جم‌جاه، شاه عباس را کلمه «ظل الله» یافتند و به فکر دیگری «مروج مذهب» رسید و بعضی گفتند:

سال تاریخ دل طلب می کرده‌اتفی بانگ زد که: «ظل الله» «۷» و دیگری گفته «۸»:

کرد بر مسند شهنشاهی چون جلوس آن شه همایون گاه «۹»

(۱). ر ک: نقاوة الاثار، ص ۲۶۹.

(۲). در متن: (شاهزاده گان). درباره موضوع رجوع شود به نقاوة الاثار، ص ۲۷۱.

(۳). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۷۲.

(۴). نقاوة الاثار، ص ۲۸۶، خلاصه التواریخ، ص ۱۵، چاپ مانیس.

(۵). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۳۸۵.

(۶). در عالم آرای عباسی، این واقعه در ضمن حوادث سال ۹۹۷ ضبط کرده است. (ج ۲، ص ۳۸۶)، و خلاصه التواریخ ص ۱۵.

(۷). ر ک: تاریخ سلاطین صفویه، ص ۲۵.

(۸). شعر در واقع دنباله بیت قبلی است بنابراین تعلق به (دیگری) ندارد- ر ک: تاریخ سلاطین صفویه، ص ۲۰ که این سه بیت را با هم ضبط کرده است.

(۹). در تاریخ سلاطین صفویه، ص ۲۰، به جای (گاه)، (جاه) است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۲۹ بود چون سایه خدای جهان سایه انداخت بر عباد الله و دیگری گفته «۱»:

بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران تاریخ جلوسش شد، «عباس بهادر خان» «۲» و در اواخر ماه محرم همین سال [۹۹۶]: مهدی قلی خان ذو القدر والی مملکت فارس و یوسف خان افشار حاکم ابرقوه و بوانات و میرزا عبد الله و میرزا نظام الملک پسران اعتماد الدوله و جماعتی دیگر از اعیان قزلباش به قصد کشتن مرشد قلی خان در دولتخانه حاضر شدند و مرشد قلی خان چون از خیال آنها مطلع گردید، از حضرت خاقانی جدا نگشت و امرا بعد از یأس به منازل خود رفتند و چون دریافت کرده بودند که مرشد قلی خان از اندیشه آنها باخبر است، خود را محافظت نمودند و روز دیگر مرشد قلی خان برای اصلاح کار کسی را نزد امرا فرستاده، سخن از صلح و صفا در میان آورد، آنها قبول نکردند و مهدی قلی خان ذو القدر حاکم فارس به دولتخانه رفت که خود واسطه مصالحه شود، مرشد قلی خان در حضور پادشاه جم‌جاه با او در مقام عتاب شد و اراده آنها را بیان نمود، مهدی قلی خان به چشم و ابرو در پرخاش آمد و مرشد قلی خان، یعقوب بیگ پسر ابراهیم خان ذو القدر حاکم سابق فارس را که در انتظار حکمرانی فارس بود، احضار نمود و به او فرمود که مهدی قلی خان را از مجلس بیرون برده، به قتل رساند، یعقوب بیگ به فرموده عمل نموده، سر مهدی قلی خان را بریده، حاضر داشت «۳» و مردمان قلغچیان «۴» اردوی مهدی قلی خان را غارت نمودند «۵» و اموال آقایان ذو القدر فارس را به یغما بردند «۶» و میرزا عبد الله و میرزا نظام پسران اعتماد الدوله میرزا سلمان را گرفته، به حضور رسانیدند و مبلغی به جریمه از آنها گرفته، رها نمودند، پس ایالت مملکت فارس را به یعقوب بیگ پسر ابراهیم خان ذو القدر داده «۷» او را به لقب خانی، سرافراز داشته، متقبل گردید که سپاه فارس را برداشته در نواحی خراسان به اردوی اعلی ملحق گردد و یعقوب خان بعد از

ورود به شیراز، منصب وزارت فارس را به میرزا هادی شیرازی وا گذاشت و چون عبد الله خان اوزبک در سال گذشته از ماوراء النهر لشکری بی‌اندازه، برداشته داخل خراسان گردید و علی قلی خان شاملو والی هرات، خود را مرد میدان او ندید، [و] در شهر هرات متحصن گردید و مدتی زمان محاصره طول کشید و مکرر اخبار محاصره هرات را به مسامع جلال شاه عباس می‌رسانیدند و پادشاه جم‌جاه، تدارک سفر خراسان را در عهده نواب مرشد قلی خان می‌فرمود و نواب خان به ملاحظه دشمنی دیرینه‌ای که با علی قلی خان داشت، کار سفر را به ماطله و سهل‌انگاری می‌گذرانید تا آنکه خبر فتح هرات به دست عبد الله خان اوزبک و کشته شدن علی قلی خان والی هرات و قتل و غارت شهر هرات،

(۱). در تاریخ سلاطین صفویه این بیت به مولانا شرقی نسبت داده شده است. (رک: ص ۲۰).

(۲). رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۳۷۹.

(۳). رک: خلاصه التواریخ، ص ۲۱.

(۴). (ترکی): نوکران، خدمتکاران.

(۵). رک: نقاوه الاثار، ص ۲۸۹ و ۲۹۰: یعقوب بیگ فی الفور (مهدی قلی خان) را به گوشه‌ای برده او را کشت.

(۶). رک: خلاصه التواریخ، ص ۲۱.

(۷). رک: خلاصه التواریخ، ص ۲۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۳۰

به قزوین رسید و مقصود مرشد قلی خان در هلاکت علی قلی خان «۱» حاصل گردید و این خبر بر پادشاه جم‌جاه بسی ناگوار افتاد بلکه در این مصیبت با آنکه به ملاحظه مرشد قلی خان، خودداری فرمود باز صبر از دست بیرون رفته، آواز گریه شاه عالی‌جاه، به گوش نزدیکان رسید، برای آنکه علی قلی خان آن پادشاه را اتابک بود و از روی خلوص نیت او را تربیت شاهانه نموده بود «۲».

چون عید نوروز سنه سیچقان‌نیل را [که] در ۲۱ ماه ربیع الثانی سال ۹۹۶: بود در دار السلطنه قزوین گذرانیدند، برای یورش خراسان، نهضت فرمود و چون موکب والا به طهران رسید، رأی صواب نمای حضرت شاه عباس قرار گرفت که نواب سلطان محمد پادشاه و اولاد امجاد او را که در قلعه الموت طالقان عراق، محبوس بودند، به ورامین آورده در قلعه ورامین محبوس داشتند «۳» و ماه مبارک رمضان را در چمن بسطام «۴» در انتظار اجتماع سپاه ممالک محروسه توقف فرمود و روزه ماه مبارک را گرفتند و چنانکه نگاشته گردید چون مرشد قلی خان در جنگ با علی قلی خان شاملو حاکم هرات فائق آمد، حضرت شاه عباس را که در آن سال در اردوی علی قلی خان تشریف داشت، دریافته، به اردوی خود در آورده، در شهر مشهد متوقف گردید «۵» و چون آن پادشاه از خراسان به قزوین آمد، تمامت امورات دولتی را در کف کفایت مرشد قلی خان گذاشت که در ظاهر و باطن مداخلتی در کارها نفرمود و مرشد قلی با عموم امرا و اعیان ممالک محروسه، ناسازگاری می‌نمود که تمامت آنها را از خود آزوده داشت و همیشه خاطر شاهی را می‌رنجانید و ماطله در سفر خراسان و امداد به علی قلی خان سرآمد جمیع خلافهای او گردید «۶» و از زمان حرکت از قزوین تا چمن بسطام در هر شبی برای کشتن مرشد قلی خان منتظر فرصت بودند تا آنکه در شب دهم «۷» ماه مبارک رمضان همین سال [۹۹۶] جماعتی از خواص محرمان شاهی که عمده آنها الله‌ویردی بیگ زرگراشی بود به اتفاق پادشاه جم‌جاه به چادر مرشد قلی خان رفتند و نواب کامیاب به نفس نفیس شمشیری به او زد و چاکران شمشیرها را بر او فرود آوردند، سراسیمه شده به جانب طویله گریخت الله‌ویردی بیگ و سایرین کار او را ساختند: «۸»

نکوخواه مردم شود بختیاربداندیش را بد بود روزگار و موکب والا، ماه مبارک رمضان را در چمن بسطام بسر بردند و یعقوب خان ذو القدر و

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۵۲، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۳۸۸ تا ۳۹۸. و ر ک: نقاوه الاثار، ص ۲۹۱ تا ۳۰۱، مشروح جنگ و کیفیت کشته شدن علی قلی خان: (او را با ساطور پاره پاره ساختند).

(۲). ر ک: نقاوه الاثار، ص ۳۰۹.

(۳). ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۳۲.

(۴). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۳۹۹.

(۵). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۰۰.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۵۲، نقاوه الاثار، ص ۳۰۶.

(۷). در نقاوه الاثار، ص ۳۰۹: (در هشتم رمضان ۹۹۷ در موضع شاهرود).

(۸). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۰۱. اما اشاره‌ای به حضور شاه عباس در قتلگاه نشده و فقط آمده است که در جوار سراپرده شاهی کشته شد. اما در خلاصه التواریخ، ص ۳۳، آمده است که: شاه شخصا به کمک امت بیک او را کشت. و در نقاوه الاثار، ص ۳۰۹: کشته او (امت بیک) آمده است. و در خواب هم کشته می‌شود و نویسنده کتاب بسیار از او به نیکی یاد می‌کند، (ص ۳۱۰).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۳۱

آقایان ذو القدر فارس با سپاه فارس وارد اردوی اعلی شدند و موکب همایون در ماه ذی الحجه وارد مشهد مقدس گردید و چون چند روزی از لوازم زیارت آستانه مبارکه فارغ شد، اخبار متواتر رسید که چغال اوغلی سردار سپاه رومی از راه ماهی دشت کرمانشاهان به همدان آمده، بعضی از قلعه‌های آن ناحیه را تعمیر کرده و دوهزار نفر تفنگچی در آن گذاشته، عود به بغداد نموده است.

در همین روزها، آقایان ذو القدر فارس که خودسر برآمده بودند «۱»، از اردو گریخته به جانب شیراز روانه شدند و یعقوب خان والی فارس، اذن مرخصی خواسته برای برگردانیدن آنها، روانه شیراز گردید و چون آقایان ذو القدر که سرکرده آنها، حمزه بیک بود، وارد شهر یزد شدند، بکتاش «۲» خان والی یزد، آنها را گرفته، به داروغه سپرد و چون یعقوب خان، نزدیک به یزد رسید، بکتاش خان او را استقبال نموده، وارد شهر یزد گردید و یعقوب خان از اطوار بکتاش خان تفرس نمود اراده گرفتن او را دارد، پیشدستی کرده، در نیم شبی به جانب شیراز بتافت. و در همین ایام حکومت داراب را از منتشا خان ذو القدر «۳» گرفت و جای او را به محمد قلی خان- پرناک بخشید و شاهوردی خلیفه ولد ولی خلیفه شاملو که از زمان اقتدار مرشد قلی خان، در قصبه ایج و نیریز فارس حاکم بود و با سیصد نفر سوار شاملو، در آن نواحی اقامت داشت چون یعقوب خان، مزاج حضرت اشرف را نسبت به او منحرف می‌دانست او را معزول نمود و شاهوردی خلیفه، سر از اطاعت باززده، تمکین نفرمود و یعقوب خان به بهانه شکار از شیراز به جانب قصبه ایج «۴» تاخت نمود و او را گرفته با چند نفر از خویشان او به قتل رسانیدند و چون اخبار این بی‌نظمی عراق و فارس به مسامع عز و جلال رسید، موکب والا، خراسان را گذاشته عازم عراق گردید «۵».

و عید نوروز سنه اودئیل در اوائل ماه جمادی الاولی سال ۹۹۷: که موکب همایون در حوالی دامغان «۶» بود، اتفاق افتاد و چون مرشد قلی خان پادشاه سکندرشأن، حضرت شاه سلطان- محمد را بی‌رضا و امضای نواب اشرف شاهی در قلعه ورامین محبوس داشته بود «۷»، بعد از ورود موکب والا به نواحی ری، حضرت شاه سلطان محمد از قلعه ورامین تشریف‌فرمای اردوی کیوان شکوه

گردید و نواب اشرف، شاه عباس نیم فرسخ او را، استقبال کرده، چون نزدیک شد، پیاده گشت و رکاب پدر بزرگوار را بوسید و لوازم احترام را به‌جا آورده، به اتفاق وارد قزوین شدند و وزارت عظمی را به میرزا لطف الله شیرازی «۸» واگذار فرموده او را اعتماد الدوله گفتند.

هم در این سال [۹۹۷]: حسن خان افشار در کوه کیلویه، لوای اقتدار افراخته، سر از

(۱). رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۰۳، و خلاصه‌التواریخ، ص ۳۹.

(۲). رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۰۳ و ۴۰۹ و ۴۱۸، و نقاوه‌الاثار، ص ۳۲۵.

(۳). رک: خلاصه‌التواریخ، ص ۳۹.

(۴). در نقاوه‌الاثار ص ۳۴۴: (اینگ و نیزر).

(۵). رک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۲۵۷، نقاوه‌الاثار، ص ۳۴۲.

(۶). رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۰۵.

(۷). رک: همانجا.

(۸). در عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۰۹: این واقعه در سال ۹۹۸ ضبط شده است. نقاوه‌الاثار، ص ۳۱۸: (میرزا لطفی).

و خلاصه‌التواریخ، ص ۴۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۳۲

چنبر فرمانبری بیرون کشید «۱» و چون عبد المؤمن خان اوزبک، از آب آمویه گذشته، خراسان را مسخر داشته، شهر مشهد مقدس را محاصره نموده بود، حضرت پادشاه جم‌جاه قدغن فرمود که سواران قزلباش بی‌شتر و استر در رکاب همایون بر سبیل تعجیل روانه مشهد مقدس شوند.

در روز بیست و یکم ماه شوال همین سال [۹۹۷]: بسرعت تمام در قزوین نهضت فرمودند و به چند کوچ وارد طهران شدند «۲» که مرض ناگهانی عارض مزاج مبارک گردید «۳» و چند روز نگذشته که خبر فتح مشهد مقدس به دست اوزبکان و قتل و غارت آن بلده طیبیه را رسانیدند و آن حضرت فسخ عزیمت خراسان را فرمود.

در نیمه ماه محرم سال ۹۹۸: وارد دار السلطنه قزوین گردید «۴» و چون آقایان ذو القدر فارس و حسن خان افشار حاکم کوه کیلویه مستحق تنبیه و سیاست بودند، پادشاه والجاه در روز بیستم صفر همین سال، از دار السلطنه قزوین، به صوب اصفهان، نهضت فرمود، با آنکه آفتاب در برج دلو بود و سردی هوا از حد گذشته، چنانکه گفته‌اند:

### قطعه:

مرغ آبی می کند از سوز دل خود را کباب هر کجا همچون سمندر بوی آتش می برد

از دم باد خنک لپهای خوبان شد کبودآه از این سرما که رنگ از روی آتش می برد «۵» در اوائل ماه ربیع الاول: وارد اصفهان شدند «۶» و یعقوب خان والی فارس، جمعیتی فراهم آورد و عنوان را برای یورش به لارستان قرار داد و در وقت حرکت به جانب یزد ایلغار نمود «۷» و چون بکتاش خان افشار حاکم کرمان، شهر یزد را بی‌اذن اولیای دولت، متصرف گشته بود و یعقوب خان با او سابقه عنادی داشت، سپاه فارس، هشت روزه وارد یزد شده، شهر را محاصره کرده، بعد از کوشش، مسخر گردید و بکتاش خان را کشته «۸»، سر او را روانه اصفهان داشت و یعقوب خان اموال بکتاش خان و زوجه او دختر میر میران یزدی را برداشته، عود به شیراز نمود و بعد از انقضای زمان عده او را در ازدواج خود درآورد «۹».



و عید نوروز سنه پارس نیل ۹۹۸: در روز چهاردهم جمادی الاولی، اتفاق افتاد [و] حضرت شاه عباس در دار السلطنه اصفهان به عیش و کامرانی به لوازم عید کوشیده، قنبر خان شاملو، مأمور به رفتن کوه کیلویه گردید و بعد از ورود او، حسن خان افشار حاکم آن ناحیه، سر در چنبر اطاعت و فرمانبری آورده، با پیشکشهای لایق و چندین سر اسب و استر با قنبر خان وارد اصفهان گشته، مورد عنایت گردید و چون یعقوب خان والی فارس خود را بی‌نهایت مورد عنایت ملوکانه می‌دانست به خیال فاسد با خود قرار داد که میرزاده‌های ذو القدر و آقایان

(۱). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۰۹.

(۲). ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۵۰.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۵۴، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۱۲.

(۴). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۱۴.

(۵). ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۵۸.

(۶). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۲۱ و ۴۲۶.

(۷). ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۵۹.

(۸). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۲۰ تا ۴۲۵، روضه الصفا، ج ۲، ص ۲۵۷، و نقاوة الاثار، ص ۳۴۴. (مشهور است که خود التماس نمود که او را به قتل آورند)، خلاصه التواریخ، ص ۵۹.

(۹). ر ک: همانجا، ج ۲، ص ۴۲۵، و نقاوة الاثار، ص ۳۴۳، خلاصه التواریخ، ص ۶۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۳۳

ذو القدر را که گاهی در هوس حکومت مملکت فارس هستند، بی‌اجازه دولتی از میان برداشته، به فراغ‌بال به فرمانروائی مملکت فارس، برقرار باشد «۱»، پس بیست و چهار نفر از آنها را که هر یک حاکم بلوکی و سرکرده فوجی بودند، کشت «۲» و اموال و املاک آنها را گرفت و جماعتی از اجلاف را گرد خود جمع نمود و چون به یقین پیوست که پادشاه عادل از خون آن میرزادگان نخواهد گذشت، در اراضی باغ گلشن شیراز «۳» که محل نزول پادشاهان بود [و] به مرور زمان ویرانه گشت، قلعه‌ای در کمال اعتبار بساخت و مدرسه دار الصفا که از بناهای سلطان ابراهیم - میرزا پسر میرزا شاهرخ پسر حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بود و عمارت دار الایتام و زاویه صوفی خلیل را خراب کرده، سنگ و آجر آنها را برای تعمیر قلعه برد «۴» و سنگهای قبرستان مسلمانان که میانه جعفرآباد و مصلی بود تا قبر هفت تنان را برداشته، به خرج آن قلعه صرف نمود و در شرفیابی حضور مبارک، هر روزه به عذری متمسک می‌گردید تا آنکه کورحسن استاجلو «۵» را مأمور به آوردن او فرمودند، کورحسن بعد از ورود معلوم داشت که از سیئات اعمال خود، روی شرفیابی را ندارد و استدعا می‌نمود که مرا با پنج هزار نفر سوار از سپاه فارس، مأمور خراسان فرماید و چون مادر یعقوب خان، کنیزی بود که پادشاه مغفور شاه طهماسب به ابراهیم خان ذو القدر پدر یعقوب خان بخشیده بود، یعقوب خان به خیال مالیخولیائی می‌گفت وقتی مادرم را به پدرم بخشیدند و از حرمسرا درآمد، مرا از حضرت پادشاه در حمل داشت و مملکت فارس به ارث و استحقاق ملک موروث من است و بعضی از خوش آمدگویان، تصدیق او را می‌نمودند و گاهی در هوس سلطنت افتاده، در خیال محال جنگ با پادشاه جم‌جاه می‌افتاد، چون این اخبار در اصفهان شهرت یافت، موکب فیروزی کوکب به جانب خطه شیراز نهضت فرمود «۶» و چون به چمن کوشک‌زرد «۷» که بهترین چمن‌های مملکت ایران است رسیدند، چند روزی توقف فرمود و از شیراز خبر رسید که سیادت و نقابت‌پناه، میر ابوالمحمد انجو که از اعظام سادات شیراز است، مردمان شهری را در مسجد جامع حاضر ساخت که به منزل یعقوب خان رفته، او را گرفته، حبس نمایند و چون یعقوب خان مطلع گردید در روز نهم

ماه شعبان همین سال [۹۹۸] از شیراز گریخت و در قلعه استخر مرودشت، متحصن گردید و حضرت شاه عباس، حسین خان قاجار را داروغه شیراز فرموده روانه‌اش داشت و جماعتی [را] به محاصره قلعه استخر مقرر فرمود و موکب والا از کوشک زرد کوچ کرده از راه مشهد ام‌النبی «۸» به مرودشت آمد و عمارت چهل مناره جمشیدی و بند امیر عضدالدوله را به ملاحظه درآورد و در روز بیست و چهارم ماه رمضان همین سال وارد شیراز جنت طراز گردید و در خانه‌های ابراهیم خان ذو‌القدر نزول اجلال فرمود و میرزا لطف‌الله-

(۱). ر ک: همانجا، ج ۲، ص ۴۲۰، ۴۲۵.

(۲). ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۶۶، نقل به عبارات.

(۳). ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۶۷.

(۴). ر ک: همانجا.

(۵). ر ک: نقاوه الاثار، ص ۳۴۵، خلاصه التواریخ، ص ۶۸.

(۶). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۳۱، روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۵۷، در نقاوه الاثار، ص ۳۴۶: (در اول فصل بهار سنه ۹۹۸)، شاه عباس عزم دارالملک شیراز می‌کند.

(۷). ر ک: همانجا، ج ۲، ص ۴۳۲.

(۸). در خلاصه التواریخ، ص ۷۰: (مشهد مادر سلیمان).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۳۴

اعتمادالدوله «۱» چون در اصل شیرازی بود به لوازم خدمت پرداخت و اعیان و اشراف و علمای شیراز را به حضور رسانیده، مورد عنایت شدند «۲» و ابراهیم خان والی لارستان «۳» که پیشکش‌های لایق روانه داشته بود، در شیراز رسید و ایالت ولایت شیراز و امیرالامرائی مملکت فارس را به بنیاد خان توأچی‌باشی «۴» ذو‌القدر که در سلک یوزباشیان انتظام داشت، شفقت نمودند و چون خوانین کوه‌گیلویه هر یک خود را بی‌اجازه سلطنت، حاکم می‌دانست و حسن خان افشار که رتبه برتری بر آنها داشت در اصفهان شرفیاب حضور مبارک گشت و مورد عنایت گردیده عود به کوه‌گیلویه نمود و شاهقلی بیگ پسر خلیل خان حاکم سابق کوه‌گیلویه از خودسری داعیه حکومت می‌نمود و بعد از ورود موکب والا به فارس، هر دو نفر از کوه‌گیلویه به اردوی اعلی آمدند و هر یک استدعای حکومت را به انفراد، داشتند و حسن خان، چون مزاج مبارک شاهی را از شاهقلی بیگ منحرف دید، در نیمه شبی به منزل او رفته، او را بکشت «۵» و روز دیگر مورد عنایت گردیده، حاکم کوه‌گیلویه به انفراد گردید و یعقوب خان به فراوانی ذخیره و استحکام قلعه استخر، مغرور گشته، به فراغ بال قرار گرفت و پادشاه جم‌جاه، مدتی تغافل از او فرمود و چون مدت پنج ماه گذشت، یعقوب خان را به خاطر رسید که میرزا خان بیگ شیرازی «۶» وزیر خود را به درگاه عالم‌پناه فرستاده، از شاه جم‌جاه درخواست عفو از گناه نماید و میرزا خان بیگ بعد از شرفیابی حضور مبارک مورد عنایت شده، خلعت‌های فاخر برای یعقوب خان گرفته، عود به قلعه استخر نمود.

و روز عید غدیر ماه ذی‌الحجه همین سال [۹۹۸]: یعقوب خان از قلعه به زیر آمده، وارد شیراز گردیده، مورد نوازش شده، سپاه فارس و ذو‌القدر در خانه او مجتمع گشتند «۷».

در روز نوزدهم همین ماه: مصطفی قلی بیگ کچل افشار که باعث فتنه و فساد یعقوب خان بود به قتل رسید «۸».

و در روز بیست و دویم همین ماه: یعقوب خان را به ورثه آقایان ذو‌القدر که به دست او کشته شده بودند، سپرده او را به قصاص بکشتند «۹». و ابو القاسم بیگ فارسی مدان و جماعتی که با او موافقت کرده بودند، هر یک به سیاست رسیدند و امت بیگ ذو

القدر، چون از کشتن یعقوب خان مطلع گشت، قلعه را مضبوط داشت و بنیاد خان «۱۰» والی فارس، مأمور به تسخیر قلعه

(۱). ر ک: همانجا، ج ۲، ص ۴۳۲، خلاصه التواریخ، ص ۷۰.

(۲). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۳۲، روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۵۸، نقاوه الاثار، ص ۳۵۱.

(۳). در نقاوه الاثار، ص ۳۵۱، اسامی بعضی از این اشخاص آمده است. و ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۷۱.

(۴). (بنیاد خان که در سلک یوزباشیان ذو القدر انتظام داشت). عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۳۲، روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۵۸.

(۵). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۳۳.

(۶). ر ک: همانجا، ج ۲، ص ۴۳۴، خلاصه التواریخ، ص ۷۹.

(۷). ر ک: همانجا، ج ۲، ص ۴۳۵، نقاوه الاثار، ص ۳۵۶، خلاصه التواریخ، ص ۸۰.

(۸). ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۸۰.

(۹). ر ک: همانجا، ج ۲، ص ۴۳۶، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۵۸. در نقاوه الاثار، ص ۳۶۰: تاریخ کشته شدن او را سال ۹۹۹

می‌داند. (روز سه‌شنبه ۲۳ شهر مذکور او را پاره پاره کرده گوشت او را جماعتی که از اقبای مقتولان او بودند تناول نمودند).

خلاصه التواریخ، ص ۸۰.

(۱۰). ر ک: نقاوه الاثار، ص ۳۶۱، خلاصه التواریخ، ص ۸۰ و ۸۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۳۵

استخر گردید و چون در پای قلعه فرود آمدند، چند نفری از درزهای آن کوه فلک شکوه که مستحفظی نداشت، بالا رفتند، چون اهل قلعه آنها را دیدند به گمان آنکه عموم سپاه وارد قلعه شده، مضطرب گشتند و قلعه را به دست دادند و بنیاد خان والی وارد قلعه شد [و] اموال یعقوب خان را تصرف نمود و چند روز دیگر، پادشاه جم‌جاه، به عنوان شکار به مرودشت تشریف برده، بر سر آن قلعه برفت، اولاً آب‌انبار چهل پایه را خراب کرده، دیوارهای آنرا شکستند و سنگ‌تراشان چندین راه برای آن قلعه بساختند و عود به شیراز فرمود. «۱»

و در دوازدهم ماه محرم سال ۹۹۹: موبک همایون به عزم عراق از شیراز جنت‌طراز، نهضت فرموده، در خارج شهر توقف نموده، روز بیست و نهم ماه محرم همین سال، حضرت پادشاه جم‌جاه، از خارج شیراز، اردو را گذاشته به ایلغار حرکت فرمود و با آنکه وقت زمستان بود، به دو روز و نیم که شبها را در منازل توقف می‌فرمود، از خارج شیراز، وارد دارالعباد یزد شدند «۲» و دوازده روز در یزد بر اریکه اقتدار نشست و در بلده یزد، نواب حاتم بیگ اردوبادی «۳» که نواده حضرت خاتم‌الحکما، خواجه نصیر الدین طوسی علیه‌الرحمه است و دوازده سال به وزارت کل ولایات کرمان، سرافراز و برقرار بود و در سلامت نفس و خوش ذاتی ممتاز افتاده، به استیفای دیوان اعلی مقرر گشت.

در نیمه ماه صفر همین سال [۹۹۹]: حضرت خاقان بی‌همال از شهر یزد بیرون آمده، روز بیست و یکم همین ماه، نزول اجلال به اصفهان فرمود «۴» و اردوی کیوان شکوه در ملازمت نواب اعتماد الدوله میرزا لطف‌الله شیرازی، از شیراز به اصفهان رسید و بعد از نظم آن ولایت، روانه دارالسلطنه قزوین گردیده روز هیجدهم ماه ربیع‌الاول همین سال [۹۹۹]: نزول اجلال به دارالسلطنه قزوین فرمود و بقیه این سنه پارس‌نیل را در قزوین توقف نمود.

صاحب کتاب خلاصه التواریخ، قاضی احمد منشی پسر شرف‌الدین حسین حسینی قمی نوشته است چون سنه پارس‌نیل این سال تمام شد، این جلد پنجم خلاصه التواریخ به انجام رسید، نود و سه سال تمام از سلطنت روزافزون سلاطین صفویه و دودمان مرتضویه، گذشته، سمت تحریر یافت. «۵»

عید نوروز سنه توشقان‌ئیل، در بیست و پنجم ماه جمادی الاخره این سال ۹۹۹: اتفاق افتاد و پادشاه کامگار، در دار السلطنه قزوین به عیش و عشرت گذرانید و چون خاطر انور از میرزا لطف الله اعتماد الدوله شیرازی، برای اعمال زشتی که از پسرش به جهل و غرور بروز می‌نمود، مکدر بود، او را از وزارت معزول فرموده «۶»، این منصب جلیل را به حاتم بیگ اردوبادی که به منصب استیفای دیوانی سرفراز بود، واگذار نموده، او را اعتماد الدوله گفتند «۷».

(۱). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۳۷.

(۲). ر ک: نقاوه الاثار، ص ۳۶۵، خلاصه التواریخ، ص ۸۴.

(۳). در خلاصه التواریخ: (جلالا حاتم بیگا که از اعیان خطه اردوباد است). ص ۸۴.

(۴). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۳۸. در نقاوه الاثار، ص ۳۶۷: تاریخ ورود به اصفهان را (اوائل زمستان سال ۹۹۹) آورده است.

(۵). ر ک: خلاصه التواریخ، ص ۸۶.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۵۸.

(۷). در عالم‌آرای عباسی، در ذکر وقایع سال ۱۰۰۰، (ج ۲، ص ۴۳۹) و خلاصه التواریخ، ص ۸۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۳۶

در زمستان این سنه [۹۹۹]: موبک والا بر جناح استعجال از قزوین به اصفهان و یزد آمده، به اصفهان بازنگشته تا آخر زمستان همین سنه عود به دار السلطنه قزوین فرمود.

عید نوروز سنه لوی‌ئیل در ششم ماه جمادی الاخره سال ۱۰۰۰: اتفاق افتاد و حضرت اشرف، لوازم عید را معمول فرمود.

و در همین سنه [۱۰۰۰]: که باز عبد المؤمن خان اوزبک در خراسان رایت جور و ستم افراخته بود، موبک فیروزی کوبک، از دار السلطنه قزوین نهضت فرموده، وارد چمن بسطام گردیدند «۱» که عبد المؤمن خان از نیشابور، رقعہ مختصری «۲» خدمت پادشاه جم‌جاه فرستاد که میانه پادشاهان همیشه یا جنگ است یا صلح اگر بر سر صلح شویم مملکت خراسان را که در تسخیر آن، زحمت کشیده‌ام، به من واگذار فرمائید و اگر جنگ را آماده‌اید ما هم ایستاده‌ایم که فتح و شکست از جانب خداست و حضرت شاه عباس بهادر خان، در کمال ادب در جواب نگاشت که ما به لطف ایزدی واثقیم و از مملکت موروثه نود ساله «۳» خود نخواهیم گذشت، اگر شما طالب صلح باشید، آب آمویه را سامان ایران و ماوراء النهر قرار داده، آسوده شوید «۴»، چون جواب به عبد المؤمن خان رسید و از شماره سپاه قزلباش مطلع گردید، رقعہ مختصری فرستاد که از قدیم گفته‌اند: «با آل علی هر که در افتاد بر افتاد» و من با شما در نمی‌آویزم تا آنکه شما بر سر من آئید و چون ضرورت داعی بود به جانب جام رفتیم اگر تشریف‌فرما شوید، مهمان پذیریم و پادشاه ظفرپناه چون به نزدیک مشهد مقدس رسیدند، معلوم شد که اوزبکان در حصار شهر نشسته و آذوقه و سیورسات فراوان جمع کرده‌اند، حضرت شاه عباس بعد از مشاورت، صلاح ندانست که یورش به جانب مشهد که آستانه مبارکه رضویه است اندازد و بی‌حرمتی واقع گردد به مضمون این مقال:

**قطعه:**

کردند معاملان افلاک هر کار به وقت خویش مرهون

تعجیل در آن مکن نیاردتا وعده سر از دریچه بیرون

چون وعده رهن منقضی گشت آن کار شود به صدق مقرون تسخیر مشهد مقدس را حواله به وقت دیگر فرمود و موبک والا از

خراسان به جانب عراق نهضت فرموده، وارد دار السلطنه قزوین گردید «۵» و حضرت اشرف پادشاه جم‌جاه، جریده و مختصر از قزوین وارد دار السلطنه اصفهان شده «۶»، زمستان را به خرمی گذرانید و چون نواب بنیاد خان والی مملکت فارس و آقایان ذو القدر فارس در یورش خراسان، سپاه فارس و ذو القدر به اندازه‌ای که فرمان همایون صادر شده بود به خراسان نرسانیده بودند، بنیاد خان را از ایالت معزول فرموده، آقایان مورد عتاب شدند «۷» و بعد از دو سه روز، بیست و پنج هزار تومان به عنوان

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۶۰، خلاصه التواریخ، ص ۸۸.

(۲). متن نامه و ترجمه آن در صفحه ۴۰۸ و حاشیه ۲ همان صفحه در نقاوه الاثار.

(۳). در عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۵۳: (ملک مورث صد ساله) و ر ک: نامه‌های عبد المومن (ص ۴۱۵) و جواب آن (ص ۴۱۷) و ص ۴۲۴ و ۴۲۵.

(۴). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۵۲.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۶۰، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۵۴.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۶۱، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۵۵.

(۷). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۵۸: (و حکومت فارس به حسین خان مصاحب قاجار نامزد شده بود...).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۳۷

جریمه بنیاد خان و آقایان متقبل گشتند که در عرض سه سال از ولایت فارس به دیوان اعلی رسانیدند و رتق و فتق ولایات فارس کما فی السابق بر بنیاد خان و آقایان ذو القدر برقرار گردید. «۱»

عید نوروز سنه ثیلان‌ئیل در شانزدهم جمادی الاخره سال ۱۰۰۱ اتفاق افتاد.

در همین سال [۱۰۰۱]: موکب والا برای تنبیه الوار لرستان حرکت نموده «۲»، آنها را تنبیهی کامل فرموده، عود به قزوین نمود «۳» و در همین سال نورمحمد خان «۴» والی اورگنج «۵» و حاجی محمد خان «۶» پادشاه خوارزم که هر دو از خیرخواهان دولت علیه صفویه و با یکدیگر پسر عم بودند و بواسطه افساد مردمان شرطلب، میانه آنها به مخالفت کشیده بود، نورمحمد خان پیش از نهضت موکب والا وارد قزوین شده بود در رکاب ظفر انتساب در سفر لرستان همراهی داشت و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم در زمان غیبت حضرت شاه عالم پناه آمده، در قزوین توقف نمود و بعد از ورود موکب والا، آن پادشاه جم‌جاه با آن دو نفر پادشاه خوارزم و اورگنج در یک مسند نشسته از یک سفره، طعام خورده، از یک جام می نوشیدند.

و در همین سال [۱۰۰۱]: مولانا جلال الدین «۷» که در علم نجوم سرآمد اهل زمان بود و در زایچه طالع این سال نوشته بود که در این سال در دار السلطنه قزوین مردی را از تخت سلطنت برداشته بر تخته مرده شویی اندازند و در بین، به عرض همایونی رسانیدند که درویش خسرو- نام قزوینی «۸» که از عقائد مسلمانی گذشته، جماعتی بر گرد او جمع شده، به طریقه الحاد و کفر می گذرانند، چون این مطلب را محقق داشتند، یوسف نام ترکش دوز «۹» که از اتباع درویش بود آورده، تاج شاهی را بر سرش گذاشته، او را سه روز بر تخت سلطنت نشانیدند و جمیع امرا و اعیان به او سر فرود می آوردند و احکام او را می نگاهشتند و حضرت شاه عباس بهادر خان با دو سه نفر از خواص خود به لباس فروتنی می گذرانید و بعضی از ظرفا به مولانا جلال الدین گفتند که فرمان شاهی صادر شده که در سه روز تمامت احکام یوسف ترکش دوز مجری است و شنیده‌ام که یوسف حکم کرده که باید یکروز پیشتر از قتل خود مولانا را بگویم به قتل رسانند و مولانا از این خبر وحشت کرده، سه چهار روز در جایهای بیغوله پنهان گردید و در روز سیم، یوسف ترکش دوز را از تخت به زیر آورده، او را بکشتند و ماصدق حکم نجومی را یافتند و بعد از

(۱). ر ک: همانجا.

(۲). در عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۶۹، در ضمن وقایع سال ۱۰۰۲.

(۳). ر ک: همانجا، ج ۲، ص ۴۷۳.

(۴). ر ک: همانجا، ج ۲، ص ۴۶۴.

(۵). در نقاوه الاثار، ص ۴۱۷: (اور گنجینه).

(۶). ر ک: نقاوه الاثار، ص ۵۳۵.

(۷). ر ک: همانجا، ج ۲، ص ۴۷۴، و نقاوه الاثار، ص ۴۹۲.

(۸). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۷۳.

(۹). (استاد یوسفی ترکش دوز). عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۷۴- حکیم رکنای کاشی درباره او گفته است:

شها توئی که در اسلام تیغ خون خوارت هزار ملحد چون (یوسفی) مسلمان کرد

جهانیان همه رفتند پیش او به سجودمی که حکم تو اش پادشاه ایران کرد (ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۷۵) در نقاوه الاثار،

ص ۵۱۷: (یوسفی خراسانی).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۳۸

مدتی چند نفر از اهل اصطهبانات فارس را که از زمره ملحدین بودند آوردند و به قتل رسانیدند. «۱»

در همین سال [۱۰۰۱]: برای نظم عربستان و شوشتر و کوه گیلویه، نواب حاتم بیک اعتماد الدوله و نواب فرهاد خان رکن الدوله از

طریق لرستان به شوشتر رفته، نظمی لایق داده، به کوه گیلویه آمدند و دست حسن خان افشار حاکم آن نواحی را کوتاه کرده، او را

مقید ساختند «۲» و حکومت کوه گیلویه و شولستان را به امیر خان افشار، حاکم کازرون عنایت نمودند و حکومت کازرون را به

اسمعیل خان افشار تفویض فرمود و وارد شیراز جنت طراز گردید و امورات ضروریه را رونقی تمام داده، یادگار علی سلطان که از

اعیان قزلباش و صوفیان صافی اعتقاد بود به حکومت و دارائی مملکت فارس سرافراز و برقرار گردید و محمد صالح بیک را به

وزارت و پیشکاری او مأمور فرمودند و خواجه محمد رضای قزوینی را که از اولاد عیید زاکان بود و در میانه قزلباش اعتباری تمام

داشت به نظارت مهمات مملکت فارس تعیین نمودند و خواجه مشار الیه در کاردانی در امورات ملکی، گوی سبقت را از همگان

ربوده بود و جواهر نظم را به الماس طبع سفته، اشعار آبدارش را زینت مجلس می نموده و این رباعی از اوست:

### رباعی:

از گرد رخت بنفشه را لب تر شد بر چهره، چلیپای خطت زیور شد

گویند که مهر تیره گردد ز کسوف خورشید من از کسوف روشن تر شد پس نواب اعتماد الدوله و فرهاد خان رکن الدوله از شیراز

به جانب پایه سریر سلطنت، نهضت فرمودند.

و عید نوروز سنه قوی ثیل روز هشتم ماه رجب سال ۱۰۰۳: اتفاق افتاد و معروض رأی جهان آرا گردید که عبد المؤمن خان پادشاه

اوزبک با سپاه ترکستان، قلعه اسفراین را محاصره کرده است و حضرت اشرف بعد از اطلاع بر واقعه، پیشخانه همایون را از دار

السلطنه قزوین بیرون زدند و روز دیگر با سپاه رکابی بسرعت تمام روانه خراسان گردید و در چمن بسطام «۳» سه روز توقف کرده،

نزدیک به بیست و یک هزار نفر سپاه مظفر در رکاب همایون به شماره درآمد و رقع به عبد المؤمن خان پادشاه نگاشتند «۴» که چند

مرتب آن خانزاده عالی تبار به اراده مملکت- گیری به صوب خراسان آمده و رعایای مسلمانان را پای مال سم ستوران کرده است،

چون موکب همایون ما متوجه خراسان می شود، آن پادشاه مقابله ناکرده، روی از جنگ تافته و عار فرار را بر خود گذاشته است و

در این سنه، شنیدم که آن پادشاه با سپاه اوزبک برای تسخیر اسفراین آمده‌اید، ما هم برای ملاقات بر جناح تعجیل تا چمن بسطام رسیده‌ایم، بر طریق جوانمردی ما را از ملاقات خود مأیوس نداشتی و ننگ فرار را بر خود نگذاشته، مردانه قدم در میدان رزم نهاده، ظفر و شکست را از حق تعالی دانسته باشی و نامه را به قطب الدین چگنی «۵» داده، روانه خدمت پادشاه ترکستان گردیدی و بعد از ورود و رسانیدن نامه پادشاه ظفرپناه «۶»، عبد المؤمن خان

(۱). رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۷۶ و ۵۰۱، و رک: نقاوه الاثار، ص ۵۲۲.

(۲). رک: نقاوه الاثار، ص ۴۸۶ و ۵۵۱.

(۳). رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۰۷، نقاوه الاثار، ص ۴۴۰، روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۸۷، عالم‌آرا، و روضه الصفا، این حادثه را در ضمن وقایع سال ۱۰۰۴، ضبط کرده‌اند.

(۴). رک: نقاوه الاثار، ص ۵۵۹.

(۵). رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۰۸: (قطب الدین آقا، از طایفه چگنی).

(۶). در متن: (پناه را).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۳۹

یقین دانست که این نامه اختراعی است و پادشاه عالم‌پناه، در دار السلطنه قزوین غنوده است و قطب الدین بیگانه را به دست اوزبکان داده، ره‌سپر آخرت گردید و عبد المؤمن خان سیصد نفر سوار برای تحقیق این مطلب روانه چمن بسطام نمود و چون اوزبکان نزدیک به اردوی اعلی شدند به دست جوانان قزلباش افتاده، بیشتر آنها را کشتند و پاره‌ای بازگشته، خبر ورود موبک همایون را به پادشاه ترکستان رسانیدند، محاصره قلعه اسفراین را گذاشته به صوب مشهد مقدس که در تصرف داشت روانه گردید و پادشاه جم‌جاه به چندین مصلحت‌اندیشی رفتن به مشهد مقدس را به وقت دیگر حواله فرمود و سپاه عراق را مرخص نمود و خود برای انتظام استرآباد، نهضت فرمود و چون عبد المؤمن خان از مرخصی سپاه عراق مطلع گردید، به سبزوار آمده، آن بلده طیبه را تسخیر کرده، زن و مرد و پیر و طفل سبزواری را بکشت «۱» و به تعجیل به جانب بلخ نهضت - فرمود.

در اواخر این سنه [۱۰۰۳]: حکمرانی و فرمانروائی مملکت فارس را به نواب الله ویردی خان قوللر آقاسی «۲»، غلام خاصه شریفه که به شجاعت و سخاوت ذاتی و رأی رزین و عقل دوربین، از تمامت امرا، ممتاز بود شفقت فرموده، او را با فرجمشیدی و شکوه اسکندری، روانه شیرازش فرمود «۳» و در نزدیکی عید نوروز سنه پیچین‌ئیل که در نوزدهم ماه رجب سال ۱۰۰۴:

اتفاق افتاد وارد شیراز جنت‌طراز گردید.

و در اوائل این سنه [۱۰۰۴]: حضرت کیوان رفعت پادشاه جم‌جاه، از قزوین، تشریف - فرمای گیلان شده، بعد از شکار و تفرج، عود به مقر سلطنت فرمود. «۴»

و در این سال [۱۰۰۴]: مفسدان طایفه افشار کوه گیلویه با امیر خان افشار «۵» حاکم آن ولایت بنای بددماغی را گذاشته، در بلده رامهرمز که از قصبات کوه گیلویه است، جمعیت نموده، ابو الفتح بیگ، نواده خلیل خان افشار حاکم سابق کوه گیلویه را به خانی برداشتند و مهدی قلی خان شاملو، از جانب حضرت پادشاه جم‌جاه برای تنبیه او مأمور گردید و چون به آن نواحی رسید در میانه رامهرمز و شوشتر میانه شاملو و افشار جنگ شده، شکست بر افشار افتاده، پناه به سید مبارک شوشتری بردند و اعراب شوشتر به امداد جماعت افشار برخاستند «۶» و کار را بر مهدی قلی خان شاملو، تنگ نمودند و چون این اخبار به پایه سریر اعلی رسید، حکومت کوه - گیلویه را ضمیمه ایالت نواب الله‌ویردی خان نموده، او را برای نظم آن نواحی مأمور فرمود و نواب الله‌ویردی خان، با سپاه فارس، از شولستان گذشته، جمعی از مفسدان افشار را به دست آورده، به قتل رسانید و آتشی در ایل خانکی «۷» کوه گیلویه

افروخت که خرمن عمر قایدان الوار را بسوخت و حکومت کوه گیلویه را به یکی از غلامان خاصه شریفه ارزانی داشته، عود به شیراز نمود.

(۱). رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۱۱، روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۹۳.

(۲). قوللر آقاسی به معنی مهتر غلامان، رئیس غلامان.

(۳). رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۱۵.

(۴). رک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۹۷، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۱۸.

(۵). رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۲۴: (در ذکر وقایع سال ۱۰۰۵).

(۶). در متن: (برخواستند).

(۷). در متن: (جاکی) با توجه به عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۲۵، که در آنجا آمده است: (قبائل سرکش خانگی و جوانگی و بندانی و غیره (را) به باد داد) تصحیح شد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۴۰

و عید نوروز سنه تخاقوی ئیل در روز غره ماه شعبان سال ۱۰۰۵: اتفاق افتاد و اعلیحضرت ظل الهی در دار السلطنه قزوین به لوازم عید اقدام فرمود.

در این سال [۱۰۰۵]: موکب فیروزی کوکب برای تنبیه شاهوردی خان والی لر - کوچک که در این زمان به لرستان شهرت یافته، از دار السلطنه قزوین نهضت فرمود «۱» و ایلچی روانه شیراز داشته که مؤتمن السلطان الله وردی خان قوللر آقاسی بیگلربیگی مملکت فارس در نواحی لرستان به اردوی اعلی ملحق گردد و برحسب فرمان الله وردی خان با سپاه فارس حاضر گردید و چون شاه وردی خان، از خوف فرار کرده، به قلعه‌ای که در اختیار رومیان بود، پناه برد، و الله وردی خان از عقب او تاخته، قلعه را به قهر و غلبه بگرفت، از شاه وردی خان، نقل شده که «۲» چون سواران فارس به جانب من آمدند چون خواستم آنها را به تفنگ بزنم هرچه سعی نمودم، آتش فتیله روشن نشد و چون روشن می‌شد نزدیک به کاسه تفنگ که می‌رسید، خاموش می‌شد، ناچار تفنگ را انداختم و چون دست به کمان و تیر بردم، زه کمان گسیخت، دانستم، بخت خوابیده و نکبت برخاسته «۳» است، فریاد کردم که کسی جنگ نکند و خود از برج قلعه بیرون آمده، خدمت الله وردی خان رسیدم القصه نواب خانی عیال شاه وردی خان را به احترام تمام به محرمان خود سپرده، او را با کمال عزت به پایه سریر معدلت مسیر رسانیده، او را به فرمان شاهی کشتند «۴» و موکب والا بعد از انتظام لرستان از بلده خرم آباد که قصبه لرستان است، نهضت فرموده به خرمی وارد دار السلطنه قزوین گردید.

هم در این سال [۱۰۰۵]: اعلیحضرت شاهی از قزوین تشریف فرمای اصفهان شد و رأی عالم آرا بر آن قرار گرفت که اصفهان را مقر سلطنت و دولت گرداند و زمستان را در اصفهان قشلاق فرمود «۵».

عید نوروز سنه ایت ئیل در روز سیزدهم ماه شعبان سال ۱۰۰۶: اتفاق افتاد و پادشاه جم‌جاه در دار السلطنه اصفهان به عیش و کامرانی گذرانید و بنای طرح عمارات عالیه که شایسته سلطنت و دولت است فرمود و مهندسان و معماران را از ممالک محروسه، طلب داشته، مشغول عمل گردیدند. «۶»

و در همین سال [۱۰۰۶]: اعلیحضرت شاه عباس برای تسخیر مملکت خراسان تمامت سپاه ممالک محروسه را احضار فرموده که در چمن بسطام به موکب فیروزی کوکب ملحق شوند و نواب مؤتمن الدوله الله وردی خان و گنج علی خان با لشکر فارس و کرمان از راه طیس به خراسان روند و حضرت اشرف در چمن بسطام نزول اجلال فرمود «۷» و سان «۸» سپاه منصور، زیاده



- (۱). در عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۳۷، در ذکر وقایع سال ۱۰۰۶.
- (۲). رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۳۹.
- (۳). در متن: (برخواسته).
- (۴). رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۴۰، روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۰۴.
- (۵). رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۴۴.
- (۶). رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۴۴، روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۲۳.
- (۷). رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۴۶، روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۲۳.
- (۸). در متن: (سون).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۴۱

از سی هزار سپاهی به نظر انور رسید و هنوز الله‌ویردی خان و گنج علی خان با سپاه فارس و کرمان نرسیده بودند و موکب والا و اردوی اعلی از بسطام کوچ نموده، چون نزدیک به شهر نیشابور رسید، لشکر اوزبک که نیشابور را در تحت تملک داشتند، از ملک چندین ساله دل کنده، با عیال و اطفال راه خود را گرفتند و نواب فرهاد خان از پیش حرکت نمود و چون نزدیکی شهر مشهد مقدس رسید، خبر آوردند که عبد المؤمن خان «۱» پادشاه ترکستان که سالها خراسان را به غصب «۲» متصرف بود، بدرود زندگانی نموده است «۳» و فرهاد خان، بی‌جنگ و جدال، سپاه اوزبک را که شهر مشهد را متصرف بودند اذن بیرون رفتن و از پی کار خود شدن فرمود و شهر مشهد را به حیظه تصرف در آورد و حضرت اقدس همایونی از نیشابور وارد شهر طوس گردیده، احرام طواف مرقد مطهر حضرت امام هشتم را بسته، روز دیگر حرکت فرمود و چون گنبد منور ظاهر گردید، حضرت ظل‌اللهی پیاده شده «۴»، پیشانی مسکنت را بر خاک نیاز، سوده اشک شادمانی از دیده باریده، پا را برهنه فرمود و با عالمی اخلاص و نیازمندی برهنه پا و گشاده- پیشانی، طی مسافت را فرمود و تمامت امرا و سپاهیان بر این آیین، قدم در راه گذاشته، وارد شهر مشهد مقدس گردیده، روی نیاز و جبهه اخلاص را بر عتبه علویه علیه گذاشتند و به لوازم زیارت پرداختند و آستانه مقدس رضویه را بی‌سامان و از قندیلهای طلا و نقره و زیور خالی دیدند و در همان روز، رکن الدوله فرهاد خان را برای تسخیر شهر هرات، روانه فرمودند و موکب همایون سه روز «۵» در مشهد مقدس توقف فرمود، پس به جانب هرات نهضت نموده، که محمود- بیک شاملو از سفر هند مراجعت نموده، از هرات گذشته بود، شرف‌اندوز حضور مبارک گردید و کیفیت حالیه شهر هرات را به عرض رسانید که دین محمد خان اوزبک که از جانب عبد المؤمن- خان والی هرات بود، دل در سلطنت تمامی خراسان بسته و دوازده هزار نفر اوزبک و سه هزار نفر از هزاره، جمعیت کرده و منتظر ورود فرهاد خان است که اگر بعد از جنگ شکست یابد، سه هزار نفر در قلعه هرات گذاشته، خود به ماوراء النهر رفته، لشکری به مدد خود بیاورد و تمامت خراسان را تصرف نماید و رأی پادشاه بر آن قرار گرفت که فرهاد خان را بازخواست، آوازه اندازد که خبر اغتشاش عراق به سمع همایونی رسید و اردوی اعلی از خراسان گذشته و کسی نزد الله‌وردی خان و گنج علی خان که از راه طبس آمده بودند، فرستادند که آنچه سوار جریده فارس و افشار کرمانی دارید، ایلغار کرده، که در غوریان به موکب والا ملحق شوند و باقی اردو را به جا گذارید و الله‌وردی خان و گنج علی خان، ایلغار نموده، در نزدیکی هرات به اردوی اعلی ملحق شدند و دین محمد خان به اطمینان خاطر، از بازگشتن موکب والا به عراق از شهر هرات، بیرون آمده، در چهار فرسخی به اردوی اعلی رسیده، جنگ در انداخت و نواب فرهاد خان یا به عمد یا به اضطرار، شکست یافته فرار نمود و اعلیحضرت اشرف او را ملاحظه می‌فرمود و با آنکه در آن جنگ زخم‌دار شده بود، در میانه قلباش تهمت زده فرار از جنگ گشته، غبار عار فرار، بر

- (۱). در متن: (عبد المؤمن خان و).  
 (۲). در متن: (قصب).  
 (۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۱۰، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۵۶، نقاوه الاثار، ص ۵۸۸.  
 (۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۱۱، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۷۸، در ضمن وقایع سال ۱۰۰۷.  
 (۵). (و قریب یکماه در آن خطه جنت نشان توقف فرمود). عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۷۸، در روضه الصفا: (خود بعد از سه روز حکم به حرکت سپاه داد) ج ۸، ص ۳۱۲.  
 فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۴۲  
 چهره روزگار او نشست و اللهوردی خان بر سپاه اوزبک حمله آورده، آنها را شکست داده، روی به انهزام نمودند و فتح و فیروزی و نصرت، عاید سپاه قزلباش گردید و لشکر اوزبک به شهر هرات رفته، هر کسی دست عیال خود را گرفته، از شهر هرات بیرون رفتند و به جانب ماوراء النهر شتافتند و دین محمد خان که در میدان رزم، زخمی برداشته بود، در میانه راه وفات یافت.  
 و چون نواب فرهاد خان همیشه خدمت اعلیحضرت همایونی، عرض می نمود آرزو دارم که در حضور مبارک با دشمن روبرو شوم، یا او را بکشم یا کشته شوم و جان خود را نثار موکب والا- کنم. چون کوکب بختش نامساعد گشت [و] در حضور اعلیحضرت شاهی فرار نمود، و چند مدتی بود که آن اعلیحضرت گمان غدیری از او داشتند و بعضی از نشانه‌های غدر ملاحظه می فرمودند [و] روی هم رفته اسباب نکبت او فراهم بود، پس فرمان قدر توأمان قتل او، صادر گردید «۱» و اللهوردی خان بیگلریگی مملکت فارس به منزل او رفت و خنجر را از کمر کشید و فرهاد خان به ترکی گفت بیله می اولدی «۲»، یعنی کار ما چنین شد و به همان خنجر کارش را ساخته، سر او را در شهر برده، در محلات هرات گردانیدند. «۳»  
 و بعد از انتظام خطه هرات، موکب والا وارد شهر مشهد مقدس گشته، در تعمیر بنا و ساختن قندیل‌های نقره و طلا و شمعدانهای مرصع و فروش و اوانی آن آستانه مقدسه، در کمال اهتمام کوشیدند «۴» و بعد از فراغت از نظم شهر مشهد مقدس و آستانه مطهره، به عزم استرآباد موکب همایون نهضت فرموده، بعد از ورود به خطه استرآباد و نظم ایلات آن سامان، به جانب مازندران تشریف فرما گردید و الوندیو «۵» و سایر دیوساران مازندران که دم از خودسری و هواپرستی می زدند، چون خود را اسیر پنجه تقدیر، دیدند، دل از مقر تمکن خود کنده، به واسطه شفاعت امرا به پایه سریر اعلی مشرف شدند و الوندیو با عیال و اطفال از مازندران روانه شیراز جنت طراز گردید و سیورغال و تیول برای معیشت او معین فرموده، شیراز را وطن خود قرار داد و موکب والا- از مازندران و شهر طهران و قزوین گذشته در دار السلطنه اصفهان نزول اجلال فرمود و زمستان را به انجام رسانید.  
 و عید نوروز سنه تنگوزئیل در روز بیست و سیم ماه شعبان سال ۱۰۰۷: اتفاق افتاد.  
 و در همین سال [۱۰۰۷]: موکب والا، از اصفهان به مشهد مقدس رفته، زمستان را به پایان رسانید «۶».  
 و هم در این سال [۱۰۰۷]: قدوه زمره علویه و اسوه عترت نبویه، ناصب رایات ملت بیضا، ناصر شریعت غرا، سید ماجد بن سید هاشم جد حفصی بحرانی که از طفولیت از حلیه بصر عاری و به زیور بصیرت آراسته بود، تشریف فرمای شیراز گردید.

- (۱). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۷۴ و ۵۷۵، روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، نقاوه الاثار، ص ۶۱۰.  
 (۲). در متن: (سلمی اولدی) مطابق آنچه در عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۷۵ آمده است تصحیح شد.  
 (۳). ر ک: نقاوه الاثار، ص ۶۱۱.  
 (۴). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۷۸.  
 (۵). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۸۵، روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۲۲.

(۶). رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۸۶، روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۲۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۴۳

در کتابها نوشته‌اند، جناب مولانا محسن کاشانی «۱»، چون خواست به شیراز آید و تحصیل علوم دینی نماید، از دیوان منسوب به سوی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) تفأل نمود، این ابیات در بدایت صفحه بیافت: (عربی):

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی فسافر ففی الاسفار خمس فوائد

تفرج هم و اکتساب معیشه و علم و آداب و صحبه ماجد پس به شیراز آمده، در خدمت آن علامه زمان تحصیل مراتب علم حدیث و فقه نموده، سرآمد علمای زمان گردید.

و عید نوروز سنه سیچقان نیل در پنجم رمضان سال ۱۰۰۸: اتفاق افتاد و موکب شاه عباس از مشهد مقدس به خطه هرات نزول نمود «۲» و چون به مسامع عز و جلال رسانیدند که نور محمد خان والی مرو شاهبجان که در حدود سال ۱۰۰۴، از خطه مرو فرار کرده، پناه به دولت علیه ایران برده، مورد عنایت گردیده، حمایت یافته، دوباره بر ایالت خطه برقرار گردیده بود، سر از چنبر اطاعت پیچیده، دست ستم‌پردازی بر رعایای خراسان دراز داشته است، اعلیحضرت شاه عباس از هرات به صوب مرو ایلغار فرمود و در خارج شهر مرو نزول اجلال نمود و نور محمد خان دروازه‌های «۳» شهر را بسته، پنهان از اعیان مروی، عریضه «۴» بر سبیل تضرع خدمت اعلیحضرت اقدس فرستاد که جماعت سپاه و رعیت چون بر مذهب اهل سنت و جماعتند، از سطوت قزلباش خائف و اندیشه‌ناکند، چنانکه امان‌نامه‌ای از مصدر جلال شرف صدور یابد که به عواطف خسروانه، امیدوار گردند، این بنده قدیمی بر طریقه عبودیت با اعیان ولایت شرف‌اندوز حضور مبارک خواهیم شد و پادشاه دین‌پناه بر طبق استدعای نور محمد خان والی، امان‌نامه را انفاذ فرمود و نور محمد خان از شهر درآمده، به پایه سریر معدلت مسیر مشرف گردید «۵» و اهل شهر از قتل و غارت ایمن گشتند و نواب نور محمد خان در اردو اقامت نمود [و] او را به رکن الدوله و الله‌وردی خان بیگلربیگی مملکت فارس سپردند و او را مأمور به توقف دارالملک شیراز نمودند «۶» و برای مخارج یومیه او از قرار روزی یک تومان تبریزی مقرر داشتند و بعد از ورود به شیراز جنت‌طراز تا اوائل سال ۱۰۲۰ در نهایت آسایش زندگانی نموده به روضه رضوان خرامید.

و چون پادشاه سکندرجاه، رایت صفوی آیت را به صوب دار السلطنه اصفهان برافراخت و بقیه سال را به عیش و عشرت گذرانید، عید نوروز سنه اودئیل، در روز شانزدهم ماه مبارک سال ۱۰۰۹ اتفاق افتاد و پادشاه دین‌پناه به لوازم نوروزی پرداخت.

و در همین سال [۱۰۰۹]: بنا بر نذر و عهدی که برای تسخیر مملکت خراسان، میانه

(۱). معروف به ملا محسن فیض کاشانی از اجله علمای امامیه قرن ۱۱ هجری و عهد شاه عباس است که در فقه و حدیث و تفسیر و حکمت و ادب و علوم عقلی و نقلی متبحر بود، او در قم اقامت داشت و با دختر ملاصدر از دواج کرده بود بیش از ۱۲۰ اثر به او منسوب است و در ۱۰۹۱ در کاشان درگذشت و در همانجا مدفون گشت.

(۲). رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۹۰، روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۲۶.

(۳). در متن: (دروازه‌های).

(۴). رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۹۰.

(۵). رک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۲۷، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۹۱.

(۶). رک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۲۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۴۴

خود و خدای تعالی بسته بود، به همت شاهانه، پیاده «۱»، راه دراز را از دار السلطنه اصفهان تا شهر مشهد مقدس پیموده، بر احدی

تکلیف پیاده‌روی نفرمود جز محمد زمان سلطان بایندری ترکمان و مهتر سلمان دنبلی رکابدارباشی و میرزا هدایت الله اصفهانی نواده نجم ثانی «۲» که موافقت کرده، اعلیحضرت شاهنشاهی را پیاده همراهی نمودند و مقرر داشتند که این سه نفر طنابی را که درازی آن پنجاه ذرع شرعی «۳» باشد، با خود داشته، از دروازه شهر اصفهان تا دروازه مشهد مقدس را پیموده، مولانا جلال الدین منجم‌باشی یزدی، شماره آنرا ثبت نماید و اردوی شاهی به قانون متعارفه، منزل به منزل، کوچ بر کوچ با توب و تیب «۴»، نهضت نمودند و بیست و هشت روز، پادشاه دین‌پناه، از اصفهان، پیاده، وارد مشهد مقدس گردید و مولانا جلال الدین [را] بعد از رجوع به دفتر شماره طناب پنجاه ذرع، معلوم شد که از اصفهان تا مشهد مقدس یکصد و نود و نه- فرسخ شرعی است و آن شاه دین‌پناه، تمامی ماه رجب و شعبان و رمضان را در بارگاه عرش اشتباه، به طاعت و عبادت گذرانید و زمستان را در شهر مشهد مقدس به پایان رسانید، (و در تاریخ این سفر گفته‌اند):

گفتا پیاده کردم هفتاد حج اکبر

و عید نوروز سنه پارس‌ئیل در روز بیست و هفتم ماه مبارک رمضان سال ۱۰۱۰: اتفاق افتاد و پادشاه جم‌جاه برای تسخیر بلخ از شهر مشهد مقدس نهضت فرمود و سیصد عرابه توپ و دو هزار نفر توپچی و ده هزار نفر تفنگچی پیاده و چهل هزار سوار، غیر از نوکر و خدمتکار و اردوبازار، در ظل رایت ظفر آیت، در رکاب مستطاب حرکت نمودند و برای گرمی هوا و کمی آب، روزی زیاده از دو فرسخ نرفتند و بر این منوال در نزدیکی شهر بلخ نزول اجلال گردید و اردوی باقی خان اوزبک والی بلخ از شهر درآمده، خیمه و خرگاه برافراخت و در مقابل اردوی کیوان شکوه که رودخانه فاصله بود، توقف نمود.

در اوائل این سال [۱۰۱۰]: رکن الدوله، الله‌وردی خان، جزیره بحرین را به تصرف آورد «۵» و چون در سال ۸۹۰ توران شاه پسر سنقر شاه «۶»، والی جزیره هرمز «۷»، جزیره بحرین را گرفته، ضمیمه سواحل فارس که در تحت اقتدار او بود نمود و در زمان حکومت سنقر شاه پسر توران شاه در سال ۹۰۰ و چیزی «۸» جماعت پرتگال از فرنگستان آمده، والی هرمز را فریفته، در جزیره هرمز، خانه ساخته، بنای تجارت را گذاشته و به تدریج ازدحام و جمعیت نموده، شوکتی پیدا کردند و در هرمز لوای اقتدار افراختند و قوت و شوکت والی هرمز را شکستند و در ولایت بحرین که ضمیمه ولایت هرمز بود، خانه ساختند و والی آن را بیکار داشتند. و چون فرخ شاه «۹» والی هرمز

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۲۹، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۰، ۶۱۱.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۲۹.

(۳). طنابی بدست گیرند و دوازده هزار زرع را که یک فرسخ شرعی است پیمایند). روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۲۹.

(۴). (با توب و تیب و فر و زیب همی رفتند). روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۲۹.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۳۳، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۴.

(۶). در عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۴: (سلغر شاه)، ولی در روضه الصفا: (سنقر شاه).

(۷). در متن: (هرموز).

(۸). (سال ۹۱۲ که سی و یکسال از ظهور خاقان گذشته بود ...) عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۴. ولی در روضه الصفا ج ۸، ص

۳۳۳: (نهضت و کسری بود). (متن از روضه الصفا ماخوذ است).

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۳۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۴۵

که جز نامی بر او نمانده بود وفات یافت و نوبت ولایت اسمی به فرزند او فیروز شاه رسید رکن الدین مسعود برادر وزیر فیروز شاه که اسم حکومت بحرین با او بود و رسم با جماعت پرتگال و رکن الدین مسعود چون در اصل از اهل بلده فال «۱» بود و نسبت خویشی با خواجه معین الدین والی فال داشت، شکایت آن پرتگالان را به او نوشت و درخواست نمود که از الله‌وردی خان بیگلربیگی فارس، استمدادی کند و تسخیر جزیره بحرین را بر او آسان شمارد و بیگلربیگی بعد از اطلاع، اذن داده، خواجه معین الدین فالی با لشکر بیخه فال و اسیر و علاء مرو دشت «۲» که مردمانی شجاع و متهور و در تفنگ‌اندازی، مشهورند بر کشتیهای کوچک و بزرگ نشسته به آسانی فتح جزیره بحرین را نموده، دست جماعت پرتگال را کوتاه داشتند و در وقت جنگ، زخمی به خواجه معین الدین فالی رسید که بعد از فتح وفات یافت «۳» و جزیره بحرین در تحت اقتدار الله‌وردی خان، بیگلربیگی مملکت فارس درآمد و چون والیان لارستان از ابتدای طلوع دولت علیه صفویه در تحت اطاعت و انقیاد درآمدند و به لقب امیر دیوانی سرافراز بودند و در لارستان، لوای اقتدار داشتند و در زمان سلطنت شاه سلطان محمد صفوی، نور الدهر خان پسر ابراهیم خان، پسر انوشیروان مشهور به شاه عادل، حاکم لارستان بود و در آغاز سلطنت اعلیحضرت شاه عباس بهادر خان چون وفات یافت، میرزا علاء الملک پسر نور الدهر خان به جای پدر نشست و به ابراهیم خان ثانی «۴» مشهور گشت و استقلالی تمام یافت و تمکینی به اوامر و نواهی نواب بیگلربیگی نداشت و او را مردی زرگر می‌پنداشت «۵»، در همین سال [۱۰۱۰]: الله‌وردی خان با سپاه فارس به لارستان رفته و ابراهیم خان چون خود را مرد میدان ندیده و در قلعه لار که بر فراز کوهی مشرف بر شهر لار است متحصن گشت و قاضی ابو القاسم لاری «۶» از ابراهیم خان تخلف نموده، خدمت الله‌وردی خان رسیده، مورد عنایت شده و حکومت لارستان را به او شفقت نمود و چون ابراهیم خان کار را بر خود سخت دید، از آن قلعه درآمد به قلعه دیگری که بر فراز کوهی مشرف بر شهر لار است پناه برد «۷» و عاقبت امان خواسته، از قلعه به زیر آمد، او را به احترام نگاه داشته در همین سال [۱۰۱۰]: با اردوی فارس در خدمت الله‌وردی خان، از راه کرمان عازم سفر خراسان گشته، در وقتی که موکب همایونی در نزدیکی شهر بلخ نزول اجلال داشت وارد اردوی اعلی شدند و بعد از چند روز ابراهیم خان لاری به مرض اسهال که در اردو شایع بود، وفات یافت و مضمون کریمه و ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ «۸» را دریافت و مدت سی و پنج سال از عمرش گذشته بود و این بیت از ابراهیم خان نوشته شد:

### بیت:

ما پی تحصیل یار و یار در دل بوده است حاصل تحصیل ما، تحصیل حاصل بوده است «۹»

(۱). (چون اعیان فال و اسیر را با وی نسبتی بود). روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۳۳.

(۲). بلوک علاء مرو دشت از گرمسیرات فارس جنوبی شیراز ... همین کتاب بخش دوم، بلوکات فارس.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۳۳، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۵.

(۴). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۶، روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۳۴.

(۵). در متن: (و).

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۳۴، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۷.

(۷). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۷، روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۳۴.

(۸). آیه ۳۴، سوره لقمان.

(۹). بیت از روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۳۴، نقل شده است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۴۶

و در تواریخ نگاشته‌اند «۱» که ابراهیم خان از نسل گرگین میلاد بود که یکی از پهلوانان شاهنشاه کیخسرو است. زمانی که به حکومت لارستان سرافراز گردید، ساعتی سعد را برای ورود خود به شهر لار از منجم خواست، به او نگاشت که هفت سال چون بگذرد ساعتی آید که چون در آن ساعت داخل شهر لار شوی چندین هزار سال حکومت و فرمانروائی لارستان در خانواده تو بماند و گرگین میلاد در خارج شهر لار، چادر زده، مدت منجم را تأمل داشته، بر سر ساعت وارد گردید و باز نوشته‌اند: از جمله چیزهایی که از ابراهیم خان به دست الله وردی خان افتاد، تاجی بود که کیخسرو شاهنشاه به گرگین میلاد داده بود و در خانواده او باقی بود و چون ایالت به هر یک از نواده او می‌رسید این تاج را تا چندی بر سر می‌گذاشت و آنرا از طلا ساخته، به در و یاقوت مرصع داشته، به تاج کیخسروی شهرت داشت «۲».

و لار در اصل لاد بود چنانکه این شعر به حکیم فردوسی نسبت دهند «۳».

صفاهان به گودرز کشواد داد به گرگین میلاد هم لاد داد «۴» و چون نام پسر گرگین هم لاد بود، دال را تبدیل به راء کرده آن شهر را لار گفتند «۵» و اول کسی که از ملوک گرگین به شرف اسلام رسید ملک ایرج است که در زمان خلافت عمر عبد العزیز، مسلمان شد و به لقب جلال الدین سرافراز گردید، القصه چون الله وردی خان با سپاه فارس و کرمان در نزدیکی بلخ وارد اردوی اعلی شدند به ملاحظه بسیاری ناخوشی، در اردو، صلاح را در جنگ ندیده، به عزم هرات موکب والا نهضت نمود و چون ملاحظه مردمان اردو نمودند، معلوم شد که ثلث تمام یا ناخوشند یا وفات یافته‌اند و میرزا بیگ منشی جنابذی در کتاب تاریخ روضه الصفیة نگاشته است که سبب شیوع ناخوشی در اردوی شاهی آن بود که سپاه موافق و مخالف در کنار یک نهر، سه چهار فرسخ منزل داشتند و اوزبکان که در مبادی نهر بودند، لاشه مردار و پلیدیهای اردوی خود را در جوالها کرده، میخها در کنار نهر کوبیده، جوالها را به میخها بسته که آب نهر به آن پلیدیها، آلوده می‌شد و اردوی شاهی را چون خبری از این معامله نبود از آب همین نهر گذران می‌نمودند و روز بروز بر ناخوشی اهل اردو می‌افزود و بیشتر مرض آنها اسهال بود، چنانکه بیچاره، ابراهیم خان لاری به همین مرض در گذشت «۶».

و چون موکب والا، از آب خطب «۷» که رودخانه بلخ است، گذشت، جماعت اوزبک جسارت نموده، از کمینگاه درآمده، شکست یافتند و شش هزار نفر از آنها به نظر انور همایونی رسانیده، موکب والا از هرات و مشهد مقدس گذشته، به دار السلطنه اصفهان، نزول اجلال فرموده، بقیه زمستان را به پایان رسانید.

(۱). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۸.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۳۴، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۸.

(۳). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۸.

(۴). این بیت در نسخ معتبر شاهنامه نیامده و ولف نیز از (لاد) یا (لار) در فرهنگ لغات خود یاد نکرده است. اما (مورخان بنای آن را به گرگین میلاد یا به بلاش پسر فیروز نسبت می‌دهند). فرهنگ معین، ص ۱۷۷۵، ج ۶.

(۵). وجه تسمیه عامیانه است.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۴۰، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۳۰.

(۷). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۲۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۴۷

و عید نوروز سنه توشقان‌نیل سال ۱۰۱۱: در روز بیست و هشتم ماه شوال اتفاق افتاد و اعلیحضرت شاهنشاه جهان‌پناه، به عیش و عشرت گذرانیده، چون مملکت خراسان را از خار و خس بیگانه پیراسته فرمود، در فکر تسخیر مملکت آذربایجان که ملک

موروث او بود، افتاد و اتمام عمارات جدید دار السلطنه اصفهان را در کف کفایت الله‌وردی خان، بیگلریگی مملکت فارس گذاشت و با نیتی صاف بر وجه اختصار از اصفهان به صوب مشهد مقدس شتافت «۱» و استمداد همت را از آستانه مبارک رضویه «۲» علی صاحبها الف ثناء و تحیه، خواسته، رخصت تسخیر آذربایجان را یافته، عود به اصفهان فرمود و نیت خود را به هیچ آفریده‌ای اظهار نداشت و به احضار سپاه نصرت شعار ممالک محروسه فرمان داد و آوازه سفر مازندران را در انداخت.

و در هفتم ماه ربیع دوم همین سال [۱۰۱۱]: از اصفهان نزول اجلال به دار السلطنه قزوین فرموده، حقیقت نیت شاهنشاهی بر امرای معلوم گردید و به شش روزه، تشریف‌فرمای دار السلطنه تبریز شد «۳» و اهل شهر آن روز را به عیش و شادمانی گذرانیدند و مستحفظین قلعه جدید رومیان که او را ینگی قلعه می‌گفتند، سراسیمه گشته، درب قلعه را بستند و در پس دیوارها نشستند.

شاهنشاه دین‌پناه، شهر تبریز را که مدتها در تصرف رومیان بود، خراب و ویران ملاحظه فرمود و علی پاشا «۴» والی تبریز که برای نظم مهام از تبریز دور افتاده بود، اطلاع بر واقعه یافته با سپاه رومی و آذربایجان به جانب شهر تبریز شتافت و اعلی حضرت شاهنشاهی از تبریز به استقبال او آمده، بعد از تلاقی، شکست فاحش بر رومیان افتاد و علی پاشا، اسیر کمند تقدیر گشت «۵» و چون او را به حضور حضرت شهریار رسانی‌دند و جز کشته شدن، امیدی بر خود نداشت مورد عنایت گردید و رسم آن پادشاه دین‌پناه چنین بود که اگر امیری از دشمن گرفتار گردد «۶» او را مورد عنایت فرماید و علی پاشا بعد از آسایش در فکر فرزند دل‌بند خود که چهره‌ای چون دیبا و موئی زیبا داشت و عمرش از پانزده نگذشته بود، افتاده، بنای بیقراری را گذاشت که ناگاه چشمش به آن فرزند که اسیر شده بود، افتاد و بی‌اختیار فریادکنان به گریه درآمد و به حکم شاهی آن پسر را چون پدر از قید رها‌نیده، به احترام گذرانیده موبک والا عود به شهر تبریز فرمود «۷» و چون مستحفظین ینگی قلعه، از شکست سپاه و گرفتاری علی پاشا، مطلع شدند، قلعه را گذاشته، از پی کار خود رفتند و اموال علی پاشا که در قلعه بود، تمامی را به او عنایت نمودند و او را در مجلس خاص، ندیم فرمودند، پس به فرمان شاهنشاه جهان تمامت سپاه، در چند روز آن

(۱). در حاشیه همین مطلب آمده است:

(این قطعه از حضرت شاه عباس ماضی جنت‌مکان است:

کلبه‌ای را که من شدم بانی مقصدم تکیه سبحان علی است

(خانه دلگشا) شدش تاریخ‌چونکه از کلب آستان علی است برای تاریخ عمارتی فرموده).

(۲). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۳۶.

(۳). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۳۸، در روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۴۶، در ذکر وقایع سال ۱۰۱۲.

(۴). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۴۰، روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۴۷.

(۵). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۴۹، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۴۱.

(۶). در متن: (گرد).

(۷). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۴۱، روضه‌الصفاء، ج ۲، ص ۳۴۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۴۸

قلعه را خراب نمودند.

در میانه خبر رسید که سلطان محمد خان پسر سلطان مراد خان قیصر روم زندگانی را بدرود نمود و خلف الصدقش، اعلیحضرت سلطان احمد خان که جوانی شانزده ساله بود به جای پدر بر تخت سلطنت ممالک روم قرار گرفت «۱» و این خبر باعث قوت خیال شاهنشاهی شده، موبک همایون برای تسخیر نخجوان و ایروان، نهضت فرموده از نخجوان گذشت و تمامت اهل جلفا که ارمنی

مذهب بودند کوچانیده، روانه اصفهان داشت «۲» که در کنار زاینده‌رود، زمین وسیعی به آنها داده که هر یک به اندازه رتبه خود خانه ساخته، متوطن گردند و بعد از اتمام این محل را نیز جلغا گویند، پس اردوی اعلی وارد خطه ایروان گردیده، شهر و دو قلعه که متصل به شهر بود، محاصره فرمود و شریف پاشا «۳» با توپخانه و سپاه رومی متحصن گشتند و حضرت شهریار همت را بر گشودن قلعه گماشت و تمامی زمستانرا با سپاه فراوان در خارج شهر ایروان توقف فرمود.

و عید نوروز سنه لوی‌ئیل در روز نوزدهم ماه شوال سال ۱۰۱۲: اتفاق افتاد و پادشاه کامکار به عیش و عشرت مشغول گشت و الکسندر خان والی گرجستان به پایه سریر اعلی آمده، دو طبق طلای مسکوک بنام نامی اعلیحضرت شاهنشاه آورده، از حضور مبارک گذرانیده، مورد عنایت شاهانه گردید «۴» و چون در اوائل سال گذشته، آقایان بغداد و اوزن احمد که به وفور عقل ممتاز بود، سر از اطاعت والی بغداد کشیده، رقم حکومت عراق عرب و بغداد را به نام خود کرده، عریضه به پایه سریر معدلت مسیر شاهنشاهی فرستاده بود که اگر سرداری از جانب سنی الجوانب شاهی به این نواحی آید، بی کلفت خاطر در اطاعت او شویم و اعلیحضرت شاهنشاهی، الله‌وردی خان، بیگلربیگی فارس را مأمور فرمود که با سپاه فارس از راه شولستان و بهبهان و خوزستان به بغداد رفته، اگر اوزن احمد در آنچه «۵» معروض داشته، صادق است، دارالسلام بغداد را متصرف شود و چون نواب بیگلربیگی نزدیک بغداد رسید، اوزن احمد از عریضه خود انکار نمود و دروازه‌های «۶» شهر بغداد را بسته، متحصن گردید و نواب بیگلربیگی شهر را محاصره نمود «۷» که از جانب شهریار چاپاری وارد گشت که چون در تسخیر نواحی آذربایجان عازم گشته‌ایم، اگر اوزن احمد در بغداد متحصن شود، متعرض او نشده بر جناح استعجال روانه آذربایجان شود و بیگلربیگی فارس شهر بغداد را گذاشته، با سپاه فارس و خوزستان و لرستان روانه ایروان گردید. «۸»

و در روز عاشورای محرم سال ۱۰۱۳: شریف پاشا والی ایروان و نخجوان و شیروان و ارمنستان، با سپاه رومی که در قلعه‌های ایروان متحصن بودند و مدتی پای مردانگی در محافظت

(۱). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۵۳، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۴۶.

(۲). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۶۸.

(۳). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۵۶.

(۴). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۵۳، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۴۷.

(۵). در متن: (در آنچه را).

(۶). در متن: (دروازه‌های).

(۷). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۵۹، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۶۰.

(۸). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۵۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۴۹

خود می‌فشرند، چون از حمایت سپاه روم مأیوس شدند، عریضه تضرع‌آمیز به پایه سریر معدلت مسیر، فرستاده، طلب امان نمودند و از جانب سنی الجوانب امان‌نامه صادر گشت «۱» و در همین روز تمامت سپاه روم از قلعه‌های ایروان درآمده، مورد عنایت شدند. و در همین روز عاشورا، نواب الله‌وردی خان بیگلربیگی فارس، وارد اردوی کیوان شکوه گردید، پس حکم صادر شد که احدی متعرض اموال رومیان نگردد که آنها را به مال و جان امان داده‌ایم و هیچکس در پیرامون آنها نگشت و شریف پاشا که شیعه خاص و سیدی صحیح‌النسب از ذریه طاهره مرتضویه بود و مدتها به حکومت و فرمانروائی مملکت مصر و امارت سپاه برقرار بود و اعتباری لایق داشت، چشم از اموال و املاک و عیال خود پوشیده، از اعلیحضرت شاهنشاهی استدعای توطن در شهر مشهد مقدس



نموده، به درجه قبول رسید و با ملازمان خاصه خود که نزدیک صد نفر بودند، روانه مشهد مقدس شدند (۲) و در سالی مبلغ سیصد تومان عراقی، برای مخارج یومیه او و ملازمانش برقرار فرمود و بعد از ورود به عتبه علیه رضویه، مادام حیات مانند سایر خدمه آن آستانه مبارکه مشغول خدمتگزاری گردید.

موکب والا زمستان این سال [۱۰۱۳]: را در دار السلطنه تبریز گذرانید.

و روز عید نوروز سنه ثیلان ثیل در غره ماه ذی القعدة سال ۱۰۱۳: اتفاق افتاد و اعلیحضرت شاه عباس دین پناه در شهر تبریز به مراسم عیش و شادکامی پرداخت.

و در این سال [۱۰۱۳]: خبر رسید که سنان پاشا مشهور به چغال اوغلی وزیر اعظم رومی، وارد قلعه وان شده است (۳) رأی عالم آرای شهریار بر آن قرار گرفت که نواب الله وردی خان بیگلربیگی فارس را با سی هزار سواره فارسی و کرمانی و عراقی به استقبال او فرستاده، نگذارد تعرض به رعایای آذربایجان رساند، چون سپاه فارس وارد ناحیه وان شدند، در دو سه جای با رومیان جنگ کرده، همه جا فتح از فارسیان بود و چغال اوغلی با پانزده هزار نفر سپاه، در حصار وان محصور گشت و چون خود را مرد مقابل ندید به خیال فرار افتاد و چاره را جز از دریا گذشتن ندید، پس چندین کشتی را آماده کرده، پیش از طلوع آفتاب از وان درآمده، بر کشتی‌ها نشست، از پی کار خود رفت (۴) و این دریا را دریاچه ارمن یا بحیره ارمن گویند و شهر وان در ساحل آن است و چون این خبر در دار السلطنه تبریز به مسامع عز و جلال رسید، موکب والا از شهر تبریز نهضت فرموده، در ناحیه خوی، نواب الله وردی خان به پایه سریر اعلی رسیده، مورد نوازش گردید و چون موکب همایون به ناحیه چالدران رسید، روز دیگر سرهای سپاه رومی را که بدست لشکر فارس کشته شده بودند، از نظر اعلیحضرت شاهنشاهی گذرانیده، انتقام شکست یافتن سپاه قزلباش از لشکر رومی در همین منزل چالدران، کشیده شد (۵).

و در این سال [۱۰۱۳]: شیخ احمد آقا «۶»، امیر الامراء میر غضبان که کسی را به ناحق

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۵۵، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۵۴.

(۲). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۵۶، روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۵۶.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۶۰-۳۷۰، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۶۷.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۷۱، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۸۳.

(۵). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۸۵.

(۶). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۸۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۵۰

کشته بود به قصاص رسید و تفصیل حال بر این وجه است که [او] یکی از اواسط الناس طایفه استاجلو بود و در آغاز سلطنت اعلیحضرت شاه عباس بهادر خان به خدمت شبانه روزی درگاه معلی سرافراز بود و چون کاردانی او در نظر مبارک جلوه نمود به داروغگی شهر قزوین برقرار شد و در آن کار از قساوت قلب، دکان سیاست را گشوده، دست بیداد را دراز کرده، سیصد «۱» نفر از امثال او در اطاعتش در آمدند و چون واجب القتلی به دست آنها می افتاد او را زنده بر سیخ زده، در آتش افروخته کبابش می نمودند «۲» و چون آوازه بیرحمی شیخ احمد آقا به مسامع عز و جلال رسید، او را به منصب میر غضب باشی، افتخار داد و پانصد نفر سنگدل بر او جمع گشته، فوجی معتبر شده، در سفر و حضر ملازم موکب همایون بودند و اگر فرمان قتل عام شهری یا طایفه ای صادر می شد، جماعت میر غضبان یورش برده «۳»، خرد و بزرگ آنها را می کشتند و شیخ احمد آقا لباس مخصوص برای خود و اتباع خود اختراع نمود که عمامه های سرخ بسیار بزرگ بر تاجهای سرخ سبتر «۴» به درازی ذرعی بسته به پر عقاب آراسته، بر سر

گذاشته، لباسهای سرخ در بر داشتند و ملک بیک اصفهانی که در زمره میر غضبان بود، دکانی در برابر شیخ احمد آقا، باز کرد و جماعتی را تابع خود نمود و تاج سرخ ستبر از ذرعی درازتر به پر بوم آراسته، بی‌عمامه بر سر خود و اتباع گذاشت و نام خود و اتباع را، «گوشت خام‌خوار» نهاد و چون گناهکاری به دست آنها می‌افتاد، گوش و بینی او را به دندان کنده، از دهان فرو می‌بردند و گوشت او را، زنده، خام‌خام، می‌خوردند و آن گروه، مردمانی قوی‌هیکل و کریه‌منظر [بودند] که ریشها را تراشیده و سیلها را گذاشته بودند.

و در همین سال [۱۰۱۳]: پادشاه بی‌همال، تشریف‌فرمای باکو شده، اهل آنرا تنبیهی لایق فرمود و در مراجعت در نزدیکی نخجوان، در کنار رود ارس نزول اجلال فرمود «۵» و چنانکه نگاشته شد، سنان پاشا، مشهور به چغال اوغلی، در قصبه وان، جنگ با سپاه فارس و نواب‌الله‌وردی خان را صلاح خود ندانست، بر کشتی نشست و از دریاچه وان به جانبی دررفت و به احضار سپاه ممالک روم فرمان فرستاد و به اندک زمانی، سپاه بی‌شمار مانند مور و مار، بر او جمع گشته، به عزم تسخیر تبریز، در حرکت آمده، موبک والا، از کنار رود ارس نهضت فرموده، به استقبال سپاه مخالف شتافت، چون نزدیک شدند، حضرت شاهنشاه بر فراز پشته‌ای برآمد و اندازه سپاه رومی را به صد هزار نفر تخمین فرمود، پس امرای قزلباش را به سرداری‌الله‌وردی خان- بیگلربیگی مملکت فارس، که در اصابت رأی و حسن تدبیر و جلادت و تهور و دلاوری، مانند نداشت، از پیش روانه فرمود که هر وقت صلاح دانند، بر اردوی خصم تاخته، آنها را پراکنده نمایند و اردوی اعلی در نزدیکی قریه صوفیان فرود آمد «۶» و روز دیگر چندین فوج دیگر برای حمایت و مدد سپاه فارس و خوزستان روانه فرمود و اردوی رومی در شش فرسخی شهر تبریز

(۱). در عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۸۶: (دویست هزار نفر از مردم خونریز).

(۲). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۸۶.

(۳). در متن: (خورد).

(۴). در متن: (سطبر).

(۵). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۸۷، روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۷۴.

(۶). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۷۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۵۱

فرود آمدند و چون خبر سپاه فارس و قزلباش به آنها رسید، عرابه‌های توپ را با زنجیر بر یکدیگر، استوار نموده، تفنگچیان ینگچری را در پشت عرابه‌ها قرار دادند و چون سپاه قزلباش نزدیک لشکر رومی رسید، چغال اوغلی، از بسیاری سپاه روم و کمی دلاوران قزلباش و فارس مغرور گشته، جماعتی از حصار عرابه‌ها بیرون فرستاده، مشغول جنگ شدند، چون خبر به اعلیحضرت شاهنشاهی رسید، خود و بقیه سپاه قزلباش، با رایت صفوی‌آیت، به جانب رومیان تاخت و سپاه نصرت‌پناه آواز «الله‌الله» را که شعار قزلباش بود، بلند ساختند و از حمله‌های پی‌درپی مردانه، شکست بر لشکر رومی انداختند، [و] سپاه روم، روی به وادی فرار آوردند و چون سپاه فارس به فرمان‌الله‌وردی خان در میانه لشکر رومی و اردوی روم قرار گرفته بود، فراریان ناچار از راه دیگر به جانب طسوج «۱» شتافتند و جماعتی از امراء و سرداران رومی اسیر پنجه تقدیر گشتند و عمده اسیران، مصطفی پاشا «۲» پسر رضیه خاتون وزیر دویم اعلیحضرت قیصر روم و کوسه صفر- بیگلربیگی ارزنة الروم و شیر احمد پاشا والی قارص بودند و از مشاهیر مقتولین رومی، علی پاشای سردار و عثمان پاشا والی شام و دیگر از امراء نزدیک به هفتاد نفر بودند و بعد از پرسش و تحقیق معلوم گشت که بیشتر از نصف لشکر رومی، رهسپر سفر آخرت، از این جنگ شد [۱۵] ند.

و چون آفتاب غروب نمود، سپاه نصرت‌پناه، فراریان را گذاشته، هر فوجی اسیر و سرهای کشتگان «۳» را به حضور مبارک

می‌رسانیدند و در روشنائی مشعلها، از نظر همایونی می‌گذرانیدند و مخصوصا بارگاه فلک اشتباه، طرح بساط گسترده، بزم نشاط آراسته، معرکه رزم را به مجلس بزم ختم نمودند و اقداح راح را، راحت جان‌خستگان فرمودند و مغنیان بدین ترانه سرودند:

**(نظم):**

که شاهها فلک تابع رای تست سریر کهان «۳» و مهان جای تست «۴»

جهان یک‌سر از عدلت آباد بادل خلق از دولتت شاد باد

به ملک سعادت بقای تو بادر دشمنان زیر پای تو باد و چون جماعت اسیران را به نظر انور شاهنشاهی می‌رسانیدند، هر کس را نام و نسبی بود، او را به افواج قاهره، برای محافظت می‌سپردند و باقی گرفتاران را فرمان به قتل می‌دادند و از غرائب اتفاقیات آنکه: مرد کردی قوی‌هیکل و تنومند از سپاه روم، در قید کمند مرد [ی] کوچک‌اندام «۵» قزلباش استاجلو گرفتار بود، چون به حضور مبارک رسیدند، فرمان قدرت‌آمان به کشتن مرد کرد صادر گردید، چون دست او را گشودند، خنجری که با خود داشت کشیده به جانب اعلیحضرت شاهنشاهی دوید و خود را بر آن شهریار انداخت، از این جرأت رومی، تمامی ملازمان متحیر گشته به جانب او تاختند، از ازدحام مردم، چراغ و مشعلها بر هم ریخت که دیو را از فرشته و شیطان را از ملک نشناخته و نمی‌دانستند که حضرت شهریار یاری آیا در زیر است یا در بالا، به سبب آنکه آن حضرت هنوز زره و جوشن را در تن داشت و آن غول رومی نیز با جوشن و زره بود و سیاهی شب و خاموش «۶» شدن مشعل و چراغ نمی‌گذاشت که

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۷۶.

(۲). ر ک: همانجا.

(۳). در متن: (سر سرکشان) ولی بر طبق عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۰، تصحیح شد.

(۴). منقول از عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۰.

(۵). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۱، روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۷۷.

(۶). در متن: (خواموش).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۵۲

ملازمان حاضر تیغی یازند یا خنجری بازند که ناگاه آواز شاهنشاهی برخاست «۱» که خنجر از دست غول رومی گرفتم و دوبار بر پهلوی او فرو بردم، پس حضرت شهریار در محافظت قادر متعال، برخاسته «۲»، نیمه‌جان رومی به شمشیر بهادران تمام گشت و حاضرین آن انجمن سجدات شکر الهی را بجا آوردند و حضرت شاهنشاهی از این معامله خوف و هراس نیافته به تسلی خاطر دل-شکستگان «۳» پرداخته، بطور اول مجلس، جرعه نشاط انگیز می‌آشامیدند و ملاحظه سرورنده رومیان اسیر می‌فرمود [ند].

و چون چغال اوغلی این شکست فاحش را دید، اردو و ارابه‌ها را به‌جا گذاشته به جانب قلعه وان رفت «۴» و تمامی مال و اموال و توپخانه اردوی رومی نصیب سپاه قزلباش گردید و پادشاه جم‌جاه، رایت صفوی آیت را بعد از انتظام مهام آذربایجان به جانب دار السلطنه تبریز افراخت «۵» و بر استحکام قلعه تبریز که در اوائل این سال [۱۰۱۳]: ساخته و پرداخته بود، افزود و نواب الله‌وردی خان با سپاه فارس، مرخص گردید که بعد از ورود به فارس سپاه خسته را گذاشته، لشکری تازه نفس برداشته، به پایه سریر اعلی رساند و الله‌وردی خان به تعجیل رفته، بزودی برگشته، مورد عنایت گردید. «۶»

و روز اول نزول آفتاب به برج جدی: که کوه و صحرای آذربایجان، پر از برف بود، همت ارجمند شاهنشاهی برای تسخیر قراباغ و قلعه گنجه که در تصرف رومیان باقی بود، انگیخته، از شهر تبریز، از طریق اردبیل «۷»، موکب همایون در حرکت آمده در اول برج

حوت در خطه گنجه «۸» نزدیک مزار کثیر الانوار شیخ نظامی، علیه الرحمه، نزول اجلال نمود و قلعه گنجه را محصور فرمود. و عید نوروز سنه یونتیل در یازدهم ماه ذی القعدة سال ۱۰۱۴: اتفاق افتاد و پادشاه کامگار در خطه دلگشای گنجه به لوازم عید سعید پرداخته، از باطن حضرت شیخ نظامی «۹» همت خواست و کار را بر محصورین قلعه گنجه دشوار داشت. تا روز بیست و سیم ماه صفر سال ۱۰۱۵: به خواست قادر متعال و بخت شاهنشاه بی‌همال و اهتمام الله‌وردی خان و کوشش سپاه فارس، قلعه گنجه گشوده گشت و در تاریخ فتح آن گفته‌اند:

«تاریخ فتح گنجه کلید شماخی است» «۱۰»

(۱). در متن: (برخواست).

(۲). در متن: (برخواست).

(۳). در متن: (شکسته‌گان).

(۴). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۲، روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۷۷.

(۵). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۸، روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۸۳.

(۶). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۸.

(۷). در متن: (ارده‌بیل).

(۸). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۹.

(۹). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۱۳.

(۱۰). مصراعی است از یک رباعی که در عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۱۶، چنین آمده است: فارسنامه ناصری ج ۱ ۴۵۲ (نظم):

..... ص : ۴۵۱

منت خدای را که به اقبال بی‌زوال ملک شه زمین و زمان در فراخی است

از بسکه نصرت از پی نصرت همی رسد تاریخ فتح گنجه (کلید شماخی) است

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۵۳

و پاره‌ای از رومیان به سیاست رسیده، امان یافتند و چون خبر فتح قلعه گنجه به سایر قلعه‌های قراباغ رسید، مستحفظین آنها طلب امان از مصدر جلال خواستند و چون به درجه قبول رسید، قلعه‌ها را گذاشته، از پی کار خود رفتند و چون ناحیه قراباغ از خار و خس مخالف پیراسته شد، موکب همایون به صوب تفلیس نهضت فرمود و عبد اللطیف پاشا، والی تفلیس از دربار معدلت شعار، طلب امان نموده، به هدف اجابت مقرون گشت و قلعه را به تصرف اولیای دولت روزافزون داده، خود به استقبال موکب والا شتافت و مورد عنایت و شفقت شده، روز دیگر به صوب ممالک روم روانه گردید و اعلیحضرت شاهنشاه، نزدیک قلعه تفلیس آمده، بدقت ملاحظه فرمودند و اگرچه بیان و تعریف قلعه تفلیس از تکلیف نگارنده کتاب فارسنامه که بیان فارس و حال فرمانروایان فارس از سلاطین و ولایه می‌نماید، بیرون است لیکن چون از عجائب قلعه‌های دنیاست، بیانی از او نگاشت که صاحب تاریخ عالم آرای عباسی نوشته است که: «۱»

قلعه تفلیس در کمر کوهی بلند افتاده، از جانبی سر به ثریا رسانیده، رودخانه‌ای که از غربی گرجستان آمده، به جانب شرقی می‌رود و در جوار شیروان، رود ارس به او پیوسته به دریای خزر می‌ریزد، چون به حوالی تفلیس رسد، پیچیده، از شمال به جنوب شود و از جنوب گشته، به مشرق رود و در حریم شهر و قلعه‌ای که این آب می‌گذرد، زمین سنگ‌پست [و] بلندی است و در برابر آن کوهی است بلند، پیش آمده، تخته پلی در کمال استحکام در اینجا ترتیب داده‌اند که معبر از تفلیس به گرجستان است و چشمه‌های بسیار

از این کوه جاری است و آب گرم از هفتاد-هشتاد جای آن کوه روان است. در زمان قدیم سلاطین و بزرگان، گنبدها بر این آبهای گرم ساخته‌اند و آنها را حمام قرار داده‌اند و چند حمام از این قبیل در میان شهر تفلیس است و بلندی برجهای آن قلعه به مثابه‌ای است که با فلک البروج برابری دارد و از جوانب قلعه کوههای بلند است که محل اقامت و نزول سپاه، نتواند بود و در حقیقت این قلعه، ستون گرجستان و شیروان است. «۲»

در همین ایام [۱۰۱۵]: امیرزادگان «۳» گرجستان که هر یک والی ناحیه‌ای بودند به شرف بساط بوسی مشرف شد، مورد «۴» عنایت گشته، عود به مقر حکمرانی خود نمودند و بعد از انتظام مهمام گرجستان رأی عالم‌آرای شهریاری بر توجه جانب شیروان قرار گرفت و در وقت زمستان و سرما به هزار مشقت از آب رودخانه کر گذشته، داخل نواحی شیروان شدند.

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل در روز بیست و دویم ذی القعدة سال ۱۰۱۵: اتفاق افتاد و اردوی کیوان شکوه، در دامنه قلعه شماخی «۵» که در تصرف رومیان بود، توقف داشت و زمان محاصره به درازا کشید تا آنکه در دویم ماه ربیع الاول این سنه قوی‌ئیل به سعی اللهوردی خان و امرای قزلباش گشاده گشت «۶» و بعد از این فتح نامدار، نواحی شیروان را تا باب الابواب بر

(۱). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۱۷.

(۲). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۱۸.

(۳). در متن: (امیرزاده‌گان).

(۴). در متن: (مورده).

(۵). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۸۹، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۴۶.

(۶). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۹۰، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۳۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۵۴

امرای کاردان شفقت گردید و اعیان نواحی داغستان به پایه سریر معدلت مسیر رسیده، اظهار اطاعت و بندگی «۱» نموده، مورد عنایت شاهانه شده، عود به ولایت خود نمودند و چون از انتظام شیروان و داغستان فراغت حاصل فرمود، موکب والا-نهضت فرموده، با فرجمشیدی و شکوه اسکندری وارد دار السلطنه تبریز گردید «۲» و چون بلاد آذربایجان و ایروان و شیروان و گرجستان که در زمان شاه جنت‌مکان، در تصرف اولیای دولت صفویه بود و نزدیک پنجاه سال امنای دولت عثمانیه، آنها را از تصرف اعیان قزلباش بیرون برده بودند، در این چهار پنج سال به عنایت الهی و زوربازوی اقبال اعلیحضرت شاهنشاهی به تصرف درآمد و نزدیک به پنج سال بود که سپاه قزلباش در رکاب همایون به تسخیر قلاع و نظم ولایات و جنگ با دشمن اشتغال داشته و انواع مشقتها را متحمل شده و سختیها کشیده بودند و هیچ پادشاهی جز سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان سفر پنجساله نکرده بود «۳» و این گونه فتوح پی‌درپی عاید هیچ کسی نگشته بود، رأی عالم‌آرای شاهنشاهی بر عزم مراجعت به مقر سلطنت قرار گرفت و امرا و سرداران سپاه ظفرپناه [را] مرخص فرموده، هر کسی به مقر حکمرانی خود متوجه گردید.

و چون پادشاه دین‌پناه، آغاز یورش سفر آذربایجان و گرجستان را در مشهد مقدس رضویه قرار داده بود، بر خود لازم شمرد که انجام سفر خیریت اثر را در آن ناحیه منوره قرار دهد، پس با نیت صاف، به عزم طواف آن آستانه منوره «۴»، متوجه مقر سلطنت شده در روز بیست- و ششم ماه رجب این سنه [۱۰۱۵]: قوی‌ئیل در دار السلطنه اصفهان نزول اجلال فرمود.

و در این سنه [۱۰۱۵]: رأی صواب‌نمای آن حضرت قرار گرفت که جمیع اموال و رقبات موروثه و مکتسبه خود را که به حساب قیمت آنها به مبلغ پنجاه هزار تومان آن زمان می‌رسید و در سالی که برآورد مداخل آنها را فرمود به شش هزار تومان درآمد، وقف بر حضرات عالیات چهارده معصوم پاک، علیهم السلام فرمود و تولیت آنها را با پادشاه ممالک محروسه ایران قرار داد. «۵»

و عید نوروز سنه پچین‌ئیل در روز سیم ماه ذی الحجه سال ۱۰۱۶: اتفاق افتاد.

و عید نوروز سنه تخاقوی‌ئیل در چهاردهم ماه ذی الحجه سال ۱۰۱۷: اتفاق افتاد و وقت تابستان موکب والا، تشریف‌فرمای فریدن «۶» شد [و] بعد از چند روز از تابستان گذشته، عود به شهر اصفهان نمود و سپاه منصور را روانه چمن سلطانیه «۷» کرده، موکب همایون، از اصفهان تشریف‌فرمای قزوین گردیدند و بعد از ماهی در چمن سلطانیه، به اردوی اعلی ملحق گشته، بارگاه سراپرده شاه را به اوج مهر و ماه افراشتند و امام قلی خان «۸» والی لارستان پسر نواب اللهوردی خان بیگلر بیگی فارس، با سپاه فارس، چون قطره به دریا، در چمن سلطانیه به اردوی

(۱). در متن: (بنده‌گی).

(۲). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۵۳.

(۳). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۵۴.

(۴). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۵۴، روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۹۰.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۳۹۰، ۳۹۱.

(۶). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۸۸.

(۷). ر ک: همانجا.

(۸). ر ک: همانجا، ج ۲، ص ۷۹۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۵۵

کیوان شکوه پیوست و بعد از دو روز خیر الدین چاووش ایلچی «۱» رومی به عز شرفیابی حضور اعلیحضرت شاهنشاهی فائز گشته و عرایض مراد پاشا وزیر اعظم و امنای دولت عالی عثمانی را ملحوظ نظر کیمیا اثر داشت و در طی عرایض نگاشته بودند: که مقصود از انفاذ خیر الدین - چاووش آنکه با اعلیحضرت ظل الهی بی‌واسطه دیگری تکلم کند و سخن از مصالحه میانه دو دولت قوی شوکت اسلام، بی‌تعمیه و کنایه گوید و خاطر خواه اشرف را دریافته، معاودت نماید و اعلیحضرت ظل الهی در جواب آن عرایض، مرقوم فرمودند که در زمان شوریدگی «۲» امراء قزلباش، امنای دولت عالی روم، نقض عهد و میثاق و مصالحه‌ای که فیما بین پادشاه مغفور حضرت شاه طهماسب جعل الجنه متواه و حضرت سلطان سلیمان خان طاب‌ثراه منعقد شده بود، نمودند «۳» و بلاد آذربایجان و شیروان و گرجستان را که ملک موروث چندین ساله ما بود، به غیر حق بردند تا آنکه به خواست خدای متعال شوریدگی قزلباش را آرام دادیم و ملک موروث خود را باز گرفتیم و اکنون اگر سخن از صلح گوئیم شاید بیخردان حمل بر عجز کنند، پس بهتر آن است که حضرت شاه عالی‌جاه در نامه نامی خود، اشعاری از این مصالحه فرماید که از جانب ما مضایقه نخواهد شد، پس به زبان ملایمت به خیر الدین فرمودند که پوشیده بر احدی نیست که چراغ دودمان عثمانی به روغن جهاد با کفار روشنی یافته و به سعادت خدمت حرمین شریفین زاد هما الله - شرفا، مشرف گشته‌اند و بر جمیع اهل اسلام معاونت آنها فرض است و چون حضرت سلطان مراد خان مغفور، نقض عهد پدران رضوان جایگاه خود فرمود و خانه موروثی ما را بی‌سبب متصرف گشت، بر همت ما لازم آمد که تدارک مامضی را فرمودیم و السلام. «۴»

پس موکب والا از سلطانیه به جانب آذربایجان نهضت فرموده به دار الارشاد اردبیل رفته «۵»، به زیارت قبور آباء و اجداد خود مشرف شده، به عزم تبریز حرکت فرمود و در میانه راه امام قلی خان والی لارستان پسر نواب اللهوردی خان بیگلر بیگی مملکت فارس را با سپاه فارس، مأمور به سلماس فرمود و بعد از نزول اجلال به شهر تبریز به چند روز موکب همایون به صوب قراباغ نهضت نموده، زمستان را در قراباغ به پایان رسانیدند.

و عید نوروز سنه ایتیل در روز بیست و پنجم ماه ذی الحجه سال ۱۰۱۸: اتفاق افتاد و اردوی کیوان پوی در یورت قشلاق قراباغ «۵»، نزول اجلال داشت و شاهنشاه جم‌جاه، به شادکامی و خرمی گذرانید و چون نواب اعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر اعظم، در اول زمستان گذشته با جماعتی از امرا، مأمور به فتح قلعه «دمدم» «۶» گردید که در سه فرسخی شهر «ارومی» بر فراز کوهی ساخته‌اند، و امیر خان نام کرد به استحکام قلعه «دمدم» مغرور گشته، سر از اطاعت پیچیده بود و بعد از ورود و محاصره تا شش ماه صورت فتحی جلوه نکرد، لیکن هر روزه قدری از بنیان قلعه دمدم را خراب می‌نمودند تا آنکه کار بر اهل قلعه سخت گردید بطوری که این دو روزه قلعه

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۰۴، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۸۸.

(۲). در متن: (شوریده گی).

(۳). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۸۸، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۰۴.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۰۷.

(۵). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۰۶.

(۶). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۰۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۵۶

گشوده خواهد شد که شبی ناگهان اعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر اعظم اردوبادی، به مرض سکنه درگذشت «۱» و بعد از ده روز دیگر فتح قلعه دمدم شده تمامی مردمش را به قتل رسانیدند، چون خبر وفات اعتماد الدوله به پایه سریر اعلی رسید، پادشاه دین‌پناه از قضیه فوت آن وزیر عاقل خیراندیش که بیست سال بیش در کمال راستی و درستی و جان‌سپاری در خدمات، قیام داشت، مطلع گردید، هزار گونه افسوس و دریغ را، اظهار فرمود و منصب او را به خلف الصدقش میرزا-ابو طالب که خود را به زیور کمالات آراسته داشت، با آنکه جوانی خردسال «۲» بود، مفوض فرموده بوزارت دیوان اعلی سرافراز و برقرار گردید و موکب همایون به جانب مراغه نهضت نمود و قبیله مکرری که سالها در مراغه حکومت داشتند و بواسطه مخالفت مذهبی که اهل مراغه شیعه خالص بودند انواع ظلم و ستم، از بزرگان مکرری که مذهب تسنن داشتند، دیده، متحمل می‌شدند، مورد قهر و غضب گشته عموم آنها را به قتل رسانیدند «۳».

و موکب همایون در اوائل زمستان این سنه [۱۰۱۸]: در دار السلطنه تبریز نزول اجلال فرمود که عریضه مراد پاشا سردار سپاه «۴» روم رسید به مضمون آنکه تا کی و تا چند در میانه دو پادشاه مسلمان دین‌دار، نزاع و جدال باقی باشد و هر ساله جماعتی از امت پیغمبر آخر الزمان (ص) در معرض قتل و سیاست شوند و رعایای هر دو جانب که ودیعه‌گان قادر متعالند، غارت شده، پریشان‌احوال گذرانند، بهتر آن است که نامه مشعر بر تقاضای مصالحه و هدیه‌ای که سزاوار سلاطین و پادشاهان باشد، خدمت اعلیحضرت قیصر روم انفاذ فرمائید تا این بنده خیرخواه، امر مصالحه را به انجام رسانم و اعلیحضرت شاهنشاه جم‌جاه در جواب مرقوم داشتند که چون آن دستور اعظم خیراندیش، سخن صلح در مکتوب مندرج داشت، ما نیز آسایش بندگان خدای تعالی را خواهانیم، لیکن سخن همان است که مکرر گفته‌ایم که حدود و سامان ممالک بر وجه مقرری فیما بین سلطان سلیمان خان و شاه طهماسب طاب‌ثراهما قرار دهید و الا- آنچه خواست خداوند است به عرصه بروز خواهد رسید، در باب هدیه که لایق باشد نگاشته بودید، چون امر مصالحه صورت نیافته، تحفه فرستادن سزاوار نیست و چون از جانب شما اصراری شده ناچار یک پارچه عنبر اشهب خام که آتش ندیده به وزن هزار و هشتصد مثقال صیرفی که استادان کاردان هندوستان آنرا در ظرفی مشبک از هفت من طلای خالص به فنون غریبه ترتیب داده‌اند و پادشاه هندوستان به رسم هدیه برای ما فرستاده بود، به جهت خالی نبودن مکتوب انفاذ داشتیم و به مصحوب

محمد بیگ «۵» که از اعیان قزلباش است فرستادیم. و در بین خبر رسید که مراد پاشا با سپاه بی‌شمار داخل خاک آذربایجان گردید، اعلیحضرت اشرف به رأی صواب‌نمای خود قدغن فرمود که آنچه آبادانی در سر راه سپاه روم است، متفرق شده در کوهستان متواری شدند و آنچه غله دارند، به قیمت عادلانه فروخته و آنرا گرفته، تمامت غله و کاه را سوخته و نابود کنند و با اهل شهر تبریز همین معامله را فرمود

(۱). رک: همانجا.

(۲). در متن: (خوردسال).

(۳). رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۱۳، روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۰۰.

(۴). در روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۰۴: (مراد پاشا وزیر اعظم ...). عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۲۰.

(۵). رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۲۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۵۷

که قیمت غله خود را گرفته، حمل قلعه جدید عباسی که در کنار شهر تبریز است نمایند و مردم شهر با عیال و اطفال از شهر بیرون رفته، متفرق شوند و چون مراد پاشا به شش فرسخی شهر تبریز رسید، اهل شهر متفرق گشتند و موکب والا شهر خالی را گذاشته، مستحفظین جلادت شعار، در قلعه عباسی مأمور داشته، در پشت کوه سرخاب توقف فرمود که عریضه از مراد پاشا آوردند که آمدن ما به آذربایجان برای جنگ نبود، بلکه خواستم برای استحکام امر مصالحه، در قرب جوار اعلیحضرت ظل‌اللهی باشیم «۱» چنانکه تاکنون دست تعرض به احدی دراز نکرده‌ایم و از قلعه‌های آذربایجان که در سر راه اردوی ما بود، به ملایمت گذشتیم و روز دیگر اردوی مراد پاشا وارد نزدیکی تبریز شدند، باز عریضه به مضمون سابق معروض داشت که چون حکایت صلح است قدغن فرموده که سپاه قزلباش متعرض رومیان نشوند و اعلیحضرت شاهنشاهی در جواب باز همان مضمون را فرستادند و مراد پاشا بی‌تعرض از نزدیکی شهر تبریز کوچ کرده، به جانب دیاربکر نهضت نمود «۲» و امرای قزلباش در پایه سریر معدلت مسیر، معروض داشتند که آذوقه در سپاه رومیان نایاب است و اسبان آنها در نهایت ضعف، بهتر آن است که به هیأت اجتماعی آنها را تعاقب کرده، دود از نهاد آنها در آوریم و البته تا چهار سال دیگر چنین جمعیتی برای دولت روم ممکن نشود و اعلیحضرت اشرف در جواب فرمودند: چون مراد پاشا از ورود تا خروج خلاف قاعده نکرده و هر روزه عریضه بر مبنای مصالحه می‌نگاشت و به سلامتی از ولایت ما بیرون رفت و اگر در تعاقب آنها شویم ننگ بدنامی را بر خود گذاشته‌ایم، بعلاوه ماه مبارک رمضان است و جنگ با مسلمانان از شعار اسلام نیست و موکب والا وارد دار السلطنه تبریز شد و اهل شهر که هر یک آواره جانی شده بودند، آمده، شهر را زینت داده، آئین بستند و اعلیحضرت شاهنشاهی از تبریز وارد دار السلطنه اصفهان گردیده، زمستان را به پایان رسانید.

و در اواخر این سال [۱۰۱۸]: نواب‌الله‌وردی خان وزارت مملکت فارس را به قدوه ارباب دولت و رفعت، میرزا معین‌الدین محمد خلف‌الصدق میرزا غیاث‌الدین علی شیرازی واگذاشت و کلاتری را به سلاله سادات میر شاه حیدر ثانی ولد میر سلطان ابراهیم حسینی کلاتر سابق ارزانی داشت.

و عید نوروز سنه تنگوزئیل در روز ششم محرم سال ۱۰۱۹ واقع گردید «۳».

و در اوائل این سال [۱۰۱۹]: در کنار میدان نقش جهان اصفهان، زمین وسیعی را معین فرمود و اساس و پای‌بند مسجدی که در معموره جهان، ماندش نشان ندهند، بنا نمود و معماران و مهندسان کاردان، برای عمارت آن مسجد برقرار فرمود و موازی سی هزار تومان رایج شاهی عراقی، در مصارف آن صرف نمود «۴».

و در این سنه [۱۰۱۹]: ولی محمد خان «۵» پادشاه ترکستان که برادرزادگان «۶» بر او



- (۱). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۲۲.
- (۲). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۲۳.
- (۳). در عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۲۹: تنگوزئیل بعضها ۱۰۲۰ و بعضها ۱۰۲۱.
- (۴). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۳۱، روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۰۶.
- (۵). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۳۰، روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۰۷.
- (۶). در متن: (زاده گان).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۵۸

یاغی گشته، سلطنت را از او گرفته بودند از ترکستان به دولت علیه ایران پناه آورد و از زمان ورود او به مرو شاه‌یجان تا دار السلطنه اصفهان در همه جا با احترام گذشته، چون به سه فرسخی دار السلطنه اصفهان رسید، پادشاه دین پناه، قدغن فرموده، شهر را آئین بستند و به نفس نفیس شاهانه تا سه فرسخ به استقبال پادشاه ترکستان تشریف برده، در وقت ملاقات از اسب پیاده گشته، آن دو پادشاه، یکدیگر را در بغل گرفته، هر یک سر و روی دیگری را بوسیده، بی تقدم و تأخر صحبت-کنان، وارد دولتخانه مبارکه شدند و مدت توقف او در اصفهان، آنچه لازمه مهمانداری شاهانه بود، از اعلیحضرت شاهنشاهی، در حق آن مهمان عزیز، به عمل آمد و ولی محمد خان پادشاه ترکستان، از حضرت شاه عباس بهادر خان، خواهش کرد که چون امرای ترکستان، بعد از آمدن من، توجهی به برادرزادگان من نکرده و عرایض مخلصانه به من نوشته، در انتظار من نشسته‌اند، و چون سپاه قزلباش و مردمان ترکستان به سبب مخالفت در مذهب، میانه آنها عقد دشمنی محکم است و اگر با سپاه قزلباش داخل ترکستان شوم، موافق و مخالف از من برگشته، به دشمنان من پیوسته، بی سامان تر از اول شوم، مرحمت شاهنشاهی آن است که سفارش مرا به امرای خراسان مرقوم فرماید که اگر محتاج شوم، مرا به مال و رجال اعانت کنند و از خدمت اعلیحضرت اشرف مرخص گشته، روانه ترکستان گردید «۱»، از خراسان گذشته، به سعادت و اقبال در ماه جمادی دوم این سال وارد دار السلطنه بخارا شده، بر اریکه سلطنت قرار گرفت و پس از رفتن پادشاه ترکستان، اعلیحضرت شاهنشاهی اردوی کیهان پوی را که در اصفهان حاضر بود، روانه چمن سلطانیه فرموده، به نفس نفیس، تشریف فرمای نهانند و توپسرکان «۲» و همدان شده، به چمن سلطانیه، نزول اجلال فرمود و نواب الله وردی خان، با سپاه فارس، وارد اردوی اعلی گشته، مورد عنایت گردید و بعد از چند روز، اردو را روانه «اوجان» آذربایجان فرمود و موکب والا، تشریف فرمای دار الارشاد اردبیل شده، از باطن اجداد طاهره خود، استمداد همت نموده، در صحرای اوجان وارد اردوی اعلی گردید و خبر رسید که مراد پاشا سردار لشکر روم که بنای استحکام عقد مصالحه را داشت وفات یافت و نصح پاشا «۳» به جای او برقرار گردید و بعد از چند روز یکی از علمای رومیه که قاضی ماروین بود به رسالت از جانب نصح پاشا وارد گردید و عریضه او را رسانید که: بعد از وفات مراد پاشا، ابن بنده قائم مقام او گشته، در استحکام عقد مصالحه راسخم و چون فرستاده، نصح پاشا از اهل علم بود در مورد عنایت و شفقت در آمدن و موکب والا- از اوجان نهضت فرموده، در روز اول ماه رجب این سال [۱۰۱۹]: تشریف فرمای شهر تبریز شدند و نامه مودت ختامه به اعلیحضرت سلطان احمد خان قیصر روم نگاشته، تحفه و هدیه‌ای که لایق سلاطین کرام است، مصحوب جناب سیادت انتساب قاضی خان حسینی «۴» که به منصب صدارت دولت علیه صفویه برقرار بود، روانه استنبیل فرمود.

و بعد از گذشتن ماه مبارک رمضان، سپاه نصرت پناه را مرخص نموده، هر کسی به جانب منزل خود روانه گردید و موکب والا برای شکار و تفرج به صوب مازندران نهضت فرمود و در

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۰۸.

(۲). در متن: (توی وسرکان).

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۰۹.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۰۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۵۹

منزل طاهان «۱» اقامت نمود و چون آن مکان را لایق آبادی دید، بنای شهری گذاشته نام آن را «فرح آباد» فرمود. «۲»  
و در این سال [۱۰۱۹]: به فرمان شاهنشاهی، پلهای مستحکم، بر رودخانه‌های مازندران ساختند و راهها را که همیشه از گل و لای  
انباشته بود، چندین فرسخ را به سنگ و آهک و گل سنگ بست نمودند و موکب والا، زمستان را در فرح آباد به پایان رسانید «۳».  
و در این سال [۱۰۱۹]: وزارت مملکت فارس، به میرزا محمد سلمان پسر میرزا عبد الله پسر میرزا سلمان اعتماد الدوله جابری  
انصاری شیرازی اصفهانی الاصل واگذار گردید.

و عید نوروز سنه سیچقان‌نیل، در روز شانزدهم ماه محرم سال ۱۰۲۰: اتفاق افتاد «۴» و پادشاه کامگار، از مازندران تشریف‌فرمای  
گیلان شد، پس به شهر قزوین نزول اجلال نمود، پس به قصد زیارت مرقد حضرت امام رضا (ع) به جانب مشهد مقدس شتافته،  
وارد مشهد مقدس گردید «۵» و لوازم زیارت را به عمل آورده، تعمیری لایق به صحن و عمارات آن بقعه منوره فرمود و بعد از چند  
روز به صوب استرآباد تشریف‌فرما گردید و بعد از انتظام مهم آن سامان، باز تشریف - فرمای مازندران شده، در شهر فرح آباد رحل  
اقامت افکند «۶» و در نزدیکی استرآباد از توابع مازندران محلی بود مرتفع که در نظر اعلیحضرت شاهنشاهی جلوه نمود، آن موضع  
را باغی چون بهشت نمود و درختان سرو و نارنج را از بلندی به جانب نشیب غرس، فرمود و مرتبه به مرتبه قرار داد و آبی را از فراز  
کوهی، داخل باغ آورد و نوارها مرتب داشت و در جوانب آن باغ شهری را بنا گذاشت و او را، اشرف البلاد گفت و به اندک  
زمانی به انجام رسانید. «۷»

و در این سال [۱۰۲۰]: نور محمد خان اوزبک والی مرو شاه‌یجان پسر ابوالمحمد خان پسر دین محمد خان از الوس جوجی خان  
پسر چنگیز خان که به فرمان حضرت شاه عباس در شهر شیراز جنت طراز، با اهل و عیال متوطن بود، وفات یافت. «۸»  
و هم در این سال [۱۰۲۰]: ولایت بن فهل از بلاد کیچ و مکران بلوچستان که در این زمان به بمپور مشهور است، بواسطه گنج علی  
خان حاکم کرمان، ضمیمه ممالک محروسه گردید «۹».

و روز عید نوروز اودئیل در روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه محرم سال ۱۰۲۱: اتفاق افتاد «۱۰» و پادشاه کامگار از بلده فرح آباد  
مازندران به عزم دار السلطنه اصفهان حرکت فرمود و بعد از ورود مالیات و عوارض دیوانی سه سال اربابی و رعیتی و ده یک کل  
محصولات دیوانی

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۰۹، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۵۰.

(۲). ر ک: همانجا.

(۳). ر ک: همانجا.

(۴). در عالم آرای عباسی، ص ۸۵۳ در ضمن ۱۰۲۱.

(۵). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۵۴ روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۰.

(۶). ر ک: همانجا، ج ۲، ص ۸۵۵ روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۰.

(۷). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۵۵ روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۱.

(۸). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۵۹، روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۱.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۱، عالم آرای عباسی، ص ۸۶۱، در ذکر وقایع ۱۰۲۲.

(۱۰). در عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۶۱: (اودئیل مطابق سنه ۱۰۲۲ هجری و بعضها موافق سنه ۱۰۲۳).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۶۰

مملکت اصفهان را که پانزده هزار تومان عراقی بود، به ارباب داران و رعایا انعام فرمود.

و در این سال [۱۰۲۱]: ایلچیان و پادریان یعنی علمای نصاری از جانب پادشاه اسپانیول «۱» که بزرگتر سلاطین فرنگستان است، از بندر عباس و شیراز گذشته، وارد اصفهان گشته، در میدان نقش جهان، خدمت اعلیحضرت شاهنشاهی رسیده، نامه و هدیه پادشاه را گذرانیده، مورد عنایت و شفقت شدند.

و هم در این سال [۱۰۲۱]: محمد قلی قطب شاه پادشاه دکن هندوستان که شیعی مذهب بود، ایلچی فرستاده، از اعلیحضرت جم‌جاه، استدعا کرده که سفارش او را به سلطان سلیم شاه گورکانی پادشاه ممالک هندوستان، نگاشته که دست تعدی را از پادشاه دکن کوتاه دارد و اعلیحضرت شاه عباس، نامه مودت ختامه به حضرت سلطان سلیم شاه بر طبق خواهش پادشاه دکن، مرقوم داشته، روانه داشت و سلطان سلیم شاه بعد از اطلاع از مضمون نامه شاهنشاهی مملکت دکن را مراعات داشت و دست ظلم و ستم را کوتاه فرمود. «۲»

و هم در این سال [۱۰۲۱]: جناب قاضی خان حسینی صدر «۳» دولت ایران که در سنه گذشته به سفارت استنبیل برای انعقاد مصالحه دو دولت علیه ایران و روم رفته بود، به مصاحبت انجلوچاوش «۴» سفیر دولت روم مراجعت نموده، در دار السلطنه اصفهان به پایه سریر اعلی مشرف شدند و عقد مصالحه بر نهجی که میانه شاه طهماسب مغفور و سلطان سلیمان خان مرحوم بسته شده بود، قرار یافت و در بعضی از مواضع گرجستان که سابقا ضمیمه ممالک ایران بوده و تا این سنه در تصرف رومیان باقی بود و پاره‌ای از ولایات عراق عرب که ضمیمه ممالک روم بود و تا این سنه در تصرف دولت ایران مانده و تشخیص این مواضع خالی از گفتگو نبود، قرار بر آن دادند که آنچه در این سنه در تصرف دولت ایران است «۵» ضمیمه این دولت باشد و آنچه در این سنه در تصرف دولت روم است، ضمیمه ممالک روم باشد، و وکیل از هر دو جانب مقرر گشت، لیکن به افساد جماعت گرجستانی، قضیه مصالحه صورت نبسته باز نایره جنگ افروخته گشت.

و در اوائل این سال [۱۰۲۱]: نواب اللهوردی خان والی مملکت فارس، از شیراز به اصفهان آمد و در روز ورود موکب والا- از مازندران به اصفهان به استقبال شاهنشاهی شتافت و رکاب مستطاب را بوسید و چون آثار ضعفی در بشره داشت، اعلیحضرت اشرف زیاده از عادت در چهره او نگریست و در پنهانی اخبار به وفات او فرمود و بعد از چند روزی، مریض گشت و طیب حاذق سلاله سادات موسوی، حکیم سلمان جهرمی آنچه سعی در معالجه او فرمود، سودی نبخشیده، وفات یافت «۶» و پادشاه دین پناه تا جای غسل دادن، جنازه او را مشایعت نمود و

(۱). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۶۲، روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۲.

(۲). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۶۶، در روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۴: (محمد قلی قطب شاه والی کلکنده و ملک عنبر سپهدار سلسله نظام شاهیه).

(۳). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۶۳.

(۴). (مصطفی پاشا مشهور به انجیلوچاوش). عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۶۳.

(۵). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۶۴.

(۶). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۷۱: (در روز دوشنبه ۱۴ ربیع الثانی ... به جوار رحمت ایزدی پیوست). در ذکر وقایع سال ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۶۱

صد و پنجاه تومان عراقی برای کفن و دفن او عنایت فرمود و به احترام تمام او را روانه مشهد مقدس نمود و در گنبدی که در جوار روضه مقدسه، الله‌وردی خان ساخته بود و تاکنون به نام الله‌وردی خان باقی است، دفن گردید و از غرایب اتفاقات آنکه دو سه روز پیش از ناخوشی او معمار و ملازمی را که برای ساختن آن گنبد روانه خراسان داشته بود، از مشهد به اصفهان آمده، خبر ساختن و پرداختن آن گنبد را به الله‌وردی خان رسانیدند «۱» و روز بعد از وفات او خلف - الصدقش امام قلی خان «۲» که به رتبه ایالت لارستان و امیر دیوانی برقرار بود به جای پدر به حکومت و فرمانفرمائی فارس سرافراز گشته، او را بیگلربیگی گفتند و اعلیحضرت اشرف به منزل امام قلی - خان بیگلربیگی تشریف برد و بازماندگان الله‌وردی خان را مورد عنایت و شفقت فرمود. و هم در این سال [۱۰۲۱]: فرمان کلانتری مملکت فارس به نام میر شاه حیدر، خلف - الصدق میر سلطان ابراهیم حسینی شیرازی کلانتر سابق فارس شرف صدور یافت.

و هم در این سال [۱۰۲۱]: طهمورث خان والی خطه کاخ گرجستان «۳» و لوارصاب خان والی ناحیه کارتیل «۴» گرجستان که هر دو پرورده نعمت اعلیحضرت شاه عباس بودند، سر از چنبر اطاعت و فرمانبری کشیدند و پادشاه جم‌جاه، برای تنبیه آنها از اصفهان حرکت فرموده، وارد خطه کاخ گردید و طهمورث خان فرار کرده به ناحیه کارتیل رفته، به مصاحبت لوارصاب خان، پناه به کوهستان و جنگل گرجستان بردند و اعلیحضرت، اشرف، عیسی خان پسر عموی طهمورث - خان را والی خطه کاخ فرمود «۵».

و عید نوروز سنه پارس‌نیل در روز هشتم ماه صفر سال ۱۰۲۲: اتفاق افتاد و پادشاه کامگار در خطه کاخ به شادی و خرمی، جشن نوروزی را گذرانید و موکب والا - در ناحیه کارتیل گرجستان نزول اجلال فرمود و لوارصاب خان از عمل خود پشیمان گشته، به پایه سریر اعلی آمده، مورد عنایت گردید. «۶»

و حضرت اشرف، تابستان این سنه را در گرجستان به پایان رسانید و در اوائل زمستان از گیلان گذشته، در فرح‌آباد مازندران نزول اجلال نمود و جماعتی از آرامنه شیروان و آذربایجان که به گرجستان رفته بودند، معادل پانزده هزار خانواده به مازندران فرستاده، در اشرف البلاد متوطن شدند و بسیاری از ایلات قراغلو را روانه دارابجرد فارس فرمود. «۷»

هم در این سال [۱۰۲۲]: نواب امام قلی خان بیگلربیگی فارس، مدرسه رفیع وسیعی، مشتمل بر یکصد حجره فوقانی و تحتانی و زوایا «۸» و کریاس و مدرس و چهار اطاق بلند وسیع و

(۱). (از نوادر اتفاقات در آن چند روز ملازمی که سر کار آن عمارت بود، آمده، خان از او تحقیق عمارت و زیب و زینت آن می نمود آن ترک ساده دل گفت که گنبد عالی و ایوانی که جهت مدفن ترتیب یافته در کمال زیبایی اتمام یافته منتظر ورود مقدم عالی است ...) عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۷۱.

(۲). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۷۱.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۴.

(۴). ر ک: همانجا.

(۵). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۷۳، روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۴.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۵، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۷۷.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۵.

(۸). در متن: (روایا).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۶۲

چهارباغ در چهار جانب آن که تمام حجرات دورویه به جانب باغ و مدرسه است در محله بازار مرغ شیراز احداث فرمود و تاکنون به آبادی باقی و به مدرسه خان مشهور است. و املاکی وقف بر آن نمود که معلوم نشد به کجا بوده و چه نام داشته است. و عید نوروز سنه توشقان‌نیل در روز بیستم ماه صفر سال ۱۰۲۳: اتفاق افتاده و پادشاه جم‌جاه در فرح‌آباد به لوازم عید پرداخت و از غرائب آنکه نواب شاهزاده محمد باقر میرزا فرزند اعلیحضرت شاهنشاه، به خیالات فاسده، افتاده، اولاً مغضوب و عاقبت مقتول گردید. «۱»

و در ماه مبارک رمضان این سال [۱۰۲۳]: مالیات و صوادر و مستغلات دیوانی این ماه مبارک را محضاً لله به شیعیان کل ممالک محروسه ایران انعام و تصدق فرمود «۲» و به حساب دفترداران، مبلغ وجوه این صدقه جاریه، به سی هزار تومان عراقی می‌رسید و بعد از گذشتن ماه رمضان و فراغت از اعمال صوم و صلوة و تلاوت قرآن، اخبار متواتر از آذربایجان و گرجستان به مسامع عز و جلال رسید که طهمورث خان بدعاقبتی نموده، سپاهی را فراهم آورده، بر سپاه قزلباش که در گرجستان بودند، تاخته، جماعتی را شهید نمود و استقلالی تمام یافته است و همچنین خبر رسید که امرای دولت روم در دیاربکر قشلاق نموده که در سال آینده با صد هزار نفر لشکر داخل ممالک محروسه ایران گشته، بعضی از بلاد را خراب و بعضی را تصرف کنند و اعلیحضرت اشرف، جماعتی را مأمور داشته، برای ضبط سرحدات روانه فرمود. «۲»

و در این سال [۱۰۲۳]: وزارت مملکت فارس به میرزا حسین بیگ، برادر میرزا محمد- سلمان جابری انصاری وزیر سابق ارزانی گردید.

و عید نوروز سنه لوی‌نیل در روز اول ماه ربیع اول سال ۱۰۲۴: اتفاق افتاد و موکب والا بعد از چند روز از فرح‌آباد مازندران نهضت فرموده، در تفلیس نزول اجلال نمود «۳» و نظمی لایق داده، در ساحت بلاد گرجستان، سرایرده و بارگاه عز و جلال را برافراخت و چون طهمورث خان کاختی گرجی، از ورود موکب والا مطلع گردید، سراسیمه گشته، عیال خود را برداشته به جانب مملکت روم فرار نمود و از میان گرجیان غوغا برخاسته بلاد را گذاشته، در کوهستان و جنگل پراکنده شدند و حضرت اعلی، سپاه ظفرپناه را به چند گروه فرموده مقرر گردید که گرجستان را از چهار طرف احاطه نمایند «۴» و هر طایفه که در خدمت طهمورث خان با سپاه قزلباش جنگ کرده [است]، مردان آنها را کشته، زن و بچه آنها را اسیر نموده، اموال ایشان به رسم غنیمت، خاصه سپاه ظفرپناه باشد و مدت بیست روز لشکر قزلباش در ولایت کاخت به قتل و غارت مشغول بودند و شماره کشته‌ها، از بیست هزار در گذشت «۵» و اسیران گرجی از سی هزار

(۱). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۸۳-۸۸۴: او مشهور به صفی میرزا بود که بهبود بیگ با او در رشت درآویخت و او را

کشت و بهبود بیگ چون ادعای نمک‌حلالی داشت بنا بر چندین مصلحت ... بازخواستی نشد!!

(۲). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۸۶-۸۸۸، روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۱۶-۴۱۷.

(۳). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۱۸.

(۴). در متن: (نمایند هر طایفه).

(۵). (به سفک دماء نفوس و هتک پرده ناموس و نهب اموال و اسر نساء و رجال رخصت یافتند ... و غریقان قتیل در آن رود خون، حالت سرخاب و بط داشتند ... اطفال رضیع را در مهد عدم جای می‌دادند ... بسیار ناهید پستان که در دست بهرام سیرتان فضیحت شد و بسا پری‌پیکر که در بستر دیوان فضاخت یافت ... مجملاً در مدت ۲۰ روز هفتاد-

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۶۳

بیشتر به شماره درآمد پس موکب همایون از کاخ تشریف‌فرمای کارتیل گردید، پس از گرجستان نهضت فرموده در ییلاقها برای تدارک لاغری اسب و استر اردو، توقف می‌فرمود که خبر رسید محمد پاشا والی مصر و وزیر اعظم، سردار سپاه گشته، لشکر اناتولی و مصر و شام و حلب و طرابلس و موصل و دیاربکر و دیار ربیع و جزیره و قبائل اکراد به او پیوسته‌اند و جمعیتی فراهم آمده که در هیچ وقتی سپاه روم به این بسیاری به صوب ایران نیامده است و تمامی پاشایان معتبر و ارکان دولت عثمانی، حتی طایفه ینگجری که معهود نبوده، از موکب قیصری جدا شوند و توپها و ارابه‌ها از دیاربکر به صوب ممالک ایران حرکت کرده‌اند و اعلیحضرت شاهنشاه نصرت‌پناه کریمه: *مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ* «۱» را خوانده، بر استحکام قلعه‌ها، خصوصاً قلعه ایروان افزود و سپاه منصور را سه چهار قسمت نمود و هر یکی را از جانبی روانه صوب اردوی رومی فرمود که در هر جا فرصت یافته، دستبردی نمایند و راه آمد و شد رومیان را برای آذوقه مسدود دارند و سپاه رومی چون داخل آذربایجان گردید، قلعه ایروان را محاصره نمود و نواب امام قلی خان بیگلربیگی فارس «۲» با سپاه فارس وارد اردوی اعلی شد و بعد از دو روز توقف مأمور گشته، به جانب مشرقی ایروان حرکت نمود که در میانه راه معلوم داشت ده هزار اسب و استر و چندین قطار شتر با جماعتی از سپاه رومی، برای آذوقه به صوب نخجوان رفته‌اند، امام قلی خان با سپاه فارس در وقتی که رومیان در خانه‌ها مشغول خریدن و بار کردن غله بودند، رسیده، جنگ کرده، هزار و پانصد نفر از آنها را کشته، سر و زنده به دست آورد و سه هزار سر اسب و استر و شتر با بار آذوقه از آنها گرفته، مابقی راه ایروان را گرفته به اردوی خود ملحق شدند و روز دیگر گنج علی خان «۳» والی کرمان با سپاه افشار به اردوی فارس ملحق گردید و چون سپاه رومی شکست خورده و آذوقه نبرده، از نخجوان به ایروان رسیدند، محمد پاشای سردار چهل هزار نفر لشکر سواره و پیاده برای انتقام از سپاه فارس، روانه نمود و بعد از ملاقات و جنگ، سی چهل نفر مردمان بی‌اسم از فارس و افشار کشته گشت «۴» و سپاه رومی عود به ایروان نمود و توپچیان رومی هر روزه با اهل قلعه ایروان مشغول توپ‌اندازی بودند تا آنکه آذوقه در اردوی رومی نایاب گردید و سرداران سپاه بعد از مشورت بنای جنگ سلطانی را گذاشته، روزی تمامت سپاه به جانب قلعه یورش بردند و داد مردانگی را دادند و امیرگونه خان قاجار «۵» بیگلربیگی خطه ایروان، پای‌مردی را فشرده، اهل قلعه را به نوازش و شفقت شاهنشاهی امیدوار نموده، مردانه ایستادند و چون جماعتی از رومی به جانب قلعه می‌شتافت، چندین نفر کشته گشته، مغلوب شده، عود می‌نمود و چون خبر این جنگ سلطانی به مسامع عز و جلال رسید، هزار تفنگچی داوطلب از اردوی اعلی روانه قلعه ایروان فرمود، پیش از طلوع صبح وارد گشتند و

هزار نفر به قتل رسیدند و شماره اسرا را ۱۳۰ هزار گفته‌اند). روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۱۹، و عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۹۸.

(۱). آیه ۳، سوره الطلاق.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۲۱، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۰۷.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۲۱، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۰۷.

(۴). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۰۸.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۲۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۶۴

جانی تازه به اهل قلعه رسانیدند و چون زمان محاصره به سه ماه رسید، محمد پاشا وزیر اعظم و سردار عساکر رومی از این سفر پشیمان شده با صدگونه حسرت از ایروان کوچ کرده، روانه دیار بکر شدند و خواجه محمد یوسف قزوینی در تاریخ این واقعه فرموده است: «۱»

چونکه سردار لشکر رومی داخل ملک ایروان گردید  
در سه مه گرد قلعه چون بنشست مهره‌ها بر بساط عربده چید  
ماه شوال چون ز بیست گذشت دهه آخرین به نصف رسید  
دولت شاه دین مساعد شد لشکر روم منهزم گردید

پی تاریخ آن خرد گفتا: «آمد امروز شیعیان را عید»: [۱۰۲۵] و اعلیحضرت اقدس به ایروان تشریف بردند و امیرگونه خان قاجار والی ایروان که در مدت محاصره قلعه ایروان، مردانگی نموده بود به خطاب سارواصلان یعنی شیر زرد سرافراز گردید «۲»، پس سپاه ممالک را مرخص فرموده به اوطان خود رفتند و حکومت ناحیه دورق را ضمیمه مملکت فارس نموده تا محمره به نواب امام قلی خان عنایت فرمود و چون مملکت گرجستان، چنانکه مکنون خاطر اشرف است، تمشیت نیافته بود، ولایت وانقی «۳» را که در دهنه گرجستان است، مناسب قشلاق دیده، توقف فرمود و حضرت در قزوین زمستان را به پایان رسانید.

و عید نوروز سنه نیلان‌نیل در روز پانزدهم ماه ربیع الاول از سال ۱۰۲۵: اتفاق افتاد و عریضه از خلیل پاشا، وزیر اعظم و سردار سپاه روم رسید که برای قرار امر مصالحه به جانب شهر تبریز می‌آیم و باید برحسب فرمان اعلیحضرت قیصر، شهر تبریز را متصرف شده باشم و المأمور معذور، پس اعلیحضرت شاهنشاهی، عساکر منصوره را احضار فرموده، موکب والا- از قزوین به جانب خلخال شتافت، پس تشریف فرمای اردبیل گردید و امام قلی خان با سپاه الوار و اتراک و فارس وارد شده، او را روانه فرمود که با قرچغای گرجی سپهسالار آذربایجان موافقت کرده، در همه‌جا مراقب اردوی رومی شده که اگر دست‌اندازی کنند، مانع شوند «۴» و خلیل پاشا با شصت هزار نفر سپاه از دیاربکر، کوچ به کوچ بی‌عرض وارد آذربایجان شد و چون امام قلی خان و قرچغای خان مأمور به جنگ نبودند مانع نگشته، سپاه رومی وارد تبریز گردیده «۵»، شهر را از آذوقه خالی دیده و عریضه «۶» به پایه سریر اعلی فرستاد که برحسب الحکم وارد تبریز شدیم و پنج روز توقف کرده، مراجعت نمودیم و در امر مصالحه آنچه فرمایش شود، در اطاعت و انقیاد و بعد از حرکت از تبریز برای نیکنمایی خود خواست دستبردی به امام قلی خان و قرچغای خان رساند و آنها بعد از اطلاع، سپاه خود را که پانزده هزار سوار بودند، در برابر شصت هزار مرد رومی ایستاده، نام ننگ فرار را بر خود نگذاشته که گفته‌اند:  
سپه بیش حاکم هزیمت بد است که فتح و ظفر بی‌شک از ایزد است

(۱). منقول از عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۱۰.

(۲). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۱۰.

(۳). در عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۱۱: (صحرای دانقی).

(۴). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۲۴، ۹۲۵.

(۵). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۳۲، روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۲۵.

(۶). ر ک: همانجا، ج ۳، ص ۹۳۳، روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۲۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۶۵

جنگ را آماده گشتند و چون رومیان نزدیک شدند، جماعت قزلباش شمشیرها را کشیده به عادت قزلباشیه، الله الله گفته، اسب‌اندازان داخل دریای سپاه رومی شده شکست انداخته، سلک جمعیت آنها را گسیختند و جماعتی را بکشتند و جمعی از پاشایان را اسیر گرفته، باقی به هزیمت رفته، فرار نمودند و موازی هشتاد علم که نشانه هشتاد سردار است به دست قزلباشیه افتاد و اسب و یراق و استر بیشمار عاید گردید و شماره کشته‌های رومیان به پانزده هزار نفر رسید و گرفتاران و سرهای کشته‌ها را از نظر همایونی گذرانیدند. «۱»

و شاهنشاه جم‌جاه، شاه عباس برای جشن نوروزی سال ۱۰۲۸: از آذربایجان به دار السلطنه قزوین نزول اجلال فرمود. و در ایام بهار این سال [۱۰۲۸]: ایلچیان دول خارجه، وارد دار السلطنه قزوین گشتند، از جمله آنها، ایلچی پادشاه روس بود «۲» و نامه بس پهن و دراز بر حریر سفید به ترکی مغولی نگاشته بودند و چند بهله «۳» مرغ شنقار که خاصه بلاد روسیه است، از نظر همایونی گذرانید و ایلچی حضرت سلطان سلیم تیموری گورکانی «۴»، پادشاه ممالک هندوستان بود و نامه مودت ختامه و ده زنجیر فیل قوی هیکل و اقسام جانوران مانند کرگدن و آهوی خطائی و بزهای هندی و گاو دریائی و مرغان سخنگوی خوش‌الحان و قماشهای نفیس را از پیشگاه حضور اعلی گذرانید.

و در اواخر این سال [۱۰۲۸]: اعلیحضرت شاه عباس تشریف‌فرمای مازندران شد. «۵»

و در عید نوروز سنه تخاقوی ثیل که در روز بیست و سیم ماه ربیع دوم سال ۱۰۲۹: اتفاق افتاد، جشن نوروزی را در اشرف البلاد مازندران گذرانید و فرمان شاهنشاه جهان‌پناه برای بردن آب کوه‌رنگ «۶» به اصفهان که از کوهستان بختیاری به رودخانه خراسان کوه گیلویه پیوسته رودخانه کاران شوشتر گشته به خلیج فارس پیوندد، شرف نفاذ یافت و پیش از این وقت به فرمان شاه طهماسب جنت‌مکان شروع در این کار شده، به انجام نرسیده بود و چون چند سال اعلیحضرت شاهنشاه در انتظام گرجستان و جنگ با سپاه روم کوشیده، اختلالی از جانب اوزبکان در خراسان واقع گشته بود، فرمان جهانمطاع برای احضار سپاه نصرت‌پناه، شرف صدور یافت، به اندک زمانی در ظل رایت صفوی آیت مجتمع شدند.

و موکب والا- در ماه جمادی اول این سال [۱۰۲۹]: از دار السلطنه اصفهان به صوب خراسان نهضت فرمود و بعد از ورود، تدارک مافات را نمود و چون خطه قندهار سالها ضمیمه ممالک محروسه ایران بود و در زمان اشتغال شاهنشاهان ایران سلاطین هندوستان به غیر حق متصرف شده بودند و به اظهار دوستی می گذرانیدند، چون شاهنشاه ایران به هرات رسید بی تأمل برای استرداد قندهار کوچ بر کوچ وارد آن خطه گشته «۷» به اندک اهمتامی شهر و قلعه را ضمیمه

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۲۷.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۲۸، عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۴۰.

(۳). بهله (به فتح اول) دستکش چرمی که میرشکاران بر دست کنند و بدان بازو چرخ و غیره را بر دست گیرند. (معین).

(۴). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۴۱.

(۵). در متن: (شده).

(۶). در متن: (کرنگ) در عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۴۹ و ۹۵۹: (کرنگ).

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۲۹، عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۷۰، در ذکر وقایع سال ۱۰۳۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۶۶

ممالک محروسه فرمود و بر منابر قندهار خطبه را به نام ائمه اثنی عشر خواندند و زمستان را گذرانید.

و روز عید نوروز سنه ایت‌ئیل، در چهارم ماه جمادی اول سال ۱۰۳۰: اتفاق افتاد و پادشاه کامگار در شهر قندهار به عیش و عشرت گذرانید و حکومت آن خطه را به گنج علی خان والی کرمان شفقت فرمود و چون آغاز گرمی هوا شد موکب همایون به صوب هرات نهضت فرمود.

هم در این سال [۱۰۳۰]: اعلیحضرت شاهنشاهی، نواب امام قلی خان والی فارس را برای تسخیر جزیره هرموز مأمور نمود «۱» و تفصیل بر این وجه است که جزیره هرموز نزدیک به خور بندر عباس فارس به چند فرسخ افتاده است و تمام آن به بیست میل نمی‌رسد و کوه و زمین آن نمکزار است که گیاه نمی‌روید و آب شیرین جز آب باران که در برکه‌ها جمع شود ندارد و گرمای آن



در تابستان به اسباب آسمانی و نمکزار زمینی از همه سواحل و جزائر دریای فارس بیشتر است و برای خوبی لنگرگاه بر همه جا رجحان دارد و در اوائل سکنه آن منحصر بود به جرون نام ماهی گیر، پس در غلبه مغول به ایران، اهل هرموز لارستان جلای وطن نموده، به این جزیره آمده، نام او را نیز هرموز گفتند و در عهد اتابکان سلغری، شهاب الدین ایازنامی از دشتستان فارس، آن جزیره را که در تحت اقتدار سلاطین جزیره قیس که آن را کیش نیز گویند بخیرید و شهری در آن بساخت و محل تجارت هندوستان و ایران نمود، پس از مدتی به ملک گردان «۲» شاه که نسب خود را به جناب هود علیه السلام می‌رسانید «۳»، قرار گرفت و اخلاف او که یکی از آنها سنقر شاه «۴» ابن شهاب الدین توران شاه است، سالها سلطنت داشته، گاهی باجی می‌داد و در سال ۹۱۳ که زمان جهانگیری پادشاه صاحبقران شاه اسمعیل بهادر خان بود، دولت پورتگال آن جزیره را مسخر داشته «۵»، نام شاهی را بر سلاطین زادگان قدیمی آن می‌گذاشتند و زیاده از نامی نداشتند و زیاده از صد سال در جزیره هرمز رایت اقتدار افراشتند تا آنکه دولت انگلیس «۶»، بنای دوستی با پادشاه جم‌جاه، شاه عباس گذاشته وجه آسانی تسخیر جزیره هرمز را به عرض رسانیده، کشتیهای جنگی خود را حاضر داشتند و نواب امام قلی خان بیگلریگی فارس با سپاه لارستان و شبانکاره به بندر جرون که او را بندر گامبرون نیز می‌گفتند، رفته بر کشتیهای انگلیس نشسته با توپ و تفنگ جماعت پورتگال را از جزیره هرمز بیرون کرده اموال آنها را تصرف نمودند و بندر جرون یا گامبرون را گذاشته، حصار وسیعی در کناره دریا کشیده آنرا بندر عباس گفتند و خبر این فتح را در دار السلطنه هرات به پایه سریر اعلی رسانیدند.

و هم در این سال [۱۰۳۰]: وزارت فارس به میرزا حسن بیگ پسر میرزا نظام الملک ثانی - جابری وزیر سابق فارس برقرار گردید و اعلیحضرت شاه عباس از هرات به مازندران آمده، در شهر

(۱). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۷۹، روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۰.

(۲). در عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۷۹: (کردان شاه).

(۳). ر ک: همانجا.

(۴). در عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۷۹: (سلغر شاه).

(۵). ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۳، ص ۹۸۰.

(۶). ر ک: همانجا، ج ۳، ص ۹۸۰ و ۹۸۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۶۷

اشرف و فرح‌آباد، قشلاق فرموده «۱»، روزها را به شکار و شبها را به عیش و کامرانی گذرانید و چون هوا مایل به اعتدال شد، از مازندران تشریف‌فرمای اصفهان گردیده برای یورش به صوب عراق عرب که ملک موروثی خود می‌دانست به احضار سپاه ممالک محروسه ایران فرمان صادر گردید و تاریخ عزم این یورش را کلمه مبارکه توکلت علی الله نگاشتند.

و در ماه محرم سال ۱۰۳۳: موکب والا، از اصفهان به جانب بغداد نهضت فرمود. «۲»

و در غره ربیع اول این سال [۱۰۳۳]: «۳» در حوالی بقعه ابو حنیفه نعمان بن ثابت «۴» امام اعظم اهل سنت و جماعت نزول اجلال نمود.

و روز بیست و یکم این ماه علما و اعیان بغداد به پایه [سریر] معدلت مسیر مشرف گشته، اظهار نیازمندی نموده، مورد عنایت شدند و اعلیحضرت شاهنشاهی جماعتی را برای تسخیر کرکوک «۵» و موصل روانه فرمود [و] خود روی نیاز به جانب نجف اشرف نهاده محرم حرم بارگاه ملایک پناه سلطان اوصیاء، امام مشارق و مغارب، علی بن ابیطالب گردید و چون یک منزل دیگر به نجف مانده بود، پیاده و برهنه پای گشته،

اصبحت زائرا لک یا شحنة النجف بهر نثار مرقد تونقد جان به کف «۶» را مکرر خوانده، با چشم گریان و دلی شادان منزل را گذرانید و بعد از وصول به آن بقعه مطهره، لوازم زیارت را به عمل آورد و تا در نجف اشرف توقف داشت، هر روزه برای مفاخرت جاروب کشی صحن و رواق مقدسه را به دست خود می نمود و نهر آبی را که حضرت صاحبقران شاه اسماعیل گیتی ستان حفر فرموده، آب فرات را به مسجد کوفه رسانیده بود، شاه عباس بهادر خان تعمیر فرمود و اراده داشت که از مسجد کوفه، قنوات کنده، آن آب را از زیر زمین نجف گذرانیده به دریای نجف رساند و تمام ساکنین نجف اشرف را به انعام و احسان و مستمری دائمه مسرور گردانید، پس به قصد زیارت مرقد منور امام عالی مقام سید الشهداء حسین بن علی علیهما الصلوٰة و السلام حرکت نموده به طواف آن بقعه مطهره و سایر شهدای کربلا- مشرف گردیده، عود به بغداد نمود و به زیارت مزار کثیر الانوار امامین همامین حضرت کاظمین علیهما السلام پرداخته استمداد همت نمود، پس به جانب قصبه سرمن رآی شتافته «۷» به لوازم زیارت حضرت عسکرین علیهما السلام مشرف گشته، عود به بغداد نمود و امرای مأمور به فتح کرکوک و موصل با ظفر و فیروزی عود نمودند.

و در بهار این سنه [۱۰۳۳]: باز حضرت شاه عباس از بغداد به کربلای معلی و نجف

(۱). ر ک: همانجا، ج ۳، ص ۹۸۷.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۱.

(۳). در روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۲، در ذکر وقایع سال ۱۰۳۲.

(۴). نعمان بن ثابت زوطی متولد ۸۰ هجری در کوفه، متوفی ۱۵۰ هجری در بغداد. اصلا ایرانی است از پیشوایان بزرگ اسلام که در قبول احادیث بسیار سخت گیر بود و فقط ۱۷ حدیث را قبول داشت و به قیاس و استحسان توجه می کرد و فرقه حنفی را تاسیس کرد.

(۵). در متن: (کرکوت) با توجه به روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۲: ترجیحا انتخاب شد. ناگفته نماند که (کرکوت) یا (کرکوک) شهری است در شمال عراق امروزی.

(۶). منقول در روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۳.

(۷). (پس از حصول این سعادت به بغداد آمده به سرمن رای رفته و در آستانه رفیعه عسکرین و مقام صاحب الزمان به طاعات و عبادات پرداخت). روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۳-۴۳۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۶۸

اشرف رفته، آن دو آستانه مبارکه را بوسیده، به لوازم زیارت اقدام نمود و صندوقهای قیمتی و پوششهای زربافته و دیبایهای شوشتی و فرشهای ابریشمی را سرانجام داده، عود به بغداد نمود و باز برای ادراک زیارت رجیبه به مشهد مقدس حسینی مشرف گشت، پس به نجف اشرف رفته، عتبه علیه عالیه را زیارت کرده، عود به بغداد نمود، پس به روضه مقدسه سرمن رآی رفته، ادراک سعادت کرد و به آحاد و افراد ساکنین اماکن مشرفه عراق عرب حتی کودکان گهواره، احسان و انعام فرموده، عود به دار السلطنه اصفهان نمود. «۱»

و در این سال [۱۰۳۳]: نواب امام قلی خان بیگلریگی مملکت فارس با سپاه فارس از طریق شولستان و بهبهان به شوستر و اهواز رفته، سید محمد خان پسر سید مبارک «۲» را استقلالی در حکومتش داده، به صوب محمره و فلاحی و قصبه دورق که از مضافات فارس شده بود، آمده، نظمی بسزا به آن نواحی داده، عود به شیراز نمود.

و در این سال [۱۰۳۳]: وزارت عظمی به سید سند، علامه معتمد، علاء الدوله و الدین- میرزا حسین پسر میرزا رفیع الدین محمد

حسینی آملی الاصل اصفهانی المنشاء و الموطن عنایت گردید و او را به لقب اعتماد الدوله، سلطان العلماء خلیفه السلطان، سرافراز فرمودند (۳).

و در سال ۱۰۳۴: چون اخبار بغداد به استنبیل رسید، اعلیحضرت سلطان مراد خان رابع که بعد از سلطان عثمان خان ثانی شاهنشاه مملکت روم شده بود، حافظ محمد پاشا بیگلربیگی دیاربکر (۴) [را] برای تسخیر بغداد مأمور فرموده با جنود نامعدود، به عراق عرب رسید و بغداد را محاصره نمود و اعلیحضرت شاه عباس بهادر خان از اصفهان به عزم بغداد، تشریف فرمای همدان شد و بیست و پنجهزار نفر سوار به سرداری زینل بیک (۵) به حمایت حاکم بغداد از پیش روانه فرمود و موکب والا- از دنبال آنها به نواحی بغداد نهضت نمودند و چون زمان محاصره به سه ماه رسیده بود و فتوری در احوال اهل بغداد بود، پادشاه جم‌جاه برای اعانت و تقویت بغدادیان، هزار نفر تفنگچی عراقی به سرداری امیر خلف بیک (۶) سفره چی مأمور فرمود و مصحوب هر نفری مقداری سرب و باروت نمود و خلف بیک و تفنگچیان آواز را به الله الله چنانکه شعار سپاه قزلباش است بلند کرده، از میان اردوی رومی گذشته، وارد بغداد شدند و جانی تازه به بغدادیان رسانیدند و نیکنامی آنها را در دفاتر ثبت نمودند و نواب امام قلی خان (۷) بیگلربیگی با سپاه الوار ممسنی و کوه گیلویه و بلوکات و اتراک ایلات فارس و اعراب دورق و رامهرمز از بهبهان و شوشتر گذشته به هفت فرسخی بغداد که چراگاه دواب سپاه رومی بود، رسید، موازی هزار سراسب از آنها گرفته به اردوی اعلی ملحق گردیده و سپاه قزلباش از اطراف اردو رومی درآمده، آذوقه را از آنها بازداشتند و چون زمان محاصره بغداد به هفت ماه رسید و چندین بار جنگ اتفاق افتاد و

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۴، عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۰۴، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲.

(۲). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۱۲.

(۳). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۱۳.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۴، عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۲۳، در عالم آرای عباسی: حافظ احمد پاشا.

(۵). او بعدا بوسیله شاه صفی به علت شکست از رومیان ترکستان کشته شد و ریزریز گشت. ر ک: وقایع سال ۱۰۳۹ در همین کتاب. و ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۴.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۴.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۶۹

در همه وقت نصرت از جانب قزلباش بود و حافظ محمد پاشا عاجز (۱) و ناچار گشته، استدعای اذن مرخصی از پایه سریر اعلی نمود که بی تعرض از دو جانب عود به دیاربکر نماید و پادشاه عجزپذیر، او را رخصت انصراف داده، اردوی رومی از پی کار خود رفتند و موکب والا وارد بغداد گشته، به زیارت عتبات عالیات ائمه سته عراق عرب علی صواحبا الصلوٰه و السلام مشرف شد و بعد از نظم بلاد و آسایش عباد موکب همایون از بغداد تشریف فرمای اصفهان گردید و امام قلی خان والی فارس در وقت رجعت از بغداد، شهر بصره و نواحی را مسخر داشته، تصرف نموده، از راه دورق و بهبهان وارد شیراز گردید. و اعلیحضرت شاهنشاهی در سال ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶: در دار السلطنه اصفهان به عیش و عشرت گذرانید.

و در سال ۱۰۳۷: در مازندران قشلاق نمودند. (۲)

و در اوایل سنه ۱۰۳۸: مزاج مبارک اعلیحضرت شاهنشاه جم‌جاه، از صحت منحرف گشته، روز بروز بر مرض می‌افزود، چون از معالجه سودی ندید، دل از تخت و دولت برکنده پسرزاده خود سام میرزا پسر مرحوم صفی میرزا که جوانی هفده ساله بود به

ولایت عهد معین فرمود و امرا و اعیان دولت را بر این وصیت گواه گرفته، پس تهیج زیاده گشت و اسهال عارض گردید «۳» و در قصر فرح آباد مازندران در شب پنجشنبه بیست و چهارم ماه جمادی اول این سال:

[۱۰۳۸] «۴» وقت سحر، داعی حق را لیک اجابت گفته، جان را به جان آفرین سپرد:

بود ظل الله تاریخ جلوس ظل حق تاریخ سال رحلتش و نواب اعتماد الدوله، خلیفه سلطان و سایر اعیان دولت، چارپار روانه اصفهان داشتند و نواب سام میرزا و اعیان اصفهان را مطلع از واقعه هایله نموده و تاج و تخت به وارث سلطنت سپردند «۵» و حضرت ولیعهد را شاه صفی گفته بر سریر دولت نشانیدند که گفته‌اند:

یکی چون رود دیگر آید به جای جهان را ندارند بی کدخدای و امرای قزلباش، جنازه پادشاه را، از مازندران به کاشان رسانیده به امانت گذاشتند «۶» و مدت عمر شاه عباس جنت مکان به شصت سال رسید و زمان سلطنت و دارائی آن شاهنشاه خلد- آشیان چهل و دو سال بود و آنچه را از ممالک محروسه در تصرف داشت یک جانب آن عراق عرب بود و دیگر جانب زمین داور قندهار و از طرفی داغستان لکزیه و طرف دیگر ساحل دریای کیچ و مکران بلوچستان بود، تمامت تاریخ نگاران دولت شاه عباس جنت مکان نوشته‌اند که اعمال و افعال شاه عباس عدالتی بود در لباس ظلم، در وقتی که شاه عباس بر تخت سلطنت نشست مملکت ایران شوریده و بی آرام بود، هر امیری بر کشوری به خودسری تعدی می نمود و رعایا گرفتار جور و ظلم امرا بودند، پس آن پادشاه جنت مکان، خونها ریخت و سرها را بر دار

(۱). در متن: (عابرفه).

(۲). ر ک: عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۷۲، روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۷.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۷، عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۷۵.

(۴). در عالم آرای عباسی: در ذکر وقایع سال ۱۰۳۷.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۸، عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۷۸.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۳۸، عالم آرای عباسی، ج ۳، ص ۱۰۷۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۷۰

آویخت، کله مناره‌ها ساخت و شهرها را از اهالی پرداخت تا شوریدگیها «۱» را آرام داد و پس از آرامی بلاد سیاستی قوی و عقوبتی شدید می‌بایست تا عموم مردم آسوده باشند و اجرای این - گونه اعمال دور نیست که در نظرهای ظاهربین، ظلم و جور جلوه نماید و کسی نگفته که عقوبتی خالی از مصلحت ملکی و دینی و مذهبی کرده باشد و در اوائل سلطنت خود، امرای بزرگ خود را به سزا و جزا رسانید و چون سپاه قزلباش به شصت هزار رسیده بود و هر طایفه از آنها جز در اطاعت بزرگ خود نمی‌شدند و پادشاه نمی‌توانست بی‌رضای ایلات قزلباش کسی را منصبی دهد مگر آنکه از بزرگان طایفه خود باشد و شاه عباس شماره سواران قزلباش را به سی هزار نفر رسانید، پس فوجی ترتیب داد و نام آنها را شاهسون نهاد یعنی شاه‌دوست و امیری بر آنها گماشت و این جماعت را به مزید عنایت شریک شود و در یک روز ده هزار نفر شاهسون شدند و در اواخر زندگانی شاه عباس جنت مکان، شماره آنها به صد هزار خانوار رسید و تاکنون نزدیک به پانصد خانه ایل شاهسون در فارس باقی است که در صحرای کوار و حومه شیراز در چادر سیاه توقف دارند و حضرت شاه عباس ده هزار سوار و دوازده هزار نفر پیاده مقرر داشت که مواجب از خزانه گرفته صاحب منصب آنها به اختیار پادشاه معین شود و نام این جماعت را قوللر گذاشتند و این عبارت به ترکی به معنی غلامهاست چرا که «قول» غلام است و «لر» نشانه جماعت. و بزرگ قوللر را قوللر آقاسی گفتند یعنی سرکرده غلامان شاهی و نام افواج پیاده را

تفنگچی نهادند و این اول فوجی است که در ایران با تفنگ شد چنانکه در روم، فوج تفنگچی را ینگجری گفتند و «ینگ» به معنی تازه است و «جری» مخفف چریک است یعنی لشکر تازه. «۲»

در کتب تواریخ نوشته‌اند، آن پادشاه برای استحکام بنیه و استراحت از مشقت، گاهی در شرب مدام اقدام می‌نمود اما در مراتب دینداری و خداپرستی و مراعات فقرا و احسان به ارباب استحقاق و اعتماد بر مسائل دینیه و مقاصد یقینیه و اخلاص و نیازمندی به ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم در انتهای کمال بود چنانکه در زمان سلطنت او کمتر سالی بود که به زیارت آستانه رضویه یا عتبات عالیات مشرف نشود چنانکه به پای پیاده از اصفهان به مشهد مقدس برفت و مدت توقف در نجف اشرف هر روزه صحن و رواق را به دست خود جاروب نمود و پیش از سلطنت شاه عباس، همیشه در میانه علمای دینیه نقاری بود و در ایام آن پادشاه دین‌پناه، میانه علما را چنان الفت داد که روزی در سواری جناب میر محمد باقر داماد و جناب شیخ بهاء الدین محمد عاملی علیهما الرحمه با موکب شاهی موافقت داشتند، شاه عباس برای آزمایش آنکه آیا کدورتی در میانه آنها هست یا نه ملاحظه اسب شیخ را فرمود و در پنهانی به میرداماد فرمود که اسب شیخ بسی کامل است و جناب شیخ نمی‌تواند او را براند جناب میر در جواب شاه گفت عجب در این است که بار دانش و فضیلتی که بر اوست حرکت می‌کند چه جای تند رفتاری است و در پنهانی از میر به جناب شیخ فرمود که اسب میرداماد سخت توسن است که شایسته علما نیست شیخ در جواب فرمود چون اسب صاحب خود را شناخته

(۱). ر ک: روضه الصفاء، ج ۸، ص ۴۳۸.

(۲). خلاصه‌ای است از مطالب مندرج در پیش.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۷۱

است به وجد آمده، توسنی دارد، پادشاه دین‌پناه سجده شکر نمود که لله الحمد، فساد از میانه علما برخاسته است که اذا فسد العالم فسد العالم و چون شاه عباس از فرزند دل‌بند خود صفی میرزا نشانه بددلی و دشمنی در سلطنت دید و به سرحد یقین رسید و در چندین موقع امتحان نمود، رأی عالم آرا به نابودی او قرار گرفت و یکی از محرمان خود را به قتل صفی میرزا مأمور داشت در جواب گفت یا مرا معاف دار یا اذن بده که خود را کشته دست به خون ولی نعمت‌زاده نیلایم و بهبود خان نامی که از صفی میرزا، اذیتی دیده بود، به این امر شنیع مأمور گردید «۱» و بهبود خان در وقتی، فرصت جست، کاردی بر پهلوی شاهزاده صفی میرزا زده، او را بکشت و به اصطبل شاهی پناه برد و پادشاه به بهانه که پناه به اصطبل مبارک برده، از قصاص بهبود خان در گذشت و فرمود در این کار تأمل باید تا پسر صفی میرزا که صغیر است کبیر گردد و قصاص پدر خود را نماید و شاه عباس بعد از کشتن صفی میرزا، پشیمان گشت و نزدیک به ماهی از حرم‌سرا بیرون نیامد و تا سالی جامه سیاه پوشید و بعد از آن گاهی زینت بر خود قرار نداد و بهبود خان را به بدترین عقوبتی گرفتار فرمود که حکم کرد سر پسر خود را بریده به حضور رساند، بعد از آنکه سر پسر خود را به حضور آورد شاه عباس از او پرسید خود را چگونه می‌بینی گفت در بدترین حالتی، پس فرمود باید خوش باشی که با پادشاه در یک مصیبت شریک هستی و بعد از قتل صفی میرزا دو نفر پسر دیگر خود نواب طهماسب میرزا و رضا میرزا را به واهمه‌ای که از آنها داشت از حلیه بصر عاری نمود و بعد از آن واقعات جانسوز، از اندوه و ملال بیرون نیامد و امراض بر او مستولی گردید تا به روضه رضوان خرامید که حسناتش به اضعاف سیأتش بود و شاه عباس چهره نیکو و بینی بزرگ و چشمی درشت داشت، قامتش اندکی کوتاه بود، ریش را می‌تراشید و بروت را می‌گذاشت و تاریخ‌نویسان چند ماه آخر سال وفات شاه عباس را از حساب انداخته

[اند].

تاریخ جلوس شاه صفی را در سال ۱۰۳۸ قرار دادند چنانکه گفته‌اند:

**[وقایع فارس در روزگار شاه صفی]**

«صفی پا بر اورنگ شاهی نهاد» (۲)

و چون خبر وفات شاه عباس جنت مکان به استنبیل رسید، سلطان مراد خان قیصر روم خسرو پاشای سرعسکر را مأمور به تسخیر بغداد فرمود.

و حضرت شاه صفی در سال ۱۰۳۹: با سپاه ممالک محروسه از اصفهان به صوب همدان نهضت نمود (۳) و فوج فوج سپاه به مدد مستحفظین قلعه بغداد روانه داشت و زینل خان را سپهسالار آن جماعت فرمود (۴) و در بین راه خبر به سپهسالار رسید که سپاه رومی وارد کردستان شده، قلعه مریوان را متصرف شده‌اند، عطف عنان نموده، به جانب کردستان شتافت، بعد از مقابله با سپاه رومی، جنگ کرده، شکست یافته، لشکر فرار کرده، به همدان رسید و حضرت شاه صفی چون دانست که زینل خان سپهسالار برخلاف حزم و احتیاط جنگ کرده، او را مغضوب داشته،

(۱). ر ک: حوادث سال ۱۰۲۴، در عالم آرای عباسی.

(۲). ر ک: تاریخ سلاطین صفویه، ص ۲۶.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۴۱.

(۴). ر ک: همانجا.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۷۲

ریزریزش نمودند (۱) و سرعسکر رومی بعد از فتح در جنگ کردستان حرکت کرده به درگزین رسید و حضرت شاه صفی از همدان نهضت فرموده به جانب درگزین شتافت و سرعسکر رومی از درگزین عازم بغداد شده، نهضت نمود و شهر بغداد را محاصره داشت، زمان محاصره به مدتی طول کشید و دوازده هزار نفر از سپاه رومی، هدف گلوله توپ و تفنگ بغدادیان گردید (۲) و چون خبر نهضت حضرت شاه صفی در اردوی رومی شهرت یافت، عموم اهل اردو بر سر خسرو پاشای (۳) سرعسکر که راضی به کوچ کردن اردو نبود، آمده، خیمه و خرگاه او را خراب کرده، نهضت نمودند و در بیست و هفتم جمادی اول (۴)، موکب والای شاه صفی وارد بغداد گردید و امام قلی خان با سپاه فارس از راه شوشتر وارد شده به اردوی شاهی ملحق گردید. و نوروز سنه ۱۰۴۰: شاه صفی در کربلای معلی جشن عید را به زیارت حضرت خامس آل عبا تبدیل نموده عود به بغداد نموده (۵)، لوای مراجعت را افراخت و نواب امام قلی خان و سپاه فارس را از منزل تویسرکان مرخص فرموده، عود به شیراز نمودند و موکب والا در ماه ذی الحجه این سال وارد اصفهان گردید.

در سال ۱۰۴۱: به سعایت و بدگویی بعضی از امراء خاصه، چراغ سلطان (۶) که در خدمت شاه صفی چراغ دروغش را فروغی بود، جماعتی را به داعیه سلطنت متهم ساختند مانند پسران عیسی خان قورچی‌باشی که دخترزاده شاه عباس جنت مکان بودند، به قتل رسیدند و چهار نفر فرزند ارجمند اعتماد الدوله خلیفه سلطان که باز دخترزادگان پادشاه مغفور بودند و سه نفر پسران میرزا رفیع صدر و یک نفر پسر میرزا رضی صدر و دو نفر پسران میرزا محسن متولی‌باشی مشهد مقدس که عمه‌زاده‌های (۷) او بودند، از حلیه بصر عاری گشتند و عمه محترمه خود را که بانوی حرمسرای پادشاه مغفور بود از حرمسرا اخراج فرمود (۸) و با امرای بزرگ بددل گشته، جماعتی را معزول و پاره‌ای را مقتول نمودند و اعتماد الدوله خلیفه سلطان، از وزارت عظمی معزول گشته، مجاور شهر قم شده به افادت مسائل و مطالب علمیه مشغول گردید، پس ارتحال به مکه معظمه و مدینه طیبه نموده، بعد از وفات شاه صفی عود به اصفهان نمود.

در این سال [۱۰۴۱]: میرزا تقی وزیر مازندرانی (۹) را روانه نجف اشرف نمود و جماعتی از معماران اصفهانی را مصحوب او فرمود

و در ظرف سه سال عمارات عالی، علویه، علی صاحبها الف ثناء و تحیه که از طول زمان کهنه و شکسته شده بود به وجهی لایق تعمیر نمود و از اتفاقات حسنه، معدن سنگ رخام در حوالی نجف اشرف به دست آوردند و بیشتر از آن سنگها را در بنیان و حواشی عمارات بکار بردند و نهری عمیق و وسیع از حوالی حله کنده، از نزدیکی

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۴۲.

(۲). در متن: (گردیده).

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۴۲.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۴۳.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۴۴، نوروز سال ۱۰۴۱.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۴۵، در وقایع سال ۱۰۴۲.

(۷). در متن: (زادهای).

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۴۵.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۴۶، ادامه وقایع سال ۱۰۴۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۷۳

مسجد کوفه گذرانیده، به دریای نجف رسانیدند «۱» و در تاریخ این خیرات جاریه گفته‌اند:

شاه اقبال قرین خسرو دین شاه صفی آنکه خاک قدمش زیور افسر آمد «۲»

یافت توفیق که آرد به نجف آب فرات آن بشارت به شه از حیدر صفدر آمد

سال تاریخ چو پرسیدم از ایشان گفتند آب ما از مدد ساقی کوثر آمد: [۱۰۴۲] و هم در این سال [۱۰۴۱]: شاهزادگان صفوی نژاد که

از حلیه بصر عاری گشته، در قلعه الموت طالقان قزوین، منتظر الموت بودند مانند سلطان محمد میرزا و امامقلی میرزا، عموهای شاه

صفی و سلطان سلیمان خان برادر شاه صفی و نجف قلی میرزا پسر امامقلی میرزا به فرمان شاه صفی شربت شهادت را چشیدند. «۳»

و چون اخبار فتنه‌انگیزی جماعت اوزبک به اصفهان رسید، حضرت شاه صفی، امیر خلف - بیک سفره‌چی را به سرداری خراسان

مأمور فرموده روانه گردید. «۴»

و در سال دیگر [۱۰۴۲]: موبک شاه صفی، از اصفهان به صوب مشهد مقدس نهضت نموده، بعد از ورود به لوازم زیارت آستانه

مبارکه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه پرداخت و بعد از انتظام امور خراسان موبک والا عود به اصفهان نموده، زمستان را به

پایان رسانید.

و عید نوروز سنه ... در ماه ... از سال ۱۰۴۳ اتفاق افتاد و پادشاه کامگار جشن نوروزی را برپای داشت و چون در سال گذشته داود

خان برادر نواب امامقلی خان والی مملکت فارس که امیر الامرا و حاکم قراباغ و ایروان بود، نسبت به امرای قاجار که در قراباغ

بودند، غدیری نمود و طهمورث خان گرجی «۵» را اذن داده که در لباس دوستی آنها را به قتل رساند و طهمورث خان به گفته داود

خان عمل نموده، به اسم مهمانی بر قاجاریه وارد گردید چون به استقبال او شتافتند همگی را از دم تیغ گذرانید و این معامله باعث

شوریدگی «۶» گرجستان و ایروان و قره‌باغ گردید پس از انتشار این اخبار در اصفهان، حضرت شاه صفی، سپاه نصرت‌پناه را

احضار فرمود و امام قلی خان بیگلربیگی فارس برای خیانت برادر خود داود خان وحشت نموده، پسر بزرگ خود را «۷» با سپاه

فارس روانه داشت و پادشاه جم‌جاه فرمان احضار امام قلی خان را به تأکید روانه شیراز فرمود و امام قلی خان طوعا او کرها از شیراز

به اصفهان آمده با موبک والا حرکت نموده، وارد شهر قزوین شدند که نوشتجات داود خان را آوردند که به طهمورث خان نوشته

بود (۸) که فرزندی از شاه مغفور در دست امام قلی خان افتاده و عنقریب او را به سلطنت برداشته، کارها رونق تمام می‌گیرد و همه‌جا من با تو و تو با من خواهی بود و آتش غضب پادشاهی مشتعل گردید [و]

(۱). ر ک: همانجا.

(۲). سه بیت از چهار بیت منقول، در روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۴۷.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۴۷: این گروه عبارت بودند از: سلطان محمد میرزا، امام قلی میرزا، نجف قلی میرزا، سلطان-سلیمان خان پسر صفی میرزا و چهار تن از دخترزادگان ...

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۴۷.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۰.

(۶). در متن: (شوریده گی).

(۷). (ناچار صفی قلی خان پسر اکبر خود را بیشتر فرستاد). روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۲. این قسمت عینا از روضه الصفا نقل شده است.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۷۴

در شبی که میدان سعادت آباد قزوین را چراغان کرده بودند و شاه و امرا به تماشا مشغول بودند، امام قلی خان با سه نفر پسران خود، صفی قلی خان و فتح علی خان و علی قلی خان در مجلس بزم حضور داشتند و امام قلی خان از مجلس برخاسته «۱» به منزل خود رفت و چون سه نفر پسران او خواستند از مجلس بیرون شوند، حسین بیگ «۲» ناظر بیوتات به فرمان شاهی هر سه نفر را کشته، سرهای آنها را به حضور رسانید پس علی قلی بیگ امیر دیوان و داود بیگ گرجی که هر دو داماد امام قلی خان بودند و کلب علی «۳» بیگ ایشیک آقاسی باشی «۴»، مأمور به آوردن سر امام قلی خان شده، برحسب فرمان به منزل او رفته، سر او را بریده، به حضور رسانیدند و اغورلو خان «۵» حاجب درگاه شاهی در همان شب به ایالت کوه گیلویه و کشتن باقی اولاد امام قلی خان که در شیراز بودند، مأمور شده، روانه مقصد گردید «۶» و ایالت لارستان را به کلب علی بیگ «۷» ایشیک آقاسی، عنایت فرمود و باقی ایالت مملکت فارس را تجزیه فرموده، هر ناحیتی را به مناسبت به حاکمی سپردند «۸» و نواب میرزا معین الدین محمد، خلف الصدق میرزا غیاث الدین علی شیرازی که سالها به وزارت امام قلی خان برقرار بود به وزارت فارس، باقی مانده، محاسبات فارس و رتق و فتق بلوکات را، در کف کفایت او گذاشت و اغورلو خان بعد از ورود به شیراز، بیشتر اولاد امام قلی خان را از قوه بینائی ساقط نمود «۹».

از آثار خیریه امام قلی خان پسر الله‌ویردی خان، مدرسه خان «۱۰» شیراز است که شرح آن در ذیل بقعه‌های شیراز نگاشته شود و پل خان است که بر ملتقای رودخانه پرواب «۱۱» مرو دشت و رودخانه رامجرد ساخته است و این پدر و پسر مدت سی و نه سال بیشتر در مملکت فارس، تخم مروت را کاشته، حاصل نیکنمایی را برداشتند.

و در همین سال [۱۰۴۳]: سوندک سلطان «۱۲» والی جزیره بحرین شرفیاب حضور پادشاه گشته، شمشیر بی نظیر حضرت صاحبقران، امیر تیمور گورکان را که در تصاریف زمان، دست به دست شده، در نوبت آخر به سوندک رسیده بود، به رسم پیشکش تقدیم حضور مبارک داشت.

و اعلیحضرت شاه صفی جشن نوروزی سنه ۱۰۴۴ را در قزوین گذرانیده، تشریف فرمای دار السلطنه تبریز گردید «۱۳» و سپاهی بی‌شمار به سپهسالاری رستم خان گرجی «۱۴»، برای تسخیر شهر وان و دیاربکر روانه نمود و مدتی نگذشته که سپاه قزلباش به آن



نواحی رسیده، در هر مصافی فتح و فیروزی یافته و اسرای رومی را روانه تبریز نمودند.  
و هم در این سنه [۱۰۴۴]: امیر خلف بیک سفره‌چی سردار سپاه خراسان با جماعت

(۱). در متن: (برخواستہ).

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۳.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۳.

(۴). ایشیک آقاسی یا ایشک آقاسی: Isekaya - si (به معنی رئیس تشریفات، رئیس رؤسای بیرون).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۳.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۳.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۳.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۳.

(۹). ر ک: همانجا.

(۱۰). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۸۴.

(۱۱). ر ک: بخش دوم، همین کتاب، رودخانه‌های فارس.

(۱۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۴.

(۱۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۵.

(۱۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۷۵

اوزبک جنگ کرده چندین نفر اسیر اوزبک را روانه تبریز داشت. «۱»

و هم در این سال [۱۰۴۴]: میرزا ابو طالب خان اعتماد الدوله پسر حاتم بیک - اعتماد الدوله وزیر اعلیحضرت شاهنشاه، شاه عباس مغفور را از وزارت معزول کردند و میرزا تقی وزیر مازندران را به جای او برقرار داشتند. «۲»

و هم در این سال [۱۰۴۴]: آب دجله طغیان نموده، حصار شهر بغداد و چندین هزار خانه را خراب کرد چنانکه گفته‌اند «۳»: بیت:  
دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود «۴» و چون اخبار یورش سپاه قزلباش به جانب وان و دیاربکر به مسامع عز و جلال سلطان - مراد خان قیصر روم رسید، تمامت سپاه رومی را احضار فرموده، به اندک زمانی حاضر گشته، شماره آنها از حساب بیرون بود و موکب قیصری به جانب آذربایجان نهضت فرموده، قلعه ایروان را محاصره کرده، تسخیر نمود و دوازده هزار نفر مستحفظ گذاشته روانه تبریز گردید «۵» و سپاه قزلباش در همه‌جا، اطراف اردوی رومی را تاخت نموده، هر روز جماعتی را کشته و اسیر می نمودند و اعلیحضرت قیصر وارد شهر تبریز گردید و سه روز توقف کرده، عود به ممالک روم فرمود و بعد از رفتن اعلیحضرت قیصر، اعلیحضرت شاه صفی وارد تبریز گردید و بیشتر زمستان را گذرانید و سپاه مملکت فارس به سرداری کلب علی خان والی لارستان وارد شد.

در روز پانزدهم ماه رجب این سال [۱۰۴۴]: در ظاهر قلعه ایروان نزول اجلال فرمود و حوالی قلعه را چهل قسمت «۶» نموده، هر قسمتی را برای نقب‌زدن و سیبه «۷» به پیش بردن به امیری سپرد، پس توپهای بزرگ قلعه کوبی را از مس ریخته، هر روزه به جانب قلعه ایروان گلوله‌های بزرگ می انداختند و در هر یورش چندین نفر از سپاه قزلباش و رومی کشته می شدند تا اواخر ماه شوال به جنگ سلطانی، قلعه ایروان، مسخر گردید و چندین نفر از پاشایان معتبر اسیر گردیدند و مابقی سپاه رومی را مرخص داشته، روانه

بلاد خود شدند و جناب شیخ حسن «۸» برادر جناب شیخ بهاء الدین محمد جبل عاملی، در مسجد جامع ایروان بر منبر رفته، خطبه را به نام ائمه اثنی عشر بخواند و ایالت ایروان به کلب علی خان والی لارستان شفقت گردید «۹» و بعد از چند روز ایلچی پادشاه روس آمده «۱۰»، یک دست مرغ شنقار و بیست جامه خز و سمور به حضور اعلی رسانیده، مورد عنایت گردید و پادشاه عالی جاه از آذربایجان به صوب اصفهان نهضت نمود.

و در سال ۱۰۴۷: علی مردان خان «۱۱» والی قندهار پسر گنج علی خان والی کرمان که از

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۷.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۷.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۷.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۷.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۵۹.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۰.

(۷). در متن: (سپید).

(۸). (شیخ حسن عبد الصمد جبل عاملی). روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۰.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۰.

(۱۰). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۱.

(۱۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۷۶

دوستان قدیمی، میرزا ابو طالب خان اعتماد الدوله سابق بود از میرزا تقی مازندرانی که اعتماد الدوله حالیه بود، رمیده خاطر گشت و از دولت علیه ایران روی گردان شده، قندهار را به گماشتگان پادشاه هندوستان سپرده، به هندوستان رفت و به ایالت صوبه کشمیر سرافراز گردید و چون اعلیحضرت سلطان مراد خان قیصر «۱»، از فتح ایروان و گرفتاری پادشاهان رومی مطلع گردید برای انتقام ایرانیان، با لشکر رومی و سرداران سپاه به قصد تسخیر بغداد نهضت نموده، به محاصره شهر بغداد پرداخت و چندین بار سپاه رومی یورش برده، کاری از پیش نرفت و طیار پاشا، وزیر- اعظم «۲» و چندین نفر از پاشایان معتبر هدف گلوله توپ اهل قلعه شدند و اعلیحضرت قیصر بی تاب گشته، عزم را بر تسخیر بغداد جزم فرمود و در تواریخ «۳» نوشته اند که در یک روز چهل و پنج هزار گلوله توپ که هر یکی به وزن بیست و چهار من تبریزی بود، بر برج و باروی شهر بغداد انداختند و بعد از چهل روز بغداد را مسخر داشت و شهر را به غارت و خلقی بسیار کشته گشت و اثاث و زینت مرقد و بارگاه کاظمین (ع) را بردند و پاس حرمت پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را نداشتند «۴».

و هم در این سال [۱۰۴۷]: مبانی مصالحه این دو دولت قوی شوکت مستحکم گشت که خطه ایروان، ضمیمه ممالک محروسه ایران باشد و ناحیه عراق عرب از نواحی ممالک روم شود و سلطان مراد خان از خلاف ادبی که نسبت به بقعه مبارکه کاظمین (ع) نموده بود، در همین سال بدرود زندگانی نمود. «۵»

و پادشاه کامگار جشن عید نوروز سنه ... که در ماه ... از سال ۱۰۴۸ اتفاق افتاد در شهر قزوین گذرانید. «۶»

و در این سال [۱۰۴۸]: قرا خان برادر امیر خان قورچی باشی «۷» به حکومت بندر عباس و جزیره هرمز و شمیل و میناب سرافراز گردید و پادشاه جم‌جاه به مازندران رفته، به عیش و شکار پرداخت و در آغاز گرمی هوا به صوب اصفهان نهضت فرمود. «۸»

و در این سال [۱۰۴۸]: نواب میرزا معین الدین محمد شیرازی حاکم و وزیر فارس کاروانسرای خان کرکان بلوک قونقری میانه شیراز و اصفهان را برای رضای خدای تعالی و آسایش مسافرین احداث فرمود.

و در سال ۱۰۴۹: کلانتری مملکت فارس بر نواب میرزا شرف جهان، خلف الصدق میر شاه حیدر حسنی حسینی شیرازی کلانتر سابق فارس قرار گرفت.

و در سال ۱۰۵۰: امام قلی خان، پادشاه ترکستان، به عزم حج الاسلام و زیارت مدینه

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۲.

(۲). در روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۲: (محمد پاشای وزیر اعظم).

(۳). در روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۲: این خبر از قول صاحب تاریخ خلد برین نقل شده است.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۲.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۲.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۲.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۳.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۷۷

حضرت خیر الانام (ص) وارد خراسان گردید و اعلیحضرت شاه صفی، مهماندار معین فرمود و هزار تومان عراقی برای او فرستاد.

«۱»

و هم در این سال [۱۰۵۰]: میر مهنای «۲» عرب خزاعی با چندین قبیله از خزاعه از مملکت روم به ایران آمد و به فرمان پادشاه جم‌جاه در بلوک زیدون بهبهان کوه گیلویه و ناحیه جراحی دورق که در این زمان به ناحیه فلاحی شهرت یافته است، خیمه‌های سیاه عربی برپا داشته، توقف نموده والی آن سامان گردید.

### [وقایع فارس در روزگار شاه عباس ثانی]

و در اواخر سال ۱۰۵۱: موکب والا، از اصفهان تشریف‌فرمای کاشان گردید. «۳»

و در دوازدهم ماه صفر سال ۱۰۵۲: رخت سفر آخرت را بر بست «۴» و مدت ملکداری او پانزده سال و شش ماه بود و جنازه او را به شهر قم برده، در جوار روضه حضرت معصومه (ع) دفن نمودند و عمارت فین کاشان از بناهای اوست و بر حسب مشاورت امرای عظام قزلباش و اعیان طایفه شاهسون، شاهزاده آزاده، عباس میرزا «۵»، خلف الصدق شاه صفی صفوی، غفران پناه که از عمر مبارکش نه سال گذشته بود، در شهر کاشان به جای پدر، بر اریکه سلطنت و تخت شاهی نشانیده، خطبه و سکه ممالک محروسه ایران را به نام او زینت دادند و به مصلحت و خیراندیشی، بقایای مالیات و صواد که در محال بلاد بازمانده بود و مبلغ آن از پانصد هزار تومان عراقی، تجاوز داشت، به صیغه تخفیف رعایا، مقرر گردید «۶» و از کاشان تشریف‌فرمای قزوین گردیده، به انتظام امور رعیت و سپاه، پرداخت و در نهی از شرب خمر و مسکرات، مبالغتی تمام فرموده تمامی چاکران را به توبه نصح بازداشت و این توبه از چاکران به عموم اهالی ایران سرایت نمود و امام قلی خان «۷» پادشاه ترکستان که به عزم حج و نیت زیارت مدینه طیبه، در خراسان توقف داشت در این سال تشریف‌فرمای قزوین گردید و اعلیحضرت شاه عباس ثانی دو فرسخ به استقبال او رفته، لوازم مهربانی را به جای آورده، دوش به دوش وارد قزوین شدند، پس تدارک سفری که سزاوار پادشاهان است برای او فرموده، پادشاه

ترکستان روانه مقصود گردید.

و در همین سال [۱۰۵۲]: نواب میرزا معین الدین محمد شیرازی به طیب خاطر لقب وزارت، بلکه عمل ایالت مملکت فارس را به ولد ارجمند خود میرزا محمد هادی وا گذاشته، بقیه عمر را به اعمال خیریه گذرانید.

و در سال ۱۰۵۳: از جانب سنی الجوانب، سلطان ابراهیم خان قیصر روم، ایلچی با نامه مودت ختامه که مشعر بر تعزیت و تهنیت بود، خدمت حضرت اشرف اعلی رسیده مورد عنایت گردید.

و در سال ۱۰۵۵: جان نثار خان «۸» که از اعیان و رجال دولت هندوستان بود، از جانب

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۳.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۳: (مهنا خان).

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۳.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۳.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۳.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۴.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۴.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۷۸

پادشاه هندوستان، شاه جهان، به تعزیت و تهنیت آمده، نامه مشفقانه و معادل هشتاد و هشت هزار تومان از نفایس هندوستان از حضور مبارک اعلیحضرت اشرف گذرانید و در عنوان نامه شاه- جهان نگاشته بود: «در این اوان به مبارکباد جلوس میمنت مانوس آن فرزندزاده برخوردار کامگار نامدار بلندمقدار، بهین گوهر درج دولت و عظمت و مهین اختر برج شوکت و سلطنت، نقاوه اصلاّب طیبین و سلاله اسلاف طاهرین، پرداخته می شود و جان نثار خان در کمال احترام به مصاحبت اوتار خان گرجی «۱» غلام خاصه شهریاری و جواب نامه، عود به هندوستان نمود.

و هم در این سال [۱۰۵۵]: به اغوای قورچی باشی، جمعی بر سر میرزا تقی اعتماد الدوله «۲» مازندرانی، ریخته، او را کشتند و قورچی باشی به فرمان شاهی به قصاص رسید و باز وزارت- عظمی به سلطان العلما مشهور به خلیفه سلطان «۳» شفقت گردیده، ثانیاً او را اعتماد الدوله گفتند.

و در سال ۱۰۵۷: جماعتی بر ندر محمد خان پادشاه ترکستان شوریده «۴»، بسیار بلاد را از تصرف او گرفتند [و او] ناچار شده، پناه به دولت علیه ایران آورد و پادشاه دین پناه شاه عباس- ثانی، او را پذیرائی فرموده، مبلغ هزار تومان عراقی برای مخارج او فرستاده «۵»، از خراسان چون به سه فرسخی اصفهان رسید، تمامت اعیان دولت به استقبال او شتافتند و در دو فرسخی، دو پادشاه یکدیگر را ملاقات کرده، لوازم احترام شاهانه را به عمل آوردند و شهر اصفهان را آذین بستند و پای انداز گسترند «۶» و شب را چراغان نمودند، پس اعلیحضرت اشرف، فرمان برای احضار سپاه به اندازه تدارک پادشاه ترکستان صادر فرمود و آنرا با سامان شاهانه، روانه خراسان و ترکستان نموده، دوباره بر اورنگ مملکت ترکستان قرار گرفت.

و هم در این سال [۱۰۵۷]: عمارت چهل ستون اصفهان [را] که از عجائب بناهاست ساختند.

و چون پادشاه کامگار جشن عید نوروز سنه ... از سال هزار و پنجاه و هفت را در دار السلطنه اصفهان گذرانید به قصد زیارت حضرت امام ثامن «۷»، علیه السلام، به صوب خراسان نهضت فرمود، چون [به] نزدیکی شهر مشهد مقدس رسید، مانند جد امجد

خود پیاده شده، روی نیاز را بر خاک گذاشته «۸»، خالق متعال را ستوده، وارد بارگاه عرش اشتباه رضویه شده، لوازم زیارت را به جا آورده، سجدات شکر نمود، پس از مشهد مقدس در شهر هرات نزول اجلال فرموده به تهیه یورش قندهار پرداخته به آن جانب نهضت فرمود و در باغ عباس آباد خارج شهر قندهار نزول اجلال نمود و چند روز سپاه نصرت پناه بر شهر و قلعه قندهار یورش انداخته، اهل شهر را به ستوه آورده، طلب امان نمودند «۹» و چون تمامی از اهل اسلام بودند، پادشاه مسلمانان بر آنها رحم فرموده، امان نامه

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۶.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۵.

(۳). (وزیر سابق). روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۵.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۵.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۶.

(۶). (تاسه فرسنگی تفنگچی عراقی دورویه برکشیدند و پای انداز گستریدند). روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۶.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۷.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۷.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۷۹

برای آنها فرستاده و علما و اعیان قندهار و سرداران هندی به پایه سریر اعلی رسیده، مورد عنایت و شفقت گردیدند. و ملک موروثی پادشاه دین پناه در نهم ماه صفر سال ۱۰۵۸: در تصرف امنای دولت صفویه درآمد و روز دیگر تمامت سپاه و امرای هندوستانی را نوازش فرمود و احدی در اموال آنها تعرضی نداشته، روانه مقصد خود شدند و تاریخ این فتح را «آمد کلید مملکت هند قندهار» یافتند.

و حضرت شاهنشاهی عید نوروز سنه ... سال ۱۰۵۹: را در شهر قندهار به عشرت گذرانید «۱» و مهر مبارک را تاجدار ساخته بر صفحه آن دو دایره متوازی انداخته بر تاج مهر، الله، محمد، علی و در دایره داخلی بنده شاه ولایت عباس ثانی و در خارج از دایره داخلی شعر؛

جانب هرکه با علی نه نکوست هرکه گو باش من ندارم دوست

هرکه چون خاک نیست بر در اوگر فرشته است خاک بر سر اوست و در همین سال [۱۰۵۹]: به قصد اصفهان از قندهار نهضت فرموده، وارد هرات شده، چندی توقف نموده، پس به مشهد مقدس آمده به التثام عتبه علیه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه مشرف گشته، مدتی به عبادت خدای متعال و زیارت حضرت امام هشتم علیه السلام پرداخته از طریق طهران عبور فرمود.

در اوائل سال ۱۰۶۰: وارد اصفهان گردید و تاریخ ورود پادشاه دین پناه را گفته اند:

«آن مهر به منزل شرف آمد باز» «۲».

و در این سال [۱۰۶۰]: سیصد هزار تومان تبریزی که از بقایای خزانه داران، در نزد رعایای ممالک محروسه بازمانده بود، فرمان بخشش و بذل و نفاق آن صادر شده به تخفیف برقرار گردید «۳».

و در سال ۱۰۶۲: ایالت فارس به ضمیمه حکومت جهرم و فسا به نواب محمد قاسم بیگ، خلف الصدق قنبر علی بیگ ذو القدر، والی سابق لارستان و جهرم و فسا قرار گرفت.

و در سال ۱۰۶۳: شاهزاده اورنگ زیب «۴»، پسر حضرت شاه جهان، پادشاه هندوستان به عزم تسخیر قندهار آمده، نزدیک به شش ماه، شهر را محاصره نمود و یورش‌های پی‌درپی برده و جنگهای مردانه نموده، عاقبت شاهزاده اورنگ زیب، با سپاه هندوستان هزیمت یافته، از پی کار خود رفتند و قحطی و غلا در نواحی قندهار افتاد [و] پادشاه عدالت‌پناه، پانزده هزار خروار خورگ «۵» غله از مملکت فارس و کرمان و استرآباد و ری حمل و نقل به قندهار نموده، مردمان آن نواحی را آسوده داشتند و پادشاه عدالت‌پناه از چمن بسطام تشریف‌فرمای مازندران گردید و در حوالی باغ اشرف بر پشته‌ای که بر دریا و صحرا مشرف است، به حکم همایونی، عمارت

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۱.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۲.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۲.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۲: در ذکر وقایع سال ۱۰۶۱.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۸۰

و دریاچه و باغچه پر از گل‌های رنگ به رنگ به انجام رسید و آنرا «همایون تپه» نام فرمود. «۱»

و در این سال [۱۰۶۳]: سلطان العلماء، خلیفه سلطان وزیر اعظم «۲» و اعتماد الدوله به سرای جاودانی شتافته، به اجداد طاهرین خود پیوست و از مؤلفات آن علامه زمان، کتاب حاشیه بر شرح لمعه «۳» و کتاب حاشیه بر معالم الاصول است و تاکنون طلبه علوم دینی از آن دو کتاب، بهره‌مند شوند و منصب وزارت عظمی به محمد بیگ ناظر «۴» شفقت گردید و موکب والا، تشریف‌فرمای قزوین شد و شیخ علی خان زنگنه «۵» به حکومت کرمان‌شاه سرافراز گردید.

و در سال ۱۰۶۴: پادشاه دین‌پناه، محض ترویج شریعت غرا و ملت بیضا، از جناب جامع علوم، مولانا خلیل قزوینی، خواهش نمود که کتاب مستطاب اصول کافی «۶» را به لغت فارسی ترجمه نماید و همچنین از جناب علامه العلماء مولانا محمد تقی مجلسی که اصفهانی الاصل و التوطن بود خواهش فرمود که کتاب مستطاب من لا یحضره الفقیه را ترجمه «۷» نماید و مکتوبی به اعلم علمای زمان جناب مولانا محسن کاشانی نگاشته که تشریف‌فرمای اصفهان شده به لوازم امامت جماعت و اقامه نماز جمعه پردازد و بعد از ورود آن جناب اعلیحضرت شاهنشاه به نفس نفیس به مسجد آمده، اقتدای در نماز را مکرر به عمل آورد. «۸»

و در سال ۱۰۶۵: مقرر گردید که شاهنشاه دین‌پناه در هر هفته سه روز عموم مردم بی‌ممانعت شرفیاب حضور مبارک شده، بی‌واسطه، عرض حال خود را نموده، احکام عدلیه درباره آنها صادر گردد و مدتها این قاعده را مجری داشتند و به این وسیله دست ارباب جور و اجحاف، از گریبان رعایا و برابری، کوتاه فرمود. «۹»

و شاهنشاه جهان‌پناه شاه عباس ثانی، جشن نوروز سنه ... نیل از سال ۱۰۶۶ [را] در باغ هزار جریب «۱۰» اصفهان گذرانید، چون آغاز گرمی هوا شد در سمیرم فارس نزول اجلال فرمود و نواب محمد قاسم بیگ، والی مملکت فارس و اعیان و اشراف شیراز به شرف حضور مبارک رسیده، مورد عنایت گردیدند و بعد از آسودگی «۱۱» از رنج سفر، حضرت اشرف برای تماشا بر سر چشمه آب-ملخ تشریف‌فرما گردید و این چشمه در بلوک سرحد شش دانگ مملکت فارس در ناحیه پادنا در دامنه کوه دنا که یک جانبش به خاک اصفهان پیوسته، افتاده است و سردترین ییلاقات فارس است [و] در کتابها نوشته و بر زبانها افتاد [ه] که چون جنود نامعدود ملخ دریائی در

- (۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۴.
- (۲). (... که به نسبت سیادت از احفاد میر بزرگ بود). روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۴.
- (۳). بنام (روضه البهیه)، شرحی است که شهید ثانی بر لمعه دمشقیه شهید اول نوشته و آن از کتب درسی طلاب است. (معین).
- (۴). (محمد بیگ ناظر سابق). روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۴.
- (۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۵.
- (۶). (کتاب مستطاب علامه کلینی رازی). روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۵.
- (۷). (به شرح کتاب شریف من لا یحضره الفقیه پردازد). روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۵.
- (۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۵.
- (۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۵.
- (۱۰). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۵.
- (۱۱). در متن: (آسوده گی).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۸۱

مملکتی یا ناحیه یا مزرعه [ای] آید مردی از جنابت پاک، کوزه طاهری را از آب آن چشمه پر کرده به نیت بردن آن آب را به همان مملکت یا همان ناحیه یا همان مزرعه، کوزه را برداشته بگوید: مرغ سار ملخ خوار را برای فلان جا می خواهم و کوزه را در هیچ موقعی بر زمین نگذارد و باید سه پایه چوبی با او باشد که در وقت خستگی و خواب، آن کوزه را بر آن سه پایه آویخته، استراحت کند و چون از منزل اول حرکت کند مرغان سار بسیار از عقب او پرواز کرده، همه جا موافقت کرده تا به مقصد رسد، پس آن آب را چون بر اراضی توقف ملخها بیاشد، مرغان سار هجوم آورده، شروع در کشتن ملخ نمایند که هر یکی در روزی چندین هزار ملخ را دو نیمه کند تا تمامت ملخها را تباہ کنند. سبحان الذی یفعل فی ملکه ما یشاء.

و در اوائل پائیز عود به اصفهان فرمود.

هم در این سال [۱۰۶۶]: فرمان تولیت مدرسه رفیعه منصوریه شیراز و موقوفات آن را به نام نامی نواب کامیاب، نور حدقه سیادت و سعادت و جلالیت و نور حدیقه افاضت و افادت، علامه زمان و نادره دوران، میرزا احمد نظام الدین «۱»، جد اعلای نگارنده این فارسنامه ناصری صادر گردید و شرح حال آنجناب در گفتار دویم این کتاب در عنوان شیراز در ذیل احوال سلسله علیه سادات عالی درجات دشتکی شیرازی، در محله سردزک شیراز، نگاشته شود و برای زینت این کتاب فارسنامه ناصری صورت آن فرمان مبارک مرقوم گردید:

فرمان همایون «۲» شرف نفاذ یافت

آنکه: چون امتیاز طایفه کرام علما و عدم استوای این طبقه والا را با سایر برایا مصدوق:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» «۳» مصدق و تعلق نظام شرع مبین و انتظام امور خلاق را برای راتق این قوم قویم منظور «وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» «۴» شاهد صادق و با وجوب تفقه علوم شرع اطهر و تعلم معالم ناموس اکبر نسبت به مضمون کریمه عنبر شمیمه: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» «۵» نسبت به سایر بندگان خالق مطابق گشته و بناء علیه جهت انتشار علوم دین مبین و ازدیاد طلبه و متعلمین که بر طبق خبر حقیقت اثر: نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون «۶» رشحات سحاب فضل طیبین و طاهرین علیهم صلوات الله الملك المبین اند، همواره همت بلند خسروانه، منعطف به سرانجام لوازم آن امنیت علیا و نیت ارجمند پادشاهانه، متصرف به انتظام احوال این فرقه والاست که به تعیین اعیان و نصب نصیب یافتگان راتبه علم به حسب

- (۱). میرزا حسن فسائی در جلد دوم همین کتاب می‌نویسد: (در کتاب سلافة العصر فرموده است که نظام الدین علامه پسر ابراهیم پسر سلام الله بن عماد الدین مسعود پسر صدر الدین محمد پسر غیاث الدین منصور ملقب به سلطان الحکما و سید العلما بود ...).
- (۲). در متن: (همیون).
- (۳). آیه ۹، سوره زمر.
- (۴). آیه ۷۷، سوره بقره: (و بعضی عوام یهود که چیزی نیاموخته و نوشتن نتوانند و تورات را جز آمال و آرزوی باطل خود نپندارند تنها پابست خیالات خام و پندار بیهوده خویشند).
- (۵). آیه ۱۲۱، سوره توبه: (بلکه از هر طایفه‌ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیا نباشند تا آن علمی که آموخته‌اند به قوم خود بیاموزند که قومشان شاید خداترس شده و از نافرمانی حذر کنند).
- (۶). (ما دانایانیم و پیروانمان فراگیرندگان دانش).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۸۲

و نسب از منتسبان دار العلم «انا مدینه العلم و علی بابها» «۱» هرگونه اصطناع و عوارف بنا بر مفاد ...

اولی باشند وسیله توسعه معایش و ملبس و ترویج مساکن و مدارس آن گروه فراهم آمده، باعث رفاهت حال و انشراح مال و تیسیر امانی و آمال و نشر فضل و افضال و تکمیل اهل علم و کمال شده، در ایصال نفقات و اجرای صدقات و موقوفات که از ارباب خیرات و میرات علی حسب شروطهم، مدخور گشته، حسن کفایت و درایتشان جالب امر جزیل و ثواب جمیل جهت ذات بیهمال خجسته‌خصال ملوکانه گردد، شاهد این حال در آئینه جبین مخالفت تزئین سیادت و نقابت منقبت، افادت و افاضت مرتبت، نجابت و اصالت منزلت، حقایق و معارف آگاه عالیجاه، علامی فهمی، نتیجه اعظام السادات و العلماء نقاوه افاحم الاشراف و الحکما، قطبا للسیاده و النجابه و الافاده و المجد و العلی، میرزا نظام الدین احمد، به احسن وجهی جلوه‌نماست که شیمه «۲» فضل را ضمیمه نسب متعالی و حسب عالی ساخته و غیار اکسیر عیار اخلاص درین درگاه گردون مناص را زینت جبهه اعتقاد شناخته، لهذا لمعه‌ای از اشراقات طور پرنور مکارم و افضال ظل و نداوهای «۳» از امواج بحر بیکران «۴» شاهنشاهی نصیبه آمال خجسته‌مال سیادت و نقابت- پناه مومی الیه فرموده، تولیت شرعی مدرسه رفیعہ منصوریه واقع در دار العلم شیراز را که از محدثات و آثار خیر آباء و اجداد جنت‌مهاده مشار الیه است و سابقا به مرحوم امیر معز الدین محمد ولد میر نظام الدین احمد دشتکی عم حقایق آگاه مومی الیه متعلق بوده و معروض شد که متوفی شده و نوبت تولیت به عالیجاه مشار الیه منتهی شده، از تاریخ فوت مرحوم مزبور به سیادت و نجابت پناه مومی الیه مفوض و مرجوع فرموده، ارزانی داشتیم که از روی سعی و اهتمام به امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نموده، دقیقه‌ای از دقائق نظم و نسق سرکار مزبور و تعمیر عمارات و تکثیر زراعات و آبادانی محال وقفی و سایر ما یکون من هذا القبیل، نامرعی نگذارد و حاصل و مداخل سرکار مزبور را موافق شرط واقف به مصارف و وجوب، مصروف گرداند تا ثواب آن به روزگار فرخنده آثار نواب همایون ما عاید گردد [و] رعایا و زارعین و مستأجرین و سایر عمله و فعله و مباشرین موقوفات مزبوره، عالیجاه مومی الیه را متولی شرعی بالاستقلال و الانفراد آن سرکار دانسته، دیگری را در امر مزبور با او شریک و سهم ندانند و از سخن و صلاح شرعی و حسابی و کلاه و گماشتگان عالیجاه مشار الیه که در باب تکثیر زراعات و توفیر محصولات و نسق سرکار مزبور گویند، بیرون نروند [و] اطاعت و انقیاد به جای آورند. در این باب از جوانب برین جمله روند و هر ساله حکم مجدد نطلبند. تحریرا فی شهر شعبان المعظم سنه ست و ستین بعد الالف من الهجرة: [۱۰۶۶].

و در سال ۱۰۶۷: اعلیحضرت شاه جهان، پادشاه ممالک هندوستان که علاوه بر عارضه پیری، به مرض فالج مبتلا گشته «۵» بود، اولاد امجاد او درهم ریخته، هر یک داعیه پادشاهی کرده، درهای مخالفت را باز نمودند و شاهزاده مرادبخش، اظهار تشیع نموده،



## در مملکت

(۱). حدیث نبوی: من شهر علمم و علی (ع) هم در آن است. ر ک: جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۰۷، کنوز الحقایق، ص ۳۸.

(۲). به معنی: خلق، خوی، طبیعت، عادت.

(۳). به معنی: تری، نمناکی، تازگی، طراوت.

(۴). در متن: (بیگران).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۸۳

گجرات علم اقتدار افراشته، خطبه و سکه را به نام ائمه اثنی عشر (ع) قرار داده «۱»، حکیم کاظم - قمی «۲» را به رسالت ایران مأمور داشته، از اعلیحضرت شاه عباس مدد و اعانت خواست و نواب - محمد قاسم بیگ والی شیراز و میرزا محمد هادی وزیر فارس، به فرموده پادشاه جم‌جاه، هزار نفر تفنگچی دشتستانی و لارستانی را برای اعانت او، روانه هندوستان فرمودند «۳» و هنوز سپاه فارس به مقصود نرسیده، اخبار گرفتاری شاهزاده مرادبخش به دست برادر خود شاهزاده اورنگ زیب رسید، آن سپاه عود به لارستان و دشتستان نمودند.

و هم در این سال [۱۰۶۷]: وزارت مملکت فارس به میرزا نظام الملک پسر میرزا حسین - بیگ جابری انصاری شیرازی اصفهانی الاصل وزیر سابق رسید.

و در سال ۱۰۶۸: پل زاینده‌رود و چندین عمارت عالی مانند خلوتخانه و دیوانخانه و طاوس‌خانه، در شهر اصفهان به فرمان شاهنشاه دین‌پناه، به انجام رسید. «۴»

و چون مبنای بنای سلطنت علیه صفویه بر طریقه سلسله صوفیه صافیه که از ارادت کیشان جناب ارشادمآب شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی که سلسله طریقه خود را به امام هشتم: حضرت - رضا علیه الف تحیه و ثنا منتهی ساخته بود و اعلیحضرت شاهنشاه اعظم؛ شاه طهماسب طریقه صوفیه صافیه را با شریعت علیه عالی جمع فرمود، پس اعلیحضرت شاهنشاه اعظم شاه عباس ماضی بر تعظیم و اکرام مشایخ این دو سلسله افزود و این دو طایفه را با هم آمیخت «۵» که مشایخ شریعت اذکار اعمال مخفیه اهل طریقت را پسندیده، در زمره آنها قرار یافتند چنانکه از کلمات جناب شیخ بهاء الدین عاملی رحمه الله علیه، ظاهر است و اعلیحضرت شاهنشاه اعظم شاه عباس - دویم در ترویج شریعت و طریقت به اقصی نهایت کوشیده و چنان نمود که جناب علامه صمدانی مولانا محسن [فیض] کاشانی، جامع علوم شریعت و رموز طریقت گشته، در این باب کتابها نوشت و رساله‌ها «۶» پرداخت و سایر علمای شریعت و مشایخ طریقت چنان بودند که هر یک به دیگری اقتدا نموده، خود را بهره‌مند می‌دانستند.

و اعلیحضرت اشرف ظل الهی در این سال [۱۰۶۸]: که از همه‌جا و همه‌چیز فراغت یافته دل آسوده بود، اوقات فرخنده آیات را به معاشرت سلسله علما و عرفا می‌گذرانید و از این دو طایفه طلب نصیحت و موعظه می‌نمود.

در همین سال [۱۰۶۸]: به فرمان پادشاه بی‌همال، خانقاهی در نهایت امتیاز در کناره زاینده‌رود برای مسکن فقرا و اهل حال بنا کردند و گنبدی عالی در آن ساخته، نام آنرا «تکیه فیض» فرمود که ارباب وجد و عرفان در آن خانقاه منزل نموده، در اوقات مخصوصه در گنبد خانقاه مشغول به ذکر خفی و جلی گشته، خاتمه عمل را، فاتحه برای دوام عمر و دولت حضرت - ظل الهی قرار دهند و چندین مزرعه را از وجوه حلال خریده، وقف بر آن خانقاه فرمود «۷» که منافع

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۸.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۸.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۷۸.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۱.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۰.

(۶). در متن: (رسالها).

(۷). در متن: (درکه).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۸۴

آنها را در خوردنی و پوشیدنی اهل خانقاه صرف نمایند. شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده است: بیت:

طریقت بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست و در این سال [۱۰۶۸]: محمد قاسم بیگ از ایالت فارس معزول شده، الله‌ویردی سلطان، به حکومت شیراز سرفراز گشته و در اوائل این سال وارد دار الحکومه گردید.

و شاهنشاه عباس ثانی برای تفرج و شکار در بهار سال ۱۰۶۹ از اصفهان به صوب مازندران نهضت فرموده «۱» در بلده اشرف البلاد و فرح آباد به عیش و عشرت مشغول شده، در عمارت همایون- تپه جشن شاهی گرفته، به شادکامی شبها را به چراغ‌افروزی و روزها را بر زورقها نشسته، تفرج می‌فرمود «۲».

و عید نوروز سال ۱۰۷۰: را در اشرف البلاد و فرح آباد و همایون تپه به شادکامی گذرانید «۳» و در آغاز گرمی هوا، از مازندران به اصفهان آمد و تابستان این سنه را در چمن گندمان «۴» به پایان رسانیده، به مقرر سلطنت نزول اجلال فرمود.

و در این سال [۱۰۷۰]: وزارت فارس به میرزا نظام الدین ثالث «۵» پسر میرزا حسین بیگ- جابری شیرازی وزیر سابق فارس، مقرر گردید.

و هم در این سال [۱۰۷۰]: جناب میرزا هدایت الله حسنی حسینی دست‌غیب که سالها طیب حرم‌سرای شاهی بود در محله بازار مرغ شیراز، در جوار آستانه مبارکه امامزاده سید- میر محمد در جانب صبوی آن آستانه، مدرسه‌ای بساخت و موقوفاتی برای آن گذاشت و به مرور زمان املاک آن خالصه دیوان اعلی شده، مدرسه خراب گردید و در سال ۱۲۷۳ مقرب الخاقان مهر علی خان نوری، شجاع الملک آن مدرسه را تعمیری لایق نمود و تاکنون به «مدرسه حکیم» «۶» مشهور و به آبادی باقی است.

و در سال ۱۰۷۱: اعلیحضرت شاهنشاه، محمد بیگ را از وزارت عظمی معزول داشته، میرزا مهدی صدر الممالک را به جای او برقرار فرموده، او را اعتماد الدوله گفتند «۷».

و در سال ۱۰۷۵: میرزا نظام الملک جابری، وزیر فارس، در جوار آستانه مبارکه امامزاده سید علاء الدین حسین در جانب شمالی آن، مدرسه‌ای بساخت و نامش را «مدرسه نظامیه» نهاد «۸» و املاکی برای آن وقف نمود.

و در سال ۱۰۷۶: که خاطر شاهنشاه بی‌همال، از دشمنان خارجه و بدخواهان داخله آسوده گشت به نظم عباد و تعمیر بلاد پرداخته دو روز از ایام هفته را به دادخواهی ستمدیدگان

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۲.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۲.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۳.

(۴). گندمان، دهستانی است از بخش بروجن، شهرستان شهرکرد اصفهان که در باختر شهرکرد واقع است و ناحیه‌ای سردسیری و کوهستانی است. و ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۳.

(۵). میرزا حسن در ذکر وزرای فارس از این نظام الدین ثالث سخن نگفته است.

(۶). امروزه این مدرسه در پشت بقعه سید میر محمد واقع است. ر.ک: ج ۲، همین کتاب، در مدارس شیراز.

(۷). ر.ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۳.

(۸). در بخش دوم همین کتاب، داستان ویرانی و آباد شدن این مدرسه آمده است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۸۵

گذرانیده، بیشتر نمازهای یومیه را در صف جماعت نمازگزاران «۱» به علامه صمدانی مولانا محسن - کاشانی «۲» اقتدا می نمود و زمستانها را در مازندران و تابستانها را در بیلاقات عراق و فارس می گذرانید.

و در سال ۱۰۷۷: کلانتری مملکت فارس به نواب میرزا ابو طالب، خلف الصدق میرزا - شرف جهان حسنی حسینی شیرازی، کلانتر سابق فارس عنایت گردید.

و در سال ۱۰۷۸: شاهنشاه دین پناه به زمان «۳» مراجعت از مازندران به جانب اصفهان در بلده دامغان تخت سلطنت را بدرود کرده، به روضه رضوان خرامید و جنازه او را به شهر قم رسانیده، در جوار حضرت معصومه (ع) مدفون گردید.

جهانا مپرور چو خواهی درودچو می بد روی پروریدن چه سود؟

بر آری سری را به چرخ بلندسپاریش ناگه به خاک نژد «۴» زمان پادشاهی شاه عباس ثانی جنت مکان بیست و هفت سال «۵» و مدت عمرش سی و پنج سال بود و از او دو نفر پسر باقی ماند، شاهزاده صفی میرزای بیست ساله و حمزه میرزای هفت ساله و چون در اواخر زندگانی شاه عباس، نواب صفی میرزا، در اصفهان محبوس بود به گمان مردم رسیده که او را نابینا یا کشته اند، بنابراین ارباب حل و عقد اتفاق نموده که شاهزاده حمزه میرزا را که حاضر رکاب بود، به سلطنت برداشته، تا رتق و فتق مملکت را به خاطرخواه خود پرداخته، مقضی المرام شوند و آقا مبارک «۶» که رئیس خواجهسرایان حرم شاهی بود و حمزه میرزا در کنف تربیت او پرورش می نمود با جماعت متفقه اختلاف کرده، روی را به وزیر آورد که رأی شما برخلاف انصاف و حکم خداوندی است که طفل بی تمیزی را به سلطنت برداشته، برادر بزرگتر او را از حق میراث خود محروم دارید به احتمال آنکه از حلیه بینائی یا زیور زندگانی عاری شده است و به خدای قادر متعال سوگند است که هیچ یک نیست بلکه زنده و بیننده است و سر خود را در اثبات این دعوی در گرو شما گذاشته ام اگر از صلاح من بیرون شوید، جماعتی در اطاعت صفی میرزا شده، رایت مخالفت شما را افزاشته مملکتی را شوریده دارند و معلوم نباشد که شما غالب شوید یا دیگران و اگر در خیال باطل اصرار کنید، به دست خود حمزه میرزا را کشته، تا شما به ناچاری صفی میرزا را به پادشاهی بردارید و خاطر پادشاه را از خود رنجانیده باشید و چون بر تخت سلطنت نشیند، معلوم است که سزای این خیالات شماها را چه قرار دهد، پس امنای دولت طوعا او کرها به سلطنت و پادشاهی صفی میرزا، راضی گشته «۷»، چاپار روانه اصفهان داشته، امرا و اعیان شهری، شاهزاده را از حبس درآورده؛ در روز ششم ماه شعبان همین سال [۱۰۷۸]:

(۱). در متن: (نماز گذاران).

(۲). مقصود ملا محسن فیض کاشانی است. ر.ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۳.

(۳). در متن: (تومان) به قیاس تصحیح شد.

(۴). ابیات از فردوسی است. در شاهنامه، داستان طهمورث. ر.ک: ح، ج ۱، ص ۳۸، شاهنامه، چاپ مسکو. ابیات از روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۳، نقل شده.

(۵). مدت سلطنت او در روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۴: ۲۵ سال و کسری آمده و مدت عمرش پنجاه و شش سال و حسب - الوصیت

پسرش صفی میرزا جانشین او بود.

(۶). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۲، چاپ سعدی، تهران.

(۷). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۸۶

در دار السلطنه اصفهان بر تخت پادشاهی نشاندند «۱» و جناب افادت‌مآب، مولانا آقا حسین مجتهد خوانساری «۲» تهنیت گفته، در مسجد جامع شاهی، خطبه سلطنت را خوانده، نثارها افشاندند و او را شاه سلیمان گفتند.

### [وقایع فارس در روزگار شاه سلیمان]

و در سال ۱۰۷۹: شاهزاده سلطان اکبر، پسر سلطان محمد اورنگ زیب پادشاه هندوستان از پدر رنجیده با دوستان نکر مخصوص خود، از هندوستان به قصد استمداد از شاهنشاه ایران، از دریای عمان گذشته وارد بلده مسقط گردید «۳» و امام مسقط چون از واقعه او مطلع گشت چشم طمع را بر او انداخته، آن شاهزاده را محبوس داشته و عریضه خدمت حضرت اورنگ زیب فرستاد که اگر پنج لک روپیه هندی و فرمان معافی کشتیهای اهل مسقط را از عشور بنادر هندوستان برای من بفرستید، شاهزاده را به شما می‌سپارم، پادشاه هندوستان مسئول امام مسقط را قبول نمود و چون اخبار به حضرت شاه سلیمان رسید، فرمان تهدیدآمیز به امام مسقط نگاشته که اگر بی‌تأمل، مهمان عزیز ما را روانه بندر عباس نداری، آماده بلا و مهیای ابتلا می‌باش و فرمان شاهنشاه ایران و گماشتگان پادشاه هندوستان برای بردن شاهزاده سلطان اکبر مقارن یکدیگر به مسقط رسیدند و امام مسقط از سخط شاهنشاهی ترسیده، دیگ طمع را از پنج لک روپیه نقد، از جوش انداخته، شاهزاده را با احترام تمام روانه بندر عباس نمود «۴» و مقارن ورود او میرزا ابراهیم، از جانب امنای دولت از اصفهان به مهمان‌داری وارد بندرعباس شده از راه طارم و داراب و فسا چون نزدیک پل فسا سه فرسخی شیراز رسیدند، نواب «۵» والی شیراز و میرزا نظام‌الملک - جابری وزیر فارس و اعیان و اشراف چنانکه پادشاهان را استقبال کنند، شاهزاده هندی را پذیرائی نموده، به احترام تمام وارد شیراز داشتند و شهر را آئین بستند و بعد از آسودگی «۶» از رنج سفر به صوب اصفهان شتافت و روز ورود تمام امنای دولت علیه او را استقبال کرده، حضرت - شاه سلیمان از شهر درآمده، مهمان عزیز را پذیرایی فرموده در کریاس‌باغ «۷» ملاقات شده، شاهزاده هندی سه قطعه الماس و یاقوت و زمرد که امتیاز تمام داشت به رسم نیاز به دست خود به حضور رسانیده، شاه سلیمان آنها را به احترام تمام گرفته در دستار خود گذاشت و بعد از چند مجلس ملاقات، شاهزاده هندی اسباب رنجش از والد ماجد خود را به عرض رسانید و تقاضای اعانت نمود و اعلیحضرت شاه سلیمان به ملامت و مهربانی به او فرمود که اگر در جانب مخالف شما غیر از حضرت اورنگ زیب بود، تمامت مال و رجال دولت خود را بر سر جانبداری شما می‌گذاشتم لیکن مخالفت با پدر در هیچ ملتی روا نبود، بهتر آن است که قرار مصالحتی داده که در زندگانی او آسوده باشید و چون قضیه دیگر رخ دهد در حمایت شما کوتاهی نخواهد شد «۸» و

(۱). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۸۴.

(۲). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۸۴.

(۳). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۸۴.

(۴). داستان گروگانگیری سلطان اکبر در روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۸۴، نیامده است.

(۵). نام والی فارس ذکر نشده.

(۶). در متن: (آسوده گی).

(۷). در روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۴، آمده است که: (به عمارت چهل ستون رفته منزل گزید و شاه سلیمان خود بدیدن وی تقدم کرد).

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۸۷

شاهزاده به عزم مشهد مقدس از اصفهان حرکت نموده، شاه و سپاه او را مشایعت فرموده در هر منزلی مهمانداری را برای او معین داشتند و روانه مقصد گردید. «۱»

و در سال ۱۰۸۰: حضرت عبد العزیز خان، پادشاه ترکستان رضای ایزد متعال را خواسته از مملکت و سلطنت گذشته، پادشاهی را به برادر خود سبحان قلی خان وا گذاشته، به عزم حج- اسلام و زیارت مدینه خیر الانام (ص) از ترکستان به خراسان آمد و مهماندار شاهی از اصفهان به خراسان شتافته، در همه جا او را پذیرائی کرده، در دو فرسخی شهر اصفهان شاهنشاه ایران پادشاه ترکستان را ملاقات کرده، دوش به دوش وارد عمارت چهل ستون شدند. «۲»

و چون نزدیک به عید نوروز سال ۱۰۸۱: بود چند روز به جشن نوروزی پرداخته، ماه اول بهار را به تماشای باغستان و شکار کوهستان گذرانیدند، پس امنای دولت ایران تدارک سفر صحرا و دریای پادشاه ترکستان را چنانکه سزاوار شاهان است، فراهم آورده، حضرت خاقان- ترک از اصفهان روانه مقصد گردید «۳». [و] والی مملکت فارس از شیراز تا مرودشت و نواب- میرزا ابو طالب کلانتر پسر میرزا شرف جهان کلانتر شیراز تا زرقان و علما و سادات و اعیان شیراز تا فرسخی آن پادشاه را استقبال نموده، آنچه لازمه پذیرائی سلاطین با عز و تمکین است به عمل آوردند و سه روز و سه شب شهر را آئین بسته، چراغها آویخته و مشعلها افروختند، پس از راه فسا و داراب و طارم وارد بندر عباس شده به احترام شاهانه بر کشتی نشستند، از دریای عمان در گذشت.

در سال ۱۰۸۲: ایالت و حکومت مملکت فارس به نواب امام‌ویردی بیگ خلف بیگی شفقت و عنایت گردید و امام‌ویردی بیگ، نواده امیر خلف بیگ ثانی، مشهور به سفره‌چی یعنی خوانسالار که در وقایع سال ۱۰۲۵ در محاصره قلعه ایروان و در سال ۱۰۳۳ در یورش سپاه رومی برای فتح بغداد شرحی از او در این فارسنامه ناصری نگاشته آمد و امیر خلف بیگ ثانی نواده امیر خلف بیگ طالبش است که از اول ظهور حضرت صاحبقران، شاه اسمعیل جنت‌مکان، به مراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز بود، پس به لقب جلیل خلیفه الخلفا مشهور گشت و در همه جا قائد سپاه ظفرپناه آن حضرت بود و اعلیحضرت شاه سلیمان صفوی از ابتدای پادشاهی خود تا سال ۱۰۸۳ شش نفر را به منصب وزارت سرافراز داشته هر یکی را بعد از سالی معزول فرموده دیگری را منصوب می‌داشت.

و در سال ۱۰۸۴: منصب وزارت به نواب شیخ علی خان زنگنه که میرآخور اصطبل شاهی بود عنایت گردید. «۴»

و در سال ۱۰۸۵: جزیره هرمز و جزیره دراز «۵» و جزیره قیس و جزیره خارک که از جزائر معموره دریای فارس است، در تصرف دولت (ولندیز) هلند درآمد و چندین عمارت را در جزیره خارک و بندر عباس ساختند و تاکنون عمارت حکومتی بندر عباس مشهور به عمارت ولندیزی است.

و هم در این سال [۱۰۸۵]: نواب اعلم علماء اعلام و قدوه سادات کرام، میرزا نظام الدین- احمد حسینی حسینی مکی شیرازی داماد حضرت سلطان عبد الله قطب شاه، پادشاه مملکت دکن-

(۱). (... و در آن روضه با برکات اعتکاف جست و بعد از سالی وفات یافت ...). روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۵.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۹.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۹.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۹، شیخ علی زنگنه در سال ۱۱۰۱ هجری در گذشت. روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۰.

(۵). جزیره دراز همان جزیره قشم است که اعراب آنرا جزیره طویل می‌نامند. آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۷۵۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۸۸

هندوستان و جد اعلائی نگارنده این کتاب فارسنامه ناصری در شهر حیدرآباد دکن به روضه رضوان خرامید و سال وفاتش را مطابق با عدد نجومی کلمه «حزن عظیم» یافتند و قبرش تاکنون زیارتگاه اهالی آن مملکت است.

و در سال ۱۰۸۶: ایالت بهبهان و کوه گیلویه به حسین علی خان زنگنه عنایت گردید و با طایفه‌ای از ایل زنگنه به مقر حکومت خود رفته، بر عادت ایلات در پشت کوه و شیب کوه بهبهان رحله الشتاء و الصیف می‌نمود.

و در سال ۱۰۸۹: حسین علی خان زنگنه با آنکه مرد صحراگرد ایلاتی بود، از علوم رسمیه خصوصاً علم فقه بهره کامل داشت و برای رواج علم و کمال در کنار رودخانه خیرآباد بهبهان، مدرسه‌ای در کمال وسعت و امتیاز ساخت و بقدر ضرورت و معاش طلبه آن مدرسه بازارچه‌ای مشتمل بر چندین دکان ارباب حرفه و حمامی در آن صحرا که چهار فرسخ مشرقی بلده بهبهان است احداث نمود و قریه خیرآباد را وقف بر آن قرار داد و تاریخ بنای مدرسه را «منزل علم و دانش است و ادب» نگاشته‌اند و تاکنون به آبادی باقی است و از بازار و حمام خبری نیست و در سال ۱۲۸۲ زمان ایالت نواب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا- قاجار دام عمره در بهبهان کتاب مدارک فقه به ملاحظه مؤلف کتاب فارسنامه رسید که حواشی مرغوب بر آن نوشته به نام حسین علی زنگنه رقم فرموده بود.

و در سال ۱۰۹۱: حکومت جهرم و فسا به محمد صادق بیگ یوزباشی پسر سارو خان- ذوالقدر حاکم سابق بندرعباس برقرار بود. و در سال ۱۰۹۲: نواب امام‌ویردی بیگ مسجد جامع عتیق شیراز را تعمیری لایق فرمود (۱) و تاریخ این تعمیر را بر سنگی نقش کرده، در کنار محراب و منبر چهل ستون (۲) این مسجد نصب نمودند و تاکنون که سال هجرت به ۱۳۰۱ رسیده است آن سنگ باقی است و این اشعار را بر آن سنگ نوشته‌اند:

فروغ اختر همت امام‌ویردی بیگ که اقتباس کند مهر از ضمیرش نور

به فهم و رای و فراست در انجمن، قانون به عقل و دانش و فرهنگ در جهان، دستور

همان که بسته به معموری جهان، همت به هر اراده چو باشد ز لطف حق منصور (۳)

ز فیض ساخته تا مسجد عتیق، آباد شده است ورد ملک ان سعیکم مشکور

بس این شرف که اگر ترککی از آن یکبار کند به سهو در ایام عمر خویش عبور

ز وی عبادت ناکرده می‌رسد به قبول‌نگشته فایز، از آن فیض می‌شود مغفور

دلم چو غنچه نهان خواست سال تعمیرش چو گل به خنده خرد گفت با نشاط و سرور

بگو بیاری توفیق ذی الجلال و دود «اساس کعبه دین شد بسعی او معمور»: (۱۰۹۲) (۳) و در سال ۱۰۹۴: نواب امام‌ویردی بیگ،

خلف بیگی والی فارس در محله درب کازرون

(۱). در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵).

(۲). این منبر دارای چهارده پله بوده است.

(۳). این کتیبه هنوز وجود دارد و مرحوم علی نقی بهروزی آنرا خوانده و در تاریخچه ساختمان مسجد جامع عتیق آورده است. (ص

۲۶) ولی روایت فارسنامه با گفته‌های وی متفاوت است مثلاً مصرع دوم همین بیت چنین ضبط شده: (به هر اراده که باشد شود ز

حق منصور). رک همانجا: ص ۲۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۸۹

شیراز که اکنون به محله «سنگ سیاه» شهرت یافته است، احداث مدرسه نمود و آن را «مدرسه امامیه» فرمود و املاکی وقف بر آن نمود که در وقت نگاشتن این فارسنامه، رسمی از آن مدرسه ندیده و اسمی از آن جز در نوشته‌جات قدیمه نشنیده و املاک موقوفه‌اش یا خالصه دیوان اعلی گشته یا به دست غاصبی آمده، مگر قریه بابا ایورسیاخ فارس و بازار آقا واقعه در میانه حرمین شاه چراغ و سید میر محمد رضوان الله علیهما و کاروانسرای امامیه واقعه در محله بازار مرغ شیراز که بعد از خرابی آن، مرحوم چراغعلی خان نوائی وزیر مملکت فارس در سال ۱۲۱۶ تعمیر کرده به «کاروانسرای چراغ علی خان» شهرت یافته است و عبارت وقفنامه مدرسه امامیه شیراز به موجب سواد معتبر از اصل آن به توسط میرزا محمد جعفر حسنی حسینی نسابه که از اولاد اناث واقف خیر موافق است به ملاحظه رسید القاب واقف را چنین نگاشته بودند: خلف اعظم سلف، در اصداف افاحم خلف، فارس میدان عظمت و جلال «۱»، رايض گلگون شوکت و اقبال:

گل حدیقه ایمان امام‌ویردی بیگ که کرده روضه شیراز رشک خلدبرین  
کشد سواد مضامین خط فرمانش به جای سرمه به چشم قبول، حور العین

گرفته ملک سلیمان ز لطف شاه جهان بعدل آصف جم اقتدار، زیر نگین و در سال ۱۰۹۹: وزیر اعظم، اعتماد الدوله، شیخ علی خان زنگنه، زندگانی را بدرود نموده، به روضه رضوان خرامید و نزدیک به شانزده سال وزارت ممالک محروسه ایران را بی مشارکت غیر نموده، نظمی کامل داده، فتنه‌های داخلی و خارجی را خوبانید و شاه و سپاه را خشنود و رعیت را آسوده داشت و همیشه اعلیحضرت شاه سلیمان را از کردار ناپسند بازمی داشت، نوشته‌اند «۲»: روزی پادشاه از نشأه شراب سرمست گشته، شیخ علی خان را احضار داشته، به او فرمود باید تغییر در حالت خود داده، با من موافقت کنی، شیخ علی خان در جواب گفت نشأه شراب با نشأه جوانی مناسب است، زندگانی و رفتار من باید موافق سن پیری من باشد، شاه سلیمان فرمود: کردار تو موجب ملامت بر رفتار من است، باید جامی شراب یا مقداری معجون نشاط صرف کنی، پیر بیچاره، معجون را قبول نمود و چون برخلاف عادتش بود اطوار ناهنجار از او بروز نمود، پادشاه بخندید و اهالی دربار را خواسته وزیر بی نظیر را ملاحظه کردند پس حکم فرمود تا ریش او را تراشیده به خانه‌اش بردند، چون به هوش آمد و واقعه را دانست، از خدمت وزارت استعفا نمود و پادشاه از کرده خود پشیمان گشت و هرچند در رضاجوئی وزیر کوشید فایده نبرد تا نزدیک به چهار ماه گذشت و کارها معطل گشت، روزی پادشاه از روی مستی حکم به بریدن دست مطربی فرمود «۳»، سرهنگی که مأمور به این کار بود حکم را به تأخیر انداخت، چون پادشاه از خواب برخاست «۴» و مطرب را سالم یافت در غضب شده، حکم نمود دست و پای سرهنگ را ببرند «۵» که در میانه نواب شیخ علی خان آمده، شفاعت نمود، شاه سلیمان فرمود جسارت نمودی، چون فرمان ما را نمی‌بری، حق شفاعت نداری، شیخ علی خان عرض کرد خود فرمودید

(۱). در متن: (مجلا).

(۲). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۳.

(۳). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۳.

(۴). در متن: (برخواست).

(۵). (... حکم کرد تا دست و پای مطرب را با دست سرهنگ مزبور ببرند). تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۹۰

که با من موافق نیستی پادشاه گفت ما عهد کردیم که با تو موافق شده دیگر شراب نخوریم، شیخ علی خان عرض نمود منم کمر خدمت را استوار بندم و شاه سلیمان بعد از آن روز دیگر شراب نخورد «۱» و بالجمله این وزیر را رائی صائب و همتی بلند و طبعی

ارجمند و عقیدتی پاک بود و مادام زندگانی در تقویت دین و دولت کوشید و عموم علما و سادات و گوشه‌نشینان را احترام نمود و شبها را در کوچها گشته به دست خود درب خانه‌های ارباب استحقاق را کوبیده و مبلغی نقد و جامه به صاحب خانه عنایت می‌نمود و حمامات نیکو و رباطات پسندیده، در عرض راهها بساخت «۲» و مدت هفت سال که شاه سلیمان به مرض نقرس مبتلا بود و بر سبیل اتفاق از اندرون خانه درآمدی، از اهتمام و کفایت شیخ علی خان اعتماد الدوله فسادی در ملک و ملت روی نداد و بعد از وفات او نواب میرزا طاهر قزوینی بر مسند وزارت نشست، او را به لقب اعتماد الدوله سرافراز داشتند و تا آخر زندگانی حضرت شاه سلیمان، بر اریکه وزارت متمکن بود و این رباعی از اوست:

از مهر علی طینت هر کس که سرشت هرچند بود همیشه در دیر و کنشت

در دوزخ اگر در آوردندش به مثل جا گرم نکرده می‌برندش به بهشت «۳» و در سال ۱۱۰۰: نواب امام‌ویردی بیگ خلف بیگی، بیگلریگی مملکت فارس وفات یافته به روضه رضوان خرامید و مدت هیجده سال به حکومت و ایالت فارس باقی بود و عدالتی با نبالت و ریاستی با سیاست داشت و مصاحبت علما و سادات و ارباب کمال را دوست داشتی و عمارت‌های لایق برای خود ساختی. و هم در این سال [۱۱۰۰]: فرمانفرمائی و ایالت مملکت فارس به نواب ایمانی بیگ عنایت و شفقت گردید و با صولتی تمام وارد شیراز گردید.

و در سال ۱۱۰۵: امراض مختلفه بر مزاج مبارک شاه سلیمان صفوی مستولی شد و چون از معالجه مایوس گردید، امنای دولت را خواسته ولایت‌عهد سلطنت را به اختیار آنها گذاشته فرمود: اگر آرامی را خواهید، پسر بزرگ من سلطان حسین میرزا را به پادشاهی قبول کنید «۴» و اگر افتخار ملک و ملت را طالبید پسر کوچک من مرتضی میرزا «۵» را بر تخت سلطنت نشانید و آنچه را شنیدید بعد از آزمایش و امتحان، به شما گفتم و بعد از چند روزی وفات یافته به روضه رضوان خرامید و مدت ملک‌داری او نزدیک به بیست و هفت سال «۶» و زمان عمرش چهل و هفت سال بود و اعلیحضرت شاه سلیمان، پادشاهی بود با رعیت رئوف و با سپاه مهربان، صحبت علما و ارباب - کمال را دوست داشتی و از مساعدت بختش اطراف مملکت از چشم‌زخم حوادث ایمن بود و با پادشاهان روم و ترکستان و روس و هندوستان مراوده داشتی و ایلچیان ممالک با تحفه «۷» و

(۱). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملک، ج ۱، ص ۱۹۴.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۰.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۱. جا گرم کردن به معنی در محلی مستقر شدن یا آسودن است، از نظامی است:

از آن سرد آمد این کاخ دلاویز که تا جا گرم کردی گویدت خیز

(۴). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملک، ج ۱، ص ۱۹۴.

(۵). در تاریخ سرجان ملک: (اگر افتخار ملک و ملت مقصود است عباس میرزا را به شاهی اختیار کنید). ج ۱، ص ۱۹۴.

(۶). (مدت ملکش بیست و هشت سال). روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۱.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۹۱

نامه مودت ختامه به درگاهش آمده، اظهار یک‌جهتی می‌نمودند و چون زمان امتداد مرض نقرس شاه سلیمان بیشتر کارهای دولتی در کف کفایت خواجه‌سرایان قرار گرفته بود «۱» ارباب حل و عقد در امور دولتی با آنها موافقت داشتند به صلاح خواجه‌سرایان سلطان حسین میرزا را به سلطنت برداشته، بر اریکه پادشاهی نشانیدند و نواب ایمانی بیگ والی مملکت فارس را احضار نموده، بعد از ورود به اصفهان و تهنیت سلطنت مورد عنایت شاهانه شده، عود به شیراز نمود.



و در همین سال [۱۱۰۵]: نواب شاهقلی خان پسر مرحوم شیخ علی خان زنگنه وزیر سابق به وزارت عظمی سرافراز گشته، او را اعتماد الدوله گفتند.

و در همین سال [۱۱۰۵]: بعد از وفات میرزا ابو طالب کلانتر شیراز، میرزا محمد مؤمن خواهرزاده او به منصب کلانتری فارس سرافراز و برقرار گردید.

و در سال ۱۱۰۶: جناب افادت‌مآب شیخ صالح مجتهد بحرانی قاضی قضات مملکت فارس گردید.

و در سال ۱۱۰۷: علامه علمای جهان، مجتهد زمان سید محمد بحرانی، شیخ الاسلام فارس وفات یافت و جناب مستطاب مجتهد الزمان مولانا محمد شفیع در همین سال به منصب شیخ الاسلامی شیراز برقرار گردید.

و در سال ۱۱۱۲ [۱۷۰۰ میلادی]: شیخ صالح بحرانی قاضی قضات در شیراز وفات یافت.

و در سال ۱۱۱۳: نواب ایمانی بیگ والی فارس وفات یافت و نواب محمد باقر بیگ ایشیک-آقاسی‌باشی، به ایالت و دارائی مملکت فارس سرافراز گردید.

و در سال ۱۱۱۴: نواب مستطاب اعلم‌العلمائی، میرزا سید علی خان حسینی حسنی مدنی- شیرازی، جد اعلائی نگارنده این فارسنامه از حیدرآباد دکن هندوستان که مدت چهل و هشت سال در آن شهر توطن داشت، عود به مکه معظمه و مدینه طیبه که مولد اصلی آن جناب بود نمود.

و در سال ۱۱۱۵: جناب افادت‌مآب میرزا مهدی حسنی حسینی نسابه شیرازی به منصب شیخ الاسلامی مملکت فارس برقرار گردید.

و در سال ۱۱۱۶: نواب میرزا سید علی خان از مکه معظمه بر حسب خواهش اعلیحضرت- شاهنشاه سلطان حسین به صوب اصفهان نهضت فرمود.

و در سال ۱۱۱۷: از اصفهان به مشهد مقدس رفته به التمام آستانه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه مشرف گشته عود به اصفهان فرمود.

و در سال ۱۱۱۸: وارد شیراز گردید وفات یافت اطاب الله ثراه.

و در سال ۱۱۲۳: باقر بیگ ایشیک آقاسی‌باشی از ایالت و حکمرانی فارس معزول شده، فرمانفرمائی آن مملکت به نواب کلب علی خان برقرار گردید.

### [وقایع فارس در روزگار شاه سلطان حسین]

و در سال ۱۱۲۵: کلانتری مملکت فارس به میرزا شرف جهان ثانی خلف‌الصدق میرزا- ابو طالب کلانتر سابق قرار گرفت. و اعلیحضرت شاه سلطان حسین، تمامت اوقات خود را به مصاحبت فقها و مجتهدین و فرائض یومیه و نوافل لیلیه می‌گذرانید و امور ملکی او از درستکاری پادشاهان صفویه نزدیک

(۱). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۹۲

به مدت سی سال به نظم و آرامی گذشت تا آنکه کارهای بزرگ را در کف مردمان بی‌رتبه گذاشته، امور جزئی را در عهده بزرگان کاردریده نهاد و امور جزئی از بی‌اعتنائی بزرگان ضایع گردید و مردمان بی‌رتبه از عهده کارهای بزرگ نیامده، بنیان سلطنت دویست و سی ساله را شکست و شیرازه اوراق ممالک محروسه را گسیخت «۱» تا آنکه طایفه غلیژائی «۲» افغان قندهار سر از جنبر اطاعت کشیده، دست جلادت را از آستین تهور آورده، بر اریکه شاهی نشستند، اگرچه ذکر نسب افغان و مقدمه استیلای

آنها بر ممالک ایران از طریقه فارسنامه خارج است لیکن چون مدتی مملکت فارس را در تحت اقتدار خود آوردند، بیان مختصری از آنها نمودن، از منافع تاریخی خالی نخواهد بود:

بباید دانست که سرجان ملکم سفیر کبیر دولت عالیہ انگلیس و تاریخ‌نویس، نسب سلاطین ایران، بعد از دقت نظر در اصل نسب طایفه افغان چنین نگاشته است که «۳» این طایفه در کوهستان میانه خراسان و رود اتک «۴» مقام دارند. بعضی می‌گویند که نسب آنها از نسل قبلیان مصر است و بعضی گویند از اسباط بنی اسرائیل است. در تواریخ افغان نوشته‌اند چون بخت نصر بسیاری از اسرای بنی اسرائیل را کشت و باقی‌ماندگان را به کوهستان غور فرستادند در آنجا جمعیت آنها زیاد گشت و آن نواحی را به تصرف آوردند و همیشه میانه آنها و یهود عربستان، ابواب مراسلات باز بود، چون یهودان عربستان مسلمان شدند، خالد «۵» نامی از آنها نوشته برای افغانان فرستاده آنها را به دین مسلمانی دعوت نمود، جماعتی از افغانان به عربستان رفتند و بزرگ آنها که قیس نام داشت و به چهل و هفت واسطه نسب خود را به اسباط و به پنجاه و پنج واسطه به حضرت خلیل الرحمن ابراهیم می‌رسانید، بوسیله خالد خدمت حضرت ختمی - مآب رسیده، مورد عنایت گردیده، او را ملک عبد الرشید «۶» بخواند و فرمود که این لقب و اسم شایسته اوست که از نسل شاهان بنی اسرائیل است و جماعت افغان مسلمان شدند و در فتح مکه جلادتها نمودند، پس ملک عبد الرشید، با جماعت خود به کوهستان غور آمده، اجرای مراسم مسلمانی را در تمامت نواحی افغانان نمود و در سال چهلیم از هجرت وفات یافت و تاکنون نام او در افغانستان به خوبی برده می‌شود، اگرچه آنچه در نسب آنها گفته شد دلیلی واضح ندارد، همین قدر هست که این طایفه با آنکه در میانه ایران و ترکستان و هندوستان افتاده‌اند از هر جهت مناسبت و مشابهتی با این طوایف ندارند پس باید اصل آنها از این سه مملکت نباشد، اما بیان آنکه چرا آنها را افغان گویند «۷» بعضی گویند چون بخت نصر آنها را از

(۱). برای اطلاع از چگونگی فساد درباری او رجوع شود به رستم التواریخ، و تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۴، بعد، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۲، بعد.

(۲). غلیژانی یا غلجائی، غلژائی، غلیژائی، غلزه، غلچه، در لغت به معنای روستائی است و آن طایفه‌ای از نژاد ایرانی ساکن افغانستان است که در و خان و بدخشان سکونت دارند، غلجائیان که در اطراف قندهار تا حوالی بلوچستان می‌زیستند.

(۳). رک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

(۴). در تاریخ سرجان ملکم: (اتک).

(۵). رک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۵.

(۶). رک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۵.

(۷). برای اطلاع از نژاد افغانها و وجه تسمیه و تاریخ این قوم رجوع شود به افغان‌نامه، ج ۱، ص ۶۲ تا ۹۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۹۳

بلاد یهود دور نمود، افغان و زاری نمودند، به این نام مشهور شدند «۱» و ممالک آنها سالها در دست سلاطین هندوستان و ایران بود و هر وقت فرصتی یافتند فتنه کرده‌اند چنانکه وقتی بر غزنین مسلط شدند و وقتی در دار السلطنه دهلی پادشاهی نمودند و چون شاه عباس بزرگ فتح قندهار نمود طایفه غلیژائی و ابدالی افغان در اطاعت آمدند و وقتی حاکمی بر آنها ظلم نمود سدو نام ابدالی به دربار شاه عباس آمد، فصاحت و ذکاوت سدو در نظر پادشاه جلوه نمود، شاه عباس فرمانی به او داده او را ریش سفید افغانان فرمود و در زمان حکومت او، مردم را چنان راضی داشت که بعد از او حکومت را حق اولاد او می‌دانستند و نسل او را سدوزا گفتند «۲» و چنان دانستند که کشتن سدوزا به درجه کفر است و طایفه ابدالی را در این زمان درانی گویند «۳» و در وقتی که شاه سلطان حسین پادشاه ایران شد، افغانان از جمیع طوایف همسایگان خود، قوی‌تر بودند و در چادرها توقف داشته، بیلاق و قشلاق می‌نمودند و

طایفه غلیژائی که در جوانب قندهار سکونت داشتند شرارت و سرکشی را شعار خود ساختند و امنای دولت ایران، گرگین خان والی گرجستان را برای دفع آنها، حاکم قندهار نموده، با بیست هزار نفر سپاه ایرانی، وارد خطه قندهار گردید و اهالی آن دیار در اطاعت آمدند و گردنکشان افغان سر به گریبان فرو بردند و گرگین خان، قوام ریاست را در دوام سیاست شناخت، لشکریان را فرمان داد تا دست تعدی بر اموال و ناموس خلق گشادند، هرجا عزیزی بود، ذلیل گشت «۴» و هرجا امیری بود، اسیر شد و بزرگان قندهار و افغان در پنهانی عرایض به درگاه خلائق‌پناه، شاه سلطان حسین فرستادند، بعد از چندین مرتبه، یک‌دفعه عریضه آنها به نظر شاه می‌رسید «۵» و دوستان گرگین خان به عرض می‌رسانیدند که این عریضه یاغیان است و اعتنائی ندارد، پس جوابی که مایه یأس بود در حق آنها [می‌نگاشتند، چون گرگین خان از واقعه مطلع گشت، می‌رویس افغان را که جلالت نسب و مکانت حسب جمع داشت، امیر افغانان و کلانتر قندهار بود «۶»، منشأ فساد دانسته، او را مقید داشته «۷»، روانه اصفهانش نمود و بعد از ورود، مورد مؤاخذه نگشته، مطلق العنان گردید و مدتی در اصفهان بماند و از اوضاع دولت ایران و بی‌کفایتی سلطان و نفاق اعیان مطلع گردید، بنای حيله کاری را گذاشته، با دشمنان گرگین خان موافقت نموده، خدمت حضرت شاه سلطان حسین رسیده، سوء سلوک گرگین خان را خاطر نشان نمود و عقل پادشاه را دزدید و به رشوه و زبان، وزراء و امرا را خریده، از مذلت درآمد و در جرگه امرا قرار گرفته و خیالات بلند نمود و چون می‌دانست که تا گرگین خان باقی است، کارش صورت نخواهد گرفت، همت بر استیصال او گماشت و به عزم حج اسلام و زیارت مدینه حضرت خیر الانام رخصت خواست و در مکه معظمه و مدینه طیبه، عقاید اهل ایران را به قبیح‌ترین وجهی در خدمت علمای سنت و جماعت بیان

(۱). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۵.

(۲). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۶.

(۳). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۶.

(۴). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۶.

(۵). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۷.

(۶). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۷، و مجمع التواریخ، ص ۴.

(۷). در روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۴: می‌رویس داوطلبانه و به وکالت از افغانها به اصفهان می‌رود، اما ماخذ میرزا حسن تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۷، است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۹۴

نمود و در باب سب بر خلفای راشدین، چندین تهمت بر ایرانیان بست و فتاوی بر کفر و ضلالت شیعه اثنی عشری صادر نموده عود به اصفهان نمود «۱» و به چندین حيله و رشوه، باز به منصب امارت و کلانتری قندهار سرفراز گشته بی‌رضای گرگین خان والی، وارد قندهار گردید و گرگین خان به ظاهر او را احترام داشته، کارهای سابقه را به او واگذاشت و دختر می‌رویس را بر سبیل تحکم و بهانه‌جویی، خواستگاری نموده، که به حرمسرای گرگینی روانه دارد و آن پیغام بر می‌رویس دشوار آمده، بزرگان افغان را خواسته، صورت واقعه را به آنها گفته، عرق حمیت آنها را به حرکت آورده، سوگند یاد نمودند که در دفع گرگین خان از جان و مال دریغ ندارند، پس می‌رویس با خاطری شاد قدغن نمود که این راز را پنهان داشته تا در تدارک شوم، همگی به قید زن طلاق یک‌جهت شدند و می‌رویس به ظاهر چنان خدمتگزار «۲» گرگین خان گردید که او را در خواب غفلت انداخت و دختری نیکومنظر که در خانه به خدمتگزاری داشت به نام دختر خود برای گرگین خان روانه داشت و گرگین خان را از خود راضی داشته، محل وثوق و اعتماد گردید «۳»، روزی می‌رویس داماد دروغی خود را در باغ به ضیافت خواست و بعد از ساعتی، می‌رویس و اتباع او

گرگین خان و کسان او را به قتل رسانیدند و شهر قندهار را متصرف شدند و سپاه قزلباش را که از قضیه بی‌اطلاع بودند، از دم شمشیر گذرانیدند، پس میرویس بزرگان قبائل را که همه اهل سنت بودند جمع نمود و فتاوی که از علمای مکه و مدینه آورده بود ابراز داشت و چنین گفت که اگر با من موافقت کنید، زنجیر ذلت را از گردن خود اندازیم و سر آزادی و آزادگی «۴» را در میانه عالم برافرازیم «۵» و برانداختن این طایفه ضاله را به اعانت مسلمانان که جهاد فی سبیل الله است، بر خود حتم سازیم و جماعت افغانان با او یک‌دل و یک‌جهت گشتند و چون این اخبار به اصفهان رسید، امنای دولت به جای آنکه سپاه و امیری را روانه دارند محمد جامی خان «۶» نامی را به رسالت فرستادند و بعد از ورود افغانان را تهدید نمود، میرویس سخن را از او گرفته گفت: اهل ایران را گمان است که عقل و حکمت در کوهستان افغانان نیامده و آنقدر بدان که اگر پادشاه شما را عقلی بود به جای رسول، لشکر خونخوار باید فرستاد و حکم به حبس و قید محمد جامی خان نمود، چون خبر حبس ایلچی به مسامع امنای دولت رسید باز متنبه نشده، محمد خان «۷» حاکم هرات را که با امیر ویس مصادقتی داشت برای مواعظه و تهدید روانه قندهار نمودند بعد از ورود و مواعظه میرویس به حاکم هرات گفت اگر حق مصادقت و مصاحبت در سفر مکه با من نداشتی، پاداش خویش را می‌یافتی، مردان آزاده بنده نگردند و شمشیرهای کشیده در غلاف نروند و انتقام الهی نزدیک است و آخر کار محمد خان حاکم هرات را محبوس داشت و بعد از رسیدن این خبر به اصفهان حکام خراسان را برای دفع میرویس

(۱). در مکه فتاوی از علمای اهل سنت گرفت که محاربه با شیعه و قلع و قمع این طایفه، موافق قانون شرع شریف و مطابق احکام ملت حنیف است. تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۷.

(۲). در متن: (خدمتگذار).

(۳). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۸، روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۵.

(۴). در متن: (آزاده گی).

(۵). ر ک: مجمع التواریخ، ص ۶ و ۷.

(۶). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۹.

(۷). ر ک: تاریخ ایران، سرجان ملکم، ج ۱، ص ۱۹۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۹۵

مأمور داشتند و هر یک چون با میرویس جنگ کرد، شکست یافت و بعد از مدتی خسرو خان «۱» والی گرجستان، برادرزاده گرگین خان والی قندهار، را سردار لشکر کرده روانه قندهارش نمودند و بعد از ورود، میرویس را شکست داده، شهر قندهار را محاصره نمود و افغانان داخل شهر خواستند به شرط امان، قلعه قندهار و شهر را تسلیم کنند، خسرو خان قبول نداشت و افغانان دست از جان شسته، مردانگی کرده، شهر را محافظت نمودند و میرویس سپاه متفرقه خود را جمع کرده، راه آمد و شد را بر اردوی قزلباش مسدود نمود و آذوقه را از آنها بازداشت و خسرو خان به ستوه آمده، با میرویس جنگ کرده، سپاه گرسنه او شکست یافتند.

«۲»

در تواریخ نوشته‌اند «۳» که از بیست و پنجهزار نفر سپاه قزلباش، هفتصد نفر به سلامت فرار نمود و بعد از سالی میرویس زندگانی را بدرود نمود «۴» و میر عبد الله برادر او به جایش نشست و برخلاف رضای افغانان در پنهانی عریضه ضراعت آمیز به اصفهان فرستاد، چون امرای افغان مطلع شدند، میر محمود پسر بزرگ میرویس را که هیجده ساله بود، محرک شدند که میر عبد الله خان، عمومی خود را بکشت و بر سریر ایالت قندهار نشست.

و در سال ۱۱۳۲: اسد الله خان افغان ابدالی که از دولت ایران روی گردان شده بود و نواحی هرات را تاخته، فراه «۵» را تصرف

نموده بود میر محمود افغان غلیژائی به عداوت او به صوب فراه رفت و با اسد الله خان جنگ نموده، او را بکشت و عریضه بندگانه به دربار شاه سلطان حسین فرستاد و اظهار داشت که محض خدمتگزاری «۶» این خدمت را نمودم و تاریخ این فتح را «اسد را سگ شاه ایران درید» «۷» در طی عریضه نگاشته بود و امنای دولت علیه فرمان عنایت به مفاخرت میر محمود نگاشته او را حسینقلی نام نهاده «۸»، در فرمان مندرج ساختند.

و در همین سال [۱۱۳۲]: اهالی کردستان که سنی مذهب بودند بر همسایگان خود تاخته در سال ۱۱۳۳ از همدان تجاوز کرده، تا نزدیکی اصفهان را غارت نمودند. «۹»

و در همین سال [۱۱۳۳]: اعراب مسقط و جواسم هجوم آورده، جزائر و بنادر فارس را تصرف کرده، انواع خرابی را نمودند «۱۰» و لطف علی خان بیگلریگی مملکت فارس، برادرزاده فتح علی داغستانی وزیر اعظم و اعتماد الدوله با سپاه فارس رفته، بندر عباس را از تصرف اعراب

(۱). در روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۵: (کیخسرو خان)، ولی در تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۱۹۹: (خسرو خان)، و در مجمع التواریخ، ص ۸، او را: (خسرو میرزا) نامیده‌اند.

(۲). در روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۵، می‌نویسد: و کیخسرو کشته شد.

(۳). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۱۹۹، مجمع التواریخ، ص ۱۷.

(۴). میرویس مدت هشت سال حاکم بالاستقلال قندهار بود و پس از او برادرش عبد العزیز حاکم و قریب به یکسال حکومت قندهار کرد. روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۵، اما در تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۰ آمده است که: پس از مرگ میرویس برادر او میر عبد الله را به حکومت برداشتند که طرفدار صلح با ایران بود اما سران افغان او را برکنار و محمود را بجای وی نشانند. فارسنامه ناصری ج ۱، ۴۹۵ وقایع فارس در روزگار شاه سلطان حسین ..... ص: ۴۹۱

(۵). شهری نزدیک به سبزوار هرات مجاور سیستان و نزدیک مرز ایران.

(۶). در متن: (خدمتگذاری).

(۷). جهانگشای نادری، ص ۷.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۶.

(۹). ر ک: تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۰۰.

(۱۰). ر ک: تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۰۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۹۶

گرفت و چون از جانب دولت مددی به او نرسید و در همان بندر عباس رحل اقامت انداخت. «۱»

و در همین سال [۱۱۳۳]: میر محمود افغان غلیژائی، از قندهار، لشکر به جانب کرمان کشید و بسیاری از سپاه او در بیابان سیستان از تشنگی هلاک شدند و بعد از ورود، شهر کرمان را به آسانی گرفته، در تحت اقتدار آورد و افغانان دست ظلم و تعدی بر اموال و نفوس مردم دراز داشتند و لطف علی خان بیگلریگی فارس «۲» از بندر عباس مأمور گشت و چون به کرمان رسید، چنان میر محمود را شکست داد که تا قندهار، جائی قرار نگرفت «۳» و سپاه لطف علی خان بیش از جماعت افغان در خرابی شهر کرمان کوشیدند و عود به شیراز نمودند و چون خبر این فتح و خرابی کرمان، به اصفهان رسید، دشمنان لطف علی خان، علی‌رغم فتح علی خان اعتماد الدوله، فرصتی یافته، باعث عزل لطف علی خان گردیده، سپاه آماده او، متفرق شدند و چون عزل لطف علی خان با خرابی عمومی او فتح علی خان اعتماد الدوله توأم بود، جناب ملاباشی و حکیم‌باشی «۴» نیمه شبی به بالین شاه سلطان حسین آمدند

که فتح علی خان قصد کشتن شاه و استیصال خانواده سلطنت را دارد و کاغذی دروغ در این باب از فتح علی خان که به والی کردستان نوشته بود، ابراز دادند و پادشاه را از خود بی‌خبر داشتند چون به حال آمد «۵» حکم نمود وزیر بی‌تقصیر را به قتل رسانند و جماعت مأمور فتح علی خان را کور کرده «۶» نگاه داشتند که اموال خود را بروز داده، بعداً او را به قتل رسانند و چون برحسب مضمون کاغذ دروغ باید سه هزار نفر سوار کرد، در طلوع آفتاب آن روز به دروازه اصفهان رسند اثری ظاهر نشد، شاه سلطان حسین در شک افتاده و حکم نمود تا وزیر را از عقوبت بازدارند و به معالجه زخمهای او پردازند و مجلس را منعقد ساختند که سه امر خلاف بر او ثابت کنند «۷»: یکی آنکه چون مذهب اهل تسنن را داشت و از اهل داغستان بود با جماعت لگزیه «۸» داغستان مراسلات می‌داشت و دیگر آنکه اکراد را دعوت به اصفهان کرده، وعده سلطنت به آنها داده است و دیگر آنکه چون حضرت شاه سلیمان، پدر او را کشته بود، روزی بر سر قبر پدر رفته، از او شنیدند که می‌گفت که انتقام خون ترا از خاندان صفوی خواهیم کشید و فتح علی خان کذب تمامت این دعاوی را ثابت نمود و بی‌گناهی خود را بر شاه سلطان حسین محقق داشت و پادشاه برای او گریه نمود، پس محمد قلی خان شاملو را وزیر- اعظم نموده، او را اعتماد الدوله گفتند. «۹»

(۱). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۱.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۷، تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۰، مجمع التواریخ، ص ۳۱ و ۵۵.

(۳). ر ک: تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۰۱، اما در روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۷، می‌نویسد: لطفعلی خان ... با محمود به محاربه درآمده، هزیمت کرده، به جانب شیراز برگشتند و افاغنه بسیاری از آنها را کشتند و اموال آنها را به غارت و غنیمت متصرف شدند و در این اثنا خبر شورش فارسی‌زبانان قندهار رسیده، محمود کرمان را غارت کرده، به قندهار مراجعت نمود و استقلال تمام بهم رسانید. و ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۲.

(۴). ر ک: تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۰۱.

(۵). در متن: (آمده).

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۷، تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۱.

(۷). ر ک: تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۰۱.

(۸). در تاریخ ایران، ملکم: (لزکیه)- لزگی یا لگزی: قوم کوچکی که در لرگستان قفقاز سکونت دارند. (معین). در جهانگشای نادری، ص ۸: (لکزیه).

(۹). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۹۷

و در همین سال [۱۱۳۳]: هوا مکدر گشت و نزدیکی به دو ماه تمامت قرص آفتاب مانند قطعه خونی به نظر می‌آمد و منجمین او را نشانه خونریزی دانستند و ارباب عمائم و علماء مردم را به توبه و انابه ترغیب می‌نمودند و زنهای فاحشه را از شهر بیرون داشتند و دلهای مردمان از دنیا سرد گردید که در بین خبر رسید باز محمود افغان با بیست و پنجهزار نفر از صحرای سیستان گذشته، داخل کرمان گردید. «۱»

و این واقعه در سال ۱۱۳۴: مطابق اودئیل «۲» اتفاق افتاد، میر محمود، شهر کرمان را گذاشته، به صوب یزد حرکت نمود و چون از گشودن شهر یزد مأیوس گشت، به جانب دار السلطنه اصفهان شتافت و چون به چهار منزلی رسید، فرستاده، از جانب شاه سلطان حسین آمده، پانزده هزار تومان آورده به شرطی که دست تاخت و تاز را کوتاه کرده، عود به قندهار نماید، میر محمود مطلب را دانسته جوابی نگفت. «۳»

و در ماه جمادی اولی همین سال [۱۱۳۴]: در دو فرسخی اصفهان «۴» نزول نمود و خندق بر گرد اردوی خود کنده توقف نمود، بعضی گفته‌اند سپاه میر محمود چهل هزار نفر بود و بعضی گفته‌اند بیست هزار نفر و فوجی از گبران «۵» یزد و کرمان به او پیوسته، به امید آنکه از دست جور قزلباش خلاص شوند و در سپاه افغان توپ نبود و معدودی زنبورک که از کرمان و قندهار تحصیل کرده بودند، داشتند و از بی‌اهتمامی امنای دولت به این استعداد افغان، اهالی ایران مخدول و منکوب شدند و شماره‌های خانه‌های دار السلطنه اصفهان به تحقیق ششصد هزار که کرور «۶» ولکی «۷» است، رسیده بود و چون ورود میر محمود در فصل بهار بود و عبور از آب زاینده‌رود بی‌اعانت پل و جسر ممکن نمی‌شد، افغانان در تحیر مانده که با کمی سپاه و یأس از مدد، چگونه از عهده خیال بزرگ خود درآیند، لیکن وسواس و بددلی و ترس و فضولی بر اهل دولت و ملت غالب شد و شاه سلطان حسین از محمد قلی خان که وزیر اعظم شده بود مشاورت نمود و در جواب به عرض رسانید که به مصلحت وقت باید در شهر آسوده نشست که سپاه افغان هیچ حصار را نگرفته‌اند و ما هم با این لشکر استراحت نموده، به ناز و نعمت پرورده با بازاریان شهری توانیم با این جماعت، جنگ دیده، دست از جان شسته، در آمیزیم، عبد الله خان

(۱). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۲.

(۲). در تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۲: سال ۱۱۳۵ آمده است. اما روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۸: سال آمدن محمود را ۱۱۲۲ (!!)

و سپاه همراه وی را هشت هزار نفر گفته است.

(۳). ر ک: تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۰۲.

(۴). ملکم خان این محل را (کلناباد) نوشته است. تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۰۳. اما در روضه الصفا: (کلون آباد) است.

ج ۸، ص ۵۰۱. در دره نادر (جلون آباد) است: ص ۱۳۰، که با نام گلناباد سازگار است. ر ک: تاریخ نظامی و سیاسی نادر شاه، ص ۱۴۳.

(۵). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۴.

(۶). کرور معرب لغت هندی **Cror** است که واحد شمار می‌باشد و نزد هندوان ده میلیون است که معادل صد لک باشد و لک برابر با صد هزار است. (یادداشت‌های قزوینی، ج ۶، ص ۲۱۳). اما در نزد ایرانیان معادل پانصد هزار است، یعنی نیم میلیون. (همانجا).

(۷). لغتی است هندی به معنی صد هزار (معین).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۹۸

والی عربستان «۱» این مصلحت را حمل بر عجز نموده، چندین دلیل برخلاف آن اقامه فرمود که بیرون می‌رویم و بر این مشت دزد، حمله کرده، مردانه کوشش نمائیم، پادشاه از سخن عبد الله خان والی، قوتی یافته، پنجاه هزار نفر سپاه موجوده و بیست ارابه توپ به سرداری عبد الله خان والی و محمد قلی خان وزیر، برای دفع میر محمود مأمور فرمود و چون در مجلس مشاورت، رأی والی عربستان و وزیر برخلاف دیگری بود، بناچار از شهر بیرون رفته، تمامت سپاه با لباسهای فاخر و اسبان فربه و زین و لگام زرین، در برابر اردوی افغان سرپرده‌ها و چادرهای پوش رنگین، برپا کردند «۲» و جماعت افغان با لباسهای چرک پاره‌پاره و اسبهای لاغر و زینهای شکسته و لگامهای گسسته، بی‌سایبان، با چهره‌های آفتاب‌دیده، مستعد جنگ بودند و روز دیگر والی عربستان و وزیر اعظم یکی در میسر و یکی در میمنه قرار گرفت و رستم خان سرتیپ فوج خاصه در جانب میسر و علی مردان خان والی لرستان در جانب میمنه ایستادند و میر محمود میمنه سپاه خود را به امان الله خان سپرد و میسر را به نصر الله خان گبر و خود بر فیلی سوار شده، صفوف جماعت خود را ترغیب به جنگ می‌نمود که اگر شکست یافتید، جز در قندهار مددی نینید و لابد به مذلت کشته شوید، پس پای مردی را فشرده یا فتح کنید یا به مردی کشته گردید، پس شروع در جنگ نمود و سپاه افغان به ظاهر شکسته، کوچه

دادند و چون ایرانیان خود را غالب دیدند، بنای غارت اردوی افغان را که هیچ نداشتند، گذاشتند که در یک دفعه صد شتر زنبورک که در پیش روی ایرانیان خوابانیده بودند، شلیک کرده، جماعتی را هدف گلوله نمودند، بار دیگر جماعتی دیگر را و به این دو شلیک سپاه ایرانی شکست یافت و لشکر افغان، از عقب آنها تاخته، توپخانه را تصرف نمودند «۳» و چندین گلوله توپ بر سپاه ایرانی زدند که گفته‌اند: تیغ غازی دزد را، آلت شود و افغانان به خیال آنکه این شکست حيله باشد، سپاه قزلباش را تعاقب نکردند و مالک خیمه و خرگاه و توپخانه و قورخانه شدند و بعد از این جنگ اهل شهر در تعمیر بروج و حصار کوشیده، یکدفعه حصار شدند و روز دیگر میر محمود، محله جلفا را در تصرف آورد «۴» و پیغام مصالحه فرستاد که خطه قندهار و خراسان و کرمان، نسلا بعد نسل به او واگذار شود «۵» و دختر شاه سلطان حسین را در عقد ازدواج او درآوردند و پنجاه هزار تومان وجه نقد به او دهند [تا] از پی کار خود برگردد «۶»، شاه سلطان حسین مسؤول او را اجابت نفرمود و محمود در خیال خرابی دهات و قصبات حواشی اصفهان که آبادترین دهات عالم بود افتاد، هر روزه جائی را گرفته، خراب می‌نمودند و بر اهل بن اصفهان که دهی در یک فرسخی

(۱). ر ک: تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۰۳.

(۲). وصف روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۹ تا ۵۰۳: از مقدمات و مؤخرات این لشکرکشی بسیار خواندنی است. و رجوع شود به رستم التواریخ، ص ۱۳۰ تا ۱۴۵، و ر ک: دره نادری، ص ۱۳۱، که تاریخ این واقعه را ۲۰ جمادی الاول سال ۱۱۳۴- اودئیل می‌داند.

(۳). ملکم خان می‌نویسد: (منقول است که در این جنگ ۲۵ عراده توپ بی‌آنکه یک‌دفعه به دشمن انداخته شود از دست دادند و عدد مقتولین ایرانی از دو هزار زیاده نبود). تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۰۴.

(۴). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۵.

(۵). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۶.

(۶). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۴۹۹

شهر است و اکنون به اصفهانک «۱» شهرت یافته است با جماعتی از بزرگان افغان بر حصار اصفهانک یورش برده، شکست فاحشی یافتند و جماعتی کشته و بعضی اسیر گشتند از جمله عموی میر محمود و برادر میر محمود و دو نفر پسر عموی او اسیر گشته «۲»، اهل اصفهانک آنها را کشتند و میر محمود از هر جانب که می‌توانست راه آمد و شد و آوردن آذوقه را به شهر مسدود می‌داشت و شاه-سلطان حسین پسر خود طهماسب میرزا را ولیعهد نموده، برای جمع‌آوری سپاه روانه عراق داشت و در این میانه خبر رسید که بارخانه آذوقه به جانب شهر می‌آورند و معلوم بود که اگر همتی در محافظت آن نشود، بدست افغان خواهد افتاد و مردم شهری نزدیک حرمسرای شاهی رفته، فریاد کشیدند که اذن دهید تا برای حفظ بارخانه از شهر بیرون رویم و با افغان جنگ کنیم، شاه سلطان حسین پیغام فرستاد که روز دیگر جواب به شما می‌رسد، مردم شورش و غوغا نمودند و خواجه‌سرایان از بام حرمسرا تفنگ به جانب شهریان انداختند و نزدیک به ازدحام عام رسید و احمد آقا «۳» که از خواص درگاه و قلعه بیگی بود، آمده، عوام شوریده را با خود برداشته بر افغانان حمله بردند و چند موضع را از آنها گرفتند و اعرابی که در این جنگ حاضر بودند موافقت نکردند، احمد آقا قلعه بیگی در غضب شده، مردان خویش را گفتی چند تیر تفنگ به اعراب انداختند. و این عمل باعث جرأت افغانان شده، دلیرانه بر احمد آقا حمله نمودند، جمعی را کشته، بقیه را به جانب شهر دوانیدند «۴» و شاه سلطان حسین بر احمد آقا ملامت فرمود و احمد آقا به خانه خود رفته، قدری زهر خورده، خود را هلاک نمود «۵» و این واقعه باعث امیدواری افغان و یأس اهل اصفهان گردید و شاه سلطان حسین برای میر محمود پیغام فرستاد که آنچه را سابقا خواستی، قبول دارم و محمود در جواب گفت: چیزی دیگر در تصرف شما باقی نمانده است که به من ببخشید «۶» بلکه مسأله امروز بر سر جمیع ممالک ایران است که در میانه



خبر رسید که ملک محمود سیستانی با ده هزار مرد جنگی به مدد شاه سلطان حسین آمد، از این خبر جانی تازه به اهل اصفهان رسید و میر محمود بزودی تدبیری نموده و هدایای قیمتی مصحوب معتمدان خود، به حاکم سیستان فرستاده، پیغام نمود که اگر فسخ عزیمت کند، مملکت خراسان را ضمیمه حکومت سیستان به وجه استقلال بر او و اولاد او واگذار شود و حاکم سیستان به این وعده فریفته شده، عود به وطن خود نمود «۷» و مردم اصفهان از همه جا مأیوس گشتند، راه نجات را مسدود و شیرازه امید را گسیخته دیده، کارها از دست رفت و دستها از کار افتاد، خزانه شاهی خالی شد، کار سلطنت به قرض رسید و قحط و غلا مستولی گردید، سپاه بی‌نان ماند و رعیت بیچاره شد، روزی چندین- هزار نفر از گرسنگی تلف شدند و نوشته‌اند، قرص نانی به چهار تومان خریده شد و تومان آن

(۱). (... بن اصفهان که در این ایام به اصفهانک مشهور است دهی است مستحکم در سه میلی اصفهان در دامنه کوهی ...).

تاریخ ایران، ملک، ج ۱، ص ۲۰۷.

(۲). ر ک: تاریخ ایران، ملک، ج ۱، ص ۲۰۷.

(۳). ر ک: تاریخ ایران، ملک، ج ۱، ص ۲۰۸.

(۴). ر ک: تاریخ ایران، ملک، ج ۱، ص ۲۰۸.

(۵). ر ک: تاریخ ایران، ملک، ج ۱، ص ۲۰۸.

(۶). ر ک: تاریخ ایران، ملک، ج ۱، ص ۲۰۸.

(۷). ر ک: تاریخ ایران، ملک، ج ۱، ص ۲۰۸، و جهانگشای نادری، ص ۱۰، و دره نادری، ص ۱۶۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۰۰

زمان بیشتر از دو برابر بلکه بیشتر از تومان این زمان است «۱» و چون میر محمود از حال شهر مطلع بود، می‌دانست هر وقت بخواهد به یک حمله شهر را می‌تواند گرفت و سپاه افغان به تمامه از هشت هزار کمتر بود و می‌دانست که مدد از هیچ جانب به او نخواهد رسید به این سبب اگر یورش می‌نمود در معرض هلاکت بود به این تدبیر خود را نگاه داشته و هلاکت اهل شهر را به بلیه قحط و غلا وا گذاشت و تا دو ماه کار را به ملاحظه گذرانید و راه وصول آذوقه را به شهر مسدود می‌نمود و گذران اهل شهر از گوشت سگ و گربه گذشته، چرم و پوست کهنه را جوشانیده، سد رمق می‌نمودند «۲» و چون این گونه چیزها نایاب شد، به خوردن گوشت انسان اقدام نمودند و بر سر یک جنازه، چندین نفر حاضر شده برای خوردن گوشت آن نزاع می‌نمودند و کار به جایی رسید که یکدیگر را می‌کشتند و می‌خوردند چنانکه پدر و مادر، فرزند را کشتند و خوردند و هر کس خواست از این بلیه نجات یابد [و] از شهر درآمد، به شمشیر افغان کشته گشت. «۳»

در روز عاشورا، دهم از ماه محرم الحرام از سال ۱۱۳۵: مطابق با پارس‌نیل «۴»، شاه- سلطان حسین، لباس سیاه پوشیده، از حرمسرا درآمد، با خواص خود در کوچه و بازار اصفهان می‌گردید و بر مصیبت‌هایی که در ایام سلطنت خود بر مردم وارد آمده بود می‌گریست و خلقی انبوه بر گرد او جمع شده، ناله و زاری می‌نمودند و شاه به مردم می‌گفت اینهمه بلاها به سبب خیانت ناصحان و عدم دیانت مشیران بود و اکنون اراده آن است که از تاج و تخت استعفا کرده، ایران را به افغان سپارم «۵»، چون مردم حال او را به این گونه دیدند، مصائب خود را فراموش نمودند، سیلاب اشک از چشم ریختند و روز دیگر شاه سلطان حسین با سیصد نفر سوار و جمعی از امرا، از شهر درآمد به جانب اردوی افغان رفتند «۶»، چون نزدیک رسید، به بهانه آنکه محمود در خواب است، مدتی آن جماعت را نگاه داشتند، پس او را به قصر فرح‌آباد نزد میر محمود بردند، چون محمود را نشسته دید، خطاب نمود که این فرزند چون اراده خداوندی بیش از این نبود که من پادشاه باشم و وقت آن رسیده است که تو بر تخت سلطنت ایران نشینی، من سلطنت

خود را به تو گذاشتم، خداوند ترا مدد کند، پس طره شاهی را از سر برداشته، به وزیر میر محمود داده، چون وزیر خواست طره را بر سر او زند قبول نکرد و سلطان حسین برخاسته «۷»، طره را گرفته، به دست خود بر مندیل میر محمود قرار داد «۸» و بعد از صرف قهوه و قلیان، محمود گفت بی‌ثباتی دنیا چنین است، مالک ملک خدای تعالی است، به هر که خواهد دهد و من عهد کردم که ترا به جای پدر خود دانم و در هیچ کار بدون اذن تو اقدام نکنم. «۹»

- (۱). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۸.
- (۲). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۹.
- (۳). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۹، و جهانگشای نادری، ص ۱۴.
- (۴). برابر با ۲۱ اکتبر ۱۷۲۲: (تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۰۹)، و دره نادری، ص ۱۳۴ تا ۱۳۶ و ۱۳۹.
- (۵). ر ک: تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۰۹.
- (۶). روز بیست و سوم ماه مزبور: (اکتبر): تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۰۹، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۰۴: این روز را جمعه دوازدهم محرم ۱۱۳۵ می‌نویسد. و شاه سلطان حسین را در روز ۱۱ محرم ۱۱۳۵ مطابق پارس‌نیل به فرح‌آباد بردند. جهانگشای نادری، ص ۱۵.
- (۷). در متن: (برخواست).  
(۸). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۱۰.
- (۹). ر ک: تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۱۰، و رستم التواریخ، ص ۱۶۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۰۱

در روز چهاردهم همین محرم وارد اصفهان گردید و روز پانزدهم در بارگاه سلطنتی اصفهان، پادشاه افغان بار عام داده، سلطان حسین و ارکان دولت بر وی به سلطنت سلام دادند، پس سلطان حسین را در یکی از عمارات سلطنتی محبوس داشتند و مدت شش سال «۱» در حبس بماند و آخر به دست افغانان از پای درآمد و مدت سلطنت او بیست و نه سال و چیزی «۲» بود و سلطنت سلاطین صفویه، به او ختم شد و طهماسب میرزای پسرش شاهی نکرد، بلکه نادر شاه به دست‌آویز او بنیاد سلطنت خود را گذاشت «۳» و وسعت مملکت شاه سلطان حسین از آب آمویه و قندهار تا سلیمانیه کردستان و از حد داغستان و گرجستان تا کنار دریای عمان و جزیره بحرین بود و پنج نفر او را وزارت نمودند: شاه قلی خان پسر مرحوم شیخ علی خان زنگنه، مؤمن خان- میرزا طاهر وحید تخلص، فتح علی خان داغستانی پسر القاص میرزا پسر ایلدرم خان، محمد قلی خان- شاملو که بدست افغان کشته گشت.

### [وقایع فارس در روزگار طهماسب ثانی]

چون خبر گرفتاری سلطان حسین و فتح اصفهان به قزوین رسید، طهماسب میرزا خود را پادشاه دانسته در آخر ماه محرم همین سال [۱۱۳۵]: خطبه و سکه قزوین را به نام او نمودند «۴» و لفظ «آخر ماه محرم» «۵» موافق تاریخ جلوس او گردید و شاه محمود چون بر تخت سلطنت جلوس نمود، فوجی از افغانه را برای تسخیر شیراز مأمور داشت که میرزا عبد‌الکریم درویش شیرازی مطلع شد و به مناسبت درویشی که شاه محمود خود را از طریقه سیر و سلوک بهره‌مند می‌دانست و دست‌توسل به میرزا عبد‌الکریم داده بود، محمود را از انفاذ سپاه به جانب فارس منع فرمود که شیراز خاک اولیاست و گاهی از ولی حق خالی نگشته، مردمی فقیر درویش‌منش دارد، چند نفری از سپاهی در خدمت حاکمی عاقل روانه شیراز دارید که تمامت مردم در اطاعت او خواهند شد و میرزا عبد‌الکریم نوشتجاتی به اهالی شیراز نوشته و از وخامت مخالفت تهدید «۶» نموده، به امینی مخصوص داده، روانه شیراز نمود،

پس شاه محمود بر مشاورت جناب میرزا عبد الکریم، آقا خان و امام قلی خان شاملو را به ایالت مملکت فارس و حکومت لارستان تعیین کرده، با چند- نفر از نوکر و سپاهی روانه شیراز داشت و رقمی نگاشت که برحسب استدعای جناب میرزا- عبد الکریم شیرازی که مردی خیرخواه است، انفاذ سپاه را موقوف داشته، دو نفر از بزرگان قزلباش را حاکم فارس نموده، روانه نمودیم، شما هم بر مال و عیال خود، رحم کرده، در اطاعت آنها شوید و بعد از ورود حاکم، دو روزی نگذشته که جناب میرزا مهدی نسابه شیخ الاسلام که در شیراز مبسوط الید بود، اجامره و اوباش را جمع کرده در منزل آقا خان و امام قلی خان فرستاده،

(۱). (و هفت سال ایام حبس وی طول کشید). تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۱۰، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۰۳: محل حبس وی را (عمارت آئینه‌خانه مشهور به اندرون اشرف) می‌داند.

(۲). در تاریخ ایران، ج ۱، ص ۲۱۰: (مدت سلطنت او بیست و هشت سال بود). اما روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۰۵: مدت پادشاهی او را (سی سال) می‌داند.

(۳). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۲۱۰.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۰۵.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۵، و دره نادری، ص ۱۵۵.

(۶). در متن: (تحدید).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۰۲

آنها را آورده، تخته کلاه «۱» کرده، انواع رسوائی را بر آنها نمودند و این عمل ناهنجار موجب غضب محمودی گشته، فوجی از افغان و فوجی از گبرهای کرمان به سرداری نصر الله خان گبر- کرمانی «۲» و امارت زبردست خان قندهاری برای تسخیر فارس و تدمیر اهل شیراز انفاذ داشت و تفنگچیان سمغان کازرون و بلوک خنج و پشور لارستان که با افغانه دعوی اتحاد مذهب داشتند، به مدد سپاه گبر و افغان آمده، شیراز را در مدت نه ماه محاصره نمودند و نصر الله خان گبر، در یورش شیراز، زخمی یافته، زندگانی را بدرود نمود «۳» و افغانان و گبرها برای او تعزیت داشتند و شاه محمود متأسف و محزون گردید برای آنکه مردی دلاور و جهاننیده و نیکو کردار بود و بعد از وفات او سرداری و حکومت فارس به زبردست خان «۴» برقرار گردید و در مدت محاصره از شیرازیان جلادت و دلاوری فوق العاده بروز نمود و چون مددی به آنها نرسید و قحط و غلا- به اعلی درجه کشید، افغانان و تفنگچیان سنی مذهب فارس، یورش آورده، شهر شیراز را به قهر و غلبه گرفتند و پیش از فتح و بعد از فتح نزدیک به صد هزار نفر از اهل شیراز قتل شمشیر بلا و هلاک قحط و غلا گردیدند و چون زبردست خان در اصل اصفهانی و در قندهار نشو و نما یافته بود به حسن سلوک، زخم جراحت یافتگان را التیام داد.

و این واقعه در سال ۱۱۳۶ مطابق توشقان‌نیل اتفاق افتاد. «۵»

و در این سال [۱۱۳۶]: سید احمد نام «۶» ولد متولی‌باشی مشهد مقدس، فرمان مجعولی به مهر حضرت شاه طهماسب، ساخته وارد ابرقوه گردید که به موجب این فرمان، ایالت مملکت فارس را به من داده‌اند و مردم ابرقوه در اطاعت او درآمده، از راه بوانات وارد مرودشت هشت فرسخی شیراز گردید و زبردست خان، والی شیراز با فوجی از دلاوران آمده، در سرپل خان، هفت فرسخی شیراز با سید احمد جنگ کرده، سید احمد بعد از شکست به جانب ابرقوه برفت و اهالی ابرقوه بعد از اطلاع بر مجعولی فرمان شاه طهماسب او را گرفته، حبس نمودند و بعد از مدتی از حبس گریخته وارد بلده جهرم گردید و جماعتی فراهم آورد و جهرم و داراب و نیریز را در تصرف آورده به جانب کرمان رفته، شهر را تصرف نموده در ماه ربیع اول سال ۱۱۴۰ جلوس نموده، سکه و جیقه «۷» به نام خود برقرار داشت و بعد از مدتی اسیر سپاه اشرف سلطان گشته، او را به اصفهان برده، رهسپر سفر آخرت گردید.

و در همین سال پنجهزار نفر از نواحی بلوچستان به بندر عباس رفته، شهر را غارت نمودند

(۱). تخته کلاه: نوعی تنبیه و کیفر: کلاه چوبی بسیار گشاد و بلندی که بشکلی مضحک بر سر محکوم می‌گذارند بطوریکه قادر به حفظ تعادل خود نبوده روی پا می‌لغزیده و مردم در پی او می‌افتاده هیا هو می‌کردند ... و نوعی مجازات که گردن محکوم را از یک صفحه چوبی بزرگ می‌گذرانیدند و جلو آن زنگوله‌ای آویزان بود و در روی سر او کلاهی بلند از جنسی کم‌بها می‌گذاشتند و در محله می‌گردانیدند. (معین).

(۲). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۶.

(۳). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۶.

(۴). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۶.

(۵). این واقعه در سال ۱۱۳۷ اتفاق افتاد. (تاریخ ایران، ملکم، ج ۱، ص ۶).

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲.

(۷). جیغه، جیغه، تاج، افسر، هر چیز تاج‌مانند که به کلاه نصب کنند. متن، ماخوذ از جهانگشای نادری، ص ۲۲ است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۰۳

و بر کارخانه‌های فرنگیها که در بندر بود فائق نگشته، عود نمودند. «۱»

و در همین سال [۱۱۳۶]: شاه محمود افغان با سی هزار نفر سپاه به جانب کوه گیلویه و بهبهان تاخت و ایلات آن نواحی در همه‌جا از کناره سپاه افغان در آمده، جماعتی را می‌کشتند و اهل ده‌دشت که قصبه کوه گیلویه است، فرار «۲» کرده، وارد بهبهان که هشت فرسخی ده‌دشت است گشته، در حصار بهبهان محصور شدند و محمود از پشت کوه و ده‌دشت، گذشته، چند ماهی، شهر بهبهان را محاصره نمود، [ولی] از دلاوری و مردانگی میرزا قوام الدین طباطبائی کلانتر بهبهان، کاری نکرده «۳»، از بلوک زیدون گذشته به صحرای لیراوی رفته، انواع قتل و غارت را نمود و چون تابستان رسید و هوای لیراوی که در کناره دریای فارس است گرم و ناگوار گردید و جماعتی از سپاه او هلاک شدند، «العود احمد» گفته، به اصفهان باز آمد و چون کاری نکرده بود، از خجالت خود، شب تاریک داخل شهر گردید.

و در همین روزها مادر شاه محمود، از قندهار وارد اصفهان شد، به گمان مردم آنکه باید مانند حرمسرایان سلطنتی و مهد علیا او را پذیرائی نمایند که دیدند پیرزنی بر شتری نشسته، از بازار اصفهان گذشت و افغانان می‌گفتند این شترسوار مهدعلیا، مادر شاه محمود است. «۴»

در سال ۱۱۳۷: مطابق لوی‌ئیل، شاه محمود، امام قلی خان شاملو والی لارستان را با تفنگچیان لاری و گرمسیرات فارس، برای تسخیر کوه گیلویه، مأمور نمود، چون بلده بهبهان را محاصره نمود، میرزا قوام الدین طباطبائی، کلانتر بهبهان، برای امام قلی خان پیغام فرستاد که در سال پیش شاه محمود آمد و به فضل خدا کاری نکرد، شما چه می‌گوئید که گفته‌اند:

«متن چو مغلو ط گشت، چیست حواشی»

و چون در سال قبل احمد پاشا «۵» والی بغداد، کرمانشاهان را مسخر داشته بود، در این سال [۱۱۳۷]: به نیت تسخیر اصفهان با چندین هزار نفر سپاه کرد و رومی به صوب اصفهان، نهضت نمود و شاه محمود بعد از اطلاع، امام قلی خان والی لارستان را که به محاصره بهبهان اقدام داشت، مأمور نمود که به تعجیل از شوشتر و دزفول گذشته، به جانب عراق عرب رفته و نواحی بغداد را مسخر دارد و امام قلی خان بهبهان را گذاشته، از شوشتر و دزفول گذشته، داخل خاک عراق عرب گردید، چون این خبر به احمد پاشا رسید، «العود احمد» را گفته سپاه خود را که تا نزدیکی «۶» اصفهان رسیده بود، برداشته، به شتاب تمام به جانب بغداد حرکت نمود

و امام قلی خان از نواحی بغداد، عود به فارس نمود، بهبهان را مسخر نداشته، وارد لارستان گردید.

و در همین سال [۱۱۳۷]: افغانان از سوء سلوک شاه محمود منزجر شده، او را مجبور داشته که رسولی به قندهار فرستاد و میر اشرف پسر میر عبد الله عموی خود را احضار نمود و بعد از ورود برخلاف رضای شاه محمود او را ولیعهد نمودند و محمود می گفت: «چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم» و خود را در گرداب حیرت دیده، استمداد از عالم غیب خواست و

(۱). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۶.

(۲). در متن: (قرار).

(۳). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۶ و ۷.

(۴). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۷.

(۵). پسر سردار رومی حسن پاشا است که در کرمانشاه در گذشت و احمد پاشا از سوی دربار عثمانی، سرعسکر سپاه شد.

جهانگشای نادری، ص ۱۸.

(۶). متن: نزدیکی به اصفهان.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۰۴

بنای ریاضت و خواندن اوراد را گذاشت و از نخوردن غذا و غلبه سودا، کارش به مالیخولیا رسید «۱»، روزی برای او خبر آوردند که صفی میرزا پسر شاه سلطان حسین از حبس فرار نمود و پیش از آنکه صحت و سقم این خبر را معلوم کند، تمامت شاهزادگان را حاضر ساخته، به دست خود و یک نفر افغان آنها را شربت شهادت چشانید و دو نفر از آنها که طفل «۲» خردسال بودند گریخته، پناه به شاه سلطان حسین برده، فرزندان خود را در آغوش کشید و محمود خنجری به جانب آنها انداخت و آن خنجر بر بازوی شاه سلطان حسین رسیده، زخم نموده، خون جاری گردید، پس غضب محمود فرو نشسته از آن دو طفل و شاه سلطان حسین در گذشت و شماره شاهزادگان مقتول به سی و نه نفر رسید «۳» و بعد از این عمل، مالیخولیا بر او غالب گشت که گوشت بدن خود را کنده می خورد و افغانان میر اشرف را به پادشاهی برداشته، او را اشرف سلطان گفتند و سر محمود را بریده به حضور اشرف سلطان رسانیدند «۴» و قصاص میر عبد الله پدر اشرف را نمودند.

### [وقایع فارس در روزگار اشرف افغان]

و این واقعه در دوازدهم شعبان این سال [۱۱۳۷]: اتفاق افتاد و زمان سلطنت شاه محمود دو سال و هفت ماه شد «۵» و مدت عمرش بیست و هفت سال بود و شاه طهماسب، ایلچی به صوب روم و دیگری به جانب روس فرستاد و دولت روم اعتنائی به ایلچی ایرانی نکرده، بازگردید و پادشاه روس شرط نمود که طایفه افغان را از ایران بیرون نموده، به ازای این زحمت بلاد استراباد و مازندران و گیلان و باکو و ممالک داغستان و شهر دربند را دریافت کرده، ضمیمه ممالک روسیه نمایند «۶» و سپاه روم به حدود ایران رسیده، کردستان و ممالک ایروان و نخجوان و مراغه و خوی و تمامت ممالک ارمنیه را تسخیر کرده، به صوب تبریز نهضت نمودند «۷» و شاه طهماسب به مصلحت وقت شهر تبریز را گذاشته به صوب بلده اردبیل رفته، رحل اقامت انداخت و اهل تبریز با آنکه باروی شهر از زلزله خراب شده بود و توپ در شهر نداشتند فرار را ننگ شمرده آماده جنگ شدند و عبد الله پاشا، والی مملکت وان با بیست و چهار هزار نفر مرد سپاهی، برای تسخیر شهر تبریز، با جمعی رعیت بی سلاح جنگ کرده، شکست فاحش یافته، به شتاب روی به وادی فرار گذاشت و بیشتر از سپاه رومی کشته شمشیر بازاریان تبریزی گردید و چون خبر این واقعه به قسطنطنیه «۸» رسید پنجاه هزار نفر سپاه، مأمور فتح تبریز شد، به سرداری عارف-احمد پاشا، روانه گردیدند و اهل تبریز به شمشیر و تفنگ چند فرسخ آن

سپاه را استقبال کرده، مردانگی و دلاوری فوق العاده نموده، عاقبت شکست یافته، به شهر آمده، کوچه‌بندها را محافظت

(۱). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۸.

(۲). در متن: (خوردسال).

(۳). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۸.

(۴). یکی از محرران فرنگستان گوید اشرف تا سر محمود را برایش نیاوردند بر تخت نشست و یکی دیگر گوید که محمود به سختی هرچه تمامتر مرد، شیخ محمد علی حزین گوید که مادرش چون دید که از حیاتش امیدی نیست گفت تا او را خفه کرده، از زحمت بیماری برهاند ... تاریخ ایران، ج ۲، ص ۸.

(۵). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۸: مدت سلطنت او را (سه سال) می‌داند.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۷، و تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۹.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۷، و تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۹.

(۸). در متن: (قسطنیه).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۰۵

کرده، محصور گشتند «۱» و در هر حمله چندین نفر از سپاه رومی را به خاک هلاک انداختند و چون امید مددی از هیچ جانب نداشتند، بعد از مدتی راضی گشته که شهر تبریز را گذاشته با عیال خود به بلده اردبیل روند، پس روز دیگر رستم سولتان تبریزی به دستی قبضه شمشیر و به دستی، دست عیال خود را گرفته، چین در ابروی مردانه انداخته، از پیش روی چندین هزار دشمن چون شیر خشمناک گذشتند و رومیان به چشم تعجب در آنها نگریستند و سپاه رومی چون وارد شهر تبریز شدند نفری را نیافتند و بعد از تفحص معلوم داشتند که معادل سی هزار- نفر از سپاه رومی در زمان محاصره تبریز کشته گشته که هر یک را ده مرد می‌شمردند «۲» و در هیچ تاریخی مردانگی بیش از این در هیچ زمان و هیچ طایفه نگاشته است که گفته‌اند:

رحم الله معشر الماضین که به مردی قدم فشردندی و در همین سال [۱۱۳۷]: شاه طهماسب از اردبیل به طهران رفت و احمد خان تفنگچی آقاسی [را] که مردی عاقل و جهان‌دیده بود، روانه استرآباد نمود «۳» و از نواب فتح علی خان پسر امیر کبیر، شاه قلی خان قاجار قویونلو که جد امجد سلاطین جلالت تمکین قاجاریه ایران انار الله براهینهم «۴» است استمداد فرمود و خان والاشان به پاداش حقوق سلاطین صفویه، دامن خدمتگزاری را بر کمر زده، احمد خان را با نیل مقصود روانه داشت و خود در تدارک و تهیه شده، امرای قاجار را با خود یار ساخته، سپاهی فراهم آورده که بعد از استحکام امور ترکمان و نواحی گرگان و استرآباد به اردوی شاهی ملحق گردد و چون اشرف سلطان نسبت به جماعتی از افغانان که تعلق خاطر به شاه محمود داشتند، اطمینانی نداشت همه را بکشت و جنازه آنها را در میدان نقش جهان اصفهان انداخت «۵» و حکم نمود که مادر شاه محمود را در یکشب هماغوش کشتگان نمودند و اظهار داشت که این جماعت محمود را اغوا کرده، هزاران هزار مسلمانان را بکشت و اموال آنها را به غارت برد و این عمل و تقریر اشرف سلطان، موجب اطمینان جماعت افغان و خشنودی اهل اصفهان گردید و دائم از اوقات بر افعال شاه محمود انکار می‌نمود و خود را به خیرخواهی رعیت و سپاه، جلوه می‌داد و برای آنکه مردم را با خود رام کند، تاج شاهی را برداشته، در پای شاه سلطان حسین انداخت «۶» و اصرار نمود که بر سر گذاشته، پای بر سریر سلطنت گذارد و شاه سلطان حسین در جواب گفت:

به پیران کهن غم سازگار است تو شاهی کن، مرا انده به کار است پس اشرف سلطان، رسولی خدمت شاه طهماسب فرستاد «۷» که تاج و تخت را بر حضرت شاه سلطان حسین که والد ماجدم میر عبد الله را در راه خدمتگزاری او، محمود مردود شهید نمود، عرضه داشتم و قبول فرمود و به حکم ارث و استحقاق تاج و تخت خاصه شخص شماس، با

(۱). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰.

(۲). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۰۶.

(۴). خداوند حجت‌های ایشان را به آنان بیاموزاد. خداوند حجت‌های آنان را بر زبان ایشان نهاد.

(۵). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۱: (و فرمود تا جسدهای کشتگان را به احترام تمام ... به قم برده مدفون ساختند)!!

(۶). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۱.

(۷). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۰۶

قلیلی از مردم به چاپاری تشریف آورده بر سریر سلطنت نشست، به قدر قوه در استرداد ممالکی که به دست روسیه و رومیه افتاده است، کوشش خواهم نمود و از این پیغام اراده داشت که او را گرفته به شاهزادگان مقتول ملحق سازد، لیکن خیرخواهان در پنهانی، شاه طهماسب را از خیال اشرف خبر دادند و چون اشرف از آمدن شاه طهماسب مأیوس گردید، چند نفر از بزرگان قزلباش را که از چنگ محمود رسته بودند، گرفته، به بهانه آنکه شما، شاه طهماسب را خبر دادید، تمامت آنها را بکشت «۱» و چون اشرف سلطان از فریب دادن به شاه طهماسب مأیوس گردید و اخبار آمدن نواب فتح علی خان قاجار، برای امداد و اعانت شاه طهماسب را شنید، سپاه افغان را برداشته، به تعجیل برای تسخیر طهران و قم روانه گردید و شاه طهماسب قبل از ورود اشرف سلطان از طهران تشریف‌فرمای مازندران گردید و طهران در محاصره افغان در آمد و نواب- فتح علی خان قاجار بر حسب وعده‌ای که داده بود با سپاه قاجار از استرآباد برای امداد شاه- طهماسب از راه سمنان و دامغان ایلغار نموده، چون به حوالی طهران رسید، معلوم داشت که موبک شاهی از راه لاریجان به مازندران رفته و اشرف افغان به محاصره شهر طهران پرداخته است «۲» نواب فتح علی خان چند کورت بر اردوی افغان حمله برد و چون شاهی در میان نبود و سپاه افغان از حد افزون بود، امیر قاجار سر خود را گرفته به مازندران رفته، در شهر اشرف، شرفیاب حضور شاه طهماسب گردید و به لقب جلیل نایب السلطنه سرافراز آمد «۳» و اشرف سلطان شهر طهران را مسخر داشت.

و در همین سال [۱۱۳۷]: ایالت لارستان، به خداداد خان افغان و حکومت بندر عباس به بارو خان افغان عنایت گردید.

و در سال ۱۱۳۸: مطابق ئیلان‌ئیل، حضرت شاه طهماسب به مصلحت بینی نواب نایب- السلطنه قاجار، به استرآباد رفته از طویف قاجار و گوکلان «۴» و یموت ترکمان سپاهی فراهم آورده به قصد تسخیر خراسان که ملک محمود سیستانی بیشتر بلاد آنرا گرفته بود و در شهر مشهد مقدس به دعوی سلطنت خطبه و سکه را به نام خود نموده «۵» تاج کیانی ساخته، بر سر می گذاشت، نهضت فرمود و چون به دامغان رسیدند، امرای خراسانی که رتبه خود را از ملک محمود بالاتر می دانستند، یک یک آمده، به توسط نواب نایب السلطنه، مورد عنایت شاهی می شدند و میرزا علی اکبر «۶» نام از جانب ندر قلی بیگ که در ایام شوریدگی «۷» خراسان به زور بازوی خود، نواحی ایبورد را در تحت اقتدار داشت با عرایض ضراعت آمیز، آمده به وسیله نواب نایب السلطنه قاجار شرفیاب حضور شاهی شد و بر حسب استدعای او فرمان حکومت نواحی ایبورد به نام

(۱). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۱.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۰۸.

(۳). (بعد از ورود به دامغان، خان جلالت بنیان به منصب والای نیابت سلطنت منصوب گردید). روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۱۱.

(۴). نام یکی از طوائف ترکمن که در حوالی مصب رود گرگانرود سکنی دارند. (معین).

(۵). در متن: (نمود).

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۱۱.

(۷). در متن: (شوریده گی).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۰۷

ندرقلی بیگ مرقوم شد و میرزا علی اکبر با نیل مقصود، عود نمود «۱» و چون عاقبت کار ندرقلی بیگ به سلطنت فارس، بلکه تمامت ممالک ایران و هندوستان و ترکستان رسید، مناسب آنکه بر سیل اختیار برخی از بدایت حال او تا این زمان که فرمان شاهی برای او شرف صدور یافت در فارسنامه ناصری نگاشته آید:

پس بیاید دانست که ندرقلی بیگ پسر امام قلی بیگ از طایفه قرقلوی افشار است و امام قلی بیگ از اهل حرفت و زراعت بود و ندرقلی بیگ در قلعه دستجرد خراسان در سال هزار و صد متولد شد «۲» و در ایام رشد و تمیز، سر از حرفت و زراعتکاری پیچیده، به ملازمت بابا علی بیگ - کوسه احمدلو افشار «۳»، ضابط ایبورد رسید و به حسن خدمت و جلادت از تمامت ملازمین بابا علی بیگ برتر گردید و هر کس از اطاعت بابا علی بیگ بیرون رفت، سزای او را در کنارش گذاشت و چند بار به اصفهان آمده مطالب بابا علی بیگ را انجام داد و چون بابا علی بیگ را پسری نبود، او را به پسری برداشته، دختر خود را به او داد و در سال [۱۱۳۱] «۴» رضا قلی بیگ پسر ندرقلی بیگ متولد گردید و چون بابا علی بیگ وفات یافت اموالش به ندرقلی بیگ رسید و چند سراسب خرید و به مناسبت خود چند سوار از اقوام خود فراهم آورده به ارض اقدس «۵» رفته، خدمت ملک محمود سیستانی که خود را پادشاه خراسان می دانست رسیده و از زمره خواص او گردید و بهر خدمت مشکلی مأمور می شد، با نیل مقصود بازمی گشت و قلیچ نام و امامقلی نام افشار که خود را از او نجیب تر می دانستند، بر او حسد برده، دشمنی می نمودند، روزی در شکارگاه فرصت یافته، آنها را بکشت «۶» و به جانب ایبورد فرار نمود، پس جماعتی را با خود یار داشته به خونریزی سرکشان و تاراج همسایگان مشغول گردید و ملک محمود از عهده تنبیه او برنیامده، کار او به جائی رسید که پانصد نفر سوار قرقلوی افشار و ترکمان و جلایر با او موافق گشته، بر کلات و نسا «۷» و ایبورد مسلط شده، فرمان حضرت شاه طهماسب به افتخار او و حکومت آن نواحی صادر گردید و به جلادت و تهور «۸» و مردانگی معروف گردید و نواب فتح علی خان نایب - السلطنه قاجار برای قوت کار خود بعد از اجازت از شاه طهماسب، حسین علی بیگ معیر الممالک «۹» را به رسالت نزد ندرقلی بیگ فرستاده، او را به حضور مبارک شاهی رسانید، پس به منصب «۱۰» قورچی -

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۱۱.

(۲). در جهانگشای نادری، ص ۲۷، آمده است که: تولد آن حضرت در یوم شنبه ۲۸ سال ۱۱۱۰ هجری مطابق لوی - نیل در قلعه دستجرد دره جز، در مکانی که به مولود خانه شهرت یافته اتفاق افتاده و به اسم جد خود ندرقلی بیگ موسوم گردید.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۱۴، و جهانگشای نادری، ص ۲۸.

(۴). در متن: سال ۱۰۳۱، تصحیح شد. ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۱۴، و جهانگشای نادری، ص ۲۸: تولد رضا قلی - میرزا به نوشته میرزا مهدی خان در شب یکشنبه ۲۵ جمادی الاولی دو ساعت و نیم از شب مزبور اتفاق افتاد.

(۵). مقصود مشهد است.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۱۴، و جهانگشای نادری، ص ۳۱ و ۳۲.

(۷). در متن: (فسا)، تصحیح شد. ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۱۵.



(۸). در متن: (تهاور).

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۱۵، و جهانگشای نادری، ص ۵۵: حسن علی بیگ.

(۱۰). در متن: (به سبب).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۰۸

باشی و لقب طهماسب قلی خان سرافراز گردید «۱» و مأمور به محاصره شهر مشهد گشته، چند فوج سپاه قزلباش را برداشته، روانه گردید و ملک محمود سیستانی باروی شهر مشهد را مضبوط ساخته، در پس حصار نشست و طهماسب قلی خان، بعد از ورود چندین کورت یورش برده، دلاوریها نموده، کاری از پیش نبرد و بعد از دو سه روزی موکب والا در جوار مزار خواجه ربیع «۲» در نزدیکی شهر مشهد مقدس نزول اجلال نمود و روز بروز بر رتبه طهماسب قلی خان افزود تا کارش به جایی رسید که در خیال سلطنت افتاد و نواب فتح علی خان نایب السلطنه را مخل حصول مقصود خود می‌پنداشت «۳» و برای دفع او به رشوه و تملق، جماعتی از ارکان دولت را با خود یار ساخته خاطر نشان حضرت شاه طهماسب نمودند که فتح علی خان در تهیه «۴» و تدارک سلطنت برای خود افتاده و زمانی نگذشته که شاه را مقید داشته، لوای پادشاهی خواهد افراشت، پس پادشاه نادان، دوست خیرخواه خود را به دست دشمن بدخواه داده، تیشه بر ریشه خود زد و طهماسب قلی خان با جماعتی اتفاق کرده، نواب فتح علی خان نایب السلطنه را کشتند و جنازه او را در جوار مزار خواجه ربیع دفن نمودند. «۵»

و این واقعه در چهاردهم ماه صفر سال ۱۱۳۹ مطابق یونتیل «۶» اتفاق افتاد و ملک محمود از این قضیه خشنود گشت و روز دیگر از شهر درآمده، بر اردوی شاهی حمله برده، کاری نکرده، بازگشت به شهر نمود و بعد از سه چهار روز طهماسب قلی خان پای مردانگی را فشرده، به قهر و غلبه شهر مشهد را مسخر نمود و ملک محمود، لباس فقر و درویشی پوشیده در زاویه‌ای از آستانه مبارکه رضویه پنهان گردید «۷».

و در بیست و ششم ماه رجب این سال [۱۱۳۹]: نزول آفتاب به برج حمل واقع شد «۸».

و در سال ۱۱۴۰ مطابق قوی‌تیل، احمد پاشا والی بغداد و سردار سپاه رومی که بیشتر از آذربایجان و قزوین و کرمانشاهان و بلاد دیگر عراق عجم را در تصرف داشتند، با سپاهی بی‌اندازه، برای تسخیر اصفهان و رهائی شاه سلطان حسین از حبس و قید افغان به همدان آمد و رسولی نزد اشرف سلطان فرستاد و ما فی الضمیر را از او خواستند، اشرف سلطان جواب را به سفیر تیر و زبان شمشیر حواله نمود و با سپاه افغان و ایران به گلپایگان آمد و امینی را روانه اصفهان داشته، پادشاه سعید سلطان حسین را شهید کرده، سر او را برای احمد پاشا روانه داشت «۹» و تاریخ این واقعه را «تجدید لقتل الحسین»: [۱۱۴۰] گفته‌اند، پس اشرف سلطان به استقبال احمد پاشا شتافت و از

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۱۵، طهماسب قلی به معنی غلام طهماسب است.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۵۷، و در روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۱۶، آمده است: (در جوار مزار جناب ربیع بن الخثیم مشهور به خواجه ربیع).

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۱۵، و جهانگشای نادری، ص ۵۸.

(۴). در متن: (تحیه).

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۵۹، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۱۸.

(۶). در جهانگشای نادری، ص ۵۷: سنه ۱۱۳۹ مطابق با (لوی‌تیل) است. روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۱۸: تاریخ این واقعه را جمعه دوازدهم محرم سال ۱۱۳۹ نوشته است.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۱۹، و جهانگشای نادری، ص ۶۲.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۶۷.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۰۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۰۹

اتفاقات آنکه دو هزار نفر سپاه رومی، از اردوی بزرگ دور افتاده، از راه دیگری گرفتار لشکر افغان شدند و در پانزده فرسخی شهر اصفهان تمامت آنها از شمشیر افغان در گذشتند و این فتح موجب هراس رومیان گردید و احمد پاشا حکم به توقف اردو نمود و در دوره خود، خندق کنند و توپخانه را مضبوط داشتند و اشرف سلطان حیلتي انگيخت و در پنهانی جاسوسان به اردوی رومی فرستاد و امرای اکراد را که در سپاه رومی صاحب مناصب بودند به رشوه و وعده فریفتند و به ظاهر چهار نفر از علما و مشایخ اهل سنت را که به زهد و صلاح مشهور بودند به عنوان رسالت به اردوی رومی روانه داشت، چون به حضور سردار و امرا رسیدند یکی از آنها آغاز سخن نمود که پادشاه ایران، حضرت اشرف سلطان به افراد شما که برادران او هستید، سلام می‌رساند و می‌پرسد چرا با مسلمانانی که موافق با فتاوی ائمه مذاهب سنت و جماعت، سلطنت را از روافض گرفته‌اند و بدعت‌های آنها را برانداخته‌اند و اعلاي اعلام اسلام را نموده‌اند به کدام قاعده جنگ می‌نمایند، اگر شما از روی بی‌انصافی و خلاف شرع نبوی با ما که برادران شما هستیم جنگ کنید و ما را به دفاع مجبور دارید، خون مسلمانانی که در جنگ ریخته شود بر گردن شما خواهد بود «۱»، احمد پاشا چون دانست که این سخن در خاطرهای اثری تمام نمود، در جواب گفت من از جانب قائم مقام خلفاء راشدین رضوان الله علیهم که به حکم شریعت مصطفوی اولو الامر مسلمانان است مأوموم و گفته‌اند المأمور معذور. می‌دانید که اطاعت اولو الامر و قائم مقام خلفاء رسول خدا (ص) بر کافه مسلمانان واجب است و اشرف یکی از مسلمانان است باید یا به اطاعت پادشاه من که جانشین خلفاست گردن نهد یا سزای نافرمانی خود را دریابد، هنوز این گونه سخنان در میان بود که بانگ اذان برخاست و جانبین مشغول نماز شدند و بعد از ادای نماز فرستادگان اشرف سلطان در دعای بعد از نماز به آواز بلند، اتفاق مسلمین و اجتماع قلوب موحدین را از خدایتعالی درخواست نمودند و گفتار و کردار آنها رسوخی تمام در دلها نمود «۲» و چون آن چهار نفر علما و مشایخ مرخص شدند، جماعتی از امرا و اهل اردو آنها را تا مسافتی مشایعت نموده، خاطر آنها را از جنگ آسوده داشتند که چون برخلاف شریعت است اقدام نخواهیم نمود و احمد پاشا از ترس آنکه مبادا این اختلاف به تمامت سپاه سرایت کند، در جنگ شتاب نمود و سپاه رومی شصت هزار نفر بود و هفتاد ارابه توپ داشتند و لشکر افغان به نیمه سپاه رومی نمی‌رسید بلکه کمتر و آتشخانه آنها منحصر به چهل زنبورک بود که بر شترها بار داشتند «۳» و بعد از جنگ سپاه رومی که بیشتر آنها دل به جنگ ندادند شکست یافت و دوازده هزار نفر از رومی عرضه شمشیر و تفنگ شدند و اشرف سلطان حکم نمود که افغانان از پی هزیمت شدگان «۴» نروند و احمد پاشا تا کرمانشاهان توقف ننمود و تمامت توپ و قورخانه رومیان به دست افغانان افتاد و احمد پاشا از کرمانشاه روانه بغداد گردید «۵» و اشرف سلطان رسولی زبان‌دان روانه بغداد داشت و پیغام فرستاد که آنچه از نواب احمد پاشا و سپاه دولت عالی

(۱). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۲.

(۲). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۲.

(۳). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۲.

(۴). در متن: (شده‌گان).

(۵). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۱۰

قیصریه به دست دلاوران افغان افتاده، جز آلات حربیه، اگر امینی روانه دارید تسلیم او خواهد شد و تمامت اسرای رومی را به احترام و تدارک سفر روانه بغداد نمود و زخم‌داران را نگاه- داشته، بعد از التیام زخمها، مرخص فرمود، پس اموالی را که از سپاه رومی به دست افغان افتاده بود تمامها تسلیم امینی نموده، روانه بغداد داشت و به صاحبانش رسانید و به این سبب نام اشرف سلطان در ممالک روم به نیکوئی مشهور گردید و چنان شد که رجال دولت رومی مجبور گشته، با او صلح نمودند و قرار دادند که اشرف سلطان، حضرت قیصر را اولو الامر داند و حضرت- قیصر او را پادشاه ایران گوید و ممالکی که در آن وقت از ایران در تصرف رومی بود، مانند آذربایجان و سلطانیه و قزوین و کرمانشاهان و همدان به حکومت ابدی به اولیای آن دولت مقرر باشد «۱» و توپخانه و جباخانه «۲» که از رومیان به دست افغان افتاده، واپس فرستند و هر سال قافله از ایران به مکه معظمه و مدینه طیبه رفته، قرین عزت باشد و از این قرارها و کردارها که گفته شد، کاردانی و مردانگی اشرف معلوم می‌شود.

و عید نوروز سال پیچین نیل در هفتم ماه شعبان سنه ۱۱۴۰ اتفاق افتاد.

### [وقایع فارس در روزگار افشاریه]

و در سال ۱۱۴۱ از اهتمام ندر قلی بیگ که او را طهماسب قلی خان می‌گفتند، شصت هزار نفر مرد جنگی، سواره و پیاده، در اردوی شاه طهماسب حاضر رکاب شدند «۳» و موکب والا از مشهد مقدس به جانب هرات نهضت نمود و الله‌یار خان افغان ابدالی از هرات در آمده «۴» در کافر- قلعه، تلاقی شده، الله‌یار خان شکست یافت و به هرات رفته، متحصن گردید و بعد از ورود موکب والا نزدیکی هرات، جماعت افغان اظهار دولت‌خواهی نموده از شهر در آمده، مورد عنایت شدند و طهماسب‌قلی خان به میل خاطر خود حاکمی معین نمود.

و عید نوروز در سال تخاقوی نیل در هیجدهم [شعبان] «۵» سنه ۱۱۴۱ اتفاق افتاد.

و در ماه ذی الحججه این سال [۱۱۴۱]: شاه و سپاه از هرات عود به مشهد مقدس نمودند.

و در ماه محرم سال ۱۱۴۲: اشرف سلطان به خیال آنکه شاه طهماسب و طهماسب قلی خان، سپهسالار، گرفتار جنگ و کارزار با طایفه افغان ابدالی هستند و صفحه خراسان از سپاه خالی است، با لشکر خود و اکراد به قصد تسخیر مشهد مقدس، نهضت نمود «۶» و حضرت شاه طهماسب و طهماسب قلی خان که از هرات تازه وارد مشهد شده بودند، از حرکت اشرف سلطان مطلع گشته، با چهل هزار سپاه خراسانی و ترکمان و ابدالی افغان و قاجار به عزم استقبال اشرف سلطان، از مشهد مقدس حرکت فرموده، وارد بسطام شدند و سیدال «۷» افغان که سردار سپاه اشرف و مرد میدان جنگ بود، پیش افتاده، شبیخون بر توپخانه شاهی برده، جلادتی نموده، کاری نکرده، عود نمود و اردوی اشرف سلطان در قریه مهماندوست دامغان، رحل اقامت انداخت و اردوی

(۱). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۳.

(۲). قورخانه، اسلحه‌خانه: جبه‌خانه.

(۳). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۵۲۰.

(۴). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۵۲۱، و جهانگشای نادری، ص ۸۹.

(۵). در متن نیست با توجه به جهانگشای نادری ص ۸۷، افزوده شد.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۹۶.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۹۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۱۱

شاهی از بسطام حرکت کرده، در نزدیکی آب مهماندوست «۱»، با سپاه اشرف سلطان جنگ کرده، از اهتمام و مردانگی طهماسب قلی خان سپهسالار، شکست فاحش بر لشکر اشرف سلطان افتاد و چند نفر از بزرگان آنها کشته گشت و بقیه السیف فرار کردند «۲» و در نزدیکی خوار «۳» ورامین، اشرف حکم نمود که تفنگچیان افغان در دره‌ای که بر سر راه بود نشسته، بلکه تدارکی کنند، هنوز سپاه قزلباش نارسیده که تفنگچیان فرار نمودند و اشرف به جانب اصفهان تاخته، بعد از ورود سه هزار نفر از علما و بزرگان و رعایای شهر اصفهان را بکشت «۴» و شاه طهماسب به طهران آمده، مردمانش را قرین رأفت و مهربانی فرمود و مرحوم میرزا محمد، کلانتر شیراز، در روزنامه خود نوشته است که چون خبر استیلای شاه طهماسب و طهماسب قلی خان سپهسالار در مملکت خراسان را و تسخیر هرات و حرکت اشرف به سمت خراسان، به شیراز رسید «۵»، امرای افغان و بزرگان فارس مانند میرزا ابو طالب ثانی کلانتر شیراز و میرزا محمد حسین شریفی، مجمعی ساختند و واقعات خراسان را بیان داشتند و کلام الله مجید را در مجلس گواه قرار دادند که اگر فتح و نصرت با اشرف سلطان شود، افغانان فارس بیش از پیش رعایت و جانبداری از افراد فارسیان نموده، عبارت رکیک «سگ پیر ترا گایم» که افغانان در وقت خشم و غیظ به فارسیان می‌گفتند به صیغه توبه ترک کنند و اگر فیروزی و غلبه از جانب شاه طهماسب و ندر قلی بیگ سپهسالار باشد، شیرازیان بدون تعرض و ممانعت افغانان را گذاشته که به سلامت از شیراز به افغانستان روند و این معاهده را به سوگند قرآنی استوار داشتند. دو سه روزی نگذشته که فتحنامه جنگ مهماندوست و شکست اشرف سلطان به صحابت فرهاد بیگ، قورچی خراسانی به بخت برگشتگان شیرازی رسید، اهل شیراز عهد و میثاق دو روزه را فراموش داشته، یادی از سوگند به قرآن نکرده، مردمان یابو باف و هرزه-گوی، پیش افتاده، کار از گفتگو گذشته، در هر کوچه، افغانی را یافتند، کشتند و دقیقه‌ای از خلف عهد، فرو نگذاشتند و افغانان پناه به قلعه دار الحکومه که خود احداث کرده بودند، برده، برج و بارو را محکم داشته شب را گذرانیدند و صبح زود جماعت افغان و تفنگچیان سمغانی کازرونی و خنجی و پشوری و لاری که از اهل سنت بودند، یورش به جانب شهر شیراز انداخته، به سه چهار ساعت، شهر را مسخر داشته قتل و غارت نموده، زنها را به اسیری بردند و خانه‌ها را سوختند، بعضی دست و پائی زده، عیال خود را به بقاع متبرکه و خانقاه برده، نیم‌جانی درانداخت.

و از اتفاقات غیرحسنة وقوع این قضیه‌ها در اوائل فصل عقرب بود.

و در این سال [۱۱۴۲]: بارانش نمونه‌ای از طوفان نوح (ع) و چندین مرتبه برف آمد که هر کس از چنگ افغان رست، از شدت سرما رخت به آخرت بر بست، بعلاوه، قحط و غلا فوق-العاده گردید، هیمه و زغال نایاب بود و بالای همه دردها مرض وبا شایع گردید و آنچه به حساب درآمد، بعد از قتل عام نزدیک به سی هزار نفر از سرما و وبا در سلک خاموشان وادی فنا منتظم شدند.

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۹۷.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۹۸.

(۳). در متن: (خار). در جهانگشای نادری، ص ۱۰۰، آمده است که: (سر دره‌خوار را که میان دو کوه واقع است).

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۰۲.

(۵). روزنامه میرزا محمد کلانتر فارسی، ص ۴ با تغییری در مضامین و عبارات.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۱۲

و در همین سال [۱۱۴۲]: به استدعای اشرف سلطان، پاشایان همدان و کرمانشاهان و سلطانیه با سپاه رومی و توپخانه به اصفهان آمده، بعد از آسایش به قصد تسخیر قم و کاشان و طهران، از اصفهان نهضت نمودند و حضرت شاه طهماسب در طهران توقف نمود و نواب-طهماسب قلی خان سپهسالار، برای تسخیر اصفهان از طهران حرکت نمود و اشرف سلطان در صحرای مورچه‌خورت

«۱» از آمدن نواب سپهسالار مطلع گشته، اردوی افغان و رومی را حکم به توقف نمود، روز دیگر طهماسب قلی خان بر اشرف سلطان حمله برده، او را شکست داده، نزدیک به چهار هزار نفر از سپاه افغان و جماعتی از لشکر رومی، کشته گشت و اموال فراوان عاید سپاه خراسان گردید و نواب طهماسب قلی خان حکم فرمود که تمام اموال «۲» افغان و رومی را جمع کرده، آتش زدند «۳» و سپاه خود را سبکبار نمود و اشرف سلطان وارد اصفهان گشته، اهل و عیال خود و افغانان را برداشته، به شتاب تمام وارد شیراز گردید «۴» و چون خبر تسخیر اصفهان به حضرت شاه طهماسب رسید، به تعجیل از طهران نهضت نمود و روز بیست و سیم ماه ربیع ثانی وارد دار السلطنه اصفهان شد «۵» و مردم شهری و لشکری، نشاطی تمام به ظهور رسانیدند و چون به سرای پادشاهی رسید و خرابیها را دید، گریه نمود و داخل حرمسرا گردید، زنی که در لباس خدمتکاران بود حضرت شاه طهماسب را دربر کشید و مانند مرده بر زمین افتاد، چون شاه طهماسب به دقت ملاحظه نمود، مادر او بود «۶» که در مدت غلبه افغان از حرمسرا بدر نرفته، در زمره خدمتکاران افغانان برقرار مانده بود و حضرت شاه طهماسب به سپهسالار فرمود که به شتاب تمام باید افغانان را از فارس بیرون کنیم و سپهسالار که همیشه در تدارک سلطنت برای خود بود عرض نمود که باید فرمان صادر گردد که هر جا و هر قدر وجه نقد و سیورسات ضرور شود بی سؤال و جواب، دریافت کنم و شاه طهماسب طوعا و کرها، قبول این مدعا را که در حقیقت تفویض سلطنت بود، نمود «۷» و بعد از ورود اشرف سلطان به شیراز، تمامت افغانان از کوه گیلویه و لارستان و یزد و کرمان، به شیراز آمده، مهبای جنگ با طهماسب قلی خان سپهسالار، شدند و نواب سپهسالار، با- آنکه فصل زمستان بود و صحراها پر از برف و اشرف، آبادیهای میانه شیراز و اصفهان را خراب کرده بود، از راه ابرقوه و مشهد مادر سلیمان «۸» علیه السلام وارد تخت جمشید، نه فرسخی شیراز گردید و میرزا محمد حسین شریفی شیرازی «۹» که بعد از چند سال دیگر به حکومت و صاحب‌اختیاری مملکت فارس رسید: خدمت نواب طهماسب قلی خان رسید و کیفیت جنگ با افغان و تسخیر شیراز را به عرض رسانید و در بین معروض داشت که تولیت آستانه مبارکه شاه چراغ «اباعن جد» با پدران من بوده و بعد از وفات میرزا بدیع الزمان متولی سابق آستانه مبارکه، که پسرعموی من

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۰۳.

(۲). در متن: (اموال و افغان).

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۰۵، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۲۵.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۰۶، مجمع التواریخ، ص ۸۰ و روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۲۵.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۰۷.

(۶). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۵.

(۷). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۵.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۰۹.

(۹). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۱۳

بود، میرزا ابو طالب کلانتر شیراز، به وجه غضب، تصرف در املاک موقوفه و آستانه مبارکه نموده است، استدعا دارم که رقم تولیت و تصرف املاک موقوفه را به من عنایت فرمائید، طهماسب قلی خان صدور این رقم را به فال نیکو گرفت، لیکن در جواب گفت: مگر نشیده‌ای که گفته‌اند:

چنین گفت با او خداوند رخس به دشت آهوی ناگرفته مبخش «۱» امیدوارم که بعد از حصول مقصود، تولیت را به تو واگذارم و

چون اشرف سلطان خبر ورود طهماسب قلی خان را به خاک فارس شنید، جارچیان به کوچ و بازار شیراز فرستاده، جار کشیدند که اهل شیراز هر کس تواند با عیال و بی‌عیال از شیراز بیرون رود که فردا اگر مردی در شیراز یافت شود واجب القتل باشد و جناب میرزا مجد الدین محمد جد بلاواسطه نگارنده این فارسنامه، با عیال از شیراز به فسا رفته، در قریه قصر کرم وقفی اجدادی خود، توقف نمود و روز دیگر از قدغن اشرف سلطان، جماعتی که به مساهله در شیراز مانده بودند، کشته شمشیر افغان گشتند و اشرف سلطان با بیست هزار نفر سپاه افغان به زرقان پنج فرسخی شیراز رفت و نواب طهماسب قلی خان، از تخت جمشید مرودشت به جانب زرقان حرکت نمود «۲»، در صحرای آهوچر، به هم رسیده، جنگ کرده، فتح از جانب طهماسب قلی خان گشته، سپاه افغان عود به شیراز نموده، طهماسب قلی خان به زرقان رسید و امرای افغان مانند میا «۳» صدیق و ملا زعفران و سیدال «۴»، عود به زرقان نموده، از در استیمان درآمده، شرط کردند که تمامت اسرای ایرانی و یک نفر از دختران شاه سلطان حسین که همراه آورده بودند، رد نمایند و استدعا کردند که اذن یافته، افغانان با عیال به صوب قندهار، روانه شوند و چون این جماعت عود به شیراز نمودند، اشرف سلطان فرار کرده به سمت لارستان رفته بود و اشرف سلطان برادر خود را با خزانه بسیار، از جانب دریا، روانه بصره می‌نمود که جماعتی از ده‌نشینان لارستان خبر یافته، برادر اشرف را کشتند و خزانه را بردند و اهل شهر لار هجوم آورده «۵»، افغانانی را که به حکومت مشغول بودند، کشتند، چون این اخبار به اشرف رسید، قطع امید از همه‌جا نمود و بواسطه امدادی که در وقت آمدن به ایران، از اهل سیستان دیده بود، باز به امیدواری، به جانب سیستان روانه گشت و از هرجا عبور نمود، سر راه را بر او گرفته، آنچه توانستند از اموال او [را] بردند تا کارش به جائی رسید که با دو نفر از مخصوصان خود در بیابان سرگردان بود که در بین، ابراهیم نام غلام میر حسین، برادر شاه محمود افغان به او رسیده، او را بکشت و سرش را با قطعه الماس بسیار بزرگی به امیر حسین رسانید و امیر حسین آن الماس را به دربار شاه طهماسب روانه داشت. «۶»

اما طهماسب قلی خان چون از فرار اشرف مطلع گشت، وارد شیراز شده، توقف نکرده، به شتاب در عقب اشرف تاخت، چون خبری از او نیافت، بسیاری از افغانان را کشته، ملا زعفران

(۱). شعر از فردوسی است.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۰۹.

(۳). چنین است در جهانگشای نادری، ص ۱۱۰. اما در روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۲۵: ملا ابو بکر صدیق است.

(۴). در روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۲۵: (سیدال).

(۵). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۶.

(۶). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۱۴

و سیدال را گرفته، عود به شیراز نمود «۱» و زمان تغلب افغانان را سپری فرمود و چون طهماسب قلی خان، قبل از تسخیر شیراز، نذر کرده بود که بعد از فتح، تولیت آستانه مبارکه شاه‌چراغ را به میرزا محمد حسین شریفی شیرازی واگذارد «۲» به وعده وفا نمود و بعلاوه مبلغ یک‌هزار و پانصد تومان رایج آن زمان برای تعمیر بقعه مبارکه و مقدار هفتصد و بیست مثقال طلای خالص را قندیلی ساخته به زنجیر نقره، در حرم محترم شاه‌چراغ آویختند و آن قندیل تا سال ۱۲۳۹ که تمام عمارات آن بقعه از زلزله خراب شد، باقی بود و همان قندیل را شکسته، فروخته، قیمت آن را به مصارف تعمیر، خرج نمودند.

و روزی نواب طهماسب قلی خان در تکیه خواجه حافظ از دیوان بلاغت‌نشانش تفأل نموده، این غزل در بدایت صفحه آمد «۳»:

شعر:

سزد که از همه دلبران ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج

ز چشم مست تو پرفتنه جمله ترکستان به چین زلف تو ما چین و هند داده خراج به شکرانه این بشارت، تکیه خواجه (ره) را تعمیری لایق نمود و آنچه از افغانان در بلوکات مانده بود به حضور سپهسالار رسانیدند، هر کس صاحب رتبه بود، روانه اصفهان فرمود و مابقی را به سیاست رسانید، افغانانی که از افغانستان به ایران آمدند هیچ بازگشت نکردند، یا در جنگها کشته شدند یا در بیابانها از تشنگی و گرسنگی بمردند یا اسیر شده به غلامی به فروش رسیدند، جماعتی بر کشتی نشسته به جانب بحرین و لحسا، رفتند «۴»، هنوز پیاده نگشته که به حکم شیخ بنی خالد کشته شدند،

شیخ محمد حزین «۵» صاحب تاریخ، [حزین] نوشته است: در مسقط خدمت خداداد خان افغان والی سابق لارستان رسیدم که به شغل سقائی معیشت می نمود «۶» و این مکافات مصائبی بود که بر مردم ایران وارد آوردند و در مدت هفت سال سلطنت نزدیک به چهار کروار خلق را کشتند و بهترین ممالک آنرا خراب داشتند و نیکوترین عمارات را ویرانه ساختند و نواب طهماسب قلی خان سپهسالار، زمستان را در شیراز گذرانید «۷» و از اتفاقات آنکه چندین بار، بارانهای هفت شبانه روزی ببارید و آنچه خانه از دست افغان بدر رفته بود، از باران و برف خراب گردید و چون مردمش از چنگ افغان نجات یافته بودند به نشاط و سرور گذرانیدند.

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۱۲.

(۲). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۶.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

(۴). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۶.

(۵). شیخ محمد علی بن ایطالب متخلص و معروف به حزین، از افاضل علماء ایران به قرن دوازدهم است که در سال ۱۱۰۳ در اصفهان متولد و در سال ۱۱۲۷ در همانجا درگذشت. ر ک: مقدمه تاریخ حزین، چاپ تائید اصفهان، سال ۱۳۳۲، ص الف تا ی.

(۶). (پس از چندی که من به سواحل عمان رسیدم پسر یک برادر اشرف را که قریب بیست سال عمر داشت و خداداد- خان حاکم لار را که از امرای بزرگ ایشان بود در شهر مسقط دیدم، هر دو مشکی بر دوش گرفته، آب به خانه‌ها می بردند ... سرور خان نامی نیز از امرای ایشان در آنجا بود گفتند به مزدوری کار گل می کند). تاریخ حزین، چاپ تائید اصفهان، ص ۸۹.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۱۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۱۵

و عید نوروز ایتیل در بیست و نهم این سنه [۱۱۴۲]: اتفاق افتاد و فصل بهار در رسید و محمد علی خان پسر اصلان خان قولر آقاسی، از جانب حضرت شاه طهماسب به ایالت و دارائی مملکت فارس سرافراز گشته، وارد شیراز گردید و بر حسب حکم نواب طهماسب قلی خان سپهسالار، محصلان ساعی بر ملاک و باغبانان دیوانی و اربابی گماشته، طوعا او کرها به غرس اشجار و آبادی باغات که در زمان افغان، درختی در آنها، نگذاشته بودند، پرداختند «۱» و تا سه سال اهتمام نمودند و باغات اربابی و دیوانی مانند باغ فردوس و خلدبرین و باغ شاه و فتح آباد و عیش آباد و حسین آباد و گلابکده و حسن بیگی و شرف «۲» و سعد آباد «۳» خرگاهی و تکایای جانب جعفر آباد و مصلی و چارباغ و باغات سرکت [و] محمود آباد و قوام آباد و خلخان و دلگشا، به حلیه آبادی رسید و مرحوم میرزا محمد کلانتر شیراز نوشته [است] آبادی این باغها به جائی رسید که خالی از اغراق نزدیک به سی هزار سرو و کاج و چنار داشت «۴»، به غیر از درختان ثمری و باغستان قصر الدشت و چارموضع.

القصه حضرت شاه طهماسب به صحابت حسین علی خان معیر الممالک جیقه مرصع برای سپهسالار و موازی سیصد دست لباس فاخر به رسم خلعت برای افراد امرا و سپاه فرستاد «۵» و سپهسالار، جیقه را بر سر زده به وعده شعر خواجه حافظ مستعد تخت و تاج

گردید و چون بعد از شکست اشرف افغان در منزل مهمان دوست، رضا قلی خان شاملو «۶»، برای استرداد بلاد عراق و آذربایجان به رسم سفارت به استنبیل رفته، از خدمت اعلیحضرت قیصر مطالبه رد بلاد را نمود و جوابی مطابق سؤال نشنید و مایوس باز گردیده بود، طهماسب قلی خان سپهسالار، در استرداد آن بلاد به قوه بازو و بخت بلند پادشاه، استیذان نموده و اجرای پاره‌ای از مطالب را از حسین علی خان تقاضا فرمود و بعد از ورود حسین علی خان، حضرت شاه طهماسب، مقصود سپهسالار را به عمل آورده، فرمان دارائی مملکت خراسان و سپهسالاری تمامت ممالک ایران را به نام ندر قلی بیگ که او را طهماسب قلی خان می‌نگاشتند، روانه فرموده، مأمور به استرداد بلاد مذکورهاش داشت و در-ضمن، بشارت موصلت همشیره شاهی برای رضا قلی خان پسر بزرگ سپهسالار را رسانیدند. «۷»

و نواب سپهسالار در ماه شعبان همین سال [۱۱۴۲]: به قصد تسخیر بلاد عراق، از شیراز نهضت فرمود و قبل از ورود به قصبه کازرون، جماعتی را معین نموده، چون قضای ناگهانی وارد قریه سمغان کازرون که مردمانش برای اتحاد مذهبی به افغانان پیوسته، در خرابی و کشتن اهل شیراز، اغماض نکرده بودند شدند و به تلافی خونهای ناحق به مکافات رسیدند، پس از کازرون به شولستان و بهبهان رفته، خوانین شولستان و کوه گیلویه که سر در اطاعت افغان درنیاورده بودند و میرزا قوام الدین طباطبائی کلانتر بهبهان که سه چهار مرتبه، سپاه افغان را در

(۱). عینا منقول از روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۸ است.

(۲). در متن: (مشرف) با توجه به روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۹، تصحیح شد.

(۳). در متن: (سعدآباد و خرگاهی) با توجه به روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۹، تصحیح شد.

(۴). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۹.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۲۷، جهانگشای نادری، ص ۱۱۸.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۱۸.

(۷). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۱۶

محاصره بهبهان شکست داده بود، مورد عنایت فرمود و از رامهرمز گذشته مشایخ اعراب آل خمیس را گوشمال داده، وارد شوشتر گردید «۱» و بند شط کارون را که نزدیک به انهدام بود حکم به تعمیر فرمود «۲» و چون وارد بلده دزفول گردید، محمد خان بلوچ «۳» که از جانب اشرف افغان به سفارت روم رفته بود، به شرف حضور نواب سپهسالار رسیده، مورد شفقت شده، به حکومت، بهبهان و کوه گیلویه مقرر گردید. و در این منزل، باز از جانب حضرت شاه طهماسب، فرمان موضوعی خراسان و مازندران و سیستان و کرمان از ممالک محروسه ایران، برای سپهسالار رسید و در طی آن مندرج بود که بعد از این، او را پادشاه ممالک موضوعه گویند و سکه پول طلا و نقره را که مخصوص به مواجب سپاه داده می‌شود به نام او باشد و سپهسالار تمامت مطالب را قبول نمود جز نام شاهی را که بر خود روا نداشت، پس با خاطری خوش، از لرستان فیلی گذشته وارد صحرای نهاوند گردید و عثمان پاشا را شکست داده، نهاوند را متصرف گردید که خبر آوردند، پاشایان عراق در ملائیر مجتمع گشته، مستعد جنگ نشسته‌اند.

روز دیگر نواب سپهسالار از نهاوند کوچ کرده «۴»، به ایلغار «۵» به سپاه رومی رسیده، آنها را شکست داده، اموال آنها «۶» را به سپاه قزلباش قسمت نمود و تا نزدیک به همدان آنها را تعاقب فرمود و بسیاری از آنها را بکشت و از همدان به کرمانشاهان رفت و حسن پاشای والی فرار نموده، به بغداد شتافت، پس تدارک تسخیر تبریز نموده از دیوان خواجه حافظ (رحمة الله علیه) تفأل



خواست و این غزل را در صفحه تفأل خواندند «۷»:

عراق و فارس گرفتی به شعر خود حافظیبا که نوبت بغداد و وقت تبریز است و در غره محرم سال ۱۱۴۳: برای تسخیر تبریز نهضت نمود و در بین راه، خبر آوردند که چند نفر از پاشایان رومی در قلعه «میان‌دوآب» نشستند، نواب سپهسالار با فوجی از لشکر گزیده، ایلغار نموده، بیست و دو فرسخ راه را طی کرده، خود را به رومیان رسانیده، آنها را شکست داده، به جانب مراغه فرار نمودند و خبر رسید که مصطفی پاشا، والی تبریز و جماعتی از رومیان اراده فرار کرده‌اند، نواب سپهسالار به ایلغار به آنها رسید، سه چهار هزار نفر از آنها را بکشت و دو هزار نفر [را] اسیر نمود.

و روز بیست و هفتم ماه محرم همین سال [۱۱۴۳]: وارد شهر تبریز گردید و اسیران رومی را مأمور به اربابه‌کشی نمود. و در همین ایام خبر خلع سلطنت از سلطان احمد خان و جلوس اعلیحضرت سلطان محمود خان قیصر روم رسید. و عید نوروز در سال تنگوزئیل خیریت دلیل، در یازدهم ماه رمضان این سنه [۱۱۴۳]:

(۱). در تاریخ نظامی و سیاسی دوره نادرشاه، (ص ۳۰۹)، می‌خوانیم: (... نادر در ۸ شعبان ۱۱۴۲ از شیراز به باشت - ممسنی به رامهرمز و دزفول و خرم‌آباد و بروجرد و نهاوند رفت و با رومیان جنگید و آنان را شکست داد ...).

(۲). تاریخ نظامی و سیاسی دوره نادرشاه، ص ۳۰۲.

(۳). تاریخ نظامی و سیاسی دوره نادرشاه، ص ۳۰۲ و روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۰.

(۴). رک: جهانگشای نادری، ص ۱۱۸، ۱۱۹.

(۵). در متن: (ابلغارا).

(۶). در متن: (اظها).

(۷). رک: جهانگشای نادری، ص ۱۲۳، ۱۲۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۱۷

اتفاق افتاد «۱» و از جانب خراسان خبر آوردند که ذوالفقار خان «۲» افغان ابدالی شهر هرات را از تصرف امنای دولت ایران گرفت، نواب سپهسالار، نظم خراسان را مقدم دانسته، به جانب خراسان نهضت نموده، طرق و شوارع را امن فرمود [و] متمرذین را به سزای خود رسانیده، وارد خراسان گردید و بعد از چند روزی به صوب هرات رفت و شهر را محصور داشت و چندین - مرتبه با افغانان ابدالی جنگ کرده، در همه وقت فیروزی یافت.

و در غره ماه رمضان سال ۱۱۴۴: شهر هرات را مفتوح نمود و زمان محاصره، از نه ماه بیشتر بود. «۳»

و عید نوروز سال سیچقان‌ئیل، در بیست و دویم ماه رمضان اتفاق افتاد. «۴»

و در همین سال [۱۱۴۴]: حضرت شاه طهماسب برای تسخیر آذربایجان از اصفهان، نهضت فرمود و چون با سپاه رومی مقابله گشت، شکست یافت و آنچه از آذربایجان به مردانگی سپهسالار، از رومیان در سال پیش، انتزاع شده بود، در یک ماهه، باز در تصرف رومیان درآمد و برای آنکه بی‌کفایتی خود را ظاهر سازد با رومیان، مصالحه کرده، آنچه از بلاد آذربایجان در آن جانب رود ارس است، مخصوص دولت عالیه رومیه باشد و پنج بلوک از کرمانشاهان را به احمد پاشا والی بغداد که واسطه عقد مصالحه شده بود، واگذاشت و از قبایح این معاهده، آن بود که ذکری از استخلاص اسرای ایرانی که چندین هزار نفر در این جنگ، به چنگ رومیان گرفتار بودند، نمروده بود «۵»، چون این اخبار به نواب سپهسالار رسید، بهانه‌ای که برای انجام سلطنت خود «۶» در خاطر داشت به دست آورد ولی رعایت حزم را داشت و مکتوبی «۷» به نام تمامی اهل ایران نگاشت و توییح و سرزنش بر این مصالحه و معاهده نمود و نوشت:

معاهدتی که چندین مملکت بزرگ را دهند و مصالحتی که خلقی از بومی این بلاد را به دست دشمن واگذارند، برخلاف حکم خدا و محبت علی مرتضی (ع) است که ملائکه، حول حرم او همیشه خلاصی شیعیان را از شر دشمنان او از باری تعالی مسئلت می‌کنند «۸» و چندین رقم برای سران سپاه فرستاد از جمله رقمی است که به محمد علی خان قوللر آقاسی والی مملکت فارس، انفاذ داشت «۹» که بعد از شکست افغان و فتح هرات و آذربایجان و استرداد شهرهای عراق، تعجب دارم که چگونه اولیای دولت علیه، قبول مصالحه و معاهده را خواهند نمود و امیدوار به الطاف الهی هستم که برقرار نماند و منتظر من باش که به حول الله، علی الفور، با لشکری رزم آزمای قلعه گشای، در شماره مور و نیروی شیر با نشاط جوان و تدبیر پیر، حرکت خواهم نمود: بیت:

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۴۴.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۴۵.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۶۴ بعد.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۷۸.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۷۴.

(۶). در متن: (که).

(۷). لکهارت مفاد این نامه را در ص ۸۵ (نادر شاه) آورده است، ترجمه مشفق همدانی.

(۸). متن این فرمان در ص ۱۷۵ جهانگشای نادری آمده است.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۰، به قول لکهارت متن این نامه در کتاب اکتشافات آسیائی، تالیف سرجان ملکم، آمده است. نادر شاه، ص ۸۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۱۸ دشمن آتش پرست بادپیما را بگوخاک بر سر کن که آب رفته باز آمد به جو و سفیری به اسلامبول روانه داشت «۱» و برای سلطان محمود خان قیصر روم، پیغام داد که شرط مصالحه دولتی، رضای امنای دولت است و هیچیک از امرا و سران سپاه راضی به این مصالحه نخواهند بود، یا ممالک ایران را، رد فرما، یا جنگ را آماده باش و خبر حرکت خود را به احمد پاشا والی بغداد فرستاد و دو نفر صاحب منصب، روانه سواحل دریای مازندران داشت که سپاه روسیه را اخراج و بلاد گیلان و باکوبه و بنادر ایران را تصرف نمایند «۲» یا مستعد جنگ باشند، بعد از ورود صاحب منصبان، سپاه روسیه حرکت نمود، بلادی را که در فتنه افغان، از سواحل دریای مازندران تصرف نموده بودند به جا گذاشتند و از پی کار خود رفتند.

و عید نوروز سال اودئیل، در سیم ماه شوال این سنه اتفاق افتاد.

و نواب طهماسب قلی خان سپهسالار در اواخر ماه ذی الحجه همین سال [۱۱۴۴]: از خراسان نهضت نمود و از حضرت شاه طهماسب درخواست داشت که تشریف فرمای طهران شود.

و در ماه محرم سال ۱۱۴۵: محمد علی خان قوللر آقاسی، بیگلربیگی فارس و محمد خان- بلوچ والی کوه گیلویه با سپاهی رزم آزما از فارس به استقبال نواب سپهسالار حرکت کرده، در بلده قم «۳» به اردوی خراسان ملحق شدند و چون حضرت شاه طهماسب، از اصفهان، نهضت نفرمود، نواب سپهسالار با سپاه فارس و خراسان وارد اصفهان گردید «۴» و در باغ هزار جریب نزول نمود و در باغ سعادت آباد شرفیاب حضور شاهی شده، در کمال خفض جناح، سه جا، زمین ادب را بوسید و چون وارد مجلس گردید «۵»، اذن جلوس یافت [و] چندان اظهار جان فشانی و خدمتگزاری نمود که دل شاه ساده دل را ربود، پس عرضه داشت که چون این غلام حقیقی از راه دور آمده، به کاری بزرگ مأمور گشته، برای حصول مفاخرت و سرافرازی این بنده و دل گرمی سپاه خراسان، برای خدمت و جانبازی اگر حضرت اعلی، مرحمتی فرماید و فردا امرا [را] مفتخر نماید، هم سان سپاه را دیده، هم ارادت کیشی سپاه

خراسان را فهمیده، مزید قوت و اجرای خدمت خواهد بود.

شاه تمنای سپهسالار را قبول فرمود و سپهسالار در فکر انجام و حصول مقصود افتاد و پاره‌ای از محرمان حضرت شاهی که فی الجمله بصیرتی داشتند، استنباط غدر از وجنات حال نادری نموده، شاه را از رفتن به منزل او منع نمودند و جماعتی از نادانان بی‌مایه که از رشوه سپهسالار مست بودند، شاه را ترغیب به رفتن نمودند. «۶»

(۱). لکهارت می‌نویسد نادر نامه‌ای به پادشاه عثمانی و نامه‌ای به احمد پاشا نوشت که به بغداد خواهد رفت. (نادر شاه، ص ۸۵).

(۲). ر ک: نادر شاه، ص ۸۸، و دره نادری، ص ۲۹۷.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۸۵، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۰.

(۴). نادر در شب سه‌شنبه چهارم شهر ربیع الاول دو ساعت قبل از طلوع صبح، از منزل نظر حرکت کرد و در هنگام طلوع فجر به شهر اصفهان وارد شد. (جهانگشای نادری، ص ۱۸۶). اما در روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۰، می‌خوانیم که: نادر در روز سه‌شنبه چهارم ربیع الاول ۱۳۴۴ وارد اصفهان شد.

(۵). ماخوذ از روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۱.

(۶). لکهارت در ذکر این ماجرا می‌نویسد بعضی معتقدند که نادر به محض ورود به اصفهان شاه طهماسب را دستگیر کرد و او را به زندان انداخت. (نادر شاه، ص ۹۰). و ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۸۷، و ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۱۹

روز پنجم ربیع اول همین سال [۱۱۴۵]: حضرت شاه طهماسب، سرور را به افسر مرصع و جامه شاهانه آراسته با مقربان در گاه به قصد بازدید سپهسالار حرکت فرمود «۱» و نواب سپهسالار مسافتی پیاده به استقبال موبک شاهی آمده، در رکاب شاه صحبت کنان می‌رفت، چون وارد اردوی سپهسالار شدند، امرای خراسان را به حضور آورده، هر یک را معرفی نمود «۲» و شاه طهماسب آنها را مورد عنایت فرمود و نواب طهماسب قلی خان، پیشکش‌های لایق گذرانیده، خاطر شاهی را خرسند داشت، پس استدعا نمود که امشب شهریار آفاق در منزل این بنده خدمتگزار به عیش و عشرت گذرانیده، زنگ غم را از دل برداریم، شاه ساده لوح قبول فرموده، همراهان خود را جز چند نفری از محرمان راز و نیاز مرخص داشت، پس مجلس ملوکانه آراستند و به لوازم عیش و نشاط پرداختند و نواب سپهسالار جز پیاله‌ای ننوشید و حضرت شاهی تا توانست در مستی و خرابی خود کوشید و شاه را به شاهدان سپرد و در طلوع صبح، امرا و بزرگان را حاضر ساخت و پرده حجاب را از مجلس شاه برداشت و حرکات مستانه او را به بدترین وجهی به اعیان قزلباش وانمود «۳» و از ناقابلی او و اختلال امور دولتی و بسیاری دشمنان مذهب و دولت، شکوه نمود و تمامت بزرگان قزلباش [را] از شاه رنجانید و همه را در مخالفت شاه طهماسب موافق داشت و با آنها پیمان و عهد نموده به سوگندهای بزرگ استوار فرموده، در عزل شاه طهماسب و سلطنت شاهزاده عباس میرزا پسر هشت ماهه او یکجهت شدند و چون آفتاب برآمد و شاه جام صبحی را گرفت و اراده تجدید مجلس نشاط فرمود و از حرکات ناهنجار دوشینه غافل بود که طهماسب-قلی خان به حضور آمده و تفنگچیان خراسانی گرد خلوتخانه شاه را گرفته، همه نمودند «۴»، شاه طهماسب از او پرسید که این هنگامه برای چیست، نادر عرض نمود که بزرگان دین و دولت به پادشاهی شما، راضی نیستند، آمده تاج و نگین شاهی را برای شاهزاده عالمیان عباس میرزا ولد ارجمند حضرت والا مطالبه می‌نمایند «۵» از خمار شرابه‌های دوشینه، دود تحیر از کاخ دماغ شاه طهماسب برآمد و جز تمکین چاره‌ای ندید، ناچار افسر و خاتم شاهی را از سرور، برداشته به پیش سپهسالار انداخت و نواب معزی الیه آنها را بوسیده، از خلوتخانه درآمد، پس تخت روانی که آماده داشتند، آورده، شاه طهماسب را در او نشانیده، تا نزدیک فرسخی پیاده او را مشایعت نمود و وعده عود به سلطنت به او می‌فرمود و براثت ذمه نموده، عذر همی خواست «۶» و از راه یزد روانه خراسانش داشت و در

همانروز گهواره عباس میرزا را آورده، افسر شاهی را بر او گذاشته، خطبه و سکه را به نام او کرده، او را شاه عباس ثالث گفته، خود را نایب السلطنه فرمود و شاه طهماسب در مشهد مقدس، رحل اقامت انداخته، به عبادت و زیارت آستانه رضویه پرداخت (۷).

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۲.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۲.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۳.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۴.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۴.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۴. لکهارت از قول محمد محسن می نویسد که: خلع شاه طهماسب از سلطنت شش روز پس از ورود نادر به اصفهان روی داد. (نادر شاه، ص ۹۰).

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۳، و جهانگشای نادری، ص ۱۸۷: روز هفدهم ربیع الاول (هفتم آبانماه) سال ۱۱۴۵:

(۱۷۳۲ میلادی) در کاخ تالار طویله این تاجگذاری صورت گرفت. ص ۹۰. نادر شاه، لکهارت

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۲۰

و در سال ۱۱۴۶: در مازندران به حکم رضا قلی میرزا پسر نادر شاه، محمد حسین خان قاجار- دولو والی استراباد، شاه طهماسب را به عز شهادت که ارثیه اجدادی او بود، رسانید و مدت سلطنت او نزدیک به ده سال رسید «۱»، شش سال در فتنه افغان و چهار سال در سپهسالاری نادر، طهماسب قلی خان.

جهان را چنین است رسم و نهاد «۲» همیشه نکو رو، غمین، زشت، شاد و نواب نایب السلطنه، اخبار جلوس شاه عباس ثالث را به اطراف فرستاد از جمله محمد علی خان قوللر «۳» آقاسی، بیگلریگی مملکت فارس را ایلچی هندوستان فرموده، از بندرعباس به جانب مقصود روانه گردید و نیابت حکومت فارس را به امیر خان بیگ قرقلوی افشار عنایت فرمود و محمد خان بلوچ «۴» را باز به حکومت کوه گیلویه برقرار داشت و شهر قزوین را مقر سلطنت حضرت شاه عباس ثالث قرار داد «۵» و چون طوایف بختیاری، احمد خان، والی خود را کشته بودند، نواب نایب السلطنه در روز نهم ربیع اول این سال [۱۱۴۶]: برای تنبیه طایفه بختیاری از اصفهان نهضت نمود و متمردين را به سیاست رسانید «۶» و سه هزار خانوار از طایفه هفت‌لنگ- بختیاری را کوچ داده، روانه خراسان فرمود «۷» و پانصد خانوار از طایفه زند که در نواحی سیلاخور- بروجرد مسکن داشتند، نیز روانه خراسان نمود «۸».

و روز نهم ماه جمادی دویم: نواب نایب السلطنه وارد کرمانشاهان گردید «۹» و چون جماعتی از جانب احمد پاشا والی بغداد در منزل زهاب کرمانشاهان اقامت داشتند، نواب نایب- السلطنه «۱۰» از کرمانشاهان به منزل ماهی‌دشت «۱۱» آمد و به ایلغار، از کوهستان کرمانشاهان گذشت و وقت طلوع صبح وارد زهاب «۱۲» گشته جماعتی از سپاه رومی را بکشت و باقی‌ماندگان فرار نمودند و از منزل زهاب به صوب کرکوک ایلغار نمود و بعد از ورود و شکست رومیان، فتاح پاشا سردار دیاربکر اسیر تقدیر گردید «۱۳»، پس سپاه ظفرپناه از راه قراتیه «۱۴» به جانب بغداد نهضت نمود و در منزل ینگجه «۱۵» با دو هزار نفر لشکر رومی ملاقات کرده، آنها را شکست داد و محمد پاشا،

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۲۴ و ۵۲۵.

(۲). این مصراع از فردوسی است در پایان داستان کیتباد.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۲۵، جهانگشای نادری، ص ۱۸۹.

- (۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۸۹.
- (۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۵.
- (۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۸۹، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۵.
- (۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۸۹: (و حکومت آنجا را به ابو الفتح خان ولد دیگر قاسم خان عنایت کرد).
- (۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۸۹.
- (۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۸۹: (حکم والا به عهده بابا خان چاپوشلو ... اصدار یافت).
- (۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۸۹. (در بیست دویم ماه مزبور).
- (۱۱). نام ناحیتی در کرمانشاه به مشخصات: شمال روانسر، شرق کرمانشاه، جنوب لرستان، مغرب رود کردند. جهانگشای نادری، ص ۶۵۱. در نزهت القلوب، این نام (مایدشت) است.
- (۱۲). زهاب (به ضم اول) یکی از دهستانهای بخش سرپل زهاب قصر شیرین. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۹۰.
- (۱۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۹۳.
- (۱۴). ناحیه‌ای بین بغداد و سلیمانیه.
- (۱۵). ر ک: رحله منشی بغدادی، ص ۵۰، متن عربی.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۲۱
- سردار آنها اسیر تقدیر گردید.

و در غره شعبان در محاذی زاویه مقدسه حضرت کاظمین (ع) دو فرسخی بغداد، قرارگاه سپاه ظفرپناه ایرانی مقرر گردید. و از اتفاقات آنکه در روز پیش، بند علی نام افشار «۱» مرد [ی] رومی را کشته، سر او را به حضور نواب نایب السلطنه می‌آورد که از رفقا دور افتاد و در تاریکی شب در صحرا می‌تاخت، چون صبح روشن شد خود را در نزدیکی دروازه بغداد یافت به چابکی، سر مرد رومی را از فتراک دور انداخت و با جلادت تمام داخل شهر گردید که از جانب نایب السلطنه به رسالت آمده‌ام، او را خدمت احمد پاشا بردند، چون مواجه شد با کمال دلیری گفت، نایب السلطنه فرموده یا بغداد را واگذار یا آماده جنگ باش، احمد پاشا گفت آن حضرت فرمانفرمای ایران است و من نوکر قیصر روم نه به سپردن بغداد مأذونم و نه به جنگ مأمور، پس جمعی ینگچریان او را آورده، روانه اردوی نادری نمودند و بعد از اطلاع نایب السلطنه بر این واقعه فتاح پاشا را که در نواحی کرکوک اسیر گشته بود، مورد عنایت داشته، مرخص فرمود «۲» و قدغن نمود که قضیه بند علی بیگ را به احمد پاشا والی بغداد گفته، عذرخواهی نماید که تبلیغ این پیغام به القاء نواب نایب السلطنه نبود و چند فوج سپاه رومی در جانب دیگر دجله در محاذات اردوی ایرانی با توپخانه و آلات حرب قرار گرفتند و نواب نایب السلطنه اراده فرمود که بی‌خبر بر آنها تاخته، جمعیت آنها را متفرق سازد ولی بیواسطه جسر و کشتی میسر نبود «۳» و به راهنمایی ایلچی دولت نمسه «۴» از نخلستانهای آن نواحی چوبهای بزرگ بریده، بر شتران بار در بسته، در ده فرسخی بغداد با طنابهای قوی و تختهای کوتاه و بلند، جسری استوار داشتند و در غره ماه رمضان «۵» از دجله گذشتند و به ایلغار به جانب اردوی رومی که در نزدیکی آستانه مبارکه حضرت کاظمین «۶» (ع) توقف داشتند همی تاخت، شاید بی‌خبر بر آنها حمله آورد که رومیان مطلع گشته، بند را گذاشته خود را به حصار بغداد رسانیدند و احمد پاشا والی بغداد، سیاهی سپاه ایرانی را دیده، آنها را اندکی سنجید و به بسیاری سپاه خود مغرور گردید و سی هزار نفر سپاه و توپخانه را به استقبال روانه داشت و بعد از ملاقات و جنگ، پنجهزار نفر از سپاه رومی کشته گشت و باقیمانده گان «۷» به حصار بغداد پناه بردند و نواب نایب السلطنه فوجی را به ضبط سامره و حله و کربلای معلی و نجف اشرف مأمور فرموده، همه را در تصرف آوردند [و] جز حصار بغداد جایی را باقی نگذاشت «۸».

- (۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۹۵.
- (۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۹۶.
- (۳). نام این رود را روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۶: (بهریز) و جهانگشای نادری، ص ۱۹۶: (شط بهروز) خوانده است، که مسلماً ضبط روضه الصفا، صحیح است. این پل را بر روی رودخانه دیاله بسته بودند. جهانگشای نادری، ص ۶۵۶.
- (۴). نمسه (با سکون ثانی) نام دیگر کشور اطیش است. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۹۷، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۶.
- (۵). (از محل موسوم به دخاله). روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۶.
- (۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۹۷.
- (۷). در متن: (باقی مانده گان).
- (۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۶، جهانگشای نادری، ص ۱۹۹.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۲۲
- و در همین سال [۱۱۴۶]: غنی خان حاکم جهرم «۱»، سر از اطاعت امیر خان بیگ قرقلو افشار نایب فارس، پیچیده آغاز مخالفت نمود و همچنین میرزا باقر کلانتر لارستان «۲» با ولی محمد خان- بیگدلی والی لارستان از در منافقت درآمد، با اعراب عوض «۳»، موافقت کرده، در نیمه شبی او را کشتند و شهر لار را به حکومت متصرف گشتند و در اموال دیوانی مداخلت نمودند و چون این اخبار به نواب نایب السلطنه رسید، محمد خان بلوچ والی کوه گیلویه و حاکم هویزه «۴» را از جانبی و والی کرمان را از جانب دیگر فارس، مأمور داشته، به فارس آمدند و به موافقت امیر خان بیگ، نایب الحکومه فارس به جهرم رفته، غنی خان را به سزای خود رسانیده، پس به جانب لارستان شتافتند و میرزا باقر کلانتر فرار کرده خود را به بنادر رسانیده، جمعی را مأمور داشته، او را گرفته به غنی خان جهرمی ملحق داشتند «۵»، پس امیر خان بیگ و محمد خان بلوچ با سپاه فارس در بغداد خدمت نایب السلطنه رسیدند و چون زمان محاصره بغداد به درازا کشید، کار «۶» قلعه‌گیان به اضطرار انجامید و قحط و غلا به جایی رسید که هر روزه جمعی از گرسنگی خود را از بغداد بیرون انداخته متفرق می شدند «۷».
- و در اواخر محرم سال ۱۱۴۶ که آفتاب در برج سرطان بود، راغب افندی «۸»، دفتردار و محمد آقا کدخدای بغداد، از جانب احمد پاشا آمده، مهلت خواستند که در اواخر ماه صفر شهر بغداد را به تصرف امنای دولت علیه ایران دهند، پس درآمد و شد در میانه اهل بغداد و اردوی ایرانی، بازگشت که در میانه توپال عثمان پاشا «۹»، صدر اعظم دولت عالیه روم برای مدد بغدادیان با صد هزار نفر سپاه، از موصل به کرکوک آمد و چون این خبر به بغداد رسید، بغدادیان وفای به عهد نکرده برای قلعه‌داری، سخت شدند و چون توپال وارد سامره گردید نواب نایب السلطنه جماعتی را برای محاصره بغداد گذاشته و باقی سپاه را برداشته برای استقبال توپال عثمان پاشا نهضت نمود و بعد از ملاقات جنگ در پیوست و نواب نایب السلطنه، چندین بار وارد توپخانه رومی گشته، به دست خود چندین نفر را بکشت.
- در کتاب جهانگشا نوشته است «۱۰»، چرخ سفله‌جو را شاه‌اندازی به خاطر رسیده، مرکب تازی نژاد در زیر پای آن حضرت دارادرایت، سکندری یافت، پس چابکی کرده به دستگیری تأیید و عنان‌داری اقبال، سوار شده، متوجه کارزار گشت و چند نفر از سواران رومی را به خاک-

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۰۱.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۰۱.

(۳). قصبه‌ای است از دهستان حومه مرکزی لارستان که امروزه (اوز) نوشته می‌شود. ر.ک: فرهنگ جغرافیای ایران، جلد ۷.

(۴). در متن: (حویزه).

(۵). (هر دو را به زاویه عدم فرستادند). جهانگشای نادری، ص ۲۰۱.

(۶). در متن: (و کار).

(۷). ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۰۲- هانوی می‌نویسد: نادر از روی استهزاء چند هندوانه نزد احمد پاشا فرستاد و احمد پاشا نیز در مقابل مقداری از بهترین نانهای بغداد را برای او روانه کرد. جهانگشای نادری، ص ۶۶۱.

(۸). ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۰۲.

(۹). توپال (به ضم اول) که مولدش در مالت بود و چون می‌لنگید به توپال یعنی چلاق مشهور شد.

(۱۰). ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۰۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۲۳

هلاک افکند و چون سواری دیگر را به نیزه زد که مرد و مرکب به سر غلطیدند، ابرش پری‌وش نیز سرکشی کرده، بر مرکب دیویکر آن شخص خورده، دوباره به سر درآمد و تا جنیت‌کشان اسب دیگر آورده، سوار شد، مردم را گمان رسید که مگر سرور کشور را زخم کاری رسید و زمام اختیار، از دست دادند و یساقچیان «۱» از نظم سپاه عاجز شده، دست بازداشتند و گرمی هوا از حد گذشت؛

چنان آفتاب آتش افروختی که نامش زبان در دهن سوختی «۲» و نواب نایب السلطنه از مشاهده این حال، جنگ‌کنان، عطف عنان نمود و کسی را روانه فرمود که سپاه اطراف بغداد، کوچ کرده، به اردو ملحق شوند و خود به جانب مندلیج «۳» حرکت نمود و بعد از اجتماع سران سپاه در مقام مشاورت شده، فرمودند که این شکست امری بود مقدر و سر از تقدیر نشاید پیچید، همه در جواب گفتند:

اشارت ز تو، کین‌گذاری ز مابشارت ز تو، جان‌سپاری ز ما پس ارقام به حکام بلاد فرستاد و از مقدمه تقدیری همه را مطلع ساخت و در مندلیج، ایالت شوستر و دزفول را ضمیمه کوه گیلویه نموده، به محمد خان بلوچ واگذار فرموده «۴»، به مصاحبت امیر خان بیگ «۵» نایب فارس روانه داشت که هر یک تدارک لازم سفر بغداد را دیده، منتظر احضار باشند و خود تشریف‌فرمای همدان گردید «۶» و در تهیه سپاه شده از اسب و آلات حرب و خیمه و قورخانه و توپخانه و حیوانات بارکش و لوازم سفر، حتی نعل و میخ از تمامت ولایات به تأکید و تعجیل حواله فرمود و سپاه خراسان و افغانستان و سیستان را احضار داشت که در همدان به اردوی اعلی ملحق شوند و در مدت دو ماه، تمام مایحتاج را در همدان آماده و مهیا نمود و کس فرستاد که شاه طهماسب معزول را از مشهد و شاه عباس ثالث را از قزوین به مازندران برده «۷»، توقف دادند و معادل دویست هزار تومان رایج آن زمان، از خزانه عامره برداشته، به شکست- یافتگان از جنگ توپال قسمت فرمود «۸» و از اسب و استر و اشتر و چادر و شمشیر و جوشن حتی نعل و میخ آنچه هر روزه می‌رسید به آنها اعطا می‌نمود و به عزم جدال با توپال عثمان سرعسکر- رومی از همدان، نهضت فرموده، روز بیست و دویم ماه ربیع دویم «۹» وارد کرمانشاهان شد و به تحقیق پیوست که توپال با سپاه بسیار در کرکوک نشسته و فولاد پاشا «۱۰» با بیست هزار نفر در نواحی

(۱). یساق در ترکی به معنی آمادگی و ترتیب و نظم و قانون است و یساقچی به معنی ناظم است.

(۲). ر.ک: جهانگشای نادری، ص ۲۰۴.

(۳). ناحیتی در نزدیکی مرز ایران و در شرق عراق که امروزه به مندلی معروف است این نام به صورتهای مندلیجین و مندلیچین نیز

آمده است و یاقوت آنرا (بندنیجین) ذکر می‌کند که مفردش (بندنیج) است، حمزه اصفهانی بندنیجین را معرب (وندنیکان) فارسی می‌داند. (جهانگشای نادری، ص ۶۵۷).

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۰۷.

(۵). (امیر خان بیک قرقلو). جهانگشای نادری، ص ۲۰۷.

(۶). (در ۲۲ ماه صفر وارد آن خطه گشت). جهانگشای نادری، ص ۲۰۷.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۸.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۰۸.

(۹). در روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۸: ۲۲ ربیع الثانی، سال ۱۱۴۵.

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۱۰، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۲۴

زهاب آماده گشته که اگر فرصتی یافت، به جانب کرمانشاهان تاخته، فرمانروای آن نواحی گردد، پس نواب نایب السلطنه، بنه را در کرمانشاهان گذاشته، جریده با غازیان برگزیده، در دو شبانه روز به حوالی زهاب رسیدند «۱» و چون رومیان مطلع شدند، بدون درنگ و جنگ، آهنگ گریز نموده، بنه و آغروق به جا گذاشتند و سپاه ظفرپناه، در چادرهای افراخته و منزلهای پرداخته، جای آسایش خود ساختند «۲».

و در این منزل، خبر طغیان محمد خان بلوچ والی کوه گیلویه و عربستان رسید «۳». محمد خان- بلوچ، در زمان حرکت شاه محمود افغان از قندهار به صوب اصفهان، با اردوی محمودی موافقت کرده به امارت فوجی از افغانان سرافراز گردید و در وقت استیلای اشرف سلطان افغان، به سفارت به جانب اسلامبول رفت و در مراجعت از اسلامبول، چون کشتی افغانان غریق بحر فنا گشته بود، محمد خان، تحفه و هدیه و نامه قیصر را خدمت نواب نایب السلطنه سپرد و به ایالت کوه گیلویه برقرار گردید و در جنگ همدان منشاء شکست سپاه قزلباش گردید و به مؤاخذه زبانی مورد سرزنش آمده، باز به مرتبه اول، بلکه بیشتر رسید و چنانکه گذشت، بعد از واقعه شکست بغداد، در منزل مندلیج، امیر خان بیگ نایب فارس و محمد خان بلوچ والی کوه گیلویه و عربستان، مرخص گشته، که به فارس رفته، تدارک نموده، با سپاه فارس و همدان به اردوی اعلی ملحق شوند و هر یک به مقر حکومت خود رفته، تدارک دیده، روانه همدان شدند و چون خبر حرکت آنها، به نواب- نایب السلطنه رسید، احمد سلطان «۴» مروی را به فارس و قاسم بیگ قرقلوی افشار را به کوه گیلویه مأمور فرمود که در غیبت امیر خان بیگ و محمد خان به انتظام امور پردازند و در منزل جای «۵» در، که در میانه راه همدان و فارس است، آیندگان، روندگان را ملاقات نمودند و خاطر محمد خان که در ایالت خود، چندین نفر را نایب قرار داده بود، رنجیده، سر به عصیان آورده، با خواص خود، عود به فارس نمود و امیر خان بیگ به اردوی اعلی ملحق گردید. و روز پانزدهم جمادی اول [۱۱۴۶]: نواب نایب السلطنه، به عزم جنگ با توپال- عثمان پاشا، سرعسکر رومی، به صوب کرکوک نهضت فرموده، در سه فرسخی، نزول نمود «۶» و روز دیگر تا حوالی قلعه کرکوک تاخت و تازی فرموده، عود به منزل نمود و روز دیگر [را] بر این منوال گذرانید و سپاه رومی، اطراف اردوی خود را به خندق و توپخانه استوار داشته، حرکتی ننمودند، روز دیگر، چندین فوج از لشکر رومی در برابر سپاه ظفرپناه آمده، شکست فاحش یافته، بازماندگان فرار نموده، به جانب ارزن روم «۷» شتافتند و عموم سپاه رومی از پس

(۱). (هشت منزل را در دو شبانه روز قطع کردند). روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۸، جهانگشای نادری، ص ۲۱۱.

(۲). این نبرد در کنار رود دیاله در مکانی به نام جم شاه اتفاق افتاد. جهانگشای نادری، ص ۲۱۱.



(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۱۲، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۲۹.

(۴). (احمد سلطان کهرلوی مروی). جهانگشای نادری.

(۵). جای در و جنابد همان گناباد است. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۵۲۷ و ۶۶۶، و ص ۲۱۲ همان کتاب که جای در را از توابع لرستان فعلی می‌داند.

(۶). در محل (لیلان) از نواحی کرکوک. جهانگشای نادری، ص ۲۱۳ و ۶۶۶.

(۷). همان ارزنه الروم است که شهری است در ارمنیه و حمد الله مستوفی آنرا ارزن الروم خوانده است. در فرهنگ نفیسی آنرا ضبط دیگری از (ارض روم) دانسته و لسترنج می‌نویسد ارمنی‌ها آنرا **Karin** می‌گفته‌اند که همان شهر معروف قالیقلا در هشت فرسخی شرق قلعه بزرگ اونیک است. (تاریخ جهانگشای نادری، ص ۴۸۷).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۲۵

خندق و توپخانه خود بیرون نیامدند و نواب نایب السلطنه، نامه «۱» برنده‌تر از شمشیر به نواب- توپال عثمان پاشا، نگاشته به مصحوب یک نفر از گرفتاران رومی، فرستاد که: «به شوق ملاقات آن جناب، راه دور و دراز را طی کرده، آمده‌ایم، شما هم پاس نمک آل عثمان را داشته، چند قدمی از حصار در آید.» و چون محاصره بغداد، پیشنهاد همت نایب السلطنه بود، ارقام به اطراف فرستاد و از جمله امیر خان بیگ «۲»، نایب فارس را مأمور داشت که با سپاه فارس و کرمان در نواحی زهاب، رحل اقامت انداخته، بروج مستعد ساخته، والیان کرمانشاهان و کردستان با لشکر خود رفته، غلات شهر زور «۳» و نواحی آنرا آورده، برای ایام محاصره بغداد، در برجها، انبار کرده، محافظت نمایند، پس اردوی اعلی کوچ نموده، روانه مقصد شدند و از حرکت اردو به خیال سرعسکر رسید که شاید سانحه تازه، در اطراف بلاد ایران روی داده، نایب السلطنه برای دفع آن حادثه روانه گشته است، ممش پاشا «۴» را با دوازده هزار نفر سوار، مأمور داشت که در عقب اردوی ایرانی رفته، دستبرد نمایند و چون دو روزی گذشت و خبری نرسید، نواب- توپال عثمان پاشا به تصور آنکه ممش پاشا، بر اردوی نادری فایق آید و این نیکنامی را برای خود قرار دهد به عنوان امداد، حرکت نمود و در روز غره جمادی دوم «۵»، در نواحی قراپه، ممش پاشا با نواب نایب السلطنه، ملاقات کرده، جنگ در پیوست و در میانه گیرودار، طلعه رایت توپال، نمودار گردید و نواب نایب السلطنه این معنی را عین مدعا دانسته «۶»، هنوز نزدیک به ربع فرسخی باقی بود که سپاه توپال به لشکر ممش پاشا، ملحق گردد، سپاه ظفرپناه ایرانی، به حملات مردانه و صدمات دلیرانه، لشکر ممش پاشا را از پیش برداشته، [خود را] به قلب سپاه توپال رسانیدند و از مشاهده این حال، اضطراب در احوال سپاه رومی افتاد و توپال سرعسکر که در تخت روان نشسته بود، پیاده گشته، به عزم فرار بر اسب سوار شد که «۷» شکست بر رومیان افتاد و ده هزار نفر از آنها عرضه شمشیر و سه هزار نفر اسیر تقدیر شدند و الله یار نام گرایلی «۸» به توپال عثمان پاشا سرعسکر رسیده به طمع جامه زرین او را بکشت «۹» و سر او را به حضور نایب- السلطنه رسانید و به احترام تمام، آن سر را به بدنش ملحق داشته، به مصحوب قاضی عسکر رومی که از جمله اسرا بود، با تخت روان، روانه‌اش داشت و بابا خان چاوشلو، بیگلریگی لرستان را با جمعی، معین داشته، که در حوالی سرمن‌رآی، کلک بسته «۱۰»، از دجله گذشته، حله و کربلای-

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۱۴.

(۲). (امیر خان بیگ باقشون خراسان و افشاریه کرمان که در جمشاه بودند). جهانگشای نادری، ص ۲۱۵.

(۳). شهری در چهار منزلی شمال غربی دینور که خرابه‌های آن در یاسین قلعه برجاست.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۸، جهانگشای نادری، ص ۲۱۷.

(۵). (در روز پنجشنبه طرف عصر). جهانگشای نادری، ص ۲۱۷.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۱۸.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۱۸.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۱۸.

(۹). این نبرد در منتهای آق‌دربند اتفاق افتاد. (جهانگشای نادری، ص ۲۱۸). که یکی از گردنه‌های نزدیک قراتپه می‌باشد و

لکه‌هات می‌نویسد نادر در این جا با حمله غافلگیرانه خود ۲۰ هزار نفر سرباز ممش پاشا را کشت. (نادر- شاه، ص ۱۰۶).

(۱۰). چوبه‌اونی‌ها و علفها که آنها را بهم بندند و چند مشک را پر باد کرده بر آن نصب کنند و بر آن نشینند و بجای قایق از آن استفاده کنند. (معین).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۲۶

معلى و نجف اشرف را ضبط نماید و خود جریده و سبای «۱»، به صوب آذربایجان نهضت نمود که در میانه خبر رسید که رومیان شهر تبریز را گذاشته، از پی کار خود رفته‌اند و موکب نایب السلطنه، عود به قراتپه نمود که خبر اقتدار محمد خان بلوچ در فارس به این تفصیل رسید که محمد خان بعد از مراجعت از منزل جای‌در، به عزم فساد، اخبار اراجیف را منتشر ساخت «۲» و به قاسم بیگ مهرداد که در قلعه دزفول بود رسانید و قاسم بیگ استنباط غدر نموده، روانه شوشتر گردید «۳» و شوشتریان به اراجیف محمد خان، او را تمکین نکردند و قاسم بیگ روانه بهبهان گشته، کلانتر بهبهان او را پذیرائی [نمود] و محمد خان بعد از چند روز، قاسم بیگ و اتباعش را به دست آورده، محبوس داشت و ابو الفتح خان حاکم سابق شوشتر را به حکومت شوشتر فرستاد و اعراب و مشایخ هویزه «۴» با محمد خان «۵» موافقت کرده، هویزه را به سید عبد الرضا «۶» برادر سید علی خان والی هویزه عنایت فرمود و کوه گیلویه را به شیخ فارس آل کثیر «۷» تفویض داشت و خود از شولستان عبور کرده در نواحی مسجد بردی شیراز توقف نمود و احمد سلطان مروی، نایب فارس، با سه هزار- نفر سپاه خراسانی، از شیراز درآمده، به استقبال او شتافت و بعد از جنگ، شکست یافت و در حصار شیراز، متحصن گردید و بعد از سیزده روز طالب راه نجات شد و محمد خان قبول نموده، احمد خان از قلعه شیراز درآمد و روز دیگر محمد خان، اموال او را تاراج کرده، در پهلوی قاسم بیگ مهرداد، محبوسش داشت. پس محمد خان بلوچ با شوکت عوج «۸» وارد شیراز گردید، و مردم بیچاره او را به دارائی و سلطنت، خطاب نمودند و اعراب بنادر فارس، برای اتحاد مذهبی با محمد خان موافقت کردند و شیخ جباره کنگانی و شیخ احمد مدنی عوضی «۹» لاری که رؤسای اعراب بودند، دم از یکرنگی او زدند و رایت اقتدار محمد خان بلوچ بلند گردید و شماره سپاه او، از ده هزار نفر در گذشت و بعد از وصول این اخبار به حضرت نایب السلطنه، محمد حسین خان- بیگلربیگی استرآباد «۱۰» را به سرداری خوزستان و تنبیه سید عبد الرضا و تمکین سید علی خان والی سابق هویزه مأمور داشت و اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین «۱۱» را به ایالت کوه گیلویه سرافراز نمود و ولایات فارس را به امرای خراسان تقسیم فرمود و دوازده هزار نفر سوار را به مصاحبت

(۱). سوار زبده، که مایحتاج خود را مختصراً برداشته و مسلح و مکمل یراق می‌راند.

(۲). لکه‌هات می‌نویسد: پس از شکست نادر از عثمانیها احساسات عده‌ای از ایرانیان جریحه‌دار شد و شهرت یافت که نادر می‌خواهد شاه طهماسب را مجدداً به پادشاهی بردارد و همین امر باعث توجه عده‌ای از خاندان صفوی به محمد- خان بلوچ شده بود. (نادر شاه، ص ۱۰۴). و ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۱۹، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۳۹.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۱۹.

(۴). در متن: (حویزه).

(۵). (محمد خان قوللر آقاسی). جهانگشای نادری، ص ۲۲۰.

(۶). در جهانگشای نادری، ص ۲۲۰: (سید رضا).

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۰.

(۸). عوج بن عنق مردی افسانه‌ای که او را به بلندی قامت وصف کرده‌اند که با موسی مخالفت کرد و موسی با عصائی که بر پای او زد او را کشت.

(۹). در جهانگشای نادری، ص ۲۲۰: شیخ جبار و شیخ احمد مدنی.

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۰.

(۱۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۲۷

حکام و امرا روانه داشت و طهماسب قلی خان جلایر «۱» صاحب‌اختیار عراق عجم را با سپاه عراقی، مأمور فرمود که در دشتستان فارس به یکدیگر ملحق گشته به دفع فتنه محمد خان پردازند و لشکر نایب السلطنه وارد سرمن‌رآی «۲» شده، شرف‌اندوز زیارت آن ناحیه مقدسه گشته روز ششم جمادی - دویم «۳» وارد ناحیه بغداد شده، در سنگر قدیمی ایرانی نشستند و احمد پاشا والی بغداد بعد از سه روز از در عجز درآمده، طلب امان نمود و در باب مصالحه دولتین اظهار کفالت و وکالت نمود و حضرت نایب السلطنه مسئلت او را اجابت فرمود، پس احمد پاشا «۴»، ارقام به قانون دولت عثمانی به پاشایان گنجه و ایروان و تفلیس نگاشته که هر یک ایالت خود را به امنای دولت علیه ایرانی سپرده باشد و چون در سفر سابق نواب نایب السلطنه، توفیق زیارت کربلای معلی و نجف اشرف را نیافت در این وقت بلافاصله عازم زیارت آستانه کاظمین (ع) گشته، بعد از ادای لوازم زیارت به صوب کربلای معلی و نجف اشرف حرکت نمود «۵» و بعد از ورود و التئام عتبه علیه حسینیه و آستانه مبارکه علویه، علی صاحبهما الف ثناء و تحیه بازگشت به ظاهر بغداد نمود و روز پانزدهم ماه رجب همین سال [۱۱۴۶]: در اشتداد سردی زمستان از ظاهر بغداد کوچیده، توپخانه را از راه خرم‌آباد فیلی روانه اصفهان فرمود و خود به جانب دزفول نهضت نمود و با فوجی از راه بیابان به جانب هویزه شتافت و سه روز به نظم مهمات آن نواحی پرداخت، پس تشریف‌فرمای شوشتر شده، ابو الفتح خان نایب محمد خان بلوچ را به دست آورده، فرمان قتل ابو الفتح خان و تاراج بلده شوشتر صادر گردید و بعد از غارت شوشتر و قتل آن بداختر، از رامهرمز گذشته، وارد بهبهان گردید و کلاتر بهبهان که سر در اطاعت محمد خان درنیاورده بود، مورد عنایت گردید و خبر رسید که محمد خان از شیراز به جانب شولستان حرکت کرده است و نواب نادر نایب السلطنه، بر جناح استعجال از بهبهان نهضت نمود و اسمعیل خان خزیمه و طهماسب قلی خان جلایر «۶» را که برای نظم کوه گیلویه در قصبه ده‌دشت توقف داشتند احضار فرموده، در منزل دو گنبدان به اردوی نادری ملحق شدند و محمد خان بلوچ با پانزده هزار نفر سپاه در نزدیکی سراب سیاه در بند شولستان که دو جانب آن، دو کوه بلند است، سنگر بسته، در پشت آن نشست و روز دیگر موکب نایب السلطنه، از صحرای باشت «۷» باوی «۸» گذشته در نیم فرسخی دربند نزول نمود و روز دیگر سپاه ظفرپناه، یورش بردند و از دو جانب دربند کوه را گرفته، شکست بر دشمن انداختند و محمد خان فرار کرده به شیراز آمد و عیال خود را از قلعه شیراز برداشته، از راه جهرم، عازم لارستان گردید «۹» و طهماسب قلی خان جلایر با فوجی از سواران خراسانی مأمور گشته، بعد از دو روز

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۰.

(۲). (نادر از خرماتو عازم سرمن‌رآی شد). جهانگشای نادری، ص ۲۲۱.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۱.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۱.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۱.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۵.

(۷). دهی است از دهستان پشت کوه در ۵ کیلومتری شمال راه بهبهان به کازرون. (فرهنگ جغرافیای ایران، ج ۷).

(۸). در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران: باشت و یا بوئی- در فارسنامه ناصری باوی جزو کوه گیلویه است. ر ک: بخش دوم همین

کتاب، و ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۰.

(۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۲۸

از حرکت محمد خان وارد شیراز شدند و مستحفظین قلعه شیراز که جمعی افغان و بلوچ بودند، طلب امان نموده، ایمن گشته، قلعه را تسلیم نمودند و قاسم بیگ قرقلو افشار و احمد سلطان مروی که به فرمان محمد خان نامقید در قلعه شیراز مقید بودند، از قید خلاص گشتند «۱» و طهماسب قلی خان جلا-یر از شیراز به جانب جهرم در عقب محمد خان روانه گردید و چون محمد خان نزدیک به شهر لار رسید یحیی خان بلوچ را به رسم رسالت در نزد کوتوال قلعه لار فرستاد که چند روزی قلعه را به عاریت به او سپارد، کوتوال قلعه، یحیی خان و ملازمانش را گرفته، محبوس داشت و موکب نایب السلطنه در روز بیست و ششم ماه شعبان همین سال [۱۱۴۶]: نزول در شهر شیراز جنت طراز نمود «۲».

و در همین ایام، امیرزاده، رضا قلی خان «۳» ولد ارجمند نواب نایب السلطنه وارد شیراز گردید و در ماه مبارک رمضان، میرزا محمد حسین شریفی از میرزا ابو طالب کلانتر خدمت نواب- نایب السلطنه شکایت نمود که در زمان استیلای محمد خان بلوچ موجب ضرر و خسران من گردید و اراده نمود که به حکم محمد خان، خدمت تولیت آستانه مبارک حضرت شاه چراغ (ع) را که در سفر سابق به من ارزانی فرمودید، از دست من بگیرد. نواب نایب السلطنه، بعد از تحقیق مدعی، میرزا ابو طالب کلانتر را به چوب یاسا، تأدیب فرمود و میرزا محمد حسین وعده ضیافت را از نواب نایب السلطنه و امرای لشکر و اعیان مملکت، خواسته، در روز عید رمضان، در حرم محترم حضرت شاه چراغ سفره ملوکانه گسترده، طعامی که سزاوار چنان مهمانی باشد حاضر ساخت و بعد از ورود به آستانه مبارک میرزا محمد حسین را به اذن جلوس مفتخر فرمود و بعد از صرف غذا معادل دویست تومان وجه رواج آن زمان [را] برای تعمیر بقعه مبارک حواله نمود و خلعت آفتاب طلعت به میرزا محمد حسین ارزانی داشت.

و عید نوروز بارس نیل در چهاردهم ماه شوال سال ۱۱۴۶: اتفاق افتاد «۴» و نواب نایب- السلطنه جشن نوروزی را در شیراز گذرانید و سران سپاه را به خلعتهای زرتار قرین افتخار داشت.

و در همین ماه شوال: میرزا تقی مستوفی شیرازی را نایب مملکت فارس فرمود و وی والد میرزا تقی حاجی محمد علی مستوفی شیرازی است که پدر بر پدر به منصب میرابی آبهای «قصر قمیشه» و «نهر اعظم» شیراز برقرار بودند و در اواخر دولت صفویه از میرابی گذشته، به استیفای دیوانی سرافراز گردید و در اوائل استیلای افغانان که زبردست خان افغان شهر شیراز را مسخر داشت [و] اهلس را کشت و اموالش را به یغما برد و خانههای اعیان را سوزانیده ویرانه نمود یکی از کشتههای خانه خراب حاجی محمد علی مستوفی بود.

و موکب نایب السلطنه در چهاردهم ماه ذی قعدة همین سال «۵» [۱۱۴۶]: برای انتزاع ممالکی که تاکنون از آذربایجان در تصرف دولت عالیه روم و دولت بهیه روس بازمانده بود

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۵.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۶.

(۳). در جهانگشای نادری، ص ۲۲۶: (نصر الله میرزا ... وارد شیراز) می‌شود.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۷، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۰.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۲۹

به جانب اصفهان، نهضت نمود و در منزل آسپاس «۱» سرحد چهار دانگه، خبر بهجت اثر ولادت امیرزاده شاهرخ خان ولد ارجمند نواب امیرزاده رضا قلی خان از بطن مخدره سرادق پادشاهی فاطمه سلطان بیگم دختر نیک اختر خاقان شهید سعید شاه سلطان حسین به مسامع جلال نادری رسید «۲» و بعد از ورود نواب نایب السلطنه به اصفهان عبد الکریم افندی قاضی عسکر رومی «۳» برای اخبار وکالت عبد الله پاشای «۴» سرعسکر در اتمام عقد مصالحه در دربار معدلت آثار، مشرف حضور شده پیغامات را رسانید و از نواب نایب السلطنه، جواب شنید که اگر تمامت بلاد آذربایجان که در زمان حضرت مغفرت پناه، شاه سلطان حسین، در تصرف دولت علیه ایران بود، تسلیم کنند، راه مصادقت و مصالحت باز است والا مهیا و آماده جنگ باشید و چون سابقا نگاشته شد که دولت بهیه روس «۵»، بلاد گیلان را تسلیم امنای دولت علیه ایران، نموده بودند و تاکنون شهر و قلعه باکو را که در این زمان به باد کوبه اشتها یافته و بلده و قلعه دربند را به مساهله گذرانیده بودند، سفیری از جانب دولت بهیه روس، وارد اصفهان شده از در عذرخواهی درآمده، مأمور به ملازمت رکاب گردید.

و در دوازدهم محرم سال ۴۷ [۱] ۱: لوای عزیمت افراشته، از راه همدان عازم مقصد گردید و در عرض راه، خبر از فارس رسید که طهماسب قلی خان سردار از جهرم و هرم گذشته، قلعه و بلده خنج «۶» را که اهلش برای اتحاد مذهبی، دم از موالات محمد خان بلوچ می‌زدند، محاصره نموده، بعد از اندکی، مسخر داشته، اهلش را بکشت و قلعه و عمارات عالیه خنج را خراب و ویرانه ساخت، پس قلعه پرویز عوض «۷» را که بر فراز کوهی بلند، هفت فرسخ مغربی شهر لار است و اهلش از خیرخواهان محمد خان بلوچ بودند، محاصره نموده، چند روزی، پای-مردانگی را فشرده، در تصرف آورد پس فرقه‌ای را در معرض سیاست و جماعتی را مورد عنایت نمود. پس به شهر لار رفته، یحیی خان بلوچ «۸» و همراهان او را که در قلعه لار مقید بودند، خواسته، آنها را روانه سفر آخرت گردانید پس از شهر لار به صحرای باغ که چهار فرسخ جنوبی شهر لار است رفته، قلعه باغ را تصرف نموده، در حق جماعتی عنایت و پاره‌ای را سیاست فرمود و محمد خان بلوچ در آن زمان در «۹» قلعه‌دشتی که فرسخی کمتر، مشرقی قلعه باغ است توقف داشت و بعد از اطلاع بر تسخیر قلعه باغ با پانصد نفر افغان و بلوچ به عزم استمداد از شیخ احمد مدنی «۱۰»

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۸. آسپاس یکی از دهستانهای دوازده گانه آباد است. (فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۷).

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۸.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۸.

(۴). (عبد الله پاشای کوپورلو اوغلی). جهانگشای نادری، ص ۲۲۹.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۹.

(۶). یکی از دهستانهای ششگانه بخش مرکزی لارستان. (فرهنگ جغرافیائی، ج ۷).

(۷). در جلد دوم فارسنامه ناصری آمده است که: آنرا قلعه پرویز و پرویزن گویند.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۲۶.

(۹). در متن: (از).

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۳۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۳۰

که در ناحیه جهانگیریه لارستان جنوبی شهر لار در قلعه کمشک «۱»، پانزده فرسخی شهر لار توقف داشت، از صحرای باغ «۲» حرکت نمود و بعد از اطلاع طهماسب قلی خان سردار بر واقعه، فوجی را مأمور به محاصره قلعه دشتی، داشته، به ایلغار در عقب محمد خان بلوچ تاخت و در نواحی جهانگیریه به او رسیده، جمعی از همراهان او را کشته، راه قلعه کمشک را بر او بست و محمد خان ناچار به سمت بنادر فارس فرار نمود و طهماسب قلی خان برای تنبیه شیخ احمد مدنی که مدتها دست آزار او به شیعه‌خانه لارستان دراز بود، قلعه کمشک را محاصره داشت و بروج عالیه در برابر قلعه کمشک برافراشت و در اندک زمانی قلعه را مفتوح داشت و شیخ احمد مدنی با تمام قلعلگیان را دستگیر نمود، پس به جانب ناحیه شیب کوه لارستان رفته، تمامت قلعه‌های اهل تسنن را خراب نموده، اهالی آنها را از راه کرمان، روانه خراسان داشت «۳» و شیخ احمد مدنی و اتباع او را روانه دربار معدلت مدار نایب السلطنه نموده، روز ورود، سر به گریبان نیستی کشیدند «۴» و محمد خان چون از حوالی قلعه کمشک فرار نمود به سواحل دریای فارس آمده، بر کشتی نشسته، به جزیره قیس که مسکن اعراب هوله بود پناه برد «۵» و چون عیال شیخ علاق «۶» پسر شیخ راشد کلانتر طایفه هوله در وقت فتح بندر نخیلو که قصبه شیب کوه است، اسیر سپاه ظفرپناه شده، در اردوی طهماسب قلی خان مقید بودند شیخ علاق، محمد خان بلوچ و همراهان او را گرفته، او را دستاویز نجات گرفتاران خود ساخت و در برابر خدمت مورد عنایت گردید و عیال خود را واپس گرفت و محمد خان را سپرد «۷». پس طهماسب قلی خان با نیل مقصود، محمد خان بلوچ را روانه حضور نواب نایب السلطنه نمود و روز ورود به فرمان نادری او را از حلیه بینائی عاری نمود «۸» و سه روزی زنده بماند، پس از زخم چشم، چشم از زندگانی پوشید و چون از جانب سرعسکر رومی، جواب باصوابی نرسید، نایب السلطنه افتتاح کارها را به تسخیر شیروانات که در تصرف رومیه بود، قرار فرمود و در روز بیست و پنجم ربیع اول در کنار رود کر نزول نمود «۹» و طهماسب قلی خان جلایر، سردار سپاه فارس که از انتظام گرمسیرات فارس فارغ شده بود به اردوی اعلی پیوست و نواب نایب السلطنه عزیمت تسخیر گنجه و قراباغ فرمود و فتح گرای سلطان تاتار «۱۰» که با سپاه بیشمار رومی به محافظت آن دیار برقرار بود، در قلعه گنجه متحصن شد و روز دیگر نواب نایب السلطنه، بدیده بصیرت ملاحظه اطراف قلعه را نموده، از

(۱). کمشک (به کسر اول و دوم و سکون سوم) دهی از دهستان فرامرزان بخش بستک لار. (فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۷).

(۲). دهکده‌ای از دهکده‌های صحرای باغ بخش مرکزی لار. (فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۷).

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۳۰.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۳۰.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۳۰.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۳۰.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۳۱.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۳۱.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۱.

(۱۰). یکی از خانان قدیم کریمه است که بر بلاد بلغار و قریم حکم می‌راند. (ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۶ و ۶۹۳).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۳۱

میان میدان شهر «۱» که تا پای حصار صد و بیست ذرع راه بود طرح سییه‌بندی «۲» ریخته به انجام رسانیده، در زیر برجهای قلعه نقبها بریده، به باروت انباشتند و آتش زده، بنیان بروج را همسان خاک می‌نمودند، روزی که یکی از بروج را به آتش باروت نقب

به زیرزمین زدند، هفتصد نفر از رومیان تلف شدند و از غرایب آنکه هر روزه، نواب نایب السلطنه بر سر سیبه آمده، مستحفظین سیبه را دل جوئی و نوازش می فرمود و چون قلعه‌گیان از این وضع مطلع شدند، در وقت مخصوص نایره توپ و تفنگ را مشتعل می ساختند و دومرتبه چنان اتفاق افتاد که در وقتی که نواب نایب- السلطنه روی به جانب سیبه می رفت از قلعه گلوله توپی آمده، سر شخصی را پراکنده، مغز و خون آن شخص بر سر و صورت و لباس نواب نایب السلطنه، بریخت «۳» و مرتبه دیگر که نواب نایب- السلطنه، مراجعت از جانب سیبه می نمود، گلوله خمپاره در نزدیکی نایب السلطنه به یکی از غلامان خاصه رسیده، او را پاره پاره نمود و چون فصل زمستان بود، توبره‌های پر از خاک که در سیبه بکاربرده بودند از یخ و برف متلاشی گردید و سیبه از «۴» یکدیگر پاشید.

پس برای تسخیر قلعه، فکری دیگر نمود و در جانبی از آن قلعه، سدی بستند و آب جدول را در آن انداخته، و پای بند حصار آن جانب قلعه از آب جنیبه، بیفتاد و خانه‌های اندرون قلعه، نمودار گردید «۵»، لیکن قلعه‌گیان به امیدواری ورود عبد الله پاشا، سرعسکر رومی، پای ثبات را فشرده و مدت زمان محاصره به درازا کشید و باز روزی که نواب نایب السلطنه، از حرمسرا، اراده دیوانخانه را فرمود، چون از جای برخاست، گلوله توپی «۶» از قلعه آمده، بر مسند و تکیه گاه او رسیده، آنها را متلاشی نمود.

و عید نوروز سنه توشقان نیل روز سه شنبه بیست و پنجم شوال سال ۱۱۴۷: اتفاق افتاد «۷» و نواب نایب السلطنه جشن نوروزی را گرفته، سران سپاه و اعیان مملکت را به اندازه پایه و مایه مورد عنایت و شفقت فرمود چنانچه از پیش نگاشته شد، ایلچی دولت روسیه «۸» از اصفهان ملازم رکاب نادری شده در همه جا موافقت نمود و بعد از ورود نایب السلطنه به شیروانات و فتوح پی در پی، ایلچی روس به دولت خود نگاشت و عواقب امور را خاطر نشان داشت و پادشاه ممالک روسیه، حاکم دربند و بادکوبه را حکم به تخلیه فرموده، تمامت آنها به تصرف دولت- علیه درآمد «۹» و چون شهر و قلعه شماخی «۱۰» در موضعی بود که دست تسلط سپاه دشمن به آسانی

(۱). در متن: (شده) با توجه به جهانگشای نادری، ص ۲۴۰، تصحیح شد.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۴۰ و ۲۴۱: سیبه: لغتی است ترکی به معنی مورچیل و آن خندقی باشد که در پناه آن جنگ کنند (آندراج). در حاشیه مجمع التواریخ آمده است: که سیبه یا سیبا به معنی سنگر و خاکی که برای حفظ لشکر در جلوی آن توده کنند، می باشد. جهانگشای نادری، ج ۳، ص ۴۷۶.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۴۲.

(۴). در متن: (به).

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۴۲.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۴۳.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۴۶.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۲، جهانگشای نادری، ص ۲۴۶.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۲، جهانگشای نادری، ص ۲۴۷.

(۱۰). شهری در ساحل غربی دریای خزر در ایالت شیروان- یاقوت آنرا از اعمال باب الابواب دربند می داند.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۳۲

به آنها نمی رسید به فرمان نایب السلطنه، در چهار فرسخی آن شهر، مکان مرغوبی را معین داشته، بنای شهر تازه‌ای [را] گذاشتند و به اندک زمانی به حلیه آبادی رسید، پس اهالی شهر کهنه را کوچانیده، در شهر نو، منزل دادند و آن را دار الملک شیروانات قرار

فرمود «۱».

و چون زمستان گذشت و گنجه در تصرف سپاه رومی باقی بماند و عبد الله پاشا «۲» والی مصر و سرعسکر سپاه رومی مدتی مدید در نواحی قارص «۳» توقف داشت و اهالی گنجه را به آمدن خود در انتظار می گذاخت و چون کوه راسخ از جای خود نجیبید، نواب نایب السلطنه فوجی را بتاخت نواحی قارص مأمور نمود که شاید عبد الله پاشا بر سر غیرت آمده از قارص متوجه گنجه گشته با دلیران ایرانی رزمی نموده باشد و عبد الله پاشا به تجاهاول کاری پرداخته از حرکت اعراض می نمود «۴» که:

گر کنی گوش ور بری دنیم که من از جای خود نمی جنبم پس نواب نایب السلطنه، امورات نواحی را منتظم داشته، جماعتی را برای محاصره گنجه، مقرر فرمود و موکب فیروزی کوکب از گنجه حرکت نموده، به جانب قارص شتافت در میانه راه شنید که تیمور پاشا «۵» با شش هزار نفر روانه تفلیس است، نواب نایب السلطنه از دو راه مقرر داشت که کوچ بر کوچ رفته «۶» و خود به جانب تفلیس برفت و بعد از چند منزل معلوم گردید که تیمور پاشا سیورسات «۷» برای مأمورین تفلیس برده، مراجعت نموده است و نواب نایب السلطنه عطف عنان نموده، از بیراهه عازم اردوی خود گردید با آنکه آفتاب در چند درجه از برج ثور بود دره های «۸» کوه چنان از برف پر بود که عبور ممکن «۹» نبود و چندین اسب در برف فرورفت که اثری از او نماند ناچار «۱۰» گشته، راه «۱۱» نزدیک را دور نموده به اردوی اعلی ملحق گردید.

و در روز غره محرم سال ۱۱۴۸: یک فرسخی قارص را مقرر اردو قرار داد و عبد الله پاشای - سرعسکر در قلعه قارص توقف نمود «۱۲» و سپاه رومی را که شماره آنها به یکصد و بیست هزار می رسید در جوانب قلعه مقرر داشت و روز دیگر سپاه ایرانی بر رومیان تاخته، جمعیت آنها را متفرق

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۲، جهانگشای نادری، ص ۲۴۷.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۲، جهانگشای نادری، ص ۲۴۸.

(۳). نام ناحیه ای وسیع در شمال ایران و جنوب اردهان در سر راه آذربایجان و ارزنة الروم و شهری در این ناحیه که در کنار جاده گمری به (حسن قلعه سی) قرار دارد. (جهانگشای نادری، ص ۶۹۶).

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۴۸.

(۵). در جهانگشای نادری، ص ۲۴۹: (تیمور پاشای ملی).

(۶). (... و در قلعه لوری بار اقامت گشوده منتظر انصراف موکب اقدس باشند). جهانگشای نادری، ص ۲۴۹، روضه - الصفا، ج ۸، ص ۵۴۲.

(۷). در متن: (سیورست)، سیورسات به معنی زاد و توشه و مایحتاج و ملزومات لشکر است که قبل از ورود سپاه آماده می شود.

(۸). در متن: (درهای).

(۹). در متن: (ممکن عبور).

(۱۰). در متن: (ناچاره).

(۱۱). در متن: (مکرر).

(۱۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۰، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۳۳

ساخته، چندین فوج از سپاه روم، فرار کرده، به جانب وان و ارزنة «۱» الروم رفتند و بازماندگان، خود را به قلعه انداخته، متحصن شدند و اردوی اعلی سه روز قارص را محاصره داشته، رقیمه «۲»، به عبد الله پاشا فرستاده، او را به میدان جنگ دعوت نمود و چون



جوابی نرسید، موکب والا متوجه ایروان گردیده «۳»، در یک فرسخی شهر ایروان نزول نمود و عبد الله پاشا والی مصر و سرعسکر رومی از انصراف موکب نایب السلطنه از ظاهر قارص، حمل بر ضعف سپاه یا سانحه حادثه در بلاد ایران نموده، جمعیت متفرقه خود را جمع داشته که موافق ثبت دفتر رومیه و تقریر محمد آقا- ذخیره‌چی «۴» که در جنگ اسیر گشت، معادل هفتاد هزار نفر سوار و پنجاه هزار پیاده ینگچری بود «۵»، عازم ایروان گردید و چون این خبر به نواب نایب السلطنه رسید، بنه را گذاشته، پانزده هزار نفر از سپاه کینه‌خواه [را] برداشته، به قصد استقبال سرعسکر نهضت نمود و چون نزدیک به مقصد رسید، تا نیمه شب به انتظام امور لشکر پرداخته، منتظر روز فیروزی بود، در نیمه دوم از آن شب در عالم واقعه «۶» دید که جانوری مهیب، شبیه به گاومیش «۷» در میان خیمه‌ای که در منازل تعجیلی او برپا می‌شد «۸» رو به او آورد و آن شیر صولت به آن جانور حمله کرده، گردن او را گرفته، به خاک هلاکش کشید، چون صبح شد سران سپاه را بخواست و خواب دوشینه را القاء داشت، پس فرمود: دشمن مغرور است و جمعیتش پرزور و در برابر ما نشسته و دو جانب دیگر ما به قلعه ایروان و زنگی‌چائی «۹» پیوسته، اگر فتوری در عزم و رزم ما شود، راه نجات از همه‌جا بسته، پس توکل به قوت ایزدی باید نمود تا از پرده غیب چه بر در کشند «۱۰» و عبد الله پاشا، توپخانه را دو قسمت کرده، نیمه‌ای را بر فراز تلی گذاشت و خود در پس تل بایستاد «۱۱» و نیمه دیگر را به جانب یسار فرستاد و سپاه ایرانی در حرکت آمده، نواب نایب السلطنه، با جمعی از بهادران، بر سر توپخانه که بر فراز تل بود، تاخته، توپخانه رومی را متصرف گردید «۱۲» و پای ثبات سرعسکر لغزیده، شکست بر اردوی رومی افتاد و سپاه ظفرپناه تا کنار آرپه‌چائی «۱۳»، اردوی شکسته را تعاقب نمودند و در آن روز چندین هزار نفر از لشکر رومی، عرضه تیغ هلاک و اسیر

(۱). در متن: (ارزن). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۱، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۳.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۱، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۳.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۱، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۱.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۲.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۳، جهانگشای نادری، ص ۲۵۲.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۲.

(۷). (شبیه به گاومیش و پلنگ). جهانگشای نادری، ص ۲۵۲.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۲: (در میان خیمه رشیدی که مخصوص آن حضرت بود و در منازل زده می‌شد).

(۹). در متن: (زنگی‌چائی) با توجه به جهانگشای نادری، ص ۲۵۳، تصحیح شد. زنگی‌چائی نام رودی است در ایروان.

(۱۰). در متن ناخوانا.

(۱۱). در متن: (به ایستاد).

(۱۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۳، جهانگشای نادری، ص ۲۵۳.

(۱۳). در متن: (آرپه‌جانی) اما آرپه‌چای یا آرپه‌چائی، نام رودی است در حد ترکیه و روسیه و نزدیک قارص که پس از ۸۰ میل جریان به رود ارس می‌ریزد. (دهخدا).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۳۴

خم فتراک شدند «۱» و عبد الله پاشای سرعسکر، اسیر رستم نام قراچلو گشته، او را زنده می‌آورد که جمعی او را شناختند و چنانکه عادت او باش سپاه است به رستم در آویختند و پاشای بیچاره به هجوم کشاکش او باش از اسب افتاد و سرش شکسته نیم‌جان گردید [و] رستم قراچلو اسیر خود را بکشت و سر او را به حضور رسانیده «۲»، پس به فرمان نادری، سر سرعسکر را بر نیزه کرده، در جائی

که همه لشکریان رومی توانند دید برپا کردند «۳»، چون چشم رومیان بر سر سرعسکر افتاد، پراکنده شدند و روی زمین از خون کشتگان آنها رنگین گردید، پس سر و تن عبد الله - پاشای سرعسکر را به احترام تمام روانه قارص فرمود و مصطفی پاشا والی دیاربکر که داماد حضرت سلطان محمود قیصر روم بود، به دست جلیل بیگ میش مست «۴» کشته گشت و تمامی توپخانه و خزانه و آلات جنگ رومیه، نصیب سپاه ظفرپناه گردید، پس تمامت گرفتاران رومی را مرخص فرموده، خرجی راه داده، بدرقه همراه نموده، روانه اوطان خود نمود و جماعتی را برای محاصره قلعه ایروان معین داشت و بعد از این فتح «۵»، علی پاشا والی گنجه و اسحق پاشا والی تفلیس طلب امان خواسته، امان یافته، گنجه و تفلیس را سپردند و حسین پاشا والی ایروان چهل روزه، مهلت خواست و چون این تعهد محمول بر غدر بود، پذیرفته نگشته، تسخیر قلعه ایروان را در عهده مأمورین گذاشت، پس موکب والا به جانب قارص شتافت و والی قارص به قلعه‌داری پرداخت و از کنار آریه‌چائی تا ارزنة الروم، تمامی [ابنیه] و مزارع «۶» عرصه غارت گردید، پس از وصول این اخبار به حضرت قیصر روم، احمد پاشا والی بغداد را سرعسکر فرموده، او را در جنگ و صلح مأذون داشت «۷» و احمد پاشا از ارزنة الروم «۸» عریضه به دربار نایب السلطنه فرستاده، متعهد انجام مصالحه گردید و پاشایان و اعیان قارص و ارزنة الروم عریضه ضراعت آمیز فرستاده، اظهار بندگی کرده، طلب امان نمودند «۹» و مسؤول آنها به اجابت مقرون گردید و نقیب الاشراف و قاضی ارزنة الروم با چندین نفر از اعیان به قارص آمده به اتفاق علما و بزرگان، شرفیاب حضور نایب - السلطنه شدند «۱۰» و فرمان امان برای اهل ایروان گرفته، روانه گشتند «۱۱» و بعد از ورود آنها حسین پاشا والی ایروان قلعه و شهر و توپخانه را به امنای این دولت سپرد و بعد از انتظام این

- (۱). (کار به جائی رسید که یک نفر تفنگچی چریک ده نفر ینگچری پیلتن را پیش انداخته، می آورد). جهانگشای نادری، ص ۲۵۴، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۳.
- (۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۴.
- (۳). در متن: (کنند).
- (۴). در جهانگشای نادری، ص ۲۵۴: (جلیل بیگ میش مست خراسانی). و در روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۴: جلیل بیگ - عرب میش مست).
- (۵). این فتح روز یکشنبه ۲۶ محرم اتفاق افتاد. جهانگشای نادری، ص ۲۵۴.
- (۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۷.
- (۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۷.
- (۸). در متن: (ارزن الروم).
- (۹). (مشروط بر اینکه خدیو بی همال فسخ عزیمت از آن دیار کرده پیرامون ایذاء و اضرار ایشان نگردد). جهانگشای - نادری، ص ۲۵۷.
- (۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۸.
- (۱۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۳۵

امور، در جمادی اول این سال [۱۱۴۸]: موکب والا از قارص به جانب تفلیس «۱»، نهضت نمود و بعد از ورود جماعتی که امان خواستند مورد عنایت گشتند و هر کس سرکشی نمود، موجب سیاست گردید. پس نواحی کاخت و کارتیل «۲» را به علی میرزا، والی زاده گرجستان که به شرف اسلام مشرف بود [ارزانی] داشت و بیست روز در تفلیس توقف فرمود پس به عزم تنبیه سرخای

خان (۳) و سایر رؤسا و طوایف لگزیه از جانب شماخی و دربند به جانب قصبات قموق و قریش (۴) نهضت فرمود و بعد از جنگهای پی در پی و تنبیه کامل طوایف لگزیه، سرخای خان (۵) دختر خود را به رسم کنیزی دولت سرای نایب السلطنه با چندین نفر از کدخدایان روانه حضور ساخت پس به همه جهات، انتظام تمام در امور داغستان و شیروان و گرجستان به انجام رسید و چون اعیان ممالک روم، حال را بر این منوال دیدند، طالب مصالحه گشته، بر شروطی که میانه نواب نایب السلطنه و احمد پاشا والی بغداد مقرر شده بود، راضی شدند و قارص و ایروان و جمیع ممالکی که در زمان سلاطین صفویه در این نواحی، متعلق به دولت ایران بود واگذار کردند (۶) و نواب نایب السلطنه دید وقت آن که پرده از روی کار بردارد و مقصود اصلی خود را بروز دهد، رسید، پس فرامین مطاعه به جمیع ممالک محروسه، شرف صدور یافت (۷) که حکام و امرا و علما و سادات و قضات و اعیان هر ولایت در پانزدهم جدی (۸) در صحرای مغان حاضر شوند و نیز حکم محکم صادر گردید که در مکانی که رود ارس و رود کر به هم پیوندد دوازده هزار رواق و منظر و سرای نزهت پرور، از چوب و نی برای مردم آینده از بلاد و حمامات و مساجد و رباطات و میدان و بازار ساخته و عمارات عالیه مشتمل بر حرمسرا و بیوتات که شایسته و لایق باشد برای نزول نواب ما، با چوب و ستون برافرازند (۹)، پس عطف عنان فرموده، در شب نهم ماه مبارک رمضان (۱۰) وارد صحرای مغان گردید و مأمورین بلاد آغاز آمدن نموده، هر روزه فوجها وارد گشته، به شرف آستانه بوسی می رسیدند و در موعد مقرر جمعیت تمام که شماره آنها به صد هزار می رسید، مجتمع شدند و از جمله سیصد نفر از اعیان فارس جزء سپاه فارس بودند و رئیس فارسین میرزا تقی شیرازی نایب فارس و میرزا محمد حسین حسینی شریفی، متولی آستانه

(۱). (روانه دیار روم گردید). جهانگشای نادری، ص ۲۵۸.

(۲). کاخ ناحیتی در شرق گرجستان که مشهور به قلب گرجستان است که بداشتن شراب و مردم با حمیت مشهور است. (جهانگشای نادری، ص ۶۹۷، ح ۵)، و کارتیل شهری است در گرجستان بین رودخانه کر و الازان. (جهانگشای نادری، ص ۶۹۸). جهانگشای نادری، ص ۲۵۹.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۵۴.

(۴). قموق (به ضم اول) یکی از طوائف ساکن در شمال غربی دربند، قریش نیز نام ناحیه و قبیله‌ای است در داغستان. جهانگشای نادری، ص ۷۰۲.

(۵). بنا بر جهانگشای نادری، ص ۲۶۵: این احمد خان اوسمی حیلهور است که دختر خود را به رسم کنیزان به درگاه می فرستد نه سرخای.

(۶). در متن: (گردند).

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۷.

(۸). در جهانگشای نادری، ص ۲۶۷: پانزدهم جمادی الاخری. اما در روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۴: به این دعوت اشاره نمی کند و می نویسد که اهل اردو را حاضر کرد.

(۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۷.

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۳۶

حضرت شاه چراغ و میرزا اسمعیل کلانتر فارس بود (۱).

پس نواب نایب السلطنه فرمود (۲) که مقصود ما از احضار شما، آن است که بگویم لله الحمد، شاه طهماسب معزول و شاه عباس

سیم منصوب، هر دو پادشاه و پدر بر پدر پادشاه و شاهزاده‌اند و هر دو در مهد و سریر متمکن‌اند، آنها را یا دیگری که برازنده افسر سروری دانید به ریاست و سلطنت بردارید (۳) و ما آنچه حق کوشش بود در این چند سال به‌جا آوردیم و بلاد و اسرای ایران را از دست روم و روس و افغان گرفتیم؛

حالیا مصلحت وقت چنان می‌بینم که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم (۴) حاجی معصوم شیرازی (۵) که از بنی اعمام یا برادر میرزا تقی شیرازی نایب فارس بود مبادرت در جواب کرده به عرض رسانید که:

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود (۶) و شخصی دیگر این شعر را معروض داشت که: عروس ملک کسی تنگ در بغل گیرد که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند (۷) امروز، ریاست و سلطنت، حق حضرت نایب السلطنه است که جان و مال و دین و عیال ما را از دست دشمن نجات داد، اگر آن حضرت، دیده را از ما خاکساران برگیرد، ما دیده را از خاک در گاهش برنگیریم (۸):

از آستان شاه مغان سر چرا کشیم دولت در آن سرا و گشایش در آن در است (۹) نواب نایب السلطنه فرمود ما را هوس تاج و هوای شاهی نیست، این سخنان را موقوف دارید که منافی رضای ماست و تا یک ماه این گفتگو در میان بود (۱۰)، پس نواب نادر نایب-السلطنه، سر رضا را جنبانیده، چنین گفت که از زمان رحلت حضرت رسالت‌پناهی، چهار خلیفه پس از یکدیگر متکفل خلافت شدند و هند و روم و ایران و ترکستان به خلافت آنها قائل

(۱). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۱.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۸، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۴.

(۳). در واقع هدف نادر از اجتماع مغان رسیدن خود وی به سلطنت بود اما از آنجا که از محبوبیت خاندان صفوی و نفوذ مذهبی این خاندان می‌اندیشید این اجتماع را برگزار کرد و چنانکه خواهیم دید بعد از این مراسم نیز طغیانهای در ایران بر ضد او به وقوع پیوست.

(۴). مطلع غزلی است از حافظ.

(۵). میرزا محمد کلانتر از کشته شدن او در ص ۴۱ روزنامه خود خبر می‌دهد و او را معصوم علی خان افشار می‌نامد. اما در جهانگشای نادری، ص ۲۶۸: این بیت از قول او منقول نیست.

(۶). مطلع غزلی است از حافظ، در تاریخ سیاسی و نظامی نادر شاه قرائت این بیت به تقی خان نایب الایاله فارس نسبت داده شده. (ص ۴۵۳).

(۷). شعر از ظهیر فاریابی است و صورت صحیح آن چنین است:

عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر دم شمشیر آبدار دهد دیوان ظهیر فاریابی، ص ۶۵، به اهتمام شیخ احمد شیرازی.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۸.

(۹). بیت از حافظ است در غزلی به مطلع:

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است شمشاد خانه پرور من از که کمتر است

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۳۷

گشتند و شاه اسمعیل بر صلاح دولت خود این مذهب را گذاشت و طریقه شیعه اثنی عشری را مسلوک داشت و بعلاوه سب اصحاب را که فعلی بیهوده و مایه مفاسد است، در زبان او جاری شد و خاک ایران را به فتنه و فساد مذهبی آمیخت و مادام که این

فعل مذموم در میان است فتنه و مفسده برقرار است اگر تمامی اهالی ایران به سلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند، باید این ملت را که مخالف مذهب اسلاف است، گذاشته، طریقه اهل سنت را معمول دارند «۱» و چون حضرت امام جعفر صادق (ع) ذریه رسول خدا و ممدوح ائمه هدی است و سالها اهل ایران در فروع دین به مذهب آن حضرت آشنا گشته‌اند، باید حضرت صادق (ع) را سر مذهب خود دانسته، مقلد اجتهاد آن حضرت باشند «۲»، پس تمامت صد هزار نفر که در صحرای- مغان حاضر بودند، این حکم را مرضی داشته، اذعان نمودند «۳»، پس وثیقه‌نامه برای استقرار این مطلب نگاشته، به مهر پاک اعتقادی علما و اعیان مختوم ساخته به خزانه عامره سپردند «۴»، پس نواب نایب السلطنه فرمودند: چون پادشاه کیوان‌جاه، قیصر روم خادم حرمین شریفین است این عهد که از جانب شما به عمل آمد، موجب رضای او خواهد بود و ما هم در شرط مصالحه با آن پادشاه پنج مطلب را مقرر می‌داریم:

اول آنکه چون اهالی ایران از طریقه نامرضیه سلاطین صفویه گذشتند و طریقه اهل سنت را به تقلید حضرت امام جعفر صادق (ع) قبول کردند، باید قضاء و علمای روم تصدیق بر صحت آن کرده، آنرا خامس مذاهب اربعه شمارند.

دویم: چون ارکان اربعه کعبه معظمه، متعلق به ائمه اربعه چهار مذهب اهل سنت است، باید امام مذهب جعفری در یک رکن با آنها شریک بوده، به آئین جعفری نماز گزارند «۵».

سیم: آنکه هر ساله از جانب دولت ایران امیر حاج معین گشته حجاج ایران را مانند امیر حاج مصر و شام با عزت تمام به مقصد رساند «۶».

چهارم: آنکه گرفتاران هر دو دولت، مطلق العنان و آزاد بوده، خرید و فروش آنها را روا ندارند.

پنجم: آنکه و کیلی از جانب هر دو دولت در پایتخت یکدیگر بوده، امور دو مملکت را بر وفق مصلحت بگذرانند «۷». پس تمامت صد هزار نفر از اعیان ایران که در صحرای مغان حاضر بودند شکر گزاری نموده، به دعای دولت بی‌زوال پرداختند.

و در روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه شوال همین سال [۱۱۴۸] «۸»: دوازده روز به نوروز

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۹.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۹.

(۳). در مجمع التواریخ، ص ۸۳ آمده است که: (حاضرین از ترس جان و آبرو همه گفتند که درست است مگر چند کس که یکی از آنها میر محمد حسین ملباشی بود، قبول نمود، بعضی در همانجا مقتول گردیدند و از آنها برخی فراری و دربدر شدند. لکهارت می‌نویسد: میرزا محمد حسین ملباشی را روز بعد در حضور نادر اعدام کردند. نادر شاه، ص ۱۲۹.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۶۹.

(۵). در متن: (گذارند).

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۰.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۰.

(۸). در جهانگشای نادری، ص ۲۷۱: سال ۱۱۴۷. اما در روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۵: سال ۱۱۴۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۳۸

سنه لوی ئیل مانده بود برای جلوس حضرت نایب السلطنه، منجمان به احکام نجومی معین داشتند، پس اورنگ شاهی و تخت پادشاهی را به نحوی لایق پرداخت و تاجی مکمل از جواهر نفیسه، ساخته، بر سر گذاشته، بر فراز تخت فیروزبخت جهانبانی، نشست و به زبان حال فرمود: (بیت):

نوبت به من افتاد بگوئید که دوران آرایشی از نو بکند مسند جم را «۱» پس سران سپاه و اعیان بارگاه، تهنیت گفته، غریو نقاره‌خانه و کوس شادمانه برخاست «۲» و از این روز، او را «نادر شاه» گفتند و میرزا قوام الدین محمد قزوینی، «الخير فیما وقع» را تاریخ جلوس یافت «۳» و نکته‌سنجان: «لا خیر فیما وقع» «۴» گفتند پس خطبه و سکه را به نام نادر شاه مقرر داشتند و تاریخ قوامی را بر یکطرف سکه و بر جانب دیگرش «السلطان نادر» نقش نمودند و در بعضی تواریخ نوشته‌اند بر یک جانب سکه این شعر بود: (شعر): سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان نادر ایران زمین و خسرو گیتی‌ستان و بر جانب دیگرش همان: «الخير فیما وقع» را نقش کردند و شاید این دو سکه را بر صفحه طلا و نقره بزرگ و کوچک زده باشند و مهر نادر شاه را نگینی مربع و تاجدار ساخته بر تاج آن: «بسم الله» و بر صفحه آن این شعر را نقش کردند:

نگین دولت و دین رفته بود چون از جای به نام نادر ایران قرار داد خدای و زمان سلطنت سلاطین صفویه به رسم و اسم به آخر رسید و ابتدای سلطنت آنها از سال ۹۰۶ تا این سال ۱۱۴۸ چون بشمریم ۲۴۲ سال خواهد بود و شماره آن پادشاهان یازده نفر است:

۱- شاه اسمعیل اول ۲- شاه طهماسب اول ۳- شاه اسمعیل دوم ۴- شاه سلطان محمد ۵- شاه عباس اول ۶- شاه صفی ۷- شاه عباس دویم ۸- شاه سلیمان ۹- شاه سلطان حسین ۱۰- شاه طهماسب دوم ۱۱- شاه عباس سیم

و مرحوم امیر الشعراء رضا قلی خان، هدایت تخلص، شماره آنها را دوازده نفر به رشته نظم کشیده و سلطان حمزه پسر شاه سلطان محمد را بر آنها افزوده، فرموده است: (رباعی)

از آل صفی دوازده میر عظام حمزه است و حسین و دو اسمعیل به نام

و آن هشت محمد و سلیمان و صفی‌آنگاه سه عباس و دو طهماسب به نام پس ممالک ایران را بر امرای کاردان قسمت فرمود و میرزا تقی شیرازی که تا این زمان نایب مملکت فارس بود به ایالت و فرمانفرمائی فارس و لقب خانی سرافراز گشته، او را محمد تقی خان بیگلریگی مملکت فارس نگاشتند «۵» و آقا خان بیگدلی پدر حاجی لطفعلی بیگ، صاحب تذکره آتشکده را حاکم لار و بندر عباس فرمود و میرزا ابو القاسم صدر کاشانی و

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۲.

(۲). در متن: (برخواست).

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۲. فارسنامه ناصری ج ۱ ۵۳۸ وقایع فارس در روزگار افشاریه ..... ص: ۵۱۰

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۲- یکی از شاعران هواخواه خاندان صفوی این بیت را ساخت:

بریدم از مال و از جان تمام به تاریخ الخیر فیما وقع و نادر پس از شنیدن این داستان چند تن از شاعران را کشت. لکهارت، نادر شاه، ص ۱۴۵.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۳، روضه الصفاء، ج ۸، ص ۵۴۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۳۹

ملا علی اکبر ملباشی «۱» با نامه همایون و یک زنجیر فیل و هدایای نفیسه، روانه دربار قیصر نموده، خبر جلوس همایون را با صورت واقعه به اعلیحضرت پادشاه ممالک روم اعلام فرمود و انجام امر مصالحه را موکول به شرایط پنجگانه مذکور فرمودند و ایلچی برای تبلیغ وقایع به چاپاری نزد پادشاه مملکت روس فرستاد و حکام و قضات و اشراف و اعیان ممالک ایران را به خلعتهای مناسب رتبه و شأن به هر یک عنایت فرمود و چند روز که از کارهای جهانداری فارغ گشت؛

و نوروز سنه لوی‌ئیل در هفتم ماه ذی القعدة [۱۱۴۸]: اتفاق افتاد و اعلیحضرت- شاهنشاهی جشن نوروزی را در صحرای مغان گرفته، ایام هفته را به عیش و عشرت گذرانید.

صاحب تاریخ جهانگشا نگاشته است «۲»: هر روزه بزم سپهر بسطت را به تجرع اقداح راح- ارواح ریحانی پرداخت: (شعر)

در سرای مغان رفته است و آب زده‌نشسته پیر و صلائی به شیخ و شاب زده «۳»

شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده‌عذار مغیچگان راه آفتاب زده در دویم ماه ذی الحجه همین سال [۱۱۴۸]: «۴» آیات ظفر آیات را به عزم تسخیر قندهار از جلگاء مغان حرکت داده، وارد قزوین گردید و چون وقتی که در صحرای مغان [بود]، محمد تقی خان بیگلربیگی مملکت فارس، استدعای مرخصی می‌نمود، پادشاه جم‌جاه نادر شاه در باب استخلاص جزیره «۵» بحرین که مدتی در تصرف شیخ جبار هوله‌ای آمده بود، تأکیدات بلیغه فرمود «۶» و نواب محمد تقی خان بعد از ورود به فارس، فوجی از سپاه دشتی و دشتستان را برای تسخیر بحرین معین داشته، روانه قلعه ریشهر «۷» که فرسخی جنوبی بندر بوشهر است داشت و معلوم گردید که شیخ جبار هوله به عزم حج از بحرین رفته و نایبی برای خود گذاشته است و بعد از این اطلاع، سپاه مأموره بر کشتیها نشست، وارد بحرین شده، بعد از کوشش زیاد، سپاه فارس، فیروزی یافته، قلعه‌جات بحرین در تصرف آنها درآمد و نواب محمد تقی خان بیگلربیگی کلید قلعه‌جات بحرین را به درگاه معلی فرستاده «۸»، به خلعتهای فاخره سرافراز شده، ولایت بحرین ضمیمه ولایات فارس گردید و چون علی مراد خان بختیاری «۹» با پنجهزار نفر شریر بی‌باک، خودسر گشته، به آزار و غارت همسایگان پرداخته، اسباب بی‌نظمی نواحی شده بود، کوبه همایون برای دفع و رفع او از قزوین حرکت فرمود و چون به منزل چاپلق نزول اجلال نمود «۱۰»، علی مراد بختیاری از بخت خود، نامراد گشته در کوهستان، میانه اصفهان و شوشتر که همه

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۴، روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۵۴۵.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۵.

(۳). ابیات از حافظ است.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۶.

(۵). در متن: (برده).

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۷.

(۷). (محمد تقی خان فوجی از قشون فارس را به قلعه نادریه فرستاده). جهانگشای نادری، ص ۲۷۷.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۷۷.

(۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۸۰، روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۵۴۶.

(۱۰). در متن: (نبود).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۴۰

دره‌های «۱» عمیق و قله‌های بلند است و در نظرها جلوه داشت که کسی بر آن «۲» غالب نگردد، متحصن گردید.

پس همت والا- برای تنبیه او در ماه ربیع دویم سال ۱۱۴۹: عازم کوهستان بختیاری شده «۳»، در حوالی کوهی که بختیاریان «۴» سنگر بسته، پای قرار را استوار کرده بودند، وارد گشت و فوجی از اکراد و افاغنه را به دفع آنها مأمور داشت «۵» و آن طایفه به استحکام مکان مغرور شده، به مدافعه کوشیدند و بعد از کشش و کوشش، مغلوب شده، ششصد نفر اسیر و کشته گشتند و بازماندگان، پل رودخانه «۶» را شکسته، فرار نمودند، پس به اشاره والا، به ساختن پل پرداخته، سپاه ظفرپناه را عبور داده و بعد از چند روز، علی مراد خان بختیاری با عیال گرفتار گشته «۷»، به حضور همایونی رسیده، دست و پایش را بریده، چشمهای او را کنده «۸» وفات یافت، پس چهار هزار نفر از طایفه بختیاری انتخاب فرموده، ملازم رکاب قرار داد و سه هزار خانوار را مأمور به توطن خراسان داشته، روانه نمود.

پس موکب ظفر کوکب، در ماه جمادی دوم «۹» همین سال [۱۱۴۹]: وارد اصفهان گردید و چند نفر از ارباب فلاح و زراعت و جماعتی از مستوفیان را از اصفهان مأمور فرمود که تمامت املاک فارس را ممیزی نموده، مداخل و مخارج و حقوق بازاریان را سنجیده، تفاوتی در میان خالصه دیوانی تصرفی دیوان اعلی و سادات و علما و اعیان و اربابی موقوفه بر مساجد و مدارس ارباب‌داران، نگذاشته «۱۰» برآستی و درستی بی‌خیانت و اجحاف و جور و اعتساف به اطلاع نواب محمد تقی خان بیگلربیگی مملکت فارس در دفترها ثبت نموده، بعد از تطابق و توافق صورت آنها را به نظر همایونی رسانند تا مال و منال دیوانی آنها را بر وجه معدلت قرار دهند پس بنای ممیزی بر این وجه را در تمامی ممالک محروسه ایران مقرر فرمود.

و موکب والا- در ماه رجب با هشتاد هزار مرد بهادر به عزم تسخیر قندهار از اصفهان نهضت فرمود [و] از راه ابرقوه و کرمان و سیستان آمده «۱۱»، جماعتی را مأمور داشته، اطراف بلوچستان را نظم داده، عود نمودند.

پس موکب والا، از سیستان حرکت کرده روز بیست و یکم ماه شوال همین سال [۱۱۴۹]: از

(۱). در متن: (درهای).

(۲). در متن: (از).

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۸۱.

(۴). در متن: (بختیاران). نام این محل در تاریخ جهانگشای نادری، ص ۲۸۱ و ۷۱۳: (لیروک) دهی از دهستان زلّی الیگودرز بروجرد است.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۸۲.

(۶). مقصود پل رودخانه لیروک است. (جهانگشای نادری، ص ۲۸۲).

(۷). علی مراد خان در بیغوله کوه کورکش پنهان شده بود و دوستان او که اسیر شده بودند مکان وی را به لشکریان نادری نمودند. (جهانگشای نادری، ص ۲۸۳).

(۸). بعد از دو روز وفات یافت. (جهانگشای نادری، ص ۲۸۳).

(۹). در نهم جمادی الاخر. (جهانگشای نادری، ص ۲۸۳).

(۱۰). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۳ بعد.

(۱۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۸۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۴۱

رودخانه هیرمند عبور نمود «۱» و چون موسم زمستان بود و صحرا خالی از علف و تمامی غلات را میر حسین برادر شاه محمود غلیژائی افغان، پیش از وقت به قلعه جات کشیده و زیادتی را آتش زده بودند، دواب اهل اردو را روانه اطراف برای آوردن سیورسات فرمود، دوازده روز اطراق نمود پس حرکت فرمود و میر حسین به عزم شبیخون تا حوالی اردو آمده، با طلایه‌داران جنگی کرده، عود به قندهار نمود و اردوی اعلی وارد گشته، در جانب شرقی قلعه قندهار، بارگاه جلال- شاه بلنداقبال را افراشتند.

و عید نوروز سال ثیلان‌ئیل [۱۱۴۹] در نوزدهم ماه ذی القعدة اتفاق افتاد و فتح علی خان- افشار با جمعی مأمور گشته، به جانب قصبه قلات «۲» رفتند و روز دیگر اسیری از ایرانی که در قندهار گرفتار بود فرار کرد و به عرض همایون رسانید که در شب گذشته سیدال غلیژائی با چهار هزار نفر سوار در تعاقب فتح علی خان رفته است و حضرت نادر شاه بلا تأمل سوار شده، با جمعی از بهادران ایلغار فرموده، به سیدال و سواران افغان رسیده، بسیاری از آنها را کشتند و سیدال فرار نمود و پادشاه جم‌جاه مظفر و منصور عود نمود.



و حضرت نادر شاه بعد از ملاحظه معلوم داشت که استحکام قلعه و شهر قندهار به نوعی است که فتح آن بزودی ممکن نشود، پس حکم فرمود که در اطراف قندهار چندین برج ساخته، راه آمد و شد اهالی شهر را در اطراف و اهالی اطراف را در شهر مسدود نمودند، پس بنای شهری تازه در برابر قندهار گذاشته، در هشتم ماه ذی الحجه همین سال به ساختن عمارات و بازار و مساجد و آنچه لازمه شهرستان است پرداخته، به اندک زمانی به انجام رسیده، او را «نادرآباد» (۳) نام نهاد و بعد از فتح قندهار سکنه او را به نادرآباد آورده، منزل نمودند و بعد از وفات نادر شاه، نادرآباد به قندهار شهرت یافت و اشرف سلطان غلیزائی که با میر حسین والی قندهار دشمنی دیرینه داشت، فرصت یافته، از قندهار درآمده قرین عنایت گردید (۴).

در همین ایام [۱۱۴۹]: خبر رسید که رضا قلی میرزا، ولد ارجمند حضرت کوشورستانی که با سپاه خراسان، نواحی بلخ را متصرف گشته، تا حوالی بدخشان را مسخر داشته است و بعد از اطلاع بر این وقایع دوازده هزار تومان وجه نقد و سیصد دست خلعت و چندین سر اسب و زین - مرصع برای نواب رضا قلی میرزا و امرای سپاه خراسان انفاذ فرمود (۵) و نواب رضا قلی میرزا بعد از انتظام نواحی بلخ به عزم تسخیر ماوراء النهر نهضت نمود و حضرت ابو الفیض خان (۶) پادشاه ترکستان به استقبال آمده، شکست یافت و فرار نمود و چون این خبر به قندهار رسید فرمان همایون (۷) شرف صدور یافت مشعر بر اینکه چون سلطنت مآب حضرت ابو الفیض خان، سلیل سلسله

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۸۶.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۸۸، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۶.

(۳). (در مکانی موسوم به سرخه شیر که بالفعل به نادرآباد اشتهار دارد ...). جهانگشای نادری، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۹۴.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۹۵.

(۷). در متن: (همیون).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۴۲

چنگیز خان و دوحه دودمان ترکمان است (۱)، مقرر داشتیم که شاهزاده به کار بخارا و ترکستان پردازد، از آنجا که در عالم ایلی تمکن او بر اورنگ سلطنت موروثی منظور نظر اقدس می‌باشد، چند نفر از بزرگان آن دیار را برای بنای کار و استقرار امور آن مملکت روانه دربار سپهر اقتدار نماید و همچنین حکم همایون به نواب رضا قلی میرزا مرقوم گردید که منشور عاطفت را برای شاه والاجاه ابو الفیض خان ارسال داشته، خود عود به بلخ نماید و چون زمان محاصره قلعه قندهار به درازا کشید و باعث انزجار خاطر مبارک گردید، رأی عالم آرا به یورش قرار گرفت.

و در شب بیست و دویم ماه ذی القعدة سال ۱۱۵۰: جماعتی از بختیاری و افاغنه ابدالی و اکراد خراسان را مأمور به یورش فرمود و حسب الامر حمله برده، نزدیک به دویمت نفر کشته گشته، بازماندگان عود به نادرآباد نمودند (۲).

و عید نوروز سال [۱۱۵۰] یونتئیل در سلخ ماه ذی القعدة اتفاق افتاد (۳) و در روز دویم ماه ذی الحجه همین سال، چهار هزار نفر بختیاری داوطلب گشته، یورش برده، قلعه قندهار را مسخر نمودند و میر حسین والی و عیال او پناه به «نارین قلعه» که بر فراز کوه است برده، افغانان شهری یا کشته شمشیر یا اسیر تقدیر شدند و توپچیان به خرابی «نارین قلعه» مأمور گردیده، بنای انداختن توپ و خمپاره را گذاشتند و میر حسین ناچار شده، زینب نام (۴) خواهر خود را به استیمان به آستان ظفرنشان فرستاده، به معرض قبول رسید و فرمان امان صادر گردید و میر حسین و اولاد شاه محمود و رؤسای غلیزائی افغان شرفیاب حضور گشته با عیال به سکنای

مازندران مأمور شدند، پس قلعه قدیم قندهار را خراب کرده، بر آبادی شهر «نادرآباد» افزودند «۵».

و در نوزدهم محرم سال ۱۱۵۱: که پنجاه روز از نوروز گذشته بود، سفرای مأموره به دولت عالیه روم، مراجعت کرده، به مصاحبت مصطفی پاشای سفیر و عبد الله افندی صدر مملکت اناتولی و خلیل افندی قاضی از جانب اعلیحضرت قیصر از راه اصفهان و کرمان و سیستان وارد قندهار شده، شرف‌اندوز در گاه نادری گردیدند «۶» و در باب مطالب پنجگانه که سابقاً در وقایع سال ۱۱۴۸ نگاشته شد، در جواب مطلب تخمیس مذاهب مسلمانی، عبارتی مهمل و مبهم نگاشته و مطلب اشتراک رکن را منشاء مفاسدی چند دانسته بودند و مطلب رفتن امیر حاج- ایران را از طریق نجف اشرف مخصوصاً قبول نمودند، پس رسولان رومی را مورد عنایت فرموده، برای مذاکره مطلب اشتراک رکن و تخمیس مذهب که شرط عمده مصالحه بود علی مردان خان- بیگلریگی را به مصاحبت رومیان روانه دربار شوکت مدار قیصر روم فرمود «۷» پس برای تنبیه بازماندگان افغانه که در کوهستان غزنین و کابل به خودسری باقی بودند آیات ظفر آیات از قندهار برافراشت و چون نزدیک به شهر غزنین دار السلطنه سلطان محمود غزنوی رسید، علما و

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۹۶، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۶.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۹۷.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۹۹.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۰۱.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۰۳.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۰۵.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۰۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۴۳

اشراف و اعیان مملکت به استقبال موکب والا شتافته «۱»، در اطاعت و انقیاد درآمده، مورد عنایت خسروانه شدند و افغانه کوهستان را که در مقام تمرد بودند، گوشمالی لایق فرمود [و] پس از انتظام نواحی غزنین به صوب کابل نهضت نمود و در دو فرسخی اعیان و اشراف کابلی شرفیاب حضور مبارک گشتند [و] اظهار چاکری نمودند [و] رخصت انصراف یافتند.

پس از مرخصی آنها، جماعتی از افغانه و سپاهیان کابل از جاده اطاعت نکول کرده، به قلعه‌داری پرداختند و روز سیم ربیع اول همین سال که پیشخانه والا، به حوالی قلعه کابل رسید، جمعی از قلعه‌گیان ستیزه کرده، آغاز جنگ نمودند و همراهان پیشخانه، اعتنائی به آنها نکرده، مشغول افراشتن بارگاه جلال شدند و روز دیگر اعلیحضرت نادر شاه به عزم سیر سواد شهر و ارگ به جانب کوه سیاه‌سنگ «۲»، آهنگ فرمود و قلعه‌گیان کابلی به ازدحام تمام از قلعه درآمده، مبادرت به جنگ و انداختن توپ و تفنگ نمودند و این جسارت موجب غضب نادری شده، حاضرین رکاب را برای تنبیه آنها، اشارت فرمود، پس جماعت مأموره، به جانب متمرین تاخته، چندین نفر را کشته «۳»، شکست‌یافتگان را داخل قلعه «۴» نمودند، پس به فرمان پادشاه جم‌جاه، سپاه ظفرپناه، اطراف شهر را محاصره نموده، چند روز به انداختن توپهای قلعه کوب، بنیان صبر اهل قلعه را درهم پیچیدند.

و در روز دوازدهم ربیع اول [سال ۱۱۵۱]: باز علما و اشراف به دربار شاهی آمده، اظهار عجز و مسکنت نموده، طلب امان برای قلعه‌گیان نمود [ند و] به اجابت مقرون گردیده، قلعه را سپرده، پیشکشهای لایق را از نظر همایونی گذرانیدند «۵»، پس چهل روز در کابل توقف فرمود و چون در سال ۱۱۴۵ محمد علی خان قوللر آقاسی فرمانفرمای مملکت فارس، برای استحکام به مبانی دوستی میانه دولت علیه ایران و دولت عالیه هندوستان روانه شاه جهان‌آباد شده بود و بعد از او علی مردان خان شاملو را روانه هندوستان

کردند «۶» و از جانب حضرت جهانبانی نادر شاه پیغام برای حضرت محمد شاه خاقان هندوستان برده که چون تنبیه جماعت افغان مطمح نظر است به ناظم صوبه کابل و آن نواحی مقرر گردد که سد راه فرار اشرار را نمایند «۷» و تا زمان فتح غزنین از جانب حضرت محمد شاه «۸» جوابی نرسید و صوبه‌دار کابل، افغانان فراری را جا داده، اعانت می‌نمود و محمد شاه، ایلچیان نادر شاه را به احترام تمام نگاه داشته، هر روزه برای جواب مکتوب نادر شاه، عذری می‌خواست و بیشتر اسباب تعویق جواب، تحیر و تردد، در عنوان بود که نادر شاه را به چه اندازه باید احترام داشت و به چه لقب او را نگاشت، پس اعلیحضرت نادر شاه، بعد از

(۱). در متن: (شتافته‌اند).

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۰۹. سیاه‌سنگ نام تپه‌ای سنگی و دهی کوچک در افغانستان که در چهار کیلومتری شمال شرقی کابل است.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۱۰.

(۴). در همین قلعه برج عقابین قرار داشت. (جهانگشای نادری، ص ۳۱۰ و ۷۳۲).

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۱۰.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۱۰.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

(۸). لکهارت می‌نویسد: روشن‌اختر پسر ارشد بهادر شاه با عنوان محمد شاه در این هنگام بر هندوستان حکم می‌راند که پادشاهی ناتوان بود. (نادر شاه، ص ۱۶۷ و ۱۶۸).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۴۴

فتح کابل یک نفر از یساولان دربار را مأمور داشت و نامه به پادشاه هندوستان نگاشت که مدتی - مدید می‌گذرد که علی مردان خان شاملو و محمد علی خان قوللر آقاسی را روانه دربار آن پادشاه نمودیم و سد باب [و] راه فراریان افغان [را] به آن حضرت اشعار داشتیم و برای تأکید در مطلب، ایلچی دیگر روانه ساختیم، یک سال متجاوز، او را نگاه داشته، به جواب نامه نپرداختند و معلوم است که اهمال و تغافل در این امور، ناشی از مخالفت و بیگانگی است و بعد از فتح قندهار گمان چنان بود که این دو دولت هواخواه یکدیگرند و تنبیه افغانان مرضی خاطر جانبین است، پس برای تنبیه آنها به جانب غزنین آمدیم و مردمش، مردمی کرده، آداب و رسوم را به عمل آورده، مورد عنایت ما شدند، اما اهالی کابل که در عالم اتحاد دولتین باید به لوازم خدمتگزاری «۱» پردازند، در سعادت را بر خود بسته، با افغانان اتفاق کرده، اظهار نفاق نمودند و چون این حرکت برخلاف ادب صادر شده بود، از راه یگانگی، در مقام تأدیب آنها رانندیم و چون روی امید به دربار ما آوردند، محض خاطر آن پادشاه، اهل کابل را مورد احسان ساخته، مقرر داشتیم که احدی، متعرض مال و عیال آنها نگردد «۲» و ما را تاکنون جز تنبیه افغانه منظوری نبود.

پس نامه را به یساول داده به مصاحبت چند نفر از اعیان کابل روانه شاه جهان‌آباد نمود که حقیقت حال را مفهوم پادشاه هندوستان دارند و بعد از ورود این جماعت به جلال‌آباد ولد میر عباس افغان «۳» که حاکم جلال‌آباد بود، اعیان کابل را منع از رفتن نمود [و] یساول اعلیحضرت نادر شاه را بکشت پس نادر شاه که طالب چنین بهانه‌ای بود، فرصت را غنیمت دانسته، برای تسخیر هندوستان، رایات ظفر آیات را در جلال‌آباد برافراشت و در زمان توقف موکب والا در کابل نسخه ممیزی املاک فارس به مصحوب مستوفیان که در سال [۱۱۴۹] «۴» مأمور گشته بودند رسید و در جلال‌آباد فرمان همایونی «۵» شرف صدور یافت که تمامت تیولات و موقوفات مملکت فارس، ضمیمه خالصه‌جات دیوانی شده، نواب محمد تقی خان بیگلربیگی فارس ضبط دیوان اعلیٰ نموده، متولیان موقوفات و تیول‌داران خالصه‌جات دیوانی را محروم دارد.

و نگارنده این فارسنامه ناصری گوید: فرمانی از نادر شاه دیدم که به محمد تقی خان- بیگلربیگی فارس نوشته بود، اگر واقف املاک موقوفه برای اولاد خود حقی از منافع آن املاک قرار داده، اگرچه به عنوان حق تولیت باشد باید حقوق آنها را به همان اندازه از ملک موقوفه برساند.

در این مدت متمادی، امنای دولت هندوستان در بستر غفلت خفته بودند و چون خبر فتح قندهار را شنیدند، چنین پنداشتند که نادر شاه عود به ایران کند و زمانیکه ورود اعلیحضرت- نادر شاه را به کابل دانستند، اعتماد به شجاعت و دلآوری افغانان کرده، در خیال تدارک کار

(۱). در متن: (خدمتگذاری).

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۱۱.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۱۲.

(۴). در متن: (سال ۱۰۴۹) و ر ک: حوادث سال ۱۱۴۹ در همین کتاب.

(۵). در متن: (همیونی).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۴۵

خود نشدند [و] وقتی شنیدند که سپاه ایران از آب سند گذشت، از خواب غفلت برخاسته «۱»، هرچه توانستند لشکر فراهم آورده «۲»، اعلیحضرت محمد شاه با اعیان سپاه، از شاه جهان آباد نهضت فرموده، در صحرای کرنال «۳» که دهی است در جانب راست رودخانه [فیض] «۴»، اردوی خود را برپا نمود و اطراف را به سنگرها مستحکم داشت و موکب والای نادری از جلال آباد حرکت کرده، خطه پیشاور را گشوده، در پانزدهم رمضان همین سال به جانب شاه جهان آباد نهضت فرمود و اردوی بزرگ از آب وزیر آباد «۵» گذشته، سرپرده عز و جلال را افراختند و چون موکب والا- به حوالی لاهور رسید زکریا خان «۶»، صوبه دار لاهور، استیمان خواسته، روز دیگر به شرف حضور رسیده مورد عنایت گردید و بیست لک زر و چند زنجیر فیل با نفایس دیگر به رسم پیشکش از حضور مبارک گذرانید و ایالت لاهور کما فی السابق به او شفقت گردید.

و روز «۷» بیست و ششم ماه شوال همین سال [۱۱۵۱]: از خطه لاهور به جانب شاه جهان- آباد، نهضت فرمود، پس به تحقیق پیوست که حضرت محمد شاه با سیصد هزار مردنامی و دو هزار زنجیر فیل و سه هزار ارابه توپ، در صحرای کرنال بیست و پنج فرسخی شاه جهان آباد توقف فرموده است «۸»، پس اعلیحضرت نادر شاه با سپاه ظفرپناه حرکت نموده، همه جا را تاخت کرد چون به قصبه انباله «۹» رسید حرم محترم و بنه را به فتح علی خان افشار و جماعتی از سرکردگان سپرده، حکم به توقف فرمود «۱۰» و موکب والا نهضت نموده، روز دوازدهم ماه ذی القعدة وارد شاه [جهان] آباد «۱۱» گردید و قول «۱۲» همایون را به شاهزاده نصر الله میرزا سپرد و روز چهاردهم همین ماه در دو فرسخی اردوی هندوستان نزول اجلال نموده، خیمه‌ها را افراشتند و اعلیحضرت نادر شاه با چند نفر از بهادران تا نزدیکی اردوی محمد شاهی رفته، ملاحظه توپخانه و سواد سپاه را فرموده به مقر دولت خود باز گردید و روز دیگر سپاه ظفرپناه نادری، کوچ کرده از محاذات اردوی هندی گذشته جانب

(۱). در متن: (برخواست).

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۱۹.

(۳). کرنال نام منطقه‌ای است در شمال دهلی که مینورسکی آنرا در ۱۳۵ کیلومتری دهلی می‌داند.

(۴). در متن: (چمنها) که مسلما اشتباه است و در روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۸، و جهانگشای نادری، ص ۳۲۰: (رودخانه فیض)

است. رودخانه فیض رودی است که به طرف دهلی جریان دارد و علی مردان خان زنگنه آنرا به دهلی کشید.

(جهانگشای نادری، ص ۷۴۳)، اما در روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۴۸: از دریای چمون سخن رفته است که نصر الله- میرزا و سپاهش در آن سمت اقامت داشتند. همچنین در جهانگشای نادری، ص ۳۳۵: از رودخانه چهناب که همان وزیر آباد است سخن رفته است. و چهناب در واقع همان رودخانه چناب است که از اجزاء پنجاب است.

(۵). این رودخانه همان رودخانه (چناب) هند است. (جهانگشای نادری، ص ۷۳۹) و یکی از پنج رودخانه‌ای است که پنجاب را تشکیل می‌دهد. (جهانگشای نادری، ص ۷۴۲).

(۶). زکریا خان به گفته لکه‌هارت که از شیخ حزین نقل کرده است: دارای ۱۴۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ سپاهی بود. (نادر شاه، ص ۱۷۴).

(۷). روز جمعه: (جهانگشای نادری، ص ۳۲۰).

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۰.

(۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۰- انباله نام منطقه‌ای است در شمال کرنال (جهانگشای نادری، ص ۷۴۳).

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۷۴۳.

(۱۱). در متن (شاه‌آباد) ولی در جهانگشای نادری، ص ۳۲۱، آمده است که: نادر (از شاه جهان‌آباد متوجه تانی سر شد).

(۱۲). قول (به ضم اول) به معنی قلب سپاه است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۴۶

شرقی را که میدان وسیعی بود در یک فرسخی سپاه محمد شاه نزول نمود و برهان الملک- سعادت خان «۱» با سی هزار نفر سپاه خود از راه غرور و غیرتمندی آماده جنگ گشت و سپهسالار هندوستان و سرداران به امداد او برخاسته، این معنی محرک حمیت حضرت محمد شاه گشته نظام الملک که صاحب هفت صوبه ممالک دکن بود و قمرالدین خان وزیر الممالک «۲» و تمامت سپاه از حد افزون و فیلهای جنگی و توپخانه، به نیم فرسخی میدان جنگ آمده، ازدحام و جمعیت آنها به اندازه‌ای بود که از نیم فرسخی میدان جنگ تا لشکرگاه ایشان پشت به پشت صف بستند و پهنای آن سپاه نیز از نیم فرسخ می‌گذشت، خدیو کشورگیر که آرزوی چنین روزی را داشت، جمعی را به محافظت اردوی اعلی مقرر فرمود و قول همایون را به نواب شاهزاده نصر الله میرزا و امرای کاردریده سپرد [و] توپخانه را در ظل حمایت او قرار داد «۳».

ز بس تعداد لشکر بیکران بود سرانگشت کواکب خونچکان بود «۴» در نامه‌ای که اعلیحضرت نادر شاه به نواب رضا قلی میرزا نایب السلطنه، برای این جنگ نوشت «۵»، چنین نگاشته است که: «چون مدد سعادت خان برهان الملک به محمد شاه رسید، مستظهر گردید و سنگر خود را رها کرده، در میدان، صف محاربت آراست و ما که در آرزوی چنین روزی بودیم، قراول برای صیانت اردو گذاشته، از قادر متعال «۶»، استعانت جست، بر دشمن حمله بردیم، تا دو ساعت تمام، تنور حرب گرم بود و آتش توپ و تفنگ خرمن سوز عمراعدا گشت و به عون الهی، بهادران شیرشکار، صف خصم را بر هم زده، آنها را متفرق کردند» و در این مقام نام چند [تن] از مقتولین نامی هندوستانی را نوشته است و از جمله اسرا، سعادت خان را نگاشته است و بعد می‌نویسد که: «این جنگ دو ساعت بود و دو ساعت و نیم بهادران ما دشمن را تعاقب کردند و هنوز یک ساعت به غروب آفتاب باقی بود که معرکه حرب از دشمن پاک گردید و چون استحکامات اردوی آنها مضبوط بود، فرمان دادیم که از یورش دست بردارند و خزانه بسیار و چندین توپ و فیل و نفایس و غنایم به دست افتاد و بیست هزار متجاوز از دشمن، بر خاک هلاک افتاد و بیشتر از آنها در قید اسارت «۷» گرفتارند و از سپاه منصور ما نزدیک به پانصد نفر در معرض هلاک بیشتر نیامد و بعد از این جنگ فی الفور سپاه محمد شاه را احاطه کرده، راه آمد و شد با اطراف و حوالی را بر آنها مسدود نمودیم و چندین توپ و خمپاره برای خرابی استحکامات اردوی خصم آماده داشتیم، پس محمد شاه از روی اضطراب در روز پنجشنبه هفدهم ذی القعدة، نظام الملک «۸» را به اردوی ما فرستاد و

روز دیگر خود با اعیان ممالک به حضور رسید «۹» در وقتی که محمد شاه

- (۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۳.
  - (۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۳.
  - (۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۳.
  - (۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۴.
  - (۵). این نامه را میرزا حسن از قول میرزا ملکم خان نقل می‌کند. ر ک: تاریخ ایران، ج ۲، ص ۲۷.
  - (۶). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۲۸.
  - (۷). اسار: مصدر متعدی عربی است به معنی اسیر کردن، اسیری، بردگی.
  - (۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۱.
  - (۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۷، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۵۰.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۴۷

به اردو می‌آمد به ملاحظه اینکه ما ترکمانیم و او نیز از سلسله ترکمانیه و خانواده گورکانیه است، فرزند عزیز نصر الله میرزا را تا خارج اردو و خود تا بیرون سراپرده به استقبال او رفتیم و چون وارد خیمه پادشاهی ما گشت، نظر به ملاحظه قرابت ایلی آنچه لازمه احترام پادشاهی وی بود، معمول داشتیم و او مهر سلطنت خود را به ما سپرد، پس حکم کردیم که کسی متعرض سراپرده شاهی و متعلقان سرای سلطنت و امرا و اعیان مملکت او نشود و در این وقت پادشاه و جمیع اکابر هندوستان، از اردو حرکت کرده‌اند [و] به شاه جهان آباد رسیده‌اند و ما نیز در بیست و نهم ذی القعدة به جانب شاه جهان آباد حرکت خواهیم نمود و اراده این است که نظر به ملاحظه نسب محمد شاه و قرابت ایلی که فیما بین است، او را دوباره بر پادشاهی ممالک هندوستان مقرر داشته، تاج سلطنت را بر سر وی نهیم، حمد خدای را که به انجام چنین کار [ی] ما را قدرت داد «۱» ...»

در روز «۲» غره ذی الحجه، رایت جهانگیری به جانب دهلی که به شاه جهان آباد شهرت یافته، برافراشت و بعد از ورود قلعه‌ای «۳» را که دار الخلافه سلاطین هندوستان بود، مقر کوبه نادری قرار دادند و محمد شاه در همان قلعه، سفره ضیافت را گسترده، بعد از فراغت از صرف طعام، خدیو جهاندار، به دلجوئی محمد شاه پرداخته، فرمود که سلطنت ممالک هندوستان باز به جناب پادشاه تعلق دارد لیکن چند روزی باید خطبه و سکه هندوستان به نام ما قرار دهند و به توسط چاپار، زر و سیم مسکوک بلاد را به نظر ما رسانند و محمد شاه به فرموده عمل نمود و بشکرانه وعده تاج‌بخشی که مزید بر جان‌بخشی بود، تمامی جواهر و خزاین و اثاثه پادشاهی را به رسم نیاز حاضر ساخت و همت نادری چشم از آنها پوشیده، قبول نفرمود و چون مبالغه محمد شاه از حد گذشت، معتمدی را برای ضبط خزاین و بیوتات معین فرمود و تمامی جواهرات و اثاثه سلطنت پادشاهی را که خلفا عن سلف به او رسیده بود، واگذاشت «۴».

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل در [روز] دهم ذی الحجه همین سال [۱۱۵۱]: اتفاق افتاد و پادشاه جهانگشا «۵» به منزل حضرت محمد شاه که در عمارت دیگر از قلعه دار الخلافه بود شرف- نزول ارزانی داشت و دگرباره از جواهرات که در دست محمد شاه باقی مانده بود، به حضور مبارک رسانید و امرا و اعیان هندوستان علی‌قدر مراتبهم به پادشاه خود اقتدا کرده، هر یک جواهری سمین به رسم پیشکش رسانید و مبلغی نقد، بر دولتمندان شاه جهان آباد حواله دادند و چون محصلان وصول آن وجه از اهل هندوستان بودند «۶»، فرصت را غنیمت دانسته، بنای جور گذاشته برای هر ده هزار روپیه که به خزانه نادری رسانند، چهل پنجاه هزار روپیه برای خود می‌گرفتند و به این سبب مردمان را در شکنجه و آزار انداختند که جماعتی به هلاکت رسیدند و بسیاری از اعیان طایفه هنود برای

آنکه در معرض خواری نیایند، یا آنکه مال را عزیزتر از جان دانند، خود را

- (۱). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۲۸.
- (۲). (روز پنجشنبه غره ذی الحجّه الحرام). جهانگشای نادری، ص ۳۲۸.
- (۳). (قلعه‌ای که از مستحذات شاه جهان بود). جهانگشای نادری، ص ۳۲۸.
- (۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۲۸.
- (۵). (روز شنبه طرف عصر). جهانگشای نادری، ص ۳۳۰، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۵۱.
- (۶). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۰. بررسی علت شورش دهلی از این دیدگاه، در کتب تاریخی کمتر مورد توجه قرار گرفته است و میرزا حسن این قسمت را نیز از تاریخ ملکم گرفته است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۴۸

کشتند و از آزار شکنجه رستند و عادت بزرگان هندوان است که هلاک خود را بر رسوائی ترجیح دهند و قبل از ورود نادر شاه به شاه جهان‌آباد، چنان ترس و هراس بر مردم مستولی بود که جز غارت شهر و قتل عام احتمالی نمی‌دادند و بعد از ورود موکب والا، از نظمی که در اردوی اعلی بود، احدی را متعرض نگشتند و به فرمان نادر شاه، جماعتی از سرکردگان را روانه محلات شهر نمودند که سبب آرامی و حمایت اهل شهر [و] محلات شوند و اگر نفری از لشکریان به اهالی ملک برخلاف نظم حرکتی کنند هر کس باشد گوش «۱» و بینی او را ببرند و تا سه روز همه به آرامی گذرانیدند و در شب چهارم از ورود موکب والا، بعضی از فتنه‌انگیزان، خبر وفات نادر شاه را در زبانها انداختند و فی الفور این خبر شایع گردید و مردمان بی‌سر و پا از جا درآمده بر ایرانیانی که برای محافظت محلات مأمور بودند، حمله بردند و چون قراولان شهر، دسته دسته در همه‌جا متفرق و بی‌خبر بودند تا خواستند بدانند، همه را عرضه شمشیر ساختند و چون این خبر به امرای شاه جهان‌آباد رسید، جماعتی از ایرانیان که برای محافظت خانه آنها معین بودند، اجازه کشتن آنها را به مردمان شهری داده، نفری را باقی نگذاشتند «۲» و چون این قضیه به مسامع جلال نادری رسید، چند نفر را مأمور فرمود که در شهر رفته بی‌اصلی این خبر را خاطر نشان مردمان کرده، از وبال و نکال آگاه سازند و چون داخل شهر شدند، اوباش شهری بی‌سؤال و جواب آن بیچارگان را کشتند و اعلیحضرت نادر شاه آن شب [را] در قلعه دار الخلافه گذرانید و در طلوع صبح سوار شده، در میان شهر رفت تا شورش مردم را فرونشاند و این عمل باعث طغیان عوام گشته، آغاز سفاهت را نموده، تفنگی «۳» به نادر شاه انداختند گلوله تفنگ خطا کرده به یکی از امرا که در پهلو نادر شاه بود رسیده، او را هلاک نمود و تا این- موقع در خیال نادر شاه نمی‌گذشت که آزاری به اهل شهر رساند و بعد از این واقعه تفنگ انداختن که سپاه ظفرپناه از اردو به شهر آمده بودند، فرمان قتل عام شهر را فرمود [و] چون دست لشکریان به شمشیر رفت، دست مردمان شهری از کار افتاد و از طلوع آفتاب تا نیمه روز هر که را دیدند کشتند و هر چه را یافتند بردند و در بین، آتش در یکی از محلات افتاد و به عموم شهر سرایت نمود و نادر شاه به مسجد جامع روشن الدوله «۴» که در میانه شهر بود رفته، قرار گرفت و کسی را یارای شفاعت نبود تا آنکه محمد شاه و نظام الملک و قمر الدین شفاعت نموده، غضب نادری را فرونشاندند «۵» و فرمان صادر گردید که اسرا را مرخص دارند.

در تواریخ شماره مقتولین در این فتنه را از صد و بیست هزار نفر «۶» تا سی هزار نگاهشته‌اند

(۱). در متن: (گوشش).

(۲). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۰.

(۳). ملکم خان، این مطلب را از قول فریزر صاحب که در این واقعه حضور داشته است نقل می‌کند. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۰.

(۴). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۰، جهانگشای نادری، ص ۳۳۱.

(۵). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۱.

(۶). این سخن را نیز ملکم خان از قول فریزر صاحب نقل کرده است، ولی ملکم خان اقوال مختلف را در مورد تعداد کشتگان از ۸ تا ۲۴۰ هزار نفر می‌نویسد. (تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۱) و لکه‌هات عدد آنرا تا ۴۰۰،۰۰۰ می‌نویسد اما نتیجه می‌گیرد که نظر به محدودیت وقت تعداد کشتگان نباید از ۲۰،۰۰۰ نفر متجاوز باشد. (نادر شاه، ص ۱۹۳).

البته عده زیادی از زنان را که خودکشی کردند باید بر این عدد افزود. (نادر شاه، ص ۱۹۳).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۴۹

و چون در شب شورش، سید نیاز خان داماد قمر الدین خان و شاه نواز خان که از اعظم هندوستان بودند بر سر فیل خانه نادری رفته فیلبان‌باشی را کشته، فیله‌ها را برده بودند، در حصار متحصن شدند، عظیم‌الله خان و فولاد خان که از امرای دولت محمد شاهی بودند، مأمور گشته، آنها را گرفته با چهارصد نفر اعوان آنها را به حضور رسانیده، تمامت آنها به یاسا رسیدند «۱» و چند روز دیگر مخدره سراپرده گورکانیه را برای نواب شاهزاده نصرالله میرزا خطبه نموده، در تهیه اسباب عروسی شده، هفته‌ای را به عیش و عشرت گذرانیدند «۲» و بعد از چند روز که ضبط‌چیان خزائن و بیوتات از انجام عمل خود فارغ گشته، ظروف طلا و نقره و اسباب مرصع و اجناس نفیسه چندان به قلم درآمد که دفترنویسان از جمع آن عاجز بودند از جمله «تخت طاووس» بود که گنجهای کاووس و اندوخته‌های دقیانوس شایسته رونمای آن بود «۳» و در ایام سلاطین سلف هندوستان، دو کرور صرف آن تخت شده بود و چندین مروارید و الماس و یاقوت که نظیر هر یک از آنها در خزانه هیچیک از ملوک یافت نمی‌شد، به خزانه عامره نادری رسید و امرا و اعیان و صوبه‌داران ممالک نیز کرورها از نقد و جواهر و اسباب مرصع به رسم پیشکش، از نظر همایونی گذرانیدند «۴».

در تواریخ نوشته‌اند: پیشکش امرا و اعیان مساوی پانزده کرور به سرکار همایون رسید «۵» و هر یک از امرا و سرکردگان که مصدر خدمتی شده بودند، احسان بی‌اندازه عنایت فرمود و به عموم لشکریان مساوی مواجب دیوانی آنها شفقت گردید و به خدمتکاران اردو به قرار هر نفری شصت روپیه داده شد «۶» و ارقام مرحمت انجام، به ولایات ایران شرف صدور یافته، تمام توقعات دیوانی را به هر اسم و رسم، سه ساله، به اهالی ایران به صیغه تخفیف مرحمت گردید «۷»، پس به افراد امرا و اعیان دولت گورکانیه، خلعت‌های فاخر و شمشیر و کارد مرصع و اسبهای تازی، عنایت فرمود و مجلس خسروانه، آراسته، به دست مبارک خود تاج شاهی را بر سر محمد شاه گذاشت و شمشیر مرصع را زینت کمر او نمود و بر و دوش او را به جواهر چنانکه رسم سلاطین هندوستان است، بیاراست و نگین پادشاهی را به او بخشید و خطبه و سکه ممالک هندوستان را که تا این زمان به نام نادر شاه بود، باز به اسم محمد شاه جاری ساخت «۸» و حضرت - محمد شاه استدعا نمود که چون به الطاف حضرت نادر شاه دوباره صاحب تاج و تخت شدم ممالک آن طرف آب‌اتک «۹» را از دریای سند از حد تبت و کشمیر تا جائی که آب دریای سند به دریای محیط می‌ریزد «۱۰» به رسم پیشکش به ممالک محروسه شاهی انضمام یابد.

(۱). یعنی مقتول شدند. (تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۱) جهانگشای نادری، ص ۳۳۲.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۲.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۲.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۳.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۳.



(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۳.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۴.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۴.

(۹). همان رودخانه سند است که در کنار قلعه اتک واقع است. مجمع التواریخ، ص ۲، پاورقی.

(۱۰). (به علاوه ولایات تته و بنادر و قلعه‌جات تابعه). جهانگشای نادری، ص ۳۳۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۵۰

در تاریخ سرجان ملکم انگلیسی «۱» نوشته است «۲» که: «ما مجبوریم به احترام کردن چنین علو-همتی که از نادر شاه ظاهر گردید، برای آنکه در همان وقتی که به مطلوبی به این بزرگی رسید، همت بر ترک آن گماشته، به کلی قطع نظر از آن کرد و یکباره چشم از مملکتی بدین وسعت و سلطنتی به این عظمت و مکنت، پوشید و کاری هم که فایده آن به خودش راجع شود، ننمود، مگر نیکنامی. که از مردانگی [که] او در حق محمد شاه نمود نه این بود که هیچ ملک هندوستان را صاحب نشد، لیکن ممالکی را متصرف گردید [که] در ازمنه سابقه، همه متعلق به دولت ایران بود و در عهدنامه که در آن اوقات نوشته شده، ممالکی که در این طرف آب سند است به ایران واگذار شد.

القصه ایام اقامت نادر شاه در دهلی مشهور به شاه جهان آباد، پنجاه و هشت روز بود «۳» و در روز آخر، فرامین به اطراف ممالک هندوستان فرستاد به این مضمون که من و محمد شاه، یک روحیم در دو بدن، اگر خدای نخواستہ خبر طغیان شما به ما رسد، نام شما را از صفحه روزگار محو خواهیم کرد و روزی از قمر الدین خان وزیر محمد شاه پرسید «۴»، چند نفر زن در خانه داری؟ در جواب گفت هشتصد و پنجاه، نادر شاه روی به امرای ایران کرده فرمود صد و پنجاه نفر زن دیگر از اسرا به خانه وزیر بفرستند تا منصب مین‌باشی داشته باشد.

و مقدار غنیمی را که نادر شاه از هندوستان برد، بر وجه اختلاف گفته‌اند که از هفتاد-میلیون استرلینگ که هر یکی مساوی با چهار کرور تومان است، نقد و جنس بود، از همه تخمینی که کمتر گفته‌اند از سی میلیون بیشتر است «۵».

در روز هفتم ماه صفر سال ۱۱۵۲: موکب والا، از شاه جهان آباد به قصد افغانستان نهضت نمود «۶» و در عرض راه، به عرض نادر شاه رسانیدند که چندین دانه جواهر شاهی را لشکریان پنهان کرده‌اند «۷» حکم فرمود تا اسباب تمام سپاه را جستجو کرده، دربار هر کسی جواهری را یافتند، جزء خزانه نمودند و لشکریان جز اطاعت چاره‌ای نداشتند و این دلیلی است قوی بر کمال نظم و نسقی که در سپاه او بود و بزرگان ایران، این معامله را حمل بر تدبیر نادر شاه کرده، گفته‌اند که نادر شاه می‌دانست سگ سیر به شکار و لشکر مال‌دار به کارزار نمی‌رود. و موکب والا- از راه پیشاور و جلال آباد، در غره رمضان وارد دارالملک کابل گردید «۸» و بزرگان آن نواحی و اعیان افغانه به حضور مبارک آمده، مورد عنایت شدند و به همه جهت از ولایات جانب غربی آب‌اتک که به دولت نادری اختصاص داشت، چهل هزار نفر از طوایف افغان پیشاور و کابل و طایفه هزاره و باقی ایلات کوه‌نشین، در سلک ملازمت منعقد گشته با جواهر خانه و

(۱). در متن: (انگلیس).

(۲). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ص ۳۷.

(۳). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۱، در تاریخ جهانگشای نادری، ص ۳۳۵: مدت اقامت نادر ۵۷ روز است.

(۴). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۱.

(۵). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۱.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۵.

(۷). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۱.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۵۱

خزائن و زوائد اسباب با فیل خانه و توپخانه بزرگ، روانه هرات فرمود «۱» و چون خدایار خان-عباسی «۲»، زمین دار سند خود را از قدیمی بندگان نادر شاه می دانست و همیشه عریضه او در صفحات آذربایجان و عراق ملحوظ نظر همایونی می شد و در ایام حرکت موکب والا به جانب کابل و غزنین دم از دولتخواهی می زد و بعد از تسخیر هندوستان که مملکت سند ضمیمه ممالک محروسه گردید، از خود ترسیده سر از چنبر اطاعت کشید، خاطر همایون عزیمت مملکت سند فرموده، فرمان همایون شرف صدور یافت که محمد تقی خان بیگلریگی مملکت فارس «۳» با سپاه فارس و کوه گیلویه و کرمان که در نواحی بندرعباس مهیای عبور از دریا و تسخیر مسقط و بر عمان بودند، توپخانه و زوائد قشون را بر کشتیهای دیوانی گذاشته از روی دریا و از نواحی سند وارد و خود آن ایالت پناه با سپاه جریده «۴»، از صحرا و کوهستان بلوچستان عبور کرده، متمردين آن نواحی را در تحت اطاعت ما آورده، در هر جای از بلاد سند که باشیم به شرف رکاب بوسی ما سرافراز گردد.

و در هفتم رمضان موکب والا از کابل به جانب سند حرکت نمود «۵» و خدایار خان خزائن خود را به قلعه عمرکوت «۶» که سی فرسخ از آب و آبادی دور است فرستاد و خود حرکتی مذبوح می نمود و در همه جا از پیش سپاه ظفرپناه می گریخت، چون بیشتر از بلاد سند در تحت اطاعت نادر شاه درآمد، خدایار خان خود را به قلعه عمرکوت رسانید و نادر شاه، اردو را به شاهزاده نصر الله میرزا سپرده، حکم فرمود که چند فوج از دلاوران، آب و آذوقه برداشته، سی فرسخ مسافت را که بیابان بود، گذرانیده، قلعه عمرکوت را محاصره نمودند و خدایار خان جز اطاعت چاره ندیده، استیمان نموده، اطمینان یافته، معادل یک کرور تومان از ذخائر خود پیشکش کرده، به رسم حبس، ملازم اردوی اعلی گردید «۷».

و عید نوروز سنه پچین ئیل در بیست و یکم ماه ذی الحجه همین سال [۱۱۵۲]: اتفاق افتاد و ایالت مملکت سند و تهتا «۸» را به فرمان نادر شاه به سه قسمت نموده ولایت تهتا و بعضی از نواحی سند «۹» به خدایار خان تفویض گشته او را شاه قلی خان گفتند «۱۰» و یک جانب سند «۱۱» که به بلوچستان اتصال داشت به محبت خان حاکم بلوچستان شفقت گردید و شکارپور «۱۲» را به خوانین

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۸.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۹.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۹.

(۴). در متن: (حریده).

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۳۹.

(۶). نام یکی از شهرهای سند که خود از اعمال بمبئی است. (جهانگشای نادری، ص ۷۶۰) در جغرافیای هندوستان این نام (امرکوت) ضبط شده. (جهانگشای نادری، ص ۷۶۰) کوت به هندی به معنی قلعه است. ر ک: جهانگشای-نادری، ص ۳۴۱، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۵۲.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۲.

(۸). نام یکی از صوبه‌های هندوستان است. (جهانگشای نادری، ص ۳۳۹ و ۷۵۷).

(۹). در متن: (سندرا).

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۳.

(۱۱). در متن: (سندرا).

(۱۲). ناحیتی است در شمال کراچی که سابقا از اعمال بمبئی بود. (جهانگشای نادری، ص ۷۶۰).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۵۲

آن ناحیه ارزانی داشتند و در بین، عریضه محمد تقی خان بیگلریگی مملکت فارس رسید «۱» که از فر دولت شاهنشاهی، تمامت نواحی بلوچستان را در تحت اطاعت و انقیاد آوردیم و ملک دینار والی آن سامان، چند روزی به قلعه‌داری پرداخت و چون خود را در ورطه هلاکت دید، استیمان نموده، او را اطمینان داده در سلک دولت‌خواهان شاهنشاهی منسلک گردید و چون موسم سفر دریا گذشته بود، احتیاط کرده، کشتیهای دولتی با توپخانه مبارکه، روانه بندرعباس نموده، خود جان‌نثار و سپاه ظفرپناه فارس در کیچ «۲» و مکران توقف کرده، منتظر صدور فرمان قضا توأمان هستم و اعلیحضرت نادر شاه در جواب فرمودند چون کار سند بر وجه اکمل فیصل یافته، قشون را مرخص نموده، خود به استعجال تمام وارد رکاب همایون گردد و چون حضرت نادری میلی مفرط به خوردن خربوزه داشت باید در هر جا باشد خربوزه در سر سفره حاضر دارند چنانکه ایام محاصره بغداد مکرر از کاریز هرات که فالیز آن بهتر از فالیز سایر بلاد است خربوزه به بغداد می‌رسانیدند و در ایامی که در ممالک هندوستان بود از بلخ و هرات و مرو خربوزه را به اردوی اعلی می‌آوردند «۳» و در آن ایام توقف موکب والا در نواحی سند، چندبار شتر خربوزه از بلخ رسانیدند که دویست شتر آن را برای حضرت محمد شاه روانه شاه جهان‌آباد فرمود «۴» و بعد از انتظام امور سند، همت به تسخیر ممالک توران بسته، فرامین به اطراف فرستاد که از جمیع ممالک محروسه اسب و ملبوس برای غازیان نصرت‌نشان و تدارک سفر ترکستان در هرات حاضر سازند.

و در سیزدهم ماه محرم سال ۱۱۵۳: مطابق پچین‌ئیل، اعلام جهانگشا را از لارکانه «۵» سند افرشته، از نواحی بلوچستان گذشته، روز هفتم ماه صفر همین سال، موکب والا در یک-فرسخی شهر نادرآباد قندهار نزول اجلال نمود «۶» و محمد تقی خان بیگلریگی مملکت فارس، سپاه خود را از کیچ مکران مرخص کرده، در نادرآباد به اردوی اعلی پیوسته، ملازم رکاب گردید و مدت سفر میمنت‌اثر هندوستان از تاریخ غره ماه صفر ۱۱۵۰ که روز حرکت از نادرآباد است تا روز ورود به آن مکان، دو سال و هفت روز و مدت حرکت از شاه جهان‌آباد تا ورود به نادر-آباد، یک سال تمام اتفاق افتاد «۷» و روز دوازدهم همین ماه، رایات جلال از نادرآباد افرشته، روز دهم ماه ربیع اول همین سال وارد هرات گشته، اردوی اعلی را در صحرای کهدستان «۸» یک فرسخی شهر هرات منزل داد و چون «تخت طاووس» که محمد شاه به جواهرخانه نادری سپرده بود، در نظرها جلوه می‌نمود، همت والا-قرار گرفت که در برابر آن سریری دیگر با خیمه‌ای که لایق آن سریر باشد، مکمل به جواهر ترتیب دهند لهذا بعد از حرکت از شاه جهان‌آباد، استادان صنایع- کار هندی و ایرانی به سرانجام، آن تخت و خیمه گوهرآگین [را] پرداخته در مدت یک سال که ایام راه بود در کمال زیب و زینت ترتیب داده، به انجام رسانیدند و آن سریر را «تخت نادری»

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۴.

(۲). کیچ که به صورتهای کچ، کیز، جالک و دزک هم آمده است در خاور قصرقند در شمال تیز است که مهمترین بندر مکران بود. (جهانگشای نادری، ص ۷۶۱).

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۵.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۵.

(۵). در متن: (لارگانه) - لارگانه نام ناحیتی است در هند غربی. (جهانگشای نادری، ص ۷۵۹).

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۶.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۶.

(۸). کهدستان، قریه‌ای است در ۱۴ کیلومتری شرق هرات. (جهانگشای نادری، ص ۷۶۳).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۵۳

نام نهادند «۱» و روز دیگر «تخت طاووس» و «تخت نادری» را نصب کرده، خیمه جواهرنشان را برپا داشتند و چند روز به عیش و عشرت گذراندند و روز بیست و پنجم این ماه موکب والا از صحرای کهدستان حرکت کرده، در گازرگاه هرات فرود آمدند «۲»، پس به قصد تسخیر ترکستان نهضت فرموده در هفتم ماه جمادی اول «۳» در محل موسوم به قوشخانه «۴» یک فرسخی شهر بلخ نزول اجلال نمود و چون سابق، والی بلخ به امر همایونی هزار و صد فروند کشتی که هر یکی دو سه هزار من باربر دارد ترتیب داده، بر روی آب آمویه آماده داشت، مقرر گشت که کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده، توپخانه را هم بر کشتیها گذاشتند و چند فوج را مأمور فرمود که بواسطه کشتی از آب آمویه گذشته، همه‌جا به محاذات کشتیها و اردوی اعلی حرکت کنند و موکب والا، روز هفدهم همین ماه «۵» نهضت فرمود و روز هشتم از ماه جمادی دویم، در منزل چارجو «۶» نزول اجلال نموده به حکم والا در مدت سه روز جبری «۷» محکم بر آب آمویه بسته، افواج قاهره را عبور دادند و روز چهاردهم همین ماه «۸»، اعلیحضرت نادر شاه با غلامان خاصه بر کشتی نشسته، عبور نمود و حکیم [بی] اتالیق «۹» وزیر ترکستان و اعیان بخارا وارد دربار اعلی شده، مورد عنایت گردیدند و روز دیگر مرخص شده، که حضرت ابو الفیض خان پادشاه ترکستان را به الطاف شاهنشاهی مطمئن ساخته، به دربار معلی آورند و موکب والا - کوچ بر کوچ به عزم بخارا حرکت نموده، روز نوزدهم این ماه، در چهار فرسخی شهر بخارا، سراپرده جلال و خیمه جواهردوز را برپا نمودند و حضرت ابو الفیض خان با حکیم [بی] اتالیق وزیر و خواجه‌زادگان و نقبا و اشراف و علما و امرای بخارا در عصر روز بیستم اذن شرفیابی یافته «۱۰» به آستانه‌بوسی سرافراز گردیده، نگین و افسر شاهی را به دست خود بر بساط مجلس شاهنشاهی گذاشته، اظهار چاکری نموده، چون آن پادشاه از خاندان چنگیزی و دودمان ترکمانی بود، رخصت جلوس یافت و به تفقذات ملوکانه شاهنشاهی زنگ تشویش را از خاطر خود زدود و بعد از ساعتی به رخصت انصراف در خیمه‌ای که برای آن پادشاه مهیا داشته بودند وارد شده، آسوده گشت و همراهان او علی‌قدر مراتبهم در خیمه‌ها توقف نمودند و روز بیست و دویم این ماه «۱۱» موکب عز و جاه کوچ کرده، در نیم‌فرسخی شهر بخارا نزول اجلال نمود و حضرت ابو الفیض خان به خلعت زربافت و کمر خنجر مرصع و اسب تازی و

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۷، روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۵۵۲.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۸.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۸.

(۴). محلی در نزدیکی بلخ. (جهانگشای نادری، ص ۷۶۴).

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۴۹.

(۶). چارجو محلی است در جنوب رودخانه جیحون در ترکستان. (جهانگشای نادری، ص ۷۶۵)، روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۵۵۶.

(۷). در متن: (حسر).

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۰.

(۹). در جهانگشای نادری، همه‌جا (حکیم بی‌اتالیق). ر ک: ص ۳۴۹ - ۳۵۰ ... معنی واژه اتالیق که ترکی است:

شوهرمادر، لالا، لله، مؤدب، نگهبان و منصبی است در عهد صفویه. (معین).

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۰، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۵۳.

(۱۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۱، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۵۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۵۴

زین طلا سرافراز گردید و اعیان بخارا، هر یک به مرتبتی مورد عنایت شدند و معادل بیست هزار- نفر از ترکمانان آن نواحی را به ملازمت رکاب اقدس اختصاص دادند «۱».

روز پانزدهم رجب، باز حضرت ابو الفیض خان مورد شفقت گشته سرور او را به افسر گوهرنگار و خلعت زرتار زینت داده، او را به خطاب پادشاه ترکستان سرافراز نمود و ممالک جانب شمالی آب آمویه و تمامی ماوراء النهر را به او واگذار فرمود و جانب جنوبی آب آمویه را ضمیمه ممالک محروسه ایران نمود که بر مملکت بلخ و توابع آن افزوده، متعلق به دولت علیه نادریه باشد. و روز شانزدهم ماه رجب این سال [۱۱۵۳] «۲»: موکب والا برای تنبیه سرکشان خوارزمی از خارج شهر بخارا نهضت نموده به جانب منزل چارجو که سابق جسری بر آب آمویه بسته و هزار و صد کشتی در انتظار ورود موکب والا بودند کوچ بر کوچ حرکت فرمود و در بین، خبر رسید که جماعتی از ترکمانان خوارزمی «۳» برای شیخون به اردوی اعلی آمده، منتظر عبور موکب والا- از جسر چارجو هستند و اعلیحضرت شاهنشاهی اردو را گذاشته، با چند فوج از دلاوران به تعجیل از جسر گذشته به جماعت خوارزمی رسیده، آنها را شکسته، جماعتی را کشته و بسیاری را اسیر نمودند و هزار و صد فروند کشتی مزبور را پر از غله و ذخیره نموده، برای سیورسات اردو، از روی آب آمویه به جانب خوارزم حرکت دادند «۴» و اردوی اعلی از جسر گذشته، در همه جا، در محاذات کشتی‌ها حرکت می نمودند.

و روز سیزدهم شعبان «۵» وارد منزل دوه‌بونی «۶» که اول آبادی خوارزم است گردیدند و چون ایلبارس «۷» والی خوارزم پیش از وقت، سپاه اوزبیک و ترکمان دشت خوارزم و ارال را در قلعه هزار اسب «۸» که تا دوه‌بونی سه فرسخ است مهیای جنگ داشته بود، اعلیحضرت شاهنشاهی دو روز در دوه‌بونی توقف فرمود که شاید ایلبارس از قلعه درآید و بعد از یأس از خروج او، بنه و اغروق را گذاشته، جماعتی را برای محافظت بنه و کشتیهای سیورسات مأمور داشته، به جانب هزار اسب نهضت فرمود و نیم فرسخی قلعه را جای اردو قرار داد و چون معلوم شد که

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۱، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۵۴.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۳.

(۳). (به سرکردگی محمد علی خان اوشاق) جهانگشای نادری، ص ۳۵۳، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۵۶.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۴.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۵.

(۶). در متن: (دیوه‌بونی) با توجه به متن جهانگشای نادری، تصحیح شد. دوه‌بونی (به فتح اول و ثانی) که آنرا (داوا- بونی) و (دوه‌بویون) هم نوشته‌اند، به معنی: گردن شتر، است و آن نام تنگی است در مسیر جیحون که رود را به یک‌سوم پهنای اصلی آن می‌رساند و اصطخری آنرا (بوقشه) و مستوفی (دهان شیر) می‌خواند.

(۷). نام یکی از خانان خیره است که به ایلبارس ثانی مشهور است. (جهانگشای نادری، ص ۷۶۶).

(۸). هزار اسب: یکی از شهرهای معروف خوارزم است که عربان آنرا هزارسف می‌خوانند و انوری و رشید الدین و طواط را در هنگام جنگ سنجر و اتسز درباره آن دو رباعی است. انوری گفته است:

امروز به یک حمله هزار اسب بگیرفردا خوارزم و صد هزار اسب تراست و رشید گفته است:

گر دشمنت ای شاه شود رستم گردیک خر ز هزار اسب نتواند برد

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۵۵

ایلبارس از قلعه بیرون نخواهد آمد و آب آمویه، اطراف قلعه هزاراسب را احاطه کرده، به علاوه باروی قلعه در خاک ریز پنهان گشته و یورش به چنین قلعه‌ای از حزم و احتیاط دور است، شاهنشاه جهان‌پناه، به کار قلعه نپرداخته، لوای کشورگشائی را به جانب خیوه که تختگاه ولایت خوارزم و میانه‌آبادی مملکت است، برافراشت و چون یک منزل کوچ نمودند، ایلبارس از قلعه هزاراسب درآمده، ترکمانان یموت و تکه که یکه‌تازان سپاه ایلبارس بودند، دست جلادت درآورده، تا نزدیکی اردو آمدند و اعلیحضرت شاهنشاه ترتیب اردو را برهم نزد «۱» و به نفس نفیس آنها را تعاقب کرده، بسیاری از آنها را کشته و اسیر فرمود و ایلبارس بلا تأمل خود را به قلعه خانقاه «۲» که یکی از پنج قلعه‌های نامی خوارزم است، انداخته، متحصن گردید و روز دیگر سپاه ظفرپناه به قهر و غلبه، قلعه خانقاه را گرفته، ایلبارس را به دست آورده به حضور مبارک رسانیدند و بعد از ثبوت تقصیرات که یکی از آنها کشتن فرستادگان حضرت شاهنشاهی بود که از منزل چارجو برای استمالت او فرستاده بودند به فرمان قهرمان شاهی، به حکم عدل از در خونخواهی، او را با بیست نفر از رؤسای خوارزم به یاسا رسانیدند «۳» و ایالت ممالک خوارزم را به طاهر خان «۴» نواده ولی محمد خان چنگیزی که با سلاطین ترکستان نسبت پسر عمی داشت، شفقت فرمود و چون چند رجاله اردو، به خودسری بنای تاراج قلعه خانقاه را گذاشته بودند، حکم به سیاست آنها صادر شده، سی نفر از آنها را در درب کشیکخانه گردن زدند و موکب والا نهضت نموده در خارج قلعه خیوه نزول نمود و چون اهل شهر اطراف شهر را آب انداخته بودند، مقرر گردید که چندین خندق حفر کرده، آبها را به آنها انداخته، به اندک زمانی زمین خشک گردید و حصار قلعه «۵» با گلوله‌های توپ و خمپاره خراب گردید و در جانب عصر، اعیان قلعه خیوه، طالب امان شده، با کلید قلعه به درگاه جهان‌پناه آمده، مورد عنایت شدند، پس به فرمان شاهنشاهی چهار هزار نفر «۶» اسیرانی که در شهر خیوه بودند و هشت هزار نفر که در حوالی خیوه به سر می‌بردند «۷»، حاضر ساخته، تمامت آنها را زاد و راحله داده، مرخص فرمود.

و روز هفدهم ماه رمضان «۸»، از شهر خیوه، نهضت نموده، در چهارم شوال عود به منزل چارجو نمود و حکیم [بی] اتالیق «۹» وزیر ترکستان با عریضه حضرت ابو الفیض خان و هدایای لایقه به حضور مبارک رسیده، مورد عنایت گردید «۱۰» و موکب فیروزی کوکب از راه کلات و

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۶، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۵۶.

(۲). مرآت البلدان، آنرا (قلعه خانگاه) خوانده است و آن یکی از قلاع پنجگانه خوارزم است که بر سر راه خیوه به هزار-اسب قرار داشته است. (جهانگشای نادری، ص ۳۵۶).

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۷، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۵۷.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۷.

(۵). در متن: (قلعه را).

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۸.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۸.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۹.

(۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۵۹.

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۶۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۵۶

میاب و کوپ کان «۱» که مسکن قدیمی آن حضرت است متوجه مشهد گردید و چون حضرت- شاهنشاهی را از مبادی عمر تعلقی تمام به کلات بود و به خیال آنکه آخر عمر را در آنجا بسر- برد، حکم کرده بود که استحکامات آنرا تعمیر نمایند و خانه برای مقام خود در آن بسازند و آب‌انبارها بنا کنند و فرمان داد تا جمیع خزائن را بدانجا برند و کلات یک درجه آسمانی شمالی مشهد مقدس در راه مرو شاه‌جهان، در جایی واقع است که آنرا از در کوه «۲» گویند و اطراف آن همه کوهستان، است و در اواخر ماه شوال «۳» این سال [۱۱۵۳]: شاهنشاه جهان‌پناه، وارد ارض اقدس شده، شرف‌اندوز آستان مقدس گردید و مدت دو ماه توقف نمود و در زمان قلیل «۴» پنج پادشاه را مغلوب و مقهور داشت مانند اشرف شاه افغان پادشاه ایران و امیر حسین افغان پادشاه افغانستان و محمد، پادشاه هندوستان و ابو الفیض خان پادشاه ترکستان و ایلبارس پادشاه خوارزم. و ممالک ایران را از دست دشمنان مختلف خلاص نمود.

و حدود ملک او از جانب [شمال] «۵» تا رود جیحون و از اطراف دیگر «۶» تا آب‌اتک رفته بود و رعایای ایران منتظر بودند که عسکر رومی را از سواحل دجله بغداد و شط فرات دور کند اما حضرت شاهنشاهی برای رعایت نام و ننگ ابتدا به انتقام خون برادر خود ابراهیم خان- ظهیر الدوله که در جنگ با طایفه لکزیه «۷» داغستان کشته شده بود، پرداخت. و روز بیست و ششم ماه ذی الحجه این سال رایات فیروزی آیات از ارض اقدس برافراشت و از راه خوبوشان و استراباد و مازندران، عازم مقصد گردید «۸». و عید نوروز سنه تخاقوی ثیل در سیم ماه محرم سال ۱۱۵۴ اتفاق افتاد «۹» و موکب والا- حرکت نموده، از استراباد و اشرف البلاد مازندران گذشته و از سوانح اتفاقیه «۱۰»، آنکه چون ولایات مازندران تمام جنگل و بیسه است و در زمان سلاطین صفویه جنگل را تراشیده، خیابانی احداث کرده که راه منحصر به آن است و حضرت شاهنشاهی هرگاه روز جنگ و کارزار نبود با حرم محترم و خواجه‌سرایان طی منازل می‌نمود، در نواحی سواد کوه از پل سفید گذشته میانه

- (۱). در متن: (کوب کاب) با توجه به جهانگشای نادری، ص ۳۶۰، تصحیح شد. کوپکان یا کوبکان که در بعضی نسخه‌های جهانگشای نادری، ص ۵۰۸: (کوبکاب) هم آمده است دهی است از دهستان میانکوه دره گز.
- (۲). مؤلف این قسمت را از تاریخ ایران، ملکم خان، ج ۲، ص ۳۴، برداشته است که آن نیز ماخوذ از گفتار کیتز- صاحب است.
- (۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۶۰.
- (۴). در تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۴: (پنج سال).
- (۵). در متن نیست با توجه به تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۴ که مؤلف این قسمت را از آنجا نقل کرده است کامل شد.
- (۶). از جانب مشرق. (تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۴).
- (۷). در تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۴: (لزگی)، و جهانگشای نادری، ص ۳۶۲.
- (۸). جهانگشای نادری، ص ۳۶۲ و ۳۶۳.
- (۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۶۳.
- (۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۶۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۵۷

زیر آب و بهجان «۱» نزدیک به قلعه اولاد «۲»، در روز «۳» بیست و هشتم صفر این سال، مردی در پناه درختی کمین کرده، در وقت عبور، حضرت شاهنشاه را نشانه گلوله تفنگ ساخت، گلوله خطا نموده، زیر بازوی راست شاهنشاه را خراشیده، شست دست چپ

او را برده در گردن اسب فرو رفته، اسب به سر غلطید و شاهزاده رضا قلی میرزا که آن روز در سواری حاضر بود «۴»، غلامان و همیشه کشیکان رکاب را خبر داده، هر قدر جستجو کردند، برای انبوهی جنگل و بیشه، اثری از او نیافتند و چون موکب والا- به طهران رسید «۵»، چند روزی آسایش نمود، پس به عزم تنبیه متمردين لکزیه که مساکن آنها در منتهای داغستان است، نهضت فرمود و صعوبت راه و سختی اماکن آن جماعت به اندازه‌ای است که از حد وصف بیرون است و سردی آن به حدی است که بیشتر کوهستان آنها، در تمام تابستان در یخ و برف پنهان است و مدت پانزده روز در آن نواحی برای تنبیه اشرار توقف فرمود و چون فصل عقرب و موسم پائیز رسید «۶» و نزول برف و شدت سرما شد، عازم شهر دربند شده «۷»، روز پنجم ماه شعبان وارد شدند و بعد از ورود قدغن به اهالی اردو فرمود که هر کس به اندازه رتبه خود خانه‌ای از چوب و نی ساخته، مهیای توقف زمستانه شوند «۸» و در این ایام، «نیک‌قدم» نام غلام دلاور تایمنی «۹» و «آقا میرزا» پسر دلاور را که مظنه داده بودند در مازندران مباشر انداختن تفنگ به جانب حضرت شهریار گشته‌اند، مقیدا به حضور والا رسانیدند و با «نیک‌قدم» عهد فرمود که براستی ماجرا را گفته، از کشتن «۱۰» ایمن باشد و نیک‌قدم اعتراف نمود که به اغوای آقا میرزا، این خیانت را نمودم پس فرمان صادر شده، آقا میرزا «۱۱» را کشتند و نیک‌قدم را کور نمودند. «۱۲»

و هم در این ایام که ماه ذی القعدة بود، نظیف «۱۳» افندی و منیف افندی از دولت عالیه روم به سفارت مأمور گشته، وارد درگاه معلی شده، نامه پادشاه و الاجاه ممالک روم را که معذرت- نامه بود از انکار علمای مکه معظمه و مدینه طیبه و ممالک روم بر تصدیق مذهب جعفری و

- (۱). در متن: (بهچال) با توجه به جهانگشای نادری، ص ۳۶۶، تصحیح شد. بهجان که در بعضی نسخ جهانگشای- نادری، ص ۷۷۲: (بهیجان) هم آمده است و در فرهنگ جغرافیائی (بایجان) ضبط شده، دهی است از دهستان بهرسناق لاریجان.
  - (۲). ر ک: شاهنامه، ج ۲، ص ۱۰۰، بیت ۴۴۵، چاپ مسکو، جهانگشای نادری، ص ۷۷۳.
  - (۳). در روز یکشنبه. (جهانگشای نادری، ص ۳۶۶).
  - (۴). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ص ۳۵، ج ۲.
  - (۵). بنا بر آنچه در جهانگشای نادری ص ۳۶۷ آمده است: رضا قلی خان مامور به توقف طهران می‌شود ولی نادر از قزوین به قراچه‌داغ و بردع می‌رود.
  - (۶). در متن: (نرسید).
  - (۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۰.
  - (۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۰.
  - (۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۱۵۱-۱۶۴.
  - (۱۰). در متن: (گشتن).
  - (۱۱). (آقا میرزا ولد دلاور). جهانگشای نادری، ص ۳۷۰.
  - (۱۲). ر ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۵۷.
  - (۱۳). در متن: (لطیف)، با توجه به جهانگشای نادری، ص ۳۷۱، تصحیح شد.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۵۸

تفویض رکنی از ارکان کعبه رسانیدند و حضرت شاهنشاه در جواب آن مکتوب مرقوم داشت که قبل از آنکه پادشاهی ایران زمین به سلاطین ترکمان اختصاص یابد، بعضی از ممالک روم و هند و ترکستان داخل حوزه «۱» مملکت آن طبقه بود و بعد از آنکه به



اقتضای تقدیر سلطنت- ایران به سلاطین صفویه انتقال یافت و در عهد آنها بلخ و توابع آن در تصرف اوزبک و کابل و توابع آن به تصرف هند و عراق عرب و دیاربکر و بعضی از آذربایجان در تصرف دولت روم درآمد است چنانکه متون تواریخ به آن مشحون است و حدود و سنوری «۲» هم که میانه خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد خلدمکین آن پادشاه سلیمان نگین قرار یافته، معلوم است «۳» و در مغان که به تأیید ایزدی بر اورنگ سلطنت ایران جلوس نمودیم، معهود ضمیر داشتیم که انشاء الله تعالی ممالک موروثی که در تصرف سلاطین اطراف است، انتزاع و استرداد شود سوای ممالک متصرفی دولت روم که اولاً آن حضرت را به قبول تکلیف امورات خمس تصدیع دهیم هرگاه صورت حصول یابد فهو المطلوب و چون غرض اصلی ما نظم سررشته ایلیت است، البته در باقی مواد، مضایقه نخواهد بود «۴» و ملک و مملکت فیما بین، جدائی نخواهد داشت و هرگاه مقرون به قبول نگردد مکنون مآل را نگاشته لوحه اعلان سازیم و در عالم دوستی و برادری توقع داشتیم که امور خمس، چون متضمن اصلاح حال مسلمانان است و آن حضرت نیز خلیفه اسلام بودند بر وجه اتم و اکمل، فیصل یابد و آن مطلب در عقده تعویق نماند «۵» و چون میانه دور و نزدیک حرفی گفته‌ایم به طلب حرف خود عازم روم می‌باشیم و امیدوار هستیم که انشاء الله تعالی بعد از ورود به آن سرزمین و در عالم مهمان‌نوازی از طرف قرین الشرف آن دولت علیه، امور معهوده، دریغ نگردد «۶»، پس افندیان رومی را رخصت انصراف فرموده، روانه مقصد شدند و هرچند در صحرای مغان به نحوی که سابقاً نگاشته شد، شناعت سب و رفض را خاطر نشان اهالی ایران کرده، ایشان هم طوعاً و کرهاً، خریدار آن کالا شدند، درین اوقات برای مزید تأکید به تجدید حکم مؤکد و فرمان تجدید خطاب به همگی اهالی ایران از حد دربند الی منتهای کابل و پیشاور به این مضمون صادر گردید که؛ «۷»

بیگلربیگیان عظام و حکام کرام و سادات عالی‌مقام و علما و فضلائی کربوبی احتشام و اهالی شرع مبین و واقفان مسالک حق و یقین و کلاتران و کدخدایان و رؤسا و قاطبه قاطنین «۸» ممالک محروسه شاهنشاهی و مستظلال «۹» قصر بی‌قصور دولت ابدمدت ظل الهی به مکارم بی‌دریغ خاقانی و عنایات از حد افزون قاآنی امیدوار بوده، بدانند که در شورای کبرای صحرای مغان در حینی که جمهور انام و کافه خاص و عام ایران، از نواب همایون ما، استدعای قبول

(۱). در متن: (حوزه آن)، با توجه به جهانگشای نادری، ص ۳۷۱، تصحیح شد.

(۲). سنور (به کسر اول) به معنی سرحد و مرز است. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۲۰، ۴۱۷، ۴۹۶.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۱.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۱.

(۵). در متن: (بماند).

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۲.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۲.

(۸). قاطن: خادم، خدمتگار، متوطن و اقامت‌کننده در جائی.

(۹). مستظل: پناه‌جوینده به سایه، کسی که خود را در تحت حمایت کس دیگری قرار دهد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۵۹

پادشاهی می‌کردند، به ایشان تکلیف فرمودیم در صورتی مسؤول شما مقرون به قبول خواهد شد که از عقاید فاسده، نکول کرده و حقیقت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین که مذهب آبای همایون ما بوده، اذعان و قبول کرده، از رفض و سب «۱» خلفای ثلاث تبرا و به محبت ایشان و ولایت اسد الله الغالب و مظهر العجایب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه، تولا نمایند «۲» و تمامت ارباب حل و عقد، شورای کبرای [صحرای مغان] به رهنمونی حکم اقدس و ارشاد امر مقدس، ترک عقاید فاسده نموده، به ولای

آن چهار رکن ایوان دین مبین متمسک گردیدند و حضرت همایون ما در ازای این معنی سریر سروری را به جلوس میمنت مانوس اقدس زینت داده، تعهد نمودیم که عهود خمسه معهوده را به اعلیحضرت ملک رفعت، خاقان البرین و سلطان-البحرین، خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذو القرنین، پادشاه اسلام، برادر والا احتشام، اعنی سلطان ممالک روم، اعلام و آن مطلب را بر وفق مأمول، پذیرای اختتام سازیم که مقدمات مزبوره به تأیید الهی قریب الحصول است و در این وقت که ساحت در بند مطلع ماهیچه «۳» رایات فیروزی آیات بود به تجدید مزیدا للتأکید از برای توطین «۴» خاطر همایونی از علامه العلامی، ملا علی اکبر ملاباشی «۵» و باقی علمای کرام که در رکاب ظفر انتساب حاضر بودند در مجالس و خلوات استعمال فرمودیم، همان مراتب سابق را معروض داشتند و به همه جهت حجاب شبهه از پیشگاه ضمیر اقدس، مرتفع گردیده، به حد یقین پیوست که همگی سب و رفض، ناشی از اغراض نفسانی شاه اسمعیل صفوی بوده والا از صدر اسلام، تمامت مسلمین بر یک طریقه ثابت و راسخ بوده‌اند اگرچه اختلاف در فروع دین داشته‌اند بناء علی هذا، به تأیید ربانی و الهام سبحانی، حکم اشرف اقدس اعلی، از موقف عز و علا شرف صدور یافت که به نحوی که در مبادی اسلام، تمامت مسلمین، خلفای اربعه راشدین را خلیفه علی التحقیق می‌دانسته، باید همگی اهالی ممالک محروسه به همان دستور هر یک [را] خلیفه بحق دانسته «۶»، از سب و رفض محترز باشند و خطبای کرام و نقبای عظام در رؤس منابر، اسامی سامی و مناقب خلفای اربعه کرام را مذکور و جاری ساخته در تحریر و تقریر، نام ایشان را به خیر یاد و شاد نمایند و علامی فهامی، خلاصه-الفضلاء الکرام، میرزا محمد علی نایب الصداره ممالک محروسه را به اقطار ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم همایون را به همگی دور و نزدیک القاء و ایشان نیز به سمع قبول اصغا نموده و تخلف از مدلول آنرا موجب عذاب الهی و غضب شاهنشاهی دانند. «۷»

و عید نوروز سنه ایت‌ئیل در روز چهاردهم ماه محرم سال ۱۱۵۵: اتفاق افتاد «۸» و اعلیحضرت شاهنشاه نادر شاه، لوازم نوروزی را به عمل آورده، امرا و سرکردگان را به خلعتهای

(۱). رفض: ترک کردن و کنایه از لعن و طرد خلیفه اول است. سب: دشنام دادن، نفرین کردن، لعنت کردن.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۴.

(۳). ماهچه یا ماهیچه: سر علمی را گویند که به صورت ماه ساخته باشند، یعنی گرد و مدور و صیقل زده از طلا و نقره، شکل هلالی بود که بر سر علم‌ها و چترهای پادشاهان سلجوقی و دیگر سلاطین ترک زده می‌شد. (برهان).

(۴). توطین: دل بستن، دل نهادن. (معین).

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۵.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۵.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۵.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۶۰

فاخره مفتخر فرمود.

و روز بیست و پنجم ماه ربیع اول که اواسط جوزا و هوا رو به اعتدال آورد «۱» تنبیه متمردين لکزیه، وجهه همت شاهنشاهی گشته، از سمت دشت کافری «۲»، حرکت فرموده، سپاه ظفرپناه را در اطراف مساکن آنها پراکنده نمود، هر که را دیدند کشتند و هر چه را یافتند بردند.

و در پانزدهم ماه «۳» ذی الحجّه این سال [۱۱۵۵]: موکب والا از سمت داغستان به جانب مغان نهضت فرمود و روز آخر حوت وارد

ساحل رود کر، گشتند.

و عید نوروز سنه تنگوزئیل در روز بیست و چهارم ماه محرم سال ۱۱۵۶: اتفاق افتاد «۴» و بعد از انقضای ایام عید به عزم تسخیر بغداد، حرکت فرمود و توپخانه را از راه همدان و کرمانشاهان روانه داشت که در منزل زهاب که ابتدای خاک بغداد است توقف نمایند و چون احمد پاشا والی بغداد از اراده نادری واقف گردید، محمد آقا کدخدای بغداد «۵» را با چندین «۶» سر اسب عربی و پیشکشهای لایق به دربار معدلت مدار فرستاده، تعهد اطاعت و انقیاد را نمود و در سپردن قلعه بغداد مهلت خواست و اعلیحضرت شاهنشاهی قبول مسئول فرمود و فوجی را برای ضبط سامره و حله و نجف اشرف و کربلای معلی و باقی نواحی بغداد، معین نموده، روانه داشت «۷» و قوجه خان «۸» شیخانلو چمشگزک را به سرداری جانب بصره سرافراز فرمود و با بیگربیگی هویزه «۹» و حکام شوشتر و دزفول و اعراب آن نواحی را به تسخیر بصره مأمور فرمود که با کشتیهای آماده در ساحل شط کاران «۱۰» از شط العرب گذشته به انجام تسخیر پردازند و چون منظور نظر شاهنشاهی آن بود که مدتی در حدود بغداد توقف نماید، فرمان صادر گردید که غله شهرزور «۱۱» را حمل حدود بغداد نمایند و موکب والا از شهر زور حرکت فرمود و سلیم بیگ «۱۲» پسر عم خالد- پاشا حاکم آن نواحی، با رؤسای اکراد وارد دربار اعلی گشته مورد عنایت شده، به لقب خانی و ایالت آن نواحی سربلند گردید «۱۳» و تمام کردستان روم در مقام اطاعت آمدند، پس موکب والا متوجه کرکوک گشته، مردم کرکوک به قلعه‌داری پرداختند و بعد از یک هفته توپخانه از کرمانشاهان وارد شد و از صبحی تا شام باروی قلعه را نشانه گلوله توپ نموده، اهالی قلعه امان خواسته، به اجابت مقرون گردید «۱۴» و چون محمد آقا کدخدای بغداد از جانب احمد پاشا

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۷۶.

(۲). صحرائی در حوالی دربند که به صحرای کافری هم مشهور است. (جهانگشای نادری، ص ۷۷۵).

(۳). در بعضی نسخه‌های جهانگشای نادری، ص ۳۸۱: (شانزدهم).

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۱.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۳.

(۶). در متن: (چندی).

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۳.

(۸). در متن: (قوجه). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۳.

(۹). در متن: (حویزه).

(۱۰). افزوده از مؤلف است. ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۳.

(۱۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۴.

(۱۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۴.

(۱۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۴.

(۱۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۶۱

والی بغداد برای انجام مصالحه میانه دولتین علیتین روانه اسلامبول شده بود و منظور حضرت- شاهنشاهی این بود که از «۱» کرکوک تجاوز نکرده تا خبری از اسلامبول برسد و در این ایام سوادفرمانی از پادشاه والا جاه روم که بر طبق فتاوی شیخ الاسلام و افندیان عظام صادر شده بود از خارج به نظر همایونی رسید مشعر بر آنکه قتل و اسر اهالی ایران مباح و مذهب ایشان مخالف اسلام

است «۲» و مضمون این فرمان مهیج غضب نادری شد، به عزمی ثابت روز چهاردهم ماه رجب این سال [۱۱۵۶]: رایات ظفر آیات را به جانب موصل برافراشت و روز بیست و پنجم همین ماه در نیم‌فرسخی شهر موصل در جوار مزار کثیر الانوار حضرت یونس بن متی پیغمبر، نزول نمود و دو نفر از علمای موصل [را] برای تفتیش مطالب احضار فرمود «۳»، پاشایان به قلعه‌داری پرداخته، مانع از رفتن علما شدند و روز دیگر سپاه ظفرپناه، شهر موصل را محاصره نموده، به انداختن توپ و خمپاره و خرابی بارو و کندن نقب مشغول گشتند «۴» و چون کار بر اهل شهر دشوار گردید پاشایان، جماعتی از علما و افندیان را روانه دربار نموده، چندین سراسب و پیشکشهای لایق فرستاده، از حضور همایونی گذرانیدند و علما و افندیان متعهد شدند که جمعی را به دربار قیصری فرستاده، امور خمسه معهوده را انجام داده، مصالحه دولتین را به دلخواه شاهنشاه جهان‌پناه مقرر دارند «۵» و اعلیحضرت شاهنشاهی مسؤول آنها را قبول فرموده، خط امان و مهلت به آنها بخشید و مقارن این احوال محمد آقا کدخدای بغداد که از جانب احمد پاشا به اسلامبول رفته بود، وارد گشته خبر آورده بودند که اعلیحضرت قیصر بالمشافهه فرمود که در عالم دوستی توقع نداشتیم که جناب نادری چشم از برادری پوشیده از سنور مملکت تجاوز نماید «۶»، هرگاه مدعای ایشان انجام تعیین رأس الحد آن مملکت و حصول امور معهوده است، قرین اجابت خواهد شد «۷» و اما مذهب جعفری را خامس مذاهب مسلمانی شماریم، موهم حدوث فتنه عام و موجب اختلال این دولت ابدفرجام است، مجرد از لفظ خامس در گذرند «۸» و احمد پاشا را در امر مصالحه مختار نموده بودند و بعد از رسیدن این اخبار در دویم رمضان همین سال [۱۱۵۶]: از موصل عطف عنان به جانب کرکوک فرمود «۹» و چون زیارت اماکن مشرفه، مکنون ضمیر بود بعد از ورود به قراپه در جلگه‌خانقین، بنه را گذاشته، با فوجی عازم عتبات عالیات شدند «۱۰» و در منزل شهروان «۱۱»، سلیمان پاشا، کدخدای بغداد و محمد آقا کدخدای دیگر بغداد و جماعتی از اعیان از

(۱). در متن: (ار).

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۵.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۵.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۶.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۶.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

(۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

(۱۱). محلی آبادان در فاصله بغداد و کرمانشاهان- در رحله منشی بغدادی این نام، (شهریان) آمده است. (ر ک: متن عربی، ص ۴۰، و ر ک: جهانگشای نادری، ص ۷۸۰).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۶۲

جانب احمد پاشا، والی بغداد با پیشکشهای لایق به شرف حضور رسیده، مورد عنایت شدند و محمد آقای کدخدا، برای ابلاغ خبر انصراف موکب والا و قبول امر مصالحه، مجدداً روانه اسلامبول گردید «۱» و اعلیحضرت شاهنشاه، وارد جلگه بغداد گشته، اولاً به التئام آستانه و مراقب منوره کاظمین، مشرف گشت پس به زیارت مزار ابو حنیفه رفته، لوازم خلوص نیت را به عمل آورد «۲» و روز دیگر از راه حله «۳» عازم نجف اشرف گردید و چون جماعتی از فحول علمای ایران و افغان و ترکستان و خوارزم، در رکاب

شاهنشاهی حاضر بودند و تمامت (۴) همت علیا مصروف اتحاد مذهب اسلام و رفع شبهه و نزاع از میانه امت حضرت خیر الانام (ص) بود، علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و بغداد را (۵) احضار نمودند و در آستانه مقدسه علویه، مجلس مذاکره را مهیا داشتند که با یکدیگر گفتگو کرده، ماده مغایرت را از میان برداشته، طریقه اتحاد را مرعی دارند بنابراین تمامت علما در آن درگاه عرش اشتباه، مجتمع گشتند (۶) و بعد از گفتگو و اتحاد آراء، وثیقه‌نامه نگاشته، به مهر تمامی حضار مجلس رسیده، آنرا در خزانه مقدسه نجفیه سپردند و چندین سواد از روی آن برداشته، به اطراف بلاد اسلام فرستادند و ماحصل آن وثیقه-نامه (۷)، نهی سب و رفض خلفای اربعه و امر به موالات ایشان بود و اعلیحضرت شاهنشاهی برای اخبار ماجرای این مجلس، ایلیچی روانه دولت عالیه روم فرمود و از اعلیحضرت قیصر، طالب پنج مطلب که سابقا اظهار داشته بود، شد.

مطلب اول: آنکه اهل ایران (۸) چون از عقاید باطله «۹» نکول و مذهب جعفری را [که] از مذاهب حقه اسلامی است قبول نموده‌اند، قضات مسلمین و افندیان اذعان کرده آنرا خامس مذاهب شمارند.

مطلب دوم: آنکه چون در کعبه معظمه، ارکان اربعه مسجد الحرام به ائمه مذاهب اربعه تعلق دارد، ائمه مذهب جعفری را در رکن شافعی با ائمه شافعی برای نزدیکی این دو مذهب به یکدیگر شریک باشند که بعد از ایشان با امام خود نماز گزارند. «۱۰»  
مطلب سیم: آنکه هر ساله از طرف ایران، امیر حاجی تعیین شده که مانند امیر حاج مصر و شام در کمال عزت و احترام حجاج ایران را به مقصد رساند. «۱۱»

مطلب چهارم: آنکه اسرای دو مملکت نزد هر کس باشد، آزاد کرده، بیع و شرا، را بر

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

(۳). در متن: (حیله) - حله شهری است در شانزده فرسخی بغداد و بر سر راه بغداد و بصره.

(۴). در متن: (تمامت آنها).

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۷.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۸.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۸۸، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۵۸.

(۸). در متن: (اهل ایران را).

(۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۰.

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۱.

(۱۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۶۳

آنها روا ندارند. «۱»

مطلب پنجم: آنکه وکیلی از دولتین در پایتخت یکدیگر بوده، امور مملکتین را بر وفق مصلحت، فیصل دهد تا به این وسیله اختلاف از میانه اهل اسلام برداشته شود «۲» و به مفاد «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (۳) رسم برادری در میانه اهالی روم و ایران مسلوک گردد و ورقه دیگر نگاشته و علمای ایران صورت عقیده مسلمانی خود را به این مضمون نگاشتند که «۴»:

عقیده اسلامی، داعیان دوام دولت قاهره نادریه و علمای ممالک ایران آن است که بعد از وفات حضرت سید المرسلین (ص) به اجماع ارباب حل و عقد «۵»، خلافت را بر خلیفه اول ابی بکر صدیق - رضی الله عنه و بعد از او به نص آنجناب بر فاروق اعظم عمر

بن الخطاب (رض) و بعد از او به حکم شوری بر ذو النورین عثمان بن عفان (رض) و بعد از او به جناب ولایت مآب، اسد الله الغالب، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام قرار دادند و خلفای راشدین رضوان الله علیهم - اجمعین را به ترتیب مذکور، خلیفه حضرت سید المرسلین (ص) می‌دانیم و به نحوی که جناب شیخ الاسلام و افندیان عظام دولت عالیّه عثمانیه، تصدیق بر صحت مذهب جعفری نموده‌اند، مقلد طریقه حضرت امام جعفر صادق (رض) می‌باشیم و بر این عقیده راسخ و ثابت و جازیم و هر گاه خلاف این عقیده، از ما به ظهور رسد از دین اسلام بیگانه و مورد غضب خداوند یگانه و سخط شاهنشاه زمانه باشیم. «۶»

عقیده اقل داعیان دولتین علیتین، علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و بغداد «۷»، آنکه امام جعفر صادق (ع) ذریه رسول خدای اکرم و ممدوح امم و نزد ائمه مذاهب اربعه اهل - سنت مقبول و مسلم است و از قراری که علمای ایران عرض و تحریر کرده‌اند و به نزد اعیان، به تحقیق رسیده است، عقائد اسلامیّه اهل ایران صحیح و فرقه مزبوره «۸» قائل به حقیقت خلفای کرام و از اهل اسلام و امت حضرت سید الانام علیه الصلوٰه می‌باشند و هر کس به آن فرقه اظهار عداوت دینی کند، آن کس از دین خدا و رسول هدی بیرون و در دار دنیا، محاکمه آن با سلطان عصر و در عقبی با جبار شدید البطش و القهر خواهد بود. «۹»

عقیده اقل داعیان علمای بخارا و بلخ و خوارزم «۱۰» آنکه: عقاید صحیحّه اهالی ایران به نحوی است که علمای فوق مرقوم داشته‌اند و این فرقه داخل اهل اسلام و امت حضرت - سید الانام (ص) می‌باشند و هر کس به این جماعت اظهار عداوت دینی کند، خارج از دین و

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۱.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۱.

(۳). آیه ۱۰، سوره حجرات: (جز این نیست که گروندگان برادرند).

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۲.

(۵). در جهانگشای نادری، ص ۳۹۲: (به اجماع امت).

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۴.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۴.

(۸). در متن: (مذبوره).

(۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۴.

(۱۰). در متن جهانگشا: (خوارزم) نیست.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۶۴

محروم از شفاعت حضرت سید المرسلین بوده، در دنیا بازخواست او با پادشاه باستحقاق و در آخرت با شاهنشاه علی الاطلاق، خواهد بود و اختلافی که معتقدین مسطوره را در فروع با ائمه اربعه مذاهب می‌باشد، منافی و مغایر اسلام نیست و اصحاب این اعتقاد از اهل اسلام می‌باشند و نهب و اسر فریقین که مسلمان و امت محمدیه و برادر دینی‌اند، بر یکدیگر حرام است. «۱»

و این نوشته را روانه اسلامبول نمودند و چون سابق بر این، حکم همایونی برای تذهیب گنبد عرش مانند مبارک نجف اشرف، نافذ گشته بود و فرمان‌پذیران، بر وفق مقرر، طلاکاری قبه همایون را در کمال زیب انجام داده بودند، همگی مورد عنایت گشتند و به همه جهت ده الف نادری خرج گنبد مطهر شده بود. «۲»

پس، عازم کربلای معلی گشته، غره ماه شوال همین سال [۱۱۵۶]: شرف‌اندوز طواف روضه حسینیّه، علی صاحبها الف ثناء و تحیه گردید و بعد از پنج روز موکب والا از سمت مسیب «۳» به جانب بغداد نهضت فرمود و به خدام اماکن ثلثه و مزار ابو حنیفه، یک

الف نادری به صیغه جایزه، از خزانه عامره، احسان فرمود و چون سرداران جوانب عربستان، بصره را محاصره و قلعه قرنه «۴» را متصرف شده بودند، مقرر گردید که چون مصالحه میانه دولتین علیتین واقع شد، قرنه را وا گذاشته و دست از محاصره بصره بازداشته، روانه اردو شوند و جماعتی که کرکوک و اربیل و باقی ولایات را متصرف بودند، تمامی را خالی گذاشته، به تصرف گماشتگان والی بغداد دادند. «۵»

پس موکب والا- از خارج بغداد نهضت نموده، از جسری که در حوالی ینگجه «۶» بسته شده بود، عبور فرموده، روز دهم ماه ذی الحجه همین سال [۱۱۵۶] در شهبان بغداد نزول- اجلال فرمود. «۷»

و هم در این اوقات خبر طغیان محمد تقی خان شیرازی «۸» به مسامع عز و جلال رسید، بیان اجمالی از عصیان او بر این وجه است: که زمان توقف موکب والا در شهر دربند، محمد تقی خان- بیگلربیگی، به ایالت فارس و تسخیر قصبه مسقط و بر عمان سرافراز شد و فتح علی خان کوسه- احمدلوی افشار خالوی شاهزادگان عظام نادری به سرداری سپاه فارس، مأمور گشته، به مصاحبت نواب بیگلربیگی، از قصبه دربند شیروان، روانه فارس شدند و بعد از ورود به شیراز، چندین هزار- نفر تفنگچی، از بلوکات و گرمسیرات جمع آوری نموده، در اوایل سال ۱۱۵۵، نواب بیگلربیگی و فتح علی خان سردار و سپاه ظفرشعار و خمپاره و توپخانه از بندر عباس و بندر کنگ که اکنون

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۴.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۵.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۵. مسیب: شهری است در عراق که شط فرات از میان آن می گذرد. و ر ک:

رحله منشی بغدادی، حاشیه ص ۹۰، و جهانگشای نادری، ص ۷۸۲.

(۴). قرنه: شهری است در عراق نزدیک بصره در محل تلاقی فرات و دجله. (جهانگشای نادری، ص ۷۸۳).

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۵ و ۳۹۶.

(۶). از دهکده‌های ساحلی دجله. (جهانگشای نادری، ص ۶۵۶).

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۶. شهبان: محلی در فاصله بغداد و کرمانشاهان. (جهانگشای نادری، ص ۷۸۰).

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۳۹۸، روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۴ بعد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۶۵

مخروبه در یک فرسخ، مشرقی بندر لنگه واقع است، بر کشتیهای دولتی که در چند سال قبل به فرمان شاهنشاهی ساخته و پرداخته بودند، سوار کرده، از دریا عبور نموده، شهر مسقط را محاصره داشتند و بعد از ماهی امام مسقط، مشایخ و علما را از شهر روانه اردو نموده، امان خواسته، نواب بیگلربیگی و سردار، آنها را اطمینان داده، شهر مسقط در تصرف اولیای دولت درآمد و بعد از چند روزی، فوجی را برای محافظت شهر مسقط، معین داشته، باقی افواج، در رکاب بیگلربیگی و سردار به عزم تسخیر بلاد عمان و تنبیه اعراب نهضت نموده، به اندک زمانی، تمامت اهالی بر عمان در تحت اطاعت آمدند و آن نواحی ضمیمه ممالک محروسه گردید، زمانی نگذشته که موافقت بیگلربیگی و سردار به مخالفت رسیده، باعث فسادها گردید و در تواریخ به وجه اجمال نوشته‌اند و مرحوم میرزا محمد کلانتر شیراز به بیان قضایای مترتبه، بر مخالفت این دو بزرگوار را به وجه تفصیل در روزنامه خود مرقوم داشته است و نگارنده این فارسنامه- ناصری عبارت روزنامه را بی کم و بیش نگاهشتم تا موجب عبرت خوانندگان و حیرت شنوندگان گردد و عبارت روزنامه این است که «۱»: «نزدیک به سه سال، تمامت اهل فارس در مهد آسایش غنودند که در بین، زمانه‌سازی را برای فارس بلکه برای شیراز کوک نمود و کار به جائی رسید که ناموس مسلمانان، تصدق سر مبارک بندگان تقی خان میراب

الاصل شیرازی، بیگلربیگی مملکت فارس گردید، بیان مجملش آنکه: تقی خان بعد از چندی که معزول و در اردوی نادری حاضر رکاب بود، دوباره بیگلربیگی فارس شد و با کلب علی خان افشار، سردار فارس، مأمور به تسخیر مسقط و عمان شدند و بیگلربیگی و سردار با یکدیگر نساخته، بنای عدم سازش را گذاشته، هر یک اسناد تقصیری را به دیگری می‌داد و نادر شاه از عرایض طرفین بدمظنه شده، سردار را معزول و محمد حسین خان قرقلو افشار امیر آخوره‌باشی که از سگان در جهنم بود، قائم‌مقام او نموده، روانه فارس داشت و بعد از ورود اراده نمود که به لطایف حیل، تقی خان و رؤسای سپاه که با او همداستان بودند، از بر عمان و سواحل فارس کشیده، به شیراز آورده، در زمان استقلال تقی خان سه نفر ملحد موسوم به میرزا محمد علی کوچک و میرزا صابر و آقا علی نقی منشی مبلغی را از خزانه عامره به اسم بیگلربیگی که فی الحقیقه بیان واقع بود، تصرف نمودند و حسب الامر نادری، مأمور به حضور شده، چپاری برای بردن آنها، وارد گردید و تقی خان آنها را پنهان داشته، به بهانه سفر مکه معظمه موقوف داشت و ظهور این گونه امور موجب غضب نادری که نمونه‌ای از حرارت آتش جهنم بود، گشته، مجدداً محصلان شداد غلاظ آمده، آنها را طلب داشتند «۲». و تقی خان پرده از روی کار برداشته با جمعی اشرار به تصورات باطل که خبر از عالم بنگ می‌داد، از وخامت عاقبت بی‌خبر و از مضمون:

هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد «۳» غافل بود، و از مسقط و عمان به سواحل فارس آمده، بی‌اطلاع محمد حسین خان سردار، ساحت بندر عباس را [مضرب خیام] «۴» نکبت انجام ساخت و به قتل کلب علی خان افشار، خویش

(۱). روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس، ص ۱۴.

(۲). روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس، ص ۱۵.

(۳). در متن: (زد) - شعر از گلستان سعدی است.

(۴). در متن ناخواناست با توجه به روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۵، تصحیح شد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۶۶

نادر شاه پرداخت و محمد حسین خان از شیراز به جانب دشتستان که اهالی آن با تقی خان صفائی نداشتند، رفته، از سمت بندر کنگان و طاهری و گاوبندی وارد بندر کنگ گشت و مراتب آمیختگی «۱» مملکت فارس را معروض دربار نادری داشت، شور روز محشر و فرع یوم اکبر را در فارس برپا نمود، صد هزار لعن الهی بلکه مضاعف بر تقی خان و یک مقابل به محمد حسین خان باد.

از احوال تقی خان اگر جمعی مطلع نباشند، جماعتی با اطلاع هستند و می‌دانند آنچه می‌نویسم خلاف نیست «۲» به دولت و اقبال، پسر حاجی محمد علی میراب است و حاجی محمد علی به تقریب مباشری امور مرحوم آقا کمال «۳»، صاحب اموال و املاک گردید و به حیث تمول در شیراز ضرب المثل گشت و در استیلای افغان مستوفی دیوانی گردید خدا می‌داند که از پرتو عنایت نادری، پنج شقه علم می‌افراشت و دوازده نفر چاوش جلو اسب خود داشت، باقی استقلال او را بر این قیاس توان نمود، نادر شاه را به خود شیفته بود چنانکه ایاز سلطان محمود را، از خداوند چنین آقائی را می‌خواستم بلکه ده یک او را تا جوهر و هنر خود را ظاهر کنم، از نادانی برای سه نفر متقلب، سی هزار نفر بلکه بیشتر از اهل شیراز به قتل و اسیری رسیدند، سبحان الله تعالی «۴»، نمی‌دانم چه نویسم و چه گویم که از این مصیبت چه دیدم و چه کشیدم، تا کسی ندیده، نداند که استیلای بخت النصر «۵» و چنگیز خان، در پیش این واقعه که مختص شیراز بود، نمودی ندارد.

نقد بازار جهان بنگر و آواز جهان گر شما را نه بس، این سود و زیان ما را بس «۶» و چون خبر قتل کلب علی خان و طغیان تقی خان، به محمد حسین خان سردار رسید با تفنگچیان دشتستانی، بر تقی خان سبقت گرفته، از بندر کنگ به تعجیل آمده، وارد شیراز



گردید و میرزا اسمعیل برادر تقی خان را که نایب الایاله بود، گرفته، روانه اصفهانش داشت و از دربار معدلت مدار، چندین هزار نفر سپاه کینه‌خواه برای تدمیر اهل فارس بخواست و چون گرفتاری میرزا اسمعیل به تقی خان رسید، از بندر عباس، ایلغار کرده با دو هزار نفر سواره و پیاده، حرکت نمود، چون خبر ورود تقی خان به قصبه فسا رسید، محمد حسین خان «۷» حرامزاده، خائف گشته، بنای فرار گذاشت و هرچه اعیان شیراز التماس نمودند که توقف کند، در جواب گفت:

می‌خواهید مرا گرفته «۸» به تقی خان سپارید و به سمت کازرون شتافت و تقی خان بلافاصله وارد شیراز گردید.

هنوز دو روز نگذشته بود که قشون نادری از اطراف «۹» در دور شیراز جمع شدند و محمد-

(۱). در متن: (آمیخته گی).

(۲). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۵.

(۳). در روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۵: (آغا کمال).

(۴). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۶.

(۵). همان بنو کد نصر است که به صورتهای بخت‌نرسی و بخت‌رشه هم استعمال شده است، او پادشاه بزرگ بابل بود. (معین).

(۶). بیتی از حافظ است در غزل به مطلع:

گل‌عداری ز گلستان جهان ما را بس‌زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس

(۷). در روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۶: (حسین خان).

(۸). در متن: (بر، به).

(۹). (قشون نادری وارد دشت ارژن شد). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۶۷

حسین خان از کازرون معاودت نمود و تقی خان در شهر متحصن گشته، به قلعه‌داری پرداخت و بنای جنگ را گذاشته، محاصره و آشوب برپا گردید و رفته رفته از خراسان و کرمان و عراق و خوزستان، بر سبیل توالی مثل سیل زخار، قشون سواره و پیاده و جزایرچی و توپخانه و زنبورک، روزبروز به محمد حسین خان حرامزاده، ملحق می‌گردید و چون این اخبار به مسامع عز و جلال رسید، نواب میرزا محمد علی صدر الممالک علیه الرحمه را برای استمالت تقی خان روانه شیراز فرمود. «۱»

و مقارن عید نوروز سنه سیچقان‌نیل که در چهارم ماه صفر سال ۱۱۵۷ اتفاق افتاد «۲» وارد شیراز گردید و قسم‌نامه، به مهر نادر شاه که تقی خان را از اذیت و آزار، مرفوع القلم داشته، از جرائم او درگذرد، به تقی خان سپرد و هر قدر به مواعظ و نصیحت خواست او را رام و آرام نماید سودی نبخشید «۳» و تقی خان بر تمرد خود باقی ماند و محمد حسین خان سردار به‌علاوه سپاه خارجی تفنگچیان بلوکات فارس را خواسته، نزدیک به پنجاه هزار نفر قشون و لچاره «۴» در حوالی شیراز مجتمع ساخت و شب و روز مشغول جنگ و یورش بودند و ایام محاصره به چهار ماه و نیم کشید و بیرون شهر از عمارات و درختان باغات، پاک و ساده گردید و دود از دودمان شیرازیان برآمد و تقی خان که از فرط مرحمت نادری محسود امرای ایران و توران شده بود، چشم و گوش خود را بسته، سپر بیش‌رمی را بر سر کشیده به مخالفت چنین پادشاهی سفاک بی‌باک که سلاطین روی زمین از سطوتش آرام نداشتند، اقدام نموده، اصرار ورزیده، عیال اهل شیراز را به اسیری داد و این ماجرا را ذخیره آخرت خود ساخت و با جمعی از قاجار و افغان و کرد که بتدریج از محمد حسین خان سردار، روی گردان شده، در شهر متحصن بودند، فرار نمود و فوراً سرکردگان نادری و پنجاه هزار لشکری و لچاره وارد شیراز گشته در مدت سه چهار پنج ساعت، شهر را غارت و خانه‌ها را خراب [و] زنان و کودکان را اسیر

کرده «۵»، مردمان را کشته، دو کله مناره بزرگ از سر مردم شیراز برپا کردند «۶». و از بقاع متبرکه و مساجد چشم نیوشیدند، اسباب و قندیل‌های طلا و نقره و ظروف و فرشها را بردند [و] به مثل مشهور آمدند و کشتند و بردند و رفتند، از عاقبت اندیشی تقی خان دختر و پسر شیرازیان به تصرف افغان و اوزبک و ترکمان آمده، به اقصی - بلاد ممالک ترکستان برده، خرید و فروش نمودند و تقی خان بعد از دو روز «۷» از فرار، گرفتار گشته، او را با اهل و عیال به اصفهان بردند و چون خبر گرفتاری تقی خان به مسمع جلال نادری رسید، حکم فرمود تا یک چشم او را کنده، هر دو خایه‌اش را بریده، از زینت مردی عاری گردید. «۸»

پس میرزا محمد اسماعیل برادرش و سه نفر پسران او را گردن زدند و عیال آنها را فروختند و تقی خان را بعد از کوری از یک چشم و عاری از خصیتین، مقید ساخته، روانه اردوی اعلی نمودند و بعد از چندی مورد عنایت گشته به خلعت استیفای دیوانی، سرافراز شد و هر روزه در جرگه

(۱). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۷.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۱.

(۳). در متن: (نه بخشید).

(۴). مبدل یا مقلوب: رجاله است که به معنی بی حیا و بی شرم، و زن سلیطه و بدزبان است. (معین).

(۵). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۷.

(۶). ر ک: عالم آرا، محمد کاظم، ج ۳، ص ۱۳۵، منقول در حاشیه ۲، ص ۲۷۲، تاریخ اجتماعی ایران، دکتر رضا شعبانی.

(۷). در روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۷: (بعد از سه روز).

(۸). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۷ و ۱۸، و جهانگشای نادری، ص ۳۹۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۶۸

مستوفیان عظام، شرف‌اندوز حضور مبارک شاهنشاهی می گردید و بعد از سالی او را به ایالت ممالک موضوعه از هندوستان سرافرازی داده، تا آخر زمان زندگانی نادر شاه برقرار بود و بعد از تسخیر شیراز و حصول آن مصائب، در شهر و بلوکات، وبای شدیدی روی داد که در شیراز به حسب شماره موازی ۱۴ هزار نفر رهسپر سفر آخرت شدند «۱» به مثل مشهور آنچه از دزد ماند به فالگیر رسید.

این شرح بی‌نهایت کز حسن یار گفتم حرفی است کز هزاران اندر عبارت آمد و به گمان منجمان ظهور این قضایا، از تأثیر ستاره دنباله‌داری بود که در برج سنبله یک ماه پیشتر، نمایان بود، برای آنکه گفته‌اند طالع شهر شیراز را برج سنبله قرار داده‌اند. «۲»

و در همین سال [۱۱۵۷]: حکومت فارس به میر حسین بیگ، داروغه اردو بازار عنایت گردید «۳» و بعد از ورود به شیراز محمد حسین خان حرامزاده با او بنای کاوش را گذاشته، او را مقصر ساخت.

و در اواخر همین سال [۱۱۵۷]: فرمان قتل او را صادر کرده، او را کشتند. «۴»

و عید نوروز سال اودئیل در پانزدهم ماه صفر سال ۱۱۵۸: اتفاق افتاد «۵» و در اوایل این سال، حاتم خان کردبادلو «۶» به ایالت مملکت فارس معین گشته، بعد از زمانی وارد شیراز گردید و چند ماهی به حسن سلوک، آزرده‌خاطران شیرازی را استمالت نمود و میرزا محمد حسین - شریفی متولی آستانه حضرت شاه‌چراغ که تمامت اهل فارس به بزرگی او اقرار داشتند، بر حسب امر نادری به احترام تمام روانه اردوی اعلی گشته، در نواحی شکی شرفیاب حضور والا شده، مورد عنایت گردید. «۷»

و چون اخبار متواتر می‌رسید که از دولت عثمانیه، یکن محمد پاشا «۸» وزیر اعظم، به سرعسکری منصوب و ده پانزده نفر پاشایان دیگر و ازدحام بیحد از جانب ارزنة الروم «۹» و قارص و چندین فوج دیگر از جانب دیاربکر و موصل هریک به جانبی از ایران

معین گشته، می‌آیند، اعلیحضرت - شاهنشاهی، شاهزاده نصر الله میرزا را با چند فوج مأمور به دیاربکر فرمود و موبک والا در پنجم رجب «۱۰» به عزم مقاتله با سرعسکران رومیه نهضت نمود و در نهم این ماه «۱۱» در دو فرسخی ایروان نزول نمود و یکن محمد پاشا سرعسکر با صد هزار نفر سواره و چهل هزار نفر پیاده ینگچری «۱۲» در

(۱). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۸.

(۲). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۸.

(۳). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۸.

(۴). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۸.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۶.

(۶). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۹.

(۷). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۹. (بندگان صاحبی ام را به اردوی معلی بردند).

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۶.

(۹). در متن: (ارزن الروم). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۷.

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۷.

(۱۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۷.

(۱۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۶۹

دو فرسخی اردوی نادری آمده، توپخانه را سد و حصار خود کرده، متوقف گردید و روز یازدهم «۱» همین ماه، از جانبین دو صف آراسته، شروع در جنگ شده، شکست بر رومیان افتاده، جماعتی کشته و اسیر شدند و بازماندگان در پس حصار توپخانه متحصن گردیدند و روز دیگر بنای جنگ را بطور فرنگستان گذاشته، هر روزه ربع فرسخی با سواره و پیاده و سنگر توپخانه پیش می‌آمدند و به چند کوچ به نیم فرسخی اردوی شاهنشاهی رسیدند «۲» و جماعتی برسم شیبخون بر اردوی رومی تاخته آنها را متزلزل داشتند و روز دیگر معلوم شد که سرعسکر رومی در آن شب وفات یافته «۳»، عسکر را بی سر گذاشته است و لشکر رومی بنای فرار گذاشته، به آسانی تمام توپخانه آنها عاید سپاه ظفرپناه گردید و جماعتی «۴» [به] تعاقب آنها رفته، معادل دوازده هزار نفر از آنها کشته، عود نمودند «۵»، و چون مدتها بود که در باب سر مذهبی حضرت امام جعفر صادق (ع) و شرکت اهل ایران در رکن شافعی از کعبه معظمه با دولت روم گفتگو در میان بود و علمای اسلامبول و حرمین شریفین قبول نمی‌نمودند، بعد از واقعه شکست رومیان، اعلیحضرت شاهنشاهی، نامه دوستانه به اعلیحضرت پادشاه روم نوشته «۶»، روانه دربار عثمانی فرمود مبنی بر اینکه: هر چند ایلات ترکمان و طوایف عجم که در ایران توطن دارند، فرمان قدر قدرت شاهنشاهی، آنها را خواهی نخواهی تابع مذهب اهل سنت و جماعت ساخته، خلل و تغییر در بنیان آن، راه نخواهد یافت، اما تکالیفی که از جانب آن جماعت به آن دولت علیه شده بود چون علمای اعلام و اعیان آن دولت ابد فرجام از قبول آنها، دامن الفت برچیده‌اند و اصرار در آن امر بیشتر موجب خونریزی و منشاء فتنه‌انگیزی می‌گردد، لهذا از آن تکالیف نکول و ترک آنها که مقصود ارکان دولت عثمانیه و مابه النزاع بود بالکلیه «۷» به عمل آمد، من بعد اساس دوستی بین الحضرتین برقرار خواهد بود «۸». پس آیات نصرت آیات از راه همدان و فراهان نهضت فرموده در چهارم ماه ذی الحجه همین سال وارد دار السلطنه اصفهان گردید. «۹»

و نواب حاتم خان «۱۰» والی مملکت فارس با اعیان شیراز در اواخر همین ماه، وارد اصفهان شدند و چنانکه نگاشته شد بعد از

تسخیر هندوستان به موجب فرمان شاهنشاهی مالیات و صوادر سه ساله ولایات ایران را به قید تخفیف بخشیدند و بعد از طغیان تقی خان بیگلربیگی فارس و تمرد جماعت داغستانی و بعضی از بلاد دیگر، خاطر معدلت مآثر شاهنشاهی در استرداد آنچه بخشیده بود، قرار گرفت و محصلان شدید العمل را گماشته، از ارباب‌داران و مباشرین امور دیوانی مطالبه می‌نمودند و چون نواب حاتم خان کردبادلو مردی سلیم النفس بود، محصلان

(۱). در متن: (پانزدهم)، با توجه به جهانگشای نادری، ص ۴۰۸، تصحیح شد.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۸.

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۹.

(۴). در متن: (از).

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۰۹.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۰.

(۷). در متن: (با الکلیه).

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۰.

(۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۲.

(۱۰). (حاتم خان کردبادلو). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۸ و ۱۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۷۰

وجوه را به استمالت نگاهداری می‌نمود و چون مبلغی از آن وجوه، در محل باقی مانده بود، باعث تغییر شاهنشاهی شده، حاتم خان را از ایالت فارس معزول داشته، قیاقلی آقای قورت «۱» جارچی باشی که از سگان در جهنم بود، والی مملکت فارس گردید و حسب الامر اعلی، مهدی بیک سروسناتی و شیخ جعفر داروغه شیراز و خواجه عبد الرضای نائینی «۲» که هر یک در حرامزادگی نادره روزگار بود به وکالت حکومت و نیابت از میرزا اسمعیل کلانتر شیراز مأمور گشته، در ماه محرم سال ۱۱۵۹ نواب والی و اعیان فارس از اصفهان حرکت نموده، وارد شیراز شدند و چند روزی نگذشته که نواب قیاقلی آقای والی با میرزا اسمعیل کلانتر، بنای کاوش را گذاشته، نوکرهای او را چوب زده، به راهنمایی آن سه نفر حرامزاده یعنی مهدی بیک و شیخ جعفر «۳» و خواجه عبد الرضا «۴»، معادل ده هزار تومان به عنوان توجیه از اصناف شیراز گرفتند که در عوض غله و شلتوک دیوانی دهند و دانه‌ای ندادند و نواب قیاقلی آقا در موسم بهار این سال برای وصول بقایا، به جانب گرمسیرات رفته، آنچه توانست از مردمان بیچاره به عنوان مالیات و باقی سنواتی اخذ و عمل نموده از راه قیر و کارزین و جهرم و صیمکان «۵»، عود به شیراز نمود.

و موکب والای شاهنشاهی در دهم محرم این سال ۱۱۵۹: از اصفهان نهضت فرموده «۶»، از راه اردکان یزد و بیابان طبس در بیست و سیم ماه صفر همین سال، وارد مشهد مقدس «۷» گردید.

و عید نوروز سنه بارس‌نیل در روز [بیست و ششم] «۸» همین ماه اتفاق افتاد و اعلیحضرت - شاهنشاهی، جشن نوروزی را به پایان رسانید و در [روز] بیست و پنجم ربیع اول، برای سیر منتزهات «۹» کلاکت و عمارات عالیه که در آن قلعه خداآفرین «۱۰» احداث شده بود، از مشهد حرکت فرمود و چند روز مجلس سرور آراسته به عیش و عشرت و تماشای آن نزهت‌سرا پرداخته، کرورهای نقد با حاصل بحر و کان و نفایس بیکران که به مرور شهور، از ممالک ایران و هندوستان و خوارزم و سند و ترکستان در آن مکان جمع گشته بود، به معرض عرض همایونی درآمده، به تحویل داران سپردند «۱۱» و از کلاکت به عزم عراق حرکت فرمود و بعد از ورود به ساوجبلاغ ری، نظیف افندی «۱۲»، سفیر دولت روم برای مذاکره مصالحه، وارد اردوی اعلی گردید و از جانب امنای دولت

نادری، وثیقه‌نامه مختصری به او داده، روانه داشتند.

و در ماه ذی الحجه این سال [۱۱۵۹]: موبک والا وارد اصفهان گردید و احمد افندی

(۱). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۹.

(۲). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۹. در متن: مائینی.

(۳). (شیخ جعفر داروغه). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۹.

(۴). (خواجه عبد الرضا نائینی). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۱۹.

(۵). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۰.

(۶). در متن: (فرغوده).

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۲.

(۸). در متن: (بیست و هشتم)، اما در جهانگشای نادری، ص ۴۱۳: (بیست و ششم) است و بر این اساس تصحیح شد.

(۹). در متن: (منزهات). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۳.

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۳.

(۱۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۳.

(۱۲). در متن: (لطیف افندی)، با توجه به جهانگشای نادری، ص ۴۱۵، تصحیح شد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۷۱

وزیر دولت روم، از جانب اعلیحضرت قیصر با هدایا و نفایس بسیار، برای اتمام مصالحه، وارد اصفهان گردید و حضرت شاهنشاهی، مصطفی خان شاملو «۱» و میرزا مهدی خان منشی الممالک را برای انجام مصالحه به سفارت اسلامبول مأمور داشت و تخت طلای مرصع به جواهر، با دو زنجیر فیل برای حضرت سلطان محمود خان و نامه دوستانه و صلحنامه از طرف اعلیحضرت شاهنشاهی ارسال فرمود و صورت این صلحنامه بعد از سقوط حشو و زوائد بر این وجه است:

بسم الله تعالی جل شأنه «۲» الحمد لله الذی انام عیون الفتن بايقاظ قلوب السلاطین و اجری عیون الامن بین الانام بانظامس انهار المنافرة من بین الخواقین و الاساطین و اصلح بمصالحتهم ما فسد من امور المسلمین و اذهب غیظ قلوبهم لیشفی غل «۳» صدور المؤمنین «۴» ... و صلی الله علی رسوله محمد صاحب المقام المحمود و علی آله و اصحابه لا سیما الخلفاء الراشدین «۵» الذین بذلوا فی اصلاح الدین، غایة المجهود.

(اما بعد) «۶» در شورای کبرای صحرای مغان که اهالی ایران از نواب همایون ما، استدعای قبول سلطنت را نمودند، بنا بر اینکه از بدو خروج شاه اسمعیل صفوی، سب اصحاب و رفض احباب حضرت خیر الانام (ص) در ایران شیوع یافته و موجب مباحضت میانه اهالی روم و ایران گردید، نظر به مذهب حنیف اهل سنت که مختار آباء کرام ما بود، از سلطنت ایشان تحاشی نمودیم و بعد از الحاح آن گروه، امر فرمودیم که اگر اهالی ایران به دل و زبان ترک سخنها لغو خود نموده، به حقیقت خلفای رابعه راشدین رضوان الله علیهم اجمعین قائل شوند، مسؤول آنها به حصول پیوند و تمامت اعیان ایران، حکم اقدس ما را قبول و از حالات سابقه نکول کردند «۷» و چون اعلیحضرت قدر قدرت، اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین زمان، ناصر- اسلام و مسلمین، قانع کفار و مشرکین، خاقان برین و سلطان بحرین، خادم حرمین شریفین، برادر گردون بارگاه، پادشاه اسلام پناه، ظل الله: سلطان غازی محمود خان مد الله «۸» ظلال خلافت علی رؤس العالمین، خلیفه اهل اسلام و فروغ مشعل دودمان ترکمانیه بودند، برای مزید الفت بین الحضرتین، نواب همایون ما مطالب خمسه را که در وثایق سابقه مسطور است از پادشاه سکندر دستگاه، مأمول دانستیم و بعد از

تکرار آمد و شد سفرای آن حضرت، ماده بر [سر] مذهبی امام جعفر صادق (ع) و شراکت اهل ایران در رکن شافعی از کعبه معظمه را به معاذیر شرعیه و محاذیر ملکیه، موکول فرمود و نواب همایون ما، بنا بر خواهش آن پادشاه سلیمان-مقام، این دو تکلیف را متروک داشتیم و چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنه سلف به سلاطین ترکمان تعلق داشت و به سبب اختلاف کاری شاه اسمعیل به دولت علیه عثمانیه

(۱). رک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۵.

(۲). در متن جهانگشای نادری: (بسم الله الرحمن الرحيم). متن این صلحنامه را میرزا مهدی منشی الممالک نوشته است.

(رک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۵).

(۳). کلمه (غل) در متن جهانگشای نادری، ص ۴۱۵، نیست.

(۴). در متن جهانگشای نادری: (مؤمنین).

(۵). در جهانگشای نادری: (الرشیدین).

(۶). آنچه در اینجا آمده است با متن تاریخ جهانگشای نادری، ص ۴۱۵، اختلافاتی لفظی دارد.

(۷). در متن: (گردند).

(۸). در متن: (بد).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۷۲

انتقال یافته، ضمنا اظهار شد که اگر بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناه، شاق و مخالف رسم وفاق نباشد یکی از آن دو مملکت به رسم عطیت از آنحضرت به حوزه ممالک محروسه این طرف انضمام یابد و آن حضرت را از راه برادری در رد و قبول آن مختار ساخته بودیم و در نامه همایون که از آن دولت والا به مصحوب افتخار الامجد نظیف «۱» افندی عز وصول بخشید، اندراج یافته بود که اگرچه نظر به محامد مشکوره و مساعی مبروره که از دولت نادریه در ازاله آثار بدع به ظهور پیوسته، دولتین علیتین را متحد می‌دانیم، لیکن بنا بر بعضی جهات، خاطر اقدس، متعلق به آن است که به نحوی که مواد سابق منفسخ شده ازین مطلب نیز برای مزید الفت و التیام اغماض شود و مصالحه ایام خدیو خلد مراتب، سلطان مراد خان رابع، ممدود «۲» و ممضی گردد تا دوستی میانه دو دولت عظمی و اخلاف کرام و اعقاب عظام، نسلا بعد نسل، در عرصه روزگار پایدار بماند و از آنجا که آن اعلیحضرت وعده این گونه دوستی فرموده‌اند ما نیز مراعات سنن دوستی را بر ذمه خود واجب و آرامش بلاد را اهم مطالب شمردیم، لهذا بعد از وصول نامه مشکین ختامه «۳»، مأمول ثانی آن خدیو اسلام را به حسن ارتضا مقرون و معتمدی برای بنای مصالحه مأمور ساختیم و فیما بین معتمدان دولتین امر مصالحه بر یک اساس و شرط و سه ماده و تذییل بر این نهج قرار یافت:

- اساس صلحی که در زمان خاقان سلطان مراد خان واقع شده، در میانه دولتین مرعی است.

- شرط: من بعد، فتنه نائم و تیغ از جانبین در نیام [بوده] «۴» و انشاء الله تعالی این دوستی در میانه این دو دولت عظمی و احفاد این دو خانواده کبری الی یوم القیام، قائم و برقرار باشد.

- ماده اولی: احترام حجاج ایران مانند احترام حجاج شام و مصر در همه جا، مرعی دارند.

- ماده ثانیه: برای تأکید مودت [دو] «۵» سال شخصی از ایران در روم و شخصی از روم در ایران بود [ه] اخراجات ایشان را از طرفین دهند.

- ماده ثالثه: اسرای جانبین مرخص [شده] «۶» بیع و شری بر آنها روا ندارند.

- تذییل: حکام سرحدات از حرکاتی که منافی دوستی است، احتراز نمایند و گریختگان «۷» از طرفین را، راه نداده باشند و مادام

که امری بر مخالفت عهد به ظهور نرسد، نقص و خللی در قواعد آن راه نیابد و من نکث فانما ینکث علی نفسه. «۸» حرر ذلک فی شهر محرم سنه الف و مائه «۹» و ستین [۱۱۶۰]: من الهجره النبویه علی صاحبها «۱۰» الف ثناء و تحیه.

(۱). در متن: (لطیف). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۷.

(۲). در متن: (محدود) با توجه به جهانگشای نادری ص ۴۱۷ و معنای جمله تصحیح شد.

(۳). در جهانگشای نادری: (مسکیه الختام)، ص ۴۱۷.

(۴). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۸.

(۵). در متن: (در سه سال) با توجه به جهانگشای نادری، ص ۴۱۸، تصحیح شد.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۸.

(۷). در متن: (گریخته گان).

(۸). قسمتی از آیه ۱۰، سوره ۴۸: (و کسی که بشکست پس جز این نیست که می‌شکند بر خویشان ...).

(۹). در متن: (ماه).

(۱۰). در متن جهانگشای نادری، ص ۴۱۹: (علی هاجرهما الف الف سلام و تحیه).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۷۳

و چون در اوایل ورود شاهنشاهی به دار السلطنه اصفهان، قیاقلی آقای قورت‌جارچی باشی «۱»، والی مملکت فارس با دویست نفر از اعیان فارس را احضار به اصفهان نموده، چندین نفر محصل غلیظ شدید، برای آوردن آنها روانه فرمود و قیاقلی که از اعمال خود مطلع بود، در خیال فرار افتاد که عیال و بنه خود را به سمت بندر عباس برده، خود را به ساحل نجات رساند و مهدی بیگ - سروستانی که در مدت حکومت قیاقلی آقا، نوعی از وزارت او را می‌نمود و راهنمای تاخت و تاز و مظالم او گشته، همکاسه و هم‌کیسه‌اش بود، او را فریب داد که کوچ و بنه نواب والی و همراهان را از شیراز به سروستان می‌رسانم که تا تفنگچی سروستانی و عیال خود از راه فسا و داراب و سبعه به سلامتی وارد بندر عباس شده، از سخط نادری آسوده شویم و نواب قیاقلی آقا، تدبیر مهدی بیگ را پسندیده، خزانه‌ای که از اموال اهل فارس به ظلم تحصیل کرده بود، با عیال خود بر طبق اخلاص گذاشته، به مهدی بیگ سپرده، روانه سروستان داشت و خود قیاقلی آقا به دستاویز تدارک اردو و وصول مالیات روانه خفرک و مرودشت و ارسنجان گردید که در سروستان به مهدی بیگ و عیال خود ملحق شود و مهدی بیگ در منزل کوهنجان سروستان آنچه را توانست از اموال قیاقلی آقا، به عنوان آنکه اموال گزاف را یک دفعه نباید به نظر مردم رسانید روانه سروستان نمود و باقی مانده را با عیال قیاقلی آقا از کوهنجان برداشته از راه کوار وارد شیراز داشت و میرزا محمد حسین شریفی، متولی آستانه مبارکه شاه‌چراغ و میرزا باقر وزیر و میرزا اسمعیل - کلانتر و حاجی هاشم کدخداباشی حیدری خانه شیراز «۲» و خواجه تقی کدخداباشی نعمتی خانه و حاجی حسین خان نفر و صالح داروغه و کدخدایان محلات شیراز را در مسجد جامع، جمع نموده، مذکور نمود که قیاقلی آقا می‌خواست خود را از سخط نادری، رهانیده، اهل شیراز را به غضب شاهنشاهی گرفتار کند، به توفیق خدا، او را فریب داده، عیال و اموال او را که تعلق به سرکار دیوان اعلی دارد، در این خانه خدا به شماها می‌سپارم و قبض گرفته، به اردوی اعلی می‌روم «۳» و چون مدتی از ورود محصلان که برای بردن قیاقلی آقا و دویست نفر از معارف شیراز و فارس [به شیراز آمده بودند] گذشت و اخبار ترمذ قیاقلی آقا و فارسیان از شرفیابی حضور مبارک، به مسامع جلال رسید، مهیج غضب نادری شده، روزی در موقع سلام عام فرمود که معلوم می‌شود شیرازیان هر روزه، هنگامه‌ای را برپا می‌کنند، گاهی با محمد خان بلوچ موافق شدند و وقتی با تقی خان آمیختند و این روزها قیاقلی را برانگیخته‌اند، بهتر آن که به نفس نفیس خود به شیراز رفته، مردمانش را کشته، زن و بچه آنها را به ترکمان و افغان

داده، شهر را خراب کرده، به جای آن زراعت کنند و نواب قیاقلی بعد از اطلاع از معامله مهدی بیگ سروستانی، عود به شیراز نمود و عیال و اموال خود را متصرف گردید و پنجاه شصت نفر از غلامان خاصه خود را مهیا نمود که شب فرار نماید و چون عنایت ایزدی شامل حال شیرازیان بینوا بود و از صدمات تقی خان متنبه بودند، اطراف خانه «۴» حکومتی را محاصره کرده، مانع از فرار او شدند و چون محصلان دیوانی

(۱). از اینجا ماخوذ از روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۰ و ۲۱، است.

(۲). حاجی هاشم کلانتر نصف شهر شیراز، یعنی پنج محله حیدری نشین آنجا بود. (حواشی اقبال بر روزنامه محمد کلانتر، ص ۱۰۸).

(۳). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۱.

(۴). در روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۱ آمده است که: (سه روز گذشت جمعی محصلان ... وارد شیراز شده او را گرفته مقید و محبوس و با کوچ و اموال به اردوی شادای مدار بردند در عرض راه تریاک خورده در قعر سقر مسکن ساخت).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۷۴

برای کوچانیدن ایلات رحیمی و شش بلوکی از فارس و رفتن به خراسان وارد شیراز شدند، شیرازیان به سرکردگی «۱» محصلان، یورش برده، قیاقلی آقا را گرفته با عیال روانه اردوی نادری داشتند. «۲»

و موکب والا در روز دهم ماه محرم سال ۱۱۶۰: از اصفهان به عزم خرابی شیراز نهضت فرمود «۳» و قیاقلی آقا که با قید و بند روانه اردو بود بعد از چند منزل از شیراز، تریاک خورد و چون از سگان در جهنم بود، خود را به دوزخ رسانید «۴» و میرغضب نادری را از شیراز دفع و رفع نمود و چون خبر گرفتاری و وفات قیاقلی آقای قورت به مسامع جلال رسید، بر شیرازیان ترحم فرموده، از منزل آباده، از راه بوانات عازم کرمان گردید. پس عمال و ضباط و کلانتران فارس را به دربار معدلت مدار که گفته‌اند: «برعکس نهند نام زنگی کافور»، احضار فرمود و مرحوم میرزا محمد کلانتر فارس در روزنامه خود نگاشته است «۵»: که چون اعیان فارس در کرمان به دربار معدلت مدار رسیدند، مورد مصادره و مؤاخذه از افعال ماضی گشتند، کلانتران و عمال فارس و آقا علی نقی محمص «۶» پسر زن محمد بیگ سفره‌چی بر هم افتاده، ابواب ثقلب و توجیه و اخذ و عمل به چهار اسم به مبلغ سیصد «۷» هزار تومان تبریزی به غیر از مالیات و صوادر و بواقی دیوانی به اسم اعیان و تجار شیرازی و قصبه‌جات و بتدریج به اسم پاکار و سمسار و علما و سادات و اشراف و اراذل و یهود و نصاری و غنی و فقیر، فرمان صادر نمودند و حسب الامر شاهی، میرزا باقر وزیر فارس و میرزا اسماعیل کلانتر شیراز و نه نفر مستوفی شیرازی را، از هر دو چشم نابینا نمودند و حاجی هاشم کدخداباشی محلات حیدری خانه شیراز را به توسط میرزا محمد حسین - شریفی از یک چشم او درگذشتند و تمامی سیاست‌شدگانرا «۸» به فراشخانه عامره سپردند و آقا علی نقی - محمص «۹» ملعون، مبلغهای کلی به نام فارسیان نوشته، به نظر سلطان انوشیروان نشان!! رسانیده مورد عنایت گشته، خود را منتظر الایاله می‌دانست [و] سه چهار روز آمد و شدی نموده، در حضور فارسیان می‌گفت: شاهنشاه چنین فرمود، من چنین عرض نمودم. روزی نادر شاه از او پرسید آقای محمص تو که همه فارسیان را به اخذ و عمل و ثقلب نسبت «۱۰» دادی، خودت چه خورده‌ای و چه ثقلب کرده، عرض کرد امری بر پادشاه پوشیده نیست. نادر شاه فرمود از این قرار من عالم السر و الخفیاتم و فوراً حکم به کندن چشم او فرموده، به فراشخانه برده، رفیق وزیر و کلانتر

(۱). در متن: (سرکرده گی).

(۲). ر ک: روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۲.



(۳). منبع این روایت معلوم نشد گرچه اشاراتی در روزنامه محمد کلانتر هست.

(۴). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۱.

(۵). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۲.

(۶). در متن: (مجصص).

(۷). در متن: (ششصد) با توجه به روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۲، تصحیح شد. و ر ک: تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ص ۲۶۵، از دکتر رضا شعبانی.

(۸). در متن: (شده گان).

(۹). در متن: (مجصص) - ر ک: روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۲.

(۱۰). در متن: (نسبۀ).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۷۵

گردید «۱». پس نادر شاه به خیال تعیین عمال تازه افتاده، اولاً جناب میرزائی، میرزا محمد حسین - شریفی را که به حسب و نسب بر تمامت فارسین برتری داشت، به منصب کلانتری فارس تکلیف فرمود و جناب میرزائی متمسک به عذر گردیده، قبول ننمود، پس به اصرار شاهنشاهی متقبل گشته، یک ثوب خلعت که بالاپوش ترمه مخصوص بود، در منزل او فرستاده خلعت را پوشید و چون به حضور مبارک رسید، نادر شاه فرمود کلانتر ما از اعیان سادات است «۲» و روز دیگر نادر شاه علی نقی بیگ سرحدی مشهور به لر را خواسته، اسامی عمال و کلانتران فارس حاضر رکاب را از او خواست و هفتاد و سه نفر به قلم داد و ایشان را احضار فرموده، در مقام مؤاخذه، مخاطب ساخت که سبب تهاون در خدمات دیوانی شما چه بود و با شما چه سلوک کنم، پس توجه فرمود که کلانتر فارس و کرمان بروید و مشاورت کرده، بعد از سه روز آمده، عرض کنید.

مرحوم میرزا محمد کلانتر که در آن زمان مستوفی بود، گوید «۳» که فقیر هم در دفترخانه، به فحاشی میرزا شفیع تبریزی که مستوفی محاسبات فارس و عراق بود گرفتار بودم و بعد از سه روز نادر شاه، کلانتران فارس و کرمان را طلبیده که چه می گوئید، چونکه می دانستند که نادر شاه آنچه خواهد کند نه آنچه گویند، عرض نمودند آنچه را صلاح حال مملکت دانید، مختارید، پس به جناب میرزا محمد حسین کلانتر فرمود، ده نفر از عمال را که پسندیده تو باشند از میانه هفتاد و سه نفر فارس که به قلم ما در آمده، برداشته به حضور ما آورد و باقی را چشم کنده، مهمان نسقچی باشند. پس آن ده نفر را خواسته، هر یک را کلانتر و عامل جزء کرده، نفری را پنجاه تومان تبریزی، مواجب سالانه معین فرمود، پس تمامی کورهای فارسی را جز حاجی هاشم - کدخداباشی که به توسط میرزا محمد حسین کلانتر نجات یافت، تمامی دیگران را که میرزا باقر - وزیر و میرزا اسمعیل کلانتر و نه نفر مستوفی و شصت و سه نفر کلانتران و عمال بلوکات بودند به ضمیمه یکصد و شانزده نفر از اهالی کرمان بر حسب حکم پادشاه عدالت پناه کشتند و جنازه آنها را در میدان انداختند و از سرهای آنها که به شماره، ۱۷۹ نفر بود، دو کله مناره ساختند و به مراسم معدلت پرداختند و نواب میرزا مهدی خان منشی الممالک در این باب، در معنی را سفته و خوب گفته: تا کسی زنجیر احتساب او را نبیند، زنجیر عدل نوشیروان را نداند!! از چه سلسله است «۴» و باز مرحوم میرزا محمد کلانتر نوشته است که در آن روز وای نفسی بر من فقیر و جناب میرزای کلانتر یعنی میرزا محمد حسین شریفی شیرازی چه گذشت، حقیر با چشم گریان و دل نالان جرأت بیرون رفتن از دفترخانه را نداشتم و چندین نفر از شصت و سه نفر کلانترهای کور فارس به بینائی کسان خود گریخته، در اردو پراکنده بودند و نسقچیان از علی نقی بیگ لر، عوض می خواستند که عدد کشته فارسین از شصت و سه نفر کمتر نشود که کله مناره ناقص شده! مورد مؤاخذه شویم «۵» و فقیر بعد از شنیدن واقعه در اضطراب بودم که اگر از دفترخانه بیرون روم،

(۱). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۳.

(۲). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۳.

(۳). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۳.

(۴). عبارت متن هم با روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۳، و هم با جهانگشای نادری، ص ۴۲۳، متفاوت است. اصل عبارت میرزا مهدی چنین است: (و الحق کسی تا زنجیرخانه احتسابش را مشاهده نمی کرد زنجیر عدل انوشیروان را نمی دانست که از چه سلسله است).

(۵). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۷۶

شاید علی نقی بیگ مرا در عوض فراریان، به نسقچی سپارد و اگر بمانم با خیال پریشان چه کنم، لابد دیوانه‌وار بیرون آمده، در میدان قتلگاه، جناب میرزای کلانتر را یافتم که در محافظت ده نفر نسقچی محفوظ گشته است، حقیر و جناب میرزا، گریان و نالان و بر سر و سینه‌زنان «۱»، از غم رفقا و دوستان، خاک مصیبت بر سر می کردیم و جناب میرزا را برداشته، به دفترخانه بردم و بعد از چند روز از قتل فارسیان، نادر شاه منصب حکومت و لقب صاحب‌اختیاری مملکت فارس را به میرزا محمد حسین کلانتر شفقت فرمود و منصب کلانتری فارس به میرزا محمد مستوفی که داماد خواهرزاده میرزا محمد حسین صاحب‌اختیار بود عنایت گردید و موجب نواب صاحب‌اختیار فارس را یک هزار و هشتاد تومان که در هر روزی سه تومان تیریزی باشد، مقرر فرمود و علی نقی بیگ سرحدی مشهور به لر را ضابط باشی بلوکات فرموده، موجب او را سیصد و شصت تومان مقرر نمود «۲» و محمد خان شاطرباشی را والی شهر شیراز فرمود که رجوعی به بلوکات فارس نداشته باشد و خزانه‌داری هم به او واگذار گردید و موازی هفت هزار نفر سپاهی از افغان و اوزبک و قزلباش را برای ساختن فارس معین فرمود و ششصد و هفتاد و پنج هزار تومان وجه مالیات و بقایا و مصادرات را ابواب جمع میرزا محمد حسین صاحب‌اختیار نمود که در عرض سال وصول کرده، انفاذ دربار معدلت مدار دارد «۳» و نواب صاحب‌اختیار توکل بر خدا کرده، عرض نمود که وصول این وجه، از فارس متعذر است اگر شاهنشاه معدلت پناه یک‌صد و بیست و پنج هزار تومان به صیغه تخفیف، تصدق کند، بقیه را بدون عذر، کارسازی کنیم نادر شاه قبول فرمود «۴» و در بین فرمایش داد که میرزا محمد حسین صاحب‌اختیار، اگر از نوکر دیوان و اهل فارس برخلاف حساب و بی‌رضای تو حرکتی کنند بی‌سؤال و جواب تا پنجاه نفر را مرخص هستی «۵»، گردن بزنی و از گوش بریدن و کور کردن و دست بریدن در صورت خلاف، کوتاهی مکن که حکومت را با سیاست به موقع گفته‌اند، پس صاحب‌اختیار فارس و بقیه السیف از فارسیان را مرخص فرموده، روانه فارس شدند و مرحوم میرزا محمد کلانتر نوشته است «۶»: حقیر برای اتمام دستور العمل بعد از فارسیان توقف کردم که در اثناء ابواب مصادره مستوفیان شیراز و لشکرنویسان و منشیان دیوانی و تجار و ارباب مکنت فارس که اسمی بی‌مسمی داشتند، معادل نود و پنجاه هزار تومان به قلم دادند و مستوفیان بر حسب الامر آن مبلغ را اضافه بر دستور العمل نمودند و از عدالت شاهنشاهی میزان دستور العمل به انضمام لارستان و بندرعباس معادل ششصد و هفتاد و پنجاه هزار تومان نقد رسید که تمام این نقد را در کیسه‌ها «۷» کرده، به سلامتی روانه خراسان دارم با آنکه احتمال وصول ده‌یک از آن نبود.

و عید نوروز در سنه توشقان‌نیل خیریت دلیل در نهم ماه ربیع اول سال ۱۱۶۰ اتفاق

(۱). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۴.

(۲). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۵.

(۳). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۶.

- (۴). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۶.  
 (۵). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۶.  
 (۶). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۶.  
 (۷). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۶. در متن: (کسیها).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۷۷

افتاد «۱» و اعلیحضرت شاهنشاهی، جشن نوروزی را در خارج شهر کرمان با دولت و اقبال گذرانید و موبک والا عازم مشهد مقدس گردید «۲» و در عرض راه چون بخت را وارون و اوضاع را دیگرگون یافت، نصر الله میرزا و شاهرخ میرزا و باقی شاهزادگان و جواهرخانه و خزائن و اثاثه سلطنت را به خیال: «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» «۳» روانه کلات «۴» ساخت و خود وارد ارض اقدس گردیده، تیغ بی‌رحمی را برای عاجزکشی، کشیده «۵»، بر احدی ابقا نفرمود و میرزا محمد کلانتر نگاشته است «۶»: نواب صاحب‌اختیار با هفت هزار نفر سپاه افغان و اوزبک وارد شیراز گردید و دو هزار نفر لشکر فارس ضمیمه آنها شدند و در این وقت قلیچ خان «۷»، سردار فارس و عمان در بندرعباس توقف داشت و تمامی سرکردگان مثل عطا خان اوزبک و کریم خان - «۸» افغان و سید عبد الغنی سلطان مولی و سید بشارت مولای شیرازی و حیدر بیگ دورقی و علی مردان بیگ ابرقوئی سرکردگان قزلباش، بالتمام در اطاعت نواب صاحب‌اختیار درآمده به طور آقا و نوکری بلکه پیر و مریدی سلوک می‌نمودند و برای رسانیدن مواجب و سیورسات آنها زحمتها می‌کشیدند، برای آنکه اکثر بلوکات شکسته و اهلش متفرق شده، لم یزرع بود مانند خفر و کوار و سروستان و غیره و باعث کلی این زحمت شراکت علی نقی بیگ سرحدی و تسلط محمد خان شاطرباشی، والی بلده شیراز که محصل وصول جریمه مصادرات اصل بلده بود و خود را خزانه‌دار می‌دانست و محمد خان برای اجرای این خدمت کاری کرد که مردم نادر شاه را «۹» به خیر یاد می‌کردند!! و بنای ضرب و حبس را گذاشت و به دستگیری دو سه نفر از ارادل شیرازی مانند صالح داروغه و محمد کربالی و آقا علی نقی «۱۰» منشی و میرزا علی جابری که این یک نفر از وزیرزادگان قدیمی فارس بود، در شهر شیراز، ظلم را به درجه اعلی رسانید و محمد خان با نواب صاحب‌اختیار به‌طور ادب سلوک می‌نمود و یک روز در میان، به خانه صاحب‌اختیار می‌آمد و به جای صاحب‌اختیار نمی‌نشست و وقتی که نواب صاحب‌اختیار به خانه او می‌رفت به جای او می‌نشست، لیکن محصل بود و پول می‌خواست و مخالفت با او با سطوت نادری متعذر و نواب صاحب‌اختیار جوانمردی فرموده، معادل ۱۹ هزار و چهارصد تومان از جمله وجوه تحصیلی او، که از مردمان بی‌بضاعت عزیز مطالبه می‌نمود، قبض الواصل داد و رفع تسلط او را از بندگان خدا فرمود. «۱۱»

و هر روزه مبلغی نقد، از بلوکات می‌رسید و صاحب‌اختیار تمامی آنرا به مواجب و انعام سپاه

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۱۹، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۰.

(۲). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۰.

(۳). سوره فاطر، آیه ۴۲: (نمی‌رسد ما را در آن رنجی، نمی‌رسد ما را در آن ماندگی).

(۴). ر ک: مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۱.

(۵). در جهانگشای نادری، ص ۴۲۰، آمده است: (به عاجزکشی و سفک دماء بیگناهان پرداختند).

(۶). روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص ۲۶.

(۷). در روزنامه کلانتر: (غلیچ خان کلاوند)، ص ۲۷.

(۸). در روزنامه کلانتر، ص ۲۷: (کریم بیگ افغان).

(۹). در متن: (مکرر).

(۱۰). در روزنامه کلانتر: (آقا علی نقی بیک منشی).

(۱۱). روزنامه کلانتر، ص ۲۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۷۸

افغان و اوزبک و قزلباش می‌داد و از مأكولات و مشروبات و ملبوسات در حق سرکردگان دریغ نمی‌داشت و آن جماعت به قاعده الانسان عبید الاحسان «۱»، لوازم چاکری و اطاعت را می‌نمودند که به تدریج اخبار اختلال دولت نادری می‌رسید و عامه مردم از سپاه و رعیت مشوش بودند و انقلاب در بلوکات پیدا شد و رفته رفته تمکین محصلان دیوانی کم گشت و قلیچ خان سردار بندر عباس و عمان با اعیان لارستان و بنادر، بنای کاوش را گذاشته، عزیمت شیراز را نموده، ورود خود را به نواب صاحب‌اختیار اعلام داشت «۲» و سرداران افغان و اوزبک از ورود او با لشکر خود، هراسان شدند و صاحب‌اختیار آنها را تسلی داده، جوابی به قلیچ خان نوشت و او را از آمدن به شیراز منع نمود و قلیچ خان به دست غلام خود در قصبه هرم «۳» جویم کشته گشته، جمعیتش متفرق گردیده، عیال او را به شیراز رسانیدند و چون هر روزه از جانب خراسان اخبار اراجیفی می‌رسید، تمامت مردم به تشویش افتاده در کار خود متحیر شدند و از همه‌جا، دیناری وصول نمی‌شد، نواب صاحب‌اختیار، میرزا محمد کلانتر را با هزار نفر سوار قزلباش به سرکردگی «۴» سید- عبد الغنی سلطان مولا و سید بشارت مولای شیرازی و حیدر بیک دورقی و علی مردان بیک ابرقوئی، برای نظم و وصول وجوه دیوانی، روانه بلوکات نموده، مردمان را فی الجمله آرامی داد «۵» و میرزا- مهدی خان در تاریخ جهانگشای نادری در خاتمه احوال نادر شاه نگاهشته است «۶»: خدیو بی‌همال از بدو حال تا هنگامی که از سفر خوارزم برگشته، عازم داغستان شد «۷»، در کار سلطنت و جهاننداری یگانه و در راه و رسم معدلت و عاجزنوازی فرزانه بود، اهالی ایران فدویانه نقد جان را در راه او می‌باختند و چون داغستان مسیر کوبه خلافت مصیر شد، بنا بر استیلائی وسوس و توهمات چند، قره‌العین جهاننداری و جهانبانی، رضا قلی میرزا که فرزند مهین و ولیعهد و ارشد اولاد او بود از نظر انداخت و دیده جهان‌بینش را از بینائی عاطل ساخت «۸» و از غم این معنی تغییر در احوال او راه یافته، آشفته مزاج گردید «۹» و در خلال آن حال، از اهالی ایران که پرورده حقوق دولتش بودند، امور چند به ظهور آمد که بیشتر سبب تغییر عقیده آن حضرت گشته، ورق [حسن] «۱۰» سلوک را برگردانید، از آن جمله: در حینی که از دربند رایت‌افراز جانب روم گشت، اهالی فارس و بنادر با تقی خان شیرازی که از برکت تربیت آن حضرت از نازلترین پایه میرابی به رتبه ایالت کل مملکت فارس و عمان سرافراز گشته بود، اتفاق نموده، کلب علی خان کوسه احمدلو خالوی

(۱). ر ک: امثال و حکم دهخدا، ص ۲۳۶.

(۲). روزنامه کلانتر، ص ۲۹.

(۳). ر ک: بخش دوم همین کتاب و روزنامه کلانتر، ص ۲۹.

(۴). در متن: (سرکرده گی).

(۵). روزنامه کلانتر، ص ۲۹.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۰.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۱.

(۸). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۱.

(۹). علل تغییر حال نادر را در تاریخ جهانگشای نادری از ص ۷۹۶ تا ص ۷۹۹ بخوانید، و ر ک: مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۸ و

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۷۹

شاهزادگان را به قتل رسانیده، لوی مخالفت را برافراشتند «۱» و اهالی شیروان حیدر خان حاکم خود را مقتول ساخته، بنای فساد را گذاشتند و اهالی تبریز «۲» سام نام مجهول الحال را به سلطنت برداشتند و قاجاریه استرآباد با ترکمانان متفق گشته، سر به سرکشی برآوردند «۳» و ظهور این امور سبب شدت ماده و از طرفین اسباب وحشت و نفرت آماده گشته، حرکاتش از نظم طبیعی افتاد و راه مروت را بسته، باب ابواب را گشاد و مالیات سه ساله ایران را که به قید انعام و عطا بخشیده بود «۴» از ارباب داران و عمال استرداد نمود و عمال ممالک را که در محکمه حساب حاضر می داشتند، بی اندیشه روز حساب، در مقام مؤاخذه ایام اخذ و عمل برآمده، بدون اینکه از جانب احدی تقریر و حکایتی یا ادعا و شکایتی واقع شود آن جماعت را که در ولایات دستی بلکه ناخنی نداشته که سر خود را خارد از پا بر فلک کشیده از ناخن بدرمی کردند تا آن بیگناهان بی دست و پا گشته، هر کدام ده الف و بیست الف نادری که هر یک الفی پنج هزار- تومان باشد از دست چوپ با قلمهای شکسته به پای خود می نوشتند تا این دفعه ضرب و تعذیب را بر آنها شدیدتر می کردند تا دستیاران خود را به قلم دهند و آن بیچارگان آنچه از خویش و بیگانه و هم شهری و هم خانه را به خیال می گذرانیدند به قلم می دادند تا کار حواله به جایی رسید که اگر برگ درختان زر می شد با عشر عشیر از آنچه می خواستند برابر نمی گشت و مبلغها اسم نویسی می نمودند، اگر کسی در مقام انکار درآمده، از قبول آن گردن می پیچیدند، فی الفور طناب به گردنش می پیچیدند «۵» و اگر برای استشهاد «۶» دم می زد در دم به شهادتگاه عدمش می فرستادند. بایست از خوف جان درصدد تسلیم و رضا و معترف به گناهان ماضی شود، پس از آنکه تقصیرات آنها در دار الضرب تعذیب؛ سکه به زر می شد، علی الحساب گوش و بینی ایشان را بریده، چشمهایشان را کنده، باز محصلان شدید برای تحصیل آن وجوه بی وجه، روانه ساخته، محصلان برای خلاصی خود نیز ناچار شده به هر کسی دچار گشته، به او درآویخته، مطالبه زر می نمودند و اکثر بیگناهان نقد جان را به علاوه مال تسلیم می کردند، باز نجاتی برای آنها نشده، این حواله از ورثه ایشان به همسایه و از همسایه به محله و از محله به شهر و از شهر به مملکت دوردست، دست به دست سرایت می نمود، الحق تا کسی این دور را نمی دید تسلسل را نمی فهمید و تا زنجیر احتسابش را مشاهده نمی نمود زنجیر عدل نوشیروان را نمی دانست که از چه سلسله است، هیئات این وجوه محال از کجا وصول و مطلوب شاهنشاهی چگونه به حصول می پیوست «۷»، پس از آنکه لاوصولی این وجوه معلوم رأی معدلت پیرا می شد، آن

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۱، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۸.

(۲). در جهانگشای نادری، ص ۴۲۱، آمده است که: (اهالی شیروان، حیدر خان افشار حاکم خود را مقتول ساخته، محمد ولد سرخای لکزی را با سام نام مجهول الحال ... به سلطنت برداشتند). فارسنامه ناصری ج ۱ ۵۷۹ وقایع فارس در روزگار افشاریه ....

ص: ۵۱۰

(۳). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۲.

(۴). ر ک: مجمع التواریخ، ص ۱۲۲.

(۵). ر ک: مجمع التواریخ، ص ۱۲۲.

(۶). (و اگر برای استشهاد به استدعای وَ سِئَلِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كُنَّا فِيهَا: (و پیرس از اهل دهی که در آن بودیم. سوره ۱۲، آیه ۸۲) دم می زد در دم به شهادتگاه عدمش می رسانیدند). جهانگشای نادری، ص ۴۲۲.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۳، و مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۸۰

بیگناهان را تقصیر آنکه حواله جات و حقوق دیوانی را معطل داشته‌اند با پاهای مجروح و چشمهای نابینا به زجر و عقوبت رهسپر راه عدم می‌نمودند، پس محصلان را به تهمت طمع کاری و اخذ مهلتانه در معرض مصادره آورده «۱»، نوبت ابواب «۲» بر فراز بام نام ایشان کوفته گشته، این وجه را از آنها می‌خواستند و این محصلان به همین منوال در زیر چوب اقرار به گناه و خیانت خود نموده مستوجب عقاب می‌شدند و سه نفر از خدا بی‌خبر «۳»، سه پایه اوجاق کیوان‌شان بلکه چهار رکن ایوان دولت مثلث بنیان ساخته بود که آنچه به زبان الهام بیان یا به خاطر وحی ترجمان شاهنشاهی می‌گذاشت فی الفور، زبانها را به تصدیق و تحسین و مدح و آفرین آن نادره- کار سحر آفرین نغمه‌سرا و نوپرداز «ما یُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» «۴» می‌ساختند و این اعمال به هیچ وجه اطفای حرارت نادری را نکرده، نایره بیداد را به حدی اشتداد داد که چند نفر هندو و ارمنی و مسلمان «۵» را در میدان نقش جهان اصفهان، آتش افروخته، بسوختند.

در محرم «۶» سال ۱۱۶۰ که از اصفهان به جانب خراسان می‌رفت، به هر مملکت که وارد می‌گشت کله‌مناری از رؤس رؤسا و ضعفای بیگناه ترتیب می‌داد و در این اثنا، اهالی سیستان سر از اطاعت باز زدند و علیقلی خان پسر ابراهیم خان «۷» برادر شاهنشاهی به اتفاق طهماسب خان- جلایر سردار کابل مأمور به تنبیه آن جماعت گشته، مقارن آن حال، عمال آن سرکار که به پای حساب آمده بودند، از شدت ضرب و شتم نادری، دروغها بر هم سرشته، صد الف نادری به نام علی قلی خان و پنجاه الف به نام طهماسب خان، ابواب «۸» نوشتند و محصلان به تحصیل این وجه، مأمور و به سرعت روانه گشتند، علی قلی خان چون می‌دانست که غدر و انکار را در حریم خاطر نادری، باری نیست با سیستانیان ساخته، آغاز مخالفت را نمود، چون طهماسب خان را با خود موافق ندید او را مسموم نموده، رایت استبداد برافراخته، داعیه خود را به اطراف ممالک منتشر ساخت و جماعتی که از سطوت نادری کناره کرده بودند به اعلان تمرد پرداخته، در مقام طغیان شدند از آن جمله اکراد خوشان «۹» بودند که یک‌باره ترک اطاعت کرده، بنای سرکشی را

(۱). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۴.

(۲). غایت حساب.

(۳). متأسفانه این سه نفر بخوبی شناخته نشدند- ر ک: جهانگشای نادری، ص ۷۹۹.

(۴). سوره النجم، آیه ۳ و ۴: (و سخن نمی‌گوید از هوی، نیست او جز وحی، که وحی کرده شد).

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۸۰۰.

(۶). در جهانگشای نادری، ص ۴۲۴: (در دهم محرم).

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۴.

(۸). در اصطلاح دفتر وجوه مطالبه است که از روی آن به اهل عمال مؤاخذه کنند. (آنندراج) ابواب و ابواب کردن: به معنی مؤاخذه کردن و به پای حساب در آوردن است اسماعیل ایما گوید:

از هر دری در آمد بستم دری به رویش کی مدعی تواند ابواب کرد ما را (مصطلحات الشعرا)

به نقل از روزنامه میرزا محمد کلانتر، ص (ط)، و ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۴.

(۹). نام دیگر قوچان.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۸۱

گذاشته، اسبان ایلخی «۱»، خاصه نادری را که در قرق رادکان «۲» می‌چریدند تاخت کردند و اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از ورود

به ارض اقدس و مشهد مقدس به عزم تنبیه اکراد خوبشان و علی قلی خان و اهالی سیستان نهضت فرمود و چون به جهت رجحانی که به مذهب اهل تسنن داده بود، دل مردم ایران را از خود برگردانید و به کسانی که معتقد به مذهب شیعه بودند، اعتمادی نداشت، بلکه از جمیع اهالی ایران ایمن نبود و اعتمادش را بر افغانان و ترکمانان که با او بودند گماشت و امرای این دو طایفه در نزد وی کمال احترام را داشتند و هر یک از امرای ایران را که در نظر مردم رتبه داشت، از پای در آورد و مزاج اهالی ایران را از خود متنفر نمود و در این سفر اراده داشت که تمامی ایرانیانی که در اردوی او بودند، به قتل رساند و شکی نیست که این گونه خیالات ناشی از دیوانگی است، لهذا بعضی از امرای معتبر ایرانی که همیشه با او بودند، چون دانستند که نام ایشان در فهرست دفتر کسانی است که نادر عزم قتل آنها را نموده «۳»، استخلاص خود را در استهلاک او دیدند، از جمله محمد صالح خان قرقلوی افشار ایبوردی، سرتیپ فوج خاصه و محمد خان قاجار ایروانی و محمد قلی خان افشار ارومی کشیکچی‌باشی و موسی بیگ ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیگ «۴» کوندوزلوی «۵» افشار ارومی، به اشاره علی قلی خان مذکور و تمهید محمد صالح خان و جمعی از همیشه کشیکان که پاسبان سرپرده دولت بودند، در نیم‌شب به بهانه کار واجب به خیمه شاهنشاهی رفتند و چون مردمان معتمد بودند، قراولان مانع نگشته، بدرون خیمه شدند و نادر شاه از خواب برخاسته «۶»، خون دو نفر از آنها را بریخت و محمد صالح «۷» خان شمشیری بر تارک نادری زده او را بینداخت و دیگران مدد کرده، سر او را بریده، از سرپرده درآوردند و این واقعه در شب یازدهم جمادی دوم در منزل فتح‌آباد، دو فرسخی خوبشان اتفاق افتاد: (شعر):

جهان ای برادر نماند به کس دل اندر جهان آفرین بند و بس

مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت که او چون تو بسیار پرورد و کشت «۸» و صبح این شب، اردوی نادرشاهی به هم برآمده، طایفه افغان و اوزبک به اتفاق احمد خان افغان- ابدالی پاس حقوق نادرشاهی را داشته با افشار و قزلباش آغاز ستیز نموده، افغانان غالب گشته، اردو را غارت کرده، از پی کار خود رفتند «۹» و امرای قزلباش، واقعه را به علی قلی خان برادرزاده نادر شاه، نگاشته او را برای پادشاهی خواسته، به تعجیل از سیستان وارد مشهد مقدس گردید و تمام شاهزادگان نادری جز شاهرخ میرزا پسر رضا قلی میرزا که دخترزاده شاه سلطان حسین

(۱). ایلخی: لفظی است ترکی به معنی چارپایانی که آنها را در صحرا برای چرا رها کنند. رمه اسب.

(۲). یکی از دهستانهای حومه شهرستان مشهد.

(۳). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۷.

(۴). در متن: (قوجه بیگ) و ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۵.

(۵). در متن: (کندوز) و ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۶- در روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۶۵: (کندوز).

(۶). در متن: (برخواسته).

(۷). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۳۷، روضه الصفا، ج ۸، ص ۵۶۵، جهانگشای نادری، ص ۴۲۶، و مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۲.

(۸). شعر از سعدی است.

(۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۸۲

بود بکشت و او را باز گذاشت که بگویند سلطنت حق اوست که از جانب پدر و مادر شاهزاده است و نام خود را علی عادل شاه گذاشته، بر تخت سلطنت جلوس نمود «۱» و فرامین به اطراف بلاد به این مضمون فرستاد که: چون نادر شاه مذهب شیعه را

واگذاشت و اهلش را ذلیل داشت و جور و اعتسافش از حد گذشت، چنانکه خونخواری گشت که نشاطش در خونریزی بود و از سر بندگان خدا و دوستان علی مرتضی (ع) کله مناره‌ها بساخت، پس حکم دادیم که محمد قلی خان - افشار آن غدار را گرفته، از تخت به تخته کشید و این عمل را خدمت به عموم ناس و موجب رفاه ملک و ملت دانستیم، پس به دعوت امرا، از سیستان به مشهد مقدس آمدیم و به اتفاق اعیان سپاه و استدعای اهالی خراسان بر تخت شاهی برآمدیم. (۲)

و چون خبر کشتن نادر شاه در فارس شایع گشت و میرزا محمد کلانتر (۳) که با هزار نفر سوار قزلباش به سرکردگی «۴» سید عبد الغنی سلطان مولی و سید بشارت مولای شیرازی «۵» و حیدر بیگ دورقی و علی مردان بیگ ابرقوئی در بلوکات فارس برای نظم و وصول وجوه دیوانی تردد می نمود، محمد خان والی، شیراز را خالی دیده به اغوای محمد علی بیگ گرجی حاکم لارستان، با سرکردگان افغان و اوزبک ساخته، که نواب میرزا محمد حسین صاحب اختیار و اعیان سپاه قزلباش مانند محمد رضا خان قراچلو و صفی خان سلطان را به وجه ضیافت به خانه خود برده تمام آنها را کشته، خزانه مالیات را برداشته، شیراز را غارت کرده از پی کار خود روند و محمد رضا خان قراچلو از اراده آنها مطلع گشته، به تعجیل میرزا محمد کلانتر را احضار نمود و میرزای کلانتر، بعد از اطلاع بر قتل نادر شاه، دو هزار نفر تفنگچی بلوکی را، موجب داده، ضمیمه دو هزار نفر سوار قزلباش نموده بود، چون خبر احضار خود را شنید، فوراً از کوه مره، با سه هزار نفر سواره و پیاده، وارد مسجد بردی شیراز شد «۶» و محمد رضا خان را ملاقات نموده، سبب احضار را جویا گردید، محمد رضا خان واقعه مواضعه محمد خان والی و افغانان را بگفت که چون ملاقات نواب صاحب اختیار با پیغام برای او ممکن نبود، شما را زحمت دادم که خدمت ایشان عرض کنید که به فضل خدا مستظهر باشید و با من موافق شوید که به دفع آنها قیام نمائیم و محمد خان چون اراده خود را به عطا خان اوزبک نمود و عطا خان او را منع کرده، گفته بود که هرگز با مرد سیدی که در این مدت جز محبت از او ندیدیم، خلاف نخواهیم کرد و بی سبب، شهری را ویران نکنم و محمد خان از انکار عطا خان و جمعیت میرزا محمد کلانتر و اتفاق قزلباش، وحشت یافته، با امرای افغان مشاورت نموده، هیچیک با او موافقت نمود و میرزا محمد کلانتر از خارج شهر، وارد گردید و پیغام از جانب محمد خان قراچلو برای او آوردند که به فضل خدا، امشب، محمد علی بیگ حاکم لارستان را می کشیم «۷»، شما هم در شهر خزانه و نقاره را تصرف کرده،

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۶۵، جهانگشای نادری، ص ۴۲۷.

(۲). شارل پیکو: تاریخ انقلاب ایران، در قرن هیجدهم میلادی، ج ۲، ص ۳۰۷، چاپ پاریس، ۱۷۴۸.

(۳). روزنامه کلانتر، ص ۲۹.

(۴). در متن: (سرکرده گی).

(۵). در فارسنامه ناصری آمده است که: سادات مولا، اصلاً از سادات مشعشی حویزه هستند که از آنجا به شیراز مهاجرت کرده و در آنجا ساکن شده‌اند. (ج ۲، ص ۵۷).

(۶). روزنامه کلانتر، ص ۲۹.

(۷). روزنامه کلانتر، ص ۳۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۸۳

خاطر جمع دارید که از سرکردگان افغان و اوزبک ضرری نمی رسد، آنها مردمانی عاقلند و می دانند با شما و قزلباش بر نمی آیند، چون این خبر به میرزا محمد حسین صاحب اختیار رسید، در ساعت خزانه و نقاره خانه را تصرف فرمود و محمد رضا خان هم در همان شب، محمد علی بیگ گرجی حاکم لارستان را بکشت «۱» و شورید گیها «۲» که از فتنه او بود، فرو نشانید و وجه خزانه را قسمت نموده، نصف آنرا، نواب صاحب اختیار تصرف نمود و نصف دیگر را به سرکردگان قزلباش و افغان و اوزبک داده، قبض



موجب گرفتند و محمد خان شاطرباشی والی شیراز، به جزای اعمال خود رسیده، او را کشتند «۳» و روز دیگر سرکردگان افغان و اوزبک، خدمت صاحب‌اختیار آمده، مورد عنایت گشته، در کمال رضامندی روانه بلاد خود شدند و بعد از دو روز دیگر، سپاه قزلباش، اذن مرخصی خواسته در حق هر یک عنایتی مخصوص شده، میرزا محمد کلانتر تا منزل آسپاس «۴» سرحد، آنها را مشایعت نمود و بعد از رفتن سپاه نادری از شیراز و خلاصی از ابواب و تشدد محصلان و اذیت محمد خان شاطرباشی، شیرازیان بینوا با شکمهای گرسنه و تنهای عریان، شادی کنان و کف‌زنان، «الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور» «۵» می‌خواندند که در بین، الله‌ویردی آقای زنگنه، مژده جلوس علی عادل شاه و حکومت و ایالت صالح خان بیات را رسانیده «۶»، نواب صاحب‌اختیار با او مهربانی و مهمان‌نوازی سلوک فرمود و جمعی از اهل شیراز و سادات مولی، مانند سید عبد الغنی سلطان و سید بشارت و حیدر بیگ یوزباشی که در سپاه نادری صاحب‌منصب بودند، محرک الله‌ویردی آقا شده که نواب صاحب‌اختیار و میرزا محمد- کلانتر را گرفته به قتل رسانند و او را شاخص کرده، والی بالاستقلال شود، پس جمعیت کلی از سپاهی و رعیت فراهم آورده، مدرسه خان «۷» شیراز را سنگر کرده، شروع به انداختن تفنگ نمودند و نزدیک شد که شیراز را برهم زنند، جمعی از اعیان خیراندیش رفته، الله‌ویردی آقا و سادات مولی را متقاعد نموده، دو سه نفر اشرار را گرفته، به حضور صاحب‌اختیار آورده، مؤاخذه از آنها به چوب و بریدن چند گوش گذشت «۸» و حضرت علی عادل شاه، آنچه را نادر شاه اندوخته بود، دست اسراف را در او گشود «۹» و حسین علی بیگ معیر الممالک را مختار کارخانه سلطنت فرمود و ابراهیم خان برادر کوچک خود را که بعد از کشته شدن ابراهیم خان پدر این پادشاه، او را ابراهیم خان گفتند، سردار عراق و صاحب‌اختیار اصفهان فرموده، روانه داشت «۱۰» و عطا خان اوزبک و کریم خان افغان و محمد رضا خان قراچلو با هفت هزار نفر سپاه که از شیراز آمده بودند به اردوی ابراهیم خان ملحق شدند و صالح خان بیات از اصفهان به نظام آباد سرحد چهار دانگه فارس آمد و

(۱). روزنامه کلانتر، ص ۳۰.

(۲). در متن: (شوریده گی).

(۳). روزنامه کلانتر، ص ۳۱.

(۴). نام قصبه‌ای در ۲۴ فرسنگی شمال شیراز که مرکز بلوک سرحد چهاردانگه است.

(۵). روزنامه کلانتر، ص ۳۱.

(۶). روزنامه کلانتر، ص ۳۱.

(۷). روزنامه کلانتر، ص ۳۲.

(۸). روزنامه کلانتر، ص ۳۲.

(۹). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۸.

(۱۰). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۲۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۸۴

علی نقی بیگ سرحدی را برداشته، وارد شیراز گردید «۱» و هنوز ماهی نگذشته بود که حضرت علی - عادل شاه، میرزا ابو الحسن نام شیرازی را لقب خانی داده، او را ابو الحسن خان گفته، به ایالت فارس روانه داشت و رقمی برای صالح خان بیات فرستاد که سردار تمام سپاه مأموره فارس است و بعد از ورود ابو الحسن خان، میانه حاکم و سردار ناسازگاری شد و ابو الحسن خان جماعتی را برداشته، برای نظم و وصول مالیات به سمت گرمسیرات حرکت نمود و بعد از دو ماهی، چون مراجعت کرد، صاحب‌اختیار و صالح خان بیات و حاجی حسین خان نفر، با هم معاهده نموده، راهش نداده، عذرش را خواسته، لابد گشته، عود به اصفهان نمود.

(۲)

از نیمه آخر این سال [۱۱۶۰]: در خراسان قحط و غلا افتاده، حضرت علی عادل شاه، برای رفاه، از خراسان به مازندران آمد. و جشن نوروزی سنه لوی‌نیل که در بیستم ماه ربیع اول سال ۱۱۶۱: اتفاق افتاد در مازندران گذرانید و مدت هفت ماه توقف نمود و ابراهیم خان والی عراق و اصفهان با سرداران سپاه قزلباش و اوزبک و افغان، موافقت کرده، به هوای سلطنت، مخالفت برادر خود را پیشنهاد نمود و چون اسم صاحب‌اختیاری فارس با نواب میرزا محمد حسین بود، تحمیلات بسیار، هر روزه بر فارس نموده، محصلان شدید، گاهی برای اسب و گاهی برای اموال محمد خان شاطرباشی، روانه می‌نمود و صاحب‌اختیار بعضی را انجام می‌داد و غلای غله به اعلی درجه رسید «۳» و ابراهیم خان بیست هزار خروار غله که از سال کهنه، دانه‌ای باقی نبود و از سال نو نرسیده، برای سیورسات که حمل اصفهان شود حواله داد و صالح خان، بعد از رفتن ابو الحسن خان، خود را بیگلربیگی فارس می‌دانست از اخذ و عمل منتفع می‌گشت و جز زحمت برای صاحب‌اختیار حاصلی نداشت و عریضه خدمت ابراهیم خان نوشتند که فارس خراب است و سیورسات ممتنع - الوصول «۴» و چون اردوی او برای مصاف با علی عادل شاه در حرکت بود، بعد از آن مطالبه نمود. و چون حضرت علی عادل شاه، از مکنون خاطر برادر مطلع گشت، از مازندران برای تنبیه او حرکت نمود و در میانه زنجان و سلطانیه، تلاقی فریقین شده «۵»، علی عادل شاه، شکست یافته، به طهران گریخت و بعد از چند روز او را گرفته، خدمت ابراهیم خان آورده، در وقت ورود او را از حلیه بصر عاری ساختند و شماره لشکر ابراهیم خان به صد و بیست هزار نفر رسیده «۶» و حسین بیگ برادر کوچک خود را سردار و صاحب‌اختیار خراسان نموده، روانه داشت و شهرت داد که پادشاهی به ارث، حق حضرت شاهرخ میرزاست که وارث تاج نادری و تخت صفویه است و ما را جز اطاعت و خدمت آن حضرت، منظوری نیست، باید آن حضرت تشریف‌فرمای عراق شده، اورنگ سلطنت را به جلوس خود زینت دهد «۷» و اهل خراسان بعد از اطلاع بر واقعه علی عادل-

(۱). روزنامه کلاتر، ص ۳۲.

(۲). روزنامه کلاتر، ص ۳۴.

(۳). روزنامه کلاتر، ص ۳۳.

(۴). روزنامه کلاتر، ص ۳۳.

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۳۰.

(۶). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۳۱.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۳۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۸۵

شاه، شاهزاده شاهرخ میرزا را از حبس درآورده مورد اعزاز نمودند و چون حسین بیگ وارد خراسان گردید، امرا و اعیان او را جواب گفتند که ماها فریب ابراهیم خان را دانسته‌ایم و نهضت حضرت شاهرخ به جانب عراق لزومی ندارد، اگر در مقام راستی است به لوازم صداقت پردازد.

در هشتم «۱» ماه شوال همین سال [۱۱۶۱]: ارباب حل و عقد خراسان، شاهزاده را بر تخت سلطنت نشاند، خطبه و سکه را به نام او قرار دادند «و سلطان اعظم» را تاریخ جلوس او یافتند «۲» و نواب ابراهیم خان، رقمی به اهالی شیراز نوشت که به یمن ایزد متعال بر علی عادل شاه فائق آمده، او را در حبس نگاه داشته‌ایم، چون این رقم به شیراز رسید، نواب صاحب‌اختیار بدون تأمل در عواقب، در مجلس عام گفت تاکنون، پادشاه علی عادل شاه است و از اباطیل ابراهیم خان فریب نخوریم، هنوز مدتی نگذشته که خبر جلوس شاهرخ شاه رسیده، رقمی از او آوردند که صالح خان بیات را حاکم و میرزا محمد حسین صاحب‌اختیار را به صاحب‌اختیاری برقرار

داشتیم و رقم شاه‌رخ‌ی را در مسجد جامع، گوشزد خاص و عام نمودند.

و چون ابراهیم خان در عراق و آذربایجان، رایت پادشاهی افراخته بود، صالح خان به صاحب‌اختیار گفت، چون بی‌قاعده از احکام ابراهیم خان تخلف کرده، چپار او را جواب گفتیم و تمکین از شاه‌رخ میرزا که معلوم نیست، عواقب کارش چه شود، نمودیم، باید حاجی - حسین خان نفر، در میانه ایلات رفته، جمعیتی فراهم آورده که بتوانیم در مقابل ابراهیم خان، چند روزی خودداری کنیم و شما به سمت لارستان رفته، تدارکی لایق دیده، بزودی مراجعت فرمائید و مکنون خاطر صالح خان آن بود که شهری را از محل خالی کرده، ذخائری را که در فارس تحصیل نموده، برداشته، به جانب خراسان رود.

چون نواب صاحب‌اختیار و حاجی حسین خان از شیراز رفتند «۳»، صالح خان، میرزا محمد کلانتر را فریب داد که چند روزی می‌رویم و در خدمت شما در فسا توقف می‌کنیم که به لارستان نزدیک شده، از حالات صاحب‌اختیار، با اطلاع باشیم. پس صالح خان و کلانتر به فسا رفته، چند روزی توقف نمودند «۴»، پس به داراب رفتند و اهالی داراب از اطاعت صالح خان، امتناع نموده، سیورسات ندادند و میرزا محمد آنها را استمالت داده، در اطاعت آورد و نواب صاحب - اختیار چون به ناحیه بناروی «۵» لارستان رسید، خبر آوردند که حاجی خان کالی برادر نصیر خان، میرزا ابو طالب کلانتر لار را کشته است و نواب صاحب‌اختیار، فسخ عزیمت نموده، وارد داراب گردید.

و «کال» دهی است از لارستان نزدیک بیرم و در بین از شیراز، خبر رسید که ابراهیم خان تقی خان بقایری را به ایالت فارس و میرزا حسین خوئی را به وزارت و وکالت مأمور ساخته، چون مانعی نداشتند، وارد شیراز گردیدند، نواب صاحب‌اختیار، صالح خان را توییح نمود که مرا

(۱). در بعضی نسخه‌های جهانگشای نادری، (ص ۴۳۱): (در نهم).

(۲). رک: جهانگشای نادری، ص ۴۳۱، و مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۲۹ و ۳۰.

(۳). روزنامه کلانتر، ص ۳۴.

(۴). روزنامه کلانتر، ص ۳۵.

(۵). از مضافات لارستان.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۸۶

روانه لارستان نمودی و گفتی تا معاودت تو در شیراز هستم، پس نامردی کردی، شهری را خالی گذاشتی، باز معاهده نموده، جمعیتی را در داراب و فسا و نیریز و اصطهبانات و سروستان فراهم آوردند، چون تقی خان و میرزا حسین خود را مرد میدان ندیده، در پشت بام بقعه مبارکه شاه میر علی حمزه، سنگری بسته، در پس سنگر نشسته و بعد از چند روز دیگر، خبر به صالح خان رسید که ابراهیم خان، فتح علی خان افشار «۱» را به ایالت و سرداری فارس مأمور و با فوجی روانه داشته است و فتح علی خان به اصفهان رسیده است و صالح خان نقض عهد کرده، غدر نموده، این خبر را از صاحب‌اختیار پنهان داشت و او را به تکلیف برای آوردن رئیس عبد علی «۲» زیارتی - دشتستانی و تفنگچی کازرونی، روانه ساخت و خود مهیای فرار گردید و با اعیان سپاه گفت که ما مردم خراسانیم و شاه‌رخ شاه، در خراسان است و حسین خان برادرم راتق و فاتق «۳» امور سلطنت است، به سمت یزد می‌رویم و مراتب را معروض می‌داریم و امداد از خراسان می‌خواهیم «۴»، پس در نیمه شبی، میرزا محمد کلانتر را خواسته، واقعه مأموریت فتح علی خان افشار را به او گفت، میرزا محمد به فراست دانست که صالح خان در جناح فرار است و خبری از صاحب‌اختیار نیامده است و تاب مقاومت با فتح علی خان را ندارد، بزودی از منزل صالح خان عود کرده، عیال صاحب‌اختیار و کسان خود را روانه فیروزآباد داشت و خود به مرافقت صالح خان از راه سروستان و رونیز و نیریز به سمت یزد روانه گردید «۵» و فتح علی خان بی‌مانع

وارد شیراز شده کوس لمن الملک را زد و نواب صاحب‌اختیار با پنج شش هزار نفر تفنگچی و سوار از گرمسیرات وارد فیروزآباد گردید «۶» و عیال خود را روانه قصبه خشت نمود و مزارع محمد علی کلانتر خشت، نظر به حقوق سابقه که از صاحب‌اختیار دیده بود که ناحیه خشت را در زمان نادر شاه از جمع کازران موضوع داشته، بلوکی علیحده گردید، منظور داشته، نهایت خدمتگزاری را به کسان صاحب‌اختیار و کسان میرزا محمد کلانتر نمود و نواب صاحب‌اختیار با جمعیت فراوان، از فیروزآباد، وارد بلوک سیاخ «۷» شش فرسخی جانب قبله شیراز گردید و فتح علی خان با سپاه عراق از شیراز به عزم استقبال او درآمده، وارد قریه بابا ایورسیاخ «۸» چهار فرسخی شیراز شد، دو روز، به دو فرسخ فاصله، در برابر یکدیگر نشستند، پس مصلحت خیراندیشی، به صلاح طرفین، عقد موافقت را بستند و فتح علی خان، رئیس عبد علی دشتستانی را به خلعت گرانبها و اسب یراق طلا و لقب خانی، سرافراز نموده، او را عبد علی خان گفتند «۹»، پس فتح علی خان و صاحب‌اختیار به موافقت وارد شیراز شده، هر یک به لوازم کار خود پرداخت و چون تقی خان بغایری و میرزا حسین خوئی که به ایالت و وزارت فارس آمدند و طرفی نبسته، عود نمودند، خدمت ابراهیم خان، نواب-

(۱). روزنامه کلانتر، ص ۳۶.

(۲). روزنامه کلانتر، ص ۳۶-۳۷.

(۳). در متن: (فایق).

(۴). روزنامه کلانتر، ص ۳۶.

(۵). روزنامه کلانتر، ص ۳۷.

(۶). روزنامه کلانتر، ص ۳۷.

(۷). نام بلوکی است در جنوب شیراز و قصبه آن دارنجان خواجه است. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۲۲۴.

(۸). رک: فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۲۲۴، بلوک سیاخ.

(۹). روزنامه کلانتر، ص ۳۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۸۷

صاحب‌اختیار را به خیانت نام برده بودند و عطا خان سردار اوزبک گفته بود، اگر مملکت فارس را می‌خواهید، با صاحب‌اختیار سازگاری کنید و ابراهیم خان بر سر لطف آمده، رقم و خلعت برای صاحب‌اختیار فرستاد «۱» و مرحوم میرزا محمد کلانتر در روزنامه خود نوشته است که: «چون به مصاحبت صالح خان بیات وارد شهر یزد گردیدم «۲»، محمد تقی خان والی یزد، مردمی نمود و مهربانی بی‌اندازه فرمود و بیشتر از اوقات به دید و بازدید و مهمانی از جانبین می‌گذشت و صالح خان هم الحق در مراتب دوستی و برادری کوتاهی نداشت و وقایع را خدمت حضرت- شاهرخ شاه، معروض داشتیم و رقم زد موقوفات آستانه حضرت شاه چراغ که استدعا کرده بودم، عنایت فرمود و تمامت اهالی ایران که از ابراهیم خان خائف گشته، منتظر فرج خدائی بودند که خبر استیصال ابراهیم خان شایع گشت و سلطنت شش ماهه او به آخر دوره رسید.» «۳»

در تاریخ جهانگشا نگاشته است که: چون ابراهیم خان خبر جلوس شاهرخ شاه را شنید، بعد از تأملات، در هفدهم ماه ذی‌الحجه همین سال [۱۱۶۱]: در تبریز به مخالفت برخاسته «۴» بر وساده سلطنت نشست «۵» و از آذربایجان با جمعیت موفور به عزم خراسان نهضت نمود و در نواحی سمنان، لشکرش متفرق گشته، پاره‌ای به سپاه خراسانی پیوست و بعضی به اوطان خود رفتند و فوجی از افغانان با او باقی مانده، ابراهیم خان جنگ ناکرده، عود نموده، شهر قم را غارت کرد و در قلعه «قلاپور» «۶» متحصن گشت، اهل قلعه او را گرفته، واقعه را به دربار شاهرخ نویشتند، جماعتی آمده، او را و علی عادل شاه کور را برداشته روانه خراسان شدند و ابراهیم خان را در میانه راه کشتند و علی عادل شاه را به مشهد مقدس برده، به اهل حرمسرای نادری سپرده، او را ریزریز نمودند و

این واقعه در جمادی دوم سال ۱۱۶۲: اتفاق افتاد. «۷»

دیدید که خون ناحق پروانه شمع راچندان امان نداد که شب را سحر کند و صالح خان بیات و میرزا محمد کلانتر با هزار نفر سواره و پیاده به تحریک حاجی خان- کالی لاری از یزد به ابرقوه آمدند و فتح علی خان افشار والی و سردار فارس و معصوم علی خان نایب فارس برادر فتح علی خان افشار، به عزم جنگ صالح خان با فوجی از سپاه عراق، از شیراز به استقبال درآمدند و روز حرکت او عبد علی خان دشتستانی بنه او را ضبط و غارت کرده، عیال او را نگاه داشت و چون نواب صاحب اختیار که شیوه مردمرداری به عمل آورده، به مشایعت فتح علی خان به زرقان رفته بود، از قضیه مطلع گشته، عود به شیراز کرده «۸»، تمامت اموال و عیال فتح علی خان افشار سردار فارس را گرفته، تسلیم گماشتگان او نموده، روانه داشت و فتح علی خان

(۱). روزنامه کلانتر، ص ۳۹.

(۲). روزنامه کلانتر، ص ۴۰.

(۳). روزنامه کلانتر، ص ۴۰.

(۴). در متن: (برخواسته).

(۵). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۳۱.

(۶). در متن: (قلاپور) ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۳۲: نام قلعه‌ای در بین راه قزوین و ساوه، ر ک: مجمع- التواریخ،

ص ۸۷، جهانگشای نادری، ص ۸۰۶.

(۷). ر ک: جهانگشای نادری، ص ۴۳۳، و مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۳۶.

(۸). روزنامه کلانتر، ص ۴۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۸۸

راه را کج کرده، از کوشک «۱» زرد گذشته، به جانب اصفهان شتافت و صالح خان بیات، با دلی شاد وارد شیراز گردیده، روز ورود در منزل صاحب اختیار نزول نمود و بعد از دو روز در خانه‌های تقی خان شیرازی، بیگلریگی سابق منزل گرفت و متصدی امور ایالت و سرداری گردید. «۲»

و سال ۱۱۶۳ و سال ۱۱۶۴ که میرزا سید محمد رضوی مشهدی، خواهرزاده سلطان سعید، شاه سلطان حسین شهید بر شاهرخ شاه تاخته، او را گرفته، از حلیه بینائی عاری نمود «۳»، پس بر تخت سلطنت خراسان قرار گرفت و به ملاحظه آنکه پسر میرزا داود بود، او را شاه سلیمان ثانی گفتند «۴» و مدتی از سلطنت او نگذشته که یوسف علی بیگ از سرداران شاهرخی طلوع کرده، شاه سلیمان ثانی را بی خاتم کرده، او را به قتل رسانید و شاهرخ شاه کور را از حبس در آورده، بر سریر سلطنت نشانید «۵» و در این مدت از حسن کفایت صاحب اختیار و موافقت صالح خان والی و سردار، اهالی فارس در مهد آسایش بودند که در این سال [۱۱۶۴]: حاجی خان کالی لاری «۶» که مدتها در سبعه، رایت اقتدار می افراشت و میرزا ابو طالب کلانتر لار را کشته، بر تمامت لارستان و سبعه مستولی بود و چندین هزار نفر تفنگچی لاری و سبعه را فراهم آورده، به طمع حکومت فارس، بلکه جهانگیری، از لارستان عازم شیراز گردید، چون نزدیک شد، از شدت تعجیل، تخت و ایالت خیالی را به تخته تابوت تبدیل کرده، وفات یافت و نصیر خان برادر حاجی خان مایل به اطاعت شده، به حکومت لارستان قناعت کرده، عود به لار نمود و عبد علی خان دشتستانی که به هواداری صالح خان، اموال فتح علی خان را غارت نمود و او را از خیال جنگ با صالح خان انداخت به مفاد من اعان ظالما، فقد سلطه الله علیه «۷»، به تزویر معصوم علی خان افشار و حسین علی خان کازرونی و عهد و میثاق بلکه به سوگند صالح خان، فریب خورده، او را به مهمانی خواسته، روانه سفر آخرتش نمودند.

## [وقایع فارس در روزگار زندیه کریم خان زند]

و چون دولت شاهرخی را قوامی نبود، هر کس از هرجا، داعیه سروری می نمود، از آن - جمله کریم خان زند بود و «زند» طایفه‌ای از ایلات عراق عجم است که در قریه «پریه» «۸» از نواحی ملایر سکنی داشته و نادر شاه آنها را به خراسان برده، در صحرای دره گز «۹» مسکن داد و بعد از وفات نادر شاه، عود به وطن خود کرده، به اطمینان خاطر آرمیدند و رئیس آن طایفه دو برادر بودند یکی ایناق و دیگری بوداق «۱۰» و بعد از وفات آنها، بزرگی طایفه زند به کریم و صادق، پسران ایناق رسید و زمانی که ابراهیم خان نادری با علی عادل شاه برادر خود جنگ داشت، کریم و صادق سرکرده چند نفر سوار زند بودند و در خدمت ابراهیم خان، خدمات لایقه نموده،

(۱). در متن: (کوشک‌زر) ر ک: روزنامه کلانتر، ص ۷۵- از بلوکات سرحد چهاردانگه، فارسنامه ناصری، ج ۲.

(۲). روزنامه کلانتر، ص ۴۰.

(۳). ر ک: مجمل التواریخ، بعد نادریه، محمد گلستانه، ص ۳۰، چاپ تهران.

(۴). ر ک: مجمل التواریخ، ص ۴۳.

(۵). ر ک: مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۳۳.

(۶). روزنامه کلانتر، ص ۳۵، ۴۰، ۱۱۰.

(۷). روزنامه کلانتر، ص ۴۱.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۶.

(۹). در متن: (کز).

(۱۰). ر ک: گیتی‌گشای زندیه، ص ۶، چاپ تهران.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۸۹

به لقب خانی سرافراز شده، آنها را کریم خان و صادق خان گفتند و به انتظام طرق و شوارع عراق مأمور و علی مردان خان بختیاری چون امور سلطنت شاهرخ شاه را پریشان دید، عازم تسخیر اصفهان گردید و با ابو الفتح خان بختیاری والی آن سامان در نزدیکی اصفهان جنگ نموده، شکست یافت و به واسطه سابقه دوستی؛ کریم خان زند را به حمایت خود خواست و کریم خان اجابت نموده، با سه چهار هزار نفر لشکر به سپاه علی مردان خان پیوست و در جنگ با ابو الفتح خان بختیاری که از جانب شاهرخ شاه والی اصفهان بود، با علی مردان خان همدستان گشت و بر ابو الفتح خان فایق شدند و به مصلحت خیراندیشان قرار گذاشتند که میرزا ابو تراب پسر میرزا مرتضی صدر الممالک که دخترزاده شاه سلطان حسین و مدت هشت سال از عمرش گذشته بود، به پادشاهی برداشته بر تخت سلطنت نشانیده، او را شاه اسماعیل گویند «۱» و ابو الفتح خان والی اصفهان شود و علی مردان خان، نایب السلطنه و کریم خان، وکیل الدوله و سردار سپاه باشند و بر این قرار عهد و میثاق بستند، پس کریم خان با سپاه زند و بختیاری برای تدمیر محمد علی خان تکلو «۲» که از دیوان شاهرخی حاکم همدان بود، رفته، او را شکست داده، همدان را متصرف گردید «۳»، پس به جانب کردستان تاخته، حسین علی خان اردلانی را، گوشمالی داده، بر تمامی آن نواحی استیلا یافت و علی مردان خان «۴» نقض عهد کرده، ابو الفتح خان را بکشت و ایالت اصفهان را به حاجی بابا خان بختیاری داده، شاه اسماعیل را برداشته، به عزم تسخیر فارس نهضت نمود و چون صالح خان بیات والی فارس از خیال علی مردان خان مطلع گشت، در کمال تعجیل قلعه و حصاری را که بر دوره شیراز کشیده بود، به اتمام رسانید و معادل ۱۵۰۰ نفر تفنگچی شیرازی الاصل را بخواست و چون این تمنا،

منافی صلاح اهل شیراز بود، نواب صاحب- اختیار به اغماض گذرانید و صالح داروغه و آقا علی نقی منشی به میان افتاده، چند نفر از او باش را با خود متفق کرده، به صالح خان گفتند، صاحب اختیار، تفنگچی شیرازی نخواهد داد، اگر به عهده ما بشود انجام دهیم پس فوجی از مردم بی سر و پا را آورده، مسلح ساخته، از حضور صالح خان گذرانیدند و علی مردان خان وارد بلوک کام فیروز گردید و صالح خان به استقبال او رفته، در کام فیروز تلاقی فریقین شده، شکست بر سپاه صالح خان افتاد و فرار کرده، عود به شیراز نمود و علی مردان خان با ۱۵۰۰۰ نفر سوار و پیاده در عقب شکست یافتگان رسیدند، چند روزی شیراز را محاصره نمود و صالح خان بی خبر از حصار شیراز، گریخته، به جانب اصفهان تاخت «۵»، پس علی مردان خان، بی جنگ، وارد شیراز شده، بیداد شدادی «۶» را تازه نمود و دود از دودمانها بر آورده، بر احدی از وضع و شریف ابقا نکرد.

در ایام او روز مردم چو شام شب از بیم او، خواب مردم حرام

به هنگام او آن سخن عام بود که ایام او شر ایام بود «۷»

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۷، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۶، ۱۷۲، ۱۷۳.

(۲). ر ک: مجمل التواریخ، ص ۱۶.

(۳). ر ک: مجمل التواریخ، ص ۱۶.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۷.

(۵). ر ک: تاریخ گیتی گشای، ص ۱۷، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۸۱، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۷.

(۶). روزنامه کلانتر، ص ۴۲.

(۷). اشعار از سعدی است در بوستان باب اول در حکایت: حکایت کنند از جفا گستری ...

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۹۰

و واقعه فتح شیراز در ماه جمادی دویم سال ۱۱۶۵ اتفاق افتاد و مدت شش ماه در شیراز لوای چنگیزی افراخت «۱» و هر روزه انواع توقعات از پیشکش نقدی و خیمه و خرگاه و فرش و ماکول و ملبوس، حتی رختخواب قلمکار و مشروب، مانند شربت نارنج و غوره و سکنجبین و به اصطلاح علی مردان خان، عرق آبلیمو و تفنگک و یراق و نعل و میخ و مس و زغال برای توپ و زنبورک و محصلان شدید العمل تمامت آنها را از صاحب اختیار و میرزا محمد- کلانتر مطالبه می نمودند «۲» و در مدت ده روز، یکصد و شانزده اسب چپاری گرفته، کار را سخت نمودند و صاحب اختیار مراتب بی نوائی خود و مردم را به علی مردان خان بگفت و بر مزاج خان، ناملایم افتاد و صاحب اختیار محترم را بی احترام نمود و میرزا محمد را از کلانتری معزول داشته، صالح داروغه را به اسم کلانتر معین نمود و آنچه توانست از صاحب اختیار و میرزا محمد گرفت و آنها را فانی فی الله نمود «۳» و آن بلیه اختصاص نبود بلکه با تمامت اهل شیراز همین معامله را نمود «۴»، پس به خاطرش رسید که مالیات سه ساله آینده فارس را به انضمام پیشکشی که از چهارصد هزار تومان می گذشت، حواله دهد و چهل هزار نفر سوار از ایلات و تفنگچی بلوکات گرفته، جلوس نماید و حکم صادر گردید که وجه نقد و ملازم را حواله دهند و محصلان شدید، روانه بلوکات و لارستان و بنادر و بحرین فرمود و به عنایت خداوندی تمامی محصلان را برهنه نموده، جواب گفته بودند و به خودداری پرداختند و چندان بلوک مانند رامجرد و کام فیروز و سرحد چهاردانگه از حیز آبادی افتاد و اصل شهر شیراز را پای مال حوادث نمود و چیزی از بلوکات عایدش نگشت و جمعی از عمال را که فرار نکرده بودند مانند، خواجه محمد کلانتر- سیاخ و حاجی علی نیریزی و آقا صادق فیروزآبادی «۵»، از یک چشم عاری نمود و در بین، برای تنبیه احمد خان ذو القدر که پدر بر پدر به حکومت جهرم سرافراز بود، روانه فسا گردید و چون از عهده احمد خان برنیامد، بلوک فسا و خفر و کوار را خراب کرده، عود به شیراز نمود «۶» و باغاتی که در فتنه تقی خان، خراب نگشته

بود، تمامی درختان آنها را بختیاران بریدند و به جای هیزم فروختند و صرف نمودند (۷) و علی مردان خان، چون از تاراج شیراز فراغت یافت، معصوم - علی خان افشار [را] که سردار سپاه او بود حاکم شیراز فرمود و به عزم تاخت و تاز کازرون حرکت نموده، از راه دشت ارجن، وارد کازرون شده، آنچه را توانست به اسم مالیات، از مردم گرفت، پس کازرون را غارت نموده، به عزم شیراز حرکت نمود و چون به کتل هوشنگ (۸)، مشهور به دختر رسید، مزارع محمد علی خشتی (۹) و تفنگچیان خشت و کلانی و عبدوئی راه او را بسته، سیصد نفر بختیاری را کشته، تمامی اموال اهل کازرون را پس گرفته، علی مردان خان عود

(۱). رک: تاریخ گیتی گشای، ص ۱۸.

(۲). روزنامه کلانتر، ص ۴۲.

(۳). روزنامه کلانتر، ص ۴۲.

(۴). روزنامه کلانتر، ص ۴۳.

(۵). روزنامه کلانتر، ص ۴۳.

(۶). روزنامه کلانتر، ص ۴۴.

(۷). روزنامه کلانتر، ص ۴۴.

(۸). روزنامه کلانتر، ص ۴۴.

(۹). روزنامه کلانتر، ص ۴۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۹۱

به کازرون نمود که دیاری در آن باقی نبود، پس از راه «مله نعل»، وارد شولستان ممسنی شده، خود را به زرد کوه بختیاری رسانید (۱) و بعد از اطلاع معصوم علی خان افشار بر واقعه علی مردان خان، با صالح داروغه که به منصب کلانتری فایز بود و آقا علی نقی منشی و ده دوازده - نفر از استادان صنف و دو سه نفر از کدخدایان محلات، همداستان شدند که نواب صاحب اختیار و میرزا محمد کلانتر را گرفته، کشته، معصوم علی خان، رایت اقتدار افرازد (۲) و میرزا محمد مطلع شده، از شیراز خارج گشت و شهر لوطی بازار گردید (۳) و چون کریم خان زند از نقض پیمان علی مردان خان و کشتن ابو الفتح خان، اطلاع یافت، جمعیتی فراهم آورده، به اصفهان آمده، حاجی بابا خان که از جانب علی مردان خان، حاکم بود، فرار نمود و کریم خان حکومت اصفهان را به صادق خان برادر خود داد و به جانب علی مردان خان که در سراب کرن (۴) که اول چهارمحال اصفهان است نزول داشت، نهضت نمود، بعد از تلاقی فریقین شکست بر سپاه علی مردان خان افتاد و شاه اسماعیل علی مردان خان را گذاشته، به لشکر کریم خان که وکیل دولت او بود پیوست (۵) و کریم خان را از این روز تا وقت وفات او، «وکیل» گفتند، پس شکست بر سپاه بختیاری افتاده، علی مردان خان از معرکه جنگ فرار نموده، به جانب کرمان شاهان گریخت، پس نواب وکیل به وجود شاه اسماعیل مستظهر شده، فتحنامه‌ها به اطراف فرستادند و فرمان ایالت فارس را به نام ابو الحسن خان (۶) شیرازی که در اواخر سال ۱۱۶۰ از جانب علی عادل شاه به ایالت فارس مفتخر بود، نگاشتند و روانه فارسش داشتند و چون به باجگاه، دو فرسخ شمالی شیراز رسید، معصوم - علی خان افشار به عنوان استقبال او تا باجگاه رفت و او را گرفته، مقیداً وارد شیراز نمود که اهل شهر هجوم کرده، ابو الحسن خان را نجات داده، معصوم علی خان را کشتند (۷) و مزارع محمد علی - خشتی که منشاء این خدمت شده بود به لقب خانی سرافراز گشت و بعد از آن او را محمد علی خان گفتند و صالح داروغه را که کلانتر شهر شده بود، گرفتند و هر دو چشمش را کردند و آقا علی نقی - منشی را کلانتر نمودند و بعد از چند ماه، میانه ابو الحسن خان و محمد علی خان خشتی با فساد آقا علی نقی به کدورت رسید و حسب التصدیق، محمد علی خان به هجوم عام و آقا علی نقی منشی، ابو الحسن خان حاکم را کشتند (۸) و از اتفاقات غریبه آنکه



محمد علی خان خشتی، بعد از فتوا و تصدیق بر کشتن ابو الحسن خان، روانه نواحی خشت گردید و جماعت دشتستانی که دشمن قدیمی او بودند تا شولستان ممسنی به استقبال آمده، فرصت یافته، در همان روز کشتن ابو الحسن خان، او را کشتند «۹» و آقا علی نقی لوی طغیان را برافراشت، پس جمعی از جانب کریم خان وکیل

(۱). روزنامه کلانتر، ص ۴۵.

(۲). روزنامه کلانتر، ص ۴۶.

(۳). روزنامه کلانتر، ص ۴۷.

(۴). در روزنامه کلانتر، ص ۸۴: (کرون). در مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۸۲: (در چهارمحال نزدیک سرچشمه زاینده رود). ر. ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۷: (کرن).

(۵). ر. ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۷، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۸۲.

(۶). در روزنامه کلانتر: (ابو الحسن کور) است (ر. ک: ص ۱۲، ۳۳، ۳۵، ۴۷، ۱۰۹) که بعدا در شیراز کشته شد.

(۷). روزنامه کلانتر، ص ۴۷.

(۸). روزنامه کلانتر، ص ۴۷.

(۹). روزنامه کلانتر، ص ۴۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۹۲

به نیابت فارس، مأمور شده، وارد شیراز شدند و آن جماعت با سید عبد الغنی سلطان مولی و نوروز سلطان یوزباشی کرانی متعهد «۱» گشته، آقا علی نقی را کشتند. تمام این وقایع در مدت یک-سال اتفاق افتاد و بعد از قتل این جماعت، هاشم خان بیات «۲» که سردار فوج بیات بود به طمع ایالت فارس افتاده، باعانت اشرف سلطان کوهمره‌ای و صالح داروغه کور و حاجی هاشم «۳»، کدخداباشی حیدری خانه شیراز و میر مهدی خان خیاره «۴» عرب و الله‌وردی آقای زنگنه و چند نفر از خوانین کرد و بیات موافقت نمودند [و] به امر حکومت پرداخت و صالح خان بیات در اردوی کریم خان وکیل، منتظر الایاله بوده و چون نواب وکیل اخبار استیلای نواب محمد حسن خان- قاجار بر نواحی استرآباد و مازندران و گیلانات «۵» را شنید، به عزم تسخیر آن نواحی، در موبک والای شاه اسماعیل سیم، از اصفهان حرکت نمود، از قزوین گذشته، وارد گیلانات گردید «۶» و بی‌جدال، همه را در اطاعت آورد و از کنار دریای مازندران، همه‌جا گذشته، همه کس را مطیع خود ساخت و عنان را تا خارج شهر استرآباد که محل توقف نواب محمد حسن خان بود، باز- نداشت، شهر را محاصره نمود، چند روزی نگذشته که سواران ترکمان یموت و کولان، حسب- الامر نواب محمد حسن خان، اطراف اردوی وکیل را تاخته، مانع از رسیدن سیورسات شدند و قحطی در اردو ظاهر شده، دست مردمان کاری از کار افتاد و نواب محمد حسن خان با دلیران قاجار، از شهر درآمده، بر اردوی کریم خان وکیل حمله نمودند و در میانه گیرودار، حضرت شاه اسماعیل سیم، قلب سپاه زند را گذاشته، به اردوی قاجار ملحق گردید «۷» و نواب محمد حسن خان را نائب السلطنه خود قرار داد و این معنی مزید علت شده، شکست بر سپاه زند افتاد و کریم خان- وکیل تا طهران توقیفی ننموده، خود را به اصفهان رسانید و مکررا در توییح رفتن شاه اسماعیل به استرآباد می‌فرمود شاه که [با ما] بی‌وفائی نمود.

و عید نوروز سنه تخاقوی ثیل «۸» ۱۱۶۶: [را] در اصفهان گذرانید و چون هاشم خان بیات به خودسری در شیراز، ایالت می‌نمود و بر خاطر نواب وکیل، گران بود، صالح خان بیات والی سابق فارس، تدمیر هاشم خان را در نظر وکیل، امری آسان شمرده، رقم ایالت را به نام خود و نیابت را با لقب خانی، برای نوروز علی بیگ پسر حاجی سیف‌الدین خان گرفته، روانه شیراز شدند «۹» و هاشم خان به ملاحظه قرب نسبت او را استقبال کرده، وارد شیراز نموده و کماکان به امر حکومت می‌پرداخت و در اصفهان به عرض

وکیل رسید که علی مردان خان بختیاری مرد مجهول- النسبی را به دست آورده، به ادعای پسری شاه سلطان حسین مغفور «۱۰»، در نواحی کرمانشاهان

(۱). در متن: (ممه‌د) با توجه به روزنامه کلانتر، ص ۴۷، تصحیح شد.

(۲). روزنامه کلانتر، ص ۴۸.

(۳). در روزنامه کلانتر، ص ۴۸: (آقا هاشم سمسار، کدخدای حیدری‌خانه).

(۴). در متن: (جباره) ر ک: ص ۴۸، روزنامه کلانتر.

(۵). در متن: (کیلانات).

(۶). ر ک: گیتی‌گشای، ص ۲۵، روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۱۸.

(۷). ر ک: گیتی‌گشای، ص ۲۹، روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۰.

(۸). در گیتی‌گشای: (سال فرخنده‌فال اودئیل مطابق ۱۱۶۶ ... ) ص ۳۱.

(۹). ر ک: گیتی‌گشای، ص ۳۸.

(۱۰). ر ک: گیتی‌گشای، ص ۳۲، روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۰: (او را شاه سلطان حسین ثانی نام کرده بود ...).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۹۳

لشکری جمع نموده، در هوس جهانگیری افتاده است، نواب وکیل از اصفهان نهضت فرمود و در نواحی کرمانشاهان با علی مردان خان مصاف نموده، او را شکست داد و شاهزاده مجهول را از او گرفت «۱» و علی مردان خان چون آوازه سروری آزاد خان افغان را شنید، او را برای حمایت خود، دعوت نمود و آزاد خان از طایفه غلیژائی افغان است که از امرای اردوی نادرشاهی بود و در دولت ابراهیم خانی بر مراتبش افزود و بعد از ابراهیم خان در شهر زور کردستان توقف نمود، چون هرج و مرج ایران را دانست، جماعتی از افغانان متفرقه را جمع نموده، بر پاره‌ای بلاد آذربایجان استیلا یافت «۲» و شهر ارومی را مقرر حکمرانی قرار داده و بعد از رسیدن پیغام علی مردان- خان به ارومی، نواب آزاد خان با سپاه اتراک و افغان برای حمایت او حرکت نمود و دو روز راه به اردوی علی مردان خان باقی داشت که خبر شکست او را شنید، «العود احمد» گفته، مراجعت نمود «۳» و کریم خان او را تعاقب فرمود، چون هر دو سپاه نزدیک به هم شدند، آزاد خان خواهش ترک جدال نمود که سر خود را گرفته، از میدان بگذرد و شیخ علی خان و محمد خان زند را که سردار سپاه وکیل بودند، شفیع خود نموده بود و کریم خان، گوشی «۴» به شفاعت آنها نداده، بر اردوی آزاد خان حمله آورد و شیخ علی خان و محمد خان که رنجش خاطر داشتند با او موافقت نکرده، در کنار ایستادند و سبب پراکندگی «۵» لشکر زند شدند «۶» که کریم خان شکست یافته تا قلعه پریه ملایر که موطن اصلی او بود، تاخته، عیال خود را در آنجا گذاشته، محمد خان و شیخ علی خان زند را به محافظت قلعه معین داشته، خود عود به اصفهان نمود و آزاد خان از عقب او آمده قلعه پریه «۷» را گرفته، عیال و مادر وکیل و شیخ علی خان و محمد خان و جماعتی از زندیه را اسیر نموده، به علم خان «۸» افغان سپرده، با دوهزار نفر سوار روانه ارومی آذربایجان نمود «۹» و در نواحی کردستان در نیمه روزی که اهل اردو در خواب و کسالت شبگیر بودند، زنان زندیه، مردانگی نموده، سوهانی را جسته به منزل شیخ علی خان و محمد خان زند رفته، قفل زنجیر آنها را سائیده، سایر زندیه را نجات داده، پانچه و شمشیری به آنها رسانیده، آن دلاوران اولاً: به- خیمه علم خان که در آن ساعت برای قضای حاجت بیرون آمده بود، رفته، او را کشتند، پس:

در میان دوهزار سوار افتاده، تفنگ و شمشیر آنها را گرفته، تمامت اردو را شکست دادند و

(۱). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۰، آمده است که: (و راه دیار عدم درنوردید). و مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۲۴۴ تا ۲۵۹ و در صفحات ۴۷۳ تا ۴۷۷ در ذکر آغاز و انجام کار سلطان حسین ثانی مخصوصا ص ۴۷۶، که اقوال مختلف را درباره سرانجام او نشان می‌دهد. قول دیگر درباره او آن است که او را کور کردند.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۱، گیتی گشای، ص ۳۸ بعد.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲، گیتی گشای، ص ۳۴.

(۴). در متن: (کوشی).

(۵). در متن: (پراکنده گی).

(۶). ر ک: گیتی گشای، ص ۳۶.

(۷). در گیتی گشای، ص ۳۶: (پری قلعه).

(۸). ر ک: گیتی گشای، ص ۳۷.

(۹). ر ک: گیتی گشای، ص ۳۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۹۴

اموال آنها را بردند و بر اسبهای آنها نشسته، از قید اسیری رها شدند «۱» و نواب و کیل صلاح خود را در توقف اصفهان ندیده، روانه فارس گردید و آزاد خان به اصفهان آمده، توقیفی نکرده، در عقب و کیل به جانب فارس رفت «۲» و نواب و کیل به استقبال آزاد خان شتافت و در نزدیکی قصبه قمشه «۳» تلاقی فریقین شده، شکست بر آزاد خان افتاده، فرار نمود و اسکندر خان «۴» برادر مادری نواب و کیل تا ارجینی اصفهان آنها را تعاقب نموده، تفنگی به اسکندر خان رسیده، از پای درآمد «۵» و نواب و کیل از کشته شدن برادر خود پریشان خاطر گردید [و] از کوهستان کوه گیلویه و بختیاری گذشته به خرم آباد فیلی رسید و شیخ علی خان و محمد خان زند و عیال آنها با ایلات آن نواحی به نواب و کیل پیوستند و چون خبر استیلای و کیل به آزاد خان رسید، عبد الله خان برادر خود را برای دفع او روانه نمود و نواب و کیل در شدت بارندگی برف، از خرم آباد به بروجرد آمده او را شکست داد. «۶»

و در بهار سنه ایتیل مطابق سال ۱۱۶۷ آزاد خان، فتح علی خان افشار ارشلو «۷»، والی سابق فارس را برای جنگ با و کیل روانه ساخت و نواب و کیل شکست یافت و در همه جا عیال خود را پیش انداخته به جنگ و گریز، از کوهستان بختیاری و کوه گیلویه و شولستان گذشته، در نواحی قصبه خشت، توقف نمود.

نوشته‌اند که روزی در صحرای شولستان ممسنی، عبور می‌نمود و عیال زندیه را در جلو داشت و با لشکر افغان در جنگ و گریز بود، مردک افغانی به آواز بلند سخنان زشت به نواب- و کیل می‌گفت: اگر مردی با من مبارزت کن، و کیل با شمشیر آخته بر او بتاخت و چنان شمشیری زد که نیمه سوار بر زین و نیمه دیگرش به خاک هلاک افتاد پس شمشیر را بوسید و به زبان لری گفت: «تو می‌بری و بختم نی‌بره.» «۸» و مرحوم فتح علی خان ملک الشعرا این مضمون را به نظم آورده که:

همی رفت و می‌گفت پژمان به تیغ تو بری و بختم نبرد دریغ و در این مدت، هاشم خان بیات به استقلال تمام به ایالت فارس اقدام داشت و ایلات قشقائی را تاخت و تازی کامل نمود، اسماعیل خان کور قشقائی را خسارت «۹» زیاد رسانید «۱۰» و

(۱). این داستان در تاریخ گیتی گشای، ص ۴۰، چنین آمده است: (از اعجب العجایب آنکه ... رؤسای زندیه که همگی هفده نفر ... بودند در حین نزول به منزلی از منازل نسوان، به تدبیری خود را به مردان رسانیده، قیود ایشان را شکسته، بندهای محکم را گسسته و یک قبضه سلاح شکسته بسته را برداشتند و روی جلالت به علم خان گذاشتند ...

و متوجه اتمام کارش گردیدند و سایر نهنگان ... جمیع آن گروه را پراکنده و اموال (آنان) را برداشته ... در نواحی بروجرد به

موکب والا پیوستند). و رک: مجمل التواریخ، گلستانه، از ص ۲۷۶ ببعده، و رستم التواریخ ص ۲۶۱.

(۲). رک: گیتی گشای، ص ۴۵، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲.

(۳). رک: مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۲۸۷.

(۴). یکی از برادران صلبی و بطنی کریم خان، رستم التواریخ، ص ۲۴۶، در گیتی گشای (برادر امی) کریم خان، ص ۳۹.

(۵). رک: گیتی گشای، ص ۳۹، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۲۸۸، رستم التواریخ، ص ۲۵۹.

(۶). رک: گیتی گشای، ص ۴۱.

(۷). رک: گیتی گشای، ص ۴۲.

(۸). رستم التواریخ، ص ۲۶۰: این شخص را خانلر خان سنجابی می‌نامد و همین جمله را از قول کریم خان می‌نویسد.

(۹). در متن: (به خسارت).

(۱۰). روزنامه کلاتر، ص ۴۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۹۵

آزاد خان برای دفع و رفع نواب و کیل به اصفهان آمده، برای تدارک سفر فارس مالی بسیار از اهل بازار گرفته، عازم فارس گردید و صحرای خسرو شیرین «۱» را چند روزی، مقر توقف نمود، پس به آهستگی وارد تخت جمشید شد و ملا مطلب گاوکانی کربالی «۲»، ولد رئیس شمس الدین کربالی که رعیت جوکاری بود، به سبب پول بسیار مغرور شده، معادل دوهزار نفر از طایفه لشنی و مال احمدی «۳» و کربالی و متفرقه هر جائی را فراهم آورده، صاحب طبل و علم و کرنا گردید و خود را مطلب خان می‌گفت و به تقریب قرب جوار تخت جمشید کروفی نموده، خود را وارث تخت جمشیدی و تاج کیانی می‌دانست و پنج نوبت کوس لمن الملک را زده، بر سریر سلطنت کربال متمکن بود «۴» و نواب آزاد خان چون آوازه بلند پروازی او را شنید، استمالت نامه‌ای نوشته، برای او فرستاده، او را احضار حضور خود داشت و مطلب خان که از باده غرور مغرور بود، جوابی نالایق نگاشت و سپاه خود را حرکت داده، با سی هزار نفر سوار و پیاده افغان برابری نموده، به محض تلاقی فریقین در دشت مرودشت، شکست بر سپاه کربال افتاده، بسیاری کشته گشت و جماعتی اسیر تقدیر شدند و مطلب خان فرار نمود [و] بعد از این شکست تا آخر زندگانی از لقب خانی فرود نیامد و در زمانی که نواب و کیل شهر ارومی را محاصره داشت، کشته گشت «۵» و نواب-آزاد خان، فتح علی خان افشار را که در سال ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ به ایالت فارس مأمور بود [و] با اعیان شیراز لاف موافقت داشت و سردار بلکه صاحب اختیار سپاه بود، برای استمالت اهل شهر و اطمینان خود، روانه شیراز فرمود و بعد از دو روز دیگر نواب معزی الیه، بی کلفت خاطر وارد شیراز گردید و چون عبد علی خان دشتستانی در سال ۱۱۶۲ زمان حرکت فتح علی خان از شیراز، عیال و بنه او را نگاه داشته بود، اهالی دشتستان از فتح علی خان و آزاد خان خائف و هراسان بودند «۶»، نواب و کیل بعد از اطلاع بر این واقعه، شیخ علی خان را روانه دشتستان داشت و از اهالی آن سامان استمداد نمود و میرزا علی بیگ خورموجی جد اعلای میرزا جعفر خان حقایق‌نگار- خورموجی صاحب تاریخ زهه الاخبار و رئیس احمد شاه تنگستانی، با چهار هزار نفر تفنگچی به حمایت نواب و کیل وارد صحرای خشت شدند «۷» و رستم سلطان، ضابط خشت، مردانگی نمود [و] سیورسات و ملزومات تمام اردو را بی عوض متحمل گردید و مدتی متمادی گشت و علی قلی خان کازرونی چون خبر ورود آزاد خان را به شیراز شنید شهر کازرون را خالی گذاشته قلعه پائوسکان را مأمّن عیال خود نموده با تفنگچیان کازرونی در صحرای خشت به اردوی نواب کریم خان و کیل ملحق گردید و آزاد خان افغان بعد از خستگی از رنج سفر، به استعداد شاهانه به عزم کازرون از شیراز نهضت کرده، وارد کازرون شده، بی توقف روانه خشت که محل توقف نواب کریم خان بود گردید، روز دیگر با

- (۱). روزنامه کلاتر، ص ۴۸.
- (۲). در روزنامه کلاتر: (ملا مطلب کربالی ولد شمس الدین کافقانی) ص ۴۸، (گاوکان نام قصبه بلوک کربال است در ده فرسخی شیراز)، همانجا، ص ۱۱۱.
- (۳). روزنامه کلاتر، ص ۴۸.
- (۴). روزنامه کلاتر، ص ۴۹.
- (۵). روزنامه کلاتر، ص ۴۹.
- (۶). روزنامه کلاتر، ص ۴۹.
- (۷). روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲، گیتی گشای، ص ۴۵. در روضه الصفا و گیتی گشای، بجای (خشت)، (خست) آمده است.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۹۶

سپاه وکیل جنگ کرده، نواب وکیل فیروزی یافته، لشکر افغان را شکست داده و نواب آزاد خان از صحرای خشت فرار نموده، به تعجیل وارد شیراز گردید و صالح خان بیات را حاکم و نواب- میرزا محمد حسین صاحب اختیار را بر مناصب سابقه باقی گذاشت و ده روز در شیراز توقف نموده، عود به اصفهان فرمود و نواب وکیل بعد از غلبه بر آزاد خان، جمعیت دشتستانی را مرخص داشته، با جمعیت قلیلی از زندیه و علی قلی خان کازرونی و رستم سلطان خشتی و میری خان ممسنی، هر یک با جمعیتی وافر، از خشت نهضت فرموده، از کازرون و دشت ارجن گذشته، در خارج شهر شیراز، در حوالی تکیه حافظیه نزول اجلال فرمود «۱» و دوازده روز توقف نموده و به مواعظ مشفقانه، صالح خان را نصیحت فرموده، تأثیری ننمود و به قلعه‌داری پرداخته، به انتظار امداد و اعانت از آزاد خان می‌گذرانید «۲» و میری خان ممسنی، رقمی از نواب وکیل صادر نمود که میرزا- محمد کلاتر را که در قریه فاروق «۳» توقف داشت، غارت نمایند و علی قلی خان کازرونی که از دوستان واقعی میرزا محمد بود، مطلع شده، رقمی دیگر، برای اطمینان او صادر کرده، روانه داشت و رقم دویم پیش از رقم اول به فاروق رسید و میرزا محمد کلاتر وارد اردوی وکیل گشته در تکیه خواجه حافظیه علیه الرحمه، خدمت وکیل رسید و مورد عنایت گردیده، خاطر وکیل را شاد داشت «۴». پس میرزا محمد اهل شهر را از وخامت عمل ترسانیده، آنها را نصیحت نمود و روز دیگر، نبی خان بیات و هادی خان لشنی «۵» که سرداران مستحفظ قلعه شیراز بودند، برای میرزا محمد پیغام فرستادند که سپاه وکیلی اگر از جانب دروازه اصفهان شیراز، یورش آورند ما قلعه شیراز را به تصرف می‌دهیم.

و به تاریخ روز جمعه سیزدهم ماه صفر [مطابق ایت‌ئیل] «۶» سال ۱۱۶۸: به وعده، وفا نمودند و بی‌جنگ و جدل قلعه شیراز را به تصرف امرای وکیلی دادند و صالح خان بیات چون از شهر درآمد، شیخ علی خان زند به او رسیده، به ضرب چوب‌دستی خود، صالح خان را روانه سفر آخرت نمود «۷» و الله‌ویردی آقای زنگنه که نایب الحکومه او بود به دست دیگری کشته گشت «۸» و دو روز پیش از فتح شیراز، میرزا محمد حسین صاحب اختیار فارس، در شهر شیراز به رحمت ایزدی پیوست «۹» و چون نواب وکیل از وفات صاحب اختیار مطلع گردید، میرزا محمد کلاتر را احضار فرموده، فرمایش نمود که بعد از وفات صاحب اختیار من به منزله پدر تو هستم و تو به جای فرزند من هستی به خاطر جمع محسود امثال و اقران خواهی گشت «۱۰» و الحق آنچه گفته بود بهتر و

- (۱). روزنامه کلاتر، ص ۵۰.
- (۲). گیتی گشای، ص ۴۶، روزنامه کلاتر، ص ۵۲.
- (۳). فاروق یا پارو نام قریه‌ای است از ناحیه خفرک علیا جزو بلوک مرو دست. ر ک: ج ۲، همین کتاب.
- (۴). روزنامه کلاتر، ص ۵۲-۵۱.

(۵). روزنامه کلانتر، ص ۵۲-۵۱.

(۶). در متن با خطی متفاوت: (تنگوزئیل) با توجه به روزنامه کلانتر، ص ۵۲، تصحیح شد.

(۷). (در حوالی شاه میر علی حمزه، شیخ علی خان به او رسیده به ضرب چوب‌دستی کارش را به اتمام رسانید). گیتی گشای، ص

۴۶، روزنامه کلانتر، ص ۵۲.

(۸). روزنامه کلانتر، ص ۵۲.

(۹). روزنامه کلانتر، ص ۵۳.

(۱۰). روزنامه کلانتر، ص ۵۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۹۷

بیشتر به عمل آورد و پس از نظم شیراز، رایات ظفر آیات را به جانب لارستان برای تنبیه نصیر خان لاری افراخت و ندر خان «۱» زند را به ایالت شیراز گماشت و در زمستان این سال، غلای غله به اعلا درجه رسید، یک من گندم به وزن تبریز به چهار عباسی رسید و ندر خان انواع تعدیات را به اهل شیراز نمود و خواجه اکبر کدخداباشی نعمه‌اللهی خانه را بکشت و نواب کریم خان وکیل بعد از ورود به شهر لار، نصیر خان لاری «۲» در نارین قلعه لار «۳» که بر فراز کوهی است متحصن گردید و گرمی هوای لارستان شدت نمود، نواب وکیل به گرفتن پیشکشی از نصیر خان قناعت فرموده، عود به شیراز نمود و در اثنا خبر طغیان اهالی دشتستان رسید، نواب وکیل تشریف‌فرمای دشتستان شده، آنها را در تحت اطاعت آورد و محمد خان زند که مدتی از نواب وکیل روی-گردان شده، در ظل رایت علی مردان خان بختیاری توقف داشت، فرصتی یافته، محض استرضای خاطر وکیل، خنجری بر شکم علی مردان خان زده، او را بکشت «۴» و در آن روزها، خدمت وکیل آمده، مورد عنایت گردید و چون نواب آزاد خان، شهرت اقتدار نواب محمدحسن خان قاجار نایب-السلطنه را شنید و دشمنی مانند وکیل را در همسایگی داشت اصفهان را گذاشت و به جانب آذربایجان شتافت و نواب کریم خان از شیراز نهضت نموده، بی کلفت خاطر وارد اصفهان گردید و بعد از چند روزی تفنگچیان کازرونی و دشتستانی از سرمای زمستان اصفهان منزجر گشته، اذن مرخصی را خواستند و نواب وکیل چون دشمن در مقابل داشت، آنها را مرخص نداشت و تفنگچیان متفق گشته، در یک محله اجتماع نموده، بر پشت‌بامها سنگر بسته، سه چهار روزی نشستند و نواب وکیل سرکرده‌های کازرونی و دشتستانی را خواسته، استمالت کرد و در این هنگام نواب محمد حسن خان قاجار نایب السلطنه، از مازندران به عزم تسخیر عراق نهضت فرمود و نواب وکیل، شیخ علی خان زند را با چندین هزار نفر سواره و پیاده، برای دفع او روانه داشت و بعد از تلاقی فریقین، دلاوران قاجار بر سواران زند در نواحی کراز «۵» غالب شدند و چون این خبر به نواب وکیل رسید، خود به عزم جنگ به استقبال شتافت و در کلون‌آباد «۶»، چهار-فرسخی اصفهان جنگ در پیوست و نواب وکیل شکست یافت [و] تا شیراز در هیچ‌جا، عنان باز نکشید و نواب محمد حسن خان با خاطر جمع وارد دار السلطنه اصفهان گردید «۷» و نواب وکیل بعد از ورود به شیراز به حفر خندق و استحکام قلعه پرداخت.

و نواب محمد حسن خان در بهار سال ۱۱۶۹ مطابق سیچقان‌ئیل «۸»، حکومت اصفهان را به امیرگونه خان «۹» خان افشار ایرلو تفویض فرموده، بنه و اغروق را گذاشته، به جانب شیراز نهضت نموده، در خارج شهر شیراز نزول فرموده و هشت روز توقف کرده، کاری را ندیده، بلوکات

(۱). در متن: (بدر خان)، ر ک: روزنامه کلانتر، ص ۵۶، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۱۴۷ و ۳۲۵.

(۲). گیتی گشای، ص ۴۷.

(۳). گیتی گشای، ص ۴۸ و ۴۹.

(۴). ر ک: گیتی گشای، ص ۴۴.

(۵). در گیتی گشای، ص ۵۳: (در محلی موسوم به سنجان من توابع کزاز).

(۶). در گیتی گشای، ص ۵۳: (در قریه مسمی به حلول آباد توابع بلوک قهاب، چهار فرسنگی اصفهان).

(۷). ر ک: گیتی گشای، ص ۵۴.

(۸). در گیتی گشای: (لوی نیل).

(۹). در متن: (امیر کونه)، ر ک: گیتی گشای، ص ۵۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۹۸

فارس را غارت نموده، عود به اصفهان فرمود و چون خبر توجه نواب آزاد خان افغان را به سمت عراق شنید، از جانب سیاه کوه گذشته، وارد مازندران گردید «۱».

و در بهار سال اودئیل ۱۱۷۰: که نواب محمد حسن خان نایب السلطنه، عزم تسخیر آذربایجان را داشت، نواب وکیل، شیخ علی خان زند را روانه اصفهان نمود [و] بی کلفت خاطر وارد گردید. «۲»

و در همین سال [۱۱۷۰]: نواب وکیل ایالت فارس را به صادق خان برادر خود واگذاشت و به جانب کوه گیلویه نهضت نمود و چون میرزا علی رضای طباطبائی بهبهانی والی کوه گیلویه «۳» تاکنون سری در اطاعت نواب وکیل نیاورده بود، به برج و باروی شهر بهبهان مغرور گشته، در پس حصار نشست و بعد از مدتی که نواب وکیل شهر را محاصره نمود و کاری از پیش نبرد، رئیس علی رضای قنواتی خیانت کرده، سه چهار برج که سپرده او بود خالی کرده، سپاه وکیل در نیمه شبی آن برجها را تصرف نموده، بر تمامی بهبهان استیلا یافتند و نواب وکیل رئیس علی رضای قنواتی را به لقب خانی سرافراز داشته، او را والی تمامت نواحی کوه گیلویه فرمود و میرزا علی رضا [طباطبائی را] که پدر بر پدر والی آن سامان بود معزول داشته، او را با عیال، از بهبهان کوچانیده، با اردوی خود وارد شیراز ساخت و «قنوات» نام محله‌ای از محلات بهبهان است.

و نواب محمد حسن خان نایب السلطنه در بارس نیل سال ۱۱۷۱: از مازندران برای تسخیر آذربایجان، نهضت فرمود و بر تمامی جانب شرقی رود ارس، استیلا یافته، شیرازه سلطنت آزاد خان افغان را گسیخت و فتح علی خان افشار والی سابق فارس و شهباز خان دنبلی و بعضی از اعیان آذربایجان را مصحوب خود ساخته، رایت اقبال به جانب عراق افراشت و چون وارد کاشان گردید، شیخ علی خان زند والی اصفهان به جانب شیراز فرار نمود و نواب محمد حسن خان وارد اصفهان گشته، مشغول تدارک سفر شیراز گردید. «۴»

و در بهار همین سال: از راه آباد در حرکت آمده، از تل بیضاء «۵» و صحرای همایجان اردکان «۶» گذشته، وارد شولستان ممسنی گردید و بعد از دو روزی به کازرون آمده، از دشت ارجن گذشت و در منزل چنار راه‌دار یک فرسخ و نیمی شهر شیراز، نزول اجلال فرمود و نصیر خان لاری که از خیرخواهان نواب محمد حسن خان بود و در سال گذشته در یورش نواب وکیل به جانب لارستان خسارت زیاد کشید و نواب محمد حسن خان مطلع بر واقعه بود، او را احضار فرموده با سه هزار نفر تفنگچی لاری به اردوی خان والاشان ملحق گردید و نواب وکیل در حصار شیراز به قلعه‌داری پرداخت و زمانی به درازا کشید و قحط و غلا در اردوی قاجار افتاد و نواب محمد حسن خان آنچه [از] دواب، در اردو بود برای تحصیل سیورسات روانه ناحیه دشمن زیاری ممسنی و اردکان و کاکان و کوه‌مر «۷» فرمود، ابو القاسم خان نسقچی‌باشی خود را با سیصد نفر سوار

(۱). ر ک: گیتی گشای، ص ۵۵.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۹.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۵.

(۴). ر ک: گیتی گشای، ص ۶۰ و ۶۱، روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۴.

(۵). ر ک: گیتی گشای، ص ۶۳، روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۶.

(۶). در متن: (ارده کان).

(۷). در متن: (کمهر).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۵۹۹

برای محافظت آنها گماشت که در قریه گویم «۱» پنج فرسخی شیراز که بر سر راه اردکان «۲» و دشمن - زیاری ممسنی است، توقف کند و چون نواب و کیل اطلاع یافت، شیخ علی خان با جمعی از دلاوران زندیه را در عقب ابو القاسم خان «۳» روانه داشت و در صحرای گویم تلاقی فریقین شده، شیخ علی خان ظفر یافته جمعی از قاجاریه را بکشت و ابو القاسم خان نسقچی باشی و جماعتی را اسیر نموده و شیخ علی خان، اسرا را روانه شیراز فرمود «۴» و برای گرفتن دواب و عمله جات اردوی قاجاریه، حرکت نمود و در حوالی «پل دوزخ» که در ناحیه دشمن زیاری است به آنها رسیده، تمامت آنها را با غله فراوان که بار کرده به استراحت تمام روانه اردو بودند گرفته، به سلامتی وارد شیراز نمود و چون این اخبار به اردوی قاجار رسید، تمامی سپاه، متزلزل گشته، هر کس در خیال کار خود افتاد و چون زمان استیلای نواب محمد حسن خان بر آذربایجان و محاصره شهر ارومی، یوسف خان هوتکی افغان، قلعه ارومی را به تصرف کار گزاران «۵» نواب خان والاشان داد و نواب معزی الیه او را با جماعتی از افغانه و کوچ و بنه، روانه مازندران فرمود و جمعی از سواره افغان را در موکب خود ملازم داشته بود، سواره افغان در شب بیست و سیم «۶» ماه شوال این سال [۱۱۷۱]: از اردو خارج گشته، به اطمینان تمام وارد شهر شیراز شده، قرین اعزاز گردیدند و سایر امرا، سنگرها را گذاشته، ائانه خود را انداخته، راه فرار را پیش گرفتند. و در ساعتی، از آن لشکر بی شمار، دیاری باقی نماند و نواب محمد حسن خان پریشان خاطر «۷» شده، با معدودی از خواص خود، ائانه سلطنت و خیمه و خرگاه را به جا گذاشت و راه مازندران را پیش گرفت و روز آن شب، امنای دولت و کیلی، آمده، تمامت اموال اهل اردو را تصرف نمودند «۸» و چون نواب محمد حسن خان وارد طهران گردید، فتح علی خان افشار «۹»، والی سابق فارس و شهباز خان دنبلی «۱۰»، از موکب خان والاشان، تخلف نموده، به جانب آذربایجان شتافتند و ابراهیم خان بغایری «۱۱»، جمعیت خود را برداشته، به جانب دامغان رفت و نواب محمد حسن خان با محمد - ولی خان دولوی قاجار و دوازده نفر دیگر وارد علی آباد مازندران گردیدند و محمد خان قوینلوی قاجار والی مازندران، خدمت نواب معزی الیه رسید و جماعتی دیگر، کمر خدمت را بستند و چون رونقی در کارها یافت، برای تنبیه ابراهیم خان بغایری، به دامغان رفته، شهر را محاصره نمود و نواب و کیل، شیخ علی خان را در عقب نواب محمد حسن خان تا فیروز کوه، روانه داشت، چون خبر ورود او در دامغان به سمع نواب محمد حسن خان رسید، دامغان را به جا گذاشت [و]

(۱). در متن: (کویم).

(۲). در متن: (ارده کان).

(۳). در گیتی گشای، ص ۶۵: (ابو القاسم خان نسقچی باشی).

(۴). ر ک: گیتی گشای، ص ۶۵.

(۵). در متن: (کار گزاران).

(۶). در گیتی گشای، ص ۶۶: (شب بیست و ششم ۱۱۷۲).

(۷). در متن: (خواطر).



(۸). ر ک: گیتی گشای، ص ۶۷، روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۲.

(۹). ر ک: گیتی گشای، ص ۶۹.

(۱۰). ر ک: گیتی گشای، ص ۶۹.

(۱۱). در متن: (بغابری)، ر ک: گیتی گشای، ص ۷۰، روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۰۰

وارد مازندران گردید «۱» و چون سپاه همراهی او، حرکت تعجیلی او را دیدند، حمل بر ضعف او کرده، متفرق شدند و نواب معزی الیه به قصبه ساری مازندران آمده، حضرت شاه اسماعیل را که تاکنون در ساری توقف داشت، برداشته، به جانب استرآباد نهضت فرمود و شیخ علی خان از فیروزکوه به قصبه ساری رسید «۲» و، نواب و کیل روز آخر ذی الحججه، برای استیصال نواب- محمد حسن خان از شیراز نهضت نموده، وارد باغ دلگشا که نیم فرسخ مشرقی شیراز است گردید.

و ایام عاشورای محرم سال توشقان‌نیل ۱۱۷۲: در دلگشا به تعزیه‌داری خامس آل عبا (ع) گذرانید و صادق خان برادر خود را حاکم فارس نموده، از راه یزد به عزم طهران حرکت فرمود «۳» و در یزد محمد تقی خان بافقی را به جرم موافقت با نواب محمد حسن خان و آزاد خان، از ایالت یزد معزول داشت و آقا محسن یزدی را حاکم فرمود و از راه نائین و اردستان روانه طهران گردید و نواب محمد حسن خان از استرآباد، سپاهی فراهم آورده به جانب شیخ علی خان که در ساری مازندران توقف داشت، تاخت و شیخ علی خان او را استقبال نمود و نواب محمد حسن خان در اشرف البلاد «۴»، سنگری بسته توقف نمود و شیخ علی خان از برابر اردوی نواب محمد حسن خان گذشته، به جانب استرآباد حرکت نمود و نواب محمد حسن خان سنگر را گذاشته، در همه جا انتظار فرصتی داشت که با شیخ علی خان نبردی کند و در منزل کلباد «۵» که فاصله دو اردو فرسخی بیشتر بود، در میانه دو سپاه کینه‌خواه جنگ شده، فتح از جانب شیخ علی خان بود و نواب- محمد حسن خان به استرآباد رفت و معادل هفده «۶» هزار نفر سپاه، فراهم آورده، عود به مازندران نمود و در خارج شهر اشرف با شیخ علی خان، مصاف داده باز سپاه قاجار بیوفائی نموده، روی از جنگ تافته، فرار نمودند و نواب محمد حسن خان در آن روز با چنین شکستی، باز، در میدان دلاوری، داد مردانگی داد و نهایت دلاوری ظاهر ساخت و چون از همراهان او کسی باقی نماند، عنان مبارزت را به سمت استرآباد برتافت «۷» و در بین راه پلی بر نهری بسته بودند و از هجوم فراریان شکسته بود، نواب خان والاشان، از جانب دیگر، اسب را جهاندید، چون اجل دررسیده بود، اسبش به گل فرونشست «۸» و سبزه‌علی نام کرد که ملازم قدیم او بود و تازه در نوکری شیخ علی خان زند آمده، با ده نفر سوار کرد و محمد علی آقای قاجار دلو «۹» دررسیده، چشم از حقوق دیرینه پوشیده، به ضرب شمشیر و نیزه، آن شهریار نامدار را از پا درآورده «۱۰»، سر نامور او را از تن جدا ساخته، به حضور شیخ علی خان آورده، آن سر را با نفایس بسیار و

(۱). گیتی گشای، ص ۷۰، و روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۸.

(۲). ر ک: گیتی گشای، ص ۷۰.

(۳). ر ک: گیتی گشای، ص ۷۲، روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۹.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۰.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۱.

(۶). در متن: (هفته).

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۸.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۰.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۰.

(۱۰). (شهادت او در منتصف شهر جمادی الثانی سال ۱۱۷۲، و مدت خروجش دوازده سال و زمان عروجش هشت سال و کسری و عمرش ۴۵ سال). روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۱.  
فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۰۱

فتحنامه روانه طهران نمود و نواب و کیل به اخلاق حسنه خود، قدغن فرموده، آن سر را به مشک و گلاب شسته و به عنبر معطر ساخته «۱»، آن را به مجلس خواسته، بر جوانی و دلاوری آن شهريار جزع فرمود و قطرات اشک را باریده به فریاد بلند گریه نمود و چون سبزی علی به حضور رسید، حکم به کشتن او فرمود، پس آن سر را کفن نموده، غسل داده، در حرم جناب شاه عبد العظیم (ع) دفن نمودند و حضرت شاه اسماعیل که در اردوی نواب محمد حسن خان بود، بعد از شکست اردوی او به لشکرگاه شیخ علی خان آمد و به احترام تمام روانه طهران نش نمودند.

و چون عید نوروز سنه توشقان نیل مطابق سال ۱۱۷۲ رسید، نواب و کیل، حکم به قتل جماعت افغانه که ملازم رکاب بودند فرمود «۲» و فرمان صادر گردید که در هر جا افغانی ببینند، بی مضایقه او را به قتل آورند، برای آنکه ملازمت هر کس را کردند، عاقبت بیوفائی نمودند و نواب و کیل فراغتی یافت زیرا که نواب آزاد خان افغان بدست نواب محمد حسن خان متلاشی و نابود گشته بود و نواب معزی الیه به درجه شهادت رسید و دار الامان کرمان در این انقلابات در تصرف شاهرخ خان افشار بود که از جانب حضرت شاهرخ شاه، پادشاه خراسان ایالت و حکومت می نمود و نواب و کیل خدا مراد خان ایشک «۳» آقاسی باشی را سردار فرمود با چند فوج از سپاه ظفرپناه به جانب کرمان روانه ساخت و چون اهالی کرمان از سوء سلوک شاهرخ خان به ستوه آمده بودند، چون خبر خدا مراد خان را شنیدند به رغبت تمام، سر در اطاعت او آوردند «۴».

و این واقعه در لوی نیل سال ۱۱۷۳ اتفاق افتاد.

هم در این سال [۱۱۷۳]: نواب و کیل، حکومت بهبهان و کوه گیلویه را قسمت فرموده، ولایت بهبهان و زیرکوه را بتمامه به علی رضا خان قنواتی بهبهانی واگذاشت و نواحی پشتکوه را که به کوه گیلویه شهرت یافته به هیبه الله خان پسر مسیح خان باشی «۵» باوی که مدتها از چاکران رکابی مخصوص بود و خدمت‌های شایسته نموده، عنایت فرمود و باشت، نام قریه‌ای است از نواحی کوه گیلویه و باوی نام طایفه‌ای از الوار کوه گیلویه است و مرحوم میرزا محمد کلانتر در روزنامه خود نوشته است: که در این سال فتنه‌ها خوابید «۶» و بیشتر ممالک ایران مهبط امن و امان گردید، لیکن صادق خان بیگلربیگی مملکت فارس، برادر کریم خان با من بی لطفی‌ها نمود و قدغن کرد که کسی به خانه میرزا محمد کلانتر نرود و بنای ناسازگاری را با من گذاشت و حواله‌جات بی معنی فرمود و مبلغی خطیر خسران وارد آورد که قریه مظفری و قریه قصر احمر کوار را به ملا-ماندگار «۷» بورکی کلانتر کوار، به مبلغ سیصد تومان فروختم و چون صلاح خود را در توقف شیراز ندانستم، عریضه خدمت خاقان کریم خان و کیل نوشتم، مرا، احضار به طهران فرموده، بزودی وارد گشتم و با خدای خود عهد کردم که در ایالت

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۰.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۲.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۲، گیتی گشای، ص ۹۰.

(۴). ر ک: گیتی گشای، ص ۹۰، در وقایع سال ۱۱۷۲.

(۵). ر ک: گیتی گشای، ص ۹۳.

(۶). روزنامه کلانتر، ص ۵۷.

(۷). صاحب فارسنامه حکایتی دیگر از او و کریم خان نقل می‌کند که نشان‌دهنده بذل و بخشش ملا ماندگار و منافع زراعت است. ر ک: فارسنامه، ج ۲، بلوک کوار. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۰۲

صادق خان عود به فارس نکنم چرا که بنای او بر تاخت و تاز مسلمانان بود و طبعش به مردم- آزاری و اخذ وجوه بی حساب، رغبتی تمام داشت و با سلیقه حقیر راست نمی‌آمد، لیکن بعد از هفت ماه توقف در طهران، حضرت کریم خان مرا مجبوراً روانه شیراز فرموده، آقا فضل‌الله مستوفی شیرازی را که برای تفریح محاسبات فارس آمده بود، مصاحب من نمود، چون به اصفهان رسیدیم حاجی آقا محمد «۱» والی اصفهان، مردمیها کرد و احترامات منظور داشت و چون وارد شیراز گشتیم و سفارش‌نامه پادشاهی را به صادق خان رسانیدم، اطاعت فرمود و اوضاع سلوک خود را تغییر کلی داد و از مشاورت من تجاوز نمود و بنای انصاف را گذاشت و نواب کریم خان وکیل زمستان این سال را در طهران گذرانید و چون فتح علی خان افشار «۲» بیگلربیگی سابق فارس، بعد از تخلف از نواب محمدحسن خان قاجار در شهر ارومی آرامی گرفت و چندین هزار نفر سپاه را در اطاعت خود آورده، تبریز و مراغه را ضمیمه ارومی نموده بود.

لهذا نواب وکیل در بهار سال ۱۱۷۴ به عزم یورش آذربایجان، نهضت فرمود و شهر مراغه را در تصرف آورده، به جانب تبریز حرکت نمود و فتح علی خان افشار به حصار تبریز پناه برده، به قلعه‌داری پرداخت و نواب وکیل جوانب تبریز را تاخت و تاز فرموده، طوایف شقاقی و شاهسون را تنبیهی لایق کرده «۳»، عود به طهران فرمود و میرزا محمد کلانتر- شیرازی در روزنامه خود نوشته است: «در این سال نواب وکیل مرا احضار به طهران نمود «۴» و بعد از ورود و تفتیش از ولایت و سلوک صادق خان چون به مرض ثقل سامعه مبتلا- بودم، جواب می‌دادم و نواب معزی الیه به رأفت و مهربانی به آواز بلند تکلم می‌فرمود و مرا شرم‌نده می‌نمود، پس عرض کردم که به مرض کری گرفتارم و بعد از آن کاری از من ساخته نیست، ولایت را به هر کس صلاح می‌دانید بسپارید و املاک حقیر که سیصد زوج عوامل در آنها کار می‌کنند و از عدالت حضرت پادشاهی در کمال نظم و نسق است، به‌علاوه طواحین و باغات مرغوب و دکاکین معمور و رمه اسب و قاطر و الاغ و گله ماده گاو و گوسفند دارم تمامی تعلق به حضرت وکیل دارد، اگر مزرعه مختصری به عیال فدوی عنایت شود که خود به عتبات عالیه رفته به دعاگوئی مشغول شوم، چون مراتب معروضه را قبول نفرمود، مرا عود به شیراز داد. «۵»»

و در بهار یونت‌ئیل سال ۱۱۷۵: نواب وکیل به عزم یورش آذربایجان با سپاهی گران نهضت فرموده، بعد از ورود به آن خطه، معلوم گردید که فتح علی خان افشار «۶» با لشکر جرار از تبریز گذشته، به استقبال سپاه زند، آمده است و مرحوم میرزا محمد کلانتر، در روزنامه خود نوشته است «۷» که: «بعد از ورود من به شیراز، جماعتی که در حسد من بودند، خدمت خاقان-

(۱). روزنامه کلانتر، ص ۵۸.

(۲). گیتی‌گشای، ص ۹۷.

(۳). گیتی‌گشای، ص ۹۸.

(۴). روزنامه کلانتر، ص ۵۹.

(۵). روزنامه کلانتر، ص ۵۹.

(۶). در روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۷۳: (فتح علی خان افشار اوشلو).

(۷). روزنامه کلانتر، ص ۵۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۰۳

وکیل عرض نمودند که میرزا محمد کلانتر و میرزا جانی و آقا فضل الله مستوفیان شیرازی و جماعتی از بزرگان فارس، با یکدیگر دوست و مهربان شده‌اند و صلاح دولت در توقف آنها در شیراز نیست. مجدداً حقیر و آقا فضل الله و برادر باجان برابر: میرزا جانی مستوفی، حاکم بلوک فسا و علی قلی خان کازرونی و هفده «۱» نفر از اعیان فارس را با لشکر فارس، برای یورش آذربایجان احضار فرمود که ملازم رکاب باشیم و بر حسب حکم وارد اردوی اعلا شدیم و نواب وکیل در ناحیه قراچمن تبریز «۲»، بنه و آغروق «۳» را بر پشته‌ای گذاشت و اطراف پشته را به سنگرها محکم داشت و ندر خان «۴» زند را با دوازده هزار نفر لشکر دلاور، مستحفظ بنه و خادمان حرم فرموده، روانه جنگگاه شدند و بعد از تسویه با صف دشمن، میمنه سپاه را به شیخ علی خان و میسره را به زکی خان سپرده که برادر پدری اسکندر خان برادر مادری وکیل است و نواب معزی الیه، در قلب سپاه قرار گرفت. پس میسره سپاه فتح علی خان، بر میمنه لشکری که سپرده شیخ علی خان بود، تاخته شیخ علی خان را از پیش برداشته، تمامی سپاه میمنه فرار نمودند و سپاه میسره فتح علی خان آنها را تعاقب کردند و چون ندر خان «۵» و دوازده هزار نفر مستحفظ آغروق این هنگامه و غوغا را دیدند، سنگرها گذاشته اهل حرم را برداشته، راه فرار را پیمودند و ندر خان «۶» با حرم محترم نواب وکیل، به همدان و پاره‌ای از سواران شکسته به اصفهان رسیدند و شیخ علی خان بعد از شکست، پاره‌ای را باز گردانیده، به قلب سپاه که مقر نواب وکیل بود رسانید «۷» و زکی خان که سالار میسره بود، چون کار میمنه را تباہ دید، خود را در میان جزائر چیان رسانید و نواب وکیل، شیخ علی خان و فوجی از قلب سپاه را به امداد زکی خان فرستاد آن دو سردار نامدار، مردانگیها کرده، سپاه میمنه فتح علی خان را از جا کردند، پس میمنه شکست یافته به قلب سپاه فتح علی خان رسیده، با هم اتفاق نمودند و سپاه فتح علی خان بعد از آن فتح، راه فرار را گرفته، از پی کار خود رفتند «۸» و چون خبر فرار ندر خان و مستحفظین اهالی حرمسرا و تصرف آمدن بنه و آغروق به دست سپاه دشمن، به نواب وکیل رسید، اردو را در همانجا فرود آورده، به شیخ علی خان سپرده و خود با پنج شش نفر جلودار ایلغار فرموده، چون به سنگر قراچمن رسید و کسی را ندید، فتحنامه‌ها نوشت و از عقب فراریان، روانه داشت و عود به اردو فرمود و فتح علی خان بعد از این شکست در جائی آرام نگرفته تا وارد قلعه ارومی گردید، پس به تعمیر قلعه و تدارک قلعه‌داری پرداخت و نواب وکیل، نواحی مراغه و خوی و سلماس و تبریز و بلاد شرقی رود ارس را نظمی کامل داد، پس به محاصره قلعه ارومی حکم فرمود «۹».

(۱). در متن: (هفته).

(۲). روزنامه کلانتر، ص ۶۰.

(۳). لفظ ترکی به معنی باروبنه، احمال و اثقال.

(۴). در متن: (بدر خان).

(۵). در متن: (بدر خان).

(۶). در متن: (بدر خان).

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۳، و مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۳۲۵ که ضمن بیان مشروح حادثه اختلافاتی با متن دارد و ر ک: گیتی گشای، ص ۱۰۳.

(۸). این سپاه به آذربایجان و ارومی گریخت. روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۴.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۴، و مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۳۲۵ و ۳۲۶، و گیتی گشای، ص ۱۰۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۰۴

سپاه ظفرپناه اطراف قلعه را فرو گرفتند و چون اوایل برج قوس بود فتح علی خان پیغام فرستاد که اگر چند روزی تأمل فرماید، مصلحی ریش سفید آمده، مصالحتی به رضای طرفین خواهد داد و این پیغام کنایه بود که این روزها برف می‌بارد و اردو را پراکنده

می‌نماید و نواب- وکیل بعد از شنیدن این پیغام حکم فرمود که چندین خانه از سنگ و گل و چوب و نی ساختند و به اندک زمانی شهری بر گرد ارومی پرداختند.

میرزا صادق نامی تخلص، صاحب تاریخ زندیه نوشته است «۱»: فتح علی خان افشار با ابراهیم خان بغیری که در اردوی اعلی به احترام توقف داشت همداستان شده بود که نواب- وکیل را به شمشیر یا تفنگ از میان بردارد و ابراهیم خان بغیری با بعضی از سرکردگان جزء که شهباز خان بککی «۲» سرکرده تفنگچیان کوه مره فارس، یکی از آنها بود و در فن تفنگ‌اندازی او را سرآمد اهل عصر می‌شمردند، مواضعه نمود که به تیر تفنگ آن شهریار فیروزچنگ را از پا درآورد و یکی از خیرخواهان بر این واقعه اطلاع یافته، مراتب را به عرض رسانید و نواب- وکیل آن جماعت را محبوس فرمود و بعد از اثبات، ابراهیم خان بغیری و شهباز خان بککی و ملا- مطلب کربالی و سایر رفقا را کشته، سر آنها را برای فتح علی خان فرستاد و «بکک» نام طایفه‌ای از کوه مره شکفت است و مرحوم میرزا محمد کلانتر در روزنامه خود نگاشته است «۳»: «در شکست سنگر قراچمن تبریز، حقیر از جمله فراریان بودم و تا قزوین عنان نکشیدم که خبر فتح وکیل را شنیدم و عود به تبریز نمودم و تمام اسباب سفرم به تاراج رفته بود باز به قرض و مساعدت، سامانی تازه فراهم آوردم و در ارومی به اردوی اعلی پیوستم و زحمت سختی از ملا- مطلب کربالی بدبخت و شهباز خان بککی به من رسید که این دو نفر ناکسانی بودند که با ابراهیم بغیری موافقت کرده، باعث شکست شیخ علی خان و ندر خان «۴» مستحفظ سنگر شدند و نواب وکیل آنها را گرفته، اراده کشتن داشت و من از واقعه مطلع نبودم و نظر خان «۵» زند که رفیق راه فرار من بود، حضور وکیل بدگوئی از ملا- مطلب نمود و حقیر به نظر خان گفتم، این مرد از اهل فارس است چرا از او بد می‌گوئی و این گفتگو «۶» در شبی بود که نواب وکیل آنها را گرفته، اراده کشتن داشت، نظر خان مرا هم متهم [به] رفاقت آنها کرده در خدمت وکیل اصرار می‌نمود و به جلال قدر الهی که از مواضعه آنها بی‌خبر بودم پس لطف خدائی شامل حالم گردید، حضرت وکیل فرمود که فلانی همیشه با ما هست اگر از مواضعه آنها خبری داشت به ما می‌گفت «۷»، چون این وقایع در اواسط قوس اتفاق افتاد و هرچه از آسمان می‌بارید همه برف بود، استدعای مرخصی از اردو و توقف در تبریز نمودم و حضرت وکیل مرا و

(۱). ر ک: گیتی گشای، ص ۱۰۷: (ابراهیم خان نوبری)، مجمل التواریخ، گلستانه: (ابراهیم بغیری خراسانی)، ص ۳۲۴.

(۲). در گیتی گشای: (نککی) ص ۱۰۷، این شهباز خان را (شهباز دنبلی) نیز نوشته‌اند. روزنامه کلانتر، ص ۶۰. و مجمل- التواریخ، گلستانه، ص ۳۲۴.

(۳). روزنامه کلانتر، ص ۶۰.

(۴). در متن: (بدر خان).

(۵). میرزا محمد کلانتر از او با عنوان: (نظر خان نسناس زند که رفیق راه فرار سنگر بودیم ...) یاد می‌کند. روزنامه کلانتر، ص ۶۰.

(۶). در متن: (گفته گو).

(۷). روزنامه کلانتر، ص ۶۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۰۵

میرزا جانی و آقا فضل الله مستوفیان شیرازی را مرخص فرموده به تبریز رفتیم «۱» و بعد از چند روز احضار به اردو شدیم و بعد از ورود معلوم شد که جمعی از فارسیان که از سنگر قراچمن تبریز فرار کرده بودند، در اصفهان دستگیر شده‌اند و از جمله علی قلی خان کازرونی بود و حکم صادر شده بود که علی قلی خان را کور و مابقی، بعضی را کشته و بعضی را گوش و بینی بریده، روانه دارند و چون از صدور این حکم مطلع شدم و چاپار روانه بود، در شبی که نواب وکیل بساط عیش گسترده، اعیان دولت خود را

احضار داشته، امیر و مأمور از باده ناب مست گشته بودند، حقیر و میرزا جانی و آقا فضل الله برای التماس و رفاه فارسیان به حضور مبارک رفته، شفاعت نمودیم، وکیل در حالت مستی فرمود شما با هر کس دشمن ماست اتفاق دارید «۲» و لله الحمد؛ جز این کلمه چیزی نفرمود و برای فارسیان افاقه کلی حاصل گردید که از نسق و کشتن کار آنها به ترجمان گذشت «۳». و چون زمان محاصره ارومی به نه ماه کشید و قحط و غلا به درجه‌ای بالا رسید، فتح علی خان افشار ناچار گشته، خود را به اصطبل و کیلی رسانید و شهر ارومی در تصرف سپاه زند افتاد کارها رونقی تمام یافت «۴».

و در خلال این احوال به عرض وکیل رسانیدند که شیخ علی خان به مهر خود بی اطلاع کار گزاران «۵»، وجوه دیوانی ممالک متصرفی وکیل را حواله می‌دهد و محصلان شداد می‌گمارد، بعلاوه هر حکمی از نواب وکیل در قبض و بسط امور صادر می‌شد غالباً برخلاف آن حکم می‌نمود چنانکه به ضرب المثل می‌گفتند: «شاه می‌بخشد و شیخ علی خان نمی‌بخشد» و این معنی باعث گردید که هر دو چشم او را میل کشیده، کور نمودند «۶».

و در این اثناء آزاد خان افغان «۷» که از سطوت نواب محمد حسن خان قاجار فرار نمود و مدتی در میانه اهالی کردستان بسر می‌برد و از کردستان به بغداد رفت و چندی توقف نمود به خدمت نواب وکیل رسیده، مورد عنایت گردید و نواب وکیل از ارومی حرکت فرمود.

و در بهار سال ۱۱۷۶: به عزم تسخیر شیروان و دربند و باکوبه، وارد اردبیل گردید که خبر سرکشی و طغیان زکی خان زند که از جانب او سردار سپاه عراق بود رسید. لابد گشته، دفع دشمن خانگی را مقدم داشته به سمت عراق نهضت فرمود و جماعتی از امرا را با کوچ و بنه به همراه خود آورد که از جمله آزاد خان و فتح علی خان افشار و کاظم خان قراچه داغی و پناه خان جوانشیر و نجف قلی خان دنبلی و حاجی علی محمد خان مراغه‌ای و حاجی خان کنگرلوی-

(۱). روزنامه کلاتر، ص ۶۲.

(۲). روزنامه کلاتر، ص ۶۲.

(۳). روزنامه کلاتر، ص ۶۳.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۴.

(۵). در متن: (کار گزاران).

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۴، و گیتی گشای، ص ۱۰۹، مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۳۳۰: (به سبب سوءظنی که از شیخ علی خان در این سفر بهم‌رسانیده بود در شب او را طلبیده، به دست خود یک چشم او را با کارد کند و چشم دیگرش را مراد خان زند حسب الحکم با خنجر از حدقه بر آورد).

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۴، اما در مجمل التواریخ گلستانه، ص ۳۳۰، آمده است که: آزاد خان که در شهر زور سرحد روم در میان جماعت افغان می‌زیست).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۰۶

نخجوانی و رضا قلی خان گنجه‌ای برادر شاه‌ویردی خان قاجار، زیاد اوغلی «۱» بیگلریگی قراباغ و امیرگونه خان افشار «۲» و ریش سفیدان و سرخیلان ایلات والوس افشار و ارومی و شقاقی و شاهیسون و ارگلی خان، والی گرجستان «۳». و الحق کمتر اوقاتی چنین اجتماعی از اعیان در موکب سلطانی دست داده بود.

و چون زکی خان از حرکت نواب وکیل مطلع شد، تاب توقف نیاورده، از راه زرده کوه بختیاری و مال میرجانکی «۴» گذشته در نواحی شوستر «۵»، نزول نمود و نواب وکیل وارد اصفهان گردید و نظر علی خان زند را بر سر زکی خان مأمور فرمود و چون

نزدیک به مقصود رسید، تمامی اردوی زکی خان فرار نموده به اردوی نظر علی خان ملحق شدند و خود گریخته به جانب عربستان رفت. «۶»

و نواب وکیل در همین سال [۱۱۷۶]: برای تنبیه طایفه بختیاری از اصفهان حرکت فرمود و از هر جانب آنها، سپاهی مأمور داشت و در اندک زمانی بر تمامی آنها غالب شدند و حسب الامر، طایفه هفت‌لنگ بختیاری را در نواحی قم یورت و منزل دادند و طایفه چهارلنگ بختیاری در بلوک فسای فارس منزل نمودند «۷» و بعد از وفات مرحوم وکیل بیشتر طایفه چهارلنگ از بلوک فسا، عود به وطن خود نمودند و دو تیره از چهارلنگ در تنگ کرم فسا و قریه کنکان فسا باقی مانده، تاکنون که سال به ۱۳۰۴ رسیده است، مشغول رعیتی می‌باشند، آنچه در تنگ کرم توقف دارند مشهور به لرنوترکی هستند و بر عادت خود، زمستان و تابستان را در چادرهای سیاه به سر می‌برند و به زبان لری تکلم می‌نمایند.

و در سال ۱۱۷۷: که نواب وکیل از نواحی بختیاری مراجعت فرمود و در نزدیکی ده کرد چهارمحال اصفهان نزول اجلال نمود و جعفر خان پسر صادق خان که برادر مادری علی مراد خان زند بود، به موکب والا رسیده، به منصب سروری لشکر کشیک و سالاری خدمت و ممالیک سرافراز گردید «۸» و چون فتح علی خان افشار که چندی بیگلربیگی مملکت فارس بود و مدتی به خودسری، در آذربایجان، لوای سروری را افراشت، پس پناه به اقبال نواب وکیل آورد و ملازم اردوی اعلی شد و در خدمت وکیل با کمال احترام به سر می‌برد چنانکه در کشیکخانه و مجلس حضوری بعد از آزاد خان بر تمامی امرا، مقدم می‌نشست باز به خیال باطل، مصدر بعضی از امورات که مستوجب سیاست او بود می‌شد و هرچند این مراتب را خدمت نواب وکیل معروض می‌داشتند، موقع قبول نمی‌یافت تا آنکه خوانین آذربایجان اتفاق نموده، در خدمت وکیل از کید و اراده خیانت‌های او تفصیلهای گفتند و مراتب خدعه او را ثابت نمودند،

(۱). در متن: (اغلی).

(۲). امیرگونه خان افشار ایرلوی طارمی. (گیتی‌گشای، ص ۱۱۴).

(۳). مجموعه این نامها به استثنای ارگلی خان که از روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۷۴، گرفته شده از گیتی‌گشای، ص ۱۱۴ منقول است.

(۴). در گیتی‌گشای: (مال امیر) ص ۱۱۵.

(۵). (در صحرائی موسوم به سردشت). گیتی‌گشای، ص ۱۱۵.

(۶). ر ک: گیتی‌گشای، ص ۱۱۶.

(۷). ر ک: گیتی‌گشای، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

(۸). ر ک: گیتی‌گشای، ص ۱۲۱، و روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۷۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۰۷

و نواب وکیل، حکم به قتل او فرمود و در آستانه حضرت شاه رضای قمشه مدفون گردید «۱»، پس موکب والا- به چاپلاق «۲» و سیلاخور «۳» رفت و نظر علی خان زند را به خرم‌آباد فیلی بر سر زکی خان- زند فرستاد و زکی خان فرار نموده، به پشتکوه فیلی رسید و نظر علی خان چون نزدیک به زکی خان شد و هنگامه جنگ گرم گردید، زکی خان شکست یافته، فرار نموده به سیلاخور، [آمده] پناه به اصطبل وکیلی برده و بعد از چند روز مورد عنایت گردید «۴» و امور نواحی بروجرد و لرستان فیلی کمال انتظام یافت. و این وقایع در سال ۱۱۷۸: اتفاق افتاد و چون در سال گذشته، شیخ سلمان، رئیس طایفه بنی کعب، از اعراب بادیه که خراج گزار دولت روم بود از پاشای بغداد رنجیده، دوهزار خانوار بنی کعب را برداشته از شط العرب گذشته، در ناحیه دورق که اکنون به فلاحی شهرت یافته، منزل نمودند «۵» و چند کشتی کوچک و بزرگ را فراهم آورده، بر مترددین دریای فارس و لنگرگاه بصره،

بی‌اعتدالی می‌نمودند، عمر پاشا والی بغداد، محمد آقای سلام آقاسی «۶» را، روانه دربار وکیلی نموده، در سیلاخور به شرف حضور رسیده، استدعا داشت که اگر سپاه ظفرپناه برای تنبیه شیخ سلمان نهضت نماید، سیورسات و مخارج اردو را از بصره رسانند و مسئول او به اجابت رسیده «۷»، در عین زمستان از سیلاخور حرکت فرمود و از خرم‌آباد فیلی گذشته، وارد دزفول شدند و معادل بیست هزار تومان از اهالی دزفول و شوشتر به اسم پیشکشی گرفته، بر تمامی نواحی خوزستان و عربستان، ضابط و عامل گماشت و در اول رمضان تشریف‌فرمای شوشتر گردید و در عشر اوسط این ماه، عید سعید نوروز اتفاق افتاد. «۸»

پس موکب والای برای تنبیه شیخ سلمان به جانب فلاحی حرکت نمود و خبر رسید که شیخ سلمان با تمامی بنی کعب به جزیره حفار «۹» که در ملتقای شط کرن و شط العرب است، گریخته و اردوی اعلی در منزل کیان «۱۰» که تا دریای فارس شش فرسخ است و تا کنار شط العرب یک فرسخ و تا بصره آنقدر مسافت داشت که از اردو بازار برای رفع حوائج با کشتی اگر صبح حرکت می‌نمودند به بصره رفته، قبل از ظهر مراجعت می‌کردند، پس محصلی برای آوردن سیورسات و کشتی برای رفتن در عقب شیخ سلمان که هر روزه در جزیره توقف داشت روانه بصره داشتند و متسلم بصره، قدری خرما، بار دو فروند کشتی کرد و زورقی را با زینت تمام برای سواری نواب وکیل فرستاد و در باب غله، عذرخواه گردید و نواب وکیل با چند فوج

(۱). ر ک: گیتی گشای، ص ۱۲۲، روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۹.

(۲). (عروج یعنی جابلق) شهر سوس را گویند، شهری کوچک است ... نزهة القلوب، ص ۷۰.

(۳). ر ک: گیتی گشای، ص ۱۲۳.

(۴). ر ک: گیتی گشای، ص ۱۲۶.

(۵). ر ک: گیتی گشای، ص ۱۲۶، روضه الصفا، ج ۹، ص ۸۰.

(۶). ر ک: گیتی گشای، ص ۱۲۷.

(۷). ر ک: گیتی گشای، ص ۱۲۸.

(۸). ر ک: گیتی گشای، ص ۱۳۱.

(۹). در گیتی گشای، ص ۱۳۲، آمده است که: (اموال و اسباب به قلعه حصار که مجمع البحرین شط کرن و شط العرب واقع است، روی آورد). این نام در گیتی گشای: (حفار) است و در متن: (حفار) بود.

(۱۰). ر ک: گیتی گشای، ص ۱۳۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۰۸

لشکر به توسط بطیل از شط کاران عبور فرموده، در میانه شطوط ثلثه و شط کاران، توقف نموده و فوجی جزائرچی به سرکردگی زکی خان زند بر سر شیخ سلمان فرستاد و شیخ مزبور پیش از ورود لشکر بر کشتیها نشسته به قبه دریا رفته بود و مأمورین مراجعت نمودند و چون شیخ سلمان، سدی بر رودخانه جراحی بسته و انهار بسیار از یمین و یسار آن بریده، آبادی زیاد ساخته بود «۱»، آن سد را خراب و قلعه حفار را خراب نموده، پس از دو سه روز رسولی از جانب شیخ سلمان آمده، میرزا محمد علی صدر الممالک را شفیع خود نموده بود که هر ساله، مبلغی به رسم مالیات به خزانه عامره رساند «۲» و چون طایفه بنی کعب شیعه اثناعشریه بودند، مسئول آنها، مقبول گردید.

و شطوط ثلثه که نام برده شد: اول شط العرب است که چون دجله بغداد و شط فرات در قرنه تلاقی کنند، شط العرب گویند، دویم شط حویزه است که مبادی آنرا، رود کرخه گویند و داخل شط العرب شود و سیم شط فلاحی است که مبادی آنرا، رودخانه جراحی گویند.



و چون موسم تابستان رسید و هوای فلاحی طعنه به دوزخ می‌زد، موکب والا- از راه خلف آباد فلاحی به عزم بهبهان و کوه گیلویه «۳»، نهضت فرمود و بعد از چند روز در ناحیه زیدون که چهار فرسخ جنوبی بهبهان است نزول اجلال فرمود «۴» و فوجی از سپاه ظفرپناه را برای تنبیه اهالی ناحیه لیراوی «۵» که در ساحل دریای فارس و ده فرسخ جنوبی بهبهان است مأمور فرمود و اهالی لیراوی در ماهور میلادی که کوه‌های سخت و دره‌های «۶» عمیق و هوایی بسیار گرم دارد، متفرق شدند و لشکریان در همه‌جا، بر آنها تاخته، جماعتی از آنها را کشتند و اموالشان را بردند و بسیاری را اسیر نمودند و موکب والا از راه سیاه‌پوش زیدون عبور نموده، در کنار رودخانه آب شیرین، مشهور به خیرآباد «۷»، سه فرسخ مشرقی بهبهان نزول فرمود و افواج مأموره به لیراوی، به فیروزی به اردوی اعلی پیوسته، اسرای لیراوی را به حضور رسانیده، حکم قتل آنها، صادر گشت و از سرهای آنها، کله‌مناری را برپا نمودند.

«۸»

پس، از باشت‌باوی و فهلیان و دشمن زیاری و قریه خلار گذشته روز دویم ماه صفر، سال ۱۱۷۹ «۹» وارد شیراز جنت طراز گردید. و چون تقی درانی بر نواحی کرمان استیلا یافته بود، تقی خان «۱۰» حاکم یزد را برحسب استدعای خود مأمور به تنبیه تقی درانی فرمود، چون وارد خاک کرمان گشت و چهار فرسخ تا به اردوی تقی [درانی] باقی بود، شب هنگام بی‌جدال عطف عنان نموده، به سرعت تمام وارد

(۱). ر ک: گیتی گشای، ص ۱۳۴.

(۲). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۳۴.

(۳). در متن: کوه لیکویه.

(۴). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۳۷.

(۵). در گیتی گشا، ص ۱۳۷: (لراوی)، در مجمل التواریخ، گلستانه: (لیلاوی) ص ۳۳۵.

(۶). در متن: (درهای).

(۷). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۳۸.

(۸). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۳۸.

(۹). در روزنامه کلانتر، ص ۶۳: (تحاقوی نیل، ۱۱۷۹).

(۱۰). در گیتی گشا، ص ۱۴۱: (محمد تقی خان بافقی) است. و روضه الصفا، ج ۹، ص ۸۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۰۹

یزد گردیده، فتحنامه خوانده، می‌فرمود که فتح بزرگ به سلامت بازآوردن لشکر است الحمد لله از دماغ احدی خون نیامد، این اخبار چون به نواب و کیل رسید، بسی خندید و فرمود «۱»: مردمان شهری چنین باشند، پس علی خان شاهسون را مأمور به کرمان فرمود و بعد از ورود و محاصره شهر، گلوله‌ای به علی خان رسیده، وفات یافت. «۲»

و در بهار همین سال [۱۱۷۹]: نظر علی خان زند را مأمور به کرمان فرمود، بعد از ورود به کرمان و چند روزی محاصره، تقی خان درانی را گرفته، بسطام خان سرکرده غلامان چخماقی را در کرمان گذاشته، تقی [درانی] را به همراه خود به شیراز آورده، به فرمان نواب و کیل او را کشتند. «۳»

و در همین سال [۱۱۷۹]: صادق خان: بیگریگی فارس، به نظم لارستان مأمور گردید و نصیر خان لاری در قلعه لار متحصن گشت و صادق خان «۴» بعد از ورود به قهر و غلبه، قلعه لار را گشوده و نصیر خان را با عیال و اطفال گرفته، روانه شیراز داشت و حکومت لارستان را به مسیح خان پسر عمومی نصیر خان واگذاشت. «۵»

و در سال ۱۱۸۰: وکیل که خاطر را از نظم ممالک ایران جز خراسان آسوده داشت، شهر شیراز جنت طراز را پایتخت سلطنت خود فرمود و بنیاد ساختن عمارات را نمود: اول قلعه شهر را از گچ و آجر بنا کرده، به اتمام رسانید، بعد از آن ارگی برای نشیمن و حرمرای خود بساخت و به انجام رسانید، صاحب تاریخ زندیه نوشته است «۶» که: چون اراضی خارج دروازه شیراز پستی و بلندی بسیار داشت، دوازده هزار نفر عمله، به ولایات محروسه خود حواله داد که برای تسطیح و هموار نمودن اراضی حاضر نمود و جماعتی از مطربان و سرناچیان و زنان آوازخوان را گماشت که در چند جا بساط عیش گسترده، مشغول سازندگی بودند، برای آنکه جماعت کارکنان به تردماغی و خوشحالی، به وجد و سرور، مشغول به عمل باشند «۷» و تفصیل سایر عمارات و کیلی در شیراز و خارج شیراز، در عنوان بقاع شیراز در این فارسنامه انشاء الله تعالی نگاشته شود.

و چون میر مهنا ضابط بندر ریگ «۸» همیشه با همسایگان دور و نزدیک خود ناسازگار بود و پیش از آنکه نواب وکیل از شیراز برای یورش عراق نهضت فرماید، میر مهنا را به دست آورده، اراده قتل او را فرمود و میرزا محمد بیگ خورموجی دشتستانی داماد میر مهنا، از خدمتگزاران «۹» واقعی نواب وکیل بود و در جنگ با آزاد خان در صحرای خشت، خدمات

(۱). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳.

(۲). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۴۳.

(۳). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۴۵.

(۴). در گیتی گشا، ص ۱۴۸: (صادق خان استظهار الدوله).

(۵). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۴۶، ۱۴۷.

(۶). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۵۴.

(۷). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۵۴.

(۸). (در سواحل فارس بندری است مسمی به بندر ریگ و اعراب آنرا معرب کرده بندر ریق خوانند). روضه الصفا، ج ۹، ص ۸۲ و

ر ک: آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۸۳۱ و ۸۴۷.

(۹). در متن: خدمتگذاران.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۱۰

لاایقه نموده بود، توسط از میر مهنا کرده، به درجه قبول رسید و میر مهنا باز به ضابطی بندر ریگ برقرار گردید و در غیبت نواب وکیل از فارس، بنای تاخت و تاز را گذاشت [و] همسایگان را آزار می نمود و صادق خان بیگلربیگی فارس، امیر گونه خان «۱» افشار را برای تنبیه او روانه داشت و میر مهنا با عیال و کسان خود بر کشتیها نشسته، در جزیره خارکو، منزل نمود «۲» و چون این جزیره آب شیرین نداشت، میر مهنا در خیال تصرف جزیره خارک که شرح حالش در باب ذکر جزائر فارس نگاشته شود و در دست فرنگیان ولندیزی «۳» بود، افتاد و چون جماعت ولندیزی از خیال میر مهنا مطلع گشتند، شیخ سعدان «۴» بوشهری را به اعانت خود خواستند و شیخ سعدان با تفنگچیان بوشهری و ریشهری بر کشتیها نشسته، به جزیره خارک آمدند و کپیتان «۵» جهازات ولندیزی با کشتیهای جنگی به مصاحبت تفنگچیان بوشهری به جانب جزیره خارکو شتافتند و میر مهنا با دلاوران اعراب بندر ریگی با کشتیهای خود در برابر آنها آمده، جنگی سخت نموده، سپاه ولندیز «۶» و بوشهر را شکست داد و جماعتی را کشتند و بیشتری را غرق دریا نمودند و بلا تأمل به صوب جزیره خارک شتافته، در کنار قلعه جزیره خارک با «۷» فرنگیان جنگ نموده و از توپ و تفنگ آنها اندیشه نکرده، غالب شدند و قلعه را متصرف گردیدند و بسیاری را کشتند و سرکرده آنها را اسیر کردند «۸» و آلات و ادوات جنگ و مال التجاره آنها را تصاحب نمودند و در روی دریا بنای راهزنی را گذاشتند تا آنکه در این سال زکی خان-زند

«۹» به فرمان نواب وکیل وارد بندر ریگ گردید و در تدارک کشتی و سفر دریا شد و همراهان میر مهنا از عاقبت کار ترسیدند و حسن سلطان پسرعموی او فرصت یافته و اطراف او را محاصره داشت [و] جمعی از فدویان، میر مهنا را به کشتی شکسته رسانیده، او را از چنگ حسن سلطان «۱۰» نجات دادند و زکی خان مراتب را خدمت وکیل معروض داشت و فرمان حکومت بندر ریگ و جزیره خارک، با لقب خانی، برای حسن سلطان صادر گردید و آنچه در آن جزیره از اموال خاصه میر مهنا و تجار و لشکر ولندیزی بود به حسن سلطان عنایت گردید و میر مهنا بعد از فرار در دریا، طوفانی شده، کشتی، او را به بصره رسانید و اهالی بصره که از دست او آزارها کشیده بودند، او را شناختند و حبس نمودند، پس به حکم عمر پاشا والی بغداد او را کشتند. «۱۱»

و هم در این سال، [۱۱۸۰]: نواب آقا محمد خان و نواب حسین قلی خان «۱۲» پسران صدق

(۱). در متن: امیر کونه خان.

(۲). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۶۱، ۱۶۲.

(۳). مقصود هلندیان است. در گیتی گشا، ص ۱۶۲، این کلمه به صورت (ولندیس) آمده است. و چنین است در روضه‌الصفاء، ج ۸، ص ۸۳.

(۴). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۶۳.

(۵). همان Captain انگلیسی است که در فارسی بصورت کاپیتان و سروان و ناخدا بکار می‌رود.

(۶). هلند است که آنرا در تواریخ ولندیز دوچ نیز گویند. ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، حاشیه ص ۵۰.

(۷). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۶۳، روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۸۳.

(۸). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۶۴: (روانه موطن اصلی گردانید).

(۹). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۶۴، ۱۶۵.

(۱۰). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۶۶.

(۱۱). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۶۸.

(۱۲). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۷۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۱۱

مرحمت پناه محمد حسن خان قاجار نایب السلطنه که بعد از واقعه پدر نامدار خود در میانه طایفه یموت ترکمان توقف داشتند، وارد شیراز گردیدند و مورد مهربانی و تفقد در نزد نواب وکیل شدند «۱» و بعد از چندی، نواب حسین قلی خان به خاطر خواه خود، حکومت دامغان را یافته «۲»، از شیراز به جانب مقصد نهضت فرمود و بعد از مدتی، ترک حکومت نموده در ناحیه نوکنده «۳» که بلوکی است میانه مازندران و استرآباد که ملک اربابی والد ماجد او بود و به ارث به او تعلق داشت توقف نمود و محمد خان دادو «۴» حاکم مازندران از کینه دیرینه هر روزه به توسط عریضه او را متهم و خائن قلم می‌داد تا آنکه از بارفروش «۵» که دار الایاله بود جمعیتی کرده به جانب نوکنده حرکت نمود و چون به اشرف البلاد رسید، نواب حسین قلی خان که به جهانسوز شاه ملقب شده بود، از راه غیر متعارف رفته، شهر ساری را تصرف فرمود و محمد خان از اشرف [البلاد] مراجعت می‌نمود که در میانه راه «۶» با مرتضی قلی خان برادر نواب معزی الیه ملاقات کرده، بعد از جنگ، شکست یافته، گرفتار گشته، با غل و زنجیر در خدمت مرتضی قلی خان به حضور نواب والا رسیدند و به اتفاق به بارفروش رفتند و مال بسیاری از محمد خان گرفتند و او را کشتند، چون این اخبار در شیراز به عرض نواب وکیل رسید، زکی خان زند را به نظم مازندران مأمور داشت «۷» و بعد از ورود و انتظام، از تعاقب نواب جهانسوز خان «۸» تا استرآباد و گرگان عنان نکشید و نواب معزی الیه در میانه طایفه یموت توقف فرمود و زکی خان عود به

مازندران نمود مهدی خان پسر محمد خان داود را حاکم مازندران نموده مراجعت به شیراز نمود پس نواب جهانسوز خان عود به مازندران نموده در نوکنده توقف فرمود و چون مهدی خان حاکم مازندران مانند پدر خود بناء سوء سلوک گذاشته، جماعتی از او رنجیده، به نواب جهانسوز خان پناه آوردند و نواب معزی الیه با ملازمان خاصه خود از راه کوهستانات هزار جریب «۹» ایلغار فرموده به قصبه بارفروش رسیده، مهدی خان را گرفته، به استقلال تمام به قبض و بسط امور مملکتی مازندران پرداخت و چون این اخبار در شیراز به عرض نواب و کیل رسید، علی محمد خان زند «۱۰» را برای نظم مازندران روانه فرمود و نواب جهانسوز خان، صلاح خود را در توقف مازندران ندیده، به عزم استرآباد نهضت فرمود و در آنجا به اغوای طایفه یوخاری باشی قاجار «۱۱» به دست دو نفر یموت ترکمان که از

(۱). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۷۰، روضه الصفا، ج ۹، ص ۸۵.

(۲). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۷۰، روضه الصفا، ج ۹، ص ۸۶.

(۳). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۷۱: (نوکنده بلوکی است در میانه استرآباد و مازندران).

(۴). (محمد خان سوادکوهی مشهور به دادو) گیتی گشا، ص ۱۷۱، (دادو: بر وزن جادو در اصل به معنی غلام است).

ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۰.

(۵). نام سابق شهر بابل مازندران که نام قدیمی آن مامطیر (Mamatir) است. (فرهنگ معین)

(۶). (در رستم آباد). گیتی گشای، ص ۱۷۲.

(۷). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۷۲.

(۸). (چون ... در سفک دماء تعدی و تطاولی تمام رفت و حکم به تخریب و تحریق آن بیوتات صادر شد ... لهذا خان جلالت بنیان

را جهانسوز شاه لقب کردند). روضه الصفا، ج ۹، ص ۸۹.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۹۰.

(۱۰). در تاریخ گیتی گشا، ص ۱۷۴: (محمد علی خان)، اما در روضه الصفا، ج ۹، ص ۹۵: (علی محمد خان زند) است.

(۱۱). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۷۴، و ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۲، و نامه خسروان، ص ۱۰، نامه چهارم.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۱۲

غلامان خاصه او بودند شهید گردید «۱» و چون ایالت بندر عباس به حاجی آقا محمد والی سابق اصفهان مفوض بود و شیخ عبد الله عرب بنی معین «۲» حاکم جزیره هرموز اعتنائی به او نداشت، حاجی محمد آقا به لطایف حیل او را گرفته، روانه شیرازش داشت و بعد از مدتی پسر خود را گروگان داده، عود به وطن نمود و عریضه خدمت زکی خان نوشت و تسخیر مسقط و عمان را به اسهل وجوه جلوه داده، چون مراتب به عرض نواب و کیل رسید.

در اوائل فصل خزان سال ۱۱۸۰ و اند: برای تسخیر مسقط و عمان، زکی خان را سردار فرموده از شیراز از راه فسا و داراب و سبعه وارد بندرعباس گردید و برحسب فرمان و کیلی، تفنگچی و چریک سواحل دریای فارس از حد حفار «۳» و نواحی فلاحی که مسکن طایفه بنی کعب بود و بنادرات، در کشتیهای دیوانی که از زمان حضرت نادر شاه باقی بود و کشتیهای تجار سوار شده به عزم تسخیر مسقط حرکت نمایند و شیخ عبد الله بنی معین والی جزیره هرموز در خدمت زکی خان مصدر انجام تمامی امور بود و او را دختر جمیله‌ای بود «۴» و جماعتی، اوصاف حمیده او را خدمت خان عرض کرده، خان را فریفته جمال نادیده او نمودند که گفته‌اند یعشقی السمع قبل العین «۵» و زکی خان از مفارقت دختر در سوز و گداز افتاده، آرام نداشت و ناچار گشته به توسط بعضی، راز خود را به شیخ عبد الله اظهار داشته، خواهشمند مواصلت گردید، و شیخ عبد الله از این پیغام در پیچ و تاب افتاد و به ظاهر قبول

نموده، اظهار خوشدلی داشت، پس برای اتمام معامله، زکی خان را به جزیره هرموز که در برابر بندرعباس به مسافت خیلی افتاده، دعوت نمود و عشق دختر، چنان زکی خان را آشفته نموده بود که از آداب سرداری غافل گشته، با چند نفر از نزدیکان خود، بی تأمل به جزیره هرموز شتافته، شیخ عبد الله در همان روز ورود، زکی خان را محبوس نظر نموده «۶»، پیغام فرستاد که پسر من در شیراز به عنوان گرو محبوس نظر است تا او را به من نرسانی، خلاصی از حبس نیابی و چون این واقعه به عرض وکیل رسید، پسر شیخ عبد الله را مرخص فرموده و بعد از ورود او، شیخ عبد الله، زکی خان را هم مرخص نمود و عزیمت یورش مسقط و عمان به اهمال گذشت. «۷»

و چون عمر پاشا والی بغداد «۸»، بعضی از تجار ایرانی را تاراج کرده بود و چند سال برخلاف حساب از زوار مشاهد مشرفه عراق عرب باج می گرفت، نواب وکیل مراتب را خدمت اعلیحضرت سلطان مصطفی خان قیصر روم نگاشت و برای پاداش اعمال عمر پاشا، سر او را درخواست فرمود و چون از جانب امنای دولت عثمانی جواب مقرون به صواب نرسید،

(۱). (چند تن از ترکمانان ملتزم رکاب را به مال فراوان تطمیع کردند و ایشان نیم شبی در خوابگاه او گلوله‌های تفنگ را گشاد داده تا همچنان در جامه خواب شهید شد). ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۳، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۱۲: نام قاتل او را (آرتق) می‌داند و تاریخ آنرا شب ۱۲ صفر.

(۲). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۷۶، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۱۷.

(۳). در گیتی گشا، (حفار) در متن: حفار.

(۴). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۷۶، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۱۸.

(۵). گوش پیش از چشم عاشق می‌شود: (ندیده و از روی شنیده‌ها عشق ورزیدن).

(۶). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۷۷، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۱۹.

(۷). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۷۸، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۱۹.

(۸). ر ک: گیتی گشا، ص ۱۷۸، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۲۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۱۳

در اواخر سال ۱۱۸۸: نواب وکیل برای تسخیر بصره که اعظم بلاد عثمانی است، صادق خان برادر خود را با سی هزار نفر لشکر مأمور فرمود و چون سپاه ظفرپناه در کنار شط العرب نزول نمود، بنای ساختن زنجیر و مهیا داشتن باقی آلات جسر گذاشتند «۱». و در بهار سال ۱۱۸۹: شروع به بستن جسر نمودند، طایفه منتفج «۲» و عسکر رومی و قراولان دولت انگلیس، با چندین کشتی و توپ در شط العرب در برابر اردوی ایرانی آمده بنای جنگ را گذاشتند و سپاه ایرانی داد مردانگی را داده، ده هزار نفر سپاه رومی و قراولان انگلیسی و چندین هزار عرب منتفج را شکست دادند و دوهزار نفر بختیاری از شط العرب گذشته، مشغول ساختن جسر شدند و در هیجده «۳» روز جسر را تمام نموده، عبور کرده، بصره را محاصره نمودند، چون این اخبار به قسطنطنیه «۴» رسید، جماعتی از پاشایان دیاربکر و وان و موصل را روانه بغداد نمودند و برحسب خواهش نواب وکیل، عمر پاشا را کشتند و رسولی را به شیراز فرستادند که برحسب خواهش پادشاه ایران، عمر پاشا را کشتند و باعث معاندت را برداشتند و این واقعه موجب قوت دولت ایران و ضعف خصم گردید و نواب وکیل ایلچی را مورد عنایت ساخته به وعده‌های خوش آیند، مشغول فرمود و به اتمام و انجام تدابیر خویش پرداخت و هر روزه مدد و تدارک برای صادق خان روانه بصره می‌نمود، مدت محاصره بصره از سیزده ماه گذشت «۵» و سال به آخر آمد.

و سنه ۱۱۹۰: در رسید و در این سال معادل دوازده هزار نفر از «۶» جماعت خوارج عمان و مسقط با کشتیهای جنگی به حمایت اهل

بصره آمدند و نزدیک به پنج ماه بر روی آب توقف کرده، هر روزه در برابر اردو آمده، جنگ می نمودند و عاقبت شکست یافته، از پی کار خود رفتند.

و در بهار این سال: (۱۱۹۰): سلیمان آقای متسلم بصره «۷» جماعتی را به استیمان فرستاد، امان خواستند و نواب صادق خان مسئول او را اجابت کرد و روز دیگر شهر بصره را به تصرف دادند و نواب معزی الیه، بعد از این فتح، چهار ماه در بصره توقف نمود، پس به فرمان نواب وکیل، علی محمد خان زند به جای خود در بصره گذاشت و با سلیمان آقا متسلم و اعیان بصره، عود به شیراز جنت طراز نمود.

و علی محمد خان «۸» والی بصره در سال ۱۱۹۱: برای تنبیه طایفه منتفج «۹»، از بصره حرکت نمود و مشایخ منتفج، چند نفر از ریش سفیدان خود را به شفاعت روانه داشتند و تعهد رسانیدن

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۲۰.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۲۱. در گیتی گشا، ص ۱۹۲، این نام: (منتفج) آمده.

(۳). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۲۱: (هفده روز).

(۴). در متن: (قسطننتیه) که همان استانبول است.

(۵). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۰۷.

(۶). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۰۸.

(۷). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۰۸، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۲۱.

(۸). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۱۱.

(۹). در گیتی گشا، ص ۲۱۲: (منتفج)، اما در روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۲۱: (منتفج) است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۱۴

مالیات و پیشکشی خود را نمودند، علی محمد خان مسئول آنها را، اجابت نداشت و کار به جنگ رسید و جماعت منتفج آب در صحرای بصره انداختند و سپاه خود را آماده جنگ داشتند و علی محمد خان چون بر آنها تاخت و سواران زند و بختیاری را مجال حرکت نبود در گل و لای فروماندند و شکست بر سپاه ایرانی افتاد و بسیاری به دست طایفه منتفج کشته شدند و علی محمد خان چون لشکر را شکسته دید، فرار را عار دانسته بر دشمن تاخت و چندین نفر را به دست خود بکشت و غلام سیاهی از عقب آن جوان دلیر درآمده، به ضربتی کارش را ساخت «۱» و مهدی خان برادر او نیز کشته گشت و علی همت خان برادر دیگرش و محمد حسین خان بهبهانی شهر بصره را محافظت نموده، مراتب را معروض خدمت نواب وکیل داشتند. «۲»

و این وقایع در سال ۱۱۹۲ اتفاق افتاد، پس نواب وکیل، باز، صادق خان بیگلریگی فارس را با چندین هزار نفر چریک فارس، مأمور به انتظام نواحی بصره فرمود و نواب صادق خان، جعفر خان پسر خود را به مصاحبت برداشته، نهضت نمود و چون به حوالی بصره رسید، هر یک از فتنه جویان به طرفی گریختند و کار آن سامان، قرین امن و امان گردید. «۳»

و مرحوم میرزا محمد کلانتر شیراز در روزنامه خود نگاشته است «۴» که نواب وکیل در دفعه آخر، چون تشریف فرمای شیراز گردید، مدت چهارده سال توقف فرمود و شیراز را معمور و آباد داشت و به خواست ایزد متعال از جمیع سوانح ایام برکنار بود و در سال آخر زندگانش به ارتکاب اموری پرداخت که شایسته و لایق اخلاق او نبود و از او دیده نشده، بلکه شنیده هم نگشت «۵»، چرا که مدتها به آنچه از ممالک ایران «۶» در تصرف داشت قناعت فرموده، طلب زیادتی نکرد و در این آخر کار به خیال تسخیر بصره افتاد و از انفاذ لشکر و تدارک سفر، خسارتهای کلی به عراق و فارس رسید و از کارهای غیرلایق او آن بود که محمد نام را

«۷»، انباردار دیوانی فرمود و مقداری از غله را به خیانت تلف نمود و حضرت خاقان و کیل، غرامت محمد را از ارباب‌داران گرفت، اگرچه جماعتی که پیش از او دعوی سلطنت می‌نمودند، صد مقابل این ظلم و جور می‌نمودند لیکن چون از وکیل دیناری برخلاف حساب ندیده بودم این را نگاشتم، دیگر آنکه با بسط مملکت و اسباب سلطنت و شوکت دارائی، اگر یک جبهه یا یک دینار از مخارج لازمه یومیه، بیشتر به خرج می‌رفت، در مقابل آن از کشتن چندین نفر مضایقه نداشت. «۸»

و مدت یکسال مبتلای ناخوشی بود تا آنکه در سیزدهم ماه صفر در سال ۱۱۹۳ در شهر شیراز، در عمارت مشهور به اندران کوچک که تاکنون که سال ۱۳۰۴ است به آبادی باقی

(۱). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۱۳، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۲۲.

(۲). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۱۴.

(۳). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۱۴.

(۴). روزنامه کلانتر، ص ۶۵.

(۵). روزنامه کلانتر، ص ۶۷.

(۶). در متن: (ایران را).

(۷). در روزنامه کلانتر، ص ۶۸: (محمد ققنس).

(۸). روزنامه کلانتر، ص ۶۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۱۵

است، وفات یافته، به روضه رضوان خرامید «۱» و خوبیهای او هزار و بدیهای او یکی بود و خوب گفته‌اند: کفی المرء نبلا ان تعد معایبه «۲»، غفار آمرزگار از جرائمش بگذرد.

ای آسمان تیره، ظلوم و ستمگری قصاب بی مروت و جلاد کافری

جانها مکدر از تو، از ایرا مکدری دلها مجدر از تو، از ایرا مجدری و تاریخ وفات او را چنین گفتند:

کریم زند چو از دار بیقرار گذشت سه از نود نود از صد، صد از هزار گذشت «۳» و نواب و کیل، بعد از آرمیدن مملکت، چهل و پنج هزار نفر لشکری در شیراز نگاه داشته، موجب و جیره می‌رسانید از آن جمله دوازده هزار نفر از اهالی عراق عجم و شش هزار نفر از مردم فارس و بیست و چهار هزار نفر از طوایف لک و الوار و سه هزار نفر از طایفه بختیاری و هزار و چهارصد نفر دیگر را با تفنگهای چخماقی و شمشیرهای مرغوب، ملازم فرموده، آنها را غلام چخماقی می‌گفتند و سرکرده آنها، علی بیگ پدر صادق خان شقاقی و لطف علی خان - چرکسی و علی خان کرد قراچورلو که هر یک در فن تیراندازی یگانه بودند و هزار نفر از مردمان دلاور را امین خود دانسته، آنها را یساوول می‌گفتند و سرکرده آن جماعت علی مراد خان زند و عسکر خان رشتی و میرزا محمد خان قاجار دولو بودند و هزار نفر دیگر را، نسقچی می‌فرمود و هفتصد نفر دیگر را تل طلا و مینا بر سر آنها زده، این جماعت را جارچی می‌گفتند و هزار نفر دیگر را به اسم فراش قرار داده بودند و سیصد نفر دیگر ریکا «۴» و سیصد نفر شاطر داشت و شش هزار نفر از رؤسای ملازمان نوکری از ده‌باشی تا سردار کل، مشغول خدمتگزاری بودند.

و ایلات الوار و لک، چندین هزار خانه در شیراز به اسم خانه شهری توقف داشتند، وقتی که نواب و کیل به سلام عام می‌نشست، هشت هزار نفر از آنها حاضر می‌شدند و نواب معزی الیه، مادام زندگانی، تکلفی در لباس نفرمود و قبای تابستانه‌اش، چیت ناصرخانی «۵» که در بروجرد بر روی کرباس به عمل می‌آوردند، بود و لباس زمستانه‌اش اطلس قطنی و قدک اصفهانی، عبائی بر روی قبا می‌پوشید و شال ترمه زردی را عمامه و دیگری را شال کمر می‌نمود و گاهی از درجه کهنگی به اندراس می‌رسید، مادام

زندگانی استعمال جیقہ «۶» و جواهر نمود و در هر ماهی یکبار به حمام می‌رفت و لباس سر تا پا را تبدیل می‌فرمود و در بیست و نه روز دیگر نه

(۱). (در دوازدهم شهر صفر ... قولنجی شدید بر وی عارض و آنا فانا وجع در تشدد بود و در روز سیزدهم رحلت یافت).

روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۲۴، بعضی او را مبتلا به (سل) نوشته‌اند. مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۴۵۸.

(۲). (... و من ذا الذی ترضی سجایه کلها ...) نقل از ادب ابو الخیر - امثال و حکم دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۲۲.

(۳). در حاشیه گیتی گشا، ص ۲۱۹، علاوه بر بیت فوق این ماده تاریخ نیز آمده است: (ای وای کریم خان مرد: ۱۱۹۳).

و در تاریخ رحلت کریم خان و جلوس ابو الفتح خان، صباحی بیدگلی سروده است:

رقم زد صباحی: ز ایوان شاه‌برون رفت کاوس و کیخسرو آمد (کاوس را) که ۸۷ است باید از (ایوان شاهی) که ۳۸۴ است کم کرد

و ۲۹۷ می‌ماند و سپس کیخسرو را که ۸۹۶ است به آن می‌افزائیم ۱۱۹۳ می‌شود. گیتی گشا، ص ۲۱۹، حاشیه ۱.

(۴). مامورینی که از طلوع آفتاب تا غروب در کوچه‌ها و بازارها می‌گردیدند و خلاق را باخبر می‌کردند که بازارها و کوچه‌ها را

جاروب کنند و آب بپاشند و پاک و باصفا نمایند. (کریم خان زند، پرویز رجبی، ص ۲۴۵).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۲۳.

(۶). تاج.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۱۶

تغییر لباس می‌داد و نه به حمام می‌رفت.

زمان زندگانی او را بعضی هفتاد و پنج و بعضی نزدیک به هشتاد سال گفته‌اند و بیست و شش سال به استقلال پادشاهی داشت و

هرگز نام شاهی را بر خود نگذاشت و می‌گفت من وکیل شاه اسمعیلم «۱» و در بیست سال بدون منازع فرمانروای ایران بود، خوی

نیکوی او در آسایش و گرفتاری، در جنگ و آشتی یکسان بود، اگرچه مروتی وافر داشت اما گاهی سیاستی سخت می‌فرمود و

خصم ذلیل و گنهکار پشیمان را هرگز مأیوس نداشت، بهترین صفات او، نیک‌دلی بود چنانکه خود مکرر می‌گفته «۲»: وقتی در

اردوی نادری، مردی سپاهی بودم، از فقر و احتیاج زینی طلاکوب را از مرد زین‌سازی دزدیدم و این زین از مال یکی از امرای افغان

بود و روز دیگر شنیدم که زین‌ساز بیچاره در زندان نادری است و حکم شده که روز دیگر اگر زین را ندهد به طناب رسد، دل من

از این خبر بسی بسوخت، زین را بردم و به جایی که برداشته بودم گذاشتم و صبر نمودم تا زن زین‌ساز رسید، چون آنرا بدید، نعره

کشید و از فرط سرور بر زمین افتاد و دعا نموده، بگفت: کسی که این زین را واپس آورد، خداوند آن‌قدر عمر به او دهد که صد

زین مرصع طلاکوب به خود ببندد و من یقین دارم که از دعای آن زن به این دولت رسیدم، نواب جلال الدین میرزای قاجار در نامه

خسروان نوشته است: پدرم یعنی شاهنشاه ایران، فتح علی شاه برای فرزندان خود داستان نموده که چون آقا محمد خان، کریم خان

را کشته پدر خود می‌دانست از خشمی که در دل داشت و کاری از او بر نمی‌آمد، شبها بر سر خوان کریم خان می‌نشست با خنجر

زیرانداز را ریز ریز می‌کرد و بامداد که سرای داران، آن داستان را به پادشاه می‌گفتند، پاسخ می‌داد که هیچ به روی او نیاورید که

دل شکسته و پدر کشته است و هر شب زیرانداز دیگری بیندازید و نیز پدرم می‌فرمود که روزی در بارگاه آن پادشاه با آقا محمد

خان بودم، مرا با برادرزاده خویش یعنی لطف علی خان به کشتی انداخت اگرچه وی در سال از من فزون بود، نیروی من بیش بود،

آقا محمد خان مرا اشاره می‌کرد که خود را بر زمین اندازم آن پادشاه، به آقا محمد خان گفت پیرویسکه «۳» بچه را دوروئی میاموز

تو خود زیرانداز مرا ریز ریز می‌نمائی و بچه را دوروئی می‌آموزی «۴». و نواب وکیل مادام عمر، رعایت لوازم مذهب را به احسن

وجوه نمودی و گاهی سخت‌رو و سخت‌گو بودی و غالباً خوش و خرم بود تا پیش از یک سال از وفات از لذت خوردنی و



شهوته رانی بهره وافر داشت، درسی نخوانده، خطی نمی‌نوشت، چون پسر یکی از کلانتران طایفه زند بود تحصیل هنرهای که شایسته حال او بود نمود، در سواری عدیل نداشت و زور بازوی زیادی داشت، در استعمال آلات جنگ حذاقتی وافر می‌نمود، از علوم رسمیه بهره‌ای نداشت و علما را بیش از اندازه محترم می‌داشت و نهایت ملائتی را خواندن کتاب شرایع «۵» می‌پنداشت اگر می‌خواست از رتبه علم عالمی پرشش کند

(۱). رستم التواریخ، ص ۳۸۳.

(۲). رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۵۵.

(۳). مقصود پیرویه است، کریم خان به آقا محمد خان قاجار (پیران ویسه) لقب داده بود. رک: رستم التواریخ، ص ۳۸۴.

(۴). نامه خسروان، ص ۱۳۳- نامه سیمین.

(۵). از مهمترین آثار محقق حلی یا محقق اول: نجم الدین ابو القاسم جعفر بن حسن است (۶۷۶-۶۰۲) این کتاب که نام کامل آن: شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام است بدلیل اشتمال بر مسائل مختلف فقهی مورد توجه-

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۱۷

می‌گفت، کتاب شرایع را خوانده است یا نه و سکه شاهی خود را این شعر قرار داده بود:

تازر و سیم در جهان باشد سکه صاحب الزمان باشد و نقش نگین سلطنتش «یا من هو بمن رجاه کریم» «۱» وزیرش میرزا جعفر اصفهانی و میرزا محمد حسین فراهانی متخلص به «وفا» بودند و چون نواب و کیل شیراز را پایتخت خود نمود، حضرت شاه اسماعیل را در قصبه آباده فارس جای داده، متوقف فرمود، پس منزلی نیکو برای او بساخت و در هر روزی یک تومان که ده هزار دینار باشد نقد و مقدار سه من تبریزی گندم و ده من جو برای مخارج و جیره و علیق او معین نمود و در هر سالی دوبار در عید نوروز که اول برج حمل است و در اول برج میزان، لباسی که فراخور آن نفقه بود برای او روانه آباده می‌نمود پس بارخانه و عریضه‌ای به این عنوان انفاذ می‌داشت: عرضه داشت کمترین بندگان و در زیر عرضه داشت چنانکه رسم است «کریم زند» می‌نگاشت و چند سطر مطلب بیهوده بر آن می‌افزود و حضرت شاه اسماعیل که اوقات خود را در صنعت چاقوسازی مصروف می‌داشت، چند قبضه چاقوی دسترنج خود را به یادبود ارسال می‌داشت و چون حضرت شاه اسماعیل در سال ۱۱۸۷ در قصبه آباده وفات یافت «۲»، نواب و کیل به قاعده الوار که در مرگ بزرگان خود عزاداری کنند، لجن بر کلاه خود و تمام بزرگان مالیده و سه روز سوگواری نمودند و عنوان فرامین را «فرمان عالی شد» می‌نگاشت و بر دامن رقم مهر می‌زد و به اسماعیل خان والی لرستان فیلی، «ابوی مقام» می‌نوشت و پشت نوشته را مهر می‌نمود و می‌فرمود ما نوکر این خانواده «۳»، از قدیم بوده‌ایم و مادام پادشاهی او، در ممالک ایران تعرض به مملکت خراسان نرسانید و می‌گفت خراسان را برای گذران ولی نعمت‌زاده ما شاهرخ کور گذاشته‌ایم. و در روز وفات کریم خان مغفور، نواب آقا محمد خان قاجار قوینلو، خلف الصدق حضرت محمد حسن خان نایب السلطنه که نزدیک به پانزده سال در شیراز به عنوان گروگان توقف داشت، در شکارگاه مهارلو، هشت فرسخی شیراز، مشغول بازاندازی و شکارپردازی بود که خاتون «۴» حرمسرای و کیلی، عمه مکرمه نواب معظم الیه، او را از ماجرا خبر داده «۵»، از مهارلو، داخل شیراز نگشته با چهارده نفر از ملازمین خود «۶»، سه روزه وارد اصفهان گردید و شب بیستم صفر، به آستانه حضرت شاه عبد العظیم رسیده، لوازم زیارت را به‌جا آورده، استمداد همت نمود «۷» و روز دیگر

علمای شیعه قرار گرفت و جانشین کتاب نهاییه شیخ طوسی گردید و شروحو متعدد بر آن نگاشته شد که مهمترین آنها شرحهای شهید ثانی و سید محمد عاملی است. خود مرحوم محقق منتخبی از این کتاب به نام (مختصر النافع) ترتیب داد که بعدا شرحی بر آن

نگاشت به نام (المعتبر فی شرح المختصر). ر ک: تاریخ ادبیات ایران، صفا، ج ۳، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.

(۱). فوائد الصفویه، به نقل از مجمل التواریخ، گلستانه، ص ۴۶۰.

(۲). ر ک: رستم التواریخ، ص ۳۸۳.

(۳). در متن: (خانه‌واده).

(۴). در متن: (خواتون).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۲۸.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۲۸.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۲۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۱۸

در بلوک ورامین «۱» میرزا محمد خان و رضا خان و سایر خوانین قاجار دونو را که از قدیم با قاجار قوینلو دشمنی و خونریزی داشتند. ملاقات فرمود، شرحی از نکایت شقاق و نفاق در میان آورده، دشمنیها را گذاشتند و آن حضرت را به سروری برداشتند «۲»، پس به خاطری جمع روانه مازندران گردید اگرچه دشمنان خارجی را دوست فرمود، لیکن مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران نواب والا، دوستی برادری را فراموش کرده، به دارائی برادر والا گهر راضی نگشته، در پس سنگر بی شرمی نشستند و نواب والا آقا محمد خان اگرچه خواست که نخستین جنگ خود را با برادران قرار ندهد میسر نگشت «۳»، و در روز پانزدهم ماه ربیع اول همین سال: [۱۱۹۳] سپاه دشمن را شکست داد و نواحی مازندران را در تحت اقتدار آورد، انشاء الله تعالی فتوح و جهانگیری او در هر سالی به مناسبت در این فارسنامه نگاشته شود. و باید دانست که نواب و کیل را چهار نفر «۴» پسر بود:

محمد رحیم خان که در سال ۱۱۹۰ در سن هیجده سالگی وفات یافت «۵» و نواب و کیل در خارج دروازه اصفهان شیراز، در جوار امامزاده حضرت شاه میر علی بن حمزه بن امام موسی کاظم علیه السلام تکیه‌ای از آجر و گچ و سنگ در نهایت استحکام بر قبر او بنا نمود و دو ستون سنگی یک پارچه به ارتفاع پنج زرع در ایوان آن به کار برد و تاکنون باقی است.

پسر دویمین او: ابو الفتح خان است، پسر سیم و چهارم او محمد علی خان و ابراهیم خان است و ابو الفتح خان با نظر علی خان و پسران شیخ علی خان و دوازده نفر از زندیه، موافقت کرده، آنها را حامی خود نمود و محمد علی خان با زکی خان، پسرعموی مرحوم و کیل، عقد مودت بسته، به خانه زکی خان رفت و ایلات و عملجات دولتی را در نزدیکی به اندران کوچک که قرب جوارى به خانه زکی خان داشت پره زده «۶»، غوغا نموده، در اطاعت محمد علی خان و زکیخان درآمدند و ابو الفتح خان را با اعیان زندیه در ارگ محصور داشتند و چون آذوقه نداشتند، گذران سه روزه خود را از کباب گوشت سه آهو که در باغچه ارگ نشو و نما داشته، نمودند «۷». و بعد از سه روز مادر مرحوم محمد رحیم خان، واسطه گشته، قرار مصالحه داد و زکی خان قبول نمود و چون نظر علی خان با پانزده نفر دیگر از خوانین زند که در ارگ محصور بودند، برحسب قرارداد به خانه محمد رحیم خان که در جوار باغ ارگ است، برای اصلاح با محمد علی خان و زکی خان حاضر شدند و زکی خان برخلاف میثاق جماعتی را فرستاده، تمامی آنها را کشتند «۸» و سر نظر علی خان را برای او بردند و تا عصر این روز جنازه مرحوم کریم خان در اندرون کوچک، بی غسل و کفن باقی بود و در آخر این روز به آئین شاهان، او را برداشته، غسل داده، کفن نموده، در عمارت کلاه‌فرنگی باغ ارگ برحسب وصیت او، در قبری که برای

(۱). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۲۹: (خوار ورامین).

- (۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۰.
- (۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۰. گیتی گشا، ص ۲۱۶.
- (۴). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۳: سه پسر، یعنی ابو الفتح خان و محمد علی خان و ابراهیم خان. گیتی گشا، ص ۲۱۸.
- (۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۳، گیتی گشا، ص ۲۱۶.
- (۶). پره زدن: حلقه زدن، دایره بستن.
- (۷). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۱۸، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۳.
- (۸). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۱۸، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۳.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۱۹

خود ساخته بود، دفن نمودند «۱» و نام شاهی را بر ابو الفتح خان و محمد علی خان به اشتراک گذاشتند «۲».

### [وقایع فارس در روزگار زکی خان]

و چون خبر وفات مرحوم وکیل در بصره به صادق خان رسید، با سپاهی که با خود داشت، عود به شیراز نموده «۳»، در خارج شهر توقف نمود و جعفر خان پسر خود را که خواهرزاده زکی خان بود برای استمالت به شهر فرستاد و چون از زکی خان بوی صداقت نیافت، عود به اردو نمود و روز دیگر زکی خان برای اهالی اردو، پیغام فرستاد که اگر با من موافقت نکنید، تمام عیال شما که در شهر توقف دارند، به باد فنای حوادث خواهم داد و اهل اردو، دسته دسته از صادق خان گذشته وارد شهر می‌شدند «۴» و صادق خان به دوستی اهل کرمان، محمد حسن خان - سیستانی «۵» را برداشته، به جانب کرمان شتافت و زکی خان جمعی را در عقب او روانه داشت و چون به صادق خان رسیدند، شکست یافتند و سرکرده آنها کشته گشته، عود به شیراز نمودند.

و چون علی مراد خان زند که خواهرزاده زکی خان و پسر اندر صادق خان بود «۶»، از خالوی خود می‌ترسید و می‌خواست خود را از او دور اندازد، لهذا با نواب ابو الفتح خان همداستان شد که او را به جانبی مأمور کند و ابو الفتح خان شوریدگی اصفهان و عراق را بهانه نموده، علی مراد خان را سردار کرده، با سپاه فراوان روانه نمود «۷» و علی مراد خان بعد از نظم اصفهان و عراق، وارد طهران گردید و بعد از مدتی به قصد مخالفت با نواب زکی خان حرکت نمود، چون به بلده قم رسید و تمامت سپاه را از تندخویی و خونریزی زکی خان هراسان دید، با سران سپاه از در ملایمت درآمده، اندک اندک ابراز مخالفت خود را نمود و در آستانه مبارکه حضرت معصومه (ع) با اعیان لشکر عهد و میثاق بسته که تمکین از زکی خان را موقوف دارند «۸»، پس به اصفهان آمد و کوس مخالفت را بلندآوازه نمود و چون این اخبار در شیراز به زکی خان رسید، فوراً از شیراز بیرون آمد و جارچی در شهر انداخت که «۹» بر هر که نام مردی گفته شود، جز ارباب حرفه، اگر امروز از شهر خارج نشده، به اردو ملحق نگشته، مورد مؤاخذه خواهد بود و تمامی امرا و اعیان که بیشتر آنها، با کفش ساغری بودند، روبراه گذاشتند و در منزل باجگاه یک فرسخ شمالی شیراز، به اردو رسیدند و چون نواب زکی خان به منزل ایزد خواست «۱۰» نه منزل شمالی شیراز رسید، شنید که خزانه اصفهان را که به شیراز می‌آوردند، گماشتگان علی مراد خان از تعاقب آمده، باز گردانیده [اند] پس اهل ایزد خواست

- (۱). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۱۹، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۳.
- (۲). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۱۹، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۴.
- (۳). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۲۰، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۴.
- (۴). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۲۰، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۴.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۴، گیتی گشا، ص ۲۲۱.

(۶). از الله مراد خان و همشیره زاده زکی خان بود و والده او در سلک پرده نواب سپهر رکاب). گیتی گشا، ص ۲۲۱، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۴.

(۷). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۲۲.

(۸). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۲۴.

(۹). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۲۶.

(۱۰). در متن: (ایزد خاست).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۲۰

را در مورد مؤاخذه آورده که چرا ممانعت نمودید و جنگ نکردید، پس حکم به قتل و غارت اهل ایزد خواست فرمود و چون شب شد [خان] علی خان مافی «۱» و بعضی دیگر به خوابگاه او رفته، به گلوله طپانچه رهسپر آخرتش نمودند. «۲»

### وقایع فارس در روزگار ابو الفتح خان

و مرحوم میرزا محمد کلانتر در روزنامه خود نگاشته است «۳» که: زمان استیلای زکی خان، صد روز تمام بود و بعد از کشتن زکی خان که روز ۲۳ ماه جمادی اول این سال: (۱۱۹۳) بود، نواب ابو الفتح خان و محمد علی خان را از ایزد خواست برداشته، به شیراز آوردیم و روز ورود صد هزار نفر به استقبال آمده، نواب ابو الفتح خان را به پادشاهی تهنیت گفتند «۴» و روز دیگر خطبه و سکه را به نام او نمودیم و معادل پنجاه هزار تومان به لشکری و غیره به انعام دادیم، لکن چه فایده که نواب معزی الیه به مقتضای سن شباب که گفته‌اند: سکر الشباب اشد من سکر الشراب «۵» در شب اول شاهی خود به شرب مدام و شاهدان سیم‌اندام پرداخت و روز خود و عالمی را سیاه نمود و ابتدا به کار مملکت و سپهداری و دفع دشمن خانگی نکوشید و خیرخواهان او مرا پیش انداخته بر سبیل نصیحت به او عرض نمودم که پدر جنت‌مکان شما، بعد از ده سال در استقلال سلطنت، به ارتکاب شراب مبادرت نمود و شما ده ساعت پادشاهی نکرده‌اید، به این کار که مخرب امور دنیا و آخرت است، اقدام نموده، ساعتی فارغ نیستید، پس به ظاهر نصایح مرا پذیرفت اما در باطن اعتنا نفرمود بلکه بیشتر مرتکب گشت و بعد از چند روز دیگر، باز به ملاحظه حقوق پدرش، اعاده نصیحت کردم «۶» و قبایح اعمال او را به او خاطر- نشان نمودم و به عهد و میثاق قبول نمود که بعد از این ترک شراب کند، سه چهار شبی تارک گشت و باز بر سر عمل آمد، بار سیم که شیرازه‌های «۷» کار سلطنتش روی به گسیختگی نمود، دست از جان شستم و آنچه باید، به او گفتم، به قاعده الانسان حریص علی مامنع، رغبتش بیشتر گشت که ساعتی دماغش از گرمی شراب خنک نشده، از معاشرت گل‌اندامان و می فارغ نبود و نواب صادق خان از کرمان وارد شیراز گردید و در مقام خدمت و چاکری نواب ابو الفتح خان ایستاد و نصایح مشفقانه نمود، چون سخنش را پذیرائی نکرد و جوهر او را شناخت، با اکثری از اعیان سپاه، سازگاری نمود و به‌علاوه جماعتی که از اخلاق نواب ابو الفتح خان منزجر بودند، محرک صادق خان شده که خودت به استقلال مباشر امر سلطنت باشی چه عیب دارد و صادق خان چند روزی به وعده دامادی، ابو الفتح خان را فریفته با سرکردگان لشکر ساخته، مستعد پادشاهی گردید و چون حقیر و برادر مکرم میرزا جانی و پنج شش نفر دیگر پاس حقوق مرحوم و کیل را داشتیم، خدمت صادق خان رفته، او را نصیحت گفته، بر سر میثاق اولی آمده، پادشاهی ابو الفتح خان را طالب گشت و باز جماعت مفسد، راه او را زدند که ابو الفتح خان را بی اختیار

(۱). در گیتی گشا، ص ۲۲۷: (خانعلی خان مافی).

(۲). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۲۷.

(۳). روزنامه کلانتر، ص ۷۲.

(۴). روزنامه کلانتر، ص ۷۲.

(۵). مستی جوانی شدیدتر از مستی شراب است.

(۶). روزنامه کلانتر، ص ۷۳، و گیتی گشا، ص ۲۳۲.

(۷). در متن: (شیرازهای).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۲۱

کرده، خانه‌نشینی نمود و باز ابو الفتح خان، با آن حالت، از صراحی و پیاله دست برداشت و صادق خان او را در وقت مستی گرفته، حبس نمود که گفته‌اند:

چو خسرو سرانداز باشد ز می فتد ناگهان از سرش تاج کی و چند روز بعد از گرفتاری، او را از حلیه بصر، عاری نمود «۱» و صادق خان برای نقض عهد و میثاق به اندک وقتی به مکافات رسید که عادت شد طبیعت را مکافات.

و مدت سلطنت نواب ابو الفتح خان، هفتاد روز «۲» بود، پس نواب صادق خان، خطبه و سکه شاهی را برای خود قرار داد و نواب علی مراد خان بعد از واقعه زکی خان به ظاهر اقرار بر سلطنت نواب ابو الفتح خان نمود و ایالت اصفهان را به آقا باقر خراسگانی «۳» داده، او را به لقب خانی سرافراز فرمود و چون خبر استیلای ذو الفقار خان افشار خمسه [را] بر قزوین شنید، برای تدمیر او با سپاه انبوه، از اصفهان حرکت نمود و بعد از ورود به آن سامان، سپاه افشار و خمسه را شکست داده، ذو الفقار خان «۴» فرار نموده، در خلخال او را گرفته، روانه خدمت علی مراد خان داشتند و بعد از ورود، او را کشتند و علی مراد خان روانه طهران گردید و چون نواب آقا محمد خان قاجار در تمامت مازندران لوای شاهی افرشته بود، نواب معزی الیه محمود خان پسر آزاد خان افغان را به سرداری سپاه زند و افغان روانه مازندران نمود و نواب آقا محمد خان، جعفر قلی خان برادر خود را به استقبال او فرستاد و فتح و فیروزی از جانب لشکر قاجار شد «۵» و محمود خان کریچه‌ای به طهران رسید و نواب صادق خان که در شیراز سلطنتی به استقلال داشت جعفر خان، پسر بزرگ خود را روانه اصفهان نمود و اهل اصفهان او را اطاعت نمودند و چون این خبر در طهران به نواب علی مراد خان رسید، ایالت آن نواحی را به غفور خان داد [و] خود به جانب اصفهان نهضت نمود «۶». چون جعفر خان از حرکت علی مراد خان مطلع گردید بی تأمل باقر خان خراسگانی والی اصفهان را برداشته، به جانب شیراز شتافت و علی مراد خان وارد اصفهان گردید.

و چون نوروز سنه تنگوزیل سال ۱۱۹۴ [۱۷۸۰ میلادی]: رسید، نواب علی مراد خان، سپاهی انبوه از اصفهان، روانه شیراز داشت و صید مراد خان پسرعموی خود را بر آنها گماشت و محمد ظاهر خان «۷»، خانواده خود را که مأمور به کوه گیلویه بود، به حمایت صید مراد خان فرستاد و آن جماعت به کوشک زرد «۸» سرحد چهاردانگه آمده، سنگر بسته، نشستند و نواب صادق خان حسن خان پسر خود را با جماعتی از زندیه روانه کوشک زرد نمود و علی نقی خان پسر دیگر خود را که والی یزد بود با تفنگچیان یزدی به مدد حسن خان روانه داشت و در کوشک زرد، صید مراد خان را شکست دادند و سپاه او را متفرق نمودند و چون این خبر به علی مراد خان

(۱). روزنامه کلانتر، ص ۷۴.

(۲). در روزنامه کلانتر، ص ۷۴: (دو ماه و نه روز).

(۳). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۳۴: (خراسگانی) و ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۴.

(۴). (ذو الفقار خان افشار خمسه‌ای) روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۴.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۴.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۳۵.

(۷). (صید مراد خان ولد خدامراد خان زند، عم‌زاده علی مراد خان). گیتی‌گشا، ص ۲۳۴ و در گیتی‌گشا: (محمد طاهر خان) است.

در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۴۵: (محمد ظاهر خان) است.

(۸). در گیتی‌گشا، ص ۲۳۵: (کوشک‌زر).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۲۲

رسید و لشکری حاضر نداشت، به جانب همدان شتافت «۱» و علی نقی خان بی‌منازعی وارد اصفهان گردید و حسن خان عود به شیراز نمود و علی مراد خان در همدان، تدارک سپاه را دیده، به جانب «۲» اصفهان نهضت نمود و بعد از ورود و جنگ، علی نقی خان، به جانب شیراز گریخت و علی مراد خان در اصفهان لوای اقتدار را افراخت و لشکری انبوه به سرداری مراد خان زند «۳»، روانه آباده داشت و خود در چمن‌گندمان «۴» توقف فرمود و مراد خان به عرض رسانید که صادق خان، تقی خان پسر خود را با سپاهی آراسته به جانب آباده روانه داشته «۵» است و علی مراد خان، اکبر خان «۶» پسر زکی خان را که از شیراز فرار کرده، به ملازمت او اختصاص داشت، با فوجی از سپاه، به حمایت مراد خان روانه آباده نمود، لیکن قبل از ورود اکبر خان، مراد خان، تقی خان را شکست داده بود و اکبر خان در آباده توقف نکرده، به جانب شیراز حرکت نمود و علی مراد خان چون از حرکت اکبر خان مطلع شد از گندمان به صحرای خسرو شیرین «۷» آمده قرار گرفت و اکبر خان، سرحد چهاردانگه را غارت نموده، بلوک ابرج «۸» را تاراج کرده، در حوالی قلعه شهرک «۹» توقف نمود و نواب صادق خان، حسن خان پسر خود را با چندین فوج سپاه فارس و زند از شیراز روانه صحرای قریه هزار «۱۰» بیضا، پنج فرسخ شمالی شیراز فرموده بعد از ورود متوقف گردید.

و در اواخر این سال [۱۱۹۴]: نواب آقا محمد خان قاجار که لوای سلطنت را در مازندران افراشته بود، چون عایقی را در کار خود ندید، هر فوجی از سپاه خود را برای تسخیر مملکتی روانه داشت و خود به خاطر جمع، با نواب فتح علی خان مشهور به بابا خان و حسین قلی خان، برادرزادگان خود، و والده مخدره آنها، در بلده بارفروش بر بساط سروری نشست و چون نواب رضا قلی خان، برادر نواب معزی الیه با عدم قابلیت ذاتی، بیهوده در پی تاج و نگین افتاده، منتظر فرصت بود و چون از پراکنندگی سپاه برادر والاگهر خود مطلع گردید با جماعتی از تفنگچیان لاریجانی به شهر بارفروش آمده «۱۱»، بغتتا بر گرد خانه نشیمن نواب آقا محمد خان، احاطه نموده، بنای تفنگ انداختن را نمودند و نواب معزی الیه، در

(۱). ر ک: گیتی‌گشا، ص ۲۳۵.

(۲). ر ک: گیتی‌گشا، ص ۲۳۶.

(۳). در گیتی‌گشا، ص ۲۳۶: (مراد خان زند هزاره‌ای).

(۴). ر ک: گیتی‌گشا، ص ۲۳۷.

(۵). در متن: (داشت).

(۶). ر ک: گیتی‌گشا، ص ۲۳۷.

(۷). ر ک: گیتی‌گشا، ص ۲۳۷.

(۸). در گیتی‌گشا، ص ۲۳۷: (بلوک ایذج)، در جلد دوم فارسنامه ناصری آمده است که: ابرج در اصل بره به فتح اول و ثانی بود پس الف بر آن افزوده ابره گردید پس تصرف عربی در او شده ابرج گفتند مانند فیروزه و فیروزج: بلوکی است شمالی شیراز از

جانب مشرق به نائین و از جانب شمال به بلوک سرحد چهاردانگه و از طرف مغرب و جنوب به کام فیروز ... ر ک: جلد دوم همین کتاب. در روزنامه کلانتر، ص ۷۷ هم (ابرج) است.

(۹). ر ک: فارسنامه ناصری، ج ۲: در بلوک ابرج.

(۱۰). هزار: دو فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق تل بیضاست. ر ک: همین کتاب، جلد دوم، و روزنامه کلانتر، ص ۷۷.

(۱۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۴۶ و ۱۴۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۲۳

بادگیری رفته، چند ساعت به مدافعه کوشیده، چون فایده نبخشید، لابد گشته خود را تسلیم برادر نامهربان نمود «۱» و میرزا فریدون مشهور به حاجی خان جان و آقاسی خان و جماعتی دیگر از همراهان رضا قلی خان که در باطن از عقیده‌اندیشان نواب آقا محمد خان بودند، تعهد محافظت او را نمودند [و] از بارفروش به قریه بندپی «۲» برده، به احترام تمام او را و برادرزادگان محترمش را خدمتگزاری نمود [ه] و در انتظار فرج غیبی نشستند و چون این خبر به نواب مرتضی قلی خان برادر دیگر نواب معزی الیه، که در استرآباد بر مسند اقتدار نشسته بود، رسید از سوء ادب رضا قلی خان آزرده خاطر گشته، برای خلاصی برادر والاگهر، جماعتی از سواران قاجار و ترکمان را برداشته، در پنجم ماه محرم سال ۱۱۹۵ روانه مقصد گردید «۳» و رضا قلی خان، جماعتی از اعوان خود را برای دفع مرتضی قلی خان روانه نمود و خود از بلده بارفروش در عقب آنها نهضت فرمود و چون مقدمه سپاه به ساری رسید، از لشکر مرتضی قلی خان شکست یافته، فرار نمودند و رضا قلی خان از کرده خود پشیمان شده، به قریه بندپی رفته، دست توسل به دامن برادر والاگهر خود نواب آقا محمد خان زده، به عذرهای بدتر از گناه متمسک گردید و چون تقدیر به وجهی دیگر بود، تیر تدبیرش به هدف اجابت نرسید و از مازندران فرار نموده «۴» به خدمت نواب علی مراد خان در اصفهان رسید «۵» و چون مکانتی ندید، به شیراز رفته، خدمت نواب صادق خان را اختیار نمود و بعد از چندی به خراسان افتاده، وفات یافت و چون رضا قلی خان از قریه بندپی بیرون رفت، میرزا فریدون مشهور به حاجی خان جان و آقاسی خان برادرش، در خدمت نواب- آقا محمد خان از بندپی به بلده بارفروش آمده، نواب معزی الیه را بر مسند شهریاری متمکن داشتند و با طایفه خود که نزدیک به سه چهار هزار نفر بودند، کمر خدمتگزاری را استوار بستند و نواب مرتضی قلی خان از ساری برادران خود را برای تهنیت جلوس روانه بارفروش داشت، لیکن جماعت بدخواهان، مرتضی قلی خان را به هوس شاهی انداختند و با خدیو کامگار حضرت والا آقا محمد خان جنگها نمود و در هر مصافی شکست یافت تا به اصلاح خیراندیشان نواب آقا محمد خان خطه استرآباد و نواحی دودانگه و چهاردانگه «۶» ناحیه هزار جریب را به تیول- مرتضی قلی خان مقرر فرموده، او را مقضی المرام روانه داشت. فارسنامه ناصری ج ۱ ۶۲۳ وقایع فارس در روزگار ابو الفتح خان .... ص: ۶۲۰

هم در اوایل این سال [۱۱۹۵] «۷»: نواب علی مراد خان در خسروشیرین سرحد شش ناحیه و اکبر خان زند در نزدیکی قلعه شهرک ابرج و حسن خان پسر نواب صادق خان در قریه هزار بیضا توقف داشتند و به اصرار اکبر خان، علی مراد خان وارد بلوک ابرج گردید و نواب صادق خان از خواب غفلت بیدار شد و پسران خود علی نقی خان را از کرمان و جعفر خان را از بهبهان احضار فرمود و چند فوج دیگر را روانه هزار بیضا نمود که حسن خان به استعداد تمام

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۵۰.

(۲). (به نسل و بندپی)، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۵۰.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۵۱، ضمنا محرم این سال مقارن با ژانویه ۱۷۸۱ بود.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۵۲.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۵۳.

(۶). در متن: (دودنگه، و چهاردنگه)، ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۵۶.

(۷). مقارن ۸۳-۱۷۸۲ میلادی.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۲۴

در قلع و قمع سپاه علی مراد خان کوشش کرده، او را از نواحی فارس بیرون نمود بلکه اصفهان و عراق را مسخر نماید که در این میانه، [میان] افواج ایلات و لشکر دشتستانی در صحرای هزار [بیضا] اختلاف شده، بر حسن خان شوریدند و حسن خان از عهده نظم آنها برنیامده، از سپاه خود فرار کرده از هزار بیضا به دو ساعت وارد شیراز گردیده، ماجری را خدمت والد ماجد خود معروض داشت و چون خبر آمیختگی سپاه حسن خان به اکبر خان رسید، فوراً حرکت کرده، از تعاقب آنها آمده، جمعی را قتل و برخی را اسیر نموده، صورت این فتح خداداد را به نواب علی مراد خان رسانید و روز دیگر نواب معزی الیه و اکبر خان وارد جلگه شیراز شده، در صحرای قبله و قریه کشن «۱» نیم فرسخ و فرسخی مغربی شیراز، سنگر بسته، به محاصره شیراز پرداختند و صادق خان مجلس مشاوره را فراهم آورد و اعیان دولت خود را خواسته، سؤال فرمود که چه کار باید کرد، مرحوم میرزا محمد کلانتر نوشته است: «۲» من عرض کردم: چون ایلات از شما مأیوس گشتند به علی مراد خان ملحق شدند و عیال آنها در شیراز است، تمامی عیال آنها را از شهر اخراج کنید که هر یک عیال خود را برداشته به اوطان خود رفته، بیشتر لشکر علی مراد خان متفرق شوند، بعد با علی مراد خان به همه قسم رفتار می‌توان نمود و صادق خان در آن مجلس عرض مرا قبول نمود و فردا صبح از این عقیده برگشت به خیال آنکه ایلات برای استخلاص عیال خود از علی مراد خان جدا شده، خدمت صادق خان می‌آیند و به این خیال باطل محصلان شدید بر عیال آنها گماشته، انواع زجرها را به آنها نمودند و مبلغها از آنها گرفتند «۳» و ایلات چون از این واقعه مطلع شدند، ترک عیال و منسوبان خود کرده، بیشتر از پیشتر در خدمتگزاری علی مراد خان قیام نمودند و چهار ماه بر این منوال گذشت و از داد و بیداد عیال ایلات، مردم شیراز به ستوه آمدند، خصوصاً بر حقیر بدتر از همه سخت می‌گذشت، لیکن توسط من گاهی فایده داشت و گاهی نداشت.

### [وقایع فارس در روزگار علیمراد خان]

و چون صادق خان را چهار نفر پسر بود: تقی خان و علی نقی خان و حسن خان را از زن قیر کارزینی داشت و جعفر خان که ارشد اولاد اوست از مادر علی مراد خان که خواهر «۴» زکی خان زنده است، بود و نظر محبت صادق خان به جانب آن سه نفر پسر انداخته، جعفر خان همیشه از پدر در کناره بود و علی مراد خان چون خبر حرکت او را از بهبهان شنید، جمعی را برای استمالت او روانه داشت و او را فریب داده، با سپاه کوه گیلویه از پدر خود مخالفت کرده، به اردوی برادر مادری خود پیوست و رفته رفته تمامی اهالی فارس کمر اطاعت علی مراد خان را بستند جز بیچاره مردم شیراز که از بیرون و اندرون شهر گرفتار قتل و کوری و دست و پا بردن بودند، از یک طرف از صبح تا عصر مشغول جنگ و از یک طرف آه و ناله مظلومان ایلات را شنیدن.

عجب قیامتی برپا بود!!

و در این میانه چون خبر استیلا نواب آقا محمد خان بر تمامت استرآباد و مازندران به عرض نواب علی مراد خان رسید، امیرگونه خان افشار طارمی را سردار لشکری نموده، برای تسخیر

(۱). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۳۹: کشن از حومه شیراز است. ر ک: فارسنامه ناصری، جلد دوم.

(۲). روزنامه کلانتر، ص ۷۷.



(۳). روزنامه کلانتر، ص ۷۸.

(۴). در متن: (خاهر).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۲۵

مازندران روانه داشت و چون راه را نزدیک نمود، اهالی لاریجان خدمت او را غنیمت شمرده، او را به محال خود در آوردند و نواب آقا محمد خان از بلده بارفروش با سپاه قاجار و مازندران به استقبال او آمده، در سبزه میدان مصاف داده، امیرگونه خان شکست یافته، به جانب طهران فرار نمود «۱» و نواب آقا محمد خان بعد از این فتح، نواحی سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام را ضمیمه استرآباد و مازندران فرمود. و چون زمان محاصره شیراز به شش ماه رسید «۲»، مردم شهر درهای خانه‌های خود را به جای هیزم سوزانیدند و اهالی اردوی علی مراد خان درختهای باغستا [نها] را تمام نمودند و چون زمان محاصره به نه ماه رسید معادل شش هفت هزار نفر از لشکر داخلی شیراز و سپاه خارجی به قتل رسیده بودند و بیش از اینها از طرفین به فرمان نواب صادق خان و نواب علی مراد خان از حلیه چشم و گوش و بینی و دست و پا، عاری گشتند و آذوقه در شیراز به درجه قحط و غلا رسید و قیمت غله از قرار یک من تبریزی به دو هزار و پانصد دینار «۳»، داد و ستد نمودند و فرقی در میانه اجناس نمی گذاشتند، تمامت حبوبات به یک نرخ بود و یک فرد گاو به پانزده تومان رسید و زمان محاصره به سال کشید تا آنکه جماعت باجلان و فیلی «۴» که مستحفظ دروازه باغ شاه بودند با اکبر خان که در سنگر نزدیک آنها توقف داشت موافقت نمود،

صبح یکشنبه هیجدهم ماه ربیع اول سال ۱۱۹۶ سنه اودئیل، اکبر خان را به آواز بلند، طلب داشته، دروازه باغ شاه را به تصرف او دادند و اکبر خان جمعی را کشته وارد شهر گردید و علی نقی خان با جماعتی سر راه را بر اکبر خان گرفتند و نزدیک شد که او را شکست دهند که خبر آوردند فوجی دیگر دروازه شاه داعی الی الله را گرفتند و علی نقی خان فرار کرده، در ارگ خدمت صادق خان رفت و اکبر خان تمامی شهر را تصرف کرده، بیشتر محلات را غارت نمود و صادق خان در ارگ متحصن گشت و بعد از دو روز از در مصالحه درآمده، ارگ را به تصرف اکبر خان داد و روز دیگر، اکبر خان، به فرمان علی مراد خان، صادق خان و تقی خان و علی نقی خان را اولاً- از حلیه بصر عاری نمود و بعد از دو سه ساعتی، هر سه نفر را به قتل رسانید «۵» و حسن خان پسر کوچک صادق خان در ایام محاصره، وفات یافته بود و علی مراد خان روز بیست و دویم همین ماه «۶»، به استقلال تمام وارد شیراز گردید و در عمارات دیوانی کریم خانی منزل نمود و مدت یک ماه به مدارائی گذرانید و ایالت فارس را نامزد حقیر «۷» نمود و مبلغ شش هزار تومان پیشکش دادم پس با فساد مفسدین که خبر از تلون مزاج علی مراد خان

(۱). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۴۷.

(۲). روزنامه کلانتر، ص ۷۹.

(۳). در عهد کریم خان بنا به نقل رستم التواریخ (ص ۳۱۱ تا ۳۱۷)، گندم یک من به وزن شاه، پنجاه دینار بود و گاو آبکش خوب یک راس یک تومان و گوسفند نر فربه یک راس پانصد دینار.

(۴). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۴۲.

(۵). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۴۳، روزنامه کلانتر، ص ۸۱، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۶۱.

(۶). روزنامه کلانتر، ص ۷۹.

(۷). منظور میرزا کلانتر است و عبارت منقول از روزنامه کلانتر، ص ۷۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۲۶

داشتند، رأی او را زدند و مبلغ چهل هزار و پانصد تومان «۱» مردمان شیرازی الاصل را جریمه فرمود و پانصد نفر محصل بر آنها

گماشته به ضرب و شتم و زجر، بلکه قتل مطالبه می‌نمود و در همین بین علی مراد خان برای دلجوئی، جعفر خان پسر صادق خان که برادر مادری او بود و به توسط مادر خود احترامی داشت، ساحت خود را از قتل صادق خان و تقی خان و علی نقی خان بری ساخته، تقصیر را بر اکبر خان انداخته، اولاً او را کور و ثانیاً روانه گورش نمود «۲»، پس حکم فرمود که حقیر و برادر مکرم میرزا جانی و فرزند مقامی حاجی ابراهیم و جماعتی دیگر از اعیان شیراز، با کوچ و عیال در دو سه ساعت از شهر کوچیده، روانه اصفهان شویم «۳» و شصت نفر محصل مافی و نانکلی در بنده‌خانه، حاضر شده، تشدد در حرکت داشتند، به تاریخ دویم جمادی اول همین سال [۱۱۹۶]: با اهل و عیال روانه اصفهان شدیم و بعد از حرکت، سلوکی با فقرای شیرازی نمودند که احیای مراسم چنگیزی را به عمل آوردند و صد هزار تومان از مردم گرفتند و ابو الفتح خان و محمد علی خان و ابراهیم خان پسران مرحوم وکیل که در ارگ محبوس صادق خان بودند و در دو روزه که صادق خان در ارگ محصور اکبر خان گشت، هر سه نفر را کور نموده بود، علی مراد خان هر سه نفر را به صید مراد خان «۴» پسر خدامراد خان عم حقیقی خود که ثانی عباس دوس «۵» بود سپرده و ایالت مملکت فارس را به او تفویض داشته او را به خطاب فرزندی سرافراز نمود و اهل فارس عموماً و مردم شیراز خصوصاً از سوء سلوک صید مراد خان متفرق بلاد شدند و علی مراد خان اثاثه سلطنت را از شیراز برداشته، به اصفهان آمده «۶»، در همین سال [۱۱۹۶]: بر تخت سلطنت نشست و خطبه و سکه را به نام خود قرار داد و «السلطان علی مراد» را سرسکه نمودند و نواب علی مراد خان روز ورود او از شیراز به اصفهان، از حقیر «۷» عذرخواهی کرده، وعده تدارک ناملایمات را فرموده، در هر باب وفا می‌نمود و روز بروز بر محبت می‌افزود و تمامی املاک مرا، دو ساله از مالیات و عوارض معاف و مرفوع القلم فرمود و از انعامات و احسانهای پی‌درپی هر روزه، وحشت غربت و کوچیدن با عیال از شیراز به اصفهان از یادم رفت. امیدوارم برای اخلاصی که به حضرت امیر المؤمنین داشت، آمرزیده گردد.

و روز ورود به اصفهان ده هزار تومان نقد و قندیل طلای مرصع «۸» و فرشهای ممتاز و

- (۱). در روزنامه کلانتر، ص ۷۹: (او را متغیر ساخته ترجمان و ابواب شیرازی الاصل به مبلغ چهل هزار تومان و پانصد نفر محصلان شدید و ضرب و شتم رسید ...).
  - (۲). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۴۳.
  - (۳). این عبارات در متن چاپی روزنامه کلانتر نیست و فقط در ص ۸۰ آمده است که: (فقیر و جمعی دیگر را با کوچ در عرض دو ساعت از شهر مامور به کوچیدن فرمودند ... و آنچه توانستیم از منسوبان را بیاوریم، آوردیم).
  - (۴). روزنامه کلانتر، ص ۸۱.
  - (۵). عباس دوس یا عباس دبس گدای معروفی است که به لطائف حیل گدائی شهرت یافته، مولوی گوید: شکر ت چو آرزو شد ز لب شکر فروشش چو عباس دوس زوتر ز شکر فروش گد کن (فرهنگ معین)
  - (۶). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۴۴.
  - (۷). مقصود میرزا محمد کلانتر است. منقول از ص ۸۱ روزنامه کلانتر.
  - (۸). در روزنامه کلانتر، ص ۸۲: (قندیل مرصع مینای طلا).
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۲۷
- چهل چراغ بلور که از پیش تدارک نموده بود، روانه نجف اشرف و عتبات عالیات فرمود و هرگاه نامی حضرت امیر مؤمنان را می‌شنید اشکش جاری می‌شد، «۱»
- پرده از روی لطف خود بردار کاشقیا را امید مغفرتست و نواب علی مراد خان لایلا و نهارا، سرا و چهارا مانند غنچه و لاله، بی‌صراحی

و پیاله نبود و او را مانند سبوی باده به دوش کشیده، به بارعام و ایوان سلام می‌رسانیدند، بساط شرابش اگر در اول حمل پهن می‌گشت، تا آخر حوت برپا بود.

و در آن سال [۱۱۹۶]: نواب آقا محمد خان قاجار از مازندران به دار المؤمنین استرآباد که موطن اصلی و جای ایالت و شهریاری آبا و اجداد کرامش بود، تشریف بردند [و] با برادران و بنی اعمام و امرای قاجار تجدید عهد و میثاق فرموده، عود به مازندران نمود. «۲»

و هم در این سال [۱۱۹۶]: نواب معزی الیه به عزم تسخیر رشت و گیلان، با لشکری انبوه از مازندران نهضت فرمود و چون هدایت الله خان رشتی، والی گیلان، خود را مرد میدان خدیو زمان ندید، اموال و خزائن را گذاشته، عیال را برداشته، بر کشتی نشسته، به جانب شیروان «۳»، روانه گردید و خدیو بی‌همال، وارد شهر رشت گشته، بر اریکه شهریاری، متمکن شده، تمامی نقد و جنس والی گیلان را که از شماره بیرون بود، در تصرف آورد و سران سپاه و ملازمان در گاه را از زر و دیبا بی‌نیاز فرمود و سپاه ظفر پناه را به سرداری جعفر قلی خان برادر خود برای تسخیر خمسه و تدمیر رمضان خان زند «۴» که در بعضی تواریخ رضا خان زند نگاشته‌اند و از جانب نواب علی مراد خان زند در ساوجبلاغ ری با سپاه الوار توقف داشت مأمور فرمود و سردار قاجار بعد از ملاقات با رمضان خان، سپاه الوار را شکسته، سرهای کشته‌ها و اسیران را روانه اردوی پادشاه قاجار نمود «۵» و خود برای تسخیر قزوین و تدمیر مولاویردی خان ذو القدر «۶» والی آن نواحی نهضت فرموده، در اندک کر و فری شهر را تسخیر و مولاویردی خان را اسیر نمود و موکب والا از گیلان وارد فضای سلطانیه گردید و بلده زنجان [را]، نیز ضمیمه ممالک قزوین و گیلان و مازندران فرمود و چون اواخر فصل خریف و نزدیک زمستان بود، موکب فیروزی کوکب نواب والا از سلطانیه نهضت فرموده، نزول اجلال را به مازندران نمود [و] دختر نیک‌اختر جعفر خان پسر قادر خان عرب عامری بسطامی که از امرای نامدار بود در عقد ازدواج نواب امیرزاده فتح علی خان مشهور به بابا خان برادرزاده آزاده خود که یازده سال از سن شریفش گذشته بود، در آورد و مجلس عیش و سور چنانکه سزاوار پادشاهان است برپا نمود. «۷»

و هم در این سال [۱۱۹۶]: صبیبه مرضیه فتح علی خان قاجار دوالو «۸» را برای نواب

(۱). روزنامه کلاتر، ص ۸۲.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۶۷، روضه الصفا، این وقایع را مربوط به سال ۱۱۹۷ می‌داند، ج ۹، ص ۱۷۴.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۷۰، در ضمن وقایع سال ۱۱۹۷ بعد- شیروان ناحیه‌ای است در شمال شرقی باکو.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۷۱.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۷۲.

(۷). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۴۴.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۷۴، در ضمن وقایع سال ۱۱۹۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۲۸

امیرزاده معزی الیه نیز عقد مزاجت بستند و با عزتی تمام در هودج زرین نشانیده، از بلده دامغان به شهر ساری مازندران آورده مدت دو هفته مشغول سور و سرور شدند.

و عید نوروز سنه بارس‌نیل سال ۱۱۹۷ «۱» در روز پنجم ربیع دویم اتفاق افتاد و موکب والا نواب آقا محمد خان به عزم تسخیر خطه ری و تدمیر غفور خان طهرانی «۲»، والی آن سامان، از مازندران نهضت فرمود و شهر طهران را محاصره نمود و مدت محاصره

به درازا کشید و هوای شهر فاسد گشته، مرض وبا «۳» از شهر به اردوی قاجار سرایت نمود و نواب آقا محمد خان به ترک محاصره فرمان داد و به جانب علی بلاغ دامغان یعنی چشمه علی نهضت فرمود، پس به جانب مازندران رفته، زمستان را به پایان رسانید و چون نواب علی مراد خان بر اریکه سلطنت تمامت ایران، جز مازندران و خراسان و آذربایجان قرار گرفت و منازعی را باقی نگذاشت به فکر تسخیر استرآباد و مازندران افتاد.

و چون عید نوروز سنه توشقان‌نیل سال ۱۱۹۸ «۴» [را] در اصفهان گذرانید، سپاهی انبوه که شماره سواره آنها از دوازده هزار نفر می‌گذشت، فراهم آورده، نواب امیرزاده شیخ ویس خان پسر پانزده ساله خود را بر آنها سردار نموده «۵»، به جانب مازندران روانه داشت و خود با لشکری گران، در تعاقب او از اصفهان تشریف‌فرمای طهران گردیده، توقف فرمود و چون شیخ ویس خان نزدیک به مازندران گردید بیشتر اعیان آن نواحی سر از انقیاد شهریار قاجار نواب آقا محمد خان پیچیده، روی دل را به جانب امیرزاده زند، انداختند «۶» و نواب معزی الیه خود را در چهار موجه دریای مخالفت دیده، به مصلحت‌بینی و مآل‌اندیشی، مازندران را گذاشت و در شهر استرآباد رحل اقامت را انداخت «۷» و به استحکام برج و باروی آن بلده پرداخت و شیخ ویس خان در تمامت مازندران و فیروزکوه و لاریجان و رستمدر یعنی نور و کجور، لوای اقتدار افراشت و مرتضی قلی خان برادر نواب آقا محمد خان که هرگز دل را با برادر والاگهر، صافی نداشت و طالب ایالت مازندران بود به امیرزاده شیخ ویس خان پیوسته، خاک بی‌شرمی را بر چهره خود پاشید و چون این اخبار در طهران به نواب علی مراد خان رسید، محمد ظاهر خان زند را که خواهرزاده زکی خان و پسرخاله خود [او] بود، با جماعت بختیاری و سایر مردم که نزدیک به هشت هزار نفر بودند برای تسخیر استرآباد روانه نمود و محمد ظاهر خان داخل مازندران شده «۸» از «جرکلباد» که تفسیر آن به این نزدیکی بیاید، گذشت و از بیخردی، مستحفظی در آنجا نگذاشت و چون به ظاهر بلده استرآباد رسید، سنگری متین بسته، در پس سنگر قرار گرفت و نواب آقا محمد خان تمامی اوقات را در نگاهداری برج و باروی شهر می‌پرداخت و هر روزه جماعتی از دلیران قاجار، از استرآباد درآمده کشش و کوشش نموده، بازمی‌گشتند،

(۱). مقارن ۱۰ مارس ۱۷۸۳.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۷۵.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۷۷.

(۴). مقارن ۲۱ مارس ۱۷۸۴.

(۵). ر ک: گیتی‌گشا، ص ۲۴۹، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۸۰: او را (شیخ اویس) می‌نامد.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۸۰ و ۱۸۱، گیتی‌گشا، ص ۲۴۹.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۸۱.

(۸). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۴۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۲۹

چون زمان محاصره به درازا رسید و نواب آقا محمد خان از پی پاسبانی جرکلباد «۱» که راه آمد و شد کاروان سیورسات از مازندران به اردوی محمد ظاهر خان بود مطلع گردید، حمزه سلطان که از ملازمین صداقت‌پیشه بود، با جماعتی از تفنگچیان استرآبادی، مأمور به گرفتن جر و محافظت و منع از عبور و مرور فرمود «۲» و حمزه سلطان انزانی استرآبادی «۳» با تفنگچیان انزان استرآباد، جر را گرفت [و] مانع از وصول آذوقه به اردوی زند گردید و تفسیر «جر» «۴» بر این وجه است که حضرت مغفرت‌مآب، شاه عباس اول صفوی، جنت‌مکان، برای انتظام نواحی مازندران از آسیب جماعت ترکمان، مقرر فرمود که از کوه متصل به بلده

اشرف البلاد مازندران تا کناره دریای خزر که چهار فرسخ درازای آن است، خندق عمیق کردند که سوار نتواند عبور کند، پس درختان قوی جثه مازندرانی در داخل و خارج آن خندق روئیده، به یکدیگر پیچیده، که عبور از آن، جز از جاده مشکل بلکه ممتنع است و راه عبور از مازندران به استرآباد منحصر به آن جاده است و چون این جر در نزدیکی قریه کلباد واقع شده به «جر کلباد» مشهور گشته است و چون راه وصول سیورسات از مازندران به اردوی محمد ظاهر خان مسدود گردید، قحط و غلا پدید آمد و آتش گرسنگی اهل اردو زبانه کشید و ضعف در بنیان اهالی اردو قوت گرفت و بخت نواب کامیاب آقا محمد خان برخاست «۵» و پس از چند روزی که اسبهای بی‌علیق از رفتار و مردهای بی‌خورش از قوت گفتار افتادند، نواب شهریار قاجار بر سپاه زند یورش آورده، در حمله اول سلسله آنها را گسیخته، هر کس از چنگ اجل خلاصی یافت به جانبی شتافت و محمد ظاهر خان سردار، راه دشت گرگان را گرفته، اسیر ترکمانان گشته، ذلیل و خوار، شرفیاب حضور شهریار قاجار شده، فرمان قتلش صادر شد و به شمشیرهای قاجاریه و ترکمان پاره پاره گردید «۶» و هر کس به جانب جر، گریخت اسیر حمزه سلطان انزلی که در بعضی تواریخ او را حمزه خان نوکندی نگاشته‌اند، گردید و در این فتح نامدار از ده هزار نفر بیشتر، رهسپر سفر آخرت شدند.

و در روز غره محرم سال ۱۱۹۹ (هجری) «۷» نواب کامیاب آقا محمد خان، با سپاه آراسته از استرآباد به جانب مازندران نهضت فرمود و نخستین، به ناحیه اشرف البلاد که مهر علی خان زند نسقچی‌باشی نواب علی مراد خان و حاجی رضا خان فراهانی با هفت هزار نفر توقف داشتند، تاختن فرمود [و] آنها را شکست فاحش داده که تا شهر ساری خودداری نکرده به شیخ ویس خان پیوستند و شیخ ویس خان که در مدت توقفش در مازندران جز ظلم و ستم نفرموده بود و از اهل آن نواحی اطمینان نداشت بنه و آغروق خود را ریخته در عشره عاشورا،

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۸۴.

(۲). ر ک: گیتی‌گشا، ص ۲۵۰.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۸۴، گیتی‌گشا، ص ۲۴۹.

(۵). در متن: (برخواست).

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۸۵، گیتی‌گشا، ص ۲۵۰.

(۷). مقارن ۱۴ نوامبر ۱۷۸۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۳۰

ننگ فرار را بر خود گذاشته به جانب طهران تاختن نمود «۱» و نواب علی مراد خان، دو سه نفر از اعیان همراهان شیخ ویس خان را به جرم آنکه چرا مازندران را وا گذاشتید و بی‌جنگ به طهران آمدید، حکم به کشتن فرمود «۲» و برای تدارک کار، چندین هزار نفر مرد کارزار فراهم آورده، به سرداری رستم خان «۳» پسرعموی خود که از دلیران مشهور سپاه زندیه بود روانه مازندران داشت و نواب شهریار قاجار، جعفر قلی خان برادر خود را با جماعتی از سپاه نصرت- پناه به استقبال رستم خان روانه فرمود و بعد از ملاقات شکست بر سپاه زند افتاده فرار نمودند [و] چون از مؤاخذه نواب علی مراد خان وحشت داشتند به جانب اصفهان که خانه و عیال داشتند شتافتند و باقر خان خراسکانی بیگلریگی اصفهان «۴» دروازه‌ها را بر آنها بیست و تمامت آنها در آن زمستان پربرف و باران در جوانب اصفهان بسختی گذرانیدند و نواب علی مراد خان، جعفر خان برادر مادری خود را که در کردستان توقف داشت، احضار فرموده، بعد از ورود به طهران، برای نظم آذربایجان و خمسه او را روانه نمود و جعفر خان بعد از ورود به آن سامان به خیال خودسری افتاده، اظهار کلمه تمرد و عصیان نمود «۵» و از راه قلمرو علی شکر، عازم اصفهان گردید و چون این خبر به نواب علی

مراد خان رسید، اولاً فرمان مرخصی لشکری که مأمور خدمت جعفر خان بودند، روانه نمود که هر یک به خانه و وطن خود روند و بعد از وصول فرمان، سپاه جعفر خان متفرق شدند و جعفر خان با خاطر پریشان به همدان آمد و کاری ندیده به کزاز رفت و جماعتی که در سفر مازندران از رستم خان تخلف کرده، فرار نموده بودند به جعفر خان پیوستند و مرحوم میرزا محمد کلانتر شیراز که در آن زمان از ملازمین حضور نواب علی مراد خان بود نگاشته است «۶» که: نواب معزی الیه با این حالات و مفاسد که در مملکت خود داشت، دمی بی شرب خمر نبود تا آنکه مریض گشته، مستسقی شده، زمین گیر گردید «۷» و مادر علی مراد خان که هم مادر جعفر خان بود، جعفر خان را از ناخوشی علی مراد خان مطلع ساخت که از معالجه مرفوع الطمع هستم و جعفر خان از زنجان حرکت نموده، لوای مخالفت علی مراد خان را برافراشت و علی مراد خان بعد از اطلاع با وجود سختی مرض و شدت سرما و برف، طهران را به ولد نارجمند خود شیخ ویس خان گذاشته، خود عازم اصفهان گردید و در غره ربیع دوم این سال [۱۱۹۹]: در مورچه خورت به رحمت الهی پیوست و حاجی سلیمان بیگ - صباحی در تاریخ وفات او فرموده است: «۸» نوشت کلک صباحی ز قصر سلطانی علی مراد برون شد، نشست جعفر خان و فقیر حقیر این راه پر از خوف و خطر را گذرانیده «۹» وارد اصفهان شدم و گویا

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۸۶.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۸۸.

(۳). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۵۷، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۸۸.

(۴). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۵۹-۲۵۱، روزنامه کلانتر، ص ۸۴، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۸۸.

(۵). روزنامه کلانتر، ص ۸۶.

(۶). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۵۶.

(۷). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۵۸.

(۸). ر ک: گیتی گشا، حاشیه ۱ ص ۱۶۰.

(۹). روزنامه کلانتر، ص ۸۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۳۱

علی مراد خان در دنیا نیامده بود.

ای تو در روزگار [پیچاپیچ] «۱» هیچ بن هیچ بن هزاران هیچ و اهالی اصفهان نهایت احترام و مهمانداری مرا، چه از مردمان شهری و چه از بلوکات نمودند و در زمان حرکت، نواب علی مراد خان از اصفهان به طهران، باقر خان خراسکانی را حاکم اصفهان فرمود و روز خبر وفات علی مراد خان، باقر خان به هوای سلطنت خیال را قوه داده، ائانه سلطنت علی مراد خان را متصرف شد و چهار پنج هزار نفر تفنگچی از چهارمحال و سیمرم و کرون و قمشه احضار نمود و اعیان سپاه لکزیه را که در اصفهان بود، خواسته، مکنون خاطر را به آنها گفت و به مواعید و احسان آنها را فریفته داشت و از خانه خود به تالار طویله آمده، جلوس سلطنتی نمود و در جای سلاطین با عز و تمکین قرار گرفت و خطبه و سکه را به نام خود نمود و با طبقات مردم، به دستور پادشاهان رفتار نمود و بر منابر و فرامین او را «شاه باقر» گفتند «۲» که در میانه صدای توپ نواب جعفر خان از منزل چال سیاه، به گوش شاه باقر رسیده، مضطرب گردید و مبلغی گراف از خزانه علی مراد خان به اعیان سپاه داد که از اصفهان رفته، جعفر خان را شکست داده، سلطنتش را پایدار کنند، چون از دروازه بیرون شدند، ساعتی نگذشت، از دروازه دیگر وارد گردید و عصر روز پنجشنبه هفتم همین ماه که چهار روز و نیم از جلوس سلطنت شاه باقر گذشته بود، پنج شش هزار نفر از ایلات دست به شمشیرها برده، داخل تالار طویله شده، سه چهار

زخم به شاه باقر زدند و شاه باقر خود را به عمارت دیگر انداخته، از سمت بهشت آئین فرار نمود «۳» و ایلات خبر این فتح خداداد را به جعفر خان رسانیده، او را دعوت به شهر نمود [ند] و جعفر خان روز دیگر به استقلال تمام وارد اصفهان شده، بساط سلطنت را گسترده، بعد از دو روز شاه باقر را از رودشت گرفته، به حضور نواب جعفر خان آورده، او را حبس نمودند «۴» و جعفر خان هر روزه در سلام عام به تکرار می فرمود لله الحمد ممالک موروثی خود را به شمشیر مسخر داشتیم و سلطنت آبا و اجدادی را تصاحب نمودم «۵».

و نواب آقا محمد خان چون خبر وفات علی مراد خان را شنید بی تأمل از مازندران لوای جهانگیری افراشت و چون به طهران «۶» رسید، اهالی شهر دروازه‌ها را بستند و پیغام فرستادند که نواب جعفر خان در اصفهان نشسته و ما مردمان رعیت فرمانبردار اطاعت پادشاهانیم، سلطنت بر هر کس قرار گرفت؛ مطیع آنیم و نواب معزی الیه عرایض آنها را پذیرفته، روانه اصفهان گردید و چون نواب جعفر خان خبر نهضت موکب فیروزی کوکب آقا محمد خان را شنید، چنین پنداشت که این اخبار افسانه است «۷» و در پیش دلاوری و کاردانی خود، بود و نمودی، ندارد، پس تدارک مختصری دیده، فوجی را به سرداری نجف خان، خالوی خود، روانه قم نمود و چون

(۱). در متن: (هیچ‌هیچ) با توجه به ص ۸۴ روزنامه کلاتر، تصحیح شد.

(۲). روزنامه کلاتر، ص ۸۴ و ۸۵، گیتی گشا، ص ۲۶۲.

(۳). روزنامه کلاتر، ص ۸۵.

(۴). روزنامه کلاتر، ص ۸۵.

(۵). روزنامه کلاتر، ص ۸۶.

(۶). رک: گیتی گشا، ص ۲۶۳، روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۸۹.

(۷). روزنامه کلاتر، ص ۸۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۳۲

در مقابل سپاه ظفرپناه قاجار رسید «۱»، بی‌جنگ و جدال، فرار نمود و بعد از آن هفت هزار نفر سواره و پیاده، به سرداری احمد خان پسر آزاد خان افغان برای مدد نجف خان زند، انفاذ داشت و موکب والای نواب آقا محمد خان به تأنی و احتیاط، از قم به جانب کاشان می آمد و احمد خان افغان به خیال آنکه سپاه قاجار بر سر کوچ است در خیال دستبردی شده، به تعجیل روانه گشت و چون در نصرآباد کاشان «۲» در برابر سپاه قاجار رسید، به اندک کر و فری راه فرار را بر گرفت و لشکر زند روی به هزیمت نهاد و چون این خبر به نواب جعفر خان رسید، از خوف و دهشت، در شب، شام نخورد و صبح زود اثاث سلطنت را، حتی قلیان مرصع مرحوم خاقان و کیل و مادر و خواهران خود و بیست و سه نفر خدمتکار زنانه و اسباب نفیسه را در اصفهان ریخته، به جانب شیراز فرار نمود «۳» و با این شأن و شوکت در روز گذشته در موقع سلام عام به حقیر فرمود، میرزای کلاتر فارس، مرحوم کریم خان چند سال دیر بمرد و پادشاهی ما را عقب انداخت «۴» و با آنکه اندامی گنده و بزرگ و منظری کریه و ریشی زشت و جنبی فراوان داشت، همه روزه ذکر خیری از دلاوری و خوش اندامی خود می فرمود و خالی از اغراق، از عجائب مخلوقات بود، چنانکه شیخ سعدی فرموده است:

«به آدمی نتوان گفت ماند این حیوان»، در هر روزی دامن هریسه با قند و روغن در صبح زود می خورد و در وقت چاشت به اندازه خوردن سه چهار نفر مرد بازیار به کار می برد و در میانه چندین مرغ کباب، تنقل می نمود «۵» و زور بازوی فوق العاده داشت، هر روزه با پنجه آهنین پنجه زدی و درهم نورد [ید] ی و به شمشیر، شتری را با پالان به دو نیمه، نمودی، لیکن از جن ذاتی در هیچ

جنگی پایدار نگشت و در میدان جدال در برابر دلاوری، نایستاد و از اتفاقات حسنه که برای جعفر خان روی داد، آن بود که چون عموم فارسیان و سپاه از سوء سلوک و طمع بی‌اندازه صید مراد خان زند، فرمانروای مملکت فارس، رنجیده‌خاطر بودند وجود جعفر خان را غنیمت می‌شمردند و چون صید مراد خان این مطلب را دانسته بود، نتوانست از اموال بی‌حدی که از ظلم و ستم، تحصیل کرده [بود] چشم پوشیده، فرار کند، لابد دروازه شیراز را گشوده، جعفر خان را استقبال کرده، در خدمت او به شعفی تمام وارد شیراز گردیدند و قلعه فلک‌سای شیراز بی‌زحمت، در تصرف نواب جعفر خان درآمد «۶».

اما حالات حقیر بر این وجه است که چون خبر شکست نجف خان زند و احمد خان افغان در [بیست و سیم] «۷» جمادی اولی این سال [۱۱۹۹]: به اصفهان رسید، من که چندین سال به کربت غربت گرفتار و طالب شیراز بودم به مقتضای اذا جاء القضاء عمی البصر «۸»، به خاطر رسید

(۱). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۶۳، روزنامه کلانتر، ص ۸۶ و ۸۷.

(۲). ر ک: گیتی گشا، ص ۲۶۴.

(۳). روزنامه کلانتر، ص ۸۸.

(۴). روزنامه کلانتر، ص ۸۸.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۰۰.

(۶). روزنامه کلانتر، ص ۸۹.

(۷). در متن: (بیست و ششم) با توجه به روزنامه کلانتر، ص ۹۰، تصحیح شد.

(۸). چون قضا آید چشم نابینا شود، و ر ک: امثال و حکم دهخدا، ص ۹۲، از سنائی است:

من مدتی کردم حذر از عشقت ای شیرین پسر آخر درآمد دل به سر جاء القضاء، عمی البصر

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۳۳

که چون جعفر خان بلغم متعفن منجمد و لجن زندیه است مصدر سلطنت نخواهد شد «۱» و نواب آقا محمد خان که به عزم جهانگیری برخاسته است، کاری خواهد کرد که به درد ماها دوا شود بنا را در حرکت و سکون در اصفهان، بر استخاره گذاشتیم و به این عزیمت با برادر مهربان مکرم میرزا جانی خلف الصدق مغفرت‌مآب میرزا مجد الدین محمد مشهور به فسائی ادام الله عزه و عمره و دولته که از سال هزار و صد و نود و شش با حقیر به حکم علی مراد خان از شیراز آمده، در اصفهان متوقف بودیم و در همه وقت و همه‌جا طریق برادری را ملحوظ می‌داشت، استخاره نمودیم، توقف بد آمد و حرکت خوب، پس به عزم جزم، مصمم شیراز شدیم، پس جماعتی لایعقل به منزل من آمدند، راهزن گشتند که قلعه شیراز در تصرف صید مراد خان است و با شما دشمن است، چند روزی تأمل کنید تا خبر ورود نواب جعفر خان برسد و حقیر قبول کرده، توقف نمودم و ندانستم که

اذا كان الغراب دليل قوم «۲» سیهدهیم سبیل الهالکین «۳» و در این اثنا، فرزندی، حاجی ابراهیم پسر مرحوم حاجی هاشم کدخداباشی محلات حیدری‌خانه شیراز که از عمر و جوانی برخوردار باد و آنهم در این کربت غربت با فقیر موافقت داشت، وارد گردید و تحیر مرا دید برآشفتم و به دلالتی واضح خاطر نشانم نمود که توقف در اصفهان بعد از این موجب خسران است؛ شما کلانتر مملکت فارس هستید، باید در همه‌جا با فارسیان، موافقت کنید، پس از ورود به شیراز آنچه بر سر بزرگان فارس آید بر سر شما هم بیاید و هیچ ننگی نیست و حقیر دلایل او را پذیرفتم «۴»، باز جماعتی دیگر از گروه اولین بی‌خردتر آمدند و مرا به سخنان سخیف فریفتند و دل را بر توقف بستم و حاجی ابراهیم از صبح تا شب چندین بار خود به منزل من آمد و چندین بار گماشته فرستاد و تمام شب را در انتظار من بسر برد و خودم بی‌خردی بلکه نامردی کردم و مردی را از خود رنجانیدم، خداوند مرا مهلت دهد که



تدارک زحمات او را [ب] نمایم. و چون زمان بدبختی من رسیده بود نه به استخاره و نه به استشاره، عمل نکردم، آتش به دو دست خویش بر خرمن خویش من خود زده‌ام چه نالم از دشمن خویش «۵» چون وقت تنگ بود، امکان تدارک نداشتم و روز دیگر سپاه قاجار و شاه نو یعنی نواب کامیاب آقا محمد خان وارد اصفهان گردیدند «۶» و در ایام زندگانی مغفرت‌مآب خاقان و کیل در شیراز مکرر خدمتش رسیده بودم و اخلاقی را دانسته بودم که مزاج ایشان صفرای خالص است، چنانکه مزاج نواب جعفر خان بلغم خام و در همان روز ورود مرا احضار فرمود و تطف نمود و روز دیگر که خدمتش رسیدم، استدعای مرخصی به شیراز را نمودم، حکم به ملازمت

(۱). روزنامه کلانتر، ص ۹۰، از اینجا بعضی مطالب افزوده بر متن روزنامه است.

(۲). در روزنامه کلانتر، فقط مصراع اول آمده است.

(۳). چون کلاغ راهنمای قومی شود بزودی آنها را به راه نابودی هدایت خواهد کرد. در امثال و حکم دهخدا ص ۹۳، مصراع دوم بدین صورت است: (فبشرهم سبیل الهالکینا).

(۴). روزنامه کلانتر، ص ۹۱.

(۵). روزنامه کلانتر، ص ۹۱.

(۶). در این بخش میرزا حسن مندرجات روزنامه را خلاصه و تلطیف کرده است، ر ک: روزنامه کلانتر، ص ۹۲-۹۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۳۴

در رکاب خود فرمود و هرچه ابرام نمودم، اصرار در توقف بیشتر گردید «۱» و بعد از دو ماه برای تسخیر عراق و تدمیر احمد خان افغان و جماعت بختیاری حرکت فرمود و گردن سرکشان را در سلسله اطاعت خود در آورده، عود به اصفهان نمود و ایالت اصفهان را به باقر خان خراسکانی که چندی در قید و حبس جعفر خان بود وا گذاشت. «۲»

و در بیست و هفتم شوال همین سال [۱۱۹۹] «۳»: به قصد تسخیر طهران حرکت فرمود و مجنون خان پازوکی [را] از پیش روانه داشت و بعد از ورود طهران را مسخر داشت و خبر فتح را به شهریار قاجار فرستاد و موکب والا از طریق همدان، وارد طهران گردید و این فقیر بعد از ورود به طهران «۴»، دیوانه‌وار محلات شهر را تماشا می‌کردم و این اوراق را در شهر ربیع اول سال ۱۲۰۰ به انجام رسانیدم. و میرزا محمد کلانتر فارس، نگارنده تنقلات روزگار خود، در اواخر همین سال [۱۲۰۰] در شهر اصفهان به رحمت ایزدی پیوست و جنازه او را به نجف اشرف برده، دفن نمودند و بعد از وفات او، نواب جعفر خان، کلانتری شیراز را به جناب حاجی ابراهیم پسر مرحوم حاجی هاشم کدخداباشی محلات حیدری‌خانه شیراز وا گذاشت.

و نواب کامگار، شهریار نصرت شعار، آقا محمد خان قاجار قوینلو، در شهر طهران، در روز یکشنبه یازدهم ماه جمادی اول همین سال [۱۲۰۰] «۵» که آفتاب عالمتاب به اول برج حمل شرف نزول نمود، بر اریکه جهانبنانی نشست و فرمود تا تمامت ممالک ایران را در تحت اقتدار خود نیارم، نام شاهی را بر خود نگذارم و چون نوبت دارائی بیشتر از ممالک ایران، در تحت اقتدار شهریار قاجار شد و تا این زمان که سال به ۱۳۰۲ رسیده «۶»، سلطنت تمامت ممالک ایران در خانواده او که به قائم آل محمد (ص) متصل گردد، باقی است، لازم آمد که بیان حسب و نسب و قبیله او را به وجه اختصار زینت بخش فارسنامه ناصری کرده، بگویم که:

اصول قبیله حشمت و شوکت شعار قاجار از نسل و عشیره قاجارنویان پسر سرتاق نویان مغول، اتابک پادشاه ایران، ارغون خان بود «۷» و چون اولاد قاجارنویان بسیار شد، همه را بلکه عشیره او را به نام او قاجار گفتند و در سال ۷۳۶ قبیله قاجار به حدود شام رفته، توطن نمودند و چون صاحبقران امیر تیمور گورکان سفر مصر و شام فرمود، فرمان داد که قبیله قاجار از حدود شام، روانه ترکستان شوند و چون به آذربایجان رسیدند، در حدود گنجه و ایروان اقامت کردند.

جماعتی را که در سمت بالای رودخانه یورت [بودند] «۸» یوخاری باش «۹» گفتند یعنی

- (۱). روزنامه کلانتر، ص ۹۳.
- (۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۹۴، گیتی گشا، ص ۲۷۱.
- (۳). مقارن دوم سپتامبر ۱۷۸۵.
- (۴). (روز پنجشنبه پانزدهم شهر شعبان ۱۱۹۹ از اصفهان حرکت کرده در رکاب نکبت انتساب آن ولد الزنا (آقا محمد- خان) آمدیم به طهران ...) روزنامه کلانتر، ص ۹۶.
- (۵). برابر با ۱۲ مارس ۱۷۸۶.
- (۶). در متن: (سیده).
- (۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴، تاریخ ایران، ملکم خان، ص ۴۶.
- (۸). در متن: (نمودند).
- (۹). تاریخ ایران، ملکم، ص ۴۶، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۳۵

بالای سر و یوقاری که یوخاری شده در ترکی بالا را گویند و باش، سر را و طایفه‌ای را که در جانب پایان رودخانه فرود آمدند اشاق باش گفتند «۱» یعنی پایین سر و این اول امتیازی است که در میانه قبیله قاجار داده‌اند، پس هر یک از این دو طایفه به چندین تیره، قسمت شده‌اند و هر یک به مناسبت نامی بر خود نهاده‌اند، بعضی به ملاحظه مسکن و دیگری به مناسبت نام پدر و نام سردار خود و نام مواشی خود از گوسفند که به ترکی «قوین» است و اشتر که «دوه» است و نام منصب. پس کلمه «لو» که به معنی صاحب است بر او افزودند چنانکه طوایف اشاق باش را «قوین لو» و «عز الدین لو» و «زیادلو» و «داش لو» گفتند و طوایف یوخاری باش را «دوه لو» و «قیاخ لو» و «خزانه دارلو».

و در زمان سلطنت حضرت شاه سلیمان صفوی طاب‌تراه، شاه قلی خان قاجار قوینلو، از گنج که مأمّن اجدادی او بود به استرآباد آمد و دختری را از اعیان آن بلد به ازدواج خود درآورد و از او دو نفر پسر متولد گردید، یکی نواب فتح علی خان که جد سلاطین قاجار انار الله برهانم است و دیگری فضل علی خان که جد خوانین قاجار قوینلو است و ریاست به نواب فتح علی خان نایب السلطنه برقرار گردید و شرح شهادت او در سال ۱۱۳۹ نگاشته شد. پس نوبت شهریاری و پادشاهی به خلف الصدقش حضرت پادشاه قهار، آقا محمد خان قاجار رسید و شرح حالات و تنقلات آن پادشاه جم‌جاه پیش از داعیه سلطنت بر این وجه است که:  
ولادت باسعادت آن حضرت در روز یکشنبه بیست و هفتم ماه محرم الحرام سال ۱۱۵۵ در شهر استرآباد، در خانه جناب سعادت و سیادت انتساب سید مفید استرآبادی اتفاق افتاد برای آنکه در آن زمان، نادر شاه افشار بر تمامت ممالک ایران و خوارزم و ترکستان و هندوستان و داغستان، لوای پادشاهی افراشته بود و نواب محمد حسن خان والد ماجد حضرت آقا محمد خان به وحشت از آن پادشاه قهار، در دشت ترکمان پنهان بود و والده ماجده او دختر اسکندر خان قاجار قوینلو «۲»، خواهر محمد خان، عمه امیر کبیر سلیمان خان در خانه جناب سید مفید که ملجأ انام و مرجع خواص و عوام بود، توقف داشت و جناب سید مفید ولادت این مولود باسعادت را مخفی می‌داشت و او را به فرزند خود نسبت همی داد و او را آقا محمد نام نهاد و با فرزندان خود تربیت نمود و چون زمان سلطنت نواب علی قلی خان افشار مشهور به عادل شاه، برادرزاده نادر شاه رسید، جماعتی از ارباب غرض حکایتی از او به عادل شاه گفتند، پس او را خواسته، روانه خراسانش داشتند و بعد از ورود قصد کشتن او را نموده، به شفاعت خیراندیشان از کشتن او درگذشت و حکم به ازاله آلت رجولیت از آن حضرت فرمود و چون دولت عادل-شاهی سپری گردید، حضرت معزی الیه

رهائی یافته، به خدمت والد ماجد خود رسید و در همه انقلابات زمانه با پدر بزرگوار شریک بود و بعد از شهادت پدر به سعایت محمد حسین خان قاجار دولو «۳»، بیگلربیگی استرآباد، به فرمان نواب کریم خان، پسران نواب محمد حسن خان قاجار نایب السلطنه را از استرآباد کوچ دادند جز مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان که

(۱). تاریخ ایران، ملکم، ص ۴۶، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۹.

(۲). در متن: (قیونلو).

(۳). در متن: (دوه‌لو).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۳۶

خواهرزادگان بیگلربیگی بودند [و] در استرآباد بماندند «۱» و رضا قلی خان و جعفر قلی خان و علی قلی خان را به قزوین بردند و بزرگتر از همه نواب آقا محمد خان و برادر اعیانی او نواب حسین قلی خان را به شیراز آورده، به رسم گروگان توقف دادند و نواب کریم خان با این دو نفر برادر به سیبیل عطوفت و مهربانی و اکرام و احسان پدری، چنانکه شیوه مرضیه او بود، سلوک می‌فرمود و آنها را در مجلس خود، اذن جلوس می‌داد و در کارهای دولتی از آقا محمد خان مشاورت می‌نمود و او را پیران ویسه می‌گفت و نواب حسین قلی خان را به حکومت دامغان فرستاد و در سال ۱۱۸۵، اعلیحضرت خاقان فتح علی شاه خلف الصدق نواب حسین قلی خان قاجار از بطن مخدره محترمه صبیبه مرضیه محمد خان قاجار عزالدین‌لو به عرصه ظهور آمد و چون همنام جد امجد خود فتح علی خان بود او را «بابا خان» گفتند.

و در سال ۱۱۸۸ در نزدیکی فندرسک سه نفر از طایفه ایکدر ترکمان یموت نواب حسین قلی خان را شهید نمودند و حالات و تنقلات حضرت شهریار آقا محمد خان قاجار از سال ۱۱۹۳ تا این سال [۱۲۰۰]: نگاشته گردید و معلوم شد که بیشتر برادران آن حضرت در اطاعت و انقیاد درآمدند و مرتضی قلی خان و رضا قلی خان در مخالفت او خیری ندیده، پراکنده بلاد و حاجتمند عباد شدند.

القصه، چون اخبار جلوس حضرت خاقان آقا محمد خان به شیراز رسید نواب جعفر خان بیست و دو هزار نفر لشکر سواره و پیاده فراهم آورده، از شیراز به اصفهان آمد و باقر خان خراسکانی، بیگلربیگی اصفهان، شهر را گذاشت و در قلعه طبرک متحصن گردید. «۲»

و در روز بیست و یکم ماه محرم سال ۱۲۰۱ «۳» نواب جعفر خان، به قهر و غلبه، قلعه را گرفت و باقر خان را بکشت «۴» و عیال او را روانه شیراز داشت و ایالت اصفهان را به جناب میرزا جانی شیرازی مشهور به فسائی «۵»، واگذار فرمود و میرزای معزی الیه عم حقیقی نگارنده فارسنامه ناصری است و نواده حضرت مغفرت‌مآب سید علی خان علامه شیرازی مشهور به مدنی است و میرویس خان زند برادر صید مراد خان را با فوجی از سپاه، برای محافظت اصفهان برگماشت و حاجی علی قلی خان کازرونی را با چند فوج سپاه، روانه کاشان و قم نمود و خود به جانب همدان نهضت فرمود و اسماعیل خان والی همدان فرار نمود و محمد حسین خان گروسی «۶» و علی خان خمسه‌ای و جماعت قراگوزلو اجتماع کرده به جانب همدان شدند و نواب جعفر خان آنها را استقبال نمود در یک فرسخی همدان، شکست بر سپاه فارس افتاد و جعفر خان عود به اصفهان نمود و چون این اخبار به حاجی علی قلی خان کازرونی رسید، از حدود کاشان عود به اصفهان نمود و چون محمد حسن خان عرب عامری، حاکم جندق، لوای خودسری می‌افراشت، نواب جعفر خان حاجی علی قلی خان کازرونی را برای تنبیه او روانه ساخت و بعد از ورود حاجی

(۱). مطالب فوق تکرار مطالب قبلی است.

(۲). در گیتی گشا، ص ۲۷۱: (تبرک).

(۳). برابر با ۱۳ نوامبر ۱۷۸۶.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۹۹، گیتی گشا، ص ۲۷۴.

(۵). ر ک: فارسنامه ناصری، بخش دوم همین کتاب.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۱۹۹، ذیل میرزا عبد الکریم بر گیتی گشا، ص ۲۸۴

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۳۷

علی قلی خان به جندق، محمد حسن خان شکست یافته، در قلعه جندق متحصن گردید و حاجی علی قلی خان به عهد و سوگند او را بدون ضرر مال و جان امان داده به اصفهان آورد و جعفر خان نقض عهد کرده، او را حبس نمود و حاجی علی قلی خان را آزرده خاطر فرمود برای آنکه اهالی گرمسیرات فارس، خلاف پیمان را گناهی بزرگ می‌شمارند و حاجی علی قلی خان و خوانین لیراوی و اعیان فارس که در ملازمت نواب جعفر خان، از سوء سلوک او رنجیده بودند، متفق گشته جعفر خان را گذاشتند و به اوطان خود شتافتند و حضرت شهریار کامگار آقا محمد خان از طهران به جانب اصفهان نهضت فرمود و چون این خبر به نواب جعفر خان رسید بی‌تأمل به جانب شیراز گریخت و حضرت خاقان آقا محمد خان، بی‌تکلف خاطر وارد شهر اصفهان گردید و برادر والاگهر خود نواب جعفر قلی خان را با شش هزار کس مأمور به توقف در اصفهان فرمود و خود به چمن سنگ‌باران «۱» آمد و خبر رسید که علی خان خمسه‌ای، سر از اطاعت کشیده است «۲»، لاجرم به جانب خمسه شتافت و چون نزدیک شد، علی خان از کرده خود پشیمان شده، به قدم اعتذار استقبال نموده، مورد عفو و عطوفت گردید و موبک والا چند روزی در بلده زنجان توقف فرمود پس به دولت و اقبال و حشمت و جلال وارد دار السلطنه طهران گردید و نواب جعفر خان بعد از ورود به شیراز، عبد الرزاق کاشی را برای استمالت حاجی علی قلی خان به کازرون فرستاد و به عهد و پیمان که به هیچ وجه ضرری به او نرساند، مطمئن ساخته، او را به شیراز آوردند و بعد از چند روزی به عذری نالایق او را در ارگ و کیلی محبوس داشت و بعد از گذشتن تابستان به جانب کوه گیلویه نهضت نمود، چون به بلده کازرون رسید «۳»، سه ماه توقف نمود و محمد خان برادر خود را رتبه سرداری داده، برای تنبیه طوایف ممسنی مأمور گردید و بعد از ورود نظمی کامل داده، عود به کازرون نموده، در خدمت نواب جعفر خان عازم بهبهان شدند و چون شیخ غضبان بنی کعب «۴» والی فلاحی و محرمه بنای نافرمانی را داشت، نواب جعفر خان، محمد خان سردار و عبد الله خان برادران خود را مأمور به غارت بنی کعب نمود و بعد از ورود غنیمتی فراوان بدست آوردند و در مراجعت طایفه جانکی بختیاری را گوشمالی داده، وارد بهبهان شدند و نواب جعفر خان تمامت زمستان را در بهبهان توقف نمود.

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل «۵» در روز [چهارشنبه] «۶» از سال ۱۲۰۱ اتفاق افتاد و روز پنجم از عید نوروز، نواب جعفر خان از بهبهان «۷» به جانب شیراز نهضت نمود و چون از صید مراد خان زند بدگمان شده بود او را و شاه مراد خان برادرش را با جمعی از زندیه در ارگ حبس نموده، رفیق حاج علی قلی خان شدند و چون تقی خان والی یزد، چندی از خدمت تقاعد نمود، نواب جعفر خان برای تنبیه او از شیراز به جانب یزد نهضت نمود و چون به قصبه ابرقو

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۰۲.

(۲). ذیل گیتی گشا، ص ۲۹۴.

(۳). ذیل گیتی گشا، ص ۲۹۸.

(۴). ذیل گیتی گشا، ص ۲۹۹.

(۵). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۰۹: سنه پیچی‌ئیل، برابر با اول جمادی دوم، و مقارن با ۲۱ مارس ۱۷۸۷.

(۶). در متن ندارد، با توجه به ذیل تاریخ گیتی گشا، ص ۲۹۸، کامل شد.

(۷). ذیل گیتی گشا، ص ۳۰۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۳۸

رسید محمد خان «۱» برادر خود را که سردار سپاه فارس بود از پیش روانه نمود و تقی خان استمداد از امیر محمد خان «۲» عرب زنگویی حاکم ناحیه طبس خراسان نمود و خود برج و باروی یزد را محکم داشته، در پس حصار نشست و محمد خان شهر یزد را محاصره نمود و نواب جعفر خان، عبد الرحیم خان برادر حاجی ابراهیم کلانتر فارس را با فوجی برای اطلاع از اصفهان در ابرقوه گذاشت و خود به تعجیل «۳» به جانب یزد شتافته، به اردوی محمد خان ملحق گردید، پس چندین یورش به جانب شهر بردند و کاری از پیش نرفت، روزی تمامت اردو را از جوانب شهر، حکم به یورش و جنگی سخت نمودند که در میانه خبر وصول امیر محمد خان طبسی با هزار نفر سوار در همین حال رسید، جعفر خان به شیوه نامرضیه خود از یورش تقاعد نمود و محمد خان پسر نصیر خان لاری «۴» که با پانصد نفر تفنگچی در پیش روی جعفر خان جنگ می نمود چون سستی جعفر خان را ملاحظه نمود، دست از جنگ کشید و جعفر خان مکث محمد خان را بهانه نموده، توپخانه و اثاثه دولت و خیمه و خرگاه سلطنت خود را بجا گذاشته، الفرار ممالایطاق «۵» را ورد خود نموده، به جانب شیراز شتافت و سپاه فارس هر یک به دیاری پراکنده شدند و در همین روز امیر محمد خان طبسی وارد یزد گردیده، تمامت توپخانه و اثاثه سلطنت جعفر خان را متصرف گردید و غروری در خود دید که دعوی سلطنت نمود پس به عزم جهانگیری سه چهار هزار نفر سواره و پیاده از نائین و کوه پایه و اردستان فراهم آورده توپخانه و اثاثه شاهی زندیه را برداشته به جانب اصفهان شتافت و در بلوک رودشت خیمه و خرگاه شاهی برافراشت «۶» و نواب جعفر قلی خان «۷» برادر حضرت شهریار قاجار برای دفع او از اصفهان حرکت نمود و بعد از دو سه بار جنگ شکست بر سپاه خان طبسی افتاده، فرار نمود و توپخانه و اثاثه شاهی جعفر خان زند به دست جعفر قلی خان قاجار درآمد.

و در ماه محرم سال ۱۲۰۲ «۸»: نواب جعفر خان زند وارد شیراز گردید و باعث فرار خود را محمد خان پسر نصیر خان لاری قرار داد و ولد ارجمند خود نواب امیرزاده لطف علی خان را به لقب جهانبانی سرافراز فرمود و با فوجی از دلاوران زندیه برای تنبیه محمد خان لاری مأمورش داشت «۹» و چون خبر حرکت لطف علی خان به عبد الله خان و محمد خان پسران نصیر خان لاری رسید، قلعه لار را که بر فراز کوهی مشرف بر شهر لار است به محمد علی خان پسرعموی خود سپردند و هریک برای آوردن تفنگچی به جانبی از لارستان شتافتند و لطف علی خان قلعه را محاصره نمود و جمعیتی را در عقب محمد خان و عبد الله خان روانه داشت و چون جماعت زندیه به آنها رسیدند شکست یافته، فرار نمودند و محمد علی خان بعد از اطلاع بر واقعه، قلعه لار را به تصرف داد و زمان محاصره به چهار ماه رسید پس نواب لطف علی خان جهانبانی، عیال نصیر خان

(۱). ذیل گیتی گشا، ص ۳۰۰.

(۲). در ذیل گیتی گشا، ص ۳۰۱: (امیر محمد خان طبسی)، متن منقول از روضه الصفا، است. ر ک: ج ۹، ص ۲۱۱.

(۳). در متن: (به تعجل).

(۴). ذیل گیتی گشا، ص ۳۰۲.

(۵). حدیثی است که صورت کامل آن چنین است: الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین: گریختن از آنچه تاب و توان بر آن نباشد، راه و روش پیامبران است. امثال و حکم دهخدا، ص ۲۶۴.

(۶). ذیل گیتی گشا، ص ۳۰۳-۳۰۲، و روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۱۱، ذیل گیتی گشا، ص ۳۰۳.

(۸). شروع در ۱۳ اکتبر ۱۷۸۷.

(۹). ر.ک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۲۱۲، ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۰۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۳۹

لاوری را با خود به شیراز آورد و در این سال: (۱۲۰۲) تمامت فارس در تحت اقتدار نواب جعفر خان درآمد [و] در بهار این سال حضرت آقا محمد خان از دار السلطنه طهران وارد اصفهان گردید «۱» و نواب کامیاب، فتح علی خان، برادرزاده خود را با چندین فوج سپاه برای تسخیر یزد روانه فرمود و خود به چمن گندمان و کوشک زرد فارس برای نهب و غارت ایلات قشقائی نزول اجلال نمود «۲» و ایلات، از پیش خبر یافته، پناه به کوهستان دور و دراز برده، خود را آسوده داشتند و موکب والا از کوشک زرد به مشهد ام النبی «۳» که به مشهد مرغاب شهرت یافته، آمد که بلکه جعفر خان سر از حصار شیراز در آورده، نبرد شاهانه را دیده از پی کار خود شود و جعفر خان این اخبار را کان لم یکن پنداشته، در پس حصار شیراز که مانند فلک البروج استوار بود آرמיד.

و حضرت آقا محمد خان با دور و نزدیک فارسیان گفت و شنودی فرموده عود به اصفهان نمود «۴» و نواب کامیاب فتح علی خان مشهور به بابا خان که مأمور به تسخیر یزد بود، تقی خان را استمالت داده، گروگان از او گرفته، چند روزی پیش از ورود موکب والا- با نیل به مقصود وارد اصفهان شده بود، پس علی قلی خان برادر حضرت آقا محمد خان با سه هزار کس مأمور به توقف اصفهان شد و موکب شهریاری از اصفهان به طهران شرف نزول نمود. «۵»

و نواب جعفر خان فرصتی یافته در ماه محرم سال ۱۲۰۳ «۶» به عزم تسخیر اصفهان از شیراز حرکت نمود و چون این خبر در اصفهان به علی قلی خان قاجار رسید، نصر الله خان قراگوزلو را با هزار نفر سوار روانه قمشه داشت و نواب جعفر خان چون به اسفرجان «۷» رسید، محمد خان برادر خود را با فوجی، روانه قمشه فرمود و بعد از ورود محمد خان، قلعه قمشه را به قهر و غلبه تصرف نمود و تمامی هزار نفر را الا سه چهار نفر اسیر کرده، سلاح جنگ را از آنها گرفته، نصر الله خان و سرکردگان آنها را نگاه داشت و مابقی را رها نمود. «۸» و چون علی قلی خان، از جانب شهریار زمان، مأمور به جنگ نبود، اصفهان را گذاشت و به جانب کاشان شتافت «۹» و بعد از دو روز، نواب جعفر خان وارد اصفهان شده، در باغ سعادت آباد منزل نمود و چون ماجرا به عرض شهریار کشورگشا رسید، بی تأمل از طهران حرکت فرمود و جعفر خان چون خبر نهضت آن شهریار را شنید بی درنگ، باروبنه را بسته به جانب شیراز گریخت و بعد از دو سه روزی، حضرت آقا محمد خان وارد اصفهان شده، نظمی لایق داده، عود به طهران فرمود. «۱۰»

و نواب جعفر خان در ماه ربیع اول همین سال [۱۲۰۳]: نواب امیرزاده لطف علی خان

(۱). ر.ک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۲۱۳.

(۲). ر.ک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۲۱۳، ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۰۶.

(۳) و (۴) و (۵). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۰۷.

(۶). شروع در دوم اکتبر ۱۷۸۸.

(۷) و (۸). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۰۸.

(۹). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۰۹، روضه الصفاء، ج ۹، ص ۲۱۴.

(۱۰). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۱۰، روضه الصفاء، ج ۹، ص ۲۱۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۴۰

را برای تنبیه باقر خان، حاکم گله‌دار و مشایخ آل حرم، کلانتران بندر عسلویه «۱» و بندر نابند «۲» و کوشک کنار «۳»، از راه

فیروزآباد روانه نمود و اهل گله‌دار فرار نموده، در بندر عسلویه به مشایخ آل حرم ملحق شدند و لطف علی خان وارد گله‌دار ویرانه گردید و چون نواب جعفر خان مدتی بود که جماعتی را در ارگ شاهی شیراز محبوس می‌داشت و هر یک در تدارک رهایی خود بودند، تا آنکه غلام بچه‌ای را که گاهی نزد آنها می‌آمد، فریفتند و با خود یار نمودند و منتظر فرج خدائی بودند که در بین، مرض صعب که بعضی گفته‌اند جاریه‌ای او را مسموم نمود، بر وی عارض و دو سه روز از بستر نجنبید «۴»، غلام بچه، سوهانی به محبوسین رسانید و در تمامی شب هر یک به قوت سوهان، زنجیر خود را گسیختند و قبل از طلوع آفتاب روز بیست و پنجم ربیع دوم همین سال [۱۲۰۳] به فراش جعفر خان آمدند، [جعفر خان] چون غوغائی را شنید با ناتوانی از بستر برجست و به سیلی شاه مراد خان و جهانگیر خان، برادران صید مراد خان را بیهوش نمود و ابراهیم خان پسر اسماعیل خان زند که کودکی نوحاسته «۵» بود، با چوب جاروب فراشی «۶» از پس سر او درآمد و چوب را بالا برده، چنان فرود آورد که سر برهنه او را شکافت و آن پیلتن را انداخت «۷» پس صید مراد خان و ویس مراد خان و یاری خان برادران صید مراد خان و حاجی علی قلی خان کازرونی «۸»، بر او تاختند و به ضرب چماق و چوب جاروب و سنگ و آجر پاره و پاروب، کار او را ساختند و سر او را بریده، وقت طلوع آفتاب، از فراز دروازه ارگ به زیر انداختند «۹» و کشیکچیان، متفرق گشتند و امرای زند و اعیان فارس، طوعا و کرها، صید مراد خان را به پادشاهی برداشتند و خطبه و سکه را به نام او کردند «۱۰» و شرحی به سرکردگان لشکر جمعی لطف علی خان که در شیراز خانه و عیال داشتند، مشعر بر وعد و وعید و استمالت و تهدید نگاشت و چون سرکردگان از ماجری مطلع شدند، در همان ساعت کنکاشی کرده، گرد سراپرده لطف علی خان را گرفتند و لطف علی خان با دو نفر به اصطبل رفته، بر اسب بی‌زین و لجام نشسته به جانب بندر بوشهر «۱۱» شتافت و سپاه او متفرق شده، هر یکی به دیاری افتاد و مقارن ورود لطف علی خان به بندر بوشهر، شیخ ناصر خان حاکم بوشهر وفات یافت. «۱۲»

(۱). قصبه بلوک مالکی است و بندر نابند دو فرسخ میانه جنوب شرقی عسلویه و بندر بیدخون نیم فرسخ عسلویه است.

(۲). نابند یا نای‌بند همان است که یاقوت آنرا نابند یا ناوبند آورده است (ج ۵، ص ۱۹۳)، که به معنی محل توقف و بستن ناوها یعنی کشتی‌هاست. (آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۴۴۱ و ۴۴۲).

(۳). کوشکنار (به ضم چهارم) آبادی کوشکنار در ۶ کیلومتری بندر تبین واقع شده است. (آثار شهرهای خلیج فارس، ص ۴۴۳).

(۴). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۱۳، روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۱۵، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۵۴.

(۵). در متن: (نوخواسته).

(۶). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۱۳.

(۷). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

(۸). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

(۹). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۱۴.

(۱۰). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۱۴.

(۱۱). در ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۱۵: (بندر ابو شهر)، روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۲۱.

(۱۲). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۱۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۴۱

[وقایع فارس در روزگار لطف علی خان]

و چون روز بیست و دویم ماه جمادی دویم این سال، عید نوروز سنه ۱۲۰۳ «۱» اتفاق افتاد و چهل روز گذشت، شیخ نصر خان پسر شیخ ناصر خان و امیر علی خان حیاط «۲» داودی دشتستانی چریک فراهم آورده را به حضور امیرزاده لطف علی خان رسانیدند و نواب صید مراد خان، لشکری را به سرداری شاه مراد خان «۳»، برادر خود، به استقبال لطف علی خان مأمور داشت و چون لطف علی خان وارد برازجان ده فرسخی بندر بوشهر گشت، شاه مراد خان به دالکی «۴» رسید و علی همت خان کلیائی و فضل علی خان و نقد علی خان پسران نظر علی خان زند و دیگر سرکردگان به اطلاع میرزا محمد حسین فراهانی وزیر فارس و حاجی ابراهیم کلانتر شیراز، شاه مراد خان را گرفتند و زنجیر کرده، در برازجان که چهار فرسخی دالکی است بردند و به ورود، شاه مراد خان را کشتند و تمامی سپاه زند و فارس در اطاعت لطف علی خان شده به عزم تدمیر صید مراد خان روانه شیراز شدند. «۵»

در شب دهم ماه شعبان همین سال [۱۲۰۳] «۶»: میرزا محمد حسین وزیر و حاجی ابراهیم کلانتر و میرزا جانی فسائی و اعیان زندیه و فارس به هواخواهی لطف علی خان بر صید مراد خان شوریده، او را در حصار ارگ و کیلی متحصن نمودند و این خبر را در کازرون به لطف علی خان رسانیدند و روز دوازدهم همین ماه، نواب معزی الیه با صولت رستم و شوکت نادری وارد شیراز گردیده با عموم بزرگان طریق مودت پیمود «۷» و بعد از دو روز ارگ را مسخر داشت و صید مراد خان و اتباع او را به قتل رسانید و حاجی علی قلی خان کازرونی به شفاعت اعیان فارس، نجات یافت و نواب معزی الیه بر اریکه اقتدار قرار گرفت و در این وقت بیست و سه سال از عمر او گذشته بود و جناب فتح علی خان صبا تخلص، در تاریخ جلوس او فرموده است:

رسم عدالت چو کرد زنده به تاریخ او «۸» گفت صبا او بود ثانی نوشیروان (۱۲۰۳)

و چون خبر کشتن جعفر خان و استیلای صید مراد خان، به مسامع عز و جلال حضرت شهریار بی‌همال آقا محمد خان رسید، از طهران به عزم تسخیر فارس، نهضت فرمود، چون به صحرای خسرو شیرین «۹» فارس رسید، ماجرای لطف علی خان و صید مراد خان را شنید، بی‌تأمل نهضت فرموده در غره ماه شوال همین سال [۱۲۰۳]: در صحرای هزار بیضا «۱۰»، پنج فرسخی

(۱). (سنه تخاقوی ثیل) ذیل گیتی گشا، ص ۳۱۵، و برابر با ۲۱ مارس ۱۷۸۹.

(۲). در ذیل گیتی گشا، ص ۳۱۷: (حیات داودی).

(۳). ذیل گیتی گشا، ص ۳۱۷.

(۴). ذیل گیتی گشا، ص ۳۱۷، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲۱.

(۵). ذیل گیتی گشا، ص ۳۱۸، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲۲.

(۶). برابر ۶ مه ۱۷۸۹.

(۷). ذیل گیتی گشا، ص ۳۱۹.

(۸). ذیل گیتی گشا، ص ۳۲۱، حاشیه ۱.

(۹). ذیل گیتی گشا، ص ۳۲۱، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲۲.

(۱۰). در ذیل گیتی گشا، ص ۳۲۱: (در محل بیضا)، در روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲۲: (تل بیضا شش فرسنگی شهر شیراز)، و چنین است در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۵۵، تاریخ این واقعه در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۵۵: (۱۲۰۴) است. راجع به تل بیضا، رجوع شود به فارسنامه ناصری، ج ۲، بلوکات فارس.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۴۲

شیراز، نزول اجلال فرمود، بنه را به جا گذاشت و علی قلی خان برادر خود را بر آن گماشت و چندین هزار سوار و پیاده برداشت [و] روز دیگر در صحرای دینکان و انجیره، دو فرسخ شمالی شیراز، تشریف فرما گردید و لطف علی خان با بیست هزار نفر، آن شهریار



را تا نزدیکی قریه دینکان «۱» که نیم فرسخ به اردوی اعلا- مانده بود، استقبال نمود و مردان کارزار از هر دو جانب داد مردانگی داده، سه چهار نفر از اواسط الناس از اردوی شهریار تاجدار قاجار، رمیده به امیرزاده لطف علی خان پیوستند و به او گفتند دلیر صف شکن و شیر مردافکن این اردو، جعفر قلی خان سردار است که میمنه سپاه با اوست و شکست او باعث فتح شماسه و لطف علی خان که دل گرگ و زور شیر و چالاکی یوز داشت و همیشه در انتظار چنین معرکه‌ای بود با دو هزار سوار خنجرگذار، به عزم رزم جعفر قلی خان، قلب لشکر قاجار را شکافته به میمنه سپاه ظفر شعار قاجار رسید و جعفر قلی خان پای مردی را فشرد و حضرت شهریار جماعتی را از سپاه قلب به مدد برادر با جان برابر خود بسررداری محمد قلی خان قاجار روانه فرمود و بعد از رسیدن مدد، ضعف سپاه میمنه به قوت رسید و سپاه لطف علی خان ضعیف گردید و محمد خان عموی لطف علی خان از شمشیر دلیران قاجار ترسیده، خود و اتباعش به جانب شولستان که نشیمنگاه قبیله ممسنی که اقوام مادری او بودند شتافت «۲» و فرار او باعث شکست تمامی سپاه فارس و زند گردید و لطف علی خان مانند نهنگ دریائی، بعد از چندین بار غوطه در لشکر قاجار خود را به ساحل نجات رسانید و از باغستان مسجد بردی که میانه نیم فرسخ تا فرسخی شیراز است، گذشت و مکئی نمود تا فراریان سپاه به او رسیدند، پس سود از این سفر را سلامتی دانسته، وارد شیراز گردید و در پس دیوار تحصن خزید «۳» و پادشاه قهار، شهریار قاجار در صحرای کشن «۴» و قبله نیم فرسخی شیراز، سراپرده افراسیابی برافراشت و تا هیجدهم ماه ذی حجه این سال [۱۲۰۳]: شیراز را به محاصره داشت چون گشایش ندید، گشودن قلعه شیراز را به وقت دیگر انداخت و لوای جهانگشائی را به جانب طهران برافراخت. «۵»

و هم در این سال [۱۲۰۳] فرخ فال: در بلده نوا «۶» از توابع دماوند مازندران، حضرت آفریننده دو جهان، پنج نفر پسر به نواب مستطاب قمر رکاب امیرزاده اعظم فتح علی خان مشهور به بابا خان برادرزاده آزاده سلطان گیتی ستان آقا محمد خان عنایت و مکرمت فرمود: نخستین:

نواب کامیاب محمد علی میرزا از بطن مستوره گرجیه در ماه ربیع دوم «۷» ولادت یافت، دویمین:

نواب محمد قلی میرزا در ماه رمضان «۸» از بطن مخدره صبیبه مرضیه محمد خان قاجار خالوی حضرت

(۱). در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۵۶: (در حوالی مسجد بردی)، در روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲۳، نیز چنین است.

(۲). ذیل گیتی گشا، ص ۳۲۲، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲۴.

(۳). ذیل گیتی گشا، ص ۳۲۲، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲۴، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۵۶.

(۴). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲۴: (قشن مشهور به کشن که یک طرف شهر شیراز است). در گیتی گشا، ص ۳۲۳:

(کوشن) و ر ک: فارسنامه ناصری، ج ۲، حومه شیراز

(۵). ر ک: گیتی گشا، ص ۳۲۳، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲۵، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۵۶.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲۶.

(۷). (در شب هفتم ربیع الثانی ۱۲۰۳). روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲۵.

(۸). (در بیست و سیم شهر رمضان). روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۴۳

شهریار جهان آقا محمد خان متولد گردید، سیمین: نواب محمد ولی میرزا در غره شوال از بطن مستوره‌ای اصفهانیه ولادت یافت. چهارمین: نواب کامیاب مستطاب عباس میرزا در روز چهارم ماه ذیحجه از بطن دختر نیک اختر فتح علی خان قاجار دولو به عرصه جهان آمد و پنجمین:

نواب کامیاب حسینعلی میرزا در روز عید اضحی «۱» از بطن صبیبه مرضیه جعفر خان «۲» پسر قادر خان عرب عامری والی بسطام متولد گردید و هر یک از این پنج تن در حدایق ممالک ایران، نهالی بارور شدند و چون این شاهزادگان یا بنفیس نفیس مباشر ایالت و دارائی مملکت فارس شدند مانند نواب حسین علی میرزا که نزدیک به چهل سال به فرمانفرمائی فارس پرداخت و نواب محمد علی میرزا که خود در سالی و خلف الصدقش نواب طهماسب میرزا مؤید الدوله مدت هفت سال ایالت فارس نمودند و نواب مستطاب عباس میرزا اگرچه به نفس نفیس مباشر ایالت فارس نگردید لیکن به ولایت عهد دولت که رتبه دویم سلطنت است برقرار بود و سالها اخلاف صدقش بر اریکه سلطنت و دولت عجم و ایالت مملکت فارس تکیه زدند و چندین تن از پسران نواب محمد ولی میرزا به ایالت بنادر و بلوکات فارس برقرار گشتند، تاریخ ولادت آنها را زینت کتاب فارسنامه ناصری نمودم و نواب محمد قلی میرزا را که به لقب ملک آرائی مفتخر گردیدند بالتبع نگاشته شد.

و عید نوروز سنه ایت‌ئیل در دویم ماه رجب سال ۱۲۰۴ «۳» اتفاق افتاد و شهریار ظفر - شعار آقا محمد خان قاجار به لوازم جشن نوروزی پرداخت.

و در سیم ماه رمضان همین سال [۱۲۰۴] «۴»: برای تسخیر مملکت فارس از دار السلطنه طهران نهضت فرموده، در چمن گندمان نزول اجلال نمود «۵» و علی قلی خان برادر خود و محمد قلی خان پسرعموی خود را روانه کوه گیلویه داشت و چون اهالی آن نواحی و میرزا سلطان محمد خان والی بهبهان از سوء سلوک زندیه، رنجیده خاطر بودند سر در چنبر اطاعت در آورده، پیشکش داده، منتظر رجوع خدمت شدند و نواب امیرزاده لطف علی خان در شیراز تهیه جنگ را دید و چندین هزار نفر سواره و پیاده، فراهم آورده از شیراز به استقبال شهریار قاجار نهضت نمود و در خارج دروازه شیراز، چند روزی در انتظار خبر از اردوی اعلی تأمل نمود که اخبار رسید [که] حضرت شهرباری از چمن گندمان برای نظم خمسه به جانب زنجان و قزوین لوای اقتدار برافراشت «۶» و نواب معزی الیه چون فراغتی دید، حکومت شهر شیراز را به خسرو خان برادر خود که طفلی خردسال بود وا گذاشت و جناب حاجی ابراهیم کلانتر را به وزارتش مأمور داشت و قلعه شیراز و سپاه قراول برج و بارو را به برخوردار خان زند سپرد و محافظت حرمسرا و ارگ شاهی را به محمد علی خان ایشک آقاسی مقرر نمود. «۷»

(۱). (دهم شهر ذی حجه). روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲۶.

(۲). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۲۶: (محمد جعفر خان عرب).

(۳). ذیل گیتی گشا، ص ۳۲۴ .. برابر با ۲۱ یا ۱۸ مارس ۱۷۹۰. ر ک: ترجمه انگلیسی، ص ۳۶، ح ۱۷۳.

(۴). برابر با ۱۷ مه ۱۷۹۰.

(۵). ذیل گیتی گشا، ص ۳۲۶.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۳۰.

(۷). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۶۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۴۴

و در ماه صفر سال ۱۲۰۵ «۱» از راه نیریز به جانب شهر کرمان نهضت نمود، چون به سیرجان رسید، مردم بلوکات کرمان، مقدمش را به اطاعت تلقی نمودند، لیکن اهل شهر در پس حصار نشستند «۲» و نواب معزی الیه بعد از ورود به امر محاصره پرداخت و چون روزی گذشت اهل شهر کرمان قاضی و شیخ الاسلام را به شفاعت از شهر خدمت نواب معزی الیه فرستاده، بیست هزار تومان «۳» وجه نقد و اجناس نفیسه کرمان به رسم پیشکشی قبول نمودند که محاصره را برداشته، تصرف شهر کرمان را به وقت دیگر اندازد و نواب لطف علی خان از کمال غرور متقبل نگشت و فرمود تا سید ابو الحسن خان کهکی والی کرمان و تمامی اعیان و کدخدایان

از شهر وارد اردو نشوند، دست از محاصره نکشم، چون قاضی و شیخ الاسلام بی نیل مقصود عود به شهر نمودند، سید ابو الحسن خان کهکی «۴» والی کرمان، اهتمام قلعه‌داری را بیش از پیش نمود و چون زمستان رسید و برف آمد، طرق و شوارع را بسته، راه آذوقه برای اردو منسد گردیده، چند روزی اهل اردو به گوشت اسب و الاغ قناعت نموده، متحمل برف و باران شدند «۵»، [اما] چون کار از حد گذشت، اهل اردو، چادرها را گذاشتند و کوچ نمودند و نواب لطف علی خان ناچار شده، با آنها موافقت نموده در ماه جمادی اول همین سال [۱۲۰۵]: عود به شیراز نمود و چون خبر پریشانی لطف علی خان از سفر کرمان به مسامع عز و جلال آقا محمد خان رسید، خاطر خود را از بابت لطف علی خان آسوده داشت «۶» [و] به تسخیر آذربایجان عزیمت فرمود و به اجتماع اعیان کشور و امرای لشکر، فرمان نفاذ یافت «۷» و نواب جعفر قلی خان سردار سپاه نصرت‌پناه که سالها در خدمتگزاری برادر عالی‌مقام خود حضرت شهریار جهان‌مدار، زحمتهای کشیده، شمشیرها زده، خود را به مهالک انداخته، در کام نهنگ و چنگال شیر رفته، به فیروزی برگشته بود [و] خود را ولیعهد دولت و جانشین تخت سلطنت برادر می‌دانست و همیشه در انتظار بود که از جانب سنی الجوانب حضرت خاقان زمان اشارتی و بر این نوید، بشارتی شود «۸»، زمانها بگذشت و اثری ظاهر نگشت بلکه در این سالهای نزدیک به بعضی قرائن دانست که خاقان جهان جز نواب فتح علی خان را سزاوار تاج و تخت نمی‌داند و چون به درجه یقین رسانید که در این نزدیکی نواب معزی الیه را به ولایت عهد سرفراز خواهد داشت، در پاره‌ای خدمات، تکاهل می‌نمود و چون اخبار یورش آذربایجان را شنید، استغنا به خرج داد و خاطر خاقانی را از خود رنجانید و محمد زمان خان و محمد خان قاجار عزالدین لو «۹» که خالوزادگان جعفر قلی خان سردار ایران بودند به منزل او رفته، او را استمالت داده، به حضور خدیو قاجار آوردند و برائت ذمه خود را در مقام خلوت نموده، در باب جعفر قلی خان سعایت کردند که وی را

(۱). برابر با سپتامبر و اکتبر ۱۷۹۰.

(۲). ذیل گیتی گشا، ص ۳۲۶.

(۳). ذیل گیتی گشا، ص ۳۲۷.

(۴). در متن: (کهکی را)، ضمنا این نام در گیتی گشا، ص ۳۲۷ و روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۳۱: (میرزا ابو الحسن بیگلربیگی) است.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۳۱، گیتی گشا، ص ۳۲۷.

(۶) و (۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۳۱.

(۸). در متن چنین است، «شود» بهتر است.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۳۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۴۵

داعیه سروری است و در پنهانی با خوانین خراسانی، در مخالفت با برادر والاگهر، معاهده کرده، در انتظار فرصت مجادله است «۱» و تصدیق خالوزادگان در دل شهریار زمان مؤثر افتاد [و] به مضمون الملک عقیم «۲» خاطر مبارک شاهی از برادر مکدر و هلاکش به دست چاکران آن حضرت مقدر گشت تا در شبی که از محفل بهشت آئین خسروی، عود به منزل خود می‌نمود در زاویه رهگذر چند تن از خواص مقربان پادشاه بی‌همال گردن سردار گردن‌کش را به طناب غضب شاهی فشردند و کوب عمر او را به درجه افول رسانیدند «۳»، زمان ولادت او در سال ۱۱۶۵ و هلاک او در این سال ۱۲۰۵ اتفاق افتاد و بزرگان گفته‌اند:

خلاف رأی سلطان رأی جستن ز خون خویش باید دست شستن «۴» و در بهار همین سال ۱۲۰۵ حضرت شهریار، نواب مستطاب کامیاب فتح علی خان ولیعهد را سردار عراق فرموده برای محافظت اصفهان و سرحدات فارس مأمور نموده «۵»، خود به جانب آذربایجان رایت جهانگیری را برافراشت و اراضی طارم را لشکرگاه ساخت و سلمان خان قاجار را مأمور طالش فرمود و بعد از

ورود آبادیها را غارت کرده، عیال اهالی را حسب الحکم روانه قزوین نمود، پس موکب والا از طارم به جانب سراب نهضت فرمود و صادق خان شقاقی را تنبیهی کامل نمود «۶» و سراب را به آتش قهر خراب و مانند سراب کرده، نزول اجلال به اردبیل «۷» فرمود و احترامات لایقه را در بقعه و مزار حضرت شاه صفی طاب‌تراه به عمل آورد. پس به قراچه‌داغ رفت و ایالت خوی و تبریز را به حسین قلی دنبلی «۸» ارزانی داشت و نواب ولیعهد، چمن گندمان را لشکرگاه خود نموده، در انتظار اخبار فارس نشست و چون در غیبت لطف علی خان زمان مسافرت به کرمان میانه جناب حاجی ابراهیم کلانتر شیراز و برخوردار خان زند سرکرده کوتوالان قلعه شیراز و محمد علی خان زند، مستحفظ ارگ شیراز برای بالانشینی و زیرنشینی نقاری بود و بی‌اعتنائی حاجی به آنها باعث دشمنی گردیده، در صدد خرابی کار حاجی برآمده، حاجی را به خیانت و دعوی خودسری، در نزد لطف علی خان نسبت می‌دادند اگرچه نواب معزی الیه گوش به سعایت آنها ننمود ولی از اعمال او ظاهر می‌شد که اعتماد و احترام سابق را نسبت به حاجی تفاوت داده «۹» و پیش از این هم واقعه‌ای اتفاق افتاد که باعث ضعف و ثوق حاجی ابراهیم نسبت به لطف علی خان شد و آن این است که جمعی از مردمانی که گمان

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۳۲.

(۲). پادشاهی سترون باشد:

تیغ برگیر و می ز دست بنه گر شنیدی که ملک هست عقیم (بو حنیفه اسکافی)  
آن شنیدستی که الملک عقیم ترک خویشی جست ملکت جو ز بیم (مولوی)

ر ک: امثال و حکم دهخدا، ص ۲۷۳.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۳۲.

(۴). بیت از سعدی است در گلستان.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۳۳، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۵۷.

(۶). ذیل گیتی گشا، ص ۳۳۲، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۳۳، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۵۷.

(۷). در متن: (ارده‌بیل).

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۳۳: (حسین قلی خان مشهور به حسین خان دنبلی).

(۹). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۶۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۴۶

می‌رفت در قتل جعفر خان اتفاق داشته‌اند به شفاعت جناب حاجی ابراهیم مرفوع القلم شدند و از آن جمله میرزا مهدی نام شخصی بود که در ایام جعفر خان منصب لشکرنویسی داشت و وقتی معلوم شد که مبلغی از مال دیوان را بیجا برده است، به حکم نواب جعفر خان گوش او را بریده و پرده احترامش را دریدند و از عمل معزول و به حال خود مشغول گشت و در روزی که سر جعفر خان را از دیوار ارگ چنانکه گذشت به زیر انداختند و مردم بازاری با آن سر شهبازی بازیها کردند و فضاحتها نمودند، در میانه مردم مشتهر گشت که میرزا مهدی قصاص گوش بریده خود را از گوش جعفر خان نمود اما میرزا مهدی از اول تا آخر همیشه خود را از این عمل بری می‌داشت و جناب حاجی ابراهیم چون او را بیگناه می‌دانست، در خدمت لطف علی خان شفاعت نمود و لطف علی خان گفت اگر این تهمت، حقیقت هم داشته باشد، محض رضای حاجی از گناه او گذشتم و چند ماه چون گذشت امرای دربار خود را خلعت داد و میرزا مهدی را همچون دیگران مخلع فرمود و چون این خبر به مادر لطف علی خان رسید، فریاد زد که قاتلان پدر را بخشید، کم نبود که آنها را خلعت هم داد و با حرامزاده‌ای که بعد از کشتن وی این عمل شنیع را با سر او نمود، این

نوع سلوک می‌نماید، لطف علی خان از گفته مادر در غضب شد و به طلب میرزا مهدی فرستاد و چون حاضر گشت از او پرسید اگر کسی با ولی نعمت خود بد کند سزای او چیست «۱»؟ میرزای بیچاره عرض نمود، باید او را زنده سوزانند و لطف علی خان گفت آن خائن تویی و حکم کرد تا او را در آتش انداختند و از این امور اعتماد حاجی از لطف علی خان و لطف علی خان از حاجی قطع گردید و عدم وثوق شاه و وزیر بر همه ظاهر گشت، لیکن لطف علی خان اقدام در هلاکت حاجی را موجب هلاکت خود می‌پنداشت زیرا که مطلع بر رسوخ او در مزاج اهل شیراز بود و حکام بلوکات و امرای قبایل ایلات با وی موالات داشتند و بیشتر پیادگان سپاه لطف علی خان در تحت اقتدار برادران حاجی بودند و چون از کردار لطف علی خان پیدا بود که منتظر فرصت است و جناب حاجی را از وی جز امید مرگ نماند، پس به برانداختن بنیاد سلطنت او جازم شد و چون نواب لطف علی خان در اوائل ذیحجه همین سال [۱۲۰۵] «۲»: عزم تسخیر اصفهان نمود بر همان نهجی که در سفر کرمان حکومت را به خسرو خان و وزارت را به جناب حاجی و برج و باروی شهر و اختیار سپاه مستحفظ شیراز را به برخوردار خان زند و محافظت ارگ و حرمسرا را به محمد علی خان زند وا گذاشت به این خیال که حاجی مصدر امری خلاف نتواند شد و در حین حرکت اردو، فرمان داد که باید میرزا محمد پسر بزرگ جناب حاجی که هنوز مصدر خدمتی نبود ملتمز رکاب باشد و از این حکم اگر پیش از این حاجی در شک بود به یقین افتاد که بعد از این برای او خیری از لطف علی خان نخواهد بود، پس به خیال جزم خواست که قلعه شیراز را به تصرف شهریار قاجار دهد و سرجان ملکم مورخ می‌گوید که جناب حاجی ابراهیم خان به من گفت «۳»: که مقصود اصلی من از این خیال استخلاص مملکت بود از صدمات جنگهایی که پی‌درپی بر سر سلطنت برپا بود و هیچکس هم جز معدودی از سپاه باک نداشت بر اینکه زندی بر تخت سلطنت باشد

(۱). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۶۶.

(۲). شروع در اوت ۱۷۹۱.

(۳). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۶۶ و ۶۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۴۷

یا قجری «۱»، بلکه تمامت اهالی ایران طالب بودند که دولت قوی گردد و مملکت وسیع و شاید خیانت حاجی ابراهیم با دولت زند همین بود «۲» که کار شدنی زودتر شود و بلاد از مشقتی که در جنگهای دو خانواده بر سر پادشاهی متصور است مصون و محفوظ بماند و شکی نیست که فقط محافظت جان خود و قبیله خود بود.

القصه چون لطف علی خان، چند منزل به جانب چمن گندمان حرکت نمود «۳»، جناب حاجی ابراهیم، برخوردار خان و محمد علی خان زند، ایشیک آقاسی را به بهانه مشورت ملکی به خانه خود دعوت نمود و به مدد فوجی از اهالی شیراز که فراهم آورده، محمد حسین خان برادر کوچکتر خود را سرکرده آنها نموده بود، بدون اینکه خونی ریخته شود «۴»، این امرای زند را گرفته، حبس نمود و خبر این واقعه را در روز بیست و ششم ذی حجه همین سال به برادران دیگر خود عبد الرحیم خان و محمد علی خان که در اردوی لطف علی خان سرکرده دو فوج سپاه فارس بودند، در منزل سمیرم علیا، شش فرسخی قمشه اصفهان رسانید و سپاه نواب ولی عهد قاجار در قمشه توقف داشت و عبد الرحیم خان این واقعه را به دوستان خود اعلام نمود و سرکردگانی که با وی معاهده داشتند قرار گذاشتند که چون شب شود تفنگچیان فارس و ایلات به جانب سرآورده لطف علی خان شلیک تفنگ کنند و غوغا نمایند و این را نشانه اجتماع یاران نمودند و چون بر این قرارداد از هر جانب اردو غوغا برخاست و لشکر فوج در حرکت آمدند و لطف علی خان از این غوغا و ازدحام تعجب کرده، بر آشفت و جماعتی را برای خبر آوردن روانه ساخت و فرستادگان عود کرده، گفتند، صلاح در آن است که بر اسب بی‌لجام نشینی و جان خود را از مهلکه بیرون اندازی «۵» که تمامت سپاه به

دشمنی تو برخاسته‌اند و لطف علی خان، چون هر کس را خواست و اعتنا ننمود، طغیان اهل اردو را باور نمود و در میانه، طهماسب خان فیلی و هفتاد تن از کسان او آمدند و با او براه افتادند و به گمان آنکه هنوز شیراز و ارگ و کیلی در تصرف برخوردار خان و محمد علی خان زند باقی است به جانب شیراز تاخت و در ابرج «۶» و دشتک خبر از واقعه شیراز رسید و چون در میانه راه، معادل سیصد نفر سوار به او پیوستند، دل از جای نداده تا پشت «۷» قلعه شیراز آمده، پیغام برای حاجی ابراهیم فرستاده، سبب این واقعه را پرسید و حاجی در جواب گفت به لطف علی خان بگو من بر اراده تو مطلع شدم و جز این تدبیر برای سلامتی خود ندیدم «۸» که ترا از ملک آواره کنم و هم به او بگو که امید از شیراز را قطع کن «۹» و اگر جان خود را خواهی، روی به دیگر ممالک آور، و لطف علی خان از این سخن خندیده گفت این مرد خائن هرچه باشد شهری است و اتباع او چند نفری از اهل بازار و

(۱). یعنی یکی از خاندان قاجار.

(۲). درباره احوال حاجی ابراهیم رجوع شود به ذیل تاریخ گیتی‌گشا، ص ۳۳۹: که او را (حرامزاده‌ای لولی حسب یهودی- نسب) می‌داند ... و (سناسی بدکیش که قابلیت کلانتری خانه خویش را نداشت) ص ۳۴۲.

(۳). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۲۶، روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۳۷.

(۴). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۴۳.

(۵). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۳۷، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۵۸.

(۶). در متن: (ابرج) ر ک: فارسنامه ناصری، ج ۲.

(۷). در متن: (پشتت).

(۸). در متن: ندیده.

(۹). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۶۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۴۸

کاسب‌پیشه‌اند و هرگز تاب مقاومت با سپاه ظفرپناه که جز تفنگ و شمشیر نشناخته‌اند، نیاورند و در این میانه نزدیک به دو هزار نفر از لشکر پراکنده سمیرم بر گرد او جمع شدند. «۱»

و روز دوم ماه محرم سال ۱۲۰۶ «۲» حکم به محاصره شیراز فرمود و جناب حاجی برای لشکریان پیغام فرستاد که هر کس قبیله و عیال در شیراز دارد باید از لطف علی خان گذشته، فوراً به خانه‌های خود درآیند و الا اقارب آ [نا] ن در معرض هلاکت و اموال آنها مورد غارت خواهد بود. چون سپاه لطف علی خان که در شیراز علاقه داشتند این خبر را شنیدند در دو سه ساعت همه از او گریخته به جانب شیراز شدند «۳» و لطف علی خان با محمد خان عموی خود و زال خان حاکم خشت و چهار پنج نفر دیگر به جانب دشتستان «۴» و بندر بوشهر روانه شدند و جناب حاجی فوجی را در تعاقب او فرستاد و خان زند با آن چهار پنج نفر، کروفری می‌نمود، بعد از یک شبانه روز خود را بدامان کوهی که میانه کازرون و کمارج است رسانید «۵» و رضا قلی خان برادر حاجی علی قلی خان کازرونی با هزار تفنگچی به او رسیدند و هنگامه جنگ را گرم نمودند و آن جوان رستم‌توان، در میان آن دریای خون غوطه زد و جماعتی را بکشت و اسب «۶» آن اسفندیار صولت که دو روز و یک شب در تکاپوی بود از کار بازماند «۷» و آن هژبر دلیر، پیاده، جنگ‌کنان، خود را به آن کوه رسانید که در میانه، تفنگچی خشتی به مدد او و زال خان رسیده از چنگ آن سپاه نجات یافته، به سلامتی وارد بلده خشت گردید «۸»، پس به جانب بندر بوشهر رفت و شیخ نصر خان «۹» حاکم بوشهر برخلاف سابق او را اذن دخول به بوشهر نداد، پس به بندر ریگ رفته، به میر علی خان حیاط «۱۰» داودی ضابط بندر ریگ پناه برده، مقدم او را گرامی داشت و شیخ نصر خان که با میر علی خان دشمنی دیرینه داشت، از پیوستن خان زند به او، متوهم گشت و نزدیک به سه هزار نفر

جمعیت دشتستانی فراهم آورد و از جناب حاجی استمداد جست و حاجی معزی الیه، سه هزار نفر سواره و پیاده به سرکردگی رضا قلی خان شاهسون «۱۱» از شیراز روانه دشتستان ساخت و چون به برازجان ده فرسخی بوشهر رسید شیخ نصر خان به او پیوست «۱۲» و خان زند که این اخبار را شنید پنج شش نفر از لشکریان خود بیشتر با او نبودند که سلطان علی خان زند «۱۳» هزاره‌ای از شیراز با هفتاد سوار از شیراز گریخته، به نواب لطف علی خان رسید و امیر علی خان حیاط داودی نیز جمعیتی فراهم آورده، به نواب معزی الیه پیوست و لطف علی خان که شیر بیشه

(۱). رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۶۸.

(۲). برابر با اول سپتامبر ۱۷۹۱.

(۳). ذیل گیتی گشا، ص ۳۴۴.

(۴). ذیل گیتی گشا، ص ۳۴۵، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۵۹.

(۵). ذیل گیتی گشا، ص ۳۴۵.

(۶). در متن: (اسب).

(۷). در متن: (نماند).

(۸). ذیل گیتی گشا، ص ۳۴۶.

(۹). ذیل گیتی گشا، ص ۳۴۸.

(۱۰). در گیتی گشا، ص ۳۱۷: (حیات داودی).

(۱۱). ذیل گیتی گشا، ص ۳۴۸.

(۱۲). ذیل گیتی گشا، ص ۳۴۸.

(۱۳). ذیل گیتی گشا، ص ۳۴۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۴۹

دلاوری بود با آن جمعیت که شماره‌اش به هزار نفر نمی‌رسید در قریه تنگستان بر سپاه شاهسون و دشتستانی حمله برده تمامت آنها را شکست داد و شیخ نصر خان به بوشهر و رضا قلی خان شاهسون «۱» به کازرون گریخت و دویست و پنجاه نفر سوار عبد الملکی «۲» که سپرده رضا قلی خان بودند به نواب لطف علی خان پیوستند و چون خبر شکست رضا قلی خان شاهسون «۳» به جناب حاجی ابراهیم رسید، عریضه ضراعت آمیز «۴» به حضرت شهریار قاجار به صحابت حاجی علی قلی خان کازرونی فرستاده، استدعای مدد نمود و سه هزار مادیان از رومه زندیه که در چراگاه فارس بود به رسم پیشکشی ارسال داشت «۵» و حاجی علی قلی خان، در خمسه، زمان مراجعت موکب فیروزی کوکب، از آذربایجان شرفیاب حضور پادشاهی شده عرایض حاجی ابراهیم و فارسیان را رسانیده، مورد عنایت شاهانه گردید «۶» و فرمان ایالت مملکت فارس و لقب خانی برای جناب حاجی ابراهیم، شرف صدور یافت و او را بعد از این حاجی ابراهیم خان بیگلریگی مملکت فارس نگاشتند و میرزا رضا قلی نوائی منشی الممالک «۷»، متخلص به سلطانی و سید علی خان قزوینی را برای ضبط اثاثه سلطنت زندیه و کوچانیدن اهل و عیال لطف علی خان روانه شیراز فرمود و به عهده نواب ولیعهد مقرر نمود که مصطفی خان قاجار دولو را با چهارهزار نفر «۸» سوار در آباده که میانه شیراز و اصفهان است، گذارد که به دستور العمل حاجی ابراهیم خان، حرکت کند و جناب حاجی ابراهیم خان، برای قلع و قمع بنیاد لطف علی خان هفت هزار نفر سواره و پیاده، فراهم آورد و رضا قلی خان شاهسون و لطف علی خان فیروزآبادی «۹» و رئیس قاسم خان کوه‌مره‌ای و رضا قلی خان برادر حاجی علی قلی خان کازرونی را سرکرده آنها کرده، برای جنگ لطف علی خان روانه دشتستان نمود و مقارن ورود

لشکر فارس به کازرون، لطف علی خان نیز وارد کازرون گردید و شکست بر سپاه فارس افتاد [و] در قلعه کازرون متحصن شدند و بعد از سه چهار روز، لطف علی خان قلعه را به قهر و غلبه تصرف نمود «۱۰» و رضا قلی خان کازرونی و پسر او علی نقی خان را از زیور چشم عاری ساخت و معادل دوهزار نفر را به اسیری گرفت. پس از کازرون به صحرای گویم پنج فرسخ شمالی شیراز آمد و ده روز توقف کرد، پس به جانب مسجد بردی «۱۱» که یک فرسخی شیراز است آمده، نزول نمود و جناب حاجی ابراهیم خان به اسباب قلعه‌داری پرداخت و چون لشکری را که حاجی در شهر فراهم آورده بود، پنج برابر آنها از ایلات بودند که اگر

(۱). در متن: (شاهی سون).

(۲). ذیل گیتی گشا، ص ۳۴۹.

(۳). در متن: (شاهی سون).

(۴). ذیل گیتی گشا، ص ۳۵۱.

(۵). ذیل گیتی گشا، ص ۳۵۲.

(۶). ذیل گیتی گشا، ص ۳۵۲.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۳۸.

(۸). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۳۸: (با سه هزار کس).

(۹). در گیتی گشا، ص ۳۵۳: علاوه بر رضا قلی خان و رئیس قاسم، رضا قلی خان برادر حاجی علی قلی کازرونی آمده و از لطف علی خان فیروزآبادی ذکری نشده است. اما در جائی دیگر (ص ۳۹۵) از عاقبت شوم او سخن رفته است.

(۱۰). ذیل گیتی گشا، ص ۳۵۴.

(۱۱). ذیل گیتی گشا، ص ۳۵۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۵۰

زندگی از تخت شاهی برمی‌خاست زند دیگری را طالب بودند که بر تخت نشاندند و خیال حاجی این بود که سلطنت را از خانواده زندیه، برداشته، در سلسله قاجار گذارد و محال بود که ایلات به مطلب حاجی راضی شوند، پس جناب حاجی تدبیری اندیشید و حکم نمود که فردا تمام لشکر ایلاتی در مسجد و کیل حاضر گشته، هریک مواجب خود را گرفته، در صحرای جعفرآباد سان دهند و جماعتی از شیرازیان را مأمور نمود که در بازار و کیل نشینند و به آنچه مأمور شوند عمل نمایند و روز دیگر حاجی ابراهیم خان به مسجد و کیل آمد و لشکر ایلاتی دسته دسته آمده، هریک کیسه پر از پول می‌گرفت و چون از بازار شمشیرگران داخل بازار و کیل می‌شدند، مردمان شیرازی آن دسته را گرفته، برهنه نموده، از دروازه اصفهان اخراج می‌نمودند و به این تدبیر تمام لشکر ایلاتی را برهنه و بی‌سلاح از شهر شیراز بیرون فرمود و هیچیک از حال دیگری مطلع نگشت، پس عیال آنها را از شهر خارج نمودند [و] پیغام فرستاد که در دهات بلوکات منزل کنند و این افواج بی‌یراق به لطف علی خان پیوستند و قلعه زرقان را برای سکنا عیال ایلات معین فرمود و از مسجد بردی به زرقان که پنج فرسخ شمالی شیراز است رفت و مردم زرقان مانع شدند و نواب لطف علی خان، قلعه زرقان را به قهر و غلبه گرفت و عیال اعیان ایلات را در آن گذاشت و به استحکام آن پرداخت و جناب حاجی پانصد نفر تفنگچی به سرکردگی باقر خان گلهداری «۱» و هادی خان بروجردی برای مدد زرقانیان فرستاد و چون به نزدیکی رسیدند و دانستند که قلعه در تصرف لطف علی خان آمده، در دره کوه زرقان پنهان شدند و خبر به شیراز فرستادند و لطف علی خان چون از حال آنها مطلع گشت فوجی را بر سر آنها فرستاد، هادی خان را کشتند و باقر خان و تمام تفنگچیان را اسیر کرده به حضور رسانیدند و باقر خان را حبس نمود و یراق جنگ را از اسرا گرفته، مرخص فرمود و لطف علی خان بعد از استحکام قلعه زرقان، فوجی را برای محافظت



آن گذاشت و عود به مسجد بردی نمود و پیغام برای حاجی فرستاد که ما از راه خلاف گذشتیم و به عهد و میثاق و قرآن خدا قسم خوردیم «۲» که یادی از گذشته‌ها نکنیم، شما هم پاس نعمت چندین ساله سلسله زند را نگاه دارید و دروازه را بگشائید تا بهتر از پیشتر گذران کنیم یا آنکه عیال ما را که ولی نعمت زادگان شماست از شیراز به ما فرستید تا دست آنها را گرفته به جانب هند و روم برویم «۳» و جناب حاجی هیچیک را قبول نکرد و ربیع خان مرودشتی را برای حضور مصطفی خان قاجار دولو که بر حسب فرمان نواب جهانبانی با چهارهزار سوار در آباءه، شش منزلی شمالی شیراز توقف داشت، روانه نمود و مصطفی خان از بیراهه وارد شیراز شد و در باغ جهان‌نمای و کیلی که به مسافت تیرپرتابی شمالی شهر است و حصاری از گچ و آجر دارد، منزل نمود و احدی بر حال او مطلع نگشت، پس کوتوال دروازه اصفهان شیراز، پیغام برای لطف علی خان فرستاد که اگر امشب بیائی، دروازه را برای تو خواهم گشود و لطف علی خان با سیصد نفر سوار تا نزدیکی دروازه آمد، معلوم داشت که این تدبیر را حاجی نمود «۴» که چون به دروازه رسد تفنگچیان دروازه او را هدف تیر بلا نمایند و لطف علی خان

(۱). ذیل گیتی گشا، ص ۳۵۶.

(۲). ذیل گیتی گشا، ص ۳۵۶ و ۳۵۷.

(۳). ذیل گیتی گشا، ص ۳۵۸.

(۴). ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۵۱

در همان شب از شهر عود به مسجد بردی نمود که از راه کوشک بی‌بی چه و صحرای باجگاه به سمت زرقان‌رود و مصطفی خان از راه تنگ الله اکبر و صحرای یخچال او را جلوگیری نمود و در صحرای باجگاه دو فرسخی شیراز به سواران زندیه خورده، جماعت زند شکست یافتند و نواب لطف علی خان برای نماز صبح پیاده شده بود، چون از واقعه مطلع گشت، شکست‌یافتگان را جمع نمود و در برابر خان قاجار آمد، به دو سه حمله مردانه سپاه قاجار را شکست داده، فرار نمودند و تا پشت دروازه شیراز، آنها را دوانیده، دوهزار نفر از سپاه مصطفی خان «۱» را اسیر نمودند [و] به زرقان رسانید و سرکردگان آنها را حبس نمود و اتباع را بی‌یراق جنگ به جانب عراق که وطن آنها بود، روانه داشت.

و در هیفدهم ربیع دوم این سال [۱۲۰۶] «۲»: حضرت آقا محمد خان قاجار همچنانکه بر تخت سلطنت تکیه داشت و با خاصان خود سخن می‌فرمود ناگهان به مرض سکنه مبتلا گردیده، قطع کلام نمود و سلیمان خان قاجار که قرب مکان داشت، تفرس مرض نموده، حاضران در گاه را به حیلتی خوش، رخصت انصراف داد و پادشاه را به دستیاری خواجه‌سرایان به حرم‌خانه درآورد و میرزا مسیح «۳» و میرزا احمد طیبیان اصفهانی حاضر گشتند، به کندن موی سر آن حضرت و زحمتهای دیگر بعد از گذشتن شبی معالجه نمودند و بعد از رسیدن خبر این واقعه و صحت خان قاجار به شیراز، جناب حاجی ابراهیم خان بیگلربیگی، قدری از اثاثه سلطنت زندیه را مانند صندوقچه مرواریدنگار و خنجر الماس و جواهرات سواره و پیاده را تسلیم میرزا رضا قلی نوائی و سید علی خان قزوینی نموده از راه‌های بیغوله «۴» گذشته وارد طهران شدند و مراتب شکست مصطفی خان و پریشانی حاجی ابراهیم خان را به عرض خاقان زمان رسانیدند و شهریار ظفر شعار، جان محمد خان و رضا قلی خان قاجار دولو «۵» را با هفت هزار سوار از راه هرات و مروست «۶» و ارسنجان، مأمور به فارس فرمود و چون محصلان نواب لطف علی خان برای ایصال مال دیوان در همه بلوکات فارس پراکنده بودند، او را از ورود سپاه نورسیده قاجار خبر دادند و سرکردگان زند به مصلحت‌بینی اراده استقبال و جنگ با قاجار را نمودند و نواب معزی الیه از غرور دلاوری خود گفت باید سهل‌انگاری کنیم تا این سپاه وارد شیراز شده، به سپاه مصطفی خان و چریک فارس پیوسته، همه را از شهر بیرون کشیم و کار را به یکباره تمام کنیم، پس جان محمد خان و رضا قلی خان قاجار به

سلامتی در ماه جمادی اول همین سال [۱۲۰۶]: وارد شیراز شدند «۷» و بعد از سه چهار روز تمامت سپاه سابق و لاحق قاجار و چریک بلوکات به سرکردگی عبد الرحیم خان و محمد علی خان، برادران جناب حاجی ابراهیم خان و سرکردگان قاجار از شهر درآمده، اساس جنگ را در صحرای قبله و کشن مهیا داشتند، نواب لطف علی خان در برابر آنها که نزدیک به بیست هزار نفر سواره و پیاده بودند، صف قتال را بیاراست و از دو جانب تنور جنگ

(۱). ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۶.

(۲). برابر با ۱۴ دسامبر ۱۷۹۱.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۴۰، نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۰، در روضه الصفا، ص ۲۴۰: (میرزا مسیح جدید).

(۴). در متن: (بی غوله).

(۵). در متن: (دوله لو).

(۶). ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۲.

(۷). ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۲ و ۳۶۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۵۲

را گرم نموده، داد مردانگی را دادند و چون خان زند فوجی از سواران خود را در نزدیکی کوه دراک، فرسخی بیشتر مغربی شیراز مأمور فرمود، سردارهای قاجار حرکت آنها را حمل بر فرار نموده، بر قلب سپاه زند، حمله بردند و لطف علی خان پای ثبات را چندان فشرد و زد و خورد نمود که سپاه قاجار را برگردانیده، آنها را تا دروازه شیراز دوانید و رضا قلی خان دولو اسیر گشت «۱» و خلقی بسیار از سپاه قاجار اسیر تقدیر و طعمه شمشیر شدند و چون سه چهار سال بود که آفت ملخ خوارگی در بلوکات فارس شایع بود و از آمد و شد سپاه زند و قاجار، رعیت از کار افتاده، قحط و غلا در اردوی زندیه بیش از شیراز روی داده «۲»، لطف علی خان از مسجد بردی به قلعه زرقان «۳» رفت و در این اوقات جماعت مافی و نانکلی «۴» که در همه وقت با جناب حاجی ابراهیم خان همداستان بودند، نفاق نموده، اتفاق کردند که حاجی ابراهیم خان را بکشند «۵» و جناب حاجی از واقعه مطلع گشت، آن جماعت را مأمور به توقف بلوک بیضا «۶» نمود و چون از شهر بیرون شدند به سپاه لطف علی خان پیوستند و چون اخبار پریشانی فارس به مسامع عز- و جلال شهریاری قاجار رسید،

در بهار همین سال [۱۲۰۶]: از طهران ریایات ظفر آیات را به جانب فارس برافراشت و در چهاردهم شوال این سال در شهرک ابرج «۷»، چند فرسخ شمالی شیراز نزول اجلال نمود و لطف علی خان تمامت عیال و بنه همراهان را از قلعه زرقان بیرون کشیده، در قلعه رشمایجان «۸» مرو دشت گذاشت و با سه هزار نفر سوار به جانب سپاه قاجار به عزم شیخون حرکت نمود و در عصر آن روز جماعتی گرد سپاه زند را دیده، به عرض شهریاری رسانیدند و حکم فرمود که ابراهیم خان اشرفی مازندرانی «۹» با سیصد نفر «۱۰» تفنگچی دامغانی در دره‌ای که در میانه مرو دشت و بلوک ابرج است پنهان شدند و نواب لطف علی خان در نیمه آن شب «۱۱» به آن دره رسید و تفنگچیان دامغانی به گلوله تفنگ از در منع درآمدند لطف علی خان حکم به یورش فرمود و خود در پیش افتاد، ابراهیم خان مازندرانی را کشتند «۱۲» و بعضی از تفنگچیان مقتول و برخی خسته و بسته گشتند لطف علی خان به سلامتی از آن دره گذشت و دو فوج سوار به عبد الله خان و محمد خان زند «۱۳»، اعمام خود داد که از دو جانب اردوی قاجار یورش نمایند و خود از سمت اردو بازار «۱۴» حرکت نمود و هنگامه گیرودار در اردو برپا نمود و حضرت خاقان افراسیاب عزم،

(۱). ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۵.

- (۲). ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۵ و ۳۶۶.
- (۳). ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۶، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۴۳، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۱.
- (۴). ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۷.
- (۵). ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۷.
- (۶). ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۷.
- (۷). ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۸، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۴۳، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۳.
- (۸). رشمایجان: (یک فرسخ بیشتر جنوبی فتح آباد (مرودشت) است). رک: فارسنامه ناصری، ج ۲
- (۹). ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۹، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۴۳، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۲.
- (۱۰). در ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۹ و روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۴۴: (هشتصد نفر).
- (۱۱). (چهارشنبه چهاردهم شوال) روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۴۳.
- (۱۲). ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۹.
- (۱۳). ذیل گیتی گشا، ص ۳۶۹.
- (۱۴). در ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۰: (اردوی بازار)، و در ص ۳۷۱: (اردوبازار)
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۵۳

همچنان در جامه خواب، نه قبائی دربر کرد و نه شب کلاه را از سر برداشت و بر تخت خواب تکیه داشت «۱» و امرا و وزراء در حضورش صف بسته، ایستادند و تفنگچیان مازندرانی در جواب سراپرده، تفنگها در دست و فتیله‌های روشن ایستاده، منتظر قدوم دشمن بودند که سی چهل نفر سوار زند از راه اردوبازار داخل سنگری که بر گرد سراپرده بود شدند و هنگامه محشر را برپا نمودند که میرزا فتح الله اردلانی از اردوی قاجار خدمت لطف علی خان آمده عرض نمود که شهریار قاجار فرار نمود «۲» و تفنگچیان سنگر سراپرده، برای حفظ خود تفنگ می‌اندازند و صلاح آن است که شما دست از جنگ بدارید و چون صبح شود و رفتن آقا محمد خان معلوم گردد، تمامت اردو بی‌منازعه احدی در تحت انقیاد شما هستند و چون این سخن بی‌غرض به نظر می‌نمود، لطف علی خان دست از جنگ کشید و در کناره اردو آرمید و قدغن نمود که جنگ نکنند و کسی داخل سراپرده شاهی نشود و لشکریان اطاعت نمودند و به غارت اطراف اردو پرداختند و هر کس هرچه یافت برداشته، به جانب مرودشت بتاخت و بیش از هزار سوار با او باقی نماند «۳» که طلعه صبح صادق ظاهر گشت و شهریار قاجار امر به مؤذن فرمود، بانگ اذان برخاست «۴» و لطف علی خان پیاده گشت و ادای نماز نمود و شهریار قاجار هم روی نیاز به خاک بندگی سود، پس حکم فرمود که کرنای سواری را چنانکه رسم بود کشیدند و بر هر دو جانب معلوم گشت که حضرت آقا محمد خان مانند کوه راسخ استوار نشسته و با معدودی از قراولان سنگر سراپرده، پای ثبات افشوده است و چون از کمی سپاه و بی‌نظمی دشمن اطلاع داشت، به امید همین واقعه که روی داد بر جای بماند و چون لطف علی خان از خواب غفلت بیدار گشت و میرزا فتح الله اردلانی را جاسوس حضرت آقا محمد خان دانست که او را فریب داد به شتاب تمام روی به وادی فرار گذاشت «۵». در تاریخ سرجان ملکم انگلیس [ی] نگاهشته «۶» است که: این حرکت لطف علی خان را که با معدودی قلیل بر سپاهی انبوه تاخت، نمی‌توان گفت که از روی تهوری بود که نتیجه‌اش یأس است زیرا که ظفر نزدیک شد و نیز دانسته بود که در لشکری مثل سپاه آقا محمد خان همینکه هرج و مرج راه یافت، غالباً چاره‌پذیر نخواهد شد و نیز می‌دانست که در این اوقات جماعتی از امرای عراق هنوز در میانه او و آقا محمد خان متردد بودند و امید قوی بود که به یک ظفر شایسته بر دشمن، همه به جانب وی مایل شوند و همان اسبابی که برای استیصال او فراهم بود، اسباب خرابی دشمن گردد و روی هم‌رفته «۷» تدبیری بقاعده نمود و آنچه لازمه احتیاط بود بجا آورد که مقدمه سپاه دشمن را پراکنده داشت و این

دلآوری، دلالت بر کیاست و شجاعت وافر او دارد و جلادتی که در این شیخون به ظهور رسانید، مستحق فیروزی بود اما ثبات و مکانتی هم که از آقا محمد خان ظاهر شد، او را شایسته تاج و تخت

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۴۶.

(۲). ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۱، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۴۶: (میرزا فتح الله اردلانی که با لطف علی خان سابقه داشت). و ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۲، تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۶۹.

(۳). ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۱.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۴۶، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۲.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۴۶، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۳، ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۲.

(۶). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۷۰.

(۷). در متن: (روی به هم رفته).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۵۴

داشت که در هنگامه‌ای که هراس بر ضمائر ناس غلبه کرده، سر از پا نمی‌شناختند، خودداری و عزمی آشکار کرد که خاصه خود او بود و بس چنانکه مادام زندگانی بعد از این واقعه دوست می‌داشت که از کیفیت این زمان حکایت کنند.

از او منقول است که مکرر می‌فرمود «۱»: سه کار بزرگ است که شایسته است برای دستور العمل اعقاب در تاریخ ایران ثبت و ضبط شود؛ مقدم بر همه تدبیر حاجی ابراهیم خان که به مدد مثنی بازاری و کاسب کار، شیراز را گرفت و تا چند ماه در برابر سلحشوران و جنگجویان ملک را نگاه داشت، دویم دلآوری و بهادری لطف علی خان که با معدودی قلیل، جرأت نموده با سی هزار نفر سپاه جنگی در آمیخت و سیم ثباتی که خود من نمودم در وقتی که لشکر من از اطراف می‌گریختند، از جای خود حرکت نکردم و آن سکونت خاطری که در بحبوحه خطر حکم دادم که مؤذن اذان گفت و کرنای چی، کرنای سواری را کشید تا هم عسکر من و هم لشکر دشمن بدانند از آنچه واقع شد، پروا نکرده بر جای خود برقرارم، القصه نواب لطف علی خان از ابرج به مرو دشت رفت «۲»، بعد از دو روزی توقف از راه نیریز و کرمان به جانب طبس خراسان شتافت،

و خاقان گیتی‌ستان در روز غره ماه ذیحجه همین سال [۱۲۰۶] به دولت و اقبال وارد شیراز جنت‌تراز گردید «۳» [و] در باغ و کیلی نزول اجلال نمود و در عمارت کلاه‌فرنگی بر سر قبر مغفرت‌پناه کریم خان و کیلی نشست و سلام عام را گذرانید و چون برخاست، میرزا محمد خان لاریجانی را مأمور به نبش قبر آن مغفرت توأمان داشت و جنازه و کیلی را درآورده روانه طهران فرموده «۴»، در میان کریاس خلوت کریم خانی دفن نمودند و اعلیحضرت فتح علی شاه قاجار طاب‌ثراه بعد از چند سال دیگر استخوانهای او را درآورده روانه نجف‌اشرف فرمود و حضرت خاقان گیتی‌ستان، آقا محمد خان، ایالت فارس را کما فی السابق به جناب حاجی ابراهیم خان برقرار گذاشت و حرم لطف علی خان و عیال اعیان زندیه را روانه طهران نمود «۵» و حکم فرمود که دو ستون سنگی یکپارچه از عمارت ارگ و کیلی و سنگهای مرمر ازاره «۶» و درهای خاتم که امتیازی تمام داشت «۷» همه را از عمارات و کیلی کننده به طهران فرستاد،

و روز یازدهم «۸» ماه محرم سال ۱۲۰۷ از شیراز به صوب طهران نهضت نمود و آفتاب عالمتاب روز شنبه هفتم ماه شعبان همین سال

[۱۲۰۷ برابر ۲۰ مارس ۱۷۹۳] به بیت الشرف

(۱). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۷۰.

(۲). ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۲.

(۳). غره ذی حجه سال ۱۲۰۶ برابر است با ۲۱ ژوئیه ۱۷۹۲ و (به تاریخ هجدهم شهر شوال المکرم وارد آن خطه ارم نظم:

(دار الملک شیراز) شد). ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۳، و چنین است در روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۴۷. (به تاریخ هجدهم شوال به یک فرسنگی شهر شیراز رسید).

(۴). ر ک: تاریخ عضدی، ص ۱۴۳.

(۵). ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۳، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۴۷، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۳.

(۶). ازاره، هزاره، ایزار، ازار: آن قسمت از دیوار اطاق و یا ایوان که از کف طاقچه تا روی زمین بود. (معین)

(۷). (که خاقان گیتی ستان در ایام دولت از جمیع ممالک روم و روس جمع نموده (بود). ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۳، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۶۱.

(۸). در ذیل دوم گیتی گشا، ص ۳۷۴: (پانزدهم) برابر ۲۹ اوت ۱۷۹۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۵۵

خود تحویل نمود و حضرت آقا محمد خان از طهران حرکت فرمود و در چمن آسپاس «۱» فارس نزول اجلال نمود و جناب حاجی ابراهیم خان و اعیان فارس را احضار فرموده، مورد عنایت شاهانه شدند و جان محمد خان قاجار را برای خرابی قلعه شیراز که مغفرت مآب کریم خان وکیل در چندین سال از گنج و سنگ و آجر ساخته بود، مأمور نمود.

از جماعتی از پیرمردان شیرازی شنیدم که چون کلنگ و تیشه بر دیوار قلعه اثر نمی کرد، جماعت سنگ تراش به آلات و اسبابی که سنگ از کوه جدا می کنند، آن حصار کوه مانند را خراب نمودند، پس از تمامت بزرگان فارس مطالبه زن و فرزند به رسم گروگان فرمود و جناب حاجی ابراهیم خان فرزند ارجمند خود اسد الله خان که طفلی نه ساله بود و مادر او که زنی از اعیان دشتستان است به گروگان سپرده، روانه قزوین گردید و حضرت خاقان قاجار از جناب میرزا- جانی فسائی «۲» دو نفر گروگان خواست و باعث آنرا فرمود که لطف علی خان، شکایت از میرزا بیش از دیگر فارسیان داشت و میرزا اسماعیل و میرزا ابراهیم پسران میرزای معزی الیه به گروگان رفتند و میرزا اسماعیل به ورود اصفهان وفات یافت و حضرت شهریار می مطالبه عوض او را فرمود و جناب میرزا جانی برادر کهنتر خود میرزا حسن والد نگارنده این فارسنامه را در عوض فرستاد و مدتها در طهران توقف داشتند و خاقان گیتی ستان پس از انتظام فارس، فارسیان را از چمن آسپاس مرخص داشت، «۳»

و روز چهاردهم ماه محرم ۱۲۰۸: [برابر با ۲۳ اوت ۱۷۹۳]: رایات ظفر آیات را به جانب طهران برافراشت و نواب لطف علی خان زند چون در طبس خبر خرابی قلعه شیراز را شنید، امیر حسن خان «۴» حاکم طبس، سیصد نفر سوار به او داد و روانه شیراز گردید [و] چون وارد یزد گردید، علی نقی خان پسر تقی خان «۵» حاکم یزد با جمعیت فراوان سر راه را بر او گرفت و لطف علی خان در حمله اول سپاه یزد را که ده برابر لشکر او بود چون طومار پیچیده، به حصار شهر پناه بردند «۶» و نواب معزی الیه به ابرقوه آمده حصار آن را متصرف گشت و چون خبر عود لطف علی خان به مسامع عز و جلال رسید، محمد حسین خان قاجار قویلو پسر خاله و ایشک آقاسی خود را مشهور به دوداغ روانه فارس فرمود و چون محمد حسین خان دوداغ به ابرقوه رسید، معلوم داشت که لطف علی خان حصار ابرقوه را به عم خود نصر الله خان سپرده، و خود از بوانات و اصطهبانات گذشته «۷»، قلعه داراب را که خانه نشیمن جعفر خان دارابی «۸» بود، تصرف نمود و

(۱). در سرحد چاردانگه. ر ک: فارسنامه ناصری، ج ۲، ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۶.

(۲). آقا محمد رضا نویسنده ذیل دوم گیتی گشا می نویسد: میرزا جانی فسائی که از کبرسن الف قامتش دال گشته و در السنه و افواه

مشهور به (فسادی) و کنکاش فساد و فتنه را مبادی بود و نقش تزویر را بر لوح ضمیر ... تصویر نموده.

(ص ۳۷۴).

(۳). ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۷.

(۴). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۵۱: (میر حسین خان طبسی)، در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۴: (امیر حسن خان)، در ذیل

گیتی گشا، ص ۳۷۸: (میر حسن خان).

(۵). در ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۸: (پسر محمد تقی خان).

(۶). ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۸، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۵۱.

(۷). ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۸، و روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۵۱.

(۸). ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۹، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۵۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۵۶

محمد حسین خان دوداغ قلعه ابرقوه را محاصره نموده، مدتی به درازا کشید و از جانب حضرت شهریار قاجار فرمان رسید که لطف علی خان را گذاشتن و برای تسخیر ابرقوه نشستن، نه کاری لایق است البته ابرقوه را بگذار و بگذر و محمد حسین خان «۱»، ابرقوه را گذاشته، به جانب شیراز شتافت که خبر ورود لطف علی خان را از داراب به نیریز شنیده، از شیراز به تعجیل روانه گشت و از سروستان گذشته، از تنگ کرم «۲» فسا بیرون رفت و در پای خرمن کوه قرار گرفت و لطف علی خان از نیریز از راه خیر «۳» وارد رونیز «۴» بالا که فرسخی بیشتر به اردوی محمد حسین خان بود رسید و قلعه میرزا را که خالی از اهل بود نشیمن نمود و روز دیگر به جانب سپاه قاجار تاخت و سواران نبرد آزما از هر دو جانب حرکت نموده، کار از کارزار گذشته، دست و گریبان شدند، چون شام شد هریک به لشکرگاه خود رفته آمدند و تا یازده روز از صبح تا شام با هم جنگ کردند و کسی بر دیگری ظفر نیافت و شبی لطف علی خان به قصد شیخون تا نزدیک اردوی دشمن رفت که یک نفر از سپاه او فرار کرده، خدمت محمد حسین خان رسید و مکنون خاطر لطف علی خان را به او گفت و اردوی قاجار آماده کارزار شدند و چون لطف علی خان به اردوی خصم رسید، همه را بیدار یافت و به منزل خود بازشتافت و صبح آن شب محمد حسین خان دوداغ دل بر جنگ نهاده، صف خود را بیاراست و لطف علی خان در برابر او ایستاد و جنگ را در انداخت و هر دو جانب کشش و کوشش بی‌اندازه نمودند پس لشکر لطف علی خان که مردمی دل‌سرد بودند، فرار نمودند و لطف علی خان از خاک فارس دل بر کند و به جانب طبس انداخت «۵» و بعد از ورود به مشورت امیر حسن خان طبسی روی به قندهار نمود که از تیمور شاه افغان استعانت جوید، چون به قاین رسید، خبر وفات تیمور شاه «۶» را شنیده، متردد و متحیر بماند که نوشته محمد خان پسر اعظم خان افغان و جهانگیر خان پسر محمد حسین خان سیستانی، از بم و نرماشیر که دو ناحیه مشرقی کرمان است مشعر بر اطاعت رسید «۷» و با سیصد نفر سوار به جانب آنها روانه شد، چون به نرماشیر رسید، محمد خان افغان لوازم چاکری را به عمل آورد و پانصد نفر سوار افغان به او سپرد و چون وارد بم گردید، جهانگیر خان هم پانصد نفر سوار سیستانی «۸» و تدارکی شاهانه دیده با او همراهی نمود و به عزم تسخیر کرمان روانه گشت و بعد از ورود، نیمه‌ای از سپاه خود را به عبد الله خان زند «۹»، عموی خود که مردی دلیر و از همه مخصوصان امتیاز داشت سپرد و فرمان داد که به یک جانب حصار شهر یورش نماید و چون قلعه‌گیان با عبد الله خان سرگرم جنگ شدند، خود با نیمه دیگر از سپاه از جانب دیگر از شهر تاخته و نردبانها گذاشتند [و] بی‌اطلاع اهل شهر از دیوار شهر به زیر آمده،

(۱). ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۹، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۵۱.

(۲). ر ک: فارسنامه جلد دوم، و روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۵۱.

(۳). رک: فارسنامه ناصری، ج ۲.

(۴). ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۹، در روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۵۱: (ره‌نیز).

(۵). ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۱.

(۶). ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۱.

(۷). ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۱.

(۸). ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۲، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۵۲.

(۹). ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۲، و روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۵۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۵۷

بر مستحفظین قلعه تاختند و محمد حسین خان قراگوزلو و عبد الرحیم خان پسر تقی خان یزدی، بعد از کوشش به جانب یزد فرار کردند و بسیاری از همراهان آنها به قتل رسیدند و ائانه حکومت به دست سپاه لطف علی خان افتاد و لطف علی خان روز دیگر نام پادشاهی یافته، خطبه و سکه به اسم او نمودند «۱»، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود و این واقعه در اوائل «۲» ماه شعبان همین سال [۱۲۰۸]: «۳»: اتفاق افتاد و چون اخبار به مسامع عز و جلال شهریار قاجار رسید با تمامت سپاه خود از پی تسخیر کرمان و تدمیر لطف علی خان عزیمت فرمود و سیم ماه شوال «۴» از طهران نهضت نمود و جناب حاجی ابراهیم خان و اعیان فارس که مدتی قبل احضار شده بودند و به سبب فراوانی برف و کثرت باران و طغیان رودخانه قم در اصفهان توقف داشتند، در این وقت که اردوی شاهی از حوض سلطان به منزل پل دلاک قم «۵» رسید، بزرگان فارس به شرف حضور رسیده، مورد عنایت شدند و موکب والا در روز «۶» بیست و دویم همین ماه:

[شوال] در چمن کوشک زرد «۷» فارس نزول فرمود و بعد از سه روز از راه بوانات، رایات ظفر- آیات به جانب کرمان برافراشت و حسن علی خان قاجار مقدمه سپاه گردید و چون به خارج شهر کرمان رسید لطف علی خان از شهر درآمده او را شکست داد که به جانب اردوی اعلا شتافت «۸» و شهریار قهار قاجار در رسید و شهر را محصور داشت و لطف علی خان دل را قوی داشته، در مراسم قلعه‌داری، لوازم دلاوری و اصطبار را ظاهر ساخت.

از اتفاقات آنکه روزی، زری را که به اسم خان زند سکه زده بودند به نظر شهریار قهار رسید، آتش غضبش شعله زد و به توسط چاپار فرمان به طهران فرستاد که فتح الله خان پسر نواب لطف علی خان را که طفلی خردسال «۹» و با حرم او از شیراز به عنوان اسیری به طهران برده بودند از حلیه رجولیت عاری نمودند. «۱۰»

و چون زمان محاصره کرمان به چهار ماه رسید و لشکر لطف علی خان از جنگ خسته و ملول بودند، اتفاق آنها به اختلاف رسید و تفنگچیان [ماهانی و جواری] «۱۱» که دو ناحیه از کرمان است و مستحفظ جانبی از شهر بودند وقت زوال، قلعه را به تصرف لشکر قاجار دادند و سه‌هزار نفر پیاده داخل شهر گردید و چون لطف علی خان مطلع گشت تا وقت شام جنگهای

(۱). ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۴.

(۲). (در عصر روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان) ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۴.

(۳). (اودئیل) ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۴.

(۴). (روز یکشنبه) ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۵.

(۵). ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۵.

(۶). (پنجشنبه): ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۵.

(۷). در ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۵: (قصر زرد).

(۸). ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۵.

(۹). در متن: (خوردسال).

(۱۰). ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۶.

(۱۱). در متن: (ماهونی و رودبالی). این دو نام در روضه الصفاء، ج ۹، ص ۲۵۸ و در ذیل رودبالی به صورت: (جماعت ماهانی و جوباری) است. اما در گیتی گشا: (جماعت ماهانی و جوباری) بود. بنابراین آنچه در متن بود اصلاح شد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۵۸

مردانه نمود، بسیاری را کشت و باقی را از شهر بیرون نمود و بعد از چند روز دیگر نجف قلی خان خراسانی «۱»، ساکن کرمان که از معتمدین لطف علی خان بود و با پانصد نفر تفنگچی به محافظت ارگ که جانبی از او به صحرا پیوسته است می‌پرداخت با امرای سپاه قاجار در ساخته،

روز جمعه بیست و نهم ماه ربیع اول سال ۱۲۰۹ «۲» از سمت صحرا، ارگ را به تصرف داد «۳» و دوازده هزار نفر سپاه قاجار از ارگ گذشته، داخل شهر کرمان شدند و نواب لطف علی خان با چند نفر دیگر خود را به آن دریای آتش زدند، چون سودی نداشت به اتفاق جهانگیر خان سیستانی «۴» و بنی اعمام و اعمام خود به جانب دروازه سلطانیه رانده، سه ساعت جنگ نمود تا دروازه را تصرف نمود و آنقدر توقف کرد که شب، پرده سپاه کشید، پس تخته پل را استوار کرده از دروازه بیرون آمده، خود را از دریای آتش سپاه قاجار به ساحل نجات رسانید «۵» و روز دیگر که حضرت شهرداری از فرار لطف علی خان مطلع شد، ناثره غضبش زبانه کشید، چنانکه خرمن اهالی کرمان را بسوخت و نزدیک به هشت هزار نفر زن و بچه آن بلد را مانند کینز و غلام به سپاه خود بخشید «۶» و تمامت مردان آن را یا کشت یا کور نمود و میرزا محمد علی خان برادر جناب فتح علی خان ملک الشعراء، متخلص به صبا که در خدمت لطف علی خان منشی بود، وقتی از جانب لطف علی خان، نامه به حضرت شهریار قاجار نگاشته بود و کلمات ناهموار در آن نامه‌نگار داده بود، چون او را به حضور آوردند از او پرسید چگونه جرأت نمودی که به مثل من پادشاهی چنین نوشتی؟ آن منشی گفت در خدمت او بودم و تو غائب بودی، حضرت شهریار غضب فرمود و حکم به قطع دست او نمود و نواب لطف علی خان از شهر کرمان تا قلعه بم که نزدیک به چهل فرسخ است در مدت بیست و چهار ساعت بیشتر طی نمود و همراهان او خاصه جهانگیر خان سیستانی هریک به جانبی افتادند و برادران جهانگیر خان چون از حال او پرسیدند لطف علی خان فرمود به این زودی می‌رسند «۷»، چون دو روز گذشت و اثری از او نشد گمان کردند که گرفتار سپاه قاجار شده است و محمد علی خان با خود اندیشید که نواب لطف علی خان را گرفته، به حضور حضرت آقا محمد خان فرستد تا این خدمت موجب خلاصی جهانگیر خان گردد و همراهان لطف علی خان از خیال محمد علی خان مطلع شده، مطلب را به معزی الیه گفتند از راه غرور بلکه بخت برگشتگی اعتنائی ننمود، همراهان او هر یکی به جانبی تاختند و جماعت سیستانی اطراف منزل او را گرفتند که دست به بند دهد به زبان حال گفت:

نبندد مرا دست چرخ بلند «۸»

و با شمشیر آخته به آن جماعت تاخته، متفرق ساخت و به اسب سواری خود که نامش

(۱). ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۷.

(۲). برابر با ۲۴ اکتبر ۱۷۹۴.

(۳). ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۷.



(۴). ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۷.

(۵). ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۷.

(۶). در ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۹، آمده است: (آقا محمد خان ... به نهب و اسر شهر کرمان رخصت داد مردان ایشان را عرضه شمشیر و طفلان و نسوان را به قید اسار گرفته اموال به یغما درآمده بر احدی ابقا نکردند و ابنیه رفیعه نقش عالیها سافلها پذیرفته ... جمعی کثیر را از چشم نابینا و جمعی غفیر را از عالم هستی روانه دیار فنا ساختند). (و حکم به تخریب بنیان قلعه کرمان و سایر قلاع جاری گشت) همانجا، و روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۵۸.

(۷). ذیل گیتی گشا، ص ۳۸۹، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۵۸.

(۸). مصراع از فردوسی است در داستان رستم و اسفندیار.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۵۹

«گران» (۱) بود و در تکاپوی، از باد و برق پیشی می گرفت رسید، چون خواست سوار شود یک «۲» نفر سیستانی اسب را پی و دولت زندیه را طی نمود «۳» و آن شیر بیشه شجاعت یکه و تنها بر آن جماعت حمله می نمود و مردی را می کشت که از عقب سر دو زخم شمشیر به سر و دست راست او زدند که از کار بازماند، پس او را گرفتند و در بند و زنجیر کشیدند و چاپار روانه اردوی قاجار نمودند «۴» و بعد از یک روز دیگر جهانگیر خان سیستانی وارد بم گردید و برادران او از کرده پشیمان شدند و سودی نداشت که محمد ولی خان «۵» قاجار قوینلو رسید و خان زند را به حضور شهریار قاجار آوردند و از غایت خشم و غضب غلامان ترکمان را مأمور فرمود تا با آن نادره زمان معامله قوم لوط نمودند، پس او را از حلیه چشم عاری ساخته «۶»، به جانب طهران فرستادند و بر حسب حکم، او را بعد از ورود به طهران کشتند «۷» و در بقعه امامزاده زید (ع) مدفون نمودند «۸» و نام شاهی از دودمان زندیه برافتاد و زمان شاهی آنها از سال ۱۱۷۰ و اند تا سال ۱۲۰۸ رسید «۹» و شش نفر از آنها سلطنت نمودند: وکیل الدوله کریم خان «۱۰»، ابو الفتح خان، صادق خان، علی مراد خان، جعفر خان و لطف علی خان. و در شهر کرمان مشهور است که منجم گبری خبر از فتح کرمان و گرفتاری لطف علی خان در روز معین داده بود و در چند روز پیش از فتح، خبر به لطف علی خان رسید، حکم نمود تا آن منجم را در خانه حبس کردند و به شماره روز موعود نان و آب به او دادند که اگر راست گفت، لشکر قاجار او را نجات دهند و اگر دروغ گفت بماند تا بمیرد و از اتفاقات چنانکه گفته بود، واقع گردید و زمانیکه نواب لطف علی خان در بم اسیر محمد علی خان سیستانی گردید سه قطعه الماس مشهور از بازوی او در آورد و به حضور خاقان گیتی ستان روانه داشت، نام اولین آنها، «دریای نور» «۱۱» است و به وزن هشت مثقال و نیم صیرفی است و دیگری را نام «تاج ماه» است که به وزن شش مثقال سنجیده‌اند و سیمین آنها مشهور به «اکبرشاهی» است که چهار مثقال است و این سه قطعه الماس بعد از نادر شاه به دست میر علم خان عرب افتاد و به توسط امرای خراسان به رسم هدیه خدمت نواب محمد حسن خان قاجار نایب السلطنه فرستادند، پس از او به نواب کریم خان وکیل رسید، پس به دست سلاطین و امرای زندیه افتاد تا این زمان که به حکم وراثت خدمت حضرت شهریار قاجار آوردند و لله الحمد تاکنون چندین قطعه دیگر بر آنها افزوده و در خزانه عامره سلاطین

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۸، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۵۹.

(۲). در متن: (که یک).

(۳). این حادثه در روز چهارشنبه پنجم ربیع الثانی ۱۲۰۹ اتفاق افتاد. ذیل گیتی گشا، ص ۳۹۰.

(۴). ذیل گیتی گشا، ص ۳۹۰، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۵۹، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۹.

(۵). ذیل گیتی گشا، ص ۳۹۱، اما در روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۵۹ (محمد علی خان) است.

(۶). ذیل گیتی گشا، ص ۳۹۱.

(۷). قتل او به عهده میرزا محمد خان قاجار حاکم طهران مقرر شد. ذیل گیتی گشا، ص ۳۹۱.

(۸). ذیل گیتی گشا، ص ۳۹۱: (آنچه مشهور است آن است که نعل آن حضرت را نهانی نقل به نجف اشرف نمودند).

(۹). (چهل و سه سال و یازده ماه) روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۶۰.

(۱۰). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۶۰.

(۱۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۶۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۶۰

قاجار انار الله برهانهم مصون و محفوظ باقی است «۱» و موکب والا- بعد از قتل و نهب و اسر اهالی شهر و خرابی حصار، لوای کامرانی به جانب مملکت فارس برافراشت و از راه سیرجان و نیریز در اوائل جمادی اول همین سال: [۱۲۰۹] وارد شیراز جنت طراز گردید. و چون قبل از محاصره شهر کرمان نواب فتح علی خان نایب السلطنه برای تسخیر گرمسیرات کرمان، رایات ظفر آیات به جانب بم و نرماشیر و جیرفت برافراشته، تمامی آن صفحات را منتظم ساخته، در تحت اطاعت درآورد و چون خبر فتح شهر کرمان و گرفتاری لطف علی خان زند به عرض نواب معزی الیه رسید از رودبار که بلوکی از گرمسیرات کرمان است به سمت رودان «۲» و احمدی و سبعة و لارستان تشریف برد و عبد الله خان پسر نصیر خان لاری بیگلریگی آن سامان در رکاب ظفر توأمان حضرت نایب السلطنه خدمات لایقه نمود و مورد عنایات گردید و موکب نواب نایب السلطنه، مقارن ورود حضرت خاقان گیتی ستان، از لارستان وارد شیراز گردید.

و در ماه جمادی دویم همین سال [۱۲۰۹] «۳»: ایالت و فرمانروائی مملکت فارس و کرمان و یزد به نواب نایب السلطنه فتح علی خان عنایت شده به لقب جلیل جهانبانی مفتخر گشته مأمور به توقف فارس گردید «۴» و میرزا نصر الله علی آبادی مازندرانی را وزیر مالیات فارس نمود و جناب میرزا جانی فسائی را که از اجله اعیان فارس بود در جانب مشاورت نواب- جهانبانی برقرار فرمود و جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی بیگلریگی مملکت فارس را به منصب وزارت عظمی و صدارت کبرای ممالک محروسه معین نمود و به قاعده سلاطین صفویه طاب ثراهم، او را اعتماد الدوله لقب دادند «۵» و مأمور به ملازمت رکاب ظفر انتساب حضرت شهریار کامیاب گردید و اعلیحضرت شهریاری با تمام سادات و علما و فضلا و مشایخ اهل حال و ارباب کمال مملکت فارس، عنایات گوناگون فرمود و برای هریک به اختلاف مراتب، وظیفه و مستمری برقرار نمود پس با نیل مقصود از شیراز به جانب طهران نهضت فرمود و چون بیشتر ممالک محروسه ایران را در تحت اقتدار خود دید، برای تسخیر شیروان و قراباغ و گرجستان، همت را برانگیخت و فرمان داد که امرای سپاه، هریک با لشکر خود در بهار این سال: [۱۲۰۹] در نواحی طهران حاضر باشند و بر حسب فرمان تمامت سپاه که شماره آنها از شصت هزار نفر سواره و پیاده می گذشت، حاضر در گاه شدند و کسی را جز اعتماد الدوله بر منزل مقصود خبر نبود «۶» و پنجاه و سه روز که از نوروز گذشت لشکر را بر سه قسمت فرمود؛ میمنه را به جانب مغان و شیروان داغستان فرستاد و افواج میسر را به سمت ایروان «۷» مأمور داشت و خود با قلب سپاه راه قلعه شوشتر [شوشی؟] را که از قلاع معتبره قراباغ است پیش گرفت و ناحیه قراباغ در ساحل رود ارس واقع است و ابراهیم خلیل خان جوانشیر «۸» در مملکت قراباغ فرمان گذار بود و از اطاعت

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۶۰.

(۲). در روضه الصفا، ج ۱، ص ۷۱: (قریه رادو).

(۳). شروع در ۲۴ دسامبر ۱۷۹۴.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۶۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۷۱.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۶۱.

(۶). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۴.

(۷). (پایتخت بلاد ارمنیه) تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۴.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۶۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۶۱

حضرت شهریار قاجار در کناره‌ای از بلاد تفلیس و دربند و داغستان و باکوبه و شیروان، لشکری گران فراهم آورده کوس انا و لا غیرى را می‌کوبید، چندین هزار سوار برای سد راه پادشاه ظفرپناه روانه داشت و بعد از برابری، شکست یافته، به جانب شوشی شتافتند و امیر سلیمان خان قاجار «۱» قوینلو و مصطفی خان دولو تا نزدیکی حصار شوشی در پی آنها تاختند و در پیش حصار سنگری ساختند و چون موکب والا در رسید، فوراً حکم به یورش فرمود و ابراهیم خلیل خان «۲» با چندین فوج از شوشی درآمده، به مقابله و مقاتله، جسارت نمود و خسارت برد و روز دیگر، اعیان باکوبه، سر عبودیت پیش آورده، مورد عنایت شدند. و چون از بیستم ماه ذیحجه «۳» این سال تا روز بیست و سیم ماه محرم سال ۱۲۱۰ زمان محاصره قلعه شوشی بود و هر روزه ابراهیم - خلیل خان جوانشیر، با سواران دلیر خود درآمده، مبارزتی کرده، شکست یافته، عود به شوشی می‌نمود و چون خود را در معرض هلاکت دید جمعی از قبیله جوانشیر را شفیع داشته، به پایه سریر معدلت مسیر فرستاد و متقبل باج و خراج و گروگان گردید و حضرت شهریاری گناه او را بخشیده، استدعای او را قبول فرمود «۴»، پس موکب والا - از گرد حصار قلعه شوشی نهضت فرمود و نواحی گنجه را لشکرگاه ساخت و نامه‌ای به ارگلی خان «۵» والی تفلیس و گرجستان نگاشتن فرمود که نواب غفران‌مآب شاه اسماعیل ماضی صفوی طاب‌ثراه، بر مملکت گرجستان حکمران بود و چون نواب ما را در ایام جهانستانی به تسخیر ممالک ایران اشتغالی بود راه این سامان را برنگرفتم تاکنون که بیشتر ممالک در تصرف آوردیم باید به قانون قدیم، گرجستان را ضمیمه ممالک محروسه ما دانسته، به حضور حضرت شهریاری آید و قرار خدمتگزاری داده، به ایالت سابقه خود باقی باشد و الا بر او همان شود که بر دیگران است و ارگلی خان در جواب معروض داشت که من پادشاهی جز ملکه روس نشناسم «۶»، چون این خبر به حضرت شهریاری رسید، چندین فوج را برای محافظت آن نواحی برگماشت و به نفس نفیس به جانب تفلیس که دار الملک گرجستان است نهضت فرمود و چند روز پیش، حکم شده بود که سپاه میسر و قلب به یکدیگر پیوندند و در ناحیه گنجه لشکر میمنه نیز به آنها ملحق گردید اگرچه شماره سپاه به جهت افواجی که در شوشی و ایروان گذاشته بود، قلت داشت، لیکن هنوز نزدیک به چهل هزار می‌رسید و امیر تفلیس در چهار فرسخی شهر مستعد مقاتله نشست و به اشاره حضرت شهریاری، چند فوج به سپاه گرجیان تاخته، آنها را شکست داده، به حصار تفلیس گریختند و ارگلی خان به ورود به شهر، عیال خود را برداشت و به جانب کارتیل و کاخت «۷» بتاخت و لشکر نصرت‌اثر وارد شهر تفلیس گردید و جماعتی را که در جنگ اسیر شده بودند، کشتند و چندین نفر از کشیشان را دست‌بسته، به رودخانه انداختند و چون هوا روی به سردی آورد، یورش به جانب کارتیل و کاخت را به وقت دیگر حواله فرمود و بعد از نه روز توقف در شهر تفلیس، موکب

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۶۵.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۶۵.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۶۷. برابر با ۸ ژوئیه ۱۷۹۵.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۶۸.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۶۹.

(۶). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۵.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۷۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۶۲

والا به جانب گنجه حرکت نمود و معادل پانزده هزار نفر «۱» پسر و دختر و زن جوان از تفلیس آوردند و جواد خان قاجار «۲» والی گنجه و محمد خان قاجار زیادلو ایروانی «۳» به حضور مبارک رسیده به حکم ایلیت مورد عنایت شدند و حضرت شهریار به خیال آنکه تمامت این نواحی را مسخر دارد، زمستان این سال را در صحرای مغان «۴» نزدیک ملتقای رود کر که از بهترین رودهای گرجستان است و نهر ارس، لشکرگاه فرمود «۵» و در خلال این احوال بیشتر سرکشان شیروان و ارمنستان و قراباغ، سر در چنبر اطاعت در آوردند و چون سردی هوا شکست، موکب والا- از مغان آذربایجان به جانب طهران نهضت نموده، شرف نزول ارزانی داشت «۶» و ایالت قم را به اسد الله خان پسر جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله که از عمر شریفش سیزده سال گذشته بود، عنایت گردید و اگرچه مدتها بود که حشمت و شوکت و قدرت سلطنت و مکت دولت، با حضرت شهریار قاجار بود، لیکن تاج بر سر نگذاشت و مکرر می فرمود تا تمامی اهالی ایران سر بر خط فرمان من نهند، نام شاهی بر خود سزاوار ندانم «۷» و این زمان که از فتح قراباغ و شیروان و گرجستان مراجعت نمود، اعیان دولت و سادات ملت و بزرگان درگاه و امرای سپاه و معارف ایران در دار السلطنه طهران حاضر شدند و استدعا نمودند که چون نام شاهی را بر خود نهادن، موقوف بر اخراج خس و خاشاک از نواحی ایران فرمودید و لله الحمد تمامی سرکشان سر در چنبر اطاعت آوردند و اگر مملکت خراسان به جا مانده است چون به عتبه- بوسی حضرت رضا علیه التحیه و الثناء، فائز شوید تا آب آمویه ضمیمه ممالک محروسه خواهد گردید، پس فرمود اگر به خواهش شما، این تاج شاهی را بر سر گذارم، اول زحمت و مرارت شما خواهد بود «۸» برای آنکه من راضی نخواهم گشت که نام سلطنت را بر خود گذارم و از بزرگترین پادشاهان ایران نباشم و این مطلب جز به کشش و کوشش صورت نیندد، پس جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله وزیر اعظم و امرای قاجار و بزرگان ملت و دولت درخواست نمودند که تاج بر سر نهند و تمامی از مال و جان در فرمان پادشاه گیتی ستان دریغ ندارند، پس تاج کیانی را بر سر و بازوبند دریای نور و تاج ماه را بر بازوی جهانگشای بیست و رشته‌های مروارید که هر دانه تخم عصفوری یا گلوله کافوری می نمود از کتف چپ و راست درآویخت و شمشیری که در بقعه حضرت شاه صفی اردبیلی متبرک شده بود، بر کمر استوار نمود و از عهد سلاطین صفویه، طاب ثراهم، رسم چنین بود که یک شب شمشیر شاهی را بر سر قبر حضرت شاه صفی می گذاشتند و جماعتی از اهل حال در آن شب، اورادی می خواندند و استمداد

(۱). ملکم خان می نویسد: (منقول است که ۱۵ هزار و اقوال دیگر هم هست که ۲۵ هزار اسیر بردند) تاریخ ایران، ج ۲، ص ۱۰۵.

(۲). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۷۱: (جواد خان گنجه‌ای قاجار).

(۳). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۷۱: (محمد خان ایروانی زیادلو).

(۴). در متن: (مغان را).

(۵). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۵.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۷۳.

(۷). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۶.

(۸). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۶۳

همتی برای پادشاه می نمودند و روز دیگر شیلان «۱» کشیده، آن شمشیر را بر کمر می بستند و مبلغها به فقرا نیاز می نمودند و این وقایع در ماه «۲» از همین سال: [۱۲۱۰] اتفاق افتاد.

و در همین سال: [۱۲۱۰] با سپاهی که بیشتر از سال گذشته بود، به عزم تسخیر خراسان روز هفتم ذی‌قعدة این سال، از راه استرآباد، برای تنبیه جماعت ترکمان که اطراف آن ملک را عرصه تاراج ساخته بودند، راه مشهد مقدس را پیش گرفت «۳» و امرای عرض راه، جز اطاعت چاره ندیده، سر در چنبر انقیاد در آوردند و اسحق خان حاکم تربت حیدری «۴» به مزید اختصاص مورد عنایت شاهانه گردید.

و چون موکب والا نزدیک به مشهد مقدس رسید، نواب نادر میرزا فرمانروای خراسان پسر نواب شاهرخ شاه کور پسر نواب رضا قلی میرزا پسر پادشاه جهانگشا، نادر شاه، از مشهد مقدس به جانب افغانستان گریخت و پدر کور خود را به جا گذاشت و به عرض اعلا رسانیدند که جناب میرزا مهدی مجتهد مشهدی به مرافقت نواب شاهرخ شاه کور و ولد ارجمندش قهار قلی میرزا، از مشهد مقدس موکب فیروزی کوکب را استقبال می نمایند «۵» و حضرت شهریاری، نواب حسین قلی خان برادرزاده ارجمند خود را برای احترام نواب شاهرخ به استقبال مأمور فرمود و قدغن نمود که اگر جناب میرزا مهدی بر شاهرخ مقدم است برای رضای رسول خدا (ص) از اسب پیاده شده، با او مصافحه کند و اگر شاهرخ مقدم است چون به او رسید، سواره با او مصافحه کنند «۶» القصة چون حضرت شهریاری بر تخت جلوس فرمود، جناب میرزا مهدی و نواب شاهرخ شاه و قهار قلی میرزا را احضار فرمود و شاهرخ شاه را در پای تخت که مسند شاهی گسترده بود، اذن جلوس داد و جناب میرزا رخصت نشستن یافت «۷»، پس سلیمان خان را با هشت هزار نفر سپاه و جناب میرزا مهدی را مأمور داشت که به شهر مشهد رفته، اهالی شهر را مطمئن خاطر سازند و روز دیگر با نیت صادق و خلوص عقیده از اسب پیاده گشت و مسافتی را طی فرمود و از دروازه خیابان با اظهار عجز و مسکنت و فروتنی و مذلت [و] با دیده اشکبار همی رفت تا به آستان ملک پاسبان رضویه، علیه آلف سلام و تحیه، در رسید و زمین را بوسه داد و مدت بیست و سه روز در آن ارض اقدس به عبادات و طاعات و عرض حالات به درگاه قاضی حاجات اشتغال داشت و در ایام زیارت مانند یکی از خدام در بقعه مبارکه امام لازم الاحترام علیه السلام، خدمت می نمود و در همین اوقات به فرموده شهریار قاجار قبر نادر شاه افشار را که در جوار حرم محترم رضوی علیه السلام بود شکافتند و استخوانهای او را در کریاس خلوت کریم خانی طهران قرین استخوانهای مغفرت پناه کریم خان وکیل نمودند و بعد از چند سال

(۱). شیلان کشیدن: ترکیب مغولی-فارسی، به معنی گستردن سفره طعام، استفاده تام از مال و نعمتی کردن (معین).

رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۶، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۷۹، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۷۴.

(۲). جای ماه در متن خالی است، و در روضه الصفا، و ناسخ التواریخ، و تاریخ ایران، ملکم نیز اشاره‌ای به آن نشده است.

(۳). رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۷۹، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۷۴.

(۴). در متن: (حیدری را).

(۵). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۷۸.

(۶). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۷۸.

(۷). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۷۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۶۴

به فرمان خاقان زمان فتح علی شاه طاب‌ثراه، استخوانهای آن دو پادشاه را به نجف اشرف برده، دفن نمودند.

و در تواریخ نگاشته‌اند که حضرت آقا محمد خان گیتی‌ستان، در تحصیل جاه و مال، میل مفرط داشت و مخصوصاً جواهر را بیشتر،

چنانکه در واقعه لطف علی خان زند سه قطعه جواهر نامی را که حضرت نادر شاه افشار از سمت هندوستان آورده بود به دست او افتاد چنانکه در وقایع سال ۱۲۰۹ نگاشته شد و در این هنگام که نزول اجلال به خراسان فرمود، چندین قطعه دیگر از امرای خراسان دریافت نمود و نگاه داشتن این گونه جواهر در نزد هر کسی که بود گناهی بزرگ می‌شمرد و می‌فرمود اینها حق پادشاه زمان است و می‌دانست که چندین قطعه از جواهرات نادری در نزد شاهرخ شاه است و چون از وی مطالبه فرمود، به قسمهای غلیظ انکار نمود، به فرموده حضرت شهریار او را شکنجه کرده، چندین قطعه، بعد از چندین عقوبت بروز داد و هریک را از بن دیواری یا قعر چاهی بیرون می‌آوردند تا آنکه حلقه‌ای از خمیر بر سرش گذاشتند و روغن داغ در آن حلقه ریختند «۱» که یاقوت بزرگی را بروز داد که وقتی زینت تاج اورنگ زیب پادشاه هندوستان بود «۲»، چون خبر آن یاقوت به حضرت شاهی رسید، فرمود مقصود من این قطعه یاقوت بود و شاهرخ شاه را از آزار معاف داشت «۳»، پس فرمان داد تا او را با تمامی عیال از خراسان به مازندران برده، توقف دهند، چون به دامغان رسیدند، شاهرخ شاه وفات یافت و شصت و سه سال از عمرش گذشته بود و از تمامی امرای خراسان، زن و فرزند گروگان گرفته، روانه طهران داشت و خیال پادشاه جهانگشا، یورش به جانب بلخ و بخارا بود که عرایض امرای آذربایجان را آوردند که چون اخبار قتل و نهب و اسراهای گرجستان به ملکه روس خورشید کلاه، مشهور به کترین دویم «۴» زوجه پتر سیم رسید، آتش غضب و خشمش زبانه کشید و داعیه انتقام از نهادش بروز نمود «۵»، برای آنکه این طایفه سالهای دراز، خود را در حمایت دولت روس، می‌دانستند و ملکه روس فرمان داده تا چهل هزار پیاده و بیست و دو هزار نفر سوار و صد ارابه توپ به سرداری قزل ایغ از جانب باب الابواب دریند، به ایران شتافتند و قزل ایغ در ترکی به معنی پای طلاست که در جنگ یک پای او را گلوله توپ انداخته بود و پائی از زر خالص برای او ساختند «۶» و او را قزل ایغ گفتند و مردم باکوبه و سالیان و طالش، از بیم جان راه خدمت قزل ایغ را گرفته‌اند و جماعت شیروان و گنجه مغلوب گشتند.

(۱). رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۷.

(۲). رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۶ و ۱۰۷، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۱: (آقا محمد شاه از بدست کردن آنهمه لالی آبدار و جواهر شاهوار چندان شادخاطر شد که بفرمود در رواقی نطعها بگستردند و آن جواهر را بر زبر نطع بریختند، آنگاه رواق را از بیگانه پرداخت و چند نوبت از این سوی رواق تا بدان سوی را با پشت و پهلو غلطان غلطان برفت).

(۳). رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۷، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۱.

(۴). کاترین دوم: ملقب به کاترین کبیر (متولد ۱۷۲۹، جلوس ۱۷۶۲، مرگ ۱۷۹۶) که آلمانی الاصل بود ولی از همه ملکه‌های روسیه، روسی‌تر گردید و اقدامات مهم کرد و تاسیسات بزرگ بوجود آورد. (معین)

(۵). رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۸، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۲.

(۶). رک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۲۹۰، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۶۵

حضرت آقا محمد شاه، از شنیدن این اخبار، روز روشن در چشمش شب تار آمد و آتش قهرش زبانه کشید، پس محمد ولی خان قاجار را با ده هزار نفر سوار برای نظم خراسان گذاشت و فتح علی خان کتول «۱» را به محافظت شهر مشهد و تعمیر روضه منوره رضویه و اخذ منال دیوانی، فرمان داد و به جانب طهران به شتاب بشتافت و فرامین قضا قرین به اطراف ممالک محروسه روانه فرمود که در بهار این سال با ساختگی و پرداختگی تمام برای یورش آذربایجان و مدافعت با سپاه روس، حاضر رکاب ظفر انتساب شوند و نواب کامیاب فتح علی خان نائب السلطنه جهانبانی فرمانفرمای مملکت فارس را با اعیان فارس بخواست و بسی نصیحت و وصیت فرمود پس، امرای لشکر و بزرگان کشور را طلب نمود و باز عقد ولایت عهد و نیابت سلطنت خود را به نواب فتح علی خان تازه

فرمود «۲» و سفارش مهربانی و ملاحظت با تمام اهالی مملکت را به او نمود و حکم خدمتگزاری و جان سپاری به لشکر و اهالی کشور همی فرمود.

و عید نوروز سنه «۳» ... ثیل در بیستم رمضان سال ۱۲۱۱ اتفاق افتاده، از احکام نجومی غریبه، آنکه حضرت شهریار از میرزا حسن منجم پرسید، طالع این سال چه دلالت دارد، عرض نمود، رفاه بلاد و آسایش عباد، پس شهریار جهان روی به جانب نواب ولیعهد داشته، فرمود، بابا خان، میرزا حسن منجم خبر از مرگ عموی تو می دهد، برای آنکه تا او زنده است رفاه و آسایش برای کسی نخواهد بود و چنان شد که فرموده بود و خاقان گیتی ستان با حشمت جمشیدی و شوکت پرویزی در ماه ذیقعدۀ این سال «۴» به جانب آذربایجان و قراباغ و شیروان و گرجستان نهضت فرمود و پنج روز در چمن سلطانیه توقف نمود که خبر وفات کترین دوم مشهور به خورشید کلاه، پادشاه ممالک روس و بازگشتن قزل ایاغ، به مسامع عز و جلال رسیده، چون در سفر سابق موبک والا، امر ولایت قراباغ و شوشی ناتمام مانده و امیر ابراهیم - خلیل خان والی آن سامان، سر در چنبر اطاعت درنیاورده بود، رأی جهان آرای شاهنشاهی چنان صواب دید که اولاً شهر شوشی را مسخر داشته، پس به انتظام مملکت گرجستان پردازد، پس از راه میانه و اردبیل به آدینه بازار نزول اجلال نمود که از بزرگان شوشی، پیغام و عرایض به پایه سریر اعلی رسید که چون ابراهیم خلیل خان «۵» را از بداندیشان آن دولت ابدیوند دانستیم، اراده گرفتن و حبس نمودن او را داشتیم که عیال خود را برداشت و از شوشی، به داغستان گریخت و استدعا آنکه حضرت شاهنشاهی به جانب ما بشتابد و شهر شوشی را بستاند و حضرت شهریار اردوی بزرگ را در آدینه بازار «۶» بگذاشت و نواب حسین قلی خان برادر حضرت ولیعهد و شاهزادگان، عباس میرزا و حسین علی میرزا و محمد قلی میرزا پسران حشمت توأمان آن حضرت و جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله و امیر کبیر

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۳.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۹۲.

(۳). احتمالاً باید (لوی ثیل) باشد زیرا سال ۱۲۰۸ اودئیل بود و ۱۲۰۹ پارس ثیل، سال ۱۲۱۰، توشقان ثیل، و سال لوی ثیل ۱۲۱۱. برابر با ۲۱ مارس ۱۷۹۷.

(۴). در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۳: سال ۱۲۱۲.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۹۵.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۹۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۶۶

سلیمان خان قاجار را بر آنها گماشت و پنج هزار سوار و سه هزار پیاده را برداشت و به جانب مقصود به شتاب بشتافت «۱» و چون به رود ارس رسید و زمان طغیان آب بود، حکم فرمود تا سواران به آب درآمدند و پیادگان «۲» به توسط چند زورق شکسته و مشکهای پر از باد از آب گذشتند و چندین نفر غریق بحر فنا گشتند و حضرت گیتی ستان داخل شوشی شد و چون سه روز بگذشت میانه صادق نام گرجی «۳» پیشخدمت و خداداد فراش خلوت اصفهانی نزاع شد و آواز آنها چنان بلند گردید که حضرت شاهنشاهی را به غضب درآورد و حکم فرمود که هر دو نفر را به قتل رسانند و صادق خان شقاقی که از امرای معتبر بود در حق آنها شفاعت نمود به درجه قبول نرسید، لکن فرمود چون شب جمعه است، کشتن آنها را به روز شنبه انداختم و آن دو نفر را بی کند و زنجیر در سراپرده، به خدمت سابقه خود باقی گذاشت و از روی تجربت دانسته بودند که آنچه را وعده کند، بجا آرد پس قطع امید، موجب جسارت آنها گشت و چون پادشاه جم جاه در خواب شد، عباس فراش خلوت مازندرانی که با آنها معاهده داشت در رسید و هر سه نفر پای جلادت را در سراپرده شاهی گذاشتند و با دشنه و خنجر زندگانی حضرت شاهنشاهی را تباہ نمودند.

جهانا چه بدمهر و بدخو جهانی چو آشفته بازار بازار گانی

بهر کار کردم ترا آزمایش سراسر فریبی سراسر زبانی

و گر آزمایش صد بار دیگرهمانی، همانی، همانی، همانی

غمین تر کس آن کش غنی تر کنی توفروتر کس آن کش تو برتر نشانی

ستانی همی زندگانی ز مردم از ایرا درازت بود زندگانی ولادت باسعادتش در ۱۰۵۵، رحلتش ۱۲۱۱ «۴»، مدت عمرش پنجاه و شش سال و صندوقچه جواهر و بازوبندهای مرصع و شمشیر جواهرنشان و دریای نور و تاج ماه را برداشته، به جانب صادق خان شقاقی شتافتند، تمامت آنها را به او سپردند و خان معزی الیه، کشندگان پادشاه جهان پناه را پناهیده، در همان شب همراهان خود را از شوشی برداشته، به جانب تبریز روانه گشت و این واقعه هایل به شب بیست و یکم ماه ذیحجه این سال: [۱۲۱۱] اتفاق افتاد «۵» و لفظ «تاریخ» را تاریخ این شهادت یافتند و زمان زندگانی آن یگانه زمان، پنجاه و شش «۶» سال بود، به فطرت ذاتی خود تمامی امالی «۷» شرع شریف را محترم داشتی و مادام زندگانی هر نمازی را به وقت خود به جای آوردی و هر نیمه شب اگرچه روز را به مشقت گذرانیده

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۹۵.

(۲). در متن: (پیادگان را).

(۳). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۹، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۹۸، همچنین نوشته‌اند که خان قاجار آشپزی را به جهت آنکه نیمه مرغ بازمانده از سفره وی را گربه خورده بود یا نگهبانی را که برای گاز زدن پوست خربزه پس مانده او حرص زده بود محکوم به مرگ کرد و همین امر سبب کشته شدن وی شد. ر ک: گدا، جوجه، خربزه. و عبد الله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۲۲.

(۴). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۱۰، اما در ناسخ التواریخ، این سال ۱۳۱۲ ذکر شده است.

(۵). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۱۰، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۴، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۹۹.

(۶). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۹۹: (پنجاه و هفت سال).

(۷). امالی: جمع املاء، و مجموعاً به معنی تقریرات شرعی، دستورات دینی.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۶۷

بودی، برخاستی و به عبادت ایزد متعال پرداختی و سیاست مفسدان و عقوبت بدکاران را به تأخیر نینداختی و حکام ممالک و اعیان لشکر اگر از قاعده عدالت تجاوز نمود [ند] ی به سزای خود رسید [ند] ی و چون ثمره اختلاف افشار و زندیه را دیده بود در ایلاف «۱» و ایتلاف قبیله قاجار به نهایت کوشید، چنانکه پاره‌ای را مانند برادران برانداخت و جماعتی را چون حضرت ولیعهد و امیر کبیر سلیمان خان بناخت «۲»، اغراق گوئی و خودستائی را نداشت، القاب در فرامین را منع می فرمود و اختصارنویسی را خوش می داشت، اگر رعیت فقیری یا چریک مسکینی شکایتی داشت می توانست بدون ممانعت، عرض حال خود را بی واسطه نماید، هیچ امیری بر لشکر و هیچ وزیری در کشور بی فرمان او فرمانروا نبود، لباس ساده و بی تکلف می پوشید و در روز سفر و شکار بر زمین نشسته، با امرای لشکر هرچه دستیاب بود، تناول می نمود، القصه چون آفتاب برآمد و این قضیه منتشر گشت و حمل و نقل جنازه آن حضرت برای اهالی اردو ممکن نبود، جنازه [او] را گذاشتند و هریک به جانبی شتافتند «۳» و محمد حسین خان قاجار، ایشک-آقاسی مشهور به دوداغ و میرزا رضا قلی نوائی منشی الممالک «۴»، آنچه توانستند، از اثاثه سلطنت برداشته، به جانب طهران شتافتند و مردم بلده شوشی دست را به غارت گشوده، کارخانه جات شاهی و اسباب امرا و سپاهی، آنچه را دیدند، بردند، پس علما و



بزرگان شوشی، به آئین شرع مبین، متکفل جنازه شاه شهید گشته، بعد از حصول لوازم، او را در محلی مناسب به امانت سپردند و چون خبر این قضیه غریبه در آدینه بازار به اردوی بزرگ رسید، تمام امرا بنه را گذاشتند و هریک به جانی شتافتند و شاهزادگان عظام، عباس میرزا و حسین علی میرزا و محمد قلی میرزا و نواب حسین قلی خان برادر حضرت ولیعهد، از راه رشت، عازم طهران شدند و جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی، اعتماد الدوله، با سواران فارس و تفنگچیان مازندرانی از راه اردبیل و زنجان روانه طهران گشتند «۵» و علی قلی خان برادر حضرت شاه شهید که مأمور به محافظت ایروان بود به طمع خام در خیال شاهی افتاد و به شتاب تمام در قلعه علی شاه، شش فرسخی طهران نزول نمود و نواب شاهزادگان و جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی [را] در قزوین ملاقات اتفاق افتاد و به صوابدید جناب حاجی چند روز تأمل داشته که متفرقه سپاه جمع شدند و به آئینی تمام در صحرای دولاب حومه طهران بار اقامت انداختند و میرزا محمد خان قاجار دولو که به حکم وصیت حضرت شاه شهید، مستحفظ شهر طهران بود، دروازه‌ها را بر همگی امرا بیست و به انتظار ورود موبک مسعود حضرت فتح علی خان ولیعهد در پس حصار طهران بنشست و چون قضیه هایلله شاه شهید اتفاق افتاد، بابا یوسف شاطر «۶» که در پیاده‌روی از برق و باد پیشتر بود از قلعه شوشی که تا شهر شیراز «۷» ... فرسخ مسافت است به راه افتاد و روز دوم ماه محرم سال هزار و دویست و دوازده، وارد شیراز گردیده، واقعه را به حضرت ولیعهد رسانید و از استماع این

(۱). در متن: (اتلاف).

(۲). عبارات از تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۱۱، است.

(۳). ر ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۱۳.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۰۴.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۰۴.

(۶). حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۰، در ذکر وقایع سال ۱۲۱۲.

(۷). در اصل میزان فاصله را نوشته است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۶۸

قصه پرغصه کلمه مبارکه **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** را مکرر نمود، پس اعیان و بزرگان را بخواست و ماجری را ادا فرمود و ارقام و فرامین به ممالک محروسه و حکام بلاد نگاشت که در موعد مقرر در دار السلطنه طهران حاضر باشند و به ناخن فتنه‌جویی، روی دولتخواهی را نخرانند، پس سه روز و سه شب را به لوازم تعزیت‌داری و سوگواری گذرانید و فرمانفرمائی مملکت فارس را به شاهزاده محمد علی میرزا «۱» که طفلی نه ساله و اکبر اولاد خود و حاضر رکاب بود، ارزانی داشت و وزارت را کما فی السابق به جناب میرزا نصر الله علی‌آبادی مازندرانی وا- گذاشت و امرای کاروان را مانند جناب میرزا جانی فسائی و آقا محمد زمان کلانتر شیراز در خدمت او به ملازمت مأمور داشت.

و در اواخر محرم این سال: [۱۲۱۲] از شیراز نهضت فرمود و زمان عبور از تکیه خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، کتاب دیوان او را خواست، چون بازش داشت این دو بیت در عنوان صفحه اول به نظر درآمد:

در نماز خم ابروی تو با «۲» یاد آمدحالتی رفت که محراب به فریاد آمد

ای عروس ظفر از بخت شکایت منمای حجله حسن بیارای که داماد آمد «۳» پس همت از روح خواجه علیه‌الرحمه خواسته، به جانب طهران شتافت و در منزل کناره- گرد «۴»، شش فرسخی طهران، نواب حسین قلی خان و جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله و دیگر امرا به شرف حضور مبارک رسیدند و به عرض رسانیدند که نواب علی قلی خان «۵» برادر حضرت مغفرت

توأمان آقا محمد شاه طاب‌ثراه نه بر وصیت اعتنائی کرده و نه بر ولایت‌عهد اعتمادی نموده، در مخالفت را بازداشته، به حکم وراثت خود را مالک تاج و تخت می‌داند، پس حضرت شهریار جم‌اقدار، نواب حسین قلی خان را با جماعتی خدمت عم کامگار فرستاد که تشریف‌فرمای طهران شوید تا در کار سلطنت قراری دهیم و روز بیستم ماه صفر این سال، نزول اجلال به دار الخلافه طهران نمود و بعد از چند روز علی قلی خان به هوای سلطنت وارد طهران گردید و بعد از ورود و ملاقات حضرت شهریار، از هر دو چشم نابینا گشته، مأمور به توقف در بارفروش مازندران گردید و بعد از قضیه هایله سلطان شهید که جواهرهای سلطنتی چنانکه نگاشته شد، به صادق خان شقاقی رسید و چنین پنداشت که تصاحب این جواهر موجب حصول سلطنت است، پس از سپاه متفرقه شوشی «۶» جماعتی را فراهم آورده، به هوای خودسری افتاد و بیشتر بلاد آذربایجان را در اطاعت خود آورد و عیال او در سالهای پیش در قزوین به عنوان گروگان توقف داشتند، از آذربایجان برای تسخیر قزوین و نجات عیال نهضت نمود و اهالی قزوین کوس مخالفت را کوبیده، دروازه‌ها را بستند و مردانه نشستند و عرایض پی‌درپی به حضرت شهریار نوشتند، استدعای مدد نمودند، پس حسین خان قاجار قزوینی قوللر «۷» آقاسی

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۰۵.

(۲). در متن: (تا).

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۰۶.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۰۶.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۰۶.

(۶). در متن: (متفرقه از شوشی).

(۷). در متن: (قولر).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۶۹

برای دلگرمی اهل قزوین روانه فرمود که در بین محمد ولی خان قاجار که به حکم شاه شهید، مأمور به محافظت خراسان بود با شش هزار نفر سوار در رسید، پس حضرت شهریار قاجار عنان عزیمت به جانب قزوین انداخت و صادق خان «۱» از حوالی قزوین به استقبال موکب والا شتافت و در منزل «خاک علی» «۲» از حومه قزوین ملاقات شده، از هر دو جانب صف کشیده، هریک به جانب دیگری حمله انداخت و شور روز نشور برخاست و فیروزی و ظفر نصیب لشکر سعادت- اثر شهریار قاجار گردید و نزدیک به ده هزار «۳» نفر از سپاه صادق خان قتل و اسیر گردید و مابقی روی به جانب فرار گذاشتند و موکب والا از رزمگاه وارد شهر قزوین گردید و چون از نواب حسین قلی خان در این جنگ شجاعتی فوق العاده بروز نمود، مورد عنایت شده، به ایالت مملکت فارس سرافراز آمد و نواب محمد علی میرزا حاکم فارس احضار به دربار معدلت مدار شد و میرزا نصر الله علی آبادی مازندرانی، به وزارت فارس باقی بماند و جان محمد خان قاجار مأمور به نظم لارستان گردید و نواب حسین قلی خان در اواخر ماه ربیع دوم این سال [۱۲۱۲]: وارد شیراز شد و در این اوقات صادق گرجی و خداداد اصفهانی که مرتکب قتل شاه شهید شده بودند به حضور مبارک آوردند و حکم صادر گشت، یکی را نواب حسین قلی خان با شمشیر، پارچه پارچه نمود و دیگری به دست میرغضبان، بند از بندش جدا گردید و عباس مازندرانی را که از سه نفر قاتل [ین] بود از کرمانشاهان گرفته، به طهران آوردند و به آتش قهر پادشاهی او را سوختند و حضرت شهریار برای انتظام آذربایجان از قزوین نهضت فرمود، چون به زنجان رسیدند، معلوم گردید که مرض طاعون در آذربایجان شایع گشته است «۴»، بنابراین چندی در زنجان توقف فرموده، ایالت هر ناحیتی از آذربایجان را به امیری واگذار فرمود و فرمان لازم الاذعان به صادق خان شقاقی نگاشته گشت که اگر جواهرهای شاهی را که صادق- گرجی و

خداداد در بلده شوشی، به او دادند، رد نماید، مورد عفو و عنایت خواهد بود و فرمان به صحابت ابراهیم خان قاجار روانه داشتند و بعد از ورود او، صادق خان تمکین نموده، تمامت جواهرها را به ابراهیم خان سپرد و مورد عفو و عنایت گردید و ایالت سراب و گرمرو آذربایجان را به او ارزانی داشتند و حسین قلی خان قاجار عز الدین لو را برای نقل جنازه شاه شهید، روانه بلده شوشی داشتند و فرمان مرحمت جریان به امیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر، والی قراباغ شرف صدور یافت که آن جنازه پاک را به آئین شاهان، با تخت روان، روانه دارد و موکب والا- در ماه جمادی دوم این سال [۱۲۱۲]: نزول اجلال به طهران نمود «۵» و حسین قلی خان، از شوشی، جنازه شاه شهید را وارد بقعه حضرت عبد العظیم (ع) نمود و شهریار کامگار هفته‌ای به سوکواری نشست، پس محمد علی خان قاجار و دوهزار نفر سواره و ده هزار مثقال زر مسکوک به اتفاق ملا مصطفی قمشه‌ای که وحید دهر و فرید عصر بود و میرزا موسی منجم‌باشی «۶» مأمور به نقل جنازه به جانب نجف اشرف شدند و چون به نزدیک بغداد رسیدند، سلیمان پاشا والی

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۰۸ و ۳۱۱.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۱۲.

(۳). در متن: (دوهزار) با توجه به روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۱۳، تصحیح شد.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۱۴.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۱۶ و ۳۱۹.

(۶). در متن: منجم‌باشی را.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۷۰

بغداد به استقبال بیرون آمد و خدمتی لایق نمود، پس جنازه شاه شهید را به نجف اشرف رسانیده، به خاک سپردند.

### [وقایع فارس در روزگار فتح علی شاه]

پس شهریار نامدار در روز عید نوروز سنه یونت‌ئیل ترکی که در روز عید رمضان این سال [۱۲۱۲] «۱»: اتفاق افتاد، کلاه کیانی را بر سر نهاده، بر تخت پادشاهی برنشست «۲» و مردم را به عدل و داد نوید داد و معادل پانصد هزار تومان که عبارت از یک کرور است از بقایای دیوانی را به ارباب‌داران ممالک محروسه ببخشید و جناب فتح علی خان صبا تخلص کاشی در تاریخ جلوس میمنت مأنوس، خدیو کامگار، فتح علی شاه قاجار فرمود:

«ز تخت آقا محمد خان شد و بنشست بابا خان» «۳» و «بابا خان» کلمه‌ای است که پیش از ولایت عهد نام مشهور آن شهریار بود و نواب والا فرهاد میرزا خلف الصدق حضرت ولیعهد، عباس میرزا، خلف الصدق اعلی حضرت فتح علی شاه، طاب‌تراهم لفظ بابا را تاریخ جلوس یافته برای آنکه عدد این چهار حرف را اگر به ترتیب هندسی نگارند چنین شود ۱۲۱۲.

و ایالت کوه گیلویه به محمد حسین خان برادر حاجی ابراهیم خان عنایت گردید.

و موکب شاهنشاهی در هیجدهم ذی حجه این سال [۱۲۱۲] «۴»: برای تنبیه متمرذین آذربایجان، از طهران نهضت فرمود و چند روزی چمن سلطانیه را لشکرگاه نمود و چون متمرذین آذربایجان خود را مرد میدان شاهنشاهی ندیدند، صادق خان شقاقی پیشدستی نمود [و] امیر- کبیر سلیمان خان را شفیع خود کرد و پادشاه عاجزنواز، عذر او را پذیرفته، مورد عنایتش داشت و جعفر قلی خان دنلی روی شوم را به دربار روم نمود. «۵»

پس موکب والا- از چمن سلطانیه نهضت فرمود [و] از راه مراغه و سلدوز در ششم محرم سال ۱۲۱۳ «۶» خارج بلده ارومی را

لشکرگاه سپاه ظفر پناه نمود و در هفدهم این ماه، آیات ظفر آیات به جانب بلده خوی افراشته گشت و بعد از ورود، چند روزی به عیش و کامرانی گذشت که اخبار مخالفت نواب حسین قلی خان فرمانفرمای مملکت فارس به مسامع عز و جلال رسید و مرحوم میرزا فضل الله خاوری شیرازی در تاریخ ذو القرنین نگاشته است که اگرچه شاهنشاه صاحبقران و نواب حسین قلی خان «۷» جهالت نشان در ظاهر واحد ابوبین بودند ولی به سبب مغایرت فطرت در میانه بعد المشرقین بود، این یک از عقل محض مهذب و آن یک از جهل صرف مرکب آمد، آن از شراب ظلم سرمست و این را ساغر عدل در دست، این جوهر رحمت الهی و آن آیت غضب نامتناهی، آن را نگین دولت در مشت و آن یک را خاتم نکبت در انگشت، اتحاد صلب و بطن را در فطرت شرکتی نیست و امتزاج شهد و شرنگ را در گوهر

(۱). برابر با ۲۱ مارس ۱۷۹۸.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۲۰. فارسنامه ناصری ج ۱، ۶۷۰ وقایع فارس در روزگار فتح علی شاه ..... ص: ۶۷۰

(۳). در قصیده‌ای دیگر صبا در تهنیت جلوس و تاریخ سلطنت فتحعلی شاه گفته است:

نگاشت کلک صبا از برای تاریخش (نهاد فتح علی شه قدم به گاه کیان) و ر ک: حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۰.

(۴). برابر با ۳ ژوئن ۱۷۹۸.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۲۶.

(۶). برابر با ۲۰ ژوئن ۱۷۹۸.

(۷). حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۷۱

مناسبتی نه

ز یک خاک رویند جدوار «۱» و بیش یکی اصل نوش و یکی عین نیش

بسی بیضه آید ز بلبل برون یکی بلبل و مابقی مرغ دون

ز صلب همایون میر عرب یکی احمد آمد یکی بو لهب و قصه مخالفت نواب معزی الیه بر این وجه است که بعد از صدور فرمان ایالت فارس چنانکه نگاشته شد از قزوین حرکت نمود و در اواخر ماه ربیع اول سال ۱۲۱۲ وارد شیراز جنت طراز گردید و چند ماهی با امرا و اعیان فارس به مدارا سلوک نمود، پس بنای تعدی با حکام بلوکات گذاشت و برای هریک مدعی تراشید و از این رهگذر مبلغها دریافت داشت، پس ثروتی بکمال یافت [و] روی به وادی طغیان گذاشت و چند نفری از ابوابش محرک سلسله گمراهی او شده، پا را از دایره اطاعت دارای زمان در کشید و چون میرزا نصر الله علی آبادی «۲» مازندرانی وزیر مالیات و میرزا جانی فسائی عم حقیقی نگارنده این فارسنامه که از جانفشانهای درگاه ظل الهی و راتق و فاتق بیشتر امور دیوانی فارس بود و آقا محمد زمان کلانتر، برادر جناب اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان وزیر اعظم شیرازی و جمعی دیگر را مخل حصول مقصود خود دانست، همه را در حبس و قید انداخت و میرزا نصر الله و آقا محمد زمان و میرزا اسمعیل کوتوال شیراز و احمد خان و آقا محسن [از] متعلقان جناب اعتماد الدوله [را] از هر دو دیده نابینا فرمود و فوجی را برای محافظت خانه میرزا جانی و آقا محمد زمان و اهل و عیال آنها، مأمور داشت، پس آتش زهرآلود را به جبر و عنف به میرزا جانی خورانید و او را به درجه شهادت رسانید و چون جنازه او را از ارگ و کیلی بیرون آوردند که به آستانه مبارکه حضرت شاه چراغ رسانند، اهل و عیال او از خانه خود که در میانه راه بود برای تشییع جنازه درآمدند و بعد از ورود به آستانه مبارکه رحل اقامت انداختند و نواب حسین قلی خان، جماعتی را گماشت که آب و نان را از آن دودمان پیغمبر آخر زمان قطع کنند و روز و شبی گذشت که جناب افادت انتساب، شیخ محمد مفید امام جمعه

و جماعت مملکت فارس آمد و ذراری رسول خدا (ص) را از آستانه مبارکه به خانه خود برد و تکفل فرمود. و نواب حسین قلی خان، فوجی را برای گرفتاری جان محمد خان که از جانب دارای زمان، مأمور به نظم لارستان بود فرستاد و جان محمد خان چون این خبر را شنید، فرار کرده به جانب عراق دوید، پس نواب حسین قلی خان به هوای نفس هر بلوکی را به عاملی بخشید و دست بیرحمی را از آستین کشید و آقا معصوم خفزی را به لقب جلیل خانی سرافراز داشته او را حاکم بلوک فسا فرمود و سفارش خرابی املاک میرزا جانی را به او نمود و معصوم خان بعد از ورود تمامی قنوت بلوک فسا را انباشت و قلعه‌جات را خراب نمود و رعایا را بعد از اخذ جریمه، حکم به جلاء وطن فرمود و مانند جغد و بوم در ویرانه‌های دهات توقف نمود و نواب حسین قلی خان، چون کارها را به کام خود دید، شیراز را به رستم خان بیات که از مخصوصین خود بود سپرد و رایت مخالفت برادر نامدار را افزاشته در اواخر محرم این سال

(۱). (جدوار): جدوار، زدوار، زرنباد که ماه پروین باشد و بیخی است مخروطی شکل سیاه رنگ که به هندی نربسی گویند و خوردن آن دفع زهر مار و عقرب کند (آندراج- معین). بیش: نام بیخی است کشنده شبیه ماه پروین (دهخدا).

(۲). رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۹۶، روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۳۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۷۲

از شیراز وارد اصفهان گردید و پادشاه جهان گشا، بعد از اطلاع بر واقعه حسین قلی خان ایالت مملکت آذربایجان را به امیرکبیر سلیمان خان قاجار قوینلو واگذاشت و رایات ظفر آیات را به جانب عراق، برای دفع برادر بیخرد خود برافراشت و نواب حسین قلی خان در اصفهان به اخذ اموال تجار و کسبه آن سامان پرداخت و اسباب کار مخالفت را آماده ساخت و رو به سوی فراهان گذاشت و چندین هزار نفر از سپاه عراق و اصفهان به او پیوست و در منزل درجزین همدان خبر ورود حسین قلی خان به فراهان به عرض حضرت شهریار رسید، بلا تأمل نهضت فرموده، در منزل ساروق از توابع فراهان نزول اجلال نمود، دو سه روزی برای آرایش سپاه اقامت فرمود که نواب مهد علیا «۱» و سترکبری، والده ماجده شاهنشاه ظفرپناه، شرف نزول ارزانی داشت و معلوم گردید که چون خبر مخالفت حسین قلی خان به عرض نواب مهدعلیا رسیده بود، اولاً به تحریرات لایقه و تقریرات فرستادگان خیراندیش او را از حرکات ناهنجار منع فرموده، چون فایده نبخشیده، به نفس نفیس در هودج زرنگار نشسته، به اردوی فرزند خود حسین قلی خان رفته، در منزل چال سیاه او را ملاقات کرده و نصایح مشفقانه فرمود، بهیچوجه اثری نداشته، لابد تشریف فرمای اردوی خدیو زمان گشت، پس به موجبات اصلاح میانه دو فرزند ارجمند خود زبان گشود که فرزند حسین قلی خان را از این جسارت خودرانی منظور نیست بلکه مداخل مملکت فارس به مخارج لایقه او وفا نمی‌کند، اگر نظر به پاس برادری ولایت کرمان را ضمیمه فارس فرماید دیگر راه غدر مسدود است و پادشاه ظفرپناه بر رعایت مهدعلیا و سترکبری، این مطلب را قبول فرمود «۲» و حسین قلی خان چون از این معنی خبر یافت، ایالت اصفهان را درخواست نمود باز به توسط مهدعلیا به درجه قبول رسید. پس بهانه دیگر جست و معلوم رأی عالم آرای شاهنشاهی گردید که رشته طمع برادر بی‌تمیز جز به شمشیر تیز بریده نگردد، پس اردوی کیوان شکوه را در منزل ساروق «۳» به جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله سپرد و به نفس نفیس با چندین هزار لشکر آزموده، به عزم رزم به جانب فراهان نهضت فرمود و در دو فرسخی اردوی حسین قلی خان، بار اقامت افکند.

و در روز بیست و هشتم ماه صفر این سال [۱۲۱۳] «۴»: در صحرای کمره «۵»، صف جدال آراسته گشت و حضرت شاهنشاهی برای اتمام حجت جناب میرزا موسی منجم‌باشی گیلانی «۶» را برسالت نزد حسین قلی خان روانه فرمود و پیغام مشتمل بر وعده و وعید و مشعر بر بیم و امید به او فرستاد و چون منجم‌باشی نزدیک گردید، حسین قلی خان چند گامی او را استقبال نمود و بعد از شنیدن پیغامات ملاطفت آیات بی‌اختیار این شعر را از خواجه حافظ بر خواند:

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا بر منتهای همت خود کامران شدم پس بی مشاورت احدی از صف جدال جدا گردید «۷» و چون میانه میدان رسید، از اسب

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۳۷، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۱.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۳۷.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۹۸، روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۳۷.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۳۷، برابر با ۱۱ اوت ۱۷۹۸.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۹۸، روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۳۷.

(۶). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۹۸، روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۳۸.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۳۸، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۹۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۷۳

پیاده گشت و دوان دوان خود را بر سم اسب سمند شهریاری انداخت و آب را از دیدگان جاری ساخت و پادشاه معدلت پناه به مهر برادری از صدر زین دست دراز کرده، بر گردن برادر انداخت و هر دو برادر از کید زمانه به گریه افتادند، پس شهریار کامگار دست حسین قلی خان را گرفته از میدان رزم به ایوان بزم آورد «۱» و آیه شریفه لا تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْيَوْمَ «۲» را برخواند و هر دو سپاه به آرامگاه خود رفتند و روز دیگر سپاه عراق و فارس کوچ کرده، به اردوی شاهی پیوستند.

و نگارنده این فارسنامه از سالخوردگان اهل شیراز شنید که باعث اطاعت حسین قلی خان یأس او از امرای سپاه خود بود که جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله، تدبیری اندیشید و تیر مرادش به هدف مقصود رسید بر این وجه که: مردی را مانند پیکری آراست و چندین نوشته به مهر خود برای سپاه حسین قلی خان نگاشت که عریضه شما را به نظر خدیو گیتی ستان رسانیدم و خدمات سابقه شما را یادآور نمودم و محاسن عقیده شما را تصدیق فرمودند لکن بر هم زدن اردو را صلاح ندانستند، بهتر آن است که بعد از تسویه صفوف، شما زودتر از دیگران خود را بر سم اسب حضرت شهریاری انداخته، مورد عنایت شوید، پس نوشتجات را در پارچه مشمعی بسته، در کف پافزار آن مرد دوختند و او را قدغن نمودند که چون به اردوی حسین قلی خان رسیدی، در حوالی سراپرده، مانند عیاران و جاسوسان، در هر محفلی سری کشیده و در کنار هر منزلی زمانی آرمیده باش، پس آن مرد داخل اردو گردیده، به دستور العمل حرکت نمود، یکی از پیشخدمتان حسین قلی خان، حال او را تفرس کرده، حبسش نمود و بعد از زجر، نوشتجات را درآوردند و سر بسته خدمت حسین قلی خان بردند و بعد از ملاحظه، خود را یکه و تنها، غریق بحر فنا دید و جز همان معامله که فرمود او را چاره نبود.

و محمد علی خان قاجار قوینلو مشهور به خالو، به سرداری و نظم مملکت فارس و میرزا محمد خان پسر بزرگ جناب اعتماد الدوله، برای وصول و ایصال مالیات دیوانی آن مملکت و نوروز خان قاجار عز الدین لو، برای نظم کوه گیلویه مأمور شدند. «۳» و در یازدهم ماه ربیع اول این سال [۱۲۱۳] «۴»: حضرت شهریار ظفر شعار به صوب طهران نهضت فرمود و ایالت ناحیه سمنان به نواب حسین قلی خان عنایت گردید.

و هم در این سال [۱۲۱۳]: بر حسب فرمان شاهی، میرزا هادی که والد ماجدش، میرزا جانی فسائی از آش زهرآلود حسین قلی خان به غرفات جنان رفته بود، احضار به دار الخلافه طهران گردید و بعد از ورود جراحتهای مصائب او به مراهم الطاف خاقان زمان، التیام یافت و مناصب والدش، از حکومت بلوکات فارس مانند حومه شیراز و کوه مره و سیاخ و کوار و خواجه و فیروزآباد و صیمکان و خفر و جویم و بیدشهر و فسا و داراب و نیریز و اصطهبانات و وظائف و مواجب سلسله او را بیشتر از پیشتر برقرار فرمود و

بلوک کمین، کماکان در تیول او و برادرانش به جای خود باقی ماند و به خلعت‌های فاخره سرافراز گردید و چون در ایام جهانی بود شهریار تاجدار در فارس، بیشتر اوقات با میرزا هادی مأنوس بود و او را به عبارت

(۱). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۳۳۹، نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۹۹.

(۲). آیه ۹۲، سوره یوسف است که معنی آن: (یوسف گفت امروز هیچ خجل و متاثر نباشید...) می‌باشد.

(۳). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۹۹.

(۴). برابر با ۲۳ اوت ۱۷۹۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۷۴

«رفیق» می‌خواند در این زمان که تمامی ممالک ایران از فر شوکت و حشمت پادشاه گیتی‌ستان زینت یافته بود، باز در سلام عام او را «رفیق شاه» خطاب می‌فرمود و بعد از چهار ماه توقف، از دار الخلافه طهران عود به شیراز نمود. و هم در این سال [۱۲۱۳]: معادل صد هزار تومان وجه رائج از خزانه عامره، به مصارف تعمیر بقعه و عمارات حضرت معصومه (ع) در شهر قم رسید. (۱)

و هم در این سال [۱۲۱۳] فرخ‌فال: به فرمان پادشاه بی‌همال، دو عمارت مسرت خصال، هر دو مسمی به تخت قاجار «۲»، یکی در نیم فرسخی شمالی شهر طهران و دیگری ربع فرسخ باز در شمالی شهر شیراز جنت‌طراز، هریک بر فراز کوه‌پاره‌ای، مشتمل بر چندین منزل مرغوب دلنشین ساخته و پرداخته گردید و در دامن هریک باغی، احداث گشته، به اندک زمانی به انواع درختان معمور گردید و باغ تخت قاجار شیراز مبذر ۱۲۵۰ من گندم بوزن ۷۲۰ مثقال صیرفی است که به اصطلاح اهل شیراز صد پیمان زمین است و چنانکه نگاشته شد در حدود سال ۵۲۰ هجری امیر اتابک قراچه وزیر سلطان سلجوق، حاکم فارس و خوزستان بر پشت این کوه‌پاره، چندین عمارت ساخت و آبرای راه‌های دور آورده، بر فراز آن رسانیده، او را تخت قراچه نامید و سالها به آبادی باقی بود و سالهای دراز دیگر نامی بی‌نشان از او می‌گفتند تا در این سال که باز بر سر آبادی و عمارت آمد.

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل در سیزدهم ماه شوال این سال: [۱۲۱۳] «۳» اتفاق افتاد و شهریار کامگار، بعد از فراغت از جشن نوروزی برحسب وصیت خاقان سعید آقا محمد شاه شهید، نواب شاهزاده عباس میرزا که از جانب مادر بر تمامت برادران رتبه برتری داشت، برای ولایت عهد دولت و نیابت سلطنت انتخاب فرمود «۴» و خلعت ولیعهدی که خفتان و شمشیر و کمر و خنجر مرصع است به او عنایت گردید و تمامی شاهزادگان و امرا و اعیان ممالک محروسه تهنیت و مبارکباد گفتند پس امیر کبیر سلیمان خان نظام الدوله قاجار و جناب سیادت انتساب میرزا عیسی مشهور به میرزا بزرگ فراهانی «۵» که در شیراز در خدمت خالوی خود میرزا حسین فراهانی متخلص به «وفا» وزیر غفران توأمان کریم خان زند تربیت یافته بود، به التزام رکاب آن شاهزاده والاشان مأمور داشته، ایالت و امارت و وزارت مملکت آذربایجان را در کف کفایت آنها واگذاشت و چنانکه نگاشته شد در سال ۱۲۱۰ که خدیو کامگار آقا محمد شاه قاجار نزول اجلال به خراسان فرمود، نادر میرزای «۶» نادری به جانب هرات شتافت و چون ولی محمد خان قاجار سپهسالار خراسان، بعد از رحلت آن پادشاه، مشهد را گذاشت و به جانب طهران شتافت، نادر میرزا، بی‌مانعی از هرات وارد مشهد مقدس گردید و اهالی شهر در اطاعت او شدند و چون خدیو زمان فتح علی شاه، از نظم ممالک ایران جز خراسان فراغتی حاصل فرمود، برای تسخیر خراسان، رایت جلالت آیت، برافراشت.

(۱). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۴، روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۳۴۶.

(۲). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۳۴۶.

(۳). برابر با ۲۰ مارس ۱۷۹۹.

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۱، روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۴۷.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۴۷.

(۶). ر ک: حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۷۵

و در پانزدهم ماه ذی حجه این سال: [۱۲۱۳] «۱» از طهران، نهضت نمود و جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی و جناب میرزا شفیع مازندرانی را ملازم رکاب ظفر انتساب فرمود و چون در ناحیه نیشابور نزول اجلال نمود «۲»، جعفر خان بیات، حاکم نیشابور، ملازم اردوی اعلی بود و علی قلی خان پسر او با اعیان نیشابور، به شرف حضور رسیدند «۳» و چون رأی عالم آرا، قرار گرفت که برج و باروی بلده نیشابور را به تصرف سپاه ظفر پناه دهند و کوتوالی از اهل اردو بر آن گمارند و علی قلی خان به فتوای پدر امتناع نمود و مأمورین را باز گردانید و اعلیحضرت شاهنشاهی در غضب شد و حکم به یورش و خرابی نیشابور فرمود و در بین جعفر خان بیات «۴»، عذرهای غیر موجه برای نافرمانی پسر خود آورد و غضب حضرت شهرداری را اندک فرود آورد که جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله و میرزا شفیع مازندرانی، برای استمالت اهالی نیشابور، روانه شدند و چون نزدیک به قلعه رسیدند و اهالی شهر را نصیحت نمودند، حسین قلی بیگ پسر عموی جعفر خان بیات از قلعه فرود آمد و در خدمت آن دو نفر وزیر بی نظیر شرفیاب حضور معدلت دستور گردید و مابقی قلعه داران، باز دامن عصیان را بر کمر زدند و آتش غضب شاهی را افروختند و حکم به یورش صادر گردید و جعفر خان بیات، باز، در مقام عذرخواهی از جانب علی قلی خان پسر خود برآمد و پسر دیگر ماه پیکر خود را که در اردوی شاهی بود، به گروگان گذاشت که اگر بازنگردد آن پسر [را] به قتل رسانند، پس جعفر خان وارد قلعه نیشابور شد و به قلعه داری پرداخت و جواب تعهدات خود را به آواز توپ و تفنگ حواله داد و شهاریار آفاق بنا برقراری که جعفر خان داده بود پسر بیچاره او را که سنین سالش از چهارده نگذشته بود «۵»، روانه سفر آخرت فرمود و جنازه او را بر پدرش نمودند و فرمان صادر گردید تا باغات و دهات حومه نیشابور را تاختند «۶» و اعلی آن نواحی را اسافل ساختند و مدت چهل روز نائره غضب شاهی افروخته، خرمن بینوایان نیشابوری را سوخت و اهل شهر از ندیدن نان به ناله و این افتاده، جناب حاجی روح الامین «۷»، امام جمعه و جماعت نیشابور را واسطه نمودند که به اردوی اعلی آمده، برای جعفر خان و اهالی بلد، استدعای امان کند و بعد از ورود امام جمعه، حضرت شهاریار معدلت شعار، تمامت اهل نیشابور را امان داد و جناب ملا علی اصغر ملباشی، به مصاحبت امام جمعه داخل شهر گردید و جعفر خان سفیه را با قرآن و شمشیر به حضور مبارک آورد و کماکان به ایالت نیشابور سرافراز گشته، سالها در ماتم پسر نوجوان خود ناله‌ها نمود.

پس اردوی اعلی از نیشابور کوچ کرده، ظاهر شهر مشهد مقدس را لشکرگاه فرمود و نواب نادر میرزا «۸»، در پس حصار و باروی شهر نشست و پادشاه دین پناه، محض احترام آستانه

(۱). برابر با ۲۰ مه ۱۷۹۹.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۵۰، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۲.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۵۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۲.

(۴). ر ک: حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۱.

(۵). ر ک: حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۱.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۵۲، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۳.



(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۵۱.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۵۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۷۶

مبارکه رضویه، علی صاحبها الف ثناء و تحیه، اقدام در یورش نفرمود و آسیبی به کسی نرساند مگر آنکه راه تردد قوافل و حمل و نقل آذوقه را مسدود نمود و کار را بر قلعه‌گیان تنگ فرمود که جماعتی از سادات رضوی و علما و مشایخ، از فرط اضطرار، از شهر درآمدند و قرآن را شفیع خود کرده از جانب خود به اصالت و از طرف نادر میرزا به نیابت، طلب امان نمودند که هرگاه پادشاه عاجزنواز بر جان او بخشش کند، بعد از مدتی دیگر کعبه مقصود را احرام خواهد بست و شهریار معدلت شعار، آیندگان را مطمئن فرموده، مسؤول نادر میرزا را قبول نموده، اذن مراجعت داد و نادر میرزا به علاوه عفو گناهان به خلعت امان سرافراز گردید.

و موکب والا از خارج شهر مشهد مقدس، در روز پنجشنبه پانزدهم ماه ربیع اول سال ۱۲۱۴ نهضت فرمود «۱» و روز پانزدهم ماه ربیع دوم همین سال، وارد دار الخلافه طهران گردید و در نیمه ماه جمادی اول این سال دختر نیک‌اختر امیر گونه خان کرد زعفرانلو «۲»، حاکم خوشان خراسان [را] به عقد ازدواج شاهزاده آزاده نواب حسین علی میرزا درآوردند و چند روز و شب به عیش و کامرانی نشستند و این اولین سور و نخستین سروری است که در این دولت نامدار زینت بزم روزگار گردید و حضرت صبا در تهنیت این عیش مهنا فرموده است:

اولین سور شهنشاه ملک دستور است گیتی از همت سرشار کفش معمور است

چشم بد دائم از این عیش مهنا دور است تا جهان است، جهان را به زبان مذکور است

مهر را همسری ماه مبارک باداسور سنجر به ملک شاه مبارک بادا و هم در این وقت میرزا مهدی علی خان خراسانی «۳» که از جانب فرمانفرمای هندوستان در بندر بوشهر، کارپرداز بود، به فرمان امنای دولت انگلیس که مالک هندوستان بودند، از بوشهر حرکت کرده، به احترام تمام از شیراز و اصفهان گذشته، به درگاه شهریار ظفر شعار رسید و تحف و هدایای فرنگستان و هندوستان را که برای وداد طرفین آورده بود به حضور مهر ظهور رسانید و مورد عنایات شاهانه گردید.

و هم در این سال: [۱۲۱۴] شاهزاده آزاده، نواب حسین علی میرزا «۴» به ایالت مملکت فارس و لقب فرمانفرمائی سرافراز گردید و چراغ علی خان نوائی «۵» قوریساول باشی که امیری باشوکت و تربیت یافته این دولت بود، به وزارت نواب فرمانفرما، قرین افتخار آمد و معادل هشتصد نفر تفنگچی جریده از هیجده محال نور انتخاب کرده به سرداری نصر الله خان برادر میرزا اسد الله خان لشکر نویس باشی در رکاب نواب معزی الیه روانه شیراز شدند و بعد از دو سال توقف تمامت اهل و عیال آنها را از نواحی نور به شیراز آورده، محله موردستان را که بعد از سلسله زندیه ویرانه بود، آباد نموده، هر کس به قدر همت خود خانه ساختند و متوطن شدند.

و عید نوروز سنه پیچی ثیل این سال: [۱۲۱۴] «۶» در شب جمعه بیست و چهارم ماه شوال

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۵۳، برابر با ۱۷ اوت ۱۷۹۹.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۵۴، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۷.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۷، روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۵۳، در حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۲: (میرزا علی خان بهادر حشمت جنگ خراسانی الاصل).

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۷، روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۶۱.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۶۱.

(۶). برابر با ۱۷ مارس ۱۸۰۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۷۷

اتفاق افتاد و در بهار این سال امیر طره‌باز خان «۱» افغان از جانب وفادار خان وزیر اعظم شاه زمان، پادشاه افغانستان به عزم ملاقات جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله در رسید و پیغام وزیر افغانستان را چنین رسانید که ملک خراسان برای قرب جوار مناسب آن است که در تصرف شاه زمان و سایر ممالک ایران در تحت اقتدار شاهنشاه ظفر توأمان باشد و چنانکه شاه زمان را در سایر ممالک ایران سخنی نیست از آن طرف قرین الشرف نیز در حرکت به جانب خراسان عزیمتی نشود و شاه زمان را برادری کهتر از خود شمارند و ملک خراسان را سر بسته به شاه زمان گذارند و جناب حاجی بعد از مشورت در جواب او گفت: منظور نظر حضرت اقدس شهر یاری از حرکت به جانب خراسان انتزاع تمامت بلاد متعلقه به ایران است از نیشابور و سبزوار و کابل و قندهار و اینک در تدارک سفر و یورش افغانستان است و چون طره‌باز خان این جواب سخت تر از سنگ را شنید از پیغامبری خود پشیمان گشته، راه دیار افغانستان را برگرفت. «۲»

و موکب والا در روز نهم ماه ذی حجه این سال: [۱۲۱۴] «۳» از دار الخلافه طهران به صوب خراسان نهضت نمود.

و روز پنجم ماه محرم سال ۱۲۱۵ صحرای مزینان «۴» خراسان را لشکرگاه فرمود و جماعتی را برای تسخیر سبزوار روانه فرمود و برای تعزیت داری بر خامس آل عبا (ع) در مزینان توقف نمود «۵» [و] پس از ادای لوازم سوگواری حرکت فرمود و ظاهر بلده سبزوار را محل سرداقت جلال قرار داد و الله یار خان سبزواری «۶» در پس حصار متحصن گردید و عریضه ضراعت آمیز فرستاد که احضار او را به وقت دیگر حواله دهند و جعفر خان بیات حاکم نیشابور همین تمنا را نمود و در حصار نیشابور نشست و مدتی زمان محاصره این دو بلد طول کشید که باز طره‌باز خان افغان از جانب شاه زمان پادشاه افغانستان در رسید و عریضه رسانید که اهالی سبزوار و نیشابور اسیر سر پنجه الله یار خان و جعفر خان گشته‌اند و این نیازمند را در آن حضرت آبرومند و معتبر شناخته‌اند و در درگاه فلک‌جاه، شفیع ساخته‌اند که آن دو حاکم نادان را چند صباحی مهلت کرامت فرماید و موکب اعلی به جانب تختگاه معلی گراید، بر ذمت خود داشته‌ام که رفع وحشت ایشان را کرده، به این نزدیکی آنها را به درگاه فلک‌جاه رسانم و اگر خلاف این عهد ظاهر شود لله الحمد طره رایت ظفر طراز، باز و پای سمند میمنت آیت دراز و چون مراعات خاندانهای قدیم منظور نظر شهر یاری بود، شفاعت شاه‌زمان را قبول فرمود و طره‌باز خان را با نیل مقصود باز گردانید و روز بیست و هفتم ماه صفر این سال: [۱۲۱۵] رایات ظفر آیات از خارج بلده سبزوار به صوب طهران حرکت نمود و در چهاردهم ماه ربیع دوم این سال ساحت دار الخلافه طهران از فر قدوم شاهنشاه زمان، زینت یافت. «۷»

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۶۱.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۶۲.

(۳). برابر با ۴ مه ۱۸۰۰.

(۴). ر ک: حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۲، تاریخ واقعه، ۲۹ مه ۱۸۰۰ میلادی است.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۶۳.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۶۳: (الله یار خان قلیچی).

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۶۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۷۸

و هم در این سال: [۱۲۱۵] سرجان‌ملکم «۱»، سفیر کبیر دولت بهیه انگلیس از جانب پادشاه سنی الجوانب شاهنشاه انگلستان و

هندوستان که از معتمدین آن دولت و امیری باحشمت و صولت بود با نامه محبت ختامه و تحف و هدایای نفیس به دربار فلک تأسیس شاهنشاه ممالک ایران مأمور گردید و بعد از خبر ورود او به بندر بوشهر حسب الامر دارای جمشید شوکت پرویز حشمت، فتح علی خان نوری «۲» نایب ایشک آقاسی دیوان اعلی به مهمانداری او معین آمده، روانه فارس گردید و سفیر کبیر را با احترامی تمام از بندر بوشهر و شیراز و اصفهان و قم و کاشان وارد طهران نموده در سرای جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی فرود آمده، منزل نمود و از طرز مهمانداری آن وزیر بی نظیر رنج سفر و کربت غربت را فراموش کرده، بعد از دو سه روز شرفیاب حضور مبارک شاهی گردید و از محاسن تقریر و مکالمات دلپذیر آن سفیر کبیر، منظور نظر کیمیا اثر پادشاه عدالت گستر آمد و روز دیگر تحفه‌های فرنگستان و هدایای هندوستان از پیشگاه شاهنشاهی گذرانیده، به نهایت مقبول و مطبوع افتاد و عهدنامه‌ای که از جانب امنای دولت انگلستان به مهر فرمانفرمای هندوستان مختم بود، ابراز نمود و امضای آن از کلک منشیان عطارد توأمان مرقوم و به مهر جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله مختم گردیده به آن سفیر کبیر سپردند و آن عهدنامه مشتمل بر این پنج فصل بود:

فصل اول: به خواست خدا، دوستی این دو دولت عظمی ابداً برقرار خواهد بود.

فصل دوم: هرگاه جماعت افغان اراده هندوستان کنند شاهنشاه جم‌جاه، از مملکت ایران لشکر بر ایشان کشد و اخراجات آن لشکر کشی را امنای دولت انگریز موافق ثبت و ضبط مباشرین دولت علیه ایران تسلیم نمایند.

فصل سیم: هرگاه یکی از سلاطین افغان به یکی از این دو دولت عظمی صلح نماید، آن دولت دیگر نیز باید شریک در صلح باشد.

فصل چهارم: هرگاه افغان یا دولت فرانسه با دولت علیه ایران بنای جنگ گذارند دولت بهیه انگریز امداد به دولت علیه ایران نماید.

فصل پنجم: دولت علیه ایران، اهل فرانسه را نگذارد که در سرحدات ایران از دریا و خشکی محل توقف ساخته، بار اقامت اندازند.

و سفیر کبیر بعد از انجام مهمام سفارت به اعطای شمشیر و خنجر مرصع سرافراز آمد و از جانب سنی الجوانب این دولت علیه، حاجی خلیل خان کراوغلی قزوینی ملک التجار مأمور به سفارت هندوستان گردید و تحف و هدایای مملکت ایران را آنچه سزاوار بود به او سپردند و به مصاحبت و مرافقت سرجان‌ملکم سفیر کبیر در اواخر ماه مبارک رمضان این سال: [۱۲۱۵] از طهران روانه مقصد شدند.

و عید نوروز سنه تخاقوی‌ئیل در روز ششم ماه ذی‌قعدة این سال [۱۲۱۵] «۳»: اتفاق افتاد.

و هم در این سال [۱۲۱۵]: کوکب اقبال جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۶۵، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۲- نام او Sir John Malcolm است.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۶۵.

(۳). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۰۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۷۹

از اوج به حضيض و از شرف به وبال رسید و تفصیل آنرا هریک از مورخین به مناسبت وقت خود نگاشته‌اند و از همه به صدق نزدیک‌تر، چیزی است که مرحوم میرزا فضل‌الله خاوری شیرازی «۱»، در تاریخ ذو‌القرنین نگاشته است، که: چون این بنده مدحتگر، مأمور بودم که حقیقت هر واقعه را بالمشافهه، از سرکار صاحبقرانی تحقیق کنم و هر فرمایش را بدون کم و زیاد تحریر نمایم و چون به این داستان رسیدم، ماجرا را پرسیدم در جواب فرمود: چنان بنویس که سیاست‌فرما به خطا نرفته و سیاستی هم خیانت نکرده است تا هر دو بی‌تقصیر شوند متوکلا علی‌الله کلک و دفتر برداشتم و این فقره را نگاشتم که ابنای زمان را به اقتضای فطرت، خصلت حسد را با جان در جسد سرشته و بر پیشانی آنها این صفت ناپسند نوشته است. رفتار قابیل با هابیل، دلیلی است

روشن، پس اگر زمانه کسی را برگزیند که بر مسند عزتی که عین ذلت است، نشیند، اقرانش را خار حسد در دل خلیده، تیغ خلاف از اطراف بر روی او کشیده دارند و دوستان موافقش، دشمنان منافق شوند، خاصه مشیران کارگزار و پیران با اعتبار که ملجأ انام و مرجع خواص و عوام باشند که آحاد سپاهی و رعیت را هریکی هوسی در سر و طمعی در خاطر، اگر طبع کسی را برآرد، خاطر دیگری از او برنجد، پس دوستان کم و دشمنان بسیار شوند، پس چون جماعتی از خاصان درگاه و امیران سپاه برخلاف شخصی برخاسته و محضرها بر خیانت او آراسته باشد، پادشاهان را گذشت از سیاست او خلاف طریقه ملک‌داری و مخالف رسوم سلطنت و شهریاری است و بعد ازین تشبیحات، کیفیت حالات جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی را بدین نمط می‌نگارد که:

جناب حاجی مزبور از بزرگ‌زادگان شیراز است «۲» و نسب خانواده او در السنه و افواه به این طریق مذکور است که جد اعلاى آنها از خاندان حاجی قوام‌الدین شیرازی معروف، مستوره‌ای را در عقد ازدواج خود درآورد و اولاد او نسلاً بعد نسل به حاجی قوام‌الدین منسوب شدند که خواجه حافظ علیه الرحمه در حق او فرموده است:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال‌هستند غرق نعمت حاجی قوام «۳» ما و فارسنامه‌نویس گوید: اعتقاد جماعتی از معمرین اهل شیراز بر آن است که سلسله جناب حاجی معزی الیه از اولاد ذکور حاجی قوام‌الدین مشهورند «۴» و در هر حال از نسل او خواهند بود و حاجی محمود جد حاجی ابراهیم خان در زی‌تجارت ثروتی مالا کلام داشت و در اواخر دولت صفویه مسجدی و مدرسه‌ای در محله بالاکفت شیراز ساخت و املاکی را بر آن

(۱). درباره مؤلف این کتاب در ذکر منابع فارسنامه گفتگو شده است. ر ک: مقدمه همین چاپ از کتاب و در جلد دوم فارسنامه ناصری نیز در ذکر بزرگان محله بازار مرغ شیراز از او سخن رفته است.

(۲). شرح مفصل احوال حاجی و خاندان او را در صدر التواریخ، ص ۱۱ تا ۴۳، روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۳۶۷ ببعده و ناسخ-التواریخ، ج ۱، ص ۶۳ ببعده، بخوانید.

(۳). متوفی به روز جمعه ششم ربیع الثانی ۷۵۴. حافظ راست در مرگ او:

سرور اهل عمایم شمع جمع انجمن صاحب صاحبقران خواجه قوام‌الدین حسن  
سادس ماه ربیع الاخر اندر نیم روزروز آدینه به حکم کردگار ذوالمنن  
مرغ روحش کوههای آشیان قدس بودشد سوی باغ بهشت از دام این دار محن  
هفتصد و پنجاه و چهار از هجرت خیر البشرمهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن

(۴). در ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۳۹ تا ۳۴۴، او را یهودی الاصل جدید الاسلام دانسته است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۸۰

وقف نمود و نام آنها را مسجد و مدرسه هاشمیه گذاشت و خلف الصدقش حاجی هاشم در فتنه اشرف افغان کدخداباشی محلات حیدری‌خانه «۱» شیراز که نیمه کلانتری است گردید و در کرمان در سال ۱۱۶۰ به فرمان نادر شاه او را از یک چشم نابینا نمودند و حاجی طالب و حاجی ابراهیم خان، پسران حاجی هاشم کدخداباشی در دولت زندیه به منصب پدری خود برقرار بودند و چنانکه نگاشته شد در سال ۱۱۹۶ علی مراد خان زند، میرزا محمد کلانتر و میرزا جانی فسائی و حاجی ابراهیم خان و جماعتی دیگر از اعیان فارس را به رسم گروگان به اصفهان فرستاد و بعد از وفات علی مراد خان و حکومت جعفر خان زند، میرزا محمد کلانتر، خدمت شهریار قهار آقا محمد خان قاجار را اختیار کرده، از اصفهان به طهران رفت و حاجی ابراهیم خان با جعفر خان موافقت نمود، به شیراز آمد و بعد از وفات میرزا محمد کلانتر در طهران، نواب جعفر خان، کلانتری شیراز را به حاجی ابراهیم خان واگذاشت و چنانکه در وقایع سالها گذشت حاجی ابراهیم خان، اساس سلطنت زندیه را در فارس برهم زد و دست توسل را به دامن

شهریار قاجار انداخت و مدت چهار سال در دولت آن پادشاه قهار و چهار سال در سلطنت خاقان گیتی‌ستان، فتح علی شاه به استقلال وزارت نمود و در مجلس شاهی، اذن جلوس داشتی و نشستی و رتق و فتق امور ملکی مخصوص شخص او بود و عبد الرحیم خان برادر مهتر او به ایالت اصفهان و عراق سرافراز گشته، برقرار بود و محمد حسین خان برادر کهنترش والی کوه گیلویه و بهبهان گردید و آقا محمد زمان برادر دیگرش به کلانتری شیراز سرافراز بود و میرزا محمد خان «۲» پسر مهتر و بهتر جناب حاجی ابراهیم خان، بیگلربیگی مملکت فارس گردید که تمامت امور دیوانی فارس از کف کفایت او می‌گذشت و چراغ علی خان که به اسم وزیر فارس بود جز صورت، حسابی را نداشت و فرزند دیگرش، اسد الله خان «۳» با آنکه در بدایت سن شباب بود به ایالت بروجرد و لرستان فیلی و شوستر و دزفول برقرار گردید که در حقیقت ایالت همه ایران به برادران و فرزندان جناب حاجی مسلم بود و چون مراتب عزت خاندان او از آل برمک برگذشت مزاج مردم دیگرگون گشت، از امناء دربار و اهالی هر دیار، هر روزه از او و از متابعتن خیانت‌های دروغ و سخنها بی‌فروغ به عرض حضرت خاقان می‌رسانیدند و آن حضرت در اخفای آن راز می‌کوشید تا آنکه چندین نوشته به مهری که شباهت تمام به مهر جناب حاجی داشت، ابراز دادند که به نواب حسین قلی خان و جماعتی از امرای ایران نوشته بود که محرک ماده فساد گشته، به ناخن مخالفت، چهره خدمتگزاری را بخراشند و به علاوه چند نفر از سرکردگان مانند ایمانی خان فراهانی و حاجی ربیع خان کزازی، در خلوت خاص به خاکپای مبارک عرضهای خلاف نمودند و جناب معزی الیه را در فساد مملکت، متهم ساختند، اگرچه صدق و کذب آن نوشتجات و این شهادت جز خداوند سلیم، کسی ندانست، لکن مزاج شاهنشاهی را دیگرگون نمود و به سیاست او و اتباعش حکم فرمود و این معامله شباهت دارد به احکام شرعیه که

(۱). ر ک: فارسنامه ناصری جلد دوم، و ص ۵۵ جلد اول. مرآت البلدان، اعتماد السلطنه.

(۲). ر ک: فارسنامه ناصری، ج ۲، محله بالاگفت، صدر التواریخ، ص ۱۲ بعد.

(۳). ر ک: فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۳۶، اعیان محله بالاگفت شیراز: او متولد ۱۰۹۷ هجری است و در زمان فتح علی شاه کور شد و در سال ۱۷۸۰ او را پنج پسر بود. اما در صدر التواریخ آمده است که در اوقات گرفتاری حاج ابراهیم کلانتر بوسیله ماموری که به بروجرد رفته بود کشته شد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۸۱

اگر جماعتی در خدمت حاکم شرع برای ثبوت مطالبی شهادت دروغ دهند، و از این شهادت حکم شرعی صادر گردد، پس دروغ شهود در خدمت همان حاکم یا دیگری ظاهر شود آن حکم بر نفاذ خود بماند و غرامت بر شهود است و بس. «۱»

و چون برادران و منسوبان جناب حاجی هریکی به استقلال تمام، حکمران مملکتی بودند، اولیای دولت چنین پنداشتند که اگر جناب حاجی را گرفته، حبس و قید نمایند، شاید فتنه در ولایت از کسان او بروز کند، پس حسب الامر چنین تدبیر کردند که در روزی معین «۲» جناب حاجی و متعلقان او را در ولایات اسیر بند و گرفتار کمند قهر خاقان ظفرمند کنند، پس کسان معتبر به اطراف ولایات فرستادند و در روز غره ذی‌حجه این سال: [۱۲۱۵]، جناب حاجی ابراهیم خان را در پیشگاه سلطنت بازداشتند و از کردار او به خشم و خشونت بازپرس فرمودند و نوشتجات پابمهر او را یک یک بر او نمودند [و] جناب حاجی چندان که تبری نمود که مرا از این نوشتجات و مهر خبری نیست، بلکه این کید را اهل حقد و حسد کرده‌اند، مفید نیفتاد تا هر دو چشم جهان‌بینش را کردند و زبانی را که در چنین وقت به جای عجز و لابه بر زیان خویش زبانه کش بود قطع نمودند «۳». پس آن جناب را با زن و فرزند، در قزوین، پس در طالقان منزل دادند و هم در آنجا به جهان دیگرش فرستادند «۴» و برادران و فرزندان و منسوبانش هم در غره ماه همین ذیحجه، هریک در بلدی که بود یا فارغ از رنج دنیائی یا گرفتار درد نابینائی گردید «۵» چنانکه عبد الرحیم خان و محمد

حسین خان و میرزا محمد خان را کشتند و اسد الله خان و حسن خان پسر عبد الرحیم خان را کور کردند و میرزا علیرضا پسر جناب حاجی را از زیور مردی انداختند و تمامت املاک سلسله هاشمیه را به ضبط دیوان درآوردند و برای امتیاز از خالصه جات دیوانی نام آنها را املاک ضبطی گذاشتند فَأَعْتَبُوا یا أُولَى الْأَبْصَارِ «۶»

چو آید به مویی توانی کشید چو برگشت زنجیرها بگسلد پس وزارت کبری، به جناب میرزا شفیع مازندرانی «۷» بی مشارکت غیر مسلم گردید و کلانتری شیراز به میرزا ابراهیم شیرازی پسر میرزا محمد علی کدخداباشی پنج محله نعمتی خانه شیراز عنایت داشتند و ایالت بهبهان و کوه گیلویه را به استقلال به میرزا سلطان محمد خان بهبهانی، کما فی السابق برقرار فرمودند. و در ماه صفر سال ۱۲۱۶ «۸»: نواب حسین قلی خان برادر خاقان گیتی ستان که بلده

(۱). ر ک: صدر التواریخ، ص ۳۲.

(۲). (غره شهر ذی حجه) ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۴.

(۳). ر ک: صدر التواریخ، ص ۳۲، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۲، ناسخ التواریخ، ص ۶۴.

(۴). ر ک: صدر التواریخ، ص ۳۲، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۲، ناسخ التواریخ، ص ۶۴.

(۵). ر ک: صدر التواریخ، ص ۳۲، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۲، و ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۴.

(۶). قسمتی از آیه ۲، سوره الحشر.

(۷). اعتماد السلطنه او را (میرزا محمد شفیع بندپی مازندرانی) می خواند. صدر التواریخ، ص ۴۴ که (پسر میرزا احمد از چاکران نادر شاه افشار بود و از اصفهان به پندپی مازندران رفته بود). روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۷۰.

(۸). شروع در ۱۳ ژوئن ۱۸۰۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۸۲

کاشان را به سیورغال «۱» و حکومت در دست داشت باز به هوای خودرانی افتاد و محمد قاسم نام پیرانه‌وند «۲» لرستانی که مدعی کار کیمیا بود، خدمت نواب معزی الیه رسید و دعوی اعمال خود را بر او عرضه داشت و آن جوان ساده لوح مقدم او را برای رواج سلطنت خود، غنیمت شمرد و در نیمه ربیع اول این سال: [۱۲۱۶] به جانب اصفهان تاخت و مذکور داشت که حاجی محمد حسین خان از ایالت اصفهان معزول است و حاجی مشار الیه از این خبر، فرار نمود و نواب حسین قلی خان بر اصفهان مستولی گشت و به اخذ اموال مردم مشغول گردید و نقش زر و سیم رواج را به نام خود نمود «۳» و محمد قاسم را به وزارت خود اختصاص داد و خاقان گیتی ستان، بعد از اطلاع بر واقعه، به جانب اصفهان، نهضت فرمود و حسین قلی خان چون خبر حرکت شاهنشاهی را شنید به جانب سیلاخور «۴» و بروجرد حرکت نمود و موکب والا وارد اصفهان شد [و] بعد از چند روز در قفای حسین قلی خان به جانب گلپایگان شتافت و نواب حسین قلی خان، چون از همه جا و همه کس مأیوس گشت راه بلده قم را پیش گرفت «۵» تا از جان امان بیابد و خاقان گیتی ستان در تعاقب او وارد قم گردید و حسین قلی خان شمشیر را به گردن آویخته، به قدم‌زاری روی بر خاک نهاد و مهد علیا والده حضرت شاهنشاه شفاعت او را نمود و به درجه قبول رسید و ناحیه قم را به سیورغال او دادند و موکب والا در ماه جمادی اول این سال: [۱۲۱۶] وارد عمارت قصر قاجار طهران گردید و بعد از چند ماهی، اهالی بلده قم از سوء سلوک حسین قلی خان شاکی شدند و او را از ایالت قم معزول داشتند و در قریه دز آشوب «۶» حومه طهران رحل اقامت انداخت و چون در سال دیگر مهدعلیا بدرود زندگانی نمود، نواب حسین قلی خان را از هر دو دیده نابینا نمودند و در سال دیگر «۷»، رهسپر سفر آخرت گردید. و عید نوروز سنه ایت‌ئیل در شانزدهم ماه ذیقعه این سال: [۱۲۱۶] «۸» اتفاق افتاد.

و هم در این سال: [۱۲۱۶] فتنه سعود نامسعود پسر عبد العزیز نجدی در کربلای معلی واقع گردید و اگرچه نگاشتن این واقعه از

روش فارسنامه خارج است لیکن چون امری غریب و فتنه‌ای عجیب بود که کمتر کس از اهالی ایران در سوکواری برای واقعه شریک نبود و کمتر بلدی از ایران بود که جماعتی از اعزه آن در این فتنه شهید نگشتند لهذا آنچه را در تواریخ صحیح یافتیم آنرا نگاشتم:

و ببايد دانست که عبد الوهاب «۹» نامی از اعراب بادیه نجد سفر بصره نمود و در نزد

(۱). لغت مغولی به صورتهای: سویرغال، سویورغال و سیورغالی به معنی زمینی که پادشاه به کسی می‌بخشد: اقطاع.

(۲). در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۶، (پیرانوند)، در روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۷۱: (ایل پیرانوند).

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۷۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۷.

(۴). منطقه‌ای در جنوب شرقی بروجرد.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۷۳، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۷.

(۶). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۷۳: (دزآشیب).

(۷). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۷۹: محل مرگ او در همان دزآشیب دانسته شده است. اما در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۷، و

حقایق الاخبار خورموجی، ص ۱۲ آمده است که: (او را در حصاری معکوس زندانی کردند. پس او را از هر دو چشم نابینا ساختند و یکسال دیگر بزیست و آنگاه در طریق خراسان جان بداد).

(۸). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۰۲.

(۹). ماخوذ از ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۸۳

علمای «۱» بصره متعلم گردید، پس به خطه اصفهان آمده، رحل اقامت انداخت و علوم صرف و نحو و معانی و بیان و کلام را بیاموخت و از مسائل فقه و اصول فقه بهره تمام برگرفت و آغاز اجتهاد نمود و در اجتهاد خویش اصول دین و فروعی اختراع کرد که خدای واحد احد رسالتی بر پیغمبران فرستاد و پیغمبر ما محمد بن عبد الله (ص) را آخرین آنها قرار داد و قرآن را بر او نازل داشت و دین خود را در آن به وجه کمال بیان فرمود و بعد از او هریک از خلفای اربعه مجتهدی بودند و جعفر صادق علیه السلام و ائمه اربعه اهل سنت و جماعت، مجتهد زمان خود بودند که آنچه را از پیش فرو گذاشته بودند به اجتهاد خود بیان داشتند و باید شخص مجتهد، استنباط مسائل را از کتاب خدا کند و این عبد الوهاب بسیار از اعمال مسلمانان را بدعت و ضلالت دانست از جمله، قبه‌های رفیع و بقعه‌های وسیع بر قبور انبیا و خلفا و اولیاء و تذهیب آنها و گذاشتن اشیاء نفیسه یا احتیاج مسلمانان به آنها در بقاع متبرکه و طواف و تقبیل ضرایح و بقاع، جز طواف خانه خدا شرکی بین و مرتکبین این اعمال را با بت پرستان فرقی نگذاشت «۲» و همی گفت: بت پرستان سنگها را تراشیده، زر و سیم را به اشکال مختلفه، ساخته، ارواح آنها را شفیعان درگاه الهی دانند نه خالق اشیاء و هر مسلمانی که طواف مزار و ضریح کسی کند برای طلب شفاعت از روح صاحب او، پس بت پرست خواهد بود و با این عقاید از اصفهان درآمده، عود به بادیه نجد نمود و با عبد العزیز که یکی از مشایخ آن نواحی بود، ملاقات کرده، او را در این عقاید راسخ نمود و در این باب رسائل نگاشت و به قوه عبد العزیز، مطالب آن رسائل را در میانه عوام کالانعام «۳» نواحی نجد رواج داد و نام پیروان این مذهب را به مناسبت اسم خود، وهابی، گذاشت و عبد العزیز هر روزه در رواج این کیش، مردم خود را فراهم آورده با مشایخ اعراب رزم می‌نمود و چون عبد العزیز را قوتی پیدا شد در اراضی نجد قلعه‌ای بساخت و آنرا درعیه «۴» گفت، پس دست را به قتل و نهب همسایگان بگشاد چندانکه امیری نافذ فرمان گردید و سعود که پسر بزرگ عبد العزیز بود، در نواحی اعراب جنگها نمود و بر نفاذ امر پدر بیفزود، پس این پدر و پسر برای تسخیر مکه معظمه و مدینه طیبه با سپاهی آراسته

حرکت نمودند و بر شهر مدینه مسلط شدند و دفاين و ذخاير مسجد و بقعه مبارکه و تمامی محلات شهر را به غارت بردند و از چوب ضریح مرقد منور حضرت ختمی‌مآب، قهوه پخته، صرف نمودند و آنچه کتاب، جز قرآن را یافتند بسوختند و چند روز مسجد مبارک را اصطبل کرده، عود نمودند، پس دوباره سعود برای تسخیر نجف اشرف آمده، کاری نکرده، بازگشت «۵» و در این سال سعود نامسعود پسر بدگهر عبد‌العزیز با چندین هزار نفر اعراب برای تسخیر کربلای معلی حرکت نمودند و در روز هیجدهم ماه ذیحجه «۶» عید غدیر

(۱). در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۸: استاد او (محمد) نام داشت.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۸۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۸.

(۳). اشاره به آیه شریفه ۱۷۹، سوره اعراف.

(۴). در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۸، روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۸۱ آمده است که: (در ارض درعیه حصنی حصین برآورد):  
المدینه الدرعیه.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۸۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۸.

(۶). برابر با ۲۱ آوریل ۱۸۰۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۸۴

وارد گشت و شهر را تصرف نمودند و از بامداد تا شش ساعت، پنجهزار «۱» نفر را کشتند و هرچه را دیدند بردند، زنان را از حلی «۲» و حلل عاری داشتند و ننگ ناموسی را بر احدی نگذاشتند و ضریح مبارک را درهم شکستند و قندیل‌های زر و سیم و جواهر رنگین که سالهای دراز از هر کشوری بدانجا حمل داده، خزانه نموده بودند به غارت بردند و پس از شش ساعت از شهر بیرون شده، اشیاء منهبویه را بر شتران راهوار بسته، به جانب درعیه رفتند.

و هم در اواخر این سال: [۱۲۱۶] رأی عالم‌آرای شاهنشاهی، برای مسافرت مملکت خراسان در نوبت سیم قرار گرفت و فرمان احضار سپاه ظفرپناه اطراف بلاد صادر گشت و بعد از اندک مدتی، حاضر رکاب شدند. «۳»

و در هفدهم ماه محرم سال ۱۲۱۷ «۴»: موکب والا- به صوب خراسان نهضت نمود و روز نهم ماه ربیع اول این سال: [۱۲۱۷] «۵» خارج مشهد مقدس را لشکرگاه فرمود و شهر را محاصره نمود «۶» و در اندک وقتی بلای قحط بر محصورین نازل گشت و چون زمان محاصره به ماهی رسید اهالی شهر در خانه جناب میرزا مهدی مجتهد «۷»، انجمنی نموده، آن جناب را برای شفاعت روانه اردوی اعلی داشتند و بعد از ورود به محفل شاهی چنین وانمود که اهالی شهر را با استیلای نادر میرزا اختیاری نیست و اگر سپاه ظفرپناه شهر را به قهر و غلبه گشایند، چندین هزار نفر مسلمان از مجاور و مسافر در معرض هلاک خواهند بود و البته با رأی معدلت‌آرای شاهی سازگار نخواهد شد و تمامی اعیان شهر تعهد دارند که اگر حضرت شاهنشاه عدالت اکتناه به صوب دار الخلافه نهضت فرماید و تسخیر شهر را به وقت دیگر اندازد و امیری با تدبیر در این حدود گذارد، به اقتضای وقت اهالی شهر نادر میرزا را بی‌اختیار و شهر را به آن امیر تسلیم کنند و امرا و خوانین خراسان تصدیق بر مراتب نمودند و حضرت شهریار جم‌اقتدار به احترام روضه مبارکه رضویه و رحم بر امت حضرت خیر البریه (ص) جناب میرزا مهدی را با نیل مقصود روانه فرمود و نواب شاهزاده محمد ولی میرزا را والی خراسان و حسین خان قاجار قزوینی را سردار نمود و موکب والا از خارج شهر مشهد مقدس نهضت فرمود. و در اوائل ماه جمادی اول این سال [۱۲۱۷]: وارد طهران گردید.

و در این سال [۱۲۱۷]: برحسب وصیت حضرت شاه شهید طاب‌ثراه، صبیبه مرضیه امیر نامدار میرزا محمد خان دولوی قاجار را به عقد ازدواج شاهزاده آزاده، نواب مستطاب والا ولیعهد دولت و نایب سلطنت، عباس میرزا درآوردند «۸» و فرامین به احضار نواب



شاهزاده حسین قلی میرزا فرمانفرما و سایر شاهزادگان و اعیان ممالک ایران شرف صدور یافت و به اندک

- (۱). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۸۲: (به شش ساعت هفت هزار عالم فاضل و مرشد کامل از علمای محققین و فضلالی صاحب یقین به قتل در آوردند). عدد متن منقول از نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۸ است.
  - (۲). زیورها و پیرایه‌ها.
  - (۳). رک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۹: به اهتمام قائمقامی.
  - (۴). برابر با ۲۰ مه ۱۸۰۲.
  - (۵). برابر با ۱۰ ژوئیه ۱۸۰۲. در ترجمه انگلیسی فارسنامه، ص ۱۰۳ ترجمه، این تاریخ ۸ ربیع اول ذکر شده است.
  - (۶). رک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۰، به اهتمام بهبودی.
  - (۷). رک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۱.
  - (۸). رک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۲، بهبودی.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۸۵  
زمانی حاضر شدند.

و مرحوم میرزا فضل الله خاوری شیرازی در تاریخ ذو القرنین نگاشته است: که کمال محبت حضرت صاحبقران درباره شاهزاده ولیعهد از این فقره می‌توان دانست که با وجود پاکی دامان شاهنشاه گیتی‌ستان از ارتکاب به آن هوش‌زدای پیر و جوان، برای آنکه مراتب عیش و نشاط را به کمال رساند به استعمال شراب ناب اجازه داد و به فتوای مفتی عقل، ابواب شادمانی بر چهره‌اعالی و ادانی برگشاده و کار زاهدان ریاکار از خفا به ظهور رسید،  
ز پرده‌ها بدرافتاد رازهای نهانی، ولی زمان این اجازه موقت به ایام عیش شاهزاده ولیعهد بود و بس.

و عید نوروز سنه تنگوزئیل در بیست و هفتم ماه ذی‌قعدة این سال: [۱۲۱۷] «۱» اتفاق افتاد.  
و در ماه صفر سال ۱۲۱۸ «۲»: موبک والا، از دار الخلافه طهران برای تنبیه طایفه ترکمان نهضت فرمود و در روز هفتم ماه جمادی اول این سال: [۱۲۱۸] «۳» بعد از حصول مقصود، در دار الخلافه طهران نزول اجلال نمود.  
و هم در این سال [۱۲۱۸]: نواب محمد ولی میرزا و حسین خان قاجار قزوینی شهر مشهد مقدس را در چهار ماه تمام محاصره نمودند «۴» و اهالی شهر از طول محاصره و قحطی غلات و شدت عمل نادر میرزا، ملول گشته، شهر را به تصرف دادند و نادر میرزا به خیال آنکه به اذن جناب میرزا مهدی مجتهد شهر را وا گذاشته‌اند، با دو نفر به منزل میرزا رفته، او را شهید کرده «۵»، فرار نمود و روز دیگر گرفتار گشته، به شهرش آوردند و او را با جمیع متعلقان، روانه دار الخلافه داشتند. «۶»  
و در اواخر ماه ذیقعدة این سال: [۱۲۱۸] «۷» آنها را در پیشگاه حضور بازداشتند و بعد از جواب و سؤال او را و جمعی از برادران او را کشتند و جمعی دیگر را از دیده، نابینا نمودند و چنانکه نگاشته شد در سال ۱۲۱۵ حاجی خلیل خان ملک التجار سفیر کبیر دولت علیه ایران به مصاحبت سرجان‌ملکم سفیر کبیر دولت بهیه انگریز «۸» مأمور به هندوستان گردید و بعد از ورود به بندر بمبای «۹»، کارگزاران فرمانفرمای هندوستان، مقدم او را محترم داشته، کمال احترام را به عمل آورده، او را در عمارتی ملوکانه فرود آوردند، برای احترام او دویست نفر سرباز هنود با چهار نفر سرکرده از اهل انگلستان بر در سرای او برای کشیک منزل دادند «۱۰»، روزی وقت غروب آفتاب دو سه نفر از نوکرهای او برای تفنن چند تیر تفنگ به جانب مرغانی که بر بام

(۱). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۰۳.

(۲). شروع در ۳ ژوئن ۱۸۰۳.

(۳). برابر با ۵ اکتبر ۱۸۰۳.

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۳، بهبودی.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۲۳.

(۶). ر ک: ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۲۳.

(۷). آخر این ماه برابر با آخر مارس ۱۸۰۳ بود.

(۸). همان (انگلیس) است.

(۹). بندر Bombay یا بمبئی مرکز ایالت ماہاراشترا. این بندر در جزیره‌ای از بحر عمان واقع است. (معین)

(۱۰). ر ک: ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۳۰، روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۹۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۸۶

و درختان نشسته بودند، انداخته، چند مرغ را کشتند و چون جماعت هنود آزار حیوانات را حرام می‌دانند آن نوکرها را منع نمودند و کار به مشاجره کشید و باقی نوکرها از خانه بیرون آمده، بنای جنگ میانه سرباز و نوکرهای ایرانی گردید و حاجی خلیل خان برای خاموشی این فتنه از در سرای درآمد که گلوله ناگهانی به او رسید و جان را به جان آفرین تسلیم نمود.

قضا چون به گردون فروهشت پرهه عاقلان کور گردند و کر والی «۱» بمبای تمامت آن دویست نفر سرباز و چهار نفر سرکرده را گرفته، در حبس انداخت و به فرمانفرمای هندوستان خبر رسانید و فرمانفرما عریضه ارادتمندی و بیان واقعه را به دربار شاهنشاه ایران عریضه نمود و بالیوز بصره و جماعتی از معارف انگلیس با لباسهای نیلی که نشانه ماتم است روانه نمود و شاهنشاه مروت اکتناه، جوابی مرحمت آمیز ادا فرمود و سربازهای هنود و چهار نفر سرکردگان که در حبس بمبائی بود مرخص فرمود و محمد نبی خان شیرازی که مردی باثروت و مکنت و صاحب کمال و معرفت و برادرزن «۲» حاجی خلیل خان بود، مأمور به سفارت هندوستان شد و به مصاحبت بالیوز بصره و صاحب منصبان دیگر روانه بمبای گردید و روز ورود او معادل دویست هزار نفر به استقبال او آمدند و او را در منزلی ملوکانه فرود آوردند و هر روزی به طرزی تازه، عیش مهنا برای او آماده داشتند و مدت پنج ماه در بمبای به عیش و کامرانی گذرانید، پس این سفیر کبیر به ولایت بنگاله شتافت و مدت یک سال «۳» در عشرت و عزت کام دل را حاصل نمود و مبلغ پنجاه هزار تومان رایج ایران «۴» به خونبهای حاجی خلیل خان به پسرش محمد اسماعیل خان دادند، بعلاوه، وجهی به مشاھرہ برای او معین نمودند و سالهای دراز محمد اسمعیل خان در شهر پاریس و لندن به عیش و عشرت زندگانی نمود «۵» و لباس ایرانی را ترک نکرد و کلاه بلند پوست بره سیاه و جبه آستین دراز و قبا و ارخالق بلند و زیرجامه گشاد و کفش ساغری پاشنه‌دار را مادام حیات پوشید و در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و چیزی در شهر پاریس وفات یافت.

و هم در این سال ۱۲۱۸ شاهنشاه ممالک روس در خیال مداخلت در مملکت آذربایجان و ارمنستان و قراباغ افتاد و برای انجام این خیال سیسیانوف «۶» را که اهالی آذربایجان به ظرافت او را ایشپخدر «۷» (ایش‌بخ‌در) گفتند و از وزرای نامی روس بود با چندین فوج سواره و پیاده و توپخانه مأمور به صوب تفلیس فرمود و گرگین خان والی تفلیس مقدم او را گرامی داشته، شهر را به اختیار به تصرف سپاه روس داد و ایشپخدر بعد از نظم نواحی تفلیس به جانب

(۱). در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۱ نام وزیر انگلیسی رادویزلی و نام والی بصره: مسترمنسی آمده است. در روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۹۲، نام فرمانروا: مارکویس لاردولزلی و بالیوز بصره مسترمتستی است.

(۲). در ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۳۱، محمد نبی خان، خواهرزاده حاجی خلیل خان خوانده شده است. و چنین است در

روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۹۲.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۱، بهبودی.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۹۲.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۹۲.

(۶). Zizianov سردار گرجی روس که در فاصله سالهای ۵-۱۸۰۲ فرماندهی سپاه روس را در این منطقه برعهده داشت.

(۷). این کلمه به صورتهای ایشپختر، ایشپخدر، همان لغت انگلیسی Inspector است که به معنی بازرس می‌باشد اما در تحت تاثیر معنی‌سازی عامیانه ترکان آذربایجان این کلمه را به معنی (کنیف‌کار) گرفته‌اند.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۸۷

گنجه حرکت نمود و شهر گنجه را در غره ماه شوال این سال [۱۲۱۸] «۱» به قهر و غلبه گرفته، حکم به قتل عام داد و جواد خان زیادلوی قاجار «۲» والی گنجه شربت شهادت را چشید پس به حکم ایشپخدر باقی‌ماندگان مسلمانان را از شهر گنجه اخراج کرده تمامت محلات را به تصرف لشکری و ارامنه دادند و محمد خان قاجار «۳» قوینلو که از بدایت دولت ابدمدت قاجار به ایالت ایروان برقرار بود بی‌جنگ و جدال رشته انقیاد ایشپخدر را به گردن گرفت و چون اخبار به مسامع عز و جلال رسید نخست نواب ولیعهد عباس میرزا نایب السلطنه را با چند فوج سواره و پیاده برای دفع ایشپخدر مأمور فرمود و قامت قابلیت او را به یک ثوب زره فولادی که دست به دست از جوجی خان پسر چنگیز خان به خزانه عامره رسیده بود، بیاراست و میرزا عیسی وزیر نایب السلطنه به وزارت شهر طهران مأمور گردید و جناب میرزا شفیع صدر اعظم را، مشیر و مشار و صاحب‌اختیار کارهای نواب نایب السلطنه فرمود.

و روز بیست و هشتم ماه ذی‌حجه این سال: [۱۲۱۸] «۴» نواب معزی الیه از طهران حرکت نمود. و موکب فیروزی کوکب شاهنشاهی در اواسط محرم سال ۱۲۱۹ «۵» با حشمت دارا و شوکت اسکندر برای سفر آذربایجان روی سعادت به جانب چمن سلطانیه آورد و همواره در انتظار خبر از جانب فرزند نامدار بود که چاپار اخبار رسید و معلوم گردید که نواب نایب السلطنه چندین کورت با ایشپخدر مبارزت فرموده، گاهی غالب و وقتی مغلوب گشته است و اعلیحضرت فتح علی شاه جماعتی را از مردمان خراسان بر مقدمه سپاه روانه فرمود و از چمن سلطانیه نهضت نموده چون باد و برق به کناره رود ارس رسید توکل به الطاف الهی نموده با تمامت سپاه بی‌واسطه کلک «۶» و کشتی از رودی که به مثابه دریائی است گذشتند و در سه فرسخی «۷» شهر ایروان در لشکرگاه نواب نایب السلطنه فرود آمدند و چون ایشپخدر در مسجد جامع ایروان که در خارج شهر است، منزل نموده شهر را محاصره داشت، روز دیگر نواب نایب السلطنه تا کناره مسجد رفته، جنگی سخت با روسیه نمود، روز دیگر محمد خان قاجار- قوینلو «۸» والی ایروان از شهر پیغام فرستاد که نگاهبان حصار ایروان جماعتی از ارامنه‌اند، بیم آن را دارم که به حمایت کیش و مذهب خود، با روسیان ساخته، شهر را به او دهند و حضرت شهریاری فوراً جماعتی از پیادگان لشکر را مأمور به قلعه ایروان فرمود و آن جماعت دلیر وارد قلعه ایروان شدند و روز دیگر چندین فوج برای منع آذوقه و علف از اردوی ایشپخدر مأمور گشته سر راهها را برگرفتند و از هرجا سیورساتی می‌آوردند، تصرف کرده، کار را بر ایشپخدر

(۱). برابر با ۱۴ ژانویه ۱۸۰۴.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۸۹: (و از عهد سلاطین صفویه موسویه در آن بلاد حکومت و کفالت داشت). او بهمراه یکی از پسرانش کشته شد. روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۹۰.

(۳). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۹۰: محمد خان قاجار ایروانی.

(۴). برابر با ۹ آوریل ۱۸۰۴.

(۵). برابر با ۲۶ آوریل ۱۸۰۴.

(۶). کلک: Kalak) قایق گونه‌ای مرکب از چوبها و نی‌ها و علفها که آنها را بهم بندند و چند مشک را پر باد کرده بر آن نصب کنند و بر آن نشینند و بجای قایق از آن استفاده کنند. (معین)

(۷). در روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۳۹۸، آمده است که: فتح علی شاه روز جمعه ۱۹ ربیع الثانی کرببی چای مستقر شد.

(۸). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۳۹۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۸۸

سخت نمودند که لابد شده، لشکری را برداشته، برای پس گرفتن آذوقه خود بتاخت و از این جانب اعلیحضرت فتح علی شاه، علی قلی خان شاهسون «۱» را از جانبی و پیر قلی خان «۲» را از جانب دیگر مأمور فرموده، اردوی روسی را در میان انداخته، آتش حرب افروخته گشت و سپاه روسی بشکست و نزدیک به چهارهزار نفر سرباز روسی اسیر و قتل داشته، عود نمودند و برحسب امر در کناره اردو از سرهای روسیه کله‌مناره‌ها ساختند و اسیران را به ممالک خراسان و عراق و فارس فرستادند از جمله پنجاه نفر که سرکرده آنها معروف به ارس خان «۳» بود با معتمدی روانه شیراز نمودند و مدتی توقف داشتند و این ارس خان سعادت یافته، به شرف اسلام رسید و ایشپخدر بعد از این شکست در نیمه شبی از اوائل ماه جمادی اول «۴»، اردوی خود را برداشته، از کناره حصار شهر ایروان، کوچ کرده به جانب تفلیس تاخت و در وقت بامداد این خبر به حضرت شهریار رسید، فوراً محمدحسین خان قاجار قوینلو «۵» را که به علت کلفتی لب او را «دوداق» می‌گفتند از پی ایشپخدر روانه فرمود و تا حوالی تفلیس در تعاقب آنها می‌تاخت و هر کس را یافت از لباس هستی عاری ساخت و چون زمان سردی هوا نزدیک گردید، هر ناحیتی از قراباغ و آذربایجان را به امیری کاردان سپردند و موبک والا به جانب دار الخلافه طهران نهضت فرمودند و روز هفدهم ماه رجب این سال: [۱۲۱۹] «۶» نزول اجلال نمود.

کوس از پی شادی دگر سر کرد افغان از جگر

کز روس با فتح و ظفر فتح علی شاه آمده و هم در این سال: [۱۲۱۹] احکام مطاعه به ولایت آذربایجان و فارس صادر گردید که معادل یک صد اربه توپ قلعه کوب و جلو از مس و برنج ریخته، اسباب آنها را ساخته و پرداخته، آماده دارند و حضرت ولیعهد عباس میرزا به اهتمام میرزا عیسی مشهور به میرزا بزرگ وزیر در شهر تبریز، برحسب فرمان، توپهای آذربایجان را مهیا نمودند و نواب حسین علی میرزا به اهتمام چراغ علی خان نوائی وزیر فارس در شهر شیراز توپهای فرمایشی را با اسباب تمام به انجام رسانیده، روانه داشتند.

و عید نوروز اودئیل در نوزدهم ذی‌حجه این سال: [۱۲۱۹] «۷» واقع گردید و اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از جشن نوروزی، مقرر فرمود که سواران سپاه ظفرپناه، یراق و اسباب اسبهای خود را از طلا و نقره ترتیب دهند و پیادگان لشکر نصرت‌اثر نیز اسباب خود را از زر و سیم کنند برای آنکه در زمان سفر علاوه بر مقرری دیوانی، وجه معاشی با خود داشته باشند و بعد از اجتماع عساکر فیروزی‌مآثر، خاقان گیتی‌ستان،

در روز بیست و چهارم ماه صفر سال ۱۲۲۰ «۸» آیات ظفر آیات را از طهران به

(۱). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۴۰۰.

(۲). در روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۴۰۰: (پیر قلی خان شامبیاتی).

(۳). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۴۰۰.

(۴). شروع در ۸ اوت ۱۸۰۴.

(۵). رک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۴۰۰.

(۶). برابر با ۲۲ سپتامبر ۱۸۰۴ که روز دوشنبه بود: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۴۰۱.

(۷). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۰۵.

(۸). برابر با ۲۴ مه ۱۸۰۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۸۹

جانب آذربایجان افراشته، چمن سلطانیه را لشکرگاه فرمود و در روز شانزدهم ماه ربیع اول این سال «۱» موکب والا حرکت فرموده، در روز سیزدهم ماه ربیع دوم «۲»، اخبار فتح و فیروزی از جانب نواب نایب السلطنه و غلبه بر سپاه روس و فرار سردار آنها به مسامع عز و جلال رسید.

و در همین اوقات از جانب رشت خبر آمد که سپاه روس از دریا عبور کرده، بندر انزلی را تصرف نمودند و به اهتمام میرزا موسی منجم‌باشی رشتی والی گیلانات آنها را شکست داده، فرار کرده از خشکی به دریا گریختند و چون احتمال می‌رفت که سپاه روس باز عود به گیلانات کنند، لهذا خاقان زمان برای عواقب‌اندیشی و قرب جوار، از آب ارس گذشته در منزل اصلان‌دوز «۳»، قبه خرگاه را به اوج مهر و ماه رسانید و بعد از چند روزی از جانب نواب نایب السلطنه خبر رسید که در چندین مصاف با ایشپخدر و سپاه روس، مصاف داده، در همه وقت فتح و ظفر نصیب نواب معزی الیه گشته، فیروزی یافته است و در برابر آن زحمات ایالت ممالک آذربایجان و قراباغ از حدود قاپلان کوه «۴» تا دربند «۵» به عهده اهتمام ولیعهد دوران، نایب السلطنه مقرر فرمود، پس موکب فیروزی کوکب در اواخر ماه جمادی اول این سال [۱۲۲۰] «۶»: عرصه دار الخلافه طهران را به وجود خود زینت داد و هر روزه از جانب آذربایجان و قراباغ و ارمنستان خبری می‌رسید که ایشپخدر سردار سپاه روس از فلان جا گذشت و با فلان سردار ایرانی مصاف داد، گاهی مغلوب و گاهی غالب آمد تا آنکه در روز ششم ماه ذی‌حجه این سال [۱۲۲۰] «۷»: سر و دست او را از آذربایجان در حضرت خاقان جهان فتح علی شاه رسانیدند و جناب ملک الشعرا فتح علی خان صبا تخلص قصیده‌ای در این باب گفته و در معنی را سفته است:

لوحش الله پیکرت آسود از پیکار روس اینک اینک خاک در گاهت سر سالار روس و تفصیل آن بر این وجه است که چون اردوی روس نزدیک باکوبه آمد ایشپخدر حیلتی اندیشید که حسین قلی خان «۸» حاکم باکوبه را فریب دهد و روی دل او را به وعده و عطا با خود کند، پس رسولی چرب‌زبان را به جانب خان فرستاد و ملاقات او را طالب گشت و حسین قلی خان قبول نمود و در برابر حیل او کیدی نمود و در میانه اردوی ایشپخدر و شهر باکوبه محلی را برای ملاقات معین نمود و روز دیگر حسین قلی خان و ابراهیم خان پسرعموی او و دو نفر دیگر از باکوبه به میعادگاه رفتند و ایشپخدر نیز با سه نفر حاضر گشت و در میانه سؤال و جواب، ابراهیم خان تفنگ خود را از پس پشت ایشپخدر بگشاد که گلوله آن از سینه‌اش

(۱). برابر با ۱۴ ژوئن ۱۸۰۵.

(۲). برابر با ۱۱ ژوئیه ۱۸۰۵.

(۳). در سمت راست ساحل رود ارس نزدیک دهانه قره‌سو.

(۴). یا قافلان کوه: کوهی است در جنوب شرقی آذربایجان. (معین) در مشرق میانه.

(۵). شهری در قفقاز که در کنار دریای خزر است و تا قبل از سلطنت فتح علی شاه شمالی‌ترین شهر مرزی ایران به‌شمار می‌رفت. (معین)

(۶). در حدود ۲۰ اوت ۱۸۰۴.

(۷). برابر با ۲۵ فوریه ۱۸۰۶.

(۸). ر.ک: ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۴۲، روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۱۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۹۰

بجست «۱»، سر و دست او را بریده به طهران رسانیدند و غریب‌تر از این واقعه آنکه در تمام تواریخ قاجاریه نگاشته‌اند که روزی امنای درگاه حضرت فتح علی شاه در حضور جناب میرزا محمد اخباری نیشابوری «۲» که از علمای مشهور است و در علوم غریبه مهارتی تمام داشت از زحمات سپاه روس در آذربایجان و فساد ایشپخدر شکایت و حکایت نمودند و به کنایه و استعاره خواهش نمودند که بلکه بتوانید دفع شر او را از مسلمانان بفرمائید که به منزله جهادی خواهد بود، جناب میرزا قبول نمود و فرمود سر خود را در راه مسلمانان از دست دادم و سر ایشپخدر را انشاء الله به موعده چهل روز به حضور فتح علی شاه رسانیدم و جماعتی تاریخ این میعاد را برداشته به نظر حضرت شهریارای رسانیده، ضبط و ثبت نمودند.

در جلد اول از تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ نگاشته است «۳» که حاجی میرزا محمد در بقعه مبارکه حضرت شاهزاده عبد العظیم (ع) به زاویه‌ای دررفت و صورت مردی را به قصد ایشپخدر بر دیوار زاویه رسم نمود و خود بنشست و آن ذکر می‌دانست به کار بست و همانا عبد الحسین خان پسر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی «۴» که در میان عرب و عجم به فضل و ادب و راستی گفتار و درستی کردار کالشمس فی رابعه النهار «۵» است شبی نگارنده این کلمات را حدیث کرد که آن ایام که حاجی میرزا محمد بر این طلب و تعب نشسته بود، در روضه شاه عبد العظیم به زاویه او رفتیم و او را نگریم که رشته‌ای از پس پشت خود گذرانیده و بر دو جانب آن صورت که بر دیوار زاویه رسم کرده بود بسته و هر دو چشم بر چهره آن تمثال برگماشته بر آن‌سان که دو پیاله خونین می‌نمود و پیوسته کلماتی چند بر زبان داشت و چنان مستغرق آن خیال بود که از درون شدن و بیرون رفتن من از زاویه، هیچ آگاه نگشت «۶»، القصه این کار همی کرد تا روزی که وقت رسید، کاردی را برگرفت و بر سینه نقش آن دیوار زد و باز آمد و گفت در این وقت ایشپخدر را کشتند و امنای دولت همی روز شمردند تا بامداد روز چهارم در رسید، پادشاه برای او پیغام فرستاد که روز میعاد رسید، در جواب گفت، هم امروز سر ایشپخدر خواهد رسید و مردمان چشم‌پراه نشستند تا وقت نماز دیگر رسید باز پادشاه پیام فرستاد که اینک روز به پایان می‌رسد و از سر ایشپخدر خبری نیست، پاسخ داد که اگر پای اسب حامل سر، لنگ شود که چند ساعت از وعده بگذرد، بر من ایرادی نیست و ساعتی بر نیامد که چاپار در رسید و سر ایشپخدر و دست او را برسانید و معلوم شد که از شش فرسخی طهران اسب او از یک پالنگ گشته و به زحمت آمده است و از پس این واقعه امنای دولت از او درخواست نمودند که همین معامله را با پادشاه روس کند، در جواب گفت پادشاهان را به سهل و آسانی نمی‌توان زیان رسانید و مرا در کیفر ایشپخدر که سرداری بزرگ

(۱). ر.ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۱۵، ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۴۳.

(۲). ر.ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۱۵، ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۴۳.

(۳). ر.ک: ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۴۳.

(۴). ر.ک: ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۴۳.

(۵). مرحوم دهخدا این مثل را به صورت کالشمس فی وسط النهار نیز ضبط کرده که در هر دو به معنی نهایت آشکاری است. امثال و حکم، ص ۱۱۸۶.

(۶). ر.ک: ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۴۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۹۱

و نفسی قوی داشت خواهند کشت «۱» و چنان شد که گفت و امنای دولت ایران عذر او را خواسته «۲»، از طهران روانه بغداد گردید و بعد از ورود او، اهالی محله کاظمین (ع) ناگهان بر او شوریده و غوغا نموده، هم‌آواز گفتند حاجی میرزا محمد نیشابوری کافری است عنود و ملحدی است مردود «۳» و حاجی معزی الیه، بی‌خبر در خانه خود نشسته و با یاران همی گفت از کشتن من ساعتی بیش نمانده است که مردمان در رسیدند و او را بکشتند.

دشمن طاووس آمد پر اوای بسا کس را که کشته فر او «۴» و نگارنده این فارسنامه از جماعتی مردمان کهنه سال‌خورده فیروزآباد شنیدم که حدود سال ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ جناب حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری در قصبه فیروزآباد توقف داشت و به اقامت نماز جمعه و جماعت می‌پرداخت که ملخ مصری محصول بیشتر از بلوکات فارس را خورد، پس به بلوک فیروزآباد، هجوم آورد و روزی گذشت و زیان بسیار رسانید اهل فیروزآباد از جناب میرزا درخواست دعائی برای دفع و رفع ملخ نمودند آن جناب کلماتی بر پاره کاغذی نگاشت و فرمود این کاغذ را در میان صحرای فیروزآباد بر چوب بلندی بسته بر تلی که تمامت صحرا دیده شود نصب کنند و به آواز بلند بگویند: «محمد نیشابوری گفته است الان بروید» و چون چنین کردند تمامت ملخها دفعه برخاستند، چنانکه مانند ابری از آفتاب سایه انداختند و رفتند و دیگر نیامدند.

و هم در این سال: [۱۲۲۰] چراغ علی خان نوائی بعد از هفت سال از وزارت فارس، معزول گردید و باعث آن چنین شد که: چون زمان وزارت به درازا کشید و جماعتی از عمال فارس از او رنجیده به دربار معدلت‌مدار رفتند و چون میرزا رضا قلی نوائی منشی رسائل، پسر عم و پدربزرگ چراغ علی خان و وکیل فارس بود عرایض فارسیان را دیگرگونه به عرض همایونی می‌رسانید و زمان توقف فارسیان به درازا کشید و آقاجانی قیری ضابط سابق بلوک قیرو کارزین فارس «۵» که در شاعری «سائل» «۶» تخلص می‌نمود از شکایتیان چراغ علی خان در دار الخلافه طهران بود، برای عزل چراغ علی خان آنچه فارسی در طهران بودند از امیر نامدار و کسبه بازار تا عمله گل‌کار، همه را در روز معین به وعده مهمانی در منزل خود خواست و آنها را سوگند به قرآن با خود شریک نمود و روز دیگر معادل دویست نفر بلکه بیشتر در میدان ارگ مجتمع شدند و غوغا و فریاد آنها به مسامع عز و جلال رسید، اعلیحضرت شاهنشاه، سبب غوغا را پرسید، عرض نمودند جماعت فارسیان می‌خواهند عرایض خود را بی‌واسطه به عرض رسانند و چون به حضور رسیدند آنچه توانستند از ظلم و ستم چراغ علی خان معروض داشتند و مسجل

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۴۴.

(۲). امنای دولت را از کردار او وحشتی در ضمیر نشست و با خود گفتند دور نیست هرکه او را برنجانند با ایشپخدرش به یک پهلو بخواباند، پس حیلتي طراز کردند که شهریارش به سخنان دلنواز، در کمال اکرام و اعزاز سفر عتبات عالیات فرمود. ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۴۴.

(۳). در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۵: (او کافری است جحود و مردی مردود).

(۴). شعر از مولوی است در دفتر اول مثنوی حکایت زرگر عاشق.

(۵). در متن: (فارسی).

(۶). و هو: آقا محمد سعید مشهور به آقاجانی قیری سالها مقیم شیراز بود و به ضابطی قیر رسید و در سال ۱۲۱۵ از ضابطی قیر و کارزین معزول شد و در سال ۱۲۲۲ وفات یافت. ر ک: فارسنامه ناصری، ج ۲، قیر و کارزین.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۹۲

نمودند که مدتی است میرزا رضا قلی نگذاشته است که عریضه فارسیان از لحاظ مبارک بگذرد، پس به فرمان شاهی، چراغ علی خان از وزارت فارس معزول گردید و نصر الله خان قراگوزلو که امیری کافی و وزیر وافی بود به وزارت فارس سرفراز گردید و

باعث عزل چراغ علی خان را وجه دیگر [هم] گفته‌اند که در ذیل ذکر بلوک قیر و کارزین، انشاء الله نگاشته شود و چراغ علی خان در فنون ادبیه و عربیه و حل مشکلات اشعار فارسی مهارتی تمام داشت و در شیراز بیشتر شبها را با علما و فضلا به مسامرت و مصاحبت می‌گذرانید و میرزا یوسف و میرزا ابو القاسم همدانی که هریک در علم و فضل فرید زمان بودند از اصفهان به منادمت او به شیراز آمدند و میرزا ابو القاسم برادر کوچک میرزا یوسف بعد از چندین سال از لباس اهل علم خارج شده، وزیر نواب محمد حسین میرزا حشمت الدوله، والی کرمانشاهان گردید و او را به لقب ذو الریاستین ملقب داشتند و از مآثر چراغ علی خان در شیراز کاروانسرای چراغ علی خان است که در اصل از موقوفات مرحوم امام ویردی بیک خلف بیگی بود و سالها ویرانه گشت و چراغ علی خان به اذن متولی تعمیر نمود و به نام او شهرت یافت چنانکه در وقایع سال ۱۰۹۴ نگاشته گردید.

و عید نوروز سنه پارس‌نیل در روز غره ماه محرم سال: ۱۲۲۱ «۱» اتفاق افتاد و شهریار دیندار به جای جامه زرتار لباس نیلی درپوشید و ایام عاشورا را به تعزیه‌داری خامس آل عبا گذرانید و بعد از این ایام چهار نفر از عقلای ممالک ایران [را] انتخاب نمود و آنها را وزرای اربعه فرمود «۲» و برای هریک، کاری مخصوص و رتبه‌ای قرار داد پس رشته مهمات مملکت از نصب و عزل حکام و امیران و لشکرکشی و مملکت‌گیری را در کف کفایت جناب میرزا شفیع مازندرانی «۳» گذاشت و او را وزیر اول و صدر اعظم فرمود و قرار معاملات و تشخیص جمع و خرج و وجوه مالیات و پیشکشی حکمرانان ممالک را به دست جناب حاجی محمد حسین خان «۴» والی اصفهان سپرده او را مستوفی الممالک نموده به لقب امین الدوله سرافراز گردید و جناب معزی الیه با آنکه درسی نخوانده و خطی نشناخته بود، از قوت حافظه خود محاسبات را از یک تومان تا از کرور بگذرد، به حساب بندهای انگلستان نگاه داشتی و جمع و خرج و ضرب و قسمت را زودتر و بی‌خطا تر از ارباب دفاتر نمودی و نگاشتن فرامین و ملفوفه‌جات و تحریر مراسلات و نامه‌های دولتی را به میرزا رضا قلی نوائی «۵» رجوع فرمود و او را منشی الممالک نمود و ایصال مواجب و جیره و علوفه سپاه و ثبت اسامی افراد لشکر و تعیین حضور و غیبت و وفات هریک را به میرزا هدایت الله تفرشی «۶» که سیدی جلیل النسب بود، واگذاشت و او را وزیر لشکر فرمود، پس از فراغت این امور، فرامین به احضار لشکر از مصدر جلال صادر گشت و در موعد معین به دربار

(۱). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۰۶.

(۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۷، روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۱۶، صدر التواریخ، ص ۵۴.

(۳). ر ک: صدر التواریخ، ص ۴۴ بیعد.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۱۷.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۱۷، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۷.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۱۷، در صدر التواریخ، ص ۵۵، آمده است که: در ناسخ التواریخ، در ذیل تعیین وزرای اربعه به جای میرزا هدایت الله وزیر لشکر میرزا اسد الله نوری پدر میرزا آقا خان صدر اعظم آمده و جهت این کار آن است که سپهر در عهد صدارت میرزا آقا خان صدر اعظم نوری بوده و عمدا چنین کرده است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۹۳

شهریاری حاضر شدند.

و روز بیست و پنجم ماه ربیع اول این سال [۱۲۲۱] «۱»: برای دفع سپاه روس به عزم چمن سلطانیه نهضت نمود و بعد از چند روز رایات ظفر آیات را در آن چمن بهشت مانند برپا نمودند و بعد از چند روز ایلچی از جانب ناپلیون «۲» فرمانفرمای ممالک فرانسه با نامه محبت ختامه وارد گردید و خلاصه نامه او آنکه: ما و شما با روسیه دشمن می‌باشیم باید به قاعده‌ای که «دشمن دشمن دوست



است»، عقد مودت میان ما و شما مستحکم گردد و مطلب دیگر آنکه لقب ایمپراطوری پادشاهان فرنگستان باید به تصدیق پادشاه ایران و روم باشد، خواهشمند هستیم که در عنوان جواب نامه ناپلیون ایمپراطور نگارید، پس جوابی با صواب نگاشته به ایلچی فرانسه سپرده، او را به خلعت و انعام سرافراز داشتند. «۳»

و هم در این اوقات: اخبار مسرت آیات از جانب آذربایجان و فتوحات نواب نایب السلطنه در آن سامان پی‌درپی رسید.

و هم در این ایام: سلیمان پاشا مشهور به کهیا «۴» سردار سپاه رومی که به اذن علی پاشا والی بغداد از حد خود تجاوز کرده و از صحرای زهاب کرمانشاهان گذشته لشکر به طاق‌گرا «۵» آورد و نواب محمد علی میرزا حکمران کرمانشاه بعد از شکستن سپاه رومی، او را اسیر فرموده، روانه اردوی اعلیٰ نموده بود، وارد گردید و پادشاه ظفرپناه حکم نمود تا قید و زنجیر را از او برداشته، در منزل جناب میرزا شفیع صدر اعظم توقف نمود و موکب والا- بعد از اطمینان خاطر از جانب آذربایجان و کرمانشاهان از چمن سلطانیه نهضت نمود و در بیست و دویم ماه جمادی دویم «۶» در دار الخلافه طهران نزول اجلال فرمود و علی پاشا والی بغداد برای خلاصی کهیا، دست ضراعت به دامان شفاعت اعلم مجتهدین زمان شیخ جعفر نجفی «۷» زد و آن جناب را از نجف اشرف به بغداد طلبیده، او را روانه دار الخلافه طهران نمود و بعد از ورود جناب شیخ و شفاعت برای خلاصی سلیمان پاشا کهیا، اعلیحضرت شاهنشاه، قامت قابلیت کهیا را به خلعت آفتاب طلعت زینت داده، او را به جناب شیخ سپرده، روانه بغداد شدند.

و در این سال [۱۲۲۱]: بعد از عود حضرت شهریار کامکار از چمن سلطانیه و مراجعت نواب نایب السلطنه از قراباغ و اقصی بلاد آذربایجان، جماعت روسیه که در نواحی تفلیس و شیروانات بودند فرصت یافته، باکوبه و دربند و شکلی و گنجه و سالیان، بلکه تمام نواحی آن جانب رود ارس را جزایروان تصرف نمودند.

(۱). برابر با ۱۲ ژوئن ۱۸۰۶.

(۲). Napoleon امپراطور فرانسه (۱۷۶۹ تا ۱۸۲۱).

(۳). ر.ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۱۸، نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۸.

(۴). کهیا: لغت ترکی است به معنی کدخدا و از القاب دربار عثمانی است. ر.ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۲۷.

(۵). گردنه‌ای در جاده کردند به سرپل بین آبادی سرخه‌دیزه و پطاق که چون از فراز آن به نشیب شروع شود در اثنای راه به طاقی رسند که مانند طاق بستان از کوه کنده شده و آن به طاق‌گرا معروف است و در افواه مشهور است که گرائی: (دلاکی) این طاق را ساخته:

ز حد بیستون تا طاق گراجنیتها روان با طاق دهرا نظامی (معین)

(۶). برابر ۶ سپتامبر ۱۸۰۶.

(۷). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۲۹: محمد جعفر نجفی لحساوی.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۹۴

و عید نوروز سنه توشقان‌نیل در دوازدهم ماه محرم سال ۱۲۲۲ «۱» اتفاق افتاد و سلطان ظفرپناه فتح علی شاه، بعد از جشن نوروزی تمام لشکر نصرت‌اثر را از ممالک محروسه به درگاه اعلیٰ حاضر فرمود و برای حراست حواشی مملکت و دفع دشمنان دولت ابدمدت از طهران نهضت نمود [و] عرصه چمن سلطانیه را غیرت جنات اربعه فرمود:

تا کدامین مرز از شیروازنان گردد خراب تا کدامین ملک از گندآوران ویران شود و چندین سواره و پیاده و توپخانه برای مدد نواب نایب السلطنه ایفاد آذربایجان نمود و چون خبر کشتن ایشپخدر سردار بزرگ روس، گوشزد حضرت الکسندر ایمپراطور رسید، بلا تأمل غراف گداویچ «۲» که پیری سالخورده و تجربتها اندوخته بود سپهسالار نموده بجای ایشپخدر روانه داشت و چون دولت

بهبه روس با دو دولت علیه ایران و روم مخاصمه داشت،GRAF گداویچ، حیلتي انگيخت که با دولت ایران سخني از مصالحه گوید «۳» و کار خود را یک‌سر با رومی اندازد، پس بنابراین خیال ایشک آفاسی خود را «۴» برای اظهار ارادت به رسالت روانه درگاه حضرت شاهنشاه ایران نمود و مراسله‌ای که ایمپراطور روس به جناب میرزا شفیع صدر اعظم نگاشته و پاره‌ای از هدایا را که فرستاده بود به صحابت او فرستاد و فرستاده سپهسالار، بعد از ورود در منزل جناب صدر اعظم فرود آمد و مطالب خود را ادا نمود و حضرت شاهنشاه ایران جواب او را چنین فرمود که در باب موافقت دو دولت قوی آیت، از جانب ما مضایقتی نیست «۵» ولی تا مشت خاکی از حدود مملکت ایران در تصرف آن دولت باقی است البته خصومت باقی است و شاهنشاه آگاه بعد از رفتن رسول [به] تدبیر گداویچ که محض صرفه‌جوئی خود بود وقتی نگذاشت و باز چندین فوج دیگر، روانه آذربایجان داشت، پس از چمن سلطانیة نهضت فرموده در دار الخلافه طهران شرف نزول ارزانی داشت.

و در ماه شوال این سال [۱۲۲۲] «۶» جنرال غاردان «۷» نام که سردار دوازده هزار نفر لشکر فرانسه بود با هفتاد نفر از ارباب حرفت و صنعت و معلم سپاه نظام و مهندس «۸» و عهدنامه و تحف و هدایا، از طرف قرین الشرف، حضرت ناپلیون وارد دار السلطنه طهران گردید و قرین اعزاز و احترام گشته، در سرای جناب میرزا شفیع صدر اعظم فرود آمد و بعد از گذرانیدن نامه و

(۱). برابر با ۲۲ مارس ۱۸۰۷.

(۲). و هو Ivan Vasilevich Gudovich سردار روس. ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۳۲، ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۶۱.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۳۳، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۲.

(۴). نام او (استپانوف) بود. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۱.

(۵). در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۲، آمده است که (امنای دولت ایران گفتند: به شرط آنکه در اراضی ایران اگر چه به مقدار نقش قدمی باشد دست بازدارند).

(۶). شروع در دوم دسامبر ۱۸۰۷.

(۷). Brigadier – General pardane نام او Claude – Mattieu است متولد ۱۷۶۶ و متوفی به سال ۱۸۱۷ می‌باشد او در زمان فتح علی شاه با یک هیئت نظامی از طرف ناپلئون برای خدمت در ارتش ایران مامور شد گاردان در اواسط دسامبر ۱۸۰۷ به طهران رسید ولی چون قبل از رسیدن آنها ناپلئون سیاست خود را تغییر داده بود آنها در ایران بی تکلیف بودند و نمی‌دانستند چه کنند و سرانجام در سال ۱۸۰۹ ایران را ترک گفت (صدر التواریخ، حاشیه ۱، ص ۵۹).

(۸). ر ک: صدر التواریخ، ص ۵۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۹۵

تحف و هدایا و پیغامات از حضور شاهنشاهی «۱» تمامت فرستادگان ایمپراطور ناپلیون مورد عنایت شاهانه شده، جنرال غاردان به لقب جلیل خانی «۲» سرافراز گردیده، مأمور به توقف شدند و چون در سال ۱۲۱۸ که محمد نبی خان شیرازی مأمور به سفارت هندوستان گشت و در ضمن معاهدات با دولت بهبه انگلیس از فرمانفرمای هندوستان درخواست نمود که یکی از شرائط معاهده دولت ایران و انگلیس آن است که اگر دولت روس بخواهد مداخلتی در حدود قدیمی ایران کند، دولت انگلیس به قدر قوه از مال و رجال خود دریغ ندارد و چون آن زمان عقد معاهده دوستی میان دولت روس و انگلیس مستحکم بود، فرمانفرمای هندوستان در قبول و اجابت این مطلب مساهله و مسامحه نمود و بعد از اطلاع امنای دولت ایران از تسامح فرمانفرمای هندوستان بنای مراودت را با دولت فرانسه گذاشتند و بعد از آمدن جنرال غاردان مطالب او را قبول نمودند و معاهده‌نامه‌ای را نگاشتند که خلاصه آن این

است که: ناپلیون ایمبراتور فرانسه سپاه روسیه را از تفلیس و محال گرجستان و نواحی آذربایجان به جنگ یا صلح اخراج نماید و معلم و مهندس و اسباب جنگ همه‌ساله به قدر ضرورت به دولت علیه ایران داده، هر وقت لشکری برای دفع دشمنی از خارج و داخل ضرور گردد، پادشاه فرانسه بی‌مضایقه ایفاد دارد مشروط به آنکه اولیای دولت ایران موافقت با دولت انگلیس را موقوف دارند و بعد از اخراج روسیه از گرجستان و نواحی ایران، لشکر فرانسه را اذن داده که از راه ایران عبور نموده از جانب خراسان همت بر تسخیر هندوستان گمارند و چون این عهدنامه مقرون به صلاح بود، پادشاه کامگار فتح علی شاه، تمامی مطالب آنرا قبول فرمود «۳» و امضای آنرا به خط میرزا رضاقلی منشی الممالک مرقوم داشته به مهر جناب میرزا شفیع صدر اعظم و حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک امین الدوله اصفهانی مختوم نموده برای ابلاغ آن عسکر خان افشار ارومی «۴» را به سفارت دولت فرانسه مأمور داشتند و هدایای بیکران و نامه همایون روانه فرمودند.

و هم در این سال [۱۲۲۲]: به آموزگاری فرستادگان ناپلیون در لشکر ایران نظمی تازه بنا نهادند و فرمان صادر گردید که نیمه سپاه به قانون فرنگستان به نظمی مخصوص پیاده جنگ کنند و بیشتر توپ و تفنگ بکار برند و نخستین نواب نایب السلطنه عباس میرزا در آذربایجان برای انجام این نظام زحمتها کشید و به سعی و کاردانی میرزا بزرگ قائم‌مقام وزیر بی‌نظیر آذربایجان رونقی تمام یافت «۵» و هم به فرمان پادشاه در دیگر ممالک ایران، این کار را معمول داشتند و نظام آذربایجان را «سرباز» و نظام عراق و مازندران را «جانباز» لقب دادند و یوسف خان گرجی که از پروردگان این دولت قوی شوکت بود به سرداری سپاه عراق سرافراز گشته او را «سپهدار» گفتند.

و در ششم ماه ذی‌قعدة این سال [۱۲۲۲] «۶»: خدای قادر متعال از بطن صبیبه مرضیه امیر کبیر میرزا محمد خان قاجار دولو پسر نیک‌اختری به نواب نایب السلطنه عباس میرزا عطا

(۱). (در روز دوازدهم شهر رمضان ۱۲۲۲) ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۷.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۳۵.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۳۶، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۷.

(۴). در متن: (ادومی) و ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۳۶.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۳۸، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۹.

(۶). برابر با ۵ ژانویه ۱۸۰۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۹۶

فرمود و برحسب وصیت حضرت آقا محمد شاه او را محمد میرزا گفتند که مانند آن پادشاه بر اورنگ شاهی ممالک ایران قرار گرفت و معنی «ارباب الدول ملهمون» «۱» به ظهور رسید.

و هم در این سال [۱۲۲۲]: محمد نبی خان شیرازی سفیر کبیر هندوستان عود به طهران نمود.

و عید نوروز سنه لوی‌نیل در بیستم محرم سال ۱۲۲۳ «۲»: اتفاق افتاد و شهریار کامگار لوازم جشن نوروزی این سنه را پرداخت و نصر الله خان قراگوزلو را از وزارت فارس معزول داشت و به جای او محمد نبی خان سفیر کبیر سابق هندوستان را وزیر مملکت فارس فرمود و در خلال این احوال، فرستاده‌ای از جانب غراف گداویچ سپهسالار لشکر روس از تفلیس با عریضه ارادت‌اندیشی به درگاه شهریار ظفرشعار، فتح علی شاه قاجار روانه گشته، وارد طهران گردید و شرحی نیز برای غاردان خان سفیر کبیر فرانسه متوقف طهران داشت و او را واسطه نموده بود که حضرت شاهنشاه ایران سفیری را از جانب ایران نزد ایمبراتور روس روانه داشته طالب موافقت و مصالحه شده باشد و شاهنشاه غیور این خیالات را از مواد باطله شمرده در جواب فرمود اگر سبقت مخالفت و

جنگ از جانب ما شده بود، فرستادن سفیر و مطالبت مصالحت مناسب بود و چون ابتدای مخالفت از آن جانب شده، سفیر ایران جز گلوله تفنگ و شمشیر تیز دلیران ایران نخواهد بود (۳) و فرستاده غراف گداویج را روانه فرموده با سپاهی بی‌شمار در روز دهم ماه ربیع دوم این سال: [۱۲۲۳] (۴) از طهران به جانب چمن سلطانیه نهضت فرموده بعد از ورود رحل اقامت را افکنده، منتظر اخبار آذربایجان نشستند و باز گداویج رسولی نزد غاردان ایلچی فرانسه فرستاده بود که در این روزها چون پادشاهان روس و فرانسه بنای مصالحه را دارند من نوشته‌ام که ناپلیون اعظم سخنی در وا گذاشتن تفلیس و ارمنستان و آذربایجان از پادشاه روس کند و البته این روزها، احکام این فقرات خواهد رسید و جنرال غاردان خان این پیغام را به امنای دولت علیه ایران رسانید و گفت «۵» با وجود این حالت، فرستادن سپاه به آذربایجان و توقف حضرت شهریاری در چمن سلطانیه چه فایده دارد و غاردان خان دستخطی نوشت و مهر نمود که اگر گداویج از جای خود جنبش کند و مصدر فتنه‌ای شود گناه بر او باشد و هم استدعا نمود تا امنای دولت ایران نیز عهده‌ی کنند و پیمانی نهند که اگر از لشکر آذربایجان سبقتی در جنگ با سپاه روس افتد، گناه آن بر میرزا بزرگ قائمقام وزیر نواب نایب السلطنه باشد پس نامه‌ای بر این مطلب نگاشتند و به غاردان خان سپردند و بعد از چند روز فرستاده‌ای از گداویج نزد غاردان خان آمد و پیام آورد که لله الحمد میانه دو دولت فرانسه و روس به مصالحه رسید و آرزوی من بر این بود که مصالحت ایران و روس از دست و زبان تو استوار شود لیکن چه توان کرد که از حضرت ایمپراطور روس حکمی

(۱). ر ک: امثال و حکم دهخدا، ص ۹۵: نظیر:

خاطر شاه را چو آینه دان همه نقشی در او معاینه دان

(۲). (در شش ساعت و هشت دقیقه از شب پنجشنبه بیستم محرم) ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۷۱، برابر ۲۱ مارس ۱۸۰۸.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۴۲، ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۷۱.

(۴). برابر با ۵ ژوئن ۱۸۰۸.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۹۴۴، ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۷۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۹۷

رسیده است که چون تاکنون ایروان در تصرف ایرانیان باقی مانده است باید آنرا مفتوح داری پس اگر بنای وا گذاشتن متصرفی دولت روس از قریب و ارمنستان شود، ایروان [را] به ضمیمه آنها رد خواهیم نمود و من در اجرای این حکم ناچار هستم اگر تو که غاردان هستی چاره‌ای دانی باز نمای و غاردان از شکستن پیمان گداویج خجل و شرم‌نده گردید و نایب خود «۱» را نزد گداویج فرستاد، بلکه نایره جنگ ایروان را فرونشاند، هنوز فرستاده غاردان خان نرسیده که گداویج به جانب ایروان حرکت نموده بود و در میانه راه در چندین جا با سپاه ایران جنگ کرده، گاهی غالب و گاهی مغلوب گشت و چون به ایروان رسید، قلعه را محاصره نموده و چندین بار یورش انداخت و معادل سه هزار نفر سپاه روس کشته گشت و گداویج سودی نبرده، عود به گرجستان نمود و از اعمال گداویج معلوم گشت که حضرت ناپلیون در وقت مصالحه با دولت روس، سخنی از دولت ایران ناگفته، عهدنامه و میثاق خود را فراموش داشته است. این جمله را با آنکه از روش فارسنامه بیرون بود نگاشتم تا معلوم گردد که باعث گسیختگی رشته میثاق از میانه دولت ایران و فرانسه و موجب استحکام دوستی با دولت انگلیس، چه چیز گشت و هنوز موکب والا در چمن سلطانیه توقف داشت که جنرال سرجان ملکم بهادر «۲» که در سال ۱۲۱۵ برای انجام دوستی دولت ایران و انگلیس به دار الخلافه طهران آمد و مراجعت نمود باز برای استحکام دوستی وارد بندر بوشهر گردید و به توسط عریضه خدمت امنای دولت ایران معروض داشت که چون دولت فرانسه از عهده قرارداد خود با آن دولت قوی شوکت برنیامد، اگر غاردان ایلچی فرانسه را از ممالک ایران اخراج کنند «۳» در انتظار احضار و مهمان‌دار پادشاه و الاجاه ایران در بوشهر نشسته‌ام و چون خبر به غاردان خان رسید، بسی

برآشفت و متعهد اخراج سپاه روس از اراضی گرجستان و آذربایجان گردید و امنای دولت، اسمعیل خان دامغانی «۴» غلام پیشخدمت را از سلطانیه، مأمور بندر بوشهر نمودند، چون وارد شیراز شد برای سرجان ملکم بهادر پیغام فرستاد که ایلیچی فرانسه تعهداتی نموده که تا زمان معین، سپاه روس را از حدود ایران اخراج کند، باید به اندازه زمان تعهد او در بندر بوشهر توقف کنید و در اثنای این پیغام، نامه‌ای از فرمانفرمای هندوستان به سرجان ملکم بهادر رسید که چون مستر سرهرفرد جنس «۵» سفیر کبیر از جانب پادشاه انگلیس مأمور به سفارت ایران است، توقف تو در بندر بوشهر صورتی ندارد و سرجان ملکم بعد از رسیدن این نامه از بوشهر به جانب کلکته حرکت نمود و اسمعیل خان دامغانی از شیراز عود به سلطانیه نمود و در اواخر ماه رمضان این سال [۱۲۲۳] «۶» موکب والا، از چمن سلطانیه به جانب طهران نهضت فرمود و چون زمان

(۱). نام او را در ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۷۳: (موسیو لآزار) می‌نویسد، که در راه مریض شد و از مقصود بازماند. و ر ک: ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۷۶.

(۲). ر ک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۴۴۵، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۰.

(۳). ر ک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۴۴۶، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۱.

(۴). ر ک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۴۴۶.

(۵). Sir Har Ford Jones Brydges متولد سال ۱۷۶۴، متوفی ۱۸۴۷. او کار خود را در کمپانی هند شرقی شروع کرد و در سالهای ۱۸۰۷ تا ۱۸۱۱ در ایران به خدمت اشتغال داشت و پس از مراجعت به انگلستان قسمتی از تاریخ قاجار را به انگلیسی ترجمه کرد. ر ک: ترجمه انگلیسی بخش قاجار از فارسنامه، ج ۱، ص ۱۲۴، ص ۱۲۵.

(۶). مقارن با اواسط نوامبر ۱۸۰۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۹۸

تعهد غاردان خان سفیر کبیر فرانسه در اخراج سپاه روس از گرجستان و قراباغ گذشت و امری ظاهر نگشت و باز بر سر تعهد خود عذرخواهی می‌نمود امنای دولت، عاقبت‌اندیشی نموده، علی محمد خان استرآبادی «۱» را از طهران به مهمانداری مستر سرهرفرد جنس، سفیر کبیر دولت انگلیس روانه فارس نمودند که آن سفیر را از بندر بوشهر به شیراز آورده، چندی استراحت نموده، به اصفهان آید، اگر تعهدات غاردان فرانسه باز به اهمال بگذرد او را به طهران وارد آرد و الا عذر او را بخواهند و چون علی محمد خان به شیراز رسید، نواب حسین علی میرزا «۲» فرمانفرمای فارس، محمد زکی خان نوری «۳» غلام پیشخدمت که امیری چرب‌زبان و عاقلی نکته‌دان بود، برای پذیرائی سفیر انگلیس روانه بوشهر فرمود و به احترامی تمام او را از بوشهر وارد شیراز داشت و مدتی او را به عیش و کامرانی و تفرج نزهت‌گاهها مشغول داشتند، پس او را به تأنی تمام به اصفهان رسانیدند و چون از تعهدات غاردان چیزی بروز ننمود، خود خجل گشته، بی‌اذن امنای دولت ایران از طهران به جانب پاریس پایتخت فرانسه روانه گردید «۴»، پس امنای دولت ایران مستر هر فرد جنس ایلیچی انگلیس را از اصفهان احضار داشته در بیست و هشتم ماه ذی‌حجه این سال: [۱۲۲۳] «۵» وارد طهران گردید و در خانه جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی فرود آمد. «۶»

و روز سیم ماه محرم سال ۱۲۲۴ «۷» به شرف حضور شاهنشاهی مشرف و نامه مودت ختامه شاهنشاه انگلستان و تحف و هدایای فرنگستان را رسانید و یک قطعه الماس که مبلغ ۲۵ هزار تومان رواج ایران، قیمت داشت از نظر همایون گذرانید «۸» و مورد عنایت و شفقت گردید و عهدنامه‌ای را که در باب اتحاد دولتین و حمایت از یکدیگر و مراودات تجار این دو دولت و رسانیدن زور و زر برای جنگ با سپاه روس در لندن نگاشته و به مهر اهالی امنای دولت انگلستان رسیده بود به جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله سپرد و به احترام تمام به آسایشی قرار گرفت و شاهنشاه دین‌پناه برای تشویق سپاه مسلمانان در جنگ با لشکر روس، میرزا

عیسی فراهانی مشهور به میرزا بزرگ وزیر بی نظیر نواب نایب السلطنه را که مردی فاضل و دینداری کامل بود مأمور فرمود که از علمای مسلمانان فتوی کند و فتاوی علما را گوشزد خاصه و عامه بلاد مسلمانان نماید پس جناب قائم مقام، حاجی ملا باقر سلماسی «۹» و ملا صدر الدین محمد تبریزی «۱۰» را برای حصول مقصود روانه دار المؤمنین قم و نجف اشرف و کربلائی معلی نمود و از خدمت

- (۱). در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۳: (علی محمد خان حاجیلر استرآبادی که یوزباشی غلامان شاهی بود به میزبانی او به شیراز رفت). - اما در روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۴۶ و ۴۵۵: (اسماعیل خان دامغانی مامور شد و به شیراز رفت).
  - (۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۳.
  - (۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۳.
  - (۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۳.
  - (۵). برابر با ۱۴ فوریه ۱۸۰۹ و ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۵۵.
  - (۶). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۴، روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۵۵.
  - (۷). برابر با ۱۸ فوریه ۱۸۰۹.
  - (۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۵۵، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۴.
  - (۹). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۴.
  - (۱۰). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۴.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۶۹۹

جناب میرزا ابو القاسم گیلانی «۱» مشهور به قمی و جناب آقا سید علی طباطبائی «۲» اصفهانی مشهور به کربلایی و جناب شیخ جعفر نجفی «۳» که هریک در مرتبه حجه الاسلامی بودند، استفتا نمودند که مجادله و محاربه سپاه مسلمانان با لشکر جماعت روسیه که در ممالک اسلام استیلا یافته و رایات کفر افراشته‌اند، بر وفق شرع مبین و قانون دین متین است و اعانت و حمایت آن سپاه به مال و رجال بر افراد مسلمانان واجب و لازم است یا نه؟ و همچنین از حضرت عالی درجات ملا احمد نراقی «۴» و حاجی میر محمد حسین سلطان العلماء «۵»، امام جمعه اصفهان و حاجی محمد حسن قزوینی «۶» ساکن شیراز و حاجی میرزا ابراهیم مجتهد شیرازی «۷» نواده حضرت مغفرت مآب سید علی خان علامه «۸»، مستدعی نگارش حقیقت این مدعی گردید و پس از قلیل مدتی، رسالات عدیده از اطراف عراق عرب و عجم و فارس و اصفهان رسید که پادشاه مسلمانان در این جنگ غازی فی سبیل الله است و مجادله با کفره روسیه با قدرت از واجبات عینیه است و هرچه به قاعده شرع شریف خراج حسابی از رعایا گرفته و صرف در این راه شود بی شبهه حلال و مباشرین امور این جنگ به شرط دیانت و امانت، اندوزنده ثواب و مأجور در روز حسابند و بر وضع و شریف مسلمانان واجب است که برای تقویت دین و اعلائی کلمه حق [ال] یقین و حفظ بیضه اسلام، تهیه حرب سازند و در وقت ضرورت به دفع کفار پردازند و میرزا بزرگ بعد از وصول این فتاوی، رساله‌ای نگاشته و خلاصه اقوال مجتهدین را نوشته و نام او را رساله جهادیه «۹» گذاشته است پس از این، اهالی ایران را عرق حمیت اسلام به جوش آمد و هر نفر از اهل حرفت تا عالم متبحر، اسباب جنگ را برای خود مهیا داشت و منتظر وقت دفاع گردید.

و عید نوروز سنه ۱۲۲۴ میل در روز سه شنبه چهارم ماه صفر این سال [۱۲۲۴] «۱۰» اتفاق افتاد و از ارمنستان خبر رسید که ایمپراطور روس، غراف گداویچ را برای شکستی که در جنگ ایروان یافت از سرداری گرجستان معزول نمود و طور مصوف «۱۱» نامی را به جای او سردار کرده، روانه داشت. پس حضرت شهریار فتح علی شاه، سپاه نصرت پناه را از ممالک محروسه احضار فرمود که در

موعد معین در چمن سلطانیه حاضر باشند و چون مستر هر فرد جنس سفیر کبیر دولت انگلیس از امنای دولت خود نوشته داشت که یک صد و بیست هزار تومان وجه نقد رایج ایران از کمپنی «۱۲» هندوستان گرفته، برای تدارک جنگ با لشکر روس کارسازی امنای دولت ایران

(۱). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۴.

(۲). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۴.

(۳). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۴.

(۴). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۴.

(۵). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۴.

(۶) و (۷) و (۸). این نامها در روضه الصفا و نسخ التواریخ نیامده است.

(۹). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۴، روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۵۶ و «جهادیه» با مقدمه جهانگیر قائم مقامی، تهران ۱۳۵۲.

(۱۰). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۰۹.

(۱۱). Alexander Tormasov و ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۶، روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۶۲.

(۱۲). همان کمپانی یا شرکت است. ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۶ و روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۵۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۰۰

کند و فرمانفرمای هندوستان از دادن این وجه تقاعد نمود پس مستر سر هر فرد جنس از امنای دولت خواهش نمود که سفیری روانه لندن داشته وجه نکول فرمانفرمای هندوستان را معلوم دارد و چون حکایت سفر فرنگستان در گوش اهل ایران غریب می نمود، کسی اقدام در این مسافرت نکرد تا قرعه این کار را به نام حاجی میرزا ابو الحسن «۱» شیرازی زدند پس به لقب جلیل خانی سرافراز شده او را حاجی میرزا ابو الحسن خان گفتند و حاجی مزبور پسر میرزا محمد علی نام از اهالی توابع اصفهان است به سببی از وطن خود دور افتاد و در عهد کریم خان و کیل طاب ثراه به سررشته داری سپاه مأمور گردید و دختر حاجی هاشم کدخداباشی شیرازی والد جناب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را در ازدواج خود در آورد و میرزا ابو الحسن خان از او به عرصه وجود آمد و برای خواهرزادگی آن وزیر بی نظیر رتبه و شأنی حاصل نمود که نایب حکومت شوستر گردید و بعد از گرفتاری سلسله حاجی هاشم، در سنه ۱۲۱۶ به هندوستان رفته، در حیدرآباد دکن توقف نمود [و] به بلندآوازی اعتماد الدوله ایران، در خدمت پادشاه آن دیار به منصب منادمت رسید و در ماهی ۲۰۰ روپیه سکه برای او قرار دادند و چهار ساله در ماهه «۲» آن پادشاه را در راه شاهی «فیض بخش» نام بر بام داد و چون اطلاع یافت که حضرت خاقان زمان فتح علی شاه با بازماندگان اعتماد الدوله بر سر رحمت آمده، از هندوستان به شیراز آمد و در خدمت نواب حسین علی میرزا فرمانفرما به منصب یساولی «۳» سرافراز گردید و چون جناب حاجی - محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی داماد اعتماد الدوله بود حاجی میرزا ابو الحسن خان، سر به یساولی فرود نیاورده، خدمت جناب امین الدوله رسید و به توسط آن جناب مأمور به سفارت دار السلطنه لندن گردید.

و موکب والا- از طهران نهضت فرموده در چمن سلطانیه تمامت افواج حاضره را ملاحظه نموده، بعد از چند روزه توقف، حرکت فرمود و روز بیست و دویم ماه جمادی دویم «۴» در اوجان آذربایجان «۵» نزول اجلال فرمود و چون به عرض صاحبقران زمان رسید که طور مصوف سردار سپاه روس در یک فرسخی تفلیس بار اقامت انداخته و چندین فوج از سپاه خود را روانه قراباغ داشته است و حضرت شهریاری بعد از مشاورت نواب محمد علی میرزا «۶»، والی عراق و کرمانشاه را با بیست هزار نفر سواره و پیاده برای تاخت نواحی تفلیس و نواب نایب السلطنه عباس میرزا را با سپاهی خونخوار به جانب گنجه مأمور فرمود و موکب والا از اوجان حرکت

نموده در نواحی سراب نزول اجلال فرمود و گوش به راه اخبار از جانب شاهزادگان والاتبان نشست و نواب محمد علی میرزا نواحی تفلیس را تاخته، در هر مصافی، فیروزی یافته مراجعت نمود و در

(۱). (خواهرزاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله) ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۷، روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۵۸: در روضه- الصفا، (داماد و خواهرزاده) اعتماد الدوله، او مشهور به ایلچی کبیر است که تا آخر عمر رسماً از انگلیس مقررری دریافت می‌داشت. ر ک: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۷ تا ۴۳.

(۲). در واقع او حقوق ماهانه چهار سال خود را خرج فیض بخش کرد.

(۳). (ترکی) به معنی چوبداری که نظم صفوف و طرد و منع بیگانگان را از دربار برعهده داشته باشد، نوکر، حاشیه‌نشین و ملازم. (معین)

(۴). برابر با ۴ اوت ۱۸۰۹.

(۵). امروزه دهستانی است در شرق تبریز. و ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۶۰، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۷.

(۶). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۰۱

منزل سراب به اردوی اعلی پیوست و نواب نایب السلطنه در نواحی ایروان چون کوه راسخ بنشست و اطراف مملکت را حراست فرمود و چون طور مصوف سردار روسیه در این سال کاری نکرد، برادرزاده خود را به حضرت نایب السلطنه فرستاد و مکتوبی مشعر بر محبت و مصالحت بنگاشت به شرح آنکه اگر بعضی از بلاد ایران را از تصرف دولت روس نخواهید، در برابر آن مملکت ارزن الروم و بغداد و دیگر حدود دولت روم را که با خاک ایران پیوسته است به تقویت دو دولت قوی شوکت ایران و روس گرفته به دولت ایران مخصوص شود و اگر سفیری از ایران در نزد امپراطور روس رود کار مصالحت به انجام رسد، نواب نایب السلطنه این نامه را ایفاد حضور شاهنشاه داشت و چون کارها بر وفق مرام آمد و موسم زمستان نزدیک شد، موکب والا از چمن سراب نهضت فرموده در دهه آخر ماه رمضان این سال: [۱۲۲۴] به دار الخلافه طهران نزول اجلال فرمود. «۱»

و در این سال [۱۲۲۴]: میرزا رضا قلی منشی الممالک صاحب‌دیوان انشاء، از عمل تحریرات بازمانده، به وزارت نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان مأمور گردید و دیوان انشاء را به جناب میرزا عبد الوهاب اصفهانی متخلص به «نشاط» سپردند و او را معتمد الدوله گفتند. «۲»

و هم در این سال: [۱۲۲۴] میرزا شفیع وزیر «۳» به قانون دولت روم که وزیر بزرگ را صدر اعظم گویند به صدارت عظمی سرافراز شده او را بعد از این صدر اعظم گفتند.

و هم در این سال: [۱۲۲۴] میرزا بزرگ وزیر نواب نایب السلطنه را نایب صدر اعظم قرار داده او را «قائم‌مقام» لقب دادند «۴» چنانکه حضرت ولیعهد را نایب السلطنه می‌گفتند.

و در اواخر این سال: [۱۲۲۴] نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس، محمد نبی خان شیرازی را از وزارت معزول داشت و محاسبات دیوانی آن مملکت در اختلال افتاد، پس برحسب امر شاهنشاهی جناب حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک امین الدوله برای نظم محاسبات از دربار معدلت مدار وارد شیراز گردید [و] تشخیص جمع و خرج مملکت فارس و سررشته امور سپاه و رعیت داده، بعد از سالی عود به دار الخلافه طهران نمود و در میانه معمرین اهل شیراز مشهور است که کسی از منسوبان جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله و کسی از منتسبان محمد نبی خان وزیر فارس، هریک دیگری را سرزنش از حالت پیش از مناصب دیوانی امین الدوله و وزارت محمد نبی خان نمود و از این سرزنش خصومت و دشمنی میانه امین الدوله و محمد نبی خان



افتاد و محمد نبی خان برای خدمتی که در سفارت هندوستان به دولت ایران نموده بود اعتنائی به عوالم امین الدوله ننمود و امین الدوله که رشته محاسبات دیوانی ممالک را در دست داشت، مبالغی گزاف به وجوه مختلفه بر ذمه محمد نبی خان وزیر فارس گذاشت و به نفس نفیس برای وصول و ایصال آن مبلغ از طهران به شیراز آمد و به انواع عقوبت، تمامت آن وجوه را تا آخر سنه یونتیل از محمد نبی خان و برادر او محمد جعفر خان حاکم دشتستان و بندر بوشهر دریافت داشت.

(۱). رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۲، روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۶۶.

(۲). رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۴: (و منشی الممالک گردید). روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۶۷.

(۳). در متن: (وزیر را).

(۴). رک: صدر التواریخ، ص ۶۰-۵۹، روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۶۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۰۲

و در اواخر سنه یونتیل «۱» وزارت فارس را به میرزا یوسف اشرفی مازندرانی واگذار نموده، عود به طهران فرمود و آنچه در شیراز مشهور است معادل یکصد و پنجاه هزار تومان رواج ایران از نقد و جنس و خانه و املاک از او بازیافت گردید و آنچه را مادام عمر از تجارت و سفارت هندوستان ذخیره داشت همه را بر طبق اخلاص گذاشته تسلیم نمود که گفته‌اند: هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد «۲» و محمد نبی خان پسر آقا کوچک تاجر شیرازی است که به مناسبتی حاجی خلیل خان - کراوعلی ملک التجار قزوینی، خواهر او را در عقد ازدواج خود درآورد و چنانکه نگاشته شد بعد از کشته شدن حاجی خلیل خان در سال ۱۲۱۸ به جای او سفیر کبیر هندوستان گردیده، مدتی توقف نمود و بعد از مراجعت مدت دو سال به وزارت فارس سرافراز گردید و بعد از این مخمصه و گرفتاری به اندک زمانی وفات یافت و در بقعه مبارکه سید میر محمد (ع) مدفون گردید.

و عید نوروز سنه یونتیل در پانزدهم ماه صفر سال ۱۲۲۵ «۳» واقع گردید و بعد از انقضای جشن نوروزی، فرستاده نواب نایب السلطنه از آذربایجان وارد گردید و عریضه طورمصوف سپهسالار لشکر روسیه را که به نواب نایب السلطنه نگاشته بود، رسانید به این مضمون که: چون دولت روسیه را در این جنگهای پی‌درپی با دولت ایران جز خسارت و نقصان صرفه‌ای دیگر نبود و ایمپراطور روسیه را میل به موافقت و مصالحت است و انجام این کار موقوف به ملاقات من با معتمدی از آن دولت است چنانچه جناب میرزا شفیع صدر اعظم یا جناب میرزا بزرگ قائم مقام برای اتمام این مصالحت مأمور شوند که در یکی از حدود آذربایجان ملاقات شود، این خصومت به محبت مبدل گردد، چون خدیو کامگار مبنای آن عریضه را تزویر «۴» دانست در جواب آن فرمود میرزا شفیع صدر اعظم از ملازمت ما هرگز دور نشود و لیکن ملاقات قائم مقام را مضایقه نیست «۵» و اعلیحضرت شاهنشاهی به قانون سالهای گذشته با لشکر ظفر اثر،

در بیست و هفتم ماه ربیع دوم این سال [۱۲۲۵] «۶»: به صوب چمن سلطانیه نهضت فرمود و روز هشتم ماه جمادی اول «۷» وارد گردید و چپار از آذربایجان رسید که جناب قائم مقام طورمصوف را در منزل عسکران ملاقات نمود، چون بنای او را بر خدعه دانست به سخنان واهی او اعتنایی نداشته عود نمود.

و هم در این سال: [۱۲۲۵] سرجان ملکم بهادر «۸» از جانب فرمانفرمای هندوستان وارد به بندر بوشهر گردید و مهراب خان «۹» از دربار اعلی به مهمانداری او روانه بندر بوشهر شد و چون

(۱). برابر با بهار سال ۱۸۱۰.

- (۲). بیت از سعدی است در گلستان.
- (۳). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۱۰، و رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۶.
- (۴). در متن: (تذویر).
- (۵). رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۴ و ۱۹۶: در ذکر وقایع سال ۱۲۲۴.
- (۶). برابر با اول ژوئن ۱۸۱۰. در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۷: (روز دوشنبه بیست و هفتم ربیع الاول از طهران حرکت کرد و جمعه بیستم جمادی الاولی وارد چمن سلطانیه شد).
- (۷). برابر با ۱۱ ژوئن ۱۸۱۰.
- (۸). رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۸.
- (۹). (مهراب خان بکشلوی افشار نایب نسقچی‌باشی) ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۸.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۰۳
- به شیراز رسید، نواب حسین علی میرزا فرمانفرما، محمد زکی خان نوری را از جانب خود مهماندار نموده با مهراب خان به صوب بوشهر شتافتند و به احترام تمام سرجان ملکم بهادر را وارد شیراز داشتند و تحف و هدایائی را که فرمانفرمای هندوستان برای نواب فرمانفرمای فارس فرستاده بود از حضور نواب معزی الیه گذرانیدند پس سرجان ملکم بهادر و مهراب خان از شیراز حرکت کرده، از اصفهان گذشته، روز پانزدهم جمادی اول این سال: [۱۲۲۵] «۱» در چمن سلطانیه با چند نفر کرسی‌نشین از قبیل نایب و داکتر «۲» و مترجم، به شرف حضور شاهی رسیده، مورد عنایات بی‌نهایت گردیدند و تحف و هدایای هندوستان را از نظر انور گذرانیدند و بعد از چندی عریضه، از حاجی میرزا ابو الحسن شیرازی سفیر کبیر ایران، از لندن رسید که برحسب حکم اولیای دولت انگلستان، مستر سره‌ر فرد جنس سفیر کبیر آن دولت مقیم آستان شاهنشاه ایران باشد و سرجان- ملکم سفیر فرمانفرمای هندوستان عود به کلکته نماید و سرجان ملکم بهادر بلا توقف، از طریق بغداد روانه مقصد گردید.
- و موکب والا- از چمن اوجان آذربایجان نهضت فرمود و شاهزاده آزاده، نواب نایب السلطنه با سپاه روسیه در چندین جا مصاف داده، گاهی غالب و گاهی مغلوب گشته، اطراف آذربایجان را نظم داده، این اخبار را به شهریار ظفر شعار رسانید و چون هوا روی به سردی گذاشت، موکب والا از چمن اوجان حرکت کرده، روز غره ماه شوال این سال: [۱۲۲۵] «۳» عرصه دار الخلافه طهران از فر قدوم شاهنشاهی زینت یافت.
- و هم در این سال: [۱۲۲۵] سلطان صید سعید، امام مسقط «۴» و عمان که خراج‌گذار حاکم فارس و چاکر قدیمی دولت ایران بود از دست‌اندازی شیخ سعود رئیس طایفه وهابی ساکن برنجد، بر نواحی عمان و مسقط به نواب حسین علی میرزا، فرمانفرمای فارس شکایت نمود و مستدعی ایفاد لشکر فارس گردید و نواب فرمانفرما، صادق خان قاجار دولو را به سرداری عمان مأمور داشته با چندین هزار تفنگچی لارستان و دشتی و دشتستانی از راه فسا و داراب و سبعه، وارد بندرعباس گردید، پس بر مراکب دریائی اهالی مسقط سوار شده، از خلیج فارس گذشته وارد بلده مسقط شدند «۵» و بعد از چند روزی با لشکر عمان به صوب برنجد حرکت نمودند و شیخ سعود وهابی، شیخ محمد بن سیف «۶» و شیخ سیف بن مالک «۷» را سردار نموده، با جماعتی از اعراب بادیه به استقبال سپاه فارس و عمان روانه داشت، چون سپاه نجد در برابر لشکر صادق خان ایستاد، چند نفر چرخچی از دو جانب در میدان جنگ آمدند و حمله بر یکدیگر نمودند، سپاه عجم از جای واپس شدند و اعراب بادیه چیره گشته، آنها را از لشکرگاه براندند و دست را به یغما گشادند و در سر قسمت، منازعه و مجادله ساختند چنانکه کار به کارزار کشید و این هنگام صادق خان با مردان خود، روی به اعراب آورد و بیشتر آنها را از شمشیر بگذرانید و

(۱). برابر با ۱۸ ژوئن ۱۸۱۰.

(۲). همان (دکتر) است.

(۳). برابر با ۳۰ اکتبر ۱۸۱۱.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۱، نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۰۶.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۲، نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۰۶.

(۶). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۰۶.

(۷). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۰۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۰۴

محمد بن سیف و سیف بن مالک هریک زخمی منکر برداشته، جانی را به سلامت بردند و سپاه فارس و عمان اطراف نجد را غارت کرده تا حوالی قلعه درعیه را تاخته، عود به مسقط نمودند و صید سعید خان امام مسقط به شکرانه این موهبت پیشکشی وافر به دربار نواب فرمانفرما ارسال داشت و صادق خان و سرکردگان تفنگچیان [را] از درم و دینار بی نیاز نمود و هریک با نیل مقصود عود به بندر عباس نمودند. «۱»

و هم در این سال [۱۲۲۵]: خدیو بی‌همال به عزم پرشس احوال رعایا و برایا به دار المؤمنین قم و کاشان و دار السلطنه اصفهان توجه فرمود و برای گرانی غلات و پریشانی رعایا مبلغ یک صد هزار تومان نقد رایج از اصل مالیات دیوانی اصفهان و کاشان به تخفیف عنایت و ارباب استحقاق را قرین استراحت فرمود.

و در روز بیست و سیم ماه صفر سال ۱۲۲۶ «۲» عرصه طهران را رشک ساحت جنان نمود.

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل در بیست و پنجم ماه صفر این سال [۱۲۲۶] «۳»: اتفاق افتاد.

و هم در این سال: سید عبد الوهاب افندی سفیر کبیر «۴» از جانب حضرت سلطان محمود خان قیصر روم با تحف و هدایا در چهاردهم ربیع دوم «۵»، به احترام تمام وارد دار الخلافه طهران گردید و در خانه جناب میرزا شفیع صدر اعظم فرود آمد و بعد از خستگی و آسایش شرفیاب حضور معدلت دستور گشته، نامه حضرت قیصر را با هدایا و تحف از نظر مبارک گذرانید و مورد الطاف شاهنشاهی گردید و نامه‌ای که حضرت قیصر به میرزا شفیع صدر نگاشته بود نیز رسانید و مطلب این دو نامه دانسته گردید که پاشایان همواره باعث فساد فیما بین دولتمن علیتین ایران و روم می‌باشند باید کارگزاران دولت ایران از حمایت آنها کناره جویند بلکه آنها را تنبیهی لایق فرمایند و همچنین سرحداران این دولت همیشه در حدود قارص «۶» با جماعت روسیه، حدیث مجادلت در میان دارند باید کارگزاران آن دولت قوی شوکت حتی المقدور خود را از حمایت معاف ندارند و طایفه روسیه را فارغ نگذارند و برحسب فرمایش شاهنشاهی در جواب نگاشتند که به سبب جهت جامعه اسلامی که کارپردازان این دولت خداداد او را در حمایت مضایقتی نیست ولی باید همواره اوقات تعیین پاشایان شهرزور «۷» به اذن و صوابدید امنای این دولت جاویدمدت باشد و وزیر دار السلام بغداد نیز پس از این مانند وزرای سابقه صداقت گزار این دولت باشند و با زوار عتبات عالیات پیوسته سلیم و بردبار بوده، امری که برخلاف سرحداری است از آنها آشکار نگردد و اگر اختلافی در این عهد از ایشان ظاهر آید تنبیه و آزار را آماده باشند. پس خاطر سفیر کبیر قیصری را به انواع نوازشات مسرور داشته او را مأمور به توقف دار السلطنه تبریز فرمودند «۸» و موبک شاهنشاه با یک جهان سپاه،

(۱). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۰۶، و روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۲.

(۲). برابر با ۱۹ مارس ۱۸۱۱.

(۳). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۱۱.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۲.

(۵). برابر با ۸ مه ۱۸۱۱.

(۶). این نام که به صورتهای (قرص) - خرسه - کارس هم بکار رفته، نه‌ری است قدیمی که امروزه در کشور ترکیه در کنار رود قارص جای قرار دارد و قبلا جزو قفقاز بود. (معین)

(۷). شهری در کردستان در غرب جبال اورامان (المنجد). و ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۲.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۰۵

روز نهم ماه جمادی دومین سال [۱۲۲۶] «۱»: از طهران نهضت نموده در غره ماه رجب این سال «۲»، چمن سلطانیه را لشکرگاه فرمودند «۳» و اسمعیل خان سردار دامغانی «۴»، مأمور آذربایجان گردید که در جنگ با روسیه تابع امر و نهی نواب نایب السلطنه باشد و از جانب نواب محمد علی میرزا حکمران عراق و کرمانشاه، در باب نظم سرحدات عراقین، اخبار ساره رسید و چون زمان خریف آمد و هوا روی به سردی گذاشت، موکب اعلی از چمن سلطانیه نهضت فرمود و روز هفتم ماه شوال نزول اجلال به دار الخلافه نمود. «۵»

و در وقایع سال ۱۲۲۴ نگارش یافت که حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی برای اجرای وجه امدادی به سفارت دار السلطنه لندن، مأمور گردید و بعد از وصول او به آن حدود، مهمانداری از جانب دولت انگلیس به استقبال او رفته، به احترام تمام وارد شهر لندن گردید «۶» و آنچه لازمه عزت بود، در حق او منظور داشتند و همت به انجام مهمام متعلقه به دولت ایران گماشتند و مبلغ ۱۲۰ هزار تومان وجه امدادی را که سره‌ر فرد جنس سفیر کبیر دولت انگلیس متعهد گردیده بود که در اوقات جنگ با روسیه، همه ساله کارسازی نمایند زیاد نمودند و مبلغ هشتاد هزار تومان بر آن افزودند و حاجی میرزا ابو الحسن خان سفیر چون احترام خود را در دولت انگلیس فوق العاده دید، از کثرت آز، رشته طمع را دراز ساخت و چاکری آن دولت را به گردن گرفته، به استدعای موجب مستمره پرداخت و در هر ماهی هزار روپیه سکه که نزدیک به دویست و پنجاه تومان رواج ایران است از دولت کمپنی هندوستان در وجه او مادام زندگانی برقرار داشتند «۷» و سرگوراولی «۸» بارونت را به مصاحبت او به سفارت دولت علیه ایران برگماشتند پس سفیر ایران و انگلیس از دریای محیط عازم مقصد گشتند و در میانه دریا، باد مراد مخالفت را آغاز نمود و زمام کشتی را از دست کپیتان و ناخدا گرفت و چند روز و شب بی‌اختیار، در روی دریا به حیرت گذرانیدند که ناگاه خود را در ساحل ینگی دنیا «۹» دیدند و به مدد زورقهای کوچک وارد ساحل گشته، اقامت نمودند و در حوالی آن شهری است که نام او ریجنرو «۱۰» بود از مملکت برازیل، تصرفی پادشاه پرتگیز «۱۱». و این پادشاه از حشمت ناپلیون

(۱). برابر با اول ژوئیه ۱۸۱۱.

(۲). برابر با ۲۲ ژوئیه ۱۸۱۱.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۲، ظاهرا این چمن به قول روضه الصفا: (هم معسکر اهل رزم و هم مجلس ارباب بزم) بود بنابراین در آنجا: سور و سروری مهیا گردید و عیشی مهنا رفت و از تمام ایران ارباب طرب را در آنجا طلب کرده بودند و اجتماعی شگرف روی داد شبها به چراغان، داغ رشک در دل سپهر هشتم نهادند و روزها به انواع ملامهی و اغانی، ناهید را شرمسار می‌کردند).

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۲.

- (۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۵.
- (۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۶.
- (۷). ر ک: حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۱۷ تا ۴۳.
- (۸). (Sir Gore Ouseley) ۰۷۷۱-۴۴۸۱ (بازرگان انگلیسی که به هند رفت و در فرهنگ شرق مطالعه کرد و مهماندار سفیر ایران شد و بعدا در سال ۱۸۱۰ به سفارت ایران آمد. او تالیفاتی درباره شعر فارسی دارد.
- (۹). مقصود آمریکاست.
- (۱۰). در واقع این نام همان ریودوژانیرو است: Rio de Janeiro) که پایتخت سابق برزیل است و در امریکای جنوبی قرار دارد و بندری است در کنار خلیجی در اقیانوس اطلس.
- (۱۱). Portuguese: پرتقال، کشوری در جنوب غربی اروپا.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۰۶
- ایمپراطور فرانسه، گریخته، در این مملکت توقف داشت و در این مملکت معدن الماس است و پادشاه مزبور بعد از اطلاع بر واقعه جمعی از اعیان بلد را به استقبال آن دو سفیر کبیر فرستاده، آنها را با عزتی تمام وارد شهر ریجنرو نمودند و چند روز به استراحت گذرانیدند و از اتفاقات «۱»، در آن اوقات مار بزرگی را در جنگل آن مملکت کشته، برای پادشاه پرتگیز آورده بودند و درازی آن مار، سیزده ذرع شاه «۲» ایران و پهنای پشت گردن آن یک ذرع تمام شاه و ضخامت پوستش به ضخامت پوست گاو بود، پوست او را کنده به صحابت حاجی میرزا ابو الحسن خان سفیر، روانه ایران نمود و تاکنون که سال به ۱۳۰۳ رسیده است، پوست آن مار در صندوقخانه مبارکه شاهی به درستی باقی است.
- و چون خبر ورود حاجی ابو الحسن خان و سفیر کبیر دولت انگلیس به بندر بوشهر رسید، میرزا محمد زکی مستوفی نوری مازندرانی «۳» برای مهمانداری از دربار شهریار قاجار روانه بندر بوشهر گردید و بعد از ورود او، از بندر بوشهر تا طهران نهایت احترام در حق سفیر کبیر دولت انگلیس به عمل آمد و منزل او را در خانه جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی «۴» معین نمودند.
- و روز بیست و هفتم ماه شوال این سال [۱۲۲۶] «۵»: به حضور مبارک رسید و این سرگوراوزلی بارونت، سفیری بود با کمال زیرکی و آگاهی و چاره جوئی و دولت خواهی، در دانستن زبانها، مهارتی تمام داشت و زبان انگلیسی و فرانسه و روسی و عربی و فارسی و هندی را نیکو سخن می گفت و خطوط این زبانها را خوب می نگاشت و از تواریخ دنیا اطلاعی کامل داشت و در نشر علوم غریبه و فنون عجیبه مجلس آرا و در کمالات بی همتا بود و چنان منظور نظر شاهنشاهی گردید که محسود ایلیچیان اطراف گردید و نامه همایون پادشاه انگلیس را به وجهی خوب به لحاظ مبارک شاهی رسانید و یک قطعه الماس که قیمت آن ۲۵ هزار تومان بود با سایر هدایا، تسلیم کارگزاران نمود «۶» و چون زوجه آن سفیر از جانب زوجه محترمه پادشاه ذی جاه انگلیس در نزد بانوی حرمسرای شاهنشاهی سفیره بود، به توسط میرزا علی رضا پسر حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی که محرم حرمسرای خاقانی بود، به اندرون خانه شاهی رفته، بانوی حرمسرا یعنی صبیبه مرضیه محترمه ابراهیم خلیل خان جوانشیر والی قراباغ را ملاقات کرده، بعد از طی مراسم، یک عدد عنبرچه «۷» الماس که معادل ۲۵ هزار تومان قیمت داشت از جانب خاتون خود به بانوی حرمسرا تعارف نمود و بر حسب امر اعلی در حوالی دروازه عراق طهران در محله بازار عمارت و باغی به آئین فرنگستان برپا نمود و وجه امدادی را از روز ورود سرهرفرد جنس، ایلیچی سابق تا یک سال بعد از آن که سه سال تمام بود «۸» معادل یک

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۶.

(۲). ذرع شاه مساوی ۱۲/۱ متر. (معین)

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۶.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۷.

(۵). برابر با ۱۴ نوامبر ۱۸۱۱.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۷: (وزن این الماس ۲۵ قیراط بود).

(۷). نوعی از زیور زنان که پر از عنبر کنند و بر گردن اندازند به آن عنبرینه هم می‌گویند (معین).

(۸). در متن: (بود و).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۰۷

کرور و یکصد هزار تومان بود تسلیم امنای دولت علیه ایران نمود و معادل سی هزار قبضه تفنگ انگلیسی ممتاز و بیست اراده توب و چهل ارابه فورخانه‌کشی و سی نفر معلم و مهندس کارسازی نمود و سر هر فرد جنس ایلچی سابق انگلیس از راه اسلامبول به صوب لندن شتافت. «۱»

و هم در این سال [۱۲۲۶]: قبر ارغون خان چنگیزی که در سال ۶۹۰ «۲» هجری وفات نمود ظاهر گردید. بر این تفصیل که سجاس «۳» رود، شش فرسخی سلطانیه، بلوکی است از ولایت خمسه عراق که پایتخت بعضی از سلاطین مغول بود و در محلی از آن بلوک حضرت قیدار بن - اسمعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام مدفون است و در نیم فرسخی بقعه قیدار، قریه‌ای است معروف به ارغون «۴» و در بالای سر آن قریه چشمه‌ای است مشهور به ارغون بلاغی «۵» و در جانب جنوب آن قریه و چشمه، کوهی است. روزی چوپان کربلائی فتح علی نام شاهسون، گوسفندان خود را در دامنه آن کوه می‌چرانید و خود به پهلو افتاده، رفع خستگی می‌نمود، ناگاه موشی را دید که از سوراخی چند دانه مهره سفید بیرون آورد و در آفتاب گذاشت، مرد چوپان آن مهره‌ها را برداشت و چند دانه به نامزد خود که دختر کربلائی فتح علی ولی نعمت او بود داد و چند دانه دیگر را برای خود نگاه داشت و چون کربلائی فتح علی این دانه‌ها را در نزد دختر خویش دید بشناخت و از چوپان تفتیش حال نمود و با او بر در سوراخ موش رفت و زمین را چون بشکافت، سردابی پیدا گشت و اسبابی چند از طلا و جواهرآلات را بیافت و در همان شب برداشته به خانه برده آنها را به خاک سپرده، مجید «۶» نامی از اهالی گروس بر این واقعه مطلع گردید و چون کتابی داشت که وقایع سلاطین مغول، خاصه آنان که پایتخت آنها در ولایت خمسه بوده است در آن کتاب ثبت داشت از جمله مزار ارغون خان را در دامنه همان کوه نوشته بودند و مجید نام گروسی به آن مکان رفت و جای برهم خورده را به دقت بکاوید و اسبابی دیگر یافت و از ترس حکام آن حدود گریخته به شیروانات «۷» رفت و از آنجا به ولایت حاجی ترخان شتافت و شخص چوپان چون این خدمت را به کربلائی فتح علی نمود تقاضای آن نامزد را داشت که بدون مهلت اسباب عیش را ساز کند و کربلائی فتح علی از در امتناع درآمده، سخنان زشت و دشنام پیغام داد و مرد چوپان مأیوس از دامادی گشته قصه و ماجرا را به نواب عبد الله میرزا والی خمسه «۸» رسانید و نواب معزی الیه به توسط چند نفر امین تمامت اسباب غازان خانی [را] از کربلائی فتح علی شاهسون بازیافت نمود و تفصیل آنها یک عدد جیقه «۹» طلای مرصع که به وضعی غریب ساخته و دانه‌های ریزه از لعل و زمرد و فیروزه بر آن

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۷۸.

(۲). برابر با ۱۲۹۱ میلادی.

(۳). به ضم اول: دهستانی از بخش قیدار شهرستان زنجان در ۱۲ کیلومتری شمال باختری قیدار و ۱۹ کیلومتری جنوب - غربی سلطانیه.

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۲.

(۵). بلاغی در لغت ترکی به معنی چشمه است یعنی: ارغون چشمه.

(۶). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۲.

(۷). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۲، حاجی ترخان همان هشتار خان است که بندری است در جنوب شرقی روسیه اروپائی و از بندرهای مهم بحر خزر است.

(۸). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۲.

(۹). (تاجی از زر مرصع به لعل و زمرد و فیروزه) ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۰۸

نصب نموده بودند و کمربندی باز بهمین دستور و یک قبضه خنجر که دسته و غلاف آن طلای مرصع «۱» بود و پارچه‌های «۲» دیگر طلا که از قراین معلوم می‌گشت زین اسب بود که چوبش پوسیده، طلا باقی مانده است و یک عدد تنگ چهارپر طلای مرصع پر از آب و یک جام طلای مرصع به لعل و فیروزه «۳» یک رشته بند شمشیر که کرمکهای طلا داشت و چند دانه لعل از بادام درشت‌تر و کوچکت‌تر و معادل ۲۵ دانه مروارید غلطان «۴» به اندازه فندق و چنین دانسته شد که دانه‌های لعل آویزه جیقه و مرواریدها گلوبند بوده است و نواب عبد الله میرزا باز جماعتی را فرستاد و آن سرداب را کاوش کردند و چند عدد میخ طلا که وزن هر یک ۲۵ مثقال بود جستند «۵» و چند تار موی سیاه و سفید و قرمز که شبیه موی ریش بود در آنجا یافتند «۶» و تمامت آن اسباب را به طهران آورده، از نظر همایونی گذرانیده، در صندوقخانه مبارک گذاشتند و کار کربلانی فتح علی شاهسون در این معامله به تکدی و دریوزه کاری رسید و بعد از این اخبار به فارس نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس حکم نمود تا کناره سر صندوقهای سنگی دخمه‌های کیانی را در تخت جمشید مرودشت به اندازه‌ای که آدمی در آنها رود شکستند و جز مشت خاک نرمی را از جمشید و کاوس و قباد ندیدند، فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ.

و در این سال [۱۲۲۶]: شاهنشاه بی‌همال به توسط جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی منصب جلیل کلانتری مملکت فارس را به میرزا علی اکبر خلف الصدق مغفرت‌مآب حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی وزیر اعظم سابق ممالک ایران که به وراثت و شایستگی استحقاق داشت عنایت فرمود چون شکر الله خان نوری داماد میرزا ابراهیم کلانتر شیراز بود و در خدمت نواب فرمانفرما با کمال قرب منزلت را داشت مانع از حصول کلانتری میرزا علی اکبر گردید و میرزا هادی فسائی که کفیل کارهای مملکت فارس بود، اهتمام نموده در خدمت نواب فرمانفرما، مقرر داشت که اهالی محلات شیراز را احضار داشته، هر یک از میرزا علی اکبر و میرزا ابراهیم را بخواهند به کلانتری برقرار گردند و بعد از حضور اهالی محلات شیراز معلوم گردید که به جان و دل طالب کلانتری میرزا علی اکبراند و در همان مجلس نواب فرمانفرما، امضای فرمان شاهی را نموده، خلعتی لایق به میرزا علی اکبر داده او را کلانتر مملکت فارس فرمود.

و عید نوروز سنه پیچی‌نیل در بیست و هفتم «۷» ماه ربیع اول این سال ۱۲۲۷ اتفاق افتاد و شهریار ظفر شعار، بعد از گذشتن بزم و شیلان نوروزی به نظم امور ممالک پرداخت و موکب والا- از طهران حرکت نمود و روز دوازدهم ماه جمادی دویم «۸»، در چمن سلطانیه نزول اجلال

(۱). در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۲: (خنجری که قبضه و غلاف از زرناب داشت و مرصع به جواهر شاداب بود و جامی از زر سرخ مرصع به لعل و فیروزج و مشربه‌ای از ذهب خالص)، و ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۸۰.

(۲). (و دیگر صحیفه‌های زر که بر زبر ساخت زین بوده است.).

(۳). بعضی از این مطالب در ناسخ التواریخ نیست، ولی در روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۸۰، هست.

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۳.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۳.

(۶). این قسمت در ناسخ التواریخ نیست ولی در روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۸۰، هست.

(۷). در ترجمه انگلیسی این تاریخ به اشتباه هفتم ربیع الاول ذکر شده که معادل ۲۱ مارس ۱۸۱۲ بوده است.

(۸). برابر ۲۳ ژوئن ۱۸۱۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۰۹

فرمود و در هر کناره از حدود ممالک، شاهزاده و امیری را مأمور نمود و چون مدتی در چمن سلطانیه توقف فرمود برای تغییر آب و هوا، موکب والا از آنجا نهضت نمود و بلوک سجاس رود خمسه را لشکرگاه فرمود و چون هوای خریفی روی به سردی آورد، از

سجاس رود حرکت فرموده روز نهم شوال «۱» این سال شهر طهران از قدوم شهریار جهان طعنه‌زن عرصه جنان آمد. «۲»

و عید نوروز سنه تخاقوی‌ئیل در شب هفدهم ماه ربیع اول سال ۱۲۲۸ «۳» اتفاق افتاد و اعلیحضرت فتح علی شاه قاجار جشن

نوروزی را در دار الخلافه طهران گذرانید و فرامین احضار سپاه ظفر شعار صادر گردید و در اندک مدتی حاضر رکاب مستطاب

شدند و موکب والا- برای انتقام از جماعت روسیه، روز نوزدهم ماه جمادی اول این سال «۴» از طهران نهضت فرموده، در چمن

اوجان آذربایجان نزول اجلال نمود «۵» و چون سردار سپاه روس از ورود شاهنشاه ایران با سپاه بی پایان به صحرای اوجان مطلع

گردید و خبری دیگر به او رسید که ناپلیون ایمبراطور فرانسه باز با دولت روس بر هم زده به تسخیر ممالک روسیه همت گماشته

است و از این دو خبر هولناک متوحش گردید و معتمدی را نزد سرگوراولی بارونت «۶» وزیر مختار دولت انگلیس فرستاد و طلب

مصالحه با دولت علیه ایران را نمود و بعد از ادای رسالت وزیر مختار مزبور و مشاورت اهالی حل و عقد قرار را بر مصالحه دادند و

حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی را برای انجام این کار روانه قزاق نمودند و بعد از ورود، عقد مصالحه را منعقد نمود و

عهدنامه را بر دو ورقه مشتمل بر یازده فصل طویل الذیل نگاشتند و چون چندان مناسبتی با این فارسنامه نداشت مضامین آنها را بر

تواریخ مفصله قاجاریه حواله داد و تاریخ این مصالحه روز بیست و نهم ماه شوال این سال: [۱۲۲۸] است. «۷»

و چون اعلیحضرت فتح علی شاه خیال را از جانب سپاه روس آسوده داشت، رایات ظفر- آیات را از چمن اوجان افرشته، شهر

طهران، رشک غرفات جنان گردید.

و هم در اوایل این سال: [۱۲۲۸] پیش از حرکت موکب اجلال جناب حاجی محمد حسین خان امین الدوله مستوفی الممالک

اصفهانی، مأمور به نظم صفحات فارس و عراق گردید و جناب عبد الله خان ولد ارجمندش که بیگلر بیگی اصفهان بود احضار به

حضور مبارک گردید و به جای والد ماجد خود برقرار گردید و به منصب استیفای ممالک و لقب امین الدوله قرین افتخار آمد و

جناب حاجی محمد حسین خان نظام الدوله لقب یافت. «۸»

و هم در این سال: [۱۲۲۸] دو نفر عرب فصیح زبان بلیغ بیان، با عریضه ارادت ترجمان از جانب امام یمن «۹» به دربار معدلت مدار

آمد و مضمون عریضه آنکه از تعدیات

(۱). برابر با ۱۶ اکتبر ۱۸۱۲.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۸۰، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۴.

(۳). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۱۳.

(۴). برابر با ۲۰ مه ۱۸۱۳.



(۵). در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۷: (در ۱۹ جمادی الاولی از طهران به باغ نگارستان شد).

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۸۰.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۴۹۳، و برابر است با ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳، و ر ک: متن کامل قرارداد در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۴۴ تا ۲۵۰.

(۸). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۵.

(۹). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۱۰

سعود نامسعود پادشاه نجد شکایت به آستان آن صاحب‌قران آورده‌ام و سه نفر از اعراب بادیه نجد از جانب شیخ سعود «۱» پسر شیخ عبد‌العزیز وهابی با عریضه و هدایائی که یکی از آنها قطعه زمردی بود به اندازه یک کف دست «۲» و بسیار صافی و آبدار و شفاف و مضمون آن عریضه استدعا نموده که بعد از این حجاج عجم را مقرر دارند که برای نزدیکی راه، نجد را اختیار کنند که در هر باب رعایت احوال هریک به واجبی بعمل خواهد آمد و شیخ علی «۳» نامی نیز از جانب حاکم بحرین با عریضه و چند رشته مروارید و بعضی از نفایس هندوستان شرفیاب در گاه معدلت بنیان گردید و مطالب آن عریضه آنکه جماعت اعراب عتوبی ساکن جزایر فارس بعد از وفات نادر شاه افشار بر ولایت بحرین استیلا یافتند و طایفه جواسم «۴» ساکن جزیره قشم و بندر رأس الخیمه از بنادر عمان در روی دریا بنای دزدی و راهزنی را گذاشتند و کشتیهای تجار ایرانی را غارت کرده، اهلش را می‌کشند و بعد از بنای دوستی در میانه دولتین علیتین ایران و انگلیس به صوابدید اولیای دولت ایران مقرر گردید که کارگزاران هر دو جانب همت بر استیصال طایفه جواسم که خاشاک روی دریا گشته، گمارند، پس از اطلاع بر مضامین عریضجات سفرای یمن و نجد و بحرین جواب هریک به زبان عربی فصیح و بلیغ از کلک در رسلک جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی جاری گردید و هریک از سفرای به جانب مقصد خود شتافتند. «۵»

و هم در این سال: [۱۲۲۸] بخششی از شاهنشاه بی‌همال نسبت به جناب معتمد الدوله رسید که هیچیک از پادشاهان گذشته نسبت به چاکران در گاه خود نفرموده‌اند و تفصیل آن چنانکه در تاریخ ذو القرنین نگاشته است که: جناب معتمد الدوله را از راه مشغولی به کمالات روحانی توجهی به عالم جسمانی نبود و بجز تقرب به حضرت علیای سلطنت در هیچ امر دنیوی که عبارت از عقل معاش است اقبال نمی‌نمود، زر و خاک، گوهر و خاشاک در نظر همتش یکسان بودی و در تمامت سال اوقات شریف را صرف احوال درویشان پریشان می‌نمود و لوازم حلق را به قوت لایموتی اکتفا می‌فرمود اگر همه به نان و سرکه انگین بودی و ملزومات دلق را به همان ملبوسات همایون که در عرض سال به او مرحمت می‌شد بسر بردی و مباشران امور آن جناب مخارج او را بیش از مواجب و مداخل او برآورد نمودند و رفته‌رفته زیادتی خرج بر دخل قرضی فرض گردید تا آنکه در این سال به سی هزار تومان رسید و چون شاهنشاه قدردان حق شناس بر این واقعه آگاه گردید بفرمود تا از خزانه خاص معادل سی هزار تومان زر مسکوک خادمان حرمسرا حمل کرده، تسلیم جناب معتمد الدوله گردید «۶» و دیون خود را ادا نمود.

و عید نوروز سنه ایت‌ئیل در ماه ربیع اول سال ۱۲۲۹ «۷» اتفاق افتاد و در اوائل این سنه، میرزا یوسف اشرفی مازندرانی از وزارت فارس معزول گردید و از مآثر او در شیراز، بازار

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۵.

(۲). (یک قطعه زمرد که به مقدار ترنجی بود) ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۵.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۵.

(۴). در متن: (حواسم) ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۵.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۵.

(۶). مشروح این امر در روضه الصفاه، ج ۹، ص ۵۰۱، و ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۶.

(۷). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۱۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۱۱

مشهور به بازار میر یوسفی است که بازاری از جانب دروازه اصفهان شیراز بر بازار کریم خان و کیل افزود و ظاهر او را مانند بازار وکیل نمود این الثری و الثریا «۱» تفاوت میان این دو بازار همان تفاوت میان دو بانی آنهاست و وزارت مملکت فارس در اوائل این سنه به جناب میرزا- زین العابدین کاشانی که خط نسخ تعلیق را بعد از میر عماد الدین خوشنویس کسی چون او نوشت، برقرار گردید.

و هم در این سال: [۱۲۲۹] حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی را به سفارت دولت روس مأمور داشتند که بهر نحو باشد، بلادی را که از آنجانب رود ارس تصرف نموده‌اند، استرداد کنند و مبلغ ده هزار تومان وجه نقد و دو زنجیر فیل و ده اسب بی‌عدیل و صد طاقه شال کشمیر و ده رشته مروارید بی‌نظیر و چند دانه لعل بدخشانی و یاقوت رمانی و شمشیرهای خراسانی و زری‌های مفتول‌باف اصفهانی و قوطیهای مرصع فادزهر حیوانی شبانکاره و قالیهای هراتی برای هدیه حضرت ایمپراطور و اعیان آن دولت، تسلیم حاجی میرزا ابو الحسن خان گردید و بعد از حرکت او معادل چهل هزار تومان دیگر برای او فرستادند که در راه استرداد ولایات صرف نماید و عاقبت به نومییدی بدل شد آخر آن امیدواری‌ها.

و هم در این سال: [۱۲۲۹] سرگوراولی بارونت ایلچی بزرگ دولت بهیه انگلیس به میل خاطر عازم انگلستان گردید و مستر موریه «۲» را به نیابت خود گذاشت و او را ایلچی کوچک گفتند و از راه پترزبورغ روانه گردید و موبک فیروزی کوبک در یازدهم ربیع دومین سال «۳» از طهران حرکت نمود و در چمن فیروزکوه نزول اجلال فرمود و بعد از فراغت از تفرج و شکار، تشریف‌فرمای چشمه علی دامغان که ترکان او را علی بلاغ گویند گردید «۴» و در این منزل محمد زمان خان قاجار عز الدین لو «۵» والی استرآباد که مدتی سر از چنبر اطاعت کشیده بود، گرفتار کمند فرستادگان پادشاه جم‌جاه گشته، بعد از حضور از هر دو دیده نابینا گردید و موبک اعلی از چشمه علی دامغان نهضت فرموده، در اواخر ماه رمضان این سال: [۱۲۲۹] وارد طهران گردید.

و در این سال: [۱۲۲۹] میرزا باقر فاموری سررشته‌دار مملکت فارس و ضابط کازرون که از جانب مادر پسر عمه حقیقی نگارنده این فارسنامه ناصری و از جانب پدر پسر مرحوم حاجی سید یوسف مجتهد ثورنجانی کازرونی بود، برای نظم زراعت از شیراز به فامور رفت و میر شمس الدین نورانی کازرونی که نوکر میرزا باقر بود در میانه فامور و داین کازرون، به گلوله تفنگ آن سید عالی‌مقام را کشت و بعد از دو ماه ملا شاه محمد، نوکر دیگر میرزا باقر، میر شمس الدین را کشت و در کریاس مسجد نو شیراز غلام سیاه میر شمس الدین، ملا- شاه محمد را کشت و در همان روز نواب فرمانفرما حسین علی میرزا، غلام سیاه میر شمس الدین را کشت، فاعتبروا یا اولی الابصار.

(۱). نظیر: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا، یا: چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا. ر ک: امثال و حکم، ص ۳۳۰.

(۲). James Justinian Morier متولد ۱۷۸۰ متوفی ۱۸۴۹، نویسنده سفرنامه حاجی بابا اصفهانی در ۱۸۲۴.

او تهران را در ششم اکتبر ۱۸۱۶ ترک گفت. و ر ک: روضه الصفاه، ج ۹، ص ۵۰۲.

(۳). برابر با ۲ آوریل ۱۸۱۴.

(۴). یکی از قرارگاههای تابستانی شاهان ایران که حدود ۹ میل در شمال غربی دامغان است.

(۵). ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۷، روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۰۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۱۲

و عید نوروز سنه تنگوزیل، در روز نهم ماه ربیع دوم سال ۱۲۳۰ «۱» واقع گردید، در سه کتاب تاریخ قاجاریه که نگارندگان آنها معاصر خاقان جنت مکان فتح علی شاه بودند (و وقایع روزبروز را نگاشته‌اند: یکی تاریخ ذو القرنین، تألیف میرزا فضل الله خاوری منشی شیرازی، دوم تاریخ روضه الصفا ناصری تألیف امیرکبیر رضاقلی خان هدایت تخلص مازندرانی و دیگری تاریخ ناسخ التواریخ تألیف میرزا محمد تقی سپهر تخلص مستوفی کاشانی) مسطور است «۲» که امیر ابو دلف «۳» از امرای خلیفه عباسی در نواحی فراهان قم، دو شهر بنا نهاد یکی را در زیرزمین و دیگری را بر روی زمین، آنرا که در زیرزمین خواست بنا گذارد، زمین وسیعی را که دوره آن سه فرسخ بود از خاک تهی نمود و مساجد و بازار و کوچه‌ها و حمامها را در آن گودال بساخت، پس روی آن عمارت را به آجر و گچ استوار نمود و برای هر عمارتی سوراخی به اندازه دهان چاهی تا روشنائی دهد، گذاشتند و شهری دیگر بر زبر آن شهر زیرین به همان وضع و وسعت ساختند و نام این دو شهر پیدا و نهان را دلف آباد نهاد و به مرور ایام به زلف آباد مشهور گردید و از قدیم اگر روزگار با اهل زلف آباد نامساعد می‌شد از شهر پیدا، پناه به شهر پنهان می‌بردند و بجز اهالی آن بلد هر کسی به شهر زیرین افتد تا قیامت مفقود الخبر و معدوم الاثر است و اکنون از شهر زیرزمین آثار کمی باقی است و از قراین معلوم می‌شود که عرض و طول آن چه اندازه است و اهالی زلف آباد، اموال خود را در شهر زیرین می‌گذارند و با حاکم فراهان طغیان می‌نمایند و در این سال: [۱۲۳۰] بر، ایمانی خان حاکم فراهان «۴» شوریدند و بسرقت اموال تجار پرداختند و روز در شهر زیرین پنهان شده، شبها را به غارت اموال مسلمانان می‌گذرانیدند و این کیفیت به توسط یوسف خان گرجی «۵»، سپهدار سپاه جانباز عراق به عرض شهاریار آفاق رسید و جماعتی «۶» را برای تدمیر آنها روانه عراق فرمودند و بعد از اطلاع اهل زلف آباد جمعیتی نموده، به استقبال سپاه ظفرپناه شتافته به اندک وقتی شکست یافته در شهر زیرین زلف آباد پنهان شدند و افواج قاهره اطراف زلف آباد را محاصره داشتند و آذوقه از آنها بریدند، بعد از چند ماه به ستوه آمده، طالب امان شدند و بعد از امان اموال خود را گذاشته عیال را برداشته، آواره بلاد گشتند و زلف آباد ویرانه گردید.

و روز هفدهم ماه رجب این سال [۱۲۳۰] «۷»: رایات جلالت آیات برای نظم نواحی خراسان، افراشته گشت و بعد از چند روزی ناحیه ولایت کبودجامه استرآباد لشکرگاه گردید و برای نظم هر ناحیتی، چندین فوج جانباز عراقی و بختیاری مأمور گردید و در اندک زمانی آن نواحی را نظم کامل دادند و موکب والا نهضت فرموده،

(۱). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۱۵.

(۲). ر.ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۱۵، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۷۰.

(۳). بودلف در منطقه نهاوند در میان همدان و اصفهان حکومت می‌کرد و پایتخت او کرج بود.

(۴). ر.ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۱۵.

(۵). ر.ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۱۵، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۷۰.

(۶). (عبد الله خان گرجی یوزباشی غلامان شاهسون و خزل و پیاده خلع و ساوه به تدمیر آنها مأمور شد) روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۱۵.

(۷). برابر با ۲۵ ژوئن ۱۸۱۵. قاعدتا باید حوادث رجب ۱۲۳۰ بعد از وقایع ماه ربیع الاول و ربیع الثانی ثبت می‌شد که چند سطر بعد آمده است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۱۳

در بیست و دوم ماه شوال این سال [۱۲۳۰] «۱»: عرصه طهران از فیض قدوم خاقان زمان قرین روضات جنان آمد. و در اواسط ماه ربیع اول این سال [۱۲۳۰] «۲»: که عرصه کوه و هامون پر از برف گشت، موکب همایون به عزم شکار مسیله که از گرمسیرات قم است از طهران حرکت فرمود، پس از فراغت از شکار آهو، در قهستان قم و سایر البلوک، نزول اجلال فرمود. و در دوازدهم ماه ربیع دوم این سال: [۱۲۳۰] «۳» عود به طهران نمود.

و عید نوروز سنه سیچقان‌ئیل در شب بیست و یکم ماه ربیع دوم سال ۱۲۳۱ «۴» اتفاق افتاد و موکب والا در روز هفتم ماه رجب این سال «۵»، از دار الخلافه طهران به عزم چمن سلطانیه، نهضت فرمود و بعد از ورود آن شاهنشاه، شاهزادگان عظام، نواب ولیعهد نایب السلطنه حضرت عباس میرزا و نواب قوام الخلافه محمد علی میرزا از آذربایجان و کرمانشاهان، وارد چمن سلطانیه شدند و از وفور عنایات شاهانه سربلند گردیدند و چون هوای چمن سلطانیه روی به سردی نمود، موکب والا، نهضت فرموده، در اواخر ماه شوال به دار الخلافه طهران نزول اجلال فرمود و چنانکه در وقایع سال ۱۲۲۹ نگاشته شد حاجی میرزا- ابو الحسن خان شیرازی به سفارت دولت روس مأمور گردید و در همه جا، از همه کس انواع احترامات لایقه را دید و چون وارد پترزبورغ پایتخت دولت روس گردید «۵»، امپراطور «۶» حاضر نبود، او را در باغ خارج شهر منزل دادند و مدتی توقف نمود تا آنکه حضرت امپراطور با نیل مقصود که اضمحلال ناپلیون امپراطور فرانسه بود عود به پترزبورغ نمود و بعد از چندین مجلس که حاجی میرزا ابو الحسن خان را خواست و با او از در محبت سخن گفت در مجلس آخر او را طلبید و بالصراحه گفت که بلاد ارمنستان و گرجستان و قراباغ را ما به جنگ نگرفتیم بلکه اهالی آنها به رغبت تمام خود را به ما سپردند و مروت اقتضا نمی کند که آنها را از خود مایوس داشته به شما بسپاریم و آخر سخن همین است و بس «۷»، در باب گنجه و شیروان و طالش مضایقتی نیست ولی باید ایلچی مختار ما که سردار جدید گرجستان است، رفته، بداند که رضای اهالی آن سامان بر چیست، پس الکسندر یرملوف «۸» که امیری از امرای دولت روسیه بود به لقب ایلچی مختار ایران و منصب سرداری مملکت قفقاز سرافراز گردید و هدایای بیشمار به او سپردند و با حاجی میرزا ابو الحسن خان ایلچی بزرگ ایران روانه نمودند و بعد از ورود به تفلیس، مدتی برای نظم آن ولایت توقف نمود و سه نفر از اعیان، همراهان خود را برای اعلام مأموریت خود به مصاحبت حاجی میرزا ابو الحسن خان، روانه دربار شهریار تاجدار نمود که در اواسط بهار، قرار حرکت او از تفلیس و ورود به آستان معدلت تأسیس خواهد بود و بعد از ورود حاجی میرزا

(۱). برابر با ۲۷ سپتامبر ۱۸۱۵.

(۲). حدود اواخر فوریه ۱۸۱۵.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۱۹.

(۴). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۱۶.

(۵). برابر با ۳ ژوئن ۱۸۱۶.

(۶). روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۳۳، نام او را (الکسندر باولیچ) آورده است.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۳۵.

(۸). Alexander yermelov.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۱۴

ابو الحسن خان و فرستادگان الکسندر یرملوف به دار الخلافه طهران و رسانیدن عریضه الکسندر در جواب او مرقوم گردید که در موعد معین در چمن سلطانیه شرفیاب در گاه اعلی گردد. «۱»

و عید نوروز سنه اودئیل در شب دویم ماه جمادی اول سال ۱۲۳۲ «۲» اتفاق افتاد و در اوایل این سنه، جناب میرزا زین العابدین کاشانی از وزارت مملکت فارس معزول آمد و آقا محمد باقر کاشانی که در خدمت نواب حسین علی میرزا، فرمانفرمای فارس، اعتباری داشت به منصب وزارت برقرار گردید.

و در اوایل این سنه، فرامین قضا آئین به افتخار نواب نایب السلطنه، عباس میرزا ولیعهد، حکمران مملکت آذربایجان و نواب عبد الله میرزا والی خمسه شرف صدور یافت که در وقت عزیمت سردار و ایلچی مختار روس، از ابتدای خاک متعلقه به دولت علیه ایران تا ولایت زنجان، معزی الیه را با احترامی شایان وارد سازند و جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله «۳» نیز به عزیمت ولایت خمسه مأمور گردید که بعد از ورود ایلچی روس در یک فرسخی چمن سلطانیه نازل سازد و در زمان غیبت موکب همایون به لوازم سرور خاطر و مسرت ظاهر و باطن و استطلاع بر ما فی الضمیر او پردازد و موکب همایون در روز بیست و هفتم ماه شعبان این سال:

[۱۲۳۲] «۴» از طهران حرکت فرمود و در روز هفدهم ماه رمضان «۵» در چمن سلطانیه نزول اجلال نمود و روز دیگر جماعتی را به استقبال ایلچی روس روانه داشته، به احترام تمام او را وارد ساختند و بعد از ورود به سراپرده شاهی در چهار مکان به مراسم رکوع و سجود و قیام نمود «۶» و بعد از اذن روی به خرگاه جهان پناه آورد و چون ایلچی بزرگ به منزلت صورت پادشاه است، لهذا برای احترام حضرت ایمپراطور روس، اذن جلوس یافت و معزی الیه از فرط آداب دانی، اندکی نشسته، بر پای برخاست «۷» و نامه حضرت ایمپراطوری را، جناب میرزا شفیع صدر اعظم، از وی گرفته، بر تخت مرصع نهاد، پس از آن، حضرت خاقان به احضار همراهان او فرمان داد، بعد از ورود آنها خود ایلچی یکان یکان را معرفی نمود و هر یک به قدر رتبه مورد عنایت گردید، پس از مرخصی از حضور عود نموده، در چادر جناب صدر اعظم منزل نمود و بعد از سه روز تحف و هدایای ایمپراطور را از ملاحظه اعلیحضرت شاهنشاه گذرانید و از جمله هدایا، فیل و هودجی از طلا ساخته، در پهلوی چپ آن فیل، جای کلیدی بود که مانند ساعت کوک می گشت پس اعضای آن فیل به حرکت درآمده، انواع آوازهای خوش از جوف آن بروز می نمود و بالجمله امنای دولت علیه با ایلچی مختار روس در باب استرداد ولایات متعلقه به ایران که در تصرف روسیه بود استمزاجی نمودند و همان جوابهایی که ایمپراطور به حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی گفته بود، شنفتند، پس از مدتی ایلچی روس از چمن سلطانیه

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۳۵، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۸۲.

(۲). برابر با ۲۰ مارس ۱۸۱۷.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۳۶.

(۴). برابر با ۱۲ ژوئیه ۱۸۱۷.

(۵). برابر با ۳۱ ژوئیه ۱۸۱۷.

(۶). (آنگاه که به خرگاه درآمد چهار جای سر فروداشت) ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۰. (در چهار مکان و مقام به مراسم رکوع و سجود و برداشتن کلاه و سر برهنه رفتن در پیشگاه اقدام کرد) روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۴۹.

(۷). در متن: (خواست).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۱۵

مرخص گشته، به جانب تفلیس روانه گردید و موکب والا، از چمن سلطانیه نهضت فرموده روز یازدهم ماه ذیقعد «۱» این سال تشریف فرمای طهران گردید.

و هم در این سنه: [۱۲۳۲] نصیر خان، والی لارستان، شکایت نامه‌ای از تعدیات شیخ وهابی حاکم بندر مغو «۲»، خدمت نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس فرستاد و نواب فرمانفرما در اوایل فصل خریف این سنه، با چندین فوج تفنگچی نوری و الوار و

اتراک و بلوکی برای تدمیر او، از شیراز حرکت نمود و از راه فیروزآبادی به قصبه گله‌دار که حاکم‌نشین ناحیه بیخه‌فال «۳» است وارد گردید و چریک گله‌داری، ضمیمه افواج دیگر گردید و محمد زکی خان نوری را بر تمامت آنها سردار نمود و از بندر مغو «۴» خبر رسید که بیشتر اهالی شیب کوه لارستان که بندر مغو قریه‌ای از آن است از سطوت نواب فرمانفرما از طایفه جواسم ساکن جزیره قشم و بندر رأس الخیمه بر عمان که در مذهب وهابی با آنها موافقت دارند و به مدد خود خواسته و چندین کشتی بزرگ و کوچک در کناره خلیج فارس آماده داشته‌اند که عیال خود را به جزایر رسانیده، مردان آنها به عزم کارزار باقی بمانند و نواب فرمانفرما لشکر آماده را به سرداری محمد زکی خان نوری، ایفاد شیب کوه فرمود و خود در گله‌دار توقف نمود و چون محمد زکی خان وارد شیب کوه گردید، جماعت اعراب بنادر و جزایر و بندر رأس الخیمه که نزدیک به ده‌هزار نفر بودند به استقبال تفنگچی و محمد زکی خان سردار آمده، در دو سه محل از کوه و صحرا جنگ نمودند و در همه‌جا فیروزی با محمد زکی خان گردید پس شیخ مغوئی با اتباع خود در قلعه متحصن شدند و جنود مسعود آن قلعه را محصور داشتند و تا سه روز متوالی اهتمامات در جدال نمودند و روز چهارم به صواب‌دید محمد زکی خان سردار یورش بردند و آن قلعه مستحکم را به آسانی گرفتند و آنچه مرد جنگی را یافتند، کشتند و از سرهای آنها کله‌منارها «۵»، در کناره دریا ساختند و نواب فرمانفرما، با فتح و ظفر از گله‌دار و بیخه‌فال حرکت نموده، از راه لار و جهرم و خفر و کوار،

در ماه ربیع دوم سال ۱۲۳۳: وارد شیراز گردید و چند نفر از اهالی بندر مغو و شیب- کوه لارستان را که از چنگ اجل گریخته، اسیر تقدیر شده بودند، با غل و زنجیر روانه طهران فرمود و بعد از ورود آنها و تبری از مذهب وهابی، شاهنشاه خطاپوش آنها را مطلق العنان فرمود و موکب پادشاه گیتی‌ستان در سیم ماه ربیع دوم این سال: [۱۲۳۳] «۶» به عزم تفرج کوه و صحرا و دریای مازندران از دار الخلافه طهران حرکت نمود و شهر بارفروش و ساری و آمل و اشرف را از فرقدوم خود زینت داد و پس از تفرج و شکار عود به طهران فرمود. «۷»

(۱). برابر با ۲۲ سپتامبر ۱۸۱۷.

(۲). بندری از توابع بندر لنگه بر ساحل خلیج فارس و در زمان مؤلف از توابع شیب کوه لارستان بوده است که در هفت فرسخی بندر چارک قرار دارد. ر ک: فارسنامه ج ۲.

(۳). (برای آنکه با قصبه فال بلوک گله‌دار در یک بیخه افتاده است آنرا بیخه‌فال گویند). همین کتاب، ج ۲.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۵۳، و ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۴.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۴، اما در روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۵۴: (از رؤس رؤسای حنفی ملت آن حصار کله منار بسیار برافراخته شد و ... سردار مذکور با اسرای بیشمار و سر بسیار به شیراز مراجعت کرد).

(۶). برابر با ۱۰ فوریه ۱۸۱۸.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۵۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۱۶

و عید نوروز سنه پارس‌نیل در روز سیزدهم ماه جمادی اول این سال: [۱۲۳۳] «۱» واقع گردید و در این سال برای استحکام رشته محبت میانه خاقان گیتی‌ستان و سلاطین ممالک روم و فرانسه و نمسه «۲» و انگلستان جناب میرزا ابو الحسن خان شیرازی ایلچی بزرگ را مأمور به رفتن روم و فرانسه و انگلستان و میرزا عبدالحسین خان شیرازی، خواهرزاده او را برای سفارت ولایت نمسه معین داشتند و تحف و هدایائی که سزاوار پادشاهان است به آنها سپردند و در اواسط ماه رجب این سال روانه مقصودشان داشتند و چون امرای افغان و خوانین خوارزم و ترکستان پا را از گلیم خود دراز کرده بودند، حضرت شاهنشاه جهان‌پناه برای گوشمال آنها عزم

خراسان را فرموده، فرامین احضار لشکر فیروزی اثر صادر گردید و در اندک مدتی، حاضر دربار معدلت شعار گشتند و موکب اعلی در روز هیجدهم ماه رجب این سال «۳» از شهر طهران نهضت فرمود [و] از راه فیروزکوه، رایات ظفر آیات را برافراشت و چون اخبار فتح نواب حسن علی میرزا و شکست افغانه به مسامع عز و جلال رسید، توجه را به جانب خوارزم انداخت و از راه جاجرم و اسفراین روانه خراسان شدند و در سیم ماه رمضان این سال: [۱۲۳۳] به ناحیه بام «۴» در رسیدند و مرتضی قلی خان صاحب بام به استحکام قلعه مغرور گشته، دروازه قلعه بام را بیست و در پس حصار بنشست، بعد از دو سه روز به یورش جماعت جانباز، قلعه را گرفتند و مرتضی قلی خان پناه به اصطبل مبارکه آورد و چون ماه رمضان بود، قلعه بام را از غارت و قتل منع فرمود و در عوض مبلغی نقد به جانبازان به رسم انعام عنایت فرمود. «۵»

و از اتفاقات غریبه آنکه: پیش از فتح قلعه بام، روزی خسروفلک احتشام، برای تماشای قلعه، بر فراز تلی برآمد که گلوله‌ای از قلعه به جانب آن خدیو یگانه انداختند، بر پیشانی غلامی رسید «۶»، فی الفور وفات یافت و بعد از تسخیر قلعه معلوم گردید که عامل این کار، محمد نامی «۷» بود و فرار نموده است و آن شاهنشاه ابتدا متعرض منتسبان او نگردیدند و موکب همایون اعلی، تشریف فرمای خوبشان شد «۸» و به ورود، قلعه خوبشان را امر به محاصره فرمود و اطراف آن را امرای لشکر ظفر [اثر] سنگرها بستند و به آسایشی نشستند و اردوی کیوان پوی «۹»، صحرا و دشت را فروگرفت و حکم توقف سه ماهه به اهالی اردو القا نمودند و در اندک زمانی حصار نو بر گرد حصار کهنه خوبشان کشیدند و رضا قلی خان کرد زعفرانلو «۱۰»،

(۱). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۱۸.

(۲). همان اطریش است: Austria (ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۵۷، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۶).

(۳). برابر با ۲۴ مه ۱۸۱۸.

(۴). نام محلی در حوالی سمرقند. در حبیب السیر، ج ۴، ص ۲۳۱، آمده است که: پادشاه از منزل زیبا به قراولاق خرامید و بعد کوچ کرد و از آب همواری بگذشت و بام مضرب خیام گردید. و در جائی دیگر (ص ۲۳۴)، گفته است: (چند روز در بام بود و سمرقند را محاصره کرد).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۶۵.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۶۶.

(۷). (محمد نامی بغیری) روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۶۶.

(۸). (روز شانزدهم رمضان) روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۶۶.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۶۷.

(۱۰). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۶۷: (رضا قلی خان کرد).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۱۷

صاحب خوبشان که در تربت حیدریه بود، چون اخبار ورود اعلیحضرت شاهنشاهی با پنجاه هزار نفر لشکر و محاصره خوبشان را شنید بی اختیار حرکت نمود چون دخول در خوبشان را ممکن نداشت در قلعه شیروان ده فرسخی خوبشان فرود آمد و نواب شاهزاده محمد تقی میرزا «۱» مأمور به محاصره قلعه شیروان گشته به امر محاصره پرداخت و رضا قلی خان زعفرانلو در ششدر حیرت بماند و ناچار شده، جناب میرزا شفیع صدر اعظم را شفیع نموده، برای اطمینان خاطر خود، استدعای حضور آن جناب را نمود و امنای دولت رفتن جناب صدر اعظم را مقرون به مصلحت دیدند و آن جناب با چند نفر از مخصوصان از خوبشان حرکت نمود و ده فرسخ را راه طی کرده، وارد قلعه شیروان گردید و مدت هشت «۲» روز توقف نمود و آنچه را از نصایح و وعده و وعید به

رضا قلی خان القا نمود، ابتدا مؤثر نگشت که گفته‌اند:

آه سعدی اثر کند در کوه‌نکند در تو سنگدل اثری «۳» با آنکه پدر پیرش امیر گونه خان که از ظلم آن پسر در قلعه شیروان محبوس بود، به محبت پدری به او گفت که چنین صدر جلیل‌القدری را به استمالت تو مأمور کنند باید سر خود را بر کف دست گذاشته، راه اردوی اعلی‌گیر [ی]، اگر ترا کشتند دولت را عار است و اگر زنده گذاشتند ترا مایه اعتبار «۴»، نصیحت آن پیر سالخورده را نیز نشنود و جناب صدر اعظم عود به اردو نمود و روز دیگر به فرمان خدیو دادگر نواحی خوبشان را تاختند و آبادیها را سوختند «۵»، پس رضا قلی خان، علما و سادات را شفیع نمود و پسر و دختر و زن خود را به گروگان فرستاد که حضور او را در این وقت به سال دیگر حواله کنند و حضرت شاهنشاهی شفاعت علما و سادات را قبول فرمود و گروگان رضا قلی خان را روانه شهر مشهد مقدس نمود «۶» و چون این اخبار به محمد رحیم خان پادشاه خوارزم رسید خود را از نزدیکی به اقصی بلاد کشید و در نیمه ماه شوال این سال: [۱۲۳۳] «۷» پادشاه بی‌همال، خوبشان را گذاشت و به عزم زیارت آستانه رضویه به جانب مشهد مقدس نهضت فرمود و چون به دروازه خیابان شهر مشهد رسید از اسب پیاده گشت و در هر چند قدم بر خاک ضراعت می‌افتاد و از شدت رعایت ادب از دار الحفاظ پیشتر نرفت و در آستان حرم محترم، در جائی که ضریح مقدس در نظر بود با گردن کج، ایستاده، اشک را از چشم جاری نمود و به زیارت مشغول گردید و شش روز در خارج شهر مشهد مقدس توقف نمود و صحنی تازه در پایان پای مبارک رضوی (ع) بنا نهاد و ده هزار تومان برای مصارف آن ادا فرمود «۸»، پس آیات فیروزی آیات را به جانب طهران برافراشت. «۹» و روز هفدهم ماه ذی‌حجه این سال: [۱۲۳۳] «۱۰» عرصه دار الخلافه رشک جنات اربعه

(۱). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۵۶۷.

(۲). در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۰۶: (یکهفته)، ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۵۷۰.

(۳). در غزلی به مطلع:

گر کنم در سر وفات سری سهل باشد زبان مختصری

(۴). در متن: (اعتبار و).

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۰۶.

(۶). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۵۷۰، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۰۶.

(۷). برابر با ۱۸ اوت ۱۸۱۸.

(۸). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۵۷۲، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۰۷. فارسنامه ناصری ج ۱، ۷۱۷ وقایع فارس در روزگار فتح علی

شاه ..... ص: ۶۷۰

(۹). (در روز هشتم ذی‌حجه)، روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۵۷۳.

(۱۰). برابر با ۱۸ اکتبر ۱۸۱۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۱۸

گردید و در اواخر این سال آقا محمد باقر کاشانی وزیر نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس در وقتی که از خانه برای سلام فرمانفرما وارد میدان ارگ شیراز گردید یک نفر از غلام دیوانی که مواجب او به قاعده نرسیده بود به تحریک مفسدین چنان خنجری بر سینه آن وزیر زد که بعد از افتادن دیگر برنخاست. «۱»

و هم در این ایام جناب حاجی میرزا رضا قلی نوائی منشی الممالک سابق که پیری سالخورده بود و بنیانی شکسته داشت از راه بحرین و بوشهر از مکه معظمه و مدینه طیبه وارد شیراز گردید و نواب فرمانفرما وجود او را مغتنم شمرده او را به وزارت خود



اختصاص داد و هم در این سنه میرزا عبدالحسین خان شیرازی خواهرزاده جناب حاجی میرزا ابو الحسن خان ایلچی بزرگ که به سفارت دولت نمسه مأمور بود، با نامه مودت ختامه و تحف و هدایا از ایمپراطور نمسه وارد طهران گردید. «۲»

و عید نوروز سنه توشقان‌نیل در روز بیست و چهارم ماه جمادی اول سال ۱۲۳۴ «۳» واقع گردید و موکب همایون در بیست و هفتم شعبان «۴» از دار الخلافه طهران به جانب چمن سلطانیه نهضت فرمود و پس از چند روز ساحت سلطانیه را لشکرگاه نمود و اهالی آذربایجان و کردستان و کرمانشاهان از حسن کفایت شاهزادگان: حضرت نایب السلطنه عباس میرزا و نواب محمد علی میرزا در مهد آسایش به دعای دوام دولت خاقان زمان مشغول بودند.

و هم در این سال: [۱۲۳۴] زمان حرکت موکب والا به جانب سلطانیه «۵»، جناب میرزا شفیع صدر اعظم مریض گردید و بعد از ورود به قزوین به رحمت ایزدی واصل شد «۶» و جنازه او را به سلطانیه آوردند، پس روانه کربلای معلی داشتند و منصب جلیل صدارت عظمی را به جناب حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی مقرر فرمودند و او را صدر اعظم لقب دادند و میرزا فضل الله خاوری شیرازی در تاریخ ذوالقرنین خود نگاشته است که کلمه «وزیر اعظم» «۷» را ماده تاریخ وفات میرزا شفیع مازندرانی و تمکن جناب حاجی محمد حسین خان اصفهانی یافتیم و مورد تحسین گشتم. چنانکه گفته است:

برفت صدر جهان میرزا شفیع و به جایش نشست حاج محمد حسین خان به وزارت

ز کلک خاوری آن مقتدای اهل معانی «وزیر اعظم» تاریخ فوت گشت و صدارت و چون زمان خریف نزدیک آمد، شهریار تاجدار از سلطانیه کوچ داده، در نوزدهم ذیقعه این سال: [۱۲۳۴] «۸» وارد طهران گردید و این هنگام نواب محمد میرزا ولیعهد دویم پسر نیک اختر حضرت نایب السلطنه، به سعادت شرفیابی حضور شاهنشاهی رسید و برای او سور و سروری برپای گردید که صبیبه مرضیه امیر کبیر محمد قاسم خان قاجار قوینلو «۹» را که دخترزاده

(۱). در متن: (برنخواست).

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۷۵، نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۰۹.

(۳). برابر با ۱۷ مارس ۱۸۱۹.

(۴). برابر با ۵ مارس ۱۸۱۹.

(۵). (در منزل سلیمانیه)، نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۱۰، و روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۷۶.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۷۶.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۷۷.

(۸). برابر با ۹ سپتامبر ۱۸۱۹.

(۹). در متن: (قوینلو).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۱۹

اعلیحضرت خاقان زمان بود در عقد ازدواجش در آوردند و آن دو فرزندزاده شاهنشاه را از دیدار یکدیگر بهره‌مند داشتند «۱». و از غرایب حکایات آنکه در تواریخ قاجاریه نگاشته‌اند که «۲»: خاقان سعید آقا محمد شاه شهید روزی با فتح علی شاه خطاب فرمود که من جماعت قاجار دولو را با دولت خویش شریک نمودم باید دختر میرزا محمد خان قاجار دولو را در عقد ازدواج عباس میرزا که ولیعهد تو شود درآوری و فرزند ایشان که از سوی مادر دولو و از جانب پدر قوینلو نیز ولیعهد دولت خواهد گشت و چون به سن بلوغ رسد تو زنده باشی برای او دختری را از جماعت قوینلو برای او اختیار کن تا فرزند ایشان از دو جانب قوینلو گردد و چون پادشاه گردد همه قوینلو باشد، این را بگفت و از کمال سرور برخاست و از روی وجد چند کورت بفرمود همه قوینلو باشد، همه

قویلو باشد و شاید به الهام دولتی این مقاله را بفرمود که گفته‌اند: ارباب الدول مله‌مون و برهان صدق این کلام وجود اعلیحضرت شاهنشاه مسعود شهریار تاجدار، ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه است که انشاء الله تعالی پاینده و برقرار بماناد.

حضرت خاقان جهان‌پناه فتح علی شاه در دوازدهم ماه جمادی اول این سال [۱۲۳۴]:

سفر قم و کاشان فرمود و روز دوم جمادی دوم عود به طهران نمود.

و در این سال [۱۲۳۴]: به توسط جناب حاجی میرزا رضا قلی نوائی وزیر مملکت فارس، اعلیحضرت شاهنشاهی، جانی خان قشقائی ایل‌بگی فارس را به لقب جلیل ایلخانی سرافراز فرمود و محمد علی خان پسر او را ایل‌بگی نمود و تا این سنه [۱۲۳۴]: نام ایلخانی در فارس به کسی گفته نشده بود و در مملکت خراسان بزرگتر ایلات را ایلخانی می‌گفتند.

و عید نوروز سنه لوی‌ئیل در شب هشتم ماه جمادی دوم سال ۱۲۳۵ «۳» اتفاق افتاد و موبک همایون در بیست و ششم ماه شعبان «۴» به عزم چمن سلطانیه نهضت فرمود و در منزل کرج فرستادگان حضرت ایمپراطور روس با نامه دوستانه و تحف و هدایای فرنگستان وارد گردید «۵» و از جمله هدایا، حوض بلوری «۶» که در شکل هشت پهلو داشت و درازا و پهنای آن هر یک دو ذرع و عمق آن یک ذرع تمام بود و فواره آن نیز یک ذرع بلندی داشت و تمام آن حوض و فواره را به وضع خوبی الماس تراش نموده بودند و چندین آینه‌های بزرگ دو ذرعی و سه ذرعی خوب و چهل چراغهای مرغوب به ملاحظه خاقان زمان رسید و مطبوع خاطر مبارک گردیده آنها را روانه طهران فرمود و به جانب سلطانیه حرکت نمود و روز دوازدهم ماه مبارک رمضان «۷» وارد چمن سلطانیه گردید و چون زمان تابستان درگذشت و تمامت سرحدات در کمال نظم برقرار بود، رایات ظفر آیات را به جانب طهران برافراشت و روز یازدهم ذیقعه این سال «۸» وارد دار الخلافه گردید.

(۱). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۷۸.

(۲). رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۱۲.

(۳). برابر با ۲۳ مارس ۱۸۲۰.

(۴). برابر با ۸ ژوئن ۱۸۲۰.

(۵). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۸۰.

(۶). (یک قطعه حوضه کوثرمانند)، روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۸۰.

(۷). برابر با ۲۳ ژوئن ۱۸۲۰.

(۸). برابر با ۲۰ اوت ۱۸۲۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۲۰

و چون طریقه سلسله شاه نعمت الله ماهانی کرمانی «۱» از زمان پیش از سلاطین صفویه انار الله برهانهم در ممالک ایران رواج داشته و تشیع آن سلسله به اثبات رسیده و بسیاری از علما و مشایخ اثنی عشریه آن طریقه را پسندیده و دست ارادت به بزرگان آنان داده‌اند «۲» و در این سالها حاجی محمد حسین اصفهانی از اولاد شیخ زین الدین و حاجی محمد جعفر قراگوزلو همدانی به ریاضت و زهد معروف گشتند و جماعتی به ارادت آنها پیوستند از جمله علی خان اصفهانی وزیر شاهزاده نواب محمد رضا میرزا والی گیلان و رشت بود و بواسطه ارادت آن وزیر نواب محمد رضا میرزا نیز میلی به ارادت حاجی محمد حسین شیخ زین الدین و حاجی محمد جعفر قراگوزلو نمود و جماعتی از پیروان این طریقه در گیلان مجتمع گشتند و از نواب معزی الیه عنایتها دیدند و مردمانی دیگر بی‌سر و پا خود را در زمره آنها انداخته و از نوال شاهزاده کیسه‌ها اندوخته، در کار لهو و لعب صرف می‌نمودند و علمای گیلانی چنین پنداشتند که این جهال نادان حقیقه از سلسله نعمت اللهی‌اند و این اعمال را از پیر و مرشد خود اجازت یافتند و

به این خیال از نواب معزی الیه شاکی گشته، عریضه‌ها به دربار معدلت‌مدار فرستادند و شهریار تاجدار به عزم شکار و تفرج طارم، برای تحقیق این مراتب از دار الخلافه طهران نهضت فرمود و بعد از ورود به طارم، نواب محمد رضا میرزا و عمال گیلان را احضار فرمود و علی خان اصفهانی را از وزارت نواب معزی الیه معزول فرمود و جماعت بیدینان را از نواحی ازعاج نمود و برخی را مغلول داشت و چون آن جماعت به دروغی خود را به جناب حاجی محمد جعفر قراگوزلوی کبودرآهنگی همدانی نسبت می‌دادند فاضل خان گروسی جارچی‌باشی که مردی ادیب و فاضلی اریب بود مأمور گردید که به همدان رفته، هزار تومان از حاجی محمد جعفر قراگوزلوی کبودرآهنگی به جریمه گناه گیلانیان بازیافت کند و فاضل خان مأموریت را به انجام رسانید. (۳)

و حضرت شهریار تاجدار در بیست و هفتم ماه جمادی اول سال ۱۲۳۶ «۴» عود به طهران فرمود و در اواخر بهار و اوایل تابستان این سنه توشقان‌نیل در صحرای فلارد «۵» و خان میرزای «۶» سرحد شش ناحیه فارس که به سبزکوه «۷» و چغاخور «۸» از نواحی بختیاری پیوسته است میانه ایلات قشقائی فارس و طوایف بختیاری برای بیلاق و چراگاه نزاع و جدال اتفاق افتاد و چندین نفر از هر دو جانب کشته گشت و در آخر کار فتح از طرف قشقائی بود و چون این خبر در شیراز به نواب حسین علی میرزا فرمانفرما رسید، جانی خان قشقائی ایلخانی ایلات فارس را برای اصلاح ذات البین روانه فلارد نمود و جماعت بختیاری به اصلاح ایلخانی راضی نگشته،

(۱). متولد ۲۲ رجب ۷۳۰ هجری، متوفی به اقوال مختلف: به سال ۸۲۷ تا ۸۳۴ هجری.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۸۱.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۸۲.

(۴). برابر با ۲۸ مارس ۱۸۲۱.

(۵). (فلارد): یکی از ۶ ناحیه سرحد شش دانگ فارس است که قصبه آن نیز فلارد است که پنج فرسخ مغربی سمیرم است. (همین کتاب، ج ۲).

(۶). (خان میرزا)، نه فرسخی میانه شمال و مغرب سمیرم است. (همین کتاب، ج ۲).

(۷). سبزکوه: کوهی است در جنوب شرقی ناحیه بختیاری. (جغرافیای سیاسی کیهان، ص ۴۳۰).

(۸). نام محلی است در چهارمحال بختیاری که بیلاق ایل بختیاری است و دشتی پروسعت. در مرآت البلدان، ج ۴، ص ۲۵۱: (چقاخور) ضبط شده است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۲۱

مراتب را به دربار معدلت‌مدار رسانیدند و امیرکبیر محمد قاسم خان پسر امیرکبیر سلیمان خان - نظام الدوله قاجار قوینلو، مأمور به انجام این مصالحه گشته، بعد از ورود هر دو جانب را استمالت فرموده، پس به شیراز آمد و خدمت نواب فرمانفرما رسیده، مورد عنایت گشته، عود به طهران نمود. «۱»

و هم در این سال: [۱۲۳۶] حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی «۲» ایلچی بزرگ که در سنه بارس‌نیل برای استحکام رشته دوستی حضرت شاهنشاه تاجدار فتح علی شاه قاجار و حضرت شاهنشاه انگلستان مأمور شده بود با نیل مقصود از راه اسلامبول عود به طهران نمود و چون چند سال می‌گذشت که ایالت مملکت مصر و خدمت حرمین شریفین مکه معظمه و مدینه طیبه از جانب اعلیحضرت قیصر روم با محمد علی پاشا بود و نهایت خوش رفتاری را نسبت به حجاج و تجار ایرانی معمول می‌داشت و اعلیحضرت شاهنشاه ایران در این سنه توشقان‌نیل برای اظهار مراتب رضای خاطر همایونی از پاشای معزی الیه، حیدر علی خان پسر محمد علی خان برادر حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی «۳» را که در پیشگاه حضرت نایب السلطنه عباس میرزا به منصب صندوقداری

محرم بود برای انجام این مرام مأمور نمودند و یک قبضه شمشیر خراسانی مکمل به یاقوت رمانی به رسم خلعت ایفاد داشتند و در ذیل فرمان مرقوم نمودند که شیخ عبد الله پسر شیخ سعود وهابی مستحق تنبیهی کامل است که با حجاج و مترددین و همسایگان خود اجحاف و تعدی می نماید چون برنجد از متعلقات ممالک اعلیحضرت قیصری است و بی اجازت آن اعلیحضرت اگر از جانب فارس لشکری برای دفع او مأمور داریم، منافی طریقه و داد و یک جهتی است چنانچه از امنای آن دولت مسامحه و مساهلتی در تنبیه عبد الله واقع گردد البته لشکر فارس از دریا گذشته، ریشه او را کنده، درعیه را ویرانه خواهند نمود و چون حیدر علی خان شیرازی وارد مصر گردید و محمد علی پاشا از حقیقت حال مستحضر آمد، ابراهیم پاشا ریب رشید «۴» خود را با سپاه گران برای دفع عبد الله فرستاد تا شهر درعیه را خراب نمود و عبد الله وهابی را گرفته مغلولاً روانه اسلامبول نمود و در پیشگاه اعلیحضرت سلطان محمود خان قیصر روم به قتل رسید «۵» و حیدر علی خان بعد از اداء رسالت به مکه معظمه و مدینه طیبه رفته، لوازم حج اسلام و زیارت حضرت خیر الانام به جا آورده، به اصطلاح مسلمانان ایران، حاجی حیدر علی خان گشته، از راه شام وارد تبریز گردید.

و عید نوروز سنه ثیلان ثیل در شانزدهم جمادی دویم این سال: [۱۲۳۶] «۶» اتفاق افتاد و چون خوانین خراسان در خدمتگزاری نواب حسن علی میرزا شجاع السلطنه، تساهل و تسامح نموده بودند، اعلیحضرت شاهنشاهی برای تنبیه آنها در یازدهم ماه شعبان این سال: [۱۲۳۶] «۷»: موکب همایون به عزم چمن خوش بیلاق نهضت فرمود و از ارباع فیروز کوه

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۸۲.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۸۲.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۸۳.

(۴). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۸۶: (صاحبقران ابراهیم پاشا، ریب رشید نجیب خود را ... بدفع آن طایفه مامور نمود).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۸۶.

(۶). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۲۱.

(۷). برابر با ۱۴ مه ۱۸۲۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۲۲

گذشته، در چمن مزبور نزول اجلال نمود و در اندک مدتی بیشتر خوانین خراسان، شرفیاب حضور مبارک گشته، گروگان خود را سپرده، عود به اماکن خود نمودند و چند نفر دیگر که پا از حد خود، درازتر کرده بودند از شوکت نواب شجاع السلطنه شکست یافته، پراکنده اطراف بلاد شدند «۱» و موازی یک جفت در مرصع که معادل ده هزار تومان وجه نقد به خرج آن رفته، در طهران ساخته بودند و به اتفاق جناب عبد الله خان امین الدوله اصفهانی در روز شانزدهم ماه شوال این سال: [۱۲۳۶] «۲» روانه ارض اقدس و مشهد مقدس داشتند.

و روز غره ذیقعه «۳»: نواب شجاع السلطنه و علما و سادات و خدام حرم محترمه رضویه و اعیان شهر به استقبال در، آمده به احترام تمام وارد داشتند و در دار الحفاظ شیلانی داده، جناب میرزا هدایت الله مجتهد، آن در را در جانب پای ضریح نقره مقدس نصب نمود «۴» و موکب والا- در روز بیست و ششم ماه شوال از چمن خوش بیلاق، نهضت فرمود «۵» و روز یازدهم ماه ذیقعه «۶» این سال در خارج شهر طهران به روضه دلگشای عمارت نگارستان نزول نمود.

و عید نوروز سنه یونتیل در روز بیست و ششم ماه جمادی دویم سال ۱۲۳۷ «۷» واقع گردید و موکب همایون روز پنجم ماه شوال «۸» این سال به عزم چمن سلطانی، از طهران حرکت فرمود و روز پانزدهم این ماه «۹» وارد گردیده، آن صحرا را لشکرگاه فرمود و از جانب آذربایجان هر روزه اخبار فتوح و غلبه نواب نایب السلطنه بر ممالک روم می رسید.

و در این سال: [۱۲۳۷] وبای عام از بلاد چین و هندوستان سرایت به ممالک ایران نمود و از شهر شیراز معادل شش هزار نفر در ظرف مدت پنج شش روز، در خوابگاه عدم خفتند «۱۰» و مرض وبا شایع گشت و شهریار تاجدار در سیم ماه ذی‌حجه این سال: [۱۲۳۷] «۱۱» از چمن سلطانی، خیمه بیرون زد و از محال اسفندآباد گذشته، در خارج شهر همدان در دامنه کوه الوند، ناخوشی وبا در اردو شایع گشت و چند نفری در گذشتند پس موکب والا در نهاوند نزول فرمود.

و ایام محرم سال ۱۲۳۸ تا روز سیزدهم را به تعزیه‌داری و سوگواری بر حضرت خامس آل عبا علیه السلام اشتغال نمود و روز بیست و چهارم همین ماه، در شهر طهران نزول اجلال فرمود.

و در این سال [۱۲۳۸]: میرزا عیسی فراهانی مشهور به میرزا بزرگ و ملقب به قائم‌مقام،

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۸۹.

(۲). برابر با ۱۷ ژوئیه ۱۸۲۱.

(۳). برابر با ۳۱ ژوئیه ۱۸۲۱.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۹۱.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۵۹۱.

(۶). برابر با ۱۰ اوت ۱۸۲۱.

(۷). برابر با ۲۰ مارس ۱۸۲۲.

(۸). برابر با ۲۵ ژوئن ۱۸۲۲.

(۹). برابر با ۵ ژوئیه ۱۸۲۲.

(۱۰). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۷.

(۱۱). برابر با ۲۱ اوت ۱۸۲۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۲۳

صدارت عظمی، از مرض وبا در گذشت و منصب و لقب او را به خلف الصدقش میرزا ابو القاسم عنایت فرمودند.

و هم در این سال: [۱۲۳۸] خوانین خراسان، در پنهانی به کارگزاران دولت ایران اعلام داشتند که نواب حسن علی میرزا شجاع السلطنه را مکنون خاطر آن است که به دعوی سلطنت، سر از چنبر اطاعت پادشاه بیرون کند، اگرچه حضرت شاهنشاهی بر این سخنان دروغ و تهمت‌های بی‌فروغ اعتمادی نفرمود، لکن نواب شجاع السلطنه این حکایت را به نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس که برادر اعیانی او بود نگاشت و با چاپار سریع السیر از راه بیابان لوط، ایفاد داشت و نواب فرمانفرما در جوابش نوشت که من از شیراز و شما از مشهد مقدس به چاپاری «۱» باید حاضر دربار اعلی شویم تا از لوث این تهمت بری گردیم و نواب فرمانفرما از شیراز حرکت نمود و جناب حاجی اکبر نواب شیرازی که خواجه نصیر زمان بود به مصاحبت داشت «۲» و روز سه‌شنبه بیست و دویم ماه ربیع اول این سال وارد طهران گردید و نواب شجاع السلطنه در پنجم ماه رجب این سال شرفیاب آستان کیوان پاسبان شد و بالطوع و الرغبة از ایالت خراسان در گذشت و چون کسالتی در بنیه خود یافت برای معالجه در خدمت نواب فرمانفرما تا به اصفهان آمده، توقف نمود و نواب فرمانفرما، در اوایل ماه رمضان این سال:

[۱۲۳۸] عود به شیراز فرمود.

و عید نوروز سنه قوی‌نیل در روز هشتم ماه رجب این سال: [۱۲۳۸] «۳» اتفاق افتاد و چون در این سنه اهالی ممالک محروسه ایران از هر جهت در مهد آسایش و استراحت بودند و کاری که موجب حرکت شهریار به جانبی [باشد] نبود، لهذا اعلیحضرت

همایونی اوقات را صرف صید و شکار فرموده و جناب حاجی محمد حسن خان صدر اعظم اصفهانی در اواسط ماه محرم سال ۱۲۳۹ «۴» در طهران به عارضه مرض گرفتار آمد و روز بروز مرضش در تزايد آمد تا آنکه در روز سیزدهم ماه صفر این سال: [۱۲۳۹] «۵» داعی حق را لیک اجابت گفت و حاجی معزی الیه، از کدخدازادگان دار السلطنه اصفهان است و به سبب وفور فراست و کیاست در امور معاملات و داد و ستد با مباشرین زراعات و جلب منافع از جمیع امورات، از عموم مردمان دانا، برتری داشت و او را همین بس که درسی نخواند و خطی ننوشت و در معاملات خود و محاسبات دیوانی، محتاج به نویسنده و دفتردار نبود و متدرجا از پایه «۶» به پایه‌ای ترقی نمود تا آنکه به شغل کلانتری اصفهان رسید، پس ترقی کرده، بیگلریگی آن مملکت گردید، پس به ایالت آن سامان مفتخر گردید، پس به مرتبه مستوفی الممالکی رسید، پس صدر اعظم دولت علیه ایران گردید و در حقیقت جهانی کرم و ثالث معن و حاتم «۷» و درگاهش مرجع اهل عالم بود، پس وزارت کبری به خلف الصدقش عبد الله خان امین الدوله رسید و لیکن به لقب صدارت

(۱). به معنی فورا و سریع.

(۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۴۶.

(۳). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۲۳.

(۴). برابر ۲۱ سپتامبر ۱۸۲۳.

(۵). برابر با ۱۹ اکتبر ۱۸۲۳، و ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۴۷.

(۶). در متن: (پانه).

(۷). دو تن از آزادگان و سخاوتمندان نامدار عرب.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۲۴

عظمی ملقب نگردید و تا آخر عمر او را امین الدوله گفتند و حضرت اعلی پس از وقوع وفات صدر برای رفع ملال به زیارت حضرت معصومه به صوب قم شتافت و بعد از مراجعت به شوق زیارت خانه خدا و ضریح خاتم انبیاء (ص) دوهزار تومان زر نقد از وجه حلال، امدادی دولت بهیه انگلیس به حاجی عبد الله اصفهانی خواجه سرا و حاجی علی محمد کاشانی پارسا، عنایت نمود و برای آنکه آن اعلیحضرت را سفر حج بیت الله میسر نبود، آن دو نفر را نایب خود نموده، روانه فرمود و غزلی که مطلعش، زاده طبع مبارک شاهنشاهی بود و تتمه آن از کلک درر سلک جناب میرزا فضل الله خاوری شیرازی، جاری گشته بود، بر سنگ مرمری نقش کرده به مصحوب حاجی عبد الله ایفاد نمود و غزل این است:

محرمی باید که پیغامی بردنزد جانان، نام گمنامی برد

بندد احرامی نخست از احترام در حریمی ره به احرامی برد

با تن و جان و دلی لیک گوی پی به درگاه دلارامی برد

بار چون یابد «۱» در آن دلکش حرم قصه‌ای از بی سرانجامی برد

دل کند قربانی خدام دوست پیش خاصان هدیه از عامی برد

نیست عاری گر ز ما ذکری کندنیست ننگی گر ز ما نامی برد

مطلب «خاقان» بگوید پیش دوست پخته‌ای را عرضه از خامی برد و در اواسط ماه جمادی دویم این سال: [۱۲۳۹] نجیب افندی «۲» نامی از اعظام دولت علیه روم به سفارت این دولت قوی شوکت، به احترام تمام وارد طهران گردید و در خانه جناب امین الدوله فرود آمد و روز دیگر به حضور مبارک رسید و نامه محبت ختامه اعلیحضرت سلطان محمود خان «۳» قیصر روم را با ادبی تمام

رسانیده، مورد عنایت گردید و در چندین مجلس برای اتمام مصالحه با جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام گفتگو نمود و در آخر صورت مصالحه نامه را که مقرون به صلاح دولت جاویدعدت بود نگاشتند و به مهر شاهنشاهی زینت دادند و به دست قاسم خان سرهنگ «۴» فوج خاصه تبریزی سفیر کبیر اسلامبول سپردند و به مرافقت نجیب - افندی مزبور، روانه ممالک روم گردید که بعد از ورود نسخه‌ای مطابق این عهدنامه در اسلامبول نگاشته، به مهر اعلیحضرت قیصر روم رسانیده، مراجعت دهد و بعد از مدتی قاسم خان مزبور با نیل مقصود، عود به طهران نمود و صورت آن عهدنامه را در تواریخ قاجاریه ثبت و ضبط نموده‌اند «۵»، و عید نوروز سنه پیچی نیل در شب نوزدهم ماه رجب این سال: [۱۲۳۹] «۶» واقع گردید و در ماه شوال این سال زلزله شدیدی در قصبه کازرون آمد و بعد از چند شب و روز در وقت بین الطلوعین زلزله شدیدتر در شیراز حادث گردید که بیشتر عمارات قدیم و جدید از مساجد و

(۱). در متن: (باید).

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۲۴.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۲۴.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۲۴.

(۵). متن کامل عهدنامه در روضه الصفا، ج ۹، از ص ۶۲۵ تا ص ۶۲۹.

(۶). برابر با ۲۰ مارس ۱۸۲۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۲۵

مدارس و بقاع و خانه‌ها، عالیها سافلها آمد و چون وقت اواخر بهار بود و تمامت مردم یا در صحن خانه یا بر پشت بام بودند، زیاده از چندین هزار نفر تلف نگشتند و بعد از چند روز دیگر زلزله در شیراز آمد، لیکن خفیف تر از زلزله اول اما به سبب وحشت از زلزله اول هر کسی بر پشت بام بود، خود را به زیر انداخت و اعضای آنها درهم شکست و نعوذ بالله من غضب الله تعالی و حکیم قطران تبریزی «۱» این قطعه را در زلزله تبریز فرموده به جای تبریز، در قطعه، شیراز نوشته شد:

دل تو بسته تدبیر و نالد از تقدیر من و تو سخره آمال و غافل از آجال

عذاب یاد نیاری به روزگار نشاطفراق یاد نیاری به روزگار وصال

نبود شهر در آفاق خوشتر از شیراز به ایمنی و به مال و به نیکوئی و جمال

در او به کام دل خویش هر کسی مشغول امیر و بنده و سالار و مفضل و مفضل

یکی به خدمت ایزد، یکی به خدمت خلق یکی به جستن نام و یکی به جستن مال

به روز بودن با مطربان شیرین گوی به شب غنودن با نیکوان مشکین خال

به نیم چندان کز دل کسی بر آرد قیل به نیم چندان کز لب کسی بر آرد قال

فراز گشت نشیب و نشیب گشت فراز مال گشت جبال و جبال گشت رمال

دریده گشت زمین و خمیده گشت بنادمنده گشت بحار و رونده گشت جبال و عید نوروز سنه تخاقوی نیل در شب غره ماه شعبان سال ۱۲۴۰ «۲» اتفاق افتاد و اعلیحضرت معدلت شعار بعد از انقضای بزم شیلان نوروژی، برای تنبیه اشرار اصفهان «۳» از دار الخلافه طهران نهضت فرمود و بیان این مقال بر وجه اجمال آن است که: حاجی هاشم خان پسر حاجی رجب علی بختیاری «۴» ساکن محله لبنان «۵» اصفهان که برادرزن جناب عبد الله خان امین الدوله اصفهانی بود، مدتی به شرارت ذاتی خود جماعتی از الوار محله لبنان و اشرار اصفهان را در گرد خود آورده، شبها به خانه متمولین آن بلد، بی رخصت داخل گشته، مبلغی را مطالبه می نمود و اگر از

جانب صاحب‌خانه مسامحه می‌شد به آزار و شکنجه، از او دریافت می‌نمود و اگر آن بیچاره، قوه ادای آن مبلغ را نداشت، رشته جانش را می‌گسیخت و روزها، برملا، بی‌اذن امنای دولت، دیوانخانه و فراشخانه داشت و مردمان بی‌تقصیر و باتقصیر را به بهانه‌ای از کوچه [و] بازار گرفته، به دیوانخانه خان بختیاری آورده، به طمع اخذ مال، پای آنها را در فلک می‌گذاشتند و تا مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی در قید حیات باقی بود به سبب قوه دانائی و بردباری او مردمان ترجمان «۶» داده را به هزار گونه استمالت آرام می‌نمود و نمی‌گذاشت این وقایع به مسامع عز و جلال رسد و بعد از وفات او که

(۱). در قصیده‌ای به مطلع:

بود محال ترا داشتن امید محال به عالمی که نباشد هگرز بر یک حال ر ک: دیوان قطران تبریزی، چاپ نخجوانی، ص ۲۰۸.

(۲). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۲۵.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۳۱.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۳۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۴۹.

(۵). همانجا، و سفرنامه شاردن، ص ۱۲۳، قسمت اصفهان، ترجمه حسین عریضی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۲.

(۶). ترجمان (نیازی را گویند که پس از ارتکاب جرم گذرانند). (معین)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۲۶

ایالت دار السلطنه اصفهان را به میرزا علی محمد خان پسر جناب عبد الله خان امین الدوله دادند به سبب تسلط والده میرزا علی محمد خان که خواهر حاجی هاشم خان بختیاری بود، کفایت این کار را نتوانست نمود تا آنکه روزی حاجی مزبور، جوان سید هاشمی را به دار سیاست آویخت «۱» و خون آن سید پاکزاده را بریخت، مادر پیر آن جوان به توسط بعضی از علمای دیندار اصفهان، عریضه غیرت‌انگیز به دربار معدلت‌مدار فرستاد و اعلیحضرت شاهنشاه دیندار برای بازخواست خون آن سید، روی سعادت به دار السلطنه اصفهان گذاشت و حاجی هاشم خان مزبور که از باد غرور و نسبت به جناب امین الدوله، مغرور بود، اعمال ناشایسته خود را عین صواب پنداشت و با جماعتی از اعوان و انصار «۲» به استقبال شاهنشاه بی‌همال شتافت و بعد از ورود موکب اعلی، او را گرفتند و از حلیه بینائی عاریش نمودند «۳» و آنچه را در مدت متمادی به جبر و ظلم از مردمان گرفته بود، به آزار اشکنجه، از او و منتسبانش بازپس گرفتند و ایالت اصفهان را به نواب سلطان محمد میرزا «۴» که والده محترمه‌اش تاج الدوله اصفهانیه و محبوبه خاطر سینه بود عنایت فرمودند و لقب او را سیف الدوله گفتند و یوسف خان گرجی سپهدار را وزیر اصفهان قرار دادند. «۵»

و هم در این ایام نواب حسین علی میرزا فرمانفرما و اعیان فارس مانند محمد زکی خان نوری و میرزا علی اکبر کلانتر شیراز و میرزا محمد علی سررشته‌دار مشهور به خفرکی و محمد علی خان ایلخانی و میرزا محمد حسین و کیل مملکت فارس، خلف الصدق مرحوم میرزا هادی مشهور به فسائی شرفیاب حضور مبارک شاهی گشته، هریک به اندازه پایه و مایه خود مورد عنایت شاهانه گردیدند.

و بعد از انقضای ماه مبارک رمضان این سال: [۱۲۴۰] موکب والا- در غره شوال «۶» به عزم دار الخلافه از اصفهان نهضت فرمود و نواب فرمانفرما و اعیان فارس عود به شیراز نمودند.

و چون جناب امین الدوله شرارت و تقلبات حاجی هاشم خان بختیاری را مدتها پنهان داشته، به عرض همایونی نرسانیده بود، شهریار جهاندار چنین فرمود که اگر امین الدوله بخواهد از محل خود فرود نیاید، پنجاه هزار تومان زر به خازنان حضرت سپارد و جناب امین الدوله انکار نمود و این کار در خدمت پادشاه قهار پسندیده نگشت و او را از منصب وزارت و رتبه بزرگواری معزول فرمود «۷» و برای انجام مهمام، جناب الله یار خان قاجار دولو «۸» را که امیری بزرگوار و به شرف دامادی اعلیحضرت شاهنشاهی



قرین افتخار بود به منصب جلیل وزارت سرافراز گردید

(۱). ر ک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۶۳۱.

(۲). در متن: (و).

(۳). ر ک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۶۳۲، نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۰، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۷.

(۴). ر ک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۶۳۲، نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۰.

(۵). ر ک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۶۳۲، نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۰.

(۶). برابر با ۱۹ مه ۱۸۲۵.

(۷). (و امین الدوله ملازم رکاب حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس شد) نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۰.

(۸). ر ک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۶۳۲، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۷، اما در این منبع اخیر سال انتصاب او ۱۳۴۱ است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۲۷

و به لقب آصف الدوله «۱» مخاطب آمد.

و در این سال: [۱۲۴۰] حاجی میرزا ابو الحسن خان سفیر کبیر به لقب وزیر دول خارجه مفتخر آمد. «۲»

و هم در این سال: [۱۲۴۰] چون رتبه جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله از لقب و عمل منشی الممالکی برتر شده بود، این عمل

را به حاجی میرزا رحیم شیرازی طیب خاصه، که دبیری ادیب و شاعری اریب بود عنایت فرموده او را منشی الممالک گفتند.

و عید نوروز سنه ایت‌ئیل در روز دوازدهم ماه شعبان این سال: [۱۲۴۱] «۳» بود و اعلیحضرت شهریار تاجدار فتح علی شاه قاجار

بساط نوروزی را بیاراست و چون این سال، سی‌ام از جلوس میمنت مأنوس شاهنشاهی بود، به فرمان آن خدیو زمان، سکه سیم و زر

«۴» را به صاحبقران زینت دادند و مقدار هیجده نخود طلای خالص را برابر نه‌هزار دینار نقره پاک و مقدار سی و شش نخود نقره

خالص را که یک مثقال و نیم صیرفی است، هزار دینار رواج که ده عدد آن یک تومان است قرار دادند و بر یک جانب آن زر

سکه «فتح علی شه خسرو کشورستان» و بر یک جانب آن سیم سکه: «فتح علی شه خسرو صاحبقران» سرسکه نمودند و بر جانب

دیگر آن زر و سیم نام بلد سکه را نگاشتند و آن سیم مسکوک را صاحبقرانی و آن زر مسکوک را کشورستانی گفتند و سکه از

اول سلطنت تا این زمان را که «السلطان بن السلطان فتح علی شاه قاجار» بود و مسکوک طلا را اشرفی و نقره را ریالی می‌گفتند و دو

مثقال وزن داشت، منسوخ نمودند. «۵»

و هم در این سال: [۱۲۴۱] محمد زکی خان نوری وزیر فارس به مصاهرت اعلیحضرت شاهنشاهی سرافراز آمده، نواب علیه شاهزاده

بیگم خواهر اعیانی نواب حسین علی میرزا فرمانفرما را در حباله نکاح خود درآورد.

و هم در این سال: [۱۲۴۱] محمد علی خان ایلخانی قشقایی به دامادی نواب فرمانفرما، قرین افتخار گشته دختر خجسته‌اختر نواب

معزی الیه را در عقد ازدواج خود درآورد.

و هم در این سال [۱۲۴۱]: در نواحی ورامین از اعمال ری و کوهستان دامغان مقداری از زر و سیم مسکوک به دست مردمان آن

سامان افتاد که بر بعضی از آنها نام و هیأت شاپور ذو الاکتاف بود برای آنکه شکل صورت زر مسکوک شباهت تمام به شکل

شاپور که در نزدیکی کازرون از کوه درآورده‌اند داشت «۶» و مابقی به نام خلفای اربعه محمدی (ص) و خلفای بنی امیه و بنی

عباس و سلاطین چنگیزی بود، تمامت آنها را به حسین علی خان معیر الممالک

(۱). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۰.

(۲). رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۱.

(۳). برابر با ۲۱ یا ۲۲ مارس ۱۸۲۶. عید نوروز این سال دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه از روز سه‌شنبه دوازدهم شعبان اتفاق افتاد. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۶.

(۴). سکه زر (: دینار) هیجده نخود ذهب و سکه نقره (: درهم) سی و شش نخود سیم بود. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۶.

(۵). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۹۳۹، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۶.

(۶). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۴۰، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۲۸

سپردند و در مدت زمانی که جماعت روسیه در ولایات گنجه و قراباغ و شیروانات تسلط یافتند، متعرض ناموس مسلمانان می‌شدند و این مطلب به توسط علمای آن بلاد به عرض جناب مجتهد الزمان آقا محمد خلف الصدق «۱» غفران‌مآب آقا سید علی مجتهد اصفهانی ساکن عتبات عالیات رسید و جناب معزی الیه تکلیف شرعی خود و مسلمانان را در جهاد با کفار روسی دانست و چون چنین می‌پنداشت که شاهنشاه صاحبقران میلی به مصالحت و مسالمت با طایفه روسیه دارد، لهذا در ابتدا آخوند ملا رضای خوئی آذربایجانی «۲» معتمد خود را که مردی سخن‌آفرین بود، با صورت حکم و جوب جهاد، به دربار معدلت‌مدار ایفاد داشت و حضرت شهریاری به حکم شرع مطهر، رضا درداد و ملا محمد رضا «۳» را با مراتب رضامندی به خدمت جناب آقا سید محمد بازفرستاد و جناب معزی الیه با جماعتی از مروجین دین مبین در اوائل ماه شوال این سال:

[۱۲۴۱] وارد طهران گردیدند «۴» و کمال توقیر و احترام را از شاهنشاه زمان و شاهزادگان و امرا و اعیان دیدند، پس مراسلات به عموم مجتهدین بلاد اسلام به تحریر درآورد و عموم مسلمانان را به اقدام در جهاد دعوت فرمود و حضرت شاهنشاهی مبلغ سیصد هزار تومان به علاوه مواجب و مرسوم سپاه برای صرف جهاد معین فرمود و جناب عبد الله خان امین الدوله «۵» که در این اوقات از وزارت معزول بود، به مهمانداری جناب آقا سید محمد و سایر علما، مأمور گردید و حضرت صاحبقران روز بیست و ششم شوال «۶» از طهران نهضت فرمود و ششم ماه ذی‌قعدة این سال [۱۲۴۱] «۷» چمن سلطانیه را لشکرگاه نمود و نواب نایب السلطنه نیز تشریف‌فرمای آن چمن گردید و ایلچی ایمپراطور روس نیز در رسید «۸» و تخت بلوری که از پارچه‌های بلور الماس تراش بهم پیوسته بودند به درازای سه ذرع شاه و دو ذرع پهنا، با نامه مودت ختامه از جانب ایمپراطور روس آورده بود از لحاظ مبارک بگذرانید و مورد عنایت شاهنشاهی گردید. «۹»

و روز هفدهم این ماه «۱۰» جناب مجتهد الزمانی آقا سید محمد و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و آقا سید نصر الله استرآبادی و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیز الله مجتهد طالشی «۱۱»، چون نزدیک به اردو رسیدند، تمامت شاهزادگان و امرا و ارکان بلکه تمامت اهالی اردوی اعلی آن جماعت مجتهدین را استقبال کرده، به انواع احترام و اقسام درود و سلام وارد خلوتسرای شاهی نمودند.

(۱). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۴۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۷.

(۲). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۴۲.

(۳). مؤلف با استفاده از روضه الصفا، (ج ۹، ص ۶۴۲) که او را قبلا (رضا) خوانده است و بعد (محمد رضا) در اینجا (محمد رضا) بکار برده است.

(۴). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۴۲، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۷.

(۵). رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۷.

(۶). برابر با ۳ ژوئن ۱۸۲۶.

(۷). برابر با ۱۲ ژوئن ۱۸۲۶.

(۸). نام این ایلچی (کینیاژ نجشکوف) بود. روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۴۴، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۸.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۴۵.

(۱۰). برابر با ۲۴ ژوئن ۱۸۲۶.

(۱۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۲۹

و روز هیجدهم همین ماه، جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی «۱» که بر تمامت مجتهدین برتری داشت و حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی «۲» و جماعتی از علما، چون نزدیک اردو شدند، باز مانند روز پیشین، با احترام تمام و درود و سلام به ازدحام خاص و عام وارد گردیدند و آن جمله مجتهدین به اتفاق فتوی دادند که هر کسی با قدرت از جنگ با روسیان باز نشیند، از اطاعت خدای تعالی، دور و به متابعت شیطان، نزدیک است و شاهنشاه دیندار و ولیعهد نامدار سخنان آنان را استوار داشتند و از میانه، جناب قدوه سادات، میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله و حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه، رزم روسیان را به مصالح دینی و ملکی پسندیده نداشتند «۳» و حضرات مجتهدین برای این دو نفر پیغامهای زشت فرستادند و آنها را به دلایل شرعی متقاعد نمودند و از آن جانب، چون ایلچی روس، این هنگامه را دید، از در مصالحه درآمد و هیچکس بر سخنان او وقعی نگذاشت و ایلچی روس طالب ملاقات مجتهدین گشت که در خدمت آنها تعهد رد ولایات مأخوذه و اخراج سپاه روس از سرحدات ایران نماید، باز کسی اعتنائی به او ننمود «۴» و شاهنشاه ظفرپناه، مشافهه به ایلچی فرمود: صلاح دولتی بر مسالمت و مصالحت است و تکلیف ملتی ما موافقت با پیشوایان دین و مبارزت. «۵»

و ایلچی بعد از یأس از اصلاح، راه خود را پیش گرفت و به جانب مقصود شتافت و بعد از رفتن ایلچی روس، اعلیحضرت سلطان صاحبقران چندین هزار نفر سواره و پیاده مازندرانی به سرداری نواب شاهزاده اسمعیل میرزا «۶» و روز دیگر چند هزار نفر دیگر به سرداری محمد قلی خان قاجار دولو «۷»، ولد ارجمند جناب الله یار خان آصف الدوله، وزیر اعظم، روانه آذربایجان فرمود و حضرت نایب السلطنه در روز چهارم ماه ذی حجه این سال: [۱۲۴۱] «۸» از چمن سلطانیه به جانب تبریز نهضت نمود و شاهنشاه جم‌جاه، دل بر جهاد نهاد و جماعت مجتهدین که مقتدای انام بودند برای تحریض رعیت و سپاهی با حشمتی تمام روانه آذربایجان شدند و به اردوی بزرگ حضرت نایب السلطنه پیوستند و به مصلحت و موافقت آنها تا خارج قلعه شوشی رفته، قلعه را محاصره داشتند و همه روزه از اطراف بلاد مسلمانی، جماعتی آمده، خدمت مجتهدین رسیده مهیای جهاد می‌شدند. و شهریار تاجدار روز بیست و یکم این ماه «۹»، از چمن سلطانیه حرکت فرمود و خارج دار الارشاد اردبیل را لشکرگاه نمود و دیگر آن سرداران که ملازم رکاب بودند، هریک را با

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۸.

(۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۸.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۴۶.

(۴). (در پاسخ گفتند در شریعت ما با کفار سخن کردن گناهی بزرگ باشد) ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۹.

(۵). متن این گفته فتح علی شاه چنین است: (اکنون کار برحسب تشیید مبانی شریعت است و ما همواره قوام ملت را بر صلاح دولت فضیلت نهاده‌ایم) ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۹، و ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۴۶ و ۶۴۷.

(۶). ر ک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۶۴۷، نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۹.

(۷). ر ک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۶۴۶، نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۰.

(۸). برابر با ۱۰ ژوئیه ۱۸۲۶.

(۹). برابر با ۲۷ ژوئیه ۱۸۲۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۳۰

چندین فوج مجاهد و توپخانه به اطراف بلاد قراباغ و گنجه و شیروانات فرستاد و زمانی نگذشته که از هر جانبی اخبار فتح لشکر مسلمانان می‌رسید.

و در روز یازدهم ماه محرم سال ۱۲۴۲ «۱» حضرت نایب السلطنه معادل هزار تن اسیر و پانصد نیزه‌سر «۲» که از سپاه روسیه گرفته، روانه داشته بود، در خارج شهر اردبیل از نظر پادشاه صاحبقران گذرانیدند و هر روزه چندین نیزه‌سر و چندین نفر اسیر روسی از جانب امرای مأموره، وارد لشکرگاه شاهنشاهی می‌نمودند و موکب همایون روز بیست و یکم این ماه «۳» به عزم قلعه شوشی از خارج اردبیل، نهضت فرمود و روز بیست و چهارم این ماه «۴» در کنار رود طویله شامی فرود آمد و جناب آصف الدوله را با بیست هزار نفر سپاه و ده ارباب توپ فرمان داد که به رکاب نواب نایب السلطنه پیوسته، در فتح قلعه شوشی بکوشند و روز دهم ماه صفر این سال: [۱۲۴۲] «۵» در خارج قلعه شوشی به او پیوست و مقتدایان دین مبین در همه‌جا مردم را به جهاد با روسیه تحریض می‌نمودند و رفته‌رفته بلادی را که جماعت روسیه در مدت چهارده سال از خاک ایران تصرف نموده [بودند] به دلاوری سپاه و تحریض مجتهدین دین‌پناه، ضمیمه ممالک محروسه نمودند.

و در این ایام سفیر کبیر دولت بهیه انگلیس «۶» وارد اردوی اعلی گردید و جماعتی از امرا او را پذیرائی نمودند و در منزلی مناسب او را فرود آوردند و چنانکه نگاشته آمد، حضرت نایب السلطنه به استظهار علمای اعلام، قلعه شوشی را در محاصره انداخت و اهالی قلعه از در استیمان درآمدند و به مدارا چند روزی را به مسامحه کاری گذرانیدند و نواب معزی الیه، ولیعهد ثانی نواب محمد میرزا را با لشکر خواجه‌وند «۷» و عبد الملکی برای حراست قلعه گنجه که در تصرف لشکر ظفرآثر آمده بود، روانه فرمود و خود به موافقت مجتهدین عظام و جناب آصف الدوله برای تصرف قلعه شوشی توقف نمود و از آن جانب مددوف «۸»، نام سردار سپاه روس با چندین فوج از لشکر روسیه به عزم تسخیر قلعه گنجه روانه گردید و امیر خان قاجار «۹» سردار خالوی نواب نایب السلطنه، جلادت نموده، قلعه گنجه را به نظر علی خان مرندی «۱۰» سپرد و خود در

(۱). برابر با ۱۵ اوت ۱۸۲۶.

(۲). ر ک: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۶۴۹، نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۳.

(۳). برابر با ۲۵ اوت ۱۸۲۶.

(۴). برابر با ۲۸ اوت ۱۸۲۶.

(۵). برابر با ۱۳ سپتامبر ۱۸۲۶.

(۶). او سرجان مک دونالد کینر بود: (Sir John Macdonald Kinneir) متولد ۱۷۸۲، متوفی ۱۸۳۰). او دارای موقعیتی نظامی در هند بود و سپس به هیئت سرجان‌ملکم پیوست و به همراه او به ایران آمد. (۹-۱۸۰۸) ترجمه انگلیسی، ح ۳۱۸، و ر ک: نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۴.

(۷). احتمالاً از ایلات کرد مقیم کرمانشاهان که از طایفه لک بوده‌اند. (ترجمه انگلیسی، ح ۳۱۹، ص ۱۷۸).

(۸). نام درست او: (Valerian Grigorievich Madatov) متولد ۱۷۸۲ مرگ (۱۸۲۹) ح ۳۲۱، ترجمه انگلیسی، ص ۱۷۸). و

رک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۵۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۴. در روضه‌الصفاء، او (از تبار نیارال روسیه و با جلادت و تهور) توصیف شده است ج ۹، ص ۶۵۲.

(۹). رک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۵۲، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۵، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۸، او را فرزند فتح علی خان قاجار می‌داند.

(۱۰). رک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۵۲، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۵، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۳۱

رکاب نواب ولیعهد ثانی به استقبال مددوف شتافت، چون جنگ در پیوست امیر خان سردار به گلوله تفنگ روسیان کشته گشت و سپاه ایرانی متفرق گردید و مددوف به تعجیل تمام به جانب گنجه تاخته، قلعه گنجه را متصرف گردید و نواب نایب السلطنه در هنگامه گیرودار قلعه شوشی بود که این خبر ناملایم رسید، فوراً حصار شوشی را گذاشته، به فتوای علما تمامت سپاه را برداشته به جانب گنجه شتافت و مددوف از شهر گنجه در آمده با سپاه روسیه و توپخانه در برابر لشکر ایرانی نشست و در شب اول بسقاویچ «۱» نامی از سرداران روس با چندین فوج و توپخانه وارد گشته، به اردوی مددوف پیوست.

در روز بیست و هشتم ماه صفر این سال: [۱۲۴۲] «۲» صفوف روسیه و لشکر ایرانی بسته شد و نواب نایب السلطنه قلب سپاه خود را به سرباز آذربایجانی گذاشت و نواب شاهزاده خسرو میرزا و دو نفر دیگر از پسران خود را بر آنها سرتیپ فرمود و چون بنای جنگ را گذاشتند، نشانه‌های فتح و فیروزی از لشکر ایرانی آشکار گردید و سپاه روس را اندک، پس نشانیدند و چون توپخانه روسیه بنای انداختن گلوله را گذاشتند، نواب نایب السلطنه به توهم اینکه در این مغلوبه مبدا به شاهزادگان آسیبی رسد، سواری را به تعجیل فرستاد که لله و پرستاران شاهزادگان را به کناری برند و از میان مغلوبه بیرون آورند و لله و پرستاران دله بی احتیاطی کرده، علی رؤوس الاشهاد «۳»، شاهزادگان را از پیش روی سپاه گریزانیدند و سرهنگان سرباز، چون سرتیپهای خود را فراری دیدند، شیپور رجعت نواختند [و] تمامت سپاه آذربایجان که قلب لشکر بودند، بدون اقدام در جنگ، شکستند و سربازان آذربایجانی به اسبهای جانبازان عراقی و بختیاری که پیاده مشغول جنگ بودند، رسیده بر آن اسبها نشسته، روی به فرار نهادند «۴» و چون لشکر عراق و مازندران چنین دیدند، دست از جنگ کشیدند و بر فراز کوه کوچکی متحصن گشتند و لشکر آذربایجانی از کناره گنجه تا رود ارس را در یک روز و یک شب راندند و عالی جنابان مجتهدین و علما که مایه این جنگ بودند و حضور داشتند، پیشتر از همه خود را به ساحل نجات رسانیدند «۵» و جماعت روسیه بعد از یک روز سپاه عراق و مازندران را که در کوه متحصن بودند، به استمالت، آنها را اسیر نمودند و نواب نایب السلطنه و جناب آصف الدوله در کنار رود ارس سپاه شکست خورده را جمع کرده، آیت حسرت و ندامت را خواندند و شاهنشاه دریادل چون از این واقعه باخبر گردید پیغامهای عطف آمیز «۶» برای نواب نایب السلطنه و جناب آصف الدوله فرستاد که:

(۱). نام درست او: Ivan Fedorovich Paskevich است (متولد ۱۷۸۲، متوفی ۱۸۵۶). کنت ایروان و پرنس ورشو (ترجمه انگلیسی، ص ۱۷۸، ح ۳۲۲) و رک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۵۳، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۵، و حقایق الاخبار، ص ۱۸، که تعداد همراهان او را ۴۰۰۰ نفر می‌نویسد.

(۲). برابر با اول اکتبر ۱۸۲۶.

(۳). به معنی در حضور همگان، در ملاء عام. داستان واقعه در روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۵۴ بیعد.

(۴). رک: روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۶۵۵، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۶، حقایق الاخبار، ص ۱۸.

(۵). ماخذ آنرا نیافتم.

(۶). خاقان صاحبقران معتمدین چرب‌زبان به دلجوئی و استمالت جناب نایب السلطنه و آصف الدوله فرستاده ایشان به اردوی مبارک خواست و روز یکشنبه ۲۸ صفر شرفیاب حضور شدند و شاهنشاه دامن عفو بر زلات فراریان پوشید. رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۵۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۳۲ با قضا بر نمی‌توان آمد با قدر بر نمی‌توان آویخت و در شب غره ماه ربیع اول «۱» در منزل طویله شامی «۲»، چنان برفی بارید که امکان زیست نبود، پس به ناچاری موکب اعلی از آن منزل حرکت فرمود و به شتاب تمام وارد شهر تبریز گردیدند و جناب آقا سید محمد و سایر علما پیشتر وارد شهر تبریز شده بودند و عوام الناس تبریز به جهات مختلفه با ایشان بی‌اندامی می‌نمودند و یکی از جهات آنکه، سیدی جلیل القدر از خطبای تبریز، در جنگ گنجه کشته شده بود و جماعتی دیگر از مجاهدین در آنجا از جان گذشته بودند و چون عوام تبریز جناب آقا سید محمد را مباشر جنگ و شکست عهد مصالحه با روسیه می‌دانستند و در خیال آزار او بودند «۳»، جناب عبد الله خان امین الدوله که مهماندار عالی جنابان مجتهدین بود، مراتب را خدمت شاهنشاهی عرض نمود و شهريار دیندار، برای رعایت شرع مبین روزی به دیدن جناب آقا سید محمد رفتند «۴» و نهایت احترام را به‌جا آوردند و عوام تبریز چون این‌گونه محبت را دیدند از نیت آزار برگردیدند و بعد از سه روز موکب فیروز از خارج شهر تبریز نهضت فرمود و از راه مراغه عبور نموده، روز بیست و دویم «۵» وارد دار الخلافه طهران گردید و جناب سید ممد آقا سید محمد مجتهد بعد از نهضت حضرت شاهنشاه، از شهر تبریز به عزم عتبات عالیات حرکت فرمود و در بین راه به مرض اسهال مبتلا گشته، وفات نموده، به روضه رضوان خرامید. «۶»

و عید نوروز سنه تنگوزئیل در روز بیست و دویم ماه شعبان این سال: [۱۲۴۲] «۷» واقع گردید و اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران بعد از فراغت از شیلان نوروزی، برای تلافی و تدارک با روسیه، فرامین به احضار سپاه ظفرقرین صادر گردیده، به اندک زمانی خارج طهران پر از لشکر گردید و روز هشتم ماه ذی‌حجه این سال: [۱۲۴۲] «۸» پادشاه بی‌همال به عزم آذربایجان از طهران نهضت فرمود و در منزل میانه از جانب حسن خان سارو اصلان «۹» پانصد نیزه سر از سپاه روسیه، از نظر همایونی گذرانیدند و حضرت صاحبقران وارد دار السلطنه تبریز گردید و بعد از چند روز نهضت فرموده، وارد چمن قبله گردید «۱۰»، بعد از چند روزی در خارج بلده خوی ایات جلال برافراشت، پس چمن مرند «۱۱» را لشکرگاه فرمود، پس تشریف‌فرمای چمن مهربان گردید. «۱۲»

(۱). برابر با ۲ اکتبر ۱۸۲۶.

(۲). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۵۶: (طویله شاهی)، اما در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۷، همانند متن فارسنامه است.

(۳). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۵۶.

(۴). ماخذ آنرا نیافتم.

(۵). برابر با ۲۳ نوامبر ۱۸۲۶.

(۶). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۵۷، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۸. (هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه روز چهارشنبه ۲۲

شعبان) ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۰.

(۷). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۲۷.

(۸). برابر با ۳ ژوئیه ۱۸۲۷.

(۹). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۶۱.

(۱۰). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۶۳: دهکده قبله مسجد در ۴۵ میلی جنوب شرقی تبریز.

(۱۱). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۶۵.

(۱۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۶۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۳۳

و در هفدهم ماه صفر سال ۱۲۴۳ «۱» در چمن مهربان اخبار فتوحات شاهزادگان و امرای مأموره به جنگ روسیان رسید و خاطر خطیر اعلی مسرور گردید و بعد از چند روز اخبار فتح نواب نایب السلطنه در خارج اوج کلیسا «۲» رسانیدند و روز دیگر چندین صد سر و اسیر آورده از نظر همایونی گذرانیدند و اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران از چمن مهربان حرکت فرموده، در اراضی سراب، خیمه و خرگاه سلطنت را برافراشت و روز دیگر اخبار فتح حضرت نایب السلطنه در نواحی نخجوان رسید و معادل دو هزار و سیصد نیزه سر و هزار و پانصد نفر اسیر روسی و پنج ارابه توب به ملاحظه شهريار ظفرشعار رسیده، یک فوج از اسیران را با دو ارابه توب، روانه اصفهان و مابقی را روانه طهران فرمود و موکب والا- از اراضی سراب کوچ داده روز دوازدهم ماه ربیع اول این سال «۳» وارد طهران گردید و چون اردوی اعلی از آذربایجان به جانب طهران شد، بسقاویچ «۴» سردار سپاه روس به هیجان آمده، سپاه متفرقه خود را جمع آوری نمود، اولاً، شهر ایروان را تصرف نموده در خیال آمدن به جانب شهر تبریز افتاد و جماعتی از اهالی آذربایجان که از نواب نایب السلطنه رنجیده بودند، او را راهنمایی نمودند و بسقاویچ همت بر جذب قلوب تبریزیان گماشت و میر فتح «۵» خلف ناخلف مجتهد الزمانی حاجی میرزا یوسف تبریزی که جوانی کبوترباز و در سلک رنود حیلت‌ساز و عاق والد سعادت انباز بود «۶» و بعد از پدر به جای او پیش‌نمازی می‌نمود، مردم شهر را به اطاعت روسیه اغوا داشت و بر سر منبر زبان به دعای دولت ایمپراطور روس برگشود و اوباش و رنود شهر را برداشت و مستحفظین قلعه تبریز را غارت کرده، آنها را اخراج نمود و جناب آصف الدوله وزیر اعظم که وقت این هنگامه در تبریز بود، چون نتوانست غوغای عوام را فرونشاند و خبر ورود بسقاویچ [را] به دو سه فرسخی تبریز شنید، لابد عیال نواب نایب السلطنه را از تبریز بیرون فرستاده، روانه همدان داشت و خود باز گردیده، در نصیحت مردم تبریز هر چه کوشید فایده نبخشید و با عدم استطاعت در شهر بازماند که صدای توب روسی از دو فرسخی شهر رسید، میر فتح علمی را برپا نمود و با اعیان شهر به استقبال سپاه روس شتافته روز سیم ماه ربیع دوم روسیان را به احترام تمام وارد تبریز داشتند و جناب آصف الدوله که در ارگ بی‌مددکار مانده بود، اسیر گردید و به عزتی تمام در حبس آمد و دو روز دیگر بسقاویچ سردار بزرگ روسیه وارد شهر تبریز گردید و کلید امر و نهی شهر را به میر فتح دادند و چون چند روزی بگذشت هر روزه چندین نفر از لشکر روسیه

(۱). برابر با ۹ سپتامبر ۱۸۲۷.

(۲). به ترکی به معنی سه کلیسا، واقع در غرب ایروان. ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۶۹.

(۳). برابر با ۳ اکتبر ۱۸۲۷.

(۴). همچنانکه قبلاً- در حاشیه حوادث سال ۱۲۴۲ گفته شد، ایوان فیودورویچ پاسکویچ (۱۷۸۲-۱۸۵۶ م) فیلد مارشال روسی کنت ایروان و امیر ورشو از پیشخدمتهای تزار پاول اول بود و در جنگهای ایران و روس در ۲۸-۱۸۲۶ فرمانده سپاهیان روس بود و پیروزیهایش منجر به معاهده ترکمان چای گردید- او در ۲۹-۱۸۲۸ در طی دو جنگ با دولت عثمانی، قارص و ارزروم را گرفت و در ۱۸۳۰ عنوان کنت ایروان و مقام فیلد مارشالی گرفت و در سال ۱۸۳۱ شورش لهستان را درهم شکست و امیر ورشو شد و نایب السلطنه لهستان گردید (ر ک: صدر التواریخ، ج ۱).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۷۵، تاریخ نو، ص ۸۸.

(۶). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۷۶، از این القاب ذکری نرفته است و او به حکم وراثت امام و پیشوای اهل تبریز خوانده شده است. و ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۳۴

در شهر تبریز مفقود الاثر می گردید و آن چنان بود که اهالی محلات تبریز در هر جای بدان جماعت دست می یافتند فوراً آنها را نابود می ساختند و در سردابهای خانه ها دفن می نمودند و بسقاویچ به قوه عاقله خود، از نظم شهر و محافظت سپاه، مأیوس گردید و از خدمت حضرت نایب السلطنه، طلب ملاقات نمود «۱» که در دهخوارقان «۲» هشت فرسخی مراغه، خدمت آن حضرت رسیده، به مصلحت جوئی دولتین گفتگو نموده، کار مصالحت و مسالمت را انجام دهیم، حضرت معزی الیه تن را به قضای الهی و مصلحت دولت شاهنشاهی داده، با معدودی از خواص خود به جانب دهخوارقان حرکت فرمود و چون نزدیک لشکرگاه روسیه آمد، بسقاویچ و تمامت سرداران او به استقبال شتافتند و به قاعده خود فروتنی کرده، همگی کلاه را از سر برداشتند و حضرت نایب السلطنه با هریک به اندازه مرتبه، مهربانی فرمود و بسقاویچ به لوازم میزبانی که سزاوار چنین مهمانی است پرداخت و به حکم بسقاویچ، جناب آصف الدوله را که در شهر تبریز محبوس روسیان بود، به اردوی روسیه آوردند و بعد از چهار روز که سخن از مصالحت همی گفتند، بسقاویچ وانمود داشت که کارگزاران حضرت ایمپراطور، در مدت مصالحت دولتین در اراضی قراباغ و دیگر حدود آذربایجان که متصرف بودند، از غله و علف انبارهای انباشته داشتند و از آلات جنگ و اموال لشکری مخزنها ساختند و سپاه ایران چون آن بلاد را از لشکر روسیه بازگرفتند، حضرت ایمپراطور معادل بیست کرور زر رایج برای تدارک آن ضررها صرف فرمود و اکنون که مبنای هر دو دولت بر مسالمت است، باید دولت ایران، یکی از دو کار را متحمل گردد، یا وجه بیست کرور زر مسکوک در برابر خسارت دولت روس، نقد، کارسازی کند یا آنکه بلادی را که بعد از مصالحه سابقه گرفته، در تصرف داریم، واگذارند «۳»، چندان که اصل و فرع این بیست کرور را از وجوه دیوانی این ولایات دریافت کرده، این بلاد را رد نمائیم و حضرت نایب السلطنه، فتح علی خان رشتی «۴» را برای ابلاغ این حکایات، روانه طهران فرمود و روز دهم ماه ربیع دوم این سال: [۱۲۴۳] «۵» فتح علی خان وارد گشته، مراتب را به عرض همایونی رسانید و شهریار تاجدار در خشم شده، در ملاعام فرمود که بعد از فضل خداوندی، ما نیمه این زر را در تدارک سپاه ظفرپناه صرف نمائیم و یک وجب از ممالک ایران را در تصرف روسیان نگذاریم «۶» و فرمان داد تا تمامت سرداران و سپاه، حاضر رکاب از طهران حرکت کرده در قزوین در انتظار خبر ثانی متوقف شدند و چون بسقاویچ خبر این جواب سخت تر از سنگ را شنید از تندی خشم فرود آمد و به مصلحت اندیشی حضرت نایب السلطنه، جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام «۷»، وزیر اعظم و رسولی زبان دان «۸» چرب زبان از جانب بسقاویچ

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۷۸.

(۲). دهخوارقان که در متن به صورت (دهخارقان) آمده است همان آذرشهر کنونی است که در ۵۱ کیلومتری جنوب غربی تبریز

واقع است (معین)، و ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۲ و ۳۸۳.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۳.

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۴.

(۵). برابر با ۳۱ اکتبر سال ۱۸۲۷.

(۶). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۴.

(۷). ر ک: صدر التواریخ، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.

(۸). نام این رسول را (دال خسکی) نوشته اند. صدر التواریخ، ص ۱۲۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۴. در روضه الصفا، ج ۹، ص

۶۸۴، این نام: (و الخسکی) آمده است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۳۵



روانه درگاه شاهنشاه شدند و بعد از ورود مال المصالحه را بر ده کرور زر مسکوک مقرر نمودند و جناب حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه مأمور به دهخوارقان گشته، قواعد مصالحه را مستحکم دارد و جماعتی از یاه‌بافان بیمعنی شهرت انداختند که اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران، ولایتعهد را از نواب نایب السلطنه برداشته، بر دوش نواب حسن علی میرزا شجاع السلطنه گذاشته است (۱) و چون این اراجیف را بسقاویچ شنید وقعی به حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه نگذاشت که باید تأمل نمائیم تا امر ولایتعهد استوار گردد و در بین سفیر کبیر دولت بهیه انگلیس (۲) که مردی عارف و دانا [بود و] در تبریز توقف داشت به دهخوارقان رفته، بسقاویچ را نصیحت نموده که مگر عهدنامه پادشاهان فرنگستان را فراموش داشته‌ای که اگر سلطانی از حد ولایت خود بگذرد، تمامت سلاطین دیگر اتفاق کرده، او را به جای خود نشانند و اکنون اگر سپاه روس، دست از آذربایجان نکشد بر دولت انگلیس واجب است که با دولتهای دیگر اتفاق کرده، دولت روس را از پای در آورند چنانکه این معامله را با حضرت ناپلیون ایمراتور فرانسه نمودند (۳) و سفیر دولت انگلیس به این مکالمه بسقاویچ را فرود آورد، پس راه طهران را برداشته، به پایه سریر اعلی رسید و به عرض رسانید که بسیار وقت در فرنگستان و روم مملکتی ناگهان در دست دشمن می‌افتد و به مصلحت وقت بیست کرور سی کرور زر داده، استرداد ملک نموده‌اند و این عمل را ننگ ندانند بلکه مایه مفاخرت است و اگر بر کار گزاران ایران سخت باشد شهریار تاجدار اذن دهد تا دولت انگلیس این قدر زر را از خود داده، آتش فتنه را بخواباند (۴) و اعلیحضرت صاحبقران را راضی به مصالحه نمود و به جانب آذربایجان شتافت و حضرت نایب السلطنه، تشریف فرمای قریه ترکمان‌چای از توابع تبریز گردید و سفیر انگلیس هم حاضر آمد و بسقاویچ و جناب آصف الدوله هم از شهر تبریز در رسیدند و منوچهر خان ایچ آقاسی (۵) با معادل هشت کرور زر مسکوک مال المصالحه از طهران حرکت نمود و حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه هم از زنجان به مصاحبت منوچهر خان راه قریه ترکمان‌چای را بر گرفت و نواب نایب السلطنه و بسقاویچ هر یک و کالت‌نامه خود را به دیگری سپردند.

و در شب پنجم ماه شعبان این سال: [۱۲۴۳] «۶» عهدنامه محبت ختامه «۷» را نگاشتند و به مهر حضرت نایب السلطنه و حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه رسانیده به بسقاویچ سپردند و نوشته دیگری مطابق آن نگار داده، بسقاویچ مهر نموده، خدمت حضرت نایب السلطنه سپردند، پس بسقاویچ به صوب تبریز رفت و سپاه خود را از شهر تبریز کوچ داده

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۸۶، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۵.

(۲). (سرجان مک دونالد) روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۸۴، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۶.

(۳). روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۸۴، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۶.

(۴). این تعارف غیر معمول سفیر انگلیس را در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۶، و روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۸۵، ضبط کرده‌اند که مطمئناً از دست و دل‌بازی!! انگلیسیان خبر می‌دهد.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۶. در روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۸۵: (منوچهر خان گرجی ایچ آقاسی).

(۶). برابر با ۲۱ فوریه ۱۸۲۸.

(۷). این معاهده بسیار بدتر از معاهده گلستان بود. ر ک: صدر التواریخ، ص ۱۲۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۳۶

به جانب قراباغ روانه نمود و صورت مصالحه در تواریخ مفصله قاجاریه ثبت و ضبط است. (۱)

و عید نوروز سنه سیچقان‌ئیل در پنجم ماه رمضان این سال: [۱۲۴۳] «۲» اتفاق افتاد و چون جناب آصف الدوله الله یار خان قاجاردولو، مدتی در آذربایجان به لشکر کشی و چندی در شهر تبریز اسیر بسقاویچ روسی بود و سررشته جمع و خرج متوجهات

ممالک محروسه گسیخته گشته بود، در بدایت این سنه، باز وزارت عظمی را به ارث و استحقاق به جناب عبد الله خان امین الدوله اصفهانی عنایت فرمودند و اعلیحضرت شاهنشاهی به اقتضای وقت تابستان در اطراف طهران و باغات شمیران «۳» اوقات را گذرانیدند.

و در اواسط ماه جمادی اول سال ۱۲۴۴ «۴» موکب ظفرشعار به جانب شهر قم نهضت فرمود و بعد از چهار روز توقف به صوب سلطان آباد از توابع کراز که از مستحدثات یوسف خان گرجی سپهدار است، حرکت نمود و بعد از ورود به شهر سلطانیه غلامحسین خان «۵» سپهدار دویم حاکم عراق خلف الصدق سپهدار اول، تمامت مایعرف خود را از نقد و جنس حتی قباله املاک موروثه و مکتسبه را بر طبق اخلاص گذاشته، پیشکش پیشگاه شاهنشاه جهان پناه نمود و سر افتخار را از گنبد دوار گذرانید و سیورسات و علوفه سپاه را از انبارهای خاصه خود ادا نمود و مورد عنایت شاهنشاهی گردید و موکب اعلی بعد از قرار کارهای عراق نهضت فرموده، در بیست و هفتم ماه جمادی دویم «۶» در طهران نزول اجلال نمود و چون قرارهای مصالحه دولتین ایران و روس به حضرت ایمپراطور عرضه داشتند گریبایدوف «۷» نام که از امرای کرام و خواهرزاده بسقاویچ بود، از شهر پترزبورغ «۸» برای انجام و استحکام کارها روانه دار الخلافه طهران نمود و در هر منزلی لوازم احترام را در حق او به جا آوردند و بعد از ورود به دار الخلافه بعد از سه روز چنانکه رسم سفرای بزرگ است به دربار معدلت مدار آمده، نامه محبت ختامه و هدایای حضرت ایمپراطور را از نظر همایونی گذرانید و در سرائی که مهمانخانه ایلچیان روس بود منزل نمود و از احترامات بیش از اندازه که از لوازم مهمان نوازی است مغرور گشته، اعلی و ادنی را به نام خوانندی و سخنان ناهموار بر زبان راندی و امنای دولت درشتیهای او

(۱). متن کامل این قرارداد را در ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲، و روضه الصفا، ج ۹، ص ۶۸۶، بخوانید.

(۲). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۲۸.

(۳). در متن: (شمران).

(۴). برابر با دهه آخر نوامبر ۱۸۲۸.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۴.

(۶). برابر با ۴ ژانویه ۱۸۲۹.

(۷). Alexander Sergeyewich Griboyedov الکساندر سرگوییچ گریبایدوف در ۴ ژانویه سال ۱۷۹۴ در مسکو متولد شد و پس از اتمام تحصیلات وارد ارتش روسیه گردید و سپس در سال ۱۸۱۷ به خدمت وزارت امور خارجه درآمد، او به ادبیات و نویسندگی علاقه داشت و در مجامع ادبی آمد و شد می کرد و در سال ۱۸۱۹ به سمت دبیری سفارت روسیه در طهران رسید، در سال ۱۸۲۶ با سمت منشی سیاسی ژنرال پاسکویچ در تفلیس متوقف شد و چند بار با عباس میرزا مذاکره کرد و شرایط عهدنامه ترکمان چای بیشتر توسط او طرح و تنظیم شد و بعدا به سمت وزیرمختار روس در دربار ایران تعیین گردید او که مردی مغرور بود و نسبت به ایرانیان به دیده تحقیر می نگریست در نتیجه هجوم مردم به محل اقامتش در روز چهارشنبه ششم شعبان ۱۲۴۴ کشته شد (صدر التواریخ، ص ۱۲۱، ح ۴).

(۸). پترزبورگ: Petersburg: لنین گراد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۳۷

را به نرمی جواب می گفتند که شاید از خشونت و بدزبانی فرود آید، فایده نمی نمود و چون از شرایط این مصالحه، رد اسیران قدیمی و جدیدی جانین بود، لهذا اسرای گرجستان و ارمنستان را که از زمان قدیم در حرمسرای دولت و ارباب شوکت صاحب اولاد بودند، از فرط غرور بسختی مطالبه می نمود، از جمله دو نفر گرجیه در خانه جناب آصف الدوله الله یار خان قاجار دولو،

سالهای دراز بودند و درخواستن آنها هنگامه‌ها آراست و جناب معزی الیه از بیم آنکه اگر مضایقه کند، باعث شکست میثاق دولتین گردد هر دو را روانه منزل گربایدوف نمود و چون سایر طبقات مردم چنین دیدند، جرأت عرض مطلب را خدمت حضرت صاحبقران نداشتند، ناچار از در ملائمت برای گربایدوف پیغام فرستادند که اختیار رد و قبول اسرا را به اختیار آنها گذارید، باز جوابهای نالایق فرستاد و جماعت اسرا از زن و مرد که در منزل گربایدوف آورده بودند، برای علمای شهر پیغام فرستادند که تمام ما به شرف اسلام رسیده‌ایم و صاحب اولاد گشته‌ایم، حال که امنای دولت ایران با دولت روس میثاقی بسته که گسسته ندارند، علما که بر مسند شریعت نشسته‌اند باعث نجات ما گردند. چون این پیغام به علمای دین مبین رسید، مسجد جامع طهران «۱» را انجمن ساخته، عامه مردم را حاضر داشتند و مقصود آن بود که گربایدوف جماعتی را از اسرا که در دین مسلمانی راسخ بودند، مرخص دارد و عوام کالانعام از قصد و نیت علما، غافل بوده، به خیال آنکه باید اسرا را از منزل گربایدوف در آورند، پس با آلات جنگ رو به منزل «۲» گربایدوف آوردند و امنای دولت وقتی آگاه شدند که کار از دست رفته و هجوم عام از صد هزار گذشته است و گربایدوف چون چنین دید، چند نفر از زنان و تنی از مردان گرجی را از خانه خود بیرون فرستاد و درهای خانه را بسته از روزنها بنای مدافعه را گذاشت و در میانه گلوله‌ای از خانه گربایدوف آمده، طفلی چهارده ساله از اهالی طهران را کشت و باعث زیادتى غیرت مسلمانان گردیده از دیوار خانه به پشت بام رفته، چون بلای ناگهانی وارد صحن خانه گربایدوف شدند و هر که را از روسیه یافتند کشتند و آخر الامر گربایدوف هم کشته گشت و اموال آن خانه را به یغما بردند و معادل سی و هفت نفر از جماعت روسیه تلف گردید «۳» و خانه نشین آنها را ویران نمودند، پس هر فوجی از عوام به جانبی در رفتند و نایب گربایدوف «۴» در میانه خود را به گریه‌ای در کشیده بود، بعد از زمانی، سلامتی خود را به امنای دولت اعلام نموده، او را از آن خانه ویران به در بردند و به احترام تمام او را روانه تبریز نمودند. «۵»

و چون حضرت نایب السلطنه، بر واقعه واقف گردید، حکم فرمود که تمام سپاهیان و اعیان، لباس سیاه که نشانه ماتم است پوشیدند و سه روز تمام بازارهای شهر تبریز را بسته، تمام مردم دست از معامله باز کشیدند «۶» و نایب گربایدوف را به احترام تمام روانه تفلیس نمود و بیان واقع را برای بسقاویچ نگاشت و به شهادت نایب گربایدوف واگذاشت و

- (۱). (در مسجیدی که حاجی میرزا مسیح طهرانی امام جماعت بود) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۷.
- (۲). خانه گربایدوف در خارج ارگ سلطانی و قریب به قورخانه خاقانی بود) روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۰۹.
- (۳). (قریب به هشتاد تن از اهل اسلام در این غوغا مقتول شدند) روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۰۹.
- (۴). نام معاون اول گربایدوف: (ملسوف) بود. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۸.
- (۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۰۹، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۸.
- (۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۱۰، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۳۸

چون نایب مزبور وارد تفلیس گردید، بی تقصیری امنای دولت ایران را و ستیزه کاری‌های گربایدوف را بر شمرد و بسقاویچ چون حقیقت حال را بداند، نایب مشار الیه را بیدرننگ روانه پترزبورغ داشته، عریضه مشتمل بر واقع، خدمت حضرت ایمپراطور نگاشته از جانب امنای دولت ایران عذرهای موجه خواست و عریضه خدمت حضرت نایب السلطنه فرستاد که هنوز تا این هنگامه گرم است، سفیری دانا از جانب کارگزاران دولت علیه ایران خدمت حضرت ایمپراطور روانه دارید و معذرت این واقعه را بخواهید و یک نفر از ملاهائی که دخیل در این کار بوده، از حدود مملکت به بلاد خارجه روانه دارید و خاطر خطیر ایمپراطور را راضی نمائید و نواب نایب السلطنه همان عریضه را ایفاد حضور مهر ظهور نمود.

و عید نوروز در سنه اودئیل، در شب پانزدهم ماه مبارک رمضان این سال: (۱۲۴۴) «۱» اتفاق افتاد و چون اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران از لوازم شیلان نوروزی فراغت یافت، عریضه از نواب نایب السلطنه در رسید که بعد از ورود نایب گربایدوف به دار الملک پترزبورغ و اطلاع حضرت ایمپراطور بر حقیقت واقعه، شرحی به بسقاویچ نگاشته است که یک نفر شاهزاده از پسرهای حضرت ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزا برای عذرخواهی باید به پترزبورغ آمده، رشته دوستی دو دولت خداداد را استوار داشته، به احترام تمام عود نماید و به مصلحت وقت، خسرو میرزا «۲» را نامزد این کار نموده، او را به مصاحبت محمد خان زنگنه امیر نظام که مردی داناست، روانه نمودم و اعلیحضرت سلطان صاحبقران، نایب السلطنه را مورد تحسین فرمود، صد هزار تومان وجه نقد برای تدارک مسافرت خسرو میرزا به صحابت میرزا نبی خان قزوینی وزیر نواب علی نقی میرزا والی قزوین ایفاد فرمود و پیش از رسیدن این صد هزار تومان، نواب نایب السلطنه پسر نیک اختر خود شاهزاده خسرو میرزا را روانه پترزبورغ داشته بود و در همه جا با احترام تمام عبور نموده تا نزدیک شهر پترزبورغ رسید و تمام سرداران سپاه و اعیان مملکت او را استقبال نموده، هرچه را در روز ورود ایمپراطور معمول می‌داشتند بجای آوردند «۳»، هر روز و شبه حضرت ایمپراطور به منزل نواب خسرو میرزا آمده، چاشت و شام را صرف می‌نمود و از فرط آداب و رسوم دانی در هیچ وقت سخنی از قتل گربایدوف نگفتی و محمد خان امیر نظام زنگنه را زاید از اندازه محترم داشتی و چنانکه نگاشته شد مال المصلحه با روسیان را ده کرور زر مسکوک قرار دادند و هشت کرور آنرا تسلیم نمودند و دو کرور باقی مانده را اعلیحضرت ایمپراطور یک کرور آن را به پای رنج شاهزاده خسرو میرزا بخشید «۴» و پنج سال بر زمان ادای یک کرور دیگر افزود و شاهزاده و محمد خان را با نیل مقصود روانه تبریز نمود و جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی «۵» که نزدیک به سی سال در خدمت اعلیحضرت شاهنشاه فتح علی شاه قاجار

- (۱). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۲۹: (در ساعت هشت و بیست و پنج دقیقه از شب پانزدهم رمضان) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۰.
- (۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۱۲، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۱. میرزا مصطفی افشار شرح این سفر را به پترزبورغ به رشته تحریر کشیده که تحت عنوان سفرنامه خسرو میرزا، به کوشش محمد گلبن در سال ۱۳۴۹ در تهران بوسیله کتابخانه مستوفی چاپ شده است. این سفر دو ماه و پانزده روز به طول انجامید و میرزا مصطفی افشار خود جزو هیئت اعزامی بود.
- (۳). ر ک: سفرنامه خسرو میرزا، ص ۲۰۸، مربوط به تشریفات برای سلام عام شاهزاده در پترزبورغ.
- (۴). ر ک: تاریخ نو، جهانگیر میرزا، ص ۱۲۸، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۷، روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۱۶.
- (۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۱۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۳۹

خدمتگزاری نمود و به لقب و منصب منشی الممالکی برقرار بود ولی از قابلیت ذاتی اوقات را صرف مهمات وزارت می‌نمود و از نهایت فروتنی نام وزارت را بر خود قرار نداد و لقب منشی الممالکی را به حاجی میرزا رحیم شیرازی طبیب خاصه شاهی وا گذاشت و مدتی متمادی گردید و نوشتجات دولتی را باز خود می‌نگاشت و حاجی میرزا رحیم از بنی اعمام بعیده جناب معتمد الدوله بود و در این سال: (۱۲۴۴) جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله به مرض سل «۱» مبتلا گشته، در پنجم ماه ذی حجه این سال در طهران وفات یافت و به روضه رضوان خرامید و لقب معتمد الدوله را به منوچهر خان ایچ آقاسی گرجی «۲» عنایت نمودند و منصب منشی الممالکی را به میرزا خان لر مازندرانی «۳» وا گذاشتند.

و اصل جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی از قصبه جهرم فارس است که جد اعلائی او جناب حاجی حکیم سلمان موسوی حسینی در سال هزار: [۱۰۰۰] حسب الامر شاهنشاه، شاه عباس اول صفوی از قصبه جهرم به دار السلطنه اصفهان رفته، سالها به منصب و لقب حکیم‌باشی سلاطین صفویه انار الله برهانم مفتخر بود و تا اواخر دولت نادری این شغل و عمل در خانواده مرحوم

حکیم سلمان باقی بود و جناب حاجی میرزا رحیم شیرازی طبیب خاصه از نتیجه مرحوم حکیم- سلمان است که شرح حال او در ذیل محله میدان شاه شیراز در این کتاب فارسنامه ناصری بیاید و میرزا فضل الله خاوری شیرازی صاحب کتاب تاریخ ذو القرنین قطعه‌ای برای تاریخ مرحوم معتمد الدوله فرموده است:

نهال عمر به بازار روزگار مخواه که تند تیشه نجار و آلت خراط

هلاک معتمد الدوله از جفای سپهر رسید موسم اندوه و رفت وقت نشاط

نشاط داشت لقب نام‌میش و هاب که دست و هاب او از نشاط چید بساط

حکیم و مفتی و دستور و عارف و مرتاض طبیب و عالم و منشی و شاعر و خطاط

میان دوزخ آز و بهشت استغناز دست جود به پا داشت بی نظیر صراط

حکیم باشی شاهان تمام اجدادش همه نظیر فلاطون و همسر بقراط

درید جامه جانش اجل ز کینه بلی فنا لباس جهانی چو مرگ شد خیاط

رقم ز خاوری افتاد سال تاریخش به روی دنیا برچیده شد بساط نشاط «۴» و هم در این سال: [۱۲۴۴] نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس، محمد- زکی خان نوری «۵» را از وزارت ده ساله معزول داشت و به جای او میرزا محمد علی شیرازی مشهور به خفرکی سررشته‌دار مملکت فارس، خلف الصدق مرحوم میرزا ابراهیم مستوفی شیرازی را به وزارت برگماشت و تمام خانواده‌های نوری را از شیراز اخراج نموده به مازندران که وطن اصلی آنها بود روانه داشت و تفصیل حالات آنها بر این وجه است که: چنانکه نگاشته شد در سال ۱۲۱۴ چندین صد نفر تفنگچی با عیال از نواحی نور در خدمت نواب حسین علی میرزا فرمانفرما

(۱). (به مرض سل و دق درگذشت) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۵. (در این سال به مرض سل و دق گرفتار و مسلول و مدقوق بیمار گشت تا در روز دوشنبه پنجم شهر ذی‌حجه ۱۲۴۴ به جوار رحمت حضرت پروردگار پیوست) روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۱۴.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۱۵، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۵.

(۳). (فرزند حاجی خان جان حلال‌خور، ساکن بندپی) روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۱۵، و ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۶.

(۴). برای اطلاعات بیشتر در مورد نشاط ر ک: مقدمه دیوان نشاط اصفهانی به کوشش دکتر حسین نخعی، ص ۱ تا ۱۶.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۹، روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۱۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۴۰

به سرداری نصر الله خان برادر میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر روانه فارس گردیدند و در محله موردستان شیراز که بعد از زوال دولت زندیه ویرانه بود، هریک به قدر رتبه خود خانه ساخته متوطن شدند و بعد از سه چهار سال نصر الله خان در شیراز وفات یافت و سرداری نوکر نوری به شکر الله خان پسر میرزا اسد الله خان که طفلی نوخاسته بود عنایت گردید و محمد زکی خان نوری برادر دیگر میرزا اسد الله خان وزیر لشکر به منصب غلام پیشخدمتی نواب فرمانفرما سرافراز آمد و تمامی اوقات را همت بر رضاجویی نواب معزی الیه می‌گماشت و رفته رفته در پیشگاه فرمانفرمائی رایت جلال برافراشت و برای استحکام و استواری طایفه نوری دختر نیک‌اختر میرزا ابراهیم کلانتر شیراز را در حوالی سال ۱۲۲۳ در عقد ازدواج شکر الله خان سردار، برادرزاده خود درآورد و در حوالی سال ۱۲۳۴ صبیبه مرضیه مرحوم نصر الله خان سردار، برادر بزرگ محمد زکی خان در حباله نکاح میرزا علی اکبر کلانتر شیراز درآمد و در حوالی سال ۱۲۴۳ دختر حمیده سیر میرزا علی اکبر کلانتر را برای خیر الله خان پسر محمد زکی خان نوری عقد مناکحت بستند و محمد زکی خان در این ایام متمادی چنان مقرب درگاه فرمانفرمائی گشته که اختیار عزل و نصب وزرای مملکت فارس در کف اقتدار او بود چنانکه در سنوات گذشته در هر قلیل مدتی وزیری را معزول و دیگری را منصوب

می‌داشت تا آنکه در سال هزار و دویست و (۹) «۱» کار از پرده درافتاد و به نفسه مباشر امور وزارت گردید و به واسطه تسلط محمد زکی خان، طایفه نوری انواع جور و بی‌اعتدالی نسبت به اهالی شیراز می‌نمودند تا آنکه در سال ۱۲۴۰ نواب علیه عالی شاهزاده بیگم ملقب به «همدم السلطان» خواهر اعیانی نواب فرمانفرما در تحت زوجیت محمد زکی خان نوری و دختر خجسته‌اختر نواب فرمانفرما، در عقد ازدواج شکر الله خان درآمدند و چندین مرتبه بر رتبه اینها افزود و استیلای نوریان بر شیراز و ایلات و بلوکات فارس، از اندازه گذشت و به قاعده کل شیء جاوز عن حده انعکس الی ضده، در میانه طایفه نوری و اهالی شیراز و ایلات و بلوکات، قتلها اتفاق افتاد و به مرور زمان چندین نفر از هر دو جانب کشته شدند و بوجه خونخواهی با یکدیگر سلوک می‌نمودند تا آنکه کار به جایی رسید که در کوچه و بازار در قصد کشتن یکدیگر بودند، چنانکه روزی جماعت نوری مردی از ایل قشقایی را در شهر شیراز کشتند و نواب فرمانفرما کشته را از محمد زکی خان و شکر الله خان مطالبه می‌نمود و آنها تمکین نکرده، در جواب گفتند: وقتی مرد ترکی، شخصی نوری را کشته است و این ترک را برای قصاص کشتند، پس ایلات فارس ازدحام نموده با شیرازیان همداستان گشته، اطراف محله نوریها را گرفتند و نواب فرمانفرما چاره این غائله را جز اخراج نوریان «۲» از شیراز ندید، لهذا در این سال: [۱۲۴۴] تمامت آنها را از صغیر و کبیر و مأمور و امیر با عیال و اموال، بعد از توقف چندین سال اخراج فرموده، روانه مازندران نمود «۳».

و زمان وزارت محمد زکی خان بسر رسید و اندک اختلالی در رسانیدن وجوه دیوانی فارس

(۱). ناسخ التواریخ، و روضه الصفا، تاریخ دقیق صدارت او را معلوم نداشته‌اند و طبعاً میرزا حسن نیز تاریخی دقیق ارائه نکرده است اما با توجه به آنچه در مقدمه همین روایت آمده است او در حدود سال ۱۲۳۴ شاغل این مقام شده است.

(۲). در متن: (نوریان را).

(۳). رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۱۸ تا ۷۲۰، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۰ و ۴۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۴۱

به دار الخلافه طهران بروز نمود و محمد زکی خان نوری در دربار شهریاری، بعضی از عرایض نمود که محرک موکب همایونی به جانب فارس گردید،

و روز بیست و چهارم ماه جمادی اول سال ۱۲۴۵ «۱» شهریار تاجدار فتح علی شاه صاحبقران قاجار از طهران نهضت فرمود و روز دهم ماه جمادی دویم «۲» وارد اصفهان گردید و پس از آسایش چند روزه به عزم شیراز حرکت نمود و نواب حسین علی میرزا فرمانفرما در منزل شولگستان آباده «۳»، با اعیان مملکت فارس، شرفیاب حضور مبارک گردید و در منزل اقلید آباده، برای تدارک لوازم ورود موکب مسعود، عود به شیراز نمود و روز سیم ماه رجب این سال «۴» پادشاه بی‌همال در باغ نو که احدائی نواب فرمانفرما و نزدیک به هزار و پانصد ذرع در جانب صبوی «۵» شیراز است نزول اجلال فرمود و نواب فرمانفرما، معادل دویست هزار تومان وجه نقد از خزانه عامره فرمانفرما در صحن ایوان باغ نو، برای پیشکش حضور و پای‌انداز قدوم مبارک چیده بودند، بعلاوه شالهای کشمیری و زری‌های گجراتی از لحاظ مبارک گذشت و در چهار روزه توقف در آن باغ، افواج سواره و پیاده رکابی را روانه گرمسیرات فارس فرمود پس با شوکت جمشیدی و حشمت کاووسی وارد دار العلم شیراز گردید و در ارگ و کیلی شرف نزول ارزانی داشت «۶» و نواب فرمانفرما مدت ده روز سیورسات و اخراجات سپاه و همراهان را به صیغه ضیافت داد و بقیه اخراجات زمان توقف برحسب فرمان شهریاری از بابت مالیات مستمره محسوب افتاد. «۷»

و در ایام توقف در شیراز، هر روزه نزول برف و باران بود و شاهنشاه صاحبقران با وجود طغیان باران، باز هر روزه در ایوان معدلت‌نشان، ستمزدگان را سرپرستی می‌فرمود و احکام عدالت فرجام و دستور العمل حکام صادر می‌گردید «۸» و دویست هزار

تومان که نواب فرمانفرما به عنوان پیشکش گذاشته [بود] در عوض بقایای مالیات مقرر گردید «۹» و نواب حسن علی میرزا، شجاع السلطنه والی کرمان به مناسبت قرب جوار از کرمان وارد شیراز گردید، و محمد زکی خان نوری که بعد از عزل از وزارت فارس در سلک غلام پیشخدمتان در گاه شاهنشاه بود به پیشکاری نواب شجاع السلطنه و وزارت کرمان سرافراز گردید و در خلال این احوال محمد علی خان، ایلیخانی مملکت فارس چند نفر از دزدان بختیاری [را] گرفته به حضور مبارک رسانیده، تمامت آنها به سیاست رسیدند. «۱۰»

و هم در این ایام میرزا علی اکبر کلانتر شیراز به لقب جلیل قوام الملکی سرافراز گردید «۱۱» و میرزا محمد علی وزیر فارس به مشیر الملک ملقب آمد «۱۲» و آقا بابا خان بارفروشی مازندرانی «۱۳» که در

(۱). برابر با ۲۱ نوامبر ۱۸۲۹.

(۲). برابر با ۷ دسامبر ۱۸۲۹.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۲۲، نسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۲، شولگستان: پنج فرسخ میانه شمال و مغرب آباده است (فارسنامه ناصری، گفتار دوم).

(۴). برابر با ۲۹ دسامبر ۱۸۲۹.

(۵). در متن: (صبای شیراز).

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۲۲، نسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۲.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۲۳.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۲۴.

(۹). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۲.

(۱۰). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۲۵.

(۱۱) و (۱۲) و (۱۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۲۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۴۲

بدایت حال در فراشخانه نواب فرمانفرما به منصب نیابت برقرار بود و پس از بروز شایستگی و لیاقت او را فراشباشی نمودند، پس برای تربیت و آموزگاری اولاد نواب فرمانفرما به منصب لله‌باشی سرافراز گردید،

و در این ایام به سرداری مملکت فارس قرین افتخار آمد و میرزا محمد حسین وکیل - الرعایای مملکت فارس و میرزا محمد حاکم نواحی داراب جرد و میرزا ابو الحسن خان داماد نواب حسین علی میرزا، پسران مغفرت‌مآب میرزا هادی پسر مرحوم میرزا جانی شیرازی مشهور به فسائی، به پاداش خدمت‌های پدر و جد آنها، بیشتر از تمامت فارسیان، مورد عنایت شاهانه شدند و بعد از این میرزا ابو الحسن خان را به مناسبت دامادی و صحت نسب سیادت و بزرگواری آبا و اجداد و قدم دودمان، به خطاب فرزند مقامی اعلیحضرت صاحبقران، قرین مباهات گردیده، در فرامین و ارقام او را فرزند مقامی، نواب میرزا ابو الحسن خان می‌نگاشتند.

و اعلیحضرت شهریار معدلت‌شعار در ایام توقف در شیراز به عنوان بازدید، جز در خانه اعلم علماء زمان، سید مجتهدین جناب حاجی میرزا ابراهیم پسر مرحوم میرزا جانی مزبور عم حقیقی نگارنده این فارسنامه ناصری، نبیره حضرت مغفرت توأمان سید علی خان علامه مدنی شیرازی و خانه جناب فضایل مآب، حاجی اکبر نواب شیرازی نزول اجلال نفرمود. و موکب همایون در روز پانزدهم ماه شعبان این سال «۱» به عزم عربستان و لرستان از راه شولستان و بهبهان از شیراز حرکت نموده از منزل زنیان و دشت ارجن که مولد حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه است گذشت و عرصه کازرون از فرقدوم شاهنشاهی زینت یافته، در باغ نظر

«۲»، نزول اجلال نمود و بعد از خستگی راه، از چنار شاه‌یجان و سراب بهرام گذشته، در نزدیکی فهلیان که قصبه بلوک ممسنی است، لشکرگاه فرمود، از اتفاقات آنکه در این روز، حضرت صاحبقران غذا میل نفرمود و به شربت اکتفا کرده، تمامت طعام نهار را ملازمان رکاب صرف نمودند و معادل پنجاه نفر زیاده از آن ماحضر خوردند و به مرض قی گرفتار گشته، چندان قی نمودند که بیهوش شدند و ابراهیم خان ناظر پسر مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی و دخترزاده مرحوم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی و داماد حضرت شهریار که به منصب خوان‌سالاری سرافراز بود نیز از آن غذا میل فرمود و مانند دیگران قی نمود [و] در کنار دیواری بیاسود و جناب میرزا محمد حسین حکیم‌باشی اصفهانی دریافت فرمود که سمی قاتل در دیگهای مطبخ ریخته‌اند و چون مقدارش نسبت به مطبوخ اندک بود بیش از این ضرری نمود و به شهادت جمعی ثابت شد که در نزدیکی سراب بهرام چشمه‌ای است که هرکس از آب آن چشمه بنوشد، گرفتار قی گردد و در شب گذشته، شاگردان مطبخ از آب آن چشمه، طعام نهار را پخته‌اند. «۳»

و مؤلف این فارسنامه گوید بعد از تفحص معلوم این بنده گردید که در آن نواحی از چنین چشمه‌ای نه اسمی شنیده و نه رسمی دیده گشته، بلکه مردمان سالخورده گویند، کارگزاران شاهنشاهی غدیری کردند و چون به هدف نیامد، امر را به شهادت دروغ مشته نمودند و العلم

(۱). برابر با ۹ فوریه ۱۸۳۰.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۲۷: (این باغ از بناهای حاجی علی قلی خان افشار کازرونی است).

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۲۸، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۴۳

عند الله و نواب فرمانفرما در این منزل فهلیان، رخصت انصراف یافته، عود به شیراز نمود «۱» و موکب همایون حرکت فرموده از منزل سراب سیاه «۲» و حوالی قریه باشت «۳» و منزل دوگنبدان «۴» و منزل لیشر «۵» و صحرای خیرآباد «۶» گذشته، در یک فرسخی شمالی بلده بهبهان نزول فرمود و غره رمضان «۷» را توقف نمود، پس قطع منازل فرموده روز نهم این ماه رمضان «۸» وارد شهر شوشتر شدند، پس نهضت فرموده، از شهر دزفول و منازل دیگر گذشته، در بلده خرم‌آباد نزول اجلال نمود.

و عید نوروز سال بارس‌نیل در بیست و پنجم ماه مبارک رمضان این سال: [۱۲۴۵] «۹» اتفاق افتاد و موکب والا از طریق بروجرد و همدان رایات جلال افراشته، روز هشتم ماه ذی‌قعدة این سال «۱۰»، به کامرانی در دار الخلافه طهران نزول اجلال فرمود.

و ایام محرم سال ۱۲۴۶: به تعزیت‌داری و سوگواری بر حضرت خامس آل عبا (ع) گذرانید و در این سال میر مراد علی خان والی مملکت سند «۱۱» که خود را از چاکران درگاه شاهنشاهی می‌شمرد میرزا محمد علی نام شیرازی «۱۲»، را از جانب خود سفیر نموده، با عریضه عبودیت فریضه و سه زنجیر فیل و اشیاء نفیسه، ایفاد دربار معدلت‌مداری نمود و سفیر مملکت سند از بیابان بلوچستان وارد بندر عباس گردید، پس از راه طارم و فرگ و داراب و فسا و سروس‌ستان در اواخر ماه صفر این سال به شیراز رسیده، بعد از آسایش به جانب طهران حرکت نموده، روز یازدهم ماه ربیع دوم این سال «۱۳» وارد طهران شده، مورد عنایت شاهنشاهی گردید.

و عید نوروز سال توشقان‌نیل در روز ششم ماه شوال «۱۴» اتفاق افتاد و چون میان شاهزادگان عظام، محمد تقی میرزا حسام السلطنه والی بروجرد و محمد حسین حشمت الدوله والی کرمانشاهان غبار و نقاری بود، اعلیحضرت شاهنشاهی برای دفع کدورت و التیام آنها، رایات جلال افراشته در ششم ماه ذیحجه این سال «۱۵» از طهران نهضت فرموده به آن صفحات تشریف برده، بعد از التیام شاهزادگان، موکب والا حرکت فرموده،



در روز غره محرم سال ۱۲۴۷ «۱۶» در چمن قهنیر «۱۷»، از نواحی چهارمحال اصفهان نزول

- (۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۲۸، نسخ التواریخ، ج ۲، ص ۴۴.
  - (۲). از توابع رامهرمز (فارسنامه ناصری، ج ۲).
  - (۳). از دهات ناحیه باوی کوه گیلویه (گفتار دوم، فارسنامه ناصری).
  - (۴). از دهات ناحیه باوی کوه گیلویه (گفتار دوم، فارسنامه ناصری).
  - (۵). از دهات باوی کوه گیلویه (گفتار دوم، فارسنامه ناصری).
  - (۶). از دهات حومه بهبهان (گفتار دوم، فارسنامه ناصری).
  - (۷). برابر با ۲۴ فوریه ۱۸۳۰.
  - (۸). برابر با ۴ مارس ۱۸۳۰.
  - (۹). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۰.
  - (۱۰). برابر با اول مه ۱۸۳۰.
  - (۱۱). از خانواده طالپور سند که در حیدرآباد حکومت داشت.
  - (۱۲). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۲، ص ۵۲، روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۲۴.
  - (۱۳). برابر با ۲۹ سپتامبر ۱۸۳۰.
  - (۱۴). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۱.
  - (۱۵). برابر با ۱۸ آوریل ۱۸۳۱.
  - (۱۶). برابر با ۱۲ ژوئن ۱۸۳۱.
  - (۱۷). در روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۴۱: (قهیز).
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۴۴

اجلال فرمود و جناب عبد الله خان امین الدوله اصفهانی را برای تفریح محاسبات مملکت فارس، روانه شیراز نمود و در قصبه قمشه خدمت نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس که برای شرفیابی حضور مبارک شاهنشاهی آمده بود، رسید و در خدمت نواب معزی الیه عود به چمن قهنیر نمودند و شهریار دیندار، ایام عاشورا را به استماع ذکر مصائب اهل بیت نبوت (ص) پرداخت و روز چهارم ماه صفر این سال «۱»، موکب همایون از چمن قهنیر نهضت فرموده، از راه کوهستان و کناره رودخانه زاینده‌رود، در قریه ده کرد چهارمحال اصفهان، قبه بارگاه را برافراشت. «۲»

و در ششم ماه صفر این سال [۱۲۴۷] «۳» ولادت باسعادت شاهنشاه ایران، اعلیحضرت ناصر الدین شاه قاجار ادام الله عمره و شوکت، از بطن نواب مهد علیا، دختر خجسته اختر امیر کبیر محمد قاسم خان، ولد ارجمند امیر کبیر جنت مسیر، سلیمان خان نظام الدوله پسر امیر محمد خان قاجار، اتفاق افتاد «۴» و حضرت نایب السلطنه، عباس میرزا ولیعهد که نواحی یزد و کرمان را نظمی بسزا داده بود، برحسب فرمان همایونی در روز غره ماه ربیع دوم «۵»، از کرمان وارد ده کرد گردیده، مورد عنایتها شده، مأمور به نظم مملکت خراسان گردید و معادل پنجاه هزار تومان وجه نقد، برای تدارک سرباز و سوار و توپخانه، از خزانه عامره، تسلیم کارگزاران نواب معزی الیه نمودند و ایالت مملکت کرمان به نواب سیف الملوک میرزا «۶»، پسر نواب علی شاه ظل السلطان، داماد نواب نایب السلطنه، عنایت گردید پس موکب والا، وارد دار السلطنه اصفهان گردید و بعد از آسایش از سفر، جناب امین الدوله به محاسبه چندین ساله فارس پرداخت و مشخص داشت که دویست هزار تومان از اصل مالیات باقی است و چون از نواب فرمانفرما حسین

علی میرزا مطالبه داشتند، اعتراف به صحت محاسبه داشته، متمسک به خرابی نواحی فارس به سبب نزول بلای وبا و هجوم ملخ مصری گردید و شهریار معدلت شعار تمامت آن دویست هزار تومان را به صیغه تخفیف بلوکات فارس عنایت و شفقت فرمود «۷» و نواب فرمانفرما، مقضی المرام گردید و برحسب فرمان اعلیحضرت صاحبقران، شاهزادگان عظام، هلاکو میرزا و ارغون میرزا و اباقا خان میرزا و اوکتای قآن میرزا «۸»، پسران نواب حسن علی میرزا، شجاع السلطنه و شکر الله خان نوری که مدتی از فارس رفته بود ملتزم رکاب نواب فرمانفرما گشته، روانه شیراز شدند و شکر الله خان، حسب الامر نواب معزی الیه، اهل و عیال خود را از طهران طلبیده، عود به شیراز نمودند.

(۱). برابر با ۱۵ ژوئیه ۱۸۳۱.

(۲). (از چمن قهنیر حرکت کرده عصر همانروز چمن سنگباران را که از حضرت خاقان به چمن گلباران لقب یافت مضرب خیام فرمود و بواسطه نزاهت قرب یکماه در آن چمن توقف افتاد) روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۴۲، و ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۵۷.

(۳). برابر با ۱۷ ژوئیه ۱۸۳۱.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۴۲، حقایق الاخبار، ص ۲۱.

(۵). برابر با ۹ سپتامبر ۱۸۳۱.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۴۴.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۴۷.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۴۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۴۵

و روز هشتم ماه جمادی اول «۱» موکب فیروزی کوکب، از دار السلطنه اصفهان حرکت فرموده، روز غره جمادی دویم «۲» دار الخلافه طهران را از فرقدوم خود زینت بخشید. «۳»

و چون اولاد امجاد نواب فرمانفرما حسین علی میرزا، بهم افتادند نه کهتر در اطاعت مهتر و نه مهتر و کهتر در انقیاد پدر بودند و اعیان فارس، هریک در حلقه دایره شاهزاده‌ای گذرانی به کام دل می نمود و به این سبب خلل کلی در وصول مالیات دیوانی بود چنانکه شیخ عبد الرسول خان دریابگی بوشهری دست توسل به دامن مخدره مستوره والده نواب کیخسرو میرزا مشهور به سپهسالار ولد ارجمند حضرت فرمانفرما، داشت و مخدره مسطوره دختر امیر گونه خان کرد زعفرانلوی خراسانی بود و در سال ۱۲۳۷ مخدره مکرمه صیبه مرضیه محمد قلی خان افشار ارومی، حرم محترم نواب فرمانفرما والده نواب رضا قلی میرزا نایب الایاله و تیمور میرزا حسام-الدوله برای ادای حج از شیراز روانه گشته، چون به مسقط رسید، صید سعید خان امام مسقط با تمامی اعیان تا لنگرگاه کشتی به استقبال آن مخدره آمده، او را به احترام تمام به مسقط برده، آنچه لازمه خدمتگزاری بود به عمل آورده مبلغی وجه نقد و مروارید و جواهر پیشکش نمود، پس به توسط خدمتگزاران آن مخدره معروض داشت که اگر در خدمت نواب فرمانفرما توسط کنید که مرا در سلک بندگان چنانکه برقرارم به افتخاری تازه سرافراز فرماید و نواب شاهزاده-خانم خواهر نواب نایب الایاله را در عقد ازدواج من درآورد، فلان مبلغ پیشکش دهم و والده نواب نایب الایاله، استدعای او را قبول نموده، از مسقط به جانب حرمین شریفین شتافت و پس از حصول مقصود عود به مسقط نمود و امام مسقط بیش از پیش خدمتگزاری کرده، باز تقاضای مطلب را نمود و چون آن مخدره وارد شیراز گردید او را نواب حاجیه گفتند.

و در سال ۱۲۳۸ حرم محترم دیگر نواب فرمانفرما، والده نواب سپهسالار برای ادای حج بیت الله از شیراز وارد بندر بوشهر گردید و شیخ عبد الرسول خان بوشهری هم برای ادای حج در جناح حرکت بود و در راه خدمتگزاری نواب فرمانفرما، از مالیه خود تدارک

سفری که سزاوار سفر سلاطین بود نمود و دو کشتی بزرگ ملک خاصه خود را که نام یکی از آنها، جهاز نصرت شاهی بود، حاضر داشته، ذخایر و زاد سفر را ذهاباً و ایاباً در یکی گذاشته، خود و مخدره مسطوره و خدمه و خدمتکاران بر جهاز نصرت شاهی نشسته، از خلیج فارس و دریای عمان و یمن گذشته به شرف زیارت حرمین شریفین رسیدند و شیخ عبد الرسول خان در همه جا مانند یکی از چاکران در خدمتگزاری استوار بود و چندان زر و سیم بر اعراب بذل و بخشش داشت که نام حاتم طائی را فرو گذاشت و چون این اخبار به نواب حاجیه رسید، آتش کینه هووئی زنانه در کانون سینه‌اش زبانه کشید و برای امام مسقط پیغام فرستاد که چون شیخ عبد الرسول خان بوشهری به حوالی مسقط آید او را گرفته، در حبس نگاه دار و تعرضی به والده سپهسالار نرسانیده او را به احترام تمام روانه شیرازش نما، تا آنچه وعده کرده‌ام، وفا نموده، نواب شاهزاده خانم را در عقد نکاح تو درآورم و چون کشتی شیخ عبد الرسول خان به حوالی مسقط آمد، امام مسقط چندین کشتی پر از توپ و تفنگچی فرستاد [و] او را محاصره نموده، چندان

(۱). برابر با ۱۵ اکتبر ۱۸۳۱.

(۲). برابر با ۷ نوامبر ۱۸۳۱.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۷۴۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۴۶

جنگ کردند که باروت تفنگچیان بوشهری تمام شده، شیخ عبد الرسول خان مرگ را معاینه دیده به آواز بلند حکم نمود که اهالی کشتی، غسل کرده، کفن پوشیده، محمد ناخدا، کشتی را آتش زند تا عبد الرسول و حرم فرمانفرما گرفتار مذلت اسیری نشوند و چون حرم فرمانفرما مطلع گردید بی‌چادر و معجز خود را در پای شیخ عبد الرسول خان انداخت که اگر ما را اسیر کنند، چهار روزی بیشتر نخواهد بود و نواب فرمانفرما صید سعید را به سزای خود رسانیده، مسقط را خراب کنند و اهالی آنرا اسیر نماید و لذت مکافات و قصاص بیش از اندوه اسیری چند روزه خواهد بود و شیخ عبد الرسول خان را از غیظ فرود آورد و اهالی مسقط داخل جهاز نصرت شاهی شده، تعرضی به حرم نواب فرمانفرما نرسانیده، شیخ عبد الرسول خان را گرفته، به مسقط برده، نزدیک به سالی محبوس گردید و صید سعید خان امام مسقط وزیر خود را با جماعتی دیگر روانه شیراز داشت و نواب حاجیه به عهد خود وفا نموده، بعد از اذن از نواب فرمانفرما، شاهزاده خانم، دختر خود را در حباله نکاح امام مسقط درآورده، روانه مسقطش نمود و شیخ عبد الرسول خان از مسقط نجات یافته، عود به بوشهر نمود و به سخنهاى خشن خاطر نواب حاجیه را آزرده می‌داشت و اعتنائی به نواب نایب الایاله و تیمور میرزا پسران نواب حاجیه نداشت تا آنکه در سال ۱۲۴۶ نواب تیمور میرزا حسام الدوله با خوانین دشتستان مانند سالم خان برازجانی و رئیس محمد باقر پسر رئیس حسین تنگستانی و میرزا جعفر خان خورموجی و سایر کلانتران دشتی و دشتستانی معاهد گشته با چندین هزار تفنگچی بندر بوشهر را محاصره نمودند و بعد از دو روزی مسخر داشتند و شیخ عبد الرسول خان فرار کرده و خود را به کشتی رسانیده، در میان دریا ایستاده، ملاحظه بندر بوشهر می‌نمود که آنرا غارت نمودند و مال التجاره تمامی تجار غریب و بومی را بردند و بعد از دو روز که از شکافتن دفاين و خزاین فارغ شدند، در خدمت نواب تیمور میرزا بوشهر را گذاشته، عود به دشتستان نمودند و تجار بلاد که هریک سرمایه تجارت در بندر بوشهر داشتند، مراتب را خدمت اولیای دولت ایران معروض نمودند و فرمان شاهی برای استرداد اموال منهوبه در عهده فرمانفرما صادر گردید و چون استرداد اموال از اهالی دشتستان در حیز امتناع بود، نواب معزی الیه در استرضای خاطر شیخ عبد الرسول خان کوشیده و چاره این کار را از او درخواست نمود و شیخ در جواب نگاشت که خوانین دشتستان را، که ماده این فساد بودند اگر گرفته، و به من سپارید، جبران ضرر و خسران تجار را از مالیه خود نموده، رضانامه آنها را روانه دارم و نواب فرمانفرما در اوایل زمستان این سال ۱۲۴۷ به ظاهر برای تفرج

کازرون و نواحی دشتستان از شیراز حرکت فرمود و نواب رضا قلی میرزا نایب الایاله و تیمور میرزا حسام الدوله و نواب هلاکو میرزا پسر نواب شجاع السلطنه و جناب میرزا محمد علی مشیر الملک وزیر مملکت فارس و شکر الله خان نوری و آقا بابا خان سردار مازندرانی و ادیب ارباب رضا قلی خان هدایت تخلص مازندرانی غلام پیشخدمت خاصه که مجاور و مصاحب نواب نایب الایاله بود و جماعتی دیگر از مخصوصان خود را ملازم رکاب داشته، از شیراز حرکت فرمود و بعد از ورود به کازرون در باغ نظر فرود آمده، چند روزی توقف نمود، پس از کازرون به خشت و دالکی و برازجان رفته به استمالت خوانین دشتستانی کوشید و توپخانه و سرباز را به نواب نایب الایاله سپرده آنها را

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۴۷

روانه صحرای سمل «۱» و آباد «۲» که از نواحی مشرقی دشتستان است فرمود «۳» و چون شیخ عبد الرسول خان از شاهزادگان وحشت داشت از بوشهر خارج شده به دریا رفته در کشتی قرار گرفت و نواب فرمانفرما از برازجان با قلیل جمعیتی و جناب مشیر الملک و سالم خان برازجانی وارد بوشهر گردیده در خانه شیخ عبد الرسول خان که مشهور به ارگ است نزول اجلال نمود و نواب رضا قلی - میرزا، رئیس محمد باقر پسر رئیس حسین تنگستانی را گرفته، روانه بوشهر نمود و ضبط ناحیه تنگستان را به محمد علی خان و باقر خان پسران احمد شاه خان برادر رئیس حسین وا گذاشت و میرزا جعفر خان خورموجی «۴» و خوانین دیگر را نیز بدست آورده، روانه بوشهر داشتند و سالم خان برازجانی را نیز در بوشهر حبس نمودند و جناب مشیر الملک، بر کشتی نشسته در غاوی «۵» رفته، شیخ عبد الرسول خان را مطمئن داشته، عود به بوشهر نمودند، روز دیگر نواب فرمانفرما، رئیس محمد باقر و سالم خان و میرزا جعفر خان و سایرین که باعث غارت بوشهر شده بودند در زنجیر کرده، به دست عبد الرسول خان سپرد و شیخ سر زنجیر آنها را بر دوش خود گذاشته، از میان بازار بوشهر گذشته، آنها را در کشتی گذاشته، روانه جزیره خارک داشت و بعد از مدتی آنها را جز میرزا جعفر خان، در دریا غرق نمود و میرزا جعفر خان از حبس گریخته به شیراز آمد و مدتها تحصیل کمالات کرد و تاریخ نزهة الاخبار و آثار جعفری را تألیف نمود و در ایام غیبت نواب فرمانفرما از شیراز، میرزا علی اکبر قوام الملک که بیشتر اوقات از محمد علی خان ایلخانی قشقائی، نقاری در خاطر داشت و مشیر الملک از مخالفت آنها روزی را به آسایش می گذاشت و چون خاطر این دو نفر از مشیر الملک رنجیده شد، با هم موافق گشته، برای استواری وفاق، بنای مواصلت را گذاشتند که صبیبه جناب قوام الملک را در حباله نکاح محمد قلی خان برادر ایلخانی در آوردند و دختر ایلخانی را در عقد ازدواج میرزا فتح علی خان پسر جناب قوام الملک بیاوردند و چون این خبر در بوشهر به مشیر الملک رسید، دانست که این وفاق برای نفاق با او است «۶»، پس در مقام علاج برآمده، روی مطلب را به جانب فرمانفرما انداخت که مقصود از این مواصلت گسیختگی از نواب فرمانفرما و پیوستگی به حضرت ولیعهد نایب السلطنه عباس میرزاست و چنان خاطر نشان داشت که نواب فرمانفرما را مجال درنگ نگذاشت و بندر بوشهر را به جمال خان شیرازی پیشکار شیخ عبد الرسول خان وا گذاشت و شیخ عبد الرسول خان را برای اصلاح امور فارسیان ملازم رکاب خود داشته به جانب شیراز شتافت و بعد از ورود به شیراز قوم الملک برای رضاجوئی نواب فرمانفرما معروض داشت که مقصود ما از این مواصلت استحکام رشته خدمتگزاری این بنده و ایلخانی بود چنانچه پسندیده خاطر مبارک نباشد قطع این مواصلت را به آسانی توانیم نمود و پیشکش لایق قرین مدعا داشته، عقد مواصلت را از هر دو جانب به طلاق منفسخ نمودند.

و هم در اواخر این سال [۱۲۴۷]: میرزا منصور خان بهبهانی که مدتی از ایالت مروی

(۱). سمل: ناحیه‌ای در حدود ۲۵ میلی شرق بوشهر. در گفتار دوم فارسنامه ناصری، سمل از دهات ناحیه زنگنه دشتستان دانسته شده است.

(۲). آباد: ناحیه‌ای در ۶ کیلومتری جنوب سمل. در گفتار دوم فارسنامه ناصری، آباد از دهات زنگنه دشتستان است.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۳۴.

(۴). ر ک: حقایق الاخبار، خورموجی، ص ۱۴.

(۵). امروزه در بوشهر: «غوی»: جائی که کشتی‌های بزرگ می‌ایستند و بار خود را در کشتی‌های کوچک تخلیه می‌کنند.

همین جلد، ر ک: ص ۷۵۰.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۳۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۴۸

کوه گیلویه محروم بود به تقویت نواب رضا قلی میرزا، نایب الایاله جمعیتی از الوار فراهم آورده به جانب بهبهان حرکت نمود و نواب نجف قلی میرزا والی بهبهان، جماعتی را به استقبال او فرستاد، در دو فرسخ مشرقی بهبهان، تلاقی شده، جنگ نمودند و میرزا عبد الله خان پسر میرزا- منصور خان که زور رستم و نیروی اسفندیاری داشت کشته گشت و در آخر کار فرستادگان والی شکست یافته، فرار نمودند و روز دیگر قصبه بهبهان در تصرف میرزا منصور خان درآمد و نواب والی به جانب شیراز شتافت.

و هم در این سال: [۱۲۴۷] نواب فرمانفرما میرزا محمد حسین و کیل «۱» مملکت فارس را از حکومت فسا و داراب که اباعن جد با او بود، معزول داشت و حکومت داراب را به ولد ارجمند خود جهانگیر میرزا عنایت کرده، او را صاحب اختیار داراب گفتند و حکومت فسا را به داماد خود، میرزا ابو الحسن خان برادر کهنتر میرزا محمد حسین و کیل واگذاشت و نقش نگین مهر او را چنین نگاشتند:

گلی که نکبت خلش صفای هر چمن است حسن صفات حسینی نسب، ابو الحسن است و هم در این سال: [۱۲۴۷] نواب حسین علی میرزا فرمانفرما، نصیر خان لاری «۲» بیگلربیگی لارستان را از ایالت لار و سبعه معزول داشت و حکومت لارستان را به احمد خان بستکی، خالوی نصیر خان مزبور ارزانی داشت و ایالت سبعه را به ولد ارجمند خود، نواب امام قلی میرزا غضنفر «۳»- الدوله بخشید و در اوایل این سال نواب فرمانفرما، حکومت شولستان و ممسنی را به ولد ارجمند خود نصر الله میرزا عنایت فرمود و بعد از ورود به صحرای نورآباد شولستان، ولی خان ممسنی کلانتر طایفه بکش «۴» ممسنی، سر از اطاعت شاهزاده کشید و چون یوسف خان گرجی وزیر نواب نصر الله میرزا در مجلس، سخنی زشت به ولی خان گفت، ولی خان بی تأمل او را بکشت.

و عید نوروز سنه لوی ثیل در شب هفدهم ماه شوال این سال ۱۲۴۷ «۵» اتفاق افتاد و اعلیحضرت شاهنشاهی جشن نوروزی را در دار الخلافه طهران به سلامتی گذرانید و از گرمسیرات فارس برای نواب فرمانفرما خبر آوردند که مرتضی قلی خان ایل بیگی در جناح حرکت به جانب نواحی کرمان است و نواب معزی الیه، محمد علی خان ایلخانی را «۶» برای استمالت او از شیراز روانه داشت و بعد از چند روزی عریضه فرستاد که قبل از ورود من، مرتضی قلی خان ایل بیگی، ایلات قشقائی را به صوب کرمان برده و علی اکبر خان نفر «۷» با ایل نفر و بهارلو و معصوم خان اینالو با ایل اینالو، با ایل بیگی موافقت کرده بودند و این بنده برای بازآوردن آنها به جانب کرمان رفتم لکن بواسطه رنجش از میرزا محمد علی مشیر الملک، عود به فارس نخواهند نمود و

(۱). ر ک: فارسنامه ناصری، جلد دوم، بزرگان بازار مرغ شیراز: او متولد ۱۲۱۲، متوفی ۱۲۷۳ بود و در فسا فوت کرد.

(۲). متوفی به سال ۱۲۵۵. ر ک: فارسنامه ناصری، ج ۲.

(۳). در متن: (غظنفر).

(۴). یکی از طوایف ممسنی. بکش به فتح اول و کسر دوم- ناحیه بکش در بیشتر نواحی گرمسیر است و هوای بعضی از آن در کمال اعتدال (فارسنامه ناصری، ج ۲، بلوک ممسنی).

(۵). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۲. سال در ساعت یک و پنجاه و سه دقیقه از شب چهارشنبه هفدهم شوال تحویل شد.

رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۶۵.

(۶). رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۹، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۳۵.

(۷). رک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۳۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۴۹

میرزا محمد حسین و کیل که از حکومت فسا و داراب معزول بود از شیراز فرار نموده، در نواحی قیر و کارزین به ایلخانی رسیده، عازم کرمان گردید، پس ایلخانی و ایل بیگی در بلوک فسا، ایلات را دو نیمه نموده، بعضی از راه تنگ کرم و رونیز به جانب سیرجان رفتند و نیمه دیگر از راه ششده و سه چاه و نواحی داراب و فرگ و طارم باز به جانب سیرجان کرمان رفته، باز به یکدیگر رسیده، در نواحی کرمان پراکنده شدند و نواب سیف الملوک میرزا پسر نواب علی شاه ظل - السلطان داماد حضرت ولیعهد عباس میرزا، والی کرمان مقدم آنها را گرمی داشته در سردسیرات و گرمسیرات کرمان، ییلاق و قشلاقی که گنجایش صد هزار خانوار ایلات فارس را دهد، معین نمود و محمد علی خان ایلخانی و میرزا محمد حسین و کیل و میرزا قاسم خان خلج داماد ایلخانی را به شهر کرمان دعوت نموده، نهایت احترام را به عمل آورد و بعد از مشاورت قرار دادند «۱» که میرزا محمد حسین و کیل و میرزا قاسم خان خلج از راه یزد و طبس به خراسان روند و آنچه را حضرت ولیعهد دستور العمل دهد، معمول دارند و روز دیگر این دو نفر روانه مقصد شدند و نواب فرمانفرما در ماه شوال این سال احمد خان بستکی را از حکومت لارستان و نواب امام قلی میرزا - غضنفر «۲» الدوله را از ایلات نواحی سبعة معزول داشته، باز نصیر خان لاری را بیگلربیگی لارستان و سبعة فرمود.

و بعد از ایام عاشوراء محرم سال ۱۲۴۸ نواب فرمانفرما، شهر شیراز را به رضا قلی میرزا - نایب الایاله سپرد و آقا بابا خان سردار را مأمور خدمتش فرمود و شیخ عبد الرسول خان را که چندی در شیراز توقف داشت، خلعت داده، روانه بوشهرش نمود و برای بازآوردن ایلات فارس را از کرمان، پانزده هزار نفر تفنگچی بلوکات و هشت ارابه توپ با فرزندان و برادرزادگان و جناب شیخ محمد امین شیخ الاسلام فارس و قوام الملک و مشیر الملک و آقا میرزا محمد فسائی برادر کهتر میرزا محمد حسین و کیل، از شیراز حرکت فرمود و چون به سروستان چهارده فرسخ میانه جنوب و مشرق شیراز رسیدند، نواب فرمانفرما، جناب شیخ الاسلام و قوام الملک را برای استمالت ایلخانی و بزرگان دیگر از راه رونیز و نیریز و سیرجان روانه کرمان داشت و خود تشریف فرمای قصبه فسا گردیده، چند روزی مهمان نواب میرزا ابو الحسن خان، داماد خود گشت، پس از راه نوبندگان «۳» و سه چاه «۴»، وارد صحرای داراب گردید و نزدیک به چهل روز در نواحی فسا و داراب به عیش و عشرت گذرانید و همه روزه در انتظار مراجعت جناب شیخ الاسلام و قوام الملک بود، پس از داراب از راه نیریز و بوانات به جانب شهر بابک کرمان که در تیول نواب متعالیه خواهر اعیانی خود بود شتافت و بعد از ورود توقف فرمود که خبر کشته شدن شیخ عبد الرسول خان رسید و کیفیت آن بر این وجه است که بعد از رفتن شیخ عبد الرسول خان از شیراز به جانب بندر بوشهر چون وارد قریه دالکی دشتستان شد خوانین دشتستانی مانند حاجی محمد خان برازجانی و محمد - امین خان شبانکاره‌ای و محمد علی خان و باقر خان پسران احمد شاه خان تنگستانی که هر یک مطالبه خون قبیله خود را از شیخ عبد الرسول خان داشتند، اطراف منزل شیخ را گرفتند و تمامت

(۱). در متن: (داند).

(۲). در متن: (غظنفر).

(۳). از دهات بلوک فسا.

(۴). از دهات شیب کوه لارستان.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۵۰

گماشته و ملازمان او را کشتند و فرار نمودند جز خود شیخ و غلام سیاه سواحلی که پناه به برجی برده، غلام تفنگ را پر کرده به شیخ می‌داد و به هر گلوله‌ای که می‌انداخت، دشمنی را هلاک می‌ساخت تا آنکه باروت و گلوله‌اش تمام گشته، جز یک تفنگ پر کرده باقی نماند، پس سر تفنگ را بر سینه خود گذاشته، خود را کشت و ننگ اسیری را بر خود روانداشت و چون این خبر به شیراز رسید، نواب رضا قلی میرزا به تعجیل از شیراز روانه دشتستان گردید و بعد از ورود به برازجان، بعضی از خوانین دشتستان را مطمئن داشته، نزدیک به پنج هزار نفر تفنگچی و سوار در رکاب نواب معزی الیه حاضر گردید، پس به جانب بوشهر حرکت نمود و اهالی بوشهر و تجار از این ازدحام متوحش گشته، به خیال آنکه همان معامله غارت سال سابق را تازه خواهند نمود هر کس آنچه را توانست برداشته، در کشتی گذاشتند و پناه به دریا بردند و شیخ نصر خان پسر شیخ عبدالرسول خان و جمال خان شیرازی بر زورقی نشسته، خود را از بوشهر به غاوی که جای ایستادن کشتیهای بزرگ است رسانیده، پناه به کشتی دولت بهیه انگلیس بردند و نواب رضا قلی میرزا وارد بوشهر گردید و دست تعدی بر احدی نگشود و چون امور دیوانی بوشهر بی حضور شیخ نصر خان و جمال خان صورت نمی‌بست، نواب معزی الیه، ادیب اریب فاضل رضا قلی خان هدایت تخلص را به مصاحبت داکتر انگلیس «۱» برای اطمینان خاطر آنها روانه دریا نموده آنها را مطمئن داشته، شیخ نصر خان در دریا بماند و جمال خان به بوشهر آمد و با آنکه هوای بوشهر در نهایت گرمی بود نواب رضا قلی میرزا برای نظم ولایات دشتستان توقف نمود و چنانکه نگاشته شد نواب حسین علی میرزا فرمانفرما وارد قصبه شهر بابک گردیده، چند روزی در انتظار جناب شیخ الاسلام و جناب قوام الملک توقف نمود و نواب متعالیه، شاهزاده خانم خواهر اعیانی او که قصبه شهر بابک را در تیول داشت برادر والاگهر خود را به عنوان مهمانی وارد شهر بابک داشت و عبد الله خان قراگوزلوی همدانی یاور فوج قراگوزلو و دویست نفر سرباز که از جانب نواب سیف الملوک میرزا «۲» والی کرمان کوتوال قلعه شهر بابک بودند، طوعا او کرها دروازه را گشودند و نواب فرمانفرما وارد منزل نواب متعالیه گردید و عبد الله خان یاور و دویست نفر سرباز [را] خواسته مورد عنایت داشته، اسلحه جنگ را از آنها گرفته با چهارصد نفر تفنگچی فارس، روانه شیراز فرمود و روز دیگر جناب شیخ الاسلام و قوام الملک از نزد ایلخانی مراجعت کرده، مسجل داشتند که تا میرزا محمد علی مشیر الملک در رتبه وزارت فارس باقی است، نفری از ایلات عود به فارس نخواهند نمود و نواب فرمانفرما برای رضای ایلخانی و همراهان او، مشیر الملک را از شهر بابک روانه فارس داشت که در شیراز توقف نکرده، به جانب کازرون و بندر بوشهر رفته، در خدمت نواب رضا قلی میرزا، مشغول اصلاح امور دیوانی آن سامان گردد، پس وزارت فارس را به جناب میرزا حسن نظام العلما پسر ملا علی اصغر ملاباشی هزار جریبی مازندرانی ارزانی داشت و مشیر الملک بعد از ورود به شیراز، توقف نکرده، به جانب کازرون شتافت و نواب رضا قلی میرزا، فاضل ادیب اریب، رضا قلی خان هدایت تخلص را برای پذیرائی

(۱). مقصود پزشک انگلیسی است.

(۲). ر ک: روضه الصفاء، ج ۱۰، ص ۳۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۵۱

مشیر الملک از بندر بوشهر روانه کازرون فرموده، بعد از ورود، او را از جانب نواب معزی الیه اطمینان خاطر داده، عریضه او را گرفته، عود به بوشهر نمود و نواب فرمانفرما بعد از ایفاد جناب مشیر الملک به کازرون، باز جناب شیخ الاسلام «۱» و قوام الملک را روانه نزد ایلخانی فرموده، او را مطمئن داشته، به حضور نواب معزی الیه آوردند، پس محمد علی خان ایلخانی، نوشته‌ای به مرتضی قلی خان ایل بیگی برادر کهنتر خود و علی اکبر خان نفر و معصوم خان اینالو نگاشت که تمامی ایلات فارس را از نواحی بم و نرماشیر کرمان برداشته، عود به فارس نمایند و چون این خبر به نواب سیف الملوک میرزا والی کرمان رسید «۲»، جماعتی را مأمور داشت که سر راه را بر ایلات فارس گرفته، مانع از حرکت آنها به جانب فارس شوند و چون نواب فرمانفرما از این حکم مطلع

گردید آتش غضبش زبانه کشید و فوراً رقم احضار نصیر خان بیگلریگی لارستان با پنجهزار نفر تفنگچی لارستان صادر فرمود و بعد از رسیدن رقم به خطه لار، نصیر خان برادر کهتر خود علی خان لاری را با پنجهزار نفر تفنگچی روانه کرمان نمود و نواب فرمانفرما جناب شیخ محمد-امین شیخ الاسلام و قوام الملک که شرح مخاصمه او با مشیر الملک به این زودی نگاشته شود، روانه شیراز فرمود و آقا میرزا محمد فسائی برادر کهتر میرزا محمد حسین و کیل را به رسالت نزد نواب سیف الملوک میرزا، روانه شهر کرمان داشت و نصایح و اندرز به او پیغام داده، او را از سخط اعلیحضرت شهرباری ترسانید و اردو را از شهر بابک حرکت داده، به جانب بم و نرماشیر روانه گردید و چون آقا میرزا محمد وارد شهر کرمان گردید، نواب سیف الملوک میرزا، به شکار چند روزه رفته بود و چون عود نمود، اهالی شهر کرمان دروازه‌ها را بر او بستند (۳) و در پشت حصار شهر نشستند و جماعتی برای شکایت از او از شهر کرمان به اردوی نواب فرمانفرما آمده، شکایت از سوء سلوک سیف الملوک میرزا نمودند و نواب معزی الیه ناچار گشته به اردوی نواب فرمانفرما، عم بزرگوار خود آمده، مورد عنایت گردید و چون شکایت اهالی کرمان از سوء سلوک او، از حد گذشت، نواب فرمانفرما برای سکوت آنها، او را به صحابت علی نقی خان قاجار-قوینلو به اسم بردن به شیراز، روانه فرمود و قدغن نمود که چون به ناحیه بوانات فارس رسد، او را مطلق العنان دارد و علی نقی خان بر آنچه مأمور بود، عمل نمود و مرتضی قلی خان ایل بیگی تمامت ایلات فارس را از نواحی بم و نرماشیر کوچ داده، روانه فارس نمود و مصطفی قلی خان برادر کهتر خود را با دو هزار نفر سوار مکمل سلاح به التزام رکاب نواب فرمانفرما روانه داشته، اظهار بندگی نمود و چون نواب معزی الیه، اراده عود به فارس فرمود و اعیان کرمان به عجز و لابه افتاده که حضرت والا از شکایت ما سیف الملوک میرزا را معزول داشته، روانه شیراز فرمودند و اینک ارگ شهر کرمان در تصرف نواب علیه شاهزاده خانم عیال سیف الملوک میرزا، دختر حضرت نایب السلطنه است و علی نقی خان سرتیپ قراگوزلو و هزار نفر سرباز همدانی در اطاعت اوست، یا تمامت کرمان را کوچانیده، به شیراز فرستید یا غائله علی نقی خان سرتیپ را از ما بردارید و نواب فرمانفرما عرایض اهالی کرمان را مقرون به حساب دیده، برای علی نقی خان پیغام فرستاد که باید عیال سیف الملوک میرزا را برداشته به جانب یزد شوید و علی نقی خان اعتنائی به فرمایش

(۱). در روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۳۹: (شیخ محمد امین تمامی شیخ الاسلام فارس).

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۰.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۱۰، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۵۲

فرمانفرما نکرده، در کار قلعه‌داری پرداخت و در بین علی خان با چهار هزار تفنگچی در رسید و شماره سپاه فرمانفرما از پانزده هزار نفر در گذشت و روز دیگر اهالی کرمان برای تسخیر ارگ، اجماع نمودند و بنای تفنگ‌اندازی را گذاشتند و نواب ارغون میرزا (۱) پسر نواب حسن علی میرزا شجاع السلطنه و مصطفی قلی خان قشقائی (۲)، برادر کهتر ایلخانی فارس بر خود عار شمرده که تسخیر ارگ بدست کسبه و بازاری شهر کرمان شود و این دو نفر جوان دلیر، کمر مردی را بسته، برای تسخیر ارگ، یورش بردند و از قضایای آسمانی در مدت دو ساعت این دو جوان نامدار هدف گلوله سرباز قراگوزلوی همدانی شدند (۳) و در وقتی که ارغون میرزای زخم‌دار را که نیم‌جانی داشت، در گلیم می‌پیچیدند به آواز نحیف (۴) فرمود:

«شما کیستید که شمشیر شاه ایران را در گلیم می‌پیچید؟» پس ترکان قشقائی برای خونخواهی سردار خود به قهر و غلبه ارگ را از سربازان قراگوزلو گرفتند و بر قلعه‌گیان رحم کرده، متعرض احدی نشدند و نواب فرمانفرما، از جسارت علی نقی خان سرتیپ و قتل ارغون میرزا و مصطفی قلی خان، اغماض فرموده، صبیبه محترمه حضرت ولیعهد را با همراهان او مورد عنایت داشته، با تدارک لایق او را روانه شهر یزد فرمود (۵) و اهالی یزد عرایض خدمت نواب فرمانفرما فرستاده، از سوء سلوک نواب سیف الدوله میرزا برادر



کهنتر سیف الملوک میرزا، شکایت نموده، استدعای قدم او را کرده بودند و نواب معزی الیه در جواب آنها نگاشت که تصرف ما در کرمان به سبب انتساب آن به برادر خجسته‌سیر، نواب شجاع السلطنه راهی داشت و بی‌اجازه اولیای دولت قاهره، پای را به خاک یزد نمی‌توان گذاشت، القصه نواب فرمانفرما، تمامت ماجری را به دربار معدلت مدار شهریار تاجدار عریضه نموده به صحابت نواب حاجی - محمد صادق خان پسر مرحوم حسین قلی خان برادر کهنتر اعلیحضرت شهریار ایفاد دار الخلافه طهران نمود و نواب هلاکو میرزا پسر نواب شجاع السلطنه را به حکمرانی کرمان سرافراز فرمود و لترجان «۶» نام انگلیس معلم فوج سرباز قراگوزلو و بردی خان نایب توپخانه حضرت ولیعهد نایب - السلطنه عباس میرزا سر در خط بندگی نواب فرمانفرما آورده، موجب و مرسومی فوق العاده در حق آنها برقرار گردیده، در رکاب فرمانفرما، عازم شیراز شدند.

و در اواخر ماه جمادی دویم این سال [۱۲۴۸] «۷»: از شهر کرمان روی سعادت را به جانب شیراز گذاشت و از راه سیرجان و نیریز و خیر و کربال و داریان در اواسط ماه رجب این سال «۸»

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۱.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۱.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۱۰.

(۴). در متن: (نهیف).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۴.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۴: (لثل جان)، اما در ترجمه انگلیسی فارسنامه آمده است که: (این نام در واقع Lindsay John است که غیر از مسترلندزی است که قبلا- از او یاد شده است. بنظر می‌رسد که همه مردان انگلیسی در کتاب) John خوانده می‌شوند. ترجمه انگلیسی، ص ۲۱۶، ح ۴۴۸، اما در ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۱۱ این نام: (لترجان) معلم سرباز همدانی، است. احتمال دارد نام اصلی او (جان والتر: John Walter) باشد.

(۷). شروع در ۲۶ اکتبر ۱۸۳۲.

(۸). حدود اوائل دسامبر ۱۸۳۲، و ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۵۳

وارد شیراز جنت طراز گردید و حکومت حومه شیراز و سروستان و اصطهبانات و فسا را به آقا میرزا محمد فسائی عنایت فرمود برای آنکه اهالی این بلوکات چون بر نواب میرزا ابو الحسن خان شوریده بودند، او را معزول نمود و چنانکه نگاشته شد، بعد از کشته شدن شیخ عبد الرسول خان حاکم بندر بوشهر نواب رضا قلی میرزا نایب الایاله وارد بوشهر گردید و بر مرتکبین قتل شیخ ایرادی نگرفت و مؤاخذتی نفرمود و شیخ نصر خان پسر شیخ عبد الرسول خان با جماعتی از اقوام خود بر کشتیها نشسته، برای استمداد از اعراب به جانب بحرین و قطیف و رأس الخیمه شتافت و چون خبر کشته شدن ارغون میرزا و مصطفی قلی خان قشقائی به بنادر فارس رسید، شیخ نصر خان چندین هزار نفر از طوایف عتوب بحرین «۱» و جواسم رأس الخیمه و اعراب برنجد را با خود موافق کرد [ه] به دعوی ملک موروث و دعوی خون پدر خود در اوائل ماه جمادی دویم این سال: [۱۲۴۸] با چندین کشتی آمده در برابر بوشهر لنگر انداختند و چون شب درآمد از کشتیها پیاده گشته، از سه جانب بوشهر که به دریا پیوسته است یورش آوردند و معادل ششصد و پنجاه نفر سرباز شیرازی و تفنگچی دشتستانی که در بروج یکجانب بوشهر و در حوالی ارگ شیخ عبد الرسول خانی توقف داشتند در برابر آنها درآمده، مشغول جنگ شدند و محمد علی خان تنگستانی و محمد علی سلطان شیرازی پای مردی را فشرده و چون معامله قطره و دریا بود، تمامت بروج و باروی بوشهر جز ارگ که جای نشیمن نواب نایب الایاله بود در تصرف

اعراب در آمد و چون هوا روشن شد، جماعت اعراب به حکم شیخ- نصر خان روی جنگ را به جانب ارگ انداختند و جنگی سخت نمودند که در میانه عربی در رسید و سر بریده را در حضور نواب معزی الیه آورد و عرض نمود که من از اعراب دموخ «۲» ساکن چاه کوتاه، مضافات بوشهر و نوکر شیخ حسین عرب دموخ، نوکر شما هستم و این سر شیخ عبد الله سردار سپاه اعراب است، پس نواب نایب الایاله بفرمود که طبالان نقره فتح و شادمانی را نواختند و سر شیخ عبد الله را از سر در ارگ آویختند و تفنگچی دشتستانی و سرباز شیرازی [که] در شب گذشته، گریخته هریک به گریوه‌ای پناه برده بودند، بر گرد ارگ جمع شدند و شیخ نصر خان بعد از کشته شدن شیخ عبد الله سردار سپاه خود چشم امید را از بوشهر، بریده با تمامی اعراب فرار نموده، بر کشتیهای خود نشسته، به جانب منازل خود رفتند و معادل چهل نفر مرد از اعراب عتوب و جواسم در این جنگ اسیر و دستگیر گشته در بندر بوشهر محبوس شدند و بعد از مدتی به توسط صید سعید خان، امام مسقط که داماد نواب فرمانفرما بود، مرخص گشته، عود به اوطان خود نمودند و چنانکه نگاشته شد، نواب حاجی محمد صادق خان از جانب حضرت فرمانفرما به دار الخلافه طهران روانه گشت و بعد از ورود به طهران مورد عنایت اعلیحضرت شاهنشاهی شده، فرمان ایالت کرمان را برای نواب هلاکو میرزا گرفته، عود به شیراز نمود و سردی زمستان این سینه لوی تیل در تمامت ممالک ایران به چندین درجه از اندازه هر ساله گذشت و بنادر و گرمسیرات فارس که از برف و یخ جز نامی نشنیده بودند، هر دو را به چشم دیدند و ادیب ارباب فاضل رضا قلی خان هدایت تخلص در روضه الصفا ناصری نگاشته است که «۳»: در این زمستان با جماعتی از قریه دشت ارجن «۴» کوه مره، یازده فرسخ مغربی شیراز قصد منزل خان زینان هشت

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۵

(۲). اعراب دموخ از نجد آمده در نواحی چاه کوتاه شمال بوشهر اقامت گزیده بودند.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۶.

(۴). در روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۶: (دشت ارژنه).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۵۴

فرسخ مغربی شیراز که مسافت میانه این دو منزل سه فرسخ است، داشتیم که برف در دشت ارجن ببارید و برای تواتر برف و انسداد معبر، فرورفتن راکب و مرکوب در معابر، مدت چهل روز توقف نمودیم نه امکان عود به کازرون که سه فرسخ بیشتر برف در میانه نبود و نه رفتن به خان زینان ممکن داشتیم و جماعتی از پیش من به جانب کازرون و خانه زینان رفتند که خبری از آنها واپس نیاوردند و چنانکه نگاشته شد، نواب فرمانفرما در وقت توقف در شهر بابک محض رضاجوئی ایلخانی و اعیان فارس میرزا محمد علی مشیر الملک را از وزارت فارس معزول داشت و او را برای رتق و فتق کارهای دیوانی، نواب رضا قلی میرزا نایب الایاله روانه گرمسیرات و کازرون و بندر بوشهر فرمود و مشیر الملک چون به قصبه کازرون که در تیول نواب حاجیه، والده نواب- رضا قلی میرزا [بود] رسید در پناه آن مخدره بیارمید و بعد از دو روز از حرکت مشیر الملک از شهر بابک، میرزا علی اکبر قوام الملک از نواب فرمانفرما درخواست نمود که معادل ۱۲۰ هزار تومان وجه نقد بلکه بیشتر مشیر الملک و منسوبان و کارگزاران او، از عین وجوه دیوانی را بی حق و بهره تصرف نموده، دست تملک بر آن گذاشته‌اند چنانچه این مبلغ گزاف را به او و منتسبانش عنایت بفرمائید، سخاوتی فوق العاده فرموده‌اید و الا با وجود تشدد محصلان شاهی در ایصال وجوه دیوانی مجال تأمل نخواهد بود و این بنده بعد از فضل خداوندی تمامت این مبلغ گزاف را از خائنین دولت حضرت فرمانفرما، بازیافت می‌کنم و خیانت آنها را مسجل می‌دارم بلکه وصول این ۱۲۰ هزار تومان را در عهده خود گرفته، تحویل خزانه عامره می‌نمایم و نواب فرمانفرما قبول این دعوی را فرمود، پس جناب قوام الملک، علی اکبر خان نفر را با صد سوار بهارلو و نفر، به عنوان محصلی وصول وجه ملزومی جناب مشیر

الملک از شهر بابک برداشته به تعجیل تمام که مشیر الملک را در شیراز دریابد، روانه گردید و مشیر بعد از ورود به شیراز، ساعتی توقف نکرده خود را به کازرون رسانیده بود و قوام الملک چون وارد باغ دلگشا، نیم فرسخی مشرقی شیراز گردید و بعد از اطلاع از حالت مشیر الملک مکرر می‌فرمود:

بس در طلبت کوشش بیفایده کردم چون طفل دوان از پی گنجشک پریده «۱» و میرزا اسمعیل خواهرزاده مشیر الملک که از همه جا غافل بود، با جلالت تمام به عنوان استقبال جناب معزی الیه وارد باغ دلگشا گردید و بعضی از همراهان او به قول عوام شیراز، هوا را پست دیده به تعجیل خود را به شهر رسانید و میرزا علی نقی مستوفی، برادرزاده مشیر الملک و میرزا محمد علی خان ولد ارجمند حاجی حیدر علی خان شیرازی داماد جناب مشیر الملک، از خانه خود به آستانه امامزاده سید میر محمد (ع) پناه بردند و میرزا اسمعیل را در باغ دلگشا، نگاه داشتند و مبلغ ۲۰ هزار تومان از او مطالبه نمودند و روز دیگر قوام الملک وارد شیراز گردید و قراول محافظت بر در خانه مشیر الملک و منتسبان او گذاشتند و از اهل و عیال آنها مطالبه صد هزار تومان نمودند و نزدیک به سه چهار ماه، تمام آن مبلغ را وصول نمودند، پس قوام الملک و ایلخانی و بزرگان فارس، خدمت نواب فرمانفرما استدعا نمودند که باید میرزا محمد علی مشیر-الملک را از خاک فارس اخراج نموده، روانه کربلای معلی فرمائید و الا با وجود توقف او در کازرون، امورات فارس منتظم نگردد و جناب میرزا حسن نظام العلما وزیر را با خود متفق نمودند

(۱). بیت از سعدی است در غزلی به مطلع:

ای یار جفا کرده پیوند بریده این بود وفاداری و عهد تو ندیده

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۵۵

و برحسب امر نواب معزی الیه تمامت اهل و عیال جناب مشیر الملک، حتی صبیبه مرضیه نواب فرمانفرما که زوجه میرزا ابو الحسن خان پسر مشیر الملک بود، از شیراز به جانب کازرون روانه نمودند و بعد از ورود به کازرون، مشیر الملک با عیال به عزم کربلای معلی، از راه شولستان ممسنی و بهبهان و شوشتر، از کازرون حرکت نمود و چون به منزل سراب سیاه ممسنی رسیدند، جماعت الوار بر سر آنها آمده، تمامت اسباب آنها را به یغما بردند و مشیر الملک با عیال، به مشقت تمام خود را به قصبه بهبهان رسانید و میرزا منصور خان والی بهبهان، نهایت مردمی را در حق او فرمود و لوازم سفر او را از خود مهیا داشته، مخارج عرض راه تا کربلا را به او داده، روانه اش داشت و چون به شوشتر رسید، عزم کربلا را به اصفهان تبدیل نموده، از راه بختیاری وارد اصفهان گردید و در جوار جناب حجه الاسلام حاجی سید محمد باقر منزل نمود و جناب میرزا حسن نظام العلما به استقلال تمام، به وزارت مملکت فارس پرداخت و چنانکه حضرت نایب السلطنه، عباس میرزا ولیعهد دولت ابد مدت به راهنمایی جناب میرزا ابو القاسم قائم مقام فراهانی، چندین فوج سرباز را منتظم داشته به تعلیم معلمهای فرانسه و انگلیس هر روزه در میدان شهر تبریز مشغول مشق نظام بودند، جناب نظام العلما، نواب فرمانفرما را برانگیخت و از شهر شیراز و بلوکات و ایلات فارس، سه فوج سرباز از جوانان نوحاسته موزون، در شهر شیراز حاضر داشتند و هر فوجی را هشتصد نفر قرار دادند و نواب نادر میرزا، ولد ارجمند فرمانفرما را سرهنگ و فتح الله خان پسر میرزا ابراهیم کلانتر سابق شیراز را یاور فوج شیرازی قرار دادند و جهانگیر خان پسر محمد علی خان-ایلخانی را سرهنگ و رضاقلی خان پسر آقا خان ضابط ایل عرب را یاور فوج ایلات قشقائی و عرب و نفر و بهارلو مقرر داشتند و میرزا عبد الله خان برادر کهنتر آقا میرزا محمد فسائی را سرهنگ و میرزا محمد رضا پسر میرزا عبد الرحیم مستوفی شیرازی پسرخاله میرزا عبد الله خان را یاور فوج بلوکات حومه شیراز و سروستان و فسا و داراب و اصطهبانات که در تحت حکومت آقا میرزا محمد بود، نمودند و «لترجان» نام انگلیس [ی] هر روز در میدان توپخانه شیراز و خارج دروازه باغشاه شیراز، این سه فوج سرباز را به مشق نظام تربیت می نمود و میرزا محمد حسین و کیل مملکت فارس و میرزا قاسم خان خلیج که در اوائل این سنه: [۱۲۴۸] از کرمان به خراسان رفته،

شرفیاب حضور حضرت نایب السلطنه شده بودند عود به شیراز نمودند.

و عید نوروز سنه ثیلان‌ئیل در شب بیست و هشتم ماه شوال این سال ۱۲۴۸ «۱» اتفاق افتاد و چون حضرت ولیعهد عباس میرزا نایب السلطنه تمامت خراسان را منتظم داشته، هر امیری را در مرتبه خود نشانید، محض شرفیابی حضور اعلیحضرت سلطان صاحبقران از خراسان به صوب طهران نهضت فرمود و چون به نزدیکی رسید، حسب الامر شاهنشاهی تمامی شاهزادگان عظام و امراء کرام و اعیان و توپخانه و زنبورک‌خانه و اهالی شهر به استقبال حضرت ولیعهد از طهران خارج گشته، روز بیست و سیم ماه محرم سال ۱۲۴۹ «۲» با حشمت دارا و شوکت اسکندر وارد طهران گردید و مورد عنایات بی‌نهایت آمد و روز نوزدهم ماه ربیع اول «۳» این سال برای یورش

(۱). برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۳۳.

(۲). برابر با ۱۲ ژوئن ۱۸۳۳.

(۳). برابر با ۶ اوت ۱۸۳۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۵۶

به افغانستان از دار الخلافه عود به خراسان نمود و امراض مختلفه بر مزاج شریفش مستولی گشته، روز دهم ماه جمادی دویم «۱» در ارگ شهر مشهد مقدس وفات نموده، طایر روحش به اعلی درجات روضه جنان پرواز نمود «۲» و جنازه نامی او را در آستانه رضیه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه مدفون ساختند «۳»، ولادت باسعادتش در سال ۱۲۰۳، وفاتش در سال ۱۲۴۹ بود و میرزا فضل الله خاوری شیرازی نگاشته است: این خبر وحشت‌آور را دو نفر از شاهزادگان کهتر به عرض صاحبقران عدالت ارکان رسانیدند و آنچه را بر فریدون عجم از کشته شدن ایرج و شاه-گشتاسپ را از مردن اسفندیار بر سر آمد، عاید این شاهنشاه جم جاه گردید و فرمان ایالت آذربایجان و خراسان به نام نامی ولیعهد ثانی محمد میرزا خلف الصدق حضرت ولیعهد اول نایب السلطنه عباس میرزا، شرف صدور یافت «۴» و میرزای معزی الیه، این قطعه را در تاریخ وفات آن نایب شاهنشاه فرموده است:

ای دریغ از کینه این چرخ کین پرور که هست با بد و نیک جهانش عادت کین پروری

آورد از بهر بردن، پرورد از بهر مرگ‌هان مپندار ای پسر کار جهان را سرسری

غم دهد اهل جهان را، جان ستاند در عوض عالمی او را در این بازار باشد مشتری

نایب سلطان اعظم حضرت عباس شاه‌آنکه در رسم جلالش سیرت پیغمبری

صارم اعدا شکار او به روم و روس کرد آنچه اندر خیبر و صفین حسام حیدری

در خراسان تیغ او کرد آنچه کرد افراسیاب کردی ار بودی ز جان افراسیابش چاکری

بهمنی رفت از میان، اسفندیاری از جهان‌ای دریغ آن یال و کوپال و شکوه سروری

جای او را داد شاهنشاه به پور راد وی‌زانکه بر نوباوگان خویش دیدش برتری

این ولیعهد دوم را پادشاهی درخور است‌هان دلا این داستان را خود حکایت نشمری

الغرض زد خاوری از بهر تاریخش رقم «شد ولیعهد زمین عباس شاه از جان بری»: [۱۲۴۹]

در اواسط فصل زمستان این سنه [۱۲۴۹]: نواب حسین علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس، در اندیشه قلع و قمع خوانین قشقایی که در باطن دست توسلی به دامن حضرت ولیعهد ثانی داشتند افتاد، آقا بابا خان مازندرانی سردار را با صد نفر سوار ملازم شیرازی و نوری، مأمور

- (۱). برابر با ۲۵ اکتبر ۱۸۳۳. ر.ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۶۱- شرح احوال مفصل او را در روضه الصفا ص ۶۱ تا ۶۷ بخوانید.
- (۲). ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۷: (به مرض نوبه و ذات الجنب و ذات الصدر). و ر.ک: همان کتاب، ج ۲، ص ۱۳۴ که تاریخ فوت او را (پنجشنبه ۱۹ جمادی الآخره سال ۱۲۵۰) می‌داند. اما در حقایق الاخبار ناصری، ص ۲۲: (تاریخ پنجشنبه ۱۰ جمادی الآخره ۱۲۴۹) آمده است که مانند فارسنامه است.
- (۳). تفصیل مرگ و اخفاء خبر آن و ماجراهای متعاقب آنرا در ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۴ تا ۲۰۰، بخوانید.
- (۴). ناسخ التواریخ می‌نویسد که فتح علی شاه ۲۶۰ پسر و دختر بیواسطه داشت که ۱۵۹ تن از ایشان در زمان حیات پدر بمردند و ۱۰۱ تن پس از مرگ او زنده بودند که از آنجمله ۵۷ پسر و ۴۶ دختر بودند که از آن میان هیچیک به پادشاهی نرسیدند و جانشین شاه یکی از ۵۸۸ نفر پسرزادگان او یعنی محمد شاه پسر عباس میرزا بود که البته عباس میرزا نیز ۴۸ فرزند داشت که از آنجمله ۲۶ تن پسر و ۲۲ تن دختر بودند (ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱). ناگفته نگذاریم که فتح علی شاه به گفته ناسخ التواریخ حدود ۱۰۰۰ همسر داشت (ج ۲، ص ۱۶۱)، که ناسخ التواریخ از ۱۵۸ تن آنها نام می‌برد.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۵۷

این امر فرمود و ارقام به افتخار خوانین گرمسیرات که از سوء سلوک ایلات، رنجیده‌خاطر بودند صادر گردید و به ظاهر برای نظم نواحی گله‌دار و بنادر عسلیویه و طاهری و کنگان، از شیراز حرکت نمود و چون وارد صحرای قیر و کارزین گردید، در قلعه پرگان «۱» دو هزار ذرع شرقی قصبه قیر که بروج و باروئی محکم داشت و خانه‌نشین کریم خان بیدشهری بود، نزول نمود و روز دیگر به نام آسایش، توقف داشته، گماشته زبان‌دانی را خدمت مرتضی قلی خان ایل‌بیگی که در دو سه فرسخی قلعه پرگان قشلاق داشت، فرستاده، پیغام داد که با قرب جوار و خلوص نیت، دریغ است که ملاقاتی واقع نگردد و مراتب را به کریم خان که در باطن از دشمنان ایل-بیگی بود و به ظاهر خدمتگزاری می‌نمود، گفت و معادل دویست نفر تفنگچی بیدشهری را در پنهانی آورده، در بروج قلعه پرگان مخفی داشتند و ایل‌بیگی که از فرط غرور هیچکس را مرد میدان خود نمی‌دانست با چهل نفر سوار وارد قلعه پرگان گردید و بعد از ساعتی، رقم نواب فرمانفرما را در گرفتاری او اظهار داشت و ایل‌بیگی چون خط رقم را خواند به آقا بابا خان گفت:

«نبنده مرا دست چرخ بلند» اگر ملاحظه آشنائی ترا نداشتم، به یک مشت مغز سرت را پریشان می‌نمودم و از جای برخاست و چون از خانه درآمد از برج و بارو گلوله بر او ریختند و چندین نفر از همراهان او را کشتند و چون وارد کریاس دروازه که بسته و مقفل بود گردید، تفنگچیان سقف کریاس را سوراخ کرده، مانند باران گلوله بر آنها باریدند و خسرو نام غلام سیاه او خود را وقایه او نمود و کشته گشت، پس گلوله‌ای به ران ایل‌بیگی رسید که تا نزدیک بیضه او را مجروح نمود و تمامی همراهان او کشته شدند و ایل‌بیگی زخم‌دار را گرفته، زنجیر بر گردنش گذاشته، واقعه را خدمت نواب فرمانفرما نگاشت و نواب معزی الیه فرزند ارجمند خود نواب امام قلی میرزا را مأمور داشته، به خانه محمد علی خان ایلخانی رفته، او را و میرزا قاسم خان خلج داماد او را گرفته به حضور نواب فرمانفرما رسیدند و فوراً میرزا قاسم خان «۲» را از حلیه بصر عاری داشتند و خانه ایلخانی را غارت نمودند و اموال چند صد ساله او را بردند و ایلخانی را در زنجیر کرده، محبوس داشتند «۳» و میرزا علی اکبر قوام الملک به طریقه حزم و احتیاط به آستانه مبارکه امام‌زاده سید علاء الدین حسین (ع) پناه برده معتکف گردید و نواب فرمانفرما او را به حال خود گذاشتن مناسب وقت ندانست، باز نواب امام قلی میرزا را مأمور داشته، به آن آستانه محترمه رفته، هتک «۴» حرمت او را کرده، قوام الملک و ولد ارجمند او میرزا محمد خان را از بقعه مبارکه بیرون آورده، به حضور نواب فرمانفرما رسانید و این سوء ادب بر نواب معزی الیه و اولاد او بس نامبارک افتاد که سالی بیشتر نگذشت، به مکافات این عمل گرفتار شدند و روز دیگر معادل شصت هزار تومان «۵» وجه نقد در جلو خان باغ ارم، ربع فرسخ شمالی شیراز، ملکی ایلخانی که چند قبر از سلسله قشقائی در آن بود، از میان قبری

در آورده، به حضور نواب فرمانفرما بردند و کلانتری شیراز را به هادی خان پسر میرزا ابراهیم کلانتر سابق ارزانی داشتند و آقا بابا خان به حزم و احتیاط

(۱). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، در بلوک قیر و کارزین.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۵.

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۵.

(۴). در متن: (حتک).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۵۸

تمام مرتضی قلی خان ایل‌بیگی را به شهر شیراز، رسانید و بعد از چهل روز به همان زخم بیخ ران وفات یافت و چون این اخبار در بوشهر به نواب رضا قلی میرزا نایب الایاله رسید، نیابت خود را به شکر الله خان نوری وا گذاشته، راه شیراز را برگرفت و چون با قوام الملک لطفی مخصوص داشت بعد از ورود همه روزه توسطی از او در خدمت نواب فرمانفرما می نمود.

و در اوایل ماه شوال این سال [۱۲۴۹]: حضرت فرمانفرما، میرزا علی اکبر قوام الملک و محمد علی خان ایلخانی را از حبس مرخص فرمود و کلانتری شیراز را کما فی السابق به میرزا- محمد خان ولد ارجمند قوام الملک عنایت نمود و حکومت ایلات قشقائی و ضبط بلوکات سرحد چهاردانگه و سرحد شش ناحیه و بلوکات فیروز آباد و فراش بند و خنج و افروز و نواحی اربعه را کما فی السابق به ایلخانی ارزانی داشت و لقب ایل‌بیگی را به محمد قلی خان برادر کهنتر ایلخانی داده، او را ایل‌بیگی ایلات قشقائی نمودند و چون مدت سالی از وزارت جناب میرزا حسن نظام-العلما گذشت و چندین سوء تدبیر از او ملاحظه گشت، خاطر حضرت فرمانفرما از او رنجیده، به مشاورت قوام الملک و ایلخانی و اجازه نواب نایب الایاله در مقام عذرخواهی و استمالت میرزا محمد علی مشیر الملک که نزدیک به سالی در اصفهان در زاویه خمول نشسته بود، بر آمدند و حاجی درویش حسین ندیم مشهور به نقال که از محرمان خاص حضرت فرمانفرما بود، در پنهانی روانه اصفهان شد، بعد از ورود فرمایشات حضرت فرمانفرما و نواب نایب الایاله و معاهدات قوام الملک و ایلخانی را به مشیر الملک رسانید و معاهدت نامه او را برای قوام الملک و ایلخانی گرفته باز در پنهانی وارد شیراز گردید و بشارت تقبل او را رسانید و جناب نظام العلما که مردی بازیافته بود، در ک مطلب را نموده، به قصد ملازمت نواب حسن علی میرزا شجاع-السلطنه از شیراز به جانب کرمان شتافت و در اوایل ماه ذی‌قعدة این سال: [۱۲۴۹] مشیر الملک از اصفهان وارد شیراز گردید و در دولت سرای حضرت فرمانفرما، ارگ و کیلی نزول نمود و بعد از ورود به خلعت وزارت مملکت برو دوش را زینت داده، بر مسند وزارت متمکن گردید.

و در اواخر این سنه [۱۲۴۹]: بیست و چهار نفر سرکرده و معلم که نام بزرگ آنها کرنیل «۱» بود، بر حسب خواهش دوستانه اعلیحضرت سلطان صاحبقران، برای تعلیم سربازان آذربایجانی از دولت بیه انگلیس وارد بندر بوشهر گشته به احترامی تمام به شیراز آمده، پس از اصفهان گذشته، وارد دار الخلافه طهران شدند.

و عید نوروز سنه یونت‌ئیل در روز جمعه دهم ماه ذی‌قعدة این سال ۱۲۴۹ «۲» اتفاق افتاد و اعلیحضرت صاحبقران مسرعی سبک‌سیر، به احضار حضرت نایب السلطنه ثانی، محمد میرزا والی مملکت خراسان و حکمران آذربایجان روانه خراسان فرمود و بر حسب امر اعلیحضرت، معزی الیه از شهر مشهد مقدس حرکت نمود و چون نزدیک به طهران رسید، تمامی وزراء و امرا و شاهزادگان جز نواب علی شاه ظل السلطان با اثاثه سلطنت به استقبال او شتافتند. «۳»

و روز ششم ماه صفر سال ۱۲۵۰ «۴» با جلالت تمام وارد گشته، به شرف حضور اعلیحضرت

(۱). در ترجمه انگلیسی این نام به صورت Kinneier آمده و غیر از مستر مک‌دونالد کینر سفیر دانسته شده است.

ر ک: ص ۲۲۷، و ح ۴۹۳. اما در روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۶: این نام به صورت (کولونل) آمده است.

(۲). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۴.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۱۴.

(۴). برابر با ۱۴ ژوئن ۱۸۳۴. ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۵۹

شاهنشاهی مشرف گردید و روز دوازدهم این ماه در باغ نگارستان «۱» بزمی ملوکانه چیدند و حسب الامر شاهنشاه یگانه، اعظم علما و امرا و وزراء و ارباب مناصب و اعیان بلاد را طلبیدند و اسباب مرصعی که از ملزومات منصب جلیل ولایت عهد است از قبیل شمشیر مرصع و کمر و نشان شیر و خورشید به ضمیمه یک دست خلعت و فرمان قضا جریان مشعر بر ولایت عهد و نیابت سلطنت به افتخار حضرت محمد میرزا فرستادند و در ساعتی سعد، خلعت مهر طلعت و اسباب مرصع را زینت برودش اعتبار خود ساخت و فرمان همایون را چون تاج بر سر نهاد و طبق طبق زر و سیم نثار آن محفل نمودند و خطبه ولایت عهد را به نام نامی او خواندند و حضرت ولیعهد دویم برای نظم آذربایجان و تدارک عود به خراسان روانه شهر تبریز گردید «۲» و اعلیحضرت سلطان صاحبقران برای نظم طوایف بختیاری که دست تطاول به همسایگان دراز کرده، طرق و شوارع را تاخته، هر روزه جسارتی تازه می نمودند و برای ایصال ششصد هزار تومان وجه نقد که معادل یک کرور و صد هزار تومان است که مالیات چهار ساله مملکت فارس بود [و] در نزد نواب- حسین علی میرزا فرمانفرما بازمانده بود و به معاذیر شوریدگی ولایت و ملخ خوارگی متمسک بود، در روز سیم ماه جمادی اول این سال [۱۲۵۰] «۳»: موکب اعلی از شهر طهران به جانب اصفهان نهضت فرمود و روز چهارم ماه جمادی دویم این سال «۴» در باغ سعادت آباد اصفهان «۵» نزول اجلال نمود و روز دهم این ماه نواب فرمانفرما و میرزا علی اکبر قوام الملک از فارس در رسیدند و بعد از شرفیابی حضور مبارک، شهریار تاجدار بفرمود تا نواب محمد تقی میرزا، حسام السلطنه «۶»، محصل وجوه باقیه چهار ساله فارس گشته، نواب فرمانفرما را کوچ داده، به شیراز برده، بدون مسامحه و مساهله، ششصد هزار تومان را از او دریافت کند و عبد الله خان امین الدوله و حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه «۷» با هفت هزار سوار و پیاده از قفای فرمانفرما سفر شیراز کند و ولی خان بختیاری ممسنی و دیگر یاغیان فارس و بختیاری را گوشمالی بسزا دهند و نواب فرمانفرما و نواب حسام- السلطنه در روز هفدهم این ماه «۸»، رخصت یافته، به جانب شیراز کوچ دادند و قوام الملک در اصفهان توقف نمود که به مصاحبت جناب عبد الله خان امین الدوله و حاجی میرزا ابو الحسن خان، از اصفهان به شیراز آید و روز پنجشنبه نوزدهم این ماه «۹» از این سال سه ساعت پیش از غروب آفتاب، اعلیحضرت شاهنشاه از جامه خواب برخاست و تن را به جامه بیاراست که تشریف فرمای دیوانخانه شود که ناگهان ضعف بر مزاجش مستولی گشت و از پای بنشست و نفسی چند بر آورده، دم فرو بسته قرین رحمت الهی گردید:

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۴، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۸۳.

(۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۲۸، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۸۶.

(۳). برابر با ۷ سپتامبر ۱۸۳۴، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۲.

(۴). برابر با ۱۸ اکتبر ۱۸۳۴.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۳.

(۶). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۳، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۹۳.

(۷). (و میرزا سید علی تفرشی مستوفی) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۳.

(۸). برابر با ۲۱ اکتبر ۱۸۳۴، ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۹۴.

(۹). برابر با ۲۳ اکتبر ۱۸۳۴، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۴. در حقایق الاخبار، ص ۲۲: (پنجشنبه دهم جمادی الاخر سال ۱۲۴۹) و ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۹۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۶۰ خبر داری ای استخوانی نفس «۱» که جان تو مرغی است نامش نفس

چو مرغ از قفس جست و بگسست قیددگر ره نگرده به سعی تو صید

سکندر که بر عالمی حکم داشت در آن دم که میرفت عالم گذاشت

میسر نبودش کز او عالمی ستانند و مهلت دهندش دمی

نگهدار فرصت که عالم دمی است دمی پیش دانا به از عالمی است و شاهزادگان برای آنکه این واقعه در اردو منتشر نگردد، لب را از افغان و ناله فرو بستند و جسد پادشاه را در همان سرای غسل داده، کفن نموده، نماز را بر او گذاشتند «۲» و هریک از شاهزادگان به خیالات خام راه ولایت خود را گرفته، به شتاب تمام برفتند و تا غروب آفتاب این راز آشکار را پنهان بداشتند و چون هوا تاریک شد راز پنهانی روشن گردید و از آمیختگی اردو، اهالی اصفهان غوغا نمودند «۳» و چون هوا روشن شد، جنازه آن شاهنشاه را مانند زمان زندگانی بر تخت روان گذاشتند «۴» و نواب علی نقی میرزای رکن الدوله با پردگیان حرمسرای محترم، راه کاشان و قم را برگرفتند و بعد از ورود به شهر قم، جنازه شریف شاهنشاه عهد را در مقبره‌ای که قبل از وقت برای آن خدیو زمان در جوار قبر حضرت معصومه مهیا داشته بودند، به خاک سپردند «۵». در تذکره مجمع الفصحا «۶» این دو رباعی را به حضرت خاقان گیتی‌ستان فتح علی شاه طاب ثراه نسبت داده است:

«خاقان» که ز هجر اشک گلگون می‌ریخت وز تیغ غمت ز چاک دل خون می‌ریخت

خونی که ذخیره داشت اندر دل خویش دیدم که ز چشم خویش بیرون می‌ریخت

از «۷» در که تو اگر جدائی کردم در بندگی تو، بیوفائی کردم

من خاک ره سگی که مقبول تو شد خاکم به دهن که خودستائی کردم و مدت زندگانی او را بعضی شصت و هفت و بعضی هفتاد گفته‌اند و [مدت] زمان پادشاهی او سی و هشت سال و پنج ماه و نیم قمری بود و الی بعضی شصت و چهار سال و چهار ماه «۸». پس ولادت باسعادتش در سال ۱۱۸۵ بود [و] در جوار آستانه حضرت معصومه در شهر قم مدفون گردید و زمان پادشاهی او سی و هشت سال و پنج ماه قمری بود.

و میرزا فضل الله خاوری شیرازی در کتاب تاریخ ذو القرنین که به خط او باقی مانده، نگاشته است که زمان رحلت شاهنشاه جهان، پنجاه و سه نفر پسر و چهل و شش نفر دختر از صلب آن پادشاه خجسته گهر، در قید حیات باقی بودند و شماره نبایر افزون از حوصله شمارند که به حدس و تخمین، جز نبایر شاهزادگان به معادل هفتصد و هشتاد و چهار نفر رسیده‌اند. «۹»

(۱). حکایتی است از بوستان سعدی، باب نهم.

(۲) و (۳) و (۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۵.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۹.

(۶). ر ک: مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۴۴، به کوشش مظاهر مصفا.

(۷). در متن: (در). با توجه به آنچه در مجمع الفصحا تصحیح شد.



(۸). در ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۹: (مدت زندگانش در این جهان ۶۷ سال بود و از این جمله سی و هشت سال متفردا پادشاهی کرد و دوازده سال ولایت عهد داشت).

(۹). ر ک: حواشی سال ۱۲۴۹ در همین کتاب، و ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۹۹ تا ۱۳۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۶۱

### [وقایع فارس در روزگار محمد شاه]

#### اشاره

و روز بعد از رحلت حضرت صاحبقران، جناب آصف الدوله الله یار خان و غلامحسین خان سپهدار و سایر امراء، برای جناب امین الدوله، پیغام فرستادند که چون کارها دگرگون گردید باید آن جناب از لشکرگاه خویش به اردوی اعلی آمده، آنچه به صلاح و صواب نزدیک دانید، بیان فرمائید تا به مشاورت، این سپاه را از اصفهان کوچ دهیم و امین الدوله چون روی خاطر را به جانب حضرت فرمانفرما، داشت در جواب آنها نگاشت که در وقت حیات پادشاه جم‌جاه با خود عهد بستم که بعد از وی با هیچ پادشاهی سخن نکنم و از این پس در زاویه خمول خواهم نشست «۱» و رسولی از برق جهنده‌تر، از قفای نواب فرمانفرما گسیل نمود که بی تأمل راه مراجعت برگیر تا بی‌زحمت خاطر، اصفهان را به تو سپارم «۲» و این سپاه که در نزد من حاضرند، ملازم رکاب تو سازم و چون در اصفهان نشیمن کنی، فرمان تو در شیراز روان‌تر باشد و لشکر فارس بیدرنگ به سوی تو شتابند و نواب حسن علی میرزا شجاع السلطنه نیز از کرمان دررسد و ملکزادگان عراق بیشتر به سوی تو آیند که برادر بزرگتری و به جای پدر توانی بود و با صد هزار نفر سپاه از اصفهان آهنگ طهران کنی و به جای پدر نشسته، در تمامت ایران پادشاه باشی و نواب فرمانفرما که حرارتی در عنصر مزاج نداشت وقتی بر سخنان امین الدوله نگذاشت «۳» و چنین دانست که اگر به شیراز شود و با مردم خود انباز گردد، بهتر تواند به کام دل رسد. القصه، نواب فرمانفرما از قصبه قمشه، نواب محمد تقی میرزا حسام السلطنه را به جانب بروجرد روانه داشت و خود به جانب شیراز به شتاب شتافت و جناب امین الدوله بعد از یأس از فرمانفرما، تمامت سپاه را رخصت انصراف به اوطان خود داده، به شهر اصفهان درآمد و نواب محمد رضا میرزا «۴»، خلف الصدق حضرت خاقان مغفور به چاپاری از اصفهان به تبریز رفت و کیفیت رحلت آن حضرت را خدمت ولیعهد ثانی نایب السلطنه محمد میرزا بیان نمود و حضرت معزی الیه که از وفات پدر معظم خاطری ملول داشت، از رحلت جد اعظم به غایت اندوهناک شد و با جناب میرزا ابو القاسم قائم‌مقام و امرای دربار به مشاورت آمد و تمامت آنها گفتند به حسب نص شاهنشاه مغفور امر سلطنت را جز حضرت والا دیگری سزاوار نخواهد بود و به دولت و اقبال عزیمت طهران باید نمود زیرا که وارث پدر و جد، پسر بود و وزیر مختار دولت بهیه انگلیس معادل هفتاد هزار تومان «۵» برای تدارک او [ادا] نمود، پس آن حضرت با سپاهی آراسته، به عزم ورود طهران مصمم آمد و روز هفتم ماه رجب این سال «۶»: [۱۲۵۰] به اصرار وزرای مختار دولت بهیه انگلیس و روس «۷»، بر اورنگ شاهی جلوس فرمود و تاریخ این جلوس میمنت مأنوس را چنین گفتند:

در جلوسش چو بود نور الحق گشت تاریخ آن «ظهور الحق» «۸»

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۶.

(۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۶.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۷.

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۵، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۹۴.

(۵). (معادل سی هزار تومان زر مسکوک) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۹۹.

(۶). برابر با ۹ سپتامبر ۱۸۳۴.

(۷). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۹۸، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

(۸). در حقایق الاخبار، ص ۲۲ آمده است که: (ظهور الحق) با سال جلوس مطابق آمد. و ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۴۵.

شعر از رضا قلی هدایت است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۶۲

و در اواسط ماه همین رجب متوکلا- علی الله، با شش هزار لشکر نظام و بیست و چهار ارابه توپ و سه هزار نفر سوار از تبریز به جانب طهران نهضت فرمود.

و در بیست و دویم ماه شعبان این سال: [۱۲۵۰] با حشمت دارا و شوکت اسکندری وارد دار الخلافه طهران گشته، در باغ نگارستان بر اورنگ خسروی جلوس فرمود.

و در بیست و دویم ماه رمضان این سال: [۱۲۵۰] از نگارستان «۱» به ارگ مبارکه رفته، اهالی حرم را ملاقات فرمود و روز چهاردهم همین رمضان «۲»، حضرت اقدس اعلی، محمد شاه در دیوانخانه ارگ طهران، جلوس مفصل فرموده بر تخت جد امجد، خاقان صاحبقران برآمده، تاج کیانی را بر سر گذاشت و با شوکت تمام رخصت سلام عام فرمود و طبق طبق زر و سیم نثار نمود و مجلس جلوس به سعادت در گذشت و به مشاغل ملکی اهتمام رفته، تمامی خلایق در مهد آسایش غنودند.

و میرزا فضل الله خاوری شیرازی در تاریخ ذو القرنین نگاشته است که چندین تاریخ در وفات و جلوس سلاطین، شعرای فصاحت پیوند، به نظم در آورده‌اند ولی هریک نام سلاطین با تمکین را به تخفیف گفته‌اند، چنانکه حاجی سلیمان بیگ صباحی تخلص بیدگلی کاشانی در وفات علی مراد خان و جلوس جعفر خان زند، فرموده است:

نوشت کلک صباحی ز قصر سلطانی علی مراد برون شد نشست جعفر خان و مرحوم فتح علی خان صبا تخلص، ملک الشعرا فرموده است:

«ز تخت آقا محمد خان شد و بنشست بابا خان»

اگرچه این بنده مدحتگر، خوشه چین خرمن آنانم ولی طرز فصاحت از این قطعه آشکار است:

از پس فتح علی شه شد محمد شه به تخت رفت سلطانی جلیل و خسروی آگه نشست

خاوری بنوشت تاریخش که از تخت شهان شد برون فتح علی شه پس محمد شه نشست و نواب حسین علی میرزا «۳» فرمانفرمای مملکت فارس چون از قصبه قمشه، خبر رحلت خاقان صاحبقران را شنید، دو نفر سوار به چاپاری روانه کرمان فرمود و برادر کهتر اعیانی خود، نواب حسن علی میرزا شجاع السلطنه را از واقعه مطلع نموده، او را احضار به شیراز داشت و خود به شتاب تمام وارد شیراز گردید و بعد از ورود نواب شجاع السلطنه خطبه سلطنت و سکه دولت را به نام نواب فرمانفرما نمودند «۴» و چون نواب معزی الیه، قوام الملک را که در اصفهان توقف داشت، احضار شیرازش فرموده، تخلف نمود، میرزا محمد خان پسر بزرگ او را گرفته، حکم به قتلش فرمود و به توسط جناب شکر الله خان نوری از کشتن نجات یافته، در ارگ شیراز محبوسش داشتند، پس نواب فرمانفرما در تدارک و جمع آوری لشکر فارس برآمد و نواب شجاع السلطنه و چند نفر از شاهزادگان دیگر و پنج هزار نفر سوار و پیاده از ایلات و شهری را به قصد اصفهان از

(۱). در ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۱۴: روز چهاردهم شعبان وارد نگارستان که از بیرون قلعه شهر است در اوطاقی که معروف به

دلگشای می‌باشد در آمد. در روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۵۱، نیز: (۲۲ شعبان) است.

(۲). در ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۱۴: (چهاردهم شعبان)، در حقایق الاخبار ناصری، ص ۲۳: (در چهاردهم شعبان وارد عمارت نگارستان گشت و دوم رمضان داخل دار الخلافه). در روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۵۱: (دویم رمضان به ارک مبارک رفته در ۱۴ رمضان در دار الخلافه طهران جلوس نمود).

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۱.

(۴). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۲۴، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۸۹: (نام او را در خطبه عادل شاه یاد کردند و بر سیم و زر علی شاه نقش نمودند) ص ۱۹۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۶۳

شیراز روانه داشت.

و در اواخر شوال این سال [۱۲۵۰]: اعلیحضرت شاهنشاهی، در دفع نواب فرمانفرما و نواب شجاع السلطنه و تسخیر مملکت فارس یک‌جهت گردید و برادر کهتر خود نواب فیروز- میرزا «۱» را برای حکومت مملکت فارس اختیار فرمود و منوچهر خان گرجی «۲» معتمد الدوله را طلب نموده، تسخیر آن مملکت را در عهده او گذاشت و میرزا ابو القاسم ذو الریاستین همدانی وزیر سابق ممالک کرمانشاهان و لرستان و عربستان که فاضلی بی‌نظیر بود و محمد طاهر خان قزوینی که از امرای نامدار بود با معتمد الدوله موافق فرمود و مستر لنزی «۳» انگلیسی و شیل صاحب «۴» و چند نفر از صاحب منصبان انگلیس و شش هزار نفر سپاه نظام و چند ارابه توپ به اتفاق میرزا محمد خان، پسر امیر خان قاجار دولو، خالوی حضرت مغفرت مآب نایب السلطنه و محمد خان سرتیب ماکوئی و جعفر قلی خان سرتیب ماکوئی و جعفر قلی خان سرتیب قراچه داغی و محمود خان سرهنگ خوئی و منصور خان فراهانی و سلیم خان چگنی، مأمور خدمت نواب فیروز میرزا و معتمد الدوله فرمودند و چون این جماعت به کاشان رسیدند یک‌نیمه از سپاه در خدمت فیروز میرزا و معتمد الدوله از راه اردستان و حدود یزد در حرکت آمدند و نیمه دیگر به اتفاق مستر لنزی به جانب اصفهان شتافتند و در اصفهان به سمع لنزی رسید که نواب شجاع السلطنه و شاهزاده حیدر قلی میرزا و شاهزاده سلیمان میرزا فرزندان فرمانفرما با لشکری انبوه به آهنگ اصفهان از شیراز بیرون شده، نزدیک به آباده آمده‌اند و مستر لنزی با افواج رزم آزموده و سواره افشار به تعجیل از اصفهان به یزد خواست آمد و سد راه گشته، مستعد جنگ نشست و نواب شجاع- السلطنه از آباده گذشته، وارد منزل شولگستان که پنج فرسخی قریه یزد خواست است، شدند و روز دیگر مستر لنزی با افواج قاهره از یزد خواست به جانب شولگستان و نواب شجاع السلطنه از شولگستان به جانب یزد خواست حرکت نمودند و چون یکدیگر را دیدند هریک از جانبی صف آرائی نمودند و نواب شجاع السلطنه نیزه بلندی را گرفته از پیش و پس صفوف خود رانده این مصراع را مکرر برخواند: «بجز پیر سالار لشکر مباد» و از هر دو جانب توپها را به سوی دیگری انداختند و گلوله توپ توپچیان شاهنشاهی، ارابه توپ فارسیان را هدف نموده که جثه توپ سیصد منی از فراز ارابه بر خاک مذلت افتاد و طاقت صبر از سپاه نواب شجاع السلطنه برخاست و چندین توپ دیگر بر سواره و پیاده فارسیان زدند و چندین اسب و سوار را انداختند و نواب شجاع السلطنه، شجاعتها نمود و چندین بار تا نزدیک توپخانه شاهی همی تاخت و مردمان خود را ترغیب به جنگ نمود و هیچ فایده نبخشود و شکست بر اردوی فارسیان افتاد «۵» [و] از راه و بیراه، در میان صحرای پر از برف، افتان و خیزان رفتند تا به کوهستان رسیدند و ساعتی آرمیدند و ناچار به جانب شیراز دویدند و خبر این واقعه چون به شیراز رسید، امنای دولت

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۱.

(۲). (منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۱.

## Mr. Lindsay. (۳)

(۴). Sheil Saheb، او در سال ۱۸۳۰ به آذربایجان آمد همسر او لیدی شیل کتابی در مورد وقایع ایران دارد که در سال ۱۳۶۲ به ترجمه آقای حسین ابو ترابیان تحت عنوان خاطرات لیدی شیل چاپ شده است. (نشر نو)، در ناسخ-التواریخ از شیل نام برده نشده است. ر ک: حقایق الاخبار، ج ۲، ص ۲۴، و ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۵۷.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۳، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۵۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۶۴

نواب فرمانفرما در تدبیر این واقعه دودل شدند و بزرگان فارس که هریک در سال پیش به خسارت مالی و جانی از نواب فرمانفرما، آزرده خاطر بودند، دل را به جانب اعلیحضرت محمد شاه انداختند و زبان را با نواب فرمانفرما داشتند و نواب فیروز میرزا و منوچهر خان معتمد-الدوله و میرزا ابو القاسم ذو الریاستین همدانی و محمد طاهر خان قزوینی از اردستان و حدود یزد در منزل آواده به اردوی مستر لتری انگلیس پیوستند و هزیمتیان فارس به شیراز نارسیده، هریک به جانب وطن مألوف خود رفتند و نواب شجاع السلطنه و رضا قلی میرزا وارد شیراز شدند و نواب فرمانفرما را به فرار از شیراز التماس نمودند و چون فرمانفرما، فرار را بر خود عار دانست نواب رضا قلی میرزا نایب الایاله و تیمور میرزا و نجف قلی میرزا والی پسران نواب فرمانفرما و والده آنها و زوجات و اولاد و آنچه زر و جواهر مادام زندگانی ذخیره داشتند برداشته، بر اسبها نشسته، صبح زود شیراز را بدرود گفته، از دروازه باغ شاه، به شتاب تمام از راه شولستان ممسنی و زیدون بهبهان و جراحی و فلاحی به محمره رفته، در کشتی نجات نشسته، وارد بصره گشته، بعد از آسایش از رنج سفر به بغداد رسیده، در بستر استراحت غنودند و در همان روزی که این شاهزادگان از شیراز بیرون شدند، زوجات نواب فرمانفرما هریک اندوخته خود را به توسط خدمه خویش به خانه علما و بزرگان شیراز روانه داشتند و اوباش شهری چون از این کار خبردار شدند بیشتر آن ذخائر «۱» را از جمله آنها گرفته، هر بینوایی با ساز و نوا گردید، پس جماعت اوباش به این قدر قناعت نکرده به جانب خانه‌های اولاد نواب فرمانفرما و منتسبین آنها که در خارج از ارگ و کیلی بود، شتافته، آنچه را یافتند به غارت بردند و چون نواب فرمانفرما این هنگامه را شنید، از تقاعد در شیراز و تخلف از نصیحت پسران خود پشیمان و به مشقت تمام سه چهار اسب بدست آورده با شجاع السلطنه و چند نفر دیگر به عزم رسیدن به شاهزادگان سوار شدند و چون به دروازه باغشاه رسیدند علی اکبر خان نفر که با تفنگچیان ایلات، مستحفظ دروازه بود، آنها را دفع و منع نمودند و لابد گشته، عود به ارگ فرمودند و روز دیگر در شیراز شهرت افتاد که سپاه اعلیحضرت محمد شاه ترک آذربایجانی آمده و زبان فارسی را ندانند و سردار آنها فرنگی است، وارد هر جا شوند، اهلش را کشته، اموالش را به غارت می‌برند «۲» و اوباش و کسبه شیراز از این خبر وحشت نموده، ازدحام کرده، در شهر و بازار فریاد می‌نمودند که: ما جز حسین علی شاه خود شاه دیگری را نخواهیم و به ازدحام تمام در میدان ارگ آمدند و نواب فرمانفرما با لباس سلطنت از ارگ درآمده، در عمارت کاخ بر اورنگ شاهی نشست و میرزا محمد خان پسر قوام الملک را که مدتی در حبس بود، در آورده، به طمع خدمتگزاری، خلعت داده، منصب کلانتری را کما فی السابق به او عنایت فرمود و محمد علی خان ایلخانی را احضار نمود و ایلخانی وحشت کرده، انکار نمود و نواب شجاع السلطنه با چندین نفر به جانب خانه او رفتند و ایلخانی از خانه خود به خانه جناب ملجأ انام شیخ ابو تراب امام جمعه شیراز پناه برد و نواب شجاع السلطنه به خانه جناب امام جمعه رفت و شمشیر برای کشتن ایلخانی برکشید و جناب امام ممانعتها فرمود و نصیحتها نمود و شجاع السلطنه را بی‌نیل مقصود روانه فرمود، لیکن اوباش شهری، خانه ایلخانی را غارت کرده، آنچه را یافتند، بردند، حتی درها و

(۱). در متن: (زخایر).

(۲). در متن: (بردند).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۶۵

پنجره‌ها و سنگهای ازاره را. و جناب معتمد الدوله به پیامهای دل‌پسند، خاطر نواب فرمانفرما را چنان بیاسود که برای ورود او و همراهانش تدارک ضیافت دیده، مهماندار معین فرموده، در امید مصالحه و موافقت بیارمید و نواب فیروز میرزا و معتمد الدوله با اردو و همراهان، از آباده همه‌جا در میان برف و سرما تاخته، روز بیست و هشتم ماه ذی‌قعدة این سال: [۱۲۵۰] «۱» با خاطر جمع از تنگ الله اکبر وارد جلگه شیراز گشته، در باغ نو، ربع فرسخ صبوی شیراز نزول کرده، اطراف باغ را لشکرگاه نمودند و بیشتر چاکران قدیمی فرمانفرما و تمامت اعیان فارسی به استقبال آنها شتافتند و روز بیست و نهم این ماه ذی‌قعدة این سال از دروازه اصفهان شیراز با توپخانه و افواج سرباز وارد شهر شدند و ارگ «۲» را بر نواب فرمانفرما محاصره نموده، پیغام فرستادند که در پس دیوار ارگ نشستند و در را بر خویش بستند و خود را به نافرمانی در خدمت پادشاه بدنام - داشتن نه راه خردمندی است، زمانی که از خوزستان تا اقصای بلوچستان دست قدرت داشتید، کدام کار برای چنین روز پرداختید، اگر درب ارگ نگشاید به گلوله توپ و یورش سرباز، باروی ارگ را یکسان خاک کنند، اگر اذن دهید تا این بنده حاضر حضور گردم و شما را از جانب پادشاه آسوده دارم و نواب فرمانفرما با این سخن رضا در داد و نواب شجاع السلطنه با برادر همی گفت راه نجات در این است که بعد از حضور معتمد الدوله «۳» را به یک ضرب شمشیر دو نیمه کنم و چون سپاهش بی‌سالار گردد، در اطاعت ما شوند و نواب فرمانفرما این رأی را پسندید و می‌عادی گذاشت که چون من فلان اشاره کنم، تو هم کار خود را بساز و چون نواب فیروز - میرزا و جناب معتمد الدوله داخل ارگ شدند، نگاهبانان از دخول بیگانگان منعی ننمودند و جماعتی از سپاه نرسیده داخل ارگ شدند و نواب فرمانفرما در ایوانی نشست و نواب شجاع - السلطنه با شمشیر در برابرش ایستاد و نواب فیروز میرزا و معتمد الدوله سربندگی به نواب فرمانفرما فرود آوردند و صحبت‌های متفرقه همی داشتند و شجاع السلطنه در انتظار اشاره فرمانفرما بماند تا آنکه امرای نظام، نظم خارج ارگ را تمام نمودند و فیروز میرزا و معتمد الدوله از ارگ در آمده، سرباز قراول بر نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه گماشتند و به نظم سپاه و انجام سیورسات و منزل پرداختند و نواب فیروز میرزا و جناب معتمد الدوله در باغ نظر متصل به ارگ منزل نمودند و میرزا محمد خان قاجار دولو در خانه رضا قلی میرزا و میرزا ابو القاسم ذو الریاستین در اندرون کوچک کریم خانی معروف به خانه ابو الفتح خان پسر حضرت مغفرت مآب و کیل کریم خان زند و محمد طاهر خان قزوینی در خانه آغابشیر خواجه حرم نواب فرمانفرما نزول نمودند و در شب این روز، نواب فرمانفرما و نواب شجاع السلطنه را از ارگ در آورده، به منصور خان فراهانی سپرده، با یک فوج سرباز و جمعی سوار و شش ارابه توپ روانه طهران نمودند. «۴»

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل در روز بیست و یکم ماه ذی‌قعدة این سال [۱۲۵۰] «۵»: اتفاق افتاد و اعلیحضرت جمشید مرتبت، محمد شاه، جشن نوروزی را در دار الخلافه طهران به سر

(۱). برابر با ۲۸ مارس ۱۸۳۵.

(۲). (در قلعه ارگ) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۳.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۹.

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۰، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۶۰.

(۵). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۶۶

رسانید و در روز سیزدهم ماه ذی‌حجه این سال «۱» منصور خان سرتیپ فوج فراهان، نواب - حسین علی میرزا فرمانفرما و نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا را به منزل «کناره گرد» «۲» یک منزلی طهران رسانیده، مراتب را به پایه سریر اعلی معروض داشت و

محمد باقر خان بیگلریگی طهران با چند نفر از مردم دژخیم حسب الامر به «کناره گرد» آمده نواب شجاع السلطنه را از زیور هر دو چشم عاری نمودند «۳» و روز دیگر آن دو برادر را از یکدیگر جدا کرده، وارد شهر طهران داشته، هریکی را در منزلی فرود آوردند و نواب فرمانفرما در بیست و ششم ماه ربیع اول سال ۱۲۵۱ «۴» از مرض وبا در طهران به جهان جاوید خرامید و کسی جز حاجی میرزا حسن ناظر مازندرانی و حاجی آقا جوهر خواجه‌باشی تا اواخر عمر با او همراهی نکرد «۵» و نواب شجاع-السلطنه با عالم نایبناهی ساخته، مدتها زندگانی نمود [و] در حدود سال ۱۲۶۹ وفات یافت.

فغان زین ستمکاره کوژپشت یکی را نیروورد کاخر نکشت و نواب فرمانفرما، از سال ۱۲۱۴ بی‌تخلخل غیر، تا پنج ماه پیش از وفات بر وساده فرمانروائی مملکت فارس به آسایش تمام تمکن داشت و او را نوزده نفر پسر بود: ۱- نواب- رضا قلی میرزا نایب الایاله، ۲- نواب امام قلی میرزا، غضنفر الدوله، ۳- نواب نجف قلی میرزا والی، ۴- نواب نصر الله میرزا، ۵- نواب تیمور میرزا حسام الدوله، ۶- نواب شاهرخ میرزا، ۷- نواب- جهانگیر میرزا، ۸- نواب اکبر میرزا، ۹- نواب کیخسرو میرزا، ۱۰- نواب اسکندر میرزا، ۱۱- نواب محمد میرزا، ۱۲- نواب نادر میرزا، ۱۳- نواب محمد کاظم میرزا، ۱۴- نواب داراب میرزا، ۱۵- نواب کامران میرزا، ۱۶- نواب ایرج میرزا، ۱۷- نواب منوچهر میرزا، ۱۸- نواب طهماسب میرزا، ۱۹- نواب سلطان ابراهیم میرزا. «۶»

و از مآثر مغفرت مآب فرمانفرما در شیراز باغ نو است که در سال ۱۲۲۵ به اتمام رسانیده است چنانکه شاعر یافه‌باف خیره‌سر محمد علی چرخ‌گر برای تاریخ آن گفته است:

شعرا از جانشان رفت رمغ تا که تاریخ باغ شد هکرغ و عمارت آینه‌خانه کاخ باغ نظر «۷» و کیلی است، و جناب معتمد الدوله، بعد از انفاذ نواب- فرمانفرما به طهران، چون کیاستی باسیاست داشت، به اندک زمانی کار مملکت فارس را به نظام رسانید و امور ملکی را به استقامت بازداشت و خاطر اعلی حضرت شاهنشاهی را از این رهگذر آسوده نمود و شهریار تاجدار چون از جناب میرزا ابو القاسم قائم‌مقام خاطری آزرده داشت «۸»، برای آنکه آن زمان که جناب معزی الیه به وزارت آذربایجان برقرار گردید، بر مراد حضرتش

(۱). برابر با ۱۲ آوریل ۱۸۳۵.

(۲). واقع در ۲۱ میلی جنوب غربی ری.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۰، حقایق الاخبار، ص ۲۴.

(۴). برابر با ۲۲ ژوئیه ۱۸۳۵، ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۵). در ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۰ آمده: او در هنگام مرگ نه خادمی داشت و نه پولی تا برای دارو صرف کند. ر ک:

روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۶۱.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۶۱ ببعد.

(۷). این باغ در محل فعلی موزه پارس قرار داشته و مشتمل بر عمارت کلاه‌فرنگی و ارگ کریم خانی و دیوانخانه هم بوده است.

بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، بهروزی، ص ۱۵۹.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۶ ببعد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۶۷

رتق و فتق امری را نمی‌نمود و بعد از جلوس شاهنشاه بر اریکه سلطنت قلب شهریاری را با خود صافی نداشت و پیوسته خاطر مبارک را نارضا مند می‌داشت تا آنکه آن اعلیحضرت در قید و بند جناب قائم‌مقام یکجهت گردید،

و در شب بیست و چهارم ماه صفر سال ۱۲۵۱ «۱» جناب معزی الیه را در باغ نگارستان طهران احضار فرمود و بعد از ورود

محبوسش داشتند و در شب شنبه سلخ همین ماه صفر «۲»، او را خبه کرده، جنازه‌اش را در جوار حضرت شاهزاده عبد العظیم دفن نمودند. پس، وزارت عظمی به جناب قطب الاقطاب حاجی میرزا عباس ایروانی، مشهور به حاجی میرزا آقاسی «۳» که پادشاه جم‌جاه آن جناب را قطب فلک شریعت و مرکز دایره طریقت می‌دانست برقرار گردید و جناب حاجی، خلف الصدق مرحوم میرزا مسلم ایروانی است، در سال ۱۱۹۸ متولد شده و در سن جوانی با پدر خود که در سلک علمای زمان منتظم بود، به عتبات عالیات رفته، در خدمت جناب آخوند ملا- عبد الصمد همدانی که از فحول علما و عرفا بود، متعلم گشته، اختصاصی حاصل نمود و بعد از وفات آخوند ملا عبد الصمد در خدمت فضلالی دیگر تحصیل مراتب علمیه نموده، سرآمد فضلا شده، مقبول عرفا گردید، پس مدت‌ها در لباس فقر و درویشی سیاحتها کرده، به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف شده، عود به آذربایجان نمود و در خدمت شاهزادگان و اعیان آذربایجان اعتباری تمام حاصل نمود و حضرت ولیعهد دویم محمد میرزا، حسن عقیدتی درباره آن جناب اظهار فرمود و پاره‌ای از علوم رسمی را نزد او آموخت و طریقه ورع و تقوی و عبادت و اذکار را از او دریافت فرمود و مشهور است که وعده سلطنت و شاهنشاهی را از او شنید و بعد از وصول به مدارج شاهنشاهی و واگذاری وزارت را به آن جناب، احترامش را بیش از پیش می‌فرمود و تکالیفی را که از لوازم منصب وزارت است از آن جناب نخواست و مقالات او را بر کلمات هر کس مقدم می‌داشت، هرچه را می‌گفت شاهنشاهی می‌پذیرفت و اعلیحضرت شاهنشاهی، در این سال [۱۲۵۱]: ولایتعهد دولت خود را برحسب اشاره حضرت شهریار مغفور، آقا محمد شاه، به فرزند ارجمند خود، حضرت ناصر الدین میرزا، عنایت فرمود و به افسر و خنجر مرصع و قبای کیانی مکلل به جواهر و بازوبند و زنار و نشان شیر و خورشید که خاصه ولیعهد است، سرور او را بیاراست و جشنی ملوکانه، چنانکه سزاوار شاهان است در طهران و تبریز برپای داشتند و چون نواب فیروز میرزا، فرمانروای فارس و جناب منوچهر خان معتمد الدوله، نواب فرمانفرما و نواب شجاع السلطنه را انفاذ طهران داشت و اهالی تمامت مملکت فارس، سر در چنبر اطاعت در آوردند و حکمرانان بلوکات به شیراز آمده، هریک قرار مالیات و صوادر و عوارض خود را داده، عود به منازل خود نمودند و میرزا محمد علی مشیر الملک را رئیس دفترخانه فارس فرموده، رجوع محاسبات و حواله‌جات را به او داشتند و ضبط بلوک فسا را از نواب میرزا ابو الحسن خان داماد فرمانفرما گرفته، به میرزا محمد حسین وکیل مملکت فارس، برادر مهتر

(۱). برابر با ۲۰ ژوئن ۱۸۳۵.

(۲). برابر با ۲۶ ژوئن ۱۸۳۵، ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۶، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۶۵.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۴۱، صدر التواریخ، از ص ۱۵۲ تا ۱۹۵. در حقایق الاخبار، ص ۲۵، می‌خوانیم: (از این صدارت کار مملکت به خسارت رسید، امور ملکی مختل گشت و حقوق دیوانی لم یصل آمد.) و ر ک:

روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۶۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۶۸

نواب میرزا ابو الحسن خان واگذار نمودند.

و در ماه صفر این سال [۱۲۵۱]: نصیر خان بیگلربیگی خطه لار، پسر عبد الله خان لاری و در ماه ربیع اول این سال، میرزا منصور خان بهبهانی والی نواحی کوه گیلویه پسر میرزا سلطان- محمد خان وارد شیراز گشته مورد عنایت شده، هریک عود به مقر حکومت خود نمودند.

و در اواسط ماه رجب ۱۲۵۲: جناب معتمد الدوله، محمد علی خان ایلخانی و آقا میرزا محمد مشهور به فسائی ضابط حومه شیراز و نیز و اصطهبانات و داراب را به خیالات دور و دراز، مأخوذ داشته، مدت دو ماه و نیم در حبس گذاشت، پس آنها را با یک صد سوار روانه طهران نمود «۱» و چون به منزل ده بید قونقری «۲»، شش منزل شمالی شیراز رسیدند، چپار برای مرخصی آنها از دار

الخلافة در رسیده، مطلق العنان شدند، لیکن شرفیابی حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی را پیشنهاد خود داشته، به جانب طهران شتافتند و بعد از ورود مورد عنایت گشته، ایلخانی، خانه خرید، متوطن گردید و آقا میرزا محمد به منصب جلیل استیفا سرافراز شده، ملازم رکاب گردید و چون میرزا محمد حسین وکیل فارس این اخبار را شنید از فسا به جانب طهران رفت و بعد از ورود، او هم به منصب جلیل استیفا دیوانی و وکالت برقرار شده، ملازم رکاب گردید و چون ولی خان «۳» پسر خوب یار خان بکش ممسنی، سالیان دراز به راهزنی کاروان بندر بوشهر و بهبهان و شوشتر و آزار و غارت همسایگان نزدیک و دور می‌پرداخت «۴»، چنانکه وقتی قصبه کازرون را غارت نمود و اگر کار بر او سخت می‌شد به قلعه سفید «۵» که شرح حال او در ذیل قلعه‌جات فارس، در این کتاب فارسنامه ناصری بیاید، پناه می‌جست و نواب حسین علی میرزای فرمانفرما، برای استمالت ولی خان، دختر او را در حباله نکاح پسر خجسته‌سیر خود، نواب تیمور میرزای حسام الدوله درآورد و فایده ناکرده بیشتر از بیشتر، دزدی و آزار همسایگان می‌نمود و چون در این سال تمامت بزرگان فارس به شیراز آمده، از خدمت جناب معتمد الدوله با نیل مقصود عود می‌نمودند، ولی خان ممسنی صاحب قلعه سفید مانند دیگران در ماه جمادی - دویم سال ۱۲۵۱ وارد شیراز گشته، مورد نوازش معتمد الدوله گردید و جمعی از یافه‌باغان که خبر از طمع معتمد الدوله داشتند به عرض او رسانیدند که ولی خان ممسنی خود و خوب یار خان پدرش، مدت‌ها و قرن‌ها، مال التجاره از کاروانها به غارت برده و انواع قماشهای نفیس هندی و شالهای کشمیری را ذخیره نموده و در اوایل همین سال که شاهزادگان رضاقلی میرزا نایب الایاله و تیمور میرزا حسام الدوله و نجف‌قلی میرزای والی، ذخایر جواهر چندین ساله فرمانفرمائی را برداشته از ممسنی عبور نمودند نیمه آن جواهر را ولی خان به نام سلامت - روی از آنها گرفته، بر ذخیره‌های سابق خود بیفزود و چون بر جناب معتمد الدوله طمع غالب بود به قاعده حب الشیء یعمی و یصم، آن جناب از ولی خان مطالبه جواهر تابان و لآلی رخشان فرمود «۶» و ولی خان از آمدن به شیراز پشیمان گشته، در کار خود فروماند و در خلاصی چاره‌ای

(۱). رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۲). رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۳). رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۱.

(۴). رک: روضه الصفاء، ج ۱۰، ص ۱۷۶.

(۵). رک: فارسنامه ناصری. گفتار دوم، و ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۲ و ۲۳۳، و روضه الصفاء، ج ۱۰، ص ۱۷۵.

(۶). رک: روضه الصفاء، ج ۱۰، ص ۱۷۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۶۹

جز تصدیق نیافت، پس به اولیای دولت معروض داشت که من مردی صحراگرد و بیلمیزم «۱» و جواهر شناسم مگر آنکه سنگهای گرد و پهن و دراز و سبز و سرخ و زرد به دست من آمده، در بیغوله‌های کوهستان و ماهور پنهان داشته‌ام که جز مرا بر آن ذخائر خبری نیست، اگر مرد امینی را با من انفاذ دارید این سنگهای رنگارنگ که برای امثال من فایده ندارد نثار پای او کنم و قلعه سفید را به تصرف دهم و خود را از تشویش درآورده، چون دیگران در کار رعیتی زحمت کشیده، آسوده‌خاطر شوم. پس جناب معتمد الدوله برای جمع‌آوری این جواهر، محمد طاهر خان قزوینی «۲» را اختیار نمود و جماعتی از سرهنگان و سرکردگان پیاده و سواره و چند ارباب توپ، در اواسط ماه رجب این سال به اسم انتظام نواحی شولستان و کوه گیلویه به مرافقت ولی خان انفاذ داشت و بعد از ورود به صحرای نورآباد ممسنی، ولی خان به وعده وفا نمود و کوتوالهای خود را از قلعه سفید به زیر آورد و قلعه را به محمد طاهر خان قزوینی واگذاشت و حسن علی خان بیات زرنندی با فوج زرنند بر فراز قلعه سفید رفته، برنشستند و چون محمد طاهر خان دست ولی خان را از قلعه سفید کوتاه دید، مغرور گشته، تکالیف شاقه بر او نمودند و به سختی مطالبه جواهرات و اشیاء نفیسه از او داشتند



و از احترام او کاسته، سخنان زشت به او گفتند و قصد محافظت او را نمودند و جوان فرشته «۳» سیمائی از خویشان ولی خان مطمح نظر طمع کاران اردو گشته، کار را از مطایبه به معاتبه، پس به مجادله رسانیدند و جنگ چاکران، در سرکردگان سرایت نموده، در آن شب تار از جماعت الوار گلوله چون باران بر اهالی اردو می‌بارید و سربازان خواب‌آلوده و توپچیان بی‌خبر بنای توپ و تفنگ‌اندازی را گذاشتند و بیشتر به خطا انداختند و محمد طاهر خان و جعفر قلی خان قراچه داغی و رضا قلی خان قاجار سرهنگ و سلیم خان چگنی و سرکردگان طوایف ایلات قزوین از خوابگاه درآمده، به مدافعه کوشیدند، چون حاصلی ندیدند راه کوه و صحرا را گرفتند و در آن شب نزدیک به هزار نفر از اهالی اردو کشته گشت و محمد طاهر خان و سرهنگان افواج اسیر الوار شدند و چون روز شد اهالی اردوی بی‌سالار این واقعه را برای جناب معتمد الدوله «۴» نگاشتند و آن جناب از سوء سلوک سرکردگان اردو، کف افسوس بر زانو زده، چندین بار این قطعه مرحوم میرزا- ابو القاسم قائم مقام فراهانی بر خواند:

آه ازین قوم بی‌حمیت بی‌دین «۵» ترک ری و کرد خمسه و لر قزوین

رو به خیار و کدو، روند چو رستم‌پشت به خیل عدو کنند چو گرگین و ولی خان بعد از چند روز محمد طاهر خان و سرکردگان را مرخص کرده، عود به شیراز نمودند و معتمد الدوله، محمد طاهر خان را نایب الحکومه شیراز نمود «۶» و حکم به احضار سپاه متفرقه و چریک فارس فرموده، به اندک زمانی حاضر شدند و نواب فیروز میرزا و جناب معتمد- الدوله در اوائل ذی‌قعدة این سال از شیراز به جانب شولستان ممسنی و کوه گیلویه نهضت نمودند و محمد طاهر خان نایب الحکومه بلوک فسا را به میرزا عبد الله خان برادر کهنتر میرزا- محمد حسین و کیل فارس واگذاشت و ولی خان ممسنی بعد از غلبه بر اردو و گرفتاری سردار و

(۱). یلمز: کلمه ترکی به معنی: نمی‌داند، در فارسی مرادف نادان است. (دهخدا)

(۲). در روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۷۸: (محمد خان قزوینی).

(۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۷۸.

(۴). در متن: (معتمدوله).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۷۹.

(۶). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۵-۲۳۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۷۰

سرکردگان در دست او، چندین بار به جانب قلعه سفید یورش برده، حسن علی خان سرهنگ و فوج زرند او را دفع نمودند و چون از بازگرفتن قلعه مایوس گشت و خبر حرکت اردو را از شیراز شنید، خود را به کوهستان و ماهور میلادی که شرح آن در ذیل بلوکات فارس در این فارسنامه ناصری بیاید، انداخت و هر روز در منزلی توقف داشت و عیال خود و اتباعش را به باقر خان پسر خود سپرده، به جانب قلعه گل و گلاب «۱» کوه گیلویه که شرح آن در ذیل قلعه‌جات این کتاب بیاید، به امیدواری از خواجه حسین قلعه گلابی روانه داشت و خواجه حسین آنها را در قلعه گل که چندان استحکامی ندارد جای داد.

و عید نوروز سنه پینچین‌ئیل در روز دوم ماه ذی‌حجه این سال «۲» اتفاق افتاد و اعلیحضرت شهریار معدلت‌شعار، محمد شاه قاجار جشن نوروزی عجم را برپا داشته، چندان زر و سیم ببخشید که خزانه تهی گردید.

و نواب فیروز میرزا و معتمد الدوله، چون به شولستان رسیدند، اثری از ولی خان ندیدند، اسمعیل خان قراچلو را مأمور به رفتن ماهور میلادی و گرفتن ولی خان فرموده، اردو را از شولستان گذرانیده، برای گرفتن باقر خان و عیال ولی خان به جانب قلعه گل و گلاب «۳» حرکت نمودند و چون به منزل دو گنبدان دوازده فرسخ مشرقی بهبهان رسیدند، میرزا منصور خان، والی کوه گیلویه و بهبهان به استقبال آمده، انواع خدمتگزاری را نمود و خواجه حسین قلعه گلابی را حاضر داشته، مورد عنایتش نمود و چون اردو

نزدیک قلعه گلابی رسید، خواجه حسین عیال خود و اتباع خود را از قلعه بیرون آورد و قلعه گلاب را که مشرف بر قلعه گل، نشیمن باقر خان و عیال ولی خان است، به تصرف اهالی اردو داده، سیصد نفر سرباز، بر فراز قلعه گلاب رفتند و اردو جوانب قلعه گل را فروگرفت و سربازان قلعه گلاب دهان تفنگها را به جانب قلعه گل، گشاد دادند و عرصه را بر باقر خان و جماعت ممسنی تنگ نمودند و چون مردمان باقر خان خود را غریق دریای گرفتاری دیدند، آنچه زن جوان بود، دو نفر دو نفر از خوف اسیری و ننگ بی سیرتی گیسوها را بر یکدیگر گره زده، از فراز کوه قلعه گل که اقلا پانصد ذرع بلندی داشت خود را به زیر انداختند و مابقی اسیر گشته، باقر خان و اتباعش را مقید نمودند. «۴»

و نواب فیروز میرزا و معتمد الدوله با نیل به مقصود در اوایل ماه صفر سال ۱۲۵۲ که اوایل وصول آفتاب عالمتاب به برج جوزا بود وارد شیراز شدند و در خارج دروازه باغشاه برجی ساختند و معادل هفتاد هشتاد نفر از قبيله ولی خان و اهالی شول جورگ کام فیروز را که با ولی خان دوستی و همراهی داشتند، زنده در ثخن «۵» آن برج گذاشته، سرهای آنها را از سوراخهای برج بیرون کرده، مردمان شهری آب و نان به آنها می دادند و تا چند روز، زنده بماندند و اسماعیل خان

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۷۹.

(۲). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۶.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۴، فارسنامه ناصری، گفتار دوم، قلعه‌های کوهی مملکت فارس، رضا قلی خان هدایت را قصیده‌ای است به مطلع:

فتح گلاب و گل و صطخر سپید است فصل گلاب و گل و شراب و نبید است (روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۷۹)

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۷۹.

(۵). ثخن: در لغت به معنی ستبر و سخت گردیدن و ستبری و قطر و ضخامت است (معین). و حشو (دهخدا). احتمالاً «سجن» به معنی زندان است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۷۱

قراچلو سرکرده سوار قراچلو که در ماهور میلادی همه‌جا و همه روز در پی ولی خان می‌تاخت و اثری از او نمی‌یافت در اوائل ماه ربیع اول این سال، چون بر فراز پشته‌ای برآمد، ولی خان را در پشت آن پشته، با پنج شش نفر سوار، خفته دید، بی‌غائله او را در خواب دستگیر نموده، روز دیگر وارد کازرون گشته، این مژده را به معتمد الدوله رسانیدند و او را به شیراز آورده با دو نفر پسران او، باقر خان و هادی خان روانه طهران و از طهران به اردبیل «۱»، پس به تبریز بردند و سالها زنده بماندند تا در تبریز بتدریج بدرود زندگانی نمودند.

و اعلیحضرت شاهنشاهی به عزم تسخیر هرات، سپاه ظفرپناه ممالک را احضار فرمود و به اندک زمانی در جوانب طهران حاضر شدند و روز یکشنبه هیجدهم ماه ربیع اول این سال «۲»، موبک والا از باغ نگارستان طهران حرکت نمود و در منزل اول، محمد قلی خان ایل‌بگی، برادر کوچک محمد قلی خان ایلخانی از فارس آمده، پناه به اصطلب جناب حاجی میرزا آقاسی، وزیر اعظم برد و بعد از چند روز، عریضه جناب معتمد الدوله، از شیراز به دربار معدلت شعار رسید که محمد قلی خان ایل‌بگی، هر روزه در نواحی فارس، مشغول به دزدی و بی‌نظمی است و اعلیحضرت شاهنشاهی محمد علی خان ایلخانی و میرزا محمد حسین و کیل فارس و آقا میرزا محمد فسائی را که حاضر رکاب و خصم معتمد الدوله بودند، احضار فرموده، مؤاخذه نمود، آنها به عرض رسانیدند که معتمد الدوله برخلاف واقع عرض نموده است، برای آنکه محمد قلی خان ایل‌بگی، مدتی است از ظلم معتمد الدوله فرار کرده، به اصطلب جناب حاجی، پناه آورده و حاضر خدمت است و جناب حاجی میرزا آقاسی، تصدیق بر صدق مقالات فارسیان نمود و در

همان روز، فرمان عزل منوچهر خان معتمد الدوله را از وزارت فارس و فرمان وزارت جناب میرزا محمد تقی قوام الدوله صادر گشته، وزیر سابق را احضار رکاب ظفر آیات و وزیر لاحق را مأمور به سفر فارس فرمودند «۳» و چون چمن فیروز کوه «۴»، لشکرگاه سپاه ظفرپناه گردید، فرستاده الله یار خان آصف الدوله والی خراسان رسید که مرض وبا در این نواحی شایع گشته و مردمش متفرق شده، بهتر آن است که اعلیحضرت شاهنشاهی تسخیر هرات را به دیگر وقت حواله دهد و شهریار معدلت شعار، گرفت-الله بفسخ العزایم «۵»، بر خوانده، تسخیر هرات را به تنبیه ترکمانان تکه و یموت و گوکلان تبدیل فرمود و نزدیک به چهل روز در چمن فیروز کوه، توقف نمود و جناب معتمد الدوله بر حسب احضار، حاضر رکاب ظفر انتساب گردید و بعد از چند ماهی مأمور به نظم سرحد عراقین و حکومت کرمانشاهان و خوزستان و لرستان و بختیاری گشته، به اندک زمانی، تمامت این نواحی را منتظم نمود و محمد علی خان ایلخانی و محمد قلی خان ایل بیگی فارس به مصاحبت جناب میرزا-محمد تقی قوام الدوله، از فیروز کوه، مرخص شده، ایلخانی در طهران بماند و ایل بیگی و قوام-الدوله به جانب فارس شدند و میرزا محمد حسین و کیل فارس و آقا میرزا محمد فسائی، برادر کهنتر او مأمور به ملازمت رکاب گشتند و موکب همایون در سیم جمادی اول «۶» از فیروز کوه نهضت فارسنامه ناصری ج ۱ ۷۷۱ وقایع فارس در روزگار محمد شاه ..... ص: ۷۶۱

(۱). در متن: (ارده بیل).

(۲). برابر با ۳ ژوئیه ۱۸۳۹.

(۳). ر ک: روضه الصفاء، ج ۱۰، ص ۱۸۰.

(۴). ر ک: روضه الصفاء، ج ۱۰، ص ۱۸۰.

(۵). از حضرت علی بن ابیطالب (ع) است.

(۶). برابر با ۱۶ اوت ۱۸۳۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۷۲

فرموده، از محال کوه سفید «۱» گذشته تا منزل شاهکوه «۲»، عنان نکشید و در آن منزل بعضی از بزرگان یموت و گوکلان حاضر درگاه گشته، مورد عنایت شدند و موکب والا، بعد از چندین منزل از کنار آب گرگان «۳» گذشته، در نزدیکی گنبد قابوس، میان قبایل گوکلان نزول اجلال فرمود و بزرگان آنها، سیورسات و علوفه اردو را بر پشت اسبهای سواری خود گذاشته، به لشکرگاه می بردند و به رضای خاطر پانصد نفر به رسم گروگان سپردند، پس رایت منصور شاهی به جانب قبیله یموت افراشته گشت و به جانب بی بی شروان «۴» که از بناهای حضرت قابوس و شمگیر پادشاه گرگان است رفتند و قبیله یموت فرار کرده، اموال و مواشی آنها، عاید سپاه ظفرپناه گردید و پادشاه غازی، عزم مراجعت فرموده، به جانب طهران، نهضت نمود و منشور ایالت مملکت فارس را به نام نامی نواب فریدون میرزا، برادر کهنتر اعلیحضرت شاهنشاهی نگاشتند و او را به لقب فرمانفرمائی سرافراز داشتند و نواب فیروز میرزا حکمران فارس، مأمور به حکومت کرمان گردید «۵» و جناب میرزا محمد تقی قوام الدوله به وزارت باقی بماند و نواب فریدون میرزا فرمانفرما «۶»، در ماه شعبان این سال: [۱۲۵۲] وارد شیراز گردید و با تمامی فارسیان مهربانی فرمود و چون میرزا احمد خان صندوقدار در مزاج فرمانفرما رسوخی تمام داشت، مداخله در کار وزارت می نمود و قوام الدوله رنجیده خاطر گشته، از وزارت استعفا نمود و از دار الخلافه میرزا جعفر مستوفی سوادکوهی به وزارت فارس مأمور گشته، از طهران وارد شیراز گردیده، در کار وزارت مداخلتی نتوانست نمود و میرزا احمد خان حکومت فسا و داراب و نیریز و اصطهبانات را به میرزا ابراهیم تبریزی که از همراهان او بود واگذاشت و چون سالی گذشت و آقا میرزا محمد فسائی از پیشگاه اعلیحضرت شهریار عود به شیراز نمود تمام بلوکات جمعی میرزا احمد خان را حضرت فرمانفرما به آقا میرزا محمد واگذاشت.

و در ماه ذی‌قعدة این سال: [۱۲۵۲] نصیر خان لاری، بیگلریگی لارستان و میرزا- منصور خان بهبهانی والی کوه گیلویه و بهبهان، وارد شیراز گشته، هریک مورد عنایت شده، بعد از چند ماهی با نیل مقصود عود به مقر حکومت خود نمودند.

و عید نوروز سنه تخاقوی‌ئیل در شب سیزدهم ماه ذی‌حجه این سال [۱۲۵۲] «۷»: واقع گردید و چون شاهنشاه کامگار، محمد شاه قاجار جشن نوروزی را پرداخت برای تسخیر هرات عازم و جازم گردید و فرمان احضار سپاه ظفرپناه ممالک محروسه صادر گردید.

[و] در روز چهاردهم ماه صفر سال ۱۲۵۳ «۸» اعلیحضرت شاهنشاهی از شهر طهران به باغ نگارستان «۹» نزول اجلال فرمود و به اندک زمانی هشتاد هزار نفر سوار و سرباز و هشتاد

(۱). واقع در ۹ میلی غرب دامغان.

(۲). واقع در ۲۵ میلی شمال دامغان.

(۳). مقصود گرگان‌رود است که از جبال آلا‌داغ و حدود بجنورد سرچشمه گرفته و از کوهها و صحرای کولان و شهر قدیم گرگان و دشت ترکمن می‌گذرد.

(۴). واقع در ۱۶ میلی غرب گنبد قابوس. ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۱۸۳.

(۵). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۲۵.

(۶). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۱۸۳ و ۱۸۷.

(۷). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۷: (در ساعت چهار و ربع از شب گذشته در روز سه‌شنبه سیزدهم ذی‌الحجه) ناسخ-التواریخ، ج ۲، ص ۲۴۸.

(۸). برابر با ۲۰ مه ۱۸۳۷.

(۹). ر ک: ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۲۴۹، روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۱۹۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۷۳

را به توپ حاضر رکاب گشته، موکب اعلی در نوزدهم ماه ربیع دوم «۱» این سال از نگارستان نهضت فرمود، بیست روز در چمن [بسطام] «۲» و بیست روز در صحرای سبزه‌وار، توقف نموده، بعد از انجام لوازم سفر، از راه تربت شیخ‌جام به جانب هرات حرکت فرمود و روز هفتم ماه شعبان این سال «۳»، کنار قلعه غوریان «۴» که از توابع هرات است لشکرگاه گردید و بعد از چند روزی که یورش به جانب قلعه بردند، شیر محمد خان افغان، امان خواست و روز چهاردهم همین شعبان، حاضر در گاه جهان‌پناه آمده، مورد عنایت گردید و اسد الله خان قاینی «۵» با یک فوج لشکر خراسانی در قلعه غوریان اقامت نمودند و اردوی اعلی روز بیست و سیم ماه همین شعبان به اراضی هرات درآمد و در جانب شمال نزدیک به مصلی لشکرگاه گردید و افغانان از شهر هرات درآمد، جنگی کرده، شکست یافته، باز به شهر شدند و روز دیگر اردوی شاهی حرکت کرده، در چمن سنگ سفید، اوتراق نمودند و هم در آن روز باز افغانان از شهر درآمد، به جانب لشکرگاه ترکتازی نموده، عود به شهر نمودند و روز دیگر به فرمان شاهی، جوانب هرات را محاصره نمودند و هر جانبی را به امیری سپردند و هر روزه جنگ می‌نمودند و در میانه میرزا جان مستوفی هرات از کامران میرزا والی هرات فرار کرده، پناهنده در گاه ظفرپناه گردید و روز دیگر شمس‌الدین خان افغان سردار از یارمحمد خان وزیر کامران میرزا رنجیده، به حضرت شاهنشاه آمده، مورد عنایت شاهانه گردید.

و در شب پانزدهم ماه رمضان این سال [۱۲۵۳] «۶»: در وقتی که لشکر از هر دو جانب مشغول جنگ بودند، یار محمد خان وزیر بر فراز برج آمده، فریاد برآورد که دست از جنگ بردارید و فردا یک نفر از اعیان ایرانی به شهر درآید و ما را از جانب پادشاه امان

دهد تا سر بر خط فرمان گذاریم و روز دیگر بر حسب فرمان شاه‌ی عزیز خان مکرری که سرهنگ یک فوج سرباز بود به شهر هرات رفته، دو روز توقف کرده، با عریضه کامران میرزا و یار محمد خان، عود به اردو نمود و معلوم گردید که مقصود والی و وزیر آن است که به دادن پیشکش و وجه نقد پادشاه را از تسخیر هرات بازدارند و اعلیحضرت شاهنشاهی، اعتنائی به عرایض هراتیان نفرموده، امر محاصره را سخت‌تر نمودند و چون زمان زمستان نزدیک شد، شاهنشاه غازی بفرمود تا اهالی اردو، در خارج شهر هرات خانه‌ها از سنگ و گل و چوب استوار داشتند و در اندک زمانی، شهری در برابر شهری بیاراستند، پس توپهای قلعه کوب بریختند و بر ارابه گذاشته، گلوله آنها را به جانب برج و باروی هرات بینداختند؛

و عید نوروز سنه ایت‌ئیل در شب بیست و چهارم ماه ذی‌حجه این سال [۱۲۵۳] «۷»: اتفاق افتاد و اعلیحضرت شهریار تاجدار، محمد شاه قاجار در خارج هرات جشن نوروزی را گذرانیدند و

(۱). برابر با ۲۳ ژوئن ۱۸۳۷.

(۲). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۲۶.

(۳). برابر با ۶ نوامبر ۱۸۳۷.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۲۰۴.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۲۰۴.

(۶). برابر با ۱۳ دسامبر ۱۸۳۷.

(۷). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۸: (ده ساعت و چهار دقیقه از شب چهارشنبه) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۵۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۷۴

چند روز بعد از عید نوروز مستر مک‌نیل «۱» وزیرمختار دولت بهیه انگلیس از طهران وارد اردوی اعلی گردید و با خود اندیشید که اگر شهر هرات ضمیمه ممالک محروسه ایران گردد، بی‌تأمل اهالی کابل و قندهار، فرمان‌پذیر پادشاه ایران گردند و حدود ممالک ایران به اراضی هندوستان پیوسته شود و مردم هندوستان پناهنده به دولت ایران گردند و کارگزاران انگلیس را وضعی ننهاد، اخراج کنند و به این خیال اراده نمود که پادشاه ایران را بی‌نیل مقصود از خارج شهر هرات برگرداند، پس خدمت امنای دولت معروض داشت که اجازه دهید تا من به درون هرات رفته، کامران میرزا را مطمئن ساخته، به حضرت آورم، پس اذن خواسته به شهر هرات رفته، کامران-میرزا را در محافظت هرات جسور داشته او را از جانب دولت انگلیس به مدد مال و آلات حرب و رجال اطمینان داده که مردانه در حراست خود باشید و از شهر هرات درآمده، خدمت امنای دولت معروض داشت که چندانکه سخن از بیم و امید گفتم مفید نیفتاد و کامران میرزا از آن حصار بیرون نخواهد آمد «۲» و از این سخن مستر مک‌نیل انگلیس [ی]، آتش خشم شاهنشاهی زبانه کشید و بفرمود تا کار محاصره را سخت نمودند و توپهای بزرگ را بر فراز پشته‌ها برده، برج و باروی هرات را هدف گلوله ساختند.

و در اوایل ماه صفر سال ۱۲۵۴ بلای قحط و غلا در شهر هرات برملا گردید و یارمحمد خان معادل دوازده هزار نفر از اهالی حومه و جوانب هرات که در شهر توقف داشتند از هرات اخراج نمود، چون شهریار عدالت‌شعار بدانست، تمامت آنها را اطعام فرمود و زر و سیم عنایت نمود و آنها را انفاذ خراسان داشت و کامران میرزا والی هرات با یارمحمد خان وزیر مشورت نمود، پس عریضه‌ای نگاشت و به درگاه جهان‌پناه فرستاد و در عنوان عریضه نوشت:

ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار و خواستدار گردید که کسی از ملازمان حضرت به شهر رفته، او را امان داده، حاضر حضور مبارک گردد و بر حسب حکم اولیای دولت حاجی ملا عبدالمحمد محلاتی مأمور شده، وارد هرات

گردید و کامران میرزا را مطمئن ساخته که روز دیگر به اتفاق حاجی ملا عبدالمحمد شرفیاب حضور معدلت دستور گردد و چون مستر مک‌نیل وزیر مختار بهیه انگلیس مطلع گردید کسی را نزد کامران میرزا فرستاد و پیغام داد که هرگز از شهر بیرون میا که من کار را به خاطر خواه تو کنم. پس به امنای دولت معروض داشت که فتح افغانستان برای شما باعث شوریدگی هندوستان است و به ملاحظه اتحاد دولتین ایران و انگلیس، بهتر آن است که دست از محاصره برداشته، شهر هرات را به کامران میرزا گذارید و راه طهران سپارید و شاهنشاه غازی از این سخن بر آشفت و بفرمود که مستر مک‌نیل سفیری بی تجربه است و صلاح دین و دولت را ندانسته است و اعتنائی به سخن او نیست و کامران میرزا، از سفارشات مستر مک‌نیل مغرور گشته، حاجی -

(۱). ۵۹۷۱-۳۸۸۱ Sir John Mac Neil) او ابتدا در کمپانی هند شرقی خدمت می کرد (از ۱۸۱۶) و سپس در فاصله سالهای ۳۶-۱۸۲۴، به ایران آمد و ابتدا در مشاغل پزشکی و سپس سیاسی خدمت می کرد و در هیئت تحت سرپرستی Sir Ellis به تهران رفت و پادشاهی محمد شاه را تبریک گفت و بار دیگر در سال ۱۸۳۶ به ایران آمد و در سال ۱۸۳۸ که مصادف با هنگام محاصره هرات است به اردوی ایران آمد که وقایع آنرا فوقاً می خوانید.

(ترجمه انگلیسی، ص ۲۵۶ ح ۸۶) و ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۹۶.

(۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۰۶ و ۳۱۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۷۵

ملا عبدالمحمد، بی نیل مقصود از هرات در آمد.

و در اواخر ماه صفر این سال: [۱۲۵۴] محمد عمر خان پسر کهنندل خان افغان قندهاری با چهارهزار نفر سوار افغان به درگاه شاهنشاهی آمده، روی نیاز بر خاک نهاده در زمره ملازمان رکاب مبارک برقرار گردید و بعد از چند روز مأمور به دفع جلال الدین میرزا، پسر کامران میرزا که در نواحی فراه توقف داشت گردید و آن نواحی را در تحت فرمان خدیو زمان در آورد و جلال الدین میرزا، بیچاره گشته، وارد اردو شده، پناهنده اصطبل شاهی گردید و نواب شاهزاده - محمد رضا میرزا بر حسب فرمان شاهنشاهی او را به منزل خود آورده، پذیرائی «۱» فرمود و توپچیان چنان عرصه را بر شهریان تنگ نمودند که از صدمه گلوله‌های توپ قلعه کوب، بسیاری از عمارات عالیه هرات را سافله کردند و باغات جوانب شهر از هر جانبی بیست فرسخ سی فرسخ از اشجار تهی گشته، دهات و زراعات بیابانی ساده گردید و مردم شهر هرات به سفارش مستر مک‌نیل وزیر مختار انگلیس، متحمل این زحمات گشته، خودداری می نمودند و مستر مک‌نیل به حضور مبارک شاهنشاه رسید و تمنا نمود که وارد شهر هرات شده، کامران میرزا و یار محمد خان وزیر را به حضور مبارک رساند و چون وارد شهر گردید، ده هزار تومان «۲» وجه نقد به آنها داده و بگفت این چند روز که جنگ موقوف است، شکستگیهای برج و باروی شهر را مرمت کنید و تا دو ماه دیگر خود را نگاه دارید که کشتیهای جنگی ما از دریای عمان به جانب سواحل فارس روند، آن زمان جنگ پادشاه ایران از شما برخاسته، تمامی سپاه خود را برای دفع لشکر دولت انگلیس روانه فارس خواهد داشت و شما در مهد آسایش خواهید بود و چون مستر مک‌نیل از شهر هرات عود نمود باز همان سخنان سابق را که کاشف از یأس تسخیر هرات بود، اعاده نمود و شاهنشاه در خشم شده فرمود «۳» تا مک‌نیل از اردو بیرون شود و به فرموده عمل نمود و به جانب طهران شتافت و نوشته از لندن به او رسید که خود به لندن آمده، نائب خود را روانه اردوی شاهی بدار که از کارها ما را خبر کند و بعد از رفتن مستر مک‌نیل از اردو، پادشاه جهانگشا، حکم فرمود تا دوباستیان «۴» بر آوردند که هریک از حصار شهر، برتری داشت، پس چهار توپ قلعه کوب را که وزن گلوله هریک هفتاد و دو پوند بود «۵»، با آلات جرثقیل بر فراز این دوباستیان «۶» بردند و هر پوندی نود و شش مثقال است، پس شبانه روز، شهر را گلوله باران از دهان آن توپها نمودند و خانه‌ها خراب و مردمان کشته گشتند و روز دیگر اعلیحضرت شاهنشاه، سران سپاه را خواسته، در کار یورش به

جانب هرات مشورت فرمود، تمامی آنها از در بندگی تعهد جان‌سپاری نموده، روز دیگر یورش بردند و از خندق عمیق شهر که تا دامنه بارو، پنجاه ذرع است و در میانه سه فصیل که آن را شیر حاجی «۷» نیز گویند ساخته‌اند و در پس هر فصیلی،

(۱). در متن: (پزیرائی).

(۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۱۰.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۱۱.

(۴). همان باستیون (bastion) فرانسوی است که به معنی انبار مرتفعی که در قلعه می‌سازند و قلعه‌ای که در آن اسلحه و ابزار جنگی ذخیره می‌کنند، می‌باشد (معین). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۱۱.

(۵). در ترجمه انگلیسی، ص ۲۵۹: ۸۲ پوند. ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۱۱.

(۶). در متن: (باسفیان).

(۷). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۱۳. اصل این کلمه معلوم نیست که از کجا آمده اما از زمان صفویه به این طرف استعمال شده و گویا به جای (مزغل) امروزی است. ر ک: مجمع التواریخ، ص ۲۵۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۷۶

جماعتی از افغانان با شمشیر و تفنگ نشسته بودند، گذشتند و به دامنه حصار رسیده، نردبانها گذاشته، بعضی عروج بر بروج نمودند و افغانان هرات پای مردانگی را فشرده، چندین هزار نفر از لشکری و شهری کشته گشت و در آخر کار، شهری بر لشکری چیره گشته آنها را از فراز برج و بارو بازگردانیدند و در میانه از فارس خبر رسید که جهازات جنگی دولت بهیه انگلیس داخل خلیج فارس گردید «۱» و یک فروند کشتی آنها در برابر بوشهر آمد و پانصد نفر سرباز از کشتی پیاده شده، در کوتی که خانه بالیوز انگلیس است منزل نمودند و جناب شیخ حسن مجتهد آل عصفور و شیخ سلمان برادرزاده آن جناب و باقر خان تنگستانی، با اهالی بوشهر ازدحام نموده، تمامی سربازها و بالیوز را از شهر اخراج نمودند و چندین نفر از طرفین کشته گشت، پس اهل جهازات انگلیس، جزیره خارک را تصرف نمودند و هر یک من غله و علف را به چهار برابر بها خریده، در جزیره خارک انبار نمودند و سردار آنها گفته اگر سپاه ایران از تسخیر هرات دست برندارند تمامی سواحل فارس، بلکه تمامی مملکت فارس را تصرف خواهیم کرد و دوستی چندین ساله دولت ایران را به دشمنی بدل کرده، آنچه را شاید و باید، خواهیم نمود و چون امنای دولت علیه، منافع نواحی هرات را با دوستی دولت بهیه انگلیس به میزان عقل سنجیدند همان برابری کوه و گاه را یافتند و به اعلیحضرت شاهنشاهی محاسن و قبایح را معروض داشتند.

روز نوزدهم ماه جمادی دویم این سال: [۱۲۵۴] «۲» اردوی بزرگ را از خارج شهر هرات حکم به کوچ فرمود و معادل سی هزار نفر از افغانان کابل و قندهار و هرات که سربندگی سپرده بودند، مأمور به توقف در نواحی خراسان شدند و برای هر یک مستمری و مرسوم مقرر گردید و محمد عمر خان پسر کهندل خان سردار قندهار و شمس الدین خان سردار هرات، ملازم رکاب مبارک گردیدند و روز هشتم ماه رجب این سال «۳»، شاهنشاه بی‌همال وارد شهر مشهد مقدس گشته، به شرف زیارت آستانه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه، مشرف گردید، پس از مشهد مقدس نهضت نموده در نوزدهم ماه شعبان به مبارکی در دار الخلافه طهران بر تخت جلالت شاهنشاهی قرار گرفت «۴» و بعد از رجعت موکب ظفر کوکب شاهنشاهی از نواحی هرات، جهازات جنگی دولت بهیه انگلیس که در خلیج فارس لنگر انداخته بودند و بعضی از اهالی آنها در جزیره خارک و جزیره دراز توقف داشتند، تمامی آنها عود به هندوستان نمودند. «۵»

و در همین سال [۱۲۵۴]: بلوک اصطهبانات و نیریز که دو ناحیه معموره از فارس است در تیول و سیورغال شمس الدین خان افغان

سردار هرات درآوردند و چند نفر اقوام و عشیره خود را به آن دو ناحیه انفاذ داشت و خود به ملازمت حضور شاهنشاهی متوقف طهران گردید.

و در این سال: [۱۲۵۴] نصیر خان بیگلربیگی سبعة و لارستان، پانصد نفر تفنگچی لاری را برای تصاحب قریه بهادران داراب که دعوی تملک آن را داشت روانه نمود و آقا میرزا-

(۱). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۳.

(۲). برابر با ۹ سپتامبر ۱۸۳۸.

(۳). برابر با ۲۷ سپتامبر ۱۸۳۸.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۲۴۴، نسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۳۰.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۲۴۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۷۷

محمد فسائی که اباعن جد حاکم نواحی داراب بود، آنها را ممانعت نمود و از هر دو جانب ستیزه کاری شده، چندین نفر از اهالی لارستان و فسا و داراب، کشته گشت و بعد از یک ماه تفنگچیان لاری قلعه بهادران را گذاشته، در نیمه شبی به جانب لارستان فرار نمودند.

و عید نوروز سنه تنگوزئیل در روز پنجم ماه محرم سال ۱۲۵۵ «۱» واقع گردید و شاهنشاه ظفرپناه، شهریار معدلت‌شعار، محمد شاه قاجار به جای جشن نوروزی عجم به تعزیه‌داری مصیبت سبط پیغمبر عجم و عرب (ص) پرداخت.

و در ماه ربیع اول این سال سید فقها حاجی میرزا ابراهیم مجتهد پسرعم حقیقی نگارنده این فارسنامه ناصری در شهر شیراز از دار فنا به روضه رضوان خرامید و هشتاد و دو سال از عمر شریفش گذشته بود و نواب فریدون میرزا فرمانفرمای ثانی و علما و امرا جنازه آن جناب را از خانه او تا آستانه حضرت شاه‌چراغ مشایعت نمودند و مدت سه روز درب تمام دکاکین و کاروانسراهای شیراز را بستند و در همه مساجد و گذارهای بازار، علما و سادات و بزرگان و تجار و کسبه به سوگواری و ختمات قرآن پرداختند و از مآثر آن جناب کتاب بحر الحقایق در علم فقه که در هر قسمی [از] اقسام اربعه آن علم ذکر آیات قرآنی و احادیث وارده متعلقه به هر قسمی از آن اقسام و اقوال علما و ترجیح احادیث و اقوال را فرموده است و کتاب حاشیه بر کتاب شرح لمعه و حاشیه مبسوط بر کتاب معالم اصول فقه است و تاکنون علمای اعلام و طلاب کرام علمیه، علی اختلاف مراتبهم از این مؤلفات بهره‌مند می‌باشند و جنازه آن جناب را به نجف اشرف نقل نمودند.

و چون نواب فریدون میرزا، فرمانفرمای ثانی، تمامت امور ملکی فارس را در کف میرزا-احمد خان تبریزی که از بدایت عمر و حوادث سن، خدمتگزار نواب معزی الیه بود وا گذاشت و برای میرزا جعفر سوادکوهی که از جانب شاهنشاهی وزیر مملکت فارس بود، جز نامی باقی نماند و جماعت آذربایجانی که هریک گریخته از بلدی [بودند] وارد شیراز گشته، به حمایت و جانبداری میرزا احمد خان دست تطاول به اهالی شیراز و بلوکات دراز داشتند و اگر شکایتی به حضرت فرمانفرما بردی، اصلاح شکایت را به میرزا احمد خان حواله فرمودی و تا جناب حاجی-میرزا ابراهیم مجتهد در قید حیات بود، به احترام آن جناب دست ظالم را از سر مظلوم کوتاه می‌داشت و بعد از وفات آن مغفور پیوستگان میرزا احمد خان از قبیل توپچی و فراش آذربایجانی هر روز فتنه‌ای می‌کردند و میرزا احمد خان امر را در خدمت فرمانفرما، واژگونه می‌نمود و چون میرزا علی اکبر قوام الملک که اعلیحضرت شهریار معدلت‌شعار، انتظام شیراز را در کف کفایت او وا گذاشته بود، کارها را بر این منوال دید، تکلیف خود را جز در مهاجرت از شیراز ندید، در اوایل ماه جمادی اول این سال به نیت حجه الاسلام و زیارت آستانه حضرت خیر الانام و عتبات عالیات، از شیراز



حرکت نموده، از بوشهر و بصره وارد نجف اشرف و کربلای معلی و سایر اماکن مشرفه گشته، از کناره شط فرات و شام گذشته، مدینه طیبه و مکه معظمه را زیارت نموده، از طریق دریا و مسقط و بندر عباس و لار و جهرم و خفر در جمادی اول سال دیگر عود به شیراز نمود،

(۱). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۷۸

و در اواسط ماه رجب این سال: ۱۲۵۵ روزی مردی توپچی در میدان ارگ شیراز، با زنی مطایبه نمود، کار را از مطایبه گذرانید که آن زن به فریاد آمد و اهل بازار و کیل به حمایت آن زن درآمدند و جماعت توپچی و فراش آذربایجانی به جانبداری مرد توپچی برخاستند و کار به جنگ رسید و از دو جانب ازدحام نمودند و جماعتی زخم‌دار شدند و اهل شیراز متفق الکلمه فریاد برآوردند که اگر نواب فرمانفرما، میرزا احمد خان را می‌خواهد، ما را نخواهد و روز دیگر در مساجد و خانه علما رفته، کلمه عزل میرزا احمد خان را مکرر نمودند و بیشتر مردم سلاح جنگ پوشیدند و میرزا جعفر سوادکوهی که از جانب اعلیحضرت شاهنشاهی وزیر فارس بود، سرا و جهرا در اعلای این حادثه می‌کوشید و مردم را در معاندت میرزا احمد خان، متفق می‌نمود و کار جنگ بازاریان شیراز و توپچی و فراش آذربایجانی را استوار می‌داشت و چون نواب فرمانفرما از اطاعت اهالی شیراز مأیوس گردید، حکم نمود تا بر فراز بامهای عمارات دیوانی سنگر بستند و سرباز و غلام دیوانی در پشت سنگرها نشستند و دو ارابه توپ در میدان نقاره‌خانه در برابر درب مسجد و کیل گذاشتند و اهالی شیراز چون چنین دیدند، ازدحام نموده، در مسجد جامع جدید که به مسجد نو مشهور گشته، درآمدند و تمامت علما و بزرگان و تجار را طوعا و کرها حاضر مجلس مشاورت نمودند و آراء مختلفه بر مخالفت نواب فریدون میرزا فرمانفرمای ثانی متفق گردید و چون هر جمعی را بزرگی که در طاعت او شونند، لازم است، آقا محمد حسن کدخدای محله سنگ سیاه شیراز که سخاوتی قرین شجاعت داشت به ریاست اهالی پنج محله نعمتی‌خانه شیراز که شرح آنها در ذیل ذکر شهر شیراز بیاید، مقرر گردید و میرزا علی تراب خان و آقا محمد حسین کمال خان و علی محمد خان فیلی سنگ سیاهی و اکبر و باقر پسران حسین پسر مؤمن خان سردزکی و باقر سلطان که هریک در رتبه خود بزرگ جماعتی بودند، در تحت امر و نهی آقا محمد حسن درآمدند و مردمان پنج محله حیدری‌خانه شیراز، احمد سلطان پسر حاجی - عبدالحسین یاور فوج سرباز شیرازی را رئیس خود قرار دادند و حاجی اسد شمشیرگر و محمد رحیم رنگریز و اسماعیل بیگ پسر غلام حسین بالاگفتی و کریم پسر حسن خان درب شاهزاده‌ای و مراد میدان‌شاهی و رضای تفنگ‌ساز و کاظم بازار مرغی، سر در اطاعت احمد سلطان درآوردند، پس بر طاقهای بلند مسجد و کیل که قرب جوار با عمارات دیوانی دارد و بر پشت‌بام مدرسه خان سنگر بستند و چندین نفر تفنگچی شیرازی بر پشت‌بام و سردرب مسجد و کیل و چندین نفر تفنگچی شیرازی دیگر به ریاست حاجی اسد شمشیرگر و محمد رحیم رنگریز بر پشت‌بام و سردرب مدرسه خان رفته، در پس سنگرها نشستند و محمد رحیم رنگریز و نه نفر شمشال‌چی بر فراز دو مناره مدرسه خان که بلندتر از همه عمارات شیراز بود قرار گرفتند و مدتی میانه شیرازیان و سرباز و توپچی آذربایجانی، کار بر مخاصمت می‌گذشت و توپچیان، چندین گلوله توپ بر در مسجد و کیل زدند و چندین جای آن را سوراخ نمودند و دامنه سنگ یک‌پارچه سردرب این مسجد را که سه ذرع درازا و دو ذرع پهنا و بلندی و نیم ذرع کلفتی آن است، شکستند و بعد از شش سال دیگر جناب حسین خان نظام الدوله، حکمران مملکت فارس، شکسته‌های آن سنگ را برداشته، سنگی یک‌پارچه به درازای دامنه سنگ و کیلی به جای شکستگی گذاشتند و بیشتر از روزها اهالی محلات شیراز با نوکرهای دیوانی به انواع مختلف جنگ داشتند و در هر چند روزی دو سه نفر از طرفین هدف گلوله بلا می‌شدند و امتداد آن مخاصمت به درازا کشید

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۷۹

و چون جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی وزیر ممالک محروسه ایران محبتی مفرط با نواب والا- فریدون میرزا فرمانفرما داشت، نمی‌گذاشت این وقایع به مسامع عز و جلال شاهنشاهی رسد و می‌خواست به استمالت، میانه حاکم و رعیت التیامی شود.

و عید نوروز سنه سیچقان‌نیل در روز پانزدهم ماه محرم سال ۱۲۵۶ «۱» اتفاق افتاد و اعلیحضرت شهریار در دار الخلافه طهران نزول اجلال را استدامت می‌فرمود و چون خبر برآمیختگی اهالی شیراز از پرده درافتاد و معروض حضرت شاهنشاهی گردید، جناب میرزا- نبی خان قزوینی، امیر دیوانخانه عدلیه را برای تشخیص ماده فساد، مأمور به سفر فارس فرمود و در ماه شعبان این سال وارد شیراز گردید و چون از التیام دو جانب مایوس آمد، نواب فرمانفرما را طوعا او کرها روانه دار الخلافه طهران نمود «۲» و خود مباشر امور ایالت مملکت فارس گردیده، متمردين را آرام داد و اعلیحضرت اقدس همایونی برای تنبیه متمردين اصفهان از دار الخلافه نهضت فرموده، در ماه ذی‌حجه آن سال شرف نزول ارزانی داشته، جماعتی را از اهالی اصفهان به یاسا رسانیدند.

و عید نوروز سنه اودئیل در شب بیست و هفتم ماه محرم سال ۱۲۵۷ «۳» واقع گردید و موكب همایونی بعد از نظم نواحی فارس و کرمان از اصفهان نهضت فرموده، از نواحی خوانسار و گلپایگان گذشته، در ماه رجب این سال عرصه طهران رشك روضه جنان گردید و چون در گلپایگان خبر رسید که سلوک جناب مقرب الخاقان امیر کبیر میرزا نبی خان، پسندیده اهالی فارس نگشته است، جناب مقرب الخاقان نصر الله خان «۴» قاجار دولو سرکشیک‌باشی دربار معدلت- شعار که سیاستی قرین کیاست داشت به لقب صاحب‌اختیاری فارس سرافراز گشته، رهسپر آن مملکت گردید و بعد از ورود به دار الملک شیراز، در مدت چهار ماه، نواحی فارس را بعد از گسیختگی در حلیه انتظام در آورد و هنوز آسایشی ندیده، در بیست [و] هشتم ماه رجب این سال [۱۲۵۷] «۵»: در شهر شیراز به مرض غشی زندگانی را بدرود نمود «۶»، پس اعلیحضرت شاهنشاهی، ایالت فارس را نامزد شاهزاده کیوان وساده، حضرت اقدس ناصر الدین میرزا ولی عهد دولت علیه فرموده، حکومت آن مملکت را به نواب اشرف والا، فرهاد میرزا «۷»، برادر کهنتر خود ارزانی داشته، او را به لقب نایب الایاله سرافراز فرمود و جناب میرزا فضل الله نصیر الملک پسر میرزا- نصر الله علی‌آبادی مازندرانی «۸»، وزیر سابق مملکت فارس که شرح حال او در سال ۱۲۱۲ گذشت به وزارت فارس برقرار گشته، در رکاب نواب معظم الیه در ماه مبارک رمضان این سال [۱۲۵۷]:

وارد شیراز جنت‌طراز گردید و چون خوانین الوار ممسنی هریک به داعیه خودسری می‌گذرانیدند

(۱). برابر با ۱۹ یا ۲۱ مارس ۱۸۴۰.

(۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۲، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۲۵۵.

(۳). برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۴۱ (در ساعت سه و چهل دقیقه از شب یکشنبه ۲۷ محرم) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۸.

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۲، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۲۵۵.

(۵). برابر با ۱۵ سپتامبر ۱۸۴۱.

(۶). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۸.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۲۵۶.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۲۵۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۸۰

و به عنوان دزدی اموال ایلات قشقائی را می‌بردند و در قلعه‌های کوهی مانند قلعه سفید «۱» و قلعه طوس «۲» و کوهستان فهلیان و شولستان تمکن داشتند در اواسط زمستان که هوای آن سامان با روضه جنان برابری داشت، نواب اشرف والا با چهارهزار نفر سواره و پیاده و چهار ارابه توپ قلعه کوب برای تنبیه جماعت الوار، از شیراز حرکت فرمود و بعد از ورود به صحرای شولستان، خانعلی

خان کلانتر طایفه رستم ممسنی از قلعه طوس فرار نمود و علی ویس خان کور، برادر او گرفتار گشته، رهسپر آخرت گردید (۳) و علی ویس خان بعد از گرفتاری اموال زیادی نوشته، هر چیزی را در نزد کسی به امانت، قلم داد نمود و بعد از کشتن او حضرت والا نایب الایاله آن کسان را خواسته، مطالبه اموال علی ویس خان را فرمود یکی از آنها عرض نمود که اگر علی ویس خان مرد درستکار راستگویی بود، چرا به سیاست رسید و اگر دروغگو و کجرفتار بود، از راه دشمنی این تهمت را بر ما زده که باعث پریشانی رعیت و بدنامی ایالت باشد و حضرت والا، از آن سخن بی جواب، همه را مرخص فرمود و باقی خوانین ممسنی، سر در چنبر اطاعت آورده، مشغول رعیتی شدند.

و چون اهالی کوه گیلویه و بهبهان و رامهرمز و فلاحی و محمره در ادای مال دیوان تسامح نموده بودند، نواب معظم الیه، منصور خان سرتیب فراهانی را با سرباز فراهان برای وصول مالیات، مأمور فرمود و چون به بهبهان رسید، میرزا قواما (۴)، والی آن سامان از بهبهان فرار کرده، به جانب اصفهان شتافته، به جانب منوچهر خان معتمد الدوله متوسل گشته، بیارمید و منصور خان سرتیب در اندک زمانی، مالیات نواحی کوه گیلویه و رامهرمز و فلاحی را وصول نمود و آمیختگی‌ها را فرونشاند و شیخ سامر خان، شیخ المشایخ بنی کعب، حاکم فلاحی را گوشمالی لایق بداد و بعد از وصول آن اخبار به حضرت شاهزاده آزاده، ایالت و حکمرانی کوه گیلویه و بهبهان و رامهرمز و فلاحی از بندر هندیان تا سامان محمره به منصور خان سرتیب فراهانی ارزانی فرمودند ولی بهره‌ای چندان نبرده، در ماه رمضان این سال [۱۲۵۷]: در قصبه ده دشت کوه گیلویه زندگانی را بدرود نمود و نواب شاهزاده کیهان وساده، بعد از نظم نواحی ممسنی، حکومت آن سامان را به میرزا کوچک‌یاور، عنایت نموده، از فهلیان نهضت فرمود و از راه کمارج و خشت و دالکی وارد قصبه برازجان گشته، متمرّدین نواحی دشتستان را به سزا و جزا، رسانیده، تشریف‌فرمای بندر بوشهر گردید و چند روزی توقف فرموده، پس برای نظم نواحی دشتی و بندر کنگان و عسلویه و گله‌دار، از بندر بوشهر حرکت فرمود و از هر ناحیتی عبور نمود، انتظامی بسزا، بداد و حسن خان گله‌داری و شیخ جباره خان کنگانی و شیخ خلفان خان عسلوئی را مقید و مغلول بداشت و باقی مشایخ آن سامان را مورد عنایت بساخت.

و عید نوروز سنه بارس‌ئیل سال ۱۲۵۸ در هشتم ماه صفر «۵» اتفاق افتاد و نواب معظم الیه در اواسط این ماه چون وارد بلوک خنج گردید و استحکام قلعه شهریار «۶» را که شرح آن در

(۱). این قلعه را (دژ سپید) نیز می‌گویند. ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، قلعه‌های کوهی فارس.

(۲). در فارسنامه ناصری، گفتار دوم: (قلعه طوس) واقع در قریه مال قاید از ناحیه رستم، بلوک ممسنی.

(۳). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۶۰، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۲۵۷.

(۴). (میرزا قوام الدین برادر میرزا منصور خان حاکم کوه گیلویه) روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۲۵۸.

(۵). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۴۲: (در ساعت نه و چهل و چهار دقیقه از شب دوشنبه ۸ صفر) نسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۷.

(۶). ر ک: نسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۸۱

دیل عنوان قلعه‌های فارس در گفتار دوم این فارسنامه ناصری بیاید شنید، حکم فرمود تا فوج سرباز قراول، چاه این قلعه را که از صد ذرع بیشتر عمق و چهار ذرع قطر دارد و آب خوردن اهالی قلعه از آن است از سنگهای بزرگ و کوچک انباشتند تا متمرّدین را جای تمکن نباشد «۱» پس نواب والا از بلوک افرز و بلوک قیر و کارزین و جهرم و بلوک فسا گذشته، در ماه ربیع اول این سال، شیراز جنت‌طراز را از فرقدوم میمنت لزوم خود مزین داشت.

و در این سال [۱۲۵۸]: بلوک رامهرمز و بلوک فلاحی از حد بندر هندیان «۲» تا بلده محمره «۳» از مملکت فارس مفروز گشته،

ضمیمه نواحی عربستان و شوشتر شده در تحت ایالت جناب منوچهر خان معتمد الدوله در آمد.

و هم در این سال [۱۲۵۸]: علی خان لاری به دار الخلافه طهران رفته، خطه لارستان و نواحی سبعة «۴» را از فارس موضوع بداشت که هر ساله در عوض مالیات چندین خروار باروت برای تفنگ سرباز و توپخانه مبارکه قرار داد.

و چون حبیب الله خان «۵» امیر توپخانه مبارکه در آن سال به ایالت کرمان و تنبیه طوایف بلوچ و فتح قلعه بمپور بلوچستان مأمور بود بر حسب امر امنای دولت جاویدعدت، علی خان لاری با سه هزار تفنگچی مأمور به مصاحبت امیر توپخانه گردید و بعد از ورود به آن سامان و بعد از فتح قلعه بمپور، عود به لارستان نمود و در سال دیگر در شهر لار وفات یافت و چون در ماه مبارک رمضان این سال، منصور خان سرتیپ فراهانی وفات یافت، نواب اشرف والا، فرهاد میرزا فرمانفرمای فارس، ایالت کوه گیلویه و بهبهان را به مقرب الخاقان شکر الله خان نوری، ارزانی داشت «۶» و هم در آن سال مقرب الخاقان فرخ خان کاشانی «۷»، پیشخدمت خاصه، اعلیحضرت شاهنشاهی، برای وصول صد هزار تومان از وجوه مالیاتی، به شیراز آمد و در مدت چند روز، تمامی این وجوه به توسط کارگزاران نواب معزی الیه تحویل و تسلیم مشار الیه گردید و هم در آن سال مقرب الخاقان سید حسن خان سرتیب فوج فیروزکوهی «۸»، با فوج خود وارد شیراز گردید و هم در آن سال علی خان «۹»، کلانتر ایل رستم ممسنی که مدتی در کوه و بیابان سرگردان بود به شیراز آمده، در توپخانه مبارکه بیارمید و بعد از چند روزی، مورد عنایت گشته به کلانتری ایل رستم برقرار گردید.

و در این سال [۱۲۵۸]: نواب اشرف والا، فرهاد میرزا ادام الله عمره، از حکمرانی فارس

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۹.

(۲). ناحیه‌ای است از حوزه بنادر جنوب، حد شمالی و شرقی آن بهبهان، مغرب آن خوزستان و جنوبش خلیج فارس - نزدیک بندر معشور. (جغرافیای سیاسی کیهان) و ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم بلوک فلاحی.

(۳). نام قدیم خرمشهر.

(۴). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۵). ر ک: روضه الصفاء، ج ۱۰، ص ۲۶۱.

(۶). ر ک: روضه الصفاء، ج ۱۰، ص ۲۵۸.

(۷). ر ک: روضه الصفاء، ج ۱۰، ص ۲۵۸، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۹.

(۸). ر ک: روضه الصفاء، ج ۱۰، ص ۲۵۸.

(۹). ر ک: روضه الصفاء، ج ۱۰، ص ۲۵۸، و ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۸۲

گذشته، روی خاطر را به جانب دار الخلافه گذاشت «۱» و تفصیل آن بر این وجه است که چون اهالی فارس در سال ۱۲۵۶ از نواب اشرف والا فریدون میرزا فرمانفرما، شکایت به دربار معدلت - مدار شاهنشاهی بردند و جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی وزیر اعظم از خیرخواهان نواب معزی - الیه بود و هرچه خواست دریدگیهای کار او را رفو کند، ممکن نشد، او را برخلاف رضا معزول بداشت و همیشه طالب پریشانی فارس بود، بلکه دوباره نواب فرمانفرما را به ایالت فارس برقرار بدارد و چون جناب حاجی میرزا آقاسی، نواب والا - فرهاد میرزا را از بیشتر شاهزادگان جوانتر و کم تجربت تر می پنداشت، حکومت فارس را به قصد بی انتظامی، نامزد او فرمود و چون وارد آن مملکت گردید، با آنکه چند مرحله دیگر از زندگانی را می خواست تا به سی سالگی رسد، گسیختگیهای پنجاه ساله فارس را پیوند نموده، طرق و شوارع را از آسیب دزد و بدخواه ایمن فرمود و مالیات دیوانی را، بلکه بقایای سنوات را به

وصول رسانید و سیاست را قرین کیاست و عزم را ضمیمه حزم نموده، گرگ و میش را در یک آب‌خور آورد و چون طبعش از طینت پاک سرشته بود، به غبار نفاق و طمع آلوده نبود، گمان طمع و نفاق در کسی نداشت و در زمان حکمرانی خود، رشوتی به مردمان دغاکار نداد، پس آنهایی که زندگانی را از رشوه‌خواری و نفاق کاری داشتند، در دربار همایونی و حضرت وزارت‌مآبی قضایای غیر واقعه را درباره نواب نایب الایاله که دامنش آلوده نبود، گفته، پذیرفته گردید و گفته‌اند:

صم اذا سمعوا خیرا ذکرته بهو ان سمعوا شرا فکلهم اذن «۲» و چنان جلوه دادند که اگر او را به دار الخلافه بخواهند، نیاید و اعلیحضرت شاهنشاهی، امتحان او را بخواست، بعد از اطلاع بیدرنگ و تأنی رهسپر دار الخلافه گردید و بعد از ورود چون تکلیف معاودتش نمودند، قبول نفرمود و از مآثر آن شاهزاده در شیراز باغ فرهادآباد است به میلی صبوی شیراز، درختانش همه نارنج است و در بالای آن باغ عمارتی ساخته و سقف آن را به پیکرهای آسمانی که از کتاب صور عبد الرحمن برداشته، زینت داده‌اند و جناب میرزا کوچک وصال شیرازی تاریخ آن سقف را در این مصراع فرموده است:

«گر جنان در آسمان هان آسمان بین در جنان»

و آینه کاری روضه مقدسه حضرت شاه‌چراغ سید میر احمد (ع) و مسجد مخصوص طایفه شیعی مذهب در بلده گله‌دار فارس که مردمش سنی مذهب می‌باشند.

و عید نوروز، در روز نوزدهم ماه صفر سال ۱۲۵۹ «۳» واقع گردید و اعلیحضرت معدلت شعار، سلطان سلاطین کامگار، محمد شاه قاجار جشن نوروزی را به‌سر رسانید و حکومت مملکت فارس را به مقرب الخاقان میرزا نبی خان قزوینی مازندرانی الاصل «۴» امیر دیوانخانه عدلیه عنایت و شفقت گردیده و بشتاب ابر و سرعت باد، وارد گشته، شهر شیراز را مقر ایالت خود قرار داد و چون این حکومت برخلاف رضای جناب وزارت‌مآب، حاجی میرزا آقاسی وزیر اعظم بود، کاری از پیش نبرد و برای اصلاح امورات ملکی در ماه شعبان این سال با فوجی سرباز و دو اربابه توپ به جانب

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۹ و ۳۸.

(۲). هنگامی که از تو به نیکی یاد شود ناشنوا باشند و چون بدگوئی بشنوند، شنوا گردند. ظاهرا مصراع دوم باید (و هم و ان سمعوا شرا لهم اذن) باشد (اظهار نظر از دانشمند محترم جناب دکتر جعفر مؤید شیرازی است).

(۳). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۴: (سه ساعت و دوازده دقیقه از روز سه‌شنبه نوزدهم ماه صفر).

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۸۳

گرمسیرات حرکت فرمود و چون به نواحی لارستان رسید تمام اعیان مملکت فارس مانند جنابان افادت انتسابان مجتهد الزمان آقا لطف علی شیرازی و سلاله السادات آقا میر مؤمن رضوی و جناب حاجی قوام الملک و مقرب الخاقان محمد قلی خان ایل‌بیگی و ضابط و کلانتران بلوکات و میرزا- علی اکبر کدخداباشی محلات نعمتی‌خانه شیراز و حاجی محمد کاظم کدخدای درب شاهزاده به ازدحام تمام، از شیراز حرکت نموده، وارد دار الخلافه طهران گشته، زبان را به شکایت جناب میرزا نبی خان والی مملکت فارس گشودند و اظهار رضامندی از حکومت نواب فریدون میرزا فرمانفرمای سابق فارس داشتند و چون اعلیحضرت شهریاری را رغبتی در ایالت نواب معزی نبود، اعتنائی به سخنان فارسیان نفرمود و مدتی آنان در ششدر حیرت در دار الخلافه بماندند.

و عید نوروز سنه لوی‌ئیل در سلخ صفر سال ۱۲۶۰ «۱» اتفاق افتاد و اعلیحضرت، شاهنشاه جهانیان پناه، ایالت مملکت فارس را در این سال به جناب حسین خان مقدم مراغه‌ای آجودان- باشی افواج قاهره «۲» عنایت داشته، او را به لقب صاحب‌اختیاری سرافراز فرمود و جناب معزی الیه تمامی اعیان فارسیان را جز جناب قوام الملک و مقرب الخاقان محمد قلی خان ایل‌بیگی که مأمور به

توقف در طهران شدند به مصاحبت خود بیاورد و چون وارد شیراز گردید وزارت مملکت فارس را به میرزا محمد علی مشیر الملک وزیر سابق فارس که سالها از عمل ملغی گشته، در کنج قناعت خزیده بود ارزانی بداشت و کلانتری شیراز را به هادی خان بیضائی خلف الصدق حاجی - میرزا ابراهیم کلانتر سابق شیراز وا گذاشت و در صدد مؤاخذه از افعال ناهنجار اشرا بر آمد و جماعتی را مانند احمد سلطان که رئیس اشرا محلله اسحق بیگ بود و غلام او را بکشت و هر یکی را دو نیمه کرده، بر طاقهای میدان بیاویخت و همچنین از هر محلله چند نفر شریر را به سیاست رسانید و اهالی شیراز را که از مزاحمت اشرا در آزار بودند، بیاسود و حکم نمود که چهار شب درب تمام دکانها را تا صبح باز گذاشته، صاحبانش به فراغت بال در خانه‌های خود بیارمیدند.

و عید نوروز سنه ۱۲۶۱ میلاد در شب دوازدهم ماه ربیع اول سال ۱۲۶۱ «۳» واقع گردید و مقرب الخاقان، حسین خان صاحب اختیار فارس به عرض اولیای دولت قوی شوکت رسانید که آب رودخانه شش پیر که نزدیک به پنجاه سنگ آسیاب گردان، آب دارد و از بلوک اردکان و ناحیه دشمن زیاری ممسنی و نواحی شولستان و ماهور میلانی و ناحیه زیدون کوه گیلویه گذشته و در نزدیکی بندر هندیان به دریای فارس فرو ریزد و در کمتر جائی به مصرف زراعت رسد و در روز گارهای پیش، پادشاهان گذشته، نزدیک قریه باسکان اردگان، سدی بر این رودخانه بسته و در مسافت چهارده فرسخ کاروانی از زمینهای پست و بلند به کندن کاریز و ساختن جدول سواره گذرانیده، وارد جلگه شیراز داشته، چندین برابر بر آبادی و زیادتی زراعت شیراز افزوده بودند و اکنون در بعضی از این مسافت، بنیان جدولی و مغاک چاهی، باقی است، اگر همت ملوکانه شاهنشاهی شامل حال اهالی شیراز گردد که آب این رودخانه به حوالی شیراز برسد،

(۱). برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۴۴: (ساعت نه و هشت دقیقه از روز چهارشنبه) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۹.

(۲). رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۴۲.

(۳). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۴۵: (در ساعت دو و پنجاه و شش دقیقه از شب جمعه دوازدهم ربیع الاول) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۵۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۸۴

خیراتی جاریه خواهد شد و اعلیحضرت خدیو زمان در جواب فرمود، اگر مالیات سالانه مملکت فارس در خرج این کار رود مضایقت نشود، پس جناب صاحب اختیار در تهیه عدۀ و عدت این خیال برآمد.

و در اوایل این سال [۱۲۶۱]: حکومت حومه شیراز و فسا و داراب که سالها در کف کفایت آقا میرزا محمد فسائی و آباء و اجداد او بود باقی بگذاشت و حکومت محال سبعه و رودان و احمدی را ضمیمه متصرفیهای او نمود و مقرب الخاقان عزیز خان مکری سرهنگ فوج آذربایجانی را که آخر کارش به سرداری ممالک ایران رسیده، مأمور به خدمت او نموده، آنها را روانه مقصود فرمود.

و عید نوروز سنه یونتیل سال ۱۲۶۲ در شب بیست و سیم ماه ربیع اول «۱» اتفاق افتاد، جشن نوروزی را در دار الخلافه طهران پرداخت و در این سال جناب صاحب اختیار چون از انتظام نواحی فارس فراغتی داشت، عزم خود را در آوردن آب رودخانه شش پیر «۲» به شهر شیراز جزم نمود و چندین هزار نفر عمله از نواحی دور و نزدیک بخواست و استادان چاروساز «۳» و ساروج - پز و سنگ تراش روانه مقصود بداشت و چند فرسخ راه را هموار نموده، جدولی از سنگ و ساروج بساختند و در این سال میرزا محمد علی مشیر الملک که هشتاد و اند مرحله زندگانی داشت، بمرد «۴» و جناب صاحب اختیار، لقب مشیر الملکی و منصب وزارت فارس را به ارث و استحقاق در کف کفایت خلف الصدقش جناب میرزا ابو الحسن خان وا گذاشت و مدت سی سال تمام بر مسند وزارت آن مملکت باقی بماند و چون محمد قلی خان ایل بیگی فارس، چند سال مأمور به توقف دار الخلافه بود و در میانه خانزادگان قشقائی در مخالفت باز گشته، هر کسی در هوسی به خودسری و خود - رائی بودند چنانکه چندین کرت با یکدیگر

جنگ نمودند و چندین نفر از توابع آنها کشته شدند و حیدر قلی خان خلف الصدق مرتضی قلی خان ایل بیگی نیز کشته گشت و نزدیک به آن رسید که شیرازه ایلات بگسلد و مقرب الخاقان محمد علی خان ایل خانی و محمد قلی خان ایل بیگی که در دار الخلافه بودند، هر چه خواستند به ارسال رسل غبار کدورت را از میانه خاندان بردارند مسیر نگشت و محمد قلی خان ایل بیگی، بی‌اجازه از امنای دولت از دار الخلافه فرار نموده، در پائیز این سال [۱۲۶۲]: وارد فارس گردیده، شورش ایلات را فروشانید.

و در اواخر آن سال [۱۲۶۲]: جناب حسین خان صاحب‌اختیار، سید حسن خان فیروز کوهی، سرتیپ فوج فیروز کوه را نایب حکومت فارس نموده، برای تفریغ محاسبات دیوانی از شیراز به دار الخلافه طهران برفت و چند ماهی توقف کرده از دربار شاهنشاهی، عنایتها و مرحمتها دیده به لقب جلیل نظام الدوله سرافراز گردید.

و در این سال [۱۲۶۲]: فتنه جماعت بابی «۵» که خود را تابع میرزا علی محمد تاجر پسر

(۱). برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۴۶: (هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از شب سه‌شنبه ۲۳ ربیع الاول) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۷۲.

(۲). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، رودخانه‌های مملکت فارس.

(۳). (چارو) همان (سارو) یا (ساروج) یا (صهروج) یا (ساروج) است. (معین)

(۴). شرح مفصل احوال او را در گفتار دوم فارسنامه ناصری، در زمره بزرگان محله سنگ سیاه شیراز بخوانید.

(۵). رجوع شود به ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۹، و روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۳۰۹، و فتنه باب، اعتضاد السلطنه با توضیحات عبد الحسین نوائی، و همچنین تاریخ نوجهانگیر میرزا، ص ۲۹۷ بعد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۸۵

میرزا رضای بزار شیرازی می‌دانند بروز نمود و چون کتب تواریخ و روزنامه‌نویسان از کیفیت این حادثه مشحون است، کتاب فارسنامه را از ایراد آن معاف داشتم که خدای تعالی دین مسلمانی و پادشاه اسلام را قوتی تام و شوکتی تمام عنایت کند و اهالی ضلالت و مردمان متمدن را ذلیل و خوار بدارد.

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل در چهارم ماه ربیع دویم سال ۱۲۶۳ «۱» اتفاق افتاد و اعلیحضرت شاهنشاهی، جشن نوروزی را به رسم عجم گذرانید و مقرب الخاقان حسین خان نظام الدوله صاحب- اختیار فارس از حضور مبارک همایونی، رخصت انصراف یافته، از دار الخلافه طهران به جانب فارس حرکت نمود و چون در پائیز سنه یونت‌ئیل مقرب الخاقان محمد قلی خان ایل بیگی، بی‌اجازه دولتی از طهران به میان ایلات فارس آمده بود، جناب نظام الدوله برای گوشمال او، وارد بلوک سرحد شش ناحیه گشته، چند روزی در گرم‌آباد و مدتی در چمن حنا «۲» توقف نمود تا به واسطه رسل و رسائل مبلغی وجه نقد به عنوان پیشکش از ایل بیگی دریافت نموده، از جرایم او درگذشت و در ماه شعبان این سال، وارد شیراز گردید و همت را بر تعمیر مجرای آب شش پیر گماشت. و عید نوروز سنه پچین‌ئیل در چهاردهم ماه ربیع دویم سال ۱۲۶۴ «۳» واقع گردید و جناب نظام الدوله، برای آوردن آب شش پیر از شیراز به صحرای همایجان اردکان برفت و چند چادرپوش و سراپرده و خرگاه برپا نمود و به جد تمام هر روزه بلکه هر شبه در تفتیش حال استادان بنا و کاریزکنان و عمله بیلدار و کلنگ‌زن بود تا آنکه نزدیک به سه فرسخ و نیم جدولی از سنگ و ساروج ساختند و فرسخی بیشتر در صحرای خلار که زمینش از جدول بالاویر بلندتر بود، کاریزی به اصطلاح اهل فارس نواندر طوفیات «۴» بکنند و آب شش پیر را از آن گذرانیدند، پس در پنج فرسخ دیگر در زمین هموار و ناهموار، جدولی وسیع در بعضی از جاها به ساروج اندودند و آب را به صحرای قصر قمشه دو فرسخی شهر شیراز رسانیده، مبذر دوهزار من بذر گندم بلکه بیشتر پالیزی از خربوزه و هندوانه کاشتند و بفرموده نظام الدوله در خارج دروازه باغشاه شیراز هریک از اعیان فارس، باغی احداث نمودند و چهار خیابان از دروازه شهر تا مسافتی به پهنای سی ذرع بساختند و دیوارهای چهار خیابان را از مبدأ «۵» تا انتها با گچ و آجر طاق‌نما

نمودند و بر سر چهارراه آن خیابان، حوض وسیع بنا نهادند و چهار مناره سنگی در چهار کناره آن حوض گذاشتند، پس چندین خیمه و خرگاه و سراپرده در پیرامون آن حوض برپا نمودند و تمثال مبارک شاهنشاه را در صدر بارگاه گذاشتند و در روز چهارم ماه شعبان آن سال [۱۲۶۴]:

تمام اعیان ملت و ارکان دولت را به عنوان ضیافت دعوت نمودند و در شب پیش از این روز آب شش‌پیر را در خندق نهر اعظم انداخته، که روز چهارم آن ماه، وارد حوض چهارخیابان

(۱). برابر با ۲۱ یا ۲۲ مارس ۱۸۴۷: (در ساعت دو و سی و چهار دقیقه از روز یکشنبه) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۸۱.

(۲). از دهات بلوک سرحد شش‌دانگه (رک: گفتار دوم همین کتاب).

(۳). برابر با ۲۱ یا ۲۲ مارس ۱۸۴۸: (ساعت هشت و بیست و سه دقیقه از روز دوشنبه) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۱.

(۴). در متن: (نوآمد رطوفیات) با راهنمایی آقایان علی سامی و دکتر محمد حسین اسکندری تصحیح شد. این اصطلاح هنوز در ارسنجان فارس بکار می‌رود.

(۵). در متن: (مبدو).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۸۶

گردد و در آن روز تمامی بزرگان وارد خیمه‌ها گشته، به آئین حضور پادشاهان رفتار نموده، علما و سادات در پیشگاه تمثال مبارک، هریک به قدر رتبه خود برنشست و ارباب مناصب با لباس نظام و شمشیر، و وزراء و ارباب قلم و ضابط بلوکات حاضر گشته، هر نفری وجه نقدی به عنوان پیشکش تقدیم حضور مبارک تمثالی نموده، سرهای خاضع و گردنهای خاشع به خاک کریاس بارگاه مالیدند و جناب نظام الدوله از جانب سنی الجوانب تمثال مبارک، از حال هریک از ملازمین مجلس سامی پرسشی نمود، پس توپخانه مبارکه و دو فوج سرباز با طبل و شیپور به استقبال آب شش‌پیر روانه داشتند و چهار جانب حوض را فرش انداخته، چون مردمان سلام [ز] حضور تمثال همایون رخصت یافته، در اطراف حوض نشستند و در بین آواز طبل و شیپور که به استقبال آب رفته بودند، بلند گشته، آب شش‌پیر وارد حوض گردید، پس طعام حاضر نموده اهل مجلس که از چهار پنج هزار نفر بیشتر بودند، صرف نمودند و از غرائب آنکه این مهمانی و ورود آب بر اهالی فارس بلکه ممالک محروسه ایران نامبارک افتاد و دیگرباره آن آب به شیراز نیامد و جدولها و قناتهای آن از مبدأ تا انتها خراب و منطمس گردید و تفصیل بر این وجه است که:

اعلیحضرت شاهنشاهی معدلت شعار، شوکت‌نثار محمد شاه غازی قاجار نزدیک به ده سال به مرض نفرس مریض بود و سال به سال بلکه روزبروز بر اشتدادش می‌افزود و طیبهای ایرانی و فرنگی از معالجه عاجز گشته، زبان را به عجز گشودند و در شب ششم ماه شوال این سال [۱۲۶۴] «۱» در قصر جدید، نزدیک طهران، روح کثیر الفتوح شاهنشاه بی‌همال، از حسیض عرصه خاک عروج به اوج افلاک نموده، به ارواح موحدین پیوست و جسد نازنینش را بعد از مدتی نقل به شهر قم نموده، در جوار حضرت معصومه (ع) دفن نمودند.

ولادت باسعادتش در شهر تبریز در ماه ذی‌قعدة سال ۱۲۲۲ اتفاق افتاد و مدت چهل و دو سال زندگانی فرمود و از میانه پادشاهان باتمکین این پادشاه سدره‌نشین، هرگز دست به منکری و لب به مسکری نیالود و احکام شرع پیغمبر حجازی را تابع و دوستی اوصیای او را طایع بود «۲»، در فنون علوم ریاضی مرتبه‌اش عالی و در نوشتن خط نسخ تعلیق، قدرش متعالی، جناب ادیب اریب و فاضل اصیل نجیب، رضا قلی خان هدایت تخلص، صاحب روضه‌الصفای ناصری در مرثیه آن اعلیحضرت تغمده الله بغفرانه «۳»، فرموده است:

دریغ «۴» از محمد شه نامدار دریغا از آن دادگر شهریار



شریعت شعار و طریقت لباس حقیقت پژوه و حقیقت شناس  
دلی با پرستندگان نرم، داشت تو گفتمی به رخ یک جهان شرم داشت  
سری کز شرف بر قمر سوده است کنون در دل خاک فرسوده است  
به جاوید گیتی، همی زنده باددلش فرخ و جانش پاینده باد

(۱). برابر با ۴ سپتامبر ۱۸۴۸. ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۳۵۱: (که شب سه‌شنبه بود) و ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۷: (در ساعت دو و سی و پنج دقیقه از شب گذشته).

(۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۹، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۲۵۴.

(۳). خدای او را در آمرزش خود پیوشاناد.

(۴). در روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۳۵۵: (دریغا).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۸۷ به فرزند او دهرآباد بادتنش زورمند و دلش شاد باد «۱» و کلمه مبارکه: «شاهنشاه انبیا محمد» را سکه دینار و درهم فرمود و نقش مهر سلطنتش:

محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمدشکوه ملک و ملت رونق آئین و دین آمد

[وقایع فارس در روزگار ناصر الدین شاه]

و آن اعلیحضرت را وقت وفات، پنج نفر پسر بود «۲»:

اول: شاهنشاه مالک رقاب سپهر قدر خورشید رکاب، قطب فلک بختیاری، مرکز دایره جهاننداری، ناصب رایات فتح و ظفر، شاهنشاه معدلت شعار ناصر الدین شاه قاجار «۳» خلد الله ملکه و طول الله عمره و ادام الله شوکته که امروز خسرو آفاق و شاهنشاه آسمان رواق است و والده ماجده اش مهدعلیا و ستر کبری، دختر خجسته اختر امیر محمد قاسم خان قاجار قوینلوست. ولادت باسعادتش در ششم ماه صفر سال ۱۲۴۷ «۴» اتفاق افتاد.

دویم: شاهزاده آزاده کیهان وساده، قطب فلک عزت و شوکت، مرکز دایره عظمت عباس میرزا ملک آرا.

سیم: شاهزاده معظم مکرم، نور دیده سلطنت، چراغ دوده مکرمت عبد الصمد میرزا عز الدوله.

چهارم: شاهزاده آزاده، زبده اولاد ملوک نامدار، نقاوه احفاد سلاطین کامگار محمد تقی میرزا رکن الدوله.

پنجم: شاهزاده آزاده، بدر برج کامگاری و بختیاری، ابو القاسم میرزا.

و ارکان دولت خیر واقعه ارتحال شاهنشاهی را به تبریز که مقرر حکمرانی حضرت ولیعهد گردونمهد بود، رسانیدند، پس به صوابدید منجمان تبریزی، ساعتی مبارک اختیار نموده، در شب چهاردهم این ماه شوال از همین سال [۱۲۶۴] «۵»: آن حضرت در دار السلطنه تبریز، بر تخت سلطنت نشسته، تاج شاهنشاهی را بر سر گذاشت و علما و امرا و بزرگان آن بلد در پیشگاه شاهی حاضر شدند و جلوس مبارکش را تهنیت گفتند و اعلیحضرت قوی شوکت در روز نوزدهم «۶» آن ماه با ده هزار نفر امیر و مأمور به وزارت جناب میرزا فضل الله نصیر الملک علی آبادی وزیر سابق فارس، از شهر تبریز نهضت فرمود و بعد از طی چند منزل وزارت عظمی و صدارت کبری به جناب میرزا تقی خان فراهانی که در این وقت به منصب امیر نظامی برقرار بود، مقرر گردید و موکب همایون در بیست و یکم ماه ذی‌قعدة آن سال [۱۲۶۴] «۷»: وارد طهران گردید و در شب بیست و دویم آن ماه، شاهنشاه جهانجامه پادشاهی را به ارث و استحقاق درپوشید و

(۱). ابیات منقول انتخابی است از اشعار هدایت که در روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۳۵۵ آمده است. و ر ک: تاریخ نو، جهانگیر میرزا،

- ص ۳۱۳، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۳۵۱، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۷. فرهاد میرزا در تاریخ فوت او دو ماده تاریخ ساخت که اولی به عربی بود، (هذا العاقبة للمتقين) و دیگری به فارسی: (محمد پادشاه در قصر جدید مرد) روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۳۵۵.
- (۲). (و چهار دختر) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۴۱.
- (۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۴۱.
- (۴). ر ک: وقایع سال ۱۲۴۷، در همین کتاب، و ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۴۵.
- (۵). برابر با ۱۲ سپتامبر ۱۸۴۸ (چون چهار ساعت از شب چهاردهم شوال سپری شد در دار السلطنه تبریز بر تخت سلطنت جای کرد). ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۸۲.
- (۶). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۸۳.
- (۷). برابر با ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۸۸

تاج کیانی بر سر گذاشت و بر تخت مرصع نشست، حاضران بارگاه تهنیت «۱» گفتند و جواب عنایت- آمیز بشنفتند و در همین شب جناب وزارت مآب میرزا تقی خان «۲» به لقب جلیل اتابک که معنی آن در ذیل عنوان اتابکان فارس، از این فارسنامه ناصری نگاشته شد، سرافراز گردید و رتق و فتق امور سلطنتی به خط و خاتم او قرار گرفت در روز یازدهم شوال خبر آن واقعه هایله به شیراز رسید و جناب حسین خان نظام الدوله صاحب اختیار فارس اطلاع یافت «۳»، بزرگان فارس را بخواست و واقعه را بگفت و آن روز را تعزیت بداشت و روز دیگر کلمه «السلطان ناصر الدین- شاه» بر درهم و دینار سکه زده و مجلسی برای تهنیت بیاراست و از زر و سیم نو، سکه بر مردمان بخشش نمود و پیشکشی لایق از سکه نو و کهنه، انفاذ حضور همایونی بداشت «۴» و چون جناب- میرزا تقی خان امیر اتابک با حسین خان نظام الدوله، چنانکه رسم روزگار است، دشمنی دیرینه داشت، خدمت او را مانع از قبول گردید و فرستاده او را بی نیل مقصود بازگردانید «۵» و مردم فارس چون از حالت امیر اتابک مطلع شدند با آنکه چهار نفر از آنها در هیچ کاری با هم موافق نبودند، در خصومت با نظام الدوله، اتفاق نمودند و یکباره در شورش بر او همدست و همدستان شدند و در این وقت دو فوج سرباز آذربایجانی و شانزده ارابه توپ و صد نفر توپچی در شیراز در تحت اختیار نظام الدوله بود و عزیز خان مکرری «۶» که بعد از اندک زمانی به منصب سرداری کل سپاه منصور سرافراز گردید در شیراز سرهنگ یک فوج سرباز بود و حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک که شیرازه کار شیراز بلکه اوراق فارس، در کف کفایتش بود، با محمد قلی خان ایل بیگی ایلات مواضعه نمود و در اندک زمانی نزدیک پانزده هزار نفر جمعیت چریک از ایلات و بلوکات جمعی خود فراهم آورده، به ازدحام تمام وارد صحرای دلگشا، نیم فرسخی مشرقی شیراز گردید و به این اندازه چریک حاجی قوام الملک از شهر شیراز و بلوکات متعلقه به خود در شهر شیراز حاضر بداشت و روز دیگر حاجی قوام الملک با شکوهی تمام برای ملاقات ایل بیگی از شیراز درآمد، شب را با یکدیگر در خیال تدمیر نظام الدوله بسر بردند و روز دیگر حاجی قوام عود به شهر نمود و پیغام برای نظام الدوله فرستاد که اعیان شهری و بزرگان بلوکات و ایلات در خارج شهر انجمنی نموده «۷»، برای حرکت و توقف شما مشورتی دارند، شما هم در آن مجلس حاضر شوید یا کسی را از خود بگمارید تا انجام کار را بدانید و نظام الدوله، میرزا عبد الله منشی مازندرانی و عزیز خان سرهنگ مکرری را به نیابت از خود روانه مجلس شورا بداشت و بعد از حضور آنها، فارسیان گفتند: آن پادشاهی که نظام الدوله را به حکومت ما فرستاد تاج و تخت را وداع فرمود و ما چه دانیم که شاهنشاه ایران، نظام الدوله را باز به حکومت ما بدارد یا ندارد، بهتر آن است

(۱). در متن: (تحنیت).

- (۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۸۵.
- (۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۷.
- (۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۷. در خصوص این جریان رجوع شود به سفرنامه میرزا فتح خان گرمودی، از ص ۱۳۹ تا ۱۷۲.
- (۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۷.
- (۶). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۷.
- (۷). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۸.
- فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۸۹

که راه دار الخلافه را برگیرد و ما را به خیال خود گذارد تا رأی شاهنشاهی بر آنچه قرار گیرد «۱»، همه در اطاعت شویم و اگر نظام الدوله جز این کند خود و یارانش هدف تیر بلا خواهند بود و حاجی قوام در آن مجلس هیچ سخن نگفت و چون به شهر مراجعت نمود برای نظام الدوله پیام فرستاد که من خود را آلوده خیانت دولت نمی‌کنم، اگر بتوانی ایل‌بیگی را دفع کن و چون نظام الدوله قوه جنگ با سی‌هزار نفر نداشت و بی‌اجازه امنای دولت، نمی‌توانست به جانب دار الخلافه شود جواب پیام را به زمانه‌سازی داد که حق همان است که گفته‌اید و در تدارک سفر دار الخلافه هستم، لیکن موجب سه ماهه این سرباز و توپچی حاضر که باید با من به دار الخلافه بیایند نقد بدهید و قبض دیوانی بگیرید که در عرض راه آذوقه و سیورسات به ما ندهند، به قیمت عادله می‌گیریم و دوست نفر شتر مرا که رانده‌اید باز پس دهید تا بارم را به منزل رساند و هشت روزه مهلت. و در شبی عزیز خان مکرری سرهنگ از شهر درآمده، به منزل ایل‌بیگی رفته، به او بگفت: این پیغامی که برای نظام الدوله داده‌اید که باید به تعجیل برود یا مهبای «۲» جنگ باشد با هیچ عقلی سازگار نیست برای آنکه تا این روز نام نوکری دولت بر سر اوست، اگر او را یا کسانش را کشتید، لامحاله در مقام مؤاخذه دولتی خواهید بود، پس موجب سه ماهه سرباز را بدهید و به هشت روزه مهلت، نظام الدوله خواهد رفت و ایل‌بیگی سخنان عزیز خان را پذیرفت «۳» و موجب سه ماهه را نقد، کارسازی داشت و عزیز خان عود به خدمت نظام الدوله نمود و در تدارک محافظت ارگ و عمارات دیوانی شدند، چون روز هشتم رسید «۴» و خبری از حرکت نظام الدوله نشد، فارسینان از دادن مهلت و رسانیدن موجب سه ماهه دو فوج سرباز پشیمان شدند و آتش فتنه را افروختند و تفنگچیان شهری نزدیک به دوهزار نفر بر فراز بام مسجد و کیل و عمارات بلند شدند و بنای تفنگ‌انداختن را گذاشتند و سربازان آذربایجانی بر پشت‌بامهای عمارات دیوانی سنگر بسته، به استعداد تمام نشستند و راه آمد و شد میانه نوکر دیوانی و رعیت فارسی بسته شد و روز دیگر اشرار ده محله شیراز متفق گشته، چهار بازار و کیلی را غارت کرده، متاع هندوستان و روم و چین و فرنگستان را به یغما بردند و اهالی کاروانسراهای و کیلی که هریک مانند قلعه خداآفرین است در محافظت خود کوشیده از شر اشرار آسوده بماندند و روز دیگر عزیز خان سرهنگ مکرری با کمال جلادت کار به جنگ با فارسینان را استوار بداشت و حکم داد تا توپچیان، چهار ازابه توپ در میدان نعلبندان، روبروی درب مسجد و کیل آورده چند تیر گلوله انداختند و چند جای درب مسجد و کیل که کلفتی به‌اندازه دارد، سوراخ گردید «۵» و سرباز فوج شقاقی آذربایجانی یورش آورده، مسجد و کیل را از تصرف تفنگچیان شیرازی گرفتند و سه نفر سرباز و چهار نفر شیرازی کشته گشت «۶» و در مدت دو سه روز اهالی بلوکات و

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۸.

(۲). در متن: (محبای).

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۹.

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۹.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۰.

(۶). در ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۰، از واگذاری زین العابدین خان پسر قاسم خان قوللر آقاسی خانه خود را به مردم برای رزم سخن رفته است که در فارسنامه نیست.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۹۰

ایلات و مردمان شهری بیست و پنج سنگر در برابر عمارات دیوانی بازار و مسجد و کیل، ساخته در هریک نزدیک به صد نفر نشستند و دوری سنگرهای فارس از سنگرهای سرباز نزدیک به پنج- شش ذرع رسید و در میانه، چندین نفر از دو جانب کشته شدند «۱»، پس ریش سفیدان شهری از نظام الدوله درخواست نمودند که عزیز خان سرهنگ در تکیه حافظیه حاضر گشته، سخن از در مصالحت و مسالمت کنند و چون عزیز خان خواست از شهر به حافظیه رود، چندصد سرباز «۲» با خود آورد، اهل شهر را در گمان افتاد که مقصود عزیز خان به دست آوردن جماعت ریش سفیدان است و الا این ازدحام چرا، و ریش سفیدان شیرازی برای احتیاط در کار، چند نفر تفنگچی با خود بردند و هنوز به حافظیه نرسیده، سربازان دست تطاول را دراز نمودند و در میانه حافظیه و شیراز، جنگ انداختند و چون آن خبر به شهریان رسید یک‌دفعه اهالی سنگرهای فارس به جانب سنگرهای سرباز یورش بردند و نظام الدوله حکم داد تا دهان توپها را گشادند و نزدیک به چهل نفر از فارسین هدف گلوله توپ گردیده و ده دوازده نفر سرباز و توپچی از گلوله تفنگچیان فارس کشته گشت و چون آواز توپ و تفنگ به گوش عزیز خان که اراده گرفتن ریش سفیدان شهری را داشت، رسید بی تأمل، به شتاب تمام با سرباز خود را به سنگرهای دیوانی رسانید و جانی تازه در قالب اهالی سنگرها درآمد و چون آن اخبار به جناب امیر اتابک رسید، امیر اصلان خان پیشخدمت همایونی «۳» را برای خاموشی آتش این فتنه روانه شیراز بداشت و بعد از ورود او زبانه آتش جنگ فرونشست ولی خاموش نگشت و بعد از اندک وقتی دیگر امنای دولت قوی شوکت مقرب الخاقان احمد خان نوائی نایب ایشک آقاسی باشی «۴» که امیری دانشمند بود، مأمور به شیراز فرموده که بعد از ورود پشت و روی این فتنه را دیده، مهیج آن را بدانند و بعد از ورود احمد خان و اطلاع اعیان فارس مردم شهری و بلوکات دست از ستیز و آویز کشیدنند و احمد خان در میان شیراز در خانه آقا بابا خان بواناتی منزل نمود و مردمان را به وعده و وعید آرام بداشت.

و در ماه ذی‌حجه این سال [۱۲۶۴]: حکومت و فرمانروائی مملکت فارس به نواب- اشرف والا، بهرام میرزا معز الدوله «۵»، عم اکرم شاهنشاهی عنایت گردید و وزارت او را به مقرب- الخاقان جناب میرزا فضل الله نصیر الملک علی‌آبادی «۶» وزیر سابق فارس بدادند و مقرب الخاقان محمد علی خان ایلخانی فارس که نزدیک به سیزده سال در دار الخلافه طهران رحل اقامت انداخت در خدمت نواب معزی الیه مأمور به عود شیراز گردید «۷» و نواب معزی الیه و همراهان او در بیست و چهارم ذی‌حجه «۸» از دار الخلافه طهران نهضت نموده در روز نهم ماه صفر سال ۱۲۶۵ «۹» وارد شیراز گشته، شوریدگیهای مملکت را آرامی بداد.

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۰.

(۲). (دویست تن سرباز) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۱.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۱.

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۱.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۲۷.

(۶). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۲۷.

(۷). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۲۷.

(۸). برابر با ۲۱ نوامبر ۱۸۴۸.

(۹). برابر با ۴ ژانویه ۱۸۴۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۹۱

و عید نوروز سنه تخاقوی ئیل، در شب بیست و پنجم ماه ربیع دویم سال ۱۲۶۵ «۱» واقع گردید و نواب والا، معز الدوله حکومت بندر بوشهر و مضافات را به شیخ نصر خان پسر شیخ- عبد الرسول خان به ارث و استحقاق وا گذاشت.

و هم در این سال، میرزا محمد علی خان ناظم الملک شیرازی «۲» که شرح حال او در ذیل عنوان محله بالا کفت شیراز، در بیان سلسله هاشمیه در گفتار دویم این فارسنامه بیاید، از دار الخلافه طهران عود به شیراز نمود و راتق و فاتق بعضی از امورات دیوانی گردید و چون زمانی که شیخ نصر خان بوشهری «۳» در طهران توقف داشت وجه نقدی به وام از ناظم الملک گرفته بود و در آن ایام ناظم الملک مطالبه مال المداینه نمود و شیخ نصر خان در ادای آن به تسامح می گذرانید، پس ناظم الملک از دربار معدلت مدار تقاضای حکومت بندر بوشهر را نمود و بعد از رسیدن فرمان مبارک و اجازه حکومت مشار الیه، برادر کهنتر خود حاجی میرزا مهدی خان «۴» را نایب حکومت خود نموده، روانه بندر بوشهرش نمود و با او معاهده فرمود که زمان ملاقات شیخ نصر خان را گرفته، محبوس بدارد و چون شیخ نصر خان از مواضعه ناظم الملک مطلع گردید، اموال خود را در کشتی گذاشت به جزیره خارک فرستاد و خود با چندین کس تفنگچی در بندر بوشهر برای دفع حاجی میرزا مهدی خان با خاطری جمع نشست و چند ارابه توپ دیوانی که در ساخلوی بوشهر آماده بود، بر فراز بروج بندر کشید و چون حاجی میرزا مهدی خان به منزل برازجان ده فرسخی بوشهر رسید و از واقعه شیخ نصر خان مطلع گردید، باقر خان تنگستانی «۵» را که با شیخ، مغایرتی داشت بخواست و باقر خان با هزار تفنگچی وارد برازجان گشته، روز دیگر حاجی میرزا مهدی خان را برداشته به عزم فتح بندر بوشهر حرکت نموده و در هر منزلی فوجی از تفنگچیان دشتستانی به جماعت تنگستانی می پیوست و چون به صحرای ریشهر فرسخی «۶» بوشهر رسیدند، اعوان و انصار حاجی میرزا مهدی خان به چهارهزار نفر رسید و روز دیگر برای فتح بوشهر یورش انداختند و توپهای دولتی که شیخ نصر خان بر فراز بارو و بروج حصار بوشهر برده بود مانع از نزدیکی تفنگچیان گردید و مدتی بر این منوال بگذشت و باقر خان تنگستانی که سالار آن جماعت بود، از فتح بوشهر مأیوس گشته، قاصدی روانه بهبهان بداشت و میرزا سلطان محمد خان والی بهبهان را برای حمایت خود بخواست و میرزا سلطان محمد خان با دو ارابه توپ و دوهزار نفر سواره و پیاده از بهبهان وارد صحرای ریشهر گردید و توانائی حاجی میرزا مهدی خان سه چندان آمد و چون سه جانب بندر بوشهر را آب فرا گرفته است و یک جانب آن را حصار کشیده اند، یورش به جانب بوشهر جز از همین حصار ممکن نیست و آن حصار به توپهای قلعه کوب استوار بود، فتح بوشهر به درازا کشید و آن اخبار به توسط چاپار انگلیس به دار الخلافه طهران رسید، امنای

(۱). برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۴۹ (در ساعت دو و دوازده دقیقه از شب چهارشنبه ۲۵ ربیع الثانی) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۶۴.

(۲). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۳). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوکات دشتستان، و ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۴.

(۴). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، اعیان محله بالا کفت شیراز. و ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۴.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۵.

(۶). در گفتار دوم این فارسنامه آمده است که ریشهر یک فرسخ و نیم جنوب بوشهر است. (ر ک: بلوکات فارس - دشتستان).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۹۲

دولت جاویدعدت به ناظم الملک نگاشتند که برادر خود را از محاصره بوشهر بردارد و بوشهر را به شیخ نصر خان واگذارد و ناظم

الملک امثال نمود و حاجی میرزا مهدی خان را از بوشهر بخواست و شیخ نصر خان، استقلال‌ی تازه یافت. «۱»

و در اواخر این سال [۱۲۶۵]: ایالت بهبهان و کوه گیلویه را به محمد کریم خان قاجار دادند.

و عید نوروز سنه ایت‌ئیل در شب ششم جمادی اول سال ۱۲۶۶ «۲» اتفاق افتاد و در اوایل آن سال، نواب والا بهرام میرزا معز الدوله از شیراز به دار الخلافه طهران مسافرت نمود و ایالت فارس به نواب والا فیروز میرزا نصرت الدوله برقرار گردید.

و در اوائل ماه محرم این سال [۱۲۶۶]: سید یحیی «۳» ولد جناب مستطاب اعلام فهام آقا سید جعفر دارابی الاصل مشهور به اصطهباناتی که از جانب میرزا علی محمد باب مردم را دعوت به دین تازه اختراعی او می نمود، چون پدری مانند، آقا سید جعفر داشت، در هر بلدی وارد می شد، او را مکانتی تمام می گذاشتند و در اواخر سال گذشته به ظاهر برای نصیحت و موعظه و بیان مسائل حلال و حرام دین سید کائنات، جناب خاتم انبیا محمد بن عبد الله (ص) و در باطن برای دعوت مردم به دین میرزا علی محمد باب از بلده یزد وارد قصبه فسا گردید «۴» و آقا میرزا محمد حاکم فسا او را مکانتی نهاد [و] منزلی لایق بداد و انواع تفقدات را به عمل آورد و هر شبه را به مساهرت و هر روزه را به موعظه، می گذرانید تا آنکه مردمی را با خود رام نمود و دعوت خود را آشکار داشت و چون آقا میرزا محمد بر عقیده او اطلاع یافت او را بخواست و بفرمود که اهل آن بلوک در مذهب حنیفی راسخ قدم و ثابت العقیده اند، اگر عقاید شما را بدانند، دور نیست که دست خود را به خون شما بیالایند، بهتر آن است که رخت از آن بلد برنید و به جانب دیگری روید و واقعه را به شیراز نوشت و چون نواب معز الدوله از شیراز رفته بود و نواب نصرت الدوله، هنوز وارد نگشته، امورات در دست میرزا فضل الله نصیر الملک بود، جواب درستی به آقا میرزا محمد نرسید، لابد گشته، وجه گزافی برای سید یحیی به رسم نیاز فرستاد و جمعی را گماشت که در اواخر شب، درب خانه او رفته، او را تهدید به قتل نمودند و سید یحیی در اواخر ماه صفر سال ۶۶ [۱۲] از قصبه فسا به قصد اصطهبانات برفت «۵»، باز اهالی آن بلد، عذر او را بخواستند و ناچار گشته در بلده نیریز که اشرار آن بر حاجی زین العابدین خان، حاکم خود شوریده بودند، رحل اقامت افکند و اشرار را با خود یار کرده، مطلب را بی پرده بگفت و تمامی اشرار که نزدیک به پانصد تن بودند، در دعوت او درآمدند و خط نسخ بر احکام دین اسلام کشید و روز بروز بر رونق او افزود، پس قلعه خرابی که در خارج نیریز بود برای معقل «۶» خود اختیار کرده، برج و باروی او را تعمیر نمود و رخت را به قلعه کشید و در جنگ مذهبی با حاجی -

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۶.

(۲). برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۵۰ (در ساعت هشت و یک دقیقه از شب پنجشنبه). ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۷.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۳۷.

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۳۸.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۳۸. (سید یحیی از فسا به آهنگ نی ریز بیرون شد).

(۶). به معنی پناهگاه، قلعه، دژ، کوه مرتفع (معین).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۹۳

زین العابدین خان یک جهت گردید و اتباع او هر روزه مردمان بازاری را به عنف در نزد او آورده، مبلغی وجه نقد از او ستانیده، رها می نمودند و بعد از چندی هر کس را می آوردند اگر داخل در عقد بیعت او نمی شد باید یا مبلغی گزاف به فدیه دهد یا مهیای کشتن شود و آن معامله را با چند نفر بسر رسانید، روزی مردی را نزد او می بردند، چون از در کریاس گذشت و سید یحیی را بدید، فوراً بمرد و حاجی زین العابدین خان «۱» چون کار را بر این منوال دید، جمعیتی را فراهم آورده، مستعد جنگ با سید یحیی گردید و مردمان سید یحیی پیشدستی کرده، در نیمه شبی با شمشیرهای کشیده بر جماعت حاجی زین العابدین خان شیبخون آوردند و بر

مرد و زن ابقا نکردند و نزدیک صد و پنجاه نفر را بکشتند از جمله علی اصغر خان برادر بزرگ حاجی زین العابدین خان بود که جسد او را در قلعه برده در مجرای آبی انداختند و سه نفر پسران او را اسیر کرده، در قلعه زنجیر نمودند و حاجی زین العابدین خان در آن نیمه شب با هزار زحمت بر اسب جل و نمودار سوار شده تا قریه قطرو «۲» که نه فرسخ مشرقی بلده نیریز است بتاخت و صورت واقعه را به جناب نصیر الملک نگاشت و اهالی نیریز و دهات آن سامان بعد از فتح نزد سید یحیی آمده طوعا او کرها دل بر عقیدت او نهادند و اموال خانه حاجی زین العابدین خان و علی اصغر خان و اتباع آنها را که به غارت برده بودند، در میانه اصحاب سید یحیی قسمت کردند و چنان رعب جماعت بابی در دلها افتاده بود که هر چیز از هر کس می خواستند بی تانی ادا می نمود.

و به گمان مردم میرسید که در اندک زمانی بر تمامت فارس بلکه بیشتر فایق آمده، دین و دولت را پایمال حوادث کنند و روز بروز بر شکوه جماعت بابی می افزود و عدد مرد جنگی آنها که دست از جان شو، بودند از سه هزار نفر بگذشت و این اخبار به نواب والا نصرت الدوله پیش از ورود او به شیراز رسید و نواب معزی الیه از چهار منزلی شیراز به جناب نصیر الملک نوشت که مهر علی خان شجاع الملک نوری «۳»، سر کرده سواران شیرازی به اتفاق مصطفی قلی خان اعتماد- السلطنه قراگوزلو «۴» سرتیب و دو فوج سرباز قراگوزلو به تعجیل و شتاب از شیراز برای دفع سید یحیی حرکت کنند و نصیر الملک تدارک آن جماعت را دیده با دو ارا به توپ روانه داشت و حاجی- زین العابدین خان، بعد از رسیدن به قریه قطرو، کدخدایان کوهستان و اطراف نیریز را به حمایت خود بخواست و نزدیک به دوهزار نفر به امداد او بیامدند و در نزدیکی رستاق «۵» سه فرسخی نیریز به لشکر شجاع الملک و اعتماد السلطنه پیوسته، به اتفاق وارد خارج بلده نیریز گشته، در برابر قلعه سید یحیی نشستند و پنج روز بگذشت و از جانبی اقدام به جنگ نشد و در شب ششم سید- یحیی چند کلمه بر پاره کاغذها نوشته، هر یکی را به گردن یک نفر از بابی بیاویخت و گفت این پاره کاغذ شما را از آسیب گلوله توپ و تفنگ محافظت کند، پس سیصد نفر از آنها را برای شبیخون به اردوی اعتماد السلطنه انتخاب نمود و هر یکی را شمشیری داده، در نیمه شب از قلعه در آمده،

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۳۹.

(۲). (نه فرسخ مشرقی نیریز است) فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۰.

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۰.

(۵). (دو فرسخ میانه شمال و مغرب نیریز است) فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۹۴

فریادکنان به جانب اردو تاختند و بی محابا «۱» داخل سنگر اردو شده و چند نفر را کشتند و اعتماد- السلطنه و شجاع الملک را زحمت فراوان دادند و تا طلوع صبح در اردو جنگ نمودند و چندین نفر بابی به سرنیزه و گلوله تفنگ سرباز کشته گشته، بازماندگان عود به قلعه نمودند و در آن زمان شهرت یافت که صد و پنجاه نفر بابی و سیصد نفر از اهل اردو در آن شب کشته گشت «۲» و چون جماعت بابی دانستند که فایده‌ای بر آن پاره کاغذها نبود از عقیده آنها بکاهید و ده نفر، پنج نفر در اوائل به پنهانی و بعد به ظاهر از لشکر گاه سید یحیی برفتند و ازدحام او کم گردید و چون سه روز از این واقعه بگذشت باز سید یحیی تدارکی دید و سیصد نفر دیگر را برای شبیخون مقرر داشت و در نیمه شب [با] فریاد و هیاهو به جانب اردو برفتند و اهالی اردو دهان توپ را به آنها گشودند و نزدیک به پنجاه نفر بابی هدف گلوله توپ و تفنگ شدند ولی بازماندگان با دلی قوی، داخل سنگر اردو گشته، نزدیک به صد نفر را بکشتند و اعتماد السلطنه و شجاع الملک پای مردانگی را فشرده، آنها را از اردو، دور نمودند و در این واقعه باز جماعتی از اصحاب سید یحیی او را گذاشته، باز پی کار خود برفتند «۳» و مشار الیه چون قلت سپاه خود

را بدید از در مصالحه درآمده، خواهان مسالمت گردید و بعد از آمد و شد رسل و رسائل بعد از پنج روز، سید یحیی با دوازده نفر از خلص اصحاب، از قلعه درآمده، به احترامی تمام وارد اردو گشته، در چادر اعتماد السلطنه نزول نمود، شبی را به احترام گذرانید «۴» و روز دیگر او را و اصحابش را، مأخوذ داشتند [و] وراثت علی اصغر خان آنها را بکشتند و دو نفر پسران سید یحیی و سی نفر از اصحاب او را با قید روانه شیراز داشتند و آن سی نفر را بکشتند و دو نفر پسران سید یحیی را که هنوز به سن رشد نبودند، روانه بروجرد داشتند [و] به جناب علامی آقا سید جعفر که جد آنها بود سپردند.

و نواب نصرت الدوله «۵»، بعد از ورود به شیراز، منصب وزارت فارس را به میرزا ابوالقاسم تفریسی که از نوکرهای قدیمی او بود، واگذاشت و سررشته‌داری این مملکت را به میرزا-ابوالحسن خان مشیرالملک ارزانی داشت و شیخ نصر خان را از بوشهر بخواست، چون وارد شیراز شد، روانه طهرانش داشت [و] حکومت بوشهر و مضافات و دشتستان را به میرزا حسن علی خان «۶» ولد ارجمند حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک عنایت فرموده، او را به لقب دریاییگی سرافراز نمود و چون این خبر در بندر بوشهر به شیخ حسین خان عموی شیخ نصر خان که نایب الحکومه بوشهر بود رسید، جماعتی از اعراب و الوار را با خود یار ساخته، برج و باروی بوشهر را استوار بداشت و چند ارباب توپ بر فراز باستانها کشید و چند کشتی آماده بداشت که اگر کار بر او تنگ گردد، بر کشتی نشسته، فرار کند و چون میرزا حسن علی خان دریاییگی وارد ریشهر گردید و از ممانعت شیخ حسین خان «۷» مطلع گشت، واقعه را خدمت نواب والا، نصرت الدوله معروض بداشت و نواب-

(۱). در متن: (مه‌بابا).

(۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۱.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۱.

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۲.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۵۳، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۲.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۵۳، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۳.

(۷). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۹۵

معزی الیه، مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه را با دو فوج سرباز فراگوزلو که در تحت اختیار او بودند با دو ارباب توپ روانه بوشهر بداشت و از راه فیروزآباد حرکت نموده، وارد ریشهر گشته، به دریاییگی پیوست و چون ترمذ شیخ حسین خان را معاینه دید و دانست که کارش جز به کوشش و یورش درست نیاید، مکتوبی به اهالی بوشهر که بیشتر مردمان تجارت‌پیشه و تبعه دول خارجه‌اند، نوشت که چون شیخ حسین خان در فرمانبری دولت قوی شوکت ترمذ نمود و دفع او بر چاکران دولتی لازم است، و این کار بی‌قتل و غارت اهل بوشهر صورت نیندد و هر کس جان خود و مال خود را می‌خواهد، به سلامتی از بندر کوچ داده، چند روزی در دهات توقف نموده، تا کار شیخ حسین خان، به یک جانب رسد و الا نوشته نویسد که اگر در فتح بوشهر زبانی به مال و جان شماها رسد، کسی را در پرسش آن حقی نباشد.

چون این مکتوب به اهالی بوشهر رسید، شیخ حسین خان مردم را مشوش خاطر دید، بزرگان آنها را بخواست که شما آسوده باشید که من با نوکر شاهی جنگ نمی‌کنم و امشب از راه دریا می‌روم، پس گمرکچیان را بخواست و آنچه وجه گمرکی حاضر بود، از آنها گرفته، با عیال بر کشتی نشسته به جانب بصره رفت و روز دیگر میرزا حسن علی خان دریاییگی و مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه، با خاطری جمع وارد بوشهر شدند.



و از وقایع فارس آنکه میرزا قوام الدین بهبهانی مشهور به میرزا قوما که شرح حالش در ذیل عنوان بلوک کوه گیلویه و بهبهان در گفتار دویم این فارسنامه ناصری بیاید و چندین سال بود که از کوه گیلویه و بهبهان آواره بود، در سال گذشته بی‌اجازه امنای دولت به بهبهان آمد «۱» و محمد کریم خان حاکم را عذر خواسته، روانه‌اش داشت و چون آن خبر به شیراز رسید، نواب- بهرام میرزا معز الدوله رقم ایالت کوه گیلویه و بهبهان را برای میرزا سلطان محمد خان که برادرزاده و داماد میرزا قوما بود فرستاد و میرزا قوما، اعتنائی به میرزا سلطان محمد خان ناکرده، مالیات دیوانی را صرف تعمیر قلعه‌جات و مواجب نوکر می‌نمود و میرزا سلطان محمد خان از اعمال او نارضامند و شکایت او را به شیراز می‌نوشت و میرزا قوما، نارین قلعه بهبهان را که در کناره بلده است تعمیری لایق نمود و سیورساتی لایق در آن انبار کرد و تصرفی تمام در نواحی رامهرمز و فلاحی نمود و قلعه چم‌ملا «۲» که از توابع رامهرمز است تعمیر نمود و سیورسات فراوان در آن انبار فرمود و موافقتش با میرزا سلطان محمد خان به مخالفت رسید و هر روز جمعی از طرفین با هم جنگ کرده، روزی دو سه نفری کشته می‌گشت و چون مشایخ اعراب شریفات با میرزا قوما موافقتی داشتند و سر در اطاعت نواب والا، خانلر میرزا احتشام الدوله حاکم عربستان نداشتند، نواب- معزی الیه سلیمان خان سهام الدوله ارمنی «۳» برادرزاده منوچهر خان معتمد الدوله را مأمور به نظم فلاحی و اعراب شریفات فرمود و چون تکیه اعراب شریفات، میرزا قوما بود و سهام الدوله مأمور به تدمیر او نبود، مسئله را از امنای دولت سؤال نمود و بعد از اجازه بنای کاوش با اعراب گذاشت و میرزا قوما برای حمایت آنها با هزار نفر سوار و پیاده وارد قلعه چم‌ملا که در کنار رودخانه کردستان بهبهان و سه جانب او را آب فرا گرفته، گردید و میرزا محمد رضا خان ولد ارشد

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۴.

(۲). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۹۶

خود را با جمعی از سوار و پیاده به امداد اعراب فرستاد و چون برابر اردوی سهام الدوله رسیدند جنگی سخت درانداخت ولی شکست یافت و میرزا قوما به مدد پسر از قلعه چم‌ملا درآمد، شکست- یافتگان را فراهم آورد و در برابر اردوی سهام الدوله نشیمن نمود و سهام الدوله علی رضا خان بختیاری را مأمور به شیخون به قلعه چم‌ملا نمود و سواران بختیاری از آب رودخانه کردستان گذشتند و چند نفر سوار غرق آب فنا شدند و قلعه را محاصره نمودند با آنکه اهالی قلعه نهایت جلادت را نموده، ده نفر از بختیاری را هدف گلوله تفنگ نموده، بکشتند و بیست و دو نفر [را] زخم‌دار کردند، فتوری در حال سواران بختیاری نشده، قلعه را به قهر و غلبه بگرفتند و برج و باره‌اش را خراب کردند و چند توپ کوچک به دست آوردند و توپ بزرگی که از زمان نادر شاه در این قلعه مانده بود، چون بردن آن دشوار بود، آنرا درهم شکستند و میرزا قوما و میرزا- محمد رضا خان بعد از فتح قلعه چم‌ملا، بیدرنگ با همراهان خود از سواره و پیاده کوه گیلویه‌ای عود به بهبهان نموده، در نارین قلعه توقف نمود و سهام الدوله با اردوی چهار پنج هزار نفر سواره و پیاده از دنبال میرزا قوما وارد بهبهان گشته، نارین قلعه را محاصره نمود و میرزا سلطان محمد خان حاکم بهبهان که از اعمال میرزا قوما نارضامند بود با چریک کوه گیلویه در اطاعت سهام الدوله درآمد و مدت چهار ماه زمان محاصره شد و هر روزه به گلوله توپ، برج و باروی قلعه را سوراخ می‌نمودند و چون کار بر میرزا قوما تنگ شد، در نیمه‌شب فرار کرده پناه به قلعه گلاب «۱» هفت فرسخ، جنوبی بهبهان برد و شرح آن در ذیل قلعه‌های کوهی فارس در گفتار دویم این فارسنامه بیاید و سهام الدوله، نارین قلعه بهبهان را خراب نمود و چون از حال میرزا قوما مطلع گشت بی‌تأمل به مصاحبت میرزا سلطان محمد خان به جانب قلعه گلاب رفتند «۲» و قلعه خداآفرین را محاصره نمودند و مراد علی «۳» نام که از خویشان کلاتر قلعه گلاب بود از میانه طوائف

ممسنی عود به قلعه می‌نمود، در بین راه گرفتار سواران اردو گردید و چون او را شناختند به حضور سهام-الدوله بردند و سهام الدوله به او گفت سلامتی تو در راهنمایی فتح قلعه است و بس، مراد علی دست بر چشم خود نهاد و کسی را روانه قلعه نداشت و حال خود را به خویشاوندان رسانید و چند نفر از آنها آمدند و به رسم گروگان در اردو بماندند و مراد علی مواضعه نمود که چون در نیمه‌شب، میرزا سلطان محمد خان بیاید، قلعه را بی‌مضایقه به تصرف او دهم و به جانب قلعه برفت و به وعده وفا نمود و میرزا قوما، پیاده بگریخته به جانب بلوک ممسنی رفت و در بین راه گرفتار سواران لاریجانی که در این وقت در خدمت عباسقلی خان سردار لاریجانی «۴» از شیراز می‌آمدند، گردید عباسقلی خان سردار او را احترامی بسزا فرموده، به مصاحبت او وارد بهبهان شدند و میرزا سلطان محمد خان والی را با خود داشته از بهبهان روانه شیراز و از شیراز به طهران برده محبوس گردید و بعد از سه ماه دیگر به فرمایش جناب امیر اتابک، عباسقلی خان، میرزا قوما را گرفته به دار الخلافه طهران برده، محبوس نمودند و از مرض وبا، وفات یافت و بعد از دو ماه دیگر عباسقلی خان، میرزا سلطان محمد خان را گرفته، روانه شیرازش داشت، پس عباسقلی خان

(۱). (قلعه گل و گلاب) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۸.

(۲). در متن: (رفتند و آن).

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۸.

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۹۷

بی‌مداخلت غیر به ایالت کوه گیلویه و بهبهان پرداخت و هر ناحیتی را به سرکرده‌ای لاریجانی سپرد [و] مشغول عاملی گردید و محمد باقر خان پسر محمد شفیع خان کلانتر طایفه نوئی از چهاربنیچه «۱» ایلات کوه گیلویه، اعتنائی به احکام عباسقلی خان نگذاشت و مدتی بر این منوال بگذشت و عباسقلی خان مردمانی را از سرباز و سوار لاریجانی و چریک کوه گیلویه روانه داشت قلعه پلی نه فرسخ مشرقی بهبهان را که منزل محمد باقر خان بود به قهر و غلبه گرفتند و او را مقید داشته، به بهبهان فرستاده، در معرض عقاب درآمده، او را بکشت.

و هم در آن سال [۱۲۶۶]: امر، از مصدر جلال صادر گردید که در دار الخلافه طهران و سایر بلاد محروسه ایران بر سر معبرهای عامه قراول‌خانه ساخته، در هر یکی چند نفر سرباز برای محافظت منزل نمایند. «۲»

و عید نوروز سنه تنگوزئیل در روز جمعه هفتم ماه جمادی اول سال ۱۲۶۷ «۳» اتفاق افتاد و سلطان سلاطین عجم، جشن نوروزی [را] به آئین فریدون و جم بسر رسانید و وزراء و امرا و سرکردگان افواج را مأمور ملازمت رکاب ظفر انتساب در سفر اصفهان فرمود و روز غره ماه رجب آن سال «۴»، موکب همایون از دار الخلافه طهران نهضت فرموده، از قزوین و ساوه و بروجرد گذشته و در پانزدهم ماه مبارک رمضان «۵» دار السلطنه اصفهان را رشک روضه جنان فرمود. «۶»

و در روز بیست و دوم آن ماه، نواب والا، نصرت الدوله فیروز میرزا، حکمران مملکت فارس و محمد قلی خان ایل‌بیگی، ایلات فارس، وارد اصفهان گشته، مورد عنایت بی‌نهایت شاهنشاهی شدند.

و روز بیست و پنجم ماه شوال آن سال [۱۲۶۷]: موکب همایونی از اصفهان نهضت فرموده از کاشان و قم گذشته، روز هشتم ماه ذی‌حجه آن سال وارد دار الخلافه طهران گردید و نواب والا نصرت الدوله فیروز میرزا، از اصفهان از راه بلوک سرحد شش ناحیه و نواحی کوه گیلویه و ده‌دشت، وارد بلده بهبهان گردید و ایالت آن را به مقرب الخاقان مهر علی خان شجاع‌الملک نوری، عنایت نمود و نواحی آن سامان و بلوک ممسنی را نظم داده، از راه کازرون، در اواخر ماه ذی‌حجه این سال، عود به شیراز نمود و در ماه همین ذی‌حجه کتاب تاریخ قاجاریه، تألیف جناب مستطاب، مجموع آداب و علوم، مالک رقاب منشور و منظوم، فهرست صحایف

فضایل، دیباچه دفاتر فواضل، مقرب درگاه حضرت خاقانی، میرزا محمد تقی سپهر تخلص کاشانی «۷»، صورت اختتام پذیرفت. «۸»

(۱). چاربنیچه، از تیره‌های ایل عرب حباره و شیبانی است، فارسنامه ناصری ج ۲، ایلات مملکت فارس. در ترجمه، ص ۲۹۹ بجای نوئی، جوی آمده است.

(۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۵۲.

(۳). برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۵۱: (چون از روز جمعه یکساعت و پنجاه دقیقه برگذشت) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۵۲.

(۴). برابر با دوم مه ۱۸۵۱.

(۵). برابر با ۱۴ ژوئیه ۱۸۵۱.

(۶). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۶۸، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۸۵.

(۷). مقصود جلد سوم ناسخ التواریخ است.

(۸). در متن: (پزیرفت).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۹۸

و روز هیجدهم ماه محرم سال ۱۲۶۸ «۱» صاحب جلالت‌مآب میرزا محمد تقی خان فراهانی امیر اتابک وزیر ممالک محروسه ایران از وزارت کلیه معزول گشته «۲»، مأمور به توقف کاشان گردید و منصب جلیل او را به جناب جلالت‌مآب میرزا آقا خان نوری، اعتماد الدوله «۳» وزیر لشکر عنایت نموده، او را صدر اعظم گفتند.

و در ماه صفر این سال، نواب والا نصرت الدوله برای نظم گرمسیرات فارس از شیراز حرکت فرموده، از فیروزآباد و بلوک صیمکان و قیر و کارزین و افروز و خنج و نواحی گله‌دار و ناحیه بیخ‌فال لارستان گذشته، وارد شهر لار گردید و میر هاشم عوضی لاری را که مدت‌ها سر به عصیان کشیده، اعتنائی به حکومت لارستان نداشت، مأخوذ داشته، مقید فرمود و در ماه ربیع دوم این سال [۱۲۶۸]: از لار حرکت فرموده، به جانب بندرعباس که سالها در تصرف اهالی مسقط بود و در سالی پنجهزار تومان به عنوان مالیات به حکومت فارس می‌دادند و نواب معزی الیه با دو فوج سرباز عرب فارسی به سرهنگی رضا قلی خان عرب و سرباز قشقائی به سرتیپی مقرب الخاقان لطف علی خان ولد محمد علی خان ایلخانی قشقائی، وارد محال سبعة که نزدیک بندرعباس است گردید و دو روز بعد از ورود در قصبه فرگ، میر هاشم عوضی را بکشت و جنازه او را چهار حصه نموده، هر حصه‌ای را برای صاحب‌منصبی فرستاد، پس در قصبه طارم توقف فرموده، دو فوج سرباز و دو اراکه توپ روانه بندرعباس بداشت و بعد از گفت و شنود، مبلغی بر وجه مقرری افزوده، کماکان بندر و مضافاتش را در تصرف شیخ سیف مسقطی باقی گذاشته، در ماه جمادی دوم این سال [۱۲۶۸] عود به شیراز نمود.

و عید نوروز سنه سیچقان‌نیل در روز بیست و هشتم ماه جمادی اول این سال [۱۲۶۸] «۴»:

اتفاق افتاد و اعلیحضرت شهریار ایدام الله بقاء سور و سرور نوروزی را به پایان رسانید و از غرایب امور آنکه طایفه ضاله بایه «۵» که خود را امت میرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی می‌دانند در شهر طهران ازدحامی نموده، کنکاشی چیده به خیال باطل که ناشی از حماقت و جهالت بود، در فکر ریاست و ملک‌گیری افتادند و در خانه سلیمان خان پسر یحیی خان میر آخور تبریزی که از پروردگان نعمت آن دولت خداداد بود، انجمن نمودند و بعد از اتفاق آراء، قرار دادند که دوازده نفر، دست از جان شسته، در حوالی نیاوران شمران طهران رفته، چون فرصتی یابند، گزندی به وجود مبارک اعلیحضرت ظل‌اللهی رسانیده، آن جماعت در روز یکشنبه بیست و هشتم ماه شوال آن سال «۶» دو ساعت از روز گذشته که اعلیحضرت شهریار برای صید و تماشا

(۱). برابر با ۱۳ نوامبر ۱۸۵۱.

(۲). ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۷۹، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۴۹۸.

(۳). ر.ک: صدر التواریخ، ص ۲۳۲ تا ۲۴۸.

(۴). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۵۲: (در ساعت هفت و سی و هشت دقیقه از روز شنبه) ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷. (در هنگام تحویل سال در بلده شیراز ابری بالا- گرفت و تگرگی بیارید که هریک به مقدار نارنجی بود و بسیار مردم و مواشی را بکشت ... قبایل حومه شهر چون پرده خیمه سپر آن بلا- نمی توانست بود مرجل و طبق بر سر می گذاشتند و حبه‌های تگرگ، نحاس را درهم می شکست و حبه بر سر مردی فرود آمد و هر دو چشمش بیرون افتاد گفتند یک حبه تگرگ را میزان زدند هزار مثقال برآمد) ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۵۰.

(۵). ر.ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۴۴، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۳۰.

(۶). برابر با ۱۵ اوت ۱۸۵۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۷۹۹

سوار گشته از کوجه‌های تنگ نیاوران عبور می فرمود و معدودی از چاکران پیاده ملازم رکاب بودند، سه نفر از آن دوازده نفر بابی، تقدم جسته به هیئت ستم رسیدگان پیش آمدند «۱» و مانند کسی که دست در جیب و بغل برای درآوردن عریضه کند در خود می پیچید و نزدیک می آمد و شاهنشاهی بی همال برای تحقیق تظلم آنها، سواره بایستاد و چون نزدیک شدند، اظهار تظلم کرده، از سه جانب حمله بردند و به جای عریضه مکتوب تپانچه آتش فشان از بغل درآوردند، یکی از آنها سبقت جسته، تپانچه را به جانب شهریار آفاق رها نمود و گلوله و چارپاره‌ها خطا نموده، به ظاهر، آسیبی نرسانید و دیگری تپانچه رها کرده، باز در حفظ الهی بماند که شاطر باشی و نفری از ملازمین رکاب، با دشنه و کارد به جانب آن دو نفر دویدند و به چندین زخم آنها را بکشتند که بابی سیم، تپانچه را به جانب خدیو زمان انداخت و اسب توسنی کرده، شخص همایون از محاذات گلوله بر یک جانب شد و گلوله خطا نمود و ده دانه چارپاره در زیر پوست کتف نازنین شهریاری، چنانکه استخوان را نخراند، جاگرفت «۲» و ملازمین رکاب چون این نامرد را بگرفتند و به فرموده شاهنشاهی او را برای مسئله نگاه داشتند و در این میانه یک نفر دیگر از دوازده نفر دستگیر گردید و چون آن خبر به شهر طهران رسید، اهالی محلات برآشفتنند که پی درپی اخبار سلامتی وجود مبارک شاهنشاهی رسید و مردمان را آرام نمود و چون از آن دو نفر بابی گرفتار تفتیش حال را نمودند معلوم گردید که هفتاد نفر بلکه بیشتر از طایفه ضاله «۳» بایه در خانه سلیمان خان «۴» مجتمع‌اند و آلات جنگ برای خروج خود آماده کرده‌اند پس جماعتی از امرا و اعیان به آن خانه برفتند و سلیمان خان و دوازده بابی را گرفتند و باقی بایه فرار کردند و هریک بعد از دیگری گرفتار شده به سزای نیت خود رسیدند و آن جماعت بایه را بعد از صدور احکام شرعی بر وجوب قتل آنها، اولاً سلیمان خان را شمع آجین نمودند «۵» یعنی گوشت بدن او را سوراخها کرده در هر سوراخی شمعی فرو برده، روشن نموده، در شهر و بازار بگردانیدند تا سوزش شمعهها به آخر رسید پس هریک نفر بابی را به جماعتی از بزرگان و اصناف نوکر و کسبه بازار سپرده، به کشتن آنها اقدام نمودند مثلاً ملا شیخ علی که بزرگ دینی طایفه بایه بود به علما و طلاب علوم دینی داده، او را بکشتند «۶» و کذلک باب فعل و تفعّل.

و روز هفدهم «۷» ماه ذی‌قعدة این سال [۱۲۶۸]: پادشاه اسلامیان پناه، ادام الله عمره و شوکته، از نیاوران شمیران تشریف فرمای شهر طهران گردیده، چشم عموم اهالی ممالک محروسه

(۱). ر.ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۴۶، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۳۴.

(۲). ر.ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۵۰، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۳۵.

(۳). در متن: (ظاله).

(۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۳۸.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۴۰.

(۶). در ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۴۲ آمده است که: (ملا- شیخ علی که روز نخست در پای اسب شاهنشاه از پای درآمد فرمان رفت تا جسد او را به چند پاره کرده، از دروازه‌های شهر بیاویختند). در روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۵۰ نیز آمده است که (ملا شیخ علی ترشیزی که خود را حضرت عظیم لقب کرده و رئیس و پیشوای این قوم خسیس بود بدست آورده برحسب امر اعلی و فتوی علما حکم به قتل ایشان صادر شد). مشروح احوال او را در فتنه باب اعتضاد- السلطنه، ص ۷۹، بخوانید.

(۷). در متن: (هفتدهم).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۰۰

ایران را روشن فرمود.

و نواب والا نصرت الدوله فیروز میرزا، والی مملکت فارس برای نظم نواحی دشتستان و دشتی در ماه ربیع اول، سال ۱۲۶۹ از شیراز حرکت فرموده، از راه کازرون و خشت وارد قصبه برازجان گردید و بعد از نظم نواحی دشتستان، چند روزی در بندر بوشهر توقف فرمود، پس برای نظم محال دشتی از بوشهر نهضت نمود و در بلوک دشتی مدتی، توقف فرمود و نظمی لایق بداد.

و در شب بیست و پنجم ماه رجب این سال [۱۲۶۹] «۱»: پانزدهم اردیبهشت جلالی که آفتاب در سیزدهم درجه و چهل و شش دقیقه نور بود نزدیک به یک ساعت پیش از طلوع صبح صادق در شهر شیراز زلزله شدید بیامد و چندین صد خانه را ویران و چندین هزار را شکسته نمود و چندین هزار نفر در زیر عمارات خرابه بماندند و بمردند و بیشتر مساجد و مدارس خراب گشت و عموماً محتاج به تعمیر گردید و نواب والا نصرت الدوله در ماه شعبان آن سال از راه فیروزآباد عود نموده، داخل شهر شیراز نگشته، در باغ نو «۲»، در سایه درخت و چادر توقف فرمود و استعفای از حکومت فارس نموده، از امنای دولت جاویدعدت، اجازه رفتن به دار الخلافه نمود و به اصرار زیاد او را بخواستند و برای تفریح حساب، میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک وزیر فارس را با خود به طهران برد و ایالت فارس را به نواب اشرف والا مؤید الدوله طهماسب میرزا خلف-الصدق غفران‌مآب محمد علی میرزا کرمانشاهی خلف‌الصدق غفران توأمان خاقان خلدآشیان فتح علی شاه طاب‌ثراه عنایت نمودند و در نیمه ماه ذی‌حجه این سال ۱۲۶۹ وارد دار الملک شیراز گردید و وزارت فارس را به میرزا محمد تقی آشتیانی عنایت فرمود و از جانب امنای دولت مبلغ پنجهزار تومان وجه نقد برای مرمت معبرها و کوجه‌های محلات شیراز به کدخدایان بداد.

و عید نوروز سنه بارس‌ئیل در شب بیست و یکم ماه جمادی دویم سال ۱۲۷۰ «۳» اتفاق افتاده و چون سال گذشته صید سوینی «۴» پسر صید سعید خان امام مسقط، شیخ سیف مسقطی حاکم بندر عباس را احضار نمود و بعد از ورود به مسقط وفات یافت و بندرعباس بی‌حاکم بماند.

نواب والا فیروز میرزا نصرت الدوله، چند نفر تفنگچی لارستانی و دو دسته سرباز برای محافظت در بندر عباس بگذاشت و حاجی محمد رحیم خان شیرازی «۵» ملک‌التجار که سالها در بندر بمبای علم تجارت افرشته بود و در آن هنگام در دار الخلافه طهران بود مالیات گمرک خانه بندر عباس و شمیل و میناب را از کارگزاران مأمور دیوانی مقاطعه نموده، حکومت آن سامان را قبول کرده وارد بندر عباس گردید و به حمایت سرباز و تفنگچی ساخلو، اقتداری بهم رسانید و شیخ-عبد الرحمن قشمی که ثروتی به نهایت داشت و حاجی محمد رحیم خان را بفریفت که بندر عباس

(۱). برابر با ۳ مه ۱۸۵۳.

(۲). (باغی در شمال شرقی شیراز در میدانی دور از شهر در جنب مصلی) آثار العجم، ص ۵۱۵، اطلاعات کافی درباره این باغ را در همان صفحه بخوانید.

(۳). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۵۴ (در ساعت هفت و هفده دقیقه از شب یکشنبه) ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۷۷.

(۴). در متن: (سویتی)، در روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۷۵: (ثوینی)، در ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۳: (ثوینی)، در حقایق- الاخبار، ص ۱۳۵: (ثوینی).

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۷۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۰۱

محتاج به سرباز و تفنگچی نیست، پس سرباز و تفنگچی را مرخص نموده، برفتند و بعد از چند روزی صید سوینی امام مسقط، شیخ سعید برادرزاده شیخ سیف حاکم سابق بندر عباس را روانه بندر نمود و بعد از ورود چند روزی به عنوان پیشکاری حاجی محمد رحیم خان گذرانید پس در نیمه شبی خان را در کشتی گذاشته او را در جزیره قشم که چند فرسخ میانه جنوب و مشرق بندر عباس است در خانه شیخ عبد الرحمن قشمی محبوس بداشتند و شیخ سعید مسقطی و شیخ- عبد الرحمن به استقلال تمام به امر حکومت پرداختند. و در این سال نواب والا- مؤید الدوله طهماسب- میرزا حکمران مملکت فارس مأمور به تسخیر بندر عباس و خلاصی حاجی محمد رحیم خان گردید.

و در ماه صفر این سال ۱۲۷۱: نواب معظم الیه، ولد ارجمند خود، نواب عبد الباقی میرزا «۱» را نایب الحکومت فرموده به وزارت میرزا محمد تقی آشتیانی در شیراز بگذاشت و مقرب الخاقان، میرزا بزرگ مستوفی دشتکی شیرازی را پیشکار خود فرموده با سپاه فراوان و چهار ارابه توپ از شیراز حرکت نمود و رضا قلی خان سرتیپ فوج عرب و بهارلو را با یک ارابه توپ برای تسخیر قلعه کمیز «۲» که از توابع بلوک رودان و احمدی است و قرب جواری به مضافات بندر عباس دارد و رئیس غلامرضای احمدی سر از چنبر اطاعت بیرون داشت از راه فسا «۳» و داراب و سبعة روانه فرمود و خود از راه فسا به داراب برفت و میرزا محمد علی خان ناظم الملک که حکومت جهرم و داراب را داشت چند روز نواب معظم الیه را خدمتگزاری نمود تا تدارکات اردو را به انجام رسانیدند پس نواب والا و تمامت سپاه از داراب حرکت فرموده وارد شهر لار گردید و کربلانی- علی رضای گراشی که حکومت لارستان را داشت پذیرائی لایق نمود و نواب والا، مدتی توقف فرمود و به ارسال رسل و رسائل برای شیخ سیف مسقطی و شیخ عبد الرحمن قشمی پرداخت و چون هیچ فایده ندید، مصمم یورش گردید پس نصر الله خان «۴» سرتیپ پسر غفران مآب میرزا نبی خان، امیر دیوانخانه عدلیه حاکم سابق فارس را با فوج گلپایگان و یک ارابه توپ و قورخانه، در خدمت شاهزاده نواب ابو القاسم خان ولد ارجمند خود، روانه بندرعباس فرمود و عباس خان شیرازی مشهور به همدانی پسر خالوی نواب مؤید الدوله که مردی کافی بود بر آنها بگماشت و بعد از دو روز دیگر لطف علی خان سرتیپ ولد محمد علی خان ایلخانی قشقائی را با فوج سرباز قشقائی با یک ارابه توپ در عقب نصر الله خان روانه داشت و چون فوج سرباز گلپایگانی، در نیمه شبی تاریک در نیم فرسخی بندر عباس رسیدند و بر سر کوچ منزلی برای نزول خود می‌جستند ناگاه «۵» لشکر اعراب مسقطی تفنگهای خود را به جانب سرباز گشودند و چند نفر را بکشتند و سربازها با آنکه شش فرسخ راه را پیموده بودند، باز مردانگی کرده تا غروب آفتاب جنگ نمودند و چهارده سنگر اعراب را گرفتند و جمعی را کشتند و چون شب درآمد، تمامت فوج سرباز و سرکردگان شرط محارست را بجا آورده، بتدریج حرکت به جانب بندر می‌نمودند و چون صبح ظاهر گردید و خود را در کنار خندق بندر عباس بدیدند، در همانجا سنگر بسته، نشستند و خبر

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۴.

- (۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۷۶، (دو فرسخ مشرقی ده بارز است). فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوک رودان و احمدی.  
 (۲۲ میل شمال میناب)، ترجمه انگلیسی، ص ۳۰۷، حقایق الاخبار، ص ۱۳۲.  
 (۳). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۱۳۲.  
 (۴). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۷، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۷۷.  
 (۵). در متن: (که ناگاه).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۰۲

آن واقعه را در مدت دو شبانه روز به شهر لار که سی فرسخ مسافت است، خدمت نواب والا، مؤید الدوله رسانیدند و بعد از دو روز از این جنگ، مقرب الخاقان لطف علی خان «۱» و فوج سرباز قشقائی در بندر، به فوج گلپایگانی پیوستند و شش شبانه روز در کنار خندق بندر، جنگ پیوسته بود، روز هفتم به بخت بلند اعلیحضرت شاهنشاهی تمامت سپاه ظفرپناه، اتفاق بر تسخیر کرده، شیپور و طبل را بفراختند، در اول مرتبه فوج گلپایگانی از جانب دروازه مغربی بندر هجوم نموده، چند برج را به قهر و غلبه از اعراب گرفتند و فوج قشقائی از دیگر جانب به ازدحام تمام، یورش انداخته، چند برج دیگر را تصرف نمودند، پس تمامی برجها، در تصرف سپاه شاهی درآمد، پس دروازه‌ها را گشوده، تمامی سپاه وارد بندر گشته، به قتل و غارت پرداختند و شیخ عبد الرحمن و شیخ سعید و بازماندگان اعراب بر کشتی نشسته به جزیره قشم رسیده، آرمیدند و بندر عباس در تصرف سپاه منصور درآمد و بعد از این فتح چون کشتی تجارتی ایرانی از مسقط عبور می نمود، صید سویی آنرا نگاه می داشت و چون خبر این فتح به دار الخلافه طهران رسید، امنای دولت در برابر این خدمت، یک قطعه نشان تمثال همایون، مکمل به الماس به نواب والا مؤید الدوله مرحمت نمودند «۲» و برای هریک از سرکرده‌های سپاه ظفرپناه، به اندازه رتبه، خلعت و نشان انفاذ داشتند و چون هوا رو به گرمی نمود و آن نواحی منتظم گردید، نواب والا حکومت بندرعباس [را] به عباس خان، خالوزاده خود بداد و دویست نفر سرباز و هزار تفنگچی لاری و دو ارابه توپ و قورخانه در بندر عباس گذاشته، در شانزدهم ماه شعبان این سال [۱۲۷۱] «۳»:

عود به شیراز فرمود و مصطفی خان بستکی «۴» را که مأخوذ داشته بودند، به شیراز آورد و چون در زمان غیبت نواب والا مؤید الدوله، نواب امیرزاده عبد الباقی میرزا، نایب الحکومه در محافظت شهر شیراز و امنیت طرق و شوارع، مساعی جمیله به عمل آورده بود، مورد عنایت شاهانه گشته، مخلع گردید.

و بعد از ورود نواب والا مؤید الدوله، به شیراز، شروع در آبادی کوچه‌ها و بقاع و تعمیر مساجد فرموده، در ظرف سه چهار ماه، خرابی شیراز که از صدمه زلزله‌های پی در پی بود، صورت آبادی پذیرفت. «۵»

و آقا میرزا محمد فسائی در آخر [۱] ین سنه بارس نیل، از کار گزاران نواب معزی الیه، وحشت نموده، از فارس به دار الخلافه طهران رفته، در حضرت امامزاده شاهزاده عبد العظیم (ع) توقف نمود و بعد از یک سال و نیم عود به شیراز فرمود و در زمان غیبت آقا میرزا محمد، حکومت بلوک فسا در قبضه اختیار جناب مستطاب علامی، مجتهد الزمانی میرزا ابو الحسن خان، برادر آقا میرزا محمد، درآمد و این جناب نواحی فسا را قسمت نموده، هر ناحیتی را به رئیس اربابداران آن ناحیه واگذاشت و چون صید سعید خان امام مسقط، سالها بود که حکومت نواحی مسقط را به ولد ارشد خود صید سویی واگذاشته، خود در نواحی سواحل افریقا که تازه تصاحب نموده بود، توقف

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۷۶.

(۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۷، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۷۷.

(۳). برابر با ۴ مه ۱۸۵۵.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۷۷.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۷۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۰۳

داشت، اخبار بندرعباس و مضافات آنرا بشنید، بی تأمل از سواحل، عود به مسقط نمود و چون فصل تموز و گرمی هوای بندرعباس که نمونه‌ای از برهوت بلکه از طبقه اول جهنم است در رسید و سرباز و تفنگچی ساخلوی بندرعباس بعضی بمردند و پاره‌ای فرار نمودند، امام مسقط پسر ارشد خود، صید سوینی را مأمور به فتح بندرعباس نمود و سه هزار نفر تفنگچی عرب عمانی را که بندرعباس را بیلاق می‌شمردند، در کشتی نشانیده، روانه داشت و به محض ورود درخور بندر، عباس خان حاکم و چند نفر بازمندگان سرباز و تفنگچی ساخلو، از بندر فرار کرده، صید سوینی، بی مزاحمت وارد بندر گردید و فریدون خان توللی شیرازی که سرکرده صد نفر سوار شیرازی مأمور به توقف عباسی بود، با سه چهار سوار بیمار از بندر وارد شیراز گردید و واقعه را به عرض رسانید و نواب والا، مؤید الدوله «۱» در خیال تدارک افتاد و فرزند ارجمند خود، نواب- عبد الباقی میرزا «۲» را مأمور به فتح عباسی فرمود و دو فوج سرباز همدانی و عرب به سر تپی عبد الله خان صارم الدوله قراگوزلو و رضا قلی خان عرب و چهار ارابه توپ در خدمت نواب معزی الیه از راه فسا و داراب و سبعه،

در ماه صفر سال ۱۲۷۲: روانه مقصود نمود و به فرمان اولیای دولت جاوید عدت، محمد حسن خان سردار ایروانی، والی مملکت کرمان، عبد الحسین خان میر پنج پسر خود را و امام قلی خان و رستم خان سرهنگ و دو فوج مخبران قراگوزلو همدانی و سه هزار خروار غله برای سیورسات، از کرمان، روانه بندرعباس نمود و از نواحی ایسین «۳» و تازیان «۴» به سپاه نواب عبد الباقی- میرزا پیوسته، در اوایل ماه ربیع اول این سال، در نیم فرسخی بندرعباس نزول نمودند و پیغام برای صید سوینی فرستادند که بی زحمت جنگ و جدال، راه خود را گرفته، عود به مسقط کند و صید سوینی که مغرور به مال و رجال و استحکام برج و باروی بندر بود، اعتنائی به این پیغام نفرمود و بیست و پنج ارابه توپ بزرگ و کوچک که از مسقط آورده بود، بر فراز برج و بارو کشید و چهار کشتی بزرگ که در هریک بیست ارابه توپ بود، در برابر بندر بداشت و آماده جنگ گردید و نواب عبد الباقی میرزا در روز هشتم آن ماه، آغاز جنگ فرمود و از طلوع صبح تا هنگام غروب آفتاب، بازار پیکار رواج داشت و چون نواب معزی الیه قصد رجوع به اردوگاه نمود «۵»، سربازی به راه غلط افتاد و چون خود را پهلوی سنگر دشمن بدید، شروع در دویدن نمود و جماعتی از سربازها که دویدن او را بدیدند به گمان آنکه به حکم یورش می‌دود آن جماعت نیز در پی او افتاده، دویدند و چون نواب عبد الباقی میرزا «۶» چنین دید، آنهم به گمان یورش افتاده، به حمایت سربازان حرکت نمود و از جانب قلعه بندر، تنور توپ و تفنگ را گرم نمودند و تا

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۷۶.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۷۷، حقایق الاخبار، ص ۱۳۵.

(۳). ایسین: (سه فرسخ شمالی بندرعباس است و این ناحیه مشتمل است بر شش قریه آباد: ایسین همان قصبه این ناحیه است ...) فارسنامه ناصری، گفتار دوم، و ر ک: حقایق الاخبار، ص ۱۶۸.

(۴). تازیان: (یک فرسخ در جانب شمال ایسین است). فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۵). در متن: (نمود که).

(۶). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۰۴



چهار ساعتی از شب، جنگ، پیوسته بود و دروازه ایسین در تصرف سپاه ظفرپناه در آمد و اعراب مستحفظ دروازه و بارو، فرار کرده، به عمارت ولندیزی که از ابنیه جماعت ولندیز «۱» فرنگستانی و به منزله ارگ بندر است، رسیدند و سرباز در عقب آنها، جمعی را کشته، پاره‌ای را زخم‌دار نمودند و دو ارابه توپ و یک ارابه خمپاره فرنگی به دست رستم خان سرهنگ افتاد و سرباز، سه جانب عمارت ولندیزی را احاطه نمود و صید سویی با جمعی از خواص خود، از درب عمارت ولندیزی که نزدیک دریا بود، در آمده، خود را به کشتی رسانیده، آسوده گشت و نزدیک به سیصد نفر عرب در عمارت ولندیزی محصور شدند و روز دیگر، سپاه منصور به قهر و غلبه، ولندیزی را گرفتند [و] تمام آن سیصد نفر را بکشتند، مگر چند نفری که خود را به دریا رسانیده، غرق شدند و عدد کشته‌های سپاه مسقط از سه هزار نفر بیشتر در شماره آمد و اعرابی که در شمیل و میناب بودند، احمد شاه خان «۲» کلانتر میناب را با خود به جزیره قشم بردند و نواب عبد الباقی میرزا، رئیس محمد صالح مینابی «۳» را، کلانتر آن نواحی نمود و چون به فرموده نواب والا، مؤید الدوله، چهارصد نفر تفنگچی تنگستانی که در جلادت شهرتی دارند، به سرهنگی باقر خان تنگستانی که آموخته گرمی هوا بودند، از راه دریا، وارد بندرعباس شدند، نواب عبد الباقی میرزا و سرباز، در ماه رمضان این سال [۱۲۷۲]: از عباسی حرکت فرموده، از راه بستک وارد شهر لار گردید و خود را در بهشت موعود بدید که گفته‌اند:

«از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است.»

«۴»

و چون این اخبار به دار الخلافه رسید، از دربار شاهی، خلعتی ملوکانه به ضمیمه لقب سرتیپی اول و ایالت لارستان و بندرعباس و مضافات برای امیرزاده، عبد الباقی میرزا بیاوردند. «۵»

و هم در آن سال [۱۲۷۲]: نواب والا، مؤید الدوله، ایالت کوه گیلویه و بهبهان را به فرزند ارجمند خود، نواب لطف علی میرزا که در اول سن تمیز بود، ارزانی داشت و وزارت او را به میرزا بزرگ مستوفی که از اجله سادات دشتکی شیراز است بداد. و هم در این سال [۱۲۷۲]: وزیر مختار دولت فرانسه «۶»، برای اقامت در طهران وارد بوشهر گردید و از طهران علی خان نصرت الملک سرتیپ پسر رستم خان قراگوزلو، برای پذیرائی او مأمور گشته، وارد شیراز گردید و نواب مؤید الدوله، میرزا علی محمد خان لشکرنویس‌باشی نوری را برای پذیرائی وزیرمختار، روانه بوشهر بداشت و جناب وزیرمختار و همراهان از بندر بوشهر به جانب شیراز حرکت کرده، در میانه راه، در همه‌جا، حاکم و کلانتران استقبال و پذیرائی و ضیافت

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۶.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۸۲، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۷: وقایع سال ۱۲۷۰.

(۳). ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۷: در وقایع سال ۱۲۷۰، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۸۲.

(۴). مصراعی است از بیتی از سعدی در گلستان:

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

(۵). ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۸۷: وقایع سال ۱۲۷۰. حقایق الاخبار، ص ۱۳۶.

(۶). روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۹۶: در وقایع سال ۱۲۷۱، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۱۱۵: نام این سفیر کنت دو گینو نویسنده مشهور است. Joseph Arthur Comte de Gobineu متولد ۱۸۱۶، متوفی ۱۸۸۲ که سه سال در ایران اقامت داشت. از آثار او (تاریخ ایرانیان، طبق آثار شرقی، یونانی و لاتینی) است. ر ک: حقایق الاخبار، ص ۱۵۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۰۵

را به عمل می‌آوردند و علی خان نصرت الملک نزدیک به بلده کازرون، وزیرمختار را ملاقات نمود، با یکدیگر حرکت کرده، روز

ششم ماه رمضان این سال [۱۲۷۲] «۱»: به احترام تمام وارد شهر شیراز شدند و نواب والا، مؤید الدوله تشریفات نسبت به وزیرمختار به عمل آورد و چند روزی در شیراز به احترام تمام گذرانید، پس به مهمانداری علی خان نصرت الملک سرتیپ قراگوزلو، روانه دار الخلافه طهران گردید «۲» و عید سعید ولادت حضرت ولایت مآب، امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) که احترام آن از خواص شاهنشاه اسلامیان پناه است و عید مبارک نوروز سلطانی سنه لویئیل مقارنه نموده، در روز سیزدهم ماه رجب سال ۱۲۷۲ اتفاق افتاد «۳» و پادشاه بی‌همال لوازم این دو عید را به انجام رسانید.

و چون صید سوینی از بندرعباس فرار کرده، وارد مسقط گردید و صید سعید خان امام مسقط، درک مطلب نمود که ملکی مثل بندرعباس و مضافات را به زور نتوان نگاه داشت در خیال تدارک افتاد و حاجی عبدالمحمد «۴» ملک التجار بوشهری را بخواست و او را وانمود که عبور کشتی تجار بنادر فارس، بی‌مرور از مسقط صورت نگیرد و با این حالت که بندرعباس چندین ساله را از تصرف من گرفته‌اید، لابد کشتیها و مال التجاره را در مسقط محبوس می‌دارم و این معنی باعث خسران در عمل گمرک‌خانه‌های بنادر و زیان تجار خواهد بود و تا دولت ایران کشتی جنگی دولتی ندارند، دست تسلطی بر مسقط نخواهند داشت و تا تدارک کشتی کنند چندین سال خواهد گذشت، بهتر آن است که پای در میانه گذاشته به اذن اولیای دولت علیه، کما فی السابق بندرعباس را به من واگذارند و مال المقاطعه را دوچندان بلکه بیشتر در هر سالی تسلیم کارگزاران ایالت مملکت فارس نمایم، پس به صوابدید حاجی عبدالمحمد ملک-التجار بوشهری، صید سعید خان امام مسقط شیخ عبد الله مسقطی را با یک رشته مروارید درشت غلطان و چند سراسب عربی نجدی و تفنگهای زرنشان و عریضه ضراعت آمیز، مشعر بر خدمتگزاری روانه طهران بداشت و حاجی عبدالمحمد ملک التجار بعد از ورود به بوشهر، عریضه جداگانه مبنی بر خیرخواهی دولت و صلاح حال رعیت به صحابت امینی از خود بعد از ورود شیخ عبد الله مسقطی به طهران خدمت امنای دولت علیه فرستاد و امام مسقط بعد از حرکت شیخ عبد الله و حاجی عبدالمحمد بوشهری از مسقط مآل‌اندیشی کرده، حاجی محمد علی مشهور به تاجر کیانی را که منصب وزارت مسقط و بر عمان را داشت و محل وثوق امام مسقط بود با پیشکشی لایق برای جناب جلالت مآب میرزا آقا خان صدراعظم وزیر معظم دولت علیه ایران روانه بوشهر نمود و باز به توسط حاجی عبدالمحمد، عریضه به دار الخلافه نگاشت و مکنون خاطر را عرضه داشت و جناب صدر اعظم، استدعای صید سعید خان امام مسقط را معروض دربار شهریاری داشته، مشروط به شانزده شرط قرین اجابت افتاد:

(۱). برابر با ۱۱ مه ۱۸۵۶.

(۲). رک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۵۹۷.

(۳). برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۵۶: (در ساعت شش و پنجاه و چهار دقیقه از روز پنجشنبه) ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۳۰۶

(۴). ماخوذ از حقایق الاخبار خورموجی، ص ۱۶۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۰۶

### صورت قرارنامه حکومت صید سعید خان امام مسقط در بندرعباس «۱»

چون برحسب امر و اجازه اولیای دولت قاهره خلد الله شوکته حکومت بندرعباس و مضافات که ملکی مختصه دولت علیه ایران است از قرار شروط شانزده گانه، به کارگزاران جناب جلالت مآب و نبالت و شوکت انتباه، ایالت و بسالت همراه، صید سعید خان امام مسقط و عمان واگذار گردید:

شرط اول: آنکه حاکم بندرعباس باید مانند سایر حکام فارس در اطاعت فرمانفرمای فارس باشد.

شرط دوم: آنکه همه ساله دوازده هزار تومان «۲» به رسم مالیات و دو هزار تومان برای پیشکش جناب صدر اعظم و هزار تومان برای پیشکش فرمانفرمای فارس و هزار تومان به رسم هدیه برای مهر علی خان شجاع الملک نوری شیرازی در دو قسط بدهند.

شرط سیم: خندقی که در دور بندرعباس است پر کنند. «۳»

شرط چهارم: مدت بیست سال، اختیار حکومت با جناب امام مسقط و اولاد امجاد او باشد و بندرعباس و مضافات او را معمور به دولت علیه سپارند.

شرط پنجم: بیرق دولتی با چند نفر مستحفظ بیرق و یک نفر تذکره‌دار، در عباسی توقف کند.

شرط ششم: آنکه جماعتی از اهالی عباسی و مضافات در این سه چهار ساله خدمتی به دولت علیه نموده‌اند، آسوده‌خاطر باشند.

شرط هفتم: حاکم عباسی، زیاده از ناحیه ایسین و تازیان و بندر خمیر و شمیل و میناب و جاشک پایان که در زمان شاهنشاهی پادشاه مغفور فتح علی شاه قاجار طاب‌تراه در تصرف امام مسقط بود، زیاده‌روی نکنند.

شرط هشتم: اگر والی مملکت فارس و حاکم لارستان برای تفرج و شکار به سامان عباسی رود باید حاکم عباسی مانند سایر حاکم بلوکات فارس استقبال و پذیرائی کند.

شرط نهم: اگر حاکم فارس و کرمان، سپاهی برای نظم نواحی بلوچستان روانه کنند، حاکم بندرعباس در دادن سیورسات و لوازم سفر، اغماض نکند و در عوض وجوه ذمگی خود محسوب دارد.

شرط دهم: اگر فرمانفرمای فارس، شکایتی از حاکم بندرعباس نماید، امام مسقط بدون عذر او را معزول داشته، دیگری را حاکم سازد.

شرط یازدهم: اگر رعایای لارستان یا سبعه و غیره برای توقف در نواحی عباسی روند به محض اطلاع باید حاکم عباسی آنها را به اماکن خود، عود دهد. «۴»

شرط دوازدهم: این شروط با جناب صید سعید خان و اولاد امجاد اوست، اگر متغلبی مالک مسقط گردد، اولیای دولت علیه را با او قرار نیست. «۵»

(۱). ر ک: حقایق الاخبار خورموجی، ص ۱۶۵ ببعده، با اندکی تصرف و اختصار، و ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۳۳.

(۲). در حقایق الاخبار، ص ۱۶۵: (شانزده هزار تومان).

(۳). (و پس از این هم ابدأ خندق را حفر نکنند) حقایق الاخبار، ص ۱۶۵.

(۴). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۱۶۶.

(۵). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۱۶۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۰۷

شرط سیزدهم: مادام که نواحی عباسی در تصرف امام مسقط است احدی از مأمورین دول خارجه را در آن جای راه ندهند مگر برای عبور.

شرط چهاردهم: امام مسقط را حقی نباشد که نواحی عباسی را به دول خارجه واگذارد.

شرط پانزدهم: باید عشور کشتی و مال التجاره ایرانی که از مسقط عبور می‌کنند در بندرعباس عشور نمایند که شاید در راه غرق یا حرق شود.

شرط شانزدهم: اموال تجار ایرانی که در آن سه چهار ساله، صید سوبینی در جزیره قشم حبس نموده، باید تسلیم حاجی عبدالمحمد ملک التجار کرده که به وکلای تجار برساند. حرر فی العشرین من شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۷۲ مطابق سنه لوی‌ئیل خیریت دلیل

«۱».

**صورت تعهدنامه شیخ سعید مسقطی حاکم بندرعباس «۲»**

بنده درگاه آسمان «۳» جاه، سعید بن احمد، خود را از تبعه دولت علیه ایران، دامت شوکتها می‌دانم و حکومت بندرعباس و مضافات آن که به این بنده درگاه واگذار است، متعهد است که تنخواه اقساط آن را به وعده خود برسانم و در سرپرستی رعایا و آبادانی کمال سعی نمایم و امری که منافی رأی اولیای دولت قاهره باشد، اقدام نکنم، حرره فی بیستم شهر شعبان سنه ۱۲۷۲. و صید سوینی و صید محمد ولد آن جناب، امام مسقط، این وثیقه‌نامه را مهر زدند.

و روز یازدهم ماه رمضان المبارک «۴»، قلعه بندرعباس، در تصرف شیخ سعید درآمد و روز بیست و پنجم آن ماه، جناب صید سعید خان امام مسقط، وارد بندرعباس گردید و سجل شروط شانزدگانه را خاتم نهاده، مهر نمود و خط شیخ سعید را امضاء فرمود و مال التجاره تجار را بی نقصان در جزیره قشم، تسلیم حاجی عبدالمحمد نمودند و صید سعید خان امام مسقط در قبول آن شانزده شرط خرسند بود، مگر آنکه بر زبان آورد که حضرت آقا محمد شاه، آن زمان که حکومت بندرعباس را با پدرم صید سلطان واگذار فرمود، جزیره قشم و جزیره هرموز را خودم مسخر نمودم و طایفه بنی معین را از این دو جزیره بیرون کردم، اگر این دو جزیره را در وثیقه‌نامه به نام من مسطور کردند مرا خوشتر بودی و از این عبارت امام مسقط معلوم می‌شود که در این زمان سنین عمرش اقلا از نود سال گذشته بود، القصة امام مسقط عریضه‌ای از سر اطاعت و ضراعت نگاشته، به ضمیمه دوازده هزار تومان زر مسکوک به ضمیمه اشیاء نفیسه دیگر «۵»، به رسم پیشکش، انفاذ دربار معدلت شعار شهریار قاجار، ادام الله عمره، به صحبت صید علی از خویشاوندان خود و شیخ عبد الله مسقطی و احمد شاه خان کلانتر میناب نمود و خود در پنجم شوال راه مسقط را گرفت و فرستادگان از راه بوشهر، به شیراز آمده، در خانه مهر علی خان شجاع-الملک نزول نمودند و روز دیگر نواب والا مؤید الدوله آنها را خواسته، تفقد فرمود و پیشکشی که امام مسقط برای نواب معزی الیه و نواب عبد الباقی میرزا فرستاده بود، رسانیدند و روز دیگر راه دار الخلافه را برگرفته، روانه شدند و بعد از ورود و گذرانیدن پیشکش و ارمغان

(۱). در حقایق الاخبار، ص ۱۶۸: (خیریت دلیل) ندارد.

(۲). از حقایق الاخبار، ص ۱۶۸، به اختصار.

(۳). در متن: (آستان)، با توجه به حقایق الاخبار، ص ۱۶۸، تصحیح شد.

(۴). برابر با ۱۶ مه ۱۸۵۶.

(۵). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۱۶۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۰۸

مورد عنایت شاهانه شدند و فرمان مهر لمعان به ضمیمه تمثال همایون برای امام مسقط صادر گشته، روانه مسقط گشتند و جناب صید سعید خان امام مسقط در ماه جمادی دویم سال دیگر، بعد از نود و اند [سال]، زندگانی را بدرود نمود. «۱»  
و هم در این سال [۱۲۷۲]: میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک که نزدیک به سه سال در دار الخلافه طهران برای تفریح حساب دیوانی نواب والا نصرت الدوله فیروز میرزا والی سابق فارس اقامت داشت، فراغت یافته به مصاحبت آقا میرزا محمد فسائی «۲»، عود به شیراز نمود و بعد از چند ماهی به وزارت مملکت فارس، متمکن گردید.  
و هم در این سال: [۱۲۷۲] حکومت بلوکات داراب و جهرم و قیر و کارزین و جویم و بیدشهر را از میرزا محمد علی خان ناظم الملک گرفته به ضمیمه نی‌ریز به میرزا نعیم نوری لشکرنویس باشی دادند.

و هم در این سال [۱۲۷۲]: ایالت لارستان را به نواب جلال الدین میرزا ولد الصدق نواب والا، مؤید الدوله، عنایت گشته، نیابت حکومت او را به مصطفی قلی خان قراگوزلو اعتماد-السلطنه میرپنج دادند.

و هم در آن سال [۱۲۷۲]: خداکرم خان بویر احمدی کوه گیلویه‌ای با دو هزار نفر سواره و پیاده بر سر ایل بختیاری که قرب جواری با او داشتند، ریخته، معادل هزار خانوار بلکه بیشتر را غارت نمود و آنچه را دید به قول الوار از مرده مال و زنده مال تصاحب نمود و چون خبر این واقعه به امنای دولت جاوید عدت رسید، نواب والا، مؤید الدوله، آقا میرزا محمد فسائی را که مردی کافی و برای هر دشواری وافی بود، با پانصد نفر سوار نظام و دو فوج سرباز قراگوزلو و شیرازی و هزار نفر چریک فسا و بلوکات را مأمور به استرداد اموال بختیاری و تدمیر خداکرم خان بویراحمدی فرمود و در اوائل فصل پائیز این سال، مأمورین روانه مقصد شدند و بعد از ورود به صحرای سراب سیاه ممسنی «۳»، خداکرم خان با شمشیر و قرآن خدمت آقا میرزا محمد آمده، تعهد رد اموال بختیاری را نمود و پسر خود را به گروگان بسپرد و به زودی نزدیک به پنجاه هزار تومان اموال، به کلانتران بختیاری سپرده، مخاصمت را به مسالمت تبدیل نمود و به توسط خوانین بختیاری از جرم خداکرم خان، عفو و اغماض نمودند.

و چون در ماه صفر سال ۱۲۷۳ شهر هرات افغانستان به دست نواب اشرف والا حسام-السلطنه سلطان مراد میرزا عم نامدار شاهنشاه قاجار ادام الله عمره و شوکته، گشوده گشت «۴»، و کلاهی دولت بهیه انگلیس در هر شهری، از ممالک محروسه ایران بودند، رنجیده خاطر گشته، بنای خروج از بلاد ایران را گذاشتند مثل اینکه وزیرمختار آنها از دار الخلافه طهران بیرون رفت و اخبار حرکت جهازات جنگی دولت بهیه انگلیس چون به بوشهر رسید، کپتان جونس «۵» بالیوز مقیم بوشهر در روز یازدهم ماه ربیع اول «۶» این سال نامه‌ای به میرزا حسن علی خان دریابگی

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۳۹.

(۲). او از سال ۱۲۷۱ در تهران اقامت داشت.

(۳). همان سرآب بهرام در ناحیه بکش ممسنی است. (ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم)، که در حدود ۳۰ میلی شمال کازرون است. (ترجمه انگلیسی، ص ۳۱۹، ح ۱۰۸). در متن: به جای سیاه، (سپاه) آمده است.

(۴). (شهر هرات در ۲۵ صفر گشوده شد) ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۰۳.

(۵). Captain Jones.

(۶). برابر با ۹ نوامبر ۱۸۵۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۰۹

حاکم بوشهر نگاشت که امروز از دولت خود مأمور به خروج از بوشهر هستم و بعضی از اثاث منزل خود که بردن آنها صعب است در منزل شما به ودیعه می گذارم، دریابگی مسئول او را قبول نمود و اشیاء را بیاورده، تحویل بدادند «۱» و بالیوز روز هفدهم «۲» آن ماه به وداع دریابگی آمده، مراجعت به منزل خود نمود و بیرق دولت خود را فرود آورده، از بوشهر بیرون رفته، وارد کشتی گشت و از این کار خاطر اهالی بوشهر آشفته و پریشان گردید و روز بیست و یکم این ماه سه کشتی جنگی انگلیس وارد خور یعنی لنگرگاه بوشهر گردید و تا روز چهارم ربیع دوم «۳» سی کشتی جنگی درخور بوشهر آمده، لنگر انداخت و چندین کشتی دیگر در نواحی بصره و بغداد برای خریدن غله و علوفه و گوسفند روانه شدند و سردار کل کشتیهای جنگی دولت بهیه انگلیس «اترم» «۴» بود و سپاه آنها دوهزار و دویست و هفتاد نفر توپچی و سرباز لندنی که آنها را سفیدپوست گویند بود و سه هزار و چهارصد نفر سرباز هندی و سه هزار و هفتصد و پنجاه سپاه چریک و خدمتکار بود و هزار و صد و پنجاه سرباز اسب سواری و چهارصد و پنجاه سر گاو ارابه کش برای کشیدن کالسکه و از جهازات مزبور «۵»، هشت کشتی آتشی دولتی بود و هفت کشتی

آتشی که از تجار اجاره داشتند و از این ازدحام گویا شهری بر روی دریا آباد گردید و چون ورود کشتیهای جنگی دولت انگلیس بی‌اخبار سابقه بود، امنای دولت علیه ایران، سپاهی برای دفع آنها، در بندر بوشهر حاضر نگذاشتند مگر آنکه محمد علی خان «۶» سرتیپ فوج قراچه‌داغی با دو سه دسته سرباز در بوشهر توقف داشت [که] در روز پنجم ماه ربیع دویم «۷» وفات یافت و سربازها بی‌سردار بماندند و رستم خان برادرش تکفل سربازها [را] نمود و مهدی خان سرهنگ فوج نهاوندی در بوشهر بود و فوجی کامل نداشت و در آن وقت مهدی خان و دریاییگی صورت واقعه را خدمت نواب والا مؤید الدوله نگذاشتند که سپاه انگلیس در کشتیهای بادی و آتشی درخور بوشهر یک فرسخی ایستاده، آماده جنگ می‌باشند و ما را نه سپاهی به اندازه و نه جنگ را از جانب دولت اجازت است، نواب والا به تدارک کارزار پرداخت و محمد قلی خان ایل [خانی] «۸» فارس و لطف علی خان سرتیپ فوج قشقائی «۹» برادرزاده ایل [خانی] با فوج سرباز و هزار نفر سوار قشقائی و چهار ارابه توپ روانه نواحی دشتی فرمود که متوقف گشته، وقت ضرورت حاضر باشند و در روز هشتم ماه ربیع دویم، شجاع الملک مهر علی خان نوری شیرازی به عزم رزم انگلیس از شیراز، خیمه بیرون زده در باغ جهان‌نما «۱۰» نقل مکان نمود و فوج سرباز خاصه و فوج سرباز چهارم و نیمه‌ای از فوج سرباز شیرازی و صد نفر سوار غلام دیوانی و چهار ارابه توپ و یک ارابه خمپاره و قورخانه به سرداری شجاع الملک، بعضی از راه کازرون و بعضی از فیروزآباد روانه بوشهر شدند و

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۱۹، حقایق الاخبار، ص ۱۹۷، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۴۶.

(۲). در متن: (هفتدهم).

(۳). برابر با ۲ دسامبر ۱۸۵۶.

(۴). Outram. ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۱۹.

(۵). در متن: (مذبور).

(۶). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۴۷، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۰، حقایق الاخبار، ص ۱۹۹.

(۷). برابر با ۳ دسامبر ۱۸۵۶، ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۴۷.

(۸). در متن: خانگی.

(۹). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۰، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۴۸.

(۱۰). ر ک: آثار العجم، ص ۵۱۷: در حدود تکیه حافظیه.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۱۰

سردارهای سپاه انگلیس نامه به دریاییگی نگذاشتند «۱» که کشتیهای جنگی و توپهای دولت انگلیس در کنار بوشهر حاضر و در قوت بازوی آنهاست که این شهر را چون خاکستر نموده به باد فنا دهند و از امروز تا فردا صبح مهلت دادیم که زنان و اطفال و ارباب حرفه و اهل بازار این شهر بیرون شوند، اگر بمانند به شرط اطاعت و فرود آوردن بیرق دولت ایران، سالم بمانند و چون مطیع شوند ما را به مال و عیال آنها کاری نیست و باید خزانه و قورخانه و آلات جنگ دولتی را مطابق ثبت دفتری تحویل دهند و شرط دیگر آنکه سپاهی که از دولت ایران در بوشهر است باید طبل و بیرق و شیور خود را به ما سپارند و تمام سرکردگان شمشیر و نشان خود را به ما سپرده، هر جا خواهند روند که ما را با دولت ایران مخاصمت است نه با بندگان خدای بزرگ و چون دریاییگی نه اجازه رزم داشت نه مرد جنگ، در ششدر حیرت بماند و مهدی خان «۲» سرهنگ را روانه بهمنی یک فرسخی بوشهر که جز دیوار خاک‌ریزی و خندقی خشک نداشت، روانه داشت و باقر خان تنگستانی با چهارصد نفر تفنگچی را به بوشهر بخواست و مهدی خان پیغام برای باقر خان فرستاد که باید به قلعه بهمنی شوی که من برج خلعت پوشان ربع فرسخی بوشهر را محافظت کنم «۳» و باقر خان

اطاعت نمود و روز دیگر برای دریاییگی پیغام فرستاد که اگر مهدی خان مرا به بوشهر راه داده بود، در شب گذشته ده سنگر در کناره بوشهر آماده نموده بودم و لشکر انگلیس در روز نهم ربیع دویم «۴» در هلیله «۵» دو فرسخ جنوبی بندر بوشهر از کشتیها پیاده گشتند و سی ارابه توپ چهار پوند و پنج پوند و شش پوند و نه پوند «۶» بر لب دریا آوردند و هشت فوج سرباز هندی و سندی و بلوچ و عرب و انگلیس در هلیله نشستند و روز دهم را توقف کرده، شب یازدهم شش فوج سرباز و سی ارابه توپ به جانب قلعه بهمنی روانه گردید و در وقت سحر به کنار قلعه رسیدند و باقر خان و پسر رشیدش احمد خان تنگستانی و شیخ حسین عرب دموخ چاه کوتاهی «۷» ملاحظه کمی خود و بسیاری دشمن ناکرده، در پشت خاکریز قلعه استوار نشستند و چون هوا روشن شد شروع در جنگ نموده از جانب دریا گلوله توپهای شصت پوندی باریدن گرفت و از خشکی گلوله سی ارابه توپ را به جانب قلعه رها کرده، آتش جنگ مشتعل گردید و تفنگچیان تنگستانی مردانه ایستاده، بنای تفنگ اندازی را نموده و از طلوع صبح تا نیمه روز جنگ برپا بود و از جانبین فتوری نشد و چنان به هم نزدیک شدند که جماعت تنگستانی کار از تفنگ گذرانیده با شمشیر و کارد با سرباز انگلیس حمله نموده، جماعتی از انگلیسها را بکشتند، شماره کشته‌ها به هفتصد و چهل نفر رسید «۸» به علاوه پنجاه نفر مرد مهندس و سردار و جراح انگلیس معروف کشته گشت و بسیاری زخم‌دار شدند و چون توپچیان کشتیهای جنگی

(۱) و (۲) و (۳). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۱.

(۴). برابر با ۷ دسامبر ۱۸۵۶.

(۵). از مضافات بوشهر در بلوک دشتستان- ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، در حدود ۹ کیلومتری جنوب شرقی بوشهر، در روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۲: (حلیله) دو فرسخی بوشهر، در ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۰: (حلیله).

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۲.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۲، و ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۰.

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۲، و ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۱۱

انگلیس، مردانگی ایرانی را بدیدند، توپهای کشتیها را بر آن مردم قلیل بسته، گلوله‌ها را رها نمودند و هفتاد [و] دو نفر از مردم تنگستانی، هدف گلوله توپ دریائی گردید و احمد خان که مبارزتی بنهایت می نمود کشته گشت و باقر خان به سوگواری پسر نشست و بازماندگان متفرق گشته، قلعه بهمنی در تصرف انگلیسها درآمد و دو شبانه روز در آن قلعه و اطراف آن بماندند و اترم سردار انگلیس برای دریاییگی پیغام فرستاد، یا در اطاعت درآ، یا آماده جنگ باش، در جواب گفت اجازه جنگ را ندارم، مهلتی دهید تا شجاع الملک با سپاه ایرانی در رسد «۱» و از جنگ و صلح سخن گوید، سردار وقتی بر این جواب نهاد و در وقت سحر با اردو رو به سوی بوشهر نهاد و محمد خان دشتی و محمد حسن خان برازجانی که با تفنگچیان خود در برج خلعت پوشان «۲» و سنگر کناره برج «۳» ربع فرسخی بوشهر توقف داشتند و چند نفر توپچی و سه ارابه توپ در آنجا حاضر بودند که اترم سردار انگلیس با سی ارابه توپ و هشت فوج سرباز در رسید و قصد انهدام برج نمود و از گلوله توپ انگلیس دو نفر توپچی ایرانی متلاشی گردیده، باقی توپچیان به جانب بوشهر شدند و محمد خان دشتی و محمد حسن خان برازجانی و محمد رضا بیگ زیارتی «۴»، با اتباع خود فرار نمودند بعضی خود را به آب دریا انداخت [ه] و پاره‌ای به بوشهر رسیدند و سرباز قراچه‌داغی که مستحفظ برج و باروی شهر بودند چون چنین دیدند، از برجاها فرود آمدند و میرزا حسن علی خان دریاییگی سراسیمه گشته، خود را در غرقاب بلا- بدید و در این وقت بیرق دولت ایران را انداختند و محمد رضا بیگ زیارتی و چهار سوار به جلادت تمام از دروازه بوشهر درآمد، از میانه سپاه انگلیس گذشتند و محمد رضا بیگ دو نفر سوار انگلیس را که در عقب او تاخت نمودند، به شمشیر

بکشت و جماعت سواران نظام انگلیس او را هدف گلوله نمودند و سی و پنج گلوله به اعضای او رسیده، کشته گشت «۵» و محمد خان دشتی به دستگیری حملان «۶» دشتی در زورقی نشسته از دریا به جانب دشتی برفت و محمد حسن خان برازجانی «۷» دو روز پنهان گشته به تغییر لباس خود را به برازجان رسانید «۸» و چون بندر بوشهر در تصرف انگلیسها درآمد و اترم سردار حکم نمود که سپاه ایرانی تفنگ خود را درب دروازه به قراول انگلیس سپرده، از پی کار خود روند و هر کس ناخوش یا زخم‌دار است در بندر بماند [و] بعد از معالجه برود و چون سرباز مرخص از بوشهر به قریه برازجان رسیدند از محمد حسن خان مطالبه نان و علف نمودند، در جواب گفت در چنین روزی نتوانم چیزی تحمیل بر رعیت کنم و آن بیچاره‌ها راه کازرون را گرفته، چون وارد شدند، میرزا علی محمد خان پسر حاجی قوام که در آن وقت حاکم کازرون بود،

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۱، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۳.

(۲). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۱، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۳.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۱، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۳.

(۴). در روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۳: (زیادتی)، اما همان (زیارتی) درست است که (زیاره) نام چند ده از دشتستان و سرچاهان و دشتی است. ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، و حقایق الاخبار، ص ۲۰۰.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۳، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۴.

(۶). و کذا فی الاصل شاید تحریفی از ملاحان باشد.

(۷). در روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۴: (برازگانی).

(۸). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۱۲

مردمی کرده سیورسات بداد و بزرگان آنها را ضیافت نمود «۱» و مال سواری به آنها بخشیده، روانه شیرازشان داشت و اترم انگلیس شحنة و داروغه در بندر گذاشت و حکم نمود که اهالی بازار، دکان و کاروانسراها را باز کرده، مشغول معاملات شوند و میرزا حسن علی خان دریاییگی و مهدی خان سرهنگ و میرزا رضای کارپرداز را در کشتی نشانیده، روانه بندر بمبای نمودند «۲»، پس هفتصد گاو و دو هزار گوسفند و پانصد جلد «۳» خرما که از بصره خریده بودند وارد بوشهر نمودند و اترم سردار انگلیس کلماتی را بر صفحه‌ای نگاشته و مهر خود را بر او زده از دروازه بوشهر بیاویخت که «۴»: شهر بوشهر را در چهار ساعت به زور بازوی سپاه بری و بحری انگلیس به نام نامی حضرت ملکه معظمه مسخر داشتم و چون بیرق ایرانی را فرود آوردند، بیرق انگلیس را [۱] فراشتم و کشتیهای انگلیس که در دریاها تردد دارد برای اعلام مردم روی زمین، زینت نمودند به تاریخ یازدهم ماه دسامبر هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی نگاشته گردید.

و نیز بر صفحه دیگر نگاشتند و از دروازه آویختند: اول: آنکه چون شهر بوشهر در تحت حکومت انگلیس درآمد باید مردمش به قانون حکومت انگلیس رفتار کنند، دویم: چندانکه حکمی صادر نگشته، اهل معاملات و تجارت از زحمت عسور معاف باشند، سیم: آلات جنگ در نزد هر کس باشد، ضبط خواهد شد و بی‌اذن دولتی هیچ مسکری را خرید و فروش نکنند، چهارم: جز مسکرات همه چیز از بندر بیرون برند و در آرند، پنجم: خرید و فروش کنیز و غلام جایز نیست و همه آزادند، ششم: هر کس در آن شهر است اگر بخواهد در زیر حمایت دولت انگلیس خواهد بود، هفتم: جز مردم سپاهی و پلیس باید بی‌حربه باشند و مسافرین چون به دروازه آیند، آلات حرب خود را سپرده، داخل شهر شده بعد از فراغت آنچه را به دروازه سپرده است، بگیرد و از پی کار خود برود. هشتم: هر کس در حمایت دولت انگلیس است باید به قواعد کیش و مذهب خود، عبادت خدای تعالی نماید، نهم: هر کس



در آن شهر مدیون است بی‌ضامن از دروازه بیرون نرود «۵»، القصه سرداران انگلیس در بندر بوشهر توقف نمودند و دو فوج سرباز در میانه شهر گذاشتند و روزی دو هزار نفر مزدور گرفته «۶» به بستن سنگرها و حفر خندق مشغول شدند و شصت ارابه توپ در سنگرها گذاشتند و از دو جانب بوشهر که آب دریا فرا گرفته، کشتیهای بزرگ بازداشتند و دهان توپها را به جانب معبرها گذاشتند، پس به جمع‌آوری غله و علوفه حکم دادند و خلعت برای کدخدایان و کلانتران دهات دشتستان و دشتی فرستادند و روز شانزدهم ماه ربیع دوم «۷»، خبر گشودن بوشهر به دست سپاه انگلیس

(۱). رک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۴، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۵.

(۲). رک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۵، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۵.

(۳). ظرف حصیری خرما.

(۴). متن کامل این فرمان را در حقایق الاخبار، ص ۲۰۲ و ۲۰۳، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۶ و ۷۲۷، و ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۶ و ۲۵۷، بخوانید.

(۵). ماده نهم به صورت کامل چنین است: (معاصی جزئی را به قانون عسکری مکافات دهند و اگر جرمی بزرگ باشد حکم آن با سردار جنرال صاحب است ...) حقایق الاخبار، ص ۲۰۳.

(۶). در منابع مختلف: (دو فوج سرباز در شهر بازداشتند که کس بی‌اجازت از دروازه بیرون نشود ... و هر روز دو هزار تن از مردم بوشهر به مزدوری انگلیختند تا در حفر خندق و بنیان سنگر بکار باشند ...) روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۷، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۷، حقایق الاخبار، ص ۲۰۳.

(۷). برابر با ۱۴ دسامبر ۱۸۵۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۱۳

به نواب والا- مؤید الدوله رسید و در آن وقت شجاع الملک و همراهان او برای رزم با انگلیس از شیراز حرکت کرده در درچار راه‌دار «۱» دو فرسخی شیراز بود و نواب معزی الیه به او فرستاد که از راه فیروزآباد بر جناح تعجیل به جانب بوشهر رود و حکم فرمود که رضاقلی خان سرتیپ فوج عرب که در کازرون بود، در اطاعت او شود و نیز حکم فرمود که محمدقلی خان ایلخانی «۲» با سوار و فوج قشقائی که در نواحی دشتی توقف داشت به شجاع الملک ملحق گردد و واقعه را به طهران اظهار داشت و خود در جمع‌آوری سپاه و آمادگی سیورسات کوشش نمود و از آن خبر هیچ لغزشی برای اهالی فارس نگشت، حاجی قوام الملک و بزرگان فارس در خدمت نواب مؤید الدوله رخصت مدافعه با سپاه انگلیس را بخواستند که از جان و مال در راه دین و دولت دریغ نداریم و به مصلحت وقت، استدعای آنها قرین اجابت نیامد، پس بزرگان فارس مقرر داشتند که به وسیله‌های دیگر در راه دین و دولت کوشش کنند و حاجی قوام الملک و مقربان حضرت شاهنشاهی، آقا میرزا محمد فسائی «۳» و حاجی محمد هاشم خان امیر دیوانخانه عدلیه و آقا میرزا نعیم نوری شیرازی هریک به قدر رتبه خود تعهد مقداری غله و علوفه برای سپاه منصور کرده، به عهد خود وفا نمودند و مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه میر پنج با دو فوج سرباز قراگوزلو و چهار ارابه توپ در بندر کنگ «۴» فرسخی بندر لنگه توقف داشت که در بیستم ربیع اول کشتی جنگی انگلیس که دریابگی و همراهان او را از بوشهر به بندر بمبای می‌بردند چون به محاذات اردوی میر پنج رسید، چندین گلوله توپ رها کرده، اردو از برابر کشتی خود را در پشت تلی رسانیده، آرام گرفتند و به مشاورت امنای دولت، سپهسالاری و سرداری کل سپاه ظفرپناه را در کف کفایت جناب فخامت نصاب امیر الامراء میرزا محمد خان قاجار سرکشیک‌باشی «۵» گذاشتند و مقرب الخاقان فضل علی خان امیر تومان قراباغی «۶» را که در لشکرکشی عدیل نداشت و مردی سالخورده جنگ دیده بود به مصاحبت او روانه بوشهر داشتند و روز چهارم جمادی اول این سال «۷» چهار

ارابه توپ و شش فوج سرباز و بسیاری از سواره شاهسون و شکی و نانکلی و سایر طوایف از طهران به جانب بوشهر حرکت نموده، در ماه جمادی دوم این سال [۱۲۷۳]: وارد شیراز گردیدند و چون زمان بارندگی و برف و باران بود به اجازه و اذن علما، در عمارات مساجد نزول نمودند و محمد ابراهیم خان سهام الملک نوری سرتیپ با سه فوج سرباز اصفهانی به اردوی اعلا پیوست و چون مقرب الخاقان مهر علی خان شجاع الملک «۸» از

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۷، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۵۹، حقایق الاخبار، ص ۲۰۳. مرحوم فرصت الدوله می‌نویسد: (از دروازه کازرون بیرون رفته مقدار دو فرسنگ گذشته به کاروانسرای چنار رسیدم که آنرا چنار راهدار نیز می‌گویند و بنایش از مرحوم محمد قلی خان ایلخانی است و قریب به آن سرا پلی است) آثار العجم، ص ۲۷۲.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۷.

(۳). در روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۸، از او نام برده نشده است.

(۴). به ضم اول، قصبه بندر لنگه، سمینار خلیج فارس، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

(۵). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۹، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۲.

(۶). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۲۹، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۳.

(۷). برابر با ۳۰ دسامبر ۱۸۵۶.

(۸). همان مهر علی خان شجاع الملک است. ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۵.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۱۴

فیروزآباد گذشت، چند روز در منزل فراشند توقف نمود و ایلخانی با هزار نفر سوار و فوج سرباز قشقائی به سرتیپی لطف علی خان قشقائی به اردوی شجاع الملک پیوست، پس با حشمت تمام به جانب بوشهر حرکت نمودند و روز هفتم جمادی اول وارد صحرای نینزک «۱» چند فرسخی برازجان شدند و ایلخانی با سواران خود در همین نینزک توقف نمود و شجاع الملک به برازجان آمده، اردو برپا نمودند [و] نزول فرمود و از بزرگان سپاه منصور که در برازجان رحل اقامت انداخته بودند، میرزا سلطان محمد خان والی کوه گیلویه و بهبهان و محمد قلی خان جوانشیر سرتیپ فوج خاصه و لطف علی خان سرتیپ «۲» قشقائی و رضا قلی خان سرتیپ فوج عرب بودند و در شب چهاردهم این ماه، رضا قلی خان عرب و دو ارابه توپ و چهارصد نفر سرباز عرب برای آوردن آذوقه، از اردو بیرون رفت و سیصد نفر سرباز قشقائی و یک ارابه توپ به او پیوست و از قریه چاه کوتاه «۳»، غله فراوان حمل کرده، به اردو رسانیدند و مدت یک ماه، شجاع الملک در برازجان بماند و اقدامی در جنگ نکرد و محمد صادق خان نوری که قلاووز «۴» لشکر ایرانی بود، خبر فرستاد که سپاه انگلیس از بوشهر و از چاه کوتاه گشته «۵» قصد برازجان را دارند «۶» که شیخون آوردند و شجاع الملک با سران سپاه مشورت نمود که در شیخون بر لشکر انگلیس تقدم جوئیم و بعد از اتحاد آراء، سه فوج سرباز و پانصد نفر سواره و دوازده ارابه توپ، وقت غروب آفتاب از برازجان به جانب چاه کوتاه که چهار فرسخ است روانه شدند، چون فرسخی رفتند چنان بارانی بارید که آلات جنگ آنها از توپ و تفنگ و قورخانه تر گشته، از کار بیفتاد و از کوه و صحرا آب سیلابی جاری شد که زمین پست و بلند را یکسان نمود و راه گم گردید و در همین وقت از جانب باقر خان تنگستانی خبر رسید که سردار انگلیس با سپاه خود به قصد شیخون اردوی شما، آمده‌اند و شجاع الملک برای محافظت اردو مراجعت نمود و بعد از چند ساعت لشکر انگلیس به جای آنها رسیده، اتراق نمودند و روز دیگر محمد قلی خان ایلخانی دو نیزه‌سر از سربازان انگلیس، روانه اردوی ایرانی نمود «۷» و پیغام فرستاد که باید پای مردانگی را در جنگ با دشمن فشرده، تساهل ننمود و شجاع الملک و سران سپاه، سکونت را بر حرکت ترجیح می‌دادند که دشمن بیاید، او را بهتر دفع کنیم، پس بنه و احمال اردو را بیرون فرستاده، سبکبار گشته، چند فرسخ

از برازجان به جانب دالکی رفته، در انتظار ورود دشمن نشستند و سپاه انگلیس تا برازجان آمده به جای لشکر ایرانی نشستند و بازمانده از قورخانه آنها را تصرف نمودند و شجاع الملک نامه‌ای به ایلخانی نوشت که در شب دوازدهم جمادی دویم «۸» از منزل نیزک که جای توقف اردوی ایلخانی بود به جانب برازجان بیاید و در نیم فرسخی لشکر

(۱). نیزک: (Nanizak) دهی در فاصله هفت و نیم میلی برازجان و ۲۵ میلی بوشهر. ترجمه انگلیسی فارسنامه، ص ۳۲۸، و ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۲). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۲۰۴، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۳۴.

(۳). روستایی در ۱۴ میلی جنوب غربی برازجان.

(۴). واژه‌ای است ترکی به معنی مقدمه لشکر، دلیل راه، جاسوس و مستحفظ اردو، قراول.

(۵). به معنی دور زده.

(۶). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۲۰۴، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۶.

(۷). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۳۵.

(۸). برابر با ۷ فوریه ۱۸۵۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۱۵

انگلیس کمین کند و چون آواز توپ ایرانی به گوش ایلخانی رسد، شجاع الملک از جانب شمال و ایلخانی از جنوب آغاز شیبخون کنند و جاسوسهای لشکر انگلیس از این معاهده ایلخانی و شجاع الملک آگاه گشته، سردار خود را خبر نمودند و سردار تدبیری نمود که پیشدستی کرده، توپی را رها کنند تا ایلخانی به گمان توپ ایرانی، از جانب جنوب به قصد شیبخون در رسد و عرصه بوار و دمار گردد و شجاع الملک پیش از غروب آفتاب با سه هزار نفر سوار و پیاده و هشت ارابه توپ از جانب دالکی برای شیبخون به سمت برازجان حرکت نمود و غافل از آنکه دشمن از روز گذشته از قصد او باخبر است و به استعداد تمام نشسته است «۱» و چون پاسی از شب گذشت، بانگ توپ از اردوی انگلیس بلند گشت و چون شجاع الملک بانگ توپ را شنید، دانست که تدبیر او بیفایده افتاد و می دانست که ایلخانی از شنیدن بانگ توپ به جانب لشکرگاه انگلیس بی خبر خواهد تاخت و خود را در معرض هلاک خواهد انداخت و برای آنکه ایلخانی را آگاه کند به ایلغار تاخت نمود و چون نزدیک لشکرگاه انگلیس رسید، دو سه تیر توپ برای اعلام ایلخانی رها نمود و سپاه انگلیس از بانگ توپ ایرانی گمان کرده که لشکری بیکران از جانب شیراز به آنها رسیده است و به این خیال آنچه قورخانه از لشکر ایرانی در تصرف داشتند، آتش زدند [و] از برازجان به جانب بوشهر حرکت نمودند و محمد حسن خان کلانتر برازجان را با خود داشته، با خود بردند «۲» و در نزدیکی قریه چاه کوتاه، سپاه ایرانی از دنبال آنها در رسید و سه ساعت تمام جنگ نمودند و ایلخانی از جانب منزل نیزک بیامد و از جانب دیگر لشکر انگلیس حمله نمود و در آن شب تاریک جمعی از دو جانب به گلوله توپ و تفنگ و شمشیر کشته گشت و سپاه انگلیس از راه متعارف بوشهر، منحرف گشته، از راه شیف «۳» که چند فرسخ به بوشهر نزدیکتر است حرکت نمودند و در این شب برای اعلام سپاه که در بوشهر توقف داشتند، توپها را پی در پی رها می نمودند و چون اثری از امدادیان ظاهر نگشت از راه شیف خود را در کناره کشیدند و نزدیک به صبح جماعتی از سپاه بوشهر آمده، به آنها پیوستند و آنچه مشهور بود، اترم سردار انگلیس پنج ارابه توپ و دو فوج سرباز به امداد فرستاد و چون صبح شد، معلوم گردید که دوری سپاه انگلیس و لشکر ایرانی که در تلال و وهاد «۴» ایستاده بودند به اندازه یک تیر پرتاب توپ، بیش نبود و شماره لشکر انگلیس به یازده فوج سرباز و هزار نفر سوار نظام و هشتصد نفر توپچی می رسید و بیست و پنج ارابه توپ داشتند و این همه ازدحام برای آنکه در پستی و بلندی زمین بودند به نظر لشکر ایرانی نمی آمدند «۵» و ایرانیان مغرور گشته،

بی‌اجازه سرکردگان به جانب لشکر انگلیس تاختند و چون بر فراز بلندیها و تلها رسیدند، خود را در میان دریای آتش دیده، دست از جان شسته، یورش نمودند «۶» و ایلخانی و سواران قشقائی که بی‌باکتر بودند، چند نفر از سوار نظامهای دشمن را

(۱). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۳۶، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۸.

(۲). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۳۷، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۸.

(۳). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۹- (از مضافات بوشهر دشتستان). فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۴). جمع وده به معنی زمین پست و هموار، جای مطمئن و هموار. (معین)

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۶۹، روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۳۸.

(۶). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۳۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۱۶

کشته، به چابکی عود به جای خود نمودند و فوج سرباز عرب و قشقائی و فوج شیرازی و افواج خاصه قراگوزلو و توپچیان ایرانی، چون دلاوری سواران قشقائی را دیدند، بیقاعده بر لشکر انگلیس تاختند و توپچیان انگلیس، توپهای آتشبار را به جانب سپاه ایرانی رها نمودند و ایرانیان چون چیره گشته بودند به جای خود مانده، بسیاری از آنها هدف تیر بلا شدند «۱» و انگلیسها که به شماره چهار پنج برابر ایرانی بودند از هر جانبی با توپ بر ایرانیان تاختند و آنها را درهم شکستند و چون سپاه ایرانی به هزیمت رفت، انگلیسها آنها را تعاقب ناکرده، راه بوشهر را گرفته، از پی کار خود رفتند و آنچه شنیده شد در این آمد و شد لشکر انگلیس از بوشهر به برازجان، نزدیک به هزار و پانصد نفر از سوار و سرباز تلف گردید و از ایرانی به پانصد ششصد نفر رسید «۲»، العلم عند الله العالم، و سپاه انگلیس در تعجیل به جانب بوشهر، بسیاری از احوال و اثقال خود را در راه ریخته، گذشتند و اهالی دشتستان آنها را تصاحب نمودند و سپاه ایرانی از صحرای برازجان و دالکی گذشته، در صحرای خشت اردو برپا نموده، متوقف شدند و ایلخانی با فوج سرباز قشقائی و سوار عود به نیزک که مقر اولی او بود، نمود و چون اخبار در کازرون به نواب والا مؤید الدوله رسید، به تعجیل با چهارصد نفر تفنگچی کازرونی و خشتی از صحرای خشت گذشته، وارد قریه دالکی گردید و ایلخانی را از نیزک احضار فرمود و توپخانه را که در دالکی انداخته بودند به ایلخانی سپرده به نیزک رسانیده نیزک را لشکرگاه ایرانی، قرار دادند و مهر علی خان شجاع الملک، اردو را از خشت، عود به دالکی «۳» داده، از برازجان گذشت [و] در منزل نیزک به اردوی ایلخانی ملحق گردید و تمام این واقعات در ماه جمادی دویم این سال اتفاق افتاد و مقرب الخاقان فضل علی خان امیر تومان قراباغی آذربایجانی با سواران افشار و نانکلی و غلام نظام در روز پنجم ماه رجب «۴» آن سال وارد نیزک گشته، به اردوی اعلا پیوستند و امیر الامراء میرزا محمد خان قاجار سردار کل عساکر منصور [ه] ایرانی از شیراز حرکت کرده، از راه فیروزآباد در روز دوازدهم ماه رجب آن سال وارد نیزک گردید، پس بزرگان ایرانی را بخواست و در باب جنگ با انگلیس مشاورت فرمود، پس از اتفاق آراء مختلفه، پیمان دولتی را در میان گذاشته، به سوگند مسلمانی استوار داشتند که تا جان در بدن دارند در دفع سپاه انگلیس بکوشند و خوانین دشتستان و دشتی را در این پیمان و سوگند با خود همداستان نمودند و حاجی محمد هاشم خان خشتی و حسین خان دشتی «۵» که همیشه در ادای مالیات دیوانی تسامح و تکاهل می نمودند، در این وقت به رضا و رغبت تمام مالیات گذشته و سال آینده را بتمامه تسلیم خزانه دار اردو نمودند و در عهده گرفتند که آنچه غله در آن نواحی باشد، نیمه‌ای را برای صرف معیشت رعیت و نیمه دیگر را تسلیم سیورسات چیان اردو نمایند و معادل سه هزار نفر تفنگچی دشتی و دشتستانی و خشت و

(۱). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۰، روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۳۹.

(۲). در روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۴۰: (گویند از لشکر ایران زیاده از ۲۸۰ تن بقتل نیامد)، و چنین است در ناسخ-التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۳.

(۳). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۴۱، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۳.

(۴). برابر با اول مارس ۱۸۵۷.

(۵). ر ک: ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۵، روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۴۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۱۷

تنگستان به قید داوطلب به سرکردگی باقر خان تنگستانی و حاجی محمد هاشم خان خشتی و حسین خان دشتی و علی محمد خان زیراهی و سهراب خان شبانکاره در نینزک حاضر گشته، در کناره نشستند «۱» و میرزا سلطان محمد خان بهمانی با آنکه چند سال از ایالت کوه گیلویه معزول و در شیراز توقف داشت به فرمایش نواب مؤید الدوله نزدیک به هزار و پانصد نفر سوار و تفنگچی کوه گیلویه را فراهم آورده، به اردوی اعلی پیوست و در میانه خبر رسید که چند نفر بی سر و پا از رعایای دشتی برای طمع، در معامله با سپاه انگلیس که قیمت هر چیزی را سه چهار برابر می دادند، اراده بوشهر را نموده‌اند، نواب والا مؤید الدوله شصت نفر سوار روانه فرموده، آنها را گرفته، بیاوردند و معلوم داشتند که دوهزار قطعه مرغ و خروس و ده وقر هندوانه داشته‌اند «۲»، نواب والا شش نفر از آنها را بکشت و اموال آنها را به سوارها بخشید و بعد از اجتماع سپاه ظفرپناه ایرانی در منزل نینزک، چون هیچ خبری از لشکر انگلیس نرسید، در روز غره ماه شعبان «۳» این سال، فضل علی خان امیر تومان و سلیمان خان میرپنج افشار با فوج قراچه‌داغی و فوج چهارم قراگوزلو و فوج چهارمحال اصفهان با شش ارابه توپ و سوار افشار و شاهسون و نانکلی و مکرری و ایلخانی «۴» با سواران قشقائی به سرکردگی علی قلی خان و سهراب خان و داراب خان و قباد خان قشقائی برادرزادگان ایلخانی و فوج قشقائی، با چهار ارابه توپ تا نزدیک قریه چغادک «۵» چهار فرسخی بوشهر برفتند و چندانکه داو جنگ طلبیدند، جوابی از جانب لشکر انگلیس نشنیده، عود به نینزک نمودند.

و عید نوروز سنه ۱۲۷۳ میلادی در شب بیست و چهارم ماه رجب این سال [۱۲۷۳] «۶»: اتفاق افتاد و چون هوای نینزک گرم گشته، خبری از جنگ و صلح با انگلیس در میانه نبود، بزرگان لشکر ایران اردو را به استحکام تمام بجا گذاشته، خود با معدودی از خواص در منازل کوه کیسه‌کان «۷» برازجان که شرح آن در ذیل کوههای فارس در گفتار دویم این فارسنامه ناصری بیاید، رفته، هریک بر سر چشمه در سایه درختی و آفتابگردانی توقف نموده در انتظار خبر جنگ و صلح نشستند و چون امر مصالحه در میانه دولت علیه ایران و دولت علیه انگلیس در شهر پاریس در روز هفتم ماه رجب آن سال [۱۲۷۳] «۸»: به توسط جناب فخامت نصاب، فرخ خان امین الملک کاشانی، به انجام رسید و نتیجه آن عهدنامه، عود سپاه ایران از شهر هرات و رجوع لشکر انگلیس از بندر بوشهر بود و بعد از وصول این عهدنامه، سپاه انگلیس از بوشهر به هندوستان و لشکر ایران از هرات به دار الخلافه طهران عود نمودند و سپاه ایرانی که در نینزک

(۱). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۴۲، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۵.

(۲). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۴۲، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۵.

(۳). برابر با ۲۷ مارس ۱۸۵۷.

(۴). ر ک: روضه‌الصفاء، ج ۱۰، ص ۷۴۲، ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۲۷۶.

(۵). در حقایق الاخبار، ص ۲۰۹: (چغاوک). ر ک: جلد دوم همین کتاب چغادک از نواحی تنگستان دشتستان.

(۶). برابر با ۱۹ یا ۲۱ مارس ۱۸۵۷.

(۷). کیسه‌کان: کوه بزرگی مشرقی قصبه برازجان دشتستان به مسافت سه فرسخ افتاد، هوای تابستان سر این کوه مانند هوای تابستان بلوک خفر و فسااست (فارسنامه ناصری گفتار دوم، - کوههای مملکت فارس).

(۸). برابر با ۳ مارس ۱۸۵۷، و ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۴۴، حقایق الاخبار، ص ۲۱۳ تا ۲۲۶. متن قرارداد، روضه - الصفا، ج ۱۰، ص ۷۴۵ ببعده.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۱۸

توقف داشت، در اواخر ماه ذیقعدة این سال [۱۲۷۳]: عود به شیراز نموده، هریک به جانب وطن مألوف خود شتافتند مگر سلیمان خان افشار که برای نظم نواحی کوه گیلویه، مأمور بهبهان گردیده، بعد از ورود به صواب‌دید نواب لطف علی میرزا والی بهبهان پسر نواب والا مؤید الدوله در جرح و تعدیل امورات کلانتران کوه گیلویه پرداخته، به اندک زمانی شوریدگیها را آرام نمود و در ماه شوال این سال [۱۲۷۳]: مهر علی خان شجاع الملک شیرازی نوری به منصب امیر تومانی و محمد قلی خان ایلخانی قشقائی «۱» به لقب و نشان امیرینج سرفراز شدند و هم در آن ماه جناب میرزا شفیع صاحب دیوان در طهران وفات یافت «۲» و بنابر شایستگی و لیاقت میرزا فتح علی خان مستوفی ولد الصدق حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی که به حسب و نسب معروف و به حسن کفایت موصوف بود، به لقب جلیل صاحب دیوان اختصاص یافت «۳» و در دیوان اعلی به جای خط و مهر میرزا شفیع صاحب دیوان خط و مهر گذاشت.

و هم در آن سال [۱۲۷۳]: میرزا محمد حسین و کیل پسرعم مؤلف این فارسنامه ناصری که از چهل سال بیشتر به آن لقب سرفراز بود، وفات یافت و لقب او را به میرزا علی محمد خان پسر دیگر حاجی قوام الملک عنایت فرموده، او را میرزا علی محمد خان و کیل گفتند.

و هم در آن سال [۱۲۷۳]: ایالت بندر بوشهر و دشتی و دشتستان را از مملکت فارس موضوع داشت [ه] به احمد خان عمید الملک نوائی داده، او را دریاییگی گفتند. «۴»

و هم در آن سال [۱۲۷۳]: میرزا حسن علی خان دریاییگی سابق بوشهر که در جنگ انگلیس مأخوذ گشته، او را به بندر بمبای برده بودند، مرخص گشته، به احترام تمام وارد شیراز گردید.

و چون محرم سال ۱۲۷۴ در رسید در شیراز و توابع فارس، وبای عام شایع گشته، جماعتی رهسپر سفر آخرت شدند و نواب والا طهماسب میرزا مؤید الدوله با اهل و عیال از شیراز حرکت کرده در قریه پس کوهک «۵» چهار فرسخ میانه شمال و مغرب شیراز که هوائی خنک و آبی سرد دارد، توقف فرمود و در این ایام وبا، نصر الله خان لاری والی سابق لارستان که برای ادای مالیات دیوانی، در توپخانه مبارکه شیراز محبوس بود فرار کرده، در نواحی لارستان و سبعه توقف نمود و اهالی آن سامان به ملاحظه آنکه اباء و اجداد او به ایالت سبعه و لارستان برقرار بوده‌اند، سر در اطاعت او آورده، میرزا لطف الله مستوفی شیرازی، حاکم سبعه را عذر خواسته، او را روانه شیراز داشتند و نصر الله خان علم خودسری را در محال سبعه برافراشت و چون آن اخبار به نواب مؤید الدوله رسید، حکومت سبعه را به رضا قلی خان عرب فارسی سرتیپ فوج بهارلو و اینالو و عرب ارزانی داشته، او را با دو ارابه توپ و فوج سرباز از شیراز برای دفع نصر الله خان روانه سبعه فرمود و علی نقی خان قراگوزلو، سرتیپ فوج سرباز در گزین و جعفر قلی خان سرتیپ توپخانه مبارکه را مأمور به نواحی لارستان نمود و چون آن جماعت از

(۱). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۷۳.

(۲). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۷۲.

(۳). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۲۲۶، روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۷۲.

(۴). ر ک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۷۷۳، حقایق الاخبار، ص ۲۳۲، در ذکر وقایع ۱۲۷۴.

(۵). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۱۹

عهدۀ دفع نصر الله خان برنیامدند، نواب والا، مؤید الدوله، ولد ارجمند خود عبد الباقی میرزا را که کیاستی قرین سیاست داشت برای نظم نواحی سبعه و لارستان مأمور فرموده با یک فوج سرباز آذربایجانی و دو ارابه توپ در جمادی دویم این سال [۱۲۷۴]: حرکت کرده، از راه سروسن و فسا و داراب وارد قصبه فرگ شده، در باغ علی آباد، رحل اقامت انداخت و رضا قلی خان سرتیپ، با فوج عرب در قلعه خرابه بهمنی که بر فراز تلی بلند، دو فرسخ میانه جنوب و مشرق فرگ است، سنگر بسته، توقف داشت و علی نقی خان قراگوزلو، با فوج سرباز درگزین، از لارستان آمده در ناحیه بیخو «۱»، توقف نمود و چون نصر الله خان، خود را غرق دریای غضب شاهنشاهی دید، از سمت طارم حرکت کرده، جمعیت خود را متفرق نموده، در کوهستان ناحیه فین «۲» پنهان گردید و نواب امیرزاده عبد الباقی میرزا، به گمان آنکه نصر الله خان از نواحی سبعه گذشته، به جانب لارستان رفته است، از ناحیه فرگ وارد شهر لار گردید.

و عید نوروز سال یونتیل در شب یکشنبه پنجم ماه شعبان این سال [۱۲۷۴] «۳»:

اتفاق افتاد و در این سال میرزا عبد الوهاب خان شیرازی به لقب و منصب نایب وزارت دول خارجه سرافراز گردید.

و هم در آن سال [۱۲۷۴]: مفتول تلگراف «۴» را از شهر طهران برای امتحان به خارج شهر کشیده، بعد از آزمایش حکم به اجرای تلگراف از طهران به بندر بوشهر صادر گردید.

و هم در این سال [۱۲۷۴]: روز پانزدهم ماه شعبان را که روز ولادت باسعادت امام دوازدهم، حضرت صاحب الامر (ع) است برحسب امر شاهنشاه دین پناه، خلد الله ملکه، عید مذهب اثنی عشری مقرر گردید که هر ساله مانند عید مولود حضرت ختمی مآب (ص) و عید مولود حضرت مولی الموالی علی بن ابیطالب (ع) جشن دولتی در شهرهای ایران مجری بدارند.

و هم در آن سال [۱۲۷۴]: نصر الله خان لاری که در کوهستان فین متواری بود، به شجاع الملک پیغام فرستاد که اگر کفیل کارهای من شوی، بعد از اطمینان به شیراز خواهیم آمد و شجاع الملک، شیر خان نوری را برای استمالت او روانه فین داشته او را وارد شیراز نمود و مبلغ هزار تومان موجب دیوانی برای او برقرار نمود.

و در روز بیستم ماه محرم سال ۱۲۷۵ «۵» به موجب دستخط مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی، جناب صدر اعظم و اقوام و عشیره آن جناب از تمام مناصب دیوانی و دولتی معزول شدند «۶» و شش نفر وزیر کافی برای رتق و فتق امورات مهمه ملکی و دولتی، در دربار معدلت مدار مقرر نمودند،

یک قوم را ز تارک برداشتند تاجیک قوم را جواهر بستند بر جبین

(۱). از دهات خنج. (ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم)، ۲- از دهات بیونج سبعه. (فارسنامه ناصری، گفتار دوم).

(۲). از نواحی سبعه (فارسنامه ناصری، گفتار دوم).

(۳). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۵۸.

(۴). (عمل تلگراف که از غرائب صنایع روزگار است به اهتمام شاهزاده علی قلی میرزای اعتضاد السلطنه و به تعلیم و متصدی گری موسیو را کرشش معلم توپخانه به انجام رسید). حقایق الاخبار، ص ۲۳۶، و ر ک: دیوان سروش اصفهانی قصیده در وصف دستگاه تلگراف.

(۵). برابر با ۳۰ اوت ۱۸۵۸.

(۶). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۲۳۷ ببعده، صدر التواریخ، ص ۲۳۳ تا ۲۴۸، مخصوصا ص ۲۴۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۲۰

و در شیراز، میرزا نعیم نوری پسرعم جناب صدر اعظم و مهر علی خان شجاع الملک و حاجی هاشم خان امیر دیوان‌خانه عدلیه فارس برادرزادگان آن جناب را مأخوذ داشته، از هر یک مبلغی وجه نقد به عنوان جرایم از سوء سلوک گرفته، آنها را خانه‌نشین نمودند.

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل خیریت دلیل در شانزدهم ماه شعبان این سال [۱۲۷۵] «۱»:

اتفاق افتاد و در همین ماه شعبان، نواب اشرف والا، طهماسب میرزا مؤید الدوله از حکمرانی فارس معزول گشته، فرمانفرمائی آن مملکت را به نواب اشرف والا، سلطان مراد میرزا، حسام السلطنه، عم حقیقی اعلیحضرت همایونی عنایت فرمودند و در شب غره رمضان این سال، خبر عزل و نصب به شیراز رسید و نواب مؤید الدوله، نواب امیرزاده عبد الباقی میرزا، حکمران سبعه و لارستان و بنادر و سواحل دریای فارس را که در گله‌دار توقف داشت و نواب لطف علی میرزا والی بهبهان و کوه‌گیلویه را از بهبهان احضار به شیراز فرمود و نواب اشرف والا، حسام السلطنه، در اواخر ماه شوال آن سال [۱۲۷۵]: وارد شیراز گردید و نواب اشرف- مؤید الدوله بعد از خبر عزل، مدت سه ماه در باغ نو «۲» که از نصف یک میل در جانب صبوی شهر شیراز است به فراغت بال توقف نمود.

و هم در این سال [۱۲۷۵]: ایالت مملکت یزد به میرزا فتح علی خان صاحب دیوان شیرازی، عنایت نمودند.

و هم در این سال [۱۲۷۵]: میرزا شفیع شیرازی که منشی رسائل جناب صدر اعظم بود به منصب استیفای دیوانی برقرار گردید.

و هم در این سال [۱۲۷۵]: نواب والا حسام السلطنه، وزارت فارس را به میرزا محمد حسین همدانی که از نوکرهای قدیم او بود، واگذاشت و دست میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک شیرازی را از وزارت کوتاه نمود و چون استشمام مخالفتی از مشیر الملک نمود، او را گرفته، حبس فرمود و معادل هیجده‌هزار تومان به جریمه خیانت از او گرفته، روانه طهران داشت.

و هم در این سال [۱۲۷۵]: حکومت لارستان و نواحی سبعه و بندر عسلویه و بندر لنگه را به میرزا حسن علی خان دریابگی ارزانی داشتند و ایالت کوه‌گیلویه و بهبهان را به ابراهیم خان قاجار جوینی خراسانی که مردی سالخورده بود، دادند و نایب او را میرزا سلطان محمد خان بهبهانی نمودند و نواحی دشتی و دشتستانی و بندر بوشهر را به حسن خان قراداغی آذربایجانی تفویض نمودند و حکومت جهرم و قیر کارزین و اصطهبانات را به محمد علی خان تبریزی، پسر خالوی نواب حسام السلطنه، عنایت نمودند و مشار الیه، آقاقلی برادر خود را ضابط آن نواحی نموده، در قصبه جهرم متوقف گردید و حکومت کازرون به میر حیدر خان طالش مقرر گردید و ضابطی سامان گله‌دار و اسیر و علا مرودشت و بندر عسلویه به میرزا علی محمد خان پسر میرزا نعیم نوری برقرار شد و چون در اوائل پائیز این سنه باقر خان گله‌داری از میرزا علی محمد خان تمکینی نداشت، او را معزول و حکومت گله‌دار و نواحی را به نواب نوذر میرزا نواده مرحوم حسین علی میرزا فرمانفرمای سابق فارس دادند. و در اواخر

(۱). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۵۹.

(۲). (در شمال شرقی شیراز، در میدانی دور از شهر در جنب مصلی است) ر ک: آثار العجم، ص ۵۱۵ و ۵۱۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۲۱

سنه گذشته، احمد خان کلانتر طوائف بهارلو و نفر وفات یافت و میانه طوائف بهارلو، شقاق و نفاق فوق العاده بروز نمود که از مال و جان و عرض یکدیگر اغماض نداشتند و ایل اینالو که قرب جواری با ایل بهارلو داشتند، شوریده گشته، نواحی داراب و سبعه و طرق و شوارع را پایمال حوادث نمودند و نواب والا حسام السلطنه، حکومت داراب را به نواب مهدی قلی میرزا و ایل بهارلو و نفر و اینالو را به نواب جعفر قلی میرزا، پسران نواب والا حاجی محمد ولی میرزا عم حقیقی نواب حسام السلطنه ارزانی فرمودند [و] قلع و



قمع طوایف بهارلو و اینالو و آبادی نواحی را از آنها درخواست فرمود و بعد از ورود شاهزادگان به نواحی داراب، بعضی از طوایف بهارلو را استمالت نموده، در قید اطاعت درآمدند و بعضی به حالت تمرد باقی مانده، اعتنائی به حکومت نداشتند، با جماعت موافق، طایفه مخالف را مقهور داشته، چهل نفر از بهارلو را اسیر کرده، روانه شیراز نمودند و در شیراز بیست و چهار نفر آنها را کشتند و شانزده نفر را روانه طهران داشته، محبوس شدند.

و در این سال [۱۲۷۵]: موکب همایون شاهنشاهی، از دار الخلافه طهران نهضت فرموده «۱»، از راه قم و همدان تشریف فرمای مملکت کردستان گشته، سه روز در شهر «سنده» «۲» مشهور به «سنه» اقامت فرمود و چون والی کردستان از عهده توقعات ملازمین رکاب مستطاب همایونی برنیامد و جماعتی رنجیده خاطر شدند و شمس الشعراء سروش «۳» شاعر اصفهانی این چند بیت را فرمود:

در شهر سنه اردو روزی دو اقامت کردوالی سنه سینه آماج ملامت کرد

چون طبل میان خالی بانگ است همه والی عرضه چو نبودش هیچ، عرض قد و قامت کرد

از بند بلا جستیم وز قحط و غلا، رستیم

پس موکب والا از کردستان حرکت فرموده، از نواحی گروس گذشته روز دوم ماه ذی حجه آن سال در چمن سلطانیه نزول اجلال نمود.

و ایام عاشورای سال ۱۲۷۶ در رسید و اعلیحضرت شاهنشاه قوی شوکت ادام الله بقاءه، در چمن سلطانیه تعزیه داری خامس آل عبا (ع) را به احسن وجه به پایان رسانیدند و روز سیم ماه صفر آن سال، شهر تبریز مقرر نزول جلال گردید، پس موکب اعلی از تبریز به مراغه و از مراغه به جانب طهران نهضت فرموده روز بیست و دوم ماه ربیع اول آن سال وارد دار الخلافه طهران شدند.

و عید نوروز سنه پچین نیل در بیست و هفتم ماه شعبان این سال [۱۲۷۶] «۴»: اتفاق افتاد و نواب اشرف والا، حسام السلطنه، نواب والا اسد الله میرزا، خواهرزاده خود را در شیراز جنت طراز، نایب الحکومه فرموده، او را نایب الایاله گفتند و خود به قصد نظم دشتی و دشتستان

(۱). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۲۵۰.

(۲). سنندج امروزی که قبلا سنه و سنه دژ هم خوانده می شد. ر ک: تذکره جغرافیای تاریخی ایران، بار تولد، ص ۲۱۵.

(۳). پسر میرزا محمد علی متولد ۱۲۲۸ در اصفهان، شاعر در خدمت ناصر الدین شاه بود و صلوات فراوان از او می گرفت و پس از فوت قآنی شاعر مقدم دربار شد و به خطاب (خان) و (شمس الشعراء) ملقب شد و در سال ۱۲۸۵ در گذشت.

از آثار او علاوه بر قصائد و فتحنامه‌ها و مثنویات کتابی است به نام شمس المناقب و روضه الانوار ...

(۴). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۶۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۲۲

از شیراز حرکت کرده، از راه کازرون و برازجان وارد بندر بوشهر گردید و نواحی را نظم کامل بداد.

و از واقعات اتفاقیه جنگ حاجی رضای قاسی «۱» و ملا علی اکبر است. حاجی رضا پسر قاسی - نام از طوایف الواری است که زمان غفران توأمان کریم خان و کیل، از لرستان فیلی به شیراز آمده، توطن نموده‌اند و ملا علی اکبر پسر ملا محمد علی نام، برادر مادری جناب غفران مآب، شیخ ابو تراب امام جمعه شیراز است که نااهل گشته، سلسله امام جمعه را از خود بیزار می نمود و حاجی رضا و ملا علی اکبر در ایام فترت، هریک جمعی از اوباش را گرد آورده، مرتکب پاره‌ای از کارهای ناشایست بودند و به قاعده کلیه که فرموده‌اند:

جان گرگان و سگان از هم جداست «۲»

همیشه در کاوش یکدیگر بودند و در ماه رمضان این سال که نواب اشرف والا، حسام السلطنه، در بندر بوشهر تشریف داشت، حاجی رضا و ملا علی اکبر در مسجد نو شیراز، کار از گفتگو گذرانیده، به مجادله رسانیدند و اعوان هریک با شمشیر و تفنگ حاضر گشته، چند نفر از دو جانب سرشکسته و زخم‌دار گردید و تا سه روز آن محمصه برپا بود و عقلای شهری نتوانستند آن فتنه را خاموش کنند تا آنکه حاجی رضا به وسایط و وسائل خود را بی‌تقصیر قلم داده، خدمت نواب اسد الله میرزا نایب الایاله، متظلم گشته، در قهوه‌خانه حکومتی، توقف نمود و ملا علی اکبر به حال خود باقی بود و نواب نایب الایاله، ملا علی اکبر را از حاجی قوام الملک بخواست و حاجی قوام الملک از عهده برنیامده، خود را معذور داشت و نایب الایاله، حاجی قوام الملک را معذور ندانسته، شکایت او را به نواب والا، حسام السلطنه نگاشته، او را منشأ فتنه دانستند و بعد از چند روز دیگر، ملا علی اکبر هم به منزل نواب نایب الایاله پناه برد لیکن فایده ندید و نواب حسام السلطنه، حکومت بوشهر و دشتی و دشتستان را به نواب سلیمان میرزا، خلف غفران‌مآب فریدون میرزا فرمانفرمای سابق فارس، عنایت فرموده، به تعجیل تمام از راه بلوک دشتی و فیروزآباد در ماه شوال این سال [۱۲۷۶]: عود به شیراز نمود و بعد از ورود به سعایت نواب اسد الله میرزا که باعث شوریدگی شهر شیراز در فتنه ملا علی اکبر و حاجی رضا، حاجی قوام الملک، بود برای آنکه تزلزلی در بنیان حکومت انداخته، خود را محل حاجت حاکم قرار دهد و نواب حسام السلطنه «۳»، حاجی قوام الملک را، طوعا او کرها، روانه دار الخلافه طهران فرمود و چون نواب حسام السلطنه، مشیر الملک وزیر فارس را بعد از چند ماه از ورود به شیراز محبوسا روانه طهران نموده، وزارت را به میرزا محمد حسین همدانی داده بود و در آن روزها، حاجی قوام را روانه طهران داشته بود، در خیال افتاد که آن دو نفر فارسی در طهران اسباب عزل او را فراهم آورند، لابد گشته میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک را از طهران خواسته، بعد از ورود به شیراز، کلیه امور وزارت فارس را در کف کفایت او گذاشت.

و هم در این سال [۱۲۷۶]: ایالت لارستان، به نواب مهدی قلی میرزا مقرر گردید و چون مصطفی خان بستکی سالها بود به حصانت کوهستان بستک مغرور گشته، اعتنائی به حکومت

(۱). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۳۰۷ ببعد.

(۲). مصرعی است از مثنوی مولوی در دفتر چهارم:

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست

(۳). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۳۰۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۲۳

لارستان نداشت و مهدی قلی میرزا بعد از ورود به شهر لار در خیال تنبیه مصطفی خان افتاده، با فوجی سرباز و جمعی تفنگچی و دو ارابه توپ از شهر لارستان به جانب بستک حرکت نمود و چون به صحرای باغ رسید معلوم داشت که مصطفی خان گردنه انوه را سنگر بسته به تفنگچی استوار داشته، راه عبور را بسته است و گردنه‌های دیگر نواحی بستک را به طوایف فرامرزی و لاری محفوظ داشته است و چون نواب معزی الیه از مداخله در نواحی جهانگیریه و بستک مأیوس گردید، خود با یک نفر سوار از اردو خارج گشته، چون به گردنه انوه رسید به مستحفظین راه گفت، من مردی امینم، از جانب شاهزاده برای مصالحه آمده‌ام و چون به تفنگچیان فرامرزی رسید باز همان سخن را عنوان نموده، چون به دروازه بستک رسید، برای مصطفی خان پیغام داد که من شاهزاده مهدی قلی میرزا هستم که به مهمانی آمده‌ام، چون مصطفی خان حقیقت واقع را دانست از دروازه درآمده، رکاب شاهزاده را بوسیده، او را وارد خانه خود نمود و ضیافتی که لایق چنین مهمانی بود، به انجام رسانید و مهر اسم خود را به شاهزاده سپرد که آنچه بخواهی از نقد و جنس حواله بده که مجری است و شاهزاده بزرگ‌منشی کرده، دیناری را نخواسته، عود به شهر لار نمود و

مصطفی خان بعد از چند روز پیشکشی لایق روانه داشت و خود در شهر لار، خدمت شاهزاده رسید، با نیل مقصود عود به بستک نمود.

و هم در این سنه [۱۲۷۶]: امام مسقط حکومت بندرعباس و نواحی را به حاجی احمد خان پسر حاجی محمد علی تاجر مشهور به کیانی وزیر مسقط و بر عمان بداد.

و چون ماه محرم سال ۱۲۷۷ در رسید، اعلیحضرت اقدس شهریاری، ادام الله بقاه، ایام عاشورا را به تعزیه‌داری اهل بیت نبوت گذرانیدند و در ماه ربیع اول این سال چندین مفسده و شوریدگی در مملکت خراسان اتفاق افتاد و امنای دولت جاویدعدت، اصلاح آن امور را جز از نواب والا- حسام السلطنه ندانستند و در اوایل ماه ربیع اول نواب معظم الیه، از فارس احضار به طهران گشته، مأمور به ایالت خراسان گردید و روز دوازدهم ماه جمادی اول این سال از شیراز به جانب طهران حرکت نمود و مقرر فرمود که حاجی محمد کاظم کدخدای محله درب شاهزاده شیراز و حاجی میرزا احمد کدخدای محله میدان شاه شیراز که هریک در خدمت نواب معظم الیه سمتی مخصوص داشتند، تدارک سفر خراسان را دیده، روانه مقصد شوند و چون به خراسان رسیدند حاجی محمد کاظم را کلانتر شهر مشهد مقدس و حاجی میرزا احمد را امیر دیوان‌خانه عدلیه خراسان فرمود و در ماه ربیع اول همین سال فرمانفرمائی مملکت فارس باز به نواب اشرف والا، طهماسب میرزا مؤید الدوله، حکمران سابق، عنایت گردید «۱» و نواب معظم الیه ولد ارجمند خود، نواب والا، امیرزاده عبد الباقی میرزا را نایب الحکومه فرموده، در اواسط ماه ربیع اول این سال وارد شیراز گردید و نواب اشرف والا- مؤید الدوله در اوائل ماه جمادی اول آن سال کلمه العود احمد را گفته، وارد شیراز جنت‌طراز شدند و حکومت بندر بوشهر و دشتی و دشتستان و گله‌دار و اسیر و علامرودشت و بندر کنگان و بندر عسلویه را به فرزند ارجمند خود عبد الباقی میرزا و ایالت کوه‌گیلویه و بهبهان را به مهر علی خان شجاع الملک نوری و نواحی لارستان و سبعه را به میرزا حسن علی خان دریابگی پسر جناب حاجی قوام الملک و ضابطی بلوک فسا را به میرزا محمد علی جابری انصاری اصفهانی و داراب را به طهماسب قلی خان قزوینی عنایت

(۱). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۲۷۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۲۴

فرمود و بندرعباس کماکان در تصرف حاجی احمد خان مسقطی برقرار بماند و شجاع الملک بعد از ورود به بهبهان به سوگند و میثاق قرآنی، میرزا سلطان محمد خان طباطبائی حاکم کوه-گیلویه و بهبهان را که ابا عن جد به ایالت آن نواحی برقرار بود به تهمت و افتراء دولتی که دامنش از آن تهمت پاک بود، برای طمع در اموال او، مأخوذ داشته، روانه شیرازش داشت و بعد از ورود او را روانه طهران نمودند و این خیانت و بدعهدی بر شجاع الملک نامبارک آمده، بعد از آن سال به حکومت و ایالتی نرسید. و عید نوروز سنه تحاقویئیل خیریت دلیل در وقت غروب آفتاب روز هشتم ماه رمضان المبارک «۱» اتفاق افتاد و ایالتهای مملکت فارس به قانون سال گذشته برقرار بماند.

و در آن سال [۱۲۷۷]: نواب اشرف والا- طهماسب میرزا مؤید الدوله، فرمانفرمای فارس، پل مستحکمی بر رودخانه پرواب «۲» مشهور به رودخانه سیوند مرودشت در دوازده فرسخ میانه شمال و مغرب شیراز برای آسایش قوافل بساخت. و هم در آن سال [۱۲۷۷]: معادل شش هزار تومان وجه نقد، بر حسب امر اعلیحضرت ظل اللهی خلد الله ملکه صرف تعمیر عمارت دیوانی شیراز گردید.

و هم در این سال [۱۲۷۷]: میرزا محمد علی شیرازی کارپرداز مهام خارجه فارس به لقب خانی سرافراز گشته، او را میرزا محمد علی خان گفتند.

و چون ایام عاشورای محرم سال ۱۲۷۸ آمد، اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه ادام الله بقاء برای گرمی هوا در ییلاق طهران تشریف داشتند و تعزیه‌داری اهل بیت عصمت را به اختصار گذرانیده در ماه صفر آن سال در شهر طهران تعزیه‌داری را به وجه کمال به انجام رسانیدند.

و عید نوروز سنه ایت‌ئیل خیریت دلیل در شب بیستم ماه رمضان «۳» واقع گردید و در این سال عمید الملک احمد خان نوائی، نواحی بندر بوشهر و دشتی و دشتستان را از مملکت فارس موضوع داشته، به ایالت و حکومت آن سامان برقرار گشته، در ماه ذی‌قعدة آن سال وارد بندر بوشهر گردید.

و در اواخر ماه ذی‌حجه آن سال [۱۲۷۸]: حضرت اسعد اشرف ارفع امجد اکرم افخم اجل اعظم، شاهنشاهزاده کامگار، مظفر الدین میرزا ادام الله تعالی اقباله العالی به ولایتعهد دولت قوی شوکت، جاویدعدت علیه ایران، صانها الله تعالی عن حوادث الزمان، سرافراز گردید.

و عید نوروز سنه تنگوزئیل خیریت دلیل در غره ماه شوال این سال ۱۲۷۹ «۴» اتفاق افتاد و در اول این سال، نواب اشرف والا، مؤید الدوله طهماسب میرزا و حاجی علی اکبر قوام الملک و میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک و محمد قلی خان ایلخانی و میرزا محمد رضای مستوفی از شیراز

(۱). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۶۱.

(۲). (رودخانه پرواب بلوک مرودشت، آبش شیرین و گواراست، رودخانه کمین چون به قریه سیوند مرودشت رسید رودخانه پرواب گشته در زیر قریه عماده، ده ناحیه خفرک سفلی از بلوک مرودشت به رودخانه رامجرد پیوسته رودخانه کربال گردد.) فارسنامه ناصری، گفتار دوم، رودخانه‌های فارس.

(۳). برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۶۲.

(۴). برابر با ۲۱ یا ۲۲ مارس ۱۸۶۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۲۵

به دار الخلافه طهران احضار گشته، در اواخر ماه شوال این سال وارد طهران شدند و بعد از چند روزی، ایالت مملکت فارس به حضرت اسعد اشرف ارفع امجد والا، شاهنشاهزاده اعظم، سلطان مسعود میرزا یمین الدوله ظل السلطان ادام الله ایام سعادت، عنایت گردید و پیشکاری و وزارت کل فارس در عهده جناب محمد ناصر خان ظهیر الدوله قاجار قرار گرفت و در ماه ذی‌حجه این سال ۱۲۷۹ فرمانفرمای فارس و پیشکار و فارسیان از دار الخلافه، روانه شیراز شده در اواخر همین ذی‌حجه وارد گشته بساط معدلت را گسترده و حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک به نیابت تولیت آستانه مبارکه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه سرافراز و برقرار شده از طهران روانه مقصد گردید و حکومت بندر بوشهر و دشتی و دشتستان را به احمد خان عمید الملک نوائی باقی گذاشتند. و در این سال [۱۲۷۹]: سیم تلگراف از حد رودخانه ارس آذربایجان تا بندر بوشهر امتداد یافت.

و عید نوروز سال سیچقانئیل خیریت دلیل در دوازدهم ماه شوال ۱۲۸۰ «۱» اتفاق افتاد و جناب ظهیر الدوله، از وزارت فارس معزول گشته، جناب میرزا محمد قوام الدوله فراهانی عراقی وزیر مملکت فارس شده، در ماه ذی‌قعدة این سال وارد شیراز گردید.

و در این سال [۱۲۸۰]: امنای دولت جاویدعدت، ایالت نواحی کوه گیلویه و بهبهان را به نواب اشرف والا، احتشام الدوله سلطان اویس میرزا ولد الصدق حضرت اشرف والا، حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا، عم حقیقی اعلیحضرت شاهنشاهی ادام الله بقاء عنایت فرموده به مصاحبت جناب قوام الدوله وارد شیراز شدند و چون در سنه گذشته میرزا سلطان محمد خان والی سابق بهبهان از عسرت معیشت و پریشانی، بی‌اذن اولیای دولت از شیراز فرار کرده، کوه گیلویه و بهبهان را تصاحب نموده بود، قوام الدوله او را

اطمینان داده به شیراز آمد و موجب و مرسوم لایق در حق او برقرار نموده، او را آسوده بداشت.

و در ماه ربیع اول این سال ۱۲۸۱ نواب اشرف والا، احتشام الدوله از شیراز به جانب کوه گیلویه و بهبهان حرکت فرمود و اسد خان سرتیپ با فوج سرباز قشقائی و علی خان و محمد صادق خان مراغه‌ای آذربایجانی «۲» سرکردگان سیصد نفر سوار مقدم آذربایجانی در خدمت نواب معظم الیه حرکت نمودند و بعد از ورود به خوبی کردار و نرمی گفتار، دل‌های پراکنده الوار کوه گیلویه را متفق فرموده، کسی را در کار کسی مداخلتی نداد و اگر در یک طایفه دو نفر نقیض بودند، بعد از ملاحظه حسن سلوک، یکی را معزول نموده، مدد معاشی برای او معین می‌داشت که بیشتر شرارت و نافرمانی مردم از پیرشانی معیشت برخاسته است و به این وسیله در اندک زمانی تمام شوریدگی‌های الوار به آرامی رسید و بلوکات را مانند حومه بهبهان و ناحیه زیدون و بلوک لیراوی که از سوء سلوک حکومت، اهالی آنها پراکنده بودند، به استمالت و وعده تخفیف از مالیات و منال مقرر دیوانی و دادن تقاوی و مساعده بیشتر از متفرقه را جمع نموده، مشغول رعیتی و زراعت شدند و در آخر این سال مبلغی از وجوه دیوانی را که

(۱). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۶۴.

(۲). در متن: (آذربایجان).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۲۶

به خرج بلوکات رفته بود از کیسه خود به خزانه عامره رسانیده، طلبکار از محل گردید. فارسنامه ناصری ج ۱ ص ۸۲۶ صورت تعهدنامه شیخ سعید مسقطی حاکم بندرعباس ..... ص: ۸۰۷

عید نوروز سنه اودئیل خیریت دلیل در بیست و سیم ماه شوال [۱۲۸۱] «۱» اتفاق افتاد و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک عجم، جشن نوروزی را به اکمل وجوه به پایان رسانیدند و مملکت فارس در ظل اقبال حضرت اسعد امجد والا شاهنشاهزاده اعظم ظل السلطان منتظم و اهالی آن در مهد آسایش بودند.

و چون ماه محرم سال ۱۲۸۲ «۲» آمد، اعلیحضرت قوی شوکت ظل الهی ادام الله تعالی عمره العالی در راه رضای خدای متعال مشغول تعزیه‌داری جناب خامس آل عبا (ع) گردیدند و روز بیست و پنجم این ماه به جانب فیروزکوه نهضت فرموده و در همین ماه حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی که به شرف نیابت تولیت آستانه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه سرافراز و برقرار بود، بعد از گذشتن از هشتاد مرحله زندگانی در مشهد مقدس به رحمت ایزدی پیوست و لقب قوام الملکی به خلف الصدقش میرزا علی محمد خان شیرازی ارزانی گردید و خلف الصدق دیگرش میرزا فتح علی خان صاحب دیوان به ایالت شوشتر و دزفیل «۳» و نواحی عربستان عجم برقرار گردید و میرزا حسن علی خان دریاییگی به لقب جلیل نصیر الملکی نایل و سرافراز گردید.

و هم در این سنه [۱۲۸۲]: نواب اشرف والا، احتشام الدوله والی کوه گیلویه و بهبهان برای نظم ایلات و وصول مالیات پشتکوه و فرار از گرمی هوا، در اول برج جوزا از بهبهان با فوج قشقائی و سواره مقدم آذربایجانی حرکت نموده، در صحرای طسوج «۴» از نواحی چرام پشتکوه که چشمه‌های گوارا و هوائی خنک در دامنه کوه اشکر «۵» و ساورز «۶» که بیشتر اوقات پر از برف است رحل اقامت بینداخت و به این وسیله نظمی کامل در ایلات پشتکوه داده شد و در ماه صفر این سال بزرگان و اعیان فارس از فحاشی و بدزبانی جناب میرزا محمد قوام الدوله وزیر فارس و اهالی حرفت و بازار شیراز از سوء سلوک گماشتگان جناب معزی الیه رنجیده‌خاطر بودند، شورش عام نموده، گرد خانه و منزل قوام الدوله را گرفته، کار به تیر و تفنگ کشید تا آنکه عقلای شهری از قبیل جناب حاجی شیخ یحیی امام جمعه و جناب حاجی شیخ محمد حسین شیخ الاسلام و جناب میرزا حسن علی خان نصیر الملک حاضر گشته غوغای مردم را فرو نشانیدند و جناب قوام الدوله مایه این فساد را میرزا علی خان بیگلربیگی شیراز دانسته به عرض امنای دولت رسانیده او را مقصر دولتی قلم داد و در این فتنه حاجی رضای قاسی بهیچ وجه مداخلتی نداشت، لیکن مشیر الملک

میرزا ابو الحسن خان شیرازی که در این وقت در طهران توقف داشت و کینه دیرینه از میرزا علی خان بیگلربیگی و حاجی رضای قاسی در دل داشت، عواقب این غوغا و فتنه را به اقیح و جهی به عرض امنای دولت رسانیده، حکم قتل این دو نفر از مصدر جلال

(۱). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۶۵.

(۲). برابر با ۲۰ ژوئن ۱۸۶۵.

(۳). همان (دزفول) است.

(۴). (طسوج همان تسی است). فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۵). (کوه اشکر کوه گیلویه، کوه بزرگی است میانه قریه طسوج ناحیه چرام و قریه پیچاب ناحیه باوی کوه گیلویه). فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۶). ساورز: (میانه طسوج ناحیه چرام کوه گیلویه و دیلگان ناحیه بویراحمد کوه گیلویه است). فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۲۷

در عهده نواب اشرف والا حسام السلطنه صادر گردید و میرزا محمد قوام الدوله فراهانی از وزارت فارس معزول گردید و حضرت اسعد والا، شاهنشاهزاده اعظم، ظل السلطان برای انجام کار عروسی از شیراز به جانب دار الخلافه طهران نهضت فرمود و حکمرانی مملکت فارس به نواب اشرف والا حسام السلطنه، سلطان مراد میرزا برقرار گردید.

و روز چهاردهم ربیع دوم سال ۱۲۸۲ «۱»، نواب اشرف والا حسام السلطنه و میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک از طهران به جانب فارس حرکت نمود و بعد از ورود به اصفهان اعلام نامه به نواب اشرف والا احتشام الدوله که علاوه بر برادرزادگی نسبت دامادی داشت مرقوم فرمود که حسب الامر امنای دولت جاویدعدت بر ایالت کوه گیلویه و بهبهان برقرار هستید و کارهای ولایتی را به کارکنان خود واگذاشته، محض ملاقات تا هر جا ممکن شود با عیال آمده باشید و نواب معظم الیه از کوه گیلویه به شیراز آمده «۲»، عیال خود را که صبیبه مرضیه حضرت حسام السلطنه بود در شیراز گذاشته در بلوک مشهد ام النبی خدمت نواب حسام السلطنه رسید و چون حاجی رضای قاسی دامن خود را از لوٹ فتنه قوام الدوله پاک می‌دانست با اطمینان خاطر در دامنه تخت جمشید به استقبال رسیده، از حضرت والا کمال تفقد و ملاطفت را دیده با خاطری شاد از تخت جمشید بالا رفت، چون وارد سراپرده شاهزاده گردید، او را گرفته، به طناب خبه نموده، جنازه او را دو شب و روزی از تخت بیاویختند و اموال ظاهری و اثاث البیت او را به مأموریت محمد قاسم خان بیضائی به غارت بردند و نواب والا روز نوزدهم این ماه وارد شیراز گردید و بعد از تفتیش از حال میرزا علی خان بیگلربیگی معلوم نمود که به مرضی مبتلا گشته که قابل علاج نیست اگرچه چند روزی در بستر ناتوانی بماند و نواب معظم الیه از کشتن او گذشته، به حال خود واگذاشت و حضرت معظم الیه وزارت فارس را به میرزا ابو الحسن مشیر الملک واگذاشت [و] او را مطلق العنان فرمود و ایالت سبعة و لارستان را به شاهزاده مهدی قلی میرزا پسرعم خود عنایت نمود و ضابطی کازرون را به شاهزاده سلیمان میرزا برادرزاده خود بداد و حکومت بندر بوشهر و دشتی و دشتستان را به شاهزاده اسد الله میرزا نایب الایاله خواهرزاده خود ارزانی داشت و ایالت نواحی کوه گیلویه، کما فی السابق بر نواب اشرف والا احتشام الدوله، سلطان اویس میرزا برقرار بماند و نواب احتشام الدوله در ماه رجب این سال [۱۲۸۲]: از راه کازرون و ممسنی وارد بهبهان گردید و چون از قدیم در بلده بهبهان آب جاری نبود و در خارج دروازه صبوی بهبهان سه حوض آب انبار بزرگ ساخته بودند که آنها را از آب مزرعه جداول حومه بهبهان پر کرده و جماعت سقا، با مشک به خانه‌ها می‌بردند و چون فصل تابستان و پائیز که وقت احتیاج زراعت به آب است می‌رسید، رعایای جداول مانع از آمدن آب در آب انبارها می‌شدند و در سالی سه چهار ماه، اهالی بهبهان به آب تلخ و شور چاه خانه‌ها گذران داشتند و چون در سنه گذشته، نواب والا، احتشام الدوله این ماجری را دانست در فکر آمدن آب مستمری

برای بلده بهبهان افتادند و بعد از ملاحظه پستی و بلندی زمین از رودخانه کردستان دو فرسخ تا بلده بهبهان، معلوم گردید که ممکن است قنات و جدولی حفر کرده، آب رودخانه

(۱). برابر با ۶ سپتامبر ۱۸۶۵.

(۲). حقایق الاخبار، ص ۳۰۸: (نواب والا روز هجدهم جمادی الاولی سال مذکور وارد شیراز شد).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۲۸

کردستان که در گوارائی سیمین دجله و فرات است، در آن قنات و جدول انداخته از دروازه قیلی وارد شهر گشته، تمام شهر بهبهان را سیراب کرده، از دروازه شمالی بیرون رفته، اراضی دیم کاری را فاریابی نمایند و در این سنه [۱۲۸۲]: نواب اشرف والا، حسام السلطنه، در خدمت امنای دولت تکرار این مطلب را نموده، اتمام عمل را در عهده نواب والا، احتشام الدوله قرار دادند و چون در بهبهان مقنی و آلات حفر قنات نبود، نواب معظم الیه زمان عبور از کازرون، سه نفر مقنی را انتخاب فرموده به بهبهان آوردند و نواب والا حسام السلطنه، حاجی محمد کاظم شاعر آشفته شیرازی مشهور به کدخدا را که سالها به کلانتری شهر مشهد مقدس برقرار بود و اطلاعاتی کامل در اجرای قنات داشت، مأمور به توقف در بهبهان فرمود و حاجی محمد کاظم با دوازده نفر مقنی ماهر کاردان کازرونی در ماه شعبان این سال وارد بهبهان گشته، مشغول حفر قنات و جدول گردید و در مدت سه سال بیشتر به انجام رسانیده آب را از دروازه قیلی بلده بهبهان وارد نموده، از دروازه شمالی بیرون نمود و نام این قنات را قنات ناصری گفتند و چون در سال ۱۲۸۶ نواب والا-احتشام الدوله از کوه گیلویه به دار الخلافه طهران برفت، کارگزاران امور دیوانی بهبهان، آب این قنات را از دم کت ضمیمه قنات مزرعه قنات نموده، مبلغی بر مال و منال این مزرعه افزودند و تمام جدول قنات ناصری را عاطل و باطل نموده، بلده بهبهان را کما فی السابق در سه چهار ماه تابستان محتاج به آب شور و تلخ نموده‌اند.

و عید نوروز سنه بارس نیل خیریت دلیل در شب سیم ماه ذیقعد «۱» اتفاق افتاد و اعلیحضرت قوی شوکت، شاهنشاه جهان پناه خلد الله ملکه، جشن نوروزی و مراسم سلام خاص و عام را گذرانیده، درباره هریک از چاکران خاصه، عنایتی مخصوص مبدول فرمودند و در اواخر ماه ذیقعد این سال، موکب همایون به عزیمت سفر مازندران از طهران نهضت نمودند و روز عید اضحی را در شهر ساری مازندران نزول اجلال فرمودند و روز سیزدهم این ماه تشریف فرمای بلده اشرف مازندران گشته باغ شاه عباسی را منزلگاه نمودند و بعد از دو روز به تماشای صفی آباد که حضرت شاه صفی صفوی در بالای کوه بلندی ساخته است و مشرف بر مواضع است تشریف فرما شدند و روز شانزدهم ذیقعد این سال در کنار عباس آباد چهار فرسخی شهر اشرف نزول فرمودند و عباس آباد، نام دریاچه‌ای است که حضرت شاه عباس جنت مکان سدی محکم از سنگ و ساروج در جلوی دره فراخی بسته که آبهای زمستانه در پشت این سد محکم انبار گشته به سوراخهای متعدد هر یکی بر زبر دیگری متدرجا در اوقات زراعت، چند قریه را آب دهد و روز بیست و یکم این ماه، موکب اعلی تشریف فرمای فرح آباد شده، در کنار دریای مازندران نزول اجلال فرمود و روز دیگر در کشتیهای کوچک نشسته به تماشای سفاین دولت روس که برای پذیرائی موکب اعلی حاضر بودند، تشریف فرما شدند و روز بیست و چهارم از فرح آباد نهضت فرموده روز بیست و ششم شهر بارفروش مازندران را محل نزول اجلال نمودند و روز بیست و هشتم شهر آمل را.

و روز غره ماه محرم سال ۱۲۸۳ «۲» وارد سوله «۳» ده گشته، عزیمت عود به طهران را فرموده،

(۱). برابر با ۱۹ یا ۲۱ مارس ۱۸۶۶.

(۲). برابر با ۱۶ مه ۱۸۶۶.

(۳). واقع در ۲۷ میلی شمال غربی آمل.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۲۹

روز بیست و سیم این ماه، وارد ییلاق شمران شدند و روز دهم جمادی دویم این سال در دار الخلافه نزول اجلال فرمودند و در این سنه ایالت و حکومت‌های نواحی فارس کما فی السابق باقی بماند و در طلعه صبح روز دویم ماه شعبان این سال، در بلده بهبهان تا چهار فرسخ در اطراف تگرگی بارید که دانه‌های بزرگ آن از نارنج بزرگتر بود و در زمستان این سنه نرخ غله و ماکولات در شیراز و نواحی آن گران گشته، اهل بازار شیراز و عوام الناس شکایت‌مند گشته، ارامل و ایتم و زنان یاهو گو را با خود موافق داشته، در میدان و درب عمارت دیوانی جمع گشته از خدمت نواب والا- حسام السلطنه، استدعای ارزانی و فراوانی نان و ماکولات را نمودند، نواب معظم الیه، قدغن فرمود که آنچه غله دیوانی در انبار آماده باشد، چندین خروار برای جیره و علیق سرباز و سوار دولتی ذخیره کرده، مابقی را به نیمه قیمت عادلانه وقت به جماعت خباز قسمت نمودند و چون چهل پنجاه روز گذشت و اندکی تسعیرات ترقی نمود، باز مردم شهری شورش نموده، ازدحام کرده، غوغائی از گرسنگی نمودند، در این روز مردم را آرام کرده متفرق شدند، بعد از دو سه روز دیگر بر ازدحام و شورش افزوده، درب عمارت دیوانی، بنای هرزه گوئی را گذاشتند، نواب والا برای عوام کالانعام پیغام فرستاد که من در مملکت فارس ملکی ندارم که غله در انبار کنم، آنچه غله دیوانی بود به خبازها داده، معاش چند مدتی را گذرانیدید و بحول الله تعالی آنچه اشتر و استر بارگیر از خود دارم و آنچه بتوانم از راه دور و نزدیک کرایه نمایم و از اطراف و جوانب غله را خریده، بی‌وجه کرایه به شما خواهم رسانید و امروز مردم را به این نحو ساکت فرمود و روز دیگر چندین سر استر و شتر و الاغ فراهم آورده بعضی را روانه گرمسیرات و بعضی را بجانب اصفهان برای تحصیل غله روانه فرمود و چون سه چهار روزی گذشت باز مردم شهری ازدحام نموده، درب عمارت دیوانی ازدحام نموده به فریاد بلند می‌گفتند که حکومت حسام السلطنه که باعث گرانی نان شده است، راضی نیستیم، باید از این شهر برود و شخص محترمی که در خدمت نواب معظم الیه بود، عرض نمود تمام این فتنه از میرزا علی خان بیگلر بیگی «۱» است و نواب والا اعتنائی به سخن او نکرده، چند نفر از مردم غوغائی را طلبیده، فرمودند، برای آسایش شما بارگیر به اطراف فرستاده [ام] این دو سه روزه غله فراوان می‌شود و به این فرمایش مردم را متفرق فرمود و چون قدری غله از اطراف وارد شیراز گردید [و] به جماعت خباز بی‌وجه کرایه، دادند و روز دیگر باز ازدحام مردم برپا گشته، به آواز بلند می‌گفتند نه غله و نه نان می‌خواهیم و نه حکومت حسام السلطنه باز آن شخص محترم عرض نمود: مکرر عرض کرده‌ام که مایه این فتنه، میرزا علی خان بیگلر بیگی و سایر سلسله و اولاد حاجی قوام الملک است یکی از دو کار باید بفرمائید یا آنکه توپ را از چهارپاره پر کرده به جانب این مردم خالی کنند یا آنکه میرزا علی خان بیگلر بیگی را احضار فرموده، اسکات آنها را در عهده او قرار دهید، نواب والا فرمودند: این مردم نادان مطالبه نان را از من دارند، دور از مروت است که به چهارپاره آنها را هلاک کنم و بیگلر بیگی با آنکه مریض بستری است، باید بیاید و بیگلر بیگی با حالت مرض و ناتوانی حاضر گردید و بعد از شنیدن فرمایشات از عمارت دیوانی درآمد و مبلغی وجه نقد از کیسه خود به مردمان فقیر قسمت نمود و تعهد کرد که هر روزه به قدر احتیاج نان را به اهالی شهر برسانم و روز دیگر در چندین

(۱). ر ک: حقایق الاخبار، ص ۳۰۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۳۰

مواضع دکه نان‌پزی مهیا نمود و نان را ارزان و فراوان نمود و چون غله و ماکولاتی که نواب حسام السلطنه از جوانب خواسته بود، به قیمت ارزان به اهالی شهر شیراز قسمت فرموده، سال قحط را به ارزانی بسر رسانیدند و در اوائل سال آینده میرزا علی خان بیگلر بیگی، در عین عنفوان جوانی زندگانی را بدرود نمود.



و عید نوروز سنه توشقان نیل خیریت دلیل شب پنجشنبه چهاردهم ماه ذی قعدة «۱» واقع گردید و روز پانزدهم ماه ذی حجه آن سال [۱۲۸۳]: موبک همایون اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه به عزم زیارت ارض اقدس و مشهد مقدس، از طهران نهضت فرمود.

و روز نهم و دهم و یازدهم ماه محرم سال ۱۲۸۴ در بلده دامغان برای تعزیه داری بر اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم رحل اقامت انداختند، پس از دامغان حرکت فرموده، روز چهاردهم ماه صفر این سال موبک مسعود وارد شهر مشهد مقدس گردید و در وقت مرور از صحن عمارات رضویه، محض احترام امام همام و حرمت سید انام و حفظ شعار اسلام، حقیقه مکمل به الماس که خاصه سلطنت کبری است از تارک مبارک برداشته به رسم پیشکش تقدیم آستانه رضویه علی صاحبها الف ثنا و تحیه فرمود و روز هیجدهم ماه ربیع اول این سال، آستان عرش نشان رضویه را وداع نموده، به عزم طهران از راه قوچان و بجنورد از شهر مشهد نهضت فرمود و روز پانزدهم جمادی دویم این سال: [۱۲۸۴]، شهر طهران به مقدم مبارک خسرو آفاق متبرک گردید.

و چنانکه در وقایع سال ۱۲۷۲ لوی نیل نگاشته گردید، حکومت بندرعباس و شمیل و میناب، از جانب اولیای دولت قاهره ایران، دامت شوکتها، به جناب صید سعید خان، امام مسقط مرجوع گردید که در سالی مبلغ شانزده هزار تومان به رسم مال و منال دیوانی، انفاذ دار الخلافه نماید یا به حکومت مملکت فارس رساند و چندین سال بر این منوال گذشت و نوبت امامت مسقط به صید سالم پسر صید سویی پسر صید سعید خان رسید، و کلای صید سالم به اضعاف مضاعف از مالیات مقرر، از رعایای آن نواحی بازیافت می نمودند و چون امنای دولت جاویدعدت بر این معامله مطلع شدند، نواب اشرف والا، حسام السلطنه را از شیراز مأمور فرموده که: بندرعباس و نواحی آن را از وکلای امام مسقط گرفته، تصاحب نماید و اگر از در ممانعت درآمده که مدتی از زمان اجاره باقی مانده است و تا این زمان نگذرد، بندرعباس و نواحی آن را واگذار نخواهم نمود، در جواب آنها بگوئید به موجب قراردادی که با مرحوم صید سعید خان امام سابق مسقط گذاشته شده است که حاکم بندرعباس اولاً در تحت اطاعت فرمانفرمای مملکت فارس بوده، از اوامر و نواهی او تخلف نکند، ثانیاً که در اخذ مالیات جور و اجحاف را روا ندارد و حاکم بندرعباس در این چند ساله، جور و تعدی را درباره رعایا، از حد گذرانیده و اعتنائی به حکومت فارس نداشته، عریضه نفرستاد [ه] و اظهار بندگی ننموده است و اگر از در منازعت درآیند به قهر و غلبه، بندر و نواحی آنرا از تصرف وکلای صید سالم گرفته، به شخص امینی بسپارند و نواب اشرف والا، حسام السلطنه در اواخر ماه رمضان این سال [۱۲۸۴]:

به قصد تصاحب بندرعباس، از شیراز حرکت فرموده، از راه سروستان و بلوک فسا، وارد بلده داراب گشته، توقف نمود و نواب مهدی قلی میرزا، والی لارستان را، احضار فرموده،

(۱). برابر با ۱۹ یا ۲۱ مارس ۱۸۶۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۳۱

فتح بندرعباس را از او بخواست و نواب مهدی قلی میرزا، عود به لار نمود و جماعتی از کدخدایان و بزرگان لارستان و سبعه را حاضر کرده، با آنها قرار داد که جماعتی از شماها به عنوان شکایت از من، وارد بندرعباس گشته، در منازل مختلفه، منزل نمائید و جماعتی دیگر متدرجا از عقب آنها به عنوان استمالت از جانب من داخل بندر شوید و مرا خبر کنید و بعد از ورود آن جماعت در بندرعباس، نواب مهدی قلی میرزا با دو نفر سوار چون به نواحی بندرعباس رسیدند به مستحفظین طرق و شوارع می گفت: جلودار قافله هستم، به تعجیل می روم که بار تجارتمی را در بندر آماده داشته تا زمان رسیدن شترهای قافله، معطلی نداشته باشم و با این تدبیر از قراولخانهها گذشته، وارد بندرعباس گردید و جماعتی که پیش از او، در بندرعباس، در انتظار نشسته بودند، بعد از اطلاع با او موافقت نموده، بی سؤال و جواب وارد عمارت ولندیزی که نشیمنگاه حکومتی است، داخل شد و گماشتگان امام مسقط طوعا او کرها، در اطاعت درآمده، تمکین نمودند و بعد از دو سه روز از توقف نواب اشرف والا در داراب چندین عریضه از کلانتر و

کدخدایان ایل بهارلو و اینالو رسید که اظهار شکایت و ناراضماندی از میرزا علی محمد خان قوام الملک کرده، استدعا نموده بودند که امینی از جانب نواب اشرف والا تا ایزدخواست چند فرسخی شهر داراب که قشلاق ماست روانه فرموده، تا اجحاف و تعدی قوام الملک را مسجل داشته، تمامی کدخدایان، شرفیاب حضور مبارک شویم و نواب معظم الیه، حاجی میرزا احمد شیرازی، ایشک آقاسی باشی را روانه فرمود و چون به منازل آنها رسید و آنها را مطمئن نمود که با او به داراب آمده، قرار کار خود را با قوام الملک بگذارند و چون مشیر الملک که وزیر و پیشکار فارس بود و با قوام الملک کدورت دائمی داشت و دانست که اگر جماعت بهارلو به داراب بیایند، لامحاله، نواب والا آنها را طوعا و کرها به قوام الملک خواهد سپرد، پس به تعجیل تمام، آدمی روانه ایزدخواست نمود که اگر کدخدایان بهارلو به داراب بیایند، آنها را گرفته به قوام الملک خواهند سپرد و جماعت بهارلو، بعد از رسیدن گماشته مشیر الملک، آمدن خود را از امروز به فردا انداختند و نواب والا بعد از اطلاع بر واقعه فرمود: ایل بهارلو را که سر از اطاعت پیچیده‌اند، در عقب خود نمی‌گذارم و تا آنها را قلع و قمع نکنم به بندرعباس نمی‌روم، قوام الملک تعهد نمود که آنها را یا استمالت می‌کنم یا دفع و رفع می‌نمایم و چون از نواب مهدی قلی میرزا، خبر رسید که بندرعباس در تصرف من درآمد، نواب والا حسام السلطنه، از داراب حرکت فرموده، از فرگ و طارم سبعه گذشته، روز سیم ذی‌قعدة این سال وارد بندرعباس گردید و عمال و گماشتگان صید سالم امام مسقط را که در بندر بودند، خواسته، اظهار التفات درباره آنها فرمود که مقصود ما، استرداد بندر و نواحی آن از امام مسقط نیست و تا زمانی که از اجاره باقی است در تصرف امام مسقط خواهد بود، نهایت آنکه باید جور و تعدی را از رعایای بندر و نواحی آن موقوف داشته، حاکمی که پسندیده ما باشد، تعیین کنند و بهمین مضمون نوشته‌ای به صید سالم و بالیوز دولت بهیه انگلیس که حامی و جانبدار امام مسقط بود فرستادند و مدتی گذشت و جوابی نرسید.

و عید نوروز سنه لوی‌ئیل خیریت دلیل در روز بیست و پنجم ماه ذیقعدة «۱»، اتفاق افتاد و اعلیحضرت شهریار خلد الله ملکه، مقرر فرمودند که برای اجرای احکام دولتی، هر هفته از

(۱). برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۶۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۳۲

هر ماه از هر سال را به تفصیل قسمت کرده، مواظبت نمایند: روز شنبه: برای انعقاد سلام خاص و عام، روز یکشنبه: برای دیوان مظالم و ملاحظه عرایض دیوانخانه عدلیه، دوشنبه: روز تعطیل از کارها، روز سه‌شنبه: برای اجرای بروات دیوانی و فرامین دولتی، روز چهارشنبه: مختص محاسبات خزانه عامره و کتابچه‌های دستور العمل ممالک محروسه ایران، روز پنجشنبه: مخصوص عرایض وزراء جنگ و دول خارجه، روز جمعه: روز عبادت معبود بحق و فراغت از جمیع کارهای دیگر.

و چون نواب اشرف والا حسام السلطنه، مدتی در بندرعباس بماند و جوابی از امام مسقط و بالیوز انگلیس نرسید، حکومت کلیه بندرعباس و شمیل و میناب و تمام آن نواحی را ضمیمه حکومت لارستان و سبعه فرموده، به نواب مهدی قلی میرزا عنایت نمود و از بندرعباس حرکت کرده از شهر لار گذشته، وارد بلده جهرم شدند و میرزا علی محمد خان قوام الملک که در زمان توقف نواب والا، حسام السلطنه در داراب تعهد نظم ایلات بهارلو و اینالو را نمود، بعد از حرکت نواب معظم الیه، از داراب به سمت بندرعباس، قوام الملک چون از استمالت ایل بهارلو مأیوس گردید جمعیتی از چریک بلوک داراب و نوکرهای خود فراهم آورد که [به] تهدید آنها را در اطاعت خود درآورد، چون جماعت بهارلو در پنهانی، از مشیر الملک مأمور به نافرمانی از قوام الملک بودند، در خیال ستیزه‌کاری برآمده، در برابر قوام الملک ایستادند، بعد از اندک مجادله، قوام الملک، صلاح خود را در جنگ ندیده، عود به شهر داراب نمود و چون از حمایت مشیر الملک، مأیوس بود، در جانبداری نواب حسام السلطنه فایده نمی‌دید که گفته‌اند: اذا عاداک الوزير لاینفعک الامیر، کارهای خود را گذاشته، به جانب طهران شتافت و نواب حسام السلطنه که در این وقت در

بندرعباس توقف داشت، از این فقره مطلع گردید، حکومت داراب را به میرزا علی اکبر خان فسانی حاکم بلوک فسا که اباعن جد به ضابطی نواحی داراب برقرار بود، عنایت فرمود و حکومت ایل بهارلو و اینالو را ضمیمه آن نمود و قوام الملک چون وارد طهران گردید و کیفیت حکومت میرزا علی اکبر خان را شنید، مبلغی به رسم پیشکش به امنای دولت علیه داده، روی آنها را با خود داشت و علیرغم میرزا علی اکبر خان داماد مشیر الملک، مبلغ دوازده هزار تومان بر اصل مالیات بلوک فسا که هشت هزار و صد و شصت تومان بود، بیفزود و حکومت این بلوک را ضمیمه داراب و ایل بهارلو و اینالو نموده، فرمان مبارک همایونی در این باب صادر نمود و چون می دانست که مشیر الملک مهمما ممکن دست از اخلاص کارهای او، کوتاه نخواهد نمود، برای تقویت و اصلاح امور خود، حاجی میرزا زمان خان، عموی جناب فرخ خان امین الدوله کاشانی را به مصاحبت خود از طهران حرکت داده، در بلده جهرم، خدمت نواب والا، حسام السلطنه رسیدند و حکومت داراب و فسا و ایل بهارلو و اینالو را از میرزا علی اکبر خان گرفته، به جناب قوام الملک دادند و چون معادل چهار خمس تمام املاک بلوک فسا ملک موروثی اجدادی میرزا علی اکبر خان و بنی اعمام او بود، و آنچه را قوام الملک بر اصل مالیات بلوک فسا افزوده بود، ضرر و خسران میرزا علی اکبر خان و بنی اعمام او بود، لهذا میرزا علی اکبر خان بی تأمل، به تعجیل تمام از جهرم راه طهران را گرفته، بزودی وارد دار الخلافه گردیده، اظهار تظلم و بی اعتدالی در مالیات بلوک فسا نمود و بعد از یک سال توقف در طهران، امنای دولت جاویدعدت مبلغ هشت هزار تومان از بیست هزار تومان که مالیات بلوک فسا، قرار داده بودند از جزء جمع فسا موضوع داشته، اصل مالیات را دوازده هزار

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۳۳

تومان مقرر داشتند و میرزا علی اکبر خان را به لقب خانی و منصب وکالت فارس سرافراز فرموده، او را میرزا علی اکبر خان وکیل گفتند و حکومت بلوک فسا در حق او عنایت گردید. و نواب والا حسام السلطنه از طریق جهرم وارد شیراز گردید.

و چون محرم سال ۱۲۸۵ رسید، اعلیحضرت خدیو زمان، شاهنشاه معدلت توأمان، ادام الله تعالی عمره و شوکته برای مزید احترام دین و دولت، ایام عاشورا را به تعزیه داری خانواده نبوت و طهارت گذرانید و نواب والا حسام السلطنه ایالت لارستان و سبعه و نواحی بندرعباس را از نواب مهدی قلی میرزا گرفته به نواب اسد الله میرزا نایب الایاله دادند و حکومت بندر بوشهر را از اسد الله میرزا نایب الایاله گرفته به میرزا حسن علی خان نصیر الملک عنایت نمودند و سایر حکومتها به حال خود باقی بماند و چون مدتی از آن سنه گذشت و نواب اسد الله میرزا به مقر حکومت خود رسید، عریضه از صید سالم امام مسقط و نوشته‌ای از پلی «۱» صاحب بالیوز دولت انگلیس، خدمت نواب والا، حسام السلطنه آوردند و مضمون این دو عریضه اولاً:

معدرت از تعویق در جواب رقم مبارک خواسته، عذر خود را در گرفتاری اغتشاش بر عمان و طغیان اهالی این سامان قرار دادند و پلی صاحب بالیوز دولت انگلیس در طی عریضه نوشته بود، اگر نواب اشرف والا- اذن دهند این بنده، حاجی احمد خان را که وزیرزاده مسقط و ایرانی الاصل است با خود آورده، در شیراز شرفیاب گشته، کار بندرعباس [به] او واگذار شود که رعایا، شکایت از جور و اجحاف «۲» عامل نداشته باشند و نواب والا- حسام السلطنه پلی صاحب بالیوز دولت انگلیس و حاجی احمد خان را از بوشهر بخواست و بعد از ورود آنها [را] مقضی المرام فرموده، عود نمودند و این گفت و شنودها تا ماه جمادی دویم این سال [۱۲۸۵]: به درازا کشید و چون نواب اسد الله میرزا نایب الایاله [و] والی لارستان و سبعه و نواحی بندرعباس از واقعه استرداد سامان عباسی مطلع گردید، از ایالت لارستان و سبعه استعفا نموده، عود به شیراز نمود و ایالت او را به نواب سلیمان میرزا برادرزاده نواب والا، حسام السلطنه، ارزانی کردند و چون بزرگان مسقط صید سالم را در تحت حمایت دولت انگلیس دیدند، بعد از اتحاد آرا بر صید سالم شوریده، خانه او را محاصره نمودند و صید سالم از دروازه غیر متعارف خود را با عیال به کشتی رسانیده، از مسقط وارد بندرعباسی گردید و بعد از چند روزی که صلاح خود را در توقف ندانست از بندر به جزیره قشم که از توابع و مضافات بندرعباسی است رفته، رحل اقامت انداخت و کارگزاران دولت بهیه انگلیس، دست از جانبداری صید سالم امام مسقط کشیده،

حمایتی از او نمودند، بلکه حاجی احمد خان را که از جانب صید سالم، حاکم نواحی عباسی بود، احضار به بندر بمبای نموده، دستور العمل حکومت نواحی عباسی را به او داده، مراجعت نمود و چون خبر خرابی کارهای امام مسقط و توقف او در جزیره قشم و رفتن حاجی احمد خان به بندر بمبای به نواب والا حسام السلطنه رسید، مأموری روانه بندرعباس فرمود که هیچکس از نواحی عباسی، دیناری به صید سالم ندهد و چون حاجی احمد خان از این حکم مطلع گردید، از بندر عریضه‌ای خدمت نواب والا حسام السلطنه، فرستاد که اگر در سابق

(۱). Lewis Pelly متولد ۱۸۲۵، متوفی ۱۸۹۲، در فاصله سالهای ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۰، در ایران بود ابتدا دبیر اول و سپس شارژ دافر انگلیس در ایران بود.

(۲). در متن: (اجحاف از).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۳۴

به نوکری امام مسقط مأمور نواحی عباسی بودم، اکنون از نوکری او گذشتم و خود را نوکر و مأمور نواب اشرف والا می‌دانم [و] آنچه صید سالم از وجوهات این نواحی از من می‌خواست بیشتر و بهتر به شما می‌دهم، نواب والا، استدعای او را قبول فرموده حکم حکومت او را مرقوم نموده، روانه داشتند. و در این سال تمام نواحی فارس منتظم و اهالی آن به آسایش گذرانیدند.

و عید نوروز سنه ۱۲۰۰ خورشیدی خیریت تحویل: در روز شنبه ششم ماه ذی‌حجه «۱»، ده ساعت و نیم و چهل و سه ثانیه از روز گذشته، اتفاق افتاد و در پیشگاه حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه، خلد الله ملکه، جشن نوروزی به پایان رسید و روز چهاردهم این ماه، خبر عزل نواب اشرف والا، حسام السلطنه، سلطان مراد میرزا، از حکومت مملکت فارس، از دار الخلافه طهران به شیراز رسید و این خبر را در روز نوزدهم این ماه از شیراز به بلده بهبهان رسانیدند و روز بیست و سیم این ماه، نواب اشرف والا، احتشام الدوله سلطان اویس میرزا والی نواحی کوه گیلویه و بهبهان به عزم مسافرت به مملکت کردستان که مقر حکومت والد ماجدش، نواب اشرف والا معتمد الدوله فرهاد میرزا عم حقیقی اعلیحضرت شاهنشاهی، خلد الله ملکه بود، از بلده بهبهان حرکت نموده، از راه رامهرمز و شوشتر و دزفول و خرم‌آباد فیلی و بروجرد و نهاوند و کرمانشاهان وارد سنندج بلده کردستان گشته، در مهد آسایش غنود.

و چون محرم سال ۱۲۸۶ رسید، اعلیحضرت شهریار معدلت شعار، ایام عاشورا را به تعزیه‌داری اهل بیت نبوت (ص) گذرانیدند و فرمانفرمایی مملکت فارس را به حضرت اسعد اشرف ارفع والا، شاهنشاهزاده اعظم سلطان مسعود میرزا ظل السلطان ادام الله بقاه عنایت فرمودند و وزارت و پیشکاری حضرت معظم الیه به جناب جلالت مآب حاجی محمد قلی خان آصف الدوله قاجار، برقرار گردید و در ماه صفر این سال وارد شیراز شدند و حکومت کوه گیلویه را به امیر الامراء العظام ابو الفتح خان صارم الدوله، خلف الصدق امیر کبیر خان بابا خان سردار ارزانی فرمودند و ایالت لار و حکومت بوشهر و دشتی و دشتستان کما فی السابق با میرزا حسن علی خان نصیر الملک شیرازی باقی گذاشتند:

و هم در این سال [۱۲۸۶]: ایالت و حکمرانی اصفهان را به استقلال به جناب جلالت مآب، میرزا فتح علی خان صاحب دیوان شیرازی که در سال گذشته به وزارت و پیشکاری آن مملکت برقرار بود، عنایت و مرحمت فرمودند و در اوایل ماه جمادی اول این سال تا اوایل ماه رجب، وبای عام در شیراز و بلوکات فارس بروز کرده، جماعتی را هلاک نمود.

و موکب همایون شاهنشاهی روز بیستم ماه شوال «۲» این سال، به عزم سفر گیلان نهضت فرموده، روز یازدهم ماه ذی‌قعدة «۳» این سال شهر رشت، محل نزول اجلال گردید و روز غره ذی‌حجه این سال «۴» از شهر رشت نهضت فرموده روز پانزدهم این ماه، دار الخلافه طهران به فرقدوم میمنت لزوم، موکب همایون زینت یافت و حکومت بندرعباس مانند سال گذشته در عهده حاجی احمد

خان باقی بود و تمام مملکت فارس از فرط اهتمام حضرت اسعد اشرف والا

(۱). برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۶۹.

(۲). برابر با ۲۰ ژانویه ۱۸۷۰.

(۳). برابر با ۱۲ فوریه ۱۸۷۰.

(۴). برابر با ۴ مارس ۱۸۷۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۳۵

ظل السلطان، ادام اجلاله، قرین انتظام و اهالی آن در مهد آسایش به دعای دوام دولت ابد پیوند مشغول بودند.

و عید نوروز سنه یونت ئیل خیریت دلیل شب هیجدهم ماه ذی حجه «۱» اتفاق افتاد و عید نوروز و عید غدیر در روز دوشنبه موافق آمد و سلام خاص و عام که از لوازم این دو عید مبارک است در محضر شاهنشاه زمان ادام الله بقاء منعقد گردید.

و چون ماه محرم سال ۱۲۸۷ در رسید اعلیحضرت شهریار معدلت مدار خلد الله ملکه به رسم سالهای گذشته، ایام عاشورا را به تعزیه‌داری و سوگواری بر اهل بیت طهارت گذرانیدند و حضرت اسعد اشرف والا ظل السلطان ادام الله عمره بر حکمرانی و فرمانفرمائی مملکت فارس و جناب حاجی محمد قلی خان آصف الدوله به وزارت و پیشکاری حضرت معظم الیه، باقی بماندند و تغییری در حکام و بلوکات فارس ندادند و از امورات اتفاقیه که از صدر دولت اسلام دامت شوکتها تا این زمان گوشزد نگشته است این است که شاهنشاهان ممالک ایران بغیر از زمان خصومت و جنگ با سلاطین روم مسافرت به عراق عرب که از ممالک روم شمرده‌اند، نکنند «۲» و اول شهریاری که از روی مسالمت و صفا به عزم زیارت قبور منوره ائمه هدی (ع) وارد عراق عرب بی‌قصد تملک گشته، اعلیحضرت قوی شوکت، شاهنشاه اسلامیان پناه، ظل الله، ناصر الدین شاه قاجار ادام الله ایام سلطنته و شوکت می‌باشد که روز بیستم ماه جمادی دویم این سال [۱۲۸۷] «۳»: از دار الخلافه طهران که مقر سلطنت و شاهنشاهی است، نهضت فرمودند و روز سیزدهم ماه رجب «۴» این سال شهر همدان، از فرقدوم میمنت لزوم مزین گردید.

و از غرایب اتفاقات که نواب اشرف والا، احتشام الدوله سلطان اویس میرزا حکمران همدان فرمودند آن است که، پیش از ورود موکب همایون، مرد تاجر شوشتری در همدان وفات یافت و به تقریبی قاضی همدان اموال او را تصاحب نمود و وارث او را محروم بداشت و چون از جانب حکومت مطالبه ایصال مالیه، به وارث شد، جناب قاضی به عذرهای غیر موجه متعذر گردید و چون موکب اعلی تشریف‌فرمای همدان شدند و دو سه روزی گذشت، روز پانزدهم این ماه، علما و اشراف همدان شرفیاب حضور مبارک گشتند و چون نوبت معرفی از جناب قاضی رسید، اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه فرمودند: قاضی همدان ایشانند «۵» و این فرمایش اشاره [بود] به حکایتی که شیخ سعدی (علیه الرحمه) در کتاب گلستان فرموده است که قاضی همدان را حکایت کنند که با نعلبند پسری سرخوش بود و نعل دلش در آتش، روزگاری متلفه و پویان و مترصد و جویان و برحسب واقعه گویان:

(۱). برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۷۰.

(۲). ر ک: سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۲.

(۳). برابر با ۱۷ سپتامبر ۱۸۷۰، و ر ک: سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، به قلم خود او، از انتشارات کتابخانه سنائی.

(۴). (روز یکشنبه ... عید مبارک مولد حضرت امیر المؤمنین) سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۳۰.

(۵). ناصر الدین شاه خود در وقایع روز سه‌شنبه پانزدهم رجب، (ص ۳۲) این داستان را چنین نوشته است که: (علمای همدان را معرفی می‌کردند شخصی ریش‌بلند را گفتند قاضی است، گفتم قاضی همدان است، علما و سایرین خندیدند، خود قاضی هم

خندید. کنایه از قاضی همدان که سعدی در گلستان نوشته است.) شاید حکایت را بعد از وقوع این ماجرا ساخته باشند. فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۳۶ از یاد تو غافل نتوان کرد به هیچم سرکوفته مارم نتوانم که نیچم چون این معامله به سمعش رسیده، زاید الوصف رنجیده، دشنام بی‌تحاشی دادن گرفته و سقط گفتن، سنگ برداشت و هیچ از بیحرمتی فرونگذاشت، قاضی با خود گفت، همانا از وقاحتش بوی سماحت می‌آید و پادشاهان سخن به صلابت گویند و باشد که در نهان صلح جویند: انگور نوآورده ترش طعم بودروزی دو سه صبر کن که شیرین گردد این بگفت و بر مسند قضا بازآمد ... الی آخر حکایت ... و چون شب شد، جناب قاضی به پای خود به منزل من آمد و از فرمایش اعلی حضرت شهریاری روحنا فداه سؤال نمود به او گفتم گویا کیفیت معامله شما با مالیه تاجر شوشتری به عرض همایونی رسیده باشد و اراده انتقام را دارند، قاضی از این سؤال و جواب سخت بترسید و روز دیگر اموال تاجر را به وارث او بداد.

القصه: موکب اعلی روز دهم ماه شعبان «۱» شهر کرمانشاهان را از فرقدوم مزین فرمود «۲» و روز بیست و یکم ماه شعبان «۳» بلده خانقین را که اول خاک عراق عرب است و در این روز مدحت پاشا، والی «۴» بغداد، با سایر پاشایان نواحی عراق عرب و چندین هزار نفر سواره و سرباز رومی برای پذیرائی موکب همایون اعلی شرفیاب حضور مبارک شدند و روز بیست و هشتم ماه شعبان شهر بغداد از فرقدوم موکب همایون مزین گردید و اهالی بغداد دقیقه‌ای از دقایق خدمتگزاری را فرونگذاشتند و اعلی حضرت اقدس شهریاری در باغی که شایسته بود، نزول اجلال فرمود و روز بیست و نهم شعبان «۵» عزیمت زیارت حضرت کاظمین (ع) نمودند و اهالی بلده کاظمین «۶» (ع) و خدام آستانه مبارکه، امامین همامین (ع) موکب اعلی را استقبال نمودند و در سفرنامه شاهنشاهی به عتبات عالیات که به قلم سعادت رقم مبارک است چنین مرقوم است: «وارد روضه مقدسه کاظمین (ع) شدیم، از بهشت جزئی و از رحمت الهی، آیتی است» «۷» و در وقت مراجعت به بغداد در بقعه امام اعظم ابوحنیفه فاتحه خواندند و روز سلخ ماه شعبان با ملتزمین رکاب بر کشتیهای بخار «۸» سوار گشته، به عزم زیارت قبر جناب سلمان فارسی رضی الله عنه و دیدن مدائن خراب، تشریف بردند و روز چهارم رمضان از بغداد انتهاز فرموده، آستانه مبارکه کاظمین (ع) را زیارت نمودند «۹» و علما و سادات و خدام آستانه مبارکه به حضور مهر ظهور رسیده، هریک به قدر مرتبه مورد عنایت ملوکانه شدند و روز پنجم این ماه تشریف فرمای قریه مسیب «۱۰» شده، در کنار شط فرات، سراپرده‌های شاهنشاهی را برپا نمودند و روز ششم «۱۱» را توقف فرموده، در این روز علما و

(۱). برابر با ۵ نوامبر ۱۸۷۰.

(۲). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۷۶.

(۳). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۹۶: (روز سه‌شنبه) برابر با ۱۶ نوامبر ۱۸۷۰.

(۴). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۹۷.

(۵). (چهارشنبه) سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۱۱.

(۶). مدفن امامان موسی الکاظم (ع) و محمد جواد (ع) هفتمین و نهمین امام شیعیان اثنی عشری.

(۷). اشاره به بیتی است از سعدی در مطلع غزل:

ای از بهشت جزوی و از رحمت آیتی حق را به روزگار تو با عنایتی

(۸). در متن: (تجار).

(۹). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۲۵.

(۱۰). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۳۰.

(۱۱). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۳۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۳۷

مجتهدین کربلای معلی به حضور مبارک شهریار معدلت شعار رسیدند و روز هفتم «۱» به جانب کربلا نهضت فرموده، عصر این روز از دروازه موسوم به دروازه نجف وارد بلده کربلا شدند و اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه از درب صحن مقدس، پیاده گشته، با کمال خضوع و خشوع به نزدیک روضه مطهره حسینیه علی صاحبها الف ثناء و تحیه شده، قطرات اشک از تذکر مصیبت‌های وارده بر اهل بیت عصمت طاهره از چشم مبارک شاهنشاهی جاری گردید، پس به لوازم آداب زیارت پرداختند و بعد از فراغت از زیارت به جانب بقعه منوره حضرت عباس (رض) رفتند و روز دوازدهم «۲» این ماه موبک همایون به عزم زیارت آستانه مبارکه علویه علی صاحبها الف صلوات و تحیه نهضت فرموده، روز سیزدهم «۳» وارد خارج نجف اشرف شدند و شرح این ورود در کتاب سفرنامه شاهنشاهی به این عبارت مرقوم است «۴»: «چون نزدیک به دروازه نجف اشرف شدیم از کالسکه پیاده گشتیم با همه نوکرها و پاشایان پیاده رفتیم تا وارد نجف اشرف شدیم، گوش جانم ندای: إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى «۵» را می شنید و زبان دلم رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ «۶» می سرود که این خاک پاک و ارض مقدس را باید از عرش خدا جزوی و از جنت موعود آیتی شمرد که وطن جان و منزل دل است، روح و راحتی را ملاحظه کردم که در طاققت بیان نیست»، پس با نیتی پاک تقبیل آستانه و درگاه مولی الموالی امیر مؤمنان را نمودند و بعد از ادای لوازم زیارت از روضه مقدسه بر سر مقبره شاهنشاه رضوان جایگاه، سلطان سعید، آقا محمد شاه شهید «۷»، طاب‌نراه توجه فرموده، ادای فاتحه را نمودند، پس پیاده تا دروازه تشریف‌فرما شدند و روز چهاردهم این ماه، منزل اردوی اعلی را در کنار دریای نجف قرار دادند «۸» و روز پانزدهم این ماه، اعلی حضرت شهریاری قبر جناب مسلم ابن عقیل و سایر قبور بزرگان دین را زیارت نموده عود به منزل فرمودند و روز نوزدهم این ماه اعلیحضرت شاهنشاه خلد الله ملکه، لوازم زیارت وداع آستانه مبارکه را به عمل آورده، به جانب کربلای معلی، نهضت فرموده «۹»، روز بیستم وارد شدند و سه روز اقامت نمودند «۱۰» و روز بیست و چهارم به عزم بغداد روانه شدند و روز بیست و هفتم «۱۱» به زیارت آستانه مبارکه کاظمین (ع) مشرف گشتند و روز دویم ماه شوال «۱۲» به عزم قصبه سرمن‌رآی انتهاض فرمودند و روز ششم «۱۳» وارد قصبه سرمن‌رآی شده به لوازم زیارت آستانه مبارکه عسکریین (ع) پرداختند و روز هشتم «۱۴»

(۱). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۳۴.

(۲). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۴۷.

(۳). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۴۹.

(۴). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۵۱. در خصوص این سفر رجوع شود به خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۲۶.

(۵). قسمتی از آیه ۱۲ سوره طه: (... اکنون در وادی مقدس پا نهادی).

(۶). قسمتی از آیه ۸۰، سوره اسراء: (خداوندا مرا به قدم صدق داخل و به قدم صدق خارج گردان).

(۷). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۵۳.

(۸). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۵۴.

(۹). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۶۹.

(۱۰). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۷۰ تا ۱۷۵.

(۱۱). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۸۱.

(۱۲). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۸۸.

(۱۳). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۱۹۷.

(۱۴). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۲۰۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۳۸

شوال به عزم دار الخلافه طهران نهضت فرمودند و روز غره ذی حجه این سال [۱۲۸۷] «۱»:

شهر طهران به فرقدوم میمنت لزوم شاهنشاهی مزین گردید.

و هم در این سال [۱۲۸۷]: خدای متعال ولدی ارجمند و پسری سعادت‌مند به شاهنشاه- زاده اعظم حضرت اسعد اشرف والا، سلطان مسعود میرزا ظل السلطان فرمانفرمای مملکت فارس ادام الله بقاءه در شهر شیراز عنایت فرموده، او را نواب والا سلطان حسین میرزا جلال الدوله گفتند.

و هم در این سال [۱۲۸۷]: این بنده گنهکار ایزد متعال مؤلف این فارسنامه ناصری به عزم ادای حجه الاسلام و زیارت آستانه مقدسه حضرت خیر الانام و قبور ائمه بقیع علیهم الصلوٰه و السلام روز نوزدهم ماه شوال «۲» از شیراز حرکت کرده، از دو فرسخی شیراز تا نیم فرسخ به کاروانسرای میان کتل که نزدیک به چهارده فرسخ است، همه جا در میان برف و یخ رفتیم و روز بیست و سیم این ماه وارد کازرون شدم و روز بیست و هشتم این ماه به بوشهر رسیدیم و روز پانزدهم ذی‌قعدة بر جهاز آتشی «۳» سوار شده، روز بیستم این ماه وارد شهر مسقط گردیدم و روز بیست و ششم این ماه وارد شهر عدن شدم و روز سیم ماه ذی‌حجه به بندر جدّه رسیدم و شش ساعت از شب هشتم گذشته، وارد مکه معظمه شدم و بعد از ادای اعمال حج، روز بیست و هشتم این ماه ذی‌حجه به عزم مدینه طیبه از مکه معظمه بیرون رفتیم و روز عاشورای ماه محرم سال ۱۲۸۸ به مدینه طیبه رسیده، لوازم زیارت آستانه نبوی و ائمه بقیع صلوات الله علیهم را به عمل آورده روز هفدهم این ماه، از مدینه طیبه به عزم عود به جدّه روانه شدم و روز بیست و هشتم این ماه وارد جدّه گشتم و روز چهاردهم ماه صفر این سال از جدّه بر کشتی آتشی نشسته، روز نوزدهم وارد بندر حدیده «۴» شدم و روز غره ماه ربیع اول به مسقط رسیدم و روز هفتم این ماه وارد بوشهر گشتم و روز بیست و پنجم این ماه به سلامتی عود به شیراز نمودم. «۵»

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل در بیست و نهم ماه ذی‌حجه «۶» اتفاق افتاد و اعلیحضرت ظل‌اللهی، شاهنشاه معدلت شعار ناصر الدین شاه قاجار، ادام الله بقاءه ایام عاشورای ماه محرم سال ۱۲۸۸ را به تعزیه‌داری اهل بیت طهارت (ص) گذرانیدند.

و در این سال [۱۲۸۸]: جناب حاجی محمد قلی خان آصف الدوله، پیشکار و وزیر مملکت فارس، از شیراز احضار به طهران گردید و وزارت این مملکت و پیشکاری حضرت اسعد اشرف والا، ظل السلطان دام اقباله العالی را به جناب محمد قاسم خان، والی عم اکرم جناب معیر الممالک «۷» دوست علی خان عنایت فرموده، در ماه صفر این سال از طهران وارد شیراز گردید.

و هم در این سال [۱۲۸۸]: جناب میرزا فتح علی خان صاحب دیوان شیرازی به پیشکاری مملکت آذربایجان و وزارت حضرت اسعد اشرف، شاهنشاه‌زاده اعظم مظفر الدین میرزا

(۱). سفرنامه ناصر الدین شاه به کربلا و نجف، ص ۲۷۱.

(۲). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بزرگان سردزک شیراز.

(۳). Steamship: کشتی بخار.

(۴). بندر اصلی یمن در حدود ۹۵ میلی شمال باب‌المنذب.

(۵). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، احوال مؤلف در محله سردزک.

(۶). برابر با ۲۱ یا ۲۲ مارس ۱۸۷۱.



(۷). ر ک: خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۱۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۳۹

ادام الله اقباله العالی، ولی عهد دولت علیه ایران سرافراز و برقرار گردید و جناب میرزا عبد الوهاب خان شیرازی در این سال به لقب جلیل نصیر الدوله سرافراز گردید و در ماه جمادی اول این سال حضرت اسعد شاهنشاهزاده اعظم، سلطان مسعود میرزا ظل السلطان دام مجده العالی از شیراز به عزم دار الخلافه طهران حرکت فرموده، در روز پانزدهم ماه رجب این سال [۱۲۸۸]: وارد طهران شدند و حکومت مملکت فارس به استقلال به جناب جلالت مآب محمد قاسم خان والی مقرر و برقرار گردید.

و روز بیست و نهم ماه شعبان این سال [۱۲۸۸]: جناب جلالت مآب اجل اکرم، حاجی میرزا حسین خان که سابقا به لقب جلیل سپهسالاری سرافراز بود به منصب بزرگ صدارت عظمی که بالاترین مناصب دولتی است، مفتخر و برقرار گردید «۱» و جناب حاجی میرزا حسین خان صدر اعظم پسر مرحوم میرزا نبی خان قزوینی امیر دیوانخانه عدلیه ممالک محروسه است که در سال ۱۲۵۶ و ۵۹ [۱۲] به ایالت مملکت فارس سرافراز بود و جناب جلالت مآب صدر اعظم بعد از تمکن بر مسند صدارت رقیمه مشتمل بر بیم و امید برنگاشت و فرمانفرمایان و حکمرانان ممالک محروسه را مخاطب داشت و خلاصه آن رقیمه این است «۲»:

از امورات بدیهیه است که اعتبار هر دولت بسته به آبادی بلاد و آسایش عباد است و مایه فساد آبادی و آسایش، طمع و غرض است و باید خیرخواهان دولت، ریشه این دو مرض را از بیخ برکنند تا نعمتهای شاهنشاهی و عنایتهای اعلیحضرت ظل الهی بر آنها، گوارا باشد و مدتهاست که بزرگان ایرانی حصول مرض طمع را «مداخل» می گفتند و بر سه گونه از رعایای دولت بازمی یافتند و سرآمد همه رشوه است که حق مظلومی را به ظالمی دهند و چیزی از او ستانند، در فارس ضرب المثل است که: «کندی دندان هر کس به ترشی و کندی دندان قاضی و حاکم به شیرینی». و دیگری پیشکش است که حکومت بلوکی را به ناجوانمردی سپارند و چشم از جبر و جور او ببوشند و سیمین آنها هدیه است که مردمان کم دل از دهشت کارگزاران ایالت، ابره نظیفی یا طعام لطیفی یا مرکب سواری به اجزای ایالت فرستند و مردمان پلنگ طبیعت ایرانی، حصول مرض غرض را «سیاست و مؤاخذه دولتی» گویند که کینه کسی را در دل گیرند و به تهمت خیانت دولتی دود از نهاد آن بیچاره درآرند و اعلیحضرت اقدس همایونی خلد الله ملکه، ملتفت به این دو مرض شایع شدند و چون منصب جلیل صدارت عظمی را به این بنده درگاه عنایت می فرمودند اول فرمایش ملوکانه در قلع این دو مرض مهلک که در ایران عالمگیر گشته، فرمودند و بحمد الله در این مدت قلیل در بار همایونی ادعا می توان نمود که از رشوه و هدیه و پیشکشی اسمی باقی نمانده است، لیکن تاکنون شبهه‌ای برای حکام باقی است که برای نسبت به سلسله سلطنت یا قدمت خدمت مغرور گشته، از مؤاخذه دولتی خود را معاف می دانند و چنین معلوم است که ملتفت به کلمه الملک عقیم نگشته‌اند که سلطنت را با فرزند و خویشاوند و خدمتگزار و بیگانه پیوندی نیست بلکه فرزند سلطنت سپاه هنرمند آموزگار و رعیت هنرپیشه درست کارند و هر کس با این دو فرقه مردم، جور کند خود را مورد سیاست ملوکانه داند چنانکه در سلام عام روز بیست و پنجم ماه شوال این سال

(۱). صدر التواریخ، ص ۲۶۰ بعد.

(۲). صدر التواریخ، ص ۲۶۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۴۰

[۱۲۸۸]: اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی روحنا فداه به لفظ مبارک فرموده به صیغه جلاله سوگند نمودند که هریک از حکام بلاد، جویری بر رعیت روا دارد که بر مالیات دیوانی مقرری بیفزاید یا به وسیله دیگر چیزی ستاند یا صاحب منصبی در امورات لشکری تعدی کند از جیره و مواجب یک نفر کم نماید ابقا بر مال و جان و اعتبار او نفرمایند و شومی ایالات مملکت فارس در این سنه

بحالها باقی بود و قحط و غلا در عموم اجزای فارس شیوع داشت و قیمت یک من گندم به وزن هفتصد و بیست مثقال که آنرا نه عباسی گویند به مبلغ دو ریال که مساوی دو مثقال و هفده «۱» نخود نقره مسکوک است رسید و جناب محمد قاسم خان والی مملکت فارس چندین گداخانه مهیا نمود که هر یکی گنجایش پنجاه شصت نفر گدا داشت و شش گداخانه را خود متحمل گشته، غذای گداهای آنها را می‌داد و چندین گداخانه دیگر در عهده بزرگان شیراز گذاشت و رفاه کلی برای گدایان حاصل آمد فجزاه الله خیرا ولی از مردمان ایلات و بلوکات جماعتی بسیار از گرسنگی بمردند و اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه، ایام عاشورای محرم سال ۱۲۸۹ را به تعزیه‌داری خامس آل عبا گذرانیدند.

و در شب یازدهم ماه محرم این سال [۱۲۸۹] «۲»: محمد قاسم خان والی و حکمران مملکت فارس در شیراز به مرض سبات «۳» درگذشت.

و عید نوروز سنه پیچین‌نیل در [۱۱] «۴» ماه محرم اتفاق افتاد و ایالت و فرمانمائی مملکت فارس به حضرت اسعد اشرف والا، شاهنشاه‌زاده اعظم، سلطان مسعود میرزا ظل السلطان دام اقباله العالی، عنایت گردید و پیشکاری و وزارت این مملکت به جناب جلال‌مآب حاجی محمد ناصر خان ظهیر الدوله قاجار دولو «۵» راجع آمد.

و در ماه ربیع اول این سال [۱۲۸۹]: وارد شیراز شدند و در این سال حاجی احمد خان پسر حاجی محمد علی کیانی وزیر سابق مسقط از حکومت عباسی و نواحی آن معزول گشته، احمد شاه خان مینابی که اباعن جد به کلانتری بلوک میناب برقرار بود، به حکومت شمیل و میناب و تمام نواحی عباسی سرافراز گردید و روز غره جمادی اول این سال موکب همایون اعلی تشریف‌فرمای نور و کجور دریای مازندران شدند و روز چهاردهم ماه شعبان این سال عود به دار الخلافه طهران فرمودند و در تمام این سنه پیچین‌نیل عموم اهالی ممالک محروسه ایران از یمن توجهات خاطر خطیر اعلی حضرت شاهنشاهی در مهد آسایش و فراغت بال، سال را گذرانیدند.

و ایام عاشورای محرم سال ۱۲۹۰ به عادت سابقه مشغول تعزیه‌داری اهل بیت نبوت (ص) بودند. و عید نوروز سنه تخاقوی‌نیل خیریت دلیل در بیست و [یکم] ماه محرم «۶» واقع شده،

(۱). در متن: (هفته).

(۲). برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۷۲.

(۳). نوعی بیماری در سر، که عبارت است از: سیلان خلط یا بالا-رفتن بخار در حواس تصرف کند و آن دو نوع است آنکه با کسالت و کندخاطری و فتور خواب همراه بود و آن سبات نام دارد (تذکره ضریر انطاکی) به نقل از لغت‌نامه دهخدا.

(۴). تاریخ در متن فراموش شده است.

(۵). در متن: (دوه‌لو).

(۶). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۷۳.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۴۱

جشن ملوکانه برپا گردید و از وقایع معظمه این سال [۱۲۹۰]: سفر خیریت‌اثر، اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه است به جانب فرنگستان. و چون زمان عزیمت نزدیک گردید، سپاه ظفرپناه حاضر رکاب در خارج دروازه دولت طهران صفها برکشیدند و ذات اقدس همایونی به بازدید آنها تشریف‌فرما گردیدند و ملفوفه فرمانی را که خطاب به آحاد و افراد لشکر ظفرپناه شرف صدور یافته بود، جناب جلال‌مآب حاجی میرزا حسین خان صدر اعظم به آواز بلند، تمامی آنها را از مضمون این مطلع ساخت:

سواد فرمان مبارک به وجه اختصار: عموم صاحب‌منصبان و افراد سربازان اردوی دار الخلافه بدانند که عزیمت موکب همایون به

ساحت فرنگستان و ملاقات سلاطین و تاجداران با عز و تمکین که دوست و متحد هستند، نزدیک شده و امروز که چهاردهم ماه صفر سال ۱۲۹۰ است، محض دیدن شماها به این موقع آمدم منتهای میل همایونی ما ترقی امور عسکریه و آسودگی شماهاست چنانکه در سنه گذشته حقوق افراد شماها به وقت خود، بدون تأخیر عاید گردید و در آینده بدین منوال خواهد بود از مواظبت شماها در وظایف نوکری، خاطر همایون ما خوشنود است و به اطمینان صداقت تامه و مواظبت کامله از قاطبه عساکر منصوره داریم که در غیاب همایون ما بیشتر از پیشتر بر مدارج خدمت خود خواهند افزود و نظم مملکت را در تحت اوامر و نواهی رؤسای خود حفظ خواهند نمود، زمان مسافرت را صرف تکمیل لوازم عسکریه دولت از قبیل اسلحه و معلم خواهیم فرمود و خاطر مبارک را از یاد شماها، فارغ نخواهیم گذاشت و در غیاب همایون ما، فرزند خود نایب السلطنه را به نیابت خودمان و ریاست کلیه، مأمور فرمودیم و چون صدر اعظم ملازم رکاب همایون است، عم اکرم افخم، معتمد الدوله را با اختیار تامه، در نزد فرزند معزی الیه می گذاریم، این فرمایشات ملوکانه را شنیده، تخلف نورزید- فی چهاردهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۰.

سواد دستخط مبارک به نواب اشرف والا- معتمد الدوله: از کمال اطمینانی که به دولت خواهی و کفایت و کاردانی آن عم اکرم کامگار داریم، زاید می شماریم که امورات را جزء به جزء مرقوم داریم، آن عم کامگار را مبسوط الید فرمودیم انشاء الله تعالی از قرار حکم فرمان مبارک که به کل ممالک محروسه ارسال شده است و دستور العمل مکتوبا و شفاهای عنایت شده است با کمال قوت قلب، مشغول رتق و فتق امورات دولتی و مملکتی بوده، وقایع اتفاقیه را همه روزه به ما تلگراف نماید هر کس از اوامر و نواهی شما تخلف کند قطعا به سخط پادشاهی گرفتار خواهد بود. «۱»

و روز بیست و یکم ماه صفر المظفر این سال [۱۲۹۰] «۲»: خیریت مآل، با بدرقه عنایت قادر متعال موکب همایون اعلی از دار الخلافه طهران نهضت فرمود و روز دوازدهم ماه ربیع اول «۳» این سال شهر رشت به فرقدوم شاهنشاهی مزین گردید و روز چهاردهم «۴» این ماه به

(۱). ر ک: خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۳۶.

(۲). برابر با ۲۰ آوریل ۱۸۷۳. ر ک: سفر فرنگستان ناصر الدین شاه، ص ۱.

(۳). برابر با ۱۰ مه ۱۸۷۳.

(۴). سفر فرنگستان، ص ۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۴۲

راهنمایی «۱» فائدمین و اقبال، از بندر انزلی بر کشتی بخار که دولت روس برای سواری ذات مبارک همایون فرستاده بودند، نشسته، روانه گردید و نام این کشتی قسطنطنیه «۲» است و بعد از ظهر روز شانزدهم این ماه شهر حاجی طرخان «۳» به قدوم اعلیحضرت شاهنشاهی قرین مباهات گردید، والی شهر حاجی طرخان و اعیان، پذیرائی که لایق شاهنشاهان است به عمل آوردند و روز هفدهم «۴» موکب اعلی در کشتیهای کوچک سوار شده، از روی رودخانه ولگاء عبور فرموده، روز هیجدهم وارد شهر سارتیسین «۵» شدند، والی و اعیان آن شهر، نهایت پذیرائی را به عمل آوردند و از این شهر موکب همایونی بر کالسکه بخار که مخصوص اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه است، نشسته از راه آهن عبور فرمودند [و] وارد شهر مسکو که پایتخت قدیم ممالک روسیه است، شدند «۶» و والی مسکو در استقبال و پذیرائی ورود مسعود قصور و تقصیر نمود و اعلیحضرت شاهنشاهی در عمارات سلطنتی، منزل نمودند و روز بیست و سیم ماه ربیع اول از شهر مسکو به واسطه کالسکه بخار و راه آهن به عزم سنت پترزبرغ «۷» پایتخت حالیه ممالک روسیه است، نهضت فرموده روز بیست و چهارم، اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه، الکسندر و نواب ولی عهد و سایر شاهزادگان و جناب سپهسالار عساکر روسیه و برادران اعلیحضرت امپراطور به عزم استقبال شاهنشاه ایران در سر

راه آهن منتظر ایستاده بودند که اعلیحضرت شاهنشاهی وارد کنار شهر سنت پترزبرگ شدند و بعد از تلاقی و پذیرائی تمام وارد عمارت سلطنتی گردیدند و بعد از لمح‌های، نشانی «۸» که اعظم نشانهای دولت روسیه است، از جانب اعلیحضرت امپراطور به اعلیحضرت شاهنشاهی تقدیم نمودند و بعد از چند دقیقه اعلیحضرت شاهنشاهی به بازدید اعلیحضرت امپراطور تشریف بردند و وقت غروب آفتاب، اعلیحضرت امپراطور به بازدید اعلیحضرت شاهنشاهی آمدند و تا روز غره ماه ربیع دوم این سال «۹»، اعلیحضرت شاهنشاهی به مصاحبت اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه، در تماشاخانه‌ها و عمارات عالیه و باغهای سلطنتی تردد فرمودند و روز دوم این ماه اعلیحضرت همایونی بعد از وداع با اعلیحضرت امپراطور عزیمت ممالک آلمان و پروس «۱۰» فرموده، به واسطه کالسکه بخار، روز چهارم وارد کنار شهر برلن شدند و اعلیحضرت امپراطور پروس و نواب ولیعهد و سایر شاهزادگان و وزراء و ارکان دولت، همه برای استقبال و پذیرائی در سر راه آهن حاضر بودند، پس شاهنشاه ایران و امپراطور پروس در کالسکه نشسته، تشریف فرمای قصر سلطنتی شدند و روز یازدهم عازم شهر

(۱). مهماندار شاه در اینجا (پرنس منچیکوف) بود. سفر فرنگستان، ص ۱۰.

(۲). در سفر فرنگستان، ص ۱۰، نام این کشتی (قسطنطین) است.

(۳). سفر فرنگستان، ص ۱۳.

(۴). در متن: (هفتم).

(۵). سفر فرنگستان، ص ۱۷.

(۶). سفر فرنگستان، ص ۲۱.

(۷). St Petersburg.

(۸). (نشان سنت اندره مکمل به الماس را که بزرگترین نشانهای دولت روس است با حمایل آبی). سفر فرنگستان، ص ۲۴.

(۹). سفر فرنگستان، ص ۳۴.

(۱۰). در متن: (پروش) ر ک: سفر فرنگستان، ص ۳۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۴۳

کلون «۱» گردیدند و روز دوازدهم به شهر بن «۲» آمدند، روز چهاردهم به شهر فرانکفر «۳» رسیدند و روز پانزدهم به عزم شهر بادن باد «۴» نهضت فرمودند و روز شانزدهم وارد شدند و روز هفدهم با کشتی بخار از روی رودخانه رن عزیمت مملکت بلژیک فرموده، وارد شهر اسپا «۵» که اول خاک بلژیک است شدند پس عزیمت بروکسل «۶» پایتخت بلژیک فرموده، به این شهر رسیدند و اعلیحضرت پادشاه بلژیک و برادران و خانواده سلطنت در سر راه اعلیحضرت شاهنشاهی را استقبال و پذیرائی نموده، به مصاحبت، کالسکه نشسته، به عمارت دولتی نزول اجلال فرمودند و روز بیست و دوم این ماه با اعلیحضرت پادشاه بلژیک وداع فرموده، به عزم ممالک انگلیس نهضت نمودند «۷» و در اول خاک انگلیس پسرهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان و وزیرای دولتی و اعیان لندن و تشریفات دولتی، برای استقبال و پذیرائی موبک همایون حاضر بودند و بعد از ملاقات آن جماعت در کالسکه بخار نشسته به عزم شهر لندن نهضت فرمودند و در نزدیکی آن شهر، نواب ولیعهد دولت انگلیس پرنس دوگال «۸» با ازدحام زیاد از اهل نظام حاضر بودند و اعلی حضرت همایون، پیاده شده، با نواب ولیعهد در کالسکه نشسته، روانه عمارت مخصوص پادشاهی شدند و روز بیست و چهارم «۹» که روز سیم ورود به لندن بود با جمیع ملتزمین رکاب اعلی حضرت، به قصر خاصه «۱۰» اعلیحضرت پادشاه انگلستان که شش فرسخ از شهر لندن دور است و منزل این پادشاه است، تشریف بردند و اعلیحضرت پادشاه، تا پای پله قصر، اعلیحضرت شاهنشاه را استقبال نمودند و جمیع لوازم دوستی را بجا آوردند و بعد از صرف نهار و تفرج عود به شهر لندن فرمودند.

و در روز غره ماه جمادی اول این سال [۱۲۹۰]: تشریف فرمای شهر منچستر «۱۱» که جای کارخانه‌های قماش بافی است شدند و روز دیگر عود به لندن فرمودند و روز ششم این ماه، برای وداع با پادشاه انگلستان به قصر مخصوص پادشاه، تشریف بردند و روز نهم این ماه جمادی اول «۱۲» به عزم ممالک فرانسه نهضت فرموده، روز دهم وارد شهر پاریس پایتخت فرانسه شدند «۱۳» و رئیس دولت جمهوری و وزیر امور خارجه، لوازم استقبال و پذیرائی را به عمل آورده، تشریف فرمای عمارت دولتی شده، نزول اجلال فرمودند و روز بیست و سیم این ماه عزیمت

(۱). سفر فرنگستان، ص ۵۰: کلن: Cologn

(۲). سفر فرنگستان، ص ۵۲.

(۳). سفر فرنگستان، ص ۵۵. مقصود فرانکفورت است: Frankfurt

(۴). سفر فرنگستان، ص ۵۸. مقصود بادن بادن Baden Baden است.

(۵). Spa از شهرهای بلژیک. سفر فرنگستان، ص ۶۲.

(۶). سفر فرنگستان، ص ۶۵.

(۷). سفر فرنگستان، ص ۷۱.

(۸). Prince de Galles

(۹). سفر فرنگستان، ص ۷۵.

(۱۰). قصر ویندسور: Windsor. سفر فرنگستان، ص ۷۵.

(۱۱). Manchester. سفر فرنگستان، ص ۹۲.

(۱۲). سفر فرنگستان، ص ۱۰۸.

(۱۳). سفر فرنگستان، ص ۱۰۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۴۴

مملکت سویس فرموده، از شهر پاریس حرکت نموده، روز بیست و چهارم، وارد شهر ژنو که از شهرهای سویس است شدند «۱» و روز بیست و هشتم، از ژنو نهضت فرمودند [و] وارد خاک ایتالیا گشته به شهر تورن «۲» رسیدند و اعلیحضرت پادشاه ایتالیا و رجال آن مملکت، موکب والا- را پذیرائی نمودند و اعلیحضرت شاهنشاهی و پادشاه ایتالیا در کالسکه نشسته به عمارت دولتی نزول اجلال فرمودند و روز غره جمادی دوم این سال بعد از وداع با پادشاه ایتالیا، از شهر تورن نهضت نمودند و روز دوم این ماه عازم شهر سالس پورخ «۳» که جزء مملکت اتریش است گردیده، عبور فرمودند و روز سیم چون نزدیک شهر وینه «۴» پایتخت مملکت نمسه «۵» رسیدند، اعلیحضرت امپراطور نمسه با نواب ولیعهد و شاهزادگان آن مملکت که به استقبال آمده بودند، کمال پذیرائی را از اعلیحضرت شاهنشاهی نموده، به مصاحبت روانه منزل شدند و روز چهارم به بازدید اعلیحضرت امپراطور نمسه تشریف بردند و تا روز دوازدهم این ماه، خاطر مبارک شاهنشاهی را به تفرج و تماشا مشغول داشتند و روز سیزدهم بعد از وداع با امپراطور، تشریف فرمای شهر سالسبورخ شدند، پس نهضت فرموده، روز هیجدهم وارد بندر برندیزی «۶» شدند و روز نوزدهم به عزم شهر اسلامبول پایتخت ممالک روم، انتهاض فرمودند «۷» و روز بیست و دوم این ماه به بغازدارانل «۸» رسیدند و محمد رشدی پاشا، صدر اعظم «۹» دولت عالی ممالک روم که با رجال دولتی از اسلامبول از جانب اعلیحضرت سلطان عبد العزیز خان، شاهنشاه ممالک روم، به استقبال موکب همایون آمده بودند، شرفیاب حضور مبارک شدند و روز بیست و سیم کشتی کوچک سواری موکب همایون تا محاذی عمارت مشهور به بیگلربیگی که برای نزول اجلال اعلیحضرت همایون معین شده بود آمد و

اعلیحضرت سلطان سوار کشتی کوچک شده، به استقبال اعلیحضرت شاهنشاهی بیامد و به مصاحبت وارد عمارت شدند و مراسم تشریفات قدوم میمنت لزوم آن مهمان بزرگ را به عمل آوردند تا روز بیست و نهم این ماه «۱۰»، اعلیحضرت همایون شهریاری در شهر اسلامبول اقامت فرمود و هر روز و شبی به تماشای محلی می‌رفتند و رجال دولت روم در هر موقعی از ذات همایونی، پذیرائی شایسته می‌نمودند و روز غره رجب این سال [۱۲۹۰]: بعد از وداع با اعلیحضرت سلطان روم، در کشتی سلطانی نشسته روز چهارم این ماه وارد بندر پوتی «۱۱» شدند و برادر اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه نهایت پذیرائی را به عمل آورد و روز پنجم «۱۲» وارد

(۱). سفر فرنگستان، ص ۱۳۷.

(۲). سفر فرنگستان، ص ۱۴۳. مقصود Torino یا Turin است که از شهرهای مهم صنعتی ایتالیاست.

(۳). ر ک: سفر فرنگستان، ص ۱۵۱. Salsbourg: سالزبرگ یا سالزبورگ است که در کنار رود سالزاخ است و زادگاه موتزارت موسیقی‌دان مشهور است. (معین)

(۴). وین. سفر فرنگستان، ص ۱۵۴: Vienna

(۵). همان اتریش یا استریا: Austria است.

(۶). Brindisi بندری در ایتالیا در ساحل دریای آدریاتیک.

(۷). سفر فرنگستان، ص ۱۷۶.

(۸). سفر فرنگستان، ص ۱۷۸.

(۹). مشهور به شیروانی‌زاده. سفر فرنگستان، ص ۱۷۹.

(۱۰). سفر فرنگستان، ص ۱۹۲.

(۱۱). در متن: (پوطی)، با توجه به سفر فرنگستان، ص ۱۶۵، تصحیح شد.

(۱۲). سفر فرنگستان، ص ۱۹۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۴۵

شهر تفلیس شدند و در آن منتها [ی] لوازم تشریفات ملوکانه را به عمل آوردند و روز هفتم «۱» از تفلیس عازم شهر باکوبه شدند و روز هشتم «۲» تشریف‌فرمای گنجه شدند و روز یازدهم «۳» به شهر باکوبه رسیدند و روز چهاردهم ماه رجب این سال [۱۲۹۰]: شرف نزول به بندر انزلی فرمودند و عموم اهالی ممالک محروسه ایران از سلامتی و معاودت اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی قرین مسرت و ابتهاج شدند و در همین روز جناب حاجی میرزا حسین خان صدر اعظم، صدارت عظمی را استعفا نموده، خواهشمند ایالت مملکت گیلان گشته، در شهر رشت رحل اقامت انداخت و روز سلخ ماه این رجب «۴»، موکب اعلائی همایونی، شهر طهران را به فرقدوم میمنت لزوم، مزین فرمودند و ایالت‌های نواحی فارس در این سنه تخاقوی‌ئیل مانند سنه پچین‌ئیل بحالها باقی بود. و هم در این سال [۱۲۹۰]: جناب میرزا فتح علی خان شیرازی صاحب‌دیوان، وزیر مملکت آذربایجان را به منصب جلیل وزیر نظامی مفتخر و سرافراز نمودند و جناب میرزا عبد الوهاب خان شیرازی نصیر الدوله، به منصب وزارت تجارت ممالک محروسه برقرار گردید.

و چون شهر محرم سال ۱۲۹۱ در رسید، اعلیحضرت شاهنشاهی، خلد الله ملکه، به رسم سالهای گذشته مشغول تعزیه‌داری خامس آل عبا گشته، ایام عاشورا را گذرانیدند.

و عید نوروز سنه ایت‌ئیل خیریت دلیل در [دوم] ماه صفر اتفاق افتاد «۵» و جشن نوروزی و سلام خاص و عام در حضور باهر النور

همایونی، منعقد شده به احسن وجوه به انجام رسید و در اوایل این سنه، حضرت اسعد اشرف والا، شاهنشاهزاده اعظم ظل السلطان مسعود میرزا، ادام الله بقاءه و جناب حاجی ظهیر الدوله محمد ناصر خان قاجار دولو وزیر مملکت فارس از شیراز به دار الخلافه طهران رفتند و ایالت آن مملکت به نواب اشرف والا، حسام السلطنه، سلطان مراد میرزا، عنایت گشته، در روز هفدهم ربیع اول این سال «۶»، وارد شیراز گردیده، وزارت تامه را در کف کفایت میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک شیرازی واگذار فرمود و حکومت کوه گیلویه و بهبهان را به محمد تقی خان که والده او خواهرزاده نواب معظم الیه بود، داده، او را روانه بهبهان نموده، بعد از ورود چند روزی نگذشته، محمد علی پسر آقا ابو الحسن کلانتر سابق بهبهان، میرزا طاهر خان پسر میرزا منصور خان والی سابق بهبهان را در وقتی که از حوالی خانه او عبور می نمود، از پس حصار به گلوله تفنگ بکشت و چون محمد تقی خان از عهده مؤاخذه برنیامد، وهن و خلل کلی در کار حکومت بروز نمود و مردمان دیگر به هوای خودسری افتادند و حسین خان بویراحمادی صاحب قلعه «آرو» هشت فرسخ مشرقی بهبهان از اطاعت خارج گردید و محمد تقی خان با یک ارابه توپ و چهارصد نفر سرباز قلعه «آرو» را محاصره نمود و روز دیگر جمعی تفنگچی از قلعه درآمده، اردوی حکومتی را پراکنده نمودند و چون محمد تقی خان با

(۱). سفر فرنگستان، ص ۲۰۰، در سفرنامه (بادکوبه).

(۲). سفر فرنگستان، ص ۲۰۱.

(۳). سفر فرنگستان، ص ۲۰۵، و رک: خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۴۰.

(۴). برابر با ۲۳ سپتامبر ۱۸۷۳.

(۵). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۷۴. در متن، روز ماه داده نشده است.

(۶). برابر با ۴ مه ۱۸۷۴.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۴۶

اردوی شکسته، وارد بهبهان گردید، شیرازه حکومتش گسیخته گردید و چون این اخبار به شیراز رسید، نواب والا حسام السلطنه از امنای دولت جاویدعدت، استدعائی نمود که برحسب امر همایونی نواب اشرف والا سلطان اویس میرزا احتشام الدوله که ریاستی قرین عقل و سیاستی آمیخته به عدل داشت و سالها به ایالت کوه گیلویه و بهبهان پرداخته بود، از دار الخلافه طهران روانه فارس بدارند و نواب معظم الیه در ماه جمادی دویم این سال وارد شیراز گردید و در بیستم ماه شعبان «۱» این سال از شیراز به جانب بهبهان حرکت نمود و بعد از ورود نظمی لایق به نواحی کوه گیلویه و بهبهان بداد و مردمان پراکنده را جمع نموده، مساعده و تقاوی «۲» داده، نواحی ویرانه را مسکون فرمود و مخصوصا توجه در آبادی بلوک زیدون و بلوک لیراوی که از حیز آبادی افتاده، قرین معموری گردید و ایالتهای ولایات فارس کما فی السابق باقی بود.

و هم در این سال [۱۲۹۱]: امنای دولت جاویدعدت، صندوقی با قفل و کلید و سه نفر نوکر امین از دار الخلافه طهران روانه شیراز داشته آنرا صندوق عدالت گفتند و در مسجد وکیل شیراز گذاشتند که هر مظلوم و متظلمی، حال خود را در طی عریضه، نوشته، عریضه سر به مهر را در صندوق عدالت بیندازد و در هر هفته عریض را از صندوق درآورده، به توسط چاپار به دار الخلافه برده، امنای دولت علیه جواب شافی کافی در صدر و حاشیه آن عریض نوشته، عود به شیراز دهند، از جمله عریض صندوق عدالت، عریضه زارعین دور شهر شیراز و صاحبان بساتین مسجد بردی، فرسخی مابین مغرب و شمال شیراز بود که نوشته بودند: در زمان پادشاهان کیان، خندقی به درازا نزدیک به دو فرسخ و به پهنا نزدیک به صد ذرع کنده، مبادی آنرا به آب قعر زمین رسانیده، چندین چشمه بزرگ و کوچک که آنها را چشمه جوشک گویند، در عمق این خندق پیدا گردیده و چندین رشته قنات از دو جانب این خندق کنده، مفتاح آنها را به این خندق رسانیده‌اند و چندین سنگ آسیاب گردان، آب در این خندق جاری است و در

انتهای این خندق، سدی محکم بسته آب خندق را از روی این سد به چندین جدول قسمت نموده، مزارع و بساتین را شرب می‌نمودند و در این چند ساله، کارگزاران میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک، سه چهار رشته قنات کنده، سر آنها را به خندق رسانیده، عموم آب خندق را از این قنات برده، به قیمت گزاف به صاحبان مزارع و بساتین می‌فروشنند و به این وسیله چندین باغ خراب و چندین مزرعه از بی‌آبی لم یزرع «۳» افتاده است و امنای دولت دامت شوکتها در جواب این عریضه نواب اشرف والا حسام السلطنه را مأمور فرمودند که به نفس نفیس رفته، مجاری و قنات را به چشم خود دیده، حکمی به عدل فرماید و نواب والا- به فرموده عمل نمود و قناتهای مشیر الملک را انباشتند و تمام آب خندق را به مقسم رسانیده، هر کس به قدر الحصه، آب در جدول خود انداخت و تاکنون که سال به ۱۳۰۰ رسیده است، چندین باغ و مزرعه از آب خندق آباد و کشت گشته، موجب حصول دعاگوئی جماعتی شده است و چون کسان مشیر الملک محرک این فتنه و بدنامی را جناب میرزا علی محمد خان قوام الملک که عامل وجوهات اصناف شهر شیراز بود می‌دانستند، در تلافی این کار، محرک جماعتی از استادان

(۱). برابر با ۲ اکتبر ۱۸۷۴.

(۲). به معنی مساعده دادن به کارگر و زارع، پیش‌پرداخت، مساعده. (معین)

(۳). در متن: (لم یزرع).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۴۷

صنف گشته، عریضه نوشته به صندوق عدالت انداختند که وجوهات ما را بیش از اندازه می‌گیرند و بعد از رسیدن این عریضه و آمدن جواب، نواب معظم الیه برای تحقیق این مدعی، چندین مجلس منعقد فرمود و از محاسبات اصناف تفتیش بلیغ نمود و قراری در امر مالیات و وجوهات اصناف دادند و مبلغی بر وجوه دیوانی و اصل مالیات برای مخارج کلانتری منظور داشته، سرخطی به استادان صنف سپردند که گماشتگان قوام الملک از این سرخط، تخطی نکنند و تمام مملکت فارس از حسن اهتمام نواب معظم الیه، قرین امنیت بود و ایالت‌های مملکت فارس به حال خود باقی بماند.

و اعلیحضرت ظل‌اللهی ادام‌الله بقاءه، ایام عاشورای محرم سال ۱۲۹۲ [را] به تعزیه‌داری و سوگواری بر مصائب اهل بیت عصمت (ع) گذرانیدند.

و عید نوروز سنه تنگوزئیل در [۱۳ صفر] «۱» اتفاق افتاد و اعلیحضرت شاهنشاهی، جشن نوروزی را به احسن وجوه گذرانیدند و نواب والا، حسام السلطنه در این سنه، از ایالت فارس معزول گشته، فرمانفرمایی این مملکت را به جناب جلالت‌مآب، یحیی خان معتمد الملک، خلف الصدق امیر کبیر میرزا نبی خان قزوینی، امیر دیوانخانه عدلیه ممالک محروسه ایران که در سال ۱۲۵۶ و ۵۹ [۱۲] مباشر ایالت مملکت فارس بود، عنایت گردید و در ماه جمادی اول این سال وارد شیراز شد و اختیار تام و تمام مملکت را به مشیر الملک میرزا ابو الحسن خان وا گذاشته به فراغت بال و آسودگی خاطر بر مسند آسایش قرار گرفت و ایالت کوه گیلویه و بهبهان برحسب امر اعلیحضرت ظل‌الله خلد‌الله ملکه، بر نواب اشرف والا، احتشام الدوله، سلطان اویس میرزا باقی بماند به شرطی که معامله دیوانی خود را با جناب جلالت‌مآب معتمد الدوله بگذراند و نواب معظم الیه برای قرار کار خود در شهر رجب از بهبهان وارد شیراز گردید و چون جناب معظم الیه اراده زیادتی بر مالیات مقرر کوه گیلویه نمود، نواب معظم الیه، قبول ناکرده، استعفا فرمود و برحسب امر همایونی قرار دادند که آنچه را نواب والا به عنوان مساعده و تقاوی در محل صاحب طلب باشد دریافت کرده ولایت را واگذارند و چون تحقیق نمودند معلوم گردید که نزدیک به نیمه مالیات کوه گیلویه را نواب والا، صاحب طلب است و جناب معزی الیه لابد گشته، ایالت کوه گیلویه را به نواب والا واگذار فرمود و حکومت بندر بوشهر و دشتی و دشتستان را به عبد الحسین خان پسر مرحوم خان بابا خان سردار سابق وا گذاشت و حکومت بلوکات فارس به اهالی آنها واگذار گردید.



و در این سال [۱۲۹۲]: حکومت بلوک خشت را به حسین قلی خان میرپنج قورت بگلو «۲» دادند و تفصیل آن بر این وجه است: شخصی که آبادی خود را در خرابی مردم می‌دانست و به این وسیله در خدمت پیشکاران فارس اعتباری داشت، برای رواج بازار خود، منافع بلوک خشت را پنج برابر آنچه مقاطعه دیوانی بود و می‌نمود و جلب آن منافع جز به اتلاف حسن علی خان خشتی ضابط این بلوک میسر نبود برای آنکه عموم املاک و نخلستان بلوک خشت ملک موروثی اجدادی حسن علی خان و بنی اعمام او بود و در بیشتر سالها از وحشت این خیال، مالیات این بلوک را با مبلغی به رسم پیشکش ادا نموده، آمدن خدمت حاکم را به تعلل

(۱). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۷۵.

(۲). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، در ذیل خشت.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۴۸

می‌گذرانید، حکومت خشت را به حسین قلی خان قورت بگلو میرپنج دادند [و] التزام گرفتاری حسن علی خان را زنده یا مرده از او خواستند پس حسین قلی خان نوشته‌ای مؤکد به قسم برای حسن علی خان فرستاد که حکومت و عاملی را برای تو خواستم و بعد از چند ماه میرپنج به عنوان مهمانی از شیراز به قصبه خشت رفت و بعد از آسودگی خاطر حسن علی خان او را مأخوذ داشته، با خود روانه شیراز گردید و محض رضاجوئی خواستگاران املاک خوانین خشتی، در میانه خشت و کازرون او را بکشت «۱» پس به مکافات دهری در سال دیگر در چنین وقتی در طهران، برادرانش برای تفاوت میراث با شمشیر او را کشتند:

هر بد که می‌کنی تو مپندار کان بدی گیتی فرو گذارد و گردون رها کند

وامی است کرده‌های بدت پیش روز گارد هر کدام دور که خواهد ادا کند و موکب والای شاهنشاهی به عزم تفرج نواحی مازندران، نهضت فرمود و روز غره رمضان این سال، ساحت بلوک نور و کچور را منور فرمود و روز نهم ماه شوال نزول اجلال در شهر اشرف فرمود و روز سیزدهم شهر بارفروش را و روز بیست و سیم شهر آمل را و روز پنجم ماه ذی‌قعدة این سال دار الخلافه طهران به فرقدوم میمنت حضرت اقدس شهریاری مزین گردید و از اواسط این سنه مردمان شریر در عموم مملکت فارس جز کوه گیلویه بنای راهزنی و دزدی و اشتلم کاری و غارت گذاشته، مملکت وسیعی را شوریده داشتند، مردمان با گناه و بیگناه بدنام شدند و حکومتهای بلوکات فارس با اهالی آنها و حکومت بندرعباس با احمد شاه خان، کما فی السابق باقی بود.

و چون ماه محرم سال ۱۲۹۳ در رسید، اعلیحضرت شاهنشاهی ادام الله بقاءه به قانون مقرر، ایام عاشورا را به تعزیه‌داری و سوگواری آل پیغمبر آخر الزمان مشغول شدند.

و عید نوروز سنه سیچقان‌نیل خیریت دلیل در روز بیست و سیم ماه صفر این سال «۲»، سه ساعت و سی و هشت دقیقه و چهل ثانیه از روز گذشته، واقع گردید و اعلیحضرت ظل‌اللهی، ادام الله سلطنته، جشن نوروزی را بهتر از سنوات گذشته، گذرانیدند و چون حضرت اشرف والا، حاجی معتمد الدوله فرهاد میرزا در روز غره ربیع دوم این سال «۳»، از مکه معظمه و مدینه طیبه، عود به شهر طهران فرمود، بعد از چند روزی اعلیحضرت شاهنشاه عدالت اکتناه، اختیار کلیه مملکت فارس را در کف کفایت حضرت معظم الیه گذاشته، قلع ماده فساد و دفع اشرار بلوکات و ایالات این مملکت را از او درخواست فرموده، به فرمانفرمائی و حکمرانی در ماه رجب این سال، تشریف‌فرمای شهر شیراز شدند و چون حکمرایان سابق فارس برای استیلائی میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک شیرازی بر تمام بلوکات و ایالات، چندان خبری درست از معاملات دیوانی و تسلطی بر نظم امورات ملکی نداشتند و از روی ناچاری مملکتی را بی‌حراست و ریاستی را بی‌سیاست می‌گذرانیدند و در پنهانی ماجری را به حضور مهرظهور اعلیحضرت ظل‌اللهی می‌رسانیدند و چون از مصدر جلال مؤاخذه و گرفتاری مشیر الملک را در عهده حاکم فارس مقرر می‌فرمودند آن حاکم به پاره‌ای ملاحظات بی‌اصل، این مؤاخذه را

(۱). (در میانه خشت و کازرون او را خبه نموده گفتند از زخم گلوله بمرد.) فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۲). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۷۶.

(۳). برابر با ۲۶ آوریل ۱۸۷۶.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۴۹

به وقت دیگر، حواله می نمود و به این وسیله خبر شوریدگی مملکت فارس در هر سالی بیش از سال پیش منتشر می گردید و سالها بر همین منوال می گذشت و چون ایالت این مملکت به حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله عنایت گشته، وارد شیراز شدند، در روز نیمه شعبان «۱» این سال که عید سعید ولادت تمام سعادت جناب حجه اکبر، الهادی المهدی صاحب العصر و الزمان و خلیفه الرحمن و سید الانس و الجان، علیه السلام الله الملك المنان بود، بعد از انعقاد صف سلام عام، حضرت والا جناب مشیر الملک را مخاطب و معاتب فرموده، یک یک از تفصیلات سالیانه او را برشمردند و پای او را به فلک کشیده، چند چوب بر او زدند «۲»، پس مدتی او را محبوس بداشتند و بعد از آن روز از طلوع آفتاب تا وقت نهار و بعد از ظهر تا هنگام غروب، داد ستمدیدگان را از ستمکاران باز می گرفتند و به رأی صائب کارهای مختل مملکتی را به مردمان کاردان وا گذاشته، التزام درست کاری را از آنها می گرفتند و دزدهای نامی را بدست آورده، هریک را به اندازه گناهش به سیاست می رسانیدند و به اندک زمانی شوریدگیها را به امنیت و پراکندگیها را به جمعیت بازگشت فرمودند و حکومت لارستان و نواحی سبعه و بندرعباس را به میرزا حسن علی خان نصیر الملک و حکومت جهرم و قیر و کارزین را به محمد باقر خان اصفهانی و حکومت داراب و حومه شیراز و ایلات خمسه یعنی ایل نفر و بهارلو و اینالو و عرب و باصری را به میرزا علی محمد خان قوام الملک واگذار نموده، فتح قلعه تبر «۳» را که شرح آن در ذیل عنوان قلعه‌های خداآفرین فارس در جلد دوم این فارسنامه ناصری بیاید به قید التزام از او درخواست نمود و حکومت بندر بوشهر را به مقرب الخاقان حاجی میرزا اسماعیل وزیر که سالها به وزارت حضرت والا برقرار بود عنایت فرمود و کوه گیلویه و بهبهان در تحت اقتدار نواب اشرف والا، احتشام الدوله باز گذاشتند و سایر بلوکات را به اهالی «۴» آنها سپردند و اختیار ایل قشقایی را به داراب خان ایل بیگی واگذار فرمود و رسوم ستمکاری و ستم‌شریکی را از فارس برداشته، مرسوم تازه بنا نهادند و رسم پیشکشی و رشوه و هدیه را برانداختند و چون حق مظلومی را از ظالم می گرفتند، ده یک از وصولی را برمی داشتند و نام آن معامله را حکم عرب‌شاهی می گذاشتند و از رسوم رديه فارس آنکه اگر قسط مالیاتی بلوکی از وعده می گذشت یا کسی را از بلوکی به شیراز می خواستند، مرد معتبری با پنج شش نفر و هفت هشت سراسب به مأموریت آن خدمت روانه می نمودند و خدمتانه که به اندازه معیشت سالیانه مأمور بود، در رقم می نوشتند و این مأمور بعد از ورود، قناعت به اصل خدمتانه نکرده، مبلغی از ضابط بلوک، به اسم رشوه و مهلتانه دریافت می نمود و مبلغی گزاف به مخارج یومیه این مأمور می رفت و در آخر سال دیوانیان آن مخارج را به خرج ضابط بلوک نمی آوردند و ضابط لابد باید از رعیت دریافت نماید و چون رعیت از عهده نیاید فرار به جانب بصره و هندوستان نماید و به این وسیله، سالی دو سه بلوک از حیز آبادی می افتاد و مالیات آنرا به اسم باقی و تخفیف از دیوان اعلی در دفاتر ثبت می نمودند و حضرت والا زید توفیقاته، برای وصول اقساط و احضار مردمان به شیراز یک نفر

(۱). برابر با ۵ اکتبر ۱۸۶۷.

(۲). ر ک: خاطرات حاج سیاح، ص ۱۶.

(۳). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، قلعه‌های کوهی مملکت فارس.

(۴). مقصود (متصدیان) است.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۵۰

شاطر پیاده را مأمور می فرمود و خدمتانه او را به ملاحظه دوری راه و نزدیکی، کم و زیاد می نمودند مثلاً خدمتانه شاطر از یک تومان بود تا ده تومان و خدمتانه محصلین حکام سابق از پنجاه تومان بود تا هزار تومان به غیر از شام و ناهار و جیره و علیق و رشوه و پیشکش، در حقیقت این گونه مخارج از کیسه دولت اعلیحضرت شاهنشاهی می رفت و بعد از اجرای این احکام فتح قلعه تبر را که سالها در دست فضل علی بیگ بهارلو «۱» بود و جماعتی از مردمان دزد راهزن را جای داده، هر روزه اموال قوافل را از راههای دور و نزدیک به غارت برده، در قلعه تبر به استراحت می نشستند و مدت ده پانزده سال بیشتر به این منوال می گذشت و چون فرمانفرمایان فارس، فتح این قلعه را از قوه خود نمی دیدند این عمل شنیع را کان لم یکن می پنداشتند و حضرت والا، حاجی معتمد الدوله، فتح این قلعه را که امری صعب بود، وجهه همت فرموده، قوام الملک را مأمور به این خدمت نمودند و آنچه لازمه تقویت بود، از مال و رجال، اغماض نفرموده و در ماه رمضان این سال او را روانه داشتند و چون اوایل دهه سیم ماه ذی قعدة این سال، اول سال سی سال، از زمان سلطنت اعلیحضرت شاهنشاهی بود به فرمایش حضرت والا حاجی معتمد الدوله، بازارهای شیراز را زینت داده، سه شب چراغها و مشعلها، افروختند و چون قوام الملک با تهیه و اسباب گیری در دامنه قلعه تبر اردو برپا نمود و ملاحظه استحکام قلعه را کرد که کوهی خداآفرین در میانه بلوک جهرم و داراب و جویم و فسا افتاده و سه مرتبه دارد که هر یکی کوچکتر از دیگری بر فراز یکدیگر خلقت گشته، از فتح آن ناامید شده، مراتب را به عرض حضرت والا رسانید و در جواب فرمایشات سخت شنید که مختصر آن:

باید قوام الملک یا این قلعه را بگشاید یا در دامنه این قلعه کشته شود یا سر خود را به دست میر غضب دهد و چون قوام الملک از رخصت خود مأیوس گردید، متوکلا علی الله رحل اقامت را در دامنه قلعه انداخته، در انتظار فرج آسمانی نشست و از بخت ارجمند اعلیحضرت ظل الهی ادام الله عمره و دولته و همت بلند حضرت والا معتمد الدوله و کوشش قوام الملک در روز چهارم ماه محرم سال ۱۲۹۴ «۲» قلعه تبر گشوده و فضل علی بیگ قلعه دار و اتباعش نزول به دار بوار نمودند و شرح این فتح نامدار در ذیل عنوان قلعه تبر در جلد دوم این فارسنامه ناصری در عنوان قلعه های خداآفرین فارس، انشاء الله تعالی مفصلاً نگاشته گردد.

و در این سنه [۱۲۹۴]: تمام اهالی مملکت فارس از حسن کفایت حضرت والا حاجی معتمد الدوله دام اقباله العالی در مهد آسایش غنودند جز شیخ مذکور خان کنگانی و محمد حسن خان برازجانی و محمد طاهر خان گله داری که به ملاحظات جاهلان، سر در اطاعت نیاورده، خرابی خود را به وقت دیگر انداختند.

و عید سعید سنه اودئیل خیریت دلیل در روز سه شنبه چهارم ربیع اول «۳» بعد از نه ساعت و سی و هفت دقیقه و شش ثانیه از روز گذشته واقع گردید و اعلیحضرت کیوان بسطت شهریاری جشن ملوکانه نوروزی را برپا فرمودند و حضرت اشرف والا، حاجی معتمد الدوله فرزند ارجمند

(۱). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، قلعه تبر.

(۲). برابر با ۱۹ ژانویه ۱۸۷۷.

(۳). برابر با ۱۹ یا ۲۱ مارس ۱۸۷۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۵۱

خود نواب والا احتشام الدوله را از بهبهان برای تدمیر شیخ مذکور خان کنگانی و محمد طاهر خان گله داری و محمد حسن خان برازجانی مأمور فرمود و نواب والا، احتشام الدوله در ماه محرم این سال از بهبهان از طریق بلوک لیراوی و دشتستان وارد بندر بوشهر شدند و برای معالجه وجع نفرسی که داشتند این مؤلف را از شیراز خواستند و روز نوزدهم ماه صفر این سال وارد بوشهر

گشتم و نواب معظم الیه بعد از معالجه وجع نقرس، محمد حسن خان برازجانی و حیدر خان پسر او را از برازجان به بوشهر خواسته، هر دو را مأخوذ فرموده نگاه داشتند.

و روز غره ماه ربیع اول این سال [۱۲۹۴] «۱»: نواب معزی الیه، از بوشهر به عزم بندر کنگان حرکت فرمود چون به ناحیه تنگستان که چهار فرسخی بوشهر است، رسیدند موقع حصاد «۲» جو بود پس از تنگستان گذشته از طریق خرموج و کاکلی و آبدان و بردستان نواحی دشتی، روز هفتم ماه ربیع دوم «۳» این سال وارد بندر کنگان شدند و بعد از هشت روز توقف شیخ- مذکور خان کنگانی و محمد طاهر خان گله‌داری را مأخوذ داشته در غل و زنجیر انداختند و روز هفدهم «۴» این ماه از بندر کنگان به عزم شیراز حرکت فرموده، وارد بندر دیردشتی شدند و حکومت ناحیه گله‌دار و بندر کنگان و بندر طاهری و بندر نخل تقی «۵» و مضافات بندر عسلویه و ناحیه گاوبندی را به مقرب الخاقان محمد حسن خان مافی برادر مقرب الخاقان حسین قلی خان سعد الملک واگذار نمودند و بعد از نظم نواحی دشتستان و دشتی و گله‌دار و بنادر، از طریق قریه‌ریز «۶» و دزگاه «۷» و دهرم «۸» و فیروزآباد و کوار، روز دهم ماه جمادی اول این سال [۱۲۹۴] «۹»:

با نیل مقصود وارد شیراز شدند و در تمام آن ایام مؤلف این فارسنامه را به مصاحبت با خود داشتند و بعد از ورود جماعت مغولین را به حضور حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله رسانیدند، حیدر خان برازجانی و محمد طاهر خان گله‌داری را که مستحق قتل دانستند به سیاست رسیدند و شیخ مذکور خان و محمد حسن خان برازجانی را در زندان کریم خانی محبوس داشتند. و هم در این سال [۱۲۹۴]: میرزا علی محمد خان قوام الملک، برای نظم نواحی لارستان مأمور گشته، بعد از ورود نظمی لایق در نواحی شیب کوه لارستان داده، عود به شیراز نمود.

و در ماه شعبان این سال [۱۲۹۴]: نواب والا احتشام الدوله از شیراز عود به کوه گیلویه که مقر حکومت معظم الیه بود فرمود. و در تمام این سنه [۱۲۹۴]: اهالی عموم فارس به آسایش به دعاگوئی ذات اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه گذرانیدند.

(۱). برابر با ۱۶ مارس ۱۸۷۷.

(۲). به معنی درو کردن و هنگام درو.

(۳). برابر با ۲۱ آوریل ۱۸۷۷.

(۴). در متن: (هفتم)، ر ک: خاطرات حاج سیاح، ص ۱۳.

(۵). از بلوکات کنگان. ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۶). از دهات بردستان دشتی، ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۷). از دهات ناحیه گله‌دار، ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۸). از دهات ناحیه اربعه، ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۹). برابر با ۲۳ مه ۱۸۷۷.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۵۲

و چون محرم سال ۱۲۹۵ در رسید، اعلیحضرت ظل‌اللهی ابقاه الله تعالی به مراسم تعزیه- داری ایام عاشورا گذرانیدند.

و عید نوروز سنه بارس‌ئیل در سه ساعت و پانزده دقیقه از شب شانزدهم ماه ربیع اول «۱» اتفاق افتاد و جشن نوروزی این سنه را در روز هفدهم «۲» این ماه که عید سعید ولادت حضرت خاتم انبیاء (ص) است قرار دادند و سلام خاص و عام در حضور باهر النور اعلیحضرت شاهنشاهی منعقد گشته به احسن وجوه، گذرانیدند.

و از وقایع تازه این سال [۱۲۹۵]: آنکه اعلیحضرت خدیو زمان شاهنشاه ممالک محروسه ایران، پادشاه معدلت شعار، ناصر الدین شاه

قاجار، ادام الله عمره و خلد الله ملکه، عازم نواحی فرنگستان برای استکشاف پاره‌ای رسوم و قواعد که تازه اختراع شده [و] رواج آنها موجب آبادی بلاد و آسایش عباد است، شدند و روز سلخ ماه ربیع اول این سال «۳» موکب همایون از دار الخلافه طهران نهضت فرمود و چهارم این ماه «۴» در خارج شهر قزوین نزول اجلال نمود و روز بیست و پنجم این ماه شهر تبریز به فرقدوم میمنت لزوم موکب اعلی مزین گردید و روز بیست و نهم این ماه از تبریز حرکت فرموده، روز سیم جمادی اول «۵» در کنار رود ارس که سرحد حالیه دولت علیه ایران و دولت بهیه روس است نزول اجلال فرموده، روز هفتم وارد شهر ایروان شدند و روز یازدهم شهر تفلیس را مزین فرمودند و روز سیزدهم انتهاض فرموده، روز چهاردهم تشریف‌فرمای شهر ولاد قفقاز «۶» شده، از میان شهر عبور فرموده، در کنار راه آهن بر کالسکه بخار نشسته و روز نوزدهم این ماه «۷» را در شهر مسکو توقف فرمودند و روز بیستم چون از کالسکه بخار پیاده گشته که وارد شهر پترزپرغ «۸» شوند، اعلیحضرت امپراطور و شاهزادگان روسیه، برای استقبال و پذیرائی چنین مهمان بزرگی حاضر بودند، پس این دو پادشاه بر یک کالسکه نشسته، وارد عمارت سلطانی شدند و روز بیست و یکم این ماه، در پترزپرغ، برای بازدید اعلیحضرت امپراطور توقف فرمودند و روز بیست و پنجم از بیلاق پطروهوف «۹» با اعلیحضرت امپراطور وداع فرموده، روز سلخ ماه جمادی اول این سال «۱۰» وارد شهر برلن شدند و در همین روز اعلیحضرت امپراطور برلن به دیدن اعلیحضرت شاهنشاهی آمدند و به مصاحبت وارد منزل دولتی شدند و بعد از نیم ساعت، اعلیحضرت ظل الهی به بازدید اعلیحضرت امپراطور تشریف بردند و روز غره جمادی دویم به عزم شهر بادن‌باد نهضت فرمودند، روز دویم «۱۱» وارد

(۱). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۷۸.

(۲). در متن: (هفتم).

(۳). برابر با ۴ آوریل ۱۸۷۸.

(۴). مقصود (ربیع الثانی) است.

(۵). برابر با ۵ مه ۱۸۷۸.

(۶). Vladikakaz که بعداً به نام Ordshonikidse خوانده شد.

(۷). برابر با ۲۱ مه ۱۸۷۸.

(۸). Saint Petersburg.

(۹). Peterhof.

(۱۰). برابر با اول ژوئن ۱۸۷۸.

(۱۱). برابر با ۳ ژوئن ۱۸۷۸.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۵۳

شدند و پنج روز توقف نمودند و روز هفتم با کالسکه بخار عازم شهر پاریس شدند و روز هشتم، وارد گردیده، در مهمانخانه بزرگ که منزل پادشاهان است، نزول اجلال فرمودند و رئیس دولت جمهوری فرانسه «۱»، به دیدن آمد و موکب همایون بیست و دو روز در شهر پاریس توقف فرمود و روز سه‌شنبه غره رجب این سال «۲» بالیمن والاقبال موکب همایون به عزم ممالک ایران نهضت فرمود و روز بیست و پنجم ماه این رجب «۳»، تشریف‌فرمای بندر انزلی گیلان شدند و روز نهم ماه شعبان این سال «۴» به دار الخلافه طهران نزول اجلال فرمودند و چون سالهای سال قبل از حکومت حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله بیشتر قنوات کریم خانی که جزو نهر اعظم شیراز می‌شود بعضی منظمس و بعضی انباشته از گل بود و بعضی را به ضمیمه آب چشمه جوشک «۵» که شرح آن انشاء الله تعالی در جلد دویم این فارسنامه ناصری بیاید، اعیان شیراز تصرف نموده بودند و جدولهای متخذ از نهر

اعظم که حق ارباب‌داران باغستان مسجد بردی و زراعت دور شهر شیراز بود از آب انداخته بودند و اگر از جانب حکومت مؤاخذتی می‌شد، جواب می‌گفتند: آب قنوات کریم خانی حق ارباب‌داران است که از حلیه آبادی افتاده است و در اوایل این سال حضرت معظم الیه، تشریف‌فرمای صحرای قمشه شدند و بازدید تعمیر قنوات کریم خانی را فرموده، خالصا لوجه الله مبلغی خطیر به مخارج آن داده، به حلیه آبادی رسید، پس آب آن قنوات و چشمه جوشک و قنوات، میان ارباب‌داران (رحمة الله علیهم) بر سیل عدل و انصاف قسمت فرمودند، روزی که آب در جداول قدیمه ارباب‌داران آمد، یکی از آنها به عرض رسانید که:

دشمن آتش‌پرست بادپیما را بگو خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد به جو «۶» و هم در این سال [۱۲۹۵]: در ارض موات کناره نهر اعظم، احداث قناتی فرمود که یک سنگ آسیاگردان آب، داد و آن را به چهارده قسمت فرمود، چهار قسمت آن را وقف فرموده، منافع آن را صرف تعمیر تکیه زوجه امیرزاده عبد العلی میرزا ولد ارجمند حضرت معظم الیه و اجرت قرائت قاری قرآن مجید هر روزه و هر شبه در تکیه مزبوره و این تکیه در جنب صبوی تکیه خواجه حافظ است و ده قسمت آنرا به ده نفر از اعیان شیرازی که یکی از آنها مؤلف این فارسنامه ناصری است مجاناً بخشیدند.

ای خدا تو نعمان را دوست دارد عوض ده هر یکی را صد هزار و هم در این سال [۱۲۹۵]: نواب والا، احتشام الدوله را برای نظم بنادر و دشتی و دشتستان و گله‌دار و نواحی گرمسیرات، مأمور فرموده، نواب معظم الیه، از بهیهان حرکت نموده، روز هفدهم ماه محرم این سال وارد بندر بوشهر شدند و چون شیخ مذکور خان کنگانی در شیراز محبوس بود، عمده اعیان حاجی عبد النبی تاجر بوشهری، او را واسطه گشته، از شیراز

(۱). رئیس جمهور فرانسه در این هنگام Mac Mahon بود.

(۲). برابر با اول ژوئیه ۱۸۷۸.

(۳). برابر با ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۸.

(۴). برابر با ۸ اوت ۱۸۷۸.

(۵). (از حومه شیراز دو فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب شهر شیراز). فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

(۶). امثال و حکم دهخدا، ص ۱۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۵۴

وارد بوشهر کردند و حکومت بندر کنگان و بندر طاهری و گاوبندی و نواحی گله‌دار و بلوک اسیر و علامردشت را به شیخ مذکور خان عنایت نمودند و نواب والا- احتشام الدوله از دشتستان و دشتی و کنگان و گله‌دار نظمی کامل داده، عود فرمود و از راه فیروزآباد، در شهر جمادی اول این سال [۱۲۹۵]: وارد شیراز شدند و امورات دولتی تمام مملکت فارس، از فرط اهتمام حضرت اشرف والا، حاجی معتمد الدوله دام عمره العالی به احسن وجوه در این سنه پارس‌نیل قرین انتظام و اهالی در مهد آسایش از شر ستمکاران آسوده بودند.

و حکومت دشتی و دشتستان و بوشهر در عهده مقرب الخاقان حاجی محمد باقر خان، نواده مرحوم حاجی محمد حسن خان صدر اصفهانی بود.

و چون ایام عاشورای محرم سال ۱۲۹۶ در رسید، اعلیحضرت ظل اللهی ادام الله عمره و شوکته، مشغول تعزیه‌داری و استماع مصائب اهل بیت رسالت (ع) شدند.

و عید نوروز سنه توشقان‌نیل «۱»: چون یازده ساعت و سی و نه دقیقه از شب جمعه بیست و هفتم ربیع اول گذشت واقع گردید و مراسم جشن نوروزی و سلام خاص و عام در پیشگاه حضور همایونی به وجه کمال به عمل آمد و روز بیست و هشتم ماه رجب این

سال کسوفی اتفاق افتاد که ثلث قرص آفتاب پنهان گردید و از امورات غریبه آنکه سگی در شیراز به یک شکم پانزده بچه بزائید و دیگر بچه گربه‌ای به سن سه چهار ماهه که دو دست نداشت و جای دستهای آن صاف بود و در وقت حرکت از جایی به جایی می‌جست.

و در این سال [۱۲۹۶]: میرزا علی محمد خان قوام الملک شیرازی «۲» قنات مشهور به لیمک سه فرسخ میانه شمال و مغرب شیراز را که سالها منطمس افتاده بود، در سال گذشته از ملاک آن خریده، پشته‌های انباشته را تنقیه و سنگ‌پشت و منطمسه آن را از نو حفر نموده، بعد از یک سال آب آن جاری شده، وارد خارج شهر شیراز گردید و نیمه آن را وقف بر اهالی محله لب آب شیراز و محله بالا-کفت شیراز نمود و جماعتی را به فراوانی آب و گوارائی از مهلکه عطش نجات داده، خیرات جاریه را مجری بداشت و این قنات از دو سنگ آسیاب گردان، آب بیشتر دارد و حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله دام عمره، فرزند ارجمند خود، نواب والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا، را برای نظم نواحی دشتی و دشتستان مأمور فرمود و نواب معظم الیه در نهم ماه صفر «۳» آن سال از بهبهان حرکت نموده، از طریق ناحیه لیراوی و گناوه و حیاط داود، روز بیست و نهم این ماه، وارد بندر بوشهر شدند و حکومت بندر بوشهر و دشتی و دشتستان، کما فی السابق در عهده مقرب الخاقان، حاجی محمد باقر خان بود و نواب والا، روز سیم ماه ربیع دوم این سال «۴»، از بوشهر حرکت کرده، از راه تنگستان و اهرم وارد قریه خورموج که جای نشیمن محمد خان دشتی است شدند و بعد از نظم ولایتی و وصول مالیات به عزم شیراز در بیست و هفتم ماه ربیع دوم، از خورموج حرکت فرمود و از برازجان و خشت و کازرون گذشته،

(۱). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۷۹.

(۲). متولد در سال ۱۲۴۵، متوفی در صفر ۱۳۰۱ هجری، مدفون در کنار حصار مغربی تکیه حافظیه. رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بزرگان محله بالاکفت شیراز.

(۳). برابر با ۲ فوریه ۱۸۷۹.

(۴). برابر با ۲۷ مارس ۱۸۷۹.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۵۵

روز نهم ماه جمادی اول این سال [۱۲۹۶] «۱»: وارد شیراز شدند و حکومت لارستان و نواحی سبعة و داراب و ایلات خمسه فارس، کما فی السابق در عهده جناب قوام الملک میرزا- علی محمد خان باقی بود و در شب بیست و چهارم ماه ربیع دوم این سال خدای قادر متعال از صبیبه مرحوم حاجی ملا آقا باباتاجر شیرازی پسری تمام‌اندام به مؤلف این فارسنامه ناصری عنایت فرموده، او را میرزا سید محمد گفتم که قادر بی‌زوال طول عمری به او داده، اهل سعادتش کند. «۲» و ایالت نواحی فارس در آن سنه [۱۲۹۶] کما فی السابق در عهده مردمان کاردان باکفایت باقی بود.

و چون ایام عاشورای ماه محرم سال ۱۲۹۷ در رسید، اعلیحضرت شاهنشاهی رسوم تعزیه- داری خامس آل عبا (ع) را مقرر فرمودند. و عید نوروز سنه لوی‌ئیل خیریت دلیل، در دو ساعت و نیم از روز هشتم ماه ربیع دوم «۳» واقع گردید و مراسم جشن نوروزی و سلام خاص و عام در حضور باهر النور همایونی به عمل آمد و حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله دام عمره العالی به قانون سالهای گذشته، باز نواب والا، احتشام الدوله را برای نظم و وصول مالیات دشتستان و دشتی و بنادر و گله‌دار مأمور فرمودند و نواب معظم الیه روز بیست و هفتم ماه ربیع اول این سال [۱۲۹۷] «۴»: از بهبهان حرکت فرموده، از راه لیراوی و گناوه، روز نهم ماه ربیع دوم این سال به مصاحبت مؤلف فارسنامه ناصری وارد بندر بوشهر شدند و روز بیستم این ماه به عزم تفرج و بازدید جزیره خارک «۵» که دوازده فرسخ میانه شمال و مغرب بوشهر است بر کشتی بخار سوار گشته، بعد از پنج ساعت وارد شدند و روز دیگر این بنده

مؤلف به دقت تمام اطراف آن جزیره را ملاحظه نمودم، نزدیک پنج میل درازا و دو میل پهنا دارد و عمارتی قریب به انهدام از طایفه ولندیز «۶» در این جزیره باقی است و خانه‌های رعیتی آن نزدیک به چهارصد خانه که بیشتر آنها بی‌اهل است و چندین گاو، چاه زراعتی دارد که آب آنها شیرین و گواراست و هفت رشته قنات که از جدول تا منبع را از سنگ کوه، تراشیده‌اند و از هر یک به اندازه گاو چاهی آب جاری دارد و اگر آنها را تنقیه کنند چند برابر بیشتر شود و نزدیک به پانصد ششصد چاه که قطر هر یک دو ذرع شاه است و در قدیم درخت انگور در آنها غرس کرده، هر یکی دویست من بلکه بیشتر غوره و انگور می‌داده، در صحرا و کوه این جزیره باقی است و درختهای آنها را قطع کرده، همه بیفایده، افتاده است و در این جزیره گنبدی مرتفع در کمال استحکام و داخل آن وسیع از سنگ تراشی و گچ ساخته‌اند و در داخل آن طاقی است که دری از میان آن به حجره بازمی‌شود و سطح زمین این حجره، سنگ یکپارچه خداآفرین است و درزی در آن سنگ است که مشهور است حضرت محمد بن امیر المؤمنین -

(۱). برابر با اول ۱۸۷۹.

(۲). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، محله سردزک شیراز.

(۳). برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۸۰.

(۴). برابر با ۱۰ مارس ۱۸۸۰.

(۵). ر ک: آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس، ص ۸۳۱.

(۶). مقصود هلندیهاست.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۵۶

علی (ع) «۱» مشهور به محمد بن حنفیه «۲» در درز آن سنگ پنهان شده است و بر صفحه پیشانی آن طاق به کاشی معرق به خط سفید در کاشی کبود نوشته است: بسم الله تعالی علی ساکن هذا المشهد امیر المؤمنین محمد بن امیر المؤمنین علی علیهما السلام کتبه حسین البخاری فی سنه اربعین و سبعمائه و در ازاره داخلی این گنبد به ارتفاع ذرعی، خشتهای کوچک کاشی همه مثنی به کار برده‌اند و برکناره آن خشتهای، اشعار کتاب لیلی و مجنون فارسی نوشته‌اند و بیشتر آنها، شکسته و ریخته است و تا روز بیست و هفتم این ماه در آن جزیره توقف داشتند و هر روزه نواب والا- به مصاحبت این بنده، سوار شده، کوه و صحرای آن جزیره را ملاحظه می‌نمودند و در تلال این جزیره، دوازده سر آهو دیدیم و کبک و تیهو و کبوتر و هدهد و انواع طیور وفور داشت و جانور درنده مانند پلنگ و گرگ و شغال و روباه، هیچ ندارد و سگ در آن جزیره ندیدیم و چون سؤال کردیم اهل آن گفتند هر سگی بیاوریم بعد از دو سه ماه تابستان لامحاله دیوانه می‌شود.

و روز بیست و هفتم «۳»، باز بر کشتی بخار نشسته، بعد از پنج ساعت وارد بندر بوشهر شدیم و چون به شیخ مذکور خان کنگانی که سالها به خودسری حرکت می‌نمود و نواب اشرف والا، احتشام الدوله چنانکه نگاشته گردید، او را مأخوذ داشته به شیرازش رسانید و در سال نود و پنج به توسط حاجی عبد النبی تاجر بوشهری باز حاکم بندر کنگان و گله‌دار و نواحی گردید در سال اول به قاعده رفتار نمود و در سال نود و شش به حصانت قلعه قلات سرخ که شرح آن در ذیل عنوان قلعه‌های کوهی فارس بیاید، مغرور گشته، از ادای مالیات و نظم نواحی، تقاعد نموده، اموال و عیال خود را به قلعه قلات سرخ «۴» برده، متحصن گردید و نواب اشرف والا، احتشام- الدوله، از بندر بوشهر، محمد ابراهیم بیگ را که از نوکرهای آزموده قدیمی نواب والا بود، با چهارصد نفر سواره و پیاده چریک به سرکردگی خداکرم خان بویراحمدی کوه گیلویی و چهارصد نفر سرباز و دو ارابه توپ برای فتح قلعه قلات سرخ و گرفتاری شیخ مذکور خان مأمور فرموده، روانه مقصدش داشته، در بندر بوشهر در انتظار خبر نشستند و چون خبر فتح رسید، روز نهم ماه جمادی دویم «۵» این سال از بوشهر حرکت کرده، از راه برازجان و خشت، وارد کازرون گردیدند و محمد ابراهیم بیگ



بعد از ورود به دامنه قلعه قلات سرخ به چند روز فاصله قلعه را طوعا او کرها گشود و شیخ مذکور خان را گرفته، مغولولا از طریق دشتی و دشتستان و خشت و کازرون به اردوی نواب والا، احتشام الدوله، ملحق گردانید و نواب والا روز بیست و دویم این ماه وارد شیراز شدند و در همان روز به فرمایش حضرت اشرف والا، حاجی معتمد الدوله، شیخ مذکور خان را به دار کشیده به سیاست رسانیدند و چون این خبر به دار الخلافه طهران رسید، امنای دولت جاوید-عدت، به پاداش آن خدمت محمد ابراهیم بیگ را به منصب سرهنگی خارج از فوج و لقب خانی سرافراز فرموده او را محمد ابراهیم خان سرهنگ گفتند و حکومت نواحی کنگان و گله‌دار و گاو-

(۱). در متن: (است مشهور).

(۲). ر ک: آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس، ص ۸۷۲: (بی شبهه ضریح مزبور متعلق به محمد بن حنفیه نیست).

(۳). برابر با ۷ آوریل ۱۸۸۰.

(۴). ر ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، قلعه‌های کوهی مملکت فارس.

(۵). برابر با ۱۹ مه ۱۸۸۰.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۵۷

بندی را به محمد ابراهیم خان سرهنگ ارزانی داشتند. و موبک مسعود شاهنشاهی روز هیجدهم ماه رجب «۱» این سال تشریف‌فرمای ساحات بیلاقیه مازندران شدند و روز بیست و پنجم ماه شعبان این سال [۱۲۹۷] «۲»: عود به بیلاقات طهران فرمودند. و چون ایام عاشورا [ی] محرم سال ۱۲۹۸: در رسید، اعلیحضرت ظل‌اللهی تعزیه‌داری اهل بیت عصمت را به وجه احسن به پایان رسانیدند و تمام نواحی فارس در آن سنه از موغستان عباسی تا ناحیه بهمنی کوه گیلویه و از خیرآباد نیریز تا بندر بوشهر در اعلی‌درجه امنیت و اهالی این مملکت از شر ستمکاران، آسوده به دعای دوام عمر و دولت و سلطنت اعلیحضرت قوی-شوکت شاهنشاهی خلد الله ملکه مشغول بودند.

و عید نوروز سنه نیلان‌ئیل خیریت دلیل «۳» بعد از گذشتن هشت ساعت و هفده دقیقه از طلوع آفتاب روز نوزدهم ماه ربیع دویم اتفاق افتاد و مراسم جشن نوروزی را در پیشگاه حضور اعلیحضرت همایونی به پایان رسانید و از روز بیستم این ماه حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله دام عمره العالی احضار به دار الخلافه طهران گشته، چند روزی در انتظار ورود نواب والا، احتشام-الدوله از بندر بوشهر توقف فرموده و بعد از ورود نواب معظم الیه در روز پنجم از ماه جمادی-الثانیه «۴»، از شیراز حرکت فرموده، روز چهاردهم ماه رجب «۵» به سلامتی وارد طهران شدند و چون حضرت معظم الیه در مدت پنج ساله فرمانروائی فارس هر روزه، رسمی مطلوب می‌گذاشت، قاعده نامرغوب را منسوخ می‌داشت و ترتیبی تازه و مرمتی بی‌اندازه درباره اهالی آن می‌فرمود، پس لازم آمد که آنچه را در خاطر فاتر مانده است زینت فارسنامه ناصری کنم تا تبصره خوانندگان و تذکره شنوندگان گردد.

و بالجمله روز بعد از ورود به شیراز در مجلس حکومتی نشستند و بعد از «۶» ازدحام خاص و عام اهل سلام فرمودند: مردمان راستگو و یکترو را دوست می‌دارم و مرد دروغزن و دورویه را دشمن. که فرموده‌اند الکذب رأس کل خطیئه و النفاق اصل کل بلیه، پس مرد نویسنده‌ای را عریضه‌نگار قرار دادند که عریض دادخواهان را به اختصار نگاشته، هر نسخه‌ای را ده شاهی که معادل نیم مثقال نقره است به اجرت ستاند، پس دربان و قاپچی را خواسته فرمودند، احدی را منع از آمدن به حضور نکنید و چون عریضه به خط عریضه‌نگار بیاورد به توسط ایشک آقاسی حاضر گشته، بعد از ملاحظه عریضه جواب او را در حاشیه مرقوم داریم پس اجزای دیوانخانه عدلیه شیراز را حاضر نموده، مقرب الخاقان امیر الامراء حاجی محمد هاشم خان نوری امیر دیوانخانه را مخاطب ساخته فرمودند چون رجوع امری به دیوانخانه شود بیغرض و مرض اگر مطلب به وضوح پیوسته است، در عصر همان روز سند مدعی و

مدعی علیه و دلیل حقیقت را معروض داشته، حکم دیوانخانه صادر کرده در کنار حکم دستخط صحیح است می‌نویسم و

(۱). برابر با ۲۶ ژوئن ۱۸۸۰.

(۲). برابر با ۲ اوت ۱۸۸۰.

(۳). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۸۱.

(۴). برابر با ۵ مه ۱۸۸۱.

(۵). برابر با ۱۲ ژوئن ۱۸۸۱.

(۶). در متن: (و ازدحام).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۵۸

دهیک از مدعی به را به حکم عرب‌شاهی می‌ستانیم و در میانه قسمت می‌کنیم و اگر خفائی در اصل مطلب باشد به قید التزام از جانبین، رجوع به حاکم شرع مرضی الطرفین نموده، حکم شرعی را مجری بدارید و اگر خسارتی از دروغگو به راستگو وارد آید باید دروغگو از عهده برآید و روز دیگر عسس و پاسبانان شهر شیراز را بخواستند و فرمودند اگر از عهده لوازم آن برمی‌آید خلعت خود را گرفته مواظب شغل خود باشید و اگر دزدی در شهر اتفاق بیفتد، بعد از ده روز مهلت باید یا دزد یا تاوان و غرامت مال دزدیده را از خود بدهید و چون اجرا و مواجب جماعت عسس کافی در معاش آنها نبود، تا چه جای غرامت، مواجب آنها را به اندازه مقرر فرمودند و روز دیگر تفتیش از حال نوکرهای دیوانی از جماعت توپچی و سوار و سرباز و جیره و مواجب و علیق آنها فرموده، التزام درستکاری را از لشکرنویس و صاحب‌منصبان گرفتند، پس برای بلوکات و ایلات عامل و ضابط درستکار، مشخص فرموده، التزام مالیات و نظم و رعیت‌داری را از آنها گرفته، پس برای محافظت طرق و شوارع از شر دزد و راهزن، هر راهی را به چندین نفر تفنگچی سپرده، مواجبی لایق برای آنها معین فرمود و التزام تاوان و غرامت اموال مسروقه مترددین را از آنها گرفته، ضبط نمودند و چون از ورود به خاک فارس از مردمان بیغرض، تحقیق و تفتیش اشرار ستمکار و دزدهای راهزن فرموده، آنها را به اسم و رسم در کتابچه به خط شریف ثبت و ضبط فرموده بودند، بعد از تعیین حاکم برای بلوکات و ایلات شرط عمده را گرفتاری دزد و مردمان شریر مقرر می‌فرمود و هر کس دزد یا شریری را به دست می‌آورد او را به انعام و خلعت مفتخر می‌داشتند و چون مقصر را به حضور می‌آوردند، بعد از تحقیق تقصیر، شفاعت احدی درباره او پذیرفته نبود و به اندازه خیانت به سیاست می‌رسید و به اندک زمانی نام دزدی و دروغ و تهمت و ستمکاری از فارس برخاسته گردید و حقوق چندین ساله مردمان مظلوم را، از ستمکاران باز گرفته، در هر هفته چهار روز از طلوع آفتاب تا وقت ناهار با کمر بسته در مجلس حکومت نشسته، کارهای دولتی و رعیتی را به دقت تمام اصلاح می‌فرمود و هرگز کار امروز را به فردا نینداخت که فردا را نیز کاری بود و کارها را چنان آسان فرمود که هر کس در هر وقت از شب و روز می‌خواست بی‌واسطه، حال خود را شفاها به عرض رساند برای آنکه تا روز بود دربان و مانع نبود و چون شب می‌شد پری جان نام کردستانی که پیره‌زنی بازیافته و کم‌خواب بود، بر در اندران خانه منزل داشت، هر واقعه، در هر وقت از شب در شیراز اتفاق می‌افتاد فوراً به عرض حضرت والا- رسانیده، اصلاح می‌فرمود و سه ساعت به غروب مانده در عمارت دیگر تشریف داشته، عموم علما و طلاب و مردمان با کمال حاضر گشته به گفتگوی علمی می‌گذرانیدند و در بیشتر از علوم رسمیه، فایق بر بیشتر از علمای معاصر خود بودند [و] ید طولای حضرت معظم الیه در علوم ریاضی از قبیل حساب و هندسه و هیئت و نجوم و علم اکر و اسطرلاب و از علوم ادبیه مانند لغت و نحو و صرف و اشتقاق و علم معانی و بیان و بدیع و تفسیر و تأویل از علمای راسخین درازتر بود، اگر مسأله‌ای را می‌فرمود بی‌حجت و دلیل نبود، اقوال مختلفه را با دلایل صحت و فساد ادا می‌نمود [و] هیچ مطلبی را به اجمال نمی‌گذرانید، هر دانشمندی به حضور حضرت والا- رسید، از خرمن فضائلش خوشه‌ای و از سفره

کمالاً تش توشه‌ای بر گرفت، جناب محامد نصاب حاجی شیخ یحیی امام جمعه شیراز که جامع مجموعه علوم است کرارا بر منبر فرموده است: هر وقت خدمت حضرت والا حاجی معتمد الدوله

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۵۹

رفتم بی بهره از مطلب علمی بازنگشتم چنانکه وقتی در حضور من از سایر حاضرین سؤال فرمودند که کلمه «هبوا» را در شعر حضرت خواجه حافظ (علیه الرحمه):

در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل هات الصبوح هبوا یا ایها السکاری چه خوانده‌اید؟ بعضی گفتند به یاء دو نقطه زیر تشدید است یعنی مهیا و آماده باشید و جماعتی گفتند به هاء حطی و یاء دو نقطه زیر تشدید است یعنی بیائید و اقبال کنید و حضرت والا فرمودند هیچیک نیست بلکه به هاء هوز و باء یک نقطه مشدد، فعل امر از هب یهب است به معنی استیقت یعنی بیدار و باهوش باشید.

و چون نوشته‌ای از اهل علم به حضرت والا می‌رسید، ملاحظه خوبی و بدی خط را می‌نمودند، پس ثانیاً رجوع فرموده غلط املائی آن را مدلل داشته در برابر هر غلطی کتابی اگرچه تصریف یا امثله بود از صاحب خط به گرامت می‌گرفتند و بعد از سه چهار ماه، تصحیف - نویسی از علمای شیراز دیده نشد و حضرت معظم الیه حتی المقدور کارهای حکومتی را بر طبق شریعت مطهره، می‌پرداختند. روزی مردی نوشته‌ای از جناب میرزا محمد حسن لاریجانی که در عداد علمای شیراز بود، بیاورد و بعد از ملاحظه معلوم شد که پدر این مرد، باغی را به او بخشیده و بعد از مدتی همان باغ را به تاجر فروخته است و این مرد در خدمت میرزا محمد حسن، حقیقت خود را ثابت نموده است، پس به فرمایش حضرت والا، مرد تاجر و پدر مرد مدعی را حاضر کرده، فرمودند باید مرد تاجر به حکم شرع، باغ را واگذارد و کارگزاران دولتی گرامت قیمت حالیه باغ را که دو برابر از سابق است از فروشنده باغ گرفته به تاجر دهند و دست مرد فروشنده که باغ را به دزدی فروخته است به حکم دولتی ببرند که دزدی ملک بدتر از راهزنی است و چون دعاوی مبهمه را رجوع به حاکم شرع مرضی الطرفین می‌فرمود و کار به قسم می‌رسید، علمای حالیه شیراز احتیاط نموده، صیغه قسم را القا نمی‌فرمودند و دعاوی مردم به اختلال باقی بود، لهذا جناب حاجی ملا آقا بزرگ پیش نماز که مردی مسأله‌دان از زمره علمای شیراز بود، برای القاء صیغه قسم معین فرمودند و مهری مربع بزرگ به خط جلی حکاکی کرده، برای سجل قسم‌نامه، به جناب معزی الیه سپردند و تاکنون که سال ۱۳۰۵ رسیده است، مهر جناب حاجی ملا- آقا بزرگ در قسم‌نامه‌ها، در دیوان‌خانه عدلیه مطاع است. روزی مستی را بیاوردند، فرمود شراب خوردی، چرا از خانه درآمدی که گفته‌اند:

«سر بنه آنجا که باده خورده‌ای»

«۱» در جواب بگفت در خانه دوستی مهمان بودم، چون پاسی از شب گذشت مهماندار مرا از خانه اخراج نموده، گرفتار عسس شدم، پس مهماندار را حاضر نموده، فرمودند چرا احترام از مهمان عزیز نداشتی، در جواب گفت، عیال مرا به چشم بد نگاه نمود، فرمودند از لوازم مستی خیانت چشم است، پس بفرمود که تازیانه مهماندار را دو برابر تازیانه مهمان زدند و حضرت والا هرگز سائلی را محروم نداشت، در دو سه ساله آخر حکومت، بخششهای پنهانی خود را که به مردمان عزیز فقیر می‌رسانید از پانزده هزار تومان می‌گذشت و بخشش ظاهری که به اسم موجب و وظیفه و مستمری به ارباب استحقاق عنایت

(۱). مصرعی از بیته از مولوی است:

بشنو الفاظ حکیم پرده‌ای سر بنه آنجا که باده خورده‌ای (دفتر اول مثنوی)

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۶۰

می‌فرمود بهمین اندازه یا بیشتر بود.

اگر مرد محترمی ناخوش بستری می‌شد، هر روزه، گماشته به احوالپرسی می‌فرستادند، اگر محتاج بود، مخارج دوا و غذا و حق طبیب را برای او می‌دادند و اگر وفات می‌یافت، خرج کفن و دفن و تدارک و ختم و آب و آش سه روزه اول را عنایت می‌فرمود بلکه قیمت سنگ لوح مزار را هم می‌دادند.

در هر مجلس مکارم و محاسن اخلاق را به حاضرین القا نموده، می‌فرمودند: حکام سابق فارس خود را مأمور به اخذ مالیات دیوانی می‌دانستند و بس و من مأمورم که به علاوه مردم را مجبورا به اخلاق حسنه رسانم.

در سال ۱۲۹۵ در فارس، باران کم بارید و نرخ مأكولات زیاد گردید و فقرای شهری تظلم نمودند و حضرت والا رزقه الله بنعمته، اعیان شیراز را حاضر نموده، فرمودند: صاحب شریعت مسلمانی علی واضعها الصلوة و السلام، امت خود را مأمور به مواساة فرموده است یعنی مردمان دارنده از مال خواسته خود، بینوایان را دستگیری کنند و می‌دانید که قیمت غله بالا رفته و فریاد گرسنگی بازاریان بلند گشته و چهار ماه به وقت حصاد باقی است، باید مقدار خوراک اهل این شهر را معین کنیم و غله انبارداران را بدانیم و نرخی برای نان بگذاریم که فقرا بتوانند از عهده برآیند، پس صورت مقدار غله انبارهای شیراز را بخواست و التزامنامه گرفتند که هر کس صورت را به راستی ندهد، تمام انبار او به هدر باشد و بعد از تحقیق معلوم کردند که تمام غله انبارهای شیراز نزدیک به یک کرو و چهارصد هزار من به وزن شیراز و خوارک اهل شهر در هر روزی میانه هفت هزار من و هشت هزار من نان می‌شود و نزدیک به سیصد هزار من غله از این انبارها جنس انبار دیوانی که خاصه حضرت والا است بود، پس بفرمود که یک من نان گندم را که نهصد دینار قیمت داشت، جماعت خباز از قرار یک من ششصد دینار از غله دیوانی بفرروشد و انبارداران خود دانند و انصاف و جماعت انبارداران هم تأسی نموده، گندم را به آن قرار، روز به روز تا آخر سال فروختند و به این حسن تدبیر چندین هزار نفر را أَطَعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ «۱» فجزاه الله خیرا.

و از سال دوم حکومت در اول هر سال جماعت آجریز و دوس «۲» یز و گچ یز را حاضر فرموده اندازه قالب آجر و دوسه را معین نموده، مخارج هزار آجر و هزار دوس و هزار من گچ را به تخمین سنجدیه، حقی برای استاد مقرر می‌فرمود و قدغن می‌نمود که دیناری زیاده از برآورد نفرروشد.

و از سال ورود به فارس در تفتیش حال عموم اهالی شیراز و بلوکات برآمده، خصائل و رذائل هر کس را چنان دانستند که اقوام و عشایرش ندانستند و هر روزه خبری تازه از مردمان شهری می‌فرمود که محتسب و کلانتر را خبر نبود [و] کار به جانی رسید که آواز کسی به خشونت برنخاست، اگر میانه زن و شوهر گفتگو به خشونت می‌رسید، روز دیگر در معرض مؤاخذه بودند و این اطلاعات برای آن بود که هر کس خبری مقرون به صدق به واسطه یا بیواسطه به عرض می‌رسانید به انعامی مخصوص می‌رسید، عیال اهل شیراز را به اسم و رسم می‌شناخت. روزی دو

(۱). قسمتی از آیه ۳، سوره قریش: به آنها هنگام گرسنگی طعام داد و از ترس و خطر ایشان را ایمن داشت.

(۲). حلقه‌های سفالی بزرگ که در چاهها و قنوات مورد استفاده قرار می‌گیرد.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۶۱

نفر طفل گردوباز از یکدیگر تظلم نمودند و معلوم گردید که بزرگتر ستم کرده است، هزار دانه گردو به ستم رسیده انعام فرمود و گوش طفل ستمکار را پیچیده تا به گریه رسید.

روزی مردی را مانند جنازه بر چهارچوب بسته، به حضور آوردند که فلان کس این مرد را به اندازه‌ای زده است که از حس و حرکت افتاده، قریب به موت است، چون آن کس را حاضر نمودند در جواب گفت: مطالبه طلب داشتم که او را به این حالت به حضور مبارک آورده‌اند، پس حضرت والا پرسش از نبض و رخساره او فرمود و معلوم گردید که هر دو به جای خود است و

حضرت معظم الیه نزدیک به دو ساعت از حال او تغافل فرموده، بر آفتاب تابستان بماند و هیچ جنبشی ننمود، پس در پنهانی بفرمود، جامی را شربت آبلیموی پر از برف کرده به حوالی دهان و بینی او بردند، چون بوی آبلیمو و سردی برف را شنید، از شدت گرمی و عطش بی‌اختیار جام شربت را نوشیده، برپا ایستاد و حضرت والا- حکم فرمودند تا وجه دین طلبکار را از او گرفته، رسانیدند.

روزی فرمودند: در جایی نام مسجد طاهریه شیراز را دیدم، کسی جوابی نداد، پس بفرمود تا از مردمان سالخورده جويا شوید، بعد از چند روز معین شد که آن مسجد را حاجی- میرزا محمد علی خادم‌باشی مسجد وکیل، بعد از انهدام اراضی آنرا اصطبل نموده است، پس در ثبوت آن چند نفر معمار روانه فرموده، شالده و بنیان کهنه مسجد را جستند و اصطبل را خراب کرده، نزدیک به پانصد تومان از وجه حلال در احداث مسجد صرف فرمود [و] احیای مراسم مسلمانی نمود و این مسجد طاهری در جنب قبلی مسجد جامع عتیق شیراز است. «۱»

و از مآثر آن حضرت والا، احداث عمارت قصرمانند در صحن مقدس حضرت کاظمین (ع) است که زبان و بنان از توصیف آن عاجز است، از قرار شهرت نزدیک به دویست هزار تومان رواج ایران به خرج آن عمارت، محض شعار اسلام صرف فرموده است. و از مآثر علمیه آن حضرت والا، کتاب کثر الحساب که شرحی است بر خلاصه حساب شیخ بهاء الدین عاملی (رحمه الله علیه) در ماه رجب سال ۱۲۵۶ به انجام رسیده است و کتاب جام جم که در زبان «۲» عرب و عجم، در علم جغرافیا، مانندی ندارد چنانکه چندین صد نسخه از آن کتاب به زیور طبع درآمده، مشهور آفاق گشته است، در سال ۱۲۷۰ که لفظ «تاریخ جهان» تاریخ اوست، شروع در تألیف آن فرموده است و در سال ۱۲۷۲ که «احوال کره ارض» تاریخ اوست [به] انجام رسیده است و کتاب قمقام است که در مصائب اهل بیت نبوت طاهره مخصوصا، مصیبت حضرت خامس آل عبا، ابا عبد الله الحسین (ع) تاکنون در این باب کتابی مانندش تألیف نگشته، احادیث مجعوله را که عقول سلیمه از قبول آنها ممتنع است ذکر می‌نموده، بلکه همان روایت متقدمین را مندرج فرموده است و بس.

و تاریخ انجام این کتاب بیست و پنجم ذی‌حجه سال ۱۳۰۴ هجری است و چندین صد مجلد از آن، از حلیه طبع درآمده، دستور العمل ذاکرین گشته است و قمقام به معنی امر بزرگ و دریا باشد.

- (۱). برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب مسجد جامع عتیق شیراز، از مرحوم علی نقی بهروزی، ۱۳۴۹، شیراز، فرهنگ و هنر.  
(۲). در متن: (زمان).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۶۲

و از مؤلفات آن حضرت والا، کتاب روزنامه سفر مدینه السلام و بیت الله الحرام است که از روز حرکت از دار الخلافه طهران، واردات هر روزه و هر شبه را تا روز معاودت به دار الخلافه طهران در آن کتاب مرقوم فرموده است و روز حرکت از طهران را روز سلخ شهر رجب سال ۱۲۹۲ هجری نوشته‌اند و روز ورود را دویم ربیع دویم سال ۹۳ [۱۲] فرموده‌اند، از شهر طهران و رشت و باکوبه و تفلیس و طرابوزن «۱» و اسلامبول و از میر و اسکندریه و بندر سویس «۲» و بندر ینبع «۳» گذشته، به مدینه طیبه و مکه معظمه، مشرف گشته، از جدّه و پورت سعید و بیروت و اسلامبول و طرابوزن و تفلیس و باکوبه و رشت، وارد دار الخلافه طهران شدند و بالجمله حضرت اشرف معظم از بدوسن تمیز تاکنون که سنین عمرش از هفتاد گذشته، بارک الله- تعالی فی عمره، زمان زندگانی را به هدر نداده، چنانکه در مبادی کتاب جام جم فرموده است یک‌چند محارست ثغر و عسکر بود، اکنون ممارست سفر و دفتر است. یک عهد صفایح بیض به کار بود این زمان صحایف سود در کار است وقتی باید ملاحظه اسنه شد، گاهی مراقب کتاب و سنه، ایامی به رفع خصومت بر مسند حکمرانی باید نشست و هنگامی باید در خلوت را به روی آشنا و بیگانه بست، حاصل مسند

و دیوان، آسایش عباد است و آرامش بلاد و نفع خلوت و ایوان، استفاده و افاده معرفت است و استفاضه و افاضت مکرمت که در هر دو حالت بدکیشان تیره‌روزند و خیراندیشان خجسته و فیروز، کمال آموختن به از مال اندوختن؛ خزینه مال را مخافت است و خزینه کمال را چه آفت.

و حضرت والا- حاجی فرهاد میرزا معتمد الدوله ادام الله بقاء را علاوه بر کمالات علمیه و عملیه و تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن و قانون ایالت و اجرای سیاست، طبعی موزون و در شناختن اشعار عربی و فارسی دستش بلند است و گاهی برای آزمایش طبع شعری فرموده‌اند، از آن جمله در مدح شاهنشاه مغفور محمد شاه، البسه الله حلال النور که برادر والا گهر حضرت والا است عرض نموده است:

بنشین و بنشان نگار چین رابستان آن آب آتشین را  
آشفته روی چون بهشتم‌بگذار حدیث حور و عین را  
بر لاله گرفته نافه مشک در سبزه نهفته یاسمین را  
بنشین و بزنی نوای بر بطبرخیز و بیار ساتگین را  
می در کش و نغمه‌ها بر انگیز مدحت خوان شاه راستین را  
تا نحل بر اندازدم دم‌نوشینه مهر و زهر کین را  
در کام عدوی ریمنش باد خاصیت زهر انگین را و باز فرموده است:  
یار من گفت که سیمین بدنم عاشق و شیفته خویشتنم  
عنبرین زلفم و مشکین خالم یاسمین چهره و نسرین ذقنم «۴»

(۱). در متن: (طرابذون). طرابوزان ولایتی است در بخش آسیائی ترکیه.

(۲). همان بندر سوئز است: Sues

(۳). Yamboc. ینبع، شهری در حجاز در ساحل بحر احمر.

(۴). در متن: (زقن).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۶۳ طره‌اش گفت من از کشور زنگ‌لشکرانگیز به ملک ختمم

گاه دامم که فریبده‌دلم گاه مارم که گزاینده‌تم  
افعیم، ز آن تن مردم بگرم کژدمم، ز آن دل عاشق بزمن  
نرگش گفت که من نیز ز فکر با دو صد حیل و دستان و فم  
گاه جادو و ش و آهوروشم گاه شیرافکن و لشکرشکنم  
گاه چون ترک، کمانکش ز مژه‌قدر اندازم و ناوک فکنم  
چهره‌اش گفت که چون جلوه کنم در ضیا، همسر ماه زمزم  
گاه بشکفته‌تر از گلزارم «۱» گاه پاکیزه‌تر از یاسمنم  
گاه چون مهر جهان‌افروزم گاه چون مشعله انجمنم  
قامتش گفت که چون بخرامم در روش راست چو سرو چمنم  
لب چو بشنید همی گفت به طنز من چو گنجینه در عدنم  
گرچه مرجانم، لیکن ز فسون هست در شکر مصری وطنم

ای تخت بیال هان که جمشید رسیدای غم بگذر که عیش جاوید رسید

بفکن سپر ای تیره شب از کبر و غرور کاینک سحر است و تیغ خورشید رسید مع القصه، در مدت پنج سال ایالت و فرمانفرمائی دویمین حضرت والا حاجی فرهاد میرزا- معتمد الدوله ادام الله عمره، اهالی مملکت فارس را تربیت فرمود و اخلاق رذیله را از میان برداشت [و] اخلاق حسنه را به جای آنها گذاشت، تمام مردمان بقای عمر و دوام ایالت او را از حضرت قادر متعال مسئلت داشتند و چون به عزم دار الخلافه طهران در روز پنجم ماه جمادی- دویم «۲» این سال از شیراز نهضت فرمود، عموم اهل شیراز مأوموم و امام و خاص و عام به عنوان مشایعت بیشتر از ازدحام استقبال، مجالس و کاروانسرا [و] مدارس و بازارها را بسته، از شهر شیراز درآمده، سوار و پیاده، در رکاب ظفر انتساب آن شاهزاده عاقل عادل باذل روانه گشتند، چون به تپه سلام که تل کوچکی از سنگ خرد و درشت بر روی یکدیگر ریخته است به اندازه یک میل و نیم در جانب صبوی شیراز رسیدند، حضرت والا پیاده گشته، روی به جانب قبله داشته، خطبه عربی، مشعر بر وداع به فصاحت تمام خوانده، با تمامت مشایعین خداحافظ [ی] فرموده، رخصت انصراف داده، بر کالسکه سوار گشته تشریف بردند و جماعت مشایع با چشم گریان آیه کریمه **إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيَّ** معاد «۳» خوانده، می گفتند:

آن سفر کرده که صد قافله دل همه اوست هر کجا رفت خدایا به سلامت دارش «۴» و روز بیستم ماه ربیع دویم این سال [۱۲۹۸] «۵»: ایالت فرمانروائی مملکت فارس،

(۱). در متن: (گلزار).

(۲). برابر با ۵ مه ۱۸۸۱.

(۳). آیه ۸۵، سوره قصص: یقین دان که آن خدائی که احکام قرآن را بر تو فرض گردانید البته ترا به جایگاه خود باز- گرداند.

(۴). از حافظ است در غزلی به مطلع:

فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشو کند در کارش

(۵). برابر با ۲۲ مارس ۱۸۸۱.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۶۴

ضمیمه ایالت‌های ممالک محروسه اصفهان و بروجرد و خوانسار و عراق عجم و عربستان ایران و کرمانشاهان و گلپایگان و کردستان و یزد گشته، به حضرت اسعد امجد اکرم اعظم اشرف والا شاهنشاهزاده معظم سلطان مسعود میرزا ظل السلطان دامت عزته و قویت شوکت و زادت ایالته عنایت و شفقت گردید و حضرت اسعد معظم الیه، فرمانفرمائی مملکت فارس را به ولد ارجمند سعادت‌مند کامگار خود حضرت سلطان حسین میرزا جلال الدوله، دام اجلاله، ارزانی داشته، وزارت و پیشکاری را به جناب جلالت‌مآب اجل اکرم میرزا فتح علی خان صاحب‌دیوان شیرازی خلف الصدق غفران‌مآب حاجی قوام الملک واگذار فرمود و به حکم تلگرافی جناب میرزا علی محمد خان قوام الملک برادر کهنتر صاحب‌دیوان که از تربیت‌یافتگان حضرت والا، حاجی معتمد الدوله بود و مراتب کفایت و کاردانی او به معرفی حضرت معظم الیه در پیشگاه مبارک حضور باهر النور همایونی جلوه نموده بود، نایب الحکومه فارس فرمودند و چون پنج علی بیگ از طایفه ابو الوردی اینالو، در سالهای پیش از حکومت حضرت اشرف والا حاجی معتمد الدوله دام عمره، چندین خانوار از ایلات متفرقه را فراهم آورده، در نواحی جهرم و قیر و کارزین و خفر و صیمکان، راهزنی قوافل و بی‌اعتدالی در بلوکات می‌نمود، و بعد از تشریف‌فرمائی حضرت معظم الیه، چون کارها را دیگرگونه دید، بی‌آنکه خلافی کند خود و برادرانش پناه به اصطبل ایالت آورده، میرآخور را شفیع نموده، التزام- نامه درستکاری را سپرده، مدت پنج سال به پیلهوری و معامله و زراعتکاری، معیشت خود و اتباعش را گذرانید و چون تغییری در حکومت فارس شد، جناب قوام الملک به مال‌اندیشی

در خیال قلع و قمع پنج علی بیگ افتاده، در وقتی که خانوارهای او در نزدیکی پل فسا، سه فرسخ میانه جنوب و مشرق شیراز بودند، جماعتی سواره و پیاده را مأمور نموده، در شب دوازدهم ماه جمادی اول «۱» این سال، خانه‌های او را محاصره کردند و پنج علی بیگ گریخته، پناه به آستانه مبارک حضرت شاهچراغ برد و بعد از سه چهار روزی او را اطمینان داده، عود به منزل خود نمود.

در اواخر ماه رجب آن سال [۱۲۹۸]: موبک حکومت حضرت اشرف والا، سلطان- حسین میرزا جلال الدوله دام مجده و وزارت جناب جلالت‌مآب صاحب‌دیوان وارد شیراز گشته، بر مسند عزت نشستند و حکومت لارستان و نواحی سبعه و داراب و ایلات خمسه، کماکان به ضمیمه بلوک فسا به جناب قوام الملک دادند و عاملی و ضابطی دشتی و دشتستان و ایالت بندر بوشهر را به مقرب الخاقان میرزا محمد مستوفی نظام، واگذاشتند و ایالت کوه گیلویه و بندرعباس به جناب حاجی نصیر الملک عنایت گردید و جناب جلالت‌مآب صاحب‌دیوان چون مواجب ده نفر کدخدایان محلات شیراز را ملاحظه نمود که هریک نفر دوازده تومان بود برای هریک پنجاه تومان مواجب مقرر فرموده، در دفتر دیوانی فارس ثبت نمودند که همه ساله در حق آنها مقرر و مجری باشد.

و چون محرم سال ۱۲۹۹ در رسید، اعلیحضرت قوی شوکت شهریار معدلت شعار شاهنشاه ناصر الدین شاه قاجار ابقاه الله تعالی ایام عاشورا را به تعزیه‌داری و سوگواری بر اهل بیت طاهرین (ع) گذرانیدند.

و در همین ماه به حکم تلگرافی از حضرت اسعد اشرف والا، ظل السلطان ادام الله عمره العالی جناب میرزا علی محمد خان قوام الملک با پانصد نفر سوار زبده که از ایلات فارس «۲» حاضر شیراز

(۱). برابر با ۱۲ مه ۱۸۸۱.

(۲). در متن: (فارس را).

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۶۵

داشته، روز نوزدهم ماه صفر «۱» این سال که آفتاب از نیمه جدی گذشته بود، از شیراز روانه اصفهان و از اصفهان در رکاب حضرت اسعد معظم الیه به عزم شرفیابی پیشگاه حضور معدلت دستور همایونی از اصفهان به جانب دار الخلافه طهران روانه گردید و روز هشتم ماه ربیع اول «۲» این سال در خدمت حضرت اسعد والا وارد دار الخلافه طهران شدند و پانصد نفر سوار فارسی را از پیشگاه همایونی گذرانیده، مورد عنایات شاهنشاهی گردید و صد و پنجاه نفر از این سوارها از طوایف عرب فارسی بود و پنجاه نفر از ایل بهارلو و پنجاه نفر از ایل اینالو و پنجاه نفر از ایلات متفرقه ساکن شیراز و دویست نفر از ایلات قشقائی است و سرهنگی آنها را به مقرب الخاقان حبیب الله خان که بیگلر بیگی حالیه شیراز است نواده جناب میرزا علی محمد خان قوام الملک شفقت فرمودند، مواجب هریک نفر سوار، بعد از نقصان بیست تومان و جیره نیم من نان و علیق و دو من گاه و یک من جو قرار دادند.

و تا آخر این سنه ثیلان‌ئیل [۱۲۹۹]: تمام نواحی مملکت فارس به حسن تدبیر جناب جلالت‌مآب صاحب‌دیوان و اهتمام جناب قوام الملک که طابق النعل بالنعل با دستور العمل حضرت والا حاجی معتمد الدوله بود، به آرامی گذشت.

و عید سعید نوروز سنه یونت‌ئیل خیریت دلیل در شب سه‌شنبه غره جمادی اول «۳» بعد از گذشتن دو ساعت و چهار دقیقه از غروب آفتاب اتفاق افتاده، مراسم جشن نوروزی را در پیشگاه حضور همایونی به احسن وجوه به‌جا آوردند و روز بیست و هشتم این ماه «۴»، حضرت اسعد اشرف امجد والا سلطان مسعود میرزا ظل السلطان ادام الله شوکته، حکمران ممالک یزد و فارس و اصفهان عراق عجم و عربستان و بروجرد و کرمانشاهان و کردستان و لرستان و خوانسار و گلپایگان از دار الخلافه طهران به جانب اصفهان نهضت فرمود و جناب میرزا علی محمد خان قوام الملک، در رکاب حضرت اسعد معظم الیه وارد اصفهان گشته، بعد از خستگی از رنج سفر، از حضور اسعد والا مرخصی حاصل کرده، در اواخر ماه جمادی دویم این سال [۱۲۹۹]: عود به شیراز نمود و روز بیست و نهم این ماه «۵»، تمام جرم آفتاب در عقده ذنب منکسف گردید.



و حکومت بندر بوشهر و دشتی و دشتستان را ضمیمه کوه گیلویه و بندر عباس نموده، به جناب میرزا حسن علی خان حاجی نصیر الملک عنایت نمودند.

و در این سال [۱۲۹۹]: به فرمایش جناب جلالت‌مآب صاحب‌دیوان تمام کوچه‌های ده محله شیراز را از گچ و سنگ‌فرش نمود [و] راهروان را از رنج گل و لای زمستانه و خاک تابستانه آسوده داشتند و برحسب قرارداد قوام الملک بازار مسگران که سقفی از نی و بوریا داشت مانند بازار و کیل طاقها از گچ و آجر زدند و دکا کین از دروازه اصفهان تا بازار و کیل را با طاق آجر و گچ پوشیدند. و موکب اعلای همایونی در وقت بروز گرما از شهر طهران به شمیران و بعد از مدتی

(۱). برابر با ۳۰ دسامبر ۱۸۸۱.

(۲). برابر با ۲۸ ژانویه ۱۸۸۲.

(۳). برابر با ۲۱ مارس ۱۸۸۲.

(۴). برابر با ۱۷ آوریل ۱۸۸۲.

(۵). برابر با ۱۸ مه ۱۸۸۲.

فارسنامه ناصری، ج ۱، ص: ۸۶۶

تشریف‌فرمای ساحات مازندران شدند و بعد از تفرج و شکار عود به دار الخلافه فرمودند.

و در این سال یونتیل [۱۲۹۹]: ایالت کوه گیلویه و بندر بوشهر و بندرعباس با میرزا حسن علی خان نصیر الملک بود و لارستان و داراب و فسا و ایلات خمسه با میرزا- علی محمد خان قوام الملک و ایل قشقائی کما فی السابق با سلطان محمد خان ایلخانی و سایر بلوکات با اهالی آنها بود و امنیت مملکت فارس مانند سالهای سابق به خیر و خوبی گذشت. و اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی خلد الله ملکه ده روزه «۱» عاشورای محرم سال ۱۳۰۰ «۲» در تکیه دولتی به تعزیه‌داری اهل بیت نبوت (ص) مشغول شدند.

و در اواخر محرم این سنه [۱۳۰۰]: جناب میرزا ابو الحسن خان مشیر الملک شیرازی به رحمت ایزدی پیوست.

و در اوایل ماه صفر این سال [۱۳۰۰]: جناب میرزا علی محمد خان قوام الملک از دار فنا ره‌سپر دار بقا گردید. میانه این دو نفر، مادام زندگانی رشته دشمنی استوار بود و چون میان وفات این دو نفر چند روزی بیش نبود، مضمون فرموده حضرت فرزددق «۳» شاعر به صحت پیوست آنجا که چون خبر وفات جریر «۴» شاعر را شنید، ناله را به گریه بلند نمود، گفتندش وفات جریر سرور شماست در جواب گفت ناله برای مردن خود دارم که ما تصارع. «۵»

چون به فضل ایزد متعال نگاشتن جزوه‌های جلد اول فارسنامه ناصری به مرکب طبع برای انطباع به سال ۱۳۰۰ رسید جزوه‌های باقیمانده از اصل مسوده تا سال ۱۳۱۲ مفقود الخبر و معدوم الاثر گردید و بعد از تفتیش بلیغ، هیچ بدست نیامد و چشم مؤلف فارسنامه را ضعفی عارض گشته که قوت تألیف و تدارک جزوه‌های مفقوده را نداشت لهذا این سال ۱۳۰۰ را آخر تألیف جزو تاریخی فارسنامه قرار داد. کتبه الفقیر محمد صادق ابن مقرب الخاقان میرزا محمد علی- خان منشی علی ابازی مازندرانی فی شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۱۲ قوی‌تیل سنه ۱۳۱۲.

(۱). در متن: (راه روزه).

(۲). برابر با ۱۲ تا ۲۱ نوامبر ۱۸۸۲.

(۳) و (۴). درباره این دو شاعر رجوع شود به آثار العجم، ص ۶۳ و ۶۵.

(۵). این روایت در کتب مختلف به صورتهای گوناگون آمده است.

فارسانه ناصری، ج ۱، ص: ۸۶۷

فرمان جهان مطاع ظل اللهی اطال الله عمره و خلد الله ملکه و نصر جیشه

فارسانه ناصری، ج ۲، ص: ۸۶۹

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

(ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰ IR۹۰

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

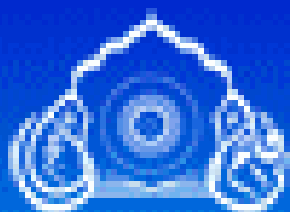
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهنانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه  
جمهوری اسلامی ایران

اصحاح

فائده‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹